NURUOSMANIYE
172/1
234

المجلد الاول تفسير بحر المواج من الفاتحة الى الرعد فارسى

۲۲۴

۲۳۴

وقف السلطان الاعظم والخاقان المعظم الاكرم الافخم
مقيم العدل والاحسان وموضح احكام الامور بالرشد والعرفان
السلطان ابن السلطان السلطان ابو المحاسن والمكارم
عثمان خان ابن السلطان مصطفى خان خلد الله
اساس دولته الظاهرة وخلد خلافته الباهرة
وانا الداعي لدولته الحاج ابراهيم حنيف
المفتش باوقاف الحرمين الشريفين
غفر له

NURUOSMANIYE KÜTÜPHANESİ
Kısmı: N.O.
Yeni Kayıt No: 172/1
Eski Kayıt No: 234
Tasnif No: 297.1=915.5

سورة الفاتحه ٥
سورة البقره ٩
سورة آل عمران ١١٥
سورة النسا ٦٧١
سورة المائده ٢٢٥
سورة الانعام ٢٦١
سورة الاعراف ٢٩٤
سورة الانفال ٣٣٥
سورة التوبه ٣٥٥
سورة يونس عليه السلام ٣٨٤
سورة هود عليه السلام ٤٠٢
سورة يوسف عليه السلام ٤٢٤

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد ای حمد طیب که رایحهٔ فایحات بنفحهٔ الاء مطایب و فوحهٔ نعماء مستطابه مشام جان حامدان را
معطر کرداند و ثنا و رای شکر جید که جودت فایحهٔ سامیه نامیهٔ ان مجامر دوان شاکران را بوصول
مراد مشراد و بحصول رشاد و سداد برساند مر پروردگار عالم و عالمیان و ادم و ادمیان را سزا که
کردگار مهربان بخشایندهٔ مومنان مالک روز جزا ملیک فرمان روا نیست معبودی که غیر او سزای
پرستش نبود معینی که استعانت از غیر او نشود هادی صراط مستقیم مرشد مناهج دین قویم منعم بیتیمان
و بی‌نیان از ارباب کمال منتقم مستحقان غضب از اصحاب روایت و ضلال مجیب خواهش خوانندگان
مستجیب دعوت دعا کنندگان موصوف بصفات قدیمه منعوت عظیمه متصف بصفات قدم و کمال
منزه از سمات حدوث و زوال و تکلم بکلام قدیم منزل کتاب کریم وحی کنندهٔ ایات قرانی فرستندهٔ
بینات فرقانی بتنظیم بدیع و تالیف منیع مفصل بفصول و حکایات مرتب بترتیب مهود و ایات بحکمهٔ د
بالغه جمال مجملات و وجوه متشابهات مقصورات خیام الخفا و مستورات استار استتار و خفا
از عیون ادراک مختفی داشت و بقبلهٔ ... کاملص ظواهر و نصوص مفسرات و محکمات بر صحائف
انظار اولی الابصار نگاشت و صلوات بحد و تسلیمات بعد و تحیات بی حصا و دعوات بی
انتها بر رسول مجتبی محمد مصطفی افضل افاضل بنی آدم صلی الله علیه و سلم ماه آسمان جلالت مهر فلک
رسالت سحاب فیاض دریا مواج در عطاء جهان فضائل عمان شمائل بدر دجی نجم هدی پیشوای
انبیاء و رسل رهنمای مناهج و سبل صاحب معجزات ظاهره مظهر حجج و بینات متظاهره جناح
شجر را سوی خویش کشید و از شجر ندای السلام علیک یا نبی الله شنید و از جوب ناله فراق او برامد و از
اصابع مبارک او چشمهای آب بیرون آمد تا آنکه دستگاه بر عالم علوی یافت باشارت انگشت جرم ماه
آسمان شکافت **بیت** بیک اشارت او گشته جرم ماه دو نیم ۵ زهی نبی که چنین دست بر سما دارد
و معجزات او از حد بیرون و حجج انبیاء او از غایت احصا افزون خصوصا معجزهٔ باقیهٔ قرآنی و آیت
سامیهٔ سبع مثانی که قرانا عربیا غیر ذی عوج در شان اوست و انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل
له عوجا برهان اوست نظم او با هر نظمی که مقابله کنند در بلاغت راجح آید هر بلیغی که در معارضهٔ او
زبان کشاید بعجز زبان نماید کلامی که از او در هر کار شانی که در وی از هر چیزی تبیانی عباراتی مشتمل
بر اشارات جلیله دلیلی متضمن دلالات و مقتضیات جزیله بحر مواج سراج وهاج جامع بیان

مجملی

متین و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین   جمیع العلم فی القرآن لکن   تقاصر عنه افهام الرجال
و همچنان نبی علیه السلام هداة سبل ایمانی اعلام طرق مسلمانی رواة اخبار و احادیث ثقات در اخبار
و لا تحدیث اصحاب خیر القرون رؤساء رباع ربع مسکون ارباب صدق و حق خداوندان
فضل مطلق تالیان قرآن صاحبان عدل و احسان شموس آسمان هدی بدور فلک تقی اسود
حوارده لیوث طوارده مصاحبان درگاه رسول حاضران وحی دیوان نزول اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم کمال ایشان را بیانست و لا یبلغ احد مد احدهم و لا نصیفه جلال ایشان را
تبیانست ملازمان باجاه درگاه نبوی محرمان اسرار بارگاه مصطفوی خصوصا بر ناشر لوای تحقیق
امیر المومنین ابو بکر صدیق سایان خلت برهان ملت صدر نشین خلافت مجمع علیه در امامت
افضل اصحاب و لایت اکرم ارباب هدایت علیم علم و تقوی افراخته در همه امور بصدق و صفا
پرداخته سر زمرهٔ ابرار و اخیار مورد آیت ثانی اثنین اذ هما فی الغار و بر صاحب منصب معدلت
و احتساب امیر المومنین عمر بن الخطاب رافع رایت دین دافع غوایت از روی زمین خلیفه
باجاه در حضور دعوی و افقنی الله صاحب کمال و جلال و اجد امانی و آمال قالع قلاع کفار قامع
فرق فجار که دل تقویت دین بر دلخت بقوت بازوی خویش دین قوی ساخت درهٔ معدلت او
سر زن قیصر مشرف بشرف الحق ینطق علی لسان عمر و بر جامع سور قرآن امیر المومنین عثمن بن
عفان خلیفه عالی خطاب خداوند یقین بی ارتیاب مشهور بصفات رضیه معروف بعوارف
مرضیه باذل المال و جان بسماحت مخصوص از اقران بسخاوت صاحب جلباب حیا ناصب علم جود
سخا متصف بصفت ثروت و قدرت مجهز جیش عسرت مکرم از درگاه باجاه بکرامت لو لم
یعمل عثمن بعد لکفاه و بر قاهر کماة قامع طغاة اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی
طالب جامع معالی ملجاء اعالی قائد جنود شجاعت مخلی بتوء براعت سر حلقه اولیا سر دفتر
اصفیا در خور مدح لا فتی لایق نعت هل اتی سزاوار امثال مدیح و لا باحسن لها مستحق ثناء
انا مدینة العلم و علی بابها پیشوای قافلهٔ قد افلح المومنون مقتدای زمرهٔ الذین یقیمون الصلوة
و یوتون الزکوة و هم راکعون هم الارکان الاربعة للبناء الذین رضوان الله علیهم اجمعین
اما بعد معلوم ارباب ذکا و مفهوم اولی النهی است که بهترین کاری که مفخر اسافل و
اعالی بود و سزاوار صرف ایام و لیالی باشد تحصیل انواع علوم و تقریر اصناف معلومات و بالا
ترین علوم دل لزوم اشتغال و مداومت در جمیع احوال العلم تفسیر قرآن و معرفت تاویل آیات فرقان
است که اشتغال بدان اشتغال بجمیع علوم و استحصال آن استحصال جمله معلومهاست علم احادیث
با او شانی از کلام و فقه در وی بیانی علم ادب را با او کاری علم حکمت را در وی اعتباری اعمال زهاد
و عابدان معلوم عبارات او احوال عارفان و محبان مفهوم اشارات او طالبان علم اعظم مطالب
و تحصیل آن از اتم مآرب است لاسیما عصر آخر عمر که بوقت عصری مانند و هر طالب در ین وقت که
راغب می‌دواند چه این وقت وقتی است که دلالت بر فنا دارد و مقتضاء عقل آنست که دل را در ین
وقت بر خیر باقی آرد عاقل این چنین وقت جز در اعظم امور نگذرانند و جز در افضل شیون مصرف
نکرداند با آنکه داعی در ایام سابقه بامر مطاع و فرمان واجب الاتباع سلطان السلاطین خداوند
باعز و تمکین پادشاه سلیمان فر دارا اسکندر ظفر جامی حوزه دین دافع غوایت از روی زمین
دافع علم ملک و ملت ناشر لواء دین و دولت ملجا جماهیر انام ملتجاء اقالیم اسلام مالک ممالک دنیا
سالک مسالک اخری **بیت** زهی دولت زهی دولت زهی عزت زهی عزت ۵ بدنیا حشمت و مکنت بعقبی جنت و رضوان

سلاطین اسلام بدرگاه عالیجاه او روآورده صنادید اقوام بسوی بارگاه عالیپناه او توجه کرده سُدّهٔ
عالیهٔ او مقبّل قیاصره و عتبهٔ سامیهٔ او مُتجَل اکاسره پادشاه حلیم و کریم و شهریار جلیل و عظیم الواثق
بتائید الرحمن شمس الدنیا والدین ابو المظفر ابرهیم شاه السلطان ایدت ممالکه وحفت بالظفر
معارکه وخلدت سلطنته وابدت مملکته در تحریر تفسیر شارع گشته و تفسیر سه جزو از آخر قرآن مجید نوشته
و پیش درگاه سلیمانی گذرانیده و در خزائن کتب خاص گذرانیده و نسخ آن در اطراف جهان و اطراف کیهان
رفته و پیش افاضل و اشراف و اجلهٔ اطراف بقبول حسن مقبول گشته و در هنگام گذشتن سیوم جزو از اجزاء
تفسیر مسطور پادشاه دین پناه اهتمام در اتمام می‌نمود در آن وقت از داعی وعدهٔ اتمام صادر شده بود
کار دیگر بغیر مقتضیات مذکوره اشتغال آن بدان می‌بایست و امری را که بغیر موجبات مسطوره التزام آن می
شایست بود تکثر اسباب و توفر اقتضاء ایجاب عقل چگونه واجب پندارد و دل چه نوع لازم شمارد بر
حکم دواعی مذکوره دعاگوی درگاه عالیجاه و بقاجوی حضرت دین پناه اضعف بندگان کردگار هادی
ولی شهاب شمس عمر دولتابادی دهلوی زادولی زاده الله فیما اعطاه و بلغه الی ما یتمناه بعد اختصار نیت
و استحضار طویت از سورهٔ فاتحه افتتاح کرد و بر اتمام این امنیت روآورد تفسیری بعبارت پارسی
موسس بر قواعد علوم عربی بنیاد نهاد و بر قوانین نحو و معانی و بیان تطبیق داد و ربط جمله جمل که
محتاج سوی بیانست ذکر کرد و بر وفق مصطلحات علم و معانی بروجهی بدیع آورد و اصناف اطناب
و بیان وجوه آن از هر باب و ذکر جهات جمله تواکید در همه مواضع توکید مذکور گشت و موکدات
استفهام و بیان ربط اجمالی جمل در هر سورتی از ابتداء سورت تا اختتام بیان پیوست چنانچه در خاطر
مطلوب بود تفسیری بدیع و توضیحی منیع روی نمود تفسیری موجب حلاوت تلاوت قرآنی
موضح مشکلات فرقانی اعلی از سموات علی اجلی از عسل مصفی ستمی بحر مواج در بیان معانی بدیعه
چون امواج در تحریر آورد و بعبارات رائقه و الفاظ فائقه و کلام مطبوع طباع و ترکیب کثیر الاسجاع
و لفظ معتبر و معنی موفر تعبیر کرد و این نوال جزیل بمحض فضل مفضل جلیل جل جلاله و عم نواله بوده و
این افضال جمیل عین انعام تام از حضرت منعم عمیم الانعام عم نواله روی نمود و اگرنه این ضعیف را
قوت این چنین کار عظیم کی باشد و قدرت این شأن فخیم از کجا بود در تاویل قرآنی که تواند که دم زند
و در تحقیق معانی آن کرا مجال بود که قلم نهد تا مضمون الرحمن علم القرآن در کار نبود بقوت دانش
دانستن حرفی از کلام معجز ربانی میسر نشود **بیت** من که باشم که بود شرح کمالش بوسم
کیتم من که در اوصاف جمالش برسم ۵ من کیم در چه حسابم که صفاتش شمرم ۵ کیتم من کیم چند
خصائلش چه کیم ۵ و در آن هنگام که شغل تالیف این تفسیر روی نمود چند کتاب تفسیر معتبر حاضر
بود بعضی بحث از تفسیر امام کلبی و زاهدی و تفسیر بستی و نسفی و مدارک و کشاف و بعضی شروح کشاف
منقول شده و بعضی از تفسیر امام رازی و تفسیر امام ابو اللیث سمرقندی و مغنی و عتابی و بصائر و در
و بیضاوی و کواشی و قشیری و جندی مروی آمده بیشتری بحثی که درین تفسیر مسطور از مضامین
کتب مذکورات و آنچه مولف در کتابی ندیده و بغواصی از بحیرهٔ طبیعت کشیده بر وجه تاویل و بیان
احتمال است و از ارباب علم و درایت رای مامول و از اصحاب صفای ذکاء و ذهن و ذکا مسئول
است که چون این سواد که عدیل سواد عیون اولی الابصار است و این مسوده که قرین سویدای بصائر ذوی
الافکار است بسواد عیون با مردمک ایشان مبصر شود و بالحاظ متفکرهٔ ایشان ملحوظ گردد در هر جا
او نکته کنند و بر لطائفش نظر افکنند که در هیچ دقائق حقائق نمودار شده و چه معانی بدیعه
در میان آمده و آنجا وجوه علم نحو چگونه منکشف گشته و قواعد علم معانی چه نوع تطبیق یافته و جهات

توا

تواکید چگونه تمهید شده و موکدات استفهام چه نوع در میان آمده از هر علمی چه معادن نهان
بظهور پیوسته و از هر فنی چه کنوز و رموز پیدا گشته و اگر در مطالعه محلی ازین کتاب مشکلی پیش آید چنانچه
زلت قدم مقرر را لغزش قلم محرر نماید تتبع کتب مذکوره کنند و دم اصلاح و تصحیح بزنند اگر اصلاح
و تصحیح دست ندهد دل بر مضمون خذ ما صفا و دع ما کدر نهند و دارند تتبع و اصلاح و تصحیح بدیگران
بگذارند و از حضرت خدای تعالت آلاؤه و توالت نعماؤه خواستم که بکرم وافر و فضل متوافر و احسان
قدیم و انعام عمیم این تفسیر را باخر رساند و داعی را باتمام این موفق گرداند و جهانیان را بفوائد و عوائد
آن نفع بخشد و مؤلف را بحسن نیت و طیب طبیعت جزاء جزیل دهد لا اله الا هو ربی توکلت
علیه و هو حسبی چون ابتداء قراة قرآن کند تعوذ باید بدایت تفسیر نیز بتفسیر آن شاید در تعوذ از قرا
چند عبارت منقولست و هر یکی از آن در قراة معمولست لیکن میان همه عبارات تعوذ ۵
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ۵ اشهر است و میان تالیان ادور و اکثر است در تفسیر
آورده که ابن مسعود روایت کرده که روزی پیش پیغامبر صلعم در هنگام قراة قرآن بدایت بتعوذ جستم
اعوذ بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم گفتم پیغامبر صلعم گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگو و تعوذ
از شیطان بدین عبارت بجو شیطان ماخوذ است از شطن شطونا ای بعد بعدا و وزن او فیعال است
تسمیهٔ ابلیس بشیطان از جهت بعد او از رحمت خدا بود و بعضی مشتق از شاط شیطا یعنی هلک هلاکا
دانند و وزن او فعلان پندارند تسمیهٔ آن بدان از جهت هالک گشتن و بهلاک پیوستن باشد معنی اینست
پناه می‌جویم و پناه می‌برم بخدای عز و جل از شر شیطان رانده و از رحمت حق دور مانده روایت کرده اند
آن دون شیطان رانده شد و بلا و طعن و لعن در شان او نزاد فرشتگان از آسمان انداختند در زمین
افتاد چون ماتم زدگان دستها بر تهی گاه داشته و خود را ملعون ابد پنداشته گرد خسارت بر رخسار و
جبین خویش دیده خطاب ان علیک لعنتی الی یوم الدین شنیده **بیت** خاک افلاس بر رخان توده
کرد داد بار بر جبین انبار کمر عداوت با آدم و آدمیان بسته و بعزم وسوسه و اغوا در نشسته اینچنین دشمن
سزاوار آنست که از شر او بخدای عز و جل پناه جویند و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گویند ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

تسمیه در مذهب ابو حنیفه بروایت صحیحه از روی آیتی از قرآنست منزل برای تبرک در آغاز قرآن
و برای تبرک و فصل میان سورتهاء قرآنست آیتی فردیست داخل سورتها نیست و نزدیک امام شافعی
و امام احمد حنبل داخل فاتحه است و داخل هر سورتیست و بیک روایت مذهب امام مالک هم برین صورت
است و بروایت دیگر از امام مالک تسمیهٔ مذکوره داخل قرآن نشده لیکن با آنکه غیر قرآنست امام پیغامبر صلعم
در سورهٔ فاتحه برای تبرک و در سورتهاء دیگر برای تبرک و فصل نوشته شده است حکم تسمیه اینست
و یک روایت از امام اعظم همین است و در خطبهٔ کشاف آغاز قرآن بتجمیل دانسته تسمیه را غیر قرآن پنداشته
و این اشارتست که صاحب کشاف اختیار این قول دارد و این مذهب را راجح می‌پندارد وجه این قول آنست
که تسمیه در انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم بعضی از قرآنست در آن کسی خلاف ندارد
و در قرآنیت او شک نمی‌آرد و تسمیه که در آغاز قرآن و فاصل میان سورتهاء قرآنست غیر آنست زیرا که
آن بعض آیتست و باتفاق قرآنست و این آیة تامه است مختلف فیها میان دانشمندانست و بر
تقدیری که تسمیه غیر تسمیهٔ سورهٔ نمل منزل و قرآن باشد چون کتابت او در اوائل سور برای تبرک و فصل است
همچو تسمیهٔ مقرر و برای تبرکست و قرآن نباشد چنانکه گفتن الحمد لله رب العالمین بقصد شکر و گفتن
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار بقصد دعا دارند از جهت او در قرآن

پندارند ولهذا گفتن الحمد لله رب العالمین بقصد شکر حائض وجنب را جائز بود و در مقدمه اخرم
که قرآن خواندن در وی مکروه هست ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الآیة گفتن مکروه نباشد و نیز تسمیه را همچو تعوذ
مقابل قرآن ذکر میکنند یعنی فقرا مانند تعوذ فقراء میگویند وجه قول امام شافعی آنست که قرآن عظیم الشان
است سلف بتجرید قرآن از غیر قرآن وصیت کرده اند کتابت غیر قرآن در قرآن در چیز منع آورده اند
تا آنکه تعشیر را مکروه میداشته و نوشتن اسماء سور را ممنوع می پنداشتند تسمیه در اوائل سور اگر غیر قرآن
بودی تجویز کتابت آن از سلف روی ننمودی و نیز از ابن عباس منقول شده و بروایت صحیح آمده من
ترکها فقد ترک مائة واربع عشرة آیة من کتاب الله یعنی در تلاوة قرآن کسی که تسمیه اوائل قرآن سور ترک دهد
صد و چهارده آیة قرآن را ترک داده باشد وجوه سلف قرائت او را اثبات کردند و او را بر سر هر سورتی
نوشته ثابت شد که تسمیه داخل سورت بود و چنانچه مقطع سورت داخل سورت است مبداء او نیز داخل
سورت باشد وجه قول ابو حنیفه آنست که چون با وصیت کردن سلف بتجرید مصحف از کتابت تسمیه بر سر هر
سورتی مستفیض گشت و از هیچکس این عمل نکیر و منع نه پیوست ثابت شد که از قرآنست تواتر کتابت او
دلیل بر آنست بودن او داخل در فاتحه و در هر سورتی دلیل نداشت از جهة انتفاء دلیل ثبوت ینافت
و قول ابن عباس که امام شافعی آورده و برای بودن تسمیه داخل هر سورتی تمسک بدان کرده دلیل نشود و تمسک
بدو صحیح نبود زیرا که قول مذکور از باب تشبیه موکداست از قبیل من کره قلب مسلم فقد هدم الکعبة ومن
زار السلطان فقد زار الاسد بیان آن اینست که ترک داند یک آیتی در قرآن صد و چهارده بار مکرر بود همچو ترک
آن در صد و چهارده آیة باشد چنانچه شکستن دل همچو خراب کردن کعبه دارند و زیارت سلطان همچو
زیارت کردن شیر پندارند و کسانیکه بر نفی قرائت رفته اند و دلیل بر مدعاء خویش گفته اند که چون در
اوائل سور بقصد تبرک در ابتدا و فصل بین السور نوشته شده مبین قصد تسمیه مذکور از قرائت بیرون آمده
دلیل ایشان درست نیست تمسک بدان معنی است زیرا که این وقتی آید که نزول او برای این معنی باشد چون
نزول او هم برای این معنی بود بقصد این معنی از قرائت بیرون نیاید چنانکه صاحب مدارک در وافی وکنز
وکافی تصریح کرده انزلت للفصل آورده سوال چون بر قول ابو حنیفه تسمیه از قرآن باشد و آیة تامه بود
فرض قراءة بدو نزدیک او چرا موده نشود و نماز چرا بدان جائز نبود جواب قرائت تسمیه اوائل سور و بودن
او آیة تامه اگرچه بر قول ابو حنیفه ثابت شده لیکن چون محل اختلاف از شبهه بیرون نیامده در قرائت
او امام مالک خلاف دارد امام شافعی اگرچه تسمیه را داخل قرآن و داخل هر سورتی میگوید آیة تامه نمی پندارد
از امام شافعی روایتی است که تسمیه با مابعد خویش آیتست و فرض قراءة که مقطوع است با شبهه موده نشود
و نماز بر او از جهة احتمال جائز نبود سوال قرآن از جهة آنکه در حد او بلا شبهه قید است با شبهه منافات
دارد کسیکه قائل بقرائت تسمیه سطور است با وجود شبهه داخل قرآن چگونه پندارد جواب اختلاف
در قرائت تسمیه از جهة اختلاف در تحقیق شبهه و انتفاء آنست نزدیک کسی که در ثبوت او شبهه است جز
قرآن نیست و نزدیک کسی که در ثبوت او شبهه نیست قرآنست منع تکفیر بر هر دو تقدیر است زیرا که اختلاف
مانع تکفیر است و بدانکه بر تقدیریکه بسم الله داخل قرآن نبود و داخل فاتحه و داخل هر سورتی نباشد
باء بسم الله با مجرور در هر مقامی متعلق بفعل محذوف که ملائم مقام بود دارند اینجا بدلالت مقام
ابتداء بسم الله ابتدائی و بدلالت مقام قراءة بسم الله اقرأ مقدر پندارند و بعضی بر طریق بسم الله مجریها
و مرسیها بسم الله ابتدائی یا بسم الله قراءتی تقدیر کنند کلام را از باب حذف مبتدا و جار و مجرور را خبر
مبتدا گویند و این جمله فعلیه یا اسمیه با جملهٔ اعوذ بالله مربوط بود بیان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم شود
و بر تقدیر داخل بودن او در قرآن ابتدا قرآن باشد و مربوط با او نبود ذکر اعوذ پیش اند در قرآن از سنن

قراءة و آداب تلاوة باشد متعلق اقرأ یا ابتداء گویند و بعضی بسم الله کان ماکان و یکون مایکون
تقدیر کنند همه چیز را از ماضی و مستقبل ملتصق بذکر خداء کرداند و چون ذکر خداء اهم است عامل
و مبتدا را موخر تقدیر کنند یا تقدیم ذکر خداء از جهة تعظیم دانند سوال چون ذکر خداء اهم است مستحق
تقدم است در اقرأ باسم ربک چرا موخر آورد و جار و مجرور یعنی باسم ربک را از اقرأ چرا تاخیر کرد جواب
سورة اقرأ اول نازل شده است و در ورود مقدم آمده در وی مقصود فعل قراءة بود تقدیم فعل اهم بنمود و بعضی
گویند اقرأ اول منزل منزله لازم است باسم ربک متعلق اقرأ دوم آمده ذکر خدای اینجا نیز مقدم بر عامل
شده و تواند بود که تاخیر عامل برای حصر بود معنی ترکیب بسم الله ابتداء او اتلو او اقرأ لا باسم آخر باشد
معنی چنین بود بنام خدای که مهربان و بخشاینده است آغاز میکنم نه بنام دیگری یا بنام خدائی که صفات
او اینست میخوانم نه بنام غیری سوال باء جاره کوتاه می نویسند باء بسم الله را چرا دراز نوشته اند
جواب از جهة تفخیم اول حروف کتابت قرآن و تعظیم تسمیه بدایت است بتلاوت آیات فرقانی است
و اسم نزدیک بصریان معتل لام است مشتق است از سمو بمعنی علو بدلیل امثلهٔ اشتقاق او چون سمی یسمی
تسمیة و سمی در تصغیر و اسماء در جمع تکثیر که اسم او از جهة تضمن اجلال و تشریف مناسبت با معنی سمو دارد
و نام نهنده بتعیین نام نیک اعلاء مسمی می پندارد اصل او سمو بود بر خلاف قیاس تغیر پیوست بحذف
واو و تسکین سین و زیادة همزه مکسوره از جهة تعذر ابتدا بساکن اسم گشت و نزدیک کوفیان آن معتل الفاء
است مشتق است از وسم بمعنی کی که علامت معرفتست جهة اسم با وسم موافق درین صفت است اصل او وسم
بود بحذف واو و زیادت همزه وصل تغیر روی نمود و اسم گشت و کوفیان امثلهٔ اشتقاق او را حمل بر قلب
کنند و سمه را معتل الفا دانند و شک نیست که قلب خلاف اصل است از جهة گفته اند راجح قول اولست
و لفظ الله اسم ذاتست در اصل الاله بود بعد از ادغام الله شده بعلمیة پیوست علم ذاتی که مستجمع صفات
کمال منزه از نقیصه و کمالست زوالست و در بعض کتب معتبر این اسم را غیر مشتق داشته اند و این قول را
صحیح پنداشته اند سوال اشتقاق در اصطلاح عبارت از یافتن تناسب میان دو لفظ و معنی بود
و لفظ و معنی الله از جهة آنکه عقول در معرفت ذات او متحیر است مناسب با اله بمعنی تحیر باشد و از جهة
آنکه معبود جهانیانست مناسب اله بمعنی عبد دارند و از جهة آنکه از عیون و ابصار پوشیده است
مناسب لاه بمعنی احتجب پندارند چون معنی اشتقاق در وی ثابت شود قائل شدند بعدم اشتقاق بر چه
وجه بود جواب اتفاقست که غیر لفظ الله از اسماء خداء همه صفات اند و همه مشتقاق اند اگر لفظ الله
نیز مشتق بود صفت باشد بر اجراء صفات اسمی نماید که صفات بروی جاری شود بضرورت این اسم
را غیر مشتق داشتند و اسم غیر صفت پنداشتند و این وجه محل نظر است زیرا که چون میان دو لفظ تناسب
در لفظ و معنی ثبوت پیوست اشتقاق میان ایشان ثابت گشت و هیچ چیزی را بعد از ثبوت او نفی نتوان کرد
و چون او را بعدم نتوان آورد و اشتقاق مستلزم وصفیت نیست در اسماء اجناس نیز آمده چه اشتقاق وجه
از مواجهة و لحم از التحام که اسم جنس است غیر صفت اند ثابت شده و همچنین اشتقاق اسماء ظروف چون مجمع
و مقر و مخرج و مقر مشتقات اند و همه دانند که غیر صفات اند پس آله را مشتق دارند و اسم غیر صفات
پندارند صفات بر وجاری کرده و در قائل شدن بعدم اشتقاق ضرورت نبود سوال با در
بسم الله کدام باست مفید کدام معنی است جواب با مصاحبت است بر طریق تبنت بالدهن یعنی متبرکا
باسم الله ابتدا او اقرأ بود و مصاحب کردانیدن بدایة قراءة با نام خداء از جهة تبرک باشد و باء مذکور را
باء استعانت داشتن و از قبیل کتبت بالقلم پنداشتن دشوار است محتاج سوی تکلف بسیار است الرحمن
الرحیم هردو صفات خدا اند مذکور برای مدح و ثنا اند مشتق اند از رحمت بمعنی ارادت فیض و نعمت

چه رحمت در لغت بمعنی رقت قلب باشد و آن از صفات خداء عز و جل نبود از آنجهة رحمت در صفت خداء
بمعنی ارادت فیض نعمت دارند و بمعنی ارادت انعام پندارند الرحمن نیز بغلبه علم شده است اطلاق او بر
غیر خداء نیامده است هم ازینجهة در قرآن در آیة قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی در
دعوت قرین اسم الله گشته و در امر یدعون باسم الله پیوسته اما اطلاق رحیم مخصوص خداء نشده چون عظیم و کریم
اطلاق بر غیر نیز آمده در صفت پیغامبر صم بالمؤمنین رؤف رحیم و در صفت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
رحماء بینهم افتاده در تفسیر آورده اند که مر خداء را سه هزار نام است هزار نام است که فرشتگان دانند و هزار دیگر
است که او را انبیا بدان خوانند و هزار دیگر است که در کتابهای خداء تورية و آمده سیصد در تورية و سیصد در
انجیل و سیصد در زبور و نود و نه در قرآن بعلم مؤمنان متصل شده یکی مخزون و مکنون است بعلم خداء تفرد است
معنی آن سه هزار در اسم مذکور است و دعوت خداء بدین سه اسم بمنزله دعوت به هزار اسم مسطور است بعضی
مشایخ بعد از نماز دیگر یا الله یا رحمن یا رحیم تا غروب آفتاب گویند و نیل فضیلت مذکور بدعوت اسماء مسطور
جویند **سوال** چون رحمن و رحیم هر دو مشتق از رحمت اند که آن در صفات خداء بمعنی ارادت انعام باشد
بدین معنی میان رحمن و رحیم چه فرق بود **جواب** لفظ رحمن را در دلالت بر رحمت ابلغ از رحیم دارند و در
معنی اشمل از معنی او پندارند نتیجه رحمن دلالت میکند بر عموم رحمت بر همه آدمیان در دنیا بدادن روزی و
عافیت و رحیم دلالت میکند بر خصوص رحمت بر مؤمنان در آخرت و یکی از مقتضیات فراخی رحمت حق آنست که
از کافران و عاصیان با وجود کفر و عصیان روزی باز ندارند و ایشانرا بکفر و عصیان ایشان در حال در ورطه
هلاک نیارد و دوست و دشمن را رزق رساند و آفات از ایشان دفع گرداند و بار طاعت کمتر از طاقت نهد و نعمت
بیش از حاجت دهد و نیز لفظ رحمن بیک حرف از رحیم زیادت است و زیادت حرف موجب زیادة افاده است
سوال چون رحمن ابلغ است از رحیم بایستی لفظ رحیم مؤخر بودی بر طریق فلان شجاع باذل و عالم نحریر
وجه ترقی از ادنی سوی اعلی باشد **جواب** ذکر ادنی را بعد از ذکر اعلی از باب تتمیم دارند و بر طریق فلان عظیم
الامیر والوزیر و یجله الکبیر والصغیر پندارند در کلام عرب ترتیب میان اعلی و ادنی بر هر دو طریق آمده
و هر دو نوعی در کلام بلغا معلوم شده و بعضی گویند رحیم مرادف رحمان است یکسانست ذکر رحیم بعد رحمن
تکرار برای تاکید است لکن با امکان تاسیس حمل بر تاکید غیر سدید است و بدانکه در تفسیر آورده و شرح از اسرار این
کرده که خداء عز و جل آنچ در همه کتابها فرستاده در قرآن ودیعت نهاده و آنچه در همه قرآن بتفصیل بیان کرده
در سورة فاتحه بر وجه اجمال آورده و آنچه در همه فاتحه مذکور است در تسمیه مسطور است و آنچه مضمون تسمیه
آمده بباء بسم الله مشتمل بدان شده بر تقدیری که باء بسم الله را متعلق کان ماکان و یکون مایکون دارند
این معنی را بوجهی از وجوه مشتبه و مشکل پندارند که باء دلالت بر متعلق بود و متعلق او همه امور را از ماضی
و مستقبل شامل شود و همه چیز را متناول باشد و اگر متعلق او فعلی بر حسب مقام تقدیر کنند و جار و مجرور
را معمول او انگنند باعتبار صلاحیة تعلق او بهر فعلی بحسب هر مقامی عموم آید و بر سبیل بدایت شمول همه روی
نماید و بعضی گویند آنچه متضمن باست در قراة متضمن نقطه باست در کتابت چه نقطه از جهة توحد خویش
رمز وحدت است و وحدت خدای یاد می داند و توحید حق جل جلاله در دل حاضر میگرداند و چون توحید
خداء در خاطر انداز در همه اشیا را منسوب سوی او سازد که چون غیر نباشد لاجرم همه اشیا از و بود **سورة
فاتحه** بقول ابن عباس سورة فاتحه مکی است و بر قول مجاهد مدنی است و بعضی گویند هم مدنیست و هم
مکی دو بار فرود آمده یکبار در مکه و یکبار در مدینه نازل شده **سوال** چون سورة مذکور دو بار فرود آمده
باشد مکرر نوشتن او همچو آیات مکرره چون آیة فبای آلاء ربکما تکذبان و آیة ویل یومئذ للمکذبین لازم بود
جواب نزول فاتحه دو بار ثابت بخبر واحد است پس متواتر نباشد بغیر صفت تواتر کتابت او در مصحف

جائز نبود و تکرار نزول آیات مذکوره متواتر بود و کتابت آن در مصحف بتکرار سایغ نمود و در تفسیر آورده که
سورة مذکوره باتفاق هفت آیة و بیست و پنج کلمه و صد و بیست و سه حرف است و بعضی تسمیه را یک آیة خوانند
صراط الذین انعمت علیهم را تا آخر دو آیة پندارند و بعضی هم یک آیة دانند و تسمیه را داخل سورة ندارند **سوال**
بعضی این سورة را هشت آیة داشته اند تسمیه را هشتم آیة پنداشته اند و بعضی تسمیه و صراط الذین انعمت علیهم
تا آخر که مختلف فیها است گذاشته و جمله آیات فاتحه را شش آیة داشته بدین طریق بر هفت آیة نباشد سخن مفسران که
آیات فاتحه باتفاق هفت آیة است مطابق نبود **جواب** این هر دو قول غیر صحیح است خلاف است اختلاف
نبود و خلاف ضعیف قادح اتفاق نباشد روایت کرده اند روزی پیغامبر صم در صحراء مکه بر هفت کاروان
کفار مکه که با موال بسیار میگذشت نظر کرد حاجتمندی و کم دستگاهی یاران خویش را یاد کرد آرزومند گشت
و تمنی آن در خاطر مبارک گذشت که اگر این مال یاران مرا باشد بفراخی عیش دنیا پردازند و آنرا وسیلت ساختگی
کار آخرت سازند مثل این آرزو در مال کافران حربی حسد نبود و شبه این تمنی نکوهیده نباشد زیرا که مالی
را که بزور بردست نتوان آورد آرزوی آن چرا نتوان کرد پس این سورت متضمن هفت آیة نازل شده تا تسلیه دل
پیغامبر صم شود و آرزوی مال هفت کاروان مذکور از خاطر مبارک او برود چه مال هفت کاروان مذکور برای
پرداخت کار دنیا بود و هفت آیة مذکور برای پرداخت کار دنیا و آخرت وسیلت شود چه شک نیست بخواندن
آن مثوبات اخروی روی نماید و برای هر مهمی از مهمات دنیا که چون به نیت صادق با شرائط و آداب
بخوانند بر آید و بعد از ان آیة ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم ولا تحزن علیهم نیز نازل گشت و میل
کردن پیغامبر صم سوی دنیا بنهی پیوست تا پیغامبران صلوات الله علیهم بعد ازین در کار کافران و غناء ایشان
نگرد و از جهة فقر یاران اندوه و رنج نبرد و ربط این سورة با تسمیه آنست که در تسمیه خدا را توصیف برحمت کرده
و بدایت این سورة بحمد آورده که رحمت موجب فیض نعمت بود و فیض نعمت سبب حمد و شکر شود چه هر که فیض نعمت
کند سزاوار شکر و ثنا باشد و اعادت لفظ رحمن و رحیم در حمد اشارتست سوی ربط مذکور و تلویح است
سوی ارتباط مسطور و جمله الحمد لله رب العالمین بعد از تسمیه بر قول کسیکه تسمیه اوائل قرآن نباشد و بر طریق
تسمیه مردمان در آغاز هر کاری میگویند در فاتحه تبرک و در سورتهاء دیگر فصل و تبرک میجویند بود چنانچه
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از قراة قرآن می آرند تسمیه را نیز بعین طریق بر هر سورتی مقدم میدارند
متعلق با قراء که در تسمیه مقدر است باشد معنی بسم الله اقراء الحمد لله رب العالمین آید و تعلق کلام دیگر
بکلام دیگری آمده است چنانچه گویند بعون الله الوهاب حفظت الم ذلک الکتاب و چنانچه گویند
در وقت انشاء اشعار العرب امرء القیس الکندی قفا نبک من ذکری حبیب ومنزل و تواند بود که
الحمد لله رب العالمین ابتداء کلام باشد او را با تسمیه تعلق معنوی جز غرض تیمن و تبرک نبود **سوال**
بر تقدیری که سورة را با تسمیه تعلق معنوی نباشد مفعول اقراء که فعل متعدی است چه افتد **جواب** افعل بمعنی
افعل القراءة باشد منزل منزله لازم بود مفعول طلب نکند و بر قول کسی که تسمیه اوائل سور قرآن باشد و داخل
فاتحه و داخل هر سورتی بود تواند بود که اقراء که در تسمیه مقدر است منزل منزله لازم دارند و الحمد لله ابتداء
کلام پندارند و تواند بود بدین تقدیر اقراء متعدی بود و ما بعداو بتاویل هذه السورة مفعول اقرا باشد
و بر قول کسیکه تسمیه آیة منفرده بود داخل فاتحه و داخل هر سورتی نباشد متعین است که الحمد لله ابتداء
کلامی دارند و اقرا که در تسمیه مقدر است بمعنی افعل القراءة منزل منزله لازم پندارند چنانچه گذشت و ذکر آن بالا
رفت و رواست که متکلم کلامی از ان خود علیحده آرد و بعد از ان ابتداء کلامی کند که با او تعلق معنوی ندارد
چنانچه در صدر مکتوب اللهم بلغ نویسند یا در صدر کتاب اللهم سلم المبلغ کتابت کنند و افتتاح قرآن بسورة
فاتحه و تقدیم آن بر سائر سور حق و صوابست از جهة آنکه این سورة ام الکتابست و مضمون او متضمن جمیع معانی قرآنست

وشتمل همه مقاصد فرقانست چه الحمد لله متضمن جمیع ثناهاء خداست وشامل ذکر همه اسماء وصفات علاست
رب العالمین مشتمل است بر ذکر عالم وعالمیان از آدمیان وفرشتگان وبیان الرحمن الرحیم محتوی است بر ذکر
اصناف نعم وانواع آثار کرم وفیض رحمت وعفو ومغفرت مالک یوم الدین مشتمل بر ذکر عموم معاد آمده واحوال
قیامت واحوال مردمان که دران روز خواهد بود جامع شده ایاک نعبد شامل است بر اصناف عبادات وانواع
قربات از بدنی وثنائی مالی وجنانی وایاک نستعین مشتمل است بر انواع مقدمات عبادات از توفیقات
رحمانی وتاییدات ربانی واستعدادات انسانی وقوای جسمی وجانی اهدنا الصراط المستقیم دال است بر اخلاق
وشرایع واصلاح نفوس وطبایع وسلوک راه دین وابتهاج مناهج شرع مبین که دین قویم عبارت از انست
وصراط المستقیم اشارت بر انست صراط الذین انعمت علیهم حاکی است از حکایات وقصص نیکان از پیغامبران
وفرشتگان وشهیدان وصدیقان وصالحان ومطیعان وانواع وعدها واصناف لطیفها که وارد است در
شان اوشان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین شاکی از شکایات اعمال عصاة وطغاة وفجار وکفار از مشرکان
وجهودان وترسایان ومبتدعان وسایر ملک باطله متسم بضلال اند وموسوم باستحقاق غضب ونکال اند کلیات
معانی قرآنی انواع مذکوراست وجزئیات مضامین فرقانی اصناف مسطوره است وچون سورت مذکور
معانی مسطوره را شامل است بود ازینجهت قاری او را ثواب قراة کل قرآن بر حکم من قرا الفاتحة فکانما قرا القرآن
کله روی نمود لاجرم سزاوار آن باشد که او را ام الکتاب خوانند وبر همه سورتها سزاوار تقدیم دانند واین
سورة از سورة عظام هست وآنرا ده نام است فاتحة الکتاب چه مبداء قرآن ومفتح فرقانست وسورة الشفاء و
الشافیة چه بر حکم حدیث فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الا السام شفاء قلوب وابدانست وام القرآن وسورة
الکنز والوافیة چه مشتمل بر کلیات معانی قرآنی ومقاصد فرقانی هست چنانچه بالا رفته وذکر آن شرح گشته
وسورة الحمد چه در وی ذکر حمد پروردگار است ازینجهت باضافت سوی حمد سزاوار است والمثانی زیرا که ثنا
اگر مشتق از ثنا است این سورة در خور این نام است که متضمن ثناء خداست واگر مشتق از ثنی است بمعنی دوتا
کردن بود هم این نام او را در خور است از آنچه قرات سورة فاتحه در هر نماز مکرر است وسورة الصلوة چه کمال
نماز نزدیک امام حنیفه وجواز صلوة نزدیک امام شافعی بدو تعلق دارد واساس زیرا که حدیث لکل شیء اساس
واساس القرآن سورة الفاتحة او را باستحقاق این اسم می آرد بدانکه چون کار بنده ذکر مولی است وتحمید وثناء
حق تبارک وتعالی است حق جل جلاله افتتاح سورة فاتحة الکتاب بتلقین تحمید کرد بعده جمله ایاک نعبد
وایاک نستعین برای بیان تحمید آورده بعده جمله اهدنا الصراط المستقیم که بمعنی نطلب منک الهدایة است
برای بیان طلب اعانة که مضمون ایاک نستعین است مذکور گشت وصورت دعا بعد تمهید حمد وثنا که از
آداب اجابت است بتلقین پیوست وشک نیست که این دعوی جزیله وسئلتی جلیله هست از همه مقاصد اجل
واعلی است هیچ مقصودی بهتر از وی نیست دعوت هدایت صراط مستقیم است وسالت عطیه دین قویم
است که آن راه اصحاب انعام هست غیر طریقه مستحقان غضب وانتقام است ختم تم همه را بر صراط مستقیم آراد و
هواره بر دین قویم داراد بمنه وجوده ۞ الحمد لله رب العالمین ۞ الحمد مرفوع بر ابتداء است
لله خبر مبتداست الف ولام در الحمد برای جنس است ولام در لله برای اختصاص است موجب اختصاص ماهیت
حمد بذات خدا بود واختصاص ماهیت موجب اختصاص جمله افراد باشد که اگر فردی از حمد مخصوص بخداء
نباشد ماهیت مخصوص نبود وبرین معنی اطباق است میان اهل سنت وجماعت ومعتزله اتفاق است
نزدیک اهل سنت باعتبار خلق اجسام وافعال همه حمدها مخصوص بخدای است واستحقاق همه حمدها او راست
چه ذوات واوصاف واعمال وافعال اختیاریه واضطراریه همه مخلوق وپیدا کرده اوست وشک نیست که همه
چیزها را نسبت اختراع وایجاد بروست ونزدیک معتزله باعتبار اقرار اگرچه افعال اختیاریه بنزدیک ایشان مخلوق

عبادت

عبادت وبنده را در شان افعال اختیاریه صفت ایجاداست لیکن اقتدار از خداست باعتبار اقتدار همه حمدها مر او راست
صاحب کشاف که مذهب اعتزال دارد این لام را برای جنس می آرد واز حمل لام بر جنس باعتبار اختصاص ماهیت
استغراق همه افراد می آید مذهب او در افادت اختصاص موافق اهل سنت می نماید سوال صاحب کشاف
نفی استغراق کرده ودعوی او را در حیز وهم آورده ولا استغراق الذی یتوهمه کثیر من الناس وهم منهم گفته ظاهر
نیست که او بر معنی استغراق نرفته جواب شک نیست که او لام الحمد را لام جنس گفته وبر اختصاص ماهیت حمد بذات
خداء عز وجل رفته ونیز شک نیست که از اختصاص ماهیت اختصاص جمله افراد می آید وصحت معنی استغراق
می نماید لیکن چون بجنس که اصل معنی لام است استغراق روی می نماید حاصل می شود وحمل لام بر استغراق حاجت
نبود برین اعتبار حمل بر استغراق وهم باشد وداشتن لام برای استغراق سایغ نبود معنی ایشت سپاس و
ستایش وثنا وستودگی مر خدا راست که مالک وآفریدگار وبصلاح آرنده کارهاست وپرورنده عالمیان وپر
وردگار جهانیانست سوال عالمین جمع عالم است ترجمه او عالمها وجهانها آید ترجمه او جهانیان بایاء نسبت
می نماید جواب عالمین جمع سلامتست وآن در غیر علم با صفت روا نبود وعالم نه علم است نه صفت
صحت جمع او بر حکم وصفیت بتقدیر یاء نسبت باشد عالمین را بجوا اشعرین واعجمین که بمعنی اشعریین واعجمیین و
اعجمیین بتقدیر عالمیین است گویند ووصفیت او بتقدیر یاء نسبت جویند وترجمه او جهانیان وعالمیان بدین
اعتبار دست آید صحت جمع سلامت در وی بدین وجه سایغ نماید وصاحب کشاف در صحت جمع مذکور معنی صفت
دلالت بر وجود صانع که در وست اعتبار کرده وعالم را از جهت تضمن این معنی از باب صفت آورده واین وجه
غیر سدید است از صحت بعید است چه اگر در اسم جنس صفت معنوی اعتبار کنند وبتاویل صفت بجمع سلامت
قائل شوند انسانون بتاویل ناطقون سایغ بود ورجلون بتاویل بالغون روا باشد ولم یقل به احد ولم یثبت
له سند سوال عالمین هرچند باعتبار تقدیر یاء نسبت یا باعتبار معنی چنانکه صاحب کشاف داشته
اسم صفت شود ازجهت آنکه همه جهانیان عقلا نه اند برای جمعی که مختص بعقلاء است صالح نبود جواب
عالمین مشتمل بر عقلا وغیر عقلا است عقلا را بر غیر عقلا تغلیب رواست بدین اعتبار عقلا را تغلیب کرده
جمع سلامت که مختص بعقلا است آورده اند وبدانکه علما در تعریف عالم گفته اند انه اسم لکل موجود سوی الله یعنی
عالم اسم است مر هر موجودی را که جز خداء جل وعلا است چه عالم علامت معرفت حقست چه هر ذره از ذرات
کائنات بدین صفت روشن است بدین معنی هر موجودی عالم بود هر ذره از ذرات کائنات را این نام
باشد سوال اگر کل موجود بمعنی کل جنس موجود او کل نوع موجود باشد استثناء ذات باری مستقیم نباید چه
ذات او سبحانه وتعالی فرد است استثناء او از اجناس وانواع سایغ ننماید واگر معنی کل فرد موجود گویند این لفظ
دلالت کند که عالم اسم است مر هر یک فردی از افراد موجودات وواقع هست بر هر جزئی از جزئیات کائنات
برین معنی عدد عالمیان که علما تقدیر کرده اند مستقیم نیاید وصحت تقدیر مذکور وتعیین مسطور رهی ننماید
چه بعضی گفته اند عالم هجده هزار است فرشتگان را یک عالم دارند وهر یکی از دیوان وپریان وآدمیان را عالمی بوده و هر
صنفی از اصناف جهانی باشد وعدد آن پندارند عالم هم بدین نوع هر نوعی از مخلوقات عالمی بود وهر صنفی از
اصناف جهانی باشد وعدد آن نظر بکلیات وانواع محصور تواند بود وتعیین عدد آن روی تواند نمود و
بعضی گفته اند چهل هزار است بیست هزار در خشکی وبیست هزار در تری بعضی گفته اند هشتاد هزار است چهل
هزار بری وچهل هزار بحری اما آنچه موجودات وجزئیات کائنات واشخاص که در وجود اند کسی نمی داند که
چند است جواب بعضی گفته اند که شمار عالمها را جز خداء عز وجل کسی نمی داند واحاطت آن غیر حق سبحانه وتع
نتواند پس العالم اسم لکل موجود سوی الله اگرچه مخالف تعیین اعداد مذکور بود موافق قول مسطور باشد
ودر تفسیر معنی آورده اند از ابو هریره نقل کرده که حق سبحانه وتعالی چهار صنف از مخلوقات آفرید فرشتگان

وشیاطین وجن وانس واین مجموع را ده جزو کرد اینه نه جزو فرشتگان ویک جزو سه صنف مذکور واین یک جزو
ده ساخت نه جزو شیاطین ویک جزو دو صنف مسطور باز این یک جزو را ده جزو کرد نه جزو جن ویک جزو نوع
انس پیدا آورد باز این انس را صد وبیست وپنج جزو کرداند یک جزو مسلمانان وصد وبیست وچهار جزو کافران ناقلان
این خبر از جمله صد وبیست وچهار جزو کفار صد جزو در هند گفته اند وبر تحقیق بیست وچهار جزو باقی عالم دوازده
جزو در بلاد روم شش جزو در مشرق وشش جزو در مغرب گفته اند یک جزو اهل اسلام هفتاد وسه فرقه
شده اند هفتاد ودو ضال مبتدع ویک فرقه ناجیه اهل سنت وجماعت آمده وبعضی گفته اند جمیع ما سوی الله
از موجودات یک عالم بود هر یک فردی از افراد موجودات مسمی بعالم نباشد **سوال** برین وجه در عالم تعدد
متحقق نبود وبی تحقق تعدد جمع مستقیم نباشد **جواب** برای صحت صیغه جمع افراد متحققه نمی باید بلکه افراد مفروضه
متصوره می شاید چنانچه از شمس وقمر که جز یکان فرد موجود نیست شموس واقمار می آرند وچنانچه در لفظ آلهه
غیر الله ولفظ شرکاء الله هیچ فردی موجود نیست استعمال صیغه جمع سایغ میدارند جواب دوم آنکه اگرچه یکی
باشد جمع باعتبار تعدد انواعی وافرادی که در ضمن اوست روا بود **سوال** عالم چون هژده هزار یا چهل هزار
یا هشتاد هزار یا بی شمار بود در جمع او استعمال صیغه عوالم که جمع کثرتست مناسب باشد جمع سلامت که جمع
قلتست بچه وجه مذکور شود **جواب** ایراد جمع قلت در مقام جمع کثرت دلیلست برین که عالم با کثرتی که دارد
نظر بکمال قدرت خداء قلیلست **سوال** الحمد لله رب العالمین اگرچه تواند بود که تحمید از خداء عز وجل برای
ذات خویش باشد وبیان استحقاق خدای همه حمدها را بود چنانچه در جاء دیگر گفته فلله الحمد رب السموات ورب
الارض رب العالمین وجای دیگر گفته وربک یعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون وهو الله لا اله الا هو له الحمد فی
الاولی والآخرة وله الحکم والیه ترجعون اما انضمام حمد با ایاک نعبد وایاک نستعین وجمله اهدنا الصراط المستقیم
مقتضی آنست که این کلام عباد بود چه تبرک در قراة وعبادت واستعانت وطلب هدایت مخصوص بدیشان باشد این
کلام را کلام خدا چگونه خوانند خداء را متکلم بایاک نعبد وایاک نستعین واهدنا الصراط المستقیم چگونه دانند **جواب**
بروجه امر وتقدیر قولوا چنانکه جاء دیگر بامر تصریح کرده قل الحمد لله خطابست مر پیغامبر را با متابعان او بصیغه
امر آورده یا بر وجه تعلیم چنانچه کسی نامه غیر وامثال از زبان پادشاهان ورسائل وصحائف از زبان حاجتمندان بر داده
وآنرا وسیلت تعلیم دبیران ومترسلان سازد کلامی باشد که او برداخته وآنرا سزاوار بتکلم دیگری ساخته تا چون کسی آن
مقصود جوید سخن بدین طریق گوید ۞ **الرحمن الرحیم** ۞ معنی رحمن ورحیم در تسمیه گذشته وتحقیق آن
بالا رفته وچون تسمیه را داخل سورت ندانند ذکر الرحمن الرحیم در سورة فاتحه تکرار نپندارند وبر قول کسی که تسمیه
داخل سورتست اگرچه ذکر رحمن ورحیم تکرار است لیکن تکرار دینست پسندیده وگزیده متضمن فوائد ومشتمل بر عوائد
بسیار است یکی آنکه بیان جهت رابط حمد با تسمیه است به بناء حمد بر صفت رحمت که آنرا تسمیه محتویه است دیگر آنکه در تکرار
ذکر رحمت که بمعنی ارادت انعام وفیض نعمت است اظهار محبت فیض نعمت واهتمام در ذکر رحمت است بر حکم من
احب شیئا اکثر ذکره دلالت برین میکند که رحمت محبوبست مومن را در دنیا وآخرت مطلوبست دیگر آنکه تکرار
ذکر رحمت تاکید رجاء است واثبات کثرت در آثار رحمت خداست ۞ **مالک یوم الدین** ۞ از صفاتی که
مر خدای را درین سورت مذکور شده مالک یوم الدین صفت آخرین آمده صفتی کامله مر صفات بسیار را شامل
معنی اینست خدای که مالک روز یوم قیامتست که روز جزاء وسزاء محسنان ومجرمان است ووقت پیدا گشتن
مثوبت طاعت وظاهر گشتن عقوبت عصیانست دین در لغت بمعنی ملت باشد یعنی بمعنی توحید واسلام وشریعت
پیغامبر هم بود وبمعنی خضوع وذلت آید استعمال دان له فلان دینا ای ذل ذلة وخضع خضوعا برین معنی هم نماید
وبمعنی جزا کما تدین تدان کما تفعل تجازی ودر مالک یوم الدین اضافت اسم فاعل سوی ظرفی آمده که بر طریق اتساع بمنزله مفعول
به شده **سوال** اضافت اسم فاعل سوی مفعول به اضافت لفظی است موجب تعریف نبود مالک یوم الدین صفت

الله که معرفه است چگونه واقع شود **جواب** لفظی بودن اضافت اسم فاعل سوی مفعول بر تقدیری است که اسم فاعل
بمعنی حال یا استقبال باشد واینجا بمعنی استمرار است وبمعنی حال واستقبال نیست زیرا که همه ممکنات زیر تحت قدرت اوست
وهمیشه بر همه چیزها ولایت دارد وعقل وشرع هیچ ممکنی را هیچ گاهی از تحت قدرت او بیرون نمی آرد واسم فاعل چون بمعنی
استمرار بود اضافت او معنوی باشد موجب تعریف شود وبعضی ملک یوم الدین خوانند واین قراة را اولی دانند در کشاف
آورده قراة ملک یوم الدین اختیار است زیرا که قراة اهل مکه ومدینه است وآن مختار است چه مکه ومدینه موضع نزول قرآن
ومظهر اسلام وایمانست ایشان در معرفت قرآن اسبق اند وباحکام احکام دین احق اند متابعت ایشان اولی باشد و
موافقت ایشان مختار بود ونیز در آیه لمن الملک الیوم لفظ ملک بضم میم که مصدر لفظ ملکست مذکور شده وبآیات دیگر
چون ملک الناس فتعالی الله الملک الحق ویسبح لله ما فی السموات وما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم موافق آمده
ونیز ملک را تصرف عام بود ومالک را تصرف خاص باشد پس در مدح ابلغ دارند برین وجه سزاوار اختیار دانند وبعضی
این وجوه را بوجوه ترجیح مالک معارضه کنند وترجیح قراة ملک را در تعارض افکنند وآن آنست که در حدیث وخبر
آمده وبخبر صحیح ثابت شده که در تلاوت هر حرفی از قرآن ده نیکی است وشک نیست که لفظ مالک را بر ملک بیک حرف
افزونیست ولفظ ملک از مالک بده نیکی کم آید ولفظ مالک از ملک بده نیکی بیفزاید ونیز لفظ مالک بر نسبت
لفظ ملک تفخیم بیک حرفی است وتفخیم در قرآن از تخفیف اولی است ومالک را تعلق برقبه بود وملک متعلق بتصرف
باشد وملک رقبه از ملک تصرف اعلی است وتعلق باعلی از تعلق باادنی اولی است ونیز قراة مالک موافق
آیه قل اللهم مالک الملک آمده وصفت مالک یوم الدین با صفت مالک الملک موافق شده وان محمد بن شجاع
بلخی نقل کرده اند ودر حکایت از وی آورده اند که اورا دائم قراة مالک یوم الدین بودی وبدین قراة ملازمت نمودی
بعضی ادیبان او را گفتند که قراة ملک مختار است وثواب آن بسیار است سخن ایشان را بپذیرفت ملک خواندن گرفت
عادت خود را کرد اینه شبی از شبها خواب دید کسی او را می گوید ده نیکی چرا از عمل خود کم میگردانی وبجاء مالک یوم الدین
ملک یوم الدین میخوانی حدیث ثواب ده نیکی در هر حرفی از قرآن نشنیده که قراة ملک یوم الدین گزیده محمد
شجاع بلخی مذکور با آنکه این معنی در خواب دید ترک دادن قرات مختار نپسندید تا آنکه بار دیگر خواب دید که
کسی از وی بتغییر قراة ملک بقراة مالک میجوید وپنداری که بروی میگوید مالک یوم الدین چرا نمی خوانی مگر استحباب
تفخیم الفاظ قرآن نمی دانی بعد این خواب مذکور دل از قراة ملک یوم الدین برداشت خاطر بر قرار مالک یوم الدین
گماشت ومالک بودن خلاصه روز جزا کنایت است از مالک بودن چیزهای که در وقت از جزا وسزا وحمل بر
کنایت از حمل بر حذف مضاف بتقدیر مالک امور یوم الدین وازحمل بر مجاز بطریق ذکر ظرف وارادت مظروف
اولیست چه استفادت معنی از ملفوظ بهر وجهی که باشد از استفادت معنی از محذوف اقوی است وافادت کنایت
معنی موضوع له با غیر موضوع له از افادت مجاز غیر موضوع له تنها اعلی است واین را از باب تعمیم بعد تخصیص دارند
وذکر عام بعد خاص پندارند چه رحمت عبارت از ارادت انعام است ومالک بودن همه امور در روز جزا مبنی از
قدرت بر انعام وایلام است پس مضمون این اعم از مضمون آن باشد واز باب ذکر عام بعد خاص بود ۞ **ایاک
نعبد وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم** ۞ تقدیم ایاک بر عامل در هر دو جمله از جهت
اهتمام است وتواند بود که از جهت حصر بود ومعنی ایاک نعبد وایاک نستعین لا غیرک قصر حقیقی باشد ودرین
التفاتست از غیبت سوی خطاب ونکته التفات آنست که چون ذاتی را که سزاوار حمد وثنا است بصفت استحقاق حمد
وثنا ذکر کرد ونعوت جزیله وصفات جلیله او در بیان آورد بروی صفات عظیمه از صفت پروردگار
جهانیان ورحمت بر عالمیان جاری گردانید تا بدانکه خاتمه صفات که مالک بودن او همه امور را در روز جزا که
روزی دائم میان وصول ملک آید وحصول هلک سرهاست رساند دل بر توجه خطاب این ذات که موصوف
باینچنین صفاتست راغب ومائل گشت ناچار ثنا گوینده بخطاب ایاک نعبد وایاک نستعین پیوست اینجا بقرینه سیاق

استعانت در عبادت مراد بود یا از جهة قصد تعمیم در هر مهمی بارادت پیوندد و چون استعانت در همهٔ مهمات مراد شود تقدیم ذکر عبادت بر استعانت در مهمات از باب تقدیم وسائل بر مقاصد باشد و بر تقدیری که استعانت در عبادت مراد شود تقدیم عبادت از باب تقدیم مقاصد و وسائل بود و هر دو نوع در کلام آمده و از بلغا مستفیض شده برین وجه تواند بود تاخیر ذکر استعانت که وسیلت از جهة رعایت فاصله نون بود تا موافق مالک یوم الدین و رب العالمین شود و این جمله بیان تحمید آمده از جهة مفصول شده **سوال** چون حمد از باب قول باشد و عبادت از باب فعل بود فعل بیان قول چگونه شود **جواب** نعبد بمعنی توحد است ابن عباس گفته ذکر عبادت هر جا که در قرآن است بمعنی توحید بود و توحید موجب انفراد در الوهیت و مستوجب توحده در استحقاق ثنا باشد او را مستحق همه ثناها خواند بدین معنی ایاک نعبد را بیان الحمد لله دانند چه حمد عبادت از ثناء جمیل بر وجه تفضیل است و توصیف خدای بوحدانیت و تخصیص او بوحدانیت بعبودیت از باب ثناء جمیل است **سوال** و ایاک نستعین عطف بر ایاک نعبد است و عطف بر بیان بیان باشد استعانت در مهمات بیان الحمد لله بچه وجه شود **جواب** ترک مستعان له مفید تعمیم بود پس مراد از استعانت در همهٔ مهمات شود و تخصیص استعانت در همه مهمها بذات پاک خدا وندی جل و علا یعنی مهمات توصیف او ثناء جمیل دارند صالح برای بیان حمد و ثنا پندارند وجه دیگر در بیان داشتن ایاک نعبد و ایاک نستعین مر الحمد لله رب العالمین را آنست که حمد خدای از آنکه لا محاله مسبوق بانعام نکرهاست و شکر خدای تو بسه وجه میسرست قال الشاعر ۵ افادتکم النعماء منی ثلثة ۵ یدی و لسانی والضمیر المحجبا ۵ برین وجه ظاهرست که عبادت بیان شکر بود و استعانت در عبادت مقدمهٔ عبادت است و مقدمهٔ عبادت عبادت باشد و جمله اهدنا الصراط المستقیم را مفسران وجوه گفته اند و اصوب آنست که جمله اهدنا الصراط المستقیم را مستانفه دارند و فصل او از جهة استیناف پندارند کانهم اذا قالوا ایاک نستعین قیل لهم کیف اعینکم فقالوا اهدنا الصراط المستقیم بیان طلب اعانت که مضمون و ایاک نستعین است آمده چنانچه بالا بتصریح و توضیح ذکر کرده شده **معنی اینست** ترا می پرستم نه غیر ترا جز تو کسی را در خور پرستش نمی دانیم و از تو یاری میخواهیم نه از غیر تو دیگری را لایق یاری خواستن نمی پنداریم بنمای ما را راهی که مستقیم است راستست بهیچ وجه کجی ندارد عقل سلیم در سلامت و استقامت آن بهیچ جهتی شک نمی آرد **سوال** دعا کنندگان مومنان اند راه نموده شدگانند راه نموده چگونه طلب راه نمونی کند و خود را با وجود اهتدا در ورطه انتفاء آن چه نوع افکند **جواب** اهدنا بمعنی ثبتنا علی الاهتداء بود بمعنی طلب ثبات بر اهتداء باشد و راه نموده را طلب ثبات بر راه یافتن باید کرد و دل بر استقامت و استدامت آن باید آورد که راه پر خطرات و مظنه اصابت صدمات در روی چندی ره نموده شدگان ره گم کردند و روی براهی دیگر آوردند نعوذ بالله من ذلک و نستعین هنالک **سوال** ارادت بمعنی ثبتنا علی الهدی از اهدنا چه ارادت بود و میان هدایت و تثبیت بر اهتدا صفة هدایت است ثابته هدایت مقیده باشد و صدق مطلق بر مقید از باب حقیقت بود چنانچه گویند جاءنی انسان و در واقع جائی مذکور رجل باشد یا گویند جاءنی رجل در واقع جاءنی مذکور زید بود پس این از باب حقیقت باشد و مجاز نبود **جواب** بعبارت دیگر آنکه هدایت را چون بلام ذکر کنند چنانچه ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم بمعنی بیان علامت که ره در آن گوشه است نزدیک چنین درخت است یا در دامن آن کوه است و چون بالی بی صله ذکر نکند و هدنا الطریق گویند معنی او رهنمونی کردن تمام راه تا وصول مقصد باشد و اینجا ترک صله کرده اند پس دعا بیافتن و رسیدن مقصد بود و آن هنوز حاصل نیست پس مهتدی را طلب این نوع هدایت تحصیل حاصل نبود سوال وارد نشود و صراط مستقیم عبادت است از دین اسلام یا از شریعت پیغامبر یا از سنت و جماعت که بر آن پیغامبر و یاران پیغامبر بوده اند و در سلوک آن ملازمت نموده اند **سوال** الحمد لله رب العالمین تا اهدنا الصراط المستقیم که قاری میخواند اگر بر وجه شکر و ثنا و خواهش و دعا بخواند قرآن نخوانده باشد و اگر بر حیثیت تلقین عباد که نزول بر آن حیثیت است بخواند بجای آوردن شکر و ثنا و خواهش و دعا که ماموربهاست حاصل نشود **جواب** باید که خواندن بر وجه

قرائت و بر حیثیتی که منزلت باشد بقصد شکر و ثنا و بخواهش و دعا که فعل اوست نبود و الحمد لله بنیت امتثال امر فاقرؤا ما تیسر من القرآن بخواند امتثال امر و اشکروا لله نداند **سوال** قاری فاتحه اگر حامد و داعی نباشد آنچه در حدیث آمده است یعنی اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین قال الله حمدنی عبدی و قول او در آخر حدیث و لعبدی ما سال مطابق نبود و اگر حامد و داعی باشد قاری قرآن نبود **جواب** در حدیث آمده اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین قال الله حمدنی عبدی آمده اذا قرا العبد الحمد لله رب العالمین قال الله حمدنی عبدی مذکور شده ترتب گفتن حمدنی بر قال الحمد لله گفته است بر قراءة الحمد لله نیست و این دو عبارت مختلف در معنی است قاری الحمد لله بر وجه قرائت حامد نباشد و قائل الحمد لله بر وجه شکر قاری نبود و در مطابق حدیث اشکال نشود و بدانکه سه آیت اولی ثناء الله است متعلق بعلم توحید است نسبت باعتقاد دارد و این دو آیة از عملیات است متعلق فقه است بکسب و عمل روی می آرد و بعضی محققان گفته اند که نسبت عباد عبادت را بسوی نفس خویش خلاف مذهب جبریهاست که ایشان نسبت بخویش نکنند و بمحض قدرت و خلق خدای عز و جل قائل شوند و نسبت یاری خواستن از خدای جل جلاله خلاف مذهب قدریهاست که ایشان بنده را خالق فعل اختیاری میگویند و مستقل بفعل می دانند پس این طائفه در ایجاد فعل اختیاری خود را مستقل خوانند و محتاج سوی استعانت ندانند ۵ صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین ۵ بدلست از الصراط المستقیم ای اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم **معنی اینست** ثابت دار ما را بر راه کسانیکه انعام و احسان کرده بر ایشان از پیغامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان چنانچه در محلی دیگر گفته فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقا ۵ غیر المغضوب علیهم و لا الضالین ۵ بدلست از الذین انعمت علیهم ای صراط غیر المغضوب علیهم **سوال** مقصود بنسبت بود مبدل منه غیر مقصود باشد مقصود بودن انتفاء غضب جزاء است و غیر مقصود بودن ثبوت انعام از کجاست **جواب** خواهش راه از باب انتفاء غضب متضمن خواهش سلب مضرت است و خواهش راه اصحاب نعمت مشتمل بر جلب منفعت است و سلب مضرت از جلب منفعت اهم بود و اهتمام در آن بیش از آن باشد بدین اعتبار این را مقصود دارند و آنرا در هنگام قصد اتم غیر مقصود پندارند و نیز انعام اعلی است از انتفاء غضب تواند بود که دعا کننده از جهة استصغار نفس خویش دعا کند با دنی قصد و دم از قصد اعلی نزند و تواند بود که غیر المغضوب علیهم را صفت الذین انعمت علیهم دارند و بدل نه پندارند **سوال** غیر باضافت سوی معرفه نمی شود صفت الذین معرفه است چگونه افتد **جواب** موصوف غیر چون مشهور بمغایرت مضاف الیه بود چون غیر السکون یا غیر الحرکة و غیر المنصرف و مانند آن معرفه شود یا در الذین باشقاء عهدیت تنکیر چنانچه صاحب کشاف اختیار کرده اعتبار کنند و بمطابقه میان موصوف و صفت قائل شوند **سوال** ثبوت انعام مستلزمست مر انتفاء غضب را و انتفاء غضب مستلزم انعام نیست پس انتفاء غضب از ثبوت انعام اعم باشد در توصیف اخص بالاعم چه فائده بود **جواب** لا نسلم که انعام مستلزم است مر انتفاء غضب چه انعام تواند بود که بر وجه استدراج بود منافی تحقق غضب نباشد غیر المغضوب علیهم صفت مخصصه بود و فائده تخصیص دهد و لا الضالین عطف بر المغضوب علیهم آمده و لا زائده است برای تاکید نفی که از غیر مفهوم شده **معنی اینست** بنمای ما را راه مستقیم راه کسانیکه انعام کرده بر ایشان غیر آنکسانیکه غضب کرده شده است و غیر راه گم کردگان و گمراه شدگان بعضی گفته اند که المغضوب علیهم کنایتست از یهودی که بر ایشان حکم بر غضب شده و در باب ایشان در قرآن ذکر غضب آمده کما قال الله تعالی فی شانهم من لعنه الله و غضب علیه و قوله تعالی فباؤ بغضب علی غضب و لا الضالین کنایتست از نصاری که در باب ایشان توصیف بضلال آمده و در قرآن تصریح بدان وارد شده کما فی قوله تعالی فی شانهم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل

بود از جهت شدت عداوت با مومنان و کثرت بغض با مسلمانان کما قال الله تعالی لتجدن اشد الناس عداوة
للذین آمنوا الیهود و از جهت غلظت کفر و صدور کلمات ناشایسته که آنرا کافران نیز زشت دارند و ناکرویدن [کان]
هم قبیح پندارند چنانچه ان الله فقیر و نحن اغنیاء و ید الله مغلولة و مانند آن مخصوص بغض گشتند و نصاری از
جهت قلت عداوت با مسلمانان و نرمی طبیعت و عدم تکبر و وجود زاهدان و عالمان دین ایشان میان ایشان
در نسبت غضب بتصریح نه پیوستند بلکه از ایشان مامول است که در آخر الزمان دین نصاری و برسالت محمد صلعم
ایمان آرند روایت کرده اند چون در آخر الزمان عیسی صلوات الله علیه از آسمان فرود آید نصاری را بسوی ایمان
راه نماید ایشان راه راست یابند در راه دین اسلام و در اتباع شریعت محمد صلعم بشتابند سوال در ذکر انعام استعمال
صیغه فعل معروف از جهت چه بود و در ذکر غضب استعمال صیغه اسم مفعول بمعنی مجهول است بچه وجه باشد جواب
از جهت تصریح بنسبت انعام سوی رحیم و تحرز از اسناد ارادت انتقام سوی کریم آمین اسم فعل است
بمعنی استجب آمده و برای طلب استجابة دعا مذکور شده بجا هدا و را از قرآن دارد و داخل سورة فاتحه پندارد نزدیک
او مبداء سورة ثنا است و اوسط او دعا است طلب استجابة دعا یعنی آمین منتها است دیگران آمین را از الفاظ
قرآن ندانند و داخل قرآن نخوانند چنانچه در آغاز اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که غیر قرآنست برای استعاذه
گویند در هنگام اختتام سورة بلفظ آمین که غیر قرآنست اجابت دعا جویند نزدیک ایشان نقل امین متواتر نشده
و کتابت او در مصاحف نیامده و این لفظ غیر عربی است سریانی یا عبری و امین بتخفیف میم و مد همزه است و قصر
همزه نیز روا است تشدید میم درین محل خطا است و لفظ امین بعد دعا تاثیر تمام دارد و ثمره بتمام و کمال می آرد
بدانکه سورة فاتحه از معظم سورة قرآنست و سورتی عظیم الشانست و لقد آتیناک سبعا من المثانی در شان اوست
فاتحة الکتاب شفاء لکل داء برهان اوست اسبق سور فرقانیست هفت آیة او بجموعت سبع قرآنی است از قرآن
جزوی اجل است او در فضیلت بجو قراة کل است در کمال بغایت رسیده و در جلال کار او بمنتهی کشیده مطلع
او احسن مطالع مقطع او احسن مقاطع است چه در مطلع او ذکر این شانست استحقاق همه بیان حمد ها خدای
راست که پرورد گار همه عالمیانست و این مطلع ملائم است مر مقصود آیة سورت یعنی اختصاص عبادت و استعانت
در همه مهمات و طلب هدایت در مقطع او موافقت با اصحاب انعام و مجانبت از همه مستحقان غضب و انتقام که
موذن است از اتمام سخن و انتهاء کلام والله اعلم بمراداته و خفیات اراداته لا اله الا هو ربی توکلت علیه و
موجبی سورة البقرة سورة البقرة یعنی سورتی که دران ذکر بقره است مدنی است دویست و
هفتاد و شش آیة است و شش هزار و بیست و یک کلمه و بیست و پنج هزار و پانصد حرفست و این سورة اطول
سور قرآن است و اکثر سورتها از روی بیان احکام فرقانی هست در تفسیر آورده که این سورة پانصد حکم شریعت
را محتویست و آیة مداینه درو که اطول آیات قرآنست بزیست حکم منطوی است بدین جهات تعظیم سزاوار است
سوال درین سورت انواع امور عجیبه مذکور است و اصناف شئون غریبه مسطور است در تسمیه تخصیص
او باضافت سوی بقره چرا است از میان همه چیزها که درین سورة مذکور و مسطور است تعیین بقره باضافت
از کجاست جواب اسم مذکور بحدیث ثابت شده بحکم توقیف آمده در حدیثست لا تجعلوا بیوتکم مقابر
فان الشیطان ینفر من البیت الذی تقرأ فیه سورة البقرة و همه اسماء سورتها توقیفی است مستغنی از بیان وجه
عقلیست باین که بقره که ذکر او درین سورة آمده در هیچ سورتی جز این سورة مذکور نشده خاصه این سورة
باشد سزاوار تخصیص باضافت بود و ربط سورة بقرة با سورة فاتحه آنست که سورة فاتحه بر سبیل اجمال متضمن
جمله معانی قرآنست و سورة بقره ابتداء در تفصیل این اجمالات و توضیح و تشریح این مقالات و نیز در سورة
فاتحه اهدنا الصراط المستقیم طلب هدی بود و در آغاز سورة بقرة هدی للمتقین گفت بیان کرد که دولت
هدی روی نمود و این نعمت که یافت و این سعادت که دریافت و نیز در آخر سورة فاتحه ذکر زمره مومنان

ودو فرقه

ودو فرقه کافران بود در آغاز سورة بقره ذکر زمره مومنان و دو فرقه کافران از مجاهدان و منافقان روی نمود
بدانکه در آغاز سورة مدح کتاب و ذکر مومنان و کافران از مجاهدان و منافقان که تبلیغ کتاب سوی ایشانست
بر طریق عنوان کتاب آورد سورة را برای طلب موعظتی که مقصود است بر سبیل عموم بنداء یا ایها الناس
اعبدوا ربکم افتتاح کرده بعده بنی اسرائیل را که در عدد اکثر بند و در حشمت از همه مردمان برتر اند و معاملت
پیغامبر صلعم با ایشان بسیار بود ذکر ایشان بعد ذکر مردمان بر طریق ذکر خاص بعد عام سایغ بود و بر قول
کسی که مراد از یا ایها الناس اعبدوا مشرکان مکه دارد و ایشانرا بخصوص مخاطب پندارند افتتاح بنداء ایشان
از جهت آن بود که اهل موطن پیغامبر اند و از همه مردمان بحضرت نبوی نزدیکتر بند بعد ایشان تقدیم بنداء بنی
اسرائیل از جهت آن بود که ایشان در جوار مشرکان اند و از اشباه و امثال ایشانند بعده نداء ایشان بیا بنی اسرائیل
تکرار کرده و موعظت ایشان مکرر آورد بعده مقالت بنی اسرائیل در شان تحویل قبله مذکور گشت جمله
سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها بذکر پیوست این مقالت از ذکر بنی اسرائیل
سوی ذکر قبله تخلص کرد و ذکر قبله در اثناء ذکر بنی اسرائیل بر وجه ملائمت آورد تا جمله لیس البر ان
تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب که ذکر قبله بود از انجا بذکر و لکن البر من آمن بالله تخلص سوی ذکر
مبرات روی نمود از انجا تا ذکر احکام حج مبرات مذکور شده ذکر صلوة و زکوة و صیام و حج و جز آن آمده
بعده موعظتی را که مضمون جمله یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم بود تقریر کرد جمله سل بنی اسرائیل
کم آتیناهم من آیة بینة بر وجه التفات از خطاب سوی غیبت آورد بعده جمله کان الناس امة واحدة بر وجه
اعتراض مذکور گشت و همچنین چند جمله دیگر با جمله و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم هم برین وجه بذکر پیوست
چون در جمله و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ذکر ایمان بود ازین جمله سوی ذکر احکام ایمان تخلص روی نمود بعده
از ذکر ایمان تخلص سوی ذکر ایلا که بابی از ایمانست حاصل گشت بعده از باب ایلا که ذکر جمله و ان عزموا
الطلاق فان الله سمیع علیم تخلص سوی احکام طلاق بحصول پیوست بعد ذکر احکام طلاق جمله الم تر الی الذین
خرجوا من دیارهم الآیة متضمن آیة احیاء الوف موتی مذکور گشت و جمله الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل بذکر
آیة تابوت و پادشاه ساختن طالوت و جز آن پیوست و هر دو جمله مبین مضمون جمله سل بنی اسرائیل
کم آتیناهم من آیة بینة آمده متحرر مضمون جمله مذکور شده و در جمله الم تر الی الذین الملاء من بنی اسرائیل
که متضمن قصه پادشاه طالوت بود ذکر قتال طالوت و لشکر بنی اسرائیل با جالوت مذکور گشت و کشتن
داود علیه السلام جالوت را و ظفر یافتن طالوت و هزیمت لشکر جالوت بیان پیوست با جمله و لو شاء الله ما
اقتتلوا و لکن الله یفعل ما یرید ذکر قتال آورد بعده از جهت احتیاج قتال سوی صرف مال بعلاقه انفاق
با قتال از ذکر قتال تخلص سوی ذکر انفاق افتاد بجمله یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم کرده بعده
اعتراض آیة الکرسی و چند آیتی دیگر مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله تعلیل امر بانفاق بجمله یا ایها
الذین مآل مذکور گشت و چند جمله دیگر در احکام و اقسام صرف اموال بذکر پیوست تا جمله الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة ذکر انفاق بحق که سبب ثواب است بود از انجا در بیان صرف مال
بباطل یعنی بر وجه ربوا که سبب عقاب است تخلص روی نمود از جمله الذین یاکلون الربوا تا آیة مداینه مذمت
ربوا کرد بعده با آیة مداینه تجویز عقد سلم که متضمن نفع احد العاقدین بر ربوا می ماند از جهت احتیاج مفلسان در
بیان آورد و چون در عقد مداینه بتاخیر اداء عوض در شان احد العاقدین وهم زیادت منفعت بود از
جهت زیادت نفع وهم خطر بجود ربوا می نمود از جهت حاجت محتاجان بعد تحریم ربوا عقد مذکور را با آیة مداینه
تجویز کرد و از جهت دفع وهم جحود و انکار کتابت استشهاد فرمود بعده آیة لله ما فی السموات و ما فی الارض
و دو آیة دیگر تا آخر سورت بر وجه ترتیب آورد و سورت را بدان ختم کرد و شک نیست جملهائی که از کتابست

اگر مقاصد ایشان متغایر بود از آن جهت که از یک بابت میان ایشان ارتباط ما و اتصال باشد و اگر مقصود از
همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است معترضاتی که در میان جمل مذکور آمده میان کلمات متصل
واقع شده وجمل دیگران هر نوع در محلهای که باید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم واحکم

سورة البقرة مدنية وهي مائتان وسبعون وسبع آيات

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلك الكتاب لا ریب فیه حروف مقطعات در اوائل بعضی سورتهاء کلام
ربانی اسرار نهانی فرقانیست متشابهات است که علم آن بر پیغامبر صم مخصوص بوده است و از استار و استتار
جمال معرفت مراد آن کسی را روی ننموده است سلف تاویل نکردند وخلف بر وجه ظن بتاویل مشغول
شدند چنانچه ازین سه حرف الف را رمز انا و لام را رمز الله و میم را رمز اعلم گویند و تاویل آن بانا الله اعلم
جویند واین مضمون یعنی انا الله اعلم در صدر کتاب دلالت کند که کتاب خدائی که از همه در بیان علم بر
ترا است باستماع و قبول اولی و اجدر است یا الف رمز اسم الله و لام رمز اسم لطیف و میم رمز اسم مجید دارند
و معنی انا الله اللطیف المجید پندارند و بیان برنز آمده و در کلام معمول شده چنانچه در صدر مکتوب
رمز اسم با صفت فرستنده نویسند و بر عظمت فرستنده یا برای تبرک بذکر خداء چنانچه در صدر مکتوب الف
بنویسند و بر موامر اسم الله بتبرک شمرند یا الف رمز الله و لام رمز جبرئیل و میم رمز محمد صم باشد چنانچه در عنوان
مکتوب سه حرف بر طریق رمز نام فرستنده و نام کسی که بر دست او داده اند و نام کسی که بوی او فرستاده اند بود
و تواند بود که الم بر دو تاویل اخیر قسم بود واین حروف رمز مقسم به باشد و بعضی الم را اسم سورت دارند واین
را مقسم به پندارند و بر تقدیر یکه الم مقسم به باشد جواب قسم محذوف باید داشت و ذلک الکتاب را جواب قسم
نباید پنداشت که چون قسم با یکی ازین حروف باید خالی ازین نی شاید ان مخففه یا مثقله چنانچه ان کل نفس
لما علیها حافظ بتحقیق لما وان سعیکم لشتی در جواب والسماء والطارق واللیل اذا یغشی ولا وان نافیه ویل وقد
چون قتو بتقدیر لا تفتؤ وان کل نفس لما علیها حافظ بتشدید لما و بل عجبوا و قد افلح من زکیها در جواب تالله
والسماء والطارق وق والقرآن والشمس وضحیها و ذلک الکتاب خالی ازین حروفست ازین جهت از صلاحیت
جواب قسم ممنوع و مصروفست پس چاره نبود جواب قسم محذوف دارند و تقدیر کلام بدین طریق پندارند ای اقسم
بالله اللطیف المجید او اقسم بالله و جبرئیل و محمد او اقسم باسم الم ان الکتاب الذی انزل علی حق وهاد و حذف
جواب قسم آمده است چنانچه در والسماء ذات البروج جواب قسم محذوف داشته اند و تاکید جمله مقسم علیه
بان و قسم از جهت رد انکار نداشته از چه کسانیکه ایشان انکار حقیقت قرآن میکردند و در معرض اختراع و ابتداع می
آوردند گاهی اساطیر الاولین میگفتند گاهی از قوت شاعری میدانستند کلامی که بر اینچنین منکران صادر شود
سزاوار تاکید بود و نیز چون مقصود ازین کلام مدح قرآن دارند تاکید از جهت ابراز مقصود بر وجه وکالت پندارند
و بعضی الم را اسم سورت دارند بتقدیر هذه السورة الم را خبر مبتداء محذوف پندارند و ذلک اشارت بر کلام
موعود یا کلام منزل شود خبری دیگر بود الکتاب صفت او باشد یعنی هذه السورة الم ذلک الکتاب الموعود او
الکتاب المنزل ای الذی فی حال النزول یا جمله ذلک الکتاب مستانفه دارند در جواب ما صفتها پندارند برین وجه
ذلک اشارت سوی الم بود تذکیر ذلک و استعمال او در ترتیب برای تعظیم باشد یا الم را چون اسم سورت
گویند اگر مبتدا دارند و ذلک مبتداء دوم الکتاب خبر او باشد و یا الکتاب صفت او لا ریب فیه خبر او و این مبتداء
و خبر را مبتداء اول پندارند برین هر دو وجه اگر از کتاب ما یطلق علیه اسم الکتاب مراد بود اطلاق او بر کل و خبر
صالح بود حمل درست آید معنی سایغ نماید چنانچه گویند آیة الکرسی قرآنست قل هو الله احد کلام رحمانست و اگر از
کتاب جمیع کتاب مراد شود حمل کل بر جزو بر وجه مبالغت باشد که این سورت جامع معظمات مقاصد کتاب است

هر بابت چنانچه که او تمام کتابست جمله لا ریب فیه جمله موکده است مر ذلک الکتاب را چه مفهوم ذلک الکتاب
توصیف کتاب ببلوغ او در درجه قصوی دانند و غیر او را بر حکم تعریف جزئین در ذلک الکتاب بدین مثابت کتاب
کامل نخوانند شاید کسی را اشکال شود در معنی آیة تردد کند جمله لا ریب فیه بر طریق نفیه که در جای بی رنید نفسیه است
تاکید ذلک الکتاب انداخت توصیف کتاب بکمال بمثابه مذکور محقق ساخت و فیه دلالت و استقراری کند
پس لا ریب فیه یعنی لا ریب متمکن و مستقر فیه لعدم ثبوت جهة الریب و مظنة بود پس وقوع ریب بعض اغنیاء
اشقیا که بی جهت است منافی نفی مذکور و نافی مضمون جمله مسطور نباشد و بعضی در لا ریب فیه بودن
او بمعنی لا ترتابوا رفته اند چنانچه لا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج نفی را بمعنی نهی گرفته اند برین تقدیر لا ریب
فیه جمله معترضه بود و او را محلی از اعراب نباشد معنوا بیت سوگند یاد میکنم بخدائی که لطیف و مجید است
یا گویند سوگند یاد میکنم بخدائی که فرستنده قرآنست و بجبرئیل که آرنده آنست و بمحمد که رساننده بر مردمانست
آن موعود عظیم کتابیست که در وی هیچ شکی و شبهه نیست هدی للمتقین تقدیره هو هدی خبر
مبتداست بر طریق زید عدل بر وجه مبالغت گویند کتاب عین هدی است این جمله را نیز موکده جمله ذلک
الکتاب دارند و تکرار مضمون او پندارند چه او دلالت میکند برسیدن کتاب مذکور در اقصای درجات
کمال و کمال کتب که منزل برای هدایت اند بکمال در صفت هدایت بود و جمله هو هدی دلالت میکند بکمال این
کتاب در صفت هدایت یا آنکه او را نفس هدی داشته اند پس بمنزله تکرار مضمون ذلک الکتاب باشد للمتقین
متعلقست بهدی این کتاب مر متقیان را راه نما آمده بمثابه که بر وجه مبالغت عین هدی شده یعنی مر متقیان را که
از شرک پرهیزند و با معاصی نیامیزند امام قتاده الذین یؤمنون بالغیب الی قوله ومما رزقناهم ینفقون را تفسیر
المتقین داشته و متقی را بمعنی مومن عامل اعمال صالحه پنداشته چه ایمان اصل جمله عبادات و صلوة اصل عبادات
بدنیست و زکوة اصل عبادات مالیست سایر عبادات در تبع اصول بود و متقی بمعنی من یؤمن و یعمل الاعمال
الصالحة باشد و بعضی المتقی را بمعنی من یتقی الشرک دارند و بعضی مومن پندارند سوال هدی گاهی بمعنی دلالت
و بیان علامت راه باشد اگرچه رسانیدن تا سر راه بود چنانچه در واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی
آمده و از ایمه تفسیر تحقیق شده یعنی ثمود را رهنمونی کردیم و نشانهاء راه گفتیم راه گم کردند و خود را بر کوری
گمراهی آوردند و گاهی هدی بمعنی رهنمونی کردن و بر سر راه آوردنست قال الله تع والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم و گاهی بمعنی دلالتی بود که موصول سوی بغیه باشد یعنی رهنمونی تمام تا آنکه بمقصد برسد چنانچه در
اهدنا الصراط المستقیم گفته اند و در دعاء هدی بدین معنی رفته اند هدایت بر دو معنی آخرین صفت خدای بود
صفت کتاب و پیغامبر نباشد که رسانیدن تا راه اسلام و رسانیدن تا دار سلام و مأوی است از کارهای خدای
از قرآن نیاید و از رسول روی ننماید اما بر معنی اول صفت خداء و پیغامبران تواند بود چنانچه بیان راه اسلام
و نشانهاء آن خداء تع بیان کرده است از پیغامبران و کتاب نیز روی تواند نمود لیکن هدی برین معنی کم
راهنما بود متقیان را که مهتدی یافتند و شرائط ایمان و علامات اسلام میدانند نباشد چه هدایت مر متقیان را
تحصیل حاصل است و آن باتفاق عقلا باطلست جواب هیچ متقی بغیر هدایت متقی نشده و بغیر بیان راه کسی بر
تقوی نیامده پس متقی متعلق بهدایت باشد و کتاب هدی مر متقی را بود چنانچه گویند هذه المراه مرضعة
هذا الشاب وان کان ارضاعها فی حال الطفولیة دون الشباب اگرچه شیر دادن او در غیر حالة شباب بوده
متقیان را هدی برین صورت روی نمود صاحب کشاف هدی للمتقین را از قبیل من قتل قتیلا فله سلبه داشته
و بعضی هدی للضالین الصائرین الی التقوی نیز داشته این وجه را موافقست و با این طریقه که بیان
کرده شد مطابقت الذین یؤمنون بالغیب موصول با صله صفت المتقین است و موصول
ثانی عطف بر وست و جمله اولئک علی هدی من ربهم برین وجه مستانفه دارند و جواب ما شان اولئک

پندارند و تواند بود که الذین یؤمنون بالغیب مبتدا و الذین یؤمنون بما انزل الیک معطوف برو بود و جملهٔ
اولئک علی هدی من ربهم خبر هر دو مبتدا باشد و جملهٔ الذین یؤمنون بالغیب را تا آخر یعنی و اولئک
هم المفلحون مستانفه است خوانده در جواب ما بال المتقین المخصوصین بذلک دانند و تواند بود که موصول
اول صفت للمتقین باشد و موصول دوم یعنی و الذین یؤمنون بما انزل الیک مبتدا بود و اولئک علی هدی من
ربهم خبر او باشد این جمله یعنی و الذین یؤمنون بما انزل الیک تا آخر معطوف بر جملهٔ هو هدی یا بر جملهٔ ذلک
الکتاب بود **معنی اینست** آنانکه بغیب ایمان می آرند و دل بر تصدیق امور که از ایشان غایب است می
کارند چون خدا و فرشتگان و کتابها و پیغامبران و روز قیامت و آنچه در وی است از اهوال فظیعه و احوال عجیبه
و نعیم جنان و عقوبة نیران و انواع لذات و اصناف نعمت غیب بودن خدای و فرشتگان و روز قیامت ظاهر است
و همچنین بودن پیغامبران و کتابها فرستادهٔ خدای غیب است اگرچه ذوات ایشان ظاهر است حاضر است ۵
وَيُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ ۵ عطفست بر یؤمنون بالغیب **معنی اینست** نماز را بر پای میدارند و آنرا بدرستی
و کمال با شرائط جواز و قبول بجای می آرند شرائط جواز در کتب فقه مسطور است و میان عامه اهل اسلام مشهور است
و شرائط قبول تقوی و اخلاص است و آن مخصوص بزمرهٔ خواص است ۵ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ۵
جار و مجرور متعلق ینفقون است از جهة رعایت فاصله مقدم شده و این جمله بر جملهٔ یقیمون الصلوة معطوف
معنی اینست و از آنچه روزی داده ایم ایشان را در رضاء خدای انفاق میکنند و دم صرف آن در کار
حق می زنند **سوال** مذهب اهل سنت و جماعت چنانچه حلال رزق باشد و حرام نیز رزق بود و معتزله حلال
را رزق دارند و حرام را رزق نپندارند و انفاق مخصوص بحلال بود بحلال بود از حرام روا نباشد و درین آیه
انفاق را متعلق برزق آورده تقیید بحلال نکرده پس اشارت سوی مذهب معتزله شود که رزق جز حلال نبود
چه بر تقدیر اطلاق در رزق چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است در تعلق انفاق بر و اطلاق نشایستی و در
آیه و مما رزقناهم ینفقون تقیید برزق حلال بایستی **جواب** چون من برای تبعیض باشد تعلق انفاق ببعض رزق
بود و لازم نیاید که حرام از جهة آنکه محل انفاق نیست رزق نشود و بدانکه معتزله رزق را عبارت از ملک میدارند
و مال حرام را از جهة آنکه ملک نیست رزق نمی پندارند و این خطاست زیرا که رزق عبارت از غذا است و در غذا حلال
و حرام برابرند و متساوی و متشابه یکدیگراند و اگر چنانچه معتزله میگویند رزق عبارت از ملک باشد دواب را که
قابلیت و اهلیت ملک ندارند اهلیت رزق نبود و چون بر حکم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها مرزوق
بودن دواب ثابت شود رزق را عبارت از ملک گرفته اند چنانچه معتزله میگویند خطا باشد و انفاق که در و
مما رزقناهم ینفقون مذکور شده بر انفاق واجب و مطلق است چنانچه زکوة و نفقات واجبه و انفاق نفل چنانچه صدقات
تصوع و نفقات تبرع مطلق است و بعضی از انفاق مذکور زکوة مراد دارند و این آیه را ذکر نماز که اصل عبادات
بدنیه است و ذکر زکوة که اصل عبادات مالیه است پندارند ۵ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا
أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ ۵ و الذین یؤمنون و جه اعراب و گذشته و ذکر او بالا رفته و ما انزل من قبلک عطفست
و ما انزل الیک مجرور با ماست **معنی اینست** و آنانکه ایمان می آرند بدانچه فرستاده شده است بسوی تو یعنی
قرآن و بدانچه فرستاده شده است پیش از تو یعنی توراة و انجیل و جز آن خطاب مر پیغامبر راست و ایمان بکتب سابقه
فرض است اگرچه باحکام آن بغیر قصه کردن خدای و با رسول م عمل نمی شاید چنانچه بقبله بیت المقدس ایمان فرض
است اگرچه باستقبال سوی آن عمل نمی باید **سوال** ذکر ایمان دو بار چرا کرد در الذین یؤمنون بالغیب و در و الذین
یؤمنون بما انزل الیک مکرر چرا آورده **جواب** چون یهود آیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب شنیدند خود
را در ایمان شریک با ما دیدند گفتند ما نیز ایمان داریم نماز بتوجه سوی بیت المقدس می گذاریم و وقت تصدیق بجا
می آریم در رد ایشان این آیه نازل گشت و در رفع گمان ایشان این نظم بوده بوست که هرچند ایشان در بعض

چیزها ایمان بغیب می آرند اما ایمان بدانچه منزلست سوی تو و بآخرت ندارند در راه مخالفه
می پویند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة میگویند ۵ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۵ بالآخرة متعلق
است بیوقنون و جمله معطوفست بر یؤمنون **سوال** در ترکیب میان عامل و معمول بلفظ هم فصل می آید و هم
مبتداست و مبتدا از خبر اجنبی است و میان عامل و معمول فصل باجنبی نشاید **جواب** فصل باجنبی وقتی ممتنع است
از مرکز خویش که انتقال کند و میان عامل و معمول در آید و جدائی افکند اما لفظی که در محل خویش بود و از محل
خود منتقل نبود او را فاصل ندارند و فصل بد و ممتنع ندارند و فصل بد و ممتنع نپندارند چنانچه در کانت زیدا
الحمی تاخذ تحقیق شده که فصل میان کانت و الحمی که اسم اوست بزید روا نبود از محل خویش منتقل شده میان
ایشان آمده و اگر اسم کانت ضمیر قصه باشد و الحمی مبتدا بود میان زیدا و تاخذ الحمی که مبتداست اجنبی است
از جهة آنکه در مرکز خویشست فاصل ندارند و کلام را ممتنع نه پندارند درین آیه نیز هم در مرکز خویش است اگر
چه میان عامل و معمول افتاده فصل بد و ممتنع نبود و این نوع فصل از جهة بودن فاصل در مرکز خویش در صحت
کلام مضرت نکند و نیز هم یوقنون از باب تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی است مفید فائده تقوی است و تواند بود
که مفید فائده تخصیص بود بر وجه قصر افراد برای نفی شرکت اهل کتاب باشد که ایقان بآخرت واقعیه ندارند
و آخرت را بر صفتی دیگر پیدا می آرند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة میگویند و حظ اهل بهشت جز از
بویهای خوب و آوازهاء مرغوب نمی دانند و تقدیم بالآخرة از جهة رعایت فاصله است یا از جهة اهتمام
بود و تواند بود که از جهة تخصیص بآخرت واقعیه و نفی آخرتی که اهل کتاب گمان می برند **معنی اینست**
و ایشان بران جهان استواری دارند و آخرت یقین می پندارند ایقان عبارتست از علم یقینی که باستدلال و
کسب حاصل شود هم از اینجهة اطلاق ایقان بر علم خدائی که از کسب و استدلال منزه و مبرا است روا نبود ۵
أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۵ اولاء اسم اشارتست خطاب بر
کاف مر پیغامبر را و یا مخاطب غیر معین است و اولئک مرفوع المحل بر ابتداست علی هدی خبر مبتداست
من ربهم صفتست مر هدی را و هم ضمیر فصل است میان مبتدا و خبر در آمده است و آن در اغلب برای تخصیص
خبر بمبتدا بود چون زید هو الامیر و عمرو هو الشجاع و ان الله هو الرزاق و کنت انت الرقیب علیهم باشد
اینجا برای تخصیص مبتدا بخبر همچو الکریم هو التقوی یعنی لا اکرم الا التقوی آمده چنانچه از عبارت کشاف
فهم شده چه جماعت مشار الیها باولئک مقصور بر فلاح اند غیر مفلحون نه اند کلام در المفلحون یعنی الذین بلغک
انهم مفلحون فی الآخرة برای عهد باشد یا بمعنی الذین تصوروا بهذه الحقیقة برای جنس بود و بعضی قصر خبر
بر مبتدا بر طریق زید الامیر و عمرو الشجاع گویند و نفی فلاح از اهل کتاب که ایمان بقرآن ندارند جویند لیکن
مقام مدح قرآن موافق اولست چه مقصود مدح مومنانست و مطلوب ستودن ایشانست مقام مذمت
کافران نیست بنظر در مقام قصد نفی فلاح از کافران بی معنی است **سوال** در اولئک کالانعام بل هم
اضل اولئک هم الغافلون عطف جملهٔ ثانیه بر جملهٔ اولی نکرده و در اولئک علی هدی من ربهم و اولئک
هم المفلحون میان دو جمله عاطف آورد میان ایشان فرق چیست و این فصل و وصل بر چه مبنی است
جواب مضمون اولئک کالانعام و اولئک هم الغافلون یکی است و باتحاد مفهوم محل عطف نیست
و اینجا محل عطف است زیرا که حکم این دو جمله مختلفست چه بودن ایشان بر هدی سببست موجود در دنیا است
و بودن ایشان مفلح مسببست موعود در اخری است **معنی اینست** ایشان ای محمد یا ای مخاطب غیر
معین از پرورد گار خویش بر هدی اند همه صاحبان اهتداء اند یعنی گرویدگان بقرآن همین مفلحانند نه غیر
مفلحان و بر وجه قصر خبر بر مبتدا معنی چنین بود و ایشان هم ایشانند مفلحان نه اهل کتاب که غیر مومن اند
بقرآن ۵ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۵ و انذرتهم ام لم

تنذرهم بتاویل مصدر مبتداست وسواء خبر مبتداست جمله خبر انّ است لا یؤمنون جمله مبتداست ما معلله
است مر استواء ترسانیدن و ناترسانیدن و تواند بود که لا یؤمنون خبر انّ باشد و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم
تنذرهم جمله معترضه بود در اثناء کلام معنی اینست بدرستی آنانکه کافر شدند ایمان نخواهند آوردن و
تصدیق نخواهند کرد یکسانست در عدم ایمان ترسانیدن و ناترسانیدن ایشان سوال میان این جمله و جمله
الذین یؤمنون بالغیب و جمله والذین یؤمنون بما انزل الیک تا آخر جامع تضادّ است چه کفر ضدّ ایمانست
وآن جامع وهمی است و میان او و میان جمله ذلک الکتاب و جمله هدی جامع عقلی است چه تعلق کفر با کتاب
تعلق فعل با مفعول بود وآن از باب تضایف باشد با وجود جامع چرا عطف نکرد و بر طریق انّ الابرار لفی نعیم
وانّ الفجار لفی جحیم چرا حرف عطف نیاورد جواب کلام سابق در مقام ذکر کتاب بود و در وی ذکرا و تکرار
روی نمود چه در آغاز کتاب بر طریق عنوان ذکر کتاب کرد چند جمله در مدح او آورد اول بلفظ ذلک اشارت
سوی کتاب شده و از جهت دلالت بر عظمت او استعمال ذلک که برای اشارت بعید است آمده و بتعریف مبتدا
وخبر بر وجه مبالغت جنس کتاب بروی مقصور شده و باز بجمله لا ریب فیه بیان کرد که این مدح را یقین باید داشت
و در معرض ریب و شک نباید پنداشت بعد از کتاب مذکور را صفت بهدایت کرد و صیغه مصدر مبالغت
بطریق زید عدل آورد و بتنکیر هدی تفخیم او خواست و بمعنی هو هدی عظیم لا یکتنه کنهه داشت بعد ذکر کرد
که کتاب مذکور هدی است مر متقیان را که تمامست مر مؤمنان را که همه اهل نجاح اند و اهل فلاح اند و چون
ثابت شده که کلام سابق در مقام ذکر کتاب بود ذکر کافران و نکوهش ایشان که مضمون اینجمله است مباین این
مقام نمود و در کلام بلیغ چنانچه از جهت اختلاف خبر و انشا فصل کنند از جهت تباین مقام با وجود جامع نیز جدائی
افکنند فصل مذکور از جهت تباین مقام هست و از جهت اختلاف مقصود کلام است صاحب مفتاح در باب فصل
و وصل قاعده تباین مقام برای لزوم فصل ذکر کرده و همین نظیر آورده بر وجه تاکید اینجمله از جهت ابراز مقصود
ذمّ کفار بر وجه و کالت او باشد از جهت ردّ انکار و تردد بنود چنانچه در آیه ربّ انّی وضعتها انثی آمده و در ربّ
انّ قومی کذبون و امثال آن تحقیق شده سوال چون والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک مبتدا
باشد اولئک علی هدی من ربهم خبر مبتدا بود این مقام را مقام ذکر مؤمنان دارند خارج از مقام مدح کتاب پندارند
و میان مؤمنان و کافران تضادّ است بجامع و همین محل عطف باشد میان ایشان تباین نبود جواب مدح مؤمنان
بایمان آوردن بکتاب متضمن مدح کتاب آمده و این جمله که در مدح مؤمنان بکتابست از مقام مدح کتاب خارج
نشده جمله انّ الذین کفروا چون در مقام مذمت کافران بود از جهت که در مقام مدح کتابست با وجود جامع
مفصول شود سوال از کسانیکه کافر شدند چندین کس بشرف ایمان مشرف گشتند شقاوت ایشان بسعادت
بدل گشت و نحوست ایشان بیمن پیوست حکم بعدم ایمان بر سبیل عموم چگونه مستقیم می آید و صحت آن چه نوع روی
نماید جواب بعضی ائمه تفسیر از کافران مذکور جماعت معهود چون ابو جهل و عتبه و شیبه و ولید ابن مغیره
و کعب بن اشرف و یاران ایشان که خدای خواسته بود که ایشان بر کفر بمیرند تا وقت مردن دین اسلام نپذیرند
مراد دارند بدین وجه سوال مذکور متوجه نپندارند و تواند بود که جنس کافران مراد شود و حکم بعدم ایمان مقید
بزمان ارادت کفر باشد والمعنی انّ الذین کفروا سواء انذارک وعدمه فی زمان اراد الله کفرهم فیه یا در انّ الذین
کفروا معطوف محذوف دارند و کلام بمعنی انّ الذین کفروا و اراد الله دوام کفرهم پندارند و بر قول اشعری اعتبار
مر ختم راست کافر نزدیک خدای کسی بود که ختم او بر کفر باشد بر قول او تقدیر مذکور حاجت نیست و کافر بودن
کافران هم بدین معنی است ختم الله علی قلوبهم اینجمله تعلیل است و بر مضمون جمله سابقه دلیل است
معنی اینست کافران مذکور ایمان نیارند و دل بر تصدیق نگمارند زیرا که مهر کرده است خدای تعالی
بر دلهای ایشان تا صورت ثواب صدق در دل ایشان در نیاید و پند و نصیحت ایشانرا روی ننماید وعلی

سمعهم

سمعهم عطف است بر علی قلوبهم معنی اینست مهر کرده بر سمع ایشان تا قول حق و وعظ در گوش ایشان در نخل
نیاید و قوت سامعه ایشان مادرک آن نشاید و بر آنکه اگر انّ الذین کفروا لجنس کافران مراد باشد از مهر کردن
شنوائی کردانیدن سمع ایشان ناشنونده پند و ناپذیرنده نصیحت مدة اراد الله مراد شود و اگر گروه کافران
معهود مذکور با تقیید مسطور که یاد کرده شد و بیان پیوسته مراد دارند از مهر کردن بر دلها و شنوائی حکم
بدوام کفر و قضا باستمرار عدم ایمان مراد پندارند سوال از مهر کردن ارادت این معانی از کدام قبیل باشد
و از ابواب علم بیان داخل کدام باب باید جواب از باب استعارت دارند یا از قبیل تمثیل پندارند
چه حکم بدوام کفر شبیه بمهر کردن دارد بدین معنی این را از باب استعارت یا تمثیل آورده ختم بر دل و گوش برای
بودن آن برین صفت که پند نگیرد و نصیحت نشنود استعارت کنند یا حال دلی و گوشی که دران پند در نیاید
و نفوذ وعظ و نصیحت روی ننماید بحال دلی و گوشی که آن دل او و گوش را مهر کرده باشد مشبه کرده اند تا
دران فکرتی در نیاید و موعظتی و عبرتی روی ننماید آن را بر وجه تمثیل ختم بر دل و گوش دارند و مهر کردن
بران پندارند سوال چون خدای بر دوام کفر کافران و نادر آمدن پند در دلهای ایشان حکم کرده باشد
ایشانرا اختیار نماند در کفر مجبور باشند مکلف نباشند عقاب متوجه نشود جواب لزوم تحقق کفر و امتناع
ثبوت ایمان باعتبار حکم و قضاء کرد کار دیان و تعلق ارادت و مشیت خدا منافی قدرت و اختیار بنده
نبود و حکم بر دوام کفر با خلق اختیار و قدرت است منافی تکلیف و توجه عقاب نشود وعلی ابصارهم
غشاوة غشاوة مبتداست و علی ابصارهم خبر مبتداست و این جمله اسمیه عطفست بر جمله فعلیه سابقه و هو
قوله ختم الله علی قلوبهم معنی اینست بر چشمهای ایشان پوشیدگیست علامات قدرت خدای که دال
بر کمالست نمی بینند و بدیدن علامات وحدانیت بهره نمی گیرند و در نادیدن آیات و ناپسندیدن
علامات حال ایشان بحال کسی می ماند که از جهت پوشیدگی ابصار دیدن نتواند و علی ابصارهم غشاوة را عبارت
از نادیدن دارند و نادریافتن و ناپسندیده علامات قدرت و حدانیت را بر وجه تمثیل نادیدن
پندارند مهر کردنی بر دل و گوش بصورت جمله فعلیه ذکر کرد ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم آورد و بیان پوشیدگی
بر چشمهای ایشان بصورت جمله مذکور گشت و بافادت دوام و ثبات پیوست وجه فرق چه باشد و نکته این
چه بود جواب سبب دریافتن دل مدرکات راحس و خبر صادق و عقل بود و سبب شنیدن گوش مسموعات
راتموج هواء بسبب صوت باشد پس کردن بر دل و گوش در آرند و مانع تمام شدن مانع این امور خارجیه
در دل و گوش دارند و مانع تمام شدن آن چون سپر که مانع رسیدن تیر است پندارند و مانع تمام شدن علت
و مانع تاثیر آن بدایت آن علت متاخر بود پس بضرورت حادث باشد سزاوار تعبیر بجمله فعلیه شود هم
از جهت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم بصورت جمله فعلیه ذکر کرده و در آیت دیگر نیز و ختم علی سمعه
و قلبه هم بدین صورت آورده و سبب دیدن چشم مرئیات را خروج شعاع چشم و رسیدن او بمرئی
بود و غشاوه چشم مانع بیرون آمدن شعاع چشم که مبداء و منشاء دیدن است باشد و مانع بدایت علت که
موجب بقاء معلول بر عدم اصلی است چون سستی دست مانع تیر انداختن است بود و عدم اصلی امری
ثابت است حادث نیست تعبیر از آن بجمله اسمیه که دال بر ثبوت است از جهت این معنی است سوال در آیه
مذکوره یعنی و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة بیان شده بصر نیز بجمله فعلیه آمده میان ختم علی
سمعه و قلبه و میان او فرق نشده فرق مذکور چگونه مستقیم آید و صحت آن چه نوع روی نماید جواب
جعل اگرچه فعل است لیکن علی بصره غشاوة که بیان غشاوه بصر بدو متعلق است افاده معنی ثبوت در و
محقق است زیرا که جعل ملحق بافعال قلوب است و افعال قلوب بر جمله اسمیه در می آید و مبتدا و خبر را دو
مفعول می سازد لیکن مضمون اسمیه را در ورطه حدوث می اندازد در علت زیدا فاضلا اگرچه اسناد علمت

حادث بود واسناد فصل سوی رنید حادث باشد پس در علی بصرهم غشاوة در ین آیة اگرچه متعلق بجعل شده
معنی ثبوت باقی است ودر اسناد مفعول ثانی سوی مفعول اول که در معنی جملهٔ اسمیه است دلالت بر حدوث
منتفی است پس درین آیة نیز در بیان غشاوة ابصار از روی معنی جملهٔ اسمیه آورده وبیان ختم بر سمع وقلب وبیان
غشاوه بصر در تعبیر بفعلیه واسمیه فرق کرده ٥ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٥ عذاب مرفوع بر ابتداست لهم
ظرف مستقر است خبر مبتداست جمله عطف است بر جملهٔ انّ الذین کفروا وبدانکه چون این جمله بیان وقوع عذاب
در آخرت باشد حصل یا حاصل از جهة تیقن وقوع از قبیل ونفخ فی الصور ببین وجه اگر از انّ الذین کفروا جماعت
معهوده چون ابوجهل وامثال او که بر کفر مردند در شقاوت عمر بسر بردند مراد باشد یا کلام را محمول بر حذف
معطوف دارند وتقدیر انّ الذین کفروا واراد الله دوام کفرهم بنهادند در اخبار در اخبار بوقوع عذاب
اخروی در شان ایشان دارند وتقدیر انّ الذین اشکال بود وبر تقدیر ارادت جنس کافران بغیر تقیید
مستقیم نیاید وصحت حمل روی نماید چه کافری که در باب مقدر است که اورا اسلام روی خواهد نمود وعاقبت
وعاقبت کار او بایمان خواهد بود در حق او حکم بوقوع عذاب اخروی نبود وخبر وقوع عذاب اخروی مطابق نشود
برین وجه لام لهم عذاب عظیم لام استحقاق دارند این جمله را محمول بر بیان استحقاق بنهادند تا آنکه کافر هست
مستحق کافرانست عذاب باشد چون اورا سعادت اسلام روی نماید از شقاوت کفر واستحقاق عذاب
بیرون آید معنی اینست ومر ایشان راست عذاب عظیم یعنی سخت وبقیم اللهم اجرنا من العذاب العظیم وارزقنا دوام النعیم بکرمک القدیم یا کریم یا رحیم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ٥ در آیة سابقه کفار مجاهران وحال ایشان که ترسانیدن وعدم ترسانیدن بر نسبت
ایشان برابر است وحالت ایشان چون حالت مهر کردن بر دل وسمع وپوشیدگی بصر است ذکر کرده ودرین
آیة ذکر کفار منافق که کفر پنهان دارند وبی تصدیق دل خود را بر اقرار آرند معطوف بر جملهٔ سابق آورد
وجملهٔ آمنا مقول یقول است بالله متعلق آمنا است وبالیوم الآخر عطفست بر بالله یقول صله من است
موصول با صلهٔ خویش مبتداست من الناس خبر مبتداست سوال من یقول آمنا بالله مرفوع بر ابتداست
ومن الناس خبر مبتداست خبر مفید باید لفظی که مفید باشد برای خبریت نشاید بودن منافقان بعضی از
آدمیان امری معلوم است فائده ندهد وچون مفید بود خبر چگونه شود جواب اگر الف ولام ودر
من الناس برای عهد خارجی بود کافرانکه در انّ الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
مذکور اند معهود باشد برین تقدیر شک نیست که خبر مفید باشد واگر لام جنس دارند ودر ومن الناس
بعض من الناس تقدیر کنند تنکیر بعض برای تحقیر آرند من الناس مفید بود صالح برای خبریت باشد وتواند
بود که ذکر من الناس برای اثبات مجرد ماهیت بود مقصود بیان تجرد از صفات فاصله باشد ای من
یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین من الناس لا من الاذکیاء الاکیاس چنانچه در کلام فقهاء
ومن الناس من علل فی النصوص بوجوه اخری فاسدة آمد ویعنی من الناس لا من العلماء مبتین شد جملهٔ
وما هم بمؤمنین عطفست بر یقول عطف بر جملهٔ اسمیه بر جملهٔ فعلیه بقصد حدوث در اول وثبوت در ثانی
دیرا که گفتن آمنا بالله از ایشان حادث است وانتفاء ایمان در ایشان مستمر وتواند بود که حال باشد
ای یقولون کذا حال کونهم غیر مؤمنین ومراد از من جمع است وافراد یقول باعتبار لفظ من است وجمعیت
مفهوم او بدلیل وما هم بمؤمنین مبرهن است معنی اینست وبعضی از مردمان اند کسانیکه میگویند
بخداء وروز قیامت گرویده ایم وایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ونیستند ایشان مؤمنان یعنی
ایمان نمی آرند واقرار میکنند وتصدیق ندارند وبی تصدیق ایمان نبود وبی گرویدن بدل اسلام نباشد
وبدانکه در تعریف ایمان اختلاف متکلمانست نزدیک امام ابو منصور ماتریدی وجماعتی از متکلمان ایمان

از تصدیق بجنانست واظهار ایمانست وشرط اجراء احکام مسلمانانست وجمهور فقها ایمانرا عبارت از تصدیق
بجنان واقرار بلسان دارند لیکن تصدیق را رکن اصلی واقرار را رکن زائد پندارند سوال ترک اقرار بغیر عذر
باتفاق کفر بود وترک او بغیر عذر بسبب رضا باجراء احکام کفر ومتسم بودن بسمات کافران باتفاق کفر باشد
ثمرهٔ اختلاف مذکور در چه وجه پیدا آید واثر وی بکجا روی نماید جواب ثمرهٔ اختلاف در کیفیت کفر پیدا
آید وفرق بکفر عارضی واصلی روی نماید کسانیکه اقرار رکن گویند نزدیک ایشان بغیر اقرار ایمان حاصل نشود
تارک اقرار بفوات رکن بر کفر اصلی باشد وبر قول کسی که ایمانرا عبارت از تصدیق دارد واقرار را شرط اجراء
احکام پندارد بترک اقرار بغیر عذری وراضی شدن باجراء احکام کفر استحقاق دین بود وکفر او کفر ارتداد
باشد وبعضی در تعریف ایمان زیادت کنند الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان
گویند لیکن معتزله وخوارج عمل را جزء مقوم دارند بفوات او فوت ایمان پندارند اهل سنت وجماعت
اعمال را مکمل ایمان دانند وایمانرا بانضمام عمل ایمان کامل خوانند لیکن ابوحنیفه وصف مکمل دانند وامام
شافعی جزء مکمل خوانند وکرامیه در ترتیب تفریط می روند وبمجرد اقرار بایمان قائل می شوند بر مذهب
ایشان منافقان مؤمن باشند ایشان بدین آیة ملزم شوند وبعضی از ین هم کمتر کنند ایمان بمجرد معرفت
وعلم را گویند قول معتزله وخوارج وکرامیه وکسانیکه مجرد معرفت را ایمان گویند باطلست لائق اعتماد وجزء
اعتقاد هانست که اهل سنت وجماعت بدان قائلست ٥ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا ٥ آمنوا
صلهٔ الذین است موصول با صله عطفست بر الله وجملهٔ یخادعون الله بیان جملهٔ یقول آمنا بالله است یا بدل
از وست معنی اینست باخدای تعالی خداع ومکر میکنند یعنی اظهار میکنند خلاف چیزی را که بظاهر ایمان می
آرند ودر ظاهر دوستی می نمایند ودر باطن دشمنی می افزایند سوال خدع فریقین کسی را بود که نداند
فریقین خدای که عالم السر والخفیاتست هیچکس نتواند خداع با خدای چگونه بود وچنوع ممکن باشد جواب
حال منافقان ومعامله ایشان که اظهار میکنند خلاف چیزی را که در دل پنهان می دارند بغیر فریقین ومعامله
فریبنده کان کردن می ماند آنرا خداع فریقین بر وجه تمثیل میخوانند سوال مخادعه مفاعله بود ومفاعله
مشارکت را باشد ومشارکت در خدع که قبیح است باخدای ومومنان درست نیاید وصحت ایشان روی نماید
جواب مفاعله بمعنی اصل فعل نیز آمده چنانچه در عاقبت اللص وعافاه الله تحقیق شده اینجا بر دلیل
قرات یخدعون که از غیر سبع وبدلیل سیاق کلام بر قراة وما یخدعون الا انفسهم که داخل سبع است بمعنی
اصل فعل باشد اشکال مذکور وسوال مسطور وارد نشود یا آنکه حمل بر حذف مضاف کنند بتقدیر یخادعون
رسول الله والذین آمنوا گویند ونسبت خداع بر دشمنان بر مضمون الحرب خدعة اگر از پیغامبر ومومنان
واقع شود قبیح وشنیع نبود ٥ وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ ٥ حالست یا معترضه است الا انفسهم
استثناء مفرغ است معنی اینست ونمی فریبند ایشان مگر نفسهاء خویش را یعنی زیان این خداع هم ایشانرا
می شود ومضرت فریقین ووبال فریب دادن سوی ایشان بازمیگردد واین قصر قلبست چه ایشان در اعتقاد
خویش خداع با نفس خویش نداشته خداع با مومنان می پنداشتند از جهة رد اعتقاد ایشان بر وجه قلب
گفت که ایشان خداع با خویش میکنند ودم زیان خویش می زنند بدین خداع هم ایشانرا زیان شود ومومنان
را هیچ مضرت نبود ٥ وَمَا يَشْعُرُونَ ٥ عطفست بر جملهٔ سابقه یا حالست وذکر او متضمن است
مر مذمتی دیگر را که نادانستن جهلست وکفی بالجهل عارا معنی اینست وایشان در نمی یابند دانستن که
سوی مضرت خویش می شتابند ونمی دانند که خداع ایشان ایشانرا در زیان می افکند خداع ایشان مومنانرا
در دنیا وآخرت هیچ زیان نکند ٥ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ٥ این جمله مبنیه مر جملهٔ که بالا رفته یا موکد است
مر کلام گذشته را ٥ ومعنی اینست در دلهای ایشان بیماری بکراهیست وعارضت طبیعت نفاق وتباهی

این امور را مرض خوانند زیرا که بمرض دارند و آثار مرض پیدا می آرند چه هر یکی از ایشان سبب هلاک معنوی است
چنانچه مرض سبب هلاک صوریست و از جهة آنکه این امور در ایشان ثابت و مستمر است و متجدد نیست بجمله
اسمیه کبری جمله فعلیه که دلالت بر حدوث کند بیاورد ﴿ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ﴾ این جمله عطفست بر جمله
فی قلوبهم مرض معنی اینست پس بیفزود خدای ایشانرا بیماری نفاق و عارضه مرض و خلاف و شقاق
و تلبیس و دروغ گوئی و مکر و حیله جوئی تا ایشان را عقوبت افزاید و عذاب درک اسفل روی نماید
و این معنی در ایشان متجدد است از آنجهة تعبیر بصیغه حدوث کرده جمله فزادهم الله مرضا که معطوف
بر وست فعلیه آورده ﴿ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾ یکذبون بر صیغه مضارع
معروف از باب ضرب و از باب تفعیل خوانند و معنی بر حسب اختلاف قرآن مختلف دانند این جمله معترضه
است برای بیان عذاب منافقان و عقوبت ایشان جار و مجرور متعلق است بظرف مستقر یعنی لهم یا
بمفهوم عذاب که بمعنی تعذیب است ما مصدریه است ای لهم عذاب الیم بسبب کونهم کاذبین او بسبب
کونهم مکذبین معنی اینست سزاوار است مر ایشانرا عذاب دردمند کردانند چنانچه کم نشود و زوال نپذیرد
بسبب بودن ایشان تکذیب کنندگان و دروغ گویندگان پیغامبر را نسبت بدروغ گوئی میکردند و ایمان
نا آورده آمنا بالله میگفتند ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴾ لا
تفسدوا مقول قیل است فی الارض متعلق است بلا تفسدوا قالوا جزاء شرط انما نحن مصلحون مقول قالوا
است این جمله شرطیه عطفست بر یکذبون که خبر کانوا واقع شده یا عطفست بر فعلیه که صله من واقع شده
یعنی یقول آمنا بالله ای و من الناس من اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون
معنی اینست و چون گفته شود مر ایشانرا مر ایشانرا فساد مکنید و در زمین دم بتباهی مزنید باطلاع اسرار
مسلمانان و رسانیدن آن بر کافران باضمار کفر و اظهار اسلام و اخفاء دشمنی و ابراء دوستی با پیغامبر
و برانگیختن فتنه و فساد و کوشیدن در امور مسلمانان بافساد بگویند نه ایم ما مگر صلح کنند و کارها را اصلاح
کردانیده مفسدان نه ایم بمسلمان شدن با مسلمانان صلح کرده ایم و خود را از محاربه با ایشان باز داشته ایم
و این دعوی اصلاح در کار مسلمانان و صلاح کار را اهل امانت و ما مصلحیم و ما در کار خویش که کلمه اسلام گفته
ایم بمسلمان شدن از محاربه مسلمانان خلاص جسته ایم و این دعوی اصلاح در کار خود است و کوشش
در نفع خویش که متضمن مضرت دیگری باشد کار بد است و قصر در انما نحن مصلحون قصر قلب است
برای رد گمانی که مسلمان ایشان داشتند که ایشانرا مفسد می پنداشتند ﴿ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ ﴾
الا حرف تنبیه است و جمله معترضه است برای رد مقالات ایشان در دعوی بودن خویش مصلحان چون
ایشانرا در مضمون این جمله انکار بود از جهة رد انکار تاکید جمله سابغ نمود معنی اینست آگاه باشید بدرستی
که ایشان مفسدانند در دعوی مصلح بودن کاذبانند در حق مسلمانان اصلاح ندارند بدروغ خود را
مصلح می پندارند اسرار ایشان کشف میکنند کافران را بر محاربه ایشان تحریص تمایند و در حق خویش
مصلح نه اند در کار خود هم بصلاح میکوشند خود را در درک اسفل می اندازند و بعذاب آید گرفتاری سازند
﴿ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴾ این جمله استدراک است برای تکمیل کلام مذکور و دفع و هم صدور عمل مسطور
از شعور معنی اینست و لکن شعور ندارند و در دل نمی آرند که کار ایشان متضمن چه فساد است و ایشان
را درین عمل چه ابعاد است بد میکنند و آنرا نیک میدانند بیت نیک بد کردی که بد کردی و نیک انگاشتی
نیک را نشناختی بد را نکو پنداشتی ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ
السُّفَهَاءُ ﴾ آمنوا کما آمن الناس مقول قیل است قالوا جزاء شرط است انؤمن مقول قالوا است استفهام
برای انکار است کما آمن السفهاء صفة مصدر محذوفست و ما مصدریه ای انؤمن ایماناً کایمان السفهاء

یا موصوفه یا موصوله است عبارت از ایمان است و رابط محذوفست ای کایمان او کالایمان الذی آمن
السفهاء و ضمیر محذوف مفعول مطلق بود بر طریق عبدالله اظنه منطلقا باشد این شرطیه عطفست بر شرطیه
سابقه معنی اینست چون گفته شود مر منافقان را که چنانچه ایمان آوردند ایمان آرید و در ایمان بر خلوص اخلاص
و صدق تصدیق کار بید بگویند ایمان آریم چنانچه ایمان آورده اند نادانان بگرویم چنانچه گرویده اند بی
خردان مراد از ناس در کما آمن الناس جماعت مسلمانان اند و صحابه کرام از انصار و مهاجر اند و بعضی از
ناس جماعتی که از یهود مسلمان شده بودند چون عبدالله بن سلام و امثال او مراد دارند و تشبیه بایمان ناس
از زعم ایشان ایمان آورده اند پنداشتند کافران از نادانی خویش اینچنین دانایانرا نادان خوانند و از سفه
و بی خردی خویش اینچنین عاقلانرا سفها دانند و مسلمانانرا بجهة تعبیر ناس کردند و بتعریض کافرانرا از ناس
بیرون آوردند و در زمره بهائم در آوردند روایت آورده اند که پیغامبر صلعم ابن مسعود و جعفر
طیار را بوجه رسالت بر نجاشی ملک حبشه فرستاد ایشانرا در راه با کاروان شام ملاقات اتفاق افتاد
میان ایشان اهل کتاب بودند عبدالله بن سلام با ایشان بود عبدالله بن مسعود آیة یا ایها الذین
اوتوا الکتاب آمنوا الآیة که در وعید اهل کتابست برخواند عبدالله بن سلام در اسلام رغبت نمود هم
از آنجا در مدینه آمد و در مجلس معلاء پیغامبر در آمد اقرار بحقیقت دین اسلام کرده به پیغامبر صلعم ایمان آورد
اخلاص ورزید و بخلوص اخلاص گروید و عبدالله بن سلام مذکور رمهتر بنی قریظه بود از خلوص اخلاص پیش
پیغامبر باز نمود که بنی قریظه که بر من اعتقاد دارند و تعظیم من بواجبی بجای می آرند اگر ایشانرا طلب کرده شود
اسلام من به بینند امید دارم که متابعت و موافقت من بگزینند پیغامبر صلعم عبدالله بن سلام را در حجره
پنهان کرد و ایشانرا در مجلس حاضر آورد گفت عبدالله بن سلام چه می پندارید و در شان او چه اعتقاد
دارید ایشان گفتند بزرگ ماست و از تبار با عظمت و علامت و توریت که بر موسی علیه السلام فرستاده خداست
در عصر خویش اعلم علماست زبان در مدح او گشادند و دل بر ثناء او نهادند بهر نوع مدح او کردند و
گونه ستایش در شان او آوردند پیغامبر صلعم گفت اگر او اسلام آرد شما مسلمان می شوید و در راه متابعت او
می روید ایشان گفتند و مسلمان نشود و درین راه هرگز نرود چند بار پیغامبر صلعم این سخن را تکرار فرمود
ایشانرا جز این جواب جواب دیگر نبود چون دیر برآمد عبدالله بن سلام از حجره بیرون آمد گفت یا اعداء
الله و الله بکم کذا و کذا چند دعا بکرد و ذکر نعمت پیغامبر صلعم که در توریت مکتوب بود در میان آورد
ایشان گفتند یا ابن سلام یا ابن سلام و سازگی خود را نمودی لائق ثنائی که ترا گفتیم نبودی در غیبت غیبت
تو نکردیم و ذکر بد بهاء تو بر زبان نیاوردیم این کلمات گفتند و عبدالله بن سلام را سفیه خواندند ذنب
و مذمت کنان باز گشتند این آیة در شان ایشان ورود گشت و این نظم در حق ایشان بود و دیگر بوست
و بدانکه جهود را مسلمانان را دشمن اند و دشمن ترین طائفه اند و بغایت متعظمان و متکبر اند و در
عداوت مسلمانان از کافران دیگر برتر اند قال الله تعالی لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود
و در حدیث آمده لو آمن بی عشرة من الیهود لآمن بی الیهود کلهم برین تقدیر از کما آمن الناس
مردمان معین مراد دارند و لام مذکور را برای عهد پندارند تواند بود که جنس مومنان مراد شود
برین تقدیر لام برای جنس باشد و این کلام اینکه هر که کفر ورزد آدمی نباشد تعریض بود سوال
منافقان کفر را پنهان می داشتند و خود را بر اظهار آن نمی گماشتند و انؤمن کما آمن السفهاء صریح کفر بود
و آن منافی نفاق باشد جواب و تواند بود که قول مذکور یعنی انؤمن کما آمن السفهاء در دل باشد
ای قالوا فی قلوبهم خداء عز و جل که عالم السر و الخفیات و یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور صفة
اوست از قول دل ایشان خبری کند این قول منافی نفاق نبود و تواند بود که گویند کان انؤمن کما آمن السفهاء

رابعضی مسلمانان هم راز باشند که با ایشان صحبت می‌نمودند و صاحب سر بودند و نفاق خویش از ایشان نمی‌پوشیدند
و در ستر نفاق از ایشان نمی‌کوشیدند همچو عبدالله پسر عبدالله بن سلام که مومن مخلص بود و باید که خویش نیز
صحبت و الفت می‌نمود و او نفاق خویش را ازو نمی‌پوشید و پسر در کشف سر او نمی‌کوشید و تواند بود که ایشان
را این گفتار یعنی انومن کما آمن السفهاء میان خویش بود پیش مسلمانان نباشد منافی نفاق نبود ٥ الا انهم
هم السفهاء ولکن لا یعلمون ٥ الا حرف تنبیه است اینجمله نیز معترضه است چنانچه گذشته
و ذکر آن بالا رفته ایراد ضمیر فصل از جهت تخصیص مبتدا بخبر عنه و افراد او بدان است و تاکید جمله از جهت رد انکار
منکران است و لکن لا یعلمون استدراک است معنی اینست آگاه باشید بدرستی که ایشان هم ایشانند سفیهان
بی‌خردان نه عاقلان مسلمان شدگان ولیکن ایشان خود را نادان نمی‌دانند و سفها نمی‌خوانند مسلمانانی
که بر مقتضای عقل رفتند و با خلاص کلمه اسلام گفتند خرد را در کار بستند و از بلای کفر و نفاق رستند
اینچنین دانایان سفها نباشند سفها کسانی باشند که ایشان را سفها خوانند سوال در آیه سابقه نفی شعور کرد
و اینجا نفی علم آورد فرق چیست و این تفرق بر وجه مبنی است جواب شعور در علم حسی استعمال کنند هم
از اینجهت حواس خمسه را مشاعر حواس گویند و مفسد بودن و تباهی نمودن ایشان از گفتار و کردار زشت
محسوس بود بر دانستن آن اطلاق شعور نمود لا یشعرون استعمال کرد و در بیان سفه و نابودن ایشان
بر حق که از الا انهم هم السفهاء مفهوم است امر استدلالی و عقلی است محسوس نیست لا یعلمون آورد ٥ و اذا
لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم ٥ این هر دو شرطیه بر
شرطیات سابقه معطوفند و در حیز کانوا یا در صله من داخلند سوال مومنان ایمان منافقان را
انکار نکردند منافقان اخبار از ایمان بغیر تاکید چرا آوردند جواب تاکید اخبار در صورت انکار تقدیری
واجبست که اخبار مبغوض متکلم نباشد و در اعلام او را اهتمام بود اما اگر بعرض خود بی اخبار بچیزیکه مبغوض
است دم تحقیق و تاکید او برای چه زند و چون مشاهده کافران مخالطه منافقان را با مومنان آن بود
که در مضمون انا معکم انکار بود بظهور امارت انکار تاکید انا معکم به تنزیل ایشان منزله منکران سایغ باشد
و چون ببینند منافقان مومنان را بگویند بخدای و رسول ایمان آوردیم و دین اسلام و شریعت پیغامبر را
تصدیق کردیم و چون شیاطین خویش یعنی با مفسدان گروه خویش خلوت کنند با ایشان دم رازگویی و عذر
خواهی زنند بگویند بدرستی که ما بباطن با شمائیم بظاهر با ایشان تردد و تودد می‌نمائیم کافرانیکه ایشان
با ایشان راز می‌گویند و خوشنودی ایشان میجویند از جهت سبب بودن ایشان برای اغوا و اضلال شیاطین
مانند بر وجه استعارت ایشان را شیاطین خوانند ٥ انما نحن مستهزءون ٥ اینجمله مقرر است مر
جمله انا معکم یا مستانفه است چنانچه چون ایشان انا معکم گفتند کافران سوال ما تصنعون فی
صحبتهم ایراد کردند ایشان بر وجه استیناف در جواب کافران انما نحن مستهزءون آوردند و انما برای
قصر است چون ایشان بر صورت ایشان می‌نمودند که ما معتقد ثبوت ایمان ایشان بودند ایشان را
قصر خویش بر صفت استهزا بر مومنان کردند و نفی ایمان از خویش پیش آوردند و اینجمله را باعتبار تاکید
با استیناف فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست نه ایم ما مگر استهزا کننده و ایشان را در سخره افکنده
یعنی ما تصدیق مومنان بر وجه سخره داریم و بر سبیل استهزا بجا می‌آریم ٥ الله یستهزئ بهم ٥ اینجمله
مستانفه است چنانچه چون سامع انما نحن مستهزءون شنید گفت ما ذا یفعل الله بهم فقیل الله
یستهزئ بهم معنی اینست خدای جزای استهزای ایشان خواهد کرد و جزای کفر و نفاق ایشان پیش خواهد
آورد درین کلام صنعت مشاکلت است یعنی جزای استهزا را بلفظ استهزا ذکر کرد و لفظ یجازیهم بلفظ یستهزئ
بهم آورد از جهت آنکه در صحبت مستهزءون آمد چنانچه در جزاء سیئة سیئة ای عقوبة کا برین تران ای کما

تفعل تجاری تحقیق شده و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید است مر فائده تقوی و بیان است
مر این که جزاء استهزاء السیئة خواهد بود و لا محاله روی خواهد نمود و ایراد فعل مضارع در جمله اسمیه که دالست
بر ثبوت مفید استمرار حدوث بود و این ابلغ است از جمله فعلیه و از جمله اسمیه که خبر او اسم باشد ٥ و یمدهم
فی طغیانهم یعمهون ٥ عطف است بر یستهزئ بهم یعمهون حالست از مفعول یمدهم معنی اینست و میفزاید
خدای تع ایشان را در طغیان ایشان یعنی در غلو کردن در کفر و تجاوز کردن از حد در عصیان درین حال که
حیران اند ایشان و سرگردان و بعضی یمدهم بمعنی یمهلهم گویند یعنی مهلت دهد و دیر دارد ایشان را در طغیان
و عصیان حیران و سرگردان در حالیکه کور دل بودند و سرگردان باشند و این آیه در رد وجوب اصلاح
که معتزله بدان قائلند صریح است در داشتن ایشان بر طغیان که در وی ایشان را هیچ منفعت نیست تصریح
است ٥ اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی ٥ اولاء اسم اشارتست و کاف برای خطاب
است مخاطب پیغامبران ص یا مخاطب غیر معین است جمله مذکوره معترضه است برای مذمت منافقان و
شناعت کار ایشان معنی اینست ایشان ای محمد یا ای مخاطب غیر معین آنکسانند که خریده اند یعنی بدل
کرده اند بهدی گمراهی و بصلاح تباهی هدی و صلاح گمراهی و تباهی استدند اشتراء مستعمل است در استبدال
بر وجه استعارت و این استعارت مرشحه است بذکر لازم مستعار منه یعنی ذکر ربح و تجارت ٥ فما
ربحت تجارتهم ٥ عطف است بر اشتروا و این اسناد مجازی است چه سود کننده تاجر بود تجارت
سبب سود است سود کننده نباشد فما ربحوا فی تجارتهم معنی اینست تجارت مستور یعنی ایشان در تجارت
خویش سود نکردند و درین بهره مند نشدند ٥ و ما کانوا مهتدین ٥ اینجمله تذییل است معنی
اینست و نبودند ایشان مهتدی در اعمال و رشید در ره تجارت استبدال سازکار نداستند
و به سازوی سود مند شدن نتوانستند طبیعت ایشان کفر و کافری بود لاجرم ایشان را ضلالت و گمراهی
روی نمود ٥ مثلهم کمثل الذی استوقد نارا ٥ اینجمله مقرر است مر عرض جمله سابقه که هر دو
مسبوق اند برای مذمت منافقان و نکوهش ایشان هم از آن جهت فصل کرد و حرف عطف نیاورد الذی
استوقد نارا بمعنی الذین استوقدوا است و لفظ الذی صالح است برای مفرد و جمع همچو لفظ من افراد ضمیر
استوقد و ضمیر ما حوله باعتبار افراد لفظ الذی است و جمع کردن ضمیر ذهب الله بنورهم و ترکهم فی لا
یبصرون باعتبار معنی جمع است معنی اینست حال این منافقان همچو حال آنکسانیکه آتش را افروختند
و در افروختن آتش روشنائی راه خویش جستند ٥ فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
لما ظرفیت مر ذهب الله بنورهم جمله ذهب الله بنورهم با متعلق خویش عطفست بر استوقد معنی
اینست پس هرگاه که آتش مذکوره آنچه گرد بر گرد او بود از امکنه و امتعه و اشیاء روشن گردانید ایشان را
بروشنائی در معرض اهتدا آورد خدای نور ایشان را برد و بلای تاریکی سپرد اضافت نور که در حقیقت
مضاف سوی نار باشد بسوی ایشان بادنی ملابسه بود باعتبار آنکه نور آتش ملابس ایشان بود با فروختن
ایشان روی نمود چنانچه یکی از دو بر دارنده چوب دیگری را خذ طرفک گوید بر داشتن طرف چوب را که
جانب مخاطبست جوید اینجمله جواب لما است و ضمیر نورهم و تواند بود که جواب لما ظرف محذوف باشد
بتقدیر ولما اضاءت ما حوله طفئت و خمدت بود یعنی هرگاه که روشن کرد آتش چیزی را که گرد بر گرد
ایشان بود بسبب روشنائی در چشم مردمان ظاهر نمود آتش فرو مرد و کشته گشت کار ایشان بدشواری
پیوست ایشان در تاریکی افتادند و متحیر ماندند برین تقدیر جمله ذهب الله بنورهم معلله تشبیه
مذکور شود و ضمیر بنورهم عائد بر منافقان بود ٥ و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون
حالست از مفعول ترکهم یا صفتست مر ظلمات را بحذف رابطای لا یبصرون بسببها جمله و ترکهم

٧ پس سود نکرد و سود بدل کنندگان مذکور معامله م م

عطف است بر ذهب الله معنی اینست و گذاشت ایشان را در تاریکیها درین حال که هیچ چیز را نمی بینند یا در ظلماتی
که بسبب آن هیچ چیز را دیدن نمی توانند و ترک مفعول لا یبصرون برای تعمیم است درین تشبیه مشبه حال منافقانست
مشبه به حال آتش افروزندگانست در شب تاریک گرد بر گرد خویش را روشن کنند و خود را در روشنائی افکنند
باز ناگاه آتش فرو میرد مقام تاریکی پذیرد وجه تشبیه پیدا آمدن و ناپیدا شدن روشنائی بود که میان منافقان
و میان افروزندگان آتش که روشنائی که بود پس فرو میرد اشتراک دارد و منافقانکه در ایشان روشنائی اسلام
پیدا آید و بظلمت کفر و نفاق ناپیدا شود ٥ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ ٥ این هر سه لفظ اخبار مبتداء محذوف
آمد بتقدیر هم صم بکم عمی شده و این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای مذمت منافقان
و نکوهش حال ناپسندیده ایشان و این از باب تشبیه موکد باشد چه ذکر دو طرف تشبیه بر وجه حمل لفظی
یا تقدیری مانع استعارت بود معنی اینست ایشان کرانند و گنگانند و کورانند ٥ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
فاء سببیه است معنی اینست بودن ایشان کران و گنگان و کوران سبب است برای این که ایشان از ضلالت و
گمراهی سوی راه راست باز نگردند چه کرانند گفتار باز کردانیده نشنوند گنگانند کسی را از راه نپرسند کورانند
راه را نه بینند و ندانند که این راه مقصد چیست تا باز گردند و بمهلکه نه پیوندند ٥ أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ
السَّمَاءِ ٥ عطف است بر کمثل الذی استوقد نارا و در و مضاف محذوفست ای کمثل ذوی صیب و صیب صفت
ابر است یا مطر است اگر صفت ابر بود و ابر سیاه تو بر تو مراد باشد ظلمات با ظلمات شب شود و اگر صفت
مطر دارند ظلمت ابر و ظلمت شب و ظلمت تابع مطر ظلمات پندارند و مظروفیت مطر از جهت مجاورت
ابر بود برق و رعد بر وجه مجاز باشد یا بر وجه حذف مضاف بتقدیر فی زمان المطر ظلمات و رعد
و برق باشد و تنکیر صیب برای ترغیب بود و از صیب هائل مراد باشد و بدانکه اگر از صیب مطر و از سما
سحاب مراد شود فائده من السماء تاکید برای دفع احتمال باران غفلت باشد چنانچه من منامه در اذا
استیقظ احدکم من منامه من برای دفع احتمال خواب غفلت تاکید آمده و چنانکه و لا طائر یطیر آن بجهت
موکد شده و اگر از صیب سحاب صیب مراد شود من السماء متعلق صیب باشد فائده او در گمان کسی بود که
این ابر را از دریا داند چه صاحب کشاف با آوردن ابر آب را از آسمان تصریح کرده و آوردن آب را از دریا
در چیز منع آورده سوال او در کلام خبری برای شکست و در اخبار باری به شک روا نیست ایراد کلمه او
درین محل بکدام معنی است جواب ائمه تفسیر در اخبار باری تعالی کلمه او را درین محل بمعنی واو داشته اند و براء
افادت جمع پنداشته اند تا در اخبار باری عز اسمه شک نیاید و تردد روی ننماید و این جواب مشکل است که
در وی طلب اتصال و خواهش نکته استعمال را مدخل است صواب آنست که گویند کلام مذکور و مقال
مسطور اگرچه بصورت خبر است ولیکن متضمن است مر اظهار آیه که هر دو تشبیه در جواز برابر است بمعنی
لیشبه مثلهم کمثل کذا او مثل کذا باشد از قبیل جالس الحسن او ابن سیرین بود معنی اینست حال منافقان
همچو حال آتش افروزندگانست که روشنائی که بدید پس تاریکی پذیرند یا همچو حال کسانیست که بر ایشان بارانی
بارد و ایشان را در رنج و مشقت آرد ٥ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ
مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ٥ جمله فیه ظلمات و رعد و برق صفت است
مر صیب را و جمله یجعلون اصابعهم صفت مر ظلمات و رعد و برق بحذف رابطه ای فیه ظلمات و رعد
و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم فی او انها یا مستانفه است در جواب ماذا یصنعون ح فقال یجعلون
و حذر الموت مفعول له است یا مفعول مطلق است مر فعل محذوف را ای یحذرون حذر الموت یا حال
است بمعنی حاذرین موتهم یا ظرف است ای وقت حذر الموت جمله و الله محیط بالکافرین معترضه است
برای بیان عالم بودن خدای به حال کافران و قادر بودن او بر جزاء دادن ایشان معنی اینست دران

باران

باران تاریکیهاست تاریکی شب و تاریکی باران و تاریکی ابر که پوشیده شواست و رعد و برق است بر آن صفت
که مبتلا شدگان بدان از هول صواعق آسمانی از جهت ترسیدن از آمدن مرگ و رفتن زندگانی انگشتهای خویش
میکردانند و سوراخهاء گوشها بدان آوردن انگشتها می بندند تا از شنیدن آواز آن سالم مانند و خدای به حال کافران
میداند و جزا دادن ایشان می تواند رعد نام فرشته ایست که ابرها را می راند و خدای را تسبیح و تنزیه میخواند
و بعضی گویند رعد آواز سودن ابرها با بادهاست و برق تازیانه آتشی است که بدان ابرها را میراند یا درخشیدن
آتشی با خطر است سوال در گوش انامل می اندازند که آن سبب بستن سوراخ گوش می باشد اصابع چرا
ذکر کرد انامل بجاء اصابع چرا نیاورد جواب از اصابع بر طریق مجاز انامل مراد شده و استعمال مجاز از جهت
مبالغت آمده یعنی از آواز چنان ترس دادند که در گوش تمام انگشتها در می آرند ٥ يَكَادُ الْبَرْقُ
يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ٥ مستانفه است چنانستی که چون سامع جمله یجعلون اصابعهم شنید ماذا یکون
ابصارهم گفت وازشان چشمهاء ایشان پوشیده و تواند بود که حال باشد از فاعل یجعلون و رابط ضمیر ابصارهم
بود معنی اینست نزدیک بود که برق از درخشیدن که بینائیهای ایشان برباید و ایشان را بازالت صفت
بینائی پیش آید ٥ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ ٥ این جمله معترضه است برای بیان دشواری کار
مبتلا شدگان و سختی حال دشوار از ایشان معنی اینست هر بار که برق راه بر ایشان روشن کردی و درخشیده
روشنائی پیدا آوردی و در روشنائی او میرفتند و خود را ازین مهلکه بجای چند در نجات می آوردند
وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ٥ این جمله عطفست بر مشوا فیه معنی اینست و چون راه بر ایشان بغفو و مانده
برق تاریک شدی و از جهت تاریکی بصفت پوشیدگی آمدی استاده می شدند از جهت نادیدن راه در مشی
توقف میکردند قیام مذکور مقابل سیر است مقابل قعود نیست سیاق کلام دال برین معنی است در تشبیه
ثانی مشبه حال منافقانست و مشبه به حال مبتلا شدگان باینچنین بارانست فظاعت او بر شیاتیر
مذکور کشیده و بر حد مسطور رسیده وجه شبه نادیدن و نادریافتن است و حرمان با وجود استعداد یافتن
در مشبه نادیدن علامات حق و نادریافتن آیات صدق بسبب تاریکی کفر و نفاق و ظلام و شقاق با
وجود استعداد دریافتن و قوت اطلاع یافتن از ضمائر شتابنده و بصائر دریابنده و خوف هلاک با اطلاع
مسلمانان بر حال ناپسندیده ایشان و در مشبه نادیدن راه و نادریافتن مغاک و چاه بسبب ظلمات
شب و ابر و باران با وجود صحت ابصار و وجدان استعداد ابصار برای دریافتن آن یا خوف مردن و ترس
هلاک شدن و غرض در تشبیه اول بیان حال مشبه است از خیبت و خسران و فقدان مقصود و حرمان
و غرض در تشبیه دوم بیان مقدار حال که مشبه است و ذکر قدر فظاعت آن و رسیدن بمثابه ترس زوال
و بینائی و خوف رفتن جان است هم ازین جهت مفسران تشبیه ثانی را ابلغ از تشبیه اول گفته اند و ترتیب
این دو تشبیه را از باب ترقی از ادنی سوی اعلی داشته اند ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ
وَأَبْصَارِهِمْ ٥ عود ضمیر سمعهم و ابصارهم بر منافقانست نه بر مبتلا شدگان بباران است که ایشان
مفروض اند چه مشبه به جائز است که مفروض بود چنانچه چیزیکه سیاه تر دوام است بدریای مشک
که موج او زر است مشبه شود در شان ایشان بوجه تشدید و تهدید والحاق وعید ملائم
باشد تشدید و الحاق وعید در شان منافقانست در حق ایشان برین وجه این جمله بر جمله الله یستهزئ
بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون که وعید منافقانست معطوف بود و عطف مذکور ملائم و مناسب
باشد چه دران جمله ذکر عمی یعنی کوردلی ایشان آورد درین جمله کری و کوری چشم و گوش ظاهر ذکر کرد
معنی اینست ایشان را در حالت کوری دل گذاشت و بلاء کوردلی بر ایشان گماشت و اگر خدای خواستی
چنانچه بینائی و شنوائی باطن ایشان ببردی بینائی و شنوائی ظاهر نیز ببردی و چشم و گوش ظاهر

ایشان را بنور بینائی و ناشنوا آوردی و تواند که ضمیر سمعهم وابصارهم بر افروزندگان آتش مذکور و مبتلا
شدگان باران مسطور دارند و این واقعه در دنیا واقعه معلوم خدای پندارند و این جمله معطوف بر مضمون
جمله مثلهم کمثل الذی استوقد نارا تا آخر باشد و متصل و مربوط با او بود که چون جمله مذکور برای تشبیه منافقان
بدین دو کروه مذکور است و مدار تشبیه وجوه مسطور یکی از ان وجوه که بالا مبین است نادیدن یا استعداد
دین است دیدن رفته اگرچه بصر رفته و بینائی زوال پذیرفته چه بیان کرده که منافقان در روشنائی
می بینند و نیز بیان کرده مبتلا شدگان باران مذکور و ظلمات و رعد و برق مسطور نزدیک است برق که روشنائی
چشم ایشان را برباید هنوز بر بوده و نیز بیان کرده که روشنائی برق سیر میکنند و این معنی دلیل بر بقاء
بصر بوده آیة کلام اثبات بصر ثابت شده لم یذهب الله ابصارهم سویست و لو شاء الله لذهب بسمعهم
وابصارهم را عطف بر و کرده جمله مناسب مضمون جمله سابقه آورد **معنی اینست** خدای از منافقان بصیرت
برده و بصر نبرده و ایشان را بآفت کوری نبرده و اگر خواستی سمع و بصر بردی و ایشان را بلاء کری و کوری
سپردی و تواند بود که ضمیر سمعهم و ابصارهم بر ذوی صیب که در تشبیه دوم که مثل منافقان بمثل ایشان
مشبه است عاید بود و این جمله بر مضمون جمله کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا معطوف
باشد که مضمون او اینست که ایشان بینائی داشتند در روشنائی می دیدند و در تاریکی دیدن نمی
توانستند و چون این جمله معطوف بر جمله مذکوره باشد از صفات ذوی صیب که مشبه به است بود
و آنرا متحقق برین که در جهان واقع شده بود متحقق دارند نابوده مفروض پندارند معنی چنین بود مثل
منافقان هم چو مبتلا شدگان باران مذکور است و ظلمات و رعد و برق مسطور است که ایشان از
جهت تاریکیها نمی دیدند چون از درخشیدن برق روشنائی حاصل شدی می دیدند و خدای
بینائی ایشان نبرده بود اگر خواستی که ببرد ببردی و ایشان را بآفت کوری و کری سپردی ۵ ان الله علی
کل شیء قدیر ۵ این جمله تذییل است یعنی در دنبال جمله سابقه برای تاکید مذکور شده چنانچه
در وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آمده و چون بیان قدرت خدای بر هر
چیزی مستلزم قادر بودن او بر سزاء منافقان است و اظهار توانائی بر عذاب و عقاب ایشانست
و بودن او قادر بر عذاب ایشان مستلزمست بر اینکه ایشان را عذاب خواهد کرد و بعقوبه و نکال
خواهد آورد پس این جمله ان الله یعذبهم و یجازیهم کنایت گشت و بافادت این مضمون پیوست و شکایت
از ایشان که بالا رفته و بتدریج و تشریح گذشته ملوح است بر مضمون مکنی عنه تقدیم ملوح مسامع را
در معنی مکنی عنه منزل منزله سائل کرد بدین اعتبار جمله ان الله علی کل شیء قدیر را موکد و مفصل آورده
معنی اینست بدین معنی که خدای بر هر چیزی تواناست سمع و بصر ایشان تواند برد و ایشان را بعذاب
و نکال و بیم و هلاک تواند سپرد ۵ یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین
من قبلکم لعلکم تتقون ۵ بالا ذکر کتاب و مومنان و ذکر کافران بود بر طریق عنوان
مدح کتاب و مومنان و ذم کافران از مجاهران و منافقان روی نمود بدین آیه که مصدر بیاء ایها
الناس متضمن موعظت مردمان بر سبیل عموم است افتتاح سورت آمده و شان عظیم و کار فخیم بند و
موعظت که از معظم مهمات و مقاصد سورتست آغاز شده و جمله لعلکم تتقون معترضه بود مذکور
برای ترجیه مخاطبات بیان فائده عبادت ایشان باشد و بعضی در صدر آیة قل مقدر دارند کلام
برای تلقین پیغامبر ص دارند **معنی اینست** که ای مردمان یا گوینده بگو یا محمد ص ای مردمان پروردگار
خود را که آفریده است شما را و آنانکه پیش از شما بوده اند بپرستید تا بواسطه پرستش پروردگار خود پر
هیزگار شوید و متقی گردید **سوال** لعل برای ترجی است و ترجی امید داشتن است و امید داشتن مستلزم

شک و تردد بود و در کلام خدای تعالی شک واقع نشود **جواب** در کلام عرب لعل برای تحقیق نیز آمده
توان گفت که اینجا برای تحقیق مستعمل شده و تواند بود که لعل اینجا برای ترجی مخاطبان باشد یعنی اعبدوا
ربکم راجین ان تتقوا بود بتقدیر قل یا ایها الناس لعلکم تتقون داخل مقول پیغامبر باشد برین تقدیر
سوال وارد نشود و همچنین اگر لعلکم تتقون بمعنی کی تتقون دارند و از باب استعارت اداة ترجی برای
غرض پندارند و صاحب کشاف آورده هر آیتی که مصدر بیا ایها الناس است مکی است و هر آیتی که مصدر
بیا ایها الذین آمنوا است مدنیست و صاحب کشاف گفته که این هر دو قضیه منقوض است چه این آیة مدنی
است اگرچه مصدر بیا ایها الناس و یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا که در سورة تحریم است
مکی است اگرچه مصدر بیا ایها الذین آمنوا شده و بر اعتقاد صعوبت صعوبة حل این اشکال رفته و هذا
سوال لا اجیب عنه گفته جواب او آنست که احکام بنظر در حال بود و باعتبار اکثر و اغلب باشد در کل کریم
یجود و کل شجاع یصول آمده و در کل صدیق ینصح و کل عدو یوذی محقق شده اگر از بعضی تخلف
محقق گردد منافی حکم بظاهر حال و مخالف احوال اخبار باعتبار اغلب نه همچنین اینجا هر آیتی که مصدر
بیا ایها الناس است از ظاهر حال او اینست که مکی باشد چه در مکه بیشتر کافران بودند مسلمان اندک
می بودند در خطاب ایشان یا ایها الناس ملائم می بود و هر آیتی که مصدر بیا ایها الذین آمنوا باشد
ظاهر حال او اینست که مدنی بود زیرا که در مدینه مسلمانان بسیار بودند و اسلام قوت گرفته بود در
خطاب ایشان یا ایها الذین آمنوا ملائم می بود اگر در آیتی بنقل ثابت شود مناقض حکم و مخالف اخبار
بر وجه اغلب نبود **سوال** در کشاف خطاب یا ایها الناس بر وجه التفات فرق ثلاثه را
داشته و بعضی مفسران خطاب بر مشرکان مکه را پنداشته و چون خطاب یا ایها الناس مر هر سه فریق را
دارند خطاب اعبدوا هر سه فریق چگونه سایغ پندارند چه مسلمان متقی در عبادت اند طلب عبادت
از ایشان تحصیل حاصل باشد و کافران از اهل عبادت نیستند طلب عبادت از ایشان صحیح نبود
جواب بر تقدیری که از یا ایها الناس هر سه فریق مراد دارند یا خطاب مشرکان مکه را پندارند از اعبدوا
بارادت کل عبادات مراد شود امر بایمان که اصل عبادات است متناول لفظ باشد در تحت عموم
کل جنس عبادات در آید و کفار را امر بشرایع چون مقرون بامر ایمان بتصریح باشد سایغ نماید چنانچه
در آیة واقیموا الصلوة و آتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین بعد امر و آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم
آمده و در حق کفار امر بایمان و عبادات واقع شده و مسلمانان را امر بکل عبادت تحصیل حاصل نبود
پس در یا ایها الناس اعبدوا اشکالی نباشد و تواند بود که امر بعبادت در حق عابدان امر بدوام عبادات
و ثبات بران باشد و در حق غیر عابدان امر باحداث عبادت بود بدین وجه از یک لفظ ارادت
دو معنی آید و یک ملبوس را دو لابس می نماید مگر آنکه گویند اعبدوا مختصر است از افعلوا فعل العبادة
و عبادت ثابته و عبادت حادثه هر دو را فعل عبادت گویند و وقوع کل بر همه جزئیات بارادت
کل جنس چو یند ارادت یک معنی بود بیک لفظ ارادت دو معنی نباشد و تواند بود که اعبدوا بمعنی
اعرفوا دارند و درین معنی ورود اشکالی پندارند و شک نیست که کافران را خطاب بتوحید و معرفت
آمده و فی وجه خطاب اعبدوا در حق ایشان سایغ شد و در حق مسلمانان طلب دوام است و خواهش
مزید اعتنا و اهتمام است **سوال** چون خطاب یا ایها الناس متناول هر سه فریق بود در حق متقیان
خطاب لعلکم تتقون تحصیل حاصل باشد و خطاب فلا تجعلوا لله اندادا و ان کنتم فی ریب و ادعوا
شهداءکم ملائم نبود **جواب** در کلام عرب آمده است خطابی را که متعلق ببعض قوم است متوجه
سوی کل دارند یا ایها القوم لا تفعلوا کذا و افعلوا کذا اگرچه آن فعل مخصوص ببعضی از آن جماعت باشد

نه بکل در حق کل سایغ پندارند چنانچه در یا ایها الذین آمنوا لکم لسا رقون تحقیق شده و در واذ قلتم نفسا
فادارأتم فیها آمده و بر قول بعضی مفسران که خطاب مر مشرکان را دادند و کلام از باب خطاب بر وجه عموم
پندارند جز سوال ناسزاواری کافران با مر عبادت وارد نبود و آن نیز بر وجهی که بیان کردیم مشکل نشود
الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء صفتی دیگر است مر ربکم
ویا مفعول است مر تتقون را یا مفعول اعنی است یا خبر مبتدا محذوفست ای هو الذی جعل لکم واین جمله
معترضه بود متضمن ثناء دیگر باشد معنی اینست بپرورد دگار خویش را بپرستش کنید وآفریدگار خود را طاعت
ورزید آنکه گردانید برای شما زمین را گسترده وبانواع سکنی وقرار کرده وگردانیده وآسمان را بنائی برافراخته
مظهر فیض انواع نعم کرده واز آسمان آبی یعنی ابر باران فرود آورده وآن را سبب نمای زمین کرده فاخرج
به من الثمرات رزقا لکم جمله عطفست بر انزل معنی اینست پس برای شما رزقی عظیم را از جنس
میوه‌ها یا گویند بعضی میوه‌ها بیرون آورد از جهت روزی دادن بیرون آورد یا در حالتی که رزقست مر شما
را پس اگر در بین تقدیر من برای تبعیض باشد ورزقا مفعول له بود که گفتیم و تواند بود که رزقا را مفعول به
اخرج دارند ومن در من الثمرات بیانیه پندارند جار ومجرور حال از رزقا باشد تقدیم از جهت نکارت
ذو الحال بود معنی چنین آید بیرون آورد رزقی که مر شما راست در حالی که از جنس میوه‌هاست سوال
ثمرات جمع قلت است مضمون جمع قلت از سه تا ده بود وثمراتی که خدای تعالی بیرون آورده است بسیار است
صیغه جمع قلت در افراد کثیره بچه وجه مستعمل شود جواب جواد کامل عطاء کثیر را قلیل دارد در ذکر آن
بکثرت صیغه جمع قلت آرد عطاء کثیر او را قلیل نماید ودر نظر او بخشش عظیم حقیر آید در کشاف جواب
این سوال بطرز دیگر آورده وحل این اشکال بر وجه دیگر کرده وآن آنست که ثمرات جمع ثمره است ولفظ
ثمره را استعمال بعضی بمعنی جماعت ثمار دارند وادرکت ثمرة بستانه استشهاد بستانه آرند ثمرات بدین وجه
جمع جمع باشد وبمعنی جماعت ثمرات بود بدین نوع او را مفید کثرت گویند وبدین طریق افادت کثرت جوید
برین وجه اشکال نبود وسوال دفع نشود زیرا که ثمرات اگر جمع ثمره که بمعنی جماعت ثمار باشد ولفظ
ثمرات بمعنی جماعات ثمار باشد اگر چه دلالت بر قلت افراد نکند لیکن عدد جماعات را در قلت افکند
استعمال ثمرات در محل ثمار که جمع کثرتست ملائم مقام کثرت نباشد ومقتضای بیان کثرت نشود در
تفسیر امام زاهد لام در الثمرات را لام عهد داشته ومعهود انواع ثمرات جنت پنداشته دوات کرده‌اند
چون خدای تعالی آدم علیه السلام را از بهشت در زمین فرستاد از انواع میوه‌های بهشت او را توشه داد میوه‌هائی که در
زمین پیدا شد از جنس آن میوه‌ها آمده فلا تجعلوا لله اندادا فلا تجعلوا فعل مضارع جواب امر
واقع شده یا فا بتقدیر ان منصوب آمده معنی اینست بپرستید خدا را وتوحید او ورزید وخدا را شریکان
مکر داینید یا آیه جمله متصل است بجمله هو الذی بر تقدیری که الذی خبر مبتداست محذوف باشد وفاء در
فلا تجعلوا سببیه است و فلا تجعلوا صیغه نهی بود معنی چنین آید او آن خدائیست که گردانیده است
برای شما زمین را چنین وآسمان را چنان پس مکر داینید مر خدا را شریکان و تواند بود که عطف بر اعبدوا دارند
معنی چنین پندارند ای مردمان بپرستید پروردگار خود را آنکه آفرید شما را و روزی داد و درهای رزق
وانعام از هر سو بر شما گشاد پس از آنکه او را بپرستید دیگری را در عبادت او شریک مگیرید وانتم
تعلمون جمله حالست و در تعلمون مفعول بحسب مقام تقدیر کنند تقدیر کلام چنین است وانتم
تعلمون انه خلقکم ورزقکم واخرج به من الثمرات رزقا لکم وانه الیق ان یشرک به گویند یا مفعول
لازم دارند یعنی وانتم تصفون پندارند معنی اینست وحال اینست که شما میدانید که او شما را آفریده است واز عدم
موجود کردانیده وروزی داده ودرهای نعمت بر شما گشاده ومیدانید که غیر خدای عز وجل لایق پرستش

بنود ودر خور عبادت وسزاوار طاعت نباشد یا گویند شما اهل دانشید ونیک وبد را تمیز میکنید وفارق
میان خیر وشر می‌شوید غیر خالق ورازق را چرا می‌پرستید پیش کسی که سزاوار پرستش نیست چرا سر بر زمین
می‌نهید وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وان کنتم فی
ریب شرط است فاتوا بسورة من مثله جزاء شرط است جمله شرطیه که جزاء او انشاءات یعنی فاتوا بسورة
من مثله جمله انشائیه است چه معتبر در جمله شرطیه جزاست معطوفست بر جمله اعبدوا که آن امر بعبادت خدا است
واین بیان اعجاز قرآن وحقیقت مصطفی است معنی اینست واگر شما از آنچه فرستاده‌ایم یعنی قرآن بر بنده
خویش یعنی محمد علیه السلام در شک باشید ودر بودن آن از خدای تعالی متردد شوید ونسبت بغیر کنید وصادر از قوت
بشری دانید پس سورتی از مثل قرآن بیارید و هرگز نتوانید زیرا که شک نیست مثل این کلام که در بلاغت
هیچ لفظی از الفاظ وهیچ صفتی از اوصاف او از قصد مطابقه مقام خالی نبود ودر وی از درستی لفظ ومعنی
هیچ اعتبار کژی وسستی نباشد قال الله تعالی الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجا واخبار از
کز جز خدای دیگر نتواند که علم غیب مختص بدوست جز او کسی نداند ودرستی دینی که بیان کرده با هر دینی که مقابله
کنند بعقل راجح نماید وهر چند که در وی نکه کنی جلالت وعظمت او بیشتر پیدا آید بیت یزیدک وجهه حسنا
اذا ما زدته نظرا بشر نتواند آورد وکسی کلامی بدین صفت پیدا نتواند کرد سوال پیغامبر را بلفظ
عبدنا ذکر کرد بلفظ نبینا ورسولنا یاد نکرد سر چیست واختیار لفظ عبدنا بر چه مبنی است جواب یا نفی
شرف رسالت از خلوص عبودیت است ونیل درجه نبوت از کمال خصوصیت بیت خواجگی را خواجگی از
بندگیست بندگی کردن کمال خواجگیست عبودیت مطالع کمال ومناط جلال است بیت داغ غلامیت
کرد پایه خسروی بلند میر ولایت شود بنده که سلطان خرید همه از جهة اظهار شرف عبودیت در
جای دیگر علی عبده الکتاب گفت ودر کلمه شهادت تقدیم عبودیت بر رسالت همین معنی جسته واین امر
یعنی امر فاتوا بسورة من مثله امر تعجیز است برای اظهار عجز مردمان برای آوردن مثل سورتی از اقصر سوره قرآن
چون این آیه نازل گشت عجز همه بلغاء از آوردن مثل او وظهور ربوبیت قال الله تعالی قل لئن اجتمعت الانس
والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا سوال در قرآن بعضی
آیات حکایات منقول دیگرانست منقول از اخبار واشرار وذکر ان ونسوانست کلام دیگر یکی در قرآن
محکی است اگر با این اعتبارات که این کلام را با علی درجات بلاغت رسانید وبشر را از آوردن سوره
مثل او عاجز کردانید از ایشان صادر نبود خبر مطابق واقع نباشد واگر با این اعتبارات صادر بود
کلام بشر باشد در حد اعجاز نبود جواب کلام دیگری را حکایت گاهی چنانچه گفته اوست می‌آرند ودر وی
تغییر وتبدیل جائز نمی‌پندارند چنانچه در استفتاء از احکام طلاق وعتاق واقرار وانکار عبارت کسی آرند
وکلام کودکی چنانچه گفته است بلغة کودکان آوردن سایغ دارند وگاهی نقل بمعنی میکنند معنی دیگری را
بعبارت خویش می‌آرند درین صورت برای این معنی لایق خویش بدارند واین مفهوم را معتبر ترکیبی در جمله
خویش سازند چنانچه دبیران فرمان پادشاهان نویسند وکاتبان گفته کسی در قلم آرند حکایات وقصص
قرآنی ازین قبیل است معنی کلام دیگران بعبارتیست که در خور تنزیل است وهمچنین آنچه در قرآن منقولست
بر لسان عباد بر وجه تلقین وتعلیم است چون الحمد لله رب العالمین ایاک نعبد وایاک نستعین اهدنا
الصراط المستقیم بعباراتی لایق متکلم در اموری که مطابقه آن بلیغ را باید وشاید معتبر است چنانچه
مترسلان مکتوبات برای کتابت هر کسی پردازند وایشان آن را لباس اداء مقصود کسی سازند سوال
شکی نیست که در حقیقت قرآن کافران را شک بود وریب از دل وزبان ایشان محقق می‌بود استعمال آن در شرط
غیر مجزوم الوقوع یا بدایجا بچه وجه سایغ آید جواب از جهة آنکه دلائل اعجاز قرآن ریب را قلع میکند

وسیا ایشانرا که مجزوم الوقوع است در حکم غیر مجزوم و محل استعمال ان می سازد سوال صاحب شک متحیر
نیست که از وجه طلبند آوردن مثل قرآن از ایشان بچه وجه طلب کنند جواب شک در قرآن شک در اعجاز قرآنست
وشک در اعجاز قرآن مبنی از دعوی قدرت بشر در آوردن مثل آنست پس فأتوا بسورة من مثله طلب حجت
از مدعی دعوی قدرت بود و طلب حجت از شاک غیر مدعی نباشد بیت با چنین بیهوده گفتن می توان گفتن اگر
قدرتی داری بگو و قدرتی داری بیار ۵ وادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين
عطف است بر امر سابق من دون الله متعلق است بقوله وادعوا ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی
از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست و بخوانید حاضران مجالس و اعوان خویش را که شما را یاری دهند که ان
اند در قضایا شما گواهند تا در شان کلام شما بمماثلت این کلام گواهی دهند و کلام شما را در جنب این
کلام قدری و منزلتی نهند اگر هستید شما راست گو در دعوی آوردن سورتی مثل او وجه دیگر است
که شهداءکم آلهه ایشان مراد دارند معنی کلام چنین پندارند معبودان خویش را بخوانید و یاری ده خویش
کردانید و از ایشان مدد جوئید و کلامی مثل این بیارید اگر شما راست میگوئید که ایشان در اعتقاد شما
معبود انند شما را در کارها یاری میدهند کاتب گوید بدین وجه ربط الجمله با جمله فلا تجعلوا لله اندادا اظهر است
و تلفیق میان دو کلام خوبتر است چنانچه که امر فأتوا بسورة من مثله تعجیز مخاطبانست وادعوا
شهداءکم من دون الله تعجیز آلهة ایشانست سوال معبودان ایشانرا شهداء بچه وجه گویند و این معنی
ازین بچه طریق جویند جواب ایشان در شان معبودان خویش هؤلاء یشهدون لنا عند الله میگفتند
و از ایشان در شان خویش گواهی میجستند پس معبودان ایشان شهداء شهدا باشند و در زعم ایشان سزاوار
اسم شهداء شوند سوال کسی را که در چیزی حاکم حکمی نبود او را بصدق و کذب نسبت نتوان کرد میان
ان کنتم صادقین وان کنتم فی ریب ارتباط چگونه نتوان آورد جواب صدق در دعوی هؤلاء را
یشهدون لنا عند الله یا در دعوی الوهیت و ناصریت آلهه که غیر خدااند مراد بود صدق در ریب و شک
مراد نباشد و چون شک در قرآن رد کرد و بر دعوی اعجاز قرآن حجت آورد منکران قرآن و کسانیکه او را
اساطیر الاولین میگفتند بر طریق اولی رد و مطرود گشتند در چیزی که شک روا نباشد انکار آن
چگونه روا بود ۵ فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت
للکافرین ۵ جمله اعدت للکافرین حالست از النار که مفعول اتقوا است بتقدیر قد بر طریق جاءکم
حصرت صدورهم و جمله فاتقوا النار التی جزاء شرط است و جمله شرطیه یعنی فان لم تفعلوا با جزا عطف است
بر شرطیه اولی و پرهیزید از آتشی که معد است برای کافران کنایتست از آوردن بقرآن و باز ماندن از
شک و ارتیاب در ان و از کفر ورزیدن بدان ای فان لم تفعلوا الاتیان بسورة من مثله وادعوا
شهداءکم فآمنوا بالقرآن و استیقنوا به ولا تترکوا برایه انتقاء النار التی وقودها الناس والحجارة و جمله
ولن تفعلوا معترضه است میان شرط و جزا برای تحقیق عجز ایشان در آوردن مثل قرآن و استعمال ان
از جهت عدم جزم بشرط بگمان مخاطبانست و جزم نفی لن در ولن تفعلوا باعتبار علم خداء بعجز ایشانست
معنی اینست پس اگر این کار نکنید و سورتی مثل قرآن نیارند و هرگز نخواهند کرد و اصلا مثل آن
نخواهد آورد که خدای تعالی شما را بر آوردن مثل آن قدرت نداده و دل و زبان شما را از ان بعجز و ناتوانائی
آورده پس از آتشی که هیزم آن آدمیان است و سنگهاء اصنام یا کبریتهاست بترسید و ازین نوع عذابی
و از چنین عقابی بپرهیزید در حالتی که ساخته شده است آن برای عقوبة و عذاب کافران پس عناد
بگذارید و ایمان بقرآن آرید و این از باب کنایت بود و چه اتقاء از نار مستلزم ایمان بقرآن باشد و انداختن
بتان در نیران اهانتست مر کافران را و انداختن کبریت از جهت آنست که او بطبیعت سریع الوقود و بطیء

الخمود است

الخمود است آتش او تیزتر و سوزان تر از سوزش معهود است و جسبنده تر بتن زیان کارتر است ببدن
و نیز آتش او بوی بد دارد چنانکه از بوی او دوزخی عقوبتی دیگر بیند اورد و بعضی میگویند چون اهل دوزخ
بگریند و بنالند و زاری کنند ابری سیاه پیدا آید دوزخیان را بارانی روی نماید سنگها موازنه سنگ آسیا
بارد آتش را در سوز و تاب آورد سوال از ساختن نار برای کافران لازم آید که آتش بخصوص کافران
بود غیر کافر بدو معذب نشود پس لازم آید که صاحب کبیره که بی توبه مرده چون تعذیب او نباید منصوص
آمدن چنانچ معتزله میگویند کافر باشد جواب ساختن کلی مقامی برای کسی منافی بودن دیگری بود
چنانچه قاضی مدیون را بجوف کرختن او در بند خانه که معد برای دزدان است حبس کند و چنانچه
کسی در خانه که برای سکونت خویش مهمانی آرد یا آنرا بکسی عاریت دهد بدلیل آنکه در صفة جنات
اعدت للمتقین گفته و در آمدن صبیان و مجانین در ان باتفاق پیوسته اگرچه ایشان متقیان مکلف
با مور نهی نیستند پس در آمدن مومنان گناه کاران در نار که معد برای کافران بود دلیل بر کافران بودن
مومنان گناه کاران نشود تمسک معتزله بدین آیة درست نباشد و در اعدت بصیغه ماضی اینجا و در
آیة وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین دلیل آمده برانکه بهشت و دوزخ در زمان
ماضی آفریده شده اند خلافست نزدیک معتزله آفریده خواهند گشت و در زمان مستقبل موجود خواهند
پیوست ایشان اعدت را که ماضیست بمعنی مستقبل دارند و از قبیل و نفخ فی الصور و نادی اصحاب
النار اصحاب الجنة پندارند جواب ایشان آنست که در نفخ و نادی دلیل قائم است برانکه ماضی بمعنی
مستقبل بود و اینجا دلیل قائم نیست بغیر دلیل حمل بر مجاز جائز نباشد سوال مردمان و سنگها را
هیزم آتش کرد و آتش را برای کافران پیدا آورد چون معذب با تش کافرانند مردمانی که هیزم آتش اند
کیانند جواب معرفة بعد معرفة مقتضی اتحاد است چنانچه جاءنی زید فاکرمت الجائی جائی همان
زید بود پس کافران مذکور و مردمانیکه هیزم اند ما صدق علیه ایشان باشد یکی باشند
وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار ۵ جمله بشر
الذین امنوا بر یا ایها الناس اعبدوا عطف است بر انشا با اختلاف معطوف و معطوف علیه در مخاطب
مانند یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبك و چنانچه مر لشکر و سر لشکر را گویند اذهبوا غزاة و کن
امیرا علیهم و اگر پیش از یا ایها الناس قل مقدر دارند و بشر چنانچه اختیار صاحب مفتاح است
معطوف بر وی پندارند اشکالی نبود سوالی وارد نشود ان لهم مر بشر را بتقدیر باء دوم واقع شده
چه حذف حرف جر از ان و کان بسیار آمده ای و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات بان لهم جنات
تجری من تحتها الانهار بشارت خبر خوش را گویند که اثر او در بشره پیدا آید و از خوشی در بشره تازگی بنماید
معنی اینست و بشارت ده ای محمد صلعم کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند بدین که مر ایشانراست
بهشتها که روانست زیر درختان آن یا بهشتهائی روانست زیر خانهاء آن جویها در تفسیر آورده که در
بهشت چهار جوی روانست آب و شیر و شهد و خمر و هر یکی را جویهاء مذکور جداگانه جریانست و بعضی
گویند که جوی آبست ولی بحسب آرزو مبدل شود وقتی آرزوی آب بود و وقتی آرزوی شیر شیر بود
و وقتی آرزوی شهد شهد بود و وقتی آرزوی خمر خمر گردد و بعضی گویند یک جویست که چهار خاصیت
دارد زندگانی که خاصیت آبست و پرورش که خاصیت شیر است و حلاوت که خاصیت شهد است
و نشاط که خاصیت خمر است پیدا می آرد یکجوی را باعتبار تعدد خواص بلفظ جمع ذکر کرده و انهار را
بصیغه جمع آورده ۵ کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل
ای فی الدنیا کلما رزقوا ظرف قالوا است و جمله صفتی دیگر است مر جنات را یا گویند این جمله کنایت

استاز بودن ثمار جنت از اشباه ثمار دنیا پس بعد ذکر جنات مستانفه بود جواب سوال تلک الجنات انما اشباه ثمار
جنات الدنیا ام لا باشد یا مستانفه است چنانستی که سامع گفت زدلنا فی وصفها فقیل کلما رزقوا الآیة معنی
اینست هر باری که روزی داده شوند ایشان یعنی بهشتیان ازان بوستانها رزقی از جنس میوه چنان بگویند
این همان میوه است که روزی کرده شده بودیم ما پیش ازین یعنی در دنیا روزی که داینده بودیم و بدان بارها
تفکه و تنعم می نمودیم چه میوهای دنیا نموداست مر میوه های اخری ۵ واتوا به متشابها ۵ بای در به
برای تعدیه است ضمیر عائد است بر رزقی که از جنس میوه است متشابها حال است ازو و جمله معترضه است
متضمن تعلیل بر گفتار مذکور و ماضی بمعنی مستقبل است بر طریق ونفخ فی الصور معنی اینست و داده شوند
ایشان آن میوه ها در حالتی که متشابه بود یعنی بعضی مانند در رنگ با اختلاف مزه باشد و بعضی گویند همه متشابه
در جودت نماید هیچ یکی میان ایشان ردی نباید در تفسیر آورده که در گردانیدن میوه بهشت از جنس
میوه های دنیا آنست که ایشان سوی چیزی که دیده است پیش ازانکه او را ازان بدیده است الفت گیرد و طبع
انسی با جنسی که الفت دارد انس بپذیرد و دیگر آنکه چون اناری که در دنیا دیده و قدر او در یافته و مزه او شناخته
در بهشت بروی مقدار بیند که تمام اهل خانه را کفایت کند چون سیب که آنرا در دنیا دیده و مزه او را چشیده
در بهشت مزه ها او میوه یابد از وی در خوردن و خائیدن در مذاق مزها گوناگون دریابد و چون کنار
در دنیا بر قدری مخصوص و مزه محدود خورده بس او را بزرگ بر قدر سبو یابد تفاوت میان میوه های دنیا
و آخرت دریابد کمال نعمت خدائی که در حق او فائض شده معاینه بیند و نعمت بهشت بطیب و نفس و بهجت
دل بگزیند و نیز در تفسیر آورده که هر بار که بهشتیان میوه برای خوردن از درخت جدا کنند پیش ازانکه دست
ایشان برسد میوه دیگر هم در ان محل حاضر شده بینند ۵ ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون ۵
این جمله عطف است بر جمله کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا چه آن جمله متضمن ذکر لذات اکل بود و این متضمن
ذکر لذت جماع روی نمود و هم فیها خالدون عطف بر وهم فیها ازواج معنی اینست و مر ایشان را در جنت
زنانی باشند مطهره یعنی پاک و پاکیزه که در ایشان بول و غائط و منی و حیض و استحاضه تا آنکه آب دهن و
بینی و سر در و برص و جذام و دق و زکام و مانند آن نباشد و نیز در ایشان حسد و بخل و غل و غش و کینه
و ضغینه و غیره و اندوه و سائر ذمایم باطن و قبایح ظاهر که بوجهی از وجوه طبع آنرا مستکره دارد و مستنکر پندارد
نبود و اندام ایشان چنان صاف بود که مغز ساق ایشان چون رشته مروارید دیده شود و اگر یکی از ایشان خنصر
خویش در شب تاریک در دنیا فرود آورد تاریکی را تمام از دنیا بردارد و اگر آب دهن خویش در دریای شور اندازد
همه دریا را شیرین سازد و چون بهشتی با آن جمال و کمال در مرتبه زنان دنیا که لایق بهشت کردن نباشند و در حسن
و کمال بدیشان نرسند چه حور را بجز جمال عطائی بود و زنان دنیا را عطائی و جزائی جمع شود و بهشتیان در جنات
جاوید باشند و در نعیم عظیم همیشه مانند این آیه مبطل قول جهمیه است که بفنای جنت و نار قائل می شوند و از
روی نقل و عقل در تیه باطل می روند اما نقل این آیه و آیات دیگر که بخلود و جاویدی جنات و اهل جنت وارد
شده و متضمن بیان این حکم آمده و اما عقل آنکه در تفسیر آورده که انقطاع نعمی که مالا عین رات و لا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر بعد نیل آن سختترین عذابهاست و بحکم وجدان طبیعی و میدان بشری بالاترین نعم عذاب
و در حق اهل انعام اینچنین ایلام عقل نپسندد و در حرمان بعد وجدان در حق ایشان از خرد تجویز نبیند
و همچنین انقطاع عذاب نار در حق کفار که مستحق تعذیب ابدند و مستوجب عقوبت سرمد از اجل احسان بود
و اعظم امتنان باشد در حق دشمنان خرد نپذیرد و وقوع کاری بر خلاف حکمت نزدیک عقل جواز نگیرد و بدانکه
در قول باری عز و جل الذی خلقکم در مبدای کلام مذکور گشت ذکر مبدا در الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء
بناء الآیة ذکر معاش آمده و در فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین و بشر الذین آمنوا و عملوا

الصالحات

الصالحات الی قوله هم فیها خالدون معاد مذکور شده ۵ ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما
فوقها ۵ روایت کرده اند چون مشرکان تمثیلات باشیاء حقیره که در قرآن آمده چون ذباب در آیه
ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه
منه و چون عنکبوت در آیه مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت شنیدند ذکر اشیاء حقیره
مذکوره و مثل زدن با مور خسیسه مسطوره بنظر تحقیر دیدند گفتند بزرگان اشیاء حقیره را در ذکر نیارند
و از مثل زدن با مور خسیسه شرم دارند لا یستحیی الله من ذکر هذه الاشیاء الحقیرة والتمثیل بهذه الامور
الخسیسة این آیه بر وجه اعتراض برای جواب این سوال وارد شده این مقال وارد گشت و دفع وهم ایشان بحصول
پیوست و چون این کلام بر حکم این قصه مذکوره مبنی بر سوال بود تاکید او سایغ نمود و چون در جمله یا ایها الناس
اعبدوا همه مردم از خطاب بر وجه عموم ذکر کرده و جمله یا بنی اسرائیل اذکروا که پیش خواهد آمد بر طریق ذکر
خاص بعد عام آورده یا ذکر یا ایها الناس ذکر مشرکان مکه بود و ذکر بنی اسرائیل بر طریق ذکر امثال و اشباه ایشان
روی نمود این جمله و چند جمله دیگر میان دو کلام متصل معترضه بود هر یکی برای نکته لغة حالتی بود که نزدیک
وقوع کاری ناشایسته با قصد آن باشد و حیا در مذکور حادث شود و این صفت در حق آن بینت که صفت
باری تع بود چه از عوارضیست که با اسباب متعلق می شود و آنکه در صفت خدای تع آمده و توصیف [illegible] خدای تع
بحیا و استحیا ثابت شده چنانکه در حدیث آمده ان الله حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع العبد الیه
یدیه ان یردهما صفرا مذکور است و در حدیث دیگر از کلمات قدسی الشیب نوری و انا استحیی ان احرق
نوری بناری مسطور است و محمولست بر ارادة ترک که لازم حیاست چه تجوز بذکر ملزوم و ارادت لازم روا
چنانچه از رحمن ارادت انعام و از غضب ان ارادت انتقام مراد می دارند و آنرا هم از باب ذکر ملزوم و ارادت
لازم می پندارند و استحیا مستعمل با من است و استعمال او بغیر من نیز آمده یقال استحیی منه و استحیاه و
درین کلام هر دو وجه محتمل شده در ان یضرب که مفعول او ست اگر چه من تقدیر کنند از قبیل استحیاه شود
و اگر باعتبار آنکه حذف حرف جار از أن وان کثیر است من تقدیر کنند از قبیل استحیی منه بود و مثلا مفعول ست
مر یضرب را و ما نکره مبهمه است بمعنی ای مثل یا حرفی زائده است همچو سائر حروف زائده که برای تاکید آمده
است باعتبار آنکه زیادت حرف محوج سوی تکرار نظر است و تکرار نظر مفید وقوع معنی در خاطر است و بعوضة
منصوب بدل است از مثلا بتقدیر مثل بعوضة یا بعوضة مفعول یضرب افتاد و مثلا ما حال از و آمده از جهت
نکارت ذو الحال مقدم شده و تواند بود که هر دو مفعول یضرب باشد بتضمین معنی جعل ای ان یجعل مثلا
ما بعوضة باشد فما فوقها و ما در فما فوقها نکره موصوفه است بمعنی فشیئا فوقها بود معطوف بر بعوضة باشد
و از فوقیت افادة معنی برتری در صغر و حقارت جویند ضرب در لغة بمعنی پدید آوردن و ساختن است
چنانچه ضرب المثل و ضرب الخاتم و ضرب اللبن گویند معنی اینست بدرستی که خدای تع پدید آوردن مثل را
نگذارد مثل شیء حقیر پس مثل انچه در حقارت برتر ازان بود پدید آرد مثال مثل بعوضة ما البق و ما تحته
و مثال مثل کمتر ازان ما رجل البعوضة و ما لحمه و چنانچه کسی که غالب آمدن ضعیفی بر قویتی در یافت در شان
او گفت غلب البعوض علی نمرود یعنی پشه بر نمرود دست یافت و چنانچه در مثل پارسی گویند و غالب
آمدن کسی را بر دشمن ضعیف تمثیل جویند از شکستن بر مگس چه آید و از بستن پای پشه چگشاید امثال
را مصابیح گفته اند میان چراغ زرین و گلین در روشنائی فرق نکرده اند از مصابیح هر چون که باشد
چه حیاست و از ضیا بهر چه حاصل شود استحیا است ۵ فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم ۵ اما برای
شرطاست و فائده او تاکید جزاست و این جمله معطوف بقا بر جمله ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ماست و
الذین آمنوا موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست جمله فیعلمون انه الحق من ربهم خبر مبتداست معنی اینست

خدای تع بدیه کردن مثل بگذارد هر مثلی که خواهد بدید آرد پس از ان مردمان بر تفصیل اند مختلف در شان تمثیل
اند اما آنانکه ایمان آورده اند وبدین خدای تع تصدیق کرده اند پس میدانند بدرستی که ضرب مثل حق است
ثابت ومتحقق است واقع است از پروردگار ایشان روشنائی دهنده است در ظرف بیان ۵ وَاَمَّا الَّذِینَ
کَفَرُوا فَیَقُولُونَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا ۵ مثلا تمیز از هذا که مبهم نام است تمیزین مقدر ازباب
عندی خاتم حدیدا ما ذا اراد الله بهذا مثلا استفهام برای تحقیر است یقال لمن قل عطاؤه کما جوره ویخاوه
جمله استفهامیه مقول یقولون است وجمله فیقولون جزاء اما است وجمله شرطیه یعنی واما الذین کفروا عطف
بر جمله بالاست ۲ واما آنکسانیکه کفر ورزیدند وبکلام خدای بگرویدند در راه باطل پویند بروجه تحقیر واهانت
معنی اینست
گویند که خدا را بایراد مثل امور حقیر چه مراد بود وازین اشیاء خسیسه چه حاصل شود در یافتن مقصود ندانند
فهم مراد نتوانند سلیم را معیب گویند وبغیر مظنه عیب جویند ۵ یُضِلُّ بِهِ کَثِیرًا وَیَهْدِی بِهِ کَثِیرًا ۵
این جمله تفسیر است مر سبب تفصیل سابق را که هر دو شق او مصدر است باما یعنی سبب حصول علم مذکور در مؤمنان
وسبب صدور مقال مسطور از کافران ای یضل به کثیرا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا ویهدی به کثیرا
فیعلمون انه الحق من ربهم معنی اینست گمراه می سازد خدا بضرب مثل بسیار را از کسانیکه عیب میکنند ودم
تحقیر واهانت می زنند وراه راست می نماید حق تع بسیار کسان را از کسانیکه مراد کلام ربانی در می یابند و
دقت وحلاوت وحظ وطراوت آن می یابند بدان می گروند ومهتدی می شوند سوال مهتدیان را جاء
دیگر در قرآن صفت بقلت کرده وگمراهان را موصوف بکثرت آورده قال الله تع منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون
وقال الله تع وقلیل من عبادی الشکور وقال الله تع وان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما هم اینجا هر دو فریق را صفت بکثرت کرده یضل به کثیرا آورده اینجا خلاف آن
ویهدی به کثیرا م
محکی است وجه آن چیست جواب تواند بود جماعتی بذات خویش کثیر جماعتی دیگر از روی اکثر باشد واین
کثیر را بر نسبت اکثر قلیل دارند ومتصف بصفت قلت پندارند جواب دیگر آنکه مهتدیان چنانچه نصوص بر ان
ناطق است قلیلند از جهت قلت سزاوار تقلیلند اما چون بر حکم الا ان حزب الله هم الغالبون بر گمراهان
غلبه دارند قلیل ایشان را بمنزله کثیر پندارند برین اعتبار کثیر خوانند واز جهت غلبه ایشان را متصف بکثرت دانند
چنانچه متنبی گفته شعر ثقال اذا لاقوا خفاف اذا دعوا ۵ کثیر اذا شدوا قلیل اذا عدوا ۵ ودر ذکر
یهدی ویضل صنعت طباق ایجاب آمده ودر ذکر ما یضل بعد یضل طباق فی نفی مرعی شده وچون سوق
این کلام برای رد مقال کافران بود تقدیم یضل به کثیرا بر یهدی به کثیرا سایغ نمود یضل به کثیرا ویهدی به
کثیرا بعد فاما الذین آمنوا واما الذین کفروا بغیر ترتیب لف است واستعمال لف ونشر در کلام بر هر دو
وصف است وَمَا یُضِلُّ بِهِ اِلَّا الْفَاسِقِینَ این جمله عطف است یا حال است معنی اینست وگمراهی نکند
یا حال اینست گمراهی نمی کند بدین ضرب مثل مگر فاسقان را یعنی کافران را که از نور هدایت بیرون آمده اند
ودر ظلمت غوایت در آمده سوال فاسقان مذکور راه گمراه کرده اند ودل بر ضلالت آورده اند گمراه شده
را چگونه در گمراهی افکند تحصیل حاصل چگونه کند جواب ظاهر متین است که کلام بر طریق هدی للمتقین است
وما یضل به الا الصائرین الی الفسق المشارفین لها چنانچه در هدی للمتقین للصائرین الی التقوی المشارفین
لها گفته اند یا بر بودن او از قبیل ارضعت هذه المراة هذا الشاب فی حال الطفولیة الا فی حال الشباب رفته اند
اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ ۵ موصول با صله صفت الفاسقین منصوب بر ذم بتقدیر
اعنی معنی اینست آنکسانیکه عهد خدا را از بعد استواری آن نقض میکنند ومیثاق وثیق او را می شکنند ومراد از نقضان
عهد چون دان اند که ایشان عهد میثاق را که با ذریة آدم بود ناقض اند ونیز عهد داشتند چون پیغامبر آخر
الزمان مبعوث شود بدو ایمان آرند وبجان او را انقیاد کنند ودل بر متابعت او گمارند چون مبعوث شد

بر عهد نرفتند وعهد ومیثاق را شکستند باعث کفر وپیش ایشان دنیا بر دین رجحان بود بعد نگرویدند
ودشمنی ورزیدند ونیز احبار ایشان عهد داشتند که کتاب را بیان کنند ومضامین بنوشتند بطمع دنیا صفات پیغامبر
را پوشیدند ودر اظهار خلاف کوشیدند ۵ وَیَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ ۵ ان یوصل خبر مبتدا است
محذوف باشد ای هو ان یوصل وجمله مستانفه است یا بدل اشتمال است از ضمیر به ای ما امر الله بان یوصل وما امر
الله بان یوصل کنایت از رحم است از باب کنایتی که مطلوب بدو موصوف است چنانچه بجامع الاضغان
کنایت از سینه که جای جمع شدن کینه است دارند وذکر صفت را کنایت از موصوف پندارند وجمله یقطعون عطف
است بر جمله ینقضون عهد الله معنی اینست وآن کسانی را که امر کرده است بصله آن قطع میکنند وقرب قرابتی را
در قطیعه می افکنند از قرابتان خویش که مسلمان شده اند بیزاری شوند ودر راه عداوت وقطیعت رحم کار زشت
ناگزیده وعملی است ناپسندیده مخالفت شریعت ومروت ومنافی طبیعت وفتوت وقاطعان رحم کنایت اند
از مشرکان مکه که با پیغامبران ومهاجرانیکه سوی پیغامبر م هجرت کرده بوده اند قرابتی داشتند ایشان را بعد مسلمان
شدن ایشان دشمن پنداشتند صله رحم بریدند قطیعت ورزیدند ودر حدیث آمده ان الرحم شجنة من
الرحمن فقال الله تع وصلک وصله ومن قطعک قطعه ۵ وَیُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ ۵ فی الارض متعلق
یفسدون است ویفسدون بر یقطعون معنی اینست وآنکسانیکه در زمین فساد میکنند ومیان مردمان
رسم مفسدت وتباهی می افکنند واین کنایت است از منافقانکه با مسلمانان دم موافقت می زدند بر اسرار
ایشان مطلع می شدند بر کافران می رسانند وآن را سبب فتنه میگردانیدند برین وجه کلام از باب لف ونشر
بود واگر هر سه صفت صفات همه کافران گویند بصفات مذکوره مذمت همه کافران باشد چنانچه نقض عهد
مذکور نقض عهد میثاق دارند وقطع ما امر الله به ان یوصل قطع موالات مومنان پندارند وفساد کردن زمین
بمعنی ارتکاب کفر ومعاصی گویند وصفاتی که در همه کافران موجود است جویند ۵ اُولٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است الخاسرون خبر مبتدا است هم ضمیر فصل است جمله تذییل است معنی اینست
ایشان همین صفت زیان زدگی وخسران دارند وخود را در استحقاق عذاب وعقاب می آرند ۵ کَیْفَ
تَکْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَکُنْتُمْ اَمْوَاتًا ۵ در آیة واما الذین کفروا تا اولئک هم الخاسرون مذمت کافران
بر وجه غیبت مذکور شده درین آیة تقریر مذمت ایشان بر وجه التفات از غیبت سوی غیبت وبوجه توبیخ
بعد از شکایت که بر وجه غیبت رفته بود آمده واستفهام مذکور برای انکار بر وجه توبیخ است یعنی لا ینبغی ان
تکفروا بالله وکیف حال از فاعل تکفرون آمده از جهة استحقاق صدر مقدم شده ای علی ای کیفیة تکفرون
صاحب مدارک جمله وکنتم امواتا را حال داشته وبتقدیر وقد کنتم امواتا پنداشته وبروی وارد می شود که قد برای
ماضی قریب را بود وبودن ایشان مرده بیجان در حکم مادر آن ماضی بعید است حال محل قد نبود جواب
ماضی قریب بعید را باعتباری در معرض قریب آرند وجهتی قریب پندارند بعید نبود محل قد نبود چنانچه گویند
کیف یکذب وقد قال رسول الله صلعم المؤمن لا یکذب گفتار پیغامبر این حدیث را اگرچه ماضی بعید بود
چون محفوظ ومتبع است قریب نمود همچنین اینجا چون ساعات حیاة وازمنه عمر شتابی میکند دنیع زمان
گذشته را اگرچه دور باشد نزدیک کرد ونیز بدین وجه عطف ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون بر کنتم امواتا
فاحیاکم مشکل می شود زیرا که وکنتم امواتا بتقدیر قد حال میتواند گشت ومستقبلات محضه یعنی ثم یمیتکم
ثم یحییکم ثم الیه ترجعون که معطوفات اند بر وی حالیة نمیتوانند بود وصاحب کشاف جمله
جمله ماضیه را حال نمیدارد وتمام قصه را تاویل قصتکم هذه القصة میدارد وبر حالیت مجموع قصه نیز باعتبار
باعتبار استعمال او بر مستقبلات مذکور اشکال لاحق آید قصه که مشتملست بامور مستقبله ثبوت
مجموع او در حالة وجود عامل مشکل می نماید جواب اینست این مجموع باعتبار معلومیه یعنی وانتم

عالمون بهذه القصة مقالات عامل بود چه کافرانی که علم دارند و مکابره میکنند علم ایشان ثابت است و کسانیکه
جاهلانند بظهور دلایل بر حکم ثابت باشند و اگر باعتبار ثم که بمعنی عطف با تراخی است کلام بمعنی و تراخی اماته
و تراخی احیاء ایاکم و تراخی انکم ترجعون الیه دارند مستقبلات مذکوره بر طریق مسطور ماوّل بماضی پندارند
هر دو وجه مستقیم آید و درین هیچ اشکال روی نماید فاحیاکم با معطوفات خویش عطف است بر وکنتم امواتا
سوال در فاحیاکم استعمال فا کرد و در معطوفات او ثم آورد میان ایشان فرق چیست و تفاوت مذکور بر
چه مبنی است جواب موت در وکنتم امواتا بمعنی عدم حیات است که در پشت پدر نطفه و در شکم مادر جنین است
و عدم حیوة مذکور ممتد تا وقت حیات است پس احیا متصل بدو بود محل در آمدن فا باشد و امات متراخی است
از احیا و احیا در بعث متراخی است از اماته و مصیر حساب گاه خدا که مضمون ثم الیه ترجعون است متراخی است
از بعث و اگر احیاء ثانی عبارت از احیا در قبر دارند آنرا نیز تخلل از منه که بعد از موت تا نهادن در گور بود متراخی
از اماته پندارد معنی اینست چگونه کفر می ورزید و بخدای می گروید و حال اینست که شما مردمان بی جان بودید
عدم حیات ابتدائی را موت خوانند و تعریف موت عدم الحیوة عما من شانه الحیوة دانند و این صفت در جنین
پیش از حیوة متحقق است چه بیجان بودن او محقق است ۵ فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه
ترجعون ۵ فاحیاکم با معطوفات خویش عطف است بر وکنتم امواتا معنی اینست پس شما را در رحم زنده
کردانید پس از آن بانقضاء اجل خواهد میراند پس باز در بعث بزندگی خواهد رسید پس بسوی حسابگاه او
باز کردانیده خواهید گشت و بجزاء و سزاء کفر خواهید پیوست یا مراد از ثم یمیتکم احیاء در گور بود و از ثم الیه
ترجعون احیاء بعث باشد چه گور اگرچه اعادت گور توقف است لیکن اعادت حیوة در وی حقیقت و احیا
برای ادراک نعام و ایلام متحقق است و آیه در احییتنا اثنتین نفی زیادت نمیکند و میان این آیه برین وجه آیه قول کوه
معارضه نمی نماید چه بتنصیص بر عدد موجب تخصیص نبود بدلیل قصه عزیر و قصه چند هزار مرد بنی اسرائیل
که از ترس موت از شهر بیرون آمدند مردند بعد از چندگاه بدعاء پیغمبری که دران عصر بود زنده شدند و بدلیل
کسانیکه بمعجزه عیسی عم زنده گشتند باز بموت پیوستند ۵ هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ۵ این
جمله تاکید توبیخ بر کفر و کفران است چه این جمله متضمن فیض نعم و بیان کمال کرم است و ذکر کمال قدرت و تعجیب فطرت است
از روی معنی تمجید بر سپاس و ستایش بود مشتمل توبیخ کفر و کفران باشد بمعنی لا ینبغی ان تکفروا بالله دارند در حکم
تکریر جمله کیف تکفرون بالله پندارند چنانچه هدی للمتقین را تکریر ذلک الکتاب داشته اند بر طریق جانی رند
زید پنداشته اند و یدل هذا الوجه قوله ء انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین وتجعلون له اندادا
ذلک رب العالمین وجعل فیها رواسی من فوقها وبارک فیها وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین ثم استوی الی
السماء وهی دخان حیث جعل مضمون هذه الآیة وهی خلق الارض والسماء مبنی التوبیخ علی الکفر والاشراک
موصول مرفوع المحل بر ابتداست موصول با صله خبر مبتداست جمیعا حالست از ما فی الارض که مفعول خلق است
معنی اینست خدای تعالی آنست که آنچه در زمین است همه برای شما آفریده است و برای منفعت شما موجود کرده
چنانچه غذاء خوب و ثوبهاء مرغوب و آوازهاء خوش و سازهاء دلکش و صورتهاء زیبا و چشمهاء دلربا و جز آن
از حظوظ و لذات و اصناف لذائذ و انواع مشتهیات و بعضی برای تحصیل این مطالب و اعداد و استعداد این مآرب
چون تیر و کمان و دام و شست و مانند آن برای شکار و چوب و آهن و کاو و رسن برای زرع حبوب و غرس اشجار
و بعضی برای دفع مضار و حصول آرام و قرار چون مسکن و ماوی از جهة دفع گرما و سرما و سامان گرفتن و از پریشانی
امان یافتن و چون دوا از جهة دفع اذی و سامان یافتن از پریشانی طبع بحصول شفا و بعضی از جهة عبرت و حصول
خبرت چون موت و ستم و مشقت و الم اما آنچه تعرض بدان غیر مشروع است و نفع گرفتن بدان ممنوع است باعتبار
آنست که متعلق بحق غیر شده و بسببی از اسباب ملک غیر گشته یا شرع از انتفاع بدان باز داشته و منفعت آنرا هدر ساخته

چون در حق همه مسلمانان خمر و خنزیر و در حق مردان زر و حریر و همچنین انواع بی باکی و اصناف ناترسناکی و عطلت
بیکاری و جرأت و بدکرداری و بعضی از جهة تحصیل کمالات چون مشاعر ظاهر و باطن و سائر استعداد است
و بعضی از جهة ابداء عذر تقصیر در کار چون نسیان و خطا و سائر اعذار درین تقدیر رد قول اباحتیانست که برای
اباحت همه چیزها تمسک بدین آیه کنند و خود را در اخلال محرمات افکنند و مذهب ایشان باطلست دلائل قطعیه
سمعیه و براهین یقینیه عقلیه را که موجبات تحریم محرماتند معارض و مقابل است ۵ ثم استوی الی السماء
اصل قول ثم استوی الیه ای قصده قصدا مستویا کالسهم المرسل الی الغرض و این معنی در صفة خدا متشابه است
مذهب سلف دران آنست که بر حقیقه آنچه مراد خدایست اعتقاد کنیم و در طلب علم مراد مشغول نشوند و خلف
مشغول بتاویل شوند قصد راست سوی آسمان بمعنی ارادت آفریدن او دارند بتاویل ثم اراد خلق السماء پندارند
معنی چنین باشد او آنست که آفرید برای شما آنچه در زمین است و دران هم منفعت بیقین است پس از آن بارادت
او متعلق گشت تعلقی راست و درست که آسمانرا بیافرید بقدرت کامله و ارادت شامله بایجاد و اختراع بکرند
فسویهن سبع سموات ۵ ای خلقهن خلقا مستویا سماء اسم جنس است ضمیر هن عائد سوی افراد جنس
سماست سبع سموات مفعول دوم است هر فسویهن را بتضمین جعل ای فسویهن وجعلهن سبع سموات
یا حالست از هن ای خلقهن حال کونها سبع سموات و جمله فسویهن عطف است بر استوی معنی اینست
پس راست کرد آسمانها را هفت آسمان یعنی آفرید آفریدنی راست و درست بی فطور و شقوق و با آراستی و هموار
و بلندی و جز آن در تفسیر آورده است که خدای تعالی هفت آسمانها را بر طریق طبقها کرده و هر هفت آسمانرا طریق فرقها
آفریده و هر یکی را مظهر عجائب گردانیده و در هر آسمانی فرشتگان را داشته و در همه آسمانها موضع قدمی از عبادت
فرشتگان خالی نگذاشته و در همه آسمانها فرشتگان در عبادتند بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود تا قیامت اند و در
آسمان هفتم بعضی فرشتگان اند از ان وقت که ایشانرا آفریده است روی بسجده دارند و سر بسجده بر نمی آرند تا قیامت
خواهند بود از خوف خدای گریه و زاری خواهند نمود و از گریه ایشان هر قطره می افتد فرشته آفریده می شود و روز
قیامت سرهای خویش از سجده بر دارند و بعجز و زاری عرضه دارند ما عبدناک حق عبادتک عذر تقصیر خویش جویند
و گویند ای پروردگار چنانچه حق عبادت تو باید ترا عبادت نکرده ایم و چنانچه ترا استحقاق پرستش داری
بجای نیاورده ایم و در تفسیر آورده این آسمانها با این وسعت و فراخی بر نسبت کرسی که فلک هشتم است همچو حلقه
و خرکهی در بیابانیست و کرسی بر نسبت عرش همچو حلقه در بیابانست ۵ وهو بکل شیء علیم ۵ واو
و هو بضم ها و سکون او خوانند ضمیر ها بر اصل و سکون او باعتبار شباهت عضد دانند و هو مرفوع المحل بر ابتداست
علیم خبر مبتداست بکل شیء متعلق است بعلیم این جمله تذییل است معنی اینست و خدای بهر چیزی داناست
و بر کار کرده بر موجب علم تواناست و اینچنین کار یعنی آفریدن آسمان و زمین جز دانای مطلق نداند و اینچنین
فعل جز توانای بحق نتواند سوال آیه هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع
سموات صریح درین است که آفریدن آسمانها موخر است از خلق آنچه در زمین است و شک نیست که خلق آنچه در
زمین است از خلق زمین موخر باشد پس بر حکم این آیه خلق آسمان از خلق زمین موخر بود و آیه ءانکم لتکفرون
بالذی خلق الارض فی یومین الی قوله وهی دخان در معنی صریح تر است که خلقت آسمان از خلقت زمین و خلقت
آنچه در زمین است موخر است و آیه والارض بعد ذلک دحیها مقتضی آنست که خلقت زمین از خلقت آسمان موخر
است جواب دحو در لغة گستردن است و گستردن زمین غیر خلق زمین بود از تاخر دحو تاخر خلق زمین نیاید
سوال تقدم آفریدن آنچه در زمین است از آفریدن آسمانها منتفی یقین است آسمانها موجود بود و بعضی چیز که
در زمین است از انواع حیوانات و نباتات نامیات و معدنیات و سائر انواع موجودات گوناگون در ربع
مسکون و غیر مسکون نبود و قائل شدن بتقدیم آفریدن همه چیزها که در زمین است بر خلق آسمان مشکل است و

تصریح بلفظ جمیعا ارادت بعض غیر محتملست جواب تقدم خلق آنچه در زمین است محمول بر مواد ما فی الارض
بود یا خلق ما فی الارض محمول بر معنی تقدیر باشد یا ثم برای تراخی در فعل نباشد برین هر سه وجه سوال نیاید و اشکال
و اشکال روی نماید و تواند بود که درین آیه تقدیم و تاخیر باشد و تقدیر کلام چنین بود هو الذی خلق لکم ما فی الارض
جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات ثم استوی برین وجه الی السماء را متعلق خلق لکم ما فی الارض جمیعا
دانند و الی بمعنی مع پندارند فاء فسویهن برای تفسیر خلق آسمان باشد و ثم استوی بمعنی ثم استقام خلق السموات
والارض بود معنی چنین آید آفرید برای شما ای مخاطبان آنچه در زمین است با آسمانهاست و درست آفرید صفت
آسمان کردانید پس خلقت زمین و آسمان و زمین راس و درست کشت و استقامت تمام پیوست آیه مذکوره برین
وجه متشابه نباشد و خلق آسمان نیز برای بندگان بود از منافع علوی چون فیض باران و بختن حبوب و ثمرات
بآفتاب و لون و مزه و خواص و جوه آن بماهیات و نیز جلائل خلق و غرائب صنع که بخلق آسمانها و کواکب ظهور یافته
از آیات قدرت و دلائل الوهیت کشته سبب معرفت خداست و دلیل شناختن حق جل و علاست کدام منفعت
ازین بالاتر بود و کدام فائده بالاتر ازین باشد قال الله تع سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم ۵ وَاِذْ قَالَ
رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ۵ اذ ظرفست مراد کر محذوف و خطاب مر پیغامبر را ست
چون در جمله یا ایها الناس اعبدوا همه مردم را خطاب بر وجه عموم کرده و جمله یا بنی اسرائیل اذکروا که بیشتر
خواهد آمد بطریق ذکر خاص بعد عام آورده اینجمله متضمن قصه آدم عم که اسبق نوع انسان و پدر ایشانست
معترض بود و اقع بین کلامین متصلین باشد و اضافت رب سوی کاف خطاب برای تعظیم مضاف الیه آورد
چون عظمی را سوی چیزی مضاف کنند تعظیم مضاف الیه مراد دارند و این قول یعنی و اذ قال ربک للملائکة با فرشتگان
زمین بود و بعضی کویند با فرشتگان آسمان و بعضی کویند با همه فرشتگان روی نمود و در ملائکه سه قولی که اینجا
ثابت شده در و اذ قلنا للملائکة اسجدوا همان سه قول آمده جمله انی جاعل فی الارض خلیفة مقولست مر قال
و تاکید او از جهة آنست که فرشتگان که مخلوق از جوهر و الا ساکنان عالم بالا مجبول بر نزاهت و لطافت مخلوق بر
طهارت و نظافت سر در طاعت داشته دل بر فرمان برداری کماشته حال ایشان علامت آنست که خاکی را در خور
خلافت ندانند و خلیفه خدای تع یا خلیفه خویش نخوانند ایشان را از جهة ظهور علامت انکار منزل منزله منکران کرد
جمله را بر وجه اخراج کلام بر خلاف مقتضای ظاهر آورد معنی اینست یاد کن ای محمد م آنهنگام که کفت پروردگار
تو مر همه فرشتگان زمین یا مر فرشتگان آسمان بدین معنی که من آفریننده ام مر کدم یعنی خلیفه را در زمین خواهم آفرید و بعد
آفریدن او را بانواع فضیلت بر خواهم کزید خلیفه فرشتگان که ساکن زمین بوده اند تا بجای ایشان باشد یا خلیفه
خویش که با وامر و نواهی من عمل کند و احکام مرا نفاذ برساند و خلیفه هم بدین دو معنی آمده و مستعمل بدین دو
وجه شده کسی که در منصب کسی بجای او آید و در عمل او اقدام نماید او را خلیفه او دانند و کسی که از جهة کسی کار کند
و اوامر و نواهی او معمول کرداند او را خلیفه او خوانند آدم صلوات الله علیه را بر معنی اول خلیفه فرشتگان دانند دیگر
و بر معنی اول خلیفه الله خوانند ۵ قَالُوْٓا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ
وَنُقَدِّسُ لَكَ ۵ استفهام در اتجعل فیها برای تعجب است قالوا جمله مستانفه است چنانستی که سامع کفت ماذا
قالت الملائکة حین قال الله تع یا انی جاعل فی الارض خلیفة فقیل قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها معنی اینست
فرشتگان کفتند آدمی کردانی در زمین کسانیرا که فساد خواهند کرد و تباهی در زمین پیدا خواهند آورد و غوغا
خواهند انگیخت و خونها بناحق خواهند ریخت و حال اینست که ما تسبیح میکنیم ملتبس بستودن تو بصفات کمال
که در خور تست می باشیم و بپاکی ذکی یاد میکنیم از همه عیب و نقصان منزه می دانیم سوال ایشان آینده را
چگونه دانستند و اطلاع بر علم غیب چنوع توانستند جواب تواند بود که ایشان بانباء کسی که مطلع بر لوح بود و یا
باعلامی از خدای تع مطلع شده باشند یا آدمیان را بر جنیان که پیش از آدمیان در زمین بودند و ازین جنس

کارها از ایشان صادر شده بود قیاس کنند و حکمت در اخبار فرشتگان بارادت آفریدن نوع انسان اظهار شفاه
فرشتگان و دفع سوال ایشان بود و ارادت اظهار اموری که در قصه بیان فرمود و یا از جهة تعلیم صورت مشاورت
مر بندگان با استغنای خداوند تع و تقدس ازان ۵ قَالَ اِنِّیْٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۵ قال با مقول جمله مستانفه است
چنانستی که کفت ماذا قال الله حین قالوا ذلک فقیل قال انی اعلم ما لا تعلمون چون اینجمله کنایتست از آن
هذه الخلیفة عظیم الشان و تعجب ایشان علامت آنست که ایشان مضمون جمله را با عتبار معنی ملکی مکنی عنه منکر
باشند بظهور علامت انکار ایشان تنزیل منزله منکر کرده جمله موکد آورد معنی اینست خدای کفت بدرستی که
من می دانم آنچه شما نمی دانید و علم دارم بدانچه شما علم ندارید از آنچه خواسته ام در شان آدم و آدمیان از معالی
مراتب ایشان و مناقب علم و عمل و تقدیرات وقوع لغزش و ذلک و بودن ذوات ایشان مظاهر رحمت و مواقع
فیض و نعمت و سزاوار ملکی ابدی و در خور نعیم سرمدی بیت چه دانی چه اثمار دارد کلش ۵ چه دانی
چه اسرار داند دلش ۵ وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ۵ علم عطفست بر خلق محذوف که عطفست بر قال
ربک للملائکة انی جاعل ای فخلق و علم روایت کرده اند چون حق تع خواست که آدم عم را بیافریند و بصفوت
و خلافت بر کزیند جبرئیل عم را فرستاد و او را فرمان داد که جبرئیل عم بر حکم فرمان آمد تا فرمان بجای آرد و از
تمام روی زمین از سپید و سیاه و سرخ و زرد و طیب و خبیث و سهل و جبل یعنی نرم و سخت خاک بردارد زمین
کفت اعوذ بعزة الله ان ترسلک الی تاخذ منی الیوم شیئا یکون منه ما یصیبه النار غدا و زمین این معنی بعد خلق
قوت ادراک و کفتار بالهام خدای تع دانسته بود جبرئیل عم از زمین چیزی نکرفت و بحضرت خدای تع باز کشت
و قصه باز نمود بعد ازان بامر خدای تع میکائیل عم آمد او هم از زمین آنچه جبرئیل عم شنیده بود شنید و باز کشت
در مقامی که برای مناجات معهود دارد آمد قصه باز دید بعد ازان بفرمان خدای تع اسرافیل عم آمد زمین بر وی
همان کفت که بر جبرئیل عم کفته بود اسرافیل باز کشت آنچه زمین کفت پیش خدای تع باز نمود بعد ازان خدای تع
عزرائیل عم یعنی ملک الموت را فرمان داد و در زمین فرستاد زمین همان چیز که کفته بود و آنچه از ایشان جسته
بود جست ملک الموت کفت اعوذ بعزة الله ان اعصیه بعزت خدای تع من پناه می کیرم ازین که خلاف امر او بینم
از همه روی زمین چنانچه فرمان خدای تع بود خاک بر کرفت و آورد و عمل خویش را پیش خدای تع عرضه کرد فرمان شد
که بر زاری زمین مهر نکردی و بر عجز وی رحم نیاوردی کفت سخن زمین نپذیرفتم و او را جواب کفتم که من مطیع
فرمانم بزاری تو از طاعت خدای تع باز نمانم فرمان شد که کار قبض ارواح از تو نیکو آید و چنانچه باید و سزد روی
نماید بعده خاک مذکور چهل سال کلابه کرده داشتند چهل سال خلیش بویناک ساختند چهل سال صد سال یعنی
خلیش خشک شده چون سفال کوزه کران کشت بعد ازان از ماده کل مذکور صورت آدم مجهول پوست بعد
ازانکه قالب آدم را مصور ساختند چهل سال میان مکه و طائف داشتند فرشتگان خوبی آدمی دیدند از
زیبائی او تعجب میکردند ابلیس علیه اللعنة آمدی عیب جوئی کردی و کفتی جسدی مجوفست نی بر کردن نایستد
و بستی بر زمین افتد و بعد بر کردن کاهلی نماید ازین جسد بدین صوت کا دی نیاید اما در سینه او جانب چپ
حجره ایست فی بینم که در وچه چیزها نهانست میدانم مقام لطیفه ربانی همانست و چون روح نزدیک
قالب مصور رسید مقام تنگی و تاریکی دید نخواست که در آید و میخواست که از در آمدن ابا نماید او را بر در آوردن
آوردند و در قالب یکره در آوردند آدم زنده کشت و بصفت حیات پیوست و عطسه زد و بالهام خدای تع
بر زبان آورد و بدولت شکر نعمت رسید از خدای تع جواب یرحمک الله شنید کفته اند بر حکم لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم خوبی که در جنس انس آمده است بر صد جزو مقسوم شده بود نه جزو آدم را بود یکجزو همه عالم را
روی نمود آن یکجزو صد جزو کشت نود و نه جزو یوسف پیوست و یکجزو نصیب باقی بنی آدم آمده و میان همه
بمقادیر مختلف مقسوم شده فتبارک الله احسن الخالقین و سبحان الله رب العالمین معنی اینست

حق سبحانه وتعالی آدم را بدین صفت آفرید و اسماء همه اشیا تعلیم کرد و معلوم او کردانید که این ارض است وآن سما واین نار
است وآن سوا این طین است وآن تراب این آب است وآن حباب واین نبات است وآن کان این جماد است وآن حیوان
این فرس است وآن انسان این دلست وآن جان این کل است وآن ریحان این خار واین مور است وآن مار فی الجمله اسماء
همه چیزها از املاک وافلاک وبغل وشراک معلوم او بست وبعلم او پیوست ۵ ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ
اَنْۢبِـُٔوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۵ هم عائد است بر مسمیات اسما که مذکور ند بدلالت ذکر
اسما بدلیل انبئونی باسماء هؤلاء **سوال** ضمیر هم عائد بر عقلاست بر مسمیات اسما که مشتمل بر عقلا وغیر
عقلاست چگونه عائد شود **جواب** عقلا را بر عقلا ترغیب کرده ضمیری که مختص بعقلاست آوردند وجمله ثم
عرضهم عطفست بر وعلم آدم الاسماء کلها ایراد ثم دلالت میکند بر یافتن مدت تانی وتدبر ودر یافتن
مهلت تامل وتذکر انبئونی امر تعجیب است بنام تکلیف وجمله انبئونی مقول قال وجمله فقال عطفست بر عرضهم
وچون این قول متصل عرض مسمیات بود عطف است بفا سائغ نمود ان کنتم صادقین شرطیست مستغنی
از جزا اکتفاء بما مضی **معنی اینست** پس تر از تعلیم اسماء مذکور مسمیات را بر ملائکه عرضه کرد وهر یک
یک را پیش ایشان حاضر آورد بس کفت مر فرشتکانرا خبر کنید مرا از اسماء این مسمیات واز نامهاء این معروضات
که این را بکدام اسم دانند وآنرا بکدام نام خوانند اکر هستید شما در دعوی فضل بر آدم صادق وهست دعوی شما
واقع را مطابق **سوال** صدق ایشان در دعوی فضل خویش بر آدم ممتنع است احتمال تحقق ندارد محل لو باشد
اینکه مخصوص بعدم جزم است چگونه آرد **جواب** تواند بود ان کنتم صادقین فی زعمکم مراد باشد ممتنع
الوجود نبود **سوال** صدق ایشان در زعم ایشان حق است بجزم وقطع متحقق است ومجزوم الوقوع محل
اذا بود مدخل ان نباشد **جواب** همچنین است صدق ایشان در زعم ایشان متحقق بیقین است لیکن چون
مقام صدق این دعوی را ازیخ بر میکند وتحقق زعم مذکور را در حیز اشتفا می افکند جزم وقوع او بعدم جزم بود
بر طریق افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین محل استعمال ان کشت ۵ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ اِلَّا مَا
عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ ۵ قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قیل لهم
انبئونی باسماء هؤلاء سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا مقول قالوا است وعلم بمعنی معلوم است وما موصوله
است وعائد بر ما محذوف است ای لا معلوم لنا الا الذی علمتنا **سوال** مقصود این مقال بیان عجز خویش است
وآن مضمون جمله لا علم لنا الا ما علمتنا است کفتن سبحانک در صدر کلام از بهر چیست وبرای چیست **جواب**
ذکر سبحانک برای تنزیه است چنانچه جمله ندائیه در ید یا آدم انبئهم باسمائهم برای تنبیه است بر طریق مقدمه
مقال چون سلام پیش از کلام وثنا پیش سوال واین اطناب بزیادت جمله باعتبار نکته آمد چنانچه در الذین
یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا معلوم شده ذکر
یؤمنون به در ذکر فرشتکان است باعتبار نکته اظهار شرف ایمانست واکرنه بایمان حمله عرش هم علم دارند
بغیر اعتبار این نکته ذکر او را مفید نپندارند جمله انک انت العلیم الحکیم تذییل است تاکیدا واز جهة ایراد مدح
بر وجه وکادت باشد مبنی بر انکار وتردد نبود **معنی اینست** فرشتکان کفتند بپاکی یاد میکنیم ترا ای پروردکار
ماینست معلومی مارا مکر چیزی که تو مارا تعلیم کرده وعلم آن در دل ما بفضل وکرم خویش پیدا آورده بدرستی
که تو علیمی همه چیزها می دانی حکیمی کردن هر چیزی بر مقتضاء حکمت می توانی ۵ قَالَ یٰٓاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ بِاَسْمَآىِٕهِمْ
فَلَمَّآ اَنْۢبَاَهُمْ بِاَسْمَآىِٕهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْٓ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ
وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ۵ قال جمله مستانفست جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول است
چنانچه بالا کذشته استفهام در الم اقل لکم برای انکار است وجمله استفهامیه مقول قال است قال جواب
لما است لما ظرف قال است وجمله عطف است بر جمله سابقه ای قال الله یا آدم انبئهم باسمائهم فقال الله

للملئکة حین انباهم آدم الم اقل لکم الآیة **معنی اینست** خدای تعالی کفت ای آدم خبر کن ایشانرا از اسماء این مسمیات
که ترا تعلیم کرده ایم وبتفصیل بکمال فضل جزیل یک یک در دل تو آورده ایم پس چون آدم علیه السلام فرشتکان را بنامهاء
این مسمیات بتعلیم خدای تعالی بیاکاهانید وفضل خویش بر ایشان بفضیلت علم ظاهر کردانید خدای عز وجل کفت
آن کفته ام مر شمارا که بدرستی وراستی من آنم که آنچه در آسمان وزمین از دیکران غایب است میدانم ومی دانم
آنچه شما آشکارا میکنید ومی دانم آنچه شما می پوشید روایت کرده اند که در آن وقت که قالب آدم علیه صلوات الله
پیش از نفخ روح میان طائف ومکه بود امری عجیب وبدیع می نمود ابلیس وفرشتکان که با او بودند قالب مذکور را
می دیدند ابلیس میکفت که این را برای کاری بدید آورده اند وبرای شانی پیدا کرده اند اکر این را بر شما برکزیند
شما چه میکنید دم عداوت یا محبت می زنید فرشتکان کفتند مطیع خدای تعالی باشیم وبفضل او در حق او احسان
کنیم واکر او را بر ما فضل بود منقاد کردیم ودر روایتی آورده که بعضی از ایشان کفتند اکر مارا برو فضل بود در
حق او احسان کنیم واکر او را بر ما فضل بود طاعت او ورزیم ابلیس عداوت در دل کرفت وکفت اکر او را فضل باشد
اطاعت وی نکنم واکر مرا برو فضل بود او را هلاک کردانم واین معنی از فرشتکان دیکر پوشیده داشت خاطر بر
اخفاء عداوت کماشت ما تبدون وما کنتم تکتمون تلمیح این قصه بود ونیز درین آیة بیان شرف علم باشد چه
فرشتکان صفات فاضله ونعوت کامله داشتند که خویش را بر تری پنداشتند کوشه نشینان عالم انس اند
متوطنان مواطن قدس اند ومتعبدان مخلص مخلصان مختص ساکنان عالم بالاء ناشیان از جوهر والا مستغنیان
از طعام وشراب مطیعان کردکار در هر باب لا یعصون الله ما امرهم کارشان ویفعلون ما یؤمرون کردار
ایشان آدم را بر ایشان بعلم لغت فضل آمده وایشان بنا دانستن آن مفضول شده وهیچ صفتی از صفات کامله
ونعوت فاضله ایشان معارض آن نکشت وهیچ فضیلتی از فضائل که ایشان را بود بر علم برجحان نه پیوست
پس ظاهر شد که صفت علم بالاترین صفتهاست وفضیلت دانش فاضل ترین فضلهاست ونیز این آیة
اظهار میکند که آنچه اظهار آن بزبان سبب زیان بود اظهار آن نیز در دل زیان کار باشد ابلیس عداوت آدم را
اظهار کرد وخود را بشقاوت ابدی آورد ۵ وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِیْسَ
اَبٰی وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ ۵ عطفست بر واذ قال ربک ودر واذ قلنا التفات
از غیبت سوی تکلم ای واذکر وقت قولنا للملئکة لآدم متعلق اسجدوا است اسجدوا مقول قلنا است فسجدوا
عطفست بر قلنا ابی واستکبر کنایتست از ناسجده کردن که هر که کبر کند سر بر زمین ننهد واین جمله بیان
مضمون استثناست تعلیل اوست وکان من الکافرین عطفست بر ابی واستکبر وابلیس از فرشتکانست
وبعضی کویند ابلیس از جنیانست بدلیل قوله کان من الجن ففسق عن امر ربه وبدلیل آنکه بر حکم خلقتنی من
نار همچو جنیان خلقت او از نار است وبدلیل آنکه عصیان ورزید وتکبر کرد وفرشته معصوم از عصیان و
استکبار است وبدلیل آنکه بر حکم افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی ابلیس را نسل بود ومعلوم است که فرشتکانرا
نسل نباشد وچون ابلیس جنی است لازم آید که ابلیس مامور بسجده نبود داخل امری که مر فرشتکانرا بود نباشد
مکر آنکه کویند ابلیس جنی است لیکن داخل ملائکه بر وجه تغلیب آمده ودر خطاب اسجدوا در آمده در فسجدوا نیز
بر وجه تغلیب داخل شود استثناء متصل بود وضمیر فسجدوا بر معنی حقیقی عاید بر فرشتکان دارند ودرین کلام
بر طریق شعر اذا نزل السماء بارض قوم رعیناه ۵ وان کانوا غضابا ناضعة ۵ استخدام پندارند استثناء
منقطع باشد در ضمیر فسجدوا داخل بود ودر امر بسجده داخل باشد سوال وارد نشود لیکن امروز فرشتکانرا که
برای جنی بودن او کرده اند درست نمی آید ودلائلی که آورده اند مستقیم نمی آید ونمی نماید زیرا که کان من الجن
تواند بود که بمعنی صار من الجن دارند وتواند بود که لفظ جن میان پریان ومیان طائفه از فرشتکان مشترک
پندارند واین که هر که جنی است مخلوق از نار بودن لازم نیاید که هر چه مخلوق از نار است جن باشد وعصمت

در بعضی فرشتگانست در کل نیست و آیة لا یعصون الله ما امرهم در خزنهٔ نار وارد است تمسک بدان برای عصمت
کلی بی معنی است در تفسیر آورده اند که فرشتگان مقسوم اند بعضی معصوم و بعضی غیر معصوم اند چنانکه آدمیان
را همین نوع قسمت است قسمی غیر معصوم و قسمی مخصوص است و ابلیس را نسل بود بعد از مسخ شدن و جنی گشتن شده
است و مسخ شده او طبیعتی بر خلاف طبیعت فرشتگی آمده است معنی اینست یاد کن ای محمد هنگام گفتن ما
مر همه فرشتگانرا یا مر فرشتگان زمین یا مر فرشتگان آسمان که آدم را سجدهٔ تحیت کنید و پیش او سر بر زمین پس
فرشتگان زمین با فرشتگان آسمان که آدم را سجدهٔ تحیت کرده اند و روی بر زمین آورده اند مگر ابلیس را تلبیس ابا
آورد و تکبر کرد بدعوی بزرگی پیوست و بعضی از کافران گشت و سجدهٔ تحیت مر غیر خدا را در زمان سابق جائز
بود چنانکه حق تعالی در آیة وخروا له سجدا در سورهٔ یوسف بیان فرمود در شریعت پیغامبر ما منسوخ گشت و سجدهٔ
تحیت بحرمت پیوست بعضی اسجدوا لآدم را معنی اسجدوا لله لاجل خلق آدم ع گفته اند و از قائل شدن مر غیر
خدا محترز گشته اند پس تعظیم آدم باشارت باشد چه از جهة خلقت کسی که سجده کردن مر خدا را واجب شود او
عظیم القدر و رفیع الشان بود بعضی گویند سجده مر خدا را بود و آدم بر طریقه قبله می نمود و بعضی گویند سجدهٔ مذکور
فرشتگان در زمین آوردند و بعضی گویند آدم را فرشتگان بر منبری داشته بر کتف خویش برداشته نزدیک عرش بردند
و آنجا سجده کردند بعضی گویند اول سجده از جبرئیل ع بود بعده از میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم سلام الله و سلامه
و فرشتگان دیگر روی نمود جبرئیل ع که اول بسجده پیوست مکرم بتنزیل وحی گشت بعضی گویند اسرافیل بسجده
شتافت بر پیشانی خویش قرآن بتمام نوشته یافت روایت کرده اند ابلیس میان فرشتگان بزرگ بود و در عمل کسی
از و پیش و بیشی نمی نمود چون با آدم تکبر کرد و از سجده ابا آورد ملعون ابد و مطعون سرمد گشت و بعذاب
و عقاب ابدی پیوست برجم نکوهش مرجوم شده عزازیل نام داشت باسم ابلیس موسوم آمده ابلیس که مشتق
از ابلاس است که بمعنی نومیدیست نام او کردند این تسمیه برای تنبیه بر تحقیق نومیدی او آوردند و بدانکه سجده
غایة خضوع است و نهایة تذلل و خشوع است میان افعالیکه موضوع برای تعظیم است سجده را شانی فخیم و کاری
عظیم است ترک یک سجده که مامور بها برای بنده بود بدین فظاعت کشیده و حال تارکه او بدین مرتبه انجامیده
ترک او موجب هلاک ابدی گشت و تارکان بلعنت سرمدی پیوسته در حق تارک سجدها که برای خویش فرمود
اگر کار تا اینجا کشد و حال بدین مرتبه رسد چه عجب کاری و چه عجیب بیدادی در تفسیر آورده که دوزخ را در عرصات
قیامت حاضر آرند و از آتشهاء او شعلها برآرند دران وقت هولناک و هنگام بیمناک همه پیغامبران بزانو آیند
و عاجزی و زاری نمایند جز پیغامبر ما که امتی امتی گویان ایستاده مانند و از کمال عظمت دم شفاعت زدن نتوانند
دوزخ خشم چنان اظهار کند که بر فضیحه تکاد تمیز من الغیظ نزدیک باشد که از امتلاء خشم شکافته شود گاهی آتش
او زبانه الیوم انتقم من العصاة زبان کشد درین حالت برگردد و گاهی بوعید الیوم انتقم من العصاة زبان کشد
درین حالت برای تمیز میان مسلمانان و کافران و فرق میان دوستان و دشمنان کما قال یوم یکشف عن ساق
ویدعون الی السجود وهم سالمون امر بسجود شود مسلمانانرا که کار ایشان سجده بود سجده میسر آید کافر چون بخواهد
که بسجده رود پشت او چون تخته شود ازین حال درماند و سجده کردن نتواند خطاب وامتازوا الیوم ایها
المجرمون در رسد امتیاز میان مومنان و کافران بحصول پیوندد چون کافران جدا شوند آتش دوزخ بشتابد
همه کافرانرا دریابد در اینچنین محل کار آید و در هنگام نداء فریق فی الجنة و فریق فی السعیر روی نماید اللهم
وفقنا السجود لکنه فی الحال والمآل واعصمنا بفضلک عن الافزاع والاهوال ه وقلنا یا آدم اسکن
انت وزوجک الجنة ه جمله ندائیه مذکور است برای تنبیه با جمله که بعد اوست مقول قلنا است انت
تاکید اوست از جهة صحت عطف آمده مرفوع متصل بمنفصل موکد شده سوال چون و زوجک عطف بر ضمیر
اسکن باشد اسکن مسند سوی زوجک شود و صیغهٔ امر حاضر اسناد سوی او ظاهر روا نبود جواب عطف

موجب

موجب شارکت در اصل نسبت بود مستوجب شرکت در کیفیت نباشد بدلیل جاءنی زید لا عمرو که در معطوف علیه
نسبت ثبوتی است و در معطوف نسبت سلبی و بدلیل قامت هند و زید که عامل را در تانیث فاعل شان است
است اگرچه قامت زید روا نیست اینجا نیز اسکن انت و زوجک الجنة یعنی اسکن انت ولتسکن زوجک روا باشد
اگرچه اسکن و زوجک ابتداء روا نبود جمله و قلنا عطف است بر قلنا سابق که مضاف الیه اذ است ای واذکر
اذ قلنا للملئکة اسجدوا واذ قلنا یا آدم اسکن معنی اینست و یاد کن ای محمد چون گفتیم مر آدم را ساکن شو
قرار گیر تو و زوجهٔ تو که حوا است در بهشت و آرام بدین جنت مذکوره را بعضی جنت خلد دانند و بعضی جنت
فردوس خوانند و بر مذهب اهل هوا که مذهب باطل است جنت و نار مخلوق نیند در روز قیامت مخلوق
خواهند گشت و اهل آن با نعام و ایلام خواهند پیوست میگویند خدای تعالی میان ولایت فلسطین و کرمان
بستانی بر زمین آفریده بود آدم و زوجهٔ او را دران ساکن شدن فرمود و میگویند اگر این جنت خلد یا جنت
فردوس بودی آدم و حوا را آرزوی خروج روی ننمودی چون بیرون کرده شدند دلیل کند که آن جنت خلد و فردوس
نبوده و این درجهٔ ایشانرا روی نموده و این تمسک باطلست زیرا که ساکن بودن ایشان در بهشت بر وجه
جزا و ثواب نبود تا خلود آید و خلود در خور نیست که بر وجه جزا و ثواب روی نماید نه بینی که پیغامبر ما
در شب معراج در بهشت درآمد چون درآمدن بر وجه جزا و ثواب نبود بیرون آمد و فرشتگان برای کار
و مصالح در می آیند چون درآمدن ایشان بر وجه جزا نیست بیرون می آیند روایت کرده اند که خدای تع
روز جمعه فرشتگانرا با تختی از زند فرستاده و برداشتن آدم ع فرمان داده فرشتگان آدم را بران تخت
نشاندند چنانچه پادشاهی را برگیرند برگرفتند و بر آسمان بردند در وقت چاشت با کرامت و عزت
و رونق و بهجت در جنت فردوس یا جنت خلد درآوردند با دواج حشمت و تاج عظمت و کمال الجمال و نیل
اعظم نوال که منتهاء منال جن و انس بود و غایت عظمت و جلال که منتهاء مبتغاء همه اناسی باشد آراسته و
بانواع حلی پیراسته باصناف آرایش حلی از بازوبند و کمربند و خلخال زرین مکلل بیواقیت و درر و از دستوانه
لآلی ثمین مقرون با پیرایهاء دیگر بیت حریف مجلس ما خود همیشه دل می برد ه علی الخصوص که پیرایه بر او
بسته ه وكلا منها رغدا حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من
الظالمين ه و کلا عطف است بر اسکن انت و زوجک رغدا صفت مصدر محذوفست ای اکلا واسعا
حیث ظرف مکانست مضافست سوی جمله که بعد اوست متعلق است بکلا و لا تقربا عطف است بر کلا هذه
الشجرة منقول لا تقربا است فتکونا جواب نهی است با فا منصوب شده یا مجزوم است معطوف بر نهی آمده
من در من الظالمین برای تبعیض است و در شجره که در آیة مذکوره شده اقوال مختلفه آمده بعضی گویند درخت
گندم و بعضی گویند درخت و بعضی گویند درخت انجیر و بعضی گویند درخت کافور و بودن او درخت گندم
قول اکثر است و میان همه اقوال این قول اشهر است معنی اینست و هر جا که شما خواهید ازان خوردنی فراخ
بخورید و گرد این درخت مگردید و نزدیک او مروید یعنی میوهٔ او مخورید که از ظالمان گردید و بعضی گویند
مذکور بر که چون برگ بید داشت در میان جنت فردوس بود و بعضی گویند هر منزلی که تخت آدم نصب می
کردند روی می نمودند سوال پیغامبران معصوم اند مرتکب ذنب نشوند ارتکاب منهی عنه ذنب بود ذنب
از معصوم چگونه واقع شود جواب آدم ع شجرهٔ منهیه را تاویل معهود کرد و شجرهٔ معینه گمان برد و بگمان آنکه
منهی عنه آن بود و این آن نیست غیر آن معینه را خورد و مراد خدای تع در نهی از جنس آن شجره بود بگمان خلاف در
نهاد بغیر قصد در نهی بود آنچه بغیر قصد واقع شود زلت باشد ذنب نبود و آنچه گویند آدم ع نهی تنزیه
گمان برد ازان جهت خورد این وجه درست نیست چه سیاق کلام یعنی فتکونا من الظالمین منافی این معنی است
بعضی اصحاب تحقیق گفته اند چون آدم ع لقمهٔ منهی عنها خورده شد از شومی آن در حالت تخت و تاج و دواج

زایل کشت هر یکی از آدم و حوا کار به برهنگی پوست و از هر درختی که برای ستر عورت برک می طلبیدند درخت
بلندی می شد بشاخ و برک او نمی رسیدند برک انجیر انقیاد کرد و بیش ایشان سر فرود آورد برک او را یافتند و ازان ستر
عورت ساختند چون در زمین آمدند آدم از پشیمانی که در دل آورد انکشت در دهن انداخت و فی کرد سوام
زمین و حشرات ارض و حیات و غیر آن دل بر خوردن آن آوردند و فی مذکور را خوردند زهر در کام ایشان
بقیه کشت و نیش ایشان بطبیعت زهر آلودکی پوست بعد ازان هر کیایی که در محل فی مذکور پیدا آمد در وی
خاصیت و طبیعت زهر در آمد می که از غذاء آن نطفه حصول یافته بود ازان قابیل که منشاء کفر و فساد کشت بود
بمود قتل و ظلم بنیاد نهاد و رسم بد کرداری را تا ابد داد تا بدانی که لقمه منهی عنها اینچنین زیان می آرد و در باب
سرزنت و فساد این نوع تاثیرات دارد ۵ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ۵ فازلّ
وازال بر صیغه ماضی مضاعف و اجوف از باب افعال خوانده و معنی مختلف بر حسب اختلاف قراءة دانند عطف است
بر قلنا و اسناد او سوی شیطان که لغزاننده نیست بلکه صاحب سبب است مجازی باشد فعل اختیاری از خیر
و شر آفریده خداست باختیار و کسب ماست نسبت او سوی شیطان نسبت فعل سوی سبب بود عنها ای عن الجنة
و عن متعلق از لهمات تضمین ابعد فاخرجهما عطفست بر ازلّهما ما موصوله است کانا فیه صله اوست جار
مجرور متعلق است باخرجهما و اسناد اخرجهما سوی شیطان چون اسناد ازلّهما مجازی است معنی اینست
پس لغزانید حوا و آدم را شیطان و دور انداخت ایشان را از جنان پس بیرون آورد آدم و حوا را شیطان از انچه
بوده اند ایشان دران از نعیم و روایح خوب و لذات و مطاعم مرغوب صفاء سرا و ظلال و بساتین و لطافت
مکان مکین و تواند بود ضمیر عنها بر شجرهٔ مذکور باز کرداند و تضمین معنی انشا و اصدر کنند ای ازلهما الشیطان
وانشا و اصدر از لا لهما ای جعلهما ناشیا صادرا عن ذکر الشجرة و تحسینها و تسمیتها شجرة الخلد معنی چنین بود ایشان را
شیطان لغزانید و لغزانیدن را از ذکر شجره و تحسین او و آنرا در نظر ایشان و نام کردن آن خلد ناشی کردانید و بعضی
کویند بر وجه اول تکرار لازم آید که لغزانیدن و دور انداختن از جنت و بیرون آوردن از نعیم آن یکی می نماید
و بر وجه دوم در اسناد مجازی که اسناد سوی سبب است ذکر سببی دیکر لازم آید و بعد اسناد فعل سوی سبب
و نسبت فعل سوی او که این فراحم اسناد و نسبت شود می شاید مکر انکه سبب سببیت سبب اول باشد امثیل
سر بشی دو بیک بجتی ایاک بود ذکر شجره اینجا ازین قبیل است که سببیت شیطان برای ازلال بسبب ذکر شجره و تحسین
حال او بود و این کار او را بدین وجه روی نمود و بعضی ضمیر عنها بر اطاعت نهی و لا تقربا داشته معنی آیة برین
طریق پنداشته پس ایشان را شیطان لغزانید و از اطاعت نهی مذکور مجانب و متباعد کردانید برین وجه آنچه
بران دو وجه وارد بود وارد نمی شود جز انکه عود ضمیر بر مفهوم می آید و عود ضمیر بر مفهوم آمده است و در کلام
بلغا شایع شده است و وسوسهٔ ابلیس که سبب لغزش ایشان شد این بود که بر ایشان بر طریق نیکخواهی و نصیحت باز
نمود یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی یعنی ای آدم رهنمونی کنم ترا بر درخت جاویدی و ملکی که
کهنکی نپذیرد کفت و برین طریق خوردن ایشان شجره منهی عنها جست چون آدم ع را آن شجره نمود آدم کفت
مرا ازین شجره نهی واقع شده بود شیطان کفت مرا ازین جهة که این شجره جاویدیست از خوردن آن باز داشته
شده اید و از جهة انکه خوردن آن سبب ملک ابدیست از نزدیک کشتن آن ممنوع کشته اید آدم ع وسوسه او را
رد کرد و در معرض اجابت نیاورد ابلیس حوا را وسیلت ساخت تا آدم را در ذلت انداخت و در کیفیت
این وسوسه اختلاف کرده اند و در کتب تفسیر اقاویل آورده اند بعضی کویند ابلیس را پیش ازان در زمین انداخته
بودند در بر آمدن آسمان دستوری نمی نمودند هم از زمین بدین کلمات آواز کرد خدای تعالی بر حکم استدراج او این
کلمات در کوش ایشان آورد و بعضی کویند اکرچه حق تعالی او را در زمین انداخته بود اما تا در بهشت آمد شد می نمود
از در بهشت آواز خدای تعالی در کوش ایشان آورد و بعضی کویند پیش در بهشت آمد طاوس را وسیلت ساخت

طاوس بدین کار را بر مار انداخت و مار زیباترین دواب بهشت بود و مشی بر قوائم اربعه می نمود بر در آمد کرد
او از قبول ابا آورد چندان ملازم او شد که در دهن او در آمد برین طریق پیش آدم ع آمد نهان باظهار نیک
خواهی او کشاد از کلماتی که مطلوب داشت خبر داد مار مذکور برین کردار مسخ کشت و به تبدیل صورت بپوسته
بعضی کفته اند و سوسه در نص مذکور باید دانست که بود و در تحقیق کیفیت آنکه در نص مسطور نیست کوشش
نباید نمود ۵ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ۵
عطف است بر قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک و این خطاب بصیغه جمع است و مخاطب برین خطاب آدم
و حوا است و اینچنین آمده و در کلام بلیغ مستعمل شده چنانچه وکنا لحکمهم شاهدین در قرآن وارد است
در شان داود و سلیمان سلام الله علیهما بعضی خطاب مر آدم و حوا یا ذریة اینکه در پشت آدم بوده اند دادند
و بعضی خطاب مر آدم و حوا و ابلیس و مار را پندارند و بعضی طاوس را با مار ضم میکنند و او را نیز در ورطه
هبوط می افکنند و استعمال واو جمع که مخصوص بعقلاست با آنکه طاوس و مار از عقلا نیند بر وجه تغلیب روا است
سوال اکر خطاب اهبطوا بر خطاب تثنیه بصیغه جمع چنانچه بعضی کفته اند مر آدم و حوا را باشد ذریه و مار
و طاوس را متناول نبود خطاب بعضکم لبعض عدو مطابق نماید و تعلیل درست نیاید زیرا که میان آدم
و حوا عداوتی نبوده و صورت بغض و مخالفتی نمی نموده جواب اکر در خطاب اهبطوا صیغه جمع بمعنی تثنیه
بود خطاب بعضکم لبعض عدو بر حقیقت جمع باشد ذریه آدم و ابلیس و مار و طاوس در ورود راید هیچ
اشکال روی نماید و مستقر مرفوع بر ابتداست لکم ظرف مستقر است خبر مبتداست فی الارض ظرفست
مر ظرف مستقر را و این جمله عطفست بر جمله بعضکم لبعض عدو و آن جمله تعلیل است مر اهبطوا را ۵
معنی اینست وکفتیم ما ای آدم و حوا شما را فرو روید و در زمین بطاعت خدای تعالی مشغول شوید زیرا که ای
جماعت هابطان و از آسمان در زمین فرو شدکان بعضی از شما مر بعضی را دشمن است و دشمنی میان شما
مبین و مبرهن است آدمی مر ابلیس و ابلیس مر آدمی را دشمن دینی و شرعی است و آدمی مر مار را و مار مر آدمی
را و طاوس مر مار را و مار مر طاوس را دشمن طبیعی است که در حق ایشان مقدر است بعضی مسلم و بعضی کافر
خواهند بود و میان ایشان بغضها و عداوتها روی خواهد نمود و بهشت جای جمع شدن دشمنان نیست و
هبوط شما در بهشت بسبب این معنی است چه بهشت محل حسد و کینه نبود و موضع حقد و ضغینه نباشد
و مر شما راست در زمین جای قراری و محل بر خورداری کرفتن تا روز کذاری سوال بر تقدیریکه خطاب
اهبطوا مر آدم و ذریه او را دادند و ذریه ان را روز معدوم معدوم بود و معدوم را مخاطب چکونه پندارند
جواب خطاب مذکور یعنی کونوا هابطین خطاب تکوین هبوط بود خطاب تکلیف محتاج سوی ادراک
و فهم مخاطبانست نباشد و در شان معدوم خطاب تکوین رواست بخلاف خطاب تکلیف که آن ابتلا
و ابتلا بغیر فهم نبود و معدوم و معدوم از اهل فهم نشود سوال تکوین هبوط تکوین صفة است و تکوین
صفة هبوط بغیر وجود موصوف تصور ندارد چه تکوین بغیر تکوین موصوف عقل جائز نه پندارد جواب
ذریات معدوم که متعلق اند بمواد و قوی یعنی موجودات اند بالقوه مضاف اند سوی استعداد
آدم و حوا هبوط ایشان در ضمن سبوط آدم و حوا بود بجو سبوط سائر صفات ایشان با ایشان باشد
فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۵ آدم فاعل تلقی
است من ربه متعلق اوست کلمات مفعول است و بر قراءة رفع کلمات و نصب آدم مفعول است و کلمات
فاعل فتاب علیه است عطفست بر تلقی و فاء فتلقی فصیحه است و جمله عطفست بر جمله معطوفه محذوفه
معطوفه بر قلنا اهبطوا ای قلنا اهبطوا فاهبطوا فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه جمله انه هو التواب
الرحیم تنبیه است و تاکید او از جهة ابراز مدح بر سبیل وکادت است معنی اینست پس بپذیرفت آمد آدم را از

پروردگار او چند کلمه یعنی او را رسید یا گویند تلقی کرد آدم از پروردگار خویش چند کلمه را یعنی پذیرفت و پسندید
آدم توبه واستغفار آورده پس خدای تعالی توبه او را قبول کرد بدرستی که او یعنی پروردگار بادم صمومت توبه پذیرنده
وخطایا آمرزنده عطایا بخشنده بعضی گویند کلمات مذکوره این بود ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا
لنکونن من الخاسرین وبعضی گویند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وبحمدک رب عملت سوء
وظلمت نفسی فاغفر لی فانت خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب عملت سوء وظلمت نفسی فارحمنی
وانت خیر الراحمین وبعضی گویند سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک ظلمت نفسی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت وان محمدا عبدک ورسولک بعضی گویند یا رب بحق محمد ان تغفر لی
چون آدم گفت بحق محمد فرمان شد ای آدم محمد را چه میدانی که مرا بحق او میخوانی آدم گفت در بهشت هر جایی که
نظر کردم لا اله الا الله محمد رسول الله می دیدم از نجهة او را اکرم مخلوقات در حضرت تو داشتم واعظم موجودات
داشتم ونیز روایت کرده اند که گفت چون نفخ روح در من پیدا شد چشم گشادم نظر بر ساق عرش کردم لا اله الا
الله محمد رسول الله نوشته دیدم لاجرم در اعظام او شتافتم اعتقاد بر بزرگی او کردم بدان جهة او را در کار
خویش شفیع آوردم **سوال** در کتب فقه آورده است که دعا کردن بحق کسی مکروه باشد چه کسی را بر خدای تعالی
حقی نیست اثبات حق نا بوده ممتنع بود اگر دعای آدم بحق محمد ثابت شود این روایت چگونه درست آید
جواب در ثبوت حق بنده بر خدای تعالی میان اهل علم اختلافی مشهور است در کتب کلامیه بتشریح مذکور است
نزدیک جبریه افعال بنده جبریست من کل الوجوه استحقاق او منتفی است ولزوم ثواب وعقاب بر حکم
وعده و وعید است فضلا وقهرا لا من حیث انهم استحقوا حقا وتسمیه آن بحق بر وجه مجاز است ایراد کلام بلکه
مجاز در حیز جواز است وبر قول معتزله افعال عباد که اختیاریست مخلوق عباد است بحقیقت افعال ایشانست
وجزای آن حق حقیقی است که فاعل آن مستحق آنست وبمذهب اهل سنت وجماعت خدای تعالی افعال عباد را
مبنی بر اختیار متعلق بآلات آفریده خویش را بر صورت فعلی صادر از ایشان گرداینده چون فعل خود را بر
صورت فعل ایشان آورد جزای فعل را حق ایشان کرد ایشان میگویند بنده را بر وجه حقیقت بر خدای تعالی
حقی نیست زیرا که افعال عباد اگرچه حق حقیقی نباشد حق جعلی بود چنانچه در حدیث من آمن بالله ورسوله
واقام الصلوة وصام رمضان کان حقا علی الله ان یدخله الجنة هاجر فی سبیل الله او جلس فی ارضه التی
ولد فیها مؤلف در مطلع الاسرار شرح مشارق الانوار در تتمیم حرا بحق اقوال الثلثة را بتصریح آورده وتنقیح
وتشریح بیان کرده وآنچه در دعای آدم آمده است باعتبار حق جعلی است چنانچه اهل سنت وجماعت
گفته اند وآنچه از نفی در روایت افتاده است محمول بر حق حقیقیست که معتزله بران رفته اند واز جهت
احتراز از وهم ثبوت حق حقیقی مردمان را در دعا با سالک بحق فلان منع کرده واز جهة تحقق حق جعلی در دعای آدم
اسالک بحق محمد آمده ۵ قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۵ در تفسیر آورده که قلنا اهبطوا تکرار است برای تاکید واین وجه
مشکلست زیرا که فتلقی آدم معطوفست بر قلنا اهبطوا سابق اگر قلنا اهبطوا تکرار برای تاکید بود واین وجه
مشکلست زیرا که فتلقی آدم معطوفست بر قلنا اهبطوا سابق اگر قلنا اهبطوا تکرار برای تاکید بود تقدم
معطوف بر تاکید لازم شود و در کتب نحو تقدم تاکید بر معطوف واجب آورده وصحت جاءنی زید و
عمرو زید را منع کرده مگر آنکه بر تقدیر تاکید بودن قلنا اهبطوا منها فتلقی آدم را معترضه دارند ومعطوف
بر جمله سابق نه پندارند وجه دیگر در تفسیر آورده که تکرار برای ترتب فاما یاتینکم منی هدی باشد این
نیز مشکل است چه ترتب او بر قلنا اهبطوا سابق بی تکرار قابلیت ندارد چون ترتب بی تکرار حاصل شود برای
ترتب تکرار حاجت نباشد مگر آنکه تکرار برای دفع توهم ترتب او بر جمله متوسطه گویند وبا عبادت ذکر ظهور

ترتب جویند برین وجه اینجمله باعتبار ترتب فاما یاتینکم در بیان اولی بود بدل ازو یا بیان او باشد وتواند بود
که این کلام را از باب تکرار ندارند سبوط اول از جنات تا آسمان وهبوط ثانی از آسمان تا زمین پندارند وجمله معترضه
برای بیان ها وانتفاء خوف وحزن بر تقدیر بر اتباع هدی بود یا مستانفه در جواب ما فعل بهم بعد ذلک باشد
وجمیعا حالست فاء سببیه برای بیان وترتب مضمون این شرطیه است بر هبوط ایشان ما در ان شرطیه زائد است
برای تاکید و در شرطی که حرف تاکید باشد نون تاکید در آید چنانچه در اما ترین من البشر و در اما تثقفنهم
فی الحرب فشرد بهم من خلفهم در آمده هدی مصدر است بمعنی هدایت او هاد و هادی کتاب ونبی است
وخطاب در فاما یاتینکم خطاب ذریة آدم است که بر جمیع متوجه شده بر طریق واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها
الیوم انکم لتارکون آمده واگر خطاب مر آدم را باشد هدی بمعنی نبی ندارند یعنی رسول پندارند چه رسول متبع
ابنا باشد نبی مستتبع نبی ولم یرسل نبود **سوال** آمدن کتاب وپیغامبران تعلق او بعلم خدای تعالی ثابت است وارادت
تحقق او در آن ثواب است وآنچه تحقق او بعلم خدای ثابت بود شک نیست که مقطوع الوقوع باشد و در مقطوع الوقوع
اذا باید استعمال آن بچه وجه آید **جواب** برین اعتبار اگرچه اتیان هدی معلوم خدا بود سامع را متیقن الوقوع
نمی نمود و در قواعد علم معانی مقرر است که درین باب جزم وعدم نیز معتبر است وتاکید فعل بنون ثقیله
از جهة تیقن وقوع فعل بود بنظر در علم متکلم وارادت وقوع آن فضلا وکرما باشد فمن تبع مرفوع المحل بر ابتدا
است فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون خبر مبتدا است وجمله فمن تبع هدای تا آخر شرط سابق راست **معنی**
اینست گفتیم ما شما همه از بهشت فرود روید و در زمین ساکن شوید پس اگر از من شما را راه راست نمودنی
ورهنمونی کردنی بیاید تا راه راست نماینده از کتاب ونبی روی نماید پس کسانیکه راه نمودن ورهنمونی
کردن مرا پس روی کنند وفرستاده وراه نماینده مرا مطیع ومنقاد شوند پس حکم کرده شود برای ایشان که نیست
خوفی بر ایشان ونه ایشان اندوهگین باشند **سوال** باتباع هدی وتبدل دولت اهتدا چون سبق کتاب
وخشیت تبدیل سعادت بشقاوت باقیست حکم بانتفاء خوف بر سبیل عموم که از جمله لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون مفهوم می شود بچه وجه مبنی است **جواب** بر قول اشعری اعتبار در سعادت وشقاوت وایمان وکفر
خاتمه را است تبع هدی نزدیک خدای تعالی همانکس است که ختم او بر هدی است ونزدیک اهل سنت هر که ایمان آورده وقبول
اسلام کرده در حال متبع هدی است لیکن ختم بر سعادت شرط ترتب است این خواست تقدیر کلام اینست فمن تبع
هدای ودام علی ذلک فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون بر هر دو قول برای نفی خوف ثبات بر اتباع هدی باید وبر
قضیه اشتراط ثبات هیچ اشکالی نیاید **سوال** در کتب آورده است که اهل بهشت را بر تقدیری که ثبات بر
سعادت و دخول جنت باشد خوف جلال از ذو الجلال باقی بود پس نفی خوف بر سبیل عموم چگونه آید وصحت آن
چنوع نتوان نماید **جواب** خوفی که باعلی استعمال شود خوف الزام واضرار بود وخوف جلال را ازین قبیل ندانند
وسبب تعب وضرر نه پندارند چون خوف بنده واستاد وپیر که بطبیعت حامل بر ادب بود مبنی بر تصعد علو
وتحمل مضرتی نباشد ۵ والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون ۵ موصول با صله مرفوع المحل بابتدا است اولئک مبتدای دوم است اصحاب النار خبر او وجمله
خبر مبتدا است وجمله والذین کفروا عطفست بر اسمیه سابقه یعنی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم وماضی بقرینه
سیاق بمعنی مستقبل بود وایراد مستقبل بصیغه ماضی از جهة تیقن وقوع باشد وجمله هم فیها خالدون تکمیل است
از جهة دفع توهم کسانیکه در مدة باطل روند و در شان اهل نار گمان عدم خلود برند **معنی اینست**
وآنکسانیکه کافر شوند وآیات ما را تکذیب کنند ایشان اصحاب دوزخ اند در آتش جاوید باشند ۵ یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم ۵ این کلام بعد ذکر یا ایها الناس
اعبدوا که بالا مذکور شده بر طریق ذکر خاص بعد عام آمد چه بنی اسرائیل از نبائر جلیل واز نسل ابرهیم خلیل اند

تا زمان موسی ع خارج کسانیکه بیش از شصت سال یا کمتر از بیست سال عمر داشتند و خارج نسوان و دختران شش
هزار مرد بودند توان دانست تا زمان پیغامبر ما ص چه مقدار افزودند بنی اسرائیل از فرزندان آدم در بسیاری نسل
چنانچه بالا گذشت و در کثرت فضل چه از جمله ایشان چهار هزار تن بفضیلت نبوت پیوست و بسختی طبیعت چنانچه
مخالفتها عظیمه که با پیغامبران کردند و سوالها شنیعه که از ایشان پرسیدند ممتاز اند پیغامبر را م معظم معامله
با ایشان بود بدین جهة در موعظت تخصیص ایشان مناسب نمود و بر تقدیری که مراد از یا ایها الناس اعبدوا کفار
مکه باشد ذکر بنی اسرائیل بعد ذکر کفار مکه از جهة آن بود که ایشان در جوار مشرکان بودند از اشباه و امثال ایشانند
و بر هر دو وجه فصل جمله یا بنی اسرائیل اذکروا با وجود جامع از جهة تباین مقام دارند بر طریق فصل ان الذین
کفروا سواء علیهم که بالا تحقیق شده است پندارند چه مقام موعظت گروهی از مردمان با طول کلام در ان
مباینت دارد با مقام موعظت دیگران معترضانی که در میان آمده میان دو کلام متصل واقع شده و اسر
در لغت عبرانی بنده ایل خدا اسرائیل بنده خدا ای یا بنی عبد الله و بعضی گویند اسر مرد را گویند و ایل خدا یعنی
ای پسران مرد خدا بر هر دو تقدیر مراد یعقوب است معنی اینست ای بنی اسرائیل یعنی ای پسران یعقوب یاد
کنید نعمت مرا نعمتی را که بفضل و کرم عام انعام عام کرده ام بر شما یعنی فراموشی مکنید یا ذکر کنید و مپوشید
و تواند بود که نعمتی معهوده که در حق ایشان میداند آنرا بتخصیص بر وجه تنبیه یاد میدهاند چون نعمت نجات
یافتن پدران ایشان از کید فرعون لعین و رسیدن و رسیدن بعضی از ایشان چون سلیمان نبی ع بمملکت
همه روی زمین و نعمت بیرون آمدن دوازده چشمه از سنگ هنگام استسقا و نعمت سایه کردن ابر در تیه
و فرستادن من و سلوی و فرستادن عمودی از نور تا در ظلمت شب روشنائی دهد و ناگرفتن ریم در جامه و
نا افزودن ناخن و موی که حاجت بدور کردن آن افتد و تواند بود که از نعمت مذکوره ذات پیغامبر ص مراد باشد
و مراد از ذکر بیان آن نعمت و اعتراف بدان و دانستن قدر آن با یمان آوردن و تصدیق کردن بود ٥ و اوفوا
بعهدی ٥ واو فوا عطفست بر اذکروا معنی اینست و فا کنید بعهد من یعنی بعهدی که شما با ما کرده اید و بجا
آرید چیزی که بعهد التزام نموده اید یعنی بعهدی که روز میثاق بود و بگفتن بلی انرا بنا روی نمود یا بعهدی که بامر
ما پیغامبران با شما کرده اند و شما را برا التزام آن آورده اند یعنی عهد ایمان آوردن بپیغامبری
که مبعوث خواهد گشت و کتابیکه بنزول خواهد پیوست کما قال الله و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتینکم
من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ء اقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری
قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یا عهد بمعنی امر بود و مراد از و امر با یمان و طاعت باشد
و معنی کلام و فا کنید بامر ایمان دارید و کلام بمعنی ایمان آرید و طاعت ورزید بندارید ٥ اوف بعهدکم ٥
جواب امر یعنی اوفوا بعهدی بجیر فا واقع شده بتقدیر ان توفوا بعهدی باضمار ان شرطیه مجزوم آمده معنی
اینست و فا کنم و در حیز خلق بیارم بعهد شما یعنی بعهدی که من با شما دارم از وعده مغفرت و رحمت
و جزا الطاعة و استجابت دعوت و نصرت و معونت بر تقدیر ایمان و طاعت ٥ و ایای فارهبون ٥
عامل ایای محذوفست بر شریطه تفسیر و فا زائده است یا در جواب اما محذوفست اما ایای فارهبون
مثل و اما ثمود فهدیناهم یا عاطفه است ای ایای ارهبوا فارهبون و تغایر جملتین مبنی است بر تقدیم مفعول که
مفید قصرست و تاخیر او که مفید قصر نیست لیکن جمله که در و قصرست مفید دو حکم بود و اکثر فائده باشد
و جمله که در و قصر نیست مفید یک حکم است از جمله در و قصرست فائده او از و کمتر است عطف اول فائده را اکثر
فائده فائده ندارد کسی بچنین عطف را سایغ نه پندارد برین وجه بعضی بحثها دیگر نیز ایراد کرده اند تصحیح
این وجه را در حیز اشکال آورده اند معنی اینست چون که باشد از من ترسان باشید و از غیر من مترسید ٥ و
آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی

ثمنا قلیلا و ایای فاتقون ٥ و آمنوا عطفست بر انشاءات سابقه بما انزلت مصدقا لما معکم کنایت از
قرآن از باب کنایتی که مطلوب بها نسبت بر موصوف بجو کنایت از سینه بمجامع الاضغان تصریح بذکر قرآن
صریح نیاورد زیراکه کنایت ابلغ است از صریح و تلویح اولی است از تصریح و لا تکونوا را عطف بر آمنوا دارند و اول
کافر را بمعنی اول قوم کافر پندارند و تواند بود که اول گروه کافر جماعت قریش و اهل مکه مراد بود و کلام محمول بر تشبیه
شود ای لا تکونوا مثل اول قوم کافرین یعنی لا تکفروا کما کفروا و لا تشتروا عطفست بر و لا تکونوا بایاتی متعلق است
بلا تشتروا ثمنا مفعول لا تشتروا است و لا تشتروا بمعنی لا تتبعوا است کما فی قوله ع و شروه بثمن بخس دراهم
ای باعوه و در عبارت قلبست ای لا تتبعوا ایاتی بثمن قلیل و تواند بود لا تشتروا بمعنی لا تستبدلوا باشد وجوه
اعراب فایای فاتقون همانست که در ایای فارهبون گذشته و بیان پیوسته معنی اینست ای بنی اسرائیل ایمان
فرستاده ام سوی محمد در ان حال که راست دارنده است مر کتابی را که با شماست یعنی تورات ایمان آرید و
بصدق او تصدیق کنید و بحقیقت او بگروید و مباشید نخستین قومی بقرآن نا گرونده و اول گروهی انکار قرآن
ورزنده چنانچه دیگران شما را در کفر پس روی کنند و خود را در متابعت باطل شما افکنند یا گویند مباشید بچو
قریش و بچو اهل مکه که در شان قرآن سابق ترین منکرانند و بچو اهل مکه که نخستین کافران بدانند یعنی بچو ایشان
مباشید و بآیات کتاب من ثمن قلیل را بدل مکنید و شیء عظیم را بعوض حقیر از دست ندهید و از من بترسید
و از عقاب من بپرهیزید و این خطاب مر احبار یهود راست که دناءت همت ورزیدند و متابعت رای رکیک
کردند و آیاتی که حجتها مسلمانان بود از نعت محمد ع و حسب و نسب و فضائل او از توریة دور کردند و بجاء دیگر
آوردند بر تحریف توریة شتافتند بدل آن ثمنی قلیل یافتند بعضی گویند آیات امور مذکوره تحریف کرده بر
ایشان بردند و عوض آن یک صاع جو و چهار گز کرباس ستدندی و بعضی گویند ثمن قلیل ریاست و بزرگی ایشان
بود که بدین کار در ایشان چند کهی افزود بعضی گویند ثمن قلیل دنیا بود که بدین سبب ایشان از روی نمود یعنی
بحظ دین شتافتند و حظ دنیا یافتند و معلومست که دنیا و تمام آن بر نسبت آخرت قلیل است نظم قرآنی بر ان
دلیل است قال الله ع قل متاع الدنیا قلیل و الآخرة خیر لمن اتقی هر چند ایشان محرفان توریة را رشوتها می
دادند و تحفه و هدایای بسیاری فرستادند و در زروع و ثمار خویش شریک میکردند و حق یاری بجای می آوردند
و جدان این چیزها با آنچه در ایشان حاصل آمده بنسبت حرمانی که ایشان را واقع شده پیش چشم خرد سهل می نماید
و در نظر عقل قلیل آید قال علی علیه سلام الله شعر قد اولع الناس فی الدنیا باربعة ٥ باکل و شرب و ملبوس و منکوح
و مرجع الکل ان فکرت فیه الی ٥ روث و بول و مطروح و مفضوح ٥ بزرگی راست بیت حاصل دنیا نگهت
تا بنوچه کننده است نیرزد بجو ٥ و این حکایت موعظت در حق بنی اسرائیل بعبارت و در حق دیگران
بواسطه آن لا بد لالت علماء سوء که با ظالمان بیامیزند و در ظلمها ایشان راضی باشند و حیلتها انگیزند و قاضیان
مرتشی که رشوت ستانند و بواسطه آن حکم شرع بگردانند و مفتیان ماجن که در فتوی باطل باک ندارند و طمع
دنیا خوف آخرت در خاطر نیارند و امراء بیداد که داد مظلوم ندهند و بار مظالم در گردن خویش نهند
و از عمل عمال بیغم شوند و متفحص احوال ایشان نشوند و وزراء بی دین که در عمل دنیا از دائره شرع و معاملت
بیرون آیند و در تحصیلات اموال وظائف اشغال و اعمال الاحتیاط ننمایند و امثال ایشان هم در مضمون این
آیه در می آیند و داخل نهی مذکور بر وجه مسطور می شوند ٥ و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و
انتم تعلمون ٥ و لا تلبسوا عطفست بر و لا تشتروا و تکتموا الحق عطف بر نهی آمده بر حکم عطف
لا نهی بر سر این در آمده و تواند بود که واو جمع باشد ای لا تجمعوا لبس الحق بالباطل و کتمان الحق از قبیل لا
تاکل السمک و تشرب اللبن و انتم تعلمون عطفست حالست و مفعول تعلمون محذوفست ای و انتم
تعلمون انه الحق چه کتمان حق با وجود دانستن این که حقست زشت ترست و وبال و نکال آن اکثرست گناه با جهل

احتمال عقد دارد خرد کناه را با علم فی الجمله بدتر می پندارد هم از بنجهة کفته اند ویل للجاهل مرة وللعالم سبعین مرة
و تواند بود تعلمون منزل منزله لازم بود مفعولی تقدیر نکنند یعنی وانتم تتصفون بالعلم باشد سوال لبس حق
بباطل و کتمان حق دو فعلی علی حده نیست هر جا که لبس حق بباطل است کتمان حق در وی داخل است دوبار
نهی چه حاجت باشد و نهی از جمع چگونه بود جواب لا نسلم که این دو فعل علی حده اند بلکه لبس حق بباطل آنست که
آیتی دور کنند بجاء آن چیزی دیگر آرند و کتمان حق آنست که در خواندن توریة آیتی را بگذارند و در نمودن حاضر
آن دست بدان بدارند یا آیتی در توریة دیده اند بگویند که ندیده ایم و شنیده و یاد داشته را بگویند یاد نداریم
سوال بدین تقدیر دو نهی آید نهی از جمع درست ننماید چون نهی از جمع باشد از تنها بودن یک فعل نهی نبود چنانکه
در لا تاکل السمک و تشرب اللبن جمع بین الفعلین نهی بود هر یک تنها منهی نباشد اینجا نهی از هر فعلی بانفراد سایغ
دارند و نهی از جمع برای چه پندارند جواب چون جمع میان دو فعل منهی عنه بود تواند بود که هر یکی تنها منهی عنه نباشد
چه در لا تاکل السمک و تشرب اللبن عدم نهی از هر فعلی کفته اند تواند بود که هر یک فعل منهی عنه باشد و جمع میان
ایشان نیز منهی عنه بود چنانچه در لا تشرب الخمر و تزنی و لا تکذب و تخلف علیه رفته اند سوال چون هر یکی
منهی عنه باشد جمع میان ایشان لا محاله منهی عنه بود نهی کردن از جمع چه فایده دهد جواب فایده نهی از جمع
از ثلث شناعت جمع کنندکان بود جمع میان دو منکر اشنع از انفراد یکی باشد معنی اینست و حق را بباطل میپوشید
و در ترویج باطل مکوشید چنانچه نعت محمد را که حقیقت بوشیدند و در اظهار نعت دجال که باطل است کوشیدند
و حق میپوشید و دل بر باطل مکمارید یعنی حق را ظاهر کنید پنهان مدارید و حال اینست که شما حق میدانید و کتاب
را که حق و باطل بیان کرده است میخوانید و این آیة نیز در حق بنی اسرائیل بعبادت است و در حق دیکران باشارت
است چون مشرکان توحید را که حق است باشراک باطل بوشیدند و در پرستش الهه باطل کوشیدند و در حق
نصاری که ولد عیسی را بتحقیق خواندند و بندکی عیسی را بفرزندی که باطل است بدل کردایند ۵ وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ
وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ۵ جمله مذکوره معطوفه اند بر انشاءات سابقه
سوال انشاءات سابقه خطابات من بنی اسرائیل است اینجمله نیز بر حکم عطف هم ازین قبیل است
و بنی اسرائیل در هنکام این خطابات کافر بودند بدلیل آنکه ایشانرا بامر آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ایمان
فرمودند و کافران مخاطب بعبادت نه اند باوردن صلوة و زکوة که از عبادتست مخاطب چگونه شوند جواب
خطاب کفار بعبادت که مقرون با خطاب ایمان بود آمده بدلیل آنکه مشرکان مکه بخطاب یا ایها الناس اعبدوا
از جهة تضمن امر بکل جنس عبادت ایمانرا که اصل عبادات است مخاطب شده چنانچه که کفت ایمان بیارید
و سائر عبادات بجا آرید چنانچه بالا تحقیق شده و بیان آن مشرح آمده و بدلیل نفتها در نفی خطاب
کفار بعبادت کفته اند که ایمان اصل عبادت است باقتضاء مامور به نشود و این تصریح است برانکه اکر امر
بایمان بتصریح باشد خطاب بشرایع جایز بود و نیز در کتب اصول فقه بثبوت مواخذه کفار بسبب ترک نماز
و زکوة آورده و آیة ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین وکنا نخوض مع الخائضین
وکنا نکذب بیوم الدین اثبات کرده و مواخذه در آخرة بغیر خطاب در دنیا نبود و هیچ کس بی
تکلیفی در دنیا ماخوذ نشود و حمل کردن اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة بر قبول امر صلوة و زکوة بعید است و پیش
اهل تحقیق غیر سدید است زیرا که قبول صلوة و زکوة و تصدیق آن داخل ایمان شده در مضمون امر آمنوا
بما انزلت مصدقا لما معکم در آمده معنی اینست و نماز بر پای دارید و زکوة بدهید و با رکوع کنندکان
رکوع کنید و در آوردن رکوع با مسلمانان را که موافقت باشد چه اهل کتاب در نماز خویش رکوع نداشتند
و آنرا از ارکان نماز نمی پنداشتند برین آیة ایشان در نماز برکوع مامور شدند و بعد خطاب ایمان بار عبادت
مخاطب آمدند سوال از قید مع الراکعین لازم آید که نماز کزاردن تنها روا نبود جماعت چنانچه بعضی علما

کفته اند

کفته اند فرض باشد جواب این امرست مر یهود را باوردن رکوع در نماز بعد از امر بایمان و امرست ایشانرا
بموافقت درین کار با مسلمانان و امر باوردن رکوع در نماز مر طایفه یهود که در نماز ایشان رکوع از ارکان
صلوة نبود مقتضی موافقت در تحریمه و اداء نماز بجماعت نبود و موجب فرضیت جماعت نشود و نیز قدرت
بر جماعت متعلق بغیر باشد و قدرت بغیر قدرت نبود و تکلیف بی قدرت نشود اکر جماعت فرض باشد
تکلیف بی قدرت آید بدین صورت جماعت فرض نتواند بود و فرضیتش او روی نتواند نمود سوال جماعت را
علما دیده و زجمعه فرض کفته اند و در راه فرضیت جماعت آن رفته اند چون آن قدرت بغیر باشد فرضیت
جماعت در نماز جمعه نیز قدرت بغیر بود جواب فرضیت نماز جمعه بر تقدیر انعقاد جماعت بود جمعه پیش از
انعقاد جماعت فرض نشود و بعد حضور جماعت قدرت بر امامت امام را و قدرت بر اقتدا مقتدی را بنفس
خویش باشد و هیچ یکی میان این دو فعل بعد حصول فعل دیکری که حاجت بود قدرت بغیر نبود همچو کسیکه
بغیر تکیه در ایستادن قرار نمی کیرد و بتکیه متونی با آدمی در قیام قراری بپذیرد که در ذخیره فقه آورده او را قیام
در نماز فریضه بود نشسته کزاردن روا نباشد زیراکه بعد وجود متکا آنکاه فعل اوست مبنی بر قدرت و اختیار
اوست عمل او بران موقوف بود حاصل شده کار او موقوف بر فعل دیکری نماند بخلاف قاید جمعه که رسانیدن
او موقوف بر سیر است و سیر متعلق بخطوات بود و هر خطوه فعلی دیکر از ان قاید باشد بمجرد حضور قاید
حاجت منصرم نشود سیر اعمی متعذر بنفس خود نبود مونید این آنست که اعمی را اکرچه قاید موجود بود از
جهة آنکه قدرت بغیر است جمعه فرض نشود چون قاید اعمی را در مسجد جمعه رساند و در مقام اقتدا استاده
کرداند جمعه برو فریضه شود چه او قادر بنفس خویش کردد ۵ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۵ استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ است بمعنی
لا ینبغی است و تنسون عطفست بر تامرون و جمله وانتم الکتاب حالست همزه افلا تعقلون نیز برای
استفهام است و فا برای عطف است و جمله عطف بود بر جمله که مفهوم است از توبیخ سابق چه از توبیخ وقوع
فعل مفهوم بود کلام بمعنی قد تامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم افلا تعقلون بمعنی قبح صنعکم باشد
جمع سوی فا باشد و اکر استفهام در اتامرون برای تقریر بمعنی تثبت دارند مفهوم مذکور ظاهر تر پندارند
و تواند بود افلا تعقلون بر تامرون و تنسون معطوف شود همزه اتامرون مجموع باشد همزه افلا تعقلون
مکرر برای تاکید دارند بر طریق ءاذا متنا وکنا ترابا و عظاما ءانا لمبعوثون پندارند معنی اینست
مردمانرا بنیکوی محرمانید و نفسهاء خویش فراموش میکنید و حال اینست که شما کتاب میخوانید و خود
را بس روان میدانید پس زشتی کار خویش را در نمی یابید یعنی نشاید که بچنین کنید و بترسید که خود را در ورطه
در کوبید کان ناکننده افکنید پس بر ناشایستکی آن واقف نکردید و توبیخ و نسیان نفس خویش در هنکام امر
کردن دیکران تحریض است بر آوردن نیکی و نهی است از ترک دادن آن پس اینجمله معترضه بود اعتراض
توبیخ باشد نزول این آیة در حق کسانی است که دوستان و قرابتان خویش را میکفتند ایمان بیارید و نماز
بپای دارید و حقوق زکوة بکذارید و خود از جهت علت حب ریاست و قلت عقل و کیاست ایمان نمی
آوردند و نیکی نمی کردند و درین آیة نیز خطاب مر بنی اسرائیل را بعبادت شده و بدلالت همه واعظان
و امرا را که بر خلاف وعظ و امر خویش غافل باشد متناول آمده ۵ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ ۵ اینجمله
عطف است بر اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة معنی اینست و در اجتناب از معاصی و احتراز از ارتکاب
مناهی بصبر یعنی بحبس نفس از هوا و بنماز از خدا تعالی یاری خواهید و در نیل نعمت طاعت و دولت عبادت
مدد بخواهید استعانت در اجتناب از معاصی بصبر یعنی بحبس نفس از هوا ظاهر بود و اما استعانت بصلوة
بآیة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر مبرهن شود چه مصلی بتجربه صلوة غیر افعال نماز از مباحات

بر خود حرام میکردند خود را در حالت شریفه در ارتکاب محرمات چگونه رها ند و تواند بود که از صبر و صلوة
روزه و نماز مراد شود معنی کلام چنین بود برای باز ماندن از معاصی بروزه و نماز یاری خواهید و بدین
عبادت شریفه بدو مدد جوئید بروزه که نفس را قاهر است باز ماندن از معاصی ظاهر است و بنماز چنانچه
بالا گذشت و پیش ازین بریان پیوسته یا از صبر صبر در محاربه مراد دارند و از نماز نماز که بنیت ظفر یافتن از
دشمن میگذارند ادا کند ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ
وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ضمیر انها عاید است بر استعانت که استعینوا است بر طریق اعدلوا هو اقرب للتقوی
و جمله حال است از قبیل جاؤا وان الجیش قادم الا علی الخاشعین مستثنی مفرغ است و مستثنی مفرغ در کلام موجب
نبود مگر آنکه بر طریق قرأت الا یوم کذا معنی بر عموم مستثنی منه بود استقنا مستقیم آید این استثنا ازین قبیل است و بر
تصحیح استثناء مفرغ در کلام موجب همین قبیل است و تاکید او از جهة آنست که مردمان نماز و روزه را ماهیات
یسیره دارند و نظر در حکمت و کیفیت امور شاقه پندارند بنفس باسانی کنند و بودن آنرا از کارهاء بزرگ ندانند
و ندانند که این کاریست متعلق بتوفیق خدای تع مفتقر سوی عون حق جل و علا مسلمانان آسان کردانیده و این دولت
برایشان رسانیده بذات خویش کاری دشوار است در ظاهر و باطن شرائط آن بسیار است آسان کاری نیست و او را
در دشواری شایست کفار خود را بکشانند و این کارها کردن نتوانند روایت کرده اند بزرگی را مناجات کرد که
الهی مرا کاری دشوار بفرمای ندا آمد که راه توحید بجو و لا اله الا الله بگو گفت این کار مرا آسانست شب و روز دل و
زبانم می درانست فرمان شد که این کار بر کفار دشوار است بر تو آسان ساخته پروردگار است بدین تحقیق تاکید و
ظن ایجمله از جهة رد انکار با اسرار بود سزاوار تو اکید باشد و ظن اینجا بمعنی ایقانست زیرا که دانستن لقاء
پروردگار و رجوع سوی حسابگاه کردگار بابی از ایمانست و ایمان بی ایقان نبود محل ارادت ظن نباشد سوال
در ایراد لفظ ظن در محل ایقان نکته چیست بابی اختیار بر چه مبنی است جواب چون بر تقدیر ظن لقاء الله و
ظن رجوع سوی حسابگاه اگر خشوع و تیسیر استعانت بصبر و صلوة حاصل شود بر تقدیر علم بدان و ایقان آن بر
طریق اولی حاصل بود پس حصول خشوع بر تقدیر علم بحکم ملازمت بر وجه کنایت باشد باتفاق بلغا کنایت را
ابلغ از صریح دارند و تلویح را اولی از تصریح پندارند معنی اینست و استعانت کنید بصبر و صلوة هر آینه خصلت
بزرگست آسانی پذیرد مگر پرستندگانی آنکه یقین دارند بدین معنی که ایشان رسیدگان حسابگاه پروردگار خویش
اند و بدین معنی که ایشان بسوی ثواب و عقاب خویش بازگردنده اند و در دل ایشان این معنی جای گیرد و خاطر ایشان
بدین مضمون آرام پذیرد و تواند بود ضمیر انها برامور مذکوره از مامور بها و منهی عنها من قوله یا بنی اسرائیل اذکروا
الی قوله استعینوا بالصلوة عاید بود معنی چنین آید بدین معنی که این چیزها هر آینه بزرگ اند اگر آن اند بر خاشعان
که ایشان آنرا آسان دانند ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ تکرار تنبیه
و ندا برای اظهار و اهتمام و اعتنا ست چون تکرار یا ابت که در آیت یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی
عنک شیئا تا یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن فتکون للشیطان ولیا غرض از ایجمله و جمله یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی التی که بالا گذشته و پیش ازین رفته موعظت بنی اسرائیل است که هر دو جمله در غرض از یک قبیل
است از ینجهه فصل کرد بغیر عاطف آورد و در هر دو محل اطلاق بنی اسرائیل بر فرزندان بر وجه مجاز است و حافد
را پسر خواندن در چیز جوازست معنی اینست ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمت مرا آنکه انعام کرده ام بدان نعمت بر شما
اگر مراد از نعمت اینجا همانچه بالا گذشته است باشد یا بنی اسرائیل نعمتی التی انعمت علیکم مکرر برای تاکید بود و اگر اینجا
یاد کرده تکرار ندارند ذکر مکرر نه پندارند ﴿وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ عطفست بر نعمتی که مفعول
اذکروا است معنی اینست و بدین معنی که من فضیلت دادم شما را بر عالمیان و برتر کردانیدم از جهانیان و این خطاب
بنی اسرائیل را که حاضرند باعتبار اجداد ایشانست که مفضل بر عالمیان بودند و در زمانه خویش فاضل تر از جهانیان

می بودند و این چنانست که اولاد پادشاهانرا گویند که بشما پادشاهی داده اند یا اولاد دانشمندانرا گویند که مرتبه
دانشمندی در شما نهاده اند اگرچه در ایشان پادشاهی نبود و در ایشان دانشمندی نباشد اگر از عالمین همه عالم
مراد شود تفضیل ایشان در فضل جزئی باشد چنانچه فضل مریم بر نساء عالم در ولادت عیسی عم و چون فضل خضر عم
بر دانستن بعضی جزئیات بر موسی عم و اگر از عالمین جماعت کثیر و اهل زمان ایشان مراد باشد فضل کلی نیز ممکن
بود ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ﴾ تقبل بر صیغه مذکر و مونث خوانند معنی هر دو قراة یکی دانند روایت کرده اند که یهود خلاص خود
بشفاعت آباء خویش می جستند و یشفع لنا آباءنا الانبیاء میگفتند در رد ایشان این آیة نازل گشت و این نظم
بورود پیوست و اتقوا یوما ای عذاب یوم او هول یوم عطفست بر اذکروا شیئا مفعول به است مر لا تجزی و جمله
لا تجزی صفة است مر یوما و ضمیر محذوف است ای یوما لا تجزی فیه نفس عن نفس شیئا و معنی لا تجزی لا تقضی من
جزی الدین اذا قضاه یعنی لا تقضی نفس عن نفس شیئا مما علیها من الحقوق یا شیئا مصدر است ای لا تقضی شیئا من
القضاء یا لا تجزی بمعنی لا تنفع من جری زید عن عمرو یا بمعنی نفعه باشد ای لا ینفع نفس شیئا من النفع یا بمعنی لا تکفی
من جزاه ای کفاه من نفسه مهمته بود ای لا تکفی نفس نفسا شیئا من مهماتها او شیئا من الکفایة و لا یقبل عطفست
بر لا تجزی ای لا یقبل من اجل النفس الکافرة شفاعة شافع جمله و لا یؤخذ منها عدل عطفست بر لا یقبل منها
شفاعة ای لا یؤخذ من النفس الکافرة فدیة او بدل جمله و لا هم ینصرون عطفست بر لا یؤخذ منها عدل الی لا یسند
الیه بحرف نفی موجب تخصیص نفی است بدو معنی اینست و بپرهیزید عذاب یا هول روزی را که قضا نکند
وادا نماید هیچ نفسی از قبل هیچ نفسی چیزی از حقوق یا چیزی از قضا یا گویند هیچ نفسی را چیزی از کفایت
یا چیزی از مهمات کفایت نکند و از بهر نفسی کافره هیچ شفاعتی مقبول بود چنانچه شفاعت در حق مومنان
بر حکم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی مقبول شود و از نفسی کافره فدائی که بدان خلاص بود گرفته نشود و هیچ
بارد مقبول نگردد و هم ایشانند که یاری داده نشوند و بیاری دادن کسی از عذاب نرهند نفی منصوریت
مخصوص بکافران است مقصور بر ایشانست مومنان منصور اند دشمنان ایشان کما جاء فی کتاب رب
العالمین و کان حقا علینا نصر المومنین ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ
يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ اذ متعلق است
باذکروا محذوف و این عطفست بر اذکروا سابق و جمله یسومونکم حال است از کم که مفعول نجینا است
رابطه ضمیر مفعول است یا حال از آل فرعون رابط ضمیر فاعل است یا مستانفه است در جواب ماذا یفعلون
و سوء العذاب ای قبیح العذاب اضافه صفت سوء موصوف است از باب کریم الخطاب جمله یذبحون ابناکم
با معطوف خویش بدل است از یسومونکم یا بیان است یا حالی دیگر است و این نیز حکایت حال ماضیه است
چنانچه بالا گذشته و همچنین یستحیون نساءکم یا مستانفه است در جواب ماذا یصنعون من ربکم عظیم
صفة اندر بلاء و بلاء مرفوع بابتداست فی ذلکم ظرف مستقر خبر مبتدا است جمله تذییل است معنی اینست
و یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی آنکه رهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از گروه فرعون که دنبال شما کرده بودند
درین حال که بشما عذاب سخت و درشت می رسانیدند پسران شما را ذبح میکردند و دختران شما را زنده می داشتند
و برای خدمت کردن می آوردند و در کشتن پسران از پروردگار شما بلائی است پس عظیم و در زنده داشتن
دختران برای خدمت ایشان ابتلائی است بغایت محکم سوال نساء زنان بالغه را گویند و اینجا بمعنی دختران
زاده شده می آرد اطلاق اسم نساء بر صغائر بچه وجه سایغ می دارد جواب اطلاق اسم نساء بر صغائر باعتبار
آنکه ایشان زنان خواهند شد بر وجه مجاز سایغ شد چه تسمیه چیزی باسم ما یؤول الیه همچو تسمیه عنب بخمر در انی
ارانی اعصر خمرا در کلام عرب آمده است در قصه آورده اند فرعون خواب دید که آتشی از بیت المقدس

خاست فرعون و گروه او را بسوخت و بنی اسرائیل سلامت گذاشت معبران را طلب کرد و دل را بر طلب تعبیر این
آورد و خاطر بر تحقیق او گماشت ایشان گفتند از بیت المقدس مردی پیدا شود که هلاک تو و گروه تو بسبب او باشد
فرمان داد هر پسری که در بنی اسرائیل زاده شود بکشند و دختران از برای خدمت زنده دارند تا گویند دوازده هزار
بچه را و بعضی گویند هفتاد بچه را کشتند تا آنکه خلق جمع شدند پیش او گفتند چون این مردمان بروند مردان دیگر
حاصل نشوند جهان خراب گیرد و عالم تباهی پذیرد فرمان داد که نوبت کنند در سالی بکشند و در سالی بگذارند
در سالی که نوبت ناکشتن بود هارون عم متولد گشته و در سالی که نوبت کشتن بود موسی عم بولادت پیوسته
بمجرد زادن مادر موسی را الهام شد تابوتی ساخت موسی عم را در تابوت کرد و در دریا انداخت تا سایند بسلامت
ماند و خدای او را بدو رسانید تابوت مذکور در زیر قصر فرعون گذشت از بالای قصر منظور نظر او گشت تابوت
تابوت را بردند موسی را از تابوت بیرون کردند زن او گفت این بنی اسرائیل نیست از جای دیگر آمده برای آنکه
او را فرزند سازیم از غیب پیدا شده ما که فرزند نداریم فرزند شود ما را و ترا روشنای چشم کرد در برخویش داشتند
فرزند ساختند برای او طلب دایه کردند مادر او را باسم دایگی آوردند وعدهٔ انا رادوه الیک بایفا پیوست و در
معنی اظهار کمال قدرت خدای تع نمودار گشت چندین هزار کودک را کشتند آنکس که هلاک فرعون و قوم او بسبب
او بود زنده داشتند کسی را که سبب هلاک او بود در یافت هم در خانهٔ او تربیت و پرورش یافت بیت
گر دشمن قویست نگهبان قوی تر است ٭ می باش معتصم بخداوند مستعان ٭ در زیر پای پیل سر مور گر ضعیف
از دست کیری کرمش ماند در امان ٭ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ٭ واذ فرقنا عطف است بر واذ نجیناکم متعلق است بفرقنا تعلق سببیت و توان بسبب لی
بمعنی آلت اعتبار کند با را برای استعانت گویند سبب مجازی بود و این آیة معارض آن اضرب بعصاک البحر فانفلق
نشود فانجیناکم عطف است بر فرقنا و اغرقنا عطف است بر انجیناکم وانتم تنظرون حالات معنی اینست
و بسبب شما دریا را جدا جدا کردیم و راهها پیدا آوردیم تا شما گذشتید و از شر فرعون و لشکر او نجات یافتید
و فرعون و لشکر او را غرق گردانیدیم و از زه آب با تش دوزخ رسانیدیم و حال اینست که شما می دیدید و بر
و بر حال ایشان نظر میکردید بیت فرعون که شد آب آتش ره آتش شد ٭ بس خاک بسر باد ش زبن سرکشی و طغیان
و قصه آنچنان بود که قوم فرعون تلف کردن بنی اسرائیل جستند و سران و بزرگان ایشان جمع شده بر فرعون
را گفتند بنی اسرائیل را برای چه میگذاری و بسبب چه زنده میداری از ایشان ظهور فساد خواهد بود و تباهی
روی خواهد نمود موسی عم و ایشان این سخن شنیدند بغایت متعلق گشتند بر موسی عم مضمون واوحینا
الی موسی ان اسر بعبادی وحی آمد قوت در دل موسی عم و بنی اسرائیل درآمد بنی اسرائیل دختران را که در خانهای
قبطیان بودند بدین اسم که فردا روز عاشوراست و روز اجتماع عشائر و اقرباست طلب کردند دختران
مذکور که در خانهٔ ایشان خدمت داشتند زینهای ایشان عاریت خواستند و بدین بهانه زینهای بسیار
قبض کردند و همه در خانهای پدران خویش آوردند ششصد و بیست هزار مرد بنی اسرائیل از مبارزان بیرون
آمدند و از کید فرعون روی بفرار نهادند هیچ ساله و فرود تر آن شصت ساله و بالاتر آن در شمار نبود و عدد
نسوان و اطفال از غایت کثرت بشمار می نمود قبطیان اجتماع ایشان را اجتماع برای روز عاشورا دانستند
و بر خبر گریختن ایشان مطلع گشتن نتوانستند با همه از خرد و بزرگ با توابع و لواحق بیرون آمدند و زینهای
قبطیان که عاریت ستده بودند با خود آوردند سوال ایشان مستامن بودند و با قبطیان مسالمت مینمودند
و مستامن اموال حربیان بردن نشاید و اینچنین معامله نباید جواب تواند بود که گویند ایشان مستامن نبودند
چه بر صورت اسیران می نمودند که جفاء ایشان میکشیدند و رنج و عناء ایشان می دیدند چه بر حسب عادت
امان دهند بر مستامن جفا نکنند و رنج و عنا نیفکنند اسیران اگر ظفر یابند و مال حربی را دریابند چنانچه

دانند و توانند و بهر حیله و تدبیری که دست دهد اگرچه بگدائی و دزدی باشد بستانند اگر مستامن بودندی این
کار بضرورت اقدام نمودند که اگر در وقت گریختن مشغول بعاریت شوند گرفتار ایشان گردند و در تلف
افتند فرعون شنید که بنی اسرائیل بیرون آمدند و در فرار و گریز شدند دانست که بیشتر دریاست گریختن
نتوانند لاجرم در کرانه آن ایستاده مانند باد چون لشکرها بشتابیم ایشان را بر وی در یابیم لشکر خود را گرد
آورد و در تعاقب ایشان سواری کرد چون نظر بنی اسرائیل بر لشکر افتاد در دلهای ایشان خوف و خشیت افتاد گفتند
ای موسی عم فرعون با لشکر کفار شتافت ظاهر آنست که ما را دریافت موسی گفت خدای تع وعده کرده است
او در یافتن نتواند و مرا و شما را هیچ آفتی نرساند چون بکرانه دریا رسیدند خود را عاجز از عبور دیدند موسی عم
را فرمان شد عصا بر دریا زن موسی عم عصا بر دریا زد بنی اسرائیل دوازده سبط بودند برای دوازده سبط
دوازده راه پیدا شد هر سبطی در راهی درآمد در سبطی که موسی عم بود او را گفتند ما چگونه رفتن توانیم حال گروه
خویش نمی دانیم موسی عم باز عصا زد روزنها پیدا آمد بعضی مر بعضی را دیدن گرفتند تا که همه از دریا بیرون آمدند
فرعون چون دید که بنی اسرائیل سلامت می روند و در آب غرق نمی شوند گفت دریا مرا راه داده است و بطاعت
من گردن نهاده است با آن لشکر در دریا آمدن متامل بود اسب سرکش داشت در دریا آمدن جراتی نمی
نمود جبرئیل عم بر اسبی بر صورت مادیان سوار شد پیش اسب فرعون گذشت اسب او سرکشی کرد چنانچه
فرعون از داشتن آن بی طاقت گشت در دریا درآمد لشکر او برابر او درآمدند و از این حال متحیر شدند تا آنکه
موسی عم با همه لشکر بیرون آمدند و لشکر فرعون تمام در آب درآمد آب دریا باز بیکدیگر پیوست فرعون و
لشکر او همه غرق گشت بنی اسرائیل از فرعون ترس داشتند و از غرق شدن او تردد را بر دل می گماشتند موسی عم
دعا کرد تا دریا ایشان را بیرون انداخت و تخصیص فرعون در نظر ایشان مرئی شد در حکایت آورده اند
عورتی آخر شب برای طلب آب رخ بدریا نهاد دست در لب انداخت ریش فرعون که مرصع بجواهر کرده
بود در دست آن عورت افتاد مویها از بیخ بر می کند و جواهر از ریش بیرون می آورد گفته اند همین زن
در کوشک فرعون بمزدوری خشت می برد مزدوری نیافته بود دعا آن میخورد آواز داد خدای عم اجر که در کوشک
وی افتاد این حکایت میان خلق آشکارا گشت غرق شدن او بعلم مردمان پیوست چه مرصع بجواهر ریش فرعون
بود غیر او بدین صفت کسی نمی نمود درین قصه اشارتیست که عاقبت ظالم نگونساریست و عاقبت مظلوم رستگاری
وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ٭ وعدنا بر صیغه ماضی
معروف از باب ضرب و از باب مفاعله بخوانند معنی بر حسب آن دانند واذ واعدنا عطف است بر واذ فرقنا
موسی مفعول اولست اربعین لیلة مفعول دوم است یا ظرفست در هر دو صیغه و جز این دو وجه غیر محتمل است
و این هر دو وجه مشکل است زیرا که وعده در چهل شب نبود تا ظرف شود و زمان مذکور موعود نیست
تا مفعول بود مگر آنکه مفعول واعدنا را مضاف سوی اربعین لیلة تقدیر کنند کلام بتقدیر واعدنا موسی
معاملة اربعین لیلة گویند اربعین لیلة بحذف مضاف و اقامت مضاف الیه مقام او مفعول دوم بود
و یا ظرف بتضمین اوفینا گویند معنی و اوفینا الوعد فی اربعین لیلة چو نیند سوال ایفاء وعده در چهل
شب نبود که بعد از انقضاء آن روی نموده جواب ظرفیت بحذف مضاف بتقدیر و اوفینا فی انقضاء
اربعین لیلة بود یا بر وجه مجاز باعتبار قرب مجاورت باشد ثم اتخذتم العجل عطف است بر واعدنا العجل
مفعول اولست و مفعول دوم محذوفست ای اتخذتم العجل معبودا من بعده ظرفست مر اتخذتم وانتم ظالمون
حالست معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن هنگام که وعده کردیم ما با موسی عم معامله چهل شب
را یا گویند وعده کردیم و وعده را در هنگام انصرام چهل شب بایفا آوردیم پس شما گوساله را اله گرفتند
و معبود خویش ساختید و حال اینست که شما درین کار ستمکارانید و از حد تجاوز کنند کاینده عبادت

در غیر محل می آرید و غیر آله حق را آله می پندارید در میقات ذکر چهل شب که روز را در بیان نیاورد زیرا که
در عرب تاریخ بشبهاست لفظ ایشان در تواریخ بعشر خلون و بعشر بقین من شهر کذاست و چهل شب مذکور
که معامله مسطور دران روی نمود لیالی ذی القعده بتمام و عشر ذی الحجه بود روایت کرده اند چون فرعون
غرق شد بنی اسرائیل نجات یافتند در مصر آمدند برای عمل کتابی نداشتند موسی عم بمناجات رو آورد خدای
با او وعده دادن کتاب کرد و کوه طور را میعاد کردانید مدت ماندن او در کوه از سی شب تا چهل شب
رسانید موسی در کوه جای ساخت و هارون برادر خود را میان قوم خلیفه گذاشت تا مدت مذکور در کوه بود
وعده دادن کتاب را انتظاری نمود قومی موسی با ضلال سامری لغزیدند در غیب موسی عم کوساله را پرستیدند سامری
در اصل از کوساله پرستان بود پیش موسی عم بنفاق بدین اسلام اعتراف نمود در مدت غیبت موسی عم
فرصت یافت سوی اضلال بنی اسرائیل شتافت سامری مذکور در کار زرگری دستی داشت دل بر ساختن
کوساله از زرهای قبطیان گماشت در روز غرق شدن فرعون اسپی که جبرئیل عم بران سوار بود محل رسیدن
سم او در نظر آورد عجبی از عجایب معاینه کرد هر جا که سم او رسید سبزه و تر و تازه می دمید گفت درین خاک
شانی می نماید شاید در احیاء اموات کار آید مقداری خاک از محل رسیدن آن برداشت و آنرا بمحافظت
تمام با خویش داشت چون بست روز از وعده موسی عم گذشت و خبری از موسی عم بوصول نپیوست
سامری زرها که بنی اسرائیل از قبطیان بعاریت آورده بودند گداخت صورت کوساله ساخته مقداری
ازان خاک در روی انداخت کوساله آواز کرد بر ایشان فتنه پدید آورد بعضی گویند شیطان دران کوساله
در آمد آواز انی انا ربکم الاعلی فاعبدون بر آمد ایشان شنیدند پرستش او را گزیدند سامری بدین حیله
ایشانرا گمراه کرد و بکوساله پرستی آوردند و نه سبط که چهار صد هزار و هفتاد و پنج هزار مرد باشند کوساله
پرستیدند و دو نیم سبط که صد و بست و پنج هزار مرد باشند منتظر موسی عم ماندند و بعضی گویند همه
کوساله پرستیدند مگر دوازده هزار خدای پرست ماندند و کوساله پرستی نپسندیدند هرون عم بایشان
میگفت و در نصیحت یا قوم انما فتنتم به می سفت یعنی این کوساله در شان شما فتنه شده است برای شما
بلای پیدا آمده است به تحقیق که پروردگار شما رحمانست و بکردار شما مهربانست متابعت من کنید و اطاعت
من ورزید ایشان گفتند تا آنکه موسی عم بیاید ما درین کار خواهیم بود و درین عمل ملازمت خواهیم نمود بعد
تمام شدن چهل شب موسی عم سوی ایشان مراجعت کرد و الواح توریت برابر خویش آورد از هارون برادر
خویش رنجید و قوم را ملامت کرد و بکوهید توبه کردند و عذر آوردند باقی قصه ان شاء الله در سوره اعراف
و طه گفته آید و بیان آن بتشریح و توضیح روی نماید ۝ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
ثم عفونا عنکم عطف است بر جمله محذوفه ای فتابوا ثم عفونا چه کفر صالح برای عفو نبود بغیر توبه اسلام بعفو
من بعد ذلک متعلق است بعفونا لعلکم تشکرون بمعنی لکی تشکرون متعلق است بعفونا معنی اینست
پس بعد توبه شما این جریمه را عفو کردیم و این خطیه را بغفران آوردیم تا شما شکر آرید و دل را بر ایمان و توحید
ثابت دارید ۝ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ عطف بر اذ واعدنا
موسی مفعول اول الکتاب مفعول دوم است و الفرقان عطف است بر الکتاب لعلکم تهتدون بیان
علت غائی ایتاء کتاب و فرقان است و علت غائی مذکور با جمله معانی فرقان که ذکر کرده شده بترتیب
و تعلق شایانست تطبیق او با معنی جدا شدن بنی اسرائیل از کافران در غایت انجام است و همچنین
سائر معانی را تعلق با هتدا است معنی اینست و یاد کنید هنگامی که موسی عم را کتاب و فرقان دادیم و نزلی
جامع میان کتاب بودن و فرق میان حق و باطل نمودن فرستادیم تا شما راه راست گیرید و اهتدا پذیرید
و نظیر او آنست که گویند لقیت اللیث و الغیث ای لقیت الرجل الذی هو جواد کالغیث شجاع کاللیث

و بعضی کتاب عبارت از توریت دارند و فرقان صحیفه دیگر از صحایف که بود پنداشتند و نزدیک بعضی از کتاب
توریت و صحف چنانچه در آیه دیگر آمده صحف ابرهیم و موسی مراد بود و از فرقان معجزات موسی عم که فارق است میان حق
و باطل چون عصا و ید بیضاء و غیر آن مراد باشد و بعضی فرقانرا بمعنی جدا شدن آب دریا بعضی از بعضی از برای
گذشتن موسی عم و قوم او گویند و بعضی از فرقان معنی جدا شدن بنی اسرائیل از قبطیان و خلاص یافتن از کید و ظلم
ایشان جویند و آنکه در تفسیر امام زاهد کتاب را بتوریت و فرقانرا بقرآن بیان کرده و تقدیر کلام و اذ آتینا موسی
الکتاب و محمدا الفرقان آورده این تاویل بعید است بر حکم قاعده عربیه بعید است چه یاد کردن امر گذشته را
باشد در امری که حاضر است سایغ نبود ۝ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ
الْعِجْلَ ۝ و اذ قال عطف است بر و اذ آتینا موسی الکتاب جمله انکم ظلمتم انفسکم مفعول قال است یا قوم جمله ندائیه
برای تنبیه مقال است مقصود ازین جمله شکایات از ظلم کوساله پرستانست تاکید جمله از جهة آنست که ایشان در
مضمون جمله انکار داشتند عبادت عجل را ظلمی پنداشتند اتخاذ مصدر است مضاف سوی فاعل العجل مفعول
اولست مفعول دوم محذوفست ای باتخاذکم العجل الها معنی اینست یاد کنید آنگاه که موسی عم سرزنش قوم
خود جست و بدین عبارت مر قوم خود را گفت ای گروه من بدرستی که شما ظلم کردید و بدین کوساله را که
گرفتید معبود خود ساختید و به پرستش او پرداختید و شک نیست که این ظلم محض بود و درین کار وضع الشی فی
غیر محله سویدا می نمود کوساله که سامری بدیدن ایشان از زرهای ایشان راست کند و برای آواز کردن او
خاکی از نرم اسپی که مشتمل بر خاصیتی باشد در و افکند هر چند که از و آوازی آید و بعمل دست او صورت
حیاتی نماید و خارق عادتی عجیب بود و متضمن شانی غریب باشد چون بفعل کسی حصول پذیرد و بعمل دستی وجود
گیرد او را با الوهیت چه ملازمت بود و با معبودیت چه مناسبت باشد اهل خرد آنکه گرفتن این چنین مخلوق
را نجا و از حد خوانند و معبود ساختن اینچنین مصنوعی را وضع الشیء فی غیر محله خوانند ۝ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ
فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ۝ بارئکم بهمزه مکسوره و ساکنه و قلب همزه ساکنه بیا خوانند معنی هر سه قراءة یکی دانند
فا سببیه است الی بارئکم متعلق است بتوبوا و جمله مسبب جمله سابقه است فاقتلوا عطفست بر فتوبوا معنی اینست
چون شما بر نفس خویش ظلم کردید و اینچنین جریمه عظیمه آوردید توبه کنید و دم ندامت زنید و بآفریدگار خویش
باز گردید و شرط توبه بجا آرید و در توبه شما نفسهای خویش بکشید و بدین طریق خود را ازین جریمه بکشید در ان
روز قتل نفس توبه یا شرط صحت توبه بود از آن جهة ایشانرا در هنگام توبه قتل نفس فرمود در حق امت پیغامبر
ما عم کرم شده که توبه بندم از گذشته بر عدم آن در آینده کافی آمده فاقتلوا برای تفسیر توبه بود یا برای تعقیب
باشد اگر برای تفسیر باشد توبه عبارت از نفس بود اگر برای تعقیب دارند قتل را متمم و متمم توبه پندارند
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ ۝ ذا اسم اشارتست لام زائده کم حرف خطابست مرفوع
المحل بر ابتدا است خیر لکم خبر مبتدا است عند بارئکم ظرفست مر خیر یا ظرفست مر لکم ای خیر حصل لکم عند بارئکم
و جمله معترضه است برای تحریض بر توبه کردن و از گناه باز گشتن معنی اینست ای مخاطبان یعنی توبه و قتل
نفس در توبه بهتر است نزد آفریدگار شما و بهتر است در علم پروردگار جل و علا از زنده ماندن در دنیا با
نوید عذاب در آخرت ۝ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ فا فصیحه است جمله معطوفه
است بر جمله محذوفه ای فعلتم ما امرتم به فتاب علیکم و جمله محذوفه معطوفه است بر قال موسی لقومه یا ظلمتم انفسکم
چه اگر عطف بر ظلمتم باشد مقول موسی بود و این مقول موسی نیست چون این جمله عطف بر قال موسی لقومه باشد
از باب التفات از غیبت سوی خطاب بود چه قوم در جمله فصل است التواب ان را خبر است الرحیم خبر
دیگر است و چون جمله انه هو التواب الرحیم کنایت است از جمله انه یتوب علیهم و یرحمهم و جمله فتاب علیهم طرح است
بر مضمون جمله مذکوره بمعنی عنه مسطور از جهة تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرده جمله را

رابروجه تذییل موکد آورد معنی اینست پس آنچه شما فرموده شده بود بعد از توبه وقتل نفس بجا آوردید پس خدای تم
شما را در معرض لطف وکرم آورد اگرچه جریمه عظیمه بود برأفت ورحمت توبه شما قبول کرد بدرستی که خدای تم توبه قبول
کننده است وبرحمت خویش گناهان بندگان بخشنده روایت کرده اند که چون موسی عم باز گشت وبقوم خویش
پیوست ملاحظه نمود که بیشتری گوساله پرست شده اند وبعضی خداپرست مانده اند چنانچه گذشت وذکر آن بالا رفت
قوم را ملامت کرد وبراختیار والتزام توبه آورد وبعضی گویند که هفتاد تن که برابر موسی عم در کوه رفته بودند ایشانرا
فرمود که تیغها برگیرند گوساله پرستانرا بکشند واین صحیح نیست زیرا که هفتاد تن نیز لن نؤمن لك حتی نری الله
جهرة گفتند واز دین اسلام مرتد گشتند یعنی ایشان گفته بودند هرگز ما بتو ایمان نیاریم تا خدای تم را آشکارا نه بینیم
وحسن بصری گوید که گوساله پرستان وغیر گوساله پرستانرا دو صف کردند غیر گوساله پرستان را از جهت
گوساله پرستی میکشتند ومیگفتند که چرا گوساله پرستیدید وگوساله پرستان غیر گوساله پرستانرا می کشتند ومی گفتند
که چرا ما را از گوساله پرستی باز نداشتید وچرا نهی منکر نکردید وصحیح قول ابن عباس است وآن آنست که غیر گوساله
پرستانرا فرمان شد که تیغها را برکشید وگوساله پرستانرا بکشید وبر گوساله پرستان فرمان شد که پیش درهای خود
بحوض ورزه بیرون آید وبروجه احتبا بنشینید یعنی زانوها را استاده کنید پشت را با زانو به بندید وروبزانو
بدارید زخم تیغ بپذیرید سر برمگیرید وزانو مگشائید وتن مجنبانید وبدست وپا تیغ رد مکنید ودر توبه خود خلل
میفگنید هر که چیزی ازین شرائط عدول کند توبه او قبول نشود گفته اند هارون عم بر گوساله پرستان رخ آورد
با جماعت خداپرستان آمد برایشان ندا کرد یا معاشر بنی اسرائیل ان اخوانکم اتوکم شاهرین سیوفهم یریدون
قتلکم فاتقوا الله واصبروا ای گروه بنی اسرائیل بدرستی که برادران شما با تیغها کشیده آمده اند بفرمان خدای تم
آمده اند قاصد کشتن شما شده اند از خدای تم بترسید وبر کشتن صبر کنید ودست وپا مجنبانید وروی مگردانید
تا توبه شما قبول شود وجرم شما برود خداپرستان در کشتن گوساله پرستان شدند از بامداد تا صباح شبانگاه
می کشتند هفتاد ونه هزار تن کشته شدند زنان وبچگان پیش موسی عم بفریاد آمدند که خدای تم رحمت کند از
بنی اسرائیل نام مرد بیشان نماند موسی عم سر برهنه کرد ودر دعا شد فرمان آمد که کشتگان وناکشتگان قبول کردم
وکشته شدگانرا در مرتبه شهادت آوردیم سوال فاقتلوا انفسکم موجب آنست که ایشان خود را خود بکشند وهمه
قاتلان نفس خویش کردند چنانچه بعضی همین معنی گفته اند وبظاهر آیه رفته اند روایت مذکور وقصه مسطور این
مضمون بود وظاهر آیه را مخالف شود جواب بدلالت ثبوت قصه حقیقت مراد ندارند کلام محمول بر اسناد مجازی
بروجه تسبیب نهادند چه هر یکی منقاد بکشتن خویش شود سبب کشتن خویش بود ای لیقتل القاتلون انفسکم
بانقیادیکم القتل یا ان انفسکم اخوانکم مراد شود معنی چنین بود اقتلوا اخوانکم الذین هم کانفسکم یعنی برادران
شما را که همچو نفسهاء شما اند بکشید ودر کشتن ایشان مهربانی مکنید بد معنی اقتلوا انفسکم امر گوساله پرستان
بقتل بعضی مر بعضی را بود ومطالبه ایشان بکشتن یکدیگر باشند ۵ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ
نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ۵ واذ قلتم عطف است بر واذ قال
موسی بحذف مضاف یعنی قال اجدادکم لك متعلق است بلن نؤمن حتی نری الله غایت است مر لن نؤمن
یا موسی تا آخر مفعول قال است الصاعقة فاعل است مر اخذتکم مفعول است جمله فاخذتکم الصاعقة
عطف است بر قلتم جمله وانتم تنظرون حال است معنی اینست ویاد کنید بنی اسرائیل آن هنگام که گفتند شما یعنی
اجداد شما موسی عم را ای موسی عم هرگز ترا تصدیق نکنیم تا خدای تم را آشکارا نه بینیم پس این کفار آتش آسمانی گرفت
وحیات شما فنا وزوال پذیرفت وشما یعنی اجداد شما می دیدید وآمدن صاعقه مشاهده میکردید بعضی گویند
گویندگان این سخن همان هفتاد تن بودند که با موسی عم در رفتن کوه مرافقت نمودند وبعضی گویند گویندگان ده
هزار مرد بودند که بی ادبی در سخن کردند با آتش آسمانی سوخته شدند معتزله بدین آیه تمسک کردند که خواهندگان

رویة

رویة خداء تم سوخته گشتند دلیل بدین کنند که محال طلبی کرده بودند از جهت آن بفنا وهلاک برسیدند جواب
آنست که ایشان رویت خداء تم را که جایز است محال داشتند وبزعم خویش ایمانرا معلق بمحال بنداشتند از جهت
ایشانرا آتش آسمان رسید وهمه را هلاک کردانیده ۵ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
کم مفعول بعثنا است من بعد موتکم متعلق است ببعثنا جمله عطف است بر اخذتکم الصاعقة من بعد
موتکم تکمیل بود برای دفع وهم آنکه از بعث فرستادن برای کاری مراد شود لعلکم تشکرون یعنی لکی تشکروا علت
غائی بعث مذکور است وثمره از ثمرات زنده گشتن مسطور است معنی اینست پس برانگیختیم اجداد شما
را بعد از مردن اجداد شما تا شما شاکر باشید شکر احسان خدای بگذارید وبسپاس نعمت حیات روآرید روایة
کرده اند چون ایشانرا صاعقه زد موسی عم دعا کرد که ای بار خدای بنی اسرائیل را بچه نوع رد خواهیم نمود میان
ایشان بچه وجه خواهیم بود رؤساء ایشانرا برابر آوردم وبا ایشان فرود آمدن کتاب وعده کردم وایشان
اینجا هلاک گشتند وبزوال وفنا پیوستند دعاء موسی عم باجابت پیوست حیات ایشان باز گشت
وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ ۵ الغمام مفعول ظللنا است
علیکم متعلق است بظللنا المن مفعول انزلنا است علیکم متعلق است بانزلنا وجمله وظللنا عطف است
بر قلتم وانزلنا عطف است بر وظللنا ای واذ ظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن الی آخره معنی اینست
ویاد کنید چون سایبان کردیم ما بر شما در تیه ابری را که بر شما سایه آرد وگرمی آفتاب را باز دارد وفرود آوردیم
بر شما نعمت من وسلوی من بعضی گویند شهد است وبعضی گویند ترانگبین است وبعضی گویند نان میده
سپید است وبعضی گویند نعمتی دیگر بود که ایشانرا بفضل ربانی وفیض یزدانی از غیب روزی نمود وسلوی
پرنده مشابه بکبک می نمود وبعضی گویند پرنده همچو کبوتر فربه بود باد آنرا ذبح کردی وپاک کرده پیش ایشان
آوردی یعنی خدای تم باد را قوت داده بود که آنرا ذبح کند وپرها دور کرداند وشکم بشکافد وآنچه درون
آنست بیرون اندازد وآفتاب آنرا بریان سازد وعامه مفسران بر آن اند که جانوران مذکور زنده پیدا می شدند
ونزدیک ایشان می آمدند ایشان بقدر حاجت خویش میگرفتند ودر کار می بستند واگر زیادت از یک روز
می داشتند گنده شدی واز گوشت آن بوی زشت آمدی وگنده شدن گوشت پیش از آن نبود حدوث
گنده شدن گوشت از آن روز روی نمود روایت کرده اند جامهاء ایشان کهنه نشدی ودریم نگرفتی وناخن
وموی ایشان دراز نگشتی وچنانچه در روز از آسمان من وسلوی فرود آمدی شب برای تاریکی عمودی از
نور پیدا شدی از قدرت او هر آنچه گوئی نه عجیب واز حکمت او هر آنچه بینی نه غریب ۵ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ ۵ ما رزقناکم مفعول کلوا است من طیبات متعلق است بکلوا اینجا قلنا مضمر است
ای قلنا لهم کلوا وجمله مستانفه است چنانچه که کسی گفت فماذا قال الله لهم حین انزل المن والسلوی فقیل قلنا لهم
کلوا من طیبات ما رزقناکم یا قائلین تقدیر کنند وحال از ضمیر انزلنا دارند معنی اینست گفتیم مر ایشانرا
یا فرستادیم در حالی که گوینده بودیم بخورید از طیبات آنچه شما را روزی کرده ایم وبرای خوردن شما فرود آورده
ایم یعنی اشیائی که در شرع پاک وپاکیزه است از آسیب بزه کاری ودر طبع بدی وبیزار از آشوب زیانکاری
نه بزه کاری آرد نه بیماری کارد روایت کرده اند چون بنی اسرائیل از دریا گذشت فرعون با لشکر خویش غرق
گشت موسی عم ظفر یافت بمیعاد یافتن کتاب شتافت قوم او در مدت غیبت بمتابعت سامری پیوستند
وباغواء او گوساله پرست شدند موسی عم آمد وایشانرا در توبه وپشیمانی آورد وامر بقتل نفسهاء ایشان کرد
چنانچه مامور بودند توبه کردند وبامر خداء انقیاد آوردند خدای تم جریمه ایشان در حیز عفو آورد وتوبه
ایشان قبول کرد وبعد از آن مامور بغزاء قریه جباران گشت چون آنجا رسید ضعف لشکر موسی عم ووقت
جباران بشاهده پیوست گفتند ای موسی عم اینجا جبارانند کوهها را از بیخ برکنند وبر لشکرها افکنند

نوانند تا این جباران در دیه اند ما در نیاییم و با ایشان صورت محاربه نمایم تو و برادر تو بروید ما همه اینجاییم
خلاصه ایشانرا در تیه و آن بیابانی است شش کروه در شش کروه بود چهل سال حبس کرد هر چند که سعی کردند
از آنجا بیرون نیاوردند تمام روز بنیت خلاص خود سیر میکردند شب همانجا که بودند می دیدند حینها رفت و شقی
بود گرمی آفتاب اثر خود می نمود مجموع دوابی که با ایشان بود کشتند و خوردند بگرسنگی و آفتاب مبتلا شدند
موسی دعا کرد بدعاء موسی ابر را بر ایشان سایبان گردانید و از جهت دفع گرسنگی من و سلوی رسانید چون
چهل سال شد از تیه خلاص یافتند مامور بدر آمدن قریه که امر بغزاء آن شده بود شدند نعمتهاء آن قریه بر ایشان
فراخ گشت و کار ایشان برفاهیت پیوست سوال در وظللنا علیکم الغمام ذکر قصه دیگر است و هر قصه از
قصص سابقه بکلمه اذ مصدر است این قصه مذکور را در ذیل قصه سابقه ذکر کرد بکلمه اذ در صدر این قصه چنانچه
در قصهاء دیگر آورده چرا نیاورد جواب قصه مذکور با قبول توبه بنی اسرائیل قریب العهد بود الحاق بدو کرده
سایغ بود و امر بدخول قریه بعد حادثه تیه و گذشتن چهل سال بود آنرا علیحده کرد و هم چون قصهاء دیگر مصدر
باذ آورد ۵ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۵ یعنی ما نقصونا فیما صنعوا
ولکن کانوا انفسهم ینقصون نا ضمیر منصوب مفعول ظلموا است و واو جمع فاعل او است ولکن کانوا انفسهم
یظلمون استدراک است و جمله عطف است بر جمله محذوف ای قلنا لهم کلوا من طیبات ما رزقناکم فاکلوا
وظلموا بالادخار و ما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون ما قلنا لهم کلوا فظلموا بکفران هذه النعم حیث
کرهوها و قالوا لن نصبر علی طعام واحد و ما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون معنی اینست و ستم نکردند
ایشان ما را در عصیان و بیفرمانی ایشان عظمت ما ای گرفت و جلال ما نقصانی نپذیرفت لکن در معاملات
ناشایسته خویش درجات نفسهاء خویش کم میکردند و مراتب خود را بنقصان و کمی می آوردند و در ذخیره کردن
گوشت گنده گشت و دماغ ایشان برایحه کریهه پیوست بواسطه کراهت علی و استبدال آن بادنی اهبطوا
مصرا فان لکم ما سألتم شنیدند و در حضیض وضربت علیهم الذلة والمسکنة وباؤا بغضب من الله رسیدند همه
زیانی و نقصانی بما بازگشت همه زیان و نقصان بدیشان پیوست ۵ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ
فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ۵ نغفر بصیغه متکلم و مضارع و اذ قلنا بصیغه مذکر و مونث خوانند و معنی آیت
بر حسب آن دانند و اذ قلنا عطف است بر اذ قلتم مجهول ای اذکروا اذ قلتم کذا و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة ادخلوا
تا آخر مقول قلنا است حیث شئتم ظرف است مر کلوا رغدا صفه مصدر محذوف است ای اکلا واسعا کثیرا جمله عطف
است بر ادخلوا الباب مفعول ادخلوا است سجدا جمع ساجد است چنانچه رکع جمع راکع حال است از فاعل ادخلوا
حطة خبر است محذوف المبتدا یا مبتدا است محذوف الخبر ای حاجتنا اذا امرنا حطة نغفر لکم مجزوم جواب
قولوا است بغیر فاء مجزوم شده جمله و سنزید المحسنین تذییل است چه در وعده زیادت تحقیق نیکی جنان — او حطة لنا
است معنی اینست ای بنی اسرائیل هنگام گفتن ما شما را یعنی اجداد شما را یاد کنید و درین قریه یعنی قریه اریحا
در آیید بعضی گویند این قریه مقامی بود که بناء بیت المقدس در زمین او روی نمود و آن قریه جباران است که پیش
از تیه مامور بغزاء آن شده بودند و ایشان بترس جباران بقیه قوم عاد اقدام بر غزو ایشان ننمودند از شومی آن
در تیه افتادند بعد چهل سال قریه مذکوره را گشادند و قصه تیه بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفت پس بخورید از ان
قریه نعمتی فراخ هر جا که خواهید و دران قریه از جهت شکر نعمت کردگار و تواضع و عظمت پروردگار سجده
کنان در آیید و بگویید حاجت ما کم کردن گناه هست یا بگویید کم کردن گناه ما را باد بیامرزیم یا آمرزیده
شود برای شما خطاهایی که از شما افتاده و در وجود باشد که بیفزاییم درجهاء نیکوکاران و مزید کنیم ثوابهاء ایشان
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا

یفسقون

يَفْسُقُونَ ۵ عطف است بر قلنا ای قلنا لهم هذه الاقوال فبدل الذین ظلموا و تبدیل متعلق بقول آخرین
است چنانچه گویند قال فلان اربع مسائل و خالفه فلان فی الاخیرة موصول با صله فاعل است مر بدل
قولا مفعول اول است و مفعول دوم که با باست محذوف است فبدل الذین ظلموا بالقول الذی قیل لهم قولا غیر
الذی قیل لهم فانزلنا عطف است بر بدل علی الذین متعلق است بانزلنا و رجزا مفعول است مر انزلنا
من السماء صفت مر رجزا ما در بما کانوا یفسقون مصدریه است و با متعلق است بانزلنا ای بکونهم
یفسقون یا موصوله است ای الذی کانوا یفسقون معنی اینست پس ظالمان بدل گفتاری که مر ایشانرا
گفته شده بود گفتاری دیگر آوردند و گفتار مامور به را بغیر آن بدل کردند چه مامور بودند بکلامی که
متضمن است مر توبه و استغفار و دال است بر تواضع و انکسار کلامی دیگر آوردند که مضمون از غیر این بود
و از وی وجهی دیگر روی نمود بعضی گفته اند که ایشان در طلب دنیا رفتند و بجاء حطة حنطة گفتند
گفتند پس فرود آوردیم مر ظالمان عذابی از آسمان بسبب بودن ایشان بی فرمانی کننده یا بکسی که بوده اند
بدان فاسق شدند روایت کرده اند که بر ایشان وبایی نازل شده که بیست و چهار هزار آدمی مردند
و بعضی گویند در وباء مذکور هفتاد هزار آدمی جان بملک الموت سپردند و بعضی گویند از جهت بیرونی
که کردند بکفر و فسق ایشان آتشی فرود آمد همه را سوخته گردانید و بسبب استهزاء و فسق ایشان ایشانرا
بهلاک و فنا رسانید ۵ وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ
اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا
تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۵ و اذ عطف است بر اذ سابق موسی فاعل استسقی است لقومه متعلق
است بر فقلنا اضرب عطف است بر استسقی بعصاک الحجر متعلق است باضرب اضرب بعصاک
الحجر مقول قلنا است و این نیز قصه عجیب است از قصها و تیه لشکر تیه دوازده سبط بودند هر سبطی پنجاه
هزار مرد بتشنگی مبتلا گشتند موسی علیه السلام استسقا کرد و برای ایشان سقی درخواست آورد حق سبحانه و تعالی
بنی اسرائیل را آن هنگام یاد دهانید آیه و اذ استسقی موسی الآیة بگوش ایشان رسانید ای اذکروا وقت
استسقاء موسی لقومه فانفجرت عطف است بر محذوف ای فقلنا اضرب فضرب زیرا که فا برای تعقیب و اصل
است و انفجار مذکور موصول بقول مسطور شود پس چاره نباشد که عطف است بر محذوف ای فضربه
بعصاه فانفجرت اثنتا عشر فاعل است مر انفجرت عینا تمیز است کل اناس فاعل است مر علم
مشربهم مفعول به است این جمله صفت اثنتا عشرة عینا است بحذف ضمیر ای قد علم کل اناس مشربهم
منها جار و مجرور یعنی من رزق الله متعلق است بکلوا و اشربوا و جمله و اشربوا عطف است بر کلوا و
کلام محمول است بر حذف قول ای فقلنا لهم کلوا و اشربوا جمله عطف است بر قد علم کل اناس مشربهم
فی الارض متعلق است بلا تعثوا مفسدین حالست جمله عطف است بر کلوا و اشربوا سوال عثی معنی
مبالغت در فساد بود ذکر مفسدین بعد او تکرار باشد جواب لا تعثوا را که صیغه فعل است مقید بزمانست
دال بر حدوث زمان دارند مفسدین را که صیغه اسم است مقید بزمان نیست دال بر ثبوت فساد
پندارند بدین اعتبار مفسدین تکرار نبود یعنی لا تحدثوا المبالغة فی الفساد حال کونکم ثابتین فی
الارض باشد معنی اینست یاد کنید هنگامی که آب خواست برای قوم خویش موسی ع پس گفتیم ما بزن
بعصاء خویش سنگ را پس بیرون آمد از و دوازده چشمه آب بر عدد دوازده سبط آب شیرین و گوارا
بدرستی که دانست هر جماعتی از آدمیان مشرب خویش از آب روان یعنی هر سبطی آبی را که در سمت
خویش روان یافت مشرب خویش دانست و سوی آن شتافت پس گفتیم ما ایشانرا میوهای و غلهایی که
ازین آب حاصل شود یا آنچه روزی کرده شده است شما را از من و سلوی بخورید و ازین آب شیرین

کواراکه بسوی هر سبطی بی شرکت غیری روان کرده ایم بیاشامید و در فساد مبالغت مکنید درین حال که شما
مفسدید و در سنگ مذکور اختلاف کرده اند بعضی گویند سنگ معین نبود لام او برای معهود ذهنی باشد که
اشارت سوی فرد غیر معین بود و بعضی گویند سنگی معین بود که از و چشمها آب روان می‌نمود لام برای معهود
خارجی دارند اشارت سوی همان سنگ معین پندارند و بعضی گویند آن سنگ را آدم ع از بهشت آورده
بود طول او ده گز نکز موسی ع مثل قامت موسی ع می‌نمود انبیا را وارثا عن وارث میراث رسید شعیب ع موسی ع را که
داماد او بود بخشید موسی ع او را با خود داشتی و بردن او برابر خود در سفر عظیم پنداشتی بعضی گویند آن سنگ را
موسی ع از طور آورده بود و بعضی گویند از قعر دریا در هنگام عبور بر گرفته بود و بعضی گویند بچون سر آدمی
و بعضی گویند بچون سر گاو و بعضی گویند بچون کره و بعضی گویند سنگی مربع یک گز در گز بود چهار جانب
او سه کان چشمه می‌نمود و استسقا سنتی از سنن مسلمانان متوارثه از پیغامبران اظهار عاجزی و زاری کردن
کیست کاری مناسب بند کیست روایت کرده اند که سلیمان ع باستسقا بیرون آمده مورچه را در دعا یافت
حصول غرض که از استسقا بود بدعاء او دریافت قوم خود را گفت ای قوم باز گردید شما بدعاء غیر خویش یعنی
بدعاء مورچه آب داده شدید موسی ع استسقا کرد سنگ بشکافت از سنگ آب یافت پیغامبر ما بالای
منبر استسقا کرد دعا اللهم غثنا مغیثا از دل بر زبان آورد وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ
وَاحِدٍ عطف است بر واذ استسقی ای واذکروا یا بنی اسرائیل واذ قلتم یا موسی الآیة جمله ندائیه با ما بعد
خویش مقول است مر قلتم علی طعام واحد متعلق است بلن نصبر **معنی اینست** ای بنی اسرائیل یاد آرید و
فراموش میارید چون شما در تیه من و سلوی یافتید و بعد تواتر این نعمت گفتید ما هرگز بر یک طعام صبر نکنیم
و بر یک جنس دم قناعت نزنیم **سوال** من و سلوی دو طعام بود یک طعام چرا گفتند و دو جنس را یک جنس چه
نوع خواندند **جواب** طعام مکرر را اگرچه الوان مختلف بود بی تبدیل و تغییر یک طعام گویند و بدین وحدت
اعتباری جویند جواب دیگر آنکه طعام با ادام اگرچه متضمن شود یک طعام باشد دو طعام نبود و در میان من
و سلوی نیز یکی طعام بود و دیگر ادام انضمام با ادام باشد نه تعدد طعام چنانچه گویند امروز نان و گوشت
خوردیم یا شیر یا برنج تناول کردیم فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا
وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا فا در فادع لنا سببیه است ربک مفعول است مر ادع یخرج جواب امر است
بغیر فا آمده بتقدیر ان شرطیه مجزوم شده الارض فاعل است مر تنبت من در مما تنبت الارض برای تبعیض
است ما موصول است تنبت الارض صله اوست عائد محذوف است مما تنبته الارض و من در من بقلها بیانیه
است جار و مجرور حال است از مما تنبت الارض و معطوفات دیگر معطوفست بر بقلها **معنی اینست** پس دعا
بکن و بخواه از پروردگار خویش بیرون آرد برای ما از آنچه زمین رویاند از تره و خیار و فوم یعنی گندم یا سیر
و عدس و پیاز تا ما را روزی کرداند اگر از فوم ها چنانچه بعضی از ائمه تفسیر کرده اند که سیر مراد بود از حبوب
و از توابع سیر و پیاز و خیار و تره ردات مطعومات که خواسته اند ظاهر باشد و اگر از فوم گندم مراد دارند
از حبوب اعلی است طعام ردی نیست لیکن خوردن نان گندم با بقل و قثا یا با عدس و پیاز نیز از اطعم ردیه
پندارند قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ این جمله مستانفه است چنانستی که سائل گفت
ماذا قال لهم موسی ع استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است ای ما کان ینبغی ان تفعلوا کذا و جمله مقول قال است
الذی موصول است جمله اسمیه یعنی هو ادنی صله موصول مذکور است موصول با صله مفعول اتستبدلون
است بالذی هو خیر متعلق است بتستبدلون **معنی اینست** گفت موسی ع ابدل میکنید یا میجوئید چیزی را که
کمتر است بدل چیزی که بهتر است و این متضمن نادانستن قدر نعمت و حظ مرتبه آن بود سبب استحقاق خوار کردن
و غضب باشد **سوال** ایشان ضم کردن این اطعم با من و سلوی خواستند بدل کردن این معنی استبدال بود و بدل

کردن نباشد **جواب** خواستن طعامی دیگر مستلزم طلب بدل کردن است چه کسی که طعام ادنی خود اعلی خوردن
نتواند شکم جز مقدار معهود تحمل نکند آدمی آنقدر طعامی که خورد باندازه آن از طعام دیگر باز ماند با وجود اعلی
کسی که دل بر ادنی افکند بر اندازه آن اعلی را با ادنی بدل کند اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ
بر طریق کلوا واشربوا محمول بر طریق فقلنا است ای فقلنا لهم اهبطوا مصرا و جمله فقلنا عطف است بر قال اتستبدلون
فان لکم تعلیل است بر هبوط دلیل است موصول با صله ان است لکم خبر ان ای فان لکم فیه ما سألتم من مطعومات
ادنی است امر بهبوط در مقامی بعد سالت طعام مسطور ملوح است بر نیل مطلوب در مقامی مذکور بتقدیم
ملوح جمله را موکد آوردن ان را که از ادات تاکید است استعمال کرد **معنی اینست** ازین مقام انتقال کنید و در مصر
فرود آیید زیرا که بدرستی که شما راست آنچه خواستید و بدل مطعومات اعلی مطعومات ادنی یافتید در محلی که
آن می‌روید بروید و مطعومات مذکوره بجوئید و تواند بود مراد ازین مصر مصر فرعون دارند و علم شهری
مخصوص پندارند بر تقدیر بودن او اسم مکان صرف با انتفاء دو سبب بود و تواند بود که مصر نکره باشد یعنی
مصری از امصار بود و این اوفق است با روایت دیگر مطابق است چه روایت کرده اند که ایشان از تیه در مصر
بر نرفتند بلکه بروایتی اکثر همانجا مردند و آنانکه زنده ماندند در بیت المقدس آمدند **سوال** هبوط فرود
آمدن سوی نشیبی باشد و بیرون آمدن از تیه بچه معنی بود **جواب** احتمال دارد که زمین تیه بلندتر از زمین مصر
بود یا انتقال از مرتبه طعام سماوی بحضیض طعام ارضی که هبوط معنوی است مراد باشد وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ
الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وضربت علیهم الذلة عطف است بر جمله فقلنا که در
اهبطوا مقدر است یا بر جمله فاهبطوا که بعد او مضمر است و باءوا عطف است بر ضربت و تنکیر غضب برای تفخیم
است بغضب متعلق است بقوله و باءوا من الله صفت است مر غضب بعضی این کلام را بمعنی صاروا احقاء
بغضب من الله دارند **معنی اینست** و نصب کرده شد بر ایشان خیمه خواری و مسکینی و این کنایتست
ازین که خواری بر ایشان بپوست و مسکینی محیط ایشان گشت ذلت و مسکنت را در معنی احاطت تشبیه
بخیمه کرد و اثبات ضرب و نصب بر وجه تخییل آورد بعضی گویند یکی از ذلت ایشان آنست که صاحب
شرع ایشان را اهل جزیه کردانید و گرفتن جزیه را از ایشان بر وجه خواری چنانچه در کتب فقه نوشته اند باداء آن
سایند و ایشان سزاوار غضبی شدند از خدای تعالی یا گویند ملتبس بغضبی شدند باز گشتند ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا
يَعْتَدُونَ ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است ان با اسم و خبر خویش مجرور باست جار و مجرور خبر مبتداست
و جمله تذییل است و یقتلون عطف است بر یکفرون بآیات الله که خبر کانوا است بغیر حق متعلق است
بیقتلون ذلک بآیاتی نیز مرفوع بر ابتدا است ما در بما عصوا مصدریه است ای بعصیانهم و کونهم معتدین
بما عصوا خبر مبتدا است و جمله تذییل بعد تذییل **معنی اینست** آن یعنی خواری و مسکینی و استحقاق غضب
بسبب آنست که ایشان بآیات خدای کفر ورزیدند و آیاتی که در توریت در صفت پیغامبر ص بود کردانیدند
و پیغامبران را بچو زکریا و یحیی بغیر حق کشتند و مرتکب اینچنین جریمه عظیم گشتند آن یعنی ذلت و غضب
بسبب عصیان و اعتداء است که مشتمل بر کفر و قتل انبیاء است و تواند بود که ذلک اشارت بر کفر و قتل باشد
یعنی کفر ایشان بسبب عصیان و اعتداء ایشانست و این جمله مستانفه بود بیان علت باشد یعنی غضب از جهة کفر
و قتل انبیا است کفر و قتل انبیا از جهة عصیان و اعتداء است چه عاصی بودن و بنا نمودن شومی عظیم
دارد و جرات بر جرمی بالاتر از آن پیدا آرد چنانچه گفته اند من تهاون بالادب عوقب بحرمان السنة و من
تهاون بالسنة عوقب بحرمان الفرائض و من تهاون بالفرائض عوقب بحرمان المعرفة نعوذ بالله من ذلک
سوال قتل انبیا که معصومند بحق نباشد در حق قتل بغیر حق چه فائده بود ذکر بغیر حق برای تشنیع قاتلان است **جواب**

وتقریع باحق بودن قتل ایشانست واین را در اصطلاح معانی تتمیم کویند وسوان یوتی بفضلة کنکتة سوی دفع
الایهام کما فی قول الله العلام ویطعمون الطعام علی حبه از اطعام الطعام وقت حاجة الیه اعظم شانا عند ربه
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۵ هادوا بمعنی یهود واست ای دخلوا فی الملة الیهودیة
ونصاری جمع نصران است چنانچه ندامی جمع ندمانست سموا نصاری لانهم نصروا المسیح وصابی ماخوذ است از
صبا ای مال وصابیان کروهی اند که از ملت یهودیه بیرون آمدند ومائل سوی عبادت کواکب شدند وبعضی
کویند سوی عبادت ملائکه شدند وبرقرات والصابئین بهمزه مهموز لام باشد مشتق از صبا ای خرج من دین
الی دین بود والذین آمنوا ومعطوفات او اسم ان است من آمن بالله والیوم الآخر اکر بدل از معطوفات بود نه
از الذین آمنوا فلهم اجرهم خبر ان باشد کلام بغیر حاجت تقدیری درست آید واکر من آمن بدل بعض از کل بود
یا مبتدا باشد فلهم اجرهم خبر بود مبتدا را با خبر خبر ان دادند برین تقدیر ان الذین آمنوا منافقان مراد شوند
ای الذین آمنوا نفاقا او بالسنتهم این وجه اختیار کشاف است وجه اول اختیار امام قفال است چون در آیة سابق
خواری کافران واستحقاق غضب عظیم در حق ایشان ذکر کرد ذکر ایشان برحکم ونضد ها یتبین الاشیاء ملوح
شد بذکر ضد ایشان از اهل اسلام وایمان تقدیر ملوح جمله را با تاکید وفصل آورد لا بمعنی لیس است خوف
اسم اوست علیهم خبر لاست جمله عطف است برجمله سابقه یعنی فلهم اجرهم یا حال است تقدیم مسند الیه برخبر فعلی
یا بلاء حرف نفی در جمله ولا هم یحزنون مفید تخصیص نفی است برطریق ما انا قلت هذا وما انا سعیت فی حاجتک
والجمله عطف است برجمله ولا خوف علیهم **معنی اینست** بدرستی آنکسانیکه ایمان آوردند وآن کسانیکه جهود
شدند وترسایان وصابیان یعنی ستاره پرستان هرکه از ایشان بخدای تعالی ایمان آرد وروز قیامت را که آمدنیست
تصدیق دارد پس مر ایشانراست اجر ایشان نزدیک پروردکار ایشان از مثوبات اسلام وایمانست خوفی
برایشان واز هیچ چیز نترسند ونیز ایشانند که اندوهکین نباشند وکافران اندوهکین بوند واز آن کردار
زشت خویش اندوه کنند ۵ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ ۵ واذ اخذنا
عطف است بر واذ قلتم یا موسی ای واذکروا یا بنی اسرائیل میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور **معنی اینست** ویاد کنید
ای بنی اسرائیل آن هنکام را که برعمل کردن بتوریت با شما میثاق کرفتیم وجبرئیل را به برداشتن کوه بالای شما
تا شما بپذیرید امر کردیم برین معنی رفع طور مقدم بر میثاق باشد وعطف بواو مقتضی ترتیب نبود اکر برین
وجه ورفعنا را حال کویند ودر حال مذکور بر نسبت عامل معنی مضی جویند تقدیر قد بود در تقدم رفع طور
بر میثاق صریح باشد واکر از عهد مذکور عهدیکه ایشان با موسی علیه السلام برای قبول کردن مضمون کتاب کرده بودند
دارند ورفع طور بعد با آوردن ایشان از ایفاء عهد مذکور برای الزام ایفاء آن عهد پندارند بدین وجه معنی
چنین کویند یاد کنید چون کرفتیم میثاق شما ای بنی اسرائیل که بکتابیکه بیاید عمل کنید ودم اطاعت او امر ونواهی او
زنید چون توریة آمد وحکم تکالیف شاقه دیدند وعمل نکردند واز انقیاد کردن ابا آوردند برای عهدیکه کرده
بودید جبرئیل را برفع طور بالای شما امر کردیم وبتخویف وترهیب شما را بر ایفاء عهد مذکور آوردیم **سوال**
قبول کردن کتاب داخل ایمان بود ورفع طور برای قبول کردن کتاب اکراه بر ایمان باشد برحکم لا اکراه فی
الدین اکراه بر ایمان منفی است رفع طور که متضمن اکراه ایمانست برچه مبنی است **جواب** در تفسیر آورده که
عنزدمی ومعاهد را اکراه بر ایمان سزد والجا بر اسلام شایان بود قتال وایعاد قتل ونهب با کفار که از بادشاه
است همه دانند که از باب اکراهست وآیة لا اکراه فی الدین بآیة قتال منسوخ شده وحرمت اکراه ذمیان ومعاهدان
بر دین از جهة حرمت نقض عهد وامر دعوتهم وما یبنون آمده با این که آیة اکراه فی الدین نفی اکراه از عبادت
است بدلیل آنکه بقول بعضی از مفسران از نفی اکراه معنی نهی که مخصوص بعباد بود مراد است چون امر برفع طور که

نقل

نقل خلاف تستا ول نفی مذکور در آیة ورفعنا فوقکم الطور بمعنی است در فعل کسی که هرچه کند حسن وحکمت بود چه
اشکال ودر کار کسی که صفتش لا یسئل عما یفعل باشد چه سوال [در حاشیه: جنست سوال مذکور هم] روایت کرده اند که کوه مذکور موازنه یک فرسنک
در یک فرسنک وبعضی کویند پنج فرسنک در پنج فرسنک بود ولشکر کاه ایشان هم برین مقدار زمین فرود آمده
بود وبعضی از کوه مذکور همان کوه که میعاد موسی علیه السلام برای نزول توریت بود مراد دارند وموضع مشرف شدن
او بتکریم وتکلیم پندارند وبعضی کویند طور بلغت سریانی کوه بود ولام در وی لام عهد ذهنی است برین وجه کوهی
از کوهها باشد وبعضی کوه مذکور کوهی از کوهها فلسطین که در کرانه دریا بود دارند واین وجه را از وجه
سابق پندارند ۵ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۵ موصول با صله
مفعول خذوا است بقوة متعلق با آتینا است جمله خذوا ما آتیناکم بقوة بیانست مر اخذنا میثاقکم را بتقدیر
قلنا ای قلنا لهم خذوا یا مستانفه است چنانچه کسی کوید میثاق چه بود آنرا بر وجه استیناف بیان فرمود
ما فیه مفعول اذکروا است وجمله واذکروا عطف است برخذوا لعلکم تتقون بمعنی لکی تتقوا بیان علت غائی
آتیناکم یا علت غائی اخذنا میثاقکم یا متعلق خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا است **معنی اینست** آنچه دادیم
شما را از کتاب بقوة بکیرید وتکالیف آنرا بدل وجان بپذیرید وآنچه در واست یاد دارید ودل را از برداشتن
آن نکاه دارید تا پرهیزکار شوید ومتقی کردید ۵ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۵ عطف است بر اخذنا
میثاقکم **معنی اینست** شما میثاق را قبول کردید پس بعد قبول روی کردانیدید در این آیة خطابات سابقه
وآتیه بصیغه جمع مر بنی اسرائیل راست ودر من بعد ذلک بکاف خطاب واحد خطاب کراست **جواب** خطاب
بکاف در من بعد ذلک بنحو خطابات سابقه وآتیه مر بنی اسرائیل راست وایراد صیغه واحد بعد تغییر بصیغه
جمع رواست وآنرا در اصطلاح علم معانی شبه التفات کویند ودلالت بر اتحاد وبودن این جماعت بنحو یکذات
جویند ۵ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۵ لولا امتناعی است
دلالت کند بر انتفاء خسران از جهة وجود فضل خدای تعالی ورحمت او پس این جمله دلالت بر وجود فضل کند
ووجود فضل ورحمت از ومفهوم شود فضل الله مبتدا است ورحمته عطف بر وست وخبر مبتدا یعنی
موجودان محذوفست لکنتم من الخاسرین جواب لولاست وجمله فلولا فضل الله معترضه است برای
بیان تحقق فضل وانتفاء خسران با تولی واعراض ایشان **معنی اینست** پس اکر نبودی فضل خدای بر شما
ورحمت او بعد از اعراض بدادن ایمان هر آینه می بودید شما از زیان زدکان مستحق خلود در نیران چه زیان
زدکی ازین بالاتر بود وکدام خسران ازین بیشتر باشد واین دلالت میکند برین که بر ایشان فضل خدای تعالی
شد وبدولت ایمان پیوستند وبکفر وکفران خایب وخاسر نکشتند ۵ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا
مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ ۵ اعتدوا صلة الذین است من بیانیه است فی السبت متعلق است با اعتدوا
وعلمتم بمعنی عرفتم متعدیست سوی یک مفعول موصول با صله مفعول است مر علمتم را این جمله معترضه است
برای تنبیه مخاطبان وباز داشتن ایشان از عصیان به بینات حال کروهی که اینچنین جرم آوردند واین
نوع کنه کردند وبر ایشان فضل نشد معذب کشتند وبخیبت وخسران پیوستند **سوال** ولقد علمتم اخبار
از دانستن مخاطبان است ودر اخبار از حال مخاطبان که برحکم المرء اعلم بحاله حال خود را میدانند بر اعلام
حکم نباشد وهمچنین اعلام بعالم بودن متکلم بعلم مخاطبان چه همه دانند که او همه دانست بیش عقل نباشد
بنود پس چون فائده خبر که اعلام حکم است ولازم فائده خبر که مخاطب بعلم متکلم است صحیح ندارند
درین کلام خبر فائده خبر متحقق نه پندارند **جواب** بمعصیت وعقوبة اصحاب سبت عالم بودن از
لزوم عبرت کرفتن ووجوب متعظ کشتن ایشان کنایت بوده پس ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم بمعنی
لقد لزمکم العبرة ووجب علیکم التحرز عن المعصیة باشد چه عالم بودن بعقوبة عاصی مستلزم عبرت کرفتن

وموجب متعظ کشتن است وافادت کلام مکنی عنه وموجب متعظ کشتن است وافادت کلام بمعنی مکنی عنه متعلق است وافادت معنی درین کلام متحقق است این کلام بدین اعتبار مفید لزوم عبرت واتعاظ باشد باعتبار معنی مکنی عنه اعلام ثبوت حکم کند چنانچه در حدیث ان لم دسما که کنایت از استحباب مضمضه بعد شرب لبن است آمده ودر ان ابرهیم ابنی وانه مات فی الثدی کنایت از اندوهگین بودن وغمگین کشتن است تحقیق شده **سوال** در افادت مذکور وجه تاکید بقسم ولام وقد چه بود وجه ایراد جمله موکده بتواکید چه باشد **جواب** چون ایشان عبرت نداشتند وارتکاب معصیت می کذاشتن این معنی علامت از انکار لزوم عبرت کرفتن وانکار وجوب بند پذیرفتن است بدین جهة ایشانرا نیز بتنزیل منزله مقر بر انکار کرده در کلام تاکید آورد **معنی اینست** هر آینه بدرستی دانسته اید شما آنانرا که تعدی کردند ودر سبت یعنی روز شنبه بکرفتن ماهی که دران روز شنبه ایشانرا حرام بود از حد کذشتن ۵ فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین لهم متعلق است بقلنا قردة خبر کونوا است خاسئین خبر دوم است مر کونوا را صفت قردة نیست چه اگر صفت قردة بود جمع سلامت مستقیم باید وکونوا قردة خاسئین مقول قلنا است واین گفتار در حق کافران مذکور کنایت است از قردة شدن ایشان بتعبیر کنایت کرد صار واقردة بتصریح نیاورد زیرا که الصریح والکنایة ابلغ من الصریح **معنی اینست** پس کفتیم ما مر ایشانرا باشید بوزنکان مطرودان خوار شده گان ۵ فجعلنا ها نکالا لما بین یدیها وموعظة للمتقین ۵ وما خلفها عطف است بر ما بین یدیها وموصول با صله مجرور لام است وجار ومجرور متعلق است بنکالا ونکالا مفعول دوم است مر جعلنا وموعظة عطف است بر نکالا للمتقین متعلق است بموعظة وجمله جعلنا عطف است بر فقلنا ای فجعلنا عقوبة جعلهم قردة وعبرة ومنعا لما بین یدیها وما خلفها اگر ما بر حقیقت خود باشد وعبارت از ذنوب بود ما بین یدیها عبارت از ذنوب گذشته حاضران واقعه دارند وما خلفها عبارت از ذنوب آینده ایشان پندارند وباز ماندن از ذنوب گذشته بترک عود بود واز آینده بترک فعل باشد وتواند بود ما بمعنی من دارند وما بین یدیها وما خلفها عبارت از گذشتگان وآیندگان پندارند نکال ومنع در حق گذشتگان باعتبار اخبار مدان در کتب سابقه بود ودر حق آیندگان بسماع خبر این واقعه از مردمان یا بوحی قرآن باشد وتواند بود وبر تقدیری که از ما معنی من مراد شود ما بین یدیها عبارت از حاضران واقع باشد چه مفهوم بین یدیها مکان قربیاست پس بصورت ما بین یدیها عبارت از حاضران واقعه بود نه از گذشتگان وما خلفها چنانچه مفسران گفته اند عبارت باشد از آیندگان کلام متضمن ذکر گذشتگان نباشد نسبت عبرت سوی ایشان بود هیچ اشتباه نشود بعضی ائمه تفسیر ضمیر جعلنا ها عائد بر قریه اصحاب سبت داشته اند وما بین یدیها وما خلفها عبارت از قری که پیش وپس آن قریه بود پنداشته برین وجه عود ضمیر بر غیر مذکور می آید وحمل نکال بر ذات قریه بعید می نماید مگر آنکه گویند قریه که موطن اصحاب سبت بود مذکور اصحاب سبت باشد وبحذف مضاف تقدیر فجعلنا عقوبتها ومسخها نکالا یا بر وجه مبالغت بر طریق زید عدل حمل مذکور مستقیم بود **معنی اینست** پس گردانیدیم این عقوبة را عبرت ومنع از بهر باز ماندن حاضران واقعه از گناهان گذشته بترک عود وباز ماندن از گناهان آینده بترک فعل آن یا گردانیدیم این عقوبة را نکال ومنع مر گذشتگان با اخبار از ان در کتب ایشان ومر آیندگان بسماع از مشاهده کنندگان یا برسیدن وحی قرآن یا گویند گردانیدیم عقوبت مذکوره را منع وزجر حاضران واقعه مشاهده کنندگان آن ومر آیندگان که این خبر خواهند شنید از مردمان یا بوحی قرآن یا گویند گردانیدیم قریه اصحاب سبت را که اهل آن بوزنه شدند عبرت مر قری دیگر که پیش او وپس او بود وقری مذکوره را هیبت ورهبت مشاهده مسخ مذکوره روی نمود وگردانیدیم این عقوبت را موعظت عظیم مر متقیان وپند محکم مر پرهیزکارانرا تا بر تقوی ثابت

مانند

مانند بر کاری لازم دانند قصه سبب آیت آنست که در زمان داود عم برای عبادت یهودیان روز جمعه متعین شده بود ایشانرا برای اختیار عبادت روز شنبه مانع نمود از شومی تغییر تعیین خدا واختیار تعیین هوای روز شنبه فتنه ایشان کشت وعاقبت آن بعقوبت پیوست چه ایشانرا در روز شنبه شکار ماهی حرام بود از جهت ابتلاء ایشان در روز شنبه ماهی بسیار بر روی آب می نمود ایشان در روز منع صید کثرت ماهی می دیدند ودر حسرت آن چون ماهی بی آب می طپیدند تا آنکه حیله نا پسندیده اختیار کردند وخود را در ورطه بی فرمانی آوردند روز شنبه دام می انداختند یا حظیره صید ماهی می ساختند روز یک شنبه ماهی را از دام وحظیره بیرون می آوردند در خانهاء خویش می بردند می گفتند ما روز شنبه ماهی را کرا آب می دادیم واز آب روز یکشنبه بیرون می آریم چون خداء تع ایشانرا درین عمل در حال نکرفت دانستند که این عمل از ما صلاح پذیرفت استحلال کردند ودر معرض تصویب وتجویز آوردند ومی خوردند ومی فروختند وهر کسی را می دادند ودر شهرهاء دیگر نمکی کرده برای فروختن می فرستادند چهل سال بعضی گویند هفتاد سال برین حال گذشت واز بهاء ماهی ایشانرا غنا وثروت حاصل گشت وشکار کنندگان ماهی هفتاد هزار نفر بودند موازنه دوازده هزار آدمی بودند که از شکار ماهی احتراز می نمودند بدین حیله وتدبیر عصیان می کردند وواجب امر ونهی بجا می آوردند تا آنکه میان مساکن خویش ومساکن ایشان سدی ساختند وفرزندان وتوابع خویش را از ملاقات ایشان باز داشتند چون مصلحان جدا جدا گشت فرقه مجرمان بعقوبت پیوست همه مسخ شدند بوزنه گشتند موازنه دوازده هزار مرد که باجی بودند مر مسخ شدگانرا میگفتند الم انهکم عن ذلک یعنی ما شمارا نهی نکردیم و بر باز ماندن ازین معصیت نمی آوردیم ایشان این سخن می شنیدند سر می جنبانیدند می گریستند وبیکدیگر می نگریستند وهمه در فنا آمدند بادی پیدا شد همه برآید ودر دریا انداخت وزمین را از لوث ایشان پاک ساخت **روایت** کرده اند که ابن عباس این آیة می خواند وسیل از چشم میراند عکرمه بر وی در آمد وبا او درین باب سخن آمد ابن عباس گفت درین آیة یعنی ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت اندیشه میکردم بفهم کردن معنی ودر یافتن مفهوم او بجا آوردم که بی فرمانی کنندگان روز سبت بوزنه گشتند وباز دارندگان ایشان از امر معروف کنندگان بنجات پیوستند حال ساکتان چه خواهد بود عکرمه گفت ساکتانرا حکم امر کنندگان است حکم ایشان حکم ناجیانست ابن عباس قبول سخن بغیر دلیل سایغ ندید از عکرمه مذکور دلیل آن برسید عکرمه گفت چون امر معروف فرض کفایت باشد در فرض کفایت بجا آوردن بعضی بجای آوردن کل بود ابن عباس را بدین سخن بهجت روی نمود عکرمه را جائزه فرمود ۵ واذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة ۵ عطف است بر واذ اخذنا میثاقکم ای اذکروا اذ قال موسی لقومه وقال در محل جراست باضافت اذ وامر کردن خداء تع بذبح کردن کاوی وکشتن حیوانیکه مرده زنده شود بذات خویش چیزیست که سامع را تردد آرد ومتکلم را در حکم سائل پندارد جمله را با تاکید آورد چنانچه در اتی لست کاحد منکم انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی گفته اند **معنی اینست** ویاد کنید هنگامی که موسی عم از قوم خود ذبح کردن کاوی جست ایشانرا ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة گفت یعنی بدرستی که خداء تع شمارا میفرماید که کاوی را ذبح کنید وبعضی از گوشت آن بر تن مرده زنید روایت کرده اند که در بنی اسرائیل پیری غنی بود وبعضی گویند برادر زاده گان فقیر داشت ایشان نظر بر مال او داشتند چون حیات او دراز کشید دل بر کشتن او نهادند او را کشته در راه انداختند بدعوی قصاص او پرداختند در حق مقتولی که قاتل او معلوم نبود قسامت ودیه چنانچه در شریعت ماست دران محکم بود وشریعت موسی عم همین نوع قسامت که در شریعت ماست محتم بود ودیه او بران قریه که نزدیک

بود متوجه کشت وبقبول وانقیاد ایشان بوستاهل قریه بآنکه بقبول قسامت واداء غرامت شتافتند وچون
خود را بری از کشتن می دانستند از موسی ع میخواستند تا دست بدعا آرد شاید خداء تع قاتل او را بیدا آرد چنانچه در آیه
دیکر آمده است واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون موسی ع از ایشان ذبح بقره جست ان
الله یامرکم ان تذبحوا بقرة کفت یعنی خداء تع شما را ذبح بقره میفرماید تا شما را علامة قدرت خویش بنماید ٥ قالوا
اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ٥ قالوا وقال تا آخر جمله مستانفه است
قال در جواب ماذا قال وقالوا در جواب ماذا قالوا ضمیر منصوب یعنی نا مفعول است مر تتخذه هزوا مفعول
دوم است جمله مقول قالوا است واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ است ان اکون بتقدیر من ان اکون من
الجاهلین مفعول اعوذ بالله است جمله مقول قال است معنی اینست کفتند ای موسی ع بر ما استهزا میکنی وما را
در حیز سخریه می افکنی چه باز بستن کاری سوی کسی که لایق آن کار نیست سخریه باشد ونسبت کسی بکاری که ملایم او نباشد
استهزا بود موسی ع کفت بخداء پناه میکیرم ازین که من نادان باشم وعیب نادانی بپذیرم که سخریه کار نادان است
ما چه کویم آنچه فرمان خداست میکویم ٥ قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ٥ ادع مقول قالوا است
یبین لنا جواب امر است بمعنی فا مجزوم شده ما هی جمله استفهامیه که سوال الصفة بقره است بتاویل یبین لنا ما
صفتها آمده معنی اینست ایشان از موسی ع دعا جستند ادع لنا ربک یبین لنا ما هی کفتند یعنی از پروردکار
خویش بخواه تا صفة این بقره بیان کند وتردد وشبهه از دل ما بیرون افکند ٥ ٥ ٥ قال انه یقول انها
بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون ٥ انه یقول مقول قال است
وانها بقرة مقول یقول است وتاکید هر دو جمله از جهت رفع تردد است زیرا که ایشان در بیان کردن خداء تع
تردد داشتند که بیان خواهد کرد یا نه هم از جهت یبین لنا باضمار ان جواب امر انداختند ودر مبین نیز تردد
بود تا کدام بیان روی خواهد نمود از جهت رفع تردد در مبین انها بقرة موکد آورد وفارض کاو پیر را کویند
وجوان نوخاسته را بکر نام کنند کاوی که میان پیر وجوان است عوان خوانند لا فارض ولا بکر صفة اند مر بقره را
ولا در هر دو محل جزء منفی شده چنانچه الجماد لا حی والحجر لا عالم چون ایشان اسماء اجناس اند عدم مطابقه
میان ایشان با موصوف در تذکیر وتانیث زیان نکند عوان بین ذلک بدل است یا بیان است بر طریق اعتزال
ابیض واسود ابلق والطعم حلوا وحامضا مزا وذلک اشارتست سوی مذکور از فارض وبکر که مضاف شود
مکر سوی متعدد اضافت او سوی ذلک باعتبار تعدد معنویت فاء در فافعلوا سببیة است چه قول مذکور
متضمن بیان صفت بقره مذکور است سبب است برای فعل ذبح چنانکه کسی کفت الآن عرفتم صفة البقرة
التی تؤمرون بذبحها فافعلوا ما تؤمرون معنی اینست کفت موسی ع بدرستی که پروردکار من میکوید کاوی
بکشتن آن امر کرده می شوید که عوان باشد یعنی کاویست که نه پیر است ونه جوان چون صفت بقره که بذبح آن
امر کرده می شوید دانستید پس بکنید آنچه بدان مامور شده اید ٥ قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها
قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین ٥ تعلق ما لونها با یبین لنا ووجه
تاکید انه یقول انها بقرة بالا کذشته ووجه مستانفه بودن قالوا بیشتر رفته صفراء صفة است مر بقرة فاقع
لونها صفت دیکر است جمله تسر الناظرین صفتی دیکر است معنی اینست ایشان کفتند بخواه برای ما از پروردکار خویش تا بیان
کند که رنک بقره چیست سپیدی یا سیاهی یا سرخی یا زردیست موسی ع کفت پروردکار من میکوید که بقره مذکور
بقره زرد آمده که خالص است رنک او یعنی مخلوط با رنکی دیکر نشده بیننده کان را شاد کند وبزردی رنک خویش در دل
ایشان مسرت می افکند چه رنک زرد را بطبع مسرت کویند وبمشاهده این رنک شادمانی جویند چنانکه از امیر
المومنین علی ع مرویست واثری بر وفق کتاب ماثور ومحکی است وان اینست من لبس نعلا صفراء قل
همه لقوله تع تسر الناظرین وبعضی در لفظ صفراء بر بودن او بمعنی سوداء رفته اند چه در عرب بسودا هم صفراء

یعنی

یعنی سوداء آمده است چنانچه در جمالات صفر کفته اند واین صحیح نیست زیرا که سودا توصیف بفاقع نیامده
بلکه اصفر فاقع اسود حالک مستعمل شده ٥ قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا
وانا ان شاء الله لمهتدون ٥ جمله ان البقر معلله است مر طلب بیان صفت بقره مذکوره از موسی ع وتاکید
او از جهت ظهور امارت انکار مخاطب است فافعلوا ما تؤمرون علامت آنست که با اعتقاد موسی ع
امر بقره مذکوره بر ایشان واضح شده متشابه نمانده موسی ع را منکر متشابه بودن بقره داشتند جمله را با تاکید
آوردند وجمله انا ان شاء الله لمهتدون معترضه است متضمن وعده امتثالست چون حضرت موسی ع از ایشان
اتتخذنا هزوا شنیده بود ظاهر آنست که او را در شان اهتداء ایشان انکار رفته روی نمود در بیان حکم
اهتدا رد انکار کردند وجمله را بتاکید موکد آوردند معنی اینست کفتند ایشان ای موسی ع بخواه برای ما
از پروردکار خویش صفت این بقره چیست برای ما بیان کند وبیان این صفت بکلی اشتباه از خاطر ما
بیرون افکند بدرستی که کاو مذکور بر ما متشابه شده وهنوز بر خاطر ما بوضوح وظهور نیامده بدرستی که ما
انشاء الله هر آینه راه راست یابنده ایم وکاوی را که فرموده می شویم بجای آرنده ایم ٥ قال انه یقول
انها بقرة لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی الحرث مسلمة لا شیة فیها قالوا الآن جئت
بالحق فذبحوها وما کادوا یفعلون ٥ لا ذلول صفت است مر بقره را وحرف نفی جزء منفی است
چون الجماد جسم لا حی وآذیتنی بلا جرم تثیر وتسقی صفة اند مر ذلول را ولا در ولا تسقی زائده است
برای تاکید همچو سائر حروف زوائد وتواند بود لاء دوم زائده نباشد از تثیر لا محذوف بود چنانچه در وعلی
الذین یطیقونه وجمله لا تثیر الارض ولا تسقی الحرث صفت لا ذلول باشد یا بیان او یا تعلیل او بود مسلمة
صفتی دیکر است لا شیة فیها حال است یا صفتی دیکر است فاء فذبحوها فصیحه بود معطوف بر جمله محذوفه
باشد ای قالوا کذا فتحسسوا البقرة فوجدوا بقرة بهذه الصفات فاشتروها فذبحوها وما کادوا یفعلون
عطفاست یا حال است معنی اینست موسی ع کفت بدرستی که خدای تع میکوید بقره که بکشتن آن امر شده
وبذبح او خطاب آمده که غیر ذلول یعنی غیر بقره که بروی مذلت بکار دند وبمشقت عمل بسپارند نه زمین
را شکافد ونه کشت را آب دهد سالم داشته شده است از عیوب کاوان یا سالم داشته شده است
از اختلاط الوان نیست در روی نقشی ونکاری واثر داغی ونکاری یک رنکی است با زردی رنکی دیکر
خلط نشده چنانچه سرون او وحوافر او هم زرد آمده کفتند ای موسی ع اکنون بحق آمدی ودر تحقیق صفت
در آمدی که اینچنین بقره ممتاز از سائر بقرات موسوم بدین سمات سزاوار آن بود که در روا چنین خا
باشد وار روا چنین اثر بظهور پیوندد پس آن بقره را بجستن (؟) کردند بر کسی یافتند بهاء تمام خریدند
پس آنرا ذبح کردند واین امر را در امتثال در آوردند ونزدیک بودند که این فعل کنند ونمی خواستند که دم
این کار زنند در قصه آورده اند مردی را یک پسر خرد بود کوساله بدین رنک وبدین شکل داشت کوساله
را بنیت آن پسر در مرغزاری کذاشت تا در آن مرغزار بچرد وافزاید شاید آن پسر او را کار آید در وقت
کذاشتن بخداء تع سپرد بعده آن مرد بمرد آن پسر یتیم بود مادر او را پرورش می نمود وبچه مذکور در حق
مادر وبعد بیرت (؟) داشت دل بر رعایت وطاعت ایشان می کماشت چنانچه حکایت کرده اند روزی
بچه مذکور در حیات پدر دری نفیس به پنجاه هزار درم خرید کرد چون خصم در را در خانه برای اداء مال آورد
پدر در خواب یافت به بیدار کردن او نشتافت بر خصم کفت کلید صندوق بر پدر است صبر کن تا بیدار
کردد صندوق بکشاید مال بدهد بعد ساعتی خصم در کفت ده هزار درم از قیمت آن در کم میکنم پدر را
بیدار کن ومال بیار بهاء در مذکور بر فدی (؟) بسیار پسر کفت بیدار کردن پدر نتوانم اکر تا بیدار شدن پدر
توقف کنی بیست هزار درم مزید کردانم تا پدر در خواب بود خصم از جهت شتابی بهاء در کم میکرد واین

از جهة ادب پدر که از خواب بیدار نکند در بهای افزود و بعد از مدتی پدر بیدار شد و رفتن بال هیزم کشیدی
و در هیزم کشی رنج دیدی ثلثی بهاء هیزم بروح پدر صدقه کردی و ثلثی در نظر مادر آوردی ثلثی را در قوت
خود و قوت او ساختی و کار معاش خانه پرداختی المقصود چون در هیزم کشی آن پسر را مدتی گذشت
و رنج و تعب بنهایت پیوست یکبارگی آوازه شنید و از هر کسی خبری در گوش او رسید که بنی اسرائیل را این
چنین بقره حاجت است میجویند و در راه حاصل کردن آن می پویند و ندا میکنند که هر کس اینچنین بقره دارد
برای فروختن پیدا آرد تا آنرا بها بستانیم و ثمن آن آنچه او خواهد بدهانیم بر مادر این حکایت رساند و پیش او
این قصه روشن کرد اینده مادر گفت پدر تو برین شکل گوساله بیشتر داشته و در چنین مرغزاری برای چریدن گذاشته
آنرا بجو شاید که دریابی و بفروشی و بهاء آن دریابی پسر مذکور در طلب آن گاو شتافت در مرغزاری که مادر او
نشان گفته بود یافت گاو مذکور هر چند که وحشی بود و کسی را انقیاد نمی نمود بمجرد آنکه او آواز آن پسر شنید
پیش آمد و منقاد گشت و نومید آنرا گرفته می آورد و طرف خانه می برد بنی اسرائیل چهل سال در طلب اینچنین
گاوی بودند و در جستن آن کوشش می نمودند گاو مذکور را در دست پسر دیدند بهاء نیک طلبیدند پسر هر چند
که از جهة پرسیدن مادر توقف میکرد چنانچه که بهاء گاو مذکور را در ازدیاد می آوردند تا بهاء او بر مقدار پری
پوست گاو مذکور رسید و قیمت او بدین اندازه انجامید مادر بفروختن رضا داد پسر دل بر فروختن بنهاد
بر والدین اثرها دارد در دنیا و آخرت ثمره عجیب می آرد و عقوق والدین بر خلاف این بود و آثار آن بر
ضد این باشد ٥ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ٥ نفسا مفعول است مر قتلتم فادارأتم عطف است بر
قتلتم فیها متعلق است بادارأتم واذ قتلتم عطف است بر واذ قال و این هر دو یک قصه است صدر این قصه
اینست و پایان قصه بالا گذشت از جهة تعدد جنایت و تضمن هر یکی بتعییر و تشنیع علیحده را دو قصه
داشت و در عطف بواو نبود تا خر و تقدم زیان نکند معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون شما نفسی را
کشتید پس یکدیگر را بمخاصمت ترتیب کشتید و از قتل او تبری جستید و کلمات مدافعت گفتید این خطاب بفعل
بعض مر کل راست این نوع خطاب بر طریق ایتها العیر انکم سارقون رواست ٥ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا
كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ٥ والله مرفوع بر ابتدا است مخرج خبر مبتدا است ما کنتم تکتمون مفعولست
مر مخرج و مخرج اگرچه بر نسبت وقت خطاب ماضی است لیکن بر نسبت وقت اختلاف و تدافع
مستقبل است تا عمل اسم فاعل بمعنی ماضی بیاید بخلاف قاعده نحو روی نماید و جمله حال معتداست
از قبیل جاءنی زید معه صقر و موصائد به غدا معنی اینست و حال اینست که خدای تعالی بیرون آرنده است
آنچه شما پنهان میکردید و ظاهر کننده است آنچه شما پوشیدید ٥ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ٥ عطف است
بر محذوف و فا فصیحه است و پیش از چند جمله معطوف علیها محذوف است و بعد او نیز چند جمله
معطوفست تقدیر کلام اینست واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها فامرتم بذبح البقرة المذکورة فذبحتموها
فقلنا اضربوه ببعضها فضربتموه فاحیی الله ذلک المقتول واراکم هذه الآیة العظیمة فاخبر ذلک المقتول
وقال قتلنی فلان وفلان فخر میتا فاخذا وقتلا اضربوه و ضمیر ببعضها عائد است بر بقره موصوفه
مذکوره معنی اینست پس گفتیم ما بزنید این میت را بجزوی از بقره مذکوره و مذبوحه موصوفه مسطوره
تا آن مقتول زنده شود و ذکر قاتل خویش کند پس امتثال امر مذکور کردند میت را ببعض بقره مذبوحه زدند
مقتول زنده گشت و خون از دهان او میرفت تقدیر کرد که فلان و فلان برادران او در پی یا برادر
زادگان من بر حسب اختلاف که بر صدد قصه گذشته کشتند و قتل نفس معصومه را بغیر جنایتی که جرم
عظیم و معصیتی فخیم است مرتکب گشتند این گفت و شبهه ایشان برد باز بعد ازان ساعت هر دو قاتل
را گرفتند و بخواری و زاری کشتند و اهل قریه از قسامت و غرامت رستند و در بعضی بقره مذبوحه که در

عائد بر مقتولست م

مقتول

مقتول زدند اختلافست که کدام بعض بود که حیات مقتول بردن آن روی نمود بعضی زبان و بعضی گوشت
راست پندارند و بعضی استخوان بن دم و بعضی پاره گوشتی که در میان دو کتف است مراد دارند ٥ كَذَٰلِكَ
يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٥ کذلک صفة مصدر محذوفست مر یحیی را و الله
فاعل یحیی است الموتی مفعولست و یریکم عطف است بر یحیی الله الموتی ای احیاء اراءة مثل احیاء هذه
المیت واراءة هذه الآیة یحیی الله الموتی و یریکم آیاته فی تعلق کل منهما بقدرته الکاملة من غیر تعلق له
بقدره قادر آخر ذکر احیاء مذکور اگرچه در ترتیب بود در اشارت بسوی آن استعمال هذا ملائم می نمود اما از
جهة آنکه احیاء میت کاری عظیم و شانی فخیم است استعمال ذلک کرد و ترتیب را از جهة عظمت بر صورت
بعید آورد چنانچه در الم ذلک الکتاب گفته اند و در وجه استعمال ذلک بران رفته اند و این جمله معترضه
است برای بیان تحقق و تیقن مشبه بتشبیه موعود بموجود و لعلکم تعقلون بمعنی لکی تعقلوا بیان علت
علت غائی اراءت آیات است معنی اینست بجنبی خدای مرده گانرا زنده کرداند و بعد از موت بزندگانی
رساند و شما را آیات قدرت کامله و علامات حکمت شامله خویش نماید و پرده شک و شبهه از دلهای شما
بگشاید تا شما دریابید و بسوی ایمان و ایقان بشتابید ٥ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ ٥ قلوبکم
فاعل است مر قست من بعد ذلک متعلق است بقست جمله عطف است بر مضمون قصها سابق ای کفرتم فامنتم
وعصیتم فتبتم وامرتم بقتل انفسکم فقتلتم وعاهدتم ونقضتم العهد وامرتم بذبح بقرة فقلتم اتتخذنا هزوا فاشتریتموها بثمن غال فذبحتموها وکانت احوالکم مختلفة وطباعکم متلونة و قلوبکم لینة
قائلة لقبول الوعظ صالحة لنفوذ النصح ثم قست قلوبکم معنی اینست بعد ازین از شما گاهی کفر بودی گاهی
ایمان روی نمودی گاهی عصیان آمدی گاهی توبه در دل در آمدی یعنی دلهای شما نرم بود قابل پند و صالح مر
نصیحت می نمود دلهای شما بعد وقوع واقعات مسطوره و مشاهدات آیات و دلائل مذکوره سخت گشت
و بقسوت پیوست پس نرم نشود برای قبول نصیحت نکند و شرم نکند از وقوع فضیحت تورات را کر داشتید
و از خدا نترسیدید و بران مصر ماندید و عده کردید پیغامبری که مبعوث خواهد شد ایمان بدو خواهیم
آورد و او را در هرچه بیارد تصدیق خواهیم کرد چون مبعوث شد حب ریاست غالب آمد ایمان نیاوردید
متابعت نکردید بر کفر اصرار نمودید دل را بر حق ننهادید گار شما بر تصمیم بر کفر و اعراض از حق بمثابه
رسید که لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود در شان شما نازل گشت ایمان شما بر حکم لو امن بی
عشرة من الیهود لامن بی الیهود کلهم باستعاد پیوست ٥ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ٥ فهی مبتدا
کالحجارة خبر مبتدا است جمله عطفست بر ثم قست قلوبکم عطف اسمیه بر فعلیه بفاء تعقیب وکاف برای
تشبیه است و مقصود تشبیه دلهای ایشان بحجاره است در سختی و غرض تشبیه بیان مقدار حال مشبه است
چه حال او که قسوه است از ثم قست قلوبکم معلوم شده بود و مقدار حال سختی او از تشبیه او بحجاره معلوم
می شود او اشد قسوة عطفست بر کالحجارة بحذف مضاف ای فهی مثل الحجارة فی القسوة او مثل شیء اشد
من الحجارة یا بغیر حذف مضاف ای فهی مثل الحجارة او شیء اشد قسوة معنی اینست پس آن دلها سخت
همچو سنگها بود از روی سخت تر ازان باشد ٥ وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ
مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ ٥ ما یتفجر منه الانهار اسم ان است من الحجارة خبر چون خبر مقدم بر اسم شود لام تاکید
که محل در آمدن او خبر بود بر اسم در آید بطریق وان من شیعته لابراهیم وان له لابدا و جمله وان من الحجارة
با معطوفات خویش معترضه است برای بیان این که دلهای وجله وان منها لما یشقق وجمله وان منها
لما یهبط معطوفه اند بر معترضه مذکوره الله اسم ماست بغافل خبر عما تعملون متعلق است بغافل و جمله

که سخت بود سخت تر از
حجاره باشد

حالت از مفهوم ثم قست قلوبکم که قسوت قلوب وبودن آن هم چو سنگ یا سخت تر ازان کنایت از عدم
نفوذ بند پس چنانستی که گفت یحسبون قلوبکم من بعد ذلک فلا تخلص الیها موعظة ولا یداخلها خشیة فلا
تبالون بما تفعلون فکانما یحسبون الله غافلا عما تعملون وجمل ثلثه یعنی معترضه مذکوره ومعطوفات
او کنایت اند از اثبات لینة در حجاره که در دلهای ایشان نیست ومشاهده سامعان صلابت سنگ را
واعتقاد محقق از علامت انکار این معنی است بدین اعتبار سامعان را تنزیل منزله منکر کرد جمله را که
کنایت از اثبات لینة است موکد بتواکید آورد ومظنه این انکار باعتبار معنی مکنی عنه بود اگرچه
در تفجر وتشقق وهبوط مظنه انکار نباشد برای تاکید انکار باعتبار معنی مکنی عنه پسندیده جهت
چنانچه در ان ابراهیم اینی وانه مات فی الذی که کنایت است از انی لمحرقون تحقیق شده معنی اینست
وبدرستی بعضی از سنگها هر آینه سنگی است که چشمه می گشاید وازوی جویهای آب بیرون آید وبدرستی که
بعضی ازان سنگیست که از بالای کوه می غلطد واز خوف خدای فرو می آید ودلهای شما اینچنین نبود وبدینها
صفت نباشد که از چشم شما چشمه بگشاید واز دیده شما آبی بیرون نیاید ترحم وحرابی در خاطر نیارید
واز حب ریاست وخود بینی دلتان بر انقیاد بایمان وتوبه بگمارید ونیست خدای غافل از انچه شما میکنید از جزای
بترسید واز سنگ که از خدای می ترسد کمتر مباشید سوال خشیة بغیر حیوة وعلم تصور ندارد اضافت
او سوی سنگ بر چه وجه میکرد جواب اضافة خشیة سوی سنگ بر وجه تقدیر خلق حیات وعلم درست
چنانچه در فلما تجلی ربه للجبل ودر لو انزلنا هذا القرآن علی جبل الآیة گفته اند ومحققان در حنین خشبه وتسلیم
حجر بر پیغامبر ص وتکلم شاة مسمومة وامثال آن رفته اند ٥ أفتطمعون أن یؤمنوا لکم وقد کان
فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون ٥ همزه استفهام
است واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ است وفا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ان یؤمنوا لکم
مفعول است مر افتطمعون ای یحسبون قلوبهم صالحة لک ایمان فتطمعون ان یؤمنوا لکم جمله وقد کان فریق
منهم حال است از فاعل ان یؤمنوا لکم یسمعون کلام الله با معطوف خویش که ثم یحرفونه خبر کان است من بعد ما
عقلوه متعلق است بیحرفونه در اثنای مخاطبات بنی اسرائیل مومنان را خطاب کرده واین جمله را برای تنبیه مومنان
معترضه آورد تا از ایمان بنی اسرائیل قطع طمع کنند واز ایشان طمع ندارند وهم یعلمون حال است از فاعل
یحرفونه مفعول یعلمون محذوف است ای یعلمون انهم یحرفونه وانهم مبطلون فی فعل التحریف وتواند بود
که یعلمون منزله لازم بود وکلام بمعنی وانتم تتصفون بالعلم وانتم اهل علم شود واین از باب اطناب
تتمیم باشد که خیانت از اهل علم واصحاب دانش بدتر است ومنازعت وقباحت آن بتر است معنی اینست
که دلهای ایشان از اصالح برای ایمان میدارید پس در ایمان ایشان طمع میکنید ودر حیز وجود می پندارید که ایشان
ایمان آرند ودل بر تصدیق بگمارند وحال اینست که بودند طائفه از ایشان برین صفت که کلام خدای را می شنیدند
یعنی توریت را پس ایشان آنرا بعد دریافتن آن میگردانیدند وحال اینست که ایشان میدانند که کلام خدای تعالی
میگردانند کسانیکه کتاب خدای را با وجود دانستن تحریف کنند واین چنین کار ناشایسته بر خود پسندند از
ایشان چه طمع خیر باشد وچه توقع نیکی بود یا گویند که ایشان کلام خدای را تحریف میکنند درین حال که ایشان
از اهل دانش اند وکار زشت از اهل دانش زشت تر بود وکار بد از اهل علم نکوهیده تر باشد وبعضی گویند
گروهی از هفتاد تن که با موسی عم در کوه طور بودند وبا کلام خدای امر ونهی او می شنودند بعد از ان گفتند که
ما از خدای شنیده ایم که میگفت ان استطعتم ان تفعلوا هذه الاشیاء فافعلوا وان شئتم ان لا تفعلوا فلا باس
کلامی که شنیده بودند وگردانیدند واز ایجاب بتخییر رسانیدند فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه عبارت
ازانست که واین آیه وارد در شان ایشانست ٥ وإذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا وإذا خلا بعضهم إلی بعض

قالوا

قالوا أتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم أفلا تعقلون أولا یعلمون
أن الله یعلم ما یسرون وما یعلنون ٥ واذا لقوا شرط است موصول باصل مفعول لقوا است قالوا امنا
جزای شرط است این شرطیه عطف است بر یسمعون کلام الله واذا درین محل برای استمرار است یعنی این صفت در
ایشان همیشه است مقید بر معانی نیست بعضهم فاعل خلا است واذا خلا شرط است قالوا اتحدثونهم جزای شرط است
واین استفهام برای انکار است بر وجه توبیخ یعنی لاینبغی ان تحدثونهم بما فتح الله متعلق است باتحدثونهم واین
شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه لیحاجوکم متعلق است باتحدثونهم ولام لام عاقبت است چنانچه در لدوا للموت
نه لام غرض عند ربکم متعلق است بیحاجوکم همزه افلا تعقلون برای استفهام است وفا عاطفه است ای الا
تتاملون انکم خصماءکم فلا تعقلون انه لاینبغی تحدیثکم ایاهم یعنی الا تتاملون فلا تعقلون واین جمله تاکید
است مر اتحدثونهم را داخل مقول ان فریق است ازین جهت عطف نکرد ودر اولا یعلمون نیز همزه استفهام است
واو عطف است لا یفقهون ولا یعلمون وجمله استفهامیه مقول الله معترضه است داخل مقول ان فریق نیست
معنی اینست وقتی که می بینند ایشان مومنان را میگویند ایمان آورده ایم وبدین اسلام ورسالت پیغامبر ص
تصدیق کرده ایم وچون بعضی از ایشان با بعضی خلوت کنند ومیان خویش دم راز گفتن زنند یکدیگر پوشیده
حق جویند بعضی مر بعضی را گویند ایشان را یعنی محمد ص ومومنان را بانچه خدای بر شما گشاده است از تعظیم محمد ص و
حقیقت رسالت او وبیان ابهت وجلالت او خبر میکنید واز فضائل وجزائل مومنان وصفات پسندیده
ونعوت لدنیه ایشان ومیثاق وعهد بر ایمان پیغامبری که ص مبعوث شود ونصرت او حکایت میگویید
تا در عاقبت ایشان یعنی محمد ص واصحاب او با شما عبد الله محاجه کنند وبدانچه خبر کرده اید شما ایشان را در
دعوی حق پوشیدن وابطال آن کوشیدن وترک وفاء عهد ومیثاق دم مخاصمت بزنند وبگویند که شما اطلا
مبطلانید آیات خدای را محرفانید که با وجود دانستن صفات پیغامبر ص واطلاع بر رسالت او کفر ورزیدید
وباوجود دانش بدین اسلام نگرویدید وواجبات تعظیم وتوقیر پیغامبر ص بجا نیاوردید وعهد ومیثاق
ایمان آوردن برو ویاری کردن او وبسر نبردید درین دعویها گفتار شما در میان اندازند واقرار شما را حجت
سازند آیا تامل نمی کنید پس درنمی یابید که ایشان خصمان شما اند با ایشان حکایت سر خویش نباید کرد وراز دل
خویش باظهار نباید آورد این فریق در نمی یابند واین معنی نمی دانند بدرستی که خدای میداند آنچه ایشان از
اعتقاد وعمل پنهان میکردند وآنچه از قول واقرار آشکارا میکردند وبعضی مفسران آیه مذکوره را حمل بر تقدیم و
تاخیر کنند کلام را یعنی اتحدثونهم بما انزل علیکم من عند ربکم گویند واگرنه مجادله در آخرت آید ووقوع محاجت
مذکور بعد در قیامت روی نماید ومظنه این مجادله محاجه در دنیاست در آخرت نیست مگر آنکه در محاجه بکتاب
خدای در دنیا محاجه عند الله دارند یا محاجه مذکور در آخرت یعنی گفتن مومنان مر ایشان را اکفرتم بعد
ان وقفتم علی صدقه وافرهم انه فی کتابکم پندارند با آنکه منافقان وجهودان مبطلانند گفتار نابوده از ایشان
عجیب نمانند برین طریق تقدیم وتاخیر حاجت نبود معنی بغیر تقدیم وتاخیر صحیح باشد ٥ ومنهم أمیون
لا یعلمون الکتاب إلا أمانی وإن هم إلا یظنون ٥ این جمله حالی دیگر است از فاعل ان یؤمنوا
بعد وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله آخر لا یعلمون الکتاب صفت امیون است الا امانی استثناء منقطع
است ای لکن امانی حاصلة لهم وتواند بود الا امانی استثناء متصل باشد از قبیل وبلدة لیس بها الا الیعافیر
والا العیس بود وامانی جمع امنیة است وامنیة کلام دروغ وافتراست ان نافیه است هم مرفوع المحل بر ابتدا است
الا یظنون استثناء مفرغ است خبر مبتدا است وجمله عطف است بر لا یعلمون الکتاب معنی اینست
وبعضی از ایشان امیانند یعنی خواندن ونوشتن ندانند منسوب اند سوی امی نادانند چنانچه از مادر زاده شده اند
همچنانند یعنی نمی دانند ایشان کتاب یعنی توریه مگر همان چیز که محرف ومفتراست که تحریف کنند کاهنان توریه

پرداخته و آنرا بدروغ کتاب خدای تعالی ساخته اند یا کتاب یعنی کتابت دارند لا یعلمون یعنی لا یعلمون الکتابة
پندارند برین وجه نادانستن کتاب از نادانستن کتابت بر وجه کنایت فهم شود و کنایت اولی از صریح و بهر
ابلغ از تصریح بود معنی استثنائیمان باشد که بالا گذشت و شرح آن بیش ازین رفت یا گویند امنیه یعنی قرائت
آمده چنانچه در و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته ای فی قرائته تحقیق شده
یعنی ایشان کتابت نمی دانند مگر همان قراتهای که تحریف کنند کان کتاب میخوانند و تواند بود که امانی جمع امنیه
یعنی آرزو باشد معنی اینست نمی دانند ایشان کتاب را مگر همان آرزوهای که تحریف کنندگان توریة ایشانرا بدان
آرزومند کرده و برآرزو کردن آن آورده وعده عفو سیئات و ناگرفتن بخطیئات و گفتار نابوده ایشانرا این
آورد که پدران ایشان که انبیا بوده اند ایشانرا شفاعت خواهند کرد و گمان آنکه ایشانرا آتش نخواهد سوخت
مگر چند روز معدوده و نه اند ایشان مگر گمان برنده اند و در شان کتاب متوهم شونده چیزهای نابوده می پندارند
و گمانهای ناپسندیده را خاطر می آرند ایشان را صاحب یقین چگونه خوانند و ایشانرا لایق دولت ایمان چگونه
دانند ۵ فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا
قَلِیلًا ۵ این جمله معترضه است با فا بر طریق و اعلم فعلم المرء ینفعه ان سوف یاتی کلما قدرا و برای تشنیع محرفان
یکتبون الکتاب بایدیهم صله الذین است جمله ثم یقولون عطف است بر یکتبون جمله هذا من عند الله مقول
یقولون لیشتروا به ثمنا قلیلا متعلق است بیقولون و یشتروا بمعنی یستبدلوا است و استعمال ثم که برای تراخی
است متضمن زیادت تشنیع است چه نابوده گفتن و سخن دروغ بر زبان آوردن یا در یافتن مهلت فکر و یافتن
فرصت اندیشه بغایت شنیع است **سوال** کتابت ماضی را در فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم بصیغه
فعل مضارع چرا ذکر کرد فویل للذین کتبوا الکتاب بصیغه ماضی چرا نیاورد و نکته چیست اختیار صیغه مضارع
بر وجه مبنی است **جواب** کتابت نابوده از ایشان اگرچه ماضی بود ماضی از جهت استحضار حال شنیعه بر صورت
حال عود چنانچه در و الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا یعنی اثارت گفته اند و در استعمال صیغه مضارع در
آیه مذکوره برین وجه رفته اند **معنی اینست** پس وای مر کسان را که کتاب را بدستهاء خویش می نویسند
پس تر یعنی بعد یافتن مهلت فکر و در یافتن اندیشه می گویند این کتاب از نزد خداست و ستاند حق جل و علا
بر و ثمن اندک را بدل کنند و از جهت شنیع پیبیر خود را در بلاء عظیم و عناء جحیم افکنند بعضی گویند ویل نام وادیست
در دوزخ که در وی زرد آب اندام دوزخیان روان شود ۵ فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ
مِمَّا یَکْسِبُونَ ۵ فا عاطفه است برای تعقیب که پیش از آن یک دیگر یعنی ویل کتابت بود بعد از آن دو دو
روی نمود یکی ویل کتابت نابوده که از ایشان در تحریف توریت حاصل گشت دوم ویل از کارهاء ناشایسته
که اکنون کسب می کنند و عیب پیغامبر میجویند و دشنام میگویند بحصول پیوست **معنی اینست** پس وای مر این
کسان از جهت آنکه نوشته است دستهاء ایشان و وای مر ایشانرا از آنچه اکنون کسب میکنند و خود را در اکتساب
ناشایسته می افکنند ۵ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّامًا مَعْدُودَةً ۵ این جمله حالی دیگر است بر و قد کان
فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه یا معترضه است برای رد کفار جهودان و ابطال اعتقاد
ایشان لن تمسنا النار مقول قالوا است الا ایاما معدودة مستثناء مفرغ است **معنی اینست** طمع دارید که
ایشان ایمان آرند و حال اینست که ایشان عالمان معاندان اند کلام خدای تعالی را بعد دریافتن آن میگردانند و بعضی
جاهلان مقلدان اند کتاب نمی خوانند و معنی آن نمی دانند و هم میگویند بعضی با فتراء خویش و بعضی بتقلید که ما را آتش
جز چند روز معدود نخواهد رسید و در ایام معدوده که ایشان میگویند اختلافست بعضی گویند هفت روز است
چه عمر دنیا هفت هزار سال آمده بمقابله هر هزاری برای عذاب یک روز تعیین شده بعضی گویند ایام معدوده مدت
چهل روز باشد بر مقدار مدت غیبت موسی و عبادت عجل بود و بعضی چهل سال که مدت حبس در تیه بود و مدت

عذاب

عذاب خویش دارند و بعضی بمقدار ایام عمر که هنگام عصیان بود پندارند ۵ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ
عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۵ قل جمله مستانفه است کان السامع قال ما انا اقول لهم حین قالوا ذلک
فقیل قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده و جزاء شرط محذوفست ای ان کنتم اتخذتم عند الله عهدا فلن
یخلف الله عهده صاحب کشاف ان اتخذتم تقدیر کرده لفظ کنتم نیاورده و از لفظ کنتم چاره نیست و اگرنه اتخذتم
بمعنی مستقبل شود و در ان فساد معنی است همزه مفتوحه همزه استفهام است الف وصل ما قط شده و ام در ام
تقولون ام منقطع بود استفهام در اتخذتم عند الله عهدا برای انکار و همزه که مضمون ام منقطعه است برای تقریر یعنی
تثبیت باشد و اگر ام متصله دارند معادل همزه اتخذتم عند الله عهدا پندارند استفهام برای تقریر یعنی حمل مخاطب
اقرار بود **سوال** از تعیین احد الامرین باشد زیرا که پیغامبر مستقیم است بتعیین احد الامرین میداند و یقین
کلام ایشانرا افترا و قول بی علم میخواند چاره نبود استفهام مذکور را برای تقریر گویند در اتخذتم اقرار بر خلاف
مضمون جمله و در ام تقولون اقرار بمضمون جمله جویند و قول استعمال علی محمول است بر تضمین معنی افترا بر تقدیر
ام منقطعه معنی اینست بگو ای محمد ایشانرا که گرفته اید شما نزدیک خدای عهدی را که جز ایام معدوده شما را آتش
نرسد اگر بدین مضمون عهدی را که گرفته اید پس هرگز خدای عهد را خلاف نخواهد کرد بل نادانسته میگویید و افترا
میکنید بر زبان می آرید آنچه علم بدان ندارید بر تقدیر ام متصله **معنی اینست** بگو ای محمد ایشانرا شما با خدای
برین مضمون که میگویید عهدی گرفته اید یا میگویید بر وجه افترا آنچه ندانسته اید در واقع در واقع است بگویید
و آنچه حق است از اثبات یا نفی اقرار کنید باقی معنی همانست که بالا رفته و ذکر آن توضیح و تشریح کرده شد ۵
بَلَى ۵ برای ایجاب نفی سابق است بلی تمسکم النار ابدا **معنی اینست** که شما را آتش همیشه خواهد رسید و تن شما
همواره رنج و عذاب خواهد کشید ۵ مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولَئِکَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ۵ خطیئته را بر صیغه مفرد و جمع خوانند و معنی بر حسب آن دانند
من کسب مبتداست و احاطت به عطف است بر کسب جمله فاولئک اصحاب النار خبر مبتداست این جمله با خبر
خویش مقرر ایجابی است که مضمون بلی است و من لفظا مفرد است و معنی او جمع است از جهت افراد لفظ کسب
احاطت بر خطیئته بصیغه مفرد آورد و از جهت معنی اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون جمع کرد **معنی اینست**
کسانیکه بدی را کسب کنند و گناهان ایشانرا محیط شوند بدین که تا وقت موت بران مصر مانند و هم عمر توبه
نکنند بر ایشان اصحاب آتش خواهند بود و آتش ایشانرا بر صفت جاویدی عقوبت خواهد نمود **سوال**
از اکتساب خطیئه و ارتکاب اصرار بدان بر مذهب اهل سنت و جماعت خلود در نار نیاید و درین آیه بر اکتساب
سیئه و ارتکاب اصرار بدان بر مذهب اهل سنت و جماعت خلود روی نماید **جواب** اگر تنکیر سیئه برای نوعیت
باشد نوعی از سیئه که کفر و شرک است مراد بود سوال وارد نشود و اگر سیئه مذکور کفر مراد دارند محمول بر استخفاف
و استحلال پندارند و تواند بود از خلود طول مدت مراد شود نیز سوال وارد نبود یا گویند بر مومن مذنب احاطت
گناه نیست چه زوال جرمه کفر بحسنه ایمان عظیم و جه ایست ۵ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ۵ این جمله عطف است بر جمله سابق **سوال** جمله سابقه مقرر است مر مضمون
بلی که ایجاب خلود عذاب کافرانست باید که این جمله نیز مقرر آن باشد و این جمله بر تقدیر مذکور و تقریر مسطور
مقرر آن بچه وجه بود **جواب** بر حکم و بضدها تتبین الاشیاء بیان انعام مومنان مقرر تعذیب کافرانست
و خلود مومنان در بهشت بر حکم تقابل دال بر خلود کافران در نیرانست و اگر این جمله عطف بر مضمون بلی بود
سوال مذکور وارد نشود **معنی اینست** و آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ایشان اصحاب بهشت
باشند و در بهشت جاوید مانند ۵ وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ۵ عطف است
اذ سابقه یعنی بر و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها ای اذکروا یا بنی اسرائیل اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل و خطاب

اذکروا امر بنی اسرائیل است که حاضرانند ومراد از بنی اسرائیل در واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لد شکانند که
میثاق با ایشان بود وعهد مذکور با ایشان روی نمود وخطاب در ثم تولیتم بر وفاق اذکروا مر حاضرانراست
وهمچنین خطاباتی که بیشتر است حاضران بدان مخاطب شده اند برین وجه که گفتیم در کلام التفات نبود و
اگر از بنی اسرائیل در واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل بر وفاق اذکروا حاضران مراد دارند درین کلام از خطاب
اذکروا سوی غیبت بنی اسرائیل واز غیبت بنی اسرائیل سوی خطاب تولیتم التفات پندارند برین وجه اضافت
به میثاق سوی حاضران ونسبت تولی سوی ایشان بتاویل اسلاف واجداد بود بر وجه حذف مضاف یا مجاز
بعلاقه تسبیب باشد لا تعبدون بیان میثاق است یا جواب قسم است که مفهوم از میثاق است قسمی که مفهوم از میثاق است
یا متعلق است بمیثاق ان مصدریه بطریق الا ایهذا الزاجری احضر الوغی بتقدیر بان لا تعبدوا یا بحذف ان مفسره
بتقدیر ان لا تعبدون یا بیان میثاق است ولا تعبدون خبر بمعنی نهی است بقرینه عطف وقولوا للناس حسنا وبدلیل
قراءة ابی ان لا تعبدوا بصیغه نهی چه امر ونهی بصیغه خبر آکد است اذ امر ونهی بصیغه طلب لا تعبدون بصیغه
خطاب وغیبت خوانند معنی بر حسب اختلاف قرآن مختلف دانند **معنی اینست** ویاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که
میثاق وعهد شما گرفتیم که جز خدای تعالی پرستید گفتیم ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ متعلق بمحذوفست وآن بر وفق ما قبل
وتحسنون بالوالدین احسانا تقدیر کنند یا بر وفق ما بعد یعنی قولوا للناس حسنا واحسنوا بصیغه امر مقدر گویند
ودرین کلام تقدیر قلنا باید تا ربط درست آید لیکن بر بعض وجوه پیش از قولوا ودر بعض وجوه پیش از بالوالدین ودر
بعض وجوه پیش از لا تعبدون **معنی اینست** در حق مادر وپدر احسان کنید احسان کردنی در شان ایشان نکوئی ورزند
نکوئی ورزیدنی ﴿وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ وذی القربی با معطوفات خویش عطفست بر بالوالدین وبذی القربی وقولوا للناس بتقدیر وقولوا للناس وقولوا للناس قولا حسنا دانند واقیموا الصلوة با معطوفات خویش عطف است بر قولوا **معنی اینست**
ونیکوئی کنید در حق خداوندان قرابتی ودر حق یتیمان یعنی آنکه بی پدر اند ودر حق مسکینان یعنی آنانکه چیزی ندارند
وبگوئید مر مردمان را قولی خداوند حسن وگفتاری خوب وسخنی نیکو وکلامی مرغوب یا گفتنی بر وجه مبالغت نفس حسن
بود وعین نیکوئی باشد ونماز بپای دارید وزکوة بدهید ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ﴾ عطف بر اخذنا میثاق بنی اسرائیل بود الا قلیلا استثناست از تولیتم ومستثنی از کلامی موجب منصوب
باشد جمله وانتم معرضون حالاست در فاعل تولیتم یا معترضه است **معنی اینست** که گرفتیم ما میثاق بنی اسرائیل را چنانچه
بالا گذشت وذکر آن بتوضیح وتشریح پیوسته پس روی گردانیدید شما از دین سوی هوا مگر جماعت قلیل از شما وحال اینست
که شما روی گردانیدگانید از حق وجز اعراض کنندگان اران خوانند که از شما اعراض ازدین آید روی گردانیدن از حق
گفتن روی نماید بدینمعنی وانتم معرضون بعد ثم تولیتم تکرار نباشد چه مفهوم یکی حدوث دیگری دوام بود
سوال ذی القربی را مفرد آورد ویتامی ومساکین را جمع کرد نکته چیست واین تفرقه بر چه مبنی است **جواب**
افراد ذی القربی تنبیه است بدین که همه افراد او از جهة تناسب وتناصر همچو یک تن باشد بخلاف یتامی ومساکین
ایشان بدین مشابه نباشد ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ﴾ واذ عطف است بر واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل وایجا نفی بمعنی نهی است وآن
محمول است بتقدیر قلنا وقلنا مقدر بیان است مراخذنا میثاقکم لا تسفکون با معطوفات خویش مقول قلنا است
معنی اینست ویاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که میثاق شما را گرفتیم یعنی لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم
من دیارکم گفتیم خونهای خویش را یعنی خون کرده خویش را مریزید ونفسهای کرده خویش را از دیار خویش بیرون مکنید
چه ریختن خون خویش باشد خون کرده خویش ﴿ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾ ثم اقررتم عطف است
بر اخذنا میثاقکم استعمال ثم که برای تراخی است دال بر حصول اقرار بعد تامل وتانی است وانتم تشهدون حالست

وبذی القربی

معنی اینست پس شما بدین عهد قرار دادید واقرار کردید وحال اینست که شما حاضران بودید وگواه گشتید
اقرار بفعل بعضی وگواهی بفعل بعضی فعل را نسبت سوی کل کرد بر طریق واذ قلتم نفسا فادارأتم فیها آورد تا دلیل بر اتحاد
بر دین ودیانت بود ومعتمد موافقت مزاج وطبیعت باشد ﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ انتم مبتداست هولاء اسم اشارت خبر مبتداست تقتلون انفسکم حالاست از
معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا واین جمله عطفست بر ثم اقررتم وتخرجون عطفست بر تقتلون واین کنایت است
از نقض ای ثم انتم کاینون علی نقض ذلک المیثاق یعنی تقتلون انفسکم وتخرجون فریقا منکم من دیارهم ای تقتلون
اهل ملتکم وتخرجون فریقا من اهل ملتکم من دیارهم **معنی اینست** شما آنانید که بشارت کرده می شود سوی شما در
حال که شما نفسهای خویش را یعنی نفسهای اهل دین خویش را میکشید وفریقی را از خویش یعنی از اهل ملت خویش از دیار
ایشان بیرون میکنید وبعضی گویند انتم مبتداست وهولاء موصول بمعنی الذین تقتلون صله اوست موصول با صله
خبر مبتداست وآورده بصیغه خطاب بعد موصول باعتبار انتم بر طریق انت الذی اخلفتنی وما وعدتنی بود وهمچو
ضمیر منکم در انا الذی سمتنی امی حیدره باشد وبعضی گویند انتم مبتداست تقتلون خبر مبتداست هولاء منادی است
بحذف حرف ندا جمله ندائیه میان مبتدا وخبر معترضه است واین وجه درست نبود زیراکه حذف ندا از اسم اشارت
روا نباشد مگر آنکه حمل بر شذوذ کنند وازین ورطه بیرون گیرند ﴿تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾
تظاهرون بتخفیف بحذف تاء از جهة آنکه زاید بر بناء ماضی است یا حذف ثانیه یا از جهة آنکه ثقل تکرار ازو ناشی است
تشدید از تاء ثانیه بظا وادغام در ظا خوانند ومعنی هر دو قراءة یکی دانند ای تتعاونون علی قتلهم واخراجهم بالمعصیة
والتعدی وایجمله بدل اشتمال باشد از تقتلون وتخرجون زیراکه تعاون بر قتل واخراج ملابس دارد با قتل واخراج
یا حالاست از تقتلون وتخرجون داخل نقض عهد باشد **معنی اینست** یکدیگر را یاری می شوید بر کشتن فریقی که ایشان را
می کشید وبیرون میکنید ﴿وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ﴾ اساری اسری هر دو میان قراء سبع
مقرر شده اسری جمع اسیر همچو جرحی در جمع جریح مطرد است اساری نیز آمده تفادوهم وتفدوهم خوانند معنی هر دو یکی
دانند واین شرطیه متضمن عهدی دیگر است عطف است بر لا تقتلون ولا تخرجون اساری حالاست تفادوهم جزاء
شرطاست **معنی اینست** واگر بنی اسرائیل بر شما یعنی بعضی از شما بر بعضی اسیر شده بیایند ودرین حالت بر شما توجه
نمایند اداء فداء ایشان کنید وایشان را رها کنید واین عهد پیش شما منقوض گشته واز ایام سابق تا امروز بعمل شما پوشیده
﴿وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ﴾ هو ضمیر شانست اخراجهم مبتداست محرم خبر مبتداست جمله خبر تفادوهم
است هو ضمیر شانست اینجمله عطف است بجمله که مضمون وان یاتوکم اساری تفادوهم است ای والمفاداة واجبة
علیکم فتاتون بها والاخراج محرم علیکم وکذا القتل ولا تترکونه **معنی اینست** وشان اینست که اخراج ایشان بر
شما هم حرام است واز محرمات عظام است وهمچنین قتل که چون اخراج حرام بود قتل بطریق اولی حرام باشد مفاداة اسارا
بجا می آرید قتل واخراج که حرام است ترک می دهید ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾
همزه استفهام است واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ است وتوبیخ بر غیر مقرر تحقیق ومحقق وقوع اوست وفا حرف
عطف است معطوف علیه محذوف است ای تفرقون افتؤمنون ببعض الکتاب وهو مفاداة الاساری وتکفرون
ببعض وهو ترک القتل وترک الاخراج وایجمله تذییل است **معنی اینست** افرق میان حکمی وحکمی میکنید پس که ایمان
ببعض کتاب که آن رها کردن اساری است می آرید واین عهد را بسر می برید وببعض کتاب که آن عهد بر ترک قتل
وترک اخراجست کافر می شوید وشما این عهد را نقض میکنید وبدان نقض کفر می ورزید یعنی نشاید که همچنین کنید ونباید
که خود را بر تفرقه افکنید دل برین کارید که تمام کتاب را بپایان آرید ﴿فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ فا سببیه است
چه نقض عهود وارتکاب محرمات وفرق میان آیات کتاب بگرویدن بعضی وکفر ورزیدن بعضی سبب برای ترتب

مضمون اینجمله نفی استثناء برای قصراست وقصر مذکور قصر قلب مذکوراست ایشان درحق خویش غلبه وعزت داشتند
وخوارا درجز جزی نمی پنداشتند چنانچه آیة وهو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ما ظننتم
ان یخرجوا وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله حالی است ایشانرا بروجه قلب قصر کرد برسوائی دردنیا ازجدا شدن بعضی
وکشته کشتن بعضی ووضع جزیه بر بعضی بروجه مذلت وصغار وذلت وچون ایشان درانکار جز خزی ورسوائی
اصرار داشتند ما وبراوردن کلمه انما استعمال نکرد ویوم القیمة ظرفست مر بردون وجمله عطفست بر جمله فما جزاء من یفعل
ذلک منکم الاخزی ولیکن بر تقدیری که ما نافیة است بود ظاهراست که عطف جز بر خبراست وهمچنین وقتی که ما
استفهامیه بود واستفهام مذکور بمعنی نفی باشد وجمله وما الله بغافل عما تعملون تذییل است وبعضی یعملون بصیغه غایب
خوانند ومعنی برحسب آن دانند **معنی اینست** پس نیست جزاء هرکه بکند این کار را یعنی عهد بشکند وارتکاب محرمات کند
وببعض کتاب ایمان آرد وببعضی کفر ورزد مگر رسوائی درحیات دنیا چنانچه بنی قریظه کشته کشتند وزنان وبچگان
ایشان ببیعی بوشند که برحکم سعد معاد از حصار بیرون آمده بودند وبرای خلاص خویش تمسک می نمودند سعد
معاد بصلح بقتل مردان حکم شد وزنان وبچگان ایشانرا ببیعی باسترقاق آورد پیغامبر فرمود لقد حکمت بحکم الملک
یعنی بحکم خدای تو کردی وآنچه در لوح محفوظ مکتوب بود برزبان آوردی حکم خدای تو در ایشان همین بود واین را پیغامبر
باطلاع بر لوح محفوظ فرمود چنانچه بنی النضیر را جدا کردند وبروجه صغار ومذلت براداء جزیه آوردند روز قیامت
رد کرده شوند ایشان بسوی سخت ترین عذاب دردناک ترین عقاب ونیست خدای تو غافل از آنچه شما میکنید واز جزاء کردار
خود درا ران محی کنید ٥ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ ٥ اولئک در محل رفع بابتداست موصول باصله خبر مبتداست فلا یخفف عطفست بر اشتروا الحیوة الدنیا
بالاخرة از باب عطف مستقبل بر ماضی برای بیان مضی در اول استقبال در ثانی چه شبهه نیست که عذاب ایشان مستقبل است
واشتروا مذکور ماضی است ولا هم ینصرون عطفست بر لا یخفف از باب عطف اسمیه بر فعلیه بتقدیم مسند الیه بر خبر فعلی
وتخصیص نفی بر او وجمله اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا تا آخر مقررست مر مقصود جمله سابقه را مقصود از هردو
بیان بدحالی کافران وزشتی ورشت کاری ایشان است ونیز نفی تحقیق ونفی مضرت تاکید تشدید عذاب است **معنی
اینست** ایشان ای محمد آن کسانی اند که حیوة دنیا را بآخرت خریدند ودنیا را بآخرت گزیدند پس عذاب بر ایشان
تخفیف کرده نشود وایشانرا در عذاب فرضتی ومهلتی نبود ونه ایشان اند که منصور شوند مومنان بنصرت ناصران
یهود وشفاعت شافعان بوندند ٥ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ ٥ وجمله
ولقد آتینا معترضه است میان معطوف یعنی واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور که پیشتر خواهد آمد معطوف علیه
یعنی واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم برای رفع عذاب ایشان بجمل یا بگویند که می دانستیم بنادانی محرم کشتیم وقفینا
عطفست بر آتینا ولام در جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد آتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل یقال
قفی زید عمرو ای تبعه واتاه علی قفاه ای اتی بعده وقفی زید عمرا بکر ای جعل بکرا تابعا له واتیا علی قفاه والمعنی هنا
وجعلنا الرسل اتیا علی قفاه وارسلناهم احمد **معنی اینست** وبدرستی که ما موسی را کتاب یعنی توریت دادیم بر
قفاء موسی هم بعد او رسول را فرستادیم روایت کرده اند که بعد موسی هم تا زمان عیسی هم موازنه چهار هزار پیغامبر که
دور توریت بود چون یوشع وشمعون وایوب وداود وسلیمان والیاس والیسع وذکریا ویحیی صلوات الله علیهم
اجمعین وغیر ایشان که هر یکی متابعت توریت می نمود ٥ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ ٥ عطفست بر
قفینا **معنی اینست** ودادیم ما عیسی پسر مریم را بینات یعنی معجزات ظاهرات چون بینا کشتن اکمه ودور شدن
برص وتن درست کشتن بیمار وشفا یافتن ابرص در تفسیر آورده که روزی موازنه چهار هزار بیمار پیش عبادتگاه
عیسی هم حاضر آمدند عیسی از عبادتگاه خود بیرون می آمد ومیگفت تندرست باشید باذن خدای تو همه تندرست
شده باز می گشتند وتواند بود که مراد از بینات انجیل باشد وجمع کردن بینات با افراد انجیل ارادت آیات بود

وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ٥ اینجمله عطفست بر فعلنات سابقه القدس بسکون دال وضم او خوانند ومعنی هردو
یکی دانند **معنی اینست** اورا بروح القدس یعنی بجبرئیل استوار کردیم وجبرئیل را در همه کارها مونث او آوردیم
چه جبرئیل هم اورا در حالت طفولیت از قرب شیطان نگهداشت ودر منتهاء بر آسمان چهارم برداشت واز شر
دشمنان باز داشت جبرئیل را روح القدس گویند از جهة آنکه مبلغ وحی است ووحی سبب حیات دین است چنانچه
روح سبب حیات جسم وزندگانی است واورا اضافت سوی قدس کنند چنانچه خاتم را خاتم لاجورد گویند
وبعضی گویند از روح القدس روح پاک عیسی مراد است که استواری وزندگی تن او بدان بود وحیات وبقاء او
بدان روی می نمود وبعضی گویند از روح اسم اعظم مراد است که مردگان بدان زنده شوند واورا نیز بدین وجه
که سبب حیات باشد روح گویند ٥ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ
کلما ظرفست مر استکبرتم را واینجمله عطفست بر جمله سابقه یعنی بر آتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل
وهمزه استفهام برای انکار بروجه توبیخ در تعقیب جمله مذکور بر جمله سابقه **معنی اینست** موسی را کتاب یعنی توریت
دادیم وبر قفاء او رسل فرستادیم ودادیم عیسی را آیات بینات یعنی معجزات ظاهرات پس هر بار که چیزی را دوست
نمی دارد آنرا نفسهاء شما رسولی بر شما آورد وبودن از خدای عز وجل شما را چیزی کرد بزرگی نمودید ومتکبر پیش آمدید
فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ٥ عطفست بر مضمون کلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم
استکبرتم ای افعادیتم جمیع الانبیاء زیراکه چون استکبار با هر یکی بود معادات با کل واقع شود پس این کلام
متضمن افعادیتم جمیع الانبیاء **سوال** کذبتم بصیغه ماضی آورد ودر وفریقا تقتلون صیغه مضارع چرا استعمال
کرد **جواب** تقتلون را بمعنی قتلتم دارند استعمال صیغه مضارع از جهة استحضار صورت شنیعه قتل پیغامبران
پندارند یا تقتلون از جهة ارادت حال ذکر کنند چه ایشان در حال قتل پیغامبران بودند بعضی را کشته اند و
در کشتن خاتم انبیاء صلعم سعی مینمودند **سوال** اینجمله را چرا معطوف بر مضمون پنداشتند بر ظاهر استکبرتم بچه
وجه معطوف نداشتند **جواب** زیراکه استکبرتم بر کلما جاءکم رسول مترتب است اگر اینجمله عطف بر استکبرتم
باشد این نیز مترتب بر کلما جاءکم رسول شود وترتب ذکر فریقین جز بر جماعت مستقیم نباید پس عطف او
بر مضمون مذکور باید تا ترتب مسطور مستقیم آید **معنی اینست** چون با هر رسولی تکبر کردید همه رسولانرا دشمن
داشتید پس فریقی را از پیغامبران تکذیب کردید ودر معرض دروغ گوئی آوردید وفریقی را می کشتید یعنی در حالت
کشتن ایشانید بعضی را کشته اید ومحمد را صلعم میخواهید که بکشید کرده بر کرد کشتن می کردید یا گویید فریقی را کشتید
چنانستی که کشتن ماضی در حال حاضراست دیده خیال در حال ناظراست ٥ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ٥
عطفست بر استکبرتم ودر والتفات[7] مخاطبه واعراض از مواجهه مجرمان وشکایت از ایشان پیش دیگرانست
غلف جمع اغلف یعنی اقلف است اقلف ناختنه کرده انثی را گویند واز وجه استعارت جویند یا از باب
تشبیه قلوب بغلف دارند ومسطور بودن وجه تشبیه پندارند یا گویند غلف مخفف غلف است بضم عین
ولام وآن جمع غلاف است بطریق کتب وکتاب **معنی اینست** وگفتند ایشان دلهاء ما غلفاست یعنی
در پرده خلقی پوشیده است نصیحت پند گویندگان بدلهاء ما نرسیده است یعنی آنچه پیغامبران می آرند در
دلها نمی رسد نصیحت ایشان در خاطرها در نمی آید یا گویند دلهاء ما غلافها وعلوم است ظروف صنوف علوم
است از بیان دیگری غنی است واز تلقین غیری مستغنی است ٥ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ ٥ عطف
است بر مضمون وقالوا قلوبنا غلف واضراب است از آن ای لیست قلوبهم مخلوقة کذلک وهی بحکم کل مولود یولد
علی الفطرة مستعدة لقبول الدین یعنی قلوب ایشان مخلوق باخلاف وغطا نبود بر حکم کل مولود یولد علی الفطرة
مستعدة لقبول الدین یعنی قلوب ایشان باخلاف وغطا نبود بر حکم کل مولود یولد علی الفطرة قابل دین حق
می نمود تا تاثیر لعنت خدای تو حال ایشان کردانیده ودر حیز لهم قلوب لا یفقهون بها رسانیده **معنی اینست**

[7] از خطاب سوی غیبت نکته التفات استکراه هم

بلکه نه چنین است که ایشان میگویند و بدان شک میجویند خدای ایشان را بسبب کفر ایشان لعنت کرده و در
دوری از رحمت خویش آورده ۵ فقلیلا ما یؤمنون ۵ فا سببیه است و ما زائده است و قلیلا صفت مصدر
محذوف است ای یؤمنون ایمانا قلیلا توصیف ایمان بقلت باعتبار فاعل دارند یا باعتبار آنکه ایشان ایمان
ببعض کتاب می آرند معنی اینست پس ایمان آوردن اندک ایمان می آرند و مردمان اندک دل بر ایمان می آرند
سوال چون همه مطعون و مطرود شوند ایمان از کسی متصور نبود و از اندک مردمان نیز حاصل نشود جواب
قلت کنایت از عدم بود و یا از لعنهم الله لعنت اکثر مراد شود ۵ و لما جاءهم کتاب من عند الله
مصدق لما معهم ۵ جواب لما محذوف است ای کذبوه و لم یقبلوه بدلالة قوله فلما جاءهم ما عرفوا به و اینجمله
عطف است بر قالوا قلوبنا غلف ای قالوا قلوبنا غلف فکذبوا حین جاءهم مصدق لما معهم معنی اینست و هرگاه
که آمد ایشان را کتابی از خدای تعالی یعنی قرآن که تصدیق کننده است کتابی را که با ایشان است تا ایشان تکذیب کردند
و در حیز قبول نیاوردند ۵ و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا ۵ اینجمله
حال است از فاعل جواب لما که محذوف است ای کذبوه و قد کانوا یستفتحون یعنی علی متعلق است بیستفتحون
یعنی یستخبرون بود بتضمین معنی یحیلون باشد و ذکر من قبل اگرچه از کانوا معلوم شده برای تاکید آمده زیرا که
تکذیب بعد از تصدیق مستبعد است در تحقیق از عذاب غایت بعد است در اثبات آن تاکید باید و ثبوت
و تایید شاید معنی اینست و بوده اند ایشان پیش از آمدن از رسول و کتاب بدین صفت که امر استفتاح می
کردید یعنی بر کن مبعوث شدن پیغامبر صلعم و منزل شدن کتاب بدین صفت که امر استفتاح می کردند و نصرت
بر دشمنان میجستند و بعضی گویند استفتاح بمعنی استخبار است یعنی خبر پیغامبر صلعم برای رسانیدن کافران می جستند
و صفات پیغامبر که در توریت مسطور است میکشند ۵ فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به ۵ این جمله عطف
است بر کانوا ای کانوا کذلک فکفروا بما عرفوا من الحق حین جاءهم من بعث محمد صلعم و نزول کتاب معنی اینست
پس هرگاه آمد ایشان را آنچه شناخته بودند شناختن رغبت می نمودند حب ریاست گمراه کرد و ایشان را بر
کفر آورد حق را پوشیدند و بدانچه شناخته بودند کفر ورزیدند ۵ فلعنة الله علی الکافرین
فا سببیه است و بعد او جمله دعائیه است کفر ایشان سبب بود برای آنکه در شان دعا بلعنت واقع شود
معنی اینست پس لعنت خدای تعالی بر کافران باد و ایشان را دوری از رحمت برساد که حق پوشیدند و در باطل
کوشیدند لاجرم بمذلت ابدی پیوستند و مستحق لعنت سرمدی گشتند ۵ بئسما اشتروا به انفسهم
ان یکفروا بما انزل الله ۵ بئسما بهمزه ساکن و باخواند معنی یکی دانند پیش از افعال ذم است
و ما نکره منصوبه است بتمیز یعنی شیئا اشتروا بمعنی شیئا اشتروا بمعنی باعوا است بجو شروا در و شروه بثمن بخس
و اینجمله صفت کلمه ماست ان یکفروا مخصوص بذم است ای بئس شیئا اشتروا به انفسهم ان یکفروا و اینجمله معترضه
است برای منفعت کافران و نکوهش ایشان معنی اینست بر چیزیست که ایشان نفسهای خویش را بدان فروختند
و عزت خویش را بخواری آن بدل کردند و آن کفر ایشانست بدانچه خدای تعالی فرستاده و تغییر کردن ایشان صفت
پیغامبر را که در توریت از آن خبر داده که آن هیچ سود نکرد مگر متاع حقیر در دنیا و عذاب الیم در عقبا و این
معامله بفروختن چیزی بچیزی می نماید این را بر وجه استعارت بیع میکردند ۵ بغیا ان ینزل الله
من فضله علی من یشاء من عباده ۵ ینزل بتخفیف و تشدید خوانند معنی بر حسب آن دانند بغیا
بمعنی حسدا مفعول له است مر اشتروا با مر یکفروا را از ینزل الله متعلق است بغیا بمعنی حسدا علی ان ینزل الله
او لان ینزل او بسبب ان ینزل الله او فی ان ینزل من فضله و علی من یشاء متعلق است بان ینزل من عباده بیان
من یشاء بود کلام یعنی علی عباده الذین یشاءهم بود معنی اینست از جهت حسد در فرود آوردن وحی که از فضل
خدای تعالی بود بر کسی که از بندگان خویش فرستادن آن خواهد و این کنایت است از محمد صلعم از باب کنایت از موصوف

کرار

بهذا الموضع

که از بندگان خویش فرستادن آن خواهد بود بذکر وصف مخصوص و معروف چون الحی المنصوب القائم در
کنایات از ایشان و در کنایت از سبب الجامع الاصفات ۵ فباؤا بغضب علی غضب و للکافرین
عذاب مهین ۵ معنی اینست پس سزاوار شدند ایشان بدین سبب از خدای بعضی بر غضب بعضی که مجرور
علی است آن سبب سابق است و غضب که مجرور ریاست بترک ایمان بپیغامبر است که لاحق است و تواند
بود که غضب علی غضب کثرت غضب مراد شود چنانچه در احسنت الی احسانک علی احسان بکثرت احسان
مراد کرده و مرکافرانست عذابی خوارکننده و در خواری و نگوساری افکننده ۵ و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل
الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم ۵ بما انزل
الله متعلق است بآمنوا با متعلق خویش بتاویل هذا القول مالم یسم فاعله مر قیل ای و اذا قیل لهم هذا القول
و جمله شرط اذاست جمله شرطیه اذاست جمله نؤمن بما انزل علینا مقول قالواست قالوا با مقول خویش جزاء
شرط و یکفرون عطفست بر قالوا بما وراءه متعلق است بیکفرون و هو الحق حال است از ما وراءه و مصدقا
لما معهم حال موکده است ای احقه مصدقا لما معهم جمله شرطیه است و اذا قیل با جزاء خویش عطف است بر سابقه
سابقه یعنی بر قالوا قلوبنا غلف معنی اینست گفته شود مر ایشان را بجمیع خبر که فرستاده است آنرا خدای عز و جل
از کتب منزله ایمان آرید همه را تصدیق کنید و راست و درست دانید گویند ایمان می آریم بدانچه منزل است
بر ما و کافر شوند بچیزی که وراء آنست یعنی بقرآن که منزلست بر افضل انبیا ثابت و حق است صدقا و محقق
است در ین حال که تصدیق کننده است بکتابهائی را که با ایشان است اعجاز بر صدق همه کتابها حجت و برهانست
قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ۵ فا سببیه است و استفهام است برای
انکار بر وجه توبیخ است و یقتلون بمعنی ماضی است بدلالت قوله من قبل و استعمال مضارع بصیغه ماضی برای
استحضار صورت و فظیعه قتل انبیاست ای بینت فلم الانبیاء لهذا القول یعنی نؤمن بما انزل علینا و کان
پدید آمدن آن مستقبل نشده بمعنی ماضی مانده چنانچه در وان کان قمیصه قد من دبر تحقیق شده و جمله معترضه
است برای رد دعوی که ایشان میکردند نؤمن بما انزل علینا میگفتند معنی اینست بگوای محمد صلعم چون بگفتند ما بدانچه
بر ما منزل است ایمان آوردیم و کتابهائی را که بر ما نازل بود و کتابها را تصدیق کردن پیغامبران خدا را
پیش ازین چرا کشتند و کشتید کان انبیا چگونه کفتند اگر شما مومن بودید اینچنین جریمه شنیع کردید ۵ و لقد
جاءکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون ۵ اینجمله عطف مقول
قد ثم اتخذتم العجل عطفست بر جاءکم و جمله و انتم ظالمون حال است معنی اینست بدرستی که هر آینه موسی علیه
بر شما معجزات ظاهر آورده و حجج و بینات اثبات رسالت کرده بعد آنکه مدتی رخصت اندیشه یافتید و حق
را شناختید دل بران نه بستید و از دین برگشتید گوساله را معبود گرفتید و حال اینست که شما ظالمانید از حد
تجاوز کنندگان اید ۵ و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور ۵ ای و اذکروا یا بنی
اسرائیل اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم معترضاتی که در میانه بود میان معطوف علیه سابق بود
و رفعنا عطفست بر اخذنا یا حال است معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون میثاق شما گرفتیم و کوه
را بالای شما برای عهد کردن برداشتیم و قصه برداشتن ازین پیش مذکور شده و ذکر آن تشریح و تفصیل در
بیان آمده ۵ خذوا ما آتیناکم بقوة و اسمعوا ۵ اینجمله مقول قلنا مضمر است و قلنا با مقول بیان اخذ
میثاق است و اسمعوا عطف است بر خذوا معنی اینست گفتیم آنچه شما را داده ایم بپذیرید و بقوت و استواری
بگیرید و آنچه گفتیم بشنوید و آنچه حکم کردیم قبول کنید من قبل کما جاء فی سمع الله لمن حمده ای قبل حمد من حمده
این کلام با لفظ بقوة بالا گذشته و معنی این نهج پیوسته لیکن اینجا بعد ذکر ما آتیناکم بقوة و اذکروا که
طلب یاد کردن و یاد داشتن از سبق شنیدن و قبول کردن می نمود و اینجا و اسمعوا که امر بقبول است وارد

فباؤا عطف بر اشتروا جدوا للکافرین
عذاب مهین تذییل است م

شده وشک نیست که ورود او بقبول در هنگام عدم قبول آمده ونیز ولولا فضل الله علیکم ورحمته ایجاد دلالت میکند بر امتناع خسران از جهت وجود فضل خدا بر ایشان وآن اشارتست سوی مسلمان بودن و بایر شدن ایشان از قوی وکشتن ایشان مستحق فضل کرد کا دوی پس این قصه واقع پیش از قبول باشد وقصه بالا واقع بود از قبول بود چنانچه واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها در وقوع واذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة مقدم آمده ودر ذکر اگرچه صدر قصه بود موخر شده بدین تقدیر بر تکرار نباشد یکی آخر قصه دوم اول قصه بود

۝ قالوا سمعنا وعصینا واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم ۝

این جمله مستانفه است در جواب فماذا صنعوا وما کان شانهم حین قیل لهم خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا فقیل قالوا واشربوا حال است بتقدیر قد قلوبهم تمیز است بر طریق طاب القوم فی انفسهم اشربوا قلوبنا یعنی واشراب قلوبهم محبت العجل معنی اینست کفتند ایشان یعنی بنی اسرائیل از اصول وفروع یعنی ابا کفتند سمعنا وآتینا کفتند وعصینا یا کفتند بنی اسرائیل این سخن را بعضی وعصینا یا کویند از سه هر دو سخن بقبول بپوست سمعنا بالقال وعصینا بالحال صادر کشت یا کویند این دو قول کفتند در دو زمان عصینا در زمان عبادت عجل وسمعنا بعد آن ودر خورانیده شدند ایشان از روی دلها یعنی خورانیده شده دلهای ایشان دوستی کوساله بکفر ایشان یا کوساله پرست کشتند وبرحکم کمراهی مقتضینا فساد وتباهی دل بر اینچنین کار نایشته بشد دوستی کوساله را در آمدن وتداخل کردن تشبیه بصبغ کرد صفت اشراب که ملائم صبغ است بر سبیل تخییل آورد واشربوا فی قلوبهم العجل کفت وجمع میان استعارت بالکنایت وتخییل جست واشراب کردن چیزی چیزیرا کنایتست از کمال تداخل این در آن ونهایت آمیزش در میان ایشان

۝ قل بئسما یامرکم به ایمانکم ان کنتم مومنین ۝

بئس از افعال ذم است مانکره است یعنی شیئا ایمانکم فاعل است مریامرکم جار ومجرور یعنی به متعلق بیامرکم صفتست مرنکره منصوبه ونکره منصوبه مذکوره مفسر است مرضمیر مبهم که فاعل بئس مخصوص بذم محذوفست ای بئس شیئا یامرکم به ایمانکم الذی ادعیتموه بقولکم نومن بما انزل علینا عبادة العجل ان کنتم مومنین شرطیه است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی وجمله بئسما تا آخر مقول قل است وجمله قل با مقول معترضه است میان واذ ابتلی ابرهیم ربه ومیان معطوف علیه از برای تشنیع کافران وبیان زشتی حال ایشان معنی اینست بکوای محمد مر کافرانی راکه نومن بما انزل علینا میکویند وبقرآن کفر می ورزند بد چیزیست که می فرماید شما را ایمانی شما دعوی میکنید یعنی کوساله پرستی ونقض میثاق وتکذیب پیغامبران وجز از بن بهایی که می آید اگر شما مومنانید وخود را مومن خوانید وتوریة میدانید ایمان بتوریة کار ننماید اینچنین امور قبیح میکنید وذم ایمان کار ننماید اینچنین می زنند سوال نسبت امر سوی ایمان از کدام قبیل است وصحت اسناد مذکور را چه سبیل است جواب اسناد امر سوی ایمان واضافه ایمان بسوی ایشان از باب تهکم بود بر طریق اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد آباؤنا کما قال لحان سو شجاع یعنی شجاعت باشد

۝ قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ۝

جمله قل ان کانت تا آخر معترضه دیکر است برای الزام پیغامبر بتبکیت والزام جهودان وتخطئه اعتقاد ناپسندیده ایشان چه ایشان دار آخرت یعنی بهشت خالص برای خویش میدانستند ان یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری کفتند الدار الآخرة اسم کان است لکم ظرف مستقر است کانت را خبر است عند الله متعلق است ولکم خالصة حال است از ضمیر فاعل لکم که عائد است بر الدار الآخرة من دون الناس حالی دیکر است بالاسم وجز متعلق حال است فتمنوا الموت جزاء اوست ان کنتم صادقین شرط است محذوف الجزاء ای ان کنتم صادقین فی هذه الدعوی فتمنوه من تیقن بنیل نعمة دائمة بعد الموت اشتاق الی الموت وتمناه لینال تلک النعمة وجمله شرطیه یعنی ان کنتم صادقین مقرر است مر شرطیه سابقه که مفعول قل است معنی اینست بکوای محمد اگر باشد دار آخرت یعنی بهشت مر شما را بر سبیل خلوص وخصوص چنانچه میکویید ان یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری

پس مرک را تمنی کنید اگر شما در دعوی خلوص وخصوص دار آخرت صادقید باید از آخرت که بهشت است برسید چه هر که ابدی ولذت سرمدی واثق باشد وصول آنرا عاشق وحصول آنرا واثق ملک بی فنا ونعمت ابدی ولذت سرمدیرا واثق باشد وصول آنرا عاشق وحصول آنرا واثق بود

۝ ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین ۝

لن ناصبه است سقط نون یتمنوه علامت نصب است ابدا ظرفست بما قدمت متعلقست بلن یتمنوه ای یطغی تمنیهم الموت اعمال سببیه است قدمت ایدیهم وانجمله معترضه دیکر است برای بیان اینکه ایشان در کفتار خویش واثق نمی باشند واز عملهای بد خویش هراسانند والله علیم بالظالمین تذییل است معنی اینست وهرکز جهود مرک را آرزو نکند وتمنای آن در خاطر نکنند بسبب خوف کناهانیکه دستهای ایشان پیش فرستاده است وجرایمی که نفسهای ایشان آورده است از تکذیب پیغامبران وتحریف کتاب وسایر انواع کفر وعصیان میدانند که افعال ناشایسته ایشان سوی دوزخ خواهد کشید وایشان باعمال ناپسندیده بعذاب الیم خواهند رسید واین اخبار از غیب آینده است ومعجزه نبوت نماینده است خدا علیم است بحال ظالمان داناست بشان همه مردمان عالم وحاکم در خبر دادن کافی از اثبات واقامت بینات مستغنی است حاکمی که قضیه چون داند مجرم پیش او انکار کردن نتواند بی توقف سزا دهد یا در نک عقوبت کند سوال تمنی فعل دل است انتفاء آن پیش خلق بچه تحقیق شود ومطابقه این خبر واقع چکونه هویدا کردد جواب عشاهد قرار مدعیان بموت وکراهیت ایشان هلاک را با حضور مرک وقوت انتفاء تمنی مرک ظاهر شود زیراکه تمنی چیزی با کراهیت او جمع نکردد

۝ ولتجدنهم احرص الناس علی حیوة ۝

تجدن از افعال قلوب است هم مفعول اول است احرص مفعول دوم است علی حیوة متعلق است باحرص لام در جواب قسم محذوفست ای تم لتجدنهم احرص الناس علی حیوة وانجمله معترضه دیکر است برای بیان این که ایشان مرک را آرزو نخواهند کرد وخود را هرکز بر خواهش مرک نخواهند آورد معنی اینست وهرآینه بیابی ایشانرا یعنی جهود را حریص تر است مردم بر زندکانی وطلب ازدیاد عمر ایشانرا از معظمات مقاصد وامانی در راه طلب شفا از امراض بویان دار وطبیب وافسون ار افسونکر جویان مشابهه این اعمال ایشان تا آخر دم از حیات دلیل قاطع باشد بر تایید انتفاء تمنی ممات وتنکیر حیات برای نوعیت است معنی برای دلالت بر نوعی از حیات که حیات مدید یا دوام وبقا است

۝ ومن الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون ۝

ومن الذین اشرکوا عطفست بر الناس من حیث المعنی ای احرص من الناس ومن الذین اشرکوا یا متعلق باشد باحرص محذوف ای لتجدنهم احرص الناس واحرص من الذین اشرکوا واین کلام از قبیل تخصیص بعد تعمیم بود بربن طریق حال است از الذین اشرکوا وضمیر احدهم عائد بهت برو یا تعلیل است مرلتجدنهم احرص الناس علی حیوة ضمیر احدهم عائد بر یهود است وتواند بود صفت مبتدا محذوف باشد ومن الذین اشرکوا خبر بود تقدیر کلام چنین است که ومن الذین اشرکوا احدهم دارند وجمله برای بیان شدن احرص بعضی از مردمان که بفضل علیه اند معترضه پندارند تا دلالت کند بر مقدار حرص یهود که مفضل اند ودر باب حرص اکمل اند ولو برای تمنی آمده وجمله لو یعمر بر هر دو تقدیر بیان بود بمعنی لیس بمت هو عائد است بر احدهم اسم ماست بمزحزحه خبر ماست از یعمر فاعل مزحزحه است وضمیر متصل غایب مفعول مزحزحه است من العذاب متعلق اوست وانجمله حال است ای وما احدهم المتمنی بعمره الف سنة ببعید من العذاب بعمره ای کونه معمرا وجمله والله بصیر بما یعملون تذییل است معنی اینست وهرآینه بیابی یهود را حریص بدین مردمان وحریص تر از مشرکان درین حال که دوست میدارد یکی از مشرکان که یکی عمر بود دو هزار سال باقی داشته شود تا او بعد آجال یا کویند بعضی از مشرکان مردمانی اند که دوست میدارند یکی از ایشان را عمر داده شود هزار سال وباقی داشته شوند با ابعد آجال وبعضی ان الذین اشرکوا یهود را که عزیر ابن الله کفتند

و کلام از باب وضع مظهر موضع مضمر است گویند معنی چنین بود و هرآینه بیابی یهود را حریص ترین مردمان بر
زندگانی زیادت تر از آنچه مذکور است در طبیعت انسانی و بعضی از مشرکان یعنی بعضی از یهود مذکور مردمانی اند
که دوست میدارند کاشکی عمر داده شوند هزار سال و برسند در ابعد آجال و حال اینست که نیست یکی از ایشان که تمنی
زیستن هزار سال میکند و آرزوی حیات هزار سال آورد آرنده او از عذاب و نگاه دارنده او از عقاب معمر ساختن
او بسیار در زنده داشتن خدای تعالی بیناست بدانچه ایشان از کفر و تحریف کتاب و افترا بر خدای تعالی و عداوت با پیغامبر
میکنند و خود را در سائر معاصی و مناهی می افکنند بهمه افعال و اقوال جزا خواهد کرد و تبعات آن پیش ایشان خواهد
آورد ۵ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۵ لفظ جبرئیل در قرآن هرجا که آمده بچهار وجه مقرر شده بفتح جیم و راء و همزه
مکسوره بعد او و یاء ساکنه و بحذف یاء و کسر جیم و فتح راء مکسوره و یاء ساکنه خوانند و معنی هر چهار لغت یکی دانند
این جمله معترضه برای بطلان دعوی دیگر از دعویهای باطله یهود بود مقصود از و بیان مبطل بودن یهود در دعویهای
باطله ایشان روایت کرده اند چون پیغامبر م از مکه بمدینه رحلت فرمود ابن صوریا که از احبار یهود بود در مجلس
معلای حضرت نبی م در آمد چند چیز از پیغامبر پرسید هر یکی را تفصیل و تشریح جواب شنید چنانچه از نام پیغامبر م
باز پرسید پیغامبر م تنام عینای و لا ینام قلبی بر زبان آورد و نیز گفت فرزند را شبه بپدر یا بمادر از چه بود
پیغامبر م فرمود از ابوین هر جا که آب غالب و سابق بود شبه بدو باشد بعد از آن گفت نزل اهل جنان چه خواهد
بود و بهشتیان از طعام اول چه چیز روزی خواهد نمود پیغامبر م فرمود فضل جگر ماهی که زیر زمین است بهشتیان
را طعام نخستین است و از طعامیکه اسرائیل م یعنی یعقوب پیغامبر م بر خود حرام کرده بود پرسید آنچه ابن
صوریا در توریت خوانده بود از پیغامبر م همان شنید مرویست که یعقوب م مریض بود چنانچه مرض او در غایت
شدت می نمود نذر کرد اگر خدای تعالی او را ازین مرض شفا بخشد بهترین مطعومات و مشروبات خویش بر خود حرام
کرداند و محبوب ترین طعام و شراب گوشت و شیر شتر بود بتحریم گوشت مذکور بر خود التزام نمود بعد از آن گفت
بر تو کلام و وحی فرشته میکند و کدام ملک پیغام خدای میگذارد گفت جبرئیل م می آید آنچه فرمان می شود باز می نماید
ابن صوریا گفت جبرئیل دشمن ماست و ما را از جمله اعلات اگر آرنده وحی میکائیل م بودی بر تو ایمان می آوردیم و ترا
به پیغامبری تصدیق میکردیم برای عداوت جبرئیل م چند سببی ذکر کرده نبوت ثبوت در میان ما و جبرئیل
در پیغمبر ما آورد دیگر آنکه موسی م خبر کرده بود از مردی بخت نصر نام بیت المقدس را خراب کند دل بخت نصر حال بخت نصر
تنها دیدم مردی را بر تفحص او فرستادیم تا چون او را دریابد در دفع شر او و بریدن سر او بشتابد و ویرانی سر
کرداند چون آن مرد کودکی و ضعیفی بدین صفت و بدین نام دریافت در بریدن سر او و دفع شر او شتافت
جبرئیل م پیش آمد و با او در گفتار در آمد گفت اگر این همانست که خدای تعالی بهلاک شما بر دست او حکم کرده هست
کشتن نتوانی و اگر این آن نیست بکدام حق این را آزار میرسانی بدین کلمات از کشتن باز داشت و او را برای
خرابی بیت المقدس باقی گذاشت دیگر آنکه جبرئیل م بر اسرار ما مطلع می شود و بر محمد م می رود و اسرار ما می رساند
و او را بر حال ما مطلع میکرداند در شان ابن صوریا و مذکور این آیة نازل گشت حال کسی که دشمن جبرئیل باشد
بیان پیوست و بعضی گویند که عمر در مواعظت و سنت و جماعتی از یهود را بر وجه نصیحت گفت چرا ایمان
به پیغامبر م ما نمی آرید و دل بر تصدیق او نمی گمارید گفتند بر وجبرئیل فرود می آید و با او تردد می نماید او از
دشمن ماست اگر میکائیل بر و وحی آوردی ما ایمان می آوردیم و او را به پیغامبری تصدیق میکردیم زیرا که میکائیل
فرشته رحمت است ارزانی و تندرستی آرد و جبرئیل فرشته عذاب است سختیها و عذابها کارد از آنجهة ما جبرئیل م
را دشمن داریم و میکائیل را دوست بداریم و نیز گویند عمر گاه گاه ایشان را ملاقات می کرد و دل بر کلمات ایشان
می آورد تا کلمات ایشان بشنود و بداند که در شان پیغامبر م چه میگویند و در حق او از خیر و شر چه میگویند

روزی عمر گفتند ما ترا دوست میداریم خاطر بمصاحبت تو به عمر گفت من نیز از جهة مصاحبت شما می آیم و از
سبب صداوت شما تردد می نمایم برای اینمعنی می شناسیم تا فضل محمد م که در کتابهای شماست در یابیم بعد گفتند
جبرئیل م ما را دشمن می دارد میکائیل او را دشمن می پندارد عمر دل بر نصیحت ایشان گماشت ایشان را ازین گفتار نا
شایسته باز داشت گفت هر که دشمن جبرئیل بود دشمن میکائیل باشد و هر که دشمن جبرئیل باشد دشمن
جبرئیل بود و هر که دشمن هر دو بود دشمن خدای تعالی باشد و چون عمر بر پیغامبر م آمد این آیة پیش از وی فرود
آمده بود پیغامبر م بر طریق معجزه فرمود گفت لقد وافقک ربک عمر گفت بعد از آن خود را در دین خدای تعالی
سخت تر از سنگ یافتم و در اصابت حق تیز تر از تیغ شناختم و من در من کان عدوا لجبریل شرطست
جواب شرط محذوفست ای من کان عدوا لجبریل عادی من لا یلیق ان تعادی فانه نزله بر جزا محذوف
دلیل است ضمیر انه عائد بجبرئیل است و ضمیر نزله عائد بر قرآن است اگرچه بالا ذکر او نرفته است بر طریق
حتی توارت بالحجاب ای توارت الشمس علی قلبک متعلق است بنزله باذن الله نیز متعلق است بنزله
مصدقا لما بین یدیه حالست از ضمیریکه عائد است بر قرآن لما بین یدیه متعلق است بمصدقا و ما بین یدیه
عبارتست از تقدم بر وجه تمثیل چه هر چه میان دو دست کسی بود در پیش او باشد و هدی عطفست بمصدقا
و بشری عطفست بر هدی للمؤمنین متعلق است بهدی و بشری معنی اینست بگوای محمد م هر که جبرئیل
را دشمن باشد خدا او را دشمن بود زیرا که جبرئیل م قرآن را بر دل تو باذن خدای تعالی فرود آورده است معظم و معز
آن راست دارنده و تصدیق کننده است مر چیزیرا که پیش از وست در توریت و جز آن در خاطر تو استوار
کرده است و خداوند راهنمود نمودن و مژده دادن مر مؤمنان را و هر که کتابی آرد که بصدق باشد و مر کتابی
را که پیوسته است با ایمان سزاوار نباشد که او را عدو دارند و لائق نبود که او را دشمن پندارند سوال
جواب
چون پیغامبر م مامور بگفتن این سخن باشد پیغامبر را علی قلبی باید گفت علی قلبک گفتن سایغ نبود
پیغامبر م بذکر جمله شرطیه و موقوله من کان عدو الجبریل فقد عادی من لا یلیق ان تعادی مامور شده
و دلیل شرطیه و موقوله فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمؤمنین
کلام امر آمده ۵ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ
اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ۵ میکائیل بهمزه مکسوره و یاء ساکنه بعد الف و میکائل بحذف یا و میکال
بحذف هر دو خوانده و معنی یکی دانند من شرطیه است و جزا محذوف و جمله فان الله عدو للکافرین
تعلیل جزاء محذوفست ای من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبرئیل و میکائیل کان الله عدوا له
لان الله عدو للکافرین و منهم و چون شرطیه سابق ملوح سوی مضمون این جمله بود بتقدیر ملوح تاکید
سایغ بود معنی اینست هر که فرشتگان و رسولان و جبرئیل و میکائیل را دشمن بود با خدا و دوستان
خدا از شقاوت عداوت ورزد خدای تعالی دشمن او باشد زیرا که خدای تعالی کافران را دشمن است و شک نیست
که دشمنی خدای تعالی و دشمنی دوستان در کفر مبرهن است ذکر جبرئیل و میکائیل بعد ذکر ملائکه و رسل از
باب ذکر خاص بعد عام بود و تخصیص بعد تعمیم از جهة اظهار شرف باشد ۵ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ۵ لام در جواب قسم محذوف است
ای و تیقن لقد انزلنا الیک آیات بینات و ما یکفر بها الا الفاسقون عطفست بر جواب قسم جای
جواب بالام امر آمده با حرف نفی نیز آمده و این جمله قسمیه معترضه دیگر است برای مدح آیات قرآنی
و ستایش کلمات فرقانی و ذم کسانیکه برو نگرویدند و نکوهش فرقه که بدان کفر ورزیدند معنی اینست
هر آینه ای محمد م آیاتها ظاهره را یعنی آیات ظاهره قرآنی و کلمات بینه فرقانی بسوی تو فرستاده
با معجزات ظاهرات متظاهره بنبوت و بینات متکاثره رسالت چون انجذاب شجر و شکایت شتر

وتسلیم سحر ویا جواب استوار اخبار یهود چنانچه بالا گذشت وکافر نشوند بدان مگر فاسقان ومتمردان یعنی کسانیکه
خارج از طاعت خدای تعالی باشند ۝ اَوَکُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
کلما ظرف نبذه فریق است نبذه عامل در کلمات کلما با متعلق خویش معطوفست بر جمله محذوف ای اکفروا
وکلما عاهدوا عهدا نبذه فریق واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ است یعنی لاینبغی لهم ذلک وجمله استفهام نکو
معترضاست برای توبیخ فاسقان وسرزنش کافران مسطور بل اکثرهم لا یؤمنون اضراب از ارتداد ایشانست
بعد عهد وایمان ببیان اصل ایمان در اکثر ایشان معنی اینست ایشان کفران ورزیده اند وکافر شده اند
بس بیفتاد انداخته عبارت از شکستن عهد بود یعنی نشاید که از ایشان بتوریت ایمان نمی آرند وعهدی بدارند تا دل
بر شکستن آن گمارند سوال این جمله خبریه است وبا لا جمله استفهامیه گذشتاست عطفست جمله خبریه بر استفهامیه
چگونه وصحت آن چه نوع روی نماید جواب جمله استفهامیه که برای انکار بر وجه توبیخ یا برای تثبیت بود بمعنی لاینبغی لهم ان یفعلوا
یا بمعنی قد فعلوا باشد یا نظر در معنی عطف خبریه بر خبریه باشد از قبیل عطف خبریه بر انشائیه نبود ۝ وَلَمَّا جَاءَهُمْ
رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ عطفست بر کلما عاهدوا که در ذیل توبیخ مذکور است ای کفروا ونبذوا
العهد ونبذ فریق منهم کتاب الله وراء ظهورهم لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم کانهم لا یعلمون وجمله
کانهم لا یعلمون حالاست وجمله اسمیه چون مصدر بکان شود واو حاجت نبود کما فی قوله فقلت عسی ان مصر بنی
کانما بی حواتی الاسود الحوارد معنی اینست وهرگاه که آمد بر ایشان رسولی مصدق هر کتابی راکه در
شان ایشانست ودر اثبات دین حجت وبرهانست وگروهی از کسانی داده شده اند کتاب خدای تعالی یعنی
توریت را بس پشتهاء خویش انداختند چنانستی که هیچ گاهی کتاب را نمی دانستند وتوریت را نمی خواندند
ونمی شناختند ۝ وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ ۝ این جمله عطفست بر اشربوا فی قلوبهم
العجل وجملی که در میانه است معترضه بود میان اعتراض دو کلام متصل سایغ بود چنانچه بالا گذشت ونکته
اعتراض هر یکی تحریر بوست بمعنی ماضی است ای تلوا الشیاطین ایراد ماضی بلفظ مضارع که صیغه حالاست
برای حاضر آوردن حالت شنیعه ایشانست معنی اینست پس روی کردند کفره کتب سحره که آنرا شیاطین پس روی
کرده اند یا گویند انچه خوانده اند یا گویند تا بود با فترا آورده اند تلا یتلو بهر سه معنی آمده در کلام عرب بهر سه وجه
مستعمل شده معنی سیم موافق استعمال علی است وبر دو معنی اول مفتقر سوی تضمین بمعنی افترا است ای تلوا مفترین علی
ملک سلیمان روایت کرده اند که شیاطین نزدیک آسمان رفتند استراق سمع از فرشتگان کرده بر کاهنان می گفتند
وآنرا یاد میکردند ودر کتابت می آوردند ومردمانرا می آموزانیدند وبجلائق می رسانیدند وآنرا علم سلیمان میخوانیدند
تا بوده سلیمان نسبت میکردند ومی گفتند سلیمانرا ضبط آدمیان وپریان وباد وپرندگان بسحر روی نمودند واورا
قرار ملک عظیم وضبط اقلیم بواسطه این علم دست داده بود سلیمان هم این خبر شنید کتابهای سحر از دست ایشان کشید
ونزد خویش آورد وزیر تخت خویش دفن کرد بعد وفات سلیمان ووفات انکسانیکه بدین سر واقف بودند شیاطین پیش
مردمان باز نمودند سلیمان هم علم سحر داشت که بدان جنیانرا مسخر می ساخت برای اثبات سخنی که افترا کردند کتابهاء
سحر زیر تخت بیرون آوردند حق سبحانه وتعالی بر پیغامبر ما وحی فرستاده واز افتراء ایشان اورا خبر داده ۝ وَمَا
كَفَرَ سُلَيْمَانُ ۝ این جمله معترضاست ای وما سحر سلیمان وما کفر بسحره معنی اینست وسحر نکرده است سلیمان
پس او کافر نشده واین عمل ناشایسته وکار ناپسندیده از وی نیامده ۝ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا
يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۝ عطفاست بر وما کفر سلیمان ولکن برای استدراکست وجمله یعلمون الناس السحر
حالاست یا تعلیلاست معنی اینست ولیکن شیاطین کافر شدند درین حال که مردمانرا سحر می آموزانیدند وبتعلیم
خویش ساحر میکردانیدند سحر اظهار امور عجیبه متعلق باسباب غریبه بشرط آنکه اخفاء سبب کنند چه بر تقدیر اظهار سبب

داخل علم خواص باشد وحکم سحر مختلفاست اگر در سحر قول وفعلی موجب ارتداد باشد ساحر بدان مرتد شود واو مرتد
پندارند احکام ارتداد بر وی جاری دارند مرد ساحر از جهت ارتداد بکشند زن ساحره را هم مرتده شد حبس کنند تا آنکه
ازین علم توبه کند وخود را ازین جرم عظیم دور افکند واگر در قول وفعل موجب ارتداد نبود از جهت اخفاء سبب تزویر
وفسق باشد لیکن اگر بسحر هلاک نفوس کند همچو قطاع طریق وچنانچه نفوس معصوم را در هلاک افکند واز جهت سعی فساد
باشد ومیان ساحر وساحره فرق نکند در تفسیر امام زاهد آورده اند که اگر ساحر دعوی تقلیب اعیان وتغییر صور
موجودات چون تقلیب ایشان بصورتی دیگر از بهیمه وغیر آن که از خصائص الوهیت است کند یا دم از فعل
معجزات چون طیران در هوا وقطع مسافت یکماه وزیادت از آن در یک شب که از خصائص انبیاست زند کافر
گردد وهر که او را درین دعویها تصدیق کند او نیز بتصدیق مذکور کافر گردد سوال مثل این طیران وقطع مسافت
یکماه وزیادت از آن در یک شب از بعضی اولیا حکایت کرده اند ووقوع آنرا در کتب خویش آورده اند میان نهوا
مسطور وحکایت مذکور وجه توفیق چیست اصحاب این حکایت را از عهده این روایت چگونه نقضی است
جواب تقلیب اعیان وآدمیانرا در هوا طیران ودر یک شب یا یک روز مسافت یکماه یا زیادت از آن از امور
ممکنه است وهمه ممکنات مقدور شوند کسی که وقوع آنرا بقدرت خدای تعالی دعوی کند ووجود آنرا بایجاد حق منسوب
گرداند صادق باشد وسخن او واقع را مطابق بود واگر دعوی کند که من تقلیب کرده ام واین فعل بچیز سبب
من پدید آورده ام کافر شود زیرا که آن فعل را نسبت سوی خویش کرده ومضاف سوی قدرت خویش آورده دعوی
خدائی باشد کفر بود وهمچنین دعوی فعل معجزات که آن نیز فعل خداست اگر نسبت بخود کند وخود را فاعل گوید
دعوی خالقیت کرده باشد این ارتداد عظیم بود اما انچه از اولیاء مختار روایت کرده اند واز اصفیا ایراد در حکایت
آورده اند محمول بر آنست که ایشان نسبت بخود نکرده ومضاف سوی خود نیاورده محض نسبت سوی خدا داشته
یا مضاف سوی حبیب پنداشته ۝ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ۝ وما
انزل عطفست بر السحر در یعلمون الناس السحر وهاروت وماروت عطف بیانست مر ملکین معنی اینست
وآنچه بر دو فرشته شده که نام ایشان هاروت وماروت آمده بر بمعنی نفی انزل سحر بر هاروت وماروت بود
اثبات تعلیم فرشتگان وتعلم مردمان از ایشان که از وما یعلمان من احد الآیه مفهوم است مشکل شود سوال
صحت تعلیم وتعلم مبنی بر علم بود وبر نزول سحر بر کسی واثبات تعلیم وتعلم آن از منافات نبود جواب چون تعلیم
سحر از فرشتگان وتعلم مردمان سحر را از ایشان ثابت گویند میان شیاطین وتعلیم ایشان فرق بچه وجه جویند
سوال تعلیم سحر از شیاطین برای عمل وتعلیم فرشتگان برای توقی باشد مقرون نمی آید متضمن نماید از فحوای وما
یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فهم می شود وچنانچه از ویتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء
وزوجه ویتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم مفهوم میگردد ۝ وتواند بود که ایشان تعلیم علم خواص میکردند واز نهان
کردن آن نسبت فعل سوی خویش که کفر بود باز می داشتند جواب امام زاهد تعلیم از فرشتگان وثبوت تعلم از ایشان نفی
میکند وضمیر منهما عائد بر فرشتگان نمی دارد عائد بر کفر وسحر می پندارد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر را غایت وما
یعلمان نداشته کلام بتقدیر وما یعلمان من احد بل ینالغان فی نهیه وحتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر پنداشته
بر تقریر امام زاهد فیتعلمون منهما عطف بر ویعلمون الناس السحر باید داشت معطوف بر وما یعلمان من احد
نباید پنداشت وبعضی در ما انزل ما نافیه دارند عطف بر وما کفر سلیمان پندارند روایت کرده اند فرشتگان
مذکور چون فسق وفجور آدمیان مشاهده کردند وقباحت آزار دل آوردند گفتند ای بار خدای خلق را آفریدی
وبانواع عطا مخصوص گردانیدی وایشان ترا بفرمانی می کنند وعصیان می ورزند اگر بجاء ایشان ما باشیم بفرمانی
نکنیم وخود را در ورطه عصیان نیفکنیم فرمان شد دو فرشته اختیار کنند که ایشانرا در زمین حکومت باشد ودر
جهان فرمان دهی بود فرشتگان جبرئیل ومیکائیل را اختیار کردند ایشان بعجز وزاری روی باستغفار آوردند

خداء تع عفو کرد وایشانرا ازین ورطه بیرون آورد دو فرشته دیگر که ایشان از فرشتگان بزرگ بودند یکی عزائیل یعنی هاروت
ودیگری عزائیل یعنی ماروت اختیار کردند وچیزی از صفات آدمیان یعنی شهوت وبطن وفرج در ایشان نهادند
واز قضاء آن منع کرده برای حکومت در زمین فرستادند ایشان تمام روز در زمین حکومت میکردند وشب بر
آسمان می رفتند وتا بامداد بعبادت مشغول می کشتند تا روزی عورتی زهره نام ممتاز حسن وجمال که با شوهر
خصومت داشت بیش ایشان آمد محبتاو در دل هر یکی از ایشان در امد هر یکی از دیگری شرم میداشت واخفا
محبت مذکور لازم می پنداشت آخر دل بر بی شرمی داشتند وخاطر بر طلباو کماشتند عورت مذکوره اباآورد وطلب
تعلیم اسم اعظم کرد ایشان اسم اعظم میدانستند اورا تعلیم کردند عورت مذکور پاک شد ودر حجره در امد ودر دعوت
اسم مذکور مشغول کشت وچون تعلیم اسم مذکور را شرط تمکین ساخته بود بصورت ستاره مسخ شد وبر آسمان رفت
ومستبعد نیست که آدمی ممسوخ بصورت کواکب کردد وصورت متبدل بصورت ستاره شود ولیکن زهره که یکی از
سیارات سبعه است از کاه خلقت آسمان مخلوق شده ومیان هفت ستاره آمده قائل شدن باین که این ستاره
ممسوخ است صحیح نشده وصحت آن در اخبار ثقات نیامده واین دو فرشته را بعزم سیئه مذکوره از رفتن بر آسمان
باز داشتند میان عقوبت دنیا بامشیت عقوبت دنیا بامشقت عقوبت آخرت ومیان عقوبت آخرت دنیا
مخیر ساختند ایشان با جبرئیل مشورت کردند ودل بر اختیار عذاب دنیا آوردند عذاب آخرت در مشیت است
متعلق است بارادت حضرت الوهیت ایشانرا در چاه بابل زمین دهاوند بابل در زمین کوفه آویخته ساعة فساعة
بعرمان خداء تع عذاب میکشند ساحران برایشان برای طلب علم سحر می آیند ایشان زبان بموعظت ونصیحت می کشایند
ودر نهی از سحر مبالغت می نمایند ٥ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ٥ من
زائده است ای وما یعلمان احدا حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر جمله معترضه است برای کیفیت تعلیم سحر وتلقین ما هست
این ورز معنی اینست وتعلیم نمی کنند ایشان هیچ یکی را سحر تا تنبیه نمی کنند بنمودن این کفر وورز وهر یکی را بنصیحت
ووعظ بیش می آیند ومضرت ساحری باز می نمایند ومیکویند نه ایم ما مکر بسبب این فتنه پس کافر مشوید ودر راه سحر
وکفر مروید ٥ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ٥ عطف است بر مفهوم ما یعلمان
من احد حتی یقولا انما نحن فتنة ای فیتعلمون الناس بعد القول المذکور فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء
وزوجه ظرف یفرقون است معنی اینست پس ایشان یعنی ساحران آرد و فرشته مذکور می آموزند چیزی که بسبب
آن میان زن وشوهر جدائی می افکنند ٥ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا
يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ٥ اینجمله معترضه برای بیان این که ساحران هرچند زیانکار است بغیر مشیت خداء زیان
نتوانند وبغیر قضاء او کسی را مسحور نتوانند کرد بیت یک ذرّه تصرف کار عباد را ٥ بر دست کس نداد فما
شاء فهو کان ٥ ویتعلمون عطف است بر فیتعلمون معنی اینست ومی اندایشان یعنی ساحران زیان رساینده بسحر
خویش هیچ یکی را مکر بعلم ومشیت وقضاء خداء تع وتعلم میکنند ایشان چیزرا از سحر آنچه زیان میکند ایشانرا
در دنیا ماخوذ از کشتن وکشته شدن ودر آخرت بعذاب ونکال پیوستن که ساحرانرا خواهد بود وایشانرا روی خواهد
نمود وتواند بود که وما انزل علی الملکین عطف است بر ما تتلو الشیاطین باشد بدین تقدیر نیز فیتعلمون عطف است
بر مضمون وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه
باشد ٥ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ ٥ یعلمون مفعول او مقدر است بقرینه مقام ای لو کانوا یعلمون مضرة السحر یا منزلست منزله لازم
وفعل مطلق کنایت است از فعل مقید بمفعول بر طریق ای لو کانوا ذوی علم فیعلمون مضرة السحر لام در جواب قسم
محذوفست ای واقسم لقد علموا ولام لمن اشتراه لام ابتداست در افعال قلوب در می آید واز عمل در لفظ باز می
دارد واین را در اصطلاح تعلیق بلام کویند واز خصوص افعال قلوب دانند وجمله قسمیه معترضه است برای نکوهش

کفر ومضرت سحر ولبئس ما شروا به انفسهم عطف است بر لمن اشتراه سوال عطف جمله ولبئس ما شروا به انفسهم بر
لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق عطف انشاء بر خبر بود باختلاف خبریت وانشائیت عطف چکونه جائز باشد
جواب انشا را خبر کرداند وکلام را بتاویل ولقولنه شانهم بهذا الکلام دانند وما نکره منصوب است تفسیر ضمیر بئس
است ومخصوص بذم محذوفست ای ولقد علموا لبئس شیئا باعوا به انفسهم سحرهم واتباعهم ما تتلوا الشیاطین لو کانوا
یعلمون شرطی است محذوف الجزاء ای لو کانوا یعلمون بمضرة السحر ومتابع الشیاطین لم یسحروا ولم یتبعوا الشیاطین
وتواند بود که لو برای تمنی باشد جزا نطلبد وبر هر دو وجه معترضه بود سوال تمنی چیزی منبی از عدم قدرت بر حصول
او باشد تمنی از خداء تع بچه معنی بود جواب تمنی مذکور منسوب سوی خداء تع نباشد بلکه متعلق مقولنه شانهم
که در بالا مقدر است مقوله همان بود معنی چنین کویند کفته شود در شان ایشان که از اهل باشند مضرت
جادوکری بدانند یا کویند صیغت تمنی که در کلام خداء تع واقع شود مجاز از مطلوب بودن تمنی باشد وطلب
از صفات خداء تع مستبعد نباشد وصاحب کشاف تمنی را مجاز ارادت داشته زیرا که ارادت را جنانچه
مذهب معتزله است ملازم امر متضمن طلب پنداشته ونزدیک اهل سنت وجماعت ارادت ملازم فعل بود مستلزم
حصول مراد باشد پس معنی ارادت اینجا سائغ ننماید که از ثبوت ارادت علم ایشان حصول او لازم فعل آید
اگر علم ایشان مراد خداء تع بودی وحکم ما شاء الله کان حصول آن روی نمودی ایشانرا علم حاصل کشته بارادت
نه پیوسته پس مذهب اهل سنت اراد الله علمهم نکویند وار تمنی مذکور معنی ارادت نجویند معنی اینست وبدرستی
که دانسته اند ایشان هر آینه بخرید سحر را بدل کتاب خداء تع یعنی کتاب خداء تع بگذارد وعمل سحر را بر دست آرد مر
اورا در آخرت حظی نبود ونصیبی نباشد وهر آینه بد چیزیست آنچه فروخته اند نفس خود را بدان واتباع
کردن ایشان شیاطین را در سحر اگر ایشان مضرت سحر را دانند سحر نکنند وخود را در جادوکری نیفکنند یا کویند
کاشکی ایشان اهل دانش باشند تا مضرت ساحری بدانند سوال لقد علموا اثبات علم بر طریق توکید قسمی بود
ولو کانوا یعلمون موجب نفی علم باشد چون لو بمعنی در می آید دلالت بر نفی علم کند اثبات علم ما نفی چکونه مستقیم
شود جواب اثبات علم در صدر بر سبیل تحقیق وبیان واقع باشد ونفی علم که از لو کانوا یعلمون فهم می شود
بر طریق تنزیل عالم که بر مضمون علم نرود بمنزله جاهل بود واز جهت ظهور ماران داله بر خلاف مضمون جمله
ولقد علموا سامع را مضمون او بمنزله منکر مصر داشت بدین سبب جمله را موکد بقسم ولام ساخت ٥ وَلَوْ
أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٥ از برای شرط است انهم فاعل
است مر فعل محذوف که شرط لو است ای لو ثبت انهم آمنوا المثوبة من عند الله جزا واقع شده از جهت
دلالت بر ثبوت وبصورت جمله اسمیه آمد یا لو در ولو انهم برای تمنی است جمله شرطیه معترضه است برای
برای بیان فضیلت ایمان وتقوی سوال خیریت ثواب خداء وبهتری او مرتب ایمان وتقوی ایشان نیست
اینجمله جزاء آن چکونه شود ومترتب بدان چه نوع بود جواب مسلم است که ثبوت خیریت موقوف بر ثبوت
ایمان وتقوی ایشان نبود اما ذکر آن بر حکم کردن بدان مترتب بدان باشد چنانچه در وما بکم من نعمة فمن
الله آمده ودر وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک تحقیق شده وتواند بود که لو در ولو انهم آمنوا برای
تمنی بود جزا نطلبد جمله معترضه بود وجمله لمثوبة من عند الله خیر معترضه دیگر باشد جمله لو کانوا یعلمون
در احتمال شرط وتمنی واحتمال حذف مفعول بقرینه بتقدیر لو کانوا یعلمون خیریة المثوبة یا تنزیل منزله لازم
بر طریق لو کانوا یعلمون سابق است با آن سوال وجوابهائی که برو متعلق است وجمله لو کانوا یعلمون معترضه
بود متضمن نفی علم ایشان باشد معنی اینست واگر ایمان وتقوی ایشان ثابت شدی هر آینه ثوابی عظیم از
خداء تع بهتر بودی از هر منفعتی که تصور کنند واز هر سودی که حاصل دانند کاشکی که باشند ایشان دانند و
دریابنده آن یا کویند اگر ایشان اهل دانش باشند خیریت ثواب اخروی دانند وآنرا بهتر از رفاهیت

دبنوی خوانند وتنکیر لمثوبة توانذ که ازجهة تعلیل باشد بطریق ورضوان من الله اکبر بود یعنی ثوابی قلیل از
خدای تع بهتر است که جهان از ثواب وتواند بود که برای تعظیم وتکثیر بود یعنی ثواب ایمان وتقوی که کبیر وعظیم
است کاین از فضل خدای کریم است ۵ یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۵ روایت کرده اند اجلهٔ صحابه رضوان الله علیهم در هنگام تبلیغ وحی راعنا
یا رسول الله می کفتند واین را طلب مراعات از پیغامبر می دانستند یعنی رعایت ما بکن ووحی بآهستکی بکو
از دل بر فهم ما بکذار ولفظ راعنا میان یهود بلغت سریانی یا عبری دشنام بود بدین یکدیگر را دشنام می کفتند یهود
ومنافقان همین لفظ در باب پیغامبر بلفظ دشنام کوئین کرفتند این آیة نازل کشت واین نظم بورود دیوست
واین جمله معترضه است برای تنبیه مسلمانان وآکاهانیدن بر تلبیس کافران در خطاب پیغامبر بلفظی که
مشابه لفظی است نزدیک ایشان در دشنام وقولوا عطف است بر لاتقولوا واسمعوا عطف است بر وقولوا جمله
وللکافرین عذاب الیم تذییل است معنی اینست ای مومنان پیش پیغامبر این لفظ مکوئید وحاجت بتانی و
آهستکی پیغامبر را در اداء وحی بدین لفظ مجوئید که دشمنان بدین لفظ اظهار متابعت کفتار شما کنند ودر دل انجنی
قاصد ایشانست از استعمال این لفظ در دشنام باشد از اینچنین لفظ احتراز کنید واز اینچنین کلام توقی نماید
وانظرنا که همین معنی راعناست مکوئید وبدین لفظ معنی انظرنا ورایت ادراکنا جوئید ونیکو بشنوید وکوش وهوش
بدان بکمارید تا نیکو دریابید ومحتاج سوی باز کردانیدن وطلب آهستکی بودن نشوید ومر کافرانکه با پیغامبر
مثل این عداوتها اندیشند ودر دشنام وشتیمهٔ او کوشیدند عذابی دردناک وعقابی هولناکست ۵ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۵ ینزل بتخفیف وتشدید خوانند ومعنی برحسب آن دانند
موصول باصله فاعل یود است من بیانیه است جار ومجرور حال است از فاعل کفروا ولا المشرکین عطف است بر اهل
الکتاب ولا برای تاکید نفی است ان ینزل علیکم مفعول است مر یود من در من خیر زائده است ومن در من ربکم
ابتدائیه است وجمله ما یود الذین کفروا نیز معترضه است برای بیان حسد کافران واختصاص پیغامبر ومومنان
بنیل نعمتها وجمله والله یختص برحمته من یشاء تذییل است والله ذو الفضل العظیم تذییل است معنی اینست
دوست ندارند آنانکه کافر شده اند از اهل کتاب ونه مشرکان که فرود آورده شود بر شما یعنی بر نبی شما داد چیزی
یعنی قرآن یا وحی که منزل است از شما یا رحمتی که این است از پروردکار شما وخدای تع مخصوص کرداند برحمت
خویش هر که را خواهد یعنی برحمت مخصوص کند که آن در دیکری نبود چون فضائل پیغامبر ص وخصائص کرامات
اولیا مکرم وخدای عز وجل پادشاهی قدیم است خداوند فضل عظیم است بیت پادشاهیست کز خزانهٔ غیب
هر دو عالم بیک کدا بخشد ۵ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا ۵ ننسخ بفتح نون وسین
از نسخ وبضم نون وکسر سین از انساخ وهمچنین ننسها بضم نون وکسر سین از انساکه اصل او ننسیهاست وفتح نون
وهمزه ساکنه بعد سین مفتوحه از نسا بمعنی تاخیر خوانند ومعنی برحسب آن دانند ما شرطیه است ننسخ شرط
است بخیر او ننسها عطف است بر ننسخ نأت جزاء شرط است بخیر متعلق است بنأت من در منها تفصیلیه است او مثلها
عطف است بر بخیر وجمله معترضه است برای رد طعن کافران ومنافقان در وقوع نسخ بعض احکام قرآن روایت
کرده اند کافران ومنافقان در وقوع نسخ طعن میکردند که محمد حکمی می آرد بچیزی که میکند باز از آن باز میدارد واز
چیزی نهی میکند باز بدان امر می فرماید ودر طلب آن کوشش می نماید اینست که نازل کشت واین نظم بورود پیوست
معنی اینست آنچه نسخ میکنیم از آیة قرآن یا فراموش میکردانیم از دلها ایشان می آریم بهتر از آن یا مثل آن واین بنسبت
صاحب شرع بیان است مر مدت حکمی که عند الله موقت بود یا تبدیل است از جهة آنکه ظاهر او را حکم بقا می بود ودران
جای طعن بود ومحل عیب نباشد ۵ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۵ همزه استفهام برای انکار است

وانکار

وانکار نفی تثبیت وتقریر است وخطاب مر طاعت راست یا مر مخاطب غیر معین را وان با اسم وخبر خویش
قائم است مقام دو مفعول تعلم علی کل شیء متعلق است بقدیر این جمله تذییل است معنی اینست انی دانی یعنی
میدانی که خدای تع بر هر چیزی قادر است حکم کردن داند وحکمی که کرده است برکرفتن ان تواند ۵ أَلَمْ تَعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۵ واین استفهام
نیز برای انکار است چنانچه بالا کذشت له ملک السموات والارض خبر ان است ان با اسم وخبر خویش قائم است
مقام دو مفعول الم تعلم وجمله وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر حال است واین جمله یعنی الم تعلم ان الله له
ملک السموات والارض تذییل است وتایید بعد تایید معنی اینست انی دانی یعنی میدانی بدرستی که خدای تع راست
ملک آسمانها وزمین وتصرف وقدرت بدان واین وآنچه خواهد از آسمان بفرستد از اثبات ناسخ ورفع منسوخ وباران
وبرکت وآنچه خواهد از زمین واز باغ وکشت ومعادن وغیر آن وبیست مر شما را جز خدای تع دوستی صاحب ولایت
بر شما ونه دوستی کننده ویاری کننده دهنده وحکم کند بر شما بولایت وملک خویش وآنچه خواهد از حکم کردن ور
کرفتن یکی را بردن وبجای او دیکری آوردن ۵ أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ
يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۵ روایت کرده اند که یهودیان از پیغامبر ص نزول کتاب
بیک دفعه خواستند آنانکه کتاب بجملهٔ واحدة کفتند چنانچه در آیة یسألک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء
فقد سألوا موسی من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة آمده واز آیة وقال الذین کفروا لولا انزل علیه القرآن جملة واحدة ثابت
شده وبعضی کویند نزول آیة در شان عبد الله امیه مخزومی وجماعتی از مشرکانست که با او بودند پیش پیغامبر ص کفتند
لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا آمدند یعنی ایمان نیاریم بتو تا نشکافی برای ما از زمین چشمه ام
بمعنی بل است واین کلام اضرابست از مضمون ما ننسخ من آیة که متضمن طعن در نبوت است ای اتکم تطعنون فی
نبوة محمد بطعنکم فی الناسخ والمنسوخ وسؤالکم تنزیل الکتاب جملة واحدة او سؤالکم تفجیر ینبوع من الارض بل تریدون
ان تسألوا رسولکم اکبر من ذلک کما سئل موسی من قبل عند تکذیبه وانکار نبوته وقولهم له ارنا الله جهرة ومن یتبدل
الکفر شرطیه است محذوف الجزاء فقد ضل سواء السبیل تعلیل است مر آن جزاء ای ومن یتبدل الکفر بالایمان لا
یفلح لانه قد ضل سواء السبیل واین جمله تذییل است معنی اینست شما در نبوت پیغامبر ص بوقوع نسخ وتبدیل طعن
میکنید ومعجزات اقتراحی چون تنزیل کتاب از آسمان بیک دفعه بیرون آوردن چشمه از زمین میجوئید بلکه باشد
که در طعن ترقی کنید ومر سؤال خویش بالاتر از آن خواهید چنانچه بنی اسرائیل از موسی ع خواستند وارنا الله
جهرة کفتند این جرات که از آن فرقه زاد آتش آسمانی بر ایشان افتاد هلاک شدند وبزوال پیوستند وهر که
بدل کند کفر را بایمان یعنی بدل ایمان کفر اختیار کند وبآیاتی که نازل است کفر ورزد وآیت دیکر طلب نماید بمقصود
نرسد ومطلوب نیابد زیرا که بدرستی او راه راست را کم کرده است وخود را بر ضلال وکمراهی آورده است
نجات چکونه یابد وفلاح چون دریابد ۵ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ
مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ۵ روایت کرده اند بعضی از اهل
کتاب عمار بن یاسر وحذیفه بن یمان را کفتند از دین خویش بکردید متابع ما شوید عمار کفت من با خدای عهد
کردم که هرکز بمحمد کافر نکردم وشما که کتاب میخوانید وبزه کاری نقض عهد میدانید حذیفه کفت خدای تعالی
پروردکار منست ومحمد ص پیغامبر وقرآن پیشوای منست حقیقة دین اسلام وراستی ودرستی او بر من آشکار است
وپروردکار خویش را اطاعت کنم وخود را در ورطهٔ مخالفت پروردکار وپیغامبر وکتاب خدای تع نیفکنم
تا مرک رسد دل من بر این باشد ایشان کفتند در دل شما دوستی محمد ص قرار وآرام کرفته ومتابعت او در
دلهای شما پذیرفته حذیفه کفت خدای را بدین نعمت شکر وحمد میکویم وثبات بدین از خدای عز وجل می جویم بعد
از آن بر پیغامبر رفتند حکایت مذکور را کفتند پیغامبر ص کفت اصبتما وافلحتما یعنی بصواب رسیدند ونجات
یافتند این آیة در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان بورود پیوست جمله لو یردونکم مفعول است

کفارا حال است از مفعول یردونکم یا مفعول دوم است بتضمین جعل حسدا مفعول له است یا حال است ای حاسدین
یا ظرف زمانست ای وقت حسدهم یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای ودّا بحسد من درمن عند انفسهم
ابتدائیه ای حسدا ناشیا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق ظرفست وما مصدریه است ای بعد تبین الحق
وجمله ودّ کثیر معترضه است برای حکایت از عداوت اهل کتاب ومشرکان وحکایتی از شکایات شنیعه حسد ایشان
معنی اینست بسیاری از اهل کتاب ومشرکان از جهة حسد وبدخواهی وخواهش ضلالت بعد ظاهر شدن حق
وپیدا آمدن صدق آرزو بردند وتمنی کردند کاشکی شما را از اسلام بگردانند وبدین خویش برسانند یعنی مرتد سازند
واز دولت دین اسلام براندازند ۵ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
فا سببیه است واصفحوا عطف است بر فاعفوا حتی برای غایت است فعل بعد او منصوب است باضمار ان بامره
متعلق است بیأتی جمله ان الله علی کل شیء قدیر تذییل است یا تعلیل است وتاکید او از جهت ارادت وکالت
است معنی اینست چون حال ایشان دانستید که وقت مجازاست ومکافات ایشان نیست پس عفو کنید واز
ایشان درگذرید تا خدا امر خویش بیارد وحکم خویش بعرض کردن قتال پیدا آرد بدرستی که خدای بر هر چیزی
تواناست وبهمه چیز داناست ۵ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ
عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۵ عطف است بر فاعفوا واصفحوا جمله وما تقدموا معترضه برای وعد
جزا وجمله ان الله بما تعملون بصیر تذییل است یا تعلیل است مر جمله مذکور را است وجمله مذکوره مستلزم عالم بودن
خدای عز وجل بکارهاست وچون جمله وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله بر مضمون این جمله باعتبار
مکنی ومکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست پس از ایشان درگذرید ونماز برپای دارید ودر
وقت بگذارید وزکوة بدهید ودل بر بخیلی منهید کافرا تعرض مرسانید در کار خویش باشید وآنچه فرستید
برای نفسها خویش از نیکی خواهید یافت وبادراک ثواب وثمرات آن نزدیک خدای خواهید یافت بدرستی که خدای
بعملها شما بیناست وبدادن جزا وسزای آن تواناست ۵ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا
أَوْ نَصَارَى ۵ اینجمله عطفست بر اتبعوا ما تتلوا الشیاطین وجمله معترضه که در میانه بود میان دو کلام متصل مانع
نمود نکته هر یکی از آن بالا گفته ووجه اعتراض هر یکی در ذیل آن بتحریر پیوسته ای قال اهل الکتاب لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری درین آیة لف ونشر است او برای منع خلو است دون الجمع زیرا که جمع در لف موجب
است مرجع در نشر یعنی گفتند ایشان وایشان ابن سخن وآن یکی این دیگری آن بتعیین پس بنظر در مجموع من جهة
المجموع اجتماع بود وخلو باتفاق فریقین منتفی است بدین طریق بودن او برای خلو دون الجمع واضح باشد
وهود جمع هائدست چنانچه بذل جمع باذل است معنی اینست ویهود ونصاری گفتند که غیر یهود ونصاری
در بهشت در نیایند سوال این کلام را بر لف ونشر چرا کنند ودر لف ونشر بکدام دلیل روند جواب بدلیل
آیة وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء چه درین آیة بگمراه خواندن
هر یکی را دو فریق مذکور فریق دیگر را تصحیح واین بر لف ونشر کنند دلیل صریح است چه هر یکی از ایشان بهشت
برای خود می گویند پس چاره نباشد که حمل بر لف ونشر یعنی گفتند یهود در بهشت غیر یهود در نیایند وگفتند نصاری
در بهشت جز نصاری در آمدن نتوانند ۵ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۵ تلک اشارة الی التمنیات السابقة وهی حصر
دخول الجنة علی انفسهم وعدم وداد تنزیل خیر علی المومنین ووادیتهم ارتداد المومنین ای تلک التمنیات
الباطلة تمنیات غیر حاصل وتواند بود تلک اشارت سوی مقالات مذکور یعنی لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری باشد واز امانیهم مفتریات معهود ایشان مراد شود چنانچه از لن تمسنا النار
الا ایاما معدودة ونشفع لنا اباؤنا الانبیاء ویغفر لنا ربنا خطایانا ویرحمنا وکلام از قبیل تشبیه موکد
بود اداة تشبیه بتقدیر هذه المقالة مفتریاتهم المعهودة مماذکرنا فی البطلان باشد وامانی جمع امنیه بر
وزن افعولة اصل امنویة بود اعلال مرمی در وی رود نمود اینجمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ما حال

تلک الامانی فقیل تلک الامانی غیر ثابتة یا کسی گوید ما حاله مقالتهم هذه یعنی قولهم لن یدخل الجنة الا من
کان هودا او نصاری فقیل تلک المقالة مثل امانیهم المعهودة فی البطلان وتواند بود که معترضه باشد برای
بطلان امانی مذکور معنی اینست این تمنیات باطله مذکوره وآرزوهای نابسندیده مسطوره یعنی در آمدن
بهشت را بر نفسها خویش منحصر کردن وآرزو بردن ونارسیدن خیر بر مومنان وآرزو بردن ولن تمسنا
النار الا ایاما معدودات گفتن ویشفع لنا اباؤنا الانبیاء دانستن تمنیاتی است که وجود آن کاهی وجود نخواهد
بود وحصول آن وقتی روی نخواهد نمود سوال شک نیست که هر یکی از تمنیات مذکوره تمنی است در اخبار جمله
تلک امانیهم فائده چیست جواب خبر مبتدا را در مثل آن محل تاویل بصفت مشهور او کنند وکلام را در
معرض افادت افکنند چنانچه در الارض ارض والسماء غالبة تاویل کرده اند ودر انا انا وشعری شعری تاویل
انا الکامل وشعری کامل گفته اند اینجا امانی ایشان را تاویل بامور غیر متحققه که صفت مشهوره اوست کنند معنی
کلام تلک الامانی امور غیر ثابتة ۵ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۵ بلی جمله مستانفه
است چنانستی که پیغامبر گفت ماذا اقول لهولاء المبطلین فقیل قل هاتوا برهانکم معنی اینست بگوای محمد
حجت خویش بر گفتار خویش از توریت وانجیل بیارید اگر شما در دعوی مذکور ودر مقالات مسطور راست گویانید
بلی حرف ایجاب هر آنچه بدعوی لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری نفی کرده بودند از در آمدن غیر خویش
در بهشت معنی چنین باشد غیر جهودان وترسایان در بهشت در نیایند مومنان غیر ایشانند در جنات نعمت
نایند ۵ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
من اسلم شرطیه است وجهه بمعنی ذاته مفعول است لله متعلق اوست جمله وهو محسن حالست جمله فله اجره خبر است
عند ربه ظرفست مر لهم که ظرف مستقر خوف اسم لاست علیهم خبر اوست جمله عطفست بر له اجره عند ربه
افراد ضمائر له اجره عند ربه افراد لفظ من است وایراد ضمیر جمع در علیهم ولا هم یحزنون از جهة معنی است تقدیم مسند
الیه بر خبر فعلی با بلا حرف نفی موجب تخصیص نفی است بمسند الیه نفی حرف مخصوص بر ایشان بود هم ایشانند که
اندوهگین نباشند ومحزون نشوند نفی حزن در کافران بود ایشان همیشه با اندوه باشند وجمله اسلم تا آخر
تعلیل ایجابست که مضمون بلی است معنی اینست هر که ذات خود مر خدا را بسپارد ودل خود بر اخلاص آرد درین
حال که او نیکوئی کننده ونیکی ورزنده است پس مر ایشان راست ثواب ایشان نزدیک پروردگار مهربان خویش
مر ایشان بود وهم ایشانند که ایشان را غمی واندوهی نباشد ۵ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ
وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۵ روایت کرده اند که جهودان
مدینه وترسایان نجران پیش پیغامبر بیکدیگر خصومت میکردند جهودان ترسایان را وترسایان جهودان را
بهیچ می آوردند بیت همیشه باد خصومت یهود وترسا را ۵ زهر طرف که شود کشته سود اسلام است
در شان ایشان این آیة نازل گشت واین نظم بوده دبوست اینجمله با معطوفات خویش عطف است بر وقالوا
لن یدخل الجنة وجمله وهم یتلون الکتاب حالست معنی اینست وگفتند جهودان نیستند ترسایان بر چیزی
از نیکی ودین ومنکر حقیقت عیسی هم وانجیل شدند گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی از نیکی ومنکر
دین حقیقت موسی هم وتوریت شدند وحال اینست که ایشان یعنی جهودان وترسایان کتاب را می خوانند ودر کتاب
هر یکی تصدیق کتاب وپیغامبر فریق دیگر پیدا شد ودر انکار هر یکی کتاب وپیغامبر فریق دوم انکار کتاب
وپیغامبر خویش بود بلکه انکار جمله پیغامبران باشد ۵ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ
ذلک اشارتست بر قول اهل کتاب وضمیر مثل قولهم عائد است بر اهل کتاب وضمیرای مثل قولهم لاهل
الکتاب قال الذین لا یعلمون وتکرار مذکور مقید است یا بیانست یا تاکید است یا محمول بر اختلاف وجه تشبیه
واختلاف مشبه بود ذلک اشارت بر مقول بود کذلک قال باشد مثل قولهم صفت مصدر محذوف دارند بمعنی
مثل قول اهل الکتاب فی البطلان قال الذین لا یعلمون قولا مثل قولهم فی کونه ناشیا من العداوة پندارند یا بر

عکس یعنی ذلک اشارت بر مصدر کویند واز قولهم معنی قول جویند و مثل قولهم معنی مثل مقول قال بود و کذلک صفت
مصدر محذوف باشد وجه تشبیه در هر دو حال همان بود که کذشت بر تقدیر تکرار بنزد تاسیس باشد بدین وجه لا
یعلمون و منزل منزله لازم بود یعنی لا یتصفون بالعلم شود و جمله کذلک لا یعلمون مثل معترضه بود متضمن تشنیع
اهل کتاب و تشبیه ایشان بجاهلان باشد معنی اینست کسانیکه از اهل علم نیند هم برین طریق کفتند و هر یکدیگر
را طعن بو سشد همچو مشرکان عرب و کفار قریش و بت پرستان و آتش پرستان نسبت مخالفت خویش خطا ادیان
یکدیگر و نفی فضل آن کردند همچو اهل کتاب یکدیکر را هیچ آوردند ۝ فالله یحکم بینهم یوم القیمة
فیما کانوا فیه یختلفون ۝ فا در جواب شرط محذوفست ای لن داموا علی هذا القول ولن یرجعوا عنه
فالله یحکم بینهم الآیة معنی اینست اکر این قائلان یعنی یهود و نصاری و جاهلان بدین کفتار یعنی بر نفی حقیقت
غیر دین خویش که متضمن نفی حقیقت دین اسلام نیز می شود ثابت باشد و از کلمات نابوده و سخنان ناپسندیده
باز نکردند پس خدای تعالی میان ایشان روز قیامت در باب نفی حقیقت اسلام بدروغ کوئی حکم خواهد کرد و بدانچه
ایشان سزاوارند از خلود در نار خواهد آورد ۝ ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه
وسعی فی خرابها ۝ روایت کرده اند که مسجد بیت المقدس را داود پیغامبر عم بنا کرد پیش از تمام شدن او روی
بدار بقا آورد چون سلیمان پیغامبر عم رایات نبوت و ملک افراخت عمارت مسجد مذکور را مرتب ساخت بعد از
ساختن مسجد مذکور جهودان قابض کشتند معتکف و مجاوران ایشان شدند چون عیسی عم را بآسمان چهارم بردند
جهودان کشتن عیسی عم را دعوی کردند ترسایان را با جهودان عداوت افتاد میان ایشان فتنه عظیم زاد ترسایان و
باشاه ترسایان یار شدند و با جهودان محاربه کردند ایشان را و زن و بچه ایشان را کشتند و شهر ایشان را تاختند
مسجد بیت المقدس را خراب کردند بعضی کویند بختنصر پادشاه مجوسی بود بر شهر غلبه آمد ترسایان او را یاری کردند
و شهر و مسجد را بخرابی آوردند درین آیه تلمیح این قصه است من اول استفهامیه است و استفهام بمعنی انکار است و من ثانی
موصول است بمعنی الذین و افراد ضمیر منع و سعی از جهة افراد لفظ من است و جمع آوردن اولئک نظر معنی است ای لا احد
اظلم من الذین منعوا مساجد الله و من جاره ازان یذکر محذوف حرف جر است ازان و ان معروفست تقدیر اینست
لا احد اظلم من الذین منعوا مساجد الله من ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها و اضافت مساجد برای تعظیم مضاف
است کبیت الله و ناقة الله بالا ذکر اهل کتاب بود طائفه از ایشان با کافران یار شده در خرابی مسجد بیت المقدس
سعی کرده اینجمله را برای نکوهش این طائفه آورد میان معطوف و معطوف علیه یعنی و قالت الیهود و قالوا اتخذ الله
بر وجه اعتراض ذکر کرد معنی اینست و کیست ظالم تر از کسی که مسجدهای خدای تعالی را ازین که ذکر شود دران مساجد
نام خدای عم باز داشت و سعی کرد در ویرانی آن و دل بر خرابی آن کماشت و امام زاهد این آیه را بر معنی مستقبل ترجمه
کرده و لفظ باز داشت از ذکر خدای عم و روی بخرابی آن آورده و ظاهر آنست که در مثل این محل ماضی برای استمرار
دارند و مفید برنا پندارند معنی چنین کویند و کیست ظالم تر از صاحب فعل منع مساجد از ذکر رحمان خداوند
و صفت سعی در خراب آن ۝ اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین ۝ اولئک مرفوع
المحل بابتداست ان یدخلوها اسم کان است لهم ظرف مستقر و خبر کان است الا خائفین استثناء مفرغ
است و حالست از فاعل یدخلوها جمله ما کان لهم خبر مبتداست و اینجمله مستانفه است چنانچه که سامع
کفت ماشان هؤلاء فقال هو اولئک معنی اینست این طائفه یعنی نصاری که باز دارند کان ذکر و مخربان مسجد
اند نیست ایشان را که در مسجد در آیند مکر درین حال که خائف باشند و ترسان بودند کنایتی که از ایشان زاده و
جریمه که ایشان را افتاده یاد دارند و ترس آن بر دل می کمارند روایت کرده اند که هیچ نصرانی در بیت المقدس جز
پنهان و ترسان در نمی آید و هر که از ایشان در می آید غالب آنست که او را ضرب و عقوبت روی بنماید ۝ لهم فی
الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم ۝ لهم ظرف مستقر است خزی مرفوع بابتداست لهم خبر
مبتداست جمله تعلیل است معنی اینست ایشان در مساجد که باز داشته اند آن را از ذکر کردن خدای عم دران

و کوشیده اند خرابی از ترسایان در آیند و ترسنده باشند مر ایشان راست خزی یعنی رسوائی در دنیا و مر ایشان راست
عذاب بزرگ عظیم در آخرت رسوائی در دنیا کشتن و برده کردن یا بخواری جزیه استدن بود و تواند بود که از خزی فتح
قسطنطنیه و رومیه و عموریه که شهرهای ایشانست مراد شود و نهب شدن و تاراج کشتن شهرهای مذکور با
سزاوار باشد که ترسایان در آیند و از مسلمانان خوف زدن و کشتن کند ۝ ولله المشرق والمغرب فاینما
تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم ۝ ورود آیه در رد کافران و هنکام ایشان در تحویل قبله
بود و بعضی کویند در قومی بود که قبله بر ایشان مشتبه کشت و تحری ایشان بجوانب مختلفه بود است و بعضی
کویند ورود این آیه ورود این آیه بر صلوتی است که بر دابه می کذارند و هر جائی که دابه روی آرد والمشرق
مبتداست والمغرب عطف بروست لله خبر مبتداست اینجمله معترضه دیکر است برای تسلیه دل مسلمانان و آرام
خاطر ایشان و بیان اینکه منع کردن مجالس و مساجد از ذکر مسلمانان را زیان ندارد و کوشیدن خرابی آن در حق
مومنان مضرتی نمی آرد که زمین را برای عبادت مسلمانان مسجد کردانیده اند و همه بقعات را بشرف محلیت
عبادت رسانیده اند اینما از کلمات شرطیه است تولوا مجزوم آمده سقوط نون علامت جزم شده جزاء
شرطیه محذوفست فثم وجه الله تعلیل است ای اینما تولوا یثاب لکم عبادة الله لانه ثم وجه الله و جمله ان الله
واسع علیم تذییل است و تاکید او از جهة ابراز ثناء باری بر وجه و کادت و استواری معنی اینست مشرق
و مغرب مر خدای راست در زمین همه محل عبادت خدای تعالی است در هر مکانی که روی آرید محل عبادت خدای پندارند
لان ثم وجه الله و این آیه متشابه است حق کویند که آنچه مراد خدای تعالی است اعتقاد کنیم مشغول بتاویل آن نشویم
خلق وجه را تاویل برضا کنند یا بمعنی جهة توجه در عبادت که خدای تعالی تعیین کرده است کویند بدین آیه ثابت
شود که تمام زمین جای عبادت بود پیغامبر عم فرموده است جعلت لی الارض مسجدا بدرستی که خدای تعالی
خداوند سعت است یعنی غنی است از عبادت عابدان فراخ عطاست یعنی بسیار بخشش است در باب بندکان
در عبادت اندک جزاء بسیار دهد در مکان عبادت سعت و فراخی نهد بر حکم ان ارضی واسعة فایای فاعبدون
همه زمین عبادتکاه ساخت و بر مقتضاء جعلت لی الارض مسجدا سجده کاه داشت داناست یعنی عالم است بنیات
رجال عبادت کنندکان و اخلاص دلهاء ایشان ۝ وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه ۝ اینجمله عطفست
بر وقالت الیهود لیست النصاری ای وقالت الیهود والنصاری و مشرکوا العرب اتخذ الله ولدا معنی اینست
و کفتند جهودان و ترسایان و مشرکان عرب کرفته است خدای عم فرزند برای خویش فرزند یهودیان عزیر ابن الله
کفتند و ترسایان المسیح ابن الله دانستند مشرکان عرب ملئکه را بنات الله خواندند و بر قرائت که قالوا بغیر واو
خوانند اینجمله را تایید کفتار سابق دانند چه کسانیکه اتخذ الله ولدا کویند و در راه اینچنین باطل پویند کفتارهاء
سابقه از ایشان عجب نبود و کلمات متقدمه مستبعد نباشد سبحانه مصدر است فعل محذوف را ای اسبح الله سبحانه
تسبیحا این جمله معترضه است برای تنزیه معنی اینست بپاکی یاد میکنیم خدای را از همه عیب بپاکی یاد کردنی و برات
و نزاهت میجوییم از همه نقص برات جستنی فرزند اکر آفریده شود همچو سائر مخلوقات مملوک بود و مملوک فرزند نباشد
و اکر مخلوق نبود قول مقدم اند شرکت در قدم روی نماید و نیز هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزند
نشود ۝ بل له ما فی السموات والارض ۝ اضرابست از جمله اتخذ الله ولدا ای بل جمیع ما فی السموات والارض
مملوک له فلا یکون له ولدا معنی اینست بلکه آنچه در آسمانهاست از فرشتکان و آنچه در زمین است از عزیر و عیسی و غیر
آن آفریده شده اند مملوک خداوند مملوک فرزند پس مر او را فرزندی نباشد ۝ کل له قانتون ۝ کل مجموعی
از همه نه کل افرادی یعنی هر یکی بدلیل آنکه قانتون بر صیغه جمع آمده محمول بکل شده افرادی روا نباشد و اینجمله را از
جمله سابق و جمع بر کل مجموعی بود حمل او بر کل که متضمن اثبات ملک ما فی السموات والارض است باثبات انقیاد که
آن اثر ملک است تاکید است و مضمون آن را چنانچه بیان کرده شده تاییدات یعنی جمیع چیزهائی که در آسمان و زمین
است مر خدای راست همه بطوع منقادند و همه از ممالیک و عباد اند چنانچه جای دیکر کفته است و له اسلم من فی السموات

والارض طوعا وکرها **سوال** در ما فی السموات ما که برای غیر ذوی العلم است استعمال کرده و در کل له قانتون صیغه
جمع سلامت که برای ذوی العلم آورده وجه استعمال مذکور چیست وصحت آن برچه مبنی است **جواب** اگر از ما کل ما
فی السموات والارض مراد شود در مقام بیان مملوکیت ذوی العلم لا با سلع و عروض شارکت بود تغلیب غیر ذوی العلم
بر ذوی العلم بحسب مقام مناسب باشد ودر قنوت که فعل اولی العلم باشد تغلیب ذوی العلم ملائم بود واگر از ما
جمیع ما فی السموات والارض من اتخذهم الکفار اولاد الله مراد دارند ما صدق علیه آن فرشتگان در آسمان و عزیر و عیسی
بر زمین پندارند برین وجه استعمال قانتون بر اصل باشد واستعمال ما در ذوی العلم از جهة حط مرتبه ایشان بحسب
مقام و داشتن صفات ایشان در حیز ابهام مناسب بود ۵ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای مبدع السموات
والارض ای هو بدیع سموات وانجمله نیز تاکید است مر جمله سابقه را زیرا که اثبات ملک است با ثبات
ابداع که موثر در ملک است **معنی اینست** خدای تو پیدا کننده آسمانها و زمینها است آفریننده آن واینست یا گوید
الهی است که بدیع آسمانها و زمین است ۵ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ۵ اینجمله
بر له ما فی السموات جمله اولی بیان ملک است وجمله ثانیه بیان تصرف فیکون بر قراءة رفع معطوف است
بر یقول یا ابتداء کلام است تقدیر یکون وکن مقول است مر یقول وقراءة ابن عامر بنصب فیکون مشکلست
چه بودن شی برای بودن او نتواند بود تا توهم بعد امر بی سببیت روی نتواند نمود اگر گفتی آن مضمون بیقول نیست
سبب بود فیکون مسبب امر بود مسبب جز باشد واگر مجرد تقدم لفظ امر اعتبار کنند معنی آن نغلت که شرط صحت
جواب بفا است صحیح باشد نصب جواب امر بغیر معنی نماید جواب در بعض کتب نحو آورده نصب جواب بعد
فا بعد چیزی که بمعنی امر است یا لفظ او متضمن لفظ امر بود آمده چنانکه در اتقی الله امرا فعل خیرا فیثاب علیه
وقلت لدیند رزنی غیرو در تحقیق شده اما در چیزی که بمعنی امر است ظاهر است ودر چیزی که متضمن لفظ
امر است از جهة شبه بجواب امر باعتبار وقوع مسبب بعد لفظ امر چه مسبب یقول نیست مسبب جزا است ونصب
فیکون بعد یقول که ازین قبیل است قراءة ابن عامر را همین سبیل است وبدانکه گفتن کن عبارت از ایجاد است
ای یوجده فیوجد وفا که برای تعقیب مع الوصل است دلالت بر سرعت ایجاد دارد ووجود شی بفعل ایجاد
است وتبعات آن بکلمه است ونسبت آن بکلمه کن مجاز است وفخر الاسلام بزدوی نزدیک ایجاد بکلمه کن بر وجه
حقیقت دارد لیکن نه برای ایجاد بکلمه بر وجه اجراء سنت برای اعلام ملاء اعلی پندارد **معنی اینست** وچون کاری را
بخواهد مر او را گو موجود شو موجود شود ۵ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا
آيَةٌ ۵ عطفست بر قالوا اتخذ الله جمله لولا یکلمنا الله مقول قال است ولولا تحضیض است یعنی هلا
معنی اینست وگفتند آنانکه نمی دانند از اهل کتاب یا مشرکان وجماعتی ازین جرا با ما خدای متکلم نمی شود
ونباشد برسالت محمد جبر نمی کند یا چرا نمی آرد بر ما آیتی ومعجزه وعلامتی که بدان رسالت او را رسول خدا دانیم
از آیتی که ما میجوییم وعلامتی که ما میگوییم چنانچه در زمین مکه که آبی دارد بیرون آید وجوی روان روی نماید
یا در زمین مکه که باغی وبستانی ندارد باغ وبستانی پیدا آرد وآسمان پاره پاره شده بیفتد یا فرشته رو باز نماید
یا آنکه خانه از زر ونقره برارد یا بر آسمان برآید کتابی یکدفعت بیارد اینچنین آیات ومعجزات بتعیین خواستند
وقصد ایمان آوردن در دل نداشتند مطلوب ایشان تعجیز بود نه گرویدن رنجانیدن بود نه بسندیدن واعراض
از معجزات روشن وگویا چون انشقاق قمر وتسلیم حجر وشکایت ناقه عجما ونالیدن چوب که پیغامبر م بدان تکیه آورده
ووعظ ونصیحت کردی چون پیغامبر بر منبر بنشست چوب مذکور از فراق نالید آواز او را جمیع صحابه شنیدند وغیر
آن معجزات عجیبه وآیات غریبه چون بیرون آمدن آب از انگشتان پیغامبر م وکفایت او کردن اندک بسیاری را
از انام وآشامیدن لشکر بسیار آب اندک را وروان شدن درخت بطلب پیغامبر م چون تقدیر الله بر بود که ایشان
بدولت ایمان نرسند اگرچه معجزاتی که بتعیین طلب می کردند ظاهر شدی هم قبول نمی کردند ۵ كَذَٰلِكَ قَالَ
الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۵ اینجمله تذییل است

کذلک

در کذلک ومثل قولهم همان وجوهست که در کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم گذشته وبیان آن بالا رفته
جمله تشابهت قلوبهم مقرر است مر تشبیه مذکور را وجمله قد بینا الآیات تا آخر این تذییل است واگر هر دو را معمول
دارند ما مصدر پندارند مثل قولهم تکرار بود بدل یا بیان یا تاکید باشد چنانچه بالا گذشته وذکر آن بیشتر رفته
معنی اینست کسانیکه پیش از ایشان بودند گفتاری مثل این گفتار میگفتند یکدیگر می مانند دلهاء ایشان در کوری و
گمراهی وخودبینی ومفسدت وتباهی چون خواست که میان دلهاء کفار زمانه پیغامبر م وکفار گذشته فرق بهم نتوان
نهادن در معقول مذکور اثبات برابری از تشبیه بتشابه آورد چنانچه شاعر گفته ومضمون این معنی بیان کرده **شعر**
رق الزجاج ورقت الخمر ۵ فتشابها وتشاکل الامر ۵ وکانما خمر ولا قدح ۵ وکانما قدح ولا خمر ۵ هر آینه
بدرستی که ما بیان کردیم آیات را برای گروهی که یقین باشند ومتردد نباشند **سوال** برای موقنان بیان چه
حاجت بود وکسانیکه بر چیزی یقین دارند چه نفع کند **جواب** از موقنان اهل ایقان که در جوار ایقان بودند
ومستعد ایقان باشند مراد دارند مفید اخراج کسانیکه در جوار ایمان نه اند واستعداد ایمان ندارند پندارند
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۵ بالحق حال است وهمچنین ولا تسئل
بر انا ارسلناک معطوف کرده یا معترضه باشد چنانکه بر قراءة نافع که بر صیغه نهی خوانده معترضه است
تاکید جمله انا ارسلناک از جهة رد انکار سامعان مخاطب یعنی کافران باشند یا از جهة اظهار غایت در اعلام
مخاطب بغیر انکار وتردد بر طریق انا سنلقی علیک قولا ثقیلا بود روایت کرده اند چون در آیه سابق اقوال
کفار را ذکر کرد واعمال ایشان را در بیان آورد پیغامبر م اندوهگین گشت از جهة تسلیه وآرام دادن دل پیغامبر
م این آیه بنزول پیوست واین جمله معترضه است برای تسلیه دل پیغامبر از جفاء کافران وباز داشتن او ایشان را
از کفر وکفر **معنی اینست** بدرستی که ما ترا براستی فرستاده ایم ومرتبه نبوت ورسالت داده ایم درین حالی که ترسان
از نیران ومژده دهنده بجنان وتواند بود که باء در بالحق بمعنی مع باشد ومراد از حق دین حق یا قرآن بود معنی
چنین باشد بدرستی که ما ترا با قرآن یا با دین حق فرستاده ایم درین حال که بشارت دهنده باشی مر مومنان
متابعان قرآن را وترساننده باشی مر کافران ومخالفان آن را از افعال واقوال دوزخ رسیده بجواهی گشت واز جهة
گناه ایشان برسالت بجواهی پیوست وافعال ایشان موجب گرفتاری ایشانست بعصیان ایشان ترا چه نقصانست
کار تو تبلیغ رسالتست آن را بجای آورده وبدانچه فرموده شده بودی امتثال کرده از جهة غمگین مباش ودل خود را
باندوه وریح مخراش وبر قراءة نهی **معنی اینست** مپرس ای محمد م از حال اصحاب دوزخ که چگونه خواهد بود ایشان را
چه حال روی خواهد نمود روایت کرده اند که پیغامبر روی لیت شعری ما فعل بابوی بر زبان آورد حق سبحانه
وتعالی از انزال این آیه پیغامبر م را ازین نهی کرد ۵ وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ
مِلَّتَهُمْ اینجمله عطفست بر حکایات سابقه از یهود ونصاری که بالا گذشته واین محمول بر حذف ای ولن
ترضی عنک الیهود حتی تتبع ملتهم ولن النصاری حتی تتبع ملتهم پیغامبر م مامور بود ببشارت ونذارت کافران
بطمع ایمان آوردن با ایشان التیام میکرد ودر جمیع مجالس ومصاحبت مدارا میکرد وخوشنودی ایشان می جست
وایشان را برفق میکشت خدای م بدینجمله صفتی دیگر از صفات ناپسندیده ایشان بیان کرد وطبیعتی از طبایع کوهیده
ایشان در ذکر آورد **معنی اینست** وهرگز خوشنود نشوند از تو جهودان وترسایان تا آنکه پی روی کنی دین
ایشان را وآن از تو واقع نخواهد گشت وایشان هرگز از تو خوشنودی نخواهند پیوست ۵ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ
هُوَ الْهُدَىٰ ۵ درین جمله خطاب مر پیغامبر م را آمده در اثنای مخاطبان بنی اسرائیل برای امر کردن پیغامبر م بنیه
ایشان معترضه واقع شده ضمیر فصل برای تخصیص بر مسند الیه راست معنی او تخصیص هدی بهدی خداست
پس لازم آید که غیر هدی پس خدا هدی نباشد وآن لازم آید که ملت یهود ونصاری که غیر هدایت هدی
هدی نبود منع نباشد واین جمله کنایت باشد از آن ملت الیهود والنصاری غیر جمله ولن ترضی عنک
الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم موجب آنست که ایشان را با پیغامبر م ملح است بدین که ملت ایشان را

غیر ممتنع است باعتبار معنی نکوعنه که مقصود تنزیل منزله سائل کرده جمله را بدین معنی اعتبار موکد آورد معنی اینست
بگوای محمد م بدرستی که هدا خدا را حوهداست در هنمای بحود هنمائی خداست ملت یهود و نصاری که غیر هدی
خداست هدی بود و چون هدی بخود ممتنع نشود کسی که این معنی دانست هدی چگونه کذارد و دل بر متابعت هوا
وکمراهی چون گارد اتباع ملت ایشان چگونه کنم وچون دم متابعت دین ایشان زنم ٥ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ
بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٥ لام موطئه قسم است قسم مقدر است
ای اقسم لئن اتبعت مالک من الله جواب قسم است مفید معنی جزاء شرط است وجمله ولئن اتبعت تا آخر معترضه
دیگر است برای تنبیه پیغامبر م تا دات او متابعت ایشان بنا لاید وانچه رسم متابعت ایشانست از وی بدا نیاید
معنی اینست بسوگند یاد میکنم هر آینه اگر سوای یهود و نصاری را از پس انکه آمد است تر اعلم ببطلان نحو ایشان
وحقیقت دین مسلمانان پس روی کنی وخود را در اتباع ملت یهود و نصاری که باطل است افکنی حکم کرده شود که
نیست مر ترا از دوستی که بنیاد یاری نهد ونه یاری دهنده که یاری دهد سوال پیغامبر م معصوم است عدم
اتباع اهواء کافران در حق او مجزوم است و شرطی که مجزوم العدم بود محل لوانست محل ان نباشد جواب خطاب
بپیغامبر در ولئن اتبعت اهواءهم و در بعد الذی جاءک من العلم و در مالک من الله من ولی ولا نصیر بروجه
تعریض از امت باشد معنی کلام ولئن اتبعت امثل اهواءهم بعد الذی بود یا خطاب مر پیغامبر را در ولئن اتبعت
بروجه فرض محال دارند وخطاب مالک من الله تقدیر فرض محال المذکور میدارند وخطاب بعد الذی جاءک من العلم
بروجه تحقیق بود بروجه شک وشبهه نبود و شرط مذکور را دین دو وجه بر هر وجهی که دارد مجزوم العدم ندارند سوال
مذکور واشکال مسطور متوجه نه پندارند وایراد صیغه ماضی بر سبیل تعریض از کسانیست که از ایشان اتباع هواء کفار
واقع شده واین جرمیه عظیم از ایشان در وجود آمده تعریضی بر سبیل مجاز بود از قبیل کنایت نباشد سوال بر تقدیر
تعریض از ایشان این کار واقع شده واین جریمه در وجود آمده بر نسبت ایشان این شرط مجزوم الوقوع بود و شرط مجزوم
الوقوع محل ادات محل جواب استعمال آن در مجزوم الوقوع از جهت توبیخ و تصویر این که مقام مر مقتضی شرط است
بحیثیتی که جز بطریق فرض محال صالح نبود پس جرم بود در حکم عدم جرم باشد چنانچه افنضرب عنکم الذکر صفحا
ان کنتم قوما مسرفین گفته اند و در وان کنتم فی ریب مما نزلنا بران رفته اند سوال بدین طریق در یک لفظ دو معنی
آید و دو معنی حقیقی یا مجازی یا مختلف در یک لفظ چه نوع شاید جواب هر یکی از افادت وصیغه در دلالت
بر معنی علیحده بود و در افادت این حقیقت و مجاز منفرد باشد دو معنی صیغی و مادی ارادت دو مدلول
از یک دال بگویند چه در یک لفظ تواند بود از ماده یعنی حقیقی واز صیغه معنی مجازی جویند چنانچه در نفخ فی
الصور ونادی اصحاب الاعراف ماده حقیقت است وصیغه ماضی مجاز واز استقبال یا بر عکس چنانچه ماده
مجاز از دلالت وصیغه ماضی حقیقت در سقت الحال و تواند بود چون قتل هر دو خاص باشد و تواند بود چون
تضرب هر دو مشترک بود ٥ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ٥ وبعضی گویند
از کتاب توریت و انجیل واز الذین آتیناهم الکتاب مسلمانان اهل کتاب مرا دند چون عبدالله بن سلام و
یاران او وچون چهل تن از نصارای حبش وشام که پیش پیغامبر م آمدند وایمان آوردند وامثال ایشان برین
وجه یتلونه حق تلاوته حال مقدر لازم بود وحق تلاوته منصوب از مصدر باشد واولئک یومنون به خبر مبتدا
دارند حاجت سوی حذف مضاف و تقدیر بعض الذین آتیناهم الکتاب پندارند چه تا ایشان حق تلاوت
چنانچه باید وشاید این بعض بودند اگر یتلونه خبر مبتدا بود تقدیر مضاف حاجت شود چه همه اهل کتاب
این صفت نداشتند و تواند بود که گویند کسانیکه بکتاب نفع نگرفتند و دل بران نبستند گوئی ایشان را کتاب نداده
اند وکسانیکه در عمل بکتاب شتافتند چنانستی که کتاب همه ایشان یافتند برین طریق نیز تقدیر بعض حاجت نیفتد
برین وجه اینجمله بعد شکایت از کسانیکه عمل بکتاب نکردند و دل بر متابعت او ننهادند برای ستایش کسانیکه عمل
بدو کردند و دل بر متابعت او آوردند معترضه باشد وبعضی گویند که از کتاب قرآن مراد است واز الذین آتیناهم

الکتاب

الکتاب مومنان پیغامبر برین وجه جمله مستانفه بود که چون در آیات سابقه شکایت از اهل توریت وانجیل بود در
ذکر اهل قرآن رغبت نمود چنانستی که از ایشان سوال کرد ما شان فی اصحاب القرآن فقیل الذین آتیناهم الکتاب
یتلونه حق تلاوته یعنی بقرءونه حق قراءته ای بمحافظة حروفه وکلماته وملازمته تصدیق محکماته ومتشابهاته ومجانبة
تحریفه وتغییره ومحادلة تثبیته وتقدیره وملاحظة مراداته ومعانیه ومتابعة اوامره ونواهیه معنی اینست
آنکسانیکه ایشان را کتاب دادیم واین گنج در دل ایشان نهاده ایم در حال آنرا چنانچه حق خواندنست وبامحافظت
حروف وکلمات وملازم وتصدیق محکمات ومتشابهات واحتراز از تحریف وتغییر وطلب تثبیت وتقریر
میخوانند ومعنی آنرا چنانچه حق دانستن از دریافتن اوامر ونواهی وتحریر کردن وفهم کردن مرادات ومعنی وتامل
کردن برای کشف اسرار از وجوه غموض واسرار قرآنی میدانند ٥ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ
بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٥ اولئک مرفوع المحل بر ابتداست جمله یومنون به خبر مبتداست و
تقدیری که خبر مبتداء اول یتلونه باشد اینجمله در جواب وذلک انی وصفهم مستانفه بود وتقدیم مسند الیه بر خبر
فعلی مفید است مر تقوی جمله ومن یکفر به تا آخر تذییل است معنی اینست ایشان البته ایمان بدو می آرند
ولا محاله دل بر تصدیق اومی کارند وآنانکه بدو کافر می شوند و در شان وی انکار وکفر ورزند هم ایشانند زیان
زدگان خایب خاسر شدگان ٥ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي
فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ٥ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا
تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٥ در آیة یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین
که بالا رفته جمع نعمتهائی بود که در حق بنی اسرائیل فائض گشته وفضائی که بعد از آن مذکور است تقسیم وتفصیل آن
مسطور است درین آیه جمع سابق را تکرار کرده بروجه تاکید باد دیگر آورده هم الذین جهت فضل کرد بغیر حرف
عطف آورده معنی آیه همانست که بالا گذشته و ذکر آن پیشتر رفته لیکن بالا ولا یقبل منها شفاعة ولا یوخذ
منها عدل ذکر کرد واینجا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة آورد زیرا که انتفاع شفاعت بر دو چیز
موقوف داشند و بوقت شفاعت بذات خویش نافع وغیر مضار وقبول کردن کسی که پیش او شفاعت
کند شفاعتیکه بذات خویش نافع است اگر مقبول نیفتد فائده نکند واگر مقبول افتد بذات خویش شفاعت
غیر نافع بود سودمند نشود جائی قبول کرد وجائی نفی نافعیت او در بیان آورد تا بیان انتفاء هر دو جهت
انتفاع باشد و ذکر انتفاع هر دو نوع بتصریح حاصل شود و در عدل نیز یکجا لا یوخذ منها عدل گفت وجائی
دیگر لا یقبل منها عدل چه بیان اخذ وقبول ملازمت نیست و تواند بود که اخذ باشد بروجه تردد در قبول
در قبول و تواند بود که قبول باشد واخذ نباشد بر انتفای یکی نفی دیگری نمی آید جائی آن عبارت آورده وجائی
این عبارت تا نفی هر دو شود اما جائی شفاعت را مقدم کرد وجائی عدل را مقدم آورد تا تنبیه کند که بر نسبت
انتفاء انتفاع هر دو برابرند و هر یکی بتقدیم وتاخیر در خورند ٥ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ
لفظ ابرهیم در سورة بقره هر جا که آمده بیا ی الف تحریر شده ای واذکر واذ ابتلی ابرهیم الایة اینجمله عطف بر
اذکروا سابق بالا یاد کرد معاملاتیست که با بنی اسرائیل بود واین ذکر معاملاتی و کرمیست باجداد اعلاء
ایشان ابرهیم م و دعوائیکه انروی در حق ذریت وی نمود خطاب ایشان مدین بعد نیست بکلام بدل
اوان است صاحب مدارک از واذ نجیناکم من آل فرعون در همه ظرفیت تا واذ ابتلی ابرهیم اذکروا تقدیر کرده و
در واذ ابتلی ابرهیم اذکروا تقدیر کرده وظرفی که بعد اوست اذکر بصیغه واحد آورده اذکروا خطاب مر بنی
اسرائیل را بود اذکر واحد خطاب مر پیغامبر راست و در عطف خطاب با ختلاف ومخاطب بطریق یوسف اعرض عن
هذا واستغفری لذنبک روا است لیکن با امکان موافقت مخالفت برای چه کنند بتقدیر صیغه مفرد بعد الجمع بجهه
وجه کلام را در مخالفت افکند معنی اینست و یاد دارید و در معرض فراموشی میاورید هنگامی که ابراهیم را پروردگار
او بچند سخنی ویا بچند امر عجیب عظیم مبتلا کرد و آنچه کمال وجلال او معلوم داشت پیدا آورد امر عجیب را نیز کلمه گویند

چنانچه عیسی ع پیدا آورد امر عجیب بود کلمه خوانند وابتدا در صفات ما برای آنست که علم بجمال مبتدا حاصل شود ودر
صفت خداء برای ظهور آنچه معلوم خداست باشد ودر کلماتی که ابراهیم ع مبتلا شده میان ائمه تفسیر اختلاف آمده
بعضی گویند اذا مناسک حج بود وبعضی را بودن کلمات مذکوره عبارت از ده سنن پنج در سر وپنج در تن که در حدیث
مذکور است سایغ نمود حلق سر وقص شارب ومضمضه واستنشاق وسواک وتقلیم اظفار ونتف ابطین وحلق
عانه واستنجا باب وسنگ وبعضی گویند کارها سخت است که وقوع آن غیر معتاد است از مانند بر نار ومخاصمت
با پادشاه جفاکار وغیر آن بدین توجه کلمات بمعنی امور شدیده شده نه بمعنی سخنان وبعضی از کلمات دعاهای
ابراهیم ع مراد دارند تا ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة انک انت العزیز
الحکیم پندارند این معنی بر قراة ابوحنیفه که مروی از ابن عباس است واذ ابتلی ابراهیم ربه بنصب ربه وبرفع ابرهیم
باشد برین تقدیر معنی ابتلی دعا بود ومعنی امتحن امتحن الله گویند وبر قراة متواتر که واذ ابتلی ابراهیم بنصب ابرهیم
ورفع ربه است ضمیر امتحن بر ابراهیم بود تقدیر چنین باشد انی امتحن ابرهیم تامة کاملة معنی چنین بود مبتلا
کرد ابراهیم ع را پروردگار با اوامر ونواهی تا بکارها سخت که مرد ما را در ان عجب آرد پس او آنرا بر صفت تمام
وکمال وبخلوص واخلاص احسن حال بجا آورد ٥ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ٥ جمله مستانفه است
چنانستی که سامع گفت فماذا قال الله حین امتحن ابراهیم ع فقیل قال انی جاعلک مقول قال است وتاکید از جهة
ابراز وعده بر سبیل وکالت است معنی اینست بدرستی که گرداننده ام ترا مر مردمان را پیشرو ومقتدا چنانکه مردمان
بتو اقتدا کنند ومتابع تو باشند وچون ابراهیم ع در ابتلا امتحان بیرون آمد لاجرم میان مردمان امامت یافت
وبر درجه مقتدائی بر آمد در مثل است عند الامتحان یکرم الرجل او یهان بیت نابرده رنج گنج میسر نمی شود
مزد او گرفت جان برادر که کار کرد ٥ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ٥ این نیز جمله مستانفه
است چنانستی که سامع گفت فماذا قال ابراهیم حین قیل له ذلک فقیل قال ومن ذریتی من برای تبعیض است ومن
ذریتی عطف بر محذوفست معنی اینست ابراهیم ع گفت بگردان مرا وبعضی ذریة مرا امام چون امام کردن اینه
او را بآیة انی جاعلک للناس اماما موعود بود دعاء امامت خویش برای چه کند سوال واو عطف برای جمع است پس
از دوی معنی دعاء مذکور دعاء جمع میان امامت او وذریة او بود نه دعاء امامت او تنها باشد جواب چون من برای
تبعیض ذریة پندارند لاینال عهدی الظالمین مطابق باشد ظالم بودن بعضی وعدم صلاحیت ایشان برای امامت
منافی سوال بعض نبود سوال لاینال عهدی الظالمین متضمن اجابة بعضی از ایشانست که عدم صلاحیت مقصود
بر ظالمانست وبعضی بی شبه غیر ظالم اند صلاحیت امامت دارند از اجابت سوال ما ینبغی بدارند وبیان عدم
مانع اجابت کنایت از حصول اجابت بود وبیان قبول دعوت بر وجه ابلغ باشد ودر کشاف آورده
که ذریتی عطف است بر کاف جاعلک چنانچه کسی گوید سا کرمک سامع گوید وزیدا واین وجه مشکلست زیرا که
اگر عطف بر کاف جاعلک باشد انت نیز مقبول جاعلک شود پس تقدیر کلام انی جاعلک وجاعل بعض ذریتی
فاسد است واگر بجای ان انی جاعلک بعض ذریتی ائمه گویند عطفست این جمله بر جمله انی جاعلک للناس اماما
شود واین مقول قال الله افتاده است این نیز مقول قال الله شود واین مقول ابراهیم است مقول ابراهیم
عطف بر مقول الله نتواند بود پس چاره نباشد که عطف بر محذوف دارند چنانکه ذکر کرده شد مگر آنکه گویند
این کلام بر وجه حکایت عطفست ایقاع عطف نیست ودر حکایت ومن ذریتی با واو عطف
افتاده وعطف در وقت صدور راست بر وجه تلقین چنانچه کسی گوید سا کرمک مخاطب گوید وزیدا وزید را بر
وجه تلقین عطف کند بر کاف سا کرمک عامل در وی همان اکرمک باشد که در کلام اوست با تغییر کیفیت چه آن
بر وجه اخبار بود واین بر وجه طلبست ودر انسحاب عمل عامل در معطوف علیه تعلق اصل عامل شرطیه است
وبقاء کیفیت شرط نیست چنانچه قامت هند وزید وقام زید لا عمرو ما قام زید لکن عمرو ودر معطوف نظیر
اول کیفیت نفی باقی نمی ماند آیة اسکن انت وزوجک الجنة در همین برهان ظاهر است چه معنی او اسکن انت ولیسکن

ولکن زوجک مقرر سوال بیرون آوردن ظالمان از اهلیت امامت اشارت سوی اشتراط عصمت در ائمه میکند ومضمون
این آیت را در چیزی موافقت مذهب روافض می انگیزد جواب تواند بود که از امامت نبوت واز عهدی نیز نبوت
مراد شود برای نبوت عصمت شرط باشد بالفعل امامت فرمان دهی مراد دارند وظالمان بمعنی کافران پندارند امامت
عصمت از کفر شرط بود سوال مذکور وارد دو بر تقدیری که از امامت مذکور فرمان دهی مراد گویند واز ظلم معنی فسق جویند
جواب بدین طریق آید وبعضی بدین نوع روی نماید که از بیرون آوردن ظالم از اهلیت امامت عصمت لازم نمی آید
چه توبه بعد الوقوع انتفاء ظلم روی نماید سوال برین تقدیر ثابت شود که امام معصوم یا تائب باشد لا ظالم وفاسق
لایق امامت نبود ومذهب صحیح آنست که فسق را منافی امامت ندارند ولهذا امام را بفاسق شدن معزول نپندارند
جواب انی جاعلک للناس اماما در حق ابراهیم ع وعده امامت بود ومن ذریتی از ابراهیم ع خواهش وعده
امامت در حق بعضی فرزندان خویش باشد واز لاینال عهدی الظالمین نفی وعده کردن آید واز نفی وعده بچیزی
نفی جواز وقوع او لازم نیاید ٥ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا ٥ اذ متعلقست براذکروا الخذوف
واذابتلی م ای واذکروا اذ جعلنا البیت الآیة واذکروا عطفست براذکروا سابق عطفست بر ابرهیم البیت مفعول اول
است مر جعلنا را مثابة مفعول دوم است للناس صفتست مر مثابة را وامنا عطفست بر مثابة بحذف مضاف
ای موضع امن معنی اینست ویاد کنید شما هنگامی را که گردانیدیم ما خانه کعبه را مرجع مردمان وجای بازگشت
ایشان وموضع امن وامان چنانچه گفت ومن دخله کان آمنا ٥ وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ٥
در واتخذوا دو قراتست بر قرات واتخذوا بصیغه ماضی عطف بر جعلنا باشد ای واتخذوا الناس وبر قرات
اتخذوا بصیغه امر تقدیر قلنا باید کرد تا عطف انشا بر خبر نیاید مصلی مفعول اولست مر اتخذوا را من مقام ابرهیم
مفعول دوم است معنی اینست واز مقام ابراهیم ع جای نماز بگیرید واز موضعی که مسمی بمقام وبعضی گویند ابراهیم ع
موضعی درون مسجد حرام ودران مقام سنگیست که نقش قدم مبارک ابرهیم ع بران ظاهر شده بر طریق ابن عمر وابن
کراغ نام مقام ابراهیم ع آمده وبعضی گویند مقام ابرهیم ع تمام مسجد حرام باشد وبعضی گویند حرم وعرفات و
مزدلفه ومحل رمی جمار هم مقام ابراهیم ع بود وبعضی خانه کعبه را مقام ابراهیم ع دارند بدین معنی واتخذوا من مقام
ابراهیم بود واذ جعلنا البیت وضع مظهر موضع مضمر پندارند وبعضی مقام ابراهیم تمام مکه را گویند واز همه
زمین مکه برکات مقام ابراهیم جویند واظهر قول نخستین است که میان اقوال قوی ومبین است زیرا که روایت
کرده اند چون ابرهیم بناء خانه را مرتب کرد جبرئیل ع ابراهیم ع را حج آورد ابرهیم گفت چگونه ندا کنم وچگونه ندا در
گوش خلق افکنم من در میان کهستان وخلق در اطراف جهان فرمان شد از تو ندا بود وشنوانیدن مردمان از ما
حاصل شود پس ابراهیم بر کوه ابی قبیس بر آمد وبر یک سنگ استاده گشت سنگ مذکور مرتفع شد تا آنکه بر همه سنگهای
دنیا بعلو پیوست خداء برای ابرهیم ع زمین را همچو سفره طعامی جمع کرد ومقدار یک سفره طعامی پیش ابراهیم آورده
بوده ابراهیم ع ندا کرد ای مسلمانان خدای بدرستی که برای شما خانه بنا کرده وبنائی بر آورده قصد زیارت آن کنید
وحج گیرید پس هر که در پشت پدران یا در شکم مادران بود آنرا اجابت کرد وتلبیه شد یعنی لبیک تا آخر بر زبان آورد
هم از آنجا لبیک گفتن سنت حاجیان گشت وتا قیامت بعمل پیوست پس هر که یکبار لبیک گفت یکبار حج گذارد و
هر که ده بار لبیک گفت ده بار حج گذارد وبعضی گفته اند مقام ابراهیم ع سنگی است که بران یکپای نهاده غسل میکرد
وعلامت قدم او بران سنگ پیدا آمد وقصه آنست که ابراهیم ع چون از مقام خود هجرت کرد ساره را که منکوحه او بود
در صندوق کرده بیرون آورد در راه راهبانان بر صندوق رخ آوردند وامر بگشادن صندوق کردند وگفتند
نگذاریم تا آنچه در صندوقست در نظر نیاریم چون گشادند عورتی در غایت جمال دیدند او را از صندوق بیرون کشیدند
گفته اند که در جهان سه نور بود که در غایت تابش می نمود نور بیضاء موسی ع چون موسی از جیب بیرون می آورد
پیش مردمان نمودار میکرد ونور روی یوسف چون از چاه بیرون آوردند ونور ساره را که چون از صندوق کشادند
پس او را پیش پادشاه بردند پادشاه دست در کردن او خواست کند دست او خشک شد گفت دانستم ترا پروردگار است

که او را می پرستی از دو بخواه که دست من درست شود تا ترا بگذارم و دست از تو باز دارم ساره دعا کرد دست او بصحت
پیوست او عهد را وفا نکرد بار دیگر دل را بر قصد او آورد باز دست او خشک شد سه بار درستی دست از دعاء ساره بحصول
پیوست سه بار چون دست او درست گشت عهد خویش شکست و کنیزکی بر ساره داد و گفت هاجر که چون آن کنیزک را
در خانه آورد هاجر نام کرد چون ابرهیم ع آمد او را بوحی یا بوقع حجاب معلوم شده که خدای تعالی ساره را بسلامت نگاه داشت
و آن کافر بروی دست نیافت و ساره چون میل ابراهیم ع بر هاجر دید هاجر را با براهیم بخشید هاجر حامله شد
ساره غیرت کرد دل بر بیرون آوردن او کرد ابراهیم ع هاجر را در مکه برد در مقامی که آب زمزم است فرود آورد
ابراهیم هاجر را آنجا گذاشت و او را بخدا سپرده جانب شام بر ساره شتافت بعده اسماعیل ع زاده شد در ان مقام آبی
نبود هاجر برای طلب آب سعی می‌نمود از پا زدن اسماعیل چشمه چشمه گشاد آب روان دست داد هاجر چند سنگی کرد داشت
آب را از روان شدن باز داشت پیغامبر ما فرموده است اگر مادر اسماعیل ع در بستن آب قصد ننمودی چشمه مذکور
تا این زمان روان بودی چاه زمزم همان چشمه است که مادر اسماعیل بسنگ بسته چشمه روان بود که بعد او چاه گشته
بعضی خلق دیدند که پرندگان توجه می‌نمایند و در ان مقام فرود می‌آیند اعتقاد کردند که بر آب کرده‌اند و رخ در ان جانب
آوردند ناگاه آنجا چشمه آب یافتند همانجا وطن گرفتند مادر اسماعیل را در ان غربت انس جنس دست یافت
حق سبحانه و تعالی در ان کربت و غربت تنگی معیشت در حق بزرگ بر وگشاد و خرابه آبادان گشت و بیابان بصورت
عمران پیوست اسماعیل بزرگ شد زنی خواست و برسم کدخدائی پرداخت بعد از چند گاه ابراهیم ع برای دیدن
اسماعیل ع آمد او را در خانه در نیافت زن اسماعیل معاودت اکرام و اعظام ابراهیم ع در نیافت شکایات از عسرت
حال کرد و حکایت تنگی معیشت پیش آورد چون وقت بسیار گذشت ابراهیم ع باز گشت و گفت اسماعیل ع را از من
اعلام برسان که آستانه در خویش بگردان چون اسماعیل ع آمد اخبار و اتفاقات غیبت خود باز جست زن آن واقعه
که در غیبت او واقع بود تمام گفت اسماعیل ع دانست که پدر بزرگوار آمده بود و امر بگردانیدن آستانه فرمود این کنایت
از بدل کردن زنست امتثال امر پدر نیکو جست زنی دیگر خواست و خانه را نیکو آراست سال دیگر ابراهیم ع در خانه
اسماعیل ع آمد باز او را در خانه در نیافت زن جدید برعایت پیش آمد ابراهیم ع نیکوئی او را دریافت گفت معاش چگونه
دارید و روزگار چگونه میگذارید گفت عیش خوش داریم و بر فراخی معیشت شکر حق ع میگذاریم کرم کنید و فرود آیید شفقت
و لطف نماید بطریق تکریم و تعظیم طعام پیش آورد مهمان داری بنیاد نهاد ابراهیم ع بدعا زبان گشاد و دل بر باز گشتن
نهاد زن اسماعیل ع گفت بباشید تا اسماعیل ع بیاید و حق خدمت شما را ادا نماید حضرت ابراهیم ع گفت اسماعیل ع را
بگو آستانه که داری محافظت آن بر خود لازم داری زن اسماعیل ع دانست که بما اذن اجابت نمیکند و دم مکث و توقف
نمی زند زن اسماعیل ع گفت باری چون نمی‌مانید باری سر بشوئید و غبار سفر از سر و تن خود بدور کنید ابراهیم ع با ساره
عهد کرده بود که از شتر فرود نیاید و زیادت بر پرسش توقف ننماید یک پای بر شتر گذاشت و دوم پای بر سنگی گذاشت
سر شست پای مذکور او در سنگ ظاهر گشت امروز مقامی که در ان سنگ مستقیم است آن مقام مقام ابراهیم ع است ۵ وَ
عَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۵ و عهدنا
عطفست بر جعلنا معنی او صیانت ان مفسره است بعد عهدنا که متضمن معنی قول است و هر فعلی که متضمن معنی قول باشد
بعد او ان مفسره او را بود للطائفین با معطوفات خویش متعلق ان طهرا است و رکع جمع راکع است همچو سجد
که جمع ساجد است و سجود نیز جمع ساجد است چنانچه قعود جمع قاعد است و اضافت خانه سوی خویش کرد از
جهة تعظیم مضاف چنانچه در ناقة الله گفته اند معنی اینست و وصیت کردیم سوی ابراهیم ع و اسماعیل ع که خانه مرا
برای طواف کنندگان معتکف شوندگان یعنی درنگ کنندگان در وی برای انتظار صلاة و رکوع کنندگان و سجده کنندگان
و پاک دارید و از الواث و ارواث و دماء ذبایح و رجس و نتنه عنکبوت و رفته و غیر آن و تنظیف آرید در ین
اشارتست که رکوع معتبر با انضمام سجود بود چه رکوع تنها معتبر نباشد ۵ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا
وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۵ عطفست بر اذ سابق ای اذکروا اذ قال ابرهیم

الآیة رب اجعل مقول قال است هذا مفعول اول است مر اجعل را بلدا مفعول دوم است آمنا صفتست مر بلدا را و ارزق
عطفست بر اجعل اهله من الثمرات مفعول دوم است من آمن منهم بدل است از اهله بدل بعض از کل معنی اینست
و یاد کنید هنگامی که ابراهیم ع گفت ای پروردگار من بگردان این مکان را شهری با امن و امان بدین معنی این دعا پیش از
شهر شدن مکه باشد یا بگردان این شهر را شهری امن بدین معنی این دعا بعد از شهر شدن بود بر تقدیر اول مقصود دعا
دو چیز باشد شهر شدن و امن گشتن و بر تقدیر دوم مقصود دعا امن بودن او بود و روزی بکن اهل آن را از
میوه‌ها کسانیکه از اهل آن بلکه ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت تصدیق کرده اند سوال چون امر دعا پیش از شهر
شدن این مکان باشد ایمان اهل آن ماضی بود استعمال صیغه ماضی در من آمن چگونه آید و صحت این بکدام وجه روی
نماید جواب معنی اینست که مراد از ماضی مستقبل باشد ایراد صیغه ماضی از جهة تفأل بود با تحقیق ایمان ایشان در علم
خدای تعالی مراد باشد ۵ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
فامتعه بر صیغه مضارع متکلم واحد از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی هر دو یکی دانند این جمله مستانفه است
که سامع چون قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا شنید کانه ماذا قال الله حین قال ابرهیم ذلک فقیل قال
و من کفر الی آخره من کفر مبتدا است فامتعه قلیلا خبر مبتدا است فا در خبر از جهة آنکه مبتدا متضمن معنی شرطست
آمده و من کفر عطف بر محذوف بود ای والمومنون ارزقهم فادخلهم الجنة و من کفر ای الذی کفر فامتعه قلیلا
ثم اضطره عطفست بر امتعه الی عذاب النار متعلق اضطره است جمله و بئس المصیر تذییل است مخصوص بذم محذوف
است ای بئس المصیر معنی اینست گفت خدای تعالی مومنان را روزی دهم در بهشت در آرم و هر که کافر شده بخدا و روز قیامت
او را در زمانی اندک که مدت عمر اوست برخوردار گردانم و بحظوظ دنیا بهره مند گردانم و این اگرچه در همه عمر بود
و حظوظ همه دنیا باشد بر نسبت خلود اخروی اندک بود و بر حکم قل متاع الدنیا قلیل موصوف بقلت باشد بیت
حاصل دنیا ز کهن تا بنو ۵ جو کندم است نیرزد بجو ۵ او را سوی سختی عذاب نار مضطر و ملجا گردانم و بعقاب
دوزخ برسانم و بد بازگشتنی است بازگشت کافران و بد مرجعی ایشان چه بازگشت ایشان عذاب مؤبد مرجع ایشان
عقوبت مخلد است نعوذ بالله منها و صاحب کشاف و من کفر را عطف من آمن داشته بطریق عطف و من ذریتی
بر کاف جاعلک پنداشته و عامل معطوف علیه را معطوف بتغیر صیغه تقدیر کرده و بجای ارزق بصیغه مضارع آورده
وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ ۵ ابرهیم فاعل است مر یرفع و یرفع حکایت حال ماضیه
است ایراد صیغه مضارع از جهة استحضار صورت بدیعه عجیبه جز دانم سعی ابراهیم و اسماعیل در کار خدای تعالی است
القواعد مفعول است من البیت حال است از قواعد و اسماعیل عطف است بر ابراهیم معنی اینست و یاد دارید بر
هنگامی که ابراهیم و اسماعیل را یعنی بنیادهای ثابته را از خانه کعبه که از بنیاد کردن ثابت شده است تا قیامت
ثابت خواهد بود بلند گردانیده و عمارت آن را بعون جهد و جل بلیغ همت هر حکمت محکم با تمام رسانیدند و بعضی گویند بنیادها
ثابته از عهد آدم ع بود که بناهای آن در طوفان نوح ع خراب شده و پست گشته می‌نمود ابرهیم ع هم بران بنیاد دیوارها
کعبه بنا کرد و خانه کعبه را بر سنگ پنج کوه معانت و اسماعیل بر آورد در تفسیر آورده در ان وقت که آدم ع بر زمین آمد
قامت او تا آسمان بود چون استاده شدی سر مبارک او با آسمان می‌سود و تسبیح ملائکه می‌شنود و عجایبات آسمان می
دید از درازی قامت او چندگان زمین ترسیدند و از هیبت بعد آن قامت آدم بنقصان پیوست موازنه شصت
گز گشت چون شنیدن تسبیح ملائکه از وی فوت شد دست بدعا بر آورد و شکایت از وحشت خویش کرد حق سبحانه
و تعالی خانه از یاقوت بهشت که در وی دو در از زمرد بود فرود آورد در محلی که این زمان است نصب کرد و آن را طواف
کا ما آدم ع ساخت و خانه بهشتی برای موانست آدم ع پرداخت آدم ع از زمین هند چهل بار برای طواف او دوید
و در زیارت این خانه بهشتی رسید فرشتگان پیش آمدند و گفتند حج تو قبول افتاد و ترا این تحفه داده و این خانه تا عهد
هم برین صفت بود و هم برین نوع می‌نمود در طوفان بر گرفتند و بآسمان چهارم بردند و ملائکه استقبال او جویند و آن را بیت
المعمور گویند تا زمان ابراهیم ع مکان او خالی بود بغیر بنا می‌نمود بعده ابراهیم را فرمان شد تا هم در ان مکان عمارتی کند

وجبرئیل ع را فرمان شد تا مکان او بجاید و از حدود او خبر دهد و بعضی گویند ابری در مکان مذکور سایه کرد و مقدار
سایه خبر از حدود آورد و ابراهیم را فرمان شد تا خانه برای عبادت بردارد و بر قدر آن سایه بنیاد او انداز بعضی گویند
بنیاد قدیم که بعهد آدم مانده بود هم آن بنا کرده و دیوارها قدیم است بر تفصیلی که بالا گذشت برآورد روایت کرده اند که
جبرئیل ع سنگ می آورد و باسماعیل ع می داد و ابراهیم بر می آورد تا که بدین طریق عمارت خانه مرتب کرد و سنگ از پنج کوه طور سینا
وطور زیتا و طور لبنان بلا که حجر اسود یاقوت سپید می بود که جبرئیل ع وقت طوفان زیر کوه ابی قبیس پنهان کرده بود
کوه مذکور را شکافت و یاقوت سپید مذکور را بیرون آورد و با براهیم ع داد ابراهیم ع سنگ مذکور را بر در خانه
کعبه نهاد این یاقوت سپید از شومی ملامست مردان کافران و زنان حایض که در ایام جاهلیت طواف میکردند سیاه
گشت و تغییر لون از سپیدی سوی سیاهی پیوست و بعضی گویند که ابراهیم ع بالاء کوه ابی قبیس می گذشت و جائی
می رفت از کوه مذکور آوازی شنید که یا ابراهیم ع ودیعتی از ان تو بر من است بیرون آر و آن را بر در خانه کعبه بر بس آن
را ابراهیم ع بیرون آورد و در محلی که امروز حجر الاسود است نصب کرد ۝ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ ۝ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ
عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ ارنا بکسر را براصل و بسکون
او ازجهة تنبیه و کیف و اخفاء کسره خوانند و معنی هر سه یکی دانند اینجا قول مضمر است و ربنا و آنچه ما بعد اوست
مقول است و جمله تقدیر یقولان از قائلین حال است و ربنا دوم و سوم مکرر است برای تاکید یا معترضه
است برای استعطاف و توسل میان معطوف علیه و جمله انک انت السمیع العلیم تعلیل است و همچنین انک انت
التواب الرحیم و انک انت العزیز الحکیم و تاکید هر سه جمله ازجهة ابراز ثناء باری بروجه وکالت و استواریست
وجعلنا با معطوفات خویش عطف است بر تقبل جمله یتلو علیهم آیاتک با معطوفات خویش صفتست مر رسولا را
روایت کرده اند که ابرهیم ع در وقت نهادن هر سنگی در بنا زمی گفت ربنا تقبل منا الی آخر الآیات می
گفت معنی اینست ای پروردکار ما این کار از ما قبول کردان و مسلمانانرا برکات زیارت کعبه و طواف آن برسان
بدرستی که تو شنونده آنچه میگوییم و بینا آنچه میجوییم ای پروردکار ما بگردان ما هر دو را گردن نهنده وامر ترا انقیاد
وطاعت کننده و بگردان از فرزندان ما گروهی که منقاد تو گردند و مطیع تو شوند و بنمای ما را محلهاء عبادت
ومواضع پند و مناط سعادت از مناسک حج و عمره و معرفت وحصول ثواب حج و عمره و توبه ما را قبول گردان
و ما را بمراد و مطلوب ما برسان بدرستی که تویی توبه قبول کننده و بفضل و کرم خویش بخشنده ای پروردکار ما بر انگیز
در ذریت ما رسولی از رسولان یعنی رسولی که بعض از ایشان بود و جنس ایشان باشد که آیات ترا بر ایشان
خواند و کتاب و حکمت تو تعلیم کند و ایشان را از اجرام ظاهر پاک گرداند و از ذمائم باطن بنظافت برساند بدرستی
که تویی قوی غالب هر چه بخواهی که کنی قادر بر آن حکیم و استوار کاری هر چه کنی حکمت محکم آن دانی روایت کرده اند
رسول مذکور که بعث او ابراهیم و اسماعیل دعا کرده بودند پیغامبر ما محمد ص بود و استجابت دعاء ایشان در
آخر زمان روی نمود چنانچه پیغامبر م گفته انا دعوة ابی ابرهیم ع و بشری عیسی ع و رؤیا امی یعنی من دعوة
پدرم خود ابراهیم که ربنا وابعث فیهم رسولا گفته است و بشارت عیسی ام که ابت و مبشرا برسول یاتی من
بعدی اسمه احمد ازان خبر داده و خواب دیده مادر خویشم آورده که آمنه مادر پیغامبر م خواب دیده بود که از وی
نوری ساطع گشت که روشنی آن بتمام ملک مکه پیوست ذات پیغامبر م همان نور بود که روشنائی جهان از وی روی
نمود ۝ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ ۝ در آیات سابقه ذکر قصه چند بود که از
مضمون او مدح ابراهیم ع و بیان جلالت قدر او روی نمود قصهای مذکور را بدین جمله مذیل گردانیده و هیچ
اورا در حیز انکار ثبت نموده و من سفه در محل رفع است زیرا که بدل است از فاعل یرغب و در کلام غیر موجب بدل
محل مختارست و کلام غیر موجب نوع است نفی و نهی و استفهام علی الخصوص استفهامی که برای انکار بود و نفسه

تمیز

تمیز است بتعریف تمیز بر غذوذ آمده چنانچه غبن رایه و الم راسه یا مفعول به است بتضمین معنی ای لا من سفه وجهل
قدر نفس ولم یعلم انه لا یلیق به ای لا یلیق بمعارضة هذا الحق والاعراض عنه معنی اینست وکیست که از ملت ابراهیم
اعراض کند و از اطاعت او روی گرداند مگر کسی که سفیه است مرتبه نفس خویش نداند و آگاه نیست که او در باره معاش
حق نبود و خود را اعراض ازان بناشد ۝ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ۝ لام
در جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین عطفست بر جواب
قسم مذکور و تواند بود که واو حال بود و جمله حال مقدره از مفعول اصطفیناه باشد و جمله ولقد اصطفیناه تذییلی
دیگر است برای تاکید مدح ابراهیم ع که از کلام سابق فهم شده و تاکید این هر دو جمله ازجهة رد انکار کفار است که
ایشانرا در مضمون هر دو جمله انکار یا اصرار است یا ازجهة ابراز مدح بر صورت وداد سنت که این نوع تاکید نیز بکار
اعادتست معنی اینست و هر آینه بدرستی که برگزیدیم او را در دنیا برسالت و نبوت و حدت و سخاوت و وفاء
عهد و ریاست و توفیق بناء کعبه و اتمام کلمات ابتدا و بدانیکه او در آخرت از زمره صالحانست لبلوغه الدرجات
العلی وکونه من اصحاب المقام الاعلی ۝ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ اذ قال
له ربه اسلم ظرف قال اسلمت لرب العالمین قال اسلمت با این ظرف جمله معلله است مر اصطفیناه را ازجهة
بغیر واو آمده والمعنی ولقد اصطفیناه فی الدنیا لانه قال اسلمت لرب العالمین اذ قال له ربه اسلم معنی
اینست برگزیدیم ما ابرهیم ع را بدرستی که او در آخرت هر آینه از صالحان هست و از برگزیدگان اهل جهانست
زیراکه هر کاری که ما گفتیم که او را باتمام رسان یعنی گردن بر اوامر و نواهی ما بنه گفت من پروردگار عالمیانرا انقیاد
کردم و سر در ربقه طاعت خداء جهان و دل با متثال اوامر و نواهی او آوردم و تواند بود که اذ ظرف اصطفیناه و فصل
میان عامل و معمول بجمله معطوف و جمله معترضه ممتنع نباشد معنی چنین بود برگزیدیم ابراهیم ع را در آن هنگام که پر
وردگار را او را گفت انقیاد بکن او گفت انقیاد کردم بر اوامر و نواهی خدائی که پروردگار عالمیان و کردگار جهانیانست
این وجه اختیار صاحب کشافست بر توجه تقیید اصطفیناه بوقت معین می آید و آن از روی ظاهر درست نمی نماید
مگر آنکه گویند اصطفینا همیشه است ذکر ظرف ازجهة آنست که او مظهر اصطفاست و هنگام هویدا شدن صدق
وصفاست چنانچه گویند زید شجاع فی المعرکة وعمرو بحر فی المدد و بشر جواد اوان المسالة وبکر کریم فی وقت
المعاملة سوال همه انبیا همه مسلمانند از کفر بنی و اعتقادی معصوم مند مسلمانانرا امر باسلام بتحصیل حاصل بود و
اثبات ثابت باشد جواب اسلام امر با نقیاد و اذعانست و اسلمت از ابراهیم ع اخبار ازانست معنی گردن بنه
بر حکم پروردگار و تحمل جفاء کفار ابراهیم ع انقیاد کرد و سر در ربقه اذعان آورد بدین وجه امر بایمان و اسلام
باشد و سوال وارد نشود و بعضی گویند امر باسلام و تصدیق اخبار ازان بر وجه تمثیل است نه بر وجه تحقیق چه
ظاهر کردن آیات و علامات قدرت و گردانیدن دلائل وحدانیت در دل او بمنزله گفتن اسلم بود و نظر کردن در
دلائل و عارف شدن او بمنزله وحدانیت در دل او بمنزله گفتن اسلم بود و اسلمت باشد و اصوب آنست که گویند
و در ره تحقیق پوید شک نیست که انبیا از کفر و بنی اعتقاد معصوم مند و همیشه در صغر و کبر باسلام موصوفند لکن
در اوامر و نواهی در باب ایمان و شرایع مکلف مختاراند و ایمان و شرایع باختیار می آرند ایشانرا همیشه در صغر و کبر
ایمان شرایع تشریعی و عطائی است لیکن ایمان مذکور در آیه اسلام ایمان تکلیفی و ابتدائی است چون این معنی محقق باشد
تکلیفات ایشان از عمل و اعتقاد متعلق باوامر و نواهی بود در توجه امر اسلمت اشتباه نشود و تحصیل حاصل نبود
وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ
أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۝ و وصی بها عطفست بر قال ای وقال ابراهیم اسلمت ووصی بهذه الکلمة ای بهذه الجملة
او علة ابرهیم فاعل وصی است بنیه مفعول یعقوب عطفست بر ابراهیم جمله ندائیه با جمله که بعد اوست محول است
بر اضمار و قال یا مفعول بیان توصیه مذکور است فاء فلا تموتن سببیه است وانتم مسلمون حال است ووصی بصیغه ماضی
از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی یکی دانند معنی اینست گفت ابراهیم ع اسلمت و وصیه کرد پسران خویش را و پسران

خویش را یعقوب ع بکلمه اسلمت تاکله نهادست یاکویند بملت اسلام و هریکی در موعظت صفته وپسران خویش راکفته
ای پسران من بدرستی که خدای تعالی شمارا دین اسلام برکزید وشمارا ببدجه ملت حنفی رهایند پس شما ممیرید مکر درین حال که مسلمان
باشید سوال موت از امور اضطراریست ومنهی عنه از امور اختیاری امر اضطراری بنهی چکونه متعلق شود و منهی عنه چکونه
بود جواب نهی از موت مکر در حالت اسلام عبارتست از امر باسلام در وقت موت یعنی کونوا مسلمین حین تموتون بود بر طریق
لا تصلوا وانتم خاشعون که یعنی کونوا خاشعین حین یصلون باشد واین آیة برای رد قول یهود فرود آمده که ایشان
ما مات نبی الا علی الیهودیة میکفتند و فضل دین یهود بر اهل اسلام می جستند خبر کرد بوصیت ابرهیم ع و یعقوب ع پسران را
بکلمه اسلام وملت ابراهیم ع و بودن ایشان تا وقت موت ثابت بران پس ثابت بران کرد که ایشان بر ملت اسلام
مرده اند و بر دین حق جان سپرده اند و قول یهود ما مات الا علی الیهودیة باطل است بتعیین چنانچه جای دیکر در
رد مقال ایشان کفت ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین ۝ ام
کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی ۝ ام منقطعه است
و همزه که مضمون اوست برای انکار بود خطاب مذکور مر مسلمانانرا باشد واین جمله را بر طریق عطف بر جمله محذوفه
دارند بتقدیر عرفتم هذه الاخبار طریق الوحی واخبار النبی ع بهذا علی وجه الاعجاز ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب
الموت الآیة پندارند وجمله محذوف با معطوف خویش معترضه بود متضمن بیان معجزه و حجت صدق پیغامبر ع باشد
اذ قال بدل اشتمال است اذ حضر یعقوب الموت لبنیه متعلق قال است ما تعبدون مقول قال است من بعدی متعلق
تعبدونه است واستفهام ما تعبدون برای حمل مخاطبان بر اقرار است معنی چنین آید یا خود شما حاضر نبودید چون حاضر
شد یعقوب را موت و قربت شد اوان فوت دران هنکام که پسران خویش را جست و ایشانرا ما تعبدون من بعدی
کفت وایشان نعبد الهک واله آبائک تا آخر کفتند و معترف باسلام کشته شده وچون شما دران وقت حاضر نبوده اید
واین واقعه مشاهده نکرده اید چرا باخبار پیغمبر ندانسته اید بغیر طریق وحی مطلع نشده اید چون چنین باشد اخبار آنچه
معاینه نکرده اید بر وجه اعجاز بود صدق اخبار او ثابت کردد واکر خطاب مر یهود را دارند و ام منقطعه پندارند استفهام
برای تقریر یعنی تثبیت بود و بمعنی انکار و نفی نباشد وجمله را معطوف بر مضمون وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب کویند
و ارتباط این کلام باو چونین معنی چنین آید و وصیت کرد ابراهیم و یعقوب ع فرزندان خود را باسلام بوصیت
ابرهیم ع و یعقوب ع رد مقالات یهود چیم یا خود ایشانرا کویم شما حاضر بودید دران وقت که یعقوب ع را موت
حاضر کشت واجل او با نصرام پیوست دران وقت پسران خویش را وصیت کرد و ایشانرا باختیار عبادت خدای ع
آورد ظاهر شد که پیغامبران یهودی بودند و میل سوی یهودیة نمودند فرزندان خویش را باسلام وصیت کردند و
بر ملت اسلام مردند و تواند بود که ام متصله بود معطوف علیه محذوف باشد ای تدعون الانبیاء الیهودیة ام کنتم حاضرین
وقت موتهم فتعرفون موتهم الا علی الاسلام فلا تدعونها و مقصود اقرار کنانیدن بود نه سوال فلا یلزم تعین کلا
الامرین الاشکال ۝ قالوا نعبد الهک واله آبائک ابراهیم واسماعیل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون
قالوا جمله مستانفه است نعبد الهک مقول قالوا است ابراهیم واسماعیل واسحاق بدلست از آبائک الها واحدا بدلست
از الهک از جهة بدل نکره است و مبدل معرفه موصوف آمده واحد صفت او واقع شده یا حال موطأست بر طریق انا
انزلناه قرآنا یا منصوبست بر اختصاص ای نرید الها واحدا ونحن له مسلمون حالست از نعبد یا عطفست برو معنی
اینست کفتند پسران یعقوب آن تراو آنکه پدران ترا ابراهیم واسماعیل واسحاق که آن او خدا است خواهیم پرستید واورا
باخلاص واعتقاد پرستش خواهیم کزید و اوامر و نواهی اورا انقیاد کننده ایم وطاعت و عبادت او ورزنده ایم ۝ تلک
امة قد خلت ۝ تلک مرفوع المحل بر ابتداست و خبر مبتداست قد خلت صفتست مر امة را ای جماعة قد مضت
این جمله تقریر است مر مضمون کلام سابق را تاکید است وتبکیت والزام فرقه جهودان در دعوی ایشانست معنی اینست
آن جماعت ابرهیم ع واسماعیل واسحاق و یعقوب ع و فرزندان و متابعان ایشان جماعتی است کذشته و ازین جهان
رفته وحیات خویش مستوفی کرده وعمل خویش برابر خود برده ۝ لها ما کسبت ولکم ما کسبتم

ولا تسئلون عما کانوا یعملون ۝ این جمله بیان یا تعلیل است مر مقصود جمله سابق را چه مقصود از ایراد تلک
امة قد خلت مجرد بیان درکذشتن ایشان نیست که آن معلوم است بیان له فائده ندارد مقصود بیان لازم است
بر وجه کنایت زیراکه کذشتن کروهی مستلزم است مر جدائی ایشان از حاضران وانتفاء مشارکت در عمل و جزا پس
چنانستی که کفته کفت تلک امة لا اشارکم فی عمل وجزاء بدلیل لها ما کسبت ولکم ما کسبتم معنی اینست مر آن جماعت راست
کسب ایشان و مر شماراست کسب شما و جزاء آن و پرسیده نخواهد شد شمارا از انچه ایشان عمل میکردند وکرفته نخواهد
شد بچیزی که ایشان می آوردند چه کسی را از عمل دیکری نپرسند و کسی را بکناه دیکری نکیرند چون همچنین باشد ایشان را
تهمت یهودی کری چرا میکنید و تهمت ترسائی چرا می نهید ایشانرا با شما چکار و شمارا با ایشان چه آزار که ایشانرا یهودی
دانید و نصرانی خوانید ۝ قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا ۝ جواب امر است هم از جهة این مجزوم شده
وجمله وقالوا عطفست بر ولن ترضی عنک الیهود یا حال است بتقدیر قد و معترضاتی که درمیانه بود میان معطوف
و معطوف علیه یا میان حال و عامل او روی نمود و درین آیة نیز لف و نشر است و کلمه او برای منع حکم است نه برای منع جمع
معنی اینست وکفتند جهودان و ترسایان مسلمانانرا شما جهودان و ترسایان باشید یعنی یهود باشید ونصاری
میکفتند که نصاری باشید تا راه راست یابید عجب قومی که کتاب حق را بکردانیدند و خود را بیقین مبطل میدانند
حق را بپوشیدند و در اثبات باطل کوشیدند با وجود علم براه حق کمراه شدند وبا وجود دانش در ره بطلان
افتادند طرفه تر آنکه راه راست روندکانرا سوی کمراهی دعوت کنند و پی روان حق را سوی باطل خوانند و ضلال را
اهتدا دانند نعوذ بالله منها ۝ قل بل ملة ابراهیم حنیفا ۝ این جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر ع کفت
ما ذا اقول قالوا ذلک فقیل قل بل ملة ابراهیم حنیفا و حنیفا حال است ای قل بل اتبعوا ملة ابراهیم حنیفا
معنی اینست بکوای محمد ع بلکه شما ملة ابراهیم ع را پی روی کنید و در راهی که او رفته است روید سوال بل حرف
عطفست واتبعوا ملة ابراهیم عطف بر کونوا هودا او نصاری نمی تواند بود این مقول یهود و نصاری است واتبعوا
مقول پیغامبر ع خداست جواب عطف بر کلام غیر بر وجه تلقین آمده چنانچه ترا کسی اکرمک کوید کوئی و زیدا ای قل و زیدا
وچنانچه کسی ترا کوید اضرب زیدا تو کوئی بل اکرمه ای قل بل اکرمه وچنانچه صاحب کشاف ومن ذریتی را عطف بر کاف
جاعلک داشته وعطف کلام ابراهیم ع بر کلام خدای تعالی پنداشته یا بر وجه رد بود چنانچه کوید اکرمه زیرا که دیکری اهینه
کوید اکر خطاب کونوا هودا فاق کونوا هودا مر مسلمانانرا شد عطف تلقین بمعنی قولوا اتبعوا والزموا ملة ابراهیم یعنی لا
یقولوا لنا کونوا هودا او نصاری و قولوا اتبعوا ملة ابراهیم بود واکر خطاب اتبعوا بل اکرموا ملة ابراهیم مر کافران
دارند تا تتبع ملة ابرهیم ع ما یکون اهل ملة ابراهیم ع تقدیر کنند عطف کلام غیری بر وجه رد پندارند و کلام بمعنی
لا یقولوا لنا ذلک واتبعوا انتم ملة ابراهیم بود یا بمعنی لا یکون یهودا او نصاری و تتبع ملة باشد ۝ وما کان
من المشرکین ۝ وحال اینست این جمله حالی دیکر است و او حال است معنی اینست وحال اینست که نبوده
است ابراهیم ع از مشرکان یعنی از شرک آرندکان و یهودیان و نصرانیان مشرکانند یهود عزیر را ابن الله خوانند
و نصاری خدا را ثالث ثلثة دانند پس ابراهیم ع یهودی و نصرانی نباشد ۝ قولوا آمنا بالله وما انزل
الینا وما انزل الی ابراهیم واسماعیل واسحاق و یعقوب والاسباط ۝ بر تقدیری که در آیه
سابقه عامل ملة ابراهیم ع اتبعوا تقدیر کنند واتبعوا خطاب مر کافرانرا دانند و قولوا نیز خطاب مر کافرانرا بود بدل
اشتمال از اتبعوا باشد اتباع جمله پیغامبران کدام بر مشتمل اتباع ابراهیم ع است و بر تقدیری که عامل ملة ابراهیم
نتبع دارند قولوا را جمله مستانفه پندارند چنانستی که چون پیغامبر ع امر شد بکفتن نتبع ملة ابرهیم ماذا نصنع و
ای شیء نتبع یعنی چه چیز کنیم و بچه چیز متابعت نمائیم فقیل قولوا آمنا بالله معنی اینست بکوئید بخدا و بدانچه
فرود آمده شده است بسوی ما یعنی بسوی پیغامبر ما و بدانچه فرستاده شده است بر ابراهیم واسماعیل واسحاق
و یعقوب والاسباط یعنی دوازده سبط فرزندان یعقوب ایمان آوردیم و به نبوت جمله پیغامبران وآنچه ایشان

خبر کرده اند و از خدای عز و جل آورده اند بجان و دل تصدیق کردیم ٥ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ
مِن رَّبِّهِمْ ٥ عطفست بر ما انزل الینا و ما اوتی النبیون من ربهم تعمیم است بعد تخصیص شده است پیغامبران را معنی
اینست و آنچه داده شده است موسی را و داده شده است عیسی را و آنچه داده شده است پیغامبران را از پروردگار
ایشان ٥ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ ٥ اینجمله حالست از فاعل آمنا معنی اینست درین حال ما میان هیچ یکی از ایشان
فرق نمی کنیم یعنی با ایمان آوردن ببعضی و کفر ورزیدن ببعضی میان ایشان تفرقه نمی افکنیم بهمه ایمان می آریم و همه را
تصدیق می داریم ٥ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٥ عطف است بر آمنا بالله یا حال است از و معنی اینست و ما مر او را یعنی
خدا را الطاعت ورزنده و انقیاد کننده ایم و بر او امر و نواهی کردن نهنده ایم و بدانکه اگر قولوا آمنا بالله خطاب مر کافران را
بود امر با حداث این گفتار باشد چه کافران پیش از آن این گفتار ندارند ما مور ند که ایمان آرند و اگر خطاب مر
مسلمانانرا که همیشه این سخن میگویند باشد مراد از وی امر بدوام و ثبات بدین گفتار بود سوال بر تقدیری که قولوا آمنا
بالله خطاب مر کافران را بود امر کافرانی که هنوز ایمان نیاورده اند بگفتن آمنا که اخبار از ایمانست چگونه آید جواب
گفتن آمنا مستلزم ایمان داری اند امر قولوا آمنا کنایت از آمنوا که امر بتحصیل ایمانست بدارند ٥ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ
مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ ٥ این شرطیه که معطوف بر وست معترضست
برای بیان منفعت ایمان و مضرت کفر خطاب قولوا آمنا اگر کافرانرا و بود در وان آمنوا التفات و مضرت کفر
از خطاب سوی غیبت باشد باء در انتم مصدریه و با در بمثل زائده دارند و ضمیر به عائد است بر اسم الله و باصله
آمنتم و جمله فقد اهتدوا تعلیل است جزاء محذوف بندارند فان آمنوا هولاء الکافرون ایمانا مثل ایمانکم بالله في
الاخلاص والثبات فاذوا و افلحوا لهم فقد اهتدوا و تواند بود که فقد اهتدوا جزاء شرطیه باشد بتاویل فیحکم بانهم
قد اهتدوا و تواند بود فقد اهتدوا جزاء شرطیه باشد بتاویل فیحکم بانهم قد اهتدوا و بود تقدیر جزا حاجت نشود و تواند
بود ما در آمنتم موصول عبارت از مصدر گویند هر دو با زائده و از ضمیر به نیز یعنی مصدر جویند والتقدیر فان آمنوا
ایمانا مثل الایمان الذی آمنتموه ای آمنتم ذلک الایمان فقد اهتدوا و تواند بود ما بدلیل قرآن با از آمنتم به موصول بود
عبارت از چیزی که ایمان بدان واجبست باشد بدین تقدیر تا هر دو محل زایده ندارند صله آمنوا و آمنتم بیند از تدبیر
وجه مثل بدلیل قرات فان آمنوا بما آمنتم به که بترک مثل ما آمده مخم بود با مثل مذکور از قبیل مثلک یعطی الجزیل
باشد یعنی فان آمنوا بما آمنتم به گویند از مثل معنی تعویض از مضاف الیه جویند معنی اینست آمنا بالله الآیة
بگویید و ایمان آرید پس اگر ایمانی مثل ایمان شما یعنی ایمان باخلاص و عدم نفاق آرند رستگار شوند و بمطلوب و مقصود
رسند زیرا که در طلب هدایة شتافتند راه راست و هر که راه راست یابد بمقصود برسد و اگر قولوا آمنا بالله خطاب
مر مومنانرا باشد یعنی اثبتوا علی هذا القول بود از باب التفات نگویند معنی چنین بود ای مومنان شما آمنا بالله
وما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم الآیة بگویید و برین قول ثابت و دایم باشید پس اگر کافران دل بر موافقت شما
کار دید بدانچه شما ایمان آورده اید آرند فلاح یابند و رستگار شوند زیرا که راه راست یافتند و سوی مقصود شتافتند
و اگر روی گردانیدند و از موافقت شما اعراض کنند پس حکم کرده شود بر کافران که نه اند ایشان مگر در مخالفت کردن
و عداوت ورزیدن ٥ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٥ الله فاعل است مر یکفی کاف مفعول
اولست هم مفعول دوم است ای یکفیکهم شرهم و جمله معترضه برای تسلیه پیغامبرم در مخالفت کافران و وعده
کفایت شر ایشان جمله و هو السمیع العلیم در شان کافران متضمن وعید بود و در حق پیغامبرم مشتمل بر وعده نصرت
باشد و اینجمله بر هر دو وجه تذییل است زیرا که جمله فسیکفیکهم الله در معنی ینصرک الله و یقهرهم آمده هر یکی این دو حق
موکد یک مفهوم شده بر تقدیر وعید معنی اینست پس بتحقیق است که کفایت کند ای محمد ترا از شر ایشان فضل و
کرم خدا و آن چنان بود که خدای تعالی پیغامبرم را بر ایشان غالب گردانید و نصرت بخشید بنی قریظه را کشت و بنی النضیر جلا
کرد و بهزیمت آورد ایشان خانهای خویش بدست خویش و بدست مسلمانان خراب کردند و بعضی که ماندند بخواری جزیه

مبتلا شدند و خدای تعالی سمیع است یعنی شنواست گفتار ایشان می شنود علیم است یعنی داناست کردار ایشان می داند
بر حسب آن سزا خواهد کرد و در عقاب و عذاب خواهد آورد و بر تقدیر وعده معنی چنین بود او سمیع است گفتار
را در تبلیغ وحی و اظهار حق و نصیحت است و پند و موعظت می شنود و نیت و فکرت و عزیمت و همت ترا
میداند ترا ظفر خواهد داد و در نیل مقاصد بر تو خواهد گشاد و بمعالی دارین خواهد رسانید و سرور هر دو
جهان خواهد گردانید ٥ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ٥ صبغة الله ای تطهیر الله مصدر است
مر فعل محذوف را موکد است مضمون آمنا بالله را بر طریق الله اکبر دعوة الحق و له علی الف درهم عرفا ای طهرنا
الله تطهیرا معترضانی که میانه آمده و در اثنای کلام واقع شده و صبغة بر قدرت فعلة است از صبغ چنانچه
جلسه از جلوس و استعمال او بجای لفظ در تطهیر از باب مشاکلة است یعنی ذکر لفظی بلفظی دیگر از جهة آنکه در
صحبت افتاده چه در کلام نصاری در صحبت لفظ تطهیر و رفع است زیرا که نصاری لبنی رزده و ام می سازند
و آنرا معبودیت نام میکنند بچگان خویش را در آن آب غوطه می دهند و میگویند هذه الصبغة تطهیر الاولادنا
یعنی این رنگ پاک کردن اولاد ماست چون صبغة الله در کلام نصاری در صحبت لفظ تطهیر را بصورت لفظ
صبغة ساختند و من احسن من الله صبغة تذییل کلام سابق است و استفهام برای انکار است معنی اینست
ایمان آوردیم بخدا و گرویدیم بحق جل و علا که ما را از لوث کفر بتطهیر ایمان پاک گردانید و بطهارت و نظافت
دین اسلام رسانید و کیست نیکوتر از خدای تعالی از روی پاک گردانیدن با ایمان و هدی ٥ وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ
اینجمله عطفست بر آمنا از باب عطف اسمیه بر فعلیه یا حال است که معمول است مر عابدون را جمله معترضه
است چنانچه گذشت و وجه اعتراض هر یک بتحریر سوست تقدیم او از جهة قصر یا از جهة رعایت فاصله است
معنی اینست و ما مر او را پرستنده ایم و عبادت کننده ایم ٥ قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ ٥ اینجمله مستانفه
دیگر است در جواب ما اقول لهم فی رد المحاجة و دعوی المتابعة معنی اینست بگو ای محمد اهل حجت میکنید با ما
در فیض فضل خدا برین که پیغامبرم در عرب نهاد و عرب را به پیغامبری محمد رفعت داد و میگویند ما به پیغامبری
سزاوارتر بوده ایم چه در کتاب خوانی و کتاب دانی کوشش نموده ایم و این استفهام برای انکار بود و جه توبیخ است
یعنی این محاجه نشاید و این ساخته نباید ٥ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ
أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ٥ اینجمله حال است و همچنین معطوفات او معنی اینست و او پروردگار
شماست و ما همه بندگان اوییم و فضل و کرم او میخواهیم از بندگان خویش بر هر که خواهد فضل کند و مرتبه او را
بر آفت و کرم بر گزیند ما را ایثار کرد او راست و مر شما را کردار شماست در عمل خود را بر تر از ما مدانید و در طاعت
ما را کمتر از خود نخوانید و حال آنکه ما مومنانیم و در کار خدای تعالی مخلصانیم و شما ایمان نیاورده اید دین خدای تعالی را
تصدیق نکرده اید محاجه شما در هیچ نیست پس محاجه بی معنیست ٥ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ٥ ام تقولون بر قرات صیغه خطاب عطف است
بر اتحاجوننا ام متصلی است معادله استفهام است برای انکار است بر جهه توبیخ است و تواند بود که منقطع باشد
یعنی بل یقولون بود بر قراة ام یقولون بر صیغه غیبت البته ام منقطعه دارند و در کلام التفات را خطاب
سوی غیبت پندارند جمله ان ابراهیم تا آخر مقول یقولون است و چون مسلمانانرا در مضمون اینجمله انکار است
تاکید اینجمله از مدعیان سزاوار است معنی اینست بگو ای محمد شما با ما محاجه میکنید یا سخن نا بوده میگویید
بدرستی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب والاسباط یعنی دوازده سبط گروه از فرزندان یعقوب
یهود یا نصاری بودند و دین و دیانت یهود یا نصاری بر نهجی که معهود است و بر طریقی که معلوم است می بودند شما
دم متابعت ایشان می زنید و خود را تابع ایشان میگویید و تقدیر ام منقطعه چنین آید شما در دعوی افضلیت
دین خویش با محاجه کنید و با خود این سخن میگویید و بدعوی متابعت انبیا نقضی میجویید ٥ قُلْ أَأَنتُمْ أَعْلَمُ

أَمِ اللهُ ای جمله مستانفه است زیراکه چون ام یقولون کذا ذکر کرده واین سلف جهة رد چنانکه در سلف اول آورده بود بنا برده مورد سوال ازجهة آن رد گشت وتقدیره ما قولنا فی جهة رد هذا القول بوست ءانتم اعلم ام الله ام متصله است همزه استفهام را معادله است وهمزه تقدیر یعنی مخاطب برا قرار بود جمله مقول باشد معنی آیة چنین آید بگوای محمد صلعم شما میدانید بحال ایشان یا خدا قول خدا صادق بدانم یا قول شما وخدای تعالی گفته است ماکان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما کسی که اعلم است از شما خبر او را چگونه منکر می شوید ودر راه مخالفت او بچه طریق می روید گما نجه بعنی است دعوت ملت یهودیت بر اینها محض افترا است بیت اگر خصمی تو میگوید دروغی ٥ چراغی کذب را نبود فروغی

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللهِ ٥ جمله استفهامیه معطوف آمده بر جمله استفهامیه سابقه مقول قل وتمع شده من در ممن کتم متعلق است ومن در من الله ابتدائیه است عنده ومن الله من شهادة را صفت اند شهادة مفعول است مر کتم شهادة را ثابت عنده کاینة من الله وهی قوله ماکان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما معنی اینست وکیست ظالم تر از کسی که بپوشد گواهی را که نزدیک او بود وشهادتی که کاین است از خدا ثابت بوحی وتنزیل باشد واین کنایتست ازین که یهود شهادت مذکور را که شهادت خداست نزدیک ایشان ثابت است می پوشند کسی از ایشان ظالم تر نبود وما نیز اگر شهادت را که نزدیک ما ثابت است ظاهر نکنیم کسی از ما ظالم تر نباشد وتعریض است از اینکه یهود نبوت پیغامبر صلعم وحلیه وفضل وفضیلت او نزدیک ایشان ثابت بود پوشیدند ودر کتمان حق کوشیدند کیست از ایشان که ظالم تر باشد ودر بدی وبدکرداری بالاتر بود ٥ وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٥ این جمله معترضه است برای تهدید وترهیب ایشان معنی اینست ونیست خدای تعالی غافل از آنچه شما از تحریف توریت وپوشیدن وکتمان صفت پیغامبر صلعم بحقیقت وکتمان شهادت بحقیت وحنیفیت ابراهیم عم می کنید ودر انکار فضل وفضیلت پیغامبر ما محمد صلی الله علیه وآله واصحابه الابرار وافترا بر ابراهیم عم نسبت کردن که او یهودی یا نصرانی می بود ٥ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٥ این جمله را ازجهة تاکید تکرار کرده هم ازینجهه بغیر حرف عطف آورده معنی این آیة بالا گذشته وذکر او ووجوه اعراب بیشتر رفته سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا ٥ روایت کرده اند که پیغامبر صلعم در نماز سوی کعبه که قبله ابرهیم خلیل عم وپیغامبران عم بود توجه داشت بر حکم فرمان خدای تعالی ازجهة رغم مشرکان در مکه متوجه سوی بیت المقدس برداخت وبعضی گویند که پیغامبر صلعم در مکه بود توجه سوی کعبه می کرد چون در مدینه آمد بنا ازجهة ترغیب یهود بر حکم قرآن هژده ماه وبروایتی هفده ماه وبروایتی ده ماه وبروایتی نه ماه ودو روز در نماز رو سوی بیت المقدس آورده بود باز توجه سوی کعبه مطلوب داشت ودل بر وحی بر تحویل قبله می گماشت در اثنا آنکه متوجه سوی بیت المقدس بود ودر تحویل قبله سوی کعبه رغبت می نمود این آیة نازل گشت واین نظم بورود پیوست در آیات سابقه ذکر بنی اسرائیل بود بیشتر نیز هم این سورت ذکر بنی اسرائیل روی نمود درین کلام ذکر تحویل قبله کرد وآنرا در اثناء ذکر بنی اسرائیل بعرض آورد السفهاء فاعل یقول است من الناس بیان است مر سفها را سوال در ذکر من الناس ذکر سفها فایده نبود زیراکه معلومست که خفت عقل صفتی است که مخصوص بانسان باشد جواب فایده ذکر من الناس بیانست پندارند که ایشان ورای آدمی بودن صفتی دیگر ندارند چنانچه در جای من الرجال آمده ودر آیت انا نامن الاناسی تحقیق شده ما استفهامیه برای انکار بر وجه توبیخ است یا برای تعجب است والتی کانوا علیها صفتست مر قبلتهم را وجمله ما ولیهم مقول یقول است واز سفهاء مذکور مشرکان مکه ومنافقان وجهودان مراد پندارند واز قبلتهم التی کانوا علیها بیت المقدس مراد دارند معنی اینست زود باشد که بگویند بادان از جنس مردمان که بگردانید ازین قبله از بیت المقدس سوی کعبه چنانچه تو مطلوب داری ودل بر استقبال وخاطر بر توجه سوی آن میگماری چه چیز گردانید ایشانرا از توجه سوی بیت المقدس که بدان چندگاه بودند ودر نماز توجه بدان می نمودند جهودان ازجهة گذاشتن قبله ایشان

ناخشنود شوند ومنافقان بمشاهده رجوع از قبله که اختیار کرده بودند بسوی توجه بعبادت گاه آبا برجوع سوی دین آبا امیدوار کردند ودر سفها بودن فرق مسطور کفر ونفاق ایشان پسندیده بود وجهی دیگر گفتن حاجت نباشد واخبار از گفتار مشرکان وجهودان ومنافقان که در زمان آینده خواهد بود پیغامبر صلعم از حضرت باری عز اسمه پیش از ایراد ایشان تلقین سفها روی نمود با اخبار از آینده وظهور صدق از معجزه پیغامبر صلعم بود ونبوت پیغامبر صلعم باشد چون قبله از بیت المقدس سوی کعبه متحول گشت گفتار سفها در حق پیغامبر علیه السلام بر وجه اعجاز خبر کرده بود بظهور پیوست ٥ قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ٥ ای المشرق والمغرب ملک لله وله ولایة ان تولی من جهة الی جهة وتحول من قبلة الی قبلة وانجمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یقولون ذلک لله المشرق والمغرب مقول قل معنی اینست بگوای محمد صلعم مشرق ومغرب مر خدا راست یعنی همه مکانها محل عبادت خداست هر مکانی را که خواهد سجده گاه گرداند وبهر جهتی که بخواهد روی بگرداند بدین سخن تلقین جواب هر سه فرقه سفهاء مذکور شده وتبکیت والزام نموده ٥ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥ من در من یشاء موصول است مفعول ایشان محذوف ای یهدی من یشاء هدایته واین موصول با صله کنایت مومنان از باب کنایت از موصول است والی صراط مستقیم متعلق است بیهدی الی یهدی المومنین الی الصراط وجمله حال است از مفهوم لله المشرق والمغرب که این عبادت از آن ان یولی ای جهة شاء ها دیاء الی الصراط المستقیم معنی اینست مشرق ومغرب ملک خداست وولایت مطلق مر او راست بولایت مطلق تواند که قبله را از جهتی سوی جهتی گرداند وراه راست دهد کسانیرا که هدایت ایشان خواهد یعنی مومنانرا رهنمونی کند سوی راه مستقیم ودین درست قویم والطاعت فرمان خدای تعالی بر وجه رسوخ ومعرفت حقیقت ناسخ وانتهاء مدت منسوخ واعتقاد حقیت توجه سوی بیت المقدس در مدتی از قبله بود واعتقاد حقیت کعبه در وقت حکم قبله بودن از وروی نمود ٥ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ٥ ذلک اشارتست بر مضمون یهدی من یشاء یا بر مضمون تولی الی جهة شاء کان الله للمشرق والمغرب مفهوم شده کاف برای قرات در وقوع است چنانکه در اسلک کما تطلع الشمس آمده ای وکما هدیناکم جعلناکم امة وکما ولیناکم عن القبلة جعلناکم امة وسطا ای وسطا یا برای تشبیه است در بودن هر یکی از باب فضل ولطف ودرین کلام التفاتست در فاعل از غیبت سوی تکلم ودر مفعول از غیبت سوی خطاب معنی اینست معنی اینست وچنانچه راه راست نمودیم یا چنانچه از قبله گردانیدیم از بیت المقدس سوی کعبه آوردیم همچنان گردانیدیم شما را امتی گزیده وپسندیده خیر الامم افضل القسم ووسط بمعنی افضل قوم آمده است چه افضل قوم میانه می باشد وتوابع در حوالی می استند واو را ازجهة شرف محفوظ ومحفوف بنواحی میدارند وممنوع ومطاع پندارند ونیز وسط در مرکز عدل است وتواند بود که از وسط میانه مراد باشد که در آن افراط وتفریط نبود چه امت پیغامبر صلعم ما چو نصاری غلو نکردند که عیسی عم را از غایة تعظیم از زبقه عبودیت بیرون آوردند ودر مرتبه ان الله هو المسیح ابن مریم والمسیح ابن الله در آوردند وهمچو جهودان خود را بر تفریط نیاوردند که یهود نبوت عیسی عم را قبول نکردند وبر مریم نابوده بر بستند وانبیا را بناحق کشتند امت پیغامبر ما در اعتقاد بزرگی پیغامبر صلعم ماندند واز حد تجاوز نکردند که از عبودیت بیرون آرند واز اعتقاد بزرگی فرو نماندند تا در حضیض مذمت پندارند خیر الامور اوسطها والاقتصاد خیر فی الامور مستقیم ٥ لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ٥ لام متعلق جعلنا است معنی اینست معنی اینست شما را اختیار امت گردانیدیم وبمرتبه گزیدگی وپسندیدگی رسانیدیم تا شما بر مردمان گواهان باشید ودر هنگام حاجت اداء شهادت نمایید اگر از ناس کفار مراد شوند علی بر محل خود باشد مشهور علیه بودن ایشان ظاهر بود واگر از ناس انبیا مراد شوند چه متصف کمال انسانیت چنانچه باشند همچنانند علی محمول بر تضمین معنی اطلاع بود لتکونوا شهداء علی الناس یعنی لتکونوا شهداء مطلعین علی احوال النبیین فتشهدوا لهم تبلیغهم الرسالة شود واگر ناس بر عموم دارند از شهادت مذکور شهادت بر مردمان در دنیا پیش هنگام مراد پندارند واین نیز شانی عظیم است موجب اکرام وتعظیم است ٥ وَتَكُونَ

الرسول علیکم شهیدا ٥ و یکون عطفست بر لیکونوا الرسول ام اوست شهدا خبرات علیکم متعلق است
بشهیدا ای و یکون الرسول علیکم شهیدا معنی اینست و تا باشد رسول بر شما شهید که شما را تعدیل و تزکیه کند و بعدالت و جلالت
و حق جهتی و راست کوی شما کواهی دهد تا کواهی مقبول افتد و روا هیت شما بحصول انجامد سوال کواهی مذکور
برای منفعتست استعمال او بالام باید استعمال او با علی که برای مضرتست چکونه آید جواب علی در ینجا بمعنی لام است
چنانکه در وما ذبح علی النصب ذبح النصب مراد داشته اند یا در ذکر لام بلفظ علی بروجه مشاکلة ازجهة وقوع او در
صحبت علی الناس بمعنی الکافرین باشد چنانچه در کالاتین تلان کفته اند و در جزاء سیئة سیئة بدان رفته اند
و تواند بود که لام صلة شهیدا المحذوف باشد و در متعلق علی بتضمین معنی اعتماد بود بتقدیر یکون الرسول معتمدا
علیکم شهیدا لکم روایت کرده اند روز قیامت کفار امتان پیغامبران سابق از تبلیغ رسالت پیغامبران خویش
منکر شوند امت پیغامبر ما بر صدق پیغامبران در دعوی تبلیغ رسالت بر ایشان کواهی دهند و ایشان در کواهی
مذکور طعن کنند که شما دیده مشاهده است زیراکه ما را ندیده اند و تبلیغ پیغامبر ما شنیده اند و بر احوال ما
مطلع نه اند بر عمل ما چکونه کواهی دهند انبیا پیغامبر ما کوید ما را علم تبلیغ پیغامبران شما حاصل شده و علم بخبر
رسول بمنزله مشاهده آمده باز طعن بعضی کنا هکاری کنند و بدعوی صدق شهادت را در توقف کنند پیغامبر
ایشان را تعدیل و تزکیه کند و بر درستی و حقیقت کواهی ایشان کواهی دهد بتزکیه رسول کواهی ایشان نفاد یابد
و بر کفار حکم بر دوزخ شود سوال ذکر شرف امت و کردانیدن ایشان کواهان و مزکی در روز قیامت که در بیان
آرد با ذکر تحویل قبله که بالا کذشته چه ربط دارد جواب اگر افضلیت این امت از جهة کردانیدن این امت خداوند دو قبله
متبرک بر و برکت باشد عطف بر لله المشرق و المغرب بود مقول قل شود متضمن جواب مشرکان در انکار و تعجب
در تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس دارند چه کاری که متضمن اینچنین منفعتی بود از وی چه جای تعجب و در روی
چه مقام انکار بندارند و اگر افضلیت آن مراد شود چنانچه آیة کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف
وتنهون عن المنکر از ان حکایت میکند جمله معترضه برای مدح این باشد و او اعتراضیه بود ٥ وما جعلنا
القبلة التی کنت علیها ٥ علی استقبالها مدة وهی الکعبة ولکن یراد المقدس لانه کان مدة علی استقبالها
ایضا و در کشاف آورده که التی علیها صفت القبلة نیست مفعول دوم است مر جعلنا را و القبلة مفعول اولست
و تواند بود که التی باصل خویش صفت القبلة باشد مفعول دوم مقدر بود ای وما جعلنا القبلة التی کنت علی استقبالها
قبلتک الا لنعلم بر تقدیر اول معنی چنین بود که نکردانیده ایم ما قبله تو کعبه را که هستی بدان از و بر تقدیر ثانی
چنین بود و نه کردانیده بودیم ما قبله تو کعبه را که بودی متوجه بدان و اینجمله عطف است بر لله المشرق و المغرب
مقول قل است و اینجمله نیز متضمن جواب سفهاست سوال مخاطب بقل پیغامبر است چون اینجمله عطف است
بر لله المشرق و المغرب که مقول قل است این نیز مقول پیغامبر بود و این سخن مقول پیغامبر نیست که
صیغه متکلم منافی اینمعنی است جواب این عبارت امر است در وقت امر و مبلغ بوقت تبلیغ بعبارت
خویش مضمون این را خواهد رسانید و جعلنا را بر صورت جعل الله لیعلم بصیغه غایب خواهد کردانید
چنانچه پادشاه حاجب را فرمان داد برین عبارت که فلان را چنین کاری میفرمایم فرمان باز نماید چنانچه
مثل این در قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک کذشته و مانند این از استعمال قلبک بجای قلبی بالا رفته
الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه ٥ استثناء مفرغ است و من در ممن ینقلب متعلق است
بر لنعلم بتضمین تمیز ای لنمیز من یتبع الرسول معنی اینست مکر برای آنکه بعلم قدیم ما متعلق شود که رسول را از مردمان
متابعت خواهد کرد یا باز خواهد کشت و به پیشوائی بی روی خواهد آورد سوال علم خدا و تعلق متعلقات
بعلم او یعنی معلوم بودن آن حادث نیست که اشیا بر صفتی که هست در حالة عدم وجود معلوم حق تعالی است چه اکر
کاری کاهی بر صفتی که هست معلوم خدا نبود منافی ثابت شود یعنی مجهول باشد جهل لازم آید بثبوت نقیض

روی نمود بخلاف تعلق بکون مکون بتکوین قدیم که حادث بود پیش از وجود مکون ثابت نباشد جواب تعلق
علم بمعلوم بصفتی باشد که بعدم در وقت عدم و بوجود در وقت وجود همیشه ثابت است اما متعلق او بصفت
وجود محقق بعد از تعلق او بتکوین حاصل می شود همچو تعلق بتکوین حادث بود معنی لنعلم لیتعلق علمنا موجود
مکونا بود جواب دیکر آنکه از لنعلم لنری مراد دارند و تعلق نوع بروت بشرط آنکه او پندارند چه بر قول اهل
سنت معلوم است مرئی بود لاجرم تعلق ممکن برویت حادث باشد و تواند بود که از لنعلم از جهة آنکه علم
سبب تمیز است لنمیز مراد دارند و تعلق اشیا بتمیز همچو تعلق بتکوین حادث پندارند و تواند بود که از لنعلم لیعلم
رسول اسم و المومنون مراد شود علم رسول و مومنان که مقرب حضرت اویند بر وجه مجاز علم خدا بود
وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله ٥ ان مخففه از مثقله لام لکبیرة برای فرق میان ان
مخففه و نافیه در اورده اند الا علی الذین استثناء مفرغ است بطریق قراة الا یوم کذا و این جمله عطف بر جمله
وما جعلنا القبلة التی کنت علیها معنی اینست و بدرستی که هست تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس بزرگ
یعنی کران بر دلهاء مردمان زیراکه بیت المقدس قبله جهودان و کعبه قبله ابراهیم و جمله پیغامبران است مکر
کسانیکه خداء تعالی ایشان را راه راست نموده و حکمت تحویل پیش ایشان بیان فرموده چنانچه کفت وما جعلنا القبلة
التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه اینجمله نیز موید است در ارادت تحویل از بیت
المقدس سوی کعبه چنانچه بر دلها کران باشد رو کردانیدن آن ملایم بود ٥ وما کان الله لیضیع
ایمانکم ٥ ای صلوتکم صلوة را ایمان میکوید از جهة آنکه اثر ایمانیه دال بروست و لهذا کافر چون در جماعة
مسلمانان نماز کزارد حکم بایمان او کنند و اینجمله عطفست بر لله المشرق و المغرب و این نیز متضمن رد مقاله
سفهاست روایت کرده اند که بعد از تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه بعضی جهودان بر آشفتند و بر مسلمانان
کفتند توجه سوی بیت المقدس اگر هدی بود چرا کذاشتید و اگر ضلالت بود بضلالت چرا نماز کذاردید کار خود را
بهیچ آوردید و عمل ضایع کردید مسلمانان کفتند آن هدی بود و این نیز هدی چه هر دو بامر خداست این آیة
رد مقالت کافرانست و بطلان مذهب ایشان است معنی اینست نمازی که توجه کرده سوی بیت المقدس هر چند
که خداء تعالی آن قبله را نسخ کرده است معتبر است چه عمل مذکور و نماز مسطور علی بر موافقت شرع و متابعت امر است
یعنی برفتن حکم بنسخ عمل کذشته که در زمان عدم نسخ بود نمی رود ثواب و غرات آن زائل نمی شود ٥ ان الله
بالناس لرءوف رحیم ٥ اینجمله تذییل است و توصیف خداء تعالی برافت و رحمت کنایتست ازین که
خداء عز و جل نمازی که مردمان سوی بیت المقدس کزارده اند ضایع نخواهد کردانید و ثواب آن بر ایشان خواهد
رسانید مردمان اینمعنی را منکر بودند میکفتند بعد تحویل قبله عمل کذشته ضایع خواهد کشت و ببطلان خواهد
پیوست مضمون اینجمله را باعتبار معنی مکنی عنه تاکید کرد و برای رد انکارا دات تاکید آورد معنی اینست
بدرستی که خداء تعالی در شان مردمان هر آینه خداوند رافت و بخشایش است و از رافت و بخشایش او نسزد که
عمل کسی ضایع کرداند یا اجر او بر فقد بعث و برو برساند ٥ قد نری تقلب وجهک فی السماء
پیغامبر ما مائل تحویل قبله سوی کعبه بود و در مسالت آن تصریح می نمود بر وجه استیناف وارد کشت
و اجابت مسالت بحصول پیوست تقلب مفعول اولست و فی السماء مفعول دوم است معنی اینست
بدرستی که کشتن روی تو در آسمان می بینیم و میدانم که سوال میکنی تا قبله از بیت المقدس سوی کعبه بکردانیم
فلنولینک قبلة ترضیها ٥ فا سببیه است چه دیدن خواهش پیغامبر سببست برای تولیه جانب
مذکوره و لام در جواب قسم محذوفست و تقدیر کلام اینست فبقسم لنولینک کاف مفعول اولست قبلة
مفعول است جمله ترضیها صفتست مر قبله را معنی اینست پس سوکند یاد میکنم هر آینه ترا آن قبله که دوست میداری
وی بندی آنرا و میخواهی بدهیم و کعبه که قبله اسلاف تو و جمله پیغامبرانست قبله تو کردانیم و ترا بمطلوب دل

برسانم ﴿فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ این فا نیز سببیت قبله کردانیدن کعبه سببیت برای روی آوردن سوی شطر المسجد الحرام ظرفست مر فول را **معنی اینست** پس بکردان روی خویش را جانب مسجد حرام از جهة انکه خانه کعبه درون اوست و مسجد با احترام روایت کرده اند که پیغامبر م با یاران در مسجد بنی سلمه توجه سوی بیت المقدس کرده نماز پیشین میکذارد دو رکعت کرده بود که امر فول وجهک شطر المسجد الحرام بورود پیوست پیغامبر م پس صفوف آمد و سوی کعبه متوجه کشت مقتدیان نیز روی سوی کعبه آوردند آخرین صف نخستین کشت و صف نخستین بصف آخرین پیوست زنان بجای مردان رفتند و مردان بجای زنان استاده کشتند ﴿وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ جمله شرطیه عطفست بر فول وجهک شطر المسجد الحرام و اختلاف معطوف و معطوف علیه در افراد و جمع آمده است چنانچه در یا ایها الناس اعبدوا ربکم و بشر الذین آمنوا کفته شده است و اکر حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره فعل مقدر بود ازین تعلق فراق شود **معنی اینست** و هر جا که باشید روهاء خود را جانب مسجد الحرام کنید و از مسجد حرام کعبه مراد دارند چه قبله کعبه است نه مسجد حرام و کلام محمول بر مجاز نهاده اند ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ اینجمله برای تحقیق حقیت تحویل قبله بدان مشابه که بعلم مخالفان نیز معروفست بر وجه اعتراض مذکور شده و چون علم پیغامبر م سوی غیر کعبه و عمل کردن ایشان برخلاف موجب علم بحقیت آن از امارات قویه و علامات جلیه است بدین که پیغامبر م علم ایشان بحقیت آن باشد از جهة وضوح امارات انکار مضمون جمله تاکید کرد و موکدات آورد و آن با اسم خبر قائم است مقام دو مفعول لیعلمون من ربهم ظرف مستقر است حال است یا صفت مر الحق را زیادت لام با خبر ذکر دیکر است **معنی اینست** و بدرستی و راستی آنانکه داده شده اند کتاب یعنی کسانیکه توریت میخوانند هر آینه در دلهاء خویش بیقین میدانند بدرستی که تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس و از بیت سوی کعبه حق است کاین از بر ورد کار ایشان زیرا که در کتاب خویش دیده اند یعنی در توریت خوانده که محمد م دو قبلتین خواهد بود و جازم بودند بر حقیقت آن حق را می پوشند و بمکابره سلطان می کوشند ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ یعملون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی برحسب مختلف آن دانند الله اسم ماست عما یعملون متعلق است بغافل که خبر ماست جمله معترضه است کنایتست از وعید ایشان چون قادر مجرم غافل نباشد بر جرم او کاه شود او را بر جرم سزا کند و در عقوبت و عذاب افکند **معنی اینست** و نیست خدای تعالی غافل از انچه اهل کتاب حمل میکنند از انکار علم خویش بحقیقت قبله و قرات و حقیت پیغامبران و کتمان حق و تحریف توریت و امثال آن و بر قرائت که تعملون بتای خوانند خطاب مر اهل کتاب را بر وجه التفات از غیبت خطاب دانند ﴿وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ﴾ لام موطئه قسم است است ای اقسم لئن اتیت ما تبعوا جواب قسم است از جواب شرطیه بی نیاز کردانیده اینجمله معترضه دیکر است میان جمله معطوف یعنی ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام معطوف علیه یعنی فول وجهک برای ذکر مکابره اهل کتاب و کمال کمراهی ایشان درین باب **معنی اینست** و اکر بیاری تو ای محمد م پیش اهل کتاب بر صدق حقیت قبله هر آیتی یعنی هر معجزه و دلیلی و علامتی و قبله ترا پس روی نکنند بران جانب که متوجه نکردند زیرا که ایشان با وجود مشاهده معجزات حق و دانستن براهین صدق مخالفت ورزیدند و انکار حق کردند هر آیتی که خواهند دید و هر معنی که خواهند شنید انکار و مکابره خواهند کرد و دل خود را بر قبول حق و اتباع صدق نخواهند آورد ﴿وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ﴾ ما در ما انت نافیه است ضمیر منفصل اسم اوست بتابع خبر است قبلتهم مفعول به است مر تابع را اینجمله معترضه دیکر است برای بیان رسوخ پیغامبر م در دین و دوام و ثبات بر یقین و جمله و ما بعضهم بتابع قبله بعض معترضه دیکر است معطوفست سابق را برای بیان مخالفت اهل کتاب و مخالفت ایشان یکدیکر را درین باب **معنی اینست** و نه تو متابع قبلهٔ ایشان و نه مطابع قبله باطل و نه بعضی اهل کتاب

قبلهٔ بعضی را تابع باشند یعنی جهودان تابع قبله ترسایان نشوند و نه ترسایان تابع قبله جهودان کردند ﴿وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ این لام نیز موطئه قسم است ای اقسم لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک ظرفست من العلم بیان ما موصول است انک اذا لمن الظالمین جواب قسم است کفته و مقید فائده جواب شده اینجمله قسمیه تذییل است و موکد است مر نفی متابعت پیغامبر م قبله ایشان را که از کلام سابق مفهوم شده و تاکید جمله از جهة ایراد مقصود بر وجه وکادت است و این نوع تاکید نیز عرب را عادتست چنانچه در انی وضعتها انثی آمده و در اللهم انا نستعینک معلوم شده **معنی اینست** و اکر پی روی کنی تو ای محمد م هوای ایشان را و بکذاری نماز قبله ایشان از پس آنچه آمده است ترا از دانستن اینکه کعبه قبله حق است و مقرون بامر فول وجهک شطر المسجد الحرام قبله ابراهیم خلیل م و قبله جمیع پیغامبران از جلیل بنی اسرائیل است بدرستی که تو در هنکام متابعت هواء ایشان هر آینه باشی از ظالمان یعنی از ان کسان که از حد تجاوز کنند و چیزی را در غیر موضع او نهند **سوال** چون مطلوب ایشان نماز کزاردن سوی قبله ایشان باشد مطلوب ایشان همه یکی بود اهواءهم ذکر باید کرد اهواءهم بصیغه جمع برای چه باید آورد **جواب** هوا بمعنی خواهش و طلب است و طلب باعتبار کثرت طالبان باشد اکرچه همه را مطلوب و مقصود یکی بود جواب دیکر آن بود که هواء نماز کزاردن در قبله ایشان متضمن چند مطلوب باشد کفتن از قبله خویش و معرفت سمت قبله ایشان و توجه کردن در نماز جانب آن چون این مطلوب متضمن مطلوبات باشد تعبیر کردن بصیغه جمع سایغ بود جواب دیکر آنکه توجه بسوی قبله ایشان اکرچه یک هواست و لیکن باعتبار مرات و افراد آن هواست جواب دیکر آنکه تعیین نماز کردن در قبله ایشان نظر نمودنست چه این آیه در باب نماز کزاردن در قبله ایشان وارد است و ایراد لفظ عام مر خصوص مورد را منافی نیست ذکر صیغه عام بر سبیل تعمیم بعد تخصیص مبنی بر یمعنی است نسبت اتباع هواهاء کفار سوی پیغامبر م با وجود عصمت او از ان و جواب آن محمول بر تعریض از امت و غیر آن از مباحث دران در آیه و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم ما لک من الله من ولی و لا نصیر کذشته و مشروح ببیان پیوسته ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله یعرفونه خبر مبتدا است ما در کما یعرفون مصدریه است و جار و مجرور صفه مصدر محذوفست ای یعرفونه لمعرفتهم ابناءهم و جمله و ان فریقا منهم عطفست بر جمله سابق یا حال است از فاعل یعرفون و هم یعلمون حالست از فاعل یکتمون و مفعول یعلمون محذوفست ای یعلمون الحق و یعلمون انهم یکتمون الحق یا منزله است منزله لازم ای هم یتصفون بالعلم و تاکید از جهة ایراد مقصود بر وجه وکادتست نه از جهة انکار و تردد و تواند بود که مشاهده سامع مر علم و عقل ایشان را امارتی قوی و دلیلی جلیلی دارند و باعتبار ظهور علامات انکار جمله را موکد آرند و جمله الذین آخر معترضه دیکر است برای شکایت از اهل کتاب حق پوشیدن و در اظهار باطل کوشیدن و برای که بیان حقیقت پیغامبر م و حقیقت تحویل قبله که پیغامبر م بدان خبر کرده در دل شما نیز پیوسته و بر دل شما مبرهن کشته چون مضمون اینجمله مقرر است مر مضمون جمله و ان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم را از جهة کمال اتصال فصل کرده الذین آتیناهم الکتاب تا آخر بغیر عاطف آورد و ترک تاکید بان از جهة اکتفا بتاکید جمله اولی بود و اعتماد بر حصول مقصود و رد انکار در کلام اول باشد **معنی اینست** آن کسانیکه ایشان را کتاب داده ایم و حفظ آن در دل ایشان نهاده ایم پیغامبر م را بچو شناختن پسران خویش می شناسند و حقیقت پیغامبر م بیقین میدانند و بدرستی که ایشان هر آینه حق را می پوشند و حال آنست که ایشان بحقیقت محمد م و بحقیقت قبله علم دارند و با وجود علم در انکار حقیقت پیغامبر م میکوشند بل ایشان حقیقت تحویل قبله را میدانند و با این علم از قبله رو میکردانند ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ الحق خبر مبتداء محذوفست و لام در الحق لام جنس است من ربک ظرف مستقر است حالست یا صفت یا خبری دیکر است و تواند بود که الحق

مبتدا باشد ولام لام عهد بود ای حق المذکور من ربکم یا لام جنس بود ای جنس الحق من ربکم و فالیس من ربک فلیس بحق
وجله بهر دو وجه تذییل است **معنی اینست** یعنی تحویل قبله حق است از پروردگار تو یا حق مذکور که این است از پروردگار
تو ۵ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۵ فاجبیه است من الممترین خبر است مر ولا تکونن را **معنی اینست** چون دانستی
که دین تو صدقست وقبله تو حقست ووحی تو یقین است وقرآن حجتی مستقیم ومتین است پس مباش از شک آرندگان
وتردد کنندگان **سوال** چون پیغامبر را مظنه شک نباشد در حق او چه جای نهی از شک بود **جواب** از برای مظنه وقوع
حاجت نیست خطاب لا تدع مع الله الها آخر معینه شک نیست که پیغامبران مکلف اند و بایمان منهی اند از کفر و
عصیان پس بدین توجه مستبعد بود وسوال مذکور وارد نشود واولی آنست که نهی مذکور پیغامبر را بر وجه تعریض از انچه
که شک دارند آمده چنانچه در لئن اشرکت لیحبطن عملک تحقیق شده وان تعریض بر سبیل مجاز بود بجو خطاب عبر
مودی بر شنوایندن مودی در اد بینی ضعرف باشد ۵ وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا ۵ مولیها بر صیغه اسم فاعل
ومفعول خوانده اند ومعنی هر یکی بر حسب آن دانند ضمیر هو عائد است بسوی کل وضمیر مولیها عائد بر وجه مفعول ثانی است
مر مولی را ومفعول او محذوفست ای هو مولی الوجه تلک الجهة و تواند بود که ضمیر عائد بر خدای تعالی بود متوجه گرداننده
خدای تعالی بسوی حق وباطل بارادت وتخلیف است وجمله ومن تقدیری صفتست مر وجهة را ووجهة مبتداست لکل خبر
مبتداست وجمله معترضه است برای بیان آنکه جهات توجه مختلف است آنچه نیکوتر است باید پسندید وآنچه بهتر است
باید گزید **معنی اینست** ومر هر یکی را جهتی است که او روی خویش را سوی آن جهت میکند وازجهة توجه او میخواند
کسی را توجه سوی اسلام است وکسی را روی بر اصنام است وکسی را دل بر مال ودستگاه وکسی را خاطر بر حشمت وجاه
وکسی را دل بر عبادت خدا وکسی را خاطر بر متابعت هوا وبعضی ازجهة قبله مراد دارند ومعنی این کلام هر قومی را از
اهل ادیان قبله است بندارند و بر قرات هو مولیها بر صیغه اسم مفعول چنین آید ومر هر یکی را جهتی است که او سوی
آن متوجه گردانیده شده بود وسمتی که بدان روی آراینده شود ۵ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۵ اینجا الی مضمرست ای
فاستبقوا الی الخیرات فاجعلوها وجهتکم واستقبلوها اینجمله معترضه است برای تنبیه بر طریق واعلم فعل
المسرعین ان سوف یاتی کل ما قدرا **معنی اینست** پیش دستی کنید وپیش روی بگزینید بسوی خیرات وحسنات
وطاعات آیید واعمال خیر را توجه سازید وازدل وجان با فعال نیک بر دارید ۵ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ
بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا ۵ اینجمله معلله است مر جمله فاستبقوا الخیرات وخطاب مر بر متابعت است **معنی اینست**
هرجا که شما باشید وهر مقامی که گزینید مقام خیر باشد یا مقام شر بود شما را خدای تعالی بجملگی در محل حساب
وموضع ثواب وعقاب آرد بر حسب سیئات وحسنات در هر مقامی که سزاوار بود بدارد عاقل خود بپسندد که
در حسابگاه ببدی وشر بوند پس باید که مقام خیر گزینید وبسوی خیر توجه لازم بندید تا شما را در حسابگاه
در مقام خیر آرند وپیش از حسابگاه ببدی وشر نه بوند شاهد حال نظر لطف می کارند ۵ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۵ اینجمله تذییل است چه قدرت بر همه چیز کنایت از قدرت بر آوردن در حسابگاه
بود وتاکید با عتبار معنی مکنی عنه ازجهة رد انکار منکران بعث باشد **معنی اینست** بدرستی که خدای تعالی بر هر چیزی
تواناست وهر چیزی که کردن آن خواهد تواند بندگان را بهر جهة که خواهد متوجه گرداند در خیرات وطاعات
جزا ودر معاصی وسیئات عقوبت کند همه را در حسابگاه جمع تواند کرد ودر عقوبت وانتقام تواند آورد ۵
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۵ من در حیث بمعنی فی است چنانچه در
من قبل ان تنزل التوریة من بعد ان نزغ الشیطان گفته وحیث برای شرط است فول جواب وجهک مفعولست
مر فول وجهک شطر المسجد الحرام ظرفست اینجمله عطفست بر فول وجهک شطر المسجد الحرام وان مطلق بود لیکن از
جهة ورود در نماز گزاردن در مدینه موهم خصوص بمورد می نمود جمله معطوفه را مقید بخروج از مدینه کردن برای
رفع وهم خصوص مذکور بر سبیل تکمیل آورد ومعتبر چنانچه میان معطوف ومعطوف علیه آمده است میان دو کلام

وکسی را چشم بر نسوان وکسی
را دیده بر فرزندان م

متصل واقع شده چنانچه گذشت ووجه بتحریر بپوست **معنی اینست** وهر جانبی که بیرون آیی نماز بگزار وروی
جانب مسجد الحرام بیار ۵ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ۵ ای وان تحویل القبلة من بیت المقدس الی الکعبة للحق من
ربک واینجمله تذییل است تاکید جمله ازجهة رد انکار نه آنکه منکران حقیقت استقبال کعبه بودند وبر انکار آن اصرار
می نمودند **معنی اینست** وبدرستی که تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه که مضمون فول وجهک شطر المسجد الحرام
است هدایة حقست از پروردگار ۵ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۵ تعملون بصیغه غیبت وخطاب
خوانده ومعنی بر حسب آن دانند اینجمله معترضه است برای وعید وترهیب وتهدید چه اخبار از آگاهی قادر
مطلق بر جرائم مجرمان موجب مر تهدید ایشان **معنی اینست** خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید یا از آنچه
ایشان میکنند علی اختلاف القرائتین علی شما میداند وآوردن شما در حسابگاه می تواند ۵ وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ۵ اینجمله
تاکید است مر جمله ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام را تکریر وجمله وما الله بغافل عما تعملون
معترضه است میان تاکید وموکد برای تنبیه وبندگان خدا را بر اعمال خویش آگاه داند واز کارهای نابسندیده
باز مانند **سوال** در جمله موکده واو نیاورند آوردن واورا درین جمله بچه وجه سائغ بندارند **جواب**
تاکیدی که تکریر است اگر در موکد روا باشد تکرار او با واو روا بود زیرا که در صورت تاکید جمله تاکید عطف
می شود وتکرار واو عاطف با عاطف می آید چنانچه گویند جائنی زید وذهب عمرو ومعنی این بالاکید ثبت
وتشریح وبیان بپوست ۵ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ ۵ لام در لئلا متعلق بمحذوف
ای حولنا القبلة من الکعبة الی بیت المقدس من بیت المقدس الی الکعبة لئلا یکون للناس ای للیهود
علیکم حجة بان یقولون لیس ذا قبلتین وقد نصف النبی الموعود فی التوریة بکونه ذا قبلتین فلو لم یحول لم
یکن ذا قبلتین فیحتجوا علیه بانه لیس بالنبی المذکور فی کتابهم لعدم کونه ذا قبلتین ولا لکم بان یقولوا
انه متابعة جده ابراهیم الذی یدعی اتباع وجمله مذکور مستانفه است چنانچه که بعد معرفت تحویل قبله
کسی سوال از حکم تحویل کرد جمله حولنا القبلة لئلا یکون للناس علیکم حجة بر سبیل استیناف آورد **معنی اینست**
قبله را از کعبه سوی بیت المقدس گردانیدیم وترا بصفت بوده تو صاحب القبلتین که بدان صفت در توریة
مذکور بودی رسانیدیم تا نباشد مر مردمان را یعنی جهودان را بر شما ای امتان محمد در طعن او حجتی ودر
انکار نبوت او حجتی بدین که بگویند که محمد پیغامبر آخر الزمان در کتابهای ما پیغامبریست که خداوند دو قبله
ومحمد صاحب دو قبله نیست پس پیغامبر نباشد محمد را صاحب دو قبله گردانیدیم تا ایشان را مساغ
این حجت نماند وکسی این نوع احتجاج کردن نتواند ۵ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ۵ استثناء متصل است
از ناس **سوال** پس لازم آید که ظالمان را حجتی در طعن پیغامبر باشد وحجتی در انکار نبوت بود **جواب**
تواند بود که کلام از قبیل تاکید لازم بما یشبه المدح دارند از قبیل فلان لا خیر فیه لانه کسا الی من احسن
الیه بندارند وتواند بود که مستثناء منقطع باشد بمعنی لئلا یکون لاهل الکتاب علیکم حجة بما وقع فی
التوریة من ان نبی آخر الزمان یکون ذا قبلتین لکن المشرکین یحتجون بحجة فاسدة لا یدرکها عقل
ولا یثبتها نقل وهی انه رجع عن القبلة فلعله یرجع عن الدین اولانه متحول فلا یستقیم علی الدین ولانک
انها حجة فاسدة لان التحویل بامر الله وتحویله فلم یحول من عنده نفسه حتی یتوهموا منه ذلک **معنی اینست**
مگر آنکسانیکه ایشان ظالم اند حجت نابوده سازند وبکلام نادرست وباطل بر کردند که در بنیاد ابرار عقل
واثبات نقل ندارد وانقلی مشرکان گویند از قبله گشته است از دین نیز خواهد گشت متحول است بقرار دین
نخواهد بپوست وبود گویند از متوجه سوی بیت المقدس سوی کعبه پیوسته مائل از دین آبا خویش گشته
وندانند که تحویل قبله بر حکم فرمان خدای تعالی بوده از قبیل پیغامبر روی نموده تحویل منسوب سوی او روابود

کان مذکور فاسد و باطل باشد ۵ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي ۵ فا سببیه است و اخشونی عطف است و لا
تخشوهم معنی اینست چون دانسته شد که ظالمانرا تمسک بحجتی صحیح نیست و دلیلی می‌آرند بی معیشت پس از اثبات خوف
مکنید و از عقوبت من بترسید ۵ وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ ۵ عطف است بر دلیلی یکون للناس علیکم حجة
و جمله فلا تخشوهم و اخشونی معترضه است میان معطوف و معطوف علیه معنی اینست از توجه سوی بیت
المقدس بگردید و سوی کعبه رو آرید تا مردمانرا بر شما حجتی نبود و برهانی نباشد و تا بر شما نعمت خویش تمام کردانم
و شمارا بمطلوب برسانم و این هر دو یعنی معطوف و معطوف علیه متعلق اند بمفهوم کلام سابق ای حولنا
القبلة من الکعبة الی بیت المقدس و من بیت المقدس الی الکعبة و ان متضمن دو مدعا بود و تعلق این
هر دو جار و مجرور بیان دو مدعا بر طریق لف و نشر روی نمود تحویل قبله کعبه سوی بیت المقدس برای این بود
تا او خداوند دو قبله شود ایشانرا بدانچه در توریت از توصیف پیغامبر آخر الزمان بذی القبلتین واقع
احتجاج و تمسک برود و تحویل از بیت المقدس سوی کعبه برای آن بود تا مطلوب پیغامبر تحویل از قبله اهل
کتاب سوی قبله جد او ابراهیم خلیل ع و قبله پیغامبران ع بحصول پیوندد و در حق پیغامبر اتمام نعمت
شود یا عطف بر جار و مجرور محذوف متعلق اخشونی باشد بتقدیر و اخشونی لاوفقکم و لاتم نعمتی علیکم
بود و تواند بود فعل محذوف دارند و این فعل معطوف بر اخشونی پندارند تقدیر چنین آید و اخشونی واطیعونی
لاتم نعمتی علیکم معنی چنین بود از من بترسید تا شمارا بر طاعت توفیق دهم و تا نعمت خویش را بر شما تمام کنم یا
کویند از من بترسید و مرا مطیع باشید تا نعمت خویش تمام کردانم و شمارا بمطلوب برسانم نعمت سلامتی ایمان
و دخول جنات و حصول رضوان دید رحمانست ۵ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۵ ای و لکی تهتدوا باشتغالکم ترجیت
لعل برای معنی که از جهة مشارکت مرجو و غرض در ترتب بر غیر و تعقب او عطفست و لاتم نعمتی علیکم
معنی اینست و تا شما راه راست یابید و حسن و حکمت کارهای خدای تعالی دریابید اتم الله علیکم نعمته و انا
علینا رحمته ۵ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ
وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ۵
کما ارسلنا متعلق و لاتم نعمتی است ای لاتم نعمتی علیکم انتهاء کما ارسلنا فیکم رسولا منکم ابتداء فیکم ظرف ارسلنا است
رسولا مفعول به است منکم حالست مر رسولا بر هر دو تقدیر ظرف مستقر است جمله یتلوا حالست از رسولا
یا صفتی دیگر است علیکم متعلق است بیتلوا آیاتنا مفعول است مر یتلوا را و یزکیکم عطفست بر یتلوا و یعلمکم
الکتاب والحکمة عطفست بر یزکیکم تعلمون جزم لم تکونوا است لم تکونوا صله ماست موصول با صله مفعول است
مر یعلمکم جمله و یعلمکم عطفست بر یعلمکم الکتاب معنی اینست و تا تمام کنیم نعمت خویش را برای شما در آنها
چنانچه فرستادیم رسولی را از شما یعنی از جنس شما که محمد است م برای تعلیم شما در این رسولی که آیات مارا
یعنی آیات کتاب مارا بر شما بخواند و شمارا از لوث معاصی پاک کرده اند یعنی برای پاکی شما سبب شود و بسبب
بیان او خدای عز و جل شمارا علم و عمل دهد و از بدیها باز دارد و از لوث حرام پاک کند بر یزکیکم سوی
رسول اسناد مجازی سوی سبب باشد یعنی یزکیکم الله بسببه کما بود و کتاب خدای تعالی یعنی قرآن شمارا بیا
موزاند و حکمت یعنی علم حلال و حرام معلوم کرداند و آنچه نبوده دید آینده آن تعلیم کند و آنچه نمی‌دانستید
در دل شما افکند و این کلام از باب اطناب است تعمیم بعد تخصیص حکمت و کتاب ۵ فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ ۵ عطف است بر فولوا وجوهکم شطره ای فولوا وجوهکم شطره کذا و کذا فاذکرونی
اذکرکم جواب امر است بغیر فا مجزوم شده یا فا سببیه است و این جمله مسببه ارسلنا ست ای فاذکرونی
بالانعام اذکرکم بالاکرام معنی اینست چون شمارا مقام مکرم کردانیدیم و با تمام نعمت رسانیدیم پس یاد کنید
مرا بانعام تا یاد کنم شمارا باکرام اذکرونی بالعبادة اذکرکم بالافادة یاد کنید مرا بعبادت تا یاد کنم شمارا

بافادت اذکرونی بالتذلل اذکرکم بالتفضل یاد کنید مرا از دل یاد کنم شمارا بتفضیل اذکرونی بالمغفرة اذکرکم
بالمغفرة یاد کنید مرا بمغفرت یاد کنم شمارا بمغفرت اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شمارا
بعطا اذکرونی فی ملاء من الناس اذکرکم فی ملاء من الملئکة یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شمارا بعطا یاد کنید مرا میان
جماعت آدمیان یاد کنم شمارا میان جماعت فرشتگان اذکرونی فی السراء اذکرکم فی الضراء یاد کنید مرا در پسر یاد کنم شمارا
در عسر اذکرونی فی الحیوة اذکرکم فی الممات یاد کنید مرا در زندگانی یاد کنم شمارا در مردن و علی هذا القیاس
وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ۵ و اشکروا با معطوف خویش عطفست بر اذکرونی معنی اینست
و مراد در نعمتهاء من شکر کذارید و کتمان نعمت روا مدارید ۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ
وَالصَّلَاةِ ۵ صوم را یعنی حبس از شهوت بطن و فرج دانند بابهم حبر که یعنی حبس نفس خوانند و تواند که صبر که حبس
نفس است خوانند و تواند بود که از صبر حبس نفس در مطلق عبادت شود و ذکر صلوة تخصیص بعد تعمیم بود و تواند که
از صبر حبس نفس بر اثبات قدم مجاربه عدو که جهاد ظاهر است مراد دارند و ذکر صلوة بعد او باعتبار آنکه جهاد اکبر گفته اند
ملایم پندارند چنانچه مرویست از حضرت پیغامبر م رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر بین وجه جمله استعینوا
بالصبر والصلوة از جهة آنکه عبادت باولی از شکر است بیان جمله و اشکروا لی باشد و تواند که از صبر بر مصائب و بلایا
مراد و از صلوة اشتغال بنماز در وقت نکابره و شداید مراد کرده که مشاق و شدائد بهجوم آرد خود را بنماز دارد و استعمال
و مداومت بر نماز دران وقت دلیل کمال ایمان و برهان و استواری ایقان است برین وجه جمله و استعینوا مستانف باشد
که چون در آیه ذکر شکر نعمت و عطایا کرده سامع را در رسالت ما یصنع عند البلایا والمصائب آورد و جمله مدلاینه بر هر کو
وجه معترضه دارند در اثناء کلام برای تنبیه پندارند معنی اینست ای مومنان برای رسیدن نماز یاری جویید از حضرت
باری تا شمارا صبر و سلامتی کرامت کند ۵ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ۵ ای ان الله عالم باحوال الصابرین ناصرلهم جمله
تذییل است چون امر استعانت بصبر ملوح سوی نفع کردن صبر بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست
بدرستی که خدای عالم است بر احوال صابران و ناصر و حافظست ایشانرا که حبس کنند کان نفس اند بعبادت و باز مانند کان
برای رضاء حق از عبادت میدانند و ایشانرا یاری کردن و نگاه داشتن می‌تواند و معیت مذکور متشابه است مراد او عبر
مبین است وجه تاویل او مبین است اما سلف مراد آنرا حق دانند و خود را مشغول بتاویل او نکردانند و نزدیک ایشان
حقیقت مراد اعتقاد باید کرد و دل بتاویل بنا باید آورد ۵ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ
اموات خبر مبتداء محذوفست ای هم اموات و جمله مقول است این جمله عطفست بر جمله استعینوا بالصبر والصلوة
اگر از صبر صبر بر محاربه بثبات قدم و قرار و تحرز از تولی و فرار مراد باشد نسبت معطوف با معطوف علیه از جهة آنکه ذکر
شهادت با جهاد مناسبت تمام دارد اظهر بود و اگر صبر بر بلا و شدائد مراد شود همه ذکر شهادت مناسب باشد
چه شهادت نیز از روی ظاهر از بلا یا و شدائد بود و اگر صبر بر عبادت و طاعات مراد دارند همه معطوف با معطوف
علیه مناسب پندارند زیرا که جهاد از جهة آنکه اظهار دین خداست و اعلاء کلمة علیاست بعضی از توابع عبادت و
شهادت از توابع ادراک این سعادت و اگر از صبر صوم مراد شود که حبس است از شهوت بطن و فرج مناسب بود
زیرا که جهاد و صوم هر دو قهر دشمن خدا و نفاذ هر دو موضع برای مخالفت هوا الله جهاد قهر کفار است و صوم قهر نفس
بدکردار است اینجا نیز خبر مبتدا محذوفست ای بل هم احیاء و این معطوفست و لا تقولوا هم اموات بتقدیر بل قولوا
هم احیاء آمده باثبات امر بل قولوا احیاء نهی سابق بمنزله مسلوب عنه شده معنی اینست و مگویید کسانی را که جهاد
میکنند و در راه رضاء خدای تعالی کشته می‌شوند که ایشان مردگانند بل که بگویید که زندگانند ۵ وَلَٰكِنْ لَا
تَشْعُرُونَ ۵ چون سامعان اخبار بل احیاء شنیدند شاید و هم حصول شعور حقیقت آن حیات و کیفیت
آن بدانند و خود را بر طمع حصول آن بشاعر آرند دفع این وهم که دجله و لکن لا تشعرون و برای استدراک آورد
معنی اینست و لیکن شما حقیقت حیات ایشان نیابید و شعور کیفیت آن نتوانند سوال شک نیست که شهدا

مرده اند اموال ایشان بمیراث پیوسته و زنان ایشان فارغ گشته حقیقت موت متحقق شده وایشانرا احکام موت
پیش آمده والحقائق لاینفی ولاتسقط عن المسمی از مرده نفی موت چگونه کند و مرده زنده بچه وجه کرده اند **جواب**
نفی حقیقی متحققه است واثبات مفهوم منفی است بر سبیل تحقیق روا نبود اما بر وجه تمثیل روا بود چنانچه گویند چون
فلان مرا دید خار در چشم او خلید وچون نوشته من خواند جان در تن او نماند بتحقیق خار در چشم او نخلید وجان از
تن او نرفته روا بود زیرا که حال او بحو حال کسی نماید که او را اینچنین حال پیش آید درین کلام نیز شهید بتحقیق مرده که حیات
را بعدم سپرده لیکن از جهة مرزوق بودن وشادمانی نمودن عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله حکایت
بحال کسانی نماید که در ایشان موت منفی باشد وحیوة متحقق بود و نظر نفی واثبات مذکور نفی بشریت متحقق واثبات
ملکیة منفیة آمده است بر وجه تمثیل در ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم متحقق شده است و در حدیث ان هذا الا
ملک کریم ان ارواح الشهداء فی جوف طیر خضر تسرح من ثمار الجنة وتشرب من انهارها وتاوی الی قنادیل نور معلقة
بالعرش بدرستی که ارواح شهداء در شکم مرغان سبز می آیند و ثمار جنت میخورند و آب از جویهاء بهشت می آشامند و در
قنادیل نور که معلق بعرش است یاد می کرده اند و قرار میگیرند واز سید الناس ابن عباس مرویست شهدا در کرانه جوئی
در بهشت باشند از جویهاء بهشت باندازه غذاء دنیا رزق خورند روز قیامت فرشتگانرا فرمان شود بروید بهترین
خلق مرا در عرصات قیامت حاضر آرید فرشتگان گویند ایشان کیانند و بچه شناخته شوند فرمان شود که شهیدانیکه تن
ومال خویش را در کار من در باخته اند وجان و روان خود را فداء اعلاء دین ساخته ایشانرا بتنها بر کتف کرده بیارند
در مساکن بهشت که برای ایشان مهیا باشد درآرند ونیز در حدیثست شهدارا در روز قیامت بیارند از جراحتها
ایشان همچنان خون روان باشد که رنگ او برنگ خون وبوی او بوی مشک **سوال** میان درآمدن روح شهدا در قالب
پرندگان ومیان تناسخ که پیش اهل اسلام منفی است پیش اصحاب سریرت وارباب بصیرت فرق چیست **جواب**
تناسخ آنست که روح از قالبی بقالب دیگر که بی روح است درآرند و قالب روح را بدین روح زنده می سازند بخوردن
وآشامیدن وپرندگان مذکور بهر صفت کرده اند فضائل شهدا بسیار است ومدایح ایشان بی شمار است چه ایشان
جان در کار خدای تع باخته اند وسر در اعلاء کلمهٔ علیا در معرکه انداخته چون مردی سبیل تن کرده اند و گردن در ربقه
هلاک آورده مصراع الجود بالنفس اقصی غایة الجود ٥ وایقان مثوبات شهادت آنرا یا انت الجنة تحت ظلال السیوف
درجه ایشانرا بیان است والسیف محا للذنوب مرتبه ایشانرا بیان است طوبی لهم ثم طوبی لهم مرگی که یعنی بود بر
طریق خوب یافتند وبشری لهم ثم بشری لهم ببذل حیوة فانی سوی عیش جاودانی شتافتند ٥ ولنبلونکم
بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات ٥ لام در جواب قسم است ای نقسم
لنبلونکم بشیء متعلق است بنبلونکم من در من الخوف بیانیه است جار ومجرور صفت هو شیء من الاموال متعلق
است بنقص وجملهٔ ولنبلونکم معترضه است برای ابتدا واخبار بلوی تا بر حکم بندگی دل بران نهند و بخواست بحق
رضا دهند اگر خبر نکردی بدانی که خواسته است یکایک آوردی آفت بغیر گمان وخیال روی نمودی بلاء ناگهان سخت
تر بودی بعد از آن صبر می فرماید وراه نیک چیز نقصان می نماید **معنی اینست** وهر آینه شمارا مبتلا گردانیم واظهار کنیم
آنچه در شان شما میدانیم بچیزی از ترس دشمنان وظالمان وکفار واشرار وترس حیوانات مهلکه چون شیر و پلنگ و
وکژدم ومار واز گرسنگی در اشکال سیل وباران وبی توشه شدن در بیابان وکم شدن درو وکم شدن بعضی امواد
واز رسیدن آفت در زروع وثمار از ملخ وژاله ووقوع سرقه وغارت وکساد اموال التجارات ونقصان در نفسها بکشته
شدن اصحاب واعوان ومردن اقارب از اوجاع واسقام وشکستن دست وپا وسست شدن اعضا ونقصان تن
بصم وعمی واز کم شدن بعضی از ثمرات که حاصلاست مراد از ثمرات فرزند هم تواند بود که حکم رفتن جان دارد بلکه
مردم ایشانرا عزیزتر از جان می شمارد وحمل ثمرات بر ثمرات درختان مشکل است که آن در نقص اموال داخل است
تنکیر شیء برای تقلیل است ومراد بشیء قلیل هر مشقتی که کسی را رسد وهر بلائی که آدمی بدان مبتلا شود اگرچه بزرگ

باشد

باشد نسبت بر نارسیدن آنچه بالاتر از انست شکر لازم آید برین ابتلا آنچه در مبتدا معلوم خداست از جزع یا صبر
یا رضا وشکر پیدا آید واستعدادی که در وی پنهان بود روی نماید **سوال** مخاطبان از وقوع بلاء آینده خالی الذهن بودند
انکاری وترددی نداشتند وجه تاکید جمله چیست وایراد تاکید بر چه مبنی است **جواب** مقصود از جملهٔ مذکور
بر وجه وکادت است واین نوع تاکید نیز بلغاء مهم را عادتست چنانچه در انی وضعتها انثی بتحقیق شده ودر
وهن العظم منی آمده ٥ وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون ٥ وبشر عطفست بر لنبلونکم
اختلاف مخاطب جمعا وافرادا شبه آمده چنانچه در خطاب وافعلوا کذا ودر خطاب پیش ایشان یا مریم بکذا
تحقیق شده واگر پیش یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة قل مقدور دارند وبشر الصابرین را عطف بدان
قل محذوف پندارند تعلق مذکور فراغ بود وتفرق خطاب مشکل نشود الصابرین عطفست مفعولست مر بشر
اذا اصابتهم مصیبة شرطست وقالوا با متعلقات خویش جزاء شرط است جمله شرطیه صلهٔ موصول با صله صفت آمده
مر الصابرین وجملهٔ اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة با معطوف خویش بیان بشارت بود یا گویند الذین
با صلهٔ خویش مبتدا است جمله اولئک علیهم صلوات من ربهم تا آخر خبر مبتدا است اینجمله بیان بشارت وتنکیر
صلوات تکثیر وتعظیم است وتنکیر رحمة برای نوعیت وتفخیم است **معنی اینست** وبشارت ده ای محمد کسانی
را که بر مصایب صبر کنند وخود را در جزع وفزع نیفکنند آنانکه چون ایشانرا مصیبتی رسد وآفتی وشنیعی افتد انا
لله وانا الیه راجعون گویند ودر راه ترجیع وصبر پویند ما همه مملوکیم مر خدایرا وبسوی حکم او باز خواهیم گشت و
بدانچه قضا کرده است ودر مشیت واراده آورده است خواهیم پیوست تن وجان ما وفرزندان ما همه او اند
وهمه در راه تقدیر او می پویند تا داده دادن تواند وداده را باز تواند که بستاند در خبر است که چراغ پیغامبر
کشته گشت پیغمبر م بگفتن انا لله وانا الیه راجعون پیوست گفتند یا رسول الله واین نیز مصیبت باشد پیغامبر
فرمود هر چیزی که از و قلق در باطن وتعلقی در دل پیدا آید مصیبت بود وایشان رحمتی ای محمد بر ایشان است رحمتها
پروردگار ایشان در آخرت ویک رحمتی مخصوص در دنیا چنانچه در حدیث آمده ان الله مائة رحمة فانزل رحمة
یتراحم الخلق بینهم وتسع وتسعون لیوم القیمة مر خدایراست رحمت نود ونه در آخرتست ویکی در دنیا وایشان
راه راست یافته اند ودر راه بندگی وانقیاد شتافته اند ودر راه صبر شتافته اند واز گمراهی وناله وزاری خلاص
یافته اند ٥ ان الصفا والمروة من شعائر الله ٥ در آیة وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم توجه بکعبه وآنچه بدان
تعلق دارد ذکر کرد پس تر ازین در آیة لیس البر ان تولوا وجوهکم الآیة حکمی از احکام تولیه در بیان آورد چه در جمله
مذکور بر قول کسی که خطاب مذکور مر اهل کتاب واهل اسلام راست از جهة خوض کردن در تعیین در امر قبله وارد
گشته واز جهة مبالغت کردن ایشان در اهتمام دران بود و دبیستة چنانچه پیشتر آید وذکر آن روی نماید ظاهر
است وبر قول کسی که خطاب مر اهل کتاب راست بمجوی بیان حکم تولیه وذکری از باب آن آیة باشد وبیان آنست
که مجرد تولیه وجه جهتی بغیر انضمام قربتی نبود چون تولیه یهود ونصاری جانب مشرق ومغرب روبهای خود را
بی ارادت عبادت وبی تحصیل سعادت مفید نباشد چون بالا ذکر تولیة وجه بود دو مرو نیز ذکر تولیة وجه خواهد
آمد جملهٔ ان الصفا والمروة وچند جملهٔ دیگر در اثناء ذکر تولیة وجه معترضه باشد روایت کرده اند صفا ومروه
دو کوهی اند نزدیک مکه ودر ایام سابقه اساف نام مردی بود ونائله نام زنی در کعبه زنا کردند مسخ شدند و
کشتند مردمان از جهة عبرت یکی را بالاء صفا داشتند ودوم را بالاء مروه انداختند بعد عهد وطول مدت
بت پرستان ایشانرا بصورت سنگ تراشیده یافتند برای پرستیدن بتان ساختند در ایام جاهلیت خلق
برای پرستش جمع می شدند وپرستش بتان مذکور می کردند چون لواء معلاء اسلام برآوردند وکوهها مذکور را
از بتان مسطور خالی کردند خلق بدولت ایمان واسلام رسیدند معابد اصنام مناسک حج اسلام گشت صفا

ومروه که محل پرستش اسنان ونائله بود مردمان از سعی میان از جهت تشبیه بکافران مو جبان اثم وجنانچه می نمود برای کمان
چنانچه این آیة نازل گشت واین نظم بر رد بوست وچون مضمون اینجمله از جهت آنکه صفا ومروه معابد اصنام بود
وبودن آن از شعائر اسلام مردمان مستبعد می نمود مظنة سوال بود بر طریق ان لست کاحد منکم انی بت انی اطعم
ویسقینی محل تاکید باشد بانکه سعی پیغامبر وامر بدان ملوح باعظام مقام دارند بتقدیر ملوح تاکید جمله سابق بیارند
معنی اینست بدرستی که صفا ومروه از شعائر خدا اند واز مواضع عبادت جل وعلا اند ۵ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ۵ فا سببیه است من شرطیه است حج البیت شرطست او اعتمر عطف است
بر فلا جناح علیه جزاء شرطیه است ان یطوف ای فی ان یطوف وبهما متعلق بیطوف معنی اینست پس کسی که حج خانه کعبه
بکرد یا عمره بجا آورد پس او را بزه نبود در طواف کردن بدین شان یعنی سعی نمودن دران اثمی نمی باشد ۵ وَمَنْ
تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ۵ این شرطیه عطفست بر شرطیه سابق معنی اینست وهر که تطوع کند
چیزی را یعنی بطوع ورغبت خویش بیارد بدرستی که خدا شاکر است جزاء عمل دهد داناست بقدر عمل وقدر جزاء
مثوبات بدانند وتاکید در ان الله شاکر علیم از جهت ابراز مدح بروجه وکادت واین نوع تاکید بلغا را عادتست
وبدانکه سعی میان صفا ومروه در عصر صحابه وتابعین اختلاف بود بعضی صحابه چون انس وابن عباس وابن الزبیر
وبعضی تابعین چون مجاهد وعطاء ببودن او تطوع قائل بودند بترک او بوجوب چیزی قائل نمی شدند واین فلا
جناح علیه یطوف بهما ومن تطوع خیرا فان الله شاکر علیم متمسک داشتند نفی اثم وتسمیه بتطوع دال بر تخییر
بنداشتند نزدیک امام مالک وامام شافعی سعی مذکور رکن حج بود وبفوت او فوت حج بود وبحدیث ان الله کتب
علیکم السعی فاسعوا تمسک می کنند وباین حدیث سعی را از جمله مکتوبات می شمرند ونزدیک ابوحنیفه واجب است
بفوت او فوت حج نشود وبترک او دم لازم شود زیرا که بعد فوت صحابه وتابعین لزوم سعی وانتفاء صفت تطوع
که یکی از دو قول ایشان بود باجماع پیوسته واجماع واقع خلاف سابق شده وقائل شدن بتطوع بودن سعی وتمسک
آن متروک گشته سوال اجماع ناسخ کتاب نشود اجماع مذکور حکم آیة فلا جناح علیه ان یطوف بهما ومن تطوع
خیرا فان الله شاکر علیم را اباحت سعی است واقع چگونه شود جواب اجماع رافع کتاب نتواند لیکن چون اجماع
بر خلاف کتاب ثابت شود دلیل بر تحقیق وثبوت داعی نزدیک مجمعان باشد رفع حکم کتاب باجماع
بدینوجه تواند بود وبدین طریق روی خواهد نمود ۵ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ
وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
هر دو جار ومجرور یعنی الناس فی الکتاب متعلق اند به بیناه با متعلقات خویش بناء مصدریه بمعنی مصدر
شده یعنی من بعد ما بیناه آیات للناس فی الکتاب مضاف الیه بعد او آمده وبعد از مجرور ومن جار و
مجرور متعلق است بیکتمون وجمله انزلنا صله ماست وما موصول با صله معنی انزلنا مفعول یکتمون وجار ومجرور
یعنی من البینات والهدی بیان است مر انزلناه حال است از والذین با صله خویش اسم ان است اولئک
مبتدا است یلعنهم اللاعنون عطف است بر جمله یلعنهم الله وجمله ان الذین تا آخر معترضه دیگر است وعهد
حق پرستان وطعن ولعن ایشان وچون شاهد سامع حال یهود را که کتمان آیات بینات کردند وخود را
بر حق پرستی آوردند ملوح بر استحقاق ایشان لعن خداء تع ولعن راغبان را بود بتقدیم ملوح وتنزیل غیر
غیر سائل منزله سائل تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی آنانکه می پوشند آنچه فرستاده ایم از آیات
ظاهره وکلمات منظاهره از پس آنکه آنرا در کتاب یعنی در توریت یا قرآن بیان کردیم ومر مردمان را در راه
آوردیم ایشان را یعنی طائفه حق پوشان که آیات بینات را می پوشند ودر ابطال حق میکوشند لعنت می کنند
ایشان را که دکاردیان ولعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان ودر کشاف آورده که جمع سلامت مخصوص
باهل علم بود مراد از لاعنان اهل علم یعنی ملک وانس وجن باشد که از ایشان دعا بلعنت در وجود آید

وصدور

وصدور آن فعل روی نماید یعنی ایشان اهلیت آن دارند که دعا لعنت پندارند وامام زاهد گفته است که لعنت
کننده اند بر ایشان همه خلائق جز آدمیان وپریان بدین تقدیر ایراد صیغه جمع سلامت از جهت این بود که لعنت
کردند فعل عقلا است وغیر عقلا در حکم عقلا شود وبعضی گویند هر چه بر روی زمین است تا آنکه ماران و
کژدمان نیز بر ایشان لعنت میکنند وایعاد ایشان از جهت خداء میخواهند بدین تقدیر ایراد جمع سلامت بروجه
تغلیب بود عقلا بر غیر عقلا واقع شود بعضی گویند چون کافران از جواب وسوال منکر ونکیر عاجز می شوند فرشتگان
ایشان را عمودی زنند واز زدن ایشان آواز ناله کافران جز آدمیان وپریان همه می شنوند وهر که آن آواز می
شنوند بر کافران لعنت میکنند واین معهود مرویست چون دو مسلمان یکدیگر را لعنت کنند وهیچ یکی مستحق
لعنت نیست لعن مذکور بر یهود واقع شود ونیز لعنت از غیر مستحق رسید خبر این بدان ماند که کس بر دوستی
تیری کشاد ۵ ناگهان بر سینه بر کینه دشمن رسید ۵ ودر تفسیر عباسی روایت کرده اند وچیزی از اخبار مصطفی
ص آورده لم یکن له مال یتصدق فلیلعن الیهود فان ذلک له صدقة درین جمله اولئک که اسم اشارتست برای
تمیز استعمال کرده درخبر جمله اسمیه از جهت دلالت بر استمرار حدوث آورده چنانچه در اسد یستهزئ بهم تحقیق شده
ودر اسد یبسط الرزق بتشریح پیوسته واین آیة هر چند در شان یهود وارد شده ودر طعن ولعن حق پوشان
آمده لیکن بعموم لفظ مشرکان که دلالت توحید بر عقل ایشان لایح شود بر مردمان مستور دارند کافرانرا که
براهین ایمان بر دل ایشان ظهور یابد بر زبان بیارند وکسی که باین قصه گواهست ودر حادثه آگاه است
گواه نپوشند ودر اضاعت حق کوشند وعلماء که حق پوشیدند ودر اثبات باطل کوشیدند وامراء ظلم را که
پیش ایشان حق ظاهر شود ودل ایشان بر امضاء آن نرود ودر راه مفسدت روند وآنرا مصلحت ملکی
نام کنند وقضاة جائز را که چون روز روشن بدانند وبخوف یا طمع صورت حکم را انکار دانند ووزراء خاین
که بر حقی مطلع شوند بحمایت وعنایتی وبردی آن نروند که بر حقی بر حقوق بیت المال ضایع کنند یا مالی بناحق
در بیت المال جمع آرند ومشیران بی دین که مصلحت ملک وملت را بپوشند وبغضبی وطمعی که دارند بخرابی
عالم کوشند وامثال این معنا ولست وبر انواع حق پوشیدن واصناف خرابی ملک کوشیدن شامل است
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا ۵ الا الذین تابوا با متعلقات خویش استثناست از الذین یکتمون ما
انزلنا معنی اینست پوشیدگان آیات ملعونند مگر کسانیکه توبه کردند واز کتمان آیات وپوشیدن حقوق
دل بر پشیمانی وندامت آوردند واحوال خود را اصلاح کردانیدند واعمال خود را بعد افساد با صلاح رسانیدند
واظهار کردند آنچه صفت پیغامبر پوشیده بودند ۵ فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ ۵ اینجمله تعلیل است
بر مضمون استثناء سابق معنی اینست آنانکه بشرف توبه مشرف شدند ملعون نباشند زیرا که ایشان
از آنهایند که توبه ایشان بپذیرم بگناهانی که کرده اند نگیرم ۵ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۵ اینجمله تذییل است
معنی اینست ومن قبول کننده توبه گناهکارانم وبخشاینده جرائم مجرمانم ۵ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۵
خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۵ کفروا با جمله که معطوفست
بر وصله الذین وهم کفار حال است از ضمیر وماتوا موصول با صله اسم ان است اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است
وجمله علیهم لعنة الله ظرفیه با اسم خبر مبتدا است اجمعین تاکید است مر ناس خالدین حال است لا یخفف
حالی دیگر است ولا هم ینظرون عطفست بر لا یخفف وجمله اولئک تا آخر خبر ان است وجمله ان
الذین کفروا معترضه دیگر است برای وعید کافران که بر کفر میرند وتا وقت مردن اسلام نپذیرند
وتاکید جمله از جهت ابراز وعید بروجه وکادتست واین نوع تاکید نیز عرب را عادتست معنی
اینست بدرستی آنانکه کفر ورزیدند وبدین اسلام نگرویدند وخود را انکار ابی سپردند وهم بر حالت کفر

وکافر بمردند ایشان ای محمد بر ایشان است لعنت کردکار دیان و فرشتگان و همه مردمان در حال که لعنت
جاودانند در وی همیشه باشند کاندر وی همیشه لا تخفیف کرده نشود از ایشان عذابی که گذشته اند کفر مستحق آن
و نه ایشان در عذاب مذکور مهلت داده شوند و نه از هنگام اجل بتاخیر در زمانی بستر روند ٥ وَإِلَٰهُكُمْ
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ ٥ جمله والهکم اله واحد معترضه دیگر است برای توحید و جمله
ولا اله الا هو الرحمن الرحیم صفتی دیگر است مر اله را و خطاب والهکم مر همه مردمان است و تواند بود که کافران
مذکور را باشد در کلام التفات از غیبت سوی خطاب بود الا هو بدل است از محل لا هو الرحمن الرحیم بدل است
یا خبر مبتداء محذوف است سوال مضمون این جمله را مشرکان منکر اند آنکه عالم را یکی میدانند محل تاکید حکم بوده بترک
تاکید بچه وجه سایغ نمود جواب بر وجه تنزیل منکر مر له غیر منکر است زیرا که دلائل واضحه از انکار باز میدارد و عقل
انکار مضمون جمله را در معرض عدم انکار محا آردیا گویند جمله لا اله الا هو الرحمن الرحیم از روی معنی تکرار بود تاکید
جمله سابقه باشد مگر آنکه این جمله را صفت اله واحد دادند مؤکد بحکوم به پندارند تاکید حکم جمله سابقه نبود از تنزیل مذکور
چاره نباشد معنی اینست و معبودی شما معبودیست که یکی است و او را در معبودیت شریکی نیست معبودی نیست بحق
خدای مهربان و بخشاینده بر همه مومنان ٥ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٥ لآیات اسم ان است فی خلق السموات والارض تا آخر خبر است مر
ان را مقدم بر اسم آمده چون خبر مقدم بر اسم شود لام تاکید را بر اسم در آرند چنانچه فی الدار لزید او ان من شیعته
لابراهیم تحقیق شده و بث فیها عطف است بر انزل یا عطف است بر احیاء و تصریف الریاح عطف است بر ما انزل و جمله
ان فی خلق السموات تا آخر معترضه است برای بیان قدرت و علامات وحدانیت تاکید او از جهة آنست که از اشراک مشرکان
دلیل بر آنست که ایشان این آیات را منکر اند و دلیل بر وحدانیت حق تعالی نپندارند ایشان را منکر داشته جمله را موکد ساخت
معنی اینست بدرستی که در آفریدن آسمانها که اجرام افلاک و مساکن املاک مظاهر عجایب مطالع کواکب سطوح
معلق سقوف مطبق معارج عبادات و مصاعد طاعات اند و در آفریدن زمین که منبت نبات و مجمع حبوب و
ثمرات و محل تراکم اشجار و مجری انهار و مقر اصناف معادن و مخزن انواع مخارف و منبع ینابیع و عیون و مسکن سکنه
ربع مسکون مؤید باوتاد جبال راسخه که موطد بالاطواد عالیه شامخه بار جهان برگیرد با انواع جفاء ایشان بپذیرد
شاه و گدا را نان دهد و بر کسی منت ننهد نقطه دائره محیط عالم ماده خلقت آدم مسجد سجده کنندگان محل عبادت
بندگان است و اختلاف شب و روز در کمیت درازی و کوتاهی و کیفیت گرمی و سردی و سپیدی و سیاهی و بودن روز زمان
انتشار و بودن شب هنگام قرار و اختصاص روز بطلب رزق و اکساب و انتساب شب بآرام و خواب و همچنین
اختلاف روزها روز مهما و ماتم و اختلاف شبها شب شادی و شب غم و روز محاربه و رزم و شب طرب و بزم و روز مرض
و روز شفا و شب راحت و عنا و در کشتیها که روان می شود در دریا بآنچه سود میکند مردمان را در عبره کردن در غرقاب
و بردن و آوردن اسباب و اموال تجارت و اثقال بناء و عمارت و قطع مسافت بی مشقت سیر اقدام و سوف
دولت و رسیدن منازل بعیده در حالت استراحت خواب کشتی سر آبی روان پائی است بر سر آبی روان پائی در سیر
کوه گران زمین گرفته را دواند در زمانی که بدو رسد بمقصد رساند و آنچه فرود آورد کردگار دیان از آسمان آب
بارانکه سبب حیوة و مفیض برکات است مطهر بطبیعت پاک و پاک کننده در شریعت صافی در طبع وافی در نفع جوهر
شفاف گیرنده اوصاف است پس زنده کرد بدان زمین را بعد مردن آن یعنی تر و تازه کرد و داند و بصفت اثبات
نبات رسانید زمینی که همچو مرده سود مند نبود باحیا چون احیاء اصناف منافع روی نمود تا قابل زراعت و کشت
و حصول وقار و وصول ربیع و نما گشت پوست و آنچه فرود آورد از آب و آنچه منتشر کرد اندر از جنس آب دواب ما

آنچه فرستاده از آسمان از جنس آب که سبب شد برای زمین و انتشار دواب چه بواسطه آب گیاه برآمد و اقوات و اغذیه
دواب پیدا آمد دواب در زمین برای طلب اقوات خویش منتشر گشتند و هر نوعی ملایم خویش قوت و غذا جستند و
گردانیدن بادها از جهتی سوی جهتی چون صبا و دبور و شمال و جنوب و از صفتی سوی صفتی چون سرد و گرم و تند و نرم
و از اثری سوی اثری چون مضرت و منفعت و مرض و صحت گاهی سحاب را جمع کند تا مطر آرد و گاهی ابرها مجتمع را متفرق
گرداند تا نبارد گاهی بساتین را بثمار بار ور گرداند و گاهی میوه های درختان بار گرفته فرود براند گاهی بر قضیه اللهم
اجعلنا ریاحا مطلوب بود و گاهی بر حکم اللهم لا تجعلها ریحا مکروه و مبغوض شود و گاهی بر موجب نصرت گاهی بر
مقتضاء اهلکت عاد بالدبور مهلک قوم عاد باشد و در ابری که مسخر است بیقین یعنی گماشته و در کار داشته شده است
میان آسمان و زمین ابریکه سایه گستر مانند کان آب ده تشنه شده کان پر کننده حیاض تازه کننده ریاض مجری انهار
ملی بحار عاقد لآلی در اصداف بافنده در اطراف و اکناف باذل بر فقیر و غنی روی آسمان پوشد چون پل دمان خورشید
هر آینه در امور مذکوره دلائل خالقیت و ربوبیت خداست و براهین الوهیت و وحدانیت حق جل و علا است مر قومی
را که عاقل باشند و گروهی را که امور مذکوره در یابند چه هر که ذره را بصفت مخلوقیه یابد و قطره در صفت حدوث
در یابد و عقل را بر فکر کارد و خرد را در کار آرد بداند که این مخلوق بی خالق پیدا نیاید و این موجود بی موجد روی
ننماید عقل او حکم کند بوجود خالق و وحدانیت او و قدم صانع و فردانیت او لاسیما اجرام علوی و آثار سفلی از
آسمانی بدین رفعت و از زمینی بدین وسعت و کواکب و نجوم خضراوی و کواکب و نجوم غبراوی و سائر امور جلیله
و باقی اشیاء جزئیه معاینه کند چگونه بسوی فکر نشتابند و جنوع الوهیت و وحدانیت خالق در نیابند بیت شعر
وفی کل شیء له آیة ٥ تدل علی انه واحد ٥ و فی کل شیء له قدرة ٥ تدل علی انه ماجد ٥ در حدیث است
ویل لمن قرا هذه الآیة فمج بها ای لم یتفکر فیها یعنی وای بر کسی که این آیه بخواند و در دل معنی آن نکند و تفکر در
قدرت حق نکند و دل بر شناخت خالق ننهد که همچنین عیان او را آسان گشت و با همچنین هدایه با هتدا
نپیوست رزقنا الله الهدایة و عصمنا من الغوایة ٥ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا ٥
من موصوله با صله خویش مرفوع المحل بر ابتدا است جار و مجرور یعنی و من الناس خبر مبتدا است و افادت این خبر
در و من الناس من یقول آمنا بالله گذشته و توضیح بوسته انداد مفعول من یتخذ من دون الله حال است از انداد از
جهة تنکیر ذو الحال مقدم شده این جمله عطف است بر جمله الهکم اله واحد ان فی خلق السموات والارض تا آخر معترضه
بود اعتراض او میان معطوف و معطوف علیه سایغ نمود معنی اینست و معبود بحق یکیست و معبود بحق غیر او
نیست امور مذکوره آیات وحدانیت او بود و علامت فردانیت او باشد و بعضی گویند مردمان با همچنین
دلائل قواطع و براهین سواطع بر الوهیت خدا و بر وحدانیت حق جل و علا کسانیکه از غیر خدای شریکان مر
خدا را میگیرند ٥ يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ٥ این جمله صفتست مر انداد را و تواند بود احتمال باشد از یتخذ من
دون الله معنی اینست دوست میدارند ایشان را همچو دوست داشتن ایشان مر کردگار دیان را چه نزدیک ایشان
میان محبت اصنام و میان محبت خدای ذو الجلال والاکرام برابری بود و در کمیت و کیفیت مساوات باشد در پرستش
ایشان سر بر زمین زنند و منتهای تذلل بجای آرند از سر هیچ عضوی بر تربت که آنرا برای پرستش خدای دانند و بین
عبادت خدا را از عبادت بتان جدا کرده اند ٥ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ٥ ای من اهل الاوثان لاوثانهم این جمله
معترضه است برای بیان حال مومنان در محبت خدای و ایمان و ایقان معنی اینست و مومنان سخت اند از روی
دوست داشتن ایشان مر خدا را از دوست داشتن بت پرستان که دوستی مومنان خدا را مقرون باستحقاقست
و دوستی کافران بتان را بی استحقاق است و شک نیست میان دوستی بی استحقاق و دوستی با استحقاق افتراق است
و نیز دوستی مومنان با خدای تعالی دائم و باقی است و دوستی کافران بتان را زائل و تباهی است چه کافران بعد دیدن عذاب
از ایشان بیزار خواهند گشت و دوستی ایشان بزوال خواهد پیوست چنانچه در اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا

در راوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب آمده ودر قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرأوا منا ثابت شده
ونیز دوستی مسلمانان با خدای تع در راحت وشدت ومضرت وصحت وشادی وغم ولذت والم یکسان بود وکافران در
حال مرض وغم وشدت والم بدانند که این از اصنام دفع نشود ومحبت ایشان مضرت وشدت نبرد توجه سوی خدا کنند و
پیش خدای تع بزاری شوند وبدانند که این کار خدای مهربانست دفع این مضرت ومشقت نه در حوز ایشانست چنانچه
در حکایت از حال ایشان آورده وصفت ایشان بیان کرده فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم
الی البر اذا هم یشرکون وتواند بود که معنی چنین بود زمره مومنان وجمله مسلمانان سخت ترانند از روی دوست داشتن
مر خدای را تع از فرقه کافران یعنی دوست داشتن مومنان مر خدای را اتم واعلی از دوست داشتن کافرانست مر حق سبحانه
وتع راست دوستی مسلمانان خدای را بخصوص بود ودوستی کافران مر خدای را باشرکت باشد چه دوستی خصوص بالا
دارد وبرتر از دوست داشتن باشرکت بندارد ○ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا
وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ○ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ
وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا ○ الذین ظلموا فاعل یری است
واو از افعال قلوب است ومراد از الذین ظلموا مشرکان مذکوراند واین از باب وضع مظهر موضع مضمر است وجمله
معترضه است برای بیان فظاعت حال مشرکان وشناعت حال ایشان ویری ویرون بمعنی ماضی است بقرینه لو واذ که برای ماضی اند
وبدلالت آخر کلام که دران افعال ماضیه استعمال شده ای ولو رای الذین ظلموا اذ راوا العذاب وایراد صیغه ماضی بصیغه
مضارع از جهة استحضار صورت بدیع است چنانچه در والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه گفته اند فان
القوة لله جمیعا ان با اسم وخبر خویش مفعول یری است بر قول سیبویه قائم است مقام دو مفعول وان الله شدید
العذاب عطفست بر ان القوة لله واذ تبرا بدل است اذ یرون العذاب چه وقت روین عذاب وقت بیزاری و
تقطع اسباب است وراوا العذاب بتقدیر قد حال است از فاعل تبرؤا وتقطعت بهم الاسباب عطفست بر تبرا وقال
الذین اتبعوا عطفست بر تقطعت بهم الاسباب وان با اسم وخبر خویش فاعل ثبت محذوفست ای لو ثبت لو ان لنا
کرة ولو برای تمنی است جواب تمنی با فاست هم از ین جهة منصوب شده وجمله ولو ان لنا کرة تا آخر مقول قال است
وجواب ولو یری الذین ظلموا محذوفست ای لندموا مما فعلوا اولا منوا ورجعوا عن شرکهم او یعرفوا قباحة فعلهم وحضرة
صنعتهم معنی اینست واگر ظالمان بدانستند دران هنگام که عذاب را می دیدند بدرستی که همه قوت مر خدای راست
وبدرستی که خدای شدید العذاب است شدت عذاب صفت خدایست یعنی سخت است عذاب خدای تع آن هنگام که
متبوعان از تابعان بیزار شدند وحال این بودی که متبوعان عذاب مذکور را معاینه میکردند وبریده می شد میان خویش
ایشان یعنی میان متبوعان وتابعان وسائر تعلقات قرابتی ودوستی واتباع واقتدا که کنند متابعان کاشکی که ثابت
شدی مارا باز گشتنی سوی دنیا پس بیزاری شدیم ما از ایشان چنانچه بیزار شده اند از ما یعنی این چیزها که بر ایشان در آخرت
خواهد شد آخر در زمان ماضی حاصل شدی هر آینه از گرفتن شرکا خدای تع پشیمان می شدندی وایشانرا پشیمانی پیش آمدی
وهر آینه ایمان می آوردندی واز شرک باز می ماندند وهر آینه زشتی فعل ومضرت کار خویش را می شناختند ودر حیات دنیا پشیمان
شدندی ودر اشراک ماندند وبعضی ولو تری بصیغه خطاب خوانده اند الذین ظلموا مفعول دارند وخطاب پیغامبر را باشد
یا مخاطب غیر معین را بود ولو تری هم افعالی که بعد اوست بمعنی ماضی است چنانچه گذشته ومعنی آن بالا رفته جواب لو برین
تقدیر جمله دیگر محذوف دارند وبتقدیر لرایت امرا فظیعا پندارند معنی چنین بود واگر تو میدیدی ای محمد کافرانرا در هنگام
دیدن عذاب وحال ایشان معاینه میکردی هر آینه امری عظیم وشانی فخیم را در می آوردی وتواند بود که یری هم افعال
بمعنی مستقبل باشد مستقبل متعین متیقن الوقوع را در حکم ماضی دارند ومستقبل که در حکم ماضی بود بعد او واذ که برای
ماضی اند واقع شوند وجواب که بصیغه مستقبل تقدیر کنند ویری بمعنی یبصر دارند یک مفعول طلبد ظلموا مفعول باشد
اذ یرون العذاب یعنی اذ یبصرون العذاب اذ یبصرون العذاب ظرفها وبود ان القوة لله جمیعا ان العذاب بدل اشتمال

شود چه عذاب نابوده هم عذاب مر خدای را ملابس دارد ودل ذکر قوت را ذکر عذاب احتیاجی بندارد وتواند بود در
ان القوة یا د سببیه تقدیر کند بتقدیر یبصرون العذاب ان القوة جمیعا وبسبب ان الله شدید العذاب دانند
وجار ومجرور متعلق یرون العذاب بود واذ تبرء بدل باشد چنانچه بالا گذشته معنی چنین بود واگر نه بینی تو
ای محمد مشرکان وظالمان مذکور را آن هنگام که به بینند ایشان عذاب را بودن همه قوت مر خدای تع را وشدید بودن
عذاب خدای تع آن هنگام که بیزار شوند متبوعان از تابعان درین حال که دیده باشند عذاب وبریده شده باشد
میان متبوعان وتابعان وسایر آن ودیدن عذاب وقطع اسباب تبرا اگرچه مستقبل است لکن برثبت هنگام
بیزار شدن ماضی که از بیزاری حاصل گشت از ینجهة بصیغه ماضی آمده وترجمه او بمعنی ماضی گفته شده وگویند
تابعان کاشکی که بودی مارا باز گشتنی سوی دنیا پس که بیزار شدیم ما از ایشان چنانچه بیزار شده اند از ما هر آینه
بسبب پرستش توامر عظیم هولناک ○ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ ○ ای جزاء اعمالهم الحسنة
علی تقدیر وجودها کذلک صفت مصدر محذوفست مر یریهم را ای اراه مثل ذکر من الاراءة ضمیر منصوب متصل در
یریهم مفعول اولست اعمالهم مفعول دوم است حسرات مفعول سیوم است علیهم متعلق است بحسرات وجمله
حسرات بر اعمال بر وجه مبالغت است یعنی اعمال ایشان متعلق حسرات شوند بدان مشابه که عین حسرة باشد اینجمله
تذییل است معنی اینست همچنین یعنی بچو نمودن جزاء اعمال قبیحه ایشان وآثار آثام از کفر وشرک واتخاذ اصنام واضلال
انام بنماید خدای تع ایشانرا آثار اعمال حسنه ایشان که از ایشان فوت از نعیم بهشت ومساکنی که برای ایشان بر تقدیر
ایمان وعمل نیک مهیا آمده وایشان بسبب کفر وشرک وعلی فرمانی خدای تع ازان محروم گشته وانچه بر تقدیر اعمال صالح
برای ایشان مهیا شده بود از دست ایشان رفته تا ایشانرا فوت آن حسرتها باشد ودر درد فسوس ودر رنج
از عذاب بالاتر بود ○ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ○ چون از نمودن اجزیه اعمال نیک وآثار حسنات که
بر تقدیر حصول ایمان برای ایشان در بهشت مهیا شده بود حسرات پیش آید ودر درد حسرت بالاتر از
دوزخ نماید شاید کسی را از نمودار اعمال حسنه که از ایشانرا بود وهم یافتن آن بود وبیرون آمدن از نار خلود
باشد اینجمله را بر وجه تکمیل آورد دوزخ هم مذکور که در تقدیم مسند الیه با اسم صفت که در معنی فعل است باید حرف
نفی موجب تخصیص نفی مسند الیه بر طریق ما انا قلت هذا باشد بدینوجه مفهوم شود که مومنان عاصی از
نار بیرون آیند وانتفاء خروج مخصوص بکافران بود مذهب اهل سنت وجماعت ثابت شود معنی اینست
ونیستند ایشان یعنی کافران از دوزخ بیرون آیند واز نار فرا نه غایند جاوید در دوزخ باشند وهیچ
گاه ازان بیرون نیایند ○ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا ○ مشرکان در جاهلیت
ماده شتر به بحیره وسائبه ووصیله وشتر حامی را ممنوع میداشتند وحرام می پنداشتند چنانچه ذکر آن در
سورة خواهد آمد انشاء الله تع این آیة در شان ایشان وارد شده واین نظم در حق ایشان فرود آمده در آیة
سابق یعنی ومن الناس من یتخذ الآیة اخبار از مشرکان بر وجه غیبت بود درین آیة ذکر ایشان بنداء وامر
بصورت خطاب بر وجه التفات روی نمود وبعضی گویند این آیة وارد در حق عبد الله بن سلام ویاران او است
که ایشان گوشت شتر را از جهة انکه در دین ایشان حرام بود بعد مسلمان شدن نیز نمی خوردند ودر خوردنها
خویش نمی شمردند برای رد عمل ایشان این آیة بلفظ عام نازل شد بعضی گویند که این آیة در حق ثقیف بنی عامر بن
صعصعه وخزاعه وبنی مدلج که ایشان لودعن واقط که در عرب مطعومی معروفست بر خود حرام کرده بودند
واز خوردن آن تحرز می نمودند این آیة اگرچه در حق طائفه مخصوص از جمله مسلمانان بود لیکن معموم لفظ همه را
متناول باشد وجمله بر همه وجوه معترضه است برای احلال طیبات وما موصوله است وفی الارض ظرف مستقر
صله اوست وحلالا طیبات حال است از ضمیر که در فی الارض است بدین تقدیر ما فی الارض بمعنی بعض ما
فی الارض مفعول کلوا بود وتواند بود که حلالا طیبا مفعول کلوا دارند ما فی الارض را حال ازو پندارند معنی اینست

ای مردمان از آنچه در زمین است حلال پاک را که بیش در شرع اذن بخوردن او شده بخورید در خوردن آن بزه کار
کان مبوید سوال بر تقدیر که یا ایها الناس خطاب مر کافرانرا بود خطاب کلوا نیز مر ایشانرا باشد یعنی کافرانرا
بود خطاب کلوا نیز مر ایشانرا باشد خطاب با حلال در شان لکل حلال که از شرایع است در حق کافران چگونه آید و
صحت توجیه او چون روی نماید جواب کافر که اهلیت ثواب ندارد در شرایع عملی که حکم او ثواب بفعل است مخاطب نبود
لیکن خطاب مباحات را از عبادات و معاملات که حکم فعل آن نه ثواب است و نه عقاب و خطاب محرمات را که
حکم فعل این عقاب است و خطاب ایمان و قبول شرایع را که اعتقادی است منافی نباشد ۞ وَلَا تَتَّبِعُوا
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۞ عطفست بر کلوا مما فی الارض معنی اینست و پس روی مکنید گامهای شیطان را یعنی در راهی که
او می رود و آنچه او می گوید مکنید و شرک میارید و کافر مگردید و عاصی مشوید ۞ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
اینجمله تعلیل است و چون وقوع متابعت شیطان از متابعان و علامت آنست این زمره منکر عداوت شیطانت
و ظهور علامت آنست انکار ایشان تنزیل منزله منکر کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که شیطان مر شمارا
دشمنی ظاهر است زیان شما می فرماید و بدی در نظر شما می آراید و کسی که زیان ظاهر کوشد دشمنی او ظاهر باشد
إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ ۞ اینجمله معلله است عداوت شیطان است یا جزوی دیگر است مر آن صفتی
دیگر است مر عدو را شیطان مر شمارا جز بدی و زشتی امر نمی فرماید و جز در معصیت صغیره و کبیره
نمی افکند در تفسیر آورده که فحشاء آن نهی است که دران حد معین است و سوء آن نهی است که در آن حد معین
نیست سوء معصیت پنهان و فحشاء معصیت آشکار و بعضی گویند سوء بدی فحشاء مبالغت دران و بعضی
گویند هر دو یکی است ۞ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۞ امر میکند بتقدیر فبان تقولوا عطفست بر
والفحشاء معنی اینست امر میکند شیطان شمارا مگر بسوء و فحشاء و مگر بگفتن شما بر خدا آنچه نمی دانید و بدان علم
ندارید از نابود و افترا چنانچه خدا را نسبت بزن و فرزند کردید و ان الله فقیر و نحن اغنیاء گفتید و ید الله
مغلولة گفتید و آنچه حلال کرده است در تحریم انداختید و چیزی را که او حرام کرده حلال ساختید ۞ وَإِذَا قِيلَ
لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۞ ضمیر لهم عائد بر ناس است و درین
التفاتست از مخاطب سوی غایب و جمله معترضه است برای شکایت از مشرکان و حکایت بیخودی ایشان
است و درین التفاتست از مخاطب سوی غایب و جمله معترضه است و این بر تقدیری که از ناس در یا ایها الناس
جهودان یا مشرکان مراد شوند و اما بر تقدیری که از ناس عبد الله بن سلام و امثال از ان مراد باشند جمله معطوف
بر و من الناس من یتخذ من دون الله باید داشت ضمیر بر مشرکان عاید می باید اختلاف اسلوب نباشد
از باب التفات بود و جمله اتبعوا مقول قیل است بتاویل هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله واقع شده و جمله
قالوا جواب آمده بل نتبع عطفست بر مقول قالوا المحذوفست ای قالوا لا نتبع ذلک بل نتبع ما الفینا و این
اضراب از قصد جمله سابقه بود برای بیان اهم باشد معنی اینست و چون گفته شود بر مردمان را پس روی کنید
کسانی را که فرستاده است خدای تعالی گویند پس روی نکنیم بلکه پس روی کنیم چیزی را که یافته ایم بدان چیز پدرانرا که
از ان بزرگ و داناتر بودند و پیش از ما در تحقیق کوشش می نمودند و توان بود از آبائنا اجدادنا مراد شود و
تواند المتبعین بالاولاد مراد بود تا بدان تحقیق بروجه عموم مجاز درآیند بعضی از جمله معنی مجازی درآیند و بعضی
درآیند از جمله معنی مجازی نمایند ۞ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ۞ همزه استفهام
برای انکار بروجه توبیخ است و لو متصل است تقدیر کلام اینست ایتبعون آباءهم الو کان لا یعقلون شیئا
و لا یهتدون اینجمله معترضه است برای توبیخ کافران و سرزنش فرقه گمراهان معنی اینست پس روی میکنند
ایشان آباء خویش را اگرچه بوده اند آباء ایشان که چیزیرا در نمی یافتند و بسوی حق صریح و صدق صحیح مهتدی
میگشتند اتباع گمراهان اگرچه آبا باشند نشاید پس روی کردن غیر عاقلان اگرچه اجداد بودند نزدیک عقل

بسند به نمایند ۞ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً ۞ معترضه
دیگر است برای تشنیع کفار مضاف از مشبه محذوف ای مثل داعی الکافرین کمثل داعی الحیوان الذی ینعق یعنی یصیح
بما لا یسمع ای بهیمة لا یسمع الا دعاء و نداء معنی اینست و حال دعوت کننده کافران همچو حال داعی بهیمه بود که
بخواندن جز آواز خواندن و ندا نشود و چون بانگ بر بهیمه زنی بهیمه نداند که که می گوید و نشناسد که چه می جوید
تنزا الفاظ نکند و معنی در ضبط نیارد یا اضافت مثل سوی کفار بادنی ملابسه باشد بر طریق حذف که بمعنی
خذ طرف الخشبة التی فی جانبک بود یعنی مثلک فی دعوتک الکفار لمثل الداعی الذی ینعق بما لا یسمع مثل تو در دعوت
کفار لی دها و لی ذکا همچو داعی بهیمه است که میخواند بهیمه را که نمی شنود مگر دعائی و ندائی و تواند بود که عبارت
محمول بر قلب باشد یعنی مثل الکفار کمثل ما لا یسمع الا دعاء و نداء الذی ینعق بها راعیها معنی چنین است که
مثل کفار در دعوت تو ایشانرا همچو بهیمه غیر در یا بنده بود و را راعی او داعی شود سوال در مقبول بودن
مقلوب بر قول بعضی ائمه نشاید مگاه نکته قلب باید و قلب کردن کلام بغیر نکته نشاید درین قلب نکته چیست و
حسن این بر کدام وجه مبنی است جواب نکته قلب مذکور در تحریر است از نسبت صفت ذمیمه بتصریح تشبیه کفار بهیمه
و تواند بود که از آیه مذکور تشبیه کفار که ابناء ایشان بر نتبع ما الفینا علیه آباءنا گفته اند بهائمی که داعی ایشان مر
بهائمی دیگر را مراد شوند یعنی مثل الکفار الذین یقول ابناؤهم بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا کمثل الحیوان الناعق
لا یسمع الا دعاء و نداء معنی چنین بود مثل کفاری که بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا گفته اند و در زمره تقلید پدران
خویش رفته اند مثل بهائمی است که بخوانند بهائم دیگر را که این بهائم در نیابند مگر دعاء و نداء ۞ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ
بتقدیر هم مبتداء محذوف را خبراست و هر یکی از بکم و عمی خبری دیگر است جمله تقریر کلام سابق است چه در مقصود
با او موافق است ایشان یعنی کافران کرانند گفتار بهر آن نشنوند که گنگانند و از زه کسی را نپرسند کورانند علامات
نمی بینند ۞ وَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۞ فا سببیه است معنی اینست چون ایشان اینچنین باشند چیزی در نیابند پس راه راست
نیابند بگیرند موعظت بپذیرند بر سخن راهبر واقف نشوند علامات راه نه بینند و هم صم بر قول صحیح از باب
تشبیه بحذف اداة تشبیه بود موکد باشد ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
اینجمله معترضه است برای اضلال اکل حلال در حق مومنان طیبات چیزهای پاکیزه و خوش آینده طبیعت ذکر او
در مقابله خبائث است چنانچه جای دیگر آمده و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث ما موصول است رزقناکم
صله اوست ضمیر محذوفست ای رزقناکموه اضافت طیبات سوی ما رزقناکموه بمعنی من است از باب اضافه عام
سوی خاص چون جوامع الکلم در طیبات من تبعیض در آمده در طیبات بعضی از ان حلال باشد چون مملوکات که
بملک خوانند پیوسته یا بحجر مالک مقرون گشته و بعضی حرامست چون مغصوبات و مسروقات و مانند آن و اباحت
اکل بحلال تعلق دارد نه بحرام پس تبعیض مستقیم آید معنی اینست ای مومنان آنچه از طیبات شمارا روزی کرده ام
بخورید و از آنچه حلال کرده ایم بهره گیرید و تواند بود که از طیبات ماکولات که حلال است مراد شود و اضافت
سوی ما رزقناکم بر مذهب اهل سنت و جماعت اضافت بعض سوی کل بمعنی لام بود چه رزق نزدیک اهل سنت و جماعت
چنانچه حلال بود حرام نیز باشد لیکن خوردن رزق حلال مباح است در خوردن روزی حرام وبال و جناح است
بدین وجه معنی چنین آید ای مومنان آنچه شمارا از حلال روزی کرده ایم خورید و کرد روزی حرام مگردید آنچه
حلال مباح دانید و از خوردن حرام باز مانید بدین وجه معنی تبعیض مشکل شود چه حلالها همه مباح است اباحت حلال
مقید ببعض نبود مگر آنکه تبعیض بنظر در اجزا دارند نه بافراد متعلق باشند معنی من مستقیم آید و اشکالی روی ننماید چه
از ماکولاتی که حلال است بعضی اجزا محرم است چون غدود و جنین و مانند آن که در کتب فقه آورده اند و حرمت
آن تصریح کرده اند و نیز از هر ماکولی زیادت بر سبع که موجب هیضه است حرام بود پس اباحت لکل هر حلالی ببعض اجزا
متعلق باشد ۞ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ ۞ عطفست بر کلوا و مر خدا راست بر نعمت اباحت طیبات شکر گذارید

وبعد روزی کردن آن سپاس دارید ان کنتم ایاه تعبدون شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی
این شرط برای تحقیق وتمهید است نه برای تشکیک وتردید چنانچه گویند افعل کذا ان کنت من نوع الانسان ولا تفعل کذا
ان کنت من اولاد فلان معنی اینست اگر شما بدین صفت باشید که خدا را پرستش میکنید وشک نیست که شما
پرستش خدای تعالی دارید که بیشک شکر نعمتهای خدای تعالی بجا آرید وبدانکه بعضی هر حلالی را طیب دانند وهر حرامی را خبیث
خوانند برین وجه طیب وحلال یکی باشد وطیبات صفت کاشفه بود وبعضی گویند اخص است از حلال چه طیب آنست که
کسب آن مقرون بمعصیتی نباشد چون دروغ گفتن وترویج کالا کردن وامثال آن وتکثیر بار حوامل وتشدید در کار
عوامل در ایذاء دواب وکارکنندگان وبعضی گویند حلال آنست که متقیان شریعت در حل آن فتوی دهند وعلماء
دین ازان ناهی نباشند وطیب آنست که دل را از روی شبهه حرمت نبود وبر حل آن خاطر قرار گیرد بهمین معنی است که گفته
اند طیب آنست که پاک از لوث شبهه باشد وبعضی گویند حلال وطیب آنست که بر قدر لابدی بود که ازان فردای قیامت
سوال نباشد از بهر آنکه بعضی از ارباب نفاق بر قدر کفاف بسندیده کنند ونفس را جز حقوق آن ندهند ودل بر حظوظ
آن ننهند از طعام بقدر سد جوع اکتفا کنند واز جامه جز ستر عورت ودفع حر وبرد نگزینند واز مسکن قدر لابدی که موجب
ستر ودفع برد وحر باشد بسندیده دانند وخود را بفضول حظوظ متعلق نگردانند شعر داشت لقمان یکی کریچه تنگ
چون گلوگاه نای وسینه چنگ شب بهم شب بپیچ وتاب بدی روز نیم در آفتاب بدی بوالفضولی سوال کرد روزی
کین چه خانه است تنگ جواب گفت هذا لمن یموت کثیر وتحصیل مال متعلق بکسب حلال است واولی اکساب
غزاست وآن بهترین اشغال است که غازی در اعلاء کلمه دین شتابد ودر ضمن آن مال حلال غنیمت یابد بعد آن کسب
تجارتست که تاجر آنچه آلة مسلمانانست بیارد ودر ضمن آن مال حلال نفع بدست آرد بعد ازان مزارع در مزارع برای
تحصیل اقوات مردمان تخمی بکارد ودر ضمن ارادت نفع خلائق مال حلال الحصول شود بعد ازان کتابت که خازن
خزائن علم ودین حارس نفایس شرع مبین مخبر اخبار مبلغ آثار وسفیر ضمیر از دو زبان بغیر کتابت هر وزراء
ومعتمد امرا است در ضمن این فضائل دینی ودنیاوی اجرت حلال حاصل کند واموال خطیر را مالک گردد بعد آن حرفتها
وصنعتهاست که بعضی ببقاء عالم تعلق دارد چون صنعت بنا وطبیبان وحراث وصفار ودهان وحلاج ونداف
وغزال وحائک وخیاط وطحان وبعضی بهاء ورونق عالم پیدا می آرد چون صنعت صواغ وحکاک ونقاش وطراز وقصار وصباغ
وحلواگر وعطار اصحاب این صنایع نسبت بهاء عالم ورونق معیشت بنی آدم بدین صنایع بر دارند وآنرا سبب
حاصل شدن اموال وسیلت سازند وآنچه بکسب حرام وحیلی که حلال نیست روی نماید مال حرام بود موجب وبال
آخرت شود قطعه نا امیدی بود ازان بهتر که دنا جا فلک امید دهد لوث مال حرام در شکمت بهر آن
پشت را نوید دهد در تفسیر حدیثی آورده است حدیث من طلب الدنیا حلالا استعفافا عن المسالة وسعیا علی
اهله وتعطفا علی جاره امنه الله ووجهه کالقمر لیلة البدر ومن طلب الدنیا حلالا متکاثرا متفاخرا مرائیا لقی الله
یوم القیمة وهو علیه غضبان چون طلب مال حلال بر وجه مفاخرت ومکاثرت موجب استحقاق غضب خدای تعالی باشد
توان دانست که در طلب حرام چه عقوبت بود وچه نقمه وسخط بود بدانکه در تفسیر طیب چند وجهی که در کتاب آمده
واز تفسیر منقول شد وجه اول بار وایاتی که در مورد آیه یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا مذکور است
ودر کتب تفسیر مسطور است مطابق می آید وبا وجوه دیگر موافق نمی نماید انما حرم علیکم المیتة
والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله انما در انما حرم بمعنی ما والا است اهلال در لغت رفع
صوتست وبا بمعنی فاست ضمیر به متعلق سوی ماست لغیر الله متعلق است باهل بحذف مضاف ای بادفع الصوت
فی وقت ذبحه بذکر غیر الله او تسمیة غیر الله وجمله تعلیل است بر وجه سابق دلیل معنی اینست آنچه حلال است
بخورید وآنرا بر نفسهای خویش حرام مدانید زیرا که حرام کرده نشده است وآنچه بر شما حرام شده است مردار وخون
وگوشت خوک وذبیحی که آواز بر آورده شده است در وی یعنی در ذبح او بذکر کردن مر غیر خدای را یعنی ذبحی که غیر

زراعت کرم

خدای تعالی آمده است سوال محرمات در شرع بسیاری نماید قصر محرمات بر چهار چیز چگونه آید جواب قصر مذکور را قصر
حقیقی ننهادند تا سوال وارد نشود قصر اضافی از باب قصر افراد بود چه بعضی مسلمانان چون عبد الله بن سلام ویاران
او که گوشت شتر بر خود حرام میداشتند وبعضی روغن زیتون که مطعوم مشهور در عرب است حرام می پنداشتند قصر بر وجه
افراد برای رد آن اعتقاد مذکور باشد واگر قصر مذکور بر نسبت اعتقاد مشرکان دارند که ایشان ماده شتر بحیره وسائبه ووصیله
وشتر حام را که انشاء الله تفسیر آن در سوره مائده خواهد آمد بر خود حرام می پنداشتند ومیته ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله را
حلال می آرند قصر قلب باشد از جهة رد اعتقاد عکس بود قصر اضافی معارض حرمت محرمات دیگر نشود فمن اضطر
غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه این جمله شرطیه معترضه است برای بیان رخصت در حق مضطر وفاء اعتراضیه
است پس کسیکه محتاج شود ومضطر گردد در حالتی که باغی نیست یعنی ظالم بر مضطری دیگر نیست که میته از و بستاند وبخورد
چنانچه او هلاک شود وغیر متجاوز از حد سد جوع که زیادت بر قدر حاجت اند پس در خوردن اشیاء مذکوره درین
حالة بزه کاری بروی نبود وچون بر وجه رخصت است تعدی نمی وتبعه نباشد وامام شافعی از باغی بر پادشاه و
از عادی تعدی کننده برره کنیان یعنی قاطع طریق مراد میدارد امام مذکور در حق ایشان از جهة اقتران عزم بمعصیت
رخصت نمی پندارد چه عاصی لائق بتیسیر نبود مستحق آسانی نشود در حق او قصر صلوة وافطار صوم نباشد ونزدیک
اضطرار بخوردن اشیاء مذکور مرخص نکرد وامام اعظم وامام محمد اشیاء مذکوره را نزدیک اضطرار مباح میگویند
وتمسک بآیة وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه میخوانند چه استثناء از تحریم موجب اباحت بود بانکه اگر
صبر کند وبر سگی بمیرد اثم بود شهید نشود زیرا که از مباح باز مانده وخود را با وجود اباحت تناول سبب شرعی تلف
کرده ونزدیک امام ابو یوسف حرام می نماید واز جهة علل بابقاء حرمت مرخص میکرد ودر خوردن بزه کاری نمی شود
چنانچه در اجراء کلمه کفر نزدیک اکراه باتفاق بابقاء حرمت مرخص می شود واز جهة علا بزه کاری مرتفع میگردد ان الله
غفور رحیم این جمله تذییل است تاکید از جهة اظهار ثنا خدای تعالی بر وجه وکادتست معنی اینست بدرستی که خدای تعالی
آمرزگار است رفع اثم کند رحیم است بمباح کردن این اشیاء مذکوره مضطر را ابقاء دهد ان الذین یکتمون
ما انزل الله من الکتاب ویشترون به ثمنا قلیلا یشترون ای یتبعون به ثمنا قلیلا در عبارت
قلب است ای یتبعونه بثمن قلیل موصول با صله اسم است جران اولئک مرفوع المحل بر ابتداست جمله ما یاکلون فی
بطونهم با معطوفات خویش خبر مبتداست اولئک خبر با خبر خویش خبر ان است وجمله ان الذین تا آخر معترضه دیگر
است برای وعید پوشندگان کتاب وبدل وعید کنندگان آیات بثمن قلیل وتاکید از جهة ابراز وعید بر وجه دیگر است
معنی اینست بدرستی آنکسانیکه می پوشند آنچه فرستاده است خدای تعالی از کتاب یعنی از توریت وآنرا بهاء اندک می فروشند
وثمن مذکور را اندک خوانند زیرا که دنیا اگرچه بسیار باشد بر نسبت آنچه ایشانرا از امور اخروی فوت شده اندک بود
اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار اولئک مبتداست جمله ما یاکلون فی بطونهم
خبر مبتداست وجمله خبر ان است معنی اینست ایشان نمی خورند ونمی اندازند مگر اندک وبسیار در شکمهای خویش مگر نار را
بر حقیقت دارند این بر وجه تمثیل بود واگر از نار سبب نار یعنی طعام حرام مراد باشد مجاز مرسل شود بدین تقدیر معنی
این باشد که نمی خورند مگر حرامی را که سبب آتش شود ومستوجب نار گردد ولا یکلمهم الله یوم القیمة
عطف بر ما یاکلون معنی اینست وسخن نگوید خدای تعالی با کافران سخنانی که بگوید با مسلمانان چنانچه سلام علیکم
طبتم فادخلوا الجنة انتم وازواجکم ومانند آن با مسلمانان خواهد گفت وبا کافران بمانند اخسئوا فیها ولا تکلمون بعد و
طرد ایشان خواهد جست ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم جمله ولا یزکیهم عطف بر ولا یکلمهم
وجمله ولهم عذاب الیم تذییل است معنی اینست وپاک نگرداند ایشانرا از گناهان وتعدیل نکند در شهادت چنانچه
مسلمانانرا تعدیل خواهد کرد وایشانرا در معرض عدالت وشهادت نیارد چنانچه مسلمانانرا خواهد آورد ومر ایشانرا
عذاب دردناکست وهمیشه مقام ایم وباکاست اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب

بالمغفرة ٥ اینجمله مستانفه است متضمن تعلیل جمله سابقه است چنانچه سایلی گوید ما لهم یستحقون هذا الوعید فقیل
اولئک الایة معنی اینست ایشان آنانند که گمراهی را راه راست و عذاب را بمغفرت خریده اند یعنی بدل راه راست عذاب
را کرده اند و بدل معفرة عذاب را اختیار کرده اند ٥ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ٥ فاء سببیه است حال مذکور سبب است برای
مقال مسطور معنی اینست گروهی کافران بر آتش چه صابر اند یعنی صبر ایشان بر آتش چنان بود که از حال ایشان تعجب
کرده شود زیرا که ایشان از گناه نمی پرهیزند و از گناهی که آتش را میفروزند نمی گریزند سوال ذکر کتمان آیات و وعید آن
در آیة ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون
بالا گذشته بود تکرار چرا کرد او بار دیگر چرا آورد جواب در آیة سابقه چرا کتمان آیات کرده و درین آیة جزا کتمان
باخذی رشوت در بیان آورده و لهذا وعید ایشان زیادت است از وعیدی که بالا گذشته و سرزنش ایشان برتر است
از سرزنشی که بیشتر رفته معنی سوال در آیات سابقه تا بیانرا استثنا کرده بود در آیة استثناء روی نمود جواب
استثناء تا بیان ثابت شده است توبه بخصوص قطعیه مقبول بود تا ذکر کردن آن درین آیة از باب اکتفا بذکر آن
در آیة سابق باشد ٥ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ٥ ذلک اشارت بر کفر کافران یا بر تعذیب
ایشان مرفوع المحل بابتداست ان با اسم و خبر خویش مجرور بباست جار و مجرور خبر مبتداست جمله معترضه است
برای بیان سبب کفر کفار یا برای بیان تعذیب ایشان بعد جمله نزل معطوف محذوفست اگر از کتاب قرآن مراد شود نازلم فانکروه
و کفروا محذوف دارند و اگر توریت مراد بود فحرفوه و کتموه مقدر پندارند معنی اینست ان یعنی کفر کافران یا
عذاب ایشان بسبب آنست که خدای تعالی قرآنرا براستی و درستی تنزیل کرد ایشان انکار کردند و تکذیب ورزیدند یا گویند
خدای تعالی توریت فرود آورد و ایشان گردانیدند و پوشیدند کفر ایشان بدین سبب بود برین جهت ایشانرا عذاب
روی نمود ٥ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ٥ اینجمله عطفست بر جمله ان الذین
یکتمون ما انزل الله و جمله ذلک بان الله معترضه است معطوف علیه چنانچه بالا گذشت و ذکر آن بیش ازین رفت تاکید
اینجمله از جهة رد انکارات چه اختلاف کنندگان کتاب خویش را در شقاق بعید منکر اند و در انکار این معنی مصر اند
معنی اینست و بدرستی که آنانکه در کتاب خدای تعالی اختلاف آوردند و وحی خدای تعالی را در حیز اختلاف آوردند چنانچه
یهود و نصاری میان خویش در حقیقت توریت و انجیل با یکدیگر مخالف شدند و با نکار پیش آمدند یهود انجیل را
منکر گشتند نصاری انکار توریت پیوستند و چنانچه مشرکان در قرآن اختلاف بعضی قرآن را شعر میخواندند و بعضی
سحر میدانستند و بعضی نوشته پیشینیان و بعضی در تکذیب می رفتند در خلاف آنند که نزدیک اولوا الالباب هر آینه دور است
از راه حق و صواب بعضی مفسران جمله فان الذین اختلفوا متعلق است جمله ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق دارند داخل
بیان سبب کفر و عذاب پندارند و این مشکل است زیرا که ماصدق علیه در ان الذین یکتمون ما انزل الله قومی دیگرند
و ماصدق علیه وان الذین اختلفوا فی اهل الکتاب الایة قومی دیگر بودن قومی در شقاق بعید است کفر و عذاب قومی
دیگر نشود پس جمله ذلک بان الله نزل الکتاب داخل سبب کفر و عذاب گروه مذکور نبود مگر آنکه کتمان ایشان را سبب
اختلاف و شقاق این گروه دارند داخل اختلاف و شقاق ایشانرا باعتبار تسبیب گروه دیگر سبب کفر ان الذین اختلفوا
فی الکتاب لفی شقاق بعید بکسر ان جمله است وان الذین الله نزل الکتاب بالحق بفتح ان مفرد است عطف جمله بر مفرد
چگونه آید و صحت آن بچه وجه روی نماید معنی اینست بعضی مفسران ان مکسوره را اینجا بمعنی مفتوحه داشته و کسر او
از جهة در آمدن لام در خبر پنداشته و تواند بود که اینجمله را حال دارند معنی کلام ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق حال کون
المختلفین فی الکتاب فی شقاق بعید پندارند ان را بمعنی ان داشته حاجت نبود و تکلف مذکور محتاج الیه نباشد
لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ٥ البر اسم است وان تولوا خبر اوست و بر
قراة نصب البر عکس آنست و قراة تولوا خبر معین قراة رفع قبل المشرق بمعنی جانب المشرق والمغرب ظرفست این
آیة متصل باية وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره متضمن بیان حکمی است از احکام تو الیه اعتراض چند جمله در میانه

بود میان دو کلام متصل سایغ نمود این آیة وارد است در شان اهل کتاب از جهود آنکه سوی بیت المقدس که از ایشان
ایشان جانب مغرب است توجه دادند و ترسایان که رو سوی مشرق می آرند (در نماز) معنی اینست نیست بر تو نیکی و نیکوکاری
که روهای خویش را جانب مشرق و مغرب متوجه کرده اند و چون جهودان و ترسایان بغیر انضمام ایمان سوی جانبی که
میخواهید توجه کنید ٥ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ
وَالنَّبِيِّينَ ٥ البر اسم لکن است و خبر او محذوفست تقدیر کلام و لکن البر شیء آخر تلی علیک بود و این کلام
تخلص از ذکر استقبال ذکر مبرات اعمال و ترک عاطف از جهت اختلاف خبر و انشا باشد و من آمن بالله و آنچه
معطوف بروست مبتدا بود اولئک الذین صدقوا و آنچه معطوف بروست خبر مبتدا باشد اینجمله متضمن بیان شود
بر آمن و ماضی بر آء دیگر که معطوف بروست بر من آمن بظرف مستقبل یعنی اذ عاهدوا و استعمال ماضی برای تفاؤل
است معنی اینست نیست و تو یعنی نیکوئی و نیکوکاری چیزی دیگر است که ذکر آن خواهیم کرد و آنرا در کلام کم بین
این خواهد آمد بتفصیل و تشریح در بیان خواهیم آورد و تواند بود که من در من آمن و آنچه معطوفست بر و خبر
لکن بود بحذف مضاف از اسم ای لکن هذه البر من آمن بالله الی آخره باشد معنی چنین بود لیکن صاحب نیکوئی
و نیکوکاری کیست که بگرود و تصدیق کند و ایمان بخدا و روز قیامت و فرشتگان و جنس کتاب از قرآن و کتب
دیگر پیغامبران آرد ٥ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ
وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ ٥ ای علی حب الله او علی حب المال او علی حب الاشیاء اینجمله عطفست بر آمن
بالله معنی اینست و بدهد مال خدای تعالی او را که داده است بر دوستی خدای تعالی یا بر دوستی دادن مال که بخوشی دهد
و در دادن کراهت نبود یا بر دوستی مال یعنی در ان هنگام که سوی مال حاجت دارد و مال را محبوس می پندارد
خداوندان قرابتی را چه دادن مال قرابة نفرها هم صدقه باشد و هم صله رحم بود و هم زکوة در شهری دیگر
نفرستد مگر آنکه دران فقیری از قربیان او بود که تصدیق برو بهتر است و ثواب آن اکثر است و یتیمان را یعنی
صغیران بی پدران و مسکینانرا و راه کذریانرا یعنی کسانیکه بر سر راه در غربت در مانده و از مال و از دیار خود
جدا افتاده و خواهندگان محتاج را که قوت یک روزه ندارند و بحاجت روی بسوال می آرند چه اگر حاجت نبود
کسی بر خود ذل سوال نپسندد و اختیار خواری و خواهش از روی صورت نه بندد و اختیار خواری خواهش و در
رها کنانیدن رقاب مکاتبان که مولی برای ایشان برای آزادی مالی نهد و رقاب اسیران که صاحب مال باد افدا
ایشانرا خلاص دهد یا رقاب بزرگانکه ایشانرا بخرد و آزاد کند سوال وفی الرقاب ظرفست و ذوی القربی با معطوف
مفعول به بود عطف بر ظرفست بر مفعول به با اختلاف جهت چگونه سایغ نمود جواب ظرف را محمول بر حذف
فعل دارند بتقدیر وآتی المال فی الرقاب پندارند عطف جمله بود عطف ظرف بر مفعول به نباشد چنانچه صاحب
کشاف در آیة لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین ونصرکم یوم حنین تقدیر کرده و کلام را از باب
عطف جمله آورده تا عطف ظرف زمان بر ظرف مکان نیاید تا در معنی صورت اختلاف جهة نماید و تواند بود
عطف بر ظرف محذوف متعلق والسائلین باشد بتقدیر والسائلین فی جوابهم وفی فک الرقاب بود و سوال
مخصوص بزبان قال ندارند متناول زبان قال و حال پندارند و ذکر جار و مجرور یعنی علی حبه بر معنی
ایتاء المال تکمیل است بر معنی علی حب الله برای دفع وهم دادن بریا و سمعه بود و بر معنی علی حب الله ایتاء برای
دفع دادن بکراهیت و نا خوشی طبیعت باشد و معنی علی حب المال تتمیم دارند از جهة نکته غیر دفع ایهام و فی
المبالغة فی المدح پندارند چه دادن با حاجت سوی مال بر تر است و مثوبت ایتاء او اکثر است ٥ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ
وَآتَى الزَّكَاةَ ٥ جمله اقام با معطوف خویش عطفست بر آتی المال معنی اینست نماز بر پای دارید و فوت
هیچ نمازی از وقت جائز مپندارید و زکوة را بدهید یعنی جزوی از نصاب که سال بدان گذشته است بمصرف ادا
کنید از دویست درم نقره و از بیست مثقال زر که هفت و نیم توله است ربع عشر بدهید و در نقره پنج درم

که در دیار ما پنجاه و
دو و نیم توله است م

یعنی یکتوله وسه ماهو شش حبه و در رز وماهو دوحبه مقدر بود و در عروض تجارت نیز بقیمت نصاب
زر یا نقره ربع عشر واجب شود و در سوایم یعنی بهایم بیرون چرنده از شتران و کاوان و کوسپندان اگرچه برای
تجارت نباشد بتفصیلی که در کتب فقه مسطور است لازم دانند و انواع میراث مالی که بالا گذشته محمول بر جنس
نافله وصدقات تطوع بود یا واجبات غیر زکوة چون عشر و صدقه فطر و کفارت و نذر و غیر آن باشد ٥ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ٥ اذا عاهدوا متعلق است بالموفون والموفون عطفست بر من آمن معنی
اینست وفا کنندگان عهد چون با کسی عهد کنند چون کسانی که میثاق را در حیز نقض بیفکنند و وفاء عهد کاری
عظیم و شانی فخیم است دین و دولت بدو منوط و ملک و ملت بدو مربوط است پادشاه را بقاء ملک بوفاء عهد
متعلق است و بقای دین ببقای ملک متحقق است بیت از عهده عهد اگر برون آید مرد ٥ وز هرچه گمان بری
فزون آید مرد ٥ چنین یمین را در شرع کفارت بود نقض عهد و مخالفت بیعت را کفارتی نباشد ٥ وَالصَّابِرِينَ
فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ٥ والصابرين منصوبست بتقدیر واخص من اهل البر والصابرين
واین را نصب علی المدح گویند و مدح میکنیم و مخصوص میگردانیم از جمله اهل بر صبر کنندگان را در هنگامی سختی و محنت
و انواع بدحالی و ایذاء دشمن و مشقت گرسنگی و در دعا اعراض و مصایب بدنی و مالی و در هنگام حرب کفار و سایر
انواع مضار در تفسیر آورده که این آیه در شان صابران مشتاق وارد شده و در شان متاعب حصاری شدن پیغامبر
و حفر خندق و گرد گرفتن احزاب مدینه را فرود آمدن هنگام سختی و قحطی و هجوم دشمنان و خوف بودن و انواع مشاق
و متاعب بدی نموده تا آنکه گفته اند بعضی صحابه را یکان هفته فاقه بودی و در حفر خندق می بودند و طعام نبودی
در این ایام پیغامبر روزی از گرسنگی سنگی بر شکم بسته بود تا شکم تهی ننماید برین وجه برای تقویت دل خلق تجلدی نمودهم
از ینجهة در الصابرين نسق گردانیده و ایشان را بتخصیص مدح گردانیده ٥ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُتَّقُونَ ٥ اولئك مرفوع المحل بر ابتداست موصول با صله یعنی الذين صدقوا خبر مبتداء است و جمله اولئك هم
المتقون معطوف بر وست هم ضمیر فصل است بر تقدیری که من آمن با معطوفات خویش مبتدا باشد این جمله خبر او بود
بر تقدیری که من بحذف مضاف خبر لكن بود این جمله را مستانفه دارند در جواب ما شان هؤلاء بندارند معنی اینست
ایشان یعنی مذکوران کسانند که در دعوی بر و نیکوکاری پیش از دیگران آورده اند و ایشان از خدای ترسندگان نه
اهل کتاب که ایشان این صفات ندارند و دل بر ایمان و اعمال مذکور نمی گمارند ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ
عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى ٥ روایت کرده اند که میان دو قبیله از قبائل عرب دعوی دما بود یکی از
ایشان بر دیگری بزرگی و غلبه می نمود سوگند خوردند که ما بدل بنده جز شما و بدل زن مرد و یکی دو را بکشیم و انتقام
خویش از شما بدین طریق بکشیم پیش پیغامبر آمدند و قضیه بخصومت عرض کردند و در شان ایشان این آیه نازل گشت
و این نظم بر دو پیوست جمله لیس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله تا آخر
متضمن تحریض و نوع مذکور و امر بامور مسطور در معنی افعلوا هذه الامور بود پس این امر و قاتلوا في سبيل الله
الذين يقاتلونكم و اوامر دیگر چنانچه عن قریب الله بیان کرده خواهد شد بر صورت عطف بر مضمون مذکور روی خواهد
نمود میان معطوف و معطوف علیه ذکر قصاص و ذکر وصیت و ذکر صیام و حکایت سوال از هلال بر وجه اعتراض
برای بیان احکام و جواب از سوال ذکر کرد و میان ایشان از جهة عدم جامع و تباعد تصورات ایشان عطف ننمود
معنی اینست نوشته شده است ای مومنان بر شما قصاص در کشتگان ٥ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ
بِالْأُنْثَىٰ ٥ الحر فاعل فعل محذوف است ای يقتل الحر بالحر جمله مبینه قصاص مذکور است معنی اینست کشته شود آزاده
بآزاده و بنده به بنده و ماده بماده و این آیه اشارت میکند که ولی مقتول حر را بعبد و مرد را بزن نکشد چنانچه امام
شافعی و امام مالک گفته اند و بسیار علما بدان رفته اند و نزدیک علماء ما این آیه بآیه ان النفس بالنفس منسوخ شده
چه در نفس میان حر و عبد و زن و مرد فرق پیدا ننموده و نیز در آیه اشارتست که مومن بگناه کبیره از ایمان بیرون نمی

رود و مرتکب کبیره را کافر خواندن چنانچه خوارج خوانند و از ایمان بیرون آمده گفتن چنانچه معتزله گویند نشاید
یعنی که حق تعالی قاتل عمد را مومن تسمیه کرد و در حق او نداء یا ایها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص کردن في القتلى آورد
سوال دیگر اینست که قصاص کردن فعل حاکمانست پس ماموران و مخاطبان و مسمی بمومنان اشارت یا ایها الذين آمنوا
كتب عليكم القصاص دلالت نکند برین که قاتل از جمله مومنانند جواب حاکمان آمرانند مامور بقصاص فلا نسلم در
کتب اصول فقه قصاص را از باب قضاء بمثل معقول آورده و مامور بقضاء قاتل است که اتلاف نفس کرده پس مخاطب
بیا ایها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص قاتلان باشند نه حاکمان مامور بودند تسمیه قاتلان عمد بمومنان ثابت شود
استدلال مذکور مستقیم کرد و نیز مراد از لفظ من اخيه چنانچه ائمه تفسیر گفته اند ولی مقتول باشد و ضمیر او بر قاتل عمد
معقول است بود نسبت ولی مقتول سوی قاتل با خوت اسلام ثابت کرد و این لفظ اشارت که قاتل عمد مسلمانست
و با ارتکاب گناه کبیره از مومنانست و آیه و ان طائفتان من المومنين اقتتلوا موید این معنی است تسمیه باغی که مرتکب
گناه کبیره است بمومن بمعنی دعوت است ٥ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ
بِإِحْسَانٍ ٥ این جمله با فا معترضه است برای حکم عفو آن و تنکیر شیء برای تقلیل است و تنکیر اتباع و اداء برای نوعیت
است ای شیء من العفو یعنی شیء من العفو بان عفی بعض من الاولياء او عفی عن القصاص به و این اسناد فعل
مجهول سوی مفعول مطلق است ای فمن اوقع شیء من العفو له عن القتل من اخيه جمله صله من است و من با صله مرفوع
المحل بر ابتداست اتباع خبر اوست مر مبتداء محذوف را ای امر بما و اتباع و اداء علی وجه اللف والنشر ای امر ولی المقتول
اتباع ای نوع من الاتباع و مطالبة حصة من لم يصالح ذو طلب المال بالمعروف المصالح و امر القاتل نوع من الاداء بلا مماطلة
یا مبتدا بحذف خبر ای اتباع بالمعروف لولی المقتول و اداء اليه باحسان علی القاتل بر هر دو وجه جمله خبر مبتداء اولست
معنی اینست پس قاتلی که عفو کرده شد مر او را جانب برادر او که ولی مقتولست چیزی از عفو بدین که بعضی اولیا عفو
کنند یا همه اولیا عفو کنند مقتول مقابله مالی که از کل قاتل بستانند قصاصی که واجب شده بود ببخشند نه عفو کامل یعنی
عفو همه اولیا مجانا که آنجا هیچ چیز لازم نیاید و ادائی متوجه نمی شود اما اگر از بعضی عفو باشد پس ولی مقتول را است
عفو نکرده در پی دنبال کردن قاتل و مطالبه کردن او بروجه معروف برای طلب حق از دین یا از مالی که بدان صلح
شده بدین که سختی و درشتی ننماید و بدو سختی پیش نیاید و بر قاتل است اداء حق کسی را که عفو کرده است قصاص را
از دین یا از دیت یا اداء مالی که بدان صلح شده است بروجه نیکوئی کردن و نیکوئی نمودن که بر بطالت نیارد و کم کردن
آن دل او نیازارد ٥ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست
عفو و استدلال قصاص بمال حقیقتی است از پروردگار و رحمتی است از کردگار چه اهل تورات بر ایشان قصاص
منحصر بود و تجویز دیت روی نمی نمود و اهل انجیل عفو واجب می داشتند و قصاص و اخذ دیت جایز نمی شمردند
٥ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٥ این جمله نیز با فا معترضه است از برای بیان حکم تجاوز کنندگان
معنی اینست پس هر که از حکم شرع بعد بیان ما تجاوز کند و خود را از حدود شریعت افکند و بعد از عفو و اخذ
دیت بر انتقام حریص شد و قاتل بعفو ایمن سازد و در قتل او کوشد او را عذابی است الیم و عقابیست فخیم چه بعد
از اخذ دیت قصد کشتن ناحق بود و تبدیل قول و اختلاف ظاهر و باطن با آن متضمن باشد ٥ وَلَكُمْ فِي
الْقِصَاصِ حَيَاةٌ ٥ حالست از کتب علیکم القصاص یا معترضه است برای شنودن قصاص معنی اینست و مر
شماراست در قصاص و مکافات ثبات و بقاء حیوة یعنی حیوة آنکه قاتل از خوف قصاص نکشد چون نکشد کشته
نشود و حیوة اولیاء طرفین و عشائر جانبین اگر بشریعت قصاص نبودی دل بکینه و ضغینه می نهادند و در قاتل
و تفانی می افتادند بشریعت قصاص انتقام که بحصول پیوست و کینه کشی منتشر گشت دل هم بر قاتل تماشا شدند بدین سبب
خود را زنده داشتند ٥ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ٥ جمله ندائیه معترضه است برای تنبیه معنی اینست ای خداوندان
عقول که بقوت عقول خویش این معنی دریابند و باستعداد فکر خود در تحصیل آن شتابند ٥ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٥

بر عفی له من اخیه شیء م

و نحو الاداء م

یعنی لکی تتقوا متعلق بکتب علیکم القصاص است معنی اینست نوشته شده است بر شما قصاص با محافظت آن از قبل غیر
پرهیزند و ازین جریمه مهلکه بگریزند ۵ کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیْرًا
اَلْوَصِیَّةُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِیْنَ ۵ این جمله معترضه دیگر است برای حکم وصیت و چون قضیه و قصص
هر دو ملابسه با موات دارند فصل تجدید تنبیه نکرد یا ایها الذین آمنوا براء تنبیه نیاورد الوصیة فاعل است مر کتب
وصیت مونث لفظی است و در فعل مونث لفظی اگر فصل نباشد تذکیر و تانیث رواست چون فصل باشد
تذکیر در کتب بنابرین معنی است با این که وصیت بمعنی ایصاست و لهذا در ضمیر مذکر که عائد سوی اوست تذکیر
آورده است و بدلیل تعلق جار و مجرور یعنی للوالدین بر واذ حضر ظرفست مر کتب ان ترک خیرا شرطی است مستغنی
از جزا بروجه اکتفا حال را جزو نام کرده زیرا که خیرا آمده و تنکیر خیر برای تکثیر است ای ترک مالا کثیرا حقا حال است
از الوصیة علی المتقین متعلق است بحقا بتضمین واجبا معنی اینست فرض کرده شده است چون حاضر شود یکی
از شما را موت و نزدیک شود هنگام موت اگر غنا دارد و مال بسیار میگذارد بر شما وصیت برای مادر و پدر و برای
نزدیکان چون برادر و خواهر بنیکوئی میان روی و عدل بر غایت اقتدار و مقادیر بر محافظت قسمت غنی و فقیر چنان
کند که همه را بر رضا دارد و بحفظ مقدار و حرمان کسی را نیازارد و دران حال که ایضاح مذکور حقی است لازم بر متقیان
و واجب بر پرهیزکاران یعنی بر کسانیکه پرهیزکاری کنند از حقوق والدین و از بی رعایتی حقوق اقارب نترسند
سوال اذا چون در ماضی در آید بمعنی مستقبل گرداند پس اذا حضر بمعنی باشد و کتب فعل ماضی است بزمان مستقبل
چگونه آید جواب اذا حضر بروجه تقدیم و تاخیر متعلق وصیت بمعنی ایصا بود متعلق کتب علیکم نباشد سوال
علیکم خطاب مرجع راست و در وقت نزدیک شدن مرگ آید کس را وصیت فرض نباشد تعلق اذا حضر احدکم
بکتب بوصیت فاعل کتب افتاده محل اشکال و موضع ورود سوال است جواب حکم یک کس غیر معین از جماعتی بر سبیل
بدلیت متعلق بکل بود پس وصیت در وقت حضور یکی از مخاطبان هر کدام کس که از ایشان تصور کنند متعلق بکل
باشد و این آیه یعنی آیة کتب علیکم منسوخ گشت بآیة مواریث و بحدیث ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا وصیة
لوارث ۵ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَاِنَّمَا اِثْمُهُ عَلَی الَّذِیْنَ یُبَدِّلُوْنَهُ ۵ این جمله معترضه است برای بیان وعید
تبدیل کنند وصیت انما برای حصر است اثمه مبتداست علی الذین یبدلونه خبر مبتداست معنی اینست پس هر که
وصیت را بدل کند بعد از آنکه آنرا شنیده و دانسته باشد بروجهی که ثابت شده است و بر طریقی که از موصی بحاصل
آمده است پس بزه تبدیل و تغییر بر کسانی است که تبدیل کنند یا از مصرفی دیگر میافکنند یعنی بزه کاری مذکور
بر میلان بود بر وصیت کنندگان نباشد چه ایشان بوصیت خویش بثواب رسیدند و تبدیل و تغییر جایز نمی
دیدند و علی الذین یبدلونه بعد ذکر من بدله از باب وضع مظهر موضع مضمر شده برای تصریح علت بزه کاری و علی
الذین یبدلونه آمده سوال اثم تبدیل احتمال ندارد که بسوی غیر مبدل باشد فائده قصر بانما چیست و تحقیق آن
بر کدام وجه مبنی است جواب در کلام عرب آمده است که انما بمعنی ان بود و مطلوب ازو تاکید باشد قصر مراد نبود
و تواند بود که انما درین آیه ازین قبیل دارند و رود سوال نپندارند یا بمعنی ما و الا باشد و قصر حقیقی بود و در کشاف
انما مذکور را بمعنی و الا داشته و بمعنی قصر مبدل و بر نسبت موصی و موصی له نپنداشته و قصر مذکور بر مبدل بنسبت
بغیر اعتقاد عکس یا تساوی امرین بود و قصر اضافی بغیر یکی ازین سه چیز جائز نباشد مگر آنکه گویند از نفی اثم و از موصی
موصی که نفی اثم از غیر ایشان بر طریق اولی آید برین طریق اگر چه این دو چیز موصی و موصی له تعیین کرده قصر مذکور
قصر حقیقی باشد ۵ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ ۵ این جمله تذییل است و تاکید از جهت ایراد ثنا باری بروجه وکادت
متوادی این آیه اران کنایتست از ان الله مجازی المبدلین و معاقب الخائنین دارند و چون جمله و انما اثمه علی
الذین یبدلونه مضمون این جمله باعتبار معنی مکنی عنه معنی مجازیهم و معاقبهم ملوح است تاکید جمله باعتبار تقدیم
ملوح پندارند معنی اینست بدرستی که خدای تعالی شنواست یعنی نیت وصیت کنندگان بشنود علیم است یعنی

داناست تبدیل کنندگان را بداند سزا دادن تواند ۵ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوْصٍ جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ بَیْنَهُمْ فَلَا
اِثْمَ عَلَیْهِ ۵ ای علم آمده من شرطیه است فلا اثم علیه جزاء او فاصلح عطفست بر خاف جمله شرطیه معترضه
است برای بیان تجویز تبدیل وصیتی که زیادت بر ثلث شده و تقدیر آن بر ثلث آمده معنی اینست پس هر که میل
وی اضرار ورثه از موصی بزیادت کردن وصیت بر ثلث بغیر قصد موصی یا بقصد او بداند میان موصی له
و ورثه صلح کند و عمل وصیت را باصلاح افکند و صلح کند وصیتی که زیادت بر ثلث کرده بود بکم داند تا بثلث برساند بروی
بزه کاری نبود و درین کار آثم نشود زیرا که کاری بر وفق شرع کرده و عملی بر وفاق شریعت آورده ۵ اِنَّ اللّٰهَ
غَفُوْرٌ رَحِیْمٌ ۵ کنایتست از یغفر خطیئة الموصی بالاصلاح المذکور و جمله فاصلح بینهم ملوح سوی مضمون جمله
باعتبار معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است گناه
موصی را که باضرار ورثه بزیادت بر ثلث عاصی گشت و تصرفها و برقدر نامشروع با بطال پیوست باصلاح مذکور
بیامرزد رحیم است یعنی اصلاح کننده و از قدر نامشروع در گذرنده و در وضوح مشروح آرنده رحمت کند ۵ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ
معترضه دیگر است براء بیان حکم صیام تکرار جمله ندائیه است برای بیان تاکید تنبیه است بر طریق تکرار با تیت
انی قد جاءنی من العلم ما لم یاتک یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا و تکرار ربنا واجعلنا
مسلمین لک بعد ربنا تقبل منا و کاف با مجرور خویش صفت مصدر محذوفست ای اثبة علیکم الصیام کتابة ککتابة
الصیام علی الذین من قبلکم و ما در کما کتب موصوفه است یا موصوله است ای کصیام او کالذی کتب علی الذین
من قبلکم لعلکم تتقون یعنی لکی تتقوا متعلقست بکتب علیکم معنی اینست ای مومنان بر شما روزه متعین شده
و مفروض آمده چنانچه مکتوب شده و مفروض آمده بر کسانیکه پیش از شما بودند و در دین بر شما پیشدستی نمودند
تا شما باز ماندن از شهوت بطن و فرج متقی گردید و به پرهیزید مذکور پرهیزکار شوید چنانچه سبب
باز ماندن از حلال باشد سبب باز ماندن از حرام بر طریق اولی بود روزه عبادتی دیرینه است هیچ ملتی از
آدم تا این دم از روزه خالی نبود آدم را روزه ایام بیض قوم موسی را روز عاشورا همچنین در هر امتی فرضیت
روزه روی نمود بدین تقدیر تشبیه در اصل روزه باشد در عدد نبود و تواند بود از الذین من قبلکم نصاری
مراد باشد ایشان سی روز ماه رمضان فریضه داشتند دران وقت که سی روزه ماه رمضان بر ایشان
فریضه گشت روزه یکجایی بفرضیت پیوست روزها دراز که در غایت حرارت بود روزه داران ازاغ
و مشقت روی نمود ماه مذکور را بروزهاء کوتاه تحویل کردند و ده روز پیش از آن و ده روز بعد از آن
زیادت آوردند برین تقدیر تشبیه اصل روزه باشد تشبیه در عدد نبود و تواند بود وجه شبه هر دو را شامل
بود روایت کرده اند در آغاز اسلام در شریعت پیغامبر ما روزه روز عاشورا فریضه بود فرضیت آن منسوخ
گشت سه روز ایام بیض یعنی ایام لیالی بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بفرضیت پیوست بعد از آن فرضیت
ایام مذکور نیز نسخ پذیرفت روزه ماه رمضان صفت گرفته لیکن با طاقت صوم میان اداء روزه قضا آن صوم
بدادن فدیه بر قدر صدقه فطر تخییر بود بعد آن تخییر مذکور بالزام اداء صوم و تحریم فطر صورت نسخ روی
نمود رخصت فطر بدان فدیه و بعد طاقت صوم مخصوص گشت شریعت روزه بدین تفصیل بقرآن پیوست
و نیز در آغاز اسلام از گزاردن نماز خفتن تا نماز شام ناگزاردن نماز خفتن و یا باخواب کردن می بنداشتند
حکم مذکور حکم فالان باشروهن و کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود بنسخ پیوست
و حد روزه از صبح صادق تا غروب آفتاب و حد خوردن و آشامیدن و جماع کردن از نماز شام تا خروج
وقت نماز خفتن متعین گشت چون روزه عبادتی شاقه است باز داشتن مالوفات طبع و محبوبات
نفس است و آن طبع را کاری دشوار و نفس را موجب عجز اضطرار است یکبارگی ننمود و بل رفته رفته مشقت

جود ونیز تشبیه بکذشتکان کرد و مشقت را در معرض شرکت آورده که مشقت مشترک آسان نماید و بر طبع نفس
از جهة شرکت دشوار ننماید ونیز بذکر بیان قلت کرد و بدین وجه تقلیل آورد تا طبع از جهت قلت آسان دارند و نفس
آنرا تحمل کردن تواند ونیز در سفر و مرض معروف اند برخصت کردانید و از جهة عذر بجواز تاخیر رسانید تا دشواری
کم شود و نفرت مشقت از دل برود ٥ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ ٥ ظرفست مرکتب یا ظرف صیام یا ظرف تتقون
معنی اینست روزهاء شمرده یعنی روزهاء اندک در حیز شمار آمده معدود کنایت از بسیار بدارند ایاما
معدودات که آن سی روز یا بست ونه روز بر حسب اختلاف رویت هلال یا سه روز در هر ماهی که ایام بیض است
یا روز عاشورا در هر سالی و آن وجه که سی روز یا بست ونه روز غیر منسوخ بود و بر هر دو وجه که سه روز ایام
بیض و ایام عاشوراست بر سنت عمر است منسوخ باشد ٥ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى
سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ٥ موصول با صله خویش مرفوع بر ابتداست عدة مبتدائیست محذوف الخبر
فعلیه عدة من ایام اخر جمله خبر مبتداست چون مبتدا موصوف بفعل است متضمن معنی شرط شده در خبر او فاء درآمده
و این جمله عطفست بفا بر جمله کتب علیکم الصیام یا معترضه است معطوف یعنی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و معطوف
علیه یعنی کتب علیکم الصیام برای ترخیص و تیسیر معنی اینست پس هر که باشد از شما رنجور یا کاین بر سفر پس
بر وی است روزهاء معدوده از ایام دیگر بعدد روزهائی که لازم آمده و در سفر و مرض فوت شده سوال
فمن کان منکم مریضا او علی سفر کفت مریضا او علی مسافر چرا نکفت نکته چیست و اختیار این عبارت بر چه
مبنی است جواب استعمال علی که برای استعلا آمده دلالت برین کند که سفر امر اختیاری مسافر حاصل شده است
بخلاف مرض که آن اضطراری مریض را در حصول آن اختیاری نیست چه برین افتراق احکام شرع مبنی است
چنانچه فخر الاسلام بزدوی وجه آورده که چون سفر از امور مختاره است یعنی باختیار حاصل کرد اکر مقیمی در
ماه رمضان عمدا افطار کند کفارت لازم شود اکر بعده هم دران روز سفر حادث کرد کفارت ساقط نشود
زیراکه از عوارض مکتسبه است باختیار حاصل می شود مسقط کفارت که حق شرع است نکردد بخلاف مرض
که امر الهی است از قبل صاحب حق حادث شده کفارت را که شرع است مسقط آمده بدانکه بر مذهب
ابو حنیفه هر سفری موجب رخصت است نزدیک امام شافعی سفر معصیت چون قطع طریق سبب رخصت
نبود و مرض در بعض روایت مطلقات سبب بدارند و در بعضی روایت مرضی را که آورده در وی زیان می
کند سبب رخصت بندارند و مرضی که روزه در وی زیان نکند سبب رخصت نبود و نزدیک امام شافعی
مرض را تا در روزه خوف هلاک یا خوف تلف عضوی نباشد رخصت افطار نبود ٥ وَعَلَى الَّذِينَ
يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٥ مسکین و مساکین بصیغه واحد و جمع و فدیة بتنوین و رفع طعام بر بدلیت
از فدیة و بترک تنوین و جر طعام باضافت خوانند و معنی بر حسب آن اختلاف قرآن مختلف دانند و تطوع
بصیغه مضارع بادغام تا برای مذکر غایب مقرر شده شرطی ماضی بمعنی مستقبل آمده سوال بر قراءة جمع فدیة
طعام جماعت مساکین بود و بر قراءة افراد مسکین واحد باشد میان دو قراءة معارضه آید واز روی ظاهر
مخالفت روی نماید جواب از جهة توفیق میان دو قراءة جمع فدیة طعام مساکین نه صیاما مقدر بود که
مقدر بود یا بمقابله جمع که موجب انقسام احاد بر احاد است در هر روزه طعام یک مسکین واجب شود
فدیة مرفوع بر ابتداست جار و مجرور یعنی علی الذین یطیقونه خبر مبتداست جمله فمن تطوع خیرا فهو خیر
له معترضه است برای بیان خبر افزوده ٥ بر قدر طعام یک مسکین در فدیه وان تصوموا مبتداست خیر
لکم خبر مبتداست این جمله عطفست بر جمله وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و جمله وعلی الذین یطیقونه
فدیة طعام مسکین عطفست بر جمله فمن کان منکم مریضا او علی سفر تعلمون متنزل منزله لازم است ای ان کنتم

روی لعلم ان یعلمون شرطیست مستغنی از جزا اکتفی بما مضی چه جمله وان تصوموا خیر لکم مفید فائدهٔ
جزاست و درین آیة دو وجه است بعضی یطیقونه را بر اثبات میدارند و معنی آیة بر حذف لا می آرند کسانیکه قائل
حذف لا می شوند و بر ظاهر اثبات می روند میکویند که در آغاز اسلام میان روزه داشتن و افطار کردن و در قضاء
آن فدیه دادن مخیر بود لیکن افطار بر فدیة در افضلیت و مرتبه مثوبت می افزود برین آیة ایمعنی بیان
برست بعده بآیة فمن شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ کشت معنی اینست و بر کسانیکه طاقت صوم دارند و
می توانند که روزه بدارند واجبست بر ایشان چون افطار کنند فدیه طعام یک مسکین دهند پس هر که بر وجه
تطوع بنوع چیزی بفزاید و بر فدیه بر قدر طعام یک افزونی نماید پس آن مر او را بهتر بود و در ثواب برتر باشد
او روزه بجا آوردن بهتر است مر شما را از افطار کردن اکر شما از خداوند علم و دانش باشید خیریت ثواب آنرا
بدانید شرط مذکور برای تثبیت و تقریر است نه برای تشکیک و تردید چنانچه کویند اکر اصلی و فا خواهیکرد و دل
بر جفا خواهید آورد و بر قول کسانیکه یطیقونه را لا یطیقون میدارند و معنی آیة مبنی بر حذف لا می بدارند و جمله
علی یطیقونه فدیة را متعلقات و معترضه می خوانند برای رخصی دیکر بعد رخصتی چه رخصت اول بعلة سفر
و مرض بود و این رخصت بعدم طاقت بر صوم روی نمود بدین نوع معنی چنین آید و بر کسانیکه روزه داشتن نمی
توانند و خود را در اعجاز روزه دانند فدیه آن معنی طعام یک مسکین بدهند قضاء صوم بمثل غیر معقول عل
فدیه شرطا سلامت عجز تا وقت موت بود و اکر ضعف بقوة عجز بقدرت بدل کرد فدیه تطوع شود و قضاء
روزه بروزه که مثل معقول است واجب بود و ان تصوموا خیر لکم در حق مسافر و مریض باشد و در حق کسیکه
قادر بر روزه نیست ان تصوموا خیر لکم درست نیاید برین وجه این آیة منسوخ نباشد باقی معنی آیة و آنچه تعلق
بدو دارد در بیان آمده ٥ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى
وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ٥ قراءة بهمزه بر وزن مصدر قرآن یعنی مقدرا ایم ما
انزل علی الرسول شده یا بعدم همزه از قرآن بر وزن فعال با مهموز بحذف همزه بر وزن فعلان برحذف لام قرآن
بر حابهره و وجه بمعنی منزل بر رسول خوانند مکر در آیة ان علینا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه و بعضی آیات دیکر
او را بمعنی قراءت دانند شهر رمضان الذی مرفوع بر ابتداست هدی بمعنی هادیا یا بر وجه مبالغت که حالست بر قرآن
و بینات عطفست بر هدی من در من الهدی والفرقان بیانیه است جار و مجرور صفت است مر بینات را
ای آیات بینات کاینة من الایمان الهادیة والفارق بین الحق والباطل و تواند بود هدی و فرقان بمعنی مصدر
بود من الهدی والفرقان یعنی من اجل الهدی والفرقان متعلق بانزل باشد جمله انزل صله الذی است موصول
با صله صفت مبتداست بجمله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه خبر مبتداست فا در خبر مبتدا از جهة آنست که مبتدا موصول
است موصولی که صله او فعل است بر طریق ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم و رابطه لفظ شهر است که
از باب وضع مظهر موضع مضمر است ضمیر فلیصمه مفعول به نیست زیراکه بعد فعل لازم آمده لیکن ظرفیست که
بر سبیل اتساع مفعول به شده چه ذکر بر سبیل اتساع به بودی در هر ظرف مضمر تقدیر فی سابع نمودی و الشهر
را در فمن شهد منکم الشهر بعضی مفعول به داشته شهد را فعل متعدی بمعنی ادراک بداشته صاحب کشاف شهد
را بمعنی کان مقیما حاضرا کفته و در الشهر بظرفیت قائل کشت زیراکه بر معنی ادراک الشهر که مسافران و مریض
درآید خطاب در حق ایشان لازم آید و کسانیکه بر وجه اول روند قائل بتخصیص مسافر شوند و تواند بود موصول
با صله معنی الذی انزل فیه القرآن خبر مبتدا باشد و جمله معترضه برای مدح شهر رمضان دارند و تواند بود که شهر
رمضان خبر مبتدای محذوف باشد ای الایام المعدودات شهر رمضان این جمله مستانفه بود در بیان ایاما معدودات
و تواند بود شهر رمضان بدل باشد از الصیام بحذف مضاف ای کتب علیکم الصیام صیام رمضان برین سه
وجه فا در فمن شهد منکم سببیه بود بر طریق زید کریم فمن لقیه فلیکم منه باشد یا باضمار فعل معطوف بر جمله کتب علیکم

الصيام بود واز الصيام ماه رمضان متعين شود وبر وجه اول يعنى بر تقديرى كه شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن
مبتدا باشد فمن شهد منكم الشهر فليصمه خبر مبتدا بود تواند كه از كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون
اياما معدودات فرضيت ايام بيض مراد باشد وآية فمن كان منكم مريضا او على سفر الى كنتم تعلمون بيان رخصتها
بمان صوم بود شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن كلامى على حدة دارند معترضه براى مدح ماه رمضان وتمديح در
بيان نسخ ايام بيض وافتراض صيام رمضان پندارند من كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر كه بعد از دو دفع شده
بيان رخصت بعذر سفر ومرض در افطار صيام ماه رمضان باشد تكرار بود فرضيت صيام سه روزه از ماهى كه فرضيت
ماه رمضان منسوخ نشود وتواند بود از كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم سى روز بيست ونه روز از ماه
رمضان مراد بود اينجمله مقرر او باشد وجمله فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر براى بيان رخصت
مكرر براى تاكيد بود **معنى اينست** ماه رمضان آنكه فرستاده شده است در قرآن حالتى كه هاديست مر مردمان را وآيات
بينات وحجج واضحات است از آيات هاديات هاديات است ميان حق وباطل فارقات است پس هركه در ماه
رمضان باشد يعنى مقيم بود پس روزه دارد معنى بر وجه ديگر بر حسب آن روى خواهد نمود وبر ارباب دانش
استخراج ان مشكل نخواهد بود **سوال** قرآن بر مقتضيت بر حسب حادثات در بيست وسه سال نازل شده از ابتداء
نبوت تا آخر عمر حضرت رسالت پناه م وسورت سورت وآيت آية فرود آمده تخصيص ماه رمضان بنزول
او بچه وجه بود وتعيين آن ماه در فرود آمدن قرآن بكدام وجه باشد **جواب** شك نيست كه قرآن از لوح محفوظ بآسمان
دنيا در رمضان فرود آمده واز آسمان دنيا بر پيغامبر م بجا بجا سوره سوره وآية آية بر حسب حوادث در مدت
بيست وسه سال نازل شده ليكن بداية نزول بر حضرت رسالت پناه م در ماه رمضان بود وافتتاح آن در شب
قدر روى نمود وتخصيص نزول آن بماه رمضان باعتبار كلى او در آسمان دنيا بود يا باعتبار باشد روايت واخبار
روايت كرده اند كه در همه كتب سماويه در ماه رمضان فرود آمده صحف ابراهيم م در اول شهر وبعضى گويند در شب
ششم توريه در دوازدهم وانجيل در سيزدهم وزبور در هجدهم وقرآن در بيست وچهارم نازل شده ومبادى سبب براى
صوم شهود شهر رمضان ميگويند واضافت دليل سببيت بود شمس الائمة سرخسى بادراك جزوى از شب اول نفس وجوب
تمام ماه ثابت ميگويند فخر الاسلام على بزدوى شبها را در سببيت دخل نمى دهد چه شبها براى صوم نه اند ملايمت
با صوم ندارند چه سبب ملايم بايد غير ملايم براى سببيت نشايد بلكه اول جزء هر روزى براى هر روزه سبب بود
وبادراك جزء اول از روز روزه آن روز واجب شود **سوال** چون هر روزى براى هر روزه سبب بود شهر را كه
سبب گفته اند بچه وجه باشد **جواب** چون از شهر ولياليكه صالح براى صوم نيست از سببيت بيرون آمده شهر كه
سبب عبادتست هم از ايام گشت وسى روز براى سى روزه هر روزى براى هر روزه بسببيت پيوست كه اگر بدين
طريق براى صوم نه اند ملايمت با صوم ندارند چه سبب ملايم بايد غير ملايم براى سببيت نشايد بلكه اول جز
هر روزى براى هر روزه سبب بود وبادراك جزء اول از روز روزه آن روز واجب شود **جواب** ذكر سببيت
بدين طريق بود مجموع شهر سببيت باشد وچون صوم پيش از تمام شدن ماه موجب تقدم حكم بر سبب اند بر تقدير بلحز
واز ان اداء صوم در ماه رمضان پيش از وجوب بود ۝ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ
أُخَرَ ۝ وجه اعراب ومعنى اين بالا گذشته تفسير آن پيش ازين رفته ۝ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ
بِكُمُ الْعُسْرَ ۝ جمله يريد با معطوف خويش تذييل است مر ترخيص مذكور وتيسير وتزينه مسطور **معنى اينست**
خداى تع بشما آسانى ميخواهد ونمى خواهد كه بر شما دشوارى نهد ۝ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا
اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ ولتكملوا بر صيغه مضارع از باب افعال وتفعيل
خوانند معنى بر حسب آن داند اين لامات متعلق فعلى آمده كه از كلام سابق مفهوم شده واز كلام سابق مفهوم شده
اى لتكملوا العدة ولتكبروا الله على ما هداكم ولكى تشكروا فعل ما فعل من تعليل الصيام والحاجة فى عدة من الايام

والترخيص فى الافطار بعذر المريض والسفر وشرع قضائها فى ايام آخر واين لف ونشر است اكمال شمار صيام مبنى
بر تقليل وسعت ان در جزوى از ايام وتكبير وتعظيم خداى تع مترتب است بر بيان احكام صيام وهدى وايجاب
آن بر وجه ادا وقضا وشكر مرتبست در افطار مريض ومسافر بعضى در تقدير عامل فعل ما فعل من الترخيص
گويند ومعنى آن هم در مفهوم ترخيص جويند ترخيص را متضمن تجويز افطار باعذار ولزوم شمار ايام افطار وشرعيت
جبر فوات بقضاء مافات دانند ونشر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله على ما هديكم ولعلكم تشكرون يعنى لكى
تشكروا مرتب بدين سه چيزى كه مضمون ترخيص است پندارند شكر بر تجويز افطار باعتبار اعذار وتكبير وتعظيم خدا
بهدايت بسوى رخصت قضا وتكميل عدد ايام قران وشمار ايام ما فات واين لف ونشر غير مرتبست ودر تطبيق
لف با نشر تعبانست **معنى اينست** ميخواهد خداى تع در شما آسانى ونميخواهد در شما كار دشوار تا شما شمار صيام
را اكمال كنيد وتمام كردانيد وتا خدا را بر انچه شما را رهنمونى كرده است ببزرگى ياد آييد وتا نعمت حق خداى تو را
شكر گوييد ودر سپاس او پوييد كارهاء مذكور براى اين چيزهاء مذكور كرده وافعال مسطور براى اين چيزهاء
امور آورده ۝ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۝ يا وبغير يا
خوانند معنى هر دو قرات يكى دانند روايت كرده اند اعرابى پيش پيغامبر م آمد سوال اقرب فنناجيه ام بعيد
فننادى پس بسبب اين آية وارد گشت واين نظم بورود پيوست وآية احل لكم ليلة الصيام الرفث در حادثه صوم
در شان عمر ابن الخطاب وبعضى صحابه بورود آمد چنانكه پيشتر بيان آن خواهد آمد بر ينوجه اينجمله در بيان
احكام صيام متضمن بيان فضل واكرام خداى م باشد يعنى اين آية احل لكم ليلة الصيام الرفث را در شان عمر
وارد گويند اينجمله را مقدمه احل لكم ليلة الصيام الرفث دارند متضمن اذن خواهش در حادثه كه بران مبتلا
شده بودند پندارند اذا شرطيه است فانى قريب تعليل است بر جزاء محذوف اى واذا سألك عبادى عنى اى
دعوتهم اياى او قل لهم فليستجيبوا لى وليؤمنوا بى لانى قريب مجيب اجيب دعوة الداع اذا دعانى وچون جمله قل لهم مقدر
مقدر است ملوح تاكيد سابق نمود **سوال** فليستجيبوا لى وليؤمنوا بى تا آخر مقول اولست كلام پيغامبر م بود
امر بدعوت پيغامبر م باشد ومطلوب دعوت خلقست ومقصود امر بدعا از حق جل وعلا **جواب** صيغه
متكلم در وقت امر صادر از آمر بود نسبت فعل سوى امر باشد مامور در وقت امتثال ادعوا الله فانى قريب
خواهد آورد وهمه افعال كه در كلام امر بصيغه متكلم بود بصيغه كه ملائم كلام مامور است ذكر خواهد كرد چنانكه
پادشاه صاحب را بلغ فلانا انى امره بان يفعل كذا تبليغ فرمايد صاحب او را در وقت تبليغ با امر الامير ان
يفعل كذا گويند وجمله اجيب دعوة الداع اذا دعان بيان جمله انى قريب بود يا چيزى ديگر مر آنرا باشد
معنى اينست چون ترا بندگان من از من پرسند بگو ايشان را اجيب دعوات داعى كه مرا خوانند اجابت كنم وخواهش
او برروى او نرنم **سوال** قرب او بعباد كه مكانى اند موجب آن باشد كه او را مكانى بود وحق تع از مكان منزه
است اتصاف او بقرب بچه معنى باشد **جواب** اثبات قرب در صفات خداى تع متشابه است او را قريب
بخوانم ومعنى كه مراد حق است دانيم بعضى قرب را بعلم بودن باحوال واجابت دعوت داعى سوال تاويل كنند
قريب حق را بنده عبارت از علم بحال او بود واجابت سوال او را بنده چه هر كه نزديك كسى باشد عالم بحال او
بود اجابت سوال كند **سوال** اجابت دعوت داعى جز در هنگام تحقيق دعوت نبود ذكر اذا دعانى را چه
فائده كند **جواب** در جمله اجيب دعوة الداع كه دال بر تحقيق اجابت است دعاست پيش از ذكر اذا دعان
از جهة الطلاق ومهر تا چيز ولطامت اذا دعان مقبل اجابت در هنگام دعا بر سبيل تعجيل است ذكر اذا
دعان براى دفع وهم مذكور واحتمال مسطور بر وجه تعجيل است **سوال** در اجابت بعضى دعاها تاخير
روى مى نمايد تا در حق همه تعجيل اجابت بود وتاخير در حق تعجيل اجابت بعضى دعاها تاخير روى مى نمايد
جواب قضيه مذكور قضيه كليه نيست تا در حق بعضى اشكال روى نمايد وبر تقدير تسليم كه قضيه مذكور كليه

بود محمول بر بیان قدرت باشد بر تعجیل اجابت کل ثابت است و امکان سرعت در تحصیل آن از ثواب است سوال
دعوة الداع اسم جنس است و آن یا بر یکی واقع شود یا کل و جنس مراد باشد تعین یکی قایم مقام نیست و اجابت
کل و ایجاب خلاف واقع بود که هرچه میجویند کجا یابند و هرچه می‌جویند کجا میرسند جواب تعین خلاف فرد یا جمله
افراد و امتناع تعین افراد مستحلله در اسم جنس برای ارادت بود ایام بر حکم اطلاق جنس وقوع او بر افراد مستحلله
بغیر تعین چون اشتریت بالعبد والطعم بسیار ممتنع بنا شد اجیب دعوة الداع بر بعض دعوات واقع شود قضیه
محتمله در حکم جزئیه بود و اگر از دعوة الداع سموات کل الداعی را محمول بر بیان قدرت اجابت کل دعوات
گویند حصول اجابت کل دعوات بالفعل لازم نباید اشکال تخلف اجابت بعضی دعوات روی نماید جواب
دیگر آنکه بعضی اجابت مذکور یعنی کمش لبید عبدی دارند و آب را محقق در هم دعوات پندارند جواب آنکه را در
آیات بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء متعلق بمشیت کرده و در اجابت شرط انشاء بتصریح آورده
نیز اجابت دعوت فضل بود و ایتاء فضل بود متعلق بمشیت باشد چنانچه گفت ان الفضل بید الله من یشاء
جواب دیگر داعی یکبان جزئیت مدعو میکند از روی تحقیق آنچه جزئیت داعی داند از تحقیق اجابت بود پس
هر دعائی که با حصول عین مدعو به یا بحصول آنچه جزئیت دعاکننده در آنست با استجابت باشد جواب دیگر آنکه
هرچند ذکر اجابت مطلق است لیکن در روی واقع شرایط محقق است چون اکل حلال و صدق مقال و عدم سوال
محال و حضوری خاص و صدق اخلاص چون استجابت معلق برین شرائط بود سوال التخلف در استجابت وارد نشود
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ فا سببیه است و لیومنوا متعلق بفلیستجیبوا لی لعلهم یرشدون
بر معنی لکی یرشدوا متعلق است بفلیستجیبوا لی و لیومنوا بی چون آیة مذکوره در شان مومنان وارد باشد و لیومنوا
بی لعلهم یرشدون امر بثبات ایمان و تعیین ثبات رشاد بود و اگر ورود آیة در حق کافران دارند امر ایمان و تعیین
رشاد بر حقیقت پندارند بر وجه اول اضافت عبادی برای تکریم بود و بر وجه ثانی اضافت عبادی برای تکریم بود
و بر وجه ثانی اضافة مذکوره اضافت تزیین باشد معنی اینست پس اگر اول لمر و نواهی مرا استجابت کنند و طاعت
کنند و ایمان آرند رشید شوند و راه راست یابند یا گویند کو منان بر ایمان ثابت مانید یا گویند کو منان رشاد دیر
مستقیم و مستدیم باشند أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ روایت کرده اند
در آغاز اسلام وقت افطار از نماز شام تا گزاردن نماز خفتن یا خواب کردن بود بعد از نماز خفتن یا بعد خواب
کردن لزوم امساک از جماع و اکل و شرب روی نمود تبعی عمر بعد از گزاردن نماز خفتن بجماع مبتلا شده غسل کرد
و به پشیمانی و ندامت پیوست گریه کنان پیش پیغامبر آمد و در مجلس معلا عذرخواهان در آمد پیغامبر
از عمر پرسید که این کار بر تو عجیب نمود و این معامله سزاوار حال تو نبود ناگاه چندی از صحابه هم بدین بلا مبتلا
شده پیش پیغامبر آمدند و معتذرین عمر شدند در حق ایشان این آیة نازل شد و این نظم بورود پیوست و این
جمله مستانفه است چنانچه که چون تیسیر افطار در مرض و سفر وارد گشت و عسرت حرمت اکل و شرب و جماع
و بعد گزاردن نماز خفتن تا خواب کردن بارتفاع پیوست با آنکه از صحابه بزرگ چون بعضی صحابه هتک این حرمت
افتاد و این نوع واقعه صعب زاد چنانچه که رفع این عسرت جستند و رفعت عسرة الصیام فی المرض
والسفر فما بال عسرة هذا الحرمة التی ارسلنا بها گفتند جمله احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم وارد
گشت و بر سبیل استیناف بورود پیوست حلال کرده اینده شده بر شما ای مومنان در شب صیام رسیده معنی اینست
سوی زنان و این کنایت از جماع کردن و خود را در مباشرت آوردن است هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ
لِبَاسٌ لَهُنَّ این جمله معلله است مر احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم ای هن کلباس لکم و انتم
کلباس لهن عند المعانقة معنی اینست زنان لباسند مر شما را و شما لباسید زنان را یعنی شما و زنان یکدیگر را
کنار میگیرید و یکدیگر را لباس می باشید بلکه لباس را بیرون می اندازید و خود را بیکدیگر لباس می سازید

اینچنین حالة باعث بدین کار ست در اینچنین حال احتراز جماع دشوار است ع در چنین حالت طریق پارسایی مشکلست
و خلق الانسان ضعیفا ای ضعیفا عن تحمل شهوة الجماع حق تعالی در ضعف بندگان نظر کرده این کار را از تحریم با حلال
آورد عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ این جمله معترضه است برای بیان احلال
بر سبب توجه افضال درین جمله تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی است مفید تقوی معنی اینست دانسته است خدا
بدرستی که شما با نفسهاء خویش خیانت میکنید و نفسهاء خویش را در شب صیام البته در بزه کاری می افکنید
فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ بر مضمون فصیحه عطفست بر جمله محذوف بفاکه عطف
است بر مضمون علم الله انکم کنتم تختانون فلستم عن ذلک فتاب علیکم وعفا عنکم معنی اینست خیانت
از شما ثابت گشت و بعلم خداء جل و علا پیوست پس شما از خیانت مذکوره توبه کردید و از جماع کردن بعد
خواب کردن یا گزاردن نماز خفتن پشیمان شدید پس خدا توبه شما پذیرفت و جریمه شما در عفو آورد
و در آینده حرمت برگرفت یا حلال این کار را افضال کرد فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ
اللَّهُ لَكُمْ فا سببیة است متصل با حل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم چه احلال سبب است
برای وقوع و ابتغوا عطفست بر باشروهن معنی اینست پس اکنون مباشرت کنید و آنچه نوشته است
خدا مر شما از و بجویید وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
مِنَ الْفَجْرِ حتی یتبین متعلق است بهر سه فعل بر وجه تنازع من الفجر بیانست مر خیط ابیض را و این کلام از
باب تشبیه فجر بخیط و استعارت بود چه ذکر طرفی تشبیه مانع از استعارت باشد جمله وکلوا واشربوا تا آخر
عطفست بر باشروهن معنی اینست و بخورید و بیاشامید تا آنکه پیدا شود مر شما را و ظاهر گردد در چشم شما
از ریسمان سیاه ریسمان سپید یعنی سپیدی صبح صادق از سیاهی شب جدا شود و یکی از دیگری ازحاشیه ابهر نمودار
گردد و صبح صادق سپیدیست در کرانه آسمان معترضه نماید و فیض پیش آید بخلاف صبح کاذب که از سپیدیست
بر طریق بطول بر آید و باز محو گردد و تاریکی در آید ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ با او امر سابقه باشروهن
وکلوا واشربوا الی ظهور الصبح ثم ادوا الصیام علی الکمال والتمام معنی اینست تا ظهور صبح صادق مباشرت کنید
و بخورید و بیاشامید بعد از آن روزه را بر سبیل کمال و تمام ادا کنید و بدانکه ازین آیة چند مسئله ثابت می شود و چند
حکم بوضوح می پیوندد یکی آنکه چون جماع تا آخر جزو شب جائز باشد چاره نبود که اول جزو از روز با جنابت بود پس
جنابت منافی روزه نبود دوم آنکه صائم را مضمضه و استنشاق منافی صوم نمی پندارند زیرا که چون در اول جزو از
روز با جنابت باشد لا محاله غسل در روز واقع شود و غسل بی مضمضه و استنشاق نبود سیم آنکه با فتن مزه چیزی
در دهن منافی صوم ندادند چه مضمضه یا فتن مزه آبست منافی چیزی از صوم نمی پندارند چهارم آنکه چون اداء روز
واجب در روز است کقوله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل و نیت مقارن ادا باید پس لازم که نیت در روز جائز
مذهب ابوحنیفه است شاید و امام شافعی چون نیت روزه در شب میگوید و اثبات مذهب خویش بدین نوع
میجوید که شکل نیت روزه عبادتست از اول جزو روز بود مقارنت با اول جزو روز ممکن نباشد مگر آنکه نیت در شب
آرند و آنرا تا روز بر حکم شرع باقی پندارند بدین طریق اقتران نیت با اول جزو روز حکمی بود و اول جزو عبادت
با نیت مقرون شود و اگر نیت در شب نباشد اول جزو خالی از نیت حقیقی شود و حکمی فاسد افتد و بنا بر فاسد
فاسد گردد علماء مذهب ما جواب میگویند که مقارنت نیت حکمی اعتبار باید کرد و از اقتران حقیقی سوی
اقتران حکمی باید آورد و این بدو طریق بود و بدو وجه حاصل شود یکی آنکه نیت در شب آرند بر وجه
اقامت اکثر مقام کل گویند بهر دو طریق با اول جزو اقتران نیت حکمی بود و هیچ چیزی خالی از نیت نباشد
وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ این جمله معترضه است چه اگر عطف بر
فالآن باشروهن بود چون سبب علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم باشد و این نیت قائل شدن معنی

حقیقی باول جزو از روز ممکن
نیت بضرورة مقارنت م

بعطف م

است وهم برین وجه ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل را معترضه برای تحریم اکل مال بباطل گویند وعطف
او بر کلام سابق بجویند معنی اینست و زنان را مباشرت مکنید درین حال که شما معتکف در مساجد باشید وانزال
بتقبیل ولمس حکم جماع دارد شرع باعتبار قضاء شهوت این بجو می پندارند بعضی صحابه در مسجد می آمدند برای
ایشان این آیة نازل گشت وعمل ایشان بمنع پیوست سوال در کشاف آورده که درین آیة دلیل است که اعتکاف
در غیر مسجد روا نبود درین آیة برای حکم مذکور وجه استدلال چه باشد جواب ذکر فی المساجد بقید نهی از
مباشرت در حالة اعتکاف آمده و بر ممنوع بودن مباشرت بر جنس اعتکاف اجماع منعقد شده واز اجماع کل
اعتکاف ینهی فیه عن المباشرة لازم آید وازنص مقدمه کل ما ینهی من الاعتکاف یکون فی المساجد بالنص مفهوم شود
ازین دو مقدمه قیاسی مؤلف کرد چنانچه مدعی بود کل اعتکاف ینهی فیه عن المباشرة بالاجماع وکل ما ینهی فیه عن المباشرة
من الاعتکاف یکون فی المساجد بالنص وکل اعتکاف یکون فی المساجد پس بعکس نقیض مطلوب ما لا یکون فی المساجد
لا یکون اعتکاف لازم آید وصحت مدعی مذکور روی نماید نقل ان تمسک را باعتبار ملازمت اثبات یلازم دانند
ثبوت حکم باشارت نص خوانند ۝ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا ۝ تلک اشارت بر امور مذکوره فا سببیه
برای ترتیب مسبب بر سبب وجمله تلک حدود الله تذییل است معنی اینست بیانهای حد حرمت حدودی است
که تعیین کرده خداست وتجاوز کردن ازان ناروا است چون حدود تعیین شده پس بکرانه حرام مشغول شوید نباید
در ورود راید وبکرانه حلال حرویند نباید ازان بیرون آیند و در حرام افتید چنانچه در حدیث پیغامبرم آمده و دع شر الحلال
حمایة من ان یقع فی الحرام وان جمع است مر تقاسم حلال وحرام را که بالا گذشته و ذکر آن پیش ازین رفته ۝ كَذَٰلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝ کذلک صفة مصدر محذوف مر یبین الله را ای بیانا مثل ذلک البیین یبین
الله آیات للناس وانجمله تذییلی دیگر است لعلهم یتقون یعنی لکی یتقوا متعلق است بیبین الله بر وجه تعلیل است چه بیان
میکند که نفع بیان مذکور راجع سوی شما است که سبب پرهیزکاری وتقوی که خدا عز وجل از نفع کرفتن منزه است فائده
کرفتن را برو نسبت نباشد معنی اینست یانی بچو بیان مذکور در وضوح وظهور بیان می کند خدا عز برای منفعت شما
تقوی ورزید واز تجاوز حدود خدا پرهیزید ۝ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا
بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ جمله ولا تاکلوا معترضه
است برای بیان تحریم اکل مال بباطل ای ولا تاکلوا اموال اخوانکم واموال اهل دینکم بینکم بالباطل یعنی اموال المسلمین
وجمله وتدلوا عطف است بر تاکلوا یعنی ولا تدلوا بها الی الحکام لام لتاکلوا لام کی است متعلق است بلا تدلوا فریقا مفعول
لتاکلوا است اموال الناس صفت است مر فریقا را بالاثم متعلق است بتاکلوا جمله وانتم تعلمون حال است معنی اینست
ودر شبهاء ماه رمضان بخورید وبیاشامید واموال مسلمانان را میان خویش بباطل میارید ومخورید یعنی بوجهی که از جهة دین
جائز نیست واز جهة شرع در شان او منع است چون گرفتن مال بغصب یا برشوت یا بخیانت چون خیانت در مال یتیم یا
وصیت یا در تولیت وسائر اموال امانت ویا اکساب خبیث بچو کسب زانیه ونائحه ومغانیه واموال مسلمانان را بسوی حاکمان
میندازید تا مال مردمان را بی حجت ازان خود سازند یا بخورند بوجهی که موجب بزه کاریست وعملی که مستوجب بزه کاری
است چنانچه متخاصمین حکام با شهود را رشوت دهند ودل بر اثبات باطل یا بر ابطال حق نهند مدعی دعوی
باطل کند وبینه کاذبه بگذرانند ومدعی علیه بانکار باطل پیش آید وبر سوگند دروغ دلیری نماید وحال اینست که شما
می دانید که باطل است وبر کذب وسخن نابوده قائلید اگرچه بصورت حق تصویر میکنید واز دعوی حجت ودفع بر صورت
شهوت دم می زنید شما بیع میدانید که چه میکنید وخود را در کدام ورطه می افکنید وتواند بود که معنی چنین گویند درین
حال که عقوبت خوردن مال مردمان بباطل وعذابی که در حق این طائفه حاصل است میدانند وآیات واحادیث که
درین باب وارد است میخوانند وگناه کردن با دانستن شنیع قبیح بود از گناه کردنی که بنا دانستن باشد در تفسیر
آمده است مردی دعوی زمینی کرد مدعا علیه انکار آورد مدعی گفت گواه ندارم تا پیش پیغامبرم حاضر آرم پیغامبرم گفت

شکر را سوگند آید مدعی گفت این شخص مال من برده بر سوگند دروغ هم دلیری می نماید پیغامبرم گفت جز این ترا نمی رسد وروی
عنایت متوجه نمی شود پیغامبرم سوگند داد سوگند خورد درین قضیه وجه شرع بحکم پیوست ودر شان او این آیة این آیة
نازل گشت روایت کرده اند که مدعی علیه توبه کرد و زمین مذکور بمدعی سپرد وحاصل زمین که برداشته بود دل بر تاوان آن
نهاد زمین دیگر داشت بدل آن داد ۝ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ ۝ این جمله معترضه دیگر است برای حکایت سوال ها
وتنبیه بر غیر مبهم بودن آن روایت کرده اند از پیغامبرم که بعضی صحابه سوال کردند وسوالی که مبهم بود در خواهش آوردند
وگفتند از چیست که ماه نو در اول بار که پیدا شود بچو ریسمان ظاهر کردد افزونی کیرد تا آنکه کمال بپذیرد بعد ازان اندک کمی نماید
واز کمال بنقصان آید تا که بهمان که اول پیدا شده بود چنان کردد در شان ایشان این آیة فرود آمد ودر باب ایشان این نظم وارد
شد معنی اینست مطلی می پرسند ترا یا محمدم از ماه نو که سبب افزودن وکاهیدن او چیست و هر ماه تفاوت کمیت
وکیفیت او بر چه مبنی است ۝ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ۝ جمله هی مواقیت للناس مقول قل است وقل جمله مستانفه
است در جواب ماذا اقول است وقل جمله مستانفه است در جواب حین یسئلونی فقیل قل هی مواقیت للناس والحج عطف
است بر للناس معنی اینست بگوای محمدم ماه ها نو از توابع مخلوقات است مر مردمان را علامات او قات که بران تدبیر معاملهای
وملولی دینها ومدت عمرها وعدت زنان ومدت حمل وایضاع ایشان ماه رمضان که ماه صیام است وماه عید که از شعائر
اسلام است وحولان حول که شرط وجوب زکوة اوست ومانند آن بیابید واقامت وظائف دینا ودین موقته بشهور وسنین
بجا آورید ومحافظت کردن توانید وعلامت وقت حج وزیارت بیت الحرام که از معظمات ارکان اسلام است وماه شوال
وذو القعده وده روز از ذی الحجة از عشره اول یعنی از عید فطر تا عید اضحی بود ودر وی اعمال حج از سنن وواجبات
وفرائض مودی بود وبدانکه سائلان از افزودن وکاستن ماه سوال کرده بودند جواب بنیات ذکر فائده شود واین را
در اصطلاح علم معانی اسلوب الحکیم گویند بدین اسلوب تنبیه سائل بدانچه اولی والیق بسوال است جویند چه از ماه واین زیادتی و
نقصانی ماه بقدرت قادر مختار متعلق وبفطرت خالق کردگار متحقق است پوشش از سببی که اصحاب علم هیئت بدانند و
متعلق قرب آفتاب انگارند چه حکمت باشد واشتغال در علمی که در دین محتاج الیه نیست چه فائده دارد ۝ وَلَيْسَ الْبِرُّ
بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا ۝ البیوت بضمتین در جمع بیت بر طریق عیب وعیوب وبکسر با از جهة استثقال
ضمتین واتباع با که اخت کسره است خوانند ومعنی هر دو قراءة آخرین خروج از کثرت سوی ضم می آید وان بر خلاف سه اعراب
می نماید مگر آنکه کسرت عارضی را اعتبار نکند اصل را معتبر دانند روایت کرده اند بعضی انصار چون محرم می شدند در احرام
در نمی آمدند و در درامدن باغ وسرا وخرگاه وخیمه وراه در نمی گذاشتند واز پس پشت خانه ودیوار باغ دریچه می ساختند
وبا نردبانی می پر داختند ویا از پس پشت خیمه منحنی می شدند واز زیر خیمه سر در می آوردند در شان ایشان این آیة
نازل گشت وبی فائده بودن این عمل ونفی مبرت دران بیان پیوست این جمله عطف است بر مفهوم هی مواقیت للناس
که ایشان سوال از سبب نقصان وکمال هلال کرده بودند ودر تحقیق آن کوشش می نمودند قل هی مواقیت للناس برانچه که
بیان غرض است نازل گشت وسبب انتقاص وتزاید ماه که ایشان ازان پرسیده بودند بدو بیان نپیوست بلکه سائل بغیر آنچه
مطلوب او بود در جواب برخلاف مقتضا ظاهر کشاف روی نمود وآن تنبیه است بدین که سوال مذکوره مبهم نمی شود
سوال از غرض کمال وانتقاص ماه بود پس چنانچه که گفت لیس المهم ان تسئلوا ما لا ینفعکم من السوال عن سبب نقصان
الاهلة وکمالها واختفائها وظهورها ولیس البر ان تفعلوا ما لا ینفعکم بان تأتوا البیوت من ظهورها معنی اینست
نیست مهم که بپرسید آنچه شما را سود ندارد از سبب خفاء هلال وظهور نیست نیکو کاری بلکه آنچه شما را سودی ندارد
از آمدن خانها وظهور در تفسیر آورده که سوال کردن ایشان از اهله ودر آمدن ایشان از پشت خانها درین وقت بود درین
قدیرا این جمله با معطوف علیه جامع ظاهریت نمود ۝ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ۝ مضاف از خبر محذوفست ای لکن
البر بر من اتقی عطف است بر جمله سابق معنی اینست لیکن نیکو کاری کار متقیانست وکار کار پرهیزکار دانست کسانیکه از خداء
بترسند از گناه بپرهیزند وتواند بود که مضاف از اسم لکن محذوف بود ای لکن اهل البر من اتقی معنی چنین آید که اهل بر

متقیانند و نیکوکاران پرهیزکارانند وجه اولی مطابق آیه بالاست معنی موافق آیه لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها
وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ جمله وأتوا البیوت عطفست بر جمله سابقه سؤال جمله وأتوا
البیوت انشائیه است و جمله سابقه خبریه با کمال انقطاع تجویز وصل چراست و عطف جمله انشائیه اعنی بر جمله خبریه بچه وجه روا است
جواب جمله خبریه سابق مقول قل آمده و مقول قل تا وبل هذا القول در حکم مفرد شده بدین وجه عطف مفرد بر مفرد باشد
عطف انشا بر خبر نبود و تواند بود که معطوف علیه انشائیه محذوفه بود کلام بتقدیر فلا تأتوا البیوت من ظهورها وأتوا البیوت
من ابوابها باشد و درین امر تخلص است از تنبیه مذکور سوی ذکر بعضی اوامر و نواهی مسطور جمله واتقوا الله عطفست بر من اتقی
وأتوا البیوت من ابوابها و این تعمیم بعد تخصیص بود که تقوی مشتمل بر همه امرها و نهیها باشد جمله واتقوا الله عطفست بر وأتوا
البیوت لعلکم تفلحون یعنی لکی تفلحون متعلق است باتقوا الله معنی اینست و در خانها از راه ابواب بیایید آمده از پس
پشت خانها اختیار مکنید و از خدای تعالی بترسید و از عملی فائده به پرهیزید تا رستگار شوید ۝ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ
يُقَاتِلُونَكُمْ ۝ عطفست بر مضمون ولکن البر من آمن بالله تا آخر ای افعلوا اهل الامور وقاتلوا فی سبیل الله
زیرا که کلام در مقام بیان انواع میراث و اصناف طاعت و ایراد اوامر و نواهی بود جهاد نیز نوعی از میراث و قسمی از
طاعت و حکمی از احکام شریعت است ذکر او درین مقام ملایم بود و عطف او بر جمله وأتوا البیوت من ابوابها واتقوا
الله قریباست سایغ بود که برای رد کردار ناپسندیده و عمل ناکرده بعضی بوده و این جمله برای ذکر من وجهی از میراث روی
بود بر مثل لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و لا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد نبود که بوجه اعتراض مذکور شده و این جمله
و امر و نهی که بعد او است از مقاصدست چه از جمله میراث است که سوی ذکر آن تخلص آمده لا جرم متصل بجمله ولکن البر من
آمن بالله تا آخر دارند معطوف بر فعلوا هذا الامور که مضمون تحریض مذکور است پنداریم معنی اینست و کار زار کنید
در راه رضای خدای تعالی یعنی در اعلای کلمه دین و اظهار ملت سید المرسلین با کسانی که با شما کارزار میکنند و قدم در محاربه شما می
نهند این اول آیتی است که بر پیغامبر در باب قتال نازل شده و در طلب جهاد با کفار فرود آمده بعد نزول این آیه پیغامبر
با کسانی که بدایت بقتال میکردند جهاد کرده و بامر خدای عز و جل خود را و یاران را در جهاد و قتال آورده بغیر بدایت کفار
قتال نمی کردند و دلیرین کار بروجه دفع می آوردند بعده آیت قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله نازل گشت باطلاق این آیه
تقیید این سابق بآن منسوخ است و تواند که مراد الذین یقاتلونکم کسانی باشند که از شان ایشان مقاتله است یعنی مردانی که
قوت قتال دارند بدین وجه الذین یقاتلونکم احتراز از نسوان و صبیان و مجانین و گوشه نشینان و عمیان و پیران بی قوت
ناتوان و از هر که قوت محاربه و طاقت مقاتله نیست ازین حکم خارج باشند و توان بود که همه کفار باعتبار قصد و رضا و اختیار
مقاتل باشند و در تحت مضمون الذین یقاتلونکم اهل ذمی که حتی یعطوا الجزیة و نسوان و صبیان و سایر اصناف غیر محاربان
بقیاس بر اهل ذمه مخصوص شوند در تفسیر آمده چون پیغامبر به نیت عمره از مدینه بیرون آمد و یاران خویش را بیرون
آورد تا که در منزل حدیبیه توقف کرده بعده باقتضاء مصلحت دل بر صلح آورد و برین قرار گرفت که میان پیغامبر و میان ایشان
تا ده سال جنگ نباشد و محاربه و قتال نبود و سال دوم پیغامبر بیامد و در مکه در آمد تا سه روز عمره و آنچه خواست بجا آورد
بعد از صلح مذکور از حدیبیه بازگشت و جانب مدینه رفت سال دوم باز بوعده ایشان باز سوی مکه توجه کرد بقصد طواف
خانه کعبه سعی میان صفا و مروه در دل آورد یاران بترسیدند تا نباید که بدین صلح کفار مکه وفا نکنند و بقتال پیش آیند و در
حرم محترم قتال روی نماید و آنچه در سال گذشته پیش آمده بود پیش آید این آیه نازل گشت در شریعت مقاتله بر وجه
مدافعه اگرچه در حرم باشد باذن پیوست این قصه اشارت بر وجه اول میکند که در حرم بدایت بقتال مشروع نبود ۝
وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۝ جمله ولا تعتدوا عطفست بر قاتلوا و جمله ان الله لا یحب المعتدین
تذییل است یا تعلیل است تاکید از جهت آنست که اعتدال معتدیان و حصول تعدی از ظالمان علامت آنست که ایشان
مضمون این جمله را منکر اند بظهور علامت انکار تنزیل منکر کرد و این جمله را موکد آورد معنی اینست از حد مگذرید و در قتال
از قاعده مشروع تجاوز مکنید و بر وجه نامشروع در مقاتله مبتدی مشوید و غیر محاربان را و زنان و صبیان و امثال ایشان را مکشید

دکنکان را دست و پا مبرید و اعضاء ایشان چون گوش و بینی و غیر آن فرو میارید بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد کسانی
را که از حد تجاوز کنند و خود را در ورطه تعدی و ظلم افکنند ۝ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ
أَخْرَجُوكُمْ ۝ واقتلوهم با معطوف خویش عطفست بر انشاءات سابقه معنی اینست و کافران را بکشید هر جا که بیابید
و بگیرید و برگشتن ایشان قادر شوید و ایشان را از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی از مکه درین آیه وعده فتح مکه شده و بشارت
حصول آن آمده پیغامبر بعد از فتح عمل بدین آیه کرد و کسانیکه از مشرکان مکه ایمان نیاوردند و تصدیق نکردند ایشان را بیرون
آورده ۝ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ۝ این جمله معترضه است برای بیان شدت امر فتنه و فظاعت شان او
معنی اینست بیرون کردن از وطن که موجب متاعب محض و مستوجب شدائد و مشاق مشتمل بر خطر خطیر فراق
و سبب بعد اوطان و مقتضی فرقت اخوان و ابتلاء حر و برد و بلا و تحمل گرم و سرد چه سفر قطعه از سقر است علی الخصوص
سفر اخراج که بی سابقه استعداد سفر است سخت تر از کشتن باشد و بالاتر از مردن بود معنی اینست الم الموت ساعة
یبنی و عذاب الفراق للحی باق بعضی فتنه عبارت از عذاب آخرت دانند و بعضی بلا و محنت دنیا که بود و ملازم
شود بلا زنده گفتنه لعن چیزی که بسبب او مرگ او خواهند و اصلا مرگ نیابند هم دانند که سخت تر از مرگ باشد و صعب
تر از موت بود شکی نیست که فتنه اخراج این باب سخت خواندن او از قتل صوابست ۝ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ ۝ عطفست بر واقتلوهم معنی اینست و با ایشان نزدیک مسجد حرام
یعنی در حرم قتال مکنید و خود را ببدایه کردن در قتال حرم در حرام میفکنید ۝ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ
درین آیه در هر سه موضع بجای مفاعله ثلاثی خواند معنی بر حسب اختلاف قرات مختلف دادند ان شرطیه که جزاء
او امر است عطفست بر نهی سابق معنی اینست پس اگر قتال کنند ایشان در حرم با شما جهاد بجا توانید و از جهت حرمت
حرم از دفع کردن ایشان و شمشیر زدن باز نمایید ۝ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۝ جزاء الکافرین مرفوع
المحل بر ابتداست کذلک خبر مبتداست این جمله تذییل است معنی اینست مثل جزاء مذکور و سزاء مسطور جزاء ناگرویدگان
باشد و سزاء کفر ورزیدگان ۝ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ شرطیه محذوف الجزاء و جمله فان الله
غفور رحیم تذییل است ای فان انتهوا یجوز لان الله غفور رحیم تذییل است و تاکید از جهت آنست که جمله شرطیه یعنی فان
انتهوا ملوح بمضمون جمله باعتبار معنی کنی عنه بود و تقدیم تاکید جمله سابق نمود معنی اینست پس اگر کافران از کفر و قتال
با مسلمانان بایمان آوردن و مسلمان گشتن باز مانند و خود را از عذاب الهی برهانند زیرا که بدرستی که خدای
آمرزنده است خطایا توبه کنندگان را بخشاینده است عطایا بخشد و بدانکه این وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم موجب
تقیید قتال در حد حرم بوقوع بدایت کافران بود و باطلاق واقتلوهم حیث ثقفتموهم نسخ قتل مذکور نسخ نمود و با آیه
لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم قتل مذکور را متعلق بقتال در حرم داشت و در غیر
حرم بر اطلاق گذشت ۝ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ ۝ عطفست بر انشاء
ات سابقه و حتی برای غایت است بمعنی الی و یکون الدین لله عطفست بر لا تکون معنی اینست و قتال کنید با کافران تا این که
فتنه معلوم شود و دین سلیم از اشراک کرده و مخصوص بخدا باشد یا بمعنی کی است بدین تقدیر معنی چنین آید و قتال کنید
تا فتنه شرک نباشد و دین همه مر خدا را بود چه کافران و مشرکان شیطان بتان را دخل می دادند و بجای خویش انباز و شریک
نام نهادند چون بسبب قتال کافران و مشرکان کشته کردند یا مسلمان شوند لا جرم شیطان و بتان از اشراک بیرون
آیند و بعد فان انتهوا شرطی است محذوف الجزا ای فان انتهوا فلا تقاتلوهم معنی اینست اگر از عدوان و شرک و کفر و قتال
مسلمانان با مانند و غیر خدا را که بخوانند با ایشان قتال مکنید و از جهاد ایشان باز مانید ۝ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ
إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۝ فا برای تعلیل است و از عدوان مضاف محذوفست ای فلا جزاء عدوان این جمله معترضه است
معنی اینست برای نا امیدی کافران چنانچه بالا گذشت و بیان نتیجه رغبت چیست و حرمان ایشان چنانچه رفت
کسانیکه از عدوان باز مانند و خود را در شمار اهل ایمان رسانند بسوی رضوان بشتابند و از عقوبت طغیان خلاص

باید زیراکه جزاء عدوان وعقوبت وتعدی ظالمان ایجا بود واستحقاق ان جزا ایشان را باشد وکسانیکه از تعدی ظلم باز مانند
ایشان را ظالم نخوانند وهرکه ظالم نبود مستحق جزاء ظالمان نشود ۵ اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ ۵ الشهر الحرام مبتدا
بالشهر الحرام متعلق خبر مبتدا است ومعنی بر حذف دو مضاف از مبتدا وخبر است ای هتک حرمت الشهر الحرام بهتک
حرمة الشهر الحرام وجملهٔ الشهر الحرام مستانفه است چنانکه تناول قاتلوهم حتی لا تکون فتنة باطلاق خویش قتال را
در شهر حرام وغیر آن مورد سوال کیف نقاتل فی الشهر الحرام شد فقیل الشهر الحرام بالشهر الحرام معنی اینست هتک
حرمت شهر حرام بمقابلهٔ هتک حرمت شهر حرام خواهد بود وبروجه مکافات روی خواهد نمود روایت کرده اند که
پیغامبر در سال ششم از هجرت برای عمره از مدینه جانب مکه روان گشت کوچ بکوچ ومنزل بمنزل بسرعت وشتابی
در مکه می رفت تا آنکه در منزل حدیبیه نزول فرمود وآن در ماه ذی القعده که از شهر حرام است بود کفار از در آمدن
مانع شدند آهنگ قتال کردند یکماه در حدیبیه توقف کردند بعد از آن اقتضاء مصلحت بر صلح آورد چنانچه قصه ان
گذشت وشرح آن بالا رفته در صلح نامه نوشته بودند که در سال آینده یعنی سال هفتم هجرت پیغامبر بیاید خالی کرده
مکه فرمایند وایشان مکه خالی کنند پیغامبر را آمدن وعمره بجا آوردن دستوری دهند پیغامبر در مکه در آید آنچه
خواهد از عمره وغیر آن ادا نماید چون هفتم سال از هجرت که دوم سال از آینده نزول حدیبیه بود بر حکم وعده کافران
سوی مکه متوجه گشت وبطلب طواف وسعی پیوست چون ماه ذی الحجه آمد یاران گفتند اگر کافران وعدهٔ خویش را
وفا نکنند وبقتال پیش آیند در ماه ذی القعده قتال چگونه شود همان حال که پار سال حاصل شده بود پیش آید این آیه
در بیان آنکه اگر کفار وفای عهد نکنند وامسال نیز در مکه مانع شوند ومخالفت نمایند وبقتال پیش آیند اگر ذی القعده
شهر حرام است وحرم مکان با احترام است شما با ایشان قتال کنید واز حرمت مکان وزمان نیندیشید ۵ وَالْحُرُمَاتُ
قِصَاصٌ ۵ این جمله عطفست بر جملهٔ الشهر الحرام بالشهر الحرام اینجا نیز مضاف محذوفست یا از مبتدا بتقدیر صفت الحرمات
قصاص یا از خبر بتقدیر الحرمات محل قصاص یعنی حرمتها برابریست تا مرتکب حرام مثل آنکه او کرده است بکند وبمعامله
که پیش آمده پیش آید چنانکه اگر کسی کسی را بکشد او را بقصاص بکشند واگر دست ببرد دست او ببرند وهمچنین بینی
بر بینی ودندان بر دندان وگوش بر گوش ومانند آن وهمچنین اگر کسی بر کسی تیغ بکشد او را باکسی از جهة او روا بود او را ر
شود او را بکشند ۵ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ۵ فا سببیست
برای ترتب مسبب بر سبب چه شرعیت قصاص سبب است برای نفی تجاوز از برابری من شرطیه مرفوع المحل بر ابتداست
فاعتدوا علیه جزاست وخبر مبتداست ما در ما اعتدی موصوله است یا موصوفه ورابطه محذوفست وبا در بمثل
زائده نیست ای فاعتدوا بعقوبة مثل عقوبة اعتدی بها علیکم یا مصدریه است وبا زائده است ای فاعتدوا
اعتدوا مثل اعتدی به علیکم معنی اینست پس هر تعدی که کسی کند مثل او با او کنید وبا او برابری ومکافات در رسید
در بعضی صور باقتدار خویش برای دفع شر ظالم ودر بعضی صور بمرافعت پیش سلطان وحاکم مکافات را که مسبب اعلی است
از جهة وقوع در صحبت اعتدا گفت وبصفت مشاکله نخستین کلام جست ۵ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
الْمُتَّقِينَ ۵ واتقوا الله عطفست بر قاتلوهم واعلموا عطفست بر واتقوا الله ان اسم وخبر خویش قائم است
مقام دو مفعول اعلموا معنی اینست تقوی ورزید واز خدا بترسید کسی را که کشتن او روا نیست چون صبیان
ونسوان وعمیان وامثال ایشان مکشید وخدا را بعلم ونصرت با متقیان باید وعالم بودن باحوال ایشان معلوم
کنید وبدانکه مفهوم کلام معیت است یعنی که در شان هدایت مراد نتوان بود ومتشابه است سلف بحقیقت مراد آن
اعتقاد داشته ودل بتاویل او نمی کاشتند وخلق بعلم ونصرت تاویل کنند چنانچه ذکر کردیم ودر بیان آوردیم ۵
وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۵ عطفست بر قاتلوا چه قتال بی انفاق نبود معنی اینست وخرج کنید مال خود را در راه
رضای خدا تعالی از استعداد جهاد وغزا واز غیر آن از اسباب واسلحه چون تیر وکمان وتیغ ونیزه وغیر آن وخرج کنید
جهاد ودواب از اسب واشتر وساخته کردن غازیان ودادن نفقه ایشان ۵ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

عطفست بر قاتلوهم واز ایدیکم بروجه مجاز انفسکم مراد است با زائده است معنی کلام ولا تلقوا انفسکم الی التهلکة باشد
بایدیکم بر حقیقت وانفسکم محذوف وبا برای استعانت دارند کلام بتقدیر ولا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التهلکة بود
معنی اینست ونفسهاء خویش را بدستهاء خویش بسوی هلاک میفکنید برین که مال در اسب وسلاح خرج نکنید وپیاده
وبی سلاح در جنگ در آیید خود را بدست خویش هلاک کرده باشید برین که در جهاد بیرون نیایید وخیانت و غشی
نمایید کفار قوی شوند وکار را در هلاک افکنند خود را در هلاک میندازید برین که مال باسراف خرج کنید وخود را فقیر
از تحصیل اسباب جهاد مانند وبی استعداد جهاد نتوانند دشمنان قوی بروند ودنبال شما گیرند وبجرات غالب نمایند و
آیند یا بیباک آمدن در محلهاء خطره بی گمان ظفر که در ان اعلاء کلمهٔ کفر باشد وفخر کفار بود که کفار گویند مسلمانان چنین
دلاور را با اینچنین مرد دلیری که چون شیر را حمله کرده بود کشتیم ۵ وَأَحْسِنُوا ۵ عطفست بر انشاءات سابقه معنی اینست
ونیکوئی کنید در حق فقیران وبی توشه شدگان لشکر وپیاده شدگان دلاور بدانکه هر که غازی را یاری کند با سپی وخرج
در غزا با وی شریک باشد ۵ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۵ جمله تذییل است چه ترغیب بر احسان موکد طلب
احسانست تاکید جمله از جهة تقدیم ملوح است چه امر با احسان ملوح است سوی این محسنان محبوب منزله گشتند
جزاء ند بتقدیم ملوح سامع را تذییل شیء حد منزله سائل کرد وجمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که خداء دوست
میدارد نیکوئی کنندگان را واعمال نیک آرندگان را مفعول اینچنین را حذف کرد محسن به ومحسن الیه واز جهة تعمیم واختصار
در ذکر بیاورد یعنی هرچه دهد وهر که را دهد محبوب خداء تعالی شود ۵ وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ۵ عطفست بر آیة
چه هر یکی قربتیست متضمن هجر اوطان وفرقت زنان وفرزندان ومشتمل بر متاعب ایشان ومشاق ومفتقر سوی مال
واتصاف بدانکه حج اسلام بمذهب ابو حنیفه دو رکن دارد وقوف بعرفات وطواف زیارت که حاجی هر دو را رکن
فرضیت بجا آرد واحرام شرط اوست نزدیک امام شافعی یک رکن است هر دو قول در مسائل خلافیه مبرهن است و افعال
دیگر بعضی واجب وبعضی مندوب است بیان بکتب فقه منسوبست وعمره عبارت از اطراف وسعی وشرط او هم چو احرام
است فرض نیست سنت پیغامبر است معنی اینست وادا کنید حج وعمره را بر صفت کمال وتمام با رعایت شرائط
وارکان بری از فتور ونقصان بخلوص نیت واخلاص طویت وبعضی گویند تمام حج وعمره آن بود با قصد تجارت
وطلب زوجه ونیت دیگر مخلوط نگردد وبعضی گویند تمام حج وعمره بود که احرام از موطن اهل خویش بندد سوال
حج وعمره را در تحت یک خطاب در آورده در نزدیک امر آورده لازم آید چنانچه امام شافعی میگوید هر دو فرضند
باشند در حکم فرضیت یکی وسنت دیگری معترف نکردند بر قول ابو حنیفه ما حکم ایشان مختلف چراست وبیک
امر منسوب حکم چگونه رواست جواب در تفسیر آورده است در آغاز اسلام حج وعمره هر دو مندوب بوده اند وامر
مذکور برای مندوب بود برایهٔ ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا وجوب حج روی نمود عمره بر صفتی که بود
باقی است ثابت بر صفت اصلی است وبعضی گویند واجبست امر طلب است وطلب وجوب ندب را متناول
بود مر اهر کلی را متناول کلی مر جزئیات را بر سبیل حقیقت باشد اگرچه وجوب حج که موجب اوست نه بقرینه
ثابت می شود وندب که موجب او نیست محتاج سوی قرینه بود از یک امر باعتبار دو متعلق میان حقیقت ومجاز
بود اما بر قول کسی که ندب را در ندب مجاز گوید حمل بر وکذا اما بر قول کسی که امر را در ندب مجاز گوید حمل بر وجوب مجاز
کذا از امر جایجه فعل هر که شامل وجوب وندبست مراد دارند سوال وارد نشود واشکال جمع میان حقیقت و مجاز
نیاید وتوانند که امر منسوب سوی معنی واحد باشد بتاویل الجمع بین الفرض والمندوب بود امر برای ندب دارند
جمع میان فرض ومستحب بنداند امر بهم رمضان وثنا من شوال وصل الفریضة والنافلة هم بیج ووجه آید
وصحت او هم برین دو طریق روی نماید ۵ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ۵ فاء فما استیسر من الهدی
این جمله جزاء شرطست جمله شرطیه معطوفست بر اتموا الحج واگر ما استیسر مبتداست محذوف الجزاء بتقدیر فعلیکم ما استیسر
من الهدی دارند جمله معترضه برای بیان حکم محض شدن از حج وحکم پیش آمدن مانع از رسیده مناسک حج معنی اینست پس

مهم

تمام آنست که زاد وراحله از وجه حلال
باشد ومشوب بشائبه حرمت نبود
وبعضی گویند م

اگر شما از حج محروم شوید و مانعی چون امراض و دشمنان و جبر و جبران ممنوع کردند پس آنچه آسان از هدی در مکه
بفرستید و بذبح کردن آن امر کنید یا گویند واجبست بر شما آنچه آسان بود و آسانی دست دهد از هدی از شتری
یا گاوی یا گوسپندی که برای مذبوح در مکه بفرستید چون آنجا برسد قربان کنند و این را دم احصار گویند و بعد از افت
آن بیرون از احرام جوئید و چون احصار محروم الوقوع نیست آن استعمال کرد لیکن چون اسباب بسیار دارد از جهة
قوت اسباب بجو واقع داشت و فعل ماضی آورد امام مالک حکم احصار مخصوص بدشمن است و این در کتب مالکیه مبرهن
است ٥ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ ٥ عطفست بر جزا که امر است اگر بتقدیر
فاهدوا ما استیسر بود یا بمعنی امر است اگر بتقدیر فعلیکم ما استیسر باشد یبلغ منصوبست بعد حتی بان مقدره محله
اسم ظرفست من حل الهدی یحل ای یبلغ موضع ذبحه من باب ضرب مفعول یبلغ آمده منصوب بر مفعولیة شده و سرهای
خویش را متراشید و از احرام بیرون میائید تا آنکه قربانی در مقام خویش یعنی حرم که موضع ذبح اوست برسد و در حرم
مذبوح گردد این حکم در هدی احصار بیان کرده شده لیکن توقف بحلق بر ذبح هدی حکم عام است در هر هدیی که آمده
و اگر و لا تحلقوا رؤسکم حتی عطفست بر جزا نبود بلکه عطف بر مضمون جمله شرطیه باشد این مطلق بود موافق الاطلاق حکم
مذکور شود سوال پیغامبر که برای عمره آمده بود و در حدیبیه بدشمنان محصر گشت هدی احصار در حدیبیه بذبح برسید
هدی را بر دست کسی نداد محلی دیگر بفرستند جواب حدیبیه داخل حرم است محل ذبح بود از آنجهة در محل ذبح کردن فرمود
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ
شرطیه مبتداست ففدیة مبتدائی است محذوف الخبر ای فعلیه فدیة و اینجمله جزاست و جزاست و جمله شرطیه معترضه
است برای بیان حکم محتاج شدن حاجی محرم سوی حلق پیش از رسیدن هدی در محل آن بسبب مرضی یا عارضی دیگر
بود پس هر که باشد از شما ای محرم آن مرضی که بحلق محتاج بود یا درد و رنجی از رنجهای سر چون جراحت و شپش و مانند
آن باشد چون سر خویش را باعذار مذکور حلق کند پس بروی فدیه از صیام یا از طعام یا قربانی لازم بود صیام سه
روزه متعین با طعام فقیر صدقه فطر مر شش مسکین را و اگر قربانی اختیار افتد گوسپندی ذبح کند ٥ فَإِذَا أَمِنْتُمْ
فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ٥ فاذا امنتم شرطاست فمن تمتع شرط دیگر است فما استیسر
من الهدی مبتدائی است محذوف الخبر بتقدیر فعلیه ما استیسر من الهدی و اینجمله جزاء شرط دوم است شرط دوم با
جزا جزاء شرط دوم اول است الی الحج متعلق است بتمتع ای من تمتع بالعمرة ای لیسا وقت احرام الحج و این شرطیه عطفست بر
شرطیه سابق وجوه امن پیش از احصار است اذا استعمال کرد و بعد او ماضی آورده سوال حکم تمتع مترتب برای شدن بعد
از احصار نیست چنانچه مفهوم ظاهر کلام باستعمال فاست بلکه تمتع احکام حج است و باحصار تعلق دارد و شرع میان
ایشان سبقتی می بنهادند جواب مراد از امنتم بعد الاحصار نیست سوال مذکور وارد نشود بلکه فاذا امنتم فان لم تکونوا
محصرین وان کنتم فی سعة چنانچه صاحب کشاف گفته است مراد است برین معنی هیچ اشکال نبود و اگر معنی امنتم بعد
الاحصار دارند فاقضوا ما احصرتم فیه جزاء شرط مذکور محذوف بدارند فمن تمتع بالعمرة الی الحج جمله علی حده بود اشکال
مذکور نماید معنی اینست پس هر که باداء عمره بر خوزداری گیرد و هم دران سفر پیش از بازگشتن سفر بر وطن خویش قصد
سوی حج کند متمتع بود پس بروی آنچه آسانست از هدی یعنی از گاو و گوسپند و شتر لازم شود و این دم تمتع است و آنرا
نزدیک امام شافعی دم جنایت گویند و بدو چیزی نقصان آوردن حج و عمره در سفر واحد و عدم انفراد هر یکی بغیری
علی حده جویند و دم مذکور نزدیک ابو حنیفه دم قربت بود ناسک را خوردن از و روا باشد و نزدیک امام شافعی
خوردن این دم جنایت روا نباشد ٥ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ
تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ٥ فصیام ثلثة ایام مبتدائی است محذوف الخبر ای فعلیه صیام ثلثة ایام اذا رجعتم عطفست
بر فی الحج و این از باب عطف بر دو معمول دو عامل مختلف بود از قبیل لیت فی الدار زیدا و الحجرة عمرا باشد جمله جزاء
شرط است و این شرط عطفست بر شرط سابقه و جمله تلک عشرة کاملة تذییل است و بعضی گویند در واو سبعة وهم آن بود که

بمعنی او بود جمله تلک عشرة کاملة که دافع این وهم است تکمیل باشد معنی اینست پس هر که هدی را یعنی شتری و گاوی و گوسپندی
را برای قربانی سایر بروی واجب بود که صیام سه روز در ایام حج و هفت روز بعد از ان که مجموع ده روز کامل است
دریابد ٥ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ٥ اینجمله معترضه است برای تقیید اطلاق سابق
معنی اینست این یعنی تمتع مر کسی راست که اهل او در مکه حاضر نباید مسافر اند چه متعه و قران نزدیک ابو حنیفه مخصوص
بآفاقی بود متوطنان مکه را نباشد نزدیک امام شافعی ذلک اشارت بر حکم تمتع شود وجه معنی چنین آید آن یعنی
هدی و صیام مر کسی راست که او از اهل حاضران مسجد حرام نیند ٥ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
عطف بر اوامر و نواهی سابقه است و اعلموا عطفست بر واتقوا الله و امر بتقوی جامع اوامر و نواهی و اعلموا عطف
است بر واتقوا الله و امر بتقوی بهمه مناد و بنائی است معنی اینست از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید
و بدانید بدرستی که خدای ﷻ را سختست عذاب او شدیداست عقاب او ٥ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ای وقت
الحج اشهر معلومات این جمله معترضه است برای بیان وقت حج یا مستانفه است در جواب سوال از وقت حج معنی
اینست وقت حج ماهها معلوم هست و از اشهر مذکوره بر سبیل تغلیب شوال و ذی القعده و عشر ذی الحجه معلوم است
چنانچه در عمران آمده و در قرآن معلوم شده نزدیک امام اعظم وقت حج دو عید و آنچه میان دو عید است بود اول
وقت حج عید فطر و آخر وقت عید اضحی باشد امام شافعی وقت حج را تا شب عید اضحی دارد و اضحی را داخل
وقت حج نمی نهادند سوال حج را دو رکن است اول وقوف بر عرفات و آن موقوفست بعد آمدن وقت ظهر روز عرفه
تا بیرون آمدن وقت عشاء شب عید است مقدر بدو ماه و دوازده روز نیست و رکن دوم طواف زیارت است آن
موقت بوقت مذکور نشود بعد روز عید روا است توقیت بدو ماه بده روز مذکور بچه معنی است جواب شک نیست که
اداء ارکان حج بر تفصیلی است که سائل در بیان می آرد اما احرام بستن و شروع کردن در حج نزدیک ابو حنیفه کمال آن است
و نزدیک امام شافعی جواز آن تعلق برین وقت دارد تا اگر پیش از شوال بنیت حج احرام بندد و شروع در حج کند نزدیک
ابو حنیفه اگرچه شروع جائز افتد مکروه بود قاصر باشد و نزدیک امام شافعی احرام مذکور برای حج نبود برای عمره
واقع شود بنا بر حج برین جائز ندارند شوال و ذی القعده و عشر ذی الحجه برین اعتبار بدارند و نیز بودن وقت
مذکور حج عمره آن در تمتع و افراد ظاهر می شود تا اگر کسی پیش از شوال در میقات برسد و بنیت عمره احرام بندد
و سعی و طواف بکند بهمت شرط طواف عمره با اکثر اشواط پیش از شوال بجا آرد و بعد از آن هم دران سال پیش از
بازگشتن در خانه خویش احرام بنیت حج بندد و برای حج تلبیه کند مفرد باشد متمتع نبود زیرا که عمره او پیش از وقت
حج واقع گشت و باداء نبوست و اگر طواف با اکثر اشواط آن در شوال واقع شود حاجی مذکور متمتع باشد بروی دم
متعه لازم شود زیرا که عمره و حج در یک سفر آمده و در وقت حج واقع شده ٥ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا
فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ٥ فا اعتراضیه است موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله فلا رفث ولا فسوق
ولا جدال خبر مبتداست و شرط مذکور مسبب کلام سابق است و جمله معترضه دیگر است برای بیان آنکه حج از جماع
و فسوق و ستیزه خالی باید و در اینچنین عبادت این کارها نشاید معنی اینست پس هر که درین اشهر بر نفس خود حج
فرض کند یعنی احرام بندد و در حج شایع شود پس نیست جماع و فحش و فاسق شدن بارتکاب معاصی چون یکدیگر
را دشنام دادن و غیبت یکدیگر و سخن چینی کردن و نه مجادله کردن یعنی در حج ستیزه کردن با همراهان و مکاریان
و خادمان زیرا که این چیزها در هم وقت زشت است علی الخصوص در وقت حج که متضمن هجر اوطان و تشبیه بمردگان
است شک نیست که در اینچنین وقت زشت تر باشد و قبیح تر بود ذکر حج بالا گذشته است در فی الحج محل ضمیر بود
لیکن از جهة تصریح بعلت حرمت امور مذکوره وضع مظهر موضع مضمر سایغ نمود ٥ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
يَعْلَمْهُ اللَّهُ ٥ ما شرطیه است و جمله معترضه دیگر است برای ترغیب در خیر و ترویج کار نیک معنی اینست و آنچه
از نیکی بکنید و از نیکوکاری پیدا آرید آنرا خدای ﷻ میداند و جزا دادن آن تواند ٥ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى

عطفست بر واتقوا الله یا عطفست بر مضمون وما تفعلوا من خیر یعلمه الله که متضمن ترغیب خیر آمده بمعنی افعلوا الخیر
شئ مراد از زاد مذکور زاد راه اخرتست بدلیل آنکه تعلیل او فان خیر الزاد التقوی است وبعضی گویند این آیه وارد است
در شان حاجیان که توشه نمی کرفتند و در راه حج بی توشه می رفتند و دعوی توکل میکردند برای قوت رو سوی رفقای آورند
برینوجه زاد مذکور زاد راه حج است که متضمن رفقا از سوال بود ومراد از فان خیر الزاد التقوی تقوی از سوال باشد
وتاکید او از جهة تقدیم ملوح است معنی اینست تقوی بپذیرید و توشه بردارید و پرهیز کاری کنید زیرا که بهترین توشه
تقوی است و کزیدن تقوی از جهة این معنی است ۵ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ۵ عطفست بر تزودوا جمله
معترضه برای تنبیه است معنی اینست ای اصحاب عقول از من بترسید و تقوی ورزید و از عذاب و عقاب پرهیزید
که عقل جز تقوی نپسندد و عاقل جز به پرهیز کاری دل ننهد ۵ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا
مِنْ رَبِّكُمْ ۵ جناح اسم لیس است علیکم جزاء اوست ان تبتغوا متعلق است بظرف مستقر فضلا جمله لیس علیکم
جناح معترضاست برای اذن بتجارت واجاره وسائر اسباب وافزونی مال بروجه حلال در راه حج بجا آوردن
مناسک و تواند بود انجمله مستانفه باشد زیرا که چون درحج ازجماع وفسوق وجدال منع کردند وبراعمال خیر وافعال
نیک آوردن جنانتی که سامع از اکساب واعمال در استحضار حلال در ضمن حج سوال کردند در استحصال مال حلال بله
وانجمله بروجه استیناف درین آورد روایت کرده اند بعضی از عرب تجارت واجارت در حج نمی پسندیدند و
حج را که مخلوط با تجارت واجارت بود مبرور نمی دیدند وحج را که تاجر و مکاری معتبر نمی داشتند در شان ایشان
این آیه نازل گشت واین امور تجویز واذن پیوست معنی اینست نیست بر شما بزه کاری بسبب جستن شما در نیت
نیکی ونیکو کاری عطائی را از پروردگار فضلی از کرم کردگار از نفع تجارت واجرا جارت بمچو تحصیل غنایم وغنایم
جهاد ۵ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ۵ شرطیه که جزاء او امر بود در انشا بودن
بمچو امر باشد معطوف بر انشاءات سابقه تواند بود وارتباط با اوامر ونواهی متقدمه تواند نمود بجامع آنکه هر یک
بیان نیکو کاریست وموجب امتثال در زمان داری معنی اینست پس چون از عرفات بعد وقوف که بزرگی از
دو رکن حج است باز گردید خدای تعالی را بتکبیر وتسبیح وتهلیل وتحمید وتلبیه وتقدیس وتمجید نزدیک مشعر حرام یعنی مزدلفه
یاد آرید ومزدلفه را مشعر گویند زیرا که موضع شعور است جای دانستن مناسک حج مبرور است واز موصوف بمشعر
حرام است زیرا که مکانی با احترام است واورا مزدلفه نیز خوانند مقام از دلاف وقرب دانند معنی اینست
آدم ع وحوا چون از بهشت در زمین افتادند مدتی از یکدیگر جدا بودند در عرفات یکدیگر را شناختند از ینجهة
عرفات را عرفات گویند ودر مزدلفه میان ایشان قرب حاصل گشت هر یکی بدیگری پیوست مقام قرب واز دلاف
باشد سزاوار اسم مزدلفه بود وتواند بود که کوهها را مزدلفه گویند از ینجهة که مردان خدای تعالی دران کوهها تقرب با ثار فضل
خدای جویند ۵ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ ۵ عطفست بر فاذکروا الله ما در کما هدیکم مصدریه
است ای اذکروا اذکروا الهدایة ایاکم ای الاسلام مصدر فی التحقق واین تنبیه مامور متحقق است در حق تیقن در واقع
بر طریق صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم واحسن کما احسن الله الیک وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا واذکروه
کما هداکم ای کما علمکم وبین لکم فی تعلق الکیفیة والکمیة نحو خلق الاشیاء کما شاء وروایت الحدیث کما سمعت معنی
اینست خدای را یاد کنید ودل وزبان در یاد حق گویید بصدق وحق متحقق همچو راه نمودن خدا بدین حق وهدی
پاک گویید ویاد کنید خدای را همچو یاد کردنیکه رهنمونی کرده است شما را سوی آن وارشاد کرده است بدان از کمیت
وکیفیت مقارنه با اخلاص وخلوص عبودیت واز احکامی که بیان کرده است چون در مزدلفه برسد مغرب وعشا را
وقت عشا با جماعت بگذارد وچون صبح روز نحر بدمد بامداد در تاریکی بیارید بعد خود را در تهلیل وتسبیح
وحمد مشغول دارید ودرود بر پیغامبر خدا بفرستند وحوایجی که دارید از خدا بخواهند بعد برآمدن آفتاب در منا
شوند ورمی جمار بکنند بعد از آن بسوی خانه کعبه بشتابند وطواف زیارت که رکن دوم است دریابند اعمال حج چنانچه

فرموده شده است بیارید ودل بر زیادت ونقصان وتبدیل وتغیر آن منهید تا مضمون بروفق معلوم بود وعمل بر
حسب علم باشد ۵ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ۵ انجمله حال است یا معترضه است ان مخففه است
ولام فارقت است میان مخففه ونافیه معنی اینست شما پیش از راهنمائی هر آینه از نادانان بودید مواضع ذکر خدا
وناشناسندگان مقامات عبادت حق جل وعلا یعنی نمی دانستید که در حج خدا را کجا یاد کنید واوراد در کدام
اماکن بپرستید وخضوع حق نعمت او بجا آرید ۵ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ۵ عطف بر اوامر سابقه
من حیث ظرفست مر افیضوا معنی اینست پس باز گردید از انجا که ایشان شتافتند یعنی مزدلفه سوی کعبه آیید
وبرای بجا آوردن رکن دوم مسرح شوید چه افاضت از عرفات بالا گذشته وذکر آن ثبت رفته وبعضی گویند مراد
از افاضت مذکور افاضت از عرفات است ومراد از افیضوا قریش اند که ایشان در عرفات نمی رفتند وخود را ایشان
مکه میگفتند ایشان از فرمان شد از عرفات باز گردید واین باقتضاء امر توقف بعرفات باشد معنی چنین آید
باز گردید ای قریش از عرفات وبروید وقوف بعرفات کنید پس باز گردید چنانچه دیگران از عرفات باز می
گردند ودر مزدلفه می آیند ۵ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵ عطفست بر ثم افیضوا جمله
ان الله غفور رحیم تذییل است کنایتست از یغفر لکم وبر حکم وجوب امر استغفروا بمضمون جمله باعتبار معنی
مکنی عنه ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابغ نمود معنی اینست واز خدای تعالی آمرزش خواهید بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
است خطایا را بیامرزد بخشاینده است عطایا بخشد ۵ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ۵ شرطیه مذکوره عطفست بر انشاءات سابقه
کذکرکم صفت مصدر است محذوف ای اذکروا الله ذکرا کذکرکم واضافه ذکر سوی ضمیر خطاب اضافه مصدر سوی
فاعل است اباءکم مفعول اوست او اشد مجرور است از جهة منع صرف مفتوح آمده عطفست بر مضاف الیه
ذکر بحذف موصوف اذکروا الله کذکرکم قوم اشد ذکرا منکم بدین تقدیر ذکرا مصدر معروف بمعنی ذاکر بودن باشد صاحب
کشاف بدین وجه رفته صاحب تقریب این وجه را منظور رفته گفته زیرا که عطف بر ضمیر مجرور متصل می آید وآنرا از روی
قاعده وجه صحت می نماید مگر آنکه براختیار صاحب کشاف قاعده مقید بحرف جر بود در ضمیر مضاف الیه این حکم نباشد
ویا اشد را منصوب دارند معطوف بر آباءکم بندارند برین تقدیر ذکرا مصدر مجهول باشد بمعنی مذکور شده بود در هر
دو وجه بر تمیز است او کذکرکم شیئا اشد مذکوریة من اباءکم بر وجه اول معنی اینست پس چون شما مناسک خویش را ادا کنید
واز عبادتهای حج فارغ گردید پس از جهة شکر نعمت عظیم وسپاس این دولت فخیم خدای را یاد کردن شما بعد از اداء حج در جاهلیت
پدران خویش را یا بمچو یاد آوردن قومی که سخت تراست بمدان شما از روی مذکور بودن معنی چنین بود که عرب در جاهلیت
حج میگذاردند بعد از فراغ در ذکر مناقب ومراتب پدران خویش را یا بمچو یاد آوردن قومی که سخت تراست پدران شما
از روی مذکور بودن روایت کرده اند عرب در جاهلیت حج میگذاردند بعد از فراغ در ذکر بحذف موصوف ای اذکروا
الله کذکرکم شیئا اشد مذکوریة من آباءکم بروجه اول پس چون مناسک خویش را ادا کنید واز عبادتهای حج فارغ گردید وبعضی
معنی این آیه چنین گویند فاذکروا الله بالوحدانیة خدای را بوحدانیة یاد کنید وبگویید آفریدگار یکی است وبی یکی نیست شما
پدران خویش را یاد میکنید ویکی میدانید وهر یکی میگویید پدر من یکیست با او در پدری شریکی نیست شرکت در پدر روا
نمی دارید شرکت در خدا روا مدارید وذکر خدای بوحدانیت ونفی شرکت سخت تر وبیشتر شاید واکثر واغلب باید از
جهة این او اشد ذکرا گفت در ذکر خدای از ذکر پدر که باشد کرد وعلی را مطلوبیت باری محقق است مشبه آورد چنانچه
در صلوة پیغامبر ع که متحقق بود تشبیه کرده اند صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم گفته اند ۵ فَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ۵ من یقول موصول باصله مرفوع المحل بابتداست
من الناس خبر مبتداست ربنا آتنا فی الدنیا مقول قال است ربنا بتقدیر یا ربنا برای ندا وثنا کرده است وآتنا فی
الدنیا مقصود مقال است من خلاق اسم ماست من زائده است برای تاکید ظرف مستقر است فی الآخرة متعلق ظرف

مستقراست وجمله وماله فی الآخرة من خلاق حالاست معنی اینست پس بعضی از مردمان که در مواقف حاضر می شوند
وازانجا باز میکردند کسانی اندکه در دعاء ربنا آتنا فی الدنیا میکویند واز خداء جز دنیا نمی جویند ونیست ایشانرا در آخرت
نصیبی از حاصل شدن چیزی یا زائل کشتن شری واین شان کافرانست وبیان حال ایشانست چه همت ایشان مقصود
در دنیا وایشان محروم اندازآخرت که ایشان آخرت را ثابت نمی کنند تا در وی چیزی بجویند وذکر کافران در ینمحل از جهة
آنست که کافران ومسلمانان در حج یکجای می بودند وهر دو فریق در تعظیم خانه کعبه واجلال آن اهتمام می نمودند تا آنکه یا ایها
الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا نازل کشت وحاضر شدن ایشان در مناسک حج
بمنع پیوست ۵ وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۵ جمله
منهم من یقول عطفست بر جمله سابقه وقنا ربنا عذاب النار عطفست بر جمله آتنا معنی اینست بعضی از ایشان کسانی اندکه
از خداء میجویند ودر دعا میکویند ای پروردکار ما را بده نیکی در دنیا ودر عقبی وما را از عذاب نکاه دار ودر عقوبت
دوزخ مسپار وبعضی کویند حسنه دنیا توفیق طاعت وروزی حلال وختم بر نیکی یافتن وحسنه آخرت بمغفرت رسیدن
سوی نعمت جاویدانی بهشت وبعضی کویند حسنه دنیا علم وعبادتست وحسنه آخرت بعث با سعادتست وبعضی
کویند حسنه دنیا عیشی با سعادت ومردنی با شهادتست وحسنه آخرت برخاستن مرده از کور با مژده بعضی کویند
حسنه دنیا زن نیک بود وحسنه آخرت حور عین باشد وبعضی کویند حسنه دنیا ثناء حمید وحسنه آخرت ثواب جزیل آنست
وبعضی کویند حسنه دنیا ایمان وحسنه آخرت امان از نیرانست وغیر آن از اسباب صلاح دنیا وموجبات فلاح اخرت
أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا ۵ اولئك سببه وقع المحل بر ابتداست لهم نصیب جمله ظرفیه خبر
مبتداست مما کسبوا ما مصدریه است ای من کسبهم یا موصوفه است ای من شیء او من الشیء الذی کسبوا جار ومجرور صفت
است مر نصیب را وتنکیر نصیب برای تعظیم وتکثیر است جمله مستانفه است جنانچه که کفته ما ایشان هؤلاء فقیل اولئك
الآیة معنی اینست ایشان یعنی کسانیکه در دعا ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار میکویند
واز حضرت خدا نیکی دنیا وآخرت میجویند مر ایشانراست نصیبی عظیم از کسب ایشان یا از آنچه کسب کرده اند بکرم کردکار
کریم ۵ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۵ وچون در جمله سابقه نصیب داعیان مذکور بکسب ایشان متعلق کردانید بجناب
متعلق است وهم آن آید که حساب کسب چندین کسان دیر نخواهد کشید وبکث ودرنک نخواهد انجامید جمله والله
سریع الحساب را بروجه تکمیل آورد وبرای دفع وهم مذکور ذکر کرد معنی اینست خدای شتابنده حساب وسرعت است
حساب اعمال بکثرت خلائق بسیاری افعال بر قدر آنکه کسی ملک بر ملک زند حساب آخرت کند واین صفتی است دال بر
کمال قدرت ودلیل عظیم بر قدرت ۵ وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ ۵ عطفست بر اوامر سابقه معنی
اینست خداء را بتکبیر کفتن وبه بزرکی یاد کردن در روزهای شمرده یاد کنید یعنی در رمی جمار باز کشتن از منی بسوی خانه کعبه
نزدیک امام اعظم از بامداد روز عرفه تا عصر روز عید است در ایام تشریق بود ونزدیک امام ابو یوسف وامام محمد ره
از بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق مقرر باشد ۵ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ لِمَنِ اتَّقَىٰ ۵ اینجمله معترضه است برای تخییر میان تعجیل وتاخیر معنی اینست پس هر که بشتابد در
قضاء مناسک حج واتمام رمی جمار در روز یعنی دهم ویازدهم بروی بزه کاری نبود وکسی که تاخیر رمی جمار را تا دو روز آخر
یعنی دوازدهم وسیزدهم بر وبزه کاری نباشد بعضی عرب تعجیل را نمی پسندیدند تا آخر دوازدهم وسیزدهم لازم
میدیدند وبعضی عرب تاخیر نمی کردند اعمالی کردن نیست در روز اول بجای آوردند حق سبحانه وتعالی بیان تعجیل وتاخیر
وتخییر کرد واز مظنه بزه کاری بدر آورد سوال تخییر میان دو چیز مقتضی تسویه بود وموجب برابری میان ایشان
باشد در کتب فقه افضلیت تاخیر رمی جمار تا دو روز اخیر آورده واولویت آن را بیان کرده جواب تخییر میان دو
چیز ولزوم تسویه میان ایشان مسلم نیست چه مسافر میان صوم وفطر مخیر است با آنکه صوم افضل واولی است
خبر مبتدا محذوفست ای لمن اتقی وجمله ذلك لمن اتقی معترضه است میان اختصاص امور مذکوره بمتقیان وآن

اشارت است بر نفی اثم بر سبیل عموم در حق متعجل ومتاخر چه نفی اثم بر سبیل عموم در حق غیر عاصی متقی از جمیع معاصی
نبود یا اشارت است بر نصیبی که مذکور است در اولئك لهم نصیب مما کسبوا برین وجه صحیح تواند بود که ذلك را مقدر
ندارند لمن اتقی بدل از لهم نهادند یا اشارتست بر غفران مذکور در جمله واستغفروا الله ان الله غفور رحیم برین وجه
تواند بود لمن اتقی متعلق غفور رحیم باشد تقدیر مبتدا حاجت نبود اشارت سوی حج بود کلام معنی کلام الحج لمن
اتقی الصید والرفث والفسوق والجدال یا لمن اتقی الشرك والمعاصی باشد یا اشارت بر جمله میراث مذکوره از حج
وصیام وزکوة وصلوة کویند بعد ذکر هم میراث جهة رونق کمال وقبول آن بدین جمله جویند سوال ان بمعنی نفی
اثم بر سبیل عموم در عمل خاصه که تعجیل وتاخیر مذکور است یا کویند آن معنی نصیب که در اولئك لهم نصیب مما کسبوا
در حق قائلان ان ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة مسطور است یا کویند آن معنی غفر آنکه در جمله
ولیستغفروا ان الله غفور رحیم بذکر آن آمده یا کویند آن یعنی که ذکر آن قریب مذکور شده یا کویند آنچه ذکر کردیم از انواع
واصناف احسان در باب نماز وروزه وجهاد وحج وغیر آن کمال وقبول آن بر وفاق انما یتقبل الله من المتقین
مخصوص است بمتقیان که هم ایشانند که چیزها را در کار بندند وبرین امور سود مند کردند وبی آنکه اکر لمن اتقی متقیان
از شرك مراد باشند یعنی مومنان وجه اختصاص مذکور ظاهر بود شك نیست که کافر از عبادت بی نصیب واز خیر بی
بهره باشد واکر متقی از شرك ومعاصی بود ارید اختصاص باعتبار کمال بنهادند چنانچه در بیان معنی ذکر آن رفته وبه
تشریح آن پیوسته زیرا که کمال این امور بتقوی از شرك ومعاصی متعلق است ورونق وبها در اعمال وافعال بر آن محقق است
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۵ امر واتقوا واعلموا عطفست بر واذکروا الله وان
باسم وخبر قائم مقام ومفعول اعلموا است وجمله میانه معترضه است چنانچه کذشت وذکر آن با لا رفت معنی
اینست از خدا بترسید واز عذاب او بپرهیزید واز شرك ومعاصی که اسباب عذابست باز مانید وبیقین بدانید که
شما سوی حسابکاه او حشر خواهید کشت وبا هوال وافزاع روز محشر خواهید پیوست ۵ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ
قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ۵ فی الحیوة الدنیا متعلق است بیعجبك قوله
ویشهد عطفست بر یعجبك وهو الد الخصام حالاست وخصام مصدر است بمعنی مقابله ومخاصمه واضافه الد سوی خصام
بمعنی فی است وخصاب جمع صعب ای اشد الخصوم وجمله ومن الناس من یعجبك عطفاست بر ومن الناس من یقول
ربنا آتنا فی الدنیا این قسمی دیکر است مر مردمان منافقان ومومنان را یکی قسم منافقان اینجا مذکور است وقسم
دیگر ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء الایة مسطور است وورود این آیة در شان اخنس بود که او با پیغامبر م موانست
ومصاحبت می نمود وکلامی داشتی که او را پیغامبر م خوش کردی ودر معرض استماع آوردی بعده از وی شری عظیم ظهور
یافت وبسوی فساد نجیم شتافت وبعضی کویند این آیة در حق جمله منافقانست که هر یکی از ایشان برین صفت بود وهم
برین وضع می نمود معنی اینست وبعضی از مردمان کسی است که ترا در حیات دنیا کلام او خوش می آید ولهجه داده که شنیدن
آن ترا خوب ومرغوب می نماید در آخرت این لهجه نخواهد بود وکلام او برکیفیت نیکی نا خوش خواهد نمود وحال اینست
که او سخترین خصومت کران وبدترین دشمنانست ۵ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ ۵ لیفسد متعلق است بسعی ویهلك عطفست بر لیفسد این شرطیه عطفست بر تعجل
وجمله لا یحب الفساد عطفست حال است یا معترضه است برای نکوهش فساد معنی اینست وچون از پیش تو رو کردانند وخود را
از نزد تو دور دارند یا کویند چون جائی ولایت کیرد وبر مردمان فرمان دهی بپذیرد در زمین سعی کند تا بنای افکند
وکشت ونسل مردمانرا در هلاک آرند وبزوال وفنا سپارد چنانچه روایت کرده اند با نقیبی این معامله کرده شیء
ایشان بخرابی وهلاک آرد وحال اینست که خدای تبارک وتعالی را دوست ندارد ودر چیز تجویز نیارد ۵ وَإِذَا قِيلَ لَهُ
اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ ۚ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ ۚ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ۵ اتق الله مقول قیل است جمله شرط اذا است جمله
اخذته العزة بالاثم جزاست جهنم مبتداست فحسبه خبر اوست وفا سببیه است واین شرطیه عطفست بر شرطیه سابق

وجله ولبئس المهاد تذییل است ومخصوص بذم محذوفست ای ولبئس المهاد جهنم معنی اینست وچون کفته شود مراورا
بترس از خدای جل وعلا او را بزرکی وبیدکرداری وار تکاب بجب بزه کاری بکیرد ودل او خود بینی وخود شناسی بکیرد و نخوت
بذیرد یعنی عزت او را بر انکار واستکبار باعث شود ودروغ کوئی وحیله جوئی واکتساب تباهی وار تکاب
مناهی دعوی کرده بس بسندیده خود را در شدت الم وعذاب وعقاب جهنم وهر آینه بر فراشی وبر قرار کاه آتش دوزخ
که مقر کافران خواهد بود وایشا نرا دران شدت عذاب روی خواهد نمود در تفسیر آورده که مهاد در قرار کاه راحت
ومقر استراحت مستعمل است ایجا در حق کافران بروجه استعارت مستعمل شده بر طریق وبشر المنافقین وبشر
الکافرین استعمال آن سامع آمده ۵ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ۵ این حال جمله عطف
است بر جمله ومن الناس من یعجبک روایت کرده اند صهیب از مکه هجرت کرد وروی سوی مدینه آورد وعمروی بصد
سال رسیده بود که دولت هجرت روی نمود اهل مکه او را منازد ودلاور می پنداشتند کمیان در پی او شتافتند واو را
با جاعتی که برابر او بودند یافتند واز مصاحبان او بعضی را کشتند واو بر بلندی بر آمد وبا ایشان بمقالت در آمد وکفت هر که
کلمه اسلام کفت او را نخواهم کشت وصد تیر در ترکش دارم ودست بر کمان می آرم هر تیری که خواهم انداخت یکی تنی را از
شما بجان خواهم ساخت از کشتن من شما را چه افزاید واز رفتن من شما را چه کم آید مالی که در خانه دارم نشان مکان آن
کویم بستانید ومرا از رفتن به پیش پیغامبر مانع مشوید پیغامبر م آیه مذکوره یارانرا رسانید وقصه صهیب بر ایشان روشن
کردانید عمر روی بر استقبال او نهاد پیش از رسیدن او در مدینه او را بشارت رحب فی بجار یک داد صهیب بمر تبه رسید که
کار او بمدح نعم العبد لم یخف الله لم یعص کشید وبعضی کویند این آیه در حق عامه مومنانست که خود را در کار خدا بسپارند
دل بر عوض ثواب آخرت بکمارند چنانکه جای دیکر کفته ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة بروجه
اول معنی اینست بعضی از مردمان کسانی اند که نفس خود را بر دادن مال واز خوشنودی ذو الجلال در بازند وجان خود را
باز خرند واز جستن خوشنودی خدا بسپارند دولت اینست وکار این کار واین نوع مردمان سزاوار رأفت اند ومستحق فیض
عاطفت اند ۵ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ۵ این جمله تذییل است معنی اینست وخدای در شان بندکان خویش رأفت
وعاطفت می نماید ۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً ۵ السلم بکسر سین وفتحه خوانده ومعنی بر
حسب آن دانند در سابقه تلقین میراث بود وصور عبادات را بتفصیل بیان فرمود در آیه ثم افیضوا من حیث افاض
الناس جمع مردمان در حضور موقف آمده در آیه فمن الناس من یقول با معطوف او تقسیم در حاضران بر خواهند کان
دنیا وآخرت مذکور شده بعده آیه ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا با معطوف خویش یعنی ومن الناس یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله تقسیم دیکر میان منافقان ومخلصان مذکور کشته اکر این آیه یعنی یا ایها الذین آمنوا تا آخر
که عبد الله بن سلام مومن مخلص بود ورعایت روز شنبه وقراءة توریة در نماز شب چنانچه پیش ازین داشت از پیغامبر م
خواهش نمود این آیه در شان او نازل کشت واز ان خواهش که داشت بمنع پیوست وارد در حق او بود وبعموم
خویش متناول همه مومنان مخلص باشد متصل ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله که قسم دوم از تقسیم دوم
است بود ودر وا التفات از غیبت سوی خطاب دارند وفصل از جهت اختلاف جبر انشاء پندارند واکثر برین ایت است
چنانچه در بعضی تفسیر آمده خطاب منافقانکه ایمان بر زبان آورده اند ودر دل تصدیق نکرده اند باشد که این آیت
متصل ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما قلبه که قسم اول از تقسیم دوم است بود واکر این آیه را خطاب
در حق اهل کتاب دارند ومعنی کلام یا ایها الذین آمنوا با کتاب ورسول ادخلوا فی السلم وآمنوا بمحمد والقرآن پندارند
برین وجه این جمله بعد اتمام ذکر میراث وتلقین حسنات وعبادات مومنان سوی ذکر کافران وبیان احوال ایشان بود
فصل او از جهة تباین مقام کلام باشد چنانچه صاحب کشاف در ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم آورده
فصل او از جهة تباین مقام ذکر کرده کافه بمعنی کلا وجمله حالت از سلم یا از فاعل ادخلوا معنی اینست ای مومنان مخلص
که با مسلمانان آشتی ورزیده این در همه امور دین با ایشان آشتی کنید یا کویند ای کسانیکه ایمان بزبان آورده اند ودر دل

تصدیق کنند نکرده اند در شیء با مسلمانان در آیید ودر دل تصدیق کنند بر دین اسلام تصدیق کنید ونفاق بکذارید
وایمان با خلاص ورزید یا کویند ای کسانیکه به پیغامبری موسی تو ایمان آورده اند وقرآن ومحمد م را که خیر الانبیاست
تصدیق نکرده اند بغض وخشم بکذارید وقدر آشتی در آیید وهمه مسلمان شوید وبقرآن ایمان آرید ۵ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۵ جمله ولا تتبعوا عطفست بر ادخلوا فی السلم جمله انه لکم عدو مبین
تعلیل است تاکید از جهة تقدیم ملوح است چه نهی از متابعت شیطان ملوح است عدوان او معنی اینست وبکامهای شیطان
پس روی مکنید یعنی در دری که شیطان میرود مروید بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی ظاهر وهویداست عاقل پس روی
دشمن نکند دری که او بجا او برود ۵ فَإِن زَلَلْتُم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۵ جمله شرطیه که جزاء او امر است در حکم امر باشد وشرطیه مذکوره عطف بر امر ونهی سابق بود معنی
اینست پس شما بعد از آمدن حجتهاء ظاهر وبلغزید واز انچه دادید از شل سوی بعض اعمال جاهلیت یا از نفاق
پس بدرستی که عزیز است یعنی قویست وبکفار وبجار انتقام تواند وهر یکی را بجزاء کار وسزاء کار او برساند استوار کار
هیچ کار را روی بی حکمت نبود وجزا وسزاء کردار او در غیر محل نشود ودر حکایت آورده اند قاری تلاوت این آیه
خطا کرد وبجاء عزیز حکیم غفور رحیم آورد اعرابی هر کز قرآن نشنیده وهیچ کاهی مصحف ندیده بود کفت هنگام
شکایت از زلت ودر مقام بیان معذرت از ذکر غفور رحیم که دلیل کردانیدن است ملایم نبود ودر محل تخویف
وترهیب ذکر عزیز حکیم که متضمن قوت وغلبه است مناسب باشد ۵ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ
فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ ۵ ینظرون بمعنی ینتظرون است در الا ان یاتیهم الله مضاف محذوف
باشد جار ومجرور محذوف بود ای یاتیهم الله بعذابه وجمع وظلل جمع ظله است چنانچه حلل جمع حله است والملائکة
عطفست بر الله واستفهام برای انکار است وآن در حکم نفی است معنی اینست که منتظرند یعنی منتظر نکافران
از آمدن عذاب خدا را یاد آوردن خداء عذاب خداء را بر ایشان در سایه بابها از انکه آسمان را بوشید یعنی در ابر
جائی که همچو سایبان آمده وکرآمدن فرشتکان را که بیارند عذاب ایشان را واین کلام برای لفظ فی ظلل من الغمام از باب
تشبیه بود از قبیل حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر باشد وبیند آمدن عذاب چون از جانب
آسمان آمد واز ابری که مظنه رحمت روی نماید عذاب هولناک تر باشد وقطیع تر ودشوار تر بود ۵ وَقُضِيَ الْأَمْرُ
وقضی تنزیل فعل منزله وقضاء الامر عطفست بر والملائکة یعنی وان یاتیهم الملائکة وقضاء الامر بدلیل انکه بعضی
بجاء وقضی الامر وقضاء الامر بلفظ مصدر خوانده اند معنی اینست وکر انکه بیاید فرشتکان وقضاء امر یعنی استوار
کردن هلاک کافران وتواند بود که وقضی الامر فعلی که مفهوم ایعاد سابق است عطف باشد بمعنی وقضی الامر بود و
تواند که وقضی الامر حال از یاتیهم یا ینظرون که مفهوم استشاست دارند بتقدیر وقضی الامر بمعنی وقد احکم الامر پندارند
سوال کافران خود را بر باطل میدانند وخود را مستحق عذاب نمیخوانند ومعتقد عذاب خویش نمی باشند پند نسبت
چشم داشتن بر عقاب سوی ایشان چه کونه آید وصحت اثبات آن در ایشان چه نوع روی نماید جواب ایشان
اکرچه انتظار عذاب ندارند وخود را در معرض عذاب نمی پندارند حال ایشان که سبب عذاب موید امر کب شد
واز جهة نادانی بدان مصر مانده آن می ماند که در ایشان انتظار آمدن فرشتکان عقاب واستوار بودن حکم هلاک نیا شد
وانتظار رحمت ولطف خدا نبود انتظار مذکور بروجه تمثیل مستقیم نماید وهیچ اشتباه نماید در ما هذا بشرا ان هذا
الا ملک کریم کفته اند که در شان یوسف صدیق م بر نفی بشریت ثابته واثبات ملکیة منفیه بروجه تمثیل رفته اند چه حال
او در نباهت وعفت وبرادت از صفت قباحت بدان می ماند که ملک باشد بشر نبود صدق او بر وجه تمثیل و
مطابق او بروجه تمثیل ومطابق واقع بدین تاویل اینجا نیز اثبات انتظار کافران عذاب او نفی انتظار ایشان رحمت
را طریق تمثیل وصدق او هم برین تاویل است ۵ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۵ ترجع بصیغه مجهول از رجع وبصیغه
معلوم از رجوع خوانند ومعنی بر حسب آن دانند این جمله تذییل است ولام در الامور مذکوره برای عهد است وتواند

بود که برای استغراق باشد چه کار برو متعلق است و بقضاء و قدر مستحق است معنی اینست و بحکم خدای تعالی همه کارها باز کردانیده

شود ٥ سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ ٥ اینجمله مقررست مر جمله یا بنی اسرائیل اذکروا

نعمتی التی انعمت علیکم را بر وجه التفات از خطاب سوی غیبت که هر دو در موعظت بنی اسرائیل است آن بیاد آوردن

نعمت جمیله و این بیاد آوردن آیات جزیله از جهة تضمن موعظت هر دو از یک قبیل است معترضانی که در میانه بود

میان دو کلمه کلام سایغ نمود مکرر باء استفهامیه است تنزیل سل منزله لازم جمله استفهامیه بیان سوال آمده یا خبریه است

جمله بتاویل مفرد مفعول دوم مر سل را شده ای سل بنی اسرائیل عدد آیات آتیناهم و میم تقدیری من آیات تفسیریست

مر کم را و کم مفعول دوم مر آتیناهم را آمده از جهة اقتضاء صدر مقدم شده بینة صفتست مر آیات را و درین کلام

معطوف محذوفست ای سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة فبدلوها حسنه مقصود کلام موعظت بنی اسرائیل است

ان متعلق بتبدیل آیات و تغییر تبدیل است زیرا که مطلوب تغییر آیات نیست بلکه تقریر تبدیل ایشانست معنی اینست

بترس ای محمد از بنی اسرائیل چند داده ایم ما ایشانرا از آیات ظاهره پس پیش آمدند آنرا بتبدیل با علامت ظاهره بر حقیقت

اسلام و دین پیغامبر و این استفهام و سوال برای تقریرست معنی برای حمل مخاطب بر اقرار تا بگویند و اقرار کنند که خدای تعالی

چندین آیات فرستاده و چندین حجتهاء ظاهره داده و ایشان آنرا کتابرا پوشیده و در ابطال حجج ظاهر کوشیده

بطلان ایشان ظاهر کرده و بجهای ایشان پیدا شود ٥ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ

شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥ جمله و من یبدل نعمة الله تا آخر تذییل شرطیست محذوف الجزاء و جمله فان الله شدید

العقاب کنایت از یعذبهم الله باشد یا باعتبار معنی مکنی عنه جزا افتد حاجت سوی حذف جزا نباشد تاکید جمله باعتبار

معنی مکنی عنه دارند و تذییل آیات از ایشان علامت انکار مضمون جمله پندارند معنی اینست و هر که نعمت خدایرا

تبدیل کند و نعمت هدایت را بضلالت بدل کرداند و حجتهاء اسلام را تحریف کند و بجای آن غیر آن خواند پس از آنکه

او را این نعمت و حجت از خدای آمده و این عطا در حق او فایض شده پس بدرستی که خدای عز و جل سخت عذاب او

یعنی عقاب او سخت و عذاب او درشتست پس عقوبت کند و در عذاب سخت افکند ٥ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ٥ جمله مستانفه است چنانکه چون و من یبدل نعمت الله را شنید سوال کرد ما بالهم یبدلون

نعمت الله مع انه شدید العقاب فقیل لها انه زین للذین کفروا الحیوة معنی اینست مر کافرانرا زندکانی حیوة

دنیا کذشته کشت و بمثل و محبت بپوست همانرا دوست داشتند و بهمانرا زندکانی بنداشتند و بکار حیوة باقی

اخروی نپرداختند و برای راه آخرت توشه نساختند در لذتهاء حیوة فانی دل ببستند از نعیم حیوة اخروی محروم

کشتند نظر شان در زندکانی بیفتاد و دل ایشان کمراه افتاد پای در طلب آن نهادند در آراسته شدن حیوة دنیا

در چشم کافران شبهه نیست در تعین آراینده اختلافیست بعضی اینست که آراینده آن شیطان است بدلیل

آنکه جای دیکر واذ زین لهم الشیطان اعمالهم کفت و بر صیغه معروف برین نسبت بپوست از جهة آنست که

شیطان آراستکیهاء دنیارا نصیب عین می رساند چشم را برنک خوب و کوش را باواز مرغوب و شامه را بنفحات

خوش و مذاق را با طعم خوش و دکش و قوت لامسه را بملابس لینه باطن را بظهور افکار مصالح دنیویه متبعه و

شهوات را بشهوات و تمنیات را بحصول متمنیات بفریبید و محبت آنرا با دل و جان بلکه با دک و کوشت و پوست

و مغز استخوان آمیخته کرداند تا که بدل و جان بدنیا بپیوستند و بظاهر و باطن هم دنیا کشتند و بعضی کویند آراینده حیات

دنیا مر کافرا خداست و رنیا کننده آن در نظر ایشان حق جل و علاست که دنیارا برین صفت آفریده که مردم

بفریبید و کسی که او را در پا بداز و شکیبد چیزهاء درو پیدا آورد که برو دلهارا مبتلا کرداند معنی اینست شعر

کی دل ببرد کلی برکلی کی جان ببرد صبا ببوئی ٥ بین حال هوا چکونه دل را چوکان زده هر طرف چو کوئی ٥ خدای

تو او را بدین صفت آفرید که دلهارا برو فریفته و شیفته کرداند مکر کسی را که او را دین بلا نکاه دارد و بعصمت خویش

او را بفریفته شدن نکاه دارد ٥ وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا ٥ عطفست بر مضمون جمله سابق چنانکه کفت

زین للذین کفروا الحیوة الدنیا ویسخرون بها معنی اینست فخر میکنند بحیوة دنیا معیشت فاخره آن و سخریه میکنند ایشان

بزمره مومنان که عیش ناعم پندارند و عمر بتنکی عیش میکذارند ٥ وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ٥ موصول

با صله مبتداست فوقهم جمله حالست معنی اینست و آنکسانیکه بخدای تعالی کرویده اند و از شرک پرهیزیده اند و در دین

اسلام کرویده اند و بمرتبه عالی رسیده اند در روز قیامت بالا باشند برتر از ایشان بوند که ایشان در درجات

بهشت عالی شوند کافران در مکان در دوزخ فرود روند چنانچه کافران در دنیا از سبب ضعف و فقر بعضی

مسلمانان که مشاهده میکردند بر ایشان بسخریه پیش می آمدند و میخندیدند مسلمانان چون اعلاء مرتبه خویش را

بلحاظ حال کفار ببینند بر حال ایشان خنده کنند چون جای دیکر کفته است فالیوم الذین آمنوا من الکفار

یضحکون بعضی کفته اند مراد ازین فوقیت از حجت باشد یعنی حجت مسلمانان قوی و دلیل ایشان غالب بود

اکر کافران حجت در نیابند و سخن خدای تعالی را فهم نکنند بر ایشان بسخن پیش آیند خنده نابوده نمایند مسلمانان را

چه نقصان و متقیانرا درین چه عیب سوال چون از تقوی پرهیزیدن از شرک مراد شود الذین اتقوا بمعنی

الذین آمنوا بود در وضع مظهر موضع مضمر چه نکته باشد و نیز در ایراد مظهر موضع مضمر تغییر الذین آمنوا که با لا

مذکور بود چرا کرده و بجاء و الذین آمنوا چرا آورد جواب وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح بمعناء فوقیت و علاقت

و مناط فوقیت بر کفار ایمان و انقاست لیکن اتقا از اجتناب از زشت و آن معرفت و ایمان اثبات توحید است

و آن جلب منفعت و سلب مضرت اهم است از جلب منفعت را و لهذا در کلمه طیب نفی را مقدم داشتند و ثابت

و بعبارت بنداشتند و اثبات را تاخیر کردند و باشارت کنند بهمین اینجا بجاء الذین آمنوا الذین اتقوا چنانچه

کفتیم باید کرد ٥ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٥ اینجمله تذییل است مقررست مر مفهوم والذین

اتقوا فوقهم یوم القیمة زیرا که از والذین اتقوا فوقهم مفهوم شد که فوقیت در روز قیامت بتقوی است بغنایت

و اینجمله سعت رزق و غنا بر سبیل عموم اثبات کرد و هر که را خدای خواست از ذلیل و جلیل در مساغ سعت و غنا

آورد پس از و لازم باید که سعت رزق غنا مستلزم فوقیت بود برین طریق موکد مفهوم جمله سابقه باشد معنی

اینست و خدای تعالی هر کرا از مردمان خواهد روزی بی شمارد هد اکر چه کافر ذلیل باشد که فوقیت او مستحیل بود و سعت

حال و کثرت مال موجب فوقیت بر فقیر بود و موجب انحطاط فقیر نشود چه مسلم فقیر در آخرت غنی و در روز

قیامت بغیر حاجت بنودند یعنی آن قدر دهد که شمارا نباید و آنقدر بخشد که در معرض احصا نیاید چنانچه

جماهیر اهل اسلام و مساکین امت پیغامبر را از ملک مخلد و ملک موبد و نعمتهاء ابدی و لذتهاء سرمدی که بما

لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر عبارت از آنست خواهد داد و درهاء نعیم بی پایان و ابواب

کرم بی نهایت بر ایشان خواهد کشاد ابد الاباد نعمت ایشان انصرام نکیرد و هیچ کاهی لذت و راحت ایشان انقطاع نپذیرد

شمار نعمت بی منتهاء او ممکن نبود و عدد احصار آن قایل نباشد اما نعمتهاء دنیا هر چند که بسیار بود دار خبر شمار بیرون

نرود قارون را اکر چه باستدراج کنج بی دریغ دادند کنجی محدود بود در ناحیه زمین نهادند و هر چند که بر در خزاین

باموال ممتلی بود و بنظر خلق بسیاری نمود لیکن چون خزاین از مقداری محدود با شماری معدود داشت بانصرام و انقطاع

و زوال و فنا پیوست اغناء کفار بروز نیک چند و ذکی روز بد در قفا دارند و جود اغنیاء محدود و منتهای غنی می

بندارند ایشانرا بر فقراء اهل اسلام و مساکین پیغامبر که برای ایشان از مخزن صادق از غناء نا محدود و نعمت غیر

متناهی در دار الجنان موعد موجودست چه جای فوقیت و مزیت بود و چه محل فخر و سخر باشد ٥ كَانَ

النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ

بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ٥ جمله سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة

متضمن شکایت بنی اسرائیل بود پس ازین آیت الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت و این

الم تر الی الملا من بنی اسرائیل نیز شکایت ایشان مقرر کشت روی نمود اینجمله معترضه برای تسلیه پیغامبر

آمده و متضمن بیان اینکه شوکت دیرینه شری است محصور بر زمانه پیغامبر ع نیست میان دو کلام متصل است وارد شده
جمله فبعث الله بقرینه لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه معطوف بر محذوف بود تقدیر کلام کان الناس امة واحدة فاختلفوا
فیما بینهم بان کفر بعضهم وبقی بعضهم علی دین الاسلام فبعث الله الی اخره باشد مبشرین منذرین حال است از نبیین
که مفعولست مر بعث را و ضمیر لیحکم عاید است بر کتاب و لام او متعلق بانزل و جمله انزل معطوف بر بعث الله لام
در الکتاب برای جنس است که همه پیغامبران را یک کتاب بود و بتعدد کتاب معنی جنس روی نماید معنی اینست
بوده اند مردمان در آغاز عهد آدم ع گروه واحد متصف بصفت اسلام باده قرونی که میان وفات آدم و بعث نوح ع
بود و درآن قرون از کسی جز اسلام و ایمان روی ننمود که همه بر شریعت حق بودند و میان خویش در ایمان و اسلام
موافقت می بودند تا بعد نجات اهل کشتی تا زمان صالح پیغامبر ع همه اسلام داشتند و همه دل بر ایمان می داشتند
پس میان خویش اختلاف کردند بعضی مسلمانی ماندند و بعضی کافر شدند پس خدای تع پیغامبران را فرستاد تا مسلمانان را
بشارت دهند و کافران را ترسناک گردانند و بدین اسلام درارند و کتاب را فرستاد تا حکم کند میان مردمان در چیزی
که اختلاف کرده اند و همه مردمان بعمل صالح بودند تاآن زمان که ابراهیم خلیل ع هوید اگشت همچنان مجتمع بر کفر
بودند و در توافق در کفر امة واحدة می بودند بر این وجه فبعث الله عطف بر کان الناس امة واحدة باشد محتاج
سوی تقدیر چنانچه بر وجه سابق گذشته است نبود معنی چنین آید بوده اند مردمان امة واحدة بر کفر پس خدای تع
پیغامبران را فرستاده و ایشان را بر کافران حکم کردن کتاب داده تا کتاب حکم کند در آنچه ایشان اختلاف کرده اند به
یکدیگر میان خویش در دین و دیانت مخالفت ورزیده اند و در بعضی تفاسیر آورده که اجتماع عالم بکفر در هیچ عصری
نبوده و شقاوت عامه در هیچ زمانه روی ننموده و آنچه در بعضی اعصار اتفاق بر کفر نقل کرده اند و روات و ثقات
در اخبار آورده محمول بر اجتماع اکثر بود و مصروف بر اتفاق اغلب باشد ۵ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ
أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۵ ظرف است یعنی من بعد ما جاءتهم البینات
و مفعول له یعنی بغیا هر یکی متعلق است بفعل مثبت که مضمون استثناء مذکور است چه بودن استثنا بعد از
نفی برای اثبات مشهور است ای اختلفوا فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم و جمله وما
اختلف فیه تا آخر میان معطوف و معطوف علیه معترضه است برای منقصت اختلاف کنندگان و اثبات حسد و
بغی ایشان معنی اینست در کتاب اختلاف نکرده اند از پس آنکه آمده است بر ایشان حجتهای باهره و معجزهای ظاهره
از جهة بغی و عدوان و ظلم و حسدی که کاین بود میان ایشان ۵ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ
مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۵ این جمله عطف است بر فبعث الله النبیین جمله مستانفه معترضه بود چنانچه گذشت یا گویند
عطف است بر اختلف الذین اوتوه که مضمون استثناست ای اختلف الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات فهدی
الله الذین آمنوا فهدی الله الذین آمنوا من بعد ما جاءتهم البینات فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه لام
متعلق است بهدی بر طریق هده او الی طریق ما موصول است یا موصوفه من الحق بیان ماست و لام در وی برای
جنس است چه ایشان با مسلمانان در یکی حق مخالف بودند در جهتهای بسیار مخالفت نمودند نماز بی رکوع میکردند و
در نماز سوی مشرق متوجه میشدند و در روزه که بعض در بعض روز روزه می داشتند و بعضی در شب نیز
روزه می آوردند و در شان ابراهیم خلیل ع که بعضی او را یهودی دانستند و بعضی او را نصرانی میخواندند در باب
عیسی ع چه بعضی در مدح گزاف کردند در معرض الوهیت آوردند و بعضی در نکوهش مبالغت نمودند او را آنچه
آنچه گفتند در شان قرآن و پیغامبران و همچنین در امور دیگر از ایشان اختلاف در آن واقع شده و مخالفت در وجود
آمده باذنه متعلق است بهدی یعنی بتوفیقه و رحمته و بعضی گویند علم است هدیهم بعلم انهم اهل الهدایة معنی اینست
پس رهنمونی کرد خدای بتوفیق و رحمة خویش یا گویند بدانستن استعداد و اهلیت ایشان کسانی را ایمان آوردند
برای حقی که ایشان در آن پیش از ایمان اختلاف میکردند مومنان حق را دریافتند و با ایمان آوردن بدان خوشنود شدند

این ترکیب را یعنی فهدی الله الذین آمنوا از قبیل ارضعت فلانة هذا ایشان دارند از قبیل نکحت فلانة هذا
الشاب پندارند ۵ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۵ این جمله تذییل است معنی اینست خدای سوی
راه مستقیم رهنمونی کند هر که را رهنمونی کردن خواهد یعنی راه حق نماید و زنگ باطل او را بزداید ۵ أَمْ حَسِبْتُمْ
أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ ۵ ام منقطعه بمعنی بل و همزه
که مضمون اوست برای تقریر است بمعنی تثبیت یا برای انکار بر وجه توبیخ در جات مذکور و استبعاد آن باشد
و ام منقطعه مذکوره اضراب لذ کلام سابق که برای تسلیه پیغامبر ع مذکور بود دارید تا پیغامبر ع را در مخالفه
کافران از ناخوشی باز دارند و جمله و لما یاتکم حال است از فاعل حسبتم یا از فاعل تدخلوا معنی اینست یا خود پنداشتند
یا گویند شاید که شما در بهشت درآیید و هنوز نیامده است شما را حال آنکسانی که گذشته اند پیش از آمدن شما
رحمه الله ۵ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ
جمله مستهم الباساء حال است از فاعل تدخلوا یا بدل اشتمال است از او یا مستانفه است چنانکه چون حال
گذشتگان یاد کرد سایلی گفت ما کان شانهم فقیل مستهم الباساء و جمله و زلزلوا عطف است بر جمله مستهم الباساء حتی
یقول الرسول حتی بر قراءة رفع یقول ابتدائیه و بر قرات نصب برای غایة است بر طریق نصرت متی ادخل البلد
متی نصر الله مقول یقول است و استفهام برای طلب نصرت است یا برای استبطاست یعنی نصر ابطی بنداشتن و
در نگ کننده داشتن معنی اینست رسید ایشان را سختی گرسنگی و مشقت تشنگی و خوف دشمن و مقام تن و زوال
مال و سائر محن و جنبانیده شدن جنبانیدنی که بزلزال مانند و بهلاک و فنا رسید و این جنبانیدن تا آنست بدلیل
متی نصر الله در استبطا یا طلب نصر از خدای گویند جنبانیده شدند تا این غایة که بگویند پیغامبر و مومنان نصر خدا
که خواهد بود و تا که روی خواهد نمود ۵ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ۵ الا حرف تنبیه است و جمله الا ان نصر
الله قریب مقول فیقال است مقول است و این بر جمله یقول الرسول معطوف است معنی اینست پس گفته می شود یا
گفته شود آگاه باشید بدرستی نصر بودن نصر الله قریب کلام طلبی باشد تاکید یا مستحق دارند و اگر متی نصر الله استبطا
در نصر متضمن انکار قریب نصر است ان نصر الله قریب را کلام از کاری پندارند تاکید او از جهة رد انکار باشد
واجب بود و در جمله ام حسبتم التفات است چه ذکر مومنان در فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه بر وجه غیبت
بود درین آیة ذکر مومنان بر وجه خطاب او روی نمود و در جمله تسلیه دل پیغامبر ع بر مشقتها و محنتها که بسبب
مخالفت کفار پیش می آید و تحمیل بر تحمل آن آورد و بیان این کرد که در آمدن بهشت را شایست حصول این کار
بی رنج مشقت بی معرفت و منفرت بیت نابرده رنج گنج میسر نمی شود ۵ مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
گذشتگان نیز رنج دیده انگاه بگنج رسیده رسم مشقت نیز رسمی قدیمی است و راه رنج راهی است مستقیم است و بدانکه
نزول این آیة در جنگ احزاب و بعضی گفته در جنگ احد بود در هر دو جنگ مسلمانان را امور قطیعه و مشاق بجمیع
روی نمود بعضی یاران کمال رنج و تعب که در آن وقت داشتند بحسب طبیعت مکروه در شان ایشان این آیة
نازل گشت و بشرکت در مشقت یا اقوام گذشته و ام رفته دلهاء ایشان بر حکم التسلیة اذا عمت طابت بتسلیه
۵ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۵ روایت کرده که عمرو بن جموح پیری مالک مال بسیار بود از پیغامبر ع از آن او
پرسید که این آیت نازل شد مال خویش انفاق کند مسالت نمود این آیة در شان او نازل گشت و این جمله بر وجه اعتراض
برای حکایت سوالی او باز نموده و بیان مصارف که سوال از آن او را اهم بوده بورود پیوست بر حکم این روایت
یسئلونک از باب اسناد فعل واحد سوی جماعت بود از قبیل نعقروها باشد جمله استفهامیه بتاویل مفرد شده
بعنی یسئلونک تعیین ما ینفقون مفعول یسئلونک آمده معنی اینست می پرسند مردمان ترا ای که جز انفاق کنیم
و در استحقاق جزا رفع بلا و جبر بدهیم ۵ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۵ جمله مستانفه است چنانچه که پیغامبر ع بعد ورود یسئلونک ماذا

ینفقون سوال کرد ماذا اقول لهم حین یسئلونی ذلک فنزیل قل ما انفقتم من خیر فللوالدین الآیة موصول
باصله مرفوع المحل برابتداست ومن خیر بیان ماست فللوالدین خبر مبتداست والاقربین باسایر معطوفات
عطفست بروالدین که مجرور لام است معنی اینست بگوای محمد ایشانرا آنچه از مال انفاق کنید پس مراین اصناف
رابدهید یعنی مادر وپدر وقرابتان قریب تر وبچکان که بند باشند ومردمانی که بی مال اند وره کذری که توشه
ندارد اگرچه درخانه خود غنی باشد در راه باحتیاج پیوسته باشد هرچه بدهید از اندک وبسیار وماکول ومشروب
وثمار وحبوب سبب رفع حاجت است وموجب جزا واثابت است اگرچه پاره خرما ویا مشت جو باشد
شرط عطا نیست زبسیار چیزه از درمی داکن واز داکن بشیز ٥ اما باید که در محل بدهید وصدقه را در محل
صالح بینید چه صدقه رونق نگیرد مگر انکه بر محل برسد که صدقه مر فقرا راست واحق بصدقه میان فقرا قرابتان
فقیر اند ومیان قرابتان انکه قریب باشد احق بود وهیچ یکی از مادر وپدر نزدیک ترنیست وبر کسی در استحقاق انداینان
برتر نباشد واز غیر اقارب محتاج تر را اختیار کند وکسی از یتامی ومساکین وابن السبیل محتاج ترنیست پس اولویت
ایشان ازجهت این معنی است سوال یتامی ومساکین را جمع آورد چه نکته است که ابن السبیل را بصیغه مفرد آورد
جواب افراد ابن السبیل تنبیه بود که احتیاج او باعتبار انفراد بود وتنهائی باشد که مسافران که با رفقا بود غالب آنست
که بجمایت ایشان توشه او بقطع طریق نرود ودزد بنزد ره کذری بی توشه نشود واین جمله یعنی ما انفقتم فللوالدین
را تلقی سائل بغیر مطلوب او دانند وبر خلاف مقتضاء ظاهر پندارند چه مطلوب سائل سوال از تعیین بنفقه
وبیان آنچه نفقه کند وآنچه صدقه دهد بود جواب ببیان او نگفت بلکه مصارف را بیان فرمود وتنبیه کرد که
اهم وسزاوارتر آنست که ازین پرسند واحق واصوب اینست که این را بیان کنند واین از عجاب بلاغت بابی عظیم
است ودر اصطلاح اهل معانی مسمی با صورت حکیم است چنانچه در یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس
تحقیق شده وبتشریح وتوضیح در بیان آمده ٥ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ٥ نون تفعلون — ما شرطیه است م
ازجهت جزم ساقط شده من خیر بیان ما آمد جزاء شرط محذوفست فان الله به علیم تعلیل جزاست ای وما
تفعلوا من خیر یجدوه فان الله به علیم وچون جزا دادن بر چیزی ملوح سوی علم بدانست بود بتقدیم ملوح سابق
بود جمله شرطیه تذییل است معنی اینست وآنچه شما از خیر ونیکی بکنید جزاء آنرا خواهید یافت بدرستی که خدای تعالی را
بران علم بود وهیچ چیز از وی پوشیده نباشد پنهان وآشکار بداند اندک وبسیار قبول کرد اند ٥ كُتِبَ
عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ ٥ در آیه ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم
مثل الذین خلوا من قبلکم در آمدن مخاطبان در بهشت با آمدن حال گذشتگان متعلق ساخت ورسیدن
سختی ومشقت وجنبانیدن قتال بحدی که پیغامبر ومومنان متی نصر الله گویند بران حال گذشتگان اند آخت
از اینجا تحریض بر قتال مفهوم گشته چنانچه ذکر آن بالا گذشته جمله کتب علیکم القتال تکریر مضمون آیه مذکور بود
وتقدیر مفهوم او شود جمله وهو کره لکم حال است معنی اینست قتال بر شما فرض کردانیده شد وجهاد با کفار
لازم آمده وحال اینست که قتال دشواری است مر شمارا یعنی قتال خداوند دشواری است یا قتال نفس دشواری است
مر شمارا خداوند دشواری است بر وجه مبالغت چنانچه زید عدل آمده ودر اغاهو قتال واد بار تحقیق شده
بعضی کره بفتح کاف وسکون را خوانند ومعنی کره وکره چون ضعف وضعف یکی دانند ٥ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا
شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ٥ ان تکرهوا اسم عسی است بدین وخبر در عسی التنام اسم رواست وجمله
وهو خیر لکم حال است از مفعول تکرهوا وجمله که با واواست چون از ذوالحال نکره واقع شود تقدیم او بر ذوالحال
نکره واجب نبود واینجا با معطوف خویش معترضه است برای بیان حکمی که مضمون اوست وشانی که مفهوم
از وست عسی ولعل در کلام عباد برای امیدواری آید در کلام خدا برای امیدواری کردانیدن که امیدوار
آید معنی از کمان است خدای تعالی منزه ازانست وتواند بود که خدای تعالی در دل کسی کمانی اندازد واورا امیدوار سازد

معنی اینست وشاید که چیزی نزدیک شما مکروه بود وآن مر شمارا به باشد چنانچه قتال را مکروه می پندارید
ازجهت آنکه در وی خطر جانست وسبب تخریب وتنبیه انسانست لیکن از قتال باز ماندن قتال کردن بهترست
ومنفعت او در دنیا ودر عقبی بزرگتر است زیرا که بعد قتال اگر زنده ماند وحق تعالی اورا سالم باز گرداند غنی شده بغنایم
باز گردد ومکرم شده بمثوبات کرام در خانه آید واگر شهید گردد جوع ابد یابد وهمیشه مثبت ومرزوق باشد
وبموت اختیاری بمیرد وموت حتف انف دامن او نگیرد ٥ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ ٥
اینجمله عطفست بر جمله سابق معنی اینست وشاید که چیزی بود که محبوب شما باشد ودر حق شما شر بود وشاید
بود که دوست میدارید چیزی را که چنانچه باز ماندن از قتال موجب سلامت از تیغ وتیر است وآن در حق شما
شر است واز غنیمت محروم گرداند واز مرگ باز داشتن نتواند واز غنیمت داری وحیات ابدی واخروی باز دارد
وبجنگ مرگ ناگهان ودست اسهال وتیر خیران بسپارد ٥ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٥ اینجمله تذییل است
وخدای خیر وشر شمارا میداند وشما را چیز میخواند ٥ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ٥ اینجمله
نیز در حکایت سوالی از سوالهاء مردمان وذکر مقالی از مقالهاء ایشان معترضه آمده وهمچنین چند جمله دیگر برو وجه — معنی اینست م
اعتراض واقع شده نکته هر یکی در محل او گفته آید وبیان وجه اعتراض ومعترضه در هنگام بیان آن روی می نماید
قتال فیه بدل اشتمال است از الشهر الحرام روایت کرده اند ودر کتب اخبار آورده اند که پیغامبر م بزرگی را با چند
روان کرده مهاجران را برابر عبدالله ابن جحش عم زاده خود تعیین کرد که در فلان مقام بروید ومنتظر رسیدن
کاروان باشید تا کاروان از قریش پیش آید مسلمانانرا بغنیمت ایشان حاجتی بر اثر ایشان رفتند ودر مقامی منتظر
ترصد کشیدند ودر سلخ جمادی الآخر کاروانی را از قریش دیدند که دران عمرو بن عبدالله حضرمی وسه کس دیگر
با او بودند یکدیگر با خویش میگفتند امروز سلخ جمادی الاخری است فردا رجب شهر حرام در آید حرمت قتال پیش
آید یعنی قتال حرام شود واین غنیمت از دست برود اگر امروز بشتابید غنیمت را در یابید جمع شدند وشتر رفتند
کاروانرا در یافتند عمرو بن عبدالله حضرمی را کشتند آن سه کس که میان ایشان بودند یک کس گریخت ودو نفر دیگر را
وکاروانرا گرفته سوی مدینه باز گشتند ازان کاروان کسی که گریخته بود بقریش رسید وقصه مذکور پیش ایشان باز
قریش گفتند لشکر محمد م ماه حرام حلال ساختند ودر اینچنین ماهی بقتل وغارت پرداختند درین عمل مسلمانان را
تغییر میکردند پیغامبر م را ترک عمل مذکور دشوار می نمود گفت ایشانرا از من اذن بقتال در ماه حرام نبود در باب
کاروان توفیق غنیمت ایشان در قسمت نیاورد کافران درین قضیه حیران گشتند مردمان از حکم قتال در ماه حرام
پرسیدند این آیه نازل گشت وجواب برین عبارت ببیان پیوست معنی اینست ای محمد م مردمان ترا از شهر
حرام می پرسند که قتال در وی چه حال دارد ٥ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ٥ قل مستانفه است چنانکه
پیغامبر م گفت ماذا اقول حین یسئلون قل کذا قتال فیه مبتداست وتنکیر قتال برای تقلیل است کبیر خبر مبتداست
وتنکیر او برای تفخیم است وتواند بود که قتال خبر مبتداء محذوف باشد جمله فیه کبیر تقدیر فیه اثم کبیر صفت قتال
باشد وکلام بر تقدیر القتال فی الشهر الحرام قتال فیه اثم کبیر بود جمله مقول قل است معنی اینست بگوای محمد م قتال
در شهر حرام گناهی است کبیر ٥ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ
أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ ٥ وکفر به عطفست بر صد والمسجد الحرام عطفست بر صد والمسجد الحرام
عطفست بر سبیل الله واخراج اهله عطفست بر والمسجد الحرام وصد با معطوفات خویش مبتداست اکبر عند الله
خبر مبتداست واین جمله عطفست بر جمله قتال فیه کبیر که مقول قل است معنی اینست وباز داشتن کافران مسلمانانرا
از حج وعمره که راه رضاء خداست وکافر شدن ایشان بخدا وکفر ورزیدن بدین حق وباز داشتن ایشان مسلمانانرا
از مسجد حرام یعنی از آمدن ونماز کردن در وی ودر طواف کردن کعبه اسلام وبیرون کردن اهل مسجد حرام که کفار
کرده اند واین امور شنیعه در وجود آورده اند بزرگتر است نزدیک کردگار از مرتکب شدن مسلمانان قتال را

ماه حرام ۵ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ۵ ایجمله عطفست بر جمله سابقه معنی اینست و فتنه یعنی تعذیب
مسلمانان و اکراه کردن ایشان بر مرتکب شدن وازدین برکشتن که کافران کرده اند و مرتکب شده اند از قتل بزرکتر
بود و از کشتن بالاتر باشد و تواند بود که از قتل مذکور قتل عمرو بن عبد الله حضرمی مراد دارند لام القتل برای عهد
بنهادند بر بوجه معنی مرتب می شود و اشکال لمی آید جز آنکه میان والمسجد الحرام و میان سبیل الله که معطوف علیه
اوست فصل باجنبی که وکفر به است می آید و این از جهت نحو مستنکر می نماید مگر آنکه بر تقدیر و تاخیر کند از ورطه
فصل مذکور بیرون آرند صد مسجد حرام اشنع باشد در مقام تشنیع ذکر اشنع اهم بود و اکر در والمسجد الحرام
واو قسم دارند وایجمله قسمت معترضه برای توکید مضمون کلام بنهادند اشکال فصل مذکور وارد نشود و تاویل
فتنه بشرک و کفر و باخراج اهله متضمن تکرار بود تا وقتیکه ما ذکر کردیم تکرار نمی آید سخن مکرر نماید و بدانکه پیغامبر
کاروان مذکور را موقوف داشته بود چون بعد نزول این آیة معلوم کرد که قتال در ماه حرام افتاده کشتن فرمود ۵
وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا ۵ معترضه دیگر است برای
ذکر دوام عداوت کافران با مسلمانان و بیان این که ایشان هرگز باز نخواهد ماند از انتقام ایشان معنی اینست
و همیشه کافران با شما کارزار کننده باشند تا آنکه شما را از دین باز کردانند ۵ وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ
دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۵ من شرطیه است یرتدد بجزم شرط اوست فیمت عطفست بر شرط
مذکور و جمله وهو کافر حال است از الضمیر یرتدد و یمت و هو کافر باعتبار افراد لفظ اوست و جمع آوردن اولئک
باعتبار معنی اوست اولئک مرفوع المحل بر ابتداست حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة جز مبتداست و حبطت
از جهة موافقت یرتدد بمعنی مستقبل شده از جهة یقین وقوع بر تقدیر ارتداد بصیغه ماضی آمده و جمله جزاء شرط است
و اولئک اصحاب النار عطفست بر جمله فاولئک حبطت اعمالهم جمله هم فیها خالدون تکمیل است برای دفع
وهم بیرون آمدن بعد در آمدن و رد کمان خلاص یافتن جمله ومن یرتدد منکم معترضه دیگر است برای وعید کسانیکه
از دین بکردند و روی بکمراهی و تباهی آوردند معنی اینست از میان شما از دین خویش که دین اسلام است مرتد شوند
و در حالتی که کافر باشند بمیرند عملهای ایشان در دنیا و آخرت تباه شود و موجب هیچ ثوابی و اجری نبود
اصحاب دوزخ باشند و در دوزخ جاوید باشند و بدانکه ناچیز شدن عمل و زائل شدن ثواب نزدیک ابو
حنیفه بمجرد ارتداد بود اگرچه سوی اسلام باز کردد ثواب عمل باز نکردد و نزدیک امام شافعی بمجرد ردت عمل نبود
و کرده ناکرده نشود تا ارتداد قرار نگیرد و او بر ارتداد نمیرد و اگر مرتد شود و باز سوی اسلام باز کردد ثواب عمل
کذشته یابد و درجات اعمال در یابد تمسک امام شافعی بدین آیة است زیراکه در این موت بردت داخل شرط
داشته و جزا را مترتب زیراکه درین آیت موت بران داخل شرط داشته و جزا را مترتب بر موت و ارتداد اندا لخته
بس بودت تنها جزا ثابت نشود و بغیر موت بردت اعمال نزد ابو حنیفه جواب کوید و از ایراد امام شافعی نفی
جوید که درین کلام دو شرط است و دو جزا هر جزائی که مترتب بر شرطی شده ناچیز شدن عمل مترتب بر ارتداد
و خلود در نار مترتب بر موت بارتداد آمده بدلیل آنکه این حکم در آیة ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله سببیه
کفر برای حبط شدن عمل مطلق آمده بقید موت بر کفر مقید نشده در اسباب اطلاق و تقید جمع شود
و مطلق محمول بر مقید نباشد ۵ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ
يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ۵ موصول با صله اسم ان است و هاجروا و جاهدوا عطفست بر اسم ان اولئک
مرفوع بر ابتداست جمله یرجون رحمة الله جز مبتداست جمله جز ان است روایت کرده اند مردمان کمان بردند
که عبد الله بن جحش و اصحاب او که عمرو بن عبد الله حضرمی را کشتند و اموال کاروان را غنیمت کردند چون ایشان
جهة بزه کاری نکشتند اما درین قتال مثاب نخواهد بود و ایشان را درین کار ثوابی روی نخواهد نمود در هنگام

ایشان این آیة نازل کشت و این نظم بود و پیوست چون عبد الله بن جحش و اصحاب او دل بر قتال اعدا دل کماشتند
و علم بوقوع قتال مذکور در شهر حرام نداشتند مردمان تنزیل منزله مسائل حال ایشان ساخت و قائل قول هؤلاء
یرجون الثواب من الله داشت این آیة در جواب آن بر سبیل استیناف ذکر کرد مؤکد بان بغیر حرف عطف
آورد معنی اینست بدرستی آنکسانیکه ایمان آوردند و بسوی پیغامبر هجرت کردند اوطان خویش کذاشته
بسوی بارکاه جاه نبوی شتافتند و در رضاء خدا تعالی کارزار کردند و رو با عداء دین حق آوردند ایشان رحمت
خدا را امید وارند یافتن ثواب عمل خویش را بر مقتضاء رحمت و چشم دارند ۵ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵ ایجمله
تذییل است معنی اینست و خدای آمرزکار است خطایا آمرزد بخشاینده است عطایا بخشد ۵ يَسْأَلُونَكَ
عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ۵ کبیر
بباء موحده التحتانیه و کثیر بثاء مثلث فوقانیه خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراة مختلف جمله دانند یسألونک
نیز میان دو قصه بنی اسرائیل برای اعلام خمر و میسر معترضه آورد لیکن از جهة عدم جامع و وجود تباعد میان
سوال از خمر و میسر و سوال از قتال در شهر حرام این را بر و عطف نکرد قل جمله مستانفه است در جواب سائل
اقول لهم حین یسألونک عن الخمر والمیسر اثم کبیر مبتداست فیهما جز مبتداست و جمله اثمهما اکبر من نفعهما بود
عطفست و جمله معطوف علیه محذوف با معطوف مقول قل است معنی اینست معنی اینست ترا ای محمد از
حکم خمر و قمار حکم هر دو چیز در بیان از تکی ای محمد در خمر و قمار بزه کاری بزرگ و منفعتها مر مردمان است و بزه خمر و میسر
از منافع ایشان اکبر و اعداست و بدانکه خمر نزدیک ابو حنیفه شیره انکور خام ناپخته با آتش بود چون مسکر شود و کف که
بجوش آید در جوش او پیدا می آید بعد ابو حنیفه و محمد او را رفتن کف حاجت نبود همین که شیره انکور ناپخته مسکر
شود خمر کردد و او را نامهاء بسیار است زشت ترین نامها خمر است که دلالت کند بر پوشیدن عقل که کزیده ترین
صفت ایشانست فارق میان او و میان سائر اصناف جز آنست که پوشیدکی از بد ترین صفات بر بن نکوهیدکی
بود نامی که دلالت بر زشت ترین احوال کند و زشت ترین نامها باشد و میسر قمار را کویند و آن آنست که
التزام مالی بخطری بر بندند و دادن و استدن او بافتادن کعبتین و مانند آن به بسپند چون نرد و شطرنج با ختن
وجوه مانند آن بر کوک انداختن در کوک اما کرو بستن در سبقت دویدن و اسب تاختن و تیر انداختن
اکر این جانب باشد قمار نبود و استدن مشروط بر تقدیر سابق و رواج آمدن از یک جانب حرام نباشد روایت
کرده اند چون در باب خمر آیتی وارد نشده بود صحابه منافع خمر بشاهد می دانستند و از آشامیدن خمر احتراز
کردن نمی خواستند تا آنکه آیة ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا نازل کشت و
بیان مضمون او بوجه خدای تعالی و جل بپوست سکر شیره خرما باشد که خام و مسکر کردد بر حکم حدیث الخمر من
هاتین الشجرتین نوعی از خمر است بعضی اجله صحابه چون دیدند حق سبحانه و تعالی او را مقابل رزق حسن ذکر کرد و
داخل رزق نیاورد از خوردن شراب مسکر و خمر باز ماندند و بعضی صحابه چنانچه شراب کفتند خمر معتاد داشتند
عادت خویش نکذاشتند تا آنکه عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و جماعتی از صحابه پیش پیغامبر آمدند و کفتند افتنا
یا رسول الله فی الخمر کفتند فتوی ده ما را در باب خمر و حکم او ظاهر کردان او سبب رفتن عقل است و سبب رفتن
مال است و مشتمل است بر انواع ضرر و زیان این آیة یعنی یسألونک عن الخمر والمیسر تا آخر نازل کشت فیهما اثم کبیر و
منافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما بیان پیوست بعضی صحابه دیگر نیز تنبیه شدند و از شرب خمر باز ماندند و بعضی
هنوز در شرب بودند و درین کار اد مان و اعتیاد می نمودند روزی صحابه خمر آشامیده بودند در حالة سکر
سوی نماز رغبت می نمودند در قراة قل یا ایها الکافرون بجاء لا اعبد ما تعبدون اعبد ما تعبدون بر زبان او رفت
آیة یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون نازل کشت همه صحابه شرب خمر در اوقات
صلوة کذاشتند بعضی از وقت بر آمدن آفتاب تا وقت زوال که وقت نماز مفروض نیست دل بر شرب آن می کماشتند

تا آنکه روزی بعضی صحابه دعوتی کردند و خودرا در شرب خمر آوردند سعد وقاص در مستی شعری که در هجو انصار
بود انشاد کرد انصاری اورا بکله شتری مجروح کردانید و اورا آزاری رسانید سعد پیش پیغامبر رفت از انصاری
مذکور حاکی وشاکی گشت عمر گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا و در حکم خمر بیانی صریح جست آیه یا ایها الذین
آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون نازل گشت و تحریم
خمر بیان صریح پیوست عمر گفت انتهینا یا رب ای پروردگار از خمر باز ماندیم وجازم و عازم بر ترک آن شدیم
امیر المؤمنین علی علیه سلام الله گفت اگر قطره از خمر در دریا افتد وآن دریا خشک شود و دران گیاه روید و دواب
را بخورانیم عین خمر حرام قطعی گشت و حرمت یقینی پیوست چنانچه مستحیل کافر گردد اندک و بسیار او همچون خون
خوک و بول سگ حرام باشد بآیه انما الخمر والمیسر تا فهل انتم منتهون حرمت خمر بوجه ثابت گشت چنانچه در
تفسیر این آیه در آخر سوره مائده بیان خواهد پیوست و نیز اجماع امت بر حرمت او منعقد گشته وآیه چنانچه
قطعی الثبوت است بقطعیت دلالت پیوست سوال در وقت ورود این آیه خمر حرام نشده بود در اشارت
نمودن ان بنفع کاری چه وجه روی نمود جواب خمر اگرچه دران وقت حرام نبود لیکن بطبیعت خویش سبب برای بعضی
محرمات شدی مستوجب اضاعت وقت و تفویت صلوات و عطلت از اعمال که العطلة حرام فی جمیع الادیان
و تسبیب هذیان و امثال آن آمدی و میسر نیز سبب چندحرامی بود سبب اضاعت مال و استدن و قصد کردن مال
کسی بغیر صحت کسی و در خمر مردمانرا بجا مرت عقل اذامت و درین که ایشانرا بطبیعت منفعتها ست چون تقویت
معده و هضم طعام و ساختی رنگ و زیادت شدن قوت بازو و افزودن قوت جماع و دفع کردن بعضی امراض او جاع
سوال از ابن مسعود مرویست ان الله لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم خمر سبب شفا چگونه بود و بدو شفا چگونه
سود مند گردد جواب آن وقت که شفا از وی پدید می نمود هنوز حرام نشده بود جواب دیگر آنکه قول ابن مسعود
نفی طلب شفا بمحرمات در شریعت است نه نفی حصول شفا بحکم طبیعت بعد از تحریم طبیعت کشته انتفاع و استشفاء
بدو بتحریم پیوسته ٥ وَيَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ ٥ مبتدا است ماذا بمعنی الذی است ینفقون صله
اوست ضمیر موصول محذوفست ای ما الذی ینفقونه یا ما در محل نصب است مفعول ینفقون است بمعنی ای شیء
ینفقون ماذا مع ان جمله بتاویل مفرد مفعول دوم است مر یسئلونک ای یسئلونک تعیین ما ینفقونه یا گویند یسئلونک
از طلب مفعول دوم است منزل منزله لازم است جمله بیان سوال است اینجمله با معطوفات خویش معطوف است
بر مضمون جمله سابقه چنانچه بیشتر ظاهر خواهد گشت و بیان خواهد پیوست قل جمله مستانفه است در جواب ماذا
اقول لهم حین یسئلونی عن ذلک العفو بنصب مفعول فعل محذوفست ای قل انفقوا العفو و برفع خبر مبتدا محذوفست
ای الذی ینفقونه العفو معنی اینست و می پرسند ترا ای محمد چه چیز را نفقه کنند و چه چیز است آنچه در انفاق
کردنی شود عفو است عفو را در انفاق کردنی و عفو مالی که فاضل از لابدی بود و دادن او دهنده را در احتیاج
بسوال نیارد چنانچه مزارع قوت یکساله و تخم زراعت بدارد و کاسب قوه یک روزه زکوة دارد و حکم این آیه
بآیه زکوة منسوخ شده چنانچه در کتاب ناسخ و منسوخ تصریح کرده ٥ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ٥ جار مجرور صفة مصدر محذوفست ای تبیینا
مثل التبیین للذکور یبین الله لکم الایات و یتفکرون فی الدنیا والاخرة تنازع دارند ثانی را عمل دهند و در اول
بحرف قائل شوند تقدیر کلام چنین باشد یبین الله لکم الایات فی الدنیا والاخرة لعلکم تتفکرون بعنی لکی تتفکروا
متعلق است بیبین جمله کذلک یبین الله تا آخر تذییل است لعلکم تتفکرون تکمیل است چه بیان آنست که فائده بیان
آیات راجع بسوی شماست تا کسی وهم نبرد که فائده آن راجع سوی خلاست معنی اینست بیان کردن همچو بیان کردن
مذکور خدای عز وجل برای شما بیان میکند یعنی ایات بینه ظاهره در حکمهای دنیا و آخرت می فرستد تا شما در کارهای
دنیا و آخرت متفکر شوید و بنگرید که در دنیا چه میکنند و در آخرت خود را درچه می افکنند چنانچه در آیه سابقه بیان

کرد که در خمر اثمی کبیر است و در اخری منافع است مر مردمانرا در دنیا و اثم ایشان در آخرت بزرگتر است از نفع ایشان در
دنیا تا در حال دنیا و آخرت تفکر کنید و حال خودرا در هر دو جهان بینید اندیشید و متفکر شوید که دنیا فانی است و آخرة
باقی از جهة نفع فانی زیان باقی هیچ عاقل اختیار نکند و خودرا در عقوبت نیفکند و چنانکه در آیه و یسئلونک ماذا
ینفقون قل العفو آورده مالی که متعلق بحاجت است مصلحت دنیا مقتضی آنست که آنرا انفاق نکنند و خودرا عاجز
و محتاج نگردانند و مالی که زائد بر حاجت بود فاضل بر لابدی باشد در کار آخرت صرف باید کرد و آخرت باقی
بدست باید آورد مضمون آیه مذکوره سزاوار عمل دانند مفهوم آنرا باید آورد معمول گردانند معنی اینست جمله
یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم و یسئلونک عن الشهر الحرام و یسئلونک عن الخمر والمیسر همه را از جهة تباعد
معنی فصل کرد و از جهة عدم جامع میان ایشان بغیر حرف عطف آورد و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو
و یسئلونک عن الیتامی و یسئلونک عن المحیض که بعد ازین خواهد همه ازین قبیل اند با وجود آنکه جمله متباینه اند متفرقون
بجامعی نیندچه میان مال منفعت و یتامی و محیض نسبتی نیست ذکر ایشان بغیر جامعی است فصل چرا کرد و باو
چرا آورد در تفسیر آورده اند که از اسوله مفصوله سوال آخر یعنی سوال از خمر و میسر و سه سوال مفصوله در یک
وقت بودند و بتتابع و توالی روی نمودند اتحاد وقت میان ایشان جامع گشت و بدین اعتبار ذکر ایشان
بوصل پیوست بخلاف سه جمله که اولی است میان ایشان جامع زمانی هم نیست ازان جهة بغیر عاطف آمده
است موصول شده است ٥ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ٥ قل جمله مستانفه است
چنانچه بالا گذشت چون آیه ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا نازل شد عبد الله
ابن رواحه انصاری پیش پیغامبر آمد و گفت یا رسول الله دو دیگر کردن دشوار است وارد در دوا ندهم
کردن درشت کار است طعام یتیم علی حده از طعام خویش نزنیم و شیر یتیم جدا بدوشیم این کار صعوبت دارد و طبع اورا
نکرو دشواری بنداد داین آیه نازل گشت و این نظم بودو در پیوست معنی اینست و می پرسند ترا ای محمد از مخالطت
مال یتیمان در ماکل و مشارب و معاجن و محالب یعنی از آمیزش با یتیمان و طعام و این خلط کردن با طعام و آب
ایشان بگوای محمد صالح کردانیدن امور برای یتیمان بهتر بود و بصلاح آوردن کارها در حق ایشان بران طریق که
خوب آید و بران صفت که نیک نماید خوب تر باشد ولی ٥ وَإِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ ٥ بتقدیر فهم
اخوانکم خبر مبتدا است محذوفست و جمله جزاء شرطیه عطف بر مقول قل است معنی اینست و اگر خلط کنید ایشانرا
با خویش در طعام و کسب و حوایج ایشان از هر باب بهتر است ایشان برادران شما اند مظنه رفق و ولا اند این نوع
معامله با برادران در غیر محل نبود و مخالطه با امثال ایشان غیر ملایم نباشد خرج بر حکم موازنه حال و در حساب
بشمارید و زیادت خوردن او و کم خوردن خویش در نظر میارید ٥ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ٥ من المصلح
متعلق است بیعلم بتضمین تمیز است جمله نیز عطف بر مقول قل است معنی اینست و خدای هم جدائی و مفارقت تباه
کار میداند و نیکو ازین فرق کردن می تواند یعنی خدای میداند که قصد مالک یتیم که دارد و کیست که میخواهد مال یتیم را
نگاه دارد ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٥ مفعول شاء محذوفست
جواب لو است ای لو شاء الله ان لاعنتکم این شرطیه نیز عطفست بر مقول قل جمله ان الله عزیز حکیم تذییل است
تاکید از جهة ابراز مدح بر صورت و کاد است معنی اینست و اگر خدای خواستی در رنج و مشقت انداختی هر آینه
طوا یسی که شمارا در رنج و مشقت انداختی و مخالطت با ایشان در لقمه و جرعه بر نداشتی و آمیزش در ماکل و مشارب
رخصت داد و تجویز زیادت و نقصان لقمه و جرعه از حقوق یکدیگر باشانهاد سببی که خدای هم غالب است و هم
قادر است تواند که در رنج اندازد حکیم است تواند که بغیر رنج کار ایشان بسازد ٥ وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ
حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ٥ اینجمله با معطوف خویش معترضه است برای نهی تزوج مشرکان و او اعتراضیه است روایت کرده اند
صحابی کان شجاعت داشت و خلق او را بغایت دلاور می پنداشتند چون دو یدی بتری برو بر سیدی

مصلحتی در مکه رفت پیش خانهٔ زن مشرکه که با او در جاهلیت سروکاری داشت زن مذکوره که تعلق باطن با او داشت
دل بکار او گماشت و گفت اگر درون خانه بیائی فریاد کنم و ترا بگیرانم و ایذا برسانم صحابه گفت مرا اسلام ازین کار حایل شده
و دین ازین عمل مانع آمده و لیکن وعده کنم که از پیغامبر دستوری آرم و ترا نکاح کنم پیش پیغامبر آمد و دستوری نکاح
مشرکهٔ مذکوره خواست در شان او این آیه نازل گشت و نکاح مشرکان منع پیوست معنی اینست و زنان مشرکه را نکاح
مکنید و دم الفت و ذلت و صحبت قربت ایشان مزنید تا آنکه ایمان آرند و دین اسلام را تصدیق دارند ۝ وَلَأَمَةٌ
مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۝ لام تاکید است امة مومنة مرفوع بر ابتدا است
خیر خبر مبتدا است لو متصله است و جملهٔ و لامة مومنة تا آخر معترضه است برای اظهار فضل مومنان و بیان
خیریت ایشان معنی اینست هر آینه امة مومنة از حرهٔ مشرکه بهتر است و منفعت او در دین و دنیا اکثر است
اگرچه از جهة حسن و جمال شما را خوش آید و باعتبار زر و مال مرغوب نماید ۝ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ
حَتَّى يُؤْمِنُوا ۝ عطف است بر جملهٔ سابقه معنی اینست و بزنی مدهید دختران خویش مردان مشرک را تا آنکه ایشان
ایمان آرند و دل بر تصدیق ایمان نهند ۝ وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۝ اینجمله
نیز معترضه است و لو اعجبکم گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی اینست و هر آینه بندهٔ که ایمان آورده و دین اسلام
را تصدیق کرده و بوحدانیت خدای گرویده و شریعت پیغامبر را پسندیده بهتر است از مشرک یعنی از کسی که
چیزی دیگر را شریک خدای تعالی سازد و خود را در حیز اشراک اندازد اگرچه آن مشرک اهل نسبه در نظر خوش آید
و از جهة زر و مال با رونق نماید ۝ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۝ اینجمله معلله است یعنی دلیل است بر نهی مذکور
معنی اینست زیرا که ایشان یعنی این مشرکان مسلمانان را دعوت سوی آتش میکنند یعنی بسوی شرک که سبب
آتش است میخوانند ۝ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۝ اینجمله عطف است بر جملهٔ سابقه یا حال است
از آن بعضی ائمه از جهة تصحیح تعلق باذنه بیدعوا جملهٔ والله یدعوا بتقدیر و اولیاء الله یدعون باذنه دارند
محمول بر حذف مضاف یا بر تجوز تنزیل دعوت اولیاء خدا منزلهٔ دعوت پندارند که بغیر آن تقدیر تعلق باذنه
بیدعوا صحیح نبود و معنی مستقیم نباشد معنی اینست و اولیاء خدا یعنی مومنان بامر خدا و رضاء او میخوانند
و توفیق و هدی او سوی جنت و مغفرت دعوت میکنند پس ایشان را بصحبت باید گزید و مصاهرت با
ایشان باید پسندید که صحبت نیک نیکی آرد و بر کارهاء نیک دارد بیت صحبت بد کار بتر میکند ۝ دیگ سیه حلقه سیه میکند
بیت هر که با دونان نشیند همچو دونان میشود ۝ با خردمندان نشستن عقل افزون میشود ۝ وَيُبَيِّنُ
آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ ای لکی یتذکروا متعلق است بیبین و جمله عطف است بر
یدعوا له معنی اینست و خدای تعالی آیات خویش برای بندگان بیان میکند و واضح و معلوم میگرداند تا پند گیرند
و نصیحت پذیرند ۝ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى ۝ عطف است بر یسئلونک عن الیتامی قل جمله
مستانفه است چنانچه بالا رفت و اذی مقول قل است روایت کرده اند که اهل جاهلیت زنان را در حالهٔ
حیض از خویش بکلی میراندند تا آنکه با ایشان در یک خانه نمی ماندند چنانچه جهودان بی سبب خود را از زنان
خود را در رنج فرقت می افگندند بعضی اعراب بر پیغامبر آمدند گفتند یا رسول الله جامها اندک و سرما بسیار
در حالت حیض با زنان در یکجا ماندن دشوار اگر جامه ایشان را می نیاریم خود را بسرما در معرض هلاک می آریم و اگر
جامه خود می پوشیم در هلاک زنان میکوشیم فرمان معلا چیست که چه کنیم زندگانی با زنان حایضه چگونه بسر
بریم این آیه نازل گشت سوال ایشان بجواب پیوست معنی اینست و می پرسند ترا ای محمد ص از حکم حیض که حیض
پلیدی بود یا گویند چیزیست که مرد ما را جماع از وی رنجی رسد ۝ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ
حَتَّى يَطْهُرْنَ ۝ فا سببیه است جملهٔ و لا تقربوهن عطف است بر فاعتزلوا معنی اینست پس زنان را در حالهٔ
حیض ترک دهید و با ایشان قربت مکنید تا پاک شوند یا تا غسل کنند میان قرات تخفیف و تشدید در حتی

یطهرن

یطهرن تعارض بود بحمل تخفیف و تشدید در حتی یطهرن تعارض بود بحمل تخفیف بر پاکی ما دون عشرة و حمل تشدید
بعشرة توفیق روی نمود ۝ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ ۝ جملهٔ شرطیه عطف است
بر جملهٔ سابقه معنی اینست چون زنان پاک شوند و از حیض بیرون آیند پس بر زنان در محلی که خدای تعالی فرموده است
باید و از غیر قبل که محل توالد است تجاوز مکنید ۝ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ۝ این جمله
معترضه است برای مدح تائبان و متطهران و ترغیب در توبه از مناهی و در پاک بودن از لوث و قبائح و چون جملهٔ
فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله گفته بر مضمون محبت متطهران ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جملهٔ لاحق
نمود معنی اینست بدرستی که خدای دوست میدارد توبه کنندگان و پاک شوندگان را نه تجاوز کنندگان و در غیر
محل رسیدگان را و مبالغه مردمان در مخالطهٔ حائض در افراط و تفریط بودند ترسایان هیچ مبالات بحیض نمی نمودند
و از جماع زنان حائض باک نمی داشتند و این کار را سبب لوث و مظنهٔ عیب نمی پنداشتند جهودان و مغان بکلی
ترک ایشان لازم می دیدند و آمیزش با ایشان در مواکله و مضاجعه نمی پسندیدند بلکه ایشان را در خانه نمی گذاشتند
در ایام حیض برای ایشان مقامی علیحده می ساختند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را راه میانه روی نمود و احتراز
از تفریط و افراط فرمود مضاجعه و مواکله و مشاربه و معانقه جائز داشت و لمس و مس ما تحت الازار از ناف
تا زانو حرام ساخت و این قول ابو یوسف و امام محمد است عنی فرج را در وای دارند نه چنانچه مغان و یهودیان
میگریزند و نه چنانچه ترسایان می آمیزند ۝ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ ۝ از باب تشبیه موکد است
از قبیل زید اسد ای نساؤکم حرث لکم در بودن هر یکی در محل حاصل کردن چیزی کشت و محل حاصل کردن غله
و زنان محل حاصل شدن فرزند باشند پس محل آمدن بر زنان محل حاصل شدن فرزندان باشد اینجمله بیان
فاتوهن من حیث امرکم الله شود معنی اینست زنان شما را همچو کشتند یعنی در حاصل شدن فرزندان کشت می
نمایند ۝ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ۝ فا سببیه است حرثکم مستعار است از نساؤکم معنی اینست کشت
خویش را بیایید هر طور که خواهید یعنی زنان خویش را جماع کنید بهر صفتی که خواهید و بهر وضعی که توانید نشسته
افتاده یا ایستاده انی را دو معنی است من کیف و من این برای تعمیم مکان است و آن اینجا صالح نیست باشارت
فاتوا حرثکم انی شئتم سبب ولادت که متعلق باشد تعمیم مکان مراد نبود معنی کیف متعین شده و بتعلیل قل هو
اذی ممنوع آمده محل متعین باشد تعمیم مکان مراد نبود معنی کیف متعین گشت تعمیم صفت بارادت پیوست
وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۝ جملهٔ و قدموا عطف است بر فاتوا حرثکم و جملهٔ و اتقوا الله
عطف است بر قدموا معنی اینست و برای منفعت نفسهای خویش طهارت و دعا و طلب اولاد صالح کنید تا سبب
تقویت دین بود و بر جماع تقدیم کنید و از خدای تعالی بترسید و از عذاب او بپرهیزید و منکراتی که درین باب است
از قربان در حیض و اتیان در ادبار و غیر آن مرتکب مشوید ۝ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ ۝ جملهٔ و اعلموا عطف است بر و اتقوا الله انکم ملاقوه بجای دو مفعول اعلموا است و بشر المؤمنین
عطف است بر اعلموا و در اختلاف مخاطب افراد و جمع اشبه التفات آمده چنانچه در آیه و بشر الذین آمنوا که
بعد یا ایها الناس اعبدوا گذشته است و گفته شده و اگر عطف بر قل هو اذی باشد از باب اشبه التفات بود
معنی اینست و بدانید بدرستی که آثار قهر او و بجایگاه او خواهید رسید و بشارت ده ای محمد ص کسانیرا
که ایمان آرند و وعد و وعید را تصدیق دارند و بخوف عقوبت در راه معصیت نروند و امر و نهی مذکور
را امتثال کنند و اجری که متعلق بدین باب است مرتکب نشوند ۝ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ
أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ ۝ اینجمله معترضه است و او اعتراضیه است لایمانکم متعلق است
بلا تجعلوا و از ایمانکم از جهة محلوف علیه مراد است چنانچه در حدیث آمده من حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا
منها فلیات بالذی هو خیر و لیکفر عن یمینه و عرضه چیزی را گویند که هر بار متعرض او شوند و در ان تبروا ف

تقولا در محل مضمر باشد ومعنی تقدیر لان لا تبروا ولا تتقوا ولا تصلحوا بین الناس بود عرضه سوکند برای
این بهانه سوکند نیکی نکنند وتقوی نورزند وباصلاح پیش نیایند میان مردمان معنی چنین بود که خدای را عرضه کردانید
برای کارهائی که بدان سوکند خوردن میخواهید ودر هر کاری سوکند مخورید وبی حاجتی خودرا در سوکند میفکنید
وبعضی کویند عرض بمعنی حاجز ومانع است یقال عرض فلان ای صده ومنعه برین تقدیر لام لایمانکم برای علت بود
وان تبروا بمعنی من ان تبروا متعلق عرض برای علت بود وان تبروا بمعنی من ان تبروا متعلق عرض باشد ولا تضمر
بود معنی چنین باشد مکردانید نام خدارا مانع ازجهت سوکندهای خویش ازین نیکی کنند وتقوی ورزند ومیان
مردمان مانع نشود اکرچه باشفاء آن سوکندها واقع شده باشد دل بر کارهای نیک نهید وسوکندهارا کفارت
دهید روایت کرده اند نعمان بشیر خواهر عبد الله بن رواحه را انصاری را طلاق کفت بعد از آن باز نه مذکوره
آشتی وصلح جست عبد الله بن رواحه خواهر خودرا از آشتی وصلح باز داشت ودل بر تمسک سوکند کماشت
کفت من سوکند خورده ام که دره صلح وآشتی نروم این آیه در باب او نازل کشت وامتناع او از صلح بمنع پیوست
والله سمیع علیم ۵ اینجمله تذییل است معنی اینست خدا شنواست سوکندهاء شمارا می شنود داناست بهانه
کردن شما میداند ۵ لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ۵ ذکر سوکند بود چنانکه شنیدن
که سامع منتظر بیان حکم سائل از شئون سوکند نمود درین آیه حکم ایمان را ذکر کرد وبر وجه استیناف در
بیان آورد معنی اینست نکیرد شمارا خداء بلغو در ایمان شما وآن آنست سوکند بر چیزی بکمان صدق
خوردن وآن برخلاف واقع بود مذهب ابو حنیفه همین است بعضی کویند یمین لغو آنست که در عرب بر حکم عادت
ای والله بر زبان میرود وبغیر قصد سوکند جاری می شود ومروی از عایشه همین است وقول امام شافعی چنین
است دریمین مذکور نه اثم است ونه کفارت اسم لغو برین معنی دلالت هست ۵ ولکن یؤاخذکم
بما کسبت قلوبکم ۵ عطفست بر لا یؤاخذکم معنی اینست ولیکن بکیرد خداء تعالی بانچه
کسب کرده است دلهاء شما از قصد کذب چنانچه کسی بداند که کاری کرده است با وجود دانستن بکوید نکرده ام
یا بعکس آن کاری که بجا نیاورده باشد بکوید که بجا آورده ام واین یمین غموس باشد که غمس در لغت فرو بردن
وغوطه دادن بود وصاحب این سوکند خودرا در بزه کاری فرو می برد ودر آتش غوطه می دهد واین سوکندرا
امام شافعی هم سبب بزه کاری داشته وهم موجب کفارت پنداشته ونزدیک ابو حنیفه در یمین غموس بزه کاری
باشد کفارت واجب نشود چه کفارت دایر است میان عبادت وعقوبت او را سببی دایر میان خطر
واباحت باید تا حکمی که دایر است میان عبادت وعقوبت او را حسب سبب که دایر میان خطر واباحت
باشد روی نماید چنانچه خوردن طعام در ماه رمضان ازجهت هتک حرمت ماه رمضان حرام بود وازجهت
آنکه طعام خوردن بذات خویش مباح است ازجهت اباحت دارد بخلاف قصد وتعمل کردن در دروغ
که آن حرامی است که بهیچ روی اباحت نیاورد وهمچنین قتل عمد نزدیک ما در وی کفارت نبود که حرام محض است
ودر وی بهیچ وجه جهت اباحت نباشد سوال زنا وشرب خمر بتعمد در ماه رمضان موجب کفارتست با
آنکه در وی فوات جهت اباحتست جواب مناط کفارت افطار ماه رمضان متعلق بوطی وشرب است
نه بصفت زنان بودن مشروب خمر که بدان حکم حد مترتب است ووطی از آن روی که وطی است وشرب از آن روی
که شربت اصل او اباحت آمده باعتبار عدم صلاح محل حرام شده این هر دو بدین اعتبار میان خطر واباحت
اند بدین جهت سبب کفارت اند اما قتل ذات او هدم بنیان ربست مستوجب لعن وغضب است که الانسان
بنیان الرب ملعون من هدم بنیانه وچون آن بعروض موجب بود بغیر عروض موجبی بر حرمت اصلی باقی باشد
در وی بذات وصفات جهتی از اباحت نباشد وهمچنین کذب بذات خویش نکوهیده است ونجلاد یا نه
ناپسندیده است ازجهت اصلاح ذات البین یا در حرب کافران بود یا بودن کژی طبیعت وبدمزاجی زوجات

وخوشنود

وخوشنود کردن ایشان باشد چون در کذب مصالح مذکور نباشد بذات وصفت جهت اباحت نبود سوال چون
ظهار بر حکم نص قول بود همچنین همچو یمین غموس باید که موجب کفارت نشود جواب ظهار از آن روی که تحریم است تصرفات
شرعی است ولایت تصرف در وی مرعی است در وی جهت اباحت است واز آن روی که حاصل بلفظ منکر وزور آمده از
حرمت با جهت اباحت متضمن شده سبب کفارتست وبدانکه مواخذه بفعل دل چون حقد وکینه وحسد وضعیه مستحق وبفعل
جوارح که مقرون بقصد دل بود نیز متعلق است زیراکه فعل جوارح بغیر کسب قلب اینکه قصد نیت که در ثواب وعقاب
معتبر بود همچو قتل خطا ووطی اجنبیه که او را منکوحه او زفاف کرده اند موجب بزه کاری نباشد نماز وروزه بی قصد
ونیت که سبب ثواب نشود بیت نیت بی عمل بود کاری ۵ کار بی نیت است بیکاری ۵ وعزم بر فعل نیک
موجب ثواب عزم بود وبر فعل بد موجب ثواب عزم شود وبعضی کویند بعزم بدی مواخذه نیست حکم حدیث نفس
وعزم یکی است وصحیح آنست که عزم بدی کناه غیر فعل بدی بود وعزم زنا کناه غیر فعل زنا باشد وپیش از عزم
وخطره که بغیر اختیار است در حق کسی مواخذه نیامده ومواخذه بحدیث نفس از فکر ومیل نفس بغیر جرم از امر پیغامبر
مام مشروع شده چنانچه در حدیث ان الله تجاوز لامتی ما حدیث به انفسها ما لم تکلم او یعمل بتصریح آمده
وعزم فعل دلست حدیث نفس نیست عمل است مواخذه بر وی بدین معنی است ۵ والله غفور حلیم
اینجمله تذییل است معنی اینست خداء آمرزکار است مواخذه بصف لغو وحدیث نفس بر نکیرد بردبار است بوقوع
جریمه بزودی بکیرد ۵ للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر ۵ تربص اربعة اشهر مرفوع بر ابتدائیت
للذین یؤلون جز مبتداست من نسائهم متعلق است بظرف مستقر یعنی للذین بر طریق لک منی معونة یا متعلق است
بیؤلون بتضمن یبعدون ونتوان کفت من صله ایلاست که صله او من نیست علی است در آیه سابقه ذکر حکم یمین بود
درین آیه حکم صنفی از یمین بیان فرمود پس کلام از باب ذکر خاص بعد عام تخصیص این صنف ازجهت زیادت حکمی باشد
معنی اینست مر کسانی راست که در باز ماندن از وطی زنان خویش سوکند رانند چهار ماه منتظر مانند ۵ فان
فاؤا فان الله غفور رحیم ۵ فا سببیه است فان فاء شرطی محذوف الجزاء فان الله غفور رحیم تعلیل جزاست
ای فان فاؤا یغفر لهم ویرحمهم الله لان الله غفور رحیم معنی اینست پس اکر شوهران دران چهار ماه بسوی وطی زنان
باز کردند ودل بر حانث شدن واداء کفارت نهند پس بدرستی که خداء تعالی آمرزنده است کناه ایشان آمرزد بخشاینده
است کفارت سوکند قبول کند ۵ وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم ۵ ان شرطیه است محذوف
الجزا فان الله سمیع علیم تعلیل جزاست واین شرطیه عطفست بر شرطیه سابق ای وان قصدوا الطلاق باتمام المدة
علی الترک ولم یفیئوا فی المدة تم الطلاق بحکم الشرع لان الله سمیع علیم بعزمه الطلاق وهو کنایة عن حصول هذا الممنوع
وهذا المعلوم وذلک فی الشرع عدة بوقوع الطلاق وچون کلام سابق در هر دو جمله باعتبار معنی مکنی عنه ملوح مضمون
جمله بود وتقدیم ملوح تاکید جملهای مذکور سابق نمود معنی اینست واکر یا ایشان طلاق را قصد کنند برین که چهار ماه بسر
بسر برند یا آنکه مدت چهار ماه تمام کردد بحکم شرع طلاق باین واقع شود بدرستی که خدا شنواست سوکند ایشان را می شنود
داناست قصد زنان بعزم طلاق ایشان می داند ۵ والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء
در جمله ولا تجعلوا عرضة لایمانکم ذکر ایمان آورد وبدان تخلص بسوی ذکر احکام ایمان کرد ودر احکام ایمان ایلا که یمین خاص
یمینی بود ذکر او بر طریق ذکر خاص بعد عام روی نمود ودر ضمن ایلا از ذکر طلاق بسوی ذکر احکام مطلقات بابتداء
جمله والمطلقات یتربصن تا آخر تخلص کرد معنی اینست ومطلقات یتربص تا آخر تخلص یعنی زنان جرائر ذوات
حیض که بعد دخول در غیر مرض موت شوهر طلاق داده شوند در خواستن شوهر ومتعلق شدن نکاح شخصی دیکر
نفسهای خویش را منتظر کذشتن سه حیض دارند از آن خانه که دران طلاق واقع شده بغیر عقد شرعی بیرون نیایند ودر
مدت مذکور در عدت باشند وهر یکی از قیودی که در ذکر آمده بدلیل شرعی ثابت شده چنانچه در کتب فقه محقق
کشته وتشریح وتوضیح بیان پیوسته ویتربص چیزی بمعنی امر بود یا امری بحذف لام بمعنی لیتربص از قبیل تحتمل نفسه نفسک

باشد سوال انفس جمع قلتست ونفوس مطلقات بسیار است در مقام جمع کثرت است لفظ انفس که جمع قلت
است بچه وجه آورد تا استعمال جمع دلالت کند بدین که آورد جواب تا استعمال قلت دلالت کند برین که از شان
زنان از جهة شدت میل ایشان سوی ازواج در باب تربص قلت بود بدانکه قروء جمع قرء است و قرء مشترک است میان حیض
وطهر قرء را در مذهب ابوحنیفه بمعنی حیض گفت و امام شافعی گوید تربص انتظار است و انتظار در زمان رغبت باید
زمان رغبت طهر است تاویل بطهر ملایم ملایم است ونیز سیاق آیة بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا
اشارت بر ارادت طهر است ووقوع ارادت اصلاح در زنان رغبت اکثر است امام شافعی بر ارادت طهر رفته عدة
طلاق نزدیک ابوحنیفه سه حیض بود و نزدیک امام شافعی سه طهر باشد هنگام حیض زنان رغبت نیست تاویل قرء
بطهر لزجهة این معنی است ابوحنیفه گوید چون بسیاق این آیة ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن معلوم
شده مقصود از عدت براة رحم بود وشک نیست که براة رحم بحیض باشد بطهر نبود سیاق مذکور اشارت شود که عدت
براة رحم بحیض بود با طهار نباشد سوال اگر مقصود از عدت براة رحم بودی بهچو استبرائی که بحیض اکتفا میکردند و
امتداد عدت تا حد سه حیض بیرائی آوردند جواب تواند بود که یقین حیض در عدت معقول المعنی بود و تقدیر سه حیض
غیر معقول المعنی باشد یا گویند فائده عدت دو چیز است یکی استبراء رحم از علوق و آن در حیض متحقق است و دوم
ارادت اصلاح امتداد تا سه حیض بدانت متعلق است ونیز ابوحنیفه در تاویل قرء بحیض تمسک بآیة واللائی یئسن
من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر میکند و برای اثبات این معنی آیة مذکوره را دلیل می سازد جمله
سه ماه سه بدل حیض تعیین کرده و اعتداد بران بر تقدیر انتفاء حیض آورده و این اشارت برین که عدت بحیض باشد
با طهار چنانچه بعضی گفته اند بود و دعی الصلوة ایام اقرائک در حدیث آمده و در حکم ترک نماز از اقرا با جماع حیض
مراد شده صورت اختلاف را بر صورت اجماع حمل کنند عدت طلاق بحیض گویند و نیز در حدیث طلاق الامة ثنتان
وعدتها حیضتان ببردن عدت حیض تصریح شده و ذکر حیض بصریح آمده سوال استعمال ثلثة که عدد قلت است
با قروء که جمع کثرت است ملایم نمی نماید و با عدد قلت استعمال اقراء که جمع قلت است استعمال است می شاید جواب استعمال
جمع کثرت بجای جمع قلت کرده تا اشارت بود برین که زنان راغبه را در تربص زمان قلیل در حکم کثیر باشد سوال
از ثلثة تا عشرة تا در عدد مذکور بیاید در عدد مونث در نیاید و طهر مذکر است و حیض مونث لفظ ثلثة بارادت طهر
که مذکر است ملایم می نماید جواب حیض لفظ مونث سماعی است و معنی او دم مخصوص است و آن مذکر است در عدد
مثل این معدود هر دو وجه معتبر است ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن
ان کن یؤمن بالله والیوم الآخر ما خلق الله فی ارحامهن موصول با صله مفعول است
مر یکتمن را و ان یکتمن فاعل است مر لا یحل را ان کن یؤمن بالله شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی و این
شرط برای تحقیق است برای تردید نیست افعل کذا ان کنت انسانا نظر این معنی است این جمله عطفست بر یتربص اگر
یتربص بمعنی امر نبود تا بر والمطلقات یتربص بمعنی امر نبود تا بر والمطلقات یتربص بمعنی امر باشد معنی اینست
و حلال نباشد مر زنان مطلقه را پوشیدن آنچه آفریده است ازو زندها از خون حیض در ارحام ایشان خدا اگر ایمان
بخدا و بروز قیامت دارند دل بر تصدیق دین گمارند وبعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا
اصلاحا این جمله عطفست بر جمله والمطلقات یتربصن بانفسهن احق بردهن فی ذلک متعلق باحق من تفضیله
من تفضیله محذوف ای احق بردهن الیهم فی زمان التربص من غیرهم ان ارادوا بعولتهن اصلاحا و این نیز شرطیست
مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست وشوهران زنان مطلقه سزاوار ترانند برین زنان که در زمان علت
و وقت تربص سوی ایشان اگر شوهران اصلاح زنان خواهند و آشتی با ایشان جویند ولهن مثل الذی علیهن
بالمعروف این جمله معترضه است برای بیان آنچه در حقی یکدیگر حق دارید و چیزهای که در وقت بقاء نکاح خود را
بران می گمارید معنی اینست و برای زنان راست از حقوق بر شوهران مثل آنکه برای شوهران راست بر زنان در

لزوم پوست بر وجهی که منکر شرع نبود و بطریقی که پسندیده دین باشد از امور که خانه داری بران متعلق است
و کد خدائی مستحق است ملایم مردان است چون دیوار بر آوردن و خانه کردن و اشیاء محتاج الیها آن بیرون خانه آوردن
نفقه و کسوت دادن و دل بر حمایت و رعایت زنان نهاده است بر شوهران واجب بود و آنچه ملایم زنان است
چون خانه را جاروب زدن و بساط گسترانیدن و فراش راست کردن و خود را برای شوهران آراستن و برضاء ایشان بودن
و اهتمام در طاعت او نمودن و نگهبانی خانه او کردن و تعظیم اصحاب حقوق شوهر بجا آوردن بر زنان لازم باشد
و بر هر دو واجبست که خوشنودی یکدیگر جویند و سخنی که موجب آزار باشد نگویند تا معیشت هر دو عقل و شرع بپسندد
و اغراض و مصالح شرع و نکاح بحصول پیوندد وللرجال علیهن درجة عطفست بر جمله ولهن مثل الذی معنی اینست م
علیهن بالمعروف و للرجال علیهن علو شوهران راست بر زنان درجه عظیم و مرتبه جلیله و علو عالی و فوقیت متعالی
که نفقه ایشان می دهند و بر امور ایشان قائم می باشند و حمایت دین و دنیاء ایشان میکنند و همت به نیکی و صلاح ایشان
می بندند چنانچه جای دیگر گفته الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم مالک و امر
بودن شوهر در علو و کافی باشد و مملوکه و ما بعده بودن زن در انحطاط او پسندیده بود والله عزیز
حکیم این جمله تذییل است معنی اینست خدای قویست و غالب است تواند بود که زنان را شوهران جدا
گرداند حکیم است استوار کار است تواند که زنان جدا شده را با ایشان باز گرداند الطلاق مرتان ای التطلیق
تطلیقان لان التطلیقة المرة من الطلاق والتطلیقان المرتان منه والمراد بالتثنیة التکریر ومعناه التطلیق الشرعی
تطلیقة بعد تطلیقة علی التفریق بان یطلقها فی طهر لم یجامعها طلقة فی طهر وفی طهر اخری معنی اینست طلاق شرعی
که یک طلاق است بعد یک طلاق بر تفریق نه بر جمع که مشروع در طلاق اینست که چون بحاجتی تطلیق زن خود بگوید در
طهری که جماع نکرده است یک طلاق بگوید اگر طلاق دیگر مطلوب افتد در طهری اندازد اگر جمع کردن میان دو طلاق
یا میان سه طلاق بدعت بود مکروه باشد و تواند بود از طلاق مذکور طلاق رجعی که از بعولتهن احق بردهن مفهوم
است معهود شود معنی چنین بود طلاق رجعی دیگر طلاق دو طلاقیست چون سه شود محل رجعت نماند بلکه بعضی
از مرتان تثنیه مراد باشد این جمله بر هر دو تقدیر معترضه است برای بیان کیفیت یا کمیت فامساک بمعروف
خبر مبتدا محذوفست یا مبتداست خبر محذوفست جمله جزاء شرط مقدر است ای اذا طلق مرة او مرتین او اذا
طلق رجعیها فالحکم امساک بمعروف او تسریح باحسان او له امساک او تسریح باحسان و شرطیه مذکوره بیان حکم او مرتین
طلاق رجعی است معنی اینست چون طلاق گوید پس حکم او نگاه داشتن مطلقه یعنی دم آشتی زدن و رجعت به نیکی
و احسان و اقامت حقوق که زنان را بر مردان است نه رجعت نیست گذاشتن و بطویل مدت انداختن که معامله
زیانکاری بحقوق بزه کاریست او تسریح باحسان عطفست بر امساک معنی اینست یا گذاشتن عدت
احسان و انفاق یعنی تا علقه بر دو دارد از هاشود میان این دو چیز مخیر کرده و رجعت را تقدیم بر جهان آورد
ابقاء نکاح اولی و محافظت صحبت و الفت اعلی است و قطیعت میان زن و شوی موجب ناخوشی فرشتگان است
و جدائی میان ایشان سبب خوشی شیطانست ولا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا
الا ان یخافا الا یقیما حدود الله این جمله معترضه است برای بیان حکم خلع میان معطوف و معطوف علیه
روایت کرده اند که جمیله بنت عبدالله که جمیله ترین عورات می نمود منکوحه ثابت بن قیس بن شماس بود جمیله
مذکوره همیشه ثابت مذکور را مبغوض میداشتی و ثابت مذکور دایم او را دوست داشتی تا که کار بدین مثابه کشید
که جمیله مذکوره شکایت از ثابت مذکور پیش حضرت پیغامبر رسید و گفت سر من و سر او جمع نشود و دل
شوی صحبت او نبود پیغامبر ثابت را طلب کرد و برای تحقیق قضیه پیش خود آورد و حال او از ثابت پرسید ثابت
مذکور حال خود پیش پیغامبر روشن کرد و گفت یا رسول الله شک نیست که از جمله خلائق می دارم و دوست
کسی باندازه دوست تر نمی انگارم اما بعد از دوستی تو بیچکس مرا از جمیله دوست تر نبود و هیچ آدمی محبوب تر نباشد

جمیله گفت این سخن راست میگویید ولیکن دل من او را دوست نمی دارد روزی دامن چشمه برکردم ثابت را با مرد جماعتی
دیدم رنگ او سیاه و قد او کوتاه شکل و ساز او در یافتم او را زشت تر از همه یافتم بغض او در من جای گرفت و در باطن
من قرار بپذیرفت بهیچ وجهی بیرون نمی رود و بهیچ چیز زائل نمی شود در شان او این آیه نازل گشت و حکم خلع بیان
پیوست ثابت مذکور جمیله مذکوره را حدیقه بکابینی داده بود در استدن رغبت نمود پیغامبر جمیله را گفت حدیقه
که ثابت مذکور ترا داده است او را باز خواهی داد قبول کرد بلکه دادن چیزی زیادت بدان بنیاد نهاد ثابت مذکور
چون حدیقه خویش یافت بقبول کردن خلع شتافت اول خلع که در اسلام واقع شده این بود میان جمیله و ثابت روی نمود
معنی اینست وحلال نیست مر شمارا که ای بعضی از زنان نفرت پذیرد و آنچه بکابین داده اید باز گیرید مگر آنکه بیم
آن باشد که حدود شرعی میان ایشان باقامت نه پیوندد حدودی که خدای در معاملت زوجیت تعیین کرده است
مستقیم نخواهد داشت و دل بر محافظت آن نخواهند گماشت سوال خطاب مذکور یعنی لا یحل لکم ان تاخذوا
مما آتیتموهن شیئا ازواج را دارند و احکام را بندارند اگر ازواج را باشد خطاب ان خفتم که مر احکام راست مطابق
نبود و اگر احکام را بود خطاب ان تاخذوا مما آتیتموهن موافق نیاید زیرا که احکام رهاینده اند نستاننده اند جواب
و تواند بود که خطاب لکم وان تاخذوا و آتیتم ازواج را بود و خطاب ان خفتم حکام را باشد اینچنین آمده است در یک کلام
خطاب مر کسی را دارند خطاب دیگر کسی دیگر را بندارند چنانچه در یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک آمده
و در ان کنتم فی ریب الی قوله وبشر الذین تحقیق شده و تواند بود که خطابها مر حکام را باشد که دادن وسیلت نظر است
و حکم منسوب سوی ایشان نمودی فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به اینجمله
عطفست بر جمله سابق معنی اینست پس اگر بترسید شما زن و شوی حدود خدا را اقامت نخواهند کرد و حقوق
آنرا اقامت نخواهند کرد و حدود آنرا بجا نخواهند آورد پس بر زن و شوی بزه کاری نبود در مالی که زن او را بشوهر
دهد و خود را بدان باز خرد و شوهر او را طلاق گوید و بخلع جدائی از علقه نکاح جوید از فعل هر دو نفی بزه کرد و بعد
از ان از فعل زن را که افتداست در ذکر آورد و از فعل شوهر که طلاق است اکتفا بود و تقریر فعل زوج بر نفصه اثبات
اثبات میکند که خلع را طلاق دارند چنانچه امام شافعی گمان می برد نه پندارند تلک حدود الله فلا تعتدوها
اینجمله تذییل است و جمع است مر تفاصیلی را که بالا رفته و ذکر آن در مواضع متفرقه گذشته معنی اینست ان امور مذکوره
و احکام مسطوره چون حکم ایمان و ایلا و طلاق و غیر آن حدهایی است که خدای آنرا تعیین کرده و در بیان آورده پس
از ان مگذرید و تجاوز مکنید ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون تذییل بعد تذییل است
معنی اینست و آنکسانیکه تجاوز از حدهاء خدای تعالی کنند پس ایشان ظالمانند یعنی از حد تجاوز کنند کانند و اشیا را در غیر
محل نهند کانند و معتزله بدین آیه تمسک کنند و بدین آیه بیان کنند کسی که از کارها از حدی که خدای تعالی تعیین کرده است
تجاوز کند و این حد را زیادت کردن و یا کم کردن متعرض شود ظالم باشد و خود را در ستمکاری افکند و ظالم را تفسیر
بمعنی کافر گفته اند و بر بودن ظلم بمعنی کفر رفته اند و شک نیست که مرتکب گناه کبیره تجاوز کننده از حد خدا بود پس
لازم آید که ظالم کافر باشد جواب گوئیم که ائمه تفسیر ظالم را در مقابله مومن مذکور کرده بمعنی کافر داشته اند همه جا ظالم را
بمعنی کافر نداشته اند اینجا بودن ظالم بمعنی کافر ممنوع بود تمسک معتزله صحیح نشود فان طلقها فلا تحل له
من بعد حتی تنکح زوجا غیره ای فان طلقها طالقة ثالثة این جمله شرطیه معطوفست بر جمله الطلاق
مرتان معنی اینست پس اگر شوهر زن را سه طلاق گوید و تکمیل عدد طلقات مشروعه جوید پس آن زن پس از وقوع
طلقه ثلثه مر او را حلال نبود و بنوال حل مر این شوهر را محل نکاح نباشد تا شوهری دیگر او را نکاح کند و خود را بنکاح صحیح
در فراش او افکند بعضی از نکاح مذکور وطی مراد دارند و عقد مستقال از تسمیه زوج پندارند برین وجه اثبات وطی
هم بکتاب باشد ولیکن موطوئه را وطی گفتن مجاز مهجور است حمل کلام بران سایغ نبود اولی آنست که نکاح را حمل بر عقد
کنند و تتمه رفع پندارند بدینوجه اثبات وطی بکتاب باشد و قید دخول و اشتراط وطی بحدیث امراه رفاعه که مشهور است

زوج طلاق که بالا مذکور
بود باشد که این آیه

و در کتب

و در کتب اصول فقه مسطور است باشد و تقیید کتاب یعنی حتی تنکح زوجا غیره بحدیث مشهور بود بر تقضیه حتی که غایت
لازم آید که بنکاح زوج بلکه ثانی مقرون با وطی باشد حرمت منتهی گردد و شوهر اول را حد نکاح بحصول پیوندد سوال همچنین
نیز تا شوهر دوم طلاق نگوید و عدت طلاق او نگذارد نکاح او شوهر اول را حلال نشود جواب حرمت نکاح زوج
اول که از طلقات ثلثه حاصل شده باشد بزوج ثانی که مقرون با وطی باشد منتهی میشود و حرمتی که از جهة احصانست
حرمت بجهة دیگر است لازم نیست که بود سوال تعقیب از فا فهم می شود در ذکر بعد که برای تعقیب است چه فایده
بود جواب ایراد فضله و تکرار ذکر تعقیب طلاق دلالت بر این میکند که تاثیر در حرمت مذکور همین تعقیب مذکور است
پس ذکر این فضله از باب تتمیم بود فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله
لام برای نفی جنس است جناح اسم اوست علیهما خبر است ان یتراجعا بتقدیر فی ان یتراجعا فی ان یتراجعا متعلق
علیهما ظرف مستقر است و جمله فلا جناح علیهما جزاء فان طلقها ست و جمله فان طلقها با جزاء خویش عطفست
بر شرطیه سابقه ان یقیما حدود الله مفعول است مر ظنا اگر ظن بمعنی اعتقاد باشد متعدی سوی یک مفعول بود و تقدیر
مفعول دیگر حاجت نباشد و اگر متعدی سوی دو مفعول باشد ثانی تقدیر کنند ای ان ظنا اقامتهما حدود الله
حاصلة منهما و این شرط منفی است از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست پس اگر شوهر دوم زن مطلقه ثلثه مذکوره را که
منکوحه او شده بود طلاق گوید و عده او بگذرد پس نیست بزه کاری بر زن مذکوره و شوهر اول در باز گشتن ایشان
در یکدیگر یعنی در این که شوهر اول سوی این زن باز گردد و این زن سوی شوهر اول نکاح پیوندد اگر گمان برند ایشان که
حدود خدا را اقامت خواهد کرد و حقوق آن بجا خواهد آورد وتلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون
صفتست جمله یبینها حال است از معنی اشارت یعلمون صفتست منزله مر قوم جار مجرور متعلق یبینها یعلمون
منزلست منزله لازم ای لقوم ذوی علم اینجمله تذییل است معنی اینست و آن یعنی احکام مذکوره حدهاء
خدا است یعنی حدهائیست که خدای تعالی تعیین کرده و در بیان آورده است آنرا برای گروهی که در شان ایشان علم است
بیان میکند و ایشان از انها اند که بیان کردن ایشانرا علم حاصل شود واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن
فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف اینجمله معترضه دیگر است برای بیان حکم گذشتن
طلاق معنی اینست و چون زنانرا طلاق دهید و در ره رها کردن ایشان روید پس ایشان مهلت خویش را برسند
و بتمام شدن عدت نزدیک شوند پس آن زنانرا نگاه دارید بنیکی یعنی برجعت در آخر عدت یا رها کنید بترک
رجعت یا گذشتن مهلت ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا عطفست بر فامسکوهن ضرارا لتعتدوا
متعلق است بلا تمسکوهن و نهی متوجه سوی قیداست معنی اینست و زنان مطلقه را نگاه دارید و بروجه خواری
و زیانکاری رجعت مکنید یا بر ایشان ظلم کنید و برجعت در آخر عدت بر ایشان عدت دراز کرده اند و بر ایشان
در تطویل عدت تعدی کنند و بدینگ بسیار ظلم روید ومن یفعل ذلک فقد ظلم نفسه فا در ظلم تعلیل
جزاء محذوفست ای ومن یفعل ذلک بتقریر انه ظلم نفسه و تواند بود که جمله فقد ظلم نفسه را جزا دارند و بتاویل
نیکم پندارند و اینجمله تذییل است معنی اینست و هر که این کار کند و قاصد اضرار دیگری شود زیانکار گردد و جا
و خاسر شود بدرستی که بر نفس خویش او ظلم کرده و خود را بر تعدی آورده چه ظلم بر دیگری از روی معنی ظلم بر نفس
خویش بود و زیان ذات خویش باشد چه خود را گرفتار عقوبت می سازد و در ورطه عذاب می اندازد و هر که بر نفس
خویش ظلم کند زیان زده باشد و متضرر گردد ولا تتخذوا آیات الله هزوا واذکروا نعمة الله
علیکم وما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به وما انزل
عطفست بر مفعول واذکروا جمله یعظکم حال است یا مستانفه است جمله واذکروا عطفست بر لا تتخذوا جمله
لا تتخذوا با معطوفات خویش معترضه است برای تنبیه و تحریض بر امتثال اوامر و نواهی و تحمیل بر ازالت فساد و تباهی
معنی اینست و آیات خدا را محل استهزا مسازید و در سخن میندازید در اطاعت کوشش کنید و در رعایت و محافظت

آن اهتمام نمایند باز داشتن کاری مسخرکی بنداشتن امری بر وجه تمثیل عبارت از عدم التفات برو بود و دلالت بر
عدم اهتمام برو باشد و رحمت خدای را که بر شماست یاد کنید و کرمهائی که بر شما فائض شده در دل آرید چنانچه شمارا مرد
آفرید و حاکم و آمر بر زنان کردانید و امر طلاق و رجعت بر دست شما داد و استعداد و انواع ولایت و تصرف در نهاد
شما نهاد و چنانچه بر کذشتکان تنک کرفته بود بر شما تنک نکرفت چه کذشتکان را هر یکی را زیاده از یک زن حلال نبود
و بعد از طلاق کفتن زن تا آنکه زنده است حلال نبود دیکر روی نمی نمود و تواند بود از نعمت خدا اینجا نعمت اسلام و نبوت
بیغامبرم و استعداد و اهلیت توجه تکالیف مراد باشد ذکر و ما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به ملائم این
معنی بود و یاد کنید آنچه فرستاده بر شما از کتاب یعنی قرآن و حکمت یعنی علم حلال و حرام و بیان آنکه می شاید و اظهار
آنکه می باید و از قواعد و مبانی اسلام در بیجا که خدا شمارا بند می دهد و جواهر علم در دل شما می نهد ۝ واتقوا الله
واعلموا ان الله بكل شيء عليم ۝ ان با اسم و خبر خویش بجاء دو مفعول اعلموا است **معنی اینست**
و از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید و بدانید بدرستی که خدای بهر چیزی علم دارد و امور بر حسب علم خود
بدا می آرد و خریات را داند هیچ کس چیزی از وی پوشیدن نتواند ۝ واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن
فلا تعضلوهن ان ينكحن ازواجهن اذا تراضوا بينهم بالمعروف ۝ این شرطیه عطفست بر شرطیه
سابقه ان ینکحن مفعولست مر تعضلوهن ازواجهن مفعول است مر ینکحن و بلوغ اجل در شرطیه سابقه از جهت ترتب
رجعت که مقتضای بقاء عدت است بمعنی قرب انقضا باید داشت و درین جمله باعتبار ترتب نکاح شوهری
دیکر که مستلزم مضی عدت باید پنداشت **معنی اینست** و چون شما زنان را طلاق کوئید و از ایشان جدائی جوئید
پس ایشان بنهایت عدت برسند و تزوج شوهران خواستن مانع مشوید و از کار مشروع چون ایشان میان خویش
بران بخوبی و نیکی راضی شوند باز مدارید تسمیه ایشان بازواج باعتبار مال است نه باعتبار حال چنانچه در من قتل
قتیلا آمده و در هدی للمتقین تحقیق شده و اکر از ازواجهن شوهران بوده اند مراد دارند تسمیه ازواج باعتبار ما
کان پندارند ۝ ذلك يوعظ به من كان منكم يؤمن بالله واليوم الآخر ۝ ذا اشارت
بر نهی مذکور است و خطاب بکاف خطاب مر بیغامبرم بود یا مخاطب غیر معین را باشد و آن مرفوع المحل بر ابتداست
موصول با صله یعنی من کان فاعل است مر یوعظ به خبر مبتداست و جمله یوعظ تذییل است **معنی اینست**
ای محمد یا ای مخاطب غیر معین آن یعنی بند مذکور و نهی مسطور را داده می شود بدان کسی که بخدا و بروز قیامت
ایمان می آرد و دل بر تصدیق اسلام و انقیاد بر احکام می دارد ۝ ذلكم ازكى لكم واطهر ۝ ذلکم
اشارت سوی باز ماندن از باز داشتن زنان مطلقه از خواستن شوهران و بند کرفتن بدان کم خطابت مر
منع کنندکان زنان از خواستن شوهران یا مخاطبان غیر معین راست ذلکم مرفوع المحل بر ابتداست و ازکی لکم با
آنچه معطوف بروست خبر مبتداست و جمله تذییل بعد تذییل است یا تعلیل است مر تذییل سابق را دلیل است
معنی اینست آن یعنی نهی شمارا از باز داشتن زنان از خواستن شوهران پاکیزه تر است و پاک
تر است از آسیب رسیدن لوث زنان بر زنان که در ان عار بیشتر بود و ننک بالاتر باشد ۝ والله يعلم وانتم
لا تعلمون ۝ این جمله حالست **معنی اینست** و حال اینست که خدای تو میداند منافع و مضار خفیه در هر کاری
که شما میکنید و امور شما از شما مخفی است نمی دانید ۝ والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين
لمن اراد ان يتم الرضاعة ۝ این جمله عطفست بر جمله والمطلقات یتربصن و یرضعن خبر است بمعنی
امر همچو یتربصن که بالا رفت و کاملین صفت موکده است حولین را تا اطلاق حولین بانقصان اندک محتمل
نباشد جار و مجرور یعنی لمن اراد متعلق بر یرضعن بود چنانچه کویند ارضعن فلانه لفلان و تواند بود جار و مجرور
خبر مبتداء محذوف باشد ای هذا الحکم لمن اراد اتمام الرضاع دون من اراد النقصان او الزیادة علی حسب حال
الرضیع این جمله مستانفه است چنانستی که کفت دو سال کامل در حق کیست فقیل لمن اراد ان یتم الرضاعة

معنی اینست مطلقاتی که فرزند دارند فرزندان کامل شیر دهند این حکم یعنی دو سال کامل شیر دادن (خویش را دو ساله)
برای پدری است که بخواهد اتمام مدت رضاع را و تمام مدت رضاع واجب در حق کل فرزندان دو سال
کامل است بقوله وفصاله فی عامین و بعضی کویند تمام مدت رضاع در حق کسی که مدت حمل او شش ماه باشد
دو سال کامل بود و در حق کسی که مدت هفت ماه زاده شود مدت رضاع بیست و سه ماه باشد و در حق
کسی که مدت هشت ماه زاده شود تمام مدت رضاع بیست و دو ماه باید و در حق کسی که نه ماه مولود شده
باشد مدت رضاع او بیست و یکماه باشد بقوله وحمله وفصاله ثلثون شهرا و بعضی در وحمله وفصاله ثلثون
شهرا حمل بر ستها برای شیر دادن کفته اند و بر بوده اند مدت رضاع سی ماه رفته اند قول ابو حنیفه اینست و بر قول
او تاویل همین است **سوال** این آیة را برین تقدیر یا یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة
و با این وفصاله فی عامین معارضه می آید و تخالف و تناقض ظاهری می نماید **جواب** این آیة محمول بر رضاع جائز بود
تعیین دو سال در رضاعی که واجبست باشد معارضه نشاید مخالفه روی نماید یعنی مطلقاتی که فرزندان خویش
را شیر دهند از جهة بدرانی که رضاع ایشان خواهند ۝ وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف
رزقهن مبتداست و کسوتهن عطفست برو و علی المولود خبر مبتداست وله مفعول ما لم یسم فاعله مر اسم مفعول
و در و ضمیری بیست اکر در و ضمیری بودی از جهة اسناد صفتی که جاری بر غیر من هو له است ابراز ضمیر واجب
شدی جمله عطفست بر جمله والوالدات یرضعن اولادهن و تقدیم برای قصر است و بر پدر که ولادت از
جهة او واقع شده است برای نفقه مرضعات از ماکولات و ملبوسات بر وجه نیکوئی لازم باشد یعنی اجر
رضاع و بدل ارضاع بر وجهی که محبوب شرع دارند محمول طبع پندارند بود و این قرینه است بدین که والدات
مذکوره مطلقات مراد باشد امهات اطفال که منکوحات اند مراد نشوند که نزدیک امام اعظم استیجار مادران
اطفال که منکوحات اند بر ارضاع روا نبود و اکر بطلاق اجنبیه شوند استیجار ایشان برای ارضاع روا باشد و نیز
کلام در مطلقاتست چه اول ذکر مطلقات برای وجوب عده کرد و بعده مطلقات رجعیه برای بیان حکم
رجعیت آورد بعده ذکر مطلقات رجعیه برای بیان حکم رجعیت آورد بعده حکم مطلقات ثلثه را ذکر نمود
بعده حکم مطلقات در هنکام قرب انقضاء عدت مذکور کشت بعد از آن حکم ایشان بعد انقضاء عدت
ببیان پیوست اکر این آیة ذکر مطلقاتی که فرزندان شیر خواره دارند بود مناسب سیاق کلام باشد
و بعضی از والدات مذکور منکوحات مراد دارند بدین تقریر امر ارضاع برای استحباب پندارند چه بر منکوحات
شیر دادن فرزندان خویش واجب نبود زیرا که شیر دادن از کفایت و قیام فرزندان بر پدر واجب باشد
یا محمول بر تقدیر خوف هلاک بنا یافتن مرضع دیکر بود یا بنا کرفتن بچه پستان مرضع دیکر و قبول کردن پستان
واجب کویند از وی حیات بچه از هلاک بشیر دادن او جویند **سوال** مراد از مولود پدر است اکر علی الاب کفتی
غرض حاصل شدی در تغییر از آن بقوله وعلى المولود له چه فائده بود و در اطناب کلام چه نکته باشد **جواب**
در اختیار مولود له فوائد است یکی بیان علت لزوم نفقه بتعلق خاص و سوالانتساب الیه لاختصاص دوم تحقیق
نسبت فرزند سوی پدر نه جانب مادر سوم آنکه ذکر او بلام ملک اشارت میکند بحق تملک و تصرف پدر را
بهنکام حاجت در مال پسر چنانچه در آیة وملک لابی کفته اند و در تاویل حدیث بدان رفته اند ۝ لا تكلف
نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده ۝ جمله لا تکلف نفس الا وسعها مبنیه است
مر جمله وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف لا تضار بصیغه نفی و نهی خوانند و بر هر دو قراة مقرر جمله
لا تکلف نفس الا وسعها دانند ولا مولود له عطفست بر والدة **معنی اینست** بر طریق لزوم نفقه و کسوت
مرضعات بر طریق خوب که منکر شرع و طبع نباشد آن بود هیچ یکی را تکلیف جز بر قدر طاقت او نباشد مرضع
را تکلیف نکند در کم کردن آنقدر که رد بدان نتواند نهاد و پدر را تکلیف نکند در زیادت دادن نفقه و کسوة

آنچه نتواند ما هیچ نفسی تکلیف کرده نشود مگر بآنچه قدر طاقت او بود زیان رسانیده نشود در مادر بعلت فرزند او جهة ارضاع
مرضع بکم کرده و در باب پدر بضیم را افزودن ﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ﴾ عطفست بر وعلی المولود له
رزقهن ای علی وارث المولود له مثل ذلک ای مثل ما علی المولود له من نفقة المرضعات الصغیر وکسوتهن بالمعروف
من غیر مضارة **معنی اینست** ولازم است بر وارث پدر آنچه بر وی واجب بود بران صفت که کسی را آزاری نشود
وبعضی از وارث مذکور وارث صبی مراد دارند یعنی نفقه صغیر بر وارث او واجب بنهادند کسی که بعد مرگ صبی
وارث بود مثل آنچه بر پدر واجب بودی واداء آن از روی خوشی واکر ورثه او بسیار باشند نفقه را باندازه
میراث قسمت کنند تا اگر صغیر را پدر نبود مادر وجد باشد نفقه وکسوت او بر قدر میراث ایشان دو حصه بر
جد ویک حصه بر مادر بود ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ این شرطیه
عطفست بر یرضعن اولادهن حولین کاملین وجمله مستانفه چنانچه با لا کذشت وذکر آن پیشتر رفت
معنی اینست پس اگر بخواهند پدر و مادر جدا کردن صغیر از کبیر ناشی باشد از تراضی بعنی خوشنودی یکدیکر
پس دران جدا کردن از شیر پیش از کذشتن دو سال بزه کاری نیست بر مادر و پدر زیرا که مادر و پدر که در کاری
موافق شوند از جهة کمال شفقت بر فرزند راضی باشند ﴿وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ﴾ در کشاف آورده استرضع منقول من ارضع
یقال ارضعت المراة الصبی فتعدیة الی مفعولین کما تقول انجح الحاجة واستنجح الحاجة والمعنی ان تسترضعوا
المراضع اولادکم محذوف المفعول لاستغناء عنه کما استنجحت الحاجة ولا تذکر من استنجح وبعضی ان تسترضعوا المراضع
اولادکم بتقدیر ان تسترضعوا لاولادکم بمعنی ان تطلبوا رضاع اولادکم کویند جمله عطفست بر شرطیه سابقه **معنی اینست**
واکر بجویید شما شیر دادن از رضعاء اولاد خویش را نیست بر شما بزه کاری اگر نیکی وخوبی تسلیم کنید آنچه خواسته اید
ارضاع که مرضع را بدهد ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ جمله واتقوا الله عطفست بر اوامر
سابقه واعلموا عطفست بر واتقوا الله بما تعملون متعلق است به بصیر **معنی اینست** واز خدای بترسید واز عذاب
او بپرهیزید وبدانید براستی که خدای بیناست بعملهاء شما هرچه میکنید می بیند وهرچه می اندیشید می داند
وجزا دادن همه می تواند ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ
أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾ ای عشر لیال زیرا که تاریخ عرب بلیالی بود بعبارت بی عشر حوت وبی بیت باشد
تذکر عشر بواسطه تانیث لیالی از انکه لیل مونث سماعی است واگر عشرة ایام تقدیر کنند چنانکه در آیه ان لبثتم الا
عشرة ایام تقدیر کرده اند ودر حدیث من صیام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال ستا را بتقدیر ایام ارباب عدد
بذکر آورده اند تا در عدد مذکر چنانچه در نووی شرح صحیح مسلم آورده وبقائل شدن بفرق میان ذکر مود و ومذکر
او از اشکال بعضی جویند یتربصن خبر مبتداست بحذف از مبتداء وازواج الذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا
یتربصن یا بحذف ضمیر از خبر یعنی والذین منکم ویذرون ازواجا یتربصن یا بحذف بعدهم اربعة اشهر وعشرا
اینجمله معترضه دیگر است برای بیان حکم زنانی که شوهران ایشان بمیرند **معنی اینست** وآنکسانیکه متوفی شوند یعنی
یعنی بمیرند وفرشتکان موت وازواج ایشان بگیرند وزنان بگذارند زنان مذکوره بعد ایشان نفسهاء خویش را
چهار ماه وده شب منتظر دارند وبعضی کویند که عشرة ایام کنند ودر ترجمه چهار ماه وده شب ده روز کویند وبر تقدیر
حذف مضاف از مبتدا معنی چنین بود زنانیکه شوهران ایشان بمیرند وزنان بگذارند نفسهاء خویش را چهار ماه وده
شب منتظر دارند زنان مذکور در مدت مذکور در عدت باشند واز خانه بیرون نیایند وخود را نیارایند وشوهر
دیگر نخواهند وخوشبوئی نمالند ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ
بِالْمَعْرُوفِ﴾ این جمله عطفست بر جمله سابقه واین خطاب مر اولیا را بود یا حکام را باشد وفعلن بمعنی یفعل آمده
تغیر مستقبل نظر در طبیعت زنان متیقن از وقوع است بصیغه ماضی شد **معنی اینست** پس چون زنان مذکور تمام

شدن

شدن مدت برسند واز چهار ماه وده شب بیرون آیند پس نیست شما را این احکام برای اولیا بزه کاری در آنچه زنان
مذکور در نفسهاء خویش بکنند وخود را در اندیشه خواستن شوهر وکوش نهاده بر خطبه وچشم داشتن بر خاطب بر وجه
معلوم که شرع اورا به پسندد وطبع اورا به پذیرد این امور بعد از کذشتن مدت عدت در حق ایشان منکر نیست
که اگر منکر بودی اولیا واحکام را منع وزجر واجب بودی وایشان را ترک بزه کاری نمودی ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ﴾ اینجمله تذییل است **معنی اینست** وخدای بعمل شما آگاه است هیچ چیزی از عمل شما بر وی مخفی نبودی
هیچ کاری واندیشه بروی پوشیده نباشد وحکم عدت وفات همه زوجات را متناول است مگر زنان حامله که
عدت ایشان بوضع حمل است ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ
أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ﴾ فا در فیما عرضتم موصوفست جار ومجرور متعلق است تعلیل مستقر است
وجناح اسم لا است وظرف مستقر مذکور خبر است من خطبة النساء بیان ماست او اکننتم عطفست بر عرضتم
اینجمله عطفست بر جمله سابقه **معنی اینست** ونیست بزه کاری بر شما در آنچه از خواستکاری زنان معتده در اثناء
عدت تعریض کنید سخنی در ین باب سربسته وبکنایت وتلویح پوشیده بکویید یا اندیشه این در دلهاء خویش نهان
دارید وآنرا بر ایشان پیدا ننمایید اما تصریح بخطبه نشاید چه در اثناء عدت اظهار این سخن ناشایسته نماید سخنی
است پیش از هنگام موجب ایذا وایلام وکاوریت مقرون بنی از قباحت مقرون با وقاحت خرد نپسندد
وبملامت ونکوهش این نه پیوندد ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ﴾ اینجمله معترضه
آمده برای رخصت در تعریض خطبه زنان معتده **معنی اینست** برای رخصت می داند خدای تو که شما زنان
مذکوره را یاد خواهید کرد وخطبه ایشان در ذکر خواهید آورد واز خوف سابق شدن غیری بتعریض وتلویح
سبقت خواهید نمود برای ترغیب ایشان در ستایش نفس خویش واظهار فضائل ومحاسن ذات خواهید بود
﴿وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا﴾ استدراک از جمله محذوف ای فاذکروهن واخطبوهن بالتعریض
را بالتصریح ورغبوهن فیکم بذکر محاسنکم وشمائلکم ولکن لا تواعدوهن سرا ای جماعا **معنی اینست** بذکر
حسب ونسب مناقب وشمائل خویش که موجب رغبت زنان بود تعریض کنید ویا بذکر حسن وجمال واصل ونسب
عورت که جهة رغبت مکان بود از انجا رغبت مرد فهم می شود راغب بودن خویش در ان افکنید لکن تعریض
بوعده جماع وقوت رجولیت مکنید وآنرا در ترتیب قباحت ودلیل قباحت دانید جماع را سر خوانند که جماع جز
در سر نشود وجز بر طریق پنهانی حاصل نیاید ﴿إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾ استثناء منقطع است
ای لکن ان تقولوا قولا معروفا جایز سایغ **معنی اینست** مگر انکه در ین باب سخنی غیر منکر بکویید ودیگران از طریق
خوب بکویند چنانچه کسی کوید من جوانی فوزی تنم یا کوید که زن او کهی کله نکرده است جایز باشد تواند بود استثنا
محذوف دارند وبتقدیر لیس علیکم الا ان تقولوا قولا معروفا ای لا تکن شرعا ولا طبعا بنهادند معنی چنین باشد
نیست مر شما را در زنان عدت صحیح کفتاری مگر انکه بکویید سخنی خوب که پسندد شرع وطبع نبود مکروه ومبغوض
سایغ نشود چنانچه کسی کوید من از خدای میخواهم زنی چنین نصیب من شود یا کوید خدای مرا اگر زنی چنین نصیب
کند شکر خدای بگذارم وحق موافقت با آن زن بجا آرم یا کوید دولت آنکس دارد که چنین زن بنکاح او خواهد
پیوست ویا کوید نیکبختی آن زن خواهد بود که منکوحه مجو منی خواهد کشت مثل این کلمات رغبت انگیز بوده
موجب باکی نبود ﴿وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ ای لا
تقصدوا عقدة النکاح قبل مضی عدت ونهی از قصد کنایت از نهی آن فعل بود که انتفاء قصد مستلزم انتفاء فعل
باشد کنایت ابلغ از صریح است وتلویح ابلغ از تصریح حتی برای غایت است متعلق بلا تعزموا عقدة النکاح
اینجمله عطفست بر جمله لا تواعدوهن سرا عقده نکاح را تا برسد عدت که ثابتست بکتابت بمنتهاء آنرا عزم مکنید
وچون از عزم منهی باشید از فعل نکاح بر طریق اولی شوید ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ﴾

ما فی انفسکم موصول با صله مفعول است مر یعلم جمله یعلم خبر است مر ان وانّ با اسم و خبر خویش مفعول واعلموا است
جمله عطفست بر لا تعزموا معنی اینست و بدانید بدرستی که خدای تعالی آنچه در دلهای شماست از میل و رغبت و قصد
و عزیمت میداند و رسانیدن شما را بمطلوبات دل و مقصودات خاطری تواند ۵ فاحذروه ۵ فا سببیه است
معنی اینست چون خدای تعالی میداند آنچه در نفسهای شماست پس از وی بترسید و از عذاب او بپرهیزید و تواند
بود که عطف بر واعلموا باشد معنی چنین آید خدای تعالی عالم بدانچه در دلهای شماست بدانید پس از وی بترسید ۵
واعلموا ان الله غفور حلیم ۵ انّ با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول واعلموا است جمله عطفست بر
واعلموا سابق معنی اینست و بدانید بدرستی که خدای آمرزنده است خطا را آمرزد حکیم است در عقوبت شتابی نکند
لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن علی
الموسع قدره و علی المقتر قدره ۵ تمسوهن بر صیغه مضارع از ثلاث و باب مفاعله خوانند و معنی بر
حسب آن دانند جمله لا جناح علیکم معترضه دیگر است برای حکم دیگر ان طلقتم النساء شرط است جزا از لا جناح
علیکم مفهوم گشته مستغنی از جزا شده و ما در ما لم تمسوهن مصدریه است و المصدر قد یجعل حینا و کلمه او در نفی
برای تعمیم است تقدیر کلام اینست لا منع و لا مواخذه من جهة المهر علیکم ان طلقتم النساء وقت عدم مسکم ایاهن
و متعوهن عطفست بر مضمون جمله سابقه دیوا که نفی جناح بر تقدیر طلاق متضمن تسویغ تجویز طلاق است کانه قال
طلقتموهن ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن برین وجه
قائل شدن بحذف معطوف علیه و بر تقدیر فطلقوهن بی حاجت بود و تواند بود که او بمعنی الا ان او الا ان باشد
معنی اینست نیکست بتنعم و مطالبه مهر اگر زنان را صداق گویید تا آنکه جماع نکرده اید و مهر را بر تسمیه نداده
اید و زنان مذکوره را متعه و بیرا هن و دامنی و چادری بر اندازه حال غنی و فقیر بدهید و میان غنی و فقیر در کیفیت
جامهای مذکور فرق بنهید ۵ متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین ۵ متاع تمتع است چون کلام بمعنی تکلیم
و سلام بمعنی تسلیم و مفعول مطلق است مر متعوهن حقا صفت است مر متاعا معنی اینست ایشان را متعه دهید
متعه بمعروف یعنی بطریقی که ناپسندیده طبع نبود متع دادنی که حقی لازم است بر نیکوئی کنندگان و بر لی واجب
است بر نیکوکاران اطلاق محسنین بر شوهرانکه بر ایشان متع دادن واجب است باعتبار مال باشد بر طریق من
قتل قتیلا ۵ وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح ۵ من قبل ان تمسوهن ظرفست مر طلقتموهن
جمله و قد فرضتم لهن فریضة حال است فنصف ما فرضتم مبتدائی است محذوف الخبر ای فعلیکم نصف ما فرضتم و جمله
شرطیه یعنی وان طلقتموهن تا آخر عطفست بر جمله سابقه یعنی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء تا آخر الا یعفون
با معطوف خویش یعنی او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح استثناء مفرغ است فعلیهن نصف ما فرضتم فی جمیع
الاوقات لا وقت عفوهن و یعفوا الذی بیده عقدة النکاح معنی اینست مهری و اگر شما زنان را پیش از
وطی طلاق گویید و حال اینست که برای ایشان مهری مسمی کرده اید پس بر شما واجب آید بر شما نیم آنچه تعیین کرده اید
و بقبول آن اعتراف نموده مگر آنکه نساء مطلقه مذکور عفو کنند و نیمه مهر مذکور بخشند و بگویند ما او را ندیده ایم
و خدمت او نکرده ایم و او از بهر ما مهری برفته و از ما بهره نگرفته نسزد بغیر آنکه عوض مهر او را بر سانیم چیزی
از وی بستانیم یا آنکه بخشند کسی که عقد نکاح بدو اولی است و حصول عقد در عبادت باختیاری و منی است نزدیک م
۲ امام شافعی انعقاد نکاح بعبادت زنان نشود انعقاد عقد بعبادت ولی و نزدیک امام اعظم هر چند عورت
عاقله بالغه ولایت بر نفس خویش دارد و او نکاح بعبارت او منعقد می پندارد لیکن در عادت زنان بدین عمل
نمی کنند دم ولایت نمی زنند متولی این کار او لی می شود بدین اعتبار عقده عقد نکاح بدست ولی بود اما نسبت
عفو سوی ولی مجازی شود باعتبار معنی نسبت از جهة امر و ادن باشد بعضی اذا لذی بیده عقدة النکاح زوج که

مفهوم است و بودن عقد نکاح بر دست او معلوم است گویند کلمه او برین تقدیر برای منع خلو د آرند برای منع جمع پندارند
شوهری که تمام مهر ادا کند بعد از ادای نصف نصف باقی در توقف نکند بمروت پیش آید و داده نطلبد و بگوید
زن را نکاح آورده ام و مهر تسلیم کرده ام او بفعل من جدا گشت و بغیر صنع خویش بفرقت پیوست داده خویش باز نگیرم
چون فرقت بفعل من باشد در جدائی که بغیر صنع اوست داده باز نستانم و او را بمطالبه باقی ماجوره نکردانم برین طریق
زیادت از نصف برسد مقصود بر نصف بنا شد و این وجه مشکل است زیرا که عفو ترک مطالبه بود زیادت دادن
شوهر مروت ابتدائی است عفو نباشد مگر آنکه عفو شوهر عبارت نا طلبیدن آنچه زیادت بر نصف پیش از طلاق
ادا کرده دارند یا از یعفوا الذی بیده عقدة النکاح بروجه نکاح بجای لفظ یعطی قبل الطلاق پندارند ۵ وان
تعفوا اقرب للتقوی ۵ وان تعفوا مرفوع المحل بر ابتداست اقرب خبر مبتداست للتقوی بمعنی قرب که
مضمون لفظ اقرب که است من تفضیلیه که صله قرب است یا ضمیر مبتدا محذوف اند و لام بر فاعل قرب در آمده
که عجبنی قرب که مبنی از تعفوا اشد قربا للتقوی منه من ان یعفوا و این جمله معترضه است برای فضیلت عفو
معنی اینست عفو کردن شما و در گذشتن نزدیکتر است مر تقوی را از نا عفو کردن سوال مقصود بیان
قرب عفو ان تقوی است تقوی را مفعول با صله من ذکر نکرده و لام که بر فاعل در می آید آورده اقرب من التقوی
نکفت موافقت با مقصود بجنت نکته چیست و قلب عبارت بر وجه مبنی است جواب قرب تقوی از
عفو مستلزم مر قرب عفو از تقوی است این عبارت اختیار کرده بر عکس نیاورده تا مقصود که قرب عفو بکنایت
فهم شود ذکرا و بتصریح بود که کنایت ابلغ است از تصریح و تلویح اولی است از تصریح که خطاب مراز واجات را است
و در آمدن زنان در ان تعفوا که خطاب جمع مذکر است بر سبیل تغلیل است عفو از داج آنست که داده باشند
نطلبند یا عفو کنند اعطا بر سبیل مشاکله باشد و عفو زوجات آنست که نیمی مهر که واجب شده است نستانند
و حق خویش از شوهران ساقط کردانند ۵ ولا تنسوا الفضل بینکم ۵ عطفست بر مضمون جمله
ان تعفوا اقرب للتقوی که مضمون او تحریض بر عفو است چنانکه فاعفوا و تفضلوا و لا تنسوا الفضل بینکم
معنی اینست و میان خویش را یعنی بفضل را فرو گذارید و افزونی در تفضل بعفو و احسان و بر امتنان یاد
دارید یکدیگر را بعفو خویش پیش آید در احسان رغبت نماید ان الله بما تعملون بصیر ۵ این جمله تذییل
و تاکید از جهة آنست که دیدن خدای عمل بد کار را کنایت است از جزا دادن چنانکه گفت یتقبل اعمالکم و یجازیکم
بها و تحریض بر عفو و احسان ملوح است مر جزا دادن بدان بتقدیم ملوح سوی معنی مکنی عنه تاکید کرده بر سبیل
استیناف مفصول آورده معنی اینست بدرستی که خدای جل و علا بدانچه شما میکنید بیناست هر چه از شما
موجود شد و شود به بیند و آن را جزائی که ملایم آنست بگزیند ۵ حافظوا علی الصلوات والصلوة
الوسطی ۵ این جمله معترضه است برای امر باداء صلوة و محافظت اوقات وسطی معنی اینست نمازها را محافظت
کنید و نماز میانه بر پای دارید یعنی نمازها در اوقات آن بگذارید و تاخیر آن از اوقات روا مدارید و
بدانکه وسطی تانیث اوسط است و اوسط افعل تفضیل است از وسط المکان اوسط وسطا و سطة توسطه
یعنی در میان رونده تر را گویند و آن کسی است که در میان برسد بمچو نقطه دائره و واسطه عقده شود صلوة
وسطی نماز میانه را گویند و تواند بود باعتبار آنکه هر چه میانه چیزی است افضل او بود وسطی کنایت از فضلی
یعنی فاضلترین نمازها باشد و در نماز میانه که فاضلترین نمازهاست خلاف کرده اند بعضی گویند نماز دیگر است
چنانچه در حدیث آمده است شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر ملا الله بیوتهم و قبورهم نارا و در
حدیث دیگر آمده است من ترک صلوة العصر فقد حبط عمله و بعضی صلوة وسطی مغرب را دانند که آن را میان
دو نماز روز و دو نماز شب پندارند دو نماز روز ظهر و عصر دو نماز شب عشا و فجر و بعضی گویند نماز وسطی نماز
با مدادست میان دو نماز شب و دو نماز روز متوسط شده میان مغرب و عشا و ظهر و عصر و بعضی گویند

صلوة وسطی صلوة ظهراست زیراکه اول صلوة مفروضه است لقوله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس و هرچه اول
باشد در دائره عدد وتر لا محاله درمیان افتد و بعضی گفته یکی آن وسطی است وآن معین نیست خدای او را همچو
شب قدر وساعت جمعه پوشیده داشته و بر مردمان استتار آن خواسته تا هر پنج را محافظت کنند و در رعایت
جمیع اهتمام نمایند در تفسیر آورده دلیل است که عدد نمازهای روز و شب کم از پنج نباشد زیراکه صلوة وسطی
را عطف بر جمع کرده وعطف مقتضی مغایرت است پس وسطی با جمیع که مغایر جمع باشد کم از پنج نبود زیراکه چهار
دو وسطی ندارند و وسطی سه مقرون با جمیع نبود عددی که برین صفت بود کمتر از پنج نبود سوال عطف هرچند
که مقتضی مغایرت بود اقتضاء آن ندارد که معطوف بر جمیع داخل در جمع داخل در جمع نباشد چه در قول من کان عدوا
لله وملائکته ورسله وجبریل واللهم صل علی محمد وآله واصحابه شک نیست که معطوف بعض جمع معطوف علیه است
ممکن باشد که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی برین طریق بود بلکه چون وسطی مونث اوسط است
وافعل تفضیل است بمعنی اشد توسطا واسم تفضیل را چون اضافت سوی جمعی که مفضل علیه است کنند بعضی از آن
جمع بود چون للقوم واکمل الناس برین طریق عطفست وسطی بر ثلثه نیز مستقیم آید چنانچه گویند اکرمت هولاء
الثلثة واوسطهم برین نوع این آیة دلیل نبود که عدد صلوة مذکوره کم از پنج نباشد جواب این وقتی آید که صلوة
وسطی جمع مذکور بود دخل در و باشد چنانچه جبرئیل در ملائکه و اصحاب در آل داخل اند و ممکنان بفضل جبرئیل
بر سر ملائکه ومعطوف بر معطوف علیه ادراکه واصحابه شک نیست که معطوف علیه است که ممکن باشد که حافظوا علی
الصلوات زاید آید و درین آیة وسطی بر نسبت صلوة معطوف که صلوة مفروضات نبود زیراکه همه افراد مفروضات
متصف بتوسط نه اند با وسطی بر نسبت غیر طرفین دارند بدین حیثیت که وسطی بعضی متوسطان است بعضی
مفروضات که معطوف علیها است بندارند از قبیل جبرئیل بر ملائکه نبود سوال وارد نشود ۝ وَقُومُوا لِلَّهِ
قَانِتِينَ ۝ عطفست بر حافظوا معنی اینست و برای خدا بایستید در حالتی که عبادت کننده اید یا خدا را
یاد کننده اید یا خاموش باشنده اید پیش از آن در نماز سخن میگفتند بدین معنی سخن گفتن منسوخ باشد و بدلیل
پیوند از یحیی ابن یحیی باسناد صحیح از زید بن ارقم روایت کرده اند کنا و گفته کنا نتکلم فی الصلوة تکلم الرجل
صاحبه وهو الی جنبه فی الصلوة حتی نزلت وقوموا لله قانتین فامرنا بالسکوت ونهینا عن الکلام ان صلوتنا
هذه لا یصلح فیها شیء من کلام الناس انما هی تسبیح وتهلیل وقراءة القرآن ۝ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا
بعد جمع داخل است چون قیام جمع قایم و نیام جمع نایم رجالا منصوبست بر حال او رکبانا عطفست بروای
ان خفتم فصلوة حال کونکم راجلین او راکبین جمله عطفست بر انشاءات سابقه معنی اینست پس اگر شما از دشمنان
که بیابد در اثناء نماز و تعرض برسانیدن بترسید پس در حالتی که پیاده اید یا سواره اید نماز بگذارید ۝ فَإِذَا
أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ۝ این شرطیه عطفست بر شرطیه
سابقه چون خوف بر نسبت امن اندک است در ان خفتم ان استعمال کرده و چون امن از خوف بیشتر است
در فاذا امنتم استعمال اذا آورد ما در ما لم تکونوا تعلمون موصول است ضمیر محذوفست ای ما لم تکونوا تعلمونه
موصول با صله مفعول دوم علمکم واقع شده کما علمکم صفت مصدر محذوفست ای ذکرا کتعلیمه ایاکم ما لم تکونوا
تعلمون وآن تشبیه است مر ذکر کردن بندگان خدا را بتعلیم کردن خدای تعالی ایشان را آنچه نمی دانستند وجه شبه تعین
وقوع وتحقیق حصول است وغرض از تشبیه تقدیر مشبه است چنانچه گویند اشکروا الله کما انعم علیکم و
تواند بود که مشبه فعل ذکر بتعلیم ذکر باشد در کمیت وکیفیت وغرض تشبیه بیان حال مشبه بود بر طریق خلق
الاشیاء کما شاء وفعل الایجاد کما اراد والمعنی افعلوا ذکر الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون من الذکر معنی
اینست پس چون امن حاصل شود و خوف برود پس خدا را یاد کنید چنانچه تعلیم کرده است شما را آنچه نمی دانستید
یعنی چنانچه تعلیم او شما را محقق و متیقن است خدای از شما متیقن باید و یاد کرده است یا بر سبیل تیقن شاید

شاید یا گویند خدا را یاد کنید چنانچه تعلیم کرده است شما را آنچه نمی دانستید معنی ذکری که مضمون اذکروا الله
ذکرا کثیرا آمده وکیفیتی که از ادعوا ربکم تضرعا وخفیة مفهوم شده سوال تعلیم چیزی را بود که معلوم نبود در ذکر
ما لم تکونوا تعلمون چه فائده باشد جواب فائده او تتمیم است وآن آنست که در کلام فضله آرند و در آوردن
او فائده غیر رفع ابهام مرعی دارند چنانچه اینجا در ذکر ما لم تکونوا تعلمون فائده تصریح بنا دانستن ایشان پیش از
تعلیم آمده و اعتراف بعجز پیش تلقین شده ۝ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً
لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ۝ وصیة منصوب بفعل محذوفست ای یوصون وصیة و بعضی
وصیة برفع خوانند خبر مبتدا است محمول بر حذف مضاف از مبتدا دانند تقدیر و شان الذین یتوفون منکم و یذرون
ازواجا وصیة لازواجهم دارند یا بحذف مضاف از مبتدا دانند یا بحذف مضاف از خبر بر تقدیر والذین
یتوفون منکم ویذرون ازواجا اهل وصیة لازواجهم بندارند یا وصیة خبری محذوف المبتداء بود بتقدیر امرهم وصیة
باشد یا مبتدائی محذوف الخبر گویند معنی علیهم وصیة جویند و این جمله اسمیه عطفست بر جمله اسمیه یعنی حافظوا علی
الصلوات تا آخر معترضه بود میان معطوف و معطوف علیه برای بیان حکمی از احکام درین اثناء بیان احکامی
که بمعاش دنیا تعلق دارد چنانچه گذشت اعتراض او سایغ نمود متاعا منصوب است بوصیة یا یمتعون محذوف
از باب له علی الف درهم عرفا الی الحول متعلق است بمتاعا غیر اخراج صفت مصدر محذوف بتقدیر یمتعون
تمتیعا غیر اخراج از باب هذا القول غیر ما یقول یا حال است از مضاف الیه لازواجهم ای حال کونهم غیر ذوی
اخراج معنی اینست وحال آنکسانی که متوفی می شوند و جان بحق می سپارند و زوجات را میگذارند وصیت
کردن برای زنان بقصد احسان یا بگویند آنکسانی که متوفی می شوند و زنان را میگذارند خداوندان وصیت اند برای
زنان خویش و وصیت کنند و درین ایشان دم انفاق واحسان بزنند تا زنان از نفقه وعطیه ایشان برخوردار
گیرند وبعطاء ایشان انتفاع وارتفاع بپذیرند در حالتی که این زنان بیرون کرده نشده اند یا در حالتی که شوهران
بیرون کننده زنان نباشند یا گویند بکنند شوهران غیر بیرون کردن ایشان ۝ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ ۝ شرطی که جزاء او جمله اسمیه است حکم اسمیه دارند
عطفست بر اسمیه سابق معنی اینست پس اگر زنان از ساکن خویش بعد یکسال بیرون آیند یا بعذری در اثناء
سال که از بیرون آمدن چاره نباشد خروج نمایند پس بزه کاری نیست بر شما در آن ایشان بوجه نیکو یعنی بوجهی که منکر
شرع نبود و ناپسندیده شرع نباشد بکنند و خود را در آراستن و عطر مالیدن و طلب شوهران کردن انکنند ۝ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای غالبست عاصیان عاصیان را عذاب تواند
کرد حکیم است استوار کار است همه کار را بر وفق حکمت تواند آورد و بدانکه حکم در آغاز اسلام این بود که زنی
که شوهر او بمیرد مدت عدت او یکسال باشد و شوهر را واجب بود که بدادن نفقه یکسال وصیت کند بعده
باية والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا منسوخ گشت وعده او چهار
ماه ده شب بپیوست و هرچند که آیة در کتاب مصحف متقدم شده در نزول منافی آمده تقدم او در کتابت منافی
ناسخ بودن نبود و تاخر او کتابت منافی منسوخ بودن نباشد ۝ وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا
عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ حقا مصدر است مر فعل محذوف را ای حق ذلک حقا اگر از متاع اینجا برخورداری نفقه چنانچه
در متاعا الی الحول مراد شود این آیة در بیان وجوب نفقه عدت مطلقات باشد و اینجمله را بر جمله والذین یتوفون
منکم تا آخر گویند و از هر دو آیة اثبات حکم نفقه جویند از آن این نفقه عدة وفات والذین این نفقه عدة مطلقات
و اگر از متاع اینجا متعه دادن چنانچه در متعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف مفهوم بود
مراد شود این آیة بیان متعه باشد بیان متعه مستحبه که در حق جمله مطلقات ثابت است دارند وحقا علی المحسنین
المتقین محمول بر لزوم اعتقاد بندارند و اگر نه در استحباب لزوم نبود وحقا علی المتقین یا بیان استحباب جمع نشود

در کتب فقه آورده در حق مطلقه که مهر او مسمی نگشته و پیش از وطی بطلاق پیوسته چنانچه بالا رفته و در آیه ومتعوهن
علی الموسع قدره گذشته واجب بود و در حق همه مطلقات غیر مطلقه مذکور متعه دادن مستحب باشد در آیه ومتعوهن
بیان وجوب متعه در حق مطلقه مذکوره بود درین آیه بیان استحباب متعه در حق سائر مطلقات روی نمود
و بعضی حقا علی المتقین را متصل بهمه اوامر و نواهی سابق دارند متعلق بیان استحباب متعه نه پندارند تا اشکال
مذکور وارد نشود محتاج سوی حمله بر اعتقاد نبود معنی بر وجه اول اینست هر مطلقات را برخورداری نفقه
عدة باشد بمعروف یعنی بوجهی که منکر شرع و مبغوض طبع نبود و بر وجه دوم معنی اینست و سو مطلقات بمعروف
در حق مطلقه که ذکر او بالا رفته بر سبیل ایجاب و در سائر مطلقات غیر مطلقه که ذکر او بالا رفته و در حق او
بیان وجوب متعه گذشته متعه مستحب بود و مقتضاء مروت باشد ثابت است این قول ثابت بود بر امر
پرهیزکاران او از خدای ترسان که واجب دانند و مستحب را مستحب خوانند و از حدود خداء تجاوز نکنند و حدود
بر اعتقاد نابوده نیفکنند یا گویند ثابت است همه اوامر و نواهی مذکوره و همه تکلیفات مسطوره ثابت بودن بر
متقیان و پرهیزکنندگان ۝ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝
کذلک صفت مصدر محذوفست هر بیین الله لکم آیاته بینا مثل ذلک التبیین للذی عرفتموه و استعمال کذلک در
مشار الیه قریب برای تعظیم چنانچه در الم ذلک الکتاب گفته اند و وجه تشبیه بیان سائر آیات خدائی بیانهائی
که مذکور است حقیقت و وضوح و سلامت و استقامت است و غرض تشبیه بیان حال مشبه است لعلکم تعقلون
یعنی لکی تعقلوا متعلق است به یبین و جمله کذلک یبین الله تا آخر تذییل است و تاکید است هر کلام سابق را
معنی اینست همچنین بیان میکند خدای تعالی برای شما آیات خویش را تا دریابید شما ۝ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ ۝ در آیه سل بنی اسرائیل حکایه بنی اسرائیل بود
و درین آیه نیز حکایت و شکایت بنی اسرائیل است غرض که هر دو آیه بیان شناعت احوال و قباحت اعمال
ایشانست میان این دو کلام اتصال معقولیت جمله که در میانه معترضه بود از جهة بین کلامین متصلین سائغ
نمود خطاب هر مخاطب غیر معنی است از کسانیکه این قصه را شنیده اند و این واقعه را دانسته اند از پیران اهل
کتاب که این قضایا می دانند و احبار و یهود و نصاری که اخبار گذشتگان میگویند برین وجه استفهام برای تقریر است
یعنی حمل مخاطب بر اقرار یا اقرار کند و تواند بود خطاب کسانی را باشد که نمی دانند برین تقدیر استفهام برای تعجب بود
یعنی ناشنیدن و ندانستن این قصه امری عجیب است و هم الوف حال است از حذر الموت مفعول له است هر
خرجوا معنی اینست نمی بینی بسوی کسانیکه از سراهاء خویش که بیرون آمده اند و ایشان هزار بودند از جهة ترسیدن
از موت و پرهیزیدن از موت بعضی گویند هفتاد هزار بوده اند بخشیت مرگ از دیار خویش فرار نمودند و
در تفسیر آورده صحیح قول اول آنست و آن علما را مقبول است و بعضی الوف را جمع الف دارند همچو قعود جمع قاعد
و جلوس جمع جالس پندارند ایشان میان خویش الفت گیرنده بودند و بیکدیگر میان خویش دوستی می نمودند بعضی
گویند در شهر ایشان وبا افتاده بود هر یکی از وبا فرار نمودند و بعضی گویند پادشاه ایشانرا در جهاد می فرستاد
ایشانرا تعریض نفس در هلاک او افکند در هم و بالا مصلحت نیفتاد ایشان در جهاد محیر شدند و از شهر خویش
بیرون آمدند ۝ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ۝ عطف است بر خرجوا گفتن موتوا کنایتست از میرانیدن و بهلاک
و فنا رسانیدن اماتهم الله نگفت بتعبیر بکنایت که ابلغ از تصریح است جست معنی اینست پس گفت خداء ایشانرا
که بمیرید و از چیزی که گریخته اید در ان افتید همه را میرانید و بهلاک رسانید و این میرانیدن بر وجه تنبیه و موعظت
بود بر جنایت گریختن مرگ بر سبیل عقوبت روی نمود تا ظاهر شود که از مرگ گریختن سود ندارد و گریخته
از مرگ دنبال نگذارد کما قال الله ایثما تکونوا یدرککم الموت تحمیل غازیان بر دلاوری شود و محاربان را بر درآمدن
در معارک و مهالک تشجیع باشد و بدانید چون مرگ رسیدنی است و هر جاکه روند آمدنی است اگر در کار

خداء آید خوشتر باشد بیت جان بجانان ده و گرنی از تو بستاند اجل ۝ خود تو بگو انصاف ده ای مرد آخر این نکو یا آن نکو
ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ۝ عطفست بر فقال لهم الله موتوا معنی اینست پس ایشانرا خداء هم بعد از چند روز
و بعضی هشت روز تعیین کنند و بعضی گویند بعد از آنکه استخوانها بی گوشت گشت و بندها بجدائی پیوست
پیغامبری هم را بر سر ایشان رسانید همه را بدعاء پیغامبر هم مذکور و بنی مسطور زنده گردانید روایت کرده
اند در ان عهد پیغامبری بود بر ایشان گذشت و دل او بمشاهده حال ایشان مشفق گشت دل بر دعا آورد
و از حضرت خداء عز و جل خواهش کرد اللهم ارحم رحمتک کما آتیهم نقمتک گفت و زنده گشتن ایشان
جست و دست بدعا آورده مستجاب گشت و خواهش او باجابت پیوست ۝ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
اینجمله تذییل مقرر است هر فضلی که در باب ایشان زنده گردانیدن مبذول گشت و لطفی که در شان ایشان
بظهور پیوست چون اینجمله کنایتست از حصول فضل احیاء بعد از ممات و بیک زندگانی بعد از فوات معنی
مکنی عنه را بعضی منکر اند و بر انکار مصر اند باعتبار معنی مکنی عنه جمله را تاکید کرد و موکد بتاکید آورد معنی اینست
بدرستی که خداء تعالی هر آینه بر مردمان خداوند فضل است فضل و افضال صفت خداء عز و علا است میرانیدن و
زنده کردن می تواند و تواند که مرده کانرا بزندگانی برساند ۝ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۝
اینجمله عطفست بر جمله سابقه استدراکست برای دفع وهم این که فضل خداء را ظاهر است همه شاکر اند در ترک
شکر غیر مکابر اند برای دفع این وهم استدراک کرد و اینجمله بر وجه تکمیل آورد معنی اینست و لیکن اکثر مردمان شکر
نمیکردند و سپاس فضل خداء بجا نیارند ۝ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ جمله
قاتلوا با معطوف او معترضه است برای امر بقتال بعد اعلام این که احتراز از مرگ نفع نمیکند میان دو قصه بنی اسرائیل
که هر دو متضمن شکایت آمده ثانیه مقرر مضمون اولی شده و اعلموا است معنی اینست و در راه رضاء خدا قتال
کنید و خدا را شنواننده اقوال و دانندهٔ افعال بدانید چه هر چه میگوئید می شنود و هر چه میکنید میداند هیچ
قول و فعل شما از وی پوشیده نبود و بر وی هیچ گفتاری و کرداری مخفی نماند و چون این معنی بدانید از همه کارهاء
ناشایسته باز مانید و کارهای نیک کنید و قدمی در بدی نهادن شرم دارید با علم بدین که مالک حقیقی بظاهر و
باطن بنده علم دارد دل بر ترک طاعت و ارتکاب معصیت چگونه آورد ۝ مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا
حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ۝ من استفهامیه مبتداست ذا خبر او الذی موصول با صله
خویش صفت ذا یا بدل از ذا است و استفهام مذکور بمعنی امر است ای اقرضوا الله قرضا حسنا نحو من یسقنی
ماء و من یاخذ بندگی اینجمله معترضه است برای تحریض بر تصدیق و انفاق مال در مصارف خیر علی الخصوص
جهاد با کافران و صرف مال حلال در اعداء دین رحمان فیضاعفه جواب استفهام است با فا منصوب شده
اضعافا منصوبست از باب ضربته اسواطا ای یضاعفه باضعاف کثیرة و کثیرة صفتست مر اضعافا را و بر
قراة رفع یضاعفه عطفست بر یقرض الله معنی اینست کیست آنکه خدا را قرض حسنه دهد او را خداء بیفزاید
و دو چندان گرداند نه یکبار دو چند گردانیدن بسیار مراد از اقراض درین محل دادن مال است برای یافتن
بدلش انفاق مال برای یافتن ثواب اقراض می نماید او را اقراض بر وجه تمثیل میخواند ۝ وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ
يَبْسُطُ ۝ یبسط بصاد و سین خوانند و معنی هر دو یکی دانند اینجمله تذییل است معنی اینست و خدای تنگ گرداند
و فراخی دهد تنگی و فراخی انوست رزق را تنگ کننده و فراخی دهنده بموست از انفاق کردن فقر نیاید و از
صدقه دادن تنگ دستی روی نماید در حدیثست من نقص مال من صدقة تواند بود که خرج کند و بدهند
کمی نیارد و تواند بود کم او را فقر آرد این تنبیه است برین که صدقه دادن و مال در مصارف خیر خرج کردن موجب
فقر بود و مستوجب تنگ دستی نشود و چون مال روی برفتن آرد امساک و بخیلی از رفتن باز ندارد شعر
اذا جادت الدنيا عليك فجد بها ۝ على الناس طرا قبل ان تتقلب ۝ فلا الجود يفنيها اذا هي اقبلت ۝ و لا

البخل بعینها اذا ای ذهب ٥ گفته اند چون می آید بدم کم شاید وچون می رود مدد که باید ٥ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
جار و مجرور متعلق است بترجعون وجمله عطفست بر جمله سابقه معنی اینست و بسوی حسابگاه خدا باز گردانیده
خواهید گشت و بجزا و سزا خواهید پیوست پس باید که مال را بمحلهای خرج کنید که بآسانی حساب توانید داد و
جهاد و حج و طلب علم و سائر امور خیر مصروف گردانید که در آن دل بر ثواب توانید نهاد ٥ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ٥ اینجمله
حکایتی دیگر است آن حکایتهای بنی اسرائیل متضمن است شکایاتی از شکایتهای ایشان روایت کرده اند که جمعی از
بنی اسرائیل از پیغامبری پادشاهی را جستند و موافقت بر متابعت او و قتال با کافران خواستند پیغامبر هم پاد
شاهی را نصب کرد ایشان را بر متابعت او آورد بیشتر بر سخن خویش برفتند و اندکی از ایشان متابعت آن پادشاه
کردند و بجمعی قلیل بر کفار کثیر غالب آمدند اگر خطاب کسانی را بود که این قصه شنیده اند استفهام برای تقریر یعنی
اقرار کنانیدن باشد و اگر خطاب کسانی را دارند که این قصه نشنیده اند استفهام برای تعجب از ناشنیدن قصه
مشهوره مذکوره بود ان اذ ظرف الم تر است تنکیر یعنی ملکا برای تعظیم است نقاتل بجزم جواب امر یعنی فابعث
از اینجهة مجزوم اند معنی اینست آیا ندیدی ای مخاطب بنظر دل بسوی گروهی عظیم از بنی اسرائیل از پس موسی هم یعنی
ایشان را ندیدی در آن هنگام که پیغامبری که مر ایشان را بود گفتند بر انگیز ما را پادشاهی تا کارزار کنیم و ما بر اشارت او
با کافران محاربه کنیم و بر حمایت او برین طریق کلمات گفتند و نصب یک شاهی جستند و قصه اینست که جالوت
پادشاهی قوی تر بود بنی اسرائیل را قوت و شوکت بسیار می نمود در ضخامت و شجاعت بغایت با هیبت
بودی لشکر بسیار داشت دل بر تاختن بنی اسرائیل گماشت شهرهای ایشان را تاخت و ایشان را بقهر و کین بر انداخت
و تابوتی که موروث از انبیا داشتند و آن را مدد و شوکت خویش می پنداشتند ایشان را آزرد پیش پیغامبر هم آمدند
و حال خویش را گفتند و نصب کردن پادشاهی دیگر جستند تا با جالوت قتال کنند و انتقام خویش کشند پیغامبر هم
مذکور هم در قتال با ایشان تاکید کرد اختبار ایشان را استفسار آورد تصمیم عزم اظهار کردند و اختبار خویش
در میان آوردند چون پیغامبر هم ایشان را دعا کرد خدای عز و جل دعا او را در استجابت آورد عصائی فرستاد
فرمان داد تا هر که قامت او برابر عصا باشد او پادشاه بود هر که را با عصا برابر ساختند همچنان عصا بیافکندند
متحیر بودند که هم قد عصا که خواهد سلطنت مملکت کرا روی خواهد نمود طالوت نام خربنده خری گم کرده بود
در طلب خر خویش هر سوی سعی می نمود از روستا سوی شهر آمد و بجست و جوی گم کرده خویش در شهر در آمد
تا پیش در خانه پیغامبر رسید برای استمداد دعا یافتن خر در اوقات پیغامبر هم مصلحت دید پیغامبر را
بر قامت او نظر افتاد عصا بر قامت او بنهاد او را برابر عصا یافت مردی را که مختار برای ملک بود دریافت
خلق را گفت خدا طالوت را بر شما پادشاه گردانید و بحشمت و فرمان دهی رسانید ایشان از پادشاهی او
تعجب کردند و خود را در تردد آوردند و گفتند ما ملک او را چگونه مسلم داریم ما از وی بملک سزاوارتریم
و فراخی از مال نیز ندارد تا کسی بطمع مال برو روی آرد و خاندان ملک نیست تا بعزت اسلاف عزیز بود و شرف
زالی مشتهر نیست تا بدان مذکور شود که از فرزندان یعقوب در فرزندان یهودا و نبوت در فرزندان لاوی
گویند که طالوت از سبط ابن یامین بوده و در سبط ابن یامین ملک و نبوت کسی را روی ننموده بچه چیز او را ملک
بپذیریم و بکدام روی او را بسری گردانیم پیغامبر ایشان را گفت خدایم او را برگزید و بر شما او را پادشاه گردانید
و در عالم ملکداری و دانش شهریاری افزونی داد و بنیان او را بر ضخامت و شجاعت بنیاد نهاد تا
هیچ مردی بدلاوری تا بسینه او نمی رسد و هیچکس همتای او نمی شود و او در قوت چنان بودی که بی کمند
شیر نر را بر دست آوردی و بقوت دست کلهای شیر را پاره کردی خدای کسی را که خواهد پادشاهی دهد
و تواند که بر سر گدائی افسر زری و تاج سروری نهد در کار او چه جای بحث بود و درخواست از چه محل سخن

باشد بیت پادشاهیست که از خانه غیب ٥ هر دو عالم بیکلاه بخشد ٥ بعد از آن ایشان نشانی از ملک او جستند
و برهانی بر اصطفاء او طلب کردند پیغامبر ایشان را گفت نشانی ملک او اوست تابوتی که گم کرده اید و هم در باز
گردانیدن او عاجز شده اید او باز گرداند و آن تابوت گم شده را بشما برساند برین نشانی بر اطاعت او رغبت کردند
و روی بسوی او آوردند تابوت مذکور که جالوت بغارت برده بود کسان جالوت در کلیسای نگاه می داشتند
فرشتگان از پیش ایشان برداشتند و بطالوت آوردند برین نشانی طالوت را همه بپادشاهی قبول کردند و سر در ربقه
طاعت او در آوردند بعد طالوت لشکر کشید و روی بمحاربه جالوت آورد داود پیغامبر هم در فرمان خدا پیش
پیش لشکر طالوت بود در راه در دامن کوهی میگذشت از سنگی آوازی شنود که مرا برگیر و یاری من بر خود بپذیر که
من ترا کار خواهم آمد و دشمن ترا زخم خواهم زد داود هم او را برداشت و در توبره انداخت بیشتر آن سنگ نیز همین آواز
شنید بر برگرفتن آن مصلحت دید بیشتر از سنگ سیوم نیز همین آواز برآمد و همین نوع صورت در گوش آمد او را
نیز برداشت و با خود نگاه داشت و برابر لشکر میرفت طالوت خواست که لشکر را امتحان کند و میان شایسته و ناشایسته
فرق افکند در راه بیابان روان شد در پی آب افتاده هوا گرم بود تشنگی زور آورد لشکر زبان براری گشاده آب
می جستند و طالوت طالوت میگفتند طالوت گفت جوی آب نزدیک رسیده است شما از وی آب میاشامید
مگر آنقدر که بدست بر گیرید چون بر آب رسیدند آشامیدند و فرمان طالوت بجای نیاوردند همه بدهن آب
خوردند مگر سیصد و سیزده تن که مخلص بودند بجان و دل اطاعت نمودند و متابعت فرمان آوردند آب
بغرفه دست خوردند بسلامت و عافیت گذرا شدند و کسانیکه فرمان بجای نیاوردند و در جوی در آمدند و آب
بدهن خوردند تشنگی در ایشان مولی گشت هر چند آب خوردند تشنگی نرفت چندان آب خوردند که شکم ایشان
اماه کرده ترقید موازنه هفتاد هزار تن مرد ند جز سیصد و سیزده تن کسی دیگر باقی نماند هم درین وقت عساکر
جالوت پیدا شدند ایشان ترسیدند و گفتند ما را طاقت محاربه با این لشکر نبود و قتال با ایشان میسر نشود
و بعضی گفتند میسر شود که چند گروه اندک با گروه بسیار غالب آمده و با قلت عدد و انتفاء عدد مظفر و منصور
شده اند دعاء ثبوت قدم کردند و از خدا صبر خواستند و دل در محاربه نهادند و جالوت بمردانگی و فرزانگی
مشهور بود و بهیبت مهیب می نمود خود از فوج جدا گشت و بمبارزت پیوست داود هم پیش طالوت آمد و گفت
مرا بفرمای تا با وی مبارزت کنم و بدین سنگ فلاخن جالوت را بزنم طالوت گفت تو طاقت این کار نداری
خود را بدین میار داود هم گفت طاقت دارم این کار بمن بگذار داود هم گفت اگر این کار از من شود مرا چه دهی
گفت دختر خویش را بزنی بتو دهم و بر نیمه ملک ترا شریک گردانم بدین عهد کرد داود هم سنگ بر فلاخن کرد و بر جالوت
حمله آورد گفت سنگ بر سگان زنند تو چگونه بسنگ مبارزت میکنی و چنوع بلوت سنگ در جنگ می آیی داود هم
گفت سنگ را سبک باید زدن و با تو جنگ بسنگ باید کردن آنگه داود هم دل بر دلیری گماشت و سنگ را در فلاخن
کرده بجانب جالوت انداخت و او را در آن حال سر برهنه ساخت داود هم سنگ فلاخن بر پیشانی جالوت
زد چنانکه از قفا سر بدر کرد جالوت افتاد و لشکر او روی بهزیمت نهاد لشکر بهزیمت در کوه مغناطیس در آمدند
با آهن نعال اسبان و آهن و اسلحه مردان در کوه مغناطیس شدند تا این سیصد و سیزده تن همه لشکر جالوت را
باهستگی بکشتند و غنایم گرفتند و مظفر و منصور شده باز گشتند طالوت با داود هم بعهد دادن دختر وفا کرد
و بعهد شرکت ملک وفا نکرد و نیمه ملک نداد بلکه غیرت کرد و دل بر کشتن او نهاد دختر طالوت خبر یافت شوهر را
خبر کرد داود هم بر فراش بجای خویش مشکی پر آب گذاشت و خود را در گوشه پنهان داشت سیاف که برای کشتن
نامزد بود تیغ بر مشک زد آب ریخت داود هم را چون عداوت قصد کشتن او تحقیق شد گریخت بود چند
گاه اجل طالوت رسید داود هم شنید باز گشت ملک و خلافت برو پیوست ٥ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ
عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا ٥ استفهام برای تقریر است بمعنی تثبیت عسیتم از افعال مقاربه است

ان لا تقاتلوا جزاوست ان کتب علیکم القتال شرطی معترضه است معنی اینست کفت پیغامبر ایشانرا ثابت است از
حال شما اکر قتال بر شما فریضه کردانیده شود شما اکر قتال نکنید یا توقع است از حال شما اکر قتال فرض شود شما از قتال
بازمانید ۝ قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا ۝ ای ما لنا ان لا نفعل ما
کتب الله علینا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله استفهام برای تعجب واستبعاد است قال وقالوا مستانفه قال جواب
ماذا قال حین قالوا وقالوا جواب ماذا قالوا حین قال وقد اخرجنا حال است والحال انا اخرجنا من مساکننا وسبی
ابنائنا ایشان بتری از ترک قتال جستند وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله تا آخر کفتند یعنی چیست ما را که
در راه رضاء خداء تم قتال نکنیم ودر اعلاء کلمهٔ علیا شمشیر نزنیم حال اینست که ما از سراهاء خویش وجای بودن ابناء خویش
بیرون آورده شده ایم وباعجزی از نهب وتاراج وخون ریزی او خونها خورده ایم ۝ فلما کتب علیهم
القتال تولوا الا قلیلا منهم ۝ لما ظرفست مر تولوا ای فتولوا حین کتب علیهم القتال وجمله عطف هست بر
قالوا الا قلیلا منهم رفع بر بدل است از فاعل تولوا ونصب بر استثنا معنی اینست پس هر کاه که بر ایشان قتال فریضه
کشت مامور کشتند واز قتال روی کردانیدند وتولی واعراض پیوستند مکر اندکی از ایشان که سیصد وسیزده تن بودند
که باطالوت موافقت کردند ۝ والله علیم بالظالمین ۝ الجمله تذییل است چه الحاق وعید محقق است
مر تولی ایشان وموکد است مر ثبوت عصیان معنی اینست وخدای عالم است بر ظالمان واحوال الظالمان داند وسزا
دادن ایشان تواند ۝ وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا ۝ عطف
است بر قالوا که در اذ قال لنبی کذشته ایراد جمل مستانفه که درمیان بود برای بیان جهت شکایت از جماعت مذکور که
مقصود قصهٔ مسطور است بروجه اعتراض روی نمود ملکا حال است از طالوت یا تمیز است تاکید جمله از جهة اینست
ملک یافتن مردی پنهانی استعداد مال وغنا بذات خویش حکمی مستبعد است مظنهٔ شک وتردد است چنانچه در حدیث
انی است کاحد منکم ای ایت کاحد شک انی عند ربی یطعمنی ویسقینی آمده وتنزیل سامع بمنزلهٔ سائل جمله موکد شده
معنی اینست وکفت مر ایشانرا پیغامبر ایشان بدرستی که خداء تم طالوت را بر شما پادشاهی برانکیخته است وصلاح کار
شما برای ولایت او آویخته است ۝ قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه ۝ قالوا جمله
مستانفه است وجمله ونحن احق بالملک حال است معنی اینست ایشان کفتند مر طالوت را ملک وسلطنت
از کجا باشد واو لایق فرماندهی وملک بکدام وجه شود وحال اینست که ما در قوت ذات وشرف ابا وامهات
از او اکرمیم ودر پادشاهی وملک سزاوارتریم چه ما از سبط یهودا ابن یعقوبیم وبا خصائل خوب وشمائل مرغوبیم خاندان
یهودا خاندان ملک وسلطنت ودودمان حشمت وکفت است وطالوت از سبط ابن یامین است ودر سبط
او ملک نبود ودر خاندان او کاهی پادشاهی روی نمود ۝ ولم یؤت سعة من المال ۝ عطفست بر ونحن
احق بالملک منه عطف حالی لیکن اول اذا بقصد اسم از جمله اسمیه آورد ثانی را بقصد حدوث بر صورت ذکر کرد
یعنی سزاواری ما بملک ثابت است عن عنیزه آمده ودر روی فراخی مال که بدان استعداد ملک حاصل شود حادث
نشده معنی اینست وداده نشده است طالوت را فراخی مال وحادث نشده است در وی رفاهیت بثروت وفراخی
حال ۝ قال ان الله اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء ۝
قال جمله مستانفه است ان الله اصطفیه مقول قال است تاکید از جهة رد انکار مقال است جمله وزاده بسطة عطف
است بر اصطفیه جمله والله یؤتی ملکه من یشاء تذییل است معنی اینست پیغامبر ایشان کفت بدرستی که خداء تم برکزیده
طالوت را بر شما وافزوده او را از روی فراخی در علم وفراخی جسامت در جسم چه علمی که تعلق بتعلیم داری وشهریاری دارد بیشتر از دیکران می دانست ودر جسم بنیه قوی وتن عریض وطویل داشت که شیر را کرفتن وبستن خویش
کله خوش شیر بریدن می توانست وخدای عز وجل بدهد ملک خویش هر کرا در چیزی که خواست خداء عز وجل بود
بندکانرا در آن چیز چه محل لم ولا وجه مدخل چون وچرا باشد ۝ والله واسع علیم ۝ الجمله تذییل بعد تذییل

است معنی اینست وخداء فراخ عطاست همیشه در عطاست علیم است داناست استعداد هر کسی را بمرتبه که در
خور اوست برساند ۝ وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة
من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملئکة ۝ جمله قال
لهم عطفست بر وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث جمله ان آیة ملکه مقول قال است تاکید جمله از جهة تقدیم ملوح هست
که جمله ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا ملوح است بدین که او ملک خواهد بود وبر سلطنت خود علامتی ظاهر خواهد
نمود بتقدیم ملوح سامع از تنزیل منزله سائل هل بملکه است کردد وجمله را موکد آورد ان یاتیکم التابوت خبر ان
است جمله ظرفیه یعنی فیه سکینة حال است از تابوت یا مستانفه است در جواب صفة لنا کیف کان وبقیة عطف
است بر سکینة ولفظ آل در هر دو محل مقحم است وجمله تحمله الملئکة حال است یا مستانفه در جواب رد لنا
وصفه معنی اینست کفت ایشانرا پیغامبر ایشان بدرستی که علامت ملک او آنست که بیاید شما را تابوتی که
بجارت پیوسته ودر محاربه جالوت وغلبه او ونهب وتاراج از شما کم کشته واز دست شما رفته در آن تابوت
دلهاء شما را از پروردکار شما قراری وآرامی بود ودر وی بقیه آنچه کذشته است آنرا موسی وهرون پیش از شما
لاجرم می نمود تابوت مذکور را فرشتکان برکرفتند از کلیساء جالوت وبر ایشان آوردند ودر روایت کرده اند که
در تابوت مذکور عصاء موسی ع ودستار هرون ع وبقیهٔ ترنجبین تیه وبعضی قطعات توراة وخاتم سلیمن ع
بود وبعضی طول تابوت سی کز وعرض دو کز وبعضی کویند طول او چهل کز واز چوب شمشاد می بود ۝ ان فی
ذلک لآیة لکم ان کنتم مؤمنین ۝ جمله تذییل است تاکید او از جهة آنست که استبعاد ایشان در
سلطنت وتمسک ایشان بجهة انتفاء مکنت دلیل است باشد که آیة مذکوره پیش ایشان تسلم نشود باعتبار
وضوح امارت انکار تنزیل منزله منکر کرد جمله را موکد بتوکید آورد ان کنتم مومنین شرطی است مستغنی از
جزا اکتفا بماضی معنی اینست بدرستی که در آمدن تابوت مذکور بر نهج مسطور هر آینه علامتی است
پروردکار شما اکر شما مؤمن باشید وتصدیق کنید بر آیات خداء جل وعلا ۝ فلما فصل طالوت
بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر ۝ فصل اینجا لازم است ولما ظرفست مر قال وفا ازروی
معنی بر قال در آمده بالجنود با مصاحبت متعلق است بفصل ای قال حین انفصل طالوت مع الجنود جمله
ان الله مبتلیکم بنهر مقول است مر قال تاکید جمله از جهة اظهار وعید وبیان پیش آمدن اینچنین امری شدید
بروجه توکید است نه از جهة دفع انکار ورفع تردد که ایشان از مضمون این خبر خالی ذهن بودند مضمون این خبر
بهیچ وجه متصور ایشان نبود ذهن ایشان از این حکم وانکار وتردد در رو خالی می نمود فاء فصیحه وجمله معطوفست
بر جمله محذوف که معطوفه اند بر قال لهم نبیهم تقدیر کلام اینست وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت
فاتیهم وعرفوا آیة ملکه فقتلوه ملکا فخرجوا معه فقال طالوت حین انفصل عن البلد مع الجنود ان الله مبتلیکم
بنهر معنی اینست کفت مر ایشانرا پیغامبر که علامت ملک طالوت آن باشد که تابوتی که از شما رفته
است باز کردد پس تابوت مذکور باز کشت وعلامت ملک او بظهور پیوست پس او را پادشاهی قبول
کردند وسر در انقیاد وطاعت او در آوردند ومتابع او شدند وبا او بیرون آمدند پس در آن هنکام با
لشکر خویش کفت بدرستی که خدای شما را بنهری مبتلا خواهد کرد وجوی که پیش شما خواهد آورد ۝ فمن
شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده ۝ این شرطیه یعنی فمن
شرب منه فلیس منی عطفست بر اسمیه سابقه یعنی ان الله مبتلیکم بنهر ای قال هذا القرآن وهذا القول باجزاء
شرط محذوفست ای اذا ابتلیتم به فمن شرب منه فلیس منی این شرطیه محذوف باجزاء مذکور مستانفه بود جواب
ما یصنع اذا ابه انه باشد وجمله من لم یطعمه فانه منی عطفست بر فمن شرب منه الا من اغترف غرفة بیده از فمن
شرب منه مستثناست بدین صورت ثابت شود که فصل میان مستثنی وعامل رواست یا محمول بر تقدیر

و تاخیر دارند و از روی معنی فصل نه پندارند و توانی بود که جمله و من لم یطعمه فانه منی معترضه باشد برین وجه در
فصل اشکال نباشد معنی اینست پس هر که از ان جوی بیاشامد او از متابعان من نبود و هر که از ان جوی آب
نخورد پس بدرستی که او خود را از متابعان من شمرد مگر کسی که یک کف بدست برگیرد و بدان یکبار کفایت پذیرد او را
این حکم نبود و سزاوار فلیس منی نشود سوال در فمن شرب منه فلیس منی جمله جزائیه تاکید نکرد و من لم یطعمه فانه
منی جزا آورد نکته چیست و فرق بر وجه وجه مبنی است جواب فانه منی وعده کرم است فلیس منی وعید است
و شان کریم در وعده تاکید و در وعید ترک تاکید است ۵ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ ۵ عطفست بان الله
مبتلیکم معنی اینست پس بیاشامیدند از الجوی بکوع یعنی آشامیدن بلب و دهن آشامیدنی برخلاف فرمودن
مگر اندکی از ایشان و آن سیصد و سیزده تن بودند که اطاعت و انقیاد نمودند یعنی کوع نکردند و بدست خوردند
فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ۵ لما ظرف
است بر قالوا و فا فصیحه است جمله معطوفست بر جمله محذوفه و شربوا ای فشربوا و هلکوا الا قلیلا منهم و جاوز الباقون
فقالوا حین جاوزا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده و جمله لا طاقة لنا الیوم مقول قالوا است و این قول
بعض است و قول بعض را نسبت سوی کل کرده چنانچه در فعقروها فعل بعض را منسوب سوی کل آورده معنی
اینست پس هر گاه که طالوت و سیصد و سیزده تن مومنان که با او بودند و از ان جوی مذکور عبرت نمودند
و این مهلکه گذشتند و قلت خویش دیدند و گفتند ما با جالوت و لشکر او طاقت محاربه نداریم با این قلت
و ضعف کثرت و شوکت لشکر او را تاب نیاوریم ما سیصد و سیزده تنیم معارضه با لشکر او چگونه توانیم چه
جالوت بذات خود چنین قوی تنست که خود بوزن سیصد رطل بر سر می دارد و آنرا هیچ کردن تاب نمی آرد
و آنرا هفتصد هزار سوار لشکر است کیست که با هم قدم و هم سر است و با اینچنین سر چه جای همسری و جماعت
قلیله را ما با اینچنین لشکر چه مقام برابری ۵ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ
فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ۵ این جمله مستانفه است چنانچه که کسی
گفت لما لو کذا فاذا قال عنهم فقیل قال الذین زائد است در تمیز کم و کم خبریه مرفوع المحل بود و این جمله مقول
قال است اگر بلقاء الله موت مراد باشد چنانچه در حدیث آمده است من احب لقاء الله ای الموت
ظن بر حقیقت بود معنی اینست اما انکه از جهت ضعف خویش و قوت دشمن گمان می برند که خواهد که مرد خود را
درین محاربه که بیرون طاقت ایشانست بهلاک خواهد سپرد در راه طمع رفتند و بر وجه اخبار او را بجا یعنی یاد
آوری و امید واری این سخن گفتند که چند گروه اندک بر گروه بسیار همیشه خدای تعالی غالب آورده و عبده و بعوث
او مظفر و منصور شده پس امید باشد که با وجود قلت پناه بخدا بگیریم و بر دشمن غالب آییم و هلاک نشویم و
غنیم و از لقاء الله رویت مراد شود هم یظنون بر اصل ظن باشد نیل این نعمت هر کسی را یقین نبود و ادراک
این سعادت مقرون بظفر باشد معنی همین بود که گذشت و اگر از لقاء الله و ثواب الله بازگشت سوی او
مراد شود بمعنی یعلمون و یستیقنون باید داشت زیرا که لقاء حساب و ثواب بازگشت سوی او متیقن است
برای از عروض وهم و ظن بان شک فظن است محمول بر مجاز باید پنداشت معنی چنین باشد کسانیکه بظن حساب و نیل
ثواب و رجوع سوی حق در قتال ثابت باشند بر یقین آن بطریق اولی ثابت بر نیل سوال میان ظن و علم
چه اتصال است تا ظن را بمعنی علم دارند و یظنون بمعنی یعلمون پندارند جواب ظن بامری که مطابق واقع
بود و نیست علم باشد هر چند که تامل کنند بتحقیق حق او رسد حقیقت او محقق گردد و شبهه رفع شود علم حاصل
آید و یقین روی نماید معنی آیه چنین کنند کسانیکه خود را بجا بگاه خدا رسیده میدانند ۵ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ
این جمله تذییل است معنی اینست و خدای بعلم و نصرت با صبر کنندگان باشد و قوت ده شکیبندگان بود
یعنی با کسانیکه در مشقت قتال صبر کنند و خود را از معرکه در فرار نیفکنند و معیت مذکور مثنا به است و ذکر

او بالا رفته است و اختلاف که در تاویل و عدم تاویل خلف و سلف است جمله است گذشته ۵ وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ
وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۵ لما متعلق
قالوا است و جمله عطفست بر جمله سابقه ربنا افرغ علینا مقول قالوا است و ثبت عطفست بر افرغ و انصرنا عطف
است بر ثبت معنی اینست و هر گاه که سیصد و سیزده تن برابر طالوت مانده بودند بر قتال جالوت و لشکر او
ظاهر شدند و بر صفوف عساکر او بمبارزت بیرون آمدند و دل بر کرم خدای تعالی بستند و بتضرع و زاری گفتند
ای پروردگار ما ردای صبر را بر مقام جنانت بیار و ما را در قتال و جهاد با صفوف کفار پایمرد و اقدام ما را در
معرکه ثابت و از فرار برقرار آر و یاری ده ما را و غالب گردان بر کافران و فتح بخش و ظفر ده ما را بر ایشان صبر را
بروایتی که برای رفع ضعف و تحصیل قوت و تن ریخته شود و برای ازالت اضطرار و خفقان و استحصال آرام دل و
اطمینان استعمال کرده آید تشبیه کرد و اثبات افراغ که لازمی از لوازم است بر وجه تخییل آورد خدای تعالی دعای ایشان را
مستجاب کرد و ایشان را صبر و ثبات قدم و نصرت بخشید ۵ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ ۵ فا فصیحه است جمله عطفست
بر محذوف ای فقاتلوهم فهزموهم معنی اینست ایشان با لشکر جالوت قتال کردند پس لشکر جالوت را بمشیت
خدای تعالی و بتوفیق او هزیمت آوردند سوال از لفظ اذن مشیت و توفیق بچه وجه مراد شود و بمجموع بارادت و مشیت
پیوندد جواب اذن را دو معنی است مشهور یکی علم و دوم امر هم از هر دو معنی او را بارادت و مشیت
ملازم دارند و میان ایشان اتصال صحیح پندارند چه علم خدای بحصول فعل از بنده مستلزم ارادت او باشد
و چه حصول فعل بنده بغیر ارادت خدای تعالی نبود و همچنین امر نجبت از مرید فعل مستلزم ارادت و اعانت در
فعل گویند پس روا باشد که ذکر اذن معنی ارادت جویند چنانچه کسی که قرص طایر کرد او را طیران آن طبیعی است بگشاید
مرید طیران مذکور و معنی او بر طیران نماید ۵ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ ۵ این جمله عطفست بر جمله فهزموهم
باذن الله و او مقتضی ترتیب نبود تا آخر هزیمت از قتل موجب اشکال در تقدم هزیمت نباشد لیکن برای تقدیم
هزیمت که متاخر است بر قتل مذکور نماید معنی اینست و داود به یک سنگ درشت جالوت را آن سختی و درشتی
که داشت کشت چنانچه ذکر این گذشته و بیان آن بالا رفته ۵ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ
مِمَّا يَشَاءُ ۵ این جمله عطفست بر جمله سابقه بنا بحث جمله لاحقه معنی اینست و خدای عز و جل داود را علم و حکمت
داد و از انچه خواست از علم منطق الطیر و علم تالیف کردن نغمات او را تعلیم کرد روایت کرده اند چون طالوت
را اجل رسید و از جهان خرامید داود را مردمان دیده و شایسته این کار دانسته بودند در اختیار کردن بکار ملک
موافقت نمودند و داود را خدای تعالی ملک داد و بروی ابواب علم حکمت یعنی حلال و حرام گشاد ابن عباس هر جا که
در قرآن حکمت واقع شود مفسر بعلم حلال و حرام بود گشاده و بعضی گویند حکمت عبارتست از دانستن
چنانچه باید و کار کردن چنانچه شاید و بعضی گویند منفعت آن مخصوص اشخاص بود و فایده آن بعضی اوقات
مخصوص نباشد و بعضی انخاص گویند الکلام المقصود عن الزوائد و بعضی از حکمت نبوت مراد دارند و بعضی
صنعت نرم کردن آهن چنانچه حلقهای زره با آسانی راست شود پندارند آورده اند که چون داود زبور
بآواز خوش خواندی از جنیان و پرندگان هر که آواز او شنیدی در هوا ماندی ۵ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ۵ دفع بفتح دال و سکون فا و دفاع بکسر دال مفاعله بر طریق معافاة و
بمعنی اصل فعل خوانند و معنی یکی دانند بعضهم بدل است از الناس بدل بعض از کل و لولا امتناعی است یعنی دلالت
میکند بر امتناع ثانی از جهت وجود اول بر طریق لولا علی لهلک عمر و جمله تذییل است معنی اینست و اگر نبودی
دفع کردن خدای تعالی شر مردمان را ببرکت بعضی شر بعضی از ایشان یعنی شر اشرار را باخیار و فجار را بابرار هر آینه
زمین خرابی گرفتی و تباهی پذیرفتی ۵ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ۵ این جمله استدراکست
معنی اینست و لیکن خدای تعالی خداوند فضل است بر جهانیان جهان را باقی میدارد و برکت ایشان بر جهان

هلاک وفساد نمی کارد تا رکان صلوة را بهمت مصلیان هلاک نمی کرداند و تا رکان اداء زکوة را بثمن دهند کان
زکوة بهلاک نمی رساند تا رکان حج را ببرکت حاجیان نمی کیرد و تا رکان جهاد را ببرکت مجاهدان کرفتار نمیکند و تا رکان
جمعه را ببرکت مصلیان جمعه می بخشد واز کناه کاران ببرکت متقیان میکذرد اکر اشرار باخیار دفع نمی شدند
وبهزیم نمیکشتند خیار منهزم میشدند واز جهان می رفتند بر شرار بشومی کناه ایشان قیامت قایم کشتی وزمین
خراب شدی وبرودی روی بخرابی نهادی خدای برعالمیان خداوند لطفست برجهانیان تا جهان خرابی بپذیرد
وعالم ویران نکردد ٥ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ٥ تلک بشارتست سوی آیات قرآنی که
ثناء خدا وقصص وامثال وشرایع واحکام که بالا کذشت یا اشارتست سوی آیات معجزات انبیا از آیات داود عم
وپیغامبری که خبر کرده ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا وکفت ان آیة ملکه کذا وپیغامبری که بدعاء او الوف
اموات زنده کشتند وبعد از حیات شدن کوشت از استخوانها پیدا شد وچون معجزات عیسی وموسی و
ابراهیم وآدم صلوات الله علیهم اجمعین که بالا ذکر آن رفته وبیان آن کذشته بدین طریق از نتلوها محذوف مضاف
نتلو قصصها مراد شود وبرهر دو تقدیر تلک مرفوع المحل بر ابتداست آیات الله خبر مبتداست واضافت او برای
تعظیم مضافست از قبیل ناقة الله وجمله نتلوها علیک حالست واسناد معنی اشارت از باب هذا بعلی شیخا یا خبر دوم یا
واسناد مجازی بود ای نتلوها ونتلو اقصها علیک جبرئیل بامرنا این جمله جمع است مر تفاصیل وتقاسیم سابق را برسم
وعبارت کلام بلغا **معنی اینست** آن یعنی آیات مذکوره از آیات قرآنی یا از آیات معجزات انبیا آیاتی است
عظیم مضاف سوی خدا آیات قرآنی تنزیل کرده وآیات معجزات انبیا پیدا آورده جبرئیل عم قصهای آنرا بر تو بامر ما
بحق میخواند وبراستی ودرستی میرساند ٥ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ٥ ای لمن اصحاب الکتب اولمن المرسلین
المذکورین فی هذه السورة من آدم الی داود عم اولمن الانبیاء المرسلین المذکوران فی القرآن او انک من جنس
المرسلین این جمله تذییل است تاکیدا واز جهت رد انکار منکرانی است که منکر رسالت بودند واصرار بر انکار می نمودند
معنی اینست براستی که تو هر آینه از فرستاده شدکانی واین آیات بر تو وحی می شود وبخلق می رسانی
خوشا کسانی را که آیات ترا بحق برخوانند وتر امبلغ آیات بحق وصدق دانند **تِلْكَ الرُّسُلُ**
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ٥ تلک اشارتست سوی جماعت مرسلان مذکوره وبر وجوه مسطوره واو مرفوع
المحل بر ابتداست الرسل صفت اوست فضلنا بعضهم علی بعض خبر است واین جمله تکمیل است که از بیان استوا
در رسالت وهم استوا در مرتبه تحی این جمله آورد ورفع آن وهم کرد **معنی اینست** این رسولان که در وانک لمن
المرسلین مذکور شده وذکر ایشان بروجه عهدیت یا بروجه جنسیت آمده بعضی ایشان را بر بعضی فضل دادیم و
میان ایشان در علو مراتب فرق نهادیم ٥ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ ٥ واین جمله بیان تفضیل بعضی رسل
بر بعضی است ودلیلست برین که درجه بعضی از بعضی اعلی است **معنی اینست** بعضی از ایشان کسی که خدای تع
با او کلام کرده واو را با خویش در کلام آورده قال الله تع وکلم الله موسی تکلیما زهی مرتبه کسی که کلام رب
العالمین بشنود وبا حضرت ذوالجلال والاکرام در کلام شود ٥ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ٥ درجات
تمیز است ای ورفع بعضهم درجات یا مفعول دوم است واین جمله عطفست بر جمله اسمیه سابقه یعنی
منهم من کلم الله **معنی اینست** وبلند کرد اینجا خدای تع درجات بعضی از انبیا چون درجه اجابت دعا بهلاک
عام ونجات یافتن نوح عم با همه متابعان خویش ودرجه خلت ومعجزه سلامت از برمضمون قلنا یا نار
کونی بردا وسلاما علی ابراهیم وغیر آن که در حق ابراهیم عم بود ودرجه محبت ومقام لی مع الله وقت لا
یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل ومعجزه انشقاق قمر ومرتبه ما زاغ البصر وغیر آن که محمد عم را روی نمود
وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ٥ وآتینا عیسی ابن مریم بر ورفع بعضهم
درجات وایدناه بروح عطفست بر آتینا جبرئیل عم را روح القدس کویند واضافت او سوی صفت مارجه

بر طریق حکم الجود جویند **معنی اینست** وما عیسی عم پسر مریم را معجزات ظاهره چون تکلم در مهد واحیاء موتی
وبینا شدن کور مادر زاد وبه شدن ابرص وغیر آن دادیم وما بفضل کامل واتصال شامل کار او تایید بروح
القدس یعنی بجبرئیل کنا ده ایم ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ
لو برای انتفاء جزاست از جهة انتفاء شرط ومفعول او محذوف بر طریق لو شئت ما انتفضک انتفاء بعض مشی
از جهة انتفاء ایشان ای لو شاء الله انتفاء اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ما اقتتل الذین
من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ما اقتتلوا واین جمله معترضه است برای بیان وقوع کارزار با وجود
دواعی انتفاء آن وجمله ما اقتتل الذین من بعدهم بقرینه مقابله ولکن اختلفوا کنایتست از اتفاق ای
ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم ما جاءتهم البینات علی الایمان فلم یقتتلوا **معنی اینست** واکر خدای خواستی
کسانی را که بعد بعث پیغامبرانند بعد مشاهده معجزات ایشان بر ایمان اتفاق میکردند وخود را در اختلاف
نمی آوردند ٥ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا ٥ عطفست بر شرطیه سابقه **معنی اینست** ولکن اختلاف کردند و میان
یکدیگر معامله مخالفت پیش آوردند ٥ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ ٥ فا تفسیر است وجمله با
معطوف خویش بیان اختلافست **معنی اینست** پس بعضی از ایشان کسی اند که ایمان آوردند وبعضی از ایشان
کسانی اند که کافر شدند ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا ٥ تکرار کلام سابق است برای تاکید چه ضمیر اقتتلوا عائد
است بر الذین من بعدهم **سوال** در جمله موکده از جهة کمال اتصال واو در نباید اینجا در جمله موکده واو بچه وجه
سایغ نماید **جواب** این تاکید معطوف بود عطفست جمله موکده بناشد چنانچه کویند جاء زید وذهب عمر معطوف
را تاکید کرده تاکید را بر منع عطف بیاورده **معنی اینست** واکر خدای تع عدم کارزار خواستی یکدیگر کارزار نمی کردند
وخود را بر قتال واختلاف نمی آوردند ٥ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ٥ عطفست ولو شاء الله ما اقتتلوا
معنی اینست ولکن خدای بکند آنچه خواهد از ایشان اتفاق واختلاف والقاء اقتتال وابتلاء ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ ٥ در آیات
سابقه از قصه داود عم وطالوت وجالوت وغیر آن ذکر قتال وشجاعت بود درین آیه ذکر انفاق مال در رضاء
خدای تع وسماحت که هر دو از مکارم اخلاق وجلائل اوصاف اند روی نمود لیکن از جهة تباین مقام چه مقام بیان
جهاد وشجاعت منایتست مر مقام بیان جود وسماحت فصل کرد با حرف عطفست بیاورد **معنی اینست**
ای مومنان انفاق کنید در راه رضاء خدا از آنچه شما را روزی کرده ایم یا انفاق کنید در کار جهاد وغیر آن دیگر از آنچه
بر دست شما آورده ایم پس از آنکه بیاید روزی که نیست بیعی در آن روز بخرید چیزی که آنرا صرف کنید ونه دوستی که دوست
چیزی ندهد که آنرا مصروف کرداند ونه شفاعت که آن دوست چیزی ندهد که آنرا مصروف کرداند ونه شفاعت
شفیعی که شفاعت او کسی چیزی ندهد که آنرا بمصرف رساند **عبث** ای که دستت میرسد کاری بکن ٥ پیش از آن کز تو نیاید هیچکار
وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٥ ای الذین لا یشکرون النعمة هم الظالمون این جمله حالست از فاعل انفقوا
وهم ضمیر فصل است وتعریف جزئین موجب قصر مبتدا بر خبر است بر طریق اولئک هم المفلحون **معنی اینست** وآن کسانی که
کفران نعمت ورزند ومال را در مصارف واجبه انفاق نکنند ایشان ظالمانند بر نفس خود وبر مال خود مال را بمستحقات
حاصل کنند وبدان بهره مند نشوند **ابیات** خواجه کو مال جمع کرداند ٥ زان همه مال بهره کی دارد ٥ یا بتاراج حادثات
دهد ٥ یا بمیراث خوار بکذارد ٥ در کشاف آورده که تارکان صدقات واجبه را کافر خواندن بروجه تغلیظ آمده
واین سخن محل نظر است زیرا که مسلمان را کافر نتوان خواند چنین تغلیظ در حق مومنان بر زبان نتوان راند مکر
آنکه کویند از کافر درین محل کفران نعمت مراد باشد لکن استعمال لفظ کفر موهم حد ایمان بود تغلیظ باعتبار ابهام
کفر دارند بارادت حقیقت کفر نبندارند ٥ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٥ الله مرفوع بر ابتداست الا هو بدل از محل
آله است وآله اسم لاست خبر لا یعنی موجود محذوفست جمله مثل الذین مبتداست در آیه سابقه امر بانفاق ولوازم

او بود بیشتر جمله مثل الذین ینفقون تا آخر متضمن فضل انفاق ولوازم او روی خواهد نمود واین جمله وچند جمله دیگر
میان دو کلام متصل بروجه اعتراض مذکور گشت وذکر هر یکی باعتبار نکته بوست ذکر اینجمله برای ثناء خداوند است
وذکر معترضات دیگر برای دیگر نکتهاست معنی اینست خداوند نیست جز معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق ٥ اَلْحَیُّ
الْقَیُّومُ ٥ خبر مبتدا محذوفست ای هو الحی القیوم واینجمله بیان صفات آله حق است بروجه استیناف چنانستی که
چون گفت الله لا اله الا هو گفت بی حاله من الاوصاف فقال هو الحی القیوم ودر ذکر این دو صفت رد کسانی
است که جماد را بخدائی می پرستند یا زنده چون عیسی وعزیر را بالوهیت میگیرند معنی اینست او زنده است پاینده که فنا
نپذیرد قیوم است در اقامت امور خلایق فتور نگیرد ودر بعضی کتب تفسیر آورده ذکر اسم اعظم یعنی الحی القیوم در
سه سورت قرآن مذکور شده در سورة بقره الله لا اله الا هو الحی القیوم ودر آغاز سورة آل عمران الم الله لا اله
الا هو الحی القیوم ودر سوره طه وعنت الوجوه للحی القیوم آمده ٥ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ٥ اینجمله تاکید جمله
سابق است چه کسی که منزه از غنودن وخفتن باشد منزه از مردن وفنا پذیرفتن بطریق اولی باشد معنی اینست
او را غنودن نگیرد واو را غفلت منام نبود در تفسیر آورده که گرانی خواب در سر ونعاس در چشم ونوم گرانی
در دل بود سنة اگرچه فروتر از نوم است لیکن نفی سنة در مدح از نفی خواب بالاتر باشد ٥ لَهُ مَا
فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ ٥ اینجمله معلله است مر لا تاخذه سنة ولا نوم را چه کسی که آنچه در آسمان
وزمین است ملک او بود ودر تصرف او باشد غنودن وخفتن ملایم او نبود ودر غفلت غنودن وخواب
قیام تصرف نشود وخواب قیام تصرف نشود چنانچه در حدیث آمده ان الله لا ینام ولا ینبغی له ان ینام یرفع
القسط ویخفضه الحدیث وتواند بود که جمله لا اله الا هو الحی القیوم وجمله لا تاخذه سنة ولا نوم جمله له ما فی السموات
وما فی الارض هر یکی مرفوع المحل بود خبر مبتدا روایت کرده اند که قوم موسی ع چنانچه ارنا الله جهرة گفتند اگر
ینام ربنا نیز بر زبان آوردند فرمان شد ای موسی ع چنانچه دو قرابه بدست بگیر وخواب بر خود بپذیر موسی ع دو
قرابه مملو برد ودست گرفت بروی غلبه کرد هر دو شیشه از دست افتاد وشکست بنشسته شد که خداوند از خواب
منزه بود واز سنه مقدس باشد چه اگر خود را در چیز خواب آرد علم را که نگه دارد معنی اینست مر خدا راست
بیقین آنچه در آسمانها وزمین است ٥ مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهٗۤ اِلَّا بِاِذْنِهٖ ٥ استفهام برای انکار است
اینجمله تذییل است مر جمله سابقه را هر که که آنچه در آسمان وزمین است هر که مملوک او باشد پیش او بغیر دستوری
او کسی را محل شفاعت نبود ودرین جمله رد دعوی مشرکانست که اصنام را شفعاء خویش دانند و هٰؤلاء
شفعاؤنا عند الله خوانند معنی اینست کیست آنکه پیش خدا جز بدستوری او شفاعت کند ودم مرتبه شفاعت
بزند ٥ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ٥ اینجمله تذییلی دیگر است مفهوم کلام سابق را مقرر است
معنی اینست می داند خداوند آنچه پیش از ایشان بود وآنچه بعد ایشان روی خواهد نمود وبدانکه چون در صفت
حیات لازم است مر قدرت وعلم ملزوم است در له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده
الا باذنه بیان کلام قدرت کرد ویعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم بیان علم آورد این هر دو ملزوم مقرر جمله الحی
القیوم گشت وذکر حیات که لازم است بذکر این هر دو ملزوم مقرر جمله الحی القیوم گشت که لازم است بذکر
این دو ملزوم بتحقیق وتقریر پیوست ٥ وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖۤ اِلَّا بِمَا شَآءَ ٥ ای ولا یحیطون ما فی
السموات وما فی الارض شیء من معلومه الا بما شاء ونیز در ولا یحیطون وهم در ما بین ایدیهم وما خلفهم مختص
بعقلاست بمود از ما فی السموات وما فی الارض که متناول عقلا با غیر عقلاست بروجه تغلیب رواست
واستعمال ما که برای غیر عقلاست در ما فی السموات وما فی الارض بتغلیب غیر عقلاست از جهة کثرت
غیر عقلا نیز در کلام است متضمن صفت استحلام بظاهر ما فی السموات والارض تغلیب غیر عقلا مراد
گشت وبضمائر که عائد است برو تغلیب عقلا بارادت پیوست چنانچه در شق العصا والسالفة وآن هم

بی جوانح و ضلوع بتحقیق شده که ظاهر لفظ عصا بمعنی بد مخصوص وضمیر او بمعنی درخت مغیلان آمده وتواند بود
که ضمایر مذکور بر مضمون من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه عاید باشد اشکال مذکور وارد نشود اینجمله عطف است
بر یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم معنی اینست ومحیط نشود آنچه در آسمان وزمین است بچیزی از معلوم خداوند مگر
بچیزی که خواهد خداوند ٥ وَسِعَ كُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ ٥ کرسی نام فلک هشتم است محل ثوابت
انجم است غیر هفت کواکب سیار که دایرند بر هفت فلک دوار واضافت او بسوی خداوند برای تعظیم مضاف
بود همچو بیت الله وناقة الله باشد بعضی کرسی را بمعنی علم دارند چه کرسی نشستگاه علماست بدین اعتبار
میان علم وکرسی ملابسه پیدا دارند سوال اگر بسبب علم بروجه ملابسه ذکر محل وراحت حال بود حلول علم خدای
در کرسی لازم شود جواب شک نیست که علم عالمان که در کرسی می نشینند حال در کرسی است ودر مجاز اتصال
با حقیقت فی نفس الامر کافی است چنانکه در نکاح حره بلفظ بیع گفته اند وبر اعتبار سببیت بیع برای ملک متعه
بواسطه ملک رقبه اند پس علم خدا اگرچه حال در کرسی نبود بجوز تحقیق اتصال فی الجمله صحیح باشد وبعضی از
کرسی ملک گویند از آنکه کرسی محل نشستن پادشاهانست بدینجهت میان ملک از آنجه ملابس جویند وبعضی
گویند اینجا مراد از کرسی عرش مجید است واین مجاز نیز غیر بعید است بر تقدیری که مراد کرسی علم بود جمله بیان
علم وتقدیری که از کرسی ملک السموات وما فی الارض باشد وبر تقدیری که از کرسی ملک یا فلک ثوابت یا عرش مراد
دارند جمله بیان قدرت وعظمت خدا مقرر جمله له ما فی السموات وما فی الارض پندارند معنی اینست در گرفته است
کرسی خدای عز وعلا بفراخی خویش آسمانها وزمین را کرسی مخلوقی عظیم الشان است میان آسمان هفتم وعرش رحمان
است واز کرسی تا آسمان هفتم وآسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه گفته اند بر تقدیر مسافت مذکور میان ایشان
رفته اند وسموات میان کرسی همچو حلقه در بیابانست ونسبت کرسی با عرش هم برین شان است ٥ وَلَا یَئُوْدُهٗ
حِفْظُهُمَا ٥ اینجمله عطفست بر جمله سابقه ویا حال است معنی اینست واگر آن باز نسازد ودر رنج نیندازد او را
نگهداشتن دو چیز مذکور باز نسازد یعنی آسمانها وزمین مسطور ٥ وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ ٥ اینجمله تذییل جمله ما
واو آمده چنانچه ذلک جزیناهم بما کفروا وهل نجازی الا الکفور بتحقیق شده وتواند بود بر جمله ولا یؤده
حفظهما معطوف بر جمله الله لا اله الا هو باشد وبدانکه جمله وهو العلی العظیم متضمن ذکر همه صفات سلبی
وهمه ثبوتی بود چه علی دال بر تعالی از نقایص وعظیم دال بر اتصاف بر صفت بر عظمت وکمال باشد معنی اینست
وخداوند برتر است از همه صفات نقص وزوال وموصوفست بعظمت وکمال ودر فضل آیة الکرسی آمده است که
هر که این آیة را پس هر نمازی مواظبت نماید میان او ومیان در آمدن بهشت جز موت حایلی نبود ونیز آمده است
هر که این آیة را در وقت خوابیدن بخواند خداوند او را بر نفس او وبر همسایه او وهمه خانهائی که گرداگرد اوست
ایمن گرداند وهر خانه که این آیة خوانده شود شیاطین را در آن خانه راه نباشد تا چهل شب ساحران
در نیابند سبب فضل مذکور چیست واین مرتبه بروجه چه مبنی است این آیة اول تا آخر ثناء است ومتضمن
صفات ثبوتی وسلبی خداست در آیتی که همه فاصله کامله بود در فضل سورة اخلاص همین گویند وبیان فضل
او هم برین طریق حسنه اند ٥ لَاۤ اِكْرَاهَ فِی الدِّیْنِ ٥ روایت کرده اند انصاری دو پسر داشت ایشان
پیش از بعثت پیغامبر ص نصرانی بودند بعد از بعثت پیغامبر ص با پدر اسلام آوردند انصاری مذکور ایشان را اکراه
می کرد وبر اختیار کردن دین اسلام می آورد وپیش پیغامبر ص آمده عذر اکراه جست وید خل بعض النار وانا انظر
گفت این آیة در شان او نازل گشت واین نظم بورود پیوست فی الدین ظرف مستقر است ان افیه را خبر است اگر
متعلق اکراه بودی بطریق حافظا للقرآن عند المضارع مضاف واجب النصب بودی واینجمله معترضه دیگر است برای
بیان انتفاء اکراه در دین ووضوح براهین یقین وبناء تصدیق وطوع وصحت اختیار وآن منافی است مر اکراه
واجبار معنی اینست در دین اکراه نیست که دین مبنی بر اختیار صحیح بود واکراه منافی اختیار صحیح باشد وتواند

بود که نفی مذکور بمعنی نهی بود و کلام معنی لا یجوز فی الدین احدا با بعاد قتل او ضرب او جنس باشد معنی چنین آید بدین
کسی را اکراه مکنید و در جزا اجبار منکنید یعنی کسی را بستم بر دین میارید کار دین بر اختیار مکلف و برضاء او بگذارید
سوال قتال با مشرکان از باب اکراه در دین است چه جهاد تیغ و تیر کشیدن است برای قبول دین و معنی اکراه
همین است چون قتال ثابت و مامور به بود نفی اکراه و نهی چگونه باشد جواب بودن قتال از باب اکراه در حیز
منع است چه قتال که بعد بلایت کافر است دفع و قتالی که در آن بلایت مسلمانان بود بعد دعوت و تمهید حجت
باشد و آن سزاء کفر است بعد تعنت و عناد ایشان بر طریق استرقاق و اسم زجر است اکراه در حق اسیران قید ومنان
و عاجزان بود در حق مکابران و محاربان نباشد زیرا که محاربان تا در دار حرب اند ملجا نشده اند و با منفعت خویش
در مقام معارضه مانده اند اگر چه مسلمانان از شوکت باشد دائر میان فرار و قرار دارند و بودن کافران در کار حرب
قائم مقام شوکت ایشان پندارند ملجا بوند کروه نشوند سوال امکان اکراه در دین در حق کافران اسیر و ذمی
نیز مشکل است و صحت وقوع اکراه بر تحصیل دین در حیز تامل است چه ایمان تعلق با عتقاد یقین دارد و یقین نیست
که اعتقاد یقین و یقین با کراه حاصل نشود بر تصدیق و اعتقاد اکراه چگونه کنند و دم تحصیل آن با جبار جوع زنند
جواب در حق کافرانکه تعنت دارند بر قصه وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم بعد حصول یقین انکار می آرند
اکراه بر اقرار ممکن بود و در حق جاهلان اکراه بر نظر و تامل دلائل دین برای تحصیل یقین باشد این نفی و این نهی
ازان دارند و متعلق بدان پندارند سوال رفع طور بالای قوم موسی هم با یعاد اهلاک بالقاء از باب اکراه در دین
می نماید نفی اکراه در دین چگونه آید جواب رفع طور از خداست کار او منزه از چون و چرا است ٥ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ
مِنَ الْغَيِّ ٥ اینجمله تقریر است مر مضمون جمله لا اکراه فی الدین یعنی رشد از غی جدا گشت و حق از باطل
بظهور پیوست کار دین بر اختیار مکلفان باید گذاشت و مستغنی از اکراه باید داشت معنی اینست بدرستی که
پیدا شد راست راست از گمراهی جدا گشت نیکوئی از تباهی معرفت ذات و صفات هویدا گشت و دلائل
و ایمان و ایقان بوضوح پیوست عاقل بعقل خویش در خواهد یافت در راه اکراه برای چه باید شتافت
فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ
لَهَا ٥ جمله شرطیه عطف است بر فعلیه سابقه و اینجمله ترغیب است برین که بنده باید بخدای تم بگرود و بطاغوت
دکفر ورزد و ظهور دلائل رسد و هدی سبب است برای این نحوی لا انفصام لها صفت بالعروة الوثقی است
بر طریق و لقد امر علی اللئیم یسبنی بیان استواری اوست فقد استمسک تعلیل جزاء محذوف است ای من یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله یفلح لانه قد استمسک بالعروة الوثقی معنی اینست پس اگر کسی که از غی یعنی از گمراهی بان آید و طاغوت
را یعنی معبودان باطله را منکر شود و بخدای تم بگرود و تصدیق کند بدین که خدای تم سزاوار پرستش مطلق است
و یکی است او را شریکی نیست موصوف است بصفات کمال منزه است از نقیصه و زوال نجات یابد و رستگار شود
زیرا که چنگ در زده است بعروه استوار که او را گسستگی نبود و جدا شدنی نباشد عروه چیزیست که از جای
بلند سر بدو بسته و در بر آمدن بر بلندی جای دست داشتن و اعتماد کردن شده و آن تمسک بدین است
مضمون قول لا اله الا الله همین است ٥ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست
و خدای تم شنواست اقرار ایشان بشنود داناست تصدیق ایشان بداند و ملاحظه ذکر کفر بطاغوت مقدم
کرد و ذکر ایمان بخدای موخر آورد چه انباق آلهه حق است بر حکم و لئن سئلتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله در وی اطاق الله بیت جهان متفق بر الوهیتش ٥ فرو مانده از کنه ماهیتش ٥ خلاف
نفی که باشراک قائلست و در نفی الهه باطله است بدینوجه نفی اهم باشد فانه اولی و اهم بود و بر طریق لا اله الا الله
تقدم گشت و از جهت اهمیت در ذکر بتقدیم پیوست ٥ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ ٥ اینجمله بیان جهت افتراق مردمان و دو فرقه شدن ایشان است با ظهور شده و جدا گشتن

اوازغی

اوازغی بر وجه استیناف چنانستی که گفت اذ تبین الرشد من الغی فما بال الناس یتفرقون فرقتین فقیل الله
ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات السیئة والتوی الی النور الیقین والرشد والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت حال بالعکس و جمله یخرجهم خبر دیگر است من الله یا حال است معنی اینست خدای یاری کننده و نعمت
دهنده و بنده نواز و کارساز مر مومنانراست بیرون می آرد ایشانرا از تاریکیهاء گمراهی و شبهات سوی نور یقین
راه است چون از نور ایمان مراد است و ایمان یکی است نور را بصیغه واحد آورد و از ظلمات اصناف کفر مراد
است ازان جهة جمع کرد سوال مومنان اصلی چون پیغامبران و اطفالی که بر فطرت اسلام زاده شده اند و هم بران مرده
اند در حق ایشان خروج از ظلمات چگونه بود بغیر سبق دخول خروج چنوع مستقیم باشد جواب تنزیل امکان
منزله دخول دارند بر طریق ضیق فم الرکیه و سبحان الذی صغر جسم البعوض پندارند ٥ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ٥ طاغوت اسم است مر بعید من دون
الله و جمع کردن یخرجون که عائد بر طاغوت است باراده جنس است در معنی جمع است اینجمله اسمیه عطف است
بر اسمیه سابقه و جمله یخرجونهم صفت مر طاغوت را یا خبری دیگر است معنی اینست و آنانکه کافر شده اند دوست
دارند کان و کار دارند کان بر زعم ایشان آلهه باطل اند بیرون می آرند این اصنام ایشانرا از نور سوی ظلمات
یعنی سبب می شوند برای بیرون آمدن از یقین سوی شبهات بدانکه آمنوا در الله ولی الذین آمنوا صیغه
ماضی است دلالت بر تحقیق ایمان میکند و بعد تحقیق ایمان خروج سوی ایمان ممکن نبود و همچنین در والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات بعد از تحقیق کفر حاصل نشود از انجهة بعضی تفسیر
در رفع این سوال داخل این اشکال آمنوا را بمعنی ارادوا الایمان و کفروا را بمعنی صمموا علی الکفر دارند و اخراج از کفر
سوی ایمان بعد تحقیق ایمان و اخراج از ایمان سوی کفر بعد تحقیق کفر پندارند و بعضی اخراج را با دامت عروج از ظلمات
سوی نور و ثبات بدان و نگاه داشتن از در آمدن در ظلمات تاویل کنند بدین طریق از لزوم این اشکال رو دهند این
سوال دم بعضی زنند و بعضی و یخرجهم یعنی حال که متناول ماضی و مستقبل است پندارند و بعضی مراد از الذین
آمنوا مومنان بالفعل و از والذین کفروا کافران بالفعل گویند و از یخرجهم که صیغه مضارع است بر طریق الله
الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا معنی ماضی جویند و این کلام را از قبیل از صنعت تلانه هذا بشارت دارند و اخراج
مومن از کفر سوی ایمان پیش از تحقیق ایمان و اخراج کافر از ایمان سوی کفر پیش از تحقیق کفر پندارند ٥ أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٥ چون بالا ذکر مذمت کافران کرد سامع را بر سوال ما شانهم
فی الآخرة آورد اینجمله جواب سوال بود فصل او از جهة استیناف باشد و جمله هم فیها خالدون تکمیل است برای
رفع وهم عدم خلود معنی اینست ایشان یعنی کافران اصحاب دوزخ اند ایشان در دوزخ جاوید باشند
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ ٥ خطاب مر پیغامبر راست رویت چون متعدی بالی شود بمعنی
نظر چشم بود و معلوم است که در حق پیغامبر رویت نمرود بچشم نبود و دیدن سوی کسی سبب است برای
علم بحال او پس رویت نمرود مذکور مجاز از علم بحال او دارند تقدیر کلام برین جمله پندارند الم تعلم بحال حاج
ابرهیم و همزه درین محل برای انکار بود و انکار نفی اثبات باشد و اینجمله تقریر مضمون الله ولی الذین آمنوا
یخرجهم من الظلمات الی النور است تقدیر چنین بود الم تر الی الذی حاج ابراهیم کیف نصر الله ابراهیم فاخرجه
عن ظلمات الشبهة التی تعلق بها الکافرین آیات نور الیقین الذی الحجة به معنی اینست اندانسته یعنی
دانسته حال کسی را که ابراهیم خلیل الله در شان پروردگار او مخاصمت نمود و این مخاصم نمرود علیه اللعنه بود ٥
أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ ٥ متعلق است بحاج ابراهیم بسبب ان آتیه الله الملک معنی اینست مباحثه
او با ابراهیم هم بسبب آن بود که خدای تم او را بدرجه ملک رساننده بود و صاحب قدرت و مکنت و عزت
و حشمت گردانیده و در کبر و خود بینی نظر نداشت و در قول و فعل بیباکی تمام داشت و او را خانه بود

که دیوارهاء اورا از خشتهاء ساخته وسقف آنرا از نقره پرداخته ودر وی تختی بود چهل گز در هشتاد گز پایها
از جواهر وغلاف آن سیر ظاهر وبطانه ابریشمی وتوانید بود که ان اتیه الله الملک را تاج ابراهیم عم متعلق ظرفیه
باشد یعنی او دران وقت بود که خدای تع اورا پادشاهی داد وتاج ملک وسلطنت بر سر او نهاد ودر قصه آورده اند
اول کسی که از پادشاهان تاج بر سر داشته وخود را آله عالم پنداشته نمرود بود که با ابراهیم عم مجادله نمود روایت
کرده اند که ملک تمام دنیا دو مسلمان ودو کافر مسخر کردند مسلمان اسکندر ذو القرنین وسلیمان بن داود علیهم السلام
وکافر نمرود لعین وشداد عاد وبعضی گویند بخت نصر وخدای تع ایشانرا از سعت مملکت ونهایت حشمت پادشاهی
روی زمین داد ٥ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ ٥ ربی بسکون وفتح خوانند ومعنی هر دو
یکی داند اذ تقدیر تعلق سبب آن آتیه الله الملک ظرف حاج است وبر تقدیر ظرفیت او بدل است از جمله ربی الذی
مقول قال است معنی اینست نمرود محاجه ومباحثه با ابراهیم عم کرد وبا او مجادله ومخاصمه آورد در هنگام ابراهیم
ابراهیم گفت ودر صدف صدق سفت پروردگار من آنست که مرده را زنده میکرداند وزنده را می
میراند ٥ قَالَ اَنَا اُحْيِي وَاُمِيتُ ٥ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال نمرود حین قال ابراهیم ذلک
معنی اینست گفت نمرود منم که مرده را زنده میکردانم وزنده را می میرانم که در قصه محاجه مذکور اختلاف روایت
است بعضی گویند چون ابراهیم عم بتانرا شکست نمرود اورا بند کرد بعد چند روز از بند بیرون آورد چون ابراهیم
در مجلس درامد با او بمحاجه پیش آمد وبعضی گویند در زمان نمرود مردمان بقحط مبتلا گشتند اهل مداین برای
خریدن غله پیش او میرفتند هر که پیش او سجده سر بر زمین نهادی امین اورا غله دادی نوبت ابراهیم رسید ابراهیم
سجده کردن پیش او نپسندید وسر بر زمین نیاورد نمرود لعین اورا گفت سجده بیار وطعام بردار ابراهیم اورا
گفت من پروردگار خود را سجده میکنم وپیش دیگری سر بر زمین نمی دارم گفت من دیگر پروردگار تو کیست وصفت
او چیست ابراهیم گفت ربی الذی یحیی ویمیت نمرود گفت انا احیی وامیت بعد از ان دو بندی را از بند خانه
خویش آورد یکی را کشت ودوم را رها کرد گفت ببین این را رهانیدم وآنرا میرانیدم ابراهیم چون مکابره او دید
وسخن باطل او شنید اورا آنجا دیگر جای دم زدن نبود وبمجرد شنیده آن مبهوت شد عتهید کرد ودل بر
تغیر آن آورده ٥ قَالَ اِبْرٰهِيمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ ٥ قال
مستانفه است در جواب ماذا قال ابراهیم حین قال اللعین ذلک سوال فاء فان را وجه چیست وفاء فات
بر وجه مبنی است جواب فاء فات سببیه است بر طریق انک کریم فاعطنی چه آوردن خدای آفتاب را از جانب
مشرق سبب است برای اینکه کسی اورا مخالفت داد دارد وبگوید که عکس آن بیار رد جمله فان الله یاتی بالشمس
من المشرق محمول است بر تقدیر اول که معطوفست بفا بر جمله محذوفه ای قال ابراهیم النمرود قلت جوابا باطلا
فاقول ان الله یاتی بالشمس الی آخره وتاکید جمله از جهه آنست که دعوی نمرود الوهیت را عدم انکار مضمون
جمله بود تنزیل او منزله منکر تاکید سایغ نمود معنی اینست گفت ابراهیم عم ای نمرود جوابی گفتی که از دایره حق
بیرون رفته اکنون سخنی میگویم بدان اسکات تو میجویم بدرستی که خدای آرد آفتاب را از مشرق یعنی تو بیار
آفتاب را از مغرب یعنی این راه که نتوانی آورد ومعارضه باطل نیز نتوانی کرد نمرود لعین در احیا واماتت
معارضه باطل کرده بود ودر آوردن آفتاب از مغرب از معارضه باطل نیز عاجز بود ٥ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ٥
عطفست بر قال معنی اینست پس کافر یعنی نمرود لعین مبهوت گشت وباسکات والحام بیوست وار حجت
درماند چنانچه در اینجای محل دم زدن نبود در تفسیر آورده اول ظالم جابری که در جهان پیدا شده وهمه عالم را در
تحت خود آورده ودیهیم خسروی بر سر داشته وخود را آله عالم پنداشته نمرود ابن کنعان بود ودر مملکت او این
اسند را جهاء عجیبه واعجوبهای غریبه روی نمود چنانچه گویند در شهری که تختگاه او بودی از هوام وجمع موذیات
چون پشه وغیر آن داخل نبودی وبر در هر شهری از شهرهای خود حوضی ساخته بود ودر روزی معین از سال برای

برای اهل مملکت میهمانی می فرمود وبرای ایشان طعامی می ساخت وخلق رای گفتند هر کسی آنچه مشروبات دارد
برابر خویش کرده بیارد وامر کردی هر که شربی آورده است درین انداز وبا همدیگر آمیزد بعد از طعام در سرود
ساقیان را امر نمودی تا ازان حوض هر چه آورده بودند هم ازان جنس اورا بی هند آورده هر یکی علیحده کنند
ساقیان نیز هر که دست می انداختند شربی که آورده او بود همان می یافتند وبر در هر شهری از شهرهاء مملکت
او حوضی بود که صورت تمام شهرها دروی می نمود بر خلق هر شهری که در چشم رفتی چشمه ازان روان شدی وآن
شهر غرق گشتی وبر در هر شهری از شهرهاء مملکت او طلسمی بصورت بط ساخته بودند واز حال ایندکان آن
شهر استکشاف می نمودند هر غریبی که دران شهر رسیدی ازان بط آوازی خاستی که همه شهرها شنیدی عهده داران
آن در ازان غریب باز پرس میکردند وحال او در استکشاف می آوردند که از کجا رسیده وآشنای تو کیست مقصد تو کجاست
ومطلوب تو چیست وبر در هر شهری از شهرهاء مملکت او طلسمی بصورت طبل داشته بودند که کیفیت دزد وکالا
در دیده مردمان ازان استفسار می نمودند هر که را کالائی گم شدی ویا مطاعی را دزد بردی خصم آن طبل را بودی
ان از درون آن طبل آواز برامدی که کالای تو در فلان مقام است ودزد را چنین نام است خصم سوی آن شتافتی
در محلی که شنیده بودی یافتی وبر در هر شهری از شهرهاء مملکت او طلسمی بر صورت زنی تعبیه کرده بودند که تفحص حال
غایب ازوی می نمودند هر کرا غریبی بودی که مکان اوی نمی دانستند ونشان او در یافتن نمی توانستند روی معین از سال و
از ماه بران زن می آوردند واز حال غایب استفسار میکردند غایب در هر شهری که بودی مکان او وحال او معاینه
نمودی با اینچنین جباری وقهاری با ابراهیم عم بمحاجه پیوست ومتحیر ماند وملزم گشت چنانچه رسم سفهاست چون
از حجت عاجز آمد سفاهت وعقوبت کرد ایذا آتشی چنانچه قصه آن مشهور است میتاق نمود وخلیل الله را در
منجنیق داشته در آتش انداخت آتش بر ابراهیم عم بوستان گشت چنانچه قصه آن بیشتر بیان خواهد پیوست بعد
ازان بی راهی وبتابی او عنایه رسید که گفت ملک زمین تمام کرفتم اکنون خود را بر آسمان برادیم وممالک آسمان تمام
در ضبط خویش آریم چهار کرکس کرسنه در چهار پایه تخت داشت وبر هر چهار پایه چهار نیزه راست کرد وبر سر هر
نیزه گوشت نهاد کرکسان بهوای گوشت در هوا شدند واین بر هوا برد در هوا بردند تا آنکه تیری از شست گشاد
وبجانب آسمان انداخت تیر او خون آلوده شده پیش او افتاد بعده گوشت که بر سر نیزه بود جانب زمین گردانید
کرکسان میل گوشت کرده فرود آمدند واو را در بیابان فرود آوردند چون همه عالم در ضبط او بود بیابان اورا
بیابان نمود میان خلق می لافید که ضبط من با آسمان رسید بیت کیست درین دائره لاجورد ٥ دستکهی یافت که بالا
کم نکرد ٥ چون لاف وگزاف او از حد تجاوز کرد واورا از قدر مرتبه او بیرون آورد بفرمان خدای تع لشکر پشه بظهور پیوست
چنانچه از کثرت هجوم آن چشمه آفتاب پنهان گشت با او در افتادند وچسبیدند وهمه گوشت ایشان خوردند
وهم خون ایشان آشامیدند هر یکی از ایشانرا جز استخوانی نماند لعین مذکور بنفس خویش سلامت باز گشت ودر شهر
آمد وباهل خویش بیوست ناگاه پشه که همه اعضاء خویش نداشت حق سبحانه وتع بروی گماشت در سوراخ بینی او
درامد حالت سر او بدان مثابه رسید که بر سر کلوخ کوب می زدند آنگاه می آرامید سبحان الله چهار صد سال اورا
استدراجی دادند که هیبت او در باطن همه جانوران نهادند تا آنکه در شهری که تختگاه او بود درامد پشه روی نمود
چون کرفتندیم پس را در بینی او در آوردند دمار از نهاد او برآوردند تا آنکه چهار صد سال بدین حال زنده بود واورا
هیچ انتباهی وندامتی روی ننمود الحق چون هنگام مردن او نزدیک رسید بیرامد وبر زمین غلطید وسر بر آستانه
در خود زد تا بجهد وجان را بمالکان دوزخ سپرد واین قصه تنبیه است که عاقبت ظالم نگونساری است ونهایت او
خواری است ٥ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست وخدای ظالمانرا که دل
ایشان بر ظلم خواسته است رهنمونی نکند وایشانرا ازین مهلکه بیرون نیکند ٥ اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلٰى
قَرْيَةٍ ٥ او حرف عطفست کاف زائده است الذی مر عطفست بر الذی حاج ابراهیم تقدیر اینست الم تر الی

الذی حاج ابراهیم او کالذی مرّ علی قریة معنی اینست الم تر ای انداشته حال کسی که محاجه ومباحثه کرد با ابراهیم ع حال
کسی که کذشته بر دیهی وآن دیهی بود بر کرانهٔ دجله که آنرا دیر هرقلی کفتند وبعضی کویند آن دیهی است دران وبالقا
وآن دیهی بود بر کرانهٔ دجله وچند هزار آدمی ازان از ترس مرک بیرون آمدند وهمه مردند بعد چند کاه بدعاء پیغامبر
خویش زنده کشتند وبعضی کویند آن دیه بیت المقدس بود که بختنصر آنرا خراب کرد وهفتاد هزار آدمی را کشته باقی
را در اسیر وقتل آورد ٥ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ٥ اینجمله حال است از قریه وتقدیم برد والحال نکره واجب
شده از جهة آنکه جمله مصدر بواواست التباس بصفت ندارد خاویة بمعنی خالیه وعلی بمعنی مع عروشها یعنی لم ارعیة
ولا امیر معنی چنین است وحال اینست که آن دیه با تختهاء خویش خالی بود ودروی از سران وساکنان کسی نمی
تواند بود که از عروش سقفها وخانها بمناسبت بلندی مراد شود وخاویه بمعنی ساقطه باشد معنی کلام برین تقدیر
کویند وحال اینست که آن دیه یعنی دیوارهاء آن دیه با سقفهاء آن دیه بود اصل وفرع خراب وویران می شود و
تواند بود که علی بر حقیقت خویش باشد معنی اینست بعد مردن اهل آن دیه سقفهاء آن رو بخرابی نهاده وبعده
دیوارها بر سقفهاء آن افتاده وتواند بود که کاف برای تشبیه بود وتعریض از مضاف الیه خویش شود بجو مثل دید
لا بجل ای دید لا بجل معنی چنین بود اندانستید حال کسی که محاجه با ابراهیم ع کرد یا حال اینچنین بود کسی که رو
بر اینچنین قریه آورد اینچنین سخن در دل او کذشت با دل خود بمحاجه پیوست وبا ابراهیم کرد یا حال اینچنین بود که
خداء اویاری واز ظلمت شبهه سوی نور یقین آورد ودرین کوینده سخن مسطور اختلاف آمده نزدیک بعضی ثابت
شده که آینده مذکور کافری کراین عمل با او روی نمود بدلیل استبعاد احیا در انی یحیی هذه الله بعد موتها
وبدلیل او در سلک نمرود لعین بدلیل قوله ع فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر که دلالت میکند
بر حدوث یقین وبعضی کویند در میا بود وصحیح آنست که این معامله از عزیر نمود بدین تقدیر انی یحیی بر سبیل
تعجب از کمال قدرت باشد بر وجه انکار احیا نبود وذکر آینده مذکور در ذیل ذکر ابراهیم ع دارنده ودر سلک
ذکر نمرود لعین نه بدارند وجه علم اجناد از نوعی از علم که معروف باطمینان قلب است بوده بثبوت حدوث
اطمینان بحقیق اعیان منافی نباشد چنانکه در ولکن لیطمئن قلبی در قصه ابراهیم ع آمده ومعنی او در تفسیر تحقیق
شده ٥ قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ٥ اینجمله حال است قدر ومقدر است مانند جاؤکم
حصرت صدورهم ای قد حصرت معنی اینست کذشت بر قریه وحال اینست که آن قریه چنین بود درین حال
که میکفت انی یحیی هذه الله بعد موتها چکونه زنده خواهد کرد خدای این قریه را یعنی اهل او را سوال الله
فاعل یحیاست وهذه مفعول اوست فاعل را چرا تاخیر کرد ومفعول را بچه وجه مقدم آورد جواب منشاء احیا
که کافر واستبعاب از حال قریه بود بدین معنی تقدیم مفعول وتاخیر فاعل سابغ نمود روایت کرده اند عزیر دران
قریه کذشت واین سخن یعنی انی یحیی هذه الله بعد موتها بر زبان او رفت وعمر او زان چهل سال داشت ودران
روز با آواز مطعومات انجیر ومویز در زنبیلی واز مشروبات شیره یا شیری در مشکیزه بود زنبیل ومشکیزه را
هردو را بسته کذاشت خوابش برد بعضی کویند مرد وصد سال بران کذشت بعد از آن بیدار شد یا زنده کشت
فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ٥ فاماته عطفست ای مرقا یلا ذلک فاماته الله وبعضی امات بمعنی انام دارند اما
حقیقی ننهادند مائة عام متعلق است بامات بتضمن دوام موته او نومه مائة عام معنی اینست پس بمیرانید یا خوابانید
او را خداء ع ومرده یا خفته ماند صد سال واین نوم ابتدائی نوم طبیعی ونه موتی که مبنی بود بر انقضاء حال وذکر تضمین
دوام امات نکند تعلق مائة بامات مستقیم نیاید وصحت ظرفیه روی ننماید چه میرانیدن ممتد بود مرده ماندن
ممتد باشد ٥ ثُمَّ بَعَثَهُ ٥ عطفست بر اماته الله معنی اینست پس برانکیخت او را یعنی زنده کرد یا از خواب در
بیداری آورد ٥ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ ٥ ای قال الله ثم بعد بعثه واحیائه کذا او قال هو مخاطبا نفسه او ارسل
الله بعد واحیائه کذا وقال سو مخاطبا ملکا فقال ذلک الملک کم لبثت بمیزات محذوفست ای مدة قال جملة

مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین بعثه واحیاه معنی اینست کفت خدای ع که چند مدت در موت درنک کردی
یا چند مدت وقت در خواب برآوردی ٥ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ٥ قال جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال المبعوث معنی اینست کفت یکروز یا بعض از روز بموت درنک کردم یا در خواب کذرانیدم روایت
کرده اند میرانیدن او در وقت برآمدن آفتاب بود وزنده کردانیدند نزدیک غروب روی نمود لبثت یوما کفته بود
نظر بر آفتاب کرد او بعض یوم بر زبان آورد سوال چون در عمر او پیش از دیدن آفتاب لبثت تمام روز بود بعد
دیدن آفتاب بیقین لبثت بعض روز روی نمود مقام بمعنی بل آمده شک واستعمال او بود محل واستعمال تمام روز
بود بعد دیدن او نبود محل واستعمال بل نباشد جواب او بمعنی بل آمده چنانچه در وارسلناه الی مائة الف
او یزیدون معنی بل یزیدون تحقیق شده صاحب کشاف کلام را مبنی بر یقین نداشته واین مشکل است زیرا که اگر قایل
مذکور را همان روز که در وقت صبح خفته یا مرده بود داند یقینا بعض روز باشد واگر روزی دیگر اعتقاد کند یقین زیادت
بر روز بود بهیچ وجه تردید ظن میان یک روز وبعضی روز نمی آید بناء کلام مذکور بر وجه مسطور بر ظن می نماید ٥
قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ ٥ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال ذلک بل عطفست
بر لبثت یوما برای اضراب از وست معنی اینست کفت خدای ع کفت نه چنین است که کمان داری وبهمان نیست
که می پنداری بلکه درنک کرده در ینحال در مدت صد سال ٥ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ
فاء عطفست عاطفه است بر تقدیر قال ای فقال انظر الی طعامک لم یتسنه از باب تفعل مشتق است از سنه
وسنه بعضی کویند صحیح است اصل او سنهه بود بدلیل آنکه معامله سالینه را مسانهه کویند فعل لذو مسانهه فلانا
بمعنی عامله سنة می آید باب تفعل از وتسنه یتسنه بود لاجرم ها اصلی باشد بعضی کویند سنه ناقص است در اصل سنوه
بود باب تفعل از وتسنی باشد بلم الف ساقط می شود لم یتسن ماند هاء سکت در او درند از باب عنی الیه بندارند
بر هر دو تقدیر لم یتسنه بمعنی لم یتغیر السنون است سوال بر تقدیری ها اصلی باشد سقوط او بر قرات لم یتسنه
بچه وجه بود جواب صاحب این قرات هاء سکت میدارد هاء اصلی نمی پندارد ووقف میکند لاجرم هاء سکته زرکه
مخصوص بوقف است محو میکند وبعضی مضاعف دانند مسنون در من حماء مسنون اداء مثله اشتقاق او پندارند
در تفعل تسنن آید حرف نضعیف بحرف علت بر طریق تقضی البازی ابدال احد حرف علت از جهة جزم
ساقط شود وها هاء سکته بود وجمله لم یتسنه حال است از طعامک وشرابک وافراد ضمیر او بالعدد ذو الحال بتاویل
کل واحد باشد معنی اینست پس کفت بنکر سوی طعام خویش که انجیر وانکور در زنبیل بود وشراب خویش که شیره
یا شیر در مشکیزه هنوز تر ناک کشته وتغیر بوسته نمی نمود ٥ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ
وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا ٥ وانظر الی حمارک عطفست بر فانظر
الی طعامک وشرابک ولنجعلک متعلق است بفعل محذوف ای فعلنا ذلک لنجعلک آیة للناس وجمله معترضه
است برای بیان فائده فعل مذکور وانظر الی العظام عطفست بر وانظر الی حمارک کیف حال است از مفعول ننشزها
براء غیر منقوطه وزاء منقوطه خوانند از انشار بمعنی احیاء بمعنی تحریک دانند واستفهام برای تعجب است کاینه علی کیفیته
عجیبه ننشزها حال است از عظام لحم را در معنی ستر بلباس تشبیه کرده وتعلق او بکسوها بر سبیل تخییل آورد بر تقدیری
که از امات وبعثت مذکور خوابانیدن وبیدار کردن مراد دارند وانظر الی حمارک بمعنی وانظر الی حیاة حمارک
بلا عطف مائة عام وانظر الی العظام بمعنی عظام موتی تلک القریة پندارند معنی اینست ونظر کن سوی حمار خویش
که صد سال علف نخورده وبی کاه وآب سبزه یافته این معامله کردیم تا ترا برای مردمان آیتی از آیات قدرت خویش
کردانیم وترا در جهان بشهرت ونام وری برسانیم ونکاه کن سوی استخوانهاء مردکان آن دیه از احیاء اهل آن دیه
تعجب میکردی پس نظر کن از ان استخوانها که آنرا لباس کوشت می پوشانیم وبر تقدیری که از امات مذکور میرانیدن واز
بعث زنده کردن مراد شود وحمارک چنانچه بعضی کفته اند مراد باشد معنی این چنین آید وبنکر سوی حمار چکونه مرده

واستخوانها ریخته شده بینیم ونکر سوی استخوانهای حمار واستخوانهای خویش که چکونه می جنبانیم وکوشت می پوشانیم تا بدانکه
میرانیدن وزنده کردن می توانیم در احیاء ما جای تعجب نشود ومحل استبعاب نشود روایت کرده اند که اول سر حیات
یافت وحاسه بصر دریافت بحس چشم میدید استخوانی که می جنبید باستخوانهای دیکر می چسبید وحاسه بصر دریافت
ونیز روایت کرده اند ودر قصص واخبار آورده اند که عزیر چون زنده کشت برخر خویش سوار شده در خانه
رفت فرزندان او نیز معمر کشته وبکمال پیوسته واو چنانچه چهل سال جوان بود همچنان بود وهمچنان می نمود پسران
او را نشناختند وصدق او در نیافتند از و برهان طلب کردند و توریت را حاضر آوردند برخواند چنانچه حرفی
فرو کذاشته نماند وتوریت را پیش از عزیر کسی یاد نخوانده بود یعنی از وعجیب وغریب بطریق خوارق نمود بعضی
او را عزیر ابن الله کفتند ودر گمراهی رفتند **سوال** سلامت ماندن طعام وشراب از متغیر شدن وحمار از بی علف
زنده ماندن اثر قلت مدت بود وبرطول عهد نشود فانظر را با معطوف خویش بر بل لبثت مائة عام چکونه مبنی
دارند وجموع مترتب پندارند **جواب** عدم تغیر طعام وشراب وبسلامت ماندن حمار از بی علفی مبنی ومترتب
برطول عهد نبود بلکه بیان اعجوبه بعد اعجوبه وذکر حادثه نادره بعد حادثه نادره باشد ۵ فلما تبین له قال
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر ۵ لما متعلق است بقال ای فقال لما تبین له فقال عطف است بر
قال سابق وبعضی اعلم بصیغه امر خوانند ومعنی بر حسب آن دانند وخطاب مبعوث مذکور مر نفس
خویش را بود یا خطاب خدای او را باشد **معنی اینست** پس هرگاه که ظاهر شد مر آیت قائل را کمال قدرت خدای
تم کفت من دانم یا کویند بدان ای نفس من که خدای بر همه چیزیست توانا زنده را می میراند ومرده را زنده میکرداند
وطعام وشراب که در یک شب تغیر میکند صد سال از تغیر نکهدارد وحیوانی را که یک روز بی علف نماند صد سال
بی علف بر هلاک نیارد ۵ واذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی ۵ ای واذکر اذ قال ابرهیم
اینجمله معترضه دیکر است برای بیان کمال قدرت خدا واظهار صورت احیاء موتی کیف منصوب المحل بر حال
آمده از جهة تضمین صدر مقدم بر عاشره و ارنی بمعنی بصرنی است جمله کیف تحیی الموتی در محل مفعول دوم ارنی
است **معنی اینست** ویادکن ای محمد هنکام کفتن ابراهیم مر خدا را ای پرورد کار من بنما من کیفیت احیاء
موتی ۵ قال اولم تؤمن ۵ قال مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال ابراهیم ذلک همزه استفهام
است واو عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای الم تصدق ولم تؤمن واستفهام مذکور برای انکار نفی اثبات
باشد یا برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار **معنی اینست** کفت کفت خدای مر ابراهیم را تصدیق نکرده وایمان
نیاورده یعنی تصدیق کرده وایمان آورده که من مرده را زنده میکنم وزنده را بی جان میکنم ۵ قال بلی ولکن
لیطمئن قلبی ۵ قال مستانفه است در جواب ماذا قال ابراهیم حین قال الله ذلک وبلی برای ایجاب نفی
است مقول است مر قال ولکن لیطمئن قلبی متعلق است را کست معطوفست بر مضمون بلی لیطمئن قلبی متعلق
متعلق است بفعل محذوف ای ولکن الطلب المشاهدة لیطمئن قلبی **معنی اینست** کفت ابراهیم آری تصدیق
کرده ام وایمان آورده ام لیکن مشاهده میجویم ومعاینه میخواهم تا دل من آرام کیرد وخاطر من اطمینان پذیرد
سوال ائمه اصول فقه خبر متواتر را موجب خبر یقین داشته وخبر مشهور را موجب علم طمانینه پنداشته واین
تصریح است از ایشان که علم طمانینه فروتر از علم یقین بود وبر حکم این آیت می شود که طمانینه بالاتر از یقین باشد
جواب طمانینه در اصول فقها کفته اند ظن است وآرام کرفتن بر کمان واینجا اطمینان یقین است وآرام دادن دل بدان
وشک نیست که طمانینه بر یقین بالاتر از یقین باشد وبیشتر از و بود **سوال** از امیر المومنین علی ع مرویست لو
کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی پرده برکیرند یقین من بیفزاید ویقین مشاهده بر یقین غیب زیادتی نماید
چون ولی را این مرتبه باشد در نبی که از جمله انبیاست استغناء اطمینان چکونه متصور شود **جواب** تواند که بدلیل
عقل کمال یقین بدان صفت حاصل شود که بر تقید بر کشف غطا بر وصول مشاهده در یقین ازدیاد بود بعد حصول

کمال یقین در مشاهده مطلوب کویند وبحصول کبرتین دلائل است آرام دادن دل از طلب دلیلی که اطمینان مر
عبارت از آنست جویند ۵ قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ۵ فا سببیه است ای قد طلبت لا
جیاء لحصول الاطمینان فخذ اربعة من الطیر وقال مستانفه است بتقدیر ماذا قال حین قال ابراهیم ذلک
فصرهن الیک عطفست بر فخذ اربعة من الطیر ای فاضممهن الیک او بین لدیک فنظر الیهن وتعرف الوانهن و
نقوشهن وعلاماتهن لتیقن باحیائهن وتعلم بعد احیائهن ارهن فصرهن بکسر صاد وضمیر او خوانند ومعنی
هر دو یکی دانند وبعضی صرهن بکسر صاد بمعنی قطعهن دارند فصرهن بضم صاد بمعنی ضمهن پندارند **معنی**
اینست پس بکیر چهاری از پرندکان وایشان را سوی نفس خویش مضموم کردان تا با تو انس کیرند والفت پذیرند وچون
ایشان را به بینی ودر نظر داری ورنکها ونقشها وعلامتهاء ایشان دریابی یاد آری بعد زنده شدن بدانی که این
زنده شدکان همانند چنانچه بودند همچنانند بر قول کسی که صرهن بکسر صاد وصرهن بضم صاد بیک معنی ضمهن
الیک پندارند بر هر دو قراة قطع منصوص نبود لیکن با قتضاء ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثابت شود
چه تا بکیرد ونزدیک خود بیارد مثلین ممکن نباشد وبر قراة صرهن صاد ضم بسوی خویش منصوص بود قطع
قطع را منصوص نکویند ثبوت او با قتضاء ثم اجعل علی کل جبل منهن جویند چنانچه بالا کذشته وبیان
پیوسته ۵ ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ۵ عطفست بر صرهن **معنی اینست** پس هر کوهی از
کوهها که نزدیک تست بکردان جزئی از آن مرغان بعضی کویند هفت کوه باشکوه وبعضی کویند چهار کوه صحیح قول آخرین
است واعتماد برین ۵ ثم ادعهن یاتینک سعیا ۵ عطفست بر ثم اجعل سعیا حالاست ای ساعیات
یا مفعول مطلق است مر حال محذوف ای ساعین سعیا **معنی اینست** پس ایشان را سوی خویش بخوان بر نوشته
آیات در قصص آورده از آن روز که در محاجه نمرود لعین با ابراهیم خلیل الله ذکر و ممات افتاد ابراهیم علم
بر مشاهده صورت احیاء موتی بعض کویند حماری مرداری دید که بعض سباع کوشت او میخوردند وبعضی طیور
غذا ازوی می بردند وبعضی کویند آدمی دید آدمی دید در کرانه آبی سر نهاده یعنی درون آب ونیمی در خشکی افتاده
جایی است که این جانوران آبی می بردند در خاطر کذشت که بر زنده شدن این ایمان دارم وجمع کشتن این اجزاء
متفرقه یقین پندارم اما این صورت عجیب که ایمان دارم اکر مشاهده کنم حجتی عظیم پندارم تا آنکه روزی بجا آورد
سوی این خواهش شتافت در ثنا خدای تعالی راست کیف تحیی الموتی کفت خطاب اولم تؤمن بر وجه طلب
اقرار شنیده اقرار بی وآمنت وصدقت لازم دید لیکن قرار ایقان باطمینان مطلوب افتاد بطلب مشاهده افتاد
بطلب مشاهده احیاء موتی زبان کشاد فرمان آمد چهار پرنده را بکیر تا آخر عمل که کفته شد بر خود بدین روایت
کرده اند که طاوس وخروس وزاغ وکرکس وبجاء کرکس بعضی بط یا کبوتر کویند کرفت ومیل والفت ایشان بپذیرفت
هر یکی را پاره پاره ساخت وپارهاء ایشان را با خون وپرها برایشان آمیخته بر کوهها متفرق داشت وسرهاء
ایشان بر دست خود نکهداشت بعد از آن هر یکی را بنام او جانب خود طلب کرد وبرآمدن سوی خویش آورد دید
که بعضی از آن اجزاء این کوه بدان کوه می رود ومی آید وهر یکی در پیوستن بیکدیکر سرعت می نماید تا آنکه جثهها
هر چهار چنانچه بود مرتب کشت هر یکی بیان خویش آمد پس خویش که بر دست ابراهیم ع بود پیوست هر چهار
از دست فرمان بود سوی خویش دعوت نمود چون دولت دعوت او یافتند بنشاط هر چه تمامتر سوی او
شتافتند ودرین آیه نیز تایید الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور است والمعنی الم تر الی
ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی کیف اخرجه الله تعلق ظلمات عروض الوساوس الی نور الاطمینان
واعلم ان الله عزیز حکیم ۵ **معنی اینست** وبدان بدرستی که خدای تعالی عزیز است یعنی غالب
است هر چه خواهد کند ودر حالی که خواست او باشد اکنکه مرده را زنده کرداند زنده می میراند حکیم است
استوار کار راست میرانیدن وزنده کردن او هر دو بحکمتست ودر هر دو اظهار قدرتست ۵ مثل الذین

ای واعلم بالایقان والاطمینان
اینجمله تذییل است م

يُنفِقُونَ أَموالَهُم فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سَبعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ
وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٥ این کلام محمول است بر حذف مضاف از الذین ینفقون ای مثل
انفاق الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة یا بر حذف مضاف از حبة ای مثل المنفقین کمثل زارع حبة جمله انبتت
سبع سنابل صفتست مر حبة فی کل سنبلة مائة حبة صفتست مر سبع سنابل یا حال محذوف ضمیر فی کل سنبلة منها
وجمله والله یضاعف لمن یشاء تذییل است والله واسع علیم تذییل است وجمله مثل الذین ینفقون بیان فضیلت انفاق
ووعدهٔ ثواب منفق است متصل است بآیة یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم بود تذییل آن تعلیل است بر طلب انفاق دیل آ
یا مستانفه است در جواب ما شان المنفقین معترضاتی که در میانه بود میان دو کلام متصل روی نمود معنی اینست
حال انفاق کسانیکه اموال خودرا در راه رضاء خدا چون جهاد وطلب علم ودفع حوایج محتاجان انفاق میکنند
ودر مقامات خیر ومحال بر بندکان خدا و تمهید هند همچو حال دانه است در غایاکویید مثل منفقان مذکور همچو
دبزمرهٔ دانه است که بر وياند هفت خوشه را ونسبت رویانیدن سوی حبه اسناد مجازی است از باب اسناد سوی
سبب بود یعنی حبه که برای رستن هفت خوشه صد دانه است سبب شود وتحقق عدد مذکور در مشبه برای صحت
تشبیه لازم ندارند تحقق این وجه فرض کافی بندارند این عبارت از تضاعف ثواب از یکی تا هفتصد است و خدا
تع دو چند کرداند از یکی برای کسیکه کرداینده ثواب او خواهد یکبار تا هفتصد تضعیف هزار وچهار صد می شود
نا کرات بسیار آن مقدار که خواهد تضعیف کند امام ثعلبی از ضحاک روایت کند من اخرج درهما من ماله فی
سبیل ابتغاء مرضات الله فله فی الدنیا بکل درهم خلف عاجل والف الف درهم ولکن درهم یوم القیمة یعنی هر که دی
از مال خویش بیرون آرد وبرای رضاء خدا تع بمصرفی خرج کند خدا تع در دنیا خلف آن درهم دهد وبصرف مال
او کم نشود چنانچه در روایت دیکر آمده ما نقص مال من صدقة وهزار درهم در آخرت یابد واضعاف مضاعف
دریابد وخدا فراخ عطاست جزا از قدر عمل بیفزاید در عمل اندک چندان دهد که در شمار بنده در نیاید وداناست
مقادیر عمل وخلوص اخلاص در عمل اندک منفقان داند بر قدر وریا دت کردن بدان قدر که خواهد تواند در
تفسیر آورده در غزوه تبوک لشکر اسلام را سختی وعسرت پیش آمده بود وهر روز عجز واحتیاج می افزود وبی
بولی وبی طعامی می افزود وعنا به سختی وتنکی روی نمود که یک دانه خرما را دو نفر میخوردند وبعضی وقت یک خرما را جماعتی
می مکیدند وقلت مراکب بنوعی شد که در یک شتر ده نفر بنوبت سوار می شدند وتنکی آب بحدی رسیده بود که
شترا نحر میکردند ودرون کاش اورا می شلیدند آبی که از وی می چکید میخوردند هوا کرم بود تشنکی صورت هلاک
می نمود وآب از اکتسان پیغامبر آمد همچو عیون نواده بیرون زد همه خوردند وسیر شدند مراکب را دادند و
ذخیره کردند عثمان کفت هر که ساختکی ندارد من اورا ساخته کردانم وهر که خرج ندارد من اورا خرج دهم پیغامبر
صم فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة هر که لشکر عسرت را ساخته کرداند اورا جزاء بهشت رساند عثمان
صد شتر با پالان وجو بهاء آن آورد وبحضرت پیغامبر صم تسلیم کرد باز پیغامبر صم کفت من جهز جیش العسرة فله
الجنة عثمان ایضا دویست شتر دیکر با پالان وجو بها ساخته کرداینده بدر کاه باجاه حضرت محمد صم آورد باز از
حضرت خیر المرسلین این کلام صادر کشت باز از عثمان آوردن سیصد شتر با اسباب بحصول پیوست بروایتی
هزار دینار دیکر آورد ودر کنار حضرت مهتر بنی آدم صم انداخت ودنیا را بدین نوع وسیلت آخرت ساخت پیغامبر صم
درمهاء مذکور را در کنار خویش می جنبانید ومسرت اورا میان خلق ظاهر میکردانید ومیکفت ما ضر عثمان ما
عمل بعد الیوم در تفسیر آورده عثمان هزار دینار پیش پیغامبر صم آورد عبد الرحمن بن عوف چهار هزار دینار برای
تجهیز لشکر تسلیم کرد این آیة در شان ایشان نازل کشت واین جزا در حق ایشان بوعده پیوست بعضی کویند عثمان
بر عال خویش خرید وآنرا اصلاح کرد ووقف کردانید این آیة درباب او نزول یافت عثمان بقول عمل خویش
دریافت ٥ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يُتبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُم

أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَلَا خَوفٌ عَلَيهِم وَلَا هُم يَحزَنُونَ ٥ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لهم
اجرهم عند ربهم خبر مبتدا است وجمله ولا خوف علیهم عطفست بر لهم اجرهم ولا هم یحزنون عطفست بر ولا
خوف علیهم اینجمله مبنه جمله سابقه است بیان مقتدی از قیود میکند وحکم اورا از اطلاق بتقیید انتفاء من واذی
انکند معنی اینست آنانکه مالهاء خویش را در راه رضاء خدا انفاق میکنند پس آنانکه انفاق کرده اند منتی ننهند
وآزاری نیارند یعنی پس صدقه بر وجه منت ننهادن نکویند فلانرا چنین صدقه داده ایم یا در حق او چنین احسان
کرده ایم او ممنون ماست احسان او در حق او هویدا است وبتکبر خبر نیابند واهانت ننمایند مر ایشانراست
ثواب متقیان نزدیک پروردکار ایشان اضافت اجرهم برای عهد است یعنی اجر مذکور وثواب مسطور رسیدنست
حزنی وهیچ خوفی بر ایشان اند عقوبت چون اذای را مرتکب نشوند ونه ایشان اندوهکین باشند از فوت
ثواب چون منت ننهادن که سبب فوت ثوابست نیارند ٥ قَولٌ مَعرُوفٌ وَمَغفِرَةٌ خَيرٌ مِن صَدَقَةٍ
يَتبَعُهَا أَذًى ٥ قول معروف مبتدا است ومغفرة عطف بر وست خیر من صدقة خبر مبتدا است تتبعها اذی
صفتست مر صدقه اینجمله تا بیدا است مر مضمون تقییدا است ثواب انفاق وعطاء بانتفاء من واذی بر این
جهة عطف نکرد ومفصول آورد معنی اینست سخن خوب که او را شریعت بپسندد وطبیعت قبول کند چنانچه
سائل کوید العذر عند کرام الناس مقبول معنی اینست که ترا خدا تع بی نیاز کرداند عیب من بکیر وعذر من
بپذیر یا کوید دست ندارم که حق قدم بجا آرم ان شاء الله تقصیر تو بدل خواهیم کرد وخدمت بواجبی بجاء خواهیم
آورد ومانند آن از کفتار واشباه آن از کردار ومغفرت یعنی عفو کردن آزاری از سائل بتکرار سوال وتشدید
مقال ونادانستن احوال در دل واقع شود ودعا کردن برای او وآمرزش خدا تع بهتر است از صدقه وعطیه که از
پس آن فعلی یا قولی که موجب رنجش فقیر بود وسبب آزار سائل شود چنانچه سائل را بکوید ای نادان بهتر است
از کردنکشی وافتخار منت نهادن ٥ وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وخدا غنی است
ازین که اینچنین صدقه بپذیرد حلیم است که بر اینچنین جریمه نکیرد ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبطِلُوا صَدَقَاتِكُم
بِالمَنِّ وَالأَذَى كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤمِنُ بِاللّٰهِ وَاليَومِ
الآخِرِ ٥ جمله ندائیه تنبیه است از جهة اهتمام در استماع ما بعد ولا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کنایت
از ولا تمنوا ولا تؤذوا فیبطل صدقاتکم چنانچه لا تولم بالضرب کنایت از لا تضرب فتولم کالذی ینفق
صفت مصدر محذوفست مر لا تبطلوا ای لا تبطلوا اعمالکم ابطالا مثل ابطال الذی ینفق ماله رئاء الناس
ولا تقربت مر نهی از من واذی که انهم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی فهم شده است ای مو منان
باطل مسازید صدقهاء خویش را بمنت نهادن وبآزار پیش آمدن همچو کسی که انفاق کند مال خویش از جهة نمودار
مردمان وشنوانیدن ایشان وهمچو کسیکه انفاق کند وبجزاء روز قیامت موجب نباشد تشبیه کرد کسی را معانی
کند بامن واذی بکسی که انفاق کند بریا وکسی که انفاق کند وبجزاء روز قیامت نکرود یعنی چنانچه ایشانرا انفاق
اخروی وثوابی شود منفق منت نهنده وآزار رساننده را نیز اخروی ثوابی نباشد سوال صدقه را که متعقب
بمن واذاست تشبیه کرد بصدقه که مقرون با کفر وریاست پس لازم آید که سبب من واذی مذهب حسنه شود
چنانچه کفر وریا مذهب حسنه باشد جواب پیش اهل سنت وجماعت آنست که سبب مذهب حسنه نشود
وحسنه بار تکاب حبیب غیر کفر نزود لیکن حسنه شدن صدقه مشروط بعدم لحوق من واذی است چنانچه موقوف
بر عدم سمع ورياست پس سبب مذکور مذهب حسنه نبود بلکه مانع حسنه شدن باشد وتقیید ثواب انفاق
لحوق من واذی در آیة الذین ینفقون ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر وتمثیل فمثله کمثل صفوان
علیه تراب فاصابه وابل فتر که صلدا مؤید این وجه بود که صاحب من واذی را از صدقه هیچ ثوابی نباشد از جهة
فوت شرط حسنه شدن نه از جهة احتیاط حسنة کشتن جواب دیکر آنست که بمن واذی اصل ثواب صدقه می نهد

وحسنه صدقه باطل نمی کرد لیکن افزون ثواب وتضاعف اجر ورونق وزیبایی او می رود وجه این قول آنست
که انفاق مال شک نیست که ازجهة رفع حاجت محتاج ودریافت دل عباد خداست اینچنین عمل البتة موجب
ثواب وجزاست لیکن افزودن ثواب وتضاعف اجر موقوف برانتفاء من واذی لاحق شود رونق عمل
وتضاعف اجر را بود ودر آیة الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لایتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم
اجرهم عند ربهم اضافت اجرهم برای عهدست معهود اجر متضاعف بیزاید وانتفاء خوف وحزن بود برای
مطلق اجر باشد ونیز آیة قول معروف ومغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی شیت آنست که صدقه با اذی است
صدقه کشته وبجز واستحقاق ثواب پیوسته چه خیر اسم تفضیل است مقتضی آنست که در مفضل علیه اصل صفت
ثابت باشد اگر در صدقه اصل بهی نباشد بهتری قول معروف از وی ثابت وامام تشبیه صدقه مقرون با من
ولحوق اذی بصدقه مرایی وکافر وتمثیل او بحجر املس که بر وی ترابی بود واورا بزرگ قطره رسد تشبیه ابطال فضل با بطال
اصل بود یعنی لاتبطلوا افضل صدقاتکم بالمن والاذی کابطال الذی ینفق ماله رئاء الناس ولایؤمن بالله والیوم
الآخر وریاء الناس والکفر اصل الثواب باشد این قول بقول سنت وجماعت موافق تر بود واز قول اهل
اعتزال که از احتیاط دور تر باشد ٥ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ
فَتَرَكَهُ صَلْدًا ٥ اینجمله معترضه است برای تمثیل وتایید ماقبل معنی اینست پس مثل کسی که انفاق
کند این انفاق یعنی انفاقی مقرون بکفر یا بریا وانفاق مثل سنگ لغشان که بدو شبه باران است بر وخاکی بوده باشد
پس اورا باران بزرگ تند وتیز بارد واو را صاف وپاک بی کدورت خاک بگذارد ٥ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا
كَسَبُوا ٥ ای لایجدون ثواب شیء مما انفقوا اینجمله مبنیه است مر تمثیل مذکور را ویا حال است از والذی
ینفق بمعنی لا الذین است وافراد ینفق ولایؤمن ازجهة لفظ است وجمع کردن لایقدرون ازجهة معنی او چنانچه
در مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات لایبصرون تحقیق
شده معنی اینست ثواب هیچ چیزی از آنچه کسب کرده اند نیابند وبسوی ادراک جزاء هیچ چیزی از آنچه انفاق
کرده اند نشتابند ٥ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای تعالی
کافرانرا یعنی کسانی را که مرگ ایشان بکفر وعداوت خواسته وبرای ایشان جای در دوزخ ساخته رهنمایی نکند
ودر راه هدی ورشاد نیفکند ٥ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ
أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ
فَطَلٌّ ٥ اینجمله عطفست بر جمله فمثله کمثل صفوان متضمن است مر تمثیل حال منفقانی که انفاق ایشانرا سود
خواهد کرد وثمره جزاء ثواب خواهد آورد بر صلة تمثیل منفقانی که انفاق خود را بمن واذی باطل کنند ویا
بسمعه وریا ونا گرویدن بخدا مقرون کردانند ابتغاء مرضات الله مفعول له است من ینفقون وتثبیتا من انفسهم
عطفست برابتغاء مرضات الله ای تثبیتا لانفسهم علی الاحسان ومنعا عن المن والاذی والسمعة والریا والکفر
بالله والیوم الآخر کمثل جنة مبتدا است بربوة صفتست مر جنة بربوة بفتح میم خوانند ومعنی یکی دانند جمله
اصابها وابل صفتست مر ربوة یا صفتی دیگر است مر جنة وآتت اکلها عطفست بر اصابها وابل اکلها بضم
کاف وسکون او خوانند ومعنی یکی دانند فان لم یصبها وابل فطل مبتدائیست محذوف الخبر فطل یکفیها او یصیبها
وجمله اسمیه جزاء شرطاست وشرط با جزاء خویش عطفست بر اصابها وابل معنی اینست وحال آنکسانیکه مالهاء
خویش را ازجهة جستن خوشنودی خدا وازجهة ثابت داشتن نفسهاء خویش بر نیکویی واحسان وباز داشتن
انفاق از من واذی وسائر اسباب که بطلان انفاق میکند وبرای رضاء خدای تعالی میدهند همچو بستانیست که
کابین در زمین بلند بود برسد او را باران بزرگ قطره واگر باران بزرگ قطره برسد بستان مذکور بیفزاید هیچ
بستانی در پیش شما بهتر از آن می نماید شک نیست که از و منفعت یابید وریع وثمار او دریابید ٥ وَاللَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای بدانچه شما میکنید بیناست حال شما می بیند
وبرای هر عملی جزائی برگزیند ٥ أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ
ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ ٥ استفهام برای انکار است ای لایود احدکم اینجمله متصل آمده است بجمله لاتبطلوا صدقاتکم بالمن
والاذی ان تکون له جنة مفعول است مر یود من نخیل واعناب صفتست مر جنة جمله تجری من تحتها الانهار
وجمله له فیها من کل الثمرات حال است یا صفتی دیگر است سوال بوستانی که از خرما وانگور باشد در وی همه
میوها چگونه حاصل شود وتواند بود که از ثمرات منافع مراد بود میوها مراد باشد یا گویند مراد همه ثمرات
مران بستان است نه ثمرات جهان یا بستانی جامع همه اصناف میوها فرض کنند تعیین نخیل واعناب را جواب م
ازجهة بزرگی ایشان میان انواع درختان دانند جواب بودن من در من کل الثمرات برای تبعیض ملایم مقام
باشد وزاید بودن او در اثبات بر قول اخفش که قول موجوع است ضعیف بود در من مذکور چه گویند
وازوی کلام معنی جوبند جواب وتواند بود که من ابتدائیه دارند بتقدیر خط من کل الثمرات بندارند وتواند بود
من بیانیه باشد من بیانیه باشد بتقدیر له فیها منافع من کل الثمرات یا له ما یاتی به من کل الثمرات بود یا حل
بر زیادت کنند وبر قول صحیح آنرا شاذ دانند چه کلامی که بیش از وضع قاعده نحو باشد اگر مخالف قاعده کل
نحویان یا جمهور ایشان بود شاذ دارند ضعیف پندارند کلامی که بعد وضع قاعده نحو آید اگر مخالف کل بود
ممتنع دانند واگر مخالف جمهور باشد ضعیف خوانند واصابه الکبر حال است بتقدیر قد ای وقد اصاب صاحب
البستان الکبر وجمله له ذریة حال است ای تکون له جنة وقد اصابه الکبر وله ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه
نار عطفست بر تکون له جنة فاحترقت عطفست بر اصابها اعصار وهر دو ماضی بمعنی مستقبل است امام
زاهدیم ازین جهة در معنی اصابها فاحترقت برسد وبسوزد آورده وایراد صیغه ماضی دلالت بر سرعت
وقوع است چنانچه گویند از جواب المسئول حصل المأمول ودر پارسی گویند امیدست عرض بحصول
پیوست مطلوب حاصل گشت وتواند بود که عطف بر اصابه الکبر بود وحال باشد چه حالی که ماضی است
وجود او مقدم بر عامل باید نحو اتیتک وقد طلع الشمس وجائی زید وقد ذهب ابوه واصابها اعصار
واحتراق مقدم بر وجود بستان باشد مگر آنکه جمله واصابه الکبر حال ندارند معطوف بر ان تکون له جنة من حیث
المعنی چنانکه صاحب کشاف از قائلی حکایت کرده اند پندارند بدین تقدیر فاصابها اعصار عطف بر اصابه
الکبر بود بر معنی ماضی کذلک صفت مصدر محذوفست مر تبین ای تبیینا مثل ذلک التبیین لعلکم تتفکرون بمعنی
لکی تتفکروا متعلق است بیبین الله معنی اینست دوست یکی از شما یعنی دوست ندارد که باشد مر او را بستانی
از درختان خرما ودرختان انگور روان بود فوق درختان جویهاء آب مر او راست در بستان نصیب از همه
ثمرات آن وحال اینست که او را کبر سن رسیده وکار او به پیری وضعیفی کشیده ومر او را فرزندان ضعیف باشند
که کسب وکار نتوانند واین صعب حال است کنایت او شدن حاجتست که آنرا گرد بادی که در ان آتش است
رسد مر بستان بسوزد حال آن منفق منت نهند وآزار رساینده وریا کننده ونفاق ورزنده ومنفق غیر
مومن وبروز قیامت غیر موقن در وقت حاجت سوی جزاء اعمال ونومیدی از تحصیل آمال بحال صاحب
این بستان می ماند وحزن او را ماند او میداند که منفق مذکور باغ صدقه خود را که از ان امید ثمرات مثوبات
دارد بصاعقه من واذی وآفت سمعه وریا یا سائر اسباب فساد احد ووقوع کفر وارتداد ببطلان و
ضیاع وخروج از حیز انتفاع می آرد توان دانست چه حد حسرت پیش آید وچه مقدار اندوه روی نماید
همچنین بیان میکند خدا آیات خویش تا شما اندیشه وتامل کنید و در تفکر باشید وعمل خویش بمن واذی

وسایر مبطلات ابطال مکنید یا در قیامت بحسرت وندامت مبتلا نکردید ۝ یا أیها الذین آمنوا أنفقوا
من طیبات ما کسبتم ومما أخرجنا لکم من الأرض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون
ولستم بآخذیه إلا أن تغمضوا فیه واعلموا أن الله غني حمید ۝ جمله ندائیه برای تنبیه است جمله
انفقوا من طیبات ما کسبتم بیان قیدی دیگر است از قبول صحت انفاق و صلاحیت او بران انتفاع واز
انفاق وان اینست که انفاق از طیبات باید از محرمات و مجتنبات نشاید چنانچه در حدیث است
من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب فان الله یقبلها بیمینه ثم یربیها کما یربی احد
کم فلوه حتی تکون مثل الجبل ولا تیمموا الخبیث عطف بر انفقوا منه متعلق است بر تنفقون و تقدیم او برای
تخصیص است و تخصیص مذکور بیان عمل ایشان است که در واقع بود و اظهار شناعت فعل ایشان روی نمود
جمله تنفقون حال است ولستم بآخذیه نیز حال است یا عطفست بر جمله واعلموا ان الله غنی حمید عطفست بر لا
تیمموا و تکرر قید طیبات در مما اخرجنا لکم من الارض از باب اکتفاست و آن نزدیک راضی بار سیدن وقت
قرینه روایت معنی اینست ای مومنان انفاق کنید از طیبات آنچه کسب کرده اید از آنچه برای شما از زمین
بیرون آورده ایم از میوه اشجار و حبوب و زروع و غیر آن که مملوک شما کرده ایم و مال خبیث را قصد مکنید
که او را مخصوص انفاق میکردانید و شما را در حقوق خویش که بدهند خبیث نشاید مگر آنکه اغماض کنید و مسامحت ورزید
راضی باستدن مال مذکور شوید سایغ نمود آنچه بر خود نپسندید به فقیر را مدهید و بدانید بدرستی که خدای تعالی غنی
است از صدقات شما مال خبیث نپذیرد ستوده کار است ناستوده پیش او رونق نگیرد و بدانکه از طیبات
آنچه مستطاب طبع است از مال جید که طبع را خوش آید و دلها را عزیز و لذیذ و محبوب و مرغوب نماید مراد است
بویژه قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و از خبیث آنچه طبع را خوش نیاید و دل او مکروه و مبغوض
نماید از مال ردی چون میوه کند که لایق بیرون انداختن بود و غله آنکه که سزاوار قوت ساختن نباشد چنانچه
ذکر شما که از کسی حق را طالب باشید عوض آن نستانید اینچنین مال فقرا را چگونه دهید در مواضع مثوبت جموع
نهید آنچه برای خود نپسندید بدادن برای خدای راضی مشوید و تواند بود که طیب آنچه پسندیده شرع است و هو
الحلال مراد دارند و از خبیث آنچه نکوهیده شرع و هو الحرام مقصود بدارند درین آیه امر انفاق حلال بود و
نهی از تصدق حرام باشد چنانچه در حدیث من تصدق بعد ثمره آمده و در حدیث دیگر آمده من کسب
حراما انفق لم یوجر وان امسک لم تبارک وان خلف کان زاده الی النار یعنی هر که کسب کند حرامی را اگر نفقه کند ثواب
نیابد و اگر بدارد مبارک نباشد و اگر بعد خود بگذارد توشه راه دوزخ شود و تواند بود که از طیبات حلال مراد دارند
امر بانفاق مال حلال بدارند و نهی از انفاق مال ردی بود و تواند بود که از طیبات من وجه مراد کرده و از خبیث
هر خبیثی مراد بود متناول خبث شرع و خبث طبع شود نهی از هر دو قسم باشد یعنی قصد مکنید مال حرام را که
ازان انفاق کنید و قصد مکنید مال ردی که ازان صدقه بدهید ۝ الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم
بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا ۝ این جمله در اثناء ذکر از انفاق معترضه است
برای تنبیه مشرکان تا بوسوسه شیطان از انفاق باز نمانند و ترغیب خدای را که وعده مغفرت و فضل میکند
اتباع کنید والله یعدکم عطفست یا حال است معنی اینست شیطان در انفاق وعید فقر میکند و از دها
غنی می ترساند بدین وسوسه انکار بستیهج انفاق باز میدارد و برخصت نکوهیده بخل و امساک می آرد و خدای
بانفاق وعده مغفرت خطایا و فضل و فوز عطایا ممهد میکرداند عاقل باید اتباع وعده خدای کند و بوعید
شیطان خود را در ورطه بخل و امساک نیفکند ۝ والله واسع علیم ۝ یؤتی الحکمة من یشاء ۝
جمله یؤتی الحکمة جزوی دیگر است مر مبتدا را یا مبین است مر سعت رحمت و کمال علم را یا دلیل است بدان
وجمله والله واسع علیم تذییل است چه بنده آنرا سعت عطا و مقتضاء کمال العلم است داخل حکمت معنی اینست سابق م

وخدای فراخ عطاست داناست بمقادیر نعمت حکمت یعنی علم حلال و حرام میدهد و توفیق عمل بعلم بخشد از بندگان
خویش هر که را خواهد و عمل بر موجب علم در همان آنست که در رضاء خدا انفاق کند و آنرا توشه راه آخرت کرداند
از وعید فقر که شیطان میکند نترسید و بر مغفرت و وعده که خدای میکند دل نهید ۝ ومن یؤت الحکمة
فقد أوتي خیرا کثیرا وما یذکر إلا أولوا الألباب ۝ این جمله معترضه است برای
مدح حکمت و ستایش این نعمت فقد اوتی تعلیل جزاء محذوفست ای ومن یؤت الحکمة فلیفرح لانه اوتی
خیرا کثیرا الا اولوا الالباب مستثناء مفرغ آمده بر فاعلیت شده وجمله وما یذکر الا اولوا الالباب تذییلی
دیگر است معنی اینست و هر که داده شود حکمت یعنی استواری کار و درستی گفتار کردار چنانچه باید و گفتاری
چنانچه شاید پس که شادمان باشد و خرم و خوش گردد زیرا که او خیری کثیر داده شود نیکی بسیار نصیب او
آمده جز خردمندان پند نگیرند و جز نصیحت نیکبختان نپذیرند سوال در کتب علم معانی آورده و قاعده
بیان کرده اصل در استعمال نفی و استثنا اینست که سامع منکر قصر بر وجه اصرار آن باشد و اصل در انما آنست که
سامع منکر قصر بر وجه اصرار نبود و قصر پذیرفتن را برار باب عقول هیچ عاقلی منکر نیست همه اهل عقل متفق
بدین معنی است نفی و استثنا اینست که سامع منکر قصر بر وجه اصرار باشد و برار باب عقول هیچ عاقلی منکر
نیست برای چه باشد و نیز در قصر مذکور در محل نفی واستعمال کرده در محلی انما یتذکر اولوا الالباب آورده
جمع میان اصرار و عدم اصرار چه باشد و نیز در قصر مذکور در محل نفی و استعمال کرده در محلی انما یتذکر اولوا
الالباب آورده انکار در حکم واحد چگونه می آید و صحت جموع روی نماید جواب مقصود این کلام مفهوم
ظاهر که قصر است ندارند بلکه مقصود این کلام تعریض از مذمت کفار بدارند بدین ایشان پند نگیرند از اولوا
الالباب نباشند فرق مذکور میان ما و الا و انما در قصد قصر است و تعریض مذکور حکم مقصود دیگر است
که در صورت قصر بود در صورت قصر تعریض لازم نباشد ۝ وما أنفقتم من نفقة أو نذرتم من نذر
فإن الله یعلمه ۝ موصول با صله مبتدائی است متضمن معنی شرط مرفوع المحل بر ابتدا است او نذرتم من
نذر عطفست از جهت تضمن معنی فا در امده و جمله وما انفقتم تا آخر متصل بجمله والله یعدکم مغفرة و فضلا
بود متضمن ترغیب بر انفاق باشد تاکید جمله فان الله یعلمه از جهت آنست که اثبات علم خدا با نفاق کنایت
است از جزا دادن فان الله یعلمه فیجازیکم علیه و تقدیم امر بانفاق ملوح است بر جزا دادن باعتبار تقدیم ملوح
سامع را تنزیل منزله سائل از معنی مکنی عنه کرده جمله را موکد آورده معنی اینست و آنچه انفاق کنید شما از نفقه
بغیر التزام و ایجاب تا آنچه نذر کنید بدان از نذری یعنی واجب کردانید و لازم کیرید پس بدرستی که متعلق
بعلم خدای شود و جزاء آن دهد و نیز تخفی تواند بود که گویند این جمله متضمن نفی دیگر آمد صدقه غیر منذوره
و منذوره را شامل شده و تواند بود و ما که ما انفقتم من نفقة مشتمل بر اقسام و مقسمات گذشته باشد متضمن
وعد و وعید و جزا و سزا و خیر و شر بود یا ذکر صدقه منذوره که نکته و ذکر او بالا رفت بدین تقریر معنی
اینچنین آید و آنچه انفاق کنید از نفقه یا آنچه نذر کنید از نذری از آنچه برای خداست سلیم را باتباع من و اذی
است یا مقرون من واذی بود یا متضمن سمعه و ریا باشد پس بدرستی که خدای آنرا داند که مقرون بمن و اذی
است یا مقرون بسمعه و ریاست یا مقرون بعدم ایمان است و در ره شیطان است چنانچه کفار انفاق بنام
بتان کنند یا فساق مال را در معصیت مصروف کردانند یا کسی انفاق مال حرام کند خبیث که طبیعت ازان متنفر
دارد بدهد که از مال طیب برای رضاء کرد کار دیان یا ناشی از خلوص ایمان یا نذر در عصیان در راه شیطان باشد
تقربی یا نذر معصیتی چنانکه کفار نذر بنام بتان میکنند یا بظفر بر مسلمانان جویند پس بدرستی که خدای
او را میداند و جزا دادن و سزا دادن بر حسب آن تواند ۝ وما للظالمین من أنصار ۝ من انصار اسم
ماست من فائده است للظالمین خبر است این جمله تذییل است مر مفهوم جمله سابقه را مقرر است معنی اینست

ویفسد مر ظالمان را یاری دهندکان و از عذاب باز دارندکان کسی باز داشتن عذاب خدای تعالی نصرت نتواند کرد
و بخلاص و نجاح نتواند آورد و ظلم وضع الشیء فی غیر محله بود و تجاوز از حد باشد و این در باب انفاق در غیر محل
کند و در غیر مصرف دهد یا در معاصی و مناهی مصروف کرداند مالی را منفعت ضایع کند یا مال حرام در انفاق آرد یا
کالای ردی و ناکار آمدنی فقیر را دهد یا از قدر واجب کم کند یا انفاق واجب باز دارد یا در تطوع آن قدر دهند
که خود را در سوال افکند یا بمن و اذی و سمعه و ریا بابطال و حرمان رساند یا در عصیان و راه شیطان مصروف کرداند
إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ
عَنكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٥ فنعما بکسر نون و کسر عین یا سکون او با اخفاء کسرت
تا التقاء ساکنین علی غیر حده نباید و فتح نون و کسر عین خوانده و معنی یکی دانند و نکفر بنون و جزم متفرع شده
جزم معطوف بر محل جزا و رفع بر عطف بر مجموع شرطیه آمده و جمله شرطیه مذکوره با عطف خویش متضمن تقسیمی دیگر
است مشتمل بر صدقه آشکارا و صدقه سر است معنی اینست اگر آشکارا دهید صدقات را ای مومنان نکو چیزیست
که هم چیز بود دلالت بر خیر باشد چه مردمان بطبع موافقت جویند و در راه متابعت پویند تکثیر صدقه شود
تو نیز در حق فقرا بود و اگر صدقات را پنهان کنید و فقرا را چنانچه کسی نداند بدهید آن شما را بهتر بود و نیکوتر باشد
زیرا که از ریا و سمعه دور افتد و بخلوص اخلاص نزدیکتر کردد و بعضی در صدقه مفروضه آشکار دادن بهتر دانند
و در صدقه تطوع پنهان کردن خوبتر پندارند دادن در هر دو نوع بهتر است و بهمه حال خوبتر است چه در اظهار
منفعت مثوبت دلالت چیز بود در پنهان دادن دفع مضرت ریا و سمعه باشد لیکن چون دفع مضرت از جلب منفعت
اهم دارند صدقه پنهان از صدقه آشکار بهتر پندارند بعضی کویند اگر معروف بسیار نباشد و غناء او پوشیده بود فضل
اخفاء تصدق اکثر است و اگر غناء ظاهر دارد آشکار دادن بهتر است و از سیئات دور کند یعنی کناهان
زائل کند و خدای آنچه شما عمل میکنید از آن آگاه باشد و پنهان و آشکار را میداند و هیچ عملی از او پنهان نماند ٥ لَّيْسَ
عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ ٥ روایت کرده اند که اسماء بنت ابوبکر مادر مشرکه
داشت بروی آمد عطائی خواست از جهت نادادن بکفر او صواب ندانست پیش پیغامبر ص قصه کفت و حکم این عمل
بازجست پیغامبر ص دران جواب توقف کرد جبرئیل ع این آیه آورد بعضی کویند مادر اسماء مذکوره در مدینه بر اسماء
آمد و هدایا آورد اسماء مذکوره از جهت کفر او هدایاء او قبول نکرد و از پرسیدن پیغامبر ص چاره ندید شان قصه
مذکوره از پیغامبر ص پرسید پیغامبر ص در جواب توقف کرد جبرئیل این آیه آورد روایت اولی با ذکر صدقات
و نفقات موافق است و این روایت سیاق را غیر موافق است و بعضی کویند در آغاز اسلام مسلمانان فقرا اهل
کتاب را غیر مطابق است و بعضی کویند در آغاز اسلام مسلمانان فقرا اهل کتاب را و کافران فقیران
صدقات میدادند بعد قوت اسلام در دادن کفار دل بر تامل و توقف نهادند برای تجویز تصدق بر کافران
این آیه وارد کشت و حکم بتنویع تصدق تطوع ببیان پیوست و این جمله معترضه باشد اعتراض او برای بیان حکم
مذکور بود معنی اینست هدایت یافتن ایشان تعلق نپذیرد هر کرا خدای خواهد در هدایت آرد نادادن صدقه
چه سود کند و باز داشتن صدقه از ایشان چه فائده و هدایت این آیه بدین معنی تقسیمی دیکر را در باب صدقه
متضمن بود و بیان تجویز تصدق بر مومن و کافر باشد که علما صدقه تطوع بر کفار فقیر جایز دارند لیکن ایشان
را مصرف زکوة نپندارند لقمه از سگ و کژدم دریغ نمی دارند از آدمی محتاج چکونه باز دارند پیغامبر ص فرموده
اکر کسی کوید تشنه ام آب دادن و سیراب کردن ثابت است و منفعت نفع رسانیدن بهر که باشد از ثواب است
در حدیث است ان امراة بغیا رأت کلبا فی یوم حار یطیف ببئر قد ادلع لسانه من العطش فنزعت له بموقها
فغفر لها ٥ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ ٥ این جمله عطف است و شرطیه سابق برای جمع کردن تصدق
در مؤمن و کافر در بودن آن نافع مر انفس متصدقات و قصر آن بر ابتغاء رضاء خدای و توفیر ثواب ایشان

معنی اینست

معنی اینست و آنچه انفاق کنید از مال برای نفسهاء شماست و منفعت آن شما راست یعنی همه شما را نافع است و منفعت
آن بسوی شما راجع است ٥ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ٥ الا ابتغاء وجه الله مستثنی مفرغ است مفعول
له است ای و ما تنفقون شیء الا ابتغاء رضی الله و این جمله حال است معنی اینست و حال اینست که انفاق نمیکنید شما
مکر از جهت جستن رضاء خدای تعالی و کلام خبری بمعنی نهی است ای لا تنفقوا الا ابتغاء مرضات الله و اکر خبر باشد بر
عموم مستقیم نباید مخصوص ببعض بود ٥ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ ٥ ما شرطیه است تنفقوا یوف
الیکم شرط و جزاست هر دو مجزوم بکلمه ماست و جمله معترضه است برای بیان توفیه جزاء انفاق معنی اینست
و آنچه شما از مال انفاق کنید شما بعوض و ثواب آن برسید و کمال یابید ٥ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ٥ این جمله تذییل
است معنی اینست و شما مظلوم نشوید بدین که کل ثواب عمل یا بعض آن نیابید ٥ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ
أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ ٥
یحسبهم بکسر سین و فتح او خوانده و معنی یکی دانند للفقراء خبر مبتدا محذوفست ای صدقاتکم للفقراء الی
آخره و این حکم جمله برای بیان مصارف معترضه است لا یستطیعون حال است یا جمله مبینه یا معلله
مر احصروا و جمله یحسبهم الجاهل حال است از فاعل احصروا و کنایت است از کتمان فقر و ستر فقر و ستر
و احتیاج بر آن شابه که جاهل مشاهده حال ایشان را غنی پندارند و در معرض فقر و احتیاج نیارند سوال لام
برای اختصاص است و بالا صدقه را برای مؤمن و کافر سایغ داشته و از روی مصرف عام کفته میان تخصیص و تعمیم
توفیق چکونه و این وجه صحت از چه نوع روی نماید جواب تعمیم بر وجه جواز بود و تخصیص بر وجه اولویت باشد
تعارض نباید و توفیق روی نماید معنی اینست صدقات مر فقرای راست که باز داشته شده اند از اکتساب
معاش در کار خدا یعنی در استحصال امور جهاد و اشتغال اعمال غزا نمی توانند رفتن و سیر کردن برای تجارات
و کسب در زمین از جهت استیعاب اوقات در کار دین در این حال ایشان را کسی که بحال ایشان جاهل
بود و از شان ایشان غافل باشد غنی پندارند و در معرض فقر و احتیاج نیارند از جهت آنکه ایشان تعفف
دارند و خود را در معرض آن نمی آرند فقر خود می پوشند و در ستر حال می کوشند ٥ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ
این جمله مستانفه است چنانچه که سائل کفت کیف یعرفون مع حسابهم اغنیاء فقیل تعرفهم بسیماهم معنی
اینست بشناسید فقر ایشان را بدریافتن نشان از زردی رنگ و لاغری تن و بخشکی آب و سستی قوای بدن ٥
لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ٥ این جمله حال است از مفعول یحسبهم یا معلله است مر مضمون آن را و الحافا
مصدر نوعی است لا یسألون سوال الحافا یا حال ای لا یسألون ذوی الحاف معنی اینست سوال بطریق الحاح
نمیکنند و خود را در خواری و زاری نمی افکنند یعنی اکر حاجت سوی سوالی می افتد و از سالت چاره نمی باشد
سوال بر وجه عبرت و اعلام بحال خویش و بخیر مسئول میان دادن و نادادن میکنند و خود را در الحاح
و زاری و لازم کرفتن و ناکذشتن در خواری نمی افکنند و بعضی کویند نفی اصل سوال است یعنی ایشان را نه سوال
بود و نه الحاح باشد و بعضی کویند فقراء مذکور اصحاب صفه اند از مهاجران قریش چهار صد تن بودند که در
طلب دین کوشش می نمودند و ایشان در مدینه قرابتی نداشتند و دل بر حاصل کردن خانه نکماشتند در صفه
مسجد رسول الله می ماندند و قرآن مجید میخواندند هر امری که پیغامبر ص جائی نامزد کردی ایشان بیرون رفتندی قرآن
حاضر بودند رغبت بدنیا بهیچ وجه نمی نمودند مشابه فقر میکشیدند که برای قوت خسته خرمایی که در راهها
افتاده می بودی میچیدند آن را کوفته و تر کرده پیدا شدند و از آن ستجوع می ساختند و جامهها چون الوده زنان
حائض در خاکدانها افتاده می یافتند و آن را می شستند و پاک کرده پیوند مرقع خویش میکردند و از آن عورت
خویش می پوشیدند و در حصول دنیا نمی کوشیدند هیچکاه از فقر شکایت نمیکردند و بنا بود کی ناخوش نمی
کشتند فقر را فخر خویش میدانستند و آن را موجب راحت خویش می پنداشتند این همه مشقت از جهت شوق

صحبت پیغامبر میدیدند وازین همه رنج از سبب تحصیل علم و آرزوی جهاد می کشیدند **ابیات** کسی کش فقر فخر خود
سکنت مکنت بود دایم ه بخوان تسکین با مسکین بدان مسکین شاد انش ه فقیر الحق شه کیهانست و عالم گشته مامورش
دم عرفانست داب ملک و سینه صدر ایوانش ه وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم ه این جمله تذییل
و تاکید جمله فان الله به علیم از جهة اینست که علم خدای بانفاق باکنایت است دادن جزا و ترغیب در انفاق
ملوح بسوی آن بود و ملوح باعتبار معنی مکنی عنه تاکید جمله سابق تواند **معنی** و آنچه شما از جهة شما نفقه کنید مر بندگی
که خدای بدان عالم است جزاء او از وی باید ه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة
فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ه سرا و علانیة حال است بمعنی ذوی سرا
او علانیة یا مفعول مطلق است از قبیل ضربته سوطا بمعنی انفاق علانیة در جمله ان تبدوا الصدقات فنعما هی
وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیاتکم صدقه سرا و علانیة را مدح کرد درین جمله
اجر صدقه سرا و علانیة بر وجه تقدیر بیان او آورد **معنی اینست** آنان که اموال خویش در شب و روز و پنهان و
آشکارا انفاق میکنند در همه اوقات و همه حالات می دهند پس مر ایشانراست ثواب ایشان عند ربهم
وان مؤول بتقریب مکان است نه قرب مکان چه حق سبحانه وتعالی وان مؤول مکانست از مکان منزه بود قرب مکانی
حضرت او محال باشد و نه ایشان از چیزی ترسند و نه ایشان اندوهگین باشند که انفاق کاری پسندیده
و تصدق عملی کریمه است خاصه که مال و ملازمت متضمن شود و اخذ است و استقامت با او مقرون گردد
قال النبی ص احب الاعمال الی الله ادومها وان قل در جمله فلهم **سوال** اجرهم عند ربهم در آیة الذین ینفقون اموالهم
فی سبیل الله در خبر نیاورد درین آیة در خبر یعنی فلهم اجرهم فا در آورد میان دو محل فرق چه بود و در آوردن
و نا آوردن فا نکته چه باشد **جواب** فا در خبر مبتدا وقتی آید که مبتداء محذوف متضمن معنی شرط باشد و آن
در مبتدای است که موصول یا موصوف بفعل یا ظرف بود و متضمن سببیت و عموم باشد و اجر که در آیة الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم آمده بعد ذکر اجر
متضاعف که در آیة سابق مذکور بود محمول بر عهد شده و عمل برای تضاعف اجر سبب نبود از جهة انتفاء سببیت
فا در نیاید و درین آیة بیان اصل اجر صدقه پنهان و آشکار است و عمل برای اصل اجر سبب بود بر قول معتزله سبب
حقیقی بر قول اهل سنت و جماعت سبب جعلی باشد چون سبب درست آمده فا در خبر در آمده **سوال**
مذهب ابو الحسن الاشعری اعمال برای ثواب و عقاب اصلا سبب نیست بر قول او با انتفاء سببیت آوردن
فا بچه معنی است **جواب** بر مذهب اشعری فا را باستعارت معتزله حمل کنند ترتب حکم او را بر امارات ترتب
مسبب بر سبب تشبیه کرده اند بعد استعمال فا را که موضع است برای ترتب سبب بر وجه استعارت بر ترتب حکم
بر امارت او سایغ پندارند ه الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه
الشیطان من المس ه موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لا یقومون تا آخر مبتدا الا کما یقوم
استثناء مفرغ است و ما در و مصدریه است الذی یتخبطه الشیطان فاعل است مر یقوم فعل بتاویل مصدر
مجرور کاف است جار و مجرور صفت مصدر محذوف ای لا یقومون قیاما الا قیاما مثل قیام الذی یتخبطه
الشیطان من المس متعلق بلا یقومون یا بیقوم و مس در لغت جنونست چه ممسوس در بلاد عرب بمعنی مجنونست
در آیات سابقه تحریض در صرف مال برای مثوبت اخروی ذکر کرد درین آیة حکم صرف مال برای منفعت دنیوی
بر وجه ربوا یعنی نفع زاید محض از عوض در بیان آورد انفاق ما مور به گشت و صرف مال بوجه ربوا ممنوع بود
یا گویند در آیات سابقه که ذکر انفاق و صرف کردن مال برای مثوبه اخروی بود از شان صرف مال برای نفع
دنیوی بر وجه ربو مورد سوال تواند لیکن بدین طریق سوال مقدر از دادن ربوا بود و جواب که از استدن و خوردن
است مطابق سوال نباشد از باب اسلوب حکیم دارند سایل بغیر ما یتطلب پندارند چنانچه در یسئلونک ماذا

ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین ایستند مگر چنانچه بایستد کسی که شیطان او را سبب زند
و حال او را از دیوانه شدن او تباه سازد یعنی شکمهاء ایشان نفخ کند چون حشر کرده آید افتان و خیزان همچو دیوانه
روند بعد افتادن ایشان خلایق بر ایشان بگذرند که سیر کنند علامت ربوا خواران در عرصات قیامت این
باشد و نشان ایشان این بود ه ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا ه جمله انما البیع مثل الربوا
مقول قالوا است خبر ان است ان با اسم و خبر خویش مجرور یا است جار و مجرور خبر مبتدا است و ذلک مرفوع
المحل بر ابتدا است و اشارتست بر اکل ربوا یا بر عقاب مذکور ای اکلهم الربوا والعقاب المذکور بسبب انهم
استحلوا الربوا حیث قالوا سبب یکون ذلک فقیل ذلک بانهم قالوا **معنی اینست** آن یعنی خوردن ایشان
ربوا و استحقاق عقاب مذکور بسبب آنست که ایشان ربوا را که حرام است حلال پنداردند و مبالغت کردند مر
او را در حل مشبه بربوا داشتند واین تشبیه مقلوب است از جهة مبالغت چنانچه در نحو ابنا تنا گفته اند
چنانچه در قول شاعر **بیت** وبدا الصباح کان غرته ه **معنی اینست** وجه الخلیفة حین یمتدح بدان رفته اند در کرم
تحقیق در ربواست نه در بیع حق کلام این بود که گویند انما الربوا مثل البیع از جهة مبالغت قلب کرده ربوا را در
حل بمثابه رسانند که بیع را بر وی تشبیه کردند ه واحل الله البیع وحرم الربوا ه این جمله حالست بتقدیر
قد و حرم الربوا عطفست بر احل **معنی اینست** در حالتی که خدای تعالی بیع را حلال ساخته و ربوا را در حرمت انداخته
چون ایشان حکم خدای را مخالف شنوند لاجرم سزاوار این عقوبت باشند ه فمن جاءه موعظة من
ربه فانتهی فله ما سلف ه من مرفوع المحل بر ابتدا است جمله که بعد اوست صله اوست فانتهی
عطف است بر موعظة فله ما سلف خبر مبتدا است این جمله عطفست بر جمله الذین یاکلون الربوا **معنی اینست**
آمدش از پروردگار او و نهی بعد اسلام بیاید پس او را استدن و خوردن ربوا بسبب آن نماند آنچه گذشته است
از استدن ربوا او را آمرزیده شود در کفر کرده بود بر حکم اسلام بحسب ما قبله برود و آنچه اسلام پیش از ورود
نهی کرده است از جهة جهل معذور باشد اگر چه کافری در دار حرب مسلمان شود پیش از رسیدن شرع در عمل بر خلاف
شرایع معذور میدارند پس در شرایع از نزول نهی شریعت بر طریق اولی معذور پندارند ه وامره الی الله
این جمله عطفست بر فله ما سلف **معنی اینست** و کار او در آینده مضاف سوی ارادت خداست و معلق بمشیت
حق سبحانه وتعالی است اگر خواهد بر توبه دارد و اگر خواهد باز در گناه آرد ه ومن عاد فاولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون ه این جمله عطفست بر جمله فمن جاءه موعظة **معنی اینست** و کسانی که بعد از توبه
سوی اکل ربوا باز گردند و از اعتقاد حرمت او ارتداد ورزند پس اکل ربوا ایشان و باز گردانیدن سوی
اکل ربوا و استحلال آن اصحاب دوزخ اند ایشان در دوزخ جاوید باشند و بدانکه ربوا در لغت فضل است
و مطلق فضل حرام نبود زیرا که مقصود از بیع ربح است اگر مطلق مراد باشد آن مجهول است محتاج سوی
بیان رسول است بحدیث اشیاء لا تشتر الحنطة بالحنطة والشعیر بالشعیر والتمر بالتمر والملح بالملح والفضة
بالفضة والذهب بالذهب مثلا بمثل والفضل ربوا مبین گشت و اجمال و جهالت ببیان رسول ع ظهور
پیوست نزدیک ابو حنیفه ربوا در بیع مقدرات متجانسه فضل احد البدلین و علت تحریم خلف فضل در قدر اند
عرض در بیع متجانسین است چنانچه اگر یکی لیک گندم بفروشد یک لیک گندم در صورت و معنی برابر شود لاجرم
فضل بران بی عوض بود امام مالک ربوا المتجانسین از معناق و ذخر مقید میکرداند و حرمت فضل بخصوص
معظم اموال که ره ذخر است میداند و نزدیک امام شافعی ربوا را بمطعومات و اثمان است زیرا که معظم مال
همانست در عقد ربوا که قائم بعاقدین است دهنده و ستاننده گناه کاری شوند و هر دو عاصی میگردند بلکه
کاتب و شاهدان نیز درین کاری دخل می شوند و هر یکی از ایشان آثم میگردد در حدیثست لعن الله الربوا
والمرابی والکاتب والشاهد در تفسیر از ابن مسعود روایت کرده آکل الربوا و موکله و کاتبه و شاهده

ملعون علی لسان محمد و نیز در حدیث آمده اذا اراد الله بقوم هلاکا ظهر فیهم الربا یعنی هر گاه مظهر چون هلاک قومی خواهد میان
ایشان ربوا پیدا می گردد یعنی ربوا میان ایشان سایغ شود و شوم آن سبب هلاکی ایشان کرده هلام ۝ یَمْحَقُ اللَّهُ
الرِّبٰوا ۝ اینجمله مقرر حرمت ربواست معنی اینست خداوند تعالی مال ربوا را محق کند و ناپدید گرداند گفته اند مال ربوا
در غیر محل خرج شود یا بحادثه برود و اگر بماند بوارث او برسد مال غیر مبارک است کسی را مبارک نباید یا مالی
که بیاید از وی نیز برکت برخیزد ۝ وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ ۝ عطفست بیمحق الله الربوا معنی اینست
و بیفزاید خداوند تعالی صدقات را بافزودن برکات یعنی صدقات مقبوله متضاعف گرداند صدقه یک
خرما را بقدر کوه رساند ذکر صدقات با ذکر ربوا از قبیل ذکر ضد بعد ضد بود و تقدیر شیء ببیان ضد او باشد
حسن صدقه بقیامت ربوا ظاهر گردد و قباحت ربوا بحسن صدقه هویدا شود چه ربوا از روی ظاهر سبب
افزونی مال است و آن در واقع کم شدن مال و افزونی وبال است که در کم شدن و کم گشتن همچو محاق
ماه ناپدا گردد و بتدریج ناچیز و نابود شود و صدقات از روی ظاهر کم شدن مال است و آن در واقع
سبب افزونی کمال است در دنیا عوض می یابد قال النبی ما نقص مال من صدقة ما نقصت زکوة من مال
قط و در آخرت اضعافا مضاعفة می ستاند کما جاء فی خبر تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یقبل الله
الا الطیب فان الله یقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل ۝ وَاللَّهُ لَا
يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ۝ اینجمله تذییل است ظاهر است این کلام نفی عموم و اینجا بدلیل شمول نفی ثابت
شده معنی اینست خداوند دوست ندارد کسی را که کفران نعمت بسیار ورزد و اسباب بزه کاری را مرتکب شود
و تواند بود از کافران مذکور کفر باستحلال ربوا و آثم باکل آن مراد شود و معنی اکل مستحل الربوا اکل له باشد
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ جمله والله لا یحب کل کفار اثیم که نکوهش کفار است ملوح است
بر محبوب بودن مومنان و ستایش ایشان بتقدیم ملوح سامع را بتنزیل منزله سائل از حال مومنان کرده جمله
را موکد است و مفصول معنی اینست بدرستی آنکسان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و نماز برپای داشتند
و زکوة مال دادند جز ایشانراست ثواب آن متعلق بعلم پروردگار ایشان و هیچ خوفی بر ایشان نبود و ایشان
اندوهی نباشد چون کسی را ایمان که اصل عبادات است حاصل شد و جمله اعمال صالح میسر آمد علی الخصوص نماز که
اصل عبادات بدنی است بحصول پیوست و زکوة اصل عبادات مالی است بوصول موصول گشت برای
عذاب سببی نماند و برای حزن جهتی نباشد پس خوف عذاب نبود و محزون نشود سوال در اتفاق
جهة جزا ذکر کرده و در بیان جزا را بهمین عبارت آورده جزائی که مساوی جزاء کل اعمال چگونه بود بعض بل کل
جموع مساوی کل اعمال شود جواب تواند بود که فضل بعض مساوی اصل ثواب کل اعمال باشد چنانچه
فضل ثواب سوره فاتحه و فضل قراة سوره اخلاص سه بار ثواب قراءت کل قرآن گفته اند و ثواب روزه عاشورا
برقدر ثواب تمام سال دانسته اند ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ این آیة بیان میکند که ربوا را که در حالة کفر معهود بود آنرا بعد مسلمان شدن
بستانند و ابقاء آنرا همچو انشاء آن دانند بدینوجه اینجمله مقرر مضمون جمله یمحق الله الربوا بود و موکد او باشد
یا گویند امر بتقوی نهی است از همه معاصی از ترک اوامر و فعل مناهی و ذروا ما بقی من الربوا مضمون آن
نهی است از ابقاء ربوا که در جاهلیت بود و عقد آن پیش از اسلام روی نمود و آن کنایت از نهی ابتداء ربوا
و انشاء آن در اسلام بر سبیل ذکر خاص بعد عام است و تخصیص نهی از ربوا بعد تعمیم و ذکر او بکنایت که ابلغ است
از تصریح دانست بدینکه در شان او کمال اهتمام است بدینوجه مقرر مضمون الذین یاکلون الربوا تا آخر
باشد و موکد معنی او بود روایت کرده اند جماعتی از بنی ثقیف بر بنی مغیره بقیه ربوی چیزی که بر ایشان داشتند

مطالبه میکردند و ایشانرا در مواخذه و مقاسمه می آوردند و میگفتند که این ربو پیش از تحریم بوده و پیش از اسلام
روی نموده در شان ایشان این آیه نازل گشت و این حکم ببیان پیوست معنی اینست ای مومنان از خدا بترسید
و آنچه باقی مانده است بر مردمان از جمله ربوا در کفر بگذارید و اگر نه بیستید شما در ایمان راسخ ۝ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا
فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۝ جمله شرطیه عطفست بر جمله و ذروا ما بقی و تنکیر حرب برای تعظیم است
فاذنوا را بعضی بر صیغه امر از اذن یاذن بمعنی علم بعلم خوانند و بعضی از ایذان بمعنی اعلام دانند ای فان لم
تفعلوا ترک ما بقی من الربوا و لم تمتثلوا هذا الامر اعنی قوله و ذروا ما بقی من الربوا فاعلموا بحرب عظیم من الله و رسوله
فی ذلک عقوبة و جزاء بجریکم علی الله بترک امتثال امره معنی اینست پس اگر نکنید شما این کار را یعنی ترک دادن بقیه
ربوا پس بدانید و آگاه باشید یا گویند مخالفانرا اعلام کنید بواقع شدن حربی عظیم بسبب جراة شما در ترک امتثال
امر از خدا و رسول خدا ۝ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ۝ این شرطیه
عطفست بر شرطیه سابقه و جمله لا تظلمون و لا تظلمون تعلیل و بر استحقاق راس المال دلیلست معنی اینست
و اگر از اخذ ربوا توبه کنید و آنچه باقیست از ربواء جاهلیت ترک دهید پس مر شما را مطالبه روس اموال خویش بود
و استحقاق اصل مالی که داده بودید بغیر زوائد باشد یا باستدن زواید ظالم نباشید و بحرمان اصل مال مظلوم
نگردید ۝ وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۝ میسره بفتح سین و ضم او خوانند معنی یکی دانند
کان تامه است فنظره خبر مبتداء محذوف ستایماء و حکمه انظار الی میسره این شرطیه عطفست بر شرطیه سابقه
معنی اینست و اگر باشد مدیون خداوند عزت و فقیر بی نوا پس حکم اوست یا امر او راست مهلت دادن
با حصول غنا ۝ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ ان تصدقوا بمعنی ان یتصدقوا
مبتداست با خبر مبتداست و تصدقوا بتشدید صاد بروزن تطهروا با دغام یا در صاد خوانند و این را ابلغ از
دانند و جمله عطفست بر جزاء مذکور ان کنتم تعلمون شرطی است محذوف الجزاء اکتفا بما مضی معنی اینست و تصدق
کردن شما در حق مدیون فقیر و با آمدن از راس مال مر شما را بهتر بود و از مهلت دادن برتر باشد اگر شما اهل دانش
باشید و ثواب تصدق دانید که ذکر بخشید و از سر مال برخیزید یکی با یکی بهفتصد و اصعاف آن تا آن مقدار که
خداء خواهد بیابید در حدیث من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله ظلال
و تصدق را یک جزا ذکر کرده و حکم هر دو یکسان آورده و در آیت مذکور میان ایشان فرق نهاده و تصدق را بر انظار
فضل داده حدیث مخالف این می نماید توفیق میان ایشان چگونه آید جواب آن بود که این جزا مشترک بود و جزاء
مختص بتصدق که موجب فضل اوست چیزهاء دیگر باشد میان ایشان معارضه نبود و سوال وارد نشود ۝ وَاتَّقُوا
يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ این امر عطفست
بر امر اتقوا الله یوما مفعول و اتقوا است جمله ترجعون بر صیغه مضارع از باب ضرب مشتق از رجوع و یرجعون
بر صیغه مجهول از رجع صفتست مر یوما ثم توفی کل نفس عطفست بر ترجعون تقدم مسند الیه بر خبر فعلی برای تقوی
است ای هم لا یظلمون البته فی مثوبة الحسنات و زیادة فی عقوبة السیات و جمله لا یظلمون تذییل است از ابن
عباس روایت کرده اند آخرین آیات قرآن در نزول این آیه است بعضی گفتند بعد نزول این آیه پیغامبر سه
ساعت و بعضی گویند هفت روز و بعضی گویند بیست و یکروز و بعضی گویند هشتاد و یک روز زنده بود لکن
لیکن روایت حیات پیغامبر بعد نزول این آیه هشتاد و یک روز پیش معبران راجح نمود معنی اینست و بترسید
از آن روزی که باز گردانیده شوید سوی حسابگاه خدا پس تر از آن تمام داده شود هر نفسی جزاء آنچه کسب کرده از
کارهاء نیک و عملهاء ناسزا و ایشان مظلوم نشوند یعنی در حق ایشان نقصان ثوابی و زیادت عقابی نکنند ۝ يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ ۝ عقد بدیون اجل مسمی ملحق باتفاق باشد
از جهة تضمن منفعت تاخیر مطالبه را همچو اتفاق ذکر کرد لیکن از جهة تباین مقام علاقه بیان بطول کلام مفصل

آورد چنانچه ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم کفته اند و در وجوه یومئذ ناعمة بعد وجوه یومئذ
خاشعة بر فصل از جهة بیان بمقام رفته اند و بعضی کویند ابن عباس کفته حق سبحانه وتعالی چون ربوا را حرام کرد وسلم را
تقیید باجل است در اباحت آورد در باب بیع بمهلت این مذکوره که اطول آیات قرآنست فرستاد وحکم بیع موجل
را بر قواعد ممهد بنیاد نهاد مداینه که عبارت از عقد سلم آمده بدین مناسبت بعد این ربوا مذکور شد فاکتبوه
امر است مرجاعت مستدلینانرا واسناد مجازیست از باب اسناد فعل ایشانست سوی ایشان **معنی اینست** ای
مومنان چون خرید وفروخت کنید بدین تا محلی معلوم کنید ومهلت تا موجلی معین سازید واحد البدلین را که
در شرح تا جیل او آمده متعلق بمهلتی که دانید قباله قبول مهلت کسی نوشتن فرمایید تا وثیقت بود و بوقت حاجت
حجت شود تداین بغیر دین نباشد در ذکر بدین بعد این چه فائده بود مقصود بیان حکم اجل است وموجل دین است
نه تداین ذکر اجل صفت تداین افتد بدین کرد تا اجل صفت دین شود **سوال** تداین بغیر دین نباشد در ذکر بدین
بعد ذکر تداین چه فائده بود **جواب** مقصود بیان حکم اجل است وموجل دین است نه تداین اکر بدین ذکر نکند
اجل صفت تداین افتد وبدین ذکر کرد تا اجل صفت دین شود ٥ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ
بِالْعَدْلِ ٥ بالعدل متعلق است بکاتب ای کاتب مکتسب بالعدل مامون عن الجود یکتب بالاحتیاط و
یکتب ما تفقوا علیه اذا فی مختلف فیه ممکن له یعمل القاضی بقول المخالف فلا یفید الکتابة وابن جمله معترضه است
برای بیان کیفیت کتابت ای ولیکتب عقد اخری کاتب بالعدل **معنی اینست** واکر بنویسید عقدی ومعلق
را که جاریست میان شما بعدل کاتبی از اهل علم وفضل یعنی بر موجب شرع ودین وراستی ودرستی بر وجه
متفق علیه بیقین چه در مختلف فیه ممکن بود که قاضی بر قول مخالف عمل کند وکاتب را در بطلان افکند ٥ وَلَا
يَأْبَ كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ ٥ ولا یأب نهی غائب است کاتب فاعل
اوست ان یکتب مفعول است کما علمه الله صفت مصدر محذوفست وجمله عطفست بر فلیکتب **معنی اینست** وابا نیارد
یعنی هر که صنعت کتابت دارد وکتابت تواند از ان که بنویسد چنانکه خدایتعالی تعلیم کرده است اورا از سند
کتابت وخطوط وقبالات در معاملات وامثال آن از حوالات وکفالات یعنی وا نشاید که از کتابت ابا
آرد با وجود قدرت این کار مکتوبی دارد ٥ فَلْيَكْتُبْ ٥ فا سببیه است **معنی اینست** چون از کتابت
ابا نیارد پس کو با شرائط وآداب دل بر نوشتن آرد **سوال** بالا ولیکتب بینکم کاتب کفته بود وایجا نیز نام
نکه فلیکتب کاتب فرمود چون آیة هر دو امر بکتابت مر کاتب را بعدل وحق بود تکرار آید وکلام مکرر نماید
جواب امر اول راجع سوی متداینان است یعنی چون یکدیکر مداینه کنید بنویسید کاتبی از نویسندکان شما بعدل
با مر شما یعنی شما امر کنید تا او بنویسد وامر ثانی سوی کاتبانست یعنی چون ایشان بفرمایند کاتب را باشد که ابا
ننمایند کاتبی از کاتبان اختیار کنید تا در کتابت شود ٥ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ ٥ ولیملل امر غائبست
موصول با صله فاعل اوست وجمله عطفست بر فلیکتب **معنی اینست** وبکو املا کند بر کاتب آنکسی که حق
لازم بدو بود وخط باقرار او شود ٥ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ٥ ربه صفت مر الله یا بدل است از وجمله
عطفست بر فلیملل **معنی اینست** بکو بترسید از خدا واملا کند چنانچه واقعیست ونابوده منویساید ویا
کو بترسید که کاتب چنانچه املا کرد بنویسید حرفی وکلمه تکرار دهاید ٥ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا ٥ عطفست بر ولیتق
الله ربه **معنی اینست** وکم نکند املا کننده از آنچه بروا قرار بدان واجب باشد ویا کم نکند کاتب از آنچه نوشتن
آن بدو واجب باشد ٥ فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ
فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ ٥ ولا یستطیع عطفست بر ضعیفا از باب عطف فعل بر اسم است صفت بر طریق
فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا بتاویل غیر مستطیع ان یمل هو جمله شرطیه عطفست بر جمله فلیملل الذی علیه
الحق **معنی اینست** پس اکر باشد کسی که حق بروی لازم است در خلقت خود نادان یا به پیری یا به خالی یا توان

یا قوت باطن دارد در زبان مقصود را در بیان نمی آرد پس از وی آن قصه را براستی املا کند وبحق وصدق در دل
کاتب افکند ٥ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ ٥ عطفست بر فلیکتبوه **معنی اینست** وبکیرید کواهان
از مردمان خویش یعنی از مومنان ٥ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ
مِنَ الشُّهَدَاءِ ٥ فا سببیه است ورجل وامراتان مرفوع اند بفعل محذوف ای فان لم یکن الشاهدین رجلین
فلیستشهدوا رجلین وامراتان ممن ترضون جار ومجرور صفتست مر رجل وامراتان من الشهداء بیان من است
معنی اینست پس اکر نباشند کواهان از مردان دو تن کواه شوند یک مرد ودو زن از کواهان که شما از جنس
آن کواهان خوشنود باشید وبکواهی ایشان شوید یعنی شما را بر عدالت ایشان اعتقاد بود وبراستی ودرستی ایشان
اعتماد شود وبباید که ایشان از اعتماد شود وبباید که ایشان اذا رایت مثل الشمس فاشهد کواهی بصدق توانند
داد وزبان بحق توانند کشاد وبر حکم ولا تکتموا الشهادة زبان بحق توانند کشاد یعنی ایشان ودر ابطال حق نخواهند
کوشید ٥ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ ٥ بان شرطیه ورفع فتذکر بصیغه مضارع
از باب تفعیل وافعال وبودن او جواب شرط بر طریق من عاد فینتقم الله منه وباب مصدریه ونصب فتذکر
بر هر دو وجه منصوب بعطف خوانند وشرطیه یعنی ان تضل بکسر همزه تا آخر جمله معلله مر شهادت امراتین وان
تضل مصدریه بتقدیر لان تضل مفعول له مضمون فرجل وامراتان ای شرط العدد فی شهادة المراة بان تضل الی
آخر دانند **سوال** در آمدن لام ان تضل مقتضی آنست که مقصود از اشتراط دو زن ضلال یکی بود وضلال یکی از ایشان
نتواند که غرض باشد **جواب** عطف بفا مقتضی آنست که مقصود از اشتراط دو زن ضلال مقصود را فضل معنی
فا کرده تعقیب است بتقدیر کلام شرط است فی شهادة الفسوق نشان تذکر احدیهما الاخری عقب ان تضل احدیهما
باشد پس مقصود آنست که یاد دهانیدن از ضلال مقصود دارند ضلال از ایشان مقصود بندارند وا معنی
بری از غیبت دل بر فهم این باید کماشت وباهتمام یاد باید داشت در کشاف آورده است ان تضل احدیهما
تقدیر کرده بدین طریق مفعول له مذکور را بر صورت اتحاد فاعل او با عامل او آورده وآن مسطور رفیع است
زیرا که شرط حذف لام در مفعول له آنست که فاعل وعامل ومفعول له وزمان ایشان یکی بود مکر بیان وان که
حذف لام با اختلاف فاعل مفعول له وعامل چون قسمت آن وقسمت او وقسمت آنکه دائم بمعنی لان قسمت
او لانه قائم جایز باشد اینجا نیز بمعنی لان تضل دارند تقدیر ارادت حاجت بندارند **معنی اینست** تا پس از
فراموش کردن یکی دیکری یاد دهاند یا کویند اکر یکی فراموش کند دیکری بآکاهی رساند **سوال** شهادت یک مرد
ودو زن بنا بودن دو مرد معلق بود چه در کتب فقه آورده که کواهی یک مرد ودو زن با وجود آنکه کواهان دیکر
باشند روا بود **جواب** روایت مذکور در کواهی دادن است وکواهی دو زن با وجود آنکه کواهان دیکر باشند
کواه بر بودن سه باردواست ونص وارد در کواه کرفتن زنان با وجود مردان متضمن هتک ستر مستوران است
واین بی ضرورت کاری ناسزاست ٥ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا ٥ عطفست بر واستشهدوا
اذا ما دعوا شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی **معنی اینست** وکواهان ابا مکنند وسر باز نزنند چون برای
کواه شدن یا برای کواهی دادن خوانده شوید بر تقدیر کلام اول بتسمیه شهدا باعتبار ما یؤلون الیه باشد از قبیل
من قبل قتیلا فله سلبه بود ٥ وَلَا تَسْأَمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ٥ عطفست
بر انشاء ان سابق معنی فاکتبوه واستشهدوا **معنی اینست** ملول مشوید از این که خط دین را بنویسید یا دین
را خط خود یا بزرک یعنی باختصار یا تطویل یا بنویسید دین را یا مهلت دین را کثیر وقلیل ٥ ذَٰلِكُمْ
أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا ٥ ذلکم اشارتست بر کتابت واستشهاد واو
مرفوع المحل بر ابتداست اقسط خبر مبتداست عند الله متعلق است برو واقوم عطفست بر وادنی الا ترتابوا
عطفست بر اقوم الا ترتابوا بتقدیر من الا ترتابوا متعلق است یعنی دنوا واقسط واقوم اسم تفضیل است از اقسط

واقام برطریق هو اعطام للمعروف ازعطی وجله ذلکم اقسط تا آخر تعلیل واقامت دلیل است مرجله فاکتبوه وا
ستشهدوا **معنی اینست** آن یعنی کتابت دین یا مهلت دین کردن وکواه بدان کرفتن عند الله برنده تراست
وحاصل کننده تراست کوای کواه ونزدیک تراست بسوی انتفاء شک واشتباه ۰ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً حَا
ضِرَةً تُدِيْرُوْنَهَا بَيْنَكُمْ ۰ بتقدیر نصب تجارة تکون ناقصه است انتفاء واسم یکون ضمیریست عاید بر
تجارة یا بر معامله تجارة خبر اوست حاضرة صفت تجارة تدیرونها صفتی دیکر است ای الا ان تکون التجارة
او المعاملة تجارة حاضرة تدیرونها بینکم وبر قراة رفع تجارة تواند بود که ناقصه باشد تجارة اسم او بود تدیرونها
خبر باشد **معنی اینست** مکر آنکه باشد تجارتی یا معامله تجارة حاضرة که آنرا میان خویش میکردانند وحقوق آن
بیکدیکر می رسانند در اینچنین تجارة جای مضایقت وقوع مخاصمت نبود کتابت وشهادت حاجت نباشد
چون خریدن طعام وکسب وشراب وعلف دواب **سوال** الا ان تکون تجارة استثناء حال است وصدر
کلام آخر بکتابت مداینه باجل معلوم است وبودن تجارت حاضرة از احوال او نیست وتعلق او بصدر کلام
بچه معنی است **جواب** تواند بود که الا بمعنی لکن باشد استثناء منقطع بود تقدیر کلام لیکن وقت کون التجارة
حاضرة تدیرونها بینکم لیس اولی الکتابة والاستشهاد دارند واستدراک مذکور از جهة رفع توهم پندارند که چون
در یک نوع که تجارت موجله است اجر کتابت بود کسی وهم نبرد که در دوم نوع تجارت موجله است نیز لازم کتابة
شود از جهة دفع این وهم استدراک کرد واین استثناء کلام آورد و تواند بود که استثناء متصل باشد از مفهوم ذلکم
اقسط عند الله واقوم للشهادة ودران لا ترتابوا که ملوح کتابت وتحریض بران است وهرچه ممدوح بود و
نافع باشد عظیم الشان است اینچنین خبر در همه احوال مطلوب بود ودر همه اوقات مقصود باشد برین وجه
این کلام متضمن معنی فلیکتب فی جمیع الاوقات کشت وصحت استثناء مفرغ بحصول پیوست ۰ فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَلَّا تَكْتُبُوْهَا ۰ فا برای تعلیل است بر استثناء مذکور بود تقدیر کلام استثنا
التجارة الحاضرة من لزوم الکتابة لانه لیس علیکم جناح فی عدم کتابتها باشد **معنی اینست** پس نیست بزه
کاری برشما در این که ننویسید آنرا ۰ وَاَشْهِدُوْا اِذَا تَبَايَعْتُمْ ۰ این جمله معترضه است برای استحباب اشهاد
در مبایعت تجارت حاضره بغیر مهلت که **معنی اینست** وشما وقتی که یکدیکر خرید وفروخت کنید اکرچه بغیر
مهلت باشد کواه بکیرید ۰ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَّلَا شَهِيْدٌ ۰ این جمله نیز عطفست بر انشاءات سابق
ولا یضار مشترکست میان صیغه معلوم ومجهول اینجا بدلیل قرات عمر ولا یضارر باظهار راء مکسوره تواند
بود که معلوم بود وبدلیل قرات ابن عباس ولا یضارر باظهار راء مفتوحه تواند بود که فعل مجهول باشد **معنی اینست**
وزیان نرساند کاتبی را بغلط نبشتن واز آنچه حق کتابتست کم وبیش کردن وزیان نرساند کواهی بمکث کردن
وتوانی نمودن ومدعی را بوعده شهادت دوانیدن وآمد شد کنانیدن یا کویند وزیان رسانیده نشود
کاتبی را بکم کردن اجر ودر استعمال کتابت بیش آمدن وبغلط وامر زیان رسانیده شود کواهی بطلب او در مکان
بعید برون آوردن وبدر آوردن برای کواهی بنشدید ۰ فَاِنْ تَفْعَلُوْا فَاِنَّهٗ فُسُوْقٌۢ بِكُمْ ۰ ان تفعلوا
شرطی است محذوف الجزا فانه فسوق بکم تعلیل است ای ان تفعلوا المضارة تاثموا لانه فسوق بکم ای فیکم وتنکیر
فسق برای تعظیم وتفخیم است وتاکید جمله از جهة تقدیم ملوح آمده جمله نهی مذکور ملوح بر مضمون جمله شرطیه
واکر زیان رساییدن کاتب وشهید را مرتکب شوید وایشانرا بوجهی از وجوه مضرت رسانید بزه کاری کردید معنی اینست م
زیراکه این کار برشما فسق است عظیم ۰ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ۰ عطفست بر انشاءات سابقه **معنی اینست** واز
خدای بترسید واز عذاب او بپرهیزید وامتثال کنید در اوامر ونواهی واحتراز ورزید از نواهی مسطوره
وَيُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ۰ جمله یعلمکم الله معترضه است برای بیان فیض تعلیم
ذو الجلال است وجمله والله بکل شی علیم از معمول ومقول حالات است **معنی اینست** ومی آموزاند

خداء شما شرایع اسلام ولوازم تقوی وحال اینست که خداء عز وجل بهمه چیز داناست عمل شما داند سزا کردن
وجزا دادن برقدر آن تواند ۰ وَاِنْ كُنْتُمْ عَلٰى سَفَرٍ وَّلَمْ تَجِدُوْا كَاتِبًا فَرِهٰنٌ مَّقْبُوْضَةٌ
وان کنتم شرطاست ولم تجدوا کاتبا عطفاست بر وی حال است از و فرهان مقبوضة جزاء شرطاست برای
بیان حکم صورت سفر ونایافتن کاتب بعضی فرهن بضم فا وعین چنانکه سقف در جمع سقف خواند ومعنی
هردو یکی داند فرهان مراجع نیز جمع است مر رهن را همچو زناد جمع زند **معنی اینست** واکر شما مسافر باشید
وکاتبی برای کتابت نیابید پس وثیقت یعنی آنچه بدان استواری شود وتردد ازدلها برود لذوبها مقبوضة بود در
رهن مفروضة باشد مقصود ازین کلام تقیید شرعیت رهن مفروضت چه رهن را در سفر وحضر مشروع
داشته اند بلکه تعلیق عدم کتابت واکتفا بدان لتعذر الکتابة مقصود پنداشته اند بعضی شرعیت رهن مخصوص
بسفر کویند بظاهر مفهوم شرط تمسک جویند جواب ایشان آنست که کفتیم که در بیان آوردیم ۰ فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُكُمْ
بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ اَمَانَتَهٗ ۰ عطفست بر انشاءات سابقه **معنی اینست** پس اکر بعضی مدیونانرا
امانت دار دارند وامین ودین دار ومتقی وپرهیزکار پندارند بر اعتماد امانت وبعداری وتقوی وپرهیز
کاری او ترک وثیقت کتابت ورهن کنند واموال خویش بغیر وثیقت کتابت دهند پس کو کسی که امین
وامانت دار داشته شده امانت را یعنی دین را ادا کند مال او را تاخیر ودرنک در اداء معرض تلف
نیفکند دین را اکرچه مضمون امانت نیست از جهة وقوع او در صحبت اؤتمن بر وجه مشاکله امانت
ودر تذکر شی بلفظ مصاحب او رفته ۰ وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهٗ ۰ عطفست بر فلیود **معنی اینست** وبکو
بترسید باظهار بی دیانتی که از و متوقع نبود وبروی کمان روی نمود ۰ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ
وَمَنْ يَّكْتُمْهَا فَاِنَّهٗ اٰثِمٌ قَلْبُهٗ ۰ این جمله عطفست بر انشاءات سابقه ووجه التفات از غیبت
سوی خطاب ودر اختلاف مخاطب که در خطابات مذکوره آمد باکی نیست چنانچه در یوسف اعرض
عن هذا واستغفری لذنبک تحقیق شده وجمله ومن یکتمها حال است **معنی اینست** وای کواهان شما
را مپوشید وبکتمان شهادت در ابطال حق دین مکوشید وهرکه کواهی را بپوشد بدبختی که دل او آثم بزه
کار بود اسناد بزه کاری سوی دل کرده فانه آثم قلبه آورد زیراکه قصد کتمان فعل دل است ودل را رئیس
اعضا داشته اند صلاح او اصلاح تمام وفساد او فساد تمام اجساد پنداشته اند اثم جوارح بغیر عزم مبنی
بر عزم دل است فعل جوارح بغیر عزم بی حاصل است پس اثم دل ابلغ دلالت ایام بود و وزر او اکمل الاوزار
باشد ۰ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ ۰ این جمله تذییل است مر جمله ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه
معنی اینست خداء عز وجل بعمل شما از کتمان شهادت تا آنچه میکنید داناست یعنی ثبات وافعال شما
میداند بر جزا دادن وسزا کردن برقدر آن تواناست وبدانکه این آیة درازترین آیات قرآن که کلام خداست
است تمام او وآوردن در مصالح دنیا ونکاه داشت مال از تواناست حق سبحانه وتعالی مال را از ضایع شدن نکاه
میدارد ضایع کردن وقت راکه مناط دنیا ودین است که در حرف وروایتی آورد **بیت** بردست فقیر نیست
نقدی جز وقت ۰ آن نیز کر از دست رود وای برو ۰ هر یک نفس که می رود از عمر کوهریست ۰ کانرا خراج
ملک دو عالم بود بها ۰ وکسی که در کار دنیا وثوق استواری خواهد توان آنست که در کار دین چه وثوق
فرماید ۰ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ۰ لام برای ملکست این جمله مر جمله والله بما تعملون
علیم را تعلیل است وبر مضمون او دلیل است چون هرچه در آسمان وزمین است مملوک خدا باشد ومخلوق
ومصنوع او بود ایشانرا واعمال ایشانرا داند محاسبه ومجازات ایشان تواند **معنی اینست** مر خدای راست آنچه
آنچه در زمین وآسمان است ۰ وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ
فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۰ یغفر ویعذب بجزم بغیر ادغام با بدال یا بیم ورا

ورا بلام و برفع هرد و خوانند بجزم بعطف برجزا یعنی یحاسبکم و اعراب از جهة قرب مخرج و رفع بتقدیر فهو یغفر
یا بعطف برمجموع شرطیه دانند و صاحب کشاف ادغام را در لام از جهة آنکه از حروف مکرراست تخطیه کرده
و در حیز لحن آورده واین مشکل است زیراکه ادغام مذکور قراة ابو عمرواست و قرات او متواتراست و
قرات خطا ومخطی متواتر ظاهراست مگرآنکه ادغام را بر طریق اخفا اشمام و روم و امالت داخل هیآت و کیفیات
او دارند و آنچه در بعضی کتب گفته از متواتر قرات پندارند بخطیه او از جهة مخالفت قاعده تصریف خطا
بود متوجه باشد مگرآنکه بخطیه او را بدین طریق جواب گویند و برین تحقیق بعضی گویند مخالفت قاعده چون
مقدم بر قاعده بود او را شاذ دارند و چون موخر از وضع قاعده بود خطاء قاعدهٔ جمهور را ضعیف پندارند و اینجا
قرات کلام قرآنی سابق بر وضع قاعده است قاعده مخالف او آمده است شاذ بود و خطا ضعیف نباشد
وجمله شرطیه یعنی وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه عطفست بر جمله اسمیه سابق یعنی والله بما تعملون علیم
از باب ذکر خاص بعد عام است چه این جمله متضمن علم بعمل باطن ومحاسبه آنست بود ذکر بما تعملون علیم که متضمن
بیان علیم بجمله والله علی کل شیء قدیر تذییل است معنی اینست واگر آنچه در دلهاء شماست اندیشه برید
اظهار کنید با اندیشهٔ باطن خویش پوشیده دارید آن خداء عز وجل همه را داند و شما را محاسبه کند پس مرکسی را که
غفران او خواهد بیامرزد و کسی را که عذاب کردن او خواهد عذاب کند خداء بر هر چیزی توانا است
بقدرت ما شاء قادر بر همه چیزهاست سوال ما فی انفسکم شامل کفر و معصیت بود بر کفر که قائل مغفرت
نیست یغفر لمن یشاء چگونه مترتب شود جواب مراد اینست که یغفر لمن یشاء غفرانه و یعذب من یشاء
تعذیبه که کافر در یغفر لمن یشاء غفرانه داخل نشود زیراکه در حق او مشیت غفران نباشد لقوله ان الله
لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء پس جواز مشیت غفران مخصوص مؤمن فاسق دارند و مشیت
عذاب در حق کافر بر سبیل وجوب پندارند فاسق بر سبیل جواز بغیر اختیار مردم آید و بقوت ایمان رفع
آن روی نماید برین مطالبه نبود و درین مواخذه نشود چه اگر درین مواخذه بود تکلیف ما لا یطاق آید و آن
از روی عقل جائز ننماید دوم حدیث نفس است و آنرا فکرت گویند این را از امت پیغامبر ما برگرفته اند
امتان پیشین بدین ماخوذ بودند و احادیث نفس در بدی اختیار می شود در حدیث است ان الله تجاوز لامتی
ما حدثت نفسها ما لم یعمل به او یتکلم سیم عزم است چون بدی در دل گذشت و بران عزم کرد و دل او بر فعل
او روی آورد درین اختلافست بعضی گویند این نیز حدیث نفس است بر حکم حدیث مذکور بران ماخوذ
نیست و آیة لقد همت به وهم بها دلیل برین معنی است که عزم گناه بود و هم جریمه نباشد زیراکه از یوسف
صدیق علیه السلام واقع شده اگر گناه بودی وقوع آن از یوسف روی ننمودی صحیح که در عزم بر سیئة که در عمر مواخذه
سیئة که بران عزم کرده بود مواخذه سیئة عزم باشد زیراکه عزم سیئة را سیئة دیگر دارند و خطیه علیحده پندارند
و عزم عمل دل است چون حدیث نفس بعزم پیوندد مقرون بعمل دل شود و سیئة گردد اگرچه مقرون بعمل
تن بود مواخذه بعمل دل ثابت است قصه ولکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم از ثوابت است بر بینی که کفر مجرد
عمل قلب است و بدان ماخوذ باشد و تصدیق کار قلب است و ماجور باشد و در قصهٔ آدم علیه السلام وارد است
فنسی ولم نجد له عزما در نفی گناه عزم کرده پس ثبوت عزم کرده و ثبوت عزم را در حیز گناه آورده و پیغامبران
از گناه معصومند و از جریمه محفوظند و همچنین انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین
ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت کالصریم یعنی بدبختی که اهل مکه را بزوال
نعمت و ابتلاء قحط مبتلا کردیم چنانچه اصحاب بوستان را که سوگند خوردند که میوه او را در صبحگاه ببرند
وحق فقرا ندهند در بیخ سوختن شدن بوستان وحرمان میوهاء آن آوردیم واین را از ایشان عزم بر گناه
بوده جز عزم کاری روی ننموده اگراین عزم گناه نبودی سزاء مذکور روی ننمودی نه بینی که ایشان خود را طاغی

خوانندی انا کنا طاغین گفتند و بدلیل آنکه در اخراب کذلک العذاب ولعذاب الآخرة اکبر آورده اند و
بدین عزم وعده عذاب آخر کرده آمن الرسول بما انزل الیه من ربه در جمله سابقه ذکر اعمال
محاسبه و مواخذه بدان بود و آیة لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت هم ازباب
اکتساب و اعمال ذکری روی خواهد نمود این جمله را در اثناء کلام برای مدح اهل اسلام و ستایش پیغامبر
معترضه آورد و ایمان و ایقان ایشان را ذکر کرد معنی اینست گرویده است رسول ما بچیزی که بر او از پروردگار
او فرستاده شده است بدانچه بروی از وحی خداء آمده است والمؤمنون کل آمن بالله
وملائکته وکتبه ورسله ای والمؤمنون کل منهم آمن بالله والمؤمنون مبتدا است
کل مبتداء دوم آمن بالله خبر مبتداء دوم با خبر خویش خبر والمؤمنون است ضمیر محذوف است ای کلهم آمن بالله
و تواند بود که المؤمنون را عطف بر الرسول دارند و کل آمن بالله مبتدا و خبر جمله معلله یا مبنیه جمله سابقه پندارند
بدین وجه بر والمؤمنون وقف صحیح بود بر وجه اول درست نباشد و ملائکته با معطوفات خویش عطف
است بر بالله و کل اینجا بمعنی جمیع است بدلیل لا نفرق قوله سمعنا واطعنا و افراد ضمیر آمن باعتبار افراد لفظ کل است
معنی بر وجه اول اینست و گرویدگان هریکی از ایشان گرویده است بخدا و ایمان آورده است بحق تعالی و بر وجه
دوم معنی اینست ایمان آورده رسول بدانچه بر او فرستاده شده است و ایمان آوردند مومنان بدانچه به پیغامبر
آمده هریکی از ایشان ایمان آورده است و تصدیق کرده است بخدای یعنی بصفات ثبوتی و سلبی حق جل وعلا
و ایمان بر پیغامبران جامع است مر جمیع چیزها که ایمان بدان واجب بود و جمیع چیزها که باختیار ایشان ثابت
شود لا نفرق بین احد من رسله لا نفرق محمول بر تقدیر قول ای کل من آمن بالله وملائکته ورسله
قائلین لا نفرق بین احد من رسله واحد بمعنی جمع است بر طریق وما منکم من احد عنه حاجزین بین سوی
مفرد مضاف نشود مخصوص باضافت سوی تثنیه و جمع بود معنی اینست درین حال که گوینده اند فرق نمی
کنیم میان هیچ جمعی از رسل در وجوب ایمان و تصدیق ثبوت ایشان اما در فضل بعضی بر بعضی و تفاوت
میان ایشان شبهه نیست چنانکه آیة تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض تصریح بدین معنی است و نفی فرق میان
ایشان در اصل ثبوت است و وجوب ایمان و آنکه پیغامبر ما فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی و حدیث
دیگر لا تخیروا بین الانبیاء تواضع از پیغامبر بود یا نهی از تفضل در اصل نبوت باشد وقالوا سمعنا
واطعنا عطفست بر کل آمن بالله ای والمؤمنون آمنوا وقالوا سمعنا واطعنا معنی اینست مومنان ایمان آورده
اند و گفته اند آنچه فرمان شد شنیدیم و طاعت ورزیدیم و باعتقاد قبول کردیم و سر در ربقه طاعت آوردیم
غفرانک ربنا والیک المصیر غفرانک مصدر است مر فعل محذوف را ای اغفر غفرانک ربنا بتقدیر یا
ربنا جمله ندائیه معترضه است برای توصیف خدا بربوبیت و تشریف خویش باضافت این نیز محمول است بتقدیر
قول ای قائلین سابق حال دارند و الیک المصیر معطوف بر قول سابق پندارند یعنی قائلین هذا القول وهذا القول
عطف از باب مفرد بود بر مفرد از باب عطف خبر بر ایشان باشد معنی اینست بیامرز برای ما کناهان ما آن
نوع آمرزیده که صفت تو بود ملایم رحمت و عاطفت تو باشد ای پروردگار دوای آفرین کار ما را بسوی حسابگاه
تو بازگشتن است و بثواب و عقاب تو پیوستن و بدانکه از تفصیل صفت ایمان درین آیة ایمان بخدا و دیگر
وکتابها و پیغامبران باید آورد و روز قیامت را که والیوم الآخر عبارت از آنست در آخر ذکر کرد الیک المصیر
ذکر روز قیامت اعتراض بدانست و آن رکنی از صفت ایمان است لا یکلف الله نفسا الا
وسعها این جمله مستانفه است زیراکه عموم جمله وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله متناول خطره
می نماید و در مواخذه بخطیره تکلیف ما لیس فی الوسع کما خطره می آید موجب اشتباه بود مظنه هل مواخذ الله
بما لیس فی الوسع کما بخطره مثلا شود جمله لا یکلف الله را جواب این سوال دارند و مستانفه مبنیه پندارند

معنی اینست خدای تو هیچ نفسی را جز بقدر طاقت او تکلیف نکند وجز بر قدر وسع در ان و ملک ابتلا نیفکند پس
بخطره نگیرد وعفو عجز وناتوانائی بپذیرد بعضی این آیه را در حکم مواخذه خطره ناسخ وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
دارند ومواخذه خطره بحکم این آیه منسوخ پندارند واین مشکل است زیرا که نسخ مواخذه خطره مثبت تحقیق این آیه
باشد پیش ازان مواخذه بخطره بودن وآن تکلیف ما لا یطاق است وبحکم عقل ممتنع است وآنچه بحکم عقل ممتنع است
در هیچ زمانی جائز نباشد واگر ثابت شود منسوخ چگونه شود وپیش از ثبوت مرتفع چگونه گردد واگر گویند
از وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله حدیث نفس مراد است مواخذه بروی هم منسوخ شده مستقیم
نباید زیرا که آن در وسع است لا یکلف الله نفسا الا وسعها ناسخ او نماید ناسخ او وحدیث ان الله تجاوز عن امتی
ما حدثت به انفسها ما لم تعمل به وتکلم داند این آیه را ناسخ نه پندارند حل اشکال مذکور آنست که گویند مراد از
وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله حدیث نفس بود خطره که در تحت طاقت نیست مراد نباشد لا
یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف بحرج است نفی تکلیف ما لا یطاق نیست چه وسع گاهی بمعنی طاقت بود وگاهی مقابل
حرج باشد ودرین آیه بدین معنی است وشک نیست در تکلیف بتحرز از حدیث نفس حرج است است پیش ازانکه بدان
تکلیف بآیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها نسخ آن روی نمود **سوال** وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله
جمله شرطیه است وجمله شرطیه جزاء او جزاست وجزیه متضمن اخبار است از وقوع محاسبه بخواطر دلها وهم دانند که جمله
جزیه نسخ بپذیرد وکلام خبری منسوخ نگردد ونسخ آن وان تبدوا ما فی انفسکم چگونه جویند وجبر را منسوخ چنوع
گویند **جواب** جزا از محاسبه خاطر متضمن است مر حکم وجوب تحرز ازان وچیزی که متضمن بیان حکم بود چون کتب
علیکم الصیام وکل مسکر حرام نسخ بپذیر نشود ○ لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ○ بر تقدیری
که جمله لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف ما لا یطاق باشد ومقصود ازو نفی تکلیف بتحرز از خطره بری بود
لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت جمله معلله شود یعنی خدای تکلیف ما لا یطاق نکند زیرا که نفع وزیان متعلق بکسب و
اکتساب بود وبر تقدیری که لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف بحرج باشد اینجمله بیان اثر تکلیف بامر ونهی از منفعت
کسب مامور به ومضرت اکتساب منهی عنه بود **معنی اینست** مر نفس راست یعنی نافع است نفس را آنچه از ایمان
حسنات کسب کرده است وضار است بر نفس وزیان کار است او را آنچه از فعل منهی عنه در اکتساب آورده
است استعمال لام در نفع واستعمال علی در زیان در کلام عرب بسیار آمده است چنانچه در شهد له وشهد علیه
وقضی القاضی له وعلیه ودعا له ودعا علیه تحقیق شده وذکر کسب در نیکی واکتساب در بدی از کرم کردگار
کریم مبنی است وبر لطف پروردگار عمیم مبنی است چه اکتساب برای مبالغه است منفعت نیکی متعلق بکسب کرد
زیان بدی متعلق باکتساب که صیغه مبالغست آورد **سوال** در آخر جزء که وقت تحریم مانع است خطاب
باداء تمام نماز فریضه نمی‌شود ومعلوم است که درین موازنه وقت اداء تمام نماز در وسع نبود **جواب** مسلم است که
درین موازنه وقت تمام نماز در وسع نیست لیکن این جبر احتمال امتداد توقف شمس دارد چنانچه در وقت سلیمان ○
علیه بود ودر وقت یوشع ع روی نمود بثبوت امکان تو تم قدرت ثابت گشت ونظر بقدرت متوهم وسع بتحقیق
پیوست وهمچنین خطاب وضوء در حق عادم ونظر بامکان ظهور آب تقرر او در وسع است تکلیف بغیر وسع نیست
مصیر سوی تیمم از جهت عجز حالی مبنی بدین معنی است **سوال** عدم ایمان ابوجهل بعلم خدای تو بغیر وسع وبارادت او
مقرون گشته وخلاف آنچه بعلم وارادت پیوسته محال بود پس در وسع نباشد وشک نیست که تکلیف بدان امر
وابوجهل مکلف بایمان شده **جواب** تعلق انتفاء ایمان ابوجهل بعلم وارادت خدای موجب آنست که ایمان
او واقع نشود وعدم وقوع موجب انتفاء ایمان قدرت وعدم وسع نبود و تواند بود که جمله لها ما کسبت
وعلیها ما اکتسبت مقرر باشد مر مضمون جمله وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله ○ ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ○ اینجمله معطوف بر وی از زبان عباد کلام خداست در کلام خلا

دیگر

سوال م

ترتیب بتقدیر قولوا ملقین دعاست **معنی اینست** ای پروردگار ما ما را مگیر اگر فراموش کنیم یا در خطا افتیم معلوم
است که نسیان وخطا چنانچه از پیغامبر م آمده ودر حدیث رفع عن امتی الخطاء والنسیان تحقیق شده مواخذه
نبود وبرای نفی مواخذه نسیان وخطا خواهش حاجت نباشد **جواب** مراد بنسیان وخطا درین دعا ترک
رعایت جزم وارتکاب تقصیر که نسیان وخطا مبنی بران است دارند ودر نسیان وخطا نسبت ترک جزم و
ارتکاب تقصیر با وجود عذر چنانچه مذهب اهل سنت وجماعت است جواز مواخذه پندارند چه اگر نسیان
وخطا مواخذه نبودی صحت مسالت مذکور روی ننمودی ○ ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته
علی الذین من قبلنا ○ جمله ولا تحمل عطف است بر جمله ولا تؤاخذنا عطف است بر دعای ربنا مکرر برای
تاکید است مراد از اصر تکلیف شاقه است که در امم سابق بود وامور شدیده در زمان ایشان روی نمود چون کشتن
نفس در توبه از معصیت وقطع مواضع اصابت نجاست از جامه وتن وپوست وبدان برای حصول طهارت وقطع
ذکر در زنا کردن وقطع زبان در دروغ گفتن ودر نظر سوی زن بیگانه چشم کشیدن وغنایم را سوختن وعدم جواز
عفو در قتل عمد وامثال آن توان دانست چه دشواری داشت وطبیعت مردمان آنرا چه صعب می پنداشت
دعا بر گرفتن اینچنین مشاق کردن اینچنین تکالیف شاق چه دعا باشد **معنی اینست** ای پروردگار ما منه
بر ما بار تکلیف شاقه را چنانچه نهاده بودی تکالیف شاقه را کسانی را که پیش از ما بودند وایشان در مشقت
تکالیف چه کوشش واهتمام نمودند ○ ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا به ○ ولا تحملنا عطف است بر ولا تحمل
علینا ربنا مکرر است برای تاکید تحمل **معنی اینست** ای پروردگار ما منه بر ما آنچه ما را طاقت آن نبود وقدرت
تحمل آن نباشد وآن استعاذه است از تحمل ما لا یطاق که جایز الوقوع است باطباق واتفاق تحمیل ما لا یطاق شانی
دیگر است تکلیف ما یطاق را مغایر است چنانچه در کتب کلامیه آمده ودر عقاید اسلامیه تحقیق شده ○ واعف
عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین ○ اینجمله معطوف است
بر انشاءات سابقه فانصرنا علی القوم الکافرین عطف است بر وارحمنا وجمله انت مولینا تعلیل است بر طلب
عفو ومغفرت وخواهش رحمت یا معترضه است برای ثنا وباعث است بر اجابت دعا **معنی اینست** ودر
گذار از ما ومحو کن گناهان ما را وبر ما رحمت کن ونظر احسان بگمار تو خداوند مائی کردگاری ومولای این همه
دعاهای ما مستجاب گردان پس از ان نصرت ده ما را بر کافران در ختم این صورت صنعت شابیه لا طاقه است و هو
ان یختم الکلام بما یناسب ابتداءه در آغاز سورت ذکر مومنان بغیب وذکر مومنان بکتاب وذکر کافران
بود ختم این نیز بذکر مومنان وکافران روی نمود بعضی گویند تمام قرآن پیغامبر م بواسطه جبرئیل ع رسیده است
مگر سه آیت آخر سورة بقره لله ما فی السموات تا آخر سورت که پیغامبر م بی واسطه شنیده است بعضی گفته اند
این آیه در مدینه نازل شده همچو سائر آیات آمده وبعضی گویند شنیدن آمن الرسول تا آخر سورة بی واسطه در
شب معراج بود واین مرتبه پیغامبر م دران شب روی نمود **سوال** در عقاید مذکور است خص موسی م بالتکلیم
بلا واسطه ملک وکتاب چون شنیدن کلام خدای بغیر واسطه مخصوص بموسی م باشد صحت قول مذکور چگونه
بود **جواب** تخصیص تکلیم در حق موسی م باعتبار آنست که تکلیم او بر نسبت ما قطعیت وتکلم در حق پیغامبر ما بخبری هر شیء
واحاد است ظنی است ظن معارضه قطع نبود وسوال وارد نشود در حدیث صحیح آمده است هر که دو آیه از آخر سورة
بقره بخواند روایت را از ثواب قیام شب بسندیده داند وبدانکه در جمله لا یکلف الله نفسا الا وسعها تکلیف
بر قدر وسع مکلف ذکر کرد بعد لا یکلف الله نفسا الا وسعها ازان در جمله لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت
وعد ووعید اکتساب وزیان اکتساب بر سبیل عموم آورد بعد ازان بر وجه ترتیب چند دعائی که متضمن مطالب
وخواهش نجح مآرب جلیله بود ومکلف را بر مسالت وخواهش آن تلقین فرمود اول دعای ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
او اخطانا آموزانید وبدین مهم عظیم وخطب فخیم مطلع گردانید که یاد آوردن کارها در هنگام نسیان وحین

صواب در عمل تقصیر با وجود در هنگام خطا کردن در ان امری دشوار است و از جهة تضمن تقصیر با وجود عذر
بجواز مواخذه بدان متوجه داند چنانچه در قتل خطا ماخوذ بکفارت و دین می شود و در قتل صید بخطا در هنگام
احرام ماخوذ بجزا میکردد و چنانچه آدم ع بر موجب فنسی ولم نجد له عزما بیرون شدن از بهشت برین و افتادن
از آسمان بزمین با وجود عذر نسیان مبتلا کشتن و بفوت شدن نعیم جنان و افتادن از آسمان توان دانست
که این کار چه دشوار است و مکلف را درین کار چه اضطرار است در چنین کاری دعامی باید و در چنین خطی
خواهش می شاید بعد از ان دعای دیکر تلقین کرد ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا در ذکر
آورد و این شان عظیم و کاری فخیم است اینچنین تکالیف شاق و این نوع شدید و مشاق چنانچه ذکر آن کذشت
و بیان آن بالا رفت ظاهر است چه دشوار بود و چه مشقت و رنج روی مینمود دعا دفع آن با آن باید خواهش
رفع آن شاید بعد از ان بدعاء ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به تنبیه کرد و مرد ما را بر مسالت و خواهش آن آورد
شک نیست که تحمیل ما لا یطاق شد شدائد اشق مشاق است کاری بیرون طاقت خارج از حد طاقت است
اگر خدای تحمیل آن کند چتوان کرد و از تحمل آن چگونه ابا توان آورد **بیت** چکند بنده که کردن ننهد فرمان را
چکند کوی که تن در ننهد چوکان را **مصرع** از اینچنین کار چگونه امان بخویند و ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به جنوع
نکویند این دعاهای مذکوره و خواهشهای مسطوره در دفع تکلیف شاق و تحمیل ما لا یطاق را بعد توجه
تکلیف و مخالف و مجرم کشتن او صورت دعا عفو نمود فاعف عنا واغفر لنا ذکر کرد و خواهش عفو غفران
در میان آورد بعد از ان دعای جامع مرهمه انواع مانع از همه اسباب همه اصناف نعمت رافع همه انواع نعمت یعنی
دعاء برحمت که اساس همه نعمت است در ذکر آورده همه دعاء منافع خویش استیفا کرد دعا نصرت یافتن بر
دشمنان و مضرت رسانیدن ایشان مانع بود در خاتمهٔ دعا فانصرنا علی القوم الکافرین فرمود بدعاء مذکور
و خواهش مسطور ختم کرد و کلام را بر خاتمه که دلالت بر حسن مقطع کند بر وجه بانها آورد والله اعلم وکتابه اعظم
مراد یعنی بمعانیه البدیعة البیان کیف ویتوفی دقایقه الجلیلة واللطایفة الجزیلة البیان کیف وانه بحر دو امواج لا
تحکی بحر الامواج شمس دلت اضلوا واولا لا تدرکه الابصار و لا تبصرها الابصار کلاما بلغنا غایة واقصاها
بیانا بدیعا اصاب من معانی البراعة منتهاها کنا با جامعا للآیات من المحکمات لا ما احتواه من الاحتمالات
لا یتم تمام نعمته کل ذی علم کامل تام ولا یبتغی تمام مراده اجل علی الکمال والاتمام لا اله الا هو ربی توکلت علیه
و هو حسبی **سورة آل عمران** یعنی سورتی که درو ذکر آل عمران است مدنی است دویست
آیة سه هزار و چهار و هشتاد کلمه چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج حرف است ربط این سوره با سورة
بقرة آنست که هر یکی مصدر است با الف لام میم و در آغاز هر یکی ذکر کتاب و هدی و ذکر مومنان و کافران است
و در خاتمه هر یکی ذکر مومنان و دعاء مومنان و ذکر غزا و جهاد با دشمنان است و نیز در سورة بقرة در وجود
آدم و درین سورة ذکر عیسی ع که بغیر پدر بود آورده و با آنکه افتتاح سورة را بذکر توحید خدا و نفی شرکت
شرکا کرده و بعده تا آیة مباهله چند جمله مفید همین معنی در رد مقالات نصاری و قائل شدن ایشان بالوهیت
عیسی آورد بعد از ان بر وجه ذکر عام بعد خاص ذکر اهل کتاب حاصل کشت و مخاطبه ایشان از هر باب بحصول
بعد اعتراض قصه احد که مشتمل بر بعض معاملات اهل کتاب چون جمله ان الذین تولوا منکم و جمله و ما اصابکم
یوم التقی الجمعان الایة بود و چند جا ذکر اهل کتاب و حکایات ایشان چون جمله و لا یحزنک الذین الایة و جمله
لقد سمع الله و جمله دیکر که دران ذکر اهل کتاب آمده روی نموده تا آنکه جمله و ان من اهل الکتاب لمن یؤمن
بالله ذکر کرد و تا آخر سورة ذکر اهل کتاب آورده بعده جمله یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و اتقوا
الله لعلکم تفلحون بر وجه تذییل مذکور کشت بدینجمله سورت با هتمام پیوست جمل مذکوره متصل یکی دیگر
است باعتبار اصل مقصود بعضی مر بعضی را ملابس و مقرب است و شک نیست جملهائی که از یک باب است اگر بعضا

آل عمران

آن شمارد بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از عه یکی است هر یکی در
مقصود کلی مقرر دیکری است معترضاتی که در میانه آمده میان کلامها متصل واقع شده و جمله دیکر از تذییلات
و تکمیلات و مستانفات و تعلیلات در محلهایی که بر این بمشیة الله و عونه بیان روی نماید والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب **ه ه** بسم الله الرحمن الرحیم
الم الله **ح** وجه اعراب الم و جمله که بعد اوست در سورة بقرة کذشته و بیان آنجا مشروح کشته
ذکر الم اسم سورت باشد هر دو مسمی با آن بود و اگر الف لام میم را حروف مقطعات دارند متشابه
پندارند و بعد از حذف همزه واصل از الله فتح از جهة جمع شدن سه ساکن یا و میم و لام و الله میم را حرکت دادند
و از جهة تحرز از توالی کسرات کسرت میم و یاکه در حکم کسرت است و کسرت میم اول کسرت اختیار نکردند از جهة
خفت و تغلیظ اسم الله تحریک بفتحه کردند و نتواند بود که فتحه میم بر طریق قد افلح بنقل حرکت همزه باشد زیراکه
مقام ابتدا نیست مقام وصل بود و همزهٔ وصل در وصل با حرکت ساقط شود حرکت باقی نبود تا مشغول
کردد و این وجه مذهب سیبویه و جماعتی از نحویان است و ابن حاجب نیز بدان است و زمخشری در
مفصل بدینوجه رفته و در کشاف خلاف این کفته که همزه در محل وصل نیست زیراکه التقاء ساکنین درو
همچو التقاء ساکنین در وقف مغتفر شده نیز در ثلثه و اربعة تاء تانیث های شود حکم وقف ندهند تا
ها نشود بدینوجه همزه همزه در ابتدا باشد ساقط نشود بر طریق قد افلح حرکت او بما قبل دهند او را حذف
کنند و نزول این سورة از آغاز تا آیة ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون
در شان وفد بنی نجران است روایت کرده اند هفتاد سوار و بعضی کویند شصت سوار از ترسایان که
چهارده کس از اشراف ایشان بودند و باقی از سران ایشان می نمودند و میان اشراف مذکور سه کس صاحب رای
بودند که اشراف مذکور را کار برای ایشان بود و رای برای ایشان معتمدی نبود و هیچ یکی از رای ایشان تجاوز نمی
نمود و بعضی از ایشان عیسی ع را اله میکفتند و بعضی او را ابن الله میکفتند بعضی از ایشان ان الله ثالث ثلثة
می دانستند آینده کان مذکور با هیبت و شکوه آمدند و در مسجد پیغامبر ع در آمدند وقت نمازی که ایشان
در آمدند و هنکامی که ایشان نماز میکذاردند برخاستند و سوی مشرق توجه کردند نمازی که معهود داشتند
کزاردند پیغامبر ع یاران را فرمود تا تعرض ایشان نرسانند و بکزارند تا نماز خویش با تمام رسانند بعد از فراغ
نماز دو نفری از ایشان بخصومت ایستادند و زبان بمجادله کشادند پیغامبر ع امر باسلام کرد و دل بدعوت
ایمان آورد ایشان کفتند ما ایمان پیش از تو داریم مطلقا باین زمان چه ایمان آریم پیغامبر ع فرمود در راه
دروغ میروید و سخن نابوده میکویید سه چیز شما را از ایمان منع کرده و در کفر و طغیان آورده یکی آنکه
خدای را که از زن و فرزند منزه است او را نسبت بزن و فرزندی کرده اید دوم آنکه رو بعبادت صلیب
آورده اید سیوم آنکه خوک را میخورید و عملی بر خلاف شرع و طبع میکنید کفتند ای محمد ع در باب عیسی ع
چه میکویی و در شان او چه میجویی پیغامبر ع فرمود بنده و رسول خداست و برکزیده و برکشیده حق سبحانه
و تع است کفتند این سخن مکو و در وی نسبت بندکی مجو که این معنی استنکاف دارد و او خود را در ذل بندکی
نمی آرد پیغامبر ع فرمود همچنین نیست مملوک هرکز از بندکی استنکاف نکند و مخلوق هیچکاه لاف فرزندی
نزند دران وقت آیة لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملئکة المقربون نازل کشت و کذب ایشان
بظهور پیوست یعنی مسیح و فرشتکان مقرب از عبودیت خویش که بران مفتخرند هرکز ننک نکنند مسیح که
او را ابن الله میکویند و فرشتکان که ایشان را بنات الله میخوانند بفرزندی نابوده راضی نشوند بعده ایشان
کفتند اگر عیسی پسر خدا نبود بغیر پدر وجود او چکونه صورت نمود پیغامبر ع ساکت ماند تا جبرئیل ع
دران معرض این صورت تا آیة ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم الا بخواند بموازنه هشتاد آیة آورد و بر وجه

واسوله ایشان بپغامبرم رانتبیه کرده ٥ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٥ مرفوع برابتداست جمله لا اله الا هو خبر مبتداست معنی
اینست خداء عز وجل نیست جز او معبودی بحق و نیست که غیر او پرستیده شده سزاوار پرستش مطلق ذکر توحید
اینجا متضمن مر نفی الوهیت عیسی ورد مقالات نصاری که عیسی را اله میخوانند و معبود میدانستند ٥ الْحَيُّ
الْقَيُّومُ ٥ مرفوع است ازجهة آنکه خبر مبتدا محذوفست یا خبر بعد خبر مر الله راست یا بدل از هواست
معنی اینست آنکه زنده ایست پاینده و توصیف معبود بحق ردّاست بر عبدهٔ اصنام که جماد را معبود دانند
مر قیوم ردّاست مر کسانی را که آدمی ناپاینده را همچو عیسی اله خوانند بر تقدیرکه الحی القیوم خبر مبتداء محذوف
باشد هو الحی القیوم متضمن تاکید لا اله الا هو بود چنانچه در آیة الکرسی گذشته و ببیان پیوسته روایت
کرده اند که آصف ابن برخیا وزیر سلیمان نبی صلوات الله وعلی نبینا وآله واصحابه الابرار در نشاندن تخت بلقیس
انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک گفت و آوردن بلقیس بر سلیمان در مدت یک زدن چشم گفت یا حی
یا قیوم بر آورد تخت او را پیش از یک زدن حاضر آورد و عیسی ع در احیاء موتی یا حی یا قیوم گفتی و زنده
کردن مرده جستی سوال بعضی دعوت اسم اعظم میکنند و آنرا نمی دهد از کجاست یا بحقیقه تأثیر جست و جسارت
چراست جواب شک نیست که تیغ قاطع است لیکن نه هر دستی آنرا تواند انداختن و سپر در دست مانع است
نه هر تنی آنرا پناه تواند ساخت دمی عیسی ع در باید و دلی آصف شان شاید تا با آثار اسماء اعظام بهره گیرد
و بتاثیر دعوات کلام غرض او بحصول بد برد اگر بدست سست تیغ کار نکند عیب تیغ نبود و اگر بی هنر ع سپر دار
تیغ نشود عیب سپر نباشد ٥ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ٥ مصدقا
حالاست از الکتاب لما بین یدیه جار و مجرور متعلق است بمصدقا و چون ذکر فرستادن کتابهائی که مشتمل
بر بیان توحید و متضمن است مر نفی آلهه که غیر خداست از عیسی ع و غیر او مقرر است مر مضمون لا اله الا
هو الحی القیوم را و این جمله را فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد معنی اینست فرستاده است بر تو ای محمد ص
کتاب ملتبس بحق و صدق و صواب مر کتابهائی را که میان دو دست اوست یعنی پیش اوست تصدیق کننده
یعنی توریت و انجیل و زبور و صحف دیگر است دارند سوال بودن پیش میان دو دست مستلزم پیشی
در مکان است و اینجا مقصود پیش در زمانست ارادت پیشی و زمانی بچه وجه باشد و بکدام طریق بود
جواب پیشی در مجیء و نزول در مکان مستلزم است مر پیشی در زمان ٥ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ
قَبْلُ ٥ عطفست بر نزل و توریت و انجیل هر دو اسم اعجمی از بیان اشتقاق از وری و نجل و وزن تفعله
و افعیل مستغنی است معنی اینست توریة و انجیل را پیش از تو فرود آورد و در زمانی که سابق بر زمان تو بود
تنزیل کرد ٥ هُدًى لِلنَّاسِ ٥ مفعول له است یا حال است و در و تنازع فعلین نزل و انزل تنازع کرده اند
در هدی اعمال ثانی کنند و از اول محذوف دارند معنی اینست فرستاده بر تو قرآنرا و بر موسی و عیسی توریت
و انجیل را ازجهة راه نمودن مر مردمانرا یا در حالة که راه نماینده اند مر ایشانرا ٥ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ٥ عطفست
بر فعلیه سابقه ای انزل کل کتاب فارق بین الحق والباطل معنی اینست و فرستاده هر کتابی را که فارقه هست
میان حقیقت و بطلان چون صحف آدم ع و ابراهیم ع و غیر آن و در همه کتابها بیان توحید آورده و نفی آلهه که نفی
غیر خداوند از عیسی ع و غیر او کرده و در ذکر نزل الفرقان بمعنی انزل کل کتاب فارق بعد ذکر قرآن و توریت
و انجیل تعمیم بعد تخصیص بود ذکر عام بعد خاص باشد و اگر از فرقان قرآن مراد دارند تکرار آید و بطریق التی قولها
کذبا و مثیبا تطویل نماید مگر آنکه تنزیل عبارت از فرستادن بر آیات بجا بجا و سوره سوره دارند و انزال عبارت
از فرستادن یکبارگی بندارند چنانچه هر مدت بیست و سه سال بحسب مصالح حوادث بجا بجا و سورة سورة
نازل گشته و بحکم انا انزلناه فی لیلة القدر یکبارگی بنزول پیوسته یا ذکر بار دوم بیان صفت فارقیه میان حق
و باطل دانند در آن تنجیم شان قرآن بندارند یا از فرقان زبور مراد بود درین کلام ذکر هر چهار کتاب باشد

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ٥ چون کافران علامات
خداء تع را منکر اند و خود را بکفر مستحق عذاب نمی شمرند تاکید کرد و ان آورد در حق کافران الحاق وعید در حق
نصاری بکفری که دارند بدینکه عیسی را اله یا ابن الله می پندارند اینجمله بدینوجه متضمن زجر نصاری بود و دفع
مذهب باطل ایشانکه بعضی ان الله هو المسیح و بعضی المسیح ابن الله میگفتند و غرض اینجمله سابق همین بود بدینوجه
جمله مذکور مقرر جمله سابقه بوده ام ازین جهة فصل کرد و جز واو آورد و جمله والله عزیز ذو انتقام تذییل است
معنی اینست بدرستی آنانکه بآیات خداء کافر شدند و بکتاب او کفر ورزیدند مر ایشانرا عذاب سخت بود و
عقوبت صعب باشد خدای تو نیست و غالب است و خداوند انتقام است و انتقام ستاننده از مخالفان دین
اسلام است تواند که عذاب کند و بر وجه انتقام در عذاب افکند ٥ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا
فِي السَّمَاءِ ٥ مقصود ازین آیة باز داشتن کافرانست از کفر و کافری و منع کردن نصاری است از کفرهاء ایشان
زیراکه چون هیچ چیزی بر او مخفی نباشد کفر کافران و کافری جهودان و ترسایان داند عقاب و انتقام ایشان تواند پس
از وی ترس باید و باز ماندن از کفر و کافری شاید مقصود از جمله سابقه همین بود بر معنی مکنی عنه و اینجمله مقرر جمله سابقه
بوده ام ازینجهة فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد و تاکید از جهة آنست تا کسی عالم را در مستقیم عصیان نخفه و خود را
در گناه که سبب انتقام است نیفکند پس کسانیکه عصیان می ورزند مگر عصیان خود را از خداء تع مخفی میدانند پس
چنانستی که مضمون جمله را منکر اند ایشانرا تنزیل منزله منکران کرد و جمله را با تاکید آورد معنی اینست بدرستی که بر خداء
پوشیده نیست چیزی از حال بندگان نه در زمین و نه در آسمان ٥ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ
كَيْفَ يَشَاءُ ٥ کیف یشاء متضمن همزه است اصلا و استفهام است و مراد از آن اینجا تسویه است و یشاء
حالاست از ضمیر یصورکم و کیف حالاست از مفعول محذوف ای هو الذی یصورکم کائنا علی آیة کیفیة حال کونه یشاء
تصویرکم اخری معنی اینست خدای آنست که شما را در رحمها یعنی در رحمهای مادران شما تصویر میکند بر
هر کیفیتی که میخواهد دراز و کوتاه و سفید و سیاه ذکر یا انثی زشت یا زیبا و این عبارتست از کمال قدرت و تصرف
از مبدا فطرت یعنی همه آدمیان بتصویر خداء تع صورت بسته و بتخلیق او مصور گشته و عیسی ع نیز از جمله ایشانست
پس مخلوق مصور باشد خالقیت را نشاید و الوهیت را نباید اینجمله در افادت اینمعنی مقرر جمله سابقه بوده ام
ازینجهة فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد ٥ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥ اینجمله تکرار لا اله الا هو
الحی القیوم است که بالا گذشته پس تاکید باشد معنی اینست نیست خداء موجود بحق سزاوار پرستش مطلق مگر او
عزیز با اقتدار است و غالب و استوار کار است ٥ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ
مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ٥ هو مرفوع المحل بر ابتداست
موصول با صله خبر مبتداست منه آیات ظرف مستقر است و حال است از الکتاب هن ام الکتاب صفتی دیگر
است مر آیات محکمات و اخر متشابهات عطفست بر آیات محکمات و جمله هو الذی انزل علیک الکتاب
با این حال معهود است مر مضمون جمله سابقه را از اثبات توحید و نفی اشراک و تثلیث معنی اینست هموست آنکه
بر تو کتاب انزال کرده یعنی قرآن فرود آورده درینحال که بعضی از و آیات محکمه متضمن صفات معظم است و
محکمات موافق دلائل عقلی است ثبوت او بر براهین عقلی مبنی است چنانکه انما الهکم اله واحد و لا اله الا هو الحی
القیوم و ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء و قل هو الله احد
تا اخر و امثال آن درین اشارتست که عیسی ع اله نبود و سزاوار پرستش نشد چه بعضی محکمات چنانکه الله لا اله الا
هو الحی القیوم و امثال آن که دلالت برین میکند که الوهیت عیسی ع منتفی است و بعضی محکمات چنانچه لم یلد و لم
یولد دلالت بدین میکند که او ابن الله نیست اگرچه او را ازجهة رسالت و عظمت شانی است و بعضی از قرآن
آیات دیگر است که متشابهات است و قسمی از آن رموز حروف مقطعات و قسمی از آن بعضی از صفات کمال چون ید الله

١٥٨٠

ووجه الله مقرون بسمات محدثات نفی او موجب تعطیل بود واثبات او موجب تشبیه باشد سوال
تقسیم کتاب بر دو قسم مذکور محصور نیست چه غیر این دو قسم اقسام کتاب چندی است بیان واضح نیز چهار قسم ظاهر
ونص ومفسر ومحکم آمده وغیر خفی ومشکل ومجمل ومتشابه منقسم شده حصر بر دو قسم چگونه وصحت این چنین نوع
نماید جواب از آیة مذکور حصر کتاب بر دو قسم مسطور نمی آید ودر نظم آیت دلیلی بر حصر این نمی نماید ونیز در آیة
ادات حصر کجاست بلکه بر دو قسم مذکور عطف اقسام دیگر روا نیست چنانچه گویند منه آیات محکمات ومنه
آیات مفسرات ومنه آیات نصوص ومنه آیات ظاهرات یا گویند آخر متشابهات وآخر مجملات وآخر
مشکلات وآخر خفیات ۵ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ
وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۵ موصول با صله یعنی الذین فی قلوبهم زیغ مرفوع المحل بر ابتدا است ابتغاء الفتنة معقول له است
مر فیتبعون وابتغاء تاویله عطفست بر وی وجمله فیتبعون خبر مبتداست ومبتدا با خبر خویش جزاء ماست
شرط او محذوف آمده وخبر جزا قائم مقام شرط شده فاء جزائیه در جزاء دوم رفته اصل کلام اینست اما یکن من
شیء فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وجمله شرطیه عطفست بفاء
تعقیب بر جمله سابقه وتنکیر زیغ برای نوعیت است ای زیغ فی الکفر والابتداع سوال در کتب نحو آورده استعمال
اما در کلام عرب بر دو وجه آمده استیناف کلام چنانکه در آغاز کتب انند وتفصیل ما چون جاءنی اخوتک اما
زید فاکرمته وما خالد فاهنته واما بشر فاعرضت عنه تعدد اما لازم دارند وظاهر است که اینجا استیناف نیست
کلام چنانکه در آغاز کتب آرند وتفصیل ما جمله چون جاءنی اخوتک اما زید فاکرمته واما خالد فاهنته واما بشر
فاعرضت عنه تعدد اما لازم دارند وظاهر است که اینجا استیناف نیست وبرای تفصیل تعدد باید وانجا قسم
دوم نمی نماید اما اینجا برای تفصیل بود قسم دوم من حیث المعنی مذکور باشد ای فاما الذین فی قلوبهم
جواب
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله بغیر علی وفاق وسواس وما اهل الحق فیعتقدون
حقیقته مراد الله ولا یاولون او یاولون علی وفاق المحکم معنی اینست پس هر چند که باشد چیزی از کتاب که
در دلهاء ایشان میل است چنانچه خود را از درجه سنت در ورطه بدعت یا کفر انداخته وبابتداع هوا
ودلیری بر کتاب خدای خویش مبتدع یا کافر ساخته پس روی میکنند چیزیرا که متشابه است از قرآن باتباع ظاهر
که مخالف دلائل عقلیه است از جهة جستن فتنه مردمان واز جستن تاویل نابوده ونا پسندیده که بر زبان آوردند
چنانچه معتزله در انکار روایت الی ربها ناظرة را تاویل غیر منتظر کردند ودر دین شور انداختند ودلها را
متردد ساختند وچون مجسمه که قائل بجسم شدند از ظاهر ید الله ووجه الله وفی جنب الله ومانند آن خدای
را جسم گفتند مجسمه گشتند وچون مشبهه که ظاهر الرحمن علی العرش استوی وجاء ربک وهل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل
من الغمام بمکان وجهت که مخصوص بمحدثات است وبمشابهت محدثات قائل گشتند مشبهه شدند وچون نصاری
که بظاهر صیغه جمع در آیة انا نحن نزلنا علیک الذکر انا له لحافظون وانا لمبعوثون ونعم الماهدون
ومانند آن تمسک کردند ان الله ثالث ثلثة گفتند ونیز گفتند که نصاری الم را بر حکم حساب جمل بهفتاد ویک
سال تاویل کردند وآنرا مدت بقاء امة پیغامبر ومدة غلبه ایشان داشتند کیف یتبعون بقاء امة فی سنین
معدودة گفتند چه پیغامبر م گفتار ایشان شنید تبسم کرد واز گفتار باطل ایشان خود را بتعجب آورد باز گفتند مثل
این حروف جای دیگر نیز آمده که بمثل این حساب عددی دیگر فهم شده عمر در صدد تصدیق سخن المص
بس ایشان گفت باز گفتند جای دیگر نیز آمده عمر گفت اگر نازل شده باز همین سخن گفتند حروف دیگر جستند
عمرا الر ذکر کرد بر حساب جمل عددی زاید آورد گفتند ای عمر عدد مختلف آوردی وکار بر ما غلط آوردی نمی
دانیم درین اجل اکثر ثابت است یا اقل در حق ایشان این آیة نازل گشت وبطلان تاویلات ایشان بیان شد
اما باعتبار عموم لفظ راست عام مخصوص حادثه بخصوص نمی شود واعتبار عموم لفظ او می رود چه عام

مذکور عموم خویش شامل است مر تاویلی را که مورد بود وهر تاویلی را که باطل است ۵ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ
این جمله حالست یا معترضه است معنی اینست مبتدعان یا کافران ظاهر متشابه وتاویل پسندیده او را پس
روی میکنند ودر معرفت معنی میزنند ومعنی جز خدای نمی داند وفهم آن بتفکر ورای خویش کسی نتواند ۵ وَالرَّاسِخُونَ
فِي الْعِلْمِ ۵ یعنی علما در الا الله وقف کنند والراسخون را معطوف بالله نگویند در حق راسخان
در علم بمعرفت تاویل متشابه قائل نشوند ایشان والراسخون را مبتدا دانند یقولون را خبر مبتدا پندارند
وبعضی علما بر الا الله دانند موصول با او خوانند نسبت علم متشابه سوی خدا وراسخان کنند یقولون را جمله
مستانفه یا حال از راسخان گویند بر قول اول وارد می شود که وضع کلام برای اعلام وافهام است متشابهات
محل اشتباه وابهام است چون مراد آن فهم نشود نزول او را چه فائده بود جواب از آنست که فائده نشود
نزول متشابهات ابتداء اهل علم است که او طلب علم مولعند ولیکن از طلب دیگر الیه یعنی پیغامبر م که مقصود
بهم بود در فهم کرده اگر دیگری فهم کند خلاف وضع کلام بود وتفسیر امام زاهد این را بر طریق اختلاف عصر و زمان
داشته وهر دو قول را باعتبار اختلاف زمان درست پنداشته تقریر او آنست که واو والراسخون بر قول بعضی
واو استیناف است والراسخون مبتداست ویقولون آمنا به خبر مبتداست راسخ را خوض در تاویل متشابه روا
نبود وبعضی گفته اند واو عطفست واین معطوف بر الا الله راسخ را نیز بتاویل علم متشابه ممکن باشد که اگر
تاویل متشابهات در علم راسخان در نیاید توصیف قرآن بقوله تبیانا لکل شیء درست نماید ووجه آنچه
گفته اند که سلف بتاویل مشغول نشده اند آنست که در آن زمان مخالفان نبودند تا حاجت بتاویل افتد
واحتیاج بسوی رد ایشان شود اما در زمانه ما واجبست که مشغول بتاویل شوند ودر راه رد متمسک
مخالفان روند ودر بعضی کتب اصول فقه آورده که این اختلاف از روی تحقیق اختلاف نیست که شعور بر دو
وجه است یقین وغیر یقین وبر هر دو وجه قول همه امت یکی است اتفاق است که راسخان از متشابه علم یقین
نباشد واتفاق است که تاویل بر وجه ظن واحتمال ممتنع نبود وعلما در تفسیر راسخان اختلاف است بعضی گویند
راسخ آنست که ثابت بر علم باشد عمل بر وفق علم کند عمل او بتجاوز از علم نبود وبعضی گویند راسخ آنست که
حکایت او راست بود ودر سوگند بار باشد ودر شهوت بطن وفرج عفت اختیار کند ودل بر غیر حق و صدق
نیفکند وبعضی گویند راسخ آنست که متقی باشد در کار خدا وزاهد در کار دنیا وبا خلق متواضع وبا نفس
مجاهد باشد ۵ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۵ کل من عند ربنا بیان آمنا به است
وآمنا به مقول یقولون است معنی اینست راسخان گویند هر آیتی از محکم ومتشابه که از پروردگار ماست
بر حقیت آن اعتقاد داریم وآنچه متشابه است دل خود را بر طلب معرفة او نمی آریم ۵ وَمَا يَذَّكَّرُ
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۵ این جمله معترضه است در اثناء بیان مقول راسخان برای تحریض بر پند گرفتن و تعریض
از آنکه هر که پند نگیرد از خداوند آنرا عقل نبود وبیان حصر واشکالی که بدان است وجواب آن در جمله ومایذکر
الا اولو الالباب که در ذیل آیة یؤتی الحکمة من یشاء مذکور است گذشته وبالواحق وتوابع مبین گشته
معنی اینست بدانچه گفتیم وچیزی که بیان کردیم جز خداوندان عقول پند نگیرند وموعظت ونصیحت
نپذیرند وجز خردمندان حقیقت حق حقیقی نداند واز مجسمه گشتن ومشبهه بودن واز ثالث ثلثة گفتن
واز اتباع تاویلات فاسده جستن جز اصحاب باز نمانند ۵ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً ۵ داخل مقول راسخان است عطف آمنا به نکرد اختلافهما خبرا وانشاء
معنی اینست بعد آنکه ما را راه راست نمودی واسلام روزی کردی وما را بهدایت بگزیدی ونعمت
ومعرفت بخشیدی دلهاء ما را از راه راست مگردان وچون مجسمه ومشبهه ونصاری ومثلثه باتباع تاویلات
فاسده در وادی ضلالت مرسان وببخش ما را از نزد خویش رحمت یعنی نعمت ثبات بر ایمان یا رحمت در آوردن

جنان و نیل رضوان باهر نعمتی و هر رحمتی ۵ إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ ۵ اینجمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز مقصود بروجه وکادت است معنی اینست بدرستی که توئی تو نعمت دهنده و رحمت کننده جز تو کیست که نعمت دهد و غیر تو کیست که رحمت کند روایت کرده اند که عبدالله بن سلام و جماعتی از اصحاب او چون مسلمان شدند و بخلعت ایمان مشرف گشتند حال خویش و یاران هم که ازین نعمت محروم بودند یاد آوردند و از جهة ثبات برین نعمت بخدای زاری کردند و برحمت او پناه جستند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا الآیة گفتند این آیة در حکایت مقال ایشان وارد گشت و این نظم با ایشان بورود پیوست ۵ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ ۵ این نیز مقول راسخانست ندای دیگر است در شأن هم و تاکید او از جهة ابراز مقصود بروجه وکادت است معنی اینست ای پروردگار ما بدرستی که توئی جمع کنندهٔ مردمان در روزی که هیچ شکی نیست در بودن آن روز و در آن روز حکم خواهی کرد میان در آنچه اختلاف کرده اند و بیان خواهی کرد حق و باطل را که ایشان بر آنند و ظاهر خواهی کرد بطلان عقاید مبطلان و متبعان تاویلات باطله کافران و بطلان کسانیکه کفر ورزیدند و اتباع هوا گزیدند و کسانیکه عیسی را ابن الله گفتند یا خدا خواندند ایشان هم بطلان مذهب خویش را خواهند دانست و از گفتار نا پسندیدهٔ خود جواب گفتن نخواهند توانست ۵ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۵ اینجمله تذییل است تاکید از جهة ابراز معنی بروجه وکادت است یا گویند ان الله لا یخلف المیعاد کنایت است از حقیت بعث و نشر مردگان تاکید جمله باعتبار معنی مکنی عنه واقع است از جهة رد انکار منکران و در ان الله لا یخلف المیعاد بعد انک جامع الناس التفاتست از خطاب بسوی غیبت معنی اینست بدرستی که خدای تعالی وعدهٔ خود خلاف نکند و موعدت خویش را در معرض خلف نیفکند پس مردمانرا جمع خواهد کرد و وعده را در حیز خلاف نخواهد آورد ۵ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ۵ شیئا مفعول مطلق است و تنکیر او برای تقلیل است ای لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا یسیرا من الاغناء هم ضمیر فصل است و جمله و اولئک هم وقود النار عطف است بر جمله سابقه و چون جمله ان الذین کفروا لن تغنی عنهم با آیة ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید مطابق است در مقصود با او موافق است تکرار او بود و تقریر او باشد از ینجهة فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد و چون کافران مضمون جمله را منکر بودند تاکید کرد ان که ادات تاکید در آورد معنی اینست بدرستی آن کسانیکه کافر شدند و آیات محکمه را انکار کردند و متشابهات را موافقت محکمات نشناختند و باتباع ظاهر و تاویلات فاسده بکفر و هوا پرداختند بقوت مال و کثرت فرزندان مغرور شدند و از جهة سرکشی و طغیان در حق نیامدند ایشانرا مالهای ایشان و فرزندان ایشان از دفع خدای هیچ چیزی نفع نکند و دستگاه و جاه ایشان هیچ وجهی ایشانرا سودمند نبود و این طایفه هیمهٔ دوزخند در آتش سوزان جاوید اند الحاق وعید کافران باز داشتن ایشانست از همه انواع کفر و کفران و آن متضمن امر باز داشتن ایشان است نصاری را از کفرهای ایشان ۵ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۵ کداب بهمزه ساکن و الفتح و معنی هر دو یکی مانند ای دابهم کداب آل فرعون و این جمله نیز در صفت کافرانست بتشبیه بطلان متضمن تسویه ایشان است موافق است مر جمله سابق را مقرر بود معنی اینست حال ایشان و داب ایشان همچو حال و داب آل فرعون و همچو حال کسانی است که از آل فرعون بودند و در کفر و گمراهی و فساد و تباهی اعتبار و اهتمام نمودند ۵ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۵ اینجمله بیان وجه تشبیه است فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ معنی اینست ایشان بر یک وجه همچو ایشانند و بدبختی بدیشان می مانند که آیات ما را تکذیب کردند و دروغ و معنی خواندند ۵ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۵ عطفست بر کذبوا بآیاتنا معنی اینست پس گرفت ایشانرا خداوند بگناهای ایشان یعنی ایشانرا سزائی که در خور ایشان بود و در ورطهٔ عذابی که مستحق آن بودند

آورد

آورد ۵ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۵ اینجمله تکمیل است از خدائی که کریم و رحیم است شاید که سبک باشد و باقتضاء رحمت باسانی بگذرد این وهم را بایراد اینجمله رفع کرد جمله والله شدید العقاب بروجه تکمیل آورد معنی اینست و خدای سخت عقابست دشوار است عذاب او اعاذنا الله من ذلک و عصمنا بفضله هنالک ۵ قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۵ اینجمله مستانفه است چنانستی که چون پیغامبر م حال ایشان شنید و عقوبت ایشان در خاطر گذرانید فرمان حیث ماذا اقول لهم گفت فقیل قل للذین کفروا الآیة و جمله و بئس المهاد تذییل است ستغلبون و تحشرون بصیغه خطاب و غایب خوانده اند غیبت نیست لیس خطاب نیست مامور دانند روایت کرده اند که پیغامبر م در واقعهٔ بدر لواء ظفر افراخت و بر مشرکان غالب آمد و جماعتی را از سران مکه کشت و جماعتی را اسیر ساخت اهل کتاب گفتند تحقیق است که این همان پیغامبر است که در کتب ما موعود بود و از بیان صفات و حلیهٔ او که در کتب است حقیقت او روی نمود منصور است بر اعدا مؤید است از حضرت خدا و قصد کردند که ایمان آرند و سر در ربقهٔ انقیاد در آرند بعضی از ایشان گفتند شتاب مکنید و واقعهٔ دیگر را منتظر باشید بعد چند روز واقعهٔ احد واقع شد در تردد افتادند و زبان طعن گشادند و گفتند اگر مؤید از خدا بودی او را این نوع هزیمت روی ننمودی این آن پیغامبر موعود نیست چه آثار تایید و تقویت در وی موجود نیست آثار شقاوت اظهار کردند و دل بر عداوت آوردند گفتند جنگ بدر با مردمان سبک رای که جنگ آزموده نبودند واقع شده بود اگر جنگ با ما خواهد افتاد هزیمت روی خواهد نمود این آیة مخصوص در شان اهل کتاب نازل گشت و این نظم در حق ایشان بورود پیوست و بعموم متناول بهمه کافران و متضمن رد قول ترسایان معنی اینست بگوای محمد مر کسانی را که کفر ورزیدند و از ربقهٔ انقیاد آیات قرآنی گردن کشیدند زود باشد که مغلوب خواهند گشت و بمقهوریت پیوست خواهند و در مدت اندک خواهند مرد و جان بمالکان دوزخ خواهند سپرد و بعد از موت بسوی دوزخ بد قرارگاهی بود و بد مقری باشد ۵ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ ۵ آیة اسم کان است لکم خبر است التقتا صفت مر فئتین را فئة نکرهٔ مخصوصه بحذف صفت بتقدیر فئة منهما مبتداست تقاتل فی سبیل الله خبر مبتداست و اخری بتقدیر و فئة اخری کافرة عطفست بر فئة تقاتل فی سبیل الله تا تقاتل صفة فئة باشد یا صفت بدل از فاعل التقتا بود و اخری مثل اوست یعنی موصوف با صفت عطفست و کلام از باب توشیح بود ایراد بنای معطوف و معطوف علیه بر طریق تشیب ابن آدم و تشیب فیه خصلتان الحرص و طول الامل باشد یرونهم و ترونهم بصیغه غایب و مخاطب خوانده اند بر تقدیر خطاب مر مشرکانراست ای ترون ایها المشرکون فئة المسلمین مثلیهم ستمائة و نیفا و عشرین در صیغه غیبت ضمیر فاعل بر مسلمانان است و ضمیر مفعول و ضمیر مثلیهم بر کافرانست یا بر عکس جمله قد کان لکم آیة تا آخر مقرره است مر مضمون جمله سابقه را که مشتمل قول نصاری است چه کسی که جماعتی را در نظر مردمان دو چندان تواند کرد شخصی را بغیر پدر چرا پیدا نتواند آورد استبعاد در قدرت خدا خطاست و تردد در توانائی او نا رواست معنی اینست بدرستی هست مر شما را در صدق دعوی که شما مغلوب خواهید شد علامتی ظاهره در دو گروهی که در معرکه مجتمع شدند و بیکدیگر بحرب پیوستند گروهی که از آن دو گروه در رضاء خدا قتال میکردند و گروهی دیگر کافر بودند در این حال می دیدند کافران مسلمانانرا دو چندان عدد خویش بچون دیدن چشم می دیدند و با وجود قلت ایشان بمشاهدهٔ کثرت عدد ایشان می ترسیدند روایت کرده اند که عدد کافران هزار و بعضی گویند نهصد و پنجاه بود و عدد مسلمانان سیصد و سیزده کافران مسلمانانرا دو چند خویش یعنی موازنهٔ دو هزار میدیدند و مسلمانان کافرانرا

دوچندخویش یعنی ششصد و بیست و شش در نظر می آوردند بدین قدر با کافران قتال واجب نموده مسلمانانرا
با دوچندخویش کافران متیقن بود و تواند بود که معنی چنین بود می بینند کافران مسلمانانرا دوچند عدد مسلمانان
یعنی ششصد و بیست و شش تا هیبت خورند وان کثرت عدد ایشان بترسند و تواند بود معنی چنین باشد
مسلمانان نفسهاء خویش را دوچند عدد خویش می بینند تا دلیر شوند بدین تقدیر استماع ضمیر فاعل و مفعول
بود وآن از خصایص افعال قلوب باشد ۵ وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً
لِاُولِي الْاَبْصَارِ ۵ جمله والله یؤید بنصره تذییل است و جمله ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار تذییل بعد
تذییل است و تاکید از جهة آنست که این جمله تعریض است این که کافران که عبرت نمی گیرند و پند نمی پذیرند
اولی الابصار نه اند چنانستی که گفت ان الکافرین الذین لم تعتبروا لیسوا من اولی الابصار کفار مضمون
جمله را بر معنی مکنی عنه منکرند و بر انکار مصرند بدین اعتبار جمله را موکد کرد و بتواکید آورد بودن کفار غیر
اولی الابصار که مکنی عنه است مطابق واقع بر وجه تمثیل است از قبیل طارت به العنقاء و ذهب به
الابیل است **معنی اینست** خدای استوار کند از فریقین هر کرا خواهد بد رستی که درین قصه عبرت است مر
خداوندان بینایی و فکرت مر اصحاب دانائی چون خدای تو در نظر بینا خداوندان بینای عدد اندک را بسیار
نماید بقدرت قادر مطلق عدد بسیار و در نظر اندک آید تا فرقهٔ عزیز دل شوند و بترسند و فرقه دلیر شوند
و حمله کنند غالب آیند کان بتایید خداوند واثق کردند دل در وقایع بر نصرت و تایید او بندند و بدانند چنانچه
دران واقعه تایید و نصرت کرد بیشتر نیز مدد از غیبت خواهد آورد **بیت** لقد احسن الله فیما مضی
کذلک یحسن فیما بقی ۵ و مغلوب شوندکان اگر ایشان از چشم و عقل درست باشند و نظر باطن سلیم بود
عبرت گیرند و بدانند چنانچه در حادثه سابقه بظهور قدرت خدای مغلوب شده اند در حوادث دیگر نیز
مغلوب خواهند شد و بدین فکرت موعظت بدیرند ۵ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ
وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ۵ چون در آیات سابقه حال و مال کافران
و بی نفعی اموال و اولاد ایشان بیان کرد چنانستی که کسی از سبب باقی ماندن بر کفر با انکه آیات ایمان ظاهر است
و دلائل اسلام مستظهر است **سوال** درین آیه که سبب بقاء ایشان بر کفر بر وجه استیناف در بیان آورد
بودن فعل مجهول است در فاعل او اختلاف کرده اند بعضی گویند خدای تو این چیزها در نظر ایشان آراسته
و درین آرایش ابتلاء ایشان خواسته و بعضی گویند این چیزها را شیطان در نظر ایشان بزیبائی نمودار کرده و
بوسوسه دل ایشانرا بر محبت این چیزها آورده **جواب** هر دو وجه مذکور در آیه زین للذین کفروا الحیوة الدنیا
بتفصیل مسطور شده و هر یکی بتصریح و توضیح در بیان آمده مشتهیات را شهوات گفت مخلوق را خلق
گویند معلوم را علم خواند مشتهیات آنست که دل ایشان آنرا میخواهد و نفس ایشان آنرا می جوید القناطیر
جمع قنطار است بعضی گویند قنطار عبارت از مال بسیار است بعضی گویند قدری پری پوست گاو از زر و نقره
بود و بعضی گویند همچند وزن آدمی باشد و بعضی گویند دوازده هزار وقیه و هر وقیه چهل درم نقره بغداد
بعضی گویند قنطار هزار و دویست وقیه بود بعضی گویند قدر دیه یکمرد باشد و نزدیک بعضی قنطار مقدار است
بصد هزار دینار مقنطرة یعنی منضده و من در من النساء بیانیه است و البنین تا آخر معطوف است بر
النساء **معنی اینست** کافران با ظهور آیات ایمان بدین سبب کافر ماندند که آراسته شد برای ایشان
دوستی شهوات یعنی مشتهیات از زنان که مشتهیات اند مر آدم و آدمیانرا و پسران که محبوب تر اند از تن
و توان و عزیز تر اند از جان و روان و قطعهٔ جگر اند و نور بصر اند و قناطیر منضده یعنی زر و نقره توبرتو
داشته شده چه آدمی را میل بسوی مال طبیعی است و مسرت بوجدان او جبلی است ۵ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ
وَالْاَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ۵ والخیل المسومة با معطوفات خویش معطوف است بر والقناطیر المقنطرة

معنی اینست و اسپان چرانیده یا داغ کرده شده یا اسپان با سیمای خوب و شکل مرغوب همه را خوش آید
و رکوب آن سبب زینت نماید مواشی از شتر و گاو و گوسفند که مردم اولاد آنرا چون اولاد خویش پرورند و
تربیت و شفقت کنند و کشت و کشاورزی که حرث اهل حراثة را بدان مثابه محبوب بود که یکی از مزارعان
در بهشت نیز آرزو کند و زخارف آنرا ابتغا خواهند چنانچه در حدیث صحیح آمده و بتصریح مبین شده محبت این
چیزها که مذکور شده مستوجب حب دنیاست با امتناع از متابعت و انقیاد بوست ۵ ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ۵ چون جمله سابقه بیان بدین امور مذکور بر وجه ابتدا آمده و متضمن نهی
از رغبت دران موانع بودن بران شده این جمله را تعلیل مضمون مذکور دارند و دلیل بر مفهوم مسطور پندارند گویا
قیل والله اعلم بالصواب زین للناس کذا و کذا و لا ینبغی ان یرغب فیه لان ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن
المآب و جمله والله عنده حسن المآب بیان انحطاط آن چیزهائی که موعود است در آخرت و آن رد است بر
کافران و طعن است بر حال ایشان که باقی را بگذاشتند و دل بر فانی داشتند قناعت بر متاع دنیوی قلیل
کردند و از عطاء جزیل اخروی محروم گشتند چه خیبت این برتر بود و کدام خسارت این بالاتر باشد
معنی اینست آن مذکور از امور مسطور متاع حیات دنیاست یعنی سبب برخورداری زندگانی دنیاست
چیزهاییست که بدان در زندگانی دنیا برخورداری گیرند و سودمند شوند و خدای کاین است نزدیک او
نیکی و خوبی جای بازگشت تا خوبی بازگشت از نعیم یافته و درجات عالیه بهشت که ملک لا یبلی عبارت
از آنست از اینچنین بازگشت چه خوبتر بود و از اینچنین جای چه مرغوب تر باشد رزقنا الله ذلک و سنفابه
قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ ۵ خیر مذکور عبارتست از حسن مآب مسطور الذین اتقوا
عند ربهم جنات بیان حسن مآب است بر وجه استیناف در جواب ما حسن المآب و استفهام در ءانبئکم
برای عرض احسان انبیاء است بلانچه بهتر متاع دنیاست جمله قل ءانبئکم معترضه است بیان و مبین مذکور
برای موبیغا مبرمه تعریض احسان انبیاء مذکور و ذالکم اشارتست سوی متاع دنیا که بالا مذکور است و کم
حرف خطابست محلی از اعراب ندارد از انجهة که حرفست و مخاطب مردمانی اند که محبت متاع دنیا دارند
معنی اینست بگوای محمد خبر کنم شمارا بچیزی که بهتر است از متاع دنیا **سوال** متاع دنیا ذکر کرد بعده
ذکر حسن مآب که بهتر از متاع دنیاست آورد ابتدا از چیزی که بهتر است از متاع دنیا بحصول پیوست انبای
از مضمون انبئکم بخیر من ذلک آمده چه چیز حاصل خواهد گشت **جواب** در والله عنده حسن المآب انباء
از انچه بهتر است از متاع دنیا بر سبیل احتمال بود از انبایی که مضمون بخیر من ذلکم است تعیین آنچه بهتر است
از متاع دنیا که جنات عدن و خلود دران است روی خواهد نمود **سوال** چون ءانبئکم بخیر من ذلکم انباء او
تعیین حسن مآب مذکور مقصود بود در مضمون عهد قل ءانبئکم بخیر من ذلکم معهود باشد تعریف بلام عهد
باید تنکیر نشاید خبر را نکره آورد تعریف چرا نکرد **جواب** در مقام عهد از جهة قصد تعظیم تنکیر آمده و چون مقتضی
تعریف از جهة افادهٔ تعظیم تنکیر شایع شده چنانچه کسی گوید جائی رجل دیگری گوید رجل جاءک فاکرمه ای رجل
عظیم جاءک ۵ الَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۵ جنات مبتدا است
عند ربهم ظرف است مر ظرف مستقر را تجری من تحتها الانهار صفت مر جنات است خالدین حال است از للذین
اتقوا که مجرور لام است و تواند للذین صفت خیر باشد یعنی بخیر کاین المتقین بود بر نوحیکه جنات خبر مبتدا است
که محذوف دارند جمله هی جنات مستانفه در بیان خیر پندارند و این وجهی موجه است قراءة جنات بکسر بر ابدال
از خیر موید آن است **معنی اینست** کاین است مر متقیان را نزد پروردگار ایشان بوستانهائی که روانست فرود آن
جویها در حالتی که ایشان درو جاوید باشند و تا ابد هیچ کاهی بیرون نیایند و قرب مذکور که عند الله است اول این وهم
بقرب مکانست نه قرب مکان که خدای منزه است از آن ۵ وَاَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ ۵ رضوان

بکسر را وضم او خوانند ومعنی یکی داند وازواج با معطوف خویش عطفست برجنات وتنکیر رضوان برای تعظیم است
ای ورضوان عظیم من الله مرمتقیانراست جنات وزنان پاک کرداینده شده از ادناس نسوان که در ایشان
حیض ونفاس بود وبول وغایط وماننده آن اینها را اشارا نبود وخوشنودی عظیم از کردکار کریم ٥ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
اینجمله تذییل است معنی اینست وکردکار دیدان بیناست بحال بندکان حال ایشان داند ٥ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا
اِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ٥ موصول باصله صفت عباد است ای بالعباد الذین
یقولون الآیه صفت الذین اتقوا است یا منصوب المحل است بتقدیر اعنی جمله ندائیه یعنی ربنا متضمن است مر ثناء
خدا را بربوبیت وتعظیم مضاف الیه باضافت واظهار اهتمام که ما بعد اوست اننا آمنا مفعول یقولون است
فا در فاغفر لنا سببیه است بر طریق اینک فاکر مبنی معنی اینست آنانکه میکویند ای پروردکار ما بدرستیکه ما ایمان
آوردیم بیامرز کناهان ما را واز عذاب نار ما را نکاه دار ٥ اَلصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ
وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ٥ الصابرین با معطوف خویش صفتی دیکر مر عباد را یا متقیانرا یا مفعول اعنی است
معنی اینست آنکسانیکه صبر کنند یعنی حبس کنند نفس خویش را بر اتیان حسنات واجتناب سیئات وکسانیکه
زبان قال وزبان حال ایشان مطابق واقع بود یعنی آنچه بکویند وآنچه نمایند موافق واقع باشد وکسانیکه قائم اند
در عبادت وثابت اند در طاعت دعا کننده اند وترسنده اند وکسانیکه انفاق کنند مالهاء خویش را
در راه خدا تم یا انفاق میکنند علمهاء خویش را بر طالبان یا انفاق کننده اند جانهاء خود را در برآوردن حوایج
محتاجان وکسانیکه مشغولند باستغفار وخواهش آمرزش در اسحار وتخصیص وقت سحر از جهة شرف وخطر است چه
آمده در اول شب ندامی شود کو نا خوسبنده وکو بیا استنده عابدان که خدا تم قیام ایشان خواسته است می ایستند وآنچه
مقرر کرده است از عبادت بجای آرند باز ندا می شود که برخیزید ای خاشعان کسی که خدا تم خواسته است برمی خیزند
ودر خشوع بقیام صلوة می باشند چون وقت سحر می آید باز ندا می شود برخیزید ای مستغفران کسی را که خدا خواسته
برمیخیزد وآن قدر استغفار که نصیب او کرده اند میکند ازین معلوم شد که وقت سحر وقت با حرام است این وقت
را باستغفار ملایمت تمام است ونیز در خبر است هر که شب برخیزد ودو رکعت نماز بکزارد هفتاد بار استغفار
کند او را مستغفران نویسند ودرجه مستغفران یابد سوال چون در الصابرین صبر بر طاعت وصبر از معصیت مراد
دارند معصیت کجا باشد که استغفار کند — از معاصی کذشته یا از تقصیرات وفوات ترقی کردن وانتفاء
افزودن در طاعت وعبادت بر استغفار با صبر از معصیت چکونه جمع شود وصحت آن چنوع بود جواب
تواند بود که صابر از معصیت بعد توبه استغفار کند از معاصی کذشته یا از تقصیرات وفوات ترقی کردن وانتفاء
افزودن در طاعات وعبادات بعضی کفته اند پنج طائفه است از طوائف هرکدام مشتمل است بر پیغامبرم وبر
یاران صابران رغم اند طاعت ایشان صبر است وسر این طائفه پیغامبر است م بر جفاء دشمن وبر اداء ایشان
صبر کرد وهمواره دل بر شکیبائی آورد ٥ شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ
قَائِمًا بِالْقِسْطِ ٥ الله فاعل است مر شهد قائما بالقسط حال دائم ازوست ان بالاسم وخبر بتقدیر بانه او علی
انه مفعول است وبودن او حال موکده که شرط او آنست که بعد جمله اسمیه باشد بعد شهد الله که جمله فعلیه است مشکل
است مکر آنکه او را بعد جمله هو الهنا که از جمله لا اله الا هو فهم می شود اعتبار کنند از قبیل زید ابوک عطوفا کرد اینجا
یا جمله شهد الله را که از صفات خداست مستلزم دوم عنزله اسمیه کویند وبعد او صحت وقوع حال موکده جویند
واکر قائما بالقسط را نصب علی المدح دارند بتقدیر اعنی پندارند درست باشد نکیر مراد او نبود زیرا که مفعول
اعنی جاینجه در نحن اقرب الناس تضیف معرفه آمده صفتا مر اصبع مثل الفعال مثل واعنی شعثا یا نکیر نیز مستعمل
شده وشهادت ببدو معنی مستعمل است کواه شده از مشاهده وعیان است وکواهی دادن سوال شهادت
اخباری مبنی از مشاهده وعیان نه معاینه بر ظن وحسبان وتوحید معنی از محسوسات نیست بمشاهده

معاینه نیز نبوند متعلق بشهد چکونه باشد جواب بعضی مفسران شهد را تاویل بین کنند بعضی باقول یا خبر
کویند وبعضی بعنی علم دارند تصحیح مجاز بملازم این معنا با شهادت پندارند صاحب کشاف شهد را در اسناد
سوی حق استعارت از دلالت داشته ودر اسناد سوی ملائکه فرشتکان واولوا العلم استعارت پنداشته سوال
شهد یکبار مذکور است در یک لفظ دو معنی حقیقی یا مجازی یا مختلف مراد نتوان داشت ارادت دو معنی از یک لفظ
بر هیچ وجهی درست نتوان پنداشت از شهد معنی دلالت واقرار چنوع مراد بود وجه صحیح باشد جواب
در والملئکة فعل محذوف بود واین عطف جمله بر جمله باشد وجمله ثانیه یعنی وشهد الملئکة معترضه میان
حال وعامل حال بود پس بدین تقریر دو معنی مذکور از دو لفظ مراد باشد از یک لفظ مراد نبود وجمله شهد الله
مقرر است مر مضمون جمله سابق را که اثبات توحید ونفی تثلیث وتشریک است ورد نصاری در قائل
شدن بالوهیت عیسی ع است معنی اینست کواهی داده است خداء یعنی بیان کرده است بدرستیکه خدا یکی است
جز او معبودی بحق نیست کواهی داده اند یعنی اقرار کرده اند واعتراف نموده اند فرشتکان هم وخداوندان علم
از پیغامبران هم وعلماء اسلام ثقی شرف اهل علم که کواهی ایشان در نظام کواهی خداء بود ذکر ایشان باذکر
خداء هم مقرون باشد معتزله تقدیم فرشتکان را بر مطلق اهل علم موجب تفضل فرشتکان بر انبیا دارند وخواص
ملک از خواص بشر به پندارند ونزدیک اهل سنت وجماعت تقدم از جهة سبق در خلقت بود نه از جهة فضل
در منزلت باشد شرف علم پوشیده نیست شرف آدم بر بسنت فرشتکان بعلم هم برین معنی است در تفسیر
آورده اند هر که تکیه کرده بر فراش خود نظر در اهل علم کند بی آنکه فکر در خاطر افکند بهتر است مر او را این حالت از
عبادت عابدان هفتاد سال کفته اند علم وضیع را شریف کرداند وفقیر را بغنا رساند وضعیف را قوی کند وبخیل
را در سخاوت افکند مستور را بشهرت رساند بعید را قریب کرداند در حدیث فرداء قیامت علما را خطاب شود
یا معشر العلماء لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم ولم اضع فیکم لاعذبکم ان طلقوا فقد غفرت لکم فیقولون یا رب ومحبوبنا
فیقول انتم ومحبوکم علما را در جهان کاری است ونزدیک خدا عز وجل بزرک اعتباری است علمی که ایشان بیان کنند
ودمی وقدمی که در وی کار زنند تا قیامت هر که بدان عمل کند همچند ثواب او در نامهٔ اعمال ایشان ثبت شود
وجزاء عملهاء ایشان بی قصور ونقصان ایشان را بدهند وهمچند ثواب عاملان نصیب عالمان کردانند
وطوبی لهم ثم طوبی لهم وبشری لهم ثم بشری لهم بیت کاری که زهر کار کزینی علم است ٥ فخری که بود فخر یقینی
علم است ٥ صدری که در وشاد نشینی علم است ٥ ملکی که زوال آن نه بینی علم است ٥ اینچنین کسانرا چرا
مرتبه شهادت نشود وایشانرا چکونه محل احتجاج واعتماد نبود که از اولوا العلم مومنان مطلق مراد باشند
چرا که ایشان عالمانند بالله اند بعلم خویش کرویده وتصدیق ورزیده کواهی بوحدانیت داده وسر در ربقهٔ بندکی
نهاده ٥ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥ تکرار اینجمله برای تاکید از جهة اهتمام در اثبات وحدانیت
ونفی تشریک وتثلیث ورد ترسایان در قائل شدن ایشان بالوهیت عیسی ع ودر ذکر العزیز الحکیم
صنعت تشابه الاطراف است وآن آنست که ختم کنند کلامی را بچیزی که ملائم است مر ابتدا را چنانچه لا تدرکه
الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر صفت لطیف مناسبت مر وهو یدرک الابصار را انچنان
نیز صفت لطیف عزیز مناسبت مر توحید وانتفاء شریک که مضمون لا اله الا هو است چه هر که غالب است با او
کسی شریک نتواند شد والحکیم مناسبت مر صفت قیام بقسط که هر که حکیم است هرکز از عدل تجاوز نکند
معنی اینست نیست الهی موجود بحق سزاوار پرستش مطلق مکر او که عزیز است خداوند با اقتدار است حکیم بعدل
بود ٥ اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ ٥ اینجمله تذییل است وتاکید او از جهة رد انکار کفار است وبر قرائت
که ان الدین عند الله الاسلام بفتح همزه خوانند بدل اشتمال از انه لا اله الا هو دانند معنی اینست بدرستیکه
دین نزد خداء یعنی در علم او اسلام است واسلام ایمان است واسلام یکی است یک حقیقت را دو نام است چه

کرا ایمان بیه اسلام بودی برحکم آیة ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مقبول نشدی ۵ وما اختلف
الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم ۵ اینجا عطفست بر جمله ان الدین عند
الله الاسلام یا بر جمله شهد الله انه لا اله الا هو معنی آیت واختلاف نکردند آنها که ایشانرا کتاب داده شد از یهود
و نصاری در توحید و در سایر ادیان مگر بعد از آنکه ایشانرا علم آمده بود و حق مستحق می شود بیان آنکه آمده است
ایشانرا علم یعنی اختلاف ایشان بعد آمدن علم بر وجه مکابره بود نه بر وجه جهل و نادانی زیرا که نموده بود عیسی ع
[illegible] کشتند [illegible] ایشان برسالت و ظهور معجزات ظاهر و دلالات متظاهره
او از احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و امثال آن با نکار پیوستند و نصاری رسالت موسی ع را با مشاهده معجزات
روشن او چون ید بیضا و عصا و انفلاق بحر و برداشتن طور و سایه کردن ابر و مانند آن منکر گشتند و منکر نیست که
این اسباب علم است و اختلاف ایشان بعد حصول علم بود چه در رسالت این چنین صاحبان معجزات هیچ عاقلی
را شکی نبود و هیچ جوی متردد نباشد یعنی از نصاری عیسی ع را بعد علم حدوث از عجز و احتیاج و کثرت
وتشکی [illegible] از صغر تا کبر و نوم و تیقظ و غیر آن که کردند و اطلاع بر صفات عبودیت که منافی الوهیت و
علامات مخلوقیت که مناقض ثبوت صفت خالقیت و معبودیت است معبود دانستند و یهود عزیر را با آنکه [illegible]
شناختند که او بسر فلانست و بعد دانستند که خدا تم منزه از فرزندان است ابن الله گفتند و در این چنین مکابره
بغیا بینهم ۵ مفعول له مر فعل مثبت که از آن استثنا می شود تقدیر کلام اختلف اهل الکتاب
من بعد ما جاءهم باشند ای اختلفوا بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم معنی آیت اختلاف کردند اهل کتاب
بعد آمدن علم و حاصل شدن فهم از جهة آنکه حیات خویش بحق و رزق دیدند و ریاست خویش دیدند و از اتفاق
استنکاف کردند و خود را ثانی آوردند ۵ ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب ۵
ومن یکفر شرطست و جزاء او محذوفست ای فلیخف الله وجمله فان الله سریع الحساب تعلیل است و تاکید او از
جهة ابراز وعید بر سبیل کنایت و شرطیه مذکوره تذییل است معنی آیت وهرکه کافر شود و علامات قدرت
و دلائل وحدانیت او قبول نکند پس گو از خدای بترسید و از کفر کافری بازگردید زیرا که خدای سریع الحسابست
قادرست بر عقاب و عقاب [illegible] محاسبه خواهد کرد و در [illegible] معاقبه خواهد آمد ۵
فان حاجوك فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن ۵ فاسدست جمله سبب مضمون کلام سابق
است و من اتبعن عطفست بر ضمیر اسلمت وجهی عطف بود و عطف بر ضمیر متصل بغیر تاکید منفصل از جهة
فصل روا باشد معنی آیت چون حق محقق گشت و شبهات خلاف فرو نشستگان و اهل علم ثبوت بر کار
مخالفان باقی مجادله کنند و مخاصمه و مجادله آورند بر نکو ذات خود مر خدای را [illegible] و من حق صدیق
کردم [illegible] آمد جنانچه در [illegible] و در [illegible] یکی تحقیق شد ۵ وقل للذین اوتوا
الکتاب والامیین ءاسلمتم فان اسلموا ۵ وقل عطفست بر جمله شرطیه جزاء او لرعایت
یعنی فان حاجوك فقل اسلمت استفهام است برای تقریرات یعنی حال مخاطب برا اقرار تا باید مطلقت
اقرار کنند و هم صدق و راستی پرسند معنی آیت و بگو کسانی را که داده شد ایشان کتاب یعنی توریة و انجیل
آزما شدند و بگو مر آنانرا یعنی مشرکان مکه را که ایشانرا کتابی و قرآنی نیامده سند اسلام آورده اید و انقیاد بنا
اسلام کرده اید و این برای اینست تا ایشان اقرار کنند و اسلام گویند ۵ فقد اهتدوا وان تولوا فانما علیك
البلاغ ۵ فان اسلموا شرطیه محذوف الجزاء [illegible] فقد اهتدوا تعلیل است ای فان اسلموا نفعوا لانهم فقد اهتدوا
و این شرطیه مذکور است برای بیان حال مخاطبان بعد گفتن و اسلمتم معنی آیت پس اگر اسلام آرند و اقرار کنند که
اسلام آورده ایم و دین حق را تصدیق کرده ایم در دنیا از کراه خوار شدن و کشته شدن نجات یابند و در آخرت از
معذب شدن و سوخته گشتن رها شوند زیرا که راه راست یافته اند و سود مند اسلام شناختند و اگر روی

گردنی

۱

گردانند و از آوردن ایمان و اقرار کردند بایمان و اسلام ترا زیان نکند و در حضرت تو نگیرد زیرا که بر تو نیست واجب
بر تو مگر رسانیدن و تو رسانیدی و آنچه بر تو واجب بود بجا آوردی ۵ والله بصیر بالعباد ۵ اینجا تذییل است
معنی آیت خدای بیناست بر بندگان کار ایشان می بیند و نیت ایشان میداند و بر حسب اعمال و نیات جزا
دادن و سزا کردن میتواند ۵ ان الذین یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر حق
ویقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم ۵ اولئک الذین حبطت
اعمالهم فی الدنیا والآخرة وما لهم من ناصرین ۵ یقتلون ثانی از باب نصر و بر صیغه مضارع
از باب مفاعله خوانند و بر حسب اختلاف قراءات معنی مختلف دانند ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع
الحساب وجمله فان تولوا فانما علیك البلاغ وجمله والله بصیر بالعباد ملوح سوی وعید کفار بود سامع منتظر
بیان آن بود جمله را موکد آورد و بر وجه استیناف فصل کرد و فرمود که ان الذین یکفرون بآیات الله کنایت
از یهود باشد از باب کنایت از موصوف بود و اینجا تقریر مضمون جمله سابق که از آن بخوف عذاب کافران
فهم میشود وارد و تاکید از جهة آنکه ایشان معذب بودن خویش را انکاری کردند عذاب الیم را اشتراکی شمردند
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و شفیع لنا آباؤنا الانبیاء میکنند بند فبشرهم یعنی انذرهم از باب
استعارت ضد برای ضد بود استعارت تهکمیه باشد چنانچه در این بیت آمده و دلیری هم
یکی مستعمل شده بیت دلیری صعیری شنید در رسید ۵ هزبری بکوشش حریز بید ۵ من ناصرین اسم منا
است من در وزائدة است لهم خبر و ظرف مستقرست و جمله وما لهم من ناصرین عطفست بر جمله
اولئک تا آخر معلومست حرفیت و فبشرهم بعذاب الیم سؤال استغراق مفرد مشتمل بود آورده صیغه جمع در
ناصرین بچه وجه روی نمود جواب تواند بود اختیار صیغه جمع از جهة رعایت فاصله بود و توافق اواخر
آیات باشد معنی آیت بدرستی آنکسانیکه بآیات خدای کفر میورزند و انبیا را بغیر حق می کشند
کشتن آنکه امر بعدل میکنند و از ظلم وجور مانع میشوند یا گویند یا مقاتله میکنند با کسانی که ظلم را ناخ
کردند بس مژده ده ایشانرا بعذابی دردناک و بخبری که متضمن بیم وهلاک ایشان آنانند که در دنیا
و آخرت ناچیز شده و هیچ کاری ایشانرا سود مند نیامده و نبیند ایشانرا یاری دهندگان و نصرت
کنندگان روایت کرده اند بنی اسرائیل در اول ساعت از روز چهل و سه پیغمبر را کشتند و صد و دوازده
عابد بامر بمعروف هم در آن آخر روز کشته کشتند ۵ الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب
یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون ۵
روایت کرده اند مرد و زنی زنا کرده بودند قصه ایشان پیش حکام آوردند حکم توریت در باب زانی محصن
رجم بود حکام را از وجاهت زانی و مزنیه مذکور کردند و از رجم بدی سیاه کردن آوردند و گشتند سوی
محمد بردید و این حکم پرسید شاید در شریعت او آسانتر بود و این هم بر ما آسان شود پیش حضرت پیغامبر
آمدند پیغامبر نیز حکم رجم فرمود ایشان قبول نکردند و این حکم را در معرض ظلم وجور آوردند پیغامبر
فرمود حکم توریة نیز همین است حکم توریت داور احکم مذکور از توریت بیرون آرید ایشان از آوردن توریة
اعراض کردند و دل بر مخمود توریة نیاوردند بعضی گویند توریت آوردند ابن صوریا که بزرگترین احبار
ایشان بود خواندن گرفت تا آنکه بحکم رجم رسید از خواندن آن اعراض کرد عبدالله بن سلام که او نیز از
احبار ایشان بود و بر پیغامبر ایمان آورده بود و در اعلاء دین کوشش می نمود گفت حکم رجم را چرا می پوشی
و در اثبات سخن باطل چرا میکوشی توریت را زاده ستاد استد و بر خواند ابن صوریا با جماعت یهود خجل شد
و حق بظهور پیوست این آیة در شان ایشان نازل گشت استفهام برای انکارست و انکار نفی اثبات باشد
تنکیر نصیبا برای تعظیم است یعنی نصیبا عظیما بود چه ایشان احبار سورة اند و در حفظ لفظ و فهم معنی

۲ اخذ رشاهکم مذکور سایغ نموده حکم زنا را عزیمیم

رنج بسیاری بودند و از ضبط لفظ و درک معنی نصیب وافر داشتند و خود را از لفظ و معنی آن بر سبیل کمال دانا
پندا شتند و با وجود آنکه از کتاب خویش صاحب حظ وافر نصیب کامل بودند از دعوت سوی همان کتاب کم
نصیب دارند اعراض و تولّی می نمودند جمله یُدعون الی کتاب الله حال است از الذین از الذین اوتوا نصیبا
من الکتاب که مجرور المحل است لیحکم ای لیحکم الکتاب او لیحکم الرسول متعلق است بیدعون ثم یتولی عطف است
بر یدعون وهم معرضون حالاست جمله الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب الا اخراز اهل کتاب نکانیق
دیگر است مر مضمون جمله سابق را که باز داشت از کفر و اشراک و تثلیث بود مقرر است معنی اینست الم تر
یعنی دیدی ای محمد صم بسوی کسانیکه داده شده اند نصیبی عظیم از کتاب و بهره تمام از کلامی با صدق و خوانده
می شوند بسوی کتاب ایشان یعنی توریة تا میان ایشان در آنچه اختلاف کرده اند حکم کند و ایشانرا نیز از ظلمت
اشتباه بیرون آرند فریقی از ایشان روی میگردانند و الطاعت لازم نمیدانند و ایشان همیشه صفت اعراض از
حق دارند وگاهی بدین روی نمی آرند سوال تولّی و اعراض یکی است میان ایشان در معنی فرقی نیست
تعبیر از یک معنی بدو عبارت مختلف است افادت تجدد و استمرار چگونه آید و صحت آن چنوع روی نماید
جواب ثم یتولی بصیغه تجدد اخبار است از حدوث تولی که بعد از دعوت حق سوی کتاب بود و هم
معرضون اخبار از اعراض ایشان از حق و صواب باشد و ظاهر است که اعراض بعد از دعوت سوی کتاب
متجدد و حادث دارند و اعراض از حق و صواب در جبلت و طبیعت ایشان ثابت و متم بدارند و ایراد ثم
در یتولی دلالت میکند بر وقوع تولی بعد قرار دعوت و کشتن و یافتن مهلت ۵ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ ۵ اینجمله مستانفه است چنانچه کسی گفت بای
سبب تولّون عن الحق و یعرضون عن الکتاب فقیل ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات
معنی اینست این یعنی روی گردانیدن ایشان از دین و منکر شدن از حق بیقین آنست که گفته اند ایشان
ما را آتش نخواهد سوخت مگر چند روز معدوده ایام معدودات گذشتن و ذکر آن بالا رفته ۵ وَغَرَّهُمْ
فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۵ اینجمله عطف است بر جمله قالوا لن تمسنا النار و ایشانرا در
دین مغرور گردانید و بهلاک ابد رسانید آنچه افترا میکردند و نابوده میگفتند چنانچه لن تمسنا النار
الا ایاما معدودات و تشفع اباؤنا الانبیاء و نحن ابناء الله و احباؤه و غیر آن از کلمات ناستوده
و سخنان نابوده ۵ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ ۵ فا سببیه است جمله سبب
مضمون جمله سابق است ای صنعوا فی الدنیا ما ذکرنا فکیف یکون حالهم او فکیف یصنعون اذا جمعنا
هم الآیة و استفهام برای تهویل و تخویف است و جمله بیان و طاعت حال کافران و شناعت اعمال ایشان
معنی اینست کردند آنچه کردند در دنیا پس چگونه خواهد کرد کار در اخری دران وقت که جمع خواهیم کرد
ایشانرا در روزی که آمدنی است و آنچه در موعود هست خلفی است ۵ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ
مَا كَسَبَتْ ۵ عطف است بر لا ریب فیه و رابطه موصوف محذوف هست ای و وفیت فیه
و ایراد ماضی بطریق و نفخ فی الصور است معنی اینست و تمام داده شود هر نفسی دران روز جزای
کسب کرده است و نیابد جزا آنچه آورده است ۵ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۵ حال است از مفهوم کلام سابق
ای فکیف اذا وفینا هم جزاء ما کسبوا و اصابهم العذاب و الحال انهم لا یظلمون فی ذلک لانهم یصیبهم ما
یستحقونه و لا یکون العذاب موضوعا فی غیر موضعه معنی اینست و حال اینست که ایشان مظلوم نباشند
یعنی ایشانرا از عذاب همان برسد که مستحق آنند و وضع عذاب در موضع او بود بی ظلم باشد ۵ قُلِ
اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ
وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ ۵ اللهم منادی است حرف ندا محذوف بر سبیل وجوب میم مشدد عوض حرف ندا است

معنی او اینست یا الله و کوفیان منادی دارند و میم مشدد را مقصود از آمنا بخدا پندارند مالک الملک صفت
منادی است مفرد که مضاف بود منصوب باشد چون یا زید صاحب العرش و تواند بود از منادی دیگر بود الله رام
بتقدیر یا مالک الملک باشد جمله ندائیه با جملهائی که بعد اوست مقول قل است و قل با مقول خویش معترضه است
برای تلقین ثنا که تلقین که آن از آداب رعایت است و تواند بود که اشارت سوی رد قول نصاری بود
تقریر مضمون جمله سابقه باشد که چون خدای عز و جل را بدین صفات ثنا کند بطلان قول نصاری است با آنکه
عیسی ع جوید زیرا که عیسی ع مالک الملک نبود در ذات او صفت اقتدار بر دادن ملک و استدن از او
نمود قدرت بر همه چیزها صفت او نبود و همچنین کم و بیش کردن شب و روز و بیرون مرده از زنده
و روزی دادن بغیر حساب گاه او نباشد هم از اینجهت فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد و جمله تؤتی الملک من
تشاء معلّله است چون کفار فقر و ضعف امت پیغامبر م دیدند از ایمان روی گردانیدند و از انقیاد
پیغامبر ع اعراض کردند پیغامبر م آرزو کرد اگر مسلمانان ملک فارس و روم بگیرند بشوکت و قهر ایشان از یهود و نصاری هم
دین اسلام بپذیرند و بعضی گویند چون پیغامبر م فتح مکه متیسر گشت پیغامبر فرمود که شما را فتح فارس و روم
نیز بظهور خواهد پیوست منافقان و جهودان این سخن را استبعاد کردند و در معرض لاف و گزاف آوردند
گفتند هیهات هیهات کجا فارس و روم و کجا محمد م این کلمات چون گفتند این آیة نازل گشت و این
نظم بورود پیوست و بعضی گویند در حفر خندق سنگی پیدا شد یاران از کافتن آن عاجز شدند پیغامبر م
خبر دادند پیغامبر م آمد و بدست خود کلنگ گرفت و بسنگ مذکور زد از ان سنگ آتشی برآمد و بهوا پیوست
پیغامبر م فرمود درین روشنائی مرا قصرهای حیره نمودار گشت بار دیگر کلنگ زد باز آتش برآمد که نشان در
هوا رسید پیغامبر م فرمود حق تع بدین روشنائی ضبط خواهد کرد و هم زمین مه تصرف تو خواهد آورد
جنبش من قصرهای روم را دیدم حضرت پیغامبر م بار دیگر کلنگ زد
و منافقان و یهودان و ترسایان و مشرکان و مثلثان آنکه گویند که عیسی ع برای قتال او جمع شده اند
پیغامبر م برای دفع شر ایشان در حفر خندق مشغول گشته برآشفتند و میان خویش گفتند محمد م خلق را
عشوه میدهد بگرفتن ملک حیره و صنعا و روم امید وار می سازد پیغامبر م چون شنید خواست که تا دعا
کند تا مملکتهای مذکور بدست وی آید این آیة نازل گشت و این نظم بورود پیوست که این ثنا را مقدم این
دعا ساز و پیش از دعا بدین کلمات پرداز معنی اینست بگو ای محمد علیه السلام بار خدای مالک ملکی همه ملک ملک تست
ملک هر کرا خواهی بدهی و از هر که خواهی بکشی توانی ملک فارس و روم از اهل بیرون آری و بمسلمانان امت
محمد م بسپاری و هر کرا خواهی عزیز گردانی و هر کرا خواهی بذلت و خواری رسانی و آنچه در تفاسیر آورده ملک
ملک نبوت مراد شود یا ملک قناعت و عافیت و مانند آن مناسب مورد آیة نبود ۵ بِيَدِكَ الْخَيْرُ ۵
ای بامشرک و فی تصرفک کل خیر کالنصرة و الغنیمة و الهدایة و السعادة و الصحة و العافیة و العزة و
الرفاهیة و القناعة و الغناء و الامن الفراغ و العدالة و ضبط الجوارح و الاخلاق الحمیدة و سائر النعم
و الفضائل الخیر مرفوع المحل بر ابتداست بیدک الخیر خبر مبتداست و لام در الخیر برای استغراق هست
ای بیدک کل خیر و اینجمله تقریر جمله سابقه است بر وجه تعمیم بعد تخصیص معنی اینست بامر تست و در تحت
تصرف تست هر چیزی چون عزت و رفاهیت و فتح و نصرت و غنیمت و سعادت و هدایت و صحت
و عافیت و امن و فراغ و ضبط جوارح و اعضا و صرف قوای ظاهر و باطن در رضای خدا و اخلاق و اوصاف
پسندیده و سائر فضائل و محاسن و شمائل این همه در تحت تصرف خداست عطایای حق جل و علاست هر کرا خواهد
بدهد و هر کرا خواهد باز ستاند نمود با بدینها تعیین ذکر خیر از جهة مقام است تقیید نیست زیرا که قائل
شدن بدین که شر بارادت خدای نیست چنانکه معتزله میگویند بی معنی است ۵ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ۵ اینجمله تذییل است تاکید او از جهة ابراز مقصود ثنا بادی بر وجه وکادت و استوار یست

آتش خواست حضرت فرمود که حق تع
بدین روشنائی مرا قصرهای صنعا
و یمن نمود و جبرئیل ع مرا خبر کرده
است که هم مملکت را خدای تع
برای تو م

معنی اینست بدرستی که تو بر هرچه قدرت داری توانی ملکی از ملکی بکنی و بدیگری بسپاری و توانی که ذلیل
را عزیز کنی و عزیز را در ذلت افکنی ۵ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ
الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۵ اینجمله با معطوفات خویش بیان کمال
قدرت خدا و بیانه قدرت حق سبحانه و تعالی است مر توکید و تقدیر بر جمله انک علی کل شیء قدیر و بغیر
حساب تتمیم است ببیان کثرت یا تکمیل است برفع ایهام قلب چنانچه در ویطعمون الطعام علی حبه بر وجه مقدم
مذکور گشته معنی اینست در داری تو شب را بروز یعنی ساعات شب کم کنی و ساعات روز بیفزائی و در داری روز
را در شب یعنی ساعات روز کم کنی و ساعات شب بیفزائی و در داری روز را در شب که بجاء روشنائی بعضی ساعات
روز تاریکی شب بنمائی و برون آری زنده را از مرده و مرده را از زنده چون آدم هم از گل و ناقه از سنگ و جوجه از بیضه
من از کافر و کافر از مؤمن و نادان از دانا و دانا از نادان جاهل از عالم و عالم از جاهل صالح از طالح و طالح از
صالح و بیضه از ماکیان و روزی بغیر شمار از روی کثرت یا بغیر حساب در آخرت ۵ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ
الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۵ لا یتخذ نهی غایب است المؤمنون فاعل اوست
الکافرین مفعول اول اولیاء مفعول دوم است مقصود ازین جمله نیز نهی دوستی کافران و الزام مخالفت ایشان است
روایت کرده اند در آن هنگام که عبد الله بن ابی بن سلول و منافقان دیگر با جهودان و ترسایان محبت ورزیدند
و ایشانرا بدوستی گرفتند عیبت مسلمانان بر ایشان میکفتند و اسرار مؤمنان بکافران میرسانیدند این آیه
وارد گشت و این نظم بود بموجب با مسلمانان مخلص با کافران دوستی نکنند و همچو منافقان ببین بلا
مبتلا نشوند و بعضی گویند این آیه در قضیه خاطب بن ابی بلتعه وارد شده و در شان او فرود آمده و قصه آنچنان
بود که خاطب بن ابی بلتعه مکتوبی سوی اهل مکه نوشت بردست عورتی برای رسانیدن داد پیغمبر خدا را خبر
شد امیر المؤمنین علی ع را فرستاد تا دنباله کند و بردست آرد و هر جا که بیابد مکتوب را ستانده بیارد امیر المؤمنین
علی ع دنبال آن عورت شتافت و او را در باغی یافت از وی خواست تا دل بر صدق بنهد و مکتوبی که می برد بدهد
عورت مذکوره دل بر صدق بنهاد و بر بردن مکتوب انکار کرد امیر المؤمنین علی ع تهدید فرمود مکتوب مذکور که
در موی خویش پنهان داشته بود بحضرت علی ع نمود حضرت آن مکتوب را پیش پیغامبر آورد و قصه آزاد کرد
و مضمون آن این بود من که حاطب بن ابی بلتعه ام ای اهل مکه ان محمدا قصدکم فخذوا حذرکم چون این مکتوب
پیش پیغامبر خواندند و این مضمون بر زبان راندند حاطب بن ابی بلتعه حاضر بود این حضرت پیغامبر را
دشوار نمود عمر گفت یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق پیغامبر فرمود انه شهد بدرا و ما یدریک
لعل الله ان یکون قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم یعنی خاطب بن ابی بلتعه در
جنگ بدر بود و چه دانی ای عمر شاید بود که خداء بعد اطلاع مر بدریان را گفته باشد هرچه خواهید از اندک و بسیار
از عبادت بکنید بدرستی که من شما را آمرزیدم و گناهان شما محو کردم عمر از کشتن او باز ماند و خاطب مذکور عذر
از نوشتن مکتوب سوی کافران بر زبان راند و گفت یا رسول الله من برگشته ام و بکفار نه پیوسته ام و عداوت
پیغامبر نگزیده ام سری پنهان نه رسانیده ام مکتوب از جهت مخالفت اهل اسلام ننوشته ام و در ره بطلان نرفته
ام لیکن من اهل و فرزندان در مکه دارم کسی را مددکننده ایشان نمی پندارم با ایشان بنوشتن مکتوب صورت
محبتی اظهار کرده ام تا ایشان اهل و عیال مرا متعرض نشوند و ایذا نکنند در مکتوب چیزی نبود که مسلمانانرا زیان
کند و یا کافرانرا نافع باشد از جهت ترس ایذاء کافران نابوده محبتی پیدا کرده ام و خود را در معرض دوستی آورده ام در
دل من بغض ایشان ممکن و عداوت ایشان مبرهن است پیغامبر او را صادق پنداشت الله بین قصه معذور
داشت سوال چون او را محبت با کافران نبود بلکه بغض ایشان که در دل داشت ظاهر می نمود ورود لا
یتخذ المومنون الکافرین اولیاء در حق او بنو و نزول او در شان او باشد جواب ورود نهی از محبت ایشان

در حق عامه مومنان است باعتبار آنکه منافقان کافرانرا دوست گرفته بودند و با ایشان آمد و شد می نمودند و رود
استثناء یعنی قوله الا ان تتقوا منهم تقیة در حق خاطب بن ابی بلتعه است که او از جهت خوف کفار محبت اظهار کرده بود
و دل بر بغض ممکن داشت و صورت مینمود پس ورود این باعتبار نهی مذکور در حق عامه مومنان باشد و بنا عتبار
استثناء در شان خاطب بن ابی بلتعه بود معنی اینست مگیرند مؤمنان کافرانرا دوستان از غیر مؤمنان یعنی
مسلمانانرا کفایت که کافرانرا دوست بگیرند و از جهت حمیت اسلام هیچ دوستی نپذیرند کافری پیش پیغامبر آمد و گفت
آمده ام تا ترا در جنگ یاری دهم پیغامبر فرمود انا لا نستعین بمشرک کاری که از کافران برآید نابرآمده خوشتر
و نفعی که از دشمن حاصل شود ناشده بهتر ۵ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
مِنْهُمْ تُقَاةً ۵ این شرطیه با جزاء خویش بعد نهی مذکور تذییل است الا ان تتقوا منهم تقیة استثناء مفرغ است
از لا یتخذ المؤمنون الکافرین یا از فلیس من الله فی شیء بر سبیل التفات از غیبت سوی خطاب ای لا تتخذوا
المؤمنون الکافرین اولیاء فی جمیع الاوقات الا فی وقت اتقاءکم او فلیس فی شیء الا فی اتقاءکم تقیة و تواند
بود تقیة مفعول به باشد بمعنی ما یتقی منه من ضرر فی النفس و المال و تواند بود که مصدر بود بر طریق یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله حق تقاته معنی اینست و هر که این کار کند یعنی دل بر دوستی کفار گمارد پس نیست او را از خداء تو
در هیچ چیز بهره یعنی از ثواب خداء تو بهره ندارد مگر آنکه پرهیزند ایشان از کافران و بسبب ترس اگر اظهار
دوستی کنند و بدل بغض با کفار داشته باشند رخصت باشد و این معنی نفاق نبود نفاق اظهار دوستی و اخفاء
دشمنی است اما بدانکه این عمل حکمت و آداب معاش با ایشان است که استوای ظاهر و باطنه با ایشان در دین
مضرت آرد و چاره نباشد که مبتلا بدین عمل رخصت بود در حدیث صحیح است مردی پیش در پیغامبر استیذان
کرد پیغامبر فرمود ایذنوا له بئس اخو العشیرة او در آمد پیغامبر با او بنرمی و خوشخوئی و گشاده روئی پیش آمد
چون او بازگشت عایشه پیش پیغامبر آمد و گفت یا رسول الله چون آن مرد در آمد سست کردی و چون در آمد
بنرمی و خوشخوئی پیش آمدی آن از چه بود و این از چه روی نمود پیغامبر فرمود آن بیان واقع بود تا حال او معلوم
شود و این مصلحت نمود تا دشنام نگوید و پیغامبر فرمود این حدیث ان من شر الناس من فرقة الناس
اتقاء فحشه و این حدیث معنی صریح است ۵ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
جمله و یحذرکم الله نفسه تذییل است و متضمن وعید شدید است و الی الله المصیر تذییلی دیگر است معنی
اینست و می ترساند خداء تو شما را از ذات خویش که منتقم است و قهار است و عقوبت هر کسی که خواهد
اقتدار است چون شما با دشمنان او دوستی گیرید و با ایشان آمیزش پذیرید بی شبهه شما را دشمن گیرد دشمنی او
طاقت نیارید بدین جهت مبتلا بعذاب و عقاب او گردید و سوی حسابگاه خدا که جاء سزا و جزاست شک نیست
که بازگشت شماست این آیه نیز متضمن است بر مذمت کافر شدن و شک آوردن و مصرت المسیح ابن الله گفتن
و بمقال نحن ابناء الله و احباؤه قائل شدن و دعوی شفیع لنا آبائنا الانبیاء کردن که اهل کتاب میکنند و خود
را در آتش می افکنند خداء تو ایشانرا در حذر می آرد و از گفتارها و از کارهاء ناشایسته باز دارد ۵ قُلْ إِنْ
تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ ۵ ای تخفوا ما فی صدورکم ولایة الکافرین و محبتهم
او تبدوه یعلمه الله اینجمله نیز تقریر است بر مضمون کلام سابق که مضمون این و آن نهی از محبت کفار و مودت
ایشانست و چون مولی بداند که بنده دشمن مولی را دوست میدارد شک نیست که دوست دشمن را در حیز دشمن
آرد و دشمن خویش پندارد و نظر لطف و کرم بدو نگمارد معنی اینست بگو ای محمد اگر بپوشید آنچه در سینهاء
شماست یا آشکارا کنید خداء آنرا بداند و جزا و سزاء آن تواند ۵ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
اینجمله عطف بر مضمون جمله شرطیه است و عطف بر جزا نیست بقاء رفع و انتفاء جزم مبنی بدین معنی است و جز
در جمله معطوف علیها بخصوص ذکر علم ما فی صدورهم بود اینجمله که مضمون او ذکر ما فی السموات و ما فی الارض ذکر

عام بود خاص نبود **معنی اینست** و میداند خداوند رب العالمین آنچه در آسمانهاست و زمین ٥ وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٥ اینجمله تذییل است چه بیان علم در آیهٔ سابقه کنایت از جزا دادن است چون مولی عمل بنده داند جزا دادن میتواند و این بیان قدرت جزا دادن بود ای الله یعلم ما فی صدورکم فیجازیکم والله علی کل شیء قدیر فیقدر علی مجازاتکم **معنی اینست** خداوند جزا دهد و سزا کند زیرا که اعمال شما میداند و بر همه چیز قادر است ٥ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ٥ یوم ظرفست معمول است مر تود موصول باصله یعنی ما عملت من خیر مفعول است مر تجد من خیر بیان ما ست محضرا مفعول دوم است مر تجد و ما عملت من سوء عطفست بر ما عملت من خیر محضرا بقرینهٔ محضرا که اول مذکور است محذوفست ضمیر موصول در ما عملت هر دو محل محذوفست بتقدیر ما عملته و ضمیر بینها بر نفس است و ضمیر بینه بر ما عملت یا بر یوم مذکور است و امدا در لغة مسافت است و منصوبست از جهة آنکه اسم انّ است و بینها و بینه ظرفست و جز انّ مقدم بر اسم شده و ان با اسم و جز خویش فاعل فعل محذوف آمده و لو برای تمنی است لو ثبت ان بینها و بینه امدا بعیدا ای و تود النفس لو ان بینها و بین ذلک الیوم او بین عمل السوء امدا بعیدا یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء محفل و جمله تود با متعلقات خویش مقرر ترهیب و تخویف که مضمون آیهٔ سابق است باشد میتواند یوم ظرف اذکر محذوف بود و ما عملت من سوء مبتدا و جمله تود خبر مبتدا دارند و جمله ما عملت من سوء تود تا آخر حال از کل نفس نپدارند ای اذکر یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و اذکر بعد ما عملت منها و جمله اذکر با متعلقات خویش مقرر آمده چنانچه در جمله تود گفته شده **معنی اینست** در روز یافتن هر نفسی آنچه او نیکی و بدی عمل کرده و در نامهٔ اعمال خویش حاضر آورده بدین صفت که دوست دارد آرزو برد هر نفسی کاشکی که ثابت بودی میان او و میان عمل بد او مسافتی بعیده تا عمل بد نکردی یا گویند کاشکی که ثابت بودی میان او و میان روز جزا دوری مدة مدیدة تا این حال پیش نیامدی و این نوع کیفیت حادث نشدی معنی بر وجوه دیگر بر وفق وجوه اعراب حاصل شود بر اصحاب ذهن مشکل بود ٥ وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَاللّٰهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ٥ تکرار است برای تاکید و تغلیظ در وعید چه چون وعید مکرر شود زیادت تر تخویف بود معنی این همانست که گذشته و ذکر آن بالا رفته **معنی اینست** خداء مهربان صاحب رأفت و عاطفت است به بندگان ٥ **سوال** در مقام تحذیر و ترسانیدن ذکر رأفت چه ملائمت دارد و اینجمله را در مقام بچه وجه می آرد **جواب** تحذیر و باز داشتن از معاصی از جمله رأفت هست با این از کمال تحذیر و هم نومیدی می آید و متوهم روی می نماید بذکر رؤف رهم مذکور را دفع کرد و در رجا امید واری آورد اینجمله بر وجه اول تذییل است و بر وجه دوم تکمیل است ٥ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥ چون اهل کتاب دعوی محبت خداء میکردند و نحن اولیاء ابناء الله و احباؤه میگفتند جمله قل ان کنتم تحبون الله تا آخر نازل گشت و مقصود جمله سابقه که رد اعتقادات یهود و نصاری است بتقریر پیوست و چون این جمله مقرر جمله سابقه بود فصل او از جملهٔ سابقه روی نمود جمله شرطیه مقول قل است یحببکم الله جواب امرست بغیر فا مجزوم شده و یغفر لکم عطفست بر یحببکم الله جمله والله غفور رحیم تذییل است **معنی اینست** بگو ای محمد اگر هستید شما بدین صفت که دوست میدارید خداء را پس با من بیعت بکنید و عیسی بندهٔ خدا و رسول او خوانید و خدا و پسر خدا مگوئید و مشرک مشوید و راه تثلیث مپوئید و بر پی روی من منقاد شوید و در کار دین متابع من شوید تا دوست دارد خداء شما را و بیامرزد گناهان شما را و خداء آمرزنده است گناهان بیامرزد ٥ قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ ٥ اینجمله مقرر است مر مضمون جمله قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی **معنی اینست** بگو ای محمد اطاعت کنید خداء را در توحید و عبادت که بحکم انّی انا الله لا اله

الا انا فاعبدونی واجب میگردانند و اطاعت کنید رسول خداء را که محمد است م و او در شان عیسی م جز اینکه عبد الله و ابن امته و کلمته القاها الی مریم و روح منه میرساند شما همچنین بدانید و عیسی را هم بدین صفت بخوانید فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ٥ این شرطیه است محذوف الجزاء ای فان تولوا فانهم لا محبة الله و جمله فان الله لا یحب الکافرین تعلیل است جزاء محذوفست و جمله فان تولوا معترضه است برای بیان حرمان کسانیکه از اطاعت خدا و رسول روی گردانید و اطاعت را لازم ندانند **معنی اینست** پس اگر ایشان از اطاعت خدا و رسول روی میگردانند از محبت خداء محروم مانند زیرا که خداء کافرانرا دوست ندارد و در معرض دوستی نیارد و تواند بود که تولوا بمعنی تتولوا باشد معنی بر خطاب بود ٥ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ٥ چون یهود اصطفاء عیسی را و نصاری اصطفاء موسی م را منکر اند موسی و عیسی م هر دو از آل عمران اند چه موسی م پسران عمران است و عیسی پسر مریم بنت عمران است و عمران پدر مریم است که از اولاد ماثان بن عمرانست که پدر موسی است و میان ایشان هزار و سیصد سال است پس هر دو از آل عمران که پدر موسی است باشند پس یهود و نصاری منکر اصطفاء بعضی از آل عمران بودند در قواعد علم معانی آورده اگر در جمله محکوم علیه متعدد باشد چنانچه انی احب زیدا و اولاده و السامع منکر محبة احد اولاده و خالی الذهن عن الباقین فالتاکید واجب لرد هذا الانکار و ان کان خالی الذهن عن الباقین جمله را باعتبار انکار در حکم بعض تاکید واجب بود و چون اینجمله نیز دلالت میکند بدینکه عیسی م که آل عمرانست فرزند خداء نبود چون زادهٔ آدمی و پرورده او بود دلائی خدائی نباشد چون این آیه نیز مثبت بطلان قول نصاری است منازع ابن الله شدن و اله بودن عیسی است بدینطریق مقرر مضمون جمله سابق گشت از کمال اتصال بوصول پیوست **معنی اینست** بدرستی که برگزیده است خداء آدم را عم که او را با حسن تقویم آفریده و تعلیم اسما کرده و ببدرجه بودن او مسجود ملئکه رسانیده و ابو البشر ساخته و کار دین و دنیا او پرداخته و برگزید نوح عم را که او را ابو البشر ثانی کرده و بعد طوفان جهان از نسل او پیدا آورده و او را دراز عمر آفریده و از جمله خیر الناس من طال عمره و طاب عمله گردانیده و از طوفان نجات داده و در قبول دعا بروی وی گشاده و هم کفار بدعاء وی هلاک کشته و مسلمانان بیمن متابعت او خلاص یافتند و برگزیده و برگزیده آل ابراهیم را که چند هزار کس را از آل او بدرجه پیغامبری رسانید خصوصا خاتم انبیا محمد م را که از آل ابراهیم است افضل همه مخلوقات و اعظم همه موجودات اجل همه اصحاب جلالت همه ارباب رسالت گردانید و برگزیده آل عمران بن یصهر را که موسی کلیم الله پیغامبری با عظمت و جاه خداوند ارباب بینات مظهر معجزات ظاهرات نماینده ید بیضاء پیدا آرندهٔ ثعبان از عصا و عیسی روح الله مقرب درگاه آله پیغامبری با خلعت شریعت و صاحب خلق لطیفه محیی موتی مرضی مخصوص بعجایب معجزات مبعوث بآیات بینات هر دو که با آنچنان کمال اند هم از این آل اجلال اند چه موسی عمران بن یصهر را پسر است عیسی عم پسر مریم بنت عمران بن ماثان که او از نسل عمران بن یصهر است پس ثابت شد که خداء عز و جل عمران را برگزیده و علم و علو ایشان را اعلا گردانیده ایشان را در زمانه ایشان بر عالمیان فضل داده و در لطف و کرم بر آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران گشاده و تفضیل هر یکی را از مذکوران بر عالمیان مقید بر زمانه باید و اگر نه تفضیل بر پیغامبر م که افضل مخلوقات و اعظم مکنونات است لازم آید ٥ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ٥ ذریة حال است از آل ابراهیم و آل عمران یا تمیز است ای من حیث ان کل واحد من الاقلین ذریة بر طریق طاب زید و با تکمیل است برای دفع وهم کسی که ایشان فرزندان نه اند پس روا نبود آنچنانچه بعضی فرزندان بود بعضی متابعان نیز باشد و بعضها من بعض در محل نصب آمده برای که صفت ذریة واقع شده **معنی اینست** خداء گزیده آل ابراهیم و آل عمران را در حالتی که ایشان فرزندانند و این هر دو ذریة ایشانند ٥ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٥ اینجمله تذییل است ای سمیع اقوالهم الدالة علی اصطفائهم علیم

با مغالم الموجة لاجتنابهم و بر تقدیری که اذ قال امراة عمران متعلق بسمیع علیم دارند اینجمله بیان اصطفاء مریم
بندارند ای بسمیع مقالة امراة عمران علیم بنیتها الدلالة علی اصطفاء بنتها التی هی من آل عمران موکد مضمون جمله باعتبار
اثبات اصطفا در بعض او بود حکم و ظهور حکم در بعض بمنزلهٔ ظهور حکم در کل باشد معنی اینست خدای شنوات
مقالات این برگزیدگان که دال بر اصطفاست شنیده داناست افعال ایشان که دال بر اجتباب دانسته و صفت
صفت صورت ایشان دیده و بر تقدیری که اذ قالت امرات عمران متعلق با ذکر بنود بسمیع علیم باشد
تا بید اصطفاء کل بیان صفت بعض بود ٥ إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي
بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي ٥ اذ مفعول است مراذکر محذوف جمله ندائیه یعنی رب بتقدیر یا ربی
متضمن ثناء خداء بربوبیت و اثبات علو عظمت در حق خویش باضافت با جمله انی نذرت لک
مفعول است مر قالت تاکید از جهة ابراز نذر و ایجاب بر سبیل وکادت است محررا حال است باعتبار
فاسیه است و جمله اذکر اذ قالت امرات عمران متضمن ذکر فاده شده مادر عیسی ع و جده او و حدوث
اصول اوست دال بر حدوث عیسی ع و بطلان قول نصاری است زیرا که اگر آله بودی زاده نشدی از دیگری
نبودی و اینجمله در افادت این مقصود مقرر جمله سابقه نمود و تواند بود که اذ قالت امرات عمران ظرف سمیع
علیم بود چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته معنی اینست یاد کن ای محمد آن هنگام که زن
عمران بن ماثان که مادر مریم بود و این مقالت از مادر مریم در آن حالت که حمل مریم در شکم داشت روی
نمود گفت ای پروردگار من بدرستی که من ولدی را که در شکم منست برای تو نذر کرده ام از روی تحریر یا در
حالتی که ارادت تحریر او در دل آورده ام و تحریر ولد پیش ایشان عبارت از آزاد کردن او از خدمت بیت
المقدس و گذاشتن در کار خداء تع بود و اینمعنی خصوص مذکور داشت و در اناث روی نموده پسری که تحریر
محبوست بعد بلاغت در امضاء آن مخیر میگشت و گر بخواهد بر تحریر مذکور و بر بودن او از خدم بیت
المقدس ثابت ماند یا باز گردد باختیار خویش خود را گرفتار عمل دنیا گرداند پس این تحریر را یا ولد محرر را
از من قبول بکن و مستغرق مرا بر من رد مکن ٥ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٥ اینجمله تذییل است و تاکید
او از جهة ابراز مدح بروجه وکادت است معنی اینست بدرستی که تویی تو قبول کننده دعائی دانندهٔ احوال
ماه اخلاص نیت مثلا بقول عمل مستوا ٥ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى ٥ لما
ظرف است مر قالت که بعد اوست جمله قالت رب انی وضعتها انثی با متعلقات آن عطفست بنا بر قالت
امرات عمران انثی حال است وضعتها عائد است بر ما فی بطنی بتاویل تسمیة با تانیث او باعتبار تانیث
حال بود و تاکید جمله انی وضعتها انثی از جهة ابراز مقصود که تحیر است بروجه وکادت وکادت است
و تاکید جمله از جهة اظهار مقصود بروجه وکادت و این نوع تاکید بلغارا عادت است چنانچه در رب
ان قومی کذبون برای و اللهم انا نستعینک برای اظهار استعانت بروجه وکادت موکد شده معنی اینست
پس هر گاه که مادر مریم بار نهاد دختری را که در شکم او بود زاد پس گفت ای پروردگار بار بچه در شکم
من بود پسر مطلوب داشتم دختر زادم ٥ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى
بعضی والله اعلم بما وضعت بصیغهٔ متکلم خوانند داخل قول مریم دانند و بعضی والله اعلم بما وضعت بصیغه
ماضی برای مونث خوانند در اثناء مقال مریم اینجمله را استعظام فضیلت مولودهٔ انثی باضافت آن سوی
علم خداء عز و جل معترضه دانند و بر انثی وقف کنند فلیس الذکر کالانثی عطفست بر جمله سابقه معنی اینست
خداء عالم تر است بدانچه آورده است و بصفات فاضله که در و نهاده است و نیست پسری که او طلب کرده
است همچو دختر که آورده است ٥ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ ٥ اینجمله عطفست بر انی وضعتها انثی تاکید آن
از جهة ابراز ابتهاج و تقول بتسمیه مذکور بروجه وکادت است معنی اینست و بدرستی که من او را مریم

نام کرده ام مریم بلغت عبرانی عابده را گویند عبرانی عابده را گویند بدین تفؤل او را مریم بر عبادت و تسمیه مریم آورده ام
وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ٥ عطفست بر انی سمیتها مریم تاکید او از جهة
ابراز استعاذه بروجه وکادت است معنی اینست و بدرستی که من پناه میگیرانم او و فرزندان او را از شر
شیطان رانده و از رحمت خداء دور مانده بم بدعاء او عیسی ع را بعد زادن مس شیطان نشده و بعد ولادت
شیطان لعین نزد او نیامده ٥ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ ٥ عطفست بر قالت امرات عمران معنی اینست
پس قبول کرد مریم را پروردگار مریم و بپسندید و او را برای خدمت بیت المقدس گزید و قبول کرد و او را بهتر از
مردمان گردانید روایت کرده اند در آن روز چهار هزار محرر از خدمت بیت المقدس بودند و در جاروب زدن
و تعهد و حرمت و محافظت و جلالت و عظمت او اهتمام می نمودند کسی ایشان را بنام بخواند و نام مریم تا قیامت
می ماند ٥ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا ٥ عطفست بر تقبلها و غذا داد او را غذائی حسن و افزود در دو قوتها
دل و تن غذا را که سبب اثبات است اثبات نام کرد ذکر سبب خاص و ارادت سبب آورد اثبات
حسن آنست که در ظاهر و باطن اثر کند و موجب حسن صورت و سیرت گردد و نیکی خلق و خلق پیدا کرده
و ظاهر و باطن را بر خوبی و نیکی ثابت دارد و بعضی گویند اثبات حسن عبارت از آنست که نشو و نمای که
از آن حاصل شود زیادت بر عبادت بود ٥ وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ٥ عطفست بر انبتها نباتا
حسنا کفل بر صیغهٔ ثلاثی و تفعیل خوانند معنی بر حسب اختلاف قراة مختلف دانند ذکریا ممدود و مقصور آمده
و بهر دو وجه مقرر شده بر قراة اولی ذکریا فاعل است ضمیری است که عاید مریم است مفعول است مر کفل و
اتصال لام ای کفلها ذکریا و بر قراة دوم فاعل ضمیریست که بر خداست و ذکریا مفعول کفلها ست معنی اینست
و ذکریا تربیت او را بر خود گرفت و متکفل و پرورش او پذیرفت و بر قراة کفلها بتشدید فا خداء تع ذکریا
را التزام آورد که مریم را پرورش کند دم قدم در تربیت او زند روایت کرده اند مادر بر حکم نذری که در حالت
حمل کرده بود بمجرد زادن مریم را در جامه بپیچید و در بیت المقدس انداخت ذکریا متکفل پرورش او شد و در
محراب مسجد داشت برای او در محراب مکان عالی ساخت چون آمدی بنردبان برفتی و چون باز گشتی
در آن نشستی و گفته اند برای تعهد و تکفل او ذکریا دایه بغیر گرفته بود برای آن دایه طعام و آب آوردی و از
جهة رعایت او برداختی کردی ٥ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا
رِزْقًا ٥ تعلیل است مر جمله انبتها را ای انبتها و ربها فلم یحوجها ای ذکریا لانه کلما دخل علیها الی آخرها
معنی اینست ذکریا او را بیا بخی شده و خداء او را محتاج ذکریا نکرد بکرم و فضل خویش او را روزی داد و
پرورد و ذکریا بر مریم در محرابی که جای او ساخته بود در آمدی و برای تفقد و ترتیب او آمدی رزقی از عوف
میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان می یافت در شگفت می شد و در مسالت می نهفت
روایت کرده اند که مریم هیچ نمکیده شیر هیچ عورتی بخشیده از عالم غیب و رزق نزدیک خویش می دید در غذاء
یک روزه بنشو و نمای یکساله می رسید آنچه قدرت خداء تع روی نمودی خلایق از معاینهٔ آن در عجب بودی تا
معلوم شود که پرورندهٔ او بنظر در ظاهر ذکریاست و از روی تحقیق پرورش او از خدای است ٥ قَالَ يَا مَرْيَمُ
أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ٥ و قال و قالت هر دو جمله مستانف است در جواب و ما
ذا قال و ماذا قالت معنی اینست ذکریا گفت ای مریم از کجاست ترا این انواع نعم مریم گفت از نزد خداست
و اثر قدرت حق تع است ٥ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٥ اینجمله تذییل است و تاکید او از
جهة ابراز مدح بروجه وکادت است معنی اینست بدرستی که خداء تع هر کرا خواهد بی شمار روزی دهد
یا روزی دهد حساب نطلبد یا بغیر حساب بدهد و بغیر مشقت و تکاپو بخشد یا روزی دهد بی حساب
یعنی ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب از کلام مریم یا ذکریا است یا اخباری از خداء تبارک و تع روایت کرده اند

در وقت پیغامبر ع زمان قحطی روزی فاطمه ع را جز گرسنه بودن پیغامبر ع رسید دشوار نمود دو قرص
و پاره گوشتی بر طبقی نهاده پیش پیغامبر ع فرستاد پیغامبر ع با طبق مذکور در خانه فاطمه آمد و در مقام او در آمد
چون فاطمه طبق گشاد طبق را پر از گوشت و نان دید دل او بر حیرت انجامید پیغامبر ع فرمود ای دختر کی
من هیچ میدانی که این طعام از کجاست فاطمه ع گفت رزقی از خدائی است خدای عز و جل هر کرا خواهد روزی بی
شمار دهد چون فاطمه ع همان جواب گفت که مریم ع زکریا را گفته بود پیغامبر ع گفت الحمد لله الذی جعلک
شبیهة سیدة نساء بنی اسرائیل بعده امیر المومنین علی ع و امام حسن و امام حسین و جمیع اهل بیت را رضی الله عنهم
طلب کردند و آن طعام را خوردند و سیر شدند طعام چنانچه بود باقی میبود بعده فاطمه این طعام را در رحمت
آورد میان همسایگان بخش کرد ٥ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ٥ معترضه است میان معطوف
و معطوف علیه یعنی و اذ قالت الملائکة عطف است بر اذ قالت امرأت عمران یا مستانفه است در جواب
فاذا وضع زکریا حین عرف منزلة مریم معنی اینست در آن هنگام که زکریا مرتبه مریم را نزدیک دید و معاینه
کرد و علو درجه او را عنا هذه آنا در دل آورد آرزو کرد که از خواهر مریم آنکه زوجه زکریا بود فرزندی
مثل او آید و ولدی بجوار وی غاید از خدا تم خواست و علغله دعا بر آورد بعضی گویند چون زکریا در غیر
وقت از عالم قدرت معاینه کرد آرزوی فرزندی در کبر سن از زن نازاینده در دل آورد ٥ قَالَ رَبِّ
هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً قال بیان دعا یا بدل او باشد معنی اینست گفت زکریا در خواست
کرد از حق جل و علا ای پروردگار من فرزندی پاک و پاکیزه بخش مرا ٥ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ٥ این جمله
تذییل است و تاکید از جهت ابراز مدح بر سبیل کنایت است معنی اینست بدرستی که تو بپذیرنده دعا و
اجابت کننده مسالت منی ٥ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ٥ این جمله
عطف است بر قال رب هب لی و جمله و هو قائم یصلی حال است از مفعول نادته و جمله یصلی حال است از فاعل
قائم فنادته بتذکیر و قالت خوانند و معنی یکی دانند معنی اینست پس ندا کردند زکریا را فرشتگان در این حال که او
ایستاده در محراب بود و نماز میگزارد و در حضرت خدای پرستش می نمود بعضی از ملائکه جبرئیل مراد دارند ذکر
او بلفظ جمع برای تعظیم بنداشته ٥ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ٥ یبشرک بصیغه
مضارع از باب نصر و از باب تفعیل خوانند و معنی باب تفعیل تکثیر و مبالغه دانند مصدقا حال است
از یحیی و تاکید از جهت تقدیم ملوح است چه آمدن فرشتگان بعد دعا کردن زکریا ملوح است بر آوردن
بشارت استجابت و رسانیدن مژده استجابت باعتبار تقدیم ملوح زکریا را منزله تنزیل سائل کرد و جمله
موکد آورد این جمله مبین ندای مذکور بود یا مقول قولی که مضمون نداست باشد ای نادته الملائکة و قالوا ان
الله یبشرک و بعضی ان الله بفتح همزه خوانند محمول بر اضمار یا بتقدیر فنادته الملائکة بان الله یبشرک دانند
معنی اینست پس او را فرشتگان ندا کردند و بشارت آوردند و گفتند بدرستی که خدای بشارت می دهد ترا
بخشیدن و عطا کردن یحیی در حالتی که تصدیق کننده است بعیسی ع کلمه ایست از خدا گفته اند اول کسی که
عیسی ع را تصدیق کرد و بنبوت او اعتراف آورد و با او موافقت نمود یحیی ع بود و یحیی مشتق از حیا
باشد یا ماخوذ از حیات بود روایت کرده اند که یحیی را کار عصمت بدان مرتبه رسید که هرگز گناه نکرد و در
خاطر نیندیشید و دل او بدان حد زنده بود که هیچگاهی غفلت بر دل او روی ننمود روایت کرده اند از
خوف خدای چندان گریست که پوست و گوشت رخسارهای او از سیل دموع سوده گشت دندان و باطن
دهان بظهور پیوست مادر او از جهت ستر بر رخسارهٔ او نمدی نهاد از سیل نمد مذکور قرار نمی گرفت
می افتاد ٥ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ٥ و سیدا با معطوفات خویش عطف است بر مصدقا
معنی اینست و در حالة که صاحب سیادت و مهتری باشد و در قوم خود خداوند سری و سروری بود

و باز دارنده است نفس خود را از زنان با قدرت بر ایشان از جهة احتراز از اشتغال بغیر کردگار و در این حال که پیغامبری
باشد ناشی از خاندان صلاح و دودمان فلاح یعنی پیغامبری از اولاد پیغامبران یا پیغامبری کاین از زمرهٔ
ایشان و امام شافعی بدین آیه تمسک کرد خلوت گرفتن برای عبادت از مشغول شدن بنکاح فاضل تر چه گفته
حق سبحانه و تعالی یحیی را مدح بحصور بودن کرد و این صفت را در جزء سنینی که آورد و آن منافی اشتغال بنکاح بود
مخالف اشتغال بزنان باشد از نیجهة ابو حنیفه را جواب آنست که مدح بچیزی منافی افضلیت نشود چنانچه کسی را
بعلم ظاهر ستاید بدین ستایش فضل او بر علم باطن نباید و چنانچه کسی را مدح کنند بغنا مستلزم نبود مر فضل او بر
فقر ٥ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ٥ قال مستانفه
است رب انی یکون لی غلام مفعول قال است و استفهام برای تعجب است و قد بلغنی الکبر حال است و امرأتی
عاقر حالی دیگر است معنی اینست گفت زکریا چگونه باشد یا از کجا حاصل آید فرزندی مرا و حال اینست که مرا
پیری رسیده و زن من نازاینده است روی فرزندی ندیده زکریا ظهور خوارق عادات در شان مریم مشاهده
کرد و در وقت پیری خویش از زن زاده شدن فرزندی بر زبان آورد بر جای ظهور خارق عادت در ره دعاء
رب هب لی من لدنک ذریة طیبة شتافت بشارت ان الله یبشرک بیحیی یافت در این بشارت چه جای تردد
بود که استعجاب انی یکون لی غلام آرزوی نمود جواب استعجاب از نقض عادت متضمن استعجاب قدرت آن
شکر و سپاس بر عجیب فطرت است یعنی تو فضل و کرم کردی و این بشارت بظهور آوردی و اگر نه این نعمت
در خور من نبودی و مرد پیر و زن نازاینده را این دولت چگونه روی نمودی گفته اند زکریا در این وقت صد و بیست
ساله و بعضی گویند نود و نه ساله و بعضی گویند نود و سه سال بود و زن او هشتاد ساله و بعضی گویند نود و هشت
ساله و بعضی گویند نزدیک عمر او می نمود ٥ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ٥ جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال الله له او ماذا قال الملک حین قال زکریا ذلک کذلک خبر مبتداء محذوف دارند تقدیر کلام زکریا آنکه
بلغت الکبر و امرأتک عاقر بود تواند بود کذلک مفعول به مر فعل محذوف را بقرینه سیاق کلام بتقدیر یفعل الله
ذلک الفعل العجیب باشد و در کشاف کذلک الله را مبتدا و خبر داشته و بمعنی علی نحو هذه الصفة ای صنعة خلق
الامور العزیزة الله بنداشته و یفعل ما یشاء را بیان او گفته و از کذلک بر طریق مثلک لا یبخل معنی تعریض جسته
معنی اینست گفت کردگار جلیل یا گویند گفت جبرئیل کار چنانست که بشارت داده یا چنانست که تو ذکر
کرده که زن تو نازاینده است و تو به پیری رسیده خدای مثل این خلق عجیب و امر غریب بسیار کند در آفریدن
فرزند استبعاد نبود یا گویند بیافریند غریبه و عجیبه آنچه خواهد یا گویند خدای کند آنچه خواهد کردن مثل این کردن و آفریدن
آفریدن مثل این آفریدن از سنگ ناقه پیدا کرد و از عصا اژدها سازد از زن نازاینده چرا پیدا نکند ٥ قَالَ رَبِّ
اجْعَل لِّي آيَةً ٥ قال مستانفه است در جواب ماذا قال حین قیل له ذلک معنی اینست گفت زکریا ای
پروردگار من بگردان مرا علامتی که پیش از حاصل شدن دلالت بر حصول کند و مصدقا صدق این وعده شود
سوال در وعدهٔ خدا که در صدق آن هیچ شبهه نیست طلب علامت که مصدقا صدق شود چه معنی است
جواب انبیا را در وحی برای تحقیق این که این وحی از خداست تامل افتد و استدلال بعلامتی باشد که بدان تحقیق ملک
شود و نظیر آن آنست که چون ابراهیم ع ذبح ولد در خواب آید بیروی تحقیق حال جست اهذا الحکم من الله ام
من الشیطان گفت و پیغامبر ع بعد دیدن جبرئیل ع گفت زملونی زملونی دثرونی دثرونی محتاج سوی تامل
گشت که از شیطان است از ملک است تا آنکه خدای تعالی علم ضروری آفرید که این جبرئیل است و آنچه می آرد از کردگار
جلیل است ٥ قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا ٥ قال مستانفه است جمله که بعد او
مقول است الا رمزا استثنا مفرغ است ای ان لا تکلم الناس کلاما الا رمزا اضافت این سوی کاف خطاب بادنی
ملابسه است معنی اینست خدای گفت علامتی که تو میجوئی آن بود که سه روز با مردمان سخن بگوئی مگر سخن گفتن بر وجه

بشارت بدهد بی ورودی و جنبی وابروئی وسلب قدرت وتکلم وخارق عادتی نمود خارق عادت دیگر تواند بود
وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۝ اینجمله عطفست بر جمله که مفهوم کلام سابق است
وسبح با متعلق خویش عطفست بر وچنانستی که کفت فاستبشر بما بشرت بشر واذکر ربک کثیرا وسبح الی آخر
معنی اینست مستبشر شو وشادمان کرده بشارت دادن کردکار ویاد کن پروردکار خود را یاد کردن بسیار
شب وبامداد اورا وبپاکی یاد آر وکفته اند قدرت تکلم بر غیر ذکر عاجز بود ولهذا کلامی دیگر عاجز نمود یادر
ایام ذکر خدا وبیاد وشکر آن بدین بکذارد ۝ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ
وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ۝ لفظ الله اسم انّ است اصطفیك با معطوفات خویش خبر
انّ است وانّ با اسم وخبر خویش مقول قال است وجمله واذ قالت الملئکة عطفست بر اذ قالت امرات عمران
تاکید او از جهة بشارت اصطفا بر وجه وکادت است معنی اینست وچون فرشتکان یا کفتند یا جبرئیل کفت
ای مریم بدرستی که خدای عز وجل ترا بقبول وحسن وبلوغ کرامات سنیه ووصول بمقامات علیه برکزیده است وترا از
ادناس حقیقت چون حیض ونفاس وفساد حکمیه چون کفر وزنا پاک وپاکیزه کردانیده است وترا بولادت عیسی ع بغیر
پدر بفضل جزئی بر زنان تمام عالم یا بفضل کلی بر زنان عالم که در زمانهٔ تو اند برکزیده ۝ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ
وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ۝ جمله ندائیه مکرر است برای تاکید اینجمله نیز با متعلقات خویش
داخل مقول است معنی اینست ای مریم ایستاده شو در عبادت خدا وسجده بکن کردکار مقدس ومتعالی ونماز کزار
با نماز کزارندکان ورکوع بکن با رکوع کنندکان ودر ره ایشان برو واز جمله ایشان شو بعضی از بنی اسرائیل را در
نماز موافقت با رکوع کنندکان فرمود ۝ ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ
إِذْ يَخْتَصِمُونَ ۝ ذلك مبتدا است من انباء الغیب حال است نوحیه الیک خبر مبتدا یا برعکس یا هر دو خبر بود
جمله استفهام یعنی لدیهم یکفل مریم بیان جهة القاء اقلام است یا بتاویل مفرد مفعول است بیلقون ای یلقون
اقلامهم فی تعیین من یکفل مریم واذ یلقون ظرف است مر وما کنت لدیهم ظرف مستقر است مر وما کنت را خبر
است وجمله وما کنت با متعلقات خویش عطفست بر ذلك من انباء الغیب وان معترضه است برای ثبت پیغامبری
علی کرام الصلوة واظهار معجزات اوست باظهار از مغیبات وما کنت لدیهم اذ یختصمون عطفست بر وما کنت
لدیهم اذ یلقون معنی اینست آن یعنی انباء مریم یا انباء عیسی ع یا قربهم وانباء تکفل زکریا تربیت اورا و
از اختصام مردمان والقاء اقلام برای ترجیح وتعیین یکی از ایشان از اخبار غیب است ونبوده ترا ای محمد نزدیک
ایشان در آن وقت که قلم های خویش را در آب جاری انداختند وآن را بر طریق قرعه وسیلت ترجیح وتعیین کافل می ساختند
یعنی که بیکدیکر مباحثه می نمودند هر یکی می خواست دیکری نشود پس مشاهده ومنتفی بود وتو نمی بودی تتبع کتب اخبار از تو نیاید و
امور مذکوره غیبیست تا ادراک آن بعقل روی نماید زیرا که چیزی که البته مطابق واقع است یا بحس سلیم متعلق
است یا بعقل صحیح محقق یا خبر صحیح بتواتر رسد بمنزله محسوس شود در چیزی که این هر سه نبود سبب علم وحی حق
باشد سوال برای ثابت شدن وحی نفی هر سه چیز باید مشاهده را نفی کرده سماع وعقل را چرا در ذکر نیاورده
جواب در انباء مذکور نفی هر سه وجه ظاهر تراست از بیان مستغنی لیکن نفی حضور وانتفاء مشاهده این امور
ظاهر تراست چه هم دانند که پیغامبر در آن وقت نبود ذکرا و براردت اظهار عبادت ایشان بنواخت که ایشان این
عبارت اینچنین ظاهری را نمانند ودر اینچنین معلومی جاهلانند ۝ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ
اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
بدل است از اذ قالت الملئکة یا مریم ان الله اصطفیك چه این کفتار وآن کفتار در یک وقت بود ان الله مفعول
است مر قالت وجمله اسمه المسیح صفت مر کلمه که عبارت از ولدی است که بر و بشارت داده اند تذکیر ضمیر بجهة
اعتبار است عیسی بدلست از المسیح یا خبری دیگر است سوال ابن مریم صفت عیسی است نتواند بود

زیرا

زیرا که عیسی ع محمول بر اسم است واسم او لفظ عیسی است ولفظ عیسی ابن مریم نیست وجزی دیکر مر اسم نیز نتواند بود که
چون جزو بعد جزو باشد لازم آید که ابن نیز علم بود واین صفت مسمی است حمل او بر اسم بی معنی است جواب تواند بود
که لفظ ابن مریم از جهة تعیین مسمی از علم مضاف بجو ابن عمر وابن عباس بود محمول بر اسمیه ما یدل علیه ویعرف هو به
مراد دارند منافی حمل ابن مریم اکرچه غیر علم بود نه پندارند واکر اسمیه یعنی علم بود ابن مریم علم نباشد خبر مبتدا
محذوف بتقدیر هو ابن مریم کویند صحت معنی برین طریق جو باشد سوال بدینوجه جمله هو ابن مریم چه افتد
وفائده او چه بود جواب جمله تکمیل بود وفائده او دفع وهم باشد چه جمله ان الله یبشرك بکلمة منه المسیح عیسی مقصود از
بشارت بولدی است که مخصوص بمریم بود منسوب بپدری نباشد والحاق بشارت بولد موسوم این بود که فرزندی
بر وفق معتاد باشد بجمله هو ابن مریم بیان اختصاص ولد مریم بود دفع وهم مذکور شود وجیها حال است از بکلمة
منه که مفعول است مر یبشرك وتنکیر او برای تعظیم است ومن المقربین عطفست بر وجیها معنی اینست چون کفتند ملئکه
یا جبرئیل ای مریم بدرستی که خدا بشارت میدهد ترا بفرزندی که اثر کلمه خدا بود یعنی بغیر واسطهٔ پدر در رحم مادر
بکلمه آن حاصل شود علم آن فرزند میمون قدم عیسی ابن مریم است درین حال در دنیا وآخرت صاحب جاه هست
ودر روجاهت ممتاز از اشباه وامثال است درین حال که او از مقربان هست ومراد از آن قرب مکان نیست
سوال عیسی ع در وقت بشارت موجود نبود وبشارت در حال جاهلیت نبود ملک وجیها متعلق یبشرك چکونه شود
جواب بر طریق جائنی زید ومعه صقر صائدا به غدا حال مقدره باشد یا یعنی وجیها فی علم الله دارند درین معنی
در حالهٔ بشارت وجیه بوده ۝ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ۝ عطفست
بر وجیها وعطف فعل بر اسم صفت منه چنانچه در فالق الاصباح وجعل اللیل تحقیق شده وحالی که جمله
عطف کردن او بر حال مفرد رواست چنانچه وکم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون عطفست
بر بیاتا که مفرد است یا محمول است بر حذف مبتدا وجمله اسمیه حال است ای وهو یکلم الناس فی المهد وکهلا عطف
باشد بر ظرف مستقر یعنی منه که صفت کلمه باشد وکهلا عطفست بر فی المهد ومن الصالحین عطفست
بر یکلم الناس مقصود از این آیه نیز رد نصاری است که عیسی ع را اله میکفتند وان الله یبشرك دلالت میکند که موجود
او مسبوق بعدم است وآن منافی قدم است پس منافی الوهیت بود وموجب بطلان دعوی نصاری که او را اله
میخواندند باشد معنی اینست وبا مردمان سخن کوید در حالة که در کهواره باشد سوال در تفسیر آورده که
عیسی ع را در کهواره نکرده اند وبرای او کهواره پیدا نیاورده اند ظرفیة فی المهد چکونه آید وصحت آن چون
روی نماید جواب از مهد کنار مادر مراد است که آن در حق او بجو مهد بود وبطریق مهد قرارکاه او می نمود یا
حقیقت مهد کلام محمول بر حذف مضاف شود معنی چنین بود یکلم فی زمان استحقاق المهد یعنی سخن خواهد
کفت در طفولیت وسخن کوید با مردمان در هنکام کهواره یعنی در حالة که کهل شود در تبلیغ شریعت سخن
کوید واز جمله صالحان باشد ۝ قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ۝ جمله مستانفه
است در جواب ماذا قالت مریم استفهام برای تعجب است ولم یمسسنی بشر حال است معنی اینست مریم کفت ای
پروردکار من مرا فرزند کجا باشد وولد چکونه شود وحال اینست که بمن هیچ بشری نرسیده وهیچ شوهری بود
من نبرده ۝ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۝ این ترکیب بنظیر کذلك الله یفعل ما یشاء آمده
ووجوه اعراب یعنی این بالا مذکور شده ۝ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝
اینجمله بیان کیفیت خلق است یا تعلیل است واین آیه نیز همچو آیات سابقه بود اعتقاد نصاری است در باز
داشتن از الوهیت عیسی ع معنی اینست وقضا کند خدا کاری را وبخواهد که آن کار حاصل کرده بدین سخن کوید مر
اعتقاد
اورا موجود شو موجود شود وخلق عیسی ع ازین قبیل بود پس در زاده شده عیسی ع بغیر پدر استبعاد نباید
نمود بدانکه نزدیک اشعری ایجاد متعلق بکلمه کن بود وبر قول اهل سنت این کلام مجاز از سرعت ایجاد باشد

روایت کرده اند چون جمعی از فرشتگان یا جبرئیل ع مریم را بشارت دادند وان الله یبشرک بکلمة منه المسیح بن
مریم کفتند او کفت مرا بشری مس نکرده یعنی هیچ مردی بمن نرسیده فرزند از کجا شود واین معنی چگونه متصور
بود کفتند همچنین است اما خدای آنچه بخواهد بکند بعده جبرئیل در جیب دامن او دم خویش دمید ناکاه خود را
بارور شده دید چون شکم برآمد زکریا ع چنانچه بحکم عادت در مقام او می آمد جنبش بچه در شکم او دید از تهمت
بترسید بازن خود کفت مریم بارور شده این بلا از کجا افتاد او کفت این همان مریم است که ما شنیده بودیم
که عیسی ع را بغیر پدر بخواهد زاد این کلمات بکذار واو را نزدیک من آر زکریا واهل خانه او بدینجهة متعلق کشتند
واز خوف تهمت مترود شدند چون مریم ع در خانه زکریا درآمد زن زکریا ع بیحیی حامله بود با مریم کفت فرزندی
که در شکم منست فرزندی را در شکم تست سجده کرد و تواضع نمود تو بهترین زنانی وحمل تو بهترین حملهاست بر همچو
توئی اینچنین اتهام خطاست زن زکریا معامله حمل خویش که با حمل او کرده بود زکریا را خبر کرد وبدین جز مریم را برائت
آورد زکریا کفت من تهمت خویش می ترسم نه از جهة تهمت مریم که جز من دیگری آنجا نمی رود ازین حمل حمل بر تهمت
شود چون در دره کرفت مریم از خلق دور رفت واز غایت شرم متباعد کشت چون او را در دره بکمال رسید
وبجنبش بچه عاجز کردانید کفت کاشکی که پیش ازین مردمی شیء متروکی منسی بودی ونیز روایت کرده اند ودر اخبار
قصص آمده اند که یوسف بن یعقوب ماثان ابن عم مریم برادرزاده عمران بود بر یوسف مذکور کسی خبری حمل
مریم باز نمود کفت پادشاه او را خواهد کشت واین عار بتو خواهد پیوست یوسف مذکور بیرون آورد و از آن
مقام در مقام دیگر برد وخواست مریم را بکشد واین شناعت برهد فرشته بر صورت آدمی آمد در نیکوئی
او درآمد وکفت مریم بی شوهر از عیب حامله شده ودر شکم او وحی پاک درآمده این را نکهدار و بر کشتن تعجیل
مکن تا آنکه بار شکم بنهاد وعیسی ع را زیر درخت خرمای خشک زاد جبرئیل ع اندوهکین همان درخت در کنار بجنبانید
اگرچه درخت خشک است میوه دار خواهد کشت داد واز وی در کنار تو خرمای تر خواهد افتاد بعده یوسف مذکور
مریم وعیسی ع را پنهان ساخت وبتعهد وتفقد ایشان پرداخت چون چهل روز کذشت وعجایب قدرت
خدای مشاهده کرد او را با پسر بر قوم آورد ایشان از دیدن بچه غمکین کشتند مریم ع کفتند پدر تو مرد بدی نبود
ومادر تو نیز بدکاره نبود این چه زاده از تو چه افتاد مریم اشارت سوی عیسی ع وعیسی را در سخن آورد ایشان کفتند
با کودکی که در کهواره است چگونه سخن کوئیم وانو کفتار جنوع حریم عیسی ع در سخن آمد وکفت انی عبدالله آتانی
الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا الی قوله ویوم ابعث
حیا بعد آن خود را از سخن کردن باز کشید تا آنکه در مبلغی از عمر کودکان سخن کویند رسید بعد سه سالکی عیسی ع را
وحی در مبلغی از عمر کودکان تبلیغ شرایع شده معنی ویکلم الناس فی المهد وکهلا عبادت این آمده ۵ ویعلمه
الکتاب والحکمة والتورية والانجیل ۵ ویعلمه عطفست بر ویکلم الناس
یا بر یبشرک یا بر وجیها واین بر قراءة ویعلمه بصیغه غایب اشکالی ندارد وبر قراءة ونعلمه بصیغه متکلم اسناد
سوی خدا دارند مشکل شود زیرا که کلام سابق مقول فرشتگانست ومعطوف بر قول فرشتگان باشد
وصیغه متکلم چون مسند بسوی خدا شود مقول اشکال بر دو وجه است یکی آنکه این را بدین تقدیر مقول یقول
محذوف دارند که او معطوف بود بر یبشرک ای ان الله یبشرک بولد کذا ویقول نعلمه دوم آنکه نقول یبشرک مقول فرشتگان
است زیرا که بشارت از باب قول است بس چنانستی که کفتند ان الله یقول نبشرک بولد کذا بس ونعلمه عطف
باشد بر جمله نبشرک بولد کذا که از مفهوم ان الله یبشرک فهم می شود اگر مسند سوی فرشتگان باشد ارتباط
کلام ظاهر بود عطف بر ان الله یبشرک دارند معنی قالت الملئکة ان الله یبشرک بولد کذا ونحن نعلمه باجرم نهادند
یا عطف باشد بر ویکلم الناس ووجیها ورسولا ومصدقا احوال مقدره باشد زیرا که امور مستقبله چون حال
واقع شود حال مقدره بود چنانچه کذشت وبیان آن رفت معنی اینست وبیاموزاند خدا او را بیاموزانم

کتاب یعنی کتابت که از معظمات علوم ادبیه است یا جنس کتاب منزل وحکمت یعنی علم حلال وحرام وتورية
وانجیل که مشتمل بر سائر امور دینیه است روایت کرده اند که در زمان عیسی ع هیچکس خط خوبتر از وی ننوشت
وکسی را کسی درین کار بهتر از وی نپنداشت بران تقدیر که از کتاب جنس کتاب مراد شود ذکر تورية وانجیل بعد ذکر
کتاب از جهة اظهار شرف ذکر خاص بعد عام باشد ونیز روایت کرده اند چون عیسی ع را پیش معلم آوردند معلم
کفت بسم عیسی ع کفت الله معلم کفت الرحمن عیسی ع کفت الرحیم معلم هرچه تعلیم میکرد عیسی ع لفظی که پیشتر
از انست بر زبان می آورد چون معلم کفت ابجد عیسی ع کفت معنی ابجد چیست معلم کفت نمیدانم عیسی کفت الف
خداست با بهاء اوست جیم جلال اوست دال دوام اوست معلم کفت کسی که عالم تر از منست او را چگونه تعلیم کنم
وبه تلقین او بچه نوع زنم مادر کفت اگر تعلیم نکنی او را میان کودکان بیار واز مجلس خویش بیرون مکذار چون عیسی ع
میان کودکان نشستی با کودکان سخن کفتی از آنچه ایشان خورده بودند خبر کردی وآنچه مادر وپدر برای ایشان ذخیره
کرده بودند بر زبان آوردی ۵ ورسولا الی بنی اسرائیل ۵ عطف است بر احوال سابقه او برای تعظیم ست
معنی اینست ودر حالة که رسولی عظیم وجلیل است فرستاده شده سوی بنی اسرائیل است کفته اند اول
انبیاء بنی اسرائیل یوسف بن یعقوب بود ودر آخر عیسی بن مریم روی نمود ۵ انی قد جئتکم
بآیة من ربکم ۵ انی قراءت فتح همزه بتقدیر بانی کذا صله رسولا بر طریق ارسله بالهدی بود
وبر قراءت کسر همزه محمول بتقدیر قائلا باشد وباء بآیة برای تعدیه است برای الصاق من ربکم صفتست مر آیة
با متعلق است بجئتکم بر معنی ابتداء غایت معنی اینست فرستاده شده سوی بنی اسرائیل برین کار است یا کوینده کوینده
این کفتار است بدرستی که من آمده ام با آیتی بر شما اوردهام آیتی را از عجایب قدرت معجزه از بدایع فطرت پروردکار
شما ۵ انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا
باذن الله ۵ بدل است از آیة یا خبر مبتدا محذوفست ای هی انی اخلق لکم فانفخ عطفست بر اخلق فیکون
طیرا باذن الله عطفست بر فانفخ معنی اینست بدرستی که من برای شما تصویر کنم یعنی برای نمودن شما
بکیری از کل بهیئت طیر پیدا کردانم پس در وی دمم ودر وی دم آنکه بس بمشیت خدا پرنده شود وبدیدن
مذکور زنندکانی یابد کفته اند بنی اسرائیل برای تصویر صورتی بر هیئت شب پرک آوردند عیسی ع اختیار کرد و
صورتی از کل بر هیئت شب پرک پیدا آورد ودر وی دمید در ساعت زنده شد وپرید ۵ وابرئ الاکمه
والابرص ۵ عطفست بر اخلق معنی اینست وکور مادرزاد که از شکم مادر بدین صفت آمده ودر چشم
صفت بصر مخلوق نشده باذن خدای بهی میکنم ومردم برص زده واندام سپید شده باتفاق حکیمانی که علاج
بمشیت خدای بری میکردانم روایت کرده اند کاه بودی که بر عیسی ع پنجاه هزار مریض جمع شدی بدم عیسی ع
بری شدندی وبقدم خویش به شده بازمی کشتند معالجات ومداوات نبودی وجز بدعا واسم اعظم توجه ننمودی
حکایت کرده اند آن خبر بسمع یوسف رسید که او استاد اطبا بود انکار بعید وعجیب نمود کفت کورمادرزاد وابرصی که
بخلاینیدن سوزن در محل سپیدی او خون بیرون نیاید بر قاعده اطبا وقانون حکما علاج نپذیرد وبهیچ
دوائی صفت صحت نکیرد اگر اینچنین اکمه وابرص به شود معلوم کردد که معجزه بود اکمهی اینچنین وابرصی را پیش عیسی ع
آوردند عیسی ع دست مبارک خود بر چشم اکمه مالید وبر موضع بیاض ابرص مسح کرد اکمه بینا کشت وابرص بصحت
پیوست بعضی معجزه را دیدند ایمان آوردند وبعضی حمل بسحر کردند وایمان نیاوردند ودر عناد وتعنت
ماندند زنده کردن مرده خواستند عیسی ع کفت ۵ واحیی الموتی باذن الله ۵ این جمله عطفست بر جمله وابرئ
الاکمه معنی اینست زنده میکردانم مردگان را باذن خدای ع چند نفر مرده زنده کرد وبر صفت حیاتیکه داشتند
آورد زنده ماندند وفرزندان زادند مگر سام بن نوح ع که خدای او را زنده کرد اینزه باز همدران ساعت بمرانید
بعضی از کافران کفتند که این عمل که میکند بمعالجت ممکن بود وبافسون نیز دست دهد اگر برهان علم این بیدا

آید وصورت حجت روی نماید وآن آنست که آنچه میخوریم وآنچه نگه میداریم بدان آگاه شود وما را از آن خبر دهد عیسی ع گفت ٥ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ٥ وانبئکم عطفست برجمله واحیی الموتی بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم متعلق اند بانبئکم معنی اینست وبیاگاهانم شمارا آنچه میخورید وآنچه در خانهٔ خویش ذخیره میکنید ٥ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ٥ اینجمله تذییل است تاکید اینجمله از جهة آنست که کافران مضمون جمله را منکر اند ور انکار مصر اند از جهة رد انکار تاکید کرد واز جهة اصرار ایشان تو تاکید آورد معنی اینست بدرستی که درین آگاه شدن وآگاهانیدن هرآینه معجزیست برشما وعلامتی است برای صدق ما اگر باشید شما خواهندگان ایمان وطلب کنندگان ایقان وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ ٥ مصدقا معمول فعل محذوفست بقرینه وجئتکم ای جئتکم بآیة وجئتکم مصدقا وکلام از قبیل عطف جمله برجمله است نه از قبیل عطف مفرد بر مفرد زیراکه بآیة مفعول به است عطف حال بر مفعول به درست نیاید مگر آنکه بآیاتة را بمعنی مع دارند وجار ومجرور را حال بندارند عطف حال برحال بود تقدیر فعل حاجت نباشد اما بر تقدیری که بآیاتة برای تقدیه بود بآیة لا محاله مفعول به باشد مصدقا عطف بروی بود بمعمول فعل محذوف باشد چنانچه بالا گذشت معنی اینست آمده ام برشما با آیتی آورده ام برشما یا آیتی را درحاله تصدیق کننده کتابی راکه بیین بود از توریت وکتب دیگر چون صحف ابراهیم وموسی ٥ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ٥ این نیز متعلق بفعل محذوفست وکلام از قبیل عطف جمله برجمله است ولاحل بر قول متقدمان بعد اظهار لام مفعول به است وبر قول متاخران مفعول له است بر هر تقدیری عطف بر مصدقا نتواند بود زیراکه عطف مفعول به ومفعول له بر حال روا نیست بس چاره نبود که متعلق فعل محذوف دارند وعطف جمله بندارند مگر آنکه ولاحل لکم متعلق حال شود ای مبعوث لاحل لکم این زمان عطف مفرد بر مفرد باشد بتقدیر فعل حاجت نبود معنی اینست وآمده ام برشما حلال کردانیدن بعضی چیزی که برشما حرام کردانیده شده بود بعد بعثت عیسی ع در بعض آنچه بیش کافران حرمت داشت حل آن دعوی نمود ٥ وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ٥ عطفست برجئتکم نکره مقتضی مغایرتست دلالت بر معجزهٔ دیگر کند معنی اینست وآمده ام برشما بعد نکره معجزهٔ دیگر آورده ام ومعجزهٔ دیگر راکه از آیت اذ آثار قدرت پروردگار شما ٥ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ فا سببیه است معنی اینست پس بترسید از خدا واطاعت کنید مرا ٥ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ اینجمله تذییل است یا تعلیل است وبرای رد اعتقاد ترسایانست که ان الله ثالث ثلثة می گفتند وعیسی ع را آله میدانستند وتوحید را منکر بودند در رد انکار ایشان تاکید کرد ان الله ربی وربکم بان آورد معنی اینست بدرستی که خدای تع پروردگار منست وپروردگار شماست پس او را بپرستید وباخلاص پرستش کنید هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست این یعنی توحید وعبادت پروردگار راه مستقیم است واستوار هرکه درین راه بشتابد از مهالک نجات یابد ٥ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ ٥ لما ظرفست معمول است مر قال فاذا روی معنی بر قال درآمد جمله عطفست بر مضمون کلام سابق قال عیسی کذا وکذا فقال حین احس منهم الکفر من انصاری الی الله ای ملتجیا الیه ما یبدا الی دینه معنی اینست پس هرگاه که احساس کرد از ایشان عیسی ع اسباب کفر را یعنی کلمات کفر شنید واعمال کفر دید وبرکینه وصفینهٔ ایشان مطلع گشت بدل یافت خواستن ایشان کشتن اورا محافظت هلاک بوست یا از احساس علم یقینی بجو علمی که حاصل بحس باشد مراد دارند کفر راکه امر باطنی است متعلق بعلم گویند متعلق حس نه بندارند گفت عیسی ع کیانند یاری دهندگان من که ماییند سوی دین خدای تع یا کیانند یاری دهندگان در حالتی که من رونده ام سوی اعداء دین حق تع ٥ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ٥ جمله قال الحواریون

حین قال عیسی ع من انصاری الی الله مقول قال است آمنا بالله جمله معلله است واشهد محمول است بتقدیر قلنا که معطوف بود بر آمنا وجمله ندائیه یعنی آمنا بما انزلت معترضه باشد نکتهٔ اعتراض توصیف خدا بربوبیت وتوقیف خویش بخصوصیت بود آمنا بما انزلت بدل اشتمال است از آمنا بالله بروجه التفات از غیبت سوی خطاب واتبعنا الرسول عطفست بر آمنا بالله فاء در فاکتبنا مع الشاهدین سببیه است معنی اینست حواریون یعنی یاران مخلص ودوستان خالص که دم موافقت آوردند ووعدهٔ نصرت او کردند وگفتند ماییم انصار دین خدا بر پیغامبر تو وبفدای ایمان آورده ایم ودین او را تصدیق کرده ایم وگواه باش ای عیسی ع بدین که مسلمانیم ومومن وموقنیم تا بر ایمان خویش گواه کرفته ایم واشهد بانا مسلمون گفته ایم ای پروردگار ما آنچه فرستادهٔ وکتابی که دادهٔ بدان ایمان آورده ایم واتباع رسولی که فرستادهٔ کرده ایم پس بنویس ما را از جملهٔ امت خیر الانبیاء که گواهی خواهند داد روز قیامت برای ما یا بنویس ما را با مومنانکه بر وحدانیت تو گواهند وبر صدق پیغامبران تو آگاهند یا بنویس ما را با پیغامبر آنکه زبان بتزکیه خواهند گشاد ودر حق امت خود گواهی خواهند داد حواری در لغت یار مخلص را گویند حواریان عیسی ع جماعتی از یاران مخلص او بودند وبظاهر وباطن با او خلوص اخلاص می نمودند ودر وجه تسمیهٔ ایشان بحواری اختلاف کرده اند ودر کتب اخبار واقوال مختلف آورده اند بعضی گویند دوازده کس بودند از کدورت ظاهر وباطن بودند که ایشان اخلاص واختصاص با عیسی می نمودند ایشان را از جهة بقا بودن از کدورات حواری گویند یعنی آرنده بقا مناسبت وتشبیه چو بند بعضی گویند جماعتی بودند که جامه می شستند ودر سپیدی آن اهتمام می نمودند عیسی ع ایشان را گفت در سپید کردن جامه چه میکوشید در سپید کردن دل وتصفیهٔ آن کوشش کنید ایشان را حواری گویند ومناسبت او با حور که معنی سپیدی است میجویند وبعضی گویند حواریان عیسی ع طائفهٔ رنگ ریزان بودند که با عیسی اخلاص واختصاص می نمودند وسبب آنست وقصه انچنانست که مادر عیسی ع عیسی را پیش معلمی که استاد آن معلم او را پیش از علم خویش عالم یافت چون او را عالم تر از خود انگاشت دل بر تعلیم او نگماشت آخر بر رنگ ریزی برد وبشاگردی سپرد روزی رنگ ریزی که بر عیسی ع استاد بود صورت استادی می نمود از دکان خویش جائی رفته بود عیسی ع همه جامها یکجا ساخت ودر خم نیل انداخت چون استاد از خانه بدکان رسید دکان را از جامها خالی دید مترددگشت وخاطر او بتعلق جامه پیوست عیسی ع گفت جامها برداشته ام ودر خم نیل انداخته رنگ ریز مذکور متعلق ترگشت ودل بر زیادت تعلق پیوست که رنگهاء مختلف مطلوب بود صاحبان جامه را چه روی خواهم نمود عیسی ع گفت تعلق مکن جامهٔ هریکی را گنجم برنگی که مطلوب داشته اند وبخداوند جامه بسپارم همچنان کرد رنگ ریز را در تحیر وتعجب آورد این حکایت بعلم رنگ ریز برتر پیوسته گفتند این عمل عجیبه وشعوراست این جامها را بشوئید وتحقیق این بدان بجوئید هرچند جامهاء مذکور می شستند رنگ جامه خوبتر وروشن تر می یافتند چون حقیقت او تحقیق کردند بعیسی ع ایمان آوردند وبخلوص اخلاص پیوستند ویاران مخلص وی گشتند ایشان را از جهة تفاوت باطن وصفوت خاطر حواری گویند ونسبت ایشان بحواری جویند وبعضی گویند جماعتی از ملاحان صید ماهی میکردند وماهی بسیار بدام وشصت بر روی می آوردند عیسی ع در بصحبت سفینه بر ایشان بر طریق موعظت گفت ماهی چه گیرید کاری بکنید که صید دلها کنید نفس عیسی ع در ایشان اثر کرد ایشان بر عیسی ع ایمان واخلاص آوردند واخلاص ورزیدند ومصاحب عیسی ع شدند وحواری او گشتند وبعضی گویند ملکی طعامی کرده بود عیسی ع او را در کاسهٔ خویش عجیبی نمود که کاسهاء همه خالی گشته وکاسهٔ او با فزونی پیوسته بر سید این کیست واین شان عجیب از جهة چیست گفتند این عیسی بن مریم است واو را شانی معظم است عظمت عیسی ع در خاطر او واقع گشت با خلاص وایمان پیوست از ملک گذشت ودر صحبت عیسی ع نشست با جماعت خود صحبت عیسی ع ورزیدند وبدرجه حواریان رسیدند بدین هر چند وجه تسمیه حواری با حور روشنائی دلها است بتعبیه وتصفیه دل با حواری است وبعضی حواری مذکور دوازده تن دانند غیر ایشان را حواری نخوانند وبعضی کسانی راکه بعیسی ایمان داشتند همه را حواری دانند وجمع مومنان امت او را

حواری بندارند وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝ ومکروا معطوف بر
فعلی که مفهوم است ای کفروا ومکروا ومکر الله عطف است بر مکروا ودروی صفت مشاکله واستعارت وتمثیل است
مشاکله چون کما تدین تدان وتمثیل چون فلان ذهب به الیل والله خیر الماکرین تذییل است معنی اینست
کفار کفر ورزیدند ودر عداوت عیسی عم کوشیدند ومکر کردند ودر معرض کشتن آوردند وخداء ایشانرا سزای مکر
داد ومکافات مکر ایشان کار بکه بمکر مانند بنیاد نهاد والله خدای بهترین کسانی است که مکافات مکر کنند وجزاء
از وخوبتر آید وبهتر از دیگران روی نماید قادر مطلق است قدرت او بر همه چیز محقق است روایت کرده اند کی
را از ایشان بر صورت عیسی عم کردانیدند واو را از ایشان کشانیدند عیسی عم زنده بر آسمان بر آورد وایشانرا میان
خویش یکدیگر در قتال آورد موازنه هفتاد هزار نفر کشته شدند وجان بملک الملک سپردند وقصه آن آنست که چون
عظمت وجلال عیسی عم هویدا کشت وابراء الاکمه والابرص وزنده شدن مردکان بشهرت پیوست باوجود معجزات
ظاهره وآیات متظاهره بیشتری بکرویدند وکفر وعداوت ورزیدند عیسی عم با وجود جمعی عظیم از مومنان و عون و
نصرت از ایشان چون در شریعت او قتال مشروع نبود قتال نفرمود لیکن کافران که دشمن دین بودند با او
صورت عداوت می نمودند از حشمت ونامودی وقوت وقدرت ومهتری بترسیدند وبکشتن او لشکر کشیدند
عیسی عم وحواریان در غرفه در آمدند کافران غرفه را کرد آکرد فتند ملک جهودان یهودا بران غرفه بر آورد وامر
بکشتن عیسی عم کرد که او در آمد خدا عز وجل کماشت عیسی عم را نیافت در بازکشتن شباهت خداء تم شبه
عیسی بر و انداخت وطوق را بکشتن او برداخت چون او را بصورت عیسی عم دیدند بر دار کردند وبعضی کویند
در مقامی که بود شب رفتند وعیسی عم را کرفتند چوبی برای دار نهادن نصب کردند خواستند تا بر دار نهند تاریکی
پیدا آمد وفزعی وغوغائی بر آمد فرشتکان میان عیسی عم ومیان ایشان حائل شدند وعیسی را بر آسمان بردند شبه عیسی
بر یهودا افتاد خلق هم او را بردار نهادند وبعضی کویند در اینجا مردی طیطلوس یا طیطیوس نام غیر یهودا بود در نظر
خلق بصورت عیسی عم نمود هم او را کرفتند وبردار کردند ۝ إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ
وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
اذ ظرفست مکر الله یا مر مفهوم خیر الماکرین ای حکم بانه خیر الماکرین اذ قال معطوفست با ذکر محذوف لی بجمله
متضمن بیان جزاء مکر بودن آن در اظهار چیزی واخفاء چیزی مکر باشد سوال جزاء مکر وفعل عقاب ماکران
در وقت بردن عیسی عم بر آسمان برده در وقت بردن این سخن روی نموده ظرفیت قول مذکور مر جزاء وعقاب
مسطور چکونه آید وصحت او بچه وجه روی نماید جواب در هنکام وعده اکرام عیسی عم عقوبت مکر ایشان موعود
بود از موعود بموجود تعبیر کرده وبرین وجه اذ قال الله یا عیسی را ظرف ومکر الله والله خیر الماکرین آورده یا عیسی
تا آخر مقول قال است جمله ندائیه مقدم است برای تنبیه وجمله انی متوفیک تا آخر مقصود بمقال است وتاکید
این جمله برای ایراد وعید بر سبیل وکادت است وفوق الذین کفروا مفعول دوم است مر جاعل الذین اتبعوک کما بنین
فوق الذین کفروا یعلونهم فی الحجة الی یوم القیمة متعلق است بجاعل یا متعلق است بمعنی عالی وفایق معنی
اینست وخداء جزاء مکر ایشان داد یا کویند حکم کرده شد که او بهترین کسانی است که جزاء مکر دهند یا کویند
وسزاء مکر کند یا کویند یاد کن آن هنکام که خداء کفت یا عیسی عم بدرستی که من ترا از مصاحبان تو ستاننده ام
وبسوی فرشتکان خود یا سوی آسمان برانده ام واز لوث کافران ترا پاک کننده ام وکسانی را که متابعان تواند
در حجت تا روز قیامت بالاتر کافران کردانیده ام وبعضی متوفیک بمعنی ممیتک دارند ومعنی برین طریق
بندارند ای عیسی عم بدرستی که من ترا خوابانیده وقائم کردانیده ام وبسوی فرشتکان بر آسمان برانده ام روایت
کرده اند چون حق سبحانه وتم عیسی را بر آسمان برداشت اول خواب را برو کماشت تا در برداشتن هیبت نخورد
ومتعلق نکردد واسناد توفی ورفع سوی ذات خدا از جهت کرامت عیسی عم است وتواند متوفیک بمعنی

مزیل شهواتک فی المطعم والمشرب بود وبمعنی جاهدک کالمتوفی شهواتها شود یعنی دور خواهم کرد از تو شهوت طعام و
آب وخواهم کردانید وخواهم کردانید ترا همچو متوفی مستغنی از طعام وشراب کفته اند عیسی عم آدمی بود بعد از رفع
او را فرشتکی روی نمود جسمانی بود روحانی کشت وبصفات فرشتکی پیوست پیغامبر عم خبر کرد که در آخر زمان بعد
خروج دجال عیسی عم از آسمان فرود آید در صخره بیت المقدس در نماز شروع نماید منادی ندا کند وآوازه در جهان
افکند بدرستی که عیسی عم از آسمان نزول کرد ویمن وبرکت خویش در جهان آورد دجال چون نداء مذکور بشنود
همچو نمک بکدازد مقدمه دجال هفتاد هزار جهود باشند عیسی عم ومسلمانانی که با او باشند جهودان مذکور را
بکشند وبعضی از ایشان پنهان شوند در هر مکانی که پنهان شوند ندا آید که ای امت محمد عم اینجا یهودی پنهان
شده بیا واین را بکش هر جا که یهودی پنهان شود کسی پیدا شود وجای او نماید ونیز روایت کرده اند بعد بیرون
آمدن عیسی عم کافری بروی زمین نماند مکر آنکه مسلمان شود یا مطیع الاسلام باشد قال الله تم هو الذی ارسل
رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وقال عم زویت فی الارض فاریت
مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها آن زمانه زمان ظهور این وعده است بعد چهل سال بیان
خلق باشد وبر شریعت پیغامبر عم عمل کند وزنی بخواهد واو را از آن زن اولاد شود وبعضی کویند اول دختر
شود اول دختر بمیرد بعده عیسی عم وفات کند ودر روضه پیغامبر عم مدفون کردد ۝ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ
فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ این جمله عطف است بر مقول ای اذا قال الله هذا القول ثم هذا
القول وخطاب جمع بعد ذکر عیسی عم وذکر متبعان وکافران خطابست مر عیسی عم وفریقین را جمله فاحکم
عطفست بر جمله الی مرجعکم عطفست فعلیه بر اسمیه بر طریق زید فی الدار فاطعمه وزید ابک فاکرمه معنی اینست
پس بسوی حسابکاه من بازکشت شماست پس حکم خواهم کرد میان شما در چیزی که اختلاف میکنید میان خویش
وبا یکدیکر مخالفت می ورزیدید ۝ فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ آیه سابق میان خویش وفریقین در حکم کردن میان ایشان جمع کرد این آیه که متضمن تفصیل است
برای تفریق آورد اما متضمن معنی شرط شرطاست یا محذوفست جزء جزاء در مقام شرط قائم شده فاء در جزاء
دوم در آمده ناصرین اسم ماست من زائده است لهم خبر ماست سوال وما لهم من ناصرین حکایت اخروی
است آینده است وما برای نفی حال بود استعمال او در امر آینده بچه وجه باشد جواب مستقبلی را که متیقن
الوقوع است کاهی بر طریق ونفخ فی الصور بلفظ ماضی ذکر کنند وکاهی بلفظ حال آرند ومعنی بر استقبال بندارند
واما الذین آمنوا وعملوا الصالحات این شرطیه عطفست بر شرطیه سابق وجمله والله لا یحب الظالمین
تذییل است تاکید است مر جمله فاما الذین کفروا معنی اینست اما کافران پس ایشانرا عذاب سخت خواهم
کرد ودر انواع مشقت وعقوبت خواهم آورد عذاب سخت در دنیا مسخ کردن وصورت کردانیدن
چنانچه بعضی بوزینه شدند وبعضی خوک کشتند واسیر کردانیدن وکشتن وبرده ساختن وبخواری رسیدن ودر
آخرت بجاوید بودن در عذاب نار ونیش زدن وکزیدن کژدم ومار وانواع رنج وعنا واصناف محنت وبلا
ونیستند ایشانرا یاری دهندکان ونصرت کنندکان واما آنانکه ایمان آورده اند وکارهاء نیک کرده اند خداء
ایشانرا اجرهاء ایشان تمام دهد ودرجات جنان ومثوبات بی پایان بخشد وبر قرات نوفیهم معنی چنین
آید تمام دهیم ما ایشانرا اجرها وخداء ظالمانرا دوست ندارد وکذر نونکاه حد را دوست نداده ۝ ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ
عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ۝ ذلک مرفوع المحل بر ابتداست جمله نتلوه خبر مبتداست
یا ذلک منصوبست بر شرطیه تفسیر بفعل مضمر که نتلوه مفسر اوست که نتلوه ذلک نتلوه معنی اینست این مذکورات
از خبر مادر مریم ومادر عیسی عم وغیر آن بر میخوانم آنرا بر تو یا بر میخوانم مذکور را در حالتی که او را مضمون آیات وذکر

استوار است یعنی قرآن ۝ اِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِنْدَ اللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُنْ
فَیَکُونُ ۝ کاف برای تشبیه است وجمله خلقه من تراب مبینه است مر وجه شبه را زیراکه آفرینش او بخاک عجیب
وغریب نیست بلکه آن امری عجیب وغریب بود وجه تشبیه کون کل عجیبا غریبا باشد چنانچه گویند کالنحل فی
الحلاوة ای کون کل مایطیبه النفس که لازم حلاوت است مشترک پنداشته اند استطلاب نفس که لازم حلاوة
است مشترک پنداشته اند سوال بر قول عامهٔ اهل سنت کفتن کن مجاز از ایجاد بود عطف بر خلقه عطف شی بر
نفس او باشد و بر قول اشعری که کفتن کن را ثابت میدارند و وجود اشیا حاصل بکلمه کن می پندارند تراخی علت
از معلول می آید واین بدیهی محالی مینماید جواب تواند بود که خلقه مقامی ایراد خلقه جویند بر طریق کم من قریة
اهلکناها فجاءنا باسنا یعنی اردنا اهلاکها گویند بر هر دو قول اشکالی می آید بر نوعه تعقیبی روی نماید بر قول ثم
بر حقیقت دارند وثم برای تراخی در مرتبه پندارند چنانکه ثم کان من الذین آمنوا گفته اند وما تقدم ایمان تراخی
در مرتبه رفته اند ثم قال له عطف است بر خلقه کن مقول قال است بر قال ایراد ماضی بصیغه مضارع ازجهة
استحضار صورت بوقوع وجود است وجمله ان مثل عیسی عند الله الآیة بر رد گفتار نصاری وبطلان مقالت
ایشان است در قائل شدن بالوهیت عیسی ع وچون ایشان را در شان این معصود انکار بود ازجهة رد انکار
تاکید جمله سابع نمود معنی اینست بدرستی که حال عجیب عیسی ع نزدیک خدا ع مجو مثل آدم است که او را
از خاک مصور کرد بس گفت او را موجود شو پس موجود گشت وانسانیت ولد آدم لوازم وتوابع آن با ایجاد خدا ع
مه با وجود پیوست ۝ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ ۝ لام عهد است ابجمله تقریر جمله سابقه است معنی اینست
حق مذکور یعنی خبر عیسی ع وآنچه بالا گفته شد که عیسی بنده خدا ع وبرگزیده حق جل وعلا است آنکه بنود و
ابن الله نباشد وقول نصاری که ان الله ثالث ثلثة میگویند والمسیح ابن الله میخوانند باطل است وقائل قول
مذکور ضال مبطل است چیزی است کاین از پروردگار بر خبر او حق است وکلامی است صادر از و وکلام او
صدق است ۝ فَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ ۝ فا سببیه است معنی اینست چون اینمعنی دانستی پس
مباش از شک آرندکان واز فرقهٔ تردد کنندکان سوال پیغامبر ع معصوم است کفر وشک با او نسبت ندادند
از شک در شان او چگونه می آرد جواب عصمت منافی ابتلا بتکلیف نبود از توجه امر ونهی مانع نشود واین امر
نهی نظر بقدرت او وست نه نظر بعلا عصمت واگر نظر بعصمت بکار ند نهی مذکور بر طریق تعریض از امت
پندارند چنانچه غیر موذی را لا توذ گویند وتعریض از موذی که مصاحب اوست جویند ۝ فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ ۝ فا سببیه است از
جمله سابقه که متضمن اثبات توحید ونفی شریک بود علم بمضمون آن حاصل گشت حق حقیقی وصدق واقع
بظهور پیوست وشک نیست که بیقین حقیت خویش وبیقین بطلان خصم باعث بر مباهله شود ودر وقت
ابتهال بد بری آرد چون محاجه وجود بینی که در شان عیسی ع با پیغامبر داشتند چنانچه قصه در صدر سورت
گفته تا آیة ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم رسید وهر یکی از ایشان این آیة از پیغامبر ع مشنیدند این راحوال
نشاشتند دل بر شک بعدم فهم کاشتند کفتند ما نمیدانیم که چه میگوئی ونمیدانیم که برین سخن چه میجوئی این آیه
نازل گشت واین نظم بورود پیوست ومن لفظا او مفرد است ومعنی او جمع است بدلیل تعالوا وابناء کم
ونساء کم وتعالوا مقول قل است ندع جواب امر است ثم نبتهل عطف است وندع متناول است مر همه قوم
مومنان وکافران ودر ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم لف نشر است ندع ابناءنا وندع
ابناءکم وندع نساءنا وندع نساءکم وندع انفسنا وندعوا انفسکم ثم نبتهل فنجعل عطف است بر نبتهل معنی اینست
پس آنانکه از نصاری با تو محاجه کنند ومجادله ومحاجه پیش آیند در دین ان الله هو المسیح بن مریم گویند ودر

راه تثلیث بگفتن ان الله ثالث ثلثة پویند وحجج قاطعه وبراهین قاطعهٔ تو قبول نکنند وخود را در دین راه
کتمان حق ومکابره حق افکنند از پس آنچه آمده وازعلم یقین بقرآن وحجت وبرهان از پس آنچه آمده وازعلم
یقین بقرآن وحجت وبرهان پس بکوشتابید واین کار را دریابید ودر معالجه مباهله میایید ودر کار ابتهال
اهتمام نماید وبخوانیم ما وشما همه اینجا پسران وزنان وانفس خویش وبعضی گویند از نفسهاء خویش مسلمانان مراد دارند
که همه بر حکم المؤمنین المومنین لنفس واحده در مقام اتحاد ند پس یکدیگر دعا کنیم وخود را در افکنیم پس بکی داریم
لعنت بر دروغ گویندکان وافتراء ونا بوده گوئی جویند کان گفته اند چون پیغامبر ع این سخن گفت ایشان گفتند
باز گردیم ودر کار خود فکری کنیم بعده بیاییم وترا علم دهیم پس باز گشتنی میانه خویش خلوت کردند ودر
مشورت شدند ودر میان خویش یکدیگر را گفتند کاین مرد پیغامبر مرسل است وفرستادهٔ خدای عز وجل است
اگر شما با او مباهله کنید خویش را از بیخ بر افکنید زیرا که هر قومی که با پیغامبر مباهله کردند خود را در هلاکه
وفنا آوردند اگر بخواهید که بر دین باشید با او بمصالحت ومسامحت پیش آیید وبا او صلح کنید ودر اوطان
خویش باز گردید روز دیگر پیغامبر در صحرا بیرون آمد ودر مباهله اقدام نمود در راست او امام حسن ودر چپ
او امام حسین وپیش او حضرت علی ع وپس او حضرت فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین واز عایشه مرویست
که آن زمانکه پیغامبر اهل خود را برای مباهله بیرون آورد برو گلیمی سیاه معلم بود حضرت علی وحسن وحسین
وفاطمه را در زیر آن در آورده بود ودر صدف صدق سفت ودر شان ایشان انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا گفت چون ایشان آمدند پیغامبر فرمود قصه عیسی ع گفتیم وبیان
او کردیم بذکر حج بطلان اعتقاد نصاری بنهایت رسید ودلحیت دین حق رأی العین دیدند اگر از شما
از قبول کردن ابا آید ودل بر مکابره گمارید بیایید تا مباهله کنیم یکدیگر را هر که میان فریقین دروغ گوست
او را بسنگ لعنت بزنیم چون ایشان پیغامبر را با اهل خویش بیرون آمده دیدند وکلمات مذکوره از
پیغامبر شنیدند میان خویش گفتند مباهله مکنید که این شخص است اگر دعا کند بدعاء او زمین تة بالا شود
واگر بخواهد کوه از جا بجنبد مباهله اختیار نکردند وبمصالحه پیش آمدند دو هزار حله در سال هزار در رجب
وهزار در صفر وسی زره وسی اسب وبعضی سی شتر نیز گویند صلح کردند ودرین باب مواثیق وثیقت وعهود بیعة
درمیان آوردند پیغامبر فرمود چون شما از مباهله ابا آوردید مسلمان کردید ودل بر حق بردارید وایمان
آرید از اسلام ابا آوردند وگفتند ما صلح میکنیم بدینکه با ما جنگ نکنی ونترسانی ومارا از دین ما نگردانی برین طریق
اختیار کردند وسیکدیگر عهدنامها ووثیقها نوشتند ومحصلی خواستند ابو عبیده جراح بر ایشان محصل وحاکم
گشت وبرابر ایشان رفت پیغامبر گفت اگر ایشان صلح نمیکردند ودل بر مباهله می آوردند ازجهة آنکه
بر باطل بودند وبمکابره بدین قیاس جرأت می نمودند همه قرده وخنازیر میگشتند وبخواری وبنگونساری از
جهان میرفتند نصرانی ونصرانیه درجهان باقی نمی ماندند که تا قیامت این جنس باز موجود نگشتی وبروایتی
فرمود هلاک بر اهل نجران نزدیک رسیده بود اگر مباهله میکردند وبملاعنه پیش می آمدند تمام وادی با آتش
افروخته شدی ونام ونشان اهل نجران باقی نماندی ۝ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ ۝ ابجمله معترضه است
در اثناء کلام برای بیان حقیقت قصه سابقه وتاکید او ومبنی بر انکار رد کفار است معنی اینست بدرستی
که این مذکور یعنی آنچه ما از قصهٔ عیسی ع واهل نجران ذکر کردیم که مقصود از آن اثبات توحید ونفی شریک
وتثلیث است درمیان آورده ایم قصه حق است وحکایت صدق است ۝ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ ۝
ابجمله تذییل است بذکر مضمون قصهٔ مذکوره که اثبات توحید ونفی اشراک است معنی اینست ونیست
معبودی بحق مگر خدای سزاوار پرستش مطلق حاصل مضمون قصه مذکور همین است وشک نیست که حقیت آن
یقین است ۝ وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْحَکِیمُ ۝ ای الغالب علی اعلاء الحق وافناء الباطل الذی المباهلة
العزیز

الحکیم الذی یقضی حکمته نصر المحققین وقهر المبطلین عند مطالبة تمیز الحق عن الباطل اینجا حال است از ضمیر نبتهل ونجعل
لعنة الله یا تذییل است وایراد تاکید از جهة تنزیل کفار منزلهٔ منکران مضمون جمله با اصرار است چه ذکر این
صفات اینست که بخدا انکروند وامر خدا را مخالف نشوند جمله ان هذا لهو القصص الحق که در میان عامل وحال
واقع است معترضه است چنانچه گذشت ووجه اعتراض آن بیان بودن معنی اینست مباهله کنیم وحال آنست
بدرستی که خدای هموست عزیز یعنی قوی وغالب در وقت مباهله حق را اعلی کردن تواند باطل را فنا وهلاک
رساند حکیم است حکم او اقتضا کند که نزدیک طلب مباهله حق را از باطل جدا کند محققان را نصرت دهد و مبطلانرا
بکند ۵ فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین ۵ فان تولوا ببیاست جزاء ان تولوا محذوف است
ای فان تولوا اجازیهم الله وبیان حق سبب است برای جزا دادن کسانیکه از حق روی گردانیده اند فان الله علیم
بالمفسدین تعلیل جزاء محذوف است زیرا که علیم قادر بمفسدان مستلزم است جزا کردن ایشان و تواند بود
فان الله علیم بالمفسدین بحکم ملازمهٔ مذکور کنایت باشد از جزا پس جزا موجود بود حاجت بحذف نشود تاکید
جمله از جهت آنست که ارتکاب کفر علامت آن بود که فر جزاء از منکران است بظهور علامت انکار تنزیل
کردن منزلهٔ منکران جدا باید بدین اعتبار تاکید جمله شاید معنی اینست پس اگر کافران از حق روی گردانند
وبر قول حق ثابت نمانند بدرستی که خدای علیم است باحوال مفسدان واعمال مبطلان زشتی کار ایشان بدانند
سزای آن رسانند ۵ قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الا نعبد
الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله ۵ قل جمله [illegible]
است ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قل است الا نعبدوا با معطوفات خویش بیانست مر کلمه را امام کلبی
در تفسیر خویش آورده چون جعفر طیار وجماعتی از صحابه را جانب نجاشی روان کردند قریش جمع شدند وبیکدیگر
گفتند که شما جماعتی پیش نجاشی میروند کینه دارید دل برد ایشان کارید مالی جمع کنید وکسی را با هدایا پیش نجاشی
بفرستید دو مرد از اهل وابی عمرو بن العاص و عمرو ولید را اختیار کردند وهدایاء نجاشی ایشان را
سپردند تا ایشان پیش نجاشی بروند ومیان ایشان حائل شوند تا سوی ایشان احسان نکند بلکه ایشانرا
ایجانب بفرستند وعمرو بن العاص ومصاحب او در ره بحر روان شدند وجعفر ویاران او راه خشکی اختیار
کردند فرستادگان کفار شتابی کردند پیش از جعفر طیار بحبشه رفتند چون بر نجاشی پادشاه حبشه رفتند
ودر مجلس او در آمدند برسم کفار سجده کردند وروی بر زمین آوردند وگفتند که گروه ما ترا نیکخواهانند وعطاء
ترا شاکرانند بدرستی که ایشان اخلاص خود را بآب دادند وما را بر تو فرستاده اند تا خبر واقعه که ایجانب
حادث شده برسانیم وترا ازین قضیه بطریق نیکخواهان مطلع کردانیم در میان ما مردی بیرون آمده می
گوید که رسول خدایم ودعوی میکند که من شما را راه راست می نمایم او را نادانی چندی متابعت کرده دانایان
در معرض قبول نیاورده ما بر متابعان او زور آوردیم وحال بدیشان تنگ کردیم در گوشه رفته اند وبشهری پناه
گرفته نه اینجا مردمان در آیند ونه از اینجا ایشان توانند که بیرون آیند چون آن روزگار تنگ تنگ آمدند توجه در
ایجانب کردند جعفر برادر زاده خویش را بر تو فرستاده وعلی بخراب کردن این ملک نهاده با تو عمان خواهد
که بر ما خواسته در جهان از دست او نوری خاسته فرستادگان او بر تو می آیند تا پیش تو تملق نمایند تو مرا آن
روز آوردن بر وامع شوی ومیان ما واو حائل کردی مطلوب ما آنست که چون ایشان بر تو رسند نظر لطف
بر ایشان نگاری وایشانرا با بسیاری وصداق سخن ما در نکوهش آینده کان وعلامت راستی در مذمت
ایشان آنست که چون ایشان خواهند آمد پیش پادشاه تکبیر سجده نخواهند ورسم مجلس پادشاهان روی بر
زمین نخواهند آورد جعفر هم با یاران خویش آمد پیش در نجاشی بالکی بیستاده کل علیک جواب اهوز نجاشی گفت
بفرمایید این آواز کننده را تا بار دیگر آواز کند و آنچه گفته است بار دیگر بگوید نجا و همان سخن بر زبان براند

نجاشی گفت ایشانرا دستوری دادم ودیر در آمدن بر ایشان کنادم کو آینده کان با امان خدا در آیند و مطلوب خویش باز
نمایند عمرو بن العاص این سخن از نجاشی شنید بتحیر سوی یار خویش دید گفت می بینی که چگونه تکلف میکند و جنوع دم
اجابت می زند چون در آمدند بتواضع پیش نیامدند وسجده نکردند وروی بر زمین نیاوردند بر سنت اسلام رفتند
بر وجهی که سلام باید گفتن عمرو بن عاص بر نجاشی گفت مصداق سخن ما ظهور یافت این آینده از تکبر بتواضع نشتافت
نجاشی گفت شما را چه مانع شد که پیش من سجده نکردید وروی بر زمین نیاوردید بحنی که آینده کان میگویند گفتید و برسم
در آمدن آینده کان پیش پادشاهان نرفتید جعفر گفت خدای را سجده میکنیم که ترا آفرید وملک بخشید تحیت وسجده کرده
وتعظیم سر بر زمین آوردن رسم ما بود که ما عبدهٔ اصنام بودیم پیش سنگی این نوع تذلل می نمودیم پیغامبر آخر زمان
که در کتب موعود بود علم نبوت افراخت وما را سجده کردن بغیر خدا باز داشت تحیت اهل سلام که تحیت اهل بهشت
استام کرده وبرسم نیکخواهی ودعا وثناء یکدیگر آورده چون نجاشی گفتار او را شنید قوت راستی ودرستی آورید او را
وعمرو بن عاص را گفت شما پیش من گفت وشنید کنید وآنچه دارید در میان افکنید جعفر گفت تو پادشاهی روی
زمینی اهل کتابی واز ارباب تحقیق که با تو سخن بسیار نباید نیجو تو بی سخن بر قدر ضرورت شاید یکی از ایشانرا بفرمای
که سخن گوید تا دل وزبان من تعطیل جوید بعده جعفر التماس کرد تا پادشاه از ایشان سه چیز پرسد بعده جواب آن سه
چیز شنود اول آنکه ما بندکانیم یا آزادکانیم اگر از بندکانیم از املاک خود گریخته ایم مال ما را تسلیم ما کنید ودر بند ایشان افکنید
نجاشی از ایشان پرسید که ایشان کیانند جواب گفتند که احرار کرام واز ارکان عظام اند نجاشی گفت از جهت رقیت کسی
بر ایشان دست ندارد تا کسی ایشانرا برد وبسپارد دوم آنکه خون ناحق کرده ایم واولیاء مقتول را آزرده ایم که استحقاق
گرفتن ما بود گفتند هیچکس را کشته نگریخته اند وقطرهٔ از خون کسی نریخته اند سوم آنکه مال کسی بغیر حق گرفته ام یا ضمانت
کسی بغیر حق گرفته ایم یا ضمانت کسی پذیرفته ایم که بطلب آن مال ما را گذاردند وسبب آن از ما بیزارند پس نجاشی گفت
اگر بر ایشان قنطاری یعنی پوست گاوی واجب باشد بر من ادای آن لازم بود عمرو بن عاص گفت ایشان قیراطی از آن مال
نستده اند وحبهٔ شعیری از حق کسی نگرفته اند نجاشی گفت بر ایشان چه چیز دارید ودل بطلب که حق ایشان بچه می آید
عمرو بن عاص گفت ما وایشان نزدیک دین بودیم ودر آن متابعت آباء خویش می نمودیم ایشان از آن دین برگشتند
ومتابع غیری شدند پس فرستاده اند ما را قوم ما بسوی تو تا ایشانرا بجا بسپاری واز مخالفت دین که برگشتند بیزار کنی
نجاشی گفت پس هدیه که شما آورده اید هدیه نیست رشوت است باز پس ستانید وایشانرا که بر من آمده اند در امان
من در آمده بردن نمی توانید بعد از آن نجاشی توجه بجعفر ومصاحبان او کرد وگفت با من راست بگوید وحیله و
تزویر مجوید که دین قدیم را چرا ترک دادید وبچه سبب رو بر دین دیگر نهادید جعفر گفت دینی که آنرا گذاشته ایم
دین شیطان بود ما را بکفر ودر دینت بخدا وعبادت کردن سنگ میفرمود دینی که اکنون دل بر آن نهاده ایم دین
خدا است رسانیدهٔ حضرت بهترین خلقان محمد المصطفی است مضمون کتابی آورده مصدق مضمون توریت وانجیل
است نجاشی گفت سخنی خوب گفتی بجای خود باش بخوف وترس کسی دل خود را مخراش بعده فرمود ناقوس زدند وندا
اجتماع قوم در دهند چون قسیسان یعنی استادان ترسایان جمع شدند وجمیع راهبان یعنی عابدان معابد
ایشان که هم آمدند نجاشی روی بر ایشان آورده وتوجه سوی ایشان کرده گفت سوگند میدهم شما را بخدایی که فرستاده
است بر عیسی انجیل که میان عیسی ومیان قیامت پیغامبر موعود مانده و ذکر مبعوث شدن او در کتب خویش میخوانید
ایشان گفتند آری پیغامبری است که عیسی هم ببعثت او ما را بشارت داده در حق آمنت به فقد آمن بی ومن
کفر به فقد کفر بی بروی ما کشاده نجاشی گفت ای جعفر این راستان چیزی بغیر تغییر وتبدیل بر خوان جعفر
آیه واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق برخواند هر یکی از ایشان از چشمهای
خویش چشمها روان کردند نجاشی گفت زیادت کن ازین حکایت خوب وازین داستان مرغوب جعفر سورت
بنی اسرائیل وسورهٔ طه فرو خواند نجاشی واهل مجلس از بلاغت ولطافت آن کلام حیران ماندند عمرو بن

عاص از گفته خویش در ماند نجاشی گفت در باب عیسی ع پسر مریم چه میگویید و در شان او چه میجویید جعفر گفت همان
میگوییم که خدای تو در شان او بیان کرده و پیغامبر م او را از خدای آورده نجاشی گفت آن چیست بگو تا بدانم جعفر
گفت عیسی ع کلمه خداست و روحی از حق تبارک و تعالی است القا کرده است از محض کرم آن کلمه را بر مریم و او
زنده کردی و اکمه را در بینایی آوردی و ابرص بدعاء او به پذیرفتی و مریض بنفس او صحیح گشتی و صورتی از گل
صورت پرنده پرداختی و در ان دم زدی باذن خدا زنده ساختی و در روایتی آمده نجاشی جعفر را گفت
مرا بگو صاحب شما در حق عیسی ع چه میگوید و چه میفرماید و از چه چیز باز داشت می نماید جعفر گفت کتابی
دارد که احکام از ان می آرد و او مردی است آنچه برو منزل شده میخواند و امر بمعروف و نهی از منکر میکند و بر احسان
میفرماید و امر میکند که خدای پرستید و دیگری را بعبادت مگیرید بعده از قرآن سورت روم و عنکبوت و سوره کهف
و مریم خواند چون آیتی که در و ذکر مریم است عمرو بن عاص خواست ایشان را بروی در غضب آرد گفت این مرد دل بر
اهانت عیسی ع میگمارد نجاشی گفت بخدائی که نفس من بید قدرت اوست که آنچه در باب خویش گفته بود این مرد
چیزی بران زیادت نکرده همان گفته او در زبان آورده زاهدان ایشان که حاضر بودند از شنیدن گفتار جعفر
صورت غضب و ناخوشی نمودند نجاشی گفت ای جعفر دانشمندان و عالمان ما اند میخواهند که با شما حجتی گویند
و تحقیق کار شما جویند گفت و شنید بکنید و ما را مقالات یکدیگر بشنوانید و از من مترسید هر چه دارید بگوید
عالمان و راهبان ایشان سخن آغاز کردند و بجعفر روی آوردند و گفتند عیسی ع کارهای خدای میکرد مرده
را بزندگی و بیمار را بتندرستی می آورد هیچ بنده را بچنین میدانید و برین اعمال موصوف میخوانید چون سخن میان
ایشان بطویل کشید جبرئیل ع مناظره ایشان حضرت خاتم الانبیاء را رسانید آیه قل تعالوا الایه بر حضرت
فرود آمد پیغامبر م بر جعفر فرستاد جعفر در مناظره تلاوة این آیة بنیاد نهاد نجاشی گفت ای گروه عالمان
و زاهدان برخیزید و ایشان را مرنجانید و با ایشان بعد مجلس من که این مجلس حق است سخن مگویید بعده نجاشی سلام
اقرار کرد و بر پیغامبر م ایمان آورد و جعفر بن جعفر فرستاد و از عالمان و راهبان ایشان سی و دو کس بر پیغامبر م
روان شدند و بشوق دیدار پیغامبر م متوجه گشتند و مشقت سفر دیدند تا آنکه در مدینه رسیدند و بر
پیغامبر م جماعتی از نصاری روم نیز آمده بود میان این جماعت و آن جماعت توافق روی نمود پیغامبر م
دین انبیا را برایشان عرضه کرد تا آنکه ایشان را در گریه آورد بتصدیق پیش آمدند و بر وفق آن اقرار کردند و
نشهد ان لا اله الا الله و نشهد ان محمدا رسول الله عبده گفتند و در ایمان درآمدند و از نصرانیت بیزار
شدند ربنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین گفتند قوم ایشان را مذمت
کردند و بدین عمل در نکوهش آوردند بعده این آیة برای نکوهش کنندگان نازل گشت و این نظم بود و نبوت
بعده چندگاه جبرئیل ع بر پیغامبر م خبر موت نجاشی رسانید و از وفات او آگاه کردانید پیغامبر م فرمود
برادر دینی شما نجاشی ایمان آورد و بر یاران شما احسان کرد و هم بر ایمان و احسان مرد و جان عزیز خویش
برحمت خویش پیوست اگرچه نجاشی مذکور در تحت ولایت نصاری بود پیغامبر م هم در مدینه بر جنازه او
آغاز کرد و دعا در حق او خواند **سوال** بر غایب چگونه نماز بگزارند و بغیر حضور جنازه توجه بچه آرند **جواب** تواند بود
که پیش پیغامبر م بروجه معجزه کشف حجاب شده باشد یا این عمل از خصایص پیغامبر م **معنی اینست** بگوای
محمد م ای اهل کتاب بیایید سوی کلمه برابر است میان ما و شما که غیر خدا را نپرستیم و چیزی را برو شریک نکنیم نگیرند
بعضی از ما و بعضی دیگر را پروردگار از غیر خدا چنانچه نصاری عیسی ع را پروردگار گرفتند و یهود عزیر را معبود
گفتند ۵ فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون ۵ جمله شرطیه عطفست بر قل میان معطوف و معطوف
علیه افراد اجمعار بیان نکند چنانچه در وبشر الذین آمنوا بعد یا ایها الناس اعبدوا **معنی اینست** پس اگر از
کافران از توحید روی گردانند و بر اشراک مصر مانند پس بگویید ای مسلمانان گواه شوید ای کافران برین که ما

مسلمانیم و برین که خدای عز و جل موقنانیم و تواند بود خطاب مر حاضران را بود از کافران و مسلمانان **معنی اینست**
بگویید ای مسلمانان حاضران را گواه شوید و بدانید که مسلمانانیم و بدین اسلام موقنانیم و بر اسلام مشرف شده ایم
و با ایمان مکرم گشته ایم و تواند بود که این کلام تعریض بود او را که کافر نباشیم چنانچه شما کافر بید منکر نه ایم چنانچه
شما منکر بید ۵ یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابراهیم وما انزلت التورىة والانجيل الا من بعده
افلا تعقلون ۵ تکرار نداء برای تاکید است استفهام برای توبیخ است بمعنی لا ینبغی الا من بعده استثناء مفرغ
و ما انزلت التورىة و جمله و ما انزلت التورىة و الانجيل حال است مقصود از جمله تعالوا الی کلمة سواء بینا و بینکم
رد مخالفت و محاجه اهل کتاب بود درین جمله ذکر اموری که دران اتفاق است و جای مخالفت و محاجه نیست
روی نمود مقصود ازین جمله نیز رد مخالفت و محاجه ایشان است که بلکه چیزی که ملزم آن اتفاق دارند
دران هم منازعت و محاجه میکنند چه اتفاق دارند که تورىت و انجیل بعد زمان ابراهیم ع نازل شده آیه
لا یهودیة و لا نصرانیة بعد نزول تورىة و انجیل پیدا آمده و آنچه در زمان متقدم است ضروری البطلان بود
دران نیز جای منازعت و محاجه نیست این هر دو جمله در عرض اتحاد دارند جمله ثانیه را مقرب اول پنداشتند
هم از ینجهت فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد **معنی اینست** ای اهل کتاب نشاید شما را که مخالفت ورزید و در شان
او محاجه کنید و او را یهودی یا نصرانی دانید و حال اینست که فرود آمده است تورىة و انجیل مگر بعد
زمان او و تورىة بعد هزار سال آمده انجیل بعد دو هزار سال آمده دین یهودی و نصرانی بعد تورىة و انجیل حادث
گشته و بعد از و انقلاب و اختلاف و انحراف ظهور پذیرفته ابراهیم که سابق تورىة و انجیل است او را با یهودی
و یا نصرانی بودن چه نسبت بود ۵ افلا تعقلون ۵ همزه برای استفهام است و فا برای معطوف علیه محذوف است ای
الا تعقلون تاخر التورىة و الانجيل و تاخر الملة اليهودية و النصرانية عن زمانه فلا تعقلون بطلان دعواکم
ان ابراهیم کان یهودیا او نصرانیا و استفهام مذکور برای استبعاد و تعجب است یعنی نادانستن و نادریافتن
اینچنین ظاهری امری غریب بود و کاری عجیب باشد **معنی اینست** ای خایند و در نمی یابید که ابراهیم ع پیش
از تورىة و انجیل و پیش از ملت یهودیة و نصرانیة بود و پیش از تورىة و انجیل و پیش از ملت یهودیة و نصرانیة بود
و ملت یهودیه و نصرانیه بعد او روی نمود ۵ ها انتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم فلم
تحاجون فیما لیس لکم به علم والله یعلم وانتم لا تعلمون ۵ ها حرف تنبیه است انتم
مبتدا است هؤلاء خبر است حاججتم حال است فا در فلم تحاجون سببیه است فیما لیس لکم به علم متعلق است
تحاجون و تواند بود که هؤلاء موصول بمعنی الذین و حاججتم صله او بود و جمله ها انتم هؤلاء تقدیر جمله سابق
باشد و جمله والله یعلم وانتم لا تعلمون تذییل است **معنی اینست** شما همان طائفه اید که محاجه نا پسندیده کردید
در چیزی که شما را نوعی از علم می نمود بدین که ذکر آن در کتاب شما بود چون صفت پیغامبر م و غیر آن پس در چیزیکه
نیست شما را بران هیچ علمی چرا محاجه میکنید و بچیزی که شما هیچ وجهی آگاهی ندارید در گفت و شنید می شوید
یعنی چیزیکه پیش از شما بهزار سال و دو هزار سال باشد شما او را ندانید و چیزی که ندانید دران محاجه کردن چگونه
توانید محاجه بغیر علم مقتضاء حماقت بود موجب نقصان عقل باشد و خدای میداند که ابراهیم ع یهودی و
نصرانی نبود و شما نمیدانید ۵ ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان
حنیفا مسلما وما کان من المشرکین ۵ این جمله معلله است و مقرر جمله سابقه است
و لکن کان حنیفا استدراک است برای رفع وهم چه نفی یهودیه و نصرانیه موهم آن بود که غیر یهودیه و نصرانیه باشد
که ابراهیم ع بران بود و لکن کان رفع از وهم کرد و این استدراک بروجه تکمیل آورد **معنی اینست** نبوده است
ابراهیم ع یهودی و نه نصرانی و لیکن مسلمان پاک بوده است و نبوده است از مشرکان یعنی بدی هیچ وجهی
اشراک جلی و خفی و صوری یا معنوی روی ننموده ۵ ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی

وَالَّذِينَ آمَنُوا ٥ یهود خود را بابراهیم م سزاوارتر میکفتند و نصاری خودرا بابراهیم م اولی میدانستند این آیه
در رد ایشان نازل شد وازجهة انکار ایشان مضمون اینجمله را تاکید کرد وچون اینجمله رد اعتقادی از اعتقادات
باطلهٔ اهل کتابست که خودرا اولی بابراهیم دانند واقرب بدو خوانند موافق است جمله سابق که دربیان اعتقادات
فاسدهٔ ایشان بود فصل کرد وبغیر حرف عطف آورد معنی اینست بدرستیکه سزاوارترین مردمان بابراهیم وقریب
ترین ایشان بدو کسانی اند که اورا پس روی کرده اند این پیغامبر م یعنی حضرت محمد مصطفی م را وایمان بدو آورده اند
ذکر پیغامبر م وامت او بعد ذکر متابعان ابراهیم ازجهة اظهار شرف وعظمت تخصیص است بعد تعمیم ٥ وَاللَّهُ
وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ٥ اینجمله معترضه است برای ملح مومنان معنی اینست وخدای دوست مومنان وناصر
ایشانست ٥ وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا
أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ٥ اینجمله نیز حکایتی وشکایتی از کافرانست مقرر است لمر تشنیعات سابقه
معنی اینست دوست داشتند طایفه از اهل کتاب وآرزو بردند که کاشکی که شمارا کمراه کردانند واز راه دین بکردانند
چه اینچنین آرزو نیز کراهیست واین نوع تمنی فساد وتباهی است ونمیدانند که خودرا کمراه میکنند وراه خودرا می
زنند ٥ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ٥ تکرار جمله ندائیه
برای تاکیداست ومابعد او جمله ایست که نداء برای ایراد اوست واستفهام برای انکار است وجمله وانتم تشهدون
حالست معنی اینست ای اهل کتاب بآیات خدا چرا کافر می شوید وازجهة چه چیز کفر می ورزید حال آنست
که شما بحقیقت تورات کواهی میدهید وآیات قرآنرا موافق تورات می یابید یا کویید چرا انکار میکنید معجزاتی را که
اظهار کرده است اورا خدا و حال اینست که شما در هنکام ظهور آن حاضرید یعنی مشاهده میکنید ومعاینه
می بینید ٥ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اینجمله ندائیه مکرر برای تاکیداست ومابعد ندا توبیخی است از توبیخات معنی اینست ای اهل کتاب
چرا حق را بباطل می پوشید وچرا در پوشیدن حق میکوشید حقی که در توریة محقق است اظهار می کنید وبعضی
سخن نابوده پیدا می آرید وحال اینست که شما حقیقت آنچه محمد م می آرد مکابره می دانید وبطلان آنچه شما میکوئید
علم میدارید با وجود علم مکابره میکنید ودر دین شبهه نابوده می افکنید ٥ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ ٥ آمنوا مقول است مر قالت طائفة وجه النهار یعنی اول النهار او النهار ظرفست مر آمنوا واکفروا
عطفست بر آمنوا جمله وقالت طائفة معطوفست مر ودت طائفة معنی اینست وکفتند طائفه از کسانیکه داده
شده اند کتاب دشمنان مومنان عالی بدین باب ایمان آرید وکتابیکه فرستاده شده است بر مومنان
یعنی آیة تحویل قبله سوی کعبه یا جملهٔ قرآن در اول روز وآغاز آن قرآن که منزل بر پیغامبر م برای رسانیدن بر
ایشانست همچو منزل بر ایشان می پندارید بدین جهة قرآنرا منزل بر ایشان میدانند وکفر می ورزند آخر روز یا از
قبله بکردند وسوی صخرهٔ بیت المقدس رو آرند شاید ایشان باز کردند سوی دین ما یا سوی قبله ما بکمان اینکه اهل
مردم دانا اند ازدین که در آمده بودند یا از قبله که بدان توجه می نمودند بی تحقیق ضعفی رجوع کرده اند وبدین قدیم
وقبله قدیم بدینا وردند شاید کسانیکه بدان دین وبدان قبله ایمان آوردند بدین فکر در تردد افتند واز دین
حق خویش بمتابعت شما رجوع کنند ازین طمع خام وازین تدبیر ناتمام که اهل ایمان بدین وهم اتباع ادیان کنند
وبعد از اطلاع بر مکر وخداع ایشان بعمل ایشان مغرور نشوند ٥ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ
قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ ٥ این نیز
مقول این طائفه است عطفست بر آمنوا جمله قل ان الهدی هدی الله معترضه است برای بیان خبث ایشان
در حیله وتعبیه کار بر مومنان ان یؤتی احد متعلق است بلا تؤمنوا بحذف دو مضاف ای لا تؤمنوا فی

اظهار اعتقاد ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او در اویحاجوکم بمعنی حتی است وبعضی ان یؤتی بمد همزه خوانند وبتقدیر لام
باان بمعنی ان یؤتی دانند معنی اینست وجز کسی که پس روی کرده است دین شمارا استوار مدارید ودر اظهار
اعتقاد اینکه داده شود کسی را مثل آنچه داده شده است شمارا از علم وحکمت وکتاب وشریعت امین مدارید یا
شما نزدیک خدا حجت کنند وباعتقاد شما تمسک شوند اظهار این معنی بغیر اهل دین خویش شمارا زیان بود ودر مقصود
شما مضرت شود چه مسلمانان بتصدیق واقرار شما در دین خویش استوار شوند ودر راه تردد نروند وکافران
سوی مسلمانی رغبت کنند ومسلمان شوند ٥ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ٥ اینجمله مستانفه است
زیراکه چون ضلال اهل کتاب واختیار ایشان در ضلالت ذکر کرد بعد از آن کفت قل ان الهدی هدی الله چنانست
که کسی سوال کرد ما لهم ضلوا ولم ینالوا الهدی فقیل قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء وتاکید جمله ازجهة تلویح
تنزیل غیر سائل منزله سائل است معنی اینست بکوای محمد م بدرستیکه فضل بید قدرت خداست از مواهب
کرده کار دجل وعلاست هر که را خواهد بدهد واین آنچه هر حاکم خواهد بنهد داده خدارا کسی باز نتواند داشت وبحیله
وتدبیر باطل وبیم ووهن نتواند کاشت ٥ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٥ واسع خبر من یشاء مبتدا است وواسع خبر است
علیم خبری دیکر است اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای فراخ عطاست از دین ودنیا آنقدر رساند که کسی طاقت
واحصاء آن نتواند بیت پادشاهیست که خزانهٔ غیب ٥ هر دو عالم بیکدانه بخشد ٥ استعداد ظاهر وباطن
هر یکی داند وبر حسب آن برانچه سزاوار هست برساند ٥ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ٥ جمله جزئیه فعلیه
خبر سیوم است مر مبتدارا معنی اینست خدای هر که را خواهد برحمت خویش مخصوص کرداند وبآثار رحمت
از رسالت ونبوت وولایت وهدایت وغیر آن برساند ٥ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٥ عطفست بر والله
واسع علیم معنی اینست وخدای تو خداوند فضل عظیم است موصوف بکرم عمیم ولطف قدیم است صد
ساله کناه بنده را یکدم بفضل وکرم او بحکم عدم بپوشد نیکوکاری وکنه کار دل بفضل او بندد ٥ وَمِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ
إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ٥ من موصول است جمله شرطیه که بعد اوست موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است
من اهل الکتاب خبر مبتدا است وهمچنین در ومنهم من ان تامنه بدینار لا یؤده الیک ما در ما دمت
مصدریه است فعل را مصدر کردانیده واو مستثنای مفرغ است ای لا یؤده الیک فی وقت من الاوقات
الا فی وقت دوامک علیه قائما ومصدر بتقدیر وقت ظرف شده والمصدر قد یجعل حینا وجمله اسم عطفست
بر جمله فعلیه سابقه وهو قوله وقالت طائفة وخطاب ان تامنه والیک غیر معین است معنی اینست وبعضی کویند
اهل کتاب کسانیکه اند که اگر اورا در قنطاری امین دارید یعنی در پوست کاو پر زر امانت داری
بنداری بسوی تو آنرا ادا کند وبی نقصان وطلب باز دهد چون عبدالله بن سلام اورا هزار ودویست
اوقیه زر سپرده بود بعد چند کاه ادای آنرا طلب نمود بی مبادلت ومباطلت بر حکم امانت ودیانت
برساند وبحکم قضیه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها باز ادا مقرون کردانید وبعضی از ایشان
کسانی اند که اگر در دینار امین دادی وبوجه امانت اورا بسپاری خیانت کند هر کز نند هد چون فنحاص بن عازورا
یهودی که مردی اورا یک دینار امانت داده بود او دل بر خیانت بنهاد دینار مذکور واز پی یانتی باز نداد
مکر باسی بوی ابتدا دو دل وچشم بر تقاضا وطلب آن بنهاد بعضی کویند قسم اول عبارت از نصاری است که ایشان
مشهور بدیانت وموصوف بصیانت اند وقسم دوم عبارت از یهود است که ایشان منسوب بکنایت وخیانت
اند ٥ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ ٥ ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لیس علینا
فی الامیین سبیل مقول قالوا است قالوا خبر ان است ان با اسم وخبر مجرور وخبر مبتدا است وجمله ذلک بانهم مستانفه
است در جواب باتی سبب یصیغون ذلک معنی اینست یعنی خلاف موجود دیانت وخیانت در امانت

ببب آنست که بدرستی که ایشان کفتند نیست بر ما در شان ایذاء کروه میان یعنی میان غیر کتاب که خواننده نبودند
وکابی در خواندن ونبشتن کوشش نمودند راه از مواخذه وباکی از تبعه که ایشان آنرا بمخالفان حلال میدارند
ودران مواخذه تبعه نمی‌بندارند بعضی همه امت نبی امی را امیان کویند ونسبت سوی لفظ امی جویند واستدن
مال وآزار ایشان جائز دانند کویند استحلال مذکور در کتابی یافته ایم در توریة معنی اذان در یافته ایم ○
وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○ ویقولون عطف است بر شرطیه که صله
من واقع شده ای ومنهم من یقولون علی الله الکذب جمله یعلمون حال است معنی اینست ومیکویند بر خداء
این نوع کفتار دروغ در حالتی که می دانند دروغ میکویند وپیداه نابوده کفتن می بویند اخذ مال کسی که در دین
ما نیست ما را حلال است وکتاب ما یعنی توریت ناطق بجواز این مقال است ○ بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى
فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ○ بلی بمعنی ایجاب نفی سابق است ای بلی علیهم فی الامیین سبیل من اوفی
مبتدا است فان الله یحب المتقین خبر مبتدا است رابط وضع مظهر موضع مضمر است بجهت عموم وجمله من اوفی
بعهده مستانفه است برای بیان حکم ضد مذکور فان یظهر حسن الضد وتاکید از جهة ایراد مدح بر سبیل وکادت
است معنی اینست آری بر ایشان در ایذاء امیان وکرفتن مال ایشان ومآل است محرم بر سبیل مواخذه
وتبعه هست زیراکه کرفتن مال بناحق حرام مطلق مواخذه ومعاقبه محقق است هر که بعهد خداء یعنی بعهد
که در باب رد امانت وترک خیانت وارد است ایفا کند واز خداء تعالی بترک اداء امانت بترسید واز عمل
خیانت بپرهیزید پس بدرستی که خداء دوست میدارد متقیان را یعنی خداء بر ستان وپرهیزکاران را ○ إِنَّ
الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ
اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ یشترون بمعنی یبتعون
است ودر عبارت قلب است ای یتبعون عهد الله بثمن قلیل یا بمعنی یستبدلون باشد بر وجه مجاز در عبارت
قلب نبود موصول باصله اسم ان است اولئک مرفوع المحل با ابتدا است جمله لا خلاق لهم فی الآخرة خبر
مبتدا است وجمله اولئک خبر ان است وجمله ولا یکلمهم الله با معطوفات خویش عطف است بر خلاق لهم از باب
عطف فعلیه بر اسمیه وجمله ولهم عذاب الیم عطف است بر اولئک وجمله ان الذین یشترون تا آخر معترضه است
برای نکوهش طائفه مسطور وفرقه مذکور وچون ایشان مضمون وعید را لحوق عذاب الیم وشدید را
منکر اند ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة میکویند ورد خلاص بخشش ابناء الله واحباؤه ویشفع لنا آباءنا
الانبیاء میجویند از جهة رد انکار ایشان جمله را تاکید کرد واداء تاکید آورد روایت کرده اند شخصی با شخصی زمینی
داشت او را پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آورد پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای اثبات مدعا کواه طلب کرد مدعی کواه نداشت مدعا علیه
دل بر سوکند کماشت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر مدعا علیه عرض یمین کرد مدعا علیه دل بر سوکند آورد این آیة در شان او
نازل کشت واین نظم بر وجود پیوست مدعا علیه اعتراف بحق کرد وبتسلیم کردن زمین بر مدعی رضا داد وبعضی
کویند اشعث بن قیس بر شخصی دعوی چاهی کرد وبرای اثبات کواهی نیاورد عرض یمین بر مدعا علیه کردند
مدعی کفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم این مرد سوکند خواهد خورد ومتاعی که مدعاست خواهد برد این آیة نازل کشت
واین حکم بیان پیوست وبعضی کویند نزول آیة در شان اهل کتاب است پیغامبران خویش عهد داشتند
که چون پیغامبر آخر الزمان مبعوث شود بر وی بکروید وبر شریعت او بروید حلیه وصفت در کتاب خود دیده
بودند موافق یافتند حب ریاست وطمع متاع قلیل دنیا بسوی وفاء این عهد نشتافتند حلیه وصفت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم را تحریف کردند ودل را بر مخالفت رسول وکتاب آوردند این آیة در حق ایشان نازل کشت این نوع
بسیاق است معنی اینست بدرستی کسانیکه عهد خدا وسوکندهاء خویش بثمن اندک می فروشند ودر حیل
عهد خداء وسوکند خویش میکوشند یا بدل میکنند عهد کران مایه وعالی پایه را بثمن اندک یعنی عهد خداء وسوکندهاء

خویش را میکذارند ودل بر ثمن اندک میکمارند ایشان را ای محرم نصیبی در آخرت نبود وبا ایشان خداء تعالی روز قیامت
سخن لطف آمیز وکلام بهجت انکیز متکلم نشود وبر ایشان نظر رحمت نکند واز لوث عصیان بآب عفو
غفران پاک نکرداند یا کویند ایشان را ذکر نیکی نکند یا ثواب اعمال ایشان اثر پاکیزکی ننماید وایشان مستحق
عذاب دردناک ونیز سزاوار بیم وبیاک اند ○ وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ
لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○ منهم ظرف مستقر است ان را خبر است
ان فریقا لون اسم ان واقع شده بتقدیم خبر لام بر اسم در آمده جمله یلوون السنتهم بالکتاب صفت مر فریقا
وجمله وما هو من الکتاب حال است ویقولون عطف است بر یلوون هو من عند الله مقول یقولون است
وما هو من عند الله حال است ویقولون عطف است بر یقولون علی الله متعلق است بیقولون بتضمین معنی
یفترون ای یقولون ویفترون علی الله الکذب وجمله وهم یعلمون حال است وجمله ان منهم عطف است بر جمله
ومنهم من ان تامنه بدینار لا یؤده الیک وتاکید جمله از جهة آنست که اهل کتاب مضمون جمله را منکر بودند وبخن تری
بودن هیچ فریقی از خویش اعتراف نمی‌کنند روایت کرده اند که این آیة در شان کعب بن اشرف وحیی بن اخطب
وامثال ایشان وارد شد که یهود را بر کردانیدن توریت آوردند ونسخهای آن از ایشان ستدند وآنرا بر
طریق کتاب خواندن کرفتند بعضی کویند در شان کسانی است که ایشان تحریف کردند وخواندن بر خواندن صفت
توریة آوردند معنی اینست بدرستی که بعضی از ایشان کروهی اند که زبانهاء خویش را در قرآن کلامی که اقرار
میکنند می پیچند ومیکردانند ومیکویند که این توریت است از نزد خداء بر طریق خواندن توراة میخوانند ودر
اداء آن زبان می پیچند ومیکردانند تا کمان برید شما که آن از توراة است وحال اینست که آن از توراة نیست
بلکه نابوده ناشی از تحریف وافترا است میکویند این کلام خدا است وفرستاده حق سبحانه وتعالی است وحال
وحال اینکه آن از کلام خدا نیست بلکه محض افترا است ودروغ میکویند وافترا بر خدا میکنند وحال اینکه
ایشان از اهل دانش اند وبر موجب دانش نمی روند یا کویند این که ما میخوانیم راست نیست با وجود که میدانستند
که دروغ کویانند وافترا کنندکان وبدکویانند وحال اینست که ایشان زشتی کذب را میدانند ودروغ کفتن
را قبیح میخوانند با دانستن راه در چاه می افتند وبا علم مرتکب کار جاهلان می شوند ودرایة دلالت
غیر قرآن را بر طریق قرآن خواندن ودر لهجه واداء مشابه او کنند چنانچه سامع پندارد که او قرآن میخواند و
همچنین کرهی دارد یعنی مکروه را شاید که بعد خواندن قاری قرآنی را از قرآن داند پیش کرهی غیر معنی قرآن
بزبان راند چنانکه عامی او را معنی قرآن داند وچون بخواهد که بعد خواندن قاری قرآن را چیزی از غیر
تفسیر قرآن بکوید ورساند غیر معنی قرآن بکوید باید که تنبیه کند وفصل در میان آکند چنانکه کوید تفسیر
قرآن خواهم کفت فائده دیکر یاد آمده است یا حدیثی یا حکایتی شنیده شده است چیزی از امثال
این کلمات بکوید جدائی غیر معنی قرآن از قرآن جوید ○ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ
وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ ○ ان یؤتیه الله اسم کان
است لبشر خبر است الکتاب با معطوفات مفعول دوم است مر یؤتیه الله ثم یقول للناس عطف است بر
ان یؤتیه الله وکونوا عبادا لی من دون الله مقول یقول است وما کان لبشر تا آخر معترضه است برای
بیان نزاهة انبیاء از افعال ناکزیده واقوال ناپسندیده ابو رافع قرظی وسید نصاری هر دوان پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم
آمدند وتجاوز از حد بنیاد کردند وکفتند اکرام کنی ما را سجده کنیم وبپرستیم وبربوبیت بکزینیم در معالم التنزیل
آورده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود معاذ الله در ان هنکام این آیة فرود آمده بروایت اول شرح کشاف ایراد کرده امر
بغیر عبادت بسیار واقع شده چنانچه امر بعقوبات ومعاملات در شرع ثم عبادات اند آمده معاذ الله

ان تامرهم بعبادة اسم

ان نامر بغیر عبادة الله چگونه آید وصحت آن جوع روی غاید این سوال را جواب دیگر کرده وحل این اشکال در
بیان بیاورده جواب آنست که این کلام را بر حذف موصوف حمل کنند بتقدیر معاذ الله ان نامر بعبادة غیر عبادة
الله گویند معنی هر دو روایت یکی شود اشکال بر رواست که میان خویش آوردند یهود میگفتند سزاوارتریم بنسبت
کردن سوی ابراهیم هم زیرا که متابع ابراهیم مایم ونصاری گفتند ما متابع ابراهیمیم هم بنسبت سوی ابراهیم سزاوار
تر از شمایم پیش پیغامبر آمدند واختلاف خویش ذکر دند پیغامبر گفت شما هر دو نا بوده میگویید و نسبتی که
مناسبت جوید بملت ابراهیم هم منم مرا متابعت کنید ودم موافقت من زنید ایشان گفتند تو میخواهی که ترا
بپرستیم و بربوبیت بپذیریم پیغامبر فرمود معاذ الله جز خدا را بپرستیم ویا بفرماییم که غیر خدا را بپرستند ومرا از
عبادت غیر خدای تعالی منع کردند از من امر بعبادت غیر خدا چگونه آید دران هنگام این آیه نازل گشت واین بیان
بظهور پیوست میان ما رسم یکی که است بر تو سلام گوییم یا چنانچه رسم پرستش است پیش تو سجده کنیم پیغامبر
فرمود غیر خدا را سجده کردن روا نبود که پرستش مخصوص غیر خدا دیگری را نسزد پیغامبر خویش را اکرام کنید واقدام حق
بشناسید واز حد تجاوز نکنید ودر معرض پرستش وعبادت آید دران هنگام این آیه نازل گشت واین حکم
بیان پیوست معنی اینست نیست سزاوار پرستش بشری را که بدهد اورا خدای کتاب که ناطق است بر
همان سزاوار پرستش بدهد خدای اورا حکم یعنی حاکم بودن میان مردمان بحق یا حکم را بمعنی حکمت دارند وحکمت
عبارت از دانستن چیزها چنانچه باید وکردن کارها چنانچه شاید پندارند و بدهد اورا پیغامبری که عبارت
از تبلیغ حق بود و نهی از باطل باشد پس گوید مردمان را شما بندگان من باشید والحاصل از غیر خدای پرستیدن کسی که
صاحب کتابی است که ناطق است بحق وکسی که حاکم است بحکمت وکسی که مخبر است از صدق محقق که اینچنین باطل
ازو نیاید واین نوع ناحق ازو نزاید ۵ وَلَٰكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ ۵ ای ولکن یقول کونوا
ربانیین معنی اینست بشری که اورا کتاب وحکم ونبوت داده ام مردمان را بگوید شما ربانی باشید
منسوب شوید سوی رب شوید ربانی منسوب سوی رب باشد بزیادة الف ونون بر طریق روحانی ونورانی
ورب راسه معنی است یکی رب صفة الله معنی این بود مردان خدای یعنی بندگان خاص خدا باشید که علم
را در طاعت خدای صرف کنید وعملی که بحق رساند مشغول شوید دوم رب مصدر معروف یعنی پروردن
یعنی باشید منسوب سوی پروردن طالبان علم بدانستن وتعلیم کردن یعنی باشید عالمانی که بتعلیم وتدریس
مشغول شوید وطالبان را بعلوم صغار وکبار تربیت کنید یا پروردن علم خود با نظام عمل یعنی باشید شما
عالمانی که علم خود را بعمل خود برید چه عالمان بی عمل چون درختان بی بر باشند محمد بن حنیفه منقول است چون ابن
عباس وفات یافت وروح او از عالم علوی شتافت گفتند ربانی این امت مرد ورونق علم وعمل از چهره عالم برد
سوم رب مصدر مجهول بمعنی پرورده شدن یعنی باشید منسوب سوی پرورده شدن یعنی بعلوم صغار پرورش
یابید بعده بسوی علم کبار شتابید یا منسوب سوی پرورده شدن یعنی پرورده بعلم ودرس کردید ربانی
علم تدریس باشید ۵ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ ۵ تعلمون بر
صیغه مضارع از ثلاثی مجرد واز باب تفعیل خوانند ومعنی بر حسب اختلاف قراءة مختلف دانند جار ومجرور
متعلق کونوا ربانیین است معنی اینست مردان خدای باشید ومنسوب سوی رب گردید بودن شما
درس گویندگان وآموزانندگان یا باشید شما بعلم ودرس پرورندگان طالبان یا بودن شما پرورش
بعلم تدریس یافته ومربای درس استادان گشته سوال علم وتدریس ذکر کرده عمل را در ذکر نیاورد برای آنکه
بودن مجرد علم وتدریس پسندیده نبود بلکه انضمام عمل نیز لازم شود واگر نه کسی که عالم باشد وتدریس کند وعمل
بدان علم نکند او ربانی نبود جواب علم تدریس مطلق واقع بکامل شود وآن باقتران عمل باشد که عالم که عمل بعلم
نکند منزله جاهل بود مصراع علمی که ره بحق ننماید جهالتست ۵ مدرس که علم را تدریس کند اگر عمل آن

برخلاف آن بود زبان قال او مخالف زبان حال او باشد لتعارض القولین تعلیم من کل وجه ندارند من جمیع الوجوه
تلقین نپذیرند سوال یقول که بعد لکن تقدیر کرده اند اگر بنصب تقدیر کنند عطف بران یقول بود معنی بر تقدیر
لکن کان لان یقول باشد واگر برفع تقدیر کنند چنانچه در بعض شرح کشاف تقول برفع روایت کرده اند ولکن
یقول برفع آورده در لفظ قراءت مستند که عنه مذکور نبود مستند که عنه است که صحیح باشد جواب
یقول برفع استئناف از مفهوم کلام سابق بود در بزرگ آیه ماکان لبشر الآیة در نفیست آنست که لا یقول کونوا عبادا
لی ولکن یقول کونوا ربانیین بعلمکم ودرسکم باشد ۵ وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ
أَرْبَابًا ۵ ولا یامرکم بر قراءة عطفست بر یقول که بعد لکن محذوفست ای لکن یقول کونوا ربانیین ولا یامرکم
بود یعنی هیچ پیغامبری مردمان را نگوید کونوا عبادا لی من دون الله لیکن گوید ربانی باشید بعلم ودرس خویش
ونفرماید که بگیرید فرشتگان را وپیغامبران معبودان وبتقدیر نصب عطفست بر ثم یقول ولا زائده بود چنانچه در ما
منعک الا تسجد آمده ودر لام ثم تحقیق شده ای ثم یقول وثم یامرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا معنی اینست
ونشاید مر پیغامبری را که بگوید مردمان را که مرا بندگان باشید وامر کند شمارا بر آنکه فرشتگان را وپیغامبران را معبودان
گیرید ۵ أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ۵ استفهام برای انکار است وبر وجه تکذیبست
معنی اینست امر میکند ونهی فرماید رسول خدای بکفر هنگام ثبات مسلمانی وقرار اسلام شما ۵ وَإِذْ أَخَذَ
اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ
مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ
إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ ۵ اتیتکم وآتیناکم بصیغه متکلم
وجمع خوانند ومعنی بر حسب آن دانند اذ متعلق بفعل محذوفست ای اذکر اذ اخذ الله میثاق النبیین واو
عاطفه است جمله عطفست بر اذکر که در اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ورافعک مقدر است معترضا نیکه درین میانه
آمده ومیان معطوف ومعطوف علیه واقع شده ودر اضافت میثاق سوی پیغامبران چند وجه است یکی آنکه
اضافت میثاق سوی عهد کنندگان باشد یعنی گرفتن میثاق از پیغامبران ولتؤمنن به ولتنصرنه خطاب هم
ایشان را بود دوم آنکه اضافت میثاق سوی عهد ستانندگان بود نه سوی عهد کنندگان یعنی میثاق که پیغامبران
عهد کنانیده اند امت خویش را ازیشان سوم آنکه از میثاق النبیین میثاق بنی اسرائیل مراد شود که ایشان اولاد پیغامبرانند
واضافت عهد سوی کنندگان باشد کلام محمول بر حذف مضاف شود ای اخذ الله میثاق اولاد النبیین وهم
بنی اسرائیل وما در لما شرطیه است ولام توطیه قسم است بر شرطیه در آمده زیرا که میثاق منزله قسم است لام لتؤمنن
لام جواب قسم است لتنصرنه عطفست بر وی چون شرط بعد قسم افتد جزاء قسم را صرف سوی قسم کنند از جهت لفظ
جواب قسم دارند واز روی معنی جزاء شرط پندارند بتقدیر تقدیر من بیانیه بود جمله لما آتیتکم تا آخر بیان اخذ میثاقکم
وعهد مذکور باشد ثم جاءکم عطفست بر آتیتکم وثم جاءکم رسول بمعنی مستقبل است زیرا که مجیء پیغامبر در
هنگام عهد مستقبل بود ایراد صیغه ماضی دران وقت از جهت تیقن وقوع سایغ نمود واستفهام در ءاقررتم برای
تقریر است معنی حمل مخاطب بر اقرار جمله ءاقررتم مقرره است قال مستانفه است در جواب ما ذا قال الله حینئذ
قالوا مستانفه است در جواب ما ذا قالوا قال فاشهدوا مستانفه است در جواب ما ذا قال جمله وانا معکم
من الشاهدین حال است معنی اینست ویاد کن ای محمد صلعم آن هنگام که خدای میثاق بنی اسرائیل با پیغمبران
یا میثاق پیغمبران با بنی اسرائیل یا میثاق خود با اولاد پیغامبران که بنی اسرائیل اند هر آینه هر چه بدهم شمارا
از کتاب وحکمت پس بر شما رسولی بیاید که تا بی را که با شماست مصدق باشد هر آینه ایمان بپیغامبر مذکور
آرید وهر آینه اورا یاری کنید وهر یکی از شما میثاق را بپذیرفت گفت خدای میثاق مذکور را اقرار کردید وبر ایمان
آوردن برو ونصرت کردن او عهد خدای تعالی میپذیرد عهد من گرفتید گفتند گرفتیم واقرار کردیم واعتراف نمودیم

خدا گفت پس میان خویش بر اقرار یکدیگر گواه باشید و من بعلم با تمام عهدی که بستاید میدانم و بر اقرار شما از گواهانم
و نوانی بود که ما موصول باشد یعنی الذین آتیناکم من الکتاب والحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به
ولتنصرنه سوال ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم عطف بر جمله است در روی ضمیر موصول باید و درین جمله ضمیر موصول
نمی عاید جواب لما معکم عبارتست از کتابی که داده اند و این از باب وضع مظهر موضع مضمر باشد و وضع ضمیر رابط
بود سوال لام موطئه قسم بر شرط در اید و برین تقدیر نیز داخل در شرط بود دخول او بر مبتدا می آید جواب مبتداء مذکور
که موصول بفعل است متضمن معنی شرط است لازم موطئه قسم برین تقدیر نیز داخل شرط بود و آتیتکم و ثم جاءکم بمعنی مستقبل
باشد زیرا که در هنگام میثاق سابق بر توریة اتیان توریة مستقبل بود و مجی پیغامبر مام مصدق توریة است در زمان
آینده روی نمود و لتؤمنن به که از روی لفظ جواب قسم است از روی معنی خبر مبتداء محذوفست در حکم جزاء شرط برین
تقدیر معنی چنین بود هر آینه چیزی که بدهیم شما را از کتاب و حکمت پس بیاید بر شما رسولی که مصدق است کتابی را که
با شماست تا آخر معنی گفته شده سوال ضمیر به عائد بر رسول است ضمیر دیگر نیست که بر مبتدا یعنی لما
آتیتکم من الکتاب عاید شود جمله بغیر عاید سوی مبتدا بخبر چگونه بود جواب ضمیر عاید بر رسول متضمن است چه معنی
لتؤمنن به برین تقدیر لتؤمنن به رسول مصدق لما معکم وضع مظهر موضع مضمر است چنانچه گذشت و ذکر
آن رفت و بعضی لما آتیتکم بکسر لام خوانده و برای تعلیل دانند ما مصدریه بود جار و مجرور متعلق کلام ایتمان
واستخلاف باشد ای استخلفکم لایتائی ایاکم من الکتاب والحکمة ثم مجی رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به
ولتنصرنه برین تقدیر من تبعیض باشد معنی چنین بود سوگند میدهم شما را از جهة آنکه شما را بعض جنس کتاب و حکمة
داده ایم در میان شما و علم آن بر شما گشاده ایم از جهة آنکه تصدیق کننده باشید مر کتابی را با شما بود هر آینه بر وی ایمان
آرید و هر آینه دل بر تصدیق او گمارید و بر تقدیر کسر لام نیز روا بود ما موصول باشد تقدیر کلام چنین بود استخلفکم
الذی آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق له لتؤمنن به ولتنصرنه برین تقدیر من بیانیه بود معنی چنین
باشد سوگند میدهم شما را از جهة چیزی که داده ام شما را از جنس کتاب و حکمت پس آمده بر شما رسولی که مصدق
است مر آنرا هر آینه بر وی ایمان آرید و هر آینه او را یاری کنید سوال لتؤمنن کلام خبری بود و مقصود کلام تاکید
اخبار با ایمان آوردن و یاری دادن ایشان باشد در میثاق بخلق چگونه واقع شود و انتفاء وقوع ایمان و نصرت
از ایشان چنوع متصور شود جواب اخبار اینجا بمعنی امر است لان احد المیثاق یکون فی الطلب لان الخبر
دایر ادام بصیغه خبر برای تاکید و تثقال دادند و قسم چنانچه متعلق بخبر می باشد چون یا الله لا فعلن متعلق طلب
نیز چون یا الله اجبنی و یا الله اجلس بندارند ٥ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥
فا در فمن تولی سببیه است حکم انجمله مسببیه حکم جمله سابقه است من مرفوع المحل بر ابتدا است جمله فاولئک هم
الفاسقون خبر مبتدا است من لفظا او مفرد است معنا او جمع است افراد ضمیر تولی باعتبار افراد لفظ و جمع
کردن اولئک باعتبار معنا است معنی اینست پس کسانیکه از میثاق روی گردانند و بر عهد نروند پس ایشان
بر فسق مشهور اند در حالة تحقیق تولی فاسق اند سوال بر تقدیری که عهد و میثاق چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است
با انبیا باشد ازین آیه نسبت اعراض و تولی و فسق سوی انبیا که معصوم اند لازم آید جواب انبیا که مبعوث بر
اصلاح کار امتان اند اصل اند و امتان در تبع ایشان اند و عهد با امتان باشد و ذکر من تولی در شان امتان بود
أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ ٥ و یبغون بصیغه معروف بغیبت و خطاب و یرجعون بصیغه مجهول بغیبة و خطاب و ترجعون
بصیغه مجهول خوانند بغیبت و خطاب استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و فا عاطفه است معطوف
علیه محذوف است ای یتولون عن العهد فیبغون غیر دین الله و تقدیم مفعول بر فعل از جهة آنست که سبب انکار
موست و توبیخ متعلق بروست و جمله و له اسلم تا آخر حال است و جمله و الیه یرجعون عطف است بر دو جمله و این

و معنی بر حسب آن دانند

جمله استفهامیه معترضه است برای منع از کفر معنی اینست از دین خدا اعراض میکنند پس غیر دین خدا میجویند و حال
اینست که مر او را انقیاد کرده اند و بر طاعت او گردن نهاده اند آنانکه در آسمانها و زمین اند هم معترف باسلام دین
اند بعضی بطوع چون فرشتگان و آدمیان مسلمان زاده یا مسلمان شده بوضوح دلائل ایمان و بعضی بکره چون برده
کرده شدگان و باکراه مسلمان گشتگان در هنگام بعث ایمه کافر اند و شما بسوی حسابگاه باز گردانیده خواهید گشت
و بجزاء و سزاء خویش خواهید پیوست ٥ قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٥ و جمله آمنا بالله تا آخر مفعول قل است و ما انزل علینا با معطوفات عطفست بر مجرور
باء آمنا بالله و ما انزل علینا و النبیون ذکر عام بعد خاص است جمله لا نفرق حال است از فاعل آمنا و نحن له
مسلمون حالی دیگر است که متعلق مسلمون است از جهة رعایت فاصله مقدم شده است جمله قل تا آخر معترضه بود
مقصود از و تحریض بر اسلام باشد معنی اینست بگوای محمد ایمان آورده ایم ما یعنی من و متابعان من بخدا
و بدانچه فرستاده شده است بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب یعنی دوازده سبط فرزندان یعقوب و بدانچه
داده شده است عیسی و موسی به و پیغامبران دیگر را از پروردگار خویش و میان هیچ جماعتی از ایشان فرق نمی کنیم
و جدائی نمی افکنیم که بعضی را ایمان آریم و بعضی را بگذاریم بهمه پیغامبران ایمان آورده ایم و همه را تصدیق کرده ایم و مر
او را اعتقاد کرده ایم و بر طاعت او گردن نهاده ایم سوال در سوره بقره و ما انزل الی ابراهیم الآیة ذکر کرده و
اینجا و ما انزل علینا و علی ابراهیم آورده نکته چیست و این فرق بر چه وجه مبنی است جواب اینجا مذکور لفظ
قل است و این خطاب مر پیغامبر صم راست و ورود وحی بر پیغامبرانست پس انزل علینا بمنزله ورود علینا باشد
محل علی باشد و آنجا لفظ قولوا مسطور است و این خطاب مر مومنان راست و ورود وحی بر مومنان نیست بلکه وصول
وحی و بلوغ سوی ایشان است انزل الینا بمنزله وصل الینا بود محل الی باشد و در یوجه استعمال است چه عکس این
در قرآن استعمال است چنانچه در بلغ ما انزل الیک و در وما انزل الی ابراهیم و آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا
جواب اصالت الی بر نسبت امت و علی بر نسبت رسول جواز استعمال عکس را بتاویل منافی نبود و استعمال هر یکی را بجای
دیگر بر وجه مجاز مانع نباشد چه استعمال علی در آیه آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا ظاهر است که بر حقیقت نبود
چه نزول کتاب بر پیغامبرانست و بر غیر پیغامبر نیست لیکن مومنان بقرآن قایم گیرند و احکام او را می
بدینند بر وجه مجاز نازل بر ایشان گویند و صحت استعمال آن بتاویل جویند و همچنین استعمال الی که دال بر انتهاست
در پیغامبر م بلغ ما انزل الیک بر وجه الحلاق نیست چه تبلیغ از وی بجا و ز خواهد کرد و بدیگران خواهد
رسید بلکه تبلیغ انتها را اطلاق نبود محتاج سوی تقبیل و تاویل باشد ٥ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا
فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٥ این جمله عطف است بر جمله فمن تولی بعد ذلک و آنچه
در میانه است معترضه است چنانچه گذشت من شرطیه است یبتغ شرط است مجزوم شده غیر الاسلام مفعول
است مر یبتغ و دینا تمیز است یا دینا مفعول است مر یبتغ و غیر الاسلام حال است از دینا از جهة آنکه
ذو الحال مقدم شده است و غیر اضافت سوی معرفه معرفه نمی شود اضافت او منافی حالیة نباشد معنی اینست
و هر که غیر اسلام دینی را بجوید هرگز از مقبول کرده نشود و او در آخرت از زیان زدگان باشد چه زیان زدگی
بالا ازین دارند و چه خسارت بر تر از و بندارند که سرمایه عمر باد داده و هیچ سودی بدست نیفتاده بلکه
آنچه ملک لایبلی و روح و راحت کم کرده و رنج ابدی و عذاب سرمدی بدست آورده قطعه
دی کودکی خاک بیز غربیل بدست ٥ می زد بدو دست روی خود را بشکست ٥ میگفت بهای هائی کا صوبن و دریغ
ما دانه نیافتیم و غربیل شکست ٥ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ
الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥ استفهام برای انکار است

ای لا یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم وجمله واشهدوا عطف است بر مفهوم ایمانهم چه ایمان مصدر است بمعنی فعل فعل با ان باشد ای بعد ان آمنوا وشهدوا یا بتنزیل منزله فعل مصدر بود از باب تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه ای بعد ایمانهم وشهادتهم بان الرسول حق یا وشهدوا حال باشد از فاعل کفروا بعد ایمانهم ای وقد شهدوا بان الرسول حق ودر جمله وجاءهم البینات همان وجوه است که در جمله وشهدوا رفته وبیان آن گذشته وجمله والله لا یهدی القوم الظالمین تذییل است وجمله کیف یهدی الله معترضه است برای بیان حکم مرتدان وشناعت حال ایشان **معنی اینست** راه ننماید خداء قومی را که کافر گشتند بعد ازانکه مسلمان شدند وبدین که رسول حق است گواهی دادند یا معنی همچنین گویند کافر شدند بعد ایمان خویش وحال اینست که بحقیقت رسولم گواهی داده بودند وآمده است ایشانرا معجزات ظاهره ودلائل متظاهره یعنی خدا ایشانرا راه نموده بود بران نرفتند با رهنمائی حق بگمراهی پیوستند وخداء راه ننماید گروهی را که ظالمان وستمکاران اند یعنی بیجا واز حد گذرنده اند ودل بر غیر حق نهنده اند **سوال** چندین ظالمان از ظلم باز آمدند وچندین مرتدان در دین درامد وچندین کافر مسلمان گشتند وبهدایت پیوستند واین نفی هدایت مرتدان وظالمان علی الاطلاق فهم می شود واثبات دوام غوایة در حق این طوائف می آید **جواب** این آیة وارد است در حق قومی مخصوص که مرتد شدند وباهل مکه پیوستند وبکفر مردند واین آیة بر سبیل عهدیت هم ایشان مراد باشند که حق سبحانه وتعالی در حق کل ایشان خواسته بود بر کفر بمیرند روایت کرده اند جماعتی مرتد گشتند واز مدینه بمکه رفتند اکثر ایشان تا وقت مردن در ارتداد ماندند ومردند وباز بدین هدایت وایمان نیامدند مگر یکی کس از ایشان که او دل بدین آورد ونزد پیغامبرم آمده توبه کرد ویا جنس مرتدان که تصمیم در نهایت کفر دارند خدا بعلم قدیم دانسته که هیچ گاه ایشان ایمان نیارند شک نیست که اینچنین مرتدان را هدایت نخواهد بود واینچنین گمراهانرا اهتداء روی نخواهد نمود وبعضی گویند این آیة وارد است که در باب یهود بر حکم کتاب خویش نعت رسالت پیغامبرم دران مسطور بود ایمان به پیغامبرم داشتند بعد بعثت پیغامبرم بحب ریاست وعدم کیاست کفر ورزیدند واز اسلام محروم گشتند یعنی کافرانیکه خداء در حق ایشان عدم هدایت ودوام غوایت خواسته بود ایشانرا هرگز راه راست نخواهد نمود وکافرانیکه ایشانرا هدایت بخشید وظالمی از ایشان باز جوید ازین قبیل نه اند ودرین زمره که محکوم علیه بعدم هدایت اند غیر داخل اند ۝ اولئك جزاؤهم ان عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ۝ خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون ۝ الا الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم ۝ اولئک مبتدا است جزاؤهم مبتداء دوم است ان با اسم وخبر ومعطوفات خبر خبر مبتداء دوم است ومبتداء دوم با خبر خویش خبر مبتداء اول است وتواند بود که جزاؤهم بدل اشتمال بود از اولئک وان با اسم وخبر خویش خبر اولئک باشد خالدین فیها حال است لا یخفف عنهم العذاب حال است از ضمیر خالدین ولا هم ینظرون عطف است بر لا یخفف الا الذین تابوا استثناء منقطع است فان الله غفور رحیم تعلیل است مر جمله محذوفه معطوفه بر تابوا ای الا الذین تابوا تقبل الله توبتهم وغفر لهم لان الله غفور رحیم وجمله اولئک مستانفه است در جواب ما جزاؤهم **معنی اینست** ای محمد جزاء ایشان بود وبدرستی که بر ایشان لعنت خداء وفرشتگان وآدمیان همه باشد درین حال که لعنت بر ایشان جاوید باشد وعذاب ایشانرا سبک نکرده اند ونه ایشان از عذاب مهلت داده شوند تا چندگاه از عذاب برهند مگر کسانیکه بعد کفر توبه کردند واز ارتداد باز آمدند وخودرا بر دین وصلاح آوردند خداء ایشان را هدایت خواسته بود وایشانرا ره توبه نمود وتوبه ایشانرا قبول کرد وایشانرا در معرض عفو وغفران آورد زیرا که خداء آمرزگار است توبه گناهکاران بپذیرد وگنه بدکرداران ببخشد روایت کرده اند که حارث بن سوید از میان جماعتی که مرتد شده بمکه پیوسته بودند تایب شده باز گشت وتوبه کرد وبدین اسلام پیوست ۝ ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم واولئك هم الضالون ۝ ثم

ازدادوا عطف است بر کفروا موصول با صله اسم ان لن تقبل خبر ان است واولئک هم الضالون عطف است بر لن تقبل توبتهم چون طائفه مذکور در نفی قبول توبه خویش معتقد بودند وبر انکار نفی قبول توبه اصرار نمودند تاکید کرد ان ولن آورد وچون اینجمله مقرر مضمون کلام سابق است فصل کرد وبغیر حرف عطف آورد **معنی اینست** بدرستی آنهائیکه بعد ایمان آوردن کافر شدند وکفر کافری ورزیدند پس آن از روی کفر افزودند واصرار بر کفر کردند وادامت بر کافری آوردند هرگز توبه ایشان قبول کرده نشود ونزد وائم از ایشان نزود هم ایشان گمراهند وراه گم کردگانند یعنی مقصورند بر غوایت ومحروم اند از هدایت **سوال** ارتداد هر چند که باشد منافی قبول توبه نبود ومرتد با هر ارتدادیکه دارد چون توبه کند توبه او قبول شود نفی قبول توبه از مرتد چگونه آید وصحت مضمون لن تقبل توبتهم چه نوع روی نماید **جواب** ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا کنایت از جهودانست که بعد ایمان آوردن بموسی ع وتوریة وبعیسی ع وانجیل کافر شدند پس بکافر شدن بمحمد ع وقرآن کفر افزودند ویا گویند جهودان پیش از بعثت پیغامبرم چون صفت پیغامبرم در توریة خوانده بودند وایمان واخلاص می نمودند بعد بعثت پیغامبرم بحب ریاست وعدم کیاست عهد شکستند وکفر ورزیدند بعد انواع بدخواهی واصناف فساد وتباهی بر کفر وکافری افزودند ایشانرا خداء عز وجل در ورطه کفر انداخت هرگز ایشان توبه بگیرند وایمان نخواهند آورد نفی قبول توبه ایشان از جهة عدم توبه بود وانتفاء قبول توبه بعد ثبوت توبه نباشد ۝ ان الذين كفروا وماتوا وهم كفار فلن يقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدى به ۝ ذهبا تمیز است ولو افتدی معطوف است بر جمله محذوفه ولو متصله است ای لو تصدق ولو افتدی به ومقصود ازو تسویه است برای مستویا للتصدق والافتداء چنانچه لا اکرمک ولو اکرمتنی ای لا اکرمک ولو اهنتنی ولو اکرمتنی در جمله سابق نفی قبول فدیة بر سبیل استیناف آورد وتاکید جمله ازجهة آنست که کفار مضمون جمله را انکار کنند وبر انکار مصر اند **معنی اینست** بدرستی آنهائیکه کافر شدند وبر کفر وکافری مردند پس هرگز از یکی از ایشان قبول کرده نشود اگرچه پری زمین زر تصدق کند **سوال** درین آیة که در خبر آن فا آورده ودر آیة سابق فا ترک کرده فرق چیست واین ایتان وترک بر چه وجه مبنی است **جواب** درین آیة موت بر کفر مذکور است وسببیت آن عدم قبول فدیه اگرچه پری زر بود مشهور است چون سببیت محقق باشد محل فا بود ودر آیة سابق وارد باز کفر مذکور است وآن سببیت برای عدم قبول نبود چه چندین کافران با ازدیاد ایشان در کفر توبه کنند توبه ایشان قبول شود وبا انتفاء سببیت محل فا نباشد سبب برای عدم قبول توبه ایشان چیزی دیگر است وآن آنست که خداء دوام کفر ایشان خواسته وایشانرا در ورطه استدامت کفر انداخته پس ایشان توبه نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد چنانچه گویند ان الذین یشتمک اکرمه لانه علوی بخلاف ان الذی اکرمک فاکرمه ۝ اولئك لهم عذاب اليم وما لهم من ناصرين ۝ من در من ناصرین زائده است در اسم ما نافیه لهم عذاب خبر است مقدم شده اینجمله عطف است بر جمله سابقه وجمله سابقه یعنی اولئک لهم تاکید است مر عدم قبول فلا هم ازینجهة مفصول آمده ناصرین جمع قلت است مر عدم ایراد جمع قلت دال بر این است که ایشانرا از ناصرین عدد قلیل نیز نباشد وتواند بود که وما لهم من ناصرین تکمیل باشد **معنی اینست** این طائفه یعنی ای محمد ایشانراست عذاب دردناک وعذاب دایم ونیستند مر ایشانرا یاری دهندگان وبدانکه در حق ایشان اول نفی قبول توبه کرد بعده نفی صرف مال بر وجه افتدا یا غیر افتدا در بیان آورد بعده نفی یاری دهندگان وشفاعت کنندگان مذکور گشت وهمه راههای خلاص بانتفا پیوست ۝ لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون ۝ اینجمله معترضه است چنانچه ذکر آن بعد ازین خواهد آمد **معنی اینست** نیابید نیکوئی ونیکوکاری را تا آنکه نفقه کنید بعضی از چیزهائی که آنرا دوست میدارید یعنی نایافتن نیکی ونیکوکاری منهی شود بانفاق آنچه محبوب شما بود ودرین آیة دلیل است که محبت دنیا ازجهة انفاق در راه خدا مذموم باشد

محبت دنیا برای استیفاء سواء مذموم بود حب الدنیا رأس کل خطیئة هم بوین معنی است زیراکه محبت دنیا ازجهة
انفاق خطیه نیست جه دنیاکه برای دنیا محض نیست ملحق بدین است در حدیث لاحسد الا فی اثنین رجل
آتاه الله القرآن وهو یتلوه آناء اللیل والنهار فیقول لو اوتیت مثل ما اوتی لیفعلن مثل ما یفعل ورجل آتاه
الله المال فهو ینفقه آناء اللیل والنهار فیقول لو اعطیت مثل ما اعطی لیفعلته مثل ما یفعل یعنی آرزو روا نیست
مکر در دو چیز مردی راکه داده است خداء اورا قرآن او میخواند وپس روی میکند آنرا در ساعات شب وروز
کسی کوید اکر داده شدمی مثل آنچه این مردرا داده شده است هرآینه کردمی مثل آنچه او میکند ومردی که داده است
خداء اورا مال واو خرج میکند اورا در راه رضاء خداء در ساعات شب وروز پس کسی کوید اکر داده شدمی
مثل آنچه اورا داده شده است هرآینه کردمی آنچه او میکند بحدیث مذکور وخبر مسطور ثابت شده که آرزو
روا نیست مکر در محض دین که تلاوت قرآن وپس روی کردن آنست یا در دنیا که وسیلت دین است وآن مالی
است که در کار دین صرف شود جز این محض دنیاست که مصروف در هوا کردد چنانچه آن صاحب دولتی که آن دولت
دنیا یابد ودر صرف کردن مال در رضاء خداء بسوی دولت اخروی شتابد بل نعم المال الصالح الموصل الصالح درشان
او بود ان الله یحب العبد الغنی التقی الخفی مدح او شود وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من
آمن وعمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا ثمره جزاء کار او کردد سوال غنی بجود ومروت
جو خویش را آراسته ٥ بهر عمل که بیارد جزاء دو تا دارد ٥ روایت کرده اند چون آیة لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون فرود آمد ابو طلحه پیش پیغامبر ع آمد وکفت احب الملک مرا زمینی است آنرا میخواهم
وقف کنم ودر مصارف خیر مواضع بر مصروف کردانم پیغامبر ع فرمود بخ بخ ذلک مال رابح ذاک مال رابح
وانی احب ان یجعلها فی الاقربین ابو طلحه زمین مذکور بر قرابتان خویش که فقیر بودند قسمت کرد ودرجات
نیل میبرت از ملک خویش بیرون آورد زید بن حارث اسپی داشت که آنرا محبوب خویش می پنداشت چون مضمون
این آیة در دل کرد اسپ مذکور را پیش پیغامبر ع آورد وکفت یا رسول الله این اسپ را بخشیدن کسی کردان و
بهر که خواهی برسان پیغامبر ع اسامه را مستحق دید اسپ مذکور را بدو بخشید عمر برا ابو موسی اشعری نوشت
که برای او کنیزکی دلبند بخرد وبرای وی بفرستد ابو موسی مضمون او را بکوش دل شنیده کنیزکی دلبند که لایق خلیفه
بود خرید وفرستاد عمر را بسیار دلبند افتاد برای خدمت خویش در حرم وا داشت چون آیة لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون نازل شد کنیزک مذکور را آزاد کردانید ومالی که محبوب او بود بمصرف خیر رسانید ٥ وما تنفقوا من
شیء فان الله به علیم ٥ ما شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا آمده است تنفقوا شرط است مجزوم شده من شیء
بیان ماست جمله فان الله به علیم جزاء شرط است چین مبتداست تاکید جمله ازجهة ایراد مدح بر سبیل وکادت
است واکر علم خدا بدو کنایت از جزا دادن دارند تو کید جمله ازجهة تقدیم انفاق که ملوح بر جزاست بنهادند این
جمله شرطیه تذییل است معنی اینست وآنچه انفاق کنید شما از هر چیزی که بود از انجه اسم شیء بر و واقع شود بدانید
که خدا بدان داناست کیفیت وکمیت آن داند ودادن عوض آن در دنیا وآخرت تواند ٥ کل
الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل
التوریة ٥ ان تنزل بتشدید وتخفیف خوانند ومعنی یکی دانند کل الطعام مبتداست جمله کان با اسم
خبر خویش خبر مبتداست الا ما حرم اسرائیل علی نفسه از کل الطعام مستثنی است من قبل ان تنزل التوریة
ظرفست مر حرم اسرائیل علی جون با آیة فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم وبصدهم عن
سبیل الله کثیرا واخذهم الربوا وقد نهوا عنه واکلهم اموال الناس بالباطل واعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما
بیان وبآیت وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما
او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون در ذکر آورد حدا شی که بر بنی اسرائیل

چنانچه جانوران ناخن دار تمام وپیه کاو وکوسپند غیر پیه پشت وغیر پیه روده وغیر پیهی که آمیخته یا با استخوان
است چنانچه دنبه وپیه پهلو ومغز استخوان محرم شده وبواسطه ظلم ایشان وسبب باز داشتن ایشان ربوا را و
خوردن ایشان مالها را بناحق حرمت او بروجه عقوبت ایشان آمده منکر شوند وتکذیب پیش آیند وکویند
هرچه بر ما حرامست مخصوص بما نیست عام است اضافت سوی کناه ما ندارد از آدم تا این دم حرام است هیچ
امتی روی ننموده که این چیزها بر ایشان حرام نبود ودعوی کردند که این معنی در توریة آمده وعموم تحریم آن مبنی شده
این آیة در تکذیب ایشان نازل کشت وبرجوع سوی توریت کذب وافتراء ایشان بظهور پیوست معنی اینست
کل جنس طعام غیر مردار وجون مفوح وخوک که آن قدیم است بر بنی اسرائیل حلال بود آنچه اسرائیل یعنی یعقوب
ع پیش از نزول توریت بر خود حرام کردانید که آن تحریم او حرام نمود وآنچنان بود که یعقوب ع مرضی داشت
که آنرا زحمت جانی می پنداشت نذر کرد که اکر من ازین زحمت شفا یابم واز این زحمت عافیت در یابم نیت
را با بنقاد سانم وطعامی که محبوب ترین اطعمه منست بر خود حرام کردانم ومحبوب ترین اطعمه نزدیک او کوشت شتر
وشیر او بود آن را بر خود حرام کردانید او بر حکم مطعومات مذکور بجهت پیوست واولاد بنی اسرائیل اکرچه
حرام نبود متابعت او میکردند وازان احتراز می نمودند جز اینکه اسرائیل بر خود حرام کرده بود وجز محرمات اصلی
که ذکر آن بالا رفته وبیان آن کذشته همه صفت حل داشت هیچ یکی را از مطعومات هیچکس حرام نمی پنداشت
بعضی ازان که در آیة مذکور مسطور است بشومی کناه ایشان بر ایشان حرام شده وبروجه عقوبت ایشان
تحریم آن آمده اینمعنی را که منکر شوند وبجهت قدیم قائل میکردند ودروغ محض وافتراء صرف است مقصود
ازین آیة تکذیب ایشان در باب حل طعام وحرمت آنست ومقصود از آیات سابقه در تثلیث وقائل شدن
بالوهیت عیسی ع وفرزندی او وقائل شدن در شان ابراهیم یهودیت ونصرانیه بود وچون مقصود این آیة
با آیت سابقه مقصود تکذیب ایشانست بنظر مقصود متفق با آیات سابقه نمود هم ازینجهت فصل کرد
حرف عطف نیاورد وجمله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وآنچه معطوف است بر و معترضه است برای مدح
انفاق از محبوبات وبودن آن سبب نیل مرادات ٥ قل فأتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم
صادقین ٥ فأتوا بالتوریة مقول قل است وفاتلوها عطفست بر فأتوا وجمله قل فأتوا مستانفه
است چنانچه که سامع کفت ماذا اقول حین یتلونه من التوریة وینسبونه الیها فقیل قل فأتوا بالتوریة
ای قل اذهبوا فأتوا بالتوریة فاتلوها معنی اینست بکوای محمد بروید پس توریة بیارید اکر شما راست
کوبایید این سخن در توریة مسطور است واینمعنی در و مذکور است ٥ فمن افتری علی الله الکذب
من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون ٥ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است فاولئک هم
الظالمون خبر مبتدا است من بعد ذلک ظرف است فا در فمن افتری سببیه است اینجمله بتقدیر فیقال یا بتاویل
بحکم مضمون نه مسبب کلام سابقه است چه آوردن توریة وتلاوت کردن آن سبب است برای کفتن این سخن
وحکم کردن بوین که چون توریة بیارید وآنرا تلاوت کنید ومدعاء ایشان در توریة بروجه نیابید وافتراء ایشان
ظاهر شود برای اینکه فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون کویند وحکم بمضمون او جویند
سبب کردد معنی اینست پس کسانیکه بعد پیدا شدن حجت افترا کنند وبعد تحقیق کشتن حق وصدق بزور
مکابره دروغ کویند وکذب ایشان ظاهر کردد وحق وصدق پیدا آید پس ایشان ع مخصوص بظلم باشند
یعنی باطل را در موضع حق آرند وتجاوز کنند از حق وصدق ٥ قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم
حنیفا وما کان من المشرکین ٥ این نیز جمله مستانفه است چنانچه که سامع کفت
ماذا اقول لهم بعد ما ظهر کذبهم وبطلان قولهم فقیل قل صدق الله فی جمیع ما اخبر به من بطلان
التثلیث القول بالوهیت عیسی ع وبکونه ابن الله یکون ابراهیم یهودیا او نصرانیا وبطلان دعویهم

بان حرم علیهم لم یکن بظلمهم و عصیانهم بل کان حراما علی جمیع الامم حتی شریعة نوح و آدم فا سببیه است چه ظهور
صدق جز خدای عز وجل بکذب شما و بطلان ملة یهودیه و نصرانیه متضمن افترا و کذب سبب است برای اتباع
ملت ابراهیم که مسلم است و پاک است و ملة او راست و درستست وجه و ما کان من المشرکین تذییل است
چه هر که مسلمان پاک باشد و مشرک نبود **معنی اینست** بگوای محمد راست گفته است خدای عز وجل در اخبار
از کذب و بطلان ملت شما پس اتباع ملت ابراهیم کنند و پس روی دین او ورزند درین حال که ابراهیم
مسلمان پاک بوده اشراک نداشت جز توحید از وی روی ننموده ۰ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي
بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ۰ وضع للناس صفتست مر بیت مبارک حالست بضمیری
که در ظرف مستقراست صله واقع شده و هدی للعالمین عطفست بمبارکا **سوال** اول بیت اسم انّ است
و للذی ببکة خبر و بودن مسندالیه نکره و معرفه در کلام عرب نیامده است **جواب** ترکیب را محمول بر قلب
دارند تقدیر کلام ان للذی ببکة اول بیت وضع للناس پندارند چنانچه صاحب مفتاح و لایک موقف منک الوداعا
محمول بر قلب داشته بتقدیر و لایک الوداعا موقفا منک پنداشته و تواند بود که حمل بر قلب نکنند الذی جز مبتدا
محذوف دارند ای ان اول بیت وضع للناس لهو البیت للذی ببکة با جزو جمله واقع شود مفرد معرفه نباشد
چون این کلام متضمن مدح خانه کعبه است از بودن کعبه منظر ثبوت عبادت خدای بتوجه در نماز باعتبار
تکنی عنه یهود و نصاری منکر اند و بر انکار مصر اند رد انکار کرده و جمله را موکد بتاکید آورد چنانچه در ان
ابراهیم و انی و انه فی الحذوی که کنایت از ان محزون تحقیق شده و در ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من
ثلثی اللیل که کنایت است از ان ریبدان یخفف عنک آمده و چون اینجا جمله جمله سابقه را موافقند در رد اعتقاد
یا طلب یهود و نصاری و بیان ببطلان عقاید ایشان از آنکه دانستن عیسی ع وان الله ثالث ثلثة گفتن و عیسی ع
ابن الله خواندن و در طعامهائی که بر ایشان حراست حرمت قدیم غیر مبنی بر گناهان ایشان پنداشتن و بیت
المقدس را اولی استقبال بصلوة و افضل از کعبه چون مقصود هم جمله بیان شناعت حال و بطلان مقال
ایشان بود از نجهة جمله مذکور موکد و مقرر جمله سابقه باشد **معنی اینست** بدرستی اول خانه کعبه که وضع کرده
شده است برای عبادت مردمان و ساخته شده است برای عبادت ایشان هر آینه خانه ایست که کاین است
در مکه و بکه مراد فراش حرمکه و عم مکه انها تبک اعناق الجبابرة بخرابها و بر قباد جا ئیست مر عالمیان را اف
بدانکه مراد از بیت مذکور بیت عبادت خداست نه مراد ازوی بیت سکنی در حدیث است مسجد حرام اول
مسجدیست که بنا بیت المقدس بچهل سال است او متاخر آمده و بعضی گویند آدم ع بعد فرود آمدن بر زمین
اول خانه که بنا کرده است خانه کعبه بوده است و بعضی گویند خانه از یاقوت سرخ از آسمان فرود آوردند و
در مکانیکه خانه کعبه است نصب کردند و طواف گاه آدم ع ساختند بعد از ان در وقت طوفان نوح ع
بر داشتند و باسمان چهارم بردند و طواف گاه فرشتگان کردند و کعبه بجای او باشد و بعضی گویند اول
خانه در زمین بنا کردند کعبه بود بنای او فرشتگان پیش از خلقت آدم ع بدو هزار سال روی نمود ایشان در ان
طواف میکردند و در عبادت خدا رو برو می آوردند بدینوجه تواند بود بنای او از فرشتگان برای انسان که
موعود بوجود باشد و تواند بود بنای او از ایشان برای خود بود عاقبت برای آدمیان باشد بعضی گویند بعد
از طوفان این خانه را اول ابراهیم ع عزم بنا کرد و مردمان را بکرد او در طواف آورد و بعضی گویند اول خانه که
بعد از طواف حج پیوسته و مردمان بزیادت آن دل بسته همین است خانه متبرکی است که برکت او قرار
زمین است از امیر المومنین علی ع مرویست که پیش از کعبه خانها بود کعبه از خانهائی است که برای خیر
و برکت و هدی مبنی است ابراهیم ع آنرا عمارت کرد و مردمان را بقصد زیارت آورد بعد از ان خراب
گشت و عملقه بران گذشت قومی از جرهم که نسل اسماعیل ع از ایشان بود بنای آن از ایشان روی نمود بعد

چندگاه

چندگاه عمالقه رخ آوردند و آن بنا را خراب کردند باز بنای آن مرتب کردند باز خراب گشت و بانهدام پیوست
آخر قریش بنا کرد و دل بمجاوری و نقطه در ان آورد بعضی گویند این بنا پیش از خلقت آسمان و زمین موجود شده
بود بر روی آب کفی مجوف بر شکل خانه برو هزار سال پیش از خلقت زمین روی نمود بعده زمین فرود ان
گسترانیدند و آن خانه را در زمین پیت نخستین کردانیدند ۰ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ ۰
آیات مبتداست فیه خبر است جمله مستانفه است چنانچه که سامع بیان اولیت خانه مذکور بتوجه مردمان
بسوی او در نماز سوال مذکور سوال کرد صفتنا ما صفته بر برهان آورد فیه آیات بینات بر سبیل استیناف
وارد گشت و جواب آن سوال مذکور بیان پیوست یا گویند فیه ظرف مستقر است حال دیگر است آیات فاعل
ظرف واقع شده مقام ابراهیم بینات آیات آمده از جهة آنکه مشتمل است بر آیات چه در مقام ابراهیم سنگیست
که در ان نقش قدم ابراهیم ع بر آمده و آن مشتمل چند معجزه شده نرم شدن سنگ و در آمدن قدم تا کعب
و بر آن نقش پا در ان و باقی ماندن آن در اعصار و دهور و عدم محو نقش مذکور و عدم تحول آن مورد اعوام
و شهور و تواند بود که مقام ابراهیم ع بدل بعض از آیات بود یا مبتداء محذوف الخبر بتقدیر منها ابراهیم
مقام ابراهیم باشد بر هر دو تقدیر از باب اکتفا دارند و از قبیل حبب الی دنیاکم ثلث الطیب والنساء
وقرة عینی فی الصلوة پندارند چه در بیان اکتفا بدو چیز کرد سیوم را نیاورد **معنی اینست** در ان خانه
آیات بینات مقام ابراهیم از جمله آن آیاتست ۰ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ۰ این جمله عطف
است بر فیه آیات بینات ان اول بیت وضع للناس **معنی اینست** و هر که در وی در آمد از آفات دنیا
و آخرت ایمن باشد مسئله ملتجی متعلق بدین آیتست و آن آنست که قاتل عمد یا قاطع طریق که مستحق کشتن
باشد اگر در کعبه یا در حرم کعبه در آید نزدیک ابو حنیفه او را آنجا نکشند تا آنجا باشد او را ایمن دارند و برای
کشتن بیرون نیارند لیکن طعام و آب ندهند تا بمقتضای طبیعت خود بیرون بیاید امام شافعی جای دیگر
حرم در آید قیاس میکند در جای که در حرم جنایت کند او را باتفاق ایمن نمیدارند و بعمومات نصوص عقوبات
درون حرم احرام حکم عقوبت بر وی شایع می پندارند و امام شافعی اما آنکه در آیة مذکور است محمول بر امان
از عقوبت درون آخروی میدارد و ابو حنیفه ملتجی را از جهة عمد کان آمنا تا آنکه داند حرم است ایمن میگوید
و باجراء حکم عقوبت بعد آمدن عمومات نصوص عقوبات بنص میجوید ۰ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ
مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ۰ بفتح فا و کسر خوانند بفتح حا مصدر و بکسر فا اسم و بعضی هر دو را حج
دانند حج البیت مرفوع بر ابتداست لله خبر مبتداست علی الناس متعلق ظرف مستقر است یعنی لله و من
استطاع الیه سبیلا بدل است از الناس بدل بعض از کل سبیلا بمعنی بلاغا و وصولا از باب مجاز مرسل
بذکر سبب وارد است سبب مفعول استطاع است الیه متعلق است بمعنی سبیلا ای وصولا و بلاغا الیه
و این جمله عطفست بر جمله سابقه **معنی اینست** و برای خدا را ستحج خانه کعبه و قصد زیارت بر مردمان و بر کسی
که تواند رسیدن بسوی او بملک زاد و راحله و از طریق نفقه عیال و اطفال و امثال آن ۰ وَمَن كَفَرَ
فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ۰ این جمله عطفست بر جمله سابقه فان الله غنی عن العالمین تعلیل است
مر جزاء محذوف فلا و من کفر لم یضر الله شیئا لان الله غنی عن العالمین مقام فان الله غنی عنه و بجای ضمیر ذکر
عالمین بصیغه عام بر وجه کنایت از ذکر خاص ابلغ نموده الکنایة ابلغ من التصریح والتعمیم اولی من التخصیص و
تواند که ان و من کفر کفران نعمت مقدرت و استطاعت بنا کردن حج و نا آوردن مناسک آن مراد بود و
ذکر کفران نعمت بلفظ کفر که در وی ایهام کفر که ضد ایمان تغلیظ و تشدید پندارند **معنی اینست** و هر که همچو
یهود و نصاری کافر شود و شرف بیت را منکر گردد و بفرضیت حج اعتقاد نکند و در نماز بدو روی نیارد خدا
او را امان نکند و در شان او منقصی نیفکند زیرا که بدرستی عز وجل است از عالمیان بی نیاز است از جهانیان

قل يا اهل الكتاب لم تكفرون بآيات الله والله شهيد على ما تعملون ٥ استفهام
براى انكار بروجه توبيخ است وجمله بروجه توبيخ است مر تقادين توبيخا را مقرر است وبتأويل عام همه را
تاكيد وتكرير است معنى اينست بگو اى اهل كتاب چرا كافر مى شويد بآيات كتاب خداى وازراست در يكانكى
خدا وبندگى عيسى م بودن تحريم طيبات بشومى گناه ودر نماز بجانب كعبه توجه كردن واو را از افضل بيوت عبادت
دانستن وتواند بود از آيات معجزات كه دال است بر صدق پيغامبر م مراد شود معنى اينست اى اهل كتاب
پيغامبر م را كه دال است بر صدق چرا منكر مى شويد وحال اينست كه خداى گواه هست بدانچه شما تثليث
واشراک وتحريف كتب ودشمنى با پيغامبر وتوجه سوى غير قبله وانكار فرضيت حج وغير آن ميكنيد قل
يا اهل الكتاب لم تصدون عن سبيل الله من آمن به وتبغونها عوجا وانتم
شهداء وما الله بغافل عما تعملون ٥ استفهام لم تصدون براى انكار بروجه توبيخ با اهل كتاب
تكرار نداست براى تاكيد جمله لم تصدون بعد تكفرون ذكر خاص بعد عام بود يا از لم تكفرون بدل بعض باشد
مراد از سبيل الله بروجه استعارت بها دين است موصول با صله يعنى من آمن مفعول است مر تصدون را تبغونها
بدل است يا حال است از تصدون بآيات الله تعليل است وضمير تبغونها بر سبيل الله تانيث
ضمير از جهت آنست كه سبيل مونث سماعى است عوجا مفعول مر تبغون وضمير تبغونها نيز مفعول است بر
طريق ايصال اى تطلبون لها عوجا وجمله وانتم شهداء حال است وجمله بغافل عما تعملون معنى اينست
بگو اى محمد م اهل كتاب را از دين خداى مومنان را چرا باز ميداريد وتهمت برين كه ايشان از دين باز گردند
چرا مى كاويد كاهى خبرها بوده اينكه موسى م لا نبى بعدى گفته است وگاهى بروايت كردن از توريت ان شريعة موسى
لا ينسخ براى شبهه انداختن ايشان ميجوييد حليه پيغامبر م را كه در توريت بود ميكرداييد وبجاى آن حليه ديگر مى
خوانيد تا مسلمانان را بدين تلبيس از دين حق بكرداييد براى راه دين خدا كجى ميجوييد وآن راهى است كه كجى نپذيرد
ومقصود شما سامان بگيرد وحال اينست كه شما گواهانيد بدانچه در توريت از صحت دين اسلام مذكور است
وصدق پيغامبر م مسطور است شما اصحاب آگاهيد وارباب گواهيد خلاف واقع چرا ميگوييد ودر راه
باطل چرا مى پوييد وبينيد خداى تع غافل از حال شما يعنى آنچه ميكنيد ميداند ٥ يا ايها الذين آمنوا ان
تطيعوا فريقا من الذين اوتوا الكتاب يردوكم بعد ايمانكم كافرين ٥
نداء مومنان براى تنبيه ايشانست شرطيه كه بعد اوست بيان است مر مصرت طاعت كافران ان تطيعوا
شرط يردوكم جزاء شرط است در آيه سابقه اهل كتاب را بروجه توبيخ خطاب كرد درين آيه خطاب مومنان براى
تلقين ايشان آورد وايشان را از اطاعت دشمنان باز داشت ومنع كردن ايشان از اطاعت دشمنان اشارت است
سوى بطلان مذاهب ايشان پس اينجمله نيز متضمن تشنيع ايشان باشد موافق مقصود آيات سابقه بود هم
ازينجهت فصل كرد وبغير واو آورد معنى اينست اى مومنان اگر گروهى را از اهل كتاب اطاعت كنيد ودم
متابعت ايشان زنيد باز كرداينده ايشان شما را مرتد شده بعد كرويدن وكافر گشته بعد مومن شدن
وكيف تكفرون وانتم تتلى عليكم آيات الله وفيكم رسوله ومن
يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم ٥ استفهام براى تعجيب وانكار است وجمله وانتم تتلى عليكم
حال است فقد هدى تعليل جزاء محذوف اى ومن يعتصم بالله بفتح لام هدى الى صراط مستقيم وجمله شرطيه يعنى ومن
يعتصم بالله تا آخر عطفست بر شرطيه سابقه يعنى ان تطيعوا تا آخر وجمله كيف تكفرون معترضه است معنى اينست
چگونه شما كافر شويد وچگونه شما كفر ورزيد وحال اينست كه آيات كتاب خداى بر شما خوانده مى شود ورسول خداى
تع كه شما ميدانيد شما را پند ميدهد وشبهات شما دور ميكند ودر موضع باز پسين مى آگاهاند ووحى خداى شما
مى رساند وكسى كه بخداى پناه گيرد وبدين او چنگ زند بدرستى كه او سوى نجات شتابد واز عذاب خلاص يابد

زيرا كه خداى او را سوى راه مستقيم ودين قويم رهنمونى كرده است ودر ايمان وايقان آورده سوال از ان تطيعوا
فريقا من الذين اوتوا الكتاب يردوكم بعد ايمانكم كافرين جواب اين مى آيد كه مومنان تقدير اطاعت كافران را
مردود سوى كفر كرده البته كافر شوند واز كيف تكفرون كنايت از كيف تطيعوا واطاعت در معرض تردد است
مطيع استبعاد وبعيديت اينكه استفهام براى توبيخ بمعنى لا ينبغى ان يكون باشد سوال وارد نشود ٥ يا ايها الذين
آمنوا اتقوا الله حق تقاته ٥ اينجمله مستانفه است براى بيان اينكه چنانچه سامع گفت كيف يعتصم
بدين الله فقيل يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته اى اعتصموا بالتقوى واتقوا الله حق تقاته
معنى اينست اى مومنان بپرهيزيد از خداى پرهيزيدن وبترسيد از حق ترسيدن در تفسير آورده است حق
ترسيدن آنست كه طاعت كنيد چنانچه بعد از آن عصيان نباشد وذكر كنيد چنانچه بعد آن نسيان نباشد وشكر
بگذاريد وميل بكفران مياريد وبعضى گفته اند حق تقوى آنست كه در كار خداى اگر ملامت كننده دامن او نشود
واگر جهانى بروى مخالف بود مبالغت حق در راه فتور وتقصير نبود وتصديق وعدل ايستد اگرچه بر نفس خويش باشد
يا در حق پسر ودختر خود بود وگفته اند چون اين آيه نازل گشت كار مسلمانان دشوار گشت وعمل ايشان بصعوبت
پيوست حق تقوى كه توانند ومحافظت وظائف آن كه دانند تا آنكه آيه فاتقوا الله ما استطعتم نازل گشت حكم اين نسخ
پيوست سوال حق تقوى كه اگر مقدور بود فاتقوا الله ما استطعتم ناسخ او مى شد كه اگر مقدور نبود در منسوخ
مذكور پيش از نسخ تكليف ما لا يطاق لازم آيد وتكليف ما لا يطاق نزديک ما ترديد عقلا جايز نبود ونزديک اشعرى عقلا
جايز است ووقوع آن باجماع نشانى است وامتناع وقوع او وصحت نسخ را منافى است جواب حق تقوى بر معنى مذكور
ممكن است مقدور ليكن دشوارى داشت تكليف بغايت حرج مى نمود واستطاعت كه در فاتقوا الله ما استطعتم
مذكور است يعنى انتفاء حرج آمده تكليف بحق تقوى لازم مى آيد قبل النسخ تكليف بغايت حرج واقع شده و
انتفاء وقوع آن در امت پيغامبر ما بآيه وجعل عليكم فى الدين من حرج ماضى منقطع است دايم نيست بر طريق
ما ركبنا الابعيرو ما كتب الوزير بدليل تكليف قيام ليالى لقوله تع قم الليل الا قليلا نصفه او انقص منه قليلا او زد
عليه كه آنرا بآيه ان ربك يعلم انك تقوم ادنى من ثلثى الليل ونصفه وثلثه وطائفة من الذين معك والله يقدر الليل
والنهار علم ان لن تحصوه فتاب عليكم فاقرؤا ما تيسر من القرآن بر گرفته اند ومنسوخ گفته اند وبدليل صيام ليالى
كه احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم هن لباس لكم وانتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم فتاب
عليكم وعفا عنكم فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود
من الفجر بيان پيوست ومنسوخ گشت ٥ ولا تموتن الا وانتم مسلمون ٥ جمله وانتم مسلمون حال است اى
لا تموتن الا فى حال كونكم مسلمون واستثناء تكلم بنا فى امد الا استثناء است اى لا تموتن كائنين على غير حال الاسلام
جمله ولا تموتن عطف است بر واتقوا الله معنى اينست وجز در حالت اسلام ميميريد ومردن در حالت كفر بر خود مپذيريد
سوال نهى از فعل اختيارى بايد وموت باختيار متعلق نيست نهى از ان چگونه آيد جواب در فعلى كه مقيدى بود تهم
متوجه سوى آن قيد شود بلا بات زيد لطعا نهى مذكور از ايشان ندارند از طمع بندارند اى لا تكن طامعا عند ابيانه
زيد اتيانهم اين قبيل است ومعنى او جارى هم برين سبيل اى لا تكونوا على غير الاسلام عند موتكم ديگر امر ونهى كه بفعال
طبايع انفعالات است چنانچه كن كريما ولا تكن لئيما وافرح ولا تحزن وابك ولا تضحك بود متعلق بار تكاب
اسباب آنكه اختيارى است شود ٥ واعتصموا بحبل الله جميعا ٥ عطف است حبل مستعار از دين يا قرآن يا عهد و پيمان
چه دين وكتاب وعهد برضاى خدا كه مقصود اصلى است رساينده است چنانچه رسن كسى را بدو آويزند واز فرو بالا برند
وبا او فرود آيد بر سوى چه برسن مى ماند دين خداى تع معنى اينست وبدين خدا يا بكتاب كه قرآن است يا بعهد او بجميع
چنگ در زنيد ومتفرق مشويد وفرقه فرقه مگرديد ٥ واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء
فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا ٥ واذكروا عطفست بر لا تفرقوا عليكم حال است از نعمة

الله ای اذکروا نعمة الله کائنین علیکم اذ کنتم ظرف است مر ظرف مستقر یعنی علیکم متضمن است مر تعلیل را فاصبحتم
یعنی صیوم است ضمیر خطاب اسم اوست اخوانا خبر اوست ای فاصبحتم بسبب نعمة التالیف اخوانا خبر اوست ای
اصبحتم معنی اینست که اوس وخزرج دو برادر مادری و پدری بودند هردو صاحبان جاه ودستگاه شدند میان
ایشان بسببی عداوت حاصل گشت که بران عداوت هر یکی را کار بمحاربه پیوست وآن عداوت ومحاربه میان
ایشان بود صد وبیست سال وبعضی گویند صد وشصت سال تا که پیغامبر م هجرت کرد ودر مدینه نزول فرمود
وایشانرا دعوت سوی اسلام کرد وهردو را بنعمت اسلام آورد هردو فریق باسلام مشرف گشتند ومیان خویش
عهد موافقت بستند اخوت اسلام میان ایشان جمع گشت وکار ایشان بمحبت پیوست کینها وضغینها که میان ایشان
بود بصحبت والفت بدل گشت تا روزی بعد از اسلام میان ایشان محاربه افتاد ومیان یکدیگر مفاخرت آغاز داد وآن
چنان بود که پیغامبر م را حماری بود عفور نام واو با منافقان صورت دشمنی می نمود چه او بحکم معجز پیغامبر م
منافقانرا شناختی هر جا که منافقی دیدی نزدیک او نشدی وبو انداختی تا روزی عبدالله بن ابی سلول که در نفاق فرین
سبب بود حمار مذکور صورت عداوت نمود روی بجانب او آورده نزدیک او رفت وبو کرد عبدالله مذکور بینیرا
گرفت حمار را دور داد ومارا از ایذاء او نگهدار سعد بن معاذ خزرجی که از مخلصان حضرت بهترین خلقان سید ولد آدم
صلوات الله علیه وآله واصحابه الابرار بود بروی صورت عظمت نمود بغضب گفت ما لعین الحمار رسول م یقول لک
یعنی ای ملعون این سخن در شان حمار پیغامبر م میگوئی واهانت حمار او میجوئی با یکدیگر در گفت وشنید ودر مقالت آمدند
اوسیان گفتند شرف عظمت ماراست چه خزیمه ذو الشهادتین وحنظله که غسیل فرشتگان است وسعد بن معاذ از جمله
ما بود خزرجیان بود گفتند شرف مارا سزد وعظمت مارا بود چهار کس که قرآنرا یاد گرفته اند ونام خود بضبط وحفظ کلام
الله برآورده اند یعنی ابی بن کعب ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت وسعد بن حطب انصاری از میان ما اند اگر عزت
وحشمت وکمال وجلال ومکانت واحترام پیش پیغامبر م نشدی ما شما همه را می کشتیم وفرزندان شمارا بند می ساختیم و
زنان شمارا بغیر مهر می یافتیم خزرجیان گفتند میان ما وشما عداوت در زمان طویل بوده واسلام بعد هنگام مدید
روی نموده ما با شما محاربه میکردیم شمارا میزدیم ودر خانهای شما در می آمدیم اگر این کار می توانستید چرا نمی کردید
ودعوی خویش چرا پیش بنا وردید همه دانستند که این سخن محض لاف است واین کلام عین گزافست امثال این گفتار بسیار
بر زبان راندند وبر وفق یکدیگر اشعار خواندند بایند کاندند وبعوز وفلاح رسند کاندند سوال مامور بامر معروف
ونهی منکر همه مسلمانند ونیکخواهی یکدیگر همه میدانند چنانچه در آیة کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف
وتنهون عن المنکر در خطاب همه مومنان آمده الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر همه مسلمانانرا متناول
شده وبمن بتبعیض ثابت شود که امر ونهی مخصوص در حق بعض بود توفیق بچه باشد وتطبیق بچه حاصل شود جواب
امر معروف ونهی منکر از فروض کفایتست که واجب بر کل شود وباداء بعض از کل ساقط شود چون امر معروف
ونهی منکر باعتبار وجوب در حق کل بود وباعتبار اداء در حق بعض باشد میان دلائل مخالفت نباید توفیق روی
نماید جواب دیگر آنکه امر معروف ونهی منکر واجب کسانیست که مشاهده فعل کنند وحکم آن دانند محل قابل تصور
کنند وامر ونهی کردن توانند چه امر معروف مخصوص بمشاهده کنندگان عالم وقادر باشند وایشان بعض مکلفانند
مامور بود کل قادر آن که بعض مکلفند باشند وآیة کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر از باب خطاب کل بفعل بعض دارند وبر طریق ایتها العیر انکم لسارقون پندارند وبدانکه امر بقوی
بر اعتصام بقرآن ودین خدا حکمت بلند است وبیان علم اخلاقست یعنی علم اصلاح نفس است وآن لازم بر هر
یکی باتفاق است وامر بمعروف ونهی از منکر از جمله حکمت بلند است وآن مفوض بعلمها وامراست یعنی کسانیکه
دانند وتوانند بر وجهی که باید وشاید دین حق را بخلق رسانند آیة قوا انفسکم واهلیکم نارا وحدیث ابدا بنفسک
ثم بمن تعول وحدیث کلکم داعی وکلکم مسئول عن رعیته بشارت سوی هردو علم مذکور است وقواعد

وقوانین هردو علم در کتب علم اخلاق وعلم سیاست مسطور است وما هردو علم مذکور را بر وجه ایجاز واختصار
در تحفه ابراهیم شاهی باز دیده ایم واین در قواعد عذر فزاید وهردو علم در سلک در انتظام کشیده ایم فان رغبت
فعلیک بها در حدیث است که کسی که در امر معروف ونهی منکر مبالغت کند در مدیح اوست خیر الناس الآمرون بالمعروف
والناهون عن المنکر گفت وآمده است افضل الجهاد الامر بالمعروف والنهی عن المنکر با منکر انواع است امر فریضه
است چنانچه امر به پنج وقت نماز وروزه ماه رمضان وامر بواجب واجبست چون باضحیه وصلوة عید بر قول
کسی که واجب گوید وغیر آن وامر سنت است چون امر بجماعت وسنن رواست وامر مستحب است چون امر تعجیل افطار
وتعجیل مغرب ونهی از منکر محرم چون نهی از زنا وشرب خمر فرض بود ونهی از مکروه تحریم که حرام ظنی است چون نماز
نماز در آن جانب که قبله است صورتها ذوی الارواح باشد واجبست صاحب کشاف امر معروف را دو قسم کرده
است واجب ومستحب فرض وواجب مندرج داشت ونهی از منکر یک قسم آورده ترک فرض را که حرام است ترک مکروه تنزیه
منکر نبود تا نهی از نهی الله منکر باشد ودر کتب آورده که امر معروف محض برای خدا بود بلکه هر که مسلمان بامر معروف ونهی
از منکر باشد چنانکه آیة انی کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر بران ناطق است وحدیث
من رای منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان بآن موافق است یعنی هر که که عالم قادر است
بر باز داشتن منکر اورا لازم است که باز دارد امر معروف ونهی منکر که بدان مامور است بجا آرد در تفسیر در حکایة
آورده اند زاهدی در خانه پادشاهی آمد وروبرو آورد وازمنکراتی که کردند نهی کرد وهمه آلات لهو که در مجلس او
یافت بر وجه حسبت در شکستن آن شتافت پادشاه گفت ترا عهد چیست که داده است گفت کسی است که تاج سلطنت
بر سر نهاده است پادشاه گفت لمن تاج وتخت از خلیفه عهد زمان یافته ام واین مرتبه بتفویض او دریافته
ام زاهد جواب گفت که این عهد پروردگار خلیفه داده است که ابواب علم وعمل بر من گشاده است پادشاه گفت
در تو استعداد جست دیدم ترا محتسب سمرقند کردانیدم زاهد گفت من خود را از شغل تو معزول کردم وعهد مذکور بتو
سپردم که عهد تو در معرض عدل است وعهد که مرا خدا داده محض فضل است خدای فضل خویش باز نخواهد گرفت
وعهد من عزل نخواهد پذیرفت پادشاه گفت از من حاجتی بخواه تا برآرم وحق کلمات تو بجا آرم زاهد گفت حاجت
من آنست که مرا مالک در دوزخ نیندازد ورضوان خازن بهشت مرا در سایه جنان آسوده سازد پادشاه گفت این
وظیفه من نبود وطاقت من نباشد زاهد گفت خدای حوایج مرا میداند وبفضل خویش روا میکرداند پادشاه چون
کمال اورا مشاهده کرد با او مراسم اعتقاد پیش آورد چون عمل واجلال در راه خدا دید باعزاز باز کردانید بیت
ثنتا لم یوتیهما مسلم ◦ لا یوفی الاجر بالمحشر ◦ الا بالمعروف والنهی عن ◦ جمیع ما یؤتی من المنکر سوال چون امر
معروف وظیفه همه باشد فرق میان محتسب وغیر محتسب چه باشد جواب محتسب که پادشاه تفویض احتساب
بدو کرده واورا از جهة خویش برای عمل تعیین کرده اورا این کار چون نماز وروزه فرض عین شده وغیر اورا این جهة
فرض کفایت آمده ونیز غیر محتسب را نزدیک بعضی ولایت امر معروف بید نباشد یعنی امر بزبان تواند کرد کسی را در
تعریض ضرب وحبس نتواند آورد بلکه تعریض کردن او منکر بود محتسب را ولایت باشد که اورا از جهة این تعزیر کند
وبعضی گفته اند که غیر محتسب را در اثناء ارتکاب منکر ووقت مشاهده فعل اگر قادر باشد ولایت تعزیر بود عمل وعموم
قول پیغامبر م من رای منکم فلیغیره بیده باشد بعد از فراغ از فعل اورا ولایت تعزیر نیست ومحتسب را ولایت مسطور
است وبدانکه در کتب فقه آورده است کسی که مشاهده منکر میکند ذکر بداند که منکر امر اورا قبول خواهد کرد وتعدی
وشتم وضرب وقتلی پیش نخواهد آمد امر کردن واجب آمد باز ماند نشاید اگر نداند که مامور اورا در ضرب وشتم نخواهد
آورد لیکن امر اورا اطاعت نخواهد آورد امر واجب در امر وترک امر مخیر شود ولیکن افضل آن باشد که امر کند
واگر بداند که نخواهد شنید وکار بعنف ودشنام خواهد کشید فضل آن باشد که امر کند وخود را در معرض قذف
نیارند واگر داند که خون خواهد گشت خون گشتن را مرخص باشد لیکن امر کردن واختیار کنایدن افضل بود زیرا که

مرگ شهیدی حیات جاودانی میگردد مضرت قتل را منفعت حیات جاودانی معارض می شود سوال اگر مردی در صفت
قتال در می آید و بر کافران حمله بنماید اگر بداند که ایشان را زیانی رسانیدن نتواند روا باشد که در این ورد سعادت
شهادت بروی خود گشاید واگر بداند که کافرانرا از سبب آمدن او هیچ زیان نخواهد رسید و کار او بقتل و هلاک خواهد
کشید حمله کردن او محمول بر سهو و نادانی بود و درین جان دادن او را هیچ ثواب حاصل نشود و در امر معروف اگر بداند که
امر معروف هیچ نفعی نخواهد کرد و او کشته نخواهد شد افضل آنست که امر کند اگر کشته شود شهید باشد میان دو
صورت مذکور فرق چیست وصحت آن بر چه وجه مبنی است **جواب** قیاس آن بود که حکم در هر دو مسئله
یکسان باشد و حکم در هر دو صورت برابر بود لیکن ما روایت حمله مذکور از جهت آنست که این کار مسلمانانرا در دین
زیان است موجب وهن مسلمانان و تقویت کافران است در صورت امر معروف در کشته شدن امر زیان دین نخواهد
بود بلکه دین را رونق خواهد افزود در باختن جان که برای رونق دین بود موجب نیل درجه شهادت شود
سوال میان دعوت سوی خیر و میان امر معروف چیست وافتراق بر چه وجه مبنی است **جواب** دعوت
سوی خیر بیان خیر بود اصحاب سعادت را بمحض دعوت سعادت مساعدت کند دل بر خیر نهد صاحب خیر شوند
دعوت در تحصیل ناخیر شود محتاج سوی امر و نهی گردد چنانچه کفاری را که دعوت اسلام رسیده باشد اول دعوت
سوی اسلام کنند بعد از آن سوی ذمه و بعد از آن قتال کنند که امر معروف بجا آرند و همچنین بنا کردن مسجد و تاذین
و تقویت دعوت سوی نماز است اگر بدعوت منقاد نشود امر معروف متوجه گردد ۵ وَلَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۵ اینجمله عطفست بر انشاءات سابق
معنی اینست و مباشید در اختلاف دین همچو کسانیکه متفرق گشتند و فرقه فرقه شدند و درین اختلاف
کردند و یهود و نصاری شدند از بعد آنکه آمد ایشانرا آیات ظاهره و معجزات متظاهره که موجب است هر
ایقان در دین و موافقت در یقین چه یهود مخالف شدند مر نصاری را و منکر شدند رسالت عیسی ع را
و نصاری با یهود مخالفت ورزیدند و انکار رسالت خیر البشر محمد م کردند بدین اختلاف در دین کافر شدند
و از ربقه اسلام بیرون رفتند و اختلاف در دین غیر اختلاف در اعمال بود چنانچه میان مجتهدان امت واقع
می شود که در باب آن پیغامبر م اختلاف امتی گفته و در مذمت ایشان گفته ایشان همه در اصل دین اند و
اختلاف در بعضی اعمال است که آن اختلاف در اصل دین نیست ۵ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ۵ یوم ظرفست منصوب بلهم و لهم ظرف مستقر است خبر اولئک واقع
شده و عذاب عظیم فاعل او آمده یا متعلق عذاب که بمعنی تعذیب شده است چون سلام بمعنی تسلیم بود یا متعلق
یا ذکر محذوف باشد بذکر عذاب عظیم که واقع در روز قیامت خواهد بود تخلص سوی ذکر قیامت روی نمود بذکر
یوم تبیض وجوه و تسود وجوه و چند جمله دیگر قیامت و جزا و سزا در بیان آورد و تواند بود عذاب عظیم مبتدا باشد
لهم خبر مبتدا بود جمله اسمیه خبر اولئک باشد و اولئک لهم عذاب عظیم عطف است بر تفرقوا یا معترضه است
برای تهدید و الحاق وعید **معنی اینست** که این است مر ایشانرا عذاب عظیم و عقاب فخیم در آن روز که بعضی
رویها یعنی رویهای مؤمنان سپید شود و بعضی رویها یعنی رویهای کافران سیاه گردد بعضی گفته اند این حال در آن
وقت باشد که خلائق را سوی سجده خوانند مسلمانان سجده کنند کافران پشتهای ایشان چون تخته گردد سجده کردن
نتوانند بعد بر آوردن سر از سجده رویهای مسلمانان تابش انوار نورانی شود و کافران چون روی ایشانرا
ببینند از غایت اندوه رویهای ایشان سیاه گردد بعضی گفته اند این حال در هنگام خواندن نامها حاصل شود که
چون نامه خویش بخوانند بر خود توجه عذاب دانند از غایت حزن در تاب شود رویها سیاه گردد مسلمانان در نامه
نشان ایمان یابند و بشارت نعیم آید در یابند مستظهر و مستبشر شوند از خوشی و بهجت روی ایشان روشن شود
بعضی گفته اند جسد مؤمن و کافر هم برین صفت گردد و افتراق الوان میان فریقین فارق بود در حدیث آمده

یحشر المؤمن و وجهها صورة القمر لیلة البدر و یحشر الکافر و وجهها اسود مظلم و بعضی گویند این حال افتراق و تغیر در
هنگام فراق فریق فی الجنة و فریق فی السعیر روی نماید چه این وقت هنگام القان یعوت ملکا بی است
و ایتقان توجه ملک سرهنی وقت آنست که همه از هیبت آن بگریزند عجب نباشد که از تابش اندوه آن رنگها
ایشان بگردانند و سیاه سازند اعوذنا الله منک و بیض وجوهنا هنالک و حکمت در افتراق الوان امتیاز مجرمان
از محرمات چنانچه گفت یعرف المجرمون بسیماهم تا چون خطاب وامتازوا الیوم ایها المجرمون بسیماهم تا چون خطاب
وامتازوا الیوم ایها المجرمون صادر شود فرشتگان در آیند و در جدا کردن مشرکان شروع نمایند بدین علامت
مومنانرا از مشرکان شناسند ۵ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
این ماضی است بمعنی مستقبل فیتقن الوقوع الوقوع را تعبیر بماضی کند چنانچه در نفخ فی الصور آمده و در ففزع
من فی السموات تحقیق شده استفهام در اکفرتم بعد ایمانکم برای انکار بر وجه توبیخ لم یکن ینبغی لکم ان تکفروا یعنی
نبایستی کافر شدن و نشایستی کفر ورزیدن و جمله استفهامیه مقول یقال محذوفست ای یقال لهم اکفرتم جمله مبتداست
و جواب اماست بعد ایمانکم ظرفست مر اکفرتم را **سوال** تقیید ظرف مذکور مقتضی آنست که کفر مسطور که موجب توبیخ بسبب
سیاهی وجوه است مقید بدان بود و استحقاق توبیخ سواد از وجوه است مقید که مطلق کافران نباشد و همچنین
نیست بلکه سیاهی روی جمله کافرانست در کافران اصلی است و هم در مرتدان است قال الله تعالی یوم القیمة تری
الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة چون سیاه شدن روی کافران بر اطلاق بود تقیید آن بقید بعد ایمانکم بچه
معنی باشد **جواب** بعضی ائمه تفسیر این آیه را وارد در شان بنی قریظه و بنی نضیر که با پیغامبر م بعد ایمان عهد شکستند
و معاهد گشتند دارند جمله اکفرتم بعد ایمانکم متضمن تقیید در سبب است و بمین وصول فقه تقیید و اطلاق در سبب
چون ادعوا عن حر و عبد من المسلمین منافی نپندارند و بعضی وارد در مطلق کفار دارند و ایمان مذکور ایمان
روز میثاق پندارند و بعضی حمل بحذف دو مضاف کنند تقدیر بعد ظهور دلائل ایمانکم دانند اما متضمن شرط است
و این شرطیه باشرطیه که محذوف بروشن تفصیل اجمالی در یوم تبیض وجوه و تسود وجوه آمده **معنی اینست** پس
چون که باشد آنکسانیکه سیاه شده است بسیاهی کفر رویهای ایشان مر ایشانرا گفته اند بعد ایمان یعنی تکلیف
و ابتلا با ایمان رود قالوا بلی کافر شدید یا گویند بعد ظهور دلائل ایمان و براهین ایقان کفر ورزیدید و نشایستی که کافر
شوید ۵ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ۵ فا سببیه است و با نیز سببیه است
معنی اینست چون کافر شدید پس عذاب را بسبب کفر خویش بچشید عذاب را بمطعوم ناخوش آینده تشبیه کرده
و چشیدن که ملایم مطعوم است بر سبیل تخییل آورده **سوال** فا و با هر دو برای دلالت بر سببیه آرند
ارادت سببیه را چه سبب و چه سایغ پندارند **جواب** تکرار از جهت تاکید در بیان سبب کفر بود و تقویت افضا او
سوی عذاب عظیم باشد و تواند بود فا را برای ابتدا سببیه دارند و با را انتها استحقاق پندارند تا سببی بود
تاکید نباشد معنی چنین باشد چون شما بعد ایمان کفر ورزیدید عذاب که سبب کفر خود مستحق شده اید بچشید
وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ ۵ این ماضی نیز بمعنی مستقبل آمده چنانچه در اسودت
گفته شد و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله **معنی اینست** و اما کسانیکه رویهای ایشان سپید شود
و بنور ایمان نورانی گردد پس ایشان بنور یمن ایمان کاینند برحمت خدا یعنی در نعیم جنان و این مجاز مرسل است از
باب ذکر حال و ارادت محل است و تواند بود مراد از رحمت انواع نعم که آثار رحمت و کرم است باشد و این مجاز
از باب ذکر سبب و ارادت مسبب بود ۵ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۵ استئناف اینجمله تکمیل است و هم عدم را مزیل است
معنی اینست ایشان یعنی مومنانکه رویهای ایشان سپید باشد و نورانی بود در بهشت جاودان باشند
و در نعیم جنان همیشه مانند و درین کلام جمع و تفریق و تقسیم آمده زیرا که بیاض وجوه مومنان و سواد وجوه
کافران بعد از بعث و جزا خواهد بود بلکه آن جمع مردمان در حشر و بعث مفهوم شده و در یوم تبیض وجوه

وشود وجوه آدمیان مبعوث کشته وبحشر ونشر پیوسته وبر دو فریق بعد جمع تفریق کرد در فاما الذین اسودت
وجوههم واما الذین ابیضت وجوههم بر هر یکی حکمی مخالف دیگری آورد ذکر سواد وبیاض ورحمت وعذاب
جمع میان اضداد شده صفت الطمینان بحاصل آمده ٥ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا
اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ٥ اینجمله تذییل است متضمن جمع کردن میان تفاصیل است جمله نتلوها
علیك صفت آیات است خبری دیگر است مر تلك را یا حال است بمعنی بشارت ودر اسناد مجازی است یعنی نتلوها
علیکم وجمله وما الله یرید عطفست بر جمله تلك آیات الله للعالمین مفعول است مر ظلما را ظلما لام زائده است
برای تقویت عمل معنی اینست این آیات است فرستاده خدا تلاوت میکند آنرا بر جبرئیل وجبرئیل بر تو بامر ما
ونیست خدا خواهنده ظلم مر عالمیان را وجوینده ستم مر جهانیان را سوال عالمین صفت جمع است ودر اینجا
نفی بر جمع موجب نفی بمود جواب ونمی خواهد خدا ظلم بر همه عالمیان ونمی جوید ستم را بر همه جهانیان بدین
طریق ارادت ظلم در حق بعضی منتفی نشود خلاف حکمی که مطلوب ومقصود است مفهوم کردد معنی چنین
آید اری دخول نفی بر جمع دلالت بر نفی بمود کند مکر بمود نفی مکر آنکه دلیلی مقتضی خود نفی باشد چنانچه در آیة
ان الله لا یحب الکافرین آمده ودر والله لا یحب الظالمین تحقیق شده واین ترکیب ازین قبیل است چه هیچ باشد
ایجاب بمود نفی قایم دلیل است روایت برین است هیچ کافری لایق دوستی خدا نباشد وهیچ ظالمی محبوب خدا
نبود خاص است آیات بینات عقاب وثواب بحق وعلامت زیادت بر استحقاق نبود وثواب کم از استحقاق
نشود تا ظلم افتد وجور باشد هر دو از ظلم برائی وا از جور عبری است ٥ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٥ جمله والی الله ترجع الامور عطف است بر لله ما فی السموات وما فی
الارض وجمله ولله ما فی السموات وما فی الارض عطفست بر جمله سابقه یعنی وما الله یرید ظلما للعالمین یا
حال است معنی اینست وخدای نخواهد بر جهانیان ظلم را حال اینست که ملکست ودر تحت تصرف اوست
آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است هر تصرفی در ایشان کند ظلم نباشد چه تصرف در محل تصرف وجمیع امور
بسوی او باز کرداینده می آید بر قرات ترجع بصیغه معروف معنی چنین آید هم کارها باز کردد بسوی خدا ٥ كُنْتُمْ
خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ ٥ نزول این آیة در شان ابن مسعود ومعاذ بن جبل وابی ابی وسالم مولی ابی حذیفه آمده در حادثه
ایشان نازل شده روایت کرده اند دو نفر یهودی مالك ابن الصیف ووهب ابن یهود در کرای نفتد در
طریق لایق ایشان کفتند که دین ما بهتر از دینی است که شما ما را بران میخوانید وما بهتریم از شما اکرچه شما بهتر از
خود نمی دانید وبعضی کویند وارد در شان صحابه پیغامبرم است از مهاجران وانصار که در مدینه با پیغامبرم
بودند وبظاهر وباطن متابعت حضرت خیر البشر می نمودند وبودن ایشان خیر الامم امری است جلی وبر دلائل
ظاهر مبنی است پیغامبرم فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ودر حدیث دیگر آمده لو انفق احدکم مثل
احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصیفه سیما ایشان که شرف صحبت رسول یافتند وزمان نزول وحی دریافتند
خیر القرون قرنی برهان خیریت ایشان است وملحوظ کشتن ایشان بما اخذ تکمیل بودی اکملیت ایشان را وهان
است طوبی لهم ثم طوبی لهم وبشری لهم ثم بشری لهم وبعضی کویند این آیة وارد در شان مومنان است که امت
اجابت اند ودر جمله مسلمانانست که نعمت اسلام یافتند تعلیل بعلت عامه تامرون بالمعروف وتنهون عن
المنکر وتومنون بالله جزء وجه است خیریت ایشان جز بره خفا ندارد وهیچ عاقلی در خیریت این امت شکی ندارد
ودر حدیث دیکر است ان امتی فی سائر الامم کالقمر فی النجوم ونیز است خیر الانبیاء خیر الامم باشد ومتابع
خیر الکتب که قرآنست خیر الناس بود اینجمله تو نیز است مر حصول آنچه مطلوب یا مر لکن منکم امة یدعون
الی الخیر تا آخر بود چنانچه کسی کسی را بکوید چنین شو باز می کوید که چنین شدی وکان در این آیة تواند بود که تام

باشد

باشد خیر امت خبر او بود وماضی را غیر منقطع دارند نحو وکان الله غفورا رحیما پندارند معنی اینست شما در علم
خدای یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا متصف بصفت خیریت بودید وهمچنان متصف بصفت خیریت هستید
وتواند بود با متة دارند وطریقه ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن پندارند وخیر امة اخرجت للناس حال مقدم بود تقدیر
کلام وجدتم مقدر را کویم خیر امة اخرجت للناس شود معنی چنین آید موجود شدید شما درین حال که مقدر است
بودن شما بهترین مر امتی از امتان شما که بیرون آورده شده است از عدم بوجود برای نفع مردمان بعضی کان بمعنی
صار داشته اند چنانچه در کان من الجن بمعنی صار داشته اند چنانچه کفته اند خیر امة اخرجت للناس خبر کنتم باشد
تقدیر کلام صرتم بعد امتثال ما امرتم به من الامر بالمعروف والنهی عن المنکر والایمان بالله خیر امة اخرجت للناس
بوده معنی چنین آید شما بعد امتثال انچه بران امر کرده شده اید خیر الامم کشتید وجمله تامرون بر جمیع تقدیر
مستانفه است یا معلله تقدیر چنین بود کنتم خیر امة اخرجت للناس لانهم تمتثلون امر الله تامرون بالمعروف
وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله معنی چنین آید شما بهترین امتید که بیرون آورده شده است از عدم بسوی
وجود برای نفع مردمان وامر میکنید بکارهای نیک از فرایض وواجبات وغیر آن ونهی میکنید از نبدی یعنی
حرام وتحریمها وایمان می آرید بخدای در مواعید مثوبات آمران وناهیان وتواند بود از تؤمنون بالله ایمان
بجمیع چیزی که خدای امر کرده است بایمان آوردن بران وتصدیق واقرار کردن ان مراد پندارند وواو مقتضی
ترتیب ندارند تقدم وجود ایمان بر امر معروف ونهی منکر منافی تاخیر ذکر او پندارند سوال مسلم است که واو
برای ترتیب نبود تا خیر او مقتضی تاخیر معطوف علیه در وجود نشود اما در خیر ایمان در ذکر بی داعی نشاید
حصول داعی تاخیر باید جواب جمله ثلثه یعنی تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله بر وجه دلیل
بر بودن مخاطبان خیر الامم مذکور شده وذکر آن بر وجه تعلیل برای پیدا آمدن او برای نفع مردمان آمده ونفع
امر معروف ونهی منکر در حق دیگران از جهة آنکه موضوع است برای ان محقق بود وایمان را که موضع است برای منفعت
موصوف خویش نفع او در حق دیگران محتاج سوی بیا جهتی عارضی باشد ودر حق مومنان باعتبار تقویت وامداد
ودر حق کافران بتلقین وارشاد که چون کافران محاسن ایمان او بینند متابعت او بکزینند وشك نیست که
منفعت بعارضی محقق است تقدیم وتاخیر بر ظهور اختیار مبنی است سوال از تامرون بالمعروف وتنهون عن
المنکر که صیغه خبر اند چنان می آید که امر معروف نهی منکر از ایشان حاصل بود واز آیة ولتکن منکم امة یدعون
الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر که صیغه طلب است چنان می آید که امر معروف ونهی منکر
از ایشان مطلوب باشد بیان روایت بدینجهة تعارض می آید واز روی ظاهر مخالفت نماید جواب شبهه
نیست که امر معروف ونهی منکر از ایشان در وقت طلب غیر حاصل است وبعد امتثال از بعضی حاصل می شود
وتامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر از باب اسناد فعل بعض بسوی کل بود ٥ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ
الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ٥ این شرطیه
عطفست بر فعلیه سابقه منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون مستانفه است مبینه است مر حال ایشان را
در قلت وکثرت معنی اینست واکر همه اهل کتاب ایمان آوردند بدین اسلام بیکرویدند ایشان را بهتر
بودی وخیریت روی نمودی بعضی از ایشان چون عبد الله بن سلام واصحاب او مؤمنانند بیشتر ایشان فاسقانند
هر جا که ذکر فاسقان وظالمان وفاجران بعد ذکر مؤمنان افتاده است مراد از ان کافرانند ٥ لَنْ يَضُرُّوكُمْ
إِلَّا أَذًى ٥ این نیز جمله مستانفه است چون کفت واکثرهم الفاسقون چنانستی که کسی کفت لا یضروننا قال لن
یضروکم الا اذی ثم از جهة لن که برای تاکید نفی است آورد معنی اینست هرکز زیان نکنند مر شما را کافران
مکر بجا بندی بزبان لافی زنند وکزافی کویند بکلمات ناپسندیده اذی شما جویند وتکبر اذی برای نوع آن است
از اذی دنیا نی است کاهی دین خود را از دین شما برتری رسانند وکاهی شما را کمتر از خویش خوانند وکاهی در شان

خلاء ثم نقیض دعوی کنند و کاهی قائل بزن و فرزند شوند کاهی تثلیث پویند وان الله ثالث ثلثة کویند کاهی ان الله
فقیر و نحن اغنیاء را مدعا سازند کاهی بکفتار نا پسندیده الله مغلولة بر دازند کاهی در حق پیغامبر خدای تسمیة پیش
آیند کاهی زبان براهانت منزلت و حط مرتبه او کشایند کاهی صفات کامله او را که در توریة مسطور است بکردانند کاهی
او را شاعر و مجنون خوانند کاهی لاف کزاف ابناء الله و احباؤه زنند کاهی چیز نابوده لن تمسنا النار الا ایاما معدودة
ذکر کنند از اینچنین لاف چه آید و از این نوع کزاف چه کشاید دروغ را چه فروغ و از سخن باطل چه حاصل قطعه
دری رسیده بکوش دلم ز استادی ٥ که بهترین کهرهاء عقل کفتار است ٥ سخن که عزت و تحقیق نیست اندروی
چو بانک کاو بنزدیک عاقلان خوار است ٥ چو طبل میکند آواز کر تهی مغزی ٥ سزای طبل و عارا سرش سزاوار است
اما غیر اذی زبانی قتلی و جرحی نتوانند کرد و در معرض نهب مالی تشقیص حالی نتوانند آورد والله یعصمک من الناس
کسی را که خدای نکهدارد او از دشمن چه بیم دارد ایضا قطعه کر دشمنت قویست نکهبان قوی تر است ٥ می باش
معتصم بخداوند مستعان ٥ در زیر پای پیل سرمور که ضعیف ٥ کز دستکیری کرمش مانده در امان ٥ وَإِن
يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ٥ عطفست بر فعلیه سابقه معنی اینست و اکر اهل کتاب با شما
قتال کنند روی بکردانند و متوجه کنند سوی شما پشتهاء خویش یعنی هزیمت پشت دهند اکر چه بقتال سوی شما بشتابند
در قتال بر شما ظفر نیابند منهزم شوند و پشت داده بروند ٥ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ٥ ای ثم لا ینصرهم احد عطف
است بر جمله شرطیه معطوف بر جزا نبود که اکر معطوف بر جزا بود مجزوم شود معنی اینست پس چون ایشان در مقابله مهزوم
شوند پس از آن منصور نکردند و کسی ایشان را یاری نکند و دم قدم در نصرت ایشان نزنند مکان این هزیمت کنند و باز
بجنک آیند چنانچه بنی النضیر و بنی قریظه در جنک احزاب منهزم شدند بعد هزیمت نیافتند تا آنکه بعضی چون بنی
قریظه بنهب و قتل پیوستند و همه مستاصل شدند و آن ها که ماندند پراکنده کشتند و ایراد ثم برای تراخی در رتبه
است که این خبر در بشارت مومنان ٥ بالاتر از جزاول است که بعد آن مردم را کسی نصرت کند و منهزم شده باز روی
بر جنک نهد چنانستی که هزیمت نبود و شکست روی ننمود اما هزیمت که بعد آن نصرتی نبود و منهزم شده را باز طاقت
جنک نشود کاری عظیم بود و شانی فخیم باشد جمله ثم لا ینصرون تکمیل است برای رفع وهم آنکه در کلام سابقه ملحوظ است
که ایشان بعد روی کردانیدن ٥ اکر کاهی بسوی جنک بشتابند نصرت یابند بعد نفی مضرت ایشان را بر مسلمان تصریح
آورد مسطور را ٥ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ ٥ این جمله
حالیه است از فاعل یضروکم قد مقدر است و مضمون لا یضرون را و در ذلت استعارت بالکنایة است بتشبیه ذلت
بخیم در جات و اشتمال و اثبات که بیت بهم دارد تخییل است بر طریق نطقت الحال و حبل عبارت از عهد است
از باب استعارت تصریح بها بتشبیه عهد بحبل در استواری و استحکام و مراد از حبل من الله و حبل من الناس عقد ذمه
است که باز میان ایشان و خداء عهد امان کرده و ایشان مومنان بوین تقدیر از ذلت مذکور ذلت قتل و اسیر و هزیمت و
فرار بر وجه عهدیت بلام عهد که مبنی بر قتال است مراد شود چنانچه از وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون فهم
شده و نیز در آیة دیکر قتل را مرتبه بر ثقف و وجدان کردانیده ٥ واقتلوهم حیث ثقفتموهم کفته و آنجا ذلت را مبنی بر
ثقف یعنی بر وجدان کردانیده ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل این نیز اشارتست که از ذلت قتل مراد شود
وآن بذمه مرتفع کردد اکر چه ذلت مطالبه جزیه که مبنی بر کفر است باقی است الا بحبل من الله مستثنی مفرغ است
ای ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الی جمیع الاحوال الا مستمسکین بحبل من الله و حبل من الناس ای بذمة ای بحبل
فی الاستیناف والتمسک سوال عطف است مقتضی مغایرت است و تکره بعد نکره نیز مقتضی مغایرت است
چنانچه در جانی زید رجل و دابة رجل کحقیق شده مراد از هر دو یعنی بحبل من الله و بحبل من الناس یک معنی که ذمه
است باشد جواب شک نیست که عطف نکره بر نکره مقتضی مغایرت بود مکر آنکه دلیلی بر اتحاد قایم شود بالاعم
درین آیة نیز دلیل قایم شده که واقع ذلت قتل در حق کافران مادام که کافر باشند در شرع عین یکچیزی که یکچیز است

کآن عقد ذمه و معاهده است معنی اینست زده شده بر ایشان خیمه ذلت از کشتن و آنچه در حکم اوست از برده کردن
و بنده ساختن و این کنایت که خواری مذکور است محیط ایشان کشت و بملازمت با ایشان پیوست هر جا که یافته شوید با
ایشان بود منفک از ایشان نکردد مکر بسبب عهدی که از خدا و مردمان در آیند از قتل و آنچه در حکم اوست از اسیر کردن
و برده ساختن امان یابند و تواند بود که از بحبل من الله و حبل من الناس اسلام مراد باشد که چون کافران مسلمان می شوند
عهد عبادت با خداء و عهد موافقت با مسلمانان می بندند و ایشان را برخویش میکیرند و ولایت ایشان برخویش می پذیرند
کما قال الله والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض بدین تقدیر جنس ذلت منتفی کردد معنی چنین آید زده شده
بر ایشان خیمه خواری و محیط کشت مر ایشان را هر جا که باشند فتنه شوند یعنی خواری ملازم باشد در هر جا که ملتبس
بایمان کردند و ملابس اسلام شوند و تواند بود که از بحبل من الله ایمان مراد شود و از بحبل من الناس عقد ذمه چنانچه در
بعضی تفاسیر آمده برین تقدیر نکرده تقدیر نکره نیز تغایر باشد معنی چنین باشد زده شده بر ایشان ذلت در جمله احوال
مکر درین دو حال ایمان جزیه و بجانه ٥ وَبَاءُو بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ٥ با بمعنی مع است و این جمله عطفست بر جمله
وضربت علیهم الذلة معنی اینست و ایشان سوی کار آخرت با استحقاق غضبی عظیم که کاین از خداست باز کشتند
و مستوجب عقوبت شدند ٥ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ٥ عطفست بر ضربت علیهم الذلة معنی
اینست و زده شده بر ایشان خیمه مسکینی یعنی مسکین کشتن و احتیاج نمودن اکر چه غنی باشند خود را فقیر نمایند
و بلباس فقرا پیش آیند تا ظهور غناء ایشان نشود و از ایشان مطالبه جزیه اغنیا نبود و بعضی کویند این کنایت از
برده شدن ایشان به بیرون آمدن از اهلیة مالکیة مال بود و آن کمال مسکینی و نهایت فقر ایشان باشد که بنده نابنده
است داکی و دری در ملک در نیاید و بیشتری و فقیری را مالک نشود ٥ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ٥ این جمله مستانفه است چنانستی که چون کفته شده و ضربت
علیهم الذلة و باءو بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة کسی سوال کرد بای سبب آنک یعنی بکدام سبب است خواری ایشان
و غضب خدا و استحقاق عذاب و عقوبة و لزوم فقر و مسکنت فقیل ذلک بانهم الآیة و ذکر بغیر حق مهم است معنی
اینست این یعنی امر مذکور بسبب آنست که ایشان با آیات خداء کافر کشتند و پیغامبران را بغیر حق کشتند سوال
قتل پیغامبران که کشته شده اند ماضی است پیغامبری در آن وقت موجود نبوده یعنی محمد ص و او را قتلی روی ننموده ایراد
صیغه ماضی حال یعنی یقتلون الانبیاء بچه وجه بود و بچه نوع مطابق شود جواب این طائفه در کشتن پیغامبران اند بعضی
را کشته اند و قصد کشتن محمد ص دارند کرد بر کرد او برای کشتن او میکردند پس ایشان هنوز در کار کشتن اند و از کشتن
پیغامبران فارغ نشده اند تقدیر مفتاح بعضی دیکر کویند از انبیا اکر چه صیغه جمع است واحد مراد است که آن محمد است
چنانچه در ملکه و اذ قالت الملئکة یا مریم ان الله یبشرک جبرئیل مراد است و وجه آن آنست که یکی را که عظیم القدر باشد
بر حکم رب واحد بعد الفاء بجاء جماعت دارند و از تغیر بصیغه جمع آرند و ایشان قاصد قتل پیغامبر بودند و دل
را بر آن و بر اسباب آن اشتغال می نمودند متعلقات قتل ملحق بعید است پس چنانستی که ایشان در کار قتل مشغول
دارند و در حال تحصیل این کار ند قادر مطلق بر قضیه والله یعصمک من الناس او را نکاه میدارد و هر باد از قتل سلامت
بیرون می آرد سوال قتل انبیا نباشد مکر آنکه بغیر حق که از ایشان کاری روی نماید که بر آن کار ایشان را استحقاق
کشتن آید وجه ذکر بغیر حق چه بود و فایده وجه باشد جواب این را نیز واقع دارند احترازی پندارند بتصریح
بود از جهت تصریح شناعت حال ایشان بود و تشنیع قباحت اعمال ایشان باشد ٥ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ ٥ از مشار الیه هر دو اسم بشارت یکی باشد از عصیان عاصی شدن بترک ایمان ایمان و اختیار کفر
مراد بود و از اعتدا تجاوز از حد و ظلم در حق پیغامبران و کشتن ایشان بغیر حق خواسته شود آیة تکرار آیة اول برای
تاکید باشد و اکر ذلک اشارت بر کافر کشتن و کشتن انبیا دارند این جمله را بدین وجه برای بیان سبب مبتلا شدن
ایشان ببلاء کفر و مرتکب شدن اینچنین کناه عظیم یعنی قتل انبیا بغیر حق مستانفه پندارند چنانستی که کسی سوال کرد

باتی سبب وقعوا الی الکفر وقتلوا الانبیاء قیل ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون معنی آینست آن یعنی کافر شدن وبلاء
کفر مبتلا کشتن وآزردن پیغامبران وارتکاب شدن بکشتن ایشان بشوی آنست که ایشان عاصی شدند واز حد تجاوز
کردند وبشومی اصرار بر معاصی در کفر افتادند ودرین آیة دلیل بود که کناه بشومی اصرار بر کناه وتجاوز از حد دان
کفر افتد ٥ لَیْسُوا سَوَاءً مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللهِ آنَاءَ اللَّیْلِ وَهُمْ یَسْجُدُونَ ٥
اینجمله موکداست مر مضمون جمله منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون راچه هرچه بعضی از ایشان مومن باشند
وبعضی کافر برابر نبود من اهل الکتاب متضمن ذکر قسم مؤمنان وبیان مدح ایشان است وجمله یتلون آیات الله
صفت دیکراست مرامت را وهم یسجدون ای یصلون ذکر سجده وارادت صلوات از باب ذکر جزء شریف واردت کل است
وجمله وهم یسجدون حال است از ضمیر یتلون اهل الکتاب برابر نباید بعضی از ایشان بحق قائم اند یعنی بحق مستقیم اند
آیات خدای را در ساعة شب میخوانند معنی اینست آیات آنرا روان کنند وایشان سجده کنند کانه یعنی نماز میکزارند
ودر شب قرآن میخوانند وامام زاهد یتلون آیات الله را یعنی تلاوت توریة وانجیل پنداشته واین مشکل است زیراکه
راخواندن توریة وانجیل ممنوع است وخواندن آن در شریعت ما نا مشروع است پیغامبر ورقی از توریة در دست
عمر دید این عمل از عمر نپسندید وکفت امتهوکون کما تهوک الیهود والنصاری والله لو کان موسی حیا لما وسعه الا
اتباعی مکر آنکه ورود این آیة پیش از منع بود ونزول آن پیش از وحی باشد چنانچه عبدالله بن سلام از پیغامبر خواست
کرده بود که در نماز شب توراة بخوانم وتراتیل کم الفت دارم بر زبان رانم امام عطا کفته است که ورود آیة من اهل
الکتاب امة قائمة در شان چند کس انبی نجران است سی وده واز حبش وهشتاد از روم که بر دین عیسی بودند پیغامبر
را که در کتاب خویش میخواندند ودعوی پیغامبری میکردند پیغامبر را پیش از بعثت پیغامبر تصدیق کردند دل بر
صدق پیغامبر آوردند وایشان موحد ومسلمان بودند نصاری غسل جنابت میکردند غسل جنابت بجا می آوردند
وآنچه در کتاب خویش از شرایع پیغامبر دانسته بودند که چنین خواهد بود اتباع او می نمودند تا آنکه پیغامبر مبعوث
کشت وعلم دین بظهور پیوست تصدیق کردند وخود را بر یاری دادن پیغامبر آوردند این آیة در وصف ومدح ایشان
ذکر اشارة تالی توریة وانجیل کوید بعید نبود وهیچ مشکل نشود ٥ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَیَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُسَارِعُونَ فِي الْخَیْرَاتِ وَاُولٰئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ ٥ اینجمله
با معطوفات خویش حال است از ضمیر یتلون آیات الله آناء اللیل حال کونهم آمرین وناهین ومسارعین یا از ضمیر
یسجدون مومنین بالله والیوم الآخر یا بدل اشتمال است از یتلون چه ایمان ملابسه دارد باجمله عبادات صاحب
کشاف یؤمنون بالله صفة امة قائمة یتلون آیات الله مومنون به معنی اینست آیات کتاب خدای میخوانند
درین حال که ایمان بخدا وروز قیامت می آرند تلاوت میکنند آیات خدارا امر میکنند از منکر شرع یعنی فعل حرام
ومکروه تحریمه وکار ناکردنی احکام اقسام امر معروف ونهی منکر کذشته وبیان آن بالا رفته ومی شتابند در خیرات یعنی
کمال رغبت می نمایند بمجرد رسیدن هنکام آن دل بر تحصیل آن بندند وکاهلی وتاخیر دران نمی پسندند از فوت
شدن آن می ترسند واز محروم شدن از ثواب آن می ترسند وایشان از اهل صلاح اند واز کسانی اند که صلاح
فلاح اند وبعضی کویند ایشان از جمله صالحانند یعنی اصحاب محمد وبعضی کویند مراد از صالحات مسلمانانند بعضی کویند
صالحند برای نعیم جنات وسزاوارند برای نیکی رضوان ٥ وَمَا یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَلَنْ یُکْفَرُوهُ
یفعلوا ویکفروه بصیغه غیبت وخطاب خوانند ومعنی برحسب آن دانند ما شرطیه است ومبتدااست
یفعلوا من خیر شرطیه است مجزوم شده فلن یکفروه وجزاء شرط خبر مبتدا آمده جمله بر دو قرات عطف است بر جمله سابقه
شکر وکفر هر دو متعدی سوی یک مفعول اند تعدی یکفروه سوی دو مفعول بتضمین معنی یحرموه است بر صیغه غایب
اینست وآنچه ایشان از نیکی بکنند هرکز ثواب آن بازداشته نشود ودر والله شکور حلیم والله شاکر علیم از ثواب
دادن تعبیر بشکر کرده اینجا تعبیر از نقیض آن که حرمان از ثواب است تعقیض شکر که کفر است آورده بر قرات خطاب بود

چه بعد ذکر اعمال محل توجه بوعد وهنکام بتوبه ثواب باشد معنی اینست واکر شما نیکی بکنید هرکز شما از جزا باز داشته
نشوید ٥ وَاللهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای علیم است باحوال متقیان واعمال پر
هیزکاران که چون کرایم رنج کسی بدانند هرکز رنج او را ضایع نکردانند خدای هم اعمال ایشان میداند جزاء ایشان دادن
میتواند ابواب شکوری وشاکری بر ایشان خواهد کشاد وانواع عطایا خواهد داد ترک جزا نخواهد کرد وکار ایشان
نخواهد آورد ٥ اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللهِ شَیْئًا
چون در آیة سابقه ذکر مومنان واعمال صالحه ایشان کرد وجزاء وثواب ایشان در بیان آورد سابع منتظر حال
کافران کشت برین جمله بر سبیل استیناف شان ایشان بیان پیوست وچون کافران مضمون این جزا بودند اموال
واولاد خویش را نافع میدانستند نحن اکثر اموالا واولادا میکفتند انکار ایشان را رد کرد واینجمله را موکد آورد معنی
اینست بدرستی کسانی که کفر ورزیدند وبخدای کرویدند هرکز نفع نکند ایشان را مالها ایشان از عذاب خدای
نه فرزند ونه مال ولولاد از جمله امور نافع است بنفی در حق ایشان تخصیص کرد وذکر اموال را بر اولاد مقدم آورد زیراکه
این دو چیز برای انتفاع معتد وکفار بکثرت اموال واولاد فخر میکنند نحن اکثر اموالا واولادا میکویند بحصول این
دو چیز ابتهاج جویند وحصول اولاد که مبنی است بر تزوج واسباب آن بعد حصول ترتیب بعد حصول ورساینده
بل بحجة کمال بهجة نفع رسانیدن موقوفست بر اموال شاید که این دو چیز را تخصیص کند وباید که اموال را مقدم کرد
وَاُولٰئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ٥ اینجمله تذییل است چون اخبار بعدم نفع مال واولاد
مرایعاد از کلام سابق ابعاد مفهوم شود اینجمله مفهوم بود معنی اینست ایشان اصحاب دوزخ اند جاوید باشند
در دوزخ ٥ مَثَلُ مَا یُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیهَا صِرٌّ اَصَابَتْ حَرْثَ
قَوْمٍ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَاَهْلَکَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰکِنْ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ٥ مثل مبتدا
ما مصدریه است ای مثل انفاقهم ما موصول است ای مثل الذی ینفق ما موصول است ای مثل شیء ما ینفقونه
کمثل ریح خبر مبتدا است از ریح دو مضاف بحذفست ای کمثل محل اصابت ریح جمله فیها صر صفت است مر ریح
صر لنا صر ادست بمعنی کرمی سخت وسردی سخت آمده وهر دو معنی کلام عرب مستعمل شده اصابت حرث قوم
صفت دیکراست مر ریح را یا حال است بتقدیر بر قد جمله انفسهم ظلموا صفت مر قوم را وجمله وما ظلمهم الله
تذییل است وجمله ولکن انفسهم تکمیل است وهم این معنی را که ایشان اصلا مظلوم نه اند مرید است ودرین آیة
تشبیه انفاق کافران در ناچیز شدن وبی نفع کشتن ظالمان که او را باد سموم خشک کرداند یا بادی که درد
سردی سخت بخرابی رساند وجمله مثل ما ینفقون مقرر ذکر خسارت کافرانست که از آیة سابق مفهوم شده
معنی اینست حال مال کافران در حیات دنیا زندکانی جهان فانی که نزدیک تر است بر ایشان از زندکانی فانی
اخروی جاودان که پیش از آنست هیچ عبادتی بی او کار نیاید وثمره هیچ قربتی بغیر او روی نماید انفاق
میکنند وبکمان آنکه ایشان را در آخرت نافع خواهد بود وثمره آن بدیشان روی خواهد نمود مصروف میکردانند
همچو حال محل اصابت بادی است که کشت را پژمرده کرداند یا باد کرمی است که چون باد سموم که کیاه را بسوزاند
قومی را که ظلم کرده اند بر نفس خویش وبا کتساب عاصیان خود را مضرت رسانیده اند بشومی ونحوست آن بدان
که دران کشت مدتی مشقت دیده ورنج کشیده زمین شکافته وبجز آب داده ودل بر و نهاده مدتی مترصد
ربیع بوده نا مذکور باکوده موجب خوشی منازع کشته وسبب بهجت او شده وبتازکی ورونق پیوسته پس ایشان
آن کشت را از نفع بکلی باز دارد صاحب آن کشت را خاین وحاسد کردند خدای ظلم نکرده است بر ایشان بضایع
کردن مشقت ومحروم کردانیدن از منفعت لیکن بوده اند که بر نفسهاء خویش ظلم کرده اند وبدکاری وبدکرداری
وکناهکاری وکفران وعصیان وشومی نحوست بر خود می آوردند این حال ایشان را بشومی کناه ایشان روی
نمود واهلاک واحراق کشت ایشان بغیر استحقاق ایشان بود ٥ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً

مِن دُونِكُم لَا يَألُونَكُم خَبَالًا ٥ این آیة وارداست درشان بعضی مومنان که با بعضی منا
فقان وجهودان وترسایان دوستی داشتند وایشانرا دوستان ومخلصان پنداشتند برایشان بدوستی می رفتند و
اسرار خویش میکفتند برین سبب بعضی اسرار مومنان بکافران می رسید کشف اسرار فتنه وفساد میکشید این آیة
در نهی ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان بورود پیوست خبالا مفعول دوم مرلا یالونکم بتضمین معنی ای لا یمنعونکم
فسادا واکر لا یالون بتضمین معنی منع خبالا مفعول بود وتمیز یا ظرف داشتن آن مشکل است زیراکه بتقدیر تضمین معنی
منع خبالا مفعول دوم است تمیز وظرف نیست بر تمیز وظرف بودن او بنا شکل کم تقدیر عدم تضمین وبتقدیر عدم
تضمین ازجهة انکه الا بمعنی قصر بنه لازم است تقدیه سوی کم که مفعول به درست نیاید مکر انکه بعد تضمین مفعول
دوم است محذوف دارند بمعنی لا یمنعون خبالکم جهلا یا ظرف بمعنی لا یمنعوکم فی الخبال جهلا وجمله یا ایها کویند
تصحیح وجه تمیز ظرف در خبالا برین طریق جوینذ وجمله یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم معترضه ایست
برای تنبیه مومنان ونهی ایشان از محافظت کافران وجمله لا یالونکم معلله است معنی اینست ای مومنان مکیرید
یار درونی همچو بطانه قبا یعنی صاحب رازان سرجودرا غیر اهل دین خویش یعنی مخالفان خدا زیراکه از شما فساد
را باز نمی دارند هر فسادی که در وسع وطاقت ایشان است بر شما می کار دید ایشانرا که دوست مسارید وسر
خویش درکوش ایشان میندازید زیراکه ایشان در ره فساد می پویند وبنای کار شما می جویند این چنین کسان لایق
دوستی نباشند وسزاوار کشف اسرار نبوند ٥ وَدُّوا مَا عَنِتُّم قَد بَدَتِ البَغضَاءُ مِن أَفوَاهِهِم وَمَا
تُخفِي صُدُورُهُم أَكبَرُ ٥ ما مصدریة است عنتم بمعنی رنج وهلاکت است این نیز جمله معلله است جمله
قد بدت البغضاء نیز معلله است بطریق ودوا ما عنتم وجمله وما تخفی صدورهم حال است از قد بدت البغضاء
یا معترضه است برای بیان حال دل ایشان واسناد وما تخفی صدورهم اکبر مجاز عقلی است والمعنی وما تخفی صدورهم
اکبر مجاز عقلی است والمعنی وما تخفی صدورهم معنی اینست رنج شمارا دوست میدارند ودل بر هلاک شما کمارند
بد رستی که ظاهر شده است میان مردمان دشمنی از دهنهای ایشان بسبب امتداء دشمنی بخنی بیرون می افتد که
دلالت بر دشمنی میکند ومعنی چنین آید آنچه سینهاء ایشانرا پنهان میدارد بر زبان نمی آرد در فساد بزرک تراست ودر
تباهی اکثر است ٥ قَد بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُم تَعقِلُونَ ٥ اینجمله مقرر است حرمیان
سابق را معنی اینست بدرستی که بیان کردیم ما برای شما آیات یعنی علامات دشمنی کافران ونشانهای فساد
وتباهی ایشان اکر شما عاقل باشید دشمنان را بشناسید وازایشان احتراز نمایید وسر خویش برایشان بکشاید
دشمن هرچند که دوستی نماید بر حکم طبیعت بدشمنی ومضرت پیش آید دشمن اکر نه چکاد دوستی کند در دم
جز دشمنی نزند چنانچه آن نه جز دوستی را دوستی محو کر دانی ودر عداوت کارد با شخوان آن برساند بحیثیتی که قابل
علاج نماند وهیچکس اصلاح آن فساد نتواند در تفسیر آورده که خلیفه با صدق وصواب عمر کاتبی را در قبیله
فرستاده چون آن کاتب در قبیله دل بر عمل نهاد دران قبیله دخل وخرج بسیار یافت در محافظت حساب جمع
وخرج آن صعوبتی دریافت بر عمر در عریضه عرض کرد وعجز خویش محافظت جمع وخرجه پیش آورد وباز نمود که
دران قبیله جهودی در کار حساب تمام درایة ودر محافظت جمع وخرجه کمال کفایت دارد اکر خلیفه دستوری آید
وبردن این کار فرماید آن عمل بدو تسلیم نماید چون عریضه بر خلیفه رسید خلیفه دستوری داد ومصلحت ندید حدیث
مذکور را جواب کرد ودرخواست اورا در معرض جواب نیاورد چون جواب عریضه بکاتب رسید جواب حدیث
مذکور ندیده دانست خلیفه را سهو افتاده واکر نه اینچنین کیفیتی را چکونه جواب بنفرستادی بار دیکر که عریضه مصالح عرض
کرد حدیث مذکور را باز در کتابت آورد وباز دید لا جواب شد هیچ پاسخ نشنید سیم بار باز آن قصه در قلم آورد
وعرض کرد خلیفه نیز داخت حدیث اورا لا جواب ساخت کاتب بدانست که مکر جواب آن بحضور تعلق دارد اختیار
کرد که خود بحضرت رو آورد چون کاتب مذکور بحضرت آمد در حضرت خلیفه در آمد عمر بردست کرده وآیت یا ایها الذین

آمنوا

آمنوا لا تتخذوا الآیات خواند تا آنکه کاتب فریاد توبه بر آورد ودل وزبان بر پشیمانی آورد یاران شفاعت کردند خلیفه
را بر عفو آوردند خلیفه کفت اکر توبه نمی کردی بر حکم این آیة درّه بسیار میخوردی در حدیث آمده که کافری بر پیغامبر
آمد وکفت من آمده ام تا ترا یاری دهم وبا کافران برابر لشکر تو جنک کنم پیغامبر کفت انا لا نستعین بمشرک وبروی
ان نستعین بمشرک که کافرانرا در یاری دادن مسلمانان چه اعتماد بر وفا کردن سخن او وچه اعتقاد اکر کافر بظاهر
بیاری مسلمان پیش آید اما بباطن در یاری کافران کوشش نماید چه با مسلمانان یاری از جهة دنیا دارد ویاری
ویاری کافران مراعات دین می پندارد ودر معارضه دین راجح بر دنیا برد وآن سبب یاری کافران شود بالعرض اکر
کافری که سره است عهد بس برد هر که برابر اوست ازجهة دین خود حنیر لشکر بر کفار برد فی الجمله صحبت ایشان با کفار را
ومحافظت دین بالفت ایشان دشوار است مخالطت با کافران ومصاحبت ایشان ما سه چیز نبود ولی صورت
خاصه روا نباشد چون مسلمان طبیب حاذق نباشد طبیب کافر بیاید وبنض ودلیل خود را بنماید چون کالایی که
محتاج الیه است بر کافری باشد برای خریدن آن بدو بروند وخرید ازان کالا شوند یا مالی که مسلمان سره کردن نمی
داند کافری را نماید که سره کردن تواند ٥ مکر آن زمان کتاب وهیز غافل خر آنرا کسی در عروسی نخواند بیت
هَا أَنتُم أُولَاءِ تُحِبُّونَهُم وَلَا يُحِبُّونَكُم ٥ ها برای تنبیه است انتم مبتداء دوم تحبونهم خبر مبتداء
اول است وتواند بود انتم مبتدا باشد واولاء خبر مبتداء تحبونهم ولا یحبونکم از معنی اشارت بطریق هذا
یعنی ثبتها ای انتم المشار الیهم حال کونکم تحبونهم ولا یحبونکم ولا رابط صیغه الفاعل وبر قول بعضی اولاء موصول است
بمعنی الذین یحبونکم صله اوست موصول با صله خویش خبر مبتدا است هر دو وجه خطاب است بر غیبت بطریق بل
انتم قوم تجهلون اینجمله تعییر وتشنیع است در حق کسانیکه کافرانرا دوست میدارند وجمله سابقه نهی بود ازان بطریق
مضمون مقرر کلام سابق بنا شدم ازینجهة فصل کرد وبغیر حرف عطف آورد معنی اینست آکاه باشید شما ای مسلمانان
وجهودانرا دوست مدارید که ایشان شمارا دوست نمیدارند وبا دوست داشتن شما ایشانرا شمارا در خبر دوستی
نمی آرند ٥ وَتُؤمِنُونَ بِالكِتَابِ كُلِّهِ ٥ اینجمله عطف است بر تحبونهم ولا یحبونکم واینجا معطوف
محذوف است بدلالت میان کلام ای یؤمنون بالکتاب کله ولا یؤمنون بالکتاب کله بل یؤمنون ببعض الکتاب
معنی اینست چه نصاری ایمان نمی آرند بتوریة ودلیل بر ایمان آوردن بانجیل نمی کذارند همچنین هر دو فریق بعضی
قرآن ایمان می آرند چنانچه والهکم اله واحد لا اله الا الله وبر بعضی نمی آرند چنانچه محمد رسول الله وآیة لقد
جاءکم رسول من انفسکم عزیز الآیة ومانند آن صاحب کشاف ومفسران دیکر واو مومنون واو حال داشته
اند وآن مشکل است چه مضارع جمله حال واقع شود واو حال آوردن روا بود با این که وجود معطوف علیه
وصحت عطف حمل بر حال کردن که معنی مجازی است بی حاجت باشد مکر انکه تاویل وانتم تومنون دارند چنانچه
در قتمت واصل وجهه بمعنی وانا اصل آمده ٥ وَإِذَا لَقُوكُم قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوا عَضُّوا عَلَيكُمُ
الأَنَامِلَ مِنَ الغَيظِ ٥ اذا درین محل برای استمرار است واین جمله با معطوف خویش عطف است بر ولا یحبونکم
ولا نافقوکم معنی اینست چون می بینند ایشان شمارا میکویند ایمان آوردیم وموافقت شما کردیم وخود را با
اسلام کماشته ایم وغیظ وکینه با شما واکرا شتیم وچون تنها می شوند اظهار خشم میکنند همچو کسی که از غایت خشم
انکشت بخایند وبخاییدن آن صورت کمال خشم نمایند ٥ قُل مُوتُوا بِغَيظِكُم ٥ این برای الصاق
است ای موتوا متصفین بغیظکم یا برای مصاحبة است واین عبارتست از بقاء غیظ تا وقت موت ولیق
غیظکم الی ان تموتوا وجمله مقول قل مستانفه است چنانستی که چون حق سبحانه وتعالی بیان نفاق ایشان وغیظ باطنی
ایشان پیدا آورد سامع کفت ماذا اقول لهم فقیل قل موتوا بغیظکم معنی اینست بکو ای محمد غیظ شما تا وقت
مردن شما باقی بود تا وقت مردن با غیظ باشید که غیظ شما مارا هیچ زیان نمیکند وشمارا در رنج افکند وتواند
بود که باء سببیت باشد ای موتوا بسبب غیظکم کوجان غیظ کرید که بسبب غیظ بر پیچید رنج غیظ بر جهاء دیکر

ماند درین که بموت رسانی هیچ شکی نیست وبعضی گویند این قول غنی است یعنی خطاب تصویری است قل بنفسک یعنی بگو
ای محمد در خاطر نه کیفیتی در ظاهر که باخشم باشید یا از جهان باغیظ برید قطعه بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست
که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست ٥ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٥ داشتن ایشان کینها را امارت
آنست که ایشان خدای را بسر پنهان خویش عالم نمی دانند وعلم خدا را منکر اند بظهور علامت انکار استعمال ادات تاکید
کرد وجمله را موکد آورد بدین وجه این جمله داخل مقول باشد مضمون موتوا بغیظکم را موت بود که رضا بغیظ پنهان کنایت
ازین راست که غیظ پنهان ایشان را سود نکند و ما را در زیانی افکند چون مقصود موتوا بغیظکم را موت بود که رضا
بغیظ پنهان کنایت ازینست که از ان الله علیم بذات الصدور همین است لاجرم مکرر باشد وتقریر بود که چون
خدای کینهای سینها داند ما را بدان آگاه کرداند پنهان داشتن غیظ شما را هیچ سود نکند و ما را در مضرتی نیفکند و تواند بود
که داخل مقول قل نشود متصل آیة واذا لقوکم قالوا آمنا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل بر وجه استیناف در جواب
هل ینفعهم هذا النفاق باشد جمله ان الله علیم بذات الصدور کنایت لا ینفعهم النفاق دارند جمله قل موتوا بغیظکم
معترضه پندارند معنی اینست مر بدرستی که خدای داناست وعالم بکینهای پنهان صاحب سینها که در سینه ایشان جای
گرفته صاحب قابض گشتن ٥ إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا
بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ٥ این جمله با معطوفات خویش نیز بیان علامت
وتحقیق اثر شقاوت منافقانست معنی اینست اگر برسد شما را ای مسلمانان نیکی یعنی حسن حالی وامن وفراخی
ونصرتی ومانند آن ایشان را ناخوش کند واگر شما فقیری وناتوانی ونبودن غذاء ومضرتی ملحق شود ایشان را شاد گرداند
واین صفت از امهات آثار عداوت ومعظمات علامت شقاوت است واگر در هنگام عداوت ایشان صبر کنید
بد انجه از ترک دوستی وآمیزش با ایشان باز مانید زیان نکند شما را ای مومنان مکر ایشان را هیچ چیزی زیان تواند بود
ان تصبروا واصبر بر طاعت خدای ولن تتقوا اجتناب از ارتکاب معاصی مراد بود لا یضرکم بکسر ضاد وسکون او
ضاد مضار خوف یا بی قرات بحرف شرط مجزوم است لیکن در لام یضرکم بر صیغه مضاعف از جهة التقاء ساکنین
حرکت آوردند از جهة اتباع عین حرکت ضم اختیار کرده اند معنی برین جمله آید اگر صبر کنید بر عبادت وطاعت
وپرهیز کنید از معاصی وسیات زیان نکند شما را کید دشمنان هیچ چیزی از زیان این سخن بیان آن بود که شما در
نیکی حال وصلاح کار خویش کوشید واز عداوت ومضرت دشمن میندیشید چون کسی خود را در کار خدای خویش
دارد خدای او را در کنف حمایت خود آرد حکما گفته اند اگر خواهی غالب آیی با عدا در فضل وفضیلت بیفزای
لامحال بر دشمن غالب ای ٥ إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٥ این جمله تذییل است بر قراة تعلمون
بخطاب تاکید است مر ان تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا معنی اینست چون خدای بعلم وقدرت محیط بتقوی
وصبر شماست شما را یاری خواهد کرد واز ایشان در شما مضرتی نخواهد آورد واز قرات یعملون بصیغه غیبت که
تاکید ذکر کافرانکم از آیة قالوا آمنا فهم شده است معنی چنین آید خدای بعلم وقدرت بعمل ایشان محیط است
وعمل بد ایشان که کید وعداوت شما است میداند وبر مقتضاء آن ایشان را سزا کردن تواند برین تقدیر وان تصبروا وتتقوا
جمله معترضه باشد برای بیان عصمت مومنان از کید منافقان وایمن بودن ایشان از مضرت ایشان ٥ وَإِذْ
غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ ٥ روایت کرده اند چون مسلمانان را
در بدر وجنگ بدر ظفر بر کافران بود وفتحی عظیم ونصرتی فخیم روی نمود هفتاد کس از سرداران کفار کشته شدند
وهفتاد تن از سران قریش اسیر شده بدست آوردند بعضی منهزم گشتند وگریختند در مکه رفتند کسانیکه پدران
یا پسران ایشان کشته شده بودند چون عکرمه پسر ابو جهل وامثال او گرد آمدند ودر بای اشتغام شدند وبر ابو سفیان که
رئیس مکه بود رفتند برای این کار وازو یاری جستند ابو سفیان ایشان را از سلاح وتوشه وآنچه حاجت بود یاری
کرد وایشان را بمحاربه ومقاتله آورد سه هزار مرد در مکه از قریش گرد آمد وابو سفیان سر ایشان شد ومردان دیگر

چون

چون خالد بن ولید وعمرو بن عاص وعکرمه بن ابو جهل برابر او روان شد وزنان چون هند زن ابو سفیان
وام حکیم زن عکرمه وفاطمه زن حارث وبرده زن صفوان وهمچنین سران دیگر زنان وفرزندان بر خویش
آمدند وقصد مدینه کردند بکشیدن کینه با پیغامبر اهتمام تمام کردند ووحشی را که غلام او بود بر کشتن حمزه
آورد وگفت اگر حمزه بن عبد المطلب را بکشی از مالکی آزاد باشی وصفوان شاعر را برابر آورده بود که مردمان را تحریض
بر قتال کند وبهیج محاربه وستایش مبارزه در طلب رغبت قتال کند وگفت اگر سلامت باز گردی ترا توانگر کنم
بر تو یاری کنم واگر کشته شوی دختران ترا همچو دختران خویش دانم لشکر کافران روز چهارشنبه بکوه احد رسیدند
پیغامبر رسیدن ایشان شنید عبد الله بن ابی سلول را که هیچ وقتی با او مشورت نکرده طلب کرده پیش خویش آورد
وقصه آمدن لشکر کفار گفت وگفت درین کار رای صواب چیست او واکثر انصاری ما گفتند در مدینه رخصت
دادن واز بیرون آمدن برای جنگ منع کردند وگفتند اگر ایشان همانجا باشند چون مقام آب وگیاه نیست بدحال
شوند واگر در مدینه بیایند مردمان مدینه قوت دست خویش نمایند همه تیر عام کنند وبچگان وزنان سنگ زنند
واگر باز گردند شر ایشان بکفایت رسد ومزاحمت ایشان مرتفع گردد آنچه رای عبد الله بن ابی سلول واکثر انصار
بود پیغامبر را سایغ نمود بعد ازین فرمود که من کشته شدن کافران را گرد بر گرد خویش خواب دیدم در تیزی تیغ من
دندانه پیدا آمد واین جواب خاطر من ماول بهزیمت شد ونیز دیدم که دست در زرهی در آورده ام تاویل بحصاری شدن
در این خوابست بهتر اینست که در مدینه توقف نمایم وبرای قتال بیرون نرویم باز آن دیگر را رای بیرون آمدن افتاد
وهر یکی از ایشان دل بر محاربه ومقاتله نهاده گفتند یا رسول الله مقدار یک فرسنگ کافران فرود آمده اند وعازم بر
محاربه مانده اند اگر ما برای محاربه بیرون نرویم از ثواب محروم می مانیم پیغامبر در خانه در آمد وزره پوشیده بیرون رفت
یاران که رای بیرون رفتن پیغامبر برای محاربه کفار مذکور دیدند درین کار اهتمام تمام حل مینمودند پشیمان گشتند و گفتند
ما را خطا افتاد که این کلمات برای خویش گفتیم واختیار خود را با اختیار پیغامبر که صاحب وحی است ترجیح دادیم چون
پیغامبر زره پوشیده ومشتغل شده بیرون آمد آنچه در خاطر ایشان بود عرضه کردند وخود را باعتراف بر خطا آوردند
ودر خواست کردند که هرچه در رای جهان آرای حضرت سوی صواب نماید عمل کردن بر آن باید پیغامبر فرمود هیچ پیغامبر
را نشاید که چون زره پوشیده بیرون آید پیش از جنگ باز گردد وبا اهل خویش بپیوندد آنگاه پیغامبر از خانه عایشه بیرون
وآن روز روز شنبه یازدهم ماه شوال بود پیغامبر بنیة محاربه تا نزدیک دیه پیاده شد اسباب قتال می آراست
وکسی را جای نشستن چون مقدمه وساقه وقلب وجناحین بانتظام قتال معین می ساخت وعبد الله بن جبیر را با پنجاه مرد
در آن تیه داشت وخود با اصحاب پشته کاشت وایشان را گفت شما را در همه حال که هست وهر کار که شود اینجا را نگذارید
واین دره نگه دارید تا نباد که کافران ازین دره در آیند واز پس وپیش چیره دستی نمایند چون پیغامبر با صحابه پشته شد
گفته اند مسلمانان هزار تن وبعضی گویند هفتصد تن بودند که با سه هزار کافران چیره دستی نمودند عبد الله بن ابی
بن سلول منافق از جهة ادبار نفاق ومخالفت بودند ودر رای نفاق پشت داده با ثلث لشکر روی بهزیمت نهاد عمرو
بن خزم انصاری دنبال او کرد واو را سوگند میداد وبر باز گشتن سوی معرکه می آورد که از پیغامبر معرض شو واز لشکر
اسلام روی تافته مرو جواب گفت لو نعلم قتالا لاتبعناکم ای لو نری قتالا لاتبعناکم اگر رای ما بر قتال بودی پس روی شما میکردیم
وروی بر قتال می آوردیم وشما میدانید که در آغاز مشورت رای ما بر قتال نبود وفکر قتال در دل ما صواب نمی نمود بعضی گویند
معنی از نعلم قتالا لاتبعناکم اینست که اگر ما قتال شما را قتال میدانستیم هر آینه پس روی شما میکردیم لیکن ما قتال شما را قتال
نمیدانیم بلکه شوروا هلاکت نفس میخوانیم چون آن منافق رفت بجهنم عمرو بن خزم باز گشت وطائفه مذکور از مومنان
مخلص که از جناحین لشکر بودند در میمنه ومیسره شجاعت می نمودند یعنی بنی سلمه وبنی حارث روی بر جبن دلی
آوردند وقصد باز گشتن کردند چون ایشان مومنان مخلص بودند وخدای ولی ایشان بود اگرچه بر خلاف حال خویش
قصدی می نمودند ایشان را خدای تعالی یاری میکرد ودل ایشان را ازین قصد بیرون کرده می آورد در جنگ ثبات قدم داد ودر

سعادت برایشان گشاد روایت کرده اند ایشان میگفتند ما شادی میکنیم و دم تحرکی زنیم برین که قصد کردیم
وآنچه قصد میکردیم خود را برقرار نیاوردیم مگر نخستم و بعبدالله بن ابی که پیوستیم بعنایت خدا بود و بحمایت حق تعالی روی
نمود لیکن فخر ما برین است که ما را خدای تعالی در کلام خویش یاد کرده است و ما را در رمزها اهل ولایت آورده چون
پیغامبر علیه السلام سوی محاربه توجه آورد و عزم و اهتمام از آنچه بیشتر بود بیشتر کرد چون روان شد ناگاه موی دم اسبی در قبضه
شمشیر او رسید شمشیر او را از نیام بر کشید پیغامبر علیه السلام با خود گفت تیغ در نیام در آورد و این حال فال برهنه کردن تیغ
آوردند کفار حمله ایشان را تحمل نکردند روی بر هزیمت آوردند چون روبهان از پیش شیر بگریختند و مال و اسباب افتاده
گذاشتند یاران پیغامبر علیه السلام غنیمت را گرفتند و بدینه پیوستند بعضی یاران عبدالله چنین دیدند که فتح شد و کفار منهزم
شدند و یاران هم غنایم گرفتند گفتند ما چرا محروم مانیم و خود را از اسباب و اموال بی نصیب چرا کردانیم پیغامبر علیه السلام
از محافظت در هنگام محاربه داشته بود اکنون محاربه رفت روی آشتی نمود مقام گذاشتند ایشان نیز سوی غنیمت
شتافتند با عبدالله بن جبیر هشت تن ماندند فرشتگان از جهة مخالفت ایشان برای پیغامبر علیه السلام مددی می آمدند نیامدند
پیغامبر علیه السلام در معرکه با چند نفر معدود تنها ماند ناگاه خالد مذکور دره مذکور را خالی دید با فوج خویش سوی معرکه
جنبید عبدالله بن جبیر هشت تن که برابر او مانده بودند تاب او نیاوردند بعضی کشته گشتند و بعضی منهزم شدند
تا آنکه بر پیغامبر علیه السلام رسید پیغامبر علیه السلام تیغ کشید و گفت من یاخذ منی بحقه یعنی این تیغ را از من بحق که میگیرد و این کار که
محبوب بود ابودجانه انصاری گرفت و حمله کرد و پنجه کنان و خود را در صف ایشان آورد بر زخم تیغ حمله آنرا باز داشت
پیغامبر علیه السلام را از پیش ایشان نگاه داشت میان ایشان در جنگ بود تا آنکه اورا سعادت شهادت روی نمود یاران دیگر
حمله میکردند و در معرکه می آمدند تا آنکه جنگ گرم گشت و گیر و دار بر بالا رفت پیوست هند زن ابوسفیان و زنان
دیگر مردان را تحریض بر قتال میکردند و دف میزدند و سرود این کلمات میگفتند بیت نحن بنات الطارق
نمشی علی النمارق ٥ ان تقبلوا نعانق ٥ ان تدبروا نفارق ٥ امیر المومنین علی علیه السلام در جنگ در آمد طلحه را که
از علماء قریش بود مجروح کرد و جماعت دیگر را زیر تیغ آورد و مجروح گشت و بدن مبارک او بجراحت بسیار پیوست
پیش پیغامبر علیه السلام بردند و بر تن مبارک او هفتاد جا زخم شمردند پیغامبر علیه السلام در هر زخمی دست مبارک خویش لعاب مبارک
می مالید جراحتها بالتیام انجامید تا آنکه ملتیم گشت و تن مبارک او صحت پیوست باز در معرکه آمد و در جنگ در آمد
بعده حمزه بن عبدالمطلب که شیر شیران و سر دلیران بود در معرکه در آمد و در جنگ آمد با ابوبنا که یکی از سران لشکر
کفار بود هم تیغ گشت بحمله اول او را کشت و وحشی که غلام جبیر بن حزم بود بر حکم تحریض سابق اقدام بر قتل حمزه نمود
نیم نیزه خود و جنابیره میان ناف و عانه او زد و میان دو پای کیند حمزه بیم الله افتاد و جان بحق تسلیم کرد تا آنکه هفتاد
نفر مسلمان بسعادت شهادت پیوستند و هفتاد نفر مجروح گشتند بعضی گویند ثلث مسلمانان کشته شدند و ثلث
مجروح گشتند و ثلث منهزم شدند روایت کرده اند اول موافق نظم نصاحت از ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح
مثله فهم می شود که در جنگ بدر از کفار هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شده بودند تا آنکه با پیغامبر علیه السلام هیچ کس نماند
ناگاه سنگی بر رخساره مبارک رسید پیغامبر علیه السلام را مجروح کردانید و در دندان مبارک نیز اثر زخم پیدا گشت و در ساق
مبارک نیز اثر زخم پیدا گشت چون پیغامبر علیه السلام وقت قهر دید بر حکم عجز و بندگی بر زبان حق فروتر میان مردمان غلطید در آن
محل کسی ندا کرد الا ان محمدا قد قتل بعضی گویند آن ابلیس بود از آن دشمن قدیم آثار عداوت روی نمود مسلمانان را
هزیمت افتاد هر یکی رو بفرار نهادند تا آنکه کفار در آمدند و در تجسس قتلی شدند و در قتلی بجستن پیغامبر علیه السلام آمدند خدای
پیغامبر علیه السلام را بر حکم والله یعصمک من الناس از نظر ایشان پنهان کرد زنان ایشان در معرکه در آمدند و قتلی را مثله کردند و از بینیها
و گوشها ایشان قلادها ساختند و در گردنها خویش آویختند و قلادهاء خویش که از زر و جواهر داشتند بوحشی بخشیدند
هند زن ابوسفیان بر سر حمزه رسید شکم مبارک او را درید و جگر را برداشته بر دهن خایید کفار کام خویش گرفته سوی مکه
بازگشتند مسلمانان را ضعف قوی پیش آمد و وهنی عظیم در دل در آمد تا آنکه بعضی از ایشان خواستند که بعبدالله سلول منافق

آشتی پیش آرند و اورا از برای امان از ابوسفیان وسیلت سازند هم در آن وقت مالک بن نضر و انس بن مالک و عمر بن الخطاب
و طلحه و جماعتی از اصحاب رسیدند و خبر پیغامبر علیه السلام پرسیدند ایشان قتل رسول الله صلعم گفتند و گفتند شما در کار دین چه
خواهید کرد و خود را بکدام کار خواهید آورد هم بمیرید و آنچه پیغامبر علیه السلام شما کرده بپذیرید بعده مالک مذکور بر کفار حمله
کرد و رو بر قتال ایشان آورد تا آنکه چندی را کشت و آخر کشته گشت کعب بن مالک به پیغامبر رسید پیغامبر علیه السلام را در تن
دید در میان کشتگان افتاده فریاد بر آورد که ای مسلمانان بشارت باد شما را که پیغامبر خدای علیه السلام زنده در میان ماست
پیغامبر علیه السلام اشارت کرد که خاموش باش همه صحابه که متفرق بودند و میان قتلی تجسس می نمودند چون خبر حیات پیغامبر علیه السلام
یافتند یکبار غوغا بر آوردند امیر المومنین علی علیه السلام تیغ خویش که از زدن کافران کج شده بود بروجه نمودار پیغامبر علیه السلام را نمود
و گفت یا رسول الله این تیغ کافران را چندان زده ام که از غایت کشتن منحنی شده و بعده فاطمه علیها السلام مشکیزه آب آورد و در روی
مبارک پیغامبر علیه السلام را شست و خون دور کرد پیغامبر علیه السلام سوی سالم دید و گفت ای سالم کیف یفلح قوم فعلوا هذا بوجه نبیهم
بالدم و هو یدعوهم الی ربهم بعده پیغامبر علیه السلام خواست که ایشان را دعاء بد کند و هلاک ایشان خواهد لیس لک من الامر شیء او
یتوب علیهم وارد شد پیغامبر علیه السلام از دعاء بد باز آمد بعضی گفته اند صحابه درخواست کردند که پیغامبر علیه السلام دعاء بد در حق
ایشان بواسطه هلاک ایشان کند پیغامبر علیه السلام فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بعده پیغامبر علیه السلام امیر المومنین علی علیه السلام
را گفت در معرکه برو و بر حال ایشان مطلع شو که اگر بر شتران سوار گشته و اسپان را جنیبت ساخته باشند بدان که
از اینجا بازگشته جانب مکه می روند و اگر بر عکس این در یابی بدانکه سوی مدینه متوجه شده اند امیر المومنین علی علیه السلام رفت
و از حال ایشان آگاه گشت آنچه از سوار شدن ایشان شتران را و جنیبت ساختن اسپان معاینه کرده بود بر پیغامبر علیه السلام
باز نمود پیغامبر علیه السلام در تجسس کشتگان روی سوی معرکه کرد و دل بر تجسس ایشان آورد و کشتگان را از هر جانبی افتاده می دید و از
حال سعد بن ربیع می پرسید که او از زندگانست و یا از مردگان حالم است یا از مجروح شدگانست مردی گفت من هر جانب
بیکر دیدم مردی را دیدم برای تجسس حال او شتافت او را با رمق زنده یافت گفت ای سعد پیغامبر خدا ترا یاد کرده است
و درین وقت پرسش حال تو در دل آورده کسی نشان تو نداده و از آن جهت برای تجسس فرستاده سعد بن ربیع گفت پیغامبر علیه السلام را
سلام من برسانی و از حال من آگاه گردانی و بگوئی جزاک الله خیر ما جزی نبیا عن امته و یاران را سلام من بگوئی و مکافات
این کار با کفار در یاری دادن پیغامبر علیه السلام از ایشان بجوئی و تنبیه کنی که لا عذر لکم ان یطرق الی نبیکم و فیکم عین یطرف
یعنی شما نزدیک خدای عذری ندارید که راه یافته شوید بسوی پیغامبر شما و در شما چشمی باشد که پلک بر پلک زنند و این
کنایت از حیاتست یعنی مکافات این بجوئید و در راه یاری و مدد پیغامبر علیه السلام بکوشید این کلمات بگفت و در حورگاه را
ابدی خفت آن مرد باز گشت و پیغامبر علیه السلام را این خبر گفت پیغامبر علیه السلام در طلب حمزه بن عبدالمطلب شتافت او را در میانه
وادی کشته شده مثله کرده شکم دریده جگر کشیده یافت پیغامبر علیه السلام فرمود تا او را بچادری بپیچند و آن بر دخود بود اگر سر
می پوشیدند سر برهنه می بود ضرورت عمل کرد و بر و نماز جنازه گزاردند هر شهیدی که می آوردند بپهلوی او میداشتند
دیگر برای آوردند تا آنکه بر هفتاد شهید نماز گزاردند بر حمزه هفتاد نماز واقع گشت و حمزه برین فضیلت پیوست
بعده در پناه کوهی نشستند و ذکر ضعف خویش میکردند و از واقعه که واقع شده از مقتول شدن یاران و مجروح شدن
پیغامبر علیه السلام بر دل می آوردند غمگین بودند که کافران را خبر رسید که پیغامبر علیه السلام زنده است باز گشتند و جماعتی از لشکر
ایشان باز سوی معرکه شتافتند بر بلندی که پیغامبر علیه السلام و یاران او نشسته بودند غمگین نه ابوسفیان رسید جماعتی را از
لشکر اسلام نشسته دید گفت ما شما را جزاء روز بدر دادیم و آنچه شما کرده بودید مکافات آن با شما کردیم ابوسفیان رو
سوی عمر آورد همین معنی ذکر مکافات جنگ بدر کرد پیغامبر علیه السلام عمر را گفت اجبه عمر جواب درست گفت ما سواء
قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار یعنی برابری نیست که کشتگان ما بر حکم ادراک سعادت بهشت در نعیم بهشت
رسیدند و کشتگان شما بر حکم شقاوت و عداوت بعذاب جحیم پیوستند ابوسفیان گفت این سوی آئی تا بونیک
تریک یعنی از تو پرسم پیغامبر علیه السلام گفت برو و بر گفتار او مطلع شو عمر نزدیک تر رفت و قریب برو گشت گفت ترا سوگند

بجناء میدم که محمد کشته شده است یا هنوز زنده است عمر گفت اللهم لا وانه الا لیسمع کلامک ابو سفیان گفت ترا
صادق تر یافته ام از عبد الله قمیه که او گفت محمد را کشته ام بعده ابو سفیان در کلمات نرم درامد و بعده خوای پیش
آمد که بجناء که کشتگان شما مثله باهم من نکرده اند وکسانیکه این کار کرده اند باذن من نشده است هم درین بودند که
خالد بن ولید با جماعتی کثیر آمد خوفی در دل یاران پیغامبر درامد نظر در ضعف خویش کرده اند وهکین گشتند
پیغامبر در دعاء مقهوری ایشان مشغول گشت و در خواهش نصرت مومنان پیوست وگفت اللهم ان هذه
العصابة یعبدونک فی هذه البلدة وانهم ان یقتلوا لا یعبد اللهم اصرف عنا بعده آیه ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم
الاعلون ان کنتم مؤمنین برای تهذیب و تقویت ایشان فرود آمد بهجت وشادی در دل ایشان درامد بدین تقویت
یاران پیغامبر گرد آمدند وحمله کردند وکفار را از بلندی فرود آوردند دنبال ایشان شتافتند وغنایم بسیار
یافتند او شاد شدند ومقهور گشتند مسلمانان بر مضمون وانتم الاعلون مظفر ومنصور باز گشتند هرچند
مصیبت کشته شدن یاران وهزیمت عظیمت بود مسرت حیات پیغامبر بعد آن آوازه بجمیع حیز وجمیع خرمها
غالب نمود وفتح ونصرت یافتند آخر کار وبعد مغلوب شدن غالب آمدند بر کفار نعمتی عظیم پیدا شدند موجب
تحیم الکا شدند قصه مذکور متضمن چند آیه است واذ غدوت من اهلک مبداء این قصه است وصاحب کشاف درین
قصه بیرون آمدن پیغامبر را بعد از نماز جمعه می آرد وآن از روی ظاهر تا اذ غدوت من اهلک که دال بر غدوات
موافقت ندارد مگر گویند بر صاحب کشاف ثابت شده باشد بیرون آمدن پیغامبر از خانه بعد از نماز جمعه بود
وبیرون آمدن از اردوگاه لشکر برای قتال در بامداد شنبه روی نمود واذ غدوت ظرف اذکر محذوفست اگر غدا
افعال ناقصه بود سوی امیر المومنین خبر غدوت باشد واگر نامه بمعنی بامداد کردانند یا بسوی حال از فاعل او
پندارند وجمله واذکر اذ غدوت عطفست بر جمله واذ اخذ الله میثاق النبیین که تقدیر اذکر اذ اخذ الله بالا گذشت
ومعترضاتی که در میان آمده ومیان دو کلام متصل واقع شده چنانچه بیان آن وقت اعتراض بتحریر هر یکی
پیوست معنی اینست واد کن ای محمد چون بامداد از اهل خویش بیرون آمدی ودر مکافات جنگ در لبدی
ومومنان را جایها نشستن برای انتظار قتال ونگاه داشت در امکفار در تقاب جبال تعیین میکردی بالشکر کفار
حمله می آوردی وجهارا برای نگهبانی باکافران سبب در بیابان تعیین میکردی ٥ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ٥ اینجمله
تذییل است معنی اینست خداء شنواست گفتار تو با ایشان که از مسجد همه حالی راکه مخالف امر تو شدند ودل بر
طمع آوردند وسوی مدینه غنایم سته باز کشتند وترا تنها گذاشتند ٥ اِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ
اَنْ تَفْشَلَا ٥ اذ همت بدل اشتمال است واذ غدوت من اهلک چه هم مذکور بعد از غدو بود وملابس بان
داشت وتوان بود که متعلق مضمون سمیع علیم باشد معنی اینست خدای می شنید ومی دید کار شمارا دران
وقت که قصد کردند طائفه از مومنان یعنی بنی سلمه از خزرج وبنی حارث از اوسیان که دست بردی نمند
ودم عزودی زنند ٥ وَاللّٰهُ وَلِیُّهُمَا ٥ اینجمله حال است معنی اینست وخداء ولی ایشان بود وبرایشان یاری
کرد وایشان را بر سمات وقرار آورد ٥ وَعَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٥ اینجمله معترضه است برای
تحریض مؤمنان بر توکل معنی اینست واگر مومنان بر خداء توکل کنند ومسلمانان کار خود بر و اندازند وفاء
فلیتوکل المومنون زائده است یا در جواب اماء محذوفست ای اما علی الله فلیتوکل المومنون وتوان بود که
اذ در اذ همت طائفتان معمول اذکر محذوف باشد اینجمله مقرر مضمون آیه سابق بود ببیان مضرت ترک چنانکه
از بعضی واقع شده وباظهار منفعت حیز وثبات قدم که بعضی را خداء توفیق بخشیده چنانچه قصه آن گذشته
وذکر آن بالا رفته سوال فرا اذ همت معترضات هم آن نیز معصیت باشد وعدم معصیة معصیة بود موجب
اثم وبزه کاری شود کسی راکه خداء مدح بولایت خویش میکند وخود را اولی ایشان میگوید هم مذکور ولائق ایشان بود
سزاوار نباشد که از ایشان واقع شود جواب توان بود که هم مذکور بر وجه عدم نمود یا تردد مقرون باشد

ارباب حدیث نقل دارند از باب عزم نه پندارند پس موجب اثم نبود ومستوجب اخذ نباشد قال ان الله
تجاوز عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تعمل به او یتکلم ٥ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَاَنْتُمْ
اَذِلَّةٌ ٥ اینجمله جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة وجمله قسمیه مذکور معترضه است
میان جمله وعلی الله فلیتوکل المومنون وجمله ولا تهنوا ولا تحزنوا عطفست بر وجه اعتراض التفات واز غیبت
سوی خطاب مذکور است برای یاد دهانیدن جنگ بدر بدر امیدوار کردن ایشان بر نصرت در جنگ احد نیز
بقیاس بر جنگ بدر برای باز داشتن دو طائفه که قصد عزم دلی کرده ودل را بر قرار آورده بودند معنی اینست
وسوگند یاد میکنم که هر آینه بدر حتی که یاری کرده شمارا خداء تعالی درین روز بدر وامیدوار باشید که درین جنگ
نیز نصرت خواهد داد وعزم دلی میکند حق تعالی در فتح وظفر بر شما خواهد کشاد شعر لقد حسن الله فیما مضی
کذلک حسن فیما بقی ٥ وبدر نام جایی است میان مکه ومدینه که آن جا را که کرده بود بدر نام داشت آن جاه
بنام صاحب او مسمی گشت وتسمیه اسم بدر بهر سبب است وحال اینست که شما ضعیف بودید مال وسلاح ومراکب
اندک داشتید وعدد شما نیز اندک بود وجماعت شما قلیل می نمود گفته اند که همه اهل اسلام سیصد وسیزده تن بودند
ودر تمام لشکر یک اسپ وچند شتر که بر هر شتری چند نفر بنوبت سوار می شدند واذلة درین محل صیغه
جمع ذلیل مراد است خواری مراد نیست چه مومنان اصحاب عزت اند خواری بر ایشان که مومنانند نه پندارند
بعضی گویند خواری در نظر کافران مراد است که ایشان را کافران در نظر خوار میدیدند از جهة ظاهر حال ایشان در نسبت
دستگاه خوار پنداشتند کافران موازنه هزار تن بودند شهر ایشان نزدیک بود واز خلق شهر نیز استمدادی نمودند
وبر ایشان صلابت واموال واسلحه بسیار از روی ظاهر شوکت می نمود واول حربی که پیغامبر واقع شده است این
حرب بود وآن در دوم سال از هجرت روی نمود پیغامبر ومسلمانان بر خداء تعالی توکل کردند وکار خود را بحق
سپردند بعلت ذلت وقلت متعلق شدند حق سبحانه وتعالی مدد ایشان فرشتگان فرستاد مرتبت وشوکت کافران را
بر باد داد رؤسا مکه هفتاد نفر کشته شدند وسران قریش هفتاد نفر اسیر گشتند دیگران پشت دادند وروی بهزیمت
نهادند فتحی عظیم دست داد وکاری بر حسب مطلوب افتاد سوال نصرت بدر معلوم مخاطبان بود کسی دران منکر
ومتردد نمود واوردن تاکید قسمی بچه وجه بود بکدام جهه باشد جواب مقصود از این امیدوار کردن نفع احداث
تاکید باعتبار معنی مقصود است ودران تردد است چنانچه دران ابراهیم الی وانه مات فی الذی آمده
ودران ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل نصفه تحقیق شده ٥ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
یعنی لعلکم تشکرون متعلق است بلقد نصرکم الله معنی اینست پس پرهیزکار باشید واز خداء بترسید ودر جنگ
کفار ثابت قدم باشید تا نعمت خداء را شاکر شوید خداء شمارا نصرت کند چنانچه در آن روز آورد ٥ اِذْ تَقُولُ
لِلْمُؤْمِنِیْنَ اَلَنْ یَّكْفِیَكُمْ اَنْ یُّمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلٰثَةِ اٰلٰفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ
مُنْزَلِیْنَ ٥ اذ برای ماضی است وتقول نیز بمعنی ماضی است ایراد صیغه حال برای استحضار حال بتعمیم است
چنانچه در والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا گفته اند ودرین مقال میان مفسران اختلاف است اکثر
مفسران برین که حکایت جنگ احد است رفته اند برین تقدیر این ظرف بدل است از اذ همت طائفتان منکم ان
تفشلا واستفهام دران یکفیکم برای انکار است وانکار نفی اثبات بود یکفیکم وجمله ان یکفیکم مفعول یقول است
منزلین حال است یا تمیز ومنزلین صیغه اسم مفعول از باب تفعیل وافعال خوانند ومعنی بر حسب آن دانند
معنی اینست چون گفتی تو مر مومنان مذکور را که قصد عزم دلی کرده بودند وخواهش مراد می نمودند ایستند
مدد کند شمارا پروردگار شما نه هزار فرشتگان در حاله که منزل باشند ایشان وبلی ایجاب نفی است که دران
یکفیکم مذکور شده معنی او بلی یکفیکم شود واین تکرار برای تاکید بود معنی چنین آید آری امداد مذکور کفایت کند وفتح
وظفر حاصل شود ٥ بَلٰٓی اِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا وَیَاْتُوْكُمْ مِّنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا یُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ

بخمسة آلاف من الملائكة مسومين ۝ جمله شرطیه مذکور مستانفه است اذ وعدهم الله
معین کان سائلا قال هل یزاد علی هذا العدد قال ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم
بخمسة آلاف من الملائکه مسومین معنی اینست اگر صبر کنید و ثابت قدم باشید و از عذر دلی و گریز پرهیز
کنید و برقرار و بی درنگ بیایند بر شما کافران مدد کند شما به پنج هزاری از فرشتگان علامت کرده و سیمای
مخصوص آورده و بعضی مسومین بکسر واو خوانند و معنی او علامت کننده خویش و اسبان خویش بعلامتی
رنین دانند و بعضی گویند این مقال در جنگ بدر بود برین تقدیر از مقول متعلق و لقد نصرکم الله ببدر نمود
و جمله و لقد نصرکم الله برای یاد دهانیدن نصرت جنگ بدر بر وجه قیاس امید وار گردانیدن در نصر معترضه
باشد و بر هر دو تقدیر براشکال است و بر هر دو وعده نصر چگونه مختلف شود و اگر مدد آمده باشد وقوع
هزیمت چگونه بود مگر آنکه گویند وعده امداد فرشتگان مقید بشرط ان تصبروا و تتقوا بود بانتفاء شرط تحقق
وعده روی ننمود و اگر گویند وعده مدد پنج هزار فرشته مقید نیست جواب گویم مقصود از امداد سه هزار
و پنج هزار نصرت است پس مقصود از هر دو یکی است و حکم واحد و در حادثه واحد چون مقید بقیدی
بگیرد همان حکم بقیه صفت اطلاق بپذیرد و حمل مطلق بر مقید واجب شود مطلق مقید گردد و بعضی
گویند درین جنگ نیز مدد فرشتگان فرود آمده بود ولی از جهة مخالفت مومنان نصرت روی ننموده و نگذاشته
بود که گویند از رسیدن مدد فرشتگان که بندگان مامورند حصول نصر لازم نمی آید و بند فتح واجب نمی
نماید لقوله تع و ما جعله الله الا بشری و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم یا
آنکه گویند در آغاز جنگ احد مدد فرشتگان و نصرت مومنان و بعد هزیمت کافران و فرار ایشان و گذاشتن
اموال که مسلمانان بدان غنایم مشغول شدند و غنیمت کرده سوی مدینه باز گشتند روی نمود روایت کرده اند
که سعد وقاص گفت دو مردی که من ایشانرا وقتی ندیده بودم و بار کاهی ندیدم در راست و چپ پیغامبر بودند
بر کافران حمله حرب نمودند و هم از سعد وقاص مرویست که گفت من سوی کافران تیر می انداختم مردی خوب
روی تیرها من آوردی و من او را نمی شناختم و دانستم که فرشته بود مرا مدد می نمود روایت کرده اند مصعب بن
عمیر علم دار پیغامبر کشته شد فرشته بصورت او شده علم گرفت پیغامبر فرمود مقدم یا مصعب فرشته گفت
که علم گرفت چون بعضی یاران که پیغامبر ایشانرا در شعب داشته بود از امر پیغامبر تجاوز کردند و بغنیمت
رو آوردند کافران از آن شعب راه یافتند و سوی پیغامبر شتافتند شومی مخالفت امر پیغامبر ایشانرا
هزیمت افتاد و بعد از غالب آمدن و منصور شدن آفت زاد در اینچنین شکستگی که مسلمانانرا واقع شده بود
و اینچنین هزیمت لشکر پیغامبر را روی نمود تا آنکه او را از کشته شدن پیغامبر روی نمود تا آنکه آوازه
کشته شدن پیغامبر برآمد توان دانست که مسلمانانرا چه حال پیش آمد چنانچه قصه آن گذشت و ذکر آن بالا
رفت درین که یاران با پیغامبر در پناه کوه نشسته بودند و یکدیگر احوال خویش پیش پیغامبر باز می نمودند
ناگاه لشکر که باز گشته بود بالای کوه برآمد مسلمانانرا حالتی صعب پیش آمد پیغامبر دعا کرد و یاران حمله
کردند بدعاء پیغامبر ظفر یافتند منصور شدند کافران مقهور گشتند یاران این ظفر عظیم پنداشتند از ابن
عباس مرویست که پیغامبر فتحی و نصرتی که در جنگ احد بود در هیچ جنگی روی ننمود و بر تقدیری که مقال
مذکور در جنگ بدر باشد با آیة انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین مخالفت بود آنجا مدد هزار فرشته آمد و اینجا
پنج هزار مذکور شده مگر آنکه مدد مذکور بدفعات دارند هزار بعضی دو هزار دیگر پنج هزار گردد ۝ وما
جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم و ما النصر الا من عند
الله العزیز الحکیم ۝ و لتطمئن عطف است بر بشری لکم مفعول له بتقدیر لام است و ما جعله
الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما جعله الله معترضه است و نصر مذکور قصر قلب است جعله الله

بشری لکم رابطا لنصر کم الا من عند الله عطف است بر و ما جعله الله یا حال است معنی اینست و نگردانید است خداء
گفتار پیغامبر الن یکفیکم ان یمدکم تا آخر را که گردانیده است خداء تع مدد کردن شما را بفرستادن فرشتگان مگر گردانیده است
خداء بسیاری عدد را مگر از برای بشارت دادن شما را بدان مستبشر کردن و از برای آنکه آرام گیرد دلهاء شما بگفتار مذکور
با آنکه فرستاده مدد و تکثیر عدد مسطور مستظهر شوید زیرا که یکی از فرشتگان برای اهلاک همه کفار کافی است از انصار
دیگری مستغنی است چه یک شهرهاء قوم لوط را زیر و زبر گردانید و ایشانرا بهلاک و استیصال رسانید و نیست یاری
کردن و فتح و ظفر پیدا آوردن مگر از قدرت خداء یعنی حاصل بقدرت او و غالب آمدن بتوانائی استوار کار است یعنی
همه کارهاء او استوار است و هر چه کند بحکمت کند ۝ لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم
فینقلبوا خائبین ۝ لام متعلق است بیمددکم و توانی بود بیمددکم متعلق و لقد نصرکم الله باشد و تواند بود که
متعلق مضمون و ما النصر الا من عند الله بود که خبر مبتدا محذوف باشد ای ذلک لیقطع او یکبتهم عطف است بر
لیقطع فا در فینقلبوا سببیه است معنی اینست ان نصر یا بمداد حاصل است یا بنزد خداء عز و جل طایفه را از
کافران یعنی بکشتن و اسیر ساختن هلاک گرداند و سوی تلف و اهلاک و افنا رساند یا بور افکند و رسوا سازد
و در مذلت هزیمت و فرار اندازد پس بگردند نومید گشته از آنچه مطلوب داشتند و زیان زده در کاری که سود مند
می پنداشتند ۝ لیس لک من الامر شیء ۝ این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای تسلیم پیغامبر
و دفع غیبت و عار درین کار بر حسب مطلوب و عدم ظفر بر کفار نه انجامید کاری از تصرف کسی بیرون باشد از آنها
حاصل شدن از غیبت او نبود معنی اینست نیست در ملک و تصرف تو هیچ چیزی از کار درین که کار بر حسب
مطلوب حاصل نگشت و فتح و ظفر که مطلوب تو بود بحصول نه پیوست در اندازه آن دل خود را میازار و اندیشه آن
در خاطر خود مگذار دبلا آنچه در تحت قدرت کسی بود او را نا بودن آن عیب نرسد مصراع هر چه کند خدا کند
هر چه دهد خدا دهد ۝ یک ذره تصرف کار عباد را بردست کسی نداد فما شاء فهو کان ۝ او یتوب علیهم
او یعذبهم فانهم ظالمون ۝ ای یتقبل الله توبتهم ان تابوا و اسلموا او یعذبهم ان اصروا علی الکفر
و این فعل با معطوف خویش عطف است بر او یکبتهم تعلیل است چون وعید تعذیب الله ملوح بر ظلم ایشان بود
ملوح تاکید جمله سابغ نمود معنی اینست نصر برای آنست که طائفه از ایشان هلاک شوند یا خوار کردند چنانچه
در جنگ بدر هفتاد تن از سران قریش کشته شدند و هفتاد اسیر گشتند و باقی ماندگان گریختند و بهزیمت
پس شتند تا توبه کنند و همچو خالد بن ولید و عمرو بن عاص و ابو سفیان بن حرب مسلمان شوند خداء توبه ایشان
قبول کند برین که ایمان آرند و دل بر اسلام گمارند یا بر کفر مصر مانند و خود را بر ورطه عذاب آخرت رسانند خداء تع
ایشانرا بکفر ایشان عذاب کند و در ورطه عقوبة افکند زیرا که ایشان ظالمانند و از حد تجاوز کنند که مستحق
عذاب باشند و لائق عقوبة شوند چنانچه عامه کافران که بر کفر مردند و خود را بعقاب و عذاب دوزخ سپردند
سوال بر منصور شدن و ظفر یافتن مسلمانان بود و عطف او یکبت و یقطع که بعد لام دال بر ترتیب تعذیب
واقع شدن چگونه مستقیم آید و صحت آن چگونه روی نماید جواب لام مذکور لکم عاقبت است و لایت بر
دارد نه بر ترتیب چنانچه در فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا آمده و در لدوا للموت و ابنوا للخراب
تحقیق شده و هم یکی از این چهار چیز هلاک کفار یا هزیمت یا قبول توبه اگر تائب شوند یا تعذیب بر طریقی که کافر
مانند مطلوب منصور شدن مسلمانان بود اگر چه مرتبه نباشد وجه دیگر آنست که گفته اند بعضی وقت پیغامبر در
باب کفار اگر چه جفا میکردند اما هدایت میخواست و دعاء اللهم العن فلانا و فلانا بر زبان میراند روایت
کرده اند چون رخساره و دندان مبارک آنحضرت را مجروح کردند خواست ایشانرا دعاء بد کند و بدعاء خویش ایشانرا
در هلاک و فنا افکند خداء عز و جل چون دانست که بعضی از ایشان بدولت اسلام خواهند پیوست پیغامبر را
بدعا کردن در حق ایشان رخصت نداد و این آیة فرستاد لیس لک من الامر شیء نیز معترضه است میان فلیتوکل المومنون

وسیان ولا تهنوا ولا تحزنوا چنانچه بالا گذشت یا او بمعنی الی‌ان یا الا باشد معنی چنین بود نیست مر ترا از کار چیزی
یا مگر آنکه ایشان توبه کنند یا خدای ایشان را عذاب کند سوال بعد از غایت و استثناء خلاف سابق واقع شود پس
لازم آید در هنگام توبه یا تعذیب خدا ایشان را پیغامبر را امری و یا چیزی از تصرف در کار ایشان ثابت کرده معه
داند کسی را که هیچ کس امری و تصرفی جز امر و تصرف خدا ثابت نشود جواب لیس لک من الامر کنایت است از
لا تحصیل ما ابتغیت ولا تیسیر ما تمنیت من هدیهم الی ان او الا ان یتوب الله علیهم ان تابوا فیحصل ما تمنیت من
هدیهم ویعذبهم بظلمهم فلیسر ما ابتغیت من اذاهم یعنی لیس لک من الامر شیء کنایت است از آنکه هدایت کفار بر حسب
مطلوب نشود و هلاک ایشان بارادت و قصد تو بحصول نه پیوندد مگر آنکه خدای قبول کند هدایت ایشان که اللهم
اهد قومی فانهم لا یعلمون مطلوبست حاصل شود یا عذاب کند خدای ایشان را اگر مصر مانند عقوبت ایشان که
بر حکم اللهم العن فلانا و فلانا ما مولت تست بحصول پیوندد ۞ وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ
یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ ۞ این جمله معترضه دیگر است برای تایید ولایت و توفیق
توبه و قبول آن و حرمان از توبه و عذاب کردن بر ایشان آن و جمله یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء بیان از آنکه
و تحقیق تصرف در آن است معنی اینست و مر خدای را بیقین است آنچه در آسمانها و زمین است هر کرا خواهد
بیامرزد و هر که را خواهد عذاب کند ۞ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ۞ وعده غفران و وعید تعذیب جمله مذکور
برای تاکید وعده غفران بر وجه تذییل آورد و از جهة کمال کرم و اظهار رحمت وعید تعذیب را تاکید نکرد معنی
اینست و خدای آمرزگار است گناهان بیامرزد بخشاینده است عطا ها بخشد ۞ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
لَا تَاْکُلُوا الرِّبٰوۤا اَضْعَافًا مُّضٰعَفَةً ۞ عادت عرب بود یکدیگر را ربوا میدادند چون مهلت تمام
شدی در ربوا هم چندان زیادت میکردند و مهلتی دیگر می‌نهادند چون آن مهلت تمام شدی در ربوای دیگر هم
افزودند هم چندان مهلتی دیگر میکردند چند بار همچنین میکردند و اضعافا مضاعفة در مقابله او می‌آوردند و بر حکم
قباله مال از مدیون می‌بردند و آنرا بی‌تعلق و تردد میخوردند در آیة سابق ذکر بیان حرمة در مال غنیمت و سبب
شدن آن برای واقع شدن هزیمت بود درین آیة ذکر ربا یان گرفتن مال دیگران بر وجه بود بیان فرمود این جمله
نداییه با جملهٔ بعد او مست بیان معطوف یعنی ولا تهنوا معطوف علیه یعنی و علی الله فلیتوکل المومنون معترضه
آورد مضاعفة بر صیغه اسم مفعول از باب مفاعیل و از باب تفعیل خوانند و معنی هر دو یکی دانند معنی اینست
ای مؤمنان ربا را یعنی فضلی خالی از عوض در اموال ربویه که در شرع اینک آن نیز حرام است بر وجه تضعیف اضعاف
مضاعفة چنانچه عادت شماست میخورید فضل خالی از عوض را که بعماری مستانید ۞ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ
تُفْلِحُوْنَ ۞ عطفست بر لا تاکلوا معنی اینست و از خدای بترسید و از خوردن ربوا رستگار شوید و از
عقوبت و خوردن مال بر هید و ربوا را حلال سازید و خود را با ستحلال آن در کفر میندازید ۞ وَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِیْۤ اُعِدَّتْ لِلْکٰفِرِیْنَ ۞ عطفست بر واتقوا الله معنی اینست و بپرهیزید از آتشی که ساخته
شده است برای کافران با ستحلال ربوای کافران لاجرم مستحق آن شوید و درین آیة بشارتست که خوردن ربوا گناهی
است در شومی استحلال ربوا بکفر می‌رسد و گفته‌اند بعضی گناهان از آن جنس‌اند که بعضی شومی آن زوال عرفان شود
و سبب محروم شدن از نعمت ایمان گردند چنانچه عقوق والدین و قطیعت رحم و بی‌باکی در ظلم و خیانت در امانت
و ربوا خوردن را نیز ازین باب نموده و مانند این را هم درین قسم مندرج کرده‌اند نعوذ بالله منها معتزله ازین آیة
برای استحقاق خلود بگناه کبیره تمسک کنند چه در پی آنکه ربوا خوردن گناه کبیره است جمله واتقوا النار التی اعدت
للکافرین آورده و وعید کافران از جهة انقضاء آن بغض خویش باشد سوال مؤمنان مرتکب کبیره که بی توبه
بمیرند اگر مشیت خدای تعالی باشد بر اندازهٔ گناه در دوزخ عقوبت بینند پس تخصیص اعداد جواب از ساختن نار برای
کافران و معد کردانیدن آن برای ایشان موجب اختصاص بدیشان بود و منافی در آمدن دیگران بنا شد چه مقابله

معد برای کسی باشد ممکن بود که دیگری دران ساکن شود چنانچه بهشت برای متقیان ساخته‌اند و فاسقانیکه
خدا عفو ایشان را خواهد یا بعد عذاب بقدر گناه از دوزخ بیرون آرد و رباطی که برای نزول مسافران ساخته شده
اگر صاحب رباط مقیمی را نیز دران رباط فرود آرد دور نیست ۞ وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ
عطفست بر اوامر سابقه معنی اینست و خدای را و رسول خدای را اطاعت کنید و امتثال اوامر و نواهی بجای آرید
تا رحمت کرده شوید و مستحق نیکی و نعمت گردید ۞ وَسَارِعُوْۤا اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّکُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ ۞ و سارعوا با واو و بغیر واو خوانند با واو معطوفست بر انشاءات سابقه و بغیر واو مستانفه
دانند جمله عرضها السموات والارض صفت مر جنة را و معنی و بر تشبیه است و بحذف مضاف و بحذف حرف تشبیه
ای عرضها کعرض السموات والارض و مقصود بیان نعمت فراخی اوست معنی اینست و بسوی اسباب یافتن
آمرزش از پروردگار خویش بشتابید و بسوی اسباب یافتن جنت سرعت نمایید جنتی وسیعه که عرض او بمچو عرض
آسمانها و زمین بود چون عرض هر یکی بدیگری نه پیوندد و چون عرض اینقدر بود طول بیشتر باشد هم از ینجهة اکتفاء
بذکر عرض کرد و طول را بذکر نیاورد و تخصیص آسمان و زمین برای تشبیه بهشت بعضی از ایشان جهة آنست که
از همه اشیای در نظر خلق در می‌آید و در منظر وسیع می‌نماید زمین و آسمانست چه غیر آسمان و زمین کم دیده باشند
جز بعضی منتهاء او نرسیده و آسمان و زمین را کسی منتهاء او نه بیند و کسی بنهایت او نرسد ۞ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ ۞
جمله حالیه بود بتقدیر بطریق جاء کم حصرت صدورهم باشد معنی اینست ساخته کرده شده است برای متقیان
یاد در آمدن فاسقان که خدای تعالی در حق ایشان عفو خواهد یا بعد از تعذیب گناه از دوزخ بیرون آرد و بیان اعدت
للمتقین گذشته و ذکر آن بالا رفته و بدانکه اسباب بحصول مغفرت و وصول جنت که امر بمسارعت آن شده این
چیزها موافقت دین و متابعت شرع مبین را اجتناب آن عصیان و توبه کردن بعد واقع شدن آن و سایر
خیان هدی و تقوی است ۞ سوال مسارعت ضد تاخیر است اگر امر مذکور برای وجوب امرها واقع بفور شود
در هیچ امری جواز تراخی و تاخیر نبود و بر قول ابو حنیفه در امر مطلق جواز تراخی جایز دارند و واجب بر فوریه
نگذارند و اگر امر وسارعوا استحباب باشد در او امری که تاخیر او مستحب است چون تاخیر نماز بامداد تا اسفار و
تاخیر نماز ظهر تا ابراد مسارعت از مفقوض شود جواب و تواند بود که امر وسارعوا برای وجوب دارند و مقید
بوقت خوف فوت بدانند عجلوا بالصلوات قبل الفوت و سارعوا الی توبة قبل الموت عبارت از آنست و همین
معنی را بیان است و تواند بود که امر مذکور امر مطلق برای استحباب مسارعت بود و تاخیر بعض عبادت بدلیل آنه
باب خصوص علم باشد ۞ الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ فِی السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ ۞ موصول با صله صفت للمتقین یا خبر
مبتداء محذوفست یا مفعول اعنی است معنی اینست آنانکه در کار خیر چون حج و جهاد و طلب علم و عمران مال را
انفاق میکنند و در حاجت فقرا چون زکوة و صدقات تطوع و مانند آن در سراء و ضراء صرف کنند و سراء در لغت
معنی او مرتب و در اصطلاح بمعنی اسباب مسرت چون غنا و صحت و ارزانی و غیر آن و ضراء در لغت بمعنی مضرت
و در اصطلاح چون فقر و مرض و گرانی و مانند آن مراد دارند ۞ وَالْکٰظِمِیْنَ الْغَیْظَ ۞ عطفست بر
الذین ینفقون معنی اینست و کسانیکه فرو میخورند خشم را از گناه کارانیکه بر ایشان قادر شوند و عمل موجب خشم نمی
کند ۞ وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ ۞ عطفست بر والکاظمین معنی اینست عفو کنندگان از گناهکاران و
در گذرندگان از ایشان ۞ وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ۞ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای نیکوکاران را
دوست دارد و نظر لطف و کرم بسوی ایشان میدارد در حکایت آورده‌اند غلامی از غلامان عثمان بن عفان
اشام گرم بر روی ریخت عثمان صورت خشم انگیخت آن غلام والکاظمین الغیظ گفت عثمان در کظمت غیظی گفت
باز غلام مذکور والعافین عن الناس ذکر کرد عثمان عفوت عنک بر زبان آورد باز غلام بگفت والله یحب
المحسنین احسان نیز بوجست عثمان اعتقتک گفت بعض این معامله از حضرت امام حسین بن علی هم روایت

آورده اند واین را اصح قول گفته اند وکظم غیظ یعنی فرو خوردن خشم کاری عظیم الشان است از ارباب قهر نفس وجهاد
با شیطان که نفس بر امضاء آن خشم می آرد و شیطان بر ایذاء وایلام جانی می گمارد ومراد آنست که بر نفس وشیطان غالب
آید و موافقت ومتابعت ایشان ننماید و بدانکه عفو از گناه کار دو گرده او نا کرده کردانیدن وبا او بحسن معامله پیش
آمدن چنانچه خوف از دل او برود وترس از خاطر او زائل شود کار نیک مردان و نیک نفسان است ومخالفت نفس شیطان
از نفوس مزکی آید واین نوع کاالذرات مصفی بدی نماید واحسان سوی کسی که بدی کرده است مکافات بدی به نیکی
از عظیم امور باحل او جودات احسانی است که دعاوی از دعاعی مقرون تا معنی قوی است بیت
آنها که بجز ما بدیها کردند ۵ گر دست دهد بجز نکوئی نکنم ۵ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى
مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۵ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۵ جمله شرطیه صله موصول است با صله عطفست
بر الذین ینفقون او ظلموا انفسهم عطفست بر شرط ذکروا الله جزاء شرطست واستغفروا لذنوبهم عطفست بر ذکروا
الله ومن یغفر الذنوب استفهام است الا الله استثناء است از کلام غیر موجب ومن یغفر الذنوب معترضه است
ولم یصروا علی ما فعلوا عطفست بر فاستغفروا وهم یعلمون حال است معنی نفی ترکوا اصرارهم علی ما فعلوا حال
کونهم عالمین بقبح العصیان بدین وجه اصرار منتفی است وعلم ثابت است چنانکه گویند ما جاءت زید جانی حارث
منتفی با حرب است ثابت شده بمعنی ترک الحرب خیانة اولئک مرفوع المحل بابتداست جزاؤهم مغفرة جزء مبتدا است
من ربهم صفتست مر مغفرة را وجمله مستانفه است برای بیان چند تا بیان و تواند بود که والذین اذا فعلوا فاحشة
مبتدا بود وجمله اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم جزا او باشد وجنات عطفست بر مغفرة وجمله تجری من تحتها الانهار
صفتست مر جنات خالدین فیها حال است ونعم اجر العاملین تذییل است وجمله والذین تا آخر معترضه دادند نکته
بیان جزاست بیان بعد بیان جزاء متقیان بندارند معنی اینست وآن کسانیکه چون کاری ناشایسته بکنند
و نفس خویش بار نکاب گناه ظالم شوند بدین معنی او بمعنی ولو بود یا وید در عبارتست وبعضی از فاحشه گناه
کبیره واز ظلم صغیره مراد دارند وبعضی عکس را صواب بندارند وبعضی فاحشه اسم زنان زانیه دانند و خدا را ببین که
او قاهر است و بر عذاب وعقوبت قادر است عظمت وجلال او را یاد آرند وانا ایشان فاحشه وظلم کردن
بر نفس خویش شرم دارند عصیان او امر و نواهی او جایز نه بندارند دل بر پریشانی بندند وعصیان او را بر خود نه
بسندند پس آمرزش خواهند از گناهان و پشیمان کردند از عصیان و کیست جز خدا که آمرزد گناهان را یعنی استغفار
کند ودم اصرار بر آنچه کرده اند نزنند در این حال که میدانند اصرار ورزیدن و زشتی کردار و اصرار عبارتست از مقیم
بودن بر معصیة ومستقیم بودن در آن وبعضی گویند اصرار عبارتست از عدم توبه و استغفار و پشیمانی از گناه
وعصیان واین معنی اعم است از معنی اول ایشان معنی تا پایان و مستغفران جزاء ایشان مغفرتست از پروردگار
ایشان وجنانی که روانست زیر درختان آن یا خانهاء آن جویها در آن حالی که در آن جاویدان باشند و نیک
است اجر عاملان و ثواب عهد کنندگان و ورود این آیة در شان خرما فروشی است که عورتی خوب روی برای
خریدن خرما آمده واو گفته درون دکان خرما خوبتر از این است آن عورت با او در دکان درآمده آن خرما
فروش آن زن را بوسه داده آن گفته بگذار وار خداء شرم دار آن مرد پشیمان شده و تایب گشته و بعضی گویند دو
یاری از پیغامبرم بوده اند یکی انصاری و دوم ثقفی پیغامبر خداء ایشانرا عقد مواخاة کرده وایشان مراعات
رسم برادری بجای می آورده اند و هر یکی قائم با همدیگری بوده اند و هر که یکی از آنها در سفر رفتی دوم تفقد و تعهد
اهل و عیال او بر خود کرفتی وقتی فرعمه سرمی بنام ثقفی افتاد انصاری دل بر ماندن در شهر و تفقد خانه او نهاد انصاری برای
تفقد خانه او پیش در آمدی و بغیر دستوری در خانه بنامدی روزی پیش در آمده از احوال خانه تفحص و تجسس می نمود

ن

ظلم گناه م

زن ثقفی رشته آب از موی می تافت نظر او بر اعضاء آن زن افتاد انصاری چشم بر حسن او کشاد آشفته شد در درون
خانه درآمد و فریفته او شد و نزدیک او آمد عورت مذکوره چون او را درآمد دید تن خود را بموی خود بوشید ودست
بر داشت و او را از دیدن تن و روی باز داشت انصاری از شیفتگی پشت دست او را بوسید عورت گفت چه کرد
آخر خود را بخیانت آوردی وخدا را عاصی شدی و شرمنده گشتی انصاری پشیمان گشت و از خجالت و شرمندگی
ناله وزاری کنان از شهر بیرون رفته در کوه ودشت ماندی وسیل آب از چشم راندی و روز و شب در زاری
بودی وروی بر خاک سودی تا آنکه پیغامبرم از سفر مراجعت کرد وروی بشهر آورد هر کسی از برادران وقرابتان اهل
لشکر باستقبال رسیدند ثقفی انصاری را در میان ندید دل او متعلق گشت وخاطر بتفرقه پیوست وگفت انصاری
را چه زاد که التفات من نکرد وچه افتاد که روی بر ترک ملاقات من آورد چون در شهر درآمد نگران در خانه آمد
از انصاری باز پرسید از زن خویش قصه او تمام می شنید از راحله فرود نیامد هم بدان راحله در طلب انصاری رو
آورد و در جستن او اهتمام کرد تا آنکه نشان یافت برای ملاقات او شتافت دید که در سجده افتاده عفو از
گناه میجوید و برای ذنبی فقد حقت لحی میگوید ثقفی چون حال او دید و کلمات او شنید گفت برخیز وبا خلق
بیامیز و در مدینه با ظهور آثار رضا در هم جاست جستن غفران اینجا وهم آنجاست انصاری مذکور برابر ثقفی مسطور
روی در مدینه کرد و در پرستش گناه خویش روی با صحاب نبی هم کرد ایشان استعظام گناه او کردند بر اهل عار
در چیز کمال عزت خداء آوردند بعد از آن پیش پیغامبرم رسید پیغامبر خداء نالیدن او شنید اذن بدر آمدن کرد
و دل بر شنیدن حال او آورد چون قصه خویش پیش پیغامبرم باز نمود غمناک بر گشت و کار او بنومیدی پیوست این
آیة در شان او نازل گشت وبعضی گویند نزول این آیة در شان جماعتی است که ایشان از پیغامبرم دعوت در بدر آمدن
کرد و دل بر شنیدن حال او آورد چون قصه خویش پیش در شیب کوه احد داشته وایشان را در آن دره برای نگاه داشت
گذاشته که کافران از پس پشت در نیایند وگفته بود از اینجا مجنبید و از این مقام تا من نیایم مجنبید ایشان چون
مردمان دیگر دیدند که با غنایم بسوی مدینه می روند دل بر مال آوردند وامر پیغامبر را مخالفت کردند پشیمان
شدند و توبه و استغفار جستند در شان ایشان وارد گشت ۵ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۵ کلام سنت
متضمن جزاء کسانی بود که نیکی کنند و از بدی تایب شوند این آیة یاد دهانیدن ظرف گفته وبیان حال کسانی است
که بهلاک وعقوبة پیوسته مقصود از هر دو موعظت است ونصیحت هم از این جهة فصل کرد وبغیر حرف عطف آورد
فاء در فسیروا فی الارض سببیه است فانظروا عطف است بر فسیروا وکیف خبر کان از جهة استفهام که موجب صدر
کلام است مقدم شده وجمله کیف کان تاویل مفرد متعلق انظروا است ای فانظروا فی ان عاقبة المکذبین
علی ایة کیفیة معنی اینست بدرستی که گذشته است پیش از شما راهها راه کم کردگان وطرق هلاک بندگان پس برای
حاصل کردن علم باحوال ایشان در سیر کنید و براء دیوان خرابی شهرهاء عاد و ثمود مشاهده کردن مقام نه بالاخذ
شهرستان قوم لوط قدم زنید واخبار جبار را از اهل شهرهای که بدیهاء خراب نزدیک است جز ایشان در احکی
اعمال واحوال ایشان عقبه دارند بر رسید که نیک و بد چگونه بوده است وعاقبت کار کسانیکه پیغامبران را تکذیب
کردند و بدیشان ایمان نیاوردند ودل بر کفر بستند بعذاب ابدی بر سید ۵ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ
هُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ۵ ای ما ذکرنا من اعداد النار واعداد الجنة للمتقین والتائبین او
ما ذکر فی القرآن من الترغیب والترهیب والانعام والتعذیب وذکر احوال الامم السابقة فی نجاتهم وهلاکهم بیان
للناس وهدی وموعظة للمتقین معنی اینست وآنچه ذکر کردیم ما از وعده برای مومنان و وعید کافران
اعدا برای مستحقان عقوبت وایلام وساخته کردن بهشت برای سزاواران مکرمت وانعام وآنچه در قرآن است
از ترغیب و ترهیب وایلام وذکر امم گذشتگان وبیان هلاک و نجات ایشان هم بیان است برای مردمان اشارتکه

دیدی روا یابند و در راه عزت بشتابند و راه عون عظیم و سندی فخیم است متقیانرا یعنی بر نفوس مستعده برای
تقوی و پرهیزکاری و کسانیکه از ایشان اتباع دین و دنیا وی یا متقیان با تفعل مراد دارند و این جمع من تقسیمانکه
رفته است و تفرقانی که بالا کذشته است ٥ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا ٥ ولا تهنوا ولا تحزنوا عطفست بر فلیتوکل
المؤمنون بر وجه التفات چنانچه ذکر آن بالا رفته معنی اینست درشت مشوید و درشتی مکنید در قتال کافران
اندوهکین مشوید از کشته شدن یاران چه یاران شهید کشتند و نبات ابدی پیوستند طوبی لهم و بشری لهم
وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٥ وجمله وانتم الاعلون حال است ان کنتم مومنین
متعلق انتم الاعلون است یا متعلق لا تهنوا و لا تحزنوا معنی اینست وشما درشتی مکنید بهزیمت جنگ احد
و اندوهکین مشوید بکشتن یاران خویش و حال اینست که شما عالی ترید و در درجه بر ایشان علو دارید اکر
باشید امر بایمان آرندکان و تصدیق کنندکان سوال اینجا دو سوال است یکی آنکه اعلون اسم تفضیل است
وانتم تفضیل که داد بر فضل مفضل علیه بود مقتضی شرکت ایشان در اصل صفت باشد و انتم الاعلون لازم
آید کافران با مومنان در علو شرکت است وهم دانند ایشان منحط اند و ایشانرا هیچ علوی نیست استعمال اسم
تفضیل چکونه آید و صحت آن بچه نوع روی نماید جواب کافرانرا بغالب آمدن بر مسلمانان در جنگ بدر
احد علو دنیاوی بود مسلمانانرا بحصول درجه شهادت و فضول شهادت مرتبه آخرت علو اخروی است روی
نمود و علو اخروی بالاتر از علو دنیاوی پس شرکت مسلمانان کافران در نفس علو و زیادت مسلمانان ثابت
شود برین طریق استعمال اسم تفضیل مستقیم است اسم تفضیل مذکور و مفضل و مفضل علیه مسلمانانرا دارند
تفضیل مومنان بر مومنان باعتبار دو حال بدارند بعضی عالی ترند فتح مکه و خیبر و کنجهای دیگر در استقبال
از شهداء خویش در بدایت خویش در نصرت جنگ بدر علو دنیا بود و در هزیمت جنگ احد رسیدن بمرتبه
شهادت علو آخرت روی نمود سوال دوم آنکه ان کنتم مومنین صیغه تعلیق است مشروط بعدم جزم
وعدم تحقیق و ایمان ایشان محقق بود صحت استعمال آن بچه وجه روی نمود جواب بعضی از ایشان نفاق
داشتند در واقع مومن نبودند بایمان کل جماعت محروم الوقوع نبود از جهة عدم جزء استعمال آن سایغ نمود
جواب دیکر آنکه ان کنتم مومنین بمثوبات الشهداء مراد دارند و معنی مؤمنین بدرجات الآخرة بدارند چه
کسی که او درجات و ثواب شهدا بداند شهادت را بر فتح ظاهری خواند ٥ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ
مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ ٥ قرح ضعف دانند ان یمسسکم قرح شرطی است محذوف الجزاء ای ان یمسسکم قرح
فلا تهنوا و لا تحزنوا یصیبکم والآخرة یلحق بکم فقد مس القوم قرح مثله تعلیل جزاء محذوف است و جمله شرطیه معترض در تسلی
کردن بناشند برای تسلیه مومنان و دلداری ایشانست معنی اینست اکر برسد شما را جراحتی در لحقی کردن نشاید
و اندوهکین بودن نباید زیرا که بیش ازین بیقین رسیده است که کروه کافرانرا در بدر جراحتی مثل این در جه
هفتاد کافر کشته شدند و هفتاد تن اسیر کشتند این برابر آنست و این واقع بمجانست جای دهش نبود و مقام حزن
نباشد اینکه کافران بعد هزیمت در جنگ بدر سستی نکردند و رود مکافات بجا آوردند شما نیز سستی مکنید و رو
بمکافاة نهید و تواند بود که این هر دو حال در بیان فتح و هزیمت جنگ احد باشد و ذکر هزیمت کافران که در اول
جنگ بود اول مسلمانانرا فتحی نمود جمعی کثیر از کفار کشته کشتند و مجروح شدند تا آنکه اسباب و کالا کذاشتند
و مسلمانان در غنیمت مشغول شدند تا آنکه جماعت تیر انداز که در دره کوه راه را می داشتند بهوای غنیمت
مقام را کذاشتند کافران دره مذکور خالی یافتند سوی محاربه شتافتند مسلمانانرا هزیمت روی نمود بعد از هزیمت
مسلمانان ایضا کافرانرا هزیمت روی نمود سوی مکه رفتند مسلمانان دنبال بکرفتند و در مکه رفتند آیه ان
یمسسکم قرح میان این هر دو حال بود و بیان سمت هر دو هزیمت باشد سوال ان یمسسکم صیغه مستقبل است
و قصه مذکور حکایت از واقع ماضی است میان لفظ و معنی تنافی است جواب این آیه وارد است برای

تعذیب مسلمانان مقصود اینست ولا تهنوا ولا تحزنوا فیما اصابکم من القرح والجرح وانتم الاعلون ان
ما اصابکم من سعادة الشهادة سبب بعلو درجاتکم و ابقیة حسناتکم فلا تکون ما ینافی السعادة السرمدیة ابدی
قد حاجته فرحا بل ولا یکون للجموع الابدیة جراحة بل راحة و هذا نفی نوع القرح والجرحة بحصول الحزن والوهن ثم
قال علی القلیم سبیل ان یمسسکم قرح ولکن بعدم الانحطاط لانه مس القوم الکافرین مثله معنی اینست حزن مدارید و
اندوهکین مشوید و حال اینست که شما عالی ترید آنچه شما را رسیده است از قرح و جرح که موجب سعادت شهادت
و نیل مرتبه علیاست و سبب علو درجات شماست اینچنین قرح را فرح دانید و این نوع ظفر جراحت راحت
بدانید و جمله ان یمسسکم مقدمه دیکر است در تعذیب مسلمانان بر وجه تتمه بودن وجه مذکور و تقدیر حصول
سبب وهن و حزن یعنی اکر ثابت شود مس قرح و اصابت جراحت هم سستی منمایید و اندوه منمایید زیرا که ایشانرا
نیز مثل این رسیده است و ایشان نیز مثل این مشقت دیده اند و برابری با خصم موجب سستی نبود و مقتضی اندوه
نشود ٥ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ ٥ تلک مبتدا است الایام صفت او نداولها خبر مبتدا است
و تلک الایام بشارتست سوی ایام فتح و نصرت و غنیمت چنانچه در جنگ بدر بود سوال بالا ذکر هنکام هزیمت
و ایام قرح و جرح و قتل مسلمانانست که در جنگ احد بود و یا خود قرینه بشارت سوی ایام نصرت و غنیمت که بعید است
از چه سایغ جواب برای سوی بعید است سببی ایام غنیمت که بعید است بشارت دارند سوی ایام هزیمت که قریب
بشارت بدارند و نیز مقصود در محل وعده تهدید هزیمت که مستلزم است عکس را بر ایام تهدید هزیمت نصرت
بر وجه کنایة شود والکنایة ابلغ من الصریح والفلوح اولی من الصریح و جمله اسم عطفست بر شرطیه سابق عطف بر تسلیه
است معنی اینست و آن ایام را میکردانیم کاهی که شما را غنیمت بود آنها را هزیمت روی نمود و کاهی که ایشانرا
غنیمت روی نمود شما را هزیمت روی نمود چنانکه شاعر کوید بیت فیوم علینا و یوم لنا ٥ و یوم نساء و یوم نسر
دیکر درین صندل سرای آبنوسی ٥ کهی ماتم بود کاهی عروسی ٥ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ٥ این جار و مجرور
عطفست بر جار و مجرور محذوف که متعلق نداولها بین الناس بمصالح کثیرة و لیعلم الله الذین آمنوا سوال آیه که
مقتضی حدوث ما بعد او که و آیتنا بر قبل او بود و علم خدا تعلق بمعلومات و هم کنایت قدیم است وقوع او ما بعد لام
بچه وجه باشد جواب تعلق معلوم بعلم در محل بمعنی ظهور علم دارند و ظهور تعلق بعلم امری حادث است مبنی بر
اظهار بدارند معنی اینست و آن ایام میکردند آنرا میان مردمان از جهة مصلحتها و حکمتها چون اظهار قدرت
کامله که هر چه خواهد تواند کاهی نصرت دهد و کاهی بهزیمت افکند که فعال لما یرید عبارت از آنست و لا یسئل عما
یفعل اشارت بر آنست و اظهار بندی از نکی نیکوکاران و بد بهره ی بدکرداران از نیک و بد هر که را خواهد در
هلاک اندازد و در یک ردنی کار بر نوع دیکر سازد و اظهار جلالت و عظمت خدائی و اشعار بعاجزی و بندکی عبد او
هر چند افضل خلائق و اعظم برایا شد و مقصود خلقت و مخصوص کرامت بود خدا را امر نفاذ یابد و قضاء او
جاری شود تا ظاهر کردد که ظهور امور عجیبه از پیغامبر متعلق بذات پیغامبر بودی با وجود پیغامبر مسلمانانرا
روی ننمودی و جز آن از حکم و مصالح که مکنون در علم غیب و مخزون خزاین لا ریب است دیا براید خدا یعنی تا ظاهر
شود که علم او که ثابت بر ایمان ماند و که روی میکرداند و تواند بود که لیعلم متعلق فعل محذوف بر نداولها باشد
ای و نفعل الذاول لیعلم الله الذین آمنوا و بر هر دو تقدیر درین کلام التفات از غیبت سوی تکلم است برای تصریح
باسمی که مستجمع جمیع صفات کمال است معنی چنین بود و آن ایام را میکردانیم و این میکنیم تا خدا را بداند یعنی ظاهر شود
که ثابت الایمان می ماند و از ایمان که روی میکرداند و تمیز کند مومنانرا از کسانیکه هزیمت مومنان در ایمان تردد کردند
در عظمت پیغامبر نقصان اعتقاد شدند ٥ وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ٥ و یتخذ عطفست بر لیعلم
و من تبعیض است شهدا جمع شهید است و در یتخذ منکم شهداء ذکر مومنان بر وجه خطابست معنی اینست تا بداند
کسانی را که بعد لحوق مصیبت هزیمت بر ایمان ثابت ماند و تا با زد بعضی شما را که شهیدان که بشهادت پیوندند

وبحیات ابدی برسید وتوانند بود شهداء جمع شهید یعنی گواهان باشند معنی چنین بود وتا بگیرد بعضی شمارا در روز
قیامت گواهان باعتبار ثبات برایمان وعدم وقوع تردد دران بر تبلیغ پیغامبران برای ردّ انکار کافران که تبلیغ ایشانرا
منکر خواهند گشت وبا نکار خواهند پیوست چنانچه در ﴿وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس﴾ ذکر آن آمده
ومبین ومشروح شده ۝ ﴿وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ﴾ ۝ جمله معترضه است میان معطوف یعنی ولیمحص ومعطوف علیه
یعنی لیعلم برای منفعت کشتگی بر بین صفت باشند بعد هزیمت ثابت برایمان باشند وهزیمت را موجب انحطاط اندند
وخواری ونکونساری خوانند معنی اینست وخداء دوست ندارد ظالمانرا یعنی کسانیرا که از بندگی تجاوز کنند و
اسلام ولایت ونبوت را از ظهور آثار کمال خداء مانع دانند ۝ ﴿وَلِیُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا﴾ ۝ عطفست بر لیعلم
الله الذین آمنوا معنی اینست وتا مومنانرا بر حکم الیشق محاء الذنوب بمرگ شهیدی پاک کردند تا بسبب مصیبت
هزیمت که کل مصیبت کفار سما ایشانرا بطهارت رساند ۝ ﴿وَیَمْحَقَ الْکَافِرِینَ﴾ ۝ عطفست بر لیعلم
ولیمحص الذین آمنوا معنی اینست وتا عمل کافرانرا محو کرداند چنانچه هیچ اثر آن ماند هزیمت در حق مسلمانان
منافع مذکوره دارد وعثرات مسطوره می آرد وکافرانرا چون هزیمت شود موجب محو شدن عمل ایشان بود
زیراکه منهزم کشتند در دنیا ومنفعتی نیافتند ودر آخرة بی بهره خواهند ودر هیچ کاهی بثبوت نخواهند پیوست
ایام هزیمت ونصرت میان مردمان متضمن آنست که ونیعلم الله الذین آمنوا ولیمحص مبنی بر هزیمت مومنان
ویمحق الکافرین مبنی بر هزیمت کافران متضمن نشراست تغییر معنی آیه برین تقدیر کرده اند واستقامت معنی برین وجه
آورده اند دیس تقدیر عادة لام در لیمحص الذین آمنوا که داخل منافع هزیمت مومنان است مشکل شود ووضع مظهر
موضع مضمر تکرار باشد واگر لیعلم الذین آمنوا ویتخذ منکم شهداء مرتب بر هزیمت مومنان دارند در لیمحص الله
الذین آمنوا کافرانی که بعد هزیمت ایمان آرند چون ابو سفیان وخالد بن ولید وامثال ایشان مراد دارند واز
تمحص ایشان از کفر وتطهیر ایشان بر حکم اسلام یجب ماقبل ذنوبی در حالة کفر کرده بودند ارادت کنند واز الکافرین
ثابت بر کفر میرند بر آب مراد شوید تمحص خطایا تطهیر ذنوب ایشان حاصل آید واگر بر کفر ماند پیچ ایشان محو
کردد وعمل ایشان ناچیز شود نه در دنیا نافع آید ونه در آخرة روی نماید وجه عادة الام هویدا گردد والذین
آمنوا تکرار نبود بین وجه الذین آمنوا یعنی یؤمنون شود ودر مستقبل بصیغهٔ ماضی برای یقال بر طریق غفر الله بود
اینوجه در خاطر مولف اصلح الله شانه وصیانه عما شانه در نظر ارباب انصاف خواهد گذشت وتقیید وتصحیح ایشان
خواهد پیوست والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب ۝ ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یَعْلَمِ
اللّٰهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْکُمْ وَیَعْلَمَ الصَّابِرِینَ﴾ ۝ ام منقطعه است اضرابست بر اثبات و
حقی که مضمون کلام سابق است وهمزه که مضمون ام منقطعه است برای تبعید وتثبیت است چنانستی که
گفت حرفتم بالهزیمت وکرهتموها بل حسبتم ان تدخلوا الجنة علم خداء بمجاهدان وصابران کنایت است از وقوع
جهاد وصبر از ایشان وحساب دخول بهشت بغیر جهاد کنایتست از فضل ترک آن ای حسبتم ان تدخلوا الجنة
ولما جاهدوا ولم یظهر تعلق جهادکم بعلمه ولما تصبروا فی الجهاد ولم یظهر وا تعلق صبرکم بعلمه حسبتم فقد تم
ترکه وایمه منفعت بما حال از فاعل تدخلوا یا فاعل از حسبتم ویعلم الصابرین بنصب باضمار ان بعد واو جمع
بر طریق ردنی واذلک واتجمع الذاریات تقدیر ولما یجتمع هذان العلما ویجزم از جهة عطف وتحریکی از جهة
التقاء ساکنین واعتبار فتح از جهة اتباع ماقبل معنی اینست شما محرون مشوید ومحرون مشیت را مکروه مدارید
بلکه گمان دارید که در حق خواهید آمد در بهشت وتعلق جهاد شما بعلم خداء ظهور نیافته وهنوز صبر کرده اید
بر مشاق جهاد وتعلق صبر شما بعلم خداء ظاهر نگشته یعنی می پندارند که بغیر جهاد در بهشت درآیید وجنت که
نعمت ابدیست بی مشقت روی نماید وهیچکس را گنج بی رنج روی نماید وبدست نیاید **بیت**
نابرده رنج گنج میسر نمی شود ۝ مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ۝ وچون جهاد شما بحصول پیوست

ومشقت صبر شما در جهاد هویدا این را سبب دخول جنات بندارند ونکرده شمارند ۝ ﴿وَلَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ
الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَیْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ ۝ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد کنتم تمنون
الموت من قبل ان تلقوه وخطاب مر بعضی صحابه پیغامبر راست که ایشان در جنگ بدر حاضر نشده بودند وشنیدن
ثواب شهیدان بدر آرزوی جنگ وحصول سعادت شهادت میکردند وهمه بهواء مرگ شهیدی پیغامبر باعث بر خروج
برخلاف رای تاب نیاوردند وپای پس آوردند ونزدیک پیغامبر نماندند لشکر را بر هزیمت آوردند وکشته شدن یاران
بچشم خویش دیدند ورنج وعناء هزیمت کشیدند اندوهگین بودند وجزع وزاری مینمودند واین جمله معترضه است
برای تنبیه ایشان چیزی آرزو میکردند از وقوع جز اندوه میخوردند ومطلوبی که داشتند آنرا بی عامیخ اسند چون
بحصول پیوست موجب اندوه بود وسبب حزن بناشد معنی اینست هر آینه بدرستی که آرزو میکردید شما
این نوع مرگ را یعنی مرگ شهیدی که یاران شما یافتند پیش از آنکه ببینید که آنچه آرزوی کردید دیدید جمله تنظرون
حالیه است **سوال** ذکر وانتم تنظرون بعد ذکر فقد رأیتموه تکرار است چه نظر بمعنی رویت است وذکر رویت
دوباره است **جواب** توانی بود که از تنظرون مراد شود در کلام تکرار نبود وتوانی بود نظر دل که عبارت از فکرت
ارادت کند آن چیز تکرار بود بیرون افکند واگر هر دو حال نظر چشم مراد دارند مختلف تقدیر کنند ای فقد رأیتم الحرب
وانتم تنظرون الی علیه اعلاکم وقد اخواتکم ووقوع الشق وازدحام الصفوف تکرار نباشد واذکر تجرد وبار مبود
تواند بود که رأیتموه مشتق از رای باشد واین اشارت بود برای رای محاربه آورده اند که وتنظرون بمعنی تفکرون باشد
معنی بر نوع آید هر آینه بدرستی که شما آرزو میکردید حرب را که سبب موت از پیش از آنکه شما آنرا ببینید وحال اینست که
متفکر بودید وتامل مینمودید یعنی رای شما بدیهه بود بعد از اندیشه روی نمود چیزی آن را آرزوی کردید وپیش پیغامبر
رای بران زدید از وقوع آن ناخوش چرا شوید واندوهگین چرا میکردید **سوال** تاکید در کلام ابتدائی غیر موجب
است ایراد تاکید قسمی را درین کلام چه وجه است **جواب** مخاطبان بعد وقوع جنگ که متمناء ایشان بود ناخوش شدند
وبا صابت آنچه ایشانرا رسید اندوهگین گشتند چنانستی که تمنی خویش را انکار کردند وبآرزوی منکر شدند ایشانرا منزل
منزله منکر کرد جمله با تاکید آورد ۝ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ ۝ چون در جنگ احد عبد الله بن حمیئه بر پیغامبر
حمله آورد سنگی انداخت رخساره ودندان مبارک حضرت را مجروح ساخت مصعب که در جنگ بدر واحد علمدار
پیغامبر بود با عبد الله مذکور بجنگ پیوست ومیان پیغامبر واو حائل شد ودر محاربه شهید گشت عبد الله حمیئه فریاد
برآورد که من محمد را کشته ام واز میان مردمان آوازه برآمد ودر گوشها جبران محمد قد قتل برآمد وبعضی گویند شیطان
آوازه انداخت ودر میان مردمان این سخن مشهور ساخت یاران پیغامبر استعظام کردند مالک بن نضر
وانس بن مالک گفتند ای قوم اگر رسول کشته شد خداء او زنده است که نمیرد وفنا وزوال نپذیرد ترد ندکانی بعد پیغامبر
چه کار خواهد آمد شما نیز با عزت وکرامت بمیرید ودامن موانست ومتابعت او بگیرید این سخن گفت وحمله
آورد وخود را در فوج کافران زد انس بن مالک گفت مالک بن نضر در وقت حمله کردن گفت بوی بهشت نزدیک کوه
احد میابم وبهوای در آمدن آن می شتابم تا آنکه چندان قتال کرد که هشتاد زخم بر تن او شد آخر شهید گشت وبحیات
ابدی پیوست چنانچه در قصه ذکر او رفت وبیان صفت او گذشت در شان او این آیة نازل شد صدقوا ما عاهدوا الله
علیه الایة آوازه قتل پیغامبر میان اهل اسلام افتاد فزع عظیم وحالتی فظیع واقع شد همه بیقرار شدند وروی بفرار آوردند
قصر اسلام را خراب شده پنداشتند تحمل این خبر فظیع نتوانستند آوردن استعظام هلاک وجمع شدن آن با حقیقت
رسالت کرد این آیة وما محمد الا رسول برای رد دعوی شرکت بر وجه قصر افراد آورد واین جمله معترضه است برای تنبیه پیغامبر با حکمت
جلیل القدر در دنیا وعقبی است وبر حکم کل نفس ذائقة الموت رای او هلاک وفنا بیست معنی اینست ونیست محمد مگر موصوف
بصفت رسالت صفت برائت از هلاک ندارد کسی او را مخصوص از عموم کل نفس ذائقة الموت نمی پندارد در هلاک او که داخل
دقیقه بلکه است استیجاب واستعظام تبلیغ دین کرده ووحی خداء بشما آورده بموت او دین نخواهد گشت وبقتل او اعتقاد

هزیمت تاکید

مؤمنان راسخ بانقلاب نخواهد بوست ٥ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ٥ اینجمله معلله است بر مضمون
جمله سابقه هم ازینجهة عطف نکرد و بغیر حرف عطف آورد معنی اینست بدرستی که پیش ازین پیغامبران گذشته اند و
همه ازجهان رفته اند ٥ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ٥ فا سببیه است و همزه براء انکار است
اگر متصل قد خلت من قبله الرسل باشد تکذیب سببیت بود چه گذشتن پیغامبران با بقاء دین بر تقدیر موت
یا هلاک پیغامبران باشد براء انقلاب دین بود معنی اینست گذشتن پیغامبران باقی ماندن دین اسلام را سبب شود
یعنی نشود براء اینکه بر تقدیر موت یا هلاک یا کشته شدن از محاربه دشمنان باز مانید یا از دین اسلام روی که داشید
واگر متصل وما محمد الا رسول باشد توبیخ بر تسبیب د تقدیر کلام لا ینبغی ان یتسبب استعظام هلاکه بتحقیق مضمون هذه
الشرط شود معنی چنین بود نباشد و نشاید استعظام شما مر هلاک او را بر آن مشابه مردن یا کشته شدن او بذهاب دین
و زوال شرع متین اعتقاد کنید که آن سبب شود که شما بانتهاء و بپاء خویش باز گردید یعنی از جهاد و از محاربه دشمنان
باز مانید یا از دین اسلام و شرع پیغامبر مرو روی که دانید ٥ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ
شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ٥ وجمله ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا تذییل جمله افان
مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم انکار انقلاب مفهوم گشت برین جمله مفهوم گشته و بدین جمله سابقه تاکید پیوست و
اینجمله و سیجزی الله الشاکرین براء بیان جزاء مؤمنان و ترغیب در ثبات ایمان آمده چنانچه جمله ویؤمنون به در آیه
الذین یحملون العرش الآیة ای اظهار شرف ایمان مذکور شده معنی اینست و هر که باز گردد یا باشنه پایهاء خویش
یعنی از جهاد باز ماند و از محاربه دشمنان روی گرداند تا مرتد شود و از دین بیرون رود پس هرگز خداء را زیانی نکند
و در مضرتی نیفکند بلکه هر زیانیکه بود او را بود و هر مضرتی که شود او را شود و زود باشد که خدا شاکران را جزا دهد
و مثوبات ایشان در کنار ایشان بنهد یعنی کسانیرا که شکر نعمت و معرفت اسلام گزارند یا هر که منفعتی و غرضی
رسد دل برآن ثابت دارند حکایت آورده اند که سفیان ثوری مردی را بی چشم و بی دست و بی پا در دکانی که هم
در یافت او را بو کرفت و بو سایه او در سایه شتافت چون او را بو کرفت شنید که الحمد لله علی نعمائه میگفت
در خاطر گذرانید که این شخص که در چه محل می بوید بر کدام نعمت شکر خدا میگوید این شخص شور باطن خطره دریافته
بجواب این نعمت اجل من العرفة در داو شتافت ٥ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا
مُؤَجَّلًا ٥ ان تموت اسم کان لنفس خبر اوست الا باذن الله متعلق است بان تموت کتابا مؤجلا متعلق
بقول محذوف است ای کتب موت کل واحد کتابا مؤجلا او کان مذکور و تواند بود که ای اظهار الموت لاجلها
ذایره دارند و ما کان لنفس ان تموت بنیاد ایند معنی اینست و نیست هیچ نفسی را که بمیرد مگر بمشیت خدا تم اگرچه
خود را در هلاک در آرد و در معارکه و در ورطه هلاک آورد خدا نخواسته باشد نمیرد و پیش از اجل حیات او فنا
نپذیرد جواب از مرگ بحذر کردن دو روز روا نیست ٥ روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست ٥ نوشته
شده است موت هر یکی نوشتنی مقرون بمهلت تعیین کرده و موقت بوقت معین کرده اینه که پیش ازین نمیرد و پیش
و قبل از آن بعنا نپذیرد اینجمله معترضه است مقصود ازین تشجیع مبارزانست که چون بدانند که پیش از اجل نمی میرد
و پیش از اجل بفنا نپذیرد از در آمدن معارکه و رفتن مهالکه نترسد چون اجل نرسیده باشد در معرکه در می آید
کار کند و سلامت باز آید و اگر اجل رسیده باشد اگرچه بگریزد بآن نکند زند تا مقصود بیان حمایت خدا عز و جل
و کلاءة اوست در حق پیغامبر که در وقت غلبه کفار یاران بهزیمت پیوسته و او تنها مانده و مجروح گشته
اسباب موت دیده و میان کشتگان غلطیده کفار در قصد او روی آورده و در طلب او غلو کرده چون خدا تم
مرگ او نخواسته بود اگرچه یاران گذاشتند عنایت کردگار نگذاشت والله یعصمک من الناس از تعریض ایشان
نگاه داشت سوال استعمال مثل این کلام چنانچه گویند ما کان لک ان تشتم ابیک و ما کان لقدان یضرب اخاک
در افعال اختیار و معلوم است که موت از امور اضطراریست جواب موت که موقوف باذن کسی بود

معنی اینست

و هیچ کسی بغیر اذن او اقدام بران نتواند این عبارت در شان موت بر وجه تمثیل بود و از قبیل از یک بعدم و جدا
و لو جه اخری باشد سوال از اذن که مشیت مراد دارند چه وجه بود و چه علاقه باشد جواب اذن چنانچه بمعنی
مجر است بمعنی علم نیز آمده و علم مقتضی سوی مشیت است استعمال آن مشیت استعمال سبب در مسبب شده ٥ وَمَنْ
يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا ٥ اینجمله با معطوف خویش
معترضه است برای بیان تفصیل جزا بر حسب ارادت و قضا معنی اینست و هر که خواهد در جهاد منفعت دنیا
غنیمت یا نابودی و هویدا کردن شجاعت و دلاوری و غیر آن از امور دنیاوی که در دل می گردد از چیزها نوکه تعلق
بدنیا دارد و او را از آنچه میخواهد بدهیم و هر که میخواهد مثوبات و درجات اخروی خواسته او را بدهیم سوال
در آیه دیگر آمده من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید یا فتن مراد دنیا را متعلق با ارادت و مشیت کرده در این
آیه حکم بدادن مراد دنیا مطلق آورده در دو آیه صورت معارضه می آید از روی ظاهر مخالفت می نماید جواب
مطلق و مقید چون در یک حکم وارد شوند مطلق را بر مقید حمل کنند و در بعض تفاسیر مطلق را منسوخ بآیه مقید
آورده دعوی نا چیز مفید کرده و این سخن مشکل است زیرا که نسخ در اخبار باطل است مگر آنکه نسخ وصف عبارت
از تقیید بود معنی و حیثیت تقیید مطلق باشد چه در حیز صدق مطلق و مقید بود چنانچه کسی اعتقت امن
رقبة گوید بعد گفتن ان یکون اعتقت رقبة مؤمنة تقیید او جوید جواب دیگر آنست که این دو باب از باب الطلاق
و تقیید ندارند و از باب اجمال و تفصیل بدارند چه آیه ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها محتمل است مر آنرا بر وجه
تردید بر مشیت بر وجه عدم چه این من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید تفسیر او بود و بیان
آنست که دادن آن متعلق مشیت آنچه خواهد و هر کرا خواهد بدهد سوال بودن دو آیه مذکور از باب احتمال
و تفسیر متعلق بچیست جواب نسبت کلام نسبت خارجیت بود متعلق بتحقیق در زمانی از منه باشد
و مستحق در خارج متعین پندارند لیکن موجود خارجی اگر معلوم دارند محتمل باشد چنانچه در جانی انسان جانی در
مجی متعین است مطلق نیست مطلق کفتن لنی معنی است معلوم نیست جزم مر زنی را محتمل است از جهة جهادت و احتمال
محتمل است از جهة یرید ثواب الدنیا نؤته منها تعریض از کنایی است در جنگ احد دل بر غنیمت داشتند و من یرد
ثواب الاخرة تعریض کسانی است که در کار رضاء برای اخروی جان و تن باختند و آنچه مراد ایشان بود از درجات
یافتند و طوبی لهم ثم طوبی لهم ٥ وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ٥ سین برای تحقیق است معنی اینست
و تحقیق است که جزا خواهم داد کسانی را که شکر نعمت بجا آرند و دل بر جهاد اعداء اسلام نهادند و اینجمله تذییل آیة
مقرر مضمون و من یرد ثواب الاخرة نؤته منها و تکرار ذکر جزاء شاکران از جهة اهتمام و اعتبار است ٥ وَ
كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ ٥ یعنی و کاین بر وزن داع و قتل بصیغه
ماضی مجهول از باب نصر ینصر و قاتل بصیغه ماضی معروف از باب مفاعله خوانند و معنی بر حسب اختلاف
قراء مختلف دانند ضمیر که در معه است عاید است ربیون جمع ربی منسوب سوی رب است و نسبت سوی
رب نحو کتاب ثلة و حانی بر زیادت الف و نون بر طریق او جانی و نود رانی آمده است اصل از ربی بفتح است
از تغییرات است در اسم منسوب باسم نزل می آید و او مرفوع است آنکه فاعل معه است جمله ظرفیه حال از ضمیر
قاتل و تواند بود که فاعل فعل مذکور بود معه حال از ربیون باشد و کاین بمعنی کم چنین بر تکثیر است و کثیر بتقدیر
جمع کثیر و بدل از ربیون خبر است یا خبر مبتداء محذوف است ای هم جمع کثیر و اینجمله تکمیل است و هم قلت از ربیون
که صیغه جمع قلت است فهم می شود مزید است سوال در محلی که بیان کثرت تشنیع مطلوب بود استعمال جمع قلت بچه
وجه باشد جواب تنبیه برین است که مردم از ربانی یعنی بندگان خاص خداء اگرچه بسیار باشند بر اندازه کثیر که
در ایشان شاید اندک نماید با اینکه در لفظی که جمع کثرت منتفی است استعمال قلت بجاء جمع کثرت ضرورت است
در تفسیر مسطور است که سعید بن جبیر روایت میکند شنیده ایم ما پیغامبری را که در قتال کشته شده است

این قول کشتن با عادت ضمیر قتل بر نبی مخالف این روایت آمده است **جواب** مفهوم از روایت سعد بن جبیر انتفاء
مقتول شدن پیغامبران در قتال بود و مفهوم این بر تقدیر عود ضمیر سوی پیغامبر مقتول شدن ایشان بی نفس
الام باشد و آن ثابت است چنانچه در آیة ویقتلون النبیین بغیر حق بتصریح پیوسته و مقتول شدن در غیر قتال
محقق گشته پس معارضه نبود و مخالفت نباشد و جمله وکاین من نبی عطف است بر وما محمد الا رسول **معنی اینست**
و چند از پیغامبرم که قتال کرد یا کشته گشت و بهلاک وفنا پیوست درین حال که با او مردمان خدای بسیار بودند
و یاری نمودند یا گویند چندین پیغامبری که قتال کردند یا گویند کشته شدند مردمان خاص خدای درین حال با او
و اظهار اخلاص با او می نمودند ٥ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا
اسْتَكَانُوا فما وهنوا با معطوفات خویش عطفست بر فعلیه سابق یعنی قاتل و ضمیر فما وهنوا وما
استکانوا عاید بر قوم پیغامبران مذکور است **معنی اینست** پس اینست که سست نشدند قوم آن پیغامبران از جهة
چیزی که رسید ایشان را در راه رضاء خدا از آثار و عداوت و موجبات شقاوت اشقیا و انواع جفا و
بلا و ضعیف نگشتند و مسکنت ننمودند و بخواری پیوستند و این تعریض است از کسانیکه بعد آوازه کشته شدن
پیغامبران و از جان موت و ایشان را وهن و ضعف و خوف پیش آمده تا آنکه خواستند عبد الله ابن ابی سلول را
واسطه سازند و امان خواستن پیش ابو سفیان بفرستند ٥ وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ٥ این جمله تذییل است
معنی اینست خدای دوست دارد صابران را یعنی کسانی را که بر مصیبت و هزیمت صبر کنند و در هنگام غلبه دشمن
بر محاربت ثابت مانند پای پس ننهادند و جای خویش نگذارند و این تعریض است از کسانیکه ایشان را همراه وقت بر جبر
توفیق باشند و در حالت ضعف بمحاربه و مقاتله دشمن نشتافتند ٥ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ
قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ٥
الا ان قالوا استثناء مفرغ است و اسم کان است و قولهم خبر است ربنا اغفر لنا مقول قالوا است و این جمله
عطفست بر فما وهنوا **معنی اینست** و نبوده در هنگام کارزار گفتار مگر این گفتار که ای پروردگار ما بیامرز
ما را و ثابت دار قدمهاء ما را بر کارزار و نصرت ده ما را بر گروه کفار ٥ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ
ثَوَابِ الْآخِرَةِ ٥ عطفست بر وما کان قولهم الا ان قالوا و اگر قولهم برابناء الله محمول شود فساد معنی آید
معنی اینست پس داد ایشان را خدای تعالی ثواب دنیا یعنی فتح و غنیمت و ناموری و حیات و شجاعت و دلاوری
و نیکوئی و ثواب آن جهان یعنی بهشت و نعیم آن در ثواب آخرت ذکر کرد لفظی که دال بر قصد ثواب آورد
سوال ثواب آخرة آینده است موعود منزلت موجود مجاز باشد و ثواب دنیا ماضی است لفظ حقیقة
و مجاز چگونه جمع شود **جواب** کلام بر معنی از دنیا آیة ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة محمول بود تعلق ارادت
ثواب دنیا و آخرت بماضی مشکل نشود ٥ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ٥ این جمله تذییل است **معنی اینست**
خدای نیکوکاران را دوست دارد و فضل و کرم بر ایشان کار دارد ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ
كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ٥ روایت کرده اند بعد وقوع
هزیمت منافقان مومنان را گفتند سوی برادران خویش باز گردید و در دین ایشان در آیید این آیة در شأن
ایشان نازل گشت و این نظم برای تنبیه مومنان بورود پیوست این جمله نهی است در مضمون جمله یا ایها الذین
آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین را تکرار است و جمله که میان این جمله
معترضه شده میان دو کلام متصل آمده و این رد است بر کسانی را که خواستند از ابو سفیان امان خواهند
و مطیع او شوند تطیعوا یردوکم شرط و جزاء مجزوم شده اند فتنقلبوا خاسرین عطفست بر یردوکم **معنی اینست**
ای مومنان اگر کافران را طاعت کنید ایشان شما را همچو پاشنهاء پای شما باز میگردانند یعنی سبب شوند که شما را
با رتداد برسانند پس زیان زده گردید و خاسر شوید ٥ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ٥

بل برای

بل برای انتقال سوی اهم است بر طریق زایدا بل اکرم وهو خیر الناصرین عطفست بر الله **معنی اینست** بلکه خدای یاری
دهنده شماست ای مومنان و او بهترین یاری دهندگان است محتاج سوی موالات و یاری ابو سفیان بودید
مثل این خطره باطل بر خود نبندید و خود را بر ستی مکارید و مثل این اندیشه در دل میارید ٥ سَنُلْقِي فِي
قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا ٥ روایت کرده اند
چون کفار سوی مکه باز گشتند تا نیمی راه مکه رفتند از باز گشت خویش پشیمانی خوردند و گفتند ما هیچ نکرده ایم و کار را
بنهایت نرسانیده ایم بزودی باز گشتیم و باقی ماندگان را نکشتیم خود را بدین آوردند که سوی مدینه باز گردند تا ایشان
آرام نگرفته اند کار را با آخر رسانند و ایشان را بقهر و غلبه مستاصل کردانند حق تعالی رعب در دل ایشان انداخت
و از جاعت اندک این کفار مذکور را منهزم ساخت جمله سنلقی بیان نصرت است که از بل الله مولیکم وهو خیر
الناصرین فهم شده یا مستانفه است کانهم قالوا ماذا یقع بعد هذا فقیل سنلقی الاية رعب و رعب بر طریق عدو و عبر
خوانند و معنی نکی دانند **معنی اینست** زود باشد که بیندازیم در دلهاء کفار خوف را بسبب شریکی کردن ایشان بخدای
چه حجتی پیدا یعنی سنگ را می پرستند و آن را عابد و ساجد باشند و در عبادت شریکی خدای کردانند و او را سزاء پرستش
دانند و هر عاقلی که فکر بکار برد بداند که این کار حجتی ندارد **سوال** نفی نیز حجت مقتضی وجود بود جاء تذییل باشد
جواب و تواند بود که صفت از جهة نفی انتفاء موصوف بود چنانچه لا تری از جهة بها یعنی یعنی لا جه و لا انجار گفته
اند یعنی لا سلطان و لا تنزیل رفته اند ٥ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ٥ مخصوص بذم محذوف
است ای بئس مثوی الظالمین تذییل است **معنی اینست** و جاء ایشان آتش سوزان و بدست مقام ظالمان ٥
وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ
وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ
الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ ٥ لام در جواب قسم محذوفست اذ ظرفست مر صدقکم اد تحسونهم بمعنی ماضی است بدلالت اذ اراد
مضارع از جهة استحضار صورت فظیعه قتل است حسبه است جمله شرطیه که بعد او ست ابتدائیه است تا تحسون جزاء
محذوفه معقول است مرادیکم ای من بعد اداة ایاکم ما تحبونه جزاء شرط محذوفه ای منع النصر چه منع در وقت خیانة
و تنازع دال بر سبق تحقق نصر بود محقق و موید داشت کردن وعده نصر باشد و بعضی جزاء شرط اعظام لم النصر تقدیر کنند
و این حکایت از نصر دوم که از بالاء کوه منهزم شدند و سوی مکه رفتند و این تقدیر برای صدقکم الله وعده ظاهر ترات
موافقت او با سیاق ظاهر تر است و اکثر است و تواند بود که حتی جاره باشد و اذا اسم بر طریق اذ یقوم زید اذ یفعل
مجرور بود حتی مجرور المحل شود بدین تقدیر حتی بمعنی الی ما زید و ما بعد او در ما قبل او در بنا زند متعلق تحسونهم با متعلق
نصرکم که مضمون صدقکم الله وعده است بدارند ای لقد نصرکم الله اذ تحسونهم تقتلونهم الی وقت فشلتم و تنازعتم
و عصیتم و اسناد فشلتم و تنازعتم فی اسناد بعد بعض سوی کل بود بر طریق فعقروها و اذ قتلتم نفسا فاد ارأتم
زیرا که عبد الله بن جبیر و چندی از یاران در محلی که پیغامبرم داشته بود مانده بودند تنازع و عصیان ننمودند و جمله
منکم من یرید الدنیا و من الآخرة تعلیل است بر اختلاف مذکور دلیل است ثم صرفکم عنهم عطفست بر صدقکم الله لیبتلیکم
متعلق نصرکم است و لقد عفا عنکم این لام نیز در جواب قسم محذوفست ای و اقسم لقد عفا عنکم این نیز در جواب جمله
قسمیه عطفست بر جمله قسمیه سابق و جمله والله ذو فضل علی المومنین تذییل است روایت کرده اند حضرت پیغامبر
و یاران او بعد جنگ احد در مدینه آمدند در هر جانبی مصیبتی و ماتمی و در هر طرفی اندوه و غمی کسی حمزه را یاد میکرد و کسی
طلحه را درد دل می آورد و کسی از عبد الله جبیر می پرسد و کسی از مصعب بن عمیر باز پرسد هر کسی را ازین و آن یادی و در هر
خانه مصیبتی و فریادی در تعجب شدند و شگفت آمدند که خدای تعالی وعده نصر کرده بود این هزیمت از چه افتاد و
مژده فتح داده بود این حادثه از کجا زاد این آیة یعنی و لقد صدقکم الله الایة نازل گشت و این نظم بورود پیوست

معنی اینست بدرستی که راست کرد خدای بر شما وعدهٔ نصرت خویش را دران هنکام که شما کافران را بارادت و مشیت خدای تع می کشتید تا انکه بددلی کردید و منازعت ورزیدید و آخر بیغامبرم را عاصی شدید بعد نمودار آنچه از غالب آمدن بر دشمن و بعضی از شما میخواهد دنیا را یعنی مال میجویید و سوی غنیمت می پویید و این کنایتست بر متخلفان و مرکزاندکان و بعضی از شما کسانی اند که میخواهند آخرت را یعنی بهشت و رضوان و نعیم جاودان و این کنایتست از عبدالله جبیر و بعضی یاران که مکذا ستند و سعادت شهادت یافتند بعد ازان باز داشت شما را از کافران تا اظهار کند آنچه میخواست از حال شما و ظاهر شود قدرت و حکمت خدا و بدرستی که از شما عیز دلی را عفو کرد و بکرم در درجه عقوبت نیاورد و خدای دو فضل است بر مومنان صاحب افضل است بر مسلمانان خطا یا آمرزد و عطایا بخشد کاهی مخصوص کرداند بنصرت و فیض نعمت و کاهی مبتلا کرداند بمنع نصرت و وقوع هزیمت بمقتضای حکمت ولقد صدقکم الله تا آخر تکمیل است برای رفع دم انغاء در حصول نصر حق تع آنرا منافقان متوجه بودند و این النصر الموعود باشد میکفتند چون بیغامبرم عبدالله جبیر را با جاعتی از تیراندازان در دره کوه داشت و بر نکهبانی دره کاشت و تاکید کرد که بهیچ وجهی این جای مکذارید و دلرا مترددد میارید و خود پیشتر شد و در و بقتال آورد و بر فوج کافران حمله آورد حمله بیغامبرم تحمل نکردند و پشت دادند و رو بفرار و هزیمت نهادند مسلمانان ایشانرا دنبال کرده می رفتند و ایشانرا هر جایی میکشتند کفار مالهای خویش می انداختند و مال را سبب خلاص می ساختند یاران بغنیمت مشغول کشتند و از معرکه سوی مدینه رفتند چون تیراندازان عبدالله بن جبیر که بیغامبرم در دره کوه داشته بود آثار فتح معاینه کردند دل بر غنیمت آوردند و بتعجیل سوی غنیمت رفتند و عبدالله جبیر را با چندین مخصوص کذاشتند خالد بن ولید دره را خالی دید هم ازان جانب لشکر بیغامبرم دوید اکرچه اندک بودند مقاومت خالد ولید عبدالله جبیر را با چند که بر ابر کوه مانده بودند کشت و حادثه مذکور حادث کشت چنانچه قصه آن بالا کذشته تا انکه بعضی یاران عیز دلی کردند و بلکه آمدن کافران از پیش کریخته رو هر جایی آوردند بیغامبری کفت یعنی سوی من بیایید پشت داده کجا می روید از ایشان کار نکهبانی در عبدالله جبیر مخالفت کردند کسانیکه موافق او بودند کفتند جا را نباید کذاشت امر بیغامبرم را نکاه باید داشت و بعضی کفته اند که امر از جهت محاربه بود چون محاربه آخر کشت و فتح و ظفر بحصول بیوست مردمان غنیمت کردند و با غنائم در مدینه رفتند و کفتند ما برای چه محروم شویم چه برای غنیمت رویم طائفه مذکور امر بیغامبرم را عاصی شدند و راه دشمنان را خالی کردند خالد ولید دران ره در امد چنانچه کذشت و در بیان قصه مبین کشت سوال آیه اذا فشلتم و تنازعتم فی الامر اکر حکایت یاران عبدالله بن جبیر باشد فشلتم در حق ایشان مطلق نبود جز رفتن ایشان بطمع مال بود بسبب خیانت و عیز دلی روی نموده و اکر حکایت از یاران که پیش بیغامبرم فرار کردند و ندای الی عباد الله الی رسول الله را در اجابت نیاوردند در حق ایشان فشلتم صادق آید صدق تنازعتم روی نماید چه ایشانرا عیز دلی روی نمود و میان ایشان منازعتی نبود جواب صواب آنست که این حکایت هر دو وقت دارند و حکایت هر دو فریق بنهادند فشلتم حکایت از فرار کنندکانست و مرتکبان هزیمت و تنازعتم حکایت از یاران عبدالله جبیر از روندکان برای غنیمت و معصیت مشترکست مخالفان امر الی عباد الله انا رسول الله در مرتکبات و هزیمت و مخالفان امر را نیز خواهد الملا کان در حق روندکان از جهت غنیمت و نکت بیشت که نصرت اولی بر هرد و صادق است و تقدیر مذکور آیه ما اریکم ما تحبون را موافق است ۵ اِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ ۵ اذ متعلق است ثم صرفکم یا متعلق باذکروا محذوفست و اذکروا مقرر کلام سابق بجو کلام سابق بیان تقصیر جنایة باشد و اذ برای ماضی است ایراد بصیغه مضارع برای حکایة حال ماضی داردند از جهة استحضار صورت بدیعه که فراری از ایشان نمودار شده بودند و لا تلوون عطفست بر تصعدون معنی اینست پس باز داشت شما را خدای تع بعد غالب آمدن و نصرت یافتن شما و بشومی مخالفت امر بیغامبرم شما را بفرار و فرار مبتلا کردانید وقوع شکست و حصول هزیمت آورد و بعصیان شما مبتلا کردانید شما را دران هنکام که در فرار

بقرار شده بر سر کوه میرفتید یا مبتلا خوف آشفته شده درین میکریختید سوی عقب نمی نکریستید و ملتفت نمی کشتید ۵ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ ۵ اینجمله حالست معنی اینست و بیغامبرم شما را میخواند یعنی الی عباد الله الی عباد الله انا رسول الله بکثر فله الجنة بر زبان می راند و شما دلها باد داده می شنید و آواز بیغامبرم را نمی شنیدید روایت کرده اند دران هنکام که لشکر فرار نمودند باقی نزدیک بیغامبرم جز سیزده تن نمانده بود ابوبکر و علی و طلحه و ابن عوف و سعد بن ابی وقاص از مهاجران و باقی هشت تن از انصار ۵ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ ۵ فاثابکم عطفست بر تصعدون که بمعنی ماضیست و تواند بود عطف بر صرفکم باشد غما مفعول دومست مراصابکم و کم مفعول اولست با در بغم سببیه است متعلق است باثابکم غما بسبب غم معنی اینست پس جزا داد خدای عز و جل جزای قتل و جرح یاران و هزیمت بسبب غمکین کردن شما بیغامبرم را بحرص بغنیمت یا کویند جزا داد شما را بغم کشتن یاران و غم ارجاف قتل بیغامبرم که بر تر بود شما را از غم رفتن جان و جهان ۵ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ ۵ لکیلا تحزنوا متعلق است باثابکم ای غما بغم استغناء ذو الغم و لا تحزنوا معنی اینست پس جزا اند وهکین کردن یا غم جود حصول را بطبیعت بدیرند و بعد ازین اندوهکین نشوند بر محبوب که موتست و بر مکروهی که رسیده یعنی چون عزیزان فوت شدند و کار بهزیمت کشید و غم بسیار رسید بس تر این فوت شدن در خاطر نباید بر نسبت این آسان نماید ۵ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۵ این جمله تذییل است معنی اینست خدای عز و جل آکاه هست در کارهای شما و هیچ کاری بر وی پوشیده نیست و هیچ چیزی بر وی پنهان نبود عصیان و پشیمانی بدانند و عفو کردن تواند ۵ ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا ۵ عطفست بر اثابکم امنة مصدرست بمعنی امن مفعول بهست در انزل علیکم امنة نعاسا بدل ازوست چه جواب لازمست بدل مذکور شده بدل ازو بود از جهة انکه دال از نکره است مقدم شده و تواند بود امنة جمع امن باشد مضاف فحال از ضمیر علیکم باشد معنی اینست پس تر ازان یعنی پس تر ازان اصابت غم و اندوه و ماتم فرستاد بر شما امنی را جواب داد که آنرا بمعنی است یا فرستادیم جواب را درین حال که شما خداوند امنی آمد یا درین حال که شما امینانید ۵ يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنكُمْ ۵ اینجمله صفتست مر نعاس را معنی اینست خوابیکه سبک شد چشمهای طائفه شما روایت کرده اند بعد از کشتن کافران امنی پیش آمد ایشان هنوز از معرکه باز نکشته بودند که در دلها امنی در امد و ایشانرا خواب آمد هیچکس نبود که اورا در پس رخود غنودن روی نمود چنان می خفتند که هر بار تیغ از دست می افتاد باز میکرفتند ۵ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ ۵ وطائفة اخری مرفوع المحل بر ابتداست و جمله قد اهمتهم انفسهم خبر مبتداست یظنون حالست از مفعول اهمتهم و تواند بود یظنون خبر باشد قد اهمتهم حالست از فاعل یظنون بود یا معترضه میان مبتدا و خبر باشد و تواند بود قد اهمتهم صفة طائفة باشد یظنون حال از مفعول اهمتهم بود و خبر محذوف باشد ای وطائفة اخری متصفة بکذا فی حال کذا لم یغشهم النعاس و جمله یقولون بیان مر جمله یظنون هل لنا مفعولست و جمله وطائفة اخری مر جمله حالست از یغشی معنی اینست و طایفه دیکرست یعنی طائفه منافقان که نفسهای ایشانرا در رنج داشته و میشان بر غنیمت جمعی و بدکوئی مسلمانان کماشته و بخدای عز و جل کمان ناحق را بجو کمان جاهلیت یعنی مختص جاهلیت با کمال اهل جاهلیت می کویند هل لنا من الامر شیء ای ما لنا من امر النصر او الظفر نصیب نظ کویند و مکابره قصد خدای را دفع میکنند ۵ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ۵ کله برفع و نصب خوانند بنصب بر تاکید الامر که اسم انست و برفع بر اینکه مبتدا بود و لله خبر او باشد و آنکه اینجمله مستانفست چنانچه که بیغامبرم سوال کرد ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل قل ان الامر کله لله تاکید جمله از جهة ابراز ثنا خدا بر وجه و کادتست معنی اینست بکوای محمد بدرستی که امر همه امر خدا را بود هیچ کاری بر دست دیکری نباشد

يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ ۝ من ظن غير الحق واين جمله حال است از فاعل يقولون
يا معترضه است و يظنون بالله غير الحق معنى اينست در نفسهاء خويش پوشيده دارند آنچه پيش تو پيدا مى آرند
و بيننكه اگر ايشان بيرون مى آمدند كشته نمى شدند اعتقاد نميكنند ۝ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ
مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا ۝ اى يقولون فى انفسهم او يقولون بعضهم لبعض لو كان لنا من العكس والنصر ما قتل اصحابنا
فليس لنا من النصر والغلبة على المشركين شئ اين جمله بيان است مر يخفون فى انفسهم ما لا يبدون لك را معنى اينست
هم در نفسهاء خويش يا بعضى مر بعضى را بر سر ميگويند اگر ما را چيزى از امر غالب آمدن و ظفر يافتن بودى هر آينه
اينجا كشته نمى شديم يعنى ياران ما را قتل و مرنج روى ننمودى ۝ قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ۝ اى قدر عليهم القتل اين جمله مستانفه است چنانستى كه پيغمبر
گفت ماذا اقول لهم حين يقولون ذلك فقيل لهم قالوا لو كنتم فى بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم
و خطاب لو كنتم منافقان است مر زندگان و كشتگان كارزار بر وجه تغليب معنى اينست بگو شما اگر خانهاء خويش
مى بوديد و بيرون گرو نخواهيد بيرون نمى آمديد و بعد از بعضى كه اختيار ماندن در مدينه بود عمل ميكرديد و خود را از جنگ
محافظت مى نموديد هر آينه بيرون مى آمدند كسانيكه نوشته شده بود بر ايشان هلاك كشتن ايشان البته بيرون مى
آمدند و در محلى كه خوابگاه ايشان يعنى جاى هلاك ايشان مقدر بود مى رفتند تقدير ازلى نگشتى و حكم خداء تبديل
نپذيرفتى هر يكى سوى آن محل شتافتى و حكم خداء نفاذ يافتى و موضع موت را خوابگاه گويند بر حكم النوم اخ الموت
ميان خوابگاه و ميان مواضع موت مناسبت جويند ۝ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا
فِي قُلُوبِكُمْ ۝ عطف است بر محذوف اى فعل الله ذلك المصالح جمة و حكم مختلفة و ليبتلى الله و ليمحص و فعليه
محذوفه مستانفه است در جواب لماذا فعل معنى اينست خداى آنچه كار كرد و عار و هزيمت بر مسلمانان و هلاك پيش
آورد از جهة مصالح بسيار و حكمتهاء استوار كه مكشوف است در علم او و معروف نيست بحكم او و تا خداء ميدانست پيدا
كرد از هر چيزى كه در سينهاء شما اختفا دارد و ظاهر كرد آن نهاد ايمان كه در رياض دلهاء مومنان معروف نيست
بنياد مصايب و حوادث ديو نمى كرد و بكار ايقان كه مراكز اسرار مومنان مذكور است يا سبب نوايب و شدايد
قصور نمى پذيرد و تا پاك داند اخلاص را در دلهاء شما از آشوب نفاق دور دارد و هر چه از خداست نعمت و
راحت خوانيد و هر چه از حق تع است محض حكمت پنداريد و آنچه واقع شود خيريت خويش دانيد ۝ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ اى بصاحبت من الخطرة والفكرة والعداوة والضغينة والخالصة والمنافقة اين جمله
تذييل است معنى اينست و خداء عليم است بخطرهاء سينها و بفكرهاء دلهاء فكرة و خطره و كينه و صحت و اخلاص و
نفاق را صاحب سينها ميگويند زيرا كه در سينها اين چيزهاست و هر كه اين چيزها باشد دور كردن نتواند ۝
إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا
موصول با صله اسم ان است يوم التقى الجمعان ظرف تولوا است و جمله انما استزلهم الشيطان خبر ان است در آيه
سابق ذكر فرار بعض مومنان و تولى ايشان از معركه بود باعث بر سوال از حال ايشان شد ان الذين تولوا بر وجه
استيناف گفت و جمله را موكد آورد و از كلام سابق فصل كرد معنى اينست بدرستى كسانيكه از شما اى
مسلمانان از جنگ روى گردانيدند و خود را در ورطه فرار رسانيدند و در آن روز كه جماعت يعنى مسلمانان و كافران
با يكديگر بمحاربه پيوستند و در صف مقاتل در معركه مقابل ميگشتند همت گسسته و آمرزش نخواسته از ايشان
شيطان مگر بعض اعمال مكسوبات ايشان يعنى روى گردانيدن و گريختن و جاء گذاشتن و حرص در غنيمت كردن
و دل بر مال آويختن امادر ثبات ايمان و رسوخ ايقان مثل اعلاء الملة والدين و وثوق و محبت سيد المرسلين
و طپيدن از جهة امر پيغامبر و اعتنا در قهر كفار و اهتمام آمرزش داشتند و در دل خويش فتورى در ريب
امور نمى يافتند و فعل ايشان را زلت خوانند و نسبت آن سوى شيطان كردن ارادت لطف است از كردگار و ديان

در شان زمره ايشان ۝ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۝ لام در جواب قسم محذوف است اى اقسم لقد عفا الله عنهم اين جمله
معترضه است براى بشارت عفو و مژده غفران معنى اينست و هر آينه بدرستى كه عفو كرد چون دانست كه ايشان ازين كار پشيمان
شده اند و بعد از آن توبه آمده اند عصيان ايشان را در معرض آمرزش آورده ۝ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝ اين جمله
تذييل است و تاكيد جمله از جهة ثناء بارى بر وجه و كادت و استوارى است معنى اينست بدرستى كه خداء تع
آمرزگار است و بردبار است جرام بيامرزد و در عقوبت شتابى نكند ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ
كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا ۝ اين جمله در اثناء قصه احد معترضه است براى بيان نهى مومنان
و منع مسلمانان از تشبيه بكفار در مثل اين گفتار معنى اينست اى مومنان مباشيد همچو كسانيكه كافر شدند
و گفتند مر برادران نسبت دينى خويش را چون جاى سفر كردند و يا بغزا روى آوردند و آنجا مردند و يا كشته شدند
اگر نزديك ما مى بودند نمى مردند و كشته نمى شدند اذ براى استقبال است و تعلق قالوا كه ماضى است بظرف مستقبل
محال است وجه كلام چيست و صحت او بر چه وجه مبنى است معنى چنين بود اذا بمعنى اذا آمده و ماضى بعد
بمعنى مستقبل شده چنانچه در حتى اذا ساوى بين الصدفين و حتى اذا بلغ السدين ۝ لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً
فِي قُلُوبِهِمْ ۝ لام متعلق مفهوم كلام است اى جعل لهم قاعدين عن الحرب ليجعل ذلك حسرة فى قلوبهم عند
موتهم حيث لم يستشهدوا معنى اينست برين گفتار و برين اعتقاد خداء ايشان را از بيرون آمدن براى جنگ باز آوردن
باز داشت و از مرگ شهيدى محروم ساخت تا بگرداند خداء تع حرب و بلايا فرق مرگ شهيدان حسرتى عظيم در
دلهاء ايشان در وقت مرگ گويند چون مرگ يقين بود كاشكى كه مرگ شهيدى روى نمودى در قيامت چون درجات
شهيدى بيند بر آن مرگ شهيدى حسرت خورند ۝ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۝ اين جمله معترضه است براى
اينكه رفتن در جنگ مرگ نياورد و باز ماندن عمر باز ندارد معنى اينست و خداء هر كه را خواهد زنده كرداند و هر كه
را خواهد در موت و فنا آرد احياء و اماتت صفت اوست تو امل كه در معركه در صف دشمنان در آرد و زنده و
سلامت و عافيت بيرون آرد و تواند بود كه در حرز حريز و حرص حصن حصين باشد بى تيغ و تير بميراند شعر
من لم يمت بالسيف مات بغيره ۝ تنوعت الاسباب والموت واحد ۝ حكايت چنين گويند خالد
وليد در وقت مرگ در خاك و خون مى آغشت كه در اندام من يك جاى نيست كه در وى زخم تير يا تيغ نرسيده و هيچ
جزوى در اندام من نمانده كه در وى جراحت نكشيده اكنون سوى آن جهان شتافتم و دولت مرگ شهيدى نيافتم
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ يعملون و تعملون بصيغه غايب و خطاب خوانند و معنى بر حسب اختلاف صيغه
دانند اين جمله تذييل است معنى اينست و خداء مى بيند آنچه ايشان ميكنند يا گويند مى بيند آنچه شما ميكنيد و بينا
و نگران در هم از نيكى و بدى داناست يعنى باز ماندن شما از جنگ و بيرون آمدن در محاربه مى بيند و هر كرا خواهد
بعطاء سعادت شهادت برگزيند ۝ وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۝ متم بضم ميم بر طريق قتلتم و بكسر ميم بر طريق خفتم خوانند و معنى بر هر دو قراءة يكى دانند
و يجمعون بصيغه خطاب و غيبت خوانند و معنى بر حسب آن دانند لام موطئه قسم است اى اقسم ان قتلتم
فى سبيل الله او متم لمغفرة نكرة موصوفه مبتدا است خير خبر است و جمله جواب قسم است مغنيه فايده جزاء شرط
بتقدير لئن كرموا بهذه الصفة عند ذلك او ليحصلن بهذه الحكم هنالك و جمله اسميه مذكور معترضه است براى
بيان فضل شهيد شدن و يا در كار خداء تع مردن معنى اينست و اگر شما در راه رضاء خدا چون جهاد با ابر الكوميين
و نهى منكر كشته شويد يا در راه حج و طلب علم و مانند آن بميريد هر آينه آمرزش گناهان از خداء و رحمتى از و بهتر است
از آنچه ايشان گرد مى آيند و براى منافع دنيا نگاه ميدارند اگرچه همچند زر روى زمين باشد يا تو دهاء آن بسيمان
برسد ۝ وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ۝ اين لام نيز موطئه قسم است اى اقسم ان متم لالى

دبطاين م

الله تحشرون در آیهٔ اولی که بیان مغفرة و رحمت است تقدیم فصل که از فضل اکثر است مناسب نمود و تقدیم الی
الله تحشرون از جهة تعظیم اسم الله یا از جهة حصر است و ذکر اسم الله که مستجمع جمله صفات است متضمن ترغیب و ترهیب
است و در آیهٔ اولی که مسبوق برای ثواب بود مقید فی سبیل الله کرد و در آیهٔ دوم که بیان حشر است فی سبیل الله
نیاورد در حشر اموات اطلاق است بر هر دو طریق که بمیرد و بر هر طریق که کشته شود حشر خواهد و حسابگاه
حق جل و علا روی خواهد نمود آیهٔ اولی متضمن ترغیب و ترهیب است هیچ مذکور نشده و در بیان آمده و تنبیه است
که چون حشر خواهد بود و هول و فزع حشر روی خواهد نمود مردن و کشته شدن در راه خدا باید تا حشر بهجت و سرور
روی نماید **معنی اینست** و سوگند میخورم هر آینه اگر بمیرید و یا کشته گردید هر آینه بسوی حسابگاه خدا حشر کرده شوید
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ
إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ۝ فاء عاطفه جار و مجرور متعلق است بفعل متأخر و تنوین رحمة الله
برای تعظیم است ای فرحمة عظیمة من الله و ما زائده است برای تأکید یا برای تحسین نظم و جمله شرطیه اعنی و لو
کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک عطف است بر جمله لنت لهم فاء در فاعف سببیه و جمله فاذا عزمت
فتوکل علی الله عطف است بر انشاءات سابقه ان الله یحب المتوکلین تذییل است و تأکید از جهة اظهار مقصود بر وجه
و کادت است و جمله فبما رحمة من الله معطوف است بر جمله محذوفه ای خالفوا امرک فلنت لهم من الله و جمله محذوفه
تقریر عصیان و مخالفت ایشانکه مضمون کلام سابق است حصول تأکید بر زیادت کردن بادشاه و افادن تأکید
در نهایه حروف زائده که برای تأکید گفته اند مشکل است چه اگر استعمال او بغیر معنی است از کجا آید جواب آنست که زائد
آوردن حروف که خلاف ظاهر است موجب تکرار نظر در معنی کلام افتد و تحقیق اصل معنی کلام تکرار نظر در معنی
مجازی و در معنی مکنی عنه زیادت و کادت گفته اند او را از جهة آنکه همچو دعوی ببینه تنبیه است ابلغ آن حقیقت
و تصریح داشته اند و همچنین در التفات که بغیر اسلوب است مفید ایقاظ سامع است مبنی از کمال بلاغت
گفته اند اما افادت تحسین نظم امری و جدانی و ذوقی است حاکم در وی ذوق سلیم و طبع مستقیم است
جواب معنی تأکید و تحقیق درین حروف حقیقی نیست بعدم الوضع مجازی نیست بعدم الاتصال آن از حروف
زائده از قبیل است **سوال** تأکید و تحسین مذکور عرض آوردن این حروفست و آن را استعمال آنست که معنی این
نیست طلب در آوردن آن در حقیقت و مجاز بی معنی است **جواب** بعضی یاران بی فرمانی کردند و عصیان ورزیدند
پس بسبب رحمتی است از خدای در شان تو بوده و آثار آن را ظاهر نموده با ایشان نرمی کردی و در نکوهش و سرزنش
نیاوردی بلکه تعریب کردی و کلمات نسیمه گفتی و اگر می بودی تو درشت و سخت دل هر آینه از گرد تو کرد برابر
کنده می شدند و متفرق می گشتند بروح ول برخدمت نهادند و از دور دیفتادند چون با ایشان نرمی کردی و
دل ایشانرا چون صید در قید عفو آن جرایم ایشان را که تعلق بحق دارد و آمرزش خواه برای ایشان از خدای
در آنچه بحق الله است خدا و رحمت خود درآرد و ایشانرا مشیر خویش سازد و کارها بمشورت ایشان بر دادکه
مشورت از آداب موافق است و آن بصواب رای از اسباب مرافعه است گفته اند بایدکه با ده کس مشورت
کند و اگر ده کس لائق مشورت نباشند مشورت را ده کرت تکرار کند با تمام عدد مختار موت نشود
عدد معهوده که مختار نیکانست نزود و سر تعیین عدد ده آنست که لشکر پنج قسم است مقدم و متاخر و قلب
و میمنه و میسره و هر یک را صاحب و عادت و بادی باشند لشکری کم از ده نباشد چون برای مشورت ده کس مختار
باشند غالب هم این ده کس که سزاوار لشکر اند مشورت بود مختار ایشان توابع ایشان باشد اختیار همه لشکر
حاصل شود و اگر با این ده کس مشورت نکند بعضی ازین سران از علم عصیان میدهد که ایشان خود را مجبور دارند
و دل بر معافقت بیارند وقت کار از راه مخالفت پای بیرآرند کار از دست رود و مقصود حاصل نشود

اصل امور معظم سپردن و در لشکر اتفاق است و میان مجاهدان بندد برود جهد و فاق بی او قرار نگیرد و مقصود
حاصل نپذیرد اثنی عشر الفا لن یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة یعنی دوازده هزار مرد هرگز مغلوب نشوند
اگر همه یکسخن بگردند خدم برونند لشکر وفاق کشور بی مشورت نبود و این مقصود بی استصواب یکدیگر میسر نشود
چون در کاریکه اخفاء آن مطلوب نبود و اظهار و شاعت آن مطلق مصلحت افتد و خواهد که مضمون حدیث کشورى
فی مشورة بود و این مقصود بی استصواب یکدیگر میسر نشود و اشاعت آن مصلحت افتد و خواهد که مضمون حدیث
مذکور حاصل کند و کان حقا علینا نصر المومنین بی شبهه ببیند و بر دشمنان بی شک غالب آید و آن دوازده هزار مرد
بیقین موافق کردند و تا بلوغ عدد سطور فرد اتفاق بستانند با سرانی که ایشان بمشورت روی آرند هر یکی را
با مشیران افواج بگمارد و این هر یکی عدد موافقان برسد تا آنکه برین عدد برسد و گفته اند در مشورت مشیر رای
خود را پوشیده دارد و اگر نه غلبا مشیر چیز موافق در دل بیارد و از هر یکی تنها که ده برسد و علیحده استفسار کند و اگر
نه احتمال دارد که یکی رای خود بهیبت و محبت دیگری بپوشد و در موافقت و اتباع او کوشد و می باید کاریکه مطلوبست
مستشار آزاده باشد و اگر نه بر سخن او محل اعتماد نبود و مشورت فائده نکند و مشورت غزا و جهاد با نا چیز سود ندارد
و مشورت خرید و فروخت با غازی موافقت نباید و مشورت اعلاء اسلام با کافران زیان کند و مشورت احکام شرع
با جاهل فائده ندارد و مشورت عطا بخشیده ثمره ندهد و می باید که اخلاص هم محل تجربه تحقیق شده باشد و اگر نه سخن او
محل اعتماد نبود و اخلاص انضمام فاش باید که با رائش هیچ کار راست نیاید **معنی اینست** و مستشار از مشیر که رای
جوید مشیر باید که سخن بحجت و برهان گوید چون سامع را در حجت پسند سخن در دل بنشیند و اگر بعد اتفاق مستشار
مخالف هم باشد اظهار کند تا ایشان بحجت موافق شوند و یا چیزی عرض دادند که را پسندیده کرده و اگر نه جهان سود
و زیان پیدا آید و امور مذموم و محول بتعارض نماید و در مشورت جانبی ترجیح پذیرد و خاطر خطیر مستشار
و مشیر بر چیزی در مشورت جانبی ترجیح پذیرد و بر چیزی قرار نگیرد صلح بر جنگ و عطا را بر منع و احسان را بر ایذاء
و اجبار بر قتل ترجیح دهد و چیزی را که حسن با ازانست بر چیزی که حسن با تعارض بالاتر آید هد چون در مشورت
اتفاق شود و اختیار یک قسم راجح بود استخاره بکند و بخدای عز و جل پناه آرد و ظفر از وی جوید و توکلت علی الله گوید
قال الله تعالی فاذا عزمت فتوکل علی الله پادشاه اگرچه خود را سلیمان و اسکندر داند باید آصفی و ارسطوی را برای
رای استشارت خواند و در حدیث آمده است ما خاب من استخار ولا ندم من استشار یعنی نومید نشد کسی که از
خدای خیریت خواست و پشیمان نشد کسی که دل بر مشورت گماشت هیچ بنده بی مشورت و موافقت رای نیکبخت نشد
هیچ خودرائی بزرگ استصواب رای نعت اذا بلغ الرای علیک النوی ۝ فشاور لبیبا ولا تنقض ۝ وان کنت فی حرم فارسلا
فارسل حکیما ولا توص **دیگر** شاور صدیقک فی الخفی المشکل ۝ واقبل نصیحة ناصح متفضل ۝ فالله قد اوصی بذاک نبیه
فی قوله شاورهم وتوکل ۝ اگر معاذ الله بر خلاف مشورت حکمی نفاذ رسد بظاهر و باطن اصحاب ملامت نکند العبد
یدبر والله یقدر در دل آورد و اگر نه کسی در مشورت دیگر در دل بر دیگری نگارد حق سبحانه و تعالی پیغامبر را بر مشورت
آورد و بعد امر عفو و استغفار را بمشورت کرد زیرا که ترک مشورت سبب مخالفت و عصیان اصحابست و مشورت
سبب موافقت اربابست اگر عمل بمشورت بود عصیان واقع نشود و حاجت بعفو و استغفار نیست پس چون
عزم کار کنی باید که دل بر خدای نهی و توکل بوی کنی که خدای متوکلان را دوست دارد و بر موجب دوستی کار متوکلان
برآرد ۝ إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ
مِنْ بَعْدِهِ ۝ این جمله با معطوف خویش تعلیل امر بتوکل است که بالا گذشته و ذکر او بیشتر رفته و استفهام برای
انکار است من استفهامیه مبتداست ذا اسم اشارتست و خبر او موصول با جمله صفت ذاست **معنی اینست**
اگر خدای شما را یاری نماید پس بر شما آینده عادت نبود و اگر فرو گیرد و در معرض یاری دادن نیارد کیست که شما را
یاری کند و نصرت دهد یعنی هیچ کس نیست که نصرت دهد بغیر خدای تعالی عز اسمه و جل قدره ۝ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

المؤمنون ۵ فادر فلیتوکل المؤمنون زائده است برای تحصیل نظم با تاکید ای و علی الله فلیتوکل المؤمنون معنی اینست
و بر خدای که مؤمنان توکل خود را در حمایت و کلایت افکنند یعنی کار بدو بسپارند و دل بر کرم او گمارند ۵ وَمَا كَانَ
لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ ۵ روایت کرده اند در غنائم غزوی از غزوات قطیفه سرخ گم شده بود در وقت قسمت قطیفه مذکور
در غنائم نمود منافقان گمان بردند که پیغامبر م آنرا برداشته و دل بر استدن آن گماشته و پیغامبر م از موجب حسبه و علت
الجنب و از انچه مستوجب عیب و نقص است درین مدت معصوم بود خصوصا بتهمت و خیانت و تهمت بعرض در امانت
که هم موجب خست در طبیعت و هم مستوجب نقص در کار ملت است این آیة در بیان نزاهت ایشان از جریمه خیانت
و بیعة تعریض امانت که کاری شنیع و گناهی فظیع است وارد گشت و بشر اولوا الالباب بظهور پیوست این چنین ذکر و حسن
و اینچنین جریمه و معصیت لایق منصوب نبوت و درخور رسالت نبود و آسیب این تهمت بدامن عصمت ایشان
نرسد ایجمله در اثناء قصه جنگ احد معترضه باشد برای نزاهت پیغامبر م معنی اینست و نیست شایان پیغامبر
را که این چنین خیانت و این طور جریمه را که در طبیعت و شریعت مذموم است مرتکب شود ۵ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ
بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۵ این شرطیه حال است یا عطفست معنی اینست و هر که چیزیرا که خیانت کند برابر
خود و در قیامت بمحشر کل شهید و انبیاء و رسول خواهد بود و عیز خیانت مکرم بکرامات دیانت مصون از رسوائی
خیانت خواهد بود ۵ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ ۵ عطفست بر جمله شرطیه مذکوره بر جزا
آمدی مجزوم شدی معنی اینست پس داده شود هر نفسی را آنچه کسب کرده اند و آنچه از خیر و شر و طاعت و معصیت آورده اند
ایجمله تکمیل است زیرا که در نکوهش غلول و اثبات مضمون و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة وهم آن می آید که غال از
سبب استحقاق غلول از ابواب نیکیهاء کرده است محروم کرده این مذهب جزاء حسنات شود هم ازین وهم رانم کردد
و جمله را بروجه تکمیل آورد ۵ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۵ ایجمله حال است معنی اینست و ایشان مظلوم نشوند نه بتنقیص
ثواب طاعت و نه عبادت و عقاب و معصیت ۵ أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ ۵
همزه برای انکار است و فاء عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای السوی العاد و غیره فیکون من اتبع رضوان الله
کمن باء بسخط من الله برین وجه این تعلیل است بر نکوهش غلول و عقوبت غال و نفی تسویه میان غال و غیره یا وجه
اگر غال هم چو غیر غال باشد برابری نیکوکار و بدکار لازم آید معنی اینست و آیا که پی روی سبب جزاء میکند یعنی کارهاء
نیک می آید همچو کسی باشد که باز میگردد از خشم خدا یعنی اوکارهاء ناپسندیده روی غاید ۵ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ ۵ ایجمله
حال است از ضمیر باء بسخط من الله با معطوفات او و تواند که حال باشد از ضمیر یأت بما غل یوم القیمة یا معطوف بر
شرطیه بود معنی اینست هر که خیانت کند خیانت خویش در روز قیامت یابد و جاء او دوزخ بود ۵ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ۵ ایجمله تذییل است و مخصوص ذم محذوف است معنی اینست بازگشت کسی بخشم خداء بازگردد یا باز
گشت کسی که خیانت کند ۵ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ ۵ هم مبتداست ضمیر هم عائد است بر من اتبع
رضوان الله درجات خبر است برای صحت حمل یا مضاف سوی مبتداء تقدیر کنند ای جزاهم درجات یا مضاف سوی خبر
ای هم ذو درجات عند الله ایجمله تقریر است مر انکار تسویه میان هر دو فریق و تواند بود که ضمیر عاید بر هر دو فریق شود
چنانچه صاحب کشاف داشته و این کلام از باب تشبیه موکد بخلاف اداة بنداشتن ای هم درجات فی التفاوت غلو انحطاط
کانهم تعین ایشان هم درجات اند در تفاوت مغلو انحطاط یعنی ایشان غیر خایبان اند و شک نیست که تشبیه این دو طایفه
بدرجات تشبیهی در غایت بعد و غرابت است و عرض او استظراف است از جهة تدور سنته به نزدیک حضور معنیه
معنی اینست ایشان خداوندان درجات عظیم اند و خاینان مفضوح و رسوا باشند و بر تقدیر ارادت تشبیه معنی چنین
آید که ایشان در تفاوت علو و انحطاط متفاوت بودند ۵ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۵ ایجمله تذییل است معنی
اینست بیناست خداء تع بعملهاء ایشان دیانت و خیانت عملهاء ایشان داند و تواند که هر یکی را بجزاء ان برساند
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ ۵ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد

من الله الآیة اذ بعث متعلق است بمن الله بروجه ظرفیة و جمله معترضه است برای بیان فضل اهل اسلام نهادند
پیغامبر م معنی اینست سوگند میخورم هر آینه بدرستی که منت نهاده خداء یعنی فضل کرده بر مؤمنان فضلی که شایان منت
نهادن بود و سزاوار کردن و در شمار آوردن و ایشانرا بهم ساختن بران باشد دران هنگام که فرستاد رسولی را که بعضی
ایشانست از جهة بودن او از آدمیان نه از فرشتگان و جنیان یا از جهة بودن او از زمینیان نه از آسمانیان هر یکی نیکی
نفس هر آینه از شایک در نوع و از مشارک در مسکن خوبتر دانند و الفت او بیشتر توانند و از و فایده بیشتر گیرد و بنداو را بیشتر
بپذیرد اجنبی را که دیده باشند مالوف شود و بیش از الفت و صحبت استفادت بود و نیز کشیدن یکی از جمله قومی
شرف ایشان باشد و برگزیده فردی از جمیع فخر ایشان بود یا از جهة بودن او آیتی از آدمیان که منسوب سوی ام
القری که ناحیه غیر در شرع مشتهر بنا دانستن دین و شرع است دران ناحیه مسکن عالیه بود لاجرم او را تعلیم
روی ننموده تا از و علم گیرند و تلقین تعلیم او بینیرند وجه منت نهادن ایشان برین وجه آنست که امتی از
امتان علم بشنیان و ببینیان کند و یک اهل کتاب را ملزم و مجمع کرداند تا ایشان حقیقت او را خوبتر دریابند
و قبول و انقیاد الطاعت او شتابند و علم او را محض فیض خداء بر استعداد و قوت او حمل کردن توانند ذات
او معجزه بود و نفس او برهان او شود و تخصیص مؤمنان بفضل و منت نهادن او رحمت عالمیان و نفع جهانیان را
از جهة آنست که ایشان ببعث او سودمند گشتند و بهدی مهدی شدند و بمتابعت او شتافتند و باقتدای او شرف یافتند
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا
مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۵ ایجمله با معطوفات خویش صفتی دیگر است مر رسولا را یا حال است مقدره و ان
مخففه از مثقله است و لام لفی ضلال مبین فارقه است میان ان نافیه و ان مخففه از مثقله و ایجمله تذییل است زیرا که
از جمله اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم حال بودن ایشان از بعث رسول مفهوم بود برین جمله تاکید آن مفهوم روی نمود
معنی اینست رسولی که آیات کتاب او بر ایشان را از لوث و مناهی باز داشتن او ازان و بیان کردن او زشتی آن
با ماهاء ایشان با یجاب زکوة پاک کرداند و ایشانرا قرآن تعلیم کرداند و علم حلال و حرام بیاموزاند و حکمت را چند
معنی دیگر بالا گذشته و در سورة بقره ذکر آن رفته ابن عباس حکمت در قرآن هر جا که مذکور شده بمعنی علم حلال و حرام
آمده و بدرستی که ایشان پیش از فرستادن او در گمراهی ظاهر بودند و در ضلال مبین می بودند چوب یا سنگی می تراشیدند
و آنرا می پرستیدند جاهل وی می پنداشتند و بخداء میگرفتند کدام گمراهی ازین بالاتر بود و کدام ضلال ازین ظاهرتر باشد ۵
وَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا ۵ لما ظرف زمان است متعلق است
بقلتم که جواب اوست انی هذا بمعنی من این هذا مقول است و قلتم با متعلقات خویش عطف است بر محذوف ای
اعصیتم الرسول بنزلة الوضع الذی عینه لکم و لما اصابتکم مصیبة قلتم حین اصابته مصیبة انی هذا و استفهام برای
تقریر است و بمعنی تثبیت ای قد عصیتم و قلتم کذا یا برای توبیخ بمعنی ما کان لکم ینبغی لکم ذلک و جمله معترضه باشد برای
منت کار ناپسندیده یا برای توبیخ بر کار و گفتار ناگزیده و قوله لما اصابتکم مصیبة یعنی به احد قد اصبتم مثلیها من
النصرة فی بدر و نصرة فی احد قبل الهزیمة او مثلیها من النصرة فی بدر حیث قتل منکم فی هذه الهزیمة سبعون و قتلتم
فی بدر سبعین و اسرتم سبعین او نصرة فی بدر و نصرة فی احد قبل الهزیمة کما عرفت فی القصة معنی اینست ار رسول
را عاصی گشتید و بهواء غنیمت مقامی که برای شما تعین کرده بود گذاشتید و دران هنگام شما را بشومی آن مصیبتی و هزیمتی
روی نمود که شما را دوچندان نصرت و رفاهیت رسیده بود چه در جنگ احد هفتاد تن با سیر پوشیدید یا گویند یک
نصرت در جنگ احد داشتند یکی پیش از هزیمت و یکی بعد از هزیمت بدادند و شما را امید آن مصیبت جراحت و آن فرار
و هزیمت از کجاست تحقیق است که آن معامله کردند و آن گفتار پیش آوردند که این کار شما را نشایستی و این کردار و گفتار
نشایستی ۵ قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ ۵ جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر م پرسید ماذا اقول
لهم حین قالوا ذلک فقیل هو من عند انفسکم معنی اینست بگو این فرار و هزیمت کردن نزد نفسهاء شماست بشومی

آنت که شما امر پیغامبر را مخالفت کردید مقامی که پیغامبر شما را با هتمام داشته بود خالی کردید و روی بغنیمت آوردید تا
بهزیمت مبتلا گشتید و بعضی گویند این ازغم آن بود که لای برخلاف پیغامبر بر بیرون آمدن از مدینه ندید که جنگ
در مدینه کنند و بعضی گویند این غم آن بود که در بدر صحابه مفاخرت کردند و پیغامبر را در استدن مال وجه ورها کردن دشمنان و اسیران جنگ بدر صحابه برای ابوبکر کردند و گل
با انتظار وحی نیاوردند بعد این آیة لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم فرود آمد پیغامبر فرمود
نزد ایشان عذاب ما بجای الاثم و هزیمت وجراحتی والغم روی نمود ۵ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۵ این جمله
تذییل است و تأکید او از جهة اظهار مقصود که تنا بار است بروجه وکادت واستوادی است معنی اینست
بدرستی که خدای بر هر چیزی قادر است و بر همه چیزی مقدور او تواند بود ۵ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ
الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ ۵ ما اصابکم مبتدا است یوم التقی الجمعان ظرفست فادر خبر آمده از جهة آنکه مبتدا را
متضمن است معنی شرط را وجمله مذکور یعنی ما اصابکم یوم التقی الجمعان ظرفست فباذن الله تواند بود که حال باشد از تسلیم
انی هذا واین والجنس نادم اتیتک والشمس طالع افلتم انی هذا نخواهد واستبعد تموه واستنکر تموه والحال ان ما اصابکم
یوم التقی الجمعان فبمشیة الله وارادته معنی اینست اصابه مصیبته استنکار واستبعاد کردید ندوانی هذا بر زبان آوردید
وحال اینست که آنچه شما را در روز احد رسیده است از قتل و هزیمت بمشیت خدا و با رادت او بود آنچه در مشیت
خدا وارادت او برسد در وجهای جاء استبعاد بود وجه محل انکار باشد و تواند بود که عطف باشد بر جمله ولقد
صدقکم الله وعده معنی چنین بود خدای در کرم و لطف بروی شما کشاد و شما را در جنگ احد دوبار یاری داد و آنچه
بها از قتل و هزیمت در روی که دو گروه یکدیگر میان خونریز جنگ پیوستند شده و مسلمانان را از اضطراب واضطرار بس که بود
بمشیت خدای بود و آن روی روی نمود وقوع او منافی نصرت نبود دوم هزیمت که بعد نصرت موجب اختلاف وعده
نصر نبود و منافی ایفاء وعده ظفر نشود ۵ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا ۵ عطفست بر ظرف مستقر یعنی فباذن الله
ای ما اصابکم یوم التقی الجمعان فکاین باذن الله بعلم قضاؤه وکاین لیعلم المومنین ولیعلم الذین نافقوا معنی اینست
هزیمت جنگ احد وبلا بود از نصرت خدا در ابتدا بوجه است بعلم و قضاء او تا جدا کند مومنان و منافقان
وجدا کند منافقان از مومنان وظاهر شود که کدام نفر از مومنان مخلص بود و کدام فرقه بنفاق ایمان نابود می
نمود که چون مومنان هزیمت را بمشیت خدا دانند و مقرون بحکمت حق خوانند و موجب درجات اخروی
دانند و مظهر عجز بندگی پندارند و بخواست خدا اقتدا کنند و موجب انحطاط اسلام و مسلمانان نگویند اخلاص
ایشان در ایمان ظاهر شود منافقان قوت ایمان ندارند و درجات اخروی را حق نمی پندارند در مصیبت و هزیمت
جزع کنند و بعد این مصیبت میل واد نباشند و شکر ظفرهای سابق بنزد دانند و شکوه هزیمت را پیشوا سازند نفاق
ایشان هویدا گردد و میان فریقین فرق حاصل آید و هر فرقه دیگر معترف نماید ۵ وَقِيلَ لَهُمْ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَوِ ادْفَعُوا ۵ این جمله عطفست بر نافقوا ای ولیعلم الذین نافقوا این جمله عطفست وقیل لهم تعالوا قاتلوا الکلام
از فقالوا معنی و تا بدانی کسی را که نفاق ورزیدند و پای از دایره اخلاص بیرون کشیدند و گفته شده ایشان را بیایید
برای رضاء خدای بر اعداء دین او قتال کنید تا بینت دفع شر کافران از خویش واهل و مال خویش در دل نیکنید تا کثیر
سواد در دل کافران هیبت افکنید و بغیر قتال بدفع کردن قتال ایشان بر دارید گفته اند حضرت پیغامبر چون
روی بقتال آورد و صفهاء قتال راست کرد عبدالله بن ابی سلول با ثلث لشکر فرار ورزید عمرو بن حرام الانصاری دنبال
او دوید و سوگند داد که پیغامبر را تنها مگذارید و خویشتن را در معرض فرار میارید و بیایید و برای رضاء حضرت حق تعالی با ایشان
قتال کنید تا در دفع کافران مدد نمایید یا آنچه توانید تا ایشان را از قتال باز دارید ۵ قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ ۵
قالوا جمله مستانفه است چنانچه کسی گفت ماذا قالوا حین قیل لهم تعالوا قاتلوا فقیل قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم
معنی اینست گفتند ایشان اگر ما این قتال را بدانستیم هر آینه پس روی میکردیم شما را اتباع میکنیم از جهة آنکه قتال شما را
قتال نمی دانیم بلکه آن را بجهد و تجربه منفعت الناس در هلاکت میخوانیم ۵ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ ۵

این جمله مستانفه است کانه قیل ما حالهم یومئذ فقیل لهم للکفر یومئذ اقرب للایمان ای هم اشد اقرب بالکفر یومئذ اذا
ترکوا النبی م مرجوعا عن الحق منهم ای من انفسهم اقرب بالایمان لانهم بالقرآن عن المسلمین قربوا الی الکفر فکان قربهم الی الکفر
اشد من قربهم الی الایمان ایشان سخت ترند در قرب سوی کفر کافران از نفسهاء خویش در قرب سوی ایمان یعنی قربیکه
ایشان را سوی کفر است آن قربی که سوی ایمان است بیشتر است ۵ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ
این جمله معلله سابق است معنی اینست میگویند منافقان بر دهنهاء خویش چیزی نیست در دلهاء ایشان یعنی بر
سر زبان آمنا میگویند و در دل مومن نه اند ۵ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ۵ این جمله تذییل است معنی اینست
مطلق و خداء داناتر است بنفاقی که ایشان می پوشند و بعداوت مسلمانان میکوشند ۵ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا ۵ موصول با صله خویش در محل رفع است بتقدیر یعنی هم بعنی علی الذم یا در محل جر
بدل است از ضمیر قلوبهم یا از ضمیر افواههم وقعدوا بتقدیر قد قعدوا حال است از ضمیر قالوا هذا المقول والحال انهم
قد قعدوا عن الحرب معنی اینست آنانکه مر مر برادران دینی را گفتند و حال اینست که جنگ را بترک داده نشستند اگر
برادران ما را الطاعت میکردند و گفت ما می شنیدند از مدینه بیرون نمی آمدند و کشته نمی شدند ۵ قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ
أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۵ این جمله مستانفه است چنانچه که سامع گفت ماذا اقول لهم حین
قالوا فقیل قل فادرءوا الآیة فا سببیه است ان کنتم صادقین شرطیه است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی معنی اینست
بگو ای محمد م پس شما از نفسهاء خویش موت را دفع کنید اگر در گفتار راست میگویید چون پند بر شما قید دفع شود تدبیر
شما از دیگری قید دفع شود تدبیر شما در دفع موت خویش اولی باشد دوایت کرده اند بعد از نزول این آیة هفتاد منافق که
در جنگ بیرون نیامده بودند و در حق شهدا میگفتند اگر ایشان نزدیک ما می بودند کشته نمی شدند هم بر خانهاء خویش
مردند و جان بملک الموت سپردند و باز ماندن ایشان را از حرب هیچ سود نکرد و عذر ایشان چنانت پیدا آورد
۵ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۵ تحسبن را بفتح و کسر سین خوانند و معنی هر دو یکی دانند
خطاب مر پیغامبر را بود یا امر مخاطب غیر معین باشد الذین قتلوا مفعول اول است امواتا مفعول دوم است
وجمله معترضه است برای بیان فضل شهدا و کشته شدگان برای اعلاء دین خدا معنی اینست و هر آینه ای محمد م
کسانی که در اعلاء دین خدا کشته شده اند و جان در کار خدا بذل کرده اند مرده مپندار ۵ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ ۵ ای بل احیاء مقربون عند ربهم قرب المکانة یرزقون حال است از ضمیر احیاء یا از ضمیر عند ربهم یا صفت است
مر احیاء تعلیل است معنی اینست بلکه ایشان زندگانند نزدیک پروردگار خویش روزی داده می شوند ۵ فَرِحِينَ
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۵ حال است از ضمیر یرزقون یا از ضمیر عند ربهم یرزقون که ظرف مستقر است
یا از ضمیر احیاء در حالتی که شادمانند خداء ایشان را از فضل خویش داده است و ابواب لطف و کرم بر ایشان
گشاده ۵ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
ویستبشرون عطفست بر علیهم بدل اشتمال است از الذین لم یلحقوا بهم من خلفهم معنی اینست و شاد می شوند
و شادی میکنند بسبب کسانیکه بر ایشان نه پیوستند خواهند پیوست و بواسطه شهادت بر ایشان لاحق خواهند
گشت و سوی این درجات خواهند شتافت واین مراتب خواهند یافت در تفسیر کلبی آورده است چون در رضاء
خداء با کفار در محاربه می شود و بواسطه بینت اعداء دین در معرکه می رود دری از آسمان برای او کشایند و زوجه
حوراء بهشتی بروی می آیند و بروایتی حور العین ذکر کرده و تعیین عدد نیاورده چون بر کفار حمله میکند گویند ای
خدا او را ثابت دار بر استواری و ثبات قدم او و چون از جنگ پشت می دهند و بر فرار روی می نهند روی از وی
می پوشند و در طلب عفو و مغفرت جبه او میکوشند و در هنگام روآوردن او در محاربه و در ایستادن او بر معرکه
خداء عز و جل با فرشتگان باری او و در کار خدا سر اندازی او کلمه علیا مباهات نماید و او را پیش ایشان بر قصه
الوجود بالنفس غایة الجود بستاند فرشتگان گویند ای بار خداء ما بریم و او را یاری ده شیم فرمان شود بنده را در کار

من بلادید و او را این درجه باز میارید دیو بیت که او این آرزو دارد و در خواهش این شبها بروزی آید و دوست میدارد
لقاء مرا و من دوست میدارم لقاء او را چون بسعادت حیات ابدی پیوندد روز جنگ که او را که خود عین کرده بود
فرود آید و فرشتگان بر او کرد آیند بهشت و درجات بهشت اشارت دهند و تاج کرامت بر سر او نهند فرشتگان را
فرمان آید شما باز کردید و مرا و او را با زنان او بگذارید تا با ایشان راحت کیرد و موانست و مواصلت پذیرد زنان او را
کویند ما اشتیاق تو داشتیم او کوید ما نیز وصیلت شما میخواستیم پس زنان با روح او در آسمان روند و در حدیثست که ارواح
شهداء در شکم پرندکان در می آیند و ایشان را در مرغزارهاء بهشت میکردانند تا هر سو که دانند بپرند و هر چیز که خواهند
بخورند و بقندیلهاء زرین که زیر عرش معلق است جاء کیرند و شب آنجا ماوی سازند و ببین تعالی خدا ایشان ازیشان سوال
کند چه آرزو باشد شما را ایشان در جواب کویند چه آرزو باشد که ما در مرغزار بهشت میخوریم و میچریم و در انهار
بهشت آب می آشامیم و بر قندیل عرش در می آییم و از فضل و کرم تو روح راحت داریم چون سوال مذکور تکرار شود
و بیان آرزو ناچار افتد بکویند این آرزو داریم که ما را باز در دنیا بفرستی تا بار دیگر قتال کنیم و در رضاء تو کشته شویم و نیز
در حدیث آمده چون شهدا طیب حال و سرور بال و فرح و شادمانی و ظهور راحت ربانی مشاهده کنند اخوات و
اخوان و جیران و احباب و اصحاب خویش را که در دنیا کذاشته اند یاد آرند و دل بر نیکو ای ایشان و رسیدن ایشان
بمرتبه که ایشان یافته اند بکمارند و بکویند ای بار خدا حال ما بدوستان ما که رساند و قصه راحت و استراحت ما بر
ایشان که بر خواند فرمان شود که پیغامبر را بحال شما آگاه کردم و بواسطه پیغامبر ایشان را این خبر برسانم حق تعالی بمضمون
این آیه خویشان و جیران ایشان را خبر داده روایت کرده اند و در قیامت فرمان شود که ندیکان خلق مرا بخوانید
و ایشان را بر جماعت ایشان برسانید فرشتگان کویند یارب ایشان کیانند و ایشان را بکدام نشان دانند فرمان شود
زمره شهدا اند که جان در کار من باخته اند و سر از جهت اعداء دین نگافته اند ایشان را بیا رند خونهاء ایشان روان باشد
و بکفنها ایشان بود باین صفت در بهشت در آیند و در مساکن بهشت بیارند و در حدیث آمده الجنة تحت ظلال
السیوف یعنی بهشت در زیر سایه تیغهاست و این تمثیل است یعنی قرب ایشان بهشت بران می ماند چنانچه که خود
بهشت را زیر سایه تیغها کلیدهاء بهشت است و در حدیث دیگر آمده است که مفاتیح الجنة سیوفها یعنی تیغهاء غازیان
کلیدهاء بهشت است و در حدیث آمده است که شهدا را مقام شفاعت بود هر شهیدی چهل کس را و بعضی
کویند هفتاد کس را شفیع شود وطوبی لهم ثم طوبی لهم و بشری لهم ثم بشری لهم و بدانکه نهی از احسان موت بقوله و لا
تحسبن الذین قتلوا کنایتست از انتفاء موت چنانچه که کفت لیس للذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
شک نیست که بر ایشان موت ثابتست و حیات منفی است و نفی صفات ثابته که موت ایشانست و اثبات سوال م
صفات مثبته که حیات ایشانست چنانچه مضمون این آیه است بچه طریق آید و چه نوع صحت نماید جواب بطریق
تمثیل بر وجه استعارت یعنی حال ایشان بران می ماند که ایشان نفی موت میکنند حیات ثابت دارند بر طریق
ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم یعنی حال یوسف که بشر است در نزاهت بران می ماند از نفی بشریت کند
و ملکیت او ثابت دارند ۝ یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ ۝ این جمله مکرر است برای تاکید هم این جهة
بغیر واو آورد تنکیر نعمت و فضل برای تعظیم و تفخیم است معنی اینست شادی شوید و شادی میکنند بیافتن نعمت
عظیم از خداء جل و علا و فضلی فخیم از حق سبحانه و تعالی ۝ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ اگر بفتح ان باشد
عطف بر فضل بود معنی اینست شادی می شوند بنعمتی فخیم از خدای که در حق ایشان آمده و فضلی که درباره ایشان
شده و بدین که خداء اجر مومنان ضایع نکند و ایشان را از ثواب بی نصیب نکرداند و اگر ان بکسر خوانند تذییل باشد
بر طریق وقد جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا تاکید از جهة وعده بود معنی چنین بود بدرستی که
خداء اجر مومنان ضایع نکرداند و ثواب عمل ایشان بر ایشان رساند ۝ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ
مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ ای للذین احسنوا فی الاستجابة

مصاحبة المسابقة والامتثال من غیر تانی وانفض عن نطفة المخالفة فی الطاعة وتوهم العصیان موصولة با صله یعنی الذین
استجابوا والرسول صفة المومنین است یا خبر مبتداء محذوف باشد ای هم الذین یا مفعول اعنی بود یا مبتدا بود خبر ان
الذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم جمله معترضه است برای مدح ایشان بود میان ولا تحسبن الذین قتلوا قوله ولا تحسبن
الذین کفروا که معطوف و معطوف علیه روایت کرده اند چون ابوسفیان با لشکر کفار از جنگ احد باز کشت در رحا سیه
بود که از باز کشت پشیمانی پیوست خواست تا در مدینه بیاید و پیغامبر را قوت و شوکت خویش بنماید پیغامبر آن
خبر شنید یکشنبه دوم روز از جنگ احد بیرون آمده برای مقاتله ابوسفیان اکرام دید اگر چه در لشکر مصیبت و
جراحت بود و بیرون آمدن و مقاومت با ابوسفیان دشوار می نمود پیغامبر با شجاعت عالیه و همت عالیه
بیرون آمد و کفت بیرون نیاید با ما مگر کسی که با ما حاضر بود و آمدن ایشان برابر خویش سایغ نداشت با هفتاد
کس چون خلفاء اربعه و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن و ابن مسعود و حذیفه جراح و جابر و امثال ایشان بیرون
آمدند حق سبحانه و تعالی در دل ابوسفیان و لشکر او رعبی انداخت ابوسفیان عزیمت باز کشتن برداشتن و جماعت سواران
را کذاشتن و ایشان یکبار شتر هویز دار فرستاده تا آخر نبوت و شوکت او یاران پیغامبر را برسانند و چنانچه دانند
و توانند بسوی مدینه باز کردانند باز کشته و باز کشتن عار پیغامبر باشد تا وهم فرار در روی ظاهر نشود سواران عبد قیس
پیش پیغامبر آمدند و خبر و شوکت ابوسفیان رسانیدند و یاران ایشان حسبنا الله و نعم الوکیل کفته جانب لشکر ابوسفیان
متوجه کشتند در ابوسفیان رعبت زیادت افتاد بفرار روی سوی مکه نهاد یاران پیغامبر با بهجت باز کشتند
بنعمت و فراغ پیوستند الذین استجابوا لله والرسول در شان آن جماعتست که در اینچنین وقت اجابت کردند و
در و بقتال ابوسفیان نهادند و بعضی کویند ابوسفیان در وقت باز کشتن از جنگ احد ندا در داد و کفت
ای محمد موسم بدر است سال آینده اگر جنگ اختیار کنی پیغامبر نیز فرمود انشاء الله موسم بدر است اگر بکنی این کار
زن چون در سال آینده بدر نزدیک رسید پیغامبر بیرون آمد بر حکم وعده و مصلحت دید ابوسفیان را بیرون آمدن
مصلحت نیفتاد و دل او را بیرون آمدن رخصت نداد کفت سال قحط است وقت بیرون آمدن از جهة آن بعضی
است نعیم بن مسعود را کفت اگر تو در مدینه بروی محمد را از بیرون آمدن باز داری تا خلف وعده مضاف سوی
او شود و منسوب بسوی من نبود و ترا من ده بدهم نعیم بن مسعود در مدینه با یاران پیغامبر ملاقات کرد و کفت
ابوسفیان با قوت و شوکت عظیم بیرون آمده است و شما را با این ضعف بیرون آمدن و مقابله او شدن و مقاومت
کردن قوت نیست و اسدیک کسی از شما سلامت نیاید مگر کسی که گریخت مثل جنگ احد یاران ازین امر تامل می بودند
و در این کار تفکر می نمودند پیغامبر این سخن بشنید و کفت والذی نفسی بیده اخرجن وان لم یخرج معی احد منکم
بخدای که هر آینه سوی ایشان بیرون ایم اگر چه هیچ یکی از شما با ما بیرون نیاید و موافقت ننماید پیغامبر با هفتاد
مرد بروایتی و با هفتاد سوار بیرون آمد ایشان حسبنا الله و نعم الوکیل کفتند و برابر پیغامبر جانب موعد بدر می
رفتند تا بموعد بدر رسیدند مجمع موقد دیدند بازاری آراسته یافتند در خرید و فروخت شتافتند خداء رعب در
دل ابوسفیان انداخت بیرون آمده بود باز کشت لشکر اهل اسلام مسرور الحال و فارغ البال بنعمت و فضل پیوست
حضرت پیغامبر با مظفر و منصور جانب مدینه باز کشت والذین استجابوا لله والرسول در شان ایشان بنزول
پیوست معنی اینست ایشان را در احد جراحت و شکستگی رسیده بود همکنان نیکویی کردند و بر طریق خوب بر قتال رو
آوردند یعنی بحسن متابعت که کراهت پنهانی و صدق موافقت بی تانی و ثواب بنیت شجاعت و پرهیز از
عصیان امر مخالفت در طاعت مر ایشان را اجری عظیم و ثوابی فخیم است که لحن بغیر باشد و ثوابی را اندازه مشقت
بود ۝ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا
رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ۝ بر هر دو روایت که بالا کذشته جماعت سخنان و جماعت ترسانیدن

شوکان یکی است الذین قال لهم الناس بدلست از الذین استجابوا یا صفتی دیگر است مر المومنین را یا مفعول اعنی
است وخبر مبتدای محذوفست ترسانیدگان سواران عبد قیس بودند الناس بمعنی جمعیت باقی است وبدوایتی که ترسانیده
نعیم بن مسعود در قال لهم الناس مراد از جمع واحد باشد چنانچه اذ قالت الملائکة یا مریم جبرئیل مراد است وان الناس
قد جمعوا لکم مقول قال است وتاکید از جهة آنست که رسیدن خبر از جانب مکه ملوح خبری ابوسفیان بتعظیم ملوح سامعان
را تنزیل منزلهٔ سایلان کرد وجمله را موکد آورد فاخشوهم ببیه است فزادهم عطف است بر قال لهم الناس وقالوا
عطف است بر فزادهم ایمانا حسبنا الله مقول قول است نعم الوکیل بتاویل مقول لهم شانه عطف است بر قالوا بنعمة من الله
صفت است مر نعمة ای نعمة کاینة من الله وفضل عطف است مر نعمة لم یمسسهم سوء حالی دیگر است ودرین تکمیل است برای
رفع وهم آنکه نعمتی مقرون باشقت ورنج بود واتبعوا رضوان الله عطف است بر وانقلبوا وجملهٔ والله ذو فضل عظیم
تذییل است معنی اینست آنکسانیکه گفتند مر ایشانرا مردمان یعنی سواران عبد قیس یا گفت ایشانرا نعیم بن مسعود
بدرستی که مردمان یعنی ابوسفیان ولشکر او بدرستی که جمع کرده اند جماعتی را که پراکنده شده بازگشته بودند پس ایشانرا
بترسید واز دین ایشان بپرهیزید پس افزود بگفتار ایشان ایمان ایشان وکفایت خدای ودبکلایت او وعون حق
وعنایت او وحسبنا الله ونعم الوکیل گفتند وبجانب ابوسفیان برای قتال بیرون رفتند یعنی پسندیده است مارا
خدای تعالی برفع کردن دشمنان ومقهور کردن ایشان ونیکو وکیل است مر برآوردن کارها وحاصل کردن مطلوبها پس
گشتند در عفو کردن مسطور بعتبی بنعمتی عظیم از خدای است ایشانرا بدی نرسیده وکار نیکی انجامیده چیزی که در وی
خوشنودی بود پس روی کردند وظفری که مطلوب بود یافتند ۝ اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَاءَهُ
فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ انما برای حصر است اشارتست یعنی مبتدا است وان
اشارتست سوی بازدارنده وترساننده که حرف خطابست الشیطان خبر مبتدا است یخوف صفت مر الشیطان
از باب ولقد امر علی اللئیم تسبنی یا حال است از معنی بشارت بر طریق هذا بعلی شیخا یا مستانفه است در جواب سوال
ماذا یصنع متضمن وجه تشبیه است وآن تشبیه موکد است وتواند بود که ذلک مبتدا باشد الشیطان صفة او بود یخوف
باشد بدین تقدیر در شیطان استعارت باشد دشمن برا مو دیکم مرتهجی شیطان دشمن است مراد بود وضمیر اولیاءه
بر ذلکم الشیطان وخوبتر آنست که ضمیر اولیاءه عاید بر خدای عز وجل بود وتواند بود که اولیاء مفعول دوم باشد ومفعول
اول محذوف باشد ای یخوفکم اولیاءه الکفار وفاعل تخافوهم سببیه است ان کنتم مؤمنین شرطیست مستغنی از جزاء اکتفا
بما مضی معنی اینست نیست ترساننده وبازدارنده شمارا از قتال مگر مثل شیطان که ترساند یا در حالهٔ که ترساند
گویند نیست آن شیطان یعنی دشمن برامور دین مگر آنکه ترساند وخائف کرداند اولیاء خود را اولیا ترسند ودوستان او
متابعت او نکنند ویا گویند اولیاء خدای را می ترساند وبعداوت ایشانرا خائف میگرداند شمارا از اولیاء خویش یعنی از کافران
در خوف می اندازد وایشانرا خائف سازد پس شما سوی جنگ چه ترسید ودر بازآمدن از جنگ از عذاب من بترسید واز
مخالفت امر پیغامبر من بپرهیزید اگر شما مومنانید ومنافق نه باید ولیکن شرط نیز برای شک در ایمان نبود بلکه برای تحقیق
خوف از خدای وعدم خوف از دیگران چنانچه گویند لا یفعل کذا ان کنت رجلا ۝ وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ
فِي الْكُفْرِ ۝ ولا یحزنک بصیغهٔ نهی غایب از ثلاثی مجرد واز باب افعال خوانده‌اند ومعنی هر دو یکی دانند
این عطف است بر ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء وتواند بود که میان معطوف ومعطوف علیه
معترضه باشد برای تنبیه پیغامبر وتعلیم تسلیه وتعزیه ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لا نفسهم معطوف
است ولا تحسبن الذین قتلوا الآیة چنانچه بیشتر خواهد آمد معنی اینست ومحزون مگرداند ترا کسانیکه در راه
کفر می تابند ومضار ومهالک را باندیشه وتامل در می یابند بی تامل وفکر کفر می ورزیدند در ورطهٔ هلاک می افتند
وبعضی ایشان کفر خویش می پوشیدند وباظهار ایمان ومخالطه با مسلمانان بروجه نفاق در مضرت اسلام می کوشیدند
اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا ۝ اینجمله تعلیل است مر لا یحزنک معنی اینست واندوهگین مگرداند ترا کافران

زیرا که ایشان زیان نرسانند خدای را هیچ چیزی از زیان اگر جهان کفر ورزد ودر مخالفت کوشد در ملک او چه نقصان
شود واز ملک او چه بیرون رود کسی که تواند آسمان وزمین وآنچه در ایشانست در یک زدن ناچیز گرداند وهمه
کائنات را در دم بعدم رساند واورا عداوت عدوی چه گونه زیان باشد واز شقاوت شقیی چه مظنهٔ مضرت بود
وتواند بود لن یضر الله اولیاء الله باشد که کفر کافران وعداوت دشمنان اولیاء خدای را چه زیان کند اگر غایب آیند
وبحیات ابدی شتابند ۝ بیت تو خدا را شو اگر چه عالم دریاست ۝ بخدا گر سر موئی قدمت کردد تر ۝ دوست
خدای را از عداوت دشمن چه زیان دارد وبنده حق را حق صادق است بطلان چه مضرت آورد بیت
اگر جهان همه دشمن شوند ز دولت دوست ۝ خبر ندارم از ایشان که در جهان هستند ۝ يُرِيدُ اللّٰهُ اَلَّا يَجْعَلَ
لَهُمْ حَظًّا فِي الْاٰخِرَةِ ۝ جمله مستانفه است ماذا یرید الله فقال یرید ان لا یجعل لهم حظا فی الآخرة معنی اینست
میخواهد خدای تعالی که نگرداند برای ایشان نصیبی در آخرة ونه دهد در آن جهان بهره ومنفعت تا مظهر صفت گرداند وبظهور
صفت عدل وانتقام رساند ۝ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ اینجمله تکمیل است برانچه از نفی ارادت نابودن
نصیب از ثواب آخرة رسم آن اند چنانچه ثواب نصیب نبود عقاب هم نباشد این همه را دفع کرد جملهٔ ولهم عذاب
عظیم است بروجه تکمیل آورد چه ایشانرا نصیبی بسیار از ثواب بود ونصابی عظیم از عذاب باشد معنی اینست
ومر ایشانراست عذابی عظیم وعقابی فخیم ۝ اِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْاِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ
شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ۝ اینجمله مستانفه است چون در آیهٔ سابق ذکر کافران اصلی کرد چنانستی که سامع منتظر
بیان حال کافران ارتدادی گشت درین آیه ذکر حال میان پیوسته وتاکید جمله از جهة ابراز مقصود تنزیه خدای از زیان
بکفر ورزیدن کافری بروجه وکادت است واین نوع تاکید چون تاکید شکایت درین آیه ان قومی کذبون بلغارا
عادت است در تاکید جملهٔ انهم لن یضروا الله شیئا در آیهٔ سابقه وجه باید گفت وهم برین نقصی باید جست وجملهٔ ولهم
عذاب الیم عطف است بر لن یضروا الله شیئا معنی اینست آنکسانیکه خریدند کفر را وبایمان بدل کردانیدند یعنی مرتد
شدند واز دین برگشتند وبعد از ایمان بکفر پیوستند زیان نکنند ارتداد ایشان خدای را یا اولیاء خدای را هیچ چیزی از
زیان ومر ایشانرا عذاب دردناک بود وعذاب سهمناک باشد ۝ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ
خَيْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ ۝ ولا تحسبن صیغهٔ مخاطب وغیبت وهر یکی بکسر وفتح خوانند ومعنی بر حسب آن دانند اختلاف
قرات مختلف دانند ما مصدریه است یا موصوله است ماء کافه نیست حق او آنست که از ان بنویسند لیکن برسم
قرآن کتابت او بر خلاف قیاس موصول آمد خطاب لا یبقیا سان خط العروض وخط العروض وانما نملی لهم اسم ان خیر
لانفسهم خبر ان وان با اسم وخبر خویش بدل است از الذین کفروا که مفعول اول است که ولا تحسبن است ودر قراة
ولا یحسبن بر صیغهٔ غایب موصول با صله فاعل بود سوال چون الذین با صله مفعول باشد وانما نملی لهم خیر از بود
لا تحسبن مفعول دوم باشد اقتصار بر یک مفعول آید وآن نشاید جواب چون انما نملی لهم بدل از مفعول اول باشد
ومبدل در حکم تنحیه است مقصود بذکر همین بدل بود بحذف مضاف از مفعول اول است لا تحسبن حال الذین
کفروا اصحاب هذه الصفة بدین اشکالی نباشد جمله ولا تحسبن الذین عطف است بر ولا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا معنی اینست ای محمد م کافرانرا مهلت میدهم بدان بهتر است مر ایشانرا که چون کافران از اهل طاعت
الله وخیر ایشان منفعت ندارد ومعصیت ایشان مضرت وزیان می آرد دادن ایشان خیر بود وملاء ایشان
برای زیادت شر بزه کاری باشد ۝ اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ این ما کافه است
موصول نوشتن او بر وفق قاعده است اینجمله مستانفه است چنانستی که سامع گفت چون داشتن خیر نیست
ایشانرا مهلت دهند فقیل انما نملی لهم الآیة معنی اینست مهلت نمیدهیم ایشانرا مگر برای آنکه زیادت کنند کردار
وبیفزاید ایشان از روی بزه کاری ومر ایشانراست عذابی که خوار کند وعذابی که در خواری ورسوائی افکند چون
مذهب معتزله آنست که معصیت از ذات خدای متعلق نیست لام لیزدادوا اثما را لام عاقبت دارند وعرض

پندارند بر مذهب اهل سنت لام لام تعلیل است ما قبل او علت است برای ما بعد او چنانچه طاعت بارادت
متعلق بود معصیت نیز متعلق بود باشد ٥ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ
الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ٥ یمیز بصیغه مضارع از باب ضرب یا از باب تفعیل خوانند و میان آن فرق
جز مبالغت و عدم آن نباشد لام زائده است برای تاکید نفی است بدو منصوبست بتقدیر ان و خبر کان آنست
بتقدیر مضاف در الجمله ای ما کان الله صفت الله ترک المومنین بتقدیر ان و خبر کان شود تا از جمله او ای کان الله
حال قولهم قائلین ای حال کونهم کائنین علی حال ما انتم ایها المومنون المحصنون علیها و هو اختلاطکم علی نفاقکم حتی
یمیز الخبیث من الطیب جار و مجرور متعلق لیذر است معنی اینست صفت خداء که ترک دهد مومنان مخلص را با
نیست خداوند ترک دادن مومنان مخلص بر حالی که شما ای مومنان مخلص بران جا ابدان امیزش با منافقان
شما حال ایشان را بدان حد که بر ایشان اعتماد میکنید و در معرض مشورت می آرند و اسرار خویش میگویید و از ایشان
نیکوی می جویند یعنی در کار شما مدد خواهد آورد در جدا کردن خبیث از طیب یعنی منافقان را از مومن جدا کند و میان
ایشان در دل پیغامبرم و منافقان را بر اید و هر گروهی را از غیر او جدا گرداند و آن منافقان باظهار ایمان کفر خود
می پوشند و بنفاق در حضرت شما میکوشند معنی ما صدق علیه مومنین و انتم بلی باشد و در انتم التفات از غیبت بسوی
خطاب بود نکته توصیف مخاطبان بایمان و اخلاص باشد و تقدیم ملوح بر خطاب بوده ٥ وَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ ٥ لیطلعکم بر طریق لیذر المومنین است و جمله عطفست بر نفی سابق و خبریت
او بر طریق خبریت لیذرکم بحذف مضاف از اسم کان یا از خبریت چنانچه گذشت معنی اینست و نیست صفت
صفت خداء شما را بر علم غیب مطلع کی داند و کس را بنفس خویش نفاق باطن ایشان و بذات خود مانچه از وی
غیبت است علم یابد ٥ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ٥ عطف است بر و ما کان الله لیطلعکم
علی الغیب استدراکست از وی زیرا که از کلام سابق وهم می آید که چون خداء کسی را بر غیبت مطلع نگرداند آن معنی را
هیچ نداند و این جمله را بر وجه تکمیل آورد معنی اینست و لیکن خداء از رسول و پیغامبران خویش را بر گزیند و هر قومی
که خواهد بر علم خداء بر غیبت مطلع شوند و دیگران غیبت را از زبان ایشان بشنوند آن معنی موافقت مر آنچه
را که جای دیگر گفت فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ٥ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ٥ فا سببیه است
معنی اینست پس ایمان آرید بخدا که او غیب داند و ایمان آرید برسولان خدا که ایشان غیب ندانند جز باعلام خداء
دانستن غیب نتوانند باعلام خداء بعضی غیبیات را بدانند و بامر خداء آنرا بخلق برسانند دیگری را بغیر واسطه
اطلاع غیب نبود و بی واسطه اعلام غیب نشود و آنچه بعضی اولیا بر وجه کرامت بر اطلاع بر غیبت می شوند
و شعور اولیا را بر وجه کرامت حاصل نگردد بر وجه ظن دارند بر وجه یقین پندارند ظن غیب دیگر بود و علم غیب
دیگر باشد بدین معنی که گفته کرامات الاولیاء ظنه ٥ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ٥ جمله
شرطیه تذییل است زیرا که تحریض بایمان مقرر است امر بایمان بجزاء ذکر او در ذیل امر بایمان تذییل باشد معنی اینست
و اگر ایمان آرید و متقی گردید پس شما را ثواب عظیم بود و جزاء فخیم برسد ٥ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا
آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
معطوفست بر و لا تحسبن الذین انما نملی لهم خیر لانفسهم الآیة و جمله ما کان الله لیذر المومنین تا آخر معترضه
است و لا تحسبن بتا و بیا خوانند و بر قرات تا خطاب مر پیغامبر است یا مخاطب غیر معین را و بر قرات
یا ضمیر غایب عاید بر پیغامبر است یا بر حاصل که مضمون فعل است بر هر دو تقدیر الذین مفعول اول است
بحذف مضاف یعنی لا تحسبن الله یا مخاطب و لا تحسبن است بخل الذین بخلوا بما آتیهم الله من فضله هو خیرا
لهم بل هو شر لهم و بر قراة یا ضمیر غایب الذین یبخلون فاعل باشد مفعول هر آینه بسیاق محذوف دارند ای
و لا تحسبن الذین چون معرفه باشد با اسم تفضیل میان مبتدا و ضمیر در آید و مفعول باب علمت در اصل مبتداء

و خبر

و خبر الله در آمدن ضمیر فصل حکم مبتدا و خبر دارند معنی اینست ای محمد یا ای مخاطب هر آینه مبتلا گرد رسول خداء
یا هر آینه مبتلا گرد بخل کسانیکه بدانچه داده است حق تعالی از فضل خویش ایشان را بخیلی میکنند خیر ده ایشان را که بخل شری
عظیم است در شان بخیلان که مال را گرد آرند و نگاه دارند و در جایی که خرج باید کرد نکنند و کسانی را که باید داد
ندهند و در موضع خیر و خیرات جمع نمایند و صرف حج و زکوة و جهاد و در طلب علم و غیر آن مصروف نگردانند و
مصرع
بمصارف خیر از محتاجان و درماندگان نرسانند هیچ شری بدتر از این نبود و هیچ بدی بالاتر از این نباشد
هر کرا مال هست و خوردن نیست ٥ او از ان مال بهره کی دارد ٥ یا بتاراج حادثات برند ٥ یا بمیراث خوار بگذارند
عقل نپسندد که اموال از مصارف باز دارند و برای غیری بگذارند نی خسارت عیش را فقرا دارند پیش فقر
جز اظهار فقر نکنند و بجز نابود عذری نیارند زود باشد که ایشان را طوق کرده شود بچیزی که بخیلی کرده اند در
روایت آورده اند که مال روز قیامت بصورت ماری در گلوی بخیل اندازند و بر طریق طوق ساخته شود
و دست و پای بخیل را میگزد مصراع من مال تو ام که مار گشتم ٥ و بعضی گویند روز قیامت مال او را طوق
آتشین سازند و در گلوی او اندازند و در جای دیگر آمده است کسانیکه زر و نقره را گرد می آرند و از مصارف
واجب چون زکوة و حقوق دیگر باز میدارند زر و نقره ایشان در آتش گرم کرده شود و بر پیشانی و پهلو و پشت
ایشان داغ نهاده آید چه ایشان اگر مال طلبی کنادند و پیش فقیر بر پیشانی گره میدادند و از مستحق روی گردانیده
اعراض میکردند و بداعیه ادبار سوی سائل پشت می آوردند و گفته شود مر ایشان را این گنج شماست که گرد آورده بودید
برای نفسهاء خویش بچشید از آنچه جمع کرده اید آن همه وبال بخیلی مال در هر حال ملول بود اما کسی که مال غیری را قابض
و حقوق دیگران در تصرف او بود چون وصی و عامل و قاضی و متولی نه وکیل در تصرف اموال پادشاه در جمع و خرج
بیت المال چون حقوق را از مستحقان نگاه دارد و اموال را از مصارف آن باز دارد توان دانست در وبال
چه وبال بود و آن حال چه نکال پیش آید باز این وبال و این نکال در حق کسانی بود که ولایت تصرف دارند و حقوق
تصرف بجا آرند مصراع وای صد و وای دو صد وای هزاران ٥ پس که مال دیگران بگیرند و آنرا حبس کرده بمصرف
و با اهلان نسپارند و بر گردن خویش بار کردن از جهة دیگران بردارند با اموال غیر خرج کنند و او را با خود برند هو ضامن
زمین ملکی عظیم و مالی فخیم است از نرمی تا نرمی تا ملک شود و محافظت او محتاج سوی نگاهبان بود هر که یک دست زمین
ازان کسی بناحق بستاند خداء عز و جل آنرا تا هفت زمین طوق کردن بناحق بستاند و بدانکه در عموم یبخلون بما آتیهم الله
من فضله چنانچه مذمت بخل مال آید مذمت بخل در بیان علم که از طالبان باز دارند و از محتاجان نگاه دارند منبع
می نماید و همچنین بذل قوت که داده خداست نکند بوجود قدرت دم و قدم در کار و اماندگان نزنند او را نیز داخل بخیلان
بدارند و مستحق جزاء بخیلان آرند ٥ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ٥ این جمله تذییل است چه وارث
آسمان و زمین و وارث بخیل بود داشتن مالی که بر او نخواهد ماند ثمرت نباشد و این معنی مفهوم کلام سابق بود بدین
جمله تاکید مفهوم جمله مذکور روی نمود معنی اینست و مر خدا راست بیقین میراث اهل آسمان و زمین یعنی آنچه
باقی ماند بعد فناء مالکان ملک عارضی و مجازی ایشان بود چنانچه محض ملک خداء بود او ملک بود همچنان شود چون همچنین
باشد عاقل را نشاید که مال را از مصارف باز دارد و برای اینکه بمردن انجدائی از ملک بیرون آرد این کار مقتضای عقل بود
و این حماقت را خرد نپسندد ٥ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٥ تعملون بصیغه خطاب و غایب خوانند و معنی
حسب اختلاف صیغه داند بر وجه اول التفات بود در وعید ابلغ باشد این جمله تذییل بعد تذییل است مضمون جمله
سابق تاکید است زیرا که هر دو متضمن وعید است معنی اینست و خداء بعملهاء و با گوید آنچه میکنند ایشان آگاه است
آنچه شما میدهید و آنچه از مصارف باز دارید ثواب دادن بدان و عقاب کردن بباز داشتن آن می تواند ٥ لَقَدْ
سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ٥ سنکتب بصیغه متکلم معروف و بنصب و قتلهم و سیکتب بصیغه

بصیغه مجهول ورفع قتلهم وهمچنین یقول ونقول بصیغه غایب ومتکلم خوانند وقتلهم بر هر دو تقدیر عطف است بر قالوا
ومعنی بر حسب اختلاف قراة وصیغه دانند روایت کرده اند حضرت پیغامبر م ابوبکر صدیق را بسوی کروهی از یهود فرستاد
تا برایشان راه اسلام نماید وزکوة دادن فرماید ابوبکر روی سوی ایشان آورد طلب اهد بعبارت ان تقرضوا الله قرضا
تغییر کرده یهودی آیة ان الله فقیر ونحن اغنیاء کفت ابوبکر ازین سخن بر آشفت وطپانچه بر روی او زد چنانچه خون
بیرون آمد وکفت اکر نظر بر عهد وپیمان نمیکردم بدین بی پاکی ترا کردن میزدم جهود مذکور تظلم پیش پیغامبر م آورد واز ابوبکر
شکایت کرد پیغامبر م ابوبکر را کفت این عمل از تو چکونه زاد وبر طپانچه زدن یهودی ترا باعث چه افتاد ابوبکر عرض کرد که
یهودی سخنی کفت که تحمل کردن نتوانستم واین عمل را حسن جست دانستم پیغامبر م فرمود که آن سخن چه بود کفت آن سخن را
بر زبان نتوانم آورد وتلفظ بدان نتوانم کرد پیغامبر م کفت مثل ان در دعوی وخصومت ومحل حکومت بر وجه حکایه
می باید وبرای اظهار حق می شاید ابوبکر سخنی که شنیده بود ذکر کرد وبر وجه حکایت بر زبان آورد جهود منکر کشت
حق سبحانه وتم برای تصدیق صدق صدیق این آیة فرستاد وحق بر باطل وصدق را بر کذب ترجیح داد وبعضی کویند چون
این آیة ان تقرضوا الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة نازل کشت جهودان شنیدند چون احوال معنی است
کردید کفتند خدای از ما قرض خواهد قرض خواهنده فقیر بود وقرض دهنده غنی باشد این آیة در شان ایشان نازل کشت
لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد سمع الله جمله معترضه است برای ذکر شناعت کفتار کفار وقباحت کردار ایشان
وجمله سنکتب مستانفه است در جواب ما یفعل الله حین یقولون ذلک ودر جمله التفات از غیبت سوی تکلم
است وسین برای تحقیق ونقول لهم عطف است بر سنکتب ذوقوا عذاب الحریق مقول است معنی اینست سوکند میخورم
بدرستی که شنیده است خدای کفتار کسانیکه کفتند بدرستی که خدای فقیر است وما اغنیائیم تحقیق است بنویسیم یا کویند
نوشته شود آنچه کفتند ونوشتن آن فرمائیم وبنویسیم کشتن ایشان پیغامبران را بغیر حق که این کفتار وآن کردار
هر دو ناشایسته است مطلق بکوییم ما مر ایشان را بدانچه کفتند وکردند ویا کویند بکوید خدای حریق بچشید
عذاب حریق را مطعم تلخ میکوید وچشیدن که ملایم طعم است بر وجه تخیل ثابت میکردد ودوق مبناحت از کلت
از جهة تنبیه بر عظم معصیت که عذاب حریق که نسبت بر طاعت ومعصیت ایشان اندک بود ودر قلت بمنزله
چشیدن باشد باآیة قرآن قائل شدند بر دو ازباب عشق در کفر ونا پاکی بنهایت رسیدند ودر بی باکی جهودان
که ازین جنس بی ادبیها دارند ودر این چنین بی باکیها می کارند وکا ید الله مغلولة کویند ۵ ذلک بما قدمت
ایدیکم وان الله لیس بظلام للعبید ۵ ذلک مرفوع المحل بر ابتداست بما قدمت ایدیکم جز مبتدا
وذلک اشارت بر عذاب مسطور وان الله لیس بظلام للعبید عطفست بر ما قدمت ایدیکم سوال ما قدمت ایدیکم
جار ومجرور باسببیه است وسبب عقاب بود ونابودن خدای نباشد وانتفاء ظلم ازین سبب عقاب نباشد عطف
مذکور چکونه آید وصحت او چکونه روی نماید جواب انتفاء ظلم کنایت است از سبب عدل وعذاب وسبب تعذیب
مجموع این دو چیز است معنی اینست آن عذاب مذکور وعقاب مسطور بسبب چیزیست که دستهای شما
پیش فرستاده است چون اکثر کناهان متعلق بدست بود بسبب همه کناهان بر وجه تغلیب سبب دست بخود
وبدرستی که خدای عادل است وظالم بر بندکان نیست وسبب برای عقاب این دو معنی است جرم بندکان وعدل
کردکار دیان سوال ظلام صیغه مبالغت شود الظلام منفی کردد ودر صحت خدای اصل ظلم منفی است وجه
استعمال صیغه مبالغت چیست جواب مراد این در مجمل نفی مجموع بود بر طریق ولا تری الطیب بها یعنی لا ظلم
ولا مبالغة فی الظلام باشد ایراد صیغه مبالغت چیست ودر بیان تعریض است از اثبات ظلامیه در کافران
چنانچه در بیت کعبه سعد زهیر لا یعرجون از نائل وما جم ۵ قوما ویسوا مجار نیغا ادیتلوا ۵ استعمال
مجار نیغاجم مجراغ که صیغه مبالغت آمده ومحمول بودن مبالغت در نجع بر وجه تعریض از اثباتا چون رحمی بسیار
می کند وخود را در قلق واضطرار می افکند تحقیق ۵ الذین قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول

حتی یاتینا بقربان تاکله النار ۵ موصول با صله خبر مبتداء محذوفست ای هم الذین قالوا وجمله مستانفه
است چنانچه که سامع کفته اند چون لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء شنید کفت من هؤلاء الحمقاء یعنون
الطمی نقل الذین قالوا ان الله عهد الینا الی آخره تواند بود الذین قالوا بدلست از الذین قالوا ان الله فقیر باشد
یا مفعول اعنی باشد معنی اینست یعنی کویند کان ان الله فقیر ونحن اغنیاء آنکسانند که دروغ ونابوده کفتند بدرستی
که خدای با ما عهد کرده است که بر سوی ایمان نیاریم ودل بر تصدیق او ننهیم بغیر آنکه آتش فرود آید آتشی از آسمان پیدا کرد تا
بسوزد داشتن ایمان بر معجزه معین کردن معجزات دیکر که بالاتر باشد چنانچه بلا مرجح است وتا بیان بطلان ترجیح بلا مرجح
باطل بود وآن سخن بقصد تعجیز میکویند تحصیل تصدیق نمیجویند بدلیل آنکه جمع عظیم وکثیر از پیغامبران معجزات آوردند
ومعجزه معینی که ایشان خواستند آن نیز اظهار کردند بعضی از ایشان قربانی داشتند آتش از آسمان بدان کماشتند ۵
۵ قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین
اینجمله مستانفه است چنانچه که چون سامع کفت ماذا اقول لهم حین قالوا ذلک قل قد جاءکم رسل من قبلی وتنکیر
برای تکثیر وتعظیم است ای بعدد کثیر وآیات عظام واستفهام لم قتلتموهم برای انکار بر وجه توبیخ است ای ما کان
ینبغی قتلکم معنی اینست بکوای محمد م بدرستی که آورده اند پیغامبران بسیار جلیل الاقدار معجزات ظاهره معینه
که شما کویید وسوختن بآتش قربانی که شما جستید قربانی داشتند دل بر سوخته شدن آن کماشتند آتش از آسمان
بقربانی بپیوست قربانی مذکور چنانچه مطلوب شما بود سوخته کشت پس پیغامبران را بعد ظهور آنچه جستید چرا کشتید
یعنی نبایستی که این کار کنید اکر شما راست کو بودید وطلب حق می نمودید ۵ فان کذبوک فقد کذب
رسل من قبلک جاءوا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ۵ زبر جمع زبور است همچو
رسل جمع رسول ابن عامر بیک روایت بالزبر والکتاب المنیر والباقی قراوا والزبر والکتاب المنیر بغیر با در هر دو
محل خوانند وبعضی نحویان در آوردن با وترک آن یک معنی دانند وبعضی آوردن با در معطوفات دال بر تعدد فعل
دانند فاء اول سببیه است وفاء دوم تعلیل است مر جزاء محذوف را ای فان کذبوک فلا تحزن لانه قد کذب رسل
من قبلک وجمله معترضه است برای تسلیه دل پیغامبر م معنی اینست چون حال پیغامبران کذشته دانستی پس اکر ترا
تکذیب کنند ودروغ کو خوانند اندوهکین مباش ودل خود را بحزن مخراش زیراکه تکذیب کرده شده اند پیغامبران
بسیار که پیش از تو کذشته اند واعمار طویله واقدار جلیله داشتند ومعجزات وآیات ظاهره می نمودند وکتاب روشن
می آوردند زبر عبارتست از صحیفهای کذشتکان چون صحف آدم وشیث وادریس ودیکر پیغامبران وکتاب منیر
عبارتست از کتاب مشهور یعنی توریت وانجیل ودر نور وبعضی کویند کتاب منیر کتاب زبور بود وکتاب یک معنی باشد
وتواند بود که زبر بمعنی کتب عام ومراد از کتاب منیر توراة بر طریق ذکر خاص بعد عام پندارند سوال آیة یا حسرة
علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن وآیات دیکر که بدین معنی است بر صیغه عموم آمده دال است
بر آنکه جمله پیغامبران مکذب شده ورسل جمع منکر است وجمع منکر دال بر جمع غیر معین است استغراق نیست اراد
لفظ رسل که جمع منکر است درین جمله بکدام معنی است جواب تواند بود که عموم او باعتبار توصیف صفت من
قبل که صفت عام است باشد وجمله رسل را که پیش از پیغامبران بودند متناول شود با این که در جمعی که معین ومعلوم است
اکر از جهة تعظیم صورت آرند منافی ارادت جمع نه پندارند چنانچه در وبث منهما رجالا کثیرا ونساء آمده ودر نعت رسل
وانبیا صلوات الله علیهم اجمعین تحقیق شده سوال چون از رسل کل رسل مراد شوند نسبت آوردن افراد کتاب
سوی کل رسل صحیح نبود جواب نسبت مذکور نسبت صفت بعض سوی کل دارند بر طریق فکذبوه فعقروها پندارند
سوال نسبت آوردن بینات نسبت کل را نسبت بعض ساختن مجاز باشد در کلام واحد مجاز وحقیقت جمع
شود جواب نسبت مذکوره را نسبت سوی جمع است مجاز از نسبت سوی جنس که صادق بر کل وبعض است کویند
نفی از لزوم جمع میان حقیقت ومجاز بکلیات عموم مجاز جویند ۵ کل نفس ذائقة الموت ۵ اینجمله

معترضه‌است برای بیان موت و یاد دهانیدن موت کفته‌اند چون آیهٔ کل من علیها فان وارد شد فرشتکان کمان بقا بردند
وخود را در معرض دوام حیات آوردند چون این آیه نازل کشت آسمانیان و زمینیان در عموم کل نفس ذائقة الموت
در آمدند و موجود بچشیدن تلخی جان شدند معنی اینست هر نفسی شربت مرک را چشنده است و هر تنی رنج تلخی موت را
کشنده است بیت هر که آمد بهر خواهد رفت ه نیک و بد یادکار خواهد ماند ه آدم صفی که اصل همه بود در دنیا
باقی نماند و نوح که آدم ثانی بود و از جهة درازی عمر حیات او صفت بقا می‌بود زنده نکذاشتند ابراهیم خلیل
با خلت و نزاهت ملت بمرک پیوست موسی کلیم الله عم با شرف تکلم و اصطفاء تکرم از موت نرست سلیمان با خاتم
سلیمانی و ملک عظیم و کامرانی حیات جاودانی نیافت یوسف صدیق عم با دعوی انی حفیظ علیم بنیل در حیات
ان هذا الا ملک کریم در راه آنجهان شتافت عیسی عم را اکرچه بر آسمان بر داشتند و بر آسمان جای او جای قرب آفتاب
تابان ساختند اما آخر کار خواهد مرد و جان شیرین بملک الموت خواهد سپرد حضرت محمد مصطفی مشهور بتاج اصطفا
مشرف بتشریف لولاک لما بکرم آتیناک و اعطیناک که دعوی انا افصح العرب والعجم او را مسلم و مخزن لی مع
الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل کر او را دیدار از لقاء ملک الموت چاره ندید آخر الامر شربت موت
چشید شعر لو کان فی الدنیا بقاء لساکن ه لکان رسول الله فیه مخلدا رباعی ای آنکه بمرک مصطفی باید کرد
شادی و طرب جمله رها باید کرد ه او با شرف و کمال خود زنده نماند ه ما را طمع خام چرا باید کرد ه و تواند بود که
اینجمله معترضه برای تسلیه پیغامبر عم بوجهی دیکر بود معنی چنین باشد این تکذیب اندوهکین مشو و حسرت را در دل
جا مده که هر نفسی مرک خواهد پیوست و این تکذیب کنندکان ناچیز خواهند کشت نه ایشان خواهند ماند و نه
تکذیب ایشان هر نفسی خواهد مرد و کفتار و کردار خویش با خود برد هر چند کاه مکذبان نخواهند بود و نام ایشان
نخواهد بود ه وانما توفون اجورکم یوم القیمة ه توفیه دو مفعول می‌طلبد یقال وفیته
اجره و وفیت الف ثم دینه اینجا مفعول اول قایم مقام فاعل شده و اجورکم مفعول دوم منصوب مانده ه
معنی اینست ثواب بلیغ در روز قیامت خواهید دید و ما جرای روز جزا خواهید رسید اینجا اکر تکذیب
کنند چه زیان باشد و اکر قدر ندانند چه کم شود ه فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز ه ای
فمن نحی وابعد فا سببیه است وادخل عطف است بر زحزح فقد فاز جزاء شرط است معنی اینست پس بعید از مرک
بودن هر که از آتش دور کرده اند در بهشت در آورده شد پس بدان معنی که برستکاری پیوست و نیکبختی ابدی او را
باز کشت ه وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ه اینجمله تذییل است معنی اینست و نیست حیاتیکه
نزدیک تر است مکر متاع فریفتن و سبب مغرور کشتن و این تنبیه موکد است بحذف الف و لام معنی الا المتاع
عرفند کالائی را کویند که چون اربیفد تا بخرد چون بخرد و بر عیبش مطلع شود پشیمان کردد سوال مغرور کرا
دارند و فریفته بر وکرا پندارند جواب مغرور کردانیده شیطان است دنیا را در چشم طالبان او می‌آراید و تلبیس
او را آراستکی می‌نماید بعضی را فریفته میکرداند و بعضی که مطلع بر تلبیس می‌شوند فریفتن ایشان نمی‌تواند عاقل آنست
که تلبیس را در یابد و در راه شیفتکی و فریفتکی دنیا نشتابد بیت حاصل دینار کهن تا بنو ه چون کند زنده است
بنه هند بجو ه لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن من الذین اوتوا
الکتاب من قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا ه قسم محذوف است ای والله
لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن عطف است بر لتبلون من الذین اوتوا الکتاب اذی مفعول است
مر لتسمعن را اینجمله معترضه تیکر است برای تحمل صبر که دنیا دار بلا و مقام ابتلا است و آدمیان آفریده شده‌اند
در رنج و مشقت و بلا و محنت و عنا چنانچه فرمود لقد خلقنا الانسان فی کبد و نعمت ابدی آخرة بر محنت
فانیه چنانچه کفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین من قبلکم مستهم البأساء والضراء و چنانچه
فرمود ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین و چنانچه خبر کرد از هاء

کفار داد ما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله و از ایذا هاء کفتار ها ایشان در شان خدای تع چنانچه فرموده لقد
سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء و در شان پیغامبر عم چنانچه بیان کرد الذین قالوا ان الله
عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار درین آیه خبر کرد از بلاها آینده و رفتن جان و مال
و پیش آمدن در رنج و اسیر کشتن در جهاد و رفتن مال و یافتن رنج نفس را با مراض و اوجاع و مردن بغیر قتل
واسماع کفتار کافران از اهل کتاب و دشنامها از انواع و اصناف شتم چون هجاء کعب بن اشرف و غیره و نظم
و النضر و ادا بردیکران تا خود را کشتن دهند و دل بر مشقت و محنت نهند و بدانند که در دین ایذاء و محنت است
از تحمل رنج و محنت چاره نیست و جز صبر و پرهیز از جزع و فزع تدبیر نه معنی اینست هر آینه بر رفتن مالها و نفسها
مبتلا خواهید کشت و با نواع بلا در نفسهاء خویش خواهید پیوست و هر آینه خواهید شنید از کسانیکه داده شد
کتاب یعنی یهود و نصاری و از کسانیکه شریک کردانیدند بخدای تع شرکان را کلمات اذی آمیز بسیار و سخنان
فتنه انکیز بشمار همچو کعب بن اشرف و دشمنهاء او و فنحاص و انحاء او ه فان تصبروا وتتقوا فان ذلک
من عزم الامور ه فان ذلک من عزم الامور جزاء شرطیه است تاکید جمله از جهت آنست که ترک صبر در
مصایب از مومنان علامت انکار و فضیلیات صبر است از ایشان بظهور امارت انکار فضیلت ایشان را تنزیل منزله
منکر کرد و جمله را موکد آورد ان شرطیه است محذوف الجزاء جمله فان ذلک من عزم الامور تعلیل جزاء محذوف ای
تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور تعلیل است ای من معدودها التی ان تعزم وتفضل جمله شرطیه عطف است
بر شرطیه محذوفه و شرطیه محذوفه بدل لتبلون و لتسمعن در جواب ماذا تصنع مستانفه است ان تجزعوا
ینفعکم وان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور معنی اینست هر آینه شما را ابتلا روی خواهد و شنیدن
کلمات اذی خواهد بود اکر جزع واقع شود سود نبود و اکر صبر کنید و از جزع پرهیزید کار بندید و عمل کرده بود در دنیا
تحمل شما باشد و در آخرت صبر جمیل موجب اجر جزیل کردد این از شما خوب آید و در نظر عقل مرغوب نماید زیراکه
از کارهائی است که بدان عزم باید و صبر از عزایم امور است یعنی عمل اصلی است که خدای از سماحتها واجب
کردانیده و از فتح باو یعنی رسانیده لزوم صبر و تقوی بر عامه اهم بود و فتیح برین بینت مثل کار را نزدیک خدای تع
ثابت ه واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه
فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا ه لتبیننه بصیغه غیبت و خطاب در وقت
میثاق و غیبت در وقت حکایت آن داند ظرف متعلق اذکر محذوف است و اینجمله عطف است بر جمله اذکر اذ
غدوت من اهلک که هر دو در شکایت از حال کافران است و حکایت از معامله ایشان است اذکر اذ غدوت بیان
معامله ایشان عم با پیغامبر عم بود با او جنک کردند و دل بر عداوت او آوردند و اینجمله در بیان معامله ایشان با خدای است
که عهد او را شکستند و میثاق او را پس پشت انداختند و نیز سوی معامله پیغامبر عم است که صفت او را پوشیدند
و در کتمان حلیهٔ او و ذکر نبوت او که در کتاب بود کوشیدند و جمله که در میان معترضه است واقع شده از جهة آنکه
میان دو کلام متصل است سابق آمده لتبیننه جواب قسم است که اخذ میثاق فهم می‌شود یعنی میثاق کرفت
و سوکند یاد کرد فنبذوه عطف است بر اخذ و این تمثیل بر وجه استعارت از عهد شکستن است و اشتری دو مفعول
می‌طلبد یک مفعول بی واسطه و دوم مفعول با واسطه یقال اشتریت المتاع بدرهم سوال مفعول اول اشتری بی
واسطه مشتری است مفعول دوم او که با واسطه است ثمن و بهاست و اینجا مفعول او لا معلوم او که بغیر واسطه است ثمن و
مشتری است با با آمده و مشتری با با نیامده و ثمن بغیر با نباشد و لهذا در کتب فقه آمده که مشتری اکر سوکند
خورد اشتری الیوم شیئا یعنی امروز چیزی بخرم بعده بنده خود را فروخت و چیزی نخرید حانث نشود زیراکه
دراهم ثمن است و بنده مبیع است و ثمن مشتری بود پس خریدن ثابت نشود و حانث نکردد جواب ثمن
قلیل مذکور که ایشان استده بودند کرباس و جو بود و این کالا است و در بیع کالا بکالا هر یکی از بدلین ثمن مشتری است

چنانچه در مثله مذکوره سوکند مسطوره اکر بنده با اسبی بفروشد خاین شود چون بنده را با اسب فروخت و اسب را
ثمن ساخت چنانستی که اسپ خریده و بنده را انداخت خریدن را مستحق کشت لاجرم بصحت پیوست مقصود در تخییل
بیان فروختن ایشان هست عهد را ببهاء کرباس وجو فروخته ولهذا ثمن نام کرده موافق این مقصود بود که باء در
ثمن در آرد اشتراء فعل بیع ذکر کند عبارت باعوا بثمن قلیل کرد سوال عهد را که مبیع است بدو آورده اند باء در ثمن ساخت
و ثمن را ترک باء در چیز انداخت تا مبیع بودن عهد که مقصود است بکنایت ثابت شود ابلغ از تصریح باشد و تواند
بود که اشتروا بمعنی باعوا عهدهم شود و مجری بر ظاهر نباشد و در عبارت قلب بود ای باعوا عهدهم بثمن قلیل خالصه
در شروه بثمن بخس کفته جواب مغلوب بر قول صحیح بعینه ثمن اعتبار لطیف مقبول نبود اعتبار لطیف
درین قلب چه باشد سوال اعتبار قلب درین لطیف آن بود که صورت قلب بر صورت کنایت مذکور می
آید و آن ابلغ از صریح می نماید جواب تعلق عهد را در ادتعاق و اشفاع کار آمدن تشبیه کنند و آنرا بر وجه
تخییل متعلق بشرا کرده اند چنانچه در نطقت الحال حال را از جهة بناطق تشبیه میکنند و نطق را بر وجه تخییل بسند
سوی او میکرده اند و تواند بود که اشتروا عبارت از استبدال بود معنی استبدال بعهدهم ثمنا قلیلا شود یعنی
یعنی عهد خویش بر ایشان ستودند بدل از ثمن قلیل بردند معنی اینست یاد کن ای محمد آنگام که خداء عز و جل
کرفت میثاق کسانیکه کتاب داده شده اند هر آینه آنرا بیان کنند و از خلق بنوشند پس آنرا پس پشت انداختند
و متروک معنی ساختند و عهد را شکستند و بدل آن بهاء اندک کرفتند ۝ فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ۝ ما بمعنی
نکره منصوبه است و رابطه ضمیر محذوفست و مخصوص بذم نیز محذوفست ای بئس شیئا یشترونه مشتراهم و جمله
تذییل است معنی اینست پس بد چیزیست که ایشان میخرند یا کویند و یا کویند بد چیزی است که بدل می
کنند ۝ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ
بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ اتوا بمعنی فعل آمده و چنانچه انه کان وعده ماتیا و چنانچه
شاعر کوید شعر لا تنه عن خلق وتاتی مثله ۝ ای یفعل مثله لا تحسبن الذین بر صیغه خطاب و غیبت خوانند
و فلا تحسبنهم بر صیغه خطاب و غیبت و افراد و جمع خوانند و بر قرات لا تحسبن بر صیغه خطاب [illegible]
است موصول با صله مفعول اول است بمفازة بمعنی ملتبسین بمفازة مفعول دوم است و بر قرات لا
یحسبن بر صیغه غیبت موصول با صله فاعل است مفعول اول محذوفست بقرینه جمله ثانیه ای لا یحسبن
الذین یفرحون بما اتوا و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا انفسهم ملتبسین بمفازة فلا تحسبنهم بر قرات صیغه
غایب و جمع ضمیر فاعل و هم ضمیر مفعول است هر دو عائد ند بالذین یفرحون و اجتماع ضمیر فاعل و مفعول
از خصائص افعال قلوب است و بر قرات لا تحسبنهم بصیغه خطاب در هر دو و بر قرات غیبت در اول
و خطاب در ثانی جمله ثانیه معطوف بر جمله اولی باشد فا عاطفه بود از اول هر دو مفعول محذوف دارند
و بر طریق من یسمع یخل پندارند این آیه وارد است در یهود که عهد اظهار کتاب شکستند و بر پیمان پوشیدن آن
رفتند و صفت پیغامبر م را پوشیدند و در اطفاء نور او کوشیدند و بدین فعل ناشایسته شاد شدند و پنداشتند
که کاری کرده اند چون در آیه سابق عمل اهل کتاب از ابتداء میثاق و استبدال عهد ایشان در بیان آورد
چنانستی که سامع بشنیدن عظیم جرم ایشان اهل یکونون بمفازة من العذاب سوال کرد ایجمله بر وجه
استیناف آورد و جمله ولهم عذاب الیم تذییل است معنی اینست مپندار این شکنندکان عهد که شاد می شوند
بکار ناشایسته که کرده اند به خدا و به پیغامبر م و عمل ناپسندیده که آورده اند از حق پوشیدن و در کتمان صفت
پیغامبر م کوشیدن و دوست میدارند که ایشانرا بستایند براست کوئی و راست کاری نابوده می نماید پس
هر آینه ایشانرا ملتبس بنجات از عذاب مپندار و در عوض خلاص از عقاب مپندار و مر ایشانراست عذاب
دردناک ۝ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ و ایجمله تذییلی دیکر است و مر عذاب الیم را مقرر ست

معنی اینست و مر خدایراست بیقین ملک آسمانها و زمین و آنچه در وست در تحت تصرف او ست ملک ملک او ست
و مخصوص بدوست مصراع ملک نه ملک منقلب ملک نه ملک مشترک ۝ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
ایجمله تذییل دیکر است مر قدرت عقاب فخیم را مقرر است معنی اینست خداء بر همه چیز تواناست و همه کائنات
ممکنات در تحت قدرت او بود هر چه خواهد بکند و از هیچ چیز عاجز نشود ۝ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا
وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ تنکیر الآیات برای تعظیم
و تکثیر است ای آیات عظیمة و علامات فخیمة این جمله تقریر است مر بیان کمال قدرت را که از والله علی کل شیء
قدیر فهم شده یا تعلیل است و بر کمال قدرت دلیل است و تاکید او از جهة ابراز و رسیدن کافران علامت انکار مضمون
جمله است بظهور علامت انکار تنزیل منزله منکران کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی در آفریدن آسمانها
که مظهر بدایع قدرت و آفریدن زمین که مقر عجائب فطرتست و مختلف شدن لیل و نهار و بودن روز نورانی
و اختلاف میان شبها و روزها بدرازی و کوتاهی و بودن بعضی هنگام صلاح و بعضی تباهی هر آینه نشانها جلائل
بر عظمت خدا و کمال تصرف حق جل و علاست علی الخصوص ایجمله هیکل علوی متعلق باکواکب منیره و نجوم مستنیره و
اجرام بسیط سفلی در زمین مطلق با کواکب انهار جاریه و نجوم و اشجار نامیه و جبال شامخه و الطواد و غرایب ربع مسکون
چگونه علامات قدرت نبود و نشان کمال ملک و تصرف نشود مر خداوندان عقول و ارباب ادراک محروره معقول که
یاد کنند خدایرا ایستاده و نشسته و بپهلوها غلطیده و بعضی مراد از ذکر نماز کویند جز نماز بی ذکر نبود و در هر سه
حالت روا باشد بقول بر اطلاق و فرض بر تفصیل باطباق فرضیه ایستاده در حالت قدرت بقیام و نشسته با رکوع و
سجود در حالة عجز از قیام و غلطیده در حالة عجز از قعود و کفته اند الذاکرین الله کثیرا هم ایشانند که در هر سه حالت
بذکر می باشند و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر کنند و آنچه در ایشانست بنظر عبودیت به بینند ۝ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ
هَذَا بَاطِلًا ۝ مقول است مر یقولون که محذوفست و این حال است از فاعل یتفکرون ای یتفکرون قائلین ربنا
ما خلقت هذا باطلا یا باطلا صفة مصدر محذوفست یا حال است از هذا ما خلقت هذا خلقا باطلا بلا فائدة
بل فیه فائدة معرفة الله بالتفکر فیه و هو محال التفکر فیه معنی اینست تفکر کنند درین حال که کویند ای پروردکار ما
نیافریدی آفریدنی باطل بی فائده این مخلوق عظیم را بلکه آفریده تا تفکر کنند و بدان تفکر معرفت حاصل کنند که دانند
و کمال ترا دریابند و بشناختن صفات تو بستایند ۝ سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ
النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۝ سبحانک معترضه است برای تنزیه آفریدن چیزی بی
حکمت پسندیده و کردن کاری عاقبت خمیده فا در فقنا سببیه است و ایجمله مسبب قدرت حق است مبنی بر توانا
قادر مطلق است و الله علی کل شیء قدیر ذکر خداء بر وجه غیبت بود درین جمله التفات کرد و از غیبت سوی خطاب آورد
از جهة تنبیه بدین که کسی که قادر بر همه چیزها باشد توجه سوی او و خواهش حاجت او سزاوار بود و جمله فقنا عذاب
النار دعاست بوقایت از عذاب نار بر سبیل اطلاق متناول است بر اندک و بسیار تا بحذف مضاف دعا بوقایت
از خلود در عذاب نار بود کنایت از وقایت کفر و مردن بر آن باشد بر وجهی که فقنا عذاب النار را مطلق دارند انک من
تدخل النار را نیز مطلق باید داشت تا بر وجهی او را مقید بخلود دارند و آنرا مقید بخلود باید پنداشت تا دلیل مستقر
آید و سیاق کلام سابق نماید ربنا ندا دیکر برای استعطافست و چون مضمون جمله انک من تدخل النار مقت خذلان و خواری
و نکوهش ایشان است از جهة ایراد ذم بر وجه و کادت تاکید کرد و جمله را با ان آورد و من در من تدخل النار شرطیه فعل
مستقبل را جزم در محل نصب است از جهة آنکه مفعول است مر فعلی را که بعد اوست و من مذکور م عامل است و هم مفعول
بر طریق ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی فقد اخزیته جزاء شرط است و ما در ما للظالمین بمعنی لیس است من انصار اسم ماست
من در من انصار زائده است للظالمین خبر اوست بر او مقدم شده و ایجمله معترضه است در اثناء دعا بمذمت کافران

معنی اینست پاکی یاد میکنیم ترا و تنزیه میکنیم از همه عیبها و چون بر همه چیز قادری و همه کار را مالکی میتوانیکه بر ما نظر عفو کاری و ما را از آتش دوزخ نگاه داری برای پروردگار ما را از آتش نگاهدار و بعذاب آتش از انکه و بسیار بسیار ای پروردگار ما هر کرا از مومنان و کافران در آتش در آری و بعذاب دوزخ بسیاری ظاهر شود که صورت رسوائی او خواسته و حکم کرده شود بر و کاو را در صورت و معنی برای خواری داشته بر وجه تاکید بخلود سوال بدرستی که کسی را که در آری دوزخ بر سبیل جاودان باشد پس یقین که خواری او حکم کرده و او را در رسوائی آورده و نیست مر ظالمان را یاری دهنده یعنی کافران را نصرت کنند که مانع از عذاب شوند و حائل از نکال کردند جواب در آیه دیگر آمده یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه مضمون آن آیه آنست که پیغامبر و اتباع او که تابع حضرت اند و صورت خلاف بظهور نیامده است در آخرت عذاب نبود و مضمون این آیه هر که در دوزخ در آید اجبار از خزی است پس مسلمانیکه در دوزخ در آید او را خزی باشد میان دو آیه معترضه کید و از روی ظاهر مخالفت می نماید سوال بآیه یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا ثابت شود که مومنان را خزی بود این محمول بر تشبیه باشد معنی چنین آید انک من تدخل النار من المسلمین تطهیرا ترمله و تعذبه و تجعل حالة فی الایلام کحال من اراده اخزاء و ایلامه تا یلا فیکون للمسلمین بذنبهم ایلامهم ممتدا بالاخزاء حقیقة کما یقال من صام عاشورا فقد صام الدهر کله او یقال من اذی مسلما فقد هدم الکعبة حال صوم عاشورا فی عظمة الثواب کحال صوم الدهر و حال موذی المسلم فی فظاعة الاثم کحال هادم الکعبة وان لم یتحقق صوم الدهر ولا هدم الکعبة بدین تقریر معنی چنین بود هر کرا اخزاء مسلمانان بحیثیت عذاب و گناه از جهة تطهیر او در آتش در آرد بدرستی که معذب شدن و در رسیدن خللی که کری و عذاب بر سبیل کافران راست مانند پیدا کرده اما خزی بر سبیل تمثیل بود نه بر طریق تحقیق باشد و آیه دلالت بر عذابی که مانند خزی باشد دلالت کند بر تحقیق خزی در صورت مانند خزی دارند در معنی پاک کردن از لوث و معاصی پندارند یا گویند از من تدخل النار فقد اخزیته دخول بر وجه خلود نیست و اخزا ثابت نشود بدین تقدیر از فقنا عذاب النار بحذف مضاف فقنا خلود عذاب النار مراد دارند و جمله را کنایت از فقنا للکفر الموجب الخلود عذاب النار پندارند یا گویند مراد از والذین آمنوا معه صحابه پیغامبر اند و مومنان دیگران والذین آمنوا معه تقید معه خارج باشند در حق عامه مومنان انتفاء خزی لازم پندارند جواب مذکور صورت ورود نماید والذین آمنوا معه مبتدا دارند و جمله نورهم یسعی بین ایدیهم خبر او پندارند عطف بر النبی نباشد انتفاء خزی لازم نباشد ۝ ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ۝ مفعول سمع چون شیء بود از مسموعات بینت ذکر صفت یا حالی که از باب مسموعات لازم بود چنانچه سمعت رجلا یقول کذا و سمعتک تقول او قائلا کذا ینادی للایمان صفت مر منادیا و افادت صفت باعتبار قید للایمان است ان در ان آمنوا مفسره است بعد الا که متضمن معنی قول است بر طریق نادیناه ان یا ابراهیم فآمنا عطف است بر سمعنا ربنا تکرار نداشت برای استعطاف و داعی بودن بر اجابت فا در فاغفر لنا سببیه است اینجمله دیگر است برای تقریر خواهش و غایت از بار معنی اینست ای پروردگار ما بدرستی که ما شنیدیم ندا کننده را که برای ایمان ندا میکند آمنوا بربکم میگوید دین اسلام میجوید ندای ایمان در گوش دل کردیم پس پروردگار ما ایمان آوردیم پس بیامرز برای ما گناهان کبیره ما و دور کردان از گناهان صغیره ما را و بمیران بمصاحبت نیکوکاران سوال در توفنا مقصود طلب مرگ اینجا چنوع مرگ خواستن نمی شاید صحت طلب مرگ اینجا چنوع می آید جواب در توفنا مع الابرار مقصود طلب متوجه سوی قید است توفنی مسلما که یوسف علیه در دعا گفته هم برین معنی است ۝ ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد ۝ علی رسلک ای لاجل تصدیق رسلک او یقال ما وعدتنا علی السنة من النصرة فی الدنیا والمثوبة فی العقبی ربنا ندای دیگر است معترضه است میان معطوف یعنی وآتنا و معطوف علیه یعنی توفنا برای استعطاف ولا تخزنا عطف است بر وآتنا و جمله انک لا تخلف المیعاد تعلیل است و بر مضمون جمله مذکور موکد است معنی اینست ای پروردگار ما بده ما را آنچه وعده

کرده بر زبان پیغامبران با ما و در روز قیامت ما را در خواری میانداز و رسوا مساز بدرستی که تو وعده را خلاف نکنی و میعاد را در خلف نیفکنی سوال آنچه موعود است لا محاله کاین خواهد بود خلف در وعده او روی نخواهد نمود دعا کردن چه حاجت باشد و در خواهش آن چه فائده بود جواب چنانچه در خبر اعلام مقصود نمی افتد لازم لوازم خبر من اظهار تحسر در ربی انی وضعتها انثی مراد می شود در دعا نیز بعضی لوازم مقصود میکردد چون اظهار محبت اللهم ارحم و ابعث مقاما محمودا الذی وعدته اظهار عجز در عبودیت و احتیاج در دینا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و اللهم ارزقنا مع ان الرزق موعود معنی دیگر آنکه و آتنا ما وعدتنا علی رسلک کنایت از دعا بثبات ایمان و موت یافتن بر آن باشد تا وعده که مشروط بایمان است در حق او ثابت شود که یافتن ثواب موعود مشروط بایمان تسبیحی ما را با ایمان بمیران تا بیابیم ثوابیکه موعود است بشرط ایمان و در روز قیامت خوار مساز و در چیزی که وجدان ما منافی خطا مخصوص است بکافران با آیه یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه منفی است از مومنان مومن دعاء انتفاء اخزا برای چکند و هم خواهش انتفاء آن برای چه رند جواب لا تخزنا کنایت از دعاست نگاه داشتن از کفر تا از جهان با ایمان بروند و مبتلا بخزی و رسوائی نشوند فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض ۝ عطفست بر مضمون کلام سابق که از ادعیه سابق مفهوم می شود چنانچه گفتی دعوا فاستجاب لهم ربهم الایة من ذکر او انثی بیان است مر عامل را و جمله بعضکم من بعض تعلیل است من بشریکه آیات ما ذکور در استحقاق مثوبات معنی اینست پس ایشانرا پروردگار ایشان اجابت کرد دعاء ایشانرا و در حیز استجابت آورد و گفت من پروردگار شمام هیچ عمل کننده از جنس مرد یا زن ضایع نکردانم زیرا که بعضی از ایشان از شما بعضی ناشی شده مرد از زن چون عیسی از مریم زن از مرد چون حوا از آدم و فرزندان و دختران از مادران و پدران پیدا آمده و بعضی در جزاء عمل و اعتبار از میان عمل مردان و زنان از جهة آنکه ذکر عمل کنندگان در قرآن بلفظ ذکر شده و ذکر زنان تصریح نیامده چنانچه الذین آمنوا و عملوا الصالحات و امثال آن کمال فرق داشتند و در جزاء اعمال مظنه عدم افتراق می پنداشتند چنانچه از ام سلمه روایت کرده اند که گفت یا رسول الله انی اسمع ذکر فی الهجرة الرجال دون النساء در پی آیه رد این گمان آورد و بیان کرد که عمل هیچ از مرد و زن ضایع نمیکنم و در جنت و منفعت جزا نیکنم و تواند بود جمله بعضکم من بعض معترضه بود متضمن تقسیمی دیگر بر اصول و فروع باشد معنی چنین آید بعضی از شما ناشی از بعضی فروع از اصول پیدا آمده در عمل اصل را بر فرع ترجیح ندهیم و عمل هیچکس از اصول و فروع ضایع نکنیم و بعضی معنی بعضکم من بعض اولی من بعض و اعلی گویند و اعتراض برای تقسیمی دیگر جویند یعنی تقسیم بر قوی و ضعیف و وضیع و شریف را در ورطه حیث از اعطا و حرمان جزا نیفکنم از ذکر و انثی و اصل و فرع و وضیع و شریف و ادنی و اعلی هیچ یکی را محروم نکردانم عمل عاملی در حیز ضیاع ننهم بی سابق عمل نعمت وجود دادم و ابواب نعم کوناکون از نعمت حیات و صحت و عافیت و رفاهیت کشادم بعد طاعت و خیرات و اکتساب حسنات میراث فرو گذارم و چگونه در جنت و حرمان آرم فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله ۝ قتلوا بر صیغه ماضی مجهول ثلاثی مجرد و از باب تفعیل مفید معنی مبالغت و تکثیر دانند و بعضی قتلوا بر صیغه ثلاثی در قرات مقید بر قاتلوا دارند و قتلوا را طریق تعقر و ها از باب اسناد فعل بعضی سوی کل پندارند نسبت مقاتله سوی مقتول لازم نیاید و در کلام تناقض پدید نماید فا سببیه است موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست واوذوا با معطوفات معطوف بر هاجروا است سوال قسم محذوف جمله قسمیه خبر مبتداست ولادخلنهم عطفست بر لاکفرن جنات مفعول دوم است مر لادخلنهم جمله تجری من تحتها الانهار صفتست مر جنات و ثوابا مصدر فعل محذوفست ای یثابون ثوابا معنی اینست پس آنکسانیکه هجرت کردند و اوطان خویش را گذاشتند ایمان آورده سوی پیغامبر شتافتند و دین اسلام پسندیدند و ملازمت خدمت حضرت پیغامبر گزیدند و از جای خویش بیرون آورده شدند و در اعداء دین بر آزار پیوستند و کارزار کردند و کشته گشتند

ونرات تعليم قتلوا برقاتلوا معنى چنين آيد بعضى از ايشان كشته شدند و باقى ماندگان كارزار كردند بسوگند ياد
ميكنم كه هر آينه بپوشم و دور كنم از ايشان بديهاء ايشان و هر آينه در آرم ايشانرا در بهشتانى كه جارى باشد فروى درختان
باغهاء آن جويها جزا داده شوند ايشانرا جزاء كاين از نزد خداء تعالى ○ وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ○ اينجمله
تذييل است معنى اينست وخداء كه نزد اوست يعنى در علم اوست نيكى بازگشت وخوبى آنچه كار ماندن آن باز خواهد گشت
لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ○ اينجمله معترضه است براء بازگشت پيغامبر و مومنان
از ميل كردن و فريفته شدن بدستگاه كافران و اين خطاب هر پيغامبر را بر وجه تعريض از ديگران باشد يا خطاب هر
مخاطب غير معين را بود معنى اينست هر آينه تراى غير معين بايد كه مغرور نكند و فريفته نسازد دستگاه كافران در بلاد
بتجارت و زراعت و كثرت اموال و اولاد ايشان و بايد كه چشم تو بر فقر تو قانع كرد و بر رفاهيت ايشان مغرور نشود
مَتَاعٌ قَلِيلٌ ○ خبر مبتداء محذوفست اى متاعهم متاع قليل و اينجمله معلله جمله سابقه است معنى اينست مر ايشانرا
يعنى بشفقت فقر با خوشى بايد بود و بغناء كافران مايل نبايد گشت رباعى اى دل چكنم خدا چنين ميخواهد
نعمت همه بر دشمن دين ميخواهد ○ فرعون لعين نشسته بر تخت زرين ○ موسى ز خدا نان جوين ميخواهد ثم
الجمله ايام فقر خواهد رفت و اوقات فخر خواهد آمد و زمان ثروت و كثرت مال خواهد گذشت و هنگام نكال و وبال
هويدا خواهد گشت نظر بايد كرد مومن فقير را در آخرت چه جمال و كمال خواهد بود و كافر صاحب مال و منال را در جهان
چه وبال و نكال روى خواهد نمود در حكايت آورده اند كه درويشى را عمر در درويشى رفت و پادشاه را حيات در پادشاهى
درويش در هنگام مردن از شكر نعمت درويشى و بلذت فقر شادمان و پادشاه از مال و دستگاه و پادشاهى پشيمان و از
درد عنا نالان و اين كلمات گويان مثنوى كاشكى صد جاه بودى جاه نه ○ جامه روزى بودى و شاه نه
خشك باد ابر و بال آن هماى ○ كو مرا در سايه خود داد جاى ○ جهان در معرض شيفتگى و درچيز فريفتگى بود تمام دنيا
و هزار چندان چون فانى است بر نسبت كامرانى جاودانى و شادمانى جنانى اندك باشد ○ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ○ جمله وبئس المهاد تذييل است يا عطف است بر متاع قليل معنى اينست پس ماواى و مرجع كافران
دوزخ باشد و دوزخ بد قرارگاهى بود ○ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ○ كلمه لكن در عطف مفرد نقيض را دارند و حكم او و عكس را بندارند يعنى چون جاءنى زيد لا عمرو و را كه
عطف منفى بر مثبت بود لكن چون ماجاءنى زيد لكن عمرو و بجاء عطف است از كلام و كلامست ليكن درين آيه بر مفرد باشد
الذين اتقوا ربهم عطف است بر فاعل لا يغرنك بود جمله لهم جنات تجرى را معلله دارند معنى بدين جمله بندارند هر آينه
مغرور ميكند ترا تقلب كافران و تمتع ايشان لكن فريفته كنند و شيفته كردانند ترا مومنان متقيان زيرا كه مر ايشانرا جنانى كه
جاريست فروى درختان آن باغهاء آن جويها درين حال كه جاويد باشند ايشان در آن و تواند بود الذين اتقوا
مبتدا باشد جمله لهم جنات خبر بود دخول لكن بر جمله دارند و معنى او اضراب بندارند ○ نُزُلًا مِّنْ عِندِ اللَّهِ ○ در
عرب ميان را نزلا خوانند و اول طعامى كه پيش مهمان آرند آنرا نزل خوانند و نزلا حالست از جنات كه فاعلست مستقر
يعنى لهم واقع شده بعنى لهم جنات حال كونها نزلا من عند الله معنى اينست در حالى كه نزلاست از نزد خداء يعنى
از قدرت حق سبحانه و تعالى سوال جنات را نزل گفت و نزل اول طعام مهمان را گويند بعد جنات [جان م] ديگر چيست كه مقصود
مهمانى بحصول او جويند جواب بعيد نيست اگر نعيم جنات را با همه نعمتها كه ما لا عين رأت و لا اذن سمعت نزل خوانند
و مقصود بضيافت رويت رحمان و درجه قرب مكانت و كرامت صحيفه معنويه بعنوان من الملك الحى الذى لا يموت
الى الملك الحى الذى لا يموت دانند و نيل رضوان بر حكم و رضوان من الله اكبر برتر از جنات دارند و مقام رضا برقضيه
احل عليكم رضوانى فلا اسخط بعد ذلك ابدا مقصود اصلى بندارند و تواند بود كه مفعول مطلق باشد مر فعل محذوف را از
باب له على الف درهم عرفا لا اله الا الله ايمانا بالله و اين را مصدر موكد گويند تقدير كلام چنين باشد پرد قوى ررق
نزلا و عطاء نزل يعنى مر ايشانراست حيات روزى داده شوند روزى دادن نزلها از قبيل ضربه سوطا باشد تقدير

يضافون نزلا اى يضافون ضيافة نزل يعنى مهمان داشته شوند مهمان داشتن نزل و تواند بود كه تميز بود مراد از
فاعل لهم اى لهم نزل جنات ○ وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ○ ما عند الله مرفوع المحل بر ابتداست خير للابرار
خبر مبتداست و جمله تذييل است معنى اينست و آنچه نزديك خداست از رويت و صحيفه اكرام و بعضى از ما عند الله
نعيم جنات مراد دارند معنى كلام برين طريق بندارند و آنچه نزد خداست از نعيم بهشت مر ابرار بهتر است از نعيم
دنيا مر كفار را ○ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ
لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ○ اينجمله عطف است بر مضمون فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به
ثمنا قليلا زيرا كه اذ اخذ الله ميثاق النبيين تا آخر دلالت برين ميكند كه تا بدون العهد و شرون به ثمنا قليلا و ان
من اهل الكتاب لمن يؤمن بالله الى آخره و تواند بود كه حال باشد از فاعل فنبذوه واشتروا يعنى حال اينست كه بعضى
از ايشان چنين آيد و ايراد اين عطف يا حال براى تكميل است چه جمله فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا توهم
بود منهم اهل كتاب بدان صفت بودند اينجمله رافع او هم است بر طريق شعر فسقى ديارك غير مفسدها ○ صوب الربيع و ديمه
تهمى ○ و خاشعين لله حالست از فاعل يؤمن كه بمعنى جمع است لا يشترون بآيات الله ثمنا قليلا حالى ديگر است و تاكيد
جمله از جهة آنست كه اعتقاد سامعان بر عموم بود اهل كتاب ميثاق را امارت انكار مضمون اينجمله بود بوضوح امارت
انكار جمله محل تاكيد باشد معنى اينست و بدرستى اهل كتاب كه عهد را شكستند و بدل عهد خود ثمن قليل را ستانند [كانند]
كانند و بعضى از ايشان كسانند كه بخدا و بچيزى كه فرستاده شده است بسوى شما يعنى قرآن ايمان مى آرند و بچيزى كه
فرستاده شده است سوى ايشان يعنى توريت و انجيل ايمان دارند و مر خدا را فروتنى كننده اند و عبادت و طاعت
آرنده اند درين حال كه بآيات خدا كه در توراة متضمن بعث پيغامبر و حليه او بود مدين كه آنرا بپوشيدند در
ابطال آن بكوشيدند و آنرا بكافران سپردند و بهاء اندك بستدند ○ أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ
اينجمله مستانفه است در جواب ماشان هولاء معنى اينست ايشان اى جماعت مر ايشانراست ثواب ايشان نزد
پروردگار ديان ○ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ○ اينجمله تذييل است و تاكيد و از جهة اظهار مدح بر
سبيل كنايت است معنى اينست بدرستى كه خداء شتابنده حسابست مخوف است عقاب و حساب پيشينيان
و پسينيان بقدر دوشيدن گوسفندى آخر كند بلكه بقدر يك لحظه مرتب كرداند روايت كرده اند چهل كس از
اهل كتاب و سى و دو نفر از حبش و هشت كس از روم بر پيغامبر آمدند و در مجلس معلى رسيدند و كلام در رب
بار گوهر نثار حضرت شنيدند و دين اسلام بر گزيدند و بهدايت پيوستند و مومنان مخلص گشتند اين آيه در شان ايشان
نازل گشت و اين نظم در حق ايشان بورود پيوست و بعضى گويند در حق عبد الله بن سلام و ياران اوست و نيز از
اهل كتاب بود كه حق سبحانه و تعالى اورا راه راست نمود و بدولت ايمان پيوست و مسلمان پاك گشت ياران او نيز
باو پيوستند و مومنان مخلص گشتند و بعضى گويند نجاشى پادشاه حبشه كه پيغامبر را ديده بود و حال پيغامبر اورا
رسيده و بر دل او پسنديده نموده گوش پيش از چشم عاشق مى شود محبت پيغامبر در دل افتاد بر پيشواى سعادت
و رهنمونى دولت ايمان آورد و پيغامبر را در هرچه آورده است تصديق كرد پيش از آنكه به پيغامبر برسد
اجل او رسيد و جان لقاء دولت او را از آن جهان در آن جهان كشيد هم در روز وفات او جبرئيل پيغمبر را
خبر كرد و رساند و پيغامبر را از مردن او بر دين اسلام آگاه كرد آيند پيغامبر ياران را فرمود ان اخاكم قد مات
قوموا و صلوا عليه بعده ياران در گورستان بقيع آمده حجاب برگرفتند پيغامبر سرير نجاشى را ديد سوى
او توجه كرد و نماز جنازه او بجا آورد اين آيه در شان او نازل گشت و اين نظم در حق او بورود پيوست ○
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ در مبداء
سورت از گفتار كفار ذكر كرد و قائل شدن ايشان بالوهيت عيسى و گفتن و دانستن او را پسر خدا
و ابراهيم را يهودى و نصرانى گفتن و امثال آن آوردن و در آخر سورت صبر بر ايذاء ايشان فرمود و بر مصابره

وما انزل اليكم

ومرابطه راه نمود بعد بطریق بعد تعمیم تخصیص وذکر عام بعد خاص واتقوا الله که متضمن همه اوامر ونواهی وجامع
انواع صلاح ورافع اصناف تباهی گفت وبدان حصول فوز ابدی واصابت فلاح سرمدی برای مخاطبان جست
وجمل ثلاثه مذکوره وجمله که بعد اوست ودر آخر سورت بروجه تذییل آورده وسورت را بآیه مذکوره ختم کرد
معنی اینست ای مومنان بر اذاء کفار واز گفتار مکروه ایشان صبر کنید وبجفاء ایشان اندوهگین مباشید وچون
ایشان در محاربه می باشند بر تیغ وتیر تیز شما صبر کنید شما نیز هم نزد ایشان باشید ودر صبر با ایشان شریک گردید
وتیغ وتیر ایشان را تحمل کنید وپای پس میارید تا ایشان غالب نیایند ودر سرحدها تجاوز ننمایند واسبان را بسته
بجا آیند وعنا نها را اسبان گرفته باشید هم بسبب بستن آوردهٔ کفار سوار شوید قال الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم من قوة
ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم ودر تفسیر آورده که در حدیث آمده رباط یوم فی سبیل الله افضل من
عبادة الف رجل یعبد الله الف سنة کل سنة منها ثلثمائة وستون یوما کل یوم منها عمر الدنیا سبع مرات ومن
عتق الف رقبة افضل من صدقة اهل الارض جمیعا در حدیث دیگر آمده است من ربط یوما ولیلة فی سبیل الله
جعل الله بینه وبین النار سبع خنادق کل خندق منها مثل سبع سموات وسبع ارضین صبر بر جفاء کافران وعناء
محاربه دشمنان ووقوع شهادت وجراحت ونقصان اموال ونفس بعد قتال است ومرابطه وانتظار قتال پیش از وقوع
قتال است ومصابره وثبات قدم در مقابله وفرار در معرکه وامتناع فرار از بعد که در حال است وبعضی این صبر بر
عبادت گویند ومعنی خوشی نفس بر عبادت خدا جویند یعنی نفس خویش را در عبادت حبس کنند اوامر بجای آرند و
خود را از منهیات باز دارند واز مصابرت ثبات بران ومقاومت با شیطان در هنگام مزاحمت ووسوسهٔ
او در باز داشتن در طاعت وعبادت مراد است واز مرابطه دل بر طاعت بستن ومنتظر عبادت مانده
ومستعد برای دفع وسوسهٔ او مراد بود که آن نیز از باب جهادات از پیغامبرم روایت کرده اند رجعنا
الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر این را جهاد اکبر خوانند که محاربه با شیطان است که او دشمن پنهان است ومحاربه با
دشمن پنهان کاری آسان نیست ونیز مضرت او بر تر از مضرت دنیا وکفار در دین بود ومضرت دین بر تر از مضرت
دنیا باشد واز خداء بترسید تا رستگار شوید بعد که در کلام خداست در شان مخاطبان برای بیان اجابت وختم
سورت بذکر تقوی که جامع اتمام همه اوامر واجتناب از همه نواهی است وموجب همه انواع صلاح ومانع همه اصناف
تباهی است وبذکر فلاح که اصل مثوبات ومعظم منافع مکرمات است از باب حسن مقطع آمده سزاوار استحسان
چه اعلام بحصول مرام آید آن بانتهاء کلام است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو علیه
توکلی علیه وهو حسبی **سورة النساء**
سورهٔ نساء مدنی است صد وهفتاد وشش
آیه هزار وهفتصد وچهل وپنج کلمه شانزده هزار وسی حرفست ربط این سوره با سورهٔ آل عمران بذکر اتقاء وبذکر
آفریدن خداء جل وعلا مردان وزنان بسیار از نفس آدم ع وحواء ع مستلزم مشارکت ارحام را در ذکر آورد
وچون عرب را در جاهلیت عادت آن بود که اولیاء ایتام ذوی الارحام حقوق ایشان را متعرض می شوند واموال
ایشان را میخوردند بعد امر باتقاء از قطیعت ارحام واز هتک حقوق ایشان بروجه ذکر خاص بعد عام وآتوا الیتامی اموالهم
گفت وباز داشت ایشان را ازین جریمه عظمت جست بعد بجمله وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم
من النساء از ذکر یتامی سوی ذکر نساء تخلص حاصل گشت از انجا با جمله ازحال قوامون علی النساء احکام زنان بذکر
پیوست تا آنکه جمله ویستفتونک فی النساء عطف کرد بعد آیه کلالة متضمن توریث اخت واخوات آمده بروجه
تذییل مذکور شده سورهٔ بدان تمام گشت وکلام بانتهاء پیوست وشک نیست جملهائی که از یک باب اگر مقاصد این
متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی مقصود کلی
دیگر نیست معترضاتی که میان جمله مذکور ومیان کلامها متصل واقع شده وجمله دیگر از تذییلات وتکمیلات وتاکیدات
ومستانفات وتعلیلات در محلهائی که مذکور کردد بمشیة الله وعونه بیان پیوندد **سوال** این سورهٔ مدنی است

وصاحب کشاف در سورهٔ بقره در یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم ذکر کرده است ودو قصه کلی آورده
است هر جا که در قرآن یا ایها الناس آمده مکی است وهر جا که یا ایها الذین آمنوا آمده است مدنی است چون این
سورت مصدر بیا ایها الناس است مدنی نبود قاعدهٔ مذکور منتقض شود **جواب** هر دو قاعدهٔ مذکور نظر با غلب
اکثر است وتخلف از قلیل نادر است یا ایها الناس اتقوا ربکم ویا ایها الناس اعبدوا در سورهٔ بقره مدنی آمده
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا مکی بودن او ثابت شده در سورهٔ تحریم قاعده بر اصل گشت واین آیه
وآنچه ازین قبیل است قلت متخلف تذییل است این سوال وجواب در سورهٔ بقره گذشته وبتصریح وتوضیح پیوسته

بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث
منهما رجالا کثیرا ونساء ۰ موصول با صله یعنی الذی خلقکم من نفس واحدة تا آخر صفت من ربکم را
سوال بدین حکم بر مشتق دلالت بر عالیت ماخذ اشتقاق او کند پس لازم آید که خلقت آدمیان از نفس واحده
علت اتقاء بود وجه علیت خلقت مذکور برای امر بتقوی وخدمت ابنیا تقوی بران وجه مبنی است **جواب** اتقا
نعمهاء خداست وشک نیست که اتحاد اساس همه نعمتها است وفیض نعمت موجب شکر بود وسبب سپاس کردد یا گویند
خلقت مذکور از بدایع فطرتست ودلیلی ظاهر بر کمال قدرتست وکمال قدرت موجب مخافت نمود وموجب اتقا
کردد وخطاب یا ایها الناس عام است مر همه ایام یا خاص است با هل زمان وپیغامبرم ومراد از نفس واحدة آدم
صلوات الله علیه وسلامه **معنی اینست** مردمان ای آنانکه پیغامبرم مبعوث سوی شماست از پروردگار خویش
بترسید واز مخالفت اوامر ونواهی او بپرهیزید وپروردگار آنکه شما را از صلب آدم ع پیدا کرد وزوجهٔ او حوا را از
استخوان پهلوی او بیرون آورد روایت کرده اند حضرت آدم ع آفریده شد وتنها بود از نوع او کسی همدمی نمود که با
او الفت گیرد وصحبت او پذیرد روی آدم در غنودن بود از استخوان چپ او زنی پیدا نمود واز بهر جدا شدن استخوان
آدم هم آزرده نگردید ودرد ورنج نیاورده که ذکر بود آزرده گشتی ودلهاء ایشان به پیوند بعضی خلقت حواء
از بقیه گل آدم هم دارند واین دو روایت با آیه وخلق منها زوجها مخالف مینماید وباخبار مستفیض موافق نمی آید و
حواء بروزن فعلاء است مونث ومشتق از حوت وحمیت حوا الحیتها او نحو کذا فی بعض الکتب وحوت سوخی را
گویند که میل بسیاهی زند واین رنگ در ترکیب از الوان محمودة واز صفات شهوة است وبعضی گویند حواء مشتق از حی است
که حوا نام کرده خلقتها من حی واین قول مشکل است زیرا که حی لفیف مقرون بدویاست وحوا بدو واو ومشتق از و
نتواند بعد لعدم التناسب فی اللفظ مگر آنکه ابدال یا بواو بر سبیل شذوذ قائل شده وچون خلقت زن در اصل
طبیعت از استخوان بشر بود طبیعت خالی از کجی نباشد وخلقت حواء بعضی گویند در بهشت بود وبعضی گویند خلقت
بیرون بهشت روی نمود وخداء تع او را بآدم بزنی داد وسعادت الفت وصحبت وی در دی نهاد وجمله خلق منها
زوجها بر معنی اول اگر عطف بر خلقکم من نفس واحدة باشد تکرار لازم آید زیرا که مضمون جملهٔ اول آفریدن همه آدمیان
از آدم است ومضمون جمله دوم نیز آفریدن از آدم وحواء وفرزندان اوست پس معطوف بر جمله محذوف باید داشت ای خلقه
من تراب وخلق منها زوجها وبث منهما اولاد اذکر وانانا وآیه بیان کیفیت خلقت آدمیان وترتیب موجود شدن ایشان
بود وبر معنی دوم یعنی بدان وجه که از ناس موجودی ما مراد شوند که پیغامبرم مبعوث میان ایشانست عطف مذکور باشد حاجت
سوی محذوف نبود زیرا که بدین معنی تکرار نمی آید بلکه تعمیم بعد تخصیص می نماید چنانچه گفت یا ایها الناس الذین بعث رسول
الله الیکم اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق جمیع الآدمیین منها یعنی ای آدمیانی که مبعوث است پیغامبرم در
میان شما بترسید از خدائی که آفریده است شما را از نفس واحدة وآفریده است از آن نفس همه آدمیان را وتواند بود که حال باشد
وقد خلق منها زوجها واین جمله متضمن است مر تقسیم آدمیان که مخلوق شده از نفس واحدة آدم یکی از ایشان که زوجهٔ اوست
مخلوق از نفس اوست بغیر انضمام دیگری واولاد او مخلوق اند از نفس او با انضمام مادر ایشان با زفرزندان دو قسم اند

ذکور واناث پس چنانست که گفت خلقکم من نفس واحدة وقد قسمتم انسابا وورث بعضکم علی بعض عطف نیز بغیر
احتیاج سوی حذف درست آید ونیکو باشد سوال رجالا ونساء جمع منکر اند وجمع منکر در اثبات واقع بر یک
جماعتی غیر معین شود و دلالت بر همه نکند وآنجا مقصود همه بر رجال ونساء است استعمال منکر یعنی همه چگونه روا است
جواب دلالت جمع منکر بر یک جماعت غیر معینه در صورتی باشد که تنکیر برای افراد وحدت بود اما تنکیر برای تعظیم
باشد دلالت بر اتصاف جمع مذکور بکثرت وعظمت کند چنانچه در آیه وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک آمده ودر کلام
بعضی افاضل بعث الله رسلا وانبیاء الی سبیل الحق هادین تحقیق شده مقصود تکذیب بعضی رسل ونبوت وبعثت رسل
وانبیا نبود بلکه مقصود تکذیب وتکثیر باشد اینجا ازین قبیل است وتصریح وتوصیف بکثرت بدین معنی دلیل است ونیز تواند
بود که از نکره مبنیه موجبه وحدت است بدلیل او عموم مراد شود چنانچه در علمت نفس ما احضرت وعلمت نفس ما قدمت
واخرت تحقیق شده ودر تمرة خیر من جرادة وعمال خیر من علم واحد آمده وهمچنین کلمه از خیر بر عبد واجال خیر من نساء
اینجا نیز دلیل بر عموم قایمست ایراد سوال مذکور غیر ملایم است ٥ وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحَامَ
وجمله واتقوا الله عطفست بر اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة ودر جمله معطوف علیه ذکر منعم وذکر نعمت خلقت
همه از نفس واحد که از باب انعام وموجب نعمت مواحدت وبودن ایشان ذوی الارحام بود ودر جمله معطوف ذکر
اعتراف ماموران بعظمت منعم وعظمت نعمت ارحام سایغ نمود ای واتقوا الله الذی تعرفون عظمة نعمة الارحام التی انعم
بها علیکم حیث تساءلون فیما بینکم بذکره وبذکر الارحام تساءلون بتشدید اصل او یتساءلون بود تا را سین کردند ودر سین
ادغام کردند ودر باب تفعیل وتفاعل ادغام با در فا کلمه که مقارب باشد بسیار است چنانچه واظهر وبرا تاقل واداراتم
باب تفاعل برای مشارکت قصدی بینست اصل فعل در باب تفاعل کرده مشارک فاعل اصل فعل اصل شود چنانچه در ضرب
زید عمروا الضارب زید عمرو گویند واگر در اصل فعل مفعولی غیر صالح برای شرکت بود در باب تفاعل باقی ماند چون
تجاذبنا الثوب وتضاربنا بالسیف وترفعنا القضیة الی القاضی اینجا یتساءلون از قبیل دوم معنی چنین تتشارکون
فی السوال ای یسال بعضکم بعضا هذا هذا ذلک هذا مضاف محذوف است ای بذکره یعنی تلصقون تساءلکم بذکر الله
وبذکر الارحام بنصب وجر خوانده جر عطف بر ضمیر مجرور که در به است دانند در عطف بر ضمیر مجرور واعادت جار واجب بود
عطفست والارحام بر ضمیر به اعادت با چگونه باشد سوال ترک اعادت جار درین آیه بر سبیل شذوذ بود شاذ
منافی فصاحت باشد جواب وبر تقدیر ازخلاکه با یکدیگر میکنید وسوال خویش را بذکر او ذکر ذوی الارحام حضوق سکر دا اند
چه عادت عرب بود در هنگام آنکه بعضی یکدیگر را سوال میکند اعطنی بالله واعطنی بالرحمن بر زبان می آوردند واین را قسم
سوال گویند برای تحمل بر اجابت دارند چنانچه بالله اجزنی عن کذا وبا کسی خواهد استاده شود گوید بالله حملم وچنانچه
ابن عباس انصار را گفت بالایوا عباس یا گویند تصدقوا الطاعة والتقرب الیه وحمایة الارحام از جهة عطف بر لفظ
الله که در واتقوا الله است ای واتقوا الله واخذوا واطعنها حلول خداء تع در ابتداء ایجاد وتخلق آدم ع وآدمیان را
بقدرت کامله خویش از کتم عدم بصحراء وجود رسانید وزن وفرزندان آدم را از نفس واحدة آدم ناشی کرد ایدچون
جماعتی راجع سوی یک نفس باشد چاره بود واقارب وذوی الارحام بود ودر معاش ایشان امداد کرم واتمام نعم
خویش وتربیت والدین وتناصر عشایر وتفاضل اقارب متعلق ساخت ودر شان ایشان معونت والفت وصحبت
اقارب وعشایر پرداخت از جهة حق والدین وذوی الارحام را تالی حق خداء باید داشت وبعد حق خداء حق ایشان را
لازم باید پنداشت پس ذکر ارحام بعد ذکر وبث منهما رجالا ونساء ملایم باشد وعطف ذکر ایشان بر ذکر خداء سایغ
نمود وبالکه حق سبحانه وتع رعایت ذوی الارحام بمبالغت بیان کرده چنانچه در آیه وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه
وبالوالدین احسانا حق والدین را بعد حق خویش آورده خرالت حقوق والدین متیقن است وشناعت عقوق والدین
چه اقارب با قرابتی باید دارند وبا قرابتی با مادر وپدر پس از ایشان لا محاله از ان پدر یا مادر یا از هر دو خواهد بود
واز ایشان عقوق وهتک حقوق مادر وپدر خواهد نمود هم ازین جهة خداء تع صله رحم را در مکان عالی داشته نمود از

جهة خدا وبعقاب پوشش ایشان را شان عظیم پنداشته قال الله ع ویقطعون ما امر الله به ان یوصل وقال فهل عسیتم ان
تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم وقال ع الرحم شجنة من الرحمن فقال الله وصلک وصلته ومن
قطعک قطعته بدرستی که رحم جزئی از نام رحمن است پس گفت خداء ع من رحم را دوست دارم هر که بپیوندد با او بپیوندم
وهر که قطع کند من قطع کنم انرا قال ع ان الرحم لسانا یوم القیمة تحت العرش عند المیزان یقول رب من قطعنی فاقطعه
الیوم وصلنی فصله ودر حدیث دیگر آمده من احب ان یبسط له فی رزقه وینسا له فی اثره فلیصل رحمه ٥ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
عَلَیْكُمْ رَقِیْبًا ٥ این جمله تذییل است چون رقیب بودن خداء وعالم بودن او کنایت است از وعده جزا
وسزا وامر بتقوی وبسوی مضمون این جمله باعتبار معنی عنه مدح بود بتقدیم ملوح تاکید جمیع سایغ نمود معنی اینست
بدرستی که خداء ناظر است وعالم باعمال وافعال شما وبر شما نگهبان است چه عالم بودن خداء تع بمردمان وناظر بودن
او در کار ایشان باعث بر تقوی وحاصل بران است ٥ وَاٰتُوا الْیَتٰمٰٓی اَمْوَالَهُمْ ٥ عطفست بر واتقوا
الله بروجه تخصیص بعد تعمیم از جهة اهتمام ایشان بمال یتیمان وعینا یعنی از خوردن در عرب بدین بلا مبتلا بودند
در خوردن مال یتیمان در حیض می آوردند ومبالغت می نمودند بر حکم ولایت ووصایت مال یتیمان می آوردند وآن را
در هواهاء خویش صرف میکردند این آیه در شان ایشان نازل گشت واین نظم در باب ایشان بورود پیوست ویتامی
جمع یتیم است پی پدر را گویند وچون بحد بلوغ رسد اسم یتیمی از او زائل گردد معنی اینست وبدهید ای مسلمانان
یتیمان را مالهاء ایشان سوال دادن مال بعد بلاغت در حالة یتیمی نیست وآتوا الیتامی اموالهم بچه معنی است جواب
در محل از یتامی بالغان مراد باشند تسمیه یتامی باعتبار ما کانوا علیه گفت چنانچه عراء ناقه حامله را که ده ماه از حمل
او گذشته باشد گویند وبعد از ان ابن هذه عشراء فلان باعتبار آنکه عشراء تسمیه کند سر استعمال این مجاز بود وجه
این باشد سرعت استعمال این مجاز اشارت بران است که بعد بلوغ در دادن مال یتیمان چنان سرعت باید که دادن مال
ایشان بر ایشان در حالة یتیمان نماید ٥ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیْثَ بِالطَّیِّبِ ٥ عطفست بر وآتوا الیتامی
اموالهم معنی اینست وخبیث را بطیب بدل مکنید یعنی مال حرام که مال یتیمان است مستانید یا بدل مال خویش
که حلال است مدهید وتواند بود که معنی چنین باشد بدل مکنید کار شایسته را که خیانت است بدل فعل ناشایسته ومحافظت
مال حلال است صلاح را داده فساد مستانید دیانت کم کردن وخیانت اختیار مکنید ٥ وَلَا تَاْكُلُوْٓا
اَمْوَالَهُمْ اِلٰٓی اَمْوَالِكُمْ ٥ عطفست بر ولا تتبدلوا والی بمعنی مع است معنی اینست ومالهاء
ایشان را با مالهاء خویش بدل مکنید وبراء مال بر کردن خویش منهید سوال خوردن مال یتیمان حرام است منفرد باشد
یا منضم بمال خورنده بود تخصیص خوردن مال یتیمان در حالة انضمام مال خورنده چیست واین تقیید بود
چه وجه مبنی است جواب عرب مال یتیمان را متکفل می شدند وبمال خویش مخلوط کرده میخوردند وتخصیص نهی بدین
صفت از جهة آنست که این نوع معمول ایشانست با آنکه خوردن مال یتیمان با وجود مال خویش قبیح است وشناعت
وقباحت اکثر است چه کسی را که مال بود ودر خوردن مال دیگری مظنه حاجت باشد وخوردن مال دیگری که حاجت
بود شنیع نباشد ازین که دست بر مال دیگری بحاجت برند ٥ اِنَّهٗ كَانَ حُوْبًا كَبِیْرًا ٥ این
تعلیل است معنی مذکور را وتاکید او از جهة آنست که خوردن مال یتیم علامت آن بود که خورنده آن منکر مضمون
جمله باشد وبودن آن جنبه معترف نبود بدانچه بوده علامت انکار تنزیل منزله منکر کرد وجمله را موکد آورد
معنی اینست بدرستی که خوردن مال یتیم گناهی کبیره است وجفا بر یتیم صغیره است وبی بهره بود وجفا
کننده بر ضعیف عاجزی باشد ٥ وَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تُقْسِطُوْا فِی الْیَتٰمٰی فَانْكِحُوْا مَا طَابَ لَكُمْ
مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنٰی وَثُلٰثَ وَرُبٰعَ ٥ بالا ذکر یتامی بود در این جمله ذکر یتامی سوی ذکر نساء تخلص روی نمود
الا تقسطوا مفعول است مر خفتم را وخفتم با متعلقات خویش شرط است فانکحوا با متعلقات خویش جزا است
معنی اینست واگر شما بترسید که بر یتیمان عدل نخواهید کرد وخایف باشید که مال یتیمان خواهید خورد وخوردن

مال یتیمان را کناه بزرک دانید و ازین کناه که جور کردن بر یتیمان است باز مایند که هر دو جرم است و از باب جور و ظلم است
پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از جنس زنان یا آنچه خوش آید و حلال باشد دو دو و سه سه و چهار چهار بدین عدد زیادت
مکنید از بسیاری عدد زنان و از جور کردن بر ایشان نیز باز مایند تا در جور نیفتید بدین وجه این آیه نص در بیان عدد
بود مسبوق برای منع زیادت بر اعداد ثلثه باشد **سوال** واو برای جمع است پس مقتضی منع اباحت جمع میان اعداد ثلثه
باشد اباحت نه تنها چنانچه مذهب بعضی بد مذهبان است **جواب** واو دلالت کند بر جمع میان اعداد ثلثه در اباحت
بر نسبت جمع مخاطبان کند از جمع در اباحت بر نسبت جمع مخاطبان در فعل بر نسبت هر یکی چی آید یعنی مخاطبان را
این هر سه عدد مباح است هر کدام که اختیار کنند دوا است اما جمع در فعل روا نبود چه اگر دو را با سه جمع کنند پنج بود
و اگر سه را با چهار جمع کنند هفت شود و اگر پنج را با چهار جمع کنند نه گردد عدد ورای عدد ثلثه لازم آید نظیر این ترکیب
آنست که کسی گوید اقسموا هذه المایة علی هؤلاء مثنی وثلاث ورباع در حق جماعت مذکور بهر سه عدد بود قسمت
توانند که دو دو و سه سه و چهار چهار دهند و نتوانند که غیر این قسمت قسمتی دیگر بنیاد نهند و بعضی واو را بمعنی او گویند
و دفع اشکال بدین طریقه جویند و این درست نبود و صحیح نباشد زیرا که او دلالت بر اباحت احد اعداد کند بر
سبیل تخیر یک عدد مباح شود و همچنین نیست بلکه هر سه عدد مباح بود و عددی دیگر روا نباشد و بعضی گویند عرب مبتلا
بودند در خوردن مال یتیمان و زنا کردن در این معنی بحق خود بند چون آیه ولا تأكلوا اموالهم الی قوله
انه کان حوبا کبیرا نازل شد ایشان از خوردن مال یتیمان که کناه کبیره است توبه کردند و باز ماندند و ندامت و
توبه پیش آوردند فرمان آمد که اگر شما از خوردن مال یتیمان که کناه کبیره است ترسیدید و از ولا تقربوا الزنا انه کان
فاحشة وساء سبیلا ترسید و پس نکاح کنید آنچه خوش آینده است مر شما را از زنان دو دو و سه سه و چهار چهار یعنی
تقدیر سوق این برای اصل نکاح بود برای عدد نباشد و بعضی گویند عرب زنان بی بدل در نکاح می آوردند و برای ایشان
بسیار بشتابی بودند و جور میکردند فرمان آمد اگر شما از خوردن مال یتیمان می ترسید از جور را ایشان هم بپرهیزید و از
خواستن زنان بی عدد بترسید و محترز شوید پس زنان غیر یتیمه را نکاح کردند دو دو و سه سه و چهار چهار بدین تقدیر
نیز سوق برای عدد نبود بلکه برای بیان نکاح زنان غیر یتیمه باشد و بعضی گویند عرب زنا نیز اکر فرزند یتیم داشتند
نکاح میکردند و ایشان را با فرزندان یتیم در خانه می آوردند و ایشان را از تربیت هر فرزندان بار میداشتند و مشغول بکفالت
خود میساختند بر یتیمان مذکور جور رفتی و حال ایشان ابتر گشتی فرمان شد اگر شما از خوردن مال یتیمان می ترسید بر
یتیمان زنا میکنید میخواهید جور میکنید زنان بچه زنند نخواهید یا چنان کنید که بر یتیمان جور نرود و حال ایشان ابتر
نشود **سوال** زنان عقلااند در حق ایشان من که برای عقلاست بایستی آورد کلمه ما که برای غیر عقلاست چرا استعمال
کرد **جواب** زنان هر چند که عقلااند ایشان را از جهة نقصان عقل منزلة غیر عقلا دارند استعمال کلمه ما که برای
غیر عقلاست در شان ایشان سایغ پندارند جواب دیگر آنکه ما چنانچه در غیر عقلا اند در صفات عقلا
نیز استعمال کنند ۵ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۵
این شرطیه است بر شرطیه سابقه و بحث باعتبار حکم و بیانست فواحدة مفعول فعل محذوفست ای فالزموا
واحدة فانکحوا واحدة او ما ملکت ایمانکم عطفست بر واحدة اگر عامل او فانکحوا دارند معمول اختیار یا الزموا
پندارند **معنی اینست** پس اگر بترسید که در زیادت بر زن نکاح نخواهید کرد و حقوق نفقه شوهری بجا نخواهید آورد
پس یک زن را نکاح کنید یا گویند زن را لازم گیرید بگویید و بر ایشان بسنده کنید **سوال** بر تقدیر خوف جون نفی
نکاح واحدة و امر بالتزام واحدة در مقابله اباحت اعداد مذکوره دلالت کند بدین تقدیری که در نکاح زیادت
بر یکی خوف جور باشد نکاح یک زن متعین شود زیادت بران روا نباشد و در شرع خایف جور اگر عددی از اعداد
مذکوره نکاح از حل و طی و لزوم مهر و غیر آن مترتب گردد **جواب** تواند بود که از جهة خوف جور نکاح کردن یک
زن مباح نبود اقدام بر وحرام بغیر باشد از جهة آنکه این فعل مقتضی سوی جور است موجب بزه کاری اوند لیکن از

از جهة حل محل ثانی انعقاد و منافی ترتیب احکام نشود چنانچه طلاق در حال حیض و جمع طلقات ثلثه در طهر واحد
مباح نیست و بعد وقوع احکام مترتب میگردد ۵ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ۵ این جمله معللاست ای نکاح واحدة
او التزام واحدة او ما ملکت ایمانکم ای عدم الزیادة علی الواحدة او ما ملکت ایمانکم اقرب بان لا تعولوا ای لا تمیلوا
الی الجور من عادة العدل اذا مال تا و من العول بمعنی الزیادة علی العدد المحدود و منه العول فی مسائل الفرائض او من عالیه
یعنی تحمل مؤنة قال من عی جاربین حتی تبلغا الحدیث و تقدیر قوله ادنی اقرب بان لا تتحملوا المؤنة و مو روایة عن اشتغاء
کثرة العیال ادنی بان لا تکثر عیالکم فتتحملوا مؤنتهم **معنی اینست** ان یعنی التزام یکی و عدم زیادت بران نزدیک تراست بدانکه
شما بسوی جور میل نکنید تا بدین که بر زنان جور نرود و شما خود را در جهد میفکنید تا بدین که شما را عیال بسیار نشود
و تحمل بارکشی نیفتد **سوال** زنان و کنیزکان در بار کرفتن و محل فرزند زادن یکسو بودند قلت عیال در ایشان یکی
وجه دارند **جواب** مقصود از قوی قضاء شهوت است حصول و لا مقصود نیست عزل بغیر اذن او روا نیست بود
پس مظنة قلت اولاد باشد متوجه تقلیل عیال شود بخلاف منکوحات عزل بغیر اذن روا نبود لاجرم موجب
تکثیر عیال باشد ۵ وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً ۵ عطفست بر شرطیه سابق نحلة منصوبست
بر مصدریه و آتوا النساء صدقاتهن نحلة ایتاء و تواند بود که حال باشد از صدقاتهن حال کونها عطیة من الله و
هبة منه فی حق النساء او حال کونها متحملة موجبة عن طیب انفسکم یا حال باشد از فاعل و آتوا که مخاطبانند یعنی ناحلین
او ذی نحلة و تواند بود که نحلة بمعنی دین باشد نصب او از قبیل ضربته سوطا بود ای و آتوا النساء صدقاتهن ایتاء نحلة
معنی اینست زنان را مهرهاء ایشان بواسطه دین و بداعیه دیانت بدهید و بدادن مهر اظهار خطر نیات لدم
کنند یا گویند بدهند مهرهاء زنان را در حالتی که عطیه است از خدا و تعنی نیست در حق ایشان یا گویند بدهند
مهرهاء زنان را در حالة تطیب نفس خویش دهنده آیند و بخوشی خاطر بذل کننده آیند و تواند بود خطاب مر اولیا را بود
که عادت ایشان بود که مهر دختران را قابض می شدند و دختران را می دادند ایشان را فرمان شد مهر دختران خویش را
که از شوهران ایشان می ستانید حق ایشان است ایشان را بدهید ۵ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ
نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ۵ این جمله عطفست بر و آتوا النساء یعنی این بیان بعد از بیان جهت خطاب فان
طبن لکم بر وفق خطاب اول است نفسا تمیز از فاعل ای فان طابت نفوس لکم متعلق است بطبن بتضمین هینا
و عن شیء بتضمین مستعان و کلوه جواب شرط است ضمیر کلوه عاید است بر صدقات بتأویل صداق هنیئا مریئا هر دو
صفت اند مر مصدر محذوف را ای اکلا هنیئا مریئا مصدریة بمعنی هنیئا مریئا بر طریق قسمت قاعدا یا حالاست از مفعول
کلوه ای کلوه حال کونه هنیئا مریئا **معنی اینست** پس اگر خوش شود نفسهاء ایشان پس بخشند مر شما را ای شوهران
گوارا و کلو بگیرد و ناگواری بپذیرد و لذت دهد و باربزه کاری نهند و اگر خطاب مر اولیا را بود معنی چنین باشد
ای اولیا بدهید زنانی را که از شوهران ایشان بر حکم ولایت مهرهاء ایشان را قابض شده اید عادت عرب بوده
که مهرهاء دختران می ستدند و ایشان را نمی دادند فرمان شد که مهرهاء ایشان را بر ایشان بدهید ناحق حق ایشان
مدارید و بعد استدن ایشان اگر بطیب نفس چیزی از آن بخشند بخورید ۵ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ
الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۵
و بعضی قیما بغیر الف خوانند و معنی یکی دانند و لا تؤتوا السفهاء در ایتاء ذکر معترضه است برای حیانت مال او
اضاعت سفهاء خطاب مر اولیاء و اوصیا راست و مراد از اموالکم اموال سفهاست خطاب اضافت اموال
سفهاء سوی مخاطبان بر وجه مجاز بود معنی او مالهاء سفهاء که در عصمت شما مالهاء خاصه شما که قیام شما بدانست
باشد وارزقوهم فیها واکسوهم وقولوا لهم قولا معروفا ملائم آنست که اموال مذکور را مال سفها دارند و انظروا
الیتامی الی قوله فادفعوا الیهم اموالهم دال بر این وجه پندارند و بعضی گویند مخاطب بخطاب و لا تؤتوا السفهاء
مال آید و مراد از سفهاء کودکان از زنان و فرزندان فساق و جهال اند بدین وجه اموالکم التی جعل الله لکم قیاما

برحقیقت بود محتاج سوی بجور بناشند معنی اینست ومدهیدای اولیا وا وصیا برنرم سفهارا یعنی بعضی نادانان وبی‌خردان
راکه اسراف کنند ومال را در بجز مصارف شرع وعقل مصروف کرده‌اند ومالهارا ایشانرا عصمت ووجوب حمایت
بجو مالهاء شما آمده ومدار بقا وقیام شما شده وایشانرا درمالهاء ایشان غذاء معین وکسوتی که لایق ایشان
بود بدهید وبپوشنید وایشانرا سخن خوب ونرم بگویید وآرام دل ایشان بجویید وذکر مصلحت ومنفعت
کنند ودم نیکخواهی ومصلحت جوئی بزنند معنی چنین آید مدهیدای مالکان بی‌خردانرا از ازواج واولاد جهال را مالی که
خداء عز وجل شمارا رسانیده وآنرا مدار قیام بقاء شما کرده اینده وایشانرا از مال خویش رزق وکسوت بدهید وسخن
خوب ومرغوب بگویید وطیب نفوس ایشان بجویید وچنین بگویید که این مال براء شما داریم وهنگام حدوث حاجات
شما در دل می‌آریم چون ماخواهیم مرد اموال ماهم ازان شما خواهد بود ٥ وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا
النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ٥ اینجمله عطف است برجمله ولا
تؤتوا السفهاء اموالهم ای ابتلوا الیتامی فی تسلیم اموالهم الیهم وابتلوا امر است از ابتلا وابتلا در لغت بمعنی
آزمودن است مخاطب بدین اولیا واوصیا اند که ابتلا کنند اذا بلغوا النکاح شرطیت ای اذا بلغوا اوان النکاح
واز نکاح وطی مراد است وآن زمان بالغ شدن وبیرون آمدن از صغر است وتواند بود که عقد نکاح مراد بود
چه آن بحسب عادت بعد زمان بلوغ حاصل شود فان آنستم منهم رشدا جزاء شرط اول است ان شرط با ان جزا مترتب
برابتداست چنانچه گفته‌اند شعر فما زالت القتلی تمج دماءها ٥ بدجلة حتی ماء دجلة اشکل بود حتی جاره متعلق
وابتلوا الیتامی الی وقت بلوغهم النکاح وجمله فان آنستم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم معطوف بود بر وابتلوا الیتامی
معنی اینست ویتیمانرا بیازمایید وعقل ایشانرا امتحان کنید بعضی گویند ایشانرا اندک مالی بسپارند ودل
برمعامله ایشان گمارند وبعضی گویند دادن مالی حاجت نبود آزمودن ایشان بنظر کردن ادراکات عقلی واستعدادات
عملی باشد وبعضی گویند آزمودن او آنست که اولا اهتمام در دین وهشیاری در کار دنیا بنگرید وعلامات صلاح
وفلاح بآثار دریابید بآنکه چون هنگام عقل شناخت باوان ولحیه وقت مجامعت برسد قوای ظاهر
وباطن بکمال پیوندد عقل وهوش قوت گیرد اگر در امتحان مذکور رشد ایشان ببینید وصلاح ایشانرا در کار
دین ودنیا دریابید پس مالهاء ایشان دفع کنید ومالی که برای مصلحت کفشا داشته بودید تسلیم نمایید سوال
اگر دریافتن رشد وصلاح بامتحان در حالة صغر باشد برنسبت زمان بلوغ ماضی بود استقبال که مدلول آن
شرطیه است مستقیم نیاید واگر بعد بلوغ باشد امتحان حالة الصغر ضایع فتلک فایده ندهد جواب ابتلاء بلوغ
وایناس رشد هرسه بر نسبت زمان ورود نص مستقبل است دخول آن واذا بر مستقبل بودن او دیان نکند
ای وابتلوا الیتامی فان آنستم منهم رشدا فی حال صغر فادفعوا الیهم اموالهم وقت بلوغهم من غیر
تاخیر رشدا برای نوعیت است ای نوعا من الرشد وهو الرشد فی التصرفات الحالیة واگر امتحان رشدی ظاهر
نشود نزدیک امام اعظم تا بیست سال توقف کند چون بیست وپنج سال که دلیل رشد است اقامت مقام رشد
کند وبرقول صاحبیه سفیه را باآنکه سفیه است از تصرفات باز دارند وتصرفات او نافذ بندارند ومال او تسلیم
او کنند ودر معرض تلف شدن بنگنند تاآنکه رشد بظهور پیوندد ٥ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا
أَنْ يَكْبَرُوا ٥ عطفست بر ولا تؤتوا السفهاء معنی اینست ومخورید آنرا بروجه اسراف واضاعت
بروجه پیش دستی بررسیدن ایشان بلاغت وبقصد اینکه پیش از بزرگ شدن ایشان چنانچه نخواهیم بخوردیم
تا ایشان بزرگ شده‌اند ومال از ما گرفته‌اند بهره گیریم ٥ وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ
وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ٥ جمله شرطیه که جزاء او امر است عطف است بر
نهی سابق معنی اینست وهرکه از حکام واوصیا است از مال یتیمان عفاف جویید ودر راه خوردن مال ایشان
بنوید وکفشا مال ایشان برای خدا کند ودرین کار دم طلب رضا وجزاء آخرت زند وهرکه از حکام واوصیا

فقیر باشند واز مال یتیم خورند بروجهی که پسندیده شرع بود یعنی بر قدر مزدوری کار وبرموازنه معتاد از مقدار ٥
فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ ٥ اینجمله عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست پس چون
اموال ایشان بسوی ایشان ادفع کنید گواه گیرید بر دادن مال ویا مسلمانان شاهده حال کنند وبر دادن مال گواه
شوند دهنده را برائت از تهمت بود وستاننده را مانع از انکار افتد ٥ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ٥ باز ایدست
ای کفی الله حسیبا حال است یا جمله تذییل است معنی اینست وخداء تمام پسنده است درین حال که حساب کننده است
یا ازین روی حساب کننده است تمیزترم درکار شما فقد موقوع وآنچه در حق یتیم خرج شده وآنچه شما در حق خویش خرج
کرده‌اید میداند وجدا کردن حق از باطل وصلاح از فساد میتواند ٥ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ
نَصِيبًا مَفْرُوضًا ٥ اینجمله وارد است در بوانه زنان وبیان حکمی است از احکام ایشان میان اینجمله وجمله سابق
اختلاف بود ازجهة کمال انقطاع ترک عاطف سایغ نمود روایت کرده‌اند اوس ابن صامت انصاری وفات
یافت سه زن وسه دختر ودو پسر عم که داشت پسر عم او مال او گرد آوردند ودختران وزن او را محروم کردند
چه عادت ایشان در جاهلیت این بوده که زنان واطفال را میراث ندهند جز مردان تیغ زن ومجاهد را
نصیب از میراث بکنند زن مذکور پیش پیغامبر آمد وشکایت از ایشان کرد پیغامبر فرمود باش تا خداء
درین باب چیزی وحی کند هم دران حالت جبرئیل علیه السلام این آیة آورد پیغامبر بپسران عم او کس فرستاد که مال
اوس را برانگنده مکنید ودم تملک کل آن مزنید که خداء عز وجل زنانرا نیز نصیبی از میراث وحی کرده تا آنکه در تعین
ایصا آیت یوصیکم الله فی اولادکم وارد شد پیغامبر برحکم تعین قرآنی وبیان فوقانی زن اوس مذکور را
ثمن دهانیده ودختر را ثلثان باقی پسران عم را نصیب کردانید وبعضی گویند چون رفاعه کرد این آیة درباب
او نازل گشت ودرشان او بورود پیوست مما قل منه او کثر نصیبا بدلست از مما ترک ای مما ترک من قلیله
او کثیره نصیبا منصوبست بتقدیر اعنی یا حال موطئه است وبیان هیئت ومتعلق بصفت است چنانچه جائی
زید رجلا صالحا ای الرجال نصیب کاین من متروکه الوالدین والاقربین معنی اینست مرمردانراست نصیبی
از آنچه گذاشته‌اند مادر وپدر وقرابتان ومرزنانراست از آنچه گذاشته‌اند مادر وپدر واقرباء ایشان قلیل
است یا کثیر درحالیکه آن نصیب نصیبی مقدر است بتقدیری محل که ثابت بیوصیکم الله مقرر است
وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا
لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ٥ بعد ذکر نصیبا مفروضا معترضه است برای بیان نسخ درحق حاضران هنگام
مرقسمت نصیبا مفروضا معنی اینست وچون حاضر شوند در هنگام تقسیم میراث میان وارثان خداوندان
قرابت که وارث نه‌اند ویتیمان اجنبی پس ایشانرا از مال مقسوم نصیب کنید وآنچه خداء توفیق دهد بدهید
واین امر استحبابست وبعضی گویند واجب بپرداخته وبگویید مرایشانرا سخنی نیک نرم که آنچه میدهیم لایق شما
نیست القایل عندالله کثیر معذور دارید مثل این سخنان نرم بگویید وخوشنودی خاطر ایشان بجویید وبعضی
گویند از قسمت مذکور قسمت موت که حال اموال را قسمت کند باید که قرابتان فقیر ویتیمان ومسکینان را که در وقت
قسمت حاضر شوند از جمله ثلث نصیب کنند ومحروم نگردانند وچیزی بدهانند ٥ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ
تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ٥
لیخش امر غایبست جمله شرطیه یعنی لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم صله الذین است موصول
با صله فاعل است لیخش را فلیتقوا الله عطفست بر لیخش ولیقولوا قولا سدیدا عطفست قولا سدیدا
مفعول مطلوب واینجمله معترضه است برای تنبیه کسانیکه مورث را بر تصدق کل مال آرند واز گذاشتن
برای درباء وورثه بازدارند معنی اینست وبترسند از کار خویش ویاد آرند حال روز کار خود وکسانی که اگر بگذارند

ازپس مرگ خویش فرزندان ضعیف برایشان بترسید واز ضایع شدن وبی مایه شدن ایشان بیندیشید پس بپرهیزید
ومودت درحال ممات تحمیل برابر کنده کردن مال وضایع ورثه نکنند وبگویند بدست خویش چیز بکن ورنه ترا کار آید
وثمره آن در دنیا وآخرت بتو دری غاید وگو بگویند سخن درست واستوار واساس چنانچه پیغامبرم گفت راه
تنع ورثه شکل اغنیا بجیزان من ان تدعهم عیاله یتکففون الناس زیادت برثلث تصرف کردن ننهند وبرادادن اجات
تحمیل نکنند ٥ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا
ظلما منصوبست ازجهة آنکه مفعول مطلق است ازقبیل ضربته سوطا ای یظلمون ظلما ویاکلون بظلم یا مفعول
فیه است ای وقت ظلم یا مفعول به است مرفعل محذوف را ای یوکلون ظلما جمله موکده است یا حال است ای یاکلوه
اموال الیتامی ظالمین اودوی ظلم وجه تاکید آنست کسانیکه مال یتیم خورند وبرخوردن آن دلیری میکنند حال ایشان
امارت آنست که ایشان این راسبب تلف رمی حامند ومضمون جمله را منکر اند ازجهة ظهور علامت انکار ایشان تنزیل منزله
منکران کرد وجمله راموکد آورد نارا مفعول است ومراد ازنار حرام است ازباب مجاز مرسل بذکر سبب خاص او در سبب
است بطریق انی ارانی اعصر خمرا واگر آتش برحقیقت دارند خوردن آتش بروجه تمثیل بنهادند چنانکه گویند خاک
در دهن افتاد وخار در چشم او خلید سبیل او سوخت شکم او ترقید یا گویند فلانان گوشت خوک میخورند ودر انما
یاکلون فی بطونهم نارا الاطعاما بود وبرتقدیر مجاز مرسل وارادت حرام یعنی انما یاکلون فی بطونهم حراما لا حلالا
تنزیل اصرار ایشان برخوردن حرام منزله احلال وجمله معترضه است برای وعید کسانیکه مال ایشان میخورند و بخوردن
مال ایشان برایشان ظلم میکردند **معنی اینست** (اعتقاد) بدرستی آنکسانیکه میخورند مالهاء یتیمان راخوردنی بظلم یا در حالتی که
ظالمانند نمی خورند در حقیقت روز قیامت آکل مال یتیم را از گور برانگیزند کور وازدهن وگوش او دود بیرون می آید
وبیش مردمان باین حال وباین علامت برخوردن مال یتیمان ظاهر می نماید درحدیث دیگر آمده پیغامبرم میفرماید در
شب معراج جماعتی را دیدم که انگشت سوزان طریقه لقمه در دهنهاء ایشان درمی آید وآن همچنان سوزان از دبرهاء
ایشان بیرون می آید پرسیدم ایشان کیانند گفتند خورندگان مال یتیمان اند وبعضی گویند خورنده مال یتیم مبعوث شود
دولب او طریقه لب شتر باشد بالاینه بربینی چسبیده ولب پایین بشکم رسیده مسافت لبها بدین قیاس بود وگفته اند
مسافت بالا وپایین قدر چهل گز باشد مالک دوزخ او را بگیراند وآتش دوزخ بخوراند ونیز گفته اند که مال حرام در شکمهاء
ایشان آتش خواهد گشت ومحل سوختن باطن ایشان خواهد بوست وعرب در خوردن تعبیر شکم اکل فی بعض بطنه
گویند ودرین شکم اکل فی بطنه اطلاق کنند واینجا یاکلون فی بطونهم افاده عبارت ازخوردن پری شکم آمده ٥ وَ
سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ٥ سیصلون بصیغه معروف ومجهول خوانده اند ومعنی برحسب آن دانند وسیصلون سعیرا
عطفست برانما یاکلون فی بطونهم نارا **معنی اینست** وزود باشد که در اینها ایشان ویا در آورده شوند در آتش
سوزان نزول این آیه درشان مرئی است که مال برادرزاده یتیم خود را والی گشت ومال او را بخوردن بوست ٥ يُوصِيكُمُ
اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ ٥ یوصیکم ای یعهد الیکم ویبین لکم فی اولادکم
ای فی شان میراث اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین بیان است مریوصیکم یا محمول است برتقدیر جمله یقول بیان آن
یا حال است ای یوصیکم الله فی اولادکم قائلا للذکر منهم مثل حظ الانثیین وجمله یوصیکم الله تا آخر بیان است
جمله للرجال نصیب مما ترک الوالدان الی قوله نصیبا مفروضا **معنی اینست** خدای درشان میراث اولاد شما وصیت
میکند ومواریث دربیان آورد مثل انثی دو چندان انثی مرد کهرا یعنی نصیب مرد مساوی نصیب دو عورت
باشد یا گویند خدای شمارا وصیت میکند درشان میراث اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین میگویند اگر مردی وفات یابد
ودو دختر ویک پسر گذارد مال او بمناصفه قسمت کنند نیمی پسر را بدهند ونیمی دو دختر را **سوال** این حکم در آیه یوصیکم
الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین درحق اولاد میت آمده اما درحق سائر عصبات چون اخوة واخوات
واعمام وعمات ودراقارت دیگر چون اخوال وخالات بچه ثابت شده **جواب** تواند بود که بدلالت نص باشد

چه هرکه این آیه بشنود بداند که تسویه پسر با دو دختر ازجهة فضل ذکوریت است وتواند بود که ثبوت این بآیه کلاله
دارند یعنی بآیه ان امرؤ هلک الی قوله وان کانوا اخوة رجالا ونساء فللذکر مثل حظ الانثیین ثابت بدارند **سوال**
نزول این آیه درشان توریث زنانست چه عرب زنان را میراث نمیدادند مقصود آیه بیان میراث ایشانست تقدیم ذکر
ایشان بایستی ترکیب برصورت للانثیین مثل حظ الذکر شایستی **جواب** تقدیم ذکر ازجهة اظهار شرف بود یا قصد لغت
نقلت تشبیه برطریق بنونا سواسا وابویوسف باشد **سوال** حظ دو دختر ودو خواهر درانفراد از ذکور ثلثان
بود پس برحکم تشبیه مذکور حظ یک پسر نیز ثلثان باشد **جواب** نصیب دختر که ثلثان گفته اند مقید بحال عدم ذکور
داشته اند درین آیه بیان حکم درصورت اجتماع ذکور وانا ثا است حکم این صورت مساوات قدر نصیب یک پسر
ودو دختر باشد درین صورت دختران ثلثان بینت وباتثنیه دراستحقاق ثلثان بود ٥ فَإِنْ كُنَّ
نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ ٥ ای فان کانت نساء فوق اثنتین فکذا فوق اثنتین صفتست مر
نساء یا خبری دیگر است این شرطیه عطفست برامیه سابق یعنی للذکر مثل حظ الانثیین **سوال** نکه ضمیر کن
دختران ازجنس نساء اند در فان کن فوق اثنتین بسنده بود ذکر نسارا چه فائده باشد **جواب** ذکر نساء برای بیان
محض زنان ودختران است سوی پسران **معنی اینست** اگر باشند دختران اناث مجرده بالاد ویعنی سه یا چهار یا
زیادت بران مرایشان را دو ثلث بود ازمالی میت متروکه گذاشته باشد ٥ فَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا
النِّصْفُ ٥ عطفست برجمله سابقه واحده برفع ونصب خوانند برتقدیر نصب کانت را ناقصه وبرتقدیر رفع تامه
دانند **معنی اینست** واگر باشد دختر میت یکی بحسب یعنی با او برادری وخواهری بود پس او را نصف آنچه میت گذاشته
باشد بدهند ومیراث دو دختر همچو زیادت بر دختر برقول جمیع صحابه غیر ابن عباس ثلثان است وبرقول ابن
عباس میراث دو دختر همچو یک دختر نصف بود وبرقول صحابه در مقدرات شرعی که غیر معقول ومحمول سماع است در حکم
حدیث باشد چون درحکم مذکور جمیع صحابه غیر ابن عباس اتفاق دارند برقول کسی خلاف واحد مانع تحقق اجماع بود
مسله خلاف فیه باشد وعلما قول عامه صحابه گرفتند وبر ابن عباس که مخالف عامه صحابه است نرفتند وتواند بود که میراث
دو دختر ثلثان متروک بدلالت میراث اختی که در آیه یستفتونک فی الکلالة منصوص علیها است گفته باشد که چون دو خواهر
ثلثان متروک بردند ودو دختر که اقرب اند از دو خواهر اند کمتر از ایشان نیابند میراث دو دختر اگرچه درآیه مذکور نیست
بدلائل مذکوره ثلثان کنند ٥ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ
لَهُ وَلَدٌ ٥ السدس مبتدا است ولابویه خبر مبتدا است لکل واحد منهما بدل است از لابویه بدل بعض ازکل چه هر یکی از دو
بعض دو است وتواند بود لابویه خبر باشد مرمبتدایی را که محذوف است بدلالت سیاق ای ولابویه السدسان والسدس
مبتدا بود لکل واحد منهما خبر مبتدا باشد مقدم شده بدینوجه جمله لابویه السدسان احتمال تقسیم بروجه تقسیم سدس
میان ایشان بروجه تنصیف است نه بروجه تثلیث ان کان له ولد شرطیست مراستحقاق ابوین سدسا را ومستغنی است
ازجزاء اکتفا بامضی وجمله برهر دو وجه عطفست برللذکر مثل حظ الانثیین یا عطفست بریوصیکم الله فی
اولادکم ازباب عطف اسمیه برفعلیه که دربیان میراث اولاد مذکور شده واینجمله ولایت سابق است دربیان آن
تعبیر باسمیه کرد ومیراث اولاد ازجهة وسیلت لاحقه حادثه است دربیان آن تعبیر باسمیه کرد ومیراث اولاد ازجهة
وسیلت لاحقه حادثه است دربیان آن بفعلیه آورد **معنی اینست** وصیت میکند شمارا خدای وبیان میکند حکم میراث
را در اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین ولابویه لکل واحد منهما السدس میگوید اولاد تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین
ومیان مادر وپدر بتقدیر وجود اولاد تسویت تقسیم سدسین میجوید وبرتقدیری که ولابویه خبر مبتدا محذوف دارند
تقدیر ولابویه السدسان بندارند معنی همین بود که گفتیم ومقصود همین باشد که بیان کردیم لیکن بروجه جمله لکل واحد منهما
السدس بیان ایضا درحق ابوین دارند تا همچو للذکر مثل حظ الانثیین معمول تقول محذوف بندارند وهذا وجه حسن
بدیع معنی برین وجه چنین آید خدای حکم والدین بیان میکند درشان اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین ودرشان

مادر و پدر شما آنکه لکل واحد منهما السدس میگوید و در ایراد ضمیر غایب در لابویه بعد فی اولادکم بصیغه خطاب
التفاتست و از خطاب سوی غیبت و در افراد ضمیر بعد ایراد ضمیر کم در فی اولادکم بصیغه جمع التفاتست و سر
کر ابوین بصیغه تثنیه سوی واحد آید چه براء نسبت جمع اکر آبا و امهات یابی بخلاف اولاد که صیغه جمع است مضاف
سوی جمع بود و معنی جمع موافق با جمع باشد ٥ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ
الثُّلُثُ ٥ فلامه بضم و کسر همزه خوانند و معنی یکی دانند و عطفست بر شرطیه سابق معنی اینست پس اکر مر
میت را ولدی نباشد وارث او مادر و پدر ماند ثلث مال او مادر را باشد بیان ضرورت معلوم شود و پدر
را ثلثان بود و اما اکر با ابوین وارث دیکر باشد زوج یا زوجه ثلث ماند نزدیک ابن عباس مادر را درین نیز ثلث
بجد مال باشد درین آیه حصه مال بتصریح بیان شد و حصه پدر ببیان ضرورت آمده زیراکه دو کس در کل مال
شریک می باشند ٥ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ ٥ این شرطیه عطفست بر شرطیه سابق
اخوة اینجا برادران و خواهران را متناول باشد بطریق ابوین از باب تغلیب ذکور وارث آمده اخوة را تثنیه و جمع
بندارند و در دو برادر و سه و زیادت بران یک حکم دارند سوال صیغه که موضوع برای جمع بود تثنیه را بچه طریق
متناول شود جواب بارادت ما فیه اجتماع بود زیراکه در تثنیه اجتماع دو فرد ثابت بود از صیغه جمع ارادت
و تثنیه از باب عموم مجاز باشد معنی اینست پس اکر باشد مادر و پدر میت را و برادران و یا خواهران دو یا زیادت
بران از مادر و پدر و یا از پدر از مادر را سدس بود پنج سدس بود پنج سدس پدر را باشد و برادران
مذکور مادر را از ثلث سدس آرند اکرچه ایشان با وجود پدر استحقاق چیزی ندارند و این را حجب نقصان کویند
مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ٥ خبر مبتدا محذوفست ای هذا ذکر من المواریث من بعد
وصیة یوصی بها او دین خبر مبتدا محذوفست ای ما ذکر یوصی خبر بصیغه معروف و مجهول خوانند و معنی بر حسب آن
دانند و تنکیر وصیت برای نوعیت است بارادت نوعی از وصیت معنی وصیت ثلث باید آنچه کم از ثلث
بود چه وصیت زیاده از ثلث روا نباشد و همچنین تنکیر دین نیز براء نوعیت است مراد از دین عبادات است
و دین الله از صدقات واجبه غیر مراد است سوال دین مقدم شده است بر وصیت در ذکر چرا موخر از وصیت
افتاده جواب تقدیم تبرع بر واجب در بیان تبرع اهتمام و مبالغت فایده داده معنی اینست این همه بعد
وصیتی است که میت بدان وصیت کند و یا بعد دینی است که در ذمت او باشد چه وصیت بر قدر ثلث و دین
مقدم بر مواریث بود و آن مقدار که بدین متعلق بود دران وارث را حق نباشد ٥ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ
لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا ٥ آباؤکم مبتداء و ابناؤکم عطف بروست ایهم موصول صدر
صله او محذوفست از انجهة مبنی بر ضم شده بطریق لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا و موصول
با صله مفعول لا تدرون و لا تدرون با متعلقات خویش خبر مبتداست نفعا تمیز است از فاعل اقرب لکم متعلق
بنفعا است مقدم شده است از انجهة که ظرفست یا کلام محمولست بر تقدیم و تاخیر و این مبتداء با خبر خویش یعنی
جمله آباؤکم و ابناؤکم تا آخر معترضه است براء بیان وجه تقدیم کردن خداء سهام را و از باب ابطال کردن وصیت
در حق ایشان و بیان این فرض در حق مادر و پدر و قرابتان قریب که بآیه کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک
خیرا الوصیة للوالدین والاقربین ثابت شده بود و بآیه مواریث بعضی کویند یوصیکم الله فی اولادکم تا آخر
نسخ روی نمود و قول پیغامبر ما ست ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث موافق آن ناسخ آمده معنی
اینست نمیدانند که کدام کس از پدران شما و پسران شما نزدیک تر است پیش شما از روی سود مند بودن و کدام کس بیشتر
و بیشتر است از روی منفعت نمودن تا تعیین نصیبهاء ایشان بشما مفوض شود و تقدیر سهام انصباء ایشان بشما
متعلق کردد شما میان ایشان آنکه نافع تر است شما را در دین و دنیا ندانید و شما ترجیح بعضی بر اعتقاد سودمند بودن
بعضی نمیکردید پایه خداء تو سهام ورثه را تعیین کرد و تعیین شما در وصیت حق ورثه بیاورد و تواند بود که تا جمله مذکوره

در چیز اعتبادم

معترضه آورده باشد براء کسانیکه بطمع موت مورثان اعیشا خواهند تا میراث ببرند بدین تقدیر قرب نفع کنایت
از قرب موت موجب نفع باشد در دنیا اکر غنی باشد برسیدن میراث و در آخرت برفع درجه و او را اکر صالح
درجه باشد عند الله میراث یابد لقوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم
من عملهم من شیء و این هر دو نفع بموت متعلق است پس قرب موت هم شود و جهالت قرب موت آباء ایشان
از نظاهر ایشان قرب موت و ابناء ایشانکه ظاهر در ایشان بعد موت است مستلزم است مر جهالت مورثان
مخاطبان بر نسبت مخاطبان و جهالت قرب موت و وارث و خواهش آن براء سودمند شدن وارث بمیراث
او چه بندارند که اول مورث بمیرد یا اجل دامن آرزو کننده بکیرد برین وجه معنی اینست پدران و پسران شما که اصل
اصول و فروع شما اند نمی دانید شما که کدام فریق خواهد مرد و نخستین کدام کس شربت مرک خواهد خورد پس چکونه دانید اول
مورث که خواهد مرد و شما میراث که خواهید برد مثل این خیال در سر ملایید و این اندیشه در دل میارید و از مرک
کی میند یشید و خاطر بمردن کسی منهید ٥ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ ٥ تاکید مضمون جمله سابق است منصوب است
بفعل از قبیل له علی الف درهم ای فرض هذه الفرائض من الثلثان والنصف والثلث والسدس فریضة من الله
وقدرت هذه التقدیرات تقدیرا من الله معنی اینست متعین کرده شده است سهام مفروضه معین کرده شده
از خدا و تقدیر کرده شده است تقدیر کردنی از حق جل و علا ٥ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
این جمله تذییل است و تاکید جمله از جهة ایراد ثناء باری بروجه و کادت فی استواریت معنی اینست بدرستی که
خداء داناست اجل وارث و موت بداند و حکیم است بحکمت خویش کسی را روزی میراند ٥ وَلَكُمْ نِصْفُ
مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ ٥ ان لم یکن لهن ولد شرطیه است مستغنی از جزاء
اکتفا بما مضی و جمله و لکم نصف ما ترک ازواجکم عطفست بر جمله و لابویه لکل واحد منهما السدس معنی اینست
و مر شما راست نصف متروکه زنان شما اکر زنان شما را فرزندی نبود ٥ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ
الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ٥ این شرطیه عطفست بر اسمیه سابق
یعنی و لکم نصف ما ترک ازواجکم معنی اینست و اکر مر ایشان را فرزندی باشد پس مر شما را از متروکه ایشان ربع
بود بعد از تنفیذ وصیتی که زنان بدان وصیت کنند یا قضاء دینی که دایشان بر زنان ثابت کرده اند ٥ وَلَهُنَّ
الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ
الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ٥ جمله ولهن الربع عطفست بر و لکم
نصف ما ترک ازواجکم معنی اینست و مر زنان شما را ربع از متروکه شما بود و اکر شما را فرزندی پدید آید ازان زنان
استحقاق ثمن روی نماید از بعد انفاذ وصیتی که شما بدان وصیت کنند یا بعد قضاء دینی که دادنی دارید ٥ وَ
إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ
يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ ٥ یوصی بفتح صاد و کسر او خوانند و معنی بر حسب آن دانند
کلالة در اصل مصدر است بمعنی ضعیفی و سستی از ماند کی راه و کاه اسم مر وارثی بغیر جهة پدری و پسری و کاهی بمعنی
موروثی است که او را پدر و پسر نباشد و کاهی بمعنی قرابتی بغیر جهة پدری و پسری بود رجل اسم کان است یورث
خبر کان کلالة حالست و تواند بود که یورث صفت رجل باشد و کلالة خبر کان بود او امراة عطفست بر
رجل و له اخ او اخت حالست و ضمیر له بر میت است غیر مضار حالست از ضمیر یوصی و بر قراة یوصی بر
بصیغه مجهول حالست از یوصی که مفهوم یوصی است وصیة من الله منصوبست برینکه مصدر موکدست مر
فعل محذوف را ای وصیة من الله این شرطیه یعنی وان کان رجل عطفست بر جمله سابق و یورث بصیغه مجهول
از ارث باشد بتقدیر میت معنی اینست و اکر باشد مردی و یا زنی برین صفت که ازو میراث یافته شود کلالة

یعنی بی پسر وبی پدر یا کویند اگر مردی مورث عنه بود درحالی که کلاله باشد یا زنی مورث عنها بی پسر وبی پدر
وحال اینست که مرمرد یا زن مذکور است برادری یا خواهری از جهة مادر پس هر یکی را از خواهر و برادر ششم حصه مال
و میان خواهر و برادر استحقاق سدس برابری روی نماید پس اگر برادر و خواهر مادری زیادت بر یکی باشد دو یا
یا زیادت بران بر هر عددی که برسد ایشان همه را ثلث متروکه بود و همه را شرکت در ثلث باشد این هم بعد از انفاذ
وصیتی که ایشان بود واقع شود یا بعد از دین مرده که یاران بر کردن خویش برده درحالی موصی زیان رساننده ورثه نبود
و زیادت کننده وصیت بر قدر ثلث نباشد وصیت کرده شده آید شما را وصیتی از خدای جل وعلا بقید اخ او
اخت که برادر و خواهر مادری آمده و باجماع است ثابت شده و اینجا کلاله در آخر سورهٔ نساء خواهد آمد حکم
اخوة واخوات اعیانی و علاتی مبین خواهد گشت حکم ایشان برخلاف حکم برادر و خواهر مادری که اینجا مذکور
است بیان خواهد پیوست سوال او بر احد المذکورین دلالت میکند و بر احد المذکورین ضمیر تثنیه عاید نشود
چانی زید او عمرو جماکتان بر صیغهٔ تثنیه نباید صحت عود تثنیه در و لکل واحد منهما بر اخ او اخت که یعنی احد
الامرین است بچه وجه روی نماید جواب ضمیر منهما عاید بر مذکورین بود و بر احد المذکورین نباشد ٥ وَاللّٰهُ
عَلِيمٌ حَلِيمٌ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست خدای داناست قصد هر کس را بداند بردبار است و عاصی را
مهلت دهد و زود بعقوبت نرساند ٥ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٥ وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا ٥ جمله تلک حدود الله جمع است مر مردان را در تکلیف و ابتلا
و محافظت حدودی که تعیین کرده است خدای جل وعلا و جمله شرطیه یعنی و من یطع الله و رسوله با معطوفات
خویش دلالت کند بر تعریف میان طاعت و عصیان و اثبات جنت در حق مطیعان و نار در حق عاصیان خالدین
حال است از ضمیر یدخله و افراد ضمیر یدخله باعتبار لفظ من است و جمع کردن خالدین و لهم عذاب مهین باعتبار معنی
معنی اینست آن احکام مذکوره از احکام یتامی و منکوحات و وصایا و مواریث حدهائی است که خدای تعیین
کرده بتجاوز از ان در چیز منع آورده و هر که اطاعت کند خدای را و رسول او را در اوامر و نواهی او را علی اختلاف
القرائتین در آرد او را خدای در بهشتهای که جویها روانست از زیر درختان و درین حال او جاوید باشد دران
بهشت و در آوردن بهشت اهل حدود را بر وجه خلود فوزی عظیم و رستگاری فخیم است و هر که بی فرمانی کند
خدای در آرد او را یا کوید در آریم او را در آتش سوزان درین حال که جاوید باشند ایشان دران و این خلود عصاة در نار
نزدیک اهل سنت و جماعت عبارت از طول مکث بود بر حقیقت نباشد و اگر بر حقیقت بدارند محمول بر استحلال بدارند
و یا در عموم حدود الله ایمان نیز در آید از تعدی جمیع حدود تعدی از حد ایمان و خالدین فیها صفت جنات و خالدا
فیها صفت نار نتواند بود زیرا که اگر خالدین صفت جنات و خالد صفت نار باشد صفتی جاری بجز من هی که بود ابراز
ضمیر در و واجب آید و اینجا ابراز ضمیر نشده پس چاره نبود که حال از ضمیر یدخله باشد ٥ وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ٥ واو
اینجمله تذییل است معنی اینست و مر او راست عذابی خوار کننده و بهوان و خواری آرنده و این اخبار استحقاق بود اخبار
از وقوع نباشد چه وقوع عذاب در حق عاصی متیقن ندانند و متعلق بمشیت بدارند ٥ وَاللَّاتِي يَأْتِينَ
الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ ٥ در آیة للرجال نصیب
مما ترک الوالدان والاقربون توریث زنان ذکر کرد و عنایتی در باب ایشان آورد درین آیة عقوبتی از عقوبات
زنان مذکور شده و ذکر جنایتی از جنایات ایشان آمده و یأتین بمعنی یفعلن است چنانچه در آیة و لا تحسبن الذین
یفرحون بما اتوا و یحبون ای بما فعلوا گفته اند و زنا را فاحشه گویند چه فحش او از بیشتر گناهان بیش است
و ورود او از گناهان اکثر است معنی اینست و آن زنانیکه زنا کنند و فاحشه را مرتکب شوند از زنان شما ای مسلمانان
پس گواه گیرید چهار کس را از زمرهٔ مسلمانان بر زنا ایشان ٥ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ

حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ٥ این جمله شرطیه عطف است بر فاستشهدوا معنی
اینست پس اگر چهار کس گواهی دهند و بر وقوع زنا متفق شوند پس زنان زانیه را در خانها حبس کنید یعنی
در خانها نگاه دارید و بیرون شدن مگذارید تا اجر بر فعل گذشته بود و حمایت از فعل آینده باشد تا آنکه
موت یعنی ملک الموت جانهاء ایشان بستاند و ایشان را متوفا گرداند و تواند بود که موت را بر سبیت هلاک
بستاندن جان تشبیه کند و صفت توفی بر وجه تخییل صفت او سازند یا بگرداند خدای برای ایشان راهی یعنی نکاحی
روزی کند یا توبه نصیب گرداند یا بیان حکمی دیگر غیر حبس کردن آید و نزول وحی مشتمل بر بیان آن روی نماید
چنانچه در حدیث آمده روزی پیغامبر م بعد نزول این آیة بیرون آمد و دم از بیان حکم این مسئله زد خذوا
عنی خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام والثیب بالثیب جلد و رجم بالحجارة
گفت و ظهور حکم را اثبات جست ٥ وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا ٥ و اللذان بتشدید
نون مکسوره و تخفیف او خوانند و معنی یکی دانند موصول با صله مبتدا است فاذوهما خبر مبتدا است و جمله عطف
است بر جمله واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم مردی معنی اینست مردی و زنیکه ایشان زنا کنند و خود را در ورطهٔ
فاحشه افکنند پس ایشان را برنجانید و دلهاء ایشان را آزرده گردانید و تعییر و تشنیع ایشان بجوئید و مرد را گوئید از خدای
نترسیدی که اینچنین جرم عظیم بر خود پسندیدی و زن را گوئید بی شرمی کردی و اینچنین کاری زشت بظهور آوردی
و مانند این تشنیعات و امثال این توبیخات کنید و دم توبیخ دهید درین آیة ذکر زانی و زانیه بر وجه تغلیب صیغه
تذکیر کرد واللذان یأتیانها بر طریق رمز و ایما آورد ٥ فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللّٰهَ كَانَ
تَوَّابًا رَحِيمًا ٥ جمله فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما عطف است بر جمله فاذوهما و جمله ان الله کان توابا
رحیما تذییل است تاکید جمله از جهة ابراز وعد بر وجه وکادت است و مثل این تاکید نیز بلغا را عادت است
معنی اینست پس اگر توبه کنند و در صلاح آیند و رجاء صالحان نمایند پس از ایشان اعراض کنید و از تشنیع و توبیخ
باز مانید و ایشان را زانی و فاسق مخوانید و طعنه مزنید و سرزنش مکنید مدریتی که خدای قبول کننده توبه و بخشاینده جرم
است در تفسیر آورده که جمله واللذان یأتیانها منکم فاذوهما در نظم موخر آمده و در نزول مقدم شده و در حق رنجانیدن
زانی و زانیه از تعییر و تشنیع و تهدید و توبیخ بود بعد از ان بآیة فامسکوهن فی البیوت عقوبت حبس ایشان روی
نمود بعده مائة جلدة منسوخ گشت بعده اطلاق آیة جلد مائة و رجم در حق محصن الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
نکالا من الله بنسخ پیوست بعده تلاوة این آیة منسوخ شده و اتفاق بر ترک کتابة او در مصاحف آمده و قرآن را نخوانند
لیکن حکم آن باقی مانده و بعضی گویند اللاتی یأتین الفاحشة نازل است در شان زنانی که میان خویش کار بد کنند
و در مالیدن فرج بفرج انس گیرند و آیة واللذان یأتیانها منکم در شان دو مردی که میان خویش کار بد کرده خود
را بلواطه در نجاست افکنند بدین توجیه از باب نسخ نبود و از قسم تبدیل نباشد هر که را این کارها صادر شد در دنیا
و در آخرت زیانکارانست در دنیا آب رو برود و شرمنده و شرمسار گردد و در آخرت در درد و رنج اندازد و در عرصات
قیامت آب زنان بر پیشانی مردان و آب مردان بر پیشانی زنان بظهور آید هر یکی بشاهدهٔ این علامت گناه کار
ایشان دریابند و در دوزخ اران پرهیزند و در حدیث آمده که پرهیزید از زنان زانیه که سه عقوبت در دنیا و سه
در آخرت دارند در دنیا رونق او ببرد و عمر را کوتاه کند و روزی را تنگی آرد و فقر را بدو کارد و در آخرت بسختی حساب
مبتلا گرداند و بخشم خدای آرد و بعذاب دوزخ سپارد و همه دانند که کلمهٔ کفر باکراه رخصت پذیرد و زنا از کبائرات هیچ
وجهی اباحت نگیرد و زنا در جملهٔ آدمیان حرام است اگر بجهت او آیة وارد نشدی طبع نپذاشتی وقتی جبرئیل م پیغامبر را
خبر کرد از خالهٔ جعفر طیار که حق م که حق م چهار خصلت او را پاس داشت و بدان سبب نظر رحمت بدو گماشت پیغامبر م
جعفر را طلبید و از ان پرسید جعفر گفت یا رسول الله اگر غیر تو سائل بودی دل من بجواب توجه ننمودی اما چون پرسیدی
چاره ندارم و هر چهار را در نظر شریف حضرت پیغامبر بیان آدم یکی آنست که من در جاهلیت نیز نشنیدم که سر نهادن

وسجده و پرستش پیش سنکی هیچ نفع و زیان نیست بپسندیدم دوم آنکه هیچ وقتی خمر ناشامیدم و زوال عقل جایز ندیدم سیوم
آنکه در عمر خویش زنا نکردم و حرم خود را بدین رسوائی نیاوردم چهارم آنکه از هنگام بلوغ تا این وقت دروغ بر زبان من
نرفت و زبان من هیچ نابوده ملوث نکشت بخاطرم کذشت دانستم که بدین چهار خصلتها مرتبه طیران یافته و بافرشتگان
طیار کشته ۝ اِنَّمَا التَّوبَةُ عَلَى الَّذِينَ يَعمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ ۝ ذکر توبه بود چنانکه
سامع در شان قبول توبه و زمان اعتبار آن سائل بود بر سبیل استیناف فصل کرد و این جمله را بغیر حرف عطف آورد و از
توبه قبول مراد بود دیقال تاب الله علیه ای قبل الله توبته علی الله اعنی قبل الله التوبة باشد وقل بجهالة واقع است کناه
کننده یا نادان است و یا دانائی و بمنزله نادان است معنی اینست نیست قبول کردن خدای توبه را مگر برای کسانیکه
بنادانی بدی کنند و بعد از آن پشیمان شوند و زمان قریب را در باب توبه بمقابله حتی اذا حضر احدهم الموت آورده
و قسم او ذکر کرده و مقابله مذکور دلالت میکند تا آنکه حضور مرگ نشده و زمان یاس یعنی وقت معاینه فرشتگان بنزع جان
نیامده زمان قریب بود و هنگام قبول توبه باشد در حدیث آمده ان الله یقبل التوبة العبد ما لم یغرغر و غرغره هنگام یاس
است و وقت نزع جان و دیدن فرشتگان و ناسموع بودن ایمان مردمان و اگر مسموع شود ایمان یاس معتبر باشد علی در
علی الله برای تاکید وعده است بر وجه استعارت چه لزوم بر حکم وعده بوجوب می نماید با استعمال علی که صیغه وجوب
استعارت واجب میخوانند و معتبر که بر حقیقت دارند از آنکه اصلح بر خدای واجب بندارند ۝ فَاُولٰئِكَ يَتُوبُ
اللّٰهُ عَلَيهِم ۝ فا در جواب شرط محذوفست ای یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم معنی اینست
پس ایشان ای مجرم یعنی تائبان اگر در زمان قریب یعنی پیش از غرغره توبه کنند خدای توبه ایشان را قبول کرداند و بدلالت حج
التائب من الذنب کمن لا ذنب له رساند و این تکرار دال است برین که توبه پیش از غرغره البته مقبول است و لا محاله
بقبول موصول است ۝ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای
علیم است بهمه چیزها و حکیم است در همه کارها توبه و پشیمانی عاصیان بداند و بحکمت وعده قبول را بایفا رساند
وَلَيسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتّٰى اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ المَوتُ قَالَ اِنِّي تُبتُ الاٰنَ
وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُم كُفَّارٌ ۝ جمله ولیست التوبة عطف است بر جمله انما التوبة و لا الذین یموتون
عطف است بر للذین یعملون السیئات لا زائده است برای تاکید نفی است ای ولیست التوبة للذین یموتون
وهم کفار و جمله وهم کفار حال است معنی اینست و نیست قبول توبه مر کسانی را که بدیها کنند تا آنکه مرگ حاضر آید و
هنگام نزع جان شود و فرشته خود را نماید بگوید اکنون توبه کردم و این زمان پشیمان کشتم و نیست قبول توبه مر
کسانی را که می میرند و حال اینست که ایشان کافرانند ۝ اُولٰئِكَ اَعتَدنَا لَهُم عَذَابًا اَلِيمًا ۝ این جمله تذییل ا
معنی اینست ایشان را یعنی هر دو طایفه را ساخته کرده ایم برای ایشان عذابی دردناک را و در مورد آیه اختلاف
کرده اند بعضی نزول این آیه را در قبول توبه کافران گفته اند چنانچه روایت کرده اند مردی از قریش مست شد شعری
میخواند و دران شعر مدح لات و عزی بر زبان راند و امثال آن در مقال آورد و انکار بعث کرد چون هشیار شد او را
خبر کردند و در ملامت و مذمت آوردند مرد پشیمان کشت و بدین مصیبت انا لله و انا الیه راجعون کفت و در خواهش
قبول توبه پیوست این آیه در حق قبول توبه او نزول پیوست مسلمان عاصی از معاصی است بدلیل آنکه بالا ذکر توبه زانیان
مسلم بود و درین آیه قبول همان توبه بیان فرمود بدین تقدیر لزوم کفتار کفار بر فجار بر وجه تغلیظ بود بر طریق من
کفر فان الله غنی عن العالمین و من ترک الصلوة عامدا فقد کفر و بعضی گویند آیه للذین یعملون السوء بجهالة
ثم یتوبون من قریب وارد در شان مومنان عاصی است که پیش از حضور موت توبه کنند و پیش از هنگام غرغره
تائب شوند و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت نازل در شان منافقانست و لا
الذین یموتون وهم کفار در شان کافرانست چه توبه مومنان مبنی بر ایمان و اعتقاد پیش از غرغره ثابت بود ظاهر
بود آنست که توبه ایشان پیش از حضور موت باشد و منافقان و کافران که اعتقاد بر ایمان ندارند نزدیک حضور

موت مقبول بود و معتبر نباشد منافقان و کافران اگرچه هر دو فریق کافرانند در عدم قبول توبه هنگام حضور موت
برابرند لیکن دو فرقه مختلف‌اند یکی را عطف بر دیگری کرد و در معرض اتحاد نیاورد سوال چون انما التوبة علی الله للذین
یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب در حق مومنان باشد لازم آید که توبه ایشان از معاصی در حالة یاس مقبول
نبود زیراکه کلمه انما برای حصر است و چون قبول توبه بر تائبان پیش از یاس و غرغره توبه عاصی از معاصی قبول بود و توبه
از کفر مقبول نبود این روایت کرده اند این چگونه شود و صحت این نوع باشد جواب بر تقدیری که تمام آیه در بیان
توبه کافران باشد حصر مستقیم آید چه قبول توبه کافران مقصود است بر وقوع توبه پیش از غرغره و ایمان آوردن پیش
از یاس بود قبول توبه و اعتبار ایمان ایشان در وقت یاس منفی است سوال وارد نشود و بر دو وجه آخرین بر قبول
کسانیکه گفته اند توبه مومنان عاصی از معاصی در حالة یاس همچو توبه کافران مقبول نباشد چنانچه در تفسیر از اهل خراسان
نقل کرده اند هم حصر مستقیم بود و بر قول کسانیکه فرق کنند و توبه مومنان در حالة یاس مقبول گویند سوال آید و روایت
فقها مخالف این نماید مگر آنکه بر قول ایشان انما برای حصر ننهادند و برای مجرد تاکید بنهادند بدلیل آنکه جمله فاولئک یتوب الله
علیهم بیان این انداخته و آنرا بصیغه حصر معروف ساخته امام زاهد بعبارت هر آینه که معنی تاکید است ترجمه کرده
و معنی حصر که نفی و اثباتست نیاورده و بر قول کسانیکه گویند قبول توبه مسلمانان عاصی از معاصی در وقت یاس و غرغره
بر سبیل عدم و حتم نباشد بلکه معلق بمشیت بود اگر از جهة شرف ایمان ایشان قبول فضل دارند و اگر از جهة آنکه
توبه اختیاری نیست قبول نکنند عدل بندارند چنانچه امام زاهد اختیار کرده و چون قبول توبه بر وقوع قبل الیاس باشد
نه حصر جواز و تعلق آن بمشیت هم حصر مستقیم آید و سوال وارد نشود ما قول امام زاهد حصر اختیار کرده و توبه مومن
عاصی را معلق بمشیت داشته و او را اولی و اسلم پنداشته و بر اختیار آن دو وجه گفته یکی آنکه اگر قبول توبه عاصی در حال یاس
بر سبیل حتم و لزوم باشد و معلق بمشیت نبود حالت اختیار و حالت اضطرار برابر شود و میان این دو حالت برابری
خورسند بود دوم آنکه هیچ عاصی را احتمال عذاب و دخول نار نباشد زیراکه هیچ شک نیست که در وقت یاس تائب می
شود و از کناه پشیمان میکردد چنانچه هیچ کافری نیست که وقت یاس ایمان نمی آرد لقوله تعالی و ان من اهل الکتاب الا
لیؤمنن به قبل موته و قوله تعالی فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا مشرکین و قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما راوا باسنا نزد اهل خرد مشکل است وصل او منفصل است زیراکه تعلیق عفو بمشیت بر حکم العاصی اذا مات بغیر توبته
فهو فی مشیة الله ان شاء عفا عنه و ادخل الجنة و ان شاء عذبه بقدر ذنبه بغیر توبه ثابت بود و اگر تعلیق مذکور بعد از
توبه ثابت شود حکم توبه و عدم توبه برابر باشد و توبه را هیچ اثر ظاهر نشود مشیت و عذاب ثابت بود زیراکه در وقت
یاس ماهیت توبه که پشیمانی از معصیت است از آنروکه معصیت است معلوم نیست که شرائط صحت آن بحصول نپیوسته
تا در هر دو قسم قائل بجهالت شوند و هر دو شق تردید را مجهول گویند اگر معلوم است که حاصل شده احتمال قبول
بود و قبول او معلق بمشیت است و اگر معلوم نیست که صحت شرائط حاصل شده و توبه با شرائط صحت آمده قبول ذا
دارند و عدم قبول بمعنی ضایع کردن عمل باشد لقوله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین منفی بود و اگر مجهول است لا تدری
کفتن واجب باشد و اگر قبول بمعنی آمرزیدن و ثواب دادن و تضعیف اجر گویند بدان معنی القبول لا یعلم گفته اند مشیت در قبول
بد یعنی در همه اعمال و در همه آفات میان توبه یاس و غیر آن در معنی فرق نبود و اگر گویند سبب اینچنین توبه برای ترتیب
عفو متعلق بمشیت باید داشت و ترتیب عفو بر و متیقن باید بنداشت هم مستقیم نباشد و درین بود زیراکه توبه مذکور
اگر شرائط صحت پیوسته سبب او برای عفو کناه بدلائل قطعیه ثابت کشته و اگر شرائط صحت موجود نبود احتمال قبول بوجه
ختم نباشد چنانکه کذشت پس دعوی تعلق توبه مومن عاصی از معاصی در وقت یاس بمشیت صحت نپذیرد و هیچ وجهی
قرار نکیرد و دو وجهی که برای اثبات دعوی مذکور گفته هر دو مشکل اند و محل نظر است و همچنین نیست بلکه ماهیت توبه
که عبارت ندم عدم بر عدم است اختیاری است و فعل اختیاری بی اختیار حاصل نشود و با اضطرار متحقق نکردد پس زمان
مذکور زمان اختیار بود و اگر زمان اختیار باشد ندم عدم که اختیاری است حاصل نشود و چون ندم حاصل نشود محل

در وقت یأس م

مشیت مقبول باشد وجه دوم یعنی ارذم عدم صلاحیة عذاب در حق هر دو مومنی که عاصی است باعتبار آنکه هیچ مومنی
عاصی نیست که در وقت یأس توبه ایمان نمی آرد و دل بر تصدیق نمی گمارد جز منع است و سند منع آنست که برای ایمان
آوردن کافری در وقت یأس آیة قرآن ذکر کرده و دلیلی ذکر نکرده و آیتی و حدیثی درین باب نیاورده و هیچ حکمی بی دلیلی
ثابت نشود و دعوی مذکور در محل درست بود با این که مومن در وقت مرگ ممکن است که وقت بیهوشی محل توبه نبود
پس تحقیق توبه مذکور را باحتمال مذکور مسلم نداریم و در حیز منع بنداریم اما ایمان آوردن کافران بدلیل وان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به قبل موته و آیة فلما راوا باسنا الآیة ثابت گشته و باخبار مخبر صادق پیوسته چون ایمان بغیب بقبول نه
پیوندد و نیز مشاهده عذاب مستلزم توبه نبود زیرا که تیقن ایمان همچو تیقنی عیان است در غیر حال یأس موجب یأس توبه
نمی شود محتاج سوی اختیاری علی حده میکردد و بعد یقین عیانی توبه اضطراری چگونه بود و بغیر اختیار توبه چگونه حاصل
آید اینجا **سوال** ایمان فعل اختیاری است چه تصدیق و اقرار بغیر اختیار نمی شود پس ایمان نیز اضطراری نبود و باختیار
متعلق باشد و ایمان کافر در وقت یأس اختیاری بود **جواب** شکی نیست که ایمان فعل اختیاری است باختیار حاصل
می شود لیکن شرط صحت او وهو کون الایمان بالغیب فات می باشد زیرا که آنچه ایمان بدو از خدا و فرشتگان و امور
آخرت بر وجه غیبت فرض بود بمشاهده پیوست ایمان بغیب منتفی گشت ایمان ایشان در وقت یأس ازینجهة معتبر نبود که
ایمان بغیب نیست و ایمان بمشاهده بر خلاف آن معنی است چنانچه در تفاسیر در آیة یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع
ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا اجرا آورده و بر صحت توبه عاصی از معاصی بعد ظهور آیة تصریح کرده
بعد مشاهده فرشتگان موت و ظهور امور اخروی و علامة قیامت توبه مومنان از گناه مقبول است و قبول آن بر
وفاق مسموع و معقول و از کتب معتبر منقولات است ۵ یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء
کرها ۵ در آیة واللاتی یأتین الفاحشة بیان حکم سفاح زنان بود درین آیة حکمی از احکام نکاح ایشان
روی نمود ان ترثوا النساء فاعل است مر لا یحل کرها بضم و فتح کاف خوانده اند ضم بمعنی اکراه و فتح بمعنی کراهیت دانند
بهر دو وجه نصب بر حالیة است بمعنی مکرهات او کارهات یا بر مصدریة است از باب ضربته سوطا ای یحل لکم ان
ترثوا النساء کرها باکراه یا بکراهت روایت کرده اند در ایام جاهلیت و در آغاز اسلام نیز عادت بود که مردی وفات
کذاشتی پسر میت که از زنی دیگر بودی یا اقرب اقارب او جامه خویش بران زن یا بر خیمه آن انداختی و زن میت را هم
بمهر قدیم منکوحه خویش ساختی این آیة در منع ایشان وارد گشت و این نظم در باز داشت ایشان بورود پیوست **معنی
اینست** ای مومنان زنان اموات را همچو اموال اموات منکوحه می ساختید و محبوسه میداشتید با آنکه بمیرند و بر حکم
شوهری میراث از ایشان بگیرند و میراث گرفتن ایشان بدین طریقه بود این آیة ازین نوع میراث گرفتن منع فرمود و قید
کره قید واقعی است احترازی نبود بر طریق خشیة املاق تا دلالت برین نکند که در صورت انتفاء آن قید نهی از ذکر
نبود ۵ ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یأتین بفاحشة مبینة ۵ این نهی بر جمله
لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها اگر چه بصورت معطوف شده زیرا که باعتبار آنکه نفی حل اثبات تحریم است بمعنی لا
ترثوا النساء کرها آمده الا ان یأتین استثناء مفرغ است ای یأتین فی جمیع الاوقات الا وقت ایتیانهن بفاحشة مبینة
ای بکرهیة الزنا و حبسهن فی البیوت و تمنعن عن تزوج الازواج علی عزیمة الزنا روایت کرده اند اهل مدینه در مکوم
ساختن زنان بعدان و قرابتان بر پنج سطور استماع مقصود نداشتند برین عمل ایشان را از شوهر دیگر باز میداشتند
تا ایشان را محبوس دارند و بترک انفاق بیازارند تا بتنگ آیند و طلب خلع نمایند و از زنان بدین جفا و بلاء اموال ایشان که
بعدان با قرابتان ایشان داده بودند زنانند تا آنکه انصاری که زن لبو قیس بر هن جامه انداخت و او را بیوه می اورد
نه وطی میکرد و نه بیرون رخصت میداد و نه ره رهایش بروی میکشاد کبیشه مذکوره پیش پیغامبر آمد و شکایت کرد
حضرت فرموده بود در خانه بباش تا در شان تو از خدای فرمانی رسد و بیان حکمی کند زنان دیگر که همچنین حال داشتند
دل برسوائی که کبیشه کرده بود کماشتند و به پیش پیغامبر آمدند و قصه خویش عرضه کردند این آیة نازل گشت و این حکم

بیان

بیان پیوست **معنی اینست** و منع مکنید زنان را از خواستن ایشان بر پنج مذکور و از دادن دل ایشان بر وجه مسطور جفا
و عنا بر ایشان مکنمایید و جامه انداختن و منکوحه ساختن خطی و نصیبی در بند مدارید برای اینکه بعضی چیزی که بعدان یا
اقارب شما داده اند ببرند تا ایشان را بفقر و احتیاج ببرید و این محض جفا و عین عناست و بعضی گویند ضمیر تعضلوهن
بر منکوحات موروثات که بعد مردن شوهران ایشان بر ایشان جامه خویش اندازند و بکره منکوحه خویش سازند عاید
نیست بلکه عاید است بر منکوحه بتراضی منکوحات شوند و در منکوحات و بتراضی منکوحات شوند و در نکاح
مهر موجل ستانند و بعد نکاح چون شوهران ایشان را خوش نکنند و صحبت ایشان را مکروه دانند از خوف مطالبه مهر
و از جهة آنکه مهر موجل داده اند طلاق کفتن نتوانند که بطلاق دادن مهر موجل ضایع خواهد گشت و باقی مهر
بمطالبه خواهد پیوست و ایشان را بترک دخول و ترک انفاق مضرت و مشقت نمایند تا آنکه ایشان بتنگ آمده بطلب
خلع پیش آیند مهر موجل که استده اند باز دهند و باقی مهر بخشند آیة ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن
در باب ایشان نازل گشت این عمل از ایشان بمنع پیوست **معنی اینست** و مانع مشوید منکوحاتی که خوش نمی
کنند بگذارید و نکاح ایشان باقی مدارید و بنا گذاشتن و نکاح باقی داشتن این که ایشان شوهران دیگر خواهند
و نجات و دیگری بنا هند باز مدارید و دل بر باز داشتن و حبس کردن ایشان در پیوست مکمارید مگر آنکه بیارند
و فاحش مرتکب شوند ۵ وعاشروهن بالمعروف ۵ عطف است بر ولا تعضلوهن **معنی اینست**
و زندگانی کنید با منکوحات بنیکی و بر وجهی که شرع نپسندد و طبع خوش نکند ۵ فان کرهتموهن فعسی
ان تکرهوا شیئا ویجعل الله فیه خیرا کثیرا ۵ فان کرهتموهن شرطیه است محذوف الجزاء
معنی اینست
نعمی ان تکرهوا شیئا تعلیل جزاست ای کرهتموهن فلا تفارقوهن این شرطیه عطف است بر جمله سابقه
پس اگر بعد نکاح کردن مکروه بندارند و زنان را خوش نکنند روی و خوی ایشان را بقصد جدائی ایشان را باز مدارید بزندگانی
نیک مداومید زیرا که شاید بود شما چیزی مکروه نه بندارید و دل بر بعض او مکمارید دران حال خدای تعالی خیر بسیار کرده اند
و شمارا از آثار آن بهره کامل برساند و فرزندی کامل برساند فرزندی نصیب کند در دنیا و آخرت و کار او لی
اخری بسعی او بر آید حکایت صوفی زنی خواست بغایت بدمزاج و بدخو یافت انواع جفا آوردی و صوفی مذکور
بدان صبر کردی خود را مطیع او ساخت و برضاء او پرداخت روزی زن مذکوره بر صوفی مذکور فرمان کرد او را بر
ساختن اسامی برای خویش صوفی چون مطیع بود اجابت نمود بدین کار مشقت بسیار برداخت و بدشواری تمام
اسامی مهیا ساخت دیک کرم برداشت و پیش زن داشت آن صوفی نمک فراموش کرده بود آن زن را آشام مذکور بی
مزه نمود زن مذکوره از غضب دیگ کرم بر پشت صوفی نکست کرده دهان دیگ در گلوی صوفی افتاد صوفی را
درین حال فتحی دست داد و کار او بر حسب مطلوب کشاد ۵ وان اردتم استبدال زوج مکان زوج وآتیتم
احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا ۵ این شرطیه سابق وجمله وآتیتم احدیهن بتقدیر حال است
ای وقد آتیتم فلا تأخذوا جزاء شرط است **معنی اینست** و اگر تزویج کردن زنی بجاء زنی خواهید و یکی از ایشان را بوست
کا و پر زر داده باشید پس چیزی از ان مال باز مگیرید و جز رجوع در عطیه بر خویش مپذیرید و بعضی گویند قنطار هزار و
دویست اوقیه بود هزار اوقیه چهل درم نقره رفته **سوال** لفظ زوج و قنطار نکره است در کلام مثبت وحدت تقاضا
کند و لفظ احدیهن در آتیتم احدیهن بتصریح بوحدت است تعلق واحده و قنطار واحد بان اردتم فلا تأخذوا منه
شیئا که خطاب جمع است چگونه باشد **جواب** خطاب جمع بر طریق اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا هر فردی را علی حده بود خطاب
مرجع را صفت اجتماع و هیئت مجموعی نباشد و چون خطاب جمع هر فردی را علی حده دارند و خطاب بمعنی اذا
اراد احدکم ای احدکم مشکل نه بندارند ۵ ۵ أتأخذونه بهتانا واثما مبینا ۵ استفهام برای انکار بر وجه توبیخ
است ضمیر تأخذونه بر شئ ماخوذ است ای أتأخذونه ذلک الشئ بهتانا منصوب است بنزع حافظ ای ببهتان واثم
یا بر مصدریة از قبیل ضربته سوطا ای أتأخذونه اخذ بهتان واثم یا مفعول له است که سبب فعل است نه عرض بطریق فعل

عن الحرث جبنا وجرح مخافة الثریا مفعول له است ای اتأخذونه وقت بهتاناً واثماً یا مفعول به است مر فعل محذوف
را ای ترتکبون بهتانا یا حالات از فاعل اتأخذونه یا هتین واثمین وبهتان عبارتست از افترا بر کسی بر وجه مکابره
چنانچه او مبهوت ومسخره شود وجمله اتأخذونه تعلیلست یا تذییلست معنی اینست ابر وجه بهتان جرم
وافترا شنیعه عظیمه میگیرید چیزی را که زنان را داده اید بحجت نشاید واختیار آن نباید زیرا که شما بدل کردن زنی بزنی
خواهید وطلب وقت از قبل شما باشد واز زنان سبب استرداد آید وآنچه ایشانرا داده اید حاصل بود گرفتن مال از ایشان
نتوان مگر بر وجه افترا وارتکاب سببست داده مال بر ایشان چنانچه گوید مهر معجل داده بود وتو تسلیم نفس خویش نمودی
وپیش از تسلیم بسر او تمکین کردی بر من حرام شدی ویا گویند نفقه یکساله داده بودم وتو تسلیم نفس خویش نمودی یکسال
نشوم از بدی مستحق نفقه نشوی ویا گویند هدیه بشرط اطاعت وموافقت داده بودم اطاعت وموافقت نکردی
وخود را بر مخالفت وابا از اطاعت آوردی بهتان کردن صورت بودن واثم مبین گرفتن مال بی صورت حجت باشد
زیرا که گرفتن مال بی صورت حجت اثم ظاهر می نماید ودر افترا حجت اثم در صورت حجت پنهان می باید بدین وجه
واو بمعنی او بود واگر از اثم مبین اثم افترا مراد شود واو بر حقیقت باشد ه وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ
وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا ه این استفهام نیز برای انکارست
وعطفست بر استفهام سابق خطاب وکیف تأخذونه مر شوهرانراست وخطاب بعضکم مر ازواج وزوجات
راست بر سبیل تغلیب جمله وقد افضی بعضکم الی بعض حالست وجمله واخذن منکم عطفست بر جمله وقد افضی
بعضکم معنی اینست وچگونه بگیرید چیزی را از آنچه زنانرا داده اید وحال اینست که بعضی از شما سوی زنان سوی
شوهران آمده این کنایتست از جماع ویا از خلوت صحیحه بود که بطلان لزوم مهر می شود وداده چگونه استده شود و استدن
غیر مهر از هدیه وعطیه نزدیک هر وقت مستحسن بود کل ازواج وزوجات تصریح نکرده تا تصریح بنسبت مثل سوی
قضاء شهوت در مکان خالی رفت برای کار معلوم بلکه معین نشود وبیقین داعی حاصل ومدعی قائل مشهور بود و
گرفته اند زنان از شما عهدی وپیمانی برای آخر کار وعقد نکاح وعهد وفاق ومیثاق ازدواج واتحادات و پیمان
اختلاط مدار والتزام امتزاج وابتناکاست عهدی درست وپیمانی استوار برای وفا در مدت حیات وترک جفا
تا روز وفات وسیلت زوجیت اقدام وسایل نوع ایمان واحکام روابط دلهای آدمیان بهت آدمیت که ظاهر و
باطن خویش بتو سپارد ووثیقت کند که همه عمر در خدمت تو گذارد قطیعت وآزار او کرده آید وباز گرفتن چیزی که
او را داده اید پسندیده مروت نبود وکریمه فتوت نباشد ه وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم
مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ه اینجمله عطفست بر جمله وان اردتم استبدال زوج مکان زوج وآتیتم
احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا چه شرطیه که جزاء او نهی است مقید بشرط ووجود عطف نهی بر و مناسب باشد
در تفسیر امام زاهد آورده فی الآیة الاولی لما ورد النهی عن الارث الامراة برای کرها فامتنعوا عن ذلک وکانوا
یتزوجونهن برضاهن فحرم الله ذلک بهذه الآیة برین وجه اینجمله عطف بر جمله لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها
که در معنی نهی است باشد از روی معنی مناسب تر بود ونکاح در لغت وطی است ودر شرع عقدی مخصوص والا بمعنی
لکن است لکن ما سلف لا تؤاخذون به وایراد او برای دفع وهم کسی که گمان برد که معتمد منهی عنه که پیش از نهی گذشته است
نیز مواخذه متوجه شود واز نکاح مذکور عقد مراد دارند وچون پسرانرا نکاح منکوحه پدران حرام دارند حرمت وطی
معطوفات بدلالت ثابت بدارند ووجه نکاح که مقصود از آن وطی بود حرام باشد وطی بطریق اولی حرام باشد
معنی اینست نکاح مکنید زنانی که پدران شما نکاح کرده اند وایشانرا در حباله خویش در آورده لیکن آنچه گذشت
یعنی نکاحی که گذشت بدان ماخوذ نباید زیرا که پیش از ورود نهی منهی نبودند وتواند بود که از نکاح مذکور وطی مراد شود
ونهی مذکور نهی از وطی باشد ووطی مکنید آنچه پدران شما از جنس زنان حرائر ویا کنیزکان بملک یمین یا بنکاح ویا بغیر
آن وطی کرده اند وایشانرا بر نسبت شما در حکم مادری آورده اند پسرانرا در حرمت منکوحات پدران باشارت این تحقیق

گردد چه مقصود از نکاح وطی است پس نکاح در حکم وطی بود نکاح منکوحه پدر در معنی موطوءه پدر باشد ه إِنَّهُ كَانَ
فَاحِشَةً وَمَقْتًا ه اینجمله تذییلست وچون ارتکاب این فعل امادت قبح است مر کبائر ومرتکب را از منزل منکرات
کرد وبر طریق سعتر وَسَاءَ سَبِيلًا جاء ثقیف عارضا رمحه ه ان بنی عمل فیهم رماح جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستیکه
نکاح منکوحات پدران ووطی موطوءات ایشان پسرانرا معصیتی فاحشه بود یعنی فاحشه غلیظ وسبب خشم خدا
باشد ه وَسَاءَ سَبِيلًا ه سبیلا نکره منصوب است تفسیر مر ضمیر ساء مخصوص بذم محذوفست ای ساء سبیلا
سبیلهم اینجمله تذییلست معنی اینست وبد راهیست راه ایشان یعنی راه نکاح کنندگان موطوءات پدران
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَا
لَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ ه امهات مفعول ما لم یسم فاعله است مر حرمت وبناتکم
ومعطوفات دیگر تا والمحصنات معطوفند بر امهاتکم چون در آیه سابق ذکر تحریم منکوحات وموطوءات پدران
کرد سامع را بر سوال از سائر محرمات آورد وجمله حرمت علیکم امهاتکم الآیة مستانف بود وجواب سوال مقدر باشد
معنی اینست حرام گردانیده شد بر شما مادران شما وجدات مادری وپدری شما اگرچه بوسائط باشند در حکم امهات
اند ودختران شما اگرچه بوسایط باشند در حکم دخترانند وخواهران شما وعمات یعنی خواهران پدران و
خالات یعنی خواهران مادران واز دختران برادر ودختران خواهر پدر وخواهر مادر باطلاق همه اصناف خویش را
متناول اند اعیانی وعلاتی واخیافی را شامل تحریمی که مضاف سوی ایشان بود بر قول امام شافعی مراد ازو
حرمت فعل باشد یعنی حرمت علیکم المیتة والدم تحریم اکل ودر حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم تحریم نکاح بنهادند و
آیه سابق یعنی ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم که در وی تصریح فعل نکاح است موید تاویل امام شافعیست و امام حنیفه تقدیر
فعل نکرده وقایل بحرمت عین شده وفعل را مبنی بر حرمت عین داشته واعیان بر دو نوع پنداشته یکی آنکه عین را
چون گوسفند وگاو وغیر آن حلال باشد حرمت او اعتبار تعلق حق غیر بود دوم آنکه او را بحرمت وحرف خنزیر وخمر
حرام دارند حرمت علیکم امهاتکم از باب حرمت عین بود وحرمت فعل مبنی بر آن باشد ه وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي
أَرْضَعْنَكُمْ ه اینجمله تذییلست معنی اینست وحرام گردانیده شده اند بر شما مادرانیکه در مدت رضاع شیر
داده اند ه وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ ه من الرضاعة واخواتکم عطفست بر جمله سابقه معنی اینست
وخواهران رضاعی شما از جهة شیر خوردن خواهرانند وهمچو زاده مادرانند ه وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ
رَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ ه قید فی حجورکم عادی
است احترازی نبود چه دختران اگرچه در پرورش شوهر نبود لیکن بر وی حرام باشد سوال چون فی حجورکم قید
احترازی نهادند در ذکر او چه فایده بنهادند جواب فایده ذکر او تقویت جهة تحریم وتنابه آن باشد چه دختر
زن که در عبارت ۲ همچو دختر در کنار پرورده سزاوار حرمت همچو دختر بود در قید مذکور فایده عظیم است ذکر جار و مجرور
۲ شان اینست که
یعنی من نسائکم اللاتی دخلتم بهن برای مثل این فایده در اصطلاح اهل معانی مسمی است ویا در دخلتم بهن برای
تعدیه است بطریق لهن به برای مصاحبت است معنی اینست وحرام گردانیده شده اند بر شما دختران زنان شما که
ا زنان ایشان اینست که پرورده شوند در کنار شما ای در حرم شوهران از زنان شما که ایشانرا در مکان خالی در آورده
اید ودر گوشه خلوت با ایشان در آمده اید واین کنایتست از جماع وبدین تقدیر حرمت ثابتست با جماع ومس شهوت
را درین باب بعضی در حکم جماع دارند وبعضی در حکم جماع نه بنهادند ه فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ه ای فان لم تکونوا وطیتموهن فلا جناح علیکم ان تنکحوا از جمله معترضاتست برای حکم دختران
زنان غیر مدخول بها معنی اینست پس اگر زنانرا وطی کرده باشید پس بزه کاری نباشد بر شما در آن که دختران ایشانرا
نکاح کنید بغیر دخول مادر دختر حرام نمی شود بخلاف مادر زن که بمجرد نکاح پیش از دخول محرم گردد سوال
علت در حرمت جزئیت وبعضیت بوطی تعلق دارد در حرمت مادر زن نکاح را اقامت مقام وطی کردند بجهة

فاعل شده‌اند ودر تحریم دختر زن نکاح را قائم مقام وطی نکنند وثبوت جزئیه قایل نشده‌اند میان ایشان فرق چیست
وتفاوت بر چه مبنی است **جواب** فرق میان ایشان اینست که ورود نص وامهات نسائکم بر صفت اطلاق آمده
وورود نص وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن بر سبیل تقیید شده چون ورود مطلق ومقید در
دو حکم شود موجب حمل مطلق بر مقید نبود **سوال** قید من نسائکم اللاتی دخلتم بهن بعد هر دو حکم مذکور است چرا متعلق
هر دو نشود وهر دو حکم بتقیید مذکور چرا مقید نبود چنانچه در آیه طالق وعبدی حر ان دخلت الدار گفته و بر تعلیق طلاق
وعتاق بدخول دار رفته‌اند **جواب** تعلق این قید بهر دو حکم جایز نیست از آنجه در تعلیق من نسائکم اللاتی دخلتم بهن
بیانیه بود ودر تعلق او بربائبکم اللاتی فی حجورکم من ابتدائیه باشد واز یک لفظ در یک ترکیب دو معنی مختلف داشتن جایز
نبود **سوال** بعضی امهات نسائکم را مقید بقید مذکوره دانند حضرت علی ع وابن عباس وزید وعمر وزبیر وامهات نسائکم
اللاتی دخلتم بهن خوانده وابن عباس بدین رفته والله ما نزل الا هکذا گفته بقول صحابه مذکور تقیید چرا نکنند ونص
مذکور را چرا تقیید مذکور نخوانند **جواب** قرات مذکور بر سبیل آحاد است متواتر نیست وبخبر واحد اطلاق کتاب را
تقیید نتوان کرد والاطلاق دلیل قطعی را بدلیل ظنی در حیز تقیید آورد ۝ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ
أَصْلَابِكُمْ ۝ حلائل جمع حلیله است وحلیله منکوحه را گویند وقید من اصلابکم ارباب تحمیل بود برای دفع
وهم در آمدن زن پسر خوانده واز جمیع الوجوه همچو پسر میدانند تقیید من اصلابکم چنانچه زن پسر خوانده از تحریم بیرون
می‌آید وزن پسر رضاعی نیز خارج می‌نماید تخصیص بر صفت بر قول صحیح موجب تخصیص ونفی ما عداها بود نص از حکم
پسر رضاعی ساکت باشد حکم حرمت زن پسر رضاعی بحدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب ثابت کرده **معنی اینست**
ومنکوحات پسران شما که از اصلاب شما مخلوق‌اند ۝ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ ۝ در اختین حرمت فعل ذکر کرده
کلام بر صورت حرمت عین نیاورده چه از هر یکی اختین بانفراد محل نکاح بود وحرمت عین در هیچ یکی نباشد **معنی
اینست** وحرام کرده شده است بر شما اگر جمع کنید دو خواهر را در یک نکاح واین در حق ناکحان است ودر وطی
بملک الیمین واین در حق شان مالکان است یعنی اگر یک خواهر در نکاح باشد دوم خواهر را در نکاح نتوان آورد واگر
یک خواهر را بملک الیمین وطی کرد تا این موطوءه از ملک او بیرون نرود وطی خواهر دوم را که مملوکه اوست نشاید إِلَّا
مَا قَدْ سَلَفَ ۝ این نیز مستثناء منقطع است الا بمعنی لکن است **معنی اینست** لیکن جمع کردن میان دو خواهر که
گذشت ودر ایام گذشته بعمل پیوست بدان ماخوذ نباید که پیش از وقوع تحریم بود واز جهة عدم دلیل حرام نمی‌نمود إِنَّ
اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ این جمله تذییل است وتاکید از جهة ابراز ثنای باری بر وجه وکادت واستوای
است **معنی اینست** بدین معنی که خدای آمرزگار است گناهانیکه بنادانی کرده این از آن درگذرد رحیم است جزائی که از
شما واقع شده است بخشد وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
والمحصنات اینجا باتفاق ازواج مراد است ودر غیر آن در تمام قرآن در لفظ محصنات منکر ومعروف بفتح وکسر خوانند
بر حسب اختلاف قراة معنی مختلف دانند والمحصنات عطف است بر محرمات سابقه ای وحرمت علیکم المحصنات **معنی
اینست** وحرام کرده شده‌اند در دار اسلام آمدند شوهران ایشان ودر دار حرب ماندند که ایشان بتباین دار
بمجرد سبیی بر حسب اختلاف از شوهران جدا شدند ذوات ازواج نماندند **سوال** حکم اینجا اثبات حرمت نکاح بود
پس در مستثناء اثبات حل نکاح شود وهمه دانند که با مملوکات نکاح نمی‌بندند **جواب** لا نسلم که حکم صدر کلام حرمة
بود بلکه بر اصل ابو حنیفه حکم او حرمت فعل مبنی بر حرمت عین نمی‌شود واگر تسلیم کنیم که حکم صدر کلام چنانچه مذهب
امام شافعی است حرمت فعل بود ومعنی کلام حرمت علیکم نکاح امهاتکم باشد جواب دیگر گوییم وبعضی از اشکال جهیم
که نکاح مملوکات غیر مالک را روا باشد بر طریق تقدیر انتشار وضمیر لازم ما ملکت ایمانکم حکایت مالکان باشد
سوال خطاب در هر دو محل یعنی علیکم وما ملکت ایمانکم مومنان است وعود ضمیر بانواع باختلاف ما صدق
علیه روا است چنانچه در ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المومنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المومنات

گفته‌اند

گفته‌اند ودر التیام ضمیر منکم بر آن رفته‌اند والمعنی حرم علیکم ایها المؤمنون نکاح المحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم
فانها لم یحرم علیکم ایها المومنون **جواب** ما ملکت ایمانکم عام است ومتناول سه اقسام است ارادت تعیین محصنات شوهر
دار که بر دست آمده‌اند وبر حسب اختلاف سبی تباین را زنی شوهر که شده‌اند مراد نبود زیرا که معنی دیگر از مملوکات صالح نه‌اند
که ما ملکت ایمانکم مراد باشد چه اگر شوهر ندارند داخل محصنات نباشند استثناء متصل درست نیاید واستثناء منقطع
نیز صحیح نماید زیرا که چون ایشان از شوهر نباشد وسایر اسباب حرمت منتفی بود ایشان داخل ما وراء ذلک باشند حل
ایشان باستثناء مذکور حاجت نبود واگر شوهر دارند داخل محصنات باشند با وجود تحقیق سبب حرمت استثناء از
حرمت صحیح نبود ومسببات مراد نتوان داشت مسببات متعین باید پنداشت **سوال** چون مسببات بتباین دار
بایستی اختلاف زنی شوهر باشند داخل که عبارت از زنان با شوهر اند استثناء ایشان از محصنات چگونه صحیح بود و
استثناء متصل چنوع درست آید **جواب** ایشان پیش از ظهور حکم شرع بوقوع فرقت متباین دار بایستی با محصنات
حال محصنات بودند واز روی ظاهر ذوات الازواج می‌نمودند استثناء برای بیان بیرون آمدن ایشان از حکم محصنات
بیان انتفاء احصان ایشان بود وشان وقوع فرقت متباین دار بایستی بر حسب اختلافی که علما باشند پس در ایشان
دو اعتبار باشد دخول ظاهری باعتبار استصحاب حال واستثناء باعتبار خروج شرعی بتبدل احوال وبرای استثناء متصل
دخول من وجه کافی بود دخول من کل وجه حاجت نباشد ونظیر آن آنست که گویند لا یقبل شهادة هولاء الصبیان
الا ابن فلان فانه بالغ وچنانچه در قول امام شافعی در رد مراسیل الا مراسیل سعید بن المسیب فانی تتبعتها فوجدتها مسانید
وچنانچه در صدر تاکید المدح بما یشبه الذم وبالعکس استثناء متصل گفته‌اند وبدخول من وجه دون قائل شده‌اند ۝ كِتَابَ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ ۝ مصدر است مر فعل محذوف را ای کتب الله علیکم حرمت هذه المحرمات کتابا وقدر تقدیرا معنی
تنبیه است حرمت این محرمات را بر شما نبشت وتقدیر کرده است تقدیر کردنی واین مصدر موکد مضمون جمله سابق
از قبیل له علی الف درهم عرفا والله اکبر دعوة الحق وتواند بود که کتاب الله علیکم منصوب بر وجه اغراء باشد تقدیر الزموا
کتاب الله بود **معنی اینست** لازم گیرید کتاب خدا را که بر شماست یعنی دل بران دارید وعمل بران لازم پندارید ۝ وَأُحِلَّ
لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ ۝ واحل بصیغه ماضی معروف ومجهول خوانده‌اند ومعنی بر حسب آن دانند ای واحل الله
لکم ما وراء ذلکم المحرمات این جمله عطف است بر جمله حرمت علیکم امهاتکم **معنی اینست** وحلال کرده است خدای
مر شما را آنچه وراء این محرمات مذکوره است یا گویند حلال کرده شده است وراء زنان مسطوره یعنی ایشان را
محل نکاح ووطی شما کرده‌اند وجز حل ایشان بشمار ساید **سوال** مطلقه ثلثه پیش از آنکه شوهر دوم نخواهد شوهر اول
را حرام است وزنی که زیاده بر چهار زن است صاحب چهار زن را حرام است ومالک مملوک را وجهی او ثابت آنست که
مرد از ایشان نکاح با ایشان نه بندند ومنکوحه نشوند وشک نیست که ایشان وراء محرمات مذکوره‌اند وغیر زنان مسطوره
اند عموم واحل لکم وراء چگونه آید وشمول آن چگونه روی نماید **جواب** زنان عموم واحل لکم ما وراء ذلک بدلایل مخصوص
مخصوص گشته‌اند واز عموم عام مذکور بیرون رفته‌اند مطلقه ثلثه لقوله تعالی فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا
غیره مخصوص شده وزنیکه زیاده بر چهار زن است لقوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث
ورباع بیرون آمده ونکاح مالکه با مملوک بی‌طاعت زن وجریان امر شوهر است پس بفوت مصالح نکاح باشد
ونقل اجماعی است الشیء یفوت بفوت اغراضه یعنی فوات اغراض شیء فوات او بود وحیله غیر زنان که نکاح او باجماع باطل
است عموم واحل لکم ما وراء ذلکم این غیر شامل است در نکاح حیلی از زنا اختلاف علماست نزدیک امام ابو یوسف
نکاح حیلی بقیاس بر حیلی غیر زنا بجامع احترام واز باطل بود وتخصیص عام مخصوص البعض بقیاس روا باشد وامام اعظم
بملاحظه احترام ما زانی ببطلان نکاح حیلی زنا قایل نمی‌شود از احل لکم ما وراء ذلکم بیرون نمی‌آید ودر بیان حرمت علیکم
بصیغه مجهول آورده ودر بیان حل بر قرات که بصیغه معروف خوانده معروف ذکر کرده درین تفرقه نکته چیست واین فرق
بر کدام وجه مبنی است **جواب** احل کرباب تصریح وتوسیع است نسبت او سوی خویش بتصریح کرده وتحریم که باب تعبیر و

توصیف است برای ترک تصریح بنسبت فعل مجهول آورد ٥ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوَالِكُمْ ٥ مفعول له است بتقدیر
لام و یا براء الصاق است ای احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم سؤال در حذف لام از مفعول له بیایست اول میان
عامل اتحاد در فاعل و زنان شرط آمده شک نیست که اینجا هر دو شرط فایت شده انتقام فعل مخاطبان واحلال فعل خداست
واحلال ماضی مستقبل است با فوات شرط حذف لام چگونه روا است جواب در کتب نحو آورده این شرط در غیر ان وان است
چه جواز قمت الیوم ان قمت امرا و انک قیام امر مبرهن است صاحب کشاف ارادت ان تبتغوا تقدیر کرده تا اتحاد فاعل
و زنان حاصل کرد بر حکم قاعدهٔ مذکوره روایت کردیم حاجت بتقدیر چیزی نمی شود و تواند بود که ان تبتغوا اموالکم
بتقدیر ضمیر بدل اشتمال باشد از ما وراء ذلکم ای احل لکم ما وراء ذلکم ابتغا و کم ایاهن اموالکم معنی اینست وحلال کرد اینزه
خداء برای شما ما وراء محرمات مذکوره را که ایشانرا اعمال خویش بجوید و وطی ایشان بر این نهج طلب کنید و نیز آنکه مهر در نکاح
بغیر تسمیه لازم شود نزدیک امام اعظم بنفس عقد واجب بود زیرا که باء در باموالکم برای الصاق است دلالت بر لصوق مال
ابتغا کند وابتغاء صحیح بعقد است پس مال ملصق بعقد باشد و نزدیک امام شافعی لزوم مهر در نکاح بغیر تسمیه بعد وطی بود
زیرا که مهر عوض بضع است و لزوم بدل پیش از استیفاء مبدل نباشد ٥ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ٥ حال است از
فاعل ان تبتغوا ای ناکحین غیر زانین معنی اینست بجوید زنانرا اعمال خویش در حالتی که ناکحید نه در حالتی که زانید
یعنی مال خویش را صرف در نکاح کنید در سفاح مصروف مکردانید چه صرف کننده در سفاح مالرا ضایع سازد و خودرا در نکال
و عذاب اندازد و خسر الدنیا والآخرة شود و از دین و دنیا خاسر کردد ٥ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ
فَرِيضَةً ٥ فما استمتعتم مبتدا است فآتوهن اجورهن خبر مبتدا است و از اجورهن ضمیر مبتدا محذوفست ای فاتوهن
اجورهن فریضه حال است از اجورهن معنی اینست پس آنچه شما بران از جماع یا خلوت صحیحه برخورداری میکنید پس اشارا
مهرهاء ایشان انفذ که مقدر است بدهید و تواند بود که ما عبارت از زنان باشد افراد لفظ به از جهة ما بود و ضمیر جمع
فاتوهن از جهة معنی دارند و استعمال کلمه ما که مخصوص است بغیر عقلا در حق ایشان با عتبار صفت بود تا تشبیه زنان
ناقصان عقل بغیر عقلا بنمایند و تواند بود که جمله فما استمتعتم تا آخر معترضه باشد اعتراض او در اثناء ذکر حکم نکاح
برای بیان حکم متغیر بود معنی اینست پس آنچه برخورداری کیرید برایشان بدهید مهر ایشانرا در حالتی که مقدر است تسلیم
کنید بدینوجه حکم این آیه منسوخ بود آنچه ناسخ نکاح متعه است ناسخ حکم این آیه باشد روایت کرده اند در غزائی لشکر را در یک
افتاد و مرد ما زا توقان مزاحمت داد این آیه نازل کشت و نکاح متعه تجویز بوست و آن آنست که مردی بمدت معینه بجامه
و غیر آن نکاح کند و با نتهاء مدت معینه نکاح شود بر مرد واجب شود که آن زن را بگذارد و بر وی واجب بود که او را تا ظهور
برائت رحم او در بیت عدت نکاح دارد بعده نکاح متعه منسوخ کشت و متعه بحرمت پیوست پیغامبر گفت انی کنت
امرت بالاستمتاع من هذه النساء الا ان الله حرم ذلک الی یوم القیمة و در حدیث دیگر آمده من کان عنده شیء من
هذه النساء اللاتی یتمتع فلا احلال سبیلها و ابن عباس میگوید این آیه منسوخ آمده و از امام مالک نیز همین نوع مروی شده
و در بعضی روایات است که ابن عباس از این سخن رجوع کرده و گفته از آنچه من در نکاح متعه و در باب صرف گفته بودم از ان
توبه کردم و رجوع نمودم ٥ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ٥ ولا جناح علیکم عطف
است بر احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم معنی اینست و بزه کاری نیست مر شمارا در آنچه یکدیگر راضی شوند و
مهر را بعد از تقدیر بتراضی یکدیگر زیادت و نقصان کنید ٥ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ٥ این جمله
تذییل است و تاکید او از جهة اظهار ثناء باری بر وجه وکادت و استواری است معنی اینست بدرستی که خداء دانا
و استوار کار است مصالح شما داند هرچه کند بحکمت و استواری کند ٥ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا اَنْ
يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ
الْمُؤْمِنَاتِ ٥ اینجمله عطف است بر جمله فما استمتعتم به منهن محصنات در قراءة بچند معنی آمده بمعنی زن شوهر
شوهر دار چنانچه بالا گذشته محصنات بمعنی عفیف این چنانچه درین آیه مذکور شده و محصنات بمعنی عفایف بریه از زنا

استمتعتم

جنانچه در آیه والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء مذکور کشته و بمعنی حرایر مسلمان موطوات بنکاح
صحیح چنانچه در مسئله رجم زنان ببیان طولا ای فضل مال و این مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای ومن لم
یستطع استطاعت بطول ان ینکح المحصنات یا مفعول له است ومن لم یستطع لطوله و این هر دو قید اثبات است
نه قید نفی و ان ینکح مفعول به مر لم یستطع را بود و تواند بود که طولا بمعنی منا عطاء مفعول به مر لم یستطع باشد بر این
وجه ان ینکح متعلق طولا دارند تعلق او بتقدیر فی تعلق ظرف و بتقدیر لام تعلق عرض بندارند معنی اینست
و هر که نتواند بفضل مال یا از جهة فضل مال که محصنات مومنات را نکاح کند از بعضی از آنچه مالک است آزاد ستهاء شما
ای مومنان از کنیزکان مومنه در نکاح آرید یا کویند هر که برای ایشان نکاح محصنات مومنه و یا در هنگام نکاح کردن
ایشان دادن مال نتواند پس کنیزکان مومنه که منکوحه باشند منکوحه کردانند و این آیه نظاهر خویش متمسک امام شافعی
است که جواز نکاح امت مشروط بعدم استطاعت نکاح حرة باشد بر تقدیر وجود استطاعت و نکاح حره و انتفاء
این مشروط منتفی بود و موید قول ابن عباس است من ملک ثلثمائة درهم فرض فقد وجب علیه الحج وحرم علیه نکاح الامة و نیز
نکاح امت موجب بنده ساختن حر را با قدرت وجود نکاح حره بنده ساختن و از خویش روا نباشد ابو حنیفه از این
آیه بعض محجوبند و امام شافعی را بر وجه جواب میکویند یکی آنکه عدم مشروط نزدیک عدم اصلی بود و او بعدم دلیل ثابت
نه بدلیل عدم معارض شود زیرا که عدم شرط موجب او نبود پس عدم اصلی ثبوت را بعمومات جواز نکاح چون فانکحوا
ما طاب لکم من النساء و امثال آن منافی نباشد دوم آنکه نکاح را در ان ینکح المحصنات بر معنی وطی حمل میکنند
و عدم استطاعت وطی حره را کنایت از عدم وجود حره در فراش او میدارد و آیه را بر مسئله اجماعی حمل میکنند که نکاح
امت با فزودن حره در نکاح درست نیست مسئله مذکور موافقت آیه مسطوره بدین معینشه و قید کنیزکان مومنان
نزدیک امام شافعی موجب عدم جواز نکاح کنیزکان کتابیات است او وصف را ملحق بشرط میدارند و عدم شرط را موجب
حکمی بندارند و نزدیک ابو حنیفه اعلی درجات وصف آنست که علت حکم باشد و عدم علت موجب عدم حکم نبود و عدم
وصفی که شرط است چگونه موجب عدم حکم شود ابو حنیفه شرط وجود مشروط و نزدیک وجود شرط میدارد عدم نزدیک عدم
شرط بعدم دلیل میکویند بدلیل عدم نمی بندارد ٥ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ٥
ای بحال ایمانکم ای بعلم من الحر والعبد والحرة والامة من ایمانه احکم وانبت فلا تفضیل من الحر والعبد من
ایمانه احکم فرب عند ان یکون احکم ایمانا من الحر بعضکم من بعض ای بعضکم لا یختص التفاوت بینکم بعد تفاوتکم
فی الایمان فلا یستنقفوا من نکاح الاماء جمله بعضکم من بعض معللات من جمله فلینکح من فتیاتکم المومنات را و جمله
والله اعلم بایمانکم معترضات برای بیان جهت تجویز با ثبات صفات ایمان و عدم تباعد ایشان در ان معنی
اینست و دانا تر است خداء بحال ایمان شما و شاید ایمان کنیزکها از ایمان حره استوار تر دانند و شاید ایمان حره را
ضعیف تر از ایمان بنده خوانند بعضی از شما در باب ایمان قریب اند از بعضی میان مومنان در ایمان تمیز نباید
و در اتفاق کردن نشاید و حره را از نکاح کردن جاء استنکاف بود و وجه محل استنکار باشد ٥ فَانْكِحُوهُنَّ
بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ ٥ فا سببیه است و جمله عطف است بر والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض معنی اینست چون میان
شما در ایمان فرق نیست استنکار بی معنی است پس کنیزکانرا با اذن صاحبان ایشان نکاح کنید و دم ترفع و تعظم مزنید
سؤال نکاح ایشان از فمن ما ملکت ایمانکم که بتقدیر فلینکح فهم شده بود دوم باره برای چه ذکر کرد و کرر برای چه
آورد جواب از جهة اظهار ترتب صحت نکاح بر ثبوت اهلیت نکاح ایمان و ترتب اشتراط اذن مالکان بر رقیت
ایشان اینجمله بیان لزوم اذن مالک در نکاح کنیزکان بود چه ایشان نکاح اما بغیر اذن املاک موقوفا منعقد شود
اگر مولی او اجازت کند جایز افتد و اگرچه حره باشد منعقد نشود و این آیه حجت بر و بود چه بمولی اذن متعلق است
مباشرت عقد متعلق نیست مناط تمسک همین است مباشرت بدیشان کذاست و اذن متعلق بمولی داشت
وَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ٥ عطفست بر فانکحوهن معنی اینست و بدهید کنیزکانی را که نکاح کنید

مهرهاء ایشان بنیکی چنانچه کرده شرع بود وپسندیدهٔ طبع باشد مدوایند وتقاضا مکنید ۵ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ
مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ۵ جمع خدن است الخدن والخدین دوست محصنات غیر مسافحات
ولا متخذات اخدان احوال مقدره است از مفعول فانکحوهن ای فانکحوا الاماء مقصودا به عفافهن وعدم زناهن
وعدم کونهن متخذات اخدان واکر حال مقدره نداند وبقید شرعیت نکاح بحال وجود عفاف وعدم سفاح باشد
وبقید نکاح اما بحال تحقیق عفت وانتفاء شود شرعیت نکاح زوانی منتفی کردد وهمچنین اکر حال دارند از مفعول
وآتوهن اجورهن پس بقید ایتاء مهور بمحصنات غیر مسافحات شود اکر زوانی را نکاح کنید دادن مهر واجب
نباید وهمچنین نیست واکر حال ولدهن که در آتیتموهن یا در فانکحوهن است دارند احوال مذکور قید ایتاء باشد
نکاح افتد بر حکم بقید در منکوحات غیر عفائف جواز نکاح ووجوب ایتاء مهر منتفی باشد وحکم همچنین نیست
مکر آنکه کویند بر اصل ابو حنیفه از عدم قید حکم نمی آید ودر صورت عدم قید جواز نکاح ووجوب ایتاء به عمومات
نصوص که درین باب وارد است ثابت شود سوال وارد نکردد صواب آنست که هر سه حال باشد از معنی فعل
که از سیاق اجورهن فهم می شود ای وآتوهن لاجورهن المبینة الیهن محصنات غیر مسافحات ولا متخذات
اخدان وهی المهور لاجور المبینة الیهن حال کونهن لا بایات عما شرط الزناة معنی اینست وبدهید اجرهای که
منسوب سوی ایشان در حالتی که عفائف اند وغیر را ابیات انکار او غیر را ابیات نهان از کیرندکان دوستان که
با ایشان نکاح خدا بدعوی دوستی کند وبراء زنا بد وپیشی ناپسندیده وهر شوهری با برده بنه کیرند واجوری که نو
مزد اینان را تعین کنند وآن برای ایشان حد شوم شوند دادن ایشان لازم نباید واز زوانی دعوی اجور زنا صحت
نماید ۵ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ۵
احصن بصیغه مجهول ومعروف خوانده اند ومعنی بر حسب آن دانند فاذا احصن شرط است فان اتین شرط دوم است
فعلیهن جزاء شرط اول است وجمله شرطیه یعنی فان احصن با جزاء خویش معطوف است بر آتوهن اجورهن
معنی اینست چون محصنه باشند پس با وجود احصان اکر فاحشه را مرتکب شوند بر ایشان از عقوبت جزاء
براید از صد تازیانه تا به پنجاه تازیانه روی نماید لا زیراکه در منصف حدود حقوق بود واز عذاب مذکور
جلد مراد است نه رجم چه رجم بنصف پذیر نباشد ومراد از عذاب مذکوره جزاء بدی اند که مستوجب جلد باشند
نه محصنات با احصان شرعی که آن علامت وجوب رجم بود وقائل بنصف نباشند واحصان که در فاذا احصن
مذکور است ابن عباس تفسیر بشوهر دار کرده چنانچه در والمحصنات من النساء باتفاق حصر بیین شده وابن
عباس بر حکم مفهوم مخالفت بصورت عدم شرط یعنی بر تقدیری که شوهر دار عدم نباشد قائل بلزوم حد نبود
وبر اصل ابو حنیفه مفهوم مخالفت حجت نیست وعدم شرط موجب عدم مشروط نباشد تواند بود بعمومات
وجوب حد ثابت شود ومیان این نص ومیان آن مخالفت نباید در احصن اذا استعمال کرده او در اتین
بفاحشه ان آورد فرق چیست واین تفاوت بر چه مبنی است جواب ایتان بفاحشه یعنی زنا بر مقتضاء عقل
است واین قلیل الوقوع است محل ان بود واحصان یعنی شوهر دار شدن کنیزکان که موافق طبع وشرع کثیر
الوقوع است محل اذا باشد سوال بالا ذکر محصنات غیر مسافحات بر وجه تنکیر بود اینجا بر وجه تعریف روی
نمود والنکرة اذا عند معرفة کانت الثانیة عین الاولی اینجا چنانچه بیان کردی مغایرت می آید وکلام موافق
قاعده مذکور نمی نماید جواب اینجا مغایرت تفرقه آمده وقاعده مذکور مختلف بدلیل شده ۵ ذَٰلِكَ
لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ۵ اینجمله مر الطلاق فانکحوهن باذن اهلهن را تقیید است وبیان شرط
جواز آنرا تمهید است معنی اینست آن یعنی جواز نکاح کنیزکان مخصوص بعضی کسی است که آن بترسد واز وقوع
جریمهٔ فاحشه خایف بود لیکن امام شافعی ذلک را اشارت بر جواز نکاح اما بمعنی انعقاد آن میدارد وان
را بر حکم این آیة مخصوص بخائف زنامی پندارند وبر تقدیر قدرت بر نکاح حره که موجب انتفاء خوف زناست

نکاح منعقد نمی دارد وابو حنیفه ذلک اشارت بر جواز نکاح بمعنی اباحت میدارد واباحت نکاح بر حکم این آیة
مخصوص بخائف زنامی پندارد وبر تقدیر قدرت بر نکاح حره که موجب انتفاء خوف زناست نکاح را مکروه می
خواند ومباح نمی داند بدلیل سیاق کلام یعنی وان تصبروا خیر لکم وبر تقدیر تسلیم این ذلک بر هر دو قول اشارت
بر انعقاد نکاح است باشد وآن مخصوص بخائف بودن از نابودن نزدیک امام شافعی انتفاء خوف زنا متعلق بقدرت
بر نکاح حره دارند وبر قول امام اعظم متعلق با انتفاء بودن در نکاح بندارند پس اختلاف میان ایشان در تاویل
آیة بود مذکور با احتمال مسطور جاء تمسک نشود ۵ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ ۵ وان تصبروا مرفوع المحل
بر ابتداست خیر لکم خبر مبتداست واینجمله عطف است بر جمله ذلک لمن خشی العنت معنی اینست وصبر کردن شما
از نکاح اماکه بعقد بذیرد متضمن اضاعت اما محرم که منشاء خلوت بنی آدم است می شود وبر تقدیر انزال در رحم
موجب ارقاب واز متضمن هلاک برو میکردند وشک نیست که احتراز ازین منقصت بر تر وعرت در تحریر
ازان اکثر است ۵ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵ اینجمله تذییل است چه از اختصاص جواز نکاح اضاعت
وقوع زنا مفهوم می شود که نکاح اما بغیر خشیت زنا بعدم نکاح حره وبعدم قدرت نکاح حره بر حسب اختلاف
ناجایز وبی موجب اثم باشد واز جمله والله غفور رحیم نیز تحقیق اثم باشد واز کلام سابق مفهوم شده بود
ومفهوم میکردد برین طریق اینجمله مفهوم کلام سابق دارند وتاکید مفهوم را تذییل بندارند معنی اینست وخداء
آمرزکار است خطایا بیامرزد وبخشاینده است عطایا بخشد ۵ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ
سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۵ لام زایده است در مفعول یرید الذین لیبین
لکم با معطوفات خویش متعلق است بیرید واینجمله مستانفه است چنانچه که سامع کفت ما یرید الله
مما ذکر من احکام النساء والیتامی والوصایا والمواریث والحوف والحدود والمحلات وغیر ذلک عما ذکر
فقیل علی سبیل الاستیناف یرید الله لیبین لکم ما یخفی علیکم من الاحکام والمصالح ویهدیکم سنن الذین
من قبلکم لتقتدوا به ویتوب علیکم التی یقبل توبتکم وقبول توبه کنایت از وقوع توبه بود چه قبول توبه بغیر
وقوع آن نباشد معنی اینست میخواهد خداء جل وعلا تا بیان کند آنچه مخفی بود بر شما از حکم زنان وحقوق
ایشان وحرام نکاح محرمات واکتساب اباحت ووعید اخروی ومعاش دنیوی وآنچه شما در جاهلیت
از کارهاء دین ودنیا بر خلاف آن بودید چنانچه بر یتیمان جور میکردند ومالهاء ایشان را میخوردند وزنان زیادت
جهاد نکاح میکردند ومیان ایشان عدل بجا نمی آوردند وچنانچه زنان را میراث نمیدادند ودختران را از میراث
محروم میکردند وبر زنان پدران جامهٔ خویش می انداختند وایشان را بدین عمل منکوحه خویش می ساختند
ونماید خدا شما را رهها کسانی که پیش از شما بودند واز شما انبیا وصلحا باید ایشان را اقتدا کنید ومتابعت
ایشان ورزند چون تقوی وصله ارحام واستعمال حلال وتحرز از حرام واعتصام بدین ووسیلت تجمل متین
واکر توبه وقبول توبه برای آن بود وبیان زمان توبه وکیفیت تحصل این ازان جهة روی نموده تا دلهاء شما راه
توبه کیرد وچون توبه کنید خداء تعالی توبه شما بپذیرد ۵ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۵ اینجمله تذییل است ودر صورت
تشابه است اطراف است چه ملایم است مر بیان حکمت وملایم است مر هدایة وقبول توبه معنی اینست وخداء
علیم است همه چیز داند وبیان او تواند وحکیم است بمقتضاء حکمت نیکان را هدایت کند وتوبهٔ تایبان قبول
کرداند ۵ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۵ اینجمله عطف است بر تذییل سابق ومتضمن است
مر تاکید ارادت قبول توبه را وجمله فعلیه که جزاء فعل مضارع است برای استمرار تجدد آمده چنانچه در الله
یستهزئ بهم تحقیق شده معنی اینست وخداء دانا وحکیم است ارادت قبول توبه همیشه دارد واین
کارها ده می کند پس سزاوار بود که اکنون این کار از و آید وارادت قبول توبه از وی روی نماید ۵ وَيُرِيدُ
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ۵ عطف است بر یرید الله لیبین لکم

معنی اینست و میخواهند کسانی که روی کنند دواعی شهوت را یعنی یهود و نصاری که شما از جاده دین و منهج شرع
متین شهوات میلی عظیم کنید و خود را بمحو ایشان در اتباع شهوات افکنید چنانچه محرمات نیز بداعیهٔ شهوات چون
بنات اخوت و اخوات و بنات اب بقیاس بر بنات عم و بنات خالات بمحو ایشان حلال بندارید و دل ودین
بکلی بدست شهوت بسپارید چه قرین سوخته خرمن دیگری را سوخته طلبید و اسیر کشته خواهید ٥ یُرِیدُ اللّٰهُ
اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ ٥ این جمله مستانفه است چون اتباع شهوات را نکوهید و میل بشهوات بنسبند
چنانستی که کسی از توسع محال قضاء شهوت و تکثیر مواضع حد چون اباحت زیادت عدد زنان تا چهار و
اباحت کنیزکان بملک هر قدر که باشد و اباحت نکاح کنیزک غیر با وجود آنکه متضمن ارقاق ولد است که بانی
از میل سوی شهوت فیحی از رغبت در ازالت است سوال کرد و بر سبیل استینا ف گفت یرید الله ان یخفف عنکم
معنی اینست میخواهد خدا که تخفیف کند یعنی کار بر شما سهل کرداند و در شفقتها و شما توسیع محال القضاء
شهوت تکثیر مواضع رغبت آنجا نهد که تضیق آن بر شما ثقیل بودی و کار دشوار نمودی ٥ وَخُلِقَ
الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا ٥ این جمله حال است یعنی وقد خلق الانسان ضعیفا عن تحمل شهوة الجماع عاجزا عن
مقاومتها بطولها چون نفس اماره سر برارد و روی بر سرکشی و سرافرازی آوردن تن او مبتلاء شهوت جماع و دل کرفتار مطلع
وقاع است از مقاومت او ضعیف دارد و معارض سطوات شهوت را طاقت نیارد حق تعالی محال القضاء
شهوت بکسر کرد و مواضع حلال بفسحت و وسعت دایره آورد تا حال بر ایشان دشوار نکردد و کار قضاء شهوت
بر ایشان آنجا پذیرد از سعید بن مسیب مروی است که عمرش بهشتاد رسیده و حال بعوز پشتی کشیده یک چشم بکلی
رفته بود و چشم دوم شب کور کشته میفرمود کفتی که صبر از زنان نمی توانم کرد و دل از صحبت ایشان باز نمی توانم
آورد و هم از سعید بن مسیب مروی است ما اتی الشیطان من بنی آدم قط الا اتاهم من قبل النساء و جاء بکر
آمده النساء حبایل الشیطان و بعضی کویند مراد از ضعف ضعف خلقت است آرامی منهی آفرینه رنج اختلاف
طبایع کشیده و مبتلا بکرسنکی و تشنکی کشته و بکرما و سرما از تاب و طاقت رفته نشتری برو جفا کند بمی رنج
عنا رساند بعضی را درد شکم شود و بعضی را لقمه در حلق فرو نرود کاهی برودت بر تن او تازد و کاهی تاب حرارت
بی تاب سازد کاهی پوست تن او را بی آب کرداند و کاهی رطوبت بمعرض هلاک رساند قطعه
آن صورتی که هست هیولاء او عدم ٥ برلاء لا دوام برآورده اند لاد ٥ اضداد چار کانه در او کاتش آفرید
که آب کاه خاک کهی باد کاه باد ٥ چون خلقت او بر ضعف بود لایق ارادت تخفیف و در روح تیسیر و ترفیه باشد
در تفسیر آورده اند و از ابن عباس روایت کرده اند که ثمانی آیات فی سورة النساء هی خیر لهذه الامة مما طلعت
علیه الشمس و غربت در سوره نساء هشت آیت نازل کشته است که بهتر است مر شما را از آنچه بر آمده است
بر آن آفتاب و فرو رفته یکی یرید الله لیبین لکم الایة دوم والله یرید ان یتوب علیکم الایة سیوم یرید الله ان
یخفف عنکم الایة چهارم ان تجتنبوا کبایر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم الایة پنجم ان الله لا یظلم مثقال
ذرة الایة ششم ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء الایة هفتم و من یعمل سوءا او یظلم
نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما هشتم ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و کان الله شاکرا علیما
یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْکُلُوْٓا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ ٥ در جمله یا ایها الذین
آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها تا جمله اتاخذونه بهتانا و اثما مبینا نهی از جفا بر زنان و کرفتن و خوردن
مال ایشان بود بعد از جمله و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء تا اینجا بیان محرمات بتفصیل و توضیح روی
نمود درین جمله معطوف او نهی از خوردن مال مردمان بباطل بر سبیل تعمیم بعد تخصیص و نهی از قتل نفوس
معصومه که دیکران از نهیهاء سابق اهم است ذکر کرده و تخمیم آن بر وجه اعتراض برای ازان خوردن اموال
بباطل و از کشتن نفوس معصومه نیز باز ماندن لازم دانند معنی اینست ای مؤمنان مخورید میان یکدیگر

مالهائی را که نسبت بشما دارد چنانچه بعضی از بعضی بباطل و بناحق در تصرف آرد چون مال غصب و سرقه
و خیانت و مقرون بخلاف دین و دیانت چنانچه بیان آن در علم شریعت کرده و شان او در علم حلال و
حرام مبین شده چون مؤمنان را مخاطب کرده اضافت اموال سوی ایشان بصیغه خطاب آورد و بینکم عبارت است
از آنکه را خوردن و بر وجه شهوت آوردن چنانچه ازان شرم ندارند و عیب نه بندارند که آن باستحقاق کند و باستحلال
رسد ٥ اِلَّآ اَنْ تَکُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْکُمْ ٥ تجارة برفع و نصب خوانده رفع بتکون تامه
و نصب بتکون ناقصه داند بحذف مضاف از اسم تکون ای الا ان یکون جهة حصول الاموال بربح تجارة یا بحذف
مضاف از جزای ان یکون الاموال سریع تجارة بر هر تقدیری استثناء مذکور استثناء منقطع است چه صدر کلام
بباطل بودن تجارة از تراضی احوال بطلان نیست تقریر چنین بود لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل لکن حصول التجارة عن
تراض منکم مباح فیه الاکل و قید عن تراض احترازست از تجارت بر وجه اکراه بغیر تراضی معنی اینست خوردن اموال
بباطل حرام بود لیکن مالیکه سود سودا و حاصل تجارة صحیح است که ناشی از تراضی است خوردن آن مباح باشد و سایر
اسباب ملک چون هبه و صدقه و غیر آن در بودن هر یکی سبب صحیح برای ملک ملحق بتجارة دارند و موجب حل تصرفات
بر وجه شرع پندارند ٥ وَلَا تَقْتُلُوْٓا اَنْفُسَکُمْ ٥ عطف است بر و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل معنی اینست
و نفسهاء خویش را یعنی نفسهاء مسلمانان را و اهل دین خویش را که همچو نفسهاء شما است مکشید که اکر ایشان را بکشید چنانست که
نفسهاء خویش را کشته باشید و این نهی از قتل مسلمانانست بعد از نهی از خوردن مال ایشان ٥ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِکُمْ
رَحِیْمًا ٥ این جمله تذییل است و تاکید او از جهت ثناء باری بر وجه و کادت و استواری است معنی اینست بدرستی که خدا
هست بر شما خداوند رحمت و عطیه بخشاینده معصیت و خطیات تلقین نیکی و منع از بدی هر دو از رحمت و از
باب فیض نعمت است سوال اکل اموال غیر بباطل و سایر تصرفات در نهی برابر اکل را چه تخصیص نهی بچه وجه باشد
جواب اکل معظم مهم تصرفات و منشاء غذا غاست در همه اجزاء بدن در آید و در کوشت و پوست و رک و پی متداخل
غاید پس نهی از دوام بود و اهتمام درو باشد ٥ وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ عُدْوَانًا وَّظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِیْهِ نَارًا ٥
ذلک اشارت بر اکل اموال بباطل و بر قتل نفس است و اشارت بلفظ ذلک بر مذکور بر طریق لا فارض و لا بکر عوان
بین ذلک عدوانا و ظلما مفعول له است و من یفعل اتعدی و ظلم یا مفعول مطلق است ا زباب ضربته سوطا ای و من
یفعل ذلک فی وقت عدوان و ظلم یا تمیز باشد ای و من یفعل ذلک الفعل من حیث انه عدوان و ظلم یا حال بود
ای و من یفعل ذلک عدوان و ظلم فسوف نصلیه نارا جمله جزاء شرط است تنکیر نارا برای تفخیم است و تهویل است سوال
فا برای تعقیب مع الوصل بود و سوف برای استقبال بعید باشد جمع میان دو حرف متنافی چکونه آید جواب تفکیک نیست
که سوف برای استقبال بعید است و فا را دال بر وصل در فعلی تعید است مثبت تبعید است و فا را دال بر وصل
ایجاد ذکر وعید دارند میان بعد حصول چیزی و وصل ذکر او و اخبار بدو منافی نه پندارند جمله و من یفعل میان
معطوف یعنی و لا تقتلوا و معطوف علیه لا تاکلوا اموالکم معترضه است برای تهدید و الحاق وعید معنی اینست
و هر که فعل مذکور یعنی اکل اموال بباطل و قتل نفس از جهة ارادت تعدی و ظلم کند و انکار بر وجه تعدی و ظلم آرد
بس سر انجام او را در آتش در آریم و در عقاب و عقاب آریم ٥ وَکَانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرًا ٥ جمله و کان
ذلک علی الله یسیرا تذییل است معنی اینست و هست در آوردن محرمات در آتش بر خداء عز و جل آسان است
اِنْ تَجْتَنِبُوْا کَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّاٰتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ
مُّدْخَلًا کَرِیْمًا ٥ این شرطیه معترضه است برای غیب و ایقاع رجا بعد ترهیب بدانکه بنده را طاعت
و نهیها حذا از اوامر و نواهی در اوامر بفعل و در نواهی بترک واجب بود و ترک اطاعت فی نهاء او بترک مامور به
در امر و فعل منهی عنه در طاعت نهی معصیت و کناه باشد و معاصی برابر نیست بعضی بزرک است آن را کبیره
کویند و بعضی خرد است که آن را صغیره خوانند و در تعیین کبیره اختلاف و اقوال مختلفه آورده اند بعضی آنچه در ان خداء

واجب کشته یا بذکر وعید و یا بذکر غضب پیوسته چون زنا و سرقه و شرب خمر و قذف محصن و قطع طریق و قتل عمد
و مانند آن را کبیره دانند و هر چه غیر آن بود چون دواعی زنا و دلالت زنا و دلالت سرقه و شراء خمر و امثال آن را صغیره
خوانند و بعضی گویند هر گناهی که در و اصرار شود کبیره است و هر چه در و اصرار نبود صغیره است لاصغیرة مع الاصرار
حالی این است ولا کبیرة مع الاستغفار شاهد بدین است و بعضی گویند کبیره آنست که آنچه خداء در قرآن بکبیره یا عظیم
بودن آن تصریح کرده چنانچه قوله ان الشرك لظلم عظیم و ایذاء پیغامبر و نکاح ازواج او بعد او لقوله تع وما کان لکم ان تؤذوا
رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما و اکل اموال یتامی لقوله ولا تاکلوا
اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا و قتل اولاد لقوله تع ان قتلهم کان خطا کبیرا و بعضی گفته اند کبیره آنست که حرام
بعینه باشد و صغیره آنست حرام لغیره باشد و بعضی گفته اند کبیره آنست که آنچه ثابت شده است حرمت او بنص
قرآن کبیره است و غیر آن صغیره است و بعضی گویند کبایر منهیاتی است از آغاز سورة نساء تا ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه مذکور شده و آن موانست و هی بعینه آمده و بعضی گویند کبایر سه است کفر که کافران راست ضلال که مبتدعان و بددینان
راست و کفران یعنی ناسپاسی کردن و ناشاکر بودن و بعضی گویند کبیره چهار است شرک و امن از عذاب خداء تع و یاس از مغفرت
او و قنوط از رحمت او و بعضی گویند کبیره جمع موبقات را گویند و مصر آن برین هفت چویند و شرک بخداء و سحر و قتل نفس
بغیر حق و اکل ربوا چویند و شرک بخداء و خوردن مال یتیم و قذف محصنات و مومنات و دوی کردانیدن از جنگ بدین که
یک کس از دو کس یا ده کس از بیست و یا صد کس از دویست و امثال آن تا آنکه دوازده هزار تن مسلمان متفق یکدیگر بر
محاربه شوند چون آن مقدار عدد برسد و همه را دل بر اعداء کلمه اسلام باشد ایشان هرگز مغلوب نشوند و ایشان را فرار
از کافران روا نباشد لقوله اثنی عشر الفا ان یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة و بعضی بر هفت مذکور دو زیادت کنند
نفی و الحاد در حرم یعنی کردیدن از حق در مقام مترک حرم که عدد کبایر نه گویند و بعضی یمین غموس یعنی سوکند دروغ بر فعل
گذشته یا زیادت کنند بعد ده رسانند و سرقه و شرب خمر برین ده زیادت بکنند و عدد کبایر هفده است چهار در
دل شرک خداء و اصرار بر معصیت یعنی قصد کردن آن کبیرها و یا پشیمان شدن از آن و نومید شدن از رحمت خداء و ایمن
بودن از مکر او و چهار در زبان است گواهی دروغ و قذف محصن و سوکند دروغ بر امر گذشته براء اثبات باطل یا ابطال
باطل حق و سحر و دو در شکم است شرب خمر و قدر مسکر از هر شرابی و اکل مال یتیم بظلم و اکل ربوا و دو در فرج زنا و لواطه
و دو در دست سرقه و قتل و یکی در پا فرار از جنگ و یکی در جمیع اندام عقوق والدین و بعضی گفته اند کبایر بیست است
ده وارده که یاد کرده گذشته و هشت دیگر زنا و ترک صلوة متعمدا و منع زکوة و حمل و کبر و حیف بر وصیت زیادت بر ثلث
و تحقیر مسلمانان و نقض عهد و بعضی قطیعت رحم و جمع میان صلوة بغیر سبب شدن خود و خیانت در غنیمت و غیر
آن و قمار و کتمان شهادت و انقلاب از هجرت و دروغ گفتن و بیع آلات حرب بر دست کفار و ظلم زیادت کنند
و کبایر سی گویند و بعضی تا هفتاد رسانند و بعضی ترتیب هفتصد گویند و بعضی تا هفتاد و در کبایر عددی معین نداند
بلکه از امور نسبتی خوانند و هر گناهی که آنچه نسبت فروتر از وست کبیره بود بر نسبت آنچه فروتر از وست میان کبایر
و اکبر کبایر آنست که در حدیث آمده الا انبئکم باکبر الکبائر قالوا بلی یا رسول الله قال الاشراک بالله و عقوق الوالدین
و شهادة الزور و کان متکیا فجلس فقال الا و قول الزور و شهادة الزور و قال الراوی و کان یقولها حتی قلت لا یسکت
و بظاهر این آیه معتزله تمسک کنند سوال کفارت سیئات و ادخال جنت موقوف بر اجتناب از کبایر دارند و
اصحاب کبایر را مخلد در نار بدانند مذهب ایشان خطاست لقوله تع ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء و قوله تع یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا هر دو آیه در غفران
فارق میان کبیره و صغیره نیست و قائل شدن بعدم غفران کبیره و بعدم مواخذه صغیره مخالف این هر دو آیه باشد
چنانچه معتزله میان رفته اند جواب از تمسک ایشان برین آیه آنست کبیره مذکوره را حمل بر انواع کفر کنند و اجتناب از
انواع کفر برای کفارت میان شرط دارند معنی اینست و اگر شما کبیره و آنچه نهی کرده می شود از کبایر یعنی انواع کفر که

کبایر منهیات بگذارید و خود را از اصناف کفر و کافری دور دارید اگر خواهم گناهان شما از کبایر و صغایر دور کنم و
شما را در جاء در آمدن و یا جاء در آوردن یا در آمدن و در آوردنی مدرکا است قبل العذاب بسبب عفو و فضلا بعذاب بر قدر
گناه عدلا در آریم ○ وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ ○ روایت کرده اند مردان نصیب
خویش در میراث دو چندان نصیب زنان یافتند در آرزوی تضعیف ثواب آخرت شتافتند و زنان نصیب خویش نصف
نصیب مردان دل بر تمنی تخفیف عقوبت آخرت آوردند مردان و زنان مذکور از تمنی فضل دنیا و نقص آن در آخرت
منهی گشتند و از قیاس ثواب و عقوبت آخرت بر نصیب دنیا منع بوشیدند بر وجه با فضل الله و نقص ما شد نهی مذکور
مشاول مردان و زنان شود و گویند ام سلمه گفت اگر خداء تع بر ما جهاد فرض کردی در جهاد ثوابی که مردان را رسد ما را نیز
می رسیدی ایشان از آرزوی فضلی که مردان دارند منهیه شدند و از مثل این آرزو که متضمن حسد است ممنوع گشتند
و این جمله عطف است بر لا تنکحوا ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و خطاب مردان و زنان راست و تذکیر بر وجه تغلیب است
و نهی بر وجه اولی آنست فضلی و بعضی که در دنیا دارید حصول آن را در آخرت آرزو مبرید و ثواب و عقاب آخرت را
بر نصیب دنیا قیاس مکنید و بر وجه دوم معنی اینست و آرزو مکنید چنانچه ام سلمه و زنان دیگر آرزو کردند و دل بر
تمنی جهاد که مخصوص مردان است آوردند سوال آرزو بردن صفتی که خداء بدان فضل داده است بعضی را بر بعضی
اگر بر وجه ارادت زوال نعمت بود حسد باشد و اگر مثل آن را آرزو برد بغیر ارادت آن آرزوی غبطه بود و حسد ناپسند
منهی عنه بود چنانچه اگر زاید را فضل داده اند بر عمرو و بعمت علم اگر عمرو دراز بود و مثل علمی که زید راست بباید و مثل فضیلتی
که او دارد در باید غبطه بود و حسد نباشد و چون تمنی زاید الفضل بغیر ارادت زوال غبطه بود حسد نباشد نهی چگونه
آید آرزو بردن آنچه خداء بدان سبب حیثیت بعضی را بر بعضی فضل داده و میان ایشان در قسمت فرق نهی یکی را مخصوص
کردانیده بصفت عالیه دیگری را مخصوص کرده بصفت سافله اگر صاحب صفت سافله آرزو کند صفت عالیه را که
دیگری بر و مخصوص است اگرچه متضمن ارادت زوال حصول آن نعمت غبطه نبود بخلاف غبطه در صفت غیر مخصوص
که آرزوی مثل او بغیر ارادت زوال او بهیچ وجهی زوال نعمت و خصوص آن نباشد قطعه دو سنگ آسیابم سنگ و
هم قامت ○ چرا این عالی و آن سافل آمد ○ نه در وزن اند یکسان هر دو آری ○ در و سنگ و در وزن حاصل آمد
دو مردم زاده شد در یک مشیمه ○ یکی مجنون و دیگر عاقل آمد ○ زبان در کام کو باشد دو کس را ○ یکی حیوان و دیگر
باطل آمد ○ قسمنا بینهم حق است الحق ○ صدور قسمه حق باطل آمد ○ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ ○ این جمله تعلیل است مر نهی مذکور را و دلیل است بر وجه اول معنی
اینست حصول فضل و نقص دنیا را در آخرت آرزو مکنید زیرا که در آخرت از جزاء اکتساب نصیبی معین است
مر مردان را و نصیبی معین است مر زنان را نه جزاء مردان بتمنی بیفزاید و نه جزاء زنان بتمنی نقصان آید آرزوی
زیادت و نقصان نباید و تمنی کم و بیش نشاید سوال فضلی که خداء کسی را داده است آن را آرزو نباید کرد و دل
بر خواهش آن نباید آورد زیرا که هر یکی را نصیبی است که دیگری را مقام آرزو نیست و بعضی دو مولادی را که ولا
تتمنوا ما فضل الله بعضکم علی بعض مذکور است مورد آیه للرجال نصیب مما اکتسبوا دانند و این جمله را ابتدائیه غیر
متصل بجمله و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض پندارند برین وجه جواب مردان را نصیبی است آنچه کسب کرده اند
و زنان را نصیبی است از آنچه مکتسب شده اند جزاء مردان بر حسب میراث نیست جستی از فوق زنان بر طریق میراث
بعضی صحابه روایت کرده اند که ما نزدیک پیغامبر بودیم عودت آمده ایستاد پیغامبر سخن را بنیاد نهاد زن گفت
مرا بعضی زنان بواسطه حکمی بخدمت ملازمان حضرت فرستاده اند و هر یکی را این حکایت گفتن با تو برسد بعد
مقصود را در بیان گفتن آورد و مطلوب را پیش پیغامبر تقریر کرد و گفت یا رسول الله ان الله رب الرجال و رب
النساء و آدم ابو الرجال و ابو النساء و حواء ام الرجال و ام النساء و بعثک الله تع الی الرجال و النساء فالرجال اذا خرجوا
فی سبیل الله و قتلوا فاحیاء عند ربهم یرزقون فرحین و اذا خرجوا فلهم من الاجر و نحن نخلس علیهم فعلنا من الاجر

قال نعم اوتوخي النساء اللاتي وولي‌لهن عن طاعت الزوج واعترفوا بحق بعدل ما هلاك وقيل بيكن يفعلن ٥٥
وَاسْئَلُوا اللهَ مِن فَضْلِهِ ٥ وسلوا بحذف همزه بعد نقل حرکت او بسوی سین و ترک همزه وصل از جهت استغناء
خوانند و معنی یکی دانند و اینجمله عطف است بر لا تتمنوا معنی اینست و بخواهید از خدای نعمتهائی که در خزانه غیب
نامزد از فضل او بود و مانی از کرم و لطف او شود نعمت از خدای بغیر ارادت زوال نعمت دیگری خواهید این را
در لغت غبطه گویند و لاتتمنوا نهی از حسد بود سوال در واسئلوا الله من فضله تجویز غبطه روی نمود بدین معنی من برای
ابتداء غایت باشد و تواند بود که من تبعیض دارند و بعض آثار فضل او پندارند جواب چه خواستن کل آثار فضل
تجاوز از حد بود و بر حکم انه لا یحب المعتدین مرضی خدای نباشد باید که خواهش نعمت برای خود که متضمن زوال نعمت
از دیگری بود نکند آن حسد است و حسد بر مقتضاء عقل و شرع کار بد است الجنود مرضیة علی اسد با نعام علی
سواه حسد فائده ندارد غیر اندوه و بدی بهره نیارد ٥ اِنَّ اللهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٥ اینجمله
تذییل است چه دانستن هر چیزی مستلزم است مر دانستن اعمال بندگان و دانستن اعمال مستلزم است مر جزا
دادن ایشان پس ان الله کان بکل شیء علیما کنایت از آن الله مجازی بود و از جمله للرجال نصیب مما اکتسبوا و
للنساء نصیب مما اکتسبن جزاء مفهوم شده اینجمله باعتبار معنی مکنی عنه تاکید مفهوم او بود لاجرم تذییل است
و چون جمله للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن ملوح بدین معنی مجاز است اینجمله را بتقدیم
ملوح موکد کرد و ادات تاکید آورد معنی اینست خدای هست بهر چیزی عالم سرهاء دل از حسد و اندیشه بد
و کینه و ضغینه و محلی که سزاوار حسنات است و موضعی که لایق حرمان است داند و هر یکی را بانچه لایق اوست
از قبض و بسط و رفع و خفض بحکمت برساند ٥ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
اینجمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه موالی مفعول اولست مر جعلنا را لکل مفعول دوم است
ای لکل شیء جعلنا موالی یکونه و یحرزونه مما ترک الوالدان صفتست مر مضاف الیه لکل که مصدر است و کلام بتقدیر
لکل واحد و مما ترک متعلق مضمون موالی بتضمین وارثا مما ترک پندارند و بر وجه دوم ترک ضمیری که عاید بود
لکل واحد مستتر بود الوالدان والاقربون بیان موالی باشد بر وجه اول معنی اینست مر هر چیزی یا هر مالی را که ترک
مادر و پدر و اقربا کردا ایم خداوندان که آن را میراث برند خداوند باشند و بر وجه دوم معنی چنین بود و مر هر یکی
را که دانیده ایم وارثان متروک او که میراث برند و ایشان مادر و پدر و اقرباء او باشند ٥ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ
أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ٥ عقد بصیغهٔ ماضی ثلاثی و ماضی باب مفاعله خوانند و بر طریق بیان
وسعت معنی یکی دانند روایت کرده اند چون مردی با مردی خوش کردی و ظرافت و جلادت او در دل آوردی
میان خویش تناصر و تعاضل میکردند و میان یکدیگر سوگند میخوردند بدینوجه که خون من خون تو باشد و کینه من
کینهٔ تو بود و تو از من میراث بری و من از تو میراث برم و تو بسبب من مطالبه شوی و من مطالبه تو باشم یعنی معاقدة
هر یکی از جهت دیگری دیتی که واجب شده دهد و هر یکی خلیفه دیگری باشد و چون یکی از ایشان مردی با وجود قدرت
او خلیفهٔ او ثمن حصهٔ میراث بردی و جمله والذین عقدت ایمانکم بر تقدیری که والذین عقدت ایمانکم مفعول فعل
شانهم و آتوهم نصیبهم دارند معطوف بر جمله و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون پندارند و فا در خبر
از جهت آن بود که مبتدا متضمن معنی شرط باشد چنانچه ابو القاسم مرد در الزانی والزانی بیت فاجلدوا بران رفته
و فاجلدوا را خبر مبتدا گفته و بر تقدیری که والذین عقدت ایمانکم بر شرطیه گویند تصحیح عطف است بر خبر بتضمین
معنی انشاء جویند و لکل جعلنا موالی متضمن معنی توهم بود و کلام از باب عطف است ایشان را انشاء باشد معنی
اینست و آنکسانیکه عقد بسته اند با ایشان دستهاء شما یا عقدت سوگندها و آن اسناد مجازی است یعنی عقد
بسته اند ایشان بدستهاء خویش چه در عقد دست بر دست می نهند و عقد را تاکید بسوگندها میکنند پس بدهید
ایشان را نصیب ایشان را یعنی میراثی برای ایشان تعیین شده بود پیغامبر عقد جاهلیت را تغیر نمود و تعهدها بذن

میراث تقرر داشت و از اصلاحات عقد مذکور بعد الاسلام و ایراث خلیفه مسطور باز داشت روایت کرده اند
پیغامبر در فتح مکه خطبه کرد و دران خطبه اینمعنی آورد یعنی در جاهلیت هر که سوگندی خورده و بر تناصر و توارث عهد
کرده بدان تمسک کند و آن را ابر برد اسلام آن را دور نکرده بلکه باستواری آورده سعید بن جبیر گفته که من در جاهلیت
خلیفه کسی بوده ام چون آن محمد مرد حصه میراث او خواستم گفت هر که در جاهلیت سوگندی خورده و بر تناصر و توارث رای
عهد کرده بدان تمسک کند و آن را ابر برد اسلام آن را دور نکرده بلکه باستواری آورده گفت این حکم در جاهلیت بود
اسلام آن را بر گرفته مخاصمت پیش پیغامبر کردیم و قصه مذکور پیش آنحضرت در عرض آوردیم این آیه نازل گشت و این نظم
بورود پیوست مضمون این آیه چندگاه معمول بود و خلیفه را میراث میدادند بآیهٔ و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
و بآیهٔ یوصیکم الله الآیة منسوخ گشت و حکم میراث بردن خلیفه بنسخ پیوست و بعضی گویند آیهٔ والذین عقدت
ایمانکم وارد است در باب ولاء موالات و آن آنست که کافری غیر عربی و غیر معتق کسی که پیش مردی مسلمان شود
او را مولی خویش سازد ایت که بر او واجب شود بدهد و اگر دیگری نباشد میراث هم و برد و این آیه برین وجه
منسوخ نباشد بر قول عامهٔ صحابه شرعیه و لاء موالات از ثوابت است و مذهب ابو حنیفه همین است و مذهب
امام شافعی و امام مالک در ولاء موالات در هنگام وجود وارث از جهت حق بیت المال موجب وارث نیک
امام حنیفه ولاء موالات بمتابعت عامه صحابه وارث بود و موخر از ذوی الاحکام باشد و چون و لکل جعلنا
موالی بیان نصیب هر یکی از ورثهٔ سببی است جمله والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم را عطف برو کرد و ذکر
ورثهٔ سببی و کسبی را نیز در بیان آورد و اگر والذین عقدت ایمانکم را عطف بر الوالدین والاقربون دارند فآتوهم
نصیبهم بناء جملهٔ مثبت سبب میراث سببی و کسبی پندارند در افادت مقصود ظاهر تر بود و در ربط معنی
آسان باشد ٥ اِنَّ اللهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ٥ اینجمله تذییل است تاکید او از جهت
ابراز ثناء بر صورت و کادت است معنی اینست بدرستی که خدا هست بر هر چیزی گواه پنهان و آشکار
بداند و هیچ نهانی بر و پنهان نماند اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ٥
چون اینجمله مستانفه است در آیهٔ سابق ذکر تفضیل مردان بر زنان و نهی زنان از آرزو بردن فضل مردان بود
جانستی که سامع از جهت فضل مردان سوال کرد گفت ما بال الرجال فضلوا علی النساء و ما از جهت فضلهم علیهم اینجمله
بر وجه استیناف وارد گشت و سوال مقدر بجواب پیوست علی النساء متعلق است بقوامون فعظوهن بر
طریق الزانیة والزانی فاجلدوا است یعنی الزنی تخافون نشوزهن مبتدا باشد فعظوهن بتاویل یقول فیهن خبر
بود فا در خبر از جهت تضمن معنی شرط باشد دادند جمله خبریه معطوف بر فالصالحات قانتات پندارند معنی اینست
و زنانی که بترسید شما از نشوز ایشان بظهور امارات نشوز و وضوع علامات خروج و بیدون بس ایشان را پند
دهید و بطاعت شوهر و نصیحت کنید بگویید زنان را انقیاد شوهران باید و ممنوع از طاعت ایشان نشاید
مخلدان را نشود کاری ناپسندیده و مستورات را خروج و بیرون امری ناگزیده است موجب فضوح و قباحت
و مستوجب رسوائی و شناعت و آبا و اجداد را شرمنده کند و ایراد و امثال را سرافکنده سازد لازم است که بی
اذن شوهر بیرون نیاید و چنانچه باید و شاید طاعت ایشان نمایند و در خبر آمده زنانیکه بی اذن شوهران
از خانهاء خود بیرون نهند فرشتگان عذاب و رحمت بر ایشان لعنت کنند چه کار بود و کنند او را چه حال بود
در حدیث آمده چون زن از خانهٔ شوهر بغیر اذن او بیرون رود تا آنکه باز نگردد هیچ نماز او مقبول نشود در حدیث
آمده هر زنی که او را شوهر در فراش خود طلب کند و از طاعت شوهر اباکند و سر باز زند بیرون آید از نیکیهائی که در دو
چنانچه بیرون آمد مار از پوست در درکات اسفل بود مگر آنکه بازینه کرد و مانند این کلمات پند و نصیحت گویند و از
ایشان صلاح کار جویند ابو منصور معنی عظیه ذکر کرده و تعریف پند در بیان آورده العظة ما یلین القلوب
القاسیة و یرغب الطباع النافرة و یذکرها العواقب یعنی پند کلامی است دلهاء سخت را نرم گرداند و طبیعتهاء رمیده

ترغیب کند و آخر امور را که عاقبت نیکی جستن درجه است و عاقبة بری بری و جستن درکه است یاد دهد و اگر به پند
باز نیایند و بسوی طاعت بازگشت ننمایند که هر پندی در دل ایشان اثر کند و هر عظه خاطر سنگین ایشان را نرم گرداند
ایشان را در خوابگاهها ایشان ترک دهید و در خوابگاه ایشان مروید و روی سوی ایشان مکنید شاید بهجران در
خوابگاه ابنیا شود و خطره نشوز از دل ایشان برود و اگر تدبیر هجران مضاجع و ادبار و استدبار باز نشود و از ایشان نشوز
و این خطیه جلیه و جریمه عظیمه از سر وقت ایشان نگذرد احتیاج بتای دیگر افتد و تدبیری بالاتر حاجت شود ایشان را
زدنی نرمی بزنید و خوف در دل ایشان افکنید که ضرب مولم را طاعت بنیادین و باندک در روی خود را بهلاک بسپارند
فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۝ جمله شرطیه که جزاء او انشائیه است عطف بر انشائیه
سابق تواند بود فا در فان اطعنکم جزائیه باشد شرطیه را و جزاء شرط محذوف بود ای اذا وعظتموهن هجرتموهن
فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا شرط مذکور با جواب خویش مستانفه باشد
چنانچه که سامع گفت ماذا یصنع بهن بعد ذلک فقیل اذا فعلتم ذلک فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا شرط
مذکور با جواب خویش مستانفه باشد معنی اینست پس اگر اطاعت کنند زنان شما را بترغیب و ترهیب و نصرت
و تادیب پس بر ایشان راهی از ایذا مجوئید و بیاد آوردن نشوز گذشته و سرزنش کردن بر عصیانی که رفته و در راه
آزار ایشان مشوید که بمقتضائی که رفته عقل نبود و موجب انس نباشد ۝ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا
عن ان یرضی بظلمکم علیهن و مواخذتکم ایاهن علی نشوزهن عنه او جلناه ان الله کان علیا کبیرا و مع علو
الشان یغفر العصیان و یقبل التوبة والحوبة فانتم احق بان تعفوا ولا تاخذوا بعد التوبة این جمله تذییل است تاکید
او از جهت ابراز ثناء باری بروجه و کادت و استواری است معنی اینست بدرستی که خدای عالی است و بزرگ است
و برتر است از این که راضی شود بظلم کردن شما بر زنان بعد توبه و رنجانیدن ایشان یا گویند خدای عز و جل با کمال جل
و علا و کبریا و توبه از گناه کار می پذیرد و بعد از توبه بگناه گذشته نمیگیرد شما سزاوارترید و بعد از توبه از گناه گذشته
بگفته بد جریمه نشوز از ایشان بدنزنید ۝ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ
وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا ۝ عطف است بر جمله سابقه و خطاب در وان خفتم مر حکام راست و یا
مر اقربا و اولیاء زوجین راست و یا مر مسلمانی را که بر احوال ایشان مطلع اند از حاکمان و دوستان بین
مصدر است بمعنی وصل و فراق و ظرفست بمعنی وسط و سکون تواند بود که اینجا مصدر باشد بمعنی وصل و پیوند
و تواند بود که ظرف مستقر و اضافت شقاق بسوی ظرف بروجه اتباع باشد مکر اللیل والنهار و یا سارق
اللیلة و این وجه محل نظر است چه بین چون ظرف باشد و منصوب بر ظرفیة باشد و یا مجرور بمن شود
چنانچه مصدقا لما بین ایدیهم مگر آنکه بین انتم بمعنی مکان تنزیه آمده باشد چون اذا یقوم زید اذا یقعد
عمرو بمعنی وقت قیام زید قعود عمرو گفته اند چنانچه کوفیان بران رفته اند بدین وجه اضافت شقاق بسوی
مکان کنایت از شقاق ایشان باشد چنانچه کرم خانه فلان و عطاء مجلس او کنایت از کرم ذات او بود معنی
اینست و اگر از تفرق پیوند شوهر و یا از تفرق مکان ایشان یعنی از تفرق ایشان بترسید پس حکمی که از
اهل شوهر و خاندان او و حکمی از اهل آن زن یعنی خویشاوندان و آشنایان او بفرستید و تا ایشان بروند
و درین کار شارع شوند و مزاجهاء ایشان دریابند و در دریافت سبب عرض بشتابند و موانع رنجش و صلاح
مزاج دریابند و دل بر اصلاح آرند ۝ إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ۝ ضمیر تثنیه در یریدا و بینهما
عاید بر زوجین است و تواند بود که ضمیر مثنی در ان یریدا عاید بر دو حکم مذکور باشد و ضمیر بینهما عاید بر زوجین
بود و تواند بود که هر دو ضمیر بر دو حکم دارند و توافق بین الحکمین توافق بین الجهتین بدارند و جمله شرطیه یعنی
ان یریدا اصلاحا یوفق الله مستانفه است برای بیان منفعت فرستادن آن اگر بخواهند زن و شوهر اصلاح کار دارند
و خاطر بر سامان معیشت بگمارند و از هر که بیرای کار و تباهی بود باز آید و بصلاح و سداد ذکر کند موقع

بخشند

بخشند و دلهاء ایشان را موافق گردانند و ایشان را بنیل برسانند و یا گویند اگر بخواهند دو حکم مذکور میان زوجین
و رفع تفرق مسطور خدای میان دو حکم موافقت بخشند و توفیق کلمات دهند و هر دو کلمات صلح آمیز
و سخنان موافقت انگیز گویند و میان خویش در دل حصول موافقت حاصل شود و موافقت بحصول پیوندد
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ۝ این جمله تذییل است و تاکید این جمله از جهت ایراد ثناء باری بر وجه
و کادت و استواری است معنی اینست بدرستی که خدای علیم است باحوال همه چیز آگاه هست و اعمال میل و
نفرت دلهاء ایشان بداند و بر طبیعت قبول و رد و بر مزاج نیک و بد آگاه است و میان ایشان سامان دادن تواند
وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۝ این جمله در اثناء حکم نساء معترضه برای تحریض بر توحید و پرستش
خدا و باز داشت از شریک باکردگار تقدیس و هم و او اعتراض است معنی اینست و خدا را بپرستید و چیزی را با
او شریک مکنید که کسی از نابوده بوجود آورد و نابوده محض بحلیه هستی کرد و با انواع نعم رسانید و مستعد افاضت
اصناف کرم گردانید عقل مقتضی نبود که او را پرستش نکنید و دانش نپسندد که مکردار خویش دیگری را با او شریک گردانید
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۝ مفعول مطلق برای تاکید است ای احسنوا بالوالدین احسانا معنی اینست و احسان
کنید بشان مادر و پدر احسان کردنی و شکر احسان بگذارید و سپاس نعمت پرورش را که ایشان در صغر
بجا آورده اند بجا آرید و نیکوئی کردن در حق مادر و پدر کاری عظیم و درجه فخیم است حق سبحانه و تع آنرا تالی عبادت
و توحید آورد و حق مادر و پدر را نزدیک حق خویش ذکر کرد و باید که فرزند خدمت و طاعت مادر و پدر را لازم داند
مگر آنکه امر بمعصیت کنند که با طاعت خدا باز ماند و بسیار خدمت ایشان را اندک داند اگرچه در خدمت ایشان
مجد باشند مقصر انگارند در حکایت آورده اند فضیل بن یحیی در مجلس برای یحیی آب گرم کردی و برای وضوی شب
یحیی آوردی مگر شبی نگهبان زندان از آتش کردن منع کرد و او برنا افروختن آتش با آتش چراغ آب گرم کرد و پیش
یحیی آورد و بدین آتش چراغ آب گرم رسانید و یحیی را با آب گرم وضو کنانید نگهبان زندان این معنی دریافت شبی
دیگر چراغ را نیز باز داشت فضیل آفتابه زیر بغل کرد و بحرارت اندام خویش آب را گرم کرد در حین گرمی آورد از جهت
آنکه آب گرم برحسب عادت نداشت خود را گناه کار می پنداشت و اگر مادر و پدر در حجاب آیند و نقاب مرگ
بر روی خویش فرو گذارند آنچه در حیات مرضی ایشان بود همان کند دمی و قدمی بخلاف رضاء ایشان نزند
که آن نیز از باب عقوق و اسباب هتک حقوق است چه ایشان در حکم احیاراند در ادراک اسباب رضاء و سخط
بالاتر از مانند چنانچه در حالت حیات ایشان از عقوق و عمل کردن بر غیر مرضی ایشان روا داشتی و ایشان را دعاء
آمرزش خواهد و بروح ایشان صدقه دهد و قرآن خواند و زیارت رود و هرچه بروح ایشان دهد ثواب و نفع
آن ایشان را برسد و سبب خوشنودی روح ایشان گردد و نیز همان قدر ثواب بود و ذره کم نشود و با دوستان و قرابتان
ایشان بپیوندد و در حدیث ان ابر البر ان یصل الرجل اهل ود ابیه بعد ان یولی الاب و بدانکه حقوق
مادر و پدر بسیار است و جزئیات بیشمار است از هرچه بگویند افزون است و از عد و احصا بیرون است حق
سبحانه و تع همه را خدمت مادر و پدر نصیب کناد و مادر همه را از ایشان خوشنود گرداناد ۝ وَبِذِي الْقُرْبَى
عطفست بر و بالوالدین ای واحسنوا بذی القربی معنی اینست و بخداوند قرابت نیکوئی کنید و حقوق ایشان
همچو حقوق مادر و پدر رعایت کنید و مردم باید که با اقارب بپیوندد و از آب ایشان نبندد اقارب هرچند که همچون عقارب
باشند نیش ایشان نافع تر از نوش بود تناصر و تناصل میان اقارب طبیعی و خلقی بود و با اجانب و اباعد کسبی و
کسبی باشد در کتب فقه آورده اعتبار در شهری که ساکن اند زکوة مال خویش فقراء همان شهر را بدهند اگر در شهر
دیگر فقیر باشند بر ایشان در شهر دیگر فرستادن تواند این مسئله معلوم شد که اقارب را حقی است که اجانب
و اباعد را نیست در حدیث لاینزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع صلة رحم بزرگ بدی است قطیعه رحم و صعب شدنی است
علی الخصوص قطیعه اخوة و اخوات که قریب ترین اشخاص با آباء و امهات دارد مادر و پدر بسبب ایشان بیشتر

بود و عقوق ایشان بیشک حقوق اخوة و اخوات بیشتر باشد بیت پدر رفت اکنون بدل در نیاید ٥ نه مادر پس
از مرگ فرزند زاید ٥ برادر بهنگام هیجا ست بازو ٥ بهر خو که باشد عزیز است این رو ٥ واحسان در حق ایشان
احسان بر محل است و مبرت در شان ایشان مبرتی بی بدل است ٥ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ ٥ عطف است بر
وبذی القربی ای واحسنوا الیتامی والمساکین معنی اینست و نیکوئی کنید در حق یتیمان و مسکینان اگرچه بیگانه باشند
یتیمان صغیران بی پدر مانده بتربیت و احسان محتاج ترانند اگر کسی در حق ایشان احسان نکند و قیام بامور ایشان ننشود
یعنی در تربیت ایشان نزدیک غالب اینست که هلاک شوند و بی تربیت ضایع روند احسان در حق ایشان نیز کاری
عظیم و چیزی فخیم است هم ازین جاست که پیغامبر م فرموده و کافل الیتیم هاتین همچنین مساکین مسکینان چیزی ندارند
که دلیدان کاروند و بی قوت کاری و کسبی بود و احسان محیی بقاء ایشان شود و مسکنت مرتبه ایست که پیغامبر م آن
بزاری خواسته که اللهم احینی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین گفته توان دانست که احسان سوی اینچنین کسان
چه شان باشد و صاحب آن بچه درجه و مرتبه برسد ٥ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى ٥ والجار عطف است بر الوالدین ای
احسنوا بالوالدین و بالجار ذی القربی صفت مر الجار معنی اینست واحسان کنید بهمسایه که خداوند قربی بود یعنی مسکن
او بقرب مسکن شما باشد ٥ وَالْجَارِ الْجُنُبِ ٥ عطف است بر همسایه که ذی قربی بود و در هاء خانهاء ایشان
بیکدیگر نزدیک بود جنب مشتق از جانب و جانب در لغت دوری است جنب را که بر و غسل فریضه از جهة دوری از مسجد
و از نماز جنب و گویند بعضی از الجار ذی القربی همسایه که خویشاوندی مراد است دارند و از الجار الجنب همسایه که بیگانه
اند بنداند بدین وجه در الجار ذی القربی بعد ذکر القربی تخصیص بعد تعمیم بود و ذکر خاص بعد عام باشد گفته اند همسایه
سه نوع اند بعضی یک حق دارند چون همسایه که کافر است جز حق جوار حقی دیگر ندارند و بعضی که دو حق دارند چون همسایه
مسلم بیگانه که او را حق جوار و حق اسلام است دل بر استحقاق دیگر می آرد و بعضی را سه حق بود حق جوار و حق اسلام و حق
قرابت و اگر با این حقوق حقی دیگر چون حق استادی و اعتقاد پیری و مانند آن منضم شود بر حسب آن حقوق زیادت
کردد ٥ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ ٥ عطف است بر مجرورات گذشته یعنی و احسنوا بالوالدین والصاحب بالجنب
معنی اینست واحسان کنید کسی که صحبت داشته است در پهلوی یعنی مرافقت در راهی یا استیفاء از جایی و یا غاز
گزاردن در مسجدی یا جمع شدن در مجلسی و یا اجتماع در بازاری و یا شریک شدن در کاری اعتقاد بر پیری یا حاضر شدن
در بندگی یا اجتماع در دیوان یا حاکمی یا امیری یا سلطانی حق صحبت نیز حقی محق و مراعات این حق بر وی محق است
و در دنیا و آخرت بکار آید و منافع دینوی و اخروی روی نماید و بعضی گویند از الصاحب بالجنب زوجه مراد بود
بر این وجه صیغه الصاحب بالجنب ملایم نبود مگر آنکه تأویل کنند و تقدیر والانسان والصاحب بالجنب گویند ٥
وَابْنِ السَّبِيلِ ٥ عطف است بر الصاحب بالجنب ای واحسنوا علی ابن السبیل ابن و اخ را بمعنی صاحب استعمال
کنند چنانچه و هو ابن ثلثین و فلان ابن خمسین سنة قوله اذا اخوانه بنطها ابن السبیل یعنی صاحب راه باشد معنی
اینست واحسان کنید در شان رهگذری و او کسی است که در راه مانده باشد و بی توشه در مانده بود و در خانه
خود اگرچه غنی است و طریق سوال نمی داند و خود را پیش کسی فقیر نمی خواند باید که چون کسی حال او دریابد باحسان سوی
او بشتابد این نیز چیزی مرغوب و مطلوب است ٥ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ٥ ای و احسنوا ما ملکت
ایمانکم کنایت از ما ملکتم شدن صاحب آن بود و ما ملکت ایمانکم کنایت از ما ملکتم شدن بهت اختیار این عبارت کرده
معنی را بر وجه کنایت آورد معنی اینست واحسان کنید در شان مملوک که فقیرتر از ایشان کسی در دنیا نبود و هیچ مسکینی
در مسکنت همتاء ایشان نبود چه ایشان تا بنده اند چه و شعیری و قطمیری را مالک نه اند فقد مطلق و فقر محقق دارند
و روزگار با احتیاج میگذرانند شفقت دیده بکسب خویش بدارند و هرچه از کسب ایشان حاصل شود ملک مولی گردد و هرچه
از کسب خویش بغیر اذن کسی را بدهند غاصب باشند و اگر درهمی یا دیناری را بپوشند و اخفاء آن از مولی کوشند خاین
و سارق گردند احسان در حق ایشان نیک مستحسن است نیکی و نیکوئی آخرین وصیتی که پیغامبر م فرمود وما ملکت

ایمانکم

ایمانکم بعموم خویش متناول مملوکات از اناسی و بهایم است در حق همه بعلوفه و علف احسان سیر باید کردن و سیراب کرده
اهتمام و اعتنا شاید لاسیما از اناسی فرزندان آدم با حسن تقویم کرمهم علی الخصوص بشرف اسلام مشرف باشند و بدولت
دین قرین شوند هرچند بجهارات کفر ایشان و بکفر مادر و پدر برق مبتلا گشته مملوکیه و مرقوقیت پیوسته بدین جهة ایشان را
خدمت کنانید و در هر کاری مدد آیید و باید که در تفقد ایشان کوشش نماید و بتعهد ایشان پیش آید و ایشان را در کار
دست و پای خویش داند و معین اعمال خود خواند ٥ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ٥ انعام
که عبارت از کمال خضوع است در جمله و اعبدوا و استغناء بمحبت بکبر و فخر مفهوم شود اینجا تأکید مفهوم بود تذییل باشد
چون کلام سابق ملوح بمضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تأکید سابق نمود معنی اینست بدرستی که خداء عز و جل کسی را
که خداوند خیلا و تکبر است و بدانچه دارد مفتخر است تا فقراء بزرگی نمایند و با مساکین بتکبر پیش آید دوست ندارد
و حق هم او را در چیز دوستی نبارد ٥ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ٥ بخل بضم با و بخل بفتحتین بر وزن رشد خوانند و معنی هر دو یکی داند الذین بدل است از من کان
مختالا فخورا یا مرفوع است بر ذم بتقدیر هم الذین یا منصوب است بر ذم بتقدیر اعنی الذین یبخلون معنی اینست خدای دوست
نمیدارد متکبران و فخر کنندگان را و آنان را که بخیلی ورزند و دیگران را بجل امر کنند خود چیزی بکسی ندهند و دیگران را از داد
مانع شوند و اگر کسی چیزی بدهند طبع را ناخوش گردانند و چنان دانند که خزانهاء ایشان غارت کردند و مالهاء ایشان
بنهب و تاراج بردند و می پوشند آنچه داده است خداء ایشان را از فضل خویش از نعمت و ثروت و غنا و گرمال پیش
کسی بکشایند و بر نشانی که زنده بزبان حال خود خود را بغیر نمایند و اگر کسی از ایشان چیزی بخواهد خود را بزبان قال
فقیر گویند و بدعوی فقر از سوال او تقصی جویند هم ازین جهة گفته اند البخل عیش الفقراء و حساب الاغنیاء روایت
کرده اند که بعضی از رؤساء اهل کتاب در راه بخیلی رفتند و امساک جستند و بعضی گفتند انفاق مکنید و دم بذل و سخا
مزنید این آیه در شان ایشان وارد گشت و این نظم در حق ایشان بورود پیوست بعضی گویند این آیه وارد است در
باب کسانیکه صفت حضرت پیغامبر م را که در توراة بود پوشیدند و در کتمان حقیقت رسالت او کوشیدند مراد از
یکتمون ما آتیهم الله من فضله کتمان نعت رسالت پیغامبر بود کتمان مال نباشد ٥ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُهِينًا ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست و ساخته کردیم ما برای کافران که متصف بصفات مذکوره و بسم
سمات مسطوره اند عذابی خوار کننده و عقابی در هوان و خواری افکنده چه ایشان مال برای عزت خویش میدارند
و دل بر نفی رسالت میگمارند حب ریاست ایشان را از متابعت مانع و محبت عزت از تبعیت بازمی دارد سزاوار آن
باشند که ایشان را عذابی خوار کننده آید و انواع عقوبت و خواری و اهانت روی نماید ٥ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ٥ والذین عطف است بر الذین یبخلون یا
بر للکافرین معنی اینست و آنکسانیکه انفاق میکنند مال را از جهة نمود از مردمان و ایمان نمی آرند بخداء و نه
بروز جزا و در انفاق نظر بر وعده خدا ندارند و دل بر جزاء آن روز جزا نمی گمارند آن انفاق هم بخیلی است در حرمان
ثواب بلکه سخت تر از آن است در استحقاق عقاب ٥ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا
ومن یکن الشیطان قرینا له ای مقارنا و مصاحبا له لا یفلح و لا یصلح ای ضاله لانه لبئس قرینا هؤلاء از افعال ذم
بمعنی بئس است و ضمیر مفسر بنکره مخصوص بذم محذوف است و جمله تذییل است و هر که شیطان مر او را قرین باشد
یعنی مقارن و مصاحب او بود فلاح نپذیرد و کار او صلاح نگیرد و قرین شیطان او را از کار دین بازدارد و بر متابعت
و موافقت خود آرد و اغوا کند در ضلال و در هلاک افکند ٥ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ ٥ ما استفهامیه است و اذا موصول است بمعنی الذین لو آمنوا شرطیه است مستغنی از جزا
اکتفا بما مضی و انفقوا عطف است بر آمنوا جمله معترضه است برای بیان کم دانی کافران و جهالت ایشان بفوت شدن
کاری از ایشان که در حصول منفعت باشد و کمان زیادت نشود معنی اینست و ایشان را چه واجب شدی و چه

معنی اینست م

لازم آمدی اگر بخدا و روز قیامت ایمان می آوردند و از انچه روزی کرده است خداء ایشانرا انفاق میکردند ٥ وَ
كَانَ اللّٰهُ بِهِمْ عَلِيمًا ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست و هست خداء بر ایشان علیم کار ایشان داند و
دادن جزاء آن تواند ٥ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ٥ در آیه سابقه ذکر کرد که بخیلانرا و باذلان مال را
برا عذاب خوار کننده خواهد بود و در اعمال ایشان ثوابی و ثمره روی نخواهد نمود و این ملوح شد بسوی اینکه
احباط عمل نکف و ظلم نباشد و نادادن جزاء عملکه بر پاس جود بود بتعلیم ملوح سامع را تنزیل منزلهٔ سایل کرد و جمله
ان الله لایظلم را تاکید آورد معنی اینست بدرستی که خداء ذره ظلم نکند و این منقصت را در حیز وجود نیارد
هرچه کند عدل کند و مشتمل بر حکمت باشد و مثقال ذره عبارت از قلت بود و نفی کثرت ثابت بدلالت شود منع
مال از مستحقان که ابی از کفران و دادن آن براء عوداری دمان که شریک بنهان است و جریمه عظیم است حرمان
ثواب آن و عقاب بمقابله آن عصیان ظلم نبود و جزاء دهنده منسوب بظلم نشود ٥ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً
يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ٥ حسنة بر قراة نصب جزاست مر تکن ضمیر او عاید است بر مثقال
ذره و تا از جهة تانیث مضاف الیه است و بر قراة رفع اسم است مر تکن و تکن تامه است و حذف نون تکن
بر هر دو وجه بر وجه ارادت تخفیف از جهة کثرت استعمال بود و تشبیه نون در اسقاط بصوت حروف علت کم
در حالة جزم ساقط می شود و یؤت عطفست بر یضاعفها و اینجمله لایظلم مثقال ذرة که جزاء ان واقع شده رابط
با اسم ان ضمیر یضاعفهاست که عاید بروست آمده معنی اینست و اگر باشد مقدار ذره نیکی یا گویند حاصل شود
از بنده حسنه آنرا خداء تو دوچند گرداند و مداند و یضاعف رساند و بدهد از نزد خویش یعنی از عیزایت
کرم خویش اجری عظیم و بخشد عطیه جزیم ٥ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا
بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا ٥ فا در جواب شرط محذوفست ای ان کابروا الان فی دعوی الظلم فکیف یکابرون
اذا جئنا من کل است بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شرطیه محذوفة للشرط مقرب باشد بر جمله
ان الله لایظلم مثقال ذره معنی اینست بس اگر اکنون ایشان در دعوی ظلم مثقال ذره مکابره کنند بس اینچنین
مکابره کردن در روز قیامت نتوانند که از هر امتی گواهی و ترا گواه بر ایشان خواهیم آورد و بگواهی هر پیغامبری
برامت او بگواهی تو بر ایشان یعنی بر امت تو حق را از باطل و صدق را از کذب جدا خواهیم کرد ٥ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِيثًا ٥ ای یومئذ
کان کذلک یومئذ ظرفست مر یود لو در تسوی برای تمنی است در جواب ماذا یکون حال الذین کفروا یومئذ معنی
اینست دوست دارند آنکسانیکه پیغامبرانرا نگرویده و کفر و کفران ورزیده و پیغامبرانرا بی فرمانی کرده و در
اولیا ان نیاورده بعضی گویند این حکایت از حال یهود است که کتمان صفت پیغامبر کردند و خود را بر حجت
دیانت آوردند روزیکه حال ایشان ظاهر شود و حجاب از کفتار و کردار ایشان برود تمنی کنند و آرزو برند کاشکی
برابر کرده شدی بر ایشان زمین با زمین یکسان می شدی و کتمان نمیکردند و از خداء حدیث پیغامبر و صفت او
که در توراة بود نمی پوشیدند و در کتمان حق و ستر صدق نمی کوشیدند و لا یکتمون عطف است بر یود و تود آمده بود
عطف بر تسوی باشد برین تقدیر تسوی و لا یکتمون بمعنی ماضی بود و ایراد او بصیغه مستقبل برای استحضار صورت
بجهت شناعت حال واجب باشد تسویه که بمعنی برابر کردن است در مفعول اذا آرند هو الفعل بالفعل می گویند
معنی چنین بود کاشکی برابر کرده شود زمین بر ایشان و گردانیده شود زمین مساوی آن در عبارت قلب بوده و نکته
قلب مبالغت باشد چنانچه تشبیه مقلوب چون بنو ابنائنا و ابو حنیفه و ابو یوسف گفته اند تواند بود که تسویه
زمین بمعنی هموار کردن بود یعنی هموار کرده شود بدیشان زمین یعنی خاک ایشان در زمین بگذارند و زمین
را هموار سازند بدین معنی در عبارت قلب نبود و تعبیه نباشد ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ
وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ٥ روایت کرده اند روزی عبد الرحمن عوف طعامی موجود کرد

دیگر

وشرابی در مجلس آورد و جماعتی از صحابه حاضر شدند و طعام و شراب خوردند و بوقت نماز حاضر آمدند و آن جماعت
مذکور هر یکی از ایشان بنماز در آمدند از جهة مستی در قراة یا ایها الکافرون آنچه بر خلاف قرات است راندند
بجاء لا اعبد ما تعبدون اعبد ما تعبدون و بجاء و لا انتم عابدون ما اعبد انتم عابدون ما اعبد خواندند در شان ایشان
این آیه نازل گشت و این نظم نو بود موست و اینجمله معترضه برای بیان حکمی مطابق حادث است آمده و موافق
واقعه هنگام ورود واقع شده معنی اینست ای مؤمنان نزدیک مشوید نماز را در حالیکه شما مستید تا آنکه
هشیار شوید و بدانید که چه میگویید و میان نفی و اثبات فرق کنید و معنی را از نقیض آن جدا دانید و اگر نه
نماز در بیهوشی آید و در بیهوشی صحت نماز روی نماید و بعضی از صلوة موضع صلوة یعنی مسجد مراد داشته اند و این
کلام را مجاز پندارند معنی چنین شود ای مؤمنان مسجد را نزدیک مشوید در حالتیکه مستید تا بدانید که چه میگویید
یعنی تا وقت هشیار شدن و از آدمیان بیهوش مسجد را نگاه باید داشت و اینچنین کسانرا در مسجد نباید گذاشت
چنانکه مسجد را از صبیان و مجانین نگاه دارند و ایشانرا اندرون مسجد نگذارند بدین تقدیر ثبوت او بروجه
کنایت باشد و الکنایة ابلغ من التصریح و التلویح اولی من التصریح ٥ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ
تَغْتَسِلُوا ٥ جنب صاحب جنابت را گویند و ارزوی معنی واحد و تثنیه و جمع جنب گویند و عطفست بر مضمون
و انتم سکاری ای و لا تقربوا الصلوة حال کونهم ذوی سکر و لا ذوی جنابة و عطف مذکور بر وجهی که از صلوة مسجد
مراد دارند معنی اینست و نزدیک مسجد راه مدهید در حالتیکه خداوند مستی آید و نه در حالتیکه خداوندان جنب
باشید مگر حالة گذشتن در راه بدین که در مسجد محکم شوید و برای غسل بیرون روید بیرون ن بر وجه عبور سبیل
بود یا بیرون مسجد جنب شوید و راه آب غسل جز در مسجد بضرورت باشد بنزدیک ابو حنیفه در آمدن جنب
در مسجد غیر صورت ضروری روا نباشد و امام شافعی بظاهر اطلاق استثناء تمسک کند خود جنب در مسجد بر
وجه عبور معروف جایز بود گوید و ابو حنیفه را بنفقد صورت ضرورت چنانچه بالا گذشت تعضی جوید چون در آمدن
مسجد در حالة جنابت در غیر صورت ضرورت معنا بغسل باشد این حکم در نماز بر وجه کنایت باشد و الکنایة
ابلغ من التصریح اما اگر از صلوة حقیقت صلوة مراد باشد و از عابری سبیل مسافران مراد شوند و استثناء تکلم
باقی بود استثنائیت تقدیر چنین بود لا تقربوا الصلوة حال کونهم ذوی سکر حتی تعلموا ما تقولون و لا تقربوا جنبا
فی غیر حال کونهم مسافرین غیر واجدین الماء حتی تغتسلوا و اگر الا بمعنی غیر بود صفت جنبا باشد معنی چنین بود
نزدیک مشوید نماز را یعنی نماز مگزارید در غیر حال بودن شما مسافران عادم کنید و از جنابت پاک شوید معنا بودن
منع صلوة بغایت اغتسال مقید بجنبان غیر مسافر باشد و در جنبان مسافر که آب نیابند معنا بغایت تیمم بود
چنانچه در آیت تیمم معلوم شود سوال عدم جواز صلوة در حق جنب بتیمم غیر قادر بر استعمال آب از جهة مرض
با فقد آب خوف غسل وی مبنی است از جهة عدم قدرت بر آب معنا تیمم است معنا بغایت اغتسال نیست
او را نیز استثناء با آیتی امساک و ذکر آن بعد لا عابری سبیل شایستی جواب این کلام مختطوط محمول بر حذف معطوف
باشد ای لا عابری سبیل هؤلاء فی عدم القدرة علی استعمال الماء جواب دیگر آنکه این کلام استثناء مسافران است
بعبارت و استثناء مریضان و امساک ایشانست بدلالت زیرا که هر که بشنوند بدانند که استثناء مسافران است
از جهة آنکه مسافران بلکه از جهة عدم قدرت بر استعمال آب است بروای از آب چنانچه در شرع معتبر است
چه مرض و خایف سبع و دشمن در عدم قدرت با مسافران برابرند و برابری در علت دلالت برابری در حکم
کند و ایشان نیز بدلالت مستثنی باشند سوال سکری که مانع از دانستن گفتار خویش باشد مانع از دانستن گفتار
دیگری بود در کسی که صلاحیت لهم خطاب نداند او را خطاب چگونه کنند جواب سکری که بطریق محظور است
از جهة تقصیر بود مبنی بر عذر قصور نباشد از جهة زجر در حکم صحو دارند و مستی او را هشیاری پندارند تا آنکه
سکران بطریق محظور مخاطب بصوم و صلاة می شود طلاق و عتاق او معتبر باشد هیچ خطای او ساقط نشود

امور دینی سوی او بجو هوشیار متوجه آمده و سکران مذکور را برای توجه خطاب فهم حاجت بنود عدم فهم که بعمل
محظور حاصل شود معتبر باشد ۞ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ
أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ۞
او علی سفر عطف است بر مرضی او جاء احد منکم عطف است بر کنتم مرضی او جاء احد منکم معنی اینست اگر باشید
رنجوران کاین بر سفر یعنی مسافر و یا آمده باشد یکی از شما زمین نشیب رفتن بعادت و یا لمس کرده باشید
زنان را کنایت از جماع است پس آب را نیابید پس خاک پاک را قصد کنید پس رویهاء خویش را و دستهاء خویش را مسح
کردانید سوال نایافتن آب در مرض شرط بود و مریض را با وجود آب تیمم روا باشد فلم تجدوا ماء را مرض جنوع دارند
و قید او چگونه بدارند جواب اصل علت برای تجویز تیمم انتفاء قدرت بر استعمال آب است و عدم قدرت چنانچه
نا بودن آن باشد همچنان بارسیدن او بسبب اشتغال آن یا خوف سبع یا عدو بود و یا نارسیدن آن خوف مضرتی باستعمال
او در بیم ماندن و یا در مرض افزودن و یا بسبب تلف شدن و یا در تن زیان کردن چنانچه نماز جنازه و نماز
عید که خلق نماز فوت شود سوال تیمم جماعت برآمدن یکی از غایب چگونه مترتب شود و معنی جنوع مستقیم آید
جواب صیغه جمع دال بر هر فردی علی حده منافی تعلق واحده ثابت چنانچه که گفت و ان احد منکم ای احد کان منکم
تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا ۞ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ۞ این جمله تذییل است و تاکید او از
جهة ابراز ثناء باری بر وجه وکادت و استوارست معنی اینست بدرستی که خداء عفو کننده است مرکناه
بود را تمسک کند چون اصل اوردن نتواند خلق را بجا آرند آمرزنده است مرخطائی که بسبب مستی در نماز
قرآت را غلط افتاده ۞ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ
وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ۞ این جمله معترضه است براء تشنیع کفار متصل است بمعترضات سابقه که
تشنیع کفار بوده جمله یا ایها الذین آمنوا در اثناء معترضاتی بر وجه اعتراض روی نموده نصیبا مفعول دوم است
مر اوتوا و تنکیر برای تعظیم است من الکتاب صفت مر نصیبا یشترون حال است از الذین اوتوا کم مر بود
و یریدون عطف است بر یشترون ان تضلوا السبیل مفعول است مر یریدون و دیدن سوی ایشان کنایت است
از دانستن حال ایشان و استفهام برای انکار است و تواند بود الم تر بمعنی الم تعلم بود و الم تنظر الی الذین اوتوا کتابا
یشترون بنو معنی اینست اندیشه سوی کسانیکه نصیبی عظیم و حظی فخیم از کتاب داده شده اند یعنی لفظ و نحو
چنانچه باید میدانند و فهم مضمون آن چنانچه شاید میتوانند یعنی دیده و دانسته حال و قباحت اعمال ایشانرا
بهدی بضلالت بدل میکنند و از راه هدایت رو بگمراهی می آرند و میخواهند که شما را نیز گمراه کنند و در گمراهی
متابع خویش کردانند ۞ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ۞ این جمله معترضه است براء تنبیه مخاطبان و بیان
محیط بودن علم خداء بحال دشمنان ایشان معنی اینست و خداء عز و جل داننده تر است بحال دشمنان شما که چه
میکنند و در باب شما چه میخواهند ۞ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا ۞ این جمله حال است
تقدیر قل ان یریدون ان تضلوا السبیل معنی اینست خداء تع بسنده است از آن روی که ولی است و از آن روی
که یاری دهنده ۞ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا
وَعَصَيْنَا ۞ من الذین بیان الذین اوتوا نصیبا من الکتاب و تواند بود من صله نصیرا باید لقوله و نصرناه
من القوم الذین کذبوا بآیاتنا و تواند بود و من الذین هادوا خبریست محذوف المبتدا باشد که موصوف یحرفون بود
تقدیر کلام چنین باشد من الذین هادوا الذین یحرفون الکلم و یقولون عطف است یقولون سمعنا و عصینا
مقول قل است و جمله مستانفه باشد چنانچه که گفت دذلنا فی توضیحهم بیان حالهم فقیل من الذین هادوا بر
تقدیر بیان اینست دانسته حال کسانیکه داده شده اند نصیبی از کتاب کسانیکه یهودی شده اند و بر تقدیر آنکه
من صله نصیرا است معنی اینست و بسنده است خداء و یاری دهنده از شر کسانیکه دین یهود ورزیده اند و بر

تقدیری

تقدیری که جمله ابتدائیه بود معنی اینست بعضی از جهودان قومی اند که تحریف میکنند کلمه را از موضع آن چنانچه در توریت
در حلیه پیغامبر م اسم ربع بود ام طوال ساختند و حکم رجم را کردانیدند و حکمی دیگر برداختند و میگویند گفتار ترا شنیدیم و
فرمایش ترا عاصی شدیم یعنی بگوش شنیدیم و بدل عصیان ورزیدیم یا شنیدیم در خلوت و عاصی شدیم در خلوت
وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ ۞ عطف است بر تاویل هذا القول یعنی سمعنا و عصینا عطف است بمفرد بر مفرد و عطف انشاء بر
خبر باشد غیر مسمع حال است از فاعل اسمع این کلام را ارباب توجه دارند محتمل وجهین و متضمن برای نیکی
بندارند ای اسمع غیر مسمع کلاما مرضیا و ناشنیدن کلام مرضی حال بر بود یا غیر مسمع کلاما مکروها و ناشنیدن
مکروه نیک باشد یا بمعنی و اسمع غیر مسمع شیئا گویند و از دعاء کرد و ناشنوایی حال ترا است جویند یا غیر مسمع ماخوذ
از اسمع مسمع دارند و غیر مسمع بمعنی شنوم بندارند معنی اینچنین آمده و گویند بشنو در حالة غیر شنوانیده سه سخن
بسندیده و کلام کزیده یا گویند بشنو در حالة غیر شنوانیده شده چیزی یعنی نخ شنوی و این دعا بکری و نا
شنوایی بود و از باب بدخواهی یا گویند بشنو در حالة غیر شنوانیده کلامی مکروه که دل را خوش نیاید و طبع را ناخوش
نماید یا گویند بشنو در حالة غیر شنوانیده شده کلامی که دل را خوش نیاید یا گویند بشنو درین حالة که مسموم نه
و مذموم نشده برین هر دو وجه ارباب نیکوایی دارند و نکوهش بندارند ۞ وَرَاعِنَا ۞ عطف است بر اسمع
معنی اینست و میگویند راعنا که در لغت عربی خواهش مراعات یعنی مراعات مکن ما را و در لغت سریانی می باشد
و میان خویش میگویند دشنام گفتیم و میان مسلمانان میگویند خواهش مراعات کردیم بمثل این محتملات مدح او
ذم میکردند و در راه عداوت و اهانت می رفتند چنانچه کاهی پیش پیغامبر م می آمدند و بجاء السلام علیک السام
میگفتند سام در لغت مرگ است با آنها سلام میکردند و بزبان در دل بقصد دعاء مرگ می آوردند پیغامبر م میگفت تا اکنی
عایشه فهم کرد گفت علیک السام واللعنة بر پیغامبر م اظهار کرد که نمی شنوی یا رسول الله که ایشان چه میگویند و در
نمی یابی که در حق تو چه میگویند حق سبحانه تع از نفاق ایشان ایشانرا جزا داده و داغ عداوت و شقاوت و نفاق
بر جبین ایشان نهاده ۞ لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ ۞ که لیا از کلام فی السنتهم و لحه در لغت به پیچیده
کردن است و آن موجب است مر اخفاء بعضی و اظهار بعضی لحی جامه و کاغذ که موجب اظهار چیزی و اخفاء
چیزی است یعنی میکردانید سخن را در زبانها خویش تا مقصود پوشیده شود و غیر مقصود ظاهر کردد چنانچه السلام
علیکم دعاء آنست که ظاهر می شود و راعنا که طلب مراعات است مفهوم کردد و بر وجه طعن در دین بعضی گویند اگر
پیغامبر م بودی دشنام ما در یافتی و لیا و طعنا منصوب اند بر مصدر بتقدیر یلون و یطعنون از باب ضربت سوطا
بتقدیر یقولون قولا لیا و طعن و تواند بود که ظرف زمان باشد ای یقولون کذا وقت لیا بالسنتهم و وقت طعنا
فی الدین و تواند بود که مفعول به باشد ای یفعلون لیا بالسنتهم و طعنا فی الدین و جمله مبینه بود و تواند بود که
مفعول له باشد ای یقولون الی و طعن یا هر دو حال باشد ای یقولون حال کونهم ذوی لی بالسنتهم و طعن فی الدین
معنی اینست میگویند این سخن را بر وجه پیچیدن زبان چنانچه بعضی لفظ پیدا شود و بعضی پنهان ماند چنانچه
گذشت و ذکر او با لا رفته ۞ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ
ای و لو ثبت انهم قالوا این جمله معترضه است برای بیان آنچه ایشانرا بایستی آورد معنی اینست اگر ثابت شود
گفتن ایشان بجاء سمعنا و عصینا و اطعنا و بجاء و اسمع غیر مسمع اسمع و بجاء راعنا انظرنا هر آینه ایشانرا بهتر
بودی و راست تر و درست تر نمودی در دنیا بدانچه نفاق پوشیده و در آخرت بدرکا سفل نمی رسند سوال
خیرا لهم و اقوم اسم تفضیل اند و اسم تفضیل مقتضی است که مفضل علیه تحقق اصل فعل باشد چنانچه در زید
افضل من عمرو مطلقا مقتضی آنست که در عمرو اصل فضل باشد و در زید بیشتر آزار بود و در نفاق و کفر ایشان
نیکی نیست و استعمال خیرا و اقوم اسم تفضیل است چگونه آید و صحت آن چگونه روی نماید جواب در استعمال
اسم تفضیل در مفضل علیه تحقق اصل فعل بتحقیق حاجت نبود بفرض کفایت باشد چنانچه عادت عرب است گوید

الاثنان اکثر من واحد و زیدا فقه من الحمار و عمرو اعلم من الجدار و معلوم است که دو اکثر نیست و کمان فقه
در حمار و علم در اجدار بی معنی است لیکن بنا تفضیل بر فرض است اگر در واحد کثرتی فرض کنند اثنان بیشتر از آن بود
و اگر در حمار فقهی مفروض کرده آید شود زید را فقه بیشتر از آن باشد و شک نیست که این کلمات گفتن ایشان را هیچ
سود نکردد و در شان پیغامبر هیچ وجهی و هیچ آن نیارد **بیت** سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین شکند ٥
قیمت سنگ نیفزاید و زر زو کم نشود ٥ اگر خاکساری خاک جانب آفتاب اندازد آفتاب را چه زیان کند شور و شر
خود را خاک آلوده کند **شعر** که خاک بر آفتاب پاشی ٥ شک نیست که خاکسار باشی ٥ لیکن در اهانت کریم عرق تجبر
خواری بود کریم را از آن فراخی او آسیب هوان نشود هر چند ایشان حسنه و عداوت اظهار میکردند و این نوع اهانت
بدان می آوردند پیغامبر بطبع کریم بود جرم بکرم مکافات بود سفاهت ایشان را تحمل کرمی میکرد و بمقابله نیکی پیش می آورد
چنانچه شاعر گوید **شعر** و ذو سفه یواجهنی بجهل ٥ واکره ان اکون له مجیبا **قطعه** دشنام اگر دهد چه نیکی
چاره نبود بجز شنیدن ٥ گر سگ بگزد ترا چگوئی ٥ او را نتوان ترا گزیدن ٥ پیغامبر ایشان را دعوت سوی اسلام میکرد
و از ضلالت بهدایت می آمدند و برای ایشان از خدا حاجات دین و دنیا مسالت میکرد و آنچه در اولی و اخری موجب
منفعت ایشان بود در خواهش می آورد و لیکن ایشان را باحسان و اهانت را باکرام و مضرت بمنفعت مکافات میکرد
کریمی که با اهانت پیغامبران اقتضا کند لیکن ایشان این پیش آرد مر نور می فشاند و سگ بانگ می کند مه راچه جرم
خاصیت سگ چنین بود ٥ وَلَكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا
و لکن مستثناست و از لعنهم الله عطف است **معنی اینست** و لکن ایشان را خدا بکفر ایشان لعنت کرد و در معرض ابعاد
از جهت خویش آورد و از خیریت و امداد ایمان و انقیاد دور انداخت و دیده مجرمان را چون خفاش از نور آفتاب
محروم ساخت این دولت کجا یابند و در راه هدایت چگونه بشتابند پس ایمان نیارند و ادبار و کفر و کفران نگذارند مگر
آنکه از ایشان همچو عبدالله بن سلام و یاران او خدا هدایت کرد بدولت اسلام مشرف کشتند و باستحقاق نعمت ابدی
مستعد شدند الا قلیلا استثناست از لا یؤمنون زیرا که استثنا از مصدر محذوف باشد **معنی اینست** لا یؤمنون ایمانا
قلیلا توصیف ایمان بقلت و کثرت آید و کلام با مذهب معتزله موافقت نماید چه نزدیک اهل سنت قابل زیاده و نقصان
نشود و صالح قلت و کثرت بود اگر از فاعل لا یؤمنون باشد رفع بر بدل مختار بود و نصب غیر مختار آید و نفاق ایشان
بر وجه غیر مختار نشاید چنانچه الا امراتک گفته که الا امراتک مستثناست از آنات بهلاک و از لا یلتفت منکم احد
مستثنا نیست با اتفاق قرآء بر وجه غیر مختار بیایند و قرات ایشان غیر مختار نماید و نیز چون لعنهم الله بر سبیل
عموم بغیر استثنا باشد اثبات ایمان در بعض مناقض آن بود زیرا که چون بعضی را دولت ایمان روی نماید عموم را
لعنت مستقیم نیاید و اگر استثنا از لعنهم الله دارند ضمیر لا یؤمنون بر باقی بعد الاستثنا بود هیچ اشتباه نشود هم
برین وجه است که لعنت لا یؤمنون عموم داشته و تصریح بر یؤمنون الا قلیلا و لاکثرا کرده ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا
عَلَىٰ أَدْبَارِهَا ٥ در آیه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب ذکر اهل کتاب بر وجه غیبت بود و درین آیه
از غیبت سوی خطاب التفات نمود **معنی اینست** ای اهل کتاب بدانچه فرستاده ایم آنرا یعنی قرآن در حالی که
تصدیق کننده است و راست دارنده است مر چیزی را که با شماست یعنی بتوراة ایمان آرید و آنچه در کتاب خدای عز و جل
نازل شده است تصدیق دارید پس از آن که رو ها را بر صورت قفا سازیم مراد از طمس وجوه محو کردن وجاهت
و روشنائی و مکرم شرف و بزرگی دارند و رفتن لب و بینی رو بمنزله روی کردن و بینی و چشم و ابرو بگذارند **معنی اینست**
ای اهل کتاب پیش از آنکه روی های شما بکنیم و از عزت و وجاهت بخواری رسانیم و رو های شما را بزشتی چون روی
مسخ شدگان کنیم و شما را از مقامهائی که آمده بودید خوار کرده شده یعنی در زمین شام که از آنجا بمدینه آمده بودید ببریم
أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ٥ و ضمیر منصوب در لعنهم الله عاید بر وجه التفات از

خطاب

از خطاب سوی غیبت نکته التفات آنست که چون کریم کریم از جهه با هر از مانع است مواجهت اعراض کرده و بیان
عن لعنت حصر کنند بر ایشان بر وجه التفات بصیغه غیبت آورد **معنی اینست** یا ایشان را لعنت کنیم چنانچه اصحاب سبت
را لعنت کردیم بتغییر وجه و تصویر بصورتی دیگر آوردیم یا گویند خوار کنیم و رونق او ببریم و از وجاهت بیرون آریم
و در هوان و حقارت در آریم چنانچه اصحاب سبت را خوار کردیم و در هوان و حقارت آوردیم **سوال** یهود را
هنوز رویهای ایشان بر قرار خود است و هیچ یکی را طمس و مسخی نشده وقوع این وعید کی خواهد بود و عذاب ایشان کی
روی خواهد نمود **جواب** تحقیق این وعید مشروط بعدم ایمان کل است چون بعضی را ایمان هست شرط وعید
بحصول نه پیوست جواب دیگر آنکه اگر طمس وجه مذکور و لعنت یعنی خواری و نکونساری آمده شک نیست که واقع
شده در بنی قریظه بعضی را کشتند و بعضی را جدا کردند خانهای خویش برای مسلمانان ساختند و ستون زمین را
انداختند ذلیل کشتند و بجدائی وطنها پیوستند خواری واقع گشت و وعید بحصول پیوست و اگر طمس یعنی مخصوص صورت
آمد یعنی مسخ و تصویر بصورت دیگر دارند وقوع این معنی را در باب یهود منتظر مترقب پندارند **سوال** در روایت
آمده که بعد بعثت پیغامبر مسخ مرفوع شده انتظار مسخ یهود بر خلاف این مسطور بود و ترقب چیزی که شدنی نیست
باشد **جواب** قائل این سخن صحت این روایت را منع کند و بر تقدیر صحت محمول بر مسخ عام دارند یا وقوع مسخ ایشان را
در قیامت پندارند ٥ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ٥ این جمله تذییل است **معنی اینست** و هست کار
خدای گسترده شده و بحصول موصول آمده کاری که خدا خواسته است بارادت و مشیت او پیوسته است کرده
خواهد گشت و بحصول خواهد پیوست ٥ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ
لِمَن يَشَاءُ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ٥ در حق کفار الحاق وعید که دو ذکر وعید طمس
و این آورد بس الحاق مذکور بر عدم غفران ملوح بود که خدا شرک و کفر را نیامرزد بتقدیم سامع را تنزیل منزله سائل
بر وجه استیناف جمله مقصود مؤکد آورد و جمله و من یشرک بالله شرطیه است فقد افتری اثما عظیما تعلیل است مر
جزاء محذوف را ای و من یشرک بالله لا یغفر له لانه فقد افتری اثما عظیما و جمله شرطیه تذییل است **معنی اینست** بدرستی
که خدا اشراک را یعنی شریک کردانیدن کسی بوی در معبودیت و آنچه در حکم آنست از موجبات کفر و مقتضیات انتفاء
ایمان و بیامرزد آنچه فرود تر است از ارتکاب گناه صغیره و کبیره را که خواهد و درین آیه رد قول معتزله است
قائل اند بعدم غفران کبایر و بعدم مواخذه صغایر که یغفر ما دون ذلک انشاء تصریح است برین که کبایر را که غیر
کفر اند اگر بخواهد بیامرزد و بصغایر مجرد از کبایر باشد چون ارباب معصیت اند بگیرد **سوال** آیه ان الله لا یغفر الذنوب
جمیعا بظاهر خویش مقتضی اطلاق غفران است تقیید بمشیت در مذکور نیست و غفران ما دون کفر درین آیه
بمشیت است میان دو آیه از روی ظاهر تعارض می آید و از روی صورت تخالف می نماید **جواب** آیه ان الله یغفر
الذنوب جمیعا بنظر در قصه وارد است و در جواب خواهش قبول توبه و الجواب تقیید بما فی السوال و غفران مذکور
مقید بتقدیر توبه باشد و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بتقدیر عدم توبه است زیرا که بر تقدیر عدم توبه میان کفر و معاصی
فرق است کفر بمشیت عفو نپذیرد و معاصی بمشیت عفو عرف غفران گیرد چون در حکم این اختلاف صورت توبه و عدم
توبه بود و در میان ایشان تعریض باشد امام کلبی روایت کرده اند در وقت روان شدن در جنگ احد وحشی را
قاتل حمزه علیه الرحمه مولی او گفته که اگر حمزه را بکشی ترا آزاد کردانم و بغیر حریت رسانم حمزه در هنگام جنگ در کشتن
کسی مشغول بود وحشی او را بکشتن کسی یافت در کشتن او شتافت مولی او بعد کشتن حمزه وعده او را بوفا نرسانید
و آن ملعون ناپاک بی دین کافر سگ جهنمی را آزاد کردانید چون وحشی و یاران او از کشتن حمزه پشیمان گشتند بعد ذلک
خواهش پیوستند به پیش پیغامبر م گناه خود را عظیم دانستند بجنبیت عدم قبول توبه در آمدن شتابی کردن نتوا
در حضرت پیغامبر م نوشتند که ما دل بر آمدن در حضرت پیغامبر م بسته ایم لیکن کل از دهشت والذین لا یدعون
مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف

له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا اقدام نتوانستند ماهرچه کاذکرده ایم وخودرا در معرض جزائی که مضمون
ومن یفعل ذلک یلق اثاما هست آورده ایم پیغامبر م آیة الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک یبدل الله
سیاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما در جواب ایشان نوشتن فرمود وصورت اشارت بقبول توبه نمود
بار دیگر ایشان نوشتند این شرط درشوار است وسافت رسیده بدو بسیار می ترسیم از ما عمل صالح نیاید ومضمون
این مارا روی بجانب پیغامبر م بار دیگر ایشان را مژده لطف داد آیة ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن
یشاء فرستاد ایشان خودرا لایق خشیة عفو ندانستند بار دیگر عرضه داشتند احسان کرم باسخ یافتند پیغامبر م آیة
یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نوشتن فرمود برسیدن این جزاء
ایشان را وثوق روی عفو دادند وبرجاء واثق در دین اسلام در امدند وچون وعدهٔ غفران بهمه ذنوب بر حکم قضیه
مذکور بر توبه باشد این آیة متمسک برحسنه بود وسفقتن رد مذهب معتزله شود اما وحشی ویاران اورا تعلق
عفو عنیت که صفت خدا است از بنده عنیت است موجب تنفیع عفو شده بران بنها دند حال خودرا بیش پیغامبر
در اوردند وچون ان الله یغفر الذنوب جمیعا شنیدند واین آیة وارد در جواب وسوال قبول توبه که نقل شده است
دیدند توبه در دل خویش صحیح یافتند امید وار درباب قبول توبه شتافتند ودر حضرت نبوی م آمدند ودر ایمان
در امدند ٥ الم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء ٥ روایت کرده اند
جماعتی از یهودیان بیش پیغامبر م آمدند وصبیان خویش را برابر آوردند از حضرت م برسیدند که این صبیان
گناهی دارند پیغامبر م گفت نی گفتند ما نیز همچو ایشان نیز ایم مخصوص بفضل وکرم آنچه روز میکنیم شب عفو شود
وآنچه شب میکنیم روز عفو کرده چنانچه جهودان دیگر ابناء الله واحباؤه ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة و
لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری گفتند این آیة درشان ایشان وارد شد الم تر استفهام برای انکار
ودیدن سوی ایشان کنایت از دانستن حال ایشان است وبل ابتدائیه واضرابیه نیست برای انتقال سوی ام
وازجمله الم تر الی الذین مقصود تشنیع اهل کتاب است وبیان قباحت اعمال ایشان که معتبرات است ومقصود جمله سابقه هم
الذین فصل کرد وبغیر حرف عطف آورد معنی اینست اندانستهٔ ای محمد م حال کسانیکه مدح میکنند نفسهاء خویش را
ودعوی میکردند پاکی را از بدیها یعنی ما همچو صبیان از گناهان پاکیم وخودرا ابناء خدا واحباء خدا میدانستند
ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة دعوی میکنند ولن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری اعتقاد دارند
بلکه خدا مدح کند هرکه را خواهد وآنچه درو صفت بیان کند علم او حق است وخلاف واقع نشود وکلام او صدق است
تزکیهٔ کسی که صادق هست بکل وجه معتبر باشد ٥ ولا یظلمون فتیلا ٥ ولا یظلمهم الله فتیلا فتیلا منصوب
از ما بعضیه سوطا ای ولا یظلمون بعد فتیلا فتیل تار شکل است که در شکاف استه خرما باشد وبعضی گویند
فتیل بالید شکلی است از دیم که از میان دو انگشت بیرون آید وبهر دو معنی عبارت از قلت وحقارت هست جمله
ولا یظلمون فتیلا معترضه است برای نفی اتصاف خدا تعالی جل قدره بظلم بر بندگان بتنقیص ثواب وبر زیادت
عقاب معنی اینست ومظلوم نشود قدر فتیلی بتنقیص ثواب اعمال ستوده وبر زیادت عقاب تزکیه نابوده
انظر کیف یفترون علی الله الکذب ٥ کیف حال است از یفترون از جهت صدر مقدم
شده واستفهام بمعنی تعجب واستبعاد آمده وجملهٔ کیف یفترون بتاویل مفرد مفعول است مر انظر ای انظر کیفیة
افترائهم انهم عند الله ازکیاء واین جمله نیز برای تشنیع کافران هست ومقرر دیگر تشنیعات ایشان است هم ازین جهة
فصل کرد وبغیر حرف عطف آورد معنی اینست به بین ای محمد م یا به بین ای بیننده چگونه دروغ را بر خدا
افترا میکنند که خود را نزد خدا از کیاء میدانند ٥ وکفی به اثما مبینا ٥ ای وکفی بهذا الافتراء به
فاعل کفی است وباء در به زائده است اثما مبینا حال سوطا است یا تمیز است وجمله تذییل هست معنی اینست
وبسنده است این افتراء ودروغ حال بگناهی است پیدا ٥ الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب

یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین
آمنوا سبیلا ٥ روایت کرده اند کعب بن اشرف وحیی بن اخطب بعد حادثهٔ جنگ احد ساختند که با پیغامبر
م نقض عهد کنند ومکر مخالفت بنهادند در مکه آمدند با اهل مکه بر مخالفت پیغامبر م معاهده کنند جمع شدند
میان استاد وحرم معاهده کردند بعد معاهده در مسجد حرام گشتند ابو سفیان بن حرب بعد معاینه ای گروه
مهتران سوگند میدهم شمارا بکرار دیان برین اعمال که ما می آیم ودل بر مداومت آن می کایم وبران اعمال که
محمد را واصحاب او میدانند وهمت بر تحصیل آن میدارند براه راست میان ماکیست در مدح وکوهش تفرقه
میان ما جیست کعب بن اشرف گفت شما کار خویش وکار او بگویید بعد از آن فرق میان خویش ومیان او بجوید
ابو سفیان گفت ما خانهٔ کعبه را آبادان میداریم وبا قوت وعشایر شراب بنداشته شود اکثر جیزی جمع
کرده وایشان را در شور انگیزی آورده وموطن ابا واجداد را ترک داده ودینی دیگر بنیاد نهاده وغوغا انگیخته
وچند خونی ریختهٔ ایشان گفتند بر کیفیتی که بازی نمایید تو بهدی شما آیید باز ابو سفیان گفت که شما اهل کتابید
محمد م نیز صاحب کتاب است وجانب شما رفته نزدیک شما جا گرفته مارا بر معاهدهٔ شما اعتماد نشود وبر میثاق
شما نقه نبود مگر آنکه شما با او موافقت ورزید وصنمی که از آن ماست یکی را جبت نام است ودوم را طاغوت
سجده کنید ایشان متابعت کردند ودر پیش بتان در سجده روی بر زمین آوردند این آیة درشان نازل گشت
واین نظم در حق ایشان بود ودر بوست همزه برای انکار است ودیدن سوی کسی کنایت است از دانستن حال
وچنانچه بالا گذشت وجمله سابق که شکایت از تزکیهٔ ایشان خویشتن را بود واز متضمن ناشایستگی نفس
نمود این جمله مقرر است مر مضمون آیة سابق از صدور تزکیه نابوده ایشان در حق دیگران یعنی تعظیم جبت
وطاغوت می جویند مشرکان را اهدی من المؤمنین سبیلا میگویند کسانیکه دیگران را صفت تزکیه خویش جزا
تذییل چنانچه گفت خود را تزکیه نابوده کنند مشرکان را اهدی من المؤمنین سبیلا میگویند معنی اینست
اندانستهٔ یعنی دانستهٔ حال کسانیکه نصیب آن کتاب داده شده اند ایمان بجبت طاغوت می آرند معبودی
را که غیر خدا است جبت گویند وشیطان را طاغوت خوانند ایمان ایشان بجبت پرستش وسجده کردن بیش او
بود وایمان بطاغوت یعنی شیطان که باعث بر پرستش غیر خدا است بطاعت او باشد ومیگویند مر کافران
را ایشان یعنی کافران را راه نمایند وراه یابنده ترایند از مؤمنان ونسبت هدایت سوی دین از قبیل نسبت
سوی سبب بوده واسناد مجازی باشد ٥ اولئک الذین لعنهم الله ٥ جمله مستانفه است
چنانچه که گفت ماذا فعل الله بهم قیل اولئک الذین لعنهم الله معنی اینست ایشان آنانند که خداء ایشان
را لعنت کرده واز جهة خویش بدوری آورده ٥ ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا ٥ این جمله
تذییل است معنی اینست وهرکه اورا خدای لعنت کند واز رحمت خویش بدوری افکند بس هرگز نیابی او
را یاری دهنده ونصرت کننده که از لعنت نگاه دارد وبنیکی ونیکوی آرد ٥ ام لهم نصیب من الملک
فاذا لا یؤتون الناس نقیرا ٥ ام منقطعه بمعنی بل با همزه وهمزه که مضمون ام است برای انکار است
بمعنی نفی ای بل لیس لهم نصیب من الملک وان معطوفست بر تؤمنون بالجبت والطاغوت واین تردید
در بیان اسباب عداوت ایشان بپیغامبر است فاذا در جواب شرط محذوفست ای لو کان لهم نصیب من
الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا یا کوکی که در حت خرمات همی نقیر است وآن در عرفیت مثل بشیء بصیر است
واین جمله میان معطوف ومعطوف علیه معترضه است ودرشان ایشان تشنیعی دیگر است معنی اینست ایمان بجبت
وطاغوت می آرند از آنچه پیغامبر را دشمن دارند یا خود مر ایشان را است نصیبی از ملک که دل ایشان را طلب
میکند وخواهش آن ایشان را در عداوت می افکند واگر ایشان را نصیبی از ملک بود بس ایشان بخیلی کنند مر دمان
فقیر را یعنی چیزی ندهند ٥ ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم

الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما ۝ فمنهم من آمن به ومنهم
من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا ۝ ام منقطعه بمعنی بل وهمزه که مضمون ام است برای تقریر است
وبمعنی تثبیت جمله معطوف است بر جمله ام لهم نصیب من الملک ومراد از الناس پیغامبر م وآل اوست
لام جای عهد یا گویند لام برای جنس است ومراد ازوی جنس است وعداوت جنس مستلزم عداوت پیغامبر م بود
وارادت پیغامبر م وآل او بر وجه کنایت باشد کنایت ابلغ از صریح فا در فقد آتینا برای تعلیل است چه حسد
بر قومی بر تحقیق حسد بر ایشان فمنهم من آمن با معطوف خویش عطف است بر جمله آتینا آل ابراهیم الکتاب وجمله
وکفی بجهنم سعیرا تذییل است معنی اینست بل حسد میکنند مردمان را وآرزو میکنند زوال نعمت ایشان را یعنی پیغامبر م را
وآل او را بر آنچه خدای تعالی از فضل خویش ایشان را داده ودرهای نعمت بر ایشان گشاده زیراکه بدرستی که داده ایم
ما آل ابراهیم ع را کتاب وحکمت یعنی نبوت وحشمت وداده ایم ایشان را ملکی عظیم وملکی بزرگ حضرت موسی ع از آل
ابراهیم ع بود او را کتاب دادیم وبروی توراة فرستادیم وصاحب مرتبه نبوت کردیم ومنصوب رسالت
آوردیم وبیوسف وبداود از آل ابراهیم ع بودند ایشان را به نبوت برگزیدیم ووراء ملک ایشان برکشیدیم وسلیمان
از آل ابراهیم بود او را نبوت وحکمت بر آوردیم وبملک عظیم که مضمون رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
است لاجرم مخصوص کردیم پس بعضی از ایشان ایمان آوردند وبعضی از ایشان بحسد وعداوت از ایمان آوردن
باز ماندند وحسد با آل ابراهیم دلیل حسد کردن بپیغامبر م وآل او باشد وبعضی صاحب نعمتی از جهة
نعمتی دلیل بر بعض صاحب نعمتی دیگر بود وبسنده است آتش دوزخ درین حال که افروخته شده وبرای عذاب
باز ماندگان معد ومهیا آمده ۝ ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا ۝ عطف
است در جمله وکفی بجهنم سعیرا بعذاب کفار نار را تلویح کرد بتقدیم تلویح بر وجه استیناف تنزیل مر سامع
منزله سائل اینجمله را موکد ومقصود آورد معنی اینست بدرستی آنکسانیکه کفر ورزیدند وآیات کتاب ما را
تکذیب کردند وبتصدیق آن نگرویدند سرانجام ایشان را آتش در آریم ودمار از نهاد ایشان بر آریم ۝ کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها ۝ اینجمله مبینه است مر کیفیة احتراق ایشان بنا سوخته شدن
کرات بسیار واین کلام از قبیل بدله الله من خوف امنا وبرات من ثوبه یا موی اعطاه الله بدل الخوف امنا
وعوضه بدل ثوبا نیز بمعنی بدلنا جلودهم بجلود چه آن زمان بدلنا جلودهم بجلود لازم آید ودرنظم ما ثبت
بر چاره نیست محمول باستعمالی که ذکر کردیم باشند وهر بار که پوستهای ایشان نضیج کند بخشکی بپذیرد بدهیم ایشان را
بدل آن پوستها که پخته گشته وتصحیح پذیرفته پوستهای غیر آن یعنی سالم ودرست چنانچه بود بهمان ومغایرت تذکرد
مغایرت عینی باشد چنانچه بغیر ذات جنابت کرده با اجزاء آن تعذیب غیر جانی لازم آید وبغیر جنابت
تعذیب ظلم نماید سوال احتراق غیر ذات احتراق ذات بود اندام غیر نباشد ولهذا اگر آن جزو جزو
او بودی مقصود را از جهة عدم حس دره نمودی پس احتراق پوست جدید تعذیب ذات باشد جدید بودن
پوست موجب تعذیب غیر جانی نشود جواب مسلم است که احتراق پوست در حالة انفصال موجب ایذاء
وتعذیب جز نبود اما در حال انضای اتصال با احراق جزوی را در رسانیدن احتراق جلد جدید تعذیب غیر جانی
بود پس جلد مذکور را جلد جدید نباید داشت ۝ لیذوقوا العذاب ۝ متعلق است ببدلنا تا عذاب
در کراهت طبع تشبیه کرد وطعوم تلخ برای او وجنینی ی اثبات کرد بر سبیل تخییل معنی اینست تا بتغییر
صفت هست سوخت وپوست هر باری ایشان عذاب بچشند ودرد آن بکشند ۝ ان الله کان
عزیزا حکیما ۝ اینجمله تذییل است وتاکید او از جهة ابراز شاید باری بر وجه وکادت وتقوات است
معنی اینست بدرستی که خدای هست عزیز یعنی غالب الامر خویش هرچه بخواهد تواند کرد حکیم است یعنی
استوار هست کار را چنانچه باید وشاید تواند آورد ۝ والذین آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم

جنات

جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ۝ در آیة سابقه ذکر کافران وعذاب ایشان کرد
ودر آیة الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا
ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا که بیشتر خواهد آمد نیز ذکر کافران وبیان کفران وضلالت ایشان
است این آیة در اثناء ذکر کافران معترضه است برای فضل مومنان معنی اینست وآن کسانیکه ایمان آورده اند
واعمال صالحه کرده اند زود باشد که در آریم ایشان را ببهشتهائی که روانست زیر درختهاء ایشان جویها وایشان را
در جنات مذکور همیشه بوجود داری باشد وهیچ گاهی فنا نباشد ۝ لهم فیها ازواج مطهرة ۝ جمله ظرفیه
است وحال است معنی اینست درین حال که در جنات مخلد بوده باشند متقیان ایشان راست در جنات زنانیکه
آزاد باشند وپاک وپاکیزه وطیب وطاهر از حیض ونفاس واستحاضه واز جمیع ناملایمها ۝ وندخلهم
ظلا ظلیلا ۝ عطف است بر سندخلهم جنات تجری ظلا مفعول دوم است مر ندخلهم بر وجه اتساع
ظلیلا صفت مر ظلا بر طریق شعر شاعر ولید ولاید معنی اینست ودر آریم ایشان را در سایه سایه دار مضمون
از حر وبرد نه گرم ونه سرد زیان کار ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
این نیز معترضه است برای تنبیه مومنان را ونصیحت مر ایشان را وتاکید از جهة آنست که حال خیانت کنندگان
امانت علامت آنست که آداء امانت را معمول به نمیدانند ومضمون اینجمله را منکر اند واز ظهور امارت
انکار ایشان تنزیل منزله منکران کرد وجمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که خدای میفرماید شما را که
بسپارید امانتها را سوی اهل امانتها یعنی کسانیکه مستحق دادن آن اند بتسلیم کردن آن مستحق اند
روایت کرده اند چون حضرت پیغامبر م مکه را فتح کرد دل بر کرا دادن نماز درون کعبه آورد از عثمن بن طلحه
کلید توقف نمود بعضی گویند عثمن مذکور آن روز اسلام نداشت بالاء بام کعبه رفت ودل بر نهاد ودادن
کلید کاشت وگفت اگر من ترا پیغامبر دانم کلید کعبه ترا برسانم امیر المومنین علی ع بالاء بام بر آمد وکلید
بر فور ستد ودر گشاد پیغامبر م در خانه کعبه در آمد نماز کرد وروی بر زمین نهاد عباس که شفاء زمزم
در تسلیم او بود کلید داری کعبه در خواست نمود پیغامبر م در طواف کعبه شروع کرد جبرئیل ع آیة ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها آورد پیغامبر م حضرت علی ع فرمود تا کلید را باو بسپارد وبنا
دادن کلید دل او را بیازارد امیر المومنین علی ع کلید را باو داد وبنرمی وعذر خواهی زبان گشاد عثمن مذکور
گفت چیست که بنرمی پیش آمدی ودر عذر خواهی در آمدی حضرت علی ع گفت خدای تعالی در شان تو این آیة ان
الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فرستاد والتزام اداء امانت را تاب داد عثمن مذکور دل بر اسلام
آورد واقرار برسالت حضرت پیغامبر م کرد پیغامبر فرمود تا خانه کعبه بود وطائف طایفان طواف کنند
صاحب کلید عثمن بن طلحه واولاد او باشد سوال چون کلید مذکور بر فور ستده بودند برین وجه امانت
منطبق نبود قصه مطابق است چگونه شود جواب درین قصه یک روایت اینست که عثمان مذکور مسلمان
بود از جهة تقدیر عهد خویش در تسلیم کلید توقف نمود پیغامبر م نزدیک کعبه استاده شد بعثمان مذکور گفت
اگر ترا ایمان بخدا وروز قیامت داری باید که کلید خانه کعبه بمن بسپاری عثمن گفت بستان کلید ترا امین
میدارم واین امانت بتو میسپارم کلید مذکور آورد پیغامبر را م بر وجه امانت تسلیم کرد عباس کلید داری
خواست این آیة پیغامبر م را باز داشت واین آیة برای باز داشت عباس نازل گشت واین نظم بود ودر پوست
برین روایت این با روایت اول موافق است وقصه با قرآن مطابق است وبروایت دیگر عثمان مذکور
هنوز کفر داشت ودل بر طاعت پیغامبر م نمیگماشت امیر المومنین علی ع قصد کرد وکلید مذکور بقهر
وغلبه گرفت وپیش پیغامبر م آورد بدین روایت تسمیه او بامانت از جهة آن بود که مال خود بقهر از حریف بظهور
آنکه مال مذکور بر دست وامانت مسلمانی بود بر دست احد اگرچه بقهر ستده امانت باشد واز جهة آنکه

حرم بیت داخل غنایم بود کلیدی که داد مقبوض بر وجه امانت دادند و در بعضی کتب آمده که عثمان کلید را
بشیبه که برادر او بود سپرد و خود همراه حضرت پیغامبر بمدینه آمد و بعد از جا مرد و هم بر دست اولاد شیبه ماند و در
قبض ایشان است شامل بر ضاء اولاد عثمن باشد اگر بر ضاء اولاد عثمن بود حکم پیغامبر بدوام تقریر عهده بر ایشان
معمول نشود و بدانکه هر چند بود آیه خاصه بود و از جهة عموم لفظ عام باشد متناول حقوق دنیاوی و دینی دارند
و مشتمل بر رد همه امانت بنحادی مودع مامور است که ودیعه را بمودع له بسپارد و بعد از طلب او سپردن را توقف
ندارد و اگر کسی دیگری مالی دهد که بفلان برسان او مامور باشد برین که مال مذکور بران کس برساند و پیغام او کزارد و در
هنگام پیغام کزاردن چیزی پنهان ندارد و شهود ماموروند چنانچه تحمل شهادت کرده اند بوقت حاجت شهادت را ادا
کنند بوقت کار روحق را بپوشند و دانشمندان که خدای عز و جل علم را در سینهای ایشان جای داده مامورند که امانت را
ادا کنند و از مستحق باز ندارند و وصایت و ولایت را ادا کنند که اموال بر حکم وصایت و ولایت در قبض ایشان می آید
مامورند که اموال مذکور را در هنگام طلب بی توقف ادا نمایند و متولیان اوقاف مامورند که اموال را از مصارف باز
ندارند و حق محافظت و دیانت بجا آرند و حجاب امرا مامورند که قصه که اصحاب حوائج بدیشان بسپارند ایشان پیش
امرا بی تغییر و بی تبدیل بگذارند و پادشاهان را که حق سبحانه و تعالی مال عامه مسلمانان در تصرف ایشان آورده و ایشان را قائم
آن مال کرده اینها مامورند که حق پادشاهی بگذارند و نیکخواهی رعایا بجا آرند و سر از طاعت بیرون ننهند و در هیچ چیزی
خیانت روا ندارند ٥ وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ٥ عطف است بران تؤدوا
الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ظرف است و میان عاطف و معطوف فاصله شده ای و یامرکم اذا حکمتم بین
الناس ان تحکموا بالعدل معنی اینست و میفرماید شمارا چون میان مردمان حاکم شوید بعدل حکم کنید إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا
يَعِظُكُمْ بِهِ ٥ نعما بفتح نون و کسر عین و کسر نون و سکون عین او بالاخفاء کسرت بالقاء ساکنین علی غیر حده
بیاید و معنی هم یکی دانند نعم از افعال مدح است فاعل او ضمیر است ما بمعنی نکره است منصوبه مفسره ضمیر است یعظکم صفة
ماست و مخصوص بمدح محذوف است ای ان الله نعم شیئا یعظکم به ان تؤدوا الامانات الی اهلها والحکم بالعدل و یعظکم اگرچه
جاری بر غیر من هی له است ابراز ضمیر نکرده زیراکه التباس نیست و ابراز ضمیر در افعال واجب نیست مگر در صورت التباس
چنانچه زید و عمرو و نضربه بخلاف هند زید نضربه هی چون حال کسانیکه پند مذکور می پذیرند و عظ مذکور در دلهای
گیرند علامت آنست که این را وعظ می دانند و مضمون این جمله را منکر اند ظهور علامت انکار ایشان را تنزیل منزله
منکران کرده جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستیکه خدای تعالی نیکو پند میدهد شمارا بران یعنی باداء امانت و حکم بعدل
و دیانت ٥ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ٥ این جمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز ثناء باری بر وجه کمالیت
واستوار است معنی اینست بدرستیکه خدای شنواست گفتار شمارا می شنود و بیناست کردار شمارا می بیند و اداء امانت
و خیانت بر او مخفی نباشد و حکم بعدل میکند و جور از و پوشیده نبود همه اعمال شما داند و جزا دادن آن تواند ٥ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ٥ این جمله معترضه است برای تنبیه
و نصیحت مومنان روایت کرده اند که حضرت پیغامبر خالد بن ولید را بر لشکری امارت داده برای تاختن قبیله
فرستاد عمار بن یاسر دران لشکر بود چون نزدیک قبیله رسید همه قبیله از و فرار کرده بودند مگر یک کس از ایشان بر عمار
آمد و در خیمه او در آمد و گفت اگر من اسلام آرم مرا سود کند عمار گفت آری اسلام ترا نافع بود خالد بن ولید ایمان او را
اعتبار نکرد مال او استد و او را در بند کرد و اسیر آورد خالد بن و عمار بن یاسر خالد بن ولید را گفت نصیحت من بپذیر
او را و مال او را بگیر هر دو با هم منازعت کنان پیش پیغامبر رسیدند و هر دو قصه را پیش حضرت عرضه کردند عمار
با خالد سخنان درشت گفت خالد در غضب شد و داد از پیغامبر جست و گفت یا رسول الله روا میداری که این غلام
بمن استخفاف کند و عزت مرا در معرض هوان افکند اگر حرمت شما نبودی من بروی چنین و چنین میکردم و اگر در
و هیبت حضرت پیغامبر نبودی او را بدانچه سزاوار است می آوردم عمار مولی هشام بن مغیره بود از ینجهة خالد او را غلام

کفتی سایغ نمود پیغامبر امانی که عمار داده بود تقریر کرد و آن مرد را گذاشت و عمار را اذن دادن بعد از این بار دیگر امارت
و خالد را گفت ای خالد از غضب بر عمار باز مان و او را لایق غضب مدان که هر که عمار را اهانت کند خدای او را
در اهانت افکند و هر که عمار را دشمن دارد خدای او را در ورطه دشمنی آرد عمار از مجلس باز گشت و خالد برای استغفار
دنبال او رفت و جامه او گرفت و او را ایستاده کرد و او را بعفو و خوشنودی آورد عمار خوشنود گشت و از ان کلمات
که خالد گفته بود در گذشت درین حادثه این آیه نازل گشت و این معنی بیان پیوست معنی اینست ای مومنان اطاعت
کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدای را و اطاعت کنید کسانی را که ایشان را حاکم امر و نهی شما کرده است و بدرجه
فرمان دهی رسانیده ایشان سپید اند برای اصلاح دین و دنیا و نگهبانی اولی و اخری و اطاعت ایشان صلاح دین
و دنیا می باشد و امتثال او امر و نواهی ایشان فلاح اولی و اخری بود مخالفت ایشان روا نباشد و بیرون آوردن
سر از گفته طاعت ایشان سعی در فساد و تباهی بود و گفته اند تو اصبر از علی ال فلا الاجر و علی العیب النکر و اذا جاز
علیه الوزر او علی الرغبة الصبر دعیه را بر عدل امیر لشکر باید و بر جور او صبر شاید خطره مخالفت امیر زیان دارد و نکره
خروج از طاعة او خرابی آرد و چون اطاعت و امتثال امر آن حکام بر خلق اند و اجب باشد علماء که حکام بر امراء اند
بر طریق اولی واجب بود گفته اند الامیر حکام علی الناس و العلماء حکام علی الامراء و بعضی گویند آیه اولی معنی ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل در حق وزراء و امیران است و آیه
و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در حق رعایا و مامور انست و امرا مامورند برین که حقوق رعیت را
ادا نمایند و باز داشتن حقوق و جور و ظلم پیش نیایند و رعایا مکلف اند که همه در اطاعت امیر باشند و سر از طاعت
او بیرون نکنند مگر آنکه یقین شود که امیر معصیت میکند و در معصیت خدای می افکند آن زمان چاره نیست که طاعت
فرمان خدای کنند و با امیر هم نصیحت و نیکخواهی زنند با وجود آنکه معصیت فرماید یعنی خروج نباید بلکه
با او بیان حکم کتاب و سنت پیش آیند و بخواهش متابعت شریعت در نصیحت سعی نمایند ٥ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ
فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ٥ عطف است بر امر سابق فان تنازعتم فی شیء فردوه بعضیت در حکم بیان
معنی اینست پس اگر منازعت کنند با شما امراء در چیزی که برخلاف شریعت باشد و صورت بر تکالیف عددین و مخالف
قوانین شرع مبین می نماید پس قضیه را بسوی حکم خدای و رسول خدای باز گردانند و در حکم تمسک بکتاب و سنت مصطفی
لازم دانند ٥ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ٥ و این شرط برای توکید است نه برای تشکیک
و تردید چه تعلیق بامری که این موجب توکید بود چنانچه گویند تفعل کذا ان کنت ادیبا و لا یفعل کذا ان کنت ادیبا
و لا یفعل کذا ان کنت ابناء معنی اینست اگر شما مومنانید و بخدای و روز قیامت گروید کایند و بظاهر این آیه بعضی
منکران حجت قیاس تمسک کنند چه تقدیر منازعت وقوع اختلاف امر رجوع سوی کتاب و سنت کرد و بر لزوم متابعت
قرآن و حدیث آورد قیاس حجت بودی و این تمسک خطاست و نخفی بر مقتضا دعواست چه تمسک بقیاس بر رجوع کتاب
و سنت گهی بتصریح کتاب و سنت گویند و گهی بمعنی که مفهوم از ایشان است گویند زیراکه صور و اختلاف تصریح کتاب
و سنت نتوان یافت لاجرم سوی معنی مستنبط باید شتافت این آیه مانع حجت قیاس نبود بلکه داعی حجت او شود
و تقیید رجوع سوی کتاب و سنت بصورت تنازع و اختلاف اشارت میکند که بر تقدیر انتفاء نزاع ثبوت اجماع
کافی باشد با این که در تمسک باجماع نیز رجوع سوی کتاب و سنت حاجت بود دران هنگام اجماع کافی باشد با این که
در تمسک باجماع نیز رجوع سوی کتاب و سنت شده است حجت اجماع ما آیه و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له
الهدی و یتبع غیر سبیل المومنین حسنا آمده و بحدیث لا تجتمع امتی علی الضلالة و ما رآه المومنون حسنا فهو عند الله
حسن ثابت شده ٥ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٥ این جمله تذییل است از روی عاقبت و سرانجام کار و نیکی
و آرام و قرار بهتر و نیک تر است بظنیات توافق که بدان حکم بینی و تعلق بمصالح و مفاسد که دران قضیه نیارد و تواند بود
که ذلک اشارت برجع بود و بر مضمون تمام آیه باشد معنی اینست اداء ولات و امراء امانات حقوق رعایا را و حکم

کردن میان ایشان بعدل و اطاعت کردن ماموران امرا و بازکشتن سوی اتباع کتاب و سنت در وقت وقوع اختلاف
میان پادشاه و رعیت کاری کزیده و شانی پسندیده است ٥ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا
أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ٥ این جمله متصل است بجمله الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت
زیراکه این جمله در نکوهش منافقان است وجمله الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت
در نکوهش جهودان و ترسایان آنست که هر یکی متضمن شکایت از کافران بود مقرر مقصود که بیان شناعت احوال
ایشان است و معترضاتی دیگر که در میانه آمده و میان دو کلام متصل واقع شده روایت کرده اند منافقی را با یهودی
خصومت واقع شده یهودی منافق را سوی پیغامبر خواند و منافق یهودی را بجانب کعب بن اشرف راند و به
پیش پیغامبر حق بجانب یهودی بودن ظاهر کشت و مدعای یهودی بحکم پیغامبر بثبوت پیوست منافق بحکم پیغامبر
رضا نداد چون از پیش پیغامبر بیرون آمدند نزد ابو بکر رفتند بدانچه حضرت پیغامبر کرده بود ابو بکر را هم
بدان حکم نمود اخناد منافق کفت بحکم ابو بکر نیز راضی نیم تا پیش عمر برویم و در این قضیه ما عمر بن الخطاب حکم خواهد
کرد بعده هر دو پیش عمر رفتند یهودی کفت در این قضیه محمد صلعم حکم کرده و حق را بظهور آورده این مرد راضی نیست
و دل بر حکم ابو بکر نیز ننهاده برای طلب حکم پیش شما آمده عمر از منافق پرسید که قصه چنین است کفت آری واقع همین است
بدین وجه پیش عمر اعتراف کرد و زبان خود را باعتراف آورد عمر تیغ کشید و سر منافق را که بحکم پیغامبر راضی نشده
بود از تن جدا کرد یهودی کفت کسی که بحکم پیغامبر راضی نشود سزای او همین بود بدین نوع میان حق و باطل فرق کرد و حقیقت
حق را از باطل به پیدا آورد اولیاء مقتول عمر را پیش پیغامبر آوردند و دعوی قصاص کردند عمر خود را از قضیه
قصاص بیرون آورد و پیغامبر در مدح او سخن و باعمر اینست فاروق کفت در آن روز چون در فرق میان حق
و باطل شتافت از پیغامبر خطاب فاروق یافت این آیة در حق آن منافق نازل کشت و شناعت او بیان
پیوست معنی اینست آیا ندیده سوی کسانیکه کمان می برند سوی تو بدانچه منزل است یعنی قرآن و بدانچه منزل است
پیش از تو یعنی کتب سابق ایمان آورده اند و دین اسلام تصدیق کرده اند ٥ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا
إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ٥ جمله مستانفه است چنانستی که چون کفته شد
الم تر الی الذین یزعمون کدا سامع پرسید ماذا یصنعون فقیل یریدون یتحاکموا وجمله وقد امروا حال است ان
یکفروا به بتقدیر بان یکفروا به و مفعول دوم است مر امروا را معنی اینست میخواهد برای حکم بخصومت سوی بت یا سوی
شیطان روند و جوینده حکم او شوند و حال اینست که بکفر ورزیدن بطاغوت فرموده شده اند و بر تبرا از مامور آمده
اند کعب بن اشرف را که منافق مذکور خواست که بر او برود در جانب بطاغوت تشبیه کرد و اسم طاغوت را که
مشبه است برای کعب بن اشرف که مشبه به است بر و مستعار آورد بدین طریق در آیة مذکور صنعت استعلام است
زیراکه طاغوت را دو معنی است یکی معنی او شیطان است و دوم کعب ابن اشرف تشبیه بان است در یریدون ان
یتحاکموا الی الطاغوت کعب بن اشرف مراد شده و در ضمیر او معنی وقد امروا ان یکفروا به بمعنی دیگر شیطان مقصود
آمده و تواند بود که حال بحکم بسوی طاغوت تمثیل کنند و بر وجه تمثیل تحاکم سوی کعب ابن اشرف تحاکم سوی طاغوت
خوانند برین طریق مراد الطاغوت شیطان بود و کلام استعلام نباشد ٥ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ
ضَلَالًا بَعِيدًا ٥ عطف است بر یریدون ان یتحاکموا بعیدا صفت است مر ضلالا را معنی اینست و میخواهد شیطان
که کمراه کند شما را و در کمراهی اندازد کمراهی دور از هدی و ضلال دور از هدی چنانچه بازکشتن از آن بسوی حق
نزدیک نبود و رجوع سوی جاده شریعت بزودی میسر نشود ٥ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى
الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ٥ تعالوا بمعنی ائتوا است الی ما انزل الله متعلق است بر و
تعالوا با متعلقات خویش فاعل واقع شده و جمله شرطیه عطف است بر جمله یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و در رایت
المنافقین وضع مظهر موضع مضمر است برای تصریح بذکر نفاق ایشان معنی اینست چون کفته شود ایشان را بیایید سوی

حکمی که خدای فرستاده بسوی رسول خویش که حکومت بحق او را داد و اگر منافقان از تو اعراض کنند و دم مخالفت زنند
اعراض کردنی و دور کردانیدنی ٥ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ
يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ٥ فا سببیه است و جمله مسبب کلام سابق است چه در کلام سابق
ذکر اعمال کافران بود و ذکر اصابت مصیبت بعد ذکر سبب ارتکاب معصیت سایغ بود اذا متعلق است بفعلی که
دلالت بر سیاق محذوف است ای کیف یکون حالهم اذا اصابتهم ثم جاؤک عطف است بر اصابتهم مصیبة یحلفون
بالله حال است از فاعل جاؤک ان اردنا الا احسانا و توفیقا جواب قسمی است که مفهوم یحلفون است چه پیغامبر میان
ایشان حکمی کرد و حق را بظهور آورد حکم پیغامبر قبول نکرد و رد بحکم دیگری آورد و بعد از آن بسبب آن جریمه
ایشان را مصیبت رسید و کشته کشتن منافق که او را عمر بحکم ارتداد کشته و کار ایشان بفضوح و رسوائی کشیده بعد
آن کناه را منکر شدند و پیش آمدند و سوکندهاء دروغ خوردند ان اردنا الا احسانا و توفیقا جواب قسمی است که
مفهوم یحلفون است کفتند این آیة و آیة سابقه ذکر قصه مذکوره و بیان حکایت مسطوره است معنی اینست
پس چون تباهی کرفت و فساد بذیرفت حال کسانیکه خواستند که سوی غیر تو برای خصومت بروند چون پیش تو
آمدند و تو میان ایشان حکم کردی ایشان بحکم تو راضی نشدند و حکم ترا رد کردند و در غیبت میل و رعایت او ورزیدند
اینچنین حال پیش آید و اینچنین صورت روی نماید چون ایشان را بسبب جریمه که کرده اند و خطیئه عظیمه که آورده اند
مصیبتی رسید و آفتی دست داد بر تو بیل و جریمه مذکور را انکار نمایند و سوکند دروغ خوردند که نخواسته بودیم برفتن
برای حکم بر غیر تو مکر نیکوئی کردن در شان تو و از عهده حکومت و تعلق فصل خصومت فارغ کردن دل او و زبان
تو از جهة ارادت توفیق و قصد اصلاح و تلقین سوال رسیدن مصیبت مذکوره بسبب جریمه مسطوره و منکر
شدن ایشان و سوکند خوردن دران کار و آن همه بر حکم قضیه مذکوره واقعات کذشته و حادثات منصرم کشته است
اینجا اصابت و مصیبت و انکار جریمه و معصیت و سائر آنچه در حیز اذا آمده و معین شده بیان معنی ایشان ناقص
مسطور که دال بر مضی این افعال است چکونه مطابق آید و چنوع موافق نماید جواب شک نیست که مقصود استعظام
واقعات کذشته است چنانچه ذکر او در قصه مذکور رفته است اکر درین آیة او را بتعبیر مستقبل یا ماضی واقع بعد اذا
آورده چنانکه در واقعات کذشته استغنا بذکر مستقبل شده و حکم جریان کذشته با فاد امر کلی جویند از جهة آنکه
کل متناول جزئیات بود و بر همه جزئیات منطبق شود فهم حکم جزئی از حکم کلی بر طریق کنایت بود و کنایت ابلغ از صریح
باشد ٥ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ ٥ اولئک خبر مبتدا است الذین یعلم الله ما فی
قلوبهم خبر مبتدا است این جمله کنایتست از لا ینفعهم انکارهم و حلفهم علی ذلک و باعتبار معنی مکنی عنه مستانفه است
در جواب فصل ینفعهم انکارهم و حلفهم معنی اینست ایشان آنانند که خدای عز و جل میداند آنچه در دلهاء ایشان است
از نفاق و قصد خلاف و شقاوت و چون آنچه در دلهاء ایشانست معلوم خدای بود انکار و سوکند دروغ سود
نکند ٥ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ ٥ فا سببیه است و عظهم عطف است بر فاعرض عنهم معنی اینست پس
اعراض کن از انتقام کافران و مکافات کردن در جفاء ایشان منمای و بقتل و کوشش پیش مای تا نکویند محمد مسلمانان
را می کشد و ایمان آوردن نفع نمیکند و پند بده و نصیحت بنیاد بنه شاید که پند بر کیرند و نصیحت بپذیرند ٥ وَقُلْ
لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ٥ فی انفسهم متعلق بقل لهم است بحذف مضاف ای قل لهم فی شان انفسهم
معنی اینست و بکو مر ایشان را در شان نفسهاء ایشان و در بیان حال ایشان در تخویف و ترهیب کفتاری بلیغ
بنهایت رسیده و بغایت ترسانیده متضمن الحاق و عید جهاد و قتال و ابعاد قتل و استیصال اکر دل را از نفاق
باز دارند و بر خلوص ایمان و اخلاص ایقان آرند و اکر بر نفاق باقی دل را از کفر و کافری باز نکردانند میان ایشان
و میان مشرکان فرق نشود و از قتال و جهاد چاره نبود اکرم و تواند بود فی انفسهم متعلق ببلیغا باشد معنی چنین بود
بکو مر ایشان را کفتاری در نفسهاء ایشان رسیده و در دلهاء ایشان جا کیرنده و این کلام از قبیل تنزیل مفعول به

منزلهٔ ظرف باشد چنانچه یحمه فیه بجاء تحت عنقه وتخرجه فی عراقیها مفضلی بجاء تخرجه عراقیها لکل امته آمده وتواند بود
در فی انفسهم حذف دومضاف دارند ای وقل لهم فی انفسهم تقیر انفسهم وجلودهم عن الاعشاء معنی اینست بگو
ایشانرا در هنگام پنهان بودن نفسهاء ایشان وخالی بودن مجلس از دیگران وان عبارت از حال بود و پند دادن از وجه
دیگر باشد که پند در خلوت خوبتر آید وساره وپسندیده تر غاید وتر سانیدن از جههٔ دین لازم بود تا از کفر باز مانند
ودل برایمان واخلاص متوجه کردانند ۵ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ۵ اینجمله عطف است
بر اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم معنی اینست ونفرستادیم ما هیچ پیغامبری را مگر برای این که طاعت کرده
شود وبمشیت خداء مطاع کردد وبترک الطاعت کسی که مرسل است برای آن او را طاعت کیند وسر در ربقهٔ انقیاد
او بنهیند هم دانند که چه ناپسندیده کاری وچه ناشایسته کاریست چون ارسال رسل برای اطاعت مردمان در امر
ایشان بطریق عموم باشد وبعث ایشان مقصود بران بود تخلف چگونه بپذیرد وصورت انتفاء جه نوع کیرد
الا لیطاع یعنی لیجب الطاعت بود یعنی لیوجل الطاعت باشد بدین معنی تخلف وارد نشود ۵ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا
أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ۵ وان با اسم
وخبر خویش فاعل است مر فعل محذوف را ای ولو ثبت انهم جاؤک حین ظلموا انفسهم واستغفروا الله عطف
است بر جاؤک واستغفر لهم الرسول عطف بر لوجدوا جواب ولو واینجمله عطف است بر مضمون کلام سابق زیرا که
کلام سابق معنی فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاؤک یحلفون ان اردنا الی قوله اولئک الذین یعلم
الله ما فی قلوبهم متضمن است مر معنی نفیهم ذلک الحی والخلق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر
لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ودر جمله واستغفر لهم الرسول بعد جمله جاؤک التفاتست از خطاب سوی غیبت از
جهة تنبیه بر مؤمنان بر اجابت رسالت المستغفر عظیمة چه اگر واستغفرت گفتی تصریح بذکر رسالت داعی
سوی اجابت نبودی سؤال شرط وجزاء لو منتفی بود اینجمله یعنی لوجدوا الله توابا رحیما ثابتست منفی نیست
وجزا بودن او چه لو را درین ترکیب بچه معنی لوجد والله توابا رحیما مجازست از اهلیت جزاء بهم فالمعنی لم یزل
جزاؤهم لانهم لم یجیبوه یستغفر الله ولم یستغفر لهم الرسول بس انتفاء جزا باعتبار مفهوم بود باعتبار معطوف
باشد معنی اینست ایشان بر تو آمدندی وکردار خویش را منکر شدندی وبران سوگند دروغ خوردندی اینها را هیچ
سود نکردی وچیزی منفعت نیاوردی زیرا که آنچه در دلهاء ایشانست خدای میداند واظهار آن میتواند واگر ایشان
بر تو می آمدندی ومعترف بکردار خویش می شدندی واز خدای آمرزش میخواستندی واللهم اغفر لنا می گفتندی پیغامبر نیز
برای ایشان آمرزش میخواستی واللهم اغفر لهم گفتی ایشان خدای را قبول کننده توبه می یافتندی وبوی نیل رحمت او می
شتافتندی یعنی جرایم ایشان زایل شدی وگناهان ایشان بزوال آمدی سؤال در قبول توبه عاصی یعنی توبه از معاصی
کافی بود استغفار رسول را با توبه ضم میکند وهر دو را شرط قبول توبه می افکند جواب در عمل بحکم غیر پیغامبر
مهم ساختن پیغامبر بود قضاء او موانت او باشد ودر توبه از ایذاء عباد بخوشنودی عباد شرط است مجرد ندم
کافی نیست توقف قبول توبه در خوشنودی پیغامبر مبنی برین معنی است آمدن ایشان بر پیغامبر واستغفار کردن
پیغامبر برای ایشان دلیل بر خوشنودی پیغامبر باشد قبول توبه بران باعتبار تضمن آن مر حصول شرط خوشنودی
بود بخلاف توبه عاصی در سایر کفر وانواع معاصی که درین معرض بود وحدیث ورطه باشد ۵ فَلَا وَرَبِّكَ لَا
يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ
وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ۵ فا سببیه است واسم وخبر لا محذوفست ای فلا لیس لهم ایمان حین ارتدوا عن حکومتک
وعزموا التعویل علیکم مالوا فی الحکم الی غیرک وتواند بود که بعد لا فعل محذوف بود بتقدیر فلا یؤمنون بود وربک
لا یؤمنون وجمله قسمیه موکد باشد بر طریق لا افعل کذا والله افعل کذا حتی یحکموک ثم لا یجدوا معنی اینست چون
ایشان بیامدند واستغفار نکردند تو نیز برای ایشان استغفار نکردی که تائب نشدند وتوبه ایشان مقبول نگشت

پس ایمان از ایشان بحصول نه پیوست که ایشان حکمی که تو کردی رد کردند ورو بحکم دیگری آوردند سوگند میخورم
بپروردگار تو که منم چون بعضی از ایشان ثابت شد ایمان نیارند وایمان ندارند تا آنگه ترا حکم سازند وبحکومت توبه
در آرند ودر هرچه میان ایشان مشتبه گشته ولخلاف پیوسته بحکم تو در نفسهاء خویش تنگدلی وناخوشی نیابند وبدان
انقیاد ورزند وگردن نهند تسلیم کردن وانقیاد ورزیدن وتواند بود لاء زائده برای تاکید تحقیق قسم وعلم گفته
وفا بر وربک حکم دارند ای وربک لا یؤمنون وتاکید باعتبار تکرار نظر آید چنانچه در کنایت ومجاز از جهة حاجت سوی
تکرار نظر آنگه پنداشته اند والتفات وقلب موجب ایقاظ داشته اند معنی چنین آید سوگند میخورم بپروردگار تو که ایشان
مؤمن نگردند تا ترا حاکم نسازند وبحکم تو نیز دارند الی آخره ۵ وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ
أَوِ اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ ۵ الا قلیلا منهم برفع ونصب خوانده اند رفع بر بدل
ونصب بر استثناء داشته اند ودر بدل از قبیل نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه است نه از قبیل لو جئتنی لاکرمتک
ونه از قبیل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا وان در ان اقتلوا مفسره است بعد فعل کتابت که فعلی متضمن فعل است
واقع شده وبرطریق ونادیناه ان یا ابراهیم آمده معنی اینست واگر ثابت شدی بدرستی که ما نوشته ایم بر ایشان
نفسهاء خویش را بکشید ویا از دیار خویش بیرون آیید مطیع نمی شدند واین کار نمی کردند مگر اندکی از ایشان متصف
اند باخلاص وایمان روایت کرده اند چون زبیر بن عوام شخصی که با او خصومت داشت بعد حکم پیغامبر که در ان حکم
زبیر بن عوام محکوم له شده بود از پیش پیغامبر بیرون آمدند مقداد بن اسود وجهودی که با او نشسته بود گذاشتند مقداد
پرسید که پیش پیغامبر که محکوم گشت منافق گفت زبیر بن عوام که پسر عمهٔ پیغامبر است مطلوب او بحکم پیوست
جهودی که نزدیک مقداد بن سوید بود بسر عم خود جهود مذکور آنچه کلام او که مفهوم کرد بنعت هؤلاء یؤمنون
ویطعنون فی قضائه گفت ونیز جهود مذکور گفته در حق آباء موسی علیه السلام که حکم بقتل نفس کرد انقیاد کردند تا آنکه
موازنه هفتاد هزار مرد را درین قضیه تیغ آوردند عمرو ابن مسعود مفاخرت جهود را نکشید وجواب سخن او
چنانچه باید وشاید گفتند وگفتند اگر پیغامبر خداء ما را گوید جهود را بکشید در حال اجابت کنیم واز سر وجان بندگیم
این آیة درین حادثه ورود شده وبر وجه اعتراض متضمن شکایت از جهودان زمانهٔ پیغامبر آمده اگر ضمیر علیهم عاید
بر جهودان بود ذکر ایشان بالاتراز منافقان مسطور است وازقبیل مذکور مستثنی اند وکسانیکه از جهودان
مسلمان گشتند وبدولت اسلام واخلاص پیوستند چون عبدالله بن سلام وامثال او مراد شوند واگر ضمیر بر
منافقان باشد که ذکر ایشان نزدیک گذشته مستثناء منافقان باشد که ایمان آوردند ومخلص گشتند چون عبد
الله ابن ابی سلول وزید بن ثابت بن قیس بن شماس مراد ۵ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ
خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ۵ اینجمله شرطیه عطفست بر مضمون شرطیه ومتضمن است مر معنی ولو انهم امروا الشیء
لا یفعلوا به الا قلیلا معنی اینست واگر ایشان میکردندی بر آنچه پند داده میشوند از ترک نفاق وشقاق وترک میل
سوی غیر پیغامبر بعد قضاء آن توبه کردن ونکوهش جهان وملامت کیهان ودر آخرت از عقاب سلاسل
وعذاب با اهل خلاص یافتن ودر زمرهٔ نجات ودر رستگاری شامل شدندی ۵ وَإِذًا لَّآتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا
عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ۵ اینجمله عطفست بر لکان خیرا لهم معنی اینست وآن هنگام که
ایشان پند بپذیرفتندی واز کارهاء ناشایسته بعد وقوع رجوع میکردندی هر آینه میدادیم ایشانرا از نزد خویش
ثوابی عظیم وهر آینه می نمودیم ایشانرا صراطی مستقیم لیکن سعادت ایشانرا نصیب نگشت واین دولت بحصول نه
پیوست دل را درین راه بردند ودر نفاق وضلال مردند ۵ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ
الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ۵ اینجمله معترضه است
برای تحریض والطاعت وانقیاد در امر حرب وجهاد روایت کرده اند ثوبان نوکر پیغامبر فرط اخلاص وکمال
عبودیت داشت وزبان حیات بپیغامبر را زبان حیات خویش می پنداشت روزی پیش پیغامبر آمد زار ونزار

قاتل الله م

کشته و بلاغری و بحقیقی پیوسته پیغامبر م چون او را بدان حال دید از حال او پرسید و گفت یا رسول الله بتن رنجی و دردی
ندارم ولیکن چون از حضرت ملازمان حضرت پیغامبر م وقتی که جدا می شوم از اشتیاق تو مرا این حال پیش آید و از شوق دیدار
تو اینحال روی نماید علی الخصوص که آخرت یاد میکنم و از خدای خویش سوال میکنم که چون حضرت پیغامبر م در بهشت بری
اگر من آنجا رفتن نتوانم لقاء مبارک حضرت را کجا دریابم و اگر مرا دولت بهشت رفتن نصیب شود و منزل من دور
از مقام جدا از تو بود جمال مبارک ترا کجا به بینم چون من درین فکر می پردازم لاجرم بدین صورت میگردم این آیه در شان او
نازل گشت و در حق او پر دود پوست پیغامبر م فرمود والذی نفسی بیده لا یومن عبد حتی اکون احب الیه من نفسه
وابویه واهله وولده والناس اجمعین و شانی که در محبت پیغامبر م از سفیان منقول است جماعتی از اصحاب حکایت
و مقالی که پیغامبر م با سفیان درین حال بود محبت اینست و برهان عشق اینچنین است معنی اینست و کسانیکه طاعت
کنند خدا او رسول خدا را در اوامر و نواهی و دور دارند خود را از فساد و تباهی پس ایشان محبوب پاک می باشند که
خدا ایشان را نعم داده و در احسان و انعام بر ایشان گشاده از پیغامبران و صدیقان یعنی صاحبان راستی و
راست گوئی و نیکی و شهیدان یعنی کسانیکه در راه خدای جان خویش در باخته و سر خویش در اعداء کلمه علیا انداخته
و صالحان و آنچه در حکم ایشان اند یعنی کسانیکه متصف بصلاح و متسم بفلاح اند ۝ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا
رفیقا تمیز است مراد از فعل از حسن اولئک من جهة انهم رفیقا و نیکوست رفیق آن طائفه عظیم و همه
همراه آن زمره کریم ۝ ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا جمله ذلک الفضل من الله تذییل است
و جمله و کفی بالله علیما تذییل است معنی اینست آن یعنی مقرون بود با این اصحاب دولت و رفیق بودن با این از
باب نعمت و فضلی از خلایق خدا حق سبحانه و تعالی اسمه و جل قدره و بنده است خدا ازان روی که علیم است طاعت
مطیعان را داند و مقال بر ثواب ایشان دادن تواند ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا
ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ۝ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ ۝ این خطاب کسانی راست که از ایشان کلمه
اسلام صادر شده و شامل مومنان مخلص و منافقان آمده بدلیل آنکه در آیه وان منکم لمن لیبطئن که بعد اوست
منافقان را بعضی ازین مخاطبان داشته و در ورطه شکایت انداخته و جمله لیبطئن جواب قسم جواب قسم محذوف
است و قسم با جواب صله من است اخبار از قسم است و انشاء قسم نیست صله جمله خبریه باشد جمله انشائیه بود و
موصول با صله خویش اسم ان است منکم جار و مجرور خبر ان است چون اسم ان موخر از خبر گشت لام تاکید جمله از جهة
آنست که منافقان در درنگ کردن خویش را مسکن بودند و در درنگ خویش از کار دریغ می نمودند و از جهة رد انکار نیز
کرد و از جهة اصدار ایشان تاکید آورد و جمله وان منکم لمن لیبطئن تا آخر که ذکر منافقان است بود شروع در ذکر
قتال معترضه است برای شکایت از منافقان که در طاعت امر قتال درنگ کنند و بیرون آمدن را در تانی و تاخیر
افکنند و ثبات یعنی جماعات متفرقات حال است و جمیعا نیز حال است یعنی مجتمعین و جمله فانفروا با معطوفات
خویش عطف است بر خذوا حذرکم و جمله ندائیه مذکور برای تنبیه است و جمله خذوا حذرکم مستانفه است چنانچه گفتند
که چون در جمله سابقه یعنی ومن یطع الله والرسول الآیه ترغیب بر طاعت خدا و رسول آورد معنی اینست ای
مومنان برای جهاد اسلحه خویش را بگیرید پس بیرون روید در حالتی که جماعت متفرقه آیید ترک ترک فوج فوج
گروه گروه خیل خیل یا بیرون آیید با پیغامبر م یکبار که در حالتی که مجتمعان لشکر بزرگ ساخته و با اتفاق و اجتماع
در کار اعداء دین پرداخته و بدرستی که بعضی از شما هر آینه کسی است است که سوگند میخورم هر آینه بیرون آمدن
سوی جهاد درنگ میکند رفتن جهاد که در ان تانی و عجلت با بعد تانی و تاخیر می افکند ۝ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ
مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ۝ این شرطیه عطف است بر جمله
وان منکم لمن لیبطئن و جمله و قد انعم الله مفعول قال است اذ لم اکن معهم شهیدا ظرف است مر انعم الله علی معنی
اینست پس اگر بعد از درنگ کردن شما را مصیبتی برسد یا هر آینه مصیبتی واقع شود در یک گروه مذکور در جنگ

خود یاد رساندی یا نام از خویش گوید بدرستی که در حق من انعام واحسان کرده و در حمایت خویش آورده چون بیرون آمدگان
در بیرون آمدن شریعت نمودم و در جماعتی که ایشان را مشقت و هزیمت و قتل رسیده حاضر نبودم که اگر با ایشان بوده
می آمدم همچو ایشان مصیبت زده می بودم ۝ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۝ بر صیغه تذکیر و تانیث
خوانده و معنی یکی داند و اصابکم موطیه قسم است لیقولن از جهة لفظ جواب قسم است و از جهة معنی جواب شرطیه است
کانه مخففه است از عمل منفی شده و بجمله فعلیه در آمده و جمله کان لم تکن بینکم و بینه مودة صاحب کشاف بیان کرد
و مقول معترضه داشت متضمن تنبیه ثبوت مودة قایل آن با نفی مودت بداشت و اولی آنست که این جمله را
فاعل لیقولن حال دارند یعنی لیقولون مشبها بمن لم تکن مودة بخاردنی و جواز ترک واو در جمله اسمیه که در مصدر است
یکن قایل شوند و بر وفاق قول بحتری شعر فقلت عسی ان یبصرنی کا ۝ بنی حوالی الاسود الحوارد و رونده یا لیتنی حذف
بحرف منادی بتقدیر یا قوم لیتنی مقول است معهم خبر است فافوز جواب تمنی است با با واقع شده و باضمار ان منصوب
آمده و جمله شرطیه یعنی وان اصابکم فضل من الله عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست و اگر برسد شما را فضلی از
خدا یعنی ظفر و نصرت و فتح و غنیمت هر آینه بگوید ای گروه من کاشکی که با ایشان بودمی چنانچه ایشان غنیمت کردند
غنیمت کردمی پس که ظفر عظیم می یافتم و بهره فخیم بهره مند می گشتم چنانچه که بود آن گروه و میان جماعتی که بیرون می
آمدند و ایشان را فضلی از خدا رسیده دوستی که دعوی میکردند و خود را بر اظهار آن می آوردند چه دوستی است
که چون دوستی را نعمتی رسد شاد گردند و حسد نکنند و ایشان بر عکس که غازیان را نعمتی رسیده آرزو می برند و اندوه
گین می شوند که اگر ما می بودیم با ایشان شریک می شدیم خصوص نعمت را ایشان می بودیم و آرزوی شرکت در زوال خصوص
نعمت است و این نیز حسد است و حسد منافی وداست ۝ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ۝ فا سببیه است و موصول با صله مفعول است مر فلیقاتل و فاعل او ضمیر است عاید بر کسی که
لیبطئن و آن عبارت از منافقانست و از جهة افراد لفظ من است اگرچه معنی او جمع باشد منافقان از جهة
اسلام ظاهری صلاحیت خطاب دارند و در تحت خطاب در می آیند با اینکه امر بقتال متضمن امر بتخلص شدن از
نفاق بیرون آمدن بر نوجه سبب متعلق بتشنیع کردیم و در شناعت حال ایشان معنی اینست چون مبطلان را تشنیع
کردیم و شناعت حال ایشان در بیان آوردیم پس گو قتال کنند و در رضاء خدای برای اعداء کلمه علیا با کسی که قتال کنند
درنگ میکنند و خود را در ورطه مخالفت با مومنان می افکنند با کافرانی که حیات دنیا را با آخرت بواسطه حظ
دنیا حظوظ آخرت می برند باید درنگ کردن در بیرون آمدن برای قتال بگذارند و خود را از ورطه نفاق بیرون
آرند و تواند بود ضمیر فلیقاتل عاید بر آخذ صلاح فاضل فلاح صاحب نیست و واحد قوت طبیعت باشد
معنی اینست پس بگو قتال کنید اهل صلاح فاضل فلاح با کافرانی که چنین و چنین اند دنیا را بدین میگزینند بر این
تقدیر فا سببیه است ۝ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا
فیقتل او یغلب عطف بر شرطیه است ازین جهة مجزوم شده فسوف نوتیه جزاء شرطیه است و این جمله معترضه است
برای بیان استحقاق مقاتل جزا را مغلوب او غالب معنی اینست و هر که در رضاء خدا قتال کند پس کشته شود یا
غالب آید سرانجام اجر عظیم که برای مجاهدان موعود است بدهیم برای شهداء روزی کنیم و در کتب تفسیر اجر
عظیم را بهشت تفسیر کرده و این تاویل مشکل و محل تامل است زیرا که بهشت موعود برای همه مومنان است قاعد
و مجاهد در دیگر آیات لقوله تعالی و کلا وعد الله الحسنی ای کلا من القاعدین والمجاهدین وعد الله الحسنی
و برای مجاهدان وعده اجر عظیم کرد و آنرا حسنه آورد قال الله تعالی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا
عظیما درجات حسنه و مغفرة و رحمة این آیت ظاهر شود که اجر عظیم را مقابل جنت ذکر کرد و مغایر او آورد
بلکه اجر عظیم عبارت از درجات جنت باشد اصل جنت بود چنانچه ازین آیه فهم می شود ۝ وَمَا لَكُمْ

لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان ○ والمستضعفین مجرور است بعطف بر فی سبیل الله بحذف مضاف ای وفی خلاص المستضعفین بر وجه ذکر خاص بعد عام یا منصوب بر اختصاص تقدیر اخص من انواع فی سبیل الله اعانة المستضعفین این جمله معترضه است برای تحریض بر قتال کافران بر انگیختن مومنان بر مقابله ایشان در جمله سابقه از غیبت سوی خطاب آورد و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است معنی اینست و نیست مر شما را که در راه رضاء خدا و قتال نمیکنید و در تخلیص ضعفا از مردان و زنان و بچگان نمی کوشید و ضعفا آنانند که در مکه مانده بودند و کفار مکه بر ایشان جفا می نمودند ○ الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا ○ موصول با صله صفة المستضعفین است ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها مقول یقولون واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا معطوف است باخرجنا الظالم صفة قریه است صفت سببی است در اعتبار تانیث موصوف اعتبار فاعل کرده اند نحو مررت بهند الحسن غلامها و مررت بزید الحر جاریة معنی اینست آنکسانیکه میگویند ای پروردگار ما از دیهی که ظالم اند اهل آن دیه یعنی مکه بیرون بر ما را و بگردان برای ما از نزد خویش دوستی که ما را حمایت کند و بگردان ما را از نزد خویش نصرت کننده که در خلاص از ایشان یاری دهنده ○ الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا ○ موصول با صله مبتداست و جمله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الله فقاتلوا معطوفست بر جمله سابقه فا در فقاتلوا جبیه است اولیاء الشیطان کافران مرادند و این از باب وضع مظهر موضع مضمر است و جمله ان کید الشیطان کان ضعیفا تذییل است چون تنبیه کافران و اولیاء الشیطان ملوح بمضمون جمله بود بتقدیم ملوح جمله کید الشیطان کان ضعیفا سابق نمود و جمله الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله مع توبیخ مذکور مقبل است با مر تخلیص مسطور با دلیل است معنی اینست آن مومنان قتال میکنند با کافران در رضاء کردگار دیان و کافران قتال میکنند با مسلمانان در راه متابعت شیطان بدرستی که مکر شیطان ضعیف بوده بیشک ای او باطل باشد و ضعیف توان ندارد و باطل قوت نداد مسلمانان بر حکم فان حزب الله هم الغالبون غالب باشند اگرچه اندک باشند بر مقتضی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله چیره دستی نماید اعلاء دین حاصل شود و مخلص ضعفا صغیر کرده ○ الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة ○ روایت کرده اند مسلمانان در آغاز اسلام در مکه ضعیف بودند کافران از جهة کثرت خویش بر ایشان قوت می آوردند و انواع ایذاء میکردند و در هوان می آوردند و ایشان از جهة شجاعت اذن و جان خویش بر میخواستند و از پیغامبر در قتال ایشان اذن میخواستند پیغامبر بر حکم مقتضاء خرد و بر موجب فکر هندسی آن مصلحت می بودند چنانچه سران را شاید و باید کفوا ایدیکم عنهم میفرمود این آیة در شان ایشان است و این بیمن معنی را بیان است و این جمله معترضه است برای بیان شجاعت یاران پیغامبر دستوری خواستن بقتل کافران در وقت هوان ضعف اسلام معنی اینست اندیشه که گفته شد مر ایشان را بعد دستوری ایشان که دست از کافران باز دارید دستهای خویش را با ایشان رسیدن هنگام قتال باز مانند و نماز جهاد اکبر است مشغول باشید و زکوة مال بدهید ○ فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة ○ فریق مبتداست منهم صفت است مر فریق را یخشون اذا برای مفاجات است و مضاف است سوی جمله اسمیه که بعد اوست مر معنی مفاجات را که مضمون اوست و لما کتب ظرف است مر معنی مفاجات را فا زده معنی داخل بر عامل لما بود جمله عطف بر وقیل لهم کفوا باشد تقدیر چنین است الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم فوقع مفاجات زمان خشیة فریق منهم الناس حین کتب علیهم القتال کاهل خشیة من الله مستبین بهم و کماشاند خشیتهم معنی اینست

پس هرگاه که فریضه کرده شد بر ایشان قتال گروهی از ایشان از قتال می ترسند از مردان کشتن و مجروح شدن همچنانکه سخت ترسند از روی خشیت از ترسندگان از خداء در میان ایشان در تاجیرهمیدارند و کشتن در حال یقین می پندارند ○ و قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب ○ این جمله عطف است بر جمله سابقه لولا اخرتنا بدل اشتمال است از جمله لم کتبت علینا القتال و این کلام خواهش وجه حکمت بوده و بر وجه اعتراض نبوی ننموده معنی اینست و گفتند ایشان ای پروردگار ما را چرا بر قتال فرض کردی و چرا ما را در حیز قتال و هلاک رسانیدی چرا مهلتی نزدیک که در آن قوت گیریم و توانائی بینیم چیزی نکردی و چرا ما را به موت قتال اندا ختی و بدان قتال آزرده ساختی و این قول و این ترس از مومنان از جهة فکرة مصلحت بقیه حیات که بهم اعمال خیر مبنی بر آن است و تحرز از توهم شماتت اعدا از جهة خویش حیات دنیا و اهانت در حال درجات اخری روی نموده و توانند بود که این بکفر آمدی مخلصان و منافقان بهم را باشد چون قتال ترسنده و گوینده و لولا اخرتنا شدند مومنان بر بهم رحمت خویش ماندند ○ قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی ○ و جمله والآخرة خیر لمن اتقی عطف است بر متاع الدنیا قلیل و هر دو مقول قل است قل مستانفه است چنانچه که پیغامبر گفت ماذا اقول لهم حین قالوا ذلک فقیل قل کذا معنی اینست بگو ای محمد متاع دنیا و برخورداری که نفس بران اندک بود و بهم خزاین و دفاین نیز قلیل است بیت حاصل دنیا زکهن تا بنو ○ چون نگری نیست بنیرزد بجو ○ و آخرت بهتر است از دنیا مر ارباب تقوی را نعم حیات یابند و بسوی ملکت جاوید شتابند و دنیا با یقین درجات اخروی چه مصلحت بود و چگونه سبب ترک قتال باشد ○ ولا تظلمون فتیلا ○ ولا یظلمون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی رحب دانند ولا یظلمون فتیلا عطف است بر جمله والآخرة خیر لمن اتقی معنی اینست و آخرت بهتر است مر کسانی را که متقی اند و اعمال نیک دارند و جزاء عمل ایشان بنقصان نخواهد پیوست و ایشان مقدار فتیل مظلوم نخواهند گشت و فتیل رشته بود که در رخنه خرما باشد و آن را بکمک مثل زنند و اول در مقام بیان قلت ذکر کنند چنانچه بیان او گذشته و ذکر او بالا رفته ○ اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة ○ چون منافقان در شان کشتگان احد گفتند اگر ایشان نزدیک ما می بودند نمی مردند و کشته نمی گشتند این آیة در شان ایشان ورد گشت و این نظم در شان گفتار ایشان بورود پیوست و این جمله معترضه است برای رد مقالات منافقان و بطالت گفتار ایشان و تحریض مومنان بر جهاد کافران معنی اینست در هر جائی که شتابید و بهر جایی که روید مرگ بسوی شما شتابد و شما را دریابد اگرچه بناها عالی بعید و در برجهای محکم کرده باشید حکایت کرده اند زنی اجیری داشت دختری زاد اجیر خود را برای آتش فرستاد اجیر مذکور پیش در آمد مردی را دید که از ولایت می رسد و میگوید این زن چه مار نهاد اجیر جواب داد که دختر زاد گفت بدانکه این دختر نمیرد و اجل دامن او نگیرد تا صد زنا نکند و شوهر او را در اینچنین رسوائی نیکند و بعد از صد زنا منکوحه شود و بعد از آن مرگ او بسبب عنکبوت بود و عو او بدان سبب آخر کرده و بنهایت رسد اجیر مذکور بقصد ظهور گفتار قایل شکم آن دختر پاره کرد و حبز مجبز مذکور را از جهة خویش بر علم مطابق واقع آورد و گریخت تا دختر مذکور پیش از زنا و نکاح غیر بسبب عنکبوت بمیرد و چیزی که آن مرد گفته است رونق صدق نگیرد و اجیر مذکور این عمل کرده رفت بشهری دیگر و مقام گرفت قوم آن دختر دیدند که هنوز در میان دختر حیات هست و ممکن است که او بصحت آید دارو کردند شکاف ملتیم گشت و جراحت بصحت پیوست دختر مذکور بزرگ شد و زنا کرد و فاحشه عظیم می آورد تا آنکه از در ساحلی از سواحل بحدی آورد آنجا نیز این کار میکرد دختر مذکور نیز بر رسم تجار در آن ساحل رسید زنی جمیله را برای نکاح طلبید عورتی نشان این زن کردند او رغبت کرد و بنکاح خود در آورد با هم ماندند و داد عیش و عشرت میدادند روزی حکایت پاره کردن دختری بگفت زن مذکوره حال خود را دریافت که قصه مذکور برادست او نهفت و گفت این حال من بود او شاد شد پیوست خبر موت بعنکبوت یاد آورد بیچی در صحن برا آورد و او را کج کرد تا محل عنکبوت نبود و جاء در آمد

او باشد آن مرد با آن زن محل در آن برج در عیش بودی و از نظافت آن مقام عنکبوت روی ننمودی روزی نظر زن در
عنکبوت بر سقف برج افتاد او را از مرک او نشان داد ناکاه عنکبوت از سقف بر زمین رسید مکر انکشت پای خود مالید
مغز آن عنکبوت میان ناخن و کوشت و انکشت رسید و در اندک حیات آن عورت مذکور بر آمد امام زاهد این قصه
در تفسیر خود آورده لکن چند حاشیه مخالف این ذکر کرده یکی مخبر از حال آن مولود پیغامبر آن زمانه را داشته و بجای عدد صد
زنا هزار کشته و بعنکبوت مرک مرد متعلق ساخته و افتادن عنکبوت بر روی مرد و اماس کردن او کفته و شکی نیست
که ذکر و لو کنتم فی بروج مشیدة که در این آیه است تلویح و تلمیح این حکایات است ٥ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا
هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ٥ این جمله یعنی و ان تصبهم حسنة یقولوا
هذه من عند الله با معطوف خویش نیز معترضه است برای شکایت از حال منافقان و حکایت از ایشان روایت
کرده اند بعد آنکه پیغامبر و مهاجران در مدینه قرار کرفتند منافقان میان خویش میکفتند تا آنکه این مرد در مدینه قرار
کرفته زروع و ثمار ما نقصان پذیرفته این حکایت قول منافقانست و این شکایت از قول ناپسندیدهٔ ایشانست
معنی اینست و اکر ایشان را نیکی از ارزانی و فراخی و وفاء زروع و ثمار و ایمنی و قرار برسد و منفعتی و غنیمتی بحصول
پیوندد بکویند این از فضل خدا است و از لطف جل و علاست و اکر برسد ایشان را بدی از اضداد امور مذکور و خلاف
شیون مسطور بکویند و ناشی از نحوست قدم تو دانند ٥ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ٥ این جمله مستانفه است
چنانچه کسی که پیغامبر کفت ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل قل کل من عند الله معنی اینست بکو ای محمد هر
چیز و شر و نفع و ضر از نزد خدا است و از ارادت و قضاء حق جل و علا است ٥ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا
يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ٥ استفهام برای توبیخ است و در معنی نفی است ای ما یصنعون
حال کونهم لا یکادون یفقهون حدیثا مفعول است مر یفقهون و یفقهون فعل مضارع بعیران جزء لا یکادون
و فا در مال هؤلاء القوم سببیه است معنی اینست پس چیست مر این قوم را نزدیک نه اند که هیچ حدیثی را دریابند
نه حدیث نیکی دانند و نه حدیث بدی شناسند و ندانند که باسط و قابض و نافع و ضار خدا است و این چیز مربوط
بارادت و قضاء است نیستها را نابوده کند و بخنان ناپسندیده کویند نیست و اتقی در نیابند و بسوی نابوده و نا
پسندیده شتابند ٥ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ٥
موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است من در من حسنة بیان ماست فمن الله خبر مبتدا است و اتمام شرط و تضمن
معنی شرط است و فاء در و زاد آمده و جمله ما اصابک من سیئة بر جمله سابق معطوف است و براد نباط بر جامع
تضاد معروف و بخطاب مر غیر معین راست ان تفصیل است متعلق اند بجدا ام نیکی ابتدائی است بفضل
و کرم بود و تعلق اصابت بدی بنائی مبنی بر شومی کناه بندکان آنکه از بنده کناه صادر می شود و جریمه بحصول
می پیوندد بیشتر است خدا نه عقوبتی کند و اکر میخواهد بشومی کناه کرده چنانچه در آیت دیکر آمده و ما اصابکم من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و در حدیث آمده نیست نفع از خراشیدن بجوابی و معزت شدن زخم
امر بودن خدای بسیار باشد و آمرزیدن او غالب بود و از عایشه روایت کرده اند از مسلمانی که او را رنجی و مشقتی
برسد بار و زوال نعلین یا خاری در پای او بخلد یا چیزی از دست او برود مکر آنکه سبب مجازات بسیار است و آمرزیدن
بی شمار است معنی اینست آنچه ترا ای مخاطب از نیکی محض و چون نعمت وجود ابتلایی بی سابق اختیاری و کسبی بی
واسطه رنجی و شغلی و اتحاد قوی طلفه و پرورش در رحم و صغر و سایر امور ابتدائیه محض لطف و کرم بی سابق اختیاری
و کاری بود آنکه مبنی باختیاری ابتلایی چون آثار طاعت نخستین که ابتلائیکه بیقین حاصل آید پس همه نیکیها از اسباب
و مسببات و علل و معلولات ابتلایی یا مبنی بر ابتلایی روی نماید و آنچه برسد ترا ای مخاطب از بدی چون مشقت
و مضرت و درد و مصیبت و محنت و عنا و آفت و بلا و هرچه تا می بود مبنی بر نحوست ارتکاب جریمه از جرایم
یا مترتب بر شومی اتصاف بر سیئه از دنایم باشد در دو دیگ و طول چنین مشقت و مضرت بجا این که نعمت عقل

یافته و باختیار کاری شتافته بنای نیست عموم مذکور مبنی بر کدام معنی است سوال در دردی و رنجی و مشقتی و مضرتی
که ایشان را میرسد سبب محض نیست بلکه متضمن منفعت درجات نیک و مثوبات در اخری است چون کاری تلخ و علاج
مولم و ضرب و تعریکی مقام از روی معنی انعام است اکرچه بصورت ایلام است جواب چون همه مضار مبنی بر ارتکاب
جریمهٔ معصیت یا کفر بود خلق جریمه کفر و معصیت نیز مبنی بر جریمهٔ کفری و معصیتی دیکر باشد و آن بر دیکر تسلسل آید
و اکر باز کردد متقدم یعنی بر متاخر دور در غایت پس لازم آید همه رنجها راجع سوی قهر ابتلائی بود چنانچه همه نیکیها را
جمع سوی فضل ابتلائی باشد سیئات غیر اختیاری بشومی سیئات اختیاری واقع شود و سیئات اختیاری سوی صورت
است و اختیاری ما مضاف بود زیرا که جهتی که بدان جهت مضاف سوی باری است جهت خلق و آفرید کاری و آن بدین
جهت مبنی بود بر ولایت بود و حسن و حکمت باشد سبب بودن و از جهت آنست که حاصل کسب و اختیار ماست از
مجموع و عمل بغیر ولایت میکنیم و صورت و کسب و اختیار مقصود بر ماست برین حیثیت مضاف سوی حق جل و علا
و تواند بود که خطاب مر پیغامبر را باشد و مراد بحذف مضاف یا بر وجه مجاز بود ای ما اصابک امتک یا محمد من
حسنة فمن الله و ما اصاب امتک من سیئة فمن نفسک یعنی چنین آید آنچه ترا برسد ای مخاطب غیر معین از نیکی
از طلا از فضل و کرم و احسان حق جل و علا است و آنچه برسد ترا از بدی از نفس تو بود و از شومی کناه و خطاء تو باشد
یا کویند آنچه برسد آنست ترا از نزد نفسها ایشان است بسبب کسب با ایشان و نحوست کناهان هست و معترضه
حسنه را درین آیه عبارت از طاعت و خیر و سیئه را عبارت از معصیت و شر دارند و معصیت را بر حکم این
آیه که بقضاء خدا و اردات نپندارند یا حسنه و سیئه بمعنی نفع و زیان و راحت و مشقت و امثال آن چنانچه
بالا کذشت کوییم و رد مذهب معتزله جویم ٥ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ٥ خطاب مر پیغامبر راست
حقیقت بی حد و بی مجازی و تنکیر رسولا برای تفخیم است و معترضه است برای مدح پیغامبر و ورود اهانت ایشان
او را معنی اینست و فرستادیم ما ترا برای مردمان رسولی عظیم الشان جلیل البرهان ٥ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا
با زاید است و کفی بالله شهیدا و شهیدا بمعنی شاهد است معنی اینست و بسندیده است خدا از آن روی که کواه
است یا در حالتی که کواه است یعنی بر ارسال تو و بر رسالت تو و بودن تو عظیم الشان جلیل البرهان یا کواه است بر
کفتار و انکار ناپسندیدهٔ ایشان این جمله تذییل است ٥ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ٥ من یطع
الرسول شرطیت محذوف الجزاء فقد اطاع الله تعلیل جزاست ای من یطع الله و رسوله ینفعه الایة اطاع الله جمله
شرطیه عطفست بر ارسلناک للناس رسولا و در من یطع الرسول بعد ارسلناک التفاتست از خطاب سوی غیبت و وضع
مظهر موضع مضمر برای تصریح بذکر مناط طاعت چه مناط طاعت رسالت و اوردن خطاب تصریح بذکر رسالت
نیست روایت کرده اند چون پیغامبر کفت احبنی فقد احب الله و من اطاعنی فقد اطاع الله منافقان کفتند
این مرد دعوی خدائی میکند و خود را محب خدا میداند و طاعت خود طاعت خدا خواند میخواهد که ما او را بخدائی
بپذیریم در رد ایشان این آیه نازل کشت و مضمون آن بیان بوست معنی اینست هر که اطاعت فرستادهٔ خدا
را از امر و نهی خدا میرساند و خلق را سوی طاعت خدا در اوامر و نواهی او میخواند طاعت خدا باشد زیرا که صاحب که
برهان برساند طاعت او را طاعت پادشاه خوانند ٥ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ٥ و من
شرطیت جزاء او محذوفست فما ارسلناک تعلیل جزاست ای و من تولی عن طاعتک لا یضرک فانا ما ارسلناک علیهم
حفیظا و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق در جمله سابق ذکر پیغامبر بر وجه غیبت بود در جمله التفات از
غیبت سوی خطاب از جهة بازکشت سوی اصل خطاب که در و ارسلناک للناس رسولا بود سابغ بود معنی
اینست و هر که از اطاعت تو روی بکرداند ترا زیان ندارد و آن را خود تو نبندد زیرا که نفرستادیم ما ترا بر ایشان
حفیظ و نکهبان نه موکل برای تثبیت ایمان در دلهای ایشان بر تو رسانیدن فرمان بود فرمان رسانیدی و وظیفهٔ تبلیغ
بجا آوردی هر که اطاعت کرد سعادت یافت و هر که عصیان ورزید بسوی شقاوت شتافت و هر که دل بدین

نعمت بیاورد بر جبین خویش داغ عصیان کرد ۵ وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ ۵ اینجمله نیز قصه منافقانست بر قصه منافقان
یعنی بلی وان تصبهم حسنة یقولون من عند الله وجملهٔ دیگر که در میانه است معترضه است و ربط هر یکی در ذیل آن مسطور است
و در محل آن مسطور است وطاعة خبر مبتداء محذوف است ای امرنا طاعة معنی اینست و میکویند ایشان در هنگام صدور
امری که نهی کار ما طاعت است هر چه بفرمایی بجا آریم و از هر چه باز داری خود را از آن باز داریم ۵ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ
عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ ۵ بیت طائفة بعضی باظهار تا و بعضی با دغام خوانده‌اند
بهر دو وجه یکی دانند عطف است بر یقولون پس چون از نزد تو بیرون آیند طائفهٔ از ایشان در شب بیند یشند در
آوردن غیر آنچه تو میکویی بکوشند ۵ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ ۵ اینجمله حالست یا معترضه است
معنی اینست و خدای عز و جل می سازد و می پردازد و در نامهاء عمل ایشان می نویسند تا بدان ایشان را سزا کند
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ۵ فا سببیه است معنی اینست چون حال چنین است پس اعراض کن از عقوبت ایشان که مصلحت
در ین است و انتقام را توقف دار که صلاح عامت و حیرت همه در آن بر ایشان کلمه اسلام کفته و پناه تو کرفته
اگر بکشی و انتقام کشی کسانیکه حال نفاق ایشان ندانند ایشان را مسلمان خوانند پس ترا کشندهٔ مسلمان دارند و ایمان نیارند
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۵ عطف است بر فاعرض معنی اینست و توکل کن بخداء و کار بدو سپار و دل بر عون
و عنایت او دار و منتظر باش که خداء انتقام ترا از ایشان خواهد کشید و ایشان را مستاصل خواهد کردانید
و مضرت ایشان دفع خواهد کرد و کار بر حسب مطلوب تو خواهد آورد ۵ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا
بالله فاعل کفی با زائده است و کیلا حال است یا تمیز معنی اینست و بسنده است خداء در قلع و
دفع ایشان در حالتی وکیلا حال است یا از آن روی که وکیلا است برای کارهاء بندکان کار ایشان کند و مراد
ایشان حاصل کرداند و اینجمله تذییل است درین آیة اعراض فرمود و این حکم در بدایت اسلام بود بآیة یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم منسوخ کشت و حکم او بنسخ و تبدیل پیوست ۵ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ ۵ فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای یعمهون افلا یتدبرون القرآن فیجدوا مستقیما متوافقا
ولا یجدوا فیه اعوجاجا واختلافا وتناقضا وتعارضا وهم رفع برای انکار بر وجه توبیخ است مر منکران رسالت
پیغامبر را اعراض کنندکان از طاعت او در ترک تفکر و تجالت رسالت معجز باهره قرآنی معنی اینست آیا ایشان
می شوند پس آن تفکر نمیکنند یا میخوانند قرآن را بر ان الفاظ و بر معانی او متفکر نمی شوند پس او را راست و درست
یابند و بری از خلاف و کژی بینند و آنچه از روی ظاهر اختلاف می نماید محمول بر وجه مآل بود تا نقض و تعارض
نیست و محمول بر مطابقت است چنانچه آیة لنسئلنهم اجمعین با آیت فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان
و لاجان از روی ظاهر مخالف دیکر است میان ایشان تعارض نمی آید ۵ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ
لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۵ جمله شرطیه عطف است بر شرطیه که از مضمون کلام سابق فهم
می شود یعنی یتدبرون لم یجدوا فیه اختلافا کثیرا اعلم انه لیس من عند الله تصدیقهم وتصدیق من جاء به و هو الرسول
معنی اینست اگر بدین میکروند و دل بر تفکر و الفاظ و معانی او می آوردند و همه را متوافق و متلائم میدانستند و بری
از تعارض و اختلاف می یافتند اگر قرآن از غیر خداء تع بودی هر آینه در وی اختلاف بسیار روی نمودی در روی
تعارض نباید ثابت شود که وجه مستقیم در لفظ و معنی است و ما انجنین فصاحت و بلاغت و راستی و درستی و
صلابت و استقامت این کلام آنست غیر خداء نیست و هر کلامی که از خداست حق و صدق باشد تصدیق آن کلام را
و تصدیق براء محاربه فرستاد تبلیغ او یعنی پیغامبر واجب بود و مسلم است که در قرآن اختلاف و تناقض نیست
کلامی که بر سلیم در لفظ و معنی است لیکن عدم اختلاف در کلام غیر خداء نیز ممکن است بلکه واقع است وقوع آن
بشاهده مبرهن است از چندین خطب و رسائل کتب مروی است و از آغاز و انجام محکم است و در آن اختلاف
نزاد و تعارض نیفتاد پس میان کلام غیر بعد وقوع اختلاف کثیر دعوی ملازمت که از جمله لو کان من عند الله لوجدوا

فیه اختلافا کثیرا مفهوم می شود مشکل است و ادراک آن بغایت صعب و معضل است معنی اینست بلاغت کلام بمطابقهٔ
مقامات و مخاطب مخاطبهٔ مقام جز بعلم علام الغیوب ممکن نبود و جز معرفت احوال مسطوره محکمه حاصل نشود چه
در کلام متکلم غیر بلیغ از جهة آنکه مقامات کلام نمی تواند از جهة مطابقه و عدم مطابقه اختلاف بسیار واقع شود و تعارض
بی شمار محصول بود نبود بهمان در کلام بلیغ احوال باطن نداند و مقامات مخصه نشناسد هر چند که مقامات
ظاهر تطبیق کند و احوالی که آنرا میداند تطبیق تواند کلام او باعتبار مخالفة احوال مخفیه اختلاف بود با بعضی که
احوال او نیافته است مطابق نشود هم از جهة علماء معانی کفته‌اند ابلغ کتب البلاغة علام الغیوب غیر کلام خداء
هرگز بدین اختلاف خالی نبود با بعضی احوال مطابقه باشد و با بعضی مطابق نشود ملازمت مستقیم آید و معارضه
نماید ۵ وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۵ ای واذا جاء المنافقین عطف است بر یقولون
طاعة این نیز قصه منافقان بود و عطف قصهٔ منافقان بر قصهٔ منافقان سائغ بود معنی اینست و چون باید
منافقان را چیزی امری و شنایی از خوف یا امنی و امانی یعنی از ایمن بودن تنزیه یا خایف بودن ترکی که آنرا پیغامبر
برای محاربه فرستاد از اراجیف که از جهة خوف مفسدت اشاعت آن نمی شایست یا اخبار کاذبه که مفتریات
منافقان و موضوعات ایشان است در حالت خوف خلاف امن میکویند و در حالت امن خوف میجویند تا مردمان دیگر نیز
مجرد امن بر وی و در خوف افتند و در حالت امن جز خوف میکویند تا مردمانی که میخواستند بروی مجرد شنیدن
باز آیند و انواع اخبار مشهور میکنند و بر دوست و دشمن میرسانند و دوست بران اطلاع می یابند و در تدبیری که
مقتضاء عداوت است می شتابند ۵ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ
مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ۵ این هر دو جمله
در اثناء کلام معترضه است برای بیان حال مخبران مذکور و تا یلان مسطور معنی اینست و اگر اشاعت و اعلان
اخبار و تدبیر اصلاح کار سوی پیغامبر باز میکردانیدند و یا در کوش امراء که ولایت امور و تدبیر سایند تا تدبیر
مصلحت آن بر ایشان میکماشتند و این اخبار شنیده را میکذاشتند و خود برای خویش عمل نمی کردانیدند و این را
بزبان نمی آوردند و میکفتند که امور را حضرت پیغامبر و بزرکان و امرا دانند و تدبیر و مصالح آن ایشان توانند
ما را کفتن این اخبار چه سیئت بود و با ذکر این کلام چه ملامت باشد مصراع مصلحت ملک خسروان دانند
هر آینه کسانیکه بیرون می آرند امور مخفیه را بقرینه صافیه و قرائن وافیه باستخبار اخبار جهان و استطلاع امور کیهان که
وظیفهٔ ایشانست میدانستند و تدبیر دفع مضرت و جلب منفعت آن میتوانستند و اگر نبودی فضل خداء تع
و رحمت او بر شما هر آینه شیطان را پس روی میکردید مگر اندکی که در کمراهی نمی افتادید در الا قلیلا معنی دو وجه
است یکی آنکه مستثنا بود از اذاعوا به لا اتبعتم الشیطان بغیر استثناء بود و منها و کل شود و دوم آنکه مستثناء از لا
اتبعتم الشیطان باشد برین تقدیر از فضل الله ارسال و از رحمت انزال کتب مراد شود معنی اینست و اگر نبودی
فضل خداء تع یعنی ارسال رسل و رحمت و انزال کتب هر آینه شما شیطان را پس روی میکردید و طغیان را مرتکب می
شدید مگر اندکی از شما که پیش از ارسال رسل و پیش از انزال کتب مهدی بعقل شدند و ایمان به پیغامبر آوردند
چنانچه بحیرا راهب و ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و امثال ایشان و عدد ایشان سی یا چند نفر کفته‌اند سوال لولا امتناعی
است دلالت بر امتناع سایر ثانی وجود اول دارد و اتباع شیطان از جهة وجود فضل رحمت در حیز امتناع
می آرد چون اینجا بر حکم و اکثرهم الفاسقون اتباع مخاطبان شیطان را ثابت بود معنی لولا بر حکم قاعده مذکور
مشکل بود جواب مخاطبان بلولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا کسانی اند که ایمان به
پیغامبر آورده‌اند و در ایشان اتباع شیطان منفی است و این وجه براء استقامت لولا کافی است و میان امن
و امن بحیثیت لاحق است بر طریق همزه لمزه و در ذکر امن و خوف صنعت طباق است ۵ فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
اینجمله متصل است بجمله ومن یقاتل فی سبیل الله و فا سببیه است و تواند بود که متصل باشد بقوله تع قل متاع

الدنیا قلیل م

عطف کرداری بر کفاری وجمله معترضه است میان دو کلام متصل باشد معنی اینست پس قتال میکن در راه رضاء
خدا برای یافتن کمال جزاء ٥ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ ٥ تکلف متعدی بسوی دو مفعول است ضمیر مخاطب
مفعول اول است الا نفسک وقتال نفسک وجمله حال است از ضمیر فقاتل معنی اینست قتال کن در رضاء خدا برای
طلب ثواب وجزاء درین حال که جز فعل نفس خویش تکلیف کرده نمی شود بغیر کار خود مبتلا نه یعنی ترا فرموده می شود
که قتال کنی اگرچه کسی با تو بیرون نیاید ودر بیرون آمدن وقتال برابر تو کردن موافقت نماید باسیاه موی کاه
دارد وی سیاه موی باز کردد تکلیف دیگران بر تو ملامت نیاورد ٥ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ ٥ عطف است بر قاتل
معنی اینست و برانگیز مومنان را بر قتال چنانچه ایشان خود بیرون آیند وبغیر تکلیف تو در کار رغبت نمایند ٥ عَسَى
اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا ٥ اینجمله مبینه است مر مقصود از قتال پیغامبر م وتحریض
بر قتال با هلالات معنی اینست و نزدیک است باز دارد خدای تعالی ودر بستن کافرانرا وایشانرا نرم سازد ورعب شما
در دل ایشان اندازد روایت کرده اند حق سبحانه وتعالی کار مسلمانان ساخت ودر دل ابوسفیان خطره انداخت تا بیرون
آمدن نتواند و بگوید تو سنه نیست درانچنین سال تنگ اینوع کار را شروع باید کرد بعضی گویند از مکه بیرون آمده بود خدای
رعبت در دل او انداخت باز گشت نمود ٥ وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ٥ اینجمله تذییل است
معنی اینست وخدای سخت تراست از روی عذاب وسخت تراست از روی عقاب روایت کرده اند در روز جنگ
احد چون باز گشت میعاد بدر صغری کرده پیغامبر م میعاد او را در معرض قبول آورد چون موسم بدر صغری رسید وآن
بازاریست که در ماه ذی القعده تجاران آنجا جمع شوند وبا یمان ومشتریان انجا می روند گفته اند پیغامبر م با هفتاد
سوار انجا رسید لشکر ابوسفیان آنجا نبود مسلمانانی که همراه پیغامبر م بودند بازار را خالی از مزاحمت کفار یافتند بسوی
خرید وفروخت وکالائی که حاجت داشتند ارزان خریدند مرفه الحال وفارغ البال بخانهها خویش آمدند آیه مذکوره
در شان ایشان نازل گشت ونظم سطور بود بپیوست ٥ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ
لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا ٥ در جمله سابقه
ذکر منافقان بود بیشتر نیز در آیه فما لکم فی المنافقین ذکر منافقان روی خواهد نمود اینجمله با معطوف خویش میان ذکر
منافقان معترضه است برای بیان حکم شفاعة معنی اینست هر که شفاعت کند شفاعت حسنه مر او را بواسطه
آن شفاعت در لغة خواهش از کسی است برای نفع دیگری چنانچه از کسی برای منفعتی خواهد یا رفع مضرت از کسی جوید
وشفاعت حسنه آنست که متضمن ابطال حقی یا اثبات باطلی بود واضلال مسلمانا وایذاء مومنی نباشد چنانچه پیش
حاکم از جهة مدعا علیه باشیدن گواهان مدعی ودم تخوای مدعا علیه زنند یا نفع مدعی جویند حکم بشهوده بلا
تزکیه گویند وبعضی گویند شفاعت آنست که از کسی منفعت کسی بی حیلت منفعت سوی خود خواهد درین کار درره ارتشاء
ونام وری جستن ودعوت که پیش روند مر که شفاعتی سیئه کند شفاعتی سیئه او را بر حکم تسبیب نصیبی از ان بری باشد
ونصایی از ان جرم بود شفاعت سیئه ضد شفاعت حسنه است چنانچه کسی جوید با اخذ رشوتی ابطال حقی واثبات
باطلی خواهد برای جلب منفعتی وکفل بمعنی نصیب باشد لیکن او را در نصیب بدی استعمال کنند ٥ وَكَانَ
اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ٥ مقیتا حفیظا شهیدا حسیبا محیطا مجازیا اینجمله تذییل است معنی اینست
وهست کردگار دیان بر هر چیزی قادر ونگهبان گواه دهنده وحساب کننده وجزا دهنده وسزا کننده بهمه
چیزی داند وجزا دادن تواند ٥ وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا ٥ اینجمله نیز معترضه
است برای بیان حکم تحیت معنی اینست وچون تحیت کرده شود شما را بتحیتی یا بدعائی یا بسلامی ویا بتعظیمی یا
باکرامی پس شما نیز بتحیتی وبدعایی وبسلامی وباکرامی نیکوتر وخوبتر از ان کنید وحق جواب تحیت بی نقصان بجا آرید
روایت کرده اند مردی نزد حضرت پیغامبر م آمد والسلام علیک تحیت نمود پیغامبر م در جواب او علیک السلام ورحمة
الله فرمود مردی دیگر باز السلام علیک ورحمة الله تحیت آورد پیغامبر م جواب ولفظ در بار که هر نثار جواب او

وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته گفت پیغامبر م وعلیک در شان او سزاوار یافت گفت یا رسول الله برای ایشان
زیادت بکردی وبرای من چیزی زیادت نکردی پیغامبر م فرمود اموری که در جواب سلام آمده همه را در سلام خویش
بکار داشتی وبرای من چیزی از الفاظ تحیت نگذاشتی بصورت مثل تحیتی که کردی کردم وآنچه گفتی در جواب مثل آن آوردم
ونیز چون فرشتگان ابراهیم م گفتند سلاما یعنی سلمنا علیک سلاما بصورت جمله فعلیه دلالت بر حدوث میکند ابراهیم م
صلوات الله وسلام علیه در جواب ایشان سلام گفت برفع بر ابتدا نا بر صورت جمله اسمیه شود دال بر دوام ثبوت
بود تحیت ابراهیم احسن از تحیت ایشان آمد ونیکوتر وخوبتر عاید وبدانکه سلام از جمله سنت است وجواب او از جمله
واجبات عظام است بشرط آنکه بر کسی که سلام گوید مشغول بکاری دینی چون مصلی وموذن وقاری قرآن ومدرس
در وقت بیان ومفتی در وقت افتا وحکام در وقت حکومت وقضا نباشد وبشرط آنکه او را در معصیت بداند و
مشغول بعصیان نه بدارند که عاصی سزاوار سلام نبود ومستحق تحیت نگردد اما پیش پادشاه در هنگام جلوس سلطنت
سلام مشاهده شده وآن هم برین قاعده محمول آمده او اودر عدل نشسته است ودر کار دین است او را شاغل نباید گشت
واگر در ظلم است سلام پیش او نشاید گفت وقوی وضعیف را سلام گوید وبسلام آرام دل ضعیف جوید تا از قوی ایمن شود
ورعب قوی از خاطر ضعیف برود چنانچه راکب بر راجل وقایم بر قاعد وصحیح بر مریض سلام گوید وسافل بر عالی از جهة
اعظام چون صغیر بر کبیر وقلیل بر کثیر ورعیت بر پادشاه وشاگرد بر استاد ومرید بر پیر ٥ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ حَسِيبًا ٥ اینجمله تذییل است وتاکید او از جهة ایراد مدح باری بر وجه وکادت واستوارست معنی اینست
بدرستی که هست خدای بر هر چیزی محاسب یعنی حساب کننده وبر حسب آن جزا دهنده ٥ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ٥ الله مبتدا است لا اله الا هو خبر مبتدا است لیجمعکم جواب قسم
محذوف است ای اقسم لیجمعکم الی یوم القیمة لا ریب فیه الی بمعنی فی است ای لیجمعکم فی یوم القیمة اقامت حرف مقام حرف آمده
است اما بهتر آنست که الی متعلق لیجمعکم باشد بتضمین معنی حشر وجمله الله لا اله الا هو معترضه است برای توحید معنی اینست
خدائی معبودی بحق وسزاوار پرستش مطلق جز او نیست سوگند میخورم که هر آینه جمع خواهد کرد شما را از اخفاء در روز
قیامت که سخت هولناک روز است ٥ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ٥ من استفهامیه است واستفهام
برای انکار است ومرفوع المحل بر ابتدا است اصدق خبر مبتدا است حدیثا تمیز است وجمله تذییل است معنی اینست
وکه آراسته از روی گفتار از خداوند کردگار در کلام او کذب محال باشد چه کذب معنی بر حاجت را محتاج است وخدای
عز وجل از هر دو صفت مذکوره منزه بود ونیز کلام یقینی است عبارت از علم بفضل الخطابست وهمه حق است وثواب
ومخالفت واقع در علم جهل مرکب است واز کسی که جهل مرکب محال است وکذب در کلام او محال بود سوال ایه تقریر
الی بمعنی فی کفته اند میان اتصال چیست ومجاز مذکور در کدام مناسبت مبنی است جواب الی بمعنی او غایت است
وغایت مکانی بازمانی ظرفیه مناسب بود ذکر ملزوم واراده لازم باشد ومعتزله بالطلاق لفظ حدیث کلام خدای
باعتبار آنکه مشتق از حدوث است برای حدوث کلام حق سبحانه وتعالی تمسک کنند وخود را در ورطه غلط وخطا افکنند تمسک
مذکور ایشان ساقط است ومحتاج سطور ناروا است زیرا که اطلاق لفظ حدیث که مشتق از حدوث است بر کلام قدیم که صفت
خدا است ومعنی قایم بذات حق سبحانه وتعالی است روا بود واطلاق او بر کلام بمعنی عبارت حادثه که دال بر کلام خدا است
روا باشد او درین بدین معنی است اول بیت تمسک معتزله درست نباید وصحت احتجاج ایشان روی ننماید
فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا ٥ روایت کرده اند مسلمان
در باب منافقان دو گروه بودند ودر شان ایشان اختلاف می نمودند بعضی ایشان را در نظر در اجرای کلمه اسلام مسلمان
میدانستند وبعضی بنظر اضمار کفر کافر می پنداشتند این آیه بر وجه توبیخ در ورود گشت واین نظم بصحت پیوست
وبعضی گویند این آیه در شان عربان وارد گشت که ایشان شکایت از مرض کردند وهواء مدینه را ناسازوار گفتند پیغامبر م
ایشان را گفت شتران صدقات که جمع شده اند شما نزدیک آن باشید وبآشامیدن شیر شتر احتراز کید ایشان رفتند

وبآشامیدن آن مشغول کشتند وبعد صحت حرتند شدند وروی سوی وطن خویش آوردند وشتران صدقه را همراه خود
بردند پیغامبر صم کسان از فرستاد بیاز کرد اینان شتر وکشتن ایشان ایشانرا باشتران کرفته آوردند ودمار از نهاد ایشان
برآوردند این وجه مسطور فهم بعد ثبوت ارتداد محل اختلاف باشد واین آیة در شان اختلاف صحابه است موافق
حادثه بوده وبعضی کویند وارد در حق قومی است که ایشان مسلمان شده وهجرت کرده باپیغامبر صم آمدند باز بغیر اذن پیغامبر
در مقام مهاء خویش رفتند وازانجا بر پیغامبر صم نوشتند که مابردین مقیم وبر اسلام مستقیم ایم از جهة آنکه هواء مدینه مارا سازوار
نبود وموذی مرض وسقام می بود بار کشته ایم وازدین برکشته ایم کفتار ایشان دلیل بر اسلام بود ورفتن ایشان بغیر اذن پیغامبر
دلیل بیان نداردی موندی مسلمانان در شان ایشان دو فرقه شدند این آیة در شان ایشان نازل کشت واین نظم برد
پیوست وبعضی کویند این آیة وارد است در حق کسانیکه در روز جنگ احد همراه پیغامبر صم بیرون رفتند ودر وقت جنگ
سوی مدینه باز کشتند درباب ایشان مسلمانان اختلاف کرده اند ودر چیز نزاع آورده اند وبعضی کویند این آیة وارد است
در حق کسانیکه در مکه در خانهاء خویش مسلمان شدند وهجرت که دران وقت فرض بود بجا نیاوردند بعده بجبر اهل مکه
در جنگ احد بیرون آمدند وچون ضعف لشکر پیغامبر صم مشاهده کردند خودرا بر قتال نیاوردند ودر شان مسلمانان خلاف
کردند خداء بکفر ایشان خبر کرد وقصهٔ ایشانرا در میان آورد واین مرتدان از جهة آنکه مسلمان بودند بباطن ارتداد
ورزیدند وارتداد بتصریح ننمودند منافق نام کردند وایشانرا در ورطهٔ نفاق آوردند سیاق کلام یعنی ایشان هم یهاجروا فی سبیل الله
فان تولوا ملایم این وجه است ما استفهام است واستفهام براء انکار است وتوبیخ ومرفوع المحل بر ابتدا است لکم ظرف مستقر است
وخبر مبتدا است فئتین حال است از معنی فعل ای یصنعون فیه حال کونکم فی شان المنافقین فئتین فا سببیه است ومتصل
است بما باقی در میان نفاق منافقان کذشته چه نفاق ایشان سبب برای توبیخ است ومسلمانان در اختلاف کردن در کفر
ایشان در میان معترضه آمده ومیان کلامین متصلین واقع شده چنانچه بالا کذشته ومقصود هم یکی بیان پیوسته
معنی اینست پس چیست مر شمارا در شان منافقان وچه میکویید درباب ایشان درحالتی که شما دو کروهید
ومیان خویش دارید کروهی بظاهر اجراء کلمه توحید مسلمانان میدانید وکروهی خودرا در بلا انداخته اند وبدانچه
کسب کرده اند مبتلا ساخته ونکوسار کرده ودر اختلاف آورده ۝ اتریدون ان تهدوا من اضل الله ومن
یضلل الله فلن تجد له سبیلا ۝ این استفهامیه بیان استفهام مذکور است ومقرر توبیخ مسطور وخطاب
مر کروهی راست که منافقان ومسلمانان میکویند واصلاح عمل ایشان میجویند واکر خطاب مر کل را باشد کلام بر
طریق ومعروها از باب نسبت فعل بموضع نوع کل معنی اینست میخواهید که مهتدی سازید کسی را که خداء عز وجل او
را کمراه ساخته است ومیخواهید که براه آید کسانی را که خداء ایشانرا در وادی کمراهی انداخته است وحال اینست که هر کرا
خداء کمراه کرده اند هرکز کسی او را براه آوردن نتواند ۝ ودوا لو تکفرون کما کفروا
فتکونون سواء ۝ ودوا تعلیل است وبر انکار مذکور دلیل است بر توبیخ مسطور کما کفروا ایمان وتوا
است ولو در برای تمنی است فتکونون عطف است بر تکفروا معنی اینست که ایشانرا مسلمان بناید کفت زیراکه
ایشان کفر شمارا دوست میدارند ودل بر ارتداد شما می آرند یعنی آرزو میبرند که چنانچه ایشان کافر شده اند شما هم شوید
وبا ایشان در کفر برابر باشید حرمن بر را سوخته خواهند وچون حرمن دیکران سالم به بینند بکاهند ۝ فلا تتخذوا
منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله ۝ فا در فلا تتخذوا سببیه است معنی اینست پس مکیرید از
منافقان دوستان تا آنکه در راه رضاء خدا هجرت کنند یعنی اوطان خویش بکذارند وروی سوی حضرت خیر البشر
آرند ۝ فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا ۝
جمله شرطیه که جزاء او انا است عطف است بر نهی سابق وتعبیق در میان است معنی اینست پس اکر از هجرت روی کردانیدند وهجرت
را فریضه ندانند تا روی کردانیدن از ایمان ومرتد شوند در اتقان پس ایشانرا بکیرید در حل یا در حرم در حضر یا در سفر
وبا ایشان دوستی بکیرید ویاری ایشان مپذیرید ۝ الا الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق

مستثنات

ستثنات از لا تتخذوا منهم واین ذکر مومنان است وبیان حکم معاهدان است معنی اینست ایشانرا بکیرید وبکشید مکر
آنکسانیکه مومنان ومعاهدان برند ودل بر عهد ومیثاق بندند ویا کسانیکه با شما عهد کرده اند عهد کنند ۝ او جاؤکم
حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم ۝ حصرت بتقدیر قد حال است از ضمیر جاؤکم
واین ذکر منافقان است معنی اینست تا آمده آید بر شما بامان درین حال که کرفته شده است سینهاء ایشان درین
که با شما یا با محارب شوید یا با قوم خویش قتال کنند یعنی باز آمده ودر امان شما در آمده ۝ ولو شاء الله لسلطهم
علیکم فلقاتلوکم ۝ این جمله معترضه است براء بیان منفعت کاززان ومنت خداء عز وجل
بر شما در عاجز کشتن وامان جستن ایشان معنی اینست واکر خداء خواستی ایشانرا بر شما مسلط کردی وایشانرا
با شما در قتال آوردی پس هر آینه ایشان با شما قتال میکردند وبقوت حمله می آوردند ۝ فان اعتزلوکم
فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا ۝ فا سببیه است
چه استثناء مذکور سبب است برای مضمون جمله مسطور فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم ای سلموا
عن محاربتکم معنی اینست پس ایشان کذشته کیرید وبا شما بدیرند ودم صلح زنند واز شما امان بجویند درین اسلام
بودند واز شما ایمن شوند واز محاربهٔ شما بسلامت مانند زیراکه خداء شمارا ره قتال منافقان نداده ودر دین اسلام
رسم نهاده که صلح وامان با قتال جمع نشود وآشتی وجنگ را منافی بود ۝ ستجدون آخرین یریدون ان
یامنوکم ویامنوا قومهم کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها ۝ این حکایت
جماعتی از بنی اسد وغطفان وبعضی از اهل مکه که چون مومنان می آمدند وایمان می آوردند وچون بر قوم خویش
باز می کشتند اظهار کفر میکردند یریدون صفت مر آخرین را وآخرین مفعول قومهم عطف است بر ان یامنوا وجمله
کلما ردوا مفعول دوم است مر تجدوا وجمله ستجدون تا آخر معترضه است برای نکوهش منافقان وحکایت از کردار
شنیع ایشان معنی اینست تحقیق است بیابید شما جماعتی دیکر غیر حاضران مدینه را میخواهید که از شما باظهار ایمان ایمن
باشند واز قوم خود باظهار کفر امان یابید هربار که ایشان در قتال با مسلمانان انکیزه شوند مقهور ونکوسار کردند
فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم فخذوهم
واقتلوهم حیث ثقفتموهم ۝ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه یعنی بر فان اعتزلوکم معنی
اینست واکر شمارا نکذارند وآشتی در میان نیارند ودستهاء خویش از شما باز ندارند پس بکیرید شما ایشانرا
وبکشید در هر مکانی که بیابید ودر هر جا که دریابید ۝ واولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا
مبینا ۝ این جمله تذییل است معنی اینست براء ایشان ای مسلمانان شمارا برقول حجتی ظاهر کردانیدیم بدین که
بقتال دستوری دادیم وایشانرا پیش شما بخواری آوردیم ومال کزار شما کردیم واسیر شما کردانیدیم ودر ربقهٔ بندکی
شما در آوردیم ۝ وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ ۝ روایت کرده اند عیاش بن
ابو جهل پیش پیغامبر صم ایمان آورد وپیش از هجرت پیغامبر صم از ترس برادران در مدینه آمد بر پشتهٔ بلندی برای
ماندن اختیار کرد ومادر او سوکند خورد تا عیاش نیاید زیر سقفی نرود وطعامی وآبی نخورد ابو جهل وحارث بن زید
در طلب او شتافتند او را در مدینه بر پشتهٔ بلندی یافتند روی برو آوردند واز حال مادر خبر کردند وسوکند خوردند
بیا بر دینی که اختیار کرده ودل مادر را نخراش عیاش همراه ابو جهل وحارث بن زید آمد چون از مدینه دور رفتند تنهاء
او را بر کتف او بستند وچوب بسیار زدند عیاش حارث را کفت ابو جهل برادر من است با من هرچه کند رواست
تو که باشی که چوب بر من اندازی ومرا دردمند سازی واسوکه من ترا هرجا که یابم در کشتن تو بشتابم ایشان عیاش را
در خانه آوردند همچنان بسته پیش مادر کفت بند او را بکشاید وبرو رحم نماید کفتند تا دینی که اختیار کرده از ان
بیرون نیاید وبا شما موافقت ننماید رهائی نکنیم مدتی در بند بود تا آنکه فرار نمود بعد چند کاه حارث مذکور مسلمان کشت
شد عیاش را مسلمان شدن او خبر نبود او را در قباء یافت بر حکم سوکند در کشتن او شتافت واو را الغرض

مسلمانان از مسلمان شدن او خبر کردند و او را کرفته پیش پیغامبر آوردند پیغامبر ع از عمل مذکور بازجست عیاش
قصه باز کفت این آیه در شان او نازل کشت و در حق او این حکم بیان پیوست در آیه سابقه ذکر قتال و جهاد با
کفار است این آیت در اثناء قتال برای بیان حکم قتل مسلمانان خطا او عمدا معترضه افتاد الا خطا منصوب از جهت انک
مفعول له ای الاجل الخطاء مفعول فیه است یعنی الا وقت خطا یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای الاقتداء
بخطا یا صفت مصدر محذوفست ای الاقتداء بخطا یا حال باشد ای الا خاطیا **معنی اینست** نیست ملایم مر مومن را که بکشد
مر مومنی دیکر را مکر از جهت خطا یا مکر در هنکام خطا یا مکر کشتن خطا یا مکر در حالتی که قاتل خاطی است و خطا دم در محل
هم برین طریق آید و اعراب و معنی وجوه روی نماید و قتل خطا آنست که قصد قتل شرع کند بغیر فضل قتلی که ممنوع است
واقع شود و قصد شکاری بود آدمی باشد یا قصد حربی باشند مسلم یا ذمی بود ٥ وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ ٥ این جمله عطف است بر جمله و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطاء
فتحریر رقبة مبتداست محذوف الخبر فعلیه تحریر رقبة و این جمله مبتدا نیست که متضمن معنی شرط شده هم از این جهت در وی
فا در آمده و دیة عطف است بر تحریر رقبة **معنی اینست** و هر که بکشد مومنی را از جهت خطا کردن یا در هنکام خطا
یا کشتنی بخطا یا در حالتی که قتل خطاست یا کشتن خطا پس بر وی آزاد کردن رقبه مومنه باشد که آزاد کردن رقبه کافران
در کفارت روا نبود و این مجموع علیه است و همچنین رقبه شکار کشته چون رقبه کودکی که معظم اعراض از نفوران بوسته
است و در رقبه اختلاف علماست نزدیک بعضی از جهة آنکه فایت الاعراض است رواست و نزدیک عامه روا نیست
چه اکر اعراض در حال فایت است لیکن احیانا حصول آن ثابت است بخلاف اعمی که بی بصر بود عود بصیرت و حصول
اعراض از و مرجو نباشد و مروی است دیتی که سوی اهل او تسلیم کرده شود و با اولیاء مقتول مسلم کرده و بر حسب سهام
مواریث بورثه او مسلم که چاینده آید و آنرا میان ورثه علی فرایض الله قسمت کنند و وصایا و قضاء دیوان بهمچو سایر
ترکات مصروف کردانند و اکر وارثی نبود وارث عامه مسلمانان باشند در بیت المال مسلمانان کردانند اما دیة
مذکور بر عاقلی قاتل است تحمل یعنی دیت در بیت المال مالی بود دیت در مال قاتل آید ٥ إِلَّا أَن يَصَّدَّقُوا
استثناء مفرغ است ای فدیة مسلمة الی اهله فی جمیع الاوقات یصدقوا علیه بها بر وی است دیة بر قاتل الا صرف
است در جمیع اوقات مکر در وقتی که اولیاء مقتول دیه بر قاتل تصدق و حق دیت را ساقط کردانند ٥ فَإِن
كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ٥ این شرطیه عطف است
بر اسمیه سابق و عقیبه در بیان است **معنی اینست** پس اکر باشد مقتول بر وجه خطاء از قومی که شما را دشمنانند
یعنی از فرقه که کافران محارب باشند و حال اینست که او مسلمانست و از اهل ایمان است و از جمله حربیا مسلمان شده
و بر حقیقه اسلام اعتقاد کرده یا مردی که از کار حرب در دار اسلام بیاید و مسلمان شود بمصلحتی بر اهل
خویش در دار حرب برود مسلمانی او را بخطا بکشد حکم او بکفارت پیوندد درین صورت بر قاتل آزاد کردن برده
مومنه کفارت لازم آید اکر چه دیت لازم نبود زیرا که اولیاء حرب بیان اند استحقاق دیت ندارند ٥ وَإِن كَانَ
كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ
این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه **معنی اینست** و اکر مقصود بر وجه خطاء از قومی باشد که میان شما و میان
ایشان عهدی و پیمانی بود بس بر وی است دیتی سوی اهل مقتول و اولیاء او را آزاد کردن رقبه که بجزاء کرده و
اسلام کزیده باشند ٥ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ ٥ عطف است بر جزاء
شرطیه سابقه توبه از خدا یعنی قبول توبه است یقال تاب الله علیه توبة ای قبل توبته فتولا کاینا من الله و تواند بود که
توبه علیه رجوع بود بر تقدیر اول من ابتدائیه دارند و بر تقدیر ثانی من سببیه بدارند ای باب علیه من اجل فضل الله
بر هر تقدیری مصدر باشد مر فعل محذوف را و فعل محذوف تاکید از نفس چه قبول توبه مستلزم توبه است و تحریر رقبة
روزه دو ماه متضمن آن است پس تاب العبد توبة او تاب الله علیه توبة مقرر مضمون تحریر رقبة روزه دو ماه باشد از قبیل

اندان علی الف درهم عرفا و الله اعلم دعوة الحق بود **معنی اینست** پس هر که رقبه مومنه را نیابد که آنرا بر وجه کفارت آزاد
کند پس بر وی است روزه داشتن دو ماه پیاپی بغیر فصل و بغیر آنکه دو ماه روزی بغیر روزه بکذارد توبه کند توبه
کردن که باشی از خدا و توفیق او بود یا کویند قبول کند خداء توبه یا کویند قبول خداوند توبه او را قبول کردنی کاین
از خداء باشد ٥ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ٥ این جمله تذییل است **معنی اینست** و هست خداء
دانا همه چیز داند عمد و خطا و بیقید و کشتن بروی پوشیده نماند تعین اخروی اعمال و تقدیر کفارات جنایات همه
بحکمت محکم او منوط و با حکام او مربوطات است ٥ وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا
روایت کرده اند در قبیله بنی النجار مسلمانی قتیل یافتند برادر قتیل پیش حضرت پیغامبر ع آمد پیغامبر مخفی از بنی
فهر مانرا در قبول بنی النجار فرستاد و کفت انشاء الله سلام من برسان و بکو اکر شما بقاتل این علم دارید او را برادر او که
مدعی است بسپارید تا بر نهج شرع قصاص کند و اکر بوی فیق باید دم عفو زنند و اکر قاتل او را نمی دانید بعد سو کند بجاه
کس دیة مقتول بجاه کس برسانید چون فرمان مذکور فرمان پیغامبر ع رسانید و آنچه امر پیغامبر ع بود روشن کرد اید
بنی النجار سر در طاعت بنهادند و بکفتار سمعنا و اطعنا زبان کشادند و به برادر صد شتر دیت قتیل مذکور دادند
او دیه ستد و با فهرمانی که فرستاده پیغامبر بود باز کشت نزدیک رسیده بود بوسوسه شیطان ناستدن بکشتن فهری
مذکور خراب نمود چه شیطان او را وسوسه کرد که بستدن دیة رضا دادی و بر انتقام دل نهادی فهری را بکش و
بکشتن مسلمان انتقام برادر بکش دیة زیادت بر و نام بکلی و مردی بر او و وسوسه شیطان در او اثر کرد فهری را کشت
و از دین برکشت و مرتد شد و بجانب مکه رفت اول ارتداد در دین او واقع شد این آیه در شان او فرود آمد **معنی
اینست** و هر که بکشد مومنی را بلعن در این حال که متعمد باشد یعنی قاصد کشتن او بود جزاء او آنست که او را
در دوزخ در آرند و جاوید در آتش بمانند **سوال** جاویدی در دوزخ خاصه کفار بود و عموم این آیه موافق مذهب
معتزله شود که ایشان کناه کبیره را موجب کفر میدارند و مستوجب خلود در ناری پندارند **جواب** صاحب کناه کبیره را
چون قاتل عمد در آیه یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی مومن خوانده و در آیه فمن عفی له من اخیه
شیء قاتل عمد را با ولی مقتول حرف اللام اثبات کرده و در آیه وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا اکر صاحب
کبیره است مومن خوانده و در حدیثی آمده که در عهد پیغامبر ع مسلمانی را کشت مسلمانی پیغامبر ع اولیاء مقتول
را کفت هلاک فی العفو یعنی ترا رغبتی در عفو هست او کفت لا باز کفت هلاک فی الدیة یعنی ترا رغبتی در دیة هست
او کفت لا حضرت دو سه بار اعادت کرد و او را میکفت آخر دیة را قبول کرد پیغامبر ع قاتل را بلزوم تجدید
ایمان بنا ورد این نیز دلیل است که قاتل عمد کافر نیست چه اکر قتل عمد موجب کفر بود پیغامبر ع قاتل را با تجدید
دادن دیة فرمود بتجدید ایمان نیز فرمود چون ثابت شد که مرتکب کناه کبیره از ایمان بیرون نمی آید و کافر نمیکردد
و چاره نیست که خلود را مجاز از طول مدت دارند بر طریق خلاف اس حسب بپندارند لیکن از استعمال این مجاز نشاید
بود مطلوب از ذکر مدت بلفظ خلود تغلیظ باشد و تواند بود که حکم بخلود یا مقید بنکر بصورت استحلال و استحقاق
بود که مستحل و مستحق کناه کبیره کافر بود و کافر موجب خلود در نار باشد و امام زاهد فیه ارتداد زیادت میکند
معنی و من یقتل مومنا متعمدا ارتداد میکوید انکار خلود مومن در نار کافی بود جزاء قتل از آن رو که قتل است مذکور
نباشد و مسبوق آیه برای بیان جزاء قتل است توضیح این جواب مشکل است مکر آنکه خلود در جهنم جزاء ارتداد و اعد
لهم عذابا عظیما که متضمن وعید عذابی منکر است و بیان وعید عذاب قتل پندارند و امام زاهد نیز جوابی
دیکر کفته که جزاؤه جهنم فیها جزائیست که لایق قاتل عمد بود او را بالفعل رسد و منافی صفت اسلام بود چنانچه
پادشاه کسی را کوید کاری که تو کردی سزاء تو کشتن و بسلاسل و اغلال بستن است لیکن ما ملازمان حضرت را
بکشتیم و بسلاسل و اغلال نکشیم ٥ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ٥ لعنه و
غضب الله علیه عطف است بر جزاؤه جهنم خالدا فیها از باب عطف فعلیه است بر اسمیه **معنی اینست** جزاء تو بود ک

غضب کند و از رحمت خود دور افکند و عذابی عظیم برای او ساخته کرده اند و لعنت بر صاحب کبیره محکم و لا یمکن
صاحب الکبیرة محمول بر استحلال و استحقاق باشد بالعن بمعنی العباد از خیر بود چنانچه در لعن الله المخلد المخلد
له ولعن الله الواسمة گفته اند بدانکه قتل گناه عظیم است و در طاعت این عمیم یک حرف بس است که جزاء کلمه
کفر با کراه رخصت بکرد و از ابن عباس در جریمه قتل عمد توبه مقبول نیست و این مشکل چه قبول توبه از در هر گناهی
با جماع ثابت باشد پس این قول خلاف اجماع بود تا ویل آن آنست که قتل عمد متضمن حق عبد است و شرط در حقوق
عباد آنست که خصم خوشنود شود و ارضا میّت متحقق نمیکرد د پس توبه از و متحقق نباشد نه آنکه توبه بعد از وجود
شرائط متحقق بود ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ
السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ ٥ بعضی تبیّنوا
بصیغه امر از تثبیت خوانند و بر حسب اختلاف قراءت معنی مختلف دانند و سلام با الف و حذف الف خوانند
و معنی یکی دانند معنی اینست مردی که از جمله گروه خویش تنها مسلمان شده بود و گروه هم کافر بود کینه و ضغینه
و عداوت می ورزیدند او ان مسلمانان بودم براء تاخت ایشان آمده مسلمان مذکور با گوسفندان خویش بر کوه بر آمد
چون مسلمان مذکور عبور رسیدن از ایشان آواز الله اکبر شنید دانست که ایشان مسلمانان اند او نیز آواز کلمه
طیب بلند بر آورد و اظهار اسلام و ارسال سلام کرد اسامه بن زید دانست که مسلمان نیست این کلمه را برای مصلحتی
میگوید و از کشتن خلاصی میجوید بر وجه وارد گشت سلب بود و با گوسفندان هم دبود چون حکایت بسمع
حضرت رسالت پناهی رسید موجب اندوه و ناخوشی حضرت شد گویند یکدار بن مسلمانی را بعد کلمه گفتن اسامه
بن زید پیش حضرت پیغامبر آمد و گفت یا رسول الله او از جهة ترس تیغ بکلمه اسلام میخفت پیغامبر فرمود
چرا دل شکافتی تا آنچه در دل اوست در یافتی احکام مبنی ظاهر بود اطلاع بر کیفیت باطن حاجت نباشد
این آیت نازل در شان او گشت و در باب او این نظم بر وعده پیوست مؤمنا مقول است مرلا تقولوا تبتغون
حال است از فاعل لا تقولوا فا در فعند الله تعلیل است مغانم مبتدا ست کثیرة صفتست فتبینوا جواب
شرط است و لا تقولوا عطف است بر تبینوا و لمن القی متعلق لا تقولوا است معنی اینست ای مؤمنان چون در
راه رضاء خدا ارم یعنی برای اعلاء کلمهٔ علیاء بر روی زمین بروید و کسی که پیش شما گوید که من مسلمانم پس در کشتن
توقف کنید و دست خویش از و باز دارید و خود را در ورطهٔ قتل مسلمانان میفکنید تا آنکه حال او پیدا آید
و تحقیق شان او روی نماید چه شما حال باطن نمیدانید درین حال نفی ایمان بردن کالای که بجهان دنیا
کار آید مجویید و نظر دران مکنید و از جهة سلب غنیمت کسی را که اسلام خویش پیش شما اظهار کرده مکشید زیرا که
خداء یعنی معلوم و مقدور حق سبحانه و تعالی راغنیمتهاء بسیار و منفعتهاء بیشمار است آن را باین بباید گذاشت و این
را بآن نشاید پنداشت ٥ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا ٥
بکسر بر فتبینوا تاکید است و ذلک در و اشارت بر مظهر ایمان با عدم اطلاع کسی بر حقیقت آن کذلک خبر است مر
کنتم قبل ظرف است و اینجمله توقف ثانی مذکور را تقریر و تاکید است و جمله فمن الله علیکم عطف است بر جمله کذلک
کنتم معنی اینست شما پیش ازین همچنین بودید یعنی چون مسلمان شدید و با سلام اقرار کردید دل پنهان بود اسلام
بر حکم ظاهر می نمود پس خدا بر شما فضل کرد و بر حکم ظاهر شما را در عصمت آورد پس شما را نیز دیگران همچنین باید نمود
و همچنین معامله باید بود پس در کشتن کسی که پیش شما اظهار ایمان کند و نشانی تیغ و تیر مزنید و حرمت اسلام نگاه
دارید و تعظیم کلمهٔ اسلام بجا آرید ٥ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ٥ اینجمله تذییل است
تاکید او از جهة ابراز ثناء باری بر وجه و کادت و استوار بیست معنی اینست بدین معنی که خداء بعملهاء شما آگاه است
و آگاهی او اگر بر احوال شما بری از اشتباه است مقصود او در کلمه گفتن و مطلوب شما در کشتن می داند و جزاء
و سزاء او می تواند و جمله یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا بیان حکم خطای است که متضمن با جهة

عمل بود چه اظهار اسلام و بلفظ کلمهٔ طیبه و اسلام گفتن و مسلمان که مشیت اسلام و قطع شبهه کفر است از جهة قتل
مذکور بقتل عمد باشد و از ین جهة که بواسطه بودن مقتول در دار حرب و گریختن او از مسلمانان و بکوه پناه بردن
با گوسفندان موجب شبهه آن بود که کلمه از اعتقاد گوید بلکه با ظهار ایمان نابوده پناه از کشتن جوید بدین شبهه قتل
خطا باشد با عتبار جهة خطا پیغامبر امر بکفارت کرد و عتق رقبه گفت با عتبار حمل عمد بر ه کاری داشت و استغفار
جست بدین طریق اینجمله متصل آیة قتل خطا و قتل عمد بود از جمله معترضه نباشد لیکن از جهة اختلاف خبر و انشاء
عطف بر معترضات سابق نکرد فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد ٥ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ
أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً ٥ غیر اولی
الضرر بر هر سه اعراب خوانند برفع بدل از القاعدون بنصب بر استثناء و بجر صفت للمؤمنین دانند درجة تمییز است
از امت و قومی ای فضل الله درجة المجاهدین و جمله فضل الله تعلیل است بر نفی استوا و اثبات تفاوت میان مجاهدان
و قاعدان دلیل است و چون در آیة سیجدون آخرین ای قوله سلطانا مبینا و آیاتی که بالا تر از آن اکر جهاد بود جمله
لا یستوی القاعدون ذکر جزاء مجاهدان و عدم استواء قاعدان با ایشان بر سبیل استیناف در جواب مانان المجاهدین
و القاعدین روی نمود و این کلام با آن کلام از روی معنی متصل بود اعتراض و معترضات میان گذشته و ذکر آن
بالا رفته میان دو کلام متصل واقع باشد معنی اینست برابر نه اند قاعدان یعنی باز ماندگان از جهاد غیر
خداوندان اضطرار یعنی غیر کسانیکه در باز ماندن از جهاد ضرورت دارند چون کسانیکه بکوری یا لنگی یا به بیماری
یا بعذری دیگر مبتلا باشند و مجاهدان یعنی جهاد کنندگان بصرف اموال و بذل انفس خویش در راه رضاء خدا و
اظهار دین و اعلاء کلمهٔ علیاء یعنی میان قاعدان و مجاهدان برابری بود و استواء نباشد زیرا که فضل داده است
خداء کسانی را جهاد میکنند بصرف اموال خویش و زوج ایذان خود در رضاء خداء بر نشستگان خانها و باماندگان
از جهاد و بدرجه یک که اهل جهاد بران مخصوص اند ٥ وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ
عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ٥ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً ٥ کلا مفعول اولست مر وعد
الله الحسنی مفعول دوم است تنوین در کلا بدل اضافت است ای کل فریق من القاعدین و المجاهدین و عد الله
المثوبة درجات با معطوفات خویش بدل است از اجرا عظیما مفعول مطلق است مر فضل الله اذ نایب ضربته
سوطا یا مفعول به بتضمین و اعطاء اجرا عظیما معنی اینست و فضل داده است خداء مجاهدان را بر قاعدان با
جری عظیم و ثوابی جسیم یا گویند تفضل کرد مجاهدان را بر قاعدان هفتاد درجه فضل باشد از درجه کبرا ست پس دو
سال یا در روایتی هفتاد ساله راه بود ٥ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست
هست خداء آمرزنده که تقصیرات و خطایا آمرزد رحیم است مواهب و عطایا بخشد سوال در آیة مذکور فضل
مجاهدان بر قاعدان یکبار بدرجه ذکر کرده و دیگر تفضیل بدرجات آورده درجه مذکور کدام است و درجات
مسطوره کدام و مفضل بدرجات استند و مفضل بدرجات یکیاند در فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم
علی القاعدین بر حکم قاعدهٔ المعرفة اذا اعیدت معرفة کانت الثانیة عین الاولی قاعدان غیر اولی الضرر
باشند عابدان اولی الضرر متناول نبودند و مراد از درجه بصیغهٔ وحدت مذکور مثوبت نفس جهاد بر نسبت
افراد مجاهدان بحسب تفاوت مراتب ایشان متعدد نبدار ند کمیت و کیفیت جهاد که از دیگران واقع شود متباین
خواهد بود درجات ایشان بر حسب خلاف آنکه از درجه ایشان مختلف و متعدد روی خواهد نمود آنکه درجه
مذکوره درجه نیل غنیمت که درجهٔ دنیاوی است و از درجات مراد بود و از قاعدان غیر اولی الضرر چنانچه بالا
گذشته مراد باشد جواب احتمال دارد که لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی
سبیل الله متناول قاعدان و مجاهدان جهاد اصغر و اکبر باشد و فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی
القاعدین درجة در حق مجاهدان قاعدان جهاد اصغر بود زیرا که فضل مجاهدان جهاد اصغر بر قاعدان از جهاد

۷ مذکور حال م

مذکور هم در درجه جهاد با کفار است وفضل مجاهدان جهاد اکبر که جهاد با نفس وشیطان است بر قاعدان این
جهاد در درجات بسیار است چه کسی که با نفس وشیطان جهاد دارند خویش را بر طاعت وعبادت بسیار می آرند
لعجز از طاعت بسیار میکنند بر مادرک این جهاد به درجات بسیار مفضل می شوند ودر کشاف آورده قاعدانیکه
مجاهدان برایشان بفضل یک درجاتی قاعدان اولی الضرر بر جون بیجویان ومعلولات که محاربه را در جهاد عذر
قادر اند وقاعدانی که مجاهدان برایشان بدو درجات مفضل اند قاعدان اصحاب اند زیرا که قاعدان اولی الضرر
از جهة آنکه در فوت جهاد در تاسف وحسرت می باشند وجهاد با کفار آرزو می برند وقصد اینکه اگر قدرت
یابند پیش از هم وپس از هم بشتابند ایشان را نقصان درجات بیشت ودر آخرت به درجه مجاهدان خواهند پیوست
وبدرجات اخروی محفوظ خواهند گشت در آنکه اگرچه از درجات وحصول غنیمت است از مجاهدان مفضل اند
بفضل درجات اخروی موصول اند بدین وجه چون در صلابت قاعدان غیر اضرار مذکور بودند واینجا قاعدان اضرار
مراد باشند قاعدة المعرفة او عدت معرفة کانت الثانیة عین الأولی مرعی بنود ومعنی عبارت مذکور با قاعد
مسطور مطابق نباشد ونیز در لفظ کشاف تناقض می آید بالا والمعنی علی القاعدین غیر اولی الضرر ذکر کرده
واینجا بتقبیل قاعدان مفضل علیه با ضرار در بیان آورده واین تناقض ظاهر می نماید مگر آنکه گویند القاعدین
فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة ودر جمله فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما بحکم قاعده
مذکور قاعدان غیر اولی الضرر مرادند لیکن در فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة
معرفه را معطوف یعنی والقاعدین را اجزاء محذوف داشته وکلام بتقدیر علی القاعدین غیر اولی الضرر والقاعدین
الاضرار پنداشته وقاعده مذکور مرعی آمده شرکت قاعدان اضرار با قاعدان در مفضل بودن مجاهدان بلفظ
علی حده بطریق جاءنی رجل فاکرمت الرجل وهاتا ثابت شده بدین طریق قاعده معمول بودن در تفضیل مجاهدان
بر قاعدان بیک درجه بر قاعدان اضرار مستقیم باشد ودر کلام کشاف تناقض بود تقدیر کلام چنین اند لا
یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر وفضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین غیر
اولی الضرر والقاعدین باضرار وفضل الله المجاهدین علی القاعدین غیر اولی الضرر بحسب اجرا عظیما درجات
سوال بدین تحقیق فضل مجاهدان بر مطلق قاعدان ثابت شود وبر غیر اضرار بدرجات وبر اضرار بیک
درجه منحصر بود ثبوت فضل نفی استواء ثابت کرد وقید اولی الضرر والمجاهدون بوجه واو فضل الله المجاهدین
علی القاعدین غیر اولی الضرر فایده جواب در لا یستوی القاعدون نفی استواء مجاهدان با ضرار که مخصوص
بیک درجه است از حکم عموم بیرون آید والمعنی لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر المجاهدون بوجه
واو فضل الله المجاهدین علی القاعدین غیر اولی الضرر من کل وجه بخلاف اولی الضرر وان المجاهدین فضل علیهم
بدرجه وشاودهم بدرجات قاصرات بین المجاهدین والقاعدین غیر اولی الضرر الکون البعید واولوا الضرار
یقربون منهم لا اضرار یعادونهم الا بدرجة در طیبی شرح کشاف بقید اضرار وغیر اضرار در قاعدانی که مذکور
در نظم قرآن است داشته وبرای اصلاح عهدیت واستقامت اتحاد وعینیت صدر آیه را بر حذف معطوف کرده
کلام بتقدیر لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر آورده چون استقامت جواب بر نهجی که بیان کردیم
بی تقدیر معطوف مستقیم اند وتقدیر معطوف بی حاجت نماید بالاین که در تفسیر آورده که آیه اول مطلق نازل شده
بود واین آیه مکتوم در غریش عمرو عمی زید از حرمان خویش پیش پیغامبر م تاکید کرد زید بن ثابت که کاتب وحی بود در شانه
گوسفند بخط زری می نمود لفظ غیر اولی الضرر الحاق کرد نقل نمود زید بن ثابت گفت والذی نفسی بیده کان انظر ملحقها
ای موضع الحاقها عند خاع فی الکتف الذی کتبت فیه تقیید مذکور برای تطییب قاعدان اولی الضرر وارد شده
اگر معطوف یعنی اگر الضرر تقدیر کند تعقید مذکور که تطییب قلوب غیر اولی الضرر فوت شود سوال تقیید بعد
از اطلاق نسخ اطلاق بود ولا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله

کلام خبری است وکلام خبری نسخ پذیر نباشد تقیید اطلاق مذکور چنانچه روایت کرده اند چگونه آید وصحت
آن چون روی نماید جواب الاطلاق والتقیید در حکم اثنانی جمع نشود متاخر ناسخ متقدم باشد چنانچه در حد
مطلق بر مقید بران رفته اند والحکم الواحد لا تقیید وصوفین متضادین گفته اند اما در چیزی که متعلق بصفت
خارجیه است مطلق بصفت الاطلاق در خارج بود وموجز معنی نباشد ودر هنگام جهاد آن معنی خبر محمل
بود نص مقید بیان آن مجمل باشد از باب تقیید مطلق نیست بیان مجمل است چنانچه گویند جاءنی زید رجل یا گویند
جاءنی انسان یا گویند جاءنی زید ضمه او بنسخ بی معنی است وبر تقدیر تسلیم آنکه تقیید مطلق باشد خبر معنی انشاء
دارند ولا یستوی بین القاعدین والمجاهدین بنداء اند تقیید در انشاء بود در خبر نباشد سوال چون اینهم تقیید
باشد در قرآن چنانچه دو بار منزل شده کتابت نکردند جواب در اخبار آورده اند لیکن بتواتر نه پیوسته
وقطعی نگشته وقرآنیت او یقین نپیوسته کتابت کردن او در مصحف جز بنقل تواتر روا نبود وبغیر قطع نوشتن در مصحف
جایز نباشد چنانچه سوره فاتحة الکتاب دو بار نازل شده لیکن نزول او دو بار متیقن نگشته وبتواتر نه پیوسته
فاتحه را در مصاحف دو بار نه نوشتند وبکتابت در مصحف مدعی قرآنیت او نگشتند وفبای آلاء ربکما تکذبان
ودویل یومئذ للمکذبین بتکرار متیقن شده بود کتابت او در مصاحف بر سبیل تکرار حق وصواب نمود ۝
إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ۝ توفیهم فعل ماضی است بطریق توفیهم که در
بعضی مفسران خواند اند تواند بود مضارع باشد بحذف یا تقدیر یتوفیهم الملائکة بطریق تنزل وبلفظ مضارع
بیان دو کلام بمعنی ماضی بود وایراد صیغه مضارع از جهة استحضار صورت قطعت حالت مستوفی شدن ایشان باشد
در آیه سابق ذکر کرد الحفاظ وخسارت تارکان هجرت که همه بر ترک هجرت باید وهجرت صفت حرب سابع اعتبار
تقدیم ملوح داشته ان الذین توفیهم الملائکة تا آخر بر سبیل استیناف جواب سوال انداخت هم الذین از نجهة بغیر
حرف عطف آورد واین آیه وارد است در شان جماعتی که از دل مسلمان شدند لیکن از فرضیت هجرت منکر گشتند
وبا نکار فرض مرتد شدند ودر جنگ بدر برابر مشرکان بیرون آمدند ومقتول گشتند وبعضی گویند وارد است
در شان قومی که مسلمان شدند ومعتقد فرضیت هجرت بودند لیکن ایشان را هجرت میسر نیامد ودر میان کفار بجنگ
بیرون آمدند وبموافقت ایشان بیرون شدند چون برابر لشکر رسیدند مسلمانان اندک وضعیف دیدند وکافران
بسیار وقوی یافتند در حقیقت اسلام ساکن شدند ودر علو علم اسلام متردد گشتند ودر جنگ مذکور کشته شدند
وبعضی گویند وارد است در حق کسانیکه در مکه در دل ایمان آوردند واز کافران اخفاء اسلام خویش کردند ودر
میان ایشان ماندند تا آنکه کافران ایشان را در جنگ بدر بردند آنجا ایشان را کشتند اند قوت بیرون آمدن از
ایشان ظاهر گشت واستعداد هجرت کردن که بر ایشان واجب بود در فضاء اسلام اختیار مقام با کفار معروف
نکشتند از جهة استحقاق ترک فریضه هجرت محکوم علیه بظلم وکفر شدند معنی اینست به درستی که آنانکه جان
فرشتکان ایشان را موت ستدند در حالتی که ایشان بر نفسهاء خویش بسبب نفاق ویا بسبب کفر بر حسب اقوالی
که در هر دو روایت گذشت وذکر آن بالا رفت ستمکاری ورزیدند ۝ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ ۝ جمله قالوا
خبر ان الذین است رابط محذوف ای قالت الملائکة لهم وضمیر قالوا بر ملائکه است وجمله فیم کنتم مقول قالوا
وجمله قالوا کنا مستضعفین فی الارض مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قالت الملائکة فیم کنتم قالوا کنا
مستضعفین فی الارض الم تکن ارض الله واسعة مستانفه دیگر است در جواب ماذا قالت الملائکة حین قالوا کنا
وجمله الم تکن مقول قالوا است واستفهام برای انکار است فتهاجروا فیها جواب استفهام آمده با فیه منصوب شده
وفا در جواب فاولئک سببیه است چه گفتار مذکور از فرشتگان وگفتار مذکور از ایشان سبب است برای جزا وتوابع
بود قالوا فیم کنتم حال باشد وهر دو قالوا متضمن مبتداء معنی شرط است یا خبر ان محذوف دارند وجمله فاولئک
تعلیل پندارند ای ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم هلکوا لان مأویهم جهنم وجمله ان الذین توفیهم الملائکة تا آخر

معترضه است برای بیان قصهٔ مذکور و تاکیدا و از جهة ابراز مقصود بر وجه و کادت است معنی اینست کفتند ایشانرا فرشتکان در چه کار بودید و بسبب چه در میان کافران در هنکام مردن ایشان بودید و در هنکام باس قعده شاهده مثله موت روی نموده اکر کسی سوال کند که در هنکام باس کلام مسموع نباشد کلام ایشان در هنکام باس چکونه مسموع شود جواب آنست که آنرا که در وقت باس فرشتکان آنکه معامله آدمیان و در وقت باس ایشان است جرا مسموع نبود و بر قول کسی که این کفتار از فرشتکان از ایشان بعد موت در ترتیب مجو سوال منکر و نکیر و جواب موتی دارند سوال مذکور وارد نه بندارند ○ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ○ اینجمله مستانفه است چنانچه کذشت معنی اینست کفتند ایشان در زمین مکه ضعیف بودیم آمدن نتوانستیم عذر نابوده کفتند و سخن دروغ بیش آمدند حال ایشان مکذب مقال ایشان بود و مقال ایشان بشهادت حال ایشان دروغ نمود اکر ضعیف می بودند جناء بیرون آمدن سوی جنک چکونه قوت می نمودند سوال فیم کنتم سوال از ظرفیت در جواب او ذکر ظرفی باید کنا مستضعفین فی الارض بیان صفت ظرف چکونه شود جواب استعمال در سوال از صفت آمده است چنانچه ما در زید که بمعنی کریم فیم کنتم و کفته اند معلوم شده و استعمال که در صفت واکر هاینه اوظرف اعتباری روا است ایمعنی در زید فی نعمة و عمرو فی حشمة والشمس فی اسف والبدر فی کلف بنداشت یعنی چنانستی که کفت در کدام صفت بودید و چه صفت داشتید کفتند در صفت ضعف بودیم و تواند بود ما عبارت از مشرکان و فیم کنتم سوال از مشرکان باشد مقصود بجواب در کنا مستضعفین فیم کنتم فی الارض دانند تقدیر کلام کنا فی الارض مکه مقهورین مستضعفین بندارند و تواند بود که از فیم کنتم فی ای عمل کنتم مراد شود و کنا مستضعفین فی الارض کنایت از کنتم نکن فی عمل لکونه مستضعفین فی الارض بود سوال فرشتکان کویند شما در چه کار بودید و در چه عمل سعی می نمودید ایشان جواب کویند ما در زمین مکه ضعیف بودیم از جهة ضعف در هیچ کار سعی ننمودیم ○ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ○ ای قالت الملئکة این بیان جمله مستانفه است چنانچه بالا رفت و استفهام برای انکار است معنی اینست کفتند فرشتکان ابوده زمین خدای فراخ پس در ان بجرت میکردید و از صحبت کفار بیرون می آمدید و بساختکی برای جنک کردن فریضه بجرت بجای می آوردید ○ فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ○ و جمله و ساءت مصیرا تذییل است و تاکید مفهوم است اولئک اشارت است از والذین توفیهم الملئکة ظالمی انفسهم که عبارتست از بجرت سوی پیغامبر م با وجود قدرت معنی اینست پس ایشانرا ای مجمع جاء در دوزخ بود و بازکشت تارکان بجرت براختیار مصاحبت کافران دلیلی ظاهر است برین که قرار با مفسدان نشاید و اهل صلاح را فرار از ایشان می باید در حدیث من فر بدینه من ارض الی ارض وان کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة الحدیث ○ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ○ استثناء از وعید تارکان بجرت باعتبار عذر و عدم قدرت من الرجال با معطوفات خویش بیان است من المستضعفین و جمله لا یستطیعون با معطوف خویش صفتست یا حال است بر طریق و لقد علی اللئیم یسبنی معنی اینست تارکان بجرت جاء ایشان دوزخ بود مکر کسانیرا که عذر ضعف باشد از مردان ضعیف و زنان و بچکان که حیله بیرون آمدن و تدبیر مسافر شدن نتوانند بعضی از جهة قلت مال و ذلت حال و سستی تن و ضعیفی بدان و بعضی بسبب اکنه نمی یابند راهی که در ان بروند و بسوی مقصودی که دارند متوجه شوند ○ فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ ○ اینجمله تعلیل است و براء استثناء مذکور دلیل است معنی اینست نزدیک است که این کروه از وعید خارج باشند و خدای از ایشان بسبب تخلف بجرت عفو کند ○ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ○ اینجمله تذییل است معنی اینست و هست خدای خطاها را عفو کند و بدیها آمرزنده کرداند و بدانکه الا المستضعفین من الرجال

والنساء

والنساء استثناء منقطع است چه ناتوان از مردان و زنان و کودکان داخل الذین توفیهم الملئکة ظالمی انفسهم نبود و اولئک نباشد الا در کلام مذکور یعنی لکن بود تقدیر کلام لکن المستضعفین من الرجال والنساء معذورون لیسون من اهل الکتاب هذا الوعید شود و ابن عباس کفت ما در مکه داخل این استثناء بودیم من میان ولدان و ما صبیان و نسوان باعتبار عدم قدرت بجرت سوی پیغامبر م نمودیم و آن وعید در زمان بجرت بعد الفتح روایت کرده اند چون آیة ان الذین توفیهم الملئکة ظالمی انفسهم نازل کشت مسلمانانرا عجز و ضعف حال مسلمانی که از جهة عجز و ضعف در مکه مانده بودند در خاطر کذشت هلک اخواننا الذین کانوا یمکث کفتند عفوی و کرهی در باب ایشان جستند استثناء مذکور وارد کشت و رجاء عفو ایشان بظهور بیوست سوال بر حکم قصهٔ مذکور استثناء مذکور مفصول چکونه آید و صحت این چنوع روی نماید جواب فصل از صدد کلام استیناف متصل بیان بغیر موصول باید و مفصول نشاید و استثناء مذکور منقطع است و استثناء منقطع را صدد کلام سیاق او نبود و تغیر نباشد بلکه مقصود از و دفع وهم است و از باب تکمیل بود لا نسلم که مقصود بودن او را نباشد ○ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ○ در آیة سابق مضرت ترک بجرت ذکر کرد درین آیة ذکر منفعت بجرت در بیان آورد معنی آیت و هر که طاعت خدای چون حج و طلب علم و صحبت پیغامبر م بجرت کند سفر او موجب فراخی رزق و تحصیل اسباب و تکثیر احباب و اصحاب و صیامات و استحصال کرامات و افادت آنچه میداند و استفادت آنچه تحصیل آن در مقام خود نمیتواند باید ○ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ○ این شرط عطف است بر شرطیه سابقه در انجم در بیان منفعت دنیاوی بود درین شرطیه بیان منفعت اخروی روی نمود فقد وقع اجره علی الله تعلیل جزاء محذوف است ای و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و لم یبلغ المقصد منفعة و بثه علیه لانه وقع اجره علی الله و استعمال علی الله که دال بر وجوب است بر قول معتزله بر حقیقت باشد چه نزدیک ایشان اصلح بر خدای واجب بود و نزدیک اشعری مجازاست از توکید وعده و تشبیه موعود بواجب و نزدیک اهل سنت وجوب جعلی است یعنی بر قاعدهٔ اصلیت اصلی چون ما را فاعل اختیاری کرد و فعل را بقدرت و اختیار و آلات و اسباب ما پدید آورد و مستحق ثواب و عقاب کرداند و ثواب را از جهة انتصار فضل و عقاب را از جهة انتصار قهر بصورت وجوب رساند معنی اینست و هر که از خانه خویش در حالتی که بجرت کننده است سوی طاعت خدا و بیرون آید و در راه رضاء خدا و طلب ثواب و جزا توجه نماید بصدق نیت و حسن طویت نشتابد پس از ان او را مرک دریابد بجرت او را سود کند اکر چه بمقصد نرسد چون بحسن نیت بجرت پیوندد مستحق اجر کردد چه چون در اقدام بر تمام قدم زد از روی فضل و کرم بوقوع اجر سزاوار بود روایت کرده اند پیری عمروی بصد و چند سال رسیده بود آیة ان الذین توفیهم الملئکة لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا شنود قصد مهاجرت کرد پسران او کفتند تو ضعیفی و ضعیفان و ناتوانان معذور داشته خدای اند از وعید ترک بجرت بپیغامبر م مستثناء اند آن پیر کفت مستثنی کسانی اند که نتوانند و راه ندانند من راه دانم و حیله میتوانم مهاجرت سوی پیغامبر م لازم دیدم و اقامت میان کافران بر خود نپسندیدم در منزل تنعیم رسید که او را اجل روی نمود دست برداشت و دل بر صورت بیعت کماشت کفت بار خدایا با تو بیعت میکنم و خود را در عهدهٔ عهدی می افکنم بدانچه مومنان مخلص با پیغامبر م عهد کرده اند که بعهدی خود را بران عهد آورده اند زبان بعث مذکور کشاده و جان عزیز بملک الملک داده ○ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ○ اینجمله تذییل است معنی اینست و هست خدای آمرزنده خطاء در تقصیر و در شتافتن سوی پیغامبر م عفو کند ○ وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ○ اذا برای شرطاست چنانچه دوام است و فلیس علیکم ظرف مستقر است جمله فلیس علیکم جناح جزاء شرطست

ان يفتنكم الذين كفروا مفعول است مر خفتم وان خفتم شرطيست مستغني از جزا اكتفا بما مضي وجمله شرطيه يعني واذا
ضربتم في الارض معطوف هست بر جمله سابقه چه در جمله سابقه تحريض بر سفر بود ودرين جمله حكم سفر كه قصر صلوة
بيان فرمود ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا شرطي عذري است احترازي نيست سفر را خصوصا در زمين عرب
در راه دوست ما خوف شايع است معلوم است كه خوف براي خوف صلوة در سفر شرط بود وبا امن وامان در شهر
آبادان خوف وخطر مستحق نشود وقصر صلوة جايز باشد بعضي خوف را شرطي احترازي دارند وقصر مذكور قصر احوال
پندارند بقرينه سياق حمل بر صلوة خوف كنند معني اينست وچون شما بر روي زمين برويد ومسافر شويد پس نيست
بر شما بزه كاري درين كه نماز را قصر كنيد واز چهار ركعتي بدو ركعتي آريد عمر ازين قصر همين معني فهم كرده تا آنكه
بر وا شرايط ان خفتم ان يفتنكم الذين مشكل آمده از پيغامبر جهة صلوة با عدم خوف بگفتن القصر الصلوة ونحن
آمنون وقد قال الله تعالى فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة وان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا پيغامبر
گفت هذه صدقة الله بها عليكم فاقبلوا صدقته گفت وبعضي قصر مذكور را بقرينه سياق يعني واذا كنت فيهم
فاقمت لهم الصلوة بتحقيق قدر قرات وتفريق جماعت چنانچه در صلوة خوف آمده بر قصر احوال حمل كنند
ومعني چنين گويند چون شما بر زمين برويد بر شما باكي نبود كه نماز قصر كنيد برين كمتر از قرات مسنون آريد يك
نماز را با دو طائفه را چنانچه در كتب فقه بيان كرده بگزاريد واگر بترسيد كه كافران نماز را در رفتن اندازند و قتل
يا اخرج معنون سازند ابن عباس همين معني فهم كرده وازجهة اشتراط خوف آية را همين معني آورده وآن
مقيدي بخوف است ومشروط بقرينه برين قول اذا ضربتم في الارض زيادت افتد در تقييد بر وفائده نبود مگر
آنكه انا اذا ضربتم في الارض سفر مراد ندارند رفتن او درون شهر ودر صحرا افراد پندارند برين صورت قيد
باشد وصلوة خوف درون شهر جايز بود وبدانكه قصر ذات صلوة در حالة سفر يعني شرط صلوة بجا آوردن
وبجاي چهار ركعت دو ركعت گزاردن بر قول ابو حنيفه واجب بود ونزديك امام شافعي مباح باشد يعني
چهار ركعت گزاردن هر چهار از فرض واقع شود واگر دو ركعت بگذارد همين دو فريضه پسنديده بود وابو حنيفه
فرض ظهر مسافر همچو فجر او دو ركعت دارد واگر چهار ركعتي آرد واگر چهار ركعتي آرد دو ركعت نفل ودو ركعت
فريضه پندارد وهر يكي تمسك بحديث هذه صدقة فصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته محذوف ميكنند ودو مهم
معني حديث بر وفق معني خويش مي زنند ابو حنيفه ميگويد پيغامبر اين را صدقه خواند وصدقه چيزي كه
محتمل تمليك نيست اسقاط محض باشد چنانكه ولي مقتول قاتل را بگويد تصدقت عليكم بالقصاص باسقاط
قصاص بود زيادت وچون دو ركعت ساقط شود فجر وظهر مسافران دو ركعت بود زيادت بر آن نفل محض
باشد قصر واجب گردد يا خلط فرض با نفل نشود امام شافعي گويد پيغامبر فرض صلوة را صدقه نام كرده
وصدقه صدقه نشود تا متصدق عليه قبول نكند يا چهار ركعت گزارد صدقه مذكور را قبول نكرده باشد
پس صدقه نباشد تا متصدق عليه قبول نكند وهر چه او چهار ركعتي بيارد فرض بود واگر دو ركعت گزارد
صدقه را قبول كرده باشد دو ركعتي كه بيارد فريضه بود ازجهة امام اعظم جواب آنست كه قبول موقوف بر فعل
نيست قبول صدقه بر شريعت آن قبول قول پيغامبر بحسب كلي كافي باشد قبول فعل جزئي را محتاج اليه نبايد
داشت وموقوف عليه نبايد پنداشت ليكن جمله ليس عليكم جناح موافق قول امام شافعي است در بودن قصر
مباح مواجه نفي جناح كسب عرف در مباح استعمال كند وواجب را در عادت بتصريح واجب ولازم گويند و
بجواز قصر صلوة مسافر را از چهار ركعت بظاهر ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا مشروط بخوف دارند ودر حالة
امن وانتفاء خوف قصر صلوة جايز نزاع خوارج مخالف اجماع است وسزاوار بطلان وامتناع است هذا
باب الى الله المرجع والمآب هيچ يكي از اقوال مذكوره ومذاهب مسطوره چنانچه مبين گشت وبوضوح و بيان
پيوست خالي از اشكالي وعاري از توجه مقالي نيست وبر هر يكي بحسب قواعد علم چنانچه بيان كرده شد ايرادي

واعتراضي است اما در معني خبر مذكور قصر ذات وقصر حال جمع كنند وهر دو مراد دارند وهيچ شرطي ضايع نگردد
وآية ليس عليكم جناح مخالف نشود وتقدير كلام چنين بود اذا سافر فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ذاتا
وحالا اذا تا بشرط السفر وحالا بشرط الخوف والجمع بين القصرين مباح فيوافق قوله فليس عليكم جناح ان تقصروا من
الصلوة ذاتا وحالا اذا تا بشرط السفر وحالا بشرط الخوف معني اينست چون شما بر روي زمين برويد يعني چون مسافر
شويد پس بر شما باكي وبزه نبود يعني جايز باشد شما را بعض سفر كه قصر كنيد نماز را از چهار ركعتي بدو ركعتي ودو ركعتي
را حايت با طائفه يك ركعت وبا طائفه ديگر يك ركعت ديگر بگذاريد چنانچه در صلوة خوف آمده ودر كتب فقه
مبين شده يعني روا باشد شما را كه جمع كنيد بين القصرين اگر خائف باشيد بدين تقرير با برادي بود واستثنائي
نباشد ۝ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ۝ اين جمله تذييل است تاكيد او ازجهة تعليم ملوح
است كه ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا ملوح است بر عداوت كافران بتقديم ملوح سامع را تنزيل منزله سايل
كرد وجمله را موكد آورد وصيغه قعود واقع بر جمع شود افراد صفت يعني مبينا بالعبثا را افراد لفظ بود وايراد لفظ
عدو بر معني جمع بصيغه مفرد بشارت است برين كه جماعت كافران در شان عداوت بيكديگر بموافقت چون يك تن
بودند ودر معاتب بمنزله يك ذات باشند معني اينست بدرستي كه مر كافران هستند مر شما را دشمنان ودشمني
ايشان ظاهر است ومخفي نيست وهر يكي را در عداوت كاري وشاني است ۝ وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ
لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا
مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ
وَأَسْلِحَتَهُمْ ۝ اقامت وارادت فلتقم طائفة منهم معك جزاء شرط است وليأخذوا عطف است بر فلتقم
طائفة منهم معك ضمير ليأخذوا وطائفة مصليه است چه حمل سلاح چون تيغ ودوتين ومانند آن منافي صلاة نبود
يا بر طائفه غير مصليه كه برابر عدو مي ايستند برين وجه در اخذ سلاح اشكال است صاحب كشاف اخذ تيقظ و
تحفظ مراد داشته وتيقظ وتحفظ را شبيه بجنه پنداشته تعلق اخذ برو بروجه رشح بود حس مسلمانان دل كافران
را باهر قوتي دارند قوي پندارند وغالب نشمارند ودر معرض نيارند واظهار حشر از ايشان كنند وتا استعداد
هست بروجه تيقظ وتحفظ وحزم هشياري واحتياط پندارند فاذا سجدوا عطف است بر شرطيه واذا كنت فيهم
فاقمت لهم وخطاب من ورائكم مر پيغامبر راست وپيغامبر در وقت بازگشت ايشان تنهاست ايراد صيغه
جمع باعتبار ما كان كه پيش ازين پيغامبر با جماعت بود يا باعتبار ما يكون كه بعد ازين با آمدن طائفه دوم جماعت
روي خواهد نمود ولتات طائفة عطف است بر فليكونوا من ورائكم فليصلوا معك عطف است بر فلتات
وليأخذوا حذرهم عطف است بر فليصلوا وشرطيه است فاذا كنت فيهم عطف است بر شرطيه واذا ضربتم
في الارض روايت كرده اند پيغامبر در قتال بود نماز پيشين با كل لشكر گزارد مشركان گفتند چرا درين
وقت بر ايشان حمله نبرديم ودر هنگام نماز بر ايشان زور نياورديم وبعضي از ايشان گفتند پيشتر ازين نماز ديگر است
كه ايشان را از پدران وفرزندان ايشان محبوب تر است آن را نيز ايشان ادا خواهند كرد آن وقت بر ايشان حمله
خواهيم آورد اين آية براي تعليم صلوة خوف نازل گشت وحكم صلوة خوف بيبان پيوست معني اينست وچون باشي
يا محمد ميان جماعت خائفان پس بخواهي كه اقامت كني نماز را با ايشان پس بگو بايستد طائفه از ايشان با تو نماز
بگزارد وطائفه ديگر روي بر دشمن آرد وگو بگيرند طائفه كه برابر دشمن ايستاده اند اسلحه خويش را پس طائفه مصليه
با تو سجده كنند وركعت را مقيد بسجده كرداند پس گو بروند طائفه كه يك ركعت گزارده اند پيش تو وبرابر عدو
ايستند وگو بيايند طائفه ديگر ونماز بگزارند پس با تو در ركعت باقي مانده اقتدا كنند يك سجده با ايشان بگذارد
وقعده اخير بجاي سلام بگو واتمام نماز خويش مسبوقات سلام بگويند واز مسبوقات پيش بروند وبا دشمن برابر
شوند وبگو بگيرند زره وسپر كه خود را از زخم تير ونيزه وتيغ ودوتين نگاه دارند وسلاح خويش را بر دارند چون

تیغ و خنجر که اگر ضرور شود داشته باشند و طائفه که یک رکعت گزارده اند پیش رو برابر عدو بایستند و کو بیایند
طائفه دیگر که نماز نگزارده اند پس با تو در رکعتی که باقی مانده است اقتدا کنند و یک سجده و تقدیم اولی اخری می نمودند پس
نماز را حتمابه بی قرات تمام کنند و سلام دهند و برابر عدو بایستند و طائفه مسبوقه آیند با قرات تمام کنند و سلام
گویند صورت صلوة خوف از ابو حنیفه برین جمله مروی آمده و عبد الله عمر از پیغامبر صلوة خوف برین طریق روایت کرده
و نزدیک امام مالک و امام شافعی صلوة خوف بر صورت دیگر آنست که امام با طائفه اولی یک رکعت بگزارد و بعد
در اداء باقی ارکان توقف کند تا آنکه طائفه اولی یک رکعت را حتمابه تمام کنند و سلام گویند و بروند و بروی دشمن باشند
بعده طائفه دیگر که نماز نگزارده بر روی دشمن ایستاده بودند بیایند و با امام اقتدا کنند و امام با ایشان یک رکعت
باقی بگزارد و بنشیند و سلام گوید و ایشان رکعت دوم مسبوقانه بگزارند بعضی صحابه چون سعد و عبد الله برین صورت
روایت کرده اند لیکن ظاهر کتاب موافق آن صورتست که ابو حنیفه اختیار کرده است فلا تختلفوا علیه موافق این
صورتست و در صورتی که مالک و شافعی اختیار کرده اند و با امام بسلام می آیند و مخالفت امام بر حکم حدیث منهی
عنه است و بر قول امام مالک و امام شافعی از فاذا سجدوا فاذا صلوا مراد باید داشت اگر چه شریف که سجده و اراده
کل بر وجه مجاز مرسل باید پنداشت زیرا که آمدن طائفه دوم بعد تمام شدن نماز با ایشان بود نه بعد سجده ایشان
باشد و بدانکه نزدیک امام ابو یوسف خوف مقید است بحال حضور پیغامبر بدلیل و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة
چه نزدیک شریعت صلوة خوف از جهة ادراک فضیلت امام از پیغامبر است بغیر حضور پیغامبر صلوة خوف
مشروع نیست و چون حاضر نباشد هر طائفه با امام تمام نماز بگزارد و نزدیک امام اعظم و اذا کنت فیهم فاقمت لهم
الصلوة بعبارت بیان صلوة و امامت بران بنفس خود کند و بدلالت خوف در صورتی که پیغامبر حاضر باشد
نخواهد که اقامت صلوة و امامت بران در نفس خود و بدلالت در حق هر امامی که اجتماع قوم برو مطلوب افتد
چه درین زمان پیغامبر علت برای شرعیت صلوة خوف اقامت امام نماز را برای جمله قوم بتحریمه داخل بود و در هر
امامی که این علت موجود شود در حق ایشان صلوة خوف مشروع افتد چه امامان دیگر نواب از حضرت پیغامبر اند امامت
ایشان حکم امامت پیغامبر دارد و اگر این معنی مطلوب نیفتد بلکه مطلوب افتد که بجماعت مختلفه بگزارند صلوة
خوف مشروع نباشد عهد پیغامبر و عهد دیگر یکسان بود ٥ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ
أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً ٥ از برای جمله لو تغفلون بیان ود
الذین کفروا است فیمیلون با متعلقات خویش عطف است بر تغفلون و جمله ود الذین کفروا معلله است و نزعة
صلوة خوف را یعنی شرع لکم تفریق صلوة الخوف لانه ود الذین کفروا الی آخره معنی اینست تفریق و جماعت در
صلوة خوف بر پنج مسطور و بر وجه مذکور بیان پیوست زیرا که کافران دوست میدارند و آرزو می برند کاشکی که
شما ای مسلمانان از اسلحه و کالاء خویش غافل شوید و دست از اسلحه و دل را بر محافظت امتعه باز دارید پس ایشان
یکبارگی حمله آرند و دل بر پرداخت کار کنند شما خود را یاد دارید و اسلحه بر دارید و کار خویش کنید و دل بر کالا و
در نهب و تاراج افکنید ٥ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ
مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ ٥ لا برای نفی جنس است جناح اسم اوست و مبنی
بر فتح شده علیکم ظرف مستقر است و خبر او آمده اذی اسم کان است بکم خبر اوست و کان با اسم و خبر خویش شرط
معترضه مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی او کنتم مرضی عطف است بر ان کان بکم اذی من مطر ان تضعوا بتقدیر فی ان تضعوا
متعلق است بعلیکم و خذوا حذرکم عطف است بر امر جناحی که کفت ضعوا اسلحتکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم
مرضی و خذوا حذرکم و جمله و لا جناح علیکم تا آخر معترضاست برای بیان رخصت که بعذر مطر یا مرض سلاح فرو
برارند و دعوت جهاد بگزارند که آن عادت قاعدان باشد و خلاف رسم مجاهدان بود معنی اینست و نیست شما را
باکی و بزه اگر باشد ملاصق و ملتبس بر شما رنج و اذی از سبب باران و شما رنجوران درین که اسلحه خویش را از دست

بیفکنید و بی اسلحه باشید زیرا که اسلحه آلوده شود و ننگ نگیرد و در معرض بر گرفتن اسلحه دشوار آید و بار گران آن بر تن
گران نماید برین عذر سلاح از دست نهادن را مباح داشته اید و حذر کنید یعنی آنچه تن را از زخم دشمن چون زره و سپر نگاه
دارید تا دشمن هجوم نکند و دافع زخمهاء ایشان کرده و فرصت اسلحه گرفتن شود ٥ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُهِينًا ٥ این جمله تذییل است و تاکید جمله بتقدیم ملوح است چه جمله ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا که بالا
گذشته است ملوح است که ایشان را سزاء عداوت برسد و برای ایشان عذابی مهیا بود بتقدیم ملوح سامع تنزیل منزل سائل
کرده و جمله را موکد آورده معنی اینست بدرستی که خداء ساخته کرده است برای کافران عذابی خوار کننده و در حیز خذلان
افکننده ٥ فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ ٥ این شرطیه
عطف است بر شرطیه سابقه یعنی اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم الآیة و تعقیب در بیان است و بیان آن حکم
بعد بیان اوست معنی اینست چون نماز را بر طریقی که مشروع است ادا کنید پس خدا را در حالتی که ایستاده آید و در
حالتی که نشسته آید و در حالتی که در پهلو غلطیده آید یاد آرید ذکر عبادتی که دایم است و آنرا وقتی موقت و حالی
معین نباشد مسلمانان باید که چون از نماز فارغ شوند از ذکر فارغ نگردند و در جمیع احوال و در حالت امن و مخافة
و مرض و صحت و سفر و اقامت و در حالت قیام و قعود و اضطجاع یعنی در پهلو غلطیده در ذکر باشند و توانند بود که
از فاذا قضیتم یعنی فاذا اردتم قضاء الصلوة دارند و فاذکروا یعنی صلوة بگزارند این جمله بیان صلوة حریض بود و در حفت
مرض باشد ٥ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ٥ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست پس
وقتی که شما قرار گیرید یعنی از خوف با من آیید پس نماز را بتمام و کمال اقامت کنید بغیر تفریق میان طایفه و طایفه
بگزارید و یا چون از مرض صحت یابید با قامت ارکان نماز بشتابید ٥ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
كِتَابًا مَوْقُوتًا ٥ این جمله تذییل است و چون جمله سابقه ملوح بسوی توقیت بود بتقدیم تاکید جمله سابغ
نمود معنی اینست بدرستی نماز هست بر شما نوشته شده یعنی فرضیت او در اوقات معتبر آمده تجاوز از آن روا
نبود و تفاوت از آن جایز نباشد ٥ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ ٥ عطف است بر آیة قتال که بالا گذشته است
یعنی بر واقتلوهم حیث ثقفتموهم و جملهائی که در میانه معترضه بود از جهة وقوع میان دو کلام سایغ نمود و جهة
اعتراض هر یکی در ذیل او مبین گشته و مشرح پیوسته معنی اینست و براء قتال سست می شوید و در طلب کردن گروه
کافران سستی می نمایید ٥ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ
مَا لَا يَرْجُونَ ٥ این شرطیه با متعلقات خویش تایید امر قتال و ترهیب آنست چون مسلمانان را وعده مثوبت
و جزاء جنات لذت درد لمی افکنید که درد و زخم را از پیچ بر می کند و الم مسلمانان بر سیدن زخم مجزوم الوقوع
بنود و محل استعمال باشد بعده الم کافران با الم مسلمانان که بر حکم طبیعت بشریه بزخم خوردن دردمندی شوند تشبیه
کرده و جمله مذکور براء ابراز تشبیه مذکور بر وجه و کادت جمله فانهم یألمون کما تألمون موکد آورده معنی اینست و اگر
شما بر زخمهاء کافران دردمندی شوید امید میدارید از کردگار دیان از فتح و نصرت کافران ایشان را بر درد صبر می
توانید و از قتال باز می مانید شما چرا بر درد صبر نمیکنید و از قتال چرا باز می مانید ٥ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
این جمله تذییل است معنی اینست و هست خداء دانا بهمه چیز درد و شفقت شما میداند و جزاء دادن آن می تواند
حکیم است یعنی استوار کار است همه کار او بحکمت بود درد رسانیدن و ظفر رسانیدن نیز بحکمت باشد ٥ إِنَّا
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ ٥ روایت کرده اند از
شخصی طعمه نام زرهی که بیان آرد داشته بودند تا بواسطه سوس آرد زنگ نگیرد در ذیل و ابان آرد مذکور با زره
مسطور از خانه بدزدی کشید بالاء بام می رفت تا در خانه خود فرود آید ناگاه دید که در ابان سوراخی است
که زره در زمین می افتد و سمت بودن ایشان می نماید و بالاء بام یهودی دیده بود ابان مذکور با زره مسطور
در صحن خانه انداخت یهودی او را دنباله کرد و شناخت چون با مداد خصم زره را در خانه نیافت دنبال کرد

کرفت تا خانهٔ یهودی شناخت یهودی کفت فلان مسلمان درخانهٔ من انداخت و از پیش من تاخت مسلمان انکار
را برسید منکر شد و سوکند زبان کشاد و تبری از دزدی و خیانت و غوغاء و عربده بنیاد نهاد مسلمانان دیکر در
تصرف او شدند و کواهی بر صلاح او پیش آمدند و جهودان در حق یهودی بر بیان از مثل این مسایات ادعا آکاهی
کردند و بر دیانت و خیانت و باطباق و اتفاق کواهی دادند پیغامبر را باعتبار کفتهٔ او کفر کواهان و اتهام دروغ
در کواهی ایشان و یقین رسیدن درخانهٔ یهودی مذکور و ترجیح دیانت مسلمان مسطور بدین که وقوع دزدی از
یهودی بود غلط روی نمود پیغامبر بدین کمان از جهة مسلمان مذکور با یهودی مسطور خصمی میکرد و اورا بوقوع این
خیانت درچیز اتهام می آورد و قصد کرد که اکر بنوعی سرقهٔ یهودی تحقیق شود و قطع بپذیرد و متوجه کرد مسلمان
از تهمت بری باشد و این نوع داغ از جبین مسلمانان برود این آیة نازل کشت و صدق یهودی برین پوست پیغامبرم
را تنبیه شد تا از جهة مبطلان و خاینان خصمی نکند و بغیر ظهور حق و رسیدن علی وجه خداء کسی را در چیز تهمت نکند
و بعضی بجاء انداختن درخانهٔ یهودی ودیعت دادن ذکر کرده اند و قصه برین نوع آورده اند که مسلمان مذکور یهودی
مسطور را آواز داد و انبان مذکور بازره مسطور بر وجه ودیعت درخانهٔ او بنهاد باقی قصه همان بود که ذکر آن
کذشت و بیان پوست و بعضی کویند انبان مذکور را از خانهٔ خود کشید تا اثر کرد و درخانهٔ یهودی برد تا اورا
بامانت دهد چون روز شد اتباع اثر کردند و درخانهٔ یهودی آوردند یهودی کفت فلان مسلمان امانت داده است
و درخانهٔ من بودیعت نهاده از این سخن باور نداشتند و دل بر عقوبت او کماشتند و کفته اند چون آیت مذکور
نازل کشت و برات یهودی از سرقه و سرقهٔ مسلمان بظهور پیوست سارق مذکور در جاهلیت نیز سارق بود بعد از
اسلام نیز آن دزدی روی نمود چون کار او بوضوح کشید از دین اسلام ارتداد ورزید و بر اصرار درین کار مرد و جان
خویش بعقاب و حیات دوزخ سپرد و بعضی کویند بعد از مرتد شدن مدتی زنده بود در دریا دلیری می نمود تا اکر
در کشتی سوار بود از اهل آن مالی ربود بدین سبب اجل او رسید اهل کشتی اورا در آب انداختند و هلاک اورا سبب دفع
شر او ساختند و این جمله معترضه دیکر است براء تنبیه پیغامبرم و تاکید او براء ابراز تنبیه پیغامبر بر وجه و کادت و
استحکام است معنی اینست بدرستی که ما سوی تو کتاب یعنی قرآن بحق و صدق محقق فرستادیم و علم بمضمون
آن داده ایم تا حکم کنی بدانچه خداء عز و جل نموده و امتثال بدانچه فرموده و بعضی از مفسران از ما اریک الله نمودن بالهام
مراد دارند ٥ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ٥ عطف است بر مضمون جمله خبری سابق که از روی معنی
انشائیه طلبیه است چه لام در لتحکم لام امر است که او بر مطلوب در آید پس مقصود کلام طلب حکم بحق غایت چنانچه
که کفت احکم بین الناس بالحق بما اریک الله ولا تکن للخائنین خصیما معنی اینست و مباش از جهة خاینان یعنی کسانیکه
مال مردمان خیانت کنند و کالای دزدی برند و منکر شوند و تبری ورزند و خود را بحیله کلیه دیانت سازند و تهمت
دزدی بر دیکری اندازند تو بر اعتماد ظاهر اسلام عربده دعوی دیانت از جهة ایشان خصم مباش و دل خصمان ایشان
از خیانت ایشان بخصومت مخراش ٥ وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ ٥ عطف است بر ولا تکن للخائنین خصیما
معنی اینست و آمرزش بخواه از خداء آمرزش کردن از تو افتاد از جهة کسی که دزدی کرد و بر دیکری بهتان نهاد
إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ٥ این جمله تذییل است و چون جمله ان الله کان غفورا رحیما کنایت است
از ان الله یغفر لک هذا الصنع و جمله واستغفر الله بر مضمون این جمله باعتبار معنی مکنی عنه ملوح بود بتقدیم ملوح
تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خداء هست آمرزنده خطاها بیامرزد و بخشنده است عطاها به
بخشد ٥ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا
این جمله عطف است بر انشائیه سابق و ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما تذییل است و تاکید او از جهة تقدیم
ملوح است و جمله ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم ملوح بدین آیة نهی میرود سامع را تنزیل منزله سایل
می پندارند بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست و مجادله مکن و مخاصمت

پیش میای از جهت کسانیکه خویش را خاین میدانند و بری از خیانت می خوانند بخیانت بزه کار می شوند و اثم دروغ
کویی و سوکند دروغ بدان ضم میکنند و بدرستی که خداء دوست ندارد کسی را که هست خیانت کننده و بزه کار شونده
سوال شک نیست که خداء اهل خیانت را دوست ندارد خوان را که صیغهٔ مبالغت است بچه وجه می آرد جواب
ایراد صیغهٔ مبالغت تعریض است این که طعمه اینست و درشان او وارد خوان بود مبالغت در خیانت داشت براء
برات خویش از دزدی بسوکندهاء بسیار تمسک می نمود و تقیید بکثرة و مبالغت که از صیغه خوانا فهم می شود اشعار بحکم
را باستثناء قید مذکور مقید نبود و نظیر این تعریض آیة و ما ربک بظلام للعبید است شعر لا یفرحون اذا نالت ما حهم
قوما ولیسوا مجازیعا اذا نیلوا ٥ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا
لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ ٥ این جمله حال است از من کان خوانا اثیما جمع کردن او بنظر معنی من است و افراد کان خوانا
نظر لفظ من است و هو معهم حال است از لا یستخفون من الله اذ یبیتون ما لا یرضی من القول ظرف است مر ظرف
مستقر یعنی معهم معنی اینست چیره خود را از مردمان پنهان میکنند و خود را در حیله و تدبیر و طمع و تزویری افکنند
و بدین پوشیدنها و کوشیدنها قصه را از خداء نمی پوشند و حال اینست که او بعلم قدرت با ایشانست و علم بهم
سرها پنهان است در ان هنکام که شب میکنند می اندیشند تا در دعوی تبری از کناه تزویری پردازند و تدبیرها
مهیا سازند و چیزی را از کفتار خداء که بران شود و بدآوردن آن راضی نشوید ٥ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا
يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ٥ این جمله تذییل است معنی اینست و هست خداء بعلم قدرت محیط بعلم ایشان یعنی عالم
است باعمال و احوال آشکار و پنهان همه چیز بداند و سزاء آن دادن تواند ٥٥ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ٥ انتم مبتدا است
هؤلاء خبر مبتدا است و ها براء تنبیه است جادلتم حال است از معنی اشارت بطریق هذا یعنی سمجا یا هؤلاء بمعنی الذین
موصول با صله بود و جادلتم صله او و موصول با صله خبر مبتدا است من در فمن یجادل الله استفهامیهٔ انکاریه است
فا سببیه است و ام بمعنی بل است علیهم متعلق است بوکیلا بتضمین حامیا و حافظا چه آیات سابقه مر پیغامبر
را نهی بود از مجادله خاینان و این آیة منع از جهة سایر مسلمانان است معنی اینست آرید شما آنانکه از جهة ایشان
در دنیا و قیامت که مجادله خواهد کرد چون خداء ایشانرا خواهد کرفت و در سزاء اعمال و عقوبت افعال خواهد
آورد بلکه کیست که خواهد بود وکیل از جهة خاینان و حامی و نکاه بان بر ایشان ٥ وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ
نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ٥ در آیة سابقه بیان مضرت انکار معصیت و اخفاء آن
و مجادله در ان بود و این آیة در بیان منفعت اقرار بکناه و استغفار ایشان روی نمود از جهة مناسبت فصل کرد و با
حرف عطف آورد معنی اینست و هر که بکند بدی و بر ان از ان پشیمان شود و بخواهد آمرزش شاید هر آینه از خداء
آمرزنده و بخشاینده یابد سوال بدی کردن ستم بر نفس خویش بود و ستم بر نفس خویش بدی کردن باشد عطف یکی
بر دیکری باقصه چکونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید جواب میان ایشان بتقدیر مختلف مغایرتست اول عمل
براء زیان نفس خویش نپندارند از اول کناه صغیره و از ثانی کناه کبیره و هر دو را متعلق باستغفار دانند و این قول معتزله
بود و نزدیک ایشان صغیره مجرد از کبیره مغفور است باستغفار محتاج نباشد ٥ وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا
يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ ٥ این شرطیه عطف است بر شرطیهٔ سابقه معنی اینست و هر که کناهی را کسب کند او جز
زیان نفس و بود آن بر نفس خود نپذیرد ٥ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ٥ این جمله تذییل است
معنی اینست خداء همه چیز داند و همه کار چنانچه باید و سزد تواند ٥ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا
ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ٥ عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست و هر
کناهی که بغیر قصد کناه و یا بقصد کسب کند پس از ان کناه مذکور یعنی سبب نداند و تهمت آن بر کسی نهد که او از دل
بری پندارند چنانچه طعمه دزدی خویش را نسبت بیهودی کرده و او را در تهمت نابوده آورده پس بدرستی که حکم کرده شود

برو که خویش را بازبهتانی فخیم برگرفته وافترائی عظیم پیدا آورده خود گناه میکنند وگناه خود بردیگری بر می بندند عمل خویش
بر دیگری اندازند واورا بسبب جرم مستحق عقوبت سازند وبعضی خطیئة بمعنی گناه صغیره دارند وباقی بما مع بیان
کرده شده است بندارند **سوال** رمی یعنی انداختن حجر سمی تیری وحجر در اعیان بود گناه رمی را چه نسبت باشد **جواب**
نسبت کردن کسی را بگناه دشنام است وآن مانند آزردن زخم حجاره وسهام است چون اورا بحجاره وسهام تشبیه کرد رمی که
ملایم مشبه به است در تشبیه آورد ٥ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ
يُضِلُّوكَ ٥ خطاب مر پیغامبرم راست ان یضلوک مفعول است مر همت بتقدیر بای بان یضلوک مر همت
وجمله ولولا فضل الله علیک ورحمته تا آخر معترضه است برای بیان عصمت پیغامبرم **معنی اینست** اگر بتحقیق فضل
خدا ورحمت او اگر بودی وآثار فضل وکرم اگر روی نمودی هرآینه قصد میکردند طائفه از مردمان که از جهة طعمه سارق
مجادله میکردند ومیخواستند از راه حکم حق که برات یهودی وبیگناهی اوست ترا بازدارند وبگمان در ره باطل که تهمت
سرقه یهودی بود آرند ودر بعضی روایت افتاده که این آیة در وفد ثقیف است پیش پیغامبرم آمدند بشرط آنکه بتان
مارا نشکنند وعرض ما نستانند بیعت باین طریق خواستند پیغامبرم شرط ایشان قبول نکرد ودل بر اجابت ایشان ننهاد
این آیة در شان ایشان وارد گشت وتصویب پیغامبرم بیان بوست معنی چنین بود چون بر تو فضل خدا ورحمت
او بود ایشان قصد حکم بگمان کردند وبرات مسلمان سارق وبرتهمت یهودی صادق گواهی دادند تا تو سرقه
نابوده را برای ابتغاء ثانی از جهة اول یهودی حکم کنی وبجنایت غیر واقع او را در عقوبت آوردی **سوال** لولا امتناعی را
ابتغاء ثانی از جهة اول بود پس ولولا فضل الله علیکم ورحمته لهمت طایفة منهم ان یضلوک را دلالت بر ابتغاء هم اضلال
از جهة او چون فضل خدا باشد وشک که حکم نابوده از ایشان روی نموده اگرچه ایشان را مقصود ایشان دست نداده
واز پیغامبرم اصدار حکم بیفتاده **جواب** گواهان مذکور بر یهودی مسطور وهم حکم بسرق نابوده نداشتند چه دل
وزبان خود را بر گواهی دروغ بسرقه یا بر اقرار بسرق نگماشتند گواهی بصلاح سارق ودیانت او میدادند وزبان بگواهی که
موجب حکم شود نمیداشتند اگر فضل خدا نبودی ایشان قصد گواهی دروغ میکردند وپیغامبرم را بر حکم سرقه نابوده می
آوردند ٥ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ٥ در آیة سابقه از مسلمانانیکه در برات سارق
مذکور مجادله میکردند نفی هم اضلال پیغامبرم کرد وبمجرد هم اضلال را در نفی آورد درین آیة بر تقدیر تسلیم گفت و
نزهت شان پیغامبرم بر تقدیر گواهی دروغ وحکم بران ودر انتفاء مضرت اوست اگر بعضی ایشان گواهی دروغ
دادند وپیغامبرم را بر حکم سرقه نابوده آوردند اگر پیغامبرم بر قبول گواهی ایشان رو آوردی حکم بسرقه یهودی کردی
این عمل از پیغامبرم ضلال نبودی بلکه هدی واقامت واحتسامی بودی که چون بگواهی حکم کند عمل بقاعده شرع کرده
باشد واگر گواهی ایشان بدور بود حکم را هیچ مضرت نکند در دنیا فانی ودر آخرت زیانی ندارد **معنی اینست** اگر
گواهی دروغ دهند وپیغامبرم را بر حکم سرقه یهودی آرند گمراه کننده نباشند مگر نفسهای خود را وپیغامبرم را اتباع
شرع بود بر موافقت آن عمل باشد زیان نرساند ترا هیچ زیانی نه در آخرت بزه ونه در دنیا آفاتی ٥ وَأَنْزَلَ اللَّهُ
عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ٥ اینجمله تا جزوی معطوف بر و
وحال است بتقدیر قد از ضمیر مفعول یضرونک **معنی اینست** وفرستاده است بر تو کتاب را یعنی قرآن وحکمت را
یعنی علم حلال وحرام را تا تو عمل بدان داری وبمتابعت آن روی می آری وتو آنچه نمیدانستی پیش از وحی امو آیید وبدان
آگاه نبودی چنانچه برات یهودی از تهمت سرقه واظهار سارق بودن مسلمان سارق آگاهاینده ٥ وَكَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ٥ اینجمله عطف است بر وانزل الله یا تذییل است ای وکان فضل الله علیک باعطاء
النبوة وانباء العصمة والحکمة وتعلم مالم تکن تعلم من علم الاولین والآخرین وغیر ذلک فضلا عظیما **معنی**
اینست وهست فضل خدای تو بر تو فضلی عظیم ورحمتی عمیم عظمت فضل پیغامبرم را حدی در تقدیر نیاید وغایاتی
در تحریر نگنجد انا اعطیناک در شان اوست ولقد آتیناک سبعا من المثانی از مقدمات برهان او دعوی آدم ومن

ده فتخت قتائی او را سزد ومعجزت انا سید ولد آدم اورا رسد افضل مخلوقات در فضل بحد کسی نرسد اعظم مکونات
بیمکس برابر او نبود سر حلقه انبیاء ودر سل سر دفتر هدا وسبل آسمان جهان فطرت آفتاب فلک نبوت قدوه اصفیا
قبله انبیاء حاوی فضل بوهم ارباب فضیلت مضمون مجموع راز وهم نقیصت وزدیده صاحب خلق عظیم متصف بوصف
کریم توسن فلک رام او املاک کمترین خدام او دیده فلک عثمان ا ورا دیده پر ملک بمتها رفعت او نرسیده الم نشرح
لک صدرک صفاء او ورفعنا لک ذکرک مدح وثناء او عالم اسرار علم بتعلیم الله عامل عمل تخلقوا باخلاق الله طوبی له
ثم طوبی له وبشری له ثم بشری له ٥ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ
أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ٥ قوم طعمه سارق که برای برات او از سرقه تهمت بر یهودی می نهادند وبیدا آوردن
حجتهاء باطله وسرهاء نا پسندیده با یکدیگر داشتند وتراد اندیشه می انداختند چنانچه گفت اذ یبیتون ما لا یرضی من
القول این آیة در شان راز گفتنهاء ایشان بلفظ عام وارد شد وضمیر نجویهم بر ناس است واز الا من امر بصدقة
مضاف محذوفست ای الا نجوی من امر بصدقة ودر استثنا تو لازم بود که منقطع باشد **سوال** کثیر منکر است وانجم منکر
استثناء متعذر است چه از جهة انتفاء تیقن عدم دخول استثناء منقطع نیز روی نتواند نمود الا بمعنی غیر بر
طریق جاءنی رجال الا زید باشد قسمی از باب استثناء متصل یا منقطع نبود **جواب** اگر در جمع مذکور بقرینه دخول
متیقن باشد چنانچه لقیت اهل محلة الا دسم استثناء متصل بود اگر بقرینه تیقن عدم دخول پیدا رند چون جائنی
رجال عربیون الا زید انجمی استثناء منقطع دارند اینجا نکره مذکوره را نجویهم که معرفه است بیان کرد وبیان معرفت
منکر مذکور را در جهة تعریف آورد اگر از نجویهم جنس مراد شود الا نجوی من امر استثناء متصل شود واگر نجوی معهود
یعنی نجوی باطله مراد کرده الا نجوی من امر بصدقة استثناء منقطع باشد **معنی اینست** نیست خیر ونیکی در بسیاری
از راز گفتن مردمان چه حکایتی که مردمان بر وجه راز گویند وپنهان کردن وپوشیدن آن جویند بیشتر آنست که
اندیشه آن راز کسی بود وجستن زیان شخصی باشد واغلب آنست که راز گفتن مردمان خیر نیت نبود مگر راز گفتن
کسی که امر کند بصدقه ونیکی دیگر یا باصلاح میان مردمان محض خیریت بری وعزی از شراست درین اسرار نکته
امر بصدقه ومعروف واصلاح میان مردمان بر وجه صد جوب تر است که در مجلس جمع اگر مامور باجابت امر
نتابد خجالت امر وقاجت مامور ظهور یابد واگر امر مذکور بر طریق سر باشد حال هر دو مستور ماند وجز
ایشان کسی نداند ومساره درین امور وراز گفتن در اشیاء مستور امری پسندیده وکاری گزیده است وبعضی
در تفسیر آورده که مراد از معروف قرض است که قرض نیز محتاج را حکم صدقه بود ذکر او با صدقه مناسب باشد بلکه
قرض دادن بهتر از صدقه بود عوض صدقه که دفع حاجت است نیکو حاصل بدارند وخردمندی شانسته عجب دهنده
بر اندازه صدقه بود وقرض دهنده را بر وجه صدقه رساند ومال در هنگام طلب باقی ماند وبعضی از صدقه صدقه
واجب گویند واز معروف صدقه تطوع جویند ودر حدیث است کلام ابن آدم کله علیه لا له الا ما کان من امر
بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله یعنی کلام آدمی همه زیان اوست نفع او نیست مگر کلامی که از جنس معروف ونهی
از منکر بود یا ذکر خدای تعالی تعالت نعماؤه وتوالت آلاؤه باشد زیرا که جز این سه نوع کلام معصیت یا مباح بود در
معصیت بزه کاریست ودر مباح تفویت حرمت زیان کاری است روایت کرده اند مردی پیش سفیان
ثوری رفت آیة لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس وسوره والعصر ان
الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات ذکر کرد وبرای تصحیح مضمون حدیث مذکور نظم قرآن
را حجت آورد ٥ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ٥ ذلک اشارت
است سوی منکور ویا سوی مامورات مسطور **معنی اینست** وهر که بکند کار مذکور را از جهة جستن خشنودی
ورضاء حق سبحانه وتعالی پس سرانجام بدهیم اورا اجری عظیم وثوابی فخیم قال النبی صلعم انما الاعمال بالنیات
وبر قرات یؤتیه بصیغه غایب ضمیر عاید مسبب بر حق سبحانه وتعالی معنی چنین بود بسوی متکلم ونکته التفات

تحقیق وقوع عطیه است باسناد سوی خویش واینجمله تذییل است وآن بر تقدیر که اشارت بر انکفتهاء با امر یا رفعل
امر بود ظاهر است وهمچنین بر تقدیری که اشارت بر فعل مامور به بود زیرا که امر بچیزی که موجب آن شد فعل بر طریق
اولی چیز بود وحیثیت فعل ماموریت مذکور بالتزام حدیث امر بران معلوم شده بود واینجمله تعقیب جمله بجمله مشتمل
علی معناها از تاکید تذییل باشد ٥ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ
الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ٥ جمله یشاقق الرسول تا آخر عطف است بر ومن یکسب خطیئة او
اثما الآیة معترضاتی که در میانه آمده میان دو کلام واقع شده معنی اینست هر که پیغامبرم را زبون کند ظاهر شده
مر او را دین حق مخالف شود وغیر راه مومنان براید وبا نفاق آنرا حق می پندارد برود غیر راه مومنانرا ومتابعت
کند روا داریم او را در آخرت بر کاری که محبوب پنداشته از کفر وعصیان ومخالفت پیغامبرم و مومنان عقوبت
آن بکنیم وسزاء آن بدهیم و او را در دوزخ درایم و دمار از روزکار او برایم ٥ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ٥ اینجمله تذییل
است وضمیر ساءت بر جهنم است معنی اینست و دوزخ جاء باز کشتن بد است چه عذاب ابد است سوال
ساء از افعال ذم است فاعل او ذو لام مضاف سوی ذو لام یا ضمیر مبهم مبنیه بنکره منصوبه بود اسناد او سوی ضمیر
جهنم بر طریق هذه بینت چکونه روا باشد جواب تواند بود که ساء که متصرف است از وسیء و سوء و سوی
وسی می آید حکم او همچو سایر افعال متصرف باشد وساءت که در جمله وسارت مصیرا است این قبیل است فاعل او در
غیر ذو لام غیر مضاف سوی ذو لام وغیر ضمیر مبهم دارد روایت کرده اند این آیه در شان طعمه سارق نازل شده
ودر قضیه او فرود آمده که بعد ظهور سرقه مرتد کشته وبکفار پیوسته آنجا نیز دل بر دزدی آورده همین کار اختیار
کرده وبروایتی در حفره دیوار سنگی بر او افتاده مجروح شد وکرفتار کشت وبفضوح و رسوائی پیوست اهل مکه از جهت
آنکه او بر ایشان پیوسته بود نکشتند وبر ماند دیگران در کشتن راضی نکشتند توزیع کردند واورا با قافله شام
بیرون آوردند از قافله نیز چیزی دزدید در محل حرین بر دست آوردند وسنکسار کردند وبعضی کویند سفره
بر شتری آویخته بود برای کشادن آن سعی نمود صاحب شتر دید چوب بر کردن او زد که بران چوب حیات او باخر
رسید وبعضی کویند که وی از قریش در مدینه آمدند ومسلمان شدند وباز مرتد شده در مکه رفتند این آیه در شان
ایشان فرود آمده ودر بیان حکم ایشان نازل شده هر چند آیه در موردی مخصوص وارد کشته در مخالفت پیغامبرم
مورود پیوسته اما لفظا او عام است متناول هر مخالفی بود ومحمل هر مشاقه باشد برین اعتبار اجله عظام
برای محبت اجماع برین آیه تمسک کنند ومخالفت مومنان در حکم ایشان اتفاق کرده اند ٥ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ
أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ٥ در آیه سابقه ذکر عذاب کفر وعصیان بود چنانستی که
کسی از شان بر کرفتن عذاب وعفران پذیرفتن آن مسالت نمود اینجمله بر وجه استیناف معقود کشت و بر طریق
کلام طلبی بتاکید پیوست معنی اینست بدرستی که خدای نیامرزد این که شرک آورده شود یعنی با او در پرستش
یک کردانیده آید چه جریمه شرک وکفر کسی را دامن کیرد هیچ وجه عفو وغفران نپذیرد وآنچه فروتر شرک و کروهست
بیامرزد هر کسی را که خواهد از اینجا کفته اند کار عاصی که بغیر توبه بمیرد در مشیت خدای عز وجل باشد ان شاء عفا
وان شاء عذب ان الله لا یغفر ان یشرک به وارد در شان طعمه سارق است که مرتد شده میرد وخود را در دوزخ
سپرد و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء وارد در شان وحشی قاتل حمزه است که مسلمان کشت وبتوبه وندامت
پیوست وبعضی کویند پیری پیش پیغامبرم آمد وکفت من کناه بسیار کرده ام لیکن بخدای شرک نیاورده ام
مرا امید آمرزش بود وکناهان من آمرزیده شود ویغفر ما دون ذلک در شان او نازل کشت ودر حق او
نبود پیوست ٥ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست
وهر که بخدای شرک آرد ودر پرستش دیگری را با او شریک دارد بدرستی که او کمراه شده است کمراهی که بعید که
از مقصد دور افتاده ودر هلکک وبیم و باک بر خود کشاده ٥ إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا ٥

ان نافیه است وجمله با معطوف خویش تعلیل ضلال ودلیل کمراهی مشرکان ضال است معنی اینست نمی خوانند بعبودیت
ونمیکیرند بمعبودیت والوهیت از غیر خدای مکر اناث را یعنی بتانی را که بر صورت انثی می سازند وبر هیئه
او بر دارند چنانچه لات وعزی ومنات که هر سه بر صورت اناث داشتند وآنرا بنات الله می پنداشتند ٥ وَإِنْ
يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ٥ این
جمله تذییل است معنی اینست ونمیخوانند وآله نمیدانند مکر شیطان مرید را یعنی سر از طاعت بیرون کشیده
وبورطه تمرد رسیده سوال ایشان شیطان را نمی پرستیدند ومعبود ساختن شیطان نمی پسندیدند اخبار
مذکور مطابق واقع چکونه بود وموافق حادث چنوع باشد جواب چون عبادت اوثان بتلقین شیطان است
عبادت اناث طاعت او بود وپرستش ایشان پرستش او باشد وبعضی کویند شیطان در وقت عبادت اوثان
نزدیک ایشان می آید وبا ایشان مصاحبت می نماید تا عبادت او بود وتعظیم ایشان تعظیم او شود ٥ وَلَأُضِلَّنَّهُمْ
وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ ٥ ولاضلنهم
با معطوف دیکر عطف است بر لاتخذن وتاکید مذکور برای ابراز مواعید مسطور بر وجه وکادت است معنی
اینست وهر آینه ایشانرا کم کنیم یعنی برای کمراهی ایشان بوسوسه وتزیین اعمال در نظر ایشان سبب شوم وهر آینه ایشانرا
بدانچه نابوده است آرزومند سازیم تا از طول امل کوشش عمل را در تقصیر اندازند تا بامید طول حیات تاخیر توبه کنند
وخود را در ورطه اصرار بر کناه افکنند وراه توبه نکیرند ویکایک بغیر توبه بمیرند هر آینه کوشهاء ایشان انعام را شکاف
کنند وآنچنانچه عادت ایشان در بحیره وسایبه بوده علامت تحریم کردانیده هر آینه ایشانرا امر کنیم ودر وسوسه افکنیم خلقت
خدایرا بکرهانند وآنرا بر خویش لازم دانند ودر تقصیر تغییر خدای تغییر دینی که مولود بر آنند وبر حکم کل مولود یولد
علی الفطرة ثم ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه آنرا میکرداند وبعضی تغییر مذکور کشیدن چشم شتر حامی یعنی شتری شتر
زاده مالک او بکشیدن چشم از سواری وبار کردن امان داده چنانچه عادت ایشان بود دارند وبعضی از تغییر خلق
الله خصی کردن فحل پنداشتند وآن در بهایم عامه علما مباح بود ودر آدمی حرام باشد ابو حنیفه خصی واستحلام او را مساک
او مکروه کفته زیرا که رغبت کردن سوی او مردمانرا بر خصی کردن باعث شود ومیل سوی حرتین وخدمت کنانیدن
او خلق را داعی برین فعل نامشروع کردد وبعضی مراد از تغییر خلق الله نمودار شهاب بخضاب ادث واین عمل
نیز تزویر وناشایسته وتدبیر ناصواب است واین قول درست نمی نماید خضاب سرخ مشروع بلکه
مسنون است وبخضاب سیاه غازی را برای جوان نمودن پیش حریفان نزدیک همه علما وشوهر برای دفع
نفرت زنان نزدیک امام ابو یوسف ماذون است علی الخصوص سپیدی بری که پیش از وقت روی نموده باشد
وپیش از انصرام هنکام جوانی عارض بود وارزوی تحقیق بود وتزویر نباشد بلی از تغییر مذکور تغییر خضاب
نشاید وحمل کردن آن بر عمل شیطان نباید مکر آنکه خضاب زن برای خواستن شوهر جوان ویا خضاب کنیزک برای
فروختن بقیمت ویا برای فریفتن دیکر در برنی کردن بود درین صورت تغییر شیب بشباب وتبدیل بیاض بسواد
عمل ناکزیده وفعل ناپسندیده باشد وبعضی تغییر خلق تغییر بوسم کردن بعضی زنان است لعن الله
الواسمة فالمتواسمة دانند وبعضی تحریم آنچه مخلوق است برای خوردن وتحریم آنچه موضوعست برای سواری کردن
تغییر خلق الله خوانند وبعضی از تغییر خلق مذکور تشبه مردان بزنان ومردان خوانند وبعضی کویند فلیبتکن آذان
الانعام تعمیم بعد تخصیص بود همه تغییرات را متناول یا کمر تغییر تعذیری رخصت شده چنانچه بیرون عصبی که
برخی در تباهی افتد که آمده واظهار برین مصلحت دیده وداشتن پسندیده یا تقویت چنانچه تغییر خلق مامور
شود چون قطع ید وساق دست وپای برای قطع طریق یا از جهت منفعتی معمول افتد چون قصاص ختان شارب وحلق
وعانه وحلق موی سر وخصی کردن شتر واسب وکاو ٥ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ
خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وهر که شیطان را دوست دارد وولایت او بر خویش

بپذیرد و مطیع او کرد و متابع او شود برودی بزیانکاری ظاهر زیان زده کشت و بخسران و مضرت و زیان پیوست
چه خودرا بر دست دشمن داده و دل برطاعت او نهاده دشمن جز زیان نفرماید و از طاعت بر دست او جز
زیانکاری بناید ٥ یَعِدُهُمْ وَیُمَنِّیهِمْ ٥ اینجمله بیان خسران مذکوراست یا تعلیل است معنی اینست
وعده میکند با ایشان شیطان درازی عمر و فرصت توبه و یافتن دستکاه چیزرا و ایشانرا در آرزوی آن می آرد
در حال خلط میدارد و تواند بود از یعدهم وعدۂ فقر مراد شود چنانچه جاء دیکر کفته شود الشیطان یعدکم
الفقر معنی چنین بود شیطان از تصرف مال موجود از فقر می ترساند و بی دستکاه آینده آرزوی کناند در حال
بازمی دارد و دل ایشانرا بر آرزوی آنچه نخواهد یافت می آرد ٥ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ٥
الا غرورا مستثنی مفرغ است مفعول له یا ظرف است و یا مفعول مطلق است از ضربته سوطا ای وعدا بعدم
الا غرورا و جمله وما یعدهم حال است یا عطف است بر جمله سابقه و در یعدهم وما یعدهم صنعت طباق معنی اینست
و وعده نمیکند با ایشان مکر از جهة فریفتن یا وعده کردنی بفریفتن در حالیکه او فریبنده است یعنی ایشانرا نبود
ناپسندیده فریب دهنده و فریبنده است ٥ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا یَجِدُونَ عَنْهَا مَحِیصًا ٥
اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله و مأویهم جهنم خبر مبتدا است اولئک با خبر در جواب ما شأنهم مستانف
است ولا یجدون عطف است بر مأویهم جهنم معنی اینست جاء ایشان دوزخ است و نیابند از دوزخ کریزکاهی
و راه خلاص از عذاب بی نهایتی ٥ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا ٥ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله سندخلهم با متعلق
خویش خبر مبتدا است و الذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم معطوف بر جمله اولئک مأویهم جهنم است
و جمله تجری من تحتها الانهار صفت است مر جنات خالدین حال است از مفعول سندخلهم نمیتواند که حال از
جنات باشد چه اکر حال از و بود جاری بر غیر من هو له باشد ابراد ضمیر واجب شود معنی اینست و آنانکه
ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند زود باشد که درآریم ما ایشانرا در بوستانها یا در بهشتها که روان بود
جویها زیر او در ان حال که مقرر باشد جاوید بودن ایشان در ان بهشتها یا بوستانها ٥ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا
وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا ٥ وعد الله مصدر است مر فعل محذوف را ای وعد الله وعدا حقا
نیز مصدر است ای حق هذا الوعد حقا ای ثبت ثبوتا و من در جمله و من اصدق استفهامیه است برای انکار ای
لا احد اصدق من الله قیلا و قیلا تمیز است از نسبت اصدق سوی ضمیر او و جمله و من اصدق من الله تذییل است
و متضمن توکید وعد است معنی اینست وعده کرده است خدا وعده کردنی و ثابت شده است این
وعده ثابت شدنی و که کفت از کردکار صادق تر از روی کفتار یعنی قول خدا صادق تر بود ٥ لَیْسَ
بِأَمَانِیِّكُمْ وَلَا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْكِتَابِ ٥ اینجمله معترضه است برای بیان که از امانی غرض
حاصل نمی شود و از امنیه کار نمی آید النار زاید فی خبر و الضمیر لما یقع فی الآخرة لیس ما یحصل فی الآخرة
امانیکم ای تتمونه بقدر حصولها لکم و لا امانی اهل الکتاب من الامنیان الباطلة کقولهم لیشفع لنا آباؤنا
الانبیاء و یحصل لنا النجاة بشفاعتهم و لن تمسنا النار الا ایاما معدودة ای لیس الواقع فی الآخرة ما
تتمنون و لا ما تتمناه اهل الکتاب بل یحصل لکم و لهم فی الآخرة ما شاء الله و اراد معنی اینست نیست آنچه
حاصل خواهد شد در آخرة آنچه آرزو می برید شما ای مسلمانان و نه آنچه آرزو می برند آنرا اهل کتاب از جهودان
و ترسایان از نجات یافتن و نارسیدن آتش ایشانرا مکر در ایام معدوده و اعتقاد نحن ابناء الله و احباؤه
کرایشان بیابند بلکه در آخرة هر یکی را نمان بود که درحق او مقدر باشد و تواند بود که بابیته باشد و جار و
مجرور خبر لیس علیکم جناح بود معنی چنین شود نیست آنچه حاصل خواهد شد در آخرت از مثوبات بسبب آنچه
در دلهاء شماست از تمنیات و نه بسبب آرزوهاء اهل کتاب بلکه مبنی است بارادت ربی لا ارباب جل و علا

تقدس

تقدس و تو از آرزو بردن کسی چه آید و از تمنی کسی چه کشاید و بعضی خطاب در لیس بامانیکم بر مشرکان دانند و مقابل اهل
کتاب ایشانرا کرداند چه ایشان عدالت معود بطریقه دارند معنی چنین بود نیست موعود خدا آرزوهاء شما ای
مشرکان و نه آرزوی اهل کتاب از جهودان و ترسایان بلکه امر اخروی عمانست که جزاء آن بپیغامبر آورده یعنی در
حق مشرکان اولئک مأویهم جهنم و در حق مسلمانان ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ٥ مَن یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ وَلَا یَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَلَا
نَصِیرًا ٥ اینجمله بیان ان است بدانچه موعود است در آخرة در حق کروهی معنی اینست هر که عمل بد کند در آخرة
بدان جزا داده شود و نیابد برای خویش از غیر خدا روی بجزاء بدی که از وی باز دارد و نه یاری دهی بر حالی او را
بنیکی آرد ٥ وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ یَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ وَلَا یُظْلَمُونَ نَقِیرًا ٥ یدخلون بصیغۂ امر معروف از باب نصر و بصیغه مجهول از باب افعال
خوانده و معنی بر حسب آن دانند و جمله شرطیه یعنی و من یعمل سوء الآیة افراد ضمیر و هو مؤمن باعتبار لفظ من است
و جمع کردن اولئک باعتبار معنی من است و من در من الصالحات برای تبعیض است زیرا که هر یکی بعض اعمال
می آرند جمیع اعمال هیچ نتوان آورد سوال من تبعیض دلالت بر بعض مطلق کند و قلیل و کثیر را دکر کرد استحقاق
جز تسویه میان قلیل و کثیر آید و آن درست نمی آید جواب در معنا بر کلامیه مبرهن شده دخول جنت محض بفضل
بود و استحقاق فضل بمجرد ایمان باشد و مراتب درجات باعمال صالحه آید در شرط دو چیز ذکر کرد عمل صالح و ایمان
یدخلون الجنة مرتب بر ایمان بود و لا یظلمون نقیرا مرتب بر عمل صالحه بر وجه لف و نشر غیر مرتب کرده ٥
معنی اینست و کسانیکه بعضی از اعمال صالحه کنند و حال اینست که ایشان مومنند پس ایشان در آورده شوند
در بهشت از ان جهة که مومن اند و مستحق فضل اند و ظلم کرده نشود بکم کردن جزاء عمل صالح نقیرا یعنی شیء
حقیر و قلیل و نقیر در عرب بیان قلت مذکور برد نقیر ریمانی شکل است در شکاف خسته خرما باشد و در عرب غایت
نقارت و قلت است و نصب نقیرا بر طریق ضربته سوطا بر مصدریه است ای لا یظلمون ظلما بنقصان نقیر من جزاء
علم ٥ وَمَنْ أَحْسَنُ دِینًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ
إِبْرَاهِیمَ خَلِیلًا ٥ استفهام برای انکار است یعنی نفی استفهام تذییل است جمله جزیه سابقه است و جمله
و اتخذ الله بتقدیر قد حال است و ذکر او از باب تتمیم است نکتۂ ذکر او مبالغت در اتباع است در قول کسی که
یقال مختص بشعر نیست ذکر این حال را یعنی نیز توان کفت بر طریق اتبعوا من لا یسئلکم اجرا و هم مهتدون و بعضی این
را معترضه کویند و بلکه او مدح ابرهیم میجوید معنی اینست و که نیکوتر است از روی دین از کسی که ذات خود مر خدا را
سپرده و تمام خود را در کار او آورده و حال اینست که او نیکو کننده است و نیکی و نیکوکاری و رزنده است یعنی اعتقاد
خوب دارد و عمل نیکوی آرد و دم احسان می زند و در حسن خلق نیکی میکند و پس روی کرده دین ابرهیم ع در حالتی که
ابراهیم مسلمان پاک است و حال اینست که خدای او را دوست کرفته است و بدوستی بپذیرفته روایت کرده اند فرشتۂ
بر ابراهیم ع بصورت آدمی آمد و بپاکی و بزرگی ذکر خدای ع میکرد ابراهیم ع کفت آنچه کفتی بازکو فرشته کفت آنچه در هلک
تست میجویم اکر بر من بدهی آنچه کفته ام باز میکویم ابراهیم ع هر چه داشت تملیک او کرد و او را بار دیکر بر ذکر آورد چون
فرشته بار دیکر نیکر خدای بپوست ابراهیم ع را شیفتکی زیاده تر شد ابراهیم ع کفت آنچه کفتی بازکو فرشته کفت مر افرزند
خویش را بده و آنکه اعادت آن از من بخواه ابرهیم ع قبول کرد و فرشته را باز بکفتن ذکر آورد ابراهیم را شیفته ترکرد ابرهیم
ع از و بار دیکر ذکر کفتن جست فرشته در جواب کفت نفس را مرا بسپار و آنکاه مراد در ذکر آر ابراهیم ع همچنان کرد و خود را
در خدمت او آورد کفت هزار نفس فدای نام خدای بهاد و بعوض ذکر خود را داد فرشته کفت تر امی رسد که خلت کنی و
لاف دوستی خدای زنی بیت کر حریفی مرد عشقی مال و جان و تن بباز ٥ ورنه هر طفلی تواند کرد کاری با ختن ٥
بعده فرشته کفت من فرشته ام برای امتحان خلت تو آمده ام خلت تو معلوم کردم که درجۂ خلت بر محل افتاد نفس تو

و مال تو و فرزندان تو ترا ارزانی باد و بعضی گفته اند چون حضرت ابراهیم ع را در پلهٔ منجنیق نهادند و بجانب آتش فرستادند
دران حالت جبرئیل ع گفت قال الله قال حسبی من سوالی علمه بحالی برین خلوص اخلاص بدرجهٔ خلت رسید و مرتبهٔ او
بدین پایه کشید و بعضی گویند عادت او را طعام و افشاء سلام و نماز شب دران حال که خلق در خواب است بود او را
بدین خواص درجه روی نمود گفته اند که ابراهیم ع را دو روز سه روز رفتی و تا میهمان نیافتی طعام نخوردی از ین جهت
کنیت ابو الضیفان گشت و بیک درجهٔ مصافت پیوست در تفسیر آورده اند در سال قحطی ابراهیم ع برای اصناف
طعام موجود نداشت اول خلت خلیلی او را در مصر بود کاشت و برای طلب طعام بعضی کسان فرستاد او عذر گفت احتیاج
مشترک است طعام نداد غلامان از جهة دفع عار و حیث بی غرض باز گشتن ریگها و جوالها پر کرده برای غوغا
خلق در خانه آوردند و ابراهیم ع را از ظهور خلیل در خلت مصر خبر کردند ناخوش شد و در خواب رفت ساره
علیها الرحمه که زوجهٔ ابراهیم خلیل ع است از جای برجست و تنگی گشاد میده سپید و خالص برون آورد و استعداد
پختن طعام کرد نان از خبازان بزاید و با صناف چنانچه معتاد داشت رسانید چون ابراهیم ع بیدار شد بوی
نان یافت و در خانه اثر طعام دریافت ابراهیم ع گفت آن طعام از کجاست ساره گفت از مصر فرستاده فلان
خلیل خاص است ابراهیم ع گفت فرستاده خلیل مصری نیست فرستاده خلیل جل و علاست ابراهیم ع خلیل ع آن روز
بشرف خلت مشرف گشت و به نسبت خلیل الرحمن پیوست ○ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
اینجمله تکمیل است جمله و اتخذ الله ابراهیم خلیلا موهم بود که دوست گرفتن موجب انتفاء و مبنی بر احتیاج باشد
اینجمله برای دفع این وهم است یعنی که آنچه در آسمان و زمین است ملک او باشد و دین آخرت ملک او بود او را با حتیاج
چکار باشد و انتفاع بود **معنی اینست** و مر خدا راست آنچه کاین است در آسمانها و زمین و همه از عالم علوی
و سفلی ملک خداست و در تحت تصرف حق سبحانه و تعالی است ○ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا ○
اینجمله تذییل است **معنی اینست** و هست خدا بهر چیزی محیط با یجاد و فطرت و بعلم و قدرت و کیفیت
احاطت متشابه است و معرفت مراد او مشتبه است و بعضی اعتقاد حقیقت مراد الله کنند و دم تاویل زنند
و بعضی عایلق بدین تاویل کنند و آنرا نقطع مراد الله ندانند چنانچه اینجا احاطت را بعلم و قدرت ماول گویند و
اصلاح معنی بدو وجه نخوز جویند چه هر کرا احاطت چیزی باشد حال او داند و قادر بروی بود و سزا کردن آن
تواند ○ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ○ اینجمله بر آیاتی که بر صدر سورت متضمن ذکر نساست باز میگردد
و معطوف بر جمله حال بود قوامون علی النساء از قبیل عطف فعلیه بر اسمیه می نماید و جملهٔ دیگر که در میانه هر کرا
ربط او در محل او بیان کرده آمد سنن کلام قرآنی و سنن بیان فرقانی برین نوع هست که در اثنای بیان احکام
ذکر وعد و وعید و ذکر جنت و نار و امثال معترضه افتد تا باعث بر قبول احکام و انقیاد تکلیف گردد و گهی
که ذکر معترضات بعضی بسیار افتد باید سر بیان احکام رود و این فصل بیان دو کلام متصل محل استبعاد نباشد
چه اعتراضات و تعلیلات در کلام بلغا بسیار واقع است از ینجا کلام قرآن و بیان قرآنی که در وی آن طرفه
بیشتر و این آب اسالت بسیار تر است زیراکه راسنا از مرکب و برهان حادث را آب باشد چه کردن سوار
از راه منحرف نتواند شد و از راست و چپ نتواند رفت هر چند سواری از راه مقصود و معهود مرکب نجن در هر
جانبی باژد در چنین مقصود نگر مقاصد خود آید دیگری بر دارد فوت حصول مقاصد مختلفه نماید باز بر صدد
مقصود آید دلیل کمال البراعة او باشد صاحب کشاف در سوره انعام در آیهٔ ثم آتینا موسی الکتاب الآیة و
معطوف از معطوف علیه بودن اینجمله و وهبنا له اسحق ذکر کرده و این قول را با آنکه معطوف از معطوف علیه بسیار
دور است بغیر تکبیری در میان آورد **معنی اینست** و طلب فتوی میکنند از تو در شان زنان و میجویند از تو
بیان حکم در شان ایشان ○ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ ○ اینجمله مستانفه است چنانچه سامع گفت
ذا اقول لهم حین یستفتونی فقیل قل الله یفتیکم فیهن و حکایت در قل الله یفتیکم مرا یه راست که موارث

دنی

زنان ولو کان ضعیفا و حقوق یتامی خطاب مر اولیا را و اوصیا را باشد تا معهود آخر آن و خواهد از شوهران ایشان
بستانند و بر ایشان رسانند و تصرف آنرا در حق خویش سایغ ندانند و تواند بود که خطاب مر ازواج را باشد که بر زنان
خود کنند و مهور ایشان باز ندانند و بعد مفارقت از شوهران دیگر ضایع نشوند ○ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي
الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ
وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ ○ و ما یتلی موصول با صله خویش عطف
است بر مبتدا و هو الله فی الله یفتیکم که مبتداست یا بر ضمیر یفتیکم که فاعل است و عطف بر ضمیر مرفوع متضمن بغیر
تاکید منفصل چون بیان ایشان فصل بود رواست ای الله یفتیکم فیهن و المتلو فی الکتاب و از سیاق کلام امام
زاهد فهم می شود که و ما یتلی علیکم معطوف بر ضمیر فیهن باشد صاحب کشاف برین نظر کرده و در اختلاف لفظ و معنی
آورده اختلاف لفظ از جهة آنکه عطف است بر ضمیر مجرور بی عادت حرف جر مجرور آید و آن بر حکم قاعدهٔ نحوی
شاید و از جهة معنی آنکه مقصود در کلام در شان زنانست نه در قرآن که ما یتلی علیکم بر مفعول معه بر طریق مالک
و زاهد و حمل عبارت امام زاهد بر بیان حاصل معنی اینست تصحیح توان کرد و اختلاف معنی را بحذف مضاف بتقدیر
و مورد ما یتلی علیکم من قوله تعالی و ان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی الآیة و غیرها در حیز صحت توان آورد و اضافه
در یتامی النساء بیانیه است از قبیل جوامع الکلم فی یتامی النساء بدل از فیهن و ترغبون ان تنکحوهن یا عن ان تنکحوهن
و ترغبون عن نکاحهن و المستضعفین من الولدان عطف است بر فی النساء و ان تقوموا للیتامی بالقسط عطف است
بر مستضعفین **معنی اینست** بگوای محمد خدا ع تو بیان میکند حکم را در شان زنان آنچه خوانده می شود بر شما
در کتاب در شان زنان از هر باب آنکه نمی دهید شما ایشانرا آنچه تقدیر کرده است خدای ایشانرا از مهر و نفقه
و غیر آن و رغبت میکنید از نکاح ایشان بر تقدیری که قبیحه بودند و آنچه تلاوت کرده می شود در کتاب در شان
بچگان ضعیف از آیهٔ یوصیکم الله فی اولادکم که با طلاق خویش صغیر و کبیر مثل اولاد است و لیخش الذین لو ترکوا من
خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم و آنچه خوانده اند می شود بر شما در کتاب از ایستادن در شان یتیمان یعنی برای یتیمان
بعدل بنحو آیهٔ و آتوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح یعنی بیان حکم میکنند و بآیهٔ تیلوه نیز بیان حکم می کنند **سوال** آنچه
تلاوت در حق زنان یتیمان و افتاء آن اگرچه من الولدان اگرچه در حق زنان بچه **جواب** افتاء او اگرچه در حق
زنان بعبارت نمی آید بدلالت می آید مطلوب باز ماندن از جور است و باز ماندن از جور در حق بچگان ضعیف
که ضعف مورث دارند لازم شد در حق زنانکه ضعیف دارند لازم نیز باشد و تواند بود که ما یتلی علیکم مبتدا بود و فی
الکتاب خبر باشد و جمله قسمیه معترضه باشد و فی یتامی النساء بدل از فیهن باشد و تواند بود که واو در و ما یتلی واو
قسم باشد و ما یتلی در محل جر بود و جمله قسمیه معترضه باشد و فی یتامی النساء اللاتی بدل از فیهن بود بدل بعض از کل
سوال و المستضعفین من الولدان عطف است بر ضمیر فیهن و اگر نه عادت جار واقع شود پس چاره نبود که عطف
بر یتامی النساء باشد و فی یتامی النساء بدل است معطوف در محکوم علیه باشد و المستضعفین من الولدان بدل
تواند بود بعدم الملاقیة بدل اعتبار و مقصود است و بودن مبدل منه در حکم تنحیه جهاد از اصالت دارد و عطف
جواب بدو برین اعتبار است نه بجهة بدلیت صحت بدلیت معطوف نباشد اگر جایی زید ابو بکر و عمرو گویند عطف کردن
و بر ابو بکر اگرچه عمرو بدل از زید نمی تواند بود زیراکه معطوف بودن او بر ابو بکر با عتبار اصالت اوست نه با عتبار بدلیت
پس چنانچه که گفت جانی ابو بکر و عمرو موید آن صاحب کشاف در آیهٔ فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما
تطعمون اهلیکم او کسوتهم او کسوتهم را عطف بر من اوسط ما تطعمون اهلیکم داشته او را بدل از مساکین نداد جز
جز در میان ایشان ملائکه نمی بر دارد ○ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ○ اینجمله شرطیه
تذییل است و تاکید جزاء او از جهة ابراز ثناء باری بر وجه و کادت و استواریت **معنی اینست** و آنچه از نیکی
بکنید بدرستی که خدا تعالی هست آنرا داننده و ثواب آن بشما رساند ○ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا

نُشُوزًا اَوْ اِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ ٥ يصلحا بمضارع معروف
از باب افتعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند امراة فاعل محذوفست مفسّر است بخافت که مذکور است ای وان
خافت امراة خافت نشوزا او اعراضا مفعول است و خافت امراة حالست از نکره متاخره و تواند بود که من بعلها
مفعول خافت بود نشوزا او اعراضا تمیز باشد ای خافت من نشوز بعلها او اعراضا و جمله شرطیه مذکوره عطفست بر جمله
اسمیه و مقول قل است یعنی بگو این سخن معنی اینست و اگر زنی نشوز شوهر خویش یعنی از خشم کرفتن و دور بودن و باز
داشتن نفس و نفقه بترسد و بسبب بعضی اسباب وقوع آن از خویش یا از شوهر مشاهده کند چون درشتی و ناراستی
و قصور و تقصیر خویش و مشاهده عظمت شوهر و معاینه اختلاف و اشتغاء امتزاج در طبیعت و حالات که مانع
است از ابتلا از یکدیگر برو باکی نیست برین زن و شوهر او که میان خویش صلح کند و دلها را بر تحمل فنا آرند و
صلح بهتر است از فراق و وفاق خوبتر است از شقاق بیت یار آن بود که صبر کند در جفاء یار ٥ ترک رضاء خویش
کند در رضاء یار ٥ روایت کرده اند که نزول این آیة در شان خواستن رافع بن خدیج که او فرزند بسیار زاد و بزرگ
شد و یایسه گشت یعنی از حیض باز ماند رافع خواست که زنی جوان بجوید و او را طلاق گوید آن زن گفت مرا بحال خود
بگذار و در تعقد بچگان بگذار و فرمایش خانه بمن بسپار و تو هر زنی که خواهی که در نکاح خویش آر و براختیار خود
دار آن مرد گفت حضرت پیغامبر م را اگر این نوع روا باشد بحکم این آیة در شان او وارد گشت و این نظم او بورود
و امام زاهد قصه مذکوره در نزول آیة و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن آورده و در ذیل شان آن بیان در حق م
کرده و بیان او و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن
الآیة با قصه مذکور ملایمت ندارد لیکن با آیة وان امراة خافت که ذیل آیة یستفتونک فی النساء مذکور است
ملایم است قصه که ملایم بود در حد بعد آید ٥ وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ ٥ بدانی مجرد در حضر القاضی امراة
متعدی سوی یک مفعول بود در باب افعال که خاصیت او تعدیه است متعدی سوی دو مفعول باشد در فعل
مجهول مفعول قایم مقام فاعل بود مفعول دوم بر نصب ماند این جمله حال است معنی اینست و حال اینست که
حاضر کرده شده است نفسهاء مردان و زنان پیش بخل و خاص کردن کس پیش کسی مبنی از بودن آنکس صاحب مردان او را
تشبیه بود توالی و لعن بر وجه تحکمی باشد از حاضر کردن کسی پیش کسی عبارتست از الزام طاعت و اختیار و انقیاد
و طاعت خاص معنی حجت بود آن نفسها بجا آید همواره مامور باشند مردان بخیلی کنند بگذاشتن مهر و نفقه خویش
و کذاشتن نوبت خود سوی دیگران و این بمقتضاء طبع مردمان موجب طبیعت ایشانست شرع را رهائی از
اسیر بودن بر دست بخیل خود از اخلاق طبع ایشان عمل بصلح فرمود که این عملی که باختیار خویش بود و در آن
رعایت هر دو فریق باشد صاحب کشاف معنی واحضرت الانفس الشح جعل الشح ای بدا ماالها غیر منفصل
عنها داشته و در اثبات تعلق احضار با نفس و شح بمعنی حاضر کردن شح پیش از نفس بر عکس تقدیر اول بداشته
مرد و تقدیر از دوی حاصل بدانکه در اثبات ملازمان انفس و شح میان ایشان فرقی نیست بر تقدیر صاحب
کشاف ٥ وَاِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا ٥ عطفست بر شرطیه
سابقه و اولی آنست که معطوف باشد و لا جناح علیکم که جزا واقع شده است یعنی بر در صلح و حضور بستوت
در احسان و اولویت هر دو بر تقدیر خوف نشوند و اعراض شوهر هند پس عطف بر جزا داشتن خوب آید و مستحسن
و پسندیده نماید معنی اینست و اگر در حق زنان قدیم احسان و حق صحبت بجا آرند و دل بر حقوق خدمت
قدیم ایشان بگمارند و بر بد روی و زشت خوئی زن قدیم تحمل کنند و دم قطیعت وی نزنند پس بدرستی که خدا
بعملهاء شما آگاه بود بکارها و شما عالم باشد و هر چه در حق ایشان کنید و جزا دادن توان رساند ٥ وَلَنْ
تَسْتَطِيْعُوْا اَنْ تَعْدِلُوْا بَيْنَ النِّسَاۤءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوْهَا كَالْمُعَلَّقَةِ
لن برای تاکید و او متصل است و یا معنی لن بر متصله باشد فلا تمیلوا جواب شرط محذوف باشد فلا تمیلوا کل المیل

واگر او یعنی لن شرطیه بود فلا تمیلوا جواب او شود بر تقدیری که او متصل باشد معنی اینست و هرگز نتوانید که عدل
کنید میان زنان و دم تسویه زنید چه میل دل و اشتهاء نفس بر دست شما نیست و برابری در مواسنه و ملاعبه و مطاه
ممکن نبود پس عدل من کل الوجوه محال ماند در حکم محل باشد و تکلیف ما لا یطاق جایز نبود و شما بدان مکلف نه اید بلکه
بدانچه نتوانید از تسویه در تسویه و کسوه و سکنی و رعایت و حمایت و هدیه و عطیه مکلفید روایت کرده اند که
پیغامبر م میان ایشان در قسمت عدل کردی و هیچ یکی را نیز چنانچه از دیگری بیازردی تا آنکه برای برابر بودن
در سفر مختار ساختی اما عایشه از زنان دیگر محبوبه تر بود و حضرت را میل سوی او بیشتر می بود از جهة آن میگفت
اللهم هذه قسمتی فیما املک و لا یواخذ فیما لا املک یعنی میل القلب و الجنة و در حدیث است لیس لم یعدل بین نسایه
جاء یوم القیمة و احد شقیه مائل یعنی هر که میان زنان برابری نکند و عدل نگه ندارد روز قیامت بیاید درین حال که
یکی از دو جانب او فروهشته بود معنی اینست و هر که عدل نتواند کرد اگرچه عدل کردن حریص باشید و چون
عدل تمام نتوانید کرد میل کلی مکنید و خود را در جور و ظلم میفکنید پس که آن زن را همچو معلقه بنهادید یعنی آویخته در
هوا نه بالا تواند رفت و نه فرو تواند آمد نه او را حیطه زوجیت و انفاق و نه او را همچو مطلقه طلاق و بر تقدیر که
او یعنی ان شرطیه بود و قد اتموا اجزاء او باشد معنی چنین آید معنی چنین می شود که اگر شما زنی را که دوست میدارید
در رغبت بر و حرص ورزید و یکسا عف در و رغبت نماید پس اعراض میکنید تمام اعراض از زنی که از و اعراض
میکنید کل میل که بر زنی دارید چنانچه ذکر آن گذشت و بیان آن بالا رفت ٥ وَاِنْ تُصْلِحُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ
اللّٰهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ٥ جزاء شرطیه محذوفست فان الله کان غفورا رحیما تعلیل جزاست ای
تصلحوا و تتقوا یغفر الله ما سبق له ان الله کان غفورا رحیما و اینجمله بالاست معنی اینست و اگر دل برای اصلاح
آرید و خود را از میل و جور باز دارید و از گذشتها توبه کنید و میان زنان دم عدل و تسویه زنید و از میل و جور
پرهیزید و از رنجانیدن زنان بترک عدل و بترک تسویه بترسید خداء گناهان گذشته شما بیامرزد و خطاهاء شما
بخشد زیرا که بدرستی که خداء هست آمرزنده گناهان بخشاینده و بر بندگان ٥ وَاِنْ يَّتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا
مِّنْ سَعَتِهٖ وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا حَكِيْمًا ٥ جمله شرطیه یعنی فان یتفرقا عطفست بر جمله لا
جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا و جمله وان تحسنوا تا آخر معترضه است برای بیان صعوبت عدل و
تمسک و جمله وکان الله واسعا حکیما تذییل است معنی اینست و اگر زن و شوهر با یکدیگر جدا شوند و در صلح
و آشتی نزنند و کار ایشان اصلاح نپذیرد و سامان نگیرد خداء هر یکی را از ایشان بغنا تمام خویش غنی گرداند
و زن را شوهری بهتر از آن رساند و عیشی خوشتر از آن عیش بخشد و شوهر را زنی بهتر از آن زن دهد و حظی خوشتر
از آن مهیا سازد و هست خداء فراخ عطا و کارها هرچه کند بحکمت کند و میان زن و شوهر الفت دهد و گاهی
در فرقت افکند ٥ وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ٥ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست لله
خبر مبتداست و ظرف مستقر است از باب وضع ظاهر موضع مضمر است و جمله عطفست بر جمله وکان الله واسعا
حکیما معنی اینست و مر خدای راست معین هرچه در آسمانهاست و در زمین هم عالم علوی و هم سفلی ملک اوست
که غنی کرداند و در جوز است که فراخی بخشد ٥ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ
وَاِيَّاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ ٥ لام در جواب قسم محذوفست ای و بقسم لقد وصینا الذین ان در ان اتقوا الله
مفسره است فعل توصیه و متضمن معنی قول است بر طریق و نادیناه ان یا ابرهیم و اینجمله معترضه است برای بیان
جلالت شان تقوی و مامور گشتگان بدان ما موییم و هم اینجا و هم آوردن این ماجریم معنی اینست و بتو کنند
یاد میکنیم هر آینه بدرستی که یاد کرده ایم کسانی را که بوده اند پیش از شما و امر کرده ایم شما را که خدا را بترسید و از ترک
آوردن و بدو شریک گردانیدن دیگری به پرهیزید ٥ وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا
فِي الْاَرْضِ ٥ این تکفروا شرطیه است و جزا محذوفست ای وان تکفروا لا تضروا الله فان لله ما فی السموات

و مافی الارض تاکیدا و از جهة ابراز شان باری بروجه وکادت و استوار است وان تکفروا با جزاء خویش عطف
است بر اتقوا الله و نیز جمله عطف خبریه معقول قول است لذکور وصینا سوال واتقوا الله انشائیست و شرطیه مذکور
جمله خبریه است عطف خبریه بر انشائیه چگونه آید و صحت آن چنوع روی نماید جواب معقول قول بتاویل قلنا
هذا القول در حکم مفرد بود خبر وانشا در و برابر باشد واگر کفر ورزید و کسی را با حق جل وعلا اگر شریک گردانید واز متقی
بودن بیرون آید خدا را هیچ زیان نکند و عمل شما در ملک او هیچ مضرتی نیفکند زیراکه ملک رب العالمین است آنچه
در آسمانها و زمین است و املاک وافلاک بر جن وانس وآنچه در عالم علوی وسفلی است ملک اوست بتمام حاجت
دارد وکفر ورزیدن وناگرویدن و سر از تقوی بیرون کشیدن او راچه زیان دارد ٥ وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا
حَمِيدًا ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وهست خدا از کردکار وبی نیاز وستوده کار ٥ وَلِلّٰهِ مَا
فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا ٥ وجمله ولله ما فی السموات وما فی
الارض مکرر است برای تاکید و با زاید است در فاعل وکفی بالله وکیلا حال است از فاعل یا تمیز است از نسبت
اینجمله تذییل است معنی اینست و مر خدا راست یقین است آنچه در آسمانها و زمین است و بسنده است خدای جل وعلا
در آن حال که اولی است یا از آن روکه وکیل است برای تدبیر کارها ٥ اِنْ يَشَاْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ
وَيَاْتِ بِاٰخَرِيْنَ ٥ اینجمله بیان غناء خداست واظهار قدرت جل وعلاست که مشیت هلاک کردن
وقدرت کروه دیگر آوردن دلیل غناء مطلق وبی نیازی محقق است معنی اینست خدای تو قدرت دارد که اگر خواهد
شما را ای مردمان ببرد و دیگران را یعنی وجود شما بعدم رساند ودر یک زدنی ناچیز گرداند ٥ وَكَانَ
اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ قَدِيْرًا ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وهست خدای بدان یعنی بر هلاک کردن قومی
و آوردن قومی دیگر بجای ایشان قادر است بقدرت کامله وتوانا است بقوت شامله وهیچ مملکتی نیست
که او بر آن حال آن قادر بود و هیچ محلی نیست که بر انشاء آن توانا نباشد وتواند که در چشم زدنی آسمان و زمین و آنچه
در ایشان است بعدم رساند و همه را بیک زدنی ناچیز گرداند وصد هزار عالم اینچنین پدید آرد وصد هزار از
خوبتر ازین بکارد ٥ مَنْ كَانَ يُرِيْدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
اینجمله تایید بیان غنی خداوند جل وعلاست وتوضیح کمال حق سبحانه وتعالی است وجمله فعند الله ثواب الدنیا
والاخرة تعلیل است تقدیر اینست من کان یرید ثواب الدنیا والاخرة معنی اینست و هر که بخواهد از
خدای تو منفعت دنیا را چنانچه غازی غزا کند تا غنیمت یابد وحاجی برای ناموری گشت نماید پس زیان زده
وخایب و خوار شده است زیراکه نزد خدای وتحت قدرة او ثواب دنیا وآخرة ثواب دنیا منفعتی دنیاو حسنه
و دلیل است و ثواب آخرة منفعت نفس و عزیز است کسی که قادر بعطاء جزیل بود خواستن منفعت
حسنه دنیوی از و محض نابکاری و خاکاری باشد ٥ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا ٥ اینجمله تذییل است
معنی اینست وهست خدای تو شنوا وبینا آنچه میگویید می شنود وآنچه میکنید می بیند ٥ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا كُوْنُوْا قَوَّامِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاۤءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰۤى اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ
اینجمله در اثناء بیان اقسام حقوق واحکام معترضه است برای طلب انصاف از حاکمان وصدق در شهادت از شاهدان
که بثبوت حق متعلق بدان است وعامل در علی انفسکم محذوف است ای ولو کان الحکم والشهادة علی انفسکم روایت
کرده اند غنی و فقیری پیش پیغامبر بمخاصمت آمدند پیغامبر را در خاطر مبارک گذشت که بر غنی حکم نتوان کرد
کان بر غنی ببرد خواست که حکم برای فقیری بر غنی کند این آیة فرود آمد وبعضی گویند مردی از انصار پیش پیغامبر گفت
در ذمهٔ پدر من حق کسی هست ومن بدان گواهم و گواهی نمیتوانم داد ازینجهة که پدر من فقیر است دست بدادن مال
نتواند این آیة در شان او نازل گشت واین نظم بود و پیوست بر وجه اول در بیان عدل حاکم نص و در استحکام
شهادت ظاهر بود و بر وجه دوم در استحکام شهادت نص و در بیان عدل حاکم ظاهر باشد و قوامین خبر

کانوا است

کانوا است و شهداء لله خبر دیگر باشد مر کونوا معنی اینست ای مؤمنان در قیام بعدل در حکومت باشید مبالغه
کنندگان برای رضاء خدا وبصدق گواهی دهندگان اگر شاهد شما نفسهاء شما بود اگر مادر و پدر و خویشاوندانیکه
نزدیک باشند سوال حکم شهادت بر مادر و پدر و خویشاوندانی که ممکن بود که بسببی یا قرابتی بلزوم حقی بر ایشان
حکم کند و یا گواهی دهد و مخبر بلزوم شیء بر نفس خویش مقر است و معلوم است اقرار بابی دیگر و حکم و شهادت
بابی دیگر است جواب در شان کسی که بلزوم حقی اقرار کند حکم علی نفس میگوید و بعض اقرار بر طریق حکم و شهادت
الزام او میجوید چنانچه قاضی شریح اشهد ان علیک ابن اخت خالتک گفت و باقرار الزام او جست اگر این اطلاق
حقیقت بود سوال وارد نشود واگر مجاز دارند واز ولو کنتم شهداء علی انفسکم ولو کنتم مکرمتین علی انفسکم بر
وجه عموم مجاز پندارند ٥ اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيْرًا فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهِمَا ٥ ای ان یکن المحکوم له او المحکوم
والمشهود علیه غنیا او فقیرا فلا تنظروا فی الحکم والشهادة الی الغناء والفقر او الیسر والعسر فتشهدوا علی الغنی
وتترکوا الشهادة المتحمله ما تحمل و عدم تادیبه بذلک وتشهدوا الفقیر و تترکوا الشهادة علیه ترحما وتجانبا عن
بحقوق به وکلوا امرهما الی الله اولی بهما واین شرطیه تعلیل است برای شهادت و حکم نهی معنی اینست اگر باشد خصم
در هنگام شهادت و حکم غنی یا فقیر نظر در غنا و فقر او مکنید یا از جهة بسیار واقتدا از غنی حکم بر زیان او مکنید
و گواهی بر مضرت او ندهید واز منفعت او باز مانید ودر فقر از جهة ترحم و بحالی او شفقت او عکس این معامله
و رزیید ودر شان آنچه دانید بگویید وآنچه صدق است اخفاء آن مجویید زیراکه خدای تو سزاوارتر است بر ایشان
از شما و غناء و فقر کار خداست بخدا بگذارید ودر حکم کردن و گواهی دادن میان ایشان فرق مکنید سوال عطف
با بمعنی احد الامرین است ضمیر که عاید برو بود او را واجب باشد چنانی زید او عمرو و هو راکب آرند و هما
راکبان جایز نپندارند بدان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما چگونه آید وصحت استعمال ضمیر تثنیه در محل افراد
چنوع روی نماید جواب مسلم است که مفهوم او احد الامرین است لیکن ضمیر مثنی عاید الامرین مضاف الیه
است دارند بر احد که مضاف عاید نپندارند وعود او بر امرین از عود او بر احد الامرین زیراکه اولی بودن خدا
بر جنس مستلزم مر اولی بودن خدای بیکی از ایشان پس ثبوت اولویت خدای بیکی از ایشان که مقصود است و بر
تقدیر تثنیه بر وجه کنایت ثابت شود ودر صورت افراد اولی بودن بیکی بر وجه تصریح است والکنایة ابلغ
من التصریح والتلویح اولی من التصریح ٥ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰۤى اَنْ تَعْدِلُوْا ٥ فا سببیه است مضمون این
آیة سابق سببیه است برای نهی از اتباع هوا ان تعدلوا مشتق از عدول است لا تتبعوا الهوی العدول عن العدل
معنی اینست بعد از جهة عدول و تجاوز از حق هوای نفس را اتباع مکنید و خود را بر میل مبیع بر خلاف شرع
میفکنید ٥ وَاِنْ تَلْوُوْا اَوْ تُعْرِضُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا ٥ تلوا بصیغهٔ مضارع از
ولایت یا اولی خوانند و معنی بر حسب آن دانند فا تعلیل است مر محذوف ای فان تعرضوا یضرکم لان الله
کان بما تعملون خبیرا اینجمله شرطیه که متضمن الحاق وعید است والحاق وعید مستلزم نهی است معنی انشا باشد
و معطوف بر انشاء سابق بود چنانستی که گفت لا تتبع الهوی ولا تلوا ولا تعرضوا معنی اینست اگر شما زبان را
بپیچید و سخن حق را انکار نمایید واز صدق خود را در هنگام حکومت و در کتب در وقت شهادت انکنید بدرستی که
خدای بعملهاء شما آگاه است هرچه کنید داند جزاء اعمال شما بر حسب آن تواند ٥ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا
بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَالْكِتٰبِ الَّذِيْ نَزَّلَ عَلٰى رَسُوْلِهٖ وَالْكِتٰبِ الَّذِيْۤ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ
نزل بصیغهٔ ماضی از باب افعال و تفعیل معروف و مجهول خوانند و معنی بر حسب آن دانند در آیات سابقه
واحکام که از فروع ایمان است یاد کرد عدل در حکومت شهادت که مثبت احکام موجب الزام است ذکر کرد و
تفصیل آن آورد واز جهة آنکه ذکر اصل محقق و مقرر فرع بود فصل کردن سابق نمود و اضافت در رسوله در هر دو
محل برای عهد است ومراد از و محمد است معنی اینست ای مؤمنان بخدا و فرستادهٔ او وکتابی که فرود آورده از

خداء یا فرود آورده شده است بر رسول او ایمان آرید سوال آنانکه ایمان آورده اند ایشانرا امر بایمان تحصیل حاصل
در حق ایشان امر بایمان چگونه آید جواب از یا ایها الذین آمنوا ایمان زبانی مراد بود و آمنوا ایمان جانی باشد تحصیل
نباید و اشکال روی نماید و تواند بود که خطاب از یا ایها الذین آمنوا امر مؤمنان مخلص را بود و آمنوا امر بثبات
بر ایمان باشد معنی چنین آید ای مؤمنانکه باخلاص ایمان آورده اید بر ایمان ثابت باشید و تواند بود که یا ایها
الذین آمنوا خطاب هرکسانی را بود که ایمان آورده اند به پیغامبرم و کتابی که پیش از پیغامبرم ما بود و آمنوا بایمان
آوردن بجمله کتابها و جمله پیغامبران روی بود ٥ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ
وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ٥ فقد ضل تعلیل است مر جزاء محذوف را ای ومن
یکفر بهاسد یهلک لانه ضل ضلالا بعیدا و انجمله باعتبار این متضمن از کفر است و مشتمل بر امر بایمان بود از جهة
افادت توکید تذییل است و تواند بود که انجمله را معطوف بر شرطیه محذوف بتقدیر من یؤمن بذلک بنجاء ومن
یکفر یهلک دارند و جمله محذوف را تعلیل امر بایمان پندارند معنی اینست وهرکه بخدا و فرشتگان او و بروز قیامت
و بر سول او کفر ورزد هلاک شود و تلف بوند زیرا که گمراه شده است گمراهی بعیدی یعنی گمراهی که دور است
صاحب او از راه هدی ٥ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا
كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ٥ بر تقدیری که در آیة سابق
از آمنوا امر بثبات بر ایمان و دوام بر آن مراد بوده آیة مذکوره بر نصرت ارتداد و قباحت کفر ملوح باشد
بتقدیم ملوح سامع را سایل دارند و جمله را موکد و مفصل آرند و بر تقدیری که آمنوا ایمان بر زبان مراد شود
و آمنوا ایمان بدل باشد و آیة در ذکر منافقان دارند و جمله بشر المنافقین که وعید منافقان است متصل
ذکر منافقان پندارند و آیة ان الذین آمنوا بین کلامین متصلین معترضه است برای بیان نکوهش مرتدان
و تاکید او از جهة ابراز مذمت مرتدان بروجه وکادت باشد روایت کرده اند که این آیة در شان ابی عامر
وارد گشت و در مذمت او بورود پیوست که ابی عامر مذکور مسجد ضرار در جوار مسجدی بنا کرد و دل بر مضرت
و اضرار آورد بقصد اینکه مردمان در این مسجد نماز بگذارند و در نماز گزاردن در مسجد دیگر نیایند چون پیغامبرم
مسجد ضرار را خراب کردن فرمود ابو عامر مذکور مرتد گشت و بکفر پیوست چند نوبت در اسلام در آمد و باز از
دائرة دین بیرون آمد عمر بکفر بسر برد و در شقاوت مرد و بعضی گویند این آیة در حق کسانی وارد شده که بموسی ع
ایمان آوردند و بعده کفر ورزیدند و بعده بعیسی ع ایمان آوردند بعد از آن کفر زیادت کردند و بحضرت محمد ع
ایمان نیاوردند معنی اینست بدرستی کسانیکه ایمان آوردند و بعد از آن کفر ورزیدند پس مؤمن گشتند و بعد
از آن کافر شدند و بعد از آن در کافری افزودند و در کفر ازدیاد نمودند تا آنکه هم بدان مردند و جان و تن بدوزخ
سپردند نبوده است مر خدای که ایشانرا بیامرزد و نه که ایشانرا بره راست نماید ٥ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ
لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٥ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ
الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ٥ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ
يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ٥ جمله یا ایها
الذین آمنوا علی اختلاف التقدیرین فیه یا ذکر مؤمنان مختلف است و یا ذکر منافقانست و جمله ان الذین
آمنوا ثم کفروا الآیة در ذکر مرتدانست و مرتدان در کفر و ضلال مومنان اند و همسایه منافقان اند بعده در
جمله بشر المنافقین بعد ذکر مستثناء مرتدان ذکر منافقان آورد لیکن میان انجمله از جهة اختلاف قصد کرده موصول
با صله یعنی الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المومنین در محل نصب صفة المنافقین است یا در محل
رفع است مفعول غیر محذوف یا در محل نصب است تا خبر مبتداء محذوف باشد و استفهام ایبتغون عندهم العزة
برای انکار بروجه توبیخ است لا ینبغی عندهم ذلک فاذا فان العزة لله جمیعا برای تعلیل است و انجمله بر توبیخ مذکور

دلیلست

دلیل است تاکید جمله از جهة ابراز مدح باری بر وجه وکادت و استواری است و جمله وقد نزل علیکم فی
الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره حال از
فاعل یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین رابط واو تنها است بغیر ضمیر یخوض وقد قدم الجیش
و جمله ایبتغون عندهم العزة معترضه است برای توبیخ و ضمیر شان ان اذا سمعتم محذوف است و حذف ضمیر شان
بفقدان مخففه لازم است و جمله شرطیه که بیان شان است خبر ان است و ان با اسم و خبر خویش مفعول ما لم یسم
است مر نزل را بر قرأة صیغة معروف آیة وقد نزل علیکم فی الکتاب تا آخر حکایت نزول آیة است و اذا رأیت
الذین یخوضون فی آیاتنا است از سورة انعام که در مکه نازل شده خرد کانی ده ای محمد منافقانرا برسیدن عذاب
دردناک آنانکه میگیرند کافرانرا دوستان از غیر زمرۀ مؤمنان و نزدیک کافران عزت میجویند و در راه دوستی
ایشان می پویند و ایشانرا صحبت میکنند و دوستی ایشان در دل می پرورند اینمعنی نشاید و این عمل نباید
زیرا که همه عزت مر خدا را بود دوستی دشمنان خداء چند عزت باشد که هر عزت از موران خواری چگونه جوید
و حال اینست که فرود آورده شده است شما را یا فرود آورده است خدا برای شما علی اختلاف القرائتین معنی
اینست بدرستی که شان اینست چون بشنوید شما آیات کتاب خدا کفر ورزیده می شود و استهزا نموده
می آید پس کفر ورزندگان بآیات خداء و استهزاء کنندگان بدان منشینید و صحبت ایشانرا مگزینید تا
آنکه ایشان از کفر و استهزاء بر آیات خدا باز مانند و زبان خود را بچیزی دیگر مشغول بکار دارند ٥ إِنَّكُمْ
إِذًا مِثْلُهُمْ ٥ انجمله معلله است مر نهی مذکور را و تاکید او از تقدیم ملوح است که جمله فلا تقعدوا
معهم ملوح بدین که صحبت ایشان زیانکاریست و الفت با ایشان ناساز واریست از جهة تقدیم ملوح
سامع را تنزیل منزله سائل کرد در انجمله که میان ایشان زیانکاریست و صحبت با ایشان ناساز واریست
تاکید آورد معنی اینست بدرستی که شما اگر در آن هنگام یعنی در هنگام کفر ورزیدن و آیات قرآنرا در استهزاء
کشیدن بنشینید و الفت و موافقت با ایشان بگزینید همچو ایشان باشید و رخساره دین را بخار
صحبت ایشان بخراشید ٥ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ٥
الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ ٥ در آیة سابقه ذکر هر دو نوع کافران از منافقان و مجاهدان
گذشته و بیان نهی علاحده بیان پیوسته در این آیة متعدی را در حکم آخر کرد و تاکید او بتقدیم ملوح است
باشتراک در کفر ملوح باشتراک در جزا بود بتقدیم ملوح انجمله را دال بر اجتماع ایشان دوزخ است سایغ
نمود معنی اینست بدرستی که خدای تعالی کافرانرا و منافقانرا در دوزخ جمع کننده است و همه را بعذاب سخت
معذب گردانیده است آنانکه شما منتظر اند در حال شما می نگرند ٥ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ
مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ ٥ فا برای تعریض مذکور است و همزه برای انکار است
و انکار نفی اثبات بود معنی اینست پس اگر باشد شما را فتح و عنایت از خداء تبارک و تعالی بگویند مر
مسلمانانرا اما با شما نبودیم و در کار جهاد بنمودیم بظفر پیوسته شریک در غنیمت گشتیم ٥ وَإِنْ كَانَ
لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
انجمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست و اگر باشد مر کافرانرا نصیبی از غلبه در جهاد
از ایشان بخشی و نصیبی جویند و در بیان استحقاق گویند آنکه نگهبان بر شما بوده ایم و در غالب آمدن و ظفر
یافتن شما سعی نمودیم سرها مسلمانان شما را میگفتیم و حکایات قوت می رسانیدیم مثل این کلمات گویند
و حصه حاصل از ایشان جویند ٥ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ٥ فا سببیه است
معنی اینست پس خدای تعالی حکم خواهد کرد میان شما در روز قیامت مؤمنانرا در کشیدن جفا منافقان
درجات خواهد داد و منافقانرا از جهة غایت جفاکاری و بدکرداری در درک اسفل در دوزخ خواهد

رسانده ٥ وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ٥ اينجمله تذييل است معنى اينست
وهرگز ارزانى نداشت خداوند كافرانرا بر مومنان راهى دشمنانرا بر دوستان خويش ولايت ندهد و بدكرداررا بر نيكو
كاران حجتى پيدا نكند سوال كافرانرا بر مسلمانان بسيار كار است وراهها مخاصمت ومنازعت بسيار است اگر
مسلمانى مال ذمى تلف ميكند ماخوذ مى شود واگر كافرى بنده راكه مسلمانست مالك مى شود اگرچه اورا جبر فروختن
كنند واين را از ولايت او بيرون آرند ونيز اگر مسلمانى ذمى راكشد نزديك امام اعظم قصاص واجب شود جواب
اين آية وارد است درباب كافران معهود چون عبد الله ابن ابى سلول وامثال ايشان كه در عداوت پيغامبر م غلو كردند
ودل بر ايذاء پيغامبر م نهاده خوار وزار شده پيش ياران پيغامبر م مردند وازنفى غلبه كافران مخصوص بر مسلمانان
نفى غلبه جنس كافران نيايد چه از نفى خاص نفى عام روى ننمايد وبرتقديرى بر حكم العبرة بعموم اللفظ بر حكم عطف اينجمله
فالله يحكم بينكم يوم القيمة بر طريق صحت يوم الجمعة وصليت مقيد بقيدى كه در جمله سابقه بود بنمايد سوال وارد
نشود زيراكه دران روز هيچ كافرى را غلبه نخواهد بود وهيچ ظفرى بر مسلمانان روى نخواهد نمود وازحضرت على عليه السلام
درين آية تقييد مذكور صريح است وبرقيد روز قيامت است برين وجه مطالبان ومواخران دنيا وارد نشود ودر
كلام اشكالى نبود وبعضى از سبيل مذكور حجت دين مراد دارند وشك نيست كه عقلا از همه كافران حجت اثبات دين
خويش حجتى نخواهد بود ودليل بر اثبات آن روى نخواهد نمود وآنچه امام شافعى ميگويد بقتل ذمى بر مسلم واجبت نبايد
واگرنه كافران را بر مسلمانان ولايت قصاص ثابت شود وآن منتفى است بظاهر اين آية منفى صحيح نيست وتمسك
بى معنى است زيراكه چون بعض دعوى هر كافرانرا بر مسلمانان چون در دين وضمان ثابت بود لن يجعل الله للكافرين
على المؤمنين سبيلا عامى مخصوص البعض باشد حق قصاص نيز بنفى مخصوص كرد ٥ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ
اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ ٥ در آية سابقه نكوهش منافقان ملوح بر صادر بعضى ونفى از ايشان بود بتقديم ملوح
تاكيد جمله سابغ نمود وجمله وهو خادعهم حال است يا عطف است معنى اينست بدرستى منافقانكه در اظهار ايمان
واخلاص ميكوشند وكفر باطنى را مى پوشند ودر ظاهر هردم موافقت مى زنند ودر باطن مخالفت مى ورزند وبا
خداى همچو عمل مخادعان مى آرند وخود را بر نفاق ميكارند وخداى عزوجل فيض نعمت واظهار آثار رحمت از صحت
وعافيت وعزت ورفاهيت با ارادت عقوبت ونسبت نعمت ميكند واين كار از كسى واقع شود كه در اظهار
آنچه خلاف آن ميخواهد بفعل مخادع مى آيد واين كار را بروجه تحقيق خداع ميخوانند وتواند بود كه خادعهم بمعنى مجازيهم بود
وذكر مجازيهم بلفظ خادعهم از قبيل مشاكله باشد معنى چنين آيد وخداى سزا كننده منافقانست وعقوبت كننده ايشان
است ٥ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا
قَلِيلًا ٥ كسالى حال است از فاعل قاموا كه جزاء شرطست وجمله شرطيه عطفست بر جمله فعليه يخادعون
كه خبران واقع شده يراءون الناس حالى ديگر است ولا يذكرون الله عطفست بر يراءون يا حال است بر قاموا امر اين
غير ذاكرين والا ذكرا قليلا معنى اينست وچون ايستاده شوند سوى نماز براء نمودار مردمان ميگزارند وخداى را
بنيكى ياد نمى آرند وكار مومنان بر حكم اذكروا الله ذكرا كثيرا ذكر بسيار بود وقلت ذكر خداى موجب نفاق باشد
مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ ٥ مذبذبين حال ديگر است واسم مفعول است مر
ذبذبه الله اى ذبه وطرده يعنى مذبذبين مطرودين بين جماعة المسلمين وفرقة الكافرين يقول المسلمون ليسوا منا
ويقول الكافرون ليسوا منا اينجمله يعنى لا يصلون الى هولاء ولا يصلون الى هولاء حالى ديگر است معنى اينست در
حالت رانده وافكنده شدگان در ميان مؤمنان وكافرانند بظاهر از كافران بيرون آيند وبباطن در مومنان
نيايند درجات ميان مسلمانان باشند بدوسمات ميان كافران روند بهيچ وجه سوى مؤمنان آيند ونه بهيچ وجه
كافرى نمايند ٥ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ٥ اينجمله تذييل است ومن يضلل الله بتقدير يضلل
الله ضد من است موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست وجمله فلن تجد له سبيلا خبر مبتداست از جهة آنكه مبتداست

ومتضمن معنى شرط شده فاء در خبر آمد معنى اينست وهر كه گمراه كند او را خداى عزوجل نيابى براء رسيدن او سوى حق
راهى را كسى اورا راه نمايد وبر راه راست بيارد ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ٥ اينجمله در اثناء ذكر منافقان معترضه
است وسلطانا مبينا مفعول اول است مر ان تجعلوا عليكم متعلق است بسلطانا يا حال است وان تجعلوا مفعول
است مر تريدون استفهام در اتريدون براء انكار بروجه توبيخ است براء تنبيه مؤمنان تا از دوست گرفتن كافران
وكار مومنان صفت ايشانت محترز باشند وبا كافران از غير مومنان دم دوستى نزنند معنى اينست اى مومنان كافران
همچو منافقان دوست مگيريد ايشانرا با خويش يعنى كافرانرا ودوستى ايشان بر خود مپذيريد آيا مى خواهيد يعنى نشايد
كه بخواهيد كه مرخدارا بر استحقاق عذاب خويش حجتى ظاهر ميگردانيد سوال كافرانرا دوست ساختن ومحبت
ايشان برداختن اگرچه با دوستى مسلمان بود نشايد در نهى از محبت ايشان قيد من دون المؤمنين چگونه سايغ آيد
جواب ذكر من دون المومنين تعريض از حال منافقان دارند كه ايشان كافرانرا دوست شدند ودل بر دوستى نمى كارند
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ٥ وچون در آيات سابقه ذكر زشتى اعمال منافقان ملوح
باستحقاق ايشان عذاب سخت را بود بتقديم ملوح فصل وتاكيد اينجمله كه متضمن وعيد عذاب ايشان است سايغ
نمود معنى اينست بدرستى كه منافقان را در درك الاسفل آرامش باشند يعنى در پايه فروترين آرد بلغ چه
دوزخ دركات است يكى بدتر ديگرى در درجات هرچند برتر روند خوشتر وخوبتر بود ودر دركات هرچند
فروتر روند بدتر وسخت تر باشد وچون ايشان در باطن كفر داشتند ايشانرا تصديق نه ايمان نبود با كفر خداى با
مسلمانان زيادت كردند وخود را بر ايذاء وبدخواى ايشان آوردند باظهار موافقت مطلع بر اسرار ايشان گشتند
ومخالفت وعداوت كه با ايشان داشتند اسرار ايشان بكفار رسانيدند وآنرا سبب مضرت ايشان ساختند وچون
ايشان با كفرى كه داشتند دل برخداع ومكر ودكر دادند مسلمانان كاشتند عذاب ايشان سخت تر از عذاب كافران
ديگر گشت وعقوبت ايشان بافزونى پيوست ايشانرا در قعر دوزخ انداختند ودرك اسفل را جاى ايشان ساختند ٥
وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ٥ اينجمله حال است يا عطف است بر في الدرك الاسفل كه ظرف مستقر است آنرا خبر است
معنى اينست وهرگز نيابى ايشانرا يارى دهنده كه عذاب برهاند وراحتى برساند نايافتن يارى دهنده كنايت
است از نابودن ذكر نايافتن ذكر كرد لن تجد گفت ذكر نابودن نياورد نابودن يارى دهنده بر طريق كنايت
بود بتصريح ثابت نشود اذا الكناية ابلغ من الصريح والتلويح اولى من التصريح وتواند بود كه اينجمله تكميل باشد براى
دفع وهم كسى كه ايشانرا يارى دهد واز عذاب مانع شود ٥ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ
وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ ٥ استثناء از منافقان مذكور است معنى اينست بدرستى كه منافقان در درك اسفل
از دوزخ باشند وايشانرا يارى دهى نبود مگر كسانيكه توبه كردند واصلاح ورزيدند ودين خويش را براى خداى
خالص گردانيدند ٥ فَأُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ٥ فا براء تعليل است اينجمله با استثناء مذكور دليل است
يعنى ايشانرا از حكم مذكور جزاء استثنا كردند زيراكه ايشان با مؤمنان خواهند بود چنانچه در دنيا با مومنان
تنزيه واخلاص موافقت كردند در بهشت موافقت خواهند نمود وبودن ايشان با مومنان كنايت است از
در آمدن ونيل درجات اين عبارت اختيار كرد وتصريح بدرآمدن بهشت نكرد زيراكه اين كنايت است والكناية
ابلغ من الصريح والتلويح اولى من التصريح معنى اينست پس ايشان با مؤمنان مخلص باشند ودر دوزخ نروند ومعذب
نشوند ٥ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ٥ اينجمله تذييل است معنى اينست وسرانجام خداى مسلمانانرا
ثوابى عظيم بدهد ودرجات مستقيم بخشد وچون تايبان از نفاق با مسلمان باشند ايشانرا نيز اجر عظيم
يابند در بيان اجر تايبان اين عبارت اختيار كرد تصريح فسوف يؤتيهم اجرا عظيما نياورد تا اين حكم بر سبيل
كنايت ثابت شود لان الكناية ابلغ من الصريح والتلويح اولى من التصريح ٥ مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ

ان شکرتم وآمنتم ٥ ما استفهامیه است مفعول مرتفعل را از جهة تضمن صدر کلام مقدم بر عامل شده
ای شیء یفعل الله بعذابکم ویا متعلق است بیفعل بر طریق اللهم افعل بی وبهم ما انت اهله بر ین وجه استفهام برای
تقریر یعنی اقرار کنانیدن باشد معنی اینست کدام چیز کند خدای در شان عذاب شما اگر شکر کوید و معاصی را ترک
شوید نفی با اثبات اجمال با اعلام شما بکوید که لایق بکرم و حکمت او چه میدانید و خطاب مرجماعت عیر معین را بود
فاهم مخاطبی اقرار کند که خدای عذاب را در حق مؤمن شاکر اعلام کند نه اجمال نفی کند نه اثبات واکر استفهام برای انکار
دارند معنی بدین جمله نیز ادند چکار کند خدای بعذاب کردن شما واز عذاب شما چه حاصل بود جلب منفعت کند
یا سلب مضرت شود یعنی در عذاب کردن شما هیچ کار بر نیاید وچیزیکه هیچ کار بر نیاید کردن آن نشاید معنی
اول با استعمال موافق تر است وبصواب نزدیکتر وابجمله استفهامیه تقریر است مر وکیل مع المؤمنین را چه مضمون
هر دو نفی عذاب است ودرین کلام التفات از غیبت سوی خطاب زیرا که چنانچه در اولئک مع المؤمنین ذکر
جماعتی که از ایشان نفی عذاب مقصود است بلفظ غیبت بود درین جمله ذکر ایشان بصیغه خطاب روی نمود
نکتهٔ التفات آنست که بعد حکم کردن بر غایب چون جماعتی را خطاب کنند واقرار کنانند چنانستی که او را در ثبوت
حکم مذکور منصف ساخته باشند واظهار کرده که در حکم مذکور غیبت وحضور برابرند ذکری در غیبت کردن
توانند بحضور نیز کنند **سوال** تقدیم شکر بر ایمان بی داعی نباید وبغیر مقتضی نشاید **جواب** داعی آنست که ایمان
بغیر معرفت خالق نبود و معرفت خالق معرفت منعم باشد ومعرفت منعم معرفت انعام موجب شکر بود لاجرم مقدم
بر ایمان باشد طبعا فقدمه ذکرا ٥ وکان الله شاکرا علیما ٥ ذکر شیت بلفظ شاکر صنعت
مشاکلت است چنانچه در کاتین بیرون آمده ودر جزاء سیئة سیئة تحقیق شده وابجمله تذییل است **معنی اینست**
وهست خدای شاکر طاعت بندکان یعنی ثواب دهندهٔ عبادت کنندکان علیم است بر ایمان شما وشکر شما
میداند وجزا دادن بر قدر آن تواند **لا یحب الله الجهر** بالسوء من القول الا من ظلم روایت
کرده اند ابو بکر را شخصی دشنام میکفت ابو بکر چند بار تحمل را ساخت وباعراض از معاوضه او بر داخت آخر
بر حکم بشریت مکافات کرد وکلام ناپسندیده او را در معرض جواب آورد پیغامبر را این حکایت رسید مکافات
مذکور از ابو بکر نپسندید استثناء مذکور در شان او نازل کشت واین بیان مذکور بورود پیوست وبعضی کویند
مهمانی بر قومی آمد ودر مهمان خوان ایشان در آمد دل بر اکرام او نکماشتند واو را بانک وبسیار مهمان نداشتند واو
از ایشان شکایت کرد وبدی وناشایستکی ایشان را بصورت حکایت آورد مردمان او را عتاب کردند ودر معرض
ملامت آوردند این استثناء در باب او نازل کشت واین بیان بورود پیوست چه او مظلوم بود وواقعه صدق پیش
مرد مان باز نمود زیرا که در ان زمانه ضیافت حکم وجوب داشت وشرع وطبع آنرا لازم می پنداشت تا آن مهمان
حالت مخصصه داشت ودفع آزار خویش از ان قوم واجب می انکاشت من القول بیان سوء است جار ومجرور وبعضی
بالسوء الجهر که مصدر است متعلق شده است واعمال مصدر معروف بلام در جار ومجرور بسیار آمده الا من ظلم
بحذف مضاف استثناء متصل است ای لا یحب الله الجهر بالسوء الا جهر من ظلم وتواند بود که استثناء منقطع باشد
وحذف مضاف نبود وچون بلا سخن در ذکر کافران بود بیشتر نیز ذکر کافران روی خواهد نمود وجمله لا یحب الله
الجهر بالسوء را در اثناء ذکر کافران معترضه آورد برای نکوهیدن حکایت از کسی ببدی ماذون بشکایت نکوهیدن
منافقان در ذکر بدی مسلمانان حاصل از تحدی بر وجه اعتراض ذکر کرد تا در ضمن آن ظاهر وثابت کردد **معنی
اینست** خدای عز وجل آشکار کردن بدی کسی دوست ندارد چه کار در دین ودنیا زیان کار باشد دشمنی انکیزد و
هر دمی از ان فتنه خیزد ومستحق وعید ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا
والآخرة سازد ودر ورطهٔ تادیب وتعذیر احکام اندازد فی الجمله ذکر بدی کسی را آشکار کردن جرمیست شخصی عمل است خالق
بسند دو در دل خلق بحصول دشمنی پیوندد مکر جهر کسی که مظلوم بود وبا او ظلمی وبیدادی از ظالمی شده باشد یا کویند

آن مظلومی که شکایت از تعدی وحکایت از بدی ظالمان کند وانتصار واستغاثت وظیفه در دیانت وشهادت
ودعاء بد کردن وآفت وبلا خواستن پیش آرد مستوجب نباشد وملایم نبود وبعضی ائمه تفسیر در حق مظلوم ستم جایز ندا
واین را از باب دفع اذی ومناص در جفا دانند بشرط آنکه شتمی که موجب اذیت باشد وزیادت بر شتم بادی نبود در
حدیث است المستبان ما قالا فعلی البادی حتی یعتدی المظلوم **سوال** در کتب فقه آمده اذا شتمت الخصمان
عند الحاکم یعذرهما اکر مکافات در شتم جایز بودی صمت تعذیر ایشان روی نمودی **جواب** تعذیر مذکور از جهة هتک
حرمت مجلس قضا آمده باعتبار اذی ومکافات در جفاء یکدیکر مستوجب نشده **سوال** بر موجب استثناء حکم
خلاف صده وجهر ببدی مظلوم را بالطباق اولی الالباب در حیز جواز است نه در حیز استحباب **جواب** نفی محبت
در عرف خاصه در باب بدی همچو آیة والله لا یحب کل کفار اثیم اثبات بغض بود یعنی یبغض الله الجهر بالسوء الا
جهر من ظلم فانه لا یبغض الله الجهر بالسوء باشد ٥ وکان الله سمیعا علیما ٥ این جمله تذییل است
معنی اینست وهست خدای شنوا آنچه کسی را کسی نیک یا بد کوید شنود دانا است آنچه کسی بدی ونیکی کند بداند
ان تبدوا خیرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا قدیرا ٥ ان تبدوا شرطیه است
محذوف الجزاء فان الله کان عفوا قدیرا تعلیل است مر جزاء محذوف را ای ان تبدوا خیرا او تخفوه او تعفوا
عن سوء یعف عنکم لان الله کان عفوا قدیرا چون تحقق عفو موهم اقتضا بر عجز از انتقام بود ذکر قدیرا برای دفع
این وهم بر وجه تکمیل روی نمود ومظلوم را با ظالم معامله بسیار است یکی شکایت از ظالم انتصار از حاکم وطلب حکم
دوم بر حکم واعف عن ظلمک بعفو پیش آمدن ودر معرض تظلم وانتصار نیاوردن سیوم بر حکم احسن الی من اساء الیک
با حسن پیش آمدن وبمقابله بدی نیکی کردن چنانچه قایل کوید **بیت** آنها که در حق ما بدیها کردند ٥ کر دست دهد بجز
نکویی نکنیم ٥ چون در آیة سابقه مرتبه اول که از کسی بدی وبسندیدن شکایت از ظلم وتعدی است باذن اباحت ذکر
کرد وآنرا از قباحت ووقاحت بیرون آورد سامع منتظر مرتبه دیکر کشت ودرین جمله ذکر آن بر وجه استیناف
بپیوست **معنی اینست** ذکر نیکی را در حق بدی کننده یا نیکی را در حق او پنهان از بدی یا اکر نیکی کند ببدی پیش نیاید
واز بدی کننده صورت عفو در کذشتن بجا بین خدای تعالی شما را نیکی دهد وبپیماء شما عفو کند زیرا که خدای هست
عفو کننده وبقدرت خویش ثواب دهنده ٥ ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون ان
یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین
ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا ٥ جمله یکفرون بالله ورسله با معطوفات صله الذین
است وموصول با صله اسم کان است واولئک مرفوع المحل بر ابتدا است وهم ضمیر فصل است الکافرون خبر مبتدا
وجمله خبر ان است حقا مصدر است مر فعل محذوف را تقدیره من هذا القول حق الذی ثبت ثبوتا از باب زید
قایم حقا آمده توکید مضمون جمله سابق شده چون در آیة ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ذکر منافقان
کرده وشان ایشان در بیان آورد چنانستی که سامع بیان حکم کافران مجاهر که کفر خود را نمی پوشیدند ودر مجاهره
ومکابره میکوشیدند منتظر بیان کشت واز حال ایشان بمسالت پیوست بیان حکم ایشان جهة ما شان هولاء الکافرین
المجاهرین عن المنافقین کفت این آیة برای بیان حکم ایشان مستانفه آورد وحکم ایشان را بر وجه تاکید ذکر کرد و
کافران انواع اند بعضی کافر اند بخدا وپیغامبر خدا چنانچه دهریه ومشرکان دهریه عالم را قدیم کویند ومستغنی
از موثر دانند وقائل بوجود آله نشوند ودر ردی که ظاهر الفساد است روند ومشرکان قائل بوحدانیت صانع
نشوند ودر ره توحید خالق نروند این هر دو طائفه بهیچ پیغامبری قایل نه اند وبخدا وبپیغامبر خدای کافر اند
وبعضی قائل بصانع وآله باشند وبهیچ پیغامبری ایمان نیارند وبنبوت انبیا قائل نشوند وبکویند که اکر پیغامبری
مخالف عقل آرد سخن او مردود شود واکر موافق عقل آرد عقل کافی بوده واین نیز ظاهر الفساد است ومحل
استبعاد است زیرا که شکی نیست آنچه عقل آنجا نمی رسد محتاج سوی انباء انبیا است وآنچه عقل در ادراک آن

بشقت دیدن و رنج دیدن حاجت دارد انبیاء ببهوت و آسانی در دلها آرد و بعضی کافران در کتمان پیغامبران
می کوشند چون اهل کتاب ببعضی پیغامبران ایمان می آرند و ببعضی نمی آرند چون جهودان ایمان بموسی آرند و از عیسی
و حضرت محمد می آرند و ترسایان که بعیسی گرویده اند رسالت موسی و محمد را کافر شده اند معنی اینست بدرستی آنانکه
بخدا و به پیغامبران او کفر می ورزند و بخدا و رسول نمی گروند و این در شان دهریه و مشرکان است دهریه عالم را قدیم
گویند و قائل بصانع عالم نه اند و مشرکان ایمان بوحدانیت ندارند این هر دو طائفه قائل برسالت و نبوت نه اند و
هیچ رسولی و نبیی منکر وند و آنانکه میخواهند فرق کنند و جدائی افکنند میان ایمان بخداء و ایمان به پیغامبران
بدین که ایمان بخداء آرند و هیچ پیغامبری نیارند چنانچه یمنیه و براهمه که قائل اند بوجود آفریننده جهان و منکر اند بر
جمیع پیغامبران و آنانکه میگویند ببعضی پیغامبران ایمان داریم و ببعضی را تصدیق نداریم چنانچه اهل کتاب میخواهند
بگیرند میان کفر و ایمان راهی که در آن ایمان ببعضی بود و کفر ببعضی باشد و نمیدانند که میان کفر و اسلام راهی دیگر
نبود و واسطه نباشد بهمین که یکی پیغامبر کفر ورزیدند بلکه یکی از احکام پیغامبران منکر گشتند کافر شدند نعوذ
بالله منها و من ذلک ایشان مقصود اند بر کفر چه با ایمان ببعض پیغامبران ایمان حاصل نمی شود تا ایمان بجمیع پیغامبران
نیارند و بهم پیغامبران تصدیق ندارند داغ کفر از جبین نمی رود و نور ایمان ظاهر نمی شود درست آمد این قول
درست آمدنی و ثابت شد ثابت شدنی ۵ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۵ این جمله تذییل است
و وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح بمناکله است معنی اینست و ساخته کردیم برای کافران عذابی خوار کننده و
هوان و خواری افکننده ۵ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ
يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ ۵ نؤتیهم بصیغه متکلم جمع بصیغه غایب خوانند و معنی برحسب آن دانند موصول با
صله مرفوع المحل بر ابتداست جمله اولئک سوف یؤتیهم اجورهم خبر مبتداست و چون در جمله و یقولون نؤمن
ببعض و نکفر ببعض ذکر اهل کتاب کرد ایشان اگرچه ایمان ببعض پیغامبران دارند در زمره کافران در آورد و جمله
یسالک اهل الکتاب که بیشتر خواهد آمد نزدیک اهل کتابت و جمله والذین آمنوا الآیة در اثناء ذکر اهل کتاب
معترضه است دارند و اعتراض او برای مدح مومنان پندارند معنی اینست و آنانکه ایمان آورده اند بخداء و جمله
فرستادگان خداء و فرق نکرده اند در ایمان پیغامبران سرانجام بدهیم ایشان را ثوابها ایشان از نعیم جنان
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۵ این جمله تذییل است معنی اینست و هست خداء آمرزنده که خطایا
آمرزد و بخشاینده است عطایا بخشد ۵ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ
السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً ۵ تنزل بر صیغه مضارع معروف
از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی برحسب آن دانند روایت کرده اند که بعضی اهل کتاب فرود آمدن کتابی
از آسمان یکبار جستند چنانچه جای دیگر آمده لولا انزل علیه القرآن جملة واحدة گفتند بعضی گویند کعب بن اشرف
و بعضی دیگر از یهود گفتند ما بدین و بزرگی تصدیق نکنیم ما مکتوبی از خداء بنام ما بعنوان هذا کتاب من الله
الی فلان بیاری پس ما آنرا بخوانیم و مضمون آنرا بدانیم چنانچه جای دیگر گفته و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه
چه اگر برای تحقیق حق بصدق میخواستند و در راه قصد تحقیق می شتافتند عجب نبودی که آنچه ایشان در خواهش
می آوردند خداء عز و جل بر ایشان فرستادی و در راه تحقیق بر ایشان کاری کاری جمله یسالک اهل الکتاب تمهید
است مر شناعت اهل کتاب و قباحت کار ایشان فقد سالوا موسی تعلیل است علیهم من جملة بدلالت
سیاق کلام محذوف است ای یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فلا تحزن و لا تخف فقد
سالوا موسی اکبر من ذلک جمله فقالوا ارنا الله جهرة تفسیر جمله فقد سالوا موسی اکبر من ذلک معنی اینست میخواهند
از تو اهل کتاب که فرود آری یعنی سبب شوی و بدعاء تو فرود آید خداء بر ایشان کتابی یعنی قرآن بجملگی همچو
توریت یکبارگی که از آسمان فرود آمد یا گویند فرود آری بر ایشان مکتوبی که متضمن رسالت تو باشد بعنوان هذا

کتاب من الله الی فلان بن فلان مختوم بود یا بهر یکی مکتوبی علاحده که ما آنرا بخوانیم و مضمون آن
بدانیم پس بخواهش ایشان چیزی حاصل نشود و امری حصول نپذیرد اندوهگین مباش و دل خود را بدین اندوه
مخراش زیرا که ایشان از موسی علیه السلام بزرگتر ازین جستند اینکه بنما ما را دیدار خدا آشکارا گفتند ۵ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ
بِظُلْمِهِمْ ۵ جمله عطف است بر قالوا ارنا الله جهرة معنی اینست پس گرفت ایشان را صاعقه آسمانی و آتش فلکی بظلم
کردن و گذشتن از حد بندگی سوال کسانیکه تنزیل کتاب مذکور را از پیغامبر علیه السلام مسالت نمودند گویندگان
ارنا الله جهرة نه اند پس نسبت سوال مذکور سوی ایشان چگونه آید و صحت فقد سالوا موسی اکبر من ذلک چه
نوع مطابقه نماید جواب این از باب نسبت قول بعض سوی کل بود یا نسبت قول اصول سوی فروع باشد
بدین آیة معتزله در امتناع رویت تمسک کنند که خداء تعالی سوال رویت بر وجه تعجیز موسی و اعتقاد امتناع آن
کرده بودند و این سوال با موسی علیه السلام شبهه و ستیزه می نمودند از جهة اعتقاد بر امتناع رویت کار ایشان بدین جا
کشید و از جهت منکر شدن صفت خداء و ممتنع گفتن ممکنی حل الامکان ایشان را رسید آنچه رسید ۵ ثُمَّ
اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۵ عطف است بر فقد سالوا موسی اکبر من
بعد ذلک معنی اینست پس ایشان گوساله را به پرستش گرفتند و بالوهیت پرستیدند بعد آنکه آمده بود بر ایشان
حجج ظاهره و معجزات متظاهره قایلان سوال ارنا الله جهرة را صاعقه رسید و کار ایشان بهلاک
کشید بعد آنکه بدعاء موسی علیه السلام زنده شدند و همراه موسی علیه السلام بودند و گوساله پرستیدند نسبت پرستیدن
گوساله سوی ایشان چگونه آید و این خبر مطابق واقع چگونه نماید جواب تواند بود که این از باب اسناد
فعل بعض سوی کل بود و اسناد فعل سوی امثال و اشباه ایشان باشد ۵ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ ۵ عطف
است بر ثم اتخذوا العجل معنی اینست پس ما ایشان را از پرستش گوساله عفو کردیم و در راه راستی هدایتش
آوردیم سوال کفر عفو پذیر نبود عفو از گوساله پرستی چگونه متصور شود جواب کفر چون ثابت باشد
عفو نپذیرد لیکن کفری که بتوبه و ایمان زائل شود خداء تعالی عفو کند و بکفر گذشته نگیرد و تواند بود که عفو با
مذکور مجاز از توبه بود فعفونا فصیحه باشد عاطفه بر محذوف بود تقدیر چنین باشد ثم اتخذوا العجل من
بعد ما جاءتهم البینات فتبنا علیهم بایجاب قتلهم انفسهم فی التوبة فعفونا عن ذلک و لم نستاصلهم
و قبلنا توبتهم بدون القتل معنی چنین بود ایشان گوساله پرستیدند و گوساله را آله خواندند ما بر ایشان تحتی
قتال در توبه نهادیم بعد از باقی ماندگان بر نفع و آشتی دادیم پس عفو مذکور عفو از کفر نبود عفو از تشدید مذکور
باشد ۵ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا ۵ این جمله عطف است بر فاخذتهم الصاعقة یا عطف است
بر فقد سالوا موسی اکبر و یا حال است او تقدیر قد و یا معترضه است برای مدح موسی علیه السلام معنی اینست
و دادیم موسی علیه السلام را بگرفتن صاعقه گویندگان ارنا الله جهرة را حجتی ظاهر و معجزه متظاهر از عصا و ید بیضاء
و فلق بحر و غالب آمدن بر اعداء اقویا یا گویند موسی علیه السلام که پیغامبری عظیم الشان و جلی البرهان بود آیات
تسع و رایات رفیعه نمود و جمله مذکور بر هر تقدیری تکمیل بود برای رفع وهم آنکه مسالت مذکوره از جهة
ضعف موسی علیه السلام را عصا فوت او باشد ۵ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا
الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۵ تعدوا
بسکون عین بتخفیف دال مضموم و بسکون عین و تشدید دال مضموم و باظهار عین و اخفاء او خوانند
و معنی هر سه یکی دانند و رفعنا با معطوفات خویش عطف است بر یسالک اهل الکتاب عطف قصه بر قصه
معنی اینست و بر گرفتیم ما ببالاء ایشان کوه را تا پیمان کنند و دم اختیار میثاق زنند و قصه رفع طور و
سایر قصه مسطور در سوره بقره گذشته و آنجا بیان پیوسته و گفتیم ما ایشان را در دهی که موسی علیه السلام فتح کرده است
بخشوع و خضوع گیند یا فروتنی و گفتیم ما مر ایشان را از خداء تعالی برای شما درین کار تعیین شده تجاوز مکنید

ودر روز شنبه بکرفتن ماهی تجاوز منمایید وکرفتیم ما با ایشان پیمانی درست ایشان امرها ونهیها را خلاف
کردند ووعید وپیمان بسر بردند حال خود آنچنان ساختند لاجرم یافتند آنچه یافتند ٥ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ
وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللّهِ وَقَتْلِهِمُ الأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ٥ فا فصیحه وما
زائده است برای تاکید مضمون کلام وجه تاکید بزیادت حرف که از وی ترکیب هیچ معنی مراد نیست مشکل است مگر
آنکه حرف زائده موجب یکبار نظر وتعداد تامل تاکید مضمون کلام بتکریر نظر وتکثیر تامل حاصل است چنانچه
در آیه فبما رحمة من الله لنت لهم مشروح گشت وبیان آن بالا رفت ونقضهم میثاقهم با معطوفات او مجرور بیان است
واین جار ومجرور متعلق است بفعل محذوف ای فنقضهم میثاقهم وکذا فعلنا بهم مافعلنا بهم وبعضی تعقیبا هم تقدیر
کردند بدلیل آنکه در سورهٔ مایده فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم فا سببیه است وانجمله بمعنی بما نقضهم
میثاقهم با فعلی که متعلق اوست عطف است بر جملهٔ محذوف معطوف بر اخذنا منهم میثاقا غلیظا فنقضوا المیثاق فنقضهم
میثاقهم وکفرهم وکذا فعلنا بهم ما فعلوا معنی اینست پس بشکستند ایشان عهد خویش را ناگرویدن ایشان بآیات خدا
وکشتن ایشان پیغامبرانرا بغیر حق وگفتن ایشان قلوبنا غلف یعنی دلهای ما غلاف کرده شده ودر ست وحجاب در ابد
آنچه محمد میگوید در نمی آید وگفتار وی مفهوم نمی نماید بر وجه غلف جمع اغلف بود بر طریق صم که جمع اصم باشد وتواند بود
که مخفف غلف بر وزن صحف دارند جمع غلاف بر طریق کتاب وکتب بنداراند بحذف مضاف یعنی قلوبنا دو عطف بود
موافق معنی وجه اول باشد یا معنی برین طریق گویند دلهای ما غلافهای علم است ما از گفتار محمد غنی ایم وازبیان او
مستغنی ایم ٥ بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً ٥ بل طبع الله علیها عطف است
بر مضمون مصدر واضراب است از وی که بمعنی فعل باشد ای فان نقضوا میثاقهم وان اقتلوا الانبیاء بغیر حق وان
قالوا قلوبنا غلف بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون فعلنا بهم مافعلنا من مسخهم قرده وخنازیر وتحریم الطیبات
علیهم وسوف صنوف البلایا والنهم وفا سببیه است وللتعلیل است معنی اینست گفتند قلوبنا غلف ودعوی
پوشیدگی دلها بمحو دلهای دیگران ایشان مهر کرده چنانچه نصیحتی وپندی در نیابد ایمانی وایقانی وحقیقتی وانقا
روی نماید پس ایمان نیارند مگر اندکی از ایشان که خدای تعالی مهر دل ایشان زائل کرد اینند وایشانرا بمعرفت حق ودر یافت
صدق رسانید ٥ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ٥ عطف است بر فبما نقضهم عامل در وی
همانست که در فبما نقضهم تقدیر کرده اند فعلنا بهم بالعنا وتواند بود که عطف باشد بر بکفرهم بل طبع الله علیها بکفرهم
ومطلوب بیان تکثیر کفر وتعدد انواع او می باشد ای بکفرهم بموسی ع وبکفر بعیسی ع یعنی مهر کرد خدای دلهای ایشانرا
بشنوای کفر بموسی وبعیسی ع یا بکفر ایشان بتوریت وکفر ایشان بقرآن وغیر آن از کفرهائی که دارند وکافرها
که می آرند وبسبب گفتن وافترا کردن ایشان بر مریم ع افترای فخیم وبهتانی عظیم روایت کرده اند جماعتی از ایشان عیسی ع
را گفتند تو ساحری ومادر تو ساحره بود عیسی ع دعاء بد کردن ایشان بر خود الزام نمود ودعاء بد کردن بدین عبارت
جست اللهم اللعن من سبّنی وسبّ والدتی گفت بدعاء او ایشان بعقوبت مسخ مبتلا شدند وبر صورت خوک گشتند
وبعضی گویند بهتان عظیم آن بود که مریم ع را با برادر زاده او یوسف بن ماثان که از اهل صلاح وفلاح واز جملهٔ خدم
بیت المقدس بود نسبت ودو کس را که هر دو بری ازین کار وعری ازین کردار بودند متهم ساختند کدام بهتان ازین
عظیم تر بود وکدام افتراء ازین فخیم تر باشد ٥ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ ٥ عطف است
بر فبما نقضهم وتاکید جمله از جهت آنست که مخاطبان در مضمون این جمله تردد داشتند چنانچه فرموده است قوله تعالی وان
الذین اختلفوا لفی شک منه ولفظ رسول الله تواند بود که صفت مسیح باشد وداخل قول ایشان بر وجه استهزاء بود
زیرا که ایشان مصدق رسالت او نبودند وتواند بود که قول خدای باشد ومفعول اعنی بود صفت او نباشد بر وجه اول
کفر ایشان بافتخار قتل عیسی ع واستهزاء برسالت او بود وبر وجه دوم کفر ایشان افتخار بقتل مذکور باشد معنی اینست
وبگفتن انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله یعنی بدرستی که کشتیم ما مسیح پسر مریم را که رسول خداست ع اسمه

وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ ٥ مفعول مالم یسم فاعله مر شبه را وتواند بود که در شبه ضمیر
باشد عاید بر مفهوم که مضمون جملهٔ مذکور است ای ولکن شبه من قتلوه بعیسی وجمله وما قتلوه وما صلبوه معترضه
است در اثناء حکایت براء تکذیب ایشان در قتل عیسی ع ولکن شبه لهم استدراک براء اثبات بودن دعوی قتل
عیسی ع بخطاب رفع وهم کذب عمدا روایت کرده اند چون بر گویندگان عیسی ومریم ع بدعاء عیسی ع مسخ شدند
عداوت کافری زیادت گشت وبغض او در دل ایشان با فزونی پیوست قصد عیسی ع کردند ودل بر کشتن او آوردند
در شریعت او قتال با کفار بود عیسی را احتراز از ایشان صواب نمود در خانه شبه گرفت قصد کردند وروی بدانجا
آوردند چون در آنخانه آمدند هفت در آمد جبرئیل ع عیسی ع را بآسمان برد ومیان فرشتگان برای او جای کرد
خدای عز وجل طبیعت بشری از وی دور کرد اینند وبطبع ملکی رسانید ارضی بود سماوی گشت بشریت داشت بملکیت
پیوست خدای تع در وی همچو فرشتگان پرها آورد واو را میان فرشتگان رسانید که عرش طیران بخشید در آن محل
که عیسی ع بود از آنجا سوی آسمان طیران نمود جماعتی که قاصد او بودند ودر کشتن او بعداوت کوشش می نمودند یکی
از آن جماعتی در نظر ایشان بر شبه عیسی ع گشت بگمان آنکه او عیسی است او را کشتند وجماعت مذکوره بیرون آمدند
وبر مردمان انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله گفتند معنی اینست وعیسی ع را نکشته اند ودر دار نکرده اند
لکن القاء کرده شده است تشبیه مقتول بعیسی پیش کافران واقع شده است شبه عیسی ع بر دیگر پیش چشم ایشان
وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ ٥ اینجمله اسمیه عطف است بر فعلیهٔ سابقه ویا حال است
تاکید از جهت انکار مدعیان قتل است مر شک را زیرا که ایشان دعوی یقین داشتند ومدعی یقین منکر شک باشد
لکن دعوی یقین انکار شک بزبان داشتند ودلهای خویش را در این قصه شک می یافتند ومیگفتند اگر عیسی ع را
کشته ایم یار ما کجاست واگر یار خود را کشته ایم نادیدن ما عیسی را چراست چنانچه بالا گذشته است حق سبحانه
خبر از شک ایشان کرد ویقین در صفت شک آورد واز جهت آنکه بزبان در قتل او دعوی تیقن میکردند ودر شک
بودن خویش از کار بر وجه انکار اصرار می نمودند اینجمله را ذکر کرد وموکد بتاکید آورد معنی اینست بدرستی آنانکه
در قتل عیسی ع اختلاف می نمودند هر آینه در شان عیسی ع در شک بودند صورت واقعه میجستند ومیان
خویش میگفتند تن مقتول همچو تن یار ماست وروی او در نظر ما چون روی عیسی است سوال چون این دو جهة
مختلف می یافتند شبه پیغامبر دیگر نشود مشتبه لهم چگونه مستقیم بود جواب شبه پیغامبر در دیگری در زمان تبلیغ
روا ندارند اما در زمان بردن سوی آسمان که وقت باز ماندن از تبلیغ است ممنوع پندارند جواب دیگر آنکه
در روی مقتول شبه عیسی ع نبود در نظر ایشان شبه عیسی ع می نمود روی مقتول بعیسی تشبیه نداشت چشم
ایشان در روی تخییل تشبیه عیسی ع می پنداشت وممنوع تحقق بود تخییل نباشد ٥ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ
إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ ٥ استثناست زیرا که ظن داخل علم نیست وجمله وما لهم به من علم معترضه است مر جمله سابق
را زیرا که نفی اثبات شک است معنی اینست نیست مر ایشانرا علمی بر و لیکن اتباع گمان ثابت است چنانچه در
ایشان انتفاء علم از تواب است ٥ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَل رَّفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ ٥ ای الی سمائه اینجمله تکرار وما
قتلوه سابق است معنی اینست ونکشتند ایشان عیسی ع را بلکه برداشته است او را سوی خویش خدای جل وعلا
وَكَانَ اللّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وهست خدای غالب هرچه
خواهد کند حکیم است هرچه کند بحکمت کند ٥ وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ
مَوْتِهِ ٥ ان نافیه است الا لیؤمنن جواب قسم است محذوف الجزا است اینجمله قسمیه صفت است مر مبتداء محذوف
را من اهل الکتاب خبر مبتدا است ای وما من اهل الکتاب احد الا لیؤمنن به ضمیر قبل موته وضمیر به تواند
که عاید بخدای یا بر عیسی بود ویا بر محمد ع باشد وجمله عطف است بر وان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شک منه
معنی اینست ونیست از اهل کتاب هیچ یکی مگر برین صفت که هر آینه پیش از مردن خویش بخدای ایمان آرد وخدارا

کی داند و ثالث ثلثة بخوانند یا کویند ایمان بعیسی ع پیش از مردن خویش آرند واو را رسول دانند واو را اله وابن الله
نه پندارند یا کویند هر آینه ایمان بمحمد جویند واو را رسول که عیسی ع بدو بشارت داده است دانند اکر هنکام یاس بود
مقبول نشود ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾ عطف است بر جمله وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن
به قبل موته **معنی اینست** در روز قیامت عیسی یا محمد بر انتفاء ایمان ایشان کواه باشند وایشانرا در دعوی ایمان تکذیب کنند
و بر کفر ایشان کواهی دهند این جمله کنایتست ازین که ایمان که ایشان در وقت یاس آرند نفع نکند ﴿فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ
هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾ فبظلم بدل است از فبما نقضهم میثاقهم با معطوفات او بزیادت فا
یا عطف است برو بتقاق تنکیر با در بظلم برای تعظیم است یا برای تکثیر است ای بظلم کبیر حاصل من هذه الجرایم العظیمة الکثیرة
صادر من الذین هودا واتخذوا دین الیهود و معطوفات علیهم یا بدل است و مبدل یعنی فبظلم من الذین هادوا فبما نقضهم
میثاقهم متعلق است وکذا فعلنا بهم ما فعلنا و بعثنا هم او عاقبنا هم او سخطنا علیهم او نحو ذلک فبظلم من الذین هادوا
حرمنا علیهم طیبات واین کلام برین وجه از باب عطف است بر جمله جار و مجرور و طیبات مفعول حرمنا است تنکیر
او برای تعظیم است و تکثیر احلت لهم صفت اوست مر طیبات و من الذین اختلفوا فبظلم منهم کویند از جهة تصریح بذکر
ایشان وضع مظهر موضع مضمر کرد و ذکر ایشان بتصریح آورد **معنی اینست** پس بشکستن ایشان میثاق را و چنین و چنین
کردند پس بسبب ظلمی عظیم و تعدی کثیر از جهودان حرام کردانیده ایم برایشان چیزها حلال شحوم و لباب شتر و حیوانی که
ناخن داراست و امثال آن چنانچه جای دیکر فرموده و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من البقر والغنم حرمنا علیهم
شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون در منجل در تفسیر لطیفه
ذکر کرده که حق سبحانه وتع میان عمر که خیر الامم است و میان امم سابقه جهة فرق آورده در امم سابق از جهة ارتکاب
حرام حلال اشیاء طیب حرام کشت و در امت پیغامبر ع از جهة حرمت حرامی که از ایشان واقع شده با حلال پیوست چنانچه
حق تع فرموده احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم وانتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم
فتاب علیکم وعفا عنکم فالآن باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم وکلوا واشربوا الآیة ﴿وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
كَثِيرًا * وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾ وبصدهم
عطف بر فبظلم من الذین هادوا واین متعلق است بحرمنا بر طریق بریئی مروت **معنی اینست** پس بظلمی که از جهودان
واقع شده و تعدی که از ایشان در وجود آمده برایشان طیباتی که حلال کرده شده بود حرام کردانیدیم واز ازداد
واختلاط بحرمان آوردیم و بسبب باز داشتن ایشان مردمانرا از راه رضاء خداء تع باز داشتن و بسیار کردن ایشان ربوا از برای
وجدان ثروت و کثرت مال و حال اینست که نهی کرده بودند از کرفتن و خوردن ربوا و ایشانکه مالها مردمانرا بباطل
و بغیر حق خیانت و سرقه و غصب و غیر آن ﴿وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ اعتدنا
فعل ماضی است از اعتداد بمعنی احضرنا این جمله تذییل است **معنی اینست** و ساخته کرده ایم برای کسانیکه کافر بودند و ایشانرا
عذابی دردناک در نیران است و این آیة دلیل است برین که کفار مخاطب بعبادت نه این مخاطب اند بحرمان که ایشانرا
بایراد نهی مکلف کردانیده و بعقوبت ارتکاب محرمات رسانیده ﴿لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ لکن برای استدراک است الراسخون فی
العلم مبتدا است والمؤمنون عطف است بر والراسخون ویؤمنون با متعلق خویش صفت المؤمنون است بتقدیر
تنکیر لام از جهة عدم عهدین بتقدیر ولقد امر علی اللیم یسبنی با لحذف موصول بتقدیر والمؤمنون الذین بالغیب
بما انزل الیک وما انزل من قبلک و در والمقیمین الصلوة چند وجه است یکی آنکه عطف بر بما انزل الیک باشد و بالانبیاء
والمقیمین الصلوة بود و تواند بود که مفعول معه دارند مصاحب فاعل یؤمنون محمول بر ارادة یاران پیغامبر ع که مقیمان
صلوة اند بندارند و تواند بود که مفعول اعنی بود نصب علی المدح باشد چنانچه در والصابرین فی البأساء والضراء

کذشته و در سورة بقره رفته و کسی از ام المؤمنین عایشه روایت کرده که سه محل در قرآن خطاء کاتب افتاده یکی والمقیمین
الصلوة دوم والصابئون والنصاری قوله تع ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری سیوم ان هذان لساحران
روایت او صحت ندارد کسی که قواعد نحو داند این را مخالف قاعدهٔ نحو نخواند علی الخصوص قراءة متواتر مکتوب در مصاحف
خطیئه آن چکونه سایغ باشد واز عایشه تخطیه آن چنوع واقع شود و در مصحف خطارا چکونه ثبت کنند و تابعین
و تبع تابعین عن سلف دم تصحیح آن چنوع زنند تخطیهٔ آن نادرواست و بر عایشه خبر واحد است و بعد و المقیمین
و کتابة او در مصحف متواتر خبر واحد معارض متواتر نشود پس خبر تخطیه صواب نبود والمؤتون الزکوة عطف است
بر والمؤمنون و مغایرت میان ایشان باعتبار متعلق است چنانچه اعجبنی اکرم زید والمکرم عمرو او کتابت
عل است بعد والراسخون فی العلم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک ذکر عل کرد و از جمله اعمال صلوة
و زکوة را آورد که صلوة اصل عبادت بدنیه است و زکوة اصل عبادت مالیه و عبادات دیکر از بدنی و مالی
تابع ایشانست ذکر اصل تبع است بدینوجه ذکر زکوة ذکر همه عبادت باشد بعد از ان والمؤمنون بالله ذکر کرد که
جامع است مر همه اعمال ایمانرا چه ایمان بخداء ایمان بذات وصفات اوست و ایمان بفرشتکان خداء و بکتابهاء او
و به پیغامبران او با عتبار اضافت مذکوره داخل ایمان خداست پس در ذکر والمؤمنون بالله بعد ذکر ایمان بکتاب
تعمیم بعد تخصیص است بعد از ان ذکر والیوم الآخر برای ذکر ایمان بروز قیامت که روز جزا و ذکر منتهاست ذکر کرد
روزی که روز نیل ملک ابدی تار و در ملک سرمدی است بر طریق تخصیص در بیان آورد اولئک مبتداء دوم است و جمله سنؤتیهم
خبر مبتداء دوم است اجرا عظیما مفعول است مر سنؤتیهم بصیغه غایب و متکلم خوانند و معنی بر حسب آن دانند و تواند
بود که اولئک در محل نصب بود و منصوب بفعل محذوف بر شرطیه تفسیر باشد بتقدیر سنؤتی اولئک سنؤتیهم دادند
و سنؤتیهم را مفسر آن پندارند و جمله مذکوره اسمیه یا فعلیه خبر مبتداء اول برای معطوفات او بود و جمله و لکن
الراسخون تا آخر تکمیل که در جمله سابقه مذهب اهل کتاب برین صفة اند و در حوف مذمت اند برین استدراک
رفع آن فهم کرد و جمله را بر سبیل تکمیل آورد **معنی اینست** لکن کسانیکه راسخ در علم اند صاحبان ادراک و فهم اند و مؤمنان
که ایمان می آرند بدانچه پیش آمده از توریت وانجیل و زبور و غیر آن پیغامبران مقیم صلوة بودند در اقامت صلوة
جهد می نمودند و زکوة میدادند و بخدا و بروز قیامت ایمان آرند کان یا کویند کسانیکه بقرآن و کتب کذشته ایمان
می آرند با مقیمان صلوة یعنی یاران پیغامبران و مسلمانان دیکر که نماز میکزارند و اداء قیامت نماز دارند باقی
معنی همانست که کذشته و ذکر او بالا رفته ایشان ای محمد زود باشد بدهیم ایشانرا اجری عظیم و ثواب فخیم
﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا
وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾
زبور ابضم را و فتح خوانند بضم را مصدر و بفتح اسم صفت دانند روایت کرده اند چون جهودان کفتند که آیات متفرقه
که می آرد کتاب خداء نمی نماید ما میخواهیم از کتابی که پیش رفت چنانچه توریت بر موسی فرود آمده بود فرود آید حق
سبحانه وتع آیات بسیار در نکوهش ایشان فرستاد و بسیار ذمایم و جرایم ایشان شرح داد خشمناک کشتند و ما انزل
الله علی بشر من شیء که نا بوده ظاهر اکذب است کفتند این آیة در رد ایشان نازل کشت و نظم مذکور بود و ود پیوست
چون این جمله در رد کسانی است که ما انزل الله علی بشر من شیء کفته بودند و در حق بشر و در شان نزول کتاب
بر بشر انکار می نمودند و جمله را موکد آورد و چون این جمله متضمن تشنیع و تکذیب ایشانراست مقررات تشنعات
سابقه را فصل کرد تنکیر رسلا برای تعظیم و تکثیر است ای رسلا عظیما کثیرا واو منصوب است بفعل مضمر مقارن
معنی اوحینا یا مناسب معنی قصصنا هم ای کما ارسلنا و نبأنا رسلا قد قصصناهم رسالتهم وانبأناهم علیک رسلا لم
نقصصهم رسالتهم وانباهم علیک برین تقدیر قد قصصناهم صفت رسلا تواند بود وکلم الله موسی تکلیما مصدر است

ومنصوبست بر مصدریه وجمله عطف است بر اوحینا که در کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده است وجه تشبیه
حصول جلالت شان است وعرض تنبیه اجلال واعظام پیغامبران ودر ایراد کلم الله التفات از تکلم سوی غیبت
است **معنی اینست** بدرستی که ما بسوی تو ای محمد وحی کردیم وبسوی پیغامبران دیگر وحی فرو فرود آوردیم چنانچه
وحی کردیم سوی ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب سبیل وجلیل منشاء اسباط نسل ابراهیم خلیل ودیگر پیغامبران
چون عیسی وایوب ویونس وهارون وسلیمان وچنانچه آوردیم ما زبور داود را وچنانچه فرستادیم رسولانرا که
قصه رسالت وانباء ایشان بر تو ذکر کردیم ورسولانرا که قصه ایشان بر تو نیاوردیم چنانکه موسی هم تکلم بتکلیم
گشت وبعبد جه وکلم الله موسی تکلیما پیوست وشرف تکریم وتکلیم بی واسطه اورا بود واین تشریف شریف بخصوص
اورا روی نمود وبدانکه حق سبحانه وتعالی پیغامبر ما را اگرچه در وحی متاخر داشت ازجهة عظمت وشرف در
ذکر مقدم داشت ونوح را بعد پیغامبر بر همه پیغامبران اگرچه بعضی از ایشان برتر از آن بودند ولایق پیغامبر
ماست در آیة دیگر واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح ذکر او متصل ذکر پیغامبر بود واین قرب در
شان او موجب عظمت ومنفعت نمود وحضرت نوح هم بدین مکرمت سزاوارست چه جلائل شمایل وجزایل فضایل
او بسیارست بعد طوفان همه آدمیان از آل او پیدا از جهة اورا آدم ثانی گویند چنانچه در آیة آمده وجعلنا ذریته
هم الباقین واطول انبیاست ودر عمر اکثر ایشانست در صبر گفته اند عمر او هزار ودویست سال رسیده بتصدو
پنجاه سال دعوت کرده اند ودرین مدت هیچ مومنی از نو سبید نشده وقوتی از توانایی او کم نگشته وهیچ دندانی
از دندانهاء او واستخوانی از استخوانهاء او سستی نپیوسته ودرین مدت در دعوت کفار ازوی هیچ قصوری
وتقصیری نرفته هرباره که دعوت کردی کفار را در غضب آوردی چندان میزدند که بی هوش گشتی تجرد آنکه هشیار
شدی باز بدعوت پیوستی هرچند ایشان جفا میکردند ودل بر ایذاء او می آوردند او بر جفاء ایشان صبر
کردی وبدعوت ونیکخواهی ایشان روی آوردی واو کسی است که دعاء او بهلاک امت مستجاب شده بود واستجابت
دعاء هلاک همه دشمنان وبقاء همه دوستان اورا روی نمود **سوال** درین آیة عیسی وجماعت از انبیا که متقدم
اند چرا مقدم وازان متاخر جماعت آوردند **جواب** ازجهة سرزنش یهود که ایشان نفی نبوت او میکردند واورا
در معرض طعن وعیبت می آوردند **سوال** سلیمان را که پسر داده است بر داود چرا مقدم کرد وذکر پسر پیش از
پدر چرا آورد **جواب** ازجهة طیب خاطر پدر بنوعی مرتبه پسر گفته اند طبع پدر بنوعی دیگری نخواهد مگر پدر
که پسر را بر خویش فوقیت خواهد ۵ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ
بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۵ رسلا بدل است از رسلا که بالا رفته یا تاکیدست
بتکریر یا نصب علی المدح است بتقدیر اعنی واوجه همین است وجمله وکان الله عزیزا حکیما تذییلست **معنی اینست**
رسولانی که بشارت دهنده اند بهشت ودرجات آن وترساننده اند بدوزخ ودرکات آن تا نباشد مر مردمانرا
حجتی بعد از ارسال رسل چه مردمان پیش خداء حجت نتوانند وعذر کفر وگناه خویش نتوانند آورد که ما را کسی خبر
نکرده وخبر این پیش ما نیاورده چون پیغامبران مبعوث شدند وتبلیغ دین کردند مردمانرا حجت منقطع
گشت بانقضاء بعثت ونهضت خداء قوی عذاب هرچه خواهد تواند حکیم است همه کار مقرون بحکمت کند لاتند
لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ
بِاللَّهِ شَهِيدًا چون یهودیان ما انزل الله علی بشر من شیء گفتند در رد مقالت خویش آیة انا اوحینا الیک
واوحینا الی نوح والنبیین من بعده شنیدند از شهادت ابا آوردند انا لا نشهد بزرگ که در زبان آوردند
وهم آن آمد که از کسی گواهی حاصل نشود استدراک کرد وابجمله بر وجه تکمیل آورد وجمله انزله بعلمه بیان است
مر یشهد یا مستانفه است در جواب انزل یا تعلیل است مر یشهد ای یشهد لانه انزله ملتبسا العلم الکامل الشامل
وجوه الاعجاز فیکون کنایة عن کونه منزلا کاملا بلیغا بالغا اقصی درجات البلاغة وانزله ایاه بهذه الصفة

شهادة

شهادة منه بحقیقه وجمله والملئکة عطفست بر جمله یشهد ویا در کفی بالله زائده است وشهیدا حالست
یا تمیز وجمله وکفی بالله تذییلست **معنی اینست** یهود چیزی که فرستاده است بسوی تو گواهی میدهد لکن
خداء بحقیقت آنچه بر تو منزلست گواهی میدهد براستی ودرستی یا آگاهی آرد فرستاده خداء فرمانرا درین حال که
ملتبس است گواهی بعلم کامل است او مقرون است باحاطت شامل وفرستاده او صفت اعجاز شهادت است
اگر کردار بی نیاز بس چون کتاب مقرون با دلیل حقیقت فرستاد چنانستی که گواهی بحقیت او داد وفرشتگان
برحقیت او گواهند وبحقیت آنچه بر تو فرستاده است گواهی میدهند وخداء عز وجل بسنده است
درین حال که برحقیت قرآن ازین روی که برحجت او گواهی دهنده است اگر اهل کتاب برحقیت تو آنچه نزد است
بر تو گواهی ندهند چه زیان کند واگر مشرکان بتو نگروند چه مضرت بود ۵ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ
صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ۵ چون اهل کتاب راکفر ورزیدند وبا پیغامبر هم
عداوت کردند وچیزهاء نابوده انگیختند خلق را فریفتند کاهی گفتند شریعت موسی هم از نسخ مصون
گفتند کاهی گفتند موسی را نبی بعدی گفته دلخود را بر کفر کاشتند برین کلمات نابوده دیگران را نیز
از ایمان باز داشتند انواع گمراهی ایشان ذکر کرد واصناف فساد وتباهی ایشان از سوال کند وگمراهی ایشانرا
در رسالت آورد بحقیق حال ایشان بل ضلوا اوصدق گفت ازین جهة ابجمله را موکد آورد بر وجه ابتنائی فصل
کرد **معنی اینست** بدرستی آنانکه کفر ورزیدند بپیش خلق کلمات نابوده باز دادند بران کلمات ایشانرا از راه
کفر کاشتند واز سعادت ایمان باز داشتند بدرستی که گمراه شدند گمراهی که دور از راه است وطریق هدایت
وبعید از شارع قویم ۵ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا
لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۵ چون بالا
بیان ضلال ایشان کرد سامع را در معرض سوال آورد چنانستی که گفت ما یفعل الله بهؤلاء ابجمله را بر وجه استیناف
فصل کرد وازجهة ایراد وعید بر وجه وکادت موکد آورد خالدین فیها حال مقدره است که مفهوم استثناست
ای یهدیهم طریق جهنم مقدار خلودهم فیها ابدا **معنی اینست** بدرستی که کافر گشتند وبظلم وعصیان پیوستند
نیست کار خدا وصفت او که ایشانرا بیامرزد ومر ایشانرا راهی بنماید دوزخ بنماید درین حال که بودن ایشان
در دوزخ بر خداء کاری آسان ۵ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ
در آیة سابقه انکار کفر ورزیدند وبالظلم وضلال ایشان بیان کرد واین مقام ترهیب کفار بود درین
آیة بیان آمدن رسول ولجاب ایمان وبیان خیریت آن در مقام ترهیب آورد فصل ازجهة تباین مقام
آمده یا ازجهة کمال انقطاع باعتبار خبریت ان الذین کفروا الایة بر ایشان نیز جمله ندائیه حاصل شده
وشکایت از صنع کفار وحکایت از کردار وگفتار ایشان بر وجه غیبت کرد ودرین آیة نصیحت ایشان کلام بر
وجه التفات از غیبت بسوی خطاب آورد **معنی اینست** ای مردمان بدرستی که بر شما رسولی از پروردگار
شما آمده است ودینی را که حق است وشرعی را که درستست بر شما آورده ۵ فَآمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ
فا سببیه است وخیرا منصوب بفعل محذوف است ای خیرا لکم وهو الایمان واترکوا ما هو شیء وهو الکفر **معنی
اینست** بر ایمان آرید وکفر مورزید ومکذارید آنچه خیرست وکفر را که شرست ترک دهید ۵ وَإِن
تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۵ فان لله تا آخر تعلیلست مر جزاء جمله محذوفست
تقدیر اینست ای ان تکفروا لا یضر کفرکم ملکوت الله شیئا لان لله ما فی السموات وما فی الارض وچون جمله
سابقه ملوح سوی مضمون ابجمله بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود **معنی اینست** واگر کفر ورزید وبا بطلان
بیامیزید کمی در ملک خداء ومکر آن را که جل وعلا که آنرا سوی حریم القا کرد وبدیعی از بدایع قدرت وعجیبی از
عجایب فطرت تمام پیدا آورد حاصل بکلمه او شده وبخلیق وتکوین خداء تم پیدا آمده وروحاست از روح جهانی

آفریدهٔ اوست یعنی روح است ناشی از صنع او حاصل از ایجاد او بنده ایست از احد عباد او خود اورا در نعوت
وصفات برابر اخبار موتی بمحو روح داند ازینجهة سزاوارست که اوصاف اورا روح خوانند ○ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ
وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ○ فابسته است ثلثة خبر مبتداء محذوفست ای لا تقولوا الآلهة معنی اینست
پس ایمان بخدای و پیغامبران او آرید و خدای را ثالث ثلثة مگوئید ○ اِنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ
وَاحِدٌ ○ اینجمله موکد نهی از تثلیث است ای انتهوا عن التثلیث واقصدوا خیرا لکم وجملهٔ انما الله اله واحد
نیز موکد است معنی این است که نهی و سه داشتن آله باز مانید و توحید که بهتر است مر شما را اختیار کنید زیرا که خدای
یکیست و جز او معبودی بحق نیست ○ سُبْحَانَهُ اَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ○ سبحانه مصدر است مر فعل محذوف
را ای اسبحه تسبیحا ان یکون له ولد یعنی من ان یکون له ولد متعلق معنی تنزه است ای انزهه من ان یکون له ولد معنی
اینست وتنزیه میکنم او را تنزیه کردنی ازین که باشد او را فرزندی یا نفی این از ما با متزاج است و حق سبحانه
و تعالی از احتیاج غنی است و از امتزاج مستغنی است ○ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ○ اینجمله تعلیل است زیرا که
مراد و اینقدر است آنچه در آسمانها و زمین است که یکم آنچه در آسمان و زمین است ملک او بود او را با حتیاج
زن و فرزند چه نسبت باشد ○ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا ○ اینجمله تذییل است معنی اینست
و بسنده است خدای از آن روی که وکیل است و کار دانست و برآرندهٔ کار جهانیان هست و کار جهان بحصول آرد
و حاجت یاری دهی ندارد التزام مخالفان داند و اهمام و انجام ایشان تواند ○ لَنْ يَسْتَنْكِفَ
الْمَسِيحُ اَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَلَا الْمَلٰٓئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ○ روایت کرده اند بعضی
شماری نجران پیش پیغامبر آمد و گفتند صاحب ما را چرا عیب میکنی و بچه وجه او را در ورطهٔ منقصت می
افکنی پیغامبر فرمود صاحب شما کیست و عیب کردن من او را چیست گفتند صاحب ما عیسی است و تو
او را میگوئی بندهٔ خداست پیغامبر فرمود عیسی هم از بندگی کردن خدای ننگ نکند و این را عیب ندانند بلکه
این صفت را فخر و شرف خویش خوانند این آیه در رد سخن ایشان وارد گشت و این نظم بورود بوجوب
اینجمله را نیز موافق جملهای سابقه در رد معتقدان اهل کتاب آورده و برای طعن ایشان مسبوق شده لن برای
تاکید نفی است ان یکون عبدا لله مفعول است لن یستنکف و لا الملئکة عطف است بر المسیح و لا زائده است
برای تاکید نفی مفعول فعلی که مضمون حرف عطف است محذوف ای و لن یستنکف الملئکة المقربون ان یکون
عبدا لله معنی اینست هرگز ننگ نکند مسیح یعنی عیسی ابن مریم ازین که بندهٔ خدای باشد و مخلوق و مملوک
او بود و فرشتگان مقرب ازین که بندگان باشند و مخلوقات و ممالیک او بوند ننگ و استنکاف نکنند چه عظمت
خدای را عظمت و جلال او هیچ که باشد بر نسبت و جلال او هیچ بود و کسی را از بندگی او ننگ استنکاف
نباشد بیت همه هر چه هستند از آن کمترند ○ که با هستیش نام هستی زنند ○ ظاهر این کلام ترقی از
ادنی بسوی اعلا بود از قبیل فلان لن یستنکف عند الوزیر و لا الامیر باشد معتزله را سوال جواب اختلاف
میان اهل سنت و جماعت در باب فضل خواص بشر بر خواص ملک در فضل مطلق است اما فضل مقید بعضی را
برای بعضی محقق است فرشتگان را باعتبار سکونت در عالم علوی و جبلت بر لطافت است و کمال قدرت
و قوت و انس با تسبیح و تهلیل و دوام لطافت و عبادت بر وجه کار جلیل متفق باو واقع کسی مخالفت نتواند
کرد و صدق را کسی انکار نتواند آورد و ترقی سوی اعلی باعتبار فضل مطلق نباشد جواب دیگر آنکه از فضل عیسی
بر افراد فرشتگان ثابت است اما ترقی مذکور باعتبار اجتماع ایشان از ثواب است و جاز ان یحدث عند
الاجتماع ما لم یکن عند عدمه کقوی الحبل جواب دیگر آنکه چون کافران عیسی را پسر خدا میگفتند و فرشتگان را
دختران خدا میخواندند ذکر فرشتگان بر وجه تتمیم باشد چنانچه گویند فلان لا یستنکف عن السلطان و لا رعیته
از باب ترقی از ادنی بسوی اعلی بود ○ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ جَمِيعًا ○ اینجمله

تذییل است معنی اینست و کسی که از عبادت خدای استنکاف کند و از پرستش او دم استکبار زند بیقین بود که خدای تعالی
همه مردمان را سوی حسابگاه خود حشر کند و مستنکفان را جزا دهد ○ فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
فَيُوَفِّيْهِمْ اُجُوْرَهُمْ وَيَزِيْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاَمَّا الَّذِيْنَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ
عَذَابًا اَلِيْمًا وَلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيْرًا ○ اینجمله شرطیه با معطوف خویش
بود جمع مومنان صالح و متقیان را در حشر سوی حسابگاه تقسیم است میان مومنان و کافران و بعد از حشر
ایشان و جملهٔ و لا یجدون عطف است بر فیعذبهم و ان خبر است مر استنکفوا که خبر مبتدا است و جملهٔ عطف
است بر شرطیه سابقه سوال در جملهٔ و من یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا مستنکفان و مستکبران
را در حشر جمع کرد و بعده در تقسیم مومنان صالح را در آورده و مومنان صالح داخل مستنکفان نه اند در تفسیر
مستنکفان چگونه در آید جواب صدر کلام محمول بر حذف معطوف دارند و تقدیر و من یستنکف عن عبادته
و یستکبر فسیحشرهم و غیر ایشان دارند تقسیم متقسم آید و اشکال رفع نماید چنانچه ترکیب جمع الامام الخوارج فمن
لم یخرج علیهم کساه و حمله و من خرج علیه نکل به را محمول بر حذف داشته اند تقضی حسبه اند فاما الذین آمنوا و عملوا
الصالحات یعنی تابوا و آمنوا و عملوا الصالحات استنکافهم و استکبارهم بود و اما الذین استنکفوا و استکبروا فیعذبهم
عذابا الیما یعنی و الذین قاموا علی الاستنکاف و الاستکبار باشند در تقسیم اشکال نبود و سوال وارد نشود
معنی اینست اما از حشر شدگان آنانکه ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس خدای ایشان را اجرهای ایشان
تمام دهد و بفضل خویش در ثوابهای ایشان مزید فرماید و اما آنانکه از عبادة استنکاف کردند و از پرستش استکبار
ورزیدند و بدان ماندند و تایب نشدند عذاب کند ایشان را بیم ناک و نیابند برای خویش دوستی و نه
یاری دهنده که از عذاب رهانند و از عقاب رهایش رسانند ○ يٰاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَكُمْ
بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ نُوْرًا مُبِيْنًا ○ در آیت انا اوحینا الیک خطاب
مر پیغامبر را بود بر گزیدن بوحی و بر کشیدن بنبوت و اصطفا بشریک او با سائر انبیاء بعد از آن در آیه
یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم مردمان را خطاب کرد که اینچنین رسولی بر شما آمده است باید
گروید و آنچه آورده است بدو ایمان آورید تقریر رسالت او پیش ایشان و تحقیق نبوت او برای ایشان
چنانچه پادشاه مرتبهٔ کسی برارد و ولایتی اقطاعی سپارد و او را بحضور اهل آن ولایت بگوید من برای کنند
او بر کشیده ام و مخصوص تبلیغ اوامر و احکام کرده ام بعده توجه سوی ایشان کند بر وجه تقریر و تاکید
بر ایشان بمنا قه گوید ای مردمان اینچنین کسی بر شما فرستادم و حل و عقد ولایت شما بر دست او دادم او را
اطاعت کنید و امر و نهی او را بنقیاد ورزید بعده درین آیه خطاب مذکور را تاکید کرد و با ذکر پیغامبر ذکر
کتاب او نیز آورد برای زیادت تحریض بر قبول و او فزونی تخصیص با طاعت اول با ضم وعدهٔ مطیعان او و عاصیان
لیکن وعدهٔ مطیعان تصریح کرد و وعید عاصیان را بضم آورد تا در وقت فیض رحمت و مکرمت ذکر قهر
و سخط و نقمت نبود و در هنگام آن اراضیت نقمت جز ذکر لطف و مکرمت نشود و چون معنی اینجمله مقرر جمله
سابقه است فصل کرد و با حرف عطف نیاورد و چون این کلام با کلامی که گذشته است از روی معنی متصل است
اعتراض حل میانه بر محل است معنی اینست ای مردمان تحقیق است که آمده بر شما از پروردگار شما برهان
یعنی حجتی نامه و دامه معنی قرآن و فرستاده ام بسوی شما نوری یعنی نور شرع و هدی و توانی بود که از برهان
من ربکم ذات پیغامبر مراد شود و از نور مبین قرآن مراد کرده ○ فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا
بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِيْ رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيْهِمْ اِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيْمًا ○ درین آیه
نیز جمع و تعمیم است قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین آمنوا بالله و اعتصموا
به یک شق تفصیل اوست و دوم محذوف یعنی اما الذین بخلافهم ذلک معنی اینست اما آنانکه ایمان بخدای

آوردند وبدین اوجنک دربزدند بس بود باشد که درارد خداء ایشانرا درختی کثیرو عظیم ٥ یَسْتَفْتُونَكَ
قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیكُمْ فِی الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا
تَرَكَ وَهُوَ یَرِثُهَا إِنْ لَمْ یَكُنْ لَهَا وَلَدٌ ٥ قل درجواب ماذا اقول لهم حین یستفتونی مبنا بفیه
است فی الکلالة ظرف است که در دو فعل یعنی یستفتونک و یفتیکم تنازع دارند اورا معمول ثانی واز اول محذوف
پندارند ان امرؤ هلک برطریق وان احد من المشرکین استجارک مرفوع است بفعل محذوف مذکور مفسر است
وجمله ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک با معطوفات خویش بیان استفتا رالفاست
وازمعنی دلالت ابناست وجمله یستفتونک متصل است بجمله و یستفتونک فی النساء چه هردو ذکر استفتاء
وافتاست لیکن ازجهة طول کلام وتباین کلام فصل کرد وحرف عطف بناورد چنانکه صاحب کشاف در فصل
وجوه یومئذ ناعمة لسعیها راضیة تا آخر ازجمله وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة کفته وترک عاطف از
جهة طول وتباین مقام داشته روایت کرده اند که جابر بن عبد الله مریض بود پیغامبر ازراه کرم قدم نهود بر
عیادت او درخانه او آمد جابر مذکور کفت من کلاله ام مرا پسری نیست ووارث ازمن خواهری است
صورت میراث من چیست ووارث من کیست این آیة درشان او وارد کشت واین نظم بود ودست
ودربعضی تفاسیر آورده جابر پیش پیغامبر وکفت یا رسول الله مرا خواهر نیست واورا پسری چون اورا
موت روی نماید مرا چه ازمیراث اوچه آید این آیة درشان او نازل کشت واین حکم بیان بوست که سبحانه
وتعالی حکم مردن برادر ووارث شدن خواهر بیان فرمود کفته اند اول برادر مرد وخواهر میراث برد این تنبیه
بود که کسی را نشاید که مردن کسی دل برارد وازجهة میراث او را در هلاک افکند روایت اولی موافق لفظ قرآ
ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک اشارت براست وبروایت دوم این جواب
ازباب بلغ سائل بغیر ما یطلب بود وازسلوب حکیم برطریق یسالونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس
باشد معنی اینست از تو ای محمد خدا درباب کلاله حکم میراث میکند وتفصیل آنرا شرح میدهد
اکر مردی هلاک شود که او را فرزندی نبود واورا خواهری مادری وپدری یا پدری باشد مرآن خواهر را نصف
متروکه او آید واکر خواهری که بی فرزند است بمیرد تمام وارث متروکه خواهر برادر شود ٥ فَإِنْ كَانَتَا
اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ
حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ ٥ این شرطیه عطف است برشرطیه سابق ودربیان است یعنی بیان این بعد بیان آیت
است واثنتین خبر کانتا است فایده او قصد مجرد عقل است بقطع نظر ازصفت صغیر وکبیر وخوبی وزشتی
اعیانی یا علاتی وعیر آن ورجالا ونساء بدل است از اخوة وباطلاق اخوة بر رجالا ونساء بروجه
تغلیب است واین شرطیه عطف است برجمله سابقه معنی اینست واکر خواهر آن کلاله دو باشند پس
ایشان ازمتروکه ثلثان یابند واکر باشند وارث آن کلاله برادران وخواهران برحکم للذکر مثل حظ الانثیین
قسمت کنند ومیان ایشان شرکت درمیراث بدین نوع افکنند ٥ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا
اینجا لام محذوف است ان تضلوا یا حذف مضاف بود کراهة ان تضلوا وجمله مقرر بیان سابق است
معنی اینست بیان میکند خدا احکام را براء شما تا کمراه نشوید ویا ازجهة ناخوش آمدن کمراهی شما
تا بنادانستن احکام درضلال نیفتید ٥ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ٥ این جمله تذییل است معنی است
وخدا بهرچیزی داناست وهمه چیزها داند وهیچ چیز بروی مخفی نماند چون درصدر سورت ذکر وبث
منهما رجالا کثیرا ونساء بود درختم سورت ذکر میراث رجال ونساء ملایم صدر نمود واین را صنعت تشابه
الاطراف کویند باوردن او بختیدن کلام جویند وبدانکه سورت را بجمله یبین الله لکم ان تضلوا والله
بکل شیء علیم ملدد کردانید وببیان احاطت علم علام الغیوب تمه چیزها باتمام رسانید دال بر

تمام

تمام کلام کشت ومعلوم شد که سخن بانتها پیوست والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو ربی
توکلت علیه وهو حسبی سورة مائدة این سورة را سورة مایده کویند ازجهة اللهم
ربنا انزل مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا منک وارزقنا وانت خیر الرازقین درین سورة
چون ذکر مایده بود این سورة را سورة مائده نام کردن ملایم نمود سوال درین سورة مذکور بسیار چیز مذکور است
ودرهریکی شانی وبیانی مسطور است وجه تخصیص اضافت سورة مذکور سوی مائده چیست وتعین
اضافت مذکور بروجه مبنی است جواب تخصیص مذکور آن درسورة باضافت سورة آن ویا ازجهة آنست
که اموری عجیب خارق عادت است چون قصه بقره درسورة بقره وآل عمران چون خلق عیسی بی پدر
وظهور عجایب قدرت درمریم وغیر آن درسورة آل عمران یا ازجهة آنست که تمام صورت درقصه اوست
چنانچه درسورة یوسف یا اکثر سورة دربیان احکام آنست چون درسورة نساء واین سورة ازقسم اول است
چه نزول مایده از آسمان امری عجیب بی قرینه آمده تا از آنجهة باضافت سورة سوی او تخصیص شد باشد
مذکور توقیفی دارند وعقل را بروجه تعین آن نکارند این سورة مدنی است مکر آیة الیوم اکملت لکم دینکم الی قوله
رحیم که مکی است صد وبیست آیة دو هزار وچهار کلمه یازده هزار وهفتصد وسی وسه حرف است وربط این سورة
با سورة نساء آنست که آخر سورة ذکر نقض عهد اهل کتاب بود دراول این سورة عهود روی نمود ونیز درسورة
نساء ذکر تحریم طیبات برظالمان وناقضان عهد کرده درین سورة ذکر حلال بهایم برای وفا کنندکان عهد
آورده والله اعلم وبدانکه این سورة را بنداء مؤمنان وامر ایشان وبایفاء عهد وپیمان ایشان افتتاح کرده
وعهود مذکور واصناف حلال وحرام وانواع تکالیف شرع پیغامبر دربیان آورد تا آخر سورة جمله متضمن
بیان عهود که درصدر سورة بوفاء آن امر کرده است مذکور کشت ونداء یا ایها الذین آمنوا براء تاکید سنة
بتکرار پیوست تا آنکه جمله یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم الایة ذکر کرد بعد قصه عیسی برروجه تذییل آورد
بعده سورة را بجمله لله ملک السموات والارض مزین کردانید بتذییل مذکور این سورة را بنهایت رسانید این سورة
بیان عهود باشد وذکر اصناف حلال وحرام بود شک نیست جملهائی که ازیک باب است اکر مقاصد ایشان مختلف
بود ازجهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واکر از مقصود همه یکی است هریکی درمقصود کلی مقرر
دیکری است معترضاتی که درمیان جملهاء مذکوره آمده ومیان کلامها واقع شده دیکر ازهرنوع درمحلهای که باید
بسبب الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب اللهم صل علی محمد وآله
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ٥
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ٥ جمله ندائیه براء تنبیه آمده برطریق مقدمه مقصود مذکور شد
وجمله اوفوا بالعقود مقصود بیان متضمن مرذکر امهات شرایع جلیل ایشان است معنی اینست ای مومنان
عقود عهد را وفا کنید یعنی پیمانهائی که شما را با خدای تعالی از عهود طاعت خدای تعالی در اوامر ونواهی وعقود پیمانها
باز ماندن از فساد وتباهی بوفا رسانید که این همه برقضیه عقد اعانی وبرحکم اعتقاد مسلمانی معقود وحدود
محدوده است ٥ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا یُتْلَىٰ عَلَیْكُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ
وَأَنْتُمْ حُرُمٌ ٥ جمله یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود افتتاح سورة بود بجمله احلت لکم بهیمة الانعام
بیان قصه بعضی عهود روی نمود سوال بهیمة وانعام هردو بمعنی دواب بهایم اربعه باشد وهردو را یک معنی
بود اضافت جنس بهیمة سوی انعام اضافة الشیء الی نفسه باشد واین برقول جمهور نحویان روا نبود جواب
چون از بهیمة معنی واز انعام مجرد اسم روا دارند واضافة مذکور برطریق علم الفقه ویوم الاحد اضافت بمعنی
این باشد وصاحب کشاف اضافت بمعنی من داشته ازجنس خاتم فضة پنداشته واین مشکل است زیراکه
در اضافت بمعنی من باید مضاف الیه جنس مضاف باید وبرهر دو معنی مضاف الیه احق از مضاف است جنس او

می نماید مگر آنکه نزدیک صاحب کشاف اضافت عام سوی خاص مطلقا یعنی من بود مقید بودن مضاف جنس مضاف
الیه باشد پس از قاعده مذکور مسلم بود بغیر روایت تسلیم قاعده بروی سوال وارد نشود الا ما یتلی علیکم
استثناء متصل است غیر محلی الصید حال است از معنی احلت لکم الانعام متضمن است معنی احللنا لکم الانعام رای
احللنا لکم الانعام حال کونها غیر محلی الصید و بعضی مفسران حال از ضمیر لکم دارند و بمعنی احلت لکم بهیمة الانعام
حال کونکم غیر محلی الصید وانتم حرم پندارند وانتم حال است از معنی که مفهوم می شود از اسم صید ای غیر محلی اصطیاده حال کونکم محرمین **معنی اینست** حلال کرده شده است بر شما بهایم چهار پا از جنس انعام یعنی شتران و گاوان
و گوسپندان و بعضی گویند آنچه بر ایشان ماند از آهو و گوزن و گورخر و مانند این از آنچه شکار کنند و انعام بر تقلید
امام زاهد هر دو نوع را مشتمل است واین وجه اوجه و اوفق واشمل است مگر آنچه تلاوت کرده می شود در قرآن
چون آیة حرمت علیکم المیتة تا وما ذبح علی النصب وغیر آن در حالتی که شما غیر حلال دانندگان شکار باید که
آن را شکار کرده آید در حالة که محرم باشید و یا حلال دانستن کنایت از نا حلال بودن بود معنی کنایت ابلغ از صریح باشد
إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ٥ اینجمله تذییل است تاکید او از جهة ابراز مدح بر وجه و کادت هست
معنی اینست بدرستی که خدا حکم کند از آنچه تحریم و تحلیل و ایجاب و ندب خواهد بود حکم حق را بغیر چون و چرا
قبول باید کرد و عهد او را بغیر تردد بسر باید برد ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ
الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ
وَرِضْوَانًا ٥ روایت کرده اند شریح بکری با جماعتی از متابعان در مدینه آمد یاران و متابعان خویش را در
مدینه گذاشته بر پیغامبر درآمد پیغامبر را گفت دم کدام کار میزنی و خلق را بسوی چه دعوت میکنی پیغامبر
فرمود خلق را بسوی خدا دعوت میکنم تا بوحدانیت خدا و برسولی من گواهی دهند ولا اله الا الله محمد رسول الله
گویند گفت همراه من بعضی یاران اند کاری بغیر مشورت ایشان نمی کنم اگرچه متابعان من اند من دم متابعت ایشان
میزنم اگر ایشان متوجه شوند من نیز متوجه می شوم و اگر ایشان بروند من نیز بروم باز گشت پیغامبر فرمود رجل
علی توجه کافر ورجع علی عقبی غادر وما الرجل بمسلم از پیش بیرون آمد و با جماعت خویش روان گشت و بر شتران
مدینه گذشت و بسوی شتران قصد کرد و شتران را همراه برد در سالی که پیغامبر برای عمره در مکه رفت پیغامبر و
یاران در حدیبیه نزول کردند پیغامبر را کفار مکه از درآمدن و بجا آوردن عمره مانع شدند ماه ذی القعده بود که
سوی مکه متوجه می شدند و برای طواف کعبه می آمدند آن مرد که شتران مدینه برده بود برای این که طواف کعبه کند
با جماعت یمامه با اموال و تجارت می آمدند یاران پیغامبر از غارت کردن مال او دستوری خواستند و گفتند او
چنانچه شتران مدینه برده است ما اموال و اسباب او بستانیم و چنانچه او اهل مدینه را آزرده است ما نیز او را آزار
برسانیم این آیة در شان ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوست یا ایها الذین آمنوا بایستی
دیگر آمده است موعودی را که بالغا آن امر شده است و متصل است با احلت از جهة اختلاف خبریت و انشائیت
احلت موصول شده و مراد از شعایر الله مناسک حج است که از عهد ابراهیم علیه السلام آمده و حجاج را معمول شده ولا الشهر
الحرام با معطوفات خویش عطف است بر شعایر الله ای لا تحلوا الشهر الحرام الی آخره ویبتغون با متعلقات خویش
حال است از ضمیر آمین در تفسیر آورده که بعضی گویند این آیة محکم است منسوخ نیست نزول این آیة در سورة مایده
در آخر عهد پیغامبر است تا آنکه آیة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی در حجة الوداع بود پیغامبر بعد از آن
در اندک مدت رحلت فرمود هیچ آیتی در منسوخ نیست محکم بودن او برین معنی است و بعضی گویند این آیة منسوخ
است کافران از شعایر حج ممنوع شده و بآیة یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا منسوخ آمده حرمت قتال در شهر حرام بعمومات آیات قتال منسوخ کشته و همچنین هدی و قلاید کافران
آرند و کافرانی که قصد بیت الحرام کنند ممنع نیستند **سوال** برین طریق منسوخ بودن این آیة محقق است و نزد کسانیکه

محکم میگویند چگونه مصدق است **جواب** اختلاف مذکور مبنی بر اختلاف در معنی آیة است کسانیکه این آیة را محکم
میگویند از آیت مذکور این معنی جویند **معنی اینست** ای مومنان تعریض شعایر خدا را روا مدارید و باز داشتن
مسلمانان از مناسک حج بقطع طریق بر کافر آنکه امن طریق برد و مسلمانان را از مناسک حج باز دارد حلال مپندارید و
شهر حرام که ذی القعده و ذی الحجه و محرم است حلال مسازید و دین ما هها بقتال مبردارید تا در ذی القعده
آید کان حج را امن باشد و در ذی الحجه گزارندگان حج را آرام و قرار بود و در رجب قرار جا یابد از حج باز گشته
اند و فراغ کم بر گزاردن حج دل بسته باشند هدی و قلاید و قاصدان خانه کعبه را بغارت و قطع طریق متعارض
مشوید و این عمل را حلال مدارید که این امن طریق مسلمانان را باز دارد بدین معنی محکم نسخ پذیر نبود که قطع طریق
و باز داشتن مسلمانان از حج همیشه حرام خواهد بود و کسانیکه این آیة را منسوخ گویند در نهی مذکور تعمیم کنند
و معنی بدین طریق جویند حلال مدارید تعریض شعایر خدا را که از عهد ابراهیم علیه السلام آمده و مسلمانان و کافران را
معمول کرده کار نیک است اگرچه از آن کافران در وجود آید تعظیم شعایر خدا خوب است اگرچه از کافران روی نماید
و اگر کافری فقرا را صدقه دهد باز مدارید و اگر کافری با کافران از جهة مسلمانان قتال کند مانع مپندارید
و بقتال با کافران در شهر حرام متعرض مشوید و اگر هدی و قلاید از کافران باشد از آمدن در حرم باز مدارید
و قاصدان خانه کعبه را اگرچه کافر باشند از خانه کعبه مانع مشوید بدین معنی عموم این آیة چنانچه بالا گذشته
منسوخ دارند و محکم نپندارند ٥ وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا ٥ اینجمله معترضه است برای بیان اباحت
اصطیاد در حق غیر محرم **معنی اینست** وچون حلال شوید و از احرام بیرون آیید روا بود که شکار کنید و شکاری
را بکشید امر مذکور برای اباحت بود برای وجوب نمی باشد چرا که امر لنا است علینا نیست ترک موجب اثم
معنی برین است و بعضی گویند امر وز بعد حظر و تعظیم است و امری که بعد از حظر برای ایجاب نیست برای اباحت
باشد این سخن درست نبود و صحیح نباشد زیرا که موجب امر وجوب است و آن قید الحظر و بعده برابر است
و بدلیل آنکه فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم امر برای وجوب است اگرچه بعد
الحظر است ٥ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا
وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ٥ شنان بفتح نون و سکون
او خوانند و معنی یکی دانند ان صدوکم بفتح همزه بتقدیر لان صدوکم و بکسر همزه برای شرط خوانند و معنی حسب
آن دانند اینجمله عطف است بر ولا تحلوا شعائر الله ان صدوکم متعلق است بشنان ای لا یجرمنکم شنان قوم
لان صدوکم عن المسجد الحرام و ان تعتدوا مفعول دوم است لا یجرمنکم عطف است بر امر و نهی ولا تعاونوا
معنی اینست و کاسب مکردانند شما را دشمنی قومی یعنی دشمنی اهل مکه برین که شما را از مسجد حرام باز داشتند
و دلها را بر مخالفت شما کاشتند از کسب کنند جریمه اعتداء و تجاوز از حد یعنی ظلم بر آیند کان در مکه و آرندگان
کالا در و برای تجارت بکشتن و اسباب و آلات و اموال ایشان استدن و از حاجیان و غیر آن امن طریق بودن
و غارت و ایذا کردن دیگری ظلم بود و آزردن غیری بایذا غیر و جفا اعدا باشد و نیکوکاری و پرهیزکاری کنید
وستم کاری مکنید یعنی یکدیگر را بر انتقام ظلم و ایذا مباشید زیرا که اعانت بر بر است کما قال النبی علیه السلام ذل خیر فله مثل
اجر فاعله ومن جهز غازیا فقد غزا وکذلک الانفاق علی الحاج واعانة العالم والمتعلم علی الحاج ٥ وَاتَّقُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥ جمله واتقوا الله عطف است بر انشاء سابق و جمله ان الله شدید العقاب
تذییل است یا تعلیل است و تاکید او از جهة تنزیل غیر منکر منزله منکر است ارتکاب عاصیان عاصیان را اما
انکار و عقاب بود بوضوح امارت انکار تاکید باشد و جمله نیز سایغ باشد **معنی اینست** و از عذاب خدا بترسید
و از عقوبت او بپرهیزید زیرا که بدرستی که خدا سخت عذاب است و سخت است عقاب او و درشت است
عذاب او ٥ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ

والموقوذة والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب
المیتة با معطوفات خویش مفعول ما لم یسم فاعله و حرمت الا ما ذکیتم مستثنا است از مذکورات سابقه یعنی
منخنقه و معطوفات او و ما اکل السبع با استثنا مخصوص نیست هر کدام که میان ایشان ذبح بیابد و مذبوح کردد
حلال شود این آیه بیان چیزی است که در الا ما یتلی علیکم موعود بود معنی اینست حرام کردانیده شده است بر
شما مردار یعنی آنچه بمرک نفس خویش بمیرد و خون و کوشت خوک و مذبوحی که ذابح در هنکام ذبح نام غیر خدای بدان
بکیرد و خفه شده یعنی خفه کرده شده با قلاده یا با درختی یا شاخی افتاده بران خفه شده مرده باشد و آنکه بزخم
چوب یا سنکی هلاک شده و آنکه از کوهی و یا بلندی افتاده و جان داده و آنکه بسر زدن حیوانی دیکر تلف شده
و آنکه بعضی او را چیزی خورده مکر آنکه ذبح کنند و خون بیرون آید و آنکه ذبح کرده شده است بر سنکها نصب کرده
شده که کافران برای پرستش نصب میکنند و ذبح حیوانات نزدیک آن سنک میدارند این همه را اهل جاهلیت حلال
میدانستند و در خوردن آن باکی نمیداشتند ٥ وان تستقسموا بالازلام ٥ عطف است بر مفعول ما لم یسم
فاعله و حرمت ای حرم علیکم ان تستقسموا بالازلام معنی اینست حرام کردانیده شده بر شما قسمتی از مال دیکری و
نصیبی از خواسته غیری با انداختن تیرها قمار بجویید و بر طلب مال کردمان در غیر شارع شرع بپویید و بعضی کویند مراد
از استقسام بالازلام آنست که در جاهلیت شتری را ده نفر میکشتند و آنرا حصه میکردند و نام شرکا بر حصهای
نام هر که بر حصه آمدی از حصه او شدی و نام دهم که بر آن معین شدی بهای شتر نیز از و میدهانیدند و او را از کوشت
محروم میکردانیدند این متضمن تحریم است این عمل آمده و بیان حرمت او شده و بعضی کویند معنی ان تستقسموا بالازلام
آنست که معرفت قسمت و نصیب غیر متعین با ازلام بجویید و ازلام تیرها نوشته بود نادانسته بر حصها افکندند و این چنان
است که در جاهلیت سه تیری در یکی امرنی ربی و در دوم نهانی ربی نوشتند و سیوم را خالی میکذاشتند چون
کسی سفری یا نکاحی یا کاری دیکری خواستی دست بران تیرها انداختی اکر امرنی ربی بیرون آمدی بران اقدام کردی
و اکر نهانی ربی ظاهر شدی از آن کار باز ماندی و اکر خالی بیرون آمدی اعادت کردی و خود را باز بر فال آوردی
و بعضی علما امرنی ربی منجما باشتغالات نجوم و سعودت و نحوست آن همچو استقسام با ازلام حرام داشته اند فرق میان
آن و این فرقی نپنداشته اند و در مدارک از شرح تاویلات روایت کرده اند و میان ایشان فرقی در میان آورده
و بدین عبارت کفته وفی شرح التاویلات رد هذه لا یقول المنجم بها الاشیاء ولا ایمة فی ذلک اما الاثمة علیه فیما
یحکم علی الله ویشهد علیه فهم و در مدارک در آیه ان الله عنده علم الساعة الایه آورده اما المنجم اذا یخبر بوقت الغیب
والموت فانه یقول بالقیاس والنظر فی الطالع وما یدرک بالدلیل لا یکون غیبا علی انه مجرد الظن غیر العلم وهم
در مدارک در آیه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول آورده الولی اذا اخبر بشیء وظهر فهو غیر
جازم علیه ولکنه اخبر بنا علی رویاه او الفراسة علی ان کل کرامة للولی فهو معجزة الرسول وقال بعضهم فی هذه الآیة
تکذیب المنجم ولیس کذلک فان فیهم من تصدق خبره وکذلک المطببة یعرفون طبایع النبات لا بعلم یعرف بالعقل
معلم فانهم وقفوا علی علم من جهة رسول الله انقطع اثره وبقی علم فی الخلق و آنکه در حدیث آمده که حوادث را
نسبت بسوی کواکب ممنوع است مراد از آن بسوی خدا و کردانیدن خدا ستاره را علامت بوقوع آن ممنوع نیست
تا اکر کسی با آمدن در برج سرطان استعداد محافظت از باران کند یا بدر آمدن آفتاب در برج موسی خانه
سوی سازند و چون آفتاب در حمل در آید خانه صفی بر دارد اکرچه عمل نجوم بود درین ملازم نباشد زیرا که عمل
بظن است یا اعتقاد این که هم از خداست از ستاره نیست ستاره بجعل خداوند علامتی و اماره است
اکر بخواهد این چیزها نزدیک طلوع ستاره بیارد و اکر نخواهد نیارد ٥ ذلکم فسق ٥ اینجمله معترضه است
و اشارت بر محرمات مذکوره است معنی اینست خوردن محرمات مذکوره فسق بود و بیرون آمدن از فرمان
خدای تعالی می باشد و بعضی اشارت بر استقسام ازلام دارند و معنی برین طریق پندارند ان عمل حرام است یعنی استقسام

ازلام فسق است و بیرون آمدن از فرمان حق ٥ الیوم یئس الذین کفروا من دینکم ٥ روایت
کرده اند روز جمعه نماز دیکر روز عرفه در حجة الوداع حضرت پیغامبر بر ناقه عضبا سوار بود که نزول این آیه
و وصول این وحی روی نمود اندام مبارک پیغامبر در هنکام وحی چنان بکرانی پیوست که عضبا ناقه پیغامبر را
کرفت اینجمله معترضه است برای نومیدی از کافران از غالب آمدن بر مسلمانان و بشارت مسلمانان بر قوت دین
و غالب آمدن بر کافران میان آیه تحریم و این رخصت یعنی فمن اضطر فی مخمصة الآیه و مراد از الیوم زمان حال
بود یعنی الآن است نه روز چنانچه کفت بالامس شابا والیوم شیخ و کنت صغیرا والیوم کبرت و تواند بود که
حقیقت الیوم مراد بود و از الیوم روز نزول مراد باشد معنی اینست اکنون یا این وقت یا درین هنکام یا
امروز نومید شدند کافران از دین شما و دانستند که دین قرار کرفت و ثبات پذیرفت یا بعد از این تکرد و ابطال
نپذیرد از آن جهت که مشاهده کردند که اسلام بکمال قوت رسید و دین مستحکم بنهایت انجامید مکه فتح کشت
قریش با نقیاد پیوست رؤسا فوج فوج در دین در آمدند و مشرکان از طواف کعبه ممنوع شدند بر عرفات
در نزول این آیه آن مقدار اهل اسلام از صنادید اقوام و جماهیر انام جمع شد که تا این مقدار وقتی جمع نشده
بودند و برین حشمت و شوکت و رونق و ابهت هیچکاه روی ننموده بود که کمال قوت خویش داشتند و مسلمانان را
ضعیف می پنداشتند بمشاهده و معاینه و شوکت نومید کشتند و اعلام خدای تعالی هؤلاء اسلام داشتند ٥
فلا تخشوهم واخشون ٥ فا سببیه است معنی اینست پس مترسید از ایشان که خدای تعالی ایشان را مقهور و
مخذول کردانید و شما را بفتح و حشمت و عزت رسانید از مقهوران چه ترس باشد و از مغلوبان چه باک بود
و بترسید از من در عاصی شدن و سر از طاعت بیرون آوردن پیغامبر و مخالفت ورزیدن و از ربقه انقیاد
او کردن کشیدن که سزاوار عقاب کردید و مستحق عذاب شوید ٥ الیوم اکملت لکم
دینکم ٥ اینجمله بدل اشتمال است یئس الذین کفروا تاکید اوست یا مستانفه است برای تعلیل آیه
الیوم یئس یعنی الآن است و یا مراد از روز نزول است چنانچه یاد کرده شد معنی اینست اکنون امروز کامل
کردانیدیم برای شما دین شما را یعنی بیان احکام دین را تمام کردیم و شما را معرفت قواعد اجتهاد و اساس قیاس
تا آنچه وحی بوده دریابید و در قیاس کردن نظایر آن بقوت اجتهاد بشتابید و بعضی کویند اکمال دین را
باز داشتن شریعت نسخ است یعنی دین را کامل کردانیدیم و شریعت را از نسخ باز داشتیم و همچنین بود زیرا که
بعد ازین هیچ ناسخی بوده نه نبوت و شریعت محکم کشت روایت کرده اند بعد نزول این آیه پیغامبر
هشتاد روز در حیات بود درین مدت حکمی بر مضمون یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة نازل شده و بعضی
کویند هیچ حکمی بنزول نپیوسته و نزول حکم مذکور در راه حج پیش از رسیدن در عرفات نازل کشته بود و بعضی
کویند آخرین آیتی که نازل شده واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله تا آخر است بعد نزول این آیه پیغامبر سه ساعت
در حیات بود و بعضی کویند بیست و یک روز بقا نمود و نزول این آیه مذکور در منا بعد باز کشتن از عرفات
روایت کنند و بعضی آخرین آیات نزول آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم دانند و این هر دو قول مخالف قول ثانی
نیست که آیه واتقوا امر بتقوی است و آن پیش از آن بسیار بار نازل شده حکم ابتدایی نیامده بود چنانچه پیش از آن
مسلمانان و کافران یکجا می بودند و یکجا اداء مناسک می نمودند در آن روز مشرکی را قوت حضور نبود و هیچکس
را قوت معارضه روی ننمود ٥ واتممت علیکم نعمتی ٥ عطف است بر اکملت معنی اینست
و تمام کردم بر شما نعمت خویش را یعنی از نعمت اسلام و نعمت شریعت یعنی حلال و حرام و تعلیم آنچه دانستنی است
و بعضی کویند تمام کردم نعمتی را که از فتح مکه وعده کرده بودم ٥ ورضیت لکم الاسلام دینا
عطف است بر اتممت علیکم نعمتی و رضیت بمعنی پسندیدن است و تعدی باللام بمعنی خوشنود شدن و تعدی
اینجا بمعنی اول است چه لام مستعمل است دینا حال است و تنکیر برای تعظیم است ای رضیت لکم الاسلام حال کونه

دیناعظیما یا عزیز باشد عبارت ما انتصب عنه از باب اعطیتک الفضة خاتما یعنی خاتم الفضة ای رضیت لکم دین الاسلام
یعنی دینا هو الاسلام معنی اینست دین اسلام براء شما پسندیدیم یعنی دین اسلام دین شما کردانیدم روایت
کرده اند بعد نزول این بشارت اکمال دین همه یاران مبتهج کشتند و بمسرت اتمام شرع مبین بو ستند بر صاحب
تحقیق ابوبکر صدیق بعد از کمال نقصان یاد آورد و بعد از نبوت خطره زوال در خاطر کرد که پیغامبر را میان ما
براء اکمال دین کذاشته اند بعد کمال دین بباید که برفتن بدین جهة اجل پیغامبر را نزدیک دانست تحمل کردن نتوانست
کریان کشت و صحابه پیوسته یاران معنی که او در یافت در نیافتند از کریه او در اینچنین بشارتی متعجب کشتند ه
فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ ه روایت کرده اند کروهی پیش پیغامبر آمدند و کفتند وقتی که
مخمصه باشد دران وقت مردار چه چیز صالح براء خوردن بود فرمود از مردار آنچه در دیک نه پخته اند و بوی خوش
نه پخته اند وخوردن مردار در مخمصه بروجه ضرورت است بروجه التذاذ روا نباشد این آیة متضمن ترخیص و تجویز
اکل محرمات مذکوره است و متصل است بآیة حرمت علیکم المیتة والدم تا وماذبح علی النصب و حمل بیان
معترضات چنانچه کذشته است بروجه اعتراض آن بیان پیوسته معنی اینست پس هر که مضطر شود و محتاج کردد
سوی محرمات مذکوره در حال عیز میل کننده سوی به و فی عیز و هلاک مرتکب شونده است مر بزه کاری را خوردن این
محرمات و سیری یا از محتاجی دیکر غضب کننده چنانچه سد رمق شود بخورد ه فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ه تعلیل
است مر جزاء محذوف را ای فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم لا تواخذه الله لان الله غفور رحیم جمله فان
الله غفور رحیم کنایت است از ان الله یغفر ویرحم و چون مواخذه که مضمون جزا و مقدر است ملوح سوی
مضمون جمله با عتبار معنی بکنی عنه بود بتقدیم ملوح جمله سایغ نمود معنی اینست زیرا که خداء آمرزکار است خطا
آمرزد بخشاینده است عطا بخشد سوال فان الله غفور رحیم اثبات است که اکل با بقاء حرمت در اضطرار
رخصت باشد چه غفران العصیان بود و در کتب اصول فقه مسطور است که اکل این محرمات در حالة مخمصه
مباح کردد یا اکر از ان سد جوعی باورد سد رمق بخورد کرسنکی بمیرد بزه کار شود جواب درین باب میان علما
اختلاف اکثر اصحاب ابوحنیفه درین باب میان آمد که محرمات مذکور در وقت مخمصه مباح می شود لقوله
تعالی وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه چه استثناء از تحریم موجب آید چه بود و بعضی علما بقاء حرمت
و رفع اثم بروجه احضیت رفته قایل اند و با این آیة معنی فمن اضطر فی مخمصه الی رفته قایل اند الی قوله
غفور رحیم تمسک میکنند و وجه قول اکثر آنست که اشارة مذکوره معارض است مضمون استثناء آیة وقد
فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و تعارض بین الاثنین موجب تساقط است بعد تساقط
و بعد تساقط اباحت که اصل است بر حکم استصحاب باقی ماند ه يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ ه روایت
کرده اند که عدی بن حاتم به پیغامبر کفت انا قوم نصید بالکلاب وبالبزاة فمن الصید ما یدرک ذکوته ومنها ما
لا یدرک برین عبارت حکم حل صیدات این آیة در شان او نازل شده و اینجمله براء حکایت سوال مذکوره تلقین
جواب مسطورة معترضه آمده ماذا احل لهم مبتدا است و خبر جمله مبنیه سوال است یا مفعول دوم مر یسالونک بتاویل
یسالونک یعنی ما احل لهم و استعمال ضمیر غایب در ماذا احل لهم در هنکام حکایت سوال ایشان است اکرچه در
وقتی که صدور سوال روی نمود ماذا احل لنا بصیغه متکلم بوده معنی اینست وی پرسند ترا ای محمد چیست که حلال
کردانیده شده برای ایشان و چیست که دستوری داده شده بخوردن و آشامیدن آن ه قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ
الطَّيِّبَاتُ ه جمله قل مستانفه است چنانچه که پیغامبر یسئلونک ماذا احل لهم شنید کفت ماذا اقول
لهم فقیل له قل احل لکم الطیبات معنی اینست بکو حلال کردانیده شده است براء شما طیبات یعنی
جانوران مذبوحات ه وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ ه عطف است بر الطیبات مضاف
از محذوف است و ماعلمتم من الجوارح معنی اینست و بر شما حلال کردانیده شده است جانوران شکار کرده شده

جوارحی که تعلیم کرده شده آید تا دیب و تخویف شکار آموخته آید و در سک و امثال او آنست چون شکاری را
بکیرند منتظر رسیدن مرسل باشند و در خوردن شروع نکنند و در سباع طیور آنست که بخواندن باز کردند و امر
مرسل را امتثال نمایند ه تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ ه حال است از ضمیر مکلبین یا حالی دیکر است
از فاعل یا جمله مستانفه است براء بیان کیفیت تعلیم معنی اینست تعلیم کنید شما جوارح را از طرف تعلیم در کلاب
در هنکام خوردن و زدن و زجر کردن و در سباع طیور چشم دوختن چنانچه دانند کان این کار دانند و تعلیم
جانوران میتوانند ه فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
عَلَيْهِ ه فا سببیه است واذکروا اسم الله علیه عطف است بر کلوا معنی اینست پس بخورید از انچه ایشان
بکیرند و در خوردن آن مشغول نشوند و براء شما نکاه دارند و شما نام خدا را بران صید در وقت ارسال
ذکوة اصطیاد یاد کنید و تسمیه را چنانچه در ذکوة اختیاری بجا آرید بیارید و نام خداء در وقت تیر انداختن
و ارسال کردن جوارح باید چنانچه در ذکوة اختیاری وقت ذبح کردن شاید معنی اینست و بترسید از خداء
در فرق کردن میان حلال و حرام و تحرز از محرمات شرع پیغامبرم ه إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ه
و اینجمله بهر دو معنی باعث بر تقوی است و تعلیل است و بر مضمون جمله واتقوا الله دلیل است و تخویف
بتقوی ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خداء شتابنده است
حساب او چنانچه کفته اند که حساب پیشینیان و پسینیان در یک زدنی مرتب خواهد شد و انصرام
خواهد پیوست و بدانکه شکار جوارحی که بی معلم باشد از جهة جهل بکیفیت شکار حل نپذیرد و کسب اشیا که
صادر از نادانی و جهل بود رونق نکیرد و هم چنین عمل آدمی که مبنی بر علم نبود و بنادانی و جهل حاصل شود
نزدیک خلق وزنی و قولی ندارد و عاقل آنرا و آن چیز را عمل نیک نه پندارد زهی شرف علم که ظهور در سک پلید
مصدور جواب عالم را که هنکام صحت و فساد آن ندارند و آوردن آن بر قاعده علم نتوانند محض بکاری و
موجب بزه کاری شمارند ه الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ ه الیوم احل لکم هم بر معنی الیوم است
که بالا کذشته است ظرف است و منصوب است باحل و جمله مقرر است مر جمله سابقه را معنی اینست اکنون
یا امروز حلال کرده شد بر شما طیبات یعنی ذبیحات با امور مستطابه غیر خبیثه دل از اخبیث ندانند و طبع
او را قذر نه پندارند چنانچه جاء دیکر کفته یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث سوال حل طیبات
پیش ازین ثابت است بود تقیید او بالامس الیوم چکونه روی نمود جواب امروز یا اکنون بیان طیبات
تمام شد بعد ازین بیانی دیکر حاصل نخواهد کشت و در احلال محرمات و جنسی دیکر نزول نخواهد پیوست
یعنی احلال جواز نسخ احتمال تبدل داشت اکنون یا امروز اکمال شریعت و اتمام نعمت است از نسخ امان
یافت پس چنانستی که حکم او بحل امروز آمده و درین حال یا درین روز حلال شده چنانچه شخصی را که پیش ازین
زاده شده بود در ورطه ایمن شود و از ان مهلک خلاص یابد یا کویند امروز زاده شده است و امروز از شکم
مادر بیرون آمده است ه وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ
لَهُمْ ه وطعام مرفوع بر ابتدا است حل لکم خبر مبتدا است و جمله عطف است بر جمله سابق و طعامکم
حل لهم عطف است برو معنی اینست و طعام اهل کتاب یعنی ذبیحه ایشان بر شما حلال بود و طعام شما
یعنی ذبیحه شما مر ایشان را حلال بود و طعام هر دو محل مبتنی بذبیحه کشت و اطلاق او تقیید پیوست
چه حل غیر ذبیحه از حبوب و ثمار مختص بملتی مخصوص بدو ری نباشد بعضی مطلق طعام مراد دارند و ذبیحه
را داخل عموم طعام پندارند و اخبار بحلال بودن طعام ایشان را بیان دیانت ایشان بود بیان حکم و بعضی
شرع در حق ایشان نباشد که ایشان مامور باعمال شرایع نه اند ه وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ

كاتقوا الله

اجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي اَخْدَانٍ ٥ والمحصنات عطف است بر الطيبات لکم
الطيبات هر دو جمله متوسط معترضه است میان معطوف علیه و فواید بود جزاو محذوف بود وجمله معطوفه
باشد بر وطعامکم حل لهم این قبیل بود زید قایم وعمرو قایم وبشر وبکر **معنی اینست** حلال کرده شده اند شما را
زنان حراير وعفايف از مؤمنات وزنان حراير وعفايف از کسانیکه داده شده اند کتاب پیش از شما یهودیان
ونصرانیان چون ایشان مهرها ایشانرا بدهید دران حال که نکاح کننده باشید نه کیرنده دوستان که بهانه دوستی
بیامیزند وآن آمیزش را وسیلت زنان سازند ٥ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْاِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٥ ومن شرطیه مرفوع بر ابتداست یکفر بشرط است فقد حبط عمله جزاء شرط ان جز
مبتداست جمله وهو فی الآخرة من الخاسرین عطف است یا حال است **معنی اینست** وهر که کافر شود وکافری
وارد ناچیز شود اورا از عمل است در آخرت ثوابی وجزائی نبود واو در آخرت از زیان کاری باشد عمری در
اعمال خیر نشاید واز ان در آخرت هیچ بهره نیابند وانجمله رد کمال اهل کتابست که از خلاف ذبایح اگر دین ما
مرضی بودی ذبایح ونساء ما بر مؤمنات حلال نشدی وجمله را که از جهة رفع وهم آرند در اصطلاح اهل معانی
تکمیل کویند ومبالغه تکمیل تقیید حل المحصنات وتقیید حل با ایتاء مهور با اعتبار افضلیت است نه باعتبار اهل حل
که اهل حل در غیر زنان پارسا وغیر حراير بعیر اداء ثابت است وهمچنین نکاح اماء اهل کتاب بر قول ابو
حنیفه حلال بود ونزدیک امام شافعی حلال نباشد ٥ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ ٥ ایجاب طهارت هنگام
ارادت صلوة امر با ایفاء عهدی دیگر است وتکریر جمله ندائیه است وامر با ایفاء عهد امرها ابقاء عهود را
مقرر است ای یا ایها المؤمنون اذا اردتم القیام الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم بعضی بقرینه وان کنتم جنبا
فاطهروا بقرینه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم وبقرینه تصریح بذکر حدث در تیمم که
خلف وضوءاست ان کنتم محدثین تقدیر کنند کلام اذا قمتم الی الصلوة فان کنتم محدثین فاغسلوا وجوهکم الآیة
وان کنتم جنبا فاطهروا کویند وجوب وضوء را مقید الحدث دارند وبعضی قراءات اذا قمتم من مضاجعکم معنی
مقید الحاشیتن از جواب وسایر احداث پندارند وبعضی کویند آیه مطلق بود پیغامبر ومسلمانان در هر
غازی اگرچه حدث وضو میکردند آنرا فرض می پنداشتند یا آنکه بحدیث پیغامبر من توضأ فهو علی وضوء
مالم یحدث واحادیث دیگر درین باب بر سنت سامعان از پیغامبر جز رسول بود بر سنت ماموربین
باجماع شده ومنسوخ کشته واین قول ضعیف است در تفسیر آمده که از سورة مایده هیچ آیتی منسوخ نشده
وصحیح آنست که این آیه را ابتدا بقرائن مقید بحدیث چنانکه بیان کردیم دارند وتقیید او بحدیث بر نسخ پندارند
در بعضی قراءت قید من مضاجعکم مذکور است ودر قراءة متواتر بقرینه سیاق کلام مقدر است چنانچه
بالا کذشته وشرح آن کفته **سوال** در تفسیر امام ناصر سه محل از سورة منسوخ آورده ونواسخ آنرا ذکر کرده
آیه ما علی الرسول الا البلاغ بآیة قتال وآیة ولا آمین البیت الحرام الآیة بآیة یا ایها الذین آمنوا انما
المشرکون نجس بتقیید بعدم توبه وآیة حرمت علیکم المیتة والدم بجمله فمن اضطر تا آخر وآیة وان جاؤک فاحکم
بینهم او اعرض عنهم بآیة وان احکم بینهم بما انزل الله وآیة یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم شهادة بینکم الی تمام
الآیتین که متضمن جواز شهادة کافرانست یکی واخر من غیرکم دوم فیقسمان بالله فیوم استحق علیهم الاولیان
الی آخره بقوله واستشهدوا شهیدین من رجالکم منسوخ داشته ومطلقات را مقید پنداشته **جواب**
در هر یکی از آیه مذکوره دو کان وجه آمد ودر هر یکی دو کان معنی مذکوره شد بر یک معنی منسوخ نباشد
اختلاف در نسخ وعدم آن مبنی بر اختلاف در معنی است پیش قایلان بعد نسخ معنی منسوخ ثابت نیست
تحقیق این در ذیل هر آیتی روشن خواهد کشت وتوضیح وتشریح خواهد پیوست **معنی اینست** ای مومنان

چون بخواهید که سوی نماز برخیزید پس رویهاء خویش ودستهاء خویش را تا مرفق بشوئید وبسرهاء خویش مسح کنید
وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ ٥ بنصب وجر خوانده اند بنصب عطف است بر ایدیکم وبجر عطف
است بر رؤسکم ومسح پایها محمولست بر حالت تخفیف با ارجلکم مجرور ومعطوف بر ایدیکم باشد جر او از جهة
جوار رؤسکم بر طریق جحر ضب خرب بود واین قراءت بر غیر حالت تخفیف حمل کنند میان قراءة متعارض تحمل بود وحال
توفیق دهند **سوال** بر تقدیر قراءت نصب عطف بر ایدیکم وبودن ارجل بر تقدیر قراءت نصب وجر عطف بر رؤسکم
وحمل بر حالة تخفیف بودن او متعلق بمسح تعلق الی الکعبین فرض نیست بلکه مقدر با انکشت باشد **جواب**
برین تقدیر الی الکعبین غایت محل مسح است نه غایة فعل مسح که کنند بر پایها که محل وقوع مسح او دو سه اصابع
تا کعبین **معنی اینست** پایهاء خویش را تا شتالنک بشوئید دران حال که موزه پوشیده اید پس انکشت در دست
از انکشتان تا از شتالنک مسح کنید کعبین بر تقدیر اول غایت غسل باشد وبر تقدیر دوم غایت مسح بود نه
سوال ایدیکم وارجلکم جمع اند وچون مقابل جمع کردد مقتضی انقسام آحاد الی الآحاد بود بر طریق رکب
القوم دوابهم باشد شخص یک دست ویک پای در خطاب در آید فرضیت غسل دست دوم وپای دوم بچه
ثابت شود **جواب** از جهة شاکله وشقاق در بودن هر یکی منها یدن ویسار چنانچه سه ویا مثنهاست از
خوف وتخت تن واین را از باب دلالت نص دارند وثابت مجوزی پندارند وبعضی کویند غسل دست دوم
پای دوم بفعل پیغامبر است چه فعل پیغامبر نزدیک بعضا علماء ما موجب شد چنانچه در کتب فقه
آمده است ودر اصول فقه تحقیق شده وبعضی کویند فرضیت دست وپاء دوم باجماع بود وآیة درست نباشد
چه اجماع بعد وفات پیغامبر حجت شده فرضیت شستن دست وپای دوم در عهد پیغامبر آمده برای او
دلیلی باشد که در حیات پیغامبر دلیل بود وحجتی نماید که در زمان رسولم حجت باشد بعضی اضافت
ایدیکم وارجلکم برای جنس دارند وفرضیت غسل هر دو دست وپاء بر ارادت کل بعبارت نص پندارند
مرافق را جمع کرد وکعبین را چرا تثنیه آورد که هر دستی یک مرفق است صیغه جمع بطریق انقسام آحاد الی
الآحاد مستقیم بود ودر هر پایی دو کعب است از ایراد تثنیه چاره نباشد ٥ وَاِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا
فَاطَّهَّرُوا ٥ اینجمله عطف است بر فاغسلوا وجمله شرطیه که جزاء او امر است حکم امر دارد واگر وان کنتم
محدثین فاغسلوا تقدیر کنند عطف بر جمله شرطیه ظاهرتر آید وچون ترغیب معنی چنین آید واگر باشید
شما جنب واقع بر واحد وتثنیه وجمع شود **معنی اینست** واگر باشید شما خداوندان جنابت پس بمبالغت
در پاک کردن اندام بجوئید وآنچه شستن بران امکان دارد وعبد مقبول را در معرض مغفرت بیارد بشوئید
وجنابت واسباب جنابت در کتب فقه مسطور است ومیان اهل اسلام مشهور است ٥ وَاِنْ
كُنْتُمْ مَرْضٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ
فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ مِنْهُ ٥
یعنی ائمه تفسیر از کلمه او واو خوانند ومعنی آیة برین طریق کویند اگر باشید شما مریضان یا مسافران
وبیاید شما را بولی ویا غوطی ویا منی ویا مس بشهوت کنید زنان را بحدی که انزال شود **سوال**
چون او بمعنی واو باشد لازم آید که شرط تیمم مرض یا سفر که جنابت بوده باشد وآیة مذکور متضمن بیان حکم
اصحاب مقیمان بود در ثبوت تیمم در اصحاب مقیمان بدلیلی دیکر حاجت باشد واو بحکم تیمم بود اولی آنست
جواب که اورا بر حقیقت خویش دارند واو پندارند وکلام را بقرینه سیاق کلام در دو محل حمل بر حذف معطوف کنند
تقدیر چنین بود وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغایط او لامستم النساء ای کنتم مرضی او
مسافرین واحدثتم او جنبتم او جاء احد منکم من الغایط او لامستم النساء وکنتم اصحاب مقیمین فلم تجدوا
ماء ای فلم تجدوا قدرة استعمال ماء لبعده او لمانع من مرض او برد او خوف عطش او عدو او سبع او فقد آلة

وقت صلوة وبدا خلق لصلوة العيد وصلوة الجنازة فتيمموا صعيدا طيبا واكر خطاب وان كنتم مرضى او على سفر محدثان
وجنبات كه با لامس كردند باشد وخطاب او جاء احد منكم من الغائط او لامستم النساء مرضى مقيمان بود كلام
بعنى حذف معطوف مستقيم باشد **معنی اینست** واکر باشید شما مریض یا مسافران ورسد شما را حدثی ویا
جنابتی و شما تن درست نباشید وکویند اکر باشید شما ای محدثان وجنبان مریضان یا مسافران یا محدث
شود یا جنب کردد یکی از شما صحیحان ومقیمان پس از جهة بودن آب بقدر یک کروه ویا از جهة مانعی که استعمال
آن آب را فاده نباشد چنانچه خوف ازدیاد مرض یا هلاک شدن از برد یا فقدان آلت باشد یا خوف عطش یا
خوف صلوة فی خلق چون صلاة عید وجنازه بود پس بجوئید زمینی را که پاک است تیمم کنید پس روها خویش ودستهای
خویش را بدان بساید **سوال** ترتیب تیمم جماعت مجی یکی از غایط چگونه آید وصحت معنی که ذکر محدث شود
یکی از شما تیمم کنید چگونه روی نماید **جواب** مخاطب بخطاب جمع هر یکی علاحده بود بود منافی تعلق با حد غیر
معین نباشد **سوال** او جئتم که اخصر بود چرا بنا وردن او جاء احد منکم اطناب چرا کرد **جواب** با بتداء حیز
مجی از غایط بر وجه غیبت بود ومواجهه مخاطبان نسبت سوی فعل شنیع نشود ٥ ما يريد الله ليجعل
عليكم من حرج ولكن يريد ليطهركم وليتم نعمته عليكم لعلكم
تشكرون ٥ اینجمله با معطوف خویش تذییل است چون امر بوصول غسل لتطهیر وار مصیر سوی طیق
در حالة عجز تیسر واز بیان اصل وخلف اتمام نعمت مفهوم بود اینجمله با معطوف خویش تاکید مفهوم کلام سابق
باشد ولام هر دو محل زایده است در مفعول ارادت کما فی قوله ردف لکم ومفعول بعد لام منصوب است
بتقدیر ان **معنی اینست** نمیخواهد خدای تعالی در التزام وضو وغسل وخلق ایشانکه بر شما دشواری کرداند بزه کاری
ورنجی رساند لیک میخواهد که پاک کرداند شما را از لوث حدث وجنابت از آلایش جرم ومعصیت چه
در حدیثست چون بندهٔ مؤمن وضو میکند بمضمضه کناه دهن وباستنشاق کناه بینی می رود وبشستن روی
کناه توجه نظر زایل می شود یا آنکه از پلکهاء چشم واز مژها وبشستن دست احد وبطش وآنچه تعلق دارد جدا
کردن تا آنکه از نه جنان دست بیرون می رود وچون مسح سر کند کناه سر آن بزد تا آنکه سوراخهاء کوش بیرون
افتد وچون پایها بشوید کناه بر پا عاند تا آنکه از زیر ناخنان انکشتان پا در ذهاب آید ودر حدیثی
وارد است چون مردی با زنی که منکوحه او باشد براء غسل جنابت برخیزد خداء تعالی با فرشتکان خویش میکوید
به بینید بندهٔ از بندکان من برای غسل مهیا ایستاده وامهٔ از اماء من براء پاک شدن خویش قدم نهاده
کواه شوید که عمل ایشان پسندیدم وکناهان ایشان آمرزیدم تا تمام کند برکت نعمت خویش را بر شما
یعنی بر آسمان دارد ودر بهشت درآرد در حدیثست که پیغامبر از کسی دعاء اللهم اسالک تمام
النعمة شنید او را از اتمام نعمت پرسید کفت هیچ میدانید تمام نعمت چیست کفتند بیان آن یا
رسول الله جز تو لایق بیان کیست پیغامبر فرمود اصل نعمت ایمان است وتمام نعمت بر ایمان داشتن
ودر آوردن جنان است وبعضی کفته اند تمام نعمت دیدن منعم بود ودیدار نعمت دهنده باشد رزقنا
الله ذلک واحلفنا بوصله هنالک وبدانکه وضو عملی است که متوضی را بسمات سعادت رساند وبسیماء
اصحاب عبادت متسم کرداند انوار وآثار وضو در اعضا ظهور یابد وهر که بیند انوار عبادت وآثار
سعادت در روی ودست او دریابد ودر حدیثست ان امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء یوم القیمة
لعلکم تشکرون ای لتشکروا استقر لعل بمعنی لام که وهو ترتیب المثیب علی الثیب بتشبیه ترتب علی موجب
الرجال علی الاستعارة التبعیة واین متعلق بر لیتم نعمته **معنی اینست** وتمام کند خدای تعالی بر شما نعمت خویش را
تا بر شما حق نعمت بجا آرید وچون بکذارید مستحق افزونی نعمت باشید وبر حکم ولئن شکرتم لازیدنکم در
استحقاق مزیت درآیید **سوال** بعد تمام نعمت چه جای افزونی بود وچه محل مزید باشد **جواب**

نعمت خدا را نهایت نیست انجام نعمتی هنگام ابتداء نعمتی است ٥ واذكروا نعمة الله عليكم
وميثاقه الذي واثقكم به ٥ اینجمله معترضه است براء الطاعت بعد تکلیف وتواند
بود بارادت کل جنس بر وجه استغراق همه نعمتها مراد شوند واز میثاق الست بربکم قالوا بلی که متضمن ایمان
وسمع طاعت بود وبعضی کویند میثاق مذکور حدیبیه است که زیر شجره بود که آنرا بیعت رضوان کویند که پیغامبر
را از یاران بسمع وطاعت واخلاص در طاعت روی نموده وتواند بود از میثاق مذکور میثاقی که متضمن
قبول دین اسلام وکرویدن بحت بپیغامبر مراد بود واین میثاق سمع وطاعت است در امتثال
اوامر واجتناب از نواهی واقامت طاعت وترک فساد ومناهی باشد وتواند بود از میثاقه الذی
واثقکم بارادت کل جنس بر وجه استغراق جمله مواثیق مذکور مراد شود وهمه مواثیق مسطور در تحت او
درآید **معنی اینست** ای مؤمنان نعمت ایمان را با همه نعمتها خداء تعالی که شما راست وقابض شده آید یاد آرید
وعهدی ومیثاقکه با شما تعلق کرده است دل بر یاد داشتن آن محکم دارید وچون نعمتها او را یاد کنید ٥ اذ
قلتم سمعنا واطعنا ٥ اذ قلتم ظرفست مر واثقکم وقت قولکم هذه **معنی اینست** یاد کنید عهدی که
عهد کرده اید در هنکامی که سمعنا واطعنا بر زبان آورده اید زیرا که کفتن این سخن یعنی سمعنا واطعنا عهد
است بر سمع وطاعت ومیثاق است بر انقیاد وطاعت در امتثال جمله اوامر واجتناب از ارتکاب
همه نواهی ٥ واتقوا الله ٥ عطف است بر اذکروا واین خطابی است جامع آمده وبر همه اوامر
ونواهی مشتمل شده **معنی اینست** واز خداء عز وجل بترسید وامتثال اوامر واجتناب نواهی کنید و
تقوی ورزید وپرهیزکار شوید ٥ ان الله عليم بذات الصدور ٥ اینجمله تذییل است وتاکید
او از جهة ایراد ثناء باری بر وجه وکادت واستواری است ویا از جهة زمرهٔ عاصیان وفرقهٔ
غیر متقیان ودر شان مضمون اینجمله منزله منکران تاکید از جهة آنست که جمله ان الله علیم بذات الصدور
کنایت است از اینکه خداء تعالی پنهان وآشکارا داند وجزا وسزاء او تواند وجمله واتقوا الله عطف است
وبا بقا ملوح است بوقوع جزاء وجمله را بتقدیم ملوح باعتبار معنی مکنی عنه تنزیل منزله کلام طلبی کرده
وجمله را موکد آورده **معنی اینست** بدرستی که خداء داناست بروان صدور یعنی بپیدا واعمال باطنی که
کاین در سینه هاست میداند چه کسی که امور مخفیه داند امور ظاهر پیش او مخفی نماند وکسی که بر پنهان
وآشکارا آکاه بود وهمه چیز او را معلوم شود سزاوار باشد که از او بترسید وعاصی شدن از او واحتراز نواهی
او احتراز کنید ٥ يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين لله شهداء بالقسط ٥ قوامین
صیغهٔ مبالغت است ای المبالغین فی القیام بشیء واستعمال قیام بشهادة بنامره است چنانچه کویند
قاموا بنصره والذین اشهدوا بالحق المبین قوامین وشهداء در بالقسط تنازع دارند معمول ثانی
محذوف دارند وجمله کونوا قوامین تا آخر ندائیه است یعنی یا ایها الذین آمنوا براء تاکید تنبیه است
وتکرار است معترضانی که در میانه بود میان دو کلام متصل سایغ نمود **معنی اینست** ای مؤمنان باشید
مبالغت کننده در قیام بحق وکواهی دهنده بصواب وصدق براء رضاء خدا نه براء حطام دنیا ٥ ولا
يجرمنكم شنآن قوم على ان لا تعدلوا اعدلوا هو ٥ ولا یجرمنکم نهی غایب است شنآن
فاعل اوست ومعطوف بر امر سابق **معنی اینست** وباز دارد شما را دشمنی قومی که عدل بکنید وحامل نشود
بغض کروهی بر این که بر کسی جور ورزید ٥ اقرب للتقوى ٥ ای الی التقوی وتواند بود که صلهٔ اقرب
محذوف بود ولام للتقوی برای تعلیل باشد اقرب الی المنع لاجل تقواه هو ضمیر است که عاید بر عدل است
که مصدر اعدلوا است زیرا که فعل متضمن مصدر است وجمله اعدلوا مقرر است مر نهی از ترک عدل که بالا
کذشته چه نهی از ترک عدل مستلزم امر بعدل است **سوال** عدل ورزید ومیان دشمن ودوست

فرق نمیکند امر بعدل است جواب عدل ووديد وميان دشمن ودوست فرق نمیکند عدل از ظلم باز دارد تقوی
وپرهیز کاری آرد ٥ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ٥ جمله واتقوا الله عطف است بر انشائیه سابق
یعنی اعدلوا وجمله ان الله خبیر بما تعملون تذییل است ووجه تاکید او میانست که دران الله علیم بذات الصدور
کذشته وذکر آن بالا رفته معنی اینست وبترسید از خداء بدرستی که خداء بعمل شما تا بدانچه عمل میکنید خداء میداند
وجزاء وسزا کردن آن تواند ٥ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ عَظِيمٌ ٥
دوم مفعول وعد مقدر است بقرینه سیاق کلام ای وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات جزاء اینجمله معلله است
مر امر بتقوی وجمله لهم مغفرة واجر عظیم بتقدیر قال بیان است مر وعد یا بدل است متعلق مفهوم وعد باشد
چه وعد متضمن معنی قول بود معنی اینست وعده کرده است خداء آنکسانی راکه ایمان آورده اند واعمال
صالحه کرده اند کفته است مرایشانرا یعنی مرکسانراکه ایمان آورده اند واعمال صالحه کرده اند آمرزش معصیتها
وثواب عظیم در طاعتها ذکر مغفرت را برذکر ثواب مقدم داشته زیراکه مغفرت متضمن دفع از جلب منفعت
اهم وفائده او اعظم واتم است ٥ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولٰئِكَ اَصْحَابُ
الْجَحِيمِ ٥ والذین کفروا مرفوع المحل بر ابتداست وجمله اولئک اصحاب الجحیم خبر مبتداست وجمله اسمیه عطف
است بر فعلیه سابق براء دلالت بر ثبات ودوام معنی اینست وآنکسانیکه کفر ورزیدند وآیات خداء را
تکذیب کردند ایشان ای محمد یا ای مخاطب غیر معین اصحاب دوزخ اند وایشان منصوب سوی آتش اند ٥
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ ٥ جمله اذکروا نعمة الله علیکم مر جمله اوفوا
بالعقود را بیانی دیگر است وجمله ندائیه یعنی یا ایها الذین آمنوا براء تاکید تنبیه مکرر است علیکم صفتست
مر نعمة الله یا متعلق است که متضمن معنی انعام است معنی اینست ای مومنان نعمت خداء که در حق شما
قابض شده وانعام خداء که بر شما آمده یاد آرید وشکر وسپاس آن بجا آرید شکر نعمت نیز عقدیست از عقود دین
وحقی است از حقوق رب العالمین روایت کرده اند که حضرت پیغامبرم منذر بن عمرو را براء حرب بنی عامر نام
زد کرد منذر مذکور در راه دل بر اعتماد کرد بنی سلیم که معاهده بودند آوردند منذر در مقام ایشان درآمد
ومیان ایشان فرود آمد متصد خویش بر ایشان کفتند راز ایشان بنهفت بنی سلیم در عهد راسخ نتوانست بود
با مسلمانان در کشف سر خیانت نمودند بنی عامر را خبر کردند وایشانرا براستعداد کردن وپیش دستی نمودن
آوردند بنی عامر مستعد شده بیرون آمدند وراه ایشان کرفتند چون دوم روز ایشان نیز در معونه رسیدند
بنی عامر را با لشکر عظیم مستعد دیدند غرض ایشانکه یکایک افتادن مر بنی عامر بود دست نداد محاربهٔ عظیم کردند
منذر وجماعتی که همراه او بودند شهید شدند چهار نفر بود رباعر منذر ماندند بعد یافتن سوی مقصود را
نمودند مقداری راه شتافته بودند در پیوستن لشکر سعی می نمودند عوری پیش آمد وازحال تلف شدن لشکر و
پیوستن ایشان بشهادة خبر کرد خبر مذکور ایشانرا بازکشتن بر پیغامبرم براء رسانیدن آن خبر آورد یکی از
ایشان کفت من بدانچه یاران کرده اند روی می آرم وبازکشتن مصلحت ندارم ایشان رفتند وغایب کشتند
واجابت نیز معونة متوجه کشت وبسرعت هرچه تمامتر باصحاب پیوست کفار کار اصحاب فارغ کرده بود
رو بغنیمت اموال ایشان آوردند حمله کرد مواننه ده نفر دیر تیغ آورد آخر کشته شد وبشهادة پیوست وسه نفر
در رسانیدن خبر به پیغامبرم مصلحت دیدند چون در مدینه رسیدند مردی را دیدند می آید وازغیر مدینه می
نماید پرسیدند که ازکدام قبیله کفت از بنی عامر دانستند که این از قبیل آنهاست که اهل آن یاران مارا کشته اند
قصد کشتن او کردند واورا العرض کشتند با او پاره زر بود بستدند پیش پیغامبرم آمدند وخبر کردند وخبر
مذکور پیش از ایشان پیغامبرم را رسیده بود پیغامبرم فرمود که او از بنی سلیم بود وبنی سلیم آمدند وطلب قصاص
مقتول از قاتل کردند پیغامبرم ازجهة آنکه قتل مذکور بر سبیل خطا بود حکم در باب ایشان بدیة فرمود اداء

دیة استقراض طلب نفقه جزیه جانب یهود رخ آوردند نفر خلفاء اربعه وطلحه وعبد الرحمن جانب ایشان توجه کرد
وعرض مذکور با ایشان کفت ایشان قبول کردند وباکرام وتعظیم روآوردند ومیان خویش کفتند اینچنین روز بازنیابیم
می باید که امروز در کشتن او بشتابیم پیغامبرم ویاران را از برنابان داشتند وخود در استعداد کشتن پیغامبرم ویاران شتافتند
پیغامبرم راجبرئیل م خبر کرد وبیرون آمدن آکاه هاید وصورت رهایش یافتن مبرهن کرد اینی پیغامبرم بیرون
ایستاد چون دیر شد ابوبکر از حال پیغامبرم پرسید پیغامبرم بروایت قصه کفت وخود بیرون آمد وابوبکر را بجاء
خود ایستاده کرد بعد ازان عمر بیرون آمد ابوبکر بر عمر این حال بازنمود خود بیرون آمد واورا ایستاند هم برین طریق همه
بیرون آمدند با خود پیغامبرم در مدینه درآمدند چون کافران مذکور ساخته شدند وبرای کشتن پیغامبرم کرد آمدند
شخصی کفت من محمدم را دیدم که با یاران در مدینه درمی آمدند کافران بمقصود رسیدن نتوانستند خایب وخاسر
شده متفرق کشتند خداء تعالی بر حکم یعصمک من الناس عصمت خویش برکماشت وحضرت را از شر ایشان نکاه داشت
درین آیه نعمت عصمت مذکور یاد دهانیده ولهم شکر نعمت مبرهن میکرداند وبعضی کویند روزی که پیغامبرم از جنکی
بازکشته بود در وقت کرم در سایهٔ درختان مغیلان استراحت خواست تیغ خود را بر شاخ درختی آویخته داشت
ودل از اندیشهٔ خوف وخطر پرداخت درختان مغیلان متفرق وازیکدیکر دور بودند واز یاران پیغامبرم هر یکی
سایهٔ درختی کرفته متفرق شده می غنودند ناکاه اعرابی بر پیغامبرم رسید وتیغ پیغامبرم را از نیام برکشید وبر سر
پیغامبرم برآورد وکفت ترا که نکاه از کشتن من دارد پیغامبرم سه بار فرمود الله الله الله یعنی خداء نکاه خواهد داشت
اعرابی مذکور تیغ پیغامبرم در نیام کرد وروبفرار آورد یاران پیغامبرم قصد او کردند حضرت باز داشت ودنبال
کردن او نکذاشت این آیه یاد دهانیدن نعمت مذکوره است وبعضی کویند قریش دل برکشتن پیغامبرم نهادند مردی
ابر کشتن وی شتافتند آن مرد بر کشتن پیغامبر دو کماشت حق تعالی نکاه داشت ٥ اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَنْ يَبْسُطُوا
اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ ٥ اذ ظرف مستقر را یعنی علیکم بامر معنی انعام
که مضمون نعمتست ان یبسطوا الیکم ایدیهم مفعول است مر هم قوم معنی اینست یاد کنید نعمتی راکه کاین بود بر
شما از خداء یا کویند یاد کنید انعام خدا را بر شما در هنکام که قصد کردند قومی که دراز کنند دستهاء خویش را سوی شما
بکشتن ودر هلاک وتلف انداختن پس خداء دستهاء ایشانرا از شما باز داشت وشمارا از شر ایشان نکاه داشت
وَاتَّقُوا اللّٰهَ ٥ عطف است بر اذکروا معنی اینست واز خداء بترسید واز عقوبت او بپرهیزید ٥ وَعَلَى اللّٰهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٥ فا زایده است یا محمول است بر حذف اما ای واما فلیتوکل المومنون اینجمله
معطوفست بر واتقوا الله بروجه التفات است از خطاب سوی غیبت معنی اینست وتوکل کنید ای مومنان
بر خداء وکار خود برو بسپارید وروی بطاعت وفرمان برداری او آرید ٥ وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَائِيلَ
در آیات سابقه بیان جمله اوفوا بالعقود بود بیشتر نیز بیا بهاء جمله مذکوره تکرار یا ایها الذین آمنوا روی خواهد
نمود اینجمله تا آخر میان دو کلام متصل معترضه بود اعتراض وازجهة ذکر قصه بنی اسرائیل وذکر ساختن بعضی از
ایشان معسان جلیل لام جواب قسم محذوفست ای اقسمنا در اعلام تاکید کرد وجمله را موکد بقسم ولام آورد واخذ
میثاق سوی اسم ذات مسند کرده اند ازجهة اجلال واعظام مذکور بسبب سوی اسم ذات ملایم دید معنی اینست
وهر آینه بدرستی که کرفت خداء جل جلاله میثاق بنی اسرائیل را ٥ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ٥ نقیب مر
قوم را کویند که متفحص احوال ایشان باشد وایشانرا بر صلاح ونیکی آرد بنی اسرائیل دوازده سبط بودند در هر سبطی
تعیین می نمودند که قیام بامور ایشان می نمود اینجمله عطفست بر جمله اخذ الله یا حالست بتقدیر جمله لقد اخذ الله
میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ودرین جمله التفات از غیبت سوی تکلم یعنی بعث الله نکون بعثنا
کفت چه بتغییر اسلوب سامع هشیار می شود ومضمون کلام تکرار نظر استوار می پیوندد معنی اینست وانکیختیم از بنی
اسرائیل دوازده کاردان از رؤساء وعظماء که صلاح وفساد می دیدند واستغاثت مظلوم می شنیدند ودر تفحص حال

ایشان می بودند و در اصلاح ایشان کوشش می نمودند ۞ وَقَالَ اللّٰهُ اِنِّی مَعَكُمْ ۞ عطف است بر و بعثنا
درین نیز التفات از تکلم سوی غیبت معنی اینست و گفت خدای عز و جل مر بنی اسرائیل یا دوازده نقیب را بدرستی
که من بنصرت و علم با شما ام و بحال شما عالم و شما را ناصر و مولی ام چه هر که با کسی باشد عالم بحال او و ناصر او بود ۞
لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَاُكَفِّرَنَّ
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ۞ لام در لئن اقمتم
الصلوة موطئه قسم است و بر لام او قسم مقدر است ای اقسمنا لئن اقمتم الصلوة و جمله لاکفرن از روی لفظ جواب
قسم بود و از روی معنی جزای شرط است و جمله لئن اقمتم الصلوة تا آخر معترضه است برای بیان جزای مؤمنان مصلی
و مزکی و گیرندگان عهد ایمانی و وفا کنندگان عقد مسلمانی معنی اینست سوگند میخوریم که اگر شما نماز را برپای دارید
و هیچ وقت را فوت نکنید و زکوة بدهید و بفرستادگان من ایمان آرید و ایشان را بتوقیر و تعظیم پیش آیید و در
اجلال و اعظام ایشان کوشش نمایید و خود را از ایذاء و اهانت ایشان نگاه دارید و هر عبادتی که ایشان فرموده
اند بجا آرید و خدای را قرضی نکو بدهید یعنی بر رسولان خدای تصدیق کنید فرض بدل آن باز نمایند هر آینه بدیهای
شما را در غفران آریم و هر آینه جنانی که روانست زیر آن جویها در آریم سوال در تقدیم ذکر صلوة و زکوة بر ایمان برسل
که مقدم بر همه عبادات است نکته چیست تحقیق او با ستحقاق بر وجه مبنی است جواب آمنتم برسلی کنایت از اعتقاد
کردن بر همه ارکان دین بود تا چیزی باعتبار معنی کنی عنه تعمیم بعد تخصیص باشد ۞ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ
مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۞ فا سببیه است و ذلک اشارتست بر میثاق مذکور و بیان مسطور
فقد ضل سواء السبیل تعلیل جزاء محذوفست ای لم یهتد الی المقصود لانه ضل سواء السبیل معنی اینست پس چون ثابت
شد که حکم در فضل خلاف حکم صدی دیگر بود پس هر که کافر شود و کافری ورزد از پیمان و از میثاق مذکور و بیان
مسطور بمقصود نرسد و بمطلوب نه پیوندد زیرا که او راه راست گم کرده است ۞ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ
لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً ۞ ما زائده است ای فبنقضهم میثاقهم و غرض از زیادة ما تاکید است
وجه حصول تاکید بزیادة حرف در آیة فبما رحمة من الله بالا گذشته است جار و مجرور متعلق است بلعنا و جمله
معطوف لعنا بر جمله قال انی معکم معنی اینست پس بسبب شکستن ایشان عهد خویش را ایشان را لعنت کردیم
و بر طرد و انقیاد از رحمت خویش آوردیم و دلهای ایشان را سخت گردانیدیم و در چیز در شتی رسانیدیم هیچ نرمی
نپذیرند و پندی نپذیرند ۞ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ۞ این جمله تعلیل است و بر قسوت دل دلیل
است معنی اینست میگردانند ایشان سخنان را از محلهای آن بدین که بعضی کلمات از کتاب دور کردند و کلمات
دیگر بجای او آوردند چنانچه در حلیه پیغامبر ربع بود طول آوردند یا حق مقابله کنند و مخالف نمایند شبهه در
حقیت پیغامبر در آید و یا از لفظ معنی که مراد است مراد بدارند بلکه مستعمل در معنی دیگر بدارند ۞ وَنَسُوا
حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ۞ عطف است بر یحرفون و یحرفون نیز بمعنی بود ابراز بصورت حال از جهة
استحضار صورت شنیع تحریف کلمات باشد و تواند بود که عطف بر جعلنا قلوبهم قاسیه یحرفون بر صیغه
مضارع بندارند چنانچه بالا گذشت معنی اینست فراموش کردند نصیبی عظیم و بهرهٔ فخیم را از آنچه داده شده
بودند و ترک دادند و اعراض کردند و غفلت نمودند چه عالم معصیت سبب فراموشی بعضی علم بود و سبب بی
از انتفاع باشد ۞ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلٰى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ ۞ الا قلیلا مستثنی است
مجرور منهم و منهم صفت مر خائنة متعلق است بتطلع جمله خبر است مر لا تزال که از افعال ناقصه است و جمله
اول عطف است بر جمله سابقه یا معترضه بود برای تسلیم بیان دوام صفت خیانت در ایشان و خطاب مر
پیغامبر راست یا مر مخاطب غیر معین را خائنة مصدر است بمعنی خیانت کالعاقبة یا اسم فاعل است بمعنی رجل
خایب و یا برای مبالغه است بمعنی علامت و لسانه و تواند بود که بمعنی جماعت خائنة باشد کالبصریة والکوفیة

معنی اینست و همیشه مطلع شوی بر خیانتی که از یهود آید مگر آن که از ایشان هر چند در ادراک ایشان ثنایی
خیانت ایشان در یابی یا معنی چنین بود و همیشه مطلع شوی بر وجودی خاین یا جماعتی خاینه که اکثر از خیانت خالی
نخواهد بود و همیشه خیانت ایشان هویدا خواهد بود ۞ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ ۞ فا سببیه است و جمله مسبب
کلام سابق است و اصفح عطف است بر او پس عفو کن از ایشان و در گذر از جرایم و گناهان بعضی این آیه را منسوخ
بآیه قتال گویند و از معارضه باختلاف زمان جمع است تفصی جویند و این نیز بدو وجه است کسی که اوامر عفو و صفح پیش
از دمه این آیه را منسوخ پندارد و کسی بر حکم دعوت و مامورند که ایشان را در کرهای ایشان در احکام دنیا ماخوذ
نپندارند و در راه عفو و صفح ایشان این آیه را منسوخ نگویند ۞ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۞ این جمله تذییل است
زیرا که جرایم ارباب احسان است بیان محبوب بودن احسان هر چه عفو و صفح بود و چون عفو و صفح از ارباب
احسان مامور به است محبوب مرضی رحمان است و امور ان ملوح محبوب بودن آن بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق
نمود معنی اینست بدرستی که خدای نیکی کنندگان را دوست دارد پس عطایا دهد خطایا بخشد ۞ وَمِنَ
الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَصَارٰى اَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَاَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ۞ جار
و مجرور یعنی من الذین قالوا متعلق است باخذنا میثاقهم انا نصاری مقول قالوا است فنسوا عطف است
بر اخذنا میثاقهم و جمله فاغرینا عطف است بر فنسوا حظا و جمله و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم
با معطوفات خویش معترضه است برای حکایت و شکایت دیگر از اهل کتاب و جمله و سوف ینبئهم الله بما
کانوا یصنعون تذییل است و گویندگان انا نصاری کسانی اند که دین نصرانی دارند چه کسانی که گویندگان
این سخن اند بر حکم ظاهر نصرانیاند گفتن این سخن کنایت است از بودن ایشان نصاری هم ازینجهت من الذین
قالوا انا نصاری بودن ایشان یهودی و کنایت ابلغ از صریح و در وسوف ینبئهم الله التفاتست بعد ذکر اغرینا
معنی اینست از کسانی که انا نصاری گفتند یعنی نصرانی هستند میثاق گرفتیم و سوگند و عهد و معاهده بستیم بر ایمان
آوردن بخدای و به نبوت جمیع پیغامبران از ایفاء عهد و اقتداء دین پند داده شده بودند پس اغرا کردیم یعنی بر
اغرانیدیم کینه و دشمنی و ضغینه تا روز قیامت و سرانجام ایشان را خدای بعمل ایشان آگاه گرداند و بدانچه کرده اند
بآگاهی رسانید چون نامهای خود خوانند کردارهای خویش را دانند ۞ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ
كَثِيرٍ ۞ در آیات سابق ذکر اهل کتاب خطاب روی نمود و مقصد کلام برای تنبیه است و این جمله
معترضه است برای بیان آنچه ایشان را باید کرد و چیزی که ایشان را شاید بود معنی اینست ای اهل کتاب بدرستی که
آمده است بر شما فرستادهٔ ما بسیاری از آنچه از توریت می پوشیدید چون حکم رجم و حلیه محمدیم و بشارت بعثت
او بیان میکند برای شما و بسیاری از جرایم شما عفو میکند و بر وی در عقوبت نمی افکند ۞ قَدْ جَاءَكُمْ
مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ۞ يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۞ یهدی به الله صفتی دیگر است مر کتاب
اتبع رضوانه مفعول است مر یهدی را سبل السلام مفعول دوم است و یخرجهم عطف است بر یهدیهم الی صراط
مستقیم عطف است بر یخرج و جمله قد جاءکم من الله نور تاکید است مر جمله و قد جاءکم رسولنا یبین لکم بالا گذشته
معنی اینست بدرستی که آمده است بر شما نوری یعنی رسولی که همچو نور است در نفس خویش ظاهر است و دین را مظهر
است و کتابی ظاهر اللفظ والمعنی جدا کننده باطل از دین راه هدی کتابیکه خدای بر آن کتاب داد کسی را که پس روی
کند رضای خدا را و راههای دار السلام یعنی راه بهشت نماید و تواند بود سلام صفت خدای باشد یهدی به الله من
اتبع رضوانه ذکر کرد و ذکر او را بر سبل السلام آورد چه هدایت را سلف استعداد باید و تقدم فاست شاید که

هر دلی پند بپذیرد و هر تیره بخت سامان نگیرد اگه را نور آفتاب چه سود دهد و اصلح را الحان داودی چه نفع کند
و خداء ایشانرا از تاریکیها جهل سوی روشنیها آرد و در روشنائی ایمان و نور یقین بکرم خویش ثابت دارد و
ایشانرا سوی راه مستقیم یعنی دین قویم راه نماید و در رونق کار و تابش انوار او افزاید جمع کردن ظلمات و مفرد آوردن
نور اشارت سوی نکته انواع کفر و توحید ایمان چه ایمان عبارت چیزی از تصدیق جمع چیزی که آنرا پیغامبر از خداء
آورده است بروجه ایقان پس ایمان مفهوم واحد بود و کفر باز کار هر رکنی از دین و هر حکمی ثابت بیقین خاص متعدد باشد
سوال ذکر هدایت سوی صراط مستقیم بعد ذکر هدایت سوی سبل السلام تکرار بود و گفتن یک سخن دو بار باشد
و آن بی حاجت نشاید و بی نکته نباید جواب تواند بود که اول بیان هدایت و تعلق بهادی بود و یخرجهم من الظلمات
الی النور میان اهتداء و تعلق بمهتدی باشد و یهدیهم الی صراط مستقیم بیان ثبات بران دارند و تواند بود که
مراد از اول حقیقت بپذارند ه لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ه لام در
جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد کفر الذین الآیة جمله ان الله هو المسیح ابن مریم مفعول قالوا است واقع شده از
جهة رد انکار کافران موکد آمده اینجمله نیز حکایت از اهل کتاب و بیان حکایت گفتار ایشان است و جمله لقد
اخذ الله میثاق بنی اسرائیل تا آخر نیز حکایت از اهل کتاب و بیان شناعت کردار ایشان هر دو جمله در عرض یکدیگر اند
برین وجه اینجمله مقرر اجمله است از جهة فصل کرد بغیر حرف عطف آورد و جمله یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
معترضه است بین کلامین متصلین چنانچه بالا گذشته و بینه اعراض تجربه پیوست معنی اینست بتو کذباً دیکنم
هر آینه بیدرستی که کافر گشتند کسانیکه ان الله هو المسیح بن مریم گفتند معنی مسیح را با خداء اتحاد جستند مسیح
که پسر مریم است اگه را نستند و این از ایشان مکابره صریح بود و پیش اهل خرد سخن نابوده و ناپسندیده بود
جسمی را که مخلوق مسبوق بعدم است بسمات و علامات حدوث متسم و معلوم است محدود متناهی است
موصول بصفات منافیه اله گویند و در راه مکابره و بطلان پویند ه قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ
أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ه استفهامیه براء انکار است
من الله حال است از شیئاً از جهة نکارت ذو الحلال تقدم شده ای فمن یملک شیئاً حال است کونه من الله
فا براء تعلیل است ان اراد شرطیه است متعلق جمله انکاریه سابق که معید فائده جزاء اوست و جمله مقول اول
ای قل هذا الکلام متضمن التعلیل علی کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم و قل جمله مستانفه است چنانستی
که چون پیغامبر کلام ناشایسته شنید ماذا یقول لهم گفت و بروجه استیناف فرمانش قل من یملک من الله
الآیة معنی اینست بگوای محمد که مالک است چیزی را که باین از خداء باشد و کرا قوت از دور کردن آن بود
اگر خواهد مسیح را که پسر مریم است و مادر او را که مریم است هلاک کند و هر که در زمین است در عذاب افکند
کسی را که درین معترضه است با خداء جز نسبت بود و ذاتی را که درین ورطه است با الوهیت چه ملایمت
باشد در تغییر آورده مراد از جواز تعذیب جواز قدرت است جواز حکمت نیست با انتفاء حکمت نیز قدرت
بعینی است ه وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ه جمله ولله ملک السموات والارض تذییل است و جمله یخلق ما یشاء حال است یا تعلیل است
و جمله والله علی کل شیء قدیر عطف است یا حال است یا تذییل بعد تذییل است معنی اینست و مر خدا راست
ملک آسمانها و زمین و هر چه در میان آسمان و زمین است آفریننده اوست و آنچه بمشیت او پیوندد حصول
آن کند خداء جل و علا تواناست هم چیز از ایجاد و اهلاک در تحت قدرت خداء جل و علاست ه وَ
قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ه روایت کرده اند حضرت پیغامبر یهود و
نصاری را از عذاب خداء ترسانید و آنها خوف و عذاب بعضاه رسانید و ایشان نحن ابناء الله و احباؤه
و قد یعذبنا گفتند و بدین دعوی از عذاب رهائی جستند این آیة نازل گشت و رد مقال ایشان ببیان پیوست

در آیة سابقه شکایت از گفتارهاء ناپسندیده ایشان بود اینجمله عطف است بر مضمون کلام سابق ای قالوا ما قالوا
و قالت الیهود والنصاری کذلک معنی اینست گفتند یهود و نصاری ما ابناء خدائیم و بعذاب و عقوبت معذب
نمی باشیم و این کار خود را ابناء الله خوانند بر تر از آنکه عزیر یا عیسی را ابن الله دانند ه قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ
بِذُنُوبِكُمْ ه این قل نیز مستانفه است چنانچه در آیة سابقه گذشت فا در فلم یعذبکم سببیه است
چه آن مقال سبب براء سوال می شود و استفهام براء توبیخ است معنی اینست بگوای محمد اگر باشید شما پسران
خدا و دوستان حق تع پس چرا عذاب میکند خداء تع شما را بجرایم و آثار شما و جاع و آلام و امراض و اسقام در دنیا که
مشاهد جهان پیوسته و معاینه و اعداء آن مقرون گشته که آنرا نفی نتواند کرد و در حیز انکار نتواند آورد و در آخرت
بعذاب نار چنانچه خود لن تمسنا النار الا ایاما معدودات میگویند و بعذاب چند روز اعتراف میکنند
بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ ه بل انتم اضراب است از مضمون کلام سابق معنی اینست نه چنین است که
شما ابناء و احباء خدائید بلکه شما آدمیانید و از جمله آفریدگانید ه يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
اینجمله محقق مخلوقیه و مقرر مخلوقیه است معنی اینست بیامرزد هر که را خواهد بمومن کردانیدن و بصلاحیت
عفو رسانیدن و عذاب کند هر که را خواهد با دادن ایمان و میرانیده بر کفر و طغیان این حکم چنانچه در
حق همه آدمیان است در حق شما نیز همانست ه وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ
الْمَصِيرُ ه اینجمله نیز تذییل است مر جمله بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء معنی اینست
و مر خدا راست ملک آسمانها و زمین و آنچه میان ایشانست سوی ثواب و عقاب و بازگشت همه مردمانست
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا
مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ه جمله
ندائیه معترضه است براء بیان حجت با ایشان عذر نماند و کسی بجهل عذر کردن نتواند و جمله یبین لکم از رسولنا
علی فترة حالی دیگر است و مفعول یبین بقرینه محذوف بود بتقدیر یبین لکم ما یحتاجون الیه باشد چه پیغامبر ان
که مبعوث براء شرایع اند چون بیان از ایشان واقع شده بیان شرایع معین بود ان یقولوا ای دفع ان یقولوا
و ان مفعول است فاعل دفع اگر پیغامبر را دارند تعلق مفعول له بحکم رسول الله مستقیم آید اتحاد الفاعل
و اگر دفع صفت باری تع دارند مفعول مذکور متعلق ارسلنا است و مضمون جاءکم رسول الله باشد اختلاف فاعل
نیاید و اگر مضاف محذوف ندارند محمول بر حذف لام کی و لا نافیه بدارند چنانچه در یبین الله لکم ان تضلوا رفته اند
و تقدیر ان لا تضلوا گفته اند فا در فقد جاءکم بشیر و نذیر براء تعظیم است ای رفع قولکم ما جاءنا من بشیر و لا نذیر و جمله
والله علی کل شیء قدیر تذییل است معنی اینست ای اهل کتاب بر شما فرستاده ایم ما یعنی محمد آمد بکرم وحی شده
درین حال که بیان میکند براء شما آنچه شما را حاجت بود در حالتیکه کاین است بر فتور امر رسالت و سبل و زمان انقطاع
وحی و انتفاء بعثت و امتداد سبل تا نگویید که بر شما نیامده است بر ما بشارت رساننده و نه ترساننده پس برتو
هم بشارت دهندگان و بالاترا هم ترسانندگان است و خداء بر هر چیزی تواناست قادر بر ارسال رسل و انبیاست
هر که را خواهد بر کند و رسالت و نبوت دهد روایت کرده اند از موسی عم تا عیسی عم هزار و هفتصد سال بود
و هزار پیغامبر که اول ایشان موسی عم و آخر ایشان عیسی است درین مدت روی نمود و میان عیسی عم و پیغامبر
ما ششصد سال و بعضی گویند چهار صد و سی سال گذشته و میان ایشان چهار پیغامبر مبعوث گشته هم چنان که از اذ
ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث معلوم شده و یکی دیگری و راء ایشان بدرجه نبوت سالهاء مذکور
صد و سی سال زمان نبوت چهار نبی مذکور است باقی زمان فترت مسطور است و بر قول آخرین بعد وضع صد و سی
چند نبوت چهار نبی مذکور سیصد سال بود کسانیکه زمان فترت سال میگویند برین قول تمسک میجویند ه و اذ
قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ

ملوکا ○ اینجمله معترضه برای حکایت امتنان و احسان قوم موسی ؏ از کرد کار دیان و جمله جعل فیکم انبیاء
با معطوفات خویش مضاف الیه است و اذ ظرفست مر ظرف مستقر یعنی علیکم صفتست مر نعمة الله مفعول است
مر اذکروا و جمله یا قوم با جملهائی که بعد اوست مفعول مر قال و جعلکم ملوکا عطفست بر جعل فیکم انبیاء معنی
اینست و یاد کن ای محمد در آن هنگام که گفت موسی ؏ مر قوم خود را ای قوم من یاد کنید نعمت خدای را که این است
بر شما از جهة آنکه میان شما پیغامبران بسیار جلیل الاقدار کردانیده و شما را بمراتب ملوک رسانیده روایت کرده اند
که در بنی اسرائیل چهار هزار پیغامبر ؏ بود و بعضی گویند ارسل ایشان هشت هزار پیغامبر ؏ روی نمود در لغت
هر نیل حورا گویند یعنی بعد آنکه قبطیان شما را بنده ساخته بودند احرار کردانیده و از ذل بندگی بعز حریت رسانید
و بعضی گویند هر کرا خانه و زن و خادم و دایه باشد اورا ملک دانند و بعضی گویند هر کرا مر بی خراج باشد و آبی
روان بود اورا ملک خوانند و بعضی گویند کسی که خانه او هیچکس بی اذن او در نیاید اورا در جهان ملک گفتن شاید
و بعضی گویند هر که او مالک یکدیگر باشد ملک عالم بود چه هر که فرزند آدم است در وی نمونه از همه موجودات
عالم است ازین جهة آدمی را عالم اصغر خوانند و بعضی اورا عالم اکبر خوانند و خادم آدم مر آدمی را اول در بنی اسرائیل
روی نمود پیش از آن کسی دیگر را نبود و انبیا که سبب قوام دین و ملوک که مدار صلاح دنیا اند در قوم ایشان جمع شود
در آن قوم نعمت دین و دنیا جمع شود و آرام منت ازین بالاتر باشد ○ وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا
مِنَ الْعَالَمِينَ ○ عطف است بر جعلکم ملوکا موصول با صله مفعول دوم است مر آتیکم معنی اینست و داده
مر شما را خدای دیان آنچه نداده است در زمانه شما هیچ یکی را از جهانیان از کثرت عدد و در بسیاری عدد چه
در آن شب که بنی اسرائیل از قبطیان بگریختن روآورده فرعون با لشکر خویش دنبال ایشان کرده و دریا ایشان را
راه داده و برای روشنائی ایشان روز نها کشاده ششصد هزار مرد مقابل خارج از زاید شصت سال و پیران
فزون هجده ساله صبیان و غیر جماعت زنان بودند دوازده سبط فرزندان پسران یعقوب هر سبطی پنجاه هزار
روی نمودند و ظفر یافتن بر فرعون بغرق شدن او و راه یافتن ایشان در دریا و سایه کردن ابر در تیه
و دادن من و سلوی و امثال آن از نعمتهاء جلیله که مخصوص بدیشان بود و از امور عظیمهٔ ایشان روی
نمود ○ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا
عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ○ در آیة سابق امر بیاد کردن نعمت کرد چنانچه که
سامع گفت فما ذا تصنع بعد ذکر النعمة بوجه استینا فگفته یا قوم ادخلوا الارض الآیة موصول با صله
یعنی التی کتب الله لکم صفتی دیگر است و لا ترتدوا عطف است با صله بر ادخلوا فتنقلبوا جواب نهی آمده
با فا بتقدیر ان منصوب شده معنی اینست در زمین پاک و پاکیزه یعنی زمین بیت المقدس یا زمین
شام که خدای تع نوشته و معین ساخته در آیید و با امن و قرار و فراغ بسیار اقامت نمایید و بر باباها برنگردید
و رو بگردانید و پشت مدهید پس که زیان زده و خایب شده باز میگردید روایت کرده اند که حضرت
ابراهیم علیه سلام الله و علی نبینا و آله در زمین بیت المقدس آمده بر کوهی از کوههاء زمین مذکور برآمد فرمان شد
تا آنجا که نظر تو افتد اعتقاد زمین ترا باشد و فرزندان ترا میراث بود در آن حین اندران زمین جباران ساکن
بودند قدهاء دراز موازنه چهارصد گز بودند یا چیزی کم و بیش داشتند و میان ایشان عاج بن عوج که نام
مادر او عنق است و بعضی عناق گویند دختر آدم علیه سلام الله بود و او از عادیان دیگر در قامت و هیبت
ممتاز می نمود بیست و سه هزار و سیصد و سی گز و برهائی که قد داشت این بود سرافرازی کسی را هم دست
خود نمی پنداشت آب از ابر خوردی و ماهی از قعر دریا بیرون آوردی و بگرمی آفتاب پخته کردانیدی و خوردی
و خورانیدی و سه هزار و ششصد سال عمر داشت تا زمان موسی ؏ حیات یافت و عناق که مادر او بود هم
انگشتی سه گز می نمود و جای نشستن او یک مکه زمین گرفتی و با این گرانی سیصد و شصت گروه زمین پیاده رفتی

اول خونی که در جهان بناحق ریخت قابیل پسر آدم ؏ بود و اول زنائی که کرد از عنق مذکور دختر آدم ؏ مادر
عاج مذکور روی نمود چون از و زنا واقع شد خدای تع اورا ببلاها مبتلا کردانید و او را بهلاک و فنا رسانید
در حکایت آورده اند که موسی ؏ با لشکر خویش نزدیک زمین مذکور فرود آمده دوازده نقیب را بجاسوسی تعیین کرد
ایشان را عاجی آمده هر دوازده را برگرفت و پیش پادشاه آورد و بعضی گویند عاج ابن عوج ایشان را خود دید
بکار نپنداشت کف دست خویش برداشت در خانه آورد و پیش زن خویش انداخت و گفت ایشان آمده اند
میخواهند با ما جنگ کنند چه میگوئی ایشان را بهم آورد کم و پیش تو افکنم زن گفت ایشان را بگذار تا بروند بر قوم
خویش و حکایت شما کنند چون ایشان جز مذکور بشنوند و بترسند و باز گردند بعده یکی اناری از باغ شکستند
و برای خوردن پیش ایشان انداخت هر دوازده نفر مذکور را سیر ساخت بعده گفت شما بروید و نیمهٔ انار
مذکور با خود ببرید چون ایشان خلاص یافتند سوی لشکر خویش شتافتند یوشع از جملهٔ دوازده نفر و
کالوب در راه مشورت کردند و دل بر عزم آوردند که این چیز را پوشیده دارند که اگر خلق بشنوند بترسند
و جانب ایشان نروند اما موسی ؏ را خبر باید کرد و اورا آگاهی باید آورد چون در لشکر رسیدند
کیفیت پیش موسی ؏ در خلوت باز نمودند و بعضی از آن دوازده نفر پیش زنان خویش این حکایت گفتند
و این سر از ایشان نهفتند و این چیز در لشکر شایع گشت و باشتهار پیوست خوف در دلهاء ایشان
در آمد و لشکر بغیر دلی پیش آمد ○ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ
يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ○ ان فیها مقول قالوا است تاکید او از جهة
آنست که آمدن پیغامبر ؏ برای تاختن او مقام امارت انکار جمله است بظهور علامت انکار تنزیل سامع
منزله منکر شاید و ایراد جمله موکد باید و جه جمله ثانیه همانست که در جملهٔ اولی گذشته و ذکر او بیان پیوسته
و جمله فان یخرجوا منها فانا داخلون با جزاء خویش عطف است بر جمله سابقه تاکید فانا داخلون از جهة
ایراد وعید بر سبیل مکادات است و یا از جهة آنست که مشاهدهٔ جنایت و اطلاع بر مخافت ایشان
امارت آنست که سامع در آمدن ایشان را ما بعد بیرون آمدن جباران نیز منکر باشد بظهور امارت انکار
سامع تنزیل منزله منکر تاکید شایع نمود قالوا جمله مستانفه است چنانچه که کسی گفت ماذا قال قوم
موسی ؏ حین قال موسی ذلک فقیل قالوا یا موسی الآیة معنی اینست گفتند ایشان یا موسی ؏ در بن
قریه گروهی جبارانند بر مردمان ستمکارانند بدرستی که ما در بن قریه تا هنگام بیرون آمدن ایشان در آیم
پس چون ایشان بیرون آمدند بدرستی که ما در آیند گانیم ○ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ
اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ
فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ من الذین یخافون صفتست مر رجلان و جمله انعم
الله علیهما صفتی دیگر است یا حال است بتقدیر قد بر طریق حاف که حضرت صدور ؏ ای قال رجلان کائنان
من المسلمین الذین یخافون الله و هما یوشع و کالوب اجزائک اسماعها ذلک موسی ؏ و رجلان اسلما
من الجبابین و اخبرا من ذلک استدلالا بغلبة موسی ؏ علی فرعون مشاهده جبانة قومهم فانهم کانوا
عظام الاجسام جبن القلوب علیهم صله ادخلوا است بر طریق دخلت علیه سبب السفر الباب مفعول است
مر ادخلوا بر اتساع جمله مقول قالوا است اذا شرطیه است فانکم غالبون جزا است تاکید او از جهة رد انکار است
که سامعان انکار غلبهٔ خویش داشتند در آمدن خود را غلبه نمی پنداشتند و جمله فاذا دخلتموه تا آخر
تعلیل است و بر امر دخلوا دلیل است قادر فتوکلوا و جمله زایده است یا محمول است بر حذف اما و علی الله
متعلق است بتوکلوا و جمله عطف است بر ادخلوا و جمله قال رجلان مستانفه است در جواب ما قال
السامعون حین قال موسی ذلک معنی اینست گفتند دو مردی که از جباران مسلمان شده بودند از جمله

کسانیکه از خداء می ترسند یا از جبار انکه حقوق طبیعی می ترسیدند دو مردی که نعمت داده بودند خدای تعالی بدان
دو وعد نعمت خداشناسی و خداپرستی با نعمت قرار دل با خوف طبیعی بر جباران درین در آیند و در آمدن بر ایشان
دلیری نمایند پس چون بر ایشان در آیند بدرستی که شما غالب شید و یوشع و کالوب علیه ایشان سماع از موسی ع
داشتند و آن دو مرد جبار سلمان بغالب آمدن موسی بر فرعون و بمشاهده جبانت قوم او بقیاس گفتند
توکل بخدا کنید اگر شما مومنانید ٥ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا ٥ این جمله نیز مستانفه
است در جواب قال لو احین قال الرجلان و ذلک فقالوا یا موسی الایة وجه تاکید گذشته و ذکر آن بالا رفته ما مصدریة
متقدر بوقت ظرف است مر لن ندخلها ای لن ندخلها وقت دوامهم فیها معنی اینست گفتند ایشان ای موسی ع
بدرستی که درین قریه تا در وی جباران باشند همیشه یعنی همه عمر در نیایم و بالاین اقویا در آمدن قریه ایشان جرات
نمایم سوال لن برای توقیت است و ابدا برای تابید بود و تابید و توقیت چگونه جمع شود جواب تابید و نوع کی اند
بحسب ذات چون الله احد و قادر ابدا دوم تابید بشرط و صفت چنانکه الکاتب متحرک الاصابع ابدا ما دام
کاتبا این کلام از قبیل ثانی بود سوال وارد نشود و بعضی از ابد روزگار دراز مراد دارند ما داموا فیها را بیان
روزگار دراز نهاده اند ابدا را محمول بر مجاز کویند و از اشکال مذکور نقضی جویند ٥ فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ
فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ٥ فا سببیه است تاکید ضمیر فاذهب است و ربک بر ضمیر فاذهب معطوف
شده از ینجهة بضمیر منفصل موکد آمده فقاتلا عطف است بر فاذهب انا ههنا قاعدون مستانفه است
در جواب ماتصنعون و جمله سابقه سوی مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابغ نمود معنی اینست
پس تو و برادر تو هرون بروید پس با ایشان قتال کنید بدرستی که ما اینجا می نشینیم و حال شما را می بینیم ٥ قَالَ
رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٥ این جمله ندائیه مذکوره
برای استعطاف است و انی لا املک الا نفسی مقول قال است و تاکید جمله از جهة ابراز تضرع بر سبیل و کاد
است و فا در فافرق سببیه است و این جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین قالوا ذلک معنی اینست
گفت موسی ع ای پروردگار من بدرستی که ملک ندارم و قدرت ندارم بر آوردن کسی بر محاربه با جباران بر ای خدا
الا نفس من و برادر من پس جدائی کن میان ما و گروه فاسقان یعنی حکم بکن در حق ما بوجدان و در شان ایشان بحرمان ٥ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ
عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٥ فا در فانها محرمة
سببیه است چه دعاء موسی سبب شده برای اینکه قوم موسی علیه السلام که مخالف بودند از نعمت زمین مذکوره
چهل سال محروم شدند و جمله قال مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال موسی ع یتیهون حال است
از مجرور علیهم یعنی ظرف است سنة تمیز است مر اربعین لا نهی است فا سببیه است و مرتب است بر فسق ایشان که
مفهوم است از تحریم و حین محرمة علیهم حیث فسقوا فلا تاس علی القوم الفاسقین علی متعلق است بلا تاس
معنی اینست گفت پروردگار بدرستی که این زمین چهل سال بر ایشان حرام کرده شده و در حق ایشان از
نعمت او حکم بحرمان آمده و درین زمین سرگردان خواهند گشت و درین زمین تیه خواهند پوست پس از جهة
حرمان فاسقان اندوه مخور و همچنین مباش و مبالغه در اندوه از محرومی این قوم بدعاء موسی ع چهل سال در تیه محبوس
شدند و از آن منزل کوچ میکردند و روز همه روز می شتافتند شب خود را در آن منزل می یافتند موسی ع از شان
خبر کرده بود و از روی ظاهر در مشقت با ایشان موافقت می نمود و میان ایشان بدعاء مذکور جدائی در حکم بود
جدائی در صحبت روی نمود چه ایشان محبوس در تیه شدند موسی و هرون و آن دو مرد دیگر که ایشان اینجا داده
بودند یعنی یوشع و کالوب که با این جباران محبوس بودند از تیه بیرون رفتند و از جهة موافقت قوم باز می گشتند
و در تیه می آمدند و با قوم مصاحب می شدند روایت کرده اند عاج بن عوج از جهة آنکه هلاک فرعون از لشکر
موسی ع شنیده بود اینها اگرچه ضعیف میدانست فاما ظن او متعلق می نمود سنگی بر قد لشکرگاه موسی ع برگرفت

و بر سر کرد نزدیک لشکرگاه موسی آورد تا بر ایشان زند و ایشان زا در زیر کوه پنهان کند خداء تعالی هدهد را فرمان و قوت داد
همت بر سوراخ کردن کوه نهاد تا آنکه کوه را بر قدر سر او سوراخ کرد بدین سبب سر او در سوراخ مذکور آورده
کوه مذکور از سر بر کتف او نشست بدین بدر آمدن سر در سوراخ کوه بهلاک پیوست موسی ع که از لشکر بیرون
آمده بود عاج بن عوج را درین حال یافت در کشتن او شتافت قامت موسی ع ده گز و عصاء نیز ده گز
دیگر حضرت موسی ع از زمین جهید و عصا بقوت انداخت بر ران وی رسید در رو دیل افتاد و جان
وی بهلاک و فنا داد پل رود نیل گشت یکسال خلق بمحی پل بر و میگذشتند روایت کرده اند موسی ع از دعاء
جدائی مذکور پشیمان بود و در مشقت تیه با ایشان موافقت می نمود حبس تیه بر ایشان ممتد گشت و بعد از مدت
پیوست موسی ع دعا کرد من و سلوی و سایه ابر و دوازده چشمه آب بدا ارده حبط بنی اسرائیل پیدا آورد
خلاء تعالی ع
و بعضی گویند فرستادن من و سلوی پیش از تیه بود طعامها آن در تیه باقی نمود تیه که از جرایم باشد مقام افضال و انعام
نبود دنیا حرامت دار ابتلاست در هنگامی که در وی مظنه عقوبت اکر نعمت رسد رواست بعد در تیه
چهل سال گذشت قریه جبار آنکه انجام داشت بفتح پیوست در فاتح اختلافست بعضی گویند موسی ع و هرون
علیهما السلام در تیه وفات یافتند فتح بردست یوشع ع روی نمود ٥ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ
قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ ٥ جمله انشائیه عطف است بر اذ کر و در آیة و اذ قال
موسی لقومه مقدر است جامع میان این دو قصه آنست که هر یکی در ذکر بی فرمانی و عقوبت عصیان که قصه اولی
در ذکر بنی اسرائیل بود که موسی ع را عاصی گشتند و بعقوبت پیوستند درین قصه ذکر عاصیانست قابیل و بعقوبت
پیوستن او است و هر یکی متضمن اعلام بپیغامبر ماست تا ماندانستن اخبار گذشتگان بوحی ظاهر شود که رسول
خداست و علم او مبنی بر اعلام و انباست اذ قربا بحذف مضاف از وی بتقدیر نبا وقت کذا بدل است از نبا ابنی
یا ظرف است مر معنی اضافت را ای اتل علیهم نبا اصلف الی ابنی آدم وقت تقربهما قربانا متعلق داشتن او بمعنی انبا
و بحدیث او از لفظ نبا فهم می شود محل نظر است که انبا در وقت قربانی نیست حکایت موسی و بحدیث پیغمبر نبی بعد از
وقوع او بود در هنگام وقوع او نباشد معنی اینست ای محمد براستی و درستی برخوان دو پسر آدم بر ایشان که هر دو
دل بر تقرب آوردند و برای خداء تعالی قربانی کردند پس از یکی قبول گشت و آن دیگر بقبول نه پیوست روایت کرده اند که
حوا رم از آدم ع پانصد بار بار ور شد در هر بار که بار نهادی یک دختر و یک پسر توامان زادی مگر شیث ع تنها بود و با
همزادی روی نمود هفتصد و نود و نه فرزند شدند پانصد پسر و چهار صد و نود و نه دختر آمدند بار اول که بار نهاد
قابیل را با خواهر او زاد بار دوم که حامله گشت هابیل و خواهر او بولادت پیوست خواهری که با قابیل زاده شده
بود در غایت جمال می نمود و خواهری که با هابیل روی نمود بمحو خواهر قابیل نبود در شریعت آدم میان خواهر و برادر
عقد می پیوست و خواهر برادر را بنکاح عقد حلال جماع میگشت اما خواهری که با برادری می زاید آن خواهر آن
برادر را نمی دادند قابیل و هابیل و خواهران ایشان بزرگ شدند و ببلوغیت رسیدند آدم ع خواهر قابیل را برای
هابیل تعیین کرد و دل بر دادن خواهر هابیل بقابیل آورد چون خواهر قابیل جمیله تر بود این قضیه را در امر ضی نمود
گفت خواهر من جمیله تر است و من سزاوارترم او را در نکاح خود آرم آدم گفت هر دو قربانی بدهید و بقربت قربانها
کنید قربانی هر که مقبول شود بدین خواهر همو سزاوار شود آدم صفی اسم همه حرفتها دانستی و بیان سمات اسماء و خواص
همه اشیا توانستی هر فرزندی را حرفتی و صنعتی آموزاینده بود که پیوسته در آن شغل می نمودند قابیل حرفت کشت ورزی
داشت و هابیل همت بر چرایندن گوسپندان میگماشت چون آدم ع هر یکی را قربان فرمود هر یکی سوی حرفت
خویش توجه نمودند هابیل گوسپندان فربه از رمه خویش و شیری مهیا کرد و برای قربانی آورد و قابیل بشواره از کشت گندم
برداشت و آن را در مکان قربت داشت هر دو بنیت قربت کردند و دل بر قبول قربت مذکور آوردند ناگاه آتشی رسید
و قربانی هابیل را سوخته گردانید و در آن زمان سوخته شدن قربانی علامت قبول بود و بسوخته شدن از قبول روی

کشت ورزی

نمود از قابیل سوخته شد معلوم شد که قبول نیفتاد میان قابیل و هابیل عداوت افتاد ۝ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ ۝ اینجمله
مستانفه است در جواب ماذا قال انشاء در جواب ما صنع من لم یتقبل قربانه لاقتلنک مقول قال است معنی اینست
قابیل کشتن هابیل جست و بر وجه ایعاد لاقتلنک گفت روایت کرده اند بعد قربانی مذکور هابیل در چرانیدن گوسفندان
بود و در عملی که داشت ملازمت می نمود قابیل بر او آمد و گفت میخواهم ترا کشت هابیل گفت مرا چرا خواهی کشت گفت از آن
جهة آنکه قربانی تو قبول افتاد و قربانی من قبول نیفتاد برین سبب ترا خواهم چه مرا من خواهی برد و مرا خواهر فتیح تو خواهد
گفت ۝ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ
لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝ قال با مقول خویش جمله مستانفه است چنانچه که گفت ماذا قال الخ
حین اوعد بالقتل فقیل قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی الی آخره لام در لئن بسطت موطیه قسم است
بر شرط در آمده ما انا بباسط جواب قسم است جواب شرط را جواب قسم انداخت و شرط را مستغنی از جزا ساخت و ایراد
جمله انما یتقبل الله من المتقین در جواب لاقتلنک مشکل است بیان مناسبت آیه مقال با آن مقال مضل است که
صاحب کشاف مناسبت میان ایشان برین وجه ذکر کرد و ملامت برین صورت در بیان آورد که معنی قابیل بقتل
هابیل ناشی از حسد بود که از قبول قربانی هابیل و عدم قبول قربانی قابیل روی نمود و اینجمله بیان سبب قبول و عدم
قبول مذکور شده و برای برات جرمی که موجب قتل بود آمده و تواند بود لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی
الیک لاقتلک ملوح بمضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست هابیل گفت در عدم قبول قربان و
عدم آن مرا گناهی نبود و خطائی نباشد زیرا که خدایتعالی جز از متقیان قربانی قبول نکند و اگر متقی نباشی و خدای قربانی
ترا قبول کند مرا گناه نبود قابیل متقی نبود بدان سبب قربانی او را قبول روی ننمود زیرا که حسد ورزندگان بعقوبت
کنند و نیز قربانی را تعظیم و تبجیل نیاورد و قرب خدا را اعظام و اجلال نکرد هابیل در ابتدا دقتل مکافات بجست
لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک گفت یعنی اگر تو دست دراز کنی سوی من تا مرا بکشی من
دست دراز نکنم سوی تو در کشتن ترا زیرا که من می ترسم از خدایتعالی که پروردگار عالمیان است و آورده اند که هابیل چنانست
سوال بر مقتول قاتل دفع قتل واجب بود و اگر نه مقتول در ترک دفع شریک در قتل خویش باشد جواب این را
نفی بذات دارند و نفی قادر بر بندارند معنی چنین آید اگر تو بکشتن من یاد شوی و در راه ارتکاب منکر روی بدایت نکنم
و خود را درین بلا نیفکنم روایت کرده اند هابیل خفته بود قابیل سنگی بزرگ برداشت و بر سر هابیل انداخت
و بدان سنگ او را بی جان ساخت اگر بیدار بودی بدفع پیش آمدی ۝ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ
فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ۝ احتراز از ناپرهیزکاری و اثر مخالفت از کردگار باری است پس اینجمله
مقرر جمله سابقه بود یا بدل اشتمال باشد هم ازین جهة فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد فتکون عطف است
بر تبوء و جه تاکید همانست که در جمله سابقه گذشته معنی اینست بدرستی که من میخواهم برگردی بزه کاری را که
ترا بسبب کشتن من خواهد بود و بزه کاری خویش را که بسبب جرایم دیگر از عقوق و حسد و غیر آن روی نموده و تواند
بود از آنکه اثم قابیل بسبب قتل و از آنکه اثم مقتول از جرایم و معاصی که دارد مراد شود و تحمل اثم مقتول قاتل
را در آخرة بسبب ظلم او بود چنانچه در تفسیر آمده که در آخرت نیکیهای ظالم را بمظلوم دهند و اگر نیکیها نماند بدیهای
بدیهای مظلوم بر ظالم نهند چون هر دو اثم برگشتند پس تو بهر دو جهة اصحاب دوزخ باشی و بهر دو جهة اصحاب نار
شوی سوال برای بودن استحقاق او از اصحاب نار یکی از آن دو اثم کافی بود و ترتیب گردانیدن بر دو اثم چه حاجت
باشد جواب مقصود برین اثر بر وجهی که ابلغ درین باب است و از مترتب بر ازدیاد اسباب است تکون
من اصحاب النار بلا ثنین و سیحقها بدینکا لسیئتین ۝ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۝ اینجمله تذییل است
معنی اینست و آن معنی از اصحاب بودن در دوزخ عذاب دیدن جزاء الظالمین سزای ستمکاران است کدام ظلم
بالاتر از کشتن نفسی بیگناه بود و خیانت کدام خالی از قصد جان کسی بی سبب باشد علی الخصوص کسی را که بدایت

بجرم قتل کرده و در جهان اولین گناه او پیدا آورده در حدیث است هیچ نفسی در جهان کشته نمی شود مگر آنکه قابیل پسر
آدم در آن شریک میگردد و او کسی است که اول این جرم از و زاد و سیئه قتل او بنا دنهاد و در حدیث دیگر است من
سن سیئة وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة ۝ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ
الْخَاسِرِينَ ۝ یقال طاعت و طاع تطوع و تطاع طوعا و طواعة فرمان بردار شد طوعت از باب تفعیل معنی مبالغت
طوع بود و قتل اخیه منصوب بر ظرفیت باشد ای طاعت له نفسه طوعا علی المبالغة و طاوعته قتل اخیه ای فی
قتل اخیه و بعضی قتل اخیه را مفعول به پندارند طوعت را متضمن معنی سهلت دارند یا معطوف خویش عطف
است بر طوعت و جمله فطوعت عطف است بر لاقتلنک معنی اینست پس نفس او مر او را فرمان بردار گشت و بکشتن
برادر تا در فرمان کشتن در فرمان برداری ببالغت پیوست یا دل بفرمان برداری داشت و کشتن برادر را آسان
پنداشت و مرتکب اینچنین جریمه عظیم گشت پس گشت از زیان زدگان و خاسر و خایب شدگان و در آثار آمده
که قابیل کشتن هابیل خواست لیکن صورت کشتن نمی دانست بدان جهة اقدام نمی توانست ابلیس لعین بر صورت
پرنده گشت دیگری را کشت قابیل جواب گفت مرا نگاهبان او نکرده بودی و قایم مصلحت عامه نیز نفرمودی مرا چه
لازم که کوشش بدین سوال نیز یا دم درین کار ذرتم آدم ع از جهة هابیل غم و اندوه بسیار دید قریب صد سال بعد از
این قضیه نخندید گفته اند لقمه منهی عنها که آدم ع خورده بود نطفه که از آن نشان لقمه حصول یافت قابیل روی نمود
و قابیل مذکور بشومی آنکه منشاء او لقمه حرام بود عقوق پدر و حسد برادر از وی روی نمود و برادر را بیگناه کشت
و مادر و پدر را عاق گشت و کار او بشاهد کشیده که کفر ورزید و دین آتش پرستی گرفت روایت کرده اند که ابلیس
بر صورت آدمی بر قابیل آمد گفت آتش که قربانی ترا نگرفت و قربانی هابیل را گرفت از آن سبب بود که او آتش
را پرستش می نمود اگر تو نیز دل بر آتش پرستی نهی از خجالت عدم قبول قربانی بری این وسوسه او را آتش پرستی آورد
و کافر آتش پرست کرد قتل و کفر بنیاد نهاد نزدیک بعضی فرقه یاجوج و ماجوج از نسل او زاد ۝ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا
يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ
هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ۝ لیریه متعلق است ببعث الله حال ا
فاصبح است و اینجمله معطوف است بر جمله محذوف ای قتله و ترکه فی العراء تخلق علیه السباع و سار معه
وان بدل ما یصنع فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سواة اخیه الایة و استفهام در اعجزت
ان اکون برای تعجب است قال مستانفه است در جواب ما صنع قابیل حین رای ذلک یا ویلتی منادی مضاف
سوی یاء متکلم است الف بدل از یاست و طریق یا غلاما و جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قال است ان
اکون معمول است مر اعجب بتقدیر ما واری عطف است بر اکون فاصبح عطف است بر قال معنی اینست کشت قابیل
هابیل را پس در مکانی خالی گذاشت پس از ده روز ترسید و از آنجا برداشت بار او میکشید و در پی او رنج می دید
نمیدانست چه کند و این کار چگونه بسر برد بعضی گویند برین طریق سه روز رفت و بعضی گویند بدین حال یکسال گذشت
لیکن فبعث الله برای تعقیب با وصل است و موافق قرب مدت است مخالف قائل شدن ببعث بعد است پس
بانگیخت خدایتعالی زاغی را که زمین میکاوید و دیگر زاغی را در گور می انداخت و بخاک پنهان می ساخت تا قابیل را
نماید که عورت برادر بدین نوع پوشیدن باید گفت وای بر من که عجب عاجز شدم ازین که مثل این زاغ عمل کنم و عورت
برادر را بپوشم پس از آنجا پشیمان گشت و بحسرت و ندامت پیوست سوال پشیمانی توبه بود پس این اخبار از توبه
او باشد جواب بعضی گویند پشیمانی از قتل بود و لیکن در آن زمانه بمجرد پشیمان گشتن صحت توبه روی نمی نمود و بعضی
گویند پشیمانی از فضوح دنیا داشت و بر وجه توبه نمی پنداشت بدانکه گفته اند رنگ او سیاه گشته بود و اثر شومی جرم
در رنگ و روی ذایع می نمود روایت کرده اند هر که او را می دید سنگی می فرستادی که زخمی او را می رسیدی تا روزی
فرزندی از فرزندان او سنگی انداخت و قابیل را بی جان ساخت و بعضی گویند خدایتعالی بروی بادی را گماشت که او را

در تابستان در گرم ترین زمینها اندازد و در زمستان در سردترین زمینها مبتلا سازد تا قیامت بدین بلا مبتلا و بدین عذاب معذب شود ۝ مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ۝ جار و مجرور متعلق کتبنا است من ذلک کمال قبح القتل و شناعت هذا الفعل کتبنا علی بنی اسرائیل این نیز جار و مجرور متعلق است بکتبنا ضمیر منصوب متصل بان ضمیر شان است و جمله شرطیه یعنی من قتل نفسا تا آخر خبر ان است و ان با اسم و خبر خویش مفعول کتبنا است **سوال** این حکم در حق همه آمده در تعلق بکتابت بنی اسرائیل چرا مخصوص شده **جواب** این حکم در توریة از جهة آنکه نازل بر ایشان است تخصیص فرموده معنی چنین باشد از جهة سی بنی اسرائیل بنشتیم و باز داشت ایشان از کشتن بناحق جستیم بدرستی که شان اینست هر که نفسی بغیر قتل نفسی باشد یا بچنین جریمه را مرتکب شدن فسادی است در زمین چون کفر و بغی و قطع طریق و امثال آن چیزها موجب قتل است هر که مرتکب شود موجب قتل است چنانستی که همه مردمانرا کشت و همه آدمیانرا بهلاک رساند و هر که یک نفس را زنده دارد پس چنانستی که همه مردمانرا بر حیات از ممات آورد تشبیه قتل نفس واحد بقتل مردمان در کشیدن بدل مقتول در دنیا و طول مدت عذاب بر تقدیر عدم استحلال و عذاب ابد بر طریق استحلال آن در آخرت در بی معنی قتل نفس واحد و قتل جمله مردمان برابر بود و عوض تشبیه که بیان مقدار است جمع سوی مشبه باشد و تواند بود که مراد از قتل نفس واحد بر وجه ابتداع سنت سیئه باشد بنا دنهند بره کاری قتل او از جهة بعد و قتل همه مردمان از جهة بسبب نهادند چنانچه در شان قابیل ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته و تواند بود جار و مجرور یعنی من اجل ذلک متعلق اصبح من النادمین بود برین وجه معنی چنین آید قابیل از قباحت قتل و شناعت فعل از پشیمانی شدگان گشت و ندامت و حسرت بوست بدرستی که شان اینست و جمله کتبنا بر هر دو وجه تذییل است ۝ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ۝ این جمله معترضه است در بیان شناعت حال کافران و قباحت در شان ایشان لام در جواب قسم محذوفست ای قسم لقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا عطف است بر لقد جاءتهم رسلنا بالبینات هر دو جواب قسم اند عطف بثم دلالت بر تراخی مرتبت یعنی بعد آنکه مجیء ایشان رد گشته و ذکر رفته بود تاکید جمله اولی بلام قسم و تاکید جمله ثانیه بان و لام جمله اسمیه از جهة رد انکار مشرکان اصرار ایشان بران روی نمود **معنی اینست** سوگند یاد میکنم و موکد قسم میگردانم هر آینه بر ایشان فرستادگان ما معجزات ظاهر و حجج متظاهر آمدند پس بدرستی که ایشان بعد آمدن پیغامبران و آوردن معجزات ظاهر هم مسرفانند یعنی حقوق پیغامبرانرا ضایع کنندگانند و از حدود دین بیرون آیندگانند **سوال** ثم برای تراخی بر تعقیب بود بعد ذلک نیز دلالت بر تعقیب کند تکرار در اجه وجه باشد **جواب** بعد ذلک موجب تعقیب زمانی است و ثم برای تراخی در بیان است پس تکرار نبود و بر تقدیر تسلیم تکرار مقصود تاکید باشد ۝ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ۝ روایت کرده اند جماعتی بسلام پیغامبر می آمدند اصحاب ابو برده اسلمی بر ایشان قطع طریق کردند این آیة در شان ایشان نازل گشت و این نظم بورود پیوست و این جمله برای بیان حکم حادثه واقع شده بر وجه اعتراض مذکور آمده یحاربون الله محمول است بر حذف مضاف ای یحاربون اولیاء الله **سوال** اگر در لزوم قطع طریق محاربه با دوستان خدا و رسوله که مومنانند شرط شود بر تقدیری که قطع طریق بر ذمیان لازم آید که حد قطع طریق لازم بود **جواب** محاربه با ذمیان که حمایت مطیع ایشانند محاربه با ایشان بود شرط چه بوده باشد جزا را والذین یحاربون الله و رسوله مرفوع بر ابتدا است ان یقتلوا با معطوف خویش خبر مبتدا است فسادا مفعول له است یا حال است ای الفساد او ذوی فساد مطلق است یسعون سعی فساد و خلاف مصدر است صفت و موصوف مقدر است ای من جوانب مختلفة الایدی من جانب الیمین والارجل من الیسار و جانب انظر هفت مر یقطع را حال است از ایدیهم و ارجلهم ای حال کون الایدی والارجل واقعة فی جوانب مختلفة و قصر مذکور حقیقی بود چه عقوبت قطاع طریق در دنیا همین است یا انما برای تاکید است محاربه برای قصر نباشد **معنی اینست** بیست هر کسانیکه با خدا و رسول خدا میکنند و بفساد و تباهی می شتابند یعنی محاربه میکنند و بفساد و تباهی می شتابند با دوستان خدا که خود را و مال خود را بحفظ خدا سپرده اند معتمد بمحافظت آن پروه آمدند و با پیغامبر خدا که حامی ایشان بود و ایشان در تحت ولایت او بودند یا در تحت ولایت امرا او بودند که کشته شوند یا ایشانرا بر دار نهند یا دست و پای مختلف یعنی دست راست و پای چپ ببرند یا ایشانرا از زمین ایشان دور افکنند یعنی از زمینی ایشانکه ساکن بوده اند دور اندازند و در زمین دیگر ساکن سازند عمر کسی را از دار اسلام سوی دار حرب جدا کرده او آنجا ارتداد آورد عمر از این عمل پشیمان گشت و سوگند تاکید اوجت نفی مذکور بر معنی حبس در دار اسلام آورد ابو حنیفه همین وجه اختیار کرده کرد و در معطوفات ما و درین آیة علما را اختلاف شده و اقوال مختلف از ایشان ظاهر شده بعضی گویند قتل در غیر محل جزا زیادت بر قدر جنایت آید و مخالف حدیث نماید قال علیه السلام لا یحل اراقة دم امرء مسلم الا باحدی ثلث معاد کفر بعد ایمان یا بعد احصان و قتل نفس بغیر نفس ۝ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ ذلک مبتدا است بچیزی که خبر مبتدا است لهم حال است از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا فی الدنیا صفت است مر بچیزی عذاب مبتدا است عظیم صفت اوست لهم خبر است فی الآخرة متعلق ظرف مستقر است **معنی اینست** آن یعنی جزاء مذکور رسوایی است مر ایشانرا در دنیا و مر ایشانراست عذاب عظیم در اخری إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ این استثنا از الذین یحاربون الله و رسوله و فاء در فاعلموا سببیه است **معنی اینست** جزاء محاربان این خبر راست مگر کسانیکه تایب شوند پشیمانی از گناه روند پیش از آنکه شما قادر شوید بر جزا کردن و جزا دادن بدیشان کردید پس بدرستی که خدا غفور است گناه ایشان بیامرزد رحیم است بر ایشان رحمت کند **سوال** اگر یغفر لهم الله یرحمهم الله گفتی اخصر و اوضح بودی وجه اطناب چیست و دراز کردن سخن بر چه وجه مبنی است **جواب** اگر یغفر لهم و یرحمهم الله گفتی بیان مغفور و مرحوم بتصریح بودی و برینوجه که مذکور بیان وجه کنایت آمده والکنایة ابلغ من التصریح والتلویح اولی من التصریح **سوال** اگر سارق از سرقه تایب می شود حد سرقه بتوبه ساقط نمیگردد و قاطع طریق بود لازم نمی آید فرق چیست و این نظم اقتران بر چه وجه مبنی است **جواب** ایجاب قطع طریق مقرون باستثنا شده و توبه مانع وجوب است و در وجوب حد سرقه و سایر حدود استثناء وارد نشده است استثناء حد آمده حدی که واجب شده بتوبه مرتفع نشود و در حد قطع طریق از جهة لحوق استثناء توبه نفع الحد نشود و در قطع الطریق مانع وجوب حد می شود و رافع نمیگردد فافترقا **سوال** در باب سرقه نیز متصل بیان حد این من تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه وارد شده و شک نیست که حکم درین آیة اگرچه صیغه استثنا حاصل دیده و هرچه سرقه بعد توبه معدوم کرده باشد بر دچگونه شود **جواب** لا نسلم که این جمله در معنی در معنی استثناء بود چه توبه که رافع عقوبت اخروی است مقصود را که احدا عالم از داد است منافی بود و لحوق مضرت دنیاوی لازم نباشد نه بینی که دبی عاید که پیش پیغامبر در مجلس پیغامبر ردمی فرمود او باز بزنا اعتراف می نمود تا آنکه پیغامبر مجلس از جهة آنکه حامله بود تا وضع حمل حد تاخیر آورد چون بعد وضع حمل طلب اقامت حد کرد پیغامبر تا وقت فطام بچه تاخیر فرمود بعد فطام بچه را پابی دست داده پیش پیغامبر آورد و قصه باز نمود گفت این بچه از من مستغنی گشت اران اقامت حد بقبول پیوست پیغامبر برد و اقامت حد کرد بعده بقدر ثابت معونة او قسمت علی اهل المدینة لوسعهم بر زبان آورد ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ اتقوا الله

با معطوفات خویش مرجمله اوفوا بالعقود بیانی دیگر است وجمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است معترضانی که در
میانه بود ومیان دو کلام متصل سایغ بود لعلکم تفلحون یعنی لکی تفلحوا متعلق است بقوله وابتغوا الیه الوسیلة
معنی اینست ای مومنان از خدای بترسید واز عذاب او بپرهیزند واز شرک ومعاصی باز مانید وخود را از عذاب کفر
معصیت برهانید وبجهاد وتوحید وعبادة توسل بجوید هر چیز که بدان با کسی توسل جوید از بندگی وقرابت
وتضاهرت وجهادت ونصاحت وغیر آن آنرا وسیلت بسوی باری عز وجل بندگی وطاعت وامتثال
اوامر ونواهی والطاعت بود وپناه کرفتن بندگان خاص خدا ومددجستن از مقربان حق وعلا باشد ودر راه رضاء
کوشش کنید وخود را در عبادت کوشش کنید وخود را در عبادت واخلاص افکنند هر نوعی از عبادة دلیل
سعادت است واین متناول است مر جهاد اصغر واکبر راکه اصحاب سعادة راعبادتست در راه جهاد اصغر و
اکبر روید باید تا رستکار شوید ه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ
لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ه ان با اسم وخبر
خویش فاعل است مر فعل محذوفست که شرط مر لو ای لو ثبت لام لیفتدوا لامی است که متعلق است بلهم که ظرف
مستقر است مران را خبر است افراد ضمیر مجرور در به که عاید است بر ما فی الارض وبر مثله بتاویل ذلک است
که خبر ان است وانجمله یعنی ان الذین کفروا تا اید امر بتقوی است بر جستن وسیلت بحق وکوشش کردن در
طاعت مولی است چه کافران که از پرهیز بد وبایمان وسیلت بخدای بجوید ودر طاعت خدای کوشش نکنند
حال ایشان چنین باشد وبیان حال ایشان موید تقوی وسیلت کوشش شود وچون کافران مضمون جمله را
کامل منکر ند تاکید کرد وچون جمله مذکور مقرر طلب تقوی است عطف نکرد وبغیر حرف عطف آورد معنی
اینست بدرستی کسانیکه کفر ورزیدند واز شرک بپرهیزیدند اگر ثابت بودی که آنچه در زمین است بجملگی که
از معادن وکنوز وغیر آن وهم چندان با آن مملوک است مر کافران را تا آنرا بر بندگان خدا هم بدهند وخود را
از عذاب خدای رهانند از ایشان قبول کرده نشود وبدان رهایش نشود ومر ایشان راست عذاب دردناک
وعذاب با بیم وباک ه يُرِيدُونَ أَن يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ
مُّقِيمٌ ه ان یخرجوا مفعول است مر یریدون من النار متعلق است بیخرجوا وجمله وما هم بخارجین حال است
یا عطف است بر جمله عذاب مقیم یا تذییل است وضمیر لهم عاید است بر کفار مذکور وتقدیم مسند الیه
بر مسند به مذکور در حق مسلمانان بیرون آمدن از آتش ثابت باشد چنانچه در ما انا بمیت فی حاجتک
تحقیق شده ودر ما انا قلته آمده بدین طریق است مذکور را در اثبات خروج مومنان وعاصیان از نار
دلیل اهل سنة دارند ومذهب معتزله را در اثبات خلود اصحاب کبایر در نار مردود بدارند وجمله
یریدون ان یخرجوا من النار مستانفه است در جواب ماذا تصنعون حین یکون لهم عذاب الیم معنی اینست
کافران خواهند که بیرون آیند ونیستند ایشان که از آتش بیرون آینده باشند وتا بیرون آمدن از نار مخصوص
است بکفار ومومنان کناهکاران از آتش بیرون آیند وبعد تعذیب قدر کناه در بهشت در آیند ومر کافرانراست
عذابی مقیم وعذابی مستقیم که از نار ایشان انتقال نکند وبهیچ حال ایشان جدا نشوند ه وَالسَّارِقُ
وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ه این آیة در شان طعمه سارق که قصه او بالا رفته است نازل شده
وانجمله در بیان حکم حادثه سرقه معترضه آمده والسارق والسارقة مبتدا است خبر او محذوفست یعنی السارق
والسارقة فیما یتلی حکمها علیکم فاقطعوا بیان آن حکم است السارق والسارقة بتاویل من سرق ومن سرقت
مبتدائی متضمن معنی شرط است فاقطعوا ایدیهما جزاء اوست از یدی ایمان مراد شده چنانچه در حدیث
تقطع السارق آمده وآن موافق قرائت ایمانهما که قرائت مشهور است بقید مطلق بدون روا است
معنی اینست مردی وزنی که دزدی کنند حکم ایشان بیان کرده شود دستهاء ایشان ببرید وایشان را این عقوبت

کنید ه جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ ه ای عقوبة من الله جزاء مفعول له است للجزاء یا حال
ای فاقطعوا مجازین لهما بما کسبا یا مفعول مطلق است بتقدیر کسر بان جزاء بر طریق له علی الف درهم عرفا
یا بتقدیر قطع جزاء بر طریق ضربته سوطا نکالا بدل است از جزاء بما کسبا معنی اینست ببرید ودشمنان ایشانرا
بریدنی بر وجه جزاء عقوبت از خدای جل وعلا بر کناهی وکسب کردند وجریمه که در وجود آوردند وقطع مذکور
از ربع باشد ودلیل تعیین وتعیین ایمان اجماع وقطع مذکور وقرائت مشهور یعنی فاقطعوا ایدیهما وسرقه در شرع
آنست که مال غیری احرز وحفظ حافظی بکشند وبر سبیل خفیه ببرد وحرزه یا خیمه یا سنگی باشد یا حجر مسجد چون
نگاهبانی بیدار یا خفته با او بود برای قطع ببرید نصاب سرقه شرط دارند وآنرا بر حسب اختلاف در کتب فقه
مسطور بدارند ودر نیابت یعنی دزد اکفان نبش اختلافست میان علما بعضی از جهت شرط نقصان
در ره در حد ونهند بعضی از جهة صورت حرز مالیت قایل بقطع شوند سوال والسارق والسارقة مذکور
دو کس بود در دو کس صحت استعمال امری که صیغه جمع است بچه وجه سایغ بود جواب از جمع تثنیه مراد
دارند وازقیل فقد صغت قلوبکما ای قلبا لما بدارند جواب دیگر آنکه والسارق والسارقة جنس مراد است
وجنس متضمن افراد است ه وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ه انجمله تذییل است معنی اینست خدای غالب است
بر کردارانرا عقوبت کند حکیم است همه کارها بحکمت بود ه فَمَن تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ
اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ ه روایت کرده اند زنی پرایه دزدید پیغامبر دست راست او ببرید آن زن کفت
یا رسول الله هل لی من توبة این آیة در شان آن زن وارد شده واین وحی در باب او فرود آمده وحکم عام
بود زیراکه عام مخصوص بحادثه نشود وفا سببیه است من تاب من بعد ظلمه مبتدا است جمله فان الله یتوب
علیه خبر مبتدا است وتوکید جمله از جهة تردد آن زن است در قبول توبه وسایل بودن او بقولها هل
لی من توبة یا از جهة ابراز وعده قبول توبة بر وجه وکادت است معنی اینست پس هر که بعد ظلم خویش یعنی
بعد سرقه که ظلم است توبه کند وصالح شود یعنی از فساد باز ماند پس بدرستی که خدای توبه او قبول کرده اند
ه إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ه انجمله تذییل است وتاکید واز جهة ابراز مدح باری بر سبیل وکادت
استواری است معنی اینست بدرستی که خدای آمرزنده است کناهان آمرزد ورحیم است رحمت کند
روایت اعرابی شتر خود را بخدای سپرد تردیک حرم ودر حرم محترم در آمد چون از آنجا بیرون آمد شتر را نیافت
کفت یارب این شتر را از تو دزدیده اند حفظ تو برده اند مردی از بنی قبیس دست راست ببریده ودر
کردن آویخته چهار شتر دزدیده مهار در دست چپ کرفته رسید کفت این دزد دیدم ورسوای را دیدم
که دست من بریده اند ومرا بدین رسانیده اند این شتر را بخصم برسان واکر تو ای شتر خویش را بستان ه أَلَمْ
تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ ه خطاب پیغامبر
راست یا مخاطب غیر معین را واستفهام برای انکار است وانکار نفی اثبات بود جمله یعذب من یشاء
ویغفر لمن یشاء بیان تصرفی است از تصرفات ملک معلله است مر مضمون الم تعلم ان الله له ملک
السموات والارض وجمله الم تعلم تذییل است وموکد تصرفات رب جلیل است چه الزام حد وایجاب
قطع بعد قبول توبه وغفران بنا تصرفات بود معنی اینست نمیدانی ای محمد یا ای مخاطب غیر معین
یعنی میدانی بدرستی که خدای مر او راست بیقین ملک آسمانها وزمین چه آسمان وزمین وآنچه در
ایشانست وهمه در تحت تصرف اوست هر چه بخواهد بکند وهر چه خواست او باشد عیان شود
هر که را خواهد در عذاب افکند وهر که را خواهد بیامرزد یعنی در دنیا عذاب کند مر کسی را که خواهد چنانچه
در حق سارق قطع ید فرماید وقاطع طریق را بقطع بقتل وصلب وقطع جری رسوایی نماید در آخرت چنانچه
در حق کافر عذاب دایم خواسته ودر حق عاصی که بی توبه بمیرد عذاب بر قدر کناه در شیت داشته

و در تفسیر مذکور مدارک معنی یعذب من یشاء من مات علی الکفر داست معنی یغفر لمن یشاء یغفر لمن تاب عن
الکفر پنداشت بر تقدیر مذکور سوال می آید و از روی ظاهر مشکل می نماید زیراکه عذاب کسی که بر کفر میرد و غفران
کسی از کفر توبه اسلام بپذیرد متعلق نیست هر دو بر سبیل حکم است و در حکم هر یکی عف کرم است معنی اینست
آنست وحل این مشکل چنانست که این کلام از باب ترتیب بر مشیت واقع بر طریق یرزق لمن یشاء بود و از باب
تعیین مشیت مرتبه بر طریق یغفر یا دون ذلک لمن یشاء نباشد بعضی کویند یعذب من یشاء فی الدنیا بایجاب الحد
مع التوبة کان لسارق و یغفر لمن یشاء فی الدنیا بالتوبة کقاطع الطریق ٥ وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
اینجمله تذییل است معنی اینست و خدا بر هر چیزی قادر است از عاصی ساختن و عقاب کردانیدن سوال
قدرت بر معدوم باشد و معدوم بر قول اهل سنت و جماعت شیء نیست والله علی کل شیء قدیر بچه وجه
مبنی است جواب شیء متعلق بقدرت بود و در عرصهٔ وجود باشد بر وجه مجاز او را کویند چنانچه در
من قتل قتیلا که در عرصه قتل است قتیل پندارند چنانچه انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
تحقیق شده ٥ یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لَا یَحْزُنْكَ الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الْكُفْرِ ٥ معترضه است برای
انکار داشتن پیغامبر و از اندوهکین شدن بکفر کافران و نفاق منافقان لا یحزنک نهی است و موصول با
صله فاعل اوست معنی اینست ای فرستادهٔ خدا اندوهکین مکنند ترا آنانکه در کفر شتابی می نمایند
و بی تامل و توقف در کفر در می آیند حضرت را از جهة تعظیم ندا کرد نه چو یا چو نداکرد و نام پیغامبر را
در ندا بلفظ یا محمد تصریح نیاورد تا بذکر صفت رسالت مدح او کند و بیان عظمت او روی نماید ٥ مِنَ
الَّذِینَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِینَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ٥
من الذین قالوا بیان الذین یسارعون فی الکفر است ولم تؤمن قلوبهم حال است از فاعل قالوا یا عطف است
بر قالوا و من الذین هادوا عطف است بر سماعون للکذب خبر مبتدا محذوفست ای هم سماعون جمله مستانفه
است در جواب ما شان الفریقین و تواند بود که سماعون مبتدا باشد و من الذین هادوا خبر بود و جمله را
معترضه دارند و برای حکایت از طائفه جهودان پندارند للکذب مفعول است مر سماعون را لام در وزائده
است برای تقویت عمل اسم فاعل بر طریق انا ضارب لزید یا لام برای غرض است طریق جاء للزیادة ای
سماعون کلامک لیکذبون علیک بالزیادة والنقصان معنی اینست از کسانیکه بدهنها خویش آمنا کفتند
و بدلها ایشان نکرویدند و در راه ایمان باخلاص نرفتند و از کسانیکه یهودی شدند و دین جهودان اختیار
کردند این هر دو فریق بمبالغت مر کذب را شنوندکانند یا کویند شنوندکانند کلام را تا بزیادت و نقصان
زبان کشایند و بر تو دروغ و نابوده بر بندند ٥ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوكَ یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ
مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ ٥ سماعون جزء دیگر است مر مبتدائی که در سماعون سابق مقدر است یا
اینجا مبتدائی دیگر است محذوفست و جمله مستانفه دیگر است لم یأتوک صفتی دیگر است مر قوم یحرفون الکلم
صفتی دیگر است یا حال است یا مستانفه است در جواب ماذا یصنعون معنی اینست شنوندکانند از جهة
وسعی دیگر که بر تو نیامده اند و سماع تحریف نکرده اند بر ایشان رسانند و ایشانرا بر احوال تو بوده و نابوده مطلع
کردانند ٥ یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا ٥ اینجمله حال است
یا صفتی دیگر است مر قوم را مستانفه است در جواب ما یقولون عند تحریف الکلام هر دو شرطیه مفعول
یقولون است معنی اینست میکفتند چون بر محمد بروید و حکم قصه پرسید اکر داده شوید این یعنی آنچه
ما نوشته ایم و در شریعت محمد همان باشد پس آنرا بکیرید و بدل و جان بپذیرید و اکر آنچه ما نوشته ایم داده نشوید
و از محمد حکمی غیر آن بشنوید پس حذر کنید و دل بران منهید روایت کرده اند شریفی در خیبر زنا کرد و ایشان
هر دو محصن بودند و حکم زناء محصن در توریت رجم بود و ایشانرا رجم این شریف و شریفه از جهة شرف ایشان

دشوار می نمود توریت را محل بیان رجم کردانیدند و بجلال و سیاه روی کردن و سوار کردن بر خر باز کونه چنانچه
روی سوی دبر او بود در کوش ایشان رسانیدند خیبریان آن روز پیغامبر نشسته بودند هنوز صورت محاربه
می نمودند و بنی قریظه با پیغامبر صورت صلح داشتند و دل بر موافقت پیغامبر میکماشتند جماعتی از
خیبریان با زانی و زانیه بر بنی قریظه آمدند کفتند شما با محمد صلح کردید و دل بر آمد و شد پیش او می کمارید بروی
بروید و از و حکم بر شریف و شریفه اکر جلده کوید بشنوید و قبول کنید و اکر حکم برجم بود رد کنید جماعتی از خیبریان
با جماعتی از بنی قریظه پیش حضرت پیغامبر آمدند حضرت بر ایشان حکم رجم کفت جماعت مذکوران شنیدند
بر آشفتند و بحکم رجم رضا نیاوردند و روی بر انکار و خلاف نهادند جبرئیل پیغامبر را بر حکم ساختن ابن صوریا
فرمود او را پیش پیغامبر آوردند ایشانرا از حال ابن صوریا پرسید و حلیه او بر ایشان باز دید ایشان او را
شناختند و بنا او شتافتند پیغامبر فرمود اکر اعتماد بر و دارید او را بیارید او را آوردند و اعتماد برو
کردند پیغامبر کفت میان من و ایشان حاکم می شوی و درین قضیه در راه حق میروی کفت آری حاکم می شوم
و در راه حق میروم بعد از آن پیغامبر از جهودان پرسید شما نیز رضا بحکم او دادید کفتند آری پس حضرت
توجه بر ابن صوریا کرد و کفت انشدک بالله الذی لا اله الا هو الذی اکرم بنی اسرائیل الذی انزل التوریة علی موسی
والذی اخرجکم من مصر وفرق البحر وانجاکم من عدوکم واغرق فرعون وله الذی ظلل علیکم الغمام وانزل علیکم المن
والسلوی وانزل علیکم التوریة بین فیه حلال وحرام هل تجدون فی کتابکم الذی اتاکم به موسی الرجم علی من احصن
یعنی سوکند میدهم ترا بخدا و بصفات او این آیة عظمت او اجبی است حد زنا محصن در کتاب توریة چه می باید
و در باب ایشان حکم چه میدانید او کفت چون مرا استوار دادی و دل بر ستیدن حق نهادی حق باید کفت
و حق را بنباید نهفت در توریة یافته ایم اکر چهار کواه است عدول بر زناء محصن عیان هذه کالمیل فی المکحلة
کواهی دهند و زنا بر شوهر آن نهند حکم او رجم بود و شهود علیه مستحق کشتن بسنک شود پیغامبر کفت
چنین است و حکم در شریعت من نیز همین است چون حضرت حکم رجم بیان کرد ابن صوریا بران اعتراف
آورد بعد از آن پیغامبر ابن صوریا را کفت با وجود کتاب خدا چرا تحریف کردند و رجم را بجلد جرا آوردند
او کفت از پیر لود در ملک ما زنا واقع شده از جهة شرف او رجم نکردیم و آنرا در معرض وضوح نیاوردیم تا
آنکه از فقیری نیز زنا واقع شده او را بر حکم توریة در معرض رجم آوردند و مردمان درین باب غوغا کردند و
ملک را با فقیر در برابر آوردند از جهة فرونشانیدن غوغا جمع شدیم و حکم رجم بجلد و سیه کردن روی و سوار کردن
خر باز کونه آوردیم تا حکم جلیل و ذلیل یکی بود و حد وضیع و شریف برابر شود روایت کرده اند جهودان ابن صوریا
را در شتاب اظهار این سخن ملامت کردند و او را در معرض مذمت و شتیمت آوردند او کفت بعد از سوکند دادن
محمد اکر من از هلاک خویش نمی ترسیدم اظهار این سخن نمی پسندیدم و آنچه کفتیم و از روی این حکم را می نهفتیم پسندیده
بود در ان معرض آیة یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفو عن
کثیر فرود آمد ابن صوریا دست خویش بر زانوی حضرت پیغامبر و دل بر استثناء کثیر در یعفو عن کثیر مسطور ساخت
پیغامبر جواب دوم بار پرسید جواب نداد سیوم بار پرسید زبان ببیان کشاد زیراکه خدای کفته است
ویعفو عن کثیر و آن در مقابله یبین الله لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب مذکور شده و معنی لا یبین الله لکم
کثیر آمده و ابن صوریا که دل بر سوال کماشت در حالت از کثیر مذکور آن غرض داشت اکر پیغامبر در بیان
او مخالفت نماید از ان جواب پیغامبر پرسید تنام علینا و لا ینام قلبی شنید رایت کفتی و در راستی سخنی
و باز از شبه ولد بماد ریا بپدر استفسار کرد پیغامبر و لد را بماد ریا بپدر جماع بغلبه یا سبق یکی از ایشان در بیان
آورد و بعد از ان از تن و اجزاء فرزند پرسید که از مادر کدام و از پدر کدام است پیغامبر جواب داد که کوشت و ناخن
و موی از مادر است و استخوان و پی و رک از پدر است ابن صوریا تصدیق کرد و اعتراف آورد و سخن حضرت

را پسندید و بر پیغامبر م بگروید ابن صوریا مسلمان گشت و بدین حضرت پیغامبر ما م بپیوست و بعضی گویند چون
جهودان پیش پیغامبر م آمدند و ازو طلب حکم زنا کردند پیغامبر م پرسید در باب زناء محصن در توریة چه یافته اید
و درین قصه حکم بحق چه کرده اید گفتند فضیحت کردن و تازیانه زدن عبد الله بن سلام گفت دروغ میگوید و
راه باطل می پوید توراة آوردند و در خواندن شروع کردند چون محل بیان حکم رسید خواننده توراة آنرا زیر دست
پوشید عبد الله بن سلام گفت دست بردار و آیة رجم که پوشیده بیرون آر چون دل بر تصدیق آوردند و اعتراف
بحق کردند و بعضی گویند پیغامبر م درین قضیه با یاران در مدرسه از مدارس یهودان در آمد و در مجلس ایشان
تشریف آورد گفت ای گروه سوگند میدهم شمارا بخدائی که فرستاده شده است توراة بر موسی ع از عقوبات
زناء محصن چه ذکر میکند ایشان ذکر حکم جلده و تسوید و خر که اختیار کرده بودند بر پیغامبر م باز نمودند استاد
ایشان در گوشه نشسته بود خاموشی نمود پیغامبر م اورا سوگند داد او در حق زناء محصن بیان حکم رجم
کرد پیغامبر م بر امضاء حکم مذکور اقدام نمود و زانی و زانیه مذکور را رجم کردن فرمود مردمان عمل بحکم پیغامبر
کردند و حق را بظهور آوردند سوال در حکم رجم احصان زانی شرط باشد براء ثبوت احصان اسلام شرط
بود و در صاحبان رجم مذکور صفت اسلام نبود بغیر احصان رجم ایشان چگونه سایغ نمود جواب اسلام
شرط مختلف فیهاست نزدیک امام شافعی و بیک روایت از امام ابو یوسف براء احصان اسلام شرط است این حدیث
متمسک ایشان باشد و بر قول امام اعظم و امام محمد که در احصان شرط دارند و تواند بود که دلیل شرطیه اسلام متاخر
از عمل مسطور بدانند و در تفسیر امام زاهد بخاری آورده است که پیغامبر م چگونه برجم زانی و زانیه کافر حکم کرد از
شرطیت اسلام در احصان کرده درین حادثه آیة ولا یحزنک تا آخر نازل گشت و امور مذکور ببیان پیوست ۵
وَمَن یُرِدِ اللّٰهُ فِتنَتَهُ فَلَن تَملِکَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَیئًا ۵ من شرطیه مرفوع المحل بر ابتداست یرد الله
شرط است و جمله فلن تملک له من الله شیئا جزاء شرط است و خبر مبتداست و جمله شرطیه معترضه است براء بیان
قدرت قادر مطلق و عدم قدرت کسی که در باز تصرف حق معنی اینست و هر که بخواهد خداء تو مفتول
گشتن و مبتلا شدن او بکفر و ضلال در دنیا و عذاب در اخری پس تو که محمدی م هرگز براء دفع او از خداء چیزی
را مالک نگردی و باز داشت قضاء ربانی و نگاه داشتن از تقدیر ازلی نتوانی ۵ اُولٰئِکَ الَّذِینَ لَم یُرِدِ اللّٰهُ
اَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُم لَهُم فِی الدُّنیا خِزیٌ وَلَهُم فِی الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ ۵ اولئک مبتداست
باصله خویش صفت لهم فی الدنیا خزی خبر مبتداست و تواند بود که الذین با صله خبر بود لهم فی الدنیا خزی
حال یا خبری دیگر باشد و جمله اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم مستانفه است در جواب من الذین
یرد الله فتنته دارند و برین طریق بندارند معنی اینست ایشان آنکسانند که نخواسته است خداء که دلهاء
ایشان از لوث کفر پاک گرداند و بطهارت و نظافت ایمان و اخلاص رساند مر ایشانرا رسوائی ظهور دروغ
و نفاق و پیدا آمدن خلاف و شقاق در دنیا و مر ایشانراست عذاب عظیم و عقاب فخیم در اخری ۵ سَمّٰعُونَ
لِلکَذِبِ اَکّٰلُونَ لِلسُّحتِ ۵ سماعون تکرار است براء تاکید سماعون للکذب که بالا
گذشته هم برین معنی که در و رفته اکالون خبری دیگری و مبتدائی که آنجا مقدر است ای هم سماعون اکالون یا
صفتی دیگر است مر موصوف او را یعنی من الذین هادوا سماعون للکذب اکالون معنی چنین آید بمبالغت
شنوندگانند مر کلام دروغ را که احبار یهودی بافته اند بتحریف عبر کتاب خدایرا کتاب خداء ساخته اند
سحت را اکالاند بمبالغت و اهتمام خوردگانند و سحت مال رشوة را گویند که و در لغت استیصال است
سحت و اسحته ای استاصله و استیصال از بیخ برکندن است و سحت خورنده را از بیخ برکند و مستاصل گرداند
باطل رشوة را سحت گویند از جهت آنکه برکت را از بیخ برمیکند گفته اند اذا دخل بالرشوة من الباب خرج البرکة
من الکوة یعنی چون برکت از در درآید برکت از روزن بیرون آید روایت کرده اند حاکمان بنی اسرائیل رشوة

بخوردند و حق بباطل میگردانیدند این آیة در شان ایشان نازل گشت و این نظم بود در پیوست و در حدیث آمده
لعن الله الراشی والمرتشی امام زاهد روایت کرده لعن الله الراشی والمرتشی والرائش یعنی لعنت خداء تو رشوة دهنده
و رشوة گیرنده و رائش را یعنی کسانیکه میان راشی و مرتشی براء دادن و ستدن رشوة در آید و درین معامله سعی نماید
باد و بدانکه مرتشی را در ارتشاء بی شبهه اثم شود و در راشی تفصیل بود اگر رشوة براء ابطال حق و یا براء اثبات باطلی میدهد
مذموم باشد و اگر براء دفع ظلم از خود و صیانت از مضرت میدهد اثم نگردد و همچنین رائش اگر مقصود او دفع ظلم از
راشی بود و در صلاح کار کوشد اثم نبود بلکه ماجور باشد و مال حرام غیر مال رشوت نیز سحت است مروت و دین را
از بیخ برکند و صلاح و عفت را مستاصل گرداند و مال حرام انواع است چون رشوت حاکم و مغنی و مخنث از اعمال و غیر
ایشان از اصحاب الکال و هرچه کاهن بخبر کردن از غیب می ستاند و اجرت زانیه بر زنا و بهاء و خمر و مردار و خون
و اجرت آنکه نرها برماده جهاند ۵ فَاِن جَاءُوکَ فَاحکُم بَینَهُم اَو اَعرِض عَنهُم وَاِن
تُعرِض عَنهُم فَلَن یَضُرُّوکَ شَیئًا ۵ جاؤک شرط است فاحکم بینهم با معطوف خویش جزاء شرط واقع شده
و فا در فان جاؤک سببیه است و جمله مسبب کلام سابق آمده است و جمله وان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا
معترضه است براء بیان امر پیغامبر م از مضرت بزیان بر تقدیر اعراض از حکم میان کافران روایت کرده اند نزول
این آیة در شان کسانی است که براء طلب حکم زناء محصن آمده بودند چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفته و بعضی گویند
در شان بنی قریظه جنایات بنی قریظه از جراحات و قتلی که میکردند به بنی النضیر و بر ایشان ضعف و غرامت میدادند
تا آنکه علم نبوت حضرت رسالت پناه آراسته گشت و آثار معدلت بظهور پیوست بنی قریظه گفتند ما بنی النضیر و قریظه
برادریم و هر دو فرزندان یک پدریم خداء ما و دین ما و کتاب ما یکی است و میان ما در فضل و فضیلت فرقی نیست پس
در جنایت تفاوت چرا باشد و در غرامت فرق چرا بود براء طلب تسویه پیش پیغامبر م رفتند و میان خویش از
پیغامبر عدل جستند پیغامبر م در باب ایشان برابر حکم کرده و در حد تسویه آورده گفت بنی نضیر افضلی بر قریظه
نیست دیتاء ایشان و قصاص ایشان یکی است بنی نضیر بر آشفتند و سخنان ناپسندیده گفتند که ما بر حکم سابق که
میان ماست خواهیم بود و بحکمی که حالا شده انقیاد نخواهیم نمود در شان ایشان افحکم الجاهلیة یبغون الآیة نازل
گشت و شناعت مقال ایشان ببیان پیوست معنی اینست اگر بر تو ایشان حکم جویند و بیایند و رغبت بر حکم تو
نمایند روا بود که میان ایشان بحکم پیش آیی و روا باشد که اعراض نمایی و اگر اعراض کنی از کافران و حکم نکنی میان ایشان
ترا زیان نکنند و مضرت رسانیدن نتوانند چه تو در عصمت خدائی و در پناه حضرت حق تعالی کسی که در عصمت
خداء باشد او را هیچ زیان نرسد بیت تو خدارا شو اگر جمله عالم دریاست ۵ بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد ۵
پیغامبر م بحکم این آیة در حکم کردن میان ایشان و اعراض کردن از حکم مخیر بود گاهی حکم میکرد و گاهی اعراض مینمود
و بعضی تخییر مذکوره بآیة وان احکم بینهم بما انزل الله الیک منسوخ گشته و بلزوم حکم کافرانی که نزد حضرت بیایند
تخییر میان حکم و اعراض به تنسیخ پیوسته و بعضی میگویند که در سوره مایده هیچ آیتی منسوخ نیامده امر احکم براء اثبات
میدارد و ناسخ تخییر مذکور نمی پندارد ۵ وَاِن حَکَمتَ فَاحکُم بَینَهُم بِالقِسطِ ۵ ای و ان اراد الحکمت بر طریق
اذا قرأت القرآن و این جمله شرطیه عطف است بر فان جاؤک فاحکم بینهم معنی اینست چون بخواهی که حکم کنی کافران را
پس حکم کن بعدل میان ایشان صدق بگو و حق بجو ۵ اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ المُقسِطِینَ ۵ این جمله تذییل است و یا
تعلیل است تاکید او از جهة ابراز مقصود بر وجه وکادت است یا گویند امر بقسط ملوح بمضمون این جمله بود بتقدیم
ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست بدرستی که خداء عدل کنندگان را دوست دارد و نظر لطف بر ایشان
گمارد ۵ وَکَیفَ یُحَکِّمُونَکَ وَعِندَهُمُ التَّورٰیةُ فِیهَا حُکمُ اللّٰهِ ثُمَّ یَتَوَلَّونَ
مِن بَعدِ ذٰلِکَ ۵ استفهام براء تعجب است و جمله وعندهم التوریة حال است ثم یتولون عطف است
بر یحکمونک و تا آخر معترضه است و متضمن تعجیب باشد معنی اینست عجب است که ایشان ترا حکم سازند و

بحکومت وحکمة تو بر دارند وحال اینست که نزدیک ایشان توریة است که دران حکم خداست وثابت حق جلّ وعلا
پس ازان بر حکمت تو که بر وفات حکم توراة است روی میکردانند وان معدوت محض را مصلحت صرف میدانند ٥
وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ٥ این جمله حال است از فاعل یتولون یا تذییل است معنی اینست ونیستند ایشان
مومن بتو وبتوراة چه از حکم توراة اعراض میکنند وحکم ترا نمی پسندند وحکم توراة را میکردانند ٥ إِنَّا أَنزَلْنَا
التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ٥ مستانفه است چون بالا ذکر توراة رفت چنانستی که سامع کوئی بین لنا ما
صفة التوریة فقیل انا انزلنا التوریة هم ازینجهة فصل کرد وجمله را موکد آورد فیها هدی ونور جمله حال است
وصفتی است توراة را بجد فانی سوال تقدیم فیها بر طریق فیها غول بود نفی هدی ونور از سایر کتب آید جواب
جمله مذکور را ظرفیه دارند واز باب تنکیر هدی ونور برای ترغیب آرند ونوعی هدی ونور که مخصوص بتوراة بود جویند
معنی اینست بدرستی که ما فرود آوردیم توراة را در حالتی که درو هدی ونور است یعنی درو علمی که راه نماید ونوری
که ظلمت دلرا زداید ٥ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ ٥ حال مقدره است ایراد صیغه مضارع که جهة
استحضار صورت بدیعه حکم است معنی اینست فرستادیم ما توراة را وحکم کرده اند بران پیغامبران وعمل کرده
بدل ایشان روایت کرده اند که از موسی تا عیسی ۴ هزار پیغامبر وبعضی کویند چهار هزار پیغامبر بودند که همه
بتوراة عمل داشتند ومتابعت او می نمودند سوال جمع نبوت سلامت وجمع قلت بود در استعمال جمع قلت
در عدد کثیر با وجود لفظ انبیا که جمع کثرت است جواب چه نکته باشد تنبیه بدین که انبیا نفوس قدسیه اند اکرچه
بسیار باشد بر نسبت مقداری که وجود ایشان می باید وارث ایشان نمی شاید اندک اند ٥ الَّذِينَ أَسْلَمُوا ٥
صفت ما یوجه النبیون معنی اینست پیغامبرانیکه حکم توراة را انقیاد شده اند وراضی بدان کشته اند واین تعریض
است بانیه کسانیکه انقیاد حکم توراة نکردند ودل بر تحریف آن آوردند ٥ لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ
وَالْأَحْبَارُ ٥ للذین هادوا متعلق بیحکم است والربانیون والاحبار معطوف بر النبیون باشد ولام بمعنی علی
است بر طریق وان اسأتم فلها ای علیها وبعضی محمول بر حذف معطوف دارند وکلام بمعنی یحکم بها النبیون
للیهود وعلیهم پندارند معنی اینست حکم میکردند پیغامبران وربانیان ودانشمندان یهودان یا کویند برای
جهودان کاهی در نفع وکاهی در زیان که ربانیان منسوب اند سوی صفت خدای تعالی وبندکان خاص حضرت حق
جل وعلا اند کار ایشان عبادت خدای تعالی باشد ویا رب بمعنی پروردن دارند وایشانرا منسوب سوی پرورش
علم پندارند وذکر احبار بعده ربانیون تعمیم بعد تخصیص بود وبعضی کویند ربانی آنستکه عمل او بیشتر از علم
است واحبار آنست که علم او بیشتر از عمل باشد ٥ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا
عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ٥ جار ومجرور بدل اشتمال است از بها که در یحکم بها است یا سببیه است ومتعلق است
بیحکم یا صلة عاملین است که مضمون احبار است الاحبار العالمون بما استحفظوا وکانوا علیه شهداء عطف است
بر استحفظوا کتاب الله وضع مظهر موضع مضمر است معنی اینست حکم میکنند پیغامبران وربانیان
ودانشمندان بنی اسرائیل بتوراة بدانچه خواسته شده است یاد کردن ونکاه داشتن آن از ایشان وبدانچه بودند
ایشان بر حقیت آن کواهان واز تبدیل وتحریف نکاهبانان واکر با سببیه دارند معنی چنین پندارند حکم میکنند
بتوراة پیغامبران وربانیان واحبار بسبب یاد کنانیدن خدای ایشانرا یا بسبب خواستن خدای از ایشان
نکاه داشت آن واز باز داشتن از تحریف وتغییر وبدانچه هستند ایشان براستی ودرستی کواهان بزرکی کفته است
حق سبحانه وتعالی نکاه داشتن توراة حواله دیکران کرد نکاه داشتن نتوانستند بتغییر رو آوردند حفظ قرآن بر حکم وانا
له لحافظون منسوب سوی خدا کشت لاجرم بتغییر وتحریف نپیوست ٥ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ
فا سببیه است وجمله سبب مضمون کلام سابق است ای فلما ذکرنا ان احکامهم یتولون عن حکم التوریة وان التوریة
یحکم بها النبیون والربانیون والاحبار والصارفون فلا تخشوا الناس ایها الحکام فی الحکم بالعدل ووفاق التوریة

واخشون

واخشونی فی تحریفها والحکم بخلافها درین کلام التفات از غیبت سوی خطاب بود وتوجه بعد از شکایت باشد
معنی اینست چون ذکر کرده که حاکمان از حکم توراة روی میکردانند وحکم اورا تبدیل میکنند پس مترسید ای حاکمان
در حکم از مردمان واز من بترسید وحکم بناحق در توراة مکنید ٥ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا ٥ عطف است
بر فلا تخشوا الناس واخشونی ای لا تستبدلوا بآیاتی ثمنا قلیلا بثمن قلیل معنی اینست آیات فرا آنرا باندک ثمن مفروشید
وآیات کتاب حرام کردانید وبدان ثمن اندک مستانید ٥ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْكَافِرُونَ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست وکسانیکه بدانچه فرستاده است خدای تعالی حکم نکنند وحکم
کتاب خدای بکردانند پس ایشان مقصود بر کفر باشند ٥ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ
وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنفَ بِالْأَنفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ ٥ وکتبنا
عطف است بر انزلنا التوراة با اسم وجز خویش مفعول کتبنا است وهم با معطوفات خویش رفع ونصب خوانند
نصب بحمل بر لفظ ورفع بحمل بر محل دانند وان کتبنا یعنی قلنا است ودر حکم مکسوره بود عطف بر محل اسم ان هم مکسوره
جایز باشد وهم با هل مذکوره را بتقدیر مقاصیا هر یکی را متعلقه بصفتی ملایم مجرور خویش دارند کلام بتقدیر ان النفس
مقتولة والعین مفقودة والانف مجدوع والاذن مقطوع والسن مکسور والجروح ذات قصاص پندارند معنی
اینست ودر توراة نبشتیم وبر ایشان واجب کردیم بدرستی که نفس بنفس قصاص کرده شود وقاتل بدل مقتول کشته کردد
یعنی هر که نفس معصوم را بکشد او بمقابله نفس مقتول بقصاص برسند ودر هلاک نفس نفس حر وعبد ومومن
وذمی در می آید وشروع در کشتن بنده کشتن حر مسلم میسر نباید وچشم بچشم وبینی ببینی قصاص شود وکوش بکوش و
دندان بدندان بقصاص برسند وجراحتها خداوند قصاص بود ودر هم جراحتها لزم مقاصد باشند مکر آنک
امکان برابری نباشد ومقاصد در جراحت نتواند وقابل بحکومت عدل شود آنچه حاکم عادل حکم کند بران نفقه خالص
در کتب فقه مسطور است ودر السنه فقها مذکور است واین نیز مرجعی است از مخالفت کتاب احکام کتاب را
چه در توریت برابری مذکور بود بنی نضیر از بنی قریظه در غرامت جنایت می افزودند یعنی بنی النضیر بدل یککس دو کس
از بنی قریظه میکشتند وبدل یک عضو دو عضو می بریدند وبرابری راضی نمی شدند وبر حکم توراة که قصاص وبرابری است
نمی رفتند ٥ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ ٥ فا سببیه است ومرفوع المحل بر ابتدا است وجمله فهو کفارة
که جزای شرط است خبر مبتدا است فهو عاید است بر مصدر تصدق بر طریق اعدلوا هو اقرب للتقوی معنی اینست
ثابت کشت وحکم جراحات برابری پیوست وحکم قصاص لازم است وهر که بجنس قصاص تصدق کند که برابری از
واجب شده ساقط کرداند آن تصدق وعفو کفارت کناهان او باشد وتواند بود که ضمیر که عاید بر جانی
بود عفو صاحب قصاص کناه جانی را می برد ٥ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الظَّالِمُونَ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست وکسانیکه بدانچه فرستاده است خدای حکم نکنند ودم مخالفت
خدای زنند پس ایشان ظالمان از حد تجاوز کننده کانند ٥ وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا
لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ ٥ عطف است بر انزلنا التوریة بعیسی دوم است بواسطه با مفعول محذوف
است بدلالت علی آثارهم وضمیر آثارهم بر پیغامبران است که مذکورند در جمله یحکم بها النبیون علی آثارهم
ای آتینا فی تعاقبهم علی آثارهم بعیسی ابن مریم معنی اینست آوردیم در قفا یعنی در عقب پیغامبران عیسی ابن
مریم را ایشان در حالتیکه مصدق آمده توریت را که پیش از وی نازل شده ٥ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى
وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ ٥ وآتینا عطف است بر قفینا فیه هدی حال است از الانجیل
ومصدقا عطف است بر محل او معنی اینست ودادیم عیسی را انجیل درین حالکه درو هدی است ونور
ودرین حال که تصدیق کننده است مر کسانی را که پیش از وی اند سوال انجیل را با دو دست چه نسبت بود وبودن
بودن توریت میان دو دست او چه وجه باشد جواب این عبارت از باب تمثیل بود برای تحقیق آنچه

وجه باشد این عبارت از باب تمثیل بود و تحقیق آنچه مذکور است حاجت نباشد ○ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً
لِلْمُتَّقِينَ ○ عطف است بر مصدقا این نیز حالست بمعنی هادیا واعطانا جعل انجیل بروجه مبالغت عین هدی
و موعظة چنانچه در اثنای اقبال و ادبار بدان رفته اند و در جاء زید صوما وضربا گفته اند معنی اینست و در حالتی که
انجیل راه نماینده است و پند دهنده است مر متقیان را یا عین هدایت و پند است بروجه مبالغت مر ایشانرا یعنی مر
کسانیکه مستعدند برای القاء چنانچه در سوره بقره گذشته ○ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ○
ولیحکم بلام کی و بر صیغه امر غایب خوانند و بر وجه هر دو قراءة معنی مختلف دانند و بر قراءة محذوف که متعلق بآتیناه
الانجیل است دارند و بر قراءت صیغه امر غایب محمول بر حذف و قلنا معطوف بر آتیناه باشد بنا بر بدان معنی
اینست و دادیم حضرت عیسی م را انجیل تا مردمان ایمان آرند و با اهل انجیل بدانچه فرود آورده و وحی کرده است
خدای تع در وی حکم کند یا گوئیم دادیم عیسی م انجیل و گفتیم که حکم کنند اهل انجیل و کسانیکه داده شده است این نعمت
جزیل بدانچه وحی کرده است خدای تع و بعد ذکر انجیل مقام ضمیر بود در بما انزل الله وضع مظهر موضع مضمرات برای
تصریح بباعث بر قول سابق نمود ○ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ○
این جمله تذییل است معنی اینست وکسانیکه بدانچه فرستاده است آنرا خدای تع حکم نکنند ایشانرا مقصود بر فسق باشند
بکتاب خدا بالا کافر خوانند با ظالم اینجا حکم بفسق و جز تحقیق این سه وجه چیست و معنی هر یکی بر کدام وجه
مبنی است سوال کسی که حکم بکتاب خدای نکند و خود را در هر سه صفت افکند چه بعضی صور کفر بود چنانچه
توحید را منکر شود و بعضی صور مخالفت ظلم باشد چنانچه بنی النضیر در باب جزاء جنایات بنی قریظه خلاف حکم معدلت
کردند و بر غرامت بر دو چندان آوردند و بعضی صور فسق باشد چون تغییر ایام صیام و تبدیل ماههاء حرام و تغییر
معنی آورده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون در باب مسلمانانست که ایشان بر دو حکم کافر شوند و مرتد
کردند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون در حق یهودست که در حق ایشان در تورات قصاص مرقوم
بود ایشان زیادت جستند بدل یکی دو کس میکشتند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون در حق
نصاری است در شریعت ایشان در قتل عفو واجب بود امتثال نکردند و بر مطالبه دیة و قتل آوردند ○ وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ○
عطف است بر جمله سابقه بالحق حالست از الکتاب مصدقا حال دیگر است ای انزلنا الیک الکتاب معا بالحق
مصدقا و مهیمنا عطف است بر مصدقا پس از آن ذکر تورات و انجیل کرد درین آیة ذکر قرآن آورد در کتاب اول الام
عهد است و اینجا لام جنس و تواند بود که اینجا نیز لام عهد باشد برای عهدیت نوع یعنی کتاب سماوی و مهیمنا
علیه ای شاهدا علی صدقه یعنی ذکر کرده است بر صدق کتابها که پیش از تو بود و بیان آنچه در وی روی نمود و بعضی
مهیمنا را بمعنی محافظا علیه گویند و بیان صفت نگاه داشتن چنین کنند یعنی تحریفات ایشانرا بیان میکند آنچه واقع بود
در وی بهانه می افکندند از ترس تابعان او و خوف رسوائی خویش تحریف یعنی دیگر میکنند و تغییر و تبدیل مشغول میکردند و تواند
بود که در مهیمنا علیه اسناد مجازی بود باسناد صیغه اسم فاعل سوی مفعول از باب عیشة راضیة یعنی عیشة راضی صاحبها
اینجا نیز تقدیر کلام چنین می شود و مهیمنا علیه نگاهدار و نگاهبان است فرستاده او بر وی چنانچه قوله انا
نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون معنی اینست و فرستادیم بر تو کتاب یعنی قرآن در حالتیکه ملتبس است بحق و مصدق
مر آنچه پیش از تو بود کتاب و گواهست بر آن ○ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ○ فا سببیه است ولا تتبع عطف است بر فاحکم و در انزل الله بعد انزلنا التفاتست
از تکلم سوی غیبت عما جاءک من الحق متعلق است بلا تتبع بتضمین معرضا معنی اینست چون بسوی تو آنرا
برین صفت فرستادیم و بر مضمون آن اعلام دادیم پس حکم بکن میان مردمان چنانچه خدای بر تو فرود آورد و چنانچه
باید و شاید بیان کرد و من بعد ازین روی مکن هواهاء جهودانرا و ایشانرا تابع مباش خواستهاء ایشانرا و اعراض مکن

و محرف و مشق از آنچه آمده است بر تو از حق روشن و صدق و برهن یعنی بصری را بر قرظی فضل مده و میان ایشان
برابری منه و در حق زانی محصن که حکم او در تورات رجم بود مگذار و بر وفق هواء جهودان از رجم بجلد و تسوید وجه میاره ○ لِكُلٍّ
جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ○ در آیات سابقه بذکر کردن گروهی که حاکم بتورات بودند و گروهی که
توجه بحکم انجیل و قرآن نمودند پرداخت و بعد هر سه قسم را بدین جمله بروجه التفات از غیبت سوی خطاب
تذییل ساخت شرعة و منهاجا مفعول اول جعلنا است لکل جار و مجرور مفعول دوم است منکم صفت مر لکل
و خطاب مر مردمانراست و از لکل امة مراد است معنی اینست مر هر گروهی را ای مردمان لازم گردانیده ایم
راهی که دران بروید و طریقه که باشد و کسانیکه از عرب و عجم در وقت بعث پیغامبرم بوند و کسانیکه از بنی آدم از
انقراض عالم پیدا خواهد شد یک گروه اند ایشان همه یک شریعت دارند و نوبت بسوی یک قبله می آرند که پیغامبر اندم از
خدای آورده و احکام بیان کرده او را بآلت شریعت حکم کردن نباید و همه امت را انقیاد حکم او لازم آید پس در قتل
چنانچه در شریعت او آمد تخییر میان قصاص و عفو حکم کند نه بتعیین قتل چنانچه شریعت موسی م و نه تعیین
عفو چنانچه شریعت عیسی م بدی نمود و در زنا محصن حکم رجم کند و در جلده زانی محصن تسوید وجه چنانچه
جهودان اقرار کرده اند نبود و میان نضیری و قریظی در جزاء جنایات برابری نهد و تفضیل نضیری بر قریظی چنانچه
معتاد بود نپسندد و نزدیک بعضی خطاب لکل جعلنا منکم مر پیغامبرانرا بود معنی چنین بود و هر یکی را از شما ای
پیغامبران گردانیدیم شریعتی و راهی که دران روید و مردمانرا راه دین نماید برین تقدیر لازم آید که هر یکی پیغامبران
را شریعتی دیگر باشد و راهی غیر راهی دیگری باشد و در روایت آورده که از موسی م تا عیسی م هزار پیغامبر بودند و
چهار هزار پیغامبرم بوده اند که هر یکی بشریعت موسی م توجه نموده هر یکی را شریعتی علاحده داشتند که آزاد بخود
خود می پنداشتند لکن آن همه بر حسب اقوام مختلفه شریعت موسی م بود چنانچه در شریعت پیغامبر ما م بر حسب
مسافران و مقیمان و زنان و مردان و عبید و احرار احکام مختلفه پدید نمود سوال بر هر دو تقدیر منکم که صفت
مر لکل جعلنا متصل لکل چرا نیاورد و بچه نکته فصل کرد جواب در تقدیم و تاخیر مبدا کردن و سامع و هشیار کردن
مخاطب است و باعث شدن اوست بر نظر بران معنی در دل با سواری قرار گیرد و ثبات و استقرار پذیرد و لکل
جار و مجرور یعنی لکل مفعول دوم است مر جعلنا را تقدیم او از جهة اهتمام اوست چه مقصود درین کلام بیان
اختصاص شریعت بهر یک قومی یا بهر یک نبی است و بر هر دو تقدیر در منکم تغلیب حاضر بر غایب است که از امتان امت
پیغامبرم حاضر بود و از پیغامبران پیغامبر دیگر و امتان غایب بودند بروجه تغلیب بر غایب صیغه خطاب آورده
و تنکیر شرعة و منهاجا برای انواع برای تعظیم است ○ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
خطاب مر مردمانراست و این موقر براول احتراز انبیا را ضمیر آیة نیز خطاب مر پیغامبران دارند بتقدیر لجعلکم
روی امة واحدة پنداریم این شرطیه عطفست بر فعلیه سابقه معنی اینست واگر خواستی خدای تع مردمان از
اهل انجیل قرآن شما همه را یک گردانیدی و توافق در عمل بجدی و بسوی یک شریعت خواندی و مکلف بیک طریق
کردی ○ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ○ لکن برای استدراکست لیبلوکم جار و مجرور
متعلق است مر فعل محذوف ای ولکن جعلکم امما مختلفة و اقواما متعددة لیبلوکم معنی اینست ولکن
شما را گروهها متعدده گردانید چنانچه میان شما در شرایع اختلاف انداخت تا بیازماید آنچه از حال شما علم
دارد که کیست که از شما اعتراف میکند بر احسان شریعتی دیگر نظر می افکند چیزی را ملایم حال او میداند و دوستی معین آمده
و در شتی ملایم استعداد او معین شده ○ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ○ فا سببیه است معنی اینست پس خیرات
را پیش گیرید و نکوکاری پذیرید زیرا که همه سر سبق بدینست و مطلوب همه دینها همین است انواع نیکی کنید و مقابله
ملایم و باستعداد او موافق تر باشد پیشتر آرد و همت بر تحصیل آن بیشتر گمارد چون سلاطین را عدل و احسان
و علما را افادت بیان و زاهدانرا ازدیاد عبادة و عارفانرا فکر در جمال و جلال خدا و مقربانرا ترک دنیا و عقبی

واهل اعتبار را جود و راحت وعمال را امانت ودیانت وزنان را جمع کردن میان طاعت خداء مالک را الی الجمله
آنچه نیکی پندارند خود را بران انکارند وخود را ازان باز آرند ۝ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم
بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ مرجعکم مرفوع المحل بر ابتدا است والی الله خبر مبتدا است جمیعا حال است
وجمله تعلیل است مر فاستبقوا الخیرات وجمله تختلفون خبر است مر کنتم وجمله کنتم صله ماست وجار ومجرور متعلق
بینبئکم است وجمله فینبئکم عطف است بر الی الله مرجعکم وتقدیم الی الله برای قصر صفت یعنی الی الله لا الی غیره مفید قصر است
معنی اینست وبسوی حسابگاه خداء تو باز خواهید گشت پس شما را بدانچه اختلاف دارید خبر خواهد کرد ونیک
وبد هر یکی پدید خواهد آورد اخبار نیکی باید وازبراء احتراز شاید ۝ وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۝ ان مفسره است
ومتعلق محذوف بود بتقدیر انا انزلنا الیک الکتاب وامرنا ان احکم بینهم باشد وتواند بود که عطف بر کتاب
دارند وتقدیر انزلنا ان احکم پندارند زیرا که انزل الکتاب وحی است ووحی متضمن معنی قول است بمعنی امر وندا
ای وحینا الیک الکتاب وان احکم وتواند بود که ان در ان احکم مصدریه باشد وان احکم بتاویل مصدر عطف
است بر الکتاب یا مجرور بعطف بر الحق بود ولا تتبع اهواءهم با معطوفات خویش عطف است بر ان احکم وتواند
بود که ای ما انزلنا الکتاب بالحق وطلب حکمک وطلب عدم اتباعک اهواءهم واحذرک عن ان یفتنوک ان یفتنوک
بدل اشتمال است در واحذرهم یا مفعول له بحذف مضاف ای واحذرهم مخافة ان یفتنوک معنی اینست امر
کردیم که حکم بکن یا وحی کردیم که بکن بر آنچه فرستاده است سوء تو خدا ووحی کرده است بر تو حق سبحانه وتعالی وپس
روی مکن هواهاء ایشان را وبترس از ایشان که فتنه زاده ومفتون شده سازند در غافل شدن از بعض چیزی
که فرستاده است حق جل وعلا روایت کرده اند که ابن صوریا وشماس بن قیس وجماعتی از یهودیان جمع شدند
وپیش حضرت خیر البشر سید ولد آدم صلوات الله وآله واتباعه واحبائه الابرار آمدند وگفتند ما دانشمندان
یهودیانیم ومقتداء ایشانیم اگر ما مسلمان شویم وبدین تو بگرویم اکثر یهود مسلمان شوند ما را با کسی خصومتی
افتاده اگر براء ما حکم کنی اگرچه حق جانب ما بود ما بتو ایمان آریم ودین یهود بگذاریم براء تنبیه پیغامبر این آیه
نازل گشت ومضمون این حکم بورود پیوست ۝ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم
بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ۝ فا سببیه است یصیبهم مفعول است مر یرید الله وما در انما کافه است وجمله
انما یرید الله بجاء دو مفعول است براء وعید ردی کرد این از حکم قرآن معنی اینست پس اگر ایشان از حکم
تو بر آنچه وحی فرستاده است خداء تو بر تو روی گردانند وحکم ترا حق ندانند پس بدان بدرستی که میخواهد خدا
جل وعلا که برساند ایشان را ببعضی گناهان ایشان مصیب وبعضی گویند تواند بود که عبارت از تولی مذکور
وکنایت از اعراض مسطور باشد لفظ بعضی همچو لفظ منکر آنکه برای تفخیم باشد وگاهی براء تحقیق بود اینجا براء
تفخیم است که تولی مذکور گناهی عظیم وجرمی فخیم است ۝ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ۝ اینجمله
تذییل است یا حال است وتاکیدا واز جهة رد انکار است چه کافران فسق خویش را منکر اند وبا انکار فسق خویش
مقر اند ۝ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۝ یبغون بصیغه غیبت وتبغون بصیغه خطاب
خوانند ومعنی بر حسب آن دانند واستفهام براء تعجب است وفا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای
یاتون فحکم الجاهلیة یبغون اینجمله معترضه است براء تعجب از اتباع جاهلیت یا براء توبیخ بران معنی اینست
عجب است که بر هیچ توئی می آیند وحکم جاهلیت میخواهند واستفهام براء توبیخ است یعنی نشاید که بر تو بیایند
واز هیچ توئی حکم جاهلیت را طلب نمایند ۝ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝
من استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدا است احسن خبر مبتدا است واستفهام بمعنی نفی است من الله متصل است
حکما تمیز است لقوم یوقنون خبر مبتداء محذوفست ای هذا القول لقوم یوقنون بعضی عند دارند ومتعلق مفهوم

کلام

کلام پندارند ای انتفی کون حکم غیر الله احسن من حکم الله عند یوقنون بصفات الله واحکامه معنی اینست وکیست
نیکوتر از خداء از روی حکم واین گفتار برای قومی راست که ایقان دارند وبصفات خداء اقرار میکنند ۝ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۝ اینجمله مر جمله اولی را که لا تتخذوا الیهود
را بیانی دیگر است یا ایها الذین آمنوا براء تاکید تنبیه مقرر است معترضانی که میانه بود میان دو کلام متصل بود
بعضهم اولیاء بعض تعلیل است مر جمله لا تتخذوا الیهود والنصاری دلیل است معنی اینست ای مومنان جهودان
وترسایان را دوست خویش مگیرید وبحکم دوستی متابعت هواهاء ایشان مکنید زیرا که بعضی از ایشان مر بعضی را
دوستانند وایشان همه شما را دشمنانند باعتبار آنکه دوست دشمن دشمن ایشان بدین جهة ثابت گردد وبا یقین
دشمنان دوستی نباید کرد وایشان را درین معرض نباید آورد ۝ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۝ من
شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است وجمله یتولهم شرطاست فانه منهم جزاء شرطاست وهم خبر مبتدا است وجمله
شرطیه تذییل است یا حال است یا جمله معترضه است براء تهدید وترهیب دوستان ایشان معنی اینست وهر که
از ایشان را دوست دارد بمقتضیه من احب قوما فهو منهم از زمره ایشان باشد وآنچه از آمدن حاجت ماسه بود
ویا از جهة خوف وخشیت تعرض جانی ومالی باشد داخل دوستی نبود وصاحب آن مستحق وعید نشود ۝ إِنَّ
اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ اینجمله تذییل است وتاکید او از جهة ابراز وعید بر وجه وکادتست
نه از جهة انکار وتردد معنی اینست بدرستی که خداء راه ننماید قومی را که ظالم مانند در حق ایشان مقدر است که
تا وقت موت بر کفر وکافری مانند ایشان راه راست نگیرند وآن مبتلا پندارند ۝ فَتَرَى الَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ ۝ موصول با صله مفعول
اول است مر تری وجمله یسارعون مفعول دوم است فیهم ظرف است مر یسارعون یقولون حال است
با وجه جمله بر عکس این مقال وتواند بود تری بمعنی تبصر باشد وهر دو جمله حال بود وتواند بود که یسارعون
را مفعول دوم دارند ویقولون را در جواب ماذا یصنعون مستانفه پندارند ان تصیبنا دائرة مفعول
نخشی است یا آخر مفعول یقولون است وجمله فتری الذین بفاء سببیه است معطوف بر مفهوم ان الله لا
یهدی القوم الظالمین بود کلام بمعنی یرونه الظالمین علی الضلال فتری الذین فی قلوبهم مرض ای شرک
ونفاق یسارعون فی موالاتهم معنی اینست خداء تو ظالمان را هدایت نکند ودر راهنمائی ایشان ردم ببین سبب که
می بینی کسان را که در دلهاء ایشان مرض نفاق است اگرچه بظاهر ایمان آرند اما در باطن نفاق دارند این
گروه در دوستی ایشان مسارعت میکنند ودم موافقت ومصادقت ایشان می زنند درین حال که بنه میخوانند
مصادقت وموافقت میخوانند وعلل مصادقت وموافقت میگویند می ترسیم که برسد ما را از هر نحسی حادثه
واضطراری با ایشان دوستی می ورزیم برای روزی وروزگاری ۝ فَعَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ
عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ۝ فا در فعسی الله سببیه است چه کردار وگفتار ایشان
سبب است برای آنکه این سخن گویند وغلبه خویش ایشان جویند وعسی از خداء ترجیه وترقبه از کریم دلالت
بر تحقق کند دلیل بر یقین وقوع باشد فیصبحوا را عطف بران یاتی دارند ونصب او بحذف پندارند
معنی اینست نزدیکست خداء تو فتح را یا کاری دیگر را از آثار قدرت خود بیاید وفتح مذکور را بعضی فتح
مکه وبعضی فتح خیبر وفدک پندارند او امر من عنده را بعضی بر قتل بنی قریظه وبنی النضیر حمل کنند وبعضی عقد دیة
ووضع جزیه بر اهل کتاب دارند پس ایشان بنا بر آنکه نفاق دلهاء خویش پنهان کردند واز نفاق وعداوت
مسلمانان پشیمان گشتند ۝ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ ۝ ویقول برفع بقراءة واو وبر قراءة ترک واو مستانفه است در جواب ماذا یقول المومنون
ح وبقراءة واو رفع یقول معترضه بود براء حکایت مقال مومنان در هنگام صدور گفتار مذکور از کافران

دیر وأت واو نصب یقول معطوف ان بر یأتی منصوب است بان اهؤلاء الذین تا آخر مفعول یقول آیت
و استفهام براء تعجب است اضافت جهد ایمانهم بمعنی بی است وجهد منصوب است از جهة آنکه مصدر است ای جهد
واجهد فی ایمانهم بتاکید ها و تغلیظها و جمله جهد بدل است از اقسموا یا حال است ای اقسموا جاهدین فی ایمانهم یا نصب
او از جهت ظرف بود ای اقسموا بالله وقت جهد ایمانهم یا نصب از باب ضربته ضرب الامیر لمعکم این حکایت جواب قسم است بر
طریق نقل چه ایشان در وقت قسم انا لمعکم گفته اند در وقت اخبار بتوجه عنت انهم لمعک میکویند و تاکید جمله
از جهة سامع موافقت ایشان را منکر است معنی اینست میکویند مؤمنان یعنی منافقان سوکند خوردند و در سوکندهاء
خویش کوشش نمودند بدرستی که ایشان هر آینه با شما اند بظاهر و باطن موافقانند و دین شما دارند و دل بر نصرت
شما میکمارند ۝ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ۝ داخل مفعول معه است و حال است بتقدیر اذا معنی
شدت در هولاء ای اشتروا الیهم حال کونهم حبطت مقول خدا است بر سبیل استیناف است چنانچه که سامع گفت
کیف صار حالهم قال حبطت اعمالهم یعنی کارهاء ایشان ضایع گشت و کردارهاء ایشان بضیاع پیوست در دنیا خوار
و زار گشتند و در آخرت در درک اسفل رفتند پس گشتند ایشان خایب زدگان و خاسر شدگان کدام زیان از این
بالاتر و کدام خسران از این بدتر عمر بریا و نفاق مشقت کشیدند در دنیا و به پای مثوبت نرسیدند بلکه بحضرت
عقوبت ابدی رسیدند و در این عذاب سرمدی چشیدند نعوذ بالله منها **بیت** آن کو دل خاک بیز غربیل بدست
میزد بدو دست روی خود میبیخت ۝ میگفت بهاء هاء افسوس و دریغ ۝ یک دانه نیافتیم و غربیل شکست ۝ يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ این آیة هم اوفوا بالعقود را بیان دیگر است یا ایها الذین آمنوا براء تاکید
تنبیه مکرر است علی المؤمنین براذله واعزة وجمله یحبهم و یحبونه صفت است مر قوم و اذله و اعزة هر یکی صفتی دیگر است
معنی اینست ای مؤمنان هر که از شما از دین خویش مرتد شود و از اسلام سوی کفر باز گردد ارتداد ایشان مر
مسلمانان را زیان نکند زیرا که بعد مرتد شدن ایشان خداء تعالی قومی دیگر آرد و ایشان را دوست دارد و ایشان او را
دوست دارند و حقوق او را بجا آرند و تواضع کنند و مهربانی نماینده باشند بر مؤمنان غالبان
و قویان باشند و قهر کافران و در ذکر اعزة بعد ذکر اذلة علی المؤمنین تکمیل است چه اذلة علی المؤمنین وهم آن
داشت که ذلت اضطراری بود ذکر اعزة علی الکافرین آورد دفع این وهم کرد ۝ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا
يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۝ این جمله با معطوف خویش معلل است **معنی اینست** در راه رضاء خداء جهاد از ملامت
کننده ترسیده داشتن باز دارنده از جهاد باز نمانند و خود را موسمت جنایت موسوم نکردانند ۝ ذَلِكَ فَضْلُ
اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ ذلک مبتدا است فضل الله خبر مبتدا است یؤتیه من یشاء خبر
دیگر است ذلک اشارت سوی مذکور از محبت و محبوبیة و تواضع با مومنان و نفرت از کافران این جمله تذییل آیت
یعنی نیل شمایل مذکور و وجدان خصایل مسطور از فضل خدا است و علامت فیض لطف حق جل و علا است هر که را
خواهد بدهد و بر سر هر که خواهد این افسر نهد **معنی اینست** و خداء فراخ عطاست و بهمه کلیات و جزئیات
داناست روایت کرده اند در عهد پیغامبر م و خلفا یازده گروه مرتد شدند سه در عهد پیغامبر م بنی مدلج که
رئیس ایشان بود مرتد شد و در یمن آمده دعوی پیغامبری کرد و از بلاد یمن عمال پیغامبر م را بیرون آورد پیغامبر
سوی معاذ جبل و رؤساء یمن کس فرستاد سبب در آمدن و او را کشت و کار بکفایت معاذ جبل م پیوست در شبی که او کشته شد
مخبری بر پیغامبر م خبر آورد پیغامبر م بکشته شدن او یاران را خبر کرد دوم روز رخت خود سوی عالم بقا کشید در اول
ربیع اول خبر کشته شدن او میان مردمان رسید دوم روز مسیلمه کذاب که او بر دعوی پیغامبری هم پیوسته تا آنکه آخر م
بر پیغامبر م مکتوب نوشت من مسیلمه رسول الله الی محمد م رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لک پیغامبر م
در جواب او نوشتن فرمود ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین ابوبکر را با لشکر

نام زد کرد مسیلمه مذکور بدست وحشی قاتل حمزه که در لشکر ابوبکر بود کشته گشت و شر مسیلمه مذکور بکفایت پیوست
وحشی مذکور میگفت در جاهلیت بهترین مؤمنان را بکشتم و در اسلام بدترین کافران یعنی مسیلمه را سیوم طلیحه بن
خویلد که بنی اسد گروه او بودند او نیز دعوی پیغامبری کرد پیغامبر خالد بن ولید را با لشکر بر قتال او فرستاد طلیحه
منهزم شده جانب شام رفت و آنجا مسلمان گشت و بهدایت پیوست و هفت گروه در عهد خلافت ابوبکر
غطفان بنی یربوع و بعضی متابعان زن مسیلمه کذاب که دعوی پیغامبری کرده بود و بنی بکر بن وائل ابوبکر لشکر کشید
و بعضی ایشان را زیر تیغ آورد و بعضی را مسلمان کرد و بعضی گویند اکثر عرب مرتد شده زکوة را انکار کردند و
گفتند نماز خواهیم گزارد و سر بسجده خواهیم نهاد و زکوة نخواهیم داد ابوبکر گفت سوگند میخورم که باز ندارند و اگر باز
دارند ایشان از من عقالی یعنی زانو بند شتری که واجب باشد بر ایشان هر آینه قتال کنم از جهة آن و یکی در عهد
عمر ابن الخطاب و آن غسان گشت طایفه کسی او را نصرانی ساخت بعد اسلام مرتد شده او را در زمین روم انداخت
و ایت اخبار بر وجه اعجاز بود که بعد ورود آیة ارتدادها واقع شد و آنچه پیغامبر خبر داده واقع خواهد شد و بظهور
خواهد آمد و بعد ارتداد ایشان جماعتی سوی اسلام شتافت و دولت ایمان و اسلام یافت روایت کرده اند بعد
وقوع ارتداد دو هزار مرد متفرق باز در اسلام در آمدند و مؤمن مخلص شدند فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه
تا آخر عبارت از ایشان بود و در شان ایشان وارد باشد روایت کرده اند بعد وقوع ارتداد دو هزار آدمی
نخعی و سه هزار کندی و سه هزار مردان متفرق شدند و باز در اسلام در آمدند و مومنان مخلص شدند و بعضی گویند
شخصی پیغامبر م را پرسید که ایشان کیانند حضرت فرمود ایشان انصار یانند و بعضی گویند اشارت سوی سلمان
فارسی کرد و قوم او را در معرض این آورد و بعد از آن فرمود لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس
و بعضی ورود این آیة در شان ابوبکر گویند که با لشکر عظیم در قتال مرتدان متوجه گشت و با ایشان با عتماد و اهتمام
بقتال پیوست باز داشتن نپسندیدند و از ملامت کردن نترسیدند و با ایشان صلح و موادعه نجیب والله لو منعونی
عقالا لقاتلهم گفت و در جهاد مرتدان شتافت بمشیة الله و عونه ظفر یافت بعضی کشته گشتند و بعضی مسلمان
شدند لیکن این مذکور را متضمن وعده آوردن قوم مسطور در زمان مستقبل است روایت کرده اند که در
وقت ورود این آیة حاضر بودن مشکل است مگر آنکه مراد از فسوف یأتی الله بقوم ایمان آوردن و تجدید
کردن باشد اشکال وارد نشود ۝ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۝ این جمله معترضه است براء تسلیه مؤمنان و
تقویت شان ایشان والذین یقیمون الصلوة در محل رفع است از جهة آنکه بدل است از الذین آمنوا یا خبر
مبتداء یا بتقدیر نصب است بتقدیر اعنی یقیمون الصلوة با معطوف خویش صله اوست و جمله و هم راکعون حال است
معنی اینست دوست شما مگر خدا و رسول خدا و مومنانیکه نماز را بر پای دارند و صدقه میدهند و حال آنست
که ایشان در رکوع اند روایت کرده اند حضرت علی م در رکوع بود سائلی سؤال نمود اشارت بانگشتری خویش
کرد سائل انگشتری از انگشت بیرون آورد و بعضی گویند در اثناء نماز بسائل پرداخت انگشتری فراخ بود بعمل قلیل
انداخت این آیة که متضمن فضل جلی است در شان مولانا علی است **سوال** خبر متعدد است و مبتدا واحد مبتدا
را بر وفق خبر جامع نکرد و اولیا بصیغه جمع چرا نیاورد **جواب** یا اشارت کند بدین که ولایت بتحقیق مر خدا را است
که یکی است و ولایت دیگران با ولایت او برابر نیست اگر اولیا گفتن فرق مذکور مفهوم نگشتی ۝ وَمَنْ يَتَوَلَّ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ۝ من شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است یتول شرطست جزا را
شرط محذوف و خبر مبتدا است فان حزب الله تعلیل است بر جزاء محذوف دلیل است تقدیر اینست و من یتول
الله و رسوله والمؤمنون یغلب لان حزب الله هم الغالبون تاکید جمله براء اظهار مدح حزب بر وجه کمال
است و در حزب الله وضع مظهر موضع مضمر است و خبر حزب الله عبارت و من یتول الله و رسوله والمؤمنون است

نکته موضع مظهر موضع مضمر است اظهار مناط علیه است واضافت حزب برای تعظیم مضاف است کتب الله ونافته
الله الغالبون خبران است وهم ضمیر فصل است برای غالب آمدن حزب الله معنی اینست وهر که دوست دارد خدای
ومومنان را هر آینه غالب آید بر دشمنان ٥ یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا
ولعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم والکفار اولیاء ٥ این جمله مرجمله
اوفوا بالعقود را بیانی دیگر است ویا ایها الذین آمنوا مرتنبیه سابقه را مقرر است وموصول با صله مفعول اول
است مر تتخذوا واولیاء مفعول دوم است من الذین اوتوا الکتاب بیان است والکفار برقراءت نصب عطف است
بر موصول وبرقراءت جر عطف است بر مفعول ثانی معنی اینست ای مومنان آنانکه دین شما را بپذیرفته اند بلکه
مسخرگی وبازی گرفته اند از کسانیکه داده شده اند کتاب پیش از شما دوست مگیرید والفت وصحبت ایشان بر طریق
عمران وهم راز ازان بپذیرید ٥ واتقوا الله ان کنتم مؤمنین ٥ عطف است بر لا تتخذوا وان
کنتم مومنین شرط برای تحقیق است برای تشکیک نیست بر طریق افعل کذا ان کنت آدمیان ولا تفعل کذا ان کنت
معنی اینست وازخدای بترسید واز عذاب او بپرهیزید اگر شما مومنانید واز باب ایقان اید که دوستی کفار
از شان مومنان نبود ودوست گرفتن کسانیکه دشمنان خدا اند ملایم دوست خدا نباشد ٥ واذا نادیتم
الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ٥ این جمله معترضه است برای استهزاء کافران در اسلام وبازی
پنداشتن ایشان صلوة را در دین که از اعمال عظام است معنی اینست چون ندا کنند شما را سوی نماز یعنی حی علی
الصلوة بگویند وقیام سوی نماز بجویند ایشان نماز را مسخرگی دانند وبازی خوانند این کار چه کار است واین از
وجاهت راه اعتبار راست ٥ ذلک بانهم قوم لا یعقلون ٥ این جمله مستانفه است کالقتل بانی
سبب مثل مبدا الصنع یصنعون فقال ذلک بسبب انهم قوم لا یعقلون معنی اینست صدور این صنع کافران
ووقوع این کار شنیع از ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که راه راست در نمی یابند وبنادانی در ضلال
می شتابند وآنچه در نماز است برای عبادت ووسیلت است برای ادراک سعادت مسخرگی وبازی می دانند وآن مقتضای
عقل نبود ومقتضاء انس باشد ٥ قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا
بالله وما انزل الینا وما انزل من قبل ٥ روایت کرده اند جماعتی از یهودیان پیش پیغامبر رسیدند
واز حضرت پرسیدند که تو بکدام پیغامبر ایمان داری واز میان ایشان بکه نزدیکی آری پیغامبر گفت آمنا
بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی وعیسی
وما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون ایشان چون نام عیسی هم شنیدند نالان
شدند وسخنان ناپسندیده گفتن پیش آمدند وگفتند ما نعلم اهل دین حظا منکم ولا دینا هو شر من دینکم
یعنی ندیده ایم هیچ صاحب دین را که بهتر از دین شما باشد ونه هیچ دینی را که زائده تر از دین شما بود وثواب شما
از دین شما است که دارید وتحمل آن بر خود کردید از فقر وگرسنگی وبرهنگی ومشقت وحاجت ودرماندگی پیغامبر
ومومنان را بدین چیزها عیب کردند ودر معرض نکوهش آوردند وحضرت فقر ومسکنت اختیار کرده وخود را
بدین باب باختیار آورده ودر مقام ابتهاج وافتخار الفقر فخری گفت وگاهی مسکنت را بدعای اللهم احینی مسکینا
وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین میجست وایشان بری می پنداشتند وعیب می انگاشتند در شأن
ایشان این آیه نازل گشت وقباحت حال وشناعت مقال ایشان بیان بوجهت برای بیان شناعت اهل
کتاب ودواء ایشان از طریق حق وصواب استفهام در هل تنقمون برای انکار است تنقمون از نقم یعنی کینه
کردن وخشم ورزیدن باشد ان آمنا معنی بآمنا بود واگر نقم معنی عیب کردن وناپسندیدن باشد یعنی نیست
مگر بسبب آنکه ما ایمان بخدای آوردیم وبدانچه منزل بما وآنچه منزل است پیش از ما کرده ایم یا گویند عیب نمیکنند
ومکروه نمی دارند از ما مگر ایمان آوردن ما بخداوند وبدانچه منزل است پیش از ما واین در اصطلاح علم بدیع توکید المدح

بما یشبه الذم ٥ وان اکثرکم فاسقون ٥ عطف است بر مجرور وتواند بود ان با اسم وخبر
متعلق فعل محذوف بود وجمله عطف است بر آمنا تقدیر کلام الا ان آمنا بالله والکتب المنزلة وعلمنا ان اکثرکم فاسقون
باشد وتواند بود ان با اسم وخبر خویش مبتدا دارند وخبر او محذوف پندارند وجمله عطف بر مفعول قل باشد ای
قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا وثابت ان اکثرکم بتاویل قل هذا القول عطف مفرد بر مفرد بود
وعطف خبر بر انشا باشد ودر ذکر ایشان اکثرکم ذکر کرد آنکه متنبه بیاورد تا عبد الله بن سلام اند بشرف
اسلام داخل شوند وازحکم فسق دور وند معنی اینست بگوای محمد اهل کتاب عیب نمیکنند مگر ایمان ما را بخدای
وکتابی که منزل است بر ما وپیش از ما وتصدیق کردن ما بر آنکه اکثر شما فاسقان اند از حق تجاوز کنند تا گوید
کینه نمیکنند وکینه نمیکشند مگر بسبب آنکه او وکتب منزل را ایمان آورده ام وبودن اکثر فاسقان تصدیق کرده ام
قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله من لعنه الله وغضب علیه وجعل
منهم القردة والخنازیر وعبد الطاغوت اولئک شر مکانا واضل عن سواء السبیل
استفهام برای تقریر است بمعنی ثبت ای قد انبئکم بر طریق هل اتی علی الانسان حین من الدهر بشر متعلق
است بهل انبئکم وذلک اشارتست بر ایمان ما که برزعم باطل ایشان سبب مضرت وموجب فقر ومشقت است مثوبة
بمعنی عقوبت از باب استعارت ضد برای ضد دارند وبر طریق فبشرهم بعذاب الیم پندارند ومثوبة تمیز بود ومن
در من لعنه الله موصوفه باشد وجمله لعنه الله با معطوف خویش صله من موصول یا صله بحذف مضاف بتقدیر
هو دین من لعنه الله باشد وجمله مستانفه دارند ودر جواب ای شیء هو دارند وتواند بود که مضاف در ذلک
تقدیر من اهل ذلک گویند تقدیر چنین باشد انا انبئکم بقوم بشر من اهل الایمان الذین هم من لعنه الله
بر بداست چنانکه گذشت وذکر بالا رفت وجمله اولئک مکانا واضل معلله است مکانا تمیز است از فاعل
معنی اینست بگوای محمد بدرستی که خبر میکنم شما را بدینی که بدتر است از آنچه شما از جهت تضمن فقر وبلا ومشقت
وعنا میدانید یعنی یا گوید خبر میکنم شما را که بدترید از قومی که شما ایشان را باعتبار امور مذکوره ومیجویید
از جهت مناط سطوره وشتم بسمت بدی میدانند ودینی که خدا او را لعنت کرده ودر خشم وغضب آورده است
وبعضی از ایشان را بوزینه وخوک ساخته ودر تغییر وتبدیل صورت انداخته وبعضی از ایشان گوساله پرستیدند
والطاعت شیطان کردند این معنی بر قراءت وعبد الطاغوت بر صیغه ماضی ونصب طاغوت بود بر عطف وجمله
لعنه الله که صله من است روی نمود وبرقراءت وعبد الطاغوت که بضم با ونصب دال وجر طاغوت خوانده و
او بعطف بر القردة والخنازیر دانند وعبد اسمی است بر وزن فعل بر طریق حذر بود وجر طاغوت از جهت اضافت
شوی باشد معنی اینست واگردانند بعضی از ایشان را بوزنگان وخوکان وپرستنده گوساله والطاعت کننده
شیطان اصحاب سبت بوزینه شدند واصحاب مائده خوک گشتند وبعضی هر دو نوع مسخ اصحاب سبت را
دادند جوانان ایشان را مسخ بصورت بوزینه وپیران ایشان بدتر است وبدتری مکان کنایت از بدتری صاحب
مکان است یعنی مکان ایشان بدتر است از قبیل الکرم فی مجلسه والمجد فی داره والشرف فی فنائه والعلاء فی
جنبه باشد وگم شده تر است از روی راه واین کنایتست ازین که ضلال او اکثر است در این چنین طایفه را
بدتر دانند وگروهی را که اهل این دین اند در بدی بیشتر خوانند سوال شر واضل اسم تفضیل است دلالت بر وجود
اصل صفت در مفضل علیه کنند پس لازم آید که در دین اسلام نفس بدی باشد ودر مسلمانان نفس ضلال بود
جواب اتصاف دین اسلام مسلمان بنفس شر بفرض بر طریق فرض محال بود یا باعتبار امور مذکوره از فقر واذی
ومشقت وعنا بر تقدیر تسلیم مجازاة خصم باشد واگر ذلک اشارت برای اذای کافران وانتقام ایشان یا شومی کفر
ومشقت کافران بدان عیب موبد ومستوجب عقاب ومضرت ومحنت ومشقت مسلمانان پندارند در تفضیل
اشکال نبود وسوال مذکور وارد نشود ٥ واذا جاؤکم قالوا آمنا وقد دخلوا بالکفر

وهم قد خرجوا به والله اعلم بما كانوا يكتمون ۝ اذا جاؤكم عطف است بر جمله و اذا
ناديتم الى الصلوة اتخذوها لعبا وجمله قل يا اهل الكتاب هل تنقمون منا وجمله قل هل انبئكم ميان معطوف
عليها معترضه است وجمله والله اعلم تكميل است جهة دفع وهم و پوشيده ماندن كفر ايشان كه آنرا پوشيده ميداشتند
ومنت بيش بها كردن آن مى كارند واذا مذكور بر طريق واذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا براى استمرار است نه براى
استقبال زيراكه ارتباط وهم قد خرجوا به بصيغه ماضى با مجى مستقبل دشوار است اما بر تقدير استمرار تقدير مجى بود
متضمن دخول وخروج ماضى بود ربط مستقيم آيد ومعنى شكل نمايد وجار ومجرور يعنى بالكفر وبه حال است بر
قد دخلوا ملتبسين بالكفر واوهم قد خرجوا ملتبسين واين هر دو جمله حال است از قالوا آمنا معنى اينست
وچون جهودان ومنافقان بر شما مى آيند وخود را بصورت مومنان مى نمايند وميگويند ايمان آورده ايم و تصديق
اسلام كرده ايم وحال اينست كه در آمده اند با وجود آنكه كفر در دل دارند ولفظ آمنا بدروغ بر زبان مى آرند و ايشان
بدرستى كه هزار بار بكفر در آمده اند وباكفر بيرون آمده اند يعنى بر كفر مانده اند ومسلمان نشده اند وخداى
عالم است بآنچه ايشان كفر در باطن مى پوشيده دشمنى دارند ودر ايذاء مسلمانان ميكوشند خداى دلهاى ايشانرا
داند وپيغامبر ومومنانرا مى آگاهاند آنچه ايشان پوشيده نمايند واظهار آن بر مردمان نمايند سوال درو هم
قد خرجوا به مسند اليه را براى تقوى تقديم كرد ودر قد دخلوا به مسند اليه را مقدم نياورد سر چيست واين فرق بر وجه
مبنى است جواب ممكن است كه ايشان در هنگام در آمدن بر مسلمانان كافر بودند مسلمان مى نمودند در آمدن
ايشان با كفر شبهه وترددى بود تقوى سايغ نمود اما در هنگام بيرون آمدن بعد مصاحبت مسلمانان و مشاهده
كردن محاسن ايمان مظنه آن باشد كه دل ايشان سوى اسلام مايل شود وجنت كفر از دل ايشان برود ذكر خروج
ايشان بكفر بجهت مذكور مظنه تردد تقديم مسند اليه براى افاده تقوى سايغ نمود ۝ وترى كثيرا
منهم يسارعون فى الاثم والعدوان واكلهم السحت لبئس ما كانوا يعملون ۝
جمله ترى عطف است بر فترى الذين فى قلوبهم مرض اگر ترى بمعنى يبصر باشد وجمله يسارعون فى الاثم والعدوان
حال بود واگر ترى بمعنى يعلم دارند وجمله يسارعون را مفعول دوم پندارند لام لبئس ما كانوا يعملون در جواب
قسم محذوفست وبئس از افعال ذم است فاعل او ضمير مبهم است وما بمعنى نكره ومنصوبه مفسر اوست ومخصوص
بذم محذوفست اى والله لبئس شيئا كانوا يعملون مسارعتهم فى الاثم والعدوان وجمله لبئس تا آخر تذييل است
معنى اينست وه بينى تو اى محمد يا اى مخاطب غير معين بسيارى را از اهل كتاب ومشركان كه در بزه كارى
وخاكسارى خويش در تكارى در مى يابند بسوگند ياد ميكنم كه بد چيز است كه ايشان ميكنند زشت كاريست كه
ايشان دم ايمان مى زنند وآن كار ناشايسته ايشانرا در اثم وعدوان ۝ لولا ينهيهم الربانيون والاحبار
عن قولهم الاثم واكلهم السحت ۝ لولا تحضيض است وجمله تقرير است بر قباحت عمل كافران
ومذموم بودن كار ايشان چه آنچه ربانيان ودانشمندانرا در باز داشتن ازان تحريض شوند هم دانند كه كار
ناپسنديده ايشان ناگزيره بود وعن متعلق است به ينهيهم معنى اينست چرا باز نمى دارند ايشانرا ربانيان
ودانشمندان از دروغ گفتن وحكم خداى نهفتن ورشوة بر تحريف احكام خداى استدن ومال حرام خوردن ۝ لبئس
ما كانوا يصنعون ۝ اينجمله بر طريق لبئس ما كانوا يعملون است معنى اينست هر آينه بد چيز است
كه دروغ گويان وحرام خواران ميگويند وناپسنديده كاريست كه خود را دران مى افكنند وتواند بود تشنيع ترك
نهى از ربانيان باشد بتقبيح ساكت بودن دانشمندان از بيان حق بود ۝ وقالت اليهود يد الله
مغلولة ۝ در آيات سابقه بعضى حكايات متضمن شكايات از يهود بود عطف اين جمله كه متضمن شكايتى ديگر است
بر شكايات سابقه سايغ نمود حق سبحانه ونعم بجود فياض خويش بر يهود نعمتها فراخ كرده بود ايشانرا تعدى وتفريط
روى نمود چون ايشان كفر ورزيدند وبه پيغامبرى حضرت محمد نگرويدند وتوراه را واگردانيدند وار معاصى

پرهيزيدند معنى اينست بشومى آن ايشانرا بقحطها وبلاها مبتلا كرد وكار ايشان از فراخى بتنگى واز غنا در فقر آورد
وايشانرا بتوبه وزارى پيش نيامدند وخواهش وتضرع نياوردند بلكه زبان تشنيع ومذمت گشادند ودل بر بى ادبى
وبى باكى نهادند تا آنكه فنحاص بن عازورا گفت يد الله مغلولة حين لا يبسط علينا الماء كان يبسط يعنى خداى بخل ورزيده
وترك عطا گزيده چنانچه ميداد نمى دهد وچنانچه مى بخشيد نمى بخشد ديگران شنيدند باز داشتن اورا احب نديدند
بحكم السامع شريك القايل شريك او گشتند چنانچه گويا اين سخن هم گفتند بسته دست مثل است در بخيلى وبسط مثل
است بر جوانمردى چنانچه در حق پيغامبر فرمان خداى عز وجل شده وخطاب لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك
ولا تبسطها كل البسط آمده وكمال تفريط در عطا ونهايت افراط بخل چنانچه محتاج سازد ودر ورطه افتقار اندازد
نهى شده حال بخيل را در امساك عطا تشبيه كند بحال كسى كه دست خود با گردن بسته وحال جواد را در تشبيه بحال كسى كند كه
دست فراخ گشته اگرچه آنجا دستى نبود وهر دو بى دست را كه جواد بود فراخ دست گويند وچون بخيل بود بسته دست
خوانند ويد الله مغلولة گفتن واثبات بخل كردن بى اشتباه كفر بود وبى شبهه باطل باشد متشابه ندارند و
بعضى اثبات بخل بر وجه تمثيل پندارند واين از جهودان قول باطل وكفر صريح باشد معنى اينست يهود يد الله
گفتند واثبات بخيلى در شان خداى جستند ۝ غلت ايديهم ولعنوا بما قالوا ۝ غلت ايديهم
جمله دعائيه معترضه است ولعنوا بما قالوا تواند بود كه جمله دعائيه بود معطوف بر غلت ايديهم باشد وتواند
بود كه جمله خبريه دارند معطوف بر وقالت اليهود پندارند معنى اينست بسته باد دستهاى گويندگان گفتار
مذكور وملعون باد اين فرق بسبب مسطور وتواند بود كه دعاى مذكور دعاى بسته شدن دستهاى ايشان در
آخرت باشد دعاى نكال ودريان اخروى بود ۝ بل يداه مبسوطتان ۝ اينجمله اضراب است از كلام سابق واين
متشابه در متشابه مذهب سلف اينست كه آنچه از و مراد است حق گويند كان داشتن مراد او بر وجه معلوم نشود
وبيان محتمل است بر وقف محكمات بر وجه تاويل جايز بود بعضى براه را نعمت دينى ودنياوى تاييد كنند وبعضى
هر دو را تاويل بنعمت ظاهره وباطنه نمودند وبعضى از باب تمثيل دانند وبسط يد را مجاز از جود خوانند
وايراد تشبيه را اينجا اگرچه در كلام يهود مفرد بود متضمن فايده جليل كه بيان كمال جود است چه در كمال جود عطا
بدين مهود است سايغ نمود معنى اينست يهوديان سخن باطل ميگويند ودر ره بطلان مى پويند از مغلوله كه
بينت سخن ايشان معنى است بخيل نقيضه است بر وسعت ندارد بلكه جواد است كمال جود دارد چنانچه كسى كه
دل بر كمال جود بگمارد بهر دو عطا آورد ۝ ينفق كيف يشاء ۝ جمله سببيه است مر كيفيت جود وصفت
عطا را معنى اينست ميدهد هر چون كه ميخواهد كسى را بسيارى بخشد ۝ وليزيدن كثيرا منهم
ما انزل اليك من ربك طغيانا وكفرا ۝ جواب قسم محذوفست اى اقسم ليزيدن كثيرا مفعول
اوست طغيانا وكفرا دوم مفعول است من ليزيدن اينجمله معترضه است براى مذمت كافران معنى اينست
وبسوگند ياد ميكنم كه هر آينه بيفزايد بى فرمانى ورزيدن مردمان بسيار از ايشان آنچه فرستاده شده است
سوى تو از پروردگار تو يعنى قرآن يعنى سبب شود براى افزودن كفر وطغيان وزيادت شدن ناسپاسى
وكفران زيراكه چون آيات قرآن زيادت شود ايشان بدان ايمان نياورند وكفر ورزيدن وكفر زيادت
كردن چنانچه چون آيات زياده شود مومنان ايمان آرند ايمان ايشان زيادت شود كما قال الله واذا
تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا ونيز چون از قرآن شرعى كه خلاف طبع مكروه دارند ومبغوض پندارند سبب
افزونى طغيان گردد وموجب ازدياد كفر گردد ۝ والقينا بينهم العداوة والبغضاء الى يوم القيمة
عطف است بر وقالت اليهود ودشمنى واذا كه بر اهل كتاب است ذكر عام است وجمله ميانه معترضه است
معنى اينست يهود سخن ناپسنديده گفتند وازشومى آن بلا مبتلا گشتند وافكنديم ميان ايشان عداوت
ظاهرى وبغض باطنى است تا روز قيامت چنانچه هرگز مودت نگيرند وهيچگاهى ميان خويش التيام

وایشان بنفرین وباین نیز بلاء عظیم وعنائی فخیم است بر محاربه آورد ود رمقابله دارد هر یکی در کینه وضغینه
باشد ودر خاطر هر یکی متعلق بود ودر دل یکدیگر تردد شود بیکدم آرام نگیرند ویک ساعت سامان نپذیرند کلام
عذاب سخت تا دین بود وجه بلا بالا تر ازین باشد ٥ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ ٥
جمله مستانفه است چنانستی که کفت ما حالهم مع المسلمین مع شرهم وخیانتهم فقیل کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها
الله معنی اینست هر بار که ایشان آتشی را برای جنگ با مسلمانان افروختند وبا اهل اسلام محاربه ومقاتله انگیختند
خدای آتش جنگ را فرو میراند ودر محاربه مسلمانان قادر نکرداند ازان آتش مسلمانانرا در امان داشت ودستهای
ایشانرا از مؤمنان باز داشت با هر که در جنگ شتافتند ظفر ونصرت نیافتند روایت کرده اند در آن وقت که علم
اسلام افروخته اند وسایه آسمان سای حضرت رسالت پناه در جهان انداخته اند بسیاری از یهود در بند مجبوس بودند
وپیش ایشان ذلت خدمت وسنگ می بودند امام قتاده کفته لا تلقی یهود ببلدة الا وجدتهم من اذل الناس یعنی در
هر شهری که یهودی در یابی اورا از خوارترین اهل آن شهر یابند ٥ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا ٥
منصوبست بر مصدر بطریق ضربته سوطا یسعون فسادا یا حال است ای یسعون ذوی فساد یا مفعول له است
ای یسعون للفساد یا ظرفست ای یسعون فی فساد این جمله عطف است بر جمله سابق معنی اینست وایشان بفساد یا
از جهة فساد یا در حالتی که فساد کنندگانند ودر کار فساد کوشش نمایندگانند یعنی هر چند که خدای ایشانرا در جنگ
ظفر نداده وهیچگاه در فتح بر ایشان نکشاده همیشه مقهور ومطرودند وهمواره مغلوب ومخذول اند از سعی بفساد
نمی مانند ودر راه فساد دوانند ٥ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست وخدای تعالی
مفسدانرا دوست ندارد وفساد کنندگانرا در حیز دوستی نیارد ٥ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا
لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ٥ باسم وخبر فاعل است مر فعل محذوف
را ای ولو ثبت ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولادخلناهم جنات النعیم عطف است بر وجمله
شرطیه معترضه است برای بیان کمال فضل وامتنان وقبول توبه با کثرت عصیان معنی اینست واگر ثابت شدی که
اهل کتاب ایمان آورده اند ومتقی شده اند وبپیغامبر گرویده اند واز معاصی پرهیز نموده اند هر آینه دور میکردیم
از ایشان سیئات ایشانرا با کثرتی وغلظتی که ایشانرا سیئاتست وهر آینه درمی آوردیم ایشانرا در جنانی که جای نعم
جاودانست لکن ایمان وتقوی ایشانرا ثابت نکشت تکفیر سیئات ایشان وادخال در جنات بحصول نپیوست
وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ
وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم ٥ موصول با صله یعنی وما انزل الیهم من ربهم عطف است بر التوریة والانجیل لاکلوا
لو است واین جمله شرطیه عطف است بر جمله شرطیه سابق معنی اینست اگر ثابت شدی که ایشان احکام توریة وانجیل
وآنچه منزل است سوی ایشان از پروردگار ایشان یعنی قرآن اقامت کرده اند وتکالیفی را که در هر یک مسطورست
بجا آورده اند وهر آینه ایشان از بالای خویش واز فرودی خویش یعنی از برکات آسمان وبرکات زمین میخوردند یا از
میوهای درختان که بالای ایشانست واز کشتها که متصل زمین است یا میوها که از شاخهای درختان است ویا از
میوها که بر زمین افتاده است بر کیرند ومحظوظ می شوند واین عبارت از سعت رزق ایشان است واز فراخی عیش
ایشان در جهانست ٥ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ٥ این جمله مستانفه است چون در آیة سابقه کفت ولو انهم
اقاموا التوریة والانجیل وما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم چنانستی که سامع اهل اولئک
اهل کذلک کفت فقیل منهم امة مقتصدة معنی اینست بعضی از ایشان یعنی اهل کتاب کروهی اند میان دو
طایفه نه دوستان صرف اند ونه دشمنان محض اند جهتی از دوستی وجهتی از دشمنی دارند گاهی بر سلطان می بندند ایشانرا
دین اسلام مستعد اند درین راه قدم زدن می توانند وبعضی گویند مراد از امة مقتصدة گروهی اند که بر راه راست آمده اند
وبر پیغامبر ایمان آورده اند وبر قصد سبیل یعنی راه راست ودست رفتند واز گروه جهودی وترسائی رستند

چنانچه

چنانچه عبدالله بن سلام بایاران وچهل وهشت نفر نصاری بنی نجران وبحیراء راهب ونجاشی ملک حبش وسلمان وامثال
ایشان ٥ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ٥ این جمله عطف است بر منهم امة مقتصدة معنی اینست وبسیاری
از یهودیان ونصرانیان بد چیزیست که میکنند ایشان اغلق در عداوت وارتکاب سیئات شقاوت وشور انگیختن
وبا دشمنان غالی آمیختن ٥ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٥ چون پیغامبر از آیات
سابقه زشتی اوصاف وناشایستی اخلاق اهل کتاب شنید واورا از ایشان کردارهای ناگرویده وکفتارهای ناپسندیده
رسید وتعلق کفتند اگر صفت زکوة از ما گرویی ایمان آریم وطایفه دیگر کفتند اگر سجده کردن نفرمائی در دین تو
در آیم چنانستی که پیغامبر پرسید ماذا نصنع حین تفعلون ما تفعلون فیقولون فقیل علی سبیل الاستیناف یا ایها
الرسول الی آخره معنی اینست ای فرستاده خدا برسان جمیع چیزی که از تو پروردگار تو فرستاده وتبلیغ بکن آنچه وحی آن
بر تو آمده ٥ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ٥ ورسالاته بصیغه مفرد وجمع خوانده ومعنی برحسب آن
داند این جمله شرطیه در اثناء براء تنبیه حضرت پیغامبرست معنی اینست واگر این کار نکنی وجمیع چیزی که فرموده
شده در گوش خلق نیفکنی تو تبلیغ نکرده باشی رسالت پروردگار را وتقصیر کرده باشی در رسانیدن فرمان کردگار را
زیرا که چون در تبلیغ جنایت ظاهر شود بر هیچ سخن او اعتماد نماند پس در رسانیدن وحی بکوش وهیچ چیز از اندک
وبسیار مپوش ودر تبلیغ از کسی خوف مدار وحشمت وشوکت کسی در خاطر میار ٥ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ٥
این جمله حال است معنی اینست وحی که بر تو منزل شده برسان وحال اینست که خدای نگاه میدارد ترا از کافران ومنکران
وجهودان وترسایان حق سبحانه وتعالی وعده عصمت کرد تا از پیغامبر خوف جان برود ودر تبلیغ هر چه فرمانست
بر دوست ودشمن دلیر شود ٥ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٥ این جمله تذییل است وموکد
مر مضمون ساء ما یعملون وتاکیدا از جهة اهتمام در اعدا بمضمون این کلام بود بطریق انا سنلقی علیک قولا ثقیلا
بغیر تردد سامع وانکار او برای محض اظهار اعتبار باشد معنی اینست بدرستی که خدای راه ننماید کافرانرا که دانسته
است که ایشان اختیار کفر خواهند کرد وبر کفر وضلالت خواهند مرد وخود را در ورطه تا ابد عذاب خواهند آورد
از عدم اهتداء اینچنین کسان در خاطر تعلق نیاید ودر تبلیغ آنچه فرمانست توقف ننمائی تو در کار خویش باش ودل
خود را اندوه کفر وضلال مخراش ٥ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ
وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ ٥ در آیة سابقه ذکر تبلیغ جمیع چیزی که منزلست بود درین آیه
تبلیغ بکفر مالی از فرمانها بر وجه ذکر خاص بعد عام تخصیص فرموده وتوانند بود که این جمله را بدل از بلغ ما انزل الیک
دارند که بدل بعض از کل بطریق امدکم بما تعلمون امدکم بانعام وبنین پندارند معنی اینست بگوای اهل کتاب
نیستید شما بر هیچ چیزی از دین وبر هیچ امری از امور یا بر هیچ چیزی از عمل مقبول وبر ثواب مامول تا آنکه حاصل
آید از شما امر جلیل از اقامت احکام توریت وانجیل که فرود آورده شده است از قرآن وعید ووعیده وشرایع و
احکام آن ٥ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا ٥
این جمله از باب اطناب بود مقصود او تاکید باشد معنی این بالاتر ازین گذشته وذکر او عنقریب بیاید ٥ فَلَا تَأْسَ
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ٥ فا سببیه است معنی اینست پس اندوهگین مباش بکفر ورزیدن قومی که کافرند
وناگرویدن قومی که متکبرند که چون تبلیغ ترا قبول نکنند وایمان بخدای نیارند ترا چه زیان دارد وعلو اسلام را چه
کم آید ٥ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٥ در آیات سابقه ساری منافقان واهل کتاب بسیار رفت
وشکایت معاصی وجرایم ایشان از حد گذشت چنانستی که کسی پرسید هل تنفعهم ایمانهم لو آمنوا فقیل ان
الذین آمنوا الآیة آیة کلام مبنی بر سوال سایل باشد وکلام طلبی تاکید سایغ عود بدانکه والصابئون برفع عطفست
بر محل اسم ان قبل مضی الخبر وان در اسم که مبنی بر قول کوفیان رواست چنانچه فاعلموا انا وانتم بغاه ما بقینا فی شقاق

وبرقول سیبویه والصابئون مبتداست وخبر او محذوفست وا ینجمله میان اسم ان وخبر ان معترضه است ای ان الذین
آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئون کذلک منهم من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف علیهم
ولا هم یحزنون جمله والصابئون کذلک میان اسم ان وخبر او ذکر کرد ودر اثناء کلام معترضه آورد لفظا مفرداست
ومعنی او جمع است افراد بعضی ضمایر او باعتبار لفظ بود وجمع کردن بعضی ضمایر او باعتبار معنا مرفوع المحل بر ابتدا
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون خبر مبتداست وجمله من آمن تا آخر خبر ان است وضمیر محذوفست ای من آمن منهم
معنی اینست بدرستی کسانیکه بزبان بر وجه نفاق ایمان آوردند ودر دل تصدیق نکردند وآنکسانیکه جهود
گشتند وبر دین یهود رفتند وصابئان یعنی ستاره پرستان که از ملت یهود بر میگردند وخود را بستاره پرستی آوردند
وترسایان یعنی عیسی پرستان هر که از ایشان بخدا وروز قیامت ایمان آورده ودل بر حق وصدیق ایمان گماشته
بس هیچ بر ایشان بود وهیچکس از ایشان اندوهگین نباشد ۵ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا
إِلَيْهِمْ رُسُلًا ۵ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد اخذنا تنکیر او برای تعظیم است وا ینجمله نیز در شکایت
بنی اسرائیل است در آیات سابقه ذکر از افعال ناپسندیده واقوال ناکردنیه ایشان بود واین آیه از شکایت عهد
شکستن وپیغامبران را مخالف کشتن وتکذیب پیش آمدن بر سبیل معترضه روی نمود معنی اینست بو کذ یاد میکنم
هر آینه بدرستی که گرفتیم ما میثاق بنی اسرائیل وفرستادیم بر ایشان فرستادگان جلیل ۵ كُلَّمَا جَاءَهُمْ
رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ۵ اینجمله صفت مر رسلا را بحذف
ضمیر ای کلما جاءهم رسول منهم وجزاء این محذوفست ای عادوا او ادوه وفریقا کذبوا وفریقا یقتلون جزای کلما نتواند
بود زیراکه کذبوا وفریقا یقتلون الی تکذیب فریقی از پیغامبران کشتن وفریقی دیگر از ایشان را مدت یک پیغمبر شرط کور
نبود ومبنی برو نباشد بلکه تعلیل جزاء محذوف دارند ودلیل بر تقدیر جزاء محذوف پندارند چه تکذیب فریقی از ایشان
وکشتن فریقی دیگر موجب آن بود که هیچ یکی از پیغامبران از دشمنی وایذاء ایشان خالی نباشد سوال هر بار که آمد بر
ایشان رسولی اندیل باشرعی که مخالف طبع ایشان باشد ومحبوب ومرضی طبع ایشان نبود وبیارد تکلیفی را که نفسهای
ایشان را خوش نمی آید وبر طبیعت ایشان دشوار می نماید او را دشمن دارند ودل بر ایذاء او گمارند دشمن داشتند وبایشان
پیش آمدند زیراکه فریقی از انبیا را تکذیب کردند ودروغ گو خوانده اند وفریقی دیگر را از ایشان می کشتند ودر ورطه
هلاک آوردند پس پیغامبری که برخلاف طبع ایشان سخنی گوید وکاری نامرضی ایشان جوید چون دشمن ندارند ودل
بر ایذاء او چرا نگمارند فریق در هر دو محل مفعول به آمده از جهة اهتمام بذکر او مقدم بر فعل شد تکذیب وقتل
انبیا هر دو گذشته ودر شان ماضی رفته است وکذبوا بصیغه ماضی آورده ویقتلون را بلفظ مضارع ذکر کرده جواب
این فرق بر وجه مبنی گشته از جهة آنکه ایشان در حال قتل پیغامبراند وهنوز مشغول در اند وبعضی را کشته اند ومحمد
را که قایم مقام همه انبیاست میخواهند که بکشند برای کشتن کرد بر کرد او میگردند روایت کرده اند یکروز هفتاد
پیغامبر را کشتند وجمعی عظیم از پیغامبران صاحب شریعت را در عصمت خویش داشت ودشمنان ایشان را اگر چه
قصدها کردند وحیلها آوردند بر کشتن ایشان نگماشت ۵ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا
الا تکون منصوب بصدیه است مرفوع بجعل آن مخففه از تشدید وحذف ضمیر شان خوانده ومعنی هر دو مختلف
بر حسب اختلاف قرات دانند وحسبوا معطوفست بر جزاء کلما که محذوفست وتواند بود که بر جمله فریقا
کذبوا وفریقا یقتلون معطوف بود وا ینجمله نیز داخل تعلیل است معنی اینست وپنداشتند که ایشان را فتنه
نخواهد زاد وبر ایشان لا بلی نخواهد افتاد ودر دنیا ودر آخرة عذابی بنزد ایشان نخواهد گشت ومکذب وقاتل بعقوبت
نخواهد پیوست پس کور شدند یعنی نشنیدند علماء خویش ندیدند ویک سخن حق از کسی نشنیدند یعنی کر گشتند یا کور
شدند از دیدن علامات قدرت خدا ومشاهده کردن معجزات رسل وانبیا وکر شدند از شنیدن آنچه پیغامبران
از ایشان جستند ودرپی باکی افتادند باآنکه سر بر پرستش گوساله نهادند ۵ ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ۵ عطفست

بر جمله سابقه معنی اینست پس توبه ایشان قبول کرد وایشان را در معرض نیکی ونیکوکاری آورد ۵ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا
عطفست بر جمله سابقه معنی اینست پس بر از آن کور شدند واز دیدن معجزات وبراهین باز ماندند وکر
گشتند وبنا شنیدن سخن حق بپوشیدند ودل بطلب رویت خدا بنهادند وزبان بر گفتار لن نؤمن لک حتی نری الله
جهرة کشادند شانی که ایشان شایان آن بودند وسخنی که در خور آن بودند گفتند ۵ كَثِيرٌ مِنْهُمْ
بدل است از ضمیر عموا وصموا بدل بعض از کل چه بعضی از ایشان ایمان آوردند ووفاء عهد کرده یا فاعل یکی از ایشان
بر وجه تنازع ولو در عامل بر طریق اکلونی البراغیث است یا خبر مبتدا محذوفست بتقدیر اولئک یا مبتداست وعموا
وصموا خبر تقدیم خبری که فعل مبتداست در صورت افراد چنانچه زید قایم از جهة آنکه بر تقدیری تقدیم الناس بفعل
می آید وروا بود در تثنیه وجمع چنانچه یقومان الزیدان ویقومون الزیدون که الناس بفاعل نیست روا باشد
وبعضی این را ضعیف دارند والناس بر غیث اکلونی البراغیث پندارند ۵ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۵
اینجمله تذییل است معنی اینست وخدا میداند حال عمل کنندگان مصیر است بدانچه عمل میکنند ایشان وهیچ
عملی از اعمال ایشان بر وی مخفی نبود وهیچ کاری از کارهاء ایشان از نظر وی بر وی پوشیده نبود ۵ لَقَدْ كَفَرَ
الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۵ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد کفر الذین قالوا کذا
این حکایتی دیگر است متضمن بشکایت از زشتی حال اهل کتاب وتجاوز کردن ایشان از حد صدق وصواب اینجمله مقرر
مقصود سابقه بود ومؤکد شناعت وقباحت گفتار وکردار ایشان باشد معنی اینست بو کذ یاد میکنم هر آینه
بدرستی که کافر گشتند کسانیکه ان الله هو المسیح مریم گفتند ومسیح را ابن الله حلول کردند حادث با قدیم بمحل مولاة
را اتحاد آوردند ۵ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۵ اینجمله حال است
قالوا ذلک وقد قال المسیح یا بنی اسرائیل الآیه معنی اینست بو کذ یاد میکنم هر آینه کافر گشتند آنانکه ان الله هو
المسیح ابن مریم گفتند وحال اینست که مسیح ایشان را مخالف گفته ویا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربکم گفته ۵ إِنَّهُ مَنْ
يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۵ ضمیر منصوب انه ضمیر شانست
جمله شرطیه شان را بیانست وجمله انه من یشرک بالله تذییل است وتاکید از جهة آنست که ذکر کفر ملوح بر تحریم
جنانست بتقدیم ملوح تاکید کرد وبر وجه تبیینات موصول آورد وجمله حرم الله علیه الجنة لان الله حرمها ومأویه
النار عطفست بر فعلیه سابقه یعنی حرم الله علیه الجنة معنی اینست بدرستی شان اینست که هر که با خداء دیگر را
در الوهیت شریک کرد اندی چنانچه خداء آنکه گویند دیگر را نیز خوانند یا دیگر را خداء در پرستش که خاصه آنست
شریک کند ومیان ایشان دوران آنکند چنانچه قوم نمرود ابراهیم ع را گفتند فعلت هذا بآلهتنا ومشرکان
عرب معبودان خویش را شفعاء دانستند از آنها بهشت لا بد حرام کردانید وایشان را بدین سعادت نرسانید ومراد
از تحریم مذکور تحریم منع بود بتحریم تکلیف نباشد چه دار آخرت دار تکلیف نیست وتحریم در ان الله حرمهما علی
الکافرین هم برین است وجای خاکسار ناراست وآتش سزاء بدکردار است وبسوی دوزخ باز خواهد گشت
وبعذاب ابد وعقوبت مخلد خواهد پیوست ۵ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۵ آیه تعلیل است جهه دفع
وهم کسی که بعد استحقاق عذاب یاری دهند که شفع لنا واباؤنا الا مه میگفتند وشفیع پنداشتند معنی اینست
نه آنکه من ظلم کنندگان در آخرة یاری دهندگان کافران را کسی یاری ندهد وهیچ ظالمی بیاری کسی از عذاب نرهد
لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۵ اینجمله شکایات سابقه را مطابق است مرحمل
سابق در مقصود موافق است بدین اعتبار تقریر بود ومحل فصل باشد ان الله ثالث ثلثه مقول قال است تاکید
او در کلام مشرکان از جهة انکار بر خداست معنی اینست بو کذ یاد میکنم بدرستی که کافر گشتند آنانکه خدا را ثالث
ثلثه گفتند وجماعتی از مشرکان قائل تثلیث اند عیسی ومریم را دو آله وخدا برابر اله میگویند سزاوار است که ایشان
کافر اند ومتصف بصفت مشرکاند ۵ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۵ اینجمله حال است وتقریر وتقریر حقیقی

بود یا قصر اضافی بر وجه ابلاد باشد من زائده است الله بعموم بکرم مخصوص شده ازین جهت مبتداء لهذه الا اله بدلست
از محل من اله الا اله واحد معنی اینست نیست هیچ معبودی مگر یکی معبود بحق ○ وان لم ینتهوا عما یقولون
لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم ○ اینجمله شرطیه در ذیل قسم افتاده بر تقدم قسم بر شرط جواب
قسم لاحکم شرط اند وازروی شرط جواب قسم شده وازروی معنی جواب شرط آمده معنی اینست و بخوکند یاد میکنم اگر
ایشان باز نمانند از آنچه میگویند و ترک نهند راه اشراک را که دران می پویند هر لحظه رسد بمثل کایکه شکنبا اند عذا
درد ناک مقرون با لم وباک هم در دنیا اوجاع واسقام ومصائب آلام ودر آخرة عذاب نارکه معداست براء کفار
وتنکیر عذاب وتفخیم است سوال لفظ من که مبنی از قلت بود استعمال او در عذاب الیم چگونه باشد جواب
استعمال من که مبنی از قلت است در عذاب الیم باعتبار قطاعت دین دارند بر نسبت وطاعت آن عذاب کثیر
بنداریند ووضع مظهر موضع مضمر درین جبر از جهت تصریح عناط عذاب والظهار جهت ○ افلا یتوبون الی الله
ویستغفرونه والله غفور رحیم ○ همزه براء استفهام است فاعل فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است
ویستغفرونه عطف است بر فعل منفی نه بر نفی پس نفی بر سر او در آید معنی ولا یستغفرونه حاصل آید ای یعرفون
بطلان ما یقولون فلا یتوبون ولا یستغفرونه وجمله معترضه است براء تعجب از ایشان کفار وفجار انتقام
توبه واستقام استغفار وجمله والله غفور رحیم تذییل است معنی اینست نمی شناسند آنچه میگویند وغلط
کردن در رای می پویند پس توبه نمیکنند و مستغفر نمی شوند عجب کاری وعجب روزکاری که در راهی که پویاند
حال آن می دانند وباز نمیگردند وازخلال رجوع نمیکنند باید رجوع کنند وخود را در جرم مذکوره بیفکنند وخداء
غفور است خطایا آمرزد ورحیم است عطایا بخشد ○ ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله
الرسل ○ جمله قد خلت صفت مر رسول بعضی نصاری مسیح ابن الله میخواندند وبعضی او را اله میدانستند
وبعضی در راه تثلیث می پویند وان الله ثالث ثلثه میگویند واو را رسول نمیدانند وبنده خداء نمی بنداشتند قصر
مذکور بر نسبت هر سه فریق مذکور باشد وچون منکران آن را انکارند ما والا استعمال کرد اما یا ورد معنی اینست
نیست مسیح که پسر مریم است مگر فرستاده خداء بدرستی که کذشته اند پیش از و پیغامبران ومتاخر وحادث است
بعد ایشان وحادث اله نبود با صفت حدوث الوهیت نباشد ○ وامه صدیقه ○ عطف است
بر جمله سابقه معنی اینست ومادر او صدیقه است یعنی راست کوینده است ودر راه راست پوینده واو هم
زاده وپرورده این آیه نیز موجب حدوث او بود ومنافی الوهیت او باشد ○ کانا یاکلان
الطعام ○ اینجمله نیز بیان حدوث عیسی است چه طعام خوردن از صفات محدثات باشد معنی اینست
مسیح ومادر مسیح بدین صفت بودند که همچو آدمیان طعام میخوردند وطعام خوردن علامت حدوث بود چه
طعام خورده مبنی از حاجت ومبنی بر مجاعت باشد وموجب تفوت بدن بمجموع سوی هضم واخراج ارث
باشد واین همه از صفات محدثان بود واله نباشد ○ انظر کیف نبین لهم الایات ثم انظر
انی یؤفکون ○ استفهام در هر دو محل یعنی کیف وانی براء تعجب است یعنی عجب بیانی که آراست
وعجب حرمانی ایشان راست وجمله معترضه است براء تنبیه پیغامبر وتعجب او در بیان آیات معنی اینست نظر کن
ای محمد نظر کردنیکه ما چگونه براء ایشان علامت وحدانیت خویش بیان میکنیم وبطلان اثبات شریک وولد
وامتناع الوهیت عیسی ومادر او وبودن ایشان غیر لایق بمعبودیت در ذکر می آریم بینا واضح که خفا بند بود وبانی
قناع نکیرد عقل هیچ کسی که آن را منع نتواند کرد وحجی که مخالفت دران شک نتواند آورد پس نظر کن که این ناحق
شناسان از تحقیق اینچنین صدق چگونه باز داشته می شوند وملزم وهجوم میکردانند باز دارنده را از ان جز قهر
کردکار نبود وحرمان بردن شقاوت وادبار نباشد ○ قل اتعبدون من دون الله ما لا یملک
لکم ضرا ولا نفعا ○ استفهام براء توبیخ دیکر وبر بطلان اعمال کافران وتشنیع دیکر است بر زشتی

افعال ایشان معنی اینست بکوای محمد از غیر خداء مالک نیست مر شما را زیانی ونفعی نتواند رسانید نیست
یک ذره تصرف کار عباد را ○ بر دست کس نداد فا کان فهو کان ○ نافع وضار اوست ونافع همه اوست تا او
ندهاند هیچ مردی نتواند داد ودری که او بندد هیچکس نتواند کشاد ○ والله هو السمیع العلیم ○ این جمله
تذییل است معنی اینست وخداء همه اوست یعنی همه کفتارها همه شنود علیم است اندیشهاء همه داند
وهیچ چیزی بر وی پوشیده نماند هر چه از ایشان صادر شود جزا وسزا او دهد ○ قل یا اهل الکتاب
لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا غیر الحق ○ این آیه خطاب است مر اهل کتاب ودعوت ایشان
سوی حق وصواب وباز داشتن ایشان از غلو در باطل واز کفتار بی حاصل واین مقرر جمله سابقه است
ومضمون این با مضمون آن موافق است معنی اینست بکوای محمد مر اهل کتاب را که غلو میکنید ومتجاوز از حد
میشوید یهودی در دین خویش غلو باطل وتجاوز بی حاصل ونصاری در رفع او بر سانیدن بر وجه الوهیت
از حد تجاوز کردند این آیه نهی است از غلو زیادت ونقصان کار دین وتجاوز از حد دران ودرین ○
ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل ○
ولا تتبعوا عطف است بر لا تغلوا قد ضلوا صفت است مر قوم را واضلوا با معطوف خویش عطف است
بر وعن السبیل متعلق است بضلوا تضمین معنی تجاوزین یا خارجین اضافت سواء السبیل از قبیل
کرم الخضاب معنی اینست وهواهائی پیش از شما کروهی ورزیدند ومردمان اکراه کرایندند پس نرو
مکنید از راه راست که اهل اسلام است تجاوز کننده مباشید ○ لعن الذین کفروا من بنی
اسرائیل علی لسان داود وعیسی ابن مریم ○ جمله مستانفه است براء بیان جزاء کفر در آیات
سابقه بیان بنی اسرائیل وذکر ضلال وتجاوز ایشان از سواء السبیل روی نمود چنانستی که سامع کفت ما جزاء
هولاء فقیل لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل من بنی اسرائیل بیان الذین کفروا حال است از واو علی لسان داود متعلق است
بدین معنی اینست لعنت کرده شده اند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان عیسی پسر مریم بر ایشان لعنت
می نمود روایت کرده اند در زبور وانجیل کتاب داود باطن بلعن ایشان بود وکتاب عیسی بر ایشان لعنت می
نمود روایت کرده اند در شان اصحاب سبت که از فرمان خداء تجاوز کردند وکاری که از ان منهی بودند
مرتکب شدند داود علیه السلام دعاء بد کرد بوزنه کشتند ودر شان کسانیکه بعد از نزول مائده کفر ورزیدند واین
چنین معجزه ظاهر را نپسندیدند وعیسی ع تعذیب ایشان طلب کرد اللهم عذب من اصحاب السبت کفر بعد ما اکل من
المائده عذابا لم تعذبه احدا من العالمین واللعنهم لما لعنت اصحاب السبت کفت ایشان موازنه پنج هزار تن بودند
همه بصورت خوک کشتند العیاذ بالله من هذه الصورة فی الدنیا والاخرة ○ ذلک بما عصوا وکانوا
یعتدون ○ مستانفه است در جواب لعنوا معنی اینست آن یعنی لعن وطرد بسبب عصیان ایشان بود
وسبب آنکه تجاوز از حد میکردند وکارها وکردارهاء ناحق می آوردند ودر اختلاف اعمال وافراط
تفریط هر دو مذموم است صاحب آن بهر دو وجه ملزوم است ○ کانوا لا یتناهون عن منکر
فعلوه ○ اینجمله بیان عصیان ایشان است ویا تعلیل است ولا یتناهون بمعنی لا یتساءلون فی النهی ای لا ینهی
بعضهم بعضا عن منکر فعلوه لا ینهون ای لا یمنعون ولا یتوبون عن منکر فعلوه بر وجه اول معنی اینست بوده اند ایشان
بدین صفت که یکدیگر را نهی نمیکردند منکری که می آوردند یعنی از نهی منکر ترک مانده اند چنانستی که یکدیگر بدستوری زبان
میکشادند اینچنین معاذ الله با سحاق کنند وبراء اعدا سبب شود وبر وجه دوم معنی اینست از کناه باز نمی ماندند
ودر معصیت اصرار میکردند ○ لبئس ما کانوا یفعلون ○ تری کثیرا منهم یتولون
الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم ○ اینجمله مقرر است مر
متمرد بودن ایشان وبیان صفتی دیکر است از اصناف عصیان قدمت صفت است وما نکره موصوفه وتمییز است

از فاعل بئس که ضمیر مبهم است ان سخط الله بحذف مضاف بتقدیر سبب ان سخط الله علیهم مخصوص بذم است معنی
اینست می بینی تو بسیار را از منافقان جمعی را هر آینه بد چیزیست که نفسهاء ایشان آنرا براء ایشان بیش فرستاده و آن
خشم خداوندست از معاصی که ایشان آنرا ارتکاب کرده اند ٥ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ٥ فی العذاب
متعلق خالدون است وفصل میان عامل ومعمول بمبتدا که درمیان آمده چنانچه در کتب نحو در علم نحو کل
تحقیق شده واینجمله تذییل است معنی اینست و ایشان یعنی کافران و باشند در عذاب جاودان ٥ وَلَوْ
كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا
مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ٥ یؤمنون بالله با معطوف خویش خبر کانوا است جمله شرط است ما اتخذوهم اولیاء
جزا است ولکن برای استدراک است با اسم وخبر خویش عطف است بر تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا معنی
اینست اگر ایشان بخدا و بپیغامبرم و کتابی که منزل اوست یعنی قرآن ایمان می آوردند وراه کفر وضلال نمی گرفتند
و با ایشان صحبت نمی نمودند لیکن بسیاری از ایشان بیرون آینده اند از دین وطاعت خدا و پس روی کننده
اند بر نفس وهوا بدین سبب کفر ورزند و با کفر میرند ٥ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا
الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا ٥ لام موطیه است اقسم لتجدن الیهود مر مفعول اولست مر لتجدن را والذین
اشرکوا معطوفست بر الیهود للذین آمنوا متعلق است بعداوة تمیز است از نسبت اشد سوی ضمیر مستکن
واشد الناس مفعول دوم است از جهة اهتمام مقدم شده لتجدن جواب قسم محذوفست ای اقسم لتجدن
اشد الناس عداوة اینجمله متضمن شکایتی از یهود است ودر مقصود وموافق جمل سابقه است هم ازینجهة فصل کرده
وتاکید از جهة ابراز مقصود شکایت بروجه وکادت آورده یا از جهة کسانیکه ایشان دوری پنداشتند در مضمون
اینجمله انکار داشتند تاکید از جهة رفع انکار ایشان است معنی اینست بتوکند یاد میکنم هر آینه بیابی سخت
ترین مردمان از روی عداوت ودشمنی مر مومنان را جهودان را و مشرکانرا یعنی از همه مردمان جهودان و مشرکان
دشمن ترانند ودر بدخواهی وعداوت بیشتر اند از هر قومی جماعات کثیره باسلام پیوستند ومطیع ومنقاد اسلام
گشتند از یهود جز چندتنی قلیل ایمان نیاوردند واقرار واعتراف بدین پیغامبرم نکردند تا آنکه پیغامبر ص
گفت لو امن بی عشرة من الیهود لامن بی الیهود کلهم وهم داشتند مشرکان با پیغامبرم و مومنان
مقدار عداوت داشتند واضطرار اهلکان ایشان از موطن اقارب وآباء واجداد هجرت کردند وروی
عجاجت ابا عدوا اجابت آوردند خداء عز وجل یهود را از شدت عداوت مر در عداوت پیغامبرم ومومنان وبر مشرکان
که درملک ذکر آن از جهة اهتمام بر ذکر مشرکان مقدم آورده ٥ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ٥ اینجمله عطف است بر لتجدن سابقه معنی اینست وهر آینه بیابی نزدیک
ترین مردمان از روی دوستی مر مومنان را کسانیکه انا نصاری گفتند ودر خویش نسبت ایشان جستند سوال
الذین آمنوا با آنکه گذشته محل ضمیر باشد لهم گفت ووضع مظهر موضع مضمر کرد نکته چیست جواب اگر لهم
گفتی در ضمیر احتمال عود سوی یهود بودی بدین احتمال معنی مقصود روی نمود سوال چنانچه در شان
یهود لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود در میان نصاری ولتجدن اقربهم للناس مودة للذین
قالوا انا نصاری چرا نگفت والخطاب کرد قالوا انا نصاری آورد وجه چیست واین الخطاب بروجه مبنی است
جواب بدین تقدیر علاوه گفتار عاقل مر صدق را قابل بودن ایشان نصاری را بروجه کنایت فهم شود
وبا الخطاب بلغا کنایت ابلغ از صریح بود ٥ ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا ٥ اینجمله مستانفه
چنانستی که کسی سوال کند یعنی گفت سبب چیست نقیل ذلکا یعنی قرب مودت نصاری مر مومنانرا ومیل
دلهاء ایشان سوی سبب آنست که بعضی ایشان قسیسین اند و بعضی رهبانانند از ترسایان کسی که در علم
مشغول باشد او را قسیسین خوانند وکسی که در عبادت مشغول گردد او را رهبان دانند ٥ وَأَنَّهُمْ

لَا يَسْتَكْبِرُونَ ٥ عطف است وان منهم قسیسین معنی اینست بودن ایشان بدین صفت بسبب دانش بود و
بجهة گوشه نشینی باشد وبسبب آنکه ایشان متکبر نه اند فروتنی دارند وخودرا برخودبینی وخودپسندی نمی آرند
ودرین آیة اشارتست که علم را ثوابی جزیل ونفعی جلیل است اگرچه در ترسایان بود گوشه نشینی وعبادة کاری
عظیم وشغلی فخیم است اگرچه از رهبانان صوبدا شود فروتنی وتواضع بود ونرم دلی وحق شناسی صفت حمیده است
حق تعالی این صفات را در ترسایان مودت مومنان داشت بایدی از بدین صفات را نیکنام ساخت ٥
وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ
الْحَقِّ ٥ تمیز است چنانچه گویند طاب زید علما ای تفیض دمعها من الدمع ویا باراده ممتلی از تفیض از
باب الامتلاء ای تفیض علیهم دمعا ویا متعلق است بتفیض الامتلاء ای تفیض ممتلیه من الدمع یا باراده ممتلی
از تفیض از باب ذکر مسبب واراده سبب ای اعینهم ممتلی من الدمع وجمله شرطیه عطف است بر لایستکبرون
که خبر واقع شده کلام بمعنی انهم لایستکبرون وانهم اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض آمده
اگر تری بمعنی تعلم داریم جمله تفیض را حال پندارند وتری تا آخر جواب شرطاست سوال انهم لا یستکبرون
صفت همه نصاری نیست زیراکه ضمیر انهم همچو ضمیر منهم عاید بر کل ایشان است وسماع قرآن وگریه کردن و
حق شناختن وآمنا گفتن در حق بعض بود در حق کل نباشد وچون اینجمله را عطف بر لا یستکبرون دادند
آنرا محمول بر کل نصاری پندارند این نیز محمول بر کل نصاری شود معلوم است که این امور صفت کل نصاری نیست
جواب شکی نیست که این امور صفت بعضی نصاری است لیکن صفت کردن بصفت بعض چنانچه در انها
العیر انکم لسارقون وتکذیبه بتعقرها تحقیق شده ومن اولی در من ماعرفوا من الحق سببیه است ودر من
الحق بیاء ماء موصول است وتواند بود که براء تبعیض بود ماء مصدریه ای من معرفتهم بعض چه پیش ایشان
بعضی حق لایح شده بود وبعضی بحق هنوز صورت نمود جواب دیگر چون جعفر طیار ومصاحبان او وفرستادگان
پیغامبرم بدانجا بملک حبشه رفتند وبدو آمدن دستوری خواستند بار از بلند بستادن علیک حزب الله گفتند
چون ایشان در آمدند مرحبا بحزب الله نجاشی گفت ایشان گفتند السلام علی من اتبع الهدی وخسر غواهب
الردی پیش از ایشان عمرو بن عاص وجماعتی فرستادگان اهل مکه بروآمده بودند ودر القاء عداوت با پیغامبرم
سعی می نمودند چون جعفر طیار سلام گفت وتعظیمی که پیش پادشاه معتاد خلق بود بجهت تخت پیش نجاشی
گفتند چنانچه ما از احوال ایشان خبر کرده بودیم پیش پادشاه بار نمودند معاینه گشت وپیشاهد یوسف
پیش ملک تحیت ملوک نکردند وروی بر زمین از سرکشی نیاوردند نجاشی گفت سلام چرا نکردید ورسم تحیت
ملوک چرا بجا نیاوردید جعفر گفت ما تحیت اهل بهشت وفرشتگان کردیم ورسم جنان بجا آوردیم
نجاشی گفت صاحب شما کیست که شما را فرستاده است ودر باب عیسی ع ومریم ع چه میگویید ودر شان
ایشان کدام صفت میجویید گفتند او را بصفت عبدالله وکلمته من الله القاها الی مریم وامه منه میدانند
وعیسی ع را رسول خدا وبرگزیده وبرگزیده او میخوانند نجاشی گفت عیسی ع در باب خویش ودر باب مادر خویش
همین میگفت واثبات همین میجست عمرو بن عاص ویاران او متغیر شدند واز کلام نجاشی بستوه آمدند
نجاشی گفت کتابی که بصاحب شما فرود آمده چیزی یاد دارید که آنرا پیش من در تلاوت آرید طیار یکی
سورة بر زبان راند نجاشی واهل مجلس او در گریه شدند وتسبیح وستایش پیش آمدند باز پرسید در کتاب
شما ذکر مریم چه سان است واز شان او چه بیان است جعفر ع سوره مریم تا آیة ذلک عیسی ابن مریم قول الحق
الذی فیه یمترون تلاوت نمود ایشانرا در گریه آورد نجاشی با هفتاد راهب از اهل صوامع ایمان آوردند ودین
اسلام را تصدیق وانقیاد کردند این آیة در باب ایشان نازل گشت وقصه گریه ایشان بشنیدن آیات
قرآن بتسبیح پیوست وبعضی گویند نزول این آیة در شان چهل مرد مسلمان مرادست نفر از رهبانان شام وحی

دو نفر از حبش که ایمان بانجیل داشتند و دل بر ایمان بر پیغامبر ما و قرآن نهاده بودند و بر پیغامبر آمدند و مسلمان شدند
معنی اینست و چون آنچه فرستاده شده است بسوی رسول بشنوند ببینی چشمهاء ایشانرا که از آب اینکه
روان می شوند از آنچه حق را شناختند و معرفت او را شعار دل خویش ساختند ایشانرا چون حق بیشتر نمود آثار
و انوار که برتر و بالاتر بود ظهور یافت ثواب دانست چه حاصل بیش آید و چه مرتبه روی نماید روایت کرده‌اند
بر ابو بکر کروهی از بنی یمامه آمدند و از وی درخواست کردند که چیزی از قرآن بخواند و در نظام فرقانی در کوش ایشان
رساند ابو بکر برخواند آب از چشم ایشان روان کشت و از ایشان حالی و وجدی بعیان پیوست ابو بکر کفت کذا کنا
حتی قست القلوب بدین روایت ظاهر شد یا ازدیاد درجات معرفت که ابو بکر را بود از دیاد فیض دموع روی نمود
قست القلوب فرمود و این معنی کلام سابق را موافق نمی آید و از روی ظاهر مخالف می نماید بکاء مردم از شوق
طلب مقامی است که آنجا رسیده و قلق و اضطراب مشتاقان از جهة نادیدن چیزی است که آنرا ندیده طالب چون
بنهایت مطلوب خود برسد و بر منتهاء استعداد خویش واصل شود آرام کیرد و تمکین پذیرد و از اضطراب باز ماند
این مقام عالی است و این درجه اکابر و اعلی است لیکن چون نا کریستن و از قلق و اضطراب فارغ زیستن صورت
قسوت دل بظاهر بحث دلی است آنرا قسوت نام کرد و علوم مرتبه را بتواضع بر صورت منقصت آورد و چون
معرفت حق را نزدیک سماع قرآن سبب است با استقبال بود سوال تعبیر از معرفت مستقبله در سماع فرا بصیغه
ماضی سایغ باشد جواب معرفت هر چند بر نسبت زمان وحی مستقبل است اما بر نسبت زمان ماضی خواهد بود
تعبیر بصیغه ماضی بدین اعتبار سایغ نمود ۵ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۵ یقولون
جمله مستانفه است چنانکه کسی کفت ماذا یصنعون حین عرفوا الحق فقیل یقولون ربنا الایة فاء در فاکتبنا
سببیه است از قبیل آمنتک فاکرمنی معنی اینست میکویند ایشان ای پروردکار ما ایمان آوردیم و تصدیق قرآن
کردیم و دانستیم که حق است و هر چه در وست صدق است پس بنویس ما را از امت حضرت خیر البشر محمد صلی الله
علیه و آله اللهم ارزقنا شفاعته و آله الطاهرین کرایشانرا در روز قیامت از شاهدان کردانیده و بمدحه
جعلناکم امة وسطا ستایش فرموده یا کوید بکردان ما را از شاهدان یعنی از کویندکان کلمه شهادت و بوحدانیت
خدا و رسالت مصطفی کواهی دهندکان یا کوید بنویس ما را از مجلس پیغامبرم مهاجران و انصار و غیبت
ما را از مجلس او بحضور کار بکاء مؤمن یا از جهت شادی بیک نعمت بیدی است فی الجمله بکاء از هوای بود
و از لهو و طرب ناشی شود بیت نعرهٔ مستانه را عو غا مکن ۵ کریهٔ عشاق را بازی مدان ۵ وَمَا لَنَا
لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ۵ جمله و ما لنا
عطف است بر مقول یقولون استفهام برای انکار بر وجه توبیخ یا برای تعجب است لا نؤمن حال است از معنی فعل که
از ما لنا فهم می شود ای ما نصنع حال کوننا لا نؤمن بالله و بما جاءنا من الحق و نطمع حال است از فاعل لا نؤمن
ای و ما لنا و الحال انا نطمع کذا سوال چون مضارع مثبت حال واقع شود واو با شد و نطمع مضارع مثبت است
با واو چکونه بود بتقدیر دیکر نطمع کردانیدن این جمله اسمیه چنانکه در قمت و اصل وجهه و نجوت و ادهنهم ماکا تقدیر
و انا اصل و انا ادهنهم مالکا که نه اند یا محمول بر شذوذ بود و توانند بود که نطمع عطف باشد بر لا نؤمن و جایز
بمعنی جمع که مفهوم اوست متعلق باشد ای و ما لنا نجمع من عدم الایمان و ضع الادخال مع القوم الصالحین معنی اینست
و چیست ما را که بخدای و آنچه آمده است بر ما از جنس حق و صدق ایمان نیاریم و در آوردن خدای ما را در بهشت با
قوی که قوم صالحانند طمع داریم ۵ فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا ۵ بما قالوا متعلق است باثابهم جنات مفعول دوم است تجری من تحتها الانهار صفت جنات
خالدین حال است از ضمیر مفعول له متعلق باثابهم سوال اذا برای استقبال سمعوا و تری تفیض من الدمع و یقولون
ربنا آمنا مستقبل انه فاثابهم الله ماضی است کیه بغیر عطف است ماضی بر مستقبل بفاء تعقیب چکونه آید و چکونه

قائل شوند جواب بودن ایشان در زمان مستقبل بدین صفت که قرآن بشنوند و آب چشم ریزند و ربنا آمنا کویند
کنایت است از تحقیق ایمانهم و جمله فاثابهم الله بما قالوا جنات معطوف بدین مضمون باشد و عطف ماضی بر ماضی
بود بر جمله قصه مذکور شده و ذکر این در بیان آمده اینکه سماع قرات ایشان در حبشه بوده و این واقع در هنکام سوال
تلاوت جعفر طیار قرآنرا در مجلس نجاشی در زمان ماضی روی نموده و چون اذا در فاذا سمعوا برای استقبال بود لازم
آید که سماع مذکور و بکاء مسطور مستقبل باشد و جه جمع میان این و چیست و صحت او بر وجه مبنی است
جواب این آیه در ذکر سماع آینده و کریه آینده است سماع کذشته و کریهٔ کذشته مذکور نشده بذکر سماع آینده و کریهٔ
آینده از قصه کذشته تلمیح آمده معنی اینست پس ایشانرا خدای جل و علا بدانچه کفتند ایشان آمنا با قرار این سیاق
که دوال اند بر تصدیق و موجب اند مر بودن ایشان کفتار را از تحقیق وعده که کرد ایشانرا جنات که زیر آن جویها روان
بود بدهم و ایشانرا در بهشتهاء مذکور خلود و جاویدی بخشم ۵ وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ۵ این جمله تذییل است
معنی اینست و آن یعنی ثواب مذکور جزاء نیکو کارانست و ثواب نیک کرداران و بدانکه بظاهر فاثابهم
الله بما قالوا جنات کمان باید برد که ایمان محض قول و مجرد اقرار بود با موافق مذهب کرامیه شود فاثابهم الله
بما قالوا ای قلوبهم و السنتهم متناول التصدیق و الاقرار چه اقرار بی تصدیق کار نیاید و اقرار ظاهر را چون
در هم قلب رواجی نماید منافقان نیز اقرار بی تصدیق داشتند و صحابه ایشانرا مؤمنان نمی پنداشتند اما تصدیق
بی اقرار اکر بعد و اکراه و خوف جان بود و یا از جهت عدم فرصت بود مبنی بر اعتراف است و سزاوار عذاب نیست
و بر قول کسی که ایمان مجرد تصدیق دارند و اقرار شرط اجراء احکام اسلام پندارند ترک اقرار بغیر عذری موجب رضاء
با جزاء احکام اسلام پندارند ترک اقرار بغیر عذری موجب رضاء با جزاء حکم کفر و استحقاق بدین می شود تارک
اقرار در حالت طوع بغیر عذر بر هر دو قول کافر است و بر قول کفر اصلی باشد و بر قولی کفر ارتدادی بود ق
الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۵ این جمله حالیه است که تقبیل
اینکه و الحشر تا در ذکر او از جهة اظهار رونق ثواب مذکور است و بیان صدق او برین وجه از باب
تتمیم بود معنی اینست و کسانیکه کفر ورزیدند و بدین اسلام تکذیب کردند ایشان در نار باشند و در دوزخ معذب
شوند ۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ۵ لا تحرموا طیبات ما احل الله
لکم تا آخر مرحله اوفوا بالعقود در بیان دیکر است و جمله ندائیه تاکید تنبیه مکرر است روایت کرده‌اند جماعتی اصحاب
کرام و چندی از یاران پیغامبرم آخرت را اختیار کردند و دل بر ترک حظوظ دنیا آوردند فرقه خود را ببین آوردند
که جامه پشمین پوشند و در رنجه داشتن تن کوشند روز همیشه روزه دارند و شب نماز کزارند سیلاب چشم روان
دارند در زمین سیاحی کنند و خود را در بیابان افکنند و کوشت و چیزی نخوردند و بعضی بدین شدند که آلت
خود ببرند و بعضی اختیار کردند که بوی خوش نبویند و راحت و لذت نجویند ترک زنان کزیدند و بعضی خراب کردن
خانه لازم دیدند در حدیث آمده ما بال اقوام قالوا کذا و کذا لکنی اصلی و انام و اصوم و افطر و تزوج النساء فمن
رغب عن سنتی فلیس منی و در حدیث دیکر آمده ما بال اقوام یتنزهون عن النبی اصحم قول الله انی اعلمهم بالله و
اشدهم خشیة و نیز روایت کرده‌اند که حضرت رسالت پناه کوشت خوردی و پالوده تناول کردی معنی اینست
ای مؤمنان بر خویش چیزهاء خوش آینده را که حلال کردانیده شده است حرام مکردانید و نعمتهاء خدا را نیک بدانید که
دران بقاء جان و استحکام نوع انسان بقاء نسل فرزندان و تقویت اسلام و تکثیر امت پیغامبرم است این نوع عام باشد
و آنچه شما اختیار میکنید نفع آن مخصوص بذات هر یکی بود و نفع که متعدد بود بهتر است از نفعی که واحد باشد ۵ وَلَا
تَعْتَدُوا ۵ عطف است بر لا تحرموا معنی اینست و تجاوز مکنید از حد در طلب منفعت خویش از اندازه که در
مضرت اسلام و اضرار اولاد و ازواج افتد و در تطبیع نسل و تقلیل اهل فضل کوشید و مشغول شدن بر زنان شاید تا
از نسل شما عالمی زاید که دین را ببیان علم تقویت کند یا مبارزی روی نماید که اسلام را بجهاد قوت دهد یا پادشاهی

پادشاهی باید که جهانرا بعدل واحسان بیاراید وکیهانرا یکباره سامان خسروانه سامان دهد و باسامان پادشاهانه آرام
دهد که بپسندد که اینچنین جلائل فواید وجزائل عوائد بگذارند ودل بر نفع وحظوظ و بازداشتن حقوق بگمارند ه إِنَّ
اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ه الجمله تذییل است معنی اینست بدرستی که خدای تعالی تجاوز کنندگان حدود شریعت را دوست
ندارد و بازدارندگان حقوق ملت را در چیز دوستی نیارد در تفسیر آورده که عثمان بن مظعون پیش رسول الله
آمد وگفت حدیث نفس بر من غلبه کرده ودلم را بر بعضی چیزها آورده ومن نمیخواهم که آنرا معمول کردانم آمدم تا پیش تو با
رسول الله بگذارم پیغامبر فرمود نفس تو چه میگوید گفت میخواهم از صحبت زنان بازمانم وخودرا خصی کردانم پیغامبر
فرمود ای عثمان این خیال وخطره بازمان در حق امت من روزه داشتن وخودرا خصی ساختن از جماع در روزها
روزه بازدارد وتأثیر روزه در شبها در بدن معنی آرد وباز گفت میخواهم که گوشه گیرم واز خلق عزلت پذیرم ففعا
بانم ودل کس را بچیزی ام پیغامبر فرمود این خطره بازمان زیراکه در امت من گوشه گرفتن واز مردمان تنها گشتن
در مسجد توقف نمودن ومنتظر نماز بودن است چون در مسجد منتظر نماز بنشینی از صحبت مردمان بدوری بیوستی
باز گفت میخواهم که سیاح شوم ودر اطراف عالم بگردم پیغامبر فرمود سیاحی امت من سفر حج وغزاء کافران است
در اطراف جهان رفتن وهمچنین دیگر ودیگر باز میگفت از پیغامبر ورد جواب آن می شنید تا آنکه گفت میخواهم که جمع مال
خودرا در بایم وخودرا فقیر ومحتاج سازم پیغامبر فرمود این مال را نیست چیزی بهی وفقیر ازآن صدقه بدهی وهر بار
مسکینی محتاجی را دریابی ودر دفع حاجت او بشتابی ومؤنت یتیمان بپذیری وبار جای ماندگان برگیری
وفرزندان وعیال خودرا خوش داری و حقوق ایشان بگزاری واگر چیزی بعد از موت بماند ودین ترا از ساکنان تو خواهد
بهتر باشد این که مال را یکبارگی در بازی وخودرا فقیر ومحتاج سازی باز گفت که در خاطر می آید که خویش را که زن منست
طلاق گویم وازدامن جیب او خلاص جویم پیغامبر فرمود زن را مگذار وخطره طلاق او در خاطر میار زیراکه مهاجر در
امت من کسی است که بگذارد وطن خویش را وبعد سوی من آرد تا باشتیاق من قدم زند بعد زیارت مرقد منور
من کند وکسی که بمیرد وبعد یک زن یا دو زن یا سه زن یا چهار زن بگذارد او را از ثواب مرتبه مهاجران باشد باز گفت
یا رسول الله اگر اورا مطلقه نکردانم از جماع او باز مانم پیغامبر این سخن را نیز رد کرد و دیده انکار را در معرض طعن
آورد وگفت کسی که مسلمان باشد چون زن یا کنیزکی دارد و با ایشان جماع نکند وهم کار دن حق ایشان ترک کند و ولی او
معلق بیفتد وفرزندی که نصیب شود فضل او دریابد وعوض آن وصفی در بهشت یابد واگر وطی معلق کرده او
را فرزند نصیب شود اگر آن فرزند پیش از او بمیرد در روز آخرت فرط او گردد وبرای ساخته کردن اسباب منزل او پیش رود
باشد واگر بعد او بمیرد کار دین ودنیاء او ساخته بر رو پیوندد ودر روز قیامت برای او نوری بود وروشنای باشد
باز گفت اکنون میخواهم که گوشت نخورم ودست بر خوردن آن برم پیغامبر فرمود ای عثمان این قصد ونیت
بازمان زیراکه من گوشت را دوست میدارم وچون می یابم دل بر خوردن میگمارم واگر از خدای بخواهم مرا هر روز بر ساند
وخوردن آن نصیب حق کرداند باز گفت یا رسول الله مرا خوش می آید که بخوشبوی بپردازم و دل خودرا بطیب آن
خوش نسازم پیغامبر فرمود جبرئیل ع مرا بخوشبوئی ترغیب کرد خصوصا در روز جمعه ترک اورا در معرض ناخوشی
آورده بعده پیغامبر درد خطرها خاطر وفکرهای دل وی فرمود ای عثمان از من اعراض مکن واز طریقه من
رو مگردان هر که از طریقه من روی کرداند از خشت سنت بازمی ماند واگر از آن توبه نکند وهم متابعت من نزند
فرشتگان اورا اورا تارک خوانند وبعد اورا سوی خواص من نگردانند ه وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلَالًا
طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ه عطف است بر لا تحرموا واتقوا الله الذی عطف است بر وکلوا
موصول با صله صفت الله معنی اینست واز آنچه روزی کرده است شمارا خدای از رزق حلال بخورید ودر تحریم
حلال از عذاب خدای بدو ایمان دارید وآنچه در دین بندگان اورا مضرت کند که شمارا خود مثل بود دل بر آن بگمارید
لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ ه روایت کرده اند چون این نهی از تحریم طیبات

ونهی از ابداع ورهبانیت که اختیار کرده بودند در تحصیل آن اهتمام می نمود وارد شد از مواخذه بسوگندهای
درین آیه بروجه استیناف حکم ایمان ذکر کرد وکفارة ایمان منعقد در بیان آورد اوکاد منهی عنه بدان سوگند خورده اند
بازماندند کفارت یمین منعقده که درین آیه بیان شده دارند معنی اینست نگیرد شمارا خدای تعالی بلغو در سوگندها
شما یمین لغو آنست که کسی بر وجود انتفا چیزی بگمان سوگند وبر گمان خویش سوگند را راست دارند چون ظاهر شود
شود مخالف واقع بود وسوگند بر نابوده روی نمود بزهکار باشد وماخوذ نگردد ه وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ
بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ ه الجمله استدراک است وعطف است بر لا یؤاخذکم معنی اینست ولکن بگیرد شمارا
بعقد سوگندهای شما وعقد سوگند در عرف شرع آنست که بر آینده که مقدور باشد وبر کردن یا ناکردن آن سوگند
خورد چنانچه گوید والله این کار نخواهم کرد درین خانه در آیم یا در نیایم ما باندان سخن گویم وبعضی گویند یمین لغو
والله بالله بر زبان بی قصد رود فضل سوگند بود واین تفسیر از ام المؤمنین عایشه منقولست ویمین منعقد
خلاف آنست یعنی آنچه متصل عزیمت متعلق باشد واما شافعی در یمین معقود همچو در لغو بدین تفسیر رفته و
یمین غموس باز آینده نگفته یمین غموس را داخل یمین معقود داشته واورا نیز موجب کفارت پنداشته ونزدیک ابو حنیفه یمین
معقوده مخصص با مر آینده است مقدور مخالف باشد اگر در آن حانث شود کفارت واجب آید وشرط حنث
در آیة محذوفست ای بما عقدتم الایمان وحنثتم فیها ه فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ
فا در جواب شرط محذوفست ای اذا حنثتم فکفارته کذا ای الخصلة المکفرة لهذه النیة اطعام عشرة مساکین
معنی اینست چون در سوگند حانث شوید خلاف آنکه بدان سوگند خورید بیارید بس حنیه که کنند بزه کاری
آن باشد طعام دادن ده مسکین بود ه مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ ه صفت اطعام است یا خبر مبتدا محذوفست یا صفت مصدر محذوفست ای الطعام مذکور ای
المعامکم کاینا من وسط ما تطعمون اهلیکم یا بدل است از اطعام عشرة مساکین بدل داشتن او بعید است
که چون مبدل در حکم تنحیه بود بدین بدل غرض حاصل نشود اهلیکم جمع اهل است چون اوکسوتهم اوتحریر رقبة هر دو
معطوفست بر طعام عشرة مساکین متعین است اوسط طعامی که اهل خویش را طعام میکنند ومیانه آنچه انجاح
نفقه را بدهد یعنی غیر اوسع واصف بود وغیر اعلی وادنی باشد یا یک برده آزاد کردن واز دل بیرون آوردن
حانث در یمین در کفارت مخیر میان این سه چیز مذکور است هر کدام چیز که خواهد اختیار کند وهرچه میان
ایشان اختیار کند کفارت یمین او شود وجریمه را مکفر گردد وطعام دادن مسکین دو نوع است یکی آنکه تملیک
جویند وآنرا مقدار بقدر صدقه فطر هر مسکینی را نیم صاع حنطه گویند دوم آنکه باباحت بود بدینکه ده مسکین هر
مسکین را دو وقت طعام سیر دهد دو غدا یا دو عشا ویا یک غدا یا جامه ده مسکین را تملیک کند هر یکی را
آنقدر که عامه بدان اورا بپوشند وجامه باباحت کفارت واقع نشود در کفارت بجامه تملیک باید پوشانیدن
جامه بروجه اباحت نشاید عطف داشتن او کسی هم بر من اوسط ما تطعمون اهلیکم که بدل از طعام داشته اند
مشکل است زیراکه بدلیت کسوت از اطعام غیر محتمل است مگر آنکه عطف بر بدل اعتبار قیام بدل مقام مبدل
دارند در حکم معطوف بر مبدل پندارند ه فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ه فصیام یا مبتدای است
محذوف الخبر ای فعلیه صیام ثلثة ایام یا خبر است محذوف المبتداء ای فکفارته صیام ثلثة ایام واین جمله بر هر دو
تقدیر خبر مبتداء اول است یعنی من لم یجد ومن لم یجد با خبر عطف است بر جمله سابقه یعنی فکفارته اطعام عشرة
مساکین تا آخر بفاء تعقیب در بیان است یعنی بیان این بعد انشا معنی اینست پس هر که این سه چیز
نیابد وعجز خویش از هر یکی از ایشان دریابد که طعامی یابد که ده مسکین را بخوراند ونه برده یابد که آزاد کرداند
پس لازم است بر وی سه روز روزه داشتن وآنرا کفارت جریمه مذکور پنداشتن ودر قراءة ابن مسعود فصیام ثلثة
ایام آمده وآن قرآن مشهور است ناسخ الطلاق فصیام ثلثة ایام متتابع شده سوال قراءة قرآن مشهور مذکور

بحکم عادتهم

ازجهة عدم تواتر ثابت نشده ذکر حدیث بودن او در آیة بنا مده زیراکه راوی آنرا داخل قرآن آورده وحدیث بودن
نفی کند ابوحنیفه واصحاب او بدین تمسک میکنند ودم محبت او می زنند آنرا کدام دلیل میدانند وکدام اصل می
خوانند جواب روی دردین قول دو چیز روایت کرده وجز از دو چیز آورده یکی قرآن بودن ودوم از پیغامبر ع
شنیدن ازجهة عدم تواتر قرائت ثابت نکشت بودن او مسموع از زبان پیغامبر ع به ثبوت پیوست پس از وحی
داند وحدیث خوانند چنانچه روزه ناوی روزه نفل در روزه مسک چون ظاهر شود که غرهٔ ماه رمضان بود از
رمضان بود از فرض افتد نفل بود زیراکه ناوی مذکور دو چیز نیت کرده بود اصل صوم وصفت نفلیت چون نبود نیت
اصل صوم نرود وبراء روزه فرض نیت اصل صوم کافی باشد جواب دیکر آنکه ثبوت قرآنیت در حق پیغامبر ع
بوحی وتبلیغ جبرئیل ع باشد ودر حق کسی که از پیغامبر ع شنید بخبر رسول بود ودر حق دیکران بنقل دان اکر بنقل
متواتراست ثبوت او قطعی بود وبغیر تواتر عدم قطع بعدم نباشد چنانچه در تسمیه اوائل سوره ازجهة اختلاف
صدر عدم وقطع بقرآنیت است درقطع بعدم نمی انکند قوت شبهه از هردو جانب تکفیر واضح کند اما آنچه بر
نسبت ما قرآن بیقین است که ایمان بدو از ارکان دین است متواتر قطیع الثبوت باشد ودر ثبوت او مظنه ظن
نبود وبعضی در صورت عدم تواتر قطع بعدم قرآن کنند وعدم تواتر را موجب عدم قرآنیت دانند چه اکر قرآن
بودی بحسب عادة تواتر روی نمودی واین محل نظراست زیراکه عدم تواتر تواند بود که ازجهة فراموش کردن بعضی
بود وعادت اکرچه مانع تقصیر نقله است مانع نسیان نباشد ۝ ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ
إِذَا حَلَفْتُمْ ۝ اینجمله تذییل است واین کلام محمول بر حذف معطوف است ای اذا حلفتم حنثتم معنی اینست آن
یعنی آن ذکر که کردیم ودر بیان آوردیم کفارت سوکندهاء شماست براء کفارت جریمه حنث در یمین تعین کرده خطاب
وچون سوکند خورید حانث شوید ۝ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ۝ اینجمله معترضه است براء نکاه داشتن
از سوکند وتحرز از حانث شدن درو معنی اینست وسوکندهاء خویش را از حنث نکاه دارید وخود را بار
شدن باز دارید وتعظیم نام خدا بکنید وبحانث شدن از هتک حرمت نام او بترسید ۝ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ
اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ ای بیانا مثل ذلک یبین الله لکم آیاته
اینجمله تذییل است معنی اینست همچنین بیان میکند خداء تع آیات کتاب براء شما تا شما شکر کوید و
سپاس داری جوید ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ
مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ جمله انما الخمر والمیسر تا آخر مر جمله اوفوا بالعقود
راکه صدر سورت مذکور بود بیانی دیکر وجمله ثانیه براء تاکید تنبیه مکرراست ومعترضاتی که درمیانه بود بین
کلامین متصلین سایغ نمود وفا در فاجتنبوه سببیه است وجمله مسبب جمله سابقه جزئیه است معنی اینست
ای مومنان نیست خمر وقمار ومیسر وانصاب وازلام مکر پلیدی وزشت از عمل شیطان پس از آن بپرهیزید
ورستکاران شوید وخمر آب انکور خام است که بجوشد ومسکر شود وکف آرد وامام ابویوسف ومحمد رفتن کف
شرط ندارند واشتراط رفتن کف مخصوص قول ابوحنیفه بدارند ومیسر قمار است یعنی آنچه کرفتن مال بخطر متعلق باشد
چون کعبتین بالله باختن ونرد وشطرنج بکرو باختن وانصاب یعنی تنابی سر نصب کرده شده اند وازلام یعنی
تیرهای بر بعضی نقش امرنی ربی کرده اند ودر بعضی نقش نهانی ربی بیدا آورده اکر امرنی ربی برون آید آن کار بکند
واکر نهانی برون آید از آن کار باز ماند ۝ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ
الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ ۝ جمله مبینه است مر
مضمون من عمل الشیطان معنی اینست بدرستی که نمیخواهد شیطان مکر آنکه میان شما خود در آشامیدن خمر
وباختن قمار دشمنی افکند وباز دارد از ذکر خدا واز نماز واز این هردو کار عظیم وشان فخیم منع کند چون مست
کردند از ذکر خدا باز مانند وهمچنین میسر غالب در وی نیست که مشغول او از ذکر خداء تع باز دارد وبر حکم عادت

مشغول شدن برو ترک نماز آرد ۝ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ۝ استفهام بمعنی امراست وفا سببیه است ای انتهوا
بطریق هل من مذکور ای اذکروا معنی اینست پس باز مانید شما از جمیع آنچه مذکوراست وبپرهیزید از کار مسطور
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا ۝ عطف است بر استفهام مذکور که بمعنی امراست معنی اینست
وخدا وپیغامبر ع خدا را در اوامر ونواهی مطیع باشید واز افتادن در مناهی ومعاصی بترسید ۝ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ فا در فان تولیتم سببیه است که امر باطل است خدا ورسول
خدا را عزاسمه وترسانیدن از مخالفت از سبب براء ذکر این شرطیه است معنی اینست پس اکر از خدا ورسول خدا
روی کردانید واز مخالفت نترسید پس بدانکه نیست بر رسول م مکر رسانیدنی ظاهر از ذکر که انقادر یا کویند
تبلیغی ظاهر کننده میان حق وباطل جدائی افکننده وشک نیست که تقصیری نکرده ودر رسانیدن فرمان فتوری
وقصوری بنا ورده چنانچه آنچه اورا واجبست بجا آرد واعراض شما از آنچه شمارا واجبست اورا زیان ندارد
وخداء از زیان منزه بود واز کفر همه کافران اورا منقصت نشود واعراض شما از طاعت اوراچه نقصان باشد
وترک اطاعت شما اوراچه زیان دارد ۝ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا
طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۝ چون آیة تحریم خمر ومیسر نازل کشت وتحریم
ایشان بورود پیوست مسلمانانیکه پیش از تحریم خمر خمر را می آشامیدند ومال میسر میخوردند متعلق کشتند
واز حال ایشان ترسان وپرسان شدند این آیة نازل کشت وبوجه استیناف بذکر پیوست معنی اینست
نیست مر کسانیکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند کناهکاری وخطاکاری وسزاواری عذاب در آنچه پیش
از ورود تحریم خمر آشامیده اند ومال میسر خورده اند چون از شراب واز میسر بعد تحریم پرهیزکاری کنند
وایمان بحرمت آن آرند واعمال صالحه کنند وخود را در بدی نیفکنند ۝ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ
أَحْسَنُوا ۝ بعضی کویند اینجمله تکرار است براء تاکید وثم زائده است مثل کلا سیعلمون وبعضی کویند ثم اتقوا
وآمنوا اینجا بمعنی ثم داموا علی التقوی وداموا علی الایمان دارند واینجمله را تکرار نپندارند واحسنوا باعتبار
معنی واو که جمع نداست بمعنی جمعوا بین الاتقاء پس از آن تقوی ورزیدند وبجا آوردند یا کویند پیش تقوی
وایمان واحسان جمع کردند وبعضی کویند اتقاء اول از کفر بود ودوم محرمات وسوم از شبهات باشد
سوال بدینوجه چنانچه موقوف پرهیز از شبهات نیز شود ونفی جناح چنانچه موقوف پرهیز از شبهات بود جواب
نفی جناح منکر متناول چنانچه محقق محقق وموصوم باشد ونفی جناح چنانچه موسوم بر اتقاء شبهات وبعضی از
احسان در عمل کویند مضمون عند بکل کاتک تراه جویند وبعضی از احسان سوی عباد مراد دارند یعنی نکوی
کردن بر مردمان پندارند برین هردو تقدیر توقف نفی جناح مذکور اند معنی او نشکل نماند واولی اینست که
احسان مذکور بمعنی تجاوز از ارتداد از ایمان واهتمام در ایفاء آن مراد باشد با توقف نفی جناح بما
طعموا فی الجاهلیه مستقیم آید چنانچه در حدیث آمده من احسن فی الاسلام لم یواخذ بما عمل فی الجاهلیة
ومن اساء فی الاسلام اخذنا بالاول والآخر ۝ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ اینجمله تذییل است
معنی اینست وخداء تع نیکی ورزندکان واز بدی ارتداد احتراز کنندکان را دوست دارد واز ایشان نیکی
ونکوئی وشادت بر ایمان میدارد ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ
تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ ۝ روایت کرده اند
سالی که حضرت پیغامبر ع را در حدیبیه نزول بود وورود آیة یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید وانتم
حرم روی نمود منزل مذکور شکاری بسیار روی بلشکرکاه آورد ودرون لشکر هجوم آورد تا آنکه در خیمهاء
ایشان درمی آمد چنانچه بعضی را بدست می توانستند کرفتند وبعضی را به نیزه توانستند زدن
ودویدن وتیر زدن نبود ازجهة نهی کسی از ایشان اقدام بر صید نمی نمود اینجمله مر جمله اوفوا بالعقود را

بیانی دیگراست وجمله ندائیه براء تاکید تنبیه مذکور است لام در لیبلونکم در جواب قسم محذوفست بشیء متعلق
است بر لیبلونکم وتنکیر او براء تحقیر است من الصید صفتست مر شیء را تناله صفتست من الصید بزیادت لام
یا بحذف موصول از قبیل ولقد امر علی اللئیم یسبنی من صید او من الصید الذی تناله ایدیکم لانه لیعلم الله لام کی است
متعلق است بلیبلونکم ومن استفهامیه است مفعول واقع شده استفهام موجب تعلق آمده معنی اینست
ای مؤمنان هر آینه خدای تعالی شما را ابتلا کرداند بچیزی عظیم از صید که دستهاء شما بگیرد یا زخم نیزهای شما بیزد یا
خشیه یعنی بغیر مشاهدهٔ عذاب که تعلق بود بعلم خدای او بصفت استقبال متعلق شود او بصفت تحقق در
حال واین تغیر در بحال واستقبال در معلوم بود در علم خدای نباشد وتواند بود که علم را تاویل بظهور علم
کنند معنی دیگر اینست تا ظاهر شود علم خدای تعالی کیست از شما که از خدا صیدی بغیر مشاهدهٔ عذاب می ترسد
وازجهة خوف خدای صیدی که گرفتن او آسان کشته نمی کیرد وکیست که از خدای عز وجل نمی ترسد وامر ونهی
او را نمی پذیرد ○ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ فا سببیه است من موصول
با صله مرفوع المحل بر ابتدا است معنی اینست پس هر که از سخن حضرت حق سبحانه وتعالی تجاوز کند یعنی در حالة
احرام بعد ورود نهی ووقوع علم بحرمت آن شکاری را بزند پس او را عذاب دردناک بود وعقاب بیمناک
باشد ○ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ ○ جمله لا تقتلوا الصید وانتم حرم
مر جمله اوفوا بالعقود را که در صدر سورت مسطور است بیانی دیگر است وجمله ندائیه یعنی یا ایها
الذین آمنوا براء تاکید تنبیه مکرر است وجمله وانتم حرم حال است از فاعل لا تقتلوا نزول این آیه در
حدیبیه است چنانچه گذشت وذکر آن بالا رفت معنی اینست ای مؤمنان در حالة که شما محرم باشید شکار
مکشید وتعقل شکار کردن در دل مکردانید ○ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ
مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ ○ من قتل
مبتدا است متعمدا حال است از فاعل قتل فجزاء مثل ما قتل بتقدیر علیه جزاء مثل ما قتل من النعم خبر
مبتدا است وجمله من قتله نیز حال است واضافت جزا سوی مثل ما قتل اضافت بیانیه است بر طریق خاتم فضة
وبعضی جزا برفع وتنزیل خوانند مثل ما قتل صفت جزاء بود یا بدل از و باشد یا خبر مبتداء محذوف باشد
ای هو مثل ما قتل من النعم بیان مثل است یحکم صفت مثل است وبالغ الکعبة صفتست مر هدیا را واضافت
لفظی است وهدیا حال است از ضمیر به که عاید است بر و مثل وحمل هدی بر مثل بمعنی قیمت بر طریق آمده که من
النعم بیان او واقع شده که چون بقیمت صید نعم قربانی خریده شود بدین اعتبار قیمت مذکور را نعم قربانی بخرند
سوال چون درین آیه لزوم جزاء قتل صید در حالة احرام قتل متعمد وارد باشد در کتب فقه که اطلاق
آن در قتل عامد وخاطی آمده بچه وجه بود جواب امام زاهد گفته که حکم تعمد قتل صید قتل بکتابت ثابت
شده قتل خطا بقول پیغامبر آمده وکتابت که موجب حکم عند وجود الوصف است موجب عدم عند
العدم نبود حدیث که در صورت عدم وتعمد وارد شده مخالف نباشد وهر که شکاری را در حالة تعمد بکشد
جزاء آن آنچه گفته است از چارپایان باشد یعنی بر و لازم شود بقیمت صید شتری یا گاوی یا گوسپندی که تقویم
دو معصوم عدل ثابت شده باشد بخرد واگر جزاء برفع وتنوین خوانند معنی چنین بود بر و خراج است یعنی هم
چند آنچه کشته است از نعم یعنی از ابل وبقر وغنم که بدان حکم کنند دو مرد عادل که دم راستی ودرستی زنند
ودرین که نعم مذکور قربانی است واجب رسند حرم کعبه ونزدیک امام محمد وشافعی در چیزی که مر او را نظیری
بود مثل صوری که چون آهو را گوسپندان نیکگاو را شتری لازم شود ودر چیزی که مر او را نظیری نبود مثل
معنوی او را لازم گردد وبر قول ایشان در بعض صور مثل صوری در بعض مثل معنوی می شود ومراد داشتن
ومعنی مختلف بیک لفظ روا نباشد امام اعظم میفرماید چون از مثل ما قتل من النعم در چیزی که نظیر از نعم

بیت

بیت چون گنجشک وکبوتر باتفاق قیمت واجب آید وچیزی که نظیر بود چون آهو بل وگاو وشتر مرغ نیز لزوم
قیمت باشد یا جمع میان مثل صوری ومعنوی نشود ○ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ
ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ ○ کفارة عطف است بر جزاء مثل ما قتل من النعم معنی اینست بر وست
جزاء مثل گنجشک کشته یا کفارت طعام مسکینان باید چنانچه هر مسکینی را نیم صاعی از گندم یا یک صاع از جو یا خرما
آید یا بجهد طعام مذکور روزه دارد وبدل طعام هر مسکینی یک روز یعنی بر و جزاء مذکور است یا بجشد تلخی عقوبت
بار حوالی بکشد بار مشقت که داد خویش ومضت را در ناخوش کردن تنبیه عیالی تلخ کرد وبر سبیل تخیل در جون
چشیدن آورد وچون محرم را کشتن صید حرام بود دلالت کردن وباعث کشتن کشتن ودنباله کردن وتعرض را نیز
نیز حرام باشد تخصیص قتل بذکر از جهة آنست که منتهاء مذکور مقصود در صید هماتست وصید در حالة احرام
مصید کردد ذکوة اضطراری واختیاری حلال نکردد از جهة جنایت صید صاید وذابح را مردار شود همچو مصید و
مذبوح مجوسی ومرتد باشد ذکوة بیت نتیجه اصطیاد او بفعل اشارت سوی این معنی است ○
عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ ○ جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ما بال ما وقع منا مما وقع منا من الاصطیاد
الاحرام قبل النهی فقیل عفا الله عما سلف معنی اینست عفو کرد خدای از آنچه گذشته ونظم عفو خویش از ایشان در گذشته
سوال عملی که قبل النهی بیت در وجه جای عفو وغفران بود وچه مظنهٔ وبال وعصیان باشد جواب در شریعت
من قبلنا نیز محرم را اصطیاد حرام بود کسی از ایشان در زمان جاهلیت از جهة جهل بر اصطیاد جران می نمود بعد
ورود شریعت جنایت گذشته مظنه مواخذه داشت رءوف کریم نظر عفو وکرم گماشت ○ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ
اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ○ عطف است بر فعلیه سابقه معنی اینست وهر که بسوی عملی که
در جاهلیت میکرد باز گردد وبعد از حصول علم بنهی باز بر سر آن عمل بیاید خدای عز وجل از و انتقام کشد و او را
در عذاب ونکال افکند وخدای عزیز است یعنی غالب است وخدای وند انتقام است بعقوبت خویش عذاب کند
کسی را که مرتکب فعل حرام است ○ أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ
این جمله با آنچه معطوف بر وست تقیید است مر اطلاق لا تقتلوا الصید وانتم حرم وبیان تفصیلی را که در آن است
ومتاع مصدر است بمعنی تمتع در عرب متاع گویند والمتاع مراد دارند چنانچه بیا گویند یعنی ما به البیان بندارند متاعا
حال است یا تمیز وللسیارة عطف است بر لکم معنی اینست حلال کردانیده شده است مر شما را صید بحر بتحلیل عام یعنی در
احرام وغیر احرام وطعام دریا یعنی گوشت ماهی متاع است بر خورداری ومنفعت گرفتن مر شما را که بوزید وسنفعت
مر کاروان را گوشت مذکور بخورید وقدید کرده با خویش ببرید درین آیه امام شافعی صید را بمعنی مصید دارد وبحمل اضافت
واستغراق جنس جانوران آبی را حلال پندارد وبروایتی کلب وخنزیر وآدمی آبی را از حکم حل استثنا کرد وبروایتی عوللدا
نیز در استثناء آورد وبروایتی ازواج جانوران آبی آنچه بر صورت شکاریان خشکی اند چون گاوان وآهوان وآنچه
مانند آن است حلال داشته وآنچه مانند صیوحی بری بیند جز اصناف نوع ماهی حرام پنداشته وابو حنیفه از جانوران
آبی جز ماهی را حلال نمی دارد وغیر ماهی همه جانوران آبی را حرام پندارد وصید را بمعنی اصطیاد میگوید واین معنی صدری
میجوید واضافت مصدر سوی ظرف میدارد وبعضی نفی می پندارد واز حل اصطیاد حل مصید نمی آید همچو اصطیاد شیر کند
وبدانکه ماهی که در آب بمیرد وبر روی آب آید حلال نبود وآنچه بخشکی بمیرد حلال بود چنانچه ماهی در خشکی مرده یابند
ومردن یافت خشکی در یا بند طافی بخوانند وحرام بدانند از ابن عباس روایت کرده اند که بنی مدیح بر پیغامبر آمدند واز
شان ماهی سوال کردند که ما شکار ماهی میکنیم وماهی را بجله میزنیم وگاهی بیاشد که سیل بیگیرد چون سیل آب باز می کردد
ماهی در خشک می ماند وهمه بند ما براء گرفتن او می شتابیم او را مرده می یابیم اینچنین ماهی حلال بود یا حرام باشد این آیه
نازل گشت وباطلاق وطعامه متاعا لکم از دوی تمسک مراد است حکم ماهی یافت مرده وشکار سرشته بظهور پیوسته ونیز از
جابر روایت کرده اند که پیغامبر ابو عبیده جراح وما را وجماعتی را همراه او فرستاد وما را انبانی از خرما توشه داد وابو

عبیده مارا یک حرما میداد و ما آنرا می دوشیدیم چنانچه کودک پستانرا می دوشد وبعد ازان آب میخوردیم و روز دوشنبه را
بیکحرما بسر می آوردیم تا آنکه در کرانه دریا رسیدیم و بر طریق پشته بلند ماهی مرده دیدیم ابو عبیده گفت ما فرستادکان حضرتیم
پیغامبریم و در کار خدای میرویم و مضطریم باید که این ماهی را بخوریم یکماه آنجا ماندیم و ما سیصد تن بودیم هر روز ازو میخوردیم
تا آنکه فربه شدیم و از سوراخ چشم او روغن بسبوها میکشیدیم وچون روان شدیم کوشت او را توشه کردیم وچون در مدینه
بر پیغامبرم رسیدیم حکایت ماهی مذکور گفتیم فرمود آن رزقی بود که خدایتعالی براء شما از غیب بیرون آورد چیزی از کوشت او باقی مانده اید
براء من بیارید چیزی از کوشت باقی مانده بود براء پیغامبرم بردیم ۝ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ
حُرُمًا ۝ عطف است بر احل لکم حرما جمع است ما دمتم ظرف است مر حرم علیکم صید البر را که ما مصدریه است
والمصدر قد یجعل حینا معنی اینست وحرام کردانیده شد بر شما شکار کردن در خشکی در مدتی که شما محرم باشید یا
براء حج و یا عمره احرام بسته آمده ۝ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ موصول با صلهٔ صفت است مر الله الیه
متعلق است بتحشرون وجمله صله الذی است وجمله واتقوا الله الذی عطف است بر لا تقتلوا الصید وجمله که در
میانه معترضه بود میان دو کلام متصل سایغ نمود معنی اینست وبترسید و از عذاب وعقاب او بپرهیزید احرام را
حرمت دارید وخود را از اصطیادی که حرام است میارید ۝ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
قِيَامًا لِلنَّاسِ ۝ اینجمله معترضه بود و متضمن مدح کعبه باشد کعبه را ازجهة ارتفاع وبلندی او کعبه کویند و برین
وجه در تسمیه با معنی کعوی مناسب جویند یقال للعظم کعب ولکم آیة التی ارتفعت ثدیاها کاعب وازجهة
آنکه خانه کعبه مربع است و عرب خانه کعبه را مربع کویند و نیز چون کعبه را خانه با حرمت و ملجی را برو حرام التعرض
دانند برین جهة او را بیت حرام خوانند الکعبة مفعول اول است مر جعل و البیت الحرام عطف بیان کعبه است
یا بدل است سوال اسم کعبه مشهورتر است از بیت الحرام در ایراد ازجهة ایضاح متبوع چیست وعطف بیان بودن
او بر کدام وجه مبنی است جواب البیت الحرام ازجهة عدم شهرت بیش از ذکر وضوح زاید میکرد وچون برین
وجه توضیح مستقیم آید کردانیدن او براء مجرد مدح چنانچه صاحب کشاف داشته است حاجت روشن نباشد
قیاما مفعول دوم است مر جعل را و از قیام ما به القیام مراد است چنانچه از بیان ما به البیان المستفاد است
معنی اینست کردانیده است خدایتعالی کعبه را یعنی بیت حرام را مقامی و محلی که بدان قیام مردمان بود و چیزی
بدو مصالح معاد و منافع معاش ایشان واجور دینی وامور دنیا حاصل شود ۝ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ
وَالْقَلَائِدَ ۝ این هرسه معطوفند والکعبة مفعول اولست مر جعل را وقیاما للناس مفعول دوم آمده
از روی معنی با ایشان نیز متعلق شده معنی اینست کردانیده خدایتعالی کعبه را شهر الحرام و هدی و قلاید را سبب
مردمان و مناظر و منافع ایشان یعنی ذی الحجه را که هنگام جمع شدن حاجیان و وقت اقامت حج است با شرایط
وارکان و بعضی از شهر حرام اینجا هر چهار ماه حرام یعنی رجب و ذی القعده و ذی الحجه مراد دارند و لام در الشهر
لام جنس نهادند و هدی را یعنی شتری و کاوی و کوسپندی که حرام براء قربانی فرستند یا بیارند و قلاید را یعنی
دواب قلاید یعنی شترانیکه در کردن ایشان قلادها آویزند براء علامت چهارپایه یعنی چنین تا شتران تب
حج با شتران دیکر نیامیزند و کعبه و شهر حرام مصالح دین بکزاردن حج و طواف کردن و مناسک بجا آوردن و
تقرب الی الله جستن و منافع دنیا خلق مکه را آباد و ستد کردن با خلقی که جمع می شوند و خلق آفاق از اعتبار
تجرید و فرحت می رسند و فقرا صدقات و لحوم قربان می یابند و اجر در تحصیل آخرت می شتابند و همچنین
هدی و قلاید که مردمان بر ایشان قایم اند و منافع دین و دنیا حاصل میکنند اغنیا را حصول مصالح دین با قامت
نسک و حصول مثوبات و فقرا را منافع دنیا یافتن صدقات و نفقات شاید فقیری از نفقات و صدقات
چندان ببرد که او را بدان اتمام کردد ۝ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ ۝ ذلک اذا جعل المکان الذی هو الکعبة والحرام والزمان الذی هو الشهر الحرام والهدی والقلاید الموکد

فی هذا المکان وبهذا الزمان قیاما للناس کاین لیعلمون او فعلنا ذلک لتعلموا والجملة علی کلا التقدیر مستانفة
فی جواب باتی سبب جعلت هذه الامور کذلک معنی اینست آن یعنی کردانیدن خدای کعبه را که زمینی است واشرف
مکانی است مکرم وشهر حرام را یعنی ذی الحجه را که زمانی است جدید هنگامی است جدید وهدی را وقلاید را که نشک
وقربت مکان مذکور و زمان مسطورند قیام مر مصالح مردمان منافع دین و دنیاء ایشان کاری کاین است تا بدانند
و در خاطر خویش مبرهن کردانند وبدرستی که خدای میداند آنچه در آسمانهاست از حرکات ومقادیر وخواص آن از
کواکب وانتقالات کواکب وخصایص وفضایل آن وتفاوت میان ایشان وآنچه در زمین است از برکات وخواص
بقعات وشرف بعضی امکنه ورضاع وتفاوت اراضی وبقاع پس میداند آنچه در زمین کعبه است از بودن او مبداء
کستردن زمین ونقطهٔ دایرهٔ خلقت ارضین ومنشاء طینت ومخصوص بتشریف ایزدی مجاوری بیت معمول معدن
عظایم امور مطاف جهان مرجع کیهان محل استجابت دعا ومقام اصابت ورجا وآنچه در زمان خلق شهر حرام
است از خصوص او براتی از ارکان اسلام بودن او از عظایم ازمان عظایم مخصوص بجلایل امور مکرم بتضاعف اجور
اوسط اشهر حرم متوالیه منفرد ومختص بمعانی عالیه میداند قربتی که درین زمان و درین مکان مختص حاصل شود پس
توان دانست که عند الله او را چه ثواب وچه درجه بود وذکر سموات وارض را بعد ذکر کعبه و شهر در فن بدیع الف
محدده خوانند چه کعبه را متعلق بزمین و شهر حرام که از نوع زمان است و زمان عبارت از حرکت فلک است متعلق
باسمان دانند ۝ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ ان با اسم وخبر خویش عطف است بر ان الله یعلم ما فی
السموات وما فی الارض ودرین کلام ذکر عام است بعد خاص وبدانکه عالم بودن خدای بهمهٔ امور کنایت است از
عالم بودن او بجنایات وعبادات در مکان و زمان مذکور چون خدای همه چیز داند جنایت صید کنندکان در زمین
حرام در زمان احرام وعبادت کنندکان در زمین کعبه و زمان شهر حرام بداند وبعقوبات جنایات ومثوبات
عبادات وقربان برساند ۝ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ در آیات
سابقه ذکر محرمات اصلی وعارضی ونهی ازان کرد وتخویف بوعید شدید در ارتکاب محرمات وتبشیر غفران آورد
معنی اینست بدرستی که خدای سخت است از عذاب او بترسید وکرد منهیات مکردید وبدرستی که خدایتعالی آمرزنده
است خطایا آمرزد بخشنده است عطایا بخشد اینجمله تکمیل است زیراکه وعید شدید اعلموا ان الله شدید العقاب
موهم آن بود که مرتکب کبیره خصوصا شدت عقاب باشد وعصیانرا در معرض رجا وغفران آورد تا خوف با رجا
مقرون شود ونومیدی غفران ببرد ۝ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ ۝ اینجمله معترضه است براء بیان اینکه
معصیت بارکان امتثال اوامر ونواهی وساعیان فساد وتباهی پیغامبر را زیان نکند و فرمان برداری منفعت
قصوری وتقصیری در شان علاقهٔ او نفکند چه کار او تبلیغ است دران تقصیر نکرده ودرین کار فتوری وقصوری
نیاورده معنی اینست بر رسول خدایتعالی وبفرستاده حق جل وعلا واجب نبود مکر رسانیدن آنچه رسانیدن آن مامور بود
چون تبلیغ فرمان کرد وخود را از عهده بیرون آورد قبول کنانیدن وظیفهٔ او را او نباشد چون امر رسالت تحت را
ظاهر کردانید وآنچه از خدای امور بود بخواند پس شما را عذری وحجتی نماند کسی را که او نخواهد شنید در دنیا و عقبی
خواهد دید حضرت پیغامبر را زیانی نخواهد بود و در شان او منقصتی روی نخواهد نمود ۝ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
وَمَا تَكْتُمُونَ ۝ تواند بود که خطاب مر منافقان بود وکلام بمعنی والله یعلم ما تبدون من الوفاق
وما تکتمون من النفاق باشد وتواند بود که خطاب مر اهل کتاب را دارند بر حکم الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه
بمعنی والله یعلم ما تبدون من انکار ما بلغ الرسول من الحق وما تکتمون من استیقانه به ومعرفة الصدق بدارند
ومعنی بر هردو تقدیر جمله معطوف بر جمله ما علی الرسول الا البلاغ بود ومتصل باشد برو معنی اینست وخدایتعالی
میداند آنچه ای منافقان آشکارا میکنید از وفاق وآنچه پنهان میکنید از نفاق یا کویند خدای میداند آنچه اهل کتاب
آشکارا می آرند از انکار وتکذیب وآنچه پنهان میدارند از استیقان وتصویب ۝ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ

وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ ۞ خطاب مر پیغامبر راست و این ردی دیگر است مر
کسانیرا که در راه ارتکاب حرام روند و میان حلال و حرام فارق نشوند و مقرر است مر مقصود کلام سابق
را و در اعجبک خطاب مر غیر معین راست و این کلام داخل مقول مصطفی است و تواند بود خطاب مر پیغامبر بود
و مراد خطاب امت باشد بر این وجه خطاب موافق قل است و خطاب خدای عز و جل است معنی اینست ای محمد
بگو خبیث را با طیب و ردی را با جید برابری حاصل نشود اگرچه ترا ای مخاطب غیر معین کثرت خبیث خوش آید
و موجب حیرت غافل ۞ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۞ فا سببیه است یا اولی
الالباب جمله ندائیه است و معترضه است برای تنبیه و تحریض بر اتقا چه خردمندان او اینست که متقی باشد
و معاصی و مناهی بدوی خویش نکرا شد معنی اینست پس از خدای بترسید و از مناهی و معاصی بپرهیزید تا از
عذاب خدای برهید و رستگار گردید ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ
جمله شرطیه یعنی تبد لکم صفات مر اشیاء را و جمله لا تسالوا عن اشیاء تا آخر مراد و فوا بالعقود را بیانی دیگر است
و جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است روایت کرده اند چون حضرت پیغامبر فرضیت حج بیان کرد و فرض
علیکم الحج فحجوا در ذکر حارث ابن زید و بعضی گویند اقرع بن حابس العامیا ام کل ابد بر زبان راند پیغامبر
ساکت ماند تا آنکه سوال را مکرر کرد دوم پیغامبر لو قلت لکل عام لوجبت علیکم ثم لو ترکتم لضللتم فاترکونی ما ترکتکم
بر زبان آورد و در شان سائل مذکور این آیت نازل گشت و این نظم بود در بوست و صحیح اینست که روزی
پیغامبر بالای منبر بود مقام کشف امور داشت حدیث احبان یسأل عن شیء لا اخبرکم به مادمت مقامی
هذا فرمود مردمان گرد آمدند و در سوال شدند مردی که مردمان در نسب او طعن میکردند پرسید من ابی پیغامبر
م نام پدر او گفت صحت نسب او آرام گرفت مردی دیگر پرسید که یا رسول الله پدر من کجاست پیغامبر
فرمود فی النار یعنی در دوزخ او را مقر و ماوا است او بدین سخن متغیر گشت و دل او ناخوش بوست پیغامبر
ان ابی واباک فی النار گفت و تسلی خاطر او جست پدر خود را با پدر او ضم کرد و در بیان بودن ایشان در آتش
هر دو را یکجا آورد تا بر حکم البلیة اذا عمت طابت تطیب او بود و حرمت اندوه از دل او کم شود و این از کمال
اخلاق بود که پیغامبر را روی نمود هر یکی از هر جنس می پرسید از حضرت و جواب آن می شنید بعضی از جواب
خوش می شدند چون سایا ابن ابی کم او از شنیدن فی النار خوش گشت در شان او این آیت نازل گشت و این نظم
بود در بوست معنی اینست ای مومنان مپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر شود ناخوش شوید ۞ وَإِنْ
تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ ۞ این جمله شرطیه بحذف مبتدا جمله شرطیه شود
و تقدیر و انتم ان تسالوا عنها وقت نزول القرآن تبد لکم حال بود معنی اینست ای مردمان اگر بپرسید
از اشیاء در این زمانه نزول قرآن و آن تنزیل فرقان حاصل شود بوحی حکم آن ۞ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا ۞ جمله
مستانفه در جواب ما فعل الله بالسائلین المذکورین بود و یا جمله دعائیه معترضه برای دعا باشد معنی اینست
عفو کرد یا عفو کناد خدای شما را از پرسیدن آنچه پرسیدید و بی حاجت رنج و تعب کشیدید سوال عفو در
جریمه باشد و عمل مذکور پیش از ورود نهی جریمه نبود عفو چگونه روی نمود جواب فعلی که از آن نهی وارد گشت
و قبح او بیان پیوست ما بمکان آن دانست که نهی پیش از آن واقع شود فعل مذکور پیش تر از این حرام بود امکان
را تنزیل منزله وجود کند و اطلاق عفو بر طریق ضعیف فهم الذکیه و سبحان الذی صفو اصلح العوض صحیح داند
وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۞ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای آمرزگار است گناه بفضل او عفو و غفران
بپذیرد بردبار است کنه کار را بزودی و شتاب نگیرد ۞ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا
كَافِرِينَ ۞ این جمله تعلیل است یا حال است معنی اینست از مثل این چیزها سوال مکنید و دم فرو
آن منهید زیرا که کسانی که پیش از شما بودند از این جنس سوال کردند چون بر خلاف طبع ایشان ظاهر شد قبول

فحجوا

بلغ

نکردند و کافر شدند ۞ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ ۞ این جمله معترضه است
برای رد اعتقاد و عمل کافران در گذاشتن بعضی بهایم و مهمل کردن و من در من بحیرة و لا سائبة و لا وصیلة
و لا حام در تفسیر آورده اهل جاهلیت چون ماده شتر پنج بار و بعضی گویند چون هفت بار نتاج آوردی و پنج یا
هفت نر بودی از سوار شدن و ذبح کردن باز میداشتند و برای نشانی گوش او را شکافتندی و بعد از آن او را در بته باز
نمی آوردند و از آب و گاهی منع نمیکردند از جهت آنکه گوش او شکافته اند و بحیره نام گذاشته اند و نیز چون مردی
مریض یا مسافر بودی نذر سائبه کردن مملوکی توسل نمودی گفتی اگر از این مرض بصحت آیم و یا از سفر باز آیم این
ناقه یا این مال گاو و یا گوسپند داده سائبه باشد و در جهت انتفاع بحیره گردد و گاهی از جهت کثرت مال بدین
عمل می پرداختند و بر وجه شکر غنا بهیمه را سائبه می ساختند و نیز عادت عرب در جاهلیت بود چون گوسپند
بار شکم هفت بار نهادی اگر هفتم نر بودی بنام بتان ذبح میکردند مردان و زنان میخوردند و اگر ذکر و انثی
زادی این انثی را وصیله یعنی واصله میگفتند زیرا که با برادران پیوند یافته و برادر را از ذبح کردن باز داشته و این
هر دو را محرم میداشتند و گوشت ایشان را بر مردان و زنان حرام می پنداشتند و نیز عادت ایشان بود چون
یکی از شتری ده بار نتاج شدی آن بکثرت نتاج حامی ظهر خود برای آن اشتر را در باز نمی کشیدند و بر پشت او سوار
نمی شدند بکلیه کرده می گذاشتند و از ذبح باز میداشتند و بعضی گویند شتری که نتاج او مرکوب شدی حامی ظهر خود
بودی بحیره و سائبه و وصیله و شتر حامی را کافران حرام میدانند خدای عز و جل آن را حرام کرده و حلال را که ایشان
از خویش حرام کرده اند بسندیده ۞ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
این جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و لیکن کسانیکه کفر ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند بر خدای
افترا میکنند و دروغ می بندارند ۞ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۞ این جمله عطف است بر جمله یفترون
معنی اینست و بیشتر ایشان در نمی یابند و نمیدانند که کدام راه می شتابند این چیزها که خدا حرام کرده است
حلال میگردانند و آنچه خدای بدان حکم حلال کرده حرام میخوانند ۞ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى
الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۞ تعالوا مفعول است قیل و هذا القول فاعل قیل است
و جمله حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا مقول قالوا است و جمله قالوا با مفعول جزای شرط است و جمله شرطیه معترضه
است برای شکایت از کافران و شناعت کار و کردار ایشان معنی اینست و چون گفته شود مر ایشان را بیایید بسوی
چیزی که شما آن را حرام میدانید چون بحیره و سائبه و وصیله و شتر حامی که آن را حرام میخوانید و بسوی رسول که
حل آن را می رساند و تحریم آن را نفی میکند میگویند بسنده است ما را آنچه پدران خویش را یافته ایم چیزی دیگر حاجت
نداریم و دل بر سیدن و دانستن آن نمی آیم ۞ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ۞
همزه برای انکار بر وجه توبیخ است و واو برای حال است لو متصل است و عامل حال محذوف است ای حسبهم ذلک
و لو کان آباؤهم و هذا جری مجری بالانکار لانه لیس بفعل اولی الابصار معنی اینست بسنده باشد ایشان را آنچه
یافته اند پدران را و اگرچه باشند پدران ایشان که راه حق نمیدانند و راه راست را در یافتن نمی توانند و بسوی
مقصدی که حق است اتباع کسی که راه نداند و عاقل بسنده ند و کسی که بس روی گمراه کند بمقصد نرسد ۞ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ
جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۞ علیکم اسم فعل است معنی الزموا انفسکم مفعول اوست
و جمله علیکم انفسکم مر جمله اوفوا بالعقود را بیانی دیگر است و جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است
و جمله لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم تعلیل است و بر جمله علیکم انفسکم دلیل است معنی اینست ای مومنان
نفسهای خویش را لازم گیرید و در اصلاح کار نفسهای خویش باشید تا زیان نکند کسی از شما و شما را کسی گمراه شود
از شما مقصدی باشید و شما را راست بود بعضی گمان برند که ظاهر این آیه دلالت میکند که امر معروف و نهی منکر

واجب بوذ و هر کسی باید که در کار خود باشد اگر کسی بکاری در راهی رود گمراهی دیگری او را مضر نبود هم ازینجهة
بعضی این آیة را بلزوم امر معروف ونهی منکر منسوخ دارند و این آیة معروف منکر را ناسخ او پندارند کمی گفته
در سورة مایده هیچ آیتی منسوخ نیست این آیة را منسوخ گوید وتحقیق مع او توجه دیگری یکی آنکه از انفسکم
مسلمانان باشند واز من ضل اهل کتاب ومطیعان جزیه که در حق ایشان امر نیاید وعلی زعمهم مایدون
شاید مراد شود معنی اینست فقهاء خود را یعنی مسلمانان که اهل دین شما بجو فقهاء شما اند در امر و نهی لازم گیرید
وچنانچه داید ونواید بخواهی ایشان کنید و واقع شدن بعد انا ایشان فی بپذیرید وکافران ذمی را وتعاهد
را از اهل کتاب وغیر آن متعرض شوید موجب امر دهم وبا بدینون بروید چون شما راه راست یابید ودر
اصلاح کار خویش وکار مسلمانان بامر ونهی شتابید و زیان نکند شما را گمراهی کسانیکه گمراه شده اند بر قوانین
بر دیه خویش با شما عقد ذمه بسته اند وجه دیگر آنکه علیکم انفسکم فی اثبات ما وجب من فعل الطاعة وترک
المعصیة لیضرکم لا یضرکم الطاعة واثبات المضل اذا اهتدیتم الی جمیع ذلک ای مسلمانان نفسهاء خویش لازم
گیرید و بر فعل طاعت و ترک معصیت بپا دید و دیگران را بفعل طاعت امر کنید و از معصیت باز دارید زیان
نکند شما را گمراهی هر که گمراه شود وامر و نهی شما نشود چون شما را بیایند وعلی نفس خویش وامر و نهی عیزه بپایید
وجه دیگر آنکه چون قومی را بینید که ایشان گفتار شما نخواهند شنید وسخن شما نخواهند پسندید واین معنی در دل
محقق بود امر معروف و نهی منکر او لازم نبود و تارک آن بزه کار نشود و درین هنگام لازم گیرید نفسها را و براه را
باشید و از ضلال دیگران میندیشید بدین وجوه این آیة نقل با طلاق امر معروف شود منسوخ نبود ۵ یا ایها
الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان
ذوا عدل منکم ۵ روایت کرده اند سه کس میان خویش عقد صحبت بستند و برای تجارت
را مدینه مرافقت و موافقت در رفتن شام رفتند دو نصرانی عدی و تمیم یکی مسلمان یزید مولی عمرو بن عاص
یزید مذکور بیمار شد کالاهاء خود را در جوالی کرده آورده جوال مذکور را بر رفقاء مسطور تسلیم کرد تا نگاه
دارند بعد مرد وجان عزیز بحق سپرد چون ایشان جوال مذکور را می جستند بر کالاء یزید مطلع کشتند اونده
از نقره منقش بزرگ که وزن آن سیصد مثقال بود خیانت کردند تذکره کالاکم در آن جوال بود در نظر نیاوردند
جوال مذکور با کالاء دیگر رانندند و بورثه یزید مذکور سپردند ورثه اعتماد کردند و کمان خیانت در دل نیاوردند
ناگاه تذکره که در آن ذکر آوند نقره بود دریافتند و بر حکم تذکره بر نصرانیان مذکور بدعوی خیانت شتافتند
بعد نماز دیگر وقت هجوم مردمان و هنگام نماز ترسایان است پیش پیغامبر ایستادند و زبان بسوگند
گشادند و قسم یاد کردند و خیانت آوند مذکور نبردند ناگاه ورثه یزید مذکور آوند مسطور بردست شخصی
دیدند و قابض را در مطالبه کشیدند قابض گفته من نه دزدیده ام از عدی و تمیم خریده ام باز توجه
بنصرانیان مذکور کردند وایشان را در مقام دعوی آوردند ایشان گفتند آوند مذکور ما از یزید خریده
بودیم بر قابض مذکور فروخته ایم از ایشان گواه طلب کردند گواه نیاوردند سوگند بر ورثه متوجه شد که
شما از فروختن یزید که مورث شما بود علم ندارید وایشان را در محضر دعوی باطل نمی آرید بعد از آن تمیم
مسلمان گشت و عدی بر دین نصرانیه مرد و بدوزخ پیوست حکایت کرده اند محمد بن اسحاق از تمیم مذکور
که من و عدی آوند نقره مذکور دزدیدیم و بهزار درهم فروختیم با نصف آن درهم قیمت کرده استدیم چون مسلمان
شدم از مال مذکور که بردم و سوگند بدروغ خوردم پشیمان گشتم پانصد درهم که استده بودم ورثه یزید را دادم
و پانصد دیگری عدی استده بود آنرا نیز بروجه تبرع ادا کردم و بعضی گویند تمیم پیش از اسلام اقرار کرده و مال
بورثه برد آورد و بعد از آن بدولت اسلام پیوست این آیة در شان ایشان نازل گشت واین نظم بر دو وجه است
شهادة بینکم مبتدا است ومضاف است سوی او بجوضرب امام الامیر شد حین الوصیة بدل است از

اذا حضر و نواند بود که اثنان فاعل مصدر باشد بطریق اعجبنی ضرب الحداد وشهادة مبتدائی است محذوف
الخبر ای مما فرض علیکم ان یشهد بینکم اثنان ذوا عدل یا فاعل فعل محذوف باشد ای فرض علیکم ان یشهد
بینکم اثنان ذوا عدل بحذف مضاف خبر شهادة بینکم بود تقدیر کلام شهادة اثنین ذوی عدل یا غذا اذا
حضر احدکم الموت ظرف مر شهادة حین الوصیة بدل است از ذوی عدل صفت مر اثنان وانجمله مر
جمله اوفوا بالعقود را که در صدر صورت بود بیانی دیگر است وجمله یا ایها الذین آمنوا براء تاکید تنبیه
مکرر است معنی اینست ای مؤمنان گواهی دهید میان خویش چون یکی از شما را مرگ حاضر شود وامارات
آن ظاهر گردد در هنگام وصیت دو مرد را گواهی است که عدالت دارند و در اقوال واعمال دل بر
خشیت وذلت بجا آرند تا آنچه معروض است بر شما گواهی دو کس است از گواهان از جمله شما ای مخاطبان یعنی
ای زمره مسلمانان ۵ او آخران من غیرکم ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم
مصیبة الموت ۵ او آخران عطف است بر اثنان من غیرکم صفت مر آخران ان انتم فاعل است
مر فعل محذوف را بقرینه ان وضربتم مفسر است ای وان ضربتم فی الارض ضربتم واین شرطی است
مستغنی از جزا اکتفا بما مضی فاصابتکم مصیبة الموت عطف است بر ضربتم سوال چون شرط
حضور موت بالا گذشته باشد ذکر فاصابتکم مصیبة الموت تکرار بود جواب مقصود بشرط اینجا
معنی ها است ای ان تعقب اصابة مصیبة الموت سفرکم بعد تکرار نیاید وسخن مکرر روی نماید
چه این شرط تعقب موت مر سفر است وحضور مرگ شرطی دیگر است معنی اینست یا دو مردی دیگر از
گواهان از غیر شما یعنی از کافران اگر مسافر شوید پس برسد شما را مرگ یعنی در سفر میرید چه شهادت
دو مردی از غیر مسلمان بر وصیت چون در سفر باشد بصورت عدم حضور مسلمان بود ۵ ۵
تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتری به ثمنا ولو
کان ذا قربی ولا نکتم شهادة الله انا اذا لمن الآثمین ۵ جمله مستانفه
است برای بیان عمل بر تقدیر وقوع شک در صدق گواهی چنانستی که سامع گفت کیف نعمل ان ارتبنا
صدق الشهادة فقیل تحبسونهما الی آخره صفت مر آخران فیقسمان بالله عطف است بر تحبسونهما
ان ارتبتم شرطی است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی وجمله لا نشتری به ثمنا جواب قسم است و بیان
مقسم علیه است یا متصل است بمعنی تسویه وجمله حال است مکتوبا کون المشهود له ذا قربی او غیر
ولا نکتم شهادة الله بادنی ملابس ای شهادة امرنا بالله باداءها ونهانا عن کتمانها واخفائها وجمله
انا اذا لمن الآثمین تذییل است یا تعلیل است تاکید او از جهة آنست که اینجمله کنایتست از انا
لا نشهد بباطل ولا نکتم حقا ومضمون اینجمله را بر معنی مکنی عنه مدعیان خیانت را منکر اند و انکار
مضمون جمله مذکور مصر اند معنی اینست این دو را بعد از نماز دیگر وقت اجتماع مردمان و هنگام
نماز ترسایانست حبس کنید وایشان را برای تحقیق قضیه بر سوگند خوردن آرید چه وقت نماز دیگر
اهل جمله ادیان معظم میدارند وآنرا خلایق در همه ادیان مکرم میدارند سوگند دادن درین وقت
از باب تغلیظ سوگند بجکان باشد وبعضی از نماز مذکور نماز پیشین مراد دارند وبعضی نماز اهل
دین از گواهان سفتی پندارند پس سوگند خورند بخدای که اگر شک شوید شما در راستی گواهی و کمان کرده‌اند
در دروغ ونتابای سوگند خورید که بدل نکنیم بگواهی دادن بهای رشوت نستانیم وگواهی دروغ بزبان نرانیم
اگرچه مشهود خداوند قرابتی بود و خویشاوند ما باشد و نپوشیم گواهی را که خدا باداء آن امر کرده واز
کتمان او نهی ومنع آورده بدرستی ما این هنگام که مال بستانیم وگواهی دروغ بزبان رانیم یا گواهی راست
بپوشیم هر آینه از گناه کاران باشیم ۵ فان عثر علی انهما استحقا اثما فآخران یقومان

مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا
وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۵ استحقا اثما جزان است وان با اسم و خبر مجرور على محل
وعلى متعلق است بعثر وجمله شرط است فآخران مبتدا است يقومان مقامهما خبر مبتدا است مبتدا
با خبر خويش جزاء شرط است وجمله شرطيه عطف است بر مضمون شرطيه سابق يعنى ان ارتبتم من الذين حال است
از فاعل يقومان استحق عليهم الاوليان بر قراءة استحق بصيغه معروف الاوليان فاعل است اى من
الورثة الذين استحق عليهم الاوليان بالشهادة ان يجردهما القيام بها ويظهروا بها كذب الكاذبين و بر
قراءة استحق بصيغه مجهول مفعول مالم يسم فاعله ضميرى بود كه عايد بر اثم باشد اى من الذين استحق الاثم واستوجب
بالخيانة عليهم الاثم بدين قراءة الاوليان برفع خبر مبتداء محذوف باشد اى هما الاوليان جمله مستانفه بود يا بدل
از آخران يا از فاعل يقومان دارند و بر قراءة نصب مفعول اعنى بپندارند و بر قراءة الاولين بصيغه جمع صفت
الذين باشد اى من الذين استحق عليهم اثم الاولين وتسميه ايشان اولين از جهة سبق دعوى ايشان و ذكر
ايشان مستحسن است شهادتهما عطف است بر يقومان مقامهما جمله لشهادتنا احق من شهادتهما و جمله
انا اذا لمن الظالمين تذييل است و تاكيد بر طريق انا اذا لمن الآثمين است چنانچه ذكر آن گذشته و بيان آن بالا
رفته معنى اينست پس اگر اطلاع يافته شود بدين كه اين دو كس سوگند خورنده مذكور بزه كارى را مستحق شده
اند و ظاهر شود كه دروغ گفته اند و سوگند بدروغ خورده اند و بدفع دعوى پرداخته و مدعى را مدعا عليه
ساخته پس دو كس ديگر مقام ايشان يعنى در مقام سوگند بايستند از كسانيكه مستحق شده اند سزاوارتر اند
بشهادت سوگند بخورند يا گويند از كسانيكه مستحق شده و ثابت آمده از جهة خيانت بر ايشان بشهادة و سوگند
سزاوارتر اند از قوم ايشان اند در علم بحال ايشان و خيانت اعمال ايشان بيشتر حشر اند دو كس بخداء سوگند
خوردند و قسم بزبان آوردند هر آينه شهادة ما از شهادة ايشان درست تر است چه علم ما بحال ايشان اكثر است
و ما از حق تجاوز نكرده ايم و باطلى بر زبان نياورده ايم بدرستى كه ما آن هنگام از حق تجاوز كنيم و در اين دم باطل
بزنيم هر آينه از ظالمان باشيم و از ستمكاران گرديم سوال چون در گواهى گواهان اول ظاهر گشت و دروغ گوئى
ايشان بتحقيق پيوست در گواهى دادن و سوگند ايشان صدق و حقيقت نماند و افعل تفضيل مقتضى است كه
در اصل صفت شريك باشد جواب بالا گذشت كه ميان مفضل و مفضل عليه شركت در اصل فعل جاى تحقيق
باشد و جاى تعرض بود چنانچه در الاثنان اكثر من واحد تحقيق شده و در فلان اعلم من الفلان آمده ۵
ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ ۵ ذلك
اشارتست بر قسام دو كس از قوم مدعيان كالا بعد ظهور خيانت و ادنى مبتدا است بالشهادة خبر است ان
يأتوا بتقدير من ان يأتوا متعلق است بادنى بالشهادة على وجهها متعلق است بيأتوا او يخافوا عطف است بر
وجهها و تفاوت ميان معطوف و معطوف عليه بتقدير تقييد معطوف عليه بقيد اسد است معنى اينست آن
يعنى تحليف دو شخص ديگر از گروه مدعا بدعوى مدعا عليه رفع را مدعا عليه شوند و بانكار آن مستحق يمين گردند
نزديكتر است بدين كه بيارند حالفان يمين را بر وجهى كه بايد و شايد بترسند كه رد كرده شود ايمانى ديگر بعد ايمان
ايشان تا كذب ايشان ظاهر شود پس بظهور كذب فضيحت كردند يعنى از سوگند دروغ باز مانند بخوف خداء
يا بخوف فضيحت در دنيا و معاقبه در تفسير در آية مذكور دو وجه مسطور است يكى آنكه از شهادة بينكم گواهى
مراد شود و سوگند مراد شود و تا آخر ذكر گواهى باشد و دوم آنكه از شهادة بينكم سوگند مراد باشد و تا آخر سوگند
مراد بود هر دو وجه مستقيم نمى آيد و صحت هر يكى روى نمايد زيرا كه اثنان دو عدل آورده و اشتراط عدد و عدالت
كرده و اين در شاهد بود در تحليف حالف شرط نباشد هم از اين جهة ابو عبيد طلحه كه او را راس المفسرين گفته اند گفته است
كه لا اعرف في القرآن آية تشاكل هذه في كثرة الاشهاد واقرب بصواب آنست كه شهادة در صدر كلام از جهة اشتراط

عدد و عدالت بمعنى گواهى بود و شهادة در آخر كلام در جمله لشهادتنا احق من شهادتهما بمعنى گواهى بود و شهادة
در آخر كلام در جمله لشهادتنا احق من شهادتهما بمعنى يمين باشد و ذكر شاهدين ميان اصل حكم دادند و بيان قضيه
را نغفته نپندارند و اين كلام با ولا نكتم شهادة الله بيان شهادة بر تقدير وجود شاهدين باشد فان عثر تا آخر
معطوف بر شرطيه محذوف بقرينه سياق بود اى وان لم يوجد شاهدا الا من غيركم يحلف لزعمهما كالوصيين في هذه
الحالة فان عثر على انهما اى على المدعا عليهما وهما الوصيتان في هذه الحادثة استحقا اثما بظهور كذبهما و دعويهما
الدفع فيحلف آخران من الذين كانوا مدعيين مضارو ابدعوى الدفع بيدعا عليهم فيقسمان بالله يمينا احق من يمينهما
و بر وجه اول و آخر كلام ملتيم شود و مستقيم آيد حاصل آنست كه چون شما وقت ظهور مرگ و وصيت شهادة دو نفر
عادل است از مسلمانان يا از قرابتان شما گويند و دو نفر ديگر از غير شما يعنى از كافران با مسلمانان اجنبى و اگر حضور
مرگ در حالت سفر باشد و آنجا مسلمانان و قرابتان حاضر نباشد اگر شكى در گواهى ايشان افتد ايشان را بدارند بعد
نماز ديگر كه وقت مشترك است و سوگند دهند كه ايشان با حضور شوق گواهى دروغ نداده اند و بعضى گويند حق را نه
پوشيده اند پس اگر گواهان شما نباشد نه از شما و نه از ايشان مدعا عليه را سوگند بدهند و مدعا عليه درين قضيه
عدى و تميم بودند و خيانت امانت را انكار مى نمودند ايشان را سوگند دهند پس اگر اطلاع يافته شود بدليلى كه گواهى
دروغ داده اند و زبان بسوگند دروغ گشاده اند براء رد دعوى دفع ديگر مى آيند و خصومت نمى گذارند دو كس از
مدعيان او كه اقرب بمتوفى بجاء ايشان باشند و سوگند خورند و بگويند هر آينه سوگند ما سزاوارتر است بقبول
از سوگند ايشان و ما تجاوز از حق نكرده ايم و سخن ناحق بر زبان نياورده ايم بدين وجه اول و آخر كلام ملتيم بود و هيچ
لفظى اشكال نشود معنى اينست بترسيد و آنچه گفته مى شود بشنويد و گواهى نابوده مدهيد و سوگند دروغ مخوريد
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۵ اين جمله تذييل است معنى اينست خداء رهنمونى نكند فاسقان يعنى
كافران كه دم ضلال ايشان خواسته ايشان را بر حكم ازلى دايم بر فسق و فجور داشته ۵ يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ
مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۵ يوم بدل اشتمال است از الله اى واتقوا الله
يوم يجمع الرسل يا ظرف است مر لا يهدى القوم الفاسقين را اى لا يهدى القوم الفاسقين الى طريقة الجنة يوم القيمة
يا ظرف است مر قالوا لا علم لنا را اى قال الرسول لا علم لنا يوم يجمع الله فيقول ماذا اجبتم برين وجه جمله قالوا
با متعلقات معترضه است براء تهديد كافران و ترهيب ايشان يا يوم مفعول به است مراد اذكروا واحذروا برين
وجه جمله اذكروا معترضه بود و جمله قالوا در جواب ماذا يقولون مستانفه باشد يا جمله اذكروا كه مقدر است بدل اشتمال
از واتقوا باشد فيقول عطف است بر يجمع الله ما در ماذا اجبتم استفهاميه است و منصوب بر مصدر است با جبتم
اى اجابة اجبتم ذا زايده است يا گويند ذا بمعنى الذى است و اجبتم صله اوست اى ما الذى اجبتم به استفهام براء
تقرير است و براء حمل مخاطب بر اقرار و جمله ماذا اجبتم مقول است مر فيقول و قالوا بمعنى يقولون است از باب
استعمال مستقبل متيقن بصيغه ماضى بر طريق و نفخ في الصور لا علم لنا مقول قالوا است انت ضمير فصل است علام
الغيوب خبر ان است و جمله تذييل است و تاكيد جمله از جهة ابراز مدح بارى بر وجه و كادت و استوارى ما
معنى اينست ياد كنيد و بترسيد روزى خداء تم پيغامبران جمع كند و باز پرسد كفار امت انكند و در راه علم
بخداى تم بويند يعنى ما را علمى نيست بدرستى كه تويى داننده غيبها و محيط نشود علم كامل ترا حلم ما هرها سوال
اگر پيغامبران جواب امتان خويش نمى دانستند علام الغيوب ايشان را بر اقرار چيزى كه نمى دانستند چگونه حمل
كند و اگر مى دانستند و ادراك ناشايستگى ايشان نمى توانستند جواب لا علم لنا چگونه مطابق بود جواب شك
نيست كه ايشان جواب امتان خويش را عالم بودند و بعلم آن هميشه اعتراف مى نمودند ليكن بر نسبت علم
خداى كه علام الغيوب است علم خويش را در معرض عدم در آوردند و علم شناى خويش را پيش علم خداء عز و جل
كه منزه از تناهى است نفى كردند و بعد از آن در ثناء او سفتند آنكه اكمل است علام الغيوب گفتند يعنى تو كه

علام الغیوب جواب ایشان بعلم تو متعلق است آنچه تو میدانی ممان از ایشان متحقق است برین وجه لا علم لنا بر وجه
ادب اظهار نادانستن بود انک انت علام الغیوب متضمن بیان جواب ایشان باشد ٥ اِذْ قَالَ اللّٰهُ یَا عِیسَی
ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَعَلٰی وَالِدَتِکَ ٥ اذ قال الله یا عیسی بدل است از یوم یجمع الله الرسل
و این قول عیسی روز قیامت خواهد بود و قال بمعنی یقول باشد از باب نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار
بود و تواند بود که اذ بمعنی مفعول اذکروا محذوف بتقدیر اذکروا وقت قول الله یا عیسی ابن مریم باشد و یوم یجمع
الله الرسول نیز مفعول اذکروا محذوف معنی اینست بترسید از خدا یعنی بترسید از وی که جمع کند خدا جمیع
انبیا را و بترسید از وقت گفتن خدا تم عیسی پسر مریم را که یاد کن نعمت مرا نعمتی آنکه انعام کرده ام بر تو از ایجاد
و اصطفا و نبوت و اخبار موتی و بر مادر تو از عصمت و اصطفا و پارسایی و پاکی و پاکیزگی در زمانهٔ تو بر
همهٔ زنان دنیا ٥ اِذْ اَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ ٥ اذ ظرف است متعلق است بمعنی اضافت که در نعمتی است
ای نعمتی اصنعه الی وقت بایدی ایاک بروح القدس یعنی بجبرئیل ما متعلق است بعلیک که ظرف مستقر است
صفت نعمتی الکاینة علیک وقت تایید ایاک بروح القدس یعنی بجبرئیل یا حال است ای کاینة علیک
معنی اینست یعنی یاد آن نعمتی را که بر تو رسانیدیم دران هنگام که ترا بجبرئیل قوی گردانیدیم ٥ وَتُکَلِّمُ
النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا ٥ حکایت ماضی است معنی اینست قوی گردانیده ایم بجبرئیل در ان
حال که سخن میگفتی با مردمان در گهواره یعنی در حالهٔ کهولیت یعنی در حالهٔ کهل کسی در کودکی برای اظهار عفت
مادر و دلالت بر جلالت و در کهلی برای تبلیغ رسالت ٥ وَاِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ
وَالتَّوْرٰیةَ وَالْاِنْجِیْلَ ٥ عطف است بر ظرف سابق معنی اینست و دران هنگام تعلیم کردم ترا کتاب
یعنی غیر توریة و انجیل و نعمتی که دادم در بعث تعلم از فهم و ذهن و ذکا و مانند آن ٥ وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ
الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِاِذْنِیْ فَتَنْفُخُ فِیْهَا فَتَکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِیْ ٥ و اذ تخلق عطف است بر
و اذ علمتک فتنفخ فیها عطف است بر و اذ تخلق و ضمیر فیها و فتکون عاید است بر هیئت شبیه که موصوف
کاف است نه بر هیئة مشبه بها که مجرور کاف است زیرا که آن ساختهٔ عیسی ع نیست ضمیر سوی او بمعنی آنست
معنی اینست دران هنگام که از گل صورتی همچو صورت پرنده میکردی و در وی بقدرت ما میدمیدی و جان
مثل گنجشکی زنده میگشت و بطیران می پیوست ٥ وَتُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَالْاَبْرَصَ بِاِذْنِیْ ٥ و به میکردی
کور مادرزاد را که در وقت باصره اصلا پیدا نبودی و به میکردی کسی که اندام او سپید گشته بودی و انتفا
حکاست که علاج که بزود و بقاعدهٔ حکمت نشود ٥ وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰی بِاِذْنِیْ ٥ اذ تخرج عطف است بر
اذ تخلق و آن هنگام که موتی را از گورها بیرون می آوردی یعنی باذن من ایشان را زنده میکردی و این هر
سه بفعل حکایت حال ماضی بود و استعمال صیغهٔ حال از جهة احضار صورت بدیع امور مذکور باشد ٥
وَاِذْ کَفَفْتُ بَنِیْٓ اِسْرَآئِیْلَ عَنْکَ اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ ٥ و اذ کففت عطف است بر تخرج الموتی
معنی اینست دران هنگام که از تو بنی اسرائیل را وا داشتیم و آنرا از شر ایشان نگاه داشتیم چون تو بر ایشان
معجزات ظاهر آوردی یا گویند چون بر ایشان معجزات ظاهر آوردی یا گویند چون بر ایشان با معجزات ظاهر
آمدی ٥ فَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْهُمْ اِنْ هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ٥ هذا بر قرائت سحر بصیغه اسم
فاعل اشارت بر عیسی ع باشد فقال الذین عطف است بر جئتهم ان در ان هذا الا سحر مبین نافیه است
و قصر مذکور قصر قلب است و جمله مقول قال است معنی اینست پس گویند کسانیکه کفر ورزیدند بدین اسلام
مگر دیده نیست صدور این امور از عیسی ع مگر سحری و جادویی پیدا معجزه را سحر نام کردند و حق را در حیز باطل
آوردند ٥ وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیّٖنَ اَنْ اٰمِنُوْا بِیْ وَبِرَسُوْلِیْ ٥ عطف است بر و اذ کففت معنی
اینست و آن هنگام که بسوی یاران مخلص و دوستان خالص الهام کردند یا گویند بر ایشان بواسطهٔ پیغامبر

وحی فرستادم برمضمون روشن و مبرهن که ایمان آرند بفرستاده من ٥ قَالُوْٓا اٰمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُوْنَ
جمله در جواب ما ذا قالوا مستانفه است معنی اینست گفتند ایشان ایمان بخدای آورده ایم گواه باش که ما
دین اسلام اختیار کرده ایم سوال جمله و اشهد جمله انشائیه بود بر آمنا که جمله خبریه است معطوف چگونه
شود جواب و اشهد را معمول بر اظهار قول دارند و قلنا اشهد باننا مسلمون پندارند جواب دیگر آنکه هر دو جمله
مفعول قال آمنا بمعنی قالوا هذا القول و هذا القول شده برین طریق عطف مفرد بر مفرد باشد عطف انشا بر
خبر نشود ٥ اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیْعُ رَبُّکَ اَنْ یُّنَزِّلَ عَلَیْنَا مَآئِدَةً
مِّنَ السَّمَآءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ٥ قَالُوْا نُرِیْدُ اَنْ نَّاْکُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ
قُلُوْبُنَا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَکُوْنَ عَلَیْهَا مِنَ الشّٰهِدِیْنَ ٥ و در بعضی قراءة هل تستطیع
بصیغه خطاب در تستطیع نصب ربک خوانند محمول بر حذف تقدیر هل تستطیع این سوال ربک دانند و
تنزیل بر صیغه مضارع از باب تفعیل و انفعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند اذ ظرفیت مراذکر محذوف دارد
آیات سابقه نعمتهائی را که در اوقات مذکور بر عیسی ع فایض کرد و این جمله برای اظهار نعمتی جلیله که در حق او بود
معترضه آورد یا عیسی ابن مریم هل یستطیع تا آخر مقول قال است و استفهام در هل یستطیع برای تقریر است
بمعنی ثبت ای قد یستطیع بر طریق هل اتی علی الانسان حین من الدهر ای قد اتی چنانچه که گفت قد
یستطیع ربک ینزل علینا مائدة من السماء زیرا که شک در استطاعت خدا کفر بود و شاکی در وی کافر باشد
قال اتقوا الله جمله مستانفه است ما ذا قال عیسی حین قالوا نرید ان ناکل منها جمله مستانفه است در جواب اذ
قال عیسی حین قالوا اذ کل و تطمئن با معطوفات خویش عطف است بر ناکل و نرید با متعلقات خویش
مقول قالوا است معنی اینست یاد کن ای محمد م یاران مخلصان عیسی ع را که هل یستطیع ربک ان ینزل علینا
مائدة من السماء گفتند و تثبیت قدرت و استطاعت او جستند چنانچه سائل توانگری را گوید میتوانی که بدهی
قادری که عطا کنی یعنی میتوانی میتواند پروردگار تو که فرود آرد بر ما مائده از سما عیسی ع گفت از خدا بترسید
و از اینچنین خواهشها اعراض کنید اگر شما مومنانید و در ایمان مخلصانید گفتند ایشان میخواهیم بخوریم از ان و برکت
کریم بران و مخصوص بدین لطف خدای باشیم و دلهای ما قرار گیرد و بظاهر شدن این کرم عظیم عجیب بفزاید و تا
بدانیم بدین معجزه ظاهر صدق ترا که هر چه می آری راست می آری و معامله حق و صدق داری و معرفت صدق ترا
باستدلال دایم و بمشاهده این کار در حیز معاینه آریم و بمشاهده این از مشاهدان باشیم و از علم عقلی بعلم
حسی آییم و گواهی دهیم که این مائده خورده ایم و بدین معجزه گرویده ایم بدین طریق که بیان کردیم قایلان هل
یستطیع ربک مسلمان بوده اند و بعضی استفهام مذکور بر حقیقت دارند و قایل این سخن را کافر پندارند بدلیل
انا با مر آن اسواله ایشان طلب ایمان کرده و طلب ایمان بیشتر از حصول ایمان بود و طلب چیزی در حالت حضور
او تحصیل حاصل باشد و نعلم ان قد صدقتنا که چون علم بصدق مترتب بر نزول مائده بود پیش از نزول
مائده منتفی باشد و قول عیسی ع اتقوا الله ان کنتم مؤمنین دلالت بر انتفاء ایمان میکند و ایشان را در حیز
کفر می افکند و نیز خطاب کردن ایشان عیسی را بنام و اضافت رب بسوی عیسی ع و شک آوردن موید کفر ایشان
دلیل بر سرکشی و طغیان است و امام زاهد این قول را در معرض جهالت آورده و گفته که یاران پیغامبران
و مخلصان ایشان کافر باشند و ایشان را صفت کافری بخوانند و نیز ایشان نرید ان ناکل منها و تطمئن قلوبنا
و آنچه ابراهیم ع در طلب احیاء موتی از اطمینان قلب خواسته بود جستند و طلب اطمینان خود ایمان بود دلیل
برین که بودن ایشان با ایمان امر است بثبات آن چنانچه در آیة یا ایها الذین آمنوا گفته اند و ائمه تفسیر بران
رفته اند و معنی نعلم حصول علم است بمشاهده و عیان بعد ترک جاهد بود بحجت و برهان و قول عیسی
اتقوا الله ان کنتم مؤمنین وارد است بر وجه تاید تشکیک و تردید چنانکه گویند افعل کذا ان کنت آدمیا

ولا تفعل کذا ان کنت انا انا و خطاب عیسی ع بنام بر حکم عادت انام است و اضافت رب سوی عیسی ع
رو فق و اتم باشد بعد وضوح دلائل اسلام دلیل کفر بوده ٥ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ
عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٥ این نیز جمله مستانفه است در جواب ماذا قال عیسی حین قالوا ذلک اللهم الی آخر
مقول قال است و ربنا صفت مر اللهم ای یا سیدنا عیدا خبر یکون است و جمله یکون صفت مر مائده واز
ضمیر یکون که اسم اوست د و مضاف محذوفست ای یکون یوم نزولها و تواند بود که از عید که روز سرورست
سرور مراد دارند حذف دو مضاف حاجت نه پندارند و مراد از پیشینیان سابقان اهل زمانه اند که بر نسبت
آخران پیشینیان اند نه بر نسبت مضاف الیه و بر تقدیر که از عید سرور مراد شود اول عید مراد بود از پیشینیان
و کذشتکان مراد باشد چنانچه کویند این کار خوشی مردمان و رفتکان است یا کویند این عمل فخر این و اجداد او
و اولاد او را احتمالست یعنی اجداد ناخوش شوند و بدانند که فرزندان ما بدین پایه کشیده و اولاد و احفاد مباشی
کنند که بزرکان بدین دولت رسیده اند معنی اینست کفت عیسی ع پسر مریم ای خداء ما که پروردکار مائی
و بیکدانگی و پروردکاری می ستانی فرود آر بر ما مائده که باشد روز و فرود آمدن او روز عید بر پیشینیان ما
و پیشینیان باشد و نزول مائده مذکور آیتی از آیات قدرت و علامتی از علامات تو پیش جهان و جهانیان
و روزی کن ما را این نعمت و بده ما را این حشمت که تو بهترین روزی دهندکانی و بهترین فضل کنندکانی
زیراکه رزق بمعنی عطاست و عطا از صفات خاص بیست جناستی که جبست خالقه خلق بمعنی تصویرات بدلیل
الحق من الطیر خالق را جمع کرد جناستی که احسن المصورین کفت و در صفت غیر مختص از جمع کردن مانعی
نبود چون احکم الحاکمین و اعلم العالمین جایز باشد ٥ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ
مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ٥ این جمله مستانفه است
جناستی که سامع کفت ما ذا قال الله حین قال عیسی ذلک فقیل قال الله انی منزلها علیکم و تاکید جمله برای
ابراز وعده بر سبیل و کادت است معنی اینست کفت خداء تم فرو آرنده بر شما مائده را پس هر که کافر شود
و بعد از فرود مائده کفران ورزد پس بدرستی که من عذاب کنم او را عذابی که عذاب نکنم این نوع عذاب هیچ
یکی را از عالمیان چه ایشان خوک کشتند و این عقوبت در جهان مخصوص بود بر ایشان هیچ جملکی خوک نشده
و بدین وجه مسوغ بنامد کسانیکه کفر ورزیده و مائده را بعد نزول آن از حق ندیدند و کفتند که این فرستاده
خدا اینست نمودار سحر عیسی ع است خداء ایشانرا صورت خوک مسخ کرد روایت کرده اند چون عیسی ع دانست
که این سوال ایشان سوال علم و صلاح است نه سوال تعنت و فساد اختیار کرد و دم خواهش و زاری زد ایشانرا
کفت سی روز روزه دارید و بعد از آن دل بینی کامرید ایشان سی روز روزه داشتند بعد از آن دل بر سالت
کماشتند عیسی ع خرقه از صوف پوشیده ایستاده و دست راست بر دست چپ نهاده و هر دو پای خویش
در قیام چسپانیده و کعب را با کعب و ابهام را با ابهام متصف کردانیده سر فرو کرد و دل و چشم را بر کریه
و زاری آورد تا آنکه آب چشم بر رویش روان کشت و از رو کذشت و بر سینه پیوست بزاری دعا کرد و جان
بر خواهش آورد اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء الی آخره الا به کفت دعا بقبول افتاد و در اجابت
کشاد ناکاه خوان پوشیده بمندیل میان دو ابر یکی بالا و یکی فرو که با عیان آن خوان بالا دروی او بسوی
زمین پیدا کشت خلایق از مشاهده آن متعجب و متحیر پیوست چون بقرب زمین پیوست بر حالت طوعا
فرو رو بالا کشت عیسی ع میکریست و میکفت اللهم اجعلها نعمة و لا تجعلها عذابا الهی اسالک من
العجایب فتعطینی الهی اعوذ بک ان یکون نزولها غضبا و زجرا و اسئلک ان تجعلها عافیة و سلامة و لا
تجعلها مثلة و فتنة چون پیش فرود آمد عیسی ع سر بسجده نهاد بعد از آن سر بر آورد و خطاب بحواریان زبان

کشاد و کفت بکشاید و ببینید این مائده را کسی که بهتر است از جمله قوم و کسی که نیکوتر از روی عمل است نزدیک
پروردکار حق تع و این مائده بخورید و شکر بجا آرید حواریان کفتند بهتر و نیکوتر در عمل میان ما توئی بهتر این که
بکشادن و دیدن این تو باری شوی عیسی ع چنانچه باید وضو کرد و نماز کزارد و بکریه و زاری پیوست و بعد
بکریه بسیار بر سر مائده کشت و بسم الله خیر الرازقین کفت و مندیل را از مائده کشاد و بر دیدن آن دل نهاد
ماهی بریان پوست و استخوان با او نه کرده در یکی روغن زیتون و در دوم شهد و در سوم روغن و در چهارم
شیر و در پنجم قدید و حریش ماهی اند سایل بود و نزدیک مردن سمک سمک و نزدیک دوم این که ظاهر می نمود بدان
انواع سیرها در خود خوردن جو کذشت که ناخوش است در بو کردن فواکه و ثمار بنجه اثار عیسی ع کفت که این
مائده نازل شده و این طعام که نه طعام دنیاست و نه طعام بهشت از غیب آمده طعامیست که خداء بقدرت
بالغه خویش پیدا آورده و با مر کن فیکون موجود کرده بیایید آنانچه خواسته بودید بخورید و نام خداء بر زبان آرید
و شکر نعمت یافتن کزارید حواریان کفتند تو اول بخور بعد از آن ما بخوریم و تو اول دست بر و بر بعده ما دست
بریم عیسی ع کفت این مائده را شما خواسته اید شما سزاوارید که بخورانید ایشان ترسیدند و خوردن آن مصلحت
ندیدند عیسی ع چون دید که ایشان طعام مذکور نخوردند نابینا و رنجوران و کوران و مجذومان و دیوانکانرا طلب
کرده طعام مذکور پیش ایشان نهاد ایشان سیر خوردند باز ایشانرا طعامی حاجت نشده تا مردند و اعراض و
امراض که داشتند از ایشان زائل شد و فقر ایشان رفت و حال ایشان بر فاهیت پیوست بعضی کویند خورندکان
هزار نفر بودند و بعضی کویند سیصد و بعضی کویند پنج هزار می نمودند و مائده چنانچه فرود آمده بود همچنان می نمود
بعضی کویند یک روز فرود آمده و بعضی کویند سه روز فرود آمد و بعضی کویند هفت روز فرود آمد و بعضی کویند
چهل روز وقت چاشت فرود آمدی و تا وقت زوال ماندی بعد از آن متصاعد کشتی و بسوی آسمان رفتی چنانچه ایشان
آنرا می دیدند و در سایه او می نکریستند چندانکه بالا رفتی و از نظر ایشان غایب کشتی و بعضی کویند چند روز فرود آمد
نزول او بنوبت بود یک روز فرود آمدی دیکر روز ناغه شدی مردمان از اطراف و اکناف می آمدند و طعام مائده
میخوردند و بمقامهاء خویش باز می کشتند معنی اینست میکفتند کسانیکه خداء در حق ایشان خبر بد خواسته
بود ایشان تصدیق نمی آوردند و بصدق پیش نمی آمدند و تعجب میکردند و نزول از خداء نمیدانستند و سحر عیسی
می پنداشتند بر حکم وعید موعود بود ایشانرا عذاب خداء لاحق نمود سی و سه نفر خوک کشتند و بدین عقوبت
پیوستند خلق چون ایشانرا دیدند از عذاب خداء ترسیدند و روی بعیسی ع آوردند و از این حال خبر کردند عیسی
در کریه شد ایشان نیز می کریستند جماعتی که مسخ شده بودند سوی عیسی ع میکریستند و در و بدمنش می آوردند
و باشارت جرم را اعتراف میکردند تا سه روز زنده بودند اکرچه زبان قال نبود اما زبان حال بود زاری می نمودند
و بر حال خود می کریستند و در کوچها نجاست میخوردند بعد سه روز مردند و جز ایشانرا مسخ بر صورت خنازیر نبود
و این چنین عذاب کسی را روی ننمود چنانچه حق سبحانه و تع خبر کرده ٥ فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من
العالمین در کلام فرستاده و بعضی کویند که بعضی اصحاب سبت بر صورت خوک شده اند بر این تقدیر وعید
مذکور محمول بر آخرة باشد یا مقید بقید حکمی بود چنانچه کذشت و ذکر آن بالا رفت ٥ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ٥ عطف است بر و اذ
قال الله یا عیسی که بالا کذشته است استفهام برای تقریر است معنی حمل مخاطب بر اقرار برای شنوانیدن کفار
تا عیسی ع اقرار به نفی کند و از سخنی که کفته اند بیزار شود و بطلان ایشان ظاهر کردد و آنچه حق است پیدا آید
و این کفتار در قیامت خواهد بود و در روز حشر روی بخواهد نمود و قال بمعنی یقول است و آوردن بصورت
ماضی از جهت دلالت تیقن وقوع بود و از قبیل و نفخ فی الصور ففزع من فی السموات و الارض می باشد چنانچه
کذشت و ذکر آن بالا رفت از خاصه ماضی است و در ماضی حکم مستقبل شده معنی اینست و یاد کنید کی بتر سید

از وقتی که بگوید خدای تعالی ای عیسی پسر مریم ایا تو گفتی مر مردمان را که بگیرید مرا و مادر مرا معبودان خویش از غیر خداء
قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ٥ این قال نیز بمعنی یقول است و این جمله
مستانفه است کانه فماذا یقول حین یقال له ذلک فقیل یقول سبحانک ما در یکون ما نافیه لیست ان اقول اسم
یکون است یا جزاست و جمله مقول قال است و جمله سبحانک معترضه در اثناء مقال است معنی اینست
بگوید عیسی پاکی یاد میکنم ترا نباشد سایغ مرا که بگویم آنچه نزدیک من سزد و گفتن آن مرا دست نباشد ناحق
چگونه گویم و در ره ناشایست چون روم ٥ ان کنت قلته فقد علمته ٥ این جمله تقریر است
مر نا گفتن این سخن را معنی اینست اگر باشم من که گفته ام این سخن را دانسته بعلم خویش تو آن را و تو میدانی که نگفته ام
و در ره این باطل نرفته ام ٥ تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب
این جمله تعلیل است مر کلام سابق را و جمله انک انت علام الغیوب تذییل است و تاکید او از جهة ثناء باری
بوجه وکادت و استواری است معنی اینست زیرا که تو میدانی همه چیزی که در نفس من بود هیچ حالی و صفتی
و کرداری و گفتاری و پنهانی و آشکاری که در من است از تو پوشیده نباشد و نمیدانم همه صفات ترا
که همه تویی داننده همه غیبها یعنی از پوشیده نتوانند و استعمال ما فی نفسک بوجه مشاکلة آمده و از جهة
وقوع او در صحبت نفسی بر طریق جزاء و سببیت بلفظ نفس مذکور شده ٥ ما قلت لهم الا ما امرتنی به
ان اعبدوا الله ربی و ربکم ٥ این جمله تقریر است مر مضمون کلام سابق را و قصر قلب است
ان در ان اعبدوا الله مفسره است سوال ان مفسره مذکوره با جمله مسطوره تفسیر قلت بود و متعلق
صریح قول نشود و تفسیر امرتنی نیز نتواند بود زیرا که امرتنی مسند سوی خداست بودن ان اعبدوا الله انضمام
ربی و ربکم تفسیر امر خداء روا نیست غیر این دو فعل مذکور نیست که تفسیر او شود و این کلام بیان او باشد جواب
گفتن آنچه خداء بدان امر کرد متضمن معنی امر کردن آمده و کلام بمعنی ما امرتهم الا ما امرتنی به شده چون ما
قلت لهم معنی ما امرتهم دارند ان اعبدوا الله را مفسر فعل امر پندارند و این جواب محل نظر است زیرا که
تعلق ان مفسره تصریح قول در قلت ان قم و قلت ان بارید نیامده اگرچه متضمن معنی امر است ان قم
و امرت بارید شده مگر آنکه در قلت ان قم و قلت ان بارید تاویل قول بفعلی که متضمن معنی قول است
عدم جواز منع گشته چنانکه اضافت صفت سوی موصوف روا نبود تا بعد از تاویل جایز گویند و قاعده
منع مخصوص بعدم تاویل دارند و جواز بتاویل صرف قاعده نه پندارند سوال ما امرتهم الا ما امرتنی به
مقیداست که امر عیسی عم غیر امر خدا نیست امر عیسی عم و امر خداء تعالی یکی است و ان اعبدوا الله ربی تفسیر
امر خداء تعالی بود پس تفسیر امر عیسی و امر خدا نباشد جواب تفسیر امر عیسی ان اعبدوا الله تفسیر امر
عیسی عم است و امر عیسی عم حکایت از امر خداست که بعبارت فاعبدونی بود بعبارت عیسی عم
اعبدوا الله ربی و ربکم روی نمود چنانچه پادشاه دبیر را گوید اکتب امری بکذا دبیر بنویسد امر
السلطان بکذا و چنانچه در قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک تحقیق شده و جاهای بسیار
در کلام آمده و اگر ان مصدریه دارند بتاویل مصدر عطف است و بیان ضمیر مجرور الا ما امرتنی
به است یا بدل از و پندارند بل اذا ما امرتنی نتواند بود زیرا که ان مفعول است و عبادت مفعول نیست
و کشف ابدال او از ضمیر به نیز منع کرده و ابدال از وجهة لزوم نتیجه مبدل و استلزام انتفاء ضمیر موصول
در حیز امتناع آورد و این مشکل است که بحث بودن مبدل از روی معنی است موجب انتفاء ربط لفظی
نیست در مفصل آورده و بحجه مبدل را بدین عبارت بیان کرده و قولهم انه فی حکم تنحیة الاول ایذان منهم
باستقلاله ومغایرته التاکید والصفة فی کونهما تتمتین لما یتبعانه الا ان یعنوا لهذا الاول واخراجه الا ترى
رنند و این غلامه رجلا صالحا فلو ذهبت تهدر الاول لم یسد کلاکل و در بعضی کتب دیگر همین معنی که در مفصل است

آورده

آورده و عدم امتناع ابدال غیر المغضوب علیهم از ضمیر مجرور علیهم مترتب کرد معنی اینست نگفته ام ایشان را
مگر چیزی که برسند خدای را که پروردگار منست و پروردگار شماست ٥ و کنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل
شیء شهید ٥ و جمله و کنت علیهم شهیدا عطف است بر ما قلت علیهم و متعلق است بشهیدا بتضمین
معنی رقیبا و جمله فلما توفیتنی کنت عطف است بر جمله سابق است ضمیر فصل است و جمله و انت علی کل
شیء شهید تذییل است یا حال است معنی اینست و من بودم بر ایشان گواه تا آنکه بودم میان
ایشان پس آنگاه که مرا متوفی کردانیدی و بجهان دیگر رسانیدی همین نگاهبان بودی در کار و بار ایشان
و تو بر هر چیزی گواهی و بر همه چیزها آگاهی ٥ ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم
فانک انت العزیز الحکیم ٥ و جمله شرطیه ان تعذبهم فانهم عبادک مستانفه است که چون
عیسی عم اقرار کرد که من نگفته ام و ایشان در گفتار و کردار خویش مبطل بوده اند خاستی که از عیسی عم بپرسند
فماذا یلیق ان تفعل بهم فقال ان تعذبهم الایة معنی اینست اگر عذاب کنی تو ایشان را ایشان بندگان
تواند عذاب کردن ایشان را سزاوار بود و اگر بیامرزی مر ایشان را گناهان سامان تو باشد زیرا که هم
تو بر غالب کسی ترا ز هر چه بخواهی باز نتواند داشت حکیمی همه کار تو بحکمت نتواند پنداشت سوال اگر
این آیة در حق کافران ذکر غفران در حق ایشان مناسبت ندارد و ذکر صفت حکمت در ذکر غفران
کافران و استعمال ایشان در تعذیب ایشان که متیقن است ملایم نباشد و اگر در حق مومنانست
جمله انک انت العزیز الحکیم که متضمن قوت علیه است موافق نماید و استعمال از غفران مومنان که
متیقن است مطابق نباشد جواب این آیة اگر در حق کافران دارند و ان تعذبهم محمول بر عذاب دنیا
باشد و غفران بمعنی تاخیر عذاب تا قیامت بود چنانچه در وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند
و در و ربک الغفور ذو الرحمة لو یواخذهم بما کسبوا لعجل لهم العذاب بر آن رفته و این هر دو در حق
کافران متیقن نیست محتمل است و استعمال این هر دو که مخصوص بعدم جزم محل است و اگر در حق مومنان دارند
جمله فانک العزیز الحکیم متصلات تعذبهم بود فانک انت الغفور الرحیم چنانچه در مصحف ابن مسعود
تقدیر کنند و میان جمله دم تلقین زنند و اصوب آنست که گویند باشد بر مومنان و کافران ان تعذبهم در
شان کافران است و ان تغفر لهم در حق رفعه مومنانست و استعمال آن که برای عدم جزم است تعذیب
کافران اشارت سوی کمال قدرت و کمال رحمت است که بر حکم کمال قدرت و کمال قهر است تا مومن
نظر در کمال قدرت و کمال قهر کند و امن در خاطر نیارد چنانچه در حدیث آمده لو یعلم الکافر بکل الذی
عند الله من الرحمة لم ییاس من الجنة و لو یعلم المومن بکل الذی عند الله لم یامن من النار سوال تعلیل تعذیب
بجمله فانهم عبادک مناسبت اختصاص بندگی ملایم رحمت بود تا تعذیب ملایم نمی نماید جواب تعذیب ان
باب تصرف بود و بندگی ولایت تصرف را ملایم باشد و بعضی گویند جمله وان تعذبهم فانهم عبادک بجمله
فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین متصل است بجمل بر تعذیب قال مذکور بوجه استیناف
در جواب سوال سایل است چنانچه که گفت ماذا قال عیسی عم حین قال الله ذلک فقیل ان تعذبهم فانهم
عبادک ٥ قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم ٥ یوم بقراة رفع مبتدا است و جمله
هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم مقول قال است و بر قراة یوم بفتح میم مبنی است بر فتح در محل رفع است
و خبر است چنانچه بالاضافت یا منصوبست بظرفیت مر قال هذا مقول است ای قال الله هذا القول لعیسی
یوم ینفع الصادقین صدقهم ای فی یوم القیمة این قال الله هذا نیز معنی یقول است زیرا که این گفتار نیز در قیامت
خواهد بود و در روز حشر روی خواهد نمود و جمله مستانفه است چنانچه که کسی گفت ما ذا یقول الله حین

یقول ذلک فیقل یقول بالله کذا **معنی اینست** بگوید خداوند روز قیامت روزیست که نفع کند آن روز صادقانرا
صدق ایشان یعنی انبیا را که تبلیغ رسالت کرده اند و تبلیغ وحی بجا آورده اند بعضی گویند مؤمنانرا که تصدیق بصدق
دارند و براستی ودرستی ایمان فی آیتی قال الله انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله الی قوله اولئک
هم الصادقون هر که در دنیا راستی و صدق ورزیده درین روز نفع آن خواهد دید عیسی ع در دنیا هرچه
گفت راست گفت صدق او را بیشوا خواهد شد و سود مند خواهد گشت ٥ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ٥ خالدین حال است از ظرف است مستقر جمله مستانفه است برای
منفعت صدق یعنی صادقانرا در صدق این نوع منفعت بود وایشان نوع سود مند باشد **معنی اینست**
مر ایشانراست باغهائی که روانست فرود درختان آن یا بهشتهاست روانست فرود خانهای آن جویها
درین حال مخلد جاوید بودن ایشان در نعیم جنات ٥ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ٥ اینجمله
معلله است **معنی اینست** مر ایشانراست درجات علا زیرا که خداء خوشنود شده است از ایشان
وایشان خوشنود ند از خدا ٥ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٥ اینجمله تذییل است **معنی اینست** آن یعنی
یافتن جنات و رضوان رستکاری عظیم و فوزی جلیل است مر ایشانرا ٥ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٥ این جمله جمع است مرامور مذکوره را از
تفاصیل وتفاسیر چون تعذیب مغفرت ومضرت وتحلیل وتحریم وجمله وهو علی کل شیء قدیر تذییل آنست
معنی اینست مر خدا براست بیقین ملک آسمانها و زمین وآنچه در ایشان از اشیاست واو بر همه چیز
قادر وتواناست همه چیز تواند وهرچه خواهد پیدا کرداند هیچ چیز از ملک او خارج نبود وهیچ شیء از
قدرت او بیرون نباشد آسمان و زمین وآنچه در ایشانست بفطرت اوست وعالم وآنچه در عالم است در
تحت تصرف اوست **مصراع** هرچه کند همو کند هرچه شود ازو شود ٥ وبدانکه این ارباب حسن مقطع
است موذی است بانتهاء کلام ورسیدن سخن بحد کمال واتمام **شعر** بقیت الدهر بالکهف اهله
وهذا دعاء البریة شامل والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو ربی وتوکلت علیه
وهو حسبی نعم الوکیل ونعم المولی ونعم النصیر **سورة الانعام** سورة انعام مکی است
مگر سه آیة اول قل تعالوا دوم ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا سیوم وما قدروا الله حق قدره الی آخره
وآیات که میان مدینه ومکه نازل شده صد وپنجاه وشش آیتست هزار وچهل ودو کلمه دوازده هزار
چهار صد وسی حرف است واین سورة پنجم است از سبع طوال ربط این سورة با سورة مائده آنست که در سورة
مائده ذکر اهل کتاب ورد مقالات ایشانست ودرین سورة مقالات ناپسندیده مشرکان است ونیز در
ختم سورة مائده ملک السموات والارض روی نمود وبیان کمال قدرت وجمیع تفاصیل تصرفات از نوع کرم
واصناف فیوض نعم که در تمام سورة مذکور است بذکر پیوست ودر افتتاح سورة انعام بیان استحقاق خداء
عز وجل مر همه محامد واثنیه باعتبار خلق جواهر واجسام وانواع فضل وانعام بود مذکور گشت ونیز در ختم
سورة مائده ذکر تعمیم قدرت کرد وهو علی کل شیء قدیر ودر آغاز سورة انعام سموات وارض وظلمات ونور
که معظم آثار قدرتست بر داخت وآنرا بر طریق ذکر خاص بعد عام آورد مشیر بر عظمت ودلیل بر قدرت
ساخت وبدانکه این سورة را بتحمید خدا بر ظهور جلایل آثار قدرت که وبر جزائل بدایع فطرت افتتاح
کرد وبعد از آن مذمت کافران که در راه معرفت نمی شتابند وکمال قدرت فطرت نمی یابند بجمله ثم الذین
کفروا بربهم یعدلون در میان آورد بعد از آن هو الذی خلقکم من طین تا آخر بوجه تقریر ثناء سابق مذکور
گشت باز بجمله ثم انتم تمترون مذمت کافران بذکر پیوسته با کلام بجمله والله فی السموات وفی الارض که
ثناء حضرت حق است رسیده ذکر جمله مذکوره وذکر مبعث کافران بعد از آن تا دهم آیة این سوره هم

برین

سورة الانعام

برین نسق انجامید بعده جمله وهو القاهر فوق عباده وجمله دیگر در ثناء خداوند معطوفات بر ثناء سابق آورد
تا آنکه در آخر سورة وهو الذی جعلکم خلائف الارض الآیة ذکر کرد وسورة بدان منتهی گشت وکلام باختتام
پیوست شک نیست جملهائی که از یک بابست اگر مقاصد ایشان متغایر باشد واگر مقصود از همه یکی است
هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است ومعترضاتی که در میان جمله مذکوره شده واعتراض آن میان کلامها
متصل آمده وجهد از تذییلات وتکمیلات وموکدات ومستانفات وتعدادات وسایر وجوه اطناب
هر نوع واز هر باب در محلهائی که آید بمشیة الله وعونه روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
لا اله الا هو ربی وتوکلی **سورة الانعام مکیة وهی مائة وست وسبعون آیة**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ٥ جمله خلق السموات و
الارض با معطوفات خویش صله الذی است موصول با صله صفت الله است والحمد مرفوع بابتداست لله خبر
مبتداست **معنی اینست** همه ستودگی مر خدا راست که آفریده است ظلمات ونور را ومعظم اعراض آسمانها که
دیگر منفصل است وذکر آن بصیغه جمع آورد در زمینها که هرچند متعدد است لیکن نه بر نه است جدا کانه نیست
واز جهة اتصال اجزا نیست که چه یکی است بصیغه واحد ذکر کرد از جمله محسوسات جواهر اوسع از سموات ظاهر نیست
واز اعراض اوسع واز تاریکی وروشنائی عشا هده نه پیوست ایشان از جمله مخلوقات ازین جهة سزاوار باشند
که بذکر مخصوص شوند در تفسیر امده در قرآن ذکر ظلمات ونور راست بکفر واسلام تا دیگر کرده اند مگر در آیة
ظلمات ونور یعنی تاریکیها وروشنائی آورده اند **سوال** میان سموات وارض جمع آورده از جهة انفصال آسمانها
واتصال زمینها فرو کرد میان ظلمات ونور جمع وافراد بکدام جهة فرق آورد **جواب** ظلمت را اسباب بسیار است
چه ظلمتی از ظلال اجرام کثیفه وتراب انجار است وظلمتی است که در شب پیدا آید وظلمتی است که در بحار بود وظلمتی
است که در کار سحابت واسطار باشد از جهة کثرت آورده ظلمات را جمع کرد بنظر در جنس صیغه مفرد بیاورد
سبب نور ونار واجرام مصلبه چون آفتاب وماهتاب دارند ودر اجرام مضیه خواص پندارند چنانچه شارع
کشاف آن کواکب اجرام نوریه ونارية گفته وحکما بر اعتقاد ان السبب منفصلة من نار الکواکب وقتی بس روشن شده
که نور را سبب واحد که ناراست باشد اسباب ای متعدد نبود چنانچه صاحب کشاف آورده فانه من جنس واحد وهو
نار ذکر کرده باعتبار ایجاد سبب ای مقصد جنس بصیغه واحد آورده وبهم ظلمات بقصد افراد جمع ذکر کرده ٥ ثُمَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ٥ بربهم را اگر متعلق کفر دارند یعدلون یعنی یمسون عنه الی الصانم باشد
معنی چنین بود پس آنانکه بر پروردگار خویش کفر می ورزند وبتوحید او نمی گروند از آفریدگاری که چنین امور عظام
آفرید واینچنین سطوع رفیعه بر کشید سوی بتان خویش که هیچ نمیدانند میکنند وعدول نمی نمایند واگر بربهم را متعلق
یعدلون دارند یعنی یستون بود ومأخوذ از عدل یعنی تسویه باشد **معنی اینست** پس آنانکه کافر شده اند به پروردگار
خویش که اینچنین قدرت دارد واین نوع جواهر واعراض در وجود آرد برابر می دارند وبتان خویش را که هیچ چیز
قدرت ندارند وذره وقطره را موجود کردن نتوانند مساوی می پندارند وبدانکه صاحب کشاف اینجمله را
معطوف داشته ومعطوف علیه اینجمله الحمد لله با جمله خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور پنداشته
بر وجه اول عطف خبر بر انشا رحل میکویند اول عطف خبر بر انشا وبر تقدیر ثانی عطف اینجمله که مضمون او مناط جمله نیست
بر صله موصول که مناط حمد است می نماید اولی آنست که محمول بر تقدیر اول دارند هیچ اشکال نبود سوال وارد نبود
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا ٥ هو مرفوع المحل بر ابتداست موصول با صله مبتداست
وجمله مفید استغراق محامد واثنیه خداوند بود حق سبحانه وتعالی بذکر آن استحقاق با معطوفات همه محامد اثنیه بیان
نمود اینجمله با معطوفات ثنا خلاصت مقرر بیان استحقاق خدا مر حمد وثناست **معنی اینست** او آنکسی است

که شمارا از گل آفریده است وبراء شما مهلتی کرد اینده که بیش ازان مردن نتوانید وبعد ازان لحظهٔ نمایید وثم درینجا
قضی اجلا مسمی براء تراخی در مرتبه بود قضی قدیم است متاخر از چیزی نباشد مگر آنکه قضی را محمول بر اظهار قضی دارند
وظهور قضی متراخی از خلق بندارند وانجمله بیان آیات وعلامات قدرت در انفس بود مذکور وبعد بیان آیات
قدرت در انفس بود مذکور بعد بیان آیات قدرت که در آفاق است باشد کما قال الله سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم وجمله وهو الذی قصر صفتست بر موصوف که این صفت بمو است نه دیگر برلو درین معنی اتفاق عقلاء
والطباق اولی النهی است **بیت** جهان متفق بر الوهیتش ٥ فرو مانده از کنه ماهیتش ٥ قال الله ولئن سألتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله برین طریق قصر حقیقی باشد قصر اضافی نبود ٥ وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ
نکرهٔ موصوفه بر ابتداست عنده خبر مبتداست وجمله عطفست بر فعلیه سابقه یا حال واجل مسمی معنی مقدر
نزد خداست یعنی معلوم حق جل وعلاست معتزله بظاهر این آیه تمسک کنند ودر مقتول دو اجل گویند چه وقوع
نکره بعد نکره موجب تعدد بود چنانچه در جانی رجل ورایت رجلا ومررت برجل تغایر رجال مذکور باشد
اهل سنت اجل اول را اجل مقام دارند واجل مسمی را اجل موت بندارند وتواند بود که اجل اول که اجل موت باشد
واجل دوم اجل بعث بود وچون اجل موت یکی باشد معتزله در مقتول دو اجل گویند خطا بود **شعر** من لم یمت
بالسیف مات بغیره ٥ تنوعت الاسباب والموت واحد ٥ واگر از جهة وقوع بعد داخل آید تخصیص بعد داخل
بمقتول سایغ نماید در مقتول وغیر مقتول اجل متعدد بود در غیر مقتول اتفاق است که تعدد اجل نباشد بس چاره
بود در هم ایجاد اجل دارند مقتول را میت باجل خود بندارند باید چنانچه اهل سنت گفته اند قائل شوند ویاد کرد
که درین آیه اهل سنت بیلان رفته اند برويد ٥ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ٥ من المریة وهی الشک بسکون او من المراء
وهو الجدال ای بجادلون انجمله نیز عطف است بر واجل مسمی عنده یا بر قضی اجلا **معنی اینست** پس شما باین آیات
در قدرت او شک می آرید وباین حجج قاطعه وبراهین ساطعه در جلال وکمال او مجادله میکنید ٥ وَهُوَ اللَّهُ
فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ٥
مبتداست وخبرست وجمله عطفست بر وهو الذی خلقکم من طین فی السموات ظرفست مضمون جمله رای
وهو الله یحکم بانه الله فی السموات وفی الارض یا متعلق است بمضمون بجبهت ای المعبود معروف بالالوهیة
فی السموات وفی الارض وجمله یعلم سرکم وجهرکم با معطوف خویش خبری دیگر است **معنی اینست** واو خدای است
معبود شناخت بالوهیت وسزاوار معبودیت اگر عالم بالقطع والیقین تصرف کننده در آسمان وزمین سر
شما که آنرا پنهان میدارید وآشکار شما که آنرا پیش خلایق پیدا می آرید وآنچه میکنید میدانید وجزا وسزا کردن می تواند
وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ٥ در انجمله التفاتست
از خطاب سوی غیبت چه مضمون او شکایتست ودرین شکایت صیغهٔ غیبت خوب آید ودر هنگام
شکایت توجه نباید **معنی اینست** ونمی آید ایشانرا آیتی از آیات پروردگار ایشان مگر آنکه ایشان از وی اعراض
میکنند واز قبول او پذیرفتن ودل کردن او بجلی روی بیکردانند ٥ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٥ فا در فقد کذبوا براء تعلیل است وجمله بر اعراض
دلیل است وفا در فسوف یاتیهم براء سببت است وجمله سبب تکذیب است **معنی اینست** چون ایشان
از آیات خدای اعراض کردند وخود را دران هنگام که آمده است ایشانرا حق در ورطه تکذیب وانکار آن افکند
پس سرانجام بیاید ایشانرا مضمون اخبار قرآن از عذاب ونکال که بران استهزاء میکردند وتعاقب کردند و
معذب شوند بعذاب وعقاب آنرا آشکار می آوردند ٥ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ
مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ
مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ

قَرْنًا آخَرِينَ ٥ استفهام براء انکار است وجمله براء تقریر است وعید عذاب ایشان است کم استفهامیه است
جمله در محل مفعول الم یروا است از باب تعلیق استفهام آمده وجمله مکناهم فی الارض با جمله که معطوف اوست بر
صفت است مر قرن را بحذف مضاف ای من اهل قرن مکناهم فی الارض ما در ما لم نمکن بمعنی ظرف شده ای
مکناهم مدة تمکینا لکم مدرارا حال است از السماء که بمعنی سحاب است علیهم متعلق است بمدرارا قرن مدة هر عصری
واز معمر صد سال یا هشتاد سال یا هفتاد سال گفته باشد واذا هلکناهم مستقیم آید **معنی اینست** آن دیده
اند کافران وندانسته اند ایشان چند از اهل قرنی هلاک کردن آنرا خواستیم وایشانرا بر سبیل استدراج در نعیم
وحظوظ انداختیم ودر تمکین برایشان کنادیم ایشانرا امکنی بیش از طینت شما دادیم وابرهاء بسیار برایشان
باراندیم وجویبارها در زیر خانها ایشان یا درید رخانها ایشان روان کردیم وایشانرا مبتلا بهلاک کردیم وبعد ایشان
قرنی دیگر پیدا آوردیم مکنت ایشان ایشانرا سود نداشت وهیچکس ایشانرا از بلاء خدای تو باز نداشت ٥ وَلَوْ نَزَّلْنَا
عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ٥ روایت
کرده اند عبدالله بن امیه مخزومی ومشرکان مکه پیش حضرت رسالت پناه آمدند وگفتند ما ایمان نیاریم تا نیاری
کتابی از خدای تو که با او فرشتگان باشند وگواهی بصدق تو وحقیقت از کتاب دهند این آیه در شان ایشان
نازل گشت واین نظم در حق ایشان بود وبوست وجمله ولو نزلنا علیک معترضه است براء شکایت از کفار
فلمسوه عطف است بر نزلنا با لقال الذین جواب لو است وموصول باصله فاعل قال است واز باب وضع مظهر
موضع مضمر است ان هذا الا سحر مبین قصر قلب است ای هذا الا سحر الا من السماء وقالوا عطف است بر قال
ای لقال الذین کفروا کذا ولقالوا کذا وجمله ولو انزلنا ملکا لقضی الامر عطف است بر شرطیهٔ سابقه **معنی اینست**
واگر بر تو ای محمد کتابی در کاغذ نبشته فرستادیم وکتاب مذکور بر دست ایشان میدادیم پس آنرا بدستهاء خویش
ملتبس میکردند ودر منظر خویش می آوردند هر آینه ایشان ازان کتاب بوی می جستند ان هذا الا سحر مبین یعنی
نیست این کتاب مگر سحر پیدا میکنند وهر آینه میگفتند نشده است با پیغامبر فرشته بر حقیقت وصدق
پیغامبر گواهی دهد ثناء رسالت وپیغام گذاری مواد کند واگر ما فرشته را بر صورت فرشتگان می فرستادیم و کتاب
بر دست او میدادیم ایشان دیدن آن طاقت نمی آوردند وهیبت او را تحمل نمیکردند عمر ایشان منصرم گشتی وامر
هلاک ایشان بحکم پیوستی وایشان مهلت داده نمی شدند وبر قدر نظر رخصت نمی یافتند معنی چنین آید ما مهلت
دادن در هنگام هلاک ایشان پس از هلاک ایشان بود استعمال ثم براء تراخی در مرتبه دارند براء تراخی در زمان
بندارند جزم کی بی مهلت کم آنرا مرگ مفاجاة گویند اشد از نفس مرگ بود واشق اصناف موت باشد ٥ وَلَوْ
جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ٥ ای لو جعلنا الرسول الشهادة
علی الرسالة وحقیة الکتاب ملکا لجعلناه فی الصور والذی لیعد فی رویة انسانا وینکرون کونه ملکا وللبسنا
عطف است بر لجعلناه عطف است بر شرطیه سابق **معنی اینست** واگر میگردانیدیم ملک را شاهد بر حقیت کتاب
وحقیت رسل فرشته را هر آینه میگردانیدیم بصورت انسان تا صحبت او طاقت آرید وبدین صورت ملکیت
خود را بشما نسپارید وچون فرشته را بصورت رجل ساختیم باز ایشانرا در التباس واشتباه می انداختیم بر فرشتگی
دلیلی دیگر بایستی واقامت برهان دیگر شایستی وهر آینه برایشان می پوشیدیم ومشتبه میکردیم آنچه ایشان از امر
رسالت بشر در یافتن نمی توانستند وملتبس میداشتند وفرستادن فرشته بر صورت رجل ایشانرا فایده نکردی
وهیچ سود نیاوردی ٥ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ ٥ ولقد استهزئ بکسر دال از جهة التقاء الساکنین
وضم از جهة اتباع یا خوانند ومعنی یکی دانند لام در جواب قسم است ای اقسم لقد استهزئ برسل من قبلک وانجمله
معترضه است براء شکایت از کردار ناشایستهٔ ایشان که کافرانند بسیاست پیغامبر باستهزاء ایشان روایت

کرده اند حضرت رسالت پناه در مسجد حرام با جماعتی از صحابه بود و ایشان را وعظ و نصیحت میفرمود ابوجهل با
جمعی از قریش در آمد و باستهزاء و سخریت پیش آمد و گفت محمد این جماعت را مرکب جنت میگوید شدم ایشان این آیه
نازل گشت و این نظم بورود پیوست معنی اینست و سوگند یاد میکنم که هر آینه استهزاء کرده شد این بجماعتی عظیم
که پیش از تو بودند و بتبلیغ رسالت کوشش می نمودند یعنی پیغامبران عظیم الاقدار طویل الاعماد آرندگان معجزات
متین و رسانندگان آیات مبین که مبعوث شدند کفار از گمراهی و نادانی بسخریه پیش آمدند ۵ فَحَاقَ بِالَّذِينَ
سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۵ اینجمله عطف است بر استهزئ ۷ پس رسید بکسانیکه
سخریه میکردند ۵ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۵
در آیه سابقه ذکر کفر کافران بود اینجا حمل مصدر نقل براء تلقین پیغامبرم که با ایشان چگوید و تهیم ایشان
بجوید بر سبیل استیناف روی نمود سیروا مقول قل است ثم انظروا عطف بر وست عاقبة المکذبین اسم کان است
وکیف خبر کان است از جهة تضمن صدر مقدم شده و جمله کیف کان بتاویل مفرد مفعول انظروا است
معنی اینست بگوای محمد م سودر زمین کیند پس مهلت قدر ادراک زمان تفکر بکر دید چگونه بود عاقبة کار تکذیب
کنندگان پیغامبرم و تکذیب کنندگان ایشان یعنی در بلاد عاد و ثمود بروید و از سبب خرابی شهرها ایشان
متحیر شوید و در حوالی شهرهاء ایشان متحیر شوید تا بدانید که ایشان پیغامبران را تکذیب کرده اند و با
ایشان سخریه و استهزاء پیش آمده اند مستحق هلاک گشتند و بعذاب پیوستند سوال تامل در نظر در هنگام سیر
بود در استعمال ثم که براء تراخی است چه وجه باشد جواب نظر مذکور بعد رسیدن در شهرهاء خراب شده
کافران که متباعد است از مساکن ماموران محل تراخی بود و چون متعلق است بمهلت ادراک زمان تدبر و فرصت
تامل و تفکر محل آوردن ثم باشد ۵ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ ۵ اینجمله دیگر است از
جملهائی که بروجه استیناف بقل مقدر است استفهام براء تقدر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار براء سکت موصول
با صله یعنی ما فی السموات والارض مبتدا است جار و مجرور یعنی لمن خبر مبتدا است جمله استفهام مقرر اثبات
قدرت کامله است و مقرر مضمون جمله سابقه است لله خبر مبتداء محذوف است ای ما فی السموات والارض
لله و جمله مقول قل است و قل با مقول خویش بدل اشتمال است از قل لمن ما فی السموات والارض ای قل هذا
السوال لاخوانه معنی اینست بگوای محمد م مر کراست آنچه در آسمان و زمین است بگوای محمد م مر کرد کار رب
العالمین است ۵ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ معنی اینست و وعده کرد و واجب گردانید
خداء تع از ذات خویش بفضل و کرم برامت تو رحمت را چه آنچه بر گذشتگان بسبب عصیان ایشان کرده است
از خوک و بوزینه کردن و مسوخ ساختن برامت تو نکند و ایشان را مسوخ نکردانید و اینجمله تکمیل است که چون در
کلام سابق یعنی قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین تذکرت عبرت باحوال گذشتگان فرمود
و گذشتگان را تعذیب مسخ کرد و تغیر صورت واقع شده بود موهم شد که درین امت نیز بعصیان ایشان
اینچنین حال باشد و این نوع استیصال بر اینجمله این وهم دفع کرد و جمله را براء دفع وهم و استیصال بروجه
تکمیل آورد و بدانکه خداء تع منزه از وجوب است و نسبت وجوب سوی خدا بروجه تمثیل باشد رحمت او
از تیقن تحقق بواجب میماند از تشبیه حال او بحال واجب میخوانند ۵ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
لام در جواب قسم محذوف است ای والله لیجمعنکم الی بمعنی فی است ای لیجمعنکم فی یوم القیمة و تواند بود که مراد
از جمع قبور بود لکن بر حقیقت باشد ای لیجمعنکم فی یوم القیمة معنی اینست هر آینه شما را در گورها تا روز
قیامت جمع خواهد کرد و بعد هم را در نشر و حشر خواهد آورد و اینجمله نیز مقرر است مضمون کلام سابق را
باثبات جمع در گورها در روز قیامت یعنی کسی که اینچنین تصرف ارفع میرهن کرده است تصرف اهلاک
عاصیان در دنیا اهون است ۵ لَا رَيْبَ فِيهِ ۵ اینجمله موکده است مر لیجمعنکم از ردت کار

کسانی است

کسانی است که روز قیامت را میکرانند و برانکار مصرانند معنی اینست بینت شکی در جمع کردن شما در روز قیامت
و روز جزا و سزا ۵ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۵ موصول با صله منصوب بتقدیر اعنی است یا مرفوع بر
حذف مبتدا است هم الذین خسروا انفسهم یا بدل از لم ای لیجمعن الذین خسروا انفسهم و این مشکل است چه ابدال
ظاهر از مضمون بروجه بدل کل روا نیست مگر از ضمیر غایب و اینجا ضمیر مخاطب است صرح به زیراکه ابدال
ظاهر از ضمیر مررت بی المسکین و مررت بک المسکین روا نیست مگر آنکه این را بدل بعضی دارند چه الذین
خسروا انفسهم بعضی جمع شدگان روز قیامت اند بدین هر دو وجه فهم لا یؤمنون تعلیل خبر با و شده چه
ایشان دارند از انجهة مؤمن نه اند معنی اینست آنکسانیکه نفسهاء خویش را زیان کردند و خود را بر زیان کاری
و زیان زدگی آوردند پس ایشان مؤمن نخواهند گشت و بتصدیق اسلام نخواهند پیوست سوال خسروا آن
آرا عدم ایمان بود و مسبب کفر باشد در اثر عدم ایمان اثر خسران چگونه ساخته در ذیل تسبیب او چگونه ادا شد
جواب خسران اینجا بمعنی جزئیات ازلی بارات قضا دارند و آن سبب است براء اینکه ایشان ایمان نیاورند
در حالة کفر کافری جهان گذارند ۵ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ۵ عطف است بر جمله
لله ای قل لله ما فی السموات والارض وله ما سکن فی اللیل والنهار در اولی تعمیم نظر زندگان بود و اینجا تعمیم
در زمان روی نمود معنی اینست و مر او راست آنچه در شب و روز ساکن است و مملوک بودن همه او را برهان
است سوال شب براء سکون بود و روز براء حرکت باشد چنانچه جاء دیگر فرمود جعل اللیل والنهار لتسکنوا فیه و
لتبتغوا من فضله ذکر نهار اینجا چه وجه دارند و چگونه مستقیم پندارند جواب روز که محل حرکت
است در روی سکون نیز می باشد و غلطیدن و راحت جستن و خفتن یا بر حذف معطوف از سکون النور
وسعادت زمین مراد بود چه شب و روز در زمین سکون و قرار دادن زیراکه روایت کرده اند کفار پیش پیغامبر
آمدند و در مقالت شدند تر ابدین گفتار که داری و دعوی پیغامبری گذاری حاجت تو آورده بدینها متعلق
کرده برای تو مالی جمع کنیم تا تو غنی گردی و بی نیاز شوی دران وقت این آیه فرود آمد بقرینه موده ارادت معانی
و کونز ملایم بود و نسبت سکون سوی آن در شب و روز موافق باشد ۵ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۵ عطف ثناء
برثنائی است معنی اینست او شنوا است گفتارهه گویندگان شنود و دانا است کردار همه کنندگان داند و جزا
دادن بکردار و گفتار ایشان تواند و هر یکی را بدانچه مستحق اند برساند ۵ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ ۵ اینجمله دیگر است از جملهائی که بروجه استیناف بقل مقدر است
و استفهام براء انکار یعنی نفی است و تقدیم غیر الله منشاء انکار همانست از جهة اهتمام مکرر است از جهة ارادت
حصر واقع شده و اگر انکار متعلق مهر بود فساد معنی باشد یا گویند جمله اغیر الله اتخذ ولیا متفرع بر ثناهاء
خدا که سابق است بر طریق اند و قوع بدان لاحق است چه کسی که ثناء او اینست و صفات او سابق را کی مکرر است
فاطر صفت الله است و هو یطعم و لا یطعم جمله حالیه است معنی اینست بگوای محمد م اغیر الله خداء و امن درست
کیم غیر او را بدرستی بدیرم چنانچه کافران غیر خدا را میگیرند و ولایت نابوده برخود می بذیرند خداء تع که آفریننده
آسمان و زمین پیدا کننده آن و این و حال اینست که بخوراند و خورانیده نشود با وجود دیگری را دوست گرفتن مقتضاء
عقل و موجب خرد نبود سوال ذکر طعام کرده انعام که عم است نیاورده نکته چیست و آوردن یطعم بجاء نعم
بروجه مبنی است جواب الطعام معظم اصناف نعم است و سبب نفع خاص و عام است حاجت بخوردن انعام
غیر محتاج نبود ۵ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ۵ اینجمله دیگر است از جملهائی که بروجه
استیناف بقل مقدر است و تاکید جمله از جهة اهتمام در اخبار و اعلام است معنی اینست بگوای محمد م علیه السلام
بدرستی فرموده شده ام که اول مسلمانان باشم و بیشتر از همه مومن گردم و این برسبب قریش یا برسبب همه مومنان
بعد زمان قدرت باشد ۵ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۵ عطف است بر قل یا مقول

محذوفست ان امرت معطوف است امرت بکذا و قیل کذا معنی اینست این سخن مکو و مباش از مشرکان بود در
توحید شرک آرندگان و این نهی پیغامبر را بنظر امکان تصوری که مناط تکلیف و ابتلاست نه امکان وقوع که پیغامبر
از وقوع شرک معصوم و مبراست و تواند بود که پیغامبر را نهی از مشرک بودن بروجه تعریض بود یا محمول بر مجاز و یا
حذف مضاف بود و لیکن امسک باشد چنانکه در لئن اشرکت لیحبطن عملک گفته اند و لا تدع مع الله الها آخر بر آن
رفته اند و تواند بود که نهی مذکور از دوستی مشرکان بود یعنی مشرکان را دوست مدار هر که قومی را دوست دارد بر حکم من
احب قوما فهو منهم او از آن قوم بود ٥ قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم ٥ این جمله دیگر است
از جملهائی که بروجه استیناف بقل مقدر است و تاکید این جمله نیز از جهة اظهار اهتمام در اخبار و اعلام است از
شرط معترضه است و در کلام محذوف الجواب است بتقدیر ان عصیت العذاب معنی اینست بگوای محمد بدرستی که
من میترسم پروردگار خود را اگر نافرمانی بکنم از عذاب روز عظیم و روز جزا و میعاد که مشهد رسل و انبیاست و مجمع
پشیمانان و هنگام رسوائی ارباب عصیان و طغیان است ٥ من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه
جمله فقد رحمه تعلیل جزاء محذوف یا تذییل است مر عذاب را بر قراءة یصرف بصیغه مجهول یا معروف ضمیر
مفعول محذوف باشد ای عذاب یوم عظیم من یصرف الله یحا معنی اینست هر که صرف کرده شود عذاب ازو
یا گوید هر که صرف کند خدا ازوی عذاب را و نجات یابد بدرجه فوز و فلاح شاید زیرا که او برحمت
مخصوص بمغفرت خدا گشت ٥ و ذلک الفوز المبین ٥ ای ذلک الغفران او ذلک الصرف الفوز المبین
این جمله بر تقدیر اول تذییل باشد و بر تقدیر ثانی تذییل بود معنی اینست آن غفران ما این فوز یا آن صرف
عذاب از ایشان رستگاری پیداست خدای تعالی از گفتار وی خشنود است ٥ و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف
له الا هو و ان یمسسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر ٥ این جمله با معطوف خویش معترضه است
برای بیان کمال قدرت و قوت خدای تعالی و واو اعتراضیه است و خطاب مر پیغامبر راست یا مخاطب غیر
معین را فهو علی کل شیء قدیر یعنی فیحکم انه علی کل شیء قدیر است معنی اینست اگر خدای تعالی بتو بلای برساند
و مکروهی نصیب تو گرداند چون فقری و مرضی و شقتی و محنتی و مصیبتی و مضرتی آنرا غیر او بکننده نبود و بجز او
باز دارنده نباشد و اگر نیکی برساند و چیزی نصیب تو گرداند غنا و صحتی و راحتی و منفعتی و مضرتی خدای تعالی همه
چیز تواند و هر چه خواهد کند حسنه و سیئه بکثرت در کتب علم زبان میان حسنه و سیئه بکثرت و ندرت فرق بنداشته
سوال
و آنرا موجب استعمال اذا و ماضی در فاذا جاءتهم الحسنة استعمال ان و فعل مضارع در ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی
و من معه دانسته و درین آیه میان ضر و خیر مبنی است جواب چو اطلاق حسنه و جزم بود در صورت تعریف
جنس بود اما درین صورت تنکیر بکره واقع بر فرد حسنه و سیئه هر فردی که بود مجزوم الوقوع نیست بدین اعتبار
حکم سیئه و حسنه در عدم جزم یکی است چنانکه در آیه ان تک حسنة تسؤهم و ان تصبک سیئة یقولوا بها در هر دو
استعمال ان آمده و هر دو متصف بعدم جزم شده ٥ و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر
عطف است بر هو الله فی السموات و فی الارض عطف ثانی است معنی اینست و او قاهر است غالب است بر
از بندگان خویش و این محمول بر علو قدرت و مکان است نه علو مکان که او از آن منزه است ٥ قل
ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم ٥ این جمله دیگر است از جملهائی که بروجه
استیناف بقل مقدر است ای شیء مبتدا اکبر خبر شهادة تمیز است و من تفضیلیه محذوف است ای ای
شیء اکبر شهادة من کل شیء و استفهام برای تقدیر یعنی حمل و محافظت بر اقرار است الله مبتدائی است محذوف الخبر
ای الله اکبر شهادة من کل شیء و این جواب ای شیء اکبر شهادة واقع شده بر طریق عم یتساءلون عن النبأ العظیم
آمده و قل با مفعول خویش بدل اشتمال است از قل ای شیء اکبر شهادة یعنی قل هذا القول قل جواب است شهید
خبر است ای هو شهید بینی و بینکم و این جمله مستانفه است در جواب وجه محل وقف بود و بعضی ای شیء اکبر شهادة

من الله تقدیر کنند و استفهام برای انکار است یعنی لا شیء اکبر شهادة من الله گویند و الله مبتداست و شهید خبر مبتدا
و برین تقدیر نیز جمله قل با مفعول خویش بدل از جمله قل با مفعول سابق باشد بدین وجه در الله محل وقف بود الله
شهید مبتدا و خبر بود یا الله مبتدا محذوف الخبر و شهید خبر محذوف المبتدا بتقدیر الله اکبر شهادة هو شهید
بینی و بینکم و جمله قل الله اکبر شهادة برین وجه جواب است مر سوال را بر طریق الله الواحد القهار بعد لمن الملک الیوم
و قل مکرر است برای تاکید معنی اینست بگوای محمد کدام چیز است بزرگتر از روی شهادت اقرار کنید تا بمو را گواه
بیارم و گواهی دعوی صدق خویش با گواهی او بسپارم بگوای محمد خدای جل و علا گواه است میان شما یا معنی
چنین گوید خدای بزرگتر است از روی گواهی و او گواه هست میان من و میان شما با گواهی ٥ و اوحی الی هذا
القرآن لانذرکم به و من بلغ ٥ ای و من بلغه القرآن و اشارت بهذا از جهة بیان قرائت
بر طریق ان هذا لفی الصحف الاولی و جمله اولی قوم و من بلغ معترضه است برای تاکید تایید شهادة توحید
و رسالت که قرآن متضمن است لانذرکم متعلق است با وحی و من بلغ عطف است بر ضمیر منصوب که مفعول
او عاید بر محذوفست ای و لانذر من بلغه القرآن معنی اینست و وحی کرده شده است بسوی من این قرآن تا ای
اهل مکه شما را بترسانم و انواع وعیدها قرآن و پندها و فرقان بترسانم کسانی را که از آدمیان و پریان در
وجود آیند و تا قیامت بوجود روی نمایند و کسانی را که این قرآن برسد و دلهای ایشان بر مضامین آن مطلع
شود ٥ ائنکم لتشهدون ان مع الله الهة اخری ٥ استفهام برای انکار است
و بروجه توبیخ است و استعمال برین میکنند که قرآن بروجه باطل گواهی با وکادت و استواری می دهند و تهادن
شهادة با لکه میرهند توبیخ و استبعاد و انکار را مستحق می شوند و این جمله متصل است با آیه قل الله شهید بینی
و بینکم الایه انکار توبیخ شهادتی که بر خلاف شهادة اوست مترتب شهادة اولی باشد و محقق حقیقت او
بود و جمله وحی معترضه است چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست بدرستی شما هر آینه بدینکه
خدای معبودان دیگر نه گواهی میدهند و بر باطل نابوده آگاهی می نمایند اینچنین گواهی نشاید و اینچنین باطل
از عاقل نباید ٥ قل لا اشهد ٥ قل لا اشهد بما یشهدون و این جمله دیگر است از جملهائی که بروجه استیناف
بقل مقدر است معنی اینست بگوای محمد گواهی نمی دهم بدانچه شما گواهی میدهید و میگویم آنچه شما
میگویید ٥ قل انما هو اله واحد ٥ این جمله دیگر است از جملهائی که بروجه استیناف بقل مقدر است
معنی اینست بگوای محمد نیست خدای مگر معبودی واحد یعنی از آن مفهوم یک فرد بر خود بود فردی دیگر
ازو محال باشد ٥ و اننی بریء مما تشرکون ٥ ما مصدریه است یا موصول تاکید اننی بریء
از جهة اظهار تبری از شرک است بروجه وکادت نه از جهة انکار و تردد معنی اینست و بدرستی که من
بیزارم از آنچه او را با خدای شریک میگردانید و از آنچه او را بباطل شریک حق میخوانید ٥ الذین آتیناهم
الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم ٥ در آیات سابقه ذکر مشرکان
سامع بعد مشرکان منتظر اهل کتاب و سایل از مقال ایشان نمود این بروجه استیناف وارد گشت و حال
ایشان بیان پیوست الذین آتیناهم الکتاب مرفوع المحل بر ابتداست و جمله یعرفونه عاید است کما
یعرفون ابناءهم خبر مبتداست ضمیر منصوب غایب در یعرفونه عاید است به پیغامبر در آیه
سابقه خطاب قل بپیغامبر را بود و درین آیه التفات از خطاب سوی غیبت روی نمود معنی اینست آن کسانی که ایشان را
کتاب یعنی توریت و انجیل داده ام و مضمون آن در دلهای ایشان نهاده ام پیغامبر را بصفت و حلیه
در کتاب یافته اند و همچو پسران خویش می شناسند و میدانند زیرا که صفت او در کتاب میخوانند و حلیه او را
خدای تعالی که در کتاب دیده اند موافق می یابند و حقیقت آن بیقین میدانند حق را یافته اند و از جهه حب
ور است بگرویدن شتافته اند ٥ الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون ٥ الذین خسروا انفسهم

مفعول اعنی یا خبر مبتداء محذوفست برین هردو تقدیر فهم لا یؤمنون تعلیل است و بر خسران دلیل است معنی
اینست ایشان آنانند که نفسهاء خویش را زیان زده کردند کمان حق و اظهار باطل پسندیدند زیرا که ایشان ایمان
نخواهند آورد و دین اسلام را اختیار نخواهند کرد چه وراست کیاست ایشانرا پوشیده ساخته با خفاء حق
در مکابره انداخته ۝ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۝ من استفهامیه
براء انکار است و انکار بمعنی نفی است ممن افتری موصول با صله خویش کنایت از اهل کتاب الحی المنقبب
العامه در کتابت ایشان معنی اینست و کیست ظلم کننده تر از کسانیکه بر خداء تعالی دروغ را افترا کردند و با نبوه
را بر و بستند و آیات خداء را دروغ داشتند و معرفت حقیقت آن نتواستند یعنی اهل کتاب توریة را
کردانیدند و چیزهاء نابوده بتوریة نسبت کردند و بعضی توریة و قرآنرا منکر شدند از ایشان ظالم تر که بود
و ستمکارتر که باشد اینجمله تذییل است و از باب ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور است ۝ إِنَّهُ
لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝ درین آیة ضمیر شان اینست انه لا یفلح الظالمون تفسیر اینست معنی اینست
بدرستی که شان اینست که ظالمان نجات نیابند و ستمکاران راه رستکاری در نیابند اینجمله تذییل است
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ
الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ۝ ثم نقول عطف است بر نحشرهم ثم نقول الذین اشرکوا کذا یفعلها
یفعل و نوانذ بود که عامل ظرف بالا و ثم نقول تقدیر کنند ثم نقول را عطف برو دارند تقدیر چنین بود و یوم
نحشرهم جمیعا یفعل ما یفعل ثم نقول للذین اشرکوا الآیة تزعمون افعال قلوب است هردو مفعول او
محذوفست ای کنتم تزعمونهم شرکائی و جمله و یوم نحشرهم جمیعا تا آخر معترضه است جهة وعید کافران
معنی اینست دران روز که حشر کنیم و از کورها زنده کرده در روز حشر آکنیم پس ایشانرا این شرکائی الذین
کنتم تزعمون کوییم و از ایشان حاضر آمدن شرط بجوییم آنچه میکنیم ۝ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ
قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ۝ مکی بیا و ربنا فتنتهم برفع اسم تکن الا ان قالوا
مستثناء مفرغ و خبر بود فتنتهم برفع اسم و بنصب خبر تکن الا ان قالوا اسم تکن بر صیغه تذکیر یا بر صیغه تانیث
تا ویل مقالت باشد و ربنا بر قراة جر صفت اسد دارند و بر حرف نصب منادی بحذف حرف ندا پندارند ثم
لم تکن که عطف است بر ثم یقول بمعنی مستقبل است بر طریق و نفخ فی الصور چه معطوف علیه مستقبل است و عطف
ماضی بر مستقبل بثم موجب تراخی ماضی است از مستقبل چاره نبود که ماضی را بمعنی مستقبل دارند ثم لم تکن یعنی
لم تکن پندارند معنی اینست پس نباشد فتنه ایشانرا و بلائی که بدان مبتلا شوند مکر آنکه در راه دروغ روند
و بدروغ و سوکند دروغ از شرک تبری جویند ۝ انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ ۝ اینجمله
مقرره است مر بیان شناعت مشرکان و تصویر است بر حماقت ایشان و استفهام براء تعجب و استبعاد است
معنی اینست بنکر ای محمد که ایشان دروغ کفتند بر نفسهاء خویش و خود را بزیان آوردند که اشراک خود را
منکر شدند و چیزی که بعلم خداء تعالی پیوسته بود نفی کردند مشرک بودند و کادر بی کشتند و باو شکایت مکابره
پیوستند و خود را در ورطه دیگر آوردند تا آنکه دهنهاء ایشان مهر کرده کشت و دست و پاء ایشان
در کواهی دادن پیوست ۝ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ عطف است بر کذبوا
معنی اینست بنکر چکونه دروغ کفتند و خود را در زیان آوردند و کم شدند از ایشان آنچه افتراء میکردند
از آلهه ناستوده و شفاعت نابوده که کمان می بردند و بران معتمد می شدند ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ
إِلَيْكَ ۝ عطف است بر مضمون جمله سابق که بیان شناعت و قباحت حال ایشان بود چنانچه کسی
کمی کفت حالهم ما سمعت و منهم من یستمع الیک روایت کرده اند ابو سفیان صخر و ولید بن مغیره
و نضر بن حارث و شیبه و ابو جهل و ربیع و چندی از ایشان بتلاوت حضرت پیغامبر کوش داشتند

وهوش خویش بر یافتن آن کماشتند ایشان نضر بن حارث را پرسیدند هیچ در یافتی که محمد چه میکوید و این
کفتار چه میجوید نضر بن حارث کفت مثل این حکایت کذشتکان می نماید و در کوش من مثل اساطیر پیشینیان
می آید ابو سفیان کفت کمان می برم آنچه میکوید صدق است و من پندارم آنچه میخواند حق است ابو جهل کفت کلا
بخدا است که میکویی و این چه کمان است که در راه آن می پویی این آیة در شان ایشان وارد کشت و این نظم در شان
ایشان پیوند پیوست معنی اینست بعضی مشرکان کسانی اند که سوی تو کوش میدارند و در یافتن شان بر
دل می کمارند ۝ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۝ عطف است
بر یستمع یا حال است بتقدیر قد معنی اینست کردانیده ایم بر دلهاء ایشان بردهای که باد دارد این که
در یابند اکرچه بجویند و در راه او بپویند چون چشم خفاش از دیدن آفتاب محروم شده اند و چون دین
آنکه از دیدن کاینات بی نصیب آمده اند ۝ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ۝ عطف است
بر یستمع که صله من است یعنی از ایشان کسانی اند که اکر صد آیتی بر بینند و صد معجزه مشاهده نمایند ایمان
نیارند و دل بر تصدیق ندارند ۝ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ ۝ حتی ابتدائیه است از قبیل مرض حتی
لا یرجونه و سوف اذا دخل البلد اینجا بر جمله شرطیه در آمده معنی اینست کار ایشان بغایة رسیده تا آنکه
چون بر تو بیایند با تو مجادله کنند با تو یعنی بکویند از آنکه کافر اند و عنا فتنه پیش آید ۝ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ اینجمله بیان مجادلست الذین کفروا وضع مظهر موضع مضمر است
براء تصریح تشنیع معنی اینست مجادله کنند با تو یعنی بکویند آنانکه کافر شدند نیست قرآن مکر نبشتهاء
کذشتکان و پیدا کرده پیشینیان حال پوشیدکی که دلهاء ایشان درین ورطه کشید ۝ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ
وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ ۝ عطف است بر وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها یا بر یستمع یا بر ینهم و ینأون بحسن مضارع ‹و در ینهون م›
است روایت کرده اند قریش جمع شدند تا پیغامبر را ایذا بچه توانند ایذا برسانند ابو طالب برآشفت و این
ابیات کفت ابیات واللّه لن یصلوا الیک بجمعهم ۝ حتی ارسل فی التراب دفینا ۝ واصدع بامرک ما علیک غضاضة
وابشر بذاک و قر منه عیونا ۝ ودعوتنی و زعمت انک ناصح ۝ ولقد صدقت و کنت ثم امینا ۝ وعرضت
دینا لا محالة انه ۝ من خیر ادیان البریة دینا ۝ لولا الملامة او حذار مسبة ۝ لوجدتنی سمحا بذاک مبینا ۝
این آیة در شان ابو طالب وارد کشت و این نظم در حق او پیوند پیوست معنی اینست ایشان باز می
دارند مردمانرا از تعرض پیغامبر و ایذاء او از جهة آنکه در دل راستی او میدانند و امین راست راستکار
راست رو میخوانند و دور میدارند خود را از او از جهة حب و راست و قلت کیاست و ننک و نام و خوف
دشنام و شرم و عار و استیحال از کفار چنانچه روایت کرده اند چون پیغامبر نزدیک ابو طالب را کفت
ای عم قل کلمة اصباح بها عند ربک فقال انی اعلم انک صادق و قبلت النار لا العار سوال و لقد صدقت
ابو طالب کفت صدق پیغامبر بتصدیق او را ایمان چرا حاصل نکشت تا انکار لاحق ارتداد باشد و کفر
از کفر ارتدادی باشد جواب این تصدیق بمعنی صادق داشتن است و از صادق داشتن که ایمان نمی
آید ۝ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ ان نافیه است و جمله عطف است بر
ینهون و ینأون عنه معنی اینست و هلاک کردانید ببعید ماندن از اسلام مکر نفسهاء خویش را در وبال ایمان
نمی آرند و بعقوبت و حیات دوزخ می سپارند ۝ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا
نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ لا نکذب و نکون برفع
عطف است بر نرد یا حال است از فاعل نرد ای نرد غیر مکذبین و کائنین من المؤمنین و بنصب منصوب
با ضمار ان بعد واو جمع بود از قبیل زرنی ادورک بنصب ای یا لیتنا یجتمع ردنا و عدم تکذیبنا و کوننا من المؤمنین
یا حود ندا است منادی محذوفست ای قوم لیتنا نرد قالوا عطف است بر وقفوا و اذ ظرف وی است و نرد

یعنی ماضی است بدلالت تعلق اذ وقفوا و بدلالت وجود اذ و جواب لو محذوف است ای ولو رایت اذ وقفوا
علی النار فقالوا لرأیت امرا فظیعا و نری خطاب مر پیغامبر را است یا مخاطب غیر معین را و جمله شرطیه مذکور
معترضه است معنی اینست و اگر ببینی ای محمد یا ای مخاطب در زمان ماضی غیر معین انچه در زمان مستقبل
خواهد شد در ان حال که موقوف شوند و محبوس کرده شوند یا گویند چون وقف کرده شویم سوی دنیا و تکذیب
نکنیم آیات پروردگار خود را باشیم از مؤمنان و دین اسلام پذیرندگان و تواند بود که نری را بمعنی مستقبل دارند
و مستقبل متیقن الوقوع را که ماضی حکمی است محل وقوع لو پندارند و قولوا لو که حکایت امر آینده است بمعنی مستقبل
بود از قبیل نفخ فی الصور ففزع من فی السموات باشد معنی چنین آید اگر خواهی دید حال ایشانرا دران هنگام که در
دوزخ موقوف شوند و یا بدان مطلع کرده شوند هر آینه امری قطعی به بینی و هولی عظیم معاینه کنی
و اگر از برای تمنی باشد جوابی نطلبد محتاج سوی حذف نشود معنی چنین باشد کاشکی به بینی هنگامی که ایشان بر
آتش موقوف شده و گفتند یا لیتنا نرد امری است آینده در زمان گذشته واقع نشده نرد را بمعنی ماضی داشتن
چگونه آید و صحت اینمعنی چنوع روی نماید ۝ بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و لو ردوا
لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون ۝ این اضراب از وعده نفی تکذیب و اثبات تصدیق یا
بمعنی ان بر تقدیر رد سوی او و بیان یا اثبات اینکه وعده مذکور یا بمعنی مسطور بظهور بار دیدنهای آنچه
از مردم می پوشیدند و در اخفاء آن میکوشیدند نه از خلوص دیانت و خصوص صیانت و شرط دوم یعنی و لو
ردوا لعادوا لما نهوا عنه عطف است بر جمله بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و انهم لکاذبون تذییل است
یا حال است و تاکید جمله از جهة رد انکار است که ایشانرا در اثبات کذب خویش انکار با صرار است
معنی اینست نه چنین است که ایشان وعده میکنند و یا آرزو می برند بلکه وعده یا آرزو سبب آنست که
ایشانرا ظاهر شده عقوبت آنچه می پوشیدند و در اخفاء آن از مردمان میکوشیدند این سخن از جهة
سختی عقوبت میگویند و بر سوی دنیا رهایش از عذاب خلاص یابند هر آینه سوی آنچه نهی کرده شده
بودند باز گردند چنانکه پیش از آن عاصی بودند عاصی باشند و بدرستی که ایشان دروغ گویانند و در دعاء کذب
باطل گویانند ۝ و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین ۝ و قالوا عطف است
بر لعادوا ان نافیه است هی مبتدا است الا حیاتنا الدنیا مستثناء مفرغ است و خبر مبتدا است و ما
نحن بمبعوثین عطف است بران هی الا حیاتنا الدنیا یا در خبر ما نافیه است معنی اینست و میگفتند بعد
از انکه سوی دنیا باز میگشتند این حیات مگر حیات دنیا یعنی جز حیات دنیا حیاتی نبود و ما را بعد موت
بعث نباشد و انیم ما بعد از موت برانگیخته شده حیات همان بود که در دنیا بود ۝ و لو تری اذ وقفوا
علی ربهم ۝ شرطیه است محذوف الجزاء ای و لو رایت اذ وقفوا علی جزاء انهم و عذابه رایت امرا
فظیعا و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق یعنی لو تری اذ وقفوا علی النار و تری هم بران وجه است که
گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی اینست و اگر میدیدی و یا نه بینی ای محمد و یا ای مخاطب غیر معین دران
هنگام که موقوف کرده شوند کافران بر جزاء پروردگار ایشان و در عذاب محبوس ساخته کرده شوند بر قهر او
و حساب او و عقاب او هر آینه میدیدی یا به بینی کاری هولناک و هنگام با بیم و باک ۝ قال الیس
هذا بالحق ۝ ای قال الله الیس هذا بالحق هو الجزاء و العذاب و الحساب و العقاب بالحق
و اینجمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین وقفوا علی عذابه و علی قهره و حسابه استفهام
برای تقریر است یعنی محرم مخاطب بر اقرار معنی اینست گفت خدا اینست اینجا که شما را روی خود همان
حقی که بر زبان رسید موعود بود ۝ قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا ۝ اینجمله مستانفه است در جواب ما
ذا قال الله حین قالوا ذلک فا سببیه است و جمله مقول قال فذوقوا معنی اینست و گفت حق تم چون حق را

حق ندانستند و صدق را تصدیق نکردند پس عذاب بچشید و رنج و عقوبت کشید بسبب آنکه شما بر صفت
انکار دیدن و کفر و دین بودید و در حضرت عالم و قادر کفر و کافری ورزیدید ۝ العذاب ۝ بچشید
مبنی بر قلت بود اشتمال او در عذاب الیم شدید بچه وجه باشد ۝ بما کنتم تکفرون
وجه اشتمال از نیة بر فظاعت کنا بود بیان آنست که عذاب الیم و عقوبت کثیر بر سبب فظاعت کند
اینکه باشد اگرچه کثیر است قلیل نماید و اگرچه عظیم است در یسیر است ۝ قد خسر الذین کذبوا
بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها و هم یحملون
اوزارهم علی ظهورهم ۝ جمله سابقه برای بیان جان شناعت کافران آمده این جمله نیز بیان شناعت
حال ایشان است مقدر آن ان شده حتی ابتدائیه است بر جمله شرطیه که بعد اوست در امر مضمون و تواند بود حتی را
جاءتهم الساعة جار مجرور متعلق است بکذبوا ای حتی بغتة معنی الساعة بغیر وجه قالوا را مستانفه دارند
در جواب ماذا یقولون حین یجیء الساعة بغتة پندارند و نه برای تعجب است علی ما فرطنا متعلق است بحسرتنا
و ما مصدریه است ای حسرتنا علی تقصیرنا و جمله و هم یحملون حال است معنی اینست بدرستی که زیان شده
آنانکه بعث و لقاء خدا را تکذیب کردند حشر و جزا را منکر گشتند چون ایشانرا قیامت بیکبار یعنی
مرگ که در شان من مات فقد قامت قیامته گفته اند ناگهان در اید ای حسرت و افسوس ما بدانچه تقصیر کردیم
و عمر در تصور باطل آوردیم و حال اینست که ایشان اثقال اعمال خویش گرفته و تحمل بارها کردن بر خود پذیرفتند
و این تمثیل است یعنی ایشان در گناهکاری بکسانی مانند که بارها کردن بر پشتها دارند و تواند بود که اوزار
هم عبارت از معاصی بر وجه استعارت باشد در یحملون توبیخ بود ۝ الا ساء ما یزرون ۝ الا حرف
تنبیه است و ساء از افعال ذم است ای ساء شیئا یزرون هم اینجمله تذییل است معنی اینست آگاه باش بد
چیزیکه بر میگیرند کافران یعنی روز گناه ایشان ۝ و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو ۝ اینجمله معترضه
است برای مذمت دنیا و نکوهش حیات اند و دنیا بر وزن فعلی است مونث ادنی که مشتق است از دنو
معنی از دنو است معنی اینست و نیست که نزد نزدیکتر است یعنی حیاتی که پیش از موت مقرر است مگر بچه
لهو در اشتغال فایده و بچه لعب در عدم عاید یعنی این حیوة اگر وسیلت برای کار آخرت نشود و برو فایده
بود باقی حاصل نبود و بی فایده بود و بچه لعب و لهو باشد و اگر حیاة فانی را در کار آخرت گردانی و دین
کلام حذف مضاف است ای انما اعمال الحیوة الدنیا چنانچه این دیگر گفته انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة
و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد چه این چیزها حیات باشد عین حیاة بود و اعمال حیات دنیا
دو نوع است یکی آنکه فعلی ای نفع بود در و هیچ فایده از دین و دنیا بجویند و آنرا در اصطلاح لعب گویند چون
لعب صبیان خانه برادند یا بکنند از جوب است سازند و بدوانیدن و عملی که موضع برای قمار که حرام است
نفع دینی در و محتمل نباشد و احتمال نفع دنیاوی بمعارضه احتمال زیان بملاحظه دنیاوی ساقط شود داخل
لعب بود و فعلی که در نفع دنیاوی هست و وسیلت دین هیچ وجهی بجویند چون اعمال مجانین و شرب مسکرات
شک نیست که طرفی که ممکن است شاغل از دین است انرا لهو گویند اما افعال مباح که متضمن نفع دنیاوی از
بقاء عالم است لعب نبود و استعمال ما و الا مختص است بانکار بر وجه اضرار مرکبات لهو و لعب را مشتمل عیان
معتقد بودن آن و انکار معنی لهو و لعب از ان بر وجه اصرار تنزیل کرده و نفی و استثناء بر وجه تقر قلب آورد
و للدار الآخرة خیر للذین یتقون ۝ لام تاکید عطف است بر جمله سابقه و بعضی و الدار الآخرة
با ضافت و الدار الآخرة خوانند معنی اینست و هر آینه دار آخرت بهتر است مر کسانی را که تقوی
می ورزند و از مناهی و معاصی پرهیزند اعمال ایشان متضمن نفع آخرت بود و سبب ثواب اخروی
گردد ۝ افلا تعقلون ۝ همزه برای انکار است و بر وجه توبیخ است معطوف علیه محذوف است ای الا تعقلون

افلا تعقلون واینجمله تذییل است وبعضی افلا تعقلون بصیغهٔ خطاب خوانند وخطاب مر حاضرانرا دانند
ای فلا تعقلون ما بینا معنی اینست انفکر نمی کنید پس خیریت دار آخرت در نمی یابید شاید که فکر بکنید وآنچه
دانستنی است بدانید ٥ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ
وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ٥ یکذبونک را افعال خوانند ویکذبونک بمعنی وجود
کاذبا دانند اینجمله معترضه است براء نکوهش شان کافران ومذمت حال ایشان روایت کرده اند اخنس بن
شریف ابو جهل را گفت من وتو تنهایم کسی دیگر نیست مر بیا دکان محمد را چه میدانی صادق میکوئی یا کاذب
میخوانی ابو جهل گفت محمد را صادق میدانم که او هیچ دروغ نگفته وجز در صدق وراستی نرفته لیکن وقتی
که اورا تصدیق کنیم بنی قصی الواء وشقاء ونبوت برهند باقی قریش چکار کنند بعضی گویند کاهی ابو جهل حضرت پیغامبر
را مصافحه کردی شیاطین اورا از مصافحه پرسیدند گفت والله صادق میدانم ودروغ گو نمی خوانم لیکن ماکه متابع
بودیم اورا متابع شویم وبعضی گویند شبی حارث وعامر دو برادر او در می رفتند حارث آخرند گفت تعسا لمحمد معنی
اینست هلاک باد محمد را برادر او گفت همچنین مکو وهلاک وی را که او راست میکوید واتباع راه حق میپوید مجو
حارث گفت چون همچنین میدانی چرا اورا به پیغامبری نمیخوانی چون صدق او در دل داری چرا بوی ایمان نمی
آری ودم متابعت او نمی زنی وموافقت او نمیکنی برادر حارث گفت قوم مرا مهتر ساختند وبه بزرگی ومهتری
ما بر داشتند مارا تقلید کردند وروباتباع ما آوردند مهتری خویش چون بگذارم وچون بروایمان آرم حارث
گفت ایمان بگذار وبر وایمان آر برادر حارث هم دران ساعت متوجه حضرت پیغامبر گشت وبدولت ایمان
پیوست پیغامبر گفت برین وقت ایمان آوردن چه باعث گشت وبدین کار چه داعی مبادرت پیوست وجه
مذکور باز گفت ومقالات خود را از پیغامبر نهفت پیغامبر محزون گشت که من میدانستم که بر ایشان این
کار مشتبه است اشتباه نتوان برد وخفاء بوضوح نتوان آورد چون معلوم شد که ایشان صدق معلوم دارند
وبا وجود آن از جهت جاه وریاست دل با ایمان نمی نهند اکنون مفهوم گشت که ایمان آوردن ایشان دشوار
وکار ایشان در حیز المحال از عار است خفته را بیدار توان کرد نا خفته را به بیداری نتوان آورد دران
محزون این آیه نازل گشت واین نظم بورود پیوست معنی اینست میدانیم ما بحقیقت که شان اینست هر آینه
اندوهگین میکنند ترا آنچه ایشان بعد معرفت حق در راه مکابره میپویند وسخنهاء ناملایم ودروغ میکویند
بتکذیب ایشان اندوهگین شدن نباید وبگفتار ایشان التفات نشاید زیرا که ایشان ترا تکذیب نمیکنند
بلکه آیات معجزات خداء را منکر می شوند سوال ایشان حیث تکذیب پیغامبر میکردند والفاظ تکذیب
بتصریح بر زبان می آوردند نفی تکذیب پیغامبر فانهم لا یکذبونک چون می آید ومطابقهٔ آن چگونه روی می نماید
جواب نفی تکذیب محمول است بر وجه انفراد معنی لا یکذبونک منفرد متضمن معنی تکذیب آیات باشد
یعنی ترا تنها تکذیب نمیکنند هم تکذیب ما در آیهٔ ما می زنند ویا محمول است بر نفی در تکذیب در بر منافی نیست
مر ثبوت تکذیب ظاهر ای لا یکذبونک فی بطونهم ولکن الظالمین یکذبون بالآیات الله بظاهرهم ٥ وَلَقَدْ
كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا ٥
لام در جواب قسم است جمله معترضهٔ دیگر براء تسلیه پیغامبر است معنی اینست وبسوگند یاد میکنم هر آینه
بدرستی که تکذیب کرده شده اند پیش از تو پیغامبران بسیار ودر پیشتا دکان خداء عظیم الاقرار پس صبر کرده اند
بدانچه تکذیب کرده شده اند وایذاء رسانیده گشته اند وبرنج ومشقت پیوسته اند بعضی را در آتش انداختند
وبعضی را باره دو پاره ساختند وبعضی را لت میکردند وبعضی را در هوان وحقارت می آوردند تا آنکه ایشانرا
بصیر خداء تعالی آمده وهنگام فتح وظفر در آمده ٥ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ٥ لکلمات الله
ظرف مستقر است لا نافیه را خبر است متعلق مبدل نیست واگرنه مضارع نمودی وازباب لا حافظا القرآن

بودی وجمله حال است یا معترضه است معنی اینست وهیچ کس بدل کننده وگرداننده کلمات خداء که
در باب نصرت انبیاء ومقهور شدن دشمنان ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا ایشان ثابت بود چنانچه در
کتاب الله لاغلبن انا ورسلی وانا لننصر ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وامثال
وی روی نمود ٥ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ ٥ جمله ولقد جاءک عطف است بر جمله ولقد کذبت
رسل من قبلک من بقول اخفش زائده است در اثبات ای ولقد جاءک بعض هذا الجنس معنی اینست
وبدرستی که آمده است ترا ورسیده است بر تو خبرهاء مرسلان یا بعضی از خبرهاء ایشان چون خبر
نوح ولوط وشعیب وصالح وهود که ایشانرا چه تکذیبها وایذاها واقع شده بود وایشان بران صبر کرده
بودند تا آنکه نصرت ما رسید وکار امتان ایشان بهلاک کشید در تفسیر امام کلبی آورده است در کرهی
پیغامبری بودی که بروی کسی ایمان نیاوردی وبشومی تکذیب اورا امت او هلاک شدی وپیغامبر مذکور
در مکه آمدی ومشغول بعبادة خدا شدی تا آنکه اجل رسیدی وازین عالم رخت بیرون کشیدی ٥ وَإِنْ
كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا
فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ ٥ جزاء او با شرط اول است واینجمله معترضه است براء تنبیه پیغامبر صلعم
وباز داشتن از حزن در اعراض کافران وناچیز آمدن معجزات ایشان روایت کرده اند حارث بن عامر
با جماعتی از قریش بر پیغامبر آمد وگفت معجزه چنین بیار چنانچه پیغامبران معجزه می آوردند تا بتو ایمان
آریم ودل بر تصدیق ومتابعت تو نهادیم پیغامبر منتظر حصول معجزه بود زمانی گذشته روی نمود ایشان
اعراض کردند از اعراض ایشان دشوار آمد حضرت پیغامبر از جهة اعراض ایشان بنا بیدا آمدن معجزه
اندوهی عظیم در آمد این آیه نازل گشت واین نظم بورود پیوست در روایت سابق تسلیه پیغامبر هم
بر اصرار کفار بر کفر واعراض ایشان از ایمان اندوه نشاید ودشوار نداشتن وگرانی خاطر نباید چنانچه بیان
فرمود معنی اینست واگر نا آمدن معجزه بر تو دشوار آید واعراض کافران بر تو گران نماید پس اگر توانی بجوئی
زیر زمین نقبی سوراخی که در آب روی ویا بجوئی نردبانی در آسمان تا بدان بر شوی ومعجزه براء ایشان
ایمان آرند بیاری در زمین فرو رو ودر آسمان در او بر شو معلوم است که طاقت آن نداری ومردم
دانا در آنچه زیاده بر طاقت اوست نکوشد واز ناحاصل شدن آن محزون شد ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى ٥ اینجمله تذییل است که کار دیگه متعلق بمشیة حق هم باشد اندوه کردن اکرار
بودن آن معنی بنا شد بس مضمون این موکد مضمون جملهٔ سابقه دارند وتذییل پندارند معنی اینست
واگر خواستی خداء تعالی جمع کردن ایشان بر هدی یعنی بعضی را ایمان آورده وبعضی را کفر داشته ارادت
او اگر خواستی بشود ومشقت دیدن ورنج کشیدن دران بی بهوده ٥ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ
فا سببیه است ثبوت مضمون اخبار مضمون را سبب است براء توجه نهی مسطور معنی اینست
چون این دانستی که خداء تعالی جمع کردن همه بر هدی نخواسته وایمان هم متعلق بارادت خویش داشته
پس مباش از کسانیکه این معنی نمیدانند وبدین سر واقف نمیتوانند من ایقن بالقدر رضی بالقدر ومن
رضی بالقدر حظی بالسرور مقدور نبود تا حاصل شدن آن موجب حزن براء چه شود ٥ إِنَّمَا
يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ٥ این جمله مقرر جمله
سابق است معنی اینست ترا اجابت مگر کسانیکه بشنوند اجابت چگونه کنند از ایشان طلب اجابت
نشاید وبر عدم اجابت اندوه نباید ومردگان یعنی کفار از موتی ایجاب بر وجه استعارت مفرح
بها کفار مراد است که ایشان مردگان مانند واستجابت دعوت کار دند کانست مردگان نتوانند
ایشانرا خداء تعالی بعد مردن بعث خواهد کرد پس ایشانرا بسوی حسابگاه خویش باز خواهد آورد آن روز

نخواهند شنید و حالت خویش خواهند دید این زمان بر گوش ایشان مهر شده دعوت را نشنوند و اجابت دعوت نمیکنند از ناشنیدن ایشان اندوهگین مباش و از اعراض ایشان دل خود را مخراش قالوا لولا نزل علیه آیة من ربه ○ جمله حال است مر یحزنک الذین یقولون و قد قالوا لولا انزل علیه آیة من ربه و معترضانی که در میانه بود در اثناء کلام روی نمود قصه بالا گذشته که حارث بن عامر و جماعتی از قریش از پیغامبر معجزه جستند و وعده ایمان آوردن کردند چون در معجزه تاخیر شد لولا انزل علیه آیة من ربه گفتند پیغامبر محزون گشت و این نظم بورود پیوست معنی اینست و بحال که گفتند کافران چرا فرستاده نشد بر محمد معجزه از پروردگار او چنانچه ما درخواستیم و چرا حاصل نگشت آنچه ما دل بران داشتیم ○ قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة ○ ینزل بر صیغهٔ مضارع معروف از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند ای آیة اقترحتموها اینجمله دیگر است از جملهها که بر وجه استیناف مصدر بقل است معنی اینست بگوای محمد بدرستی که خدا قادر است بر اینکه بفرستد آنچه شما میجویید و آیتی که شما در طلب آن می پویید که قدرت او کامل است و بر همه ممکنات شامل است زان کردن و نا کردن او همه بحکمت است آیتی که فرستد بر مقتضیٔ حکمت باشد و در نافرستادن معجزه مقتضا حکمت بود چه عبث است و در بعضی تفاسیر درین محل حکمت بود نافرستادن معجزه بیان کرده و چیز خفا بظهور آورده که حکمت در نافرستادن معجزه که ایشان جسته بودند و از پیغامبر اقتراح می نمودند آن بود سبب الهی در پیدا آوردن معجزه که کفار آنرا بتعیین اقتراح کنند چون پیدا آید و باقتراح ایشان لائی نماید اگر بعد از معجزه بدان به پیغامبر نگروند بدین جرم مستاصل شوند و پیغامبر را رحمت عالمیان خوانند و لم اتصال برامت او نخواستند تر که چه بعلم قدیم دانسته بود که اگرچه معجزه مقترحه ایشان پیدا آید ایشان را صورت ایمان روی نماید سر این بود که معجزه پیدا نیاوردند که تا ایشان بانکار و بدان مستاصل نگردند ○ و لکن اکثرهم لا یعلمون ○ اینجمله استدلالات است معنی اینست و لیکن اکثر مردمان در قدرت خدا جاهلانند بر اینکه خدا را قادر بر همه چیز عینا نند چه فلاسفه بر عقل کل قادر دانند و بر غیر او قادر نه پندارند و بقاعدهٔ باطله تمسک کنند الواحد لا یصدر منه الواحد در میان آن انگنند و بعضی درین ره برنه پویند و او را قادر بر قبایح نگویند و بعضی قادر بر فعل عبد ندانند و بعضی بر مثل فعل عبد قادر نخوانند حق آنست که او قادر است بر همهٔ ممکنات و تواناست بر همه کاینات و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ○ من زائده است دابة اسم ماست و لا طائر عطف است بر دابة و توصیف طایر بجمله یطیر بجناحیه از جهة تکمیل توهم طیران بهشت است و ما من دابة تا آخر تذییل است و متضمن توکید بیان قدرتست از جهة استغراق افراد دابة و طایر که سیاق مقید آن شده خبر یعنی ام بر صیغهٔ جمع آمده معنی اینست و نیست جنبنده در زمین و نه پرنده که به پرد بپرهاء خویش در هوا مگر امتانی که امثال شما اند و انواع اصناف حیوانات که بشما میمانند درین معدود حدائق و معلوم اوانند بقضاء و قدر او پیوسته و بارادت و مشیت او متعلق گشته بخلق او پیدا آمده و بایجاد او امور موجود گشته ○ ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون ○ جمله ثم الی ربهم یحشرون عطف است بر جمله و ما من دابة فی الارض الی آخرها عطف فعلیه است بر اسمیه بقصد حدوث در ثبات و ثبوت در اولی و جمله ما فرطنا فی الکتاب معترضه است من در من شیء زائده است ای ما فرطنا فی الکتاب شیئا معنی اینست فرو نگذاشتیم در کتاب یعنی در لوح محفوظ هیچ چیز آنچه اثبات کردن آن می شایست نفی نکرده ایم اسم کثیرة الاجناس و الاصناف کثیرة الاحوال و الاوصاف همه بنسبت پیوسته و هیچ حالی و صفتی متروک نگشته این اسم با این همه کثرت هلاک خواهند گشت پس از آن سوی محشر پروردگار خویش

بحشر

بحشر خواهند پیوست یا آنکه گوسپند بی سرون زده بیم قوی که بر بیم ضعیف تعدی کرده داده ما خوذ خواهد گشت و بدعوی مظلوم بقصاص بخواهند پیوست شما و ایشان درین معاینه بیان کردیم برابر بید و میان خویش و ایشان فرق مکنید و تواند بود که از کتاب مذکور قرآن مراد بود که درو نیز هرچه محتاج الیه است مذکور است و احکام شرایع بعبادت و اشارت و دلالات و اقتضا و تلمیح وادا آید عوج از هرچه باید درو مسطور است ○ و الذین کذبوا بایاتنا صم و بکم فی الظلمات ○ مراد از آیات قرآن یا معجزات پیغامبران است علیهم سلام الله و الذین کذبوا بایاتنا مبتداست صم که جمع اصم است خبر مبتداست و بکم عطف است فی الظلمات صفت است مر صم و بکم را ای صم بکم کاینون فی الظلمات صفت فی الظلمات مقیداست مرفایدهٔ عمی را که در آیة صم بکم عمی افتاده است که هر که در ظلمات است همچو کور است چیزی نه بیند معنی اینست و آنانکه تکذیب کردند آیات ما را یعنی آیات قرآن را یا معجزات پیغامبر را کور اند رهنمای نشوند کنگانند نشان راه پرسیدن نتوانند در تاریکی افتاده اند نشانها راه نه بینند اینجمله نیز براء بیان ناقابلیت کافران و بی استعدادی ایشان است بر اعراض اینچنین مردمان ناقابل اندوه نشاید و از ناگرویدن اینچنین نا اهلان ناخوش نباید ○ من یشا الله یضلله و من یشا یجعله علی صراط مستقیم ○ اینجمله نیز براء بیان آنکه کار ایمان و کفر متعلق بمشیت خداست بسعی کسی حاصل نشود و بلاء گمراهی خواسته خدا بکوشش کسی برود و بفعل فعال لما یرید متعلق بمشیة ما شاء اسکان و ما لم یکن منطق است دل بر دعوت کافران باید داشت و در نیافتن ایشان اندوه بر خاطر نباید گماشت معنی اینست هر کرا بخواهد خداء گمراه او را سازد و او را در ضلال اندازد و هر که را خواهد بکرداند بره مستقیم و دین قویم یعنی ملت اسلام و دین محمد و این آیة دلیلی ظاهر است بدین که اختیاری عباد از نیک و بد و طاعت و معصیت مشیت و ارادت و خلق کردگار قادر است و بدینکه صلح بر خداء واجب نیست درین باب معارضت معتزله با اهل سنت بمعنی است ○ قل ارایتکم ان اتاکم عذاب الله او اتتکم الساعة اغیر الله تدعون ان کنتم صادقین بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء و تنسون ما تشرکون ○ این جمله دیگر است از جملهها که بر وجه استیناف بقل مقدر است ارایتکم بفتح تا بمعنی ارایتم بزیادت کاف براء تاکید خطاب باشد تذکیر و تانیث و تثنیه و جمع بتغییر کاف نه تیم متعلق بود در واحد مذکر ارایتک و در تثنیه ارایتکما و در جمع ارایتکن اما نزدیک بصریان در همه حال مفتوح بود و نزدیک کوفیان میان مذکر و مونث فرق بکسر باشد معنی هم بر اصل بود ارایت ارایتما ارایتم ارایت ارایتما ارایتن باشد و ارایت مشتق است از رای بمعنی دیدن چشم دل از افعال قلوب است استحسان مذکور و شرط مسطور متعلق اند بحذف ارایتم را عذاب الله او اتتکم الساعة من بدعونه تا آخر کلام ابتدائی است تعلق او و شرط استحسان مذکور منفی است و مقصود ازو انکار دعوت غیر خداء در بلیات دنیاوی بود و اثبات کشف و رفع عذاب دنیا از کسی که خواهش مراد باشد و انکار دعوت غیر خداء در قیامت و عذاب اخروی و تواند بود که اینجا حذفی ندارند و استحسان و شرط مذکور متعلق غیر الله تدعون پندارند بدین تقدیر جمله بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء چنانکه امام زاهد گفته است کلام ابتدائی بود دعون خدا و کشف و رفع متعلق عذاب آخرت و هول قیامت باشد اشکالی بود و سوالی وارد نشود و اگر بر غیر الله تدعون که بمعنی لا تدعون غیر الله است باشد دعوت خدا و کشف رفع باعتبار دفع عطف متعلق باحسان و شرط مذکور بود و معلوم است که عذاب آخرت و هول قیامت از کافران بکشف نه پیوندد و رفع نه پذیرد تعلق بل ایاه تدعون

فیکشف ما تدعون الیه ان شاء بشرط مشکل شود صاحب کشاف این را سوال جواب کفته و بتقدیر ان
شاء ازین اشکال تفصی جسته چه قادر مطلق مقتدر ممکنات بحق دفع عذاب کافران و کشف آن نخواسته
و آن را با قتضاء حکمت باز داشته اکر آنرا نخواهد که دفع و کشف کند تواند و بنظر در قدرت کامله او
که تواند که منع کند فعال لما یرید صفت اوست و مرید زیاده و نفع بموست لیکن حکمت او مقتضی شده
که ایشانرا جاوید ان عذاب کند و کشف و دفع کند و کشف و رفع عذاب از ایشان از جهت آنکه خلاف
مقتضاء حکمتست ممتنع بود لیکن امتناع بغیر است منافی امکان ذاتی نبود و باقی صلاحیت تعلق
او بمشیة قادر مطلق بناشد و آنکه در عقاید اهل سنت آمده آورده و در بیان عفو در کفر حکم بلا یجوز
عقلا کرده بنظر در حکمتست بنظر در قدرت نیست ممکن و مقدور کفتن ابرین معنی است امام زاهد
اینمعنی را در تفسیر خویش آورده و در آیة ان اراد ان یهلک المسیح ابن الآیة و چند آیة دیکر تصریح ذکر کرده و جمله
تنسون ما تشرکون عطفاست بر بل ایاه تدعون معنی معنی اینست کارهاء ایشان پیش ایشان می شود و نمونه
زشت در نظر ایشان خوب می نمود مصر بودند و ثابت شدند برادی پیش آمدند لاجرم در عذاب ماندند
استعمال حرف حرف ثم دلالت برین کند که اشتغام توبه و تضرع از ایشان با قدرت و امکان بود و با تبداد
و توانائی حصول آن روی نمود چه کار که ازان عجز بود وجود آن مقدور بندم بران متوجه نشود ۝ وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ۝ لام در جواب
قسم محذوفست ای قسم لقد ارسلنا اینجمله معترضه براء تسلیه پیغامبرم از جفاء کافران و ایذاء ایشان مفعول
ارسلنا محذوفست ای و لقد ارسلنا الرسول فاخذناهم فصیح است عاطفه است بر جمله محذوفه ای کذبوهم
فاخذناهم زیرا که اخذ بعد تکذیب بوده متصل ارسال نباشد لعلهم یتضرعون بمعنی لکی یتضرعوا بیان فائده اخذ است
معنی اینست و بیوکند یاد میکنم که هر آینه فرستادیم رسولان را سوی امتانی که پیش از تو بوده اند ایشانرا تکذیب
پیش آمدند و رسالت رسل را منکر شدند پس کرفتیم ما ایشانرا بشدت و مضرت باروی نمایند و بتوبه پیش آیند
فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا ۝ فا سببیه لولا چون بر ماضی در آید براء تقدیم بود یعنی پشیمان ساختن
یعنی چرا نکرده باشد و چون بر مضارع در آید براء تخصیص یعنی برانکیختن یعنی چرا نمیکند و اینجا تضرعوا که ماضی
است در امده معنی ندایم شده اذ جاءهم بأسنا ظرف تضرعوا است و جمله معترضه است براء تقدیم معنی اینست
پس آمد ایشانرا عذاب ما چرا تضرع نکردند و عاجزی ننمودند و بتوبه پیش نیامدند و مصدق نشدند تا توبه
ایشان قبول میکردیم و عذاب از ایشان بر میکرفتیم ۝ وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ عطفاست بر مضمون جمله فاخذناهم بالبأساء والضراء لیتضرعوا و لکن
قست قلوبهم فلم یتضرعوا معنی اینست و لکن سخت شده دلهاء ایشان پس تضرع نکردند و زاری ننمودند
و بیاراست شیطان پیش ایشان عملهائی را که میکردند و معاصی و مناهی که می آوردند ۝ فَلَمَّا نَسُوا مَا
ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ۝ فتحنا بر صیغه ماضی از ثلاثی مجرد
و از باب تفعیل خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند لما ظرف فتحنا است و اینجمله معطوف است بنا بر جمله
و زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون فتحنا علیهم ابواب کل شیء لما نسوا ما ذکروا به من البأساء والضراء
اسدا را جانی جمهم معنی اینست پس هر کاه که فراموش کردند آنچه بران پند داده شده بودند از سختی و مضرت
تا زاری نمایند و بتوبه پیش آیند بزاری و توبه پیش نیامدند و معاصی و مناهی مصر ماندند کشادیم بروجه استدراج
و ابتلاء ایشان درهاء هر نعمت از کدائی و تندرستی و امن و فراغت و غیر آن ۝ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا
أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً ۝ اذ ظرف مر اخذناهم حتی ابتدائیه است بر جمله در امده از قبیل رب ائی لبلاد ضها
بالرفع معنی اینست تا آنکه چون بدانچه داده شده اند شاد کنند و بتو آورد نعمتهاء خداء بشادی و شادمانی

پوشند ایشانرا یکبارکی و ناکاه روزی کرفتیم و بعذاب و فنا مستاصل ساختیم ۝ فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ۝ اذا مفاجات
و جمله عطف است بر اخذناهم معنی اینست پس ناکاه ایشان نا امید کشتند و بخجالت و خستگی پوشیدند
فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا ۝ عطف است بر اخذناهم و این کنایتست از رسیدن بلائی و کشیدن
عنائی که بر ایشان این حال پیش آید و این صورت روی نماید معنی اینست پس بریده شد قومی که ظالم بودند
و آخر کروهی که ستمکاری نمودند و می آوردند یعنی تمام رفتند و مستاصل کشتند ۝ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ۝ جمله تذییل است چه دلالت بر تحقیق نعمت کند بر تحقیق هلاک ظالمانرا که نعمتی عظیم و عطیه
فخیم است مقرر افتاد بر حصول آن حمد باید و بر وصول آن شکر شاید و حمد مر خدا براست که
پروردکار عالمیان است و شکر مر حق جل و علا را که کردکار جهانیان است ۝ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ
سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ ۝
جمله دیکر است از جملهائی که بروجه استیناف بقل مقدر است معنی اینست بکو ای محمد مر کافرانرا میدانید
مرا خبر کنید که خداء تم شنوائی شما و بینائی شما بکیرد و بر دلهاء شما مهر کند کوش شما بندی نشنود و چشم شما
عبرت نکیرد و دلهاء مهر کرده شما نیکوئی و نیکی در نیابد کیست معبودی جز خداء که رفته را باز آرد و کشته
را بشما باز سپارد این که تواند کشاد و غیر او این نعمت که تواند داد ۝ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ
الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ معنی اینست بکو ای محمد او میدانند اکر عذاب خداء تم بر شما بیاید
تا قیامت شمارا روی نماید اکر خوانند پیش که دعاء و تضرع کنید خوانند حق جل و علا متعین است
یا متیقن است در بین دنیا غیر او را میخوانید آنچه راست بکوئید اکر شما راست کوئید بلکه خدارا
میخوانید کشف کند خداء تم بلاء دنیا که او را سوء دفع و دفع آن میخواهید آنچه راستست بکوئید اکر
مشیت او بود و ارادت او باشد فراموش کند کسانی را که با خداء تم شریک میکرداند و بر تقدیر دوم اینست
خبر کنید اکر بر شما عذابی آید یا قیامت روی نماید غیر خدا را خوانید شک نیست که در هنکام نزول بلاء
دنیا خدا را خوانید و پیش او تضرع و زاری کنید پس اکر خواهد آنرا کشف کند و دفع کرداند و فراموش کند
کسانی را که با او شریک میکرداند و معنی بر تقدیر سوم آنست خبر کنید اکر شمارا عذاب آخرت با هول قیامت
بیاید غیر خدا را خوانید یعنی نخوانید بلکه خدا را بخوانید پس خداء آنرا کشف با تعرض غیر آنچه خواسته اید
از عذاب خواهد قادر مطلق است و مقتدر بر همه چیز بحق است همه ممکنات در تحت قدرت او
بود و هیچ ممکنی از قدرت خالی نباشد چنانچه ذکر آن کذشته و بیان آن بالا رفته ۝ يَصْدِفُونَ ۝
اینجمله معترضه است براء یاد دهانیدن و مقرر کردانیدن مضمون سابق معنی اینست بنکر چکونه آیات
را مکرر میکردانیم و باز میرسانیم پس ایشان بعد مهلت یافتن از تصور آن اعراض میکنند و در دل نمی دارند
و خاطر بران نمی کمارند ۝ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ
إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ۝ جمله دیکر است از جملهائی که بروجه استیناف بقل مقدر است معنی اینست بکو
ای محمد مر کافرانرا میدانید مرا خبر کنید اکر شما عذاب خدا یکبارکی بی شاهده امارات بیاید یا بعد
ظهور امارات روی نماید هست کسی جز ظالمان که هلاک شود کسی جز ستمکاران که بفناء و زوال پیوندند
جز ستمکاران هلاک نشوند و جز ظالمان بتو او تلف نه پیوندند ۝ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ
وَمُنذِرِينَ ۝ ای نه سلم حال کونهم مبشرین و منذرین لا حدین القدرة علی کل ما یقترح منهم اینجمله معترضه
است براء تنبیه و تسلیه پیغامبرم معنی اینست و نمی فرستیم رسولانرا مکر درین حال که بشارت دهنده اند
مؤمنانرا بجنات ترساننده اند کافرانرا از نیران و نفرستادیم ما ایشانرا دعوی کننده قدرت بر آوردن
هرچه ازان بجویند او بیدا آوردن از ایشان طلب کنند بیدا معجزه کار خداء است بارادت متعلق است

ومايجاد او متحقق است همو تواند آورد بنده كار خداى نتواند كرد ۝ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝
اينجمله با جمله معطوفه يعنى والذين كذبوا تا آخر اشارت سوى بشارت وانذار مذكور بر طريق لف ونشر
بر وجه اعتراض آمده وفا سببيه است معنى اينست چون رسولان بشارت دهنده بمواعيد وترساننده بوعيد
فرستاديم وايشانرا آيات ظاهره ومعجزات متظاهره داديم آنانكه بايشان ايمان آرند وتصديق مواعيد
ايشان اطاعت كنند واز ترس وعيد خود را در معصيت نيفكنند ايشانرا ترس عذابى وعقابى بود وهم
ايشانرا اندوهى نرسد وآنانكه آيات مارا تكذيب كردند ومعجزات پيغامبران مارا در حيز تصديق
ننا وردند برسد ايشانرا عذاب ناگرويدن وكفر ورزيدن وتاريك بودن واز حد امر ونهى تجاوز نمودن
قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ ۝ جمله ديگر است از محلهائى كه بر وجه استيناف بقول مقدر است وجمله عندى
خزائن الله مقول قول است وجمله ولا اعلم الغيب عطف است بر مقول اى لا اقول هذا القول ولا
اقول لكم انى ملك عطف است بر لا اقول ان در ان اتبع نافيه است وجمله معلله است يا مستانفه است در جواب
ما يصنع معنى اينست بگواى محمد من نميگويم كه نزديك من خزانهاء خداست ودر خزانهاء او تصرف دارم
تا هرچه در طلب آن شتابيد از من شتابيد ومن نميگويم كه غيب ميدانم واطلاع بر غيب ميتوانم داد
كه مستعجلات بظهور خواهد پيوست وبحصول موصول خواهد گشت ونميگويم كه فرشته ام وقوتى زيادت
بر قوت بشر يافته ام پس پيروى نميكنم مگر چيزيرا كه سوى من وحى كرده شود وتلقين بر ان از خداى عز وجل مى
آيد از ناشنيدن چيزى كه ميخواهيد چه نقصان بود ودر آمدن چه عيب باشد ۝ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
وَالْبَصِيرُ ۝ جمله ديگر است از محلهائى كه بر وجه استيناف بقول مقدر است معنى اينست بگواى محمد
آيا هست كه برابر نمود باشد كور وبينا در ضلال وهدى چه كور نشان نه بيند وراه راست در نيابد وبينا
راه بيند ودر راه راست شتابد وهمچنين مسلمان چشم ودل او گشاده نظر او بر نشان راه راست افتاده
راه گم نكند وخود را در مهلكه وتباهى وگمراهى نيفكند وكافر چشم ودل كور نشان راه راست بادراك او نيز
راه راست ندانند وبمقصد رسيدن نتوانند ۝ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ۝ اين استفهام براء توبيخ
است وفا عاطفه است معطوف عليه محذوف است اى لا ترون افلا تتفكرون معنى اينست اى نبيند
نشانهاء راه را پس تفكر نمى كنيد تا در يابيد وبسوى هدى بشتابيد ۝ وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ
يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ ۝ اينجمله عطف است بر قل هل يستوى الاعمى معنى اينست وبترسان بچيزى كه
وحى كرده شده است بتو يعنى قرآن كسانى را كه مى ترسند ازين كه سوى حسابگاه پروردگار ايشان حشر
كرده شوند ۝ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ۝ درين حال كه نيست مر ايشانرا از
غير خداى جل وعلا قاضى ونه شفاعت كننده ۝ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝ يعنى لكى يتقوا متعلق است بانذر
معنى اينست بترسان ايشانرا تا متقى شوند وپرهيزكارى كنند برين وجه انذار مر مؤمنانرا كه مصدق بود
قيامت اند تا در زمره مؤمنان در آيند وتواند بود كه الذين يخافون ان يحشروا اهل كتاب مراد شود
معنى چنين شود بترسان بقرآن اهل كتاب را كه اعتقاد بر قيامت دارند واز حشر مى ترسند ومشركانرا
كه منكر قيامت اند ترسانيدن چه نفع كند وانذار چه فائده دهد وتواند بود كه از الذين يخافون بعض مشركان
مراد شود ايشانرا اگرچه معتقد قيامت نه اند ولى از اعتماد قيام قيامت مى ترسند سوال بر تقديرى كه آيه
مذكور در حق كافران باشد قيد من دونه مشكل شود وبرحكم مفهوم مخالفت بنوت دوستى خداى با ايشان مى
آيد وجه قيد مذكور [illegible] نمايد جواب قيد در صورت عدم خويش موجب عدم حكم نبود انتقام را

ويا جزى

ويا جزى غير خداى بدين آية وانتقام دوستى خداى ونصرت وبدلالات ديگر ثابت باشد چنانچه در وسارعوا
الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين الذين ينفقون فى السراء والضراء
الآية وساير آياتى كه مفيد تقوى وعمل صالح آمده بآية سابقوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها كعرض السماء
والارض اعدت للذين آمنوا بالله ورسله استحقاق جنت بايمان مطلق مطلق ثابت شده ۝ وَلَا
تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۝ وبعضى بجاى بالغداة خوانند
ومعنى هر دو يكى دانند ۝ روايت كرده اند روزى رؤساء قريش پيش حضرت رسالت پناه آمدند
نزديك او ابن رباح وصهيب وعمار بن مجمع وسلمان فارسى وعامر وخباب وسليم مولى ابى حذيفه نشسته
بودند صورت مصاحبت وموانست واخلاص واختصاص مى نمودند آينگان مذكور از ديدن ايشان
پيش پيغامبر ناخوش گشتند باستنكاف واساف پيوستند گفتند اى محمد اگر ايشانرا از صحبت خويش
دور كنى شرفا پيش تو بيايند واز تو سخن بشنوند وترا تصديق نمايند ازين جهة كه ايشان پيش تو مى آيند
شرفا احتراز مى نمايند اين آية در شان ايشان نازل گشت واين نظم بورود پيوست روايت كرده اند
قرع بن حابس وجماعتى پيش پيغامبر گفتند اگر خداى ترا بما فرستاده است وتاج نبوت بر سر نهاده اين فرومايگان
را از خويش دور كنى تا بتو ايمان آريم ودل بر يارى دادن تو نهاديم حضرت قبول نكرد ودل بر دور كردن
ايشان ننهاد باز گفتند اگر دور نكنى در مجلسى كه ما باشيم ايشانرا باز دار باز پيغامبر قبول نكرد باز گفتند اگر
در مجلس جمع كردند رو بسوى ايشان ميار عمر ابن الخطاب دكنى پيغامبر را بدين آورد كه مقدار كنند وبرين
معنى نبشته دهيد فقرا از مسجد رفتند ودر گوشه مسجد نشستند اين آية نازل گشت واين نظم بورود پيوست
پيغامبر نوشته را انداخت وملاطفه با فقرا ساخت عمر برخاست واز گفته خويش عذر خواست
ولا تطرد عطف است بر وانذر الذين يدعون موصول با صله مفعول است مر لا تطرد را يريدون وجهه
حال است يا مستانفه است در جواب ما يريدون معنى اينست وطرد مكن ودور مدار آن كسانى را
كه پروردگار خود را در بامداد وشبانگاه ميخوانند درين حال كه رضاء او را با ذات او ميخواهند ومراد بدعا
شبانگاه وصبحگاه دوام دعاست ويا صلوات خمس از نماز غداة است وبعضى مراد از دعاء غداة نماز
فجر واز دعاء عشى نماز عصر دارند ۝ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ
مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ ۝ اينجمله تعليل است بر نهى مذكور دليل است معنى اينست نيست بر تو از حساب
ايشان چيزى تا بدين جهة ايشانرا طرد كنى ونيست از حسابگاه بر ايشان چيزى پس ميان ايشان وخود
جدا افكنى يعنى از كار ايشان ترا آزادى نيست وپاكرد از تو ايشانرا كارى نيست ايشانرا بچه سبب طرد كنى
كند وبراء چه دور افكند ۝ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ۝ جواب نهى است اى لا تطرد فتكون من
الظالمين معنى اينست ايشانرا بى سبب مران وبى سبب از خود دور مگردان پس از ظالمان شوى واز
ستمكاران گردى ۝ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ
بَيْنِنَا ۝ فتنا اى آتينا راجزما يعنى اظهرنا منهم ما علمنا منهم وعاملناهم معاملة المختبر يعنى اظهرنا المبتلى
فان المختبر يعلم ما يجهد ونحن اختبر بالنظر ما علمنا كى وكذلك يعنى آتينا عنه والاقرع بهؤلاء
آتينا بعضهم صفا بصفق ونوعا بنوع اى الاغنياء بالفقراء والاقرباء بالضعفاء والشرفاء بالاذلاء
ليقولوا كذا فظهر انفسهم واستكبارهم اينجمله معترضه است براء بيان آن كه فتنه شدن آن مخصوص بعتبه
وقوع نبود بلكه اين صورت ديگرانرا كه روى نمود معنى اينست همچو مبتلا گردانيدن عتبه واقرع وبلال
وصهيب وسلمان وامثال ايشان ومفتون گردانيدن ايشان مبتلا گردانيدن بعضى مردمانرا ببعضى
از مردمان نوعى را بنوعى وصنفى را بصنفى اعتبار بفقراء اقربا وضعفا شرفا را با ولايا بگويند ايشان در

درشان صنفی فرقه از ایشان است تا ظاهر کند از کافران آنچه میدانست از استنکاف و ننگ در ایشان
از صنفی که کمتر است و نوعی که فروتر است اختیار و امتحان بیشتر یا آزمودن کسی است تا بداند از حال او آنچه
میدانسته و اختیار بر نسبت خدای آنست که اظهار کند آنچه در کسی میداند اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشّٰاکِرِیْنَ
همزه برای انکار نفی اثبات بود معنی اینست اینست خدای عالم عمر تبه کسانیکه ایمان براورده اند و شکر او گزارند
یعنی عالم عتبه تر است که پیغامبر بحال ایشان داشت تا در وهله اول دل بگفتار کفار بگماشت و عمر را نیز
علم بحال ایشان بود تا در کرت اول در ملتمس کفار مساعدت نمود اما چیزی از مرتبه ایشان بر پیغامبر
و عمر خفا داشت تا هر یکی در خاطر راه یافتن مسئول کافران دوم باز ایشان سیوم باز گماشت و خدای تعالی از
پیغامبر و عمر بحال ایشان عالم بود که از طرد ایشان بتصریح و تشریح نهی فرمود تا آنکه ایشانرا این عمل باز داشت
و دل ایشانرا از نهی سابق بر خطر مرتبه ایشان گماشت عالمیت خدای بحال ایشان از نهی سابق فهم شده بود
اینجمله متضمن معنی تقریر آنست که بر سبیل تذییل روی نمود ۝ وَاِذَا جَاءَکَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِاٰیٰتِنَا
فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ ۝ شرطیه او جزاء او امر است و عطف است بر نهی سابق که ولا تطرد الذین است
و درینجا وضع مظهر موضع مضمر است برای تصریح مناط و هو الایمان معنی اینست و چون بیاید بر تو
کسانی بآیات ما یعنی آیات کتاب ما که قرآن است مومنند و بمعجزاتی که برای ثبوت صدق تو در دعوی
نبوت است مومنند پس بگو سلام علیکم یعنی تحیت سلام بجا آر عظمت اسلام نگه دار ۝ کَتَبَ
رَبُّکُمْ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ۝ معلله است مر نهی سابق را که ولا تطرد الذین است معنی اینست
فقرائی که ایمان آورده اند ایشانرا از جهة فقر ایشان طرد مکن و باکرام شما چون بیایند سلام علیکم بگو
و بعظام بشرا و اگر خدای تو رحمت را لازم کرد اینه و برحمت ایشانرا بنعمت ایمان و شکر رسانید ۝
اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوْءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهٖ وَاَصْلَحَ فَاَنَّهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ
انّ بقراة فتح با اسم و خبر خویش بدل است از الرحمة فانه غفور رحیم تعلیل است یا مستانف است در
جواب ما لکم الرحمة فانه غفور رحیم بر قرات فتح ان با اسم مبتدا است خبر او ثابت مقدر است یا خبر
مبتدا است یعنی شان مضمر است بر قرات کسر اگر چه خبر من عمل آمده و بتضمین معنی شرط فا بر خبر مستعمل
شده و این کنایت از الله رحمت یا تعلیل است مر جزاء محذوف را ای من عمل سوء بجهالة ثم تاب عنه
بمغفرة الله و برحمته لان الله غفور رحیم و تاکید فانه غفور رحیم از جهة ابراز ثناء باری بر وجه
مکادت و استواری است معنی اینست بدرستی که شان اینست هر که بکند از شما بدی را بنادانی
و این قید رافع است که بدی کردن جز بنادانی نبود توبه کند و صاحب صلاح شود از پس آن بدی خدای
عزوجل برحکم وعده ایشانرا آمرزد و گناهانرا ببخشد ۝ وَکَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ وَلِتَسْتَبِیْنَ
سَبِیْلُ الْمُجْرِمِیْنَ ۝ ولتستبین بصیغه خطاب و غیبت و سبیل بنصب و رفع خوانند تستبین متعدی
از تبینت بمعنی اظهرته و سبیل منصوب بر مفعولیت بود و بر قراة غیبت تستبین لازم است لانه استبان الامر بمعنی ظهر
و سبیل مرفوع بفاعلیت با جواز تذکیر و تانیث باشد و کذلک نفصل المذکور فی الآیة السابقة نفصل
الآیات و لتستبین عطف است بر جار و مجرور محذوف لیظهر الحق و هو السبیل المومنین و لتستبین سبیل المجرمین
و همچنین که بیان کردیم بیان میکنیم آیات را تا ظاهر شود ره مومنان و ناپیدا گردد ره مجرمان و جمله وکذلک
نفصل تذییل است ۝ قُلْ اِنِّیْ نُهِیْتُ اَنْ اَعْبُدَ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ۝ اینجمله دیگر است
از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است روایت کرده اند که بعضی مشرکان پیش حضرت رسالت پناه
آمدند و گفتند استلم بعض آلهتنا حتی نؤمن باحد یعنی نیک یا بد است بعضی الهه ما را مس بکن با آیات آن
آریم و دل بر تصدیق تو گماریم این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم تو بدو پیوست معنی اینست

بگوای محمد من نهی کرده شده ام از عبادت آنانیکه شما از غیر خدای می پرستید و باز داشته شده ام از
عبادت آنانکه شما از غیر خدا ایرا عبادت میکنید ۝ قُلْ لَّا اَتَّبِعُ اَهْوَاءَکُمْ ۝ اینجمله دیگر است
از جملهای که بر وجه استیناف بقل مقدر است معنی اینست بگوای محمد هواهای شما را پس روی نمیکنم و آنچه
شما بهوای نفس می پرستید نمی پرستم ۝ قُلْ قَدْ ضَلَلْتُ اِذًا وَّمَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ ۝ اینجمله تعلیل است
و جمله لا اتبع اهواءکم تذییل است معنی اینست بدرستی که گمراه بوده باشم آن هنگام که هواهای شما را پس
روی کنم و نه ام من در آن هنگام از راه راست آیندگان بلکه باشم از راه گردیده بندگان که اتباع گمراهی بود گمراهانم
و پس روی شما اهتدا نباشد ۝ قُلْ اِنِّیْ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّیْ وَکَذَّبْتُمْ بِهٖ مَا عِنْدِیْ
مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ اِنِ الْحُکْمُ اِلَّا لِلّٰهِ ۝ اینجمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر
روایت کرده اند که نضر بن حارث در حریم ایستاده گشت و گفت اگر محمد بر حقست بر ما عذابی فرست این
آیه در رد او آمده و در جواب او نازل شده انی علی بینة من ربی مقول قل است و تاکید او از جهة رد انکار است
و کذبتم حال است از وقل کذبتم و تذکیر ضمیر به که عاید است بر مضمون جمله سابقه ای و کذبتم بکونی علی
بینة و ما در ما عندی نافیه است و ما در ما تستعجلون موصول است و او با صله خویش اسم ما است که عندی
خبر اوست و جمله خبری دیگر است و جمله ان الحکم معلله است مر نهی سابق را معنی اینست بگوای محمد علیه السلام
بدرستی که من کاینم بر حجتی ظاهر از پروردگار خویش در ابطال آنچه شما می آرید و نیست نزد من عذابیکه شما
دل بر شتابی آن بگماریدید زیرا که نیست حکم مگر خدا را و نیست تصرف چیزی مگر حق جل و علا را کار خدای از
من مجویید و سخن بی فایده مگویید ۝ یَقُصُّ الْحَقَّ ۝ یقص قصاله مهمله بصیغه مضاعف قصاله
معجمه بر صیغه ناقص یا از لفظ از جهة اتباع لفظ خوانند و معنی مختلف بر حسب اختلاف قرات دانند
و جمله بر هر دو قراة حال است از الله معنی اینست شان راست و درست قصه میکند و صدق واقعی در دلها
می افکند ۝ وَهُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِیْنَ ۝ اینجمله عطف است بر جمله سابق یا تذییل است معنی اینست
و او بهترین جدا کنندگان بود میان صدق و کذب ۝ قُلْ لَّوْ اَنَّ عِنْدِیْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ
لَقُضِیَ الْاَمْرُ بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ ۝ اینجمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است
معنی اینست بگوای محمد اگر ثابت شدی بدرستی نزدیک من است از عذابی که شما بشتابی میجویید و
در راه طلب میپویید کار میان من و شما تمام شدی و گفتار و کردار با آخر آمدی یعنی شما بعذاب می پیوستی
و بیم مستاصل می گشتی ۝ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظّٰلِمِیْنَ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست و خدای داناتر است
بظلم ظالمان و ناحق گویندگان و کار خدا را از بنده جویندگان ۝ وَعِنْدَهٗ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا
اِلَّا هُوَ ۝ اینجمله عطف است بر والله اعلم بالظالمین یا حال است از ضمیر اعلم لا یعلمها صفت مفاتح
الغیب ارباب و لقد امر اللئیم یسبنی یا حال است غیب را بر وجه استعارت مکنی عنها تشبیه کرد بخزانه
و برای او کلید ها اثبات کرد و بر وجه تقید بودن کلید غیب نزدیک خدای کنایت از دانستن علم غیب
چنانکه در اصابت فلانا مخالب المنیة مشبه را تشبیه کرد بر مخالب مطمح تخییل آورد و اصابت را تشبیه بسبع
کرد مخالب منیه کنایت از هلاک داشت و عبارت از موت پنداشت معنی اینست و نزدیک خدای است
کلیدهای غیب که نداند آنرا مگر خدا یا در ین حال که نداند آنرا مگر حق جل و علا ۝ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
عطف است بر و عنده مفاتح الغیب معنی اینست و میداند آنچه در خشکی است از حیوان و نبات
و کان و هر چه در آب است از حیوان آبی چون جواهر و غیر آن ۝ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَّرَقَةٍ اِلَّا
یَعْلَمُهَا ۝ اینجمله نیز عطف است بر جمله سابق و من ورقة فاعل است مر تسقط من زاید است در نفی لا
یعلمها استثناء مفرغ است و صفة من ورقة است یا حال است معنی اینست و از درخت هیچ برگ

می افتد مگر آنکه آنرا خدای تع میداند ۝ وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝ ولا حبة با معطوفات خویش عطف است بر ورقة فی ظلمات الارض صفت است مر حبة الا فی کتاب مبین حال است ای ما تسقط من ورقة ولا رطب ولا یابس الا کاینة فی کتاب مبین وتنکیر کتاب براء تعظیم وتفخیم است معنی اینست و نمی افتد هیچ برگی از برگهاء درختان و نه هیچ خشکی چون قطعات آتش وسنگهاء کوه وبار درختان خشک شده وامثال آن مگر آنکه کاین در کتاب ظاهر وظاهر کننده مکتوب است دران ومراد ازان لوح محفوظ است یا قرآن کسانی که قیاس را حجت نگویند برین آیة تمسک جویند که هرچه وهمه چیز در کتاب باشد بقیاس چه حاجت بود قیاس با احکام خویش ثابت است بکتاب قال الله تع فاعتبروا یا اولی الابصار قیاس واحکامی که ثابت بقیاس است ثابت بکتاب بود نه خارج از کتاب باشد ۝ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ اینجمله عطف است بر جملهٔ وهو القاهر فوق عباده وهو الحکیم الخبیر وعطف ثانی است بر ثانی وهو مرفوع المحل بر ابتداست وموصول با صله خبر مبتداست وجمله ویعلم با معطوفات خویش معطوفست بر صله لیقضی متعلق است بیبعثکم ثم الیه مرجعکم عطف است بر ثم یبعثکم در مضمون او اراده ثبوت کرده و بر صورت جمله اسمیه آورده ثم ینبئکم عطف است بر ثم الیه مرجعکم در تعلق اعمال یا بناء ارادت تجدد کرده فعلیه آورده وضمیر با موصول محذوفست ای کنتم تعملونه معنی اینست او آنکسی است که از شما روح در شب یعنی در خواب می ستاند وشما را از کار باز میدارد وآنچه کسب کرده اید در روز میداند تخصیص موجب تخصیص شود پس تخصیص شب که در روز خواب نیست دلالت نکند وتخصیص نهار بر ندانستن کسب شب دلیل نبود بلکه اجراء کلام بر عادت غالبه است در روز بر می انگیزد وهر یکی از خواب بر می خیزد چنانچه مرده را بعث خواهد کرد ودر حشر خواهد آورد تا تمام کرده شود ومهلتی که برای مرگ معین بود پس از بعث سوی حسابگاه خدا که محل جزا وسزاست براء عوض اعمال شما واقوال بازگشت شما شود پس بدانچه بودید عمل کننده خبر خواهد بود وهر یکی را در پایان خواهد آورد ۝ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۝ عطف است بر جملهٔ سابقه عطف ثانی است بر ثانی معنی اینست او قادر است وعالی است بر بندگان خویش بعلو مکانت ونه علو مکان که حق سبحانه وتع منزه است ازان ۝ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً ۝ عطف است بر وهو القاهر فوق عباده ای یرسل علیکم حفظة معنی اینست ومی فرستد بر شما نگاهبان از شر شیطان وشیاطین وغیر آن وهر یکی کاتب حسنات ودوم کاتب سیئات وچون بنشیند هر یکی راستان بود ویکی چپان بود وچون بیشی رفتار کند یکی پیش ویکی پس باشد کاتب حسنات بر کاتب سیات امیر بود وکاتب سیات هرچه نویسد بامر او نویسد وچون نیکی میکند کاتب حسنات یکی نیکی را ده می نویسد وکاتب سیات متوقف بر استغفار می دارد شش ساعت یا هفت ساعت توقف میکند اگر استغفار کند ننویسد واگر مصر ماند یکی کتابت کند وگفته اند کاتبان اعمال قلم ایشان زبان ایشان بود وسیاهی ایشان آب دهن ایشان بود وعمال کردن بنده املاست بهرچه ازو صادر شود تا آنکه از ناله براه مرو گذشته نمیگردد واگر املاء بخیر کند فرشتگان بخوشی باز میگردند واگر املا شر میکند ناخوش می شوند بعضی میگویند هر یکی را چهار فرشته اند دو کاتب حسنات دو کاتب سیات بود وبعضی گویند دو در روز ودو در شب وبعضی گویند پنج اند چهار همین ویکی ملازم شب وروز ۝ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ۝ حتی ابتدائیه توفته فعل ماضی است بذکر از جهة آنست که فاعل مونث لفظی است تانیث از جهة صیغهٔ جمع است یا فعل مضارع است بحذف یا بر طریق تنزل معنی اینست تا آنکه چون یکی از شما را مرگ بیایند و هنگام موت برآید

روی نماید جان او را فرشتگان براء قبض بستانند یعنی ملک الموت واعوان او که برین کار موکلانند وقالت امینت که ایشان فرمان بردارانند ودر کار خویش غیر مقصرانند گفته اند چون کسی را هنگام مرگ روی نماید ملک الموت با چهارده فرشته هفت فرشته رحمت وهفت عذاب می آید جان مومن را بفرشتگان رحمت میگذارد وجان کافر را بفرشتگان عذاب می سپارد فرشتگان رحمت جان مومن را مژده رحمت میدهند ودر مکانیکه براء مومنان ساخته اند می نهند وفرشتگان عذاب جان کافر را بغضب حق محاکا میهانند ودر محلی که براء کافران معین است می رسانند روایت کرده اند که حضرت خیر البشر محمد عم بعیادت مریضی رسید ملک الموت را بر سر او ایستاده دید گفت یا ملک الموت ارفقه فانه مومن برین سخن از ایمان او خبر کرد ملک الموت برفق بروی ملک گفت من در حق هر مومنی رفیقم ودر قبض روح او شفیقم وچون جان بنده قبض میکنم وچون حالت اهل او در ان و ناله می بینم میگویم من بنده مامورم وآگاه باشید که معذورم ومرا با شما بسیار باز گشتی است وبر هر یکی از شما آمدنی است بر حذر باشید وهیچ خانه از صدر و یا از نبر نبود که اقدام من آنجا نرود هر روز در خانه قدم رنج پنج کرت وبا اهل آن مصافحه کنم خورد وبزرگ را میدانم وجان صغیر وکبیر را بستانم بخدای محمد عم که اگر پشه را بخواهم که قبض کنم تا فرمان خداء تع نبود نتوانم وبی امر او مورچه را نتوانم که مضرت رسانم ۝ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ ۝ مولیهم صفت مر مولی معنی اینست پس باز گردانیده شوند مردگان سوی حسابگاه مولی ایشان که حق است ووعدهٔ ووعید او صدق است ۝ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ۝ الا حرف تنبیه است وهو اسرع الحاسبین عطف است بر جملهٔ الا له وبا معطوف خویش تذییل است معنی اینست آگاه باشید مر خدا است حکم وحاکم همو بود وبعلم کامل وبقدرت شامل سزاوار حکم همو باشد واو شتاب برترین حساب کنندگان است وحساب پیشینان وپسینان در اندک تر از پلک زدن کند وهم اعمال از نیکی وبدی تو در دم نذنی معرهن کرداند ۝ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝ خفیه بضم و کسر خاء معجم وانجینا بر صیغه مخاطب وغایب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند وانجمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است من ینجیکم مقول قل است من ظلمات البر والبحر متعلق است بر ینجیکم تدعونه حال است تضرعا وخفیة حال است بتقدیر ذوی تضرعا وخفیة لئن انجینا لام موطیه قسم است وقسم محذوفست ولیکونن از روی لفظ جواب قسم بود واز روی معنی جزاء شرط باشد وجمله لئن انجانا تا آخر بیان است مر تدعونه ومراد از ظلمات ترس از زمین دارند واز ظلمات بحر غرقه شدن در بحر پندارند معنی اینست بگوای محمد عم که نجات میدهد شما را در محلهاء خوف ومواضع ترس از بر وبحر در بیحال که میخوانند او را لئن انجانا من هذه لنکونن من الشاکرین یعنی اگر این حادثه ما را نجات دهی وازین ورطه خلاصی بخشی هر آینه ما از شاکران باشیم وازسپاس داران وشکر گزاران گردیم ۝ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ۝ ینجیکم بر صیغه مضارع از باب تفعیل وافعال خوانند ومعنی بر حسب آن دانند وانجمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است وجمله الله ینجیکم مقول است واین جواب است مر ینجیکم ای من الظلمات البر والبحر ومن کل کرب عطف است بر جملهٔ الله ینجیکم معنی اینست بگوای محمد عم خداء تع شما را از ظلمات بر وبحر نجات میدهد واز هر غمی خلاصی بخشد پس شما با خداء تع اصنام را شریک میکردانید وایشانرا در کار خداء تع داخل میدانید ۝ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ۝ انجمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است وجمله هو القادر تا آخر مقول قل است معنی اینست بگوای محمد عم که خداء تع قادر است برین که برانگیزد بر شما

عذابی را از بالاء سرهاء شما یعنی از آسمان چون صاعقه وسنک وغیر آن بفرستد ویا از زیر زمین یعنی چون خسف
وزلزله وغرق کشتن پیدا کند ویا شمارا باکروهها بیامیزد ومیان طوایف کوناکون برانکیزد با مخالطت و مصاحبت
غیر جنس شوید وبفتنه مخالطت خلاف نوع خویش مفتون کردید که صحبت غیر جنس بلائی عظیم وعذابی فخیم است
وبعضی را عذاب وعقوبت بعضی بچشاند ومقهور رقهر قاهری کرداند وبعضی عذاب مذکور عبارت از ظلم
سلاطین دارند وجو اعوان ایشان پندارند ۵ انظر کیف نصرف الآیات لعلهم یفقهون ۵
بعضی تصرف بمعنی تبیین دارند وبعضی بمعنی تردد وتکرر پندارند وکیف براء استفهام بمعنی تعجب است از آیات
کذشته وعجایب فطرت که ذکر آن بالا رفته یا آیات قرآن مراد بود که در قرآن بتکرار می بوند ایجمله تذییل است
یا معترضه است براء تعجب معنی اینست بنکر آیات را که چکونه بیان میکنم وباز بیان می آریم آیات عجیب البیان
است وعجیب الشان است بعبادت مختلف آید واشارات کوناکون روی نماید تا ایشان دریابند ۵ و
کذب به قومک وهو الحق ۵ حال است از آیات ضمیر به رابطه است وتذکیر او بتاویل
قرآن است از عذاب معنی اینست وحال اینست که تکذیب میکنند ونابوده میدانند عذاب را قوم با شکوه وحال
اینست که قرآن حق است وحال اینست که عذاب محقق است ۵ قل لست علیکم بوکیل ۵ این
جملهٔ دیکر است از جملهائی که بروجه استیناف بقل مصدر است مقول قل است معنی اینست بکوای محمد من نیستم
شما بیستم وکیل در اتمام کارها تا شمارا از شرک نکاه دارم این کار پروردکار است کار من تبلیغ وانذار است
در تفسیر آورده که این آیة بآیت قتال منسوخ کشته وحکم او بنسخ پیوسته ۵ لکل نبأ مستقر وسوف
تعلمون ۵ چون سامع وعدهائی که ذکر کرده کذشته شنید چنانکه از هنکام وقوع آن پرسید ایجمله بروجه
استیناف وارد کشت ومضمون آن ببیان پیوست معنی اینست مر هر چیزی را اخبار وعد ووعید زمانی
است که دران زمان قرار کیرد ومکانی است که دران مکان استقرار پذیرد وسرانجام خواهند دانست شما آن
زمان را چون مضمون آن اخبار ظاهر خواهد کشت وخواهد دانست آن مکان که مضمون وعد ووعید در وی
بظهور خواهد پیوست نزدیک بعد در دنیا یا بعد نشور جمله وسوف تعلمون تذییل است در تفسیر تیسیر آورده
وخاصیت این آیة ذکر کرده که هر که این آیت را بر کاغذی بنویسد وآن کاغذ را به بجد وبر دیوار اینکه درد میکند بندد
درد را باز دارد ۵ واذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم حتی یخوضوا فی
حدیث غیره ۵ ایجمله معترضه است براء امر باحتراز از مجالست کفار وتجنب از ارتکاب مخالطت
با اشرار تا آنکه در حکایتی دیکر شوند ازان باز مانند معنی اینست وچون به بینی آن کسانی را که معنی خوض میکنند
ودر آیات ما در می آیند در طعن واستهزاء بس اعراض بکن وروی بکردان از صحبت ایشان تا آنکه در حکایتی
خوض بکنند واز طعن واستهزاء باز مانند ۵ واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع
القوم الظالمین ۵ ینسینک بصیغهٔ مضارع از باب تفعیل وافعال معنی یکی دارند ما زائده است
در حرف شرط براء تاکید در شرطی که موکد است حرف اما نوان که تاکید در ادند واو را ملحق بنفی پندارند واین شرطیه
عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست واکر فراموش کرداند از نهی مذکور ترا شیطان یعنی سبب شود
بمشغول کردانیدن باشغالی براء فراموشی آن بس منشین بعد از یاد کردن نهی مذکور ومنع مسطور باقی
که ظالمانند در کار سخن واستهزاء از حد تجاوز کنند کانند درین آیة دلیل پیداست وشیطان را بر ایشان نیز
ممکن است واثر کردن آن در دل ایشان مبرهن است ۵ وما علی الذین یتقون من حسابهم من
شیء ولکن ذکری لعلهم یتقون ۵ چون آیة سابق در هنکام خوض کردن کافران در
طعن واستهزاء آیات قرآن امر باعراض کافران کرد ونشستن با ایشان در حین نهی آورد مسلمانان برای عمل
کردند وخود را باعراض وترک قعود با ایشان آوردند کافران زادتر شدند وبعده برفتند طعن واستهزاء

بیشتر

بیشتر کردند بآیة وما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء نشستن با ایشان براء پند بیشان نفی ضرر پیوست
امر باعراض ونهی از قعود با ایشان بدین آیة منسوخ کشت من در من شیء زایده است شیء اسم است من
حسابهم بیان است من شیء علی الذین یتقون خبر ماست ولکن براء استدراک است چون جمله وما علی الذین
یتقون من حسابهم من شیء موهم اطلاق اذن بمصاحبت کافران بود جمله ولکن ذکری بالزام پند دادن
بر فع کردن این وهم تکمیل باشد ذکری مبتدائی است محذوف الفعل ای ولکن یذکرون ذکری لعلهم یتقون
یعنی لکی یتقوا است معنی اینست ونیست بر متقیان چیزی از حساب شرک با مشرکان نشستن یا بستن و
پند دادن بر ایشان لازم بود ونصیحت ومواعظت واجب باشد با ایشان از شرک بپرهیزند واز طعن
استهزاء بآیة قرآن باز مانند ۵ وذر الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا وغرتهم الحیوة الدنیا
ذر امر است از وذر یذر چون عین کلمه یذر ویدع بفتح باشد واو میان یا وکسرت نبود بر طریق یوجل و
یودع از باب ضرب یضرب آمده باعتبار ایجاد معنی عین بفتح عین پیوست اتخذوا متعدی سوی دو مفعول
است اتخذوا با متعلقات خویش صله موصول است وموصول با صله امر حاضر را مفعول است وجمله وذر الذین
عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست وبکذار کسانی را که دین خویش را مسخرکی وبازی کرفتند این حیات دنیا
ایشانرا فریفته وایشان را ان مغرور کشته از صحبت ایشان بپرهیز وبا ایشان میامیز ۵ وذکر به
ان تبسل نفس بما کسبت ۵ عطف است بر وذر الذین ان تبسل وبعضی وان لا تبسل تقدیر
کنند وبعضی مضاف محذوف دارند بتقدیر کراهیت ان تبسل پندارند معنی اینست پند بده بقرآن تا
بهلاک سپرده نشود یا پند بده از جهة کراهیت به پیوندد ۵ لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع
جمله صفتست مر نفس را معنی اینست نفسی که نیست مر او را از غیر خداء دوستی که او را یاری کند ونه شفاعة
کننده از هلاک باز دارد ۵ وان تعدل کل عدل لا یؤخذ منها ۵ این شرطیه عطف است
بر جمله لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع منها فاعل است مر لا یؤخذ ودر وی ضمیر عاید بر عدل است
زیرا که عدل بمعنی مصدر است وعدل بمعنی مصدر متعلق باخذ بود وفاعل یؤخذ نباشد معنی اینست واکر
فدا دهد آن نفس هر فدائی قبول کرده نشود واو را عذاب رهائی نبود ۵ اولئک الذین ابسلوا بما
کسبوا لهم شراب من حمیم وعذاب الیم بما کانوا یکفرون ۵
اولئک مبتدا واشارتست بر الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا الذین ابسلوا صفتست مر اولئک لهم مبتدا است
واین جمله یعنی اولئک با جز خویش معلله باشد مر وذکر به کراهیت ان تبسل بارادت ان لا تبسل نفس معنی
اینست ایشان آنانند بسبب جرایم خویش بهلاک سپرده شوند بجرایم خویش در معرض استیصال باشند مر
ایشانراست شرابی از آب کرم وعذابی دردناک بر اجه کفر می ورزند وبخدلو دین اسلام نمی کروند بعد از آن
پند نمی کنند وموعظت سود ندارد ۵ قل اندعوا من دون الله ما لا ینفعنا ولا یضرنا ونرد
علی اعقابنا بعد اذ هدینا الله ۵ ایجمله دیکر است از جملهائی که بروجه استیصال بقل مصدر است
ونرد عطف است بر ندعوا ای ندعوا ما لا ینفعنا ولا یضرنا و ما نرد نذعونه علی اعقابنا روایت کرده اند
که عبد الرحمن بن ابو بکر دران که کافر بوده مادر وپدر خویش را بعد از اسلام دعوت بر کفر کرد وبجمله ایشان
وپرستش بتان در زبان آورد این آیة در شان ایشان وارد کشت واین نظم بوده پیوست وبعضی روایت
کنند عیینه بن حصن بر پیغامبر دعوت عرضه کرد وتحمید پیغامبر بر اختیار دین آبا بر زبان آورد این آیة
وارد کشت واین نظم بوده پیوست معنی اینست بکوای محمد امر غیر خداء تو چیز را که امید نیست
در منفعت او ونمی ترسیم از مضرت او باز کردانیده شویم بر پاهاء خویش یعنی از دین حق مرتد شویم بعد
وبعد آنکه خداء ما را داد ودر سعادت توحید بر ما کشاد عاقل این کار نکند ورای خود را درین ورطه نفکند

كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ ۵ جار و مجرور حال است از ضمیر نرد على اعقابنا اى كائنين كالذى استهوته الشياطين فى الأرض حيران و حيران حالى ديكر است معنى اينست در حالة که باشیم همچو کسی که او را شیاطین در کرای ابلاختند حیران مانده و حیرت زده ساختند یعنی در محلی ایستاده که راه نمی یابد حیرت زده و حیران مانده هر جانبی می شتابد متحیر کشته نداند چکند و کدام سوی قدم نهد لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا ۵ ظرف مستقر است و جمله یدعونه صفت است مر اصحاب را ائتنا بتقدیر یقولون ائتنا و جمله سبب است مر یدعون را الى الهدى بر قرائی که بهمزه خوانند بعد حرف همزهٔ وصل الف هدى را از جهة التقاء ساکنین حذف کنند و بر قرائی که الف خوانند الف مبدل باشد از همزهٔ ساکنه از جهة فتحه ماقبل معنی اینست درین حال متردد و حیران مانده را یارانند که او را سوی راه راست میخوانند و میکویند بیا سوی ما ۵ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى ۵ این جملهٔ دیکر است از جملهایی که بر وجه استیناف بقل مصدر است و تاکید جمله از جهة رد انکار کافران است معنی اینست بکو ای محمد بدرستی که هدی خدا همانست خداء مضارع هدى هدا هدايت راه راست معين ۵ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ ۵ و امرنا عطف است بر مقول قل یعنی ان هدى هو الهدى بتقدير هذا القول و هذا القول و ان در وان اقيموا مفسره است بعد فعل که متضمن معنی قول است بتضمین لنسلم معنی ان اسلموا ای امرنا ان اسلموا و ان اقیموا یا ان مصدریه در صیغهٔ امر در امده کلام بمعنی امرنا لاجل الاسلام و اقامة الصلوة شده معنی اینست و فرموده شده ایم انقیاد کنیم و کردن نهیم با مر پروردکار عالمیان و فرموده شده ایم که انقیاد کنیم مر او امر و نواهی او را طاعت ورزیم و فرموده شده ایم که نماز برپاء داریم و از خداء تعالی بترسیم و از عذاب وی پرهیزیم ۵ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۵ این جمله عطف است بر وهو القاهر فوق عباده بالحق صفت مصدر است که مصدر محذوفست ای خلقا ملتبسا بالحق یا حال است معنی اینست و او آن کسی است که آسمان و زمین را بحق آفریده بجلایل و فواید و جزایل منافع عام و خاص رساننده این آیه تلمیح آیه ربنا ما خلقت هذا باطلا بود و متضمن بعضی آیات که بر یمعنی است باشد ۵ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ۵ قوله مبتدا است الحق صفت اوست یوم یقول خبر مبتدا است و یوم بمعنی حین است و ظرف زمان خبر او و غیر حسنه می تواند شد چنانچه یوم الجمعة الخروج و یوم الاحد النقل و تواند بود قوله مبتدا باشد و الحق خبر او و یوم یقول ظرف فعل محذوف بود ای و هو الذی خلق السموات و الارض بالحق یخلق من طی السماء و تذییل است او یخلق من امور الدنیا و لا یخلق من امور الدنیا و الاخرة و یوم یقول کن فیکون بدین تقدیر قوله الحق جمله معترضه برای مدح بود و له الملک عطف بر و هو الذی خلق السموات و الارض باشد یوم ینفخ فی الصور ظرف است مر ظرف مستقر را یعنی له که خبر مبتدا است فیکون عطف است بیقول معنی اینست کفتار او که حق است کاین است در هنکامی که بکوید مر چیزی را که خواهد کن یعنی موجود شو فیکون پس موجود شود ۵ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۵ خبری دیکر است مر و هو و الف لام در الغیب و در الشهادة برای استغراق است معنی اینست از هر غایبی و هر شاهدی دانند و هیچ غایبی و حاضری بر و مخفی نماند ۵ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۵ عطف است بر و هو الذی خلق السموات و الارض یا تذییل است معنی اینست و آن حکیم است استوار هم کار او بحکمت باشد و آکاه بر همه چیز بود ۵ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۵۵ اذ قال مقول قل است که محذوفست ای و اذکر و اذ قال ابرهیم

واین

واین عطفست بر قل اندعوا من دون الله ما لا ینفعنا و لا یضرنا که در مباحثه با مشرکان بود و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و جمله انکاریه مقول قال است و جمله انی اریک تذییل است و دیدن او بکفار صفت ضلال کنایت است از بودن او ضال بنا بر این کنایت سایغ آید و ذکر ضلال بر وجه کنایت تصریح بدان بادب اقرب است تا آنکه استعمال کنایت که از تصریح ابلغ بود اصوب است و تاکید جمله از آن جهة بود که پدر ابراهیم ع خود را ضال نمیدانست در مضمون جمله انکاری می نمود با مر انکار سابقه را تعلیل آن واریک بدل است از ابیه معنی اینست و یاد کن ای محمد هنکامی که ابراهیم ع مر پدر خویش آزر را کفت و نیک خواهی و نصیحت او جست که بتان را آلهه خویش میکیری و جمادات را بالوهیت می پذیری بدرستی که ترا در کمراهی ظاهر می بینم و درین سخن نکوهش قوم میکنیم ۵ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۵ نری ابراهیم حکایت حال ماضی است ایراد ماضی بصورت فعل مضارع برای استحضار صورت بدیع ملک آسمان و زمین است و ذلک اشارت سوی عارف بودن ابراهیم علیه السلام و بطلان عبادت اصنام که خداء تعالی او را بدان عارف کردانید و بر وجه انکار پدر را اتتخذ اصناما آلهه کویانید و کذلک صفت مصدر محذوف مر نری است و لیکون عطف بر محذوفست ای لیستدل بها و لیکون من الموقنین جار و مجرور متعلق است مر نری و ملکوت بمعنی ملک است زیادت واو و تاء مبالغت است مفعول دوم است مر نری ابراهیم مفعول اول است روایت کرده اند که ابراهیم را صلوات الله علیه بر صخرهٔ بیت المقدس ایستاده کرده اند در آسمان فرجه کشادند و او را در آن آسمان بر عجایب آسمانها اطلاع دادند و در زمین نیز فرجه بید آوردند و بر عجایب و بر عجایب زمین مطلع کردند با اطلاع بر مصنوعات صانع را شناخت و ادراک مقدورات و مخلوقات را وسیلت معرفت قادر و خالق ساختن و بعضی کویند ملکوت سموات و ارض آنست که ابراهیم ع در ستاره و ماهتاب و آفتاب نظر فکرت دید و فرو رفتن ایشان در زمین او را عارف صانع کردانید چنانچه ابراهیم ع را بطلان عبادت نمودیم و بر بطلان اعتقاد کردن آسمان و زمین نمودار کردیم خالق را شناخت و دل بر تصدیق الوهیت و وحدانیت آورد و نمودار ملکوت آسمان و زمین برای آن بود تا بنظر مخلوقات بر وجود خالق استدلال کند و از خداوند عرفان باشد ۵ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي ۵ روایت کرده اند که نمرود بن کنعان پادشاهی جبار بود و در عهد او امور غریبه و شیون عجیبه می نمود چنانچه بعضی از آن در آیة الم تر الی الذی حاج ابراهیم در سورهٔ بقره کذشته و تشریح و توضیح یافته در عهد او کاهنان بودند بر حکم او کهانت پیش او باز می نمودند که درین سال فرزندی زاده شود که دعوت سوی غیر دین تو کند و بتان ترا بشکند و در مملکت تو غوغا افکند نمرود لعین فرمود که چیزی که شما را ترسان است تدبیر دفع آن آسان است فرمود مردان را از زنان در ایام طهر باز دارند و کسان بر زنان بکمارند تا اکر پسر زاده شود بکشند و دختر را بکذارند تا این سال بکذرد آزر زن خویش را در طهر یافت بجماع او شتافت زن حامله کشت و ابراهیم ع بعلوق پیوست کاهنان پیش نمرود رفتند و خبر متعلق شدن بچهٔ معهود کفتند که بچه که ذکر کردیم در رحم زنانی که پیش از این حمل داشتند بکذارید دل بر کشتن پسرانیکه زایند بکمارید هر حملی که بعد امشب پیدا آید حکم بکشتن پسری لازم نمایید روایت کرده اند مادر ابراهیم ع را چون وقت زادن نزدیک رسید مخفی شده در جویی خشک خزید آنجا بار نهاد ابراهیم را زاد در جامه پیچیده و در زیر کاوی پنهان کرد خبر ولادت و تعیین مقام بر آزر کفت آزر شتافت و ابراهیم را آنجا یافت برای او خانه زیر زمین ساخت و ابراهیم را آنجا انداخت و از جهة سبع سنکی بر داشت و بر در خانه داشت و بعضی کویند زن آزر چون در درد زه کرفتن پنهان شده شتافت تا در کوهی غاری یافت

دران غار درآمد بار نهاد بچه را آنجا کذاشت سنکی بر در غار داشت هر بار بنهان شده آمدی در خانه مذکور
یا در غار مسطور درآمدی و پستان در دهن او نهادی واورا چنانچه رسم مادران است شیر دادی ابراهیم
در غیبت مادر انکشتان دست خود را مکیدی هر بار که مادر آمدی در مکیدن انکشتان دیدی کفته اند از
یکی شیر مکیدی واز انکشتی دیکر شهد واز انکشتی دیکر خرما واز انکشتی دیکر روغن واز انکشتی دیکر آب خورد در
وبعضی کویند جبرئیل عم ابهام اورا در کام یکی قرار بکرفت از سه بر آشفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا وما انا من المشرکین کفت بعد ازان چون در شهر درامد خلق آن شهر را بت پرست یافت در
تضلیل وتجهیل ایشان شتافت ایشان کفتند ای ابراهیم تو پرستندی کیستی وکدام معبود را می پرستی
کفت کسی را که آسمان و زمین آفریده است وآفتاب وماهتاب برکشیده ودرین آیه قصه مذکور شده و بیان
این قصه آمده ورا کوکبا حال است بتقدیر قد از باب جاء کم حصرت صدورهم ویا بدل اشتمال است از جن
علیه اللیل قال هذا ربی جواب لما است معنی اینست پس هر کاه که تاریک شد بروشب یعنی هر کاه که
ستاره را دید که از لمعان روشنایی می درخشید کفت این بعقاید روشن است مکر پروردکار منست سوال
کفتن هذا ربی اقرار بربوبیت کوکب بود وآن کفر وشرک صریح باشد پیغامبران ازان قبیل نیند ومعصومند
مثل این کلمات را هر کز مرتکب نشوند این سخن از پیغامبر چکونه واقع شود وچه نوع صادر بود جواب
هذا ربی خبر نیست تا کفر باشد بلکه بحذف همزه تقدیر هذا ربی استفهام بود چنانچه در افان مت فهم الخالدون
آمده پس هذا ربی اقرار بربوبیت نباشد کفر نبود سوال استفهام مبنی از شک بود وشک نیز در اعتقاد کفر
باشد جواب استفهام از شک نه پندارند چنانچه پیغامبر کفت ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان
وچنانچه پیغامبر کفت ولا اعلم الغیب وپیغامبر از دانستن امور پیش از وحی واعلام غیب وطلب علم
آن عیب نبود نادانستن آن پیش از تعلیم وتلقین سوان ونقصان نباشد که باشی وبرجهل پیش از ادراک
تجربه در زمان مقدمات وهنکام فکر وطلب مطلوب در نادانستن صفات کردکار پیش از ادراک مرة
تجربه کفر نباشد واکر سوال کند طلب علم کویند منکر نخوانند وتوانند بود هذا ربی را علم کویند یا مقول یقولون
محذوف وتقدیر کلام قال یقولون هذا ربی پندارند برین هر دو تقدیر این حکایت کلام دیکر ودروغ دیکری باشد
وبرحکم الحاکی بالکفر لا یکفر نبود واکر کویند که این در حالت طفولیت بوده وپیش از بلوغ روی نموده واز زمان
تکلیف نبوده پیش از تکلیف مواخذه نباشد واین درست نیست زیرا که انبیا در حالت صغیر واز کبیر از کفر
معصومند وهیچ وجهی بکفر متصف نشوند ونیز صبی هر چند که مکلف نبود بر تنت واعتقاد کفر معذور نباشد
کفر از هیچ کسی قایل بر عفویت بعد حصول اعتقاد کفر واستعمال الفکر حکم بالغ یکی است ٥ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ
أُحِبُّ ٱلْـَٔافِلِينَ ٥ لما ظرف است مر قال لا احب الآفلین مقول قال است واین جمله عطف است بر قال
هذا ربی معنی اینست پس هر کاه که متغیر کشت بافول وغروب پیوست ابراهیم کفت دوست ندارند
کردندکان وفروندکان کردندکان را با علامت حدوث شایان الوهیت نباشند وفروندکان را
باسمات زوال سزاوار ربوبیت نبود ٥ فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى ٥ لما متعلق است بقال
هذا ربی جمله معطوف بقا است بر جمله سابقه یعنی لما جن اللیل رای کوکبا قال هذا ربی معنی اینست
پس هر کاه که دید ماهتاب را تابان کفت هذا ربی هم بر تاویل اتی که کذشته وذکر آن بالا رفته ٥ فَلَمَّآ أَفَلَ
قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ ٥ لام موطئه قسم است لاکونن از
روی معنی جواب شرط باشد وجمله لئن لم یهدنی ربی تا آخر مقول قال است معنی اینست پس هر کاه که
متغیر کشت وبافل وغروب پیوست ابراهیم عم کفت اکر رهنمونی نکند پروردکار من هر آینه باشم از قومی که
راه کم کردکان وکم شدکان نه محدث مجبوری متغیر مقهوری را معبود سازند وبه پرستش او بردارند کدام ضلال

ازین بالاتر باشد ٥ فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّى هَٰذَآ أَكْبَرُ ٥ لما ظرف قال است این جمله عطف
است بر جمله لما رای القمر بازغا قال هذا ربی این نیز هم بدان تاویلات است که کذشته وذکر آن بالا رفته
ایراد اسم اشارت بصیغه مذکر بااین که شمس مونث است باعتبار تذکیر خبر است یا باعتبار تاویل او بکوکب
سیاره وهذا اکبر جمله معلله است معنی اینست پس هر کاه که آفتاب را بیشتر از ماهتاب تابان شاهد کرد
لفظ هذا ربی بر تاویلات کذشته بر زبان آورد کفت میکویید شما این پروردکار منست در زعم یا میدانید
شما که این پروردکاریست زیرا که بزرکی جرم وکثرت روشنایی او پیش جهان وجهانیان روشن وبرهن است
فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ٥ عطف است بر طریق سابقه قال یا قوم
جواب لما است وجمله انی بری مقول قال است وچون مشاهده افل ملوح بر بطلت او بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سابق نمود معنی اینست پس هر کاه که آفتاب کشت بافول وتغیر پیوست ابراهیم عم کفت ای قوم این نیز
شان الوهیت ولایق ربوبیت نیست جرمی مخلوقی مجبوریست از ترس دران واز خوف کریزان که ای قوم
من از اشراک شما بیزارم وآنچه شما با خدا شریک میدانید لازم ندانم ٥ إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ
ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٥ چنانستی که کسی کفت از اینها بیزاری
توجه باکه داری بروجه استیناف خبر کرد انی وجهت وجهی للذی تا آخر آورد وجهی که تاکید انی بری مما
تشرکون شده بر ان این جمله موکد آمده حنیفا حال است معنی اینست بدرستی که من روی آورده ام ومتوجه
کردانیده ام روی خویش را بجانب کسی که آسمانها وزمین را آفریده است وایشان را علامت الوهیت ووحدانیت
کردانیده در حالی که من حنیف کرده ام یعنی مسلمان پاک شده ام ونیم از مشرکان یعنی چنانچه شما از مشرکانید
وخدای را باآسمان واجرام بی طاقت وتوان در پرستش شریک میکردانید ٥ وَحَآجَّهُۥ قَوْمُهُۥ ٥ عطف است
بر واذ قال ابراهیم ای اذکر وقت قول ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما آلهة ووقت محاجت اباه معنی اینست
یاد کن ای محمد عم آن هنکام که قوم در وحدانیت خدای با او مباحثه ومناقشه میکردند ٥ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّى
فِى ٱللَّهِ وَقَدْ هَدَىٰنِ ٥ اتحاجونی بتخفیف وتشدید وهدان باثبات یا وحذف یا خوانند ومعنی هر دو
قرات در هر دو محلی یکی دانند قال جمله مستانفه است کانه قیل ماذا قال ابراهیم حین وحاجه فقیل قال
اتحاجونی فی الله وقد هدانی معنی اینست کفت ابراهیم محاجه میکنید ودر مباحثه می شوید با من در شان
خدایی که مرا بطاعت وعبادت خویش فرموده است ٥ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ
رَبِّى شَيْـًٔا ٥ این جمله حال است از مفعول اتحاجونی ولا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء مستثنی مفرغ است
ای ولا اخاف ما تشرکون فی وقت من الاوقات الا وقت مشیئة الخوف مضرة که من جهتها ولا کما
اذا شاء اصابه بنجم واصابه بحجر یهبط معنی اینست وحال اینست که نمی ترسم من از آنچه شما می ترسانید وآنچه اورا
شریک خدای تعالی میدانید چه ایشان هیچ قدرت ندارند ونمی توانند که نفعی وزیانی پندارند مکر آنکه خدای
نخواهد واز جهت ایشان مضرتی رسانند ومشقتی از قبل ایشان چون افتادن ستاره وغلطان شدن
حجاره متعذر کرداند واین از روی صورت ترس از ایشان باشد واز روی معنی ترس از خدای عم بود وم
روایت کرده اند که کفار که ابراهیم را از مضرت اصنام می ترسانیدند وایشان را در باب زیان رسانیدن
مهتر ابراهیم عم با تهدید جست ولا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی کفت ٥ وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَىْءٍ
عِلْمًا ٥ معترضه است برای ثنای خدای عم ومدح حق سبحانه وتعالی معنی اینست پروردکار من هر چیزی از
روی علم محیط شده در کرفته است وهمه چیز معلوم او آمده وهمه چیز داند وهیچ چیز بدو پوشیده نماند
أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٥ استفهام برای انکار بروجه توبیخ است وفا عاطفه است معطوف علیه محذوف
است ای افلا تسمعون افلا تتذکرون معنی اینست ای شنوید پس پند نمی کیرید یعنی نشاید ونباید که نکیرید

پروردکاریست یا م

از مخافت ایشانم

و موعظت نپذیرید چون نمایند که خدای تو همه چیز داند و سزا دادن بدی تواند چگونه دل بر قبول پند بنا ربید و
خود را از شرک و کفر باز ندارید ۵ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ
أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا ۵ استفهام براء انکار است ینزل به
سلطانا موصول است یا موصوفه مفعول مرا شرکتم ای شیئا او الی الذی لم ینزل به سلطانا و جمله و لا تخافون
حال است و جمله وکیف اخاف ما اشرکتم تذییل است معنی اینست و چگونه ترسم از چیزی که بدان چیز شرک
ورزیده اید چیزی را که بر شما در ثبوت آن حجتی نفرستاده و دستوری نداده حجت او را میکر داند و بی برهان
او را می پرستید از خدای که قادر مطلق است در شریک کردن دیگری با او نمی رسد ۵ فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ
أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۵ فا سببیه است استفهام براء تقریر است بمعنی حمل کردن مخاطب
بر اقرار معنی اینست پس بگوئید کدام فریق سزاوارتر باشد بامن از بلا و عذاب از میان دو فریق یعنی بر شما
اگر شما خداوندان دانشید پوشیده نبود و این چنین امر ظاهر مخفی نشود ۵ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم
بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ ۵ آمنوا با جمله معطوفات بر و صله الذین است موصول
با صله مرفوع المحل بر ابتداست و جمله اولئک لهم الامن خبر مبتداست و جمله و هم مهتدون عطف است
یا حال است و جمله الذین آمنوا تا آخر جواب است مر جواب و سوال را ای ای الفریقین احق بالامن را
جواب هم این قبیل شاید بود چنانچه عن النبأ العظیم در جواب عم یتساءلون مذکور شده و لله
الواحد القهار در جواب لمن الملک الیوم آمده معنی اینست آنانکه ایمان آوردند و ایمان خویش را بظلمی
آمیخته نکردند ایشان ای محمد ایشانراست الامن از عذاب و ایمنی از عقاب و ایشانند راه یابنده
و بسوی مقصد خویش شتابنده و بدانکه ظلم مذکور را ابوبکر تاویل و تفسیر بشرک و کفر کرده و مانند آن آیه
ان الشرک لظلم عظیم آورده و عمر تاویل نکفته سوال بر تاویل ابوبکر مؤمن را بمجرد احتراز از کفر
امن ثابت شود و این آیه مستمسک مرجیه بود جواب اثبات امن مر مومن را بر تقدیر عدم کفر اگر چه هم
آغاز کار باشد و بر تقدیر که بارادت عفو یا بعد از عذاب بر قدر گناه بود بخلاف کافر که عذاب
مخلد خواهد بود و او را هیچ کاه امن از عذاب روی نخواهد نمود ۵ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ
عَلَىٰ قَوْمِهِ ۵ این جمله معترضه براء مدح حجت مذکور است و تلک اشارت بر حجتی که ابراهیم ع در نفی
الوهیت و اثبات وحدانیت با نفس خویش و قوم خویش بدان احتجاج کرده و مخلوقات را دلیل بر
وجود صانع و وحدانیت حجت آورده معنی اینست آن یعنی حجتی ابرهیم ع در محاجه با نفس خویش تمسک
کرده و قوم خود را بران وجه احتجاج آورده حجتی است که تلقین کرده است که ابراهیم ع را داده ایم و در
دریافت آن بروی او کشاده ایم براء غالب آمدن او و براء قوم براء الطمینان خاطر ۵ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن
نَّشَاءُ ۵ درجات تمیز است من نشاء مفعول نرفع من حیث الدرجات بالغة علی الخصم بالحجة باشد
این جمله تذییل است معنی اینست از روی درجات بلند کردانیدیم کسانی را که خواهیم چنانچه ابرهیم را
بر قوم او بحجت غالب کردانیدیم و او را بعلو درجه رسانیدیم و در نبوت بر کزیدیم و بخلت بر کشیدیم و از
اولوا العزم کردانیدیم و بمراتب دنیوی و اخروی رسانیدیم ۵ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۵ این جمله
تذییل است و تاکید او از جهة ابراز ثناء باری بر وجه وکادت و استواری است و یا کویند جمله سابقه ملوح
بمضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید سایغ نمود معنی اینست بدرستی که پروردکار تو حکیم است همه کار
بحکمت کند کاهی بمقتضای حکمت جلیل و محاجه کفار مبتلا کرداند و براء غالب آمدن او بر ایشان حکمت
آموزاند علیم است همه چیز داند و هیچ چیز بروی مخفی نماند استعداد و اهلیت بندکان داند و رفع
درجات علم و عمل تواند ۵ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۵ عطف است بر قال ای اذکر اذ

وهبنا له اسحق و یعقوب معنی اینست یاد کن ای محمد هنگامی که بخشیدیم مر ابراهیم را اسحاق پسر که
بی رنج پدر خاسته و یعقوب پسر پسر که بخصایل بد و جد آراسته در دین نسل بسیار یافته و حکمت و
نبوت دریافته در نسل او چند هزار مرد که پیغامبر شده همچو موسی عمران و عیسی مریم در ذریه آمده که گفته اند
یعقوب را دوازده پسر بود نسل دوازده پسر را بر موسی ع که بیرون آمده بودند ششصد هزار مرد مقابل بودند
از هر پسری پنجاه هزار چنانچه ذکر آن در سوره بقره گذشته و شرح تفصیل بالا رفته ۵ كُلًّا هَدَيْنَا
کلا مفعول به است و بر راه راست آوردیم دریافتند آنچه دریافتند و یافتند آنچه یافتند وَنُوحًا هَدَيْنَا
مِن قَبْلُ ۵ نوحا مفعول هدینا است و جمله عطف است بر کلا هدینا معنی اینست و نوح را پیش از ابراهیم
رهنمونی کرده ایم و بمراتب او را بر آورده ایم یعنی عنایت و هدایت ما عام بود مخصوص با ابراهیم ع و فرزندان
او نبود ۵ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ ۵ ضمیر من ذریته
عاید بر نوح است نه بر ابراهیم ع چه در ذریه لفظ و یونس مذکور و ایشان در نسبت نسبت نوح که آدم ثانی
است شبهه نبود مگر آنکه از ذریه لوط و یونس مذکور نه دو بنی مراد شوند برین تقدیر ضمیر ابراهیم ع هم تواند بود
کلام براء مدح اوست و مستقیم باشد جمله و نوحا هدینا من قبل در اثناء ذکر ابراهیم ع و ذریه ذکر نوح و
ذریه تذییل براء بیان اینکه عنایت و هدایت خدای عام است مخصوص با ابراهیم و فرزندان ایشان بنا نباشد
بندارند داود و سلیمان و سایر معطوفات معطوف اند و بر نوحا هدینا و بر کلا هدینا بر حسب اختلاف
تقدیر در عود ضمیر و من ذریته حال است از ایشان جار و مجرور میان معطوف و حرف عطف فاصله اند
معنی اینست داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون را درین حال که ایشان از فرزندان نوح
یا از فرزندان ابراهیم اند راه راست نمودیم و درجاه و مراتب ایشان بفضل و کرم افزودیم ۵ وَكَذَٰلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۵ این جمله تذییل است و مثل این جزا یا مثل بنمان نیکوکاران را بدهیم و نیکوکار آن الخ
پیغامبران را توصیف باحسان کرد جامع خاص میان ایشان پیدا آورد ۵ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ
وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ۵ معطوف اند بر پیغامبران مذکور که ذکر ایشان گذشته و بیان ایشان
بالا رفته کل من الصالحین کل بمعنی کلهم مرفوع بر ابتداست من الصالحین خبر مبتداست جمله معترضه براء
مدح پیغامبران مذکور بصلاح و ذکر عیسی در ذریه نوح اشارت برین که فرزندان دختر داخل در ذریه
باشد و اجداد مادر از فرزندان بود معنی اینست و ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس را راه نمودیم و انبیا و شرایع
و احکام فرمودیم هر یکی از ایشان از صالحان متصف بصلاح و کردار بندکان است ۵ وَإِسْمَاعِيلَ وَ
الْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا ۵ والیسع بسکون اللام و فتح و تشدید اللام و بسکون یا خوانند و معنی یکی دانند
این منصوبات معطوفات بر منصوبات سابقه اند معنی اینست و راه نمودیم اسماعیل و یونس و لوط
را و کردانیدیم ایشانرا از اهل هدی ۵ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ۵ کلا مفعول است معنی اینست
و هر یکی را از ایشان فضل دادیم بر عالمیان زمانه خویش فضل کلی و یا بر همه عالمیان فضل جزئی ۵ وَمِنْ
آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۵ عطف است بر
کلا که مفعول فضلنا است من تبعیض است ای فضلنا و هدینا هم عطف است بر اجتبینا هم معنی اینست
و بعضی آباء ایشانرا فضل و فضیلت بخشیدیم و بعضی فرزندان و برادران ایشانرا مفضل کردانیدیم و
ایشانرا بکمال اجتبا بر کزیدیم و بهدایت سوی صراط مستقیم و دین قویم رسانیدیم ۵ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ
يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۵ ذلک اشارتست بر هدی که مصدر است و اسم اشارت مذکور
مرفوع المحل بر ابتداست و هدی الله خبر مبتداست من عباده بیان من است و مفعول ایشان محذوف
است و جمله یهدی به من یشاء حال است معنی اینست یعنی هدی مذکور و رهنمائی مسطور مخصوص

بحق سبحانه وتع بدین هدی راه نماید از بندکان خویش کسی راکه خواهد ولو اشرکوا لحبط عنهم
ما کانوا یعملون ○ این شرطیه معترضه است براء بیان قباحت شرک وزشتکاری آن معنی اینست
واکر ایشان بعد هدایا این اصطفا واجتبا اشراک ورزند هرآینه ناچیز شود از ایشان آنچه عمل نیک
میکردند ○ اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة ○ ایجمله تذییل دیکرست
مر مضمون کلام سابق را مقرر است معنی اینست ایشان آناند که ایشانرا کتاب وحکم ونبوت دادیم
ونمام حکم بر دست ایشان نهادیم وپیغامبر کردانیدیم وباصطفا واجتبا رسانیدیم ○ فان یکفر
بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین ○ فا سببیه است وشرطیه که
بعد اوست مسبب کلام سابق است معنی اینست اکر کفار مکه بر کفر مانند وبکتاب وحکم ونبوت نکروند
بدرستی که کماشتیم بتصدیق این امور کروهی راکه نیستند ایشان برین امور کفر ورزنده ونه اند ایشان از هدی
مذکور کردانیده ودین اسلام را منکر شوند یعنی مدینه معظم وانصار مکرم بعضی کویند عامه مؤمنان از ادمیان
وپریان اکر اهل مکه کفر ورزند وبکتاب وحکم ونبوت نکروند چه زیان کند وکفر ایشان در امور چه نقصان
افکند ○ اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده ○ اولئک مرفوع المحل بر ابتداست
وموصول بصله خبر مبتداست فا در فبهداهم اقتده سببیه است بهداهم متعلق است باقتده واقتده
باثبات ها وترک او خوانند ومعنی هر دو یکی است معنی اینست این مذکور آنکسانند که راه نموده است
ایشانرا خداء تع پس لازم است بهدای ایشان اقتدا واین اقتدا موافقت است نه اقتداء متابعت باین
اقتداء فاضل بمفضول رواست پس فضل ایشان برو ثابت نشود ومراد از موافقت در اصول دین است که
تسبیح نه پذیرد وصورت تذییل نکیرد نه در فروع دین واکر نه موافقت در منسوخات لازم آید واتباع
که در حق ما بتحریم پیوسته روی نماید ○ قل لا اسئلکم علیه اجرا ○ ایجمله دیکر است از
جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است معنی اینست این کلمات براء خدا میکویم وبیان کفتن دنیاوی
بنجوم ○ ان هو الا ذکری للعالمین ○ ایجمله تعلیل است معنی اینست نیست آیه تبلیغ مکر
پند براء عالمیان وحاضران وغایبان ونزدیکان ودور ماندکان از مطرحان اجر دور وطلب اجر از ایشان
نامعقول ○ وما قدروا الله حق قدره ○ روایت کرده اند مردی فربه از احبار یهود پیش پیغامبر
آمد ومجادله بی بوجه بنیاد کرد ومباحثه بی معنی پیش آورد حضرت رسالت پناه بر آشفت وبروجه لطف
او را کفت سوکند میدهم ترا بخدائی که بر موسی عم توریت فرستاد وامور تحقیق را در توراة داد راست
بکو وره راستی جو ان الله یبغض الحبر السمین طعامها یهود بسیار خورده وکهی روزه بیمداری دار بر عجب وابلیسه
می آری بغفلت وتن آسا پیوسته بدین سبب فربه کشته حبر لد کور بر آشفت ما انزل الله علی بشر من شیء کفت
چون از پیش پیغامبر بازکشت سخن او اشتهار پیوست از و ناخوش شنیدند وباطل ناستوده [ازغضب] از مقتدائی بالکار
وتوبیخ پیش آمدند که تو توراة راکه حجت ماست منکر شدی وبغضب سخن باطل ونابود مکفتی او را از مقتدائی
دور کردند وبجاء مقتدائی دیکر [...] کرفتند وبعضی کویند که جماعتی از یهود پیش پیغامبر آمدند وکفتند
چنانچه موسی عم کتابی را از آسمان آورده بود تو نیز کتابی از آسمان بیار بعد از آن دل بر تصدیق وایمان
بکمارد وآیه یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا
ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم با چند آیت دیکر متضمن افعال نکوهیده واقوال ناپسندیده
ایشان نازل شد غضب کردند ودل بر سلب تنزیل آوردند وکفتند والله ما انزل الله شیئا ولا علی
شیء عیسی عم ولا علی بشر من شیء پیغامبر ولا علی احد ایشان کفتند در شان ایشان این آیه نازل کشت
وبعضی کویند کفار قدرت خدا را انکار کردند وایمان بقدرت جزاء خویش نیاوردند در شان

ایشان این آیه فرود آمد وما عرفوا الله حق معرفته وما وصفوا الله حق وصفه وما عظموا الله حق عظمه وما
آمنوا به حق ایمانه ایجمله معترضه است براء رد مقاله کافران واظهار جهالت ایشان معنی [اینست] نشناختند خدایرا
حق شناختن او چنانچه بایستی ووصفی نکردند خدایرا حق صفت کردن او چنانکه شایستی وتعظیم نکردند
خدایرا تعظیم کردن چنانچه او سزاوار بود وایمان بخدا نیاوردند چنانچه باید ○ اذ قالوا ما انزل الله
علی بشر من شیء ○ ظرف است مر معنی نفی که متضمن وما قدروا الله حق قدره است از قبیل ما
حادث قبل ان حالة انتفی معرفتهم الله حق المعرفة اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء معنی اینست خدایرا
نشناختند که در باب تنزیل پس کلی بر داختند فعل جید را منکر شدند ووصف جزیل را نفی کردند ما انزل
الله علی بشر من شیء یعنی نفرستاده است خداء تع بر هیچ بشری هیچ چیزی کفتند ○ قل من انزل الکتاب
الذی جاء به موسی نورا وهدی للناس ○ ایجمله دیکر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل
مصدر است من استفهامیه است واستفهام براء تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار نورا حال است از ضمیر
به یا از الکتاب معنی اینست بکوای محمد اکر خداء تع بر بشری چیزی نفرستاده است فرستنده کتابی که موسی عم
روی نمود درین حال که متضمن روشنائی ورهنمایی است که بود ○ تجعلونه قراطیس تبدونها و
تخفون کثیرا ○ یجعلونه ویبدونها ویخفون بصیغه غیبت وخطاب خوانند ومعنی بر حسب
آن دانند ایجمله حال مقدره است ویا بدل از صله است تبدونها یا بر تجعلون معنی اینست مکر دانند
آنرا قراطیسهائی پیدا میکنند وبسیاری را نویسند ○ وعلمتم ما لم تعلموا انتم ولا اباؤکم
ایجمله حال است بتقدیر قد یا عطف است بر صله معنی اینست وعلم داده شده اید از کتاب خداء تع
میدانستید شما ونه پدران شما ○ قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ○ ایجمله متضمن جواب
سوال سابق است بطریق الله الواحد القهار بعد لمن الملک [الملک] الیوم ثم ذرهم عطف است بر قل
معنی اینست بکوای محمد خداء تع فرستاده کتاب را بر موسی عم بعد از آن بکذار ایشانرا در خوض کردن باطل
ورفتن در ناحق در حالی که کار بی فائده میکنند وکفتاری که هیچ نفع ندارد وهیچ سود نیارد میکویند ○ وهذا
کتاب انزلناه مبارک مصدق الذی بین یدیه ○ ایجمله عطف است بر مقولای قل
انزله الله وهذا المنزل کتاب معنی اینست واین قرآن کتابی است کاین از خداء تع مصدق آمده وبرکت
دارنده مر کتابهایی را که پیش از و نازل شده وکتاب را در فرود آمدن تنبیه یا بنده کرد بر وجه تخییل ودستها
را سوی او وصاف آورد ○ ولتنذر ام القری ومن حولها ○ ولتنذر عطف است بر جار ومجرور که از
کلام سابق فهم می شود کانه قیل وهذا کتاب من الله لحصول البرکة والتصدیق ما بین یدیه ولتنذر ام
القری ای ولا نذاره ولانذارک به ام القری ومن حولها من المشرق والمغرب والجنوب والشمال علی اختلاف
القرائتین معنی اینست وتا برسانی کتاب خدا را اهل مکه وحوالی او را وحوالی او نه مجرد زمین عرب است
ملک حوالی او مشرق ومغرب است ○ والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به وهم علی صلاتهم
یحافظون ○ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست وجمله یؤمنون به خبر مبتداست وهم علی
صلوتهم یحافظون عطف است بر یؤمنون ویا حال است معنی اینست وآنانکه بآخرت ایمان می آرند
واز عقوبت خداء تع ترس کارند وبرین کتاب ایمان دارند ودل بر محافظت نماز میکمارند ومضمون
قرآن عمل میکنند ودم امتثال وانقیاد می زنند ○ ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال
اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله ○ استفهام براء انکار است ای لا اظلم
ممن افتری وایجمله عطف است بر معمول معنی اینست وکیست ظالم تر از کسی که افترا کند بر خداء افترا کردنی ودروغ
کفتنی یا کوید سوی من وحی کرده شده است واز خداء تع بر من پیغام آمده است وبر وحی بود وپیغامی بنا شده مسلمه

کذاب یا کویند که دو دباشد که نویسم سوی شما مثل چیزی که فرستاده است خدا یا کویند انشا خواهم کرد ومثل قرآن بدا خواهم آورد چون نضر بن حارث دعوی آوردن قرآن کرد بعضی را سخنانیکه بقرآن نمی ماند آورد معارضه سوره والعادیات جست در مقابله شرمنده کشت وپیش بلغا بخالت بوست والطاحنات طحنا والعاجنات عجنا والخابزات خبزا فلقمین به لقما و مصعر به مضغا کفت ٥ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ ٥ مختص بما مضی است برای معنی یا از جهة تیقن وقوع در حکم مضی پس ماضی منوبست یا ماضی حکمی و ابراز مضارع از جهة استحضار صورت بدیعه و حالت فظیعه است وجواب شرطیه محذوفست ای لرایت امرا فظیعا و تواند بود که از براء تمنی بود و تقدیری لازم نبود و اخرجوا الانفسکم تقدیر یقولون اخرجوا انفسکم است اینجمله معترضه براء وعید ظالمان مفتریان **معنی اینست** اکر میدیدی یا نه بینی ای محمد آن هنکام که ظالمان و مفتریان در سختیهاء مرک و سکرات موت آیند فرشتکان دستها سوی ایشان کشاده دل بر قبض جان ایشان نهاده تا جان قبض کنند و او را در حال افکنند و مشابه آن قول کلمات کویند و برون آمدن جان از ایشان جویند ٥ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ٥ ما مصدریه است جار و مجرور یعنی عاکنتم یقولون متعلق است بتجزون علی الله متعلق است بیقولون بتضمین تفترون غیر الحق مقول یقولون است وکنتم عطف است بر کنتم سابق تستکبرون خبر است مر کنتم عن آیاته متعلق است بتستکبرون وجمله الیوم تجزون مستانفه است در جواب ما تصنع بنا الیوم **معنی اینست** امروز جزا داده شود بعذابی که مقرون بخواری است معرب که دید بس آنکه بودید که براء ناحق میکفتید و بودید بر ین صفت که قبول آیات او را کبر میکردید و استکبار و تجبر میورزیدید ٥ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ ٥ در جواب قسم محذوفست ای قسم لقد جئتمونا فرادی حال است از فاعل جئتمونا کما خلقناکم صفت مصدر محذوفست ای مجیا خلقنا ایاکم فی تجرده والانفراد و ترکتم عطف است بر جئتم ما خولناکم موصول با صله مفعول است مر ترکتم لقد جئتمونا محمول است بر تقدیر یقال واینجمله عطف است بر تجزون و مراد از الیوم روز مرک یا روز جزا بود و جزا دهند و کویند ولقد جئتمونا فرد احد اعز وجل باشد **معنی اینست** و کفته شود ایشان را یا بکویم ما ایشان را بعد از موت یا در آخرة هر آینه شما بر ما از اهل و ولد و اقارب و عشایر و املاک و اموال تنها آمدید چنانچه آرنده بودیم شما را اول بار یعنی در رحم و آنچه داده بودیم و شما را پس پشت خویش کذاشته اید ٥ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ ٥ و نری عطف است یا حال است و این کنایت است از ما حضر شفعاءکم **معنی اینست** و نمی بینیم ما شفیعان شما را که ایشان شفیعان خویش میکفتند و آنانرا که ایشان در کاه خویش میکفتند و آنانرا که ایشان را در کار خویش شریکان ما می دانستید امروز ایشان کجا اند که یاری دهند و شفاعت کنند ٥ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ٥ تزعمون برفع بر فاعلیه یعنی لقد تقطع وصلکم و بینکم بر ظرفیه بمعنی لقد جهر التقطع بینکم خوانند و معنی چنانچه شد دانند لام در جواب قسم محذوفست و اینجمله تقریر مقصود کلام سابق است وضل عنکم عطف است بر تقطع بینکم **معنی اینست** هر آینه بدرستی که واقع شد بریدکی میان شما و یا کویند پیوند شما بریده کشت و وصل شما منقطع بوست و متفرق کشتید و کم شده از شما آنچه کمان می بردید که ایشان شفیع اند یا شریک اند ما را یاری خواهند داد و یا شفاعتی بنیاد خواهند نهاد ٥ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ ٥ جمله مقرراست مر نفی شکاکه مضمون سابق است و تاکید این از جهة ابراز مقصود بروجه و کادتست نه از جهة انکار و تردد **معنی اینست** بدرستی که خداء تعالی شکافنده دانه برویانیدن درخت باشد و بعضی کویند مراد از شکافتن شکافی است میانه

دانه کندم و خسته خرما بداشد و عطف خسته خرما بر دانه کندم بدین نسبت سایغ آمده هرچه می روید یا از دانه می روید و یا از خسته و میان خسته خرما مختار است بدین که مغزی بر او و مخنی پیش نزار شکافتن او عجب تر و بدلالت بر قدرت عزیزتر است کسی که شکافتن دانه و خسته بود یا از جماد و سنک که هیچ قدرت ندارد چکونه شریک باشد ٥ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ٥ جمله یخرج الحی من المیت بیان است بر مضمون فالق الحب والنوی **معنی اینست** زنده از مرده چون جوزه از بیضه و ناقه صالح ع از سنک و آدمی از نطفه و آدم از خاک و مرده از زنده چنانچه بیضه از مرغ و نطفه از آدمی و کافر از مسلم و فاسق از صالح و جاهل از عالم بظهور بوست ٥ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ٥ فا در فانی سببیه است ای بمعنی کیف و استفهام براء تعجب و استعمال آنست و اینجمله تذییل است **معنی اینست** آن یعنی مخاطبان یعنی آن قادر مطلق آنکه بحق بیرون می آرنده زنده از مرده و بیرون آرنده مرده از زنده خداء تعالی فالق حب و نوی خالق شجر و کیاست پس چکونه از وی رازدوستی و پرستش وی باز داشته می شود و جوع سوی دیکری متوجه شود عاقل چون معبود را موصوف بدین صفات داند حالی عاجز را با او چکونه شریک کرداند ٥ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَاعِلُ اللَّيْلِ سَكَنًا ٥ جاعل اللیل بصیغه فاعل و جعل لیل و جعل اللیل بصیغه ماضی معروف خوانند و معنی بر حسب آن دانند و فالق جزئی دیکر مر آنرا و اصباح بر صیغه مصدر است اسم صبح **معنی اینست** بدرستی که خداء شکافنده صبح در کرانه آسمان و کرداننده شب است هنکام آرام کاه مردمان وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ٥ عطف است بر دو مفعول جعل ای جعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا **معنی اینست** و آفتاب و ماهتاب را از جهة کشت در منازل مابه الحساب کرداننده ماهتاب از هر ماهی و آفتاب را هر سالی در سیر منازل رساننده شما را ایام و شهور و سنین بر ایشان متعلق کشت و بر شما بر حسب اشغال ایشان بحساب بوست ٥ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٥ اینجمله تذییل است یعنی کردانیدن آفتاب و ماهتاب تقدیر کرد کاری است که همه چیز تواند علیم است یعنی داناست همه چیز داند کردانیدن این قبه و اجرام عظام و در کار داشتن ایشان در لیالی و ایام جز کسی غالب است نتواند و جز علیمی که دانا بهمه چیز باشد نداند ٥ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ٥ عطف است بر ثناهاء سابق **معنی اینست** و آن کسی است که آفریده است براء شما ستارها تا در تاریکیهاء خشکی و تری راه یابید و در مقصد هر سمتی ستاره سوی ستاره آن سمت شتابند ٥ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٥ اینجمله تذییل است **معنی اینست** بدرستی که بیان کردیم آیات را برای کروهی که بدانند و فهم کردن آن توانند ٥ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ ٥ مستقر بفتح قاف بمعنی ظرف مکان یا مصدر بتقدیر فلکم مستقر خوانند بر تقدیر اول مستودع را نیز ظرف مکان یا مصدر کویند و بر تقدیر از مستودع معنی اسم مفعول جویند عطف است بر ثناهاء سابقه مستقر و مستودع ای فلکم استیداع فی الاصلاب واستقرار فی الارحام یا فلکم موضع استقرار فوق الارض و موضع استیداع تحت الارض یا فمنکم مستقر بکسر القاف بطول العمر و منکم مستودع بقصره **معنی اینست** و او آنکسی است که آفریده شما همه را از یک نفس یعنی از آدم ع پس مر شما راست جاء قرار کرفتنی در اصلاب پدران و جاء ودیعت داشتنی در ارحام مادران و یا کویند مر شما راست بالاء زمین قرار کرفتن و زیر زمین بدرازی عمر و طول آمده و بعضی بودیعت می مانند بکوتاهی عمر و قرب اجل و این کمال قدرتست از یک تن جهانی آفرید و از ایشان رمزه را بر کزید ٥ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ٥ اینجمله تذییل است **معنی اینست** بدرستی که بیان کردیم آیات را مر کروهی را که دریابند و استعداد آن دارند که راه راست یابند در ذکر نجوم و اهتداء بر ایشان که از حساب است محتاج شوی

بدقیق نظری و بکثیر فکری نیست لفظ علم آورد و این اشاره از نفس واحد از محسوسات نیست محتاج سوی تعقل و
تفکرات و فقه که متضمن دقت نظرات ۝ وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ۝ عطف است بر جمله وهو
الذی انشأکم معنی اینست و آنکسی که آب را از آسمان فرستاده و ابرهای باریده را بفضل باران داده ۝
فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ ۝ عطف است بر انزل و درین التفات است از غایب سوی تکلم
معنی اینست پس بیرون آوردیم ما گیاه و چیزی که از زمین روید و رسانیدیم از برکات زمین آنچه اورا طبع
بشر میجوید ۝ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا ۝ عطف است بر فعلیه سابق
معنی اینست پس بیرون آریم از آن زمین سبزه را و از آن سبزه دانه را که تو بر تو داشته درون قشر چون کنجد
یا مجمع در خوشه چون گندم و جو و سایر حبوبات داشته و فالکاشته ۝ وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ
قنوان جمع قنو است چنانچه صنوان جمع صنو است مرفوع بر ابتدا است دانیة صفت مر قنوان و من
النخل خبر مبتدا است من طلعها بدل اشتمال است از من النخل و جمله معترضه است معطوف و معطوف علیه
برای ذکر درختان خرما و میوه آن معنی اینست و از درختان خرما و از طالع آن شاخهای میوه دار که از بار میوه
خمیده و بر زمین نزدیک رسیده یا بعضی نزدیک شده ۝ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ
عطف است بر نبات معنی اینست و بیرون آوردیم ما نبات هر چیزی را و باغها از اشجار و از انگور و
زیتون و انار سوال نبات و جنات و اعناب را متعلق جمله فعلیه آورد و درختان خرما را بصورت جمله
اسمیه ذکر کرد نکته چیست و این تفاوت بر کدام جهة مبنی است جواب نبات هر سال حدوث می
پذیرد و باغ انگور شاخهای آنرا هر بار می برند ثمار جدید میگیرد ذکر آن بوجه حدوث ملایم بوده و درختان
دیرینه اند ذکر ایشان بصیغه ملایم بود ۝ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ ۝ ای متشابها فی الصورة و غیر
متشابه فی الطعام بعضها حلو و بعضها حامض معنی اینست یکدیگر مانند باشند در صورت مختلف بوده اند
در مزه و لذت ۝ انظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ ۝ ثمره بفتحتین و ضمتین خوانند بقرات فتحتین
اسم جنس و قرات ضمتین جمع ثمار که جمع ثمر است دانند اینجمله مقرر است مر تعلق حبوب و ثمار بارادت
وقدرت قادر مختار که مضمون کلام سابق است معنی اینست بنگرید سوی میوه که چگونه پیدا می شود
خامی کار آمدنی و چگونه پختگی و صلاح میگیرد و از کجا می رسد و از چه صفت بکدام صفت می آید این
جز بقدرت قادر مطلق نبود و جز بارادت و مشیت او حاصل نشود ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ اینجمله تذییل است و تاکید او از جهة تنزیل کسانیکه پند نگیرند و موعظت
نپذیرند و بمنزلهٔ منکر از وجود آیات است و تنکیر آیات از جهة تعظیم و تکثیر است معنی اینست بدرستی
که در فرستادن آب و بیرون آوردن نبات با اختلاف صفات و کیفیات هر آینه علامتهای است
عظیمه کثیره و حجت بر قادر مطلق و ارادت صانع بحق مر گروهی را که ایقان دارند و ایمان آرند ۝ وَ
جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ ۝ الجن مفعول اول است مر جعلوا و شرکاء مفعول دوم است
لله متعلق است شرکاء مفعول است که ظرف مستقر است و مفعول دوم است بدین تقدیر الجن بدل است
از شرکاء و جمله عطف است یا حال است بتقدیر قد معنی اینست آب از آسمان فرستاده و نعمتهای فراوان
داد و ایشان گردانیده اند مر خداوند این آیه در شان مجوس وارد گشت و زنادقه است که عالم را دو اله
گفتند و خالق شر را اهرمن تسمیه کردند و بعضی گویند وارد در حق بت پرستان که شیطان می پرستند و بو…
او همه دل بر پرستش ایشان بستند چون طاعت شریک خدای میگردانند ۝ وَخَلَقَهُمْ ۝ اینجمله حال است
و ضمیر بر مشرکان است یا شرکاء معنی اینست و آفریده است خدای تعالی ایشانرا یعنی مشرکانرا و ایشان
کفران نعمت میکنند و دیگری را با خالق شریک میدانند یا آفریده است کسانی را که مشرکان ایشانرا شریک

خدای میدارند و ایشانرا با خدای تعالی در کارها شرکت می پندارند مخلوق شریک خالق چگونه شود و مصنوع انباز صانع
چون بود ۝ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۝ خرقوا بتشدید و تخفیف او خوانند و تشدید برای
تکثیر دانند اینجمله معترضه است برای بیان کفران ایشان معنی اینست و بدروغ بر بستند پسران و دختران مر خدای
را چنانچه یهود عزیر ابن الله گفتند و نصاری عیسی ع را ابن الله خواندند و چنانچه بنی ملیح خدای را مصاهرت
با جن دانستند ملائکه را بنات خدای تعالی گفتند ۝ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ۝ اینجمله معترضه است
برای تنزیه معنی اینست پاک است خدای تعالی و برتر است از آنچه ایشان او را بدان صفت میکنند گاهی قایل بشر
یکی می شود و گاهی قائل بپسر و دختر میگردند خدایرا نشناختند و صفت کمال او ندانستند و در افترا و باطل
سخنی نابوده و ناپسندیده گفتند ۝ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ ۝ خبر
مبتدا محذوفست ای هو مبدع السموات انی یکون له خبر بعد خبر باشد و یا بدل اشتمال است ای
هو مبدع السموات یستبعد ان یکون له ولد و جمله معترضه است برای استبعاد این که خدای را فرزند باشد
معنی اینست پیدا کننده آسمانها و زمین است و خدای عز و جل که مالک همه کاینات بیقین است مخلوق مملوک
بود مملوک فرزند چگونه باشد ۝ وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ ۝ حال است از انی یکون له معنی
اینست و حال اینست که او را زن نبود و امکان صاحبه روی نمود و امکان اختلاط لایق عظمت او نبود و امکان
امتزاج در حوزه جلال او نباشد ۝ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۝ عطف است بر ظلم معترضاتی که در میانه
آمده و میان دو کلام متصل واقع شده معنی اینست و آفریده خدای تعالی از مخلوقات هر چیزیرا ۝ وَهُوَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ اینجمله تذییل است و معنی اینست و او بهمه چیزی داناست و بر هر چیزی تواناست گفتار
باطل و افترا کردن ایشان داند و سزای آن تواند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ ۝ ذلک مبتدا است و آنچه بعد اوست از مفردات و جمل اخبار است ای والموصوف بالکمال
والمنزه عن النقیصة والزوال الله ربکم الی آخره و اینجمله تذییلی دیگر است معنی اینست آن ذاتی است
موصوف است بصفات کمال منزه آن نقیصه و زوال خداست جل و علا مالک پروردگار شماست و نیست
جز او معبودی بحق و سزاوار پرستش مطلق آفریننده هر چیزی است و او را زن و فرزند حاجت نیست
فَاعْبُدُوهُ ۝ فا سببیه است چه این صفات سببیه است برای پرستش او معنی اینست پس او را پرستید و غیر
او را پرستش مکنید ۝ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست و او قادر است
بر هر چیزی وکیل است بهر کاری آسانست بر هر دشواری هر کاری که کارهای بندگان او کند و بی او کند
هیچ کار نشود ۝ لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ۝ صفت وکیل است و یا حال است از صفت وکیل و یا
خبر بعد خبر است معنی اینست او در چشمها در نیاید و دل بر ادراک ذات او نشتابد ادراک اخص از رویت
و نفی اخص نفی اعم نبود پس این آیه متمسک معتزله در نفی رویت نشود ۝ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ ۝ عطف
است بر جمله سابقه معنی اینست و او ابصار را در می یابد و لطائفی که مودع دران میدانند امام زاهد محمول بر حذف
مضاف میدارد بتقدیر و هو یدرک ذوی الابصار می پندارد ۝ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ۝ اینجمله تذییل است
معنی اینست و او لطیف است پس بچشمها یافته نشود و خبیر است بر کیفیت ابصار ابصاره از غوامض قدرت
و لطائف فطرت آگاه بود صفت لطیف ملایم لا تدرکه الابصار بود و صفت خبیر مناسب و هو یدرک
الابصار باشد و این ارادت اصطلاح اهل بدیع صفت تشابه الاطراف و هو ختم الکلام بما یناسب ابتدا
گویند و برو نوع از حسن کلام جویند ۝ قَدْ جَاءَكُم بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ
وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا ۝ بصایر جمع بصیرت است بینائی دل را گویند چنانچه بینائی چشم را بصر خوانند ایجاز
بصایر طریق استعارت دلائل و حجج مراد بود و آن در ظهور مطلوب بمنزله بصایر باشد از جمله سابقه حجتها

مفهوم بود تذییل است تاکید این مفهوم نمود لمن ابصر فا سببیه است اینجمله معطوف است بر جمله سابق از ایصاد استدلال است وحرمان آن معرفت بندارند معنی اینست بدرستی که آمده است بر شما حجتهاء کمال عجایب قدرت وبراهین لطایف فطرت هر که ببیند یعنی استدلال واستعمال بر حجج کند مطلوب دریابد پس آن اورا نافع بود ونفس اورا سودمند باشد وهر که کور شود وراه حق نه بیند ومیان زشت وخوب فرق نکند یعنی باستدلال مدلائل نسازد وباحتجاج حجج نپردازد زیان عاید بروی بود ومضرت آن جمع سوی او شود ٥ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ٥ این مقول است از زبان پیغامبر م ویا محمول است بر حذف قل وگرنه مناقض آید که خداء حفیظ است معنی اینست نیم مبلغ فرمان ونیم من بر شما نگهبان ٥ وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٥ اینجمله تذییلی دیگر است مر آمدن حجج وآیات را مقرر است ومحل اشارت است بر بیان گذشته وجار ومجرور مصدر محذوف است ای مثل ذلک التصریف الذی نصرف الآیات ولیقولوا درست بصرف ما نصرف واینجمله عطف است بر جمله کذلک نصرف الآیات لام لنبینه براء حقیقت غرض است ولام لیقولوا درست براء عاقبت ودرست ای تعلمت دارست بالف نیز خوانند وبر قرات دارست بمعنی اینست وبر قرات درست با تاء تانیث ساکن بمعنی مضت درست باشد معنی اینست وهمچنانکه در کلام سابق بیان کرده ایم وگردانیده ایم وکرات در ذکر آورده ایم اکنون نیز بیان میکنیم قرآن او بیان میکردانیم آیات آنرا براء انکه عاقبت کار گویند تعلیم کرده ونوشته پیشینیان آورده ویا گویند این آیه در دیرینه گشته وبقدیمی ویکی پیوسته ظاهر کنیم قرآنرا وبیدا آریم آیات آنرا براء قومی که بدانند یعنی اهل دانش باشند ودانستن توانند نه قومی که ندانند ونه قومی که خداء بر دل ایشان مهر کرده است فهم کردن چیزی نتوانند وحق را ندانند ٥ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ٥ اینجمله مستانفه است چنانچه که پیغامبر گفت ما افعل وماذا اصنع حین لا یؤمنون فقیل اتبع ما یوحی الیک من ربک معنی اینست پس روی بکن چیزیرا که سوی تو وحی کرده شده است وعمل بکن بوحی کردگار آنچه بر تو آمده است وآنچه در شان دیگران است بر بیان وبیرون از عهده آن ٥ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٥ حال است از ربک معنی اینست نیست جز خداء معبود بحق وسزاوار پرستش مطلق ٥ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ٥ عطف است بر اتبع معنی اینست روی بگردان از مشرکان واندوهگین مباش در ناگرویدن ایشان بعد از تبلیغ فرمان کردگار وبعد از فراغ عهده آن ایشانرا تعرض مرسان ودل خود را بناگرویدن ایشان اندوهگین مگردان مضمون این آیه بآیه قتال منسوخ گشت وقتال با ایشان بفرضیت پیوست ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ٥ اینجمله تذییل است مر اعراض عن المشرکین معنی اینست واگر خواستی خداء تعالی عدم شرک ایشانرا مشرک نمی شدند لیکن چون خداء تعالی خواست وشرک ایشان بخواست خداء تعالی باشد وبارادت قدیم او بود در دور کردن آن اندوه چرا باید دید ودر ازالت آن اندوه رنج چرا باید کشید ٥ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ٥ اینجمله تذییلی دیگر است معنی اینست ونه کردانیده ایم ترا بر ایشان نگهبان که محافظت ایشان از شرک بکوشی وگوکاری ایشان بجوهنی ونه تو بر ایشان گماشته شده تا غم کار ایشان بخوری ودر تحصیل آن رنج بری ٥ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ٥ روایت کرده اند مسلمانان آلهه کفار را دشنام میکنند وایشان بمکافات آن خداء تعالی را دشنام میدادند براء نهی آن این آیه وارد گشت ومنع مسلمانان از منع معبودان کفار بظهور پیوست اینجمله متصل است باعرض فیسبوا جواب نهی است بافا منصوب شده عدوا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای فیسبوا الله سبا بتعدی وظلم معنی اینست ودشنام مدهید آلهه مشرکانرا پس که ایشان دشنام می دهند خدایرا دشنام دادن بتعدی وظلم بغیر مقتضاء علم دشنام دادن آلهه ایشانرا هیچ سود ندارد واین چنین زیان عظیم میکند این نوع کار براء چه باید کرد وخود را درین معرض براء چه باید آورد سوال نکوهش

آلهه ایشان از جمله واجبات است ومذمت آن از جمله طاعات نهی از آن چگونه آید وباز داشت از آن چون شاید جواب طاعت چون مقتضی شر وفتنه بود ومستلزم فتنه شود شر گردد ونهی نه پیوندد چنانچه نهی از منکر که از واجبات است دشنام نیست که از جمله طاعات است چون مقتضی سوی شر وفتنه کرد معصیت بود ومنهی عنه ا وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ٥ چون خداء عز وجل که جهان متفق بر الوهیت اوست ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله حالی از اتفاق ایشان بر خالقیت اوست وهم آن آید که ایشان دشنام ندهند وانچنین وسمت بر خویش ننهند دفع این وهم کرد واینجمله تکمیل است معنی اینست همچنین براء هر امتی عمل زشت ایشان آراسته ایم وایشانرا بدان مبتلا ساخته ایم ٥ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٥ اینجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس بسوی حسابگاه پروردگار دیان بازگشت ایشان است باز خواهند گشت وبجایگاه خواهند پیوست وبدانچه ایشان میکردند جزا خواهد کرد وعملهاء ایشان پیش ایشان خواهد آورد ٥ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا ٥ روایت کرده اند چون آیه ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین فرود آمد مشرکان گفتند فرود آر بر ما این معجزه را والله که ایمان آریم ودل بتصدیق تو بگماریم مسلمانان گفتند دعا بکن یا رسول الله تا این معجزه پیدا آید وکذب وعده ایشان پیدا نماید این آیه نازل گشت واین نظم بورود پیوست جهد ایمانهم مصدر مضاف است وحال واقع شده نکرة از باب مررت به وحده بتاویل متوحدا ای اقسموا بالله جاهدین ایمانهم واقسموا بالله جهد ایمانهم حکایت قسم بود لام قسم در لئن جاءتهم بتقدیم حکایت مذکور ساخته عود از روی لفظ جواب قسم بود واز روی معنی جواب شرط باشد معنی اینست سوگند خوردند هر آینه اگر بیاید بر ایشان معجزه هر آینه بدان معجزه ایمان آرند ودل بر تصدیق آن گمارند ٥ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ ٥ اینجمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مصدر است معنی اینست بگو ای محمد م آیات نزدیک خداست متعلق بقدرت وارادت حق جل وعلا است ٥ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ٥ این بر قرات فتح همزه مفعول است مر وما یشعرکم وبر قرات کسر همزه مفعول ما یشعرکم محذوف باشد کلام بمعنی وما یشعرکم ما یکون منهم بود وکلا انها یشعرکم تمام کند اورا محل وقف دانند وانها بر کلام ابتدائی براء اظهار علم حق بود وتاکید جمله بتقدیم ملوح باشد چه وما یشعرکم بما یکون منهم ملوح بعدم ایمان ایشان دارند وسامع را از انها اذا جاءت لا یؤمنون بندارند وجمله استفهامیه انکاریه که مستلزم انتفاء شعور است یعنی وما یشعرون عطف است بر اقسموا بالله جهد ایمانهم معنی اینست وچه آگاهانید شما را ای مومنان بدرستی که معجزه چون بیاید واین دولت چون روی نماید ایشان ایمان بیارند وآنچنان بندارند ونیاگاه اند ویا گویند وچه آگاهانید شما را ای مومنان بدرستی که آن معجزه چون بر ایشان آید از ایشان ایمان روی نماید وتصدیق نکنند وبتحقیق پیش آیند ٥ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ٥ عطف است بر لا یؤمنون وکما لم یؤمنوا متعلق است بلا یؤمنون اول مرة ظرفیت مر کما لم یؤمنوا ونذرهم عطف است بر ونقلب یعمهون حال است از مفعول ونذرهم معنی اینست وبگردانیم ما دلهاء ایشانرا از هول حق وچشمهاء ایشانرا از رویت صدق چنانچه ایمان نیاوردند اول کرت که معجزه بظهور پیوست وعلامت صدق پدید گشت چه پیش از اقتراح معجزات وطلب آیات مقترحات معجزات دیگر روشن ومبرهن چون انشقاق قمر وانجذاب شجر وبیرون آمدن آب از انگشتان وسیراب شدن مردمان بدان ظاهر شده بود وهر یکی در ظهور حق نبوت صدق پسندیده مینمود چنانچه ایشان بعد مشاهده معجزات تصدیق نکردند وبعد معاینه

ابات ایمان بیاوردند و بعد ظهور معجزات که آنرا میجویند بعد حصول آیات که در ره طلب آن می پویند تصدیق
نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد و بگذاریم ایشانرا در گمراهی و سرکشی کوردل گشته و سرگردانی پیوسته ایشانرا
دست آویز باشد و نه پای کرین بود تا ندانند که چکنند و دم کدام کار زنند ۵ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ
الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ۵ قبلا بکسر قاف و فتح عیان و قبلا بدو ضم
جمع قبیل یعنی کفیل و ضمان خوانند و معنی بر حسب اختلاف و قرات مختلف دانند ای ولو ثبت انا نزلنا کره
اند که کفار پیش پیغامبر آمدند و طلب معجزه معین کردند یعنی از فرشتگان فرود آیند و صورتی که دارند بنمایند
و گواهی بنبوت او دهند و سود در طلب توانند با قصی بن کلاب و جدعان که امیران و امثال عرب بودند
زنده کردند و پیش من سخن بگویند و از ما تصدیق و نبوت تو جویند تا ایمان آریم و کفر بگذاریم این آیه نازل گشت
و این نظم بورود پیوست و این جمله عطف است بر فعلیه سابق یعنی بر اقسموا بالله و یا معترضه است برای بیان
کافران و حرمان ایشان از نعمت ایمان و بیان آنکه ایشان بمعجزه ایمان نخواهند آورد اگرچه معجزاتی ایشان
است بیدا آید تصدیق نخواهند کرد و لو برای شرط است و آن با اسم و خبر فاعل فعل محذوف است ای ثبت انا نزلنا
الیهم الملئکة و کلمهم الموتی و جمله کانوا لیؤمنوا جواب شرط است معنی اینست و اگر ثابت شدی که فرشتگانرا
سوی ایشان فرود آوردیم و هر چیزی را برایشان از حیوانات از عکس و احسن از ایشان از کرکس یا مکس بر
وجه معاینه و مشاهده حشر کردیم و یا گویند هر چیزی را از همه کاینات گواهی دهنده توحید مبالغ شونده
بر تصدیق ایشان برانگیخته ایم نمی بودند برین صفت که ایمان آرند و دلهاء خویش را بر تصدیق دین اسلام بگمارند
مگر آنکه خدا خواهد ایمان آرند لیکن بسیاری ایشان جاهلانند و در ره نادانی پویند کانند هر چند که
معجزات ظاهر بیدا آید و آیات جلیه روی نماید بغیر خواست حق چگونه ایمان آرند و بغیر ارادت مقلب
القلوب جنوع دل باسلام بگمارند ۵ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ
وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۵ ذلک صفت
مصدر محذوف است ای وجعلوا ذلک الجعال جعلنا لکل نبی عدوا دوم مفعول اول است لکل نبی متعلق است
بعدوا از شیاطین وسوسه کنندگان و یا متمردان و بدکاران مرادند که دیوان میکنند و گفتار و کردار ناشایسته
در دلها می افکنند و اضافت بمعنی من است یعنی وسوسه کنندگان که از جنس آدمیان اند و وسوسه کنندگان
که از جنس پریانند از یاران بدآموز و مصاحبان بد دوز که صحبت آرند و بر کارهاء بد بگمارند و از مالک دینار
محکی است و از ثابت مروی است میگفت شیطان انس است یعنی مصاحب بد بر من سخت تر است در مضرت
از شیاطین جن اضر است و زبان او از شیاطین اکثر است چه شیطان جنه بیم و بیاری بگریزیم بظاهر با میزد
و بتعوذ بگریزد و قرین بد را دائم در صحبت خویش بنشانم و حکایت او بشنوم و در دی که امیاد از برم او بیچو شیطان
راه بد نماید و کار دشت فرماید بتعوذ برود و بلاحول دفع نشود و در خبر آمده که پیغامبر از شیطان جن و
انس و نعوذ بالله من الشیطان الجن والانس بر زبان آورد کسی گفت یا رسول الله آدمی دیو می باشد گفت آری
آدمی دیو صفت باشد و از دیو دنیا نکار تر بود مصراع پس دیو را که صورت فرزند آدم است ۵ و تواند
بود که مراد از شیاطین الانس والجن کفار باشند یعنی کفار جن و کفار انس و جمله شرطیه و لو شاء ربک عطف است
بر فعلیه سابق معنی اینست و چنانچه کردانیدیم برای تو دشمنان از کفار انسیان و جنیان در بین حال که میگویند
بعضی از ایشان مر بعضی را سخن ناشایسته و گفتار آراسته حرز میکنند یعنی سخن آراسته بر طریقی که بزیبد و در آویزید
و اگر خواستی پروردگار تو ایشان آنچه میکنند نکنند منکر دندی و اگر مشیت او بودی که آنچه ایشان بد کردن
و بوسوسه بد آوردن او بیوسته بودکه بیارند آوردندی ۵ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۵ فا سببیه است

معنی اینست پس ایشانرا با افتراء ایشان بگذار و دل بر صحبت و الفت ایشان مدار ۵ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ
أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ۵ و لتصغی عطف
است بر مضمون غرورا زیرا که او مفعول له است بتقدیر لام است ای یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول الغرور
لتصغی الیه افئدة الذین معنی اینست سخن آراسته را التفاتی کنند و راز میگویند تا بفریبند و یا میل کنند سوی آن
دلهاء کسانیکه ایمان بآخرت نمی آرند و ثواب و عقاب اخروی تصدیق ندارند و یا سخن زخرف را خوش
کنند و خود را در معاصی و مناهی افکنند ۵ أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ
الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ
بِالْحَقِّ ۵ منزل بر صیغه اسم مفعول از باب افعال و تفعیل خوانند و معنی بر حسب آن دانند روایت کرده اند
مشرکان قریش میان پیغامبر حکمی از احبار یهود و استادان نصاری میجستند و بر پیغامبر میگفتند میان ما و تو
حکمی بحق بینا بالحق بگو این آیه نازل گشت و این نظم بورود پیوست استفهام معتقد بقبل شده و بر وجه سیاف
آمده معنی اینست بگو ای محمد نشاید که غیر خدا را حکم جویم و نباید که بغیر حکم خدای تعالی راضی شوم و حال اینست که
خدای تعالی بر شما کتاب فرستاده است و بمبداء و معاد علم داده است و در وی بیان از هر بابی و شانی از
تصدیق هر کتابی است علم حلال و حرام بتفصیل بیان کرده و ذکر حق و باطل بتشریع آورده و آنکسانیکه ایشانرا
کتاب داده ایم و احکام شریعت بر ایشان نهاده ایم و فرستاده ایم میدانند و بیان صدق مطلق میجویند
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۵ فا سببیه است و خطاب مر پیغامبر راست بر وجه تعریض از امت
یا غیر معین راست معنی اینست پس مباش از شک آرندگان در حقیت کتاب و در بودن او مبین
صدق و صواب و یا مباش تو از شک آرندگان و در مکابره احبار یهودان ۵ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
صِدْقًا وَعَدْلًا ۵ کلمه و کلمات بر صیغه مفرد و جمع خوانند و معنی بر جنس جمع دانند این جمله معترضه است
برای مدح کلام خدا و ستایش کلمات حق جل و علا معنی اینست و تمام گشته و بکمال پیوسته است از روی صدق
و عدل کلمات پروردگار تو سخنان کردگار تو که در وعد و وعید گفته است و در روی از آینده و گذشته
خبر کرده صدق است و وعده و نصرت مسلمانان بر کافران بیقین و بیچنان خواهد بود و وعید
و مخذولی کافران بی شبهه روی خواهد نمود ۵ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ۵ این جمله مقرر است مر ثبت
کلمه ربک را و تواند بود که معلله باشد و مبنیه بود معنی اینست بدل کننده نیست مر کلمات خدا و تغیر کننده
نیست مر کلام حق سبحانه و تعالی آنچه در آن است همان است تبدیل بپذیرد و تغیر بگیرد اما نسخ بیان مدت است
تبدیل و تخصیص بیان ابتدائی است تغیر باشد نسخ را تبدیل بر نسبت ما میخوانند و تخصیص را تغیر بر نسبت
فهم ما میدانند ۵ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۵ این جمله تذییل است معنی اینست و او شنواست کلام شنود داناست
بر دانستن جرایم انتقام ایشان کند ۵ وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ ۵ اکثر من فی الارض عبارت از کافران است چه بر حکم نص کثرت صفت ایشان و ذکر صفت کنایت
از موصوف شده چنانچه رایت الحی المنتصب لغامسته کنایت از ایشان آمده این جمله نیز معترضه است برای رد
مقالت کافران و نهی از طاعت و موافقت ایشان روایت کرده اند مشرکان پیش حضرت رسالت پناه آمدند
و این کلمات گفتند که ما بتانرا بصورت می پرستیم و از روی معنی خدا را اگر تو نیز آنها را موافقت کنی و دم پرستش ایشان
بزنی از میان ما خلاف برخیزد و دلها بیکدیگر آمیزد این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم بورود پیوست
معنی اینست اگر اطاعت کنی تو ای محمد کافرانرا که اکثر زمین اند و راه خدا بر اکراه کنند و در بیراهی افکنند
إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۵ ان نافیه است ای ما یتبعون الا الظن ان اصنامهم
شفعاء لهم عند الله علی کل شیء جمله معلله است و جمله ان هم الا یخرصون عطف است بر جمله سابق معنی اینست

بس روی نمی کند مکر کمان فاسد را که معبودان ایشان نزد یک خداء تعالی مرتبه دارند و از جهت خویش ایشان را
پیش خداء تعالی شفیع خویش می پندارند **مصراع** زهی تصور فاسد زهی خیال محال ○ و نیند ایشان مکر آنکه دروغ
میکویند و شفاعت کسی که لایق نیست میجویند ○ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ
أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ○ اعلم تفضیل است و هو ضمیر فصل است ای یعلم من یضل بر طریق و اضرب
بالسیوف القوانسا ای یضرب القوانس و جمله و هو اعلم بالمهتدین عطف است بر ان ربک هو اعلم این جمله
نیز معترضه است براء بیان متعلق بودن حال ایشان بعلم خداء تعالی و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود بر سبیل و
کامه است نه از جهت انکار و تردد و یا از جهت جرات تنزیل کفار بر عمل ضلال منزله انکار و تردد روایت
کرده اند مشرکان میکفتند ما مهتدی ایم و شما کمراهید و ما بر حقیم و شما بر باطل چه شما کمان می برید که
خدای را می پرستید و کشته او را نمی خورید یعنی مردار را نمی خورید و کشته خدای بخوردن اولیتر بود از کشته شما این
آیه نازل کشت و این نظم بوی پیوست **معنی اینست** بدرستی که خداء تو داناست بدانکه کسی را که کمراه می شود
و راه دین کذاشته در راه دیکر می رود و او داناتر است بمهتدیان یعنی راه راست یابندکان ○ فَكُلُوا
مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ○ فا سببیه است **معنی اینست**
چون شما مهتدی شدید و براه دین آمدید و دانستید که مردار و ذبح کفار بر شما حرام بود و خوردن آن روا
نباشد بمجادله ایشان التفات مکنید و ذبیحه مسلمانان بخورید آن بحکم شرع پاک بود و در شریعت حلال
باشد اکر هستید شما بآیات خداء تعالی کروندکان و بشریعت او ایمان آرنده و این شرط براء تاکید است نه براء تشکیک
چنانچه کویند لا تفعل هذا ان کنت انسانا ○ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ
اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ○ فصل و حرم
هر دو بر صیغه ماضی معروف و حرم بر صیغه ماضی مجهول خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند ما استفهامیه است
و استفهام براء تعجب و استبعاد است و ما مرفوع المحل بر ابتدا است لکم خبر مبتدا است ان لا تاکلوا تقدیره فی
ان لا تاکلوا ظرف است مر ظرف مستقر یعنی لکم ما ذکر اسم الله علیه متعلق است بتاکلوا قد فصل حال است
ما حرم موصول با صله مفعول است مر فصل الا ما اضطررتم الیه استثناء مفرغ است متعلق بحرم علیکم فی
جمیع الاحوال الا فی حال ما اضطررتم الیه و این جمله تذییل است **معنی اینست** و نیست مر شما را درین که
بر مذبوحه مسلمانان که بیان در وقت ذبح نام خداء ذکر کرده اند نخورید که خداء حلال و پاک کردانیده است
نکذارند و حال اینست که براء شما از حلال چیزی که سوی خوردن آن مضطر و محتاج شوید در وقت ضرورت
روا باشد آن قدر که جان نکهدارد و درین که میته در وقت اضطرار اباحت میکیرد یا رخصت می پذیرد میان
علما اختلاف است بمذهب امام اعظم مباح می شود چه استثناء از حرمت مقتضی اباحت باشد و
نزدیک امام ابو یوسف مباح نمی شود ما بقاء حرمت رخصت می پذیرد و ثمره اختلاف در ناخوردن و مردن
ظاهر شود و بر قول امام ابو یوسف شهید باشد همچو باز ماننده از اجراء کلمه کفر در اکراه چه دل بر حرام ننهاد
و جان بر حقیت دین داد و نزدیک امام اعظم شهید نباشد چه میته درین حالت او را مباح بود بغیر موجب
شرعی بر تلف خویش اقدام نموده همچو کشنده خویش بود لا جرم بزه کار باشد شهید نشود ○ وَإِنَّ كَثِيرًا
لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ○ این جمله معترضه است تاکید جمله از جهت اینست که جمله در
شان کافران است و کافران خود را مضل نمی دانند بلکه مهتدیان هادیان میخوانند در مضمون جمله ایشان
را انکار با اصرار است تاکید جمله بر حسب قوت انکار است **معنی اینست** و بدرستی که بسیاری از مردمان
هر آینه کمراه میکنند بهواء نفس خویش بغیر علم در ضلال می افکنند ○ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
این جمله تذییل است تاکیدا و از جهت وکادت و تهویل است بدرستی که پروردکار تو داناتر است

بتجاوز

بتجاوز کنندکان از حد در کفتارها و بد کردارها ○ وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ ○ این جمله عطف است بر کلوا **معنی اینست**
حلال کرده خدا را بخورید و کناه آشکارا و پنهان بکذارید اما کناه آشکارا از اعمال جوارح چون قتل مسلم که بی بدی مردمان
بود و چون غیبت کردن و خمر خوردن در مجلس و قذف محصن باواز بلند و نکاح محارم و غارت کردن و غصب کردن
زوجه مکابره و مجاهره و امثال آن باشد و کناه پنهان چون عزم بدیی و اعتقادهاء باطل و حقد و حسد و زنا
و کشتن کسی بزهر و سحر چنانچه کسی نداند و ساره در ایذاء ○ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا
يَقْتَرِفُونَ ○ این جمله تذییل است تاکید جمله از جهت آنست و ارتکاب ایشان و عصیان را ملوح سوی مضمون
جمله بود از جهت تنزیل سامع منزله سایل تاکید جمله سایغ نمود **معنی اینست** بدرستی آنانکه کناه را کسب میکنند و معصیت
را مرتکب می شوند زود باشد که جزاء داده شوند هر آنچه کرده اند ○ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ
اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ○ چون کافران اکل میته را فسق نمیدانند و کناه بودن او را منکر اند اکل متروک
التسمیه را بطریق اولی فسق نداند فسق بودن آن را منکر باشد و جمله را موکد آورد و انه لفسق با توکید آورد و ضمیر
وانه لفسق عاید بر اکل متروک التسمیه بود بطریق اعدلوا هو اقرب للتقوی عاید بر مضمون و لا تاکلوا مما لم یذکر
اسم الله علیه باشد و انه لفسق تذییل است و جمله و لا تاکلوا معطوفه باشد بر وظاهر الاثم باطنه بروجه ذکر خاص
بعد عام براء اظهار و اهتمام و تواند بود که عطف باشد بر و کلوا مما ذکر اسم الله علیه و جمله میانه معترضه بود **معنی
اینست** و مخورید از مذبوحی که نام خدائی که مقرون نیامده مکر آنکه ترک تسمیه بنسیان بود بعذر نسیان بمنزله
ذکر باشد امام شافعی ترک تسمیه عمدا نیز باقامت ملة اسلام مقام ذکر در حکم دارد و متروک التسمیه عامدا را حلال
پندارد و این نهی را حمل بر ذبایح کفار کند که ذبیحه ایشان را باقامت کفر مقام ذکر اصنام در ورطه ما اهل لغیر الله
بر افکند و ضمیر وانه لفسق با اهل لغیر الله بر تقدیر کرده و درین آیه بر عمان لفظ آورده و بعضی بر قول کسی که متروک
التسمیه عامدا او ناسیا حلال کویند آیه و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه کنایت از میته دانند چنانچه ذکر آن کذشته
و بیان آن بالا رفته و اکر تسلیم کنند که ضمیر وانه عاید بر متروک التسمیه باشد و فسق بمعنی ما اهل به لغیر الله بود
چنانچ از آیه دیکر فهم شده و تفسیر آن در آیتی دیکر آمده کلام محمول بر تشبیه بود بر طریق زید اسد باشد و نیز
بر تقدیری که ذبح کفار مراد شود تقیید حد بذکر و تقیید حرمت بعدم ذکر سایغ افتد چه در ذبح کفار ذکر نام
خداء تعالی در حرمت برابر دارند و ذکر ترک یکسان پندارند و نیز این آیه در ذبایح مسلمانان وارد است بدلیل
آنکه فکلوا مما ذکر اسم الله الا کذشته ظاهر است که آن در مسلمانان وارد شده و بدلیل آنکه متروک التسمیه
حدیث المسلم یذبح علی اسم الله سمی او لم یسم و حدیث کلوه فان تسمیة الله فی قلب کل امرء مسلم از حضرت
پیغامبر آمده و چون مورد آیه ذبایح مسلمانان باشد به بیرون آوردن ذبایح مسلمانان باشد به بیرون
آوردن ذبایح مسلمانان باشد به بیرون آوردن ذبایح مسلمانان از صلح حکم مورد کتاب شود و تخصیص مورد
روا نبود پس قایل شدن بحل متروک التسمیه عامدا چنانچه مذهب امام شافعی است مخالف این آیت
باشد در کتب فقه آورده قاضی را حکم بحل متروک التسمیه از جهت آنکه مخالف کتاب است روا نبود اکر حکم کند
حکم او نافذ نباشد ○ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ○ چون راز
کفتن امارت آنست که ایشان پیش مردمان منکر شوند و در انکار مصر باشند بظهور علامت انکار تنزیل
منزله کنند و جمله را موکد آرند روایت کرده اند که مشرکان مجادله با مسلمانان میکردند و این قصه را مجادله
می آوردند که شما کشته خویش میخورید یعنی میته نمیخورید درین آیه تلمیح این مجادله اشارت سوی مقاتله است
این جمله معترضه بود براء تشنیع کسانیکه براء حل میته مجادله کنند و کشته خدا را اجل کویند **معنی اینست** و بدرستی
بودن هر آینه با دوستان خویش که مشرکان اند راز میکویند و تلقین حلال میجویند و با مجادله کنند و کفت
و شنید در میانه افکنند ○ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ○ انکم لمشرکون

جزاء شرط است وام فاعل بمعنی مستقبل است ما جزاء شرط برخلاف قیاس متروک شده بطریق من یفعل الحسنات
الله یشکرها آمده وچون وقوع اطاعت ایشان علامت آنست مطیع ایشان اشراک اطاعت اطاعت ایشان
از منکران است بظهور وعلامت انکار منزله منزله منکران کرد وجمله را موکد آورد وجمله وان اطعتموهم تذییل
مر منع تحلیل میته مضمون جمله سابق است **معنی اینست** واکر اطاعت کنند ودم متابعت درزنند ایشانرا
در استحلال میته بدرستی که دران هنکام ایشانرا اطاعت کنید ومردار نخورید که هرآینه مشرک شوید وبمنزله
ایشان باشید ٥ اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس
کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ٥ ای ضالا فهدیناه او جاهلا فعلمناه
او میتا فاحییناه بنفخ الروح ولادل اولی الاقاویل میتا بسکون الیاء وکسره وتشدید او خوانند ومعنی یکی است
همزه همزه استفهام است وواو براء عطف است ومعطوف علیه مناسب معطوف مقدر است ای من
انعمنا علیه لمن لم ننعم علیه او من کان ضالا فهدیناه لمن لم یهده وهمزه براء انکار هردو جمله است اینجمله متصل است
بجمله ان ربک هو اعلم من یضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین چه دران جمله فرقه راه کم کردکان وزمره مهتدی
شدکان را در تعلق بعلم خداء بهم جمع کرد ودرین جمله درکیفیت تعلق میان ایشان بعلم بنفی تسویه کیفیت
ضلالت یکی وورزیدن دیکری درمیان آورد وجمله درمیانه معترضه است ومثله مبتدائی است محذوف
الخبر ای من مثله هذا وجمله صله من بود فی الظلمات خبر است من مبتدا است محذوف ای هو فی الظلمات
وجمله لیس بخارج حال است یا صفت یا خبری دیکر وهذا اشارت است برمابعد کر وان عبارت است
از مضمون جمله هو فی الظلمات لیس بخارج منها وتواند بود خبر مثله محذوف باشد وجمله هو فی
الظلمات تا آخر بتاویل مضمون هذا الکلام خبر بود **معنی اینست** کسی که کمراه بود واو راه نمای کردیم
ویا کسی که جاهل بود اورا در دین دانش آوردیم یا کسی که بیجان بود جان دادیم وکردانیدیم براء او نوری یعنی نور
یقین وایمان ویا نور علم که نمی یکند ویا آن نور میان مردمان همچو کسی که مثل او آنست که خواهیم ذکر کرد وشان
او آنست که درمیان خواهیم آورد یعنی او در تاریکی بیرون نیامده ودر تاریکی رونده دست وپای بی
هنجار ویند وبعد که نتیجه هدایة ایمانی وعلم ایقانی وقوت ریحانی باحیا از باب استعارت مصرح
بهاست که علم همچو حیاتی است در صحو وعجز پس موت مستعار براء او بود چنانچه شاعر کوید **شعر**
فی الاحمل قبل الموت موت لاهله ٥ فاجسامهم قبل القبور قبور ٥ وان امرا لم یحیی بالعلم میته
فلیس له حتی النشور نشور ٥ وهمچنین ایمان وکفر وجه سوم ظاهر تر است ٥ کذلک زین للکافرین
ما کانوا یعملون ٥ کذلک نعت صفت مصدر محذوفست ای تزیینا مثل ذلک التزیین زین
للکافرین ما کانوا یعملون اینجمله تذییل است **معنی اینست** چنانچه کافران ضلال خویش را هدی
دانند وخودرا مهتدی خوانند آراسته نموده شده است مر کافرانرا آنچه بودند اینان عمل کنند آن زشت
را خوب پنداشتند وقبح را حسن پنداشتند ودل بربدی نهادند وخودرا نکار درزشت داشتند ٥ و
کذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها وما
یمکرون الا بانفسهم وما یشعرون ٥ کذلک صفت مصدر محذوفست ای کما جعلنا فی
مکة صنادیدها لیمکروا فیها کذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها مفعول اول است واکابر مفعول
دوم است فی کل قریة فی ظرف است لیمکروا فیها متعلق است بجعلنا وجمله وما یمکرون تا آخر نیز عطف
است وجمله زین حال است **معنی اینست** وچنانچه کردانیدیم در مکه سران مکه را که نکاران وبزرکان او را
بدکرداران وهمچنین کردانیدیم درهردیهی مجرمانرا کردانیده ایم وایشانرا براعمال زشت آورده ایم تا
مردمانرا مکر کنند وایشانرا بربدی وبدسکالی افکنند ومکر نمیکنند ایشان مکر بیک نفسهاء خویش را ومکر

ایشان

ایشان هم ایشانرا زیان میکند وهم ایشانرا در بدنامی افکند وایشان برین معنی شعور ندارند وکفر ومکر را زیان
خود نمی پندارند ٥ واذا جاءتهم آیة قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله
روایت کرده اند چون پیغامبر ع مبعوث کشت ومعجزات نبوت بوضوح پیوست ولید بن مغیره کفت
اکر این کار حق بودی بایستی مرا بودی نبودی که من در عز از محمد بزرکترم ودر مال ونفر بیشتر ودر کار قوی
ترم ووليد مذکور وابو مسعود ثقفی کفتند که ایمان نیاریم ما آنچه بر رسولان می آید وپیغامبر از روی می نماید
بر ما رسد ومارا مویدا شود این آیة نازل کشت واین نظم بورود پیوست بعضی کویند ابوجهل کفت که بنی عبد مناف
مارا در شرف مزاحم آمدند ودر بزرکی معارض ماشدند باآنکه کشتیم همچو دو اسبی که میان در پیش دستی کرویدند
وماندن هیچ از ایشان نبشفد درین وقت میکویند میان ما پیغامبری مارا روی نماید این آیة نازل کشت
واین نظم بورود پیوست **معنی اینست** وچون بیاید ایشانرا آیتی وشانی پیغامبری وآیتی از آیات قرآن
یا معجزه از معجزات بروجه حجت وبرهان بکویند هرکز ایمان نیاریم ودل بر تصدیق آن ننهیم تا بیاید
بر ما شان ونشان چنانچه می آید برسولان وحسن مرتبه که در حق ایشان بود بیایست موجب وبال و
نکال ومستوجب ضلال وکمراهی ٥ الله اعلم حیث یجعل رسالته ٥ رساله بر صیغه جمع خوانند
ومعنی برحسب آن داند حیث بتاویل مقام مفعول به است بر فعل محذوف ای یعلم مکان جعل رسالاته
مفعول اعلم چه اسم تفضیل در مفعول عمل نکند بمعنی خلق واحدا است ومقتضی یک مفعول باشد واینجمله مستأنفه است
که چون ذکر رسالة افتاد وهرکسی دل بر بند این درجه نهاد چنانچه که کی برسید لایق درجه کیست وسزاواری این
مرتبه بجیست جمله اعلم حیث یجعل رسالته ذکر کرد وبرسبیل استیناف آورد **معنی اینست** خداء عالم تر است
میداند جایی که آنجا رسالة خویش را علی اختلاف القراتین در وی نهاد وهر مرتبه هر مرتبه دانسته نمود داند وجدا
کردن او از افراد نوع او نمو تواند وبغیر سزاواری نتواند رسید وآن بغیر اهلیت نتواند دید **بیت**
ایوان مراد بس بلند است ٥ آنجا هوس رسید نتوان ٥ سیصیب الذین اجرموا صغار عند الله و
عذاب شدید بما کانوا یمکرون ٥ سین براء تحقیق است وجمله مستانفه است چنانچه
که سامع چون قول مذکور شنید از سزائی که ایشانرا خواهد رسید کفت ماذا یصیبهم بهذا القول یعنی ایشانرا
بدین کلمات چه سزا خواهد رسید وچه بدی روی خواهد نمود فقیل سیصیب الذین الآیة **معنی اینست**
تحقیق است که خواهد رسید مجرمانرا وکافرانرا خواری در روز جزاء وعذاب سخت از قدرت خداء جل وعلا بسبب
بودن ایشان مکر کننده وبدکاری ورزنده ٥ فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا ٥ ضیقا بسکون یاء وتشدید یاء مکسوره وحرجا بفتح
راء وسکون او خوانند ومعنی یکی داند فا تعلیل است برین باوجود عقل از کافران وقوع ظلم چنانچه مضمون
این سابقه است چرا باشد وباوجود ظهور حجج ووضوح دلائل چهره حقیقت ایمان برایشان چکونه پوشیده
ماند **معنی اینست** زیرا که هرکرا بخواهد خداء تعالی راه راست نماید وسینه وی را کشاده دارد ودر دل او
اندازد براء ورزیدن دین اسلام وکرویدن پیغامبر ع وهرکرا که خواهد کمراه کرداند وبوادی کفر رساند سینه
او را تنک کرداند که دروی چیزی نکنجد از غایة تنکی سخن خوب بروی کیرد وپند بپذیرد واین آیة صریح است در رد
مذهب معتزله که کفر وضلال را متعلق بارادت خداء تعالی ندارند وخداء عز وجل را مرید پندارند ٥ کانما
یصعد فی السماء ٥ یصعد بر صیغه مضارع از باب یمنع ویصعد فرع تصعد وتصاعد خوانند
ومعنی برحسب آن داند ما در کانما کافه است واینجمله حال است از ضمیر صدره که مضاف الیه مفعول است
بر طریق ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا وترک واو بید را آمدن کان مستحسن شده است **معنی اینست**
چنانکه که برمردن سوی ایمان واسلام را کاری دشوار داند وبیرون از طاقت خویش خواند ببحر رت

داده و موجب سرگردانی پندارد چنانچه که از موطن جهان برمیرود سوی آسمان و توان دانست که این حال برو
چه دشوار آید و درین حالت چه سرگشتگی و حیرت روی نماید ۞ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ
عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۞ اینجمله مقرر تعلیل مذکور است معنی اینست همچنین میگرداند خدای تعالی رجس کفر و
نفاق را که بر کسانی که نمی آرند و دل بر کفر می کارند این آیة نیز صریح است در رد مذهب معتزله چنانچه در آیة
سابق گذشته و ذکر آن بالا رفته ۞ وَهَٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا ۞ مستقیما حال موکده است از قبیل زید
ابوک عطوفا و هو الحق نبا و اینجمله معترضه است براء مدح ایمان معنی اینست و آن یعنی دین اسلام و شرع
پیغامبرم راه رضاء پروردگار تست درین که راه راست و درست ۞ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَذَّكَّرُونَ ۞ اینجمله تذییل است معنی اینست بدرستی بیان کردیم آیات را براء قومی که
پند گیرند و گروهی که موعظت پذیرند ۞ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ۞ اینجمله صفتی دیگر است مر قوم را یا مستانفه است براء بیان جزاء ایشان معنی اینست مر ایشانراست یعنی
یعنی مر مسلمانانرا دار السلام یعنی بهشت جاودان بهشت را دار السلام گویند و اضافت او سوی سلام
سلامت از آفات جویند یا سلام را از اسماء الله پندارند و نیز اهل بهشت بعضی بر بعضی برین لفظ دعا
خواهند کرد و فرشتگان نیز برین لفظ سلام خواهند آورد عند براء قرب مکان که خدای از ان منزه است باشد
و حال اینست که خدای تعالی ولی پندگیرندگان و دوست دارنده ایشان است بدانچه عمل میکردند و با عملی که می آوردند
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ ۞ یحشرهم بر صیغه غایب و متکلم
بنون خوانند و معنی بر حسب آن دانند یوم ظرف یقول محذوفست ای یوم یحشرهم یقول و ضمیر یحشرهم بر جن
و انس است یا معشر الجن مقول یقول است یا یوم معمول است اذکر بود یا معشر الجن و جمله که بعد اوست
مقول یقول محذوف باشد ای اذکر یوم یحشرهم و یقول یا معشر الجن قد استکثرتم من الجن الانس و جمله و یوم
یحشرهم با عامل آن بر هر تقدیری معترضه است معنی اینست و روزی که انس و جن را حشر کنیم و بگوییم
ای گروه جن گناه بسیار کردید و از کار اضلال و اغوا انس را در عصیان انداختید ۞ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ
مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا ۞ قال بمعنی یقول است برای
حکایت از روز قیامت است از قبیل و نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار و جمله ربنا استمتع مقول قال است
و بلغنا عطف است بر استمتع و اجلنا مفعول بلغنا است و موصول با صله یعنی الذی اجلت لنا صفت
اجلنا است معنی اینست بگویند اولیاء ایشان یعنی دوستان و فرمانبرداران و مطیعان ایشان از آدمیان ای
پروردگار ما بعضی یعنی پریان نفع گرفتند و هر نوعی دیگر بر خودداری یافتند و نفع گرفتن آدمیان به پریان
آنست که آدمیان پریان را دوست می سازند و در کارها بتقویت ایشان می پردازند پریان تا آسمان بروند
و کلام فرشتگان بشنوند و کاهنان را خبر کنند و نیز در عرب چون کسی در وادی نزول کردی در ان وادی
اعوذ بسید هذا الوادی من سفهاء قومه بر آوردی تا آنکه آنجا بودی ایمن بودی و نفع گرفتن جن از انس
آنست که میان قوم خویش فخر کنند که آدمیان از ما نفع میگیرند و نیکی از ما پذیرند و نیز بعضی از آدمیان
جنیان را بپوهاء خویش محظوظ برسانند و با وارهاء دلکشا محظوظ و بهره مند گردانند و سیوم مهلتی را که
تعین کرده بودی براء ما یعنی ۞ قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۞
قال بمعنی یقول است بطریق و نفخ فی الصور مخاطب جنیان کافر و آدمیان فاسق اند متابعت ایشان
ورزیده و موافقت ایشان گزیده اند و جمله مستانفه است چنانچه که کسی گفت ماذا یقول الله لهم حین
یقولون ذلک فقیل قال النار مثویکم خالدین فیها الا ما شاء الله معنی اینست بگوید خدای آتش جای
شماست درین حال در و جاوید باشید مگر آنچه خدای هم خواسته است از از منه دنیا و از منه آخرت پیش از انکه

در دوزخ درآیند و بعضی گویند مگر آنچه خواهد که آتش در زمهریر بود و آنچنان سرد است که از غایت سردی
آن پندارند جدا شود تا آنکه آرزوی آتش کنند پس ایشانرا باز از زمهریر بر آتش افکنند و بعضی گویند مگر آنچه
خدا خواهد از عذابی دیگر غیر آتش عذاب که باشد ۞ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۞ اینجمله تذییل است
و تاکید جمله از جهت ایراد ثناء باری بر وجه و کادت و استواری است معنی اینست بدرستی که پروردگار
تو حکیم است هم کردار او چنانست که باید و هم گفتار چنانست که شاید داناست همه چیز داند جزا
دادن و سزاء آن تواند ۞ وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۞
اینجمله معترضه است براء نکوهش ظالمان و سرزنش کافران معنی اینست و چنانچه مسلط گردانیدیم جنیانرا
بر انسی کفار که ایشانرا وسوسه کردند و بگمراهی آوردند و سخنان ناحق گفتند و ایشانرا طاعت جواب جستند
همچنان والی گردانیدیم بعضی ظالمانرا بر بعضی آنچه ظالمان بر خلق میکردند ظالمان دیگر بر ایشان کنند و ایشانرا
در عذاب هلاک افکنند بسبب آنچه میکردند ایشان از ظلم بر مردمان و از کارهاء ناحق بر ایشان بعذاب
خدای عز و جل هر دو فریق را انتقام کند و در عذابی که شایان آن باشد افکند ۞ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ
يَوْمِكُمْ هَٰذَا ۞ در آیة یا معشر الجن که بالا گذشته وعید جنیان کافر و آدمیان که متابعان اند
بود درین آیة الزام ایشان و حجت استحقاق انتقام روی نمود این مقولی دیگر است بتقدیر و یقول با واو که معطوف
بود بر یقول سابق الم یاتکم رسل استفهام براء انکار است و انکار نفی اثبات باشد مخاطب را بر اقرار مقصود
آنست که ایشان اقرار کنند بآمدن رسل با قرار حجت بر ایشان ثابت شود معنی اینست ای گروه پریان
و آدمیان نیامده اند بر شما از جنس شما فرستادگان درین حال که بر شما آیات مرا قصه میکردند و شما
از دیدن مقول این روز می ترسانیدند ۞ قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا ۞ قالوا بمعنی مستقبل است چنانچه
بالا گذشته جمله مستانفه است چنانچه که کسی گفت ماذا یقولون فقیل قالوا کذا معنی اینست بگویند ایشان
بر نفسهاء خویش که گواهی دادیم و بزبان باعتراف گناهکاری گشادیم رسل بر ما آمدند و تبلیغ رسالت
کردند و ما تکذیب ایشان کردیم و بر ایشان ایمان نیاوردیم خدای تعالی از گفتار ایشان والله ربنا ما کنا
مشرکین خبر کرد در آیة شهدنا علی انفسنا و شهدنا علی علی انفسهم ما کنا مشرکین خبر کرد و در آیة شهدنا
علی انفسنا و شهدنا علی انفسهم انهم کانوا کافرین آورد میان دو گفتار مختلف جمع چگونه شود و توفیق
چنوع بود معنی اینست در روز قیامت مواقف بسیار است در موقفی منکر شوند و الله ربنا ما
کنا مشرکین گویند و در موقفی شهدنا علی انفسنا اقرار کنند با ختلاف نفی و مکان تعارض بود و تناقض نباشد
وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۞ بتقدیر و قد غرتهم الحیوة الدنیا حال است معنی اینست و حال اینست
ایشانرا حیات دنیا مغرور کرد و در گفتار و کردار ناشایسته آورد ۞ وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ
كَانُوا كَافِرِينَ ۞ عطف است بر قالوا معنی اینست و گفتند ایشان شهدنا علی انفسنا
بر نفسهاء خویش گواهی دادند و بزبان اعتراف گشادند که بدرستی ایشان کافر بودند و پیغامبرانرا مخالفت
نمودند و شک نیست که آدمیانرا از جنس ایشان رسول بوده یا نبوده درین باب میان علما اختلاف
روی نموده بعضی بظاهر است یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل تمسک کنند مر جنیانرا از جنس ایشان
رسل گویند هر قومی با جنس خویش می پندارد هر یکی از جنس خویش فایده خوبتر گیرد بند او بطریق بهره
پذیرد و بعضی گویند پیغامبرم ما مبعوث بر جن و انس بود و در شان هر دو فریق بر حسب حال ایشان
احکام شریعت و تکالیف دین بیان فرموده ام ازین جهت او را نبی الثقلین گویند و هر دو فریق احکام شریعت
از و جویند از جنس جن رسولی نبوده است و منکم خطاب جماعت مختلطه از جن و انس بود و این آیه

ایشانرا در دعوی مذکور حجت نشود رسولی که از جنس انس است این جماعت توان داشت و داخل این مجموع
توان پنداشت ۝ ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ۝
ذلک اشارت بر ارسال رسل است و ان خبری محذوف المبتدا است ای الامر ذلک یا مبتدائی است
محذوف الخبر ارسال الرسل واقع لاکذا و ان ناصبه است و یا مخففه از مثقله است بحذف مضمر است جه
حرف جر ازان و لن کثیر است ایجمله معترضه است براء بیان ارسال رسل معنی اینست آن یعنی ارسال رسل
کاین است ازجهة آنکه بدرستی شان اینست که پروردکار تو بدین صفت دیهها را بظلم هلاک کند و بغیر حجت
در تلف افکند درین حال که اهل آن غافل باشند از احکام و جاهل باشند از شرایع احکام ۝ وَلِكُلٍّ
دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُوا ۝ ایجمله عطف است بر النار مثویکم یعنی النار مثویکم ایها الکافرون ولکل
درجات ای لکل من المومنین درجات مما علوا و بعضی لکل من المکلفین دارند متناول مومنان
وکافران پندارند درجات و درکات تقدیر کنند مما علوا مشتمل بر حسنات دانند و بعضی بر قرینه
سیاق لکل من الجن و الانس کویند بدین تمسک امام ابو یوسف و امام محمد در قایل شدن جنیان به بهشت
نتوان چو این آدمیان جویند و هر یکی را از مومنان مرتبها و منزلهاست از سبب عملهاء ایشان چه
دخول جنان باتصال امت و درجات بحسب اعمال است ۝ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ یعلمون
بصیغه غیبت و خطاب خوانند و معنی بر حسب آن دانند ایجمله تذییل است معنی اینست و نیست خداء
غافل ازانچه شما میکنید و از دمی و قدمی که می زنید یا ازانچه ایشان میکنند و از دمی و قدمی که می زنند علی
حسب اختلاف القرائتین یعنی عملهاء شما یا ایشان داند و درجات و درکات دادن بقدر آن تواند
وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ ۝ چون در آیه سابق بیان کرد که خداء تع از عملهاء مردمان غافل نبود
و بر همه کار ایشان از آشکار و پنهان آکاه بود عصیان ایشان داند و هلاک ایشان تواند کمان آرد که ایشان
هلاک خواهند کشت و بفنا خواهند پیوست در ابقاء ایشان باستحقاق فنا و افنا کمان حاجت بر ایشان بود و
تحقق جهة احتیاجی سوی ایشان افتد دفع این وهم کرد و ایجمله را بر وجه تکمیل آورد معنی اینست و پروردکار
تو غنی است و بی نیاز است از ایشان حاجتی ندارد بر ایشان خداوند رحمت است ازجهة رحمت هلاک
کند نه این که سبب حاجت باقی میدارد ۝ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِن بَعْدِكُم مَّا يَشَاءُ
كَمَا أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ۝ یذهبکم جزاء شرط است کاف در کما انشاکم
صفت محذوفست ای یستخلف من بعدکم ما یشاء استخلاف مثل انشاکم من ذریة قوم آخرین و یستخلف
با متعلقات خویش عطف است بر یذهبکم و جمله شرطیه معنی ان یشاء یذهبکم تعلیل غناء پروردکار است
و دلیل بر بی نیازی کردکار است معنی اینست اکر بخواهد شمارا ازجهان ببرد پروردکار و بجاء شما دیکر را
دارد و خلیفه سازد از پس شما آنچه خواهد و بجاء شما پیدا آرد چنانچه پیدا کرده است شمارا از ذریة دیکر مردمان
و خلیفه ساخته است شمارا از پیشینیان در تفسیر آورده بعدد هر حرفی که در قرآن است قومی بهلاک پیوسته
و دیکران بجاء ایشان پیدا کشته ۝ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ ۝ ما موصول است اسم ان است واقع کنات
او بطریق ماء کافه در مصحف بخلاف قیاس آمده خطان لایقاسان العروض و خط القرآن تاکید جمله
ازجهة رد انکار منکران قیامت است که میکویند من مات فقد فات و لیس مات و ایجمله نیز تکمیل آیت
جه از توصف برحمت اغناء عمل بوعدها آید و خلف وعید از رحمت نماید لیکن حکمت مقتضی تحقیقت
آنست آنچه وعده کرده اند بیاید و خلف آن نشاید معنی اینست بدرستی که آنچه وعده کرده است
واقع خواهد کشت و بر اقتضاء حکمت بحصول خواهد پیوست ۝ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ۝ ای و ما انتم
بفائتین العذاب من اعجزه الشیء اذا فات معنی اینست و نه اید شما فوت شونده از عذاب که چون

شمارا بجوید بیابد و چون از وی کریزید دریابد ۝ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ۝ ایجمله دیکر است از جملهائی که بر وجه استیناف
نقل مقدر است مکانتکم بر صیغه مفرد و جمع بالف و تا تکون بصیغه تذکیر و تانیث خوانند و معنی بر حسب
اختلاف قرات مختلف دانند من استفهامیه است در محل مفعول است از باب تعلیق علم باستفهام آمده
یا موصوله است ازجهة مفعولیة عامل در محل نصب واقع شده جمله تکون از عاقبة الدار صله من موصوله
یا خبر من استفهامیه است ای الذی او ما یکون له عاقبة الدار یا قوم یا آنچه بعد اوست مقول قل است و چون
امر مخاطبان بعمل بجامل بودن امر ملوح بود بتقدیم ملوح و تقدیر هل انت عامل علی مکانتک تاکید جمله و فصل
او سایغ نمود معنی اینست بکوای محمد قوم مرا من کار کننده بر قدر قوت و طاقت خویش آن قدر که بتوانید بدرستی
که من عمل کننده و دم طاعت زننده ام پس سرانجام خواهید دانست که عاقبت کار کرا خواهد بود و سرانجام کار
کرا باشد ۝ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝ ضمیر شان اسم ان است لا یفلح الظالمون خبر است و جمله تذییل
چون تهدید و وعید سابق ملوح بر انتفاء فلاح ظالمان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست
بدرستی شان اینست که رستکار نشود ظالمانرا و فلاح نیابند از حد تجاوز کنندکان ۝ وَجَعَلُوا لِلَّهِ
مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا
كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ
بزعمهم بفتح زاء و بیم او خوانند و معنی او یکی دانند روایت کرده اند اهل جاهلیت چون کشت می ساختند
یا بانتاج انعام می پرداختند قسمی ازان براء خداء نیت میکردند و قسمی در نصیب الهه خویش می آوردند حاصل
قسمی براء خدا نیت کرده اند و در مهمان داشتن اضیاف و طعام مساکین و فقرا خرج میکردند و ازان خود نمی خوردند
و آنچه حصه شرکا میکردند و حاصل آنرا بحال آن بتجاء دهها و امثال آن در خرج می آوردند اکر قسمی که براء خداء تع
نیت کرده اند چیزی افزودی و زیادت و فراوی نمودی آنرا حظ میکردند و در قسم الهه می افزودند و اکر
در قسم الهه ایشان افزونی پیدا شدی و کشت نماء کامل آمدی ستقیم پیدا شدند و بردن آن سوی قسم خداء
دل تنکی کاشتند و اکر وقت دادن آب از قسم الهه باطله آب جانب قسمی که براء خداست روان می شدی براز
داشتن از دل تنکی کاشتند و میکفتند که خداء خداوند غنا است و محتاج نیست و ایشان فقیراند و محتاج اند
و همچنین انعام اکر در قسم الهه باطله مرده عظیم می پیدا شدی و دل بر ناخوشی می کاشتند و نمیخوردند و اکر در
قسم خداء مرده می زادی ملتفت نمی شدند و آنرا میخوردند و میکفتند که خداء غنی است و محتاج نبود و غیر
او فقیر و محتاج باشد در آیات و جعلوا لله شرکاء الجن و اقسموا بالله جهد ایمانهم شکایتها از افعال
قبیحه ایشان بود یعنی مشرکان این آیة شرکان یک قسم از اقسام است بر طریق ذکر خاص بعد عام است متصل
بذات این آیه میانه معترضه است چنانچه بالا کذشته و وجه اعتراض اوهر یکی در ذیل او بحر بر پیوسته معنی اینست
و میکردانند نصیبی براء خداء را ازانچه خداء عز و جل از کشت و مواشی آفریده و از نتایج و منافع پیدا کرده
و بکمان خویش میکفتند این حصه مر خدا راست و این نصیب الهه ماست پس آنچه مر شرکاء ایشانرا آفرید در حصه
خداء بیاید و آنچه در حصه خداء بیفزاید آن در حصه شرکاء ایشان برسد ۝ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝
ما نکره منصوبه است مفسر ساء مخصوص بذم محذوف است ای ساء حکما یحکمون هذا الحکم ایجمله تذییل است
معنی اینست مر حکمی است که حکم میکنند کافران این حکمی واقع است از ایشان ۝ وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ
لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ ۝ روایت کرده اند
مشرکان دختران را ازجهة حیا در حیاة دفن میکردند و بدروغ امرنا الله بذلک میکفتند و بعضی از ایشان
نذر میکردند و الزام می نمودند که اکر مارا چنین پسر شود آخرین را ذبح کنیم و براء قربانی سازیم چنانچه کویند که

عبد المطلب نذر کرد که دهم پسر را ذبح کنم عبد الله پدر حضرت رسالت پناه دهم پسر بود بر ذبح او بحکم نذر اقدام
نمود اقارب منع شدند و بدل ذبح شتران آوردند بعدد مبلغ صد شتر ذبح کردند این آیة تلمیح این قصه است بر قرات
این بصیغه فعل مجهول قتل برفع مفعول مالم یسم فاعله است و شرکائهم بجر مضاف الیه با ضافت سوی فاعل اولادهم
مفعول آمده میان مضاف الیه در کلام عرب بغیر ظرف جز ضرورت شعر نیامده چنانکه فزججتها بمزجة
زج القلوص ابی مزاده در غیر شعر شاذ بود و شاذ چون قول واستحوذ منافی فصاحت بناشد و بر قراة جر
اولادهم و رفع شرکائهم با ضافت مصدر سوی مفعول واقع شو کائهم بفعل محذوف بدلالت زین بر قراة زین بر
صیغه معروف زین بود قتل و جر اولادهم و رفع شرکائهم فاعل المذکور زین بود قتل اولادهم بنصب قتل و جر اولادهم
مفعول باشد و کذلک بر هر دو تقدیر صفت مصدر محذوف دارند کلام بتقدیر تزیینا مثل تزیین تقسیم المال و تحریمه
کما مر زین الکثیر من المشرکین قتل اولادهم بپندارند و اینجمله عطف است بر جمله وجعلوا لله مما ذرا الی آخره و جمله
زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم مستأنفه بود در جواب من زین معنی اینست چنانچه آراسته
شده است حرث شرکا از قبایح سابقه چون تقسیم مال میان خداوند و بتان همچنان آراسته شده مر بسیاری از مشرکان
کشتن فرزندان و ذبح کردن ایشان بنام بتان ٥ لِیُرْدُوهُمْ وَلِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دِینَهُمْ ٥ لام لیردوهم
بر قرات زین بصیغه معروف متعلق است بزین مذکور ای زینوا القتل لیهلکوا المتولی بالقتل والادهم فوق
الاقدام علی التلف والقابلی بالخوت والاسف معنی اینست آراسته شد برای ایشان قتل اولاد را تا هلاک
کنند مقتول آن را بتلف قاتل را بحزن و اسف برین طریق در دنیا زیان کنند و تا بر ایشان دین ایشان را بپوشند
و غیر دین را با دین بیامیزند و امر را بر ایشان مختلط کردانند روایت کرده اند که ایشان دین اسماعیل ع داشتند
و حث بر محافظت آن میکاشتند بدین ابتداعات و افترات در دین اسماعیل بر ایشان پوشیده کشت و با ختلاط
و اشتباه پیوست چیزها در نظر ایشان کداشته نمود که در دین اسماعیل ع بود ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا
فَعَلُوهُ ٥ اینجمله معترضه است معنی اینست و اکر خدای خواستی که ایشان این کارها نکنند و این خویش را در
اشتباه نمی افکندند لیکن چون خواسته بود اختیار آن از ایشان روی نمود این آیة نیز در بطلان مذهب معتزله
صریح بود و بودن حسن و قبح و خیر و شر متعلق بارادت حق ثابت شود ٥ فَذَرْهُمْ وَمَا یَفْتَرُونَ
فا سببیه است مترتب بر زین الکثیر و ما یفترون عطف است بر ضمیر منصوب در ذرهم معنی اینست پس
بکذار کافران و افترای ایشان را در هنکام جزاء ایشان موعد سزاء ایشان روی نمود ٥ وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ
وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا یَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ ٥ بزعمهم متعلق قالوا است و جمله قالوا عطف است
بر وجعلوا لله مما ذرا من الحرث والانعام نصیبا چه آن کرداری از کردارهای قبیح مشرکانست و آن کفتاری
از کفتارهای شنیعه ایشان است معنی اینست و کفتند مشرکان این انعام و حرث یعنی انعامی و حرثی ایشان
میان خداوند و شرکا قسمت کرده اند و در بخش و سهم آورده اند انعامی است حرام کشته و منع پیوسته نخورد آنرا
مکر کسی که ما خواهیم از فقرا و مساکین و ایتام و خدم معابد اصنام این قول را بزعم خویش کفتند و در راه وهم و کمان
رفتند ٥ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا ٥ مبتداست و مخصوص است بصفت مقدره ای و انعام اخری
حرمت ظهورها و اینجمله عطف است بر هذه انعام مقول قالوا هذا القول و هذا القول معنی اینست
و انعام دیکر است که کافران حرام کردانیده اند بر خویش رکوب بر پشتهاء ایشان چون شترهایی که ذکر آن در سورة مائده
رفته و بیان آن بتشریح و توضیح کذشته ایشان بروی سواری نکردند و او را حامی ظهر خود میکفتند و بشم و صوف
او مردار بودی و از هیچ حوضی و کشتی کسی او را مانع نشدی ٥ وَأَنْعَامٌ لَا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا ٥
ای لا یذکرونها چه ذکر اسم خدای ملازم ذبح است فی نفس الامر پس لا یذکرون کنایت از ذبح باشد و انعام مبتدا
مخصوص بصفت مقدره جمله که بعد اوست خبر مبتداست اینجمله نیز معطوفست و مقول قالوا لا یذکرون

سواله

اسم الله صیغه غایب است متکلم را حکایت از نفس خویش صیغه متکلم چون قال زید فعلت کذا باید آورد قال زید فعل بتحمال
باید کرد اینجا نیز صیغه متکلم بایستی بجاء لا یذکرون لا نذکر نکفتی جواب این از قبیل بعضی است چه غایب متکلم اینجمله
از روی معنی یکی است اصل لفظ ایشان در کلام اول صیغه متکلم بود در وقت حکایت نقل بمعنی و ایراد صیغه
غایب روی نمود چنانکه کویند زید معترف شد که این کار کرده اگرچه در وقت اقرار این کار کرده ام کفته بود و در
وقت کفتن صیغه متکلم روی نمود معنی اینست و انعامی ذکر نمی کنند نام خدای بران یعنی ذبح نمی کنند یا ذبح
بنام دیکران میکنند و آنرا حرام نمی دارند و حلال بپندارند ٥ افْتِرَاءً عَلَیْهِ ٥ مفعول له است یا حال است یا
مفعول مطلق است بر طریق لفلان علی الف درهم عرفا ای یفترون افتراء سوال نسبت تحریم نابوده بر خدا
افترا میکنند افترا کردن و در نسبت تحریم یا دروغ میکویند دروغ کفتن خداوند آن افترا اند یا از جهت آنکه مفتری
اند ٥ سَیَجْزِیهِمْ بِمَا کَانُوا یَفْتَرُونَ ٥ اینجمله تذییل است جواب تحقیق است که خدای تعالی وزر
حرم بر ایشان خواهد نهاد و با فتراء ایشان سزا خواهد داد ٥ وَقَالُوا مَا فِی بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ
لِذُکُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ یَکُنْ مَیْتَةً فَهُمْ فِیهِ شُرَکَاءُ ٥ شرکاء یکن
بتا و یا میته برفع و نصب خوانند برفع اسم یکن و بنصب خبر یکن دانند اینجمله عطف است بر جمله سابقه بیان
کفتاری دیکر است از کفتارهاء ناشایسته کافران و شناعتی از شناعات شنیعه ایشان معنی اینست و کفتند ایشان
آنچه در شکمهاء این انعام است خالص مر مردان راست و بر زنان حرام است بچه که در شکم انعام است ایشان همه دران
شریک باشند و مردان و زنان را حلال بود اقوال ناپسندیده ایشان را ذکر میکند و کفتارهاء ناکزیده ایشان را
شرح میدهد تا اهل حق مذاهب باطله مبطلان بدانند و از عمل بدان و موافقت دران باز مانند و درین
و درین آیة دلیل است که اهل علم را دانستن مذهب مخالفان می باید و اطلاع بر اباطیل و اکاذیب ایشان
می شاید فقها یافتی که از کلمات کفر در کتب شرعیت می نویسند تا مسلمانان ازان احتراز کنند و از عمل بدان
باز مانند عرفت الشر لا ولکن لتوقیه علم حق است اگرچه علمی باز ماند عرفت بود که عمل بدان قبیح بود
تقبیح معلوم قبیح نشود العلم حق علم است علم بحسنات از جهت عمل کردن علم بسیئات از جهت باز ماندن
٥ سَیَجْزِیهِمْ وَصْفَهُمْ ٥ وصفهم مفعول است بتحریم حلال و تحلیل حرام کذبا و افتراء اینجمله مستأنفه است
برای بیان جزاء ایشان معنی اینست زود باشد که خدای تعالی ایشان را بصفت کردن ایشان خدای را بصفت نابوده
از تحلیل حرام و تحریم حلال جزا دهد بسبب آنکه سزاء دروغ کوی ایشان عذاب کند ٥ إِنَّهُ حَکِیمٌ
عَلِیمٌ ٥ اینجمله تذییل است تاکید او از جهت ابراز ثناء باری بر وجه و کادت و استوداری است معنی اینست
بدرستی که در حکم بتحلیل و تحریم حکیم است و همه کار او بر وفق حکمت مستقیم است علیم است بدانچه حلال کرده
و بدانچه آنرا در حیز حرمت آورده و بدانچه کافران از عملهاء ناکزیده و کردارهاء ناپسندیده میکنند و بدانچه
خود را در ورطه عذاب و عقاب می افکنند ٥ قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَیْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا
رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا کَانُوا مُهْتَدِینَ ٥ روایت کرده اند که بنی ربیع
دختران را زنده دفن میکردند مکر بنی کنانه و بعضی عرب بدر بکشتن پسران معین میکردند چنانچه بالا کذشت
این آیة تقدیر مضمون آنست قد ضلوا تذییل است و ما کانوا مهتدین عطف است بروی معنی اینست
بدرستی که زیان زده کشتند و خایب و خاسر شدند کسانیکه فرزندان خود را بنادانی کشتند و آنچه روزی
کرده است خدای تعالی از حلالی حرام کردانیدند و این تحریم را بر خدا بربستند و افترا کردند و دروغ نابوده کفتند
بدرستی که کمراه کشتند و بوده اند از کسانیکه راه راست یابند و طریق حق دریابند لایق اهتدا بودند و درین
کار سعی نمودند در تفسیر آورده مردی پیش پیغامبر ع آمد و در نظر مبارک بنوی درامد و ساعتی ایستاده کریه و زاری
بنیاد نهاد و حضرت را کفت در جاهلیت کناهی کرده ام و جرمی در وجود آورده ام این زمان مسلمان کشتم

و دین اسلام بپذیرفتم می ترسم که عفو نشود و وبال آن از من نرود من از قومی بودم که دختران را می کشتند و در
این جریمه می رفتند از من دختری مولود گشت زنده ماند تا آنکه ببلاغت پیوست و بجمال شهرت یافت تا آنکه
کسی بخطبهٔ او شتافت خطبهٔ او مرا بر حمیت آورد من قصد کشتن او کردم و خواستم که او را بی شوهر دارم و نتوانستم که او را
بشوهر بیارم از مادر او این سر بنهفتم و او را بر وجه حیله گفتم من میخواهم که براء زیارت اقرباء خویش در ان قبیله روم
و این دختر را همراه خویش برم مادر او تهمت قصد کشتن او آورد و این معنی بعهود و مواثیق بسیار منع کرد و بر اعتماد
مواثیق و عهود دل بر روان کردن گماشت و دختر را چنانچه در همینها معتاد داشت روان کرد از پیش او بیرون
رفتم و دختر را همراه بردم تا آنکه دختر مذکور بر سر چاهی رسید گفت یا ابت ترید ان تقتلنی یعنی ای پدر چه میکنی
مگر میخواهی که مرا در چاه افگنی مهر پدری در دل گذشت و زمانی دل این قصد باز گشت باز حمیت در دل آمد و وسوسه
شیطان در خاطر در آمد دل وسوسهٔ او را بپذیرفت دختر دست و پای مرا گرفت و عجز و زاری میکرد و دل مرا مهربانی
و شفقت آورد تا آنکه بسخنان مادر یاد دهانید و نداء یا ابت را تضییع امانت امی بگوش می رسانید متردد و
متامل گشتم و نظر در سر چاه کردن گرفتم تا آنکه شیطان غالب آمد مهر از دل بر کندم و او را در چاه افگندم و او یا ابت
فریاد میکرد و مرا باز خریدن از چاه می آورد تا آنکه مرد و جان بملک الموت سپرد پیغامبر و یاران گریه کردند و دل
افسوس و دریغ آوردند ان قرب ان اعاقب احدا بما فعل فی الجاهلیة لعاقبتک بما فعل اسلام گناه گذشته را
می برد و جداء تو بجریمهٔ جاهلیت بعد اسلام عقوبت نمی کند و این آیه دلیل است برین که عمل بغیر علم سفه باشد زیرا که
حق سبحانه و تعالی این کار را نکوهیده و عمل بغیر علم از ایشان نه پسندیده چنانچه جاء دیگر گفت و لا تقف ما لیس لک
به علم و این سخن منع عمل بظن میکند و در رد قیاس و خبر واحد و سایر دلائل ظنیه افگند مگر آنکه ظن
غالب را در حکم علم دارند و راجح را در حکم متیقن پندارند و نفع عمل را بغیر علم حمل بر نفی عمل بشک و وهم کنند و بر نفی
اتباع مشکوک و موهوم محمول گویند ٥ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ ٥
اینجمله عطف است بر جمله و هو الذی انزل من السماء ماء عطف است ثانی و درین هر دو جمله ذکر معاش
و جمله سابقه و هو الذی انشاکم در ذکر مبدا بود و رد مقالت مشرکان که ایشان بعضی حرث و انعام را
ممنوع میگفتند و حرام میدانستند و آنچه در شکمهاء انعام است آنرا بتفصیل قایل شدند و بر مردان حلال می
گفتند و بر زنان حرام می دانستند آنرا برین آیه و بدانچه معطوف است بدین ذکر کرد و بکلوا من ثمره اذا اثمر
و بکلوا مما رزقکم الله در اباحت آورد و اثبات کرد و تحریمی که بسوی خداست محض افتراست معنی اینست
او آنکسی است که انشا کرده است و پدید بر بستانها مشغفه و غیر مشغفه پیدا آورده است بستانهاء مشغفه آنست که
شاخهاء او را بچوبها بر دارند و بدان چوبهاء دیگر دارند تا شاخهاء آن بستانها بر زمین نیفتد و میوهٔ آن خاک
آلوده نشود و بعضی گویند مشغفات آنست که شاخهاء او بلند و استوار بود و بچو سفغان در زمین نیفتد و بعضی
و بعضی گویند معروشات نهال کرده مردمان که تعهد آن میکنند و فرود شاخها تکیه می دارند و بیخ آن می
بندند و غم آن میخورند و غیر معروشات آنچه در بیابانها و کوهها پیدا گشته و بغیر کاشتن کسی رسته ٥ وَالنَّخْلَ
وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ ٥ اکله بضم کاف و سکون کاف خوانند و معنی یکی دانند و النخل عطف است
بر جنات ای انشا النخل و الزرع مختلفا اکله حال مقدره است زیرا که اختلاف ثمار و حبوب در وقت
انشا موجود نیست بلکه مقدره است و اکل عاید بر اسم است بدانچه ماکول است از نخل و زرع و از ثمار
و حبوب و ضمیر اکله عاید بر نخل و زرع است بتاویل منها و درختان خرما و کشتها ٥ وَالزَّيْتُونَ وَ
الرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ ٥ عطف است بر جنات و متشابها حال است از رمان مانی ای
انشا الزیتون و الرمان حال کونها متشابها و غیر متشابه زیتون را پیدا آورد و آثار قدرت و آثار قدرت
پدید کرد در حال کلا متشابه است در رنگ و صورت و غیر متشابه است یعنی یک دیگر در مزه و مانند نباشند

مذاق

مذاق بعضی را شیرین می یابد و بعضی را ترش و هر یکی در مزه خلاف یک دیگر باشند ٥ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ ٥
متعلق است بما قبل بتقدیر و قال یا فلان چنانچه در قد علم کل اناس مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله
گفته اند و ضمیر بر نخل و زیتون و ابان است بتاویل مذکور معنی اینست بخورید از میوهٔ آنچه ذکر کردیم چون
میوه آرد از درختی که میوه ندارد سوال هم دانند که خوردن میوهٔ شده بود قید اذا اثمر را چه فایده باشد
جواب فایده او تکمیل است و دفع ایهام آنکه کسی گمان برد که بمیوه خوردن او بهره میوه خوردن کار شدت
بود موقوف بر تمام کمال باشد دفع این وهم کرد و قید را بر وجه تکمیل آورد ٥ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ ٥
حصاده بکسر حا و فتح او خوانند و معنی یکی دانند و اینجمله عطف است بر انشائیه سابق معنی اینست ثمر او بخورید
و حقی که واجبست در روز بریدن میوه ادا کنید در هنگام نزول آیه ثمار و حبوب را حقی لازم بود که در روز
حصاد بیرون می آوردند و میان فقرا قسمت میکردند بعد از ان منسوخ شده و بجاء آن وجوب عشر آمده ٥
وَلَا تُسْرِفُوا ٥ عطف است بر انشاءات سابقه معنی اینست و اسراف مکنید یعنی مال را بی منفعتی دین
و دنیا در غیر محل افگنید و بعضی گویند از حد تجاوز مکنید یعنی چندان بدهید که خود محتاج سوی کردند چنانچه جاء
دیگر گفت و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا روایت کرده اند ثابت قیس بن شماس نخلستانی داشت
یک بانصد شاخ خرما را برید و بمردم داد و برای خانه و فرزندان ذخیره ننهاد و لا تسرفوا در شان او نازل گشت
و نهی مذکور بود پیوست ٥ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ٥ اینجمله تذییل است و چون جمله و لا
تسرفوا ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خداء تو مسرفانرا
دوست ندارد و در چیز دوستی نیارد ٥ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا ٥ حموله و فرشا عطف است بر
جنات و من الانعام حال است از جهت تذکیر ذو الحال متقدم شده و میان حرف عطف فصل بجار و مجرور آمده
چنانچه ضربت علی السطح بکرا بدین تقدیر بیانیه است و تواند بود من تبعیض بود و من الانعام عطف باشد بر
جنات و حموله و فرشا حال باشد تقدیر چنین باشد ای انشا جنات و من الانعام حال است کر تها حموله
و فرشا حموله انعام کبار که صالح است براء بار و ان جمع است بر قدرت لا و حوله لا واحد له من لفظه و فرشا
انعام صغار که لایق بار نه اند چون گوسپندان و شتر بچگان و گوساگان که نزدیک زمین است مصدر است بمعنی
مشیة مفروش شده و تواند بود از فرش انعامی که براء ذبح در زمین انداخت مراد دارند و از جهت اتصال بزمین
بمجو مفروش پندارند معنی اینست پیدا آورد انعام بار کشید و سواری پذیرید و حیوانات صغار آورد
و حیوانات خرد جسته از کبار که نزدیک زمین اند و از جهت نزدیکی زمین بفراش می مانند ٥ كُلُوا مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ٥ اینجمله محمول است بتقدیر قلنا ای قلنا کلوا مما
رزقکم الله و لا تتبعوا عطف است برو معنی اینست و گفتیم از آنچه روزی کرده است خداء تو شما را بخورید
و کارهاء شیطان را پس روی مکنید و در پی که او رود مروید و بمتابعت او گمراه مشوید ٥ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ ٥ اینجمله تعلیل است و بر نهی سابق دلیل است چون و لا تتبعوا خطوات الشیطان ملوح
بعداوت او بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که شیطان شما را دشمن پیداست
همیشه در عداوت شما عداوت ظاهر آرد عقل متابعت دشمن جایز نه پندارد ٥ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ
الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ
أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥ معز بسکون عین و فتح عین خوانند
و معنی یکی دانند ثمانیة ازواج بدل است از حموله و فرشا یا از و من الانعام و من الضان اثنین حال است
از و زیرا که بدل از مقصود دارد ذو الحال بود و من المعز اثنین عطف است برو استفهام در قل الذکرین براء
انکارات معنی اینست از انعام هشت نوع را آفرید دو از میش دو و این هر یکی بر وفاق موجود کرد این

منشات نبات و مبدعات حیوان سبب معاش کرده و آنرا براء عدوانا پیدا کرده تا در معاش خویش برو
بر دارند و آنرا سبب بقاء خویش سازند و جملهٔ استفهامیه مقول قل است و قل جمله معترضه است براء تلقین حجت
تحریم مذکور بود اما اشتملت علیه عطف است بر الذکرین حرم ام الانثیین و جمله نبئونی بعلم مقرر است مر
انکار سابق را ان کنتم صادقین شرطیه است محذوف الجزاء اکتفا بما مضی یعنی چین آید تحریم بعضی انعام که
می آرند بران هیچ حجت ندارند ذکور یا تحریم نتایج ایشان بحکم عقل نمی دانند و حکم خداء بدان مشاهده نکرده
اند و نبوت انبیا را قائل نیند بوحی بدانند بر ثابت شدن بر تحریم آنچه حرام می پندارند حجتی از عقل و حس
و نقل ندارند مرا خبر کنید بعلمی که دارید با کاهانی که شما صادقاید و حریم میکوید و بعضی کویند مالک
بن عوف صاحب رای بود و میان کفار صاحب اعتبار می نمود پیش پیغامبر آمد و در مجلس معلا
در آمد گفت رسانیده است مارا که حرام میکردانی چیزی را که بزرکان ما آنرا حلال می دانستند و حرام
نمی کردند پیغامبر فرمود چنین کن مرا که بحیره و سایبه و وصیله و حامی را ابا و اجداد شما از که باز حرام گفته
اند و چند گاه باشد که تحریم آن رفته اند او گفت دیر باشد ابا و اجداد خویش را همچنین یافته ایم و هم بدین
وجه دریافته ایم پیغامبر تحریم این چیزها هم از بزرکان شماست من این را حرام نگفته ام و در تحریم آن نرفته
ام این آیة فرود آمد پیغامبر نفی سبت بحیره و سایبه و وصیله و حامی سوی خویش با مالک بدین آیت
محاجه کرد و بدین مباحثه او را در الزام و افحام آورد گفت ان الله انشا ثمانیة ازواج بدرستی که خداء تع
از انعام هشت جفت پیدا کرده و هیچ یکی را در چیز حرمت پیدا ورده از میش دو جفت اند از بز دو
جفت و میان ایشان از هر نوع دو نر و ماده و در هیچ جفتی حکم حرمت نهاده و اگر دو نر حرام باشد
بعلت ذکورین حرام شوند همه ذکور حرام باشد و اگر دو ماده باشند بعلت انوثت حرام کردند همه اناث
حرام کردند و اگر از جهة آنچه در گرفته است آنرا زهدانهاء آناث حرام پندارند و در گرفتن زهدانها
علت حرمت دارند همه انعام از نر و ماده حرام کرده و نر و ماده بحرمت پیوندد چه همه از زهدانند و همه
درین معنی یکسانند منعم حرمت کسی قایل نیست باز از جملهٔ هشت جفت چهار را ذکر کرده بود چهاری دیگر
بتفصیل بیان فرمود و انکار گذشت مالک بن عوف مذکور متحیر گشت و آنچنان منطق با سکات پیوست برین
روایت ثمانیة ازواج مفعول انشاء محذوف باشد و جمله رد تقدیر رد مقال مشرکان و تحریر شناعت
حال ایشان است قل الذکرین معترضه است براء تلقین انکار بر ایشان معنی اینست خداء عز و جل هشت
جفت را از انعام موجود کردانید از میش دو جفت و از بز دو جفت از هر نوعی دو نر و دو ماده بگو
ای محمد این که میکویند خداء انعام حرام کرده یا دو ماده را در حرمت آورده یا آنچه در گرفته است از زهدانهاء
مادکان از نتایج و زادکان ایشان کنند مرا بدانچه می دانند اگر شما راست کویاند ۝ ومن الابل
اثنین ومن البقر اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام الانثیین
عطف است بر من الضان اثنین ومن المعز اثنین و جمله قل الذکرین معترضه است براء تلقین حجت انعام
تحریم چنانچه بالا گذشت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست و لد میش دو جفت و ولد گاو دو جفت اناث
کرده و ولد هر نوعی نر و ماده پیدا آورده و ایشان را درین انتاج آورده و سبب معاش و رزق ساخته
بگو ای محمد از معز ذکور و اناث انتاج ایشان را بر مقتضی عقل حرام کردانید متضمن این معنی رسید شما
بنبوت قایل نه اند و بر ورود وحی اعتقاد ندارید و ظاهر است که عقل مقتضی آن نیست عاقل نکوید که
عقل موجب این معادیست ۝ ام کنتم شهداء اذ وصیکم الله بهذا ۝ ام منقطعه
است برای اضراب از اول و استفهام از ثانی و استفهام از خداء عز و جل بحقیقت نتواند بود بحسب مقام
از وی انکار متوارست معنی اینست باوجود که شما حاضر بودید آن وقت که خداء تع بتحریم آن وصیت

کرده و بر حکم خویش شما را آگاه کردانیده و همه دانند این معنی نیست پس تحریم شما بی معنی است و شک نیست
که این دعوی میکنند سزاوار انکار و مستحق توبیخ می باشند و مفتری بر خدای باشند ۝ فمن اظلم ممن
افتری علی الله کذبا لیضل الناس بغیر علم ۝ فا سببیه است من استفهام براء انکار است ای
لا اظلم ممن افتری علی الله کذبا معنی اینست پس که ظالم تر است از کسی که افترا کند بر خداء تع او دروغی را بر
بندد یا مردمان را بجهل و عمل گمراه کند و از راه نیک در راه بد برد شک نیست که بغیر علم رهنمائی کردن
و نشان راه گفتن گمراه کردن و از راه بردن است ۝ ان الله لا یهدی القوم الظالمین ۝ این جمله
تذییل است چون جمله فمن اظلم تا آخر ملوح بمضمون این جمله بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی
اینست بدرستی که خداء تع راه ننماید ظالمان را که موت ایشان بر کفر خواسته و ایمان ایشان بارادت نه
پیوسته ۝ قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة
او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به ۝ این جمله دیگر است
از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است یکون بر صفت تانیث و تذکیر و میتة برفع و بنصب خوانند
برفع اسم یکون و بنصب جزاء او دانند روایت کرده اند حضرت رسالت پناه با مالک بن عوف بمحاجه
در آمد و بحجت بروی غالب آمد مالک بن عوف چون از حجت کفتن عاجز شد از پیغامبر پرسید در بحیره
و سایبه و وصیله و حامی که بزرکان ما حرام گفته اند تو چه میکویی و در قضیهٔ ایشان کدام حکم میجویی آیة قل لا
اجد لا اجد تا آخر نازل گشت و این نظم بورود پیوست الا ان یکون میتة مستثنی مفرغ است الا اجد محرما فی
وقت الا وقت کون المطعوم میتة او دما مسفوحا الی آخره او دما عطف است بر میتة بنصب و بر قراءة
رفع در میتة منصوب بفعل محذوف بود ای یطعم دما مسفوحا او لحم خنزیر و جمله فانه رجس تعلیل است
او فسقا عطف است بر منصوب سابق لغیر الله مفعول ما لم یسم فاعله مر اهل بتضمین ذکر و جمله اهل لغیر الله
صفت مر فسقا معنی اینست بگو ای محمد نمی یابم در آنچه بر من وحی آمده محرم بر خورنده که خورده مگر
آنکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد زیرا که هر یکی ازین سه رجس است در شرع و در طبع نجس است
و یا باشد فسقی یعنی مذبوحی که آواز برآوردن و ذکر کردن مر غیر خدا را در ذبح او ابقا کرده شده و ذبح او بنام
غیر خداء عز و جل آمده حقیقت بنام اللات و العزی و مانند آن یا حکما با قامت ملت کفر مقام ذکر بتان
سوال مذبوحی که متروک التسمیة باشد عامدا و مباح مذبوح بذکر اسم الله حرام بود و آن غیر چهار چیز مذکور
باشد حصر مذکور چه گونه آید و صحت آن چنوع روی نماید جواب قصر حقیقی نیست سوال ما وارد شود
بلکه قصر اضافی بر نسبت بحیره و سایبه و وصیله و حامی بر وجه قلب براء رد اعتقاد کافران باشد که بحیره
و سایبه و وصیله و حامی حرام می دانند و لحم خنزیر و میتة و آنچه بتان ذبح کرده اند حرام نمی پندارند بدین وجه
سوال وارد نشود و بوجود محرمات دیگر اشکال نبود سوال بر جمله یطعمه را بعد ذکر طاعم چه آرد و تکرار او از
ذکر چه فایده دارد جواب ذکر یطعمه بعد از ذکر طاعم دلالت میکند برین که منظور در تحریم مذکور خبثیت طعم
بود خبثی دیگر چون بودن او مشروب یا مطعوم یا مسروق یا لقمه محسنه یا مهلکه و پلید و غیر آن منظور نباشد
سوال قل لا اجد فیما اوحی الی نفی وجدان است و از نفی وجدان نفی وجود نمی آید و مقصود درین محل نفی وجود نفی ع
می نماید نفی وجدان چرا کرد بس فیما اوحی الی چرا آورد جواب نفی وجدان آنچه وحی شده از غیر صاحب وحی
نفی وجود بود اما نفی وجدان از صاحب وحی نفی وجود بود و نفی وجدان آورد تا کنایت نفی وجود باشد
الکنایة ابلغ من الصریح و التلویح من التصریح تا یافتن پیغامبر چیزی را و گلین در اموری که بر وحی شده است
مستلزم نابودن اوست یا این که ادب آنست که اگرچه باشد بر صورت ظن بیارند و از جهة احتیاط در معرض
قطع ندارند چنانچه در حالی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین گفته اند که سلیمان عم یقین میدانست که هدهد

بنت رغایبست ومع ذلک نفی دویت خویش کرده ودر بیان عیب آورده ۝ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ
رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ من شرطیه است ومرفوع المحل بر ابتدا است محمول بر حذف خبر و خبر است ای من اضطر
غیر باغ ولا عاد معترضه است یغفر الله له ویرحمه لان ربک غفور رحیم وجمله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد معترضه
است براء بیان حکم مضطر **معنی اینست** پس هر که مضطر شود واز جهة صرف هلاک بیچاره گردد بر قدر ضرورت
خورد درین حال غیر تجاوز کننده است پس بدرستی که پروردگار تو آمرزنده است خطایا آمرزد کنایت از حصول
فعل آمرزیدن وبخشیدن وترخیص سابق بر مضمون جمله باعتبار معنی مکنی عنه ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سایغ شود ودرین اشارتست بسوی قول ابو یوسف که اکل این محرمات در وقت اضطرار مباح نمیکردد بلکه بر
وجه رخصت دفع اثم می شود همچو اجراء کلمه کفر در وقت اکراه با بقاء حرمت مرخص می باشد ابو حنیفه با ستثناء
از تحریم که در آیة وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه مذکور است تمسک کرده ومحرمات مذکوره در
وقت اضطرار از تحریم اباحت آورده لیکن چون در حق غیر مضطر حرام است مباح گردانیدن او را غفران
نام کرد چنانکه دو رکعت مسافران را اگرچه در حق او صل فرض است ظهر وفجر او برابر است باعتبار آنکه
در حق مقیم فریضه چهار رکعت است اثم رخصت اسقاط آورده ۝ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ
ذِي ظُفُرٍ ۝ علی الذین متعلق حرمنا است واین جمله قصه اهل کتابت است وبالا قصه مشرکان بود واین فعلیه
عطف است بر فعلیه سابقه ومیان ایشان جامع خیالی است **معنی اینست** وکسانیکه یهودی شدند وملت
جهودی ورزیدند هرچه از پندگان دواب خداوند ناخن حرام کردانیدیم واز نعمت حل طیبات محروم
رسانیدیم ۝ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا ۝ عطف است
بر فعلیه سابق **معنی اینست** واز گاوان وگوسفندان حرام کردانیدیم پیه ایشان را مگر پیهاء آن مگر پیهائی
که مشتمل است بران وپشتهاء ایشان که آن در حکم گوشت بود مخالف ناخوردن گوشت بخوردن آن حاجب شود
أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ۝ حوایا جمع حویه است چنانچه حطبه با واحتمال دارد که معطوف بر مباح
بود چه نیم مجرد نیست همچو کرده به بلک مختلط بغیر است وتواند بود که بر محرم بود واو براء منع خلوا باشد دون
الجمع نحو جالس الحسن او ابن سیرین **معنی اینست** یا پیهای که گرفته است حوایا او رها کرد گرفته یا پیهای که
با استخوان آمیخته است ۝ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝ ذلک مفعول دوم است مر جزینا
هم وجمله تذییل است وجمله وانا لصادقون بعد اخبار بخبر کنایتست از تحقق وقوع جزا که دعوی صدق
مخبر مستلزم است مر تحقق وقوع مخبر وجمله را موکد بتاکید آورد رد انکار منکران جزا کرد **معنی اینست** آن
تحریم طیبات مذکور ومنع نعمتها وسطور جزا دادیم ایشان را بران باغی کشتن وظالم بودن ایشان بدرستی که ما
هر اینه راست گویان وراست کاران خبر جزا دادن بر راستی میکنیم ۝ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ
وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ۝ فا سببیه است وجمله ولا یرد بأسه عطف است بر
جمله مقول قل وجمله قل با معطوفات خویش جزاء شرط است سابق بیان جزاء نفی وظلم ایشان بحرمان نعیم
وحرمان طیبات در دنیا بود درین آیة بوسعت رحمت یأس ایشان از رد یأس جدا بیان فرمود **معنی اینست**
پس اگر ترا ای محمد ﷺ تکذیب کنند ودر جریمه نعمت خدا تمسک شوند بگو پروردگار شما خداوند برحمت واسع
است در بمعنی شک نیست لیکن تمسک ایشان بسعت رحمت براء رد عذاب معنی شک نیست لیکن تمسک
ایشان چه رد کرده نشود عذاب او در آخرت از گروهی که گناهکاراند وعمل سعت رحمت او را در حق
کافران سودمند نداند ۝ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا
وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ ۝ جمله مستانفه است در جواب ماذا یقولون حین یواخذون بالاشراک وجمله
شرطیه یعنی لو شاء الله ما اشرکنا تا آخر مقول قل است **معنی اینست** زود باشد که مشرکان در عذر

اشراک خویش بگویند وبعضی ناپسندیده جویند که اگر خواستی مادران وپدران ما بشرک نمی شدیم ونه هیچ چیزی را
بر خویش در تحریم می آوردیم وظاهر است که این عذر ناپسندیده وبهانه ناگزیده است که مشیت خداء تعالی
افعال اختیاری ایشان را بجبر نبود ومقرون باختیار است کسب ایشان باشد وبعد تحقق اختیار معصیت
وکسب از تعلق بمشیت وارادت عذری نبود وبهانه نشود ۝ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا ۝ این جمله معترضه است براء تسلیه پیغامبرم ووعید کافران **معنی اینست** چنانچه ترا
تکذیب میکنند پیغامبرانی که پیش از تو بوده اند تکذیب میکردند تا آنکه بأس ما را چشیدند وعذاب ما
را دیدند ۝ قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
تَخْرُصُونَ ۝ این جمله مستانفه است چنانچه که پیغامبرم گفت ماذا اقول لهم فقیل قل هل عندکم من علم وجمله
که متضمن تاکید است تذییل است **معنی اینست** بگوای محمد ﷺ مر ایشان را که هست نزدیک شما از علمی که دارند
پس علم را براء ما بیرون آرید ونه اید شما مگر گمان برنده وبی تحقیق سخن گوینده ۝ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
این جمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است وفا در فلله سببیه است وجمله که بعد اوست
مقول قل است چه در آیة سابقه بیان بطلان حجت ایشان بود وآن سبب است براء این که مر خدا را حجت
بالغه داند واو را بصفت فلله علیم الغالب امر خوانند **معنی اینست** بگوای محمد ﷺ پس مر خدا راست حجت بالغه
بود حجتی رسیده بکمال وقاطع مقال باشد ۝ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ مفعول شاء محذوف
است ای لو شاء هدایتکم جمله معترضه است براء اظهار قدرت **معنی اینست** پس اگر خواست خداوندی
هم را راه نیک نمودی لیکن چون یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید صفت او باشد خواستن بتعیین برفق واجب
نبود کار اگرچه بمشیت متعلق است ووجود همه اشیا بارادت حق متحقق است ومبنی بر اختیار است بر وجه
جبر نیست بعد تعلق باختیار عذر تعلق فعل بمشیت عذری بمعنی است ۝ قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ
الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا ۝ این جمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است
معنی اینست بگوای محمد ﷺ کافران را گواهان خویش که گواهی دهند بیارید بدرستی که خداء تعالی حرام کرده
است این چیزها را حرام می پندارند ۝ فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ ۝ فا در فان شهدوا سببیه است
معنی اینست پس اگر گواهی دهند گواهی بکذب ودروغ ونفاق ایشان ترا با ایشان دل گواهی مباد گواهی
ایشان اعتماد مدار ۝ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ۝ معطوف است بر فلا تشهد وجمله وهم بربهم یعدلون حالست **معنی
اینست** پس دوی مکن هواهاء کسانی را که آیاتهم ما را تکذیب کردند وآن را در معرض کذب وافترا آوردند
وکسانی را که بآخرت ایمان نمی آرند وایشان اصنام را به پروردگار خویش برابری دارند بتهارا بنظر ابتداء
واختیار بودن نظر بعصمت نباشد ۝ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا
بِهِ شَيْئًا ۝ این جمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است اتل جواب امر است محزوم
شده ما حرم ربکم ما موصول است وبا صله مفعول به است مر اتل را یا ما استفهام است بمعنی ای شیء مفعول
است مر حرم را واین جمله بتاویل اتل تعیین با حرم مفعول مر اتل ان لا تشرکوا به الی آخره صاحب کشاف لا را
لاء نهی داشته وان مذکوره را مفسره پنداشته بدلیل عطف امر بر بودن فعل تلاوت بمعنی قول وایراد کرده که
نهیها بیان محرم چنوع شود جواب گفته اند چنانچه نهیها بیان تحریم در منهی عنه است امر بیان تحریم صله مامور
به است **معنی اینست** بگوای محمد ﷺ مر مشرکان را بیایید برخوانم آنچه حرام کردانیده است پروردگار شما بر شما
وبگویم که چیزی را بخداء شریک مکردانید وخدا را یکی دانید ۝ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۝ ای احسنوا بالوالدین
احسانا مستلزم است مر تحریم ایذا **معنی اینست** ونیکوئی کنید نیکوئی کردنی ۝ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ

مِن اِملاقٍ ۞ نهی است معطوف است بر احسنوا مقدر معنی اینست و فرزندان خویش را از جهة فقر مکشید واز عسرت وتنگی معاش مترسید ۞ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَاِيّاهُمْ ۞ نحن مبتدا است ونرزقکم وایاهم خبر است تقدیم مسند الیه بر وی است خبر فعلی برای تخصیص بود کلام یعنی نحن نرزقکم لا انتم باشد وجمله تعلیل است بر نهی سابق دلیل است معنی اینست از جهة فقر فرزندان خود را مکشید واز فقر و گرسنگی مترسید زیرا که رزق میدهیم شما را وایشان را ۞ وَلا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ ۞ معطوف است بر نهی سابق وما ظهر منها با معطوف خویش بدل است از فواحش معنی اینست زشتها وکارهای ناشایسته را نزدیک مشوید یعنی معاصی را آنچه ظاهر است از گناهان جوارح وآنچه باطن است گناهان دل ۞ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتي حَرَّمَ اللّهُ اِلّا بِالْحَقِّ ۞ عطف است بر ولا تقربوا معنی اینست ومکشید نفسی که حرام گردانیده است کشتن آن را خدای تعالی مگر آنکه کشتن او متوجه شود بحق مستحق چون قصاص وردت ورجم زانی محصن وقتل قطاع طریق وخناق وساحر وکشنده تیغ برای کشتن مسلمانان وقاصد جان مسلمانی بناحق ذلِكُمْ وَصّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۞ ذلکم اشارت است بر مذکور از اوامر ونواهی ووصیت کردن بمعنی دادن است هر جا که وصیت کردن است در عادت مقرون بپند دادن می باشد واین جمله معترضه است برای جمع کردن تفاصیل سابق را وتاکید است لعلکم تعقلون بمعنی کی تعقلوا متعلق است بوصیکم معنی اینست آن ای مخاطبان پند داده است خدای تعالی شما را بدان تا شما در یابید ودر عمل کردن بدان بشتابید ۞ وَلا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ اِلّا بِالَّتي هِيَ اَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ اَشُدَّهُ ۞ معطوف است بر ولا تقتلوا اولادکم معنی اینست ونزدیک مشوید مال یتیم را مگر بطریقی که آن بهتر است از محافظت ومنفعت وکوشش نمودن در زیادت شدن وافزودن سوال از استثناء احسن لازم آید که هر چه غیر احسن در حکم صدر داخل باشد پس حسن نظر بنفس امر بود اما از ولی ووصی وقاضی در حق یتیم اختیار حسن که از احسن فروتر کمتر است مضرت باشد اختیار مضرت در حکم حرام دارند واختیار دیان او از حکم ویش قبیح بندارند ۞ وَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْميزانَ بِالْقِسْطِ ۞ معطوف است بر امر ونهی سابق معنی اینست وبراستی وعدل تمام کنید پیمانه را در پیمودن وراست کنید ترازو را در سنجیدن ۞ لا نُكَلِّفُ نَفْساً اِلّا وُسْعَها ۞ این جمله مستانفه است چنانکه سوال کرد ما نصنع لو لم یعلم بالزیادة والنقصان فقیل لا نکلف نفسا الا وسعها این جمله تکمیل است برای رفع زیادت ونقصان بغیر قصد واختیار بی اهتمام و کوشش عدل در کار معنی اینست تکلیف نکنیم ما هیچ نفسی را مگر بدان قدر که در وقوت وقدرت بود وبدان اندازه وسع وطاقت باشد ۞ وَاِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كانَ ذا قُرْبى ۞ اذا برای شرطیت فاعدلوا جزای اوست واین شرطیه معطوف است بر انشاءات سابق زیرا که جزا بشرط انشا باشد وشرطیه انشائیه بود معنی اینست وچون سخنی بگویید در گواهی یا در حکم یا در قرآن وانکار پس در سخن براستی چسبید واگر چه آنکس که در سخن در شان او میگویید وظهور قضیه او میجویید خداوند قرابتی باشد وخویشاوند قرابت بود حق باید گفت ودر صدق باید سفت اگر چه چیزی نو دود وبد یا پسر را از زبان شود ۞ وَبِعَهْدِ اللّهِ اَوْفُوا ۞ جار ومجرور متعلق است باوفوا تقدیم او از جهة اهتمام است مناط امر بابقاء محافظت عهد خدای است معنی اینست وبعهد خدای وفا کنید وخود را در ورطه عهد شکستی میفکنید ۞ ذلِكُمْ وَصّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۞ تذکرون که در اصل تتذکرون قراءت او بتخفیف ذال وحذف تا وتشدید او بابدال تا بذال وادغام او خوانند ومعنی بر حسب آن خوانند لعلکم تذکرون بمعنی کی تذکرون متعلق است بوصیکم ذلکم اشارت است بر تکلیف مذکوره واوامر ونواهی مسطوره واین جمله تکلیف سابق را تقریر است ومضمون کلام سابق را تکرار است معنی اینست آن

ای مخاطبان وصیت کرده است شما را بدان خدای شما وپند داده بدان چنانچه بالا گذشته است وبیان آن بر هین گشته تا پند گیرید ونصیحت پذیرید ۞ وَاَنَّ هذا صِراطي مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ ۞ وان بتشدید نون بافتح همزه وکسر او خوانند بر قراءة تحقیق مخففه از مشدده وحذف ضمیر شان دانند وآن را بجو مشدده بر ضمیر در ذلکم وصیکم معطوف دارند وبر قراءت کسر همزه جمله معترضه بود برای مدح دین اسلام وایجاب اتباع او باشد واضافت صراطی برای تعظیم مضاف از قبیل ناقة الله وبیت الله دارند مستقیما حال از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا معنی اینست بدرستی که دین یعنی دین اسلام راه منست یعنی راهیست که پیدا آورده ام وبسوی جنان موصول ساخته ام بسوی رضوان الله اشارت میکنیم ودر حالت که راست ودرست برد ودر وی هیچ کجی وحدر نباشد وبا هر دینی که مقابل کنند راجح آید ودر نظر عقل هر چند که در تامل افزایند راستی ودرستی زیادت نماید شعر یزیدک وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا پس چون دین اسلام راه مستقیم است پس روی او کنید ومتابعت او ورزید ۞ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ ۞ فتفرق بحذف یا جواب نهی آمده وباضمار ان منصوب شده جمله ولا تتبعوا السبل عطف است بر فاتبعوه معنی اینست وپس روی مکنید راههای مختلف را یعنی ملک کافران وراه جهودان وترسایان وآتش پرستان ومانند آن ومذهب بدعت را چون مشبهه ومعطله وامثال ایشان پس که پراکنده کند ومتفرق گرداند شما را از راه خدای یعنی از دین اسلام وبر طریقه پیغامبر خطی کشیده وگفت این راه راست است بعده راستا وچپا آن خطهای دیگر کشید وگفت این راهها گمراهی است وظرف وفساد وتباهی است در بعض تفاسیر آورده که پیغامبر راستا وچپا خط مستقیم شش خط کشید در خطی از آن دوازده گان خط دیگر پیدا آورد چه شش در دوازده هفتاد ودو می شود وخطوط مسطوره اشارت سوی مضمون ستفترق امتی اثنین وسبعین فرقة ۞ ذلِكُمْ وَصّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۞ آن مذکور یعنی آنچه ذکر کرده شده است ای مخاطبان وصیت کرده است یعنی پند داده وامر کرده شده است شما را بدان تا شما متقی شوید وپرهیزگار گردید ذلکم وصیکم به سه بار از جهة تاکید ومرتبه اهتمام تکرار کرد لیکن در اول کرت لعلکم تعقلون وکرت دوم لعلکم تذکرون وکرت سیم لعلکم تتقون آورد زیرا که اول تفکر است وبعد آن تذکر یعنی اول پند گرفتن است وبعد آن تقوی ورزیدن ۞ ثُمَّ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ تَماماً عَلَى الَّذي اَحْسَنَ وَتَفْصيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۞ تماما حال است ای کاملا وکمال وتفصیلا عطف است بر تماما ای مفصلا وهدی ورحمة عطف است بر تفصیلا لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون متعلق است بآتینا موسی الکتاب برای بیان حکمت معهود وفائده مقصود وعلی متعلق است بآتینا بتضمین انزلنا وانعمنا دارند والذی احسن موسی یا احسن محسن مراد بندارند چه کتاب مذکور اتمام انعام است وانعام عام در حق هر نیکوکاری بود وجمله ثم انعمنا آتینا بتقدیر قل معطوف بود بر قل تعالوا ثم قل آتینا موسی الکتاب یا عطف است بر وصیکم به بر طریق التفات از غیبت بسوی تکلم سوال چون ذلکم مبتدا بود وصیکم به خبر او باشد این جمله چون عطف بر وصیکم دارند معطوف بر خبر بندارند ربط با مبتدا باید وان از روی ظاهر درست نمی آید جواب ذلکم وصیکم آتینا موسی الکتاب علی ذلکم روایت کرده اند آیات مذکوره اول سورت است واز مضمون او سابق ترین آیات ابن عباس گفت که این آیات محکمه است ودر هیچ کتابی نسخ نشده ودر شان او ناسخی نیامده سوال ثم برای تراخی است واما کتاب موسی را تراخی از توصیت مخاطبان نیست بلکه بزمان بسیار مقدم بود صحت عطف او بر وصی ثم بچه روی نمود

جواب مخاطبان بوصیکم بنی آدم آیند توصیت مذکور دیرینه است هر امتی برایشان هر پیغامبری رفته در حق هر امتی
بیان پیوسته وتوامند بود ثم براء تراخی در مرتبه بود نه براء تراخی در زمان باشد وبعضی تقدیر قال کنند وکلام را یعنی
ذلکم وصیکم به ثم قال اتینا موسی الکتاب عطف دارند وبعضی برخلاف ارتباط مذکور وغیر ارتباط انتظام معطوف
روند وجمله ثم اتینا موسی تماما علی الذی احسن را بر جمله ووهبنا له اسحق معطوف کویند صاحب کشاف این قول
آورده وبدین عبارت بیان کرده وقیل هو معطوف علی ما تقدم قبل شرطیه السورة من قوله ووهبنا له اسحق معطوف
کویند صاحب کشاف این قول آورده وبدین عبارت بیان کرده قیل هو معطوف علی ما تقدم یعقوب واین
تلفیق ناشی از تحقیق است چه محققان براء جمله که با او جامع قوی دانند جمله را اکرچه روا باشد عطف بر صواب
خوانند کثرت اعتراض جمل میانه را یاقی از بلاغت بکیرند واشهاب انواع سخن در میانه مبنی از کمال قدرت بر کلام
پندارند معنی اینست پس دادیم موسی ع را کتاب یعنی توریت مشتمل بر آیات بینات که در حالة که تمام است
متصف بکمال وتمام است وکاین است بر کسی که محسن است ومحسن مذکور بذات موسی ع بر وجه وضع مظهر موضع
مضمرات یا بجنس عام مبین است در حالة که تفصیل است یعنی بیان است هر چیزی که راه دین است وسبب دین
هدی است ودر حق مردمان نعمت ورحمت خداست تا ایشان بلقاء پروردکار خویش وجزاء وسزاء روز قیامت
ایمان آرند ودر عطاء او شک نیارند ٥ وَهٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ ٥ این جمله معترضه است برای مدح
قرآن وتحریض اتباع ان حال است یا عطف است بر آتینا موسی الکتاب عطف است بر فعلیه واستعمال هذا
براء قریب است معنی اینست واین یعنی کافر از کتابی است از خداء مهربان برکت داده شده ومتبرک آمده ٥
فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٥ فا سببیه است واتقوا عطف است بر فاتبعوه لعلکم ترحمون یعنی
لکی ترحمون متعلق است بفاتبعوه معنی اینست پس چون آن کتاب را چنین دانید پس روی واتباع احکام او کنید
واز خداء بترسید واز عقاب وعذاب او بپرهیزید تا مستحق رحمت شوید ومستوجب این نعمت کردید ٥ أَنْ
تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ٥ ان تقولوا
متعلق است بانزلناه بتقدیر کما فی قوله تعالی یبین الله ان تضلوا ای یبین الله لکم لان لا تضلوا اینجا نیز تقدیر چنین باشد
وهذا کتاب انزلناه لان لا یقولوا وان در وان کنا مخففه از مثقله است بر کان که از داخل مبتدا وخبر است در لام
واز جهة فرق میان ان مخففه ونافیه لام کان آمده معنی اینست این کتابی اهل توریت واهل انجیل پیش از
ما بدرستی که هستیم از علم وبیان هر آینه غافل شوند کان وتواند بود که در ان لا تقدیر نکنند ومضاف محذوف
دارند وتقدیر کلام کراهة ان تقولوا پندارند بدین وجه معنی چنین آید کتابی است فرستاده ایم آن را بر شما از جهة
کراهة انکه نکویند نفرستاده است خداء تعالی کتاب مکر بر دو طائفه پیش از ما ٥ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا
الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ ٥ عطف است بر لا تقولوا سابق واقع بر دو وجه مذکور
معنی اینست این کتابی است که فرستاده ایم آن را تا نکویند یا از جهة کراهت آنکه کویند اکر بما کتاب
فرستاده شدی ونیزان بحصول آمدی هر آینه ما را راه یابنده تر از اهل توریت وانجیل می بودیم ودر اهتدا قیامت تم
از ایشان برتری نمودیم ٥ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ ٥ ای
حجة ظاهرة من ربکم وهی القرآن فا تعلیل است مراد از بینه وهدی ورحمة قرآن است بر طریق کنایت از
موصوف از باب الحی المنتصب القامة عریض الاظفار در کنایت از ایشان والرسول المتصف القامة بالحق
العظیم کنایت از حضرت رسول الله پس چون پیغامبر اینچنین کتاب آورد وپیش شما بر خواند شما را در نا
کرویدن بر وجاء هیچ کفتاری نماند معنی اینست پس روی کنید زیرا که از پروردکار شما وارد شده است
وقرآن هدی است یعنی مایة الهدی ورحمت وفضل بر شماست ٥ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ
اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا ٥ فا سببیه است ومن استفهامیه است وبراء انکار بود چه آمدن اینچنین حجت

سبب است برای توجه این کفتار معنی اینست پس کیست ظالم تر ودر بیدادی بالاتر از کسی که آیات خداء را
تکذیب کند وبراستی ودرستی بسند ند وازان اعراض کنند ودر معرض قبول وتصدیق نیارند ٥ سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ
عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست زود باشد که جزا دهیم
کسانی را که از آیات ما اعراض کردند واز تصدیق روی کردانیدند عذابی ناپایدار بسبب بودن ایشان اعراض
کننده از آیات ما وروی کردانند ٥ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ ٥ تاتیهم بر صیغه تذکیر وتانیث خوانند ومعنی هر دو یکی دانند وجمله استفهامیه بمعنی نفی
است ونظر اینجا بمعنی انتظارات ونقل این آیة در شان مشرکان مکه بود وورود این در باب ایشان روی
نمود واین جمله معترضه است براء شکایتی دیکر از کافران وبیان شناعتی از شناعات ایشان مکر معنی اینست
هست که منتظرند ایشان مکر آمدن فرشتکان را یعنی ملک الموت واعوان او او یاتی آیة متشابه است سر تحقیق
مراد واعتقاد کنند ومشغول بتاویل نشوند وخلاف تاویل کنند وبعضی او یاتی امر ربک او یاتی عذاب ربک کنند
یعنی یا بیاید امر پروردکار تو بعضی روز جزا یا عذاب یا بیاید عذاب خداء یا بیاید بعضی علامات قدرت که از اشتراط
ساعت ومقدمات قیامت بود چنانچه بر آمدن آفتاب از مغرب وکیفیت بر آمدن آفتاب از مغرب آنست که
شبی موازنه سه شب دراز کردد وبسیاری از معتاد امتداد پذیرد بامداد آن آفتاب بهیچ عین سیاه از جانب مغرب
بر آید تا میانه روز بدین صفت نماید وبجانب مغرب فرو رود بعد از آن بر صفتی که نماید جانب مغرب را دائت شود
وبعد صد وبیست سال بر عادت خویش از مشرق بر آید لیکن آن سالها کذرنده تر وشتابی رونده تر نماید سوال
هل ینظرون در معنی نفی بود الا ان تاتیهم الملائکة استثناء از کدام قصر باشد جواب قصر قلب کویند ورد عکس
جویند زیرا که چون کافران از حجت عاجز کشتند باقرآن معارضه کردن نتوانستند دل بر خواری نهادند وزبان
بشاعری کشادند در شان نظر داشتیم وخاطر بر هلاک او بکماردیم وعنقریب هیچ اعشا وتابع او شاعران دیکر
مردند وخواهند مرد وتعلق خویش از دل خواهد بود ایشان را بر انتظار موت خویش آمدن ملائکه موت که
کنایت از انتظار موت است قصر کرده وانتظار ایشان موت پیغامبر را بر وجه قلب در نفی آورد سوال
ایشان که منتظر موت وهلاک خویش اند منتظر موت حضرت پیغامبر نه اند جواب شک نیست که ایشان منتظر
هلاک پیغامبر بودند ودر هلاک خویش انتظاری نمودند مطابق قصر مذکور با واقع چکونه آید وصحیح سطور
چه نوع روی نماید جواب دیکر بر وجه تمثیل چنانچه ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم کفته اند وبر طریقی که در ولا
یقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء در ان رفته اند یعنی حال یوسف ع در نزاهت ولطافت بدان می
ماند که بشر ملک باشد وحال شهدا بران نماید که مرده نباشند وایشان را مرده نداند بلکه زنده خوانند اینجا
حال مشرکان مذکور که انتظار موت وهلاک پیغامبر دارند چون بعلم خداء پیوسته که ایشان پیش از پیغامبر
هلاک خواهند کشت وبار خواهند پوست رؤساء مکه در جنک بدر کشته کشتند ودر حیات پیغامبر بهلاک
وفنا پیوستند چنانکه منتظر هلاک خویش اند ومنتظر هلاک پیغامبر نیستند ٥ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ
رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا
یوم یاتی ظرف است مر لا ینفع لم تکن آمنت صفت است مر نفسا یا صفت حال است از ان او کسبت عطف
است بر آمنت واین جمله عطف است در جواب ما یحصل ویکون یوم یاتی ذلک براء بیان آنکه ظاهر شدن بعضی
علامات قیامت ومشاهده امور آخرت توبه بکفر وقبح نکند وهر کافری که آن را مشاهده کند ایمان او نفع ندهد
ومعتبر نیفتد معنی اینست روزی که بعضی اشتراط ساعت آید وعلامات قیام قیامت روی نماید
نفع نکند هیچ نفسی را ایمان او که پیش از ان ایمان نیاورده باشد که در ایمان خویش چیزی را یعنی صبر ومحافظت
ایمان کسب کرده بود یعنی ایمان وتوبه از توبه اصلی وارتدادی نفع نکند وایمان حکم مشاهده بنوبت شرط عیب

که بر حکم یؤمنون بالغیب شرط بود معتبر نبود و بعضی خیر مذکور در کسبت فی ایمانها خیرا اعتبار از اخلاص کویند و از
ایمان بنفاق مراد دارند و این را درست پندارند زیرا که اصلا ایمان نیاورده و تصدیق نکرده که اقرار بغیر تصدیق دل
ایمان نبود پس منافق بی تصدیق مسلمان نشود معتزله از خیر اعمال صالحه مراد دارند و آنرا داخل ایمان پندارند و مرتکب
اعمال صالحه را کافر دانند و مرتکب کناهان کبیره را چون بی توبه بمیرد کافر پندارد تاویل صحیح آنست که ما ذکر کردیم و در
طی بیان آوردیم اما توبه از کناه که شروط بغیر بود بعد شاهده نیز مقبول نشود ○ قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ○ این جمله
دیکر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است جمله مستانفه است چنانچه که پیغامبر گفت ماذا اقول لهم
حین انتظروا موتی و هلاکی فقیل قل انتظروا انا منتظرون و این امری برای تهدید متضمن وعیدات مثل اعملوا
ما شئتم انا منتظرون تعلیل و تاکید او از جهة ابراز وعید بر وجه وکادت است معنی اینست بکوای محمد صم
مشرکانرا منتظر هلاک تو بودند و در عداوت با تو اهتمام می نمودند و در هلاک تو سعی می فرمودند تا آنکه سزاء
آن یافتند بدرستی که ما منتظریم چیزی میدانیم و محقق آن می پنداریم از موت و فساد در دنیا و عذاب و عنا در اخری
منتظر باشید بدرستی که ما منتظریم بدانچه بر شما چه پیش آید عنقریب در جنگ بدر رؤساء کفار کشته کشتند و سران
ایشان بهلاک و فنا پیوستند ○ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ ○ آیة سابق در ذکر مشرکان بود و این آیة در ذکر
اهل کتاب است چنانچه که سامع بعد ذکر مشرکان از شان اهل کتاب پرسید بر وجه استیناف جواب از سوال
شنیده چون پیغامبر در شان ایمان و اسلام ایشان اهتمام بلیغ داشت و آنرا همیشه مقاصد خویش می پنداشت
در تحصیل از مشقت دید و عناء و رنج از اهل کتاب می کشید و از کفر کافران متلف و متحیر می نمود این علامت
انکار مضمون است منهم فی شیء بود از سبب کفر ایشان در معرض سالت و مضرت بیدانت بظهور علامت
انکار در مضمون این جمله تنزیل منزله کرد و جمله ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا منهم فی شیء موکد آورد معنی
اینست بدرستی آنانکه دین خویش تفریق کردند و فرقه فرقه و کروه کروه کشتند و چون یهود و نصاری با خلاف
پیوستند و بعضی بجاء فرقوا فارقوا خوانده اند و معنی برین جمله دانند و آنانکه جدا شدند از دینی که مامور بودند بدینی
که مخالف آن دین است کرویدند ○ وَكَانُوا شِيَعًا ○ ای صاروا شیعا عطف است بر فرقوا دینهم معنی
اینست و کشتند کروهها مختلف در خبر آمده که یهود هفتاد و یک کروه کشتند هفتاد ضال شدند و یکی مهتدی
و اهل اسلام هفتاد و سه کروه شدند هفتاد و دو اهل بدع و یکی مصیب چنانچه پیغامبر فرموده بود وقوع آن
بهمان روی نمود و اصل ایشان شش فرقه اند خارجیه و رافضیه و قدریه و جبریه و جهمیه و مرجیه هر یکی میان خویش که
خلاف پیوسته دوازده فرق کشتند سی بر دوازده هفتاد و دو کشت و خبر پیغامبر مطابقه پیوست و شرح
عقاید ایشان در کتب کلامیه مذکور و دلالت رد آن عقاید اسلامیه سطور ○ لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ
جمله خبر ان رابط و ضمیر منهم و من بیانیه معنی اینست بدرستی آنکسانکه متفرق شدند و کروه کروه کشتند
نه تو از سبب کفر و کناه ایشان در چیزی از سوال و عتاب مواخذه و عقاب یعنی ترا از جهة کفر و معصیت
ایشان هیچ مواخذه نخواهد بود و هیچ سهو روی نخواهد نمود من بیانیه است براء بیان فی شیء معنی
چنین باشد نه بود در چیزی از امور دین ایشان یعنی با ایشان از جهة دین نسبتی نداری و هیچ چیزی خود را
با ایشان شرکت نمی پنداری دین تو تحقیق است و دین ایشان تقلیدی معنی چنین بود نه تو در چیزی از مخالطت
ایشان یعنی با ایشان آمیزش نباید و اختلاط نشاید یا چنین بود نه تو در چیزی از تعرض کار ایشان یعنی ایشانرا
در توبه نتوانی آورد و عذابی نتوانی کرد مصراع هر چه دهد خدا دهد هر چه کند خدا کند ○ یا معنی چنین
بود نه تو در چیزی از قتال ایشان نه قتیل شدند و نه اسیر و نه کتیب بدین وجه این آیة بر طریق لکم دینکم ولی دین
باشد با آیة قتال منسوخ کشت یا معنی چنین بود نه تو در چیزی از شفاعت ایشان بهیچ وجه در ذکر آورد یا معنی
چنین بود پیغامبر در شان ایشان بهیچ وجه در ذکر ایمان ایشان چنان اهتمام کرده که خود را در حق ایشان

براء دادن ایشان در معرض شفاعت آورد بدین طریق مرید شفاعت داشت و از شفاعت کردن باز داشت
إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ○ اهتمام پیغامبر تنزیل منزله ایشان رجوع
کار ایشان سوی پیغامبر کرده انما امرهم الی الله بصیغه قصر بر وجه افراد آورده و این جمله تاکیدات مر جمله منهم فی شیء
از جهة کمال اتصال فصل کرده و بغیر واو آورد چون تقریر کلام سابق است تذییل است معنی اینست نیست کار
ایشان مکر راجع سوی خداوند و سوی حق سبحانه و تعالی رجوع کار ایشان از کفر و ایمان و توبه و عصیان و نجات و عقوبت
و کرفتن در دنیا یا تاخیر عذاب تا آخرت و غیر آن سوی تو در آن چکونگی و سبب آنچه خروشی پس خبر خواهد
کرد خدا بدانچه میکردند و بدانچه از معاصی مرتکب می شدند بعضی ایشانرا خواهد کفت که چنین و چنین کرده اید و
مستحق چنین عذاب شده اید با این خبر کردن کنایت از عذاب کردنست و ایشانرا عذاب کند زمان حال
از کردار حال ایشان مخبر دهد ○ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا
مِثْلَهَا ○ این جمله معترضه است براء ذکر جزاء نیکی و بدی معنی اینست و هر که به نیکی باید و یرا جزا ده نیکی
مثل همان نیکی داده شود و هر که به بدی آید جزاء او مثل همان بدی باید ○ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ این جمله تذییل
است معنی اینست و ایشان ظلم کرده نشوند بزیادت عقوبت در بدی که مرتکب شوند سوال اینجا
جزاء نیکی را یک بد آورد و جاء دیکر نیکی را هفتصد و زیادت بران ذکر کرد میان این دو وجه توفیق چیست
و جمع میان هر دو قول بر چه مبنی است جواب یکی بر ادنی ثواب نیکی بود و زیادت بر حساب فروتنی آثار
فضل باشد که درین حسنه جزا داده مثل چکونه شود و نیز عدم حسنه حسنه است در وی ثواب یک حسنه است
نه ثواب عموم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها چه نوع مستقیم می آید و صحت عموم آن چکونه روی نماید
سوال از حسنه مذکوره غیر حسنه ایمان و غیر حسنه عام مذکور عام مخصوص البعض شاید پنداشت در تفسیر
آورده که اعمال شش نوع است دو موجب چون ایمان و کفر ایمان موجب خلود جنات کفر موجب خلود در
نیران و دو مضعف یا هفتصد یا بیش از آن چون نفقه در رضاء خدا چنانچه کفت مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم و مضعف دو چندان چون نفقه زن و فرزند و نماز و روزه و مانند آن مثل چون عزم نیکی و فعل
بدی در عزم نیکی یک نیکی نوشته و در هر بدی یک بدی ثبت کنند ○ قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
این جمله دیکر است از جملهائی که بر وجه استیناف بقل مقدر است و اننی هدانی مقول قل است و تاکید او از
جهة ابراز شکر بر وجه وکادت است یا از جهة رد انکار منافقان و کافران که پیغامبر را بر حق نمی دانستند
دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○ دینا قیما حال موطان از نکره
موصوفه یعنی الی صراط مستقیم یا نصب بر مدح است بتقدیر اعنی یا بدل است از محل او و ملة ابراهیم بدل از
مفعول اعنی است و تواند بود که دینا قیما مفعول اعنی باشد و ملة ابراهیم بدل ازو باشد و یا بیان او بود
اما بر تقدیری که دینا قیما حال باشد ملة ابراهیم بدل است و عطف بیان و تواند بود چه معرفه است و معرفه
حال او تابع نبود و حنیفا حال است از ابراهیم که مضاف الیه مفعول است در حکم اوست یا قیما مصدر ست
بمعنی قیاما صفت دینا واقع شده است بر طریق رایت رجلا عدلا و بعضی قیما بصیغه صفت مشبهه بر وزن
فیعلا خوانده اند و ما کان من المشرکین حالی دیکر است معنی اینست بکوای محمد مرا رهنمونی کرده است
و براه راست آورده است سوی راهی که مستقیم است یعنی دین اسلام که دین قویم است در آن هیچ
کجی نباشد راستی و درستی او بدین معنی است ملة ابراهیم ع در حالتی که مسلمان پاک است از حرام و حال اینست از
مشرکان نبود و هیچ صفتی از صفات مشرکان بهیچ وجهی در وی روی ننمود ○ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي
وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ○

انجمله دیگرات از جملهائی که بروجه استیناف بقول مقدراست لله جبران است لاشریک له جمله موکده است
یا حال است تاکید جمله براء افراد و توحید و تخصیص عبادت بخدا بروجه وکادت است معنی اینست بکو
ای محمد بدرستی که نماز من وحج وجهاد وهر طاعتی که درحیات کنم وممات من یعنی من فرقتی که در وقت ممات
باخود بوم مرا آفریدکار جهان است که پروردکار جهانیان است نیست مرا قدا از پرستندکان کافران شریکی
دران وبتوحید وطاعت او آمده ام وبتخلص واخلاص باو فرموده شده ام حال اینست که من در زمانه خویش
اول کردن نهندکان وانقیاد کندکان وایمان آورندکانم ویا اول مسلمانان در روز میثاق ویکی کویندکان
وتحقیق وتصدیق کندکان وبعضی ازصلاتی صلوة عید مراد دارند ونسکی یعنی اضحی پندارند روایت کرده اند
پیغامبر را در روز عیدی عایشه کفت قومی الی اضحیک وادعی قولی ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین ۝ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ۝ انجمله دیگرات ازجملهائی که بروجه
استیناف بقول مقدراست همزه براء انکار است اغیرالله مفعول ابغی ذکرا وازجهة آنکه منشاء انکاراست اهم بود
تقدیم ملایم بنود ربا تمیزاست وهو رب کل شیء ضمیر عاید بسوی خداست وجمله اسمیه حال است ورابط او ضمیر
هو که عاید برخداست معنی اینست بکوای محمد اغیر خدا را از آن روزکه پروردکار بود بجویم وغیر خدارا
کویم وحال اینست که خداء عزوجل پروردکار هرچیزی است اوراچکونه کذارند وبا وجود او سوی دیگری چکونه
روی آرند با وجود او دیگری را جستن ودیگری را به پروردکاری کرفتن چه مقتضاء خرد بود وچه مرضاء دانش باشد
وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا ۝ کل تانیث ازمضاف الیه کرفته فعل مونث آمد انجمله معترضه
است براء بیان اختصاص زیانکاری عمل علامات وبیان عدم تجاوز او سوی دیگران چنانچه که ذکر عام بعد
خاص است چه جمله ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا است منهم فی شیء متضمن نفی مضرت عملی که کافران میکنند
پیغامبر را بود وعمل هرنفسی دیگر بر سبیل نوعی نمود معنی اینست کسانیکه تفریق دین کردند وکروه کروه شدند
تو نیستی از ایشان درکاری وباری وحاجتی واضطراری وکسب نمی کنند هیچ نفسی مکر برخویش یعنی زیان خویش
میجویند ودر راه مضرت خویش می پویند ۝ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ۝ ای ولا تزر نفس اخری عطف است
برلا تکسب معنی اینست نفسی بازکیرنده بار نفسی دیگر برنمی کیرد وروز دیگری برخویش نمی پذیرد واز کفر و
کناه کافران ترا چه نقصان آید وبدی ایشان بر دل تو چرا دشوار نماید ودر بعضی تفاسیر ولا تکسب کل نفس
الا علیها ولا تزر وازرة وزر اخری عطف بر مقول قل داشته وبعضی قل هذا القول پنداشته وجمع کردن میان
این که من موخذم وکناه دیگری بر دیگری ننویسند لی نسبت بود عطف این بر وبغیر جامع پندارند سببت پیدا آید
وعطف بعید بنماید ۝ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ ۝ انجمله عطف است بر جمله سابق ثم فینبئکم عطف است بفا بر جمله الی ربکم مرجعکم معنی اینست
پس سوی پروردکار شما بازکشت است شما را بدانچه شما دران اختلاف میکردید ودر میان خویش احکام
مختلف می آوردید خبر کند که میان شما کیست که حق کفت وکیست که راه باطل جست ۝ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ
خَلَائِفَ الْأَرْضِ ۝ انجمله از معطوفات است سوالذی خلقکم من طین که در صدر سورت ذکر آن رفت
برشما معترضاتی که میانه آمده ومیان معطوف علیه واقع شده خلایف جمع خلیفه است کسی را کویند که از پس
کسی همی آید ودر کار وعمل او درآید چون پیغامبرم که از پس پیغامبران ام درآمد وامت او از پس امتان دیگرم درآمدند
پس ایشان خلائف باشند وبعضی کویند مردمان همه بعضی پس بعضی می آیند ودر کاری که ایشان داشتند اقدام
می نمایند بدین وجه همه مردمان را خلائف توان کفت وتحقیق معنی بدین وجه درهریکی توان جست تا ایشان را
در تصرفات خلفاء الله کویند وایشان را اضافت سوی زمین کرد که ساکن زمین اند متصرف بیقین اند ودر
وی می شتابند واز وی بهره می یابند معنی اینست وآنست که کردانیده است شما را خلفاء زمین بعد

زمین کارکنندکان نخستین ۝ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ۝ انجمله عطف است برجمله
جعلکم خلائف ودرجات تمیز است ای ورفع درجات بعضکم فوق بعض یا مفعول دوم دارند ورفع
را متعدی سوی دو مفعول پندارند معنی اینست بعضی را بالاء بعضی از روی درجات برداشت ودرجات
بعضی را از بعضی برتر ساخت چون مرتبه سلطنت ومکنت وجاه وحشمت وفوق وعظمت که پادشاهان
یافته اند ومرتبه علم وتقوی ودین وفتوی که دانشمندان دریافته اند بشهادت وعبادت ومسکنت وکوشش
نیتی که زهادان دارند ومرتبه توانکری ووجود کسری ومسکین پروری که اغنیاء درخویش می پندارند وغیر
آن مراتب جلیله ودرجات جزیله که اصحاب آن بدان رسیده وارباب آن دیده ۝ لِيَبْلُوَكُمْ
فِي مَا آتَاكُمْ ۝ متعلق است برفع وجعل بروجه تنازع باعمال یکی وحذف از دوم معنی اینست
تا شما را بدانچه داده است بیازماید وآنچه در شما نهاده است پیدا کند وابتدا از بندکان براء دانستن چیزی
که ندانسته اند بود ودریافتن شیء که دریافته باشد واز خداء عزوجل که علم قدیم دارد آنچه در ایشان بعلم قدیم
میداند پیدا می آرد یعنی خداء عزوجل هرقومی را دایم بتیه رسانید وبمحافظت حقوق آن مبتلا کردانید را ینت
پادشاهان برآورده وملک وسلطنت داده بیازماید که عدل خواهد کرد وکیست که جور وظلم بنیاد خواهد نهاد
وعلم علما افراخت وبعهده حق کوی وبجد رواز حکم جویی مبتلا ساخت وزهادت وعبادت کار آورد
بتجرید وبحث از عوذ دار وبالتزام اخلاص درین کار مبتلا کرد واغنیا را به بند مال ومنال رسانید وبمطالبه
شکر واداء حقوق مطالبت کردانید ومساکین وفقرا را بر دولت مسکنت وفقر داشت وایشان را بر تحمل اذی
وصبر بر عنا کماشت بهمچنین ابتلا بمحافظت حقوق ۝ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ ۝ انجمله تذییل ا
مخفف ابتلاست که در ابتدا بر صفت غالب ظهور تقصیر وتفویت این در حقوق واجب ودر عاقبت آن
عقوبت پیش آید ونکال او وعذاب روی نماید وتاکید آن از جهة اظهار مقصود که تخویف وترهیب است
بروجه وکادت است معنی اینست بدرستی که پروردکار تو شتاب عقابست از وغافل نباید بود و
در محافظت او تقصیر نباید نمود عقاب سریع خواند که عقاب موعود در قیامت است وواقع قیامت
سریع الوقوع است قال الله وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب یا مراد از وقوع عقاب است
وان بر نسبت آخرت سریع است ۝ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ انجمله تکمیل است براء رفع وهم
که آن توصف بسرعت عقاب بدهم آن آید که مومنان عاصی را نیز نیامرزد وکناه ایشان را نبخشد چنانچه
معتزله کمان می برند ودر مذهب خطا می روند جمله را موکد آورد وتنزیل منزله منکر مصر کرد معنی اینست
وبدرستی که پروردکار تو هرآینه آمرزکار است خطایا آمرزد بخشاینده است عطایا بخشد سوال عقاب
مقابل ثواب است ذکر غفران کرد ذکر ثواب چرا نکرد جواب ثواب از باب جلب منفعت باشد
جواب دیکر آنکه لانسلم که ذکر ثواب را ترک کرده بلک بذکر رحمت که معنی او ارادت انعام است ثواب را
در ذکر آورد وبدانکه در تفسیر آورده که سورة انعام از نجایب سورة قرآنی واز عجایب کلام ربانی است
در مکه یکبار فرود آمده مکر شش آیة قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم اتمام روایتی که معدا وست که این سه آیت
را آیات محکمات خوانده اند ام الکتاب کفته اند وآیة ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم
یوح الیه شیء یا آیتی که متصل اوست وآیة وما قدروا الله حق قدره که این شش آیة درغیر مکه فرود آمده است وبعضی
کویند میان مکه ومدینه نازل شده وبعضی کویند سورة انعام تمامی مکی است مکر دو آیة یعنی آیة قل تعالوا اتل ما
حرم ربکم علیکم یا آیتی که متصل اوست مدنی است روایت کرده اند چون سورة انعام نازل شد همراه او هفتاد
هزار فرشته بودند نزول او را اعظام واجلال می نمودند وبعضی کویند چون این سورة نازل کشت وبود ود پوست
همراه او چندان فرشتکان آمدند که بین مشرق ومغرب شدند وکفته اند که این سورة در شب نازل کشت وهم

دران شب امر بنوی هم بکتاب پوست در ختم این سورة بآیة هو الذی جعلکم خلائف الارض ورفع بعضکم
فوق بعض درجات صفت نشانة الاطراف است وختم الکلام بما بناست وبدایت او بذکر آسمانها وزمینها که
بعضی ازان بالاء بعضی است بود ختم او هم بذکر وهو الذی جعلکم خلائف الارض ورفع بعضکم فوق بعض درجات
ملایم نمود ونیز در سریع العقاب متضمن وعیدهاست وانه لغفور رحیم مشتمل جمیع وعدهاست وآن جمع ا
مر بهم تفاصیل وعد ووعید که درین سورت گذشتم وتفاوت ثواب وعقابست که بالا گفته وختم
او بذکر غفران ورحمت در مقصود بودن منتهاست شک نیست که از باب لطافت من منقطع وبلاغت
انتهاست والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی

سورة الاعراف

بالتمام مکی است وبعضی گویند هشت آیة از وآیة واسئلهم عن القریة
التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی السبت الی قوله واذ نتقنا الجبل مدنی است دویست وپنج آیة
است وبعضی گویند سه هزار وسیصد وبیست وپنج کلمه است چارده هزار وسیصد وبیست وپنج حرفست
ربط او با سورة انعام آنست که در سورة در سورة انعام ذکر محاسبه با کافران است والزام ایشان است ووعد
مؤمنان ووعید کافران است ودر سورة اعراف نجات مومنان ووعد حبس کافران است ونیز در آخر
سورة انعام ذکر کتاب وتنزیل او وبودن او ونور وبودن سورة اعراف ذکر کتابست ونیز در سورة انعام
ذکر عقاب کافران وغفران ورحمت وشفقت در حق مومنان نمود ودر آغاز سورة اعراف ذکر ترسانیدن
کافران وذکر موعظة مومنان روی نمود وبدانکه در آغاز سورة ذکر کتاب ومدح او بر وجه عنوان آورد وبموعظت
اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء افتتاح سورت کرد وبعد چند جمله متضمن ایعاد کسانیکه
پند نگیرند وموعظت نپذیرند وجمله متضمن نقض انعام که یکی ازان قصه آدم عم مذکور است وبعد چند جمله مصدر
با بنی آدم تا جمله یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی در ذکر پوست ووعید کافران که پند نگرفتند
ومواعید مومنان که مواعظ پذیرفتند مبین گردانید تا کلام بجمله وضل عنهم ما کانوا یفترون رسانید وچون
در آخرین جمله جمل مصدر ویا بنی آدم که در موعظت بود ذکر رسل بر سبیل اجمال روی نمود بذکر رسل بر سبیل اجمال
سوی بعضی رسل بتفصیل تخلص کرد وجمله ولقد ارسلنا نوحا تا جمله فاقصص القصص بیان آورد باز چنانچه پیش
از تخلص ذکر کافران ومؤمنان بود ذکر جمله ساء مثلا وجمله دیگر در ذکر ایشان روی نمود تا آنکه ذکر اجل
آورد وبذکر اجل تخلص سوی ذکر قیامت کرد از اینجا در ذکر قیامت بجمله لا یجلیها لوقتها الا هو تخلص سوی
ثناء خدا تم روی نمود واز ثناء خدا به آفریدن آدمیان بجمله هو الذی خلقکم من نفس واحدة تخلص سوی ذکر
آدم عم وحوا گشت وذکر قصه از قصهاء ایشان بحصول پوست ودران قصه جعلا له شرکاء آورد وتخلص سوی
شرکاء کرد وهم لا ینصرون ذکر شرکاء بود ومذمت ونکوهش ایشان روی نمود وبعده خذ العفو وچند جمله
دیگر تا آخر سورة در تلقین پیغامبرم بر وجه ترتیب آورد واین سورة را بایراد اینجمله ختم کرد شک نیست جملهای
که از یک بابست اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد اگر متصور
از هم یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست ومعترضاتی که میان جمله مذکور آمده وکلامهاء متصل وبح
شده وجمله دیگر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه وبیان آن بتفصیل وتوضیح وتشریح روی نماید

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

المص کتاب انزل الیک ۝ المص بعضی اسم سورت وبعضی اسم قرآن وبعضی از متشابهات
پندارند سلف بتأویل آن مشغول نشدند وخلف بعضی تأویل کردند الف رمز انا لام من الله میم رمز اعلم صاد
رمز افضل دارند یعنی انا الله اعلم افضل پندارند وبعضی تأویل آن دیگر جویند وبعضی بر حسب آن گویند بر
تقدیری که المص نام قرآن باشد مبتدا بود وکتاب همچنین اگر اسم سورت باشد چه اسم کتاب بر هر جزیی ثابت بود

هذه السورة کتاب این کتاب وارد است در مدح قرآن در آغاز سورة بطریق عنوان **معنی اینست** این قرآن
یا این سورة کتابیست که سوی تو فرستاده شده است ووحی آن بر تو آمده است وتواند بود که قسم باشد و
جواب قسم جمله پس هذا الکتاب حق محذوف بود وکتاب را خبر مبتداء محذوف دارند بتقدیر هو کتاب انزل
الیک مقرر کلام سابق پندارند معنی این باشد که سوگند میخورم بقرآن یا سوگند میخورم بدین سورة که قرآن حق است
ومضمون او صدق است کتابیست سوی تو فرستاده شده برای بیان آنچه بیان او واجب وبیان او شاید فرود
آمد ۝ فلا یکن فی صدرک حرج منه ۝ فا سببیه است **معنی اینست** پس نباشد
در سینه تو یا در دل تو تنگی ازان یعنی در شک میار ودر دل خویش تردد مکن وآیة نهی پیغامبرم را بر سبیل
تعریض بر طریق مجاز بجواز مستی فستعرف در خطاب غیر موجود بود بر سبیل کنایت باشد وبعضی مراد از حرج
مذکور ضیق صدر وتنگی دل دارند معنی چنین می شود پس مباشد در سینه تو تنگی اگر از دل دارند معنی این باشد پس
نباشد در سینه تو بسبب کتاب مذکور اندوه آنکه او را کافران قبول نمیکنند ۝ لتنذر به وذکری
للمؤمنین ۝ لام متصل بانزل وذکری مصدر است مر فعل محذوف را ای یذکر ذکرا یا عطف است
لتنذر ای انذار وذکری **معنی اینست** فرستاده شده است سوی تو کتاب تا بترسانی کافران را ترسانیدنی
وپند دهی مومنان را پند دادنی ویا از جهت ترسانیدن کافران وپند دادن مومنان هست ۝ اتبعوا ما انزل
الیکم من ربکم ۝ اینجمله کلام امر باتباع قرآن از اتباع غیر خداست آز معبودات
خطاب مر بنی آدم را آمد بدلیل آنکه در سیاق کلام یا بنی بسیار مکرر شده **معنی اینست** بگو مر ایشان را آنچه
فرستاده شده است سوی شما پس روی کنید یعنی قرآن را متابعت نماید وفرستادن قرآن سوی پیغامبر برای
این بود که ایشان را تبلیغ کند ومضمون بر ایشان رساند چنانکه سوی ایشان فرستاده وبر ایشان آمده واین سخن
مر ترسانیدنها را شامل است وهمه پندها را جامع است که در پس روی کردن قرآن اتباع همه امرها وهمه منهیات
ترغیب همه هداهاست وبیان علم پیشینیان وپسینیان است وبیان حال گذشتگان وبندگان است کما به کتاب
المبین لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ۝ ولا تتبعوا من دونه اولیاء ۝ ای من دون الله
اولیاء ولا تتبعوا عطفست بر اتبعوا اولیاء مفعول لا تتبعوا است من دونه حالست از اولیاء از جهت
انکار است ذو الحال مقدم **معنی اینست** وپس روی مکنید کسانی را که ولی ساخته اند وبعبادت ایشان پرداخته
درین حال که ایشان غیر خدا اند وگمراه کنندگان از راه هدی اند روایت کرده اند که چون پیغامبر هم مکه را فتح
کرد وقدم مبارک خویش در حرم در آورد وبتان را بعصائی که در دست مبارک او بود می انداخت وبی هر زمان ساخت
ومیگفت جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا کافران از پس روی ایشان نهی میکند واز متابعت
ایشان بازمی دارد ۝ قلیلا ما تذکرون ۝ تذکرون بحذف تا تذکرون باد غام تا در
ذال خوانند ومعنی بر حسب آن دانند قلیلا صفت محذوفست یا صفت زمان محذوفست ای ذکرا قلیلا
او زمانا قلیلا یذکرون وما زائده است برای تأکید قلت **معنی اینست** آنکه است که پند می پذیرد قلت ملحق
بعدم است پند نمیگیرند واینجمله معترضه است برای بیان خبث طبیعت ایشان وقلت پند گرفتن ایشان
قرآن ۝ وکم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتا او هم قائلون ۝ این جمله
معترضه دیگر است برای عبرت کسانیکه پند نگیرند ودین اسلام نپذیرند بذکر هلاک کافران ونزدیک رسیدن
عذاب ایشان وکم برای تکثیر است مبتداست من قریة تمیز او واصل کنا هو بتقدیر واهلکنا اهلها خبر مبتدا
فجاءها عطفست بر اهلکنا بیاتا حالست از اهل مقدر ای بائتین او هم قائلون عطفست بر حال مذکور
بتأویل مفرد ای بأسنا بائتین او قائلین **سوال** مجیء بأس ورسیدن عذاب پیش از هلاک بود عطف بر اهلاک
بفا که برای تعقیب است نوع سائغ **جواب** از اهلکنا اردنا اهلاکها مراد دارند بطریق فاذا قرأت القرآن

فاستعد بعض فاذا ارد ته القرآن پندارند جواب دیکر عبارت محمول بر قلت بود و بتقدیم کم من قرية جاءها باسنا
بیاتا فاهلكناها باشد وعکس قلب بیان سرعت هلاک دارند بمثابه که آنرا پس از مجی باس و عذاب پندارند
معنی اینست چند از قری خواستیم که هلاک کردانیم اهل آنرا پس آمد اهل آنرا عذاب تا در حالیکه ایشان شب خفته بودند
یا ایشان قیلوله کرده اند چون شعیب راقوم او تکذیب کردند و در معرض اهانت و خواری آوردند هم روز در کرماء
سخت در وقت قیلوله بیکباره عذاب رسید و هم را بیکبارکی هلاک کردانید و قوم لوط هم در وقت سحر بعذاب بوسیدند
و بشومی کفر و کناه خویشتن بالاکشند سوال هم قايلون جمله اسمیه است بغیر واو حال واقع شده خلاف آنچه در
جمله اسمیه واجب آمده است جواب جمله اسمیه چون بعد حال مفرد واقع شود ترک واو در وی روا بود چنانچه شاعر
کفته است شعر الله يبقيك لنا ما لنا ه و اکر تعظیم و تبجیل ه فما كان دعويهم اذ جاءهم
باسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين ه این جمله عطف است بر جمله فجاءها باسنا الا ان قالوا
استثناء مفرغ است اسم کان واقع شده دعویهم خبر اوست و توافق بود که بر عکس باشد معنی اینست پس
بوده است دعوی ایشان چون آمد بر ایشان عذاب ما جز این که انا کنا ظالمین کفتند و جز اعتراف بظلم خویش
عذری و دفعی نجستند و لیکن این اعتراف ایشانرا چون در وقت باس بود هیچ سود نداشت عذاب خدای تعالی
بعد آنکه کرفت بزاری و تضرع نکذاشت و اعتراف که در غیر وقت افتاد اصلا فایده نداد بیت وقت هر کار نکه
دار که نیکو بود ه نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند ه فلنسئلن الذين ارسل اليهم ولنسئلن
المرسلين ه فاء تعقیب است لام در جواب قسم محذوف است ای نقسم لنسئلن الذين ارسل اليهم این
جمله تکمیل است چه از جمله سابقه که متضمن عذاب دنیا بر عذاب دنیا بسنده شود بایراد این جمله رفع این وهم کرد
و اینجمله را بر وجه تکمیل آورد معنی اینست پس از عذاب دنیا هر آینه بپرسیم در آخرت کسانی را که ارسال رسل
سوی ایشان بود که پیغام رسول را شنیدند ایشان چه جواب دادند و هر آینه بپرسیم رسولانرا که شما بر ایشان
پیغام خدای تعالی را رسانیدید پیغامبران دعوی تبلیغ رسالت کنند کافران منکر شوند و این سوال کردن خدای
عز و جل که علام الغیوب است از پیغامبران و از ایشان برای اقرار کنانیدن بود یا برای اقامت کواهان و
تقریر انکار ایشان باشد کفته اند چون کافران تبلیغ پیغامبرانرا منکر شوند امت پیغامبر ما کافرانرا ملزم سازد
و در نکال و عذاب موید اندازد ه فلنقصن عليهم بعلم وما كنا غائبين ه وما كنا
عطف است بر جواب قسم لام در جواب قسم مقدر است و جمله قسمیه عطف است بر قسمیه سابق معنی اینست
پس هر آینه قصه کنیم از کردارهای ایشان و نبودیم ما غایب از ایشان تا کار ایشان بدانیم و قصه ایشان بازخوانیم
و ایشانرا بکوییم شما در آن روز چنین کفتید و مستحق چنین عقوبت کشتید و سزاوار چنین عذاب شدید
والوزن يومئذ الحق ه اینجمله معترضه است برای حقیقت وزن اعمال بندکان و بدست نفع و
زیان حساب زیاده و نقصان آن معنی اینست وزن اعمال در روز قیامت حق است و خبر از وقوع
آن صدق است و بدانکه معتزله از جهة اعراض در وزن در نیاید و سنجیدن آن پیش عقل مستبعد نماید بحقیقت
وزن اعمال قایل نشوند و وزن را که منصوص علیه است حمل بر تمثیل کنند چه تقدیر اعمال و راستی مقال بر احوال ایشان
نمی ماند که اعمال را وزن کنند و مراد از آن چنان پندارند بود که مقدار آن بودن بداند و این قول مخالف خدای و خلاف
مقاله انبیاست قول خدای چون آیة فمن ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية واما من خفت موازينه فامه هاوية
و پیغامبر ما از جهة میزان خبر کرد که میزان حویله است عرض هر یکی از ایشان همچو آسمانها و زمین است چون آنرا
جمع کند کی داند روایت کرده اند داود علیه السلام دعا کرد تا خدای تعالی او را میزان قدرت اعمال نماید حق تعالی او را میزان
مذکور بهمچنان که بود نمود حضرت پیغامبر ما فرمود و در حدیث دیکر آمده مردی را در این وزن هر اعمال او از سیئات
راجح بر حسنات آید بدین جهة در کار خویش نومیدی تعدی نماید ناگاه پاره جامه که در آن کلمه طیبه نوشته اند

عرش به پله نیکی او بیفتد نیکی او که مرجوح بود راجح شود این همه دلایل بر تحقیق حقیقت وزن و حقیقت میزان
میکند و صورت تمثیل را معتزله تصویر میکنند و اهل سنت بدلایل واضحه کتاب و سنت در راه تحقیق می
پویند و حقیقت وزن و میزان میکویند لیکن بعضی کیفیت وزن را متشابه کویند و تعبیر کیفیت آن نجویند و بعضی
نیز بتصویر اعمال نیز صورت ظاهر قایل شوند و بعضی بوزن صحایف که در اعمال نوشته اند قایل کردند و بعضی
کویند نیکو و بدکرداری را وزن خواهند کرد و مقدار وزن اعمال بر حجاب ذات پیدا خواهند آورد ه فمن
ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون ه فا سببیه است و من لفظا و مفعول است و معنی او جمع است
بدلیل اولئک هم المفلحون باعتبار معنی است معنی اینست پس آنکسانیکه کران آید میزانهاء نیکیهاء ایشان
پس ایشان رستکارانند بر فلاح مقصود اند ه ومن خفت موازينه فاولئك الذين خسروا
انفسهم بما كانوا باياتنا يظلمون ه بایاتنا متعلق است بیظلمون بتضمین معنی تجحدون یا یکفرون
که ظلم بایات مستعمل نیست و جحود بایات مستعمل است کقوله تعالی وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما و همچنین کقوله تعالی
كيف تكفرون بالله این شرطیه عطف بر شرطیه سابقه است معنی اینست و آنکسانیکه سبک آید میزانهاء نیکیهاء
ایشان پس ایشان کسانی اند که زیان کردند نفسهاء خود را بسبب آنکه بوده اند تجاوز کننده از حد و ستمکاری بر نفس
خویش محق ه ولقد مكناكم في الارض وجعلنا لكم فيها معايش قليلا ما
تشكرون ه وجعلنا عطف است بر مکنا ما زایده است تاکید قلت قلیلا صفت مصدر محذوف
است یا زمان محذوف است برای تاکید شکرا قلیلا او زمانا قلیلا و تشکرون حال است یا معلله است و جمله
لقد مکناکم معترضه دیکر است برای امتنان که باعث است بر اتباع قرآن و درین آیة التفات از غیبت بسوی خطاب
برای توجه بمعاینه بعد حکایت و شکایت بدیهاء ایشان بر وجه معاینه است معنی اینست و بدرستی که شما را در
زمین جاء دادیم و زمین را قرارگاه شما کردیم تا شما را در زمین متمکن کردانیدیم و مکانت و قدرت بخشیدیم
و کردانیدیم برای شما در زمین معیشتهاء بسیار یعنی اسباب فراخ از عیش اموال و اولاد و زروع و ثمار و
بساتین و انهار و صحت و عافیت و عزت و رفاهیت درین حال که شما را نهایت که اندک است که شکر بجا
ولقد خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لادم ه اینجمله
عطف است بر ولقد مکناکم خطاب مر بنی آدم راست ثم قلنا للملائکة اسجدوا لادم عطف است بر خلقناکم و
صورناکم سوال بر فرشتکان طلب سجده سابق بر خلق از تصویر بنی آدم عطف او بر آن بثم که برای تراخی است
چکونه آید و صحت تراخی متقدم از متاخر چکونه روی نماید جواب از خلقناکم و صورناکم خلق آدم و تصویر او
مراد بود بر وجه حذف مضاف بتقدیر خلقنا اباکم ثم صورنا اباکم تا در عبارت قلب دارند تقدیر کلام ولقد
قلنا للملائکة اسجدوا ثم خلقناکم ثم صورناکم پندارند با تراخی در مرتبه بود بر طریق تراخی در زمان نباشد
معنی اینست هر آینه بدرستی که بیافریدیم شما را آفریدیم پس صورت کردیم پس کفتیم مر فرشتکانرا مر آدم را سجده کنند
و پیش او روی بر زمین نهند و اکر در خلقناکم و صورناکم خلقت و تصویر مخاطبان مراد دارند و کلام بغیر حذف
مضاف پندارند و جمله بر قلب کنند معنی چنین کویند هر آینه کفتیم فرشتکانرا که مر آدم را سجده کنند و پیش او سر بر زمین
نهند پس از آن آفریدیم شما را در سطوت مادران و بر تقدیر تراخی در مرتبه چنین آید شما را آفریدیم و تصویر کردیم پس
از آن یعنی بالاتر از آن ذکر کنیم که فرشتکانرا امر بسجده پیش آدم کردیم ه فسجدوا الا ابليس لم يكن من
الساجدين ه عطف است بر قلنا الا ابلیس مستثنا است از فاعل اسجدوا و جمله لم یکن من الساجدین
تعلیل است و بر استثنا دلیل است معنی اینست پس سجده کردند فرشتکان مکر ابلیس که از سجده کنندکان
نبود و این دولت و سعادت او را روزی نبود ه قال ما منعك الا تسجد اذ امرتك ه الا زایده
است بدلیل قوله تعالی ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی برای تاکید معنی کلام چه زیادت راجع است سوی تکرار

نظر و تکثیر تامل موجب است مر وکادت واستواری و در همه حروف که براء تاکید گفته اند وجه همین است
چنانچه در فبما رحمة من الله لنت لهم و فبما نقضهم میثاقهم بیان آن شرح گذشته ما استفهامیه است برای تقریع
جهت باطل واقرار کنانیدن بدین که تا در سجده کردن داعیه صحیح نداشته انکارست و جمله و ما منعک مستانفه است
چنانستی که گفت ماذا قال الله حین لم یسجد فقیل قال ما منعک ان لا تسجد گفت خداء عز و جل مر ابلیس را دران
هنگام که آدم ع را سجده نکرد و پیش او روی بر زمین ننا ورد چه معنی اینست چه باز داشت ترا ازین که سجده
نکنی و پیش او سر بر زمین ننهی ۵ قَالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ ۵ این نیز مستانفه است چنانستی که کسی گفت ماذا قال
ابلیس حین قال الله له ذلک فقیل قال انا خیر منه معنی اینست ابلیس گفت من بهترم از آدم او را چگونه سجده
کنم ۵ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ ۵ جمله تعلیل است و بر دعوی خیریه دلیل است من بهترم از
وی زیرا که آفریدی مرا از آتش که جوهر علوی نورانی است و آفریدی او را از خاک که جوهر سفلی ظلمانی است و ندانسته که
در خاک عزت افلاک خواهد بود و فخر املاک روی خواهد نمود خدای تعالی قادرست که خاک را گوهر سازد و تواند گوهر
را در خاک اندازد با این که چنین تعین در ظاهر فضیلت نار که علوی و روشن است نظر کرد و خود را از جهه
آنکه مخلوق از نارست در معرض خیریت آورد از باطن خاک غافل و از فضیلت مخفیه او جاهل بود تا نار مجریه
و فوقیه بر خاک نشود و صفات او که ای نداشت و ادراک فضایل نتوانست که خاک برد بارست بار عالم کشد
و سراز بارکشی نکشد و جهان را منافع برساند هرچه از تخم کسی در زمین نهد بدل آن بیشمار بار دهد حکم فروتنی
صفت اوست جود و بخشش عادت اوست نار بعکس او تن آزار و زیانکارست هرچند که نافع است از منافع
او مضار بسیارست او بالطبع علوی جوید و بطبیعت جانب بالا پوید هرچه او را دهند بار ندهد و هیچ چیز
از تر و خشک از ایذاء ننهد اگرچه روشنائی او نمود ظاهر و باطن را بود و از فروتنی جوهر خاک را بود که آدم را
بگفتن ربنا ظلمنا انفسنا راه نمود و خاصیت ترفع بالا روی نمود تا در ابلیس اثر کرد که او را بینی و تکبر نیت انا
خیر منه آورد ۵ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا ۵ جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ماذا قال الله حین قال ابلیس ذلک
فقیل قال اهبط فا سببیه است چه تکبر سبب است براء هبوط از رفعت و سقوط از مرتبه عزت معنی اینست
گفت خداء عز و جل ابلیس را فرود ترا از جنان یا از آسمان ۵ فَمَا یَکُونُ لَکَ اَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهَا
فا تعلیل است و این جمله بر هبوط و سقوط دلیل است معنی اینست فرود رو زیرا که بوده است ترا و لایق
تو نبود که کبر کنی و دم تکبر و سرکشی زنی این کار ترا نشایستی و این صفت ترا نبایستی و تواند بود که ضمیر فیها بر ارض باشد
معنی چنین آید بوده است ترا که کبر ورزی و تکبر کنی در زمین که زمین جای فروتنی بود جای تکبر نباشد ساکن زمین
را با خودبینی و خودنمائی ملامت بود مثنوی هر که از خاک خاک باید بود ۵ روز و شب ترسناک باید بود
در زمین جسم خواهد شد ۵ بر زمین همچو خاک ها باید بود ۵ فَاخْرُجْ ۵ فا سببیه است که تکبر است یا کبرست
براء بیرون آمدن از دائره عزت معنی اینست چون کبر کردی بیرون آی از دائره عزت یعنی از آسمان یا گویند
بیرون آی صورت و شکل صورت ممسوخ گفته اند چنانچه اصحاب شنبه بمسخ بوشیدند و بصورت بوزینه
کشتند و اصحاب مائده بعقوبت مسخ آمدند و بصورت خوک کشتند ابلیس نیز بشومی گناه مسخ گشت و
تغیر صورت پوست صورتی شد که اگر نمودار شود هر زنده که ببیند بترسد ۵ اِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرِینَ ۵
جمله معلله است و تاکیدا و ازجهه رد انکارست چه ابلیس خود را در مقام عزت پنداشت و از خوار شدگان
نمی پنداشت معنی اینست بیرون آی از مقام عزت زیرا که تو از صاغران یعنی از خوار شدگانی ۵ قَالَ
اَنْظِرْنِی اِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ ۵ قَالَ اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ ۵ جمله مستانفه است چنانستی که گفت ماذا قال
ابلیس حین قال الله له ذلک فقیل قال انظرنی الی یوم یبعثون معنی اینست گفت ابلیس مهلت ده مرا تا روز
برانگیخته شدن ایشان را براء جزاء و سزاء حاضر خواهی و در انظرنی دو وجه گفته اند و بر دو معنی رفته اند که مهلت

خواستن از عذاب نه معنی تا روز قیامت و دوم تا چیز جستن از موت تا رفته بر معنی اول حقیقت مستجاب گشت
و بر معنی ثانی حکما با ستجابت پیوست زیرا که نفخه اولی قریب است بنفخه ثانی و قرب الشی باصل حکمه روایت کرده
اند در نفخه اولی چون ابلیس را مرگ پیش آید تلخی مرگ او را از جمله مردگان روی نماید و این دلیل است بر جواز استجابت
دعاء کافر که ابلیس در حالت کفر مهلت خواست با ستجابت پیوست و مطلوبی که داشت یافت و بعضی علما گویند که کافر
اهل استجابت دعا نبود و دعاء او مستجاب نشود که استجابت دعا نبود و دعاء مستجاب نشود که استجابت دعا
از باب اجلال و اکرام است و او از اهل خذلان و انتقام است او را با جلال و اکرام چه نسبت بود و با اجابت
و استجابت چه ملازمت باشد و انظار او پیش از دعا مقدر بود بدعاء او گفت معنی اینست بوده ترا از
مهلت داده شدگان ثابت است براء حصول این دعا چه حاجت است و بعضی گویند اینچنین دعا او را هیچ نفع
نکند و ساعت فساعت در ازدیاد زیان اکنده چه معاصی بسیار شود و امید داری توبه نبود استجابت آن اگر آدم
نداند و اگر دعاء چیزی که متضمن انتقام است مستجاب شود مستبعد نبود درین آیة اشارتست بدین که ابلیس اگرچه
در وسوسه مومنان شتابد اما بر ایشان ظفر نیابد زیرا که او بقصد اضلال مسلمانان عمری دراز خواست خداء تعالی
او را مهلت داد و در وی قوت و قدرت گمراه کردن ننهاد چنانستی که گفت اگرچه همیشه بهمانی غرض حاصل
کردن نتواند و بدانکه ابلیس در وسوسه بری صاحب سبب بود او را در کسب بری قدرتی و اختیاری باشد
در وسوسه او را چون سارق سبب محض دارند و نسبت اغوا سوی او که در آیة لاغوینهم اجمعین است بر وجه
سبب بندارند ۵ قَالَ فَبِمَا اَغْوَیْتَنِی لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ ۵ جمله مستانفه است چنانچه در جمل
سابق گذشته فا سببیه است با باء قسمیه و ما مصدریه است لاقعدن صراطک ظرف است سوال صراط مکان
محدود است و در مکان محدود و در مکان محدود بتقدیر فی روا نبود چه صلیت المسجد روا نبود و جایز نباشد
جواب تواند بود که نصب او بتقدیر فی باشد و از قبیل ذهب الشام تواند بود که لاقعدن لهم تضمین معنی لالزمنهم
کند مفعول دوم لاقعدن دارند و با در بما اغویتنی باء سببیه است متعلق باء قسم محذوفست ای اقسم بالله بسبب
اغوائک ایای لاقعدن باء قسمیه با اغوائک ایای لاقعدن و این سوگند با غوایت ازجهه آنکه اغوا صفت خداست
و آن عبارت از آفریدن گمراهی و خلق غوایت و تباهی است و این قدر کاظمه و ولایت شاطه معتزله یعنی طریق
غوایت و ضلال گویند و از نسبت بسوی ارادت و مشیت و قضا و قدر و آفریدن خدا برابری و نفعی خوانند
مذهب ایشان خطاست و سخن ایشان ناشی از هواست زیرا که مشیت و قضا و قدر و خلق و ایجاد خدا هر چیزی
را که باشد بحکمت بود و هرچه بحکمت بود قبیح نباشد و در بیرون آوردن قبیح از ارادت قضا و قدر و تکوین
اثبات و نقصان و بیرون آوردن نوعی از مقدورات از قدرت کامله و ارادت شامله است تعالی الله عن
ذلک معنی اینست شیطان گفت سوگند میخورم بگمراه کردانیدن تو هر آینه نشستم از جهه باز داشتن ایشان بر
صراط تو که مستقیم است و یا نشستم براء باز داشت ایشان و باز دارم از راه تو که مستقیم است و از دین تو که دین
قویم است در خبر آمده است که پیغامبر م فرمود شیطان براء قطع طریق در چند راه می نشیند اول در اسلام میگوید
چرا اسلام می آری و دین آباء و اجداد را میگذاری او دل بر طاعت او ننهاد و ایمان بخداء می آرد پس در ره هجرت
می نشیند و او را میگوید چرا اوطان قدیم و مسکن مستقیم میگذاری و خود را در سفر و مشقت می آری او سخن او نشنود
و هجرت را لازم میگیرد پس در راه جهاد می نشیند چون او را دران راه می بیند باز داشت او میجوید و او را بطریق
نیکخواهان میگوید در جهاد براء چه می روی مر و بنادا که کشته شوی مال تو مقسوم شود و خان و مان تو برود و زن
ترا دیگری کند و مال ترا دیگری گیرد او وسوسه او را رد کند و در جهاد رود ۵ ثُمَّ لَآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ
اَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ اَیْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ ۵ عطف است بر لاقعدن معنی اینست
پس هر آینه بیایم من بر ایشان و از پیش ایشان و از پس ایشان و از راست ایشان و از چپ ایشان دین

چند قول است یکی آنکه دنیا را پس پشت دهد و روی بر آخرت نهد و از پیش رود در ایشان در شان آخرت
صورت بیم و شک نماید و از پس درآید دنیا را در نظر او بیاراید و سوی دنیا خواند و از آخرت بکرداند و از راست
او حسنات که ملایم جنایت راست باز دارد و از چپ آید برارتکاب سیئات که ملایم حیات آرد دوم آنکه گویند
شیطان بر کسی که متوجه شود دنیاست از پیش بیاید دنیا را در نظر او بیاراید و از پس هیچ آرد و از راست آید در حق شاد
گرداند و از چپ درآید سوی باطل خواند دیگر آنکه ایشان از پیش آمدن از راه بقیه عمر است که عزم نیکی نیارد و از پس
درآید سوی باطل خواند دیگر آنکه ایشان از پیش آمدن از راه بقیه عمر است که عزم نیکی نیارد و از پس درآید و ایشان از
پس آمدن از راه عمر گذشته آرزو برم آنچه بر و گذشته است باز دارد و از راه راست آید و از انفاق آنچه بر دست است
از شکر عنا مانع شود و از راه چپ بر ناصبوری و شکایت از فقر باعث گردد و دیگر ایشان از پیش آمدن از راه امل است
او را در درازی عمر امید دارد و اهتمام در عمل کوته سازد و ایشان از پس آمدن از راه اجل است تا اجل را نیک دارد و
خود را از بدی باز ندارد و ایشان از راست آمدن از راه دشواری با سانیهاست تا آسانیها را شاکر نبود و ایشان از
از چپ آمدن از راه دشواری تا بران صابر نشود دیگر آنکه مقصود از ذکر بیان کمال او در وسوسه بود و یقین علم در
هر جهتی و نهی نباشد و از شقیق مرویست هیچ بامدادی نیست مگر آنکه می نشیند در چهار کمین که پیش من میگوید
که مترس که خدا آمرزگار است من میخوانم و انی لغفار لمن تاب و آمن و از پس ماند کار را یاد میخوانم و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها و از راست آید میکوید و مغرور شدن مرتنا خویش میجوید من آیة والعاقبة
للمتقین خوانم سوال در من بین ایدیهم ومن خلفهم من استعمال کرد و عن ایمانهم وعن شمائلهم عن آورد در
چیست و این فرق بر چه مبنی است جواب عن در مفعول به استعمال کنند و بر حسب اقتضاء معنی فعل متعلق
بر ذکر دانند در حرف نیز بعضی حروف جر استعمال کرده اند و بر صورت مفعول به آورده اند چنانچه رمیت من
القوس وعن القوس وعلی القوس و آن سماعی است قیاسی نیست چنانچه آمده است محکم تر واو را مظهر معنی دارند
و در فوق و تحت و خلف او را استعمال من آمده و در یمین و شمال الی و عن و علی آمده ٥ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ
شَاكِرِينَ ٥ عطف است بر مفعول ابلیس ای قال ابلیس هذا القول وهذا القول معنی اینست
و نیابی تو بیشتر ایشان را شکر با قرار و ایمان و عمل نیکو و سپاس دار سوال شیطان علم آینده را چگونه دانست و اخبار
از غیب چگونه تواند جواب بر وجه علم نتواند که علم غیب مخصوص بخداست و باعلام خداء مخصوصی برسد
قال الله تعالی ولا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول اما بر وجه ظن و گمان چنانچه باشد ممنوع نبود
چه ظن غیب دیگر است و علم غیب دیگر تواند بود که شیطان در آن یقین برفته و آیة را بگمان گفته ٥ قَالَ
اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا ٥ ای قال الله تعالی و این جمله نیز مستانفه است چنانچه گذشته و ذکر آن
بالا رفته معنی اینست گفت خدا برون آی از بهشت یا از آسمان یا از صورت فرشتگی و یا از دایره
فرشتگان در حالتی که نکوهیده و ناپسندیده ساخته شده را نده و دور انداخته گشته ٥ لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ٥ لام موطئه قسم بران شرطیه در امر لاملان از روی لفظ جواب
قسم است و از روی معنی جواب شرط است و خطاب مر ابلیس و متابعان او راست معنی اینست هر آینه
کسانیکه پس روی کنند و طاعت تو ورزند از دوزخ پر کنم آنان را و شما را در جهنم افکنم ٥ وَيَا آدَمُ اسْكُنْ
أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا
مِنَ الظَّالِمِينَ ٥ و یا آدم ای وقلنا یا آدم اسکن این جمله عطف است بر قلنا للملائکة اسجدوا و کلا عطف
است بر اسکن انت و لا تقربا عطف است بر کلا فتکونا جواب نهی است با فا منصوب است باضمار ان معنی
اینست و گفتیم ما مر آدم را که ای آدم ساکن شو تو و زوج تو که حوا است در جنان و گفتیم مر ایشان را بخورید از آن
چیزها که خواهید کنایت از ناخوردن است یعنی مخورید آن را پس که باشید ظلم کنندگان بر خویش و از حد بگذرند

کندکان

کندکان نفس ان مذکور است ٥ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ ٥ عطف است بر قلنا ای قلنا لهما ذلک
وسکنا فیها فاکلا منها رغدا فوسوس لهما الشیطان معنی اینست آدم و حوا را این سخن گفتیم ایشان در
بهشت ساکن گشتند و بحظوظ نعماء بهشت بهره مند شدند پس شیطان مر ایشان را وسوسه کرد و بر خوردن منهی
منهی عنها آورد و وسوسه عبارت است از افکندن سخنی بقصد بدخواهی بصورت دوستی و نیکخواهی ٥ لِيُبْدِيَ
لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا ٥ ما وری مفعول به است مر لیبدی را و لیبدی متعلق است بوسوسه
یعنی وسوسه کرد و تا پیدا کرد آنچه پوشیده بود بر ایشان از عورت یعنی از شرمگاهها ایشان و این غرض
نداشت و حصول آن مقصود وی نبداشت که او عیز نداند آنچه قصد کردن آن تواند اما اگرچه او را این غرض
نبود در عاقبت ایشان را این حال روی نمود گفته اند آدم و حوا هیچ یکی عورت دیگر را ندیده بودند و هیچ
یکی دیگر را عورت خویش نمی نمود ٥ وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ
إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ٥ وقال عطف است بر وسوس
ما نهیکما مقول قال است الا ان یکونا بتقدیر الا کراه ان تکونا ملکین مفعول است و محمول بر تشبیه است بحذف
اراه ای الا کراهة ان تکونا مثل فی البقاء الی یوم القیمة لانت ادلک لمن البقاء الی یوم القیمة او تکونا من الخالدین
وهذا تردید بین کونهما بسبب اکل الشجرة باقین الی یوم القیمة کالملائکة وبین کونهما من الخالدین وهذا
تردید بین کونهما بدین تقدیر معتزله را بدین آیة براء فضل ملک بر انبیا تمسکی نبوده و مطلوب تشبیه ایشان
بفرشتگانست در طول بقا در فضل و علا معنی اینست وسوسه کرد و گفت باز نداشته است شما را پروردگار
شما از نزدیک شدن بدین درخت و خوردن شما آن را مگر از جهة کراهیت و بودن شما همچو فرشتگان و یا بودن
شما از جاوید باشندگان کین شجره شجره جاویداست هر که این شجره را بخورد جاوید ماند پروردگار شما
جاوید بودن شما و فرشته بودن شما را مکروه می دارد از آن جهة شما را از خوردن این درخت باز می دارد ٥
وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ٥ عطف است بر وقال جواب قسم است که مضمون
قاسمهما است و تاکید جمله از جهة رد انکار است سوال تقسیم علیه انی لکما لمن الناصحین بجنین مخصوص که
با ابلیس است در قسم مذکور مشارکت ابلیس با آدم و حوا نتواند بود اختیار از قسم بصیغه مقاسمه که براء مشارکت
است بچه وجه دعوی نمود جواب وقاسمهما بمعنی اقسم لهما بود از صیغه قاسم بر طریق عافاه الله و عاقبة اللص
مشارکت مراد نباشد و بعضی قسم از ابلیس بر صحبت از ایشان معتبر دارند و صیغه قاسمهما بر معنی مشارکت
بدارند معنی اینست و سوگند ابلیس پیش آدم و حوا بدینکه من شما را هر آینه از نیکخواهانم و از نصیحت کنندگانم
فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ ٥ عطف است بر قاسمهما معنی اینست پس فرود آورد ابلیس آدم و حوا را از نزدیک درخت
منهی عنها بسبب فریب که قوم فریفته شود و جائی که کسی ببرد برود روایت کرده اند عمر ابن الخطاب بنده را که
در روی حسن خدمت باشد و دم عفت زند او را آزاد میکرد این بیشتر بندگان دو دیم مذکور فکند و بدین طریق
آزادی می جستند کسی گفته بندگان تو دم صلاح و عفت و حسن می زنند و بخدع و مکر ترا فریفته میکنند و در راه
خلاص خودی پویند و بفریب از تو آزادی میجویند ابن عمر گفت من خدعنا بالله خدعنا له فریفتن مومن آسانست
المومن غر کریم بدین معنی برهانست که آدم و حوا فریفته شدند و براختیار بصوب او آمدند ٥ فَلَمَّا ذَاقَا
الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا ٥ لما ظرفیت مرتبت و این جمله عطف است بر جمله دلیهما بغرور
معنی اینست پس هر گاه که چشیدند آدم و حوا درخت منهی عنها را نمودار شد مر ایشان را عورات ایشان
برهنه شدن و برفتن نوری که ساتر بود عورت ایشان را و برفتن جامه ایشان از تن ٥ وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ
عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ٥ عطف است بر جمله بدت لهما سوآتهما معنی اینست و در ایستادند
دو تو بر تو برگ درختان بهشت را مید وختند تا عورت خویش را بپوشند برگ پژمرده می گشت و عورت آشکار می

کشتی کرد بخندد و در زمین بهشت پنهان میکشند آدم نداء هر دو شنید جواب را مادب باحیاء من الزلة ٥ وَ
نَادَیٰهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ
لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ٥ عطف است بر وطفقا یخصفان استفهام براء تقریر است برای حمل مخاطب بر
اقرار آنچه واقع بود داخل عطف است بدایة محروم است معنی اینست وندا کرد آدم و حوا را پروردگار ایشان
انهی نکرده بودم شما را این درخت و نگفته بودم شما را بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است ظاهر یعنی دشمن که
عداوت ظاهر کرده و هیچ عاقل در عداوت او شک و شبهه نیارد و بر سخن او اعتماد نکند و بفریب او خود را
در ورطهٔ هلاک نیفکند ٥ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ٥ قالا جملهٔ مستانفه است چنانچه که کسی گفت ماذا
قالا حین قال الله تعالی ذلک فقیل قالا ربنا ظلمنا انفسنا ایشان گفتند این جمله مقول قالا است معنی اینست
ایشان گفتند ای پروردگار ما بر نفسهاء خویش ظلم کردیم و مرتبهٔ خود را با نحطاط آوردیم ٥ وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا
وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٥ شرطیه عطف است بر فعلیه سابق یعنی ظلمنا انفسنا
وترحمنا عطف است بر تغفر لنا لنکونن من الخاسرین ای قوله تعالی لنکونن من الخاسرین معنی اینست
واگر نیامرزی ما را و رحمت نکنی بر ما ای خداء ما هر آینه از زیان زدگان باشیم و از هلاک شدگان گردیم ابلیس
بعد معصیت بحجت باطل احتجاج کرد و توبه و عجز و زاری پیش نیاورد ملعون ابدی گشت و مطرود سرمدی
پیوست آدم سعادت مخلد و دولت موبد یصنت عجز و زاری نمود و اعتراف بزلت کرد و بنداء ربنا ظلمنا
انفسنا آواز برآورد کرم واقر کرم متعال و فضل متواتر فضل ذوالجلال بتطرّ عفو و بذل کرم زلت او در بر مقتضاء
فضل بخشید ٥ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ٥ این جمله مستانفه است معنی اینست
خداء تعالی گفت هر چند عجز و زاری کردید و توبه و استغفار آوردید عفو کردم و از عقوبت درگذشتم در زمین
فرو روید و در کار و مصلحت مشغول شوید زیراکه بعضی از شما بعضی را دشمن اند و بهشت جاء عداوت نبود
و محل سکونت دشمنان نبود ٥ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ٥ این جمله حال است
یا عطف است بر مفعول ای هذا القول معنی اینست و مر شما راست در زمین قرار گرفتن و آرام گاهی و بر
خورداری گرفتن تا وقتی که خداء تعالی خواسته است و وقتی که براء بودن شما در زمین داشته است ٥ قَالَ فِيهَا
تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ٥ تخرجون بر صیغهٔ معروف و مجهول خوانده و معنی بر حسب
اختلاف قرائت مختلف دانند این جمله مستانفهٔ دیگر است چنانچه که کسی گفت ماذا قال لهم بعد هبوطهم الی
الارض فقیل قال کذا معنی اینست و چون ایشان بر زمین افتادند و دل باستقرار و استمتاع دادند خداء تعالی
گفت شما را حیات در زمین خواهد بود و ممات محل دوری روی خواهد نمود و از آنجا مبعوث شوید و به
محلی که تعیین شده است بروید گفته اند چون آدم علیه السلام نداء و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین شنید غمناک گشت
چون و منها تخرجون شنید و متاع دل او بر جاء رجوع سوی بهشت بشارت پیوست بعد چندگاه آدم علیه السلام بر زمین
ماند و عیش و کامرانی راند حوا پانصد حمل نهاد هفتصد و نود و نه فرزند آورد در هر حملی دو فرزند یکی پسر و
دیگری دختر بود مگر شیث نبی علیه السلام تنها روی نمود خداء تعالی چندگاه ایشان را در زمین آرام داد و درهاء نعمت
برایشان گشاد آخر چون آدم علیه السلام را هنگام وفات رسید جمعی از فرشتگان که خویش دید بعد آدم رخت هستی
از جهان برد و جان عزیز بملک الموت سپرد فرشتگان بارگی کنار گشتند و حنوط خویش پرساختند و بکفن پیچیدند
و بسوی مدفون کشیدند و براء او در زمین گودی و لحدی کاوفتند و برداشتند و در لحد مذکور گذاشتند ٥ يَا بَنِي
آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا ٥ اخبار بفرستادن لباس
متضمن امر باجل و لبس اوست ای یا بنی آدم خذوا اللباس الذی انزلنا علیکم و البسوا یا این امر بیان است مر
ابتغوم که صدر سورت مسطور است و جملهٔ ندائیه که معترضه است براء تنبیه و ندائیات دیگر که مکرر است براء

تاکید

تاکید بنی آدم بر وجه تغلیب است وریشا عطف است بر لباسا معنی اینست ای بنی آدم بدرستی که فرود آوردیم بر
شما لباس را که بپوشید سوال فرود آوردن جامه واقع نیست انزلنا لباسا چه معنی است جواب جامه از
پنبه شود و پنبه از گیاه و گیاه از باران و باران از آسمان فرود آید پس چنانست که جامه فرود آمده و از آسمان نازل
شده باشد ٥ وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ٥ بقراءة نصب عطف است بر لباسا وریشا معنی اینست فرستاد خداء
لباس را که بدان عورت پوشید و ریش را یعنی لباسی وراء ستر پوشید و لباس براء تقوی و تقوی در لغت پرهیز
است یعنی لباس است که براء پرهیز است رسیدن زخم در جنگ بپوشند چون خود و زره و جوشن و خفتان و مانند
آن که بپوشیدن آن در صیانت تن کوشند و یا لباس پرهیزکاری گویند که بپوشیدن او پرهیز از عذاب و عقاب
جویند تقوی مردم را چون لباس آید و ضیع شریف غاید برین تقدیر ذلک مرفوع المحل بر ابتداست و خبر مبتداست جمله
معترضه براء مدح لباس تقوی است و بر قرات رفع لباس التقوی مبتداست و ذلک مبتداء دوم باشد خیر خبر مبتدا
دوم و جمله خبر مبتداء اول باشد و جمله لباس التقوی با خبر خویش معترضه بود براء فضیلت لباس تقوی چنانچه
گذشت و بعضی از لبس تقوی لباس اهل تقوی از صوف و پشم انکس تقوی و بلاس مرقع ستر و غیر آن که بوت فقرات
مراد دارند و آن را بهتر از کسوت اغنیا از صوف قاقم و سنجاب و توزی و کتان و نخ و ملخاخر و بر دینا پندارند روایت
کرده اند که در جادر فاطمه علیها صلوات الله در شب زفاف با امیر المومنین علی علیه سلام الله پینهاء بسیار
بود گفت این لباس فروتنی است و هیبت مسکینی و نفس شکستگی و نیز حکایت کرده اند سلمان ابوذر را جامهٔ
شتر پوشیده دید او را این کسوت بر سید ابوذر گفت نیکی در آخرت بود دنیا اعتبار ندارد من بنده ام در
بندگی کوشم و بجز کسوت بندگان پوشم در خبر آمده من لبس الصوف انتعل المخصوف و رکب حماره و حلب شاته
واکل مع عیاله و جالس المساکین فقد نجی الله معنی اینست هر که جامهٔ صوف پوشد و بر خر سوار شود و گوسپند
خویش را بدوشد و با زن و بچهٔ خویش طعام خورد و با مساکین مجالست ورزد پس بدرستی که خداء عز و جل کبر از و
بردارد و بر صفت فروتنی و مسکینی آرد پیغامبر خداء صوف پوشیدی نعل مخصوص باده روزی کرده در پای کردی
و بر حمار سوار شدی و صفت مسکنت نمودی و پیغامبر فقیران بودی اگرچه گاهی یک کس را صد شتر بخشیدی و تمام
دنیا در نظر او بجوی نیرزیدی کنجهاء روی زمین در نظر نیاوردی بلکه بغم بهشت را او نظر نکردی ٥ ذَٰلِكَ
مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ٥ ای انزل الکتاب من آیات الله قدرت الله و فضله علی عباده این جمله معترضه است
براء مدح نعمت لباس و حمل مردمان بر شکر و سپاس انزال لباس از علامات قدرت خداست و نشانهاء فضل
حق جل و علاست بودن او از آیات قدرت ظاهر زیراکه گیاهی پیدا کردن و از وی پنبه بیرون آوردن و آن را
ریسمان ساختن و از ریسمان جامه پرداختن شک نیست که آثار قدرت است و صنعی از صنایع فطرت است
و اما بودن او از آیات فضل و رحمت از جهة آنست که موجب زینائی و باز داشتن از رسوائی است و نگاه داشتن
از گرما و سرما است و صیانت از مضرت هواست نعمتی جلیله و عطیه جزیله است ٥ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ٥
ای لکی تذکروا و تعظوا التفکر من آیات الله تتفکر و دیر قوا کمال قدرة و این متعلق است بمفهوم کلام ای
ذکرناها و بیانها لکی تتفکروا فیها معنی اینست از آیات بیان کردیم و این علامات پیدا آوردیم تا در آن
تفکر کنند و پند گیرید و کمال قدرت او را بشناسید و فضل و رحمت او را دریابید ٥ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ
الشَّيْطَانُ ٥ این بیان دیگر است مر ابتغوا را چه فتنه بدون شیطان از ضال شدن او بر ترک اتباع کتاب است تو دو
نهی از آن امر اتباع کتاب باشد و جمله تماما بیان اتبعوا باشد معنی اینست ای فرزندان آدم هر آینه
شیطان شما را در فتنه می اندازد و بغم مبتلا سازد و سبب شود براء رسیدن فتنه و بلائی بوسوسهٔ معصیتی و داعی
شدن بضلال و شقاوت بشوی آن فتنه کرد و بحرف و بلا سپارد ٥ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ
مِنَ الْجَنَّةِ ٥ صفت مصدر محذوف است ای لا یفتنکم الشیطان فتنه مثل اخراج ابویکم من الجنة و نسبت

اخراج از جنت که بعلم خداست سوی ابلیس است عقلی مجازی است از ابویکم ادم و حوا مراد است بروجه مجاز
بسبیل تغلیب آورد معنی اینست چنانچه شیطان مادر و پدر شمارا از بهشت بیرون آورد یعنی آدم و حوا را
از بهشت یعنی بوسوسه بزلت و معصیت سبب گشت و بروجه نسبت گشت ٥ ینزع عنهما لباسهما
لیریهما سوآتهما ٥ ینزع حال است از فاعل اخرج حکایت حال ماضیه است از جهة استحضاء صورت قطیعه
نزع لباس بصورت حال آورد و اسناد او نیز مجاز عقلی است اسناد سوی سبب است حقیقت کلام اینست
ینزع الله بسبب الشیطان دران حال که شیطان لباس ایشان بسوات یعنی بظهور عورات مبتلا کند یعنی لباسی که
از جامهاء بهشت بود یا لباس نور که بربدن ایشان می بود اخراج کرد تا عورت ایشان بنماید و بدان سبب خوشی
ایشان در ناخوشی آید و بعضی از لباس عفت و طاعت مراد دارند و از سواة زلت و معصیت پندارند و بدین وجه
کما اخرج ابویکم را متعلق فعل محذوف کویند نقل بر کلام برین نوع جویند لا یخرجکم الذی ینزع عنکم لباس عفتکم کما
اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما و جمله بیان الشیطان باشد بدین تقدیر معنی چنین بود
شمارا شیطان فتنه زده و مغموم شده سازد یعنی شمارا از دین بیرون بیندازد درین حال که بکشد از شما لباس عفت
وطاعت تا بنماید شمارا براء زلت و معصیت چنانچه مادر و پدر شمارا وسوسه کرد و از نعم بهشت بیرون آورد
و کشد از ایشان لباس تا نماید ایشانرا عورت پنهان ٥ انه یریکم هو وقبیله من حیث
لا ترونهم ٥ جمله مستانفه است چنانچه که کسی گفت ما باله تعینا فقیل انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم
و این جمله کنایت است ازین که شیطان ربا نکاراست و دفع کردن آن دشوار است و جمله لا یفتنکم الشیطان ملوح
بدین معنی است چنانچه که چون سامع این معنی شنید از شان عجز از دفع آن پرسید منافع را مقابل داشت قابل حل
تعجزات برفع بیداشت انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم بر طریق کنایت از انکم تعجزون عن دفعه آورد و از جهة
دفع بدان تاکید کرد معنی اینست بدرستی که شان اینست می بیند او و گروه او شمارا از انجا که شما ایشانرا
نمی بینید دشمنی را که نمی بیند دفع کردن او نمی تواند از شان او اینست که بلا برساند و در وجود او اینست که
بلیة مبتلا کرداند دشمنی را که نه بیند از کید و مکر او این مباشید و در دفع کردن او بکوشید اما خداء تو نگهبانست
و نگهبانی تواند و از کید دشمن هر چند که باشد برهاند ٥ انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا
یؤمنون ٥ از باب ذکر عام بعد خاص است و مطلوب تقدیر عداوت ایشانست و چون جمله سابقه
ملوح بر عداوت ایشان بود سامع در معنی متردد بود تنزیل منزله سائل کرد و جمله را موکد آورد چنانچه که
سامع هل عدونا حیث تعلنا فقیل انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون و این کنایت است
از انا جعلنا الشیاطین اعداء للمؤمنین پس این جمله بروجه کنایت بیان عداوت شیاطین مر مومنانرا
باشد جواب سوال مذکور شود هم الذین جهة تاکید کرد و بغیر حرف عطف آورد معنی اینست بدرستی که
ما کردانیدیم شیاطین را دوستان مر کسانی را که ایمان نمی آرند و بآیات و ارکان ایمان کفر و انکار دارند
و دوستان دشمنان الله و در عداوت اهل ایمانند ٥ واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها
آباءنا والله امرنا بها ٥ از ظرف قالوا است و این جمله عطف است بر لا یؤمنون که صله موصوله است
ای الذین اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا مقول قالوا است یعنی قالوا هذا القول و هذا القول
روایت کرده اند که وارد در شان مشرکان است که برهنه طواف کعبه بجا می آوردند فاحشه کشف عورت
را نسبت بآباء خویش میکنند بعضی گویند آن در بحیره و سائبه و وصیله و حامی که دران وجدنا علیها آباءنا
بر زبان می آوردند معنی اینست و کسانیکه چون معصیتی فاحشه کنند یعنی گناهی زشت و سخت و درست
آرند بگویند بدین خصلت آباء و اجداد خویش را یافته ایم و بهمین عمل اسلاف خویش را هم یافته ایم و بر
خصلتی که آبا و اجداد ما بوده اند ایشانرا آن عمل خداء فرموده یعنی آباء ما نیز بسر خویش چیزی نمی آوردند

فرموده خداء میکردند سوال چون از آباءنا اجداد مراد بود حقیقت و مجاز جمع شود اباءنا بمعنی اهولنا
باشد کلام از باب عموم مجاز بود ٥ قل ان الله لا یأمر بالفحشاء ٥ جمله مستانفه است در جواب ما ذا
اقول حین یقولون ذلک معنی اینست بگو ای محمد بدرستی که خداء کار زشت نفرماید و از حکم امر مقبح نیاید
اتقولون علی الله ما لا تعلمون ٥ استفهام براء انکار بروجه توبیخ است و جمله تذییل است و علی متعلق است
بانقولون معنی اینست ایگویند و دعوی میکنند بر خداء مقرون بجهل گویند ٥ قل امر ربی بالقسط
تقریر است مر مضمون جمله سابقه را چه تحقیق امر بعدل و نیکی مقرر است مر انتفاء امر ببدی هم ازین جهة فصل کرد
و بغیر واو آورد معنی اینست بگو ای محمد خداء امر کرده است بنیکی پس چگونه امر بود ببدی ٥ واقیموا
وجوهکم عند کل مسجد ٥ عطف است بر لا یفتننکم الشیطان عطف بر امر و نهی و
بعضی امر ربی بالقسط بپندارند ای قال الله تعالی اقسطوا واقیموا وجوهکم عند کل مسجد معنی اینست روهاء
خود را در هر سجده گاهی راست دارید یعنی در هر نمازی توجه بسوی جهة کعبه آرید و بعضی گویند روهاء
خویش را سوی کعبه راست دارید و انحراف سوی بتان روا مدارید و بعضی گویند راست دارید روهاء
خویش را یعنی جمع کنید و نماز بجماعت بگزارید و این امر یعنی امر بجماعت است نزدیک جمهور بروجه ندبت
بود و نزدیک بعضی که جماعت را فرض گویند بروجه وجوب باشد و بعضی گویند مقصود از امر مذکور تعمیم
سجدات است در هر سجده گاهی که برسد نماز بگزارد و بر مسجد خویش موقوف ندارد ٥ وادعوه مخلصین
له الدین ٥ عطف است بر اقیموا و مخلصین حال است از فاعل ادعوه معنی اینست و بخواهید خدارا
و بپرستید او را در حالتی که اخلاص دارید دعوات خداء خالصا می آرید ٥ کما بدأکم
تعودون ٥ کما بدأکم صفت مصدر محذوف است تعودون ای تعودون عودا کبدء ایاکم فی تعلق
کل بقدرة الله و جمله معلله است مر امر بدعوت اخلاص معنی اینست خداء را عبادت و اخلاص ورزید
زیرا که قادر است که شمارا باز گرداند و بجزاء و سزا برساند چنانچه بقدرت کامله خویش آغاز خلقت شما
را آفریده و از عدم صرف نعمت وجود بخشید یا کما بدأکم عاجزین تعودون کذلک یا کما بدأکم بلا روح تعودون
بالبعث و مع حیوة یا کما بدأکم تعودون بلا ملک ٥ فریقا هدی وفریقا حق علیهم الضلالة
فریقا مفعول مر هدی است بروی مقدم شده است و فریقا حق علیهم الضلالة از باب شرط تفسیر
آمده است فعل ناصب مناسب فعل مذکور تقدیر کنند این اسم را و معمول او کردانند ای فریقا هدی
و فریقا اضل حق علیهم الضلالة و حق علیهم الضلالة تفسیر اوست این جمله تقسیم بعد جمع کل در بدا معنی
اینست بر ایشان ثابت گشت و این طابق بضلال بوست ٥ انهم اتخذوا الشیاطین من
دون الله ویحسبون انهم مهتدون ٥ این جمله مستانفه است قال السامع ما بالهم صوامع وضوح
دلیل الهدایة فقیل انهم الی آخره و یحسبون عطف است بر اتخذوا یا حال است بتقدیر وهم یحسبون
چنانچه در قسمت فاضل و جمله گفته اند معنی اینست بدرستی که ایشان گرفتند شیاطین و دیوان لعین
را دوستان از غیر خداء و گمان بردند که ایشان راه راست یافته اند از ان سبب راه تباهی یافته اند ٥ یا بنی
آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ٥ این آیة بیان دیگر است بر امر اتبعوا معنی اینست
ای فرزندان آدم بگیرید زینت را یعنی جامه را که بپوشید اندام خویش را شما نزدیک هر نمازی و هر مسجدی
و نماز مراد از قبیل ذکر محل و ارادت حال می گیرد ٥ وکلوا واشربوا ولا تسرفوا ٥ عطف
است بر خذوا زینتکم و بیان اکل و شرب و لباس جامع حالی شعر فلا دلع الناس فی الدنیا باربعة
بالاکل و شرب و ملبوس و منکوح معنی اینست جامه بپوشید و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید
یعنی زیادت و سع مجوئید که ضایع کردن طعام است هیچ نفع نکند بلکه در مضرت افکند انه لا

يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۵ جمله تذییل است وچون ولا تسرفوا ملوح بمضمون اینجمله بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق بود
معنی اینست بدرستی که خدای تعالی مسرفانرا دوست ندارد وکسانی که ضایع کنندگان مال وطعام را در چیز دوستی ندارد
در حکایت آورده اند طبیبی نصرانی مر علی بن حسین را گفت در کتاب شما چیزی از علم طب نمی یابم اگر چیزی
ازو در قرآن است برخوان تا دریابم علی بن حسین گفت کلوا واشربوا ولا تسرفوا در قرآن آمده است
تمام طب درهمین آیه مبین شده است باز گفت درین باب حدیثی از پیغامبرم شما یافته است و
سخنی درین علم مروی شده است علی بن حسین گفت پیغامبرم در ترجمه سفینه المعده بیت کل داء والحمیه راس
کل دواء واعط کل بدن ما دعوته گفته طبیب مذکور گفت ما ترک لنا بکم ولا نبیکم بجالینوس ۵ قُلْ مَنْ
حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ۵ اینجمله معترضه دیگر است
برای رد کفار که مسلمانانرا در جامه پوشیدن و خوردن و آشامیدن گرفتن وحظ در ایام حج تغییر میکردند
و در معترضه حرمت حج می آوردند و نیز روایت کرده اند چون آیه خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا واشربوا نازل
شده مسلمانان در ستر عورت کوشیدند و در طواف کعبه جامهها پوشیدند وطعام وآب خوردند و حلال
کرده خدارا در معترضه تحریم نیاوردند مشرکان عیب کردند در رد ایشان آیه قل من حرم زینة الله التی
وارد گشت و تجویز زینة بیان پیوست معنی اینست بگوای محمد مر زینة خدارا که برای بندگان خویش
بیرون آورده واز طعام وآبی که برای ایشان مهیا کرده کیست که حرام کردانیده و مباح کرده خدارا در روا
منع که رسانیده وکه حرام کردانیده طیبات را که طبع را خوش آید و در شرع حل او روی نماید وآنچه خدای
حلال کرده است وازخیر بحر بیرون آورده و در خوردن و پوشیدن آن که محل نفس بود و در عمل کردن
که جای تکثیر باشد ۵ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۵ خالصة
برفع و نصب خوانده اند بنصب بر حالیه از ضمیر ظرف مستقر یعنی الذین آمنوا یا برفع که مبتداست الذین آمنوا
خبر است و خالصة خبری دیگر است و یا خبر مبتداء محذوفست بتقدیر هی خالصة باشد و جمله هی خالصة
مستانفه است در جواب ما شانها یوم القیمة پندارند واین آیه محمول بر حذف معطوفست قل هی للذین
آمنوا والذین کفروا معنی اینست بگوای محمد یعنی زینة ملابس وطیبات ماکل مر مومنانراست با صاحبت
وکافرانراست بطریق طفلی بودن در حیاة دنیا وخالصه است مر مومنان را خاصه ایشان چنانچه کافرانرا
ازان هیچ نصیب نبود چنانچه در آیه دیگر آمده است ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا
علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین ۵ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۵ اینجمله تذییل است معنی اینست همچو تفصیل مذکور و بیان مسطور بیان حکیم آیات
قرآن را مرکروهی که اهل دانش اند چه بیان ما را ایشان دانند وفهم کردن وکردن آوردن ایشان توانند
بدانکه مفعول یعلمون متروک است لیکن ذکر او مطلق از مفعول کنایت است از ذکر او مقید بمفعول چنانچه
در یحیی جاره و غبط عداه ایة یری مبصر و یسمع داعی و چنانچه در ترجمه این آیه اشارت کردیم و معنی او در
بیان آوردیم ۵ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ
بِغَيْرِ الْحَقِّ ۵ جمله ما ظهر منها و ما بطن تعمیم فواحش است اینجمله مقرر است مر جمله انکاریه سابق
را که مقرر تحریم بر خواهش نفی تحریم زینت مسطوره وطیبات ازینجهة فصل کرد و بغیر واو آورد معنی
اینست بگوای محمد حرام نکردانیده است پروردگار مگر فواحش ظاهره و باطنه واثم و بغی را نه از
ملابس حلایل و نه ماکل فواحش جمع فاحش است واز عبارت از گناهان کبیره بود واثم عبارت از
گناهان صغیره باشد و بغی ظاهر بر بندگان خدای و تعرض بر نفوس و اموال معصوم باشد و فواحش
ظاهره چون زناء آشکارا و فواحش باطنه چون زناء پنهان که بعضی از کفار در زناء پنهان باک ندارند و زناء

آشکارا را حرام پندارند هردو را حرام کرد و در حرمت یکسان آورد و بعضی گویند گناه آشکارا را چون کشف عورات
و عیبت که در مسجد میان جماعت آرند و گناه باطن چون زنا و سرقه که آنرا پنهان میدارند ۵ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ
مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۵ ینزل بر صیغه مضارع معروف از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی بر حسب آن
دانند عطف است بر محرمات سابقه ای حرم علیکم کذا وکذا وان تشرکوا بالله معنی اینست لاجرم نکردانیده
پروردگار من بیقین مگر چنین و چنین و شریک کردانیدن شما را با او در شان او هیچ حجتی نفرستاده و درباب او
سستکی نداده چه در الوهیت سنگ چه حجت بود و در معبودیت جماد چه دلیل باشد وکذا باقی بحثان دیگر
انعام گذشته وعقده اشکال بجمله پیوسته ۵ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۵ این نیز عطفست
بران تشرکوا و علی متعلق است بیقولوا بتضمین یدعوا است معنی اینست الا حرام کردانیده پروردگار
من چنین و چنین که بگویید و دعوی کنید بدترات للعالمین گفتن و دعوی نابوده کردن در شرع و عقل
حرام باشد و مرتکب او در دین و دنیا مذموم وملام بود ۵ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ۵ این نیز معترضاست
برای تخویف از اجل و ترهیب از موت مر مخالفان دین و منکران شرع مبین و حلال را حرام دارند و حرام را
حلال پندارند معنی اینست الا مر هر گروهی را مهلتی هست تا که آن مهلت نماند چون مهلت سلام
دادن نتوانند ۵ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۵ فا سببیه است
ولا یستقدمون عطفست بر جمله شرطیه معنی بر محمول شرط وجزاء نه مترتب بر حرامها معنی اینست الا
چون هر یکی را اجلی بود و بقاء ایشان متعلق بدان اجل باشد پس چون اجل برسد دمی بیشتر ازان نمی باشد
واز اجل سابق نمی شود و پیش دستی نمیکند و پس ازان نمی روند ۵ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ
يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۵ اینجمله شرطیه
متضمن مدح اتقا و اصلاح بود بمنزله یا بنی آدم واتقوا واصلحوا باشد و شک نیست که اتقاء و اصلاح این از اتباع
قرآنست و امر اتقوا و اصلحوا که مضمون این آیه است امر اتبعوا را بیان است ان شرطیه است ما زائده است برای
تاکید همچو سایر حروف زاید یا تینکم معنی هدی و اما ترین من البشر احدا سابق آمده یقصون علیکم آیاتی صفت
است مر رسل را بعد توصیف او فمن اتقی با جزاء خویش اجزاء شرطاست و بدانکه جمله مصدر یا بنی آدم در بیان جمله اجوا
بروجه تعداد آمده است از جهة قصد استقلال و امتداد بر طریق الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان
هر یکی مقصود شده معنی است ای فرزندان آدم اگر هر آینه بر شما فرستادگان از جنس شما بیایند و از کتاب
ما بر شما قصه باز نمایند پس کسانیکه از خدای بترسند و از علامات او بپرهیزند و از شرک و معاصی باز مانند و کار
خویش را مقرون بصلاح کردانند پس ایشان ترسناک نشوند و نه ایشان اندوهناک باشند سوال خطاب
قرآن در ورود پیغامبر ماست و آن زمان منقطاع بعثت رسل انبیاست پس درین زمان ایشان رسل محروم
العدم بود محمد استعمال نباشد واین حکایت خطاب بنی آدم است نه بدایت خطاب است پیغامبرم که
آخرین امم است و ایشان رسل در زمان جواز بعد ایشان محروم العدم بود حکایت این خطاب با حرص در
سنعد نه شده ۵ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۵ اینجمله عطف است بر جمله فمن اتقی و جزاء شرط واقع شده وکذبوا واستکبروا
بمعنی یکذبون و یستکبرون است استعمال ماضی تعرض استاد کسانیکه در هنگام خطاب وارد شده تکذیب
ایشان متعلق بزبان ماضی آمده معنی اینست وآنانکه تکذیب کنند و بزرگی جویند و در ره تکبر پویند ایشان
اصحاب دوزخ اند و در دوزخ جاوید باشند ۵ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۵ من استفهامیه و فا سببیه بود و مضمون جمله سبب کلام سابق
باشد معنی اینست پس کیست ظالم تر از کسی که افترا کرده است و دروغ گفته است بر خدا یا تکذیب

کرده است آیات خدارا یا معجزاتی راکه پیدا آورده خداست ذوالجلال والاکرام یعنی پیغامبر هم بدانکه هیچ کس ظالم
تر از وی نیست ٥ اُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ ٥ جمله مستانفه است در جواب ما
شان هولاء معنی اینست اوشان دریابند آنرا که نصیب ایشان است از کتاب ای ما قدر لهم والاخرة
ای ما کتب لهم من العذاب والعقاب ٥ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ٥ حتی ابتدائیه وسببیه است بطریق مرض حتی برابر حسابه جمله شرطیه بعد او ابتدا
کلام است قالوا جزاست یا حالاست وجزاء اذا قالوا دوم است ای حتی اذا جاءتهم رسلنا متوفین قائلین
کذا اینما کنتم تقدیر یدعونه صله ماست وما با صله مبتداست این خبراست از جهة تضمن صدر کلام مقدم شده ولکن
ما موصوله برخلاف قیاس موصول با ما نبشته اند خطاب القیاسات خط العروض وخط القرآن گفته اند
واستفهام براء تقدیر است یعنی بحمل مخاطب بر اقرار تا اقرار کنند بدین ایشان نه اند معنی اینست چون
بیایند برایشان فرستادگان ما یعنی رسولان درین حال که می ستانند جان ایشانرا گویند کجا اند آنکسانیکه
میخوانیدید شما ایشانرا از غیر خداء عز وجل و توانند بود حتی جاره بود واذا بمعنی وقت مجرور باشد و متعلق بنالهم
بود ای ضیبهم مما کتبت فی الدنیا من الرزق والعمر والظلم والجاه والبلاء والنعماء الی وقت مجئ ملک الموت
متوفین قائلین کذا بدین تقدیر قالوا مذکور توانند بود که مستانفه باشد در جواب ما قالوا حین جاءتهم ملک
الموت و بعضی مفسران قالوا را بر جزئیه باز داشته اند واین بعید است زیراکه بالا ذکر ملک الموت و ذکر جزئیه
یاد کشته برین تقدیر معنی چنین آید ایشان برسند ایشانرا در دنیا نصیبی از آنچه براء ایشان در لوح محفوظ نبشته
شده یا در کتابی در شان ایشان در رحم مادر آمده تا آنکه آمد برایشان فرستادگان ما براء قبض جان کنند
جو ما نه روح کجا اند کسانیکه بودید شما ایشانرا دعوی میکردید والهه خویش میگفتید ٥ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ
شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ٥ جمله مستانفه است در جواب ماذا
قالوا حین قالت الملئکة والربانیة کذا یا جزاست چنانچه بالا گذشته وبیان آن بتشریح پیوسته معنی اینست
بگویند این کافران گم شدند ما ایشانرا نمیدانیم که کجا رفتند وبکدام چیز پیوستند وگواهی دهند بر نفسها یعنی
اقرار کنند بدرستی که ایشان کافر بودند وصورت شرکی بر باطل نمودند اخبار ایشان از گفته خویش در هنگام
اخبار از نفس متکلم خواهد بود وحکایت اخبار ایشان در کلام بروجه غیبت روی نمود ٥ قَالَ ادْخُلُوا
فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ ٥ اینجمله مستانفه است در
جواب ماذا یقول الله لهم فی الاخرة حین یقولون ذلک فقیل قال ادخلوا الی آخره قال یعنی یقول
است وجمله که بعد اوست مقول است معنی اینست بگوید خداء مر کافرانرا بیان گروههای که
گذشته اند پیش از شما از پریان وآدمیان که در آتش درآیند ودر عذاب جاوید باشند ٥ كُلَّمَا دَخَلَتْ
أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا ٥ جمله مستانفه است کانه قیل ماذا تصنعون حین یقولون یقال لهم ادخلوا الی
آخره فقیل کلما دخلت امة لعنت اختها معنی اینست هر بار که درآید امتی لعنت کند امتی دیگررا
که پیش از و درآمده بود که درآمدن دوزخ سابق شده و بر حسب در کفر و در دین او خواهد نمود او افعال
و در زندان او درآیند و بعد از آن کافران دیگر برلازم کفر خویش آیند هر امتی که در دوزخ درآید امتی دیگر را که
متقدم بر اوست لعنت کند که این مرا گمراه ساخت ومتابعت او مرا در گمراهی انداخت سوال کلما براء عموم
افعال بود چنانچه کل براء عموم افراد باشد و در دوزخ تعدد درآیند گاه خواهد بود تعدد درآمدن روی
نخواهد نمود برین طریق محل کلامه دخلت بود مقام کلما دخلت امة نباشد جواب در دوزخ تعدد درآمدن
نیز خواهد بود وتورد مثل نیز روی خواهد نمود چه در تفسیر آمده چون دوزخ در تشدید کوشند وباهل
چون دیگر بجوشند بعضی را همچو کف جوشیده بیرون اندازد و چون کاه سوخته هوائی سازد فرشتگان سلاسل

واغلال

واغلال سلاسل واغلال آرند وایشانرا باز در دوزخ برند ٥ حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ
لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ ٥ حتی ابتدائیه از شرطیه است قالت
اخریهم لاولیهم جزاء شرطست ربنا هولاء اضلونا مقول قالت فاء در فآتهم سببیه است وداخل مقول است
وجمله شرطیه سبب کلام سابق است معنی اینست تا آنکه یکدیگر را دریابند وبعضی بر بعضی بشناسند وبشناسد
گروه متاخر مر امت متقدمه یا گروه تابع مر متبوع را هولاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار گویند وداد
سبب شدن متقدمان یا متبوعان براء اضلال متاخران ومتابعان جویند یعنی این طایفه متقدم یا طایفه
متبوع مارا گمراه کرده اند وبراء گمراهی ما سبب شده اند پس بکن ایشانرا عذابی دوچندان ٥ قَالَ لِكُلٍّ
ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ٥ بر صیغه خطاب وغیبت خوانند ومعنی بر حسب آن دانند این جمله
مستانفه است چنانچه که سامع گفت فما ذا یقول الله حین یقولون ذلک فقیل قال لکل ضعف معنی اینست
بگوید خداء مر هر یکی را عذابی مضاعف بود چه تابعان متقدم وبتبعیت ایشانرا که متبوع اند ومتاخران متابعت
متقدمانرا که متبوع عند در ایشان نیز دو سبب ثابت است حال ایشان بحصول غوایت واغوا پیوست ولکن شما
نمی دانید ودر یافتن مقدار عذابی دیگری نمی توانید ٥ وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ
لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ ٥ اینجمله عطف است بر قالت اخریهم وافعال ماضیه مذکور بمعنی است
زیراکه اخبار از واقعات اخروی است آن ولا محاله مستقبل است وماضی بجاء مستقبل از جهة تیقن وقوع
است از باب نفخ فی الصور فصعق من فی السموات وامثال آن معنی اینست وبگوید امت متقدمه امت
متاخره را یا متبوع مر تابع راکه چون شمارا نیز همچو ما عذاب مضاعف بود پس شمارا فضلی بر ما بتحقیق عذابی
یا نفی آن نباید پس آیه عذر وآن ملامت چه ثمر می آرد ٥ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
معنی اینست چون چنین است پس عذاب بچشید براء آنکه کفر ورزیدید ٥ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ
الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ٥ تفتح بر صیغه مضارع ثلاثی مجرد بر صورت
غیبت وخطاب وصیغه مضارع از باب تفعیل هم بر صورت خطاب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند در
آیات لعنت کردن مکره شدگان بر گمراه کنندگان متضمن پشیمانی از گمراهی وتباهی است ذکر کرد ودر گمراهی
کردن گمراه کنندگان بطریق عذرخواهی آورد مظنه آن باشد که سامع را وهم رود وخاطر او متوهم شود که هر که
پنداشت پشیمانی از گمراهی پیش آید وزبان بمعذرت وعذرخواهی از تباهی گشاید درهاء آسمان براء او
بگشایند وبدر آوردن بهشت روح اورا نمایند سامع را منزله سایل کرد ان الذین کذبوا بآیاتنا
الآیة موکد آورد وجمله بدو دفع خوانند ودر اصطلاح تکمیل گویند معنی اینست بدرستی که کسانیکه آیات ما
را تکذیب کردند وبزرگ جستند ودر راه تکبر رفتند درهاء آسمان براء اعمال ایشان یا براء دعوت
ایشان یا براء دعوت ایشان یا براء نزول رحمت ایشان چون بمیرند گشاده نشود وهیچ کس از ایشان در درون
نزهتگاه در بهشت نرود تا آنکه درآید شتر نر سوراخ سوزن را واین هرگز نشود پس این کار هرگز نشود
واین کار هیچ وقتی نخواهد شد وهمین مقدمات مردمانرا که گناهکارند جزا دهیم وبدکردارانرا سزا کنیم ٥
لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٥ اینجمله مستانفه است
چنانچه که سامع چون نومیدی ایشان از بهشت شنید از حال ایشان فقیل لهم من جهنم الی آخره معنی اینست
مر ایشانرا در دوزخ فراشها بود از آتش واز بالا لحافهاء آتشین بود کما قال لهم من فوقهم ظلل من النار ومن
تحت ارجلهم وهمچنین جزا خواهم داد ظالمانرا وسزا خواهم کرد مر کافرانرا ٥ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٥

والذین موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست وجمله اولئک اصحاب الجنة خبر مبتداست لا نکلف نفسا الا وسعها
جمله معترضه است براء بیان این که عمل صالح از جهة کیفیت و کسب بر قدر طاعت برآید لذة قدرت باشد آن قدر
از قدرت بیرون و از طاعت افزون بود هم فیها خالدون خبری دیگر است مر اولئک را یا بدل اشتمال است
از اولئک اصحاب الجنة لان خلودهم فی الجنة بدایة کونهم من اصحاب الجنة یا صفت باشد بر زیادت لام ای
اصحاب الجنة هم فیها خالدون یا بحذف موصول ای اصحاب الجنة هم فیها خالدون و اینجمله عطف است بر جمله
ان الذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء معنی اینست و آنکسانیکه ایمان آورده اند
و اعمال صالحه کرده اند تکلیف کرده نشوند هیچ برتر از طاقت و فرموده نمی شوند مگر بقدر قدرت ایشان
و اصحاب جنة از اهل بهشت اند و در بهشت جاودان باشند و همیشه در روح و راحت و عزت و نعمت
باشند ۝ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ ۝ عطف است بر جمله والذین
آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر عطف فعلیه بر اسمیه است تجری من تحتهم الانهار حال است از هم در صدورهم
که در معنی مضاف الیه مفعول نزعنا ست از معنی اضافت صدورهم دارند و ضمیر مضاف الیه را معمول معنوی
بمعنی فی الصدور المضافة الیهم پندارند حال مذکور اضافت شود مر صحت تقیید اضافت مشکل شود مگر آنکه
از اضافت مذکور اضافت مصدر مراد بود اضافت غل سوی صدور از روی معنی ثابت است مراد باشد
معنی کلام و نزعنا غل صدورهم ای الغل المضاف الی صدورهم حال جریان الانهار من تحتهم آید تقیید اضافت
بحال مذکور فاید لان الماء جوهر سفلی وکونهم عند مجاری الماء لیلزم تسفلهم وکان یستوجب هذه الحالة
علم نتزع اثبات نزع الغل بناء علی مظنة الاعلی بحقیقهم و مومن باب خلق لم الرکبة و سبحان الذی صغر علم
البعوض معنی اینست و کشیدیم آنچه حاصل است از کینها در سینهها ایشان درین حال از خود خانه ایشان
جویها روان است واین کنایت است که ایشان بسبب بودن از اهل جنان و ساکنان مجاری انهار و بر حکم
طبیعت که سفلی است بر سبت اهل عرف سفلی اند چنانچه در حدیث آمده واین بطبیعت موجب کشته
شان بود سبب آورده شود خدای عز وجل از دل ایشان دور کند و در اینجا اشارت داده است بر خوشی و شاد
مانی ایشانه ۝ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا
اللَّهُ ۝ اینجمله عطف است بر جمله و نزعنا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله عطف است یا بر مفعول یا حال است
از مفعول هدانا بدلیل آنکه بعضی بغیر واو هم خوانده اند لولا امتناعی است ان هدانا الله مبتدا محذوف الخبر است
و جمله سابقه مستغنی از جواب شد معنی اینست و بگویند حمد مر خدایرا که ما را براه این دولت رهنمونی کرد
و برادراک این سعادت آورد و ما را اگر او هدایت درین ننمودی اگر راه نمودی ۝ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا
بِالْحَقِّ جواب قسم محذوفست لقد جاءت رسل ربنا بالحق و اینجمله تذییل است چه از رسیدن نعمت صدق
خبر کننده آن مفهوم شد اینجمله مفهوم مذکور آمده و جمله مذکور مقیم از جهة ابتهاج است چنانچه لقد ولدت فلانا
ولا اجیل معنی اینست سوگند میخوردم هر آینه آمده بودند براستی و درستی فرستادگان پروردگار ما جزاء
شان بمشاهده پیوست و حقیقت گفتار ایشان برهن گشت ۝ وَنُودُوا أَن تِلْكُمُ الْجَنَّةُ
أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ ان تفسیر است بعد بلا متضمن معنی قول است واقع شده تلکم ابتداست
الجنة اورثتموها خبر مبتدا یا تلکم مبتداست الجنة خبر مبتدا اورثتموها حال از معنی اشارت است جمله
عطف است بر قالوا و تواند بودن مخففه از مثقله باشد و ضمیر شان محذوف بود و جمله که بعد اوست بیان
شان شود معنی اینست و ندا کرده شوید که آن بهشت که شما میراث یعنی بی رنج و کسب یافته اید داده
شده اید بدانچه شما کسب میکردید ندا کرده شوید که آن بهشت است اشارت کرده شود سوی او در حالیکه
داده شوید شما را آن بهشت یا ندا کرده شوید بدرستی که شان اینست که این بهشت است که بشما داده شده

روایت کرده اند که اهل جنت را چون نزدیک بهشت برند از شیب هر درختی دو چشمه روان شده به بینند که
سوی یکی بروند و آب آن آشامند هر غش و ذمیم که در ایشان بود ببرود و سینه ایشان از کینه صفیه و پاک شود و نزعنا
ما فی صدورهم من غل عبارت از آنست و بعد از آن در چشمه دوم آیند بتنظیف بدن اشتغال نمایند اندام ایشان
نظافه گیرد و از هم کدورت مبدل بصفا گردد و دیگر بکین آلوده نگردد و در نطق چنان در صفا آیند که اخوان
چون رشته در مروارید نماید بعد از آن تهتدی بشارت آید در بهشت درآیند و نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها
بما کنتم تعملون عبارت از آن است چون در بهشت درآیند و برغرفه منازل خویش بدانند در راه شکر و سپاس
بویند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله گویند در حدیث هر یکی را منزلی در بهشت
است و منزلی در دوزخ منزل کافر که بر تقدیر مؤمن بوده او در بهشت بود مومن را بخشند و منزل کافر را
دهند ۝ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ
وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا ۝ و نادا عطف است بر و نودوا لان مخففه است از مثقله
ضمیر شان محذوفست یا ان مفسره بعد فعل ندا متضمن معنی قول است معنی اینست و ندا کند اصحاب
جنت اصحاب نار را بدرستی که یافتیم آنچه وعده کرده بودی ما را پروردگار ما از نعیم جنت پس شما یافتید آنچه
شما را وعید کرده بود از نار و عذاب ۝ قَالُوا نَعَمْ ۝ نعم بفتح عین و سکون خوانند و معنی یکی دانند و جمله
مستانفه است در جواب ماذا قالوا چون نودوا بدانک فقیل قالوا نعم مقول قالوا است معنی اینست بگویند
آری آنچه وعده کرده بود پروردگار ما راست و درست یافتیم و استحقاق سزائی که داشتیم دریافتیم ۝ فَأَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ۝ ان بتخفیف و تشدید خوانند و بر تخفیف تشدید مفسره
منطق که متضمن معنی قول است و مخففه است از مثقله بحذف ضمیر شان و بر تقدیر تشدید بنصب لعنة الله
دانند و جمله فاذن عطف است بر قالوا معنی اینست پس بانگ زند بانگ زننده که لعنت خدای بر کافران
باد یا بدرستی که شان اینست که لعنت خدای بر ظالمان باد که ظلم بر خویش کردند و جرائم و معاصی آوردند و از
ایشان کفر و کافری زاد ۝ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ
الذین با صله خویش صفت ظالمین است و عوجا مفعول یبغون بی واسطه آمده و ضمیر منصوب بتقدیر
یبغون لها بر وجه اتصال بفعل منصوب شده و یبغونها عوجا عطف است بر یصدون و هم بالآخرة هم
کافرون حال است و بالآخرة متعلق است بکافرون تقدیم او از جهة رعایت فاصله است معنی اینست
لعنت خدای بر ظالمانیکه باز میدارند از راه خدای و از دین پیغامبر ما محمد و میخواهند کجی مر راه راست او را
وحال اینست که ایشان باخرة نگروید و بانکار قیامت کفر ورزیده ۝ وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ ۝ حال است
از فاعل و مفعول ماضی ای نادی اصحاب الجنة اصحاب النار والحال بین الفریقین معنی اینست
وحال اینست که میان اصحاب جنت و اصحاب نار حجاب است و سور است که در آیة وضرب بینهم بسور
له باب مذکور است ۝ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ ۝ ای اعراف الحجاب اعالیه ای علی ملائکة یعنی
علی صورة الرجال ماخوذ من عرف الفرس و الدیک لعلوهما رجال مبتداست علی الاعراف خبر مقدم است
و جمله عطف است بر جمله و بینهما حجاب معنی اینست میان اصحاب نار و اصحاب جنت حجاب است
یعنی حصاری است و اعراف او یعنی بر بلندیهاء او فرشتگانی اند بر صورت مردان که ایشان تمیز کنند اهل
بهشت و اهل دوزخ را و سیاق کلام یعنی خطاب ادخلوا الجنة مر اهل اعراف را مخالف این قول است چه فرشتگان
ساکنه بهشت نه اند بخطاب ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون مناسب نباشد و بعضی گویند مردانی
اند از فاضل مسلمانان و علماء ایشان و یا از جهة فضل و شرف بیش او در آمدن در بهشت ایشان را در اعراف
برند و درجات بنمایند تا ایشان مبتهج گردند و شادمان باشند و بعضی گویند اهل اعراف مومنانی اند که

سیات وحسنات ایشان درمیزان برابر اید ورجحان حسنات روی نماید وبعضی کویند اهل اعراف
شهیدانند که عاصیانند که ازجهت عقوق در حوزه بهشت نشوند وبعضی کویند اهل اعراف اطفال مشرکانند که از
جهت صغر در دوزخ نروند وازجهت تبعیت مادر وپدر اهل بهشت نشوند وبعضی کویند اهل اعراف مطیعان
پدر وعاصیان مادر یا برعکس اطاعت هریکی از ایشان بازدارد وعصیان دیکر حرمان از بهشت بروکارد
آنها اهل اعراف اند وبرقولی دیکر فرشتکان براء کاری در اعراف باشند کانند ودر اقوالی مؤمنانند ودر اعراف
محبوس ساند مدتی که خداء تعالی خواهد ایشان آنجا باشند آخر در بهشت بروند ٥ یَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
اینجمله صفت رجال است معنی اینست در اعراف مردانی اند که بشناسند هریکی را بپیشانی ایشان نشانی
مؤمنان سپیدی وروشنائی رویهاء ایشان بوده ٥ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ٥ ای نادوا اصحاب الاعراف اصحاب الجنة لم یدخلوها حال
از فاعل نادوا وهم یطمعون حال دیکر است وجمله نادوا عطف است بر ونودوا ان مفسره است
بعد قول ندا متضمن معنی قول است معنی اینست اصحاب اعراف درحالی که در بهشت ندا کنند
وسلام علیکم سوی ایشان توجه آرند ٥ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٥ اینجمله شرطیه عطف است بر نادوا یعنی اصحاب الجنة آخ
معنی اینست وچون کردانیده شود ابصار ایشان جانب اهل نار بکویند ای پروردکار ما مکردان
مارا مصاحب باقومی که ظالمانند وکروهی که منکران دینند ٥ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا
يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ ٥ اینجمله نیز عطف است بر نادوی سابقه رجالا مفعول به است مر نادی را
یعرفونهم بسیماهم صفت است مر رجالا را بط ضمیر مفعول است وضمیر فاعل با صحاب اعراف رجالا من
من الکفار معنی اینست واصحاب اعراف مردانی اند از کفار ندا کنند ایشانرا به پیشانی از سیاهی روی و
کبودی چشم میشناسند ٥ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
اینجمله بیان است مرجمله اصحاب الاعراف را وما استفهامیه است وبراء انکار یا نافیه وما در وما کنتم
تستکبرون مصدریه است وکنتم زائده است واین بمعنی استکبارکم وعطف است برجمعکم ما موصوله است
والذین بمعنی تستکبرون به من الکمال والقوة معنی اینست ندا کنند وبکویند چه نفع کرد شمارا مغرور
شدن در اقوال ودر تکبر افتادن وبنیاد تکبر نهادند ٥ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ٥ اقسمتم حکایت قسم است لاینالهم الله
جواب قسم است برحمة متعلق است بینال این استفهام براء تقریب است بمعنی اقرار کنانیدن ومقصود ازو
وتوبیخ کافران وسرزنش ایشان است واین استفهامیه تعلیل است برنفی وانکار اغنیاء مذکور دیل است
وجمله ادخلوا الجنة محمول است برتقدیر یقال مستانفه است بتقدیر سوال جنانتی که کسی کفت ماذا یفعل
بهم بهذا الکلام الحق والمقال الصدق فقیل یقال لهم ادخلوا معنی اینست اصحاب اعراف فقرا مومنانرا
چون بلال وابوذر وعمار وغیر ایشانکه بدرجات ملک ابدی رسیده ونعیم سرمدی که لاعین رات دیده
بینند اهل دوزخ چون ابوجهل وعتبه وشیبه وامثال ایشان بنمایند وبکویند شما استکبار کرده بودید وتکبر
جستید شمارا هیچ فایده بظهور نیاورد زیراکه شما سوکند میخوردید وبقسم تاکید میکردید نخواهد داد خداء
تعالی ایشانرا رحمتی ونعمتی ونصیب نخواهد کرد ایشانرا بهشتی ومکرمتی ایشانرا کفته شود ای اهل اعراف
بناشد اینکه شما در بهشت در اید وهیچ خوفی بر شما نبود وشمارا اندوهی نباشد در تفسیر کلبی آورده
چون اصحاب اعراف را ادخلوا الجنة کویند وایشانرا سوی بهشت پویند فرموده شود باغتسال در جوئی که
آنرا جنت نام باشد وحال آنکه او روشن وزعفران بود ودرکرانه او اوانی زرین مکلل بمروارید بود در جوی

بولد

مذکور غسل کنند ولطافت ونظافت آنرا مراورا یاد آرند پس فرمان شود دل بآرزوها کمارید ومطلوبات
ونشء در دل حاضر آرید ایشان آرزوها برند وهرچه آرزو کنند بدی خواهد نمود ٥ وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ ٥ اینجمله عطف است برجمله ونادی
اصحاب الاعراف ان در ان افیضوا مفسره است معنی اینست وندا کنند اهل نار اهل جنت را که بر ما بعضی
ازان چیزی که خداء شمارا روزی کرده است از طعام ومیوه وغیر آن بدهید ودرین حال سوکواری وزاری و
نکوساری مارا یاد کنید ٥ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ٥ جمله مستانفه است چنانتی که
سامع کفت فماذا یقولون حین ینادیهم اهل النار فقیل قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین وجمله ان الله مقول
قالوا است وچون در ان الله افاضت طعام وشراب رغبت می نمودند تحریم آنرا منکر بودند ازجهت رد این تحریم
انکار تاکید کرد وموکد بیان آورد ومراد ازین تحریم برطریق وحرمنا علیه المراضع باز داشت بود نه تحریم تکلیف
چه دوزخ وبهشت دار تکلیف نباشد معنی اینست اصحاب جنت کویند وعذر نادادن جویند
بدرستی که خداء طعام وآب بهشت را بر کافران حرام ساخته واز کافران باز داشته در تفسیر آورده میان سوال
افاضت مذکوره اجابت مطروحة محل بیان باشد وبعد از انتظار امیدواری مدت مدید جواب متضمن حیبت
ونا امیدواری صدور یابد ٥ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ٥ موصول
باصله صفت است مر الکافرین را یا منصوب علی الذم بتقدیر اعنی وغرتهم الحیوة الدنیا عطف است بر اتخذوا
معنی اینست آن کافرانکه دین خویش را لهو ولعب کرفتند کاری بیهوده کار لهو ولعب ایشانرا سود نداد و خسته شدند
ومغرور کردانید ایشانرا حیات دنیا غفلت ورزیدند آخر رنج کار دنیا فریفته شدند وبرین جهان فانی
شیفته کشتند ٥ فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا ٥ فالیوم ظرفیت مر ننسیهم را فا
سببیه است بمعنی ترکهم چه نسیان نقیضه باشد وخداء تعالی از نقایض منزه بود واینجمله عطف است بر ونادی
اصحاب النار اصحاب الجنة معنی اینست پس امروز ایشانرا ترک دهیم وبا ایشان معامله فراموش
شدکان پیش کیریم ویاری نکنیم چنانچه ایشان عمل لقاء امروز را ترک دادند یعنی عملی که براء دیدن این روز
باید وکاری که براء رسیدن این ساعت شاید باخویشتن نیاوردند او کما ترکوا تصدیق لقاء یومهم هذا
یعنی ترک دادند واین روز را تصدیق نکردند وبربودن او وآمدن او ایمان نیاوردند ٥ وَمَا كَانُوا
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ٥ عطف است بر ما نسوا ای وبما کانوا یجحدون بآیاتنا معنی اینست ترک دهیم
ایشانرا چنانچه ایشان لقاء روز قیامت ترک دادند واعتقاد بدان نورزیدند وبکتاب ما منکر شدند ٥
وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥ این
جمله معترضه است براء مدح قرآن وبیان مبین ومفصل بودن آن وتنکیر کتاب براء مدح وتعظیم است
وفصلناه صفت مر کتاب را علی علم حال است از فاعل فصلناه هدی ورحمة حال است از مفعول
فصلناه وجعلناه هدی ورحمة حال است از مفعول له فصلناه از قبیل نصب قعدا وسجدا واما مفعول
له است ای فصلناه وجعلناه هدی ورحمة یا مفعول له است ای فصلناه هدی ورحمة لقوم یؤمنون
متعلق بجئنا است یا فصلنا بروجه تنازع معنی اینست بدرستی که ما آوردیم کتاب را که مفصل کرده ام
از وعد ووعید وتبشیر وتهدید وبیان حلال وحرام وشرایع واحکام وقصص وامثال وثناء کردکار ذو الجلال
فذکر صفات وکمال یعنی قرآن در حالتی که میدانیم همه تفاسیر آن در حالتی که کتاب متصل هدی ورحمه
وهمه سر تا سر نعمت اوست مر قومی را که مومنانند وبراهین ومضامین او میدانند ٥ هَلْ يَنْظُرُونَ
إِلَّا تَأْوِيلَهُ ٥ استفهام براء انکار است وانکار بمعنی نفی است واستثناء بعد نفی اثبات بود کلام بمعنی
ینظرون تاویله باشد وجمله معترضه است براء بیخردی ونادانی کافران معنی اینست اهمت که ایشان

منتظرند یعنی انتظار ندارند و نظر نمی کارند مگر که در عاقبة کار فرمان بچه کار خواهید رسید و حال کار او
بچه خواهد انجامید و در کدام ورطه خواهید رسید ٥ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ
قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ ٥ یوم یقول است و جمله مستانفه است در جواب ما یقولون حین یاتیهم
من ما ینظرون معنی آیت در روزی که بیاید آنچه کار وعده و وعید بدان خواهد کشید و دیدها
و دلهاء ایشان بمشاهده خواهد دید بگویند آنانکه فراموشی کردند و عمل بر موجب وعده و وعید ترک
دادند بدرستی که فرستادگان پروردگار ما حق بیان کرده اند ٥ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا
أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ٥ فا سببیه است استفهام براء تمنی است چه بطلان ایشان
و ظهور حقیقت وعد و وعید سبب است براء آرزو بران شفیعان خلاف او نرد عطف است بر یرجون و دلالت
میکند بر تمنی یکی از دو چیز حصول شفعاء تا رد سوی دین پس هست کی براء ما شفاعت کنند کان باشند و براء ما
شفاعت کنند یا هست که سوی دنیا باز گردانیده شویم پس عمل کنیم برخلاف آنکه عمل کرده ایم ٥ قَدْ
خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٥ جمله با معطوف خویش تذییل است معنی
اینست بدرستی که ایشان بر نفسهاء خویش زیان کردند و در حسرت و خسارت آوردند و کم شد از
ایشان آنچه که افترا میکردند و ایشان را بدروغ آنچه میگفتند چنانچه دران روز ندانند کجا رفتند تا چون
صفتهاء ایشان گشت اگرچه حاضر باشند گویی بنشنند ٥ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ٥ این معترضه دیگر است و تاکید جمله از جهة ابراز مدح
و ثناء باری بروجه و کادت و استواری است ثم استوی علی العرش عطف است معنی اینست بدرستی که
پروردگار شما واهب عطایا و خالق و مالک البرایا و خدائی است آنکه آسمانها و زمینها را در شش روز
آفرید و اینچنین مخلوقات جلیل در مدت قلیل بوجود کرده اید پس استوا بر عرش ظاهر گشت و قدرت او بر
عرش که اعظم مخلوقات است بظهور پیوست بعضی گویند شش روز مذکور از روزهاء آخرت که هر روزی
هزار سال بود و بعضی گویند در مدتی که شش روز دنیا باشد از یکشنبه تا جمعه خلقت آسمانها و زمین پیدا
نمود زمین در روز یکشنبه و دوشنبه پیدا گشت و کوهها و جویها و اشجارها و آسمانها و نباتات و چیزهاء
دیگر در سه شنبه و چهارشنبه بظهور پیوست پس آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و جنت و نار
در دو روز دیگر پنجشنبه و جمعه آفرید شش روز کان خلقت آسمانها و زمین بحصول انجامید چنانچه جاء دیگر
گفته ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین وتجعلون له اندادا ذلک رب العالمین وجعل فیها
رواسی من فوقها وبارک فیها وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین ثم استوی الی السماء وهی
دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و چهار روز نص مذکور است یا دو روز
سابق باشد کلام متناقض نبود بعضی گویند اول قلم در وجود آورد و بعده لوح را پیدا آورد و قلم را فرمود تا
جمله کاتبان را در لوح بنویسد آنکه شده است و خواهد شد همه را کتابت کند و بعد ازان عرش و جمله عرش را
آفرید و بعد ازان کرسی را که در فلک هشتم است چون هفت آسمان را از کتم عدم بصحراء وجود کشید و بعضی گویند
در بدو خلقت گوهری را نظر هیبت انداخت گوهر از هیبت حق بگداخت و جنبش و حرارت و بخار و
دود پیدا آورد دود بالا رفت از کف او زمین ساخت و از دود آسمان افراخت چنانچه در قصص مذکور است
بر آنکه مفهوم است اسناد استوا بر عرش راست و حق و ثابت است بر معنی که مراد حق جل وعلاست مراد
بتعیین کیفیت متشابه است سلف بدو ایمان آرند و حقیقت آنچه مراد خداست اعتقاد کنند و مشغول
بتاویل نشوند پس در ید گویند خدا را صفتی است که آن را ید خوانند نه بر کیفیتی که ید را در انسان شاهد بران
کیفیت میدانند همچنین استوا از صفات خداست و صفات کمال است مسند سوی حق جل وعلاست

در ره یقین آن نروند و مشغول بتاویل نشوند و خلق رد تاویل او زنند و او را بر وفق محکم تاویل کنند چنانچه
چنانچه ید را بمعنی قدرت دارند و وجه را بمعنی صار پندارند روایت کرده اند مالک بن انس را کسی پرسید کیف
استوی الله علی العرش فقال الکیف مجهول والاستواء غیر معقول والایمان به واجب والسوال عنه بدعة و نیز
روایت کرده اند که همین سوال کسی از امام اوزاعی پرسید فقال هو علی العرش کما وصف به نفسه وانی لاراک
رجلا ضالا و معدت وجه است که امام کلبی و مقاتل از استوا استقرار داشته اند و بعضی استولی و قدرت
لایق بذات حق نموده است سوال خداء هرچه خواهد در حال موجود کند و صنعت ایجاد بر صفت کن فیکون
بوده در اند که ایجاد بمدة شش روز چه حکمت بود و این تانی و تاخیر بچه روی نمود جواب از جهة تعلیم
عباد تا در کارها شتابی نکنند و آهستگی در کارها موافق حکمت دانند وجه دیگر آنکه ایجاد بر قدر تانی
تاخیر کسان وجود بروجه ایجاب باشد و امتداد مدة فعل و تانی و تاخیر در تحصیل اتمام آن دست دلالت بر
حصول او باختیار ساخت ٥ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا ٥ یعنی از باب افعال و تفعیل خوانند
و معنی هر دو یکی دانند ضمیر فاعل او عاید است بر اسم الله اللیل النهار و هر دو مفعول است و جمله حال است و ضمیر
فاعل عاید بر لیل است و ضمیر مفعول بر نهار و در لیل جوار تذکیر است بدلیل سبع لیال حثیثا و صفت مصدر
محذوف است ای یطلبه اللیل سبعا بدلیل سبع لیال حثیثا صفت مصدر محذوف ای یطلبه معنی اینست
خدائی است که شب را کسوت روز کرده است و تاریکی بروی روشنائی آورده است و این بروجه تمثیل است
که چون روز برفتن شب می آید در آمدن سرعت می نماید چنانچه که حال او بدان می ماند که شب می آید و در آمدن
سرعت می نماید ٥ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ٥ بر قراة رفع الشمس و معطوفات او
مبتدا اند و مسخرات خبری و جمله حال است یا معترضه است و بر قرات نصب عطف است بر السموات
و مسخرات حال است بر و و از معطوفات او معنی اینست و آفتاب و ماهتاب و نجوم در کارداشتی
شده و مسخر امر او آمده یعنی مخالفت امر او نمی کنند بر هرچه داشته شده اند و مسخر با امر او آمده اند ٥ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ
وَالْأَمْرُ ٥ حرف تنبیه است و تذییل است و جمله تذییل دیگر است معنی اینست آگاه باشید که مخصوص است
بخداء تعالی آفریدن مخلوقات و امر کردن مامورات همه است ٥ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٥ ای
تمجد و تعظم و تنزه و تقدس یا از وحدانیة و صفات الالوهیة عما یقول الظالمین این جمله تذییل است معنی
اینست بزرگ است و پاک است پروردگار عالمیان و ملک جهانیان مدبر است و سزاوار آنست و آسمانها دیگر
و زمین آفرید و آفتاب و ماهتاب و نجوم را بکاروی کارها امر کرد و همه خلق مخصوص بدو بود و امر هم
در تصرف او شود ٥ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ٥ خفیه و کسرخا خوانند و هر دو لغت
بیک معنی دانند و جمله مستانفه است در جواب ما تصنع حین عدد نا عظمه دنیا معنی اینست بخوانید
پروردگار خویش را و بخواهید از و حاجتهاء خویش بعجز و زاری خواستن غناء مطلق و بی نیاز محقق خداست
بود بندگان را نیازمندی و عجز و زاری از لوازم بود آهسته گفتن و زاری پنهان کردن باید و آشکارا گفتن نباید
در خبر است که بهترین ذکر ذکر خفی است حضرت رسالت پناه م جماعتی را دید که تهلیل بلند میکنند و بلند آواز
میجستند پیغامبر م فرمود یا ایها الناس لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون سمیعا قریبا انه معکم اینما کنتم
و نیز ذکر خفی و دعاء پنهان بر طریق راز گفتن بود بر سیمای دوستی و یگانگی باشد و بلند گفتن و آشکارا خواستن کار کسی
است که مقام راز گفتن ندارد و خود را از بیگانگان پندارد و دوستان را سیماء دوستی بهتر بود و عمل بر طریقه یگانگی بهتر
دست دهد و بدانکه خواهش از خداء تع و زاری کردن بدرگاه او کار بندگان و شعار بندگی است و معتزله اینچنین
کاری سودمندی را بهیچ آرند مگر ایشان ادعیه ماثوره نمی خوانند و اگر خوانند بی فائده و ضایع می پندارند و در راه
استغفار و یضمون وادعونی وادعوا ربکم قایل نشوند اینمعنی از اهل علم عجیب می آید و از اهل دانش غریب

می نماید واگر گویند چنانچه در بعضی اخبار حکم خبر و لازم حکم معلوم سامع است اخبار فائده ندارد از جهة اظهار
عجز و مانند آن چنانچه در بعضی اخبار خبر در انی وضعتها انثی و رب انی وهن العظم منی و یا رب ان قومی
کذبون در دعا نیز اثری ندارد بغیر آنکه قضا و قدر هیچ سود ندارد و بر موافق قضا و قدر خواست لازم نبود
دعا را چه اثر بود و مقصود از دعا اظهار بندگی غیر چیزی نبود **بیت** بناله کار میسر نمی شود سعدی
ولی چو ناله بیچارگان خوش است بنال ° **جواب** گوییم دعا بر آتش دارد و خرد او را با کثرت وقوع از جواب
عامه عقل بی فائده تاثیری نمی پندارند فائده او آنست که بر تقدیری که کار در اصل ارادت بر کیفیت معلوم
بودن بدعاء کسی مراد بود و قضا بدین رفته باشد که بعد دعاء او حاصل شود فائده دعا بظهور پیوندد و اثر
استجابت حاصل آید چنانچه در افعال بی اختیاری بنده بحصول پیوندد چون حرکت نبضه و لرزه تن و حرکت افتادن
از بام و مانند آن و بعضی افعال بارادت قدیمه موجود شدن آن معلق باختیار شدن اختیار و بواسطه بنده
گشت تعلق او بآفریدن خدا تعالی معنی بر اختیار شده اختیار او بواسطه تعلق مذکور فائده دارد و اثری ظاهر
پیدا آورد فائده اظهار و عجز و بندگی که ایشان در دعا میگویند فائده مجازی است تمم او در جمله دعوات
خطاست با وجود امکان عمل بحقیقت سبب حقیقت دعاست ° إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ° این جمله
تذییل است کنایت است از لا ینبغی الداعی او یعتدی و چون جمله ادعوا ربکم تضرعا و خفیة ملوح بمضمون این جمله
باعتبار معنی مکنی عنه بود تقدیم ملوح تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** بدرستی که دوست ندارد خدای تعالی
تجاوز کنندگان از حد شرع را بلند کردن آواز دعا که مخالف امر ادعوا ربکم تضرعا و خفیة می شود و زیادت
بر حاجت می نماید خدای تعالی کلام بلند و آهسته می شنود پنهان و آشکارا میداند و آواز بلند کردن تجاوز از حد
بود و زیادت بر حاجت افتد و چون تجاوز در دعا از حد مرتبه خویش چنانچه غیر نبی و ولی خواص ولایت و
نبوت نخواهد و آنچه میداند که نخواهد شد طلب کنند چون تجاوز کردن از حد هلاک یکتایی خواستن و در سرای
کسی جستن تجاوز از حد شرع است ° وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ° معطوف بر
ادعوا ربکم تضرعا و خفیة **سوال** جمله و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها با جمله ادعوا ربکم تضرعا چه
نسبت دارد که معطوف بر او شده و نهی کردن بدعاء پنهان و آشکارا بر وجه تضرع خفیه بچه وجه موصول شده
جواب نهی فساد در زمین مستلزم است مر نهی از اشراک با خدا مستلزم است مر نهی خواهش از غیر پس
لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها کنایت از لا تدعوا غیر ربکم با جمله ادعوا ربکم تضرعا و خفیة مربوط باشد
تقدیر چنین می شود و لا تفسدوا فی الارض بالاشراک بعد اصلاحها بالتوحید یعنی تباهی مکنید و در زمین بعد
صالح شدن بطاعت و نظم مفسد مشوید بعد آنکه صلح کردید و در مفسده مخالفت قرآن ما قبل بعد آنکه بتابعه
قرآن صالح گشتید ° وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ° خوفا و طمعا منصوب اند از جهة مفاعیله ای لاجل خوفا
و طمعا یا مفعول یا حال اند ای ادعوا ربکم خائفین و طامعین و جمله عطف است بر لا تفسدوا **معنی اینست**
بخوانید خدا را و دعا کنید او را از جهة ترسیدن و از جهة طمع کردن یا در هنگام خوف و وقت طمع یا در حالة
که ترسید و در حالة که طمع کنید یعنی دعا کنید برای دفع مضرت و جلب منفعت بدو پناهید و هر چه خواهید از او
خواهید عظیم و حقیر و کثیر و یسیر از او باید خواست و خواستن حقیری و یسیری از درگاه با عظمت او عیب نباید
پنداشت و اگر کار حقیر از او نخواهید از که خواهید و اگر خوف پیری بدو نه پناهید بکه پناهید گفته اند سلوا
الله حاجاتکم حتی الملح لقدورکم ° إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ° این جمله تعلیل است
و بر طلب دعا دلیل است و چون امر بدعا ملوح است برجاء اجابت که اثر رحمت است بود تقدیم ملوح تاکید
تاکید جمله سائغ نمود **معنی اینست** دعا کنید و حاجت بخواهید که براه هر چه تضرع و زاری بیش آرید رجا واثق بر اجابت
باشد ° وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ° ریح بصیغه واحد و ریاح بصیغه جمع و نشرا

بفتح نون و سکون شین جمع نشور بچو رسل و رسل جمع رسول و بشرا بضم با منقوطه و سکون شین مخفف بشرا
جمع بشیر خوانند بر وجه اول مفعول مطلق یا حال یعنی مبشرات المطر حال داخل و مراد از رحمت بارانست که بعد
وزیدن باد می آید او را با بنده تشبیه کرد و دو دست که او را از لوازم آینده است بر وجه تخییل آورد و در فرستادن
بادها پیش از باران برفتن میان دو دست می ماند و بادها را پیش از باران فرستادن میان دو دست
میخواند در آیة سابق ذکر رحمت خدا پرسید عموم و شامل سامعان رساند آیة باران که رحمتی خاص است بر
وجه ذکر خاص بعد عام بذکر کرده اند **معنی اینست** و او آنست که می فرستد بادها را که پیش از اثر رحمت
که باران است اول باد را جمع کرد و ابر میگذارد و بعد از آن باران که از آثار رحمت است تا آنکه او را بر وجه
مبالغت رحمت خوانده است می آرد و برکات ارض و اقوات انسی و حیوانات و اغذیه و ادویه پدید
پیدا آید و حبوب و ثمار که سبب قوت و لذت آدمی است از آن روی نماید ° حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا
ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ ° میت بتخفیف و تشدید خوانند و معنی یکی دانند حتی ابتدائیه است اذا
شرطیه سقناه جزاء شرطیه و جمله شرطیه جمله ابتدائیه است و در جمله سقناه بعد جمله ارسال ریاح التفات
است از غیبت سوی تکلم و سحاب جمع سحابه است چون جام جمع جامه و بر قول صحیح اسم جنس در حکم
است ثقالا جمع ثقیل است چون کراما جمع کریم وصفه او واقع شده **معنی اینست** تا چون ابرهاء باد هام
گرانبار بر گیرد پس براندیم ابر مذکور را برای آب دادن شهری که زمین او مرده و گرما او را خشک و بی آب
کرده بار نضارت گیرد و نازکی بپذیرد ° فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ °
فانزلنا عطف است بر سقناه و اخرجنا عطف انزلنا **معنی اینست** پس از ابر آب را فرود آوردیم
و بران همه چیزها را از میوه و حبوب و غیر آن پدید آوردیم گفته اند قطره در زمین نمی افتد با جهار باد در
عمل نمی شود یا می انگیزد و شمار را از جای می جنباند جنوب مرتب بدو بود متفرق میگرداند ° كَذَلِكَ
نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ° یعنی لکی تذکروا متعلق است بمفهوم کلام سابق ای
البلد المیت ای تذکروا البعث بمشاهده احیاء الارض و جمله کذلک نخرج الموتی تذییل است همچنین یعنی
بچو احیا کردن زمین مرده بیرون آوردن و گیاه ناپیدا شده بیرون آریم از زمین مردگان را تا یاد کنید
بعث را و حیات مردگان را به بندگی پیدا آمدن گیاهها و زنده شدن زمین مرده معیشت سازند **معنی
اینست** چون در نفخه اولی همه مردمان بمیرند چهل سال باران بر صفتی می بارد که اجساد مردمان از خاک
پیدا می آید و چنانچه بچگان در رحم مادر می آید چون همه اجساد در شکم زمین مرتب شود بعده در ایشان
جان در آرند و از زمین بیرون آرند و زنده گردانیدن بعد از آن بر ایشان بیدارند و بعد نفخه ثانیه از
قبور بر دارند چون بیدار شوند اثر خواب در چشم ایشان نماید و در دل ایشان این حالت چون بیداری
از خواب آید ایشان بگویند من بعثنا من مرقدنا فرشتگان هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون
گویند ° وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ° در آیة سابقه ذکر احیاء بلد میت و
اخراج نبات و انزال آب بود در ذیل آن تکمیل کلام مضمون است بر وجه اعتراض بدی نمود **معنی
اینست** و زمینی که پاکیزه است یعنی زمین نامیه یعنی آب می آویزد و نما می گیرد گیاه او بیرون می آید
بشادی روی می نماید و محققان اند که حاصل بسیار می شود و در شکره قلیل بود و نا کیره می بوند °
وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ° این جمله معطوف است بر جمله سابقه و محمول است بر حذف
مضاف از مبتدا ای بیان البلد الذی خبث لا یخرج الا نکدا از ضمیر که ساکن است ای البلد الخبیث نباته
الا نکدا و بلد خبیث آنست که زمین شوره زار یا کوهسار بی منفعت بود و آب نگیرد و زراعت نپذیرد **معنی
اینست** و شهری که خبیث و پاکیزه نبود بیرون نیاید او را مگر اندک که در وی خیر و برکت نباشد و این

تمثیل است در حق مومن وکافر حال مومن طیب می ماند و هر عملی که کرد ثواب اضعاف مضاعف امید میدارد
وحال کافر بمثل شور را می ماند زراعت بندیرد و اگر بذیرد وفا نکرد وعمل بمشقت او ضایع شود ٥ کَذٰلِكَ
نُصَرِّفُ الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ٥ ای نصرف الآيات من نوع الى نوع وصفت الى صفة بتبينها
بانواع البيان مختلفة لكى يشكروا وانجمله تذییل است معنی اینست وهمچنین است که بیان میکنیم آیات را بیانها
مختلف تا شما شکر گوئید وسپاس دارید ٥ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰى قَوْمِهٖ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ
مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ ٥ بر قراة رفع یا رفع محل من اله بود و بر قرائت جر تابع بحسب لفظ شد در جمله یا بنی آدم اما یاتینکم
رسل منکم یقصون علیکم آیاتی از خطاب یا بنی آدم که متضمن بیان جمله ابتعوا ما انزل الیکم من ربکم بود بسوی ذکر
رسل بخاص کرد وذکر آمدن پیغامبران بر سبیل اجمال آورد ودرین جمله ومتعلقات او تا آخر جمله مذکوره تفصیل
پیوست وجماعتی از پیغامبران بر وجه بیان بعد الابهام مذکور گشت وبذکر قصه نوح بدایت کرد وذکر او تقدیم
آورد زیرا که بعد هلاک خلائق بآب طوفان بنیاد دین ودنیا ازو شد وذات او مظهر عجایب قدرت آمد
لام در جواب قسم محذوفست ای نقسم لقد ارسلنا نوحا الى قومه معنی اینست هر آینه بدرستی که نوح را ما
بسوی قوم او فرستادیم و او را غرایب آیات ومعجزات دادیم پس گفت نوح ای قوم من خدا را بپرستید وبالوهیت
ووحدانیت او بگروید نیست مر شما را معبودی غیر او ٥ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ
این جمله تعلیل است ومر امر مذکور را دلیل است معنی اینست امر بعبادت میکنم زیرا که بدرستی که من می
ترسم بر شما از عذاب روزی که عظیم وعقاب هنگام فخیم یعنی روز جزا وسزا وهنگام هول وعنا چون امر
سابق ملوح بود بتعظیم مخالف او بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود ٥ قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهٖ اِنَّا
لَنَرٰىكَ فِىْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ٥ انا لنریک مقول قال است وجمله مستانفه است چنانچه که سامع گفت ماذا
قال قومه حین قال نوح ذلک فقیل قال الملأ من قومه انا لنریک تاکید جمله از جهة آنست که انا لنریک فی ضلال
مبین کنایت است از آنکه لفی ضلال مبین که اعتقاد ایشان بضلال او کنایت از بودن او ضال است ونوح
ع مضمون جمله را باعتبار معنی مکنی عنه از منکرانست معنی اینست گفت جماعتی از قوم او از اکابر قوم او که
سینها را بکینها پر می کنند بدرستی که ما ترا از گمراهان می بینیم ما را از متابعت دین پدران مانع می شوی واز راه
ایتلاف سابقه باز میداری ٥ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِيْ ضَلٰلَةٌ ٥ این جمله مستانفه است در جواب ماذا قال
نوح حین قالوا ذلک معنی اینست گفت نوح ع ای گروه نیست در من گمراهی واثری از آثار تباهی سوال
کافران در حق نوح ع انا لنریک فی ضلال مبین گفتند ودر شان او بیان اعتقاد ضلال کردند نوح ع در
نفی آن لیس بی ضلالة بتاکید کرد ولیس بی ضلال بر وفق خطاب کلام ایشان نیاورد نکته چه بود جواب
ایشان ثابت ضلال مبین که نوعی از ضلال است کرده بودند ودر تشنیع نوح ع مبالغت می نمودند نوح ع
نفی ضلال خود بر سبیل عموم که مستلزم نفی همه انواع است ذکر کرد ونفی نوعی که ایشان اثبات میکردند بوی نفی
ضلال مبین مقصود است بر سبیل کنایت آورد الكناية ابلغ من التصريح والتلويح اولى من التصريح ٥ وَ
لٰكِنِّىْ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ٥ اینجمله استدراک است برای دفع وهم چون از نفی ضلالت اثبات
رسالت نمی آید وهم از آمدن او دعوی انتفاء ضلالت می کنند وخود را در دعوی غیر کرد ونفی این وهم کرد
واینجمله را بر وجه تکمیل آورد وتواند بود که تذییل باشد وجمله اثبات رسالت نفی ضلالت هست ومن بیانیه است
بحذف مضاف از مجرور ای رسول من رب العالمین معنی اینست ولیکن من فرستاده شده ام از
پروردگار عالمیان واگر من ابتدائیه بود حاجت بحذف مضاف نبود معنی چنین آید لیکن من رسولی ام از پروردگار
عالمیان ومالک جهانیان ٥ اُبَلِّغُكُمْ رِسٰلٰتِ رَبِّىْ ٥ ابلغکم بصیغه مضارع معروف از
باب افعال وتفعیل خوانده ومعنی بر حسب آن دانند ٥ اینجمله مستانفه است چنانچه که ایشان گفتند ما

بفعل

بفعل فقال ابلغکم ما صفت است مر رسولی را وایراد صیغه متکلم از جهة تغلیب وترغیب است بر طریق
انا رجل اکرم الضیف وانا الذی سمتنی امی حیدره معنی اینست می رسانم شما را پیغامهای پروردگار شما چیزهایی
که بران فرستاده شده است برای رسانیدن آن آمده ام از احکام اسلام وترغیب وترهیب ووعده ووعید
وتهدید وبرسالتی که مضمون صحیفه ادریس ونجاست نجاة صحیفه شیث ابن آدم صلی الله است ٥ وَاَنْصَحُ لَكُمْ
وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ٥ وانصح عطف است بر ابلغ واعلم عطف است بر انصح معنی اینست
ونیکوای میکنم شما را ومیدانم من از خدا جل وعلا باعلام عالمیان است وتحریض بر متابعت ایشان است
واشارتست سوی اینکه عالم را اظهار علم خویش باید کرد ومردم را در متابعت باید آورد ٥ اَوَعَجِبْتُمْ اَنْ
جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوْا وَلَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُوْنَ ٥ همزه برای استفهام است واو برای عطف است ومعطوف علیه محذوفست استعدتم وعجبتم احادکم
الخ واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ است معنی اینست ما کان ینبغی ان استعدتم وعجبتم معنی اینست آیا انکار کردید
شدید وعجب کردید از دینی که آمد بر شما بندی از پروردگار شما یا ترساند شما را از آنچه باید ترساند تا شما
پرهیزکار گردید وبرحمت کرده شوید ٥ فَكَذَّبُوْهُ فَاَنْجَيْنٰهُ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ فِى الْفُلْكِ
وَاَغْرَقْنَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا ٥ فکذبوه عطف است بر لقد ارسلنا نوحا فادر فانجیناه فاء
فصیحه است ومعطوف است بر محذوف وفای فکذبوه فانزلنا العذاب فانجیناه معنی اینست پس قوم نوح
را تکذیب کردند وبوی تهمت دروغ گوئی آوردند بسبب تکذیب ایشان عذاب بر ایشان فرستادیم پس
نوح ع وکسانی را که با او در کشتی بودند و با او موافقت ومتابعت نمودند نجات دادیم ودر رحمت بر
ایشان گشادیم وغرق کردیم کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند وایمان برسول وکتاب ما نیاوردند ٥
اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمًا عَمِيْنَ ٥ اینجمله تعلیل است یا تذییل است وچون اعتراف
ایشان ملوح بحصول سببی بود تاکید اینجمله که بیان سبب است بتقدیم ملوح سایغ نمود معنی اینست زیرا که
بدرستی که بوده اند گروهی کوران ٥ وَاِلٰى عَادٍ اَخَاهُمْ هُوْدًا ٥ هودا بدل است از اخاهم یا عطف بیان است
بر نوحا ای وارسلنا الى عاد هودا وعاد بعضی گویند نام قریه وبعضی گویند نام مردی مهتر قبیله بود قبیله ها
را بنام او بخواندند وبعضی گویند عاد گروهی بود از اهل یمن وبعضی گویند گروهی بود از بت پرستان معنی
اینست وفرستادیم سوی عاد وثمود هود را وصالح را از روی نسب برادر ایشان بود ٥ قَالَ يَا
قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ٥ جمله مستانفه است چنانچه که سامع گفت ماذا قال هو حین ارسل فقیل قال
یا قوم اعبدوا الله وجمله که بعد اوست مقول است معنی اینست گفت هود ای قوم خدا را بپرستید وآفریننده
خود را پرستش کنید ٥ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ٥ جمله مالکم من اله غیره تعلیل است
ای توحیده فلا تتقون الاشتراک به واستفهام برای انکار است بر وجه توبیخ وجمله افلا تتقون تذییل است
معنی اینست بپرستید خدا را زیرا که غیر او خدائی نیست واز عبادت غیر به پرهیزید ٥ قَالَ الْمَلَاُ
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهٖ اِنَّا لَنَرٰىكَ فِىْ سَفَاهَةٍ وَّاِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ٥
مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال هود ذلک جمله مستانفه است در جواب انا لنریک یا معطوف
خویش مقول قال است تاکید او از جهة رد انکار است معنی اینست گفتند جماعتی از مردانی که کافر بوده اند
بدرستی که ما هر آینه می بینیم ترا نادانی وبدرستی که ما هر آینه ما گمان می بریم ترا که تو از جمله دروغ گویانی
سوال اینجا گروه مذکور را صفت بالذین کفروا کرد وبالا در قصه نوح ع ذکر این قصه نیاورد نکته
چه بود وچه چیز باشد جواب قوم نوح ع دران روز که این سخن گفته اند هیچ کس میان ایشان مسلمان
بود تقلیل بصفت محتاج الیه نمود وقوم هود دران روز که این سخن میگفتند دو نوع بودند گروهی کافر

این سخن محتاج سوی غیر مومنان نمودند و بعضی گویند صفت مذکور براء مجرد لام دارند بر طریق اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بنوازند ۰ قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ۰ اینجمله نیز مستانفه است چنانچه بالا گذشت معنی اینست گفت هود ع ای قوم نیست
در من نادانی و بی‌خردی که نگاه دارم از تهمت و دروغ گویم من فرستاده پروردگار عالمیانم و پیغام گذارم
کارجهانیانم اینجا وجه استدراک همانست که در قصهٔ نوح ع گذشت و شرح او بالا رفته ۰ أُبَلِّغُكُمْ
رِسَالَاتِ رَبِّي ۰ خبری دیگر است مر لکن را یا صفتی دیگر است مر رسالات را یا حال است یا مستانفه
است چنانچه بالا رفته و معنی او همچنان است در ابلغکم سابقه گذشته ۰ وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ
اینجمله عطف است یا حال است معنی اینست من شما را نیکخواهم هرگز در کار شما خیانت نکردیم و نصیحت
خالص کرده‌ایم دل و زبانست از خواهش‌هاء وقرار دادن ظاهر و باطن بر غرض نیکوای پیغامبرم
فرموده است الدین نصیحت ۰ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ
مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ ۰ این نیز هم برین طریق آمده است که در او عجبتم سابقا تحقیق شده است معنی
اینست آیا استبعاد میکنید و در عجب میشوید ازین که آمده بر زبان مردی از شما ذکری یعنی کتابی
یا چنین پیغامی از پروردگار مقدس و تع تا شما را بترساند و دعوت سوی علم و عمل کند ۰ وَاذْكُرُوا
إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ ۰ این جمله است بر مضمون او عجبتم جز انکار بر وجه
توبیخ یعنی نهی است ای لا یستبعدوا اذ جعلکم خلفاء من بعد منکم قوم نوح معنی اینست و یاد
کنید هنگام آنکه شما را خلیفه‌ها از پس قوم کرد اید و بجای و ولایتی که ایشان داشتند ۰ وَزَادَكُمْ
فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً ۰ عطف است بر جعلکم خلفاء معنی اینست و شما را از روی فراخی در خلقت
بعضی طول و عرض اجساد و ضخامت و جسامت اجسام افزود و بعضی گویند طول ایشان صد و بیست گز
و عرض هشتاد گز و بعضی گویند اکثر ایشان دوازده گز بود و بعضی گویند بسطة فراخی در مال مراد دارند
و بعضی درازی در امل و کثرت تصرف بندارند بدین معنی آخر فی الخلق ظرف محض بود و معنی کلام است
افزود از روی فراخی شما را در مال در میان خلق ۰ فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ ۰ عطف است بر اذکروا الآء الله لعلکم تفلحون یعنی لکی تفلحوا متعلق است بقوله واذکروا
معنی اینست و یاد کنید نعمتهاء خدا را از بسطت جسم و کثرت مال و قوت تن که شما را داده است و انواع
باز نعم بر شما کناده است تا رستگار شوید و فلاح یابید ۰ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ
مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۰ قالوا جمله
مستانفه است اجئتنا مقول قالوا است در جواب ماذا قالوا حین قال لهم هود ذلک و استفهام براء
توبیخ است متعلق بنعبد الله متعلق جئتنا است وحده حال است از الله و نذر عطف است بر لنعبد نا
و قادر فاتنا سببیه است یعنی آن سبب است براء اینکه فاتنا بما نکویم معنی اینست گفتند ایشان آمده
بر ما از عبادت گاه یا از خانه یا از دیه خویش یا آمده از آسمان یا خدا را تنها پرستیم و آنچه پرستیدن بودند
پدران ما ترک دهیم پس آنچه وعده میکنی بر ما از عذاب بیاد و گر هستی از صادقان ۰ قَالَ قَدْ وَقَعَ
عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ ۰ این نیز مستانفه است در جواب ماذا قال
هود حین قالوا ذلک معنی اینست گفت هود بدرستی که افتاد بر شما از پروردگار شما عذاب
عظیم و بلائی تخیم و غضب مستقل متیقن الوقوع بصیغهٔ ماضی آمده چنانچه در نفخ فی الصور و
نادی اصحاب النار تحقیق شده یعنی سزاوار انعام گشتید و مستحق عذاب شدند ۰ أَتُجَادِلُونَنِي
فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ ۰ استفهام براء تقریر معنی است و جمله تذییل است یا بل

معنی اینست آیا با من مجادله میکنید و مخاصمت می ورزید در شان بتانی که شما و پدران شما ایشان را
نام کرده اید و تراشیده اید و پیدا آورده اید و معبود ساخته اید ۰ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ۰
اینجمله حال است یا صفتی دیگر است معنی اینست در این حال که نفرستاده است خداء تع در شان آن سمینا
هیچ حجتی قطعی نه حجت عقلی و نه حجت شرعی ۰ فَانْتَظِرُوا ۰ ای فانتظروا نزول العذاب بکم فا سببیه است
معنی اینست یعنی چون مرتکب اسباب عذاب شدید و در شان اصنامی که آنها نام کرده اید مجادله کردید
و آمدن عذاب جستید و فا تنا گفتید پس منتظر نزول عذاب باشید و نزدیک آمدن عذابی که وعید شده و
هلاکی که آمده یعنی چون مجادله باطل کردید و بمن نگرویدید و دشمنی ورزیدید از شان شما این بود که انتظار بر موت
و هلاک من باشید پس منتظر هلاک و موت من باشید مراد برین زیادتی و مضطر و مضرتی بناشد ۰ إِنِّي مَعَكُمْ
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۰ چون امر بانتظار عذاب موهم آن بود که از مخالطت و مصاحبت ایشان بد کرد و دل بر
مفارقت ایشان داد رفع وهم کرد و اینجمله بر وجه تکمیل آورد و چون کلام سابق ملوح اشعاء مضمون جمله بود
بتعلیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که با شما می مانم چنانچه شما منتظرید من نیز از منتظرانم
از انجائی روم و از شما جدائی شوم ۰ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا ۰ فا فصیحه است و جمله معطوف بر جمله
محذوفست ای انزلنا العذاب علیهم فانجیناه والذین معه معنی اینست عذاب بر ایشان فرستادیم پس
هود را و موافقان او را بأثر رحمتی که کاین است از ما نجات دادیم ۰ وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
عطف است بر انجینا معنی اینست و بریدیم ما برکات کسی را که آیات ما را تکذیب کردند یعنی همه ایشان را در
هلاک افکندیم و از بیخ و بنیاد بر کندیم تا که از ایشان کسی را نگذاشتیم ۰ وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ۰ اینجمله
حال است معنی اینست که نبوده اند ایشان صالح براء ایمان اگرچه ایشان بعذاب نمی ترسند و مومن این نمی کنند
و بدانکه عادیان درین در میان تودهاء بلند نزول داشتند و بتا نزاعی پرستیدند و از عادیان نمی ترسیدند هود
برسالت مبعوث گشت و تبلیغ آنچه فرموده شده بود بپیوست امر توحید و عبادت خداء تع کرد و بر توحید و
عبادت نمی آوردند ایشان در قوت و شرکت جواب نظر کردند و هود ع تکرویدند و انقیاد و طاعت نورزیدند
حق سبحانه و تع سه سال باران از ایشان باز داشت و ببلاء قحط مبتلا ساخت گروهی از ایشان موازنه هفتاد
تن در مکه باستسقاء آمدند چنانچه هر که در هنگام بلا التجا بکعبه بردی و دعا کردی مستجاب شدی چون
بمکه آمدند مر قوم عادیه بودند ایشان را مهمان ساخت و بانواع مناقبت پرداخت مدت یکماه بطعام و شراب
مشغول شدند و از دعا غافل گشتند بعد از آن توجه حرم کعبه کردند براء استسقاء و روی بکعبه آوردند مرثد بن
سعد که پیش ایشان بود بر وجه نصیحت بر ایشان باز نمود در آن روز در زمین مکه عمالقه ساکن بودند و سر
ایشان ایمان آورده بود پیغامبر هم آورده بود و انقیاد و اطاعت می نمود گفت دعا کسی را سود دارد که ایمان برسالت
هود ع داشته باشد بعد از آن معاویه مذکور را گفتند ما را بحال خود بگذار با او در استسقاء رفتند و بدعا مشغول
گشتند مرثد مذکور تنها براء عاقبت خود خواست آنچه خواست یافت و میان ایشان شخصی بود لقمان نام داشت
و در راه درازی عمر شتافت هفتاد سال زیاد یافت روایت است که آیه ندا آمده سپید و سرخ و سیاه کسی
سر این آیه آن گروه را گفت ازین سه یکی را اختیار کنید و رجحان یکی در دل افکنید ایشان ابر سیاه را بارنده دانستند
اختیار کردند و باز گشتند و در مقام خود رسیدند چون خلق ایشان ابر سیاه را دیدند هذا عارض ممطرنا
گفتند هود ع گفت این آنست که شما می جستید ولی ابر سیاه دید نعرهٔ زد و بیهوش گشت و بر زمین غلطید چون
بهوش آمد او را پرسیدند که چه دیدی که بیهوش شده بر زمین غلطیدی گفت بادی دیدم بجو آتش و اللهی در خشید
و جمعی از مردمان او را کشید مذکور هفت روز و هشت شب وزید و قوم عاد را مستاصل کرد این باد
را ریح عقیم گویند چون زن نازاینده که از چیزی نزاید که منفعی ببین نیاید و جاء او بر زمین چهارم است باد

باد مذکور در سوراخی بمقدار لمعا سوراخ بینی ستوری خود را بیرون افکند و بهلاک کردن قوم عاد همت کماشت
کسی را از ایشان زنده نکذاشت کفته اند ایشان در وادیهاء کوه درامدند و خود را تا کمر در زمین فرو بردند
چون باد بدیشان حمله کماشت کوه و زمین هیچ سود نداشت و هود ع برحکم فرمان و مسلمانانی که با او بودند در
حظیره آمد و خطی در مقام ایشان کشید بود ع را از هول عذاب کار رنجشیه انجامید و از قوم عاد که کافر بودند کسی
باقی نماند مکر یکی کس که خبر هلاک ایشان بر هود ع آورد و او را خبر کرد کسی که حق را مخالف شود و در ره باطل بود
سزاوار بلا باشد و مستحق عنا کردد و قومی که با هود ع ساختند و بعد هلاک قوم عاد خلاص از دست کفار شدند
پس هود ع با ایشان آمد و سوی مکه شتافت تا آنکه همانجا وفات یافت و کویند چون قبر هود ع بجویند اهل مکه
رکن و مقام کویند ٥ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ٥ عطف است بر والی عاد اخاهم هودا القدار سلنا الی
ثمود اخاهم صالحا مراد از اخوات واخوت نبی است نه اخوت دینی و نسبی و صالح ع از عشایر و اقارب ثمود
بود و این کروه با او موافقت در دین نمی نمود بتاویل حی منصرف شود و بتاویل قبیله غیر منصرف باشد و ثمود نام
کروهی و بعضی کویند نام وی بود جامع هفتصد خانه و بعضی جامع هزار و پانصد خانه بنداردند ایشانرا ثمود کویند
و صالح ع مردی سرخ روی و پیری زنده دل بود و همواره خوش خوی و از قبیله خویش اکرام می نمود و ایشانرا بتوحید
و عبادت دعوت میکرد و همه را بهدایت خواست آورد ایشان نکرویدند و سخن او نشنیدند تا آنکه ایشان
روز عید ایشان جمع شدند و بتان خویش در عبادتکاه آوردند و کفتند صالح را اکر تو راست میکوئی میخواهیم که تو
دعاکنی که شتری ماده حامله از این سنک بیرون آید و آنکاه بچه زاید بتو ایمان آریم و پیغامبری ترا تصدیق کنیم صالح
ع بر یعنی با ایشان معاهده کرد و میثاق درمیان آورد بعد از آن وضو ساخت و دو رکعت نماز کرد و در دعا
سر بسجده آورد و از خداء عزوجل ناقه که ایشان خواسته بودند خواست و دل بر پیدا شدن آن کماشت سنک جنبید
و بطریق ماده شتر پرده زه کرفته نالید ماده شتر ده ماهه حامله از سنک بیرون افتاد و بمجرد بیرون افتادن بچه
زاد از یک پهلو تا پهلوی دیکر صد و بیست ودو کز بود و از ضخامت و شهامت آن ماده شتر هیچ کوی بدان می
نمود میان ایشان فتنه زاد و بلائی افتاد که از هیبت او مواشی ایشان در وادی می چرید چون او در چراکاه
درآید مواشی دیکر از هیبت او نزدیک او نیاید و تنها همه چراکاه بخورد و چیزی نکذارد که مواشی بخورد و چون بر چشمه
که بر سد آب آن چشمه را بتمامی خالی کند ایشان دل تنک شدند و هم در نزد صالح آمدند صالح ع یک روز برای
ناقه مذکور کماشت و یک روز براء مواشی ایشان داشت اکرچه بر قدر خوردن و آشامیدن خویش حمها و حوضها
بشیر او پر شدی و باندازه مضرت منفعت آوردی منفعتها و بر نسبت مضرت منظور نبودی و سود بر اندازه
زیان نمودی حال بر ایشان بهمه حال دشوار کشت و مواشی ایشان بیحالی بس ناکابتوست قصد کشتن او کردند
و دل بر دفع او آوردند صالح ع کفت اکر شما ناقه را بکشید زود باشد که عذاب خداء تع را بچشید و در آن زمانه
دو زنی بودند با جاه و جمال یکی را صدوق نام و دیکری را عنیزه آمد شد نمیکردند و این دو زن مذکور در عداوت
با صالح سخت دل بودند و در ایذاء او و در کشتن ناقه کوشش می نمودند یک قدار و مصدع بر صدوق و عنیزه
بر مقاد خویش رفتند صدوق و عنیزه ایشانرا از کفتند صدوق بر قدار کفت و راز دل خویش از و نهفت اکر
مردمان باشند بناقه مبتلا نشوند این برما فراخ بود و بمواشی ما آب نماند و عنیزه با مصدع راز دل کشاد و
سر سخن بیرون داد که مردان نداریم که ایشانرا بر دفع کردن بلاء ناقه آریم قدار بر صدوق کفت آنچه تو میکوئی بکنم
و تیغ بر پای ناقه بزنم مرا چه دهی و چه عطا بخشی من نهی کفت ترا نفس بدهم و آنچه دارم پیش تو نهم پرده از روی خود
کشاد و بر حسن خود او را اطلاع داد و او را شیفته خود کرد و قدار بر کشتن ناقه روی آورد مصدع عنیزه را کفت اکر
من ناقه را بکشم از تو چه عطا برم کفت نفس من فداء تو بود و تن و جان من از آن تو شود قدار و مصدع بیرون آمدند
و بر سر کوچه رسیدند قدار از پس دوید بر پی پای راست ناقه تیغ انداخت و مصدع پی پای چپ را مجروح کرد تا که ناقه

افتاد

افتاد جراحتهاء دیکر کردند تا که جان داد پس او را قسمت کردند و در خانه خویش بردند و جمله را خوردند شتری که
زاده آن ناقه بود چون حال مادر دید رمید و کریخت و بر سر کوه بازار زاری نالید صالح پیغامبر ع کفت اکر شتر
بچه آن ناقه بدست آید شاید خلاص از عذاب روی نماید اکر متصل از دست شما رمید بدانید که عذاب
خداء رسید ایشان دویدند ماده شتر را طلبیدند و هرچه در بالاء کوه خواستند بروند کوه را بلندتر می دیدند
چون شتر بچه را بدست آوردن نتوانستند خادم روز عذاب کشتند صالح کفت سه روز مهلت است تا در
خانهاء خویش باشید و از خانها بیرون میایید چهارم روز عذاب بچشید علامت آنست که فردا دو بهار زرد
کردد و پس فردا سرخ کردد و پس فردا سیاه روی نماید چون این علامات بهبینید رسیدن عذاب یقین دانید
عذاب فرود آید و بلا روی نماید ناکاه راز او پیدا کشت و ایران بجنبی پوست چندان جنبیدند که موت
رسید و همه مردند و جان بملک الموت سپردند و بعضی کویند آتشی درامد و ایشانرا بهلاک رسانید و همه را مستاصل
کردانید از ایشان نماند الا دختری بی پای خداء تع او را زنده داشت و پای در وادی القری آورد دختر مذکور
از هلاک ایشان خبر کرد از ایشان آب طلبید بمجرد آب خوردن او نیز بمرد معنی اینست فرستادیم سوی
ثمود برادر ایشان صالح را برادر نسبی نه لا دینی و نسبی ٥ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ٥ مستانفه است چنانچی
که سامع کفت ماذا قال صالح حین ارسل الیهم فقال یا قوم اعبدوا الله معنی اینست کفت صالح مر قوم را
ای قوم من خدا را بپرستید و بیکانکی یاد کنید ٥ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ٥ این جمله معلله است مر امر
بعبادت خداء را معنی اینست خداء را بپرستید و بیکانکی یاد کنید زیرا که نیست مر شما را معبودی بحق غیر
خداء ٥ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ ٥ مستانفه است چنانچی که ایشان کفتند قد جاءکم
معنی اینست بدرستی که آمده است بشما آیتی ظاهر از پروردکار شما تقدس و تع ٥ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ
آيَةً ٥ مستانفه دیکر است چنانچی که ایشان کفتند ما تلک الایة هذه فقیل هذه ناقه الله هذه خبر
مبتداء محذوف است ای الایة هذه و ناقة الله بدل است از هذه یا هذه مبتدا است و ناقة الله خبر اوست
و جمله خبر باشد مر جمله سابق را و اضافت ناقه سوی خداء تع تعظیم کبیت الله اسار اختصاص است بر واز
جهة حاصل شدن او بمحض قدرت تا در اکر بغیر واسطه مادر و پدر لکم حال است از معنی اشارت آنچا شیر
الیها کابنه لکم و آنه حال است از ضمیر ظرف مستقر از احوال مبدل منه یا حالی دیکر از معنی اشارت باشد لکم
خبر مبتداء محذوف بود و جمله براء بیان اختصاص ناقه بر ایشان که در جهان آمده بود بدرخواست ایشان معترضه
بود معنی اینست این ناقه آفریده خداء تع بی واسطه مادر و پدر و متعلق بتخلیق حق سبحانه و تع مر شما را آیت
در حالتی که بمسالة شما بیرون آمده و با قتراح شما پیدا شده درین حال که علامت قدرت و دلیل کمال فطرت
است ٥ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٥
فا سببیه است تاکل بجزم جواب نهی با فا واقع شده با ضمار ان بنصب امر است و لا تمسوها عطف است
بر فذروها فیاخذکم جواب با فا واقع شده یا با ضمار ان بنصب آمده معنی اینست پس او را بکذارید تا در
زمین خداء تع کیاه بخورد و هر جایکه خواهد بچرد و ناقه مذکور را اکر بکشید شما را خداء بکیرد با عذابی بیم و
بیم و باک و عقوبتی هولناک ٥ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي
الْأَرْضِ ٥ واذکروا اذ جعلکم خلفاء عطف است بر ذروها و بواکم عطف است بر جعلکم معنی اینست
ناقه را بکذارید و یاد پیش بیاید بعد از آنکه حق تع عاد را برد و این دکاکین و زمین بشما سپرد و ایشانرا تاراج نهاد
و شما را در زمین ایشان جاء داد معنی چنین آید چون عادیان بهلاک پیوستند ثمودیان خلیفه ایشان در زمین
کشتند و عمرهاء دراز یافتند و فراخی پیش و وسعت مال در یافتند آخر بت پرستی کردیدند و بخداء تع نکرویدند
صالح ع از عشایر ایشان بود در جمال و کمال و حسب و نسب پیش دستی می نمود به پیغامبری مبعوث کشت و بکذشت

قوم خویش مشغول کشت نکرویدند واو را به بیغامبری بکزیدند مکر کروهی اندک ایمان آوردند و جماعتی قلیل ازا
سر صدق تصدیق کردند ۞ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا ۞ تتخذون حال است
از مفعول و بواکم یا مستانفه است و تنحتون عطف است بر تتخذون بیوتا مفعول دوم است بر معنی حل
یا حال مقدره است معنی اینست واز زمینهاء نرم خشتها می سازند واز آن خانها میکنند ۞ فَاذْكُرُوا
آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۞ عطف است برا ذکروا سابق وجمع است مر تفاصیل نعم کذشته
را و تعاقیم الاکه ذکر بالا رفته ولا تعثوا عطف است بر فاذکروا معنی اینست بس یاد کنید نعمتهاء خدا را از
خلافت در زمین و بیدا آوردن قصور و بیوت و دفع عیثر درحالکه در زمین تباهی کننده اید ۞ قَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ
مِن رَّبِّهِ ۞ مستانفه است درجواب ماذا قال الذین استکبروا لم یؤمنوا بصالح للمؤمنین المستضعفین
واستفهام در اتعلمون براء انکار بر وجه توبیخ است یا براء تعجب معنی اینست کفتند کروهی که بزرکی جویانند
ضعیفان راکه بصالح بیغامبر کرویدند امیدوارید که صالح از بروردکار فرستاده شده است واز خوف
براء تبلیغ وحی آمده ۞ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۞ این جمله مستانفه است درجواب ماذا قال
الذین استضعفوا حین قال الملاء الذین استکبروا ذلک معنی اینست کفتند بدرستی که ما بانچه
صالح عم را فرستاده و بکاری که او از حق تع آمده کرویده ایم و بحقیقت آن ایمان آورده ایم بکرم خویش
خداء تع ما را ایمان داده با این فقر و ضعف تاج عزت بر سر ما نهاده ۞ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي
آمَنتُم بِهِ كَافِرُونَ ۞ این جمله مستانفه است درجواب ماذا قال المستکبرون حین قال المستضعفون
ذلک معنی اینست کفتند آنانکه بزرکی جویند کابند مر کسانی راکه مومنانند بدرستی که ما آنچه شما بدان
ایمان آورده اید کافریم وچیزی راکه شما بدان اقرار کرده اید ما منکریم ۞ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ
أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞ فعقروا
عطف است بر قالوا وعتوا عطف است بر عقروا و قالوا عطف دیکر است عقر که نقل قراءة سابق بود
بسوی کل ایشان ارباب نسبت است نقل بعض بسوی کل بر طریق واذ قتلتم نفسا فادارأتم سابع نمود
معنی اینست بس ماده شتر را بی کردند واز امر بروردکار خویش سرکشی بیش آوردند عذابی راکه صالح عم
وعده میکرد جستند فاتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین کفتند ۞ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا
فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۞ عطف است بر قالوا یا صالح ائتنا فاصبحوا عطف است بر فاخذتهم
الرجفة جاثمین خبر است مر اصبحوا را معنی اینست بس کرفت ایشان را زلزله زمین وجنبیدن اجسام
قوی و متین بر ایشان بامداد کردند در خانها خویش خفتند واز غایت جنبش سکون کردن نتوانستند
یعنی زلزله ایشان را چنان جنبانید که بسکون موت رسانید همه ایشان مردند وجان بملک الموت سپردند
فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ
النَّاصِحِينَ ۞ عطف است بر فاصبحوا فی دارهم جاثمین و قال یا قوم لقد ابلغتکم عطف است
بر فتولی و لکن لا تحبون الناصحین حکایت حال ماضی است برین تقدیر لقد ابلغتکم و خطاب لا تحبون
الناصحین بر فتولی آید وآن بی علم لهیئت سماع مشکل نماید مکر آنکه باعتبار از روح مردکان صحت
خطاب دارند وایشان را سامع بندارند چنانچه که بندکی نشنیده وخود را در مهلکه انداخته وکناینده
نصیحت مذکور بیان نیکوای جید ویا آنچه دیدی ویا باعتبار صحت سماع مردمان توجه معجزه بیغامبران
عودی و نقلی ببر آمده واصحاح اختیار ثابت شده است یا اعتبار آنکه مرده را براء انعام آفریده وحیاة
داده هم برین حجت را بران مردکان علیکم السلام میکویند وتواند بود که عطف بر قالوا ائتنا بما تعدنا بود

جمله فاخذتهم الرجفة ومیان معطوف علیه معترضه باشد برین تقدیر تولی مذکور وخطاب در حالة حیوة ایشان
بود اشکالی وارد نشود معنی اینست چون ناقه را بی کردند وخود را بر سرکشی آوردند وعذاب طلبیدند وجز
صالح نبی را جز صدق ندیدند بس صالح عم از ایشان اعراض کرد وایشان را در ملامت آورد کفت ای قوم شما را بیغام
بروردکار رسانیدم وبر وعید عذاب واقف کردانیدم لیکن شما کسی راکه نیکخواه شما بود نخواستید ونظر بر نصیحت نشنید
وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ ۞ لوطا عطف است بر نوحا ای لقد ارسلنا لوطا اذ قال
ظرف ارسلنا است واتاتون الفاحشة مقول قال است واستفهام براء انکار بر وجه توبیخ است و اتاتون بمعنی
تفعلون چنانچه آنرا در ولا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا بمعنی فعلوا است سوال ارسال در هنکام کفتار مذکور
نیست ظرفیه اذ قال مراد سلنا را بچه معنی است جواب کفتن این عبارت از مرتکب شدن قوم او فعل قبیح را بر طریق
ذکر سبب خاص وارادت ای ارسلنا لوطا یرتکب قومه الفعل القبیحة وتواند بود که عبارت محمول بر قلب بود وقلب
تنبیه بر سرعت فعل باشد چنانچه در اذهب بکتابی هذا فالقه فی الیم قول بکذ کفته اند تقدیر چنین بود لقد قال لوط
هذا القول حین ارسلنا لوطا معنی چنین بود کفت لوط مر قوم خود را اتاتون الفاحشة چون او را رسالت دادیم
در مرتبت وحی وتبلیغ دادیم این سخن از چنان سرعت ظاهر کشت چنانستی که ارسال رسل در هنکام کفتار مذکور
بظهور بیوست وتواند بود که ولوطا را مفعول اذکر محذوف دارند واذ قال را بدل اشتمال از لوطا آرند برین وجه
جمله میان معطوف یعنی والی مدین اخاهم شعیبا و معطوف علیه یعنی والی ثمود اخاهم صالحا براء ذکر قصه
لوطا معترضه دارند معنی ۱۲ چنین بود و یاد کن ای محمد لوط را هنکام کفتن او مر قوم خویش را بر وجه موعظت
که بند میشکنید شما بکردار زشت وعمل ناشایسته یعنی نشاید که چنین کنید وخود را در زشتی افکنید برین وجه
تعلق ظرفیه سوی قلب مجازی هست وتغیر اسلوب والی عاد اخاهم هودا والی ثمود اخاهم صالحا کذشته والی
مدین اخاهم شعیبا که بیشتر خواهد آمد بر معنی است ۞ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ ۞
ما نافیه وجمله حال است از فاحشة یا صفت مر او را بر طریق ولقد امر علی اللئیم یسبنی معنی اینست میکنید
شما چیزهائیکه فاحشه که سابقه نشده است بر شما دران درین حال که سابق نشده است بر شما هیچ یکی از جهانیان
این کار را اول ایشان کردند واین سبب ایشان بیدا آوردند روایت کرده اند شیطان بصورت امردی تمثل کرده
خود را بیش ایشان داشت برین عمل بد داختند واین بیشه را عاده ساختند در خبر است که ملعون من عمل
لوط ودر خبر دیکر است که چون مرد بالاء مرد در آید عرش خدا تع در جوش آید ۞ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ
الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاءِ ۞ انکم بر وجه اخبار وائنکم بر وجه استفهام خوانند ومعنی بر حسب
آن دانند واستفهام براء انکار بر وجه توبیخ است شهوة مفعول مطلق از باب ضربته سوطا ای لتاتون الرجال
واین توبیخ مقرر توبیخ سابق است من دون النساء تمیز است ودر آمدن مردان با وجود زنان زیادت در
شنیع بود معنی اینست بدرستی که شما هر آینه بر مردان آمدنی بشهوة از غیر زنان آمدنی با لذات شهوة
بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ۞ اضرابست از توبیخات سابقه معنی اینست بلکه شما کروهی از حد تجاوز کنند
کاینده آب حیاة را ضایع کنند کاینده در غیر محل می ریزید اضاعت آب حیاة را ضایع در اسراف است
از اضاعة مال در اسراف بالا تراست واضاعت او در دنیا نکاری از همه قباحتها برتراست عاقل کرد این
کار نکردد وخود را در دنیا نکاری نینداخته و بدین سبب ملعون نکردد توبیخ در حق آب حیاة ضایع بودن
بندارید شما را بی فاسد باشد ۞ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا أَخْرِجُوهُم مِّن
قَرْيَتِكُمْ ۞ الا ان قالوا اسم کان است وجواب قومه خبر کان است وجمله عطف است بر قال
معنی اینست ودران هنکام که لوط عم کلمات مذکور کفت ودر موعظت سفت بوده است جواب
قوم او مکر آنکه کفتند ایشان را از دیه خویش بیرون کنید یعنی لوط عم ومتابعان او را از دیه خویش دور افکنید

إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ○ اینجمله معللاست مراخراج را تاکید بتقدیم معنی اینست بیرون کنید ایشانرا
از برای آنکه ایشان مردمانی اند که پاکی جویند و دعوی پاکیزگی میکنند ○ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ ○ فا فصیحه است
وجمله معطوفه برجمله محذوفه معطوفه است بر مضمون کلام سابق ای قال لوط ذلک ولم قال من القول غیر هذا
الجواب وانزلنا العذاب فانجیناه واهله معنی اینست لوط و قوم او را رهانیدیم و از عذاب نجات دادیم
إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ○ الا امراته مستثناست از اهل و جمله کانت من الغابرین
معللاست استثنا کرده شد زن او زیراکه بوده است او و قومی از ماندگان و نجات نایافتگان ○ وَأَمْطَرْنَا
عَلَيْهِمْ مَطَرًا ○ عطفاست برانجینا معنی اینست و برایشان بارانیدیم بارانی عجیب و عظیم که بجای باران
سنگ بارید و کبریت و آتش رسید ○ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ○ این جمله
تذییل است معنی اینست پس بنگر که چگونه بود عاقبت کار گناهکاران و آخر کار بدکرداران در تفسیر آورده
که لوط عم عم ابراهیم خلیل علیه سلام الله بود و شریعت او را متابعت می نمود در شهری میان شام و مدینه سدید
دران شهر زن خواست واما فرزندان و قوم را هیچ بزد با نعمت بسیار بی شمار در حال در حوالی آن شهرها
قحطی عظیم افتاد غربان گرد آمدند اهل آن شهرها چهار آدمی بودند در حبوب و ثمار ایشان خرام شدند
شیطان برای کرواندن غربان این عمل فرمود گویند شیطان بصورت آدمی شد و همراه کردن ایشان بدین سعی
نمود ایشان بدین عمل پرداختند و این را عمل خویش ساختند لوط عم میان ایشان غریب بود ایشانرا ازان عمل
بازمی داشت و دل بر نصیحت کار ایشان می گماشت مدتی مدید برآمد نصیحت کارگر نیامد و کسی بدو نگروید
و او را پسندیدند تا آنکه هنگام هلاک ایشان رسید فرشتگان برای هلاک ایشان نامزد شدند و اول پیش حضرت
ابراهیم عم آمدند ابراهیم عم ایشانرا مهمان داشت و بر کرامت و اکرام می گماشت طعامی ساخته کرده پیش ایشان
آورد ایشان نخوردند و حال خود بیان کردند که ما فرشتگان آمده ایم تا قوم لوط را هلاک کردانیم ابراهیم عم
احوال لوط عم پرسید اشارت بنجات او رسید از آنجا در شهری که لوط عم ساکن بود آمدند و در خانه لوط عم
بصورت امردان مهمان شدند لوط عم اعادت داشت که غربان مهمان شدند دیدی و دل بر اکرام ایشان
گماشتی زن لوط عم کافره بود کافرانرا خبر کرد و رو بر مطالبه مهمان مذکور آورد لوط هرچند که استغفار کرد در
سرا او را تنگ کردند و دل بر جنگ و خصومت داشتند لوط گفت دختران من اند شما را بنکاح بدهم ایشان گفتند
دختران تو بکار ما نمی آیند ما را مهمان مذکور می باید چون خصومت ایشان بدین غایت رسید عجز لوط عم بنهایت
رسید جبرئیل بالای بام رفت و خاکی جانب ایشان انداخت که بدان خاک هر که آمده بود کور ساخت رفتند
و در شهر خبر کردند که لوط عم مهمان ساحر آورده است و جماعتی را کور کرده ایشان هجوم کردند و در مطالبه
مهمانان شدند لوط گفت اگر مارا قوت باشد محاربه کنم تا برای قومی آزادگان خویش را پناه جویم جبرئیل گفت
ما برای ایشان آمده ایم از جهت ما غم مخور ایشان هرچند بشتابند بر ما دست نیابند لوط عم از غم مهمان فارغ
شد و همه غم خویش افتاد و در پرسش حال خود زبان بگشاد فرشتگان لوط عم را گفتند شهر ایشانرا بگذار و خود را
و اهل خود را در قطعه از شب بیرون آر مگر زن تو که از ایشانست بیرون نیاید و عذاب خدای تع بروی نزول
نماید لوط عم گفت عذاب ایشان چه خواهد بود جبرئیل در شهر بازگرده لوط عم را با اهل او ازان شهر بیرون
آورد و ایشانرا فرمان بود که کسی وقت بیرون آمدن راست او چپ نه بیند و جز زنان بیرون آمدن دست ندارد
از جمله پنج شهر یک شهر ایشان این کار نبود جبرئیل عم گذاشت و چهار شهر دیگر را که بدین عمل مبتلا بودند بجز د
زمین برهان خویش تا گفتی که با لاگذشته از زمین برداشت با کوهها و درختان چنانچه زمین بر ایشان هیچ
جای نجنبید و سوی ایشان از زیر آن نغلطید برین حالت نزدیک آسمان بردند تا محل شنیدن غلغله فرشتگان
بر آوردند و هر چهار شهر را با آنچه در ایشان بود فرود باز کردند و هرچه در ایشان بود در هلاک و فنا آوردند

وبعضی

وبعضی گویند کبریت و آتش سوخته کردانید و امطرنا علیهم مطرا عبارت ازان است و احجار از نظاعت ایشان
است روایت کرده اند مردی از ایشان بتجارت در حرم مکه رفته بود سنگی که نامزد او شده بود از جهت تعظیم
حرم چهل روز در هوا ماند و او را امان داد چون او از کاری که داشت فارغ شد و از حرم بیرون آمد سنگ برو
افتاد امام کلبی در تفسیر خود آورده که اصحاب صالح را چه در شهرهای ایشان جمع کرده بعده دل بر هلاک ایشان آورد
و بدانکه در حق لوطیم اختلاف علماست اما ابو یوسف و محمد که حد ایشان حد زناست و ابوحنیفه فرماید که ایشانرا
بهنگام احذان توبه بفرمو و حبس باید و از حضرت علی علیه سلام الله مرویست که لوطی را از بالای بلندی سرنگون
انداخت بعده سنگسار کردن او پرداخت شک نیست که این گناهی عظیم است و معصیتی فخیم است ○ وَإِلَى مَدْيَنَ
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ○ عطف است بر والی ثمود اخاهم صالحا معنی اینست و فرستادیم سوی مدین که شهری است
شعیب را که برادر نسبی ایشان بود نه دینی ○ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ○ جمله مستانفه است چنانچه کسی سائل
پرسید ماذا قال لهم فقیل قال یا قوم اعبدوا الله معنی اینست گفت شعیب عم ای گروه من خدای را پرستید و از
پرستش او سر بر کردانید ○ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ○ جمله موالاست مر امر بعبادت را چنانچه بالا گذشت
معنی اینست نیست که مرشما را خدا و الهی بحق بود و غیر بود و غیر او لایق الوهیت نباشد ○ قَدْ جَاءَتْكُمْ
بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ ○ این جمله مستانفه دیگراست در جواب هل جاءنا امر من ربنا معنی اینست
بدرستی که آمده بر شما آیتی ظاهر و معجزه باهره که دلالت میکند بر رسالت من از پروردگار شما مراد ازین حضرت شعیب عم
است که بر قوم خویش آورده اگرچه آن معجزه در قرآن مذکور نشده ○ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ○ اینجمله عطف است بر اعبدوا الله و لا تبخسوا الناس عطف است بر اوفوا الکیل و المیزان
تعدی سوی دو مفعول است معنی اینست پس پیمانه و ترازو را تمام کنید و مردمانرا چیزهای ایشان کم مدهید
و خیانت در کیل و وزن مپسندید ○ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ○ عطف است بر لا تبخسوا
معنی اینست و در زمین بعد از صلاح آن تباهی میفکنید و بعد از خالی کردانیدن فساد باز رجوع مکنید
ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ جمله ذلکم تا آخر تذییل است معنی اینست آن یعنی
امر و نهی خدای تع و ادای حق خدای تع از ایمان و عبادت و ادای آن بهتر است مر شما را در دین و در خیانت و دیانت
در حقوق عباد چیزیست دینی بود راست کردن مکیل و میزان و منفعت دنیا باشد و مردمان سوی شما رغبت
کنند و برای تجارت بر شما بیایند ○ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ ○ عطف است بر امر و نهی
سابق و توعدون و آنچه معطوفست بر وحال است معنی اینست و در هر راهی از راههای اسلام همچو شیطان منشینید
در حال مردمانرا ازین و آن مترسانید سوال راه یکی بود چنانچه گفت و ان هذا صراطی و کل برای احاطت
افراد باشد جواب راه اسلام اگرچه یکی باشد احکام و ارکان او بسی است از ارکان سلوک التزام بود بقوت
یکی قوت اسلام باشد و توانند بود که از کل صراط راههای شهر مراد دارند عیب میکردند و رو در رو عکوفی می
آمدند و زبان بر غیبت او میگشادند و خلق را می ترسانند قریش در راههای مکه بعداوت پیغامبر عم می نشستند
و مردمانرا ازین رفتن بروی باز میداشتند در مکه گویند دوازده کوچه بود هر که کوچه گرفتند برای این کار و هر روز می نشستند
وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا ○ عطف است بر توعدون و تبغون عطف
است بر تصدون معنی اینست و در حالتی که باز میدارند از راه رضای خدای تع کسی را که خواستی که بر وی ایمان آرد
و خود را در حیز اسلام درآرد و حال اینست که مر راه رضای خدای را ناراستی میخواهند و در راه آزار حضرت رسالت
پناه می پویند راه راست هرگز نشود و راستی روی ننماید و هر که جانب آفتاب خاک اندازد سر و ریش خود را گرد
آلود سازد و آفتاب را هیچ زیان نرسد ○ وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ
عطف است بر انشاآت سابقه معنی اینست و یاد کنید آن هنگام که شما اندک بودید بسیار کردیم شما را بنسل بسیار

شدید واین ذکر بروجه شکر بوده نه بروجه فخر معنی چنین بود که کرد در مدین حق سبحانه وتعالی از دختر لوط نسل بسیار
ودمنیه بیشمار وبعضی قلت وکثرت مذکور در مال گویند معنی چنین باشد بوده اید شما اندک از روی مال وما
مال شمارا بسیار کردانیدیم وغنا وثروت رسانیدیم در دنیا کثرت مال را شکر شاید ٥ وَانْظُرُوا كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ٥ عطف است برانشاء مذکور معنی اینست بر نعمت وکثرت اعوان
وکثرت اراد شکر گوید ومعزور مشوید واز قهر خداء تعالی بترسید ودر زمین تباهی مکنید وفساد را شعار خود مسازید
ونگرید که کار مفسدان که پیش از شما بوده اند چگونه شده است که کثرت مال وکثرت نسل داشتند ومعروف
بقوت وشوکت بودند در زمین فساد انگیختند عاقبة کار ایشان بچه کشید وحال ایشان بچه انجامید
وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا
فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَنَا ٥ در تفسیر آورده که شعیب عم از نبار بزرگ واز بازو قوی می‌نمود تا
آنکه کافران گفتند ولولا رهطک لرجمناک بران خود ضعیف بود چه کسی از اصحاب قوت اورا متابعت ننمود
بحدی که دختران او نگهبانی گوسپندان میکردند وبچرانیدن وآب دادن مواشی قیام می‌نمودند تا آنکه
موسی عم نگهبانی گوسپندان اختیار کرد ودختر شعیب را در نکاح آورد بعد ازان چند کس ایمان آوردند ومتابعت
حضرت شعیب عم میکردند وکافران چون گرویدگان را ضعیف وفقیر میدیدند ایشان را بضعف وفقر نکوهیدند
ومیگفتند که اگر شما برحق می‌بودید یک رجحانی در کار خویش میدیدید شعیب عم از نکوهش ایشان برآشفت
وایشان را جواب گفت معنی اینست واگر باشد اندک ضعف در میان شما که بدانچه فرستاده‌ام از
جهة تبلیغ آن ایمان آورده اند وطائفه کثیر وقومی واین متضمن است مر وعده مومنان را اگرچه این زمان مغلوب
بغالب آمدن وظفر یافتن ووعید است درحق کافران اگرچه این زمان غالب تو می‌آید بمغلوب شدن غالب
گشتن ٥ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست وخداء بهترست
در حکم کردن وحکم او بصدق وعدل است وقضاء او حق است وبروفاق حکمت است حال همه داند
وبرحسب حال هر کس سزا وجزا تواند ٥ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ
يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا ٥ جمله مستانفه است چنانچه که
سامع گفت ماذا قالوا حین شعیب ذلک فقیل قال الملاء الذین استکبروا من قومه لنخرجنک یا شعیب لاجرم
در جواب قسم محذوفست ای فقسم لنخرجنک یا شعیب وجمله مقول قالوا است والذین امنوا در دین ایشان
معنی اینست گفتند گروهی آنکه از قوم شعیب عم متکبر بودند وخودبینی وبزرگی می‌نمودند سوگند میخوریم
که هرآینه اخراج میکنیم واز دیه خویش کردیم ترا وکسانی را که بتو ایمان آورده اند وباتو در دین موافقت
نموده اند یا هرآینه در دین ما باز آیید ودر ملت کافری قرار گیرید روایت کرده اند شعیب عم پیغامبرست
ومعصوم از کفر است وهیچ کاه کفر نداشت وهیچ وقتی دل خود را بر کافری نگماشت وعود سوی کفر مقتضی
سبق کفر بود واین ممنوع است پس عود مقصود نشود سوال مومنانی که با او بودند سبق کفر نداشتند که
عود در ایشان مقصود بود سوی شعیب عم اگرچه نسبت نداشت برین وجه سایغ نمود جواب آنکه لفظ
مضارع عاد بمعنی صار است چنانچه در عاد کالعرجون القدیم گفته اند ودر بعضی نحو عاد را افعال ناقصه
گفته اند وبعضی صار آورده بمعنی تصیرن کاتبین فی معنا بود سوال نباید وشبه وارد نشود ٥ قَالَ أَوَلَوْ
كُنَّا كَارِهِينَ ٥ جمله مستانفه است وهمزه استفهام براء انکار است یا حال است یا متصله
است وفعل محذوفست ای اتعیدوننا الی ملتکم وکنا کارهین معنی اینست شعیب عم گفت مارا سوی
ملت خویش باز خواهید گردانید ودرین ورطه خواهید رسانید اگرچه ما کاره باشیم ٥ قَدِ افْتَرَيْنَا
عَلَى اللهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللهُ مِنْهَا ٥ جزیست

بعد

مقید بشرط متاخر تعلیل است بر ثبوت کراهیت واشقاء وطواعیت معنی اینست ما بر خداء تعالی افترا کرده باشیم
اگر در ملت شما باز گردیم بعد از آنکه خداء تعالی مارا از کفر نجات بخشید ودل وزبان مارا ازین لوث پاک کرده
وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ رَبُّنَا ٥ این جمله عطف است بر جمله جزئیه سابق
یعنی ما یبتغی وما یصح لنا سوال استثناء از نفی سزاواری ونفی صحت بود کفر هرچند که متعلق بمشیت سول
موصوف بثبوت سزاواری وثبوت صحت نشود بدین معنی چگونه آید وصحت آن چه نوع روی نماید جواب
جمله وما یکون لنا ان نعود فیها بمعنی کنایت باشد وتعلق استثناء بمعنی مکنی عنه مذکور صحیح بود معنی
اینست ما در ملت خویش باز نگردیم ودر راه کفر وکافری نرویم واز ما بازگشت سوی کفر نشود واین چنین
کار ناشایسته از ما متصور نشود مگر آنکه خداء تعالی که پروردگار ماست ما سوی ملت شما خواهد وما را عباد نا
لله بر حکم یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید در ورطه کفر افکند معنی اینست کر خاک کند که کو مین که مکن
در آب کند جگر که گوید که مکن بدین تقدیر اثبات عود شود اثبات سزاواری صحت بنود ٥ وَسِعَ
رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ٥ این جمله تذییل است ودر وی تعریض است این که ما را برین علم نیست
که در او آخر چه پیش آید ونمیدانم که عواقب کارها چه چیز روی نماید معنی اینست پروردگار ما چیزی
را از روی علم گرفته است وهمه چیز را علم او محیط است احوال عباد چگونه محو میشود ودلهاء عباد هر کسی
تواند ٥ عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا ٥ مستانفه است در جواب ما فعلتم فی الخطب العظیم فقیل قال علی الله
توکلنا معنی اینست بر خداء توکل کردن باید وسپردن جمیع کارها بدو شاید ٥ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ
قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ٥ در عرب حکم کلمات را فتح دانند وحاکم را فاتح خوانند
که حکم کار بسته را گشادن بود وحکم مخفی را انجلا دادن باشد ای دینا احکم بیننا وانت خیر الحاکمین واین جمله
مستانفه است در جواب ما تکمتم فی هذه الخطم الخطیر والخطیر العظیم وانت خیر الفاتحین حال است یا
تذییل است معنی اینست دیگرم بر خداء توکل کردیم ودعاء ربنا افتح بیننا وبین قومنا بر زبان آوردیم یعنی بر
کافران عذاب بفرست تا بطلان ایشان ظاهر شود وحقیقت ما پیدا آید وتو بهترین حکم کنندگانی وعادل
ترین عادلانی حکم تو برحق است وقضاء تو بر عدل وصدق است در حکم تو احتمال حیف وظلم نبود ودر
قضاء تو وهم میل ورشوت نباشد ٥ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ
شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ ٥ این جمله عطف است بر قال الملاء الذین استکبروا که بالا
گذشته لام در لئن اتبعتم موطئه قسم است محذوفست انکم اذا لخاسرون از روی جواب قسم بود واز معنی جزاء
شرط باشد وتاکید او بقسم وآن از جهة آنست که مخاطبان که فاصل متابعت شعیب عم بودند ودر عنفوان
اوی نمودند درایشان امارت انکار حران متابعان وعلامات منکر شدن مضمون این جمله ظاهر می‌نمود
بدین سبب نتوانند منزله منکران مصر کرد وجمله را موکد آورد وجمله لئن اتبعتم تا آخر مقول قال است
معنی اینست وگفتند آنانکه از قوم شعیب بدو نگرویدند مردمان را که قصد متابعت شعیب عم داشتند ودل
بر موافقت او مینهادند هرآینه اگر شما شعیب عم را پس روی کنید بدرستی که شما آن هنگام از زیان زدگان
وخایب وخاسر شدگان باشید ٥ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ٥ وبدانکه الملاء الذین کفروا بعد
قال الملاء الذین استکبروا محل قالوا چه ماصدق علیه قال الملاء الذین استکبروا وقال الملاء الذین کفروا
یکی نمود لیکن بقصد تصریح ضمیر بنا ودر جهة زیادت تشنیع ومقرر تقبیح وضع مضمر کرد معنی اینست
ایشان این کلمات گفتند وآنکه از شعیب عم جستند پس گرفته ایشان را زلزله زمین ودر ره هیبت آواز
چیزی امیں چندان جنبید ندکه بسکون موت رسیدند ٥ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٥
عطف است بر جمله سابق معنی اینست پس بامداد کردند در سراء خویش خفتگان یعنی شدگان و

بود کان بوستکان شعر یا راقد اللیل مرارا باوله ٭ ان الحوادث قد یطرقن اسحارا ٭ لا تأمنن
بلیل طلب باوله ٭ فرب اخر لیل اجج نارا بیت شب حاملست تا چه زاید ٭ روز تا بکدام
حالت آید ٭ جاثم بمعنی نایم است چنانچه شاعر گوید شعر اتت الذی ریح النوی ٭ وجوب للمقط
بالحلقتین جثوم ٭ ذکر جاثمین و ارادت میتین از باب استعارت بود ذکر مشبه و ارادت مشبه به و بعضی
گویند جثوم بر زانو ابستن شتر باشد و این کنایت ازجا مانده شدن و مرده گشتن بود و بعضی گویند جبرئیل
آواز کرد چنانکه کوهها و زمین را در جنبش آورد پس باستادند و دل بهول و فزع دادند بعد از آن گرمای
نامزد تا ایشان گشت که هر یکی باضطراب افتادند و خود را بسایهاء دیوارها گرفتند و هم جا چنان گرم
گشت که در خلاف اثر از آتش بدید ناگاه سایه ابری یافتند بطمع راحت جانب وی شتافتند چون بدو
رسیدند ره هلاک خویش دیدند و همه مردند و جان بملک الموت سپردند ٭ الذین کذبوا
شعیبا کان لم یغنوا فیها الذین کذبوا شعیبا کانوا هم الخاسرین ٭
موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست کان لم یغنوا فیها خبر مبتداست کان مخففه از مثقله است از عمل
ملغی شده و بر جمله فعلیه در امده و جمله مبتداست و جمله الذین کذبوا شعیبا معترضه است میان جمله سابقه
و جمله فتولی که معطوف بر انست موصول دوم نیز مبتداست و هم ضمیر فصل است میان اسم کان و خبر آن و ذلک
بر تخصیص شده و اینجمله تقریر است مر جمله سابقه را معنی اینست آنانکه شعیب را تکذیب کردند و بدو ایمان
نیاوردند ناچیز شدند و دیار ایشان ناپدید گشتند چنانکه در وی اقامت نداشتند و بوده اند ایشان زیان زده و
و خاسر شدند نه مومنان که ایشان از عذاب نجات یافتند و سوی ملک ابدی و نعمت سرمدی شتافتند
طوبی لهم ٭ فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی ونصحت لکم
فکیف اسی علی قوم کافرین ٭ اینجمله عطف است بر جمله فاخذتهم الرجفة و جمله فاصبحوا
فی دارهم جاثمین سابق بود نیز که بعد هلاک شدن و مران هنگام خطاب یا قوم و خطاب باقی که بعد
است بنابرین وجه جمله فاصبحوا فی دارهم جاثمین میان معطوف و معطوف علیه براء بیان هلاک
ایشان معترضه بوده اند و بر جمله فاخذتهم الرجفة معطوف نخوانند مگر آنکه خطاب یا قوم و خطاب باقی که بعد
اوست بر طریق خطاب پیغامبر من اهل قلوب بدل را دارند و اسماع آن مردمان را بر وجه اعجاز بدانند
و این خطاب بعد از مردن بود و جمله فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم تا آخر معطوف بر جمله فاصبحوا
فی دارهم جاثمین باشد و او معطوف بر فاخذتهم الرجفة بود انکار وارد نشود وقال عطف است بر تولی و
ما بعد او مقول قال است و کیف حال است از فاعل اسی استفهام براء انکار است ای فلا اسی علی قوم کافرین
معنی اینست پس شعیب از ایشان روی گردانید و گفت ای قوم هر آینه بدرستی که شما را رسالت
پروردگار خویش رسانیده ام و آنچه ظاهر گردانیدن آن فرمان بود بر شما ظاهر گردانیده ام پس چگونه اندوه
گین کردم بر قومی که کافر اند و دین اسلام را منکر اند کفر ورزیدند و بخدا و رسول او نگرویدند بر هلاک
شدن ایشان چه جای اندوه و غم و در مردن ایشان چه افسوس و ماتم ٭ وما ارسلنا فی قریة من نبی
الا اخذنا اهلها بالبأساء والضراء لعلهم یضرعون ٭ جمله معترضه است براء حکایت
و شکایت از امتان پیغامبران گذشته بر سبیل تعمیم زمان پیغامبران را در هیچ شهری و نفرستاده ام
برسالت مگر آنکه تعداد آنکه سخن پیغامبران ما را اجابت نکرده اند که بسختی گرفتیم و بر مشقت و مضرت رسانیدیم
ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة حتی عفوا وقالوا قد مس اباءنا الضراء والسراء
عطف است با خذنا حتی عفوا ای کثروا معنی اینست پس بجاء سیئه حسنه را بدل کردیم و بجاء نیکی آوردیم
یعنی بجاء سختی نرمی و بجاء دشواری آسانی و بجاء مضرت منفعت و بجاء قهر رحمت و بجاء بلا نعمت

و بجاء تنگی فراخی و بجاء مرض صحت تا ارزی عدد شدند و ازرقی و قوت او فرض نعمتها در همه چیز افزودند
ندالکن پندارند برده نیک نگرفتند هر چند نعمت افزونی گرفت شکر و سپاس نکردند پیغامبرهم از نحسهاء مخرجها
بی رسانید و از شومی گناهان سختیها و مضرتها که رسیده بود یاد میدهند ایشان بکلمات ناپسندیده پیش می
آمدند و صورت کافر نعمتی و ناترسناکی بنیاد می نهادند تا آنکه در راه اعراض رفتند و بر پیغمبر قد مس اباءنا
الضراء والسراء گفتند یعنی بدرستی که آباء و اجداد ما را سختی و زیان رسیده بود اگر این زمان خواهد رسید عجب
و بدیع نخواهد بود این طبیعت جهان و خاصیت کیهان است از شومی بی فرمانی و به عصیان شما بلا رسید
در دروغ حضرت حق سبحانه و تعالی بشما بخشید خوشی و راحت گذرانید و حیات بعافیت و رفاهیت در رسانید
ایشان برین کلمات پرداختند و خود را بعجز و بندگی و خدا را بقوت و خداوندی نشناختند ٭ فاخذناهم
بغتة وهم لا یشعرون ٭ عطف است بر قالوا بغتة مصدر است و هم لا یشعرون حال است معنی
اینست چون ایشان پند نگرفتند و این سخنان گفتند ایشان را ناگاه گرفتیم و بهلاک و عذاب سپردیم و حال
اینست که ایشان شعور نداشتند و دل بران نمی گماشتند ٭ ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا
علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا
یکسبون ٭ اینجمله عطف است بر جمله سابقه و تنکیر برکات براء تذکیر و تعظیم است و ما در بما کانوا
مصدریه است یا موصوله معنی اینست و اگر اهل شهرهاء مذکور ایمان می آوردند و پرهیزکاری میکردند
هر آینه ایشان را در برکات می گشادیم و بسیار از فیض امطار و زراع و حبوب و ثمار می دادیم و بعضی گویند مراد
از برکات آسمان که اجابت دعاست و از برکات زمین نشو و نماست و مراد از فتح برکات آسان کردن تحصیل
است و گشاده شدن درهاء بسته دل بر تصدیق نیاوردند پس گرفتیم ایشان را از کسب ایشان و ایشان را روزبد
پیش آوردیم بشومی کارهاء بد که می آوردند ٭ افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم
نائمون ٭ همزه استفهام است و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوفست ای افعل افامن اهل القری
مقصود کلام انکار مجرمان و انکار امر ایشان است بلکه مقصود کلام انکار تعقیب امر است مر انکار احد امرکه
معنی فاست معنی اینست اگر دیدار افعال ناگزیر و اعمال ناپسندیده آنچه کردند پس از آمدن عذاب
در هنگام سوء درین حال که ایشان خفته باشند ایمن شدند از عذاب بر عصیان که سبب مجازاتست چگونه
مغفرت سود بحصول پیوندد تغذیری کردن و ترسیدن از عذاب باشد و ایمنی از عقاب نشاید ٭ او امن
اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی وهم یلعبون ٭ بر قرات او بسکون واو عطف است بر افامن بالا
گفته و او براء انکار احد الامرین بود و ایمن شدن از آمدن عذاب در وقت چاشت درین حال که ایشان
بازی میکنند و بر قرات فتح واو همزه استفهام است و واو عطف است مقصود انکار جمع بین است
معنی اینست ایا ایمن شدند اهل قری درین حال که بیاید عذاب ما در وقت ضحی در حالیکه ایشان خفته اند
و ایمن شده اند که بیاید عذاب ما در وقت چاشت درین حال که ایشان بازی میکنند در کارهای که سود
ندارد و مشغول بلهو و لعب می شدند و بعضی از یلعبون یشتغلون باعمال الدنیا مراد دارند و اعمال دنیا را
لعب و لهو پندارند ٭ افامنوا مکر الله ٭ همزه استفهام براء انکار است و بر وجه توبیخ است چنانچه بالا
گذشته و ذکر آن بالا رفته و اینجمله تکریر است مر افامن اهل القری براء تاکید معنی اینست پس ایمن شدند
ایشان یعنی اهل قری از مکر خدای تعالی و تواند بود که مکر را بمعنی جزاء مکر دارند و بعضی افامنوا عقوبة الله که سزاء
مکر کنند حالت چنانچه در و مکروا و مکر الله گفته اند پندارند ٭ فلا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون ٭ اینجمله تعلیل است مر انکار سابقه را دلیل است معنی اینست ایمن شدن از مکر خدا
مقصود است بر زیان زدگان و بی بهره شدگان ٭ اولم یهد للذین یرثون الارض من بعد

أهلها ٥ همزه استفهام براء انكار است وانكار نفي اثبات است واينجمله معطوف است بر محذوف ولام
متعلق است بلم يهد بتضمين معنى سبق اى الم يظهر ولم يهد ولم يبين الذين يرثون الارض من بعد اهلها
معنى اينست ايا پيدا ورده وروا نموده وبيان نكرده مر كسانرا كه وارث زمين شده اند پس از رفتن اهل
زمين وبهلاك پيوستن ايشان آمده اند ٥ أن لو نشاء أصبناهم بذنوبهم ٥ ان مخففه است از مثقله
وضمير شان محذوفست وجمله شرطيه كه بعد اوست بيان شان است وان ما بعد خويش فاعل است مراولم يهد
ويشاء بمعنى شئنا است واسناد فعل سوى ان لو نشاء مجازيست از باب اسناد سوى سبب معنى اينست آراه
نموده است مر ايشانرا بدرستي كه شان اينست ميخواستيم كه ايشانرا بگيريم وعذاب كنيم بگناهان ايشان ودر
عقوبت آوريم ٥ ونطبع على قلوبهم فهم لا يسمعون ٥ نطبع بمعنى طبعنا است چنانچه نشاء بمعنى
شئنا است واينجمله عطف است بر مضمون اولم يهد كه انكار قوى اثبات بود اولم يهد بمعنى هدى است وطبعنا
على قلوبهم وهم لا يشعرون بر طريق قوله تعالى فاما ثمود فهديناكم فاستحبوا العمى على الهدى بندارند وفا در فهم
لا يسمعون سببيه است وسماع بمعنى قبول است بر طريق سمع الله لمن حمده اى تقبل الله معنى اينست وبر
دلهاء ايشان مهر كرده ايم كه بر هدى بيامدند پس ايشان پند نمى شنوند ودر راه راست نمى روند ٥ تلك القرى
نقص عليك من أنبائها ٥ تلك مبتداست القرى صفت اوست ونقص خبر او ومن براء تبعيض است
وتواند بود كه تلك القرى منصوب بود بر شريطه تفسير اى نذكر القرى نقص بعض انبائها وتواند كه تلك مبتدا باشد
والقرى خبر او ونقص حال باشد از معنى اشارت از قبيل وهذا بعلي شيخا واين بر وجه تكلفست زيرا كه تلك
اشارت سوى قرى چون خبر او قرى افتد فائده ندهد صاحب كشاف اين با انضمام حال مفيد داشت
همچو انضمام صفت در هو الرجل الكريم پنداشت واين بس مشكل است كه حال از معنى اشارت متعلق مبتداست
در دليل خبر بود تا خبر او بواسطه او مفيد افتد چه از قبيل ربنا الكريم رجل باشد از قبيل هو الرجل الكريم نبود
مگر آنكه تلك را اشارت سوى قرى دارند وتلك سوى ساكن پندارند معنى اينست تلك المساكين المشار اليها
القرى حال كونها معصوما عليك بعض انبائها اينجمله معترضه است براء اينكه مذكور بعضى خبرها است
كه كل ايشان اخبار ديگر نيز دادند ونشانهاء ايشان محصور ومذكور معنى چنين بود قريهاى بعض اخبار آنرا بر
تو قصه كنيم وحكايتهاء ايشان در گوش تو مى افگنيم ٥ ولقد جاءتهم رسلهم بالبينات ٥ لام در
جواب قسم محذوفست واين معترضه ديگر است براء بيان اينكه كفر ايشان بر وجه مكابره بود بعد وضوح
دليل بينه مبين براستيناه در احتجاج وتعليل معنى اينست وهر آينه بدرستي كه پيغامبران اين قرى معجزات
ظاهره را آوردند وحجج وبراهين قاطعه اظهار كردند ٥ فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا
من قبل ٥ فا عاطفه است لام زائده در خبر كان منفى براى تاكيد يعنى چنانچه در فما كان الله ليعذبهم
گفته اند ايشان آرند بچيزى كه پيش از اين آنرا تكذيب كرده اند ودر چيز تصديق وايمان بيا ورده اند ٥
كذلك يطبع الله على قلوب الكافرين ٥ كذلك صفت مصدر محذوفست اى يطبع
الله على قلوبهم الكافرين الذين اراد بيانهم على القرى الى ان يموتوا كما طبع على قلوب هولاء اينجمله تذييل است
وتاكيد است مر نفى ايمان را از ايشان معنى اينست همچنانكه مهر كرده شده است بر دلهاء اهل قرى مذكور
كه ايمان بيا وردند تا جان خويش بملك الموت سپردند مهر كرده خداى تو دلهاء كافران را بر كفر ايشان و
ثبات ايشان بر ضلال وبعلم او متعلق گشته ٥ وما وجدنا لأكثرهم من عهد ٥ اينجمله
عطف است بر فهم لا يسمعون عمل ميانه معترضه است چنانكه بالا گذشته ووجه اعتراض ميانه پيوسته
معنى اينست ونيافته ايم مر ايشانرا از زمره وفاداران ودر عهد درست وپيمان ٥ وإن وجدنا
أكثرهم لفاسقين ٥ ان مخففه است از مثقله يا مفعلى از ووا خذ ميثاق جزو واقع شده لام

تاكيد در مفعول دوم براء فرق ميان ان مخففه ونافيه در آمده واينجمله عطف است بر جمله وما وجدنا لاكثرهم من
عهد معنى اينست بدرستي كه يافته ايم اكثر ايشان را هر آينه فاسقان واز فرمان بردارى وطاعت بيرون شدگان
ثم بعثنا من بعدهم موسى بآياتنا إلى فرعون وملئه فظلموا بها ٥ عطف است بر ارسلنا معنى اينست
موسى عم را با معجزه انى وليا كه نصب كرده وپيدا آورده ايم وبسوى فرعون مبعوث گردانيديم ومعجزات مذكور
را وبراهين نبوت را دليل او ساختيم پس فرعون وگروه او بركات ظلم گردانيدند ودر معرض احتجاج واعتبار
نياوردند آيات ظلم بود كه جهان وجهانيان از روى نمود عصا ويد بيضا وسالهاء قحط وطوفان وغيرها چنانچه
قصه هر يكى در محل او گفته آيد وبيان هر يكى چنانچه بايد وشايد نمايد از ثم كه براء تراخى است بعديت مى آيد
ذكر من بعدهم بعد او تكرار مى آيد تواند بود كه ثم براء تراخى در بيان باشد وذكر بعد كه براء تراخى در زمانست
تكرار نبود چنانچه گفت ثم يقول بعثنا من بعدهم سوال تاخير موسى عم از نوح عم وهر دو از صالح عم صحيح
است اما تاخير او را شعيب عم كه معاصر بود مشكل بود محل بر نبى باشد جواب بعثت موسى عم بعد بعثت بود
نقيب موسى عم بر نسبت شعيب عم باعتبار زمان بعثت سابق بوده ٥ فانظر كيف كان
عاقبة المفسدين ٥ فا سببيه است كيف خبر كان از جهة تضمن صدر كلام مقدم شده فانظر متعلق
است بمضمون ليت جمله والمعنى فانظر الى ان عاقبة المفسدين على انه كيف كانت معنى اينست
پس بنگر چگونه بود عاقبت كار مفسدان وآخرت شان بيان كنند يعنى بين حال قوم نوح وصالح ولوط چنين
انجاميد وحال كار قوم شعيب وفرعون وگروه ايشان بچه كشيد ٥ وقال موسى يا فرعون إني رسول
من رب العالمين ٥ عطف است بر بعثنا انى رسول من رب العالمين مقول قال است وتاكيد از جهة
رد انكار است وتنكير رسول از جهة تعظيم است انى رسول عظيم من رب العالمين معنى اينست وگفت
موسى اى فرعون بدرستي كه من رسولى عظيم الشان وفرستاده پروردگار عالميان ومالك جهانيانم ٥ حقيق
على أن لا أقول على الله إلا الحق ٥ حقيق خبرى ديگر است على بالف وبيا خوانند وعلى تقلب الف بيا وادغام
در ياء متكلم بر طريق الى دانند وبر قرات على تشديد باء ان لا اقول فاعل حقيق باشد برين تقدير حقيق بمعنى واجب
دارند واگر حقيق بمعنى جديد بود على بمعنى با پندارند وبر قرات على بالف اگر حقيق گويند از على معنى با جويند
معنى بر قرات على بتشديد واجب ست بر من يا گويند سزاوار است بمن نگويم بر خداى تو مگر حق را دعا كنم بر وجه
قلب كلام بتقدير ان لا اقول على الله الا الحق واجب على باشد معنى همان بود كه قرات حقيق بتشديد يا بمعنى
واجب على بمعنى با باشد معنى اينست سزاوار است بمن كه نگويم ودعا كنم براى خداى مگر حق وبر زبان نياورم
در حق او مگر صدق محقق ٥ قد جئتكم ببينة من ربكم ٥ جزوى ديگر است مر آنرا با حال
يا مستانفه است چنانچه كسى گفت اجئت بآية على قال قد جئتكم بآية معنى اينست بدرستي كه آورده ام از
پروردگار شما معجزه ظاهره وحجتى باهره ٥ فأرسل معي بني إسرائيل ٥ فا سببيه است معنى اينست چون
حجج ظاهر آوردم ومعجزات متظاهر اظهار كردم پس بفرست با من بنى اسرائيل را وخلاص ده ايشانرا از عنا وجفا
كه ايشان از قوم تو آزار ميكشند ودر سختى وخوارى ميدارند روايت كرده اند بعد از وفات يوسف صديق عليه السلام
فرعون را ملك مقرر گرفت وحال جهان بدل او تحويل برفت قبطيان بنى اسرائيل را برده ساختند ودر مشقت
وعملت انداختند بعضى را حمال كردند وبعضى را بر بقالى آوردند پسرانرا ذبح ميكردند ودخترانرا در خدمت مى
آوردند چنانچه گفت واذ نجيناكم من آل فرعون يسومونكم سوء العذاب يذبحون ابناءكم ويستحيون نساءكم
وفى ذلكم بلاء من ربكم عظيم حق سبحانه وتعالى حضرت موسى عم را سبب گردانيد وايشانرا خلاص دهانيد از
زمان يوسف عم تا زمان موسى عم چهار صد سال گذشته بود بنى اسرائيل را بعد از چهار صد سال از بند دشمنان خلاص
دلجويى نمود يوسف عم بر فرعون گفت بنى اسرائيل را با من بفرست تا در اوطان آباء خويش بوند واز مشقت وذلت

رهائی یابند ۵ قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۵
جمله سابقه است چنانکه سامع کفت ماذا قال فرعون حین قال موسی ذلک فقیل قال ان کنت جئت بآیة
الآیة معنی اینست کفت فرعون اکر هستی تو معجزه وعلامتی بر صدق خویش آورده ودلیل بر حقیقت خود بیدا آور
بیار وبر مجلس ما بکشاء وبر ما بنماء اکر هستی تو از راست کویان وراه راستجویان ۵ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ
مُّبِينٌ ۵ فالقی عطف است بر قال انشاء براء مناجات است وجمله عطف است برالقی معنی اینست پس بینداخت
موسی عصاء مذکور را پس عصای او ناکاه ماری کشت بیدا روایت کرده اند عصاء مذکور مار شده بر فرعون
رخ آورد وبجانب او حمله کرد ومیکویند از سر تا دنب هشتاد کز بود وحمله با هیبت می نمود وبعضی کویند لب
شیبن تا بالایین هفتاد ارش بود سر برداشت وبروی فرعون روی آورد وقصد فرو بردن فرعون کرد فرعون
بترسید چنانچه از تخت جهید وبخانه در آمد وبعجز وسکینی در آمد ومردمان اویز کریختند واز ترس در خاک ریختند
چنانچه قریب به بیست وپنج هزار تن مردند وجان بملک الموت سپردند وکویند فرعون در کریز از خوف نجاست
حدوث کرد وبعاجزی وزاری فریاد برآورد وکفت ای موسی این مار را بردار وبر ما مکمار که بتو ایمان خواهیم آورد
وبنی اسرائیل را با تو روان خواهیم کرد موسی دست بر مار انداخت وبصورت عصا ساخت این روایت
را درست ندارند وصواب بنداردند چه موسی در اظهار حجت بود از برهان این چیزها نباید نمود واین
مسطور رفته است زیراکه معجزه تواند بجو رفع طور بالاء قوم موسی باشد ۵ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ
لِلنَّاظِرِينَ ۵ عطف است بر فالقی عصاه معنی اینست وکشید دست خود را از جیب خویش ناکاه
دست او بر سبیل آفتاب درخشان ونوری تابان بجانب ناظران جلوه نمود چشمهاء مردمان خیره کشت
ودلهاء ایشان بتعجب بپیوست فرعون بر دست او نظر کردن نتوانست وآنرا امری عجیب دانست موسی
دست در آستین در آورد چون باز بیرون آورد چنانچه پیش ازان بود همچنان نمود تا هم او را از خدا دانند
ومعجزه نبوت موسی دانند ۵ قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۵ مستانفه است
چنانکه سامع سوال کرد ماذا قال الملاء حین القی عصاه ونزع یده فقیل قال الملاء الآیة معنی اینست
دوستان فرعون که قوم او بودند چون آن معجزه عظیم را دیدند انه لساحر علیم کفتند یعنی کار ساحری خوب
میداند وبیدا آوردن عجایب سحری تواند سامع را از معجزه مذکور امارت بود که ساحر بودن او را منکر شوند
وبظهور علامات انکار ومتردد ومنکر کردند جمله را موکد آورد سوال این جمله را در سوره شعرا بقول فرعون
کفته واینجا بقول قوم فرعون دانسته سر چیست جواب میان ایشان تعارض وتناقض نمی شود جایز است که
این باشد وآن هم روی نماید ۵ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ ۵ اینجمله صفتی دیکر است مر
ساحری وجادوئی بیرون آرد ۵ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ۵ این کلام فرعون است بتقدیر قال فماذا تامرون
بر وجه استیناف معنی اینست چون ایشان این سخن کفتند فرعون کفت چون چنین باشد پس چه مشورت
میکنید یا چه میفرمایید که درین کار چه باید کرد وچه تدبیر بیدا باید آورد واین کلام مناقض دعوی الوهیت
است آلهه را مشورت باکسی چه ملایم است وبفرمایش دیکر چه نسبت بعضی کویند فرعون لعین از هیبت
ثعبان مبین بی ضبط کشته بود ازانجهت با وجود دعوی خدائی در مشورت مامور بود ندانست تا چه میکوید
ودر کلام کدام راه میجوید ۵ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ ۵ ارجه امر حاضر است واز باب افعال است وبعضی
امر صیغه ناقص کویند وبحذف یا خوانند با هاء ضمیر ساکنه ومکسوره با وصل وبغیر آن وبعضی مهموز اللام دارند
با همزه ساکنه وهاء ضمیر مکسوره بغیر وصل وبضم با وصل وبغیر وصل ومعنی هم یکی دانند وجمله مستانفه است چنانکه
که سامع کفت ماذا قالوا حین قال فرعون ذلک فقیل قالوا ارجه واخاه معنی اینست کفتند قوم فرعون او را
که موسی را وبرادر او را از کشتن تا خبردار تا آنکه خلق را سحر ایشان روشن شود وشبهه از دل ایشان برود ۵۵

وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۵ ساحر بصیغه فاعل وسحار بصیغه فعال
خوانند ومعنی سحار بر طریق تمام مبالغت دانند وارسل عطف است برارجه حاشرین مفعول وحشر بمعنی جمع است
یاتوک جواب امر است بغیر فا مجزوم شده معنی اینست بفرست تا در شهرها جمع کنند ساحران را وبیارند ایشان را
تا ساحری کنند واو را باطل کردانند ۵ وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ
الْغَالِبِينَ ۵ وان لنا لاجرا با همزه استفهام وبغیر او خوانند ومعنی مختلف انشاء وخبر دانند وجاء السحرة عطف
است بر جمله محذوف ای ارسل حاشرین وجاء السحرة عطف است بر جمله محذوف ای ارسل حاشرین وجاء السحرة
قائلین کذا معنی اینست فرستاد فرعون جمع کنند کان را وجمع کردند ایشان را یعنی ساحران را وساحران بر فرعون
آمدند ودر جاء او در آمدند ودرین مناظره ومجادله براء خود اجری جستند وان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین
کفتند روایت سحره که جمع کشتند وبخش بوستی جستند هشتاد هزار وبعضی کویند دوازده هزار وبعضی کویند
هفتاد تن بودند وعجایب بدایع ساحری می نمودند سوال تاکید در کلام براء نفی شک یا رد انکار بود در
استفهام تاکید براء چه باشد جواب مقصود از مثل این کلام استفهام از تاکید استفهام نباشد چنانکه که سحر
چیزی موکد آورد ومستقیم از ثبوت آن بر وجه وکادت استخبا مکرد سوال تعجب در خبر تاکید چراغی آرد
تا مستقیم بر وفاق آن اداة تاکید آرد جواب جائی که سامع در مضمون خبر مذکور انکار دارد مخبر در رد انکار
او را کلام موکد آرد وچون انکار تاکید دفع شود از ثبوت کلام استفهام موکد کلام استفهام میکند چنانچه سلمان
مر کفار را انکار باز غاید وانکار رد کلام موکد متوجه کرد انداء نا لمبعوثون کوید براء ثبوت خبر او را دلایل دیکر
جوید ۵ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۵ جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا ذلک
نعم حرف تصدیق است ای نعم ان لکم لاجرا وجمله انکم لمن المقربین عطف است بر جمله مضمون نعم است ای
ان لکم لاجرا وانکم لمن المقربین تاکید جمله ازجهة آنست که مضمون نعم است ای ان لکم لاجرا وانکم لمن المقربین
وتاکید جمله از جهة آنست چراکه ایشان را از مقامهاء دور آورده چنانکه که بنظر در حال خویش منکر جمله شوند
چه ایشان را با قرب چه نسبت باشد وبا نزدیکی بادشاه چه ملامت بود معنی اینست کفت فرعون آری بدرستی
که مر شما را هر آینه اجری عظیم است وبدرستی که هر آینه شما از مقربانید ساحران مذکور را وعده اجر وقرب
کرد وایشان را در معرض قدر ومرتبه میعاد کردند تا در مجمع خلایق حاضر آیند وعجایب واقعات وغرایب
حادثات خلایق را نمایند وفرعون با خلایق در میعاد عید وموعود حاضر کشت واجتماع جمع عظیم
بحصول پیوست سحره مذکوره معارضه ومقابله با موسی جستند وبلاف وکزاف بعزة فرعون
انا لنحن الغالبون کفتند ۵ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ
جمله مستانفه است چنانکه سامع کفت ماذا قالوا حین قال فرعون ذلک فقیل قالوا یا موسی الآیة
الملقین خبر نکون است ونحن ضمیر فصل است واما ان نکون عطف است بر اما ان تلقی واین هر دو
در محل رفعند بتقدیر اما یعنی القائک عصاک واما کوننا نحن الملقین بدلیل آیة اما ان تلقی واما
ان نکون اول من القی که در سوره طه است معنی اینست سحره مذکور القاء خویش اهتمام تمام داشتند ولهذا
تعریف خبر بلام کردند قصر جنس است وتوکید بضمیر فصل آوردند لیکن احترام موسی هم جستند وبه برکت
احترام او بدولت اسلام پیوستند کفتند ایشان با موسی هم تا سابق شود افکندن تو افکندن عصاست
تا بودن ما افکندن کالنج بالماست ۵ قَالَ أَلْقُوا ۵ ای القوا ما انتم ملقون این نیز جمله مستانفه است
در جواب ماذا قال موسی حین قالوا ذلک کفت موسی بیفکنید آنچه شما دارید افکندن وبیارید آنچه
دارید آوردن آن مقصود دارید موسی براعتماد ربانی وبتصورت نصورت رحانی رد بر سابق شدن
ایشان آورد وبر تقدم خویش التفات نکرد ۵ فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ ۵ فلما طرفی سحروا است

وجمله عطف است بر قال معنی اینست پس هر گاه که ایشان را آنچه بود افکندند و مردمان را بشعبده مسحور
کردند روایت کرده اند که ساحران مذکور مویهاء دراز را سحوق کرده تزیین کردانیدند و رسنها را استر نیز مسطح
ساخته آوردند و در زمین که وعدهٔ اجتماع بود کو کهها پنهان با آتش پر کرده بالای کوها انداخته سیاسر بپای بعضی کردند
و در وقت کوه کاه در تیزی آفتاب رسنها و مویهاء مذکور هفتاد خروار و بعضی گویند سیصد یا کم و بیش گویند
دران زمین انداختند پیش آفتاب تابان و گرمی آتش سوزان یافت بر حکم طبیعتی که در زیبق است جنبید هر
یکی از ان مویهاء و رسنها بچو مار شافت حاضران را در مخافت انداخت موسی ع را در مخافت انداخت
و بعضی گویند عمل مذکور عمل جیم بندی بود که مویها و رسنها در زمین بر ارمار نمود ۝ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ
عطف است بر سحروا معنی اینست و ترسانیدند مردمان را تا آنکه موسی ع چون آن حال دید بر حکم بشریت
از ایذاء ماران یا از ارواح سحر ساحران ترسید چنانچه در سورهٔ طه گفت فاوجس خیفة فی نفسه موسی قلنا لا
تخف انک انت الاعلی ۝ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ۝ عطف است بر استرهبوهم معنی اینست و آوردند ساحران
مذکور سحری عظیم چندی فخیم توان دانست که در سحری که چندین هزار ساحران تا در سحر باتفاق اختیار کنند
چه فخیم باشد و آنچه او را کردار عظیم خواند چه عظیم خواهد بود ۝ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ
عطف است بر جمله سابقه و آن تفسیر است چه وحی فعل است بمعنی قول است بر طریق و نادیناه ان یا ابراهیم
معنی اینست و وحی کردیم سوی موسی ع که بینداز عصا را ۝ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ۝
فا فصیحه است و جمله معطوف است بر جمله محذوف ای فالقاها و صارت فاذا هی تلقف معنی اینست پس
موسی ع عصا را انداخت و خداء عز و جل بقدرت خویش او را مار ساخت پس ناگاه آن عصا مار شده
و بمجاز دها حمله آورده چوبها و رسنهاء مذکور را می خورد و بهم را فرو می برد و چیزهائی را که ساحران دروغ
میکفتند و دران دعوی دروغ میکردند و میکفتند اگر موسی ع پیش فرعون بیدا آرد از ما چندان مار کرده ایم که
هر بر داشته باشد و بر موسی غالب میکردیم و بغرم فرعون مار را بر موسی ع غلبه بود و مار ابروسر بهجان باشد
عصاء موسی ع که مار گشت و آن همه چوبها و رسنها را لقمه خود کرد و بیکبار دکر فرو برد و بر خلق حمله آورد و خلق
از هیبت مار مذکور گریختند مار دنبال خلق کرده از دحام خلق شد و بهم بر زمین افتادند و با خاک آمیخته کشتند
و چندین هزار کس هم شدند و جان بملک الموت سپردند و بعضی تلقف بتخفیف خوانند و معنی یکی دانند ۝ فَوَقَعَ
الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس حق واقع شد و ثابت
گشت و باطل شد آنچه ایشان میکردند و محو گشت چیزهائی که ایشان از عمل سحر آورده بودند ۝ فَغُلِبُوا
هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ۝ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس مغلوب شدند و ملزم
و خوار گشتند یعنی در مجمع روز عید و محضر خلایق از قریب و غریب و بعید خصم بحجت غالب گشت و دعوی
او بر جان و حقیقت پیوست ۝ وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ۝ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ رَبِّ
مُوسَىٰ وَهَارُونَ ۝ فالقی عطف است بر جمله ساجدین حال است قالوا مستانفه است در جواب
ماذا قالوا حین القوا ساجدین آمنا برب العالمین چون ایشان آمنا برب العالمین گفتند فرعون
گمان برد که برب العالمین او را میگویند و بدین سخن تقرب او میجویند رفع این وهم کردند و برب موسی و
هارون بر وجه بدل آوردند آنچه براء رفع وهم آرند در اصطلاح اهل معانی آن را تکمیل بیدا اند روایت
کرده اند چون موسی ع عصا را انداخت ماری بزرگتر از مار ایشان خداء تع هویدا ساخت ایشان در خواندن
افزودند و در ازدیاد سحر کوشش نمودند عصاء موسی ع دم بدم می افزود و ساعت فساعة زیادتی می نمود و
چنان ضخامت و تهامت آورد که آن ماجرسد کرد و بفراخی هفتاد گز دهان گشاد رعاف در خلایق افتاد
تا آنکه دنب خویش را کردانید و در خیمهٔ فرعون رسانید دانست که او را با خیمه فرو خواهد برد و هلاک خواهد

که سوی موسی ع فریاد بر آورد و عجز و زاری کرد چند گام شتافت لنگی او را خلایق آن روز دریافت موسی ع
دست بر مار انداخت و مار را بر صورت عصا ساخت ساحران چون چوبها و رسنهاء خویش ناچیز شده
دیدند بالقاء رحمانی و بفکرت ثواب برهانی رسیدند سحر معترف اند که ناچیز نکند اگر عمل موسی ع سحر بودی
چیزی از چوبها و رسنها باقی نمودی بتحقیق آن عمل معجزهٔ حقانی است و برهانی از براهین انتقانی نیست
نظری و فکری که بر ایشان واجب بودند بجا آوردند و آنچه سزاوار بود تامل کردند بموسی و پروردگار موسی
گرویدند و بتحقیق حقیقت حق رسیدند باختیار ایشان سجده را بعد گرویدن و ملت اسلام ورزیدن
تقرب عهد شرکی و عداوت بالقاء بر وجه جبر و الجاء مانند بران وجه عاقل باز ماندن از ان نتواند
و ارادت و اختیار ایمان و ایقان ایشان را بران وجه ساجد ساخته چنانچه که کسی ایشان را در سجده انداخت
اول وقت پیش کافر بودند آثار عداوت و شقاوت می نمودند آخر وقت مسلمان و پاک منقاد و مصفا
همچو املاک گشتند و بدولت ایمان و سعادت پیوستند معنی اینست و افکنده شدند ساحران سجده
کننده و روی بر زمین افکنده گفتند بپروردگار جهان ایمان آوردیم و وحدانیت او را تصدیق کردیم
که هست او بیچون یعنی بپروردگار موسی و هارون ۝ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
امنتم بهمزهٔ استفهام و بغیر همزهٔ استفهام خوانند و معنی بر حسب آن دانند این جمله مستانفه است در
جواب ماذا قال فرعون حین غلبوا قالوا ذلک امنتم استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و جمله مقول
قالوا است بعضی آذن را بمعنی دستوری دارند و بعضی بمعنی امر پندارند معنی اینست گفت فرعون مر ساحران را
که بموسی ع ایمان آوردید و بدین او گرویدید پیش از آنکه دستوری دهم بفرمایم هیچکس را کاری بی اذن نباید
و بی امر من نشاید و هر که کاری بی اذن من کند لاجرم عقوبت بیند و خود را در ورطهٔ هلاک افکند ۝ إِنَّ
هَٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا ۝ این جمله بیان سبب نابوده
است مر سجده کردن و ایمان آوردن ایشان را توبیخ ملکیت را بدایت مذیل کردانیده از جهت آنست که
در ایشان امارت انکار توبیخ دید معنی اینست بدرستی که نمود این هر آینه از شما مکری است که متضمن
فسادی و شری است با موسی که در کار ساحری بزرگ شماست موافقت دارید و این نوع مکرها را
بموافقت یکدیگر پیدا می آرید موسی ع و شما میخواهید که قبطیان را از این شهر بیرون کنید و بنی اسرائیل
را بمقصود رسانید و درین شهرها ساکن گردانید و در بعضی تفاسیر معنی برین طریق گفته تا شما از این شهر
بنی اسرائیل را بیرون برید تا خدم خویش سازید ۝ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ فا سببیه است این جمله متضمن وعید و
معنی اینست چون این کار کردید و خود را درین کردار آوردید پس سرانجام خواهید دانست که بر شما چه کرد
و شما را در کدام عقوبت خواهم آورد ۝ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ
لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ای حال کونها فی مخالفة او کائنة
من طرف مخالف لطرف الاخری حال کونها مختلفة و این جمله مستانفه است چنانچه که ایشان گفتند ماذا تفعل
فقال اقسم لاقطعن معنی اینست سوگند میخورم هر آینه دستها و پایهاء شما را از جانبی که مخالف است مر جانب
دیگر را یعنی دست راست و پای چپ برم و از شما استواء اعضاء ببرم ۝ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ ۝ عطف است بر لاقطعن معنی اینست پس از ان هر آینه شما همه را بر دار بنهم و بعقوبت
سخت سزا دهم روایت کرده اند اول کسی که دست و پا مخالف برید و بر دار کشید فرعون بود ۝ قَالُوا إِنَّا
إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۝ جمله مستانفه است در جواب ماذا حین قال فرعون ذلک تاکید جمله از جهت
رد انکار بود که کافر نجات مؤمن را منکر باشد معنی اینست گفتند ایشان بدرستی که ما سوی آثار رحمت
پروردگار خویش باز خواهیم گشت و بنعمت عظمی و بدولت کبری خواهیم پیوست این کلام از قوت ایمان و

تفریغ نفس از هوا جان وجهان ومحض توجه سوی کردکار دیان است فطوبی لهم ثم طوبی لهم وبشری لهم ثم بشری
لهم وبعضی کویند ساحران کذا با خود را وفرعون را مراد داشته اند ومعنی بدین نوع پنداشته اند وما هر اینه باز
کردیده ایم وخدا سوی میان ما حکم بحق خواهد کرد وآنچه حق است پیدا خواهد آورد وظالم را سزا خواهد داد وبر مظلوم
در رحمت خواهد کشاد وبعضی کویند معنی چنین بود ما بسوی جایکاه پروردکار رفتنی ایم وبسوی جزاء وسزاء او
باز کشتنی ایم از کاری که لا محاله شدنی است چه غم بود وازچیزی که بی شبهه آمدنی است چه تعلق باشد من رضی
بالمقدور واطمی بالسرور ٥ وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا ٥ این جمله عطف است بر
مقول قالوا ای قالوا هذا القول معنی اینست از ما کینه می کشی ومارا بدین کونه میکشی مکر بسبب آنکه ما بآیات
پروردکار خویش ایمان آورده ایم وبقدرت ووحدانیت او تصدیق کرده ایم در آن هنکام که آن آیات
برما آمد ودر دل ما درامد واین تاکید لازم است بما یشبه المدح بطریق لا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن
فلول من قراع الکتائب ٥ رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ٥ این جمله مقول قالوا است ومحذوف است
وجمله قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا معنی اینست کفتند ایشان ای پروردکار ما بریز بر ما
صبر را یعنی مارا صبر بخش وصابر کردان ومسلمان دار وبمسلمانی بمیران سوال صبر را با وحشی چه نسبت وبا
آفریدن چه مناسبت جواب صبر را که مظهرات تشبیه باب کرد افراغ که لازم آنست بروجه تخییل آورد
در حکایت آورده اند که در مجلسی که ذکر فرعون میرفت ابو حنیفه حاضر بود در شان او این کلمات فرمود انهم
اصبحوا وهم کفرة سحار وهو اوهم شهداء ابرار فمادت ایمان ساعة من نهار انجاهم من العذاب النار فتحنا
لها نزلنا فی مقام الکفار وادرقنا عقبی اهل انت العزیز الغفار وبعضی کفته اند درین آیه رجائی عظیم وامید
واری فخیم است چه پنجاه ساله کفر ایشان بایمان یکساعت رفت وباقرار وایجاد سجده واحد کار ایشان
رونق کرفت بیک سجده که باخلاص کردند وتصدیق بدل آوردند مقبول افتاد اکرچه وضوی نداشتند ونظر
برقبله نکماشتند سجده ایشان فائده داد کسی که عمری در ایمان کذرانید ودر دین خدا حیات باخر رسانید
چکونه امیدوار کرم نبود وراضی قبول نباشد ٥ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ ٥ این جمله مستانفه است
در جواب ماذا قال الملاء حین صنع فرعون ذلک معنی اینست کروه از قوم فرعون اهلاک موسی وقوم
او جستند وپیش او بروجه بیان مصلحت کفتند ٥ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ استفهام
برای انکار بروجه توبیخ است وجمله مقول قالوا است معنی اینست ای موسی وقوم او را میکذاری ودرستی
وبیرون کردن نمی آری تا ایشان در زمین تباهی کنند وبرای بدرزند ٥ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ ٥
ویذرک عطف منصوبست معنی اینست تا موسی ترا والهة ترا بکذارد واکه دیکر را آکه بنهادد سوال
فرعون دعوی خدائی میکرد وجز خدا را در دل نمی آورد باضافت آله سوی او چکونه آمد وصحت ویذرک
والهتک چنوع روی نماید جواب فرعون بتانی چند ساخت ومعبودانی چند پرداخت بود تا مردمان
ایشانرا بپرستند وخواص ومقربان را پرستش کند هم ازین جهة انا ربکم الاعلی کفتی وخود را پروردکار ایشان
وپروردکار معبودان ایشا کرفتی باضافت آله سوی فرعون بادنی ملابس است یعنی اله فرعون برای
پرستش قوم خود پرداخته ومعبودان ایشان ساخته ومعبود خویش کرده وخود را در عبادت ایشان
بنا ورده روایت کرده اند چون ساحران از موسی مغلوب شدند ودر تحت پس آمدند ششصد
هزار آدمی از بنی اسرائیل بموسی کرویدند ومتابعت وموافقت او ورزیدند سران قوم فرعون
چون این حال مشاهده کردند فرعون را بکشتن ایشان آوردند خدا تعالی نکاه داشت ومقلب القلوب دل
او را کردانید وایشانرا از قتل او رهانید نظم کر دشمنت قوی است نکهبان قوی تر است ٥ می باش
معتصم بخداوند مستعان ٥ در زیر پای پیل سر مور که ضعیف ٥ از دست کیری کرمش مانده در امان ٥

قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ ٥ مستانفه است در جواب ماذا قال فرعون حین قالوا ذلک
معنی اینست فرعون برآشفت وبروجه تهدید کفت نزدیک باشد که پسران ایشانرا بکشیم ودختران ایشانرا
زنده داریم ٥ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ٥ عطف است یا حال است معنی اینست بدرستی که ما در ان عالم بالایم
وهر وقت که خواهیم ایشانرا تراییم وتکرار جمله ازجهة ابراز مدح بر سبیل وکادت است ٥ قَالَ مُوسَىٰ
لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا ٥ واین جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین قال فرعون
ذلک معنی اینست کفت موسی مر قوم خود را یاری جویید وبخدای تعالی پناه کیرید وصبر کنید ٥ إِنَّ الْأَرْضَ
لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ٥ جمله معلله است ومتضمن تسلیه وآرام دادن دلهاء ایشان ومتضمن
وعد نصرت ویاری خدای تعالی وتاکید جمله ازجهة تنزیل ایشان منزله سایل است چنانچه که کفتند هل یرث
هذا الارض فقیل قال ان الارض الآیة معنی اینست بدرستی که زمین مر خدا راست بکرم خویش بدهد مر که
از بندکان را که خواهد ٥ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ٥ العاقبة مبتدا است للمتقین خبر اوست معنی اینست
وعاقبت محموده وخوبی آخر کار ثابت است مر متقیانرا وکسانی را که از خدای تعالی ترسند واز کناه پرهیز کنند این
این ملوح بصلاح وفلاح است ٥ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا ٥ مستانفه
است در جواب ماذا قالوا حین قال موسی ذلک معنی اینست کفتند قوم موسی رنجانیده وبرنج رسیده ایم
پیش از آنکه تو بیایی ودر دنیا زاده شوی بکشتن پسران وخدمت کنانیدن دختران ومقهور داشتن پدران
ومبتلا بصد عنا بوده ایم ازین اذی چه برتر بود وازین بلا چه بالاتر باشد وازپس آنکه آمدی ودر مرتبه نبوت در ایری
حال تو حال ما عیان است حال عیان مستغنی از بیان وآن بیرکاست از فرعون واستطاعت در نصرت فرعون شتافت
در کارزاری وجنک ونصرت وعون موسی در درنک ٥ قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ
وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ ٥ این جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی معنی اینست کفت نزدیک
است که پروردکار شما دشمن شمارا جواب رساند وشمارا در زمین او رساند واین وعده است در شان
ایشان بمقصودی بروجهی که باید ووعید است در شان فرعون وقبطیان بمهوری که شاید یعنی برطریق ظن
وکمان بظهور امارات برقطع وثبات تا سامعان انکار نکنند ودل را در استبعاد نیفکنند روایت کرده اند
عمرو بن عبید ومنصور پیش از خلافت ودر مجلس او درامد ندی یکدم غنیمی پیش او بود کسارا باورده مغنوی دیکر
بیافتند عمر آیه عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون خواند عمر مذکور بعد از خلافت منصور
آمد ودر مجلس او درامد وقت مایده عایده رسید پادشاهانه دید مجلس کذشته خواند آیه مذکور یاد آورد
کفت از آیه مذکور مضمون ویستخلفکم فی الارض بکیف تعملون حاصل شده وباقی مانده تا از من چکار آید وچه
عمل زاید که منظور رضا شود ودر عمل چه کیفیت بعمل خدای تعالی پیوندد وبدانکه بعید نیست که فقیر غنی کردد وعجب
نیست که محتاج در ساحت مستغنی شود فقیر بدی که مالک کلیمی بود ناکاه در دم زدن مالک ملک اقلیمی شود
فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ٥ عطف است بر یستخلفکم کیف تعملون متعلق است بینظر بتاویل مفرد ای
فینظر فی کیفیة عملکم معنی اینست شمارا خلیفه سازد پس نظر کند چکونه عمل میکنید وچه نوع شکر میکذارید ویا
کفر می ورزید ٥ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ ٥ آیه ثالثه از آیات ومعجزات
شعم بعد عصا وید بیضا ظهور قحط بر آل فرعون بنیاد آمدن وپیدا آمدن کمال نقصان در حبوب وثمار ایشان
روی نمود این جمله معترضه است برای بیان آیه مذکوره وآیتی عظیمه وحادثه فخیمه است معنی اینست وبدرستی که
متابعان فرعون وپی روان او را سالها قحط کرفتیم هفت سال از ایشان باران وجویهاء روان باز داشتیم
کشت وزرعت ونخلستان وثمار ونما دخلایق در هلاک افتاد ومواشی سراسر مرد وآنچه بود خلق کشت وخورد
هفت سال بدین حال کذشت هر سال از پار صعب تر کشت ٥ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ٥ یعنی لکی

بذکروا متعلق است باخذنا آل فرعون بالسنین معنی اینست ایشانرا بقحط گرفتیم و گرسنه ساختیم تا پند گیرند و نصیحت بپذیرند نصیحت پذیرفتن کار دشوار است متعلق بعنایت پروردگار است پند هرگز در دلهاء تیره بی عنایت کردگار کمی نصیحت پذیرد روایت کرده اند فرعون چهارصد سال پادشاه بود سیصد و بیست سال اورا بیماری و المی و دردسری روی نموده دل او متعلق هیچ آفتی نشده تا آنکه از بام او شیشه گلاب بیفتاد و شیشه بشکست و گلاب بریخت چون وقت آمد زدن هم قوت نماند و نه شوکت او نماند و این همه تنبیهات ایشانرا بهوش نیاورد و این همه نصایح هیچ سود نکرد ٥ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ فاء برای تعقیب است و جمله عطف است بر اخذنا معنی اینست پس که گرفت ایشانرا قحط متنبه نگشتند و بر یاد یاوه گوئی و بکینه جوئی پیوستند بدنفسی ایشان جائی رسید و یاوه گوئی بمثابه انجامید که چون بیامد ایشانرا نیکی و ارزانی و فراخی و امن و فراغت گویند ما بدین سزاواریم حق ماست این و پیش این سزاواریم ٥ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ٥ عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست واگر برسد ایشانرا بدی چون بدحالی و گرانی و تنگدستی و بی سالی فال بد گیرند و نظر کنند موسی و کسانی که با او اند یعنی ازا بشومی موسی و متابعان او دانند و منسوب سوی نحوست ایشان کرداند سوال اذا جاءتهم الحسنة را لام جنس معروف کرد و اذا را بصیغه ماضی آورد و در وان تصبهم سیئة سیئة مضارع مذکور گشت و سبب تنکیر نکته چیست و این فرق برچه مبنی است جواب مذکور حسنه مطلقه مجزوم الوقوع است و در مجزوم الوقوع اورا در آرند و بعد اذا بر حسب غالب فعل ماضی آرند و سیئه بر نسبت آن رجوع است و لهذا در سیئة تنکیر که برای افراد است آورد و آنرا بر صورت نکارت ذکر کرد و هم ازین جهة بعد ذکر ایام بلا شمارا ایام رجا گویند بعد ایام افعل لا فعل ایام البقاء گویند ٥ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ ٥ الا حرف تنبیه است طایرهم مرفوع بر ابتدا است عند الله خبر مبتدا است و عند ظرف مستقر است و مرفوع المحل بر ابتدا است از جهة آنکه مبتداء مذکور را خبر است ای سبب نحوستهم و شرهم من ارادة الله و حسب حکمته و قضائه او من اعمالهم الحسنة و القبیحة المکونة عنده او من المصایب و الشدائد المقدرة و لهم کانت من عند الله لا من جهة موسی و من معه معنی اینست آگاه باشید طایر ایشان سبب منفعت و مضرت تقضی خیر و شر ایشان بود از خداست و متعلق بحکم و ارادت قضاست یا از اعمال صالحه و قبیحه ایشان که معلوم خداء مهربان است و یا از مصایب و شداید که مقدور در حق ایشان است موسی و متابعان اورا درین باب چه بود و این کار با موسی و متابعان او چه نسبت دارد نسبت این عمل بحق نا بسنده و اضافت این کار بمتابعان او و عملی ناکردنی است و دروغ محض بود و افتراء باشد ٥ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٥ که خیر و شر از خداست همه چیز از نیک و بد ارادت قضاست ٥ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ٥ عطف است بر وقال الملاء قوم فرعون اتذر موسی و قومه گفتند و بدین سخن ائتلاف موسی الی آخره جمل میانه معترضه است یا از متعلقات بعد اعتراض هر یکی رفته و نکته اعتراض از آن گذشته جستندهم معنی اینست رؤساء قوم فرعون اتذر موسی و قومه گفتند و بدین سخن ائتلاف موسی و قوم او جستند و موسی را از ایمان آوردن خویش ناامید میکردند مهما تأتنا به من آیة تا آخر بر زبان می آوردند یعنی هرچه بیاری بر ما از معجزه و علامات نبوت یا بدان ما را مسحور سازی و در عقل و فهم ما فریب اندازی بس ما ایمان آرنده و ترا رسالت گرداننده ٥ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ٥ عطف است بر قالوا معنی اینست چون ایشان بموسی هم نگرویدند و بگفتار مذکور او ایمان نورزیدند و اینچنین یاوه بازگفتند و در راه تصمیم و اختیار کفر رفتند پس فرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و خون و شپش و غوکان

در حالتیکه معجزه های است جدا کرده شده پس بزرگی جستند و در راه تکبر رفتند و بودند ایشان قومی گناهکار و گروهی بدکردار روایت کرده اند که بعد از آنکه سالها قحط گذشت چندان باران آمد که آب از خانها قبطیان تا بران مرد استاده رسید و دواب و مواشی مردند و آدمیان هم دل بر مرگ آوردند نه جای نشستن و نه جای گریختن و نه جای خفتن و خوردن و خانهاء بنی اسرائیل که مختلط با جایگاه قبطیان بود باران نه بارید و قطره از آسمان در خانهاء ایشان نچکید و بعضی گویند طوفان تا بود قبطیان را مرگ عام روی نمود یک شب هشتاد هزار دختران نارسیده مردند و جان بملک الموت سپردند و بعضی گویند طوفان و باد و باران بود بدین سبب ایشانرا هلاک روی نمود و بعضی گویند جدری بود که هم را بر سبیل عموم روی نمود و این عذاب اول در ایشان واقع شد و از آن در جهان ماند پس از آن از موسی علیه السلام فریادرسی جستند و پیش او بزاری گفتند اگر ازین عذاب خلاصی یابیم بمتابعت تو بگرویم موسی علیه السلام دل بر دعا گماشت حق تعالی طوفان از ایشان برداشت و ابها خشک گشت انواع گیاه و اصناف حبوب در زمین رست عهد را وفا نکردند و ایمان نیاوردند گفتند این در حق ما نعمت بود که از برکات زمین روی نمود اگر نعمت بودی اینچنین نعمت روی ننمودی مواذنه یکماه گذشت که هیچ از ایشان تابع نگشت موسی علیه السلام دل بر ضجر میداشت و خاطر بر دعا می گماشت خدای تعالی از سبب سیئه ملخ بر ایشان گماشت که هم زراعت ایشانرا برداشت تا آنکه چوبها و تختها و زنجیرها و میخهاء آهنین را خورد و هم چیز را از ایشان نفنا و عدم برد و در خانها و باغها و کشتهاء بنی اسرائیل ملخی در نیامد و هیچ از ایشان نقصان در نیاورد و هم چیز را چنان پوشیده بود که هیچ چیز از آسمان و زمین بغیر ملخ پیدا نمی بود و وعدهٔ ایشان و توبه کردن و دل بر دفع آن آوردند موسی علیه السلام اشارت بعصا کرد و از حق سبحانه و تعالی یاری خواست که ملخ را برداشت و در دریا انداخت و مصر را از آن بالاخالی ساخت بعده یکماه گذشت کسی از ایشان گرد توبه نگشت گفتند بدین چیزها ما دین خویش را نگذاریم و سرها بطاعت موسی علیه السلام فرو نیاریم حق سبحانه و تعالی شپش را پیدا آورد و ایشانرا بعذاب شپش مبتلا کرد و فرو گرفت در مویهاء ایشان و در ابروها و در چشمها و پلک چشمها و در تمامی اعضاء ایشان چسپیدند و هم گوشت ایشان خوردند و خون ایشان می مکیدند ناگاه یکی از ایشان در طعام خوردن می نشستی شپش را دیدی که تمام طعام را مالامال شدی از موسی علیه السلام فریادرسی جستند و بعجز و زاری پیش او گفتند که اگر ازین بلا خلاص یابیم در راه توبه و ایمان شتابیم موسی علیه السلام بدعا بدرگاه آله ایشانرا ازین عذاب در نجات آورد در عهد وفا نکردند و ایمان نیاوردند یکماه بدین گذشت هیچ از ایشان مسلمان نگشت حق تعالی بر ایشان غوکان فرستاد و عذابی سخت بر ایشان نهاد در خانهاء ایشان آمدند هیچ یکی در خوردن طعامی و شرابی نمی شتابد مگر آنکه در آن غوکان می یابد چون دهن برای طعامی میگشایند غوکی جهنده در دهن وی در آید و از غوکان فراش ایشان پر می شود و هیچکس نتوانست که بدان پهلو نهد در خویش عهد و مواثیق کردند که این عهد باز نکردیم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم حق سبحانه و تعالی باران گماشت که غوک را برداشت و در دریا انداخت و مصر را ازین فارغ ساخت عهد او وفا نکردند و ایمان نیاوردند یکماهی بگذشت انهار ایشان خون گشت تا آنکه رود نیل و جمیع آبها از خاص و عام بنی اسرائیل آب خالص میخوردند قبطیان هم از آن می ستاندند تا بخوردند خون می شد آنکه زن قبطی همسایهٔ خود که بنی اسرائیل است بگوید این آب را که میخوری در دهن خویش کن و از دهن خود در دهن من بریز زن اسرائیل همچنین کرد خون شد تا فرعون تشنه گشت و از تشنگی باضطراری بپوست بجای آب برگ درختان میر می مکید و بجای شراب خون خوردند و بعضی گویند که عذاب خون آن بود که هم را خون بینی روی نمود خورد و بزرگ برین درد مبتلا گشتند پیش موسی علیه السلام آمدند و زاری کردند و دل بر خواهش نجات آوردند موسی علیه السلام دعا کرد و خاطر بر دفع آن عذاب آورد عذاب مذکور از ایشان دفع شد و آب ایشان هم آب شیرین گشت یا از دعا خلاصی یافتند و در خلق

مزه آب دریافتند عهد را او فا نکردند و ایمان نیاوردند روایت کرده‌اند موسی ع بعد از غالب آمدن بیست
سال با ایشان بود و اینچنین آیات و معجزات می‌نمود هیچ سود نداشت و هیچکس خاطر با ایمان نگماشت ٥ وَلَمَّا
وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا ٥ لما متعلق قالوا است و جمله عطف است بر ارسلنا علیهم الطوفان کذا و کذا
و قالوا لما وقع علیهم الرجز معنی اینست و هر گاه که واقع شدی بر ایشان رجز مذکور و عذاب مسطور
خلاصی می‌جستند ٥ يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ ٥ مقول قالوا است ما مصدریه است
یا عهدک عندک یا موصوله باشد بخلاف ضمیر ای بالعهد الذی عهد عندک العهد یا موصوفه باشد ای بعهد عندک
ذلک العهد ای عهد النبوة او عهد اجابة الدعوة متعلق ادع باشد و قسم مذکور سوال از قبیل باسد اجزنی بود معنی
اینست یا موسی ع دعا کن و از پروردگار خویش بخواه بعهد خدا که نزدیک تست یعنی عهد نبوت و اصطفا
عهد و اجابت دعا و امثال بود که متعلق بقسم باشد لنؤمنن لک جواب او بود و جمله قسمیه تعلیل طلب دعا و تقریر او
او باشد ٥ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ٥
لام بر حرف شرط در امده است موطئه قسم است لنؤمنن از روی لفظ جواب قسم باشد و از روی معنی جواب
شرط بود و لنرسلن عطف است بر لنؤمنن معنی اینست سوگند میخوریم و عهد و میثاق استوار میکنیم که اگر
بدعاء تو یا موسی ع این عذاب از ما برود و ما را از این بلا خلاصی پیدا شود هر آینه ایمان آریم و ترا تصدیق کنیم بنبوت
و هر آینه کار بر خود لازم گرفته‌ایم که با تو بنی اسرائیل را بفرستیم ٥ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ
هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ٥ اذا جواب لما است و لما متعلق است بمناجات ای فاجاؤا
نقض العهد وقت کشفنا الرجز عنهم معنی اینست پس هر گاه که از ایشان عذاب را بدعاء موسی ع دور
کردیم با مدة موت ایشان که البته رسیدنی ابتلا و رنج و عذاب از ایشان برگرفتیم بعد از دور شدن عذاب مذکور
عذابی دیگر نیامد تا آنکه فرعون با لشکر خویش در پی موسی ع در امد و غرق گشت و با لشکر خود بهلاک پیوست
ناگاه ایشان عهد می‌شکستند و خود را در ورطه عهد شکنی می‌افکندند و عهد را طی می‌شکستند و مستحق انتقام
می‌گشتند ٥ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا
غَافِلِينَ ٥ عطف است بر مضمون اذا هم ینکثون ای ناجوا نقض العهد و بادر الیه فانتقمنا منهم فاغرقنا
هم فی الیم معنی اینست پس انتقام کردیم و از ایشان انصاف ستدیم پس آنکه در دریا انداختیم و ایشان را
بتمامی غرق ساختیم بسبب آنکه ایشان آیات قدرت و معجزات پیغامبر ما را تکذیب کردند و نگرویدند
و ایمان نیاوردند و ایشان از آیات قدرت و معجزات پیغامبر ما غافل بودند و بغفلت در که ویدند
اقدام نمودند لاجرم سزا یافتند و بهلاک و نکال شتافتند نقض عهد گناهی عظیم و جرمی فخیم است ان العهد
کان مولاء بیت از عهده عهد گر برون آید مرد ٥ از هر چه گمان بری فزون آید مرد ٥ عهده
عهد کردن است بتمام این جریمه بتعم چیز گرانست روایت و در اخبار آورده‌اند خدا سوی موسی ع
وحی کرد و با ظهار آورد میدانی کیست که خشم مرا و غضب مرا سزاوار است و کیست که قهر و لعنت من در
شان او بسیار است موسی ع گفت ای پروردگار من تو داناتری که او کیست و کار او و شان او چیست
او را بر من مکار و مرا از شر او نگهدار فرمان این حکایت آن مرد است که او ناقض عهد است شکننده عهد
برد را افکنده و بر انگیخته شود و روی او از پوست او مسلوخ بود او را در آتش برد رحمت زقوم بر دار نهند
و بر دار نهاده سوزند و آتش در دبر و در سوراخ گوش و بینی او در اید و میان اهل دوزخ بر حال عجب نماید
الحدیث بطوله و کیفیت غرق فرعون در سوره یونس گذشته و بیان آن بالا رفته ٥ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ
الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ٥ مشارق الارض و مغاربها مفعول
دوم است مر اورثنا را و جمله عطف است بر فانتقمنا و اغرقنا معنی اینست فرعون را با لشکر او غرق کردیم

و علم موسی ع و بنی اسرائیل را بر افراشتیم و گروه بنی اسرائیل را که ضعیف می‌بودند و مقهور فرعون
و لشکر او بودند وارث زمین ایشان گردانیدیم و مشارق و مغارب زمین تمام و بعضی گویند ملک مصر و شام
بدست ایشان رسانیدیم و بعضی گویند تمام زمین جهان از مشرق تا بمغرب کیهان از بنی اسرائیل بود و ملک
بود ملک مشرق و مغرب داشت و همچنین ذو القرنین هم از ایشان بود لواء جهانگیری در مشرق و مغرب
افراشت و بعضی گویند که از بنی اسرائیل چهل هزار پیغامبر برخاست و ایشان را بیقین اصل بهشت ساخت
بین دو وجه از باب اضافه صفت بعض سوی کل باشد بر طریق فکذبوا فعقروها و از قبیل و اذ قتلتم
نفسا فادارأتم فیها بود ٥ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا ٥ صفت مشارق و مغارب است معنی اینست
آنکه برکت داده‌ایم و در آن روانی انهار و بسیاری اشجار و ارزانی اثمار افزونی نهاده‌ایم والدوام
وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ٥ عطف است بر اورثنا معنی اینست و تمام شد
سخن پروردگار تو که سخن خوب و مرغوب بود بر بنی اسرائیل در وعده و نصرت و ظفر روی نمود و این
تلمیح است از آنکه موسی صلوات الله علیه و عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض گفته بود و بر
هلاک عدو امید واری می‌نمود ٥ بِمَا صَبَرُوا ٥ ما مصدریه است و ضمیر صبروا عاید بر بنی اسرائیل است
و در جار و مجرور او ربنا و تمت را تنازع باشد معمول آخر و محمول بر حذف از اول بود معنی اینست بنی اسرائیل
را وارث زمین گردانیدیم و وعده فتح و نصرت موسی را بوفا رسانیدیم و سخن پروردگار تو که مرغوب بود
تمام گشت و براستی پیوست صبر ایشان ثمره داد و قصه الصبر مفتاح الفرج در شادی و شادمانی بر ایشان گشاد
وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ٥ تعرشون بصیغه
مضارع معروف از باب نصر و ضرب خوانند و معنی یکی دانند یصنع یعرشون حکایة حال ماضیه است
و جمله دمرنا عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و هلاک گردانیدیم آنچه ساخت فرعون و قوم او از بنا
و عمارت و بفنا رسانیدیم آنچه میکرد از زراعت و تجارت و آنچه بکند میکردند از سقفها ما نشانها در
عمارتها و داشتن چهار دیوار آن یعنی همه کار ایشان زایل گشت و هلاک و فنا پیوست ٥ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي
إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ ٥ عطف است بر اورثنا و ما بعده است ای جعلنا بنی اسرائیل مجاوزین البحر تا اینجا
فرجه فرعون بود از اینجا فرجه بنی اسرائیل شروع نمود روایت کرده‌اند موسی ع در روز عاشورا با بنی اسرائیل
رود نیل را عبره کرد خلق در این روز عاشورا بر وجه شکر بجا آورد در حدیث آمده چون پیغامبر ع متوجه
سوی مدینه گشت و از زمین مکه بهجرت پیوست یهودیان در مدینه روز عاشورا روزه می‌داشتند ایشان را
از شان این روزه پرسید ایشان ذکر متابعت موسی ع کردند و همین قصه را حجت آوردند پیغامبر ع گفت
سزاوارترم که در این روزه موافقت میکنم حضرت رسالت پناه دل بر موافقت موسی ع گماشت و روزه
عاشورا را نگه داشت معنی اینست بنی اسرائیل را از رود نیل گذرانیدیم و بسلامت بخشکی رسانیدیم
فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ ٥ عطف است بر جاوزنا معنی اینست پس
آمدند بنی اسرائیل بر گروهی که بر بتان خویش معتکف بودند و برای پرستش بتان انتظار و درنگ می‌نمودند
قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ٥ قالوا مستانفه است در جواب ماذا
قالوا حین اتوا علیهم و ما در کما لهم آلهة کافه است کاف را از عمل باز داشته و ایمه نحو در امدن او
بر جمله اسمیه سایغ داشته‌اند چنانچه در تتمه کما انت قائم گفته‌اند و در انت باسد کما هو با تمامه
بصغاران رفته‌اند معنی اینست گفتند بنی اسرائیل ای موسی ع برای ما معبودی بگردان چنانچه هستند
مر این قوم را معبودان از جهل این سخن گفتند و متابعت کافران جستند ٥ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ
تَجْهَلُونَ ٥ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال موسی حین قالوا ذلک و صفت قوم را

تجهلون م

بتغلیب خطاب فی انکم ترغیب آمده وتاکیدا وازجهة رد انکار حرایشان که خودرا جاهل نمی دانستند و نادان
نمی پنداشتند معنی اینست کفت موسی م بدرستی که شما کروهی جاهلاید وقاعدهٔ دین واسلام راغی دا اید
خدایرا بت پرست بخوید مسلمان این سخن بکوید که این ظاهراست یعنی به معجزهٔ متظاهره از موسی م دیدید
غالب آمدن او بر سحرهٔ فرعون ومقهور شدن وقوم او مشاهده کردید وموسی م شمارا آنچنان یاری کرد واز
مصر بیرون آورد وخودرا درکار شما درباخت وجان خودرا درمعرض تلف انداخت قدرت خدای م را
دیدید وبردشمنی بچو فرعون مظفر شدید هم درآغاز بنیاد مخالفت کردید ودل بطلب آلهه دیکر آوردید معنی اینست
نام بتی بکیر که تلفان اوست شده با آن سر بلا که بتریات اقران ○ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ
وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ اینجمله تعلیل است برجملهٔ قایلان مذکور وبرنا دانی کویندکان مسطور
تاکیدا وازجهة آنست که اثبات جهل درسوال ملوح است به بت پرستان وبطلان عمل ایشان بتقدیم ملوح
سامع رامتردد درمضمون جمله دادند وجمله راموکد آوردند ومتبر خبران است وموصول باصله یعنی ما هم فیه
مفعول مالم یسم فاعله است مرمتبر را وباطل عطفاست برمتبر وماکانوا یعملون فاعل است مرباطل را
واکر ما هم فیه مبتدا باشد ومتبر خبر او بود مبتدا با خبر خبران اند تقدیم خبر مبتدا اقصار وجه اول زیاده
کردد بوجه اول معنی چنین بود بت پرستان خراب کرده شده است دینی که ایشان دارند باطل است
عملی که ایشان بجا می آرند نه آن دین ایشان را کار خواهد آمد ونه آن کار ایشان را نفع خواهد کرد دین کوجه
کار آید وعمل بت پرستی چه سود نماید بوجه دوم معنی اینست بدرستی که این طایفه دینی که ایشان دارند
برنا مقصوداست وآنچه ایشان عمل میکنند بربطلان محصوراست ○ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ
إِلَٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ○ اینجمله موکدات بر قال یا قوم انکم تجهلون هردو قوم
جمله رداست مرکفتار ایشان را استفهام در اغیر الله براء انکاراست ابغی دو مفعول می طلبد مفعول اول بی
واسطه مفعول دوم بواسطه لام یقال ابغی البقاء الکفر وابغی العطاء لنفسی اینجا در مفعول دوم اتصال کرده
ولام بنا ورده تقدیر اینست اغیر الله ابغیکم الها اغیر الله مفعول اول است اله تمیز است از مفعول اول ای و
انهم غیر الله ابغی لکم وجمله وهو فضلکم علی العالمین حال است از غیر الله که مضاف الیه مفعولاست معنی اینست
اغیر خدایرا بجویم براء شما ازان روکه معبود باشد مرجهانیان را وحال اینست که خداء تع فضل داده است شمارا
در زمانهٔ خویش برعالمیان ودرمیان شما انبیا کردانیده وبعضی را از شما بپادشاهی رسانیده وشمارا
نسل وعشایر بسیار داده وآسایش وقوت وشوکت درشما بنیاد نهاده وشمارا داده آنچه هیچکس را نداده
بود وبفضل او برشما فضلهاء بی اندازه روی نموده غیر اینچنین پروردکاری براء شما چکونه جویم وجز او را
اله شما چنین کویم ○ وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ ○ انجیناکم از باب افعال بر صیغه
غایب ومتکلم ویقتلون برصیغهٔ مضارع از باب نصر واز باب تفعیل خوانند ومعنی برحسب اختلاف
درقرات دانند وجمله معترضه است براء یاد دادن ونعمتهاء خدا را که درباب بنی اسرائیل مخصوص شد
تاشکر او بجاء آرند وخودرا ازکفران نعمت بازدارند معنی اینست ویاد کنید ای بنی اسرائیل آن
هنکام راکه شمارا از آل فرعون رهانیدیم وبجز بنجات رسانیدیم ○ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ
الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ○ یعنی یسومون لکم سوء
العذاب واینجمله حال است از آل فرعون ورابطه ضمیر فاعل بود یا حال باشد از کم که مفعول انجینا است
وتواند بود که مستانفه باشد ودرجواب ماذا کانوا یصنعون واین حکایت حال ماضی است وایراد صیغه
حال ازجهة استحضار او صورت تقطیع وحالت شنیعه مذکوراست وجمله یقتلون ابناءکم بیانست
مرجمله سابقه را یا بدل است ازو واین نیز حکایت حال ماضیه است ایراد صیغه تفعیل براء تکثیر ومبالغت است

وجمله یستحیون نساءکم عطف است بر یقتلون معنی اینست ایشان براء شما سختی عذاب جستند وپسران شمارا بکثرت
ومبالغت می کشتند ودختران شمارا براء خدمت خویش زنده می کذاشتند ○ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن
رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ○ اشارت است سوی عمل مذکور وکار مسطور کم خطاب است مر بنی اسرائیل را واینجمله
حال است یا تذییل است معنی اینست درکار مذکور وعمل مسطور یعنی درکشتن پسران وزنده داشتن دختران
از پروردکار شما بلاء عظیم ومحنتی فخیم می نمود هم داند که کشتن پسران وخدمت فرمودن دختران چه نوع عنا است
برشما ازاینچنین بلائی درنجات کشاد وازاینچنین عنائی وجفائی خلاصی داد عقل بیند که باغیر او الهی جوید
وروا بود که اجعل لنا الها کما لهم آلهة کوید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ عطف است
برجاوزنا دخل میانه که معترضه بود میان معطوف ومعطوف علیه سایغ نمود روایت کرده اند که هلاک فرعون
درمصر نازل کشت وبوطن قدیم پیوست کتابی که بدان عمل کند نداشت دل برخواهش کتاب کماشت حق تع
روزه سی روز ماه ذی القعده فرمود بحکمتی ومصلحتی که بعلم او متعلق بود وموسی م برکوه رفت ودل بروزه
کماشت بعد سی روز که بپایان روزه داشت وبعد سی روز از کراهت بوی دهن مسواک کرد وعلی در
غیر وقت آورد فرشتکان کفتند ما از دهن ایشان بوی مشک یافتیم ودر مسواک کردن تو ازان محروم
کشتیم وبعضی کویند بر موسی م وحی شد یا موسی اما علمت ان خلوق فم الصیام اطیب عندی من ریح المسک
روزه ده روز دیکر زیاده کشت بعد تمامی چهل روز نزول الواح توریة بحصول پیوست این آیة متضمن این
قصه است تمام درسورهٔ بقره کذشته وذکر آن بالا رفته ○ وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا
بِعَشْرٍ معنی اینست ووعده کردیم با موسی م براء دادن کتاب سی شب یعنی سی روز روزه دارد وشرط
تزکیهٔ نفس بجا آرد وتصفیهٔ دل را بجا آرد بعد از سی روز روزه چهل آوردیم سی روز ذی القعده وده روز
ذی الحجه تمام کردیم وبعضی کویند میعاد مذکور ومیقات مسطور سی شب ذی الحجه وده شب از عشر محرم بود
واتمام میقات مذکور روز عاشورا روی نمود مشهور روایت اول است جز ذی الحجه که مشتمل بر عهد است
تابع صیام کردی است دروی شکل است ودرتفسیر آورده که موسی م سی روز بپایان روزه داشت درهیچ
روزی دل برفطر نکماشت اکر سی روز ذی الحجه دادند ودرتتابع شبهه آرند چه درروز اکر افطار نکند وصیام در
صیافت خلوة افکند واکر با فطار پردازد تتابع را درخلل اندازد ○ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ
لَيْلَةً ○ اینجمله تذییل است بر طریق فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة سوال
درمیقات مذکور از روز بود ذکر شب چکونه سایغ جواب ذکر شب ازجهة آنست که عرب درتاریخ
ذکر شب کند تسع خمسین وعشرین کوید ذکر شب نظر تاریخ باشد معنی اینست پس هنکام وعده
دادن کتاب تمام شد درچهل شب ○ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ
وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ○ وقال عطفاست بر وواعدنا هارون بدل است از اخیه یا عطف بیان
اخلفنی فی قومی مقول قال است واصلح عطفاست بر اخلفنی ولا تتبع عطفاست بر اخلفنی معنی اینست
وکفت موسی م مر برادر خود هارون م را خلیفه شو از من وخودرا درریخ نکاه بانی آن افکن وکارهاء
ایشان را باصلاح آر ودرین کار خودرا بجاء من بنداد وپس روی مکن مفسدان را ومتابعت مکن بدکرداران را سوال
هارون فرستادهٔ خداء تع بود وبنوت داشت موسی م اورا خلیفه خود چرا پنداشت جواب هرچند که هرون
را درکارهاء خویش استقلال شاید درکارهائی که بسبب موسی م دارد از وی استخلاف باید جواب دیکر
آنکه هرون هرچند که پیغامبر م بود شریعت موسی م را متابعت می نمود بکاری بر سبیل انفراد نمی پرداخت
براء انفراد درکار خلیفه می باید ساخت سوال هارون م پیغامبر ومعصوم بود اورا بی روی ابلیس وره
مفسدان نسبت نباشد نهی ازان چکونه کند ولا تتبع سبیل المفسدین چکونه کویند جواب نبوة وعصمت

منافات با ابتلا و تکلیف ندارند اگرچه پیغامبران از جهت عصمت خلایق آنچه بدان مکلف اند بجا آرند ٥
وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ٥ ارنی بکسر خالص
وسکون خالص در را و باکسره مختلف خوانند و معنی یکی دانند لما ظرف است مر قال رب ارنی و جمله عطف
است بر جمله سابقه لام در لمیقاتنا برای وقت است بر طریق اقم الصلوة لدلوک الشمس معنی اینست و هرگاه که
آمد موسی علیه السلام در هنگام میقات ما و سخن گفت با خدا و گفت ای پروردگار من ذات خود را بمن بنما
تا ببینم ترا سوال کلام نفسی بی حرف و صوت نزدیک شیخ ابو منصور ماتریدی مسموع نبود و کلام بحرف و
صوت مخلوق است و دیگران نیز شنیده اند مخصوص موسی علیه السلام نباشد جواب کلام بحرف و صوت بود و لکن
موسی علیه السلام را بغیر واسطه سماع آن ملک و کتاب روی نمود بدین جهت موسی علیه السلام را مخصوص دارند و مشرف بشرف
تکلیم پندارند و نزدیک اشعری کلام نفسی بغیر حرف و صوت قابل سماع بود بخلق حسی که در خود شنید آنست که مسموع
شود استبعاد شنیدن آن از جهت نابودن حس مذکور است استبعاب سماع آن از جهت فقد قوت مسطورات
روایت کرده اند سماع موسی علیه السلام کلام خدا را از هر جهتی معنی مخصوص می نمود و بعضی گویند در اول اربعین
میعلت سماع کلام خدا رسید و بعضی گویند چهل روز و چهل شب پیاپی در کلام با خدای تعالی بود ٥ قَالَ لَنْ
تَرَانِي ٥ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال موسی علیه السلام ذلک معنی اینست گفت خدای تعالی
نه بینی مرا یعنی در دنیا چه جواب بروفق سوال بود سوال در دنیا بود جواب نیز در دنیا باشد ٥ وَلَكِنِ
انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ ٥ انظر محول است بر تقدیر قول لن ترانی ولکن انظر الی الجبل تا عطف انشاء بر خبر
باشد و کال انقطاع وصل روی نماید و اینجمله استدراک برای دفع وهم آنکه نفی رویت از جهت استحاله رویت
گویند و در روی تحقیق امتناع جویند و بمره مذکور را بیان این که رویت از جهت حکمت و مصلحت روی ننمود
چه موسی را در دنیا طاقت رویت خدای نبود این وهم را دفع اینجمله بروجه تکمیل آورد معنی اینست و لکن
میگویم نظر کن سوی کوه که بروی تجلی کنم و اورا زندگانی رویة بخشم ٥ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ
تَرَانِي ٥ جمله شرطیه عطف است بر جمله فعلیه سابقه معنی اینست پس اگر کوه بعد از دیدن نور ما بجای خود
قرار گیرد و بر صفتی که داشت سامان بپذیرد پس سرانجام ترا نعمت رویت حاصل گردد و این مسئول بحصول
پیوندد ٥ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا ٥ دکا بصیغه مصدر
یعنی مدکوک و دکاء بروزن فعلاء که اسم است بمعنی صحرای یعنی هموار یا قطعه بکند از زمین خوانند و معنی بر حسب
مختلف داند ظرف است مر جعله دکا و جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس هرگاه که پروردگار
موسی در کوه بخلق حیات و نظر قوت پیدا آورد کوه مذکور ذره ذره گشت و موسی علیه السلام بر زمین افتاد
و بیهوشی پیوست ٥ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ ٥ فلما متعلق است بقال و جمله
قال با متعلق خویش عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس هرگاه که موسی علیه السلام بهوش آمده و در هشیاری
در آمد از جرات انبساط طلب رویت در دنیا یا پیش از در آمدن در جهان یا پیش از جرم و مومنان پشیمانی
جست سبحانک تبت الیک و انا اول المومنین بتضرع و زاری گفت ٥ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ٥ اینجمله حالیه
معنی اینست و حال اینست که من از قوم خویش اول مومنانم و در ایمان سابق از همه سابقانم یا معنی چنین
باشد چیز نادیدنی دنیا اول من شنیده ام و بدین چیز اول من گرویده ام و بدانکه معتزله علیهم ما یستحقونه
رویة خدا را جایز ندارند و ممکن بودن او را ممکن نپندارند چه رویت مستلزم است اتصال شعاع و مواجهت
رائی یا مرئی و بودن مرئی در جهتی از رائی و مستلزم مر مسافتی که قریب و قریب بود و نه بعید باشد و این
لوازم بر نسبت خدای عز و جل محال بود و مستلزم محال محال باشد و نیز گفتند سیدنا و رویة را که لن نؤمن لک
حتی نری الله جهرة گفتند و ناممکن را جستند از جهة اینکه محال طلبی کردند و ناممکنی را جستند صاعقه رسید

وکار ایشان بعذاب و هلاک کشید و نیز گفتند آیه لا تدرکه الابصار منافی رویة است چه اگر رویت شود
ادراک منتفی بود و نیز گفتند موسی علیه السلام رویت طلبید لن ترانی که نفی کل است شنید اهل سنت رضی الله عنهم گویند
با ثبات مذهب بدین طریق جویند دیدن مومنان خدا را باجتهاد سر بعید و در آمدن در بهشت جایز را
عقلا را واجبست جواز رویت بحکم عقل از جهت آن بود که علت مجوزه مر رویة را هر چیزی را وجود باشد
و صانع عالم موجود است دیده شود و روا باشد که مرئی باشد وجه آنکه موسی علیه السلام رویت خدای تعالی جست رب
ارنی انظر الیک گفت مسلمان گمان نبرد که موسی علیه السلام از خدای تعالی محال را طلب کند و چیزی را که ممتنع الوجود است
هم خواهش زند پس ثابت شد که رویة خدا را جایز داشت و آنرا ممکن پنداشت که علم انبیا در صفات خدای
تعالی برخلاف واقع نبود و اعتقاد ایشان بر غیر حق نباشد و لن ترانی نفی وجودی است و نفی حق از ان چه لازم آ
کند بلیست بر نفی او و لا یمکن رویتی که در رود لالت کند بر عدم امکان و نیز از تجلی خویش برای جبل چیز کرد و در کوه قوت
حیات و قوت رویة پیدا آورد و این تصریح است بوقوع رویت و معلوم است که وقوع رویة بغیر جواز رویة نبود
و هر چیز که لا ممکن باشد واقع نشود فاما وجوب رویة خدای تعالی از جهت سمع آنست که بسیاری از دلایل سمعیه
بران ناطق و قواطع سنت و کتاب آنرا موافق است چون وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة چه نظر منسو
وجه مشتمل بکلمه الی جز نظر چشم نبود و احادیث دیگر بتصریح است بوقوع رویة چه جز شارع سخن خلف
نشود و نیز در آیه الذین احسنوا الحسنی و زیادة حسنی عبارت از جنت است و زیادة عبارة از رویة خدای
و آیه من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا صریح است و در رجاء لقا در حدیث است بنیا اهل الجنة
فی الجنة ارتطع علیهم نور فاذا الکذب جل جلاله فلا شرف فلا یعطون فی الجنة شیئا اقر لعیونهم و لا یسر
لقلوبهم من النظر الی الله عز و جل فاذا احتجب عنهم بقی نوره و برکته بینهم روایت کرده اند پیغامبرم را از آیه
و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا پرسیدند و بیان نعیم مذکور و ملک کبیر مسطور طلب کردند پیغامبرم فرمود ملک
بارت از آن است که فرشته فرستاده خدای تعالی بیشتر در بهشت بیاید و از حجاب او استیذان آن نماید حجاب
گویند ولی خدای مشغول است محل استیذان ندادیم و از آمدن تو خبر کردن نمیتوانیم هفتاد بار فرشته بدین
صفت بیاید و برود بهشتی را از آمدن فرشته خبر نشود چون فرشته هفتاد و یکم بار بیاید دستوری یابد و در آید
و طبقی با طبق پوشی از نور بیاورد و پیش بهشتی بنهاد چون سرپوش کشاید طبق مملو بمیوه ای نماید چون دست
برای رتق و برای خوردن بشکند ناگاه از وی حوری نقاب کشیده و نامه بردست گرفته برون آید چنانچه هم
شب بنور او روشن نماید بهشتی چون بخواهد که نقاب او کشاید حور مذکور روی خود را باز نماید که من از آن
توام بگلحظه عنان و نامه که آورده ام بخوان بهشتی نامه ستاند و او را بخواند من الملک الذی لایزول ملکه الی الملک
الذی لایزول منهم ملکه من الحی الذی لا یموت الی الحی الذی لا یموت من العزیز الذی لا یبدل الی العزیز الذی لا یبدل
چون نامه را کشاید مضمون آن در نظر او در آید عبدی اشتغلت بالحور و القصور و لقاء مرا فراموش کردی چون
نامه بخواند قصد دیدار لازم داند تا در مقام دیدار رود او را دیدار روزی شود کدام ملک از این بزرگتر بود و کدام
مرتبه از این بالاتر شود و جواب معتزله ظاهر است و دلائل دفع آن متظاهر است چه امور که معتزله ذکر کرده
اند و از موجبات امتناع رویت آورده اند امور مذکور لوازم رویت در شاهد اند و از لوازم ماهیت رویة
نباشد بر دلیل اینکه خدای عز و جل خود را و عالم را بیند و ذات او مرئی او شود و خاصه معتزله دیدن خدای تعالی ذات
خود را و عالم را بی جهت او مقابله و غیر آن معترف اند و بتحقیق مرئی بودن مر او را قایل نه اند انتفاء لوازم مذکور
موجب استحالت رویة خدای دلیل امتناع آن نشود و سائلان رویة از موسی علیه السلام معتقد استحالت رویة نبودند
و آنرا بر وجه تعجیز سئالت می نمودند از جهت سوء اعتقاد ایشان را صاعقه رسید و کار ایشان بهلاک انجامید
و ادراک نقص برات نفی اعم نمی آید و نفی ادراک نفی رویة تمسک نشاید با این که لا تدرکه الابصار شمول نفی شود

وشک نیست که همه چشمها نخواهند دید و همه بیناها بدین دولت و سعادت نخواهند رسید این که گویند همه چشمها را دیدار بود لازم نیاید که هیچ چشمی را دیدار نباشد و جواب لن ترانی بالا گذشته و بیان پیوسته ٥ قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی ٥ رسالاتی بصیغه مفرد خوانند و معنی برحسب آن دان اینجمله معترضه است براء بیان اصطفائی که موسی ع را روی نمود و دانی که رفته بود و تاکید کلام بر طریق انا سنلقی علیک قولا ثقیلا از جهة اهتمام در اعلام است معنی اینست گفت خدا و تو ای موسی ع بی واسطه سخن مارا شنیدی و بر اهل عالم سروری کردی ٥ فخذ ما اتیتک ٥ فا سببیه است معنی اینست و آنچه ترا داده ام از کتاب یعنی توریة بگیر و آنچه بر تو وحی کرده ام بپذیر ٥ وکن من الشاکرین ٥ عطف است بر خذ معنی اینست و باش از سپاس دارندگان و از شکر گزارندگان ٥ وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء ٥ این عطف است بر واعدنا موسی و جمله میانه معترضه است موعظة مفعول له است مر کتبنا یا مفعول است بر طریق ضربته سوطا ای کتبنا له کتابة موعظة معنی اینست بنبشتیم مارا موسی ع هر چیزی از جهة پند در الواح که او را دادیم و از جهة بیان کردن مر هر چیزی را در کتابی که برو فرستاده ایم یا کتابت کردیم بنهایت پند و تفصیل یاد در حالتی که ما خداوند پند دادیم و خداوند بیان کردیم در تنزیل ٥ فخذها بقوة وأمر قومک یأخذوا باحسنها ٥ فا سببیه است معنی اینست پس بگیر الواح را بقوتی عظیم و قدرتی تمام و بفرما گروه خود را تا نیکوترین احکام را بگیرند و بواجبی بپذیرند یعنی از واجبات که نیکوتر است و مباحات که مستحسن تر است از محرمات ٥ ساوریکم دار الفاسقین اینجمله معترضه است براء وعید کسانیکه کتاب را نگیرند و احکام او نپذیرند معنی اینست زود بود که بنمایم شمارا سزاء فاسقان چون سزاء فرعون و سزاء عاد و ثمود و منازل بی فرمانی کنندگان و بعضی گویند از دار الفاسقین دوزخ مراد شود و فاسق یعنی کافر بود و این وعید از دیاد معدات براء کفار ٥ ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق ٥ سین استقبال را است و اینجمله معترضه است براء بیان شومی تکبر معنی اینست زود باشد که صرف کنیم از آیات یعنی از فهم آیات و ادراک حجج الکسانی را که در زمین بزرگی میجویند و در راه تکبر بغیر حق می پویند چون تکبر بحق نبود پس ذکر بغیر الحق تاکید باشد ٥ وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها ٥ اینجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و اگر ببینند هر آیتی چون از فهم آن مصروف شوند و از قبول آن محروم کردند و ایمان نیارند چون فرعون و اعوان او و ابو جهل و اقران او ٥ وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا ٥ الرشد بفتحتین و ضم را و سکون شین خوانند همچو سقم و سقم و معنی یکی دانند این نیز عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و اگر ببینند رشد و هدی و رسیده بدین خدای تو آن نگیرند و سلوک در آن راه نپذیرند ٥ وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا اینجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و اگر ببینند راه گمراهی و طریق تباهی آن را راه خویش گیرند و سلوک در آن بپذیرند ٥ ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین ٥ اینجمله نیز معترضه است براء بیان سبب گمراهی و وصول تباهی و جمله وکانوا عطف است یا حالت است معنی اینست باز داشتن از فهم آنکه آیات را قبول نکنند و قبول او بدین شوخی باشد و گماشتن دل بر گمراهی و تباهی بدین سبب بود ایشان آیات خدای ترا تکذیب کردند و در حیز راستی و درستی نیاوردند و از آیات خدای تو غافل بودند و در ادراک آن کوشش نمی نمودند ٥ والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت اعمالهم ٥ موصول با صله مبتدا است و حبطت خبر مبتدا است و اینجمله معترضه است براء بیان وعید مکذبان و ذکر جزاء ایشان معنی اینست و انکار آیات کتاب مارا به پیوستن بدار آخرت تکذیب کردند و در حیز صدق و حق نیاوردند عملهاء ایشان ناچیز گشت و ضایع پوست ٥ هل یجزون

الا ما کانوا یعملون ٥ استفهام براء انکار است و جمله تذییل است بر طریق ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور معنی اینست نیست که جزا داده شوند ایشان مگر جزاء افعالی که میکردند و عقوبت اعمالی که آوردند که عذاب بی گناه نشود و عقوبت بی جریمه نبود ٥ واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار ٥ حلیهم بضم و کسر خوانند و معنی یکی دانند و اینجمله عطف است بر جمله فعلیه سابقه ماضویه و جمله میانه معترضه بود چنانچه گذشت عجلا مفعول است مر اتخذوا و جسدا و صفت خوار است مر عجلا و مفعول دوم محذوف است ای اتخذ قوم موسی لهم عجلا الها معنی اینست وعده کردیم و در الواح هر چیزی بیان شرایع و نصایح آوردیم و قوم موسی ع از پس رفتن موسی ع در میعاد کتاب از پیرایهها قبطیان گوساله یعنی جسدی بر صورت گوساله که او را آواز گاو بود ساختند و با جهلی که داشتند به پرستش او پرداختند قصه این در صورت بقره گذشته و بیان پیوسته سوال پیرایه قبطیان که آنرا ایشان عاریه آورده بودند پیرایه ایشان چون بود و اضافت آن سوی ایشان در من حلیهم بچه وجه باشد جواب قوم موسی ایران مریان باستیلاء ایشان پیوست و باستهلام مملوک ایشان گشت با اینکه براء اضافت ادنی ملابس بسنده بود و قبض ایشان براء صحت اضافت کافی باشد سوال گوساله سامری ساخته بود نسبت ایجاد عجل سوی قوم موسی ع بچه وجه روی نمود جواب سامری یکی از قوم موسی ع بود نسبت فعل او سوی کل بر طریق مکذبوه فعقروها سایغ نمود یا از جهة آنکه این فعل بر رضاء ایشان حاصل گشته و بموافقت ایشان بحصول پیوسته جواب دیگر آنکه گوساله ساختن عمل سامری بود اله گرفتن او از ایشان روی نمود ٥ الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا ٥ استفهام برای انکار است و جمله معترضه است براء بیان آنکه پرستش مذکور از ایشان کاری ناشایسته بود و عمل بر خلاف عقل و دانش روی نمود معنی اینست اندیشه اند بدرستی که گوساله با ایشان در سخن نمی آید و ایشان را راهی نمی نماید آنرا چگونه اله گیرند و به پرستند اتخذوه وکانوا ظالمین ٥ وکانوا ظالمین حال است از فاعل اتخذوه بتقدیر قد و جمله اتخذوه بدل است از اتخذ قوم موسی یا بیان است مغایرت اینجمله با او باعتبار تقیید بحال است معنی اینست ایشان گوساله را اله خویش گرفتند و ظلم بر خود بپذیرفتند بمجرد آنکه گوساله زرین آواز کرد و شیطان ایشان را در ضلالت آورد و حال اینست که بوده اند ایشان ظلم بر نفس خویش کننده و از حد خویش بیرون آینده ٥ ولما سقط فی ایدیهم ورأوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین ٥ یرحمنا و یغفر لنا بصیغه خطاب خوانند و غایب هم و ربنا منصوب بحذف حرف نداء و ربنا مرفوع بر فاعلیت خوانند و معنی برحسب اختلاف قرات دانند لما ظرف قالوا است و رأوا عطف است بر سقط فی ایدیهم و قالوا با متعلقات خویش عطف است بر اتخذوا قوم موسی سقط بر قرات متواتر بر صیغه مجهول خوانند و طریق یعنی فی ایدیهم مفعول مالم یسم فاعله دانند و بعضی در قراة غیر متواتره معروف گفته اند و بعضی و لما وقع سقط ساقط فی ایدیهم بر طریق دعا قید داده دانسته اند و بر هر دو وجه کلام از باب تمثیل پندارند بنشته حال ایشان بحال کسی که در دست او چیزی مکروهی و زیان کاری چون کژدمی یا ماری یا خاری یا ناری از بالا افتد که او را در قلق و اضطراب اندازد و ناخوش و بی سامان سازد حاصل معنی فانما تلقوا و کرهوا ما فعلوا من عبادة العجل مضار حالهم فی القلق والکراهة کحال من سقط شیء صادق فی یده بود و لام در لئن لم یرحمنا موطئه قسم است که بر شرط در آمده لنکونن از روی لفظ جواب قسم باشد و از روی معنی جواب شرط بود و اینجمله مقول قال است معنی اینست و هرگاه که ایشان در قلق افتادند و کراهیت و ناخوشی بر دل خویش نهادند همچو کسانیکه واقع شود افتاده شدن چیزی از چیزها و زیان کار در دستها ایشان چون جاودانا و دانستن بدرستی که ایشان بتحقیق گمراه شده اند

ودر راه گمراهی وتباهی افتاده اند پشیمان شدند وگفتند هرآینه اگر ما را پروردگار ما رحمت نکند وجرایم
ومعاصی ما را نیامرزد ما البته از زیان زدگان وبی حاصل وبی مایه شدگانیم وبعضی گویند حصول شدگان و
افتاده شده چیزی در دست کنایت از پشیمانی ایشان بود وعبارت از ندامت باشد چه در عادت
در هنگام ندامت دست را بدندان گزند وبر دهن وذقن را بر دستها نهند حصول افتاده شدن
چیزی در دست بلازمت ملکیه واتصال مسطور کنایت از ندامت دارند وعبارت از پشیمان پندارند
معنی چنین باشد هرگاه که در دستها حاصل شده افتاده شدن دندان بر دست برداشتن دهن بر دست
بروجه ودهن وذقن در آیند یعنی چون بلاء گوساله پرستی افتادند قلق وپشیمانی وتفرع وزاری جستند
لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین گفتند ٥ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ
قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي لما متعلق است بقال وجمله عطف است
بر جمله سابقه بئس از افعال ذم است ما نکره است ومنصوبه مفسره است مر ضمیر بئس مخصوص بذم محذوف
است ای بئس خلافة خلفتمونیها من بعدی خلافتکم واین جمله مقول قال است معنی اینست وهرگاه که
موسی ع پرستش گوساله شنید خشمگین واندوهناک شد وتاسف کنان بازگشت بملامت ومذمت قوم
وبرادر خود را بغیبت خلفتمونی من بعدی پیوست یعنی بر خلافیه که بعد از من ورزیدید وبد کاری که در غیبت
من آوردید معنی چنین آید خلافت از کسی بعد از وی بود پس از رفتن وی باشد بعد انکه خلفتمونی
ذکر کرد من بعدی برای چه آورد اگر من بعدی یعنی من بعد زمانی بود برای بیان سبب وقوع حادثه از باب
تتمیم باشد واگر معنی من بعدی یعنی وعلی ایاکم علی التوحید والایمان دارند ذکر او از باب تکمیل برای دفع
وهم وقوع آن حادثه با دانی بندارند چنانچه در آیت ویطعمون الطعام علی حبه از جهت دفع وهم تکمیل آمد
أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ٥ استفهام برای توبیخ یا برای تقریر یعنی تنبیه وجمله تذییلی مذمت سابق است
معنی اینست اشتابی کردید امر پروردگار خود را وسابق شدید پیش از تمام شدن میعاد وخود را
در ضلالت افکندید ٥ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ ٥ عطف است بر قال بئسما خلفتمونی معنی اینست موسی ع
تختهای توریت را بشتابی بنهاد چنانچه تختهاء مبارک بر زمین افتاد سوال چون این حال بالقاء می ماند
بوجه تمثیل القاء می خواند واگر نه حقیقت القاء باعظمت توریت ملایم بود ومناسب ادب موسی ع نباشد
جواب چون الواح شکست وبعضی از توریت فایت گشت وبعضی گویند هفت سبع توریة شش سبع
که دران بیان بود رفت یک سبع که در بیان احکام بود بقاء پیوست وبعضی گویند موسی ع که بعد از روزه
چهل روز توریة یافته بود چون چهل روز دیگر روزه داشت فوت شده باز روزی نمود ٥ وَأَخَذَ
بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ٥ اینجمله عطفاست بر القی الالواح معنی اینست وگرفت موسی ع سر برادر
خویش وبسوی خویش می کشید وعلت تقصیر او در محافظت قوم می طلبید سوال این معامله غضب
غایت صدور او از پیغامبری یا برادری که او نیز پیغامبر است چگونه آید جواب اوضاع وافعال بحسب
اوقات واحوال در اعراض واثار متفاوت باشند در افتادن تعظیم وتحقیر واکرام واهانت
بحسب تباین وعادات مختلف کردند یعنی تواند بود که سر برادر گرفتن بروجه نصیحت ونیکخواهی
بغیر قصد عداوت وتباهی در زمان ایشان مستلزم بود ومتضمن هوان وحقارت نباشد چنانچه
سر نا مدن در وقت آمدن بزرگی وترک قیام پیش او در زمانه ما ترک تعظیم قیام باشد بحسب قومی
ودر زمانه ترک تعظیم بود روایت کرده اند پیغامبر آمدی وکسی ایستاده نشدی وبحسب عادة ایشان ترک
تعظیم نبودی وبی ادبی ننمودی پسر را پیش مادر وپدر اقتداء کنش موجب اذی بود وسبب رنجش باشد
ما گر قومی این را اذی ندانند بل کرامت وتعظیم پندارند بر حکم عادة ایشان حرام بود وبر تافتن تمام

نمود

نمود شاید در زمان موسی ع این عمل بروجه نصیحت عاده بود اگرچه از بعد باید بودی اهانت می نمود واگر نیز
از موسی ع این نوع واقع نشدی واین عمل در وجود نیامدی ٥ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا
يَقْتُلُونَنِي ٥ ام بفتح میم وکسر او خوانند ومعنی یکی دانند قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال هارون
حین صنع موسی ع ذلک الصنع وجمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قال است معنی اینست گفت هارون
در بیان عذر خویش ای پسر مادر من بدرستی که قوم تو مرا ضعیف بداشتند ونزدیک بود که اگر چیزی می گفتم
بکشتندی وهارون ع اگرچه موسی ع برادر اعیانی بود نسبت با مادر کرد واین اسم بدان آورد زیرا که موسی ع
سلیم مشفق بود واز جهت موسی ع مذلت بسیار ومشقت بی حدی نمود ذکر او ادعی در مهربانی بود از آن جهت نسبت
بسوی مادر مبالغ نمود ٥ فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ ٥ فا سببیه است معنی اینست چون چنین باشد
پس شاد مگردان در شان من جماعت دشمنان که گفتن من نشنیدند وبا منع کردن وباز داشتن گوساله می
پرستیدند ٥ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٥ عطف است بر لا تشمت معنی اینست ومرا در
گروه ظالمان میار ودستخوش ملامت مدار که من از ظالمان بیزارم وخود را مستحق ملامت نمی پندارم ٥ قَالَ رَبِّ
اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٥ جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال موسی ع حین قال هارون ذلک معنی اینست گفت موسی ع ای پروردگار من بیامرز مرا وبرادر مرا
ودر اصل رحمت خویش در آر ولطف وکرم خویش بر ما بگمار وتواند بود که از رحمت مراد شود از باب ذکر سبب و
ارادت مسبب بود وحال اینست که تو از جمله رحمت کنندگانی ومهربانی موسی ع عذر هارون ع بپذیرفت ودل
بر مهربانی او گماشت وبخواهش نیکی پیوست ٥ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ
وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ٥ با صله اسم است سینالهم خبر آن غضب فی الحیوة الدنیا متعلق است بسینالهم و
ضمیر سینالهم عاید است بر الذین اتخذوا العجل وجمله مستانفه است چنانچه که سامع از حال پرستندگان گوساله
سوال کرد قایل بروجه استیناف در جواب سوال آورد معنی اینست بدرستی که آنانکه گوساله را معبود خویش
گرفتند وبالوهیت بپذیرفتند زود باشد که ایشان را خشمی از پروردگار در یابد وخواری در حیات دنیا انتقام
کردگار وصول یابد گفته اند غضب در حق ایشان آن بود که ایشان را در توبه قتل نفوس خویش فرمود وذلت آن
بود که ایشان را در تیه حبس کردیم ومعنی در خواری وگرفتاری آوردیم برین وجه سینالهم محمول بر تقدیر قول باشد
ای قلنا لموسی قبل وقوع القتل والحبس سینالهم کذا وکذا وبعضی گویند غضب بنی قریظه وبنی النضیر بقتل و
جلاء وقهر وذلت بدادن جزیه بروجه نگونساری وخواری بدی نمود برین وجه سینالهم بتقدیر سینالهم
اذلالهم باشد این آیت وارد در شان کفار عصر پیغامبر ع وبعضی فی الحیوة الدنیا متعلق بذلت گویند واز
غضب اخروی وارادت خواری فرزندان ایشان در دنیا جویند چنانچه بیان کردیم ودر بیان آوردیم بدین
تقدیر تقدیری حاجت نبود واضماری محتاج الیه نباشد ٥ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ٥ اینجمله تذییل
است معنی اینست وهمچنین مفتریان را جزا دهیم وبدین طریق دروغ گویان را سزا کنیم که بر خدا شرکت شریکی
افترا کنند وگوساله را بدروغ معبود گویند ٥ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَآمَنُوا
إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ٥ موصول با صله مبتدا است ان ربک من بعدها لغفور رحیم
خبر مبتدا است یعنی یغفر لهم ویرحمهم یا تعلیل است یا مر خبر محذوف ای والذین عملوا السیات ثم تابوا من
بعدها یغفر لهم ویرحمهم لان ربک من بعدها غفور رحیم وجمله عطف است بر ان الذین اتخذوا العجل سوال
توبه از کفر ایمان باشد ذکر وآمنوا تکرار بود جواب تواند بود که از تابوا توبه از معاصی مراد شود ذکر وآمنوا
تکرار نبود واگر بتوبه از کفر مراد دارند امنوا یعنی اخلصوا فی الایمان وداموا علی الایمان یا آمنوا بمقبول
التوبة پندارند معنی اینست ای آنکسانیکه بدیها کردید وجرایم ومعاصی آوردید وبعد از ان تایب گشتید

وبایمان بپیوستند یا کویند آنکسانیکه توبه کردند وبقبول توبه تصدیق نمودند بدرستی که خداء تو هرآینه
آمرزکارات خطایا بیامرزد بخشاینده است عطایا بخشد یا معنی چنین بود خداء تو بیامرزد وبخشد برکه
آمرزنده وبخشاینده است ٥ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ ٥ لما ظرف است
مراخذ الالواح را وجمله عطف است برجمله ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا قال الی آخره غضب راکه
باعث بر القا بالالواح وکرفتن سر وریش برادر بود وتنبیه بآدمی اغرا کننده در کارهاء مذکور کرد سکوت را
بآدمی که ناطق است مناسبت دارد بروجه تخییل آورد وتواند بود که از سکت بروجه استعارت بتبع شک
مراد شود برین وجه میان ایشان علامت تشبیه بود جه سکوت باز ماندن از کلام است وسکوت غضب
باز ماندن از ایذاء وانتقام است وتواند بود که حال غضب را در هنکام فوران آن در باعث شدن بر ایذا
بحال اغرا کننده وکلمات شورانکیز کوینده تشبیه کند وحال او را در وقت سکوت غضب بحال مغری که از اغراض
باز ماندن واز کلمات ایذاء ساکت شدن سکوت دانند وسکوت مذکور را بروجه تمثیل سکوت خوانند برین وجه
این کلام را از باب تمثیل بروجه استعارت دانند معنی اینست و هرکاه که غضب موسی هم ساکت کشت واز
کلمات شورانکیز وایذا آمیز بخاموشی پیوست توریة کرفت وحال او سامان بپذیرفت ٥ وَفِي نُسْخَتِهَا
هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ٥ نسخه فعلیه است بمعنی مفعول کالخطبة بمعنی المخطوب
بها ونسخه در لغت کتابت ونسخه بمعنی ما نسخ منها ای فیما کتب من الالواح فی القراطیس او مما یکتب
من اللوح المحفوظ فی الالواح هدی ورحمة مبتداست وفی نسختها خبر مبتداست لام الذین متعلق است
بهدی ورحمة ولام لربهم داخل است در مفعول مقدم براء تقویه تعلق است بمجو لزید ضربته ولعمرو اکرمته
وجمله فی نسختها حال است از الواح معنی اینست کرفت موسی هم الواح را وحال اینست که کاین است در
کتابت او یا در آنچه مکتوب است در وراه نمودن ومهربانی کردن ونیکوئی خواستن مرکسانی را که ایشان
از پروردکار خویش می ترسند وازوی ترسناک باشند ٥ وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا
ای واختار موسی من قومه وهو منصوب علی نزع الخافض معنی اینست برکزید موسی هم از قوم خویش هفتاد
مرد را براء میعاد تا با موسی هم در میعاد بیایند وبا او موافقت نمایند وبعضی ازین میقات همان میقات
طور که براء دادن کتاب بود مراد دارند برین وجه اینجمله عطف بر وواعدنا موسی ثلثین لیلة پندارند و
بعضی کویند این میقات دیکر بود که بعد از استحال عجل روی وقصه آن همچنین میکویند بعد از واقعه اتخاذ عجل
موسی و هارون ودو پسر هارون مصاحب کشتند وبجائی رفتند آنجا هارون متوفی کشت وهمانجا
بخاک پیوست چون از آنجا موسی هم باز کشت قوم او را بکشتن هارون متهم کردند و بدین تهمت ناروده
احتراز نمودند موسی هم کفت با ما دو پسر او بودند ودایم با ما مصاحبت می نمودند اکر من هارون هم را کشته
باشم بعد ازاند ومرا قاتل هارون هم خوانند جماعتی را اختیار کنید تا همراه من بیایند واز هارون هم مسالت نمایند
هفتاد تن اختیار کردند حضرت کلیم الله صلوات الله علیه اختیار کرد وبهمراه خود در مدفن هارون هم آورد
واز هارون سوال موت او کردند که چه سبب بود ازوی جواب شنیدند که مرا کسی بجرح وقتل تعرض نرسانید
بلکه خداء تو بغیر قتل میرانیده خداء تو ایشان را بسبب این تهمت ناروده که با موسی هم کردند و در معرض قتل برادر
آوردند برجفه وزلزله مبتلا کردانید وبهلاک وفنا رسانید موسی هم دعا کرد و خود را بتضرع وزاری آورد
که ای خداء من تهمت زیاده شد مرا بتهمت کشتن هفتاد کس نیز تهمت خواهند کرد خداء تو بدعاء موسی هم ایشان را
زنده کردانید وبنعمت حیات رسانید واین را ابتلا مراد دارند واجل حقیقی پندارند وبعضی کویند این حادثه
در طور بود از غایت هیبت وقلق صورت مرک می نمود وبعضی کویند چون موسی هم از میقات اول مراجعت
کرد وتوریة که خداء تو داده بود آورد ایشان شنیدن کلام خدا را استبعاد کردند وموسی هم را در معرض کذب

آوردند

آوردند وکفتند اکر جماعتی از ما همراه تو بیایند وایشان با تو نیز با تو آنجا کلام خداء تو بشنوند ودل بر تصدیق
کارند بتو ایمان آرند ما نیز متابع شویم وبتو تخلص واخلاص بکردیم موسی هم هفتاد تن را اختیار کرد وایشان را
بروزه داشتن وتنظیف ثیاب آورد ایشان با طاعت شتافتند وبروزه وتنظیف ثیاب توفیق یافتند
موسی هم با ایشان در کوه طور رسید ابری موسی هم را بپوشید ودر وقت کلام در جبین موسی هم نوری می بود
که در شعاع آن ایشان را نظر بر موسی ممکن نبود ایشان نزدیک آمدند ودر زیر ابر در آمدند وخدا را سجده کردند
وکلام خدا را با موسی که در امر ونهی بود شنیدند چون ابر مذکور کشاد باقدام ایشان قدم نهاد و
بعد از آن ایشان مکابره دیکر بنیاد نهادند ویاوه کوئی را تاب دادند وکفتند هرکز ترا تصدیق نکنیم تا خدا را
آشکارا نبینیم ایشان را صاعقه زد وزلزله در آمد وایشان را چندان جنبانید که پنداشتی بند از بند جدا کردند موسی هم
دعا کرد وایشان را برآرام وقرار آورد وبعضی کویند هم مردند وموسی هم دعا کرد باز زنده شدند بدین وجه اینجمله
عطف است برجمله ولما سکت عن موسی الغضب اخذ الالواح بود ذکر بعضی قصه چنانچه کفته شد از میان مطروح
باشد ٥ فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ ٥ لما
متعلق است بقال وجمله بقال عطف است برجمله سابقه فا فصیحه است وجمله معطوف است برجمله محذوفه
ای ذهبوا معه فقالوا اما لا یلیق بهم فاخذتهم الرجفة فقال موسی حین اخذتهم الرجفة لو در لو شئت براء
تمنی است اهلکتهم بدل اشتمال است از شئت ای اهلکتهم من قبل ومن قبل وایای عطف است بر ضمیر منصوب
یعنی هم در اهلکتهم وهنکام تمنی اهلاک بر تقدیری که در واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا میقات اول
چنانکه بعضی مفسران داشته اند دارند وهنکام کفتن اجعل لنا الها کما لهم آلهة که در وقت بازکشت موسی از مصر
بعد هلاک فرعون کفته بودند پنداشتند واکر میقات مذکور میقات اعتذار عبادت عجل که بعد فتنه عبادت عجل
بوده باشد یا دفع تهمت که بعد اتهام موسی هم بقتل هارون کفته اند بوده وهنکام هر دو تقدیر هنکام قتل
قبطی باشد معنی اینست پس هرکاه که ایشان را زلزله سخت جنبانید وبهلاک وفنا رسانید موسی هم براء ایشان
دعا کرد وخود را بر خواهش وزاری آورد وکفت ای پروردکار من کاشکی که … هلاک ایشان چون که مشیت تو
بیش ازین هلاک کردی در آن وقت که در عبادة عجل اقدام نمودند علی اختلاف التقدیرین در هنکام صدور
بدی یعنی زدن قبطی پیش از آنکه ایشان را همراه خود آرم ومختار براء صحبت خود پندارم تا مر این شرمندکی نمودی
واین خجالت روی نمودی که سران بنی اسرائیل وکروندکان ایشان همراه من آمدند ومصاحب من شدند بهلاک
ایشان شرمنده می شوم واز ایشان خجل میکردم ٥ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا ٥ استفهام براء
انکار است یا بمعنی نفی است واینجمله معترضه است براء تنزیه خداء تو از عذاب کردن بی کناهان بفعل سفهاء
از جهة آنکه نادان کرده ما کرده وبخواهش دیدن خداء اشکارا که آنرا بی خردان آورده اند که این کار واین کفتار
هر دو از نادانی واز فرقه بی خردان روی نموده وما را هلاک خواهی کرد ودر معرض استیصال وفنا خواهی آورد
یعنی بکناه دیکران ما را نخواهی کرفت وبجریمه دیکران از آن ما نخواهی پذیرفت ٥ إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ ٥ ان
نافیه است وجمله تذییل جمله سابقه است هی عاید است بر رجفه که برین هفتاد کس واقع شده بود وبدان
هلاک ایشان روی نمود واین قصر قلب است ان هی فتنتک الحاصلة بارادتک ومشیتک لا اهلاک مضاف
الی فعل السفهاء معنی اینست نیست این واقعه مکر کیب تو مبتنی بر اراده ومشیت تو بسبب کناه غیری
وجریمه دیکری وبعضی کفته اند فتنه خواندن فعل خداء تو ببین بر توفیق آمد واکثر درین باب قد فتنا قومک
بعدک وارد شده ٥ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ ٥ ای تضل بتلک الفتنة من تشاء ضلالة
من الجاهلین الذین لم ینتبهوا بمثل هذه البلیة والعقوبة ولم یهتدوا بالاعتبار وکانوا علی الکفر والضلالة
وتهدی من تشاء من العاملین الذین انتبهوا بها هدیتها واعتبروا وقاموا حالهم علی تقدیر الکفر بحال هؤلاء

الذین اصابتهم الفتنة ای البلیة والعقوبة فاهتدوا وجملهٔ تضل بها من تشاء یا معطوف خویش صفت است
من فتنتک بر تقدیر اراده جنس وعدم عهدیة یا محمول است بر حذف موصول ای فتنتک التی تضل بها من تشاء چنانچه
در قول امرئ القیس ٭ ثم الصیاجات بربا القرنفل کفته اند یا بیانست مر ملابس اضافت فتنه سوی مخاطب وبیان
جهة اضافت یا حالست از کاف خطاب معنی اینست کرامی بدان فتنه یعنی بلیه وعقوبة هر کرا بخواهی
از جاهلانی که پند نکیرند وعبرت بشاهدهٔ بلیت وعقوبت هوشیاری وبیداری نپذیرند وراه راست نمانی کسانیکه
بخواهی از عاقلان ودانایان که بمشاهدهٔ بلیت وعقوبت متنبه شوند ودر راه ضلال وبطلان نروند
وبا هتدا شتابند وراه راست یابند ٭ اَنْتَ وَلِیُّنَا ٭ ای انت تولینا وناصرنا والقایم بامورنا اینجمله
متصل است بجملهٔ قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل وایای که نمی مذکور وزاری مسطور مورد سوال طلب بلند
واینجمله بیان مطلوب متضمن باشاء که مقدم اجابت دعاست بود معترضاتی که درمیانه بود میان دو کلام
سایغ نمود معنی اینست تو والی ومولای خداوندی ویاری کننده مایی ٭ فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا ٭ فا
سببیه است معنی اینست چون تو ولی وآفریدکار وره نمائی پس بیامرز مارا ورحمت بکن برما ٭ وَاَنْتَ خَیْرُ
الْغَافِرِیْنَ ٭ اینجمله حال است یا تذییل است معنی اینست وتو بهترین آمرزندکانی ونیکوترین بخشندکانی
وَاکْتُبْ لَنَا فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْاٰخِرَةِ ٭ جملهٔ واکتب لنا عطف است بر فاغفر لنا
وارحمنا حسنة مفعول است مر اکتب فی هذه الدنیا حال است انرا از جهة نکارت ذو الحال مقدم شده
وفی الاخرة عطف است بر فی هذه الدنیا معنی اینست وبنویس برای ما نیکی را در دنیا یعنی رزق حلال
وصدق مقال وتوفیق بر طاعت وتحرز از معصیت وعافیت از بلا ونیکی را در آخرت یعنی ثواب جنات ونجاة
از نیران ووصول رضوان ودیدار رحمان سوال کتابت وتعیین نصیب برای هر یکی ثابت شده چنانچه طی العلم
عما هو کاین ناطق بدان سوال دیکر کتابت چه فایده کند وخواهش او چه ثمره دهد جواب کتابت چیزی
برای کسی مستلزم دادن بود کتابت مجاز از دادن بود هم ازینجهة امام زاهد ترجمه کتابت بدادن بتنبیه دادی
اکتب بدو مارا ٭ اِنَّا هُدْنَا اِلَیْکَ ٭ جملهٔ معلله است هدنا بمعنی تبنا است من هاد وانابت تاکید
جمله از جهة ابراز مقصود بر وجه وکادت است بر طریق رب انی وضعتها انثی معنی اینست بدرستی که ما توبه
کردیم وانابت بتو آوردیم وبسوی تو باز کشتیم سزاوار غفران ورحمت کشتیم ٭ قَالَ عَذَابِیْ اُصِیْبُ بِهٖ مَنْ
اَشَاءُ ٭ قال جملهٔ مستانفه است درجواب ماذا قال اسحین قال موسی ذلک عذابی مبتدا است وجملهٔ
اصیب به من اشاء خبر مبتدا است ویا منصوب است بشرطیه تفسیر ای ارسل عذابی اصیب به من اشاء
معنی اینست کفت خداء تعالی عذاب خود را ارسال کنم کسی را که خواهم برسانم ٭ وَرَحْمَتِیْ وَسِعَتْ کُلَّ
شَیْءٍ ٭ عطف است بجملهٔ سابقه جامع تضاد است معنی اینست ورحمت من هر چیزی را درکرفته
وهمهٔ موجودات را محیط کشته چه وجود هر چیزی نعمت است ونعمت از رحمت است وآن درکرفته است
همه موجودات را وشامل است همه کاینات را رحمت را با همه تعلق باشد وعذاب را با بعضی بسبب
بود ٭ فَسَاَکْتُبُهَا لِلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَالَّذِیْنَ هُمْ بِاٰیٰتِنَا یُؤْمِنُوْنَ ٭
فا سببیه است معنی اینست چون ثابت شد در حق بعضی که متقیان بکنند الله واز شرک می پرهیزند والطاعت
می کنند وزکوة مال می دهند خواهد اورا عذاب روی نمود پس ثابت شد در حق کسانیکه متقیاند واز شرک
پرهیزکارند وزکوة مال میدهند وایشانکه بآیات ما ایمان آرند آثار رحمت ومغفرت روی خواهد
نمود ٭ اَلَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذِیْ یَجِدُوْنَهٗ مَکْتُوْبًا عِنْدَهُمْ فِی
التَّوْرٰىةِ وَالْاِنْجِیْلِ ٭ موصول باصله بدل است از الذین یتقون یا بیان اوست یا خبر مبتداء
محذوفست ای هم الذین یا نصب علی المدح است بتقدیر اعنی معنی اینست آنکسانیکه پس روی کردند

فرستاده

فرستاده را که نبی است یعنی عظیم الشان است وبپیغامبر امی است منسوب سوی ام القری یا یعنی عظیم مکه
دارند یا امی بمعنی نانویسنده وناخواننده منسوب سوی او پدراند یعنی بر صفتی که مادر زاده شده است
مانند چیزی نوشته وپیش کسی حرفی نخوانده از اعجب عجایب است امی که حرفی ننویسد ونخواند علم پیشینیان
وپسینیان بداند یعنی آنکه موصوف باشد او را بجلیل ونزدیکان ایشان ودر توریة وانجیل ٭ یَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ
وَیَنْهٰىهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبٰتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبٰٓئِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ
اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلٰلَ الَّتِیْ کَانَتْ عَلَیْهِمْ ٭ اینجمله با معطوفات خویش حال است از النبی
الامی معنی اینست پس روی کنند بنبی امی را درحالتیکه ایشانرا امر بنیکی میکند ودم نیکوایی می زنند واز منکر
بسوی یعنی از بدی واز کار ناشایست باز میدارد ومر ایشانرا چیزی که پاکیزه باشد چون کوشت خوب
وپیه او وکوشت کاو وکوسفند حلال میکرداند وچیزهای خبیث چون خوک ومردار وحشرات زمین
ومانند آن در حق ایشان حرام میدارد واز اصر یعنی تکالیفی که شاقه بود ودشخ مختهای که ایشانرا دشواری
می بود چون فریضه بودن نماز شب وفرضیت دادن ربع مال وقطع موضع نجاست از پوست وجامه وکشتن
در توبه وتعیین قصاص بی جواز دیه در قتل که عمدا باشد یا خطا وسوختن غنایم وحرام کردانیدن شکار در روز
شنبه ونمودار شدن نشانی کناه در کنهکاران وقطع اعضاء بر حالی چون قطع الت در نهار وچنانچه نکو این کرده اند
بنی اسرائیل در هنکام توبه پشم می پوشیدند ودستها بر کردن می بستند وکاهی کردن را سوراخ میکردند وحلقه
زنجیر در وی می آوردند وسر زنجیر با ستون می بستند ودر عبادت بدین طریق خودرا محبوس میساختند
این همه دشوارها در زمان پیغامبر ما برکرفتند ومسلمانان بسهولت بو ستند ٭ فَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهٖ
وَعَزَّرُوْهُ وَنَصَرُوْهُ وَاتَّبَعُوا النُّوْرَ الَّذِیْٓ اُنْزِلَ مَعَهٗٓ اُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ٭ موصول باصله
مرفوع المحل بر ابتدا است وجملهٔ اولئک هم المفلحون خبر مبتدا است فا سببیه است معنی اینست چون دادن
رحمت ومغفرت مر متابعان نبی امی را ثابت کشت وبوعدهٔ حق جل وعلا پیوست پس کسانیکه بدو ایمان
آوردند واو را عظیم الشان بداشتند واز ایذاء دشمنان باز داشتند ودر کار دین ودنیا یاری کردند و
نوری را که فرستاده شده است با او یعنی قرآن متابع شدند ایشانند رستکاران ٭ قُلْ یٰٓاَیُّهَا
النَّاسُ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ جَمِیْعًا ٭ در آیة سابقه ذکر پیغامبر ومدح متابعان او
بر وجه غیبت آورد ودرین آیة از غیبت بسوی خطاب التفات کرد قل خطاب مر حضرت رسالت پناه
راست وخطاب یا ایها الناس مر صحابه ومردمان دیکر راست واینجمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر
مدح متابعان خویش شنید از صورت امر کردن ایشان باتباع خویش پرسید این آیة بر وجه استیناف وارد
کشت ومطلوب بیان بوست جمیعا نصب است بر حال از الیکم وتاکید جمله از جهة رد انکار کافرانست
معنی اینست بکو ای محمد ای مردمان من بسوی همهٔ شما فرستادهٔ خدایم چنانچه فرمانت باز عام مخصوص
بعرب نیم چنانچه جهودان کمان بردند ونبوت ورسالت من در حق کافهٔ مردمانست از نادانی مخصوص
بعرب نمودند ٭ اَلَّذِیْ لَهٗ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ٭ موصول باصله صفت الله است معنی اینست
من فرستادهٔ خدایم آنخدائی که در زمین وآسمان وعالم وآدم کسی با او شرکت ندارد واین رد کسی است که
او بخدا تعالی شرکت می آرد ٭ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ٭ اینجمله توکید است مر قضیهٔ مذکور که مضمون که له ملک السموات
والارض بود یا بدل است از و معنی اینست معبودی بجز او وسزاء اوست وجز او معبودی وغیر او الهی که شایان
الوهیت دارد نیست ٭ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ ٭ اینجمله تعلیل است مر بودن او مالک دلیل است ویا بدل
اشتمال است از له ملک السموات چه زنده کردن ومیرانیدن با ملک ملابسه یا حالست ای له ملک السموات
والارض حال کونه محییا وممیتا معنی اینست زنده کرداند ومیرانید هر دو فعل منزل منزله لازم است

یا مفعول بقرینه یا ایها الناس محذوف است ای یحییکم ویمیتکم ٥ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ
فاسببیه است معنی اینست پس چون من سوی شما فرستاده خدایم وعلامات نبوت معجزات می نمایم پس خدای
بفرستاد اورا که او نبی امی است ایمان آرید و دل بر گرویدن او کما دید و درین کلام بعد ذکر انی رسول الله الیکم
التفات از تکلم سوی غیبت بود سوال رسول اخص است از نبی و در توصیف رسول بنبی توصیف اخص است بأعم
از جهة آنکه اخص مستلزم اعم است فائده چی نماید جواب نبی اینجا بمعنی رفیع باشد معنی فائده مدح بود ٥ الَّذِی
یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَكَلِمَاتِهِ ٥ موصول باصله صفتی دیگر است معنی اینست پیغامبری آنکه ایمان می آرد
بخدا و بکلمات کرده کار جل وعلا یعنی بقرآن وبکتب پیشینیان سوال رسول و نبی است وایمان بخدای و بکلمات
خدای تع دارد این صفت را در ذکر برای چه می آرد جواب این را صفت الامی دارند الامی یا این صفت رسول
پندارند معنی تخصیص افتد وفائده دهد واگر صفتی دیگر مربی را گوید یعنی بلا تعلیم وتقلم معتاد دین دارد
صفت فاین جوینده ٥ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ٥ عطف است بر آمنوا لعلکم تهتدون
یعنی لکی تهتدوا متعلق باتبعوا است معنی اینست واو را پس روی کنید واو امر او را بجا آرید واز هر چه باز
دارد باز مانید تا راه راست یابید که او راهبر دین است دارای شرع مبین است چه هر که در دین را هبر
نیابد راه راست یابد ٥ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ٥
امة مرفوع بابتدا است ومن قوم خبر ابتدا ست ومن قوم موسی خبر مبتدا است اینجمله عطف است بر جمله
ان الذین اتخذوا العجل الآیة جمله میانه معترضه بود وجمله یهدون صفت است مر امة را ویعدلون عطف
است بر یهدون تقدیم به بر یعدلون از جهة مراعات فاصله است معنی اینست وبعضی از قوم موسی
گروهی اند که بحق رهنمونی میکنند وهم بحق در عدل می باشند در تفسیر آورده که گروه مذکور مومنان بنی
اسرائیل اند که در هنگام ضلالة قوم ایشان بر راه راست ماندند و گوساله پرستیدند و بکفر نپیوستند
وبعضی گویند گروه مذکور بعضی از بنی اسرائیل اند که به پیغامبر ما ایمان آورده اند چون عبد الله بن سلام و ابن
صوریا وامثال ایشان وبعضی گویند گروهی اند ایشان از عرب کرانه جوئی می باشند و بر هدی واسلام اند
نه مال کسی بر ایشان برسد ونه کسی از ایشان بمال بوسند وبعضی گویند ایشان قومی اند وران برچین که ساکن
اند در اقصای زمین ایشان را دعوت اسلام نرسیده بود پیغامبر ما بمعجزه ایشان را عظمت خود نمود ایشان در
شب معراج پیغامبر را بمعجزه دیدند وبدین او گرویدند وپیش حضرت پیغامبر گفتند که موسی هم ما را صیت او
کرده بود که هر که از شما احمد مرسل را دریابد وبدولت لقاء او مشرف گردد از من او را تحیة واصل گرداند
وسلام من بدو رساند پیغامبر جواب سلام گفت وسوره قرآن که در مکه نازل شده بود اموزانید و فریضه
نماز وزکوة که تا آن روز جز آن فریضه نشده بود رسانید وایشان را هم در مقام خویش یعنی در مقامی که بودند داشت
واز سبت واعمال روز شنبه که جهودان داشتند باز داشت وبعضی گویند ایشان را پنج نماز آورد وسوره فاتحه
وچند سوره از قرآن تعلیم کرد وبعضی گویند چون بنی اسرائیل میان خویش حسد کردند و دشمنی ورزیدند
یک سبطی از ایشان از صحبت برخاست وبدعا از ایشان جدائی خواست خدای عز وجل برای ایشان در زیر زمین
رهی پیدا کرد ودران راه رفتن آورد یک سال دران راه رفتند ودران راه برچین سر کشیدند وهم آنجا
بر دین وملت خویش ماندند وبعضی گویند پیغامبر ما در شب معراج از جبرئیل هم نمودن قومی که در آیة
ومن قوم موسی امة یهدون بالحق ثناء ایشان آورد ومدح ایشان در آیة مسطور شده جست جبرئیل
در جواب خواهش پیغامبر گفت هر که سالها سخت راه رود ایشان را بیند پیغامبر ما دعا کرد خدای عز وجل
براق را مرکب او گردانید که پیغامبر را چند گامی بران قوم رسانید پیغامبر بایشان رخ آورد واز نوبت
خویش خبر کرد پس پیغامبر گورهاپیش درهاء ایشان دید ازین حال پرسید اولا گفتند پس گفت میان شما

سلطان وحاکم نیست نابودن والی وحاکم بچه معنی است گفتند هر یکی انصاف نفس خویش نکه میداریم ازان سبب حاجت
سلطان وقاضی نداریم باز گفت از چیست که بازارهاء شما خالی است گفتند ما حاجت بخرید وفروخت نداریم زراعت
بکنیم وهمه درویم وگرد می آریم ودر معاش خویش بقدر کفایت صرف بکنیم وباقی برای برادران دیگر میدهیم وایشان قومی
بودند که بشکر زادن پسر یکماه روزه میداشتند ودر وقت زاده شدن فرزند میگریستند ومیگفتند نمی دانیم که بر
کدام دین برود وبان او بخیر وچون بمیرد خوش شوند وبخندند که بر توحید مرد وبدین اسلام جان سپرد پیغامبر ما
بر ایشان عرض شریعت خویش کرد وایشان را بگزاردن حج آورد ایشان گفتند با این مسافت بعیده ومتاعب شدیده چون
گزاردن حج توانیم وخود را بخانه کعبه چگونه رسانیم پیغامبر ما دعا کرد که هر که از ایشان قصد خانه کعبه کند در رفتن و
باز گشتن زمین بروی طی شود ٥ وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا ٥ اینجمله حال است از جار و مجرور
وهن در ومن قوم موسی بتقدیر قد سوال تمیز عدد مرکب جمع واقع نشود اسباطا وبعضی گویند تمیز اثنتی عشر
بصیغه جمع چگونه سایغ شود جواب اسباطا تمیز نیست بلک بدل است از اثنتی عشرة ویا تمیز است بتاویل قبیله
لکون کل قبیلة اسباطا وبعضی گویند اسباطا مفعول به است مر وقطعنا هم بتقدیر وجعلنا هم اسباطا واثنتی عشرة
حال است از جهة تنکیر ذو الحال مقدم شده وامما تاکید است ومرادف است مر او را وتواند بود که بدل باشد بر طریق
رابت اسدا الینا معنی اینست وایشان را قطعه قطعه کردیم ودوازده سبط ساختیم ٥ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ
قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ
مَّشْرَبَهُمْ ٥ واوحینا عطف است بر قطعنا وان دران اضرب مفسره است فاء در فانبجست فاء فصیحه
است یا عاطفه است بر محذوف ای نضرب الحجر بالعصا فانبجست منه اثنتا عشرة عینا وقد علم صفت است
مر اثنتا عشرة را یا حال است ورابط منها محذوف است معنی اینست ووحی کردیم چون قوم موسی هم از موسی آب
خواستند ودر بی آبی خود را بطلب آن میکاشتند ایشان را در بیابان آوردیم وسوی موسی هم وحی کردیم که عصاء خویش
بر سنگ بزن واز ظهور اثر قدرت ما ایشان را در عبرت افکن پس موسی هم عصا بر سنگ زد بقدرت خدای تع دوازده
چشمه از سنگ پیدا شد وآب روان شد ٥ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ
وظللنا با معطوفات خویش عطف است بر قبیله سابقه معنی اینست وبر ایشان در تیه ابر را سایبان کردیم
ومن وسلوی برای ایشان آوردیم ذکر من وسلوی در سورة بقره گذشته وبیان پیوسته ٥ كُلُوا مِن
طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ٥ وگفتیم ما مر ایشان را مر چیزهاء پاکیزه که شما را روزی کرده ایم وبرای شما
پیدا آورده ایم ٥ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٥ عطف است بر اتخذوا العجل
جملهائی که در میان اند وبیان معطوف ومعطوف علیه معترضه اند بعضی گویند عطف است بر جمله محذوفه ای قلنا
لهم کلوا واخذوا الحاجة واذاخر فاظلموا بمخالفة ما امروا وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون معنی اینست
چشمهاء آب از سنگ بیرون آوردیم وبروی زمین روان کردیم ومن وسلوی فرستادیم وپاک وپاکیزه روزی دادیم
وگفتیم آنچه از طیبات روزی کردیم بخورید واز جهة تشنگی وگرسنگی غم مخورید وایشان خوردند ودل برادخار نهادند
گوشتها گنده وبوناک گشت وبتبای پوست بمخالفت امر کردند وخود را بر ستمکاری آوردند وستم نکرده اند بر ما
با نگرویدن وکفران نعمت ورزیدن ما را کفران نعمت ایشان چه زیان دارد وکفر ایشان چه زیان آرد لکن ایشان
تنهاء خود را می رنجانند وبر خویش ستم میکنند این قصه نیز در قصه بقره گذشته ٥ وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا
هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ
خَطِيئَاتِكُمْ ٥ نغفر لکم بر صیغه مضارع مجهول وخطیئاتکم بر صیغه افراد برفع ونغفر لکم بر صیغه
مضارع معروف برای متکلم وخطایاکم وخطیئتکم جمع تکسیر یا جمع بالف وتا ونصب خوانند ومعنی بر حسب اختلاف
قراة مختلف دانند اینجمله قصه دیگر است از قصها قوم موسی هم وحطة خبر مبتداء محذوف است ای مطلوبنا حطة

بحذا جمع ساجد است وحالات از فاعل ادخلوا وباب عطف است بر قولوا حطة نغفر لكم خطاياكم جواب
امر است بغفر لنا آمده بتقدير ان مجزوم شده معنی اینست ویاد کن ای محمد چون گفته شد مر ایشانرا که درین قریه
یعنی بقریه بیت المقدس یا اریحا ساکن شوید ازین قریه درین باغ درین کشت یا دران کشت هرجا که خواهید
بخورید وخواهش ما کم کردن گناه بگویید ودرآیید درین دروازه دیه سر بر زمین نهنده وسجده کنند
سنزيد المحسنين مستانفه است چنانچه کسی گفت هل یکون لهم بعد غفران شیء فقیل سنزيد المحسنين
معنی اینست زود باشد که بیفزاییم ثواب نیکیهاء نیکوکاران وجزاء نیکی کنندگان فبدل الذين
ظلموا منهم قولا غير الذي قيل لهم فارسلنا عليهم رجزا من السماء بما كانوا يظلمون
این جمله عطف است بر قیل معنی اینست پس ظلم کردند گفتاری که ایشانرا گفته شده بود بگفتاری دیگر بدل
کردند چه ایشان براء حطة که بران مامور بودند حنطة آوردند پس فرستادیم بر ایشان بسبب ظلم عذابی از آسمان
این قصه نیز در سورة بقره گذشته وبتشریح وتوضیح پیوسته ودر ذکر اسکنوا بجاء ادخلوا ذکر رغدا بعد کلوا وترک
واو در سنزيد المحسنين درین آیه برخلاف آنچه در سورة بقره است واقع شده تناقض نمی آید وتخالف وتعارض
روی نمی نماید واسئلهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت اذ
تاتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا ويوم لا يسبتون لا تاتيهم واسئلهم عطف است براذکر
مقدر در اذ قیل واذ یعدون بدل اشتمال است از عن القریة ای واسئلهم عن اهل القریة وقت عدوانهم فی السبت
واذ براء ماضی است یعدون بمعنی عدوا است ایراد ماضی بصیغه مضارع براء استحضار صورت شنیعه عدوان
است واضافت حیتان ویوم سبت سوی ایشان چون با دنی ملابست است واذ تاتیهم منصوب است بیعدون
یا بدل است بعد بدل ویوم سبتهم متعلق است بتاتیهم شرعا حال است از حیتانهم ویوم ظرف است مر لا تاتیهم
ولا تاتیهم عطف است بر تاتیهم معنی اینست وبپرس ایشانرا از اصل دیهی که حاضر دریا یعنی نزدیک دریا ودر
کرانه او بودند واصل آن دیه از حد داشتند آن هنگام که ماهیان ایشان در روز شنبه بروی آب می آمدند بر
وجهی که آشکارا بود ظاهر می شدند در روز شکار برین صفت نمی بودند نوع ظهور نمی نمودند كذلك
نبلوهم بما كانوا يفسقون این جمله تذییل است معنی اینست همچنین بلا میکردانیم سبت آنچه در
ایشان میدانیم سبت بودن فاسق فاسق پس ماى کنند ازحد وامر ونهی بیرون آیند روایت کرده اند اصحاب
سبت از شکار ماهی در روز شنبه منهی بودند باوجود آنکه ماهیان خود را بر روی آب پیدا می آوردند ودر روز
ابتدا ماهیان فربه می نمودند ایشان از شکار احتراز می نمودند تا آنکه شیطان وسوسه کرد وبر حیله آورد تا کنار
آب حوضها بکاویدند تا روز شنبه ماهی دران درآیند وره بیرون آمدن نبینند تا یکشنبه بگیرند ایشان می ترسیدند
تا این حیله هم این کار نمی پسندیدند یکی از ایشان برین حیله ماهی صید کرد ودر خانه آورد وهمسایه او را بوی
پختن ماهی رسید او را از رسانیدن عذاب ترسانید تا شبی دیگر برسیدند رسیدن عذاب ندیدند مرد شنبه دیگر
صید کرد وماهی آورد مردمان نیز دیدند بدین حیله عمل کردند تا آنکه صید میکردند ومیخوردند ودر مقامهاء دیگر
جهت فروختن می فرستادند واین کار را حرفت ساختند تا غنی گشتند چهل سال مهلت یافتند وعاقبت کار خویش
دریافتند ناگاه مسخ پوشیدند بصورت بوزنه وبعضی گویند وجماعت مومنان که مخالف ایشان بودند
دایم اوشانرا پند میدادند ونگاهی میکردند دیدند که از خانهاء ایشان کسی بیرون نمی آید ودیدار خود را نمی
نماید ایشان شتافتند همه ایشانرا بصورت بوزنه یافتند دیدند که گریه میکنند ما شمارا پند می دادیم واین
عمل منع می کردیم ایشان سر می جنبانیدند که آری اقارب خویش را می شناختند وبتوجه سوی ایشان می پرداختند
تا سه روز بدین صفت بودند بعد همه هلاک گشتند گفته اند هیچ مسوخی بیش زیستن نتواند وبعد سه روز زنده نمی
ماند واذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلكهم او معذبهم عذابا شديدا

واذ قالت عطف است براذ یعدون فی السبت ای واسئلهم عن القریة عن وقت عداوتهم وعن وقت قول امة
منهم کذا وقول امة کذا معنی اینست وبپرس از اهل قریه از وقت تجاوز ایشان در روز شنبه از حد فرمان واز
وقت گفتن گروهی از ایشان مر پند دهندگان ونصیحت کنندگان گروهی را که خدای هلاک کننده ایشان است
چرا پند می دهید وقومی را که خدای تعالی عذاب کننده است چرا نصیحت میکنید اهل قریه موازنه هفتاد هزار تن بودند
سه فرقه شدند فرقه از اهل عدوان واصحاب کفر وکفران وفرقه دوم مومن بودند وکافرانرا امر معروف ونهی منکر
میکردند وفرقه سوم نیز مومنان بودند عمل کافران بد می دانستند لیکن ایشانرا از جهة قابلیت ایشان سخنی که
متضمن پند ونصیحت باشد نمی گفتند دو فرقه در قرآن بتصریح مذکور است وفرقه پند دهندگان ونهی کنندگان
مدلول ومفهوم لم تعظون ومضمون انجینا الذین ینهون عن السوء ودر گروهی که لم تعظون قوما الله مهلکهم او
معذبهم میگفتند اختلافست بعضی گویند گویندگان این سخن مومنان اند که پند نمی دادند بلکه نصیحت کنندگانرا باز
میداشتند وپند ونصیحت در ایشان ضایع می پنداشتند وبعضی گویند فرقه گویندگان سخن مذکور کافر بودند که
پند دهندگانرا لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا میگفتند واین سخن معنی لم تعظون قوما الله
مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا فی زعمکم می جستند بر قول اول معنی چنین بود گروهی را که خدای تعالی عدل کننده است
ایشانرا چرا پند میدهید وگروهی را که در زعم خویش هلاک یا معذب عدل کننده چرا پند میدهید قالوا
معذرة الى ربكم جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الواعظون حین قال هولاء ذلک معذرة
خبر مبتداء محذوف است ای موعظتنا معذرة الی ربکم معنی اینست گفتند پند دهندگان ونصیحت کنندگان
پند دادن ما اظهار عذر ناشنوائی ایشانست پیش پروردگار تا ایشان نگویند مارا کسی پند نداد وزبان
نصیحت ما نکشاد وبعضی معذرة بنصب خوانده اند ومفعول آن دانند بتقدیر یعظکم الله معذرة الی ربکم گویند
ومعنی چنین جویند میدهیم ما پند از جهة عذرجویی سوی پروردگار شما تا عذرها بپذیرد وترک دادن تعزیر
رجا برهم وتقدیر مقول قال است ولعلهم يتقون عطف است بر مضمون ماقبل ای نصحنا
معذرة ان لم تقبلوا وسبب لاتقائکم ان قبلتم او یعظکم للمعذرة وارجاء اتقاء الذین یوعظون بر تقدیری
که قائلان لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم مسلمانان باشند وخطاب معذرة الی ربکم سوی ایشان
بود وضمیر غایب در لعلهم یتقون بر کافران باشد معنی اینست بگویند واعظان مر مسلمانان را که لم
تعظون گفتند وبازماندن ایشان از پند جستند پند میدهیم ما از جهة عذرخواهی پروردگار شما واز جهة
رجاء اتقا دادگان ونصیحت کرده شدگان وبر تقدیری که قائلان لم تعظون کافران باشند خطاب معذرة
الی ربکم سوی ایشان باشد وضمیر غایب ولعلهم یتقون نیز عبارت از ایشان دارند ودر کلام التفات از
خطاب سوی غیبت از جهة تحرز از مواجهه مخاطبان بعدم اتقا پنداشتند معنی چنین بود پند میدهیم ما از جهة
تحرز از مواجهه ایشان عذرخواهی سوی پروردگار شما واز جهة آنکه تقوی ورزند کسانیکه متوقع اند فلما نسوا
ما ذكروا به انجينا الذين ينهون عن السوء لما ظرفست انجینا وجمله عطف است بر
جمله که از کلام سابق مفهوم می شود چنانچه گفت اعتدوا فی السبت فلما هم الناهون عن ذلک فلما نسی العادون
ما ذکروا به انجینا الناهین معنی اینست پس هرگاه که فراموش کردند تجاوز کنندگان چیزیکه پند داده شده
بودند بران بقول ونجات رسانیدیم واز عذاب وعقوبت رهانیدیم کسانی را که از تماشای کسانی را که از
شکار ماهی نهی میکردند ودلهای ایشان را پند ونصیحت می آوردند واخذنا الذين ظلموا بعذاب بئيس
بما كانوا يفسقون بئیس بکسر با ویاء ساکنه همزه ساکنه باو کسر همزه وسکون یا بر وزن نعد جون
بیس وبنتح با وفتح همزه ومیان ایشان یا ساکنه بروزن فیعل چون فیصل خوانده اند ومعنی قرات مذکوره مسطوره
یکی دانند عطف است بر انجینا معنی اینست وگرفتیم بعذابی سخت ظالمانرا که از حد نهی تجاوز کردند وخودرا

برشکارهای که ازمناهی بود آوردند بسبب بودن ایشان بفرمانی کنندکان وازطاعت بیرون آیندکان ۵
فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۵ لما ظرفست مرقلنا وجمله
تفسیراست مرجمله سابقه را معنی اینست پس هرگاه که سرکشی کردند وازترک چیزی که نهی کرده شده بودند باز
آمدند کفتیم مرایشانرا بوزنه کان خوار شدکان وازجهة حق سبحانه وتعالی دور افتاده چون شانه فرقه ماجیان
بنجات ازعذاب مذکور کشیدند وفرقه ظالمان بعذاب وعقاب پیوستند ساکتان بیامده ودرحق ایشان
حکمی نشده نزد ابن عباس مشکل کشته که ساکتانرا چه حال خواهد بود ودرایشان کدام حکم خواهد نمود یا آنکه روزی
عکرمه اورا دید که مصحف را درکنار دارد وازچشم او اشک می بارد عکرمه کفت جانم فدای تو باد بکو ای سیدی این
بکاء تو ازچه زاد ابن عباس کفت ازین شیدم که فرقه ساکتان ازینکه درین آیة مذکوراست ناجی بود یا هالک
باشد عکرمه کفت هالک باشد ایشان این کار را می دانستند وازجهة آنکه محل باقابل بود ضایع کردن پندمی
خواستند ونیز امر معروف ونهی منکر افض کفایت بجا آوردند بعضی ایشان ازیم ساقط شد ابن عباس خوشحال
شد وعکرمه را خلعت داد وبروی زبان بتحسین ومدح کشاد ۵ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ۵ متعلق باذکر مقدر وجمله عطفست واسئلهم
عن القریة التی کانت حاضرة البحر تأذن بمعنی اجزوا اعلم جاری است مجری اقسم هم ازین جهة جواب او لیبعثن
آمده ومجوجواب قسم بلام ونون موکد شده معنی اینست ویادکن ای محمد آن هنکام که پروردکار تو آکاه
وخبر کرد وبتاکید درمیان آورد که هرآینه برانکیزاند ومسلط کرداند برایشان یعنی برجهودان تا روز قیامت
کسانی راکه ایشانرا بچشانند ودرعقوبت زشت افکنند بعضی کویند عذاب سخت وعقوبت زشت عبارت
ازخواری دادن جزیه که جهودان پیش از بعثت حضرت رسالت پناه بمجوسی جزیه میدادند وتحمل خواری
پیش ازایشان کردن می نهادند چون پیغامبر ما مبعوث کشت پیغامبر هم نیز برکردن ایشان جزیه نهاد وتا
قیامت درحق ایشان بخواری استدن جزیه قرار داد ۵ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ
رَّحِيمٌ ۵ اینجمله با معطوف خویش تذییل است وتاکید هردوجمله ازجهة آنست که جمله ربک لسریع
العقاب کنایت است ازانه یعاقبنا بذنوبنا وانه لغفور رحیم کنایت است ازانه لیغفر سیئاتنا
که اعتقاد طاعت دنبر خویش علامت آنست ایشان غفران آنرا منکر باشند واعتقاد رحمت علامت آنست
که درمضمون آن جمله باعتبار معنی کنایه تنزیل منزله منکران مصر کرد وجمله را موکد بتاکید آورد معنی
اینست بدرستی که پروردکار تو هرآینه شتابنده عقاب او کناهکارانرا عقوبت وبدرستی که او هرآینه
آمرزکار است وبخشاینده است عطایا بخشیدن تواند ۵ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِّنْهُمُ
الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ ۵ اینجمله معطوفست برجمله وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما
که بالاکذشته وجمله که درمیانه معترضه بود درمیان دو کلام متصل سایغ نمود وجمله ومنهم الصالحون صفت
امما باشد نتواند بود مستانفه درجواب ماشانهم دارند ومنهم دون ذلک عطف برمنهم الصالحون بدارند
معنی اینست وایشانرا قطعه قطعه کردیم وجدای میان یکدیکر آوردیم وایشانرا کروهها مختلف کردانیدیم
وازمواصلت بمفارقت رسانیدیم بعضی ازان کروهها صالحانند وبعضی غیرایشانند صالحان چون عبدالله
بن سلام ویاران او وبعضی کویند صالحان قومی اند که ایشان برحس رفتند وازصحبت ایشان که قصه ایشانرا
بالاکفته شده است وبیان پیوسته وغیرایشان چون سایرجهودان وترسایان وصابیان ۵ وَبَلَوْنَاهُم
بِالْحَسَنَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۵ وبلوناهم عطفست برقطعناهم لعلهم یرجعون یعنی لکی یرجعوا
ومتعلق است ببلوناهم معنی اینست وایشانرا مبتلا ساختیم ودرنعمتها ومحنتها انداختیم تا بسوی ما
باز کردند وازکفر سوی ایمان آیند سوال بازکشتن شدن چیزی مقتضی آن بود که آنچیز پیش ازان دران

کس باشد وایشان همیشه کافر وبدکردار بودند وهیچ کهی صورت نیکی وایمان ننمودند جواب هرچند که
ایشان مومن نبودند لیکن نیکی وایمان ممکن بود واثبات رجوع تنزیل ممکن منزله محقق سایغ نمود چنانچه در
سبحان الذی خلق البعوض کفته اند وتواند بود که اثبات رجوع باعتبار تحقق ایمان ونیکی بود وثبوت نیکی وایمان
کل مولود یولد علی الفطرة باشد ۵ فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ
عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا ۵ عطفست براخبارات سابق وورثوا الکتاب صفت
مرخلف را وجمله یاخذون حالست ویقولون عطفست برو معنی اینست پس ازانکه با ایشان معامله
آزمایندکان کردیم وآنچه درایشان میدانستیم بظهور آوردیم ورسید ایشانرا آنچه رسید وحال ایشان انجامید
وبدانچه انجامید بیامد ازپس ایشان کروهی ناشایسته که کتاب را یافتند ودرعمل بدان نشتافتند چون احبار یهود که
متاع این منزل فرومایه دنیا ازرشوتها وتحریف کتاب وحیلهاء حق پوشی واجرتهاء دین فروشی میکرفتند واعمال
خیر وافعال که موجب ثواب اخروی باشد نمی آوردند وتمسک بسعت رحمت خدا میکردند سیغفر لنا میکفتند
وبعضی معصیت کنند معصیت ما بغفران خواهد پیوست وجرم ما آمرزیده خواهد کشت وهنوز مصر بکناها
واذکرده می ماندند ۵ وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ ۵ جمله شرطیه بتقدیر وهم ان یاتهم عرض مثله
یاخذوه حالست ازفاعل یقولون ای یرجون المغفرة وهم مصرون علی جرمهم غیرتائبین معنی اینست واکر
بیاید ایشانرا کالائی دیکر مثل آنچه استده اند آنرا بکیرند ووبال آن برخود بپذیرند یعنی ایشان ازین کار توبه
نکرده اند ودل برپشیمانی ناورده اند وبدین عزم راه کناه می پویند وآمرزش ازان میجویند ۵ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم
مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ ۵ اینجمله مقرراست
مرحکایة سابقه را واستفهام براء انکار است وانکار نفی اثبات بود ودرسوا معطوفست برلم یوخذ که بمعنی است
ای اخذ علیهم میثاق الکتاب ودرسوا مافیه واضافة میثاق الکتاب بمعنی فی است ای میثاق لایقولوا ایان
میثاق الکتاب معنی اینست آکرفته نشده است برایشان میثاق که مضمون کتابست میثاق این که نکویند
ایشان برخداء مکرآنچه حق وصوابست وایشان آنچه درکتابست درس کردند وآنچه خوانده بودند دراعادت
تکرار آوردند معنی چنین بود ایشان آن میثاق را محو کردند وبوده را درحیز نابودکی آوردند ۵ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ
خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۵ جمله عطفست یا حالست معنی اینست وسراء پسین یعنی آنجهان بهترست
مرمتقیانرا وهنکام عذاب ووقت نکالست مرکافرانرا هم ازین جهة کفته اند الدنیا سجن المؤمن وجنة
الکافر ۵ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۵ تعقلون بصیغه غیبت وخطاب خوانند ومعنی برحسب آن دانند وهمزه
همزه استفهام است واستفهام براء تعجب واستبعادست وفاء عاطفست معطوف علیه محذوفست ای
ایسمعون ذلک افلا یعقلون وجمله استفهامیه تذییل است معنی اینست آیا نشنوند این معنی را که دار آخرت
بهترست مرمتقیانرا پس درنمی یابند ودرادراک آن نمی شتابند یعنی درنیافتن ایشان امری عجیب است وواقع
شدن آن مستبعد وغریب است ۵ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ۵ یمسکون بصیغه مضارع ازباب افعال وتفعیل خوانند ومعنی یکی است
والذین یمسکون مجرور المحل است عطفست برللذین یتقون ای وللدار الآخرة خیر للذین یتقون والذین
یمسکون بدین تقدیر جمله انا لا نضیع اجر المصلحین معترضه است وتواند بود که مرفوع المحل بر ابتدا باشد خبر او انا
لا نضیع اجر المصلحین دارند ورابط وضع مظهر موضع مضمر پندارند وتواند بود که محمول بر حذف خبر دارند وانا لا
نضیع اجر المصلحین را تعلیل او خوانند تقدیر چنین آید والذین یمسکون بالکتاب نوتیهم اجورهم لانا لا نضیع اجر
المصلحین برهردو تقدیر درین آیة ذکر فرقه ناجیه بود وبیان حال نیکان ونیکوکاران روی نمود بعد آنکه درآیة
سابقه ذکر هالکان رفته وشان زیان زدکان کذشته تاکیدا انا لا نضیع ازجهة ایراد وعد بروجه وکادتست

واین نوع تاکید بعد از انکار و تردد سامع نیز بلغا را عادت است چنانچه در اول وضعتها انثی آمده و در باب ان قومی
کذبونی بتحقیق شده معنی اینست والاخرة بهتر است مر کسانی را که پرهیزکارانند و مر کسانی را که تمسک بکتاب میکنند
و نماز بر پای میدارند ببهشتی که خدای تعالی اجر مصلحان یعنی آنکسانی که در صلاح کوشند و از فساد پرهیزند تمام و کمال
بدهیم و ذره از ان نقصان نکنیم ٥ وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ
بِهِمْ ٥ ای واذکروا اذ نتقناه فوقهم و این جمله عطف است بر اذکر واکه بر واذ تاذن ربک مقدر است معنی
اینست و یاد کن ای محمد چون کوه را از اصل او بر کندیم و بر بالای سر بنی اسرائیل بمقدار فرسنگی آوردیم همچو سایبان
ایشان گمان بردند که اگر ما توراة را قبول نکنیم این کوه بر ما بیفتد و همه را بگران باری خویش بر زمین پست کند و این در ان
وقت بود که توراة نازل شد در وی تکالیف شاقه دیدند از تحمل متابعت شدید رمیدند چون کوه را بر صفت
مذکوره دیدند ترسیدند همه در سجده شدند و باحکام توریة گرویدند ٥ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ ٥ خذوا محمول است بر تقدیر قلنا ای قلنا خذوا و واذکروا عطف است بر خذوا
معنی اینست پس گفتیم ما آنچه داده ایم شما را از کتاب توریة بگیرید و مشاق و متاعب آنرا بجان و دل بپذیرید
و آنچه در وست یاد دارید و در معرض فراموشی میارید ٥ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٥ یعنی لکی تتقوا متعلق است
بخذوا معنی اینست کتاب خدای تعالی بگیرید و احکام او بجا آورید تا پرهیزکار گردید و متقی شوید ٥ وَإِذْ
أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ٥ ذریتهم بصیغه مفرد و جمع خوانند و معنی بر حسب آن
دانند ای واذکر اذ اخذ ربک اینجمله عطف است بر اذکر که در واذ نتقنا الجبل مقدر است و من ظهورهم بدل بعض
است از من بنی آدم ذریتهم مفعول است مر اخذ را معنی اینست و یاد کن ای محمد آنهنگام که گرفت پروردگار تو از
پشت بنی آدم همه فرزندان ایشان همچو مورچگان که متفرق گشته و بعضا پیوسته از مبداء آدم تا انقراض عالم همه را
با عقل و ادراک و اهلیت فهم خطاب پیدا آورد و بخطاب کریم مکرم کرد ٥ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
عطف است بر اخذ ربک معنی اینست و گواه کرد ایشانرا بر نفسهای ایشان بدین که ایشان خدای تعالی را بعقول تمام
و بامارات وحدانیت و علامات قدرت خالق و مالک خویش دانسته ٥ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ٥ محمول است
بر تقدیر قول ای قال الست بربکم جمله مستانفه بود در جواب ماذا قال الله لهم حین اخذهم و اشهدهم و استفهام
برای تقریر است یعنی اقرار کنانیدن معنی اینست گفت حضرت حق جل و علا آیا نیستم پروردگار شما ٥ قَالُوا
بَلَى ٥ اینجمله نیز مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال الله تعالی الست بربکم بلی برای ایجاب نفی
مذکور است ای بلی انت ربنا معنی اینست گفتند ایشان آری تو پروردگار مائی و ما همه بندگانیم ترا و تو
مولائی ٥ شَهِدْنَا ٥ اینجمله تاکید است مر مضمون بلی را معنی اینست گواهی دادیم و در یا بشهادت کنادم
أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ٥ ان تقولوا بصیغه خطاب و غیبت
خوانند و معنی بر حسب آن دانند ان تقولوا محمول است بر حذف لا ان تقولوا او حذف لام از ان ای لان لا
تقولوا جار و مجرور متعلق است با حذف جمله انا کنا عن هذا غافلین تقولوا است اگر لا را محذوف ندانند
مضاف را محذوف گویند ای کراهة ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین و در ان تقولوا بصیغه خطاب
التفات از غیبت سوی خطاب تاکید جمله از جهة ابراز اعتذار بروجه و کادت است معنی اینست
برهان آورد پروردگار تو فرزندان آدم را و ایشانرا بعقل و ادراک رسانید و از ایشان بلی شهدنا گویانید
تا گویند در روز قیامت بدرستی که ما غافل بودیم بربوبیت تو و اعتراف ننمودیم ٥ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ
آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ ٥ عطف است بر تقولوا که منصوب است بان
بتقدیر ان لا تقولوا بحذف لا و کراهة ان تقولوا بحذف مضاف چنانچه بالا گذشت در جمله انما
اشرک اباءنا معنی اینست یا از جهة آنکه نگویند یا از جهة کراهة آنکه گویند بدرستی که پدران ما شرک آوردند

را موجود نبودیم که ایشان مشرک شدند و هستیم فرزندان موجود شده از پس ایشان ٥ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا
فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ٥ همزه استفهام و فا عاطفه است و اینجمله عطف است بر جمله سابقه و همزه برای انکار است
و انکار تعقیب مسطورات معنی اینست حق سبحانه و تعالی اخذ در آیات کرد و ایشانرا بر میثاق و اقرار
بربوبیت خویش آورد تا در آخرت نگویند که از ین معنی غافل بودیم از جهة غفلت اعتراف بربوبیت ننمودیم و نگویند
که پدران ما پیش از ما شرک آوردند و ما را که بعد از ایشان آمدیم متابع خویش کردند بنیاد شرک ایشان نهادند در این
ناد ایشان کشادند و درین راه رفتند و برای اشراک ما سبب گشتند پس هلاک میکنی ما را ای بار خدای بدانچه کردند
کسانیکه مبطل بودند و از حق و صواب اعراض می نمودند چون ایشان در روز میثاق بر توحید تصدیق و اقرار کردند و طوع
ایمان آوردند بعد از ان دعوی غافل بودن خویش نتوانند کرد و خود را در حیز متابعت مبطلان و در عرض تعلیل ایشان
نتوانند آورد و بدانکه این مشکل است و بانواع تاویل ما اول است بعضی معتزله و بعضی متکلمان از اخذ ذریة از بنی
آدم پیدا آوردن ذریة بروجه توالد و تناسل دارند گفتن الست بربکم و گفتن بلی و اشهاد و شهادت بروجه تمثیل پندارند
و روز میثاق را منکر شوند و در ره تصدیق او بروجه حقیقت نروند چون ایشانرا عقل و بر ایشان در دریافت
دلایل کشاده دریافتند و دولت و معرفت یافتند چنانچه که ایشانرا الست بربکم گفت و ایشان بلی گفتند و این
مخالف است مر آیة واذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به و حدیث ان الله مسح ظهر آدم اخذ منه ذریة ح
میثاق مذکور میثاق الست بربکم گفت قالوا بلی هنگام بیرون آوردن ایشان از پشتها پدران همچو مورچه از ظهور
اباست چنانچه این تقسیم و حدیث حبر و مجاهد و سدی گفته اند و حدیث این دلالت بر اخذ ذریة او است و انکار
او مخالف حدیث مذکور باشد و نیز آیة و اما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم دلالت بر ایمان روز میثاق
میکند و موجب ثبوت ایمان ایشان می شود زیرا که خطاب مذکور مختص بر تذان نیست مرتد کافران سیاه روی
خواهند گشت و بخطاب اکفرتم بعد ایمانکم خواهند پیوست و بعضی کافرانکه کفر اصلی دارند و در دنیا اصلا ایمان
نیاورند در حق ایشان خطاب اکفرتم بعد ایمانکم متوجه نبود تا ایمان و میثاق ثابت نشود و نیز آیة والذین یحاجون
فی الله من بعد ما استجیب مستقیم نبود سوال از حدیث اخذ ذریة آدم مفهوم می شود و از آیة اخذ ذریة از بنی آدم
می آید جواب میان ایشان مخالفت نیست یعنی آیة و حدیث یکی است فرزندان آدم در پشت آدم بودند و فرزندان او
با فرزندان که در پشت ایشان بودند روی نمودند و از فرزندان او ظهر او و ظهر فرزندان ایشان بیرون آمدند و هم
آدمیان که تا انقراض عالم موجود خواهند گشت همچو مورچه پیدا خواهند شد پس صادق بود که فرزندان فرزندان
آدم از پدران آدم پیدا شدند و بعضی گویند اخذ ذریة از پشت آدم همچو مورچه یکبارگی نه بروجه توالد و تناسل بود
و ایشانرا بعقل و هوش و دلالت وحدانیت و قدرت خدای تعالی ظاهر نمود اما گفتن الست بربکم از خدای تعالی و گفتن
بلی از ایشان بروجه تمثیل دارند بروجه تحقیق نه پندارند این نیز درست نباید زیرا که از کمال قدرت با امکان حقیقت
حمل بر تمثیل سایغ نماید و بعضی گویند خطاب الست بربکم نموده و این قول نیز خطاست و قایل شدن بدان ناروا
زیرا که میثاق برای دفع عذر کافرانست و الزام حجت بر ایشان است و اگر اقرار بلی از ایشان نبود مقصود مذکور
بحصول نه پیوندد و بعضی گویند این خطاست مومنان و کافرانرا بوده لیکن مومنان در جواب بلی طایع بودند
و کافران بکره روی نمود این نیز ضعیف است که در تفصیل نیست تقیید مذکور بی معنی است قول مختار و پسندیده
اخبار آنست که اخذ همه ذریات از گاه آدم تا انقراض عالم وجود هر که مقدر شده تحقیق بود امثال مورچه و بعضی
گویند مورچه زرد و بعضی گویند مورچه سپید و بعضی گویند از جانب راست مورچه سپید و از چپ مورچه سیاه
با ترکیب عقل و هوش روی نمود و با ایشان خطاب الست بربکم صادر گشت و جواب بلی انت ربنا بحصول
پیوست و هم بطوع جواب مذکور کنند و در راه تحقیق و تصدیق رفتند و معتمد همین قول است لیکن در ان
روز در راستا آدم هم بودند در حق ابتلا کلمه اسلام بدل تصدیق خواهند کرد و بر زبان خواهند ماند و ذریة ذات ابتلا

وآنکسانی که جانب چپ آدم بودند در حق ایشان مقدر بود که ایشان بر ایمان ثبات نخواهند نمود **سوال** چون ایمان
روز میثاق از همه بتصدیق واقرار وطوع ورغبت باشد باید بچگان کافران که ایشان کوفی(?) موجود نشده بر ایمان
قدیم باشند واحکام اسلام بر ایشان جایز بود ولا ایشان را در مقابر مسلمانان دفن کنند ونماز بر جنازه ایشان
بگزارند واقارب مسلمانان از ایشان میراث برند الی غیر ذلک من احکام المسلمین وباید کفر کافران در دنیا
کفر ارتدادی باشد وبر ایشان احکام مرتدان جاری شود واز ایشان قبول جزیه روا نبود ومناکحت با اهل کتاب
جایز نباشد چنانچه با مرتدان جایز نیست الی غیر ذلک من احکام المرتدین **جواب** ایمان روز میثاق براء
اجراء احکام در دنیا نیست بلکه براء الزام حجت در آخرت است تا نگویند که غافل بودیم وندانستیم وناشناختن
باسلام نمودیم براء اجراء احکام دنیا بود وبتکلیف وجود وعدها وبراء یافتن جزاء اخروی ایمان ابتدا است که
در دنیا خواهد بود وبتکلیف اختیار در دار دنیا روی خواهد نمود شارع شریعت بچگان کافر را در احکام دنیا
متابع مادر وپدر داشته اما در احکام آخرت امام اعظم لا ادری گفته وبعضی ایشان را خدام اهل جنت وبعضی جاء
ایشان اعراف پندارند **سوال** ایمان روز میثاق براء الزام حجت بود وبراء دفع تمسک ایشان بغفلت لدی(?)
نمود ومعلوم است که ایمان مذکور کسی یاد ندارد **جواب** الست وجواب بلی در خاطر نمی آرد وحجت بغیر
یاد داشت چگونه حجت بود وبغیر خطور او در خاطر الزام چون شود **سوال** ایمان مذکور اگر در دنیا که دار ابتلاست
فراموش شده باشد چون در آخرت یاد آید بیاد آمدن او در آخرت الزام حجت روی نماید **جواب** براء الزام
حجت اثبات شرط یاد آوردن مدعا علیه شرط شود چنین گناهکاران گناه فراموش وباثبات آن بر بینه مدعا
علیه الزام حجت شود **سوال** آنچه ایشان را در روز میثاق اعلام شده بارسال رسل وبانزال کتب بیدا شدند
ودر آخرت انا کنا عن هذا غافلین گفتن نمی توانستند اگر در روز میثاق نبودی این مصلحت بارسال رسل وانزال
کتب روی نمودی الزام حجت باخذ ذریه ومیثاق مذکور موقوف نباشد وتحصیل این مصلحت مخصوص بدین کار
نبود **جواب** در حق کسانیکه در انقراض عالم ناشی شوند یا در دیاری که دور است پیش از شاخ(?) رسل وبلوغ
مضمون کتب روند ایشان را بارسال رسل وانزال کتب اعلام نشود ودر حق ایشان الزام حجت نبود در روز میثاق
همه را اعلام کردند واز حیز غفلت بیرون آوردند تا الزام حجت در حق کل شود وهیچکس را مساغ دعوی غفلت
نبود **سوال** کسانیکه ایشان را جز ارسال رسل وانزال کتب رسل وبانباء عقل واخبار خرد کافی بود چنانچه
گفته اند او لم یبعث الله رسولا لوجب علی العقلاء معرفته بعقولهم در روز میثاق نیز بعقل دریافته اند وبه
تبلیغ پیغامبری وانباء خبری راه نیافته اند ودانستن بعقل در دنیا نیز بود موقوف بر اخذ در باب مذکور نباشد
جواب دریافتن عقل مشروط بادراک تجربه بود ومدت تجربه را از جهة تفاوت استعدادات حدی معین
نباشد در روز میثاق ایشان را عاقل ومدرک گردانیدند وبمعرفت وتصدیق عقلی رسانیدند وبخطاب الست
بربکم باقرار بلی انت ربنا آوردند وعلم وتصدیق باطنی را باعتراف واقرار ظاهر کردند یا در آخرت از علم عقلی
وادراک باطنی بادعاء انتفاء مدت تجربه وعدم فرصت علم بمقدمات بآنچه منکر نشوند ودر راه دعوی غافل
بودن خویش نروند ودر موضع اخذ مذکور ومیثاق مسطور اختلافست بعضی حصول او در بهشت دارند وبعضی
در زمین عرب میان مکه وطائف پندارند وبعضی در زمین هند گویند در راه نعمان(?) دری که نزدیک عرفات
است بوده وبعضی روایت کنند فرشتگان را فرمان شد تا آدم را بر تختی از زر نشاندند وبر کتفهاء خویش نهادند
وباجلال واعظام برداشتند وپیش بهشت در صحرائی که عرض وی هزار ساله راه است وطول او جز خدا هیچ کس
نداند داشتند اخذ میثاق ذریات از پشت آدم هم در آن صحرا بود واین معنی چنانچه ذکر آن رفت آنجا روی نمود
وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ ٥ کذلک صفت مصدر محذوفست ای تفصیلا مثل التفصیل
المذکور البدیع البلیغ نفصل الآیات وجمله تذییل است **معنی اینست** تفصیلی مذکور یعنی مبین ومبرهن آیات

خویش را تفصیل میکنیم ومبین ومشرح میگردانیم ٥ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٥ واو عاطفه است معطوف علیه
محذوفست ای لکی یرجعوا ولکی یعلموا ولکی یرجعوا وان متعلق است بتفصیل **معنی اینست** مثل بیان مذکور
بیان آیات خویش میکنیم تا ایشان بدانند وخود را از مهلکه راه کفر وانزاک باز گردانند ٥ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي
آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا ٥ عطف است بر اذکر که در واذ اخذ مقدر است بناء مفعول است مر اتل **معنی اینست** وبر
خوان ای محمد بر ایشان یعنی بر کافران تا بشنیدن شناعت خبر این کافران متنبه شوند واز دایره کفر بیرون روند
وتواند بود ضمیر بر مسلمانان باشد خبر این مرتد را تا بشنیدن شناعت این خبر از ارتداد پرهیزند واز آسیب
بلائی که بروی افتاد بگریزند وبر خوان بر ایشان خبر کسی را که داده بودیم اورا آیات خویش یعنی آیات صحف
ابراهیم هم میدانست ومتابعت آن چنانچه باید وشاید میتوانست تا آنکه بمتابعت آیات کار او بجائی رسید
که عالم علوی تا عرش وسفلی تا ثری میدید ودر ظهور خوارق عادات مشهور بود وعجایب قدرت بروی ظاهر
می بود وهرچه آنرا خواستی بر حسب مطلوب مهیا یافتی وبعضی از آیات مذکور علامات بزرگی او پندارند
وظهور کرامات وخوارق عادات مراد دارند ٥ فَانْسَلَخَ مِنْهَا ٥ عطف است بر آتیناه آیاتنا **معنی اینست**
پس بیرون آمد از متابعت آیات ومخالفت ورزید وخود را از ملابسه آیات همچو بیرون آمدن مار از پوست
بیرون کشید ٥ فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ٥ عطف است بر فانسلخ **معنی اینست**
پس از پس او آمد شیطان واو را دریافت پس او در متابعت شیطان شتافت وبگمراهی وتباهی پیوست واز جمله
گمراهان وتبهکاران گشت وبدانکه الذی آتیناه آیاتنا که درین آیه مذکور است کنایت از بلعم باعوراست
واو زاهدی معظم صاحب دعوت اسم اعظم از بنی اسرائیل وبعضی گویند از کنعانیان قریه جباران بود خلایق
را خوارق عادت بسیار می نمود موسی هم بحکم وفرمان خدا تعالی در قریه جباران آمد وبا لشکر در زمین ایشان در آمد
ایشان چون موسی هم را در قضیه هلاک فرعون در جنگ مظفر دیدند در محاربه از ظفر یافتن او ومغلوب شدن
خویش ترسیدند پادشاه ایشان که در اجابت دعاء بلعم را معتقد بود براء دعاء ظفر خویش بر وی توجه نمود بلعم گفت
عظمت ونبوت موسی هم در دل آورد وسخن پادشاه را قبول نکرد ایشان توجه سوی زن او نمودند وبه بسیاری
مال ومال واسباب اورا بر منت شوهر آوردند زن او در وقت حاجت او از تمکین ابا آورد تا آنکه او دعاء
بد کردن بر موسی هم وبدخواهی او اختیار کرد زاهد مذکور صومعه داشت بر ماده خری سوار شد ودل بر سمت آن
صومعه گماشت ماده خر مذکور مقداری راه رفت حرونی پیدا کرد از سیر در آن سمت ابا آورد زاهد جهد بسیار میکند
واو از جهه حرونی نمی زند ماده خر مذکور در سخن آمد وگفت چکنم مرا فرشتگان نمی گذارند که درین سمت گام زنم
زاهد چون این سخن شنید بکشف فرشتگان را دید باز گشت واز اختیاری که کرده بود گذشت باز زن او زنگ
مزاحمت داد زاهد بمتابعت او رخ بصومعه نهاد باز چیزی مشاهده کرد که اورا ازین کار باز داشت وقصد این
کار گذاشت سه کرت بدین گونه باز گشت واین اختیار بندامت پیوست چهارم بار در صومعه رفت ودعاء بد
کرد وخود را ببدخواهی موسی هم آورد واز شوم این جریمه از ملابس آیات مذکور بیرون آمد ودر اهل خذلان ولعنت
در آمد نعوذ بالله من ذلک اسم اعظم از او رفت وبخواری وگونساری کفر پیوست وبعضی گویند چشم ظاهر او در
حجاب در آمد وزبان او چون زبان سگ بیرون آمد حضرت موسی هم مستحق دعاء بد بود استحقاق بدی همین
زاهد را روی نمود همین قدر باید گفت دنیا ده نباید کرد ودعاء بد او در معرض تاثیر در افتادن موسی هم ولشکر
او در تیه نباید آورد زیرا که چون قوم موسی هم از محاربه با اهل قریه که براء محاربه آن آمده بود وایشان را در جر اهل آن
قریه جهدی نمود اباء آوردند وبتیزی جستند وانا لن ندخلها ما داموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون گفتند موسی هم بر آشفت انی لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین گفت چون موسی هم
در حق ایشان دعاء مذکور کرد خدا عز وجل دعاء او باجابت آورد گفت فانها محرمة علیهم اربعین سنة

ازاینجا معلوم شد در قید افتادن ایشان بدعاء موسی ع حاصل کشت نه آنکه دعاء بلعم باجابت پیوست روایت
کرده اند بلعم مذکور را معلوم شد که بی شبهه سه دعاء او مستجاب است زن خود را ازین علم داد زن او بخواستن آنکه
او جمیله ترین همه زنان شود دل نهاد و او را مزاحم شد تا بدعا کردن شتافت زن او بدعاء او جمال خوب یافت
نا هد صورت خوب نداشت زن او را لایق صحبت نپنداشت استنکاف کرد و زاهد را در خشم آورد دعا کرد
که این صورت از وی برود و بر صورت ماده سگ شود دعاء او مستجاب کشت زن او بصورت ماده سگی
پیوست بعده پسران او از حال مادر خویش زاری کردند و زاهد را بدعا آوردند دعا کرد زن مذکور بصورت
آدمی کشت هر سه دعا در کار زن مذکور بصورت استجابت پیوست عاقل باید قدر و قوت خویش در بهترین
کرد او صرف کند و در کار فرومایه و عمل کمترین پایه ضایع نکند و بعضی کویند عامر بن النعمی راهب آن در جاهلیت
رهبانیت کزیده و پشمینه پوشیده بود و از وی آثار رهبانیت ظاهر می نمود این آیات در حق او نازل شده
و این نظم در شان او فرود آمده در مدینه نزد حضرت رسول اللّه آمد پیغامبر ع او را کفت چه کار کرده و چه چیز
آورده کفت ملت حنیفی را طاعت کرده ام و دین ابراهیم ع آورده ام پیغامبر ع کفت تو ملت ابراهیم ع نیاورده بلکه
بسیار چیز که در ملت او نبوده زیاده کرده پس با پیغامبر ع عداوت کرفت و در شام رفت و از انجا بر منافقان
نوشت و از ایشان استعداد قوت و اسلحه ساختن جست هم در شام بتنهائی و خواری مرد و جان خود در ابطال لعنت
سپرد و بعضی کویند این آیه وارد است در شان یکی از اهل کتاب که او نصیبی از آیات خداء تعالی داشت و خود را
بر متابعت حق و مراعات آن نکاشت بطمع حطام دنیا آیات را کر داشت و براء متاع محقر خود را بغایت
نحت رسانید ○ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ ○ این نظم
عطف است بر فعلیات سابقه که صله موصول واقع شده معنی اینست واکر میخواستیم هر آینه مرتبه او را
بسبب آیات خویش بلند میکردیم و او را ثابت بر ایمان میداشتیم و عنایت در باب او میکماشتیم لیکن او بسود
منافع دنیا میل کرد و دل بر عالم سفلی آورد و خاطر بر معالم علوی ننهاد و بر خود در دولت اخروی نکشاد
و هواء نفس را پس روی کرد و سزاوار سزاء خدا را در دل نیاورد و بعضی مواعی بهودی دارند معنی چنین شود پس
سعی کرد محبوبه خویش را یعنی سخن زن خویش شنید و خود را از دائره دین بیرون کشید ○ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ○ فا سببیه است مثله مرفوع
المحل بر ابتداست کمثل الکلب خبر مبتداست و جمله شرطیه با معطوف خویش بیان وجه تشبیه است معنی اینست
پس حال او همچو حال سک بود اکر حمله آری بر و بر اندن زبان بکشد و یا اکر بکذاری و حمله نیاری همه کار او زبان کشیدن
باشد زبان کشیدن مستلزم چیست مزاج حرکت طبیعت نماید موجب هوان و خواری و مستلزم ذلت
و سبکباری نماید و چون این لازم طبیعت بود و در همه احوال باشد صاحب او خسیس تر بود و طبیعت او کنک
تر باشد و بلعم مذکور در حالتی که مطرود نبود صورت ثبات بر صلاح می نمود و کار ناشایسته می آورد یعنی دعا
بر پیغامبر خدا و لشکر او کرد و بعد مطرود شدن حیله ناپسندیده فرستادن زنان در لشکر او بمیان آورد هم در
حالت نارانده بدی کرد و هم در حالت طرد و رانده شدن کار زشت آورد مثل او همچو مثل کلب باشد و حال او
همچو حال سک بود ○ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ○ این جمله تذییل است معنی اینست
آن یعنی مثل مذکور مثل قومی است که آیات ما را تکذیب کردند و دل بر تصدیق آن نیاوردند ○
فَاقْصُصِ الْقَصَصَ ○ فا سببیه است القصص مصدر است لام در و براء عهد است و معهود قصه بلعم کفتن
و حکایت او آوردن است معنی اینست چون چنین باشد قصه بکو الله قصه کفتن و حکایت بکو این حکایت
کردن ○ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ○ یعنی کی یتفکروا متعلق است بفاقصص معنی اینست تا ایشان
تفکر کنند و مضمون آن در دل خویش افکنند و بقصه مذکور عبرت کیرند و بینند ○ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ○ ساء از افعال ذم است فاعل او ضمیر مبهم است مفسر بنکره منصوبه یعنی مثلا
القوم الذین کذبوا بآیاتنا مخصوص بذم است بحذف مضاف ای ساء مثلا مثلا القوم القوم الذین کذبوا بآیاتنا
این جمله تذییل بعد تذییل است معنی اینست بد مثلی است قومی آنکه آیات کتاب ما را تکذیب کردند و دل بر
تصدیق آن نیاوردند از مثل سک چه بدتر بود و از حال او کدام حال زشت تر باشد علی الخصوص این حال که او را خسیس
ترین احوال سک دارند و قبیح ترین اوصاف او بندارند ○ وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ○ انفسهم مفعول است
مر یظلمون تقدیم او براء حصر است یظلمون خبر کانوا است فاصلی که در مرکز خویش مستقر است میان عامل
و معمول فاصل بودن او غیر معتبر است چنانچه در طعامک زید آکل و غلامک عمرو قایل آمده و در کانت زید الحمی
تا خذ تحقیق شده و جمله عطف است بر کذبوا که صله الذین یا معترضه است براء مذمت ایشان معنی اینست
و هستند ایشان برین صفت که نفسهاء خویش را مظلوم می سازند و خود را در مذلت و زیانکاری می اندازند ○
مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ○ این جمله معترضه است براء
بیان فرق میان مهتدی و ضال افراد فهو المهتدی از جهت افراد لفظ من بود و جمع کردن اولئک هم الخاسرون
نظر در معنی باشد معنی اینست کسانی را که خداء تعالی راه راست نماید هم ایشان راه راست یابنده اند و هر که
را خداء تعالی کمراه کرداند پس هم ایشان زیان زدکان و خایب و خاسر شدکان اند ○ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ○ این جمله معترضه دیکر است بعد ذکر دوزخیان که ذکر ایشان بالادعیه و بیان حال ایشان
کذشته براء بیان کثرت دوزخیان و براء ذکر شناعت حال ایشان معنی اینست و هر آینه بتحقیق که آفریده
ایم براء دوزخ بسیاری را از پریان و آدمیان که بطبع بدی و بد کرداری لازم کیرند و هیچ پندی و نصیحتی در باز
ماندن از خطا داری و کنه کاری بنپذیرند حق سبحانه و تعالی کسانی را که بعلم قدیم دانسته که کفر اختیار خواهند کرد و تا
آنکه بهیچ نهج ایمان نخواهند آورد چنانستی که ایشان براء دوزخ آفریده شده بودند ○ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ
بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ○ جمله معلله است و جمله فعلیه
صفات منکرات سابقه اند معنی اینست مر ایشان راست دلهائی که بدان حق را از باطل و نیک را از بد در
نمی یابند و مر ایشان راست چشمهائی که بدان علامتهاء راه راست و نشانهاء دین حق را نمی یابند و مر ایشان را
کوشهائی است که بدان پند پند دهندکان و نصیحت نصیحت کنندکان نمی شنوند این چنین کسان چکونه راه راست
یابند و چنوع در راه نیکی شتابند ○ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ○ این جمله تذییل است
و کلام سابق را تقریر و تاکید است معنی اینست ایشان همچو چهارپایان اند یعنی همچو کوسپندان و کاوان
و شتران اند بلکه از بهایم کمراه تر اند و از انعام احقر و اضل اند چه بهایم نفع و زیان خویش میدانند ایشان
آنچه نفع محض است میکذارند و کفر که زیان محض است می مانند ○ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ○ این جمله تذییل است
معنی اینست مقصورند بر غفلت و هوشیاری ندارند و دل بر دانستن نیک و بد و زیان نمی نهادند ○ وَ
لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ○ این جمله معترضه براء بیان محض از غفلت الحسنی تانیث احسن است چنانچه فعلی
تانیث افعل است معنی اینست و ثابت مر خدا راست اسماء حسنی و صفات علیا توصیف اسماء حسنی
از جهت آنست که توصیف بهر نامی مطابق واقع بوده چنانچه نامهاء دیکران که متضمن مدحی غیر مطابق باشد
بعضی را صفت نابوده بر وجه تفاؤل اختیار طفل را ابو فلان یا ام فلان کویند صغیر را کبیر نام کنند و صبی را
شیخ خوانند و نیز اسماء خداء تعالی حسنی است چه خواص غریبه دارد و آثار عجیبه می آرد معنی چنین آید عیسی ع اسم یا حی
یا قیوم کفتی ببرکت این نامها مرده زنده کشتی و همچنین هر اسمی را که خاصیتی و هر صفتی را منفعتی است کدام حسن
ازین برتر بود و کدام نیکوئی ازین بهتر باشد ○ فَادْعُوهُ بِهَا ○ فا سببیه است معنی اینست چون نامهاء خداء
چنین باشد و صفتهاء او بدین صفت بود پس خدا را بدان نامها بخوانید و بدین اسماء دعوت کنید تا خاصیت

هرنای ظاهر شود و هر اسمی بعید آید چون شما نامهاء خدا را ذکر کنید از ذاکرین الله باشید و بشرف فاذکرونی اذکرکم
برسید و بر شعره والذاکرین الله کثیرا والذاکرات درایید ۵ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۵ یلحدون
بضم یا وکسر حا بصیغهٔ مضارع از باب افعال و بفتح یا وحا بصیغه مضارع از ثلاثی خوانند و معنی هر دو قرات
یکی دانند اینجمله عطفست بر فادعوه بها معنی اینست کسانیکه ملحد اند در اسماء خداء تع از حق سوی
باطل مایل اند و نامهائی که نیامده است اطلاق میکنند چنانچه بریان یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگویند
و شمارا الطلاق میکنند و کسانیکه بعضی اسمارا تغیر میدهند چنانچه بعضی کافران یا رحمن میگویند خدارا
زبان دارد دانسته باشند که زیادت و نقصان کردن نامهاء خداء تع الحادست و مثل سوی عبادات کسانیکه
ملحد اند و از حق تجاوز کنند کاندانشان را و عمل ایشانرا باید گذاشت و دل بر موافقت و متابعت ایشان
نمی باید کماشت ۵ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۵ مستانفه است در جواب مایصبهم بهذا الالحاد
ماکانوا یعملون قایم است مقام مصدر از قبیل ضربته سوطا ای سیجزون جزاء ماکانوا یعملون معنی اینست
زود باشد که ملحدانرا جزا داده شود جزاء آنچه عمل میکنند ۵ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ
يَعْدِلُونَ ۵ متعلق است بآیة ولقد ذرانا لجهنم کثیرا جمله معترضه است که در میانه واقع شده و میان این
کلام متصل آمده معنی اینست و بسیاری از پریان و آدمیان براء دوزخ خلق آفریده ایم و برای عذاب
عقاب در وجود آورده ایم که مردمانرا راه حق می نمایند و در حکومت عدل می کنند چون این آیة فرود آمد
پیغامبر فرمود که هذه لکم یعنی این آیة متضمن مدح شما است چنانچه آیة و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون مدح بعضی قوم موسی هم کرده اینجا ذکر هم است آورده بفعل بعضی هم راجع بعضی گویند این
آیة در شان جمعی است از اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و امثال او که به پیغامبر ما ایمان آورده بودند
و با حضرت رسالت پناه از دل و جان اخلاص و اختصاص می نمودند و بعضی گویند این آیة وارد است
در شان علماء هداة و عادلان از حکام و قضاة تقدیم به یعدلون براء رعایت فاصلهٔ است ۵ وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ۵ اینجمله عطف است بر وممن
خلقنا امة یهدون معنی اینست و آنکسانی که تکذیب کرده اند و آیة مارا تکذیب آورده اند زود باشد
که ایشانرا بتدریج درجه از آن حالت بگیریم و در عذاب و عقاب موبد افکنیم چه بعد تکذیب آیات بر ایشان
نعمت افزاید و بشومی معصیت مغرتی وافتی بیش نیاید تا ایشان بر معصیت دلیر شوند و مغرور شده در راه
عصیان روند و ایشان نداند که افزونی که نعام با اجرام براء انتقام بود و مهلت دادن براء سختی و درشتی
عذاب ۵ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۵ عطفست بر اسمیه سابقه یعنی والذین کذبوا
بآیاتنا احزان کیدی متین تذیل است و جمله سنستدرجهم و املی لهم ملوح سوی مواخذه بود بتقدیم ملوح و
تنزیل سامع منزله سائل تاکید جمله سابق نمود معنی اینست و مکذبانرا مهلت میدهم و فرصت می بخشم بی مهلت
گرفتن خواهد بود و مواخذه رعی خواهد نمود بدرستی که گرفتن من استوارست خداء تع اگرچه دیر گیرد گرفته
او رهائی بنذیرد ۵ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ ۵ روایت کرده اند که پیغامبر
بالاء کوه صفا بر آمد و خلق را گروه گروه کرده میخواند و از عذاب خداء می ترساند و هر جنس اخبار از اعمال
دنیا و اهوال قیامت می ترساند کفار گفتند ان صاحبکم لمجنون این آیة نازل شد همزه براء توبیخ است و او
واو عطف است معطوف علیه محذوفست ای الم یتاملوا اولم یتفکروا و اینجمله با معطوف علیه محذوفست معترضه
براء توبیخ بر ترک تامل و تفکرها نافیه است من در اسم مازائده است بصاحبهم خبر است بر اسم مقدم شده است
و اینجمله بیان محل تفکرات ای اولم یتفکروا فی مضمون هذه و تواند بود تفکر که سبب علم است کنایت از علم بود
و اولم یتفکروا یعنی اولم یعلموا شود یا تضمین معنی علم کند بتقدیر فیعلموا ما بصاحبهم من جنة گویند بدین وجه

ما بصاحبهم من جنة از باب تعلیق بحرف نفی بود معنی اینست اتامل و در تفکر نشدند و ندانستند که نیست ملتبس
بصاحب ایشان یعنی بذات پاک محمد صلعم ما هوشمندی و فرزانگی و شانی از شانها جنون و نشانی از نشانهاء دیوانگی
إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۵ اینجمله تذیل است معنی اینست صاحب شما مگر ترساننده و حق را از باطل جدا
کننده و از عواقب امور ترساننده و حق را از باطل جدا گرداننده کاری عظیم و شانی فخیم است صفت عاقلان
و وظیفهٔ کاملان است ۵ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ
شَيْءٍ ۵ واو عاطفه است و جمله معطوفست بر اولم یتفکروا همزه براء توبیخ است و اینجمله توبیخ دیگرست توبیخ اول
در ترک تفکر در صفت پیغامبر هم و توبیخ دوم در ترک نظر در قدرت قادر اکبرست اگر تفکر در صفت پیغامبر کنند
و آنچه او آورده است بگروند و در ده مجنون گفتن و کاذب خواندن او نروند و اگر تفکر در قدرت خداء تع و در ملکوت
آسمان و زمین بکنند و خدارا بشناسند و موحد شوند و از شرک بیزار آیند و از شرکا تبری نمایند معنی اینست
اتامل نمیکنند و نمی نگرند در آسمان و زمین در ولایت تصرف دران و درین و آنچه آفریده است از هر جنس که
آفریده است و از هر نوع که موجود گردانیده است و این تعمیم است بعد تخصیص چه این مخلوقات عظام و سایر
مخلوقات از جواهر و اجسام دال بر قدرت او ست و دلیل بر وحدانیت او شعر وفی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد بیت یک ذره بس است خاص خورشید ۵ یک قطره بس است خاص دریا ۵ وَأَنْ عَسَىٰ
أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ ۵ ان مخففه از مثقله است و حذف ضمیر شان بعد از مخففه لازم
است و ان یکون فاعل عسی است و در ان یکون ضمیر شان مضمرست و قد اقترب اجلهم بیان شان هست و ان
مخففه با اسم و خبر خویش عطفست بر مجرور فی ای اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء
وفی انه عسی ان یکون الشان قد اقترب اجلهم از اجل مذکور اجل خاص بهر یکی کم اجل مرگ است مراد باشد یا اجل
عام که متعلق بهر یکی است که آن قیامت است مراد باشد معنی اینست انظر نمیکنند درین که شاید و بود که
باشد این شان بدرستی که نزدیک شده است اجل ایشان چون فکر کنند و مغرور بطول امل نشوند و فرصت را غنیمت
شمرند و در فکر و نظر تقصیر نکنند و در اختیار کردن دین و صلاح تاخیر ننمایند ۵ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ
يُؤْمِنُونَ ۵ فا سببیه است و استفهام براء انکارست و ای بمعنی نفی بود شک نیست که ناگرویدن تا مرگ سبب
انتفاء ایمان باشد معنی اینست چون بدانچه محمد صلعم آورده است تا آمدن اجل ایمان نیارند بعد نا آوردن
ایمان بوی یا بعد از اجل بکدام حدیث ایمان خواهند آورد و بکدام کتاب تصدیق خواهند که بعد این کتابی
نخواهد بود و تکلیف روی نخواهد نمود ۵ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ ۵ چون در آیات سابقه
تفکر و نظر فرمود و راههاء خلاص یافتن از بلاء کفر نمود چنانستی که سامع سوال کرد ما بالهم لم ینتبهوا بهذه
التنبیهات و لم یهتدوا بهذه الاشارات بر سبیل اشارات و من یضلل الله فلا هادی له گفت معنی اینست
هر که را خداء تع گمراه گرداند پس او را هادی نبود و کسی او را راه نمودن نتواند ۵ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ ۵ ویذرهم بیا بصیغهٔ غایب و جزم را و رفع او و بنون بر صیغه متکلم و برفع او خوانند جزم
از جهة عطف بر محل فلا هادی له و برفع بتقدیر و هو یذرهم و نحن نذرهم دانند و اینجمله عطفست بر مفهوم شرطیه
سابقه چنانستی که گفت لا یهدی الله الذین اضلهم و اراد ضلالهم و یذرهم فی طغیانهم یعمهون معنی اینست خداء تع
راه نماید کسانی را که خواسته است در ایشان گمراهی و دانسته است در شان ایشان فساد و تباهی و بگذارد ایشانرا
در طغیان ایشان حیران و سرگردان کور دل شدگان ۵ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا
در آیة سابق بذکر اجل بمعنی قیامت یا بمعنی موت مقدمه قیامت است تخلیص سوی ذکر قیامت کرده
درین آیة حکایت سوال کردن مردمان از قیامت آورد الساعة علم قیامت است از اعلام غالبه است
بجوابهم چه قیامت ساعة حشر و بعث است یا از جهة سرعت گویی ساعت حالست یا آنکه روز قیامت

یا دراینی که دارد بر نسبت قدرت بی نهایت خدای تع یکساعت است و ایان اسم موضوع است بر وزن فعلان
بمعنی ای حقت و بعضی کویند مرکب است و مقصور است از ای اوان چنانچه ایش از ای شیء و بلعنبر از بنی العنبر
مصدر است بمعنی الارساء من رسی فی الارض ای ثبت و لهذا یوصف الجبال بالراسیات والرواسی لانها ثابتة بر
معنی ارسا بمعنی اثبات بود لا من رسا فی الماء بمعنی رست فیه مرساه که لنکر کشتی است ازان مشتق است و جمله ایان
مرسیها بیان سوال است **معنی اینست** می پرسند ترا از قیامت که حصول آن کی خواهد بود و ظهور او رو خواهد
نمود **معنی اینست** ایشان میدانستند آن هنکام قیامت را جز خدای دیکری نداند پیغامبر را بر وجه تشبیه
امتحان کفتند ما وقت قیامت میدانیم اکر تو پیغامبری بکو قیامت کی خواهد بود و احوال و اهوال او کی رو خواهد
نمود تا اکر او وقت تعین کند خطا ظاهر شود ٥ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي ٥ جمله مستانفه است در جواب ماذا
اقول حین یسئلون عنها **معنی اینست** بکوای محمد نیست علم قیامت یعنی روز جزاء و سزا مکر نزد پروردکار
من نه نزدیک ما و شما قصر مذکور برین تقدیر بر قصر افراد بود و برای نفی شرکت باشد ٥ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ
اینجمله موکد جمله سابقه است از جهة کمال اتصال مفصول شده و بی عطف آمده **معنی اینست** روشن نکند قیامت را
یعنی ظاهر نکرداند هنکام آنرا مکر او که هنکام آن او داند و بجز او کسی نداند ٥ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ٥
ای ثقلت الساعة فی السموات والارض اینجمله تاکیدی دیکر است مر جمله انما علمها عند ربی **معنی اینست** کران است
قیامت در آسمانها و زمین یعنی دشوار است دانستن وقت او در بواطن اصل آن و این ٥ لَا تَأْتِيكُمْ
إِلَّا بَغْتَةً ٥ اینجمله نیز مقرر جمله سابقه است هم از ینجهة بغیر عاطف آورد **معنی اینست** قیامت نیاید مکر آنکه
ناکهان روی نماید ٥ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا ٥ کان با اسم و خبر خویش حال است از کاف
یسئلونک و جمله اسمیه چون مصدر بکاف باشد در حالیت مستغنی از واو بود چنانچه نقلت عینای یبصرنی کانها
بین حوالی الاسود الحوارد و جمله یسئلونک عن الساعة باعتبار تعلق حال مذکور بیان یسئلونک عن الساعة آمده
هم ازین جهة مفصول شده و تواند بود که جمله کانک حفی حال از یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها بود و یسئلونک
عن الساعة مکرر برای تاکید باشد **معنی اینست** می پرسند از تو چنانستی که تو آکاهی ازان و عالمی بران ٥ قُلْ إِنَّمَا
عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ ٥ اینجمله مکرر نیز برای تاکید باشد **معنی اینست** می پرسند از تو بکوای محمد علم قیامت
نزد خداست داننده او حق سبحانه و تع است ٥ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٥ لکن برای
استدراکست لا یعلمون متروک المفعول است منزل منزلة اللازم است لیکن فعل متعلق کنایت است از فعل مقید
بمفعول ای ولکن اکثر الناس لیسوا من اهل العلم فهم لا یعلمون ذلک و تواند بود که مفعول لا یعلمون مقدر بود
بقرینه سیاق کلام ای ولکن اکثر الناس لا یعلمون ان علمها عند الله وانه لا یعلمها الا الله **معنی اینست** ولکن
بیشترین مردمان اختصاص علم قیامت بخدای عز و جل نمیدانند ازان جهة از هنکام قیامت می پرسند ٥ قُلْ لَا
أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ **معنی اینست** چون کافران از پیغامبر تعین وقت قیام
قیامت جستند و ایان مرسیها کفتند پیغامبر کفت علم قیام قیامت خدای راست من نمیدانم نادانسته جواب
کفتن نتوانم کافران کفتند اکر پیغامبر باشی چکونه ندانی در رد ایشان این آیه فرود آمد قل لا املک لنفسی نفعا
ولا ضرا الایة و اینجمله مقرر است مر مضمون قل انما علمها عند الله که متضمن این معنی است که من نمیدانم که قیامت
کی خواهد بود و این حال عجب که روی خواهد نمود **معنی اینست** بکوای محمد مالک نه ام من برای من و برای نفس من
نفعی را که جلب کنم و مالک نه ام برای نفس خویش ضرری را که آنرا دفع کردانم مملوک مالک نبود و بنده متصرف نشود و نفع
و زیان من بر دست من نیست متعلق بارادت خدای تع است علم قیامت مرا چکونه باشد که مخصوص بحضرت و بیان
وقت آن که نمیدانم از من چکونه شود و تعین وقت آن چنوع بحصول پیوندد قیامت غیب است لا یعلم الغیب
الا الله غیب را کسی نداند و خبر کردن از غیب کسی نتواند ٥ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ

من

مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥ عطف است بر جمله لا املک لنفسی
نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله یا معترضات برای اظهار نادانستن است **معنی اینست** نه ام من مکر ترساننده
و بشارت دهنده مر کافران را و مومنان را و تواند بود که لقوم یؤمنون متعلق نذیر و بشیر بود که بشارت و نذارت
مومنان را بکار آید تا از کناه باز مانند و در طاعت کوشند ٥ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ
مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا ٥ در جمله سابقه ذکر قیامت بود و در ذکر قیامت جمله لا یجلیها
لوقتها الا هو روی نمود بذکر جمله مذکوره که ثنای خداست تخلص سوی ثنای خدای تع کرد و جمله هو الذی خلقکم
من نفس واحدة در ثنای خدای تع آورد **معنی اینست** آفریدکار عالم آنست که آفریده است شما را از یک نفس یعنی
نفس آدم و آفرید از نفس او زن او را یعنی حوا را تا سوی او میل کند و آرام کیرد و دل او بصحبت جنس انس پذیرد
تانیث ضمیر منها و واحدة از جهة لفظ نفس است که مونث سماعی است و تذکیر ضمیر لیسکن از جهة ما صدق
علیه است که آدم عم است که مذکر حقیقی است ٥ فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ
بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ٥
لما ظرف است مر حملت را و فا عاطفه است و جمله عطف است بر خلق منها زوجها ای و خلق منها زوجها فحملت
حملا خفیفا حین تغشیها لام در لئن آتیتنا موطئه قسم است بر شرط در آمده لنکونن از روی لفظ جواب قسم است
و از روی معنی جواب شرط و لما ظرف دعوا الله است و جمله دعوا الله با متعلق خویش عطف است بر حملت حملا
خفیفا و جمله لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین بیان دعاء مذکور است **معنی اینست** پس هرکاه
که پوشیده او راه مبادات خویش و این کنایت از جماع است بارکرفت باری سبک که در وی رنج نیارد و حامله از
کردن نینداخت پس هرکاه که کران بار کشت و بچه بنزدیکی زادن پیوست آدم و حوا دعا کردند و دل و زبان در
خواهش آوردند که اکر بدهی ما را فرزندی صالح برای کار آدمی درست با اعضاء استوار هر آینه باشیم ما از سپاس
دارندکان و شکر کزارندکان ٥ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا ٥
لما ظرف جعلا است و جمله عطف است بر دعوا و ضمیر عاید است بر آدم و حوا بحذف مضاف بتقدیر جعل
اولادهما شرکاء و همچنین فیما آتیهما را محمول بر حذف مضاف دارند بتقدیر فیما اتی اولادهما بدلیل
تعالی الله عما یشرکون چه اشراک در اولاد آدم واقع شده و حوا از شرک بری آمده و بعضی شرکا بلفظ مصدر
خوانند و معنی برحسب آن دانند **سوال** آن بود اولاد نبودند یک ولد بود اشراک از اولاد چکونه
روی نمود **جواب** اینجا معطوف محذوف دارند و کلام بتقدیر فلما آتیهما صالحا و اتی اولادهما جعلا
له شرکاء پندارند **معنی اینست** پس هرکاه که داد ایشان را خدای تع فرزندی صالح برای کار با اعضاء استوار
کردانیدند فرزندان در آنچه خدای تع داده است ایشان را مر خدای را شریکان پس بر ین وجه اشراک سوی اولاد
بود سوی ایشان نباشد **سوال** همه اولاد آدم و حوا مر خدای را شریک نکردانیدند این حکم بر اولاد آدم
بصیغه عموم چکونه آید و صحت آن بچه وجه روی نماید **جواب** این از باب نسبت فعل بعضی از جماعت
سوی کل است چنانچه در اینها العیر انکم لسارقون آمده و در آیه فکذبوه فعقروها بتحقیق شده و صاحب
کشاف وجهی دیکر کفته و در وی خوبتر سفته خطاب هو الذی خلقکم مر کفار قریش را داشته و مراد از نفس واحدة
مصطفی را پنداشته و جعل منها زوجها را یعنی جعل من جنسها عربیة قرشیه آورده فلما تغشیها را تا آخر بر
ایشان تطبیق کرده اشراک یعنی زن او بر دو فق جعلا له شرکاء ظاهر شده و تسمیه ایشان اولاد خویش
را بعبد مناف و عبد عزی و عبد شمس دلیل ظاهر بر اشراک ایشان آمده برین وجه سوالی نمی آید و اشکالی روی
نماید ٥ فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٥ فا سببیه است چه اشراک ایشان سبب است برای آنکه حکم کنند تعالی خدای تع
از اشراک ایشان **معنی اینست** پس حکم کرده شود که برتر است خدای عز و جل از اشراک چه او یکی است و او را

الوهیت وسزاواری معبودیت شرکی ایشان وابنا بر ان نمی باشند ۝ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ
يُخْلَقُونَ ۝ استفهام براء توبیخ است وهم یخلقون جمله حالیه است افراد ضمیر لا یخلق از جهة افراد لفظ ما بود
وجمع ضمیر از جهة معنی باشد وجمله مقرراست مر بیان شناعت مضمون جمله سابقه است معنی اینست اشراک
میکردانند باخدای تعالی بتانی را که چیزی را نمی آفرینند وایشان ۝ آفریده می شوند سوال ضمیر هم فقط وجمع بعقلات
استعمال آن در بتان که جماد اند بچه وجه روا است جواب کفار برایشان التجا میکنند وایشان را در معرض کاری کردا
میدانند افعال عقلا سوی ایشان منسوب میکردانند وبدین اعتبار ایشان را تنزیل منزله عقلا سازند وباجراء
احکام عقلا برایشان بر دارند جواب دیگر آنکه هم عاید بر عابدان ومعبودان دارند وعابدان عقلا اند وضمیر
عقلا بر وجه تغلیب آرند پس باید وسزد که خالق را پرستند نه مخلوقات صانع را پرستش بکزینند ونه مصنوعات
را ۝ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۝ عطف است بر لا یخلق شیئا وعطف داشتن
او بر یشرکون چنانچه بعضی کفته اند بعید است چه توبیخ بر عدم استطاعت غیر صحیح است مکر آنکه توبیخ سوی
معنی جمع کویند از کلام معنی لا ینبغی ان یجمع الاشراک وعدم استطاعت الشرکاء النصر چویند انفسهم مفعول
ینصرون را تقدیم او از جهة رعایت فاصل است وجمله عطف است بر ولا یستطیعون معنی اینست وبار
کردن پرستند کان را نتوانند ونه نفسهاء خود را یاری کنند واز زخم تیشه سنک تراش خود را نرهانند اینچنین عاجز
چه لایق پرستش واینچنین ناتوانان چه شایان عبادت باشند ۝ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ
بجمیع مضارع از باب سمع واز باب افتعال خوانند ومعنی یکی دانند وجمله شرطیه عطف است بر جمله فعلیه سابقه
مخاطبان یتبعوکم پیغامبرم ویاران پیغامبرند معنی اینست واکر بخوانید شما ای محمد ومحمدیان ایشان را
یعنی مشرکان را سوی راه راست ایشان شما را پس روی نکنند ودر راه راست نروند ۝ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ
أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ۝ همزه استفهام براء تسویه است ام انتم صامتون عطف است
براء تسویه ور فعلیه سابقه از باب عطف اسمیه بر فعلیه واین هر دو جمله بتاویل مصدر مبتدا است وسواء خبر
مبتدا است واین جمله تذییل است معنی اینست برابر است بر شما که دعوت کردن ایشان را اصلاح کنید
ویا بر خاموشی که داشتید ثابت مانید چون شان ایشان این ثابت است دعوت کردن شما وخاموش ماندن
یکسان است پس روی شما نخواهند کرد وخود را بر متابعت شما نخواهند آورد ۝ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ ۝ جمله سابقه در تشنیع مشرکان بود اینجا نیز در تشنیع ایشان
روی نمود وچون مقرر مقصود است فصل کرد وبحرف عطف نیاورد وضمیر موصول محذوف است ای
تدعونهم وجمله ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم کنایت است از انهم لیسوا بالهة وچون کلام
در مضمون اینجمله باعتبار معنی کنی عنه انکار بود براء رد انکار تاکید جمله واجب نمود ودر جمله سابق ذکر
مشرکان بر وجه غیبت کرد واینجمله را بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب آورد معنی اینست بدرستی
معبودان غیر خدائی که ایشان را میجوید وبباطل معبود خود میکویید در مسخر ومنقاد در حکم خدای تعالی بودن
بجو بند کانند که اکر بشکنند شکسته شوند واکر بفکنند بیفتند درین معنی امثال شما اند وچون ایشان را امثال
خود دانید آلهه چکونه میخوانید که مثل عاجز لایق الوهیت نباشد وسزاوار معبودیت نبود ۝ فَادْعُوهُمْ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ فا سببیه است استجیبوا عطف است بر فادعوهم
معنی اینست پس چون ایشان را آلهه میدانید در انچه خواهان خویش است بخوانید تا ایشان مر شما را اجابت
کنند وهر چه میخواهید بدهند اکر شما صادق اید درین که ایشان را آلهه میکویید اکر ایشان اجابت خواهش
نتوانند کرد ومطلوب شما را بحصول نتوانند آورد سر پیش ایشان چرا باید نهاد وکواهی بالوهیت ایشان ۝
چنوع باید داد سوال فادعوهم امر بخواندن بتان است وخواندن بتان کفر باشد امر بدان چکونه

جایز بود جواب این امر تعجیز است امر اذن وتخییر زیراکه چون فاء فلیستجیبوا مفید تعقیب وترتیب بود امر مذکور
بدعائی که بعد او استجابت است باشد وشک نیست که ترتب استجابت در دعاء ایشان ممتنع وناجایز است داعی
ایشان از دعائی که براء استجابت سوت عاجز است ۝ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا
أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ۝ استفهام براء انکار است بمعنی نفی واینجمله تایید است
مر مضمون فلیستجیبوا که تعجیز بتان است وبیان عاجزی وناتوانائی ایشان است ام در ام لهم اید یبطشون
بها ومعطوفات او منقطعه است بمعنی بل با همزه مضمون ام است وبمعنی انکار است بمعنی نفی معنی اینست ایشان
اجابت نتوانند واز اجابت عاجز اند مر ایشان راست یعنی بتان را پاهائی که بدان مشی کنند یا خود مر ایشان راست
دستهائی که بدان چیزی بکیرند یا خود مر ایشان راست چشمهائی که بدان می بینند یعنی ایشان را این چیزها هیچ
چیز نیست وچون این همه هیچ کدام نباشد اجابت خواندن چکونه کنند ودم الوهیت ومعبودیت ایشان چه
نوع زنند ۝ قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ ۝ کیدون فلا تنظرون
باثبات یاء متکلم وبحذف او خوانند ومعنی هر دو یکی دانند معنی اینست چون حضرت رسالت پناه بتان ایشان را
مذمت کرد ایشان پیغامبرم را از کید بتان ترسانیدن این آیه بر وجه استیناف نازل شد معنی اینست بکوای محمد
ایشان را بخوانند همه شرکاء خویش را پس مکر کنید وبد سکالی بر من ورزند وپس هر چه توانند بکنند ومهلت وفرصت
مدهید من در عصمت خدای تعالی ام شما آزار من نتوانید کرد ومرا بر مضرتی نتوانید آورد واین معنی دلالت بر کمال توکل بود
واز غایت اعتصام بعصمت من روی نمود ۝ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى
الصَّالِحِينَ ۝ اینجمله معلله است مر توکلی که مفهوم جمله سابقه است وتاکید این جمله از جهة ابراز ثناء یاری بر وجه
وکادت واستواری است معنی اینست بدرستی که ولی من وناصر من است خدای تعالی که آفریده است کتاب را
وحال اینست که او دوست دارد صالحان را وولایت دارد برایشان وکار ایشان را بکفایت رساند وحاجات
ایشان بر آورده کرداند سزاوار آن باشد که بر او توکل کنند وخود را در حمایت وحفظ او افکنند واز غیر او باک
ندارند وخوفی وخطری در خاطر نیارند بیت تو خواه از شو اکر جمله عالم دهات ۝ بخدا که هر موی قدمت ترکرد
وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۝ اینجمله عطف است
بر وهو یتولی الصالحین وتقدیم مفعول از جهة رعایت فاصله است چنانچه بالا کذشته معنی اینست خدای تعالی
صالحان را دوست دارد وایشان را نصرت دهد وای کسانی که میخوانید شما ایشان را از غیر خدای تعالی یاری کردن شما
نتوانند ونفسهاء خویش را نیز یاری نکنند نیشتر سنک تراش را باز نتوانند وسنک شکن را دافع نباشند چون کفار
ایشان را چنانچه عادت ایشان است بیهوده لاید کسان برایشان کرده اند دستی در جنبش نیارند وکسان را باز
نتوانند ۝ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝ این شرطیه
با معطوف خویش که فعلیه است عطف است بر اسمیه سابق وخطاب تریهم پیغامبرم راست معنی اینست واکر شما
ایشان را سوی راست بخوانید نشنوند ونه بینند وبه بینی تو ایشان را ای محمد که بسوی تو نظر کنند وحال اینست که سوی
تو نمی بینند یعنی چون بدان دیدن عبرت نکیرند دیدن ایشان در حکم نادیدن است وشنیدن ایشان در
حکم ناشنیدن است ۝ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۝ اینجمله وچند جمله دیگر
براء تلقین پیغامبر است بر وجه ترتیب آمده وسورة مذکوره با جمله مسطوره معطوف اند بر او معنی اینست
بکیر کار عفو کردن وشان در کذشتن از خطایاء مردمان واز جرایم ایشان در کذشتن ومفر ما بکاینسته که آن را
عقل بپسندد ونزدیک مردمان پسندیده باشد واعراض بکن از کردار ناپسندیده جاهلان واز کفتار نا
شایسته ایشان ودیده را نادیده بکن وشنیده را ناشنیده بکن ومعارضه ومکافات ایشان مپرداز وکار
کینه مساز بیت دعاء بد مکن بر بدان که مسکینان ۝ بدست خوی بد خویشتن کرفتارند ۝ واین آیه جامع

آیات مکارم اخلاق است معتمد و متمسک کرما و عظماء باتفاق است خذ العفو باز ماندن از ایذاست چه هر که
در حق مجرم که ایذا کند بعفو پیش آید در حق غیر مجرم بطریق اولی از ایذاء تجنب نماید و امر بالعرف متضمن است مر
نفع رسانیدن و نیکخواهی کردن و راه نیک نمودن و کارهاء شایسته و اخلاق خجسته فرمودن فعلان بنفس خویش باشد
و انصاف بران در صفات خود بود و اعرض عن الجاهلين متضمن است مر صفت تحمل که تحمل است و این پیش عقلا
دلیل بر کمال عقل است چه مکافات با جاهل سود نکند بلکه در زیادت کلمات جهل افکند ۝ وإما
ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله ۝ ما زائده است بعد ان شرطیه اصل اوان ما بود از جهة
قرب مخرج ادغام کردند بعد زیادت ما در شرطیه نون تاکید در آوردند چنانچه در اما ترین من البشر احدا آمده
و در فاما یاتینکم منی هدی تحقیق شده نزغ فاعل است اسناد مجازی است از باب اسناد سوی مصدر چون جد
جده و شعر شاعر و توانی بود که نزغ بمعنی نازغ باشد و اسناد مجازی نبود من الشیطان بر هر تقدیر حال است
از فاعل از جهة نکارت ذو الحال مقدم شده لیکن بر تقدیر اول من ابتدائیه است و بر تقدیر ثانی من بیانیه و ان شرطیه
که جزاء او انما است عطف است بر اشارات سابقه معنی اینست و اگر برانگیزد ترا و بر خلاف اوامر مذکوره
آرد از شیطان برانگیختنی که نزغ و نخس یعنی سوختن بخاشه در دم دابه براء بد آوردن جنبانی و تیز روی او مانند
و طبع حال آنرا چون حال عمل نخاس دانی تعبیر از برانگیختن بنزغ بر وجه تمثیل است پس پناه جوی بخداء تو تا از وسوسه
او در پناه خود دارد و از غضب و قصد که تحریض شیطان حادث شده باز آرد ۝ إنه سميع عليم ۝ تذییل است
معنی اینست چون گفتار و کردار شنود و جزا دادن و سزا کردن تواند چون کلام سابق ملوح سوی مضمون جمله بود
باعتبار معنی کنی عنه بتقدیم ملوح است شنواست گفتارها از نیک و بد تحلیل بشنود و کردار بد کرداران و نیک کرداران
میداند و هر گفتار و کردار جزا دادن و سزا کردن می تواند ۝ إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان
تذكروا فإذا هم مبصرون ۝ طائف بروزن فاعل و طیف بروزن فعل خوانند و معنی هر دو یکی است
و موصول با صله اسم ان است و جمله شرطیه یعنی اذا مسهم تا آخر جزاست و فا عاطفه است اذا براء مفاجات
با متعلق یعنی مفاجات ای مفاء جاوفت کو هم مبصرین و جمله عطف است بر تذکروا و جمله ان الذین تا آخر
تعلیل است و تاییدات مر امر استعاذه را و تاکید او از جهة تقدیم ملوح است چون پیغامبر را امر باستعاذه
شد ملوح افتاد که این کار نیک است بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد معنی اینست بدرستی که آنانکه پرهیز
کاراند از خداء تو ترس دارند چون ایشانرا وسوسه شیطان لعین بر کین رسد یعنی خیالی در دل و وسوسه و خطره
در خاطر کرد و امر و نهی را یاد کنند و وعد و وعید را در دل آرند پس ناگاه ایشانرا وسوسه کند و دشمنی او را
می بینند و هیچ نوع محسوس میدانند و از اتباع آن و عمل کردن بدان باز می مانند ۝ وإخوانهم يمدونهم في
الغي ثم لا يقصرون ۝ یمدونهم بر صیغه مضارع مدو امداد خوانند و معنی بر حسب آن دانند ای الشیاطین
یوافقونهم و در یمدونهم ضمیر فاعل عاید است بر شیاطین و ضمیر مفعول عاید است بر اخوانهم و این از قبیل
اجراء فعل علی غیر من هو له است و توانی بود که ضمیر اخوانهم عاید بر کافران بود و مراد از اخوان الکافرین ای
الشیطان یمدون الکافرین دارند برین تقدیر اجراء فعل علی غیر من هو له نپندارند و اینجمله عطف است بر جمله
سابقه معنی اینست دوستان شیاطین و موافقان ایشان از مردمانی که از خداء تو نترسند و پیروان تقوی
نرسند شیاطین ایشانرا اکراه میکند و در گمرهی و تباهی یاری میدهد و مدد میکند پس اگر چه دیر میکشند در زمان
بسیار می رود هم یاری می مانند و این وسوسه و اغوا نمی گذارند ۝ وإذا لم تأتهم بآية قالوا لولا اجتبيتها
اینجمله شرطیه عطف است بر جمله و اخوانهم یمدونهم فی الغی معنی اینست و چون نیاری معجزه که طلب میکنند
چون کتابی مکتوب در قرطاسی یا فرشته که آنرا می آرد از آسمان و امثال این معجزات اقتراحی که بیان او پیشتر رفته و
ذکر آن یا لا گذشته بگویند این معجزه چرا حاصل نکردی و چرا پیدا نیاوردی تو پیغامبری و پیغام میگذاری باید که هر چه

ازو طلبید باری ۝ قل إنما أتبع ما يوحى إلي من ربي ۝ چنانستی که ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک معنی اینست
بگو ای محمد پس روی نمیکنم مگر چیزی را که سوی من از خداء تو وحی شده است و بدین معجزات مقترحه بر من وحی نیامده
هذا بصائر من ربكم وهدى ورحمة لقوم يؤمنون ۝ اینجمله تایید و تعلیل است مر اتباع آنکه
وحی کرده می شود و هذا اشارتست سوی ما یوحی معنی اینست این یعنی آنچه وحی کرده می شود سوی من از پروردگار
نمانمودارها و حجتهاست یا گویند دریافتن امور حق در دلها بجهت بصیرتهاست و راه نمودن است مر گمراهانرا
و رحمتست مر مومنانرا ۝ وإذا قرئ القرآن فاستمعوا له وأنصتوا لعلكم ترحمون ۝ اینجمله
معترضه است براء امر باستماع و انصات سامعان وقت قراة و ترغیب در تکثیر ثنا است لعلکم ترحمون
یعنی لکی ترحموا متعلق فاستمعوا له و انصتوا است معنی اینست و چون خوانده شود قرآن استماع کنید و استماع آن خاموش
باشید سماع کنید و در شنیدن آن گوش دارید و خاموش باشید و بتکلم در استماع خلل میفکنید تا شما رحمت
کرده و رحمت کرده شوید سوال این آیه وارد است در شان مقتدی که پس امام نخواند و برین روایت تصریح
است مقتدی را قراة قرآن نشاید و استماع و انصات باید این آیه هر چند در حق مقتدی وارد شده و ورود
آن در حق استماع قرات امام آمده لیکن چون بظاهر خویش بود عموم مخصوص نشود قرات صلوات و غیر صلوة
را متناول باشد جواب از علما منقول است که استماع و انصات مطلق در قرات قرآن بر مقتدی واجب است
چه در کتب فقه آورده که استماع و انصات در قرات قرآن در غیر صلوة اولی است چون نص هر دو را متناول باشد
حقیقت و مجاز جمع شود سوال از امر مذکور معنی اعم یعنی ترجیح فعل بر ترک که متناول وجوب و ندب باشد
مراد دارند و آنرا عموم مجاز پندارند و بعضی گویند این آیه در خطبه وارد است و قرات مجاز از خطبه است زیراکه
خطبه در غالب مشتمل بر آیتی از قرآن می باشد پس بدین طریق قرآن جز خطبه است و شک نیست که آن جزیی
شریف است ذکر قرات وارد است و خطبه از باب ذکر جزیی شریف و اراده کل باشد و در حالة خطبه
استماع و انصات واجب دانند و در حالة خطبه امر مذکور براء وجوب پندارند و بعضی گویند این آیه وارد است
در قرات قرآن در هنگام تبلیغ وحی چه درین حالة اهتمام در استماع باید و کاشتن گوش و هوش در رو شاید
واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال
ولا تكن من الغافلين ۝ ای واذکر ربک فی نفسک عند قرات القرآن او سماع الخطبة و تبلیغ النبی
علی حسب ما مر و اینجمله عطف است بر شرطیه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله تضرعا و خیفة یعنی
ذا تضرع و خیفة حال است یا مفعول مطلق است بر طریق جریته سوطا ای ذکر تضرع و خیفة معنی اینست
و یاد کن ای محمد پروردگار خود را بوجه زاری و ترسکی نه بر طریق بی اتفاقی و بی باکی و نه آشکار از گفتار یعنی ذکر کن
پنهان بدل نه بزبان در بامداد و شبانگاه با دلی حاضر و آگاه و بعضی گویند و اذکر ربک امر است بقرات قرآن خطاب
اول مر سامعانرا بود و این خطاب مر قاری راست معنی چنین آید ای سامع در استماع و خاموشی باش تا در شنیدن
تو خلل نیفتد و ای قاری قرآن زاری کنان و ترسان بخوان تا خواندن با شرایط ادب بود و یا از ذکر مطلق تسبیح
و تهلیل و تحمید و تکبیر مراد شود معنی چنین بود ذکر خداء تو کن در نفس خویش بزاری و ترسناکی نه بعدم التفات و بی
باکی و غافل از ذکر خداء تو مشو و در راه غفلت و فراموشی مرو و خطاب و اذکر مر پیغامبر را بود یا امر مر مخاطب
غیر معین را باشد ۝ إن الذين عند ربك لا يستكبرون عن عبادته ويسبحونه وله
يسجدون ۝ عند ربک صله موصول است لا یستکبرون با معطوف خویش خبر ان است و له یسجدون را
صلاست و تقدیم او بر او از جهة رعایت فاصله است و جمله ان الذین تا آخر تعلیل است و تاییدات مر
یاد کردن خدا را در بامداد و شبانگاه و نهی از غفلت بذکر جماعتی از بندگان خاص آنکه در هر حالت ذکر دارند
و یکدمی دل بر غفلت نمی نهادند و تاکید جمله از جهة ابراز مدح بر صورت و کادت بود معنی اینست بدرستی

آنکسانی که ایشان نزدیک خدای‌اند بقرب مکانت و قرب مکان یعنی فرشتگان که بزرگی نمی‌خواهند و در ره تکبر
نمی‌پویند و از عبادت خدای تعالی باز نمی‌مانند و خدای را بپاکی یاد می‌آرند و او را سجده میکنند و سر بر مکانی که بر
نسبت ایشان بمنزله زمین است می‌نهند و چون مقربان حضرت پاک و متوطنان و ساکنان افلاک شب و روز
درین کار باشند همه را باید که درین صفت شوند تا بدرجتی و قرب رسند **سوال** برین آیه فضل فرشتگان ثابت
می‌شود و دون فضیلت آدمی می‌بود **جواب** فضل جزوی در مقصود منافی فضل کلی نبود چنانچه فضل علی کرم الله
وجهه بر ابوبکر در علم و شجاعت و غیر آن از جزئیات فضائل منافی فضل کلی ابوبکر نباشد فرشتگان از جهه آنکه ساکن
عالم بالا و مخلوق از جوهر اعلااند و مقربان حضرت و اصحاب قوت و قدرت‌اند بر بشر فضل دارند و این همه فضل
جزوی باشد فضل کلی را در بشر که از مواهب است منافی نبود و بدانکه در ختم این صورت جمله هذا بصائر للناس آورد
و آنچه درین سورت و در آیات سورت بیان آن آمده جمع کرده و آن تفصیل بدین جمله مذیل کردانید و آنچه
گفته بود بتقدیر و تثبیت سایند و بعد از آن جمله و اذکر ربک برای امر بذکر خدای تعالی و تسبیح و تمجید و تهلیل و تقدیس که سبحانه
که اهم امور و اعظم شیون مسطور است بذکر پیوست بعد از آن مدح عابدان و ساجدان و مسبحان و ذاکران کرد و ثنای
فرشتگان و ساکنان آسمان آورد شک نیست که ختم مذکور دلیل بر تمام کلام میکند و انتهاء بیان در دل می‌افکند که هر چه
تفصیل آن مذکور بود جمله کرد و بعضی چیزی که معظم امور است با لواحق و توابع بتخصیص در ذکر آورد و کلام تمام
گشت و سخن بانتها پیوست محتوی حسن و مقطع مستحسن باشد والله اعلم بمفهوم ما ارجاه و رموز الفاظ و اسرار معناه
لا اله الا هو ربی و توکلی علیه و هو حسبی نوشته سالها ماند زکاتب ٥ نشان در خاک جوئی یابی

سورة الانفال سورة الانفال غیر سورة توبه هفتاد و پنج آیه است و بعضی هفتاد و شش
گویند هزار و دویست و هشتاد و چهار کلمه است و بعضی هشتاد و یک گویند پنج هزار و دویست و نود و
چهار حرف است و بعضی بجای نود و چهار هشتاد و چهار گویند نظم این سورت با سورة انفال بیان سزای ایشان
از قتل و اسر و نهب و استغنام اموال است که ایشان را در دنیا روی نمود و بعد آنکه این سورة را بذکر مسئله غنایم و بیان حکم
آن افتتاح کرد و بعده بودن این حکم در حقیقت چون سفر پیغامبر م بوعده ظفر کافران و لشکر کافران که مبداء قصه است
آورد و بعده واقعات قضیه جنگ بدر مذکور گشت و حادثات آن یک یک به بیان پیوست تا آنکه در آخر سورت بجمله
کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم ذکر استحقاق فدا و رها کردن اسیران رسید و مقاصد قصه
بنهایت انجامید و بعده بر بنوجه بر سبت جمله فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا در احلال انفال و چند جمله دیگر از امور
که متعلق است بقتال آورد و بعده بذکر ان الله بکل شیء علیم که جامع کل است و تمام سورت بدو مذیل است
ختم کرده و شک نیست همه جملهائی که ازین باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهه اتحاد باب ایشان ارتباط
و اتصال باشد و اگر ازینهم مقصود یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است و معترضاتی که در میان جمله
مذکور آمده و میان کلامها واقع شده و حل دیگر از هر نوع در محلاتی که آید بمشیته الله و عونه بیان آن روی نماید
والله اعلم و احکم بالصواب و الیه المرجع و المآب الحمد لله رب العالمین و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم ٥

یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول ٥ روایت کرده اند پیغامبر م در مدینه خبر یافت
که کاروان قریش در زمین شام رفته درین وقت با ربح بسیار و اموال بیشمار باز گشته پیغامبر م جاسوسی از
قبیله جهینه برای تحقیق خبر کاروان مذکور رخ نهاده جبرئیل م آمد و گفت خدای عز و جل وعده میکند که یکی از دو
طائفه شما را باشد یا کاروان یا لشکری که بمدد کاروان برسد پیغامبر م مستظهر شده بوعده خدای تعالی اعتماد کرده
با سیصد و سیزده تن متوجه کاروان گشت و همت بر تاختن ایشان بست و از سیصد و سیزده تن که توجه نمودند
جز چند کس مذکور سوار بودند و بیشتر را سلاح نبود اما چوب دستی داشتند برای تاختن کاروان که مقصود بود

همین مقدار کافی پنداشتند پیغامبر م طلحه و جعفر طیار را و شتر سوار چند را در چاه بدر فرستاد تا بر استطلاع دل گمارند
و از کاروان که کجاست و تا کجا رسیده خبر آرند ایشان در چاه بدر رسیدند و آب آشامیدند و یکسانیکه در ان جا
بودند خبر پرسیدند ایشان گفتند کاروان هنوز نگذشته و هنوز بلشکر مکه نه پیوسته بعد باز گشتن ایشان از جا
ابوسفیان نیز جاسوسان در سر چاه بدر رسیدند و از اهل چاه پرسیدند که کسی اینجا آمده بود و از کاروان هیچ
پرسش نمود ایشان گفتند آری دو شتر سوار آمده بودند و از کاروان استطلاع می‌نمودند تا گذشتن کاروان
دریافتند و آب آشامیدند و شتافتند جاسوسان ابوسفیان پی شتران گرفتند سرگین شتران در راه یافتند
برگرفتند و بجانب ابوسفیان رفتند ابوسفیان در ان سرگین هسته خرما یافت بودن شتران مذکور را جانب مدینه
دریافت که در مدینه هسته خرما دانی کوبند و علف شتر می‌سازند با اهل مکه نوشت که محمد م با یاران قصد کاروان
کرده و روی بتاختن کاروان آورده اهل مکه چون ابوجهل و عتبه و شیبه و ولید و دیگر سران قریش با هزار و چند
مبارز برای مدد کاروان از مکه بیرون آمدند و بنزدیک چاه بدر با استعداد بسیار رسیدند و کاروان بخوف لشکر
پیغامبر م در راه جده بسرعت در مکه رفت و از محلهایی که پرخوف بود بسلامت گذشت و بمواطن خود رسید
و آنکه ابوسفیان بر ابوجهل نوشت که ما در مکه در آمدیم شما نیز باز گردید و با لشکر محاربه مکنید ابوجهل گفت
اگر ما باز گردیم محمد م گمان برد که ما از خوف او گریختیم اکنون تا او را نکشیم باز نگردیم چند گاه اینجا بخوشی سلامتی
کاروان خوش باشیم و می نوشیم و در محاربه با محمد م کوشیم اخنس با سیصد تن باز گشت حکیم بن حزام گفت بسلامتی
کاروان بسنده کنند باز گردید و خود را در خطره میفگنید ابوجهل او را گفت می‌بینم که شش تو اماس کرده ترا بخیر دلی
آورده حکیم بن حزام گفت فردا معلوم خواهد شد شش تو اماس که خواهد گشت و این سخن حکیم بفراست گفته بود
از جهه خویش در شان ایشان شکوه‌ای می‌نمود ابوجهل نزدیک بود که مراجعت نماید و در مکه در آید ابلیس که
کار او تلبیس است بصورت سراقه تشکل کرد و ابوجهل را و سراقه مشهور بدلاوری بود در نظر ایشان تنها بجای
هزار سوار می‌نمود و آن روز که پیغامبر م از مکه هجرت کرد اهل مکه سراقه مذکور را اجتیاد کردند و قبول کردند و مال
بر دنباله کردن آوردند و او بلاف و گزاف که چنین کنم و چنان برسم روان شد و شتافت تا آنکه پیغامبر م را
در راه دریافت ابوبکر گفت ادرکنا یا رسول الله پیغامبر م گفت ما لک دکنا تا آنکه ابوبکر دید که سراقه از پیغامبر م
بحد نیزه رسید باشارت دست مبارک پیغامبر م پایهای اسپ او را زمین گرفت سراقه ازین حال عاجزی
پذیرفت از پیغامبر م امان خواست پیغامبر م اشارت کرد از زمین خلاص یافت باز قصد پیغامبر م کرد
خدای عز و جل او را که اسپ سوار بود باز اسپ را با پایها در زمین فرو رفت علو کار پیغامبر م دریافت
و از پیغامبر م امان نامه خواست که چون کار تو رفعت گیرد و شایان تو علو پذیرد و بر اهل مکه غالب آیی مرا امان
باشد و قصد کشتن من و متابعان من ننمائی پیغامبر م ابوبکر را فرمود ابوبکر بکتابت اقدام نمود باز گشت و از
تمام لاف و گزاف که زده بود سوی مکه مراجعت نمود درین هنگام ابلیس خود را بصورت او ساخت و بوسوسه
ابوجهل پرداخت و گفت که منتظر این واقعه مانده بودم و در کار محمد م انتظاری می‌نمودم امروز وقت آنست که
درین کار بر دازم و نحن خود را پیش آرم تا خود را در رفاهیت اندازم و با خود را در فدای کار شما سازم ابوجهل گفت
در وقت رسیدی ای سراقه و خود را از معرض ملامت و نکوهش کشیدی ابلیس بدین تلبیس ایشان را بر مقاومت
آورد و بکلمات نابوده و ناپسندیده تشجیع کرد ابوجهل با نهصد و پنجاه مبارز همانجا ماند و باکر دیدکار را
عرخواند طلحه و جعفر طیار که خبر تحقیق کرده باز گشته بودند بلشکر پیغامبر م پیوستند خبر نا گذشتن کاروان
و نزدیک شدن آن گفتند و نیز پیغامبر م ابو صعصعه را که فرمایش رجاله بدو سپرده بود با جماعتی در تجسس
مشرکان در چاه بدر فرستاد و دل بر خبر آوردن ایشان نهاد دو نفر مشرکانی که نزدیک چاه بدر فرود آمده
بودند و آب می‌کشیدند یکی را ابو رافع میخواندند و دوم را اسلم میخواندند ایشان را گرفت و همراه خود پیش

پیغامبر آورد و جاسوسی که پیغامبر فرستاده بود رسید و خبر نزول کاروان بتعین منزل رسانید ابو رافع اسلم
را که ابو صعصعه آورده بود حضرت رسالت پناه اسلم را بیاران فرستاد و ابو رافع را تنها کرد و حکایت مردمان
پرسید که از مکه کیان بیرون آمده اند و کجا نزول کرده اند ابو رافع گفت هر که قوتی داشت در مکه نماند همه روی
بکه جمع شده نزدیک چاه بدر فرود آمده اند پیغامبر پرسید که کسی از آیندگان بدر باز گشت گفت اخنس با سه صد کس
باز گشت پیغامبر شنیدن باز گشت او تکبیر گفت و مبتهج گشت و بعد از آن توجه سوی یاران کرد شنید که اسلم
می گوید از مکه فلان و فلان از سران قریش و رؤسای مکه بیرون آمده اند و چنین شوکت و قوت دارند و دید که
ابو بکر او را چوب دستی میزند و میگوید که این حکایت برای چه میگوئی و عرض لشکرها برای چه میجوئی پیغامبر او را
تحقیق شده بود گفت ان صدقکم ضربتموه وان کذبکم ترکتموه یعنی اگر راست میگوید میزنید و اگر دروغ میگوید رها
دهید بعد با یاران در مشورت شد یاران سوی تاختن کاروان که مؤنت اندک داشتند و غنیمت بسیار میل
میکردند و دل بر قتال با لشکر استعداد آن نداشتند بیاوردند پیغامبر اعادت کرد و بار دیگر بر استصواب
رای آورد یاران همه بر زدن کاروان رای زدند و دل هم بر رای اول آوردند سعد بن عباده گفت یا رسول الله مشورت
باز میگردانی مگر رای اول را مردی نمیدانی انظر امرک در کار خویش فکر بکن هر کاری که در خاطر شریف قرار گیرد آن کن
هر عمل دشوار که فرمائی دل بدان داریم و هر که بعزیمتی پا پس نیاریم پیغامبر شادمان شد گفت یا رسول الله
آنچه قوم موسی گفته اند یعنی اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون ما نمیگوییم بلکه متابعت و موافقت
رای تو میجوییم و مطیع امر توییم هر جا که روی برویم و هر که را بفرمائی بزنیم و با هر که بگویی قتال کنیم و اگر ما را در دریا
در آری در آییم و اگر بکوه برآری برآییم پیغامبر خندید و او را بدعا خیر بکرد پیغامبر باز اعادت مشورت
کرد سعد بن معاذ گفت یا رسول الله اعادت مشورت میکنی مگر مشورت اصحاب را می پسندی آنچه ترا فرمان
خدای تعالی شده است دل بران دار در هر کار دشوار که باشد ما را مطیع و منقاد پندار پیغامبر شاد گشت
و بگفتار ایشان بمشورت پیوست چنانچه آثار شورت در بشره حضرت ظاهر شد و نشان بهجت در روی
مبارک حضرت پیدا آمد و پیغامبر از آنجا کوچ کرد و روی براه آورد و در راه دو نفر را دید از گذشتن کاروان
پرسید گفتند کاروان دوش درین راه گذشت و مشرکان را در چاه بدر نزول حاصل گشت پیغامبر گفت
خدای با ما یکی ازین دو طائفه وعده کرده بود یا کاروان یا لشکری که بمدد کاروان برسد کاروان در گذشت
وعده لشکر تعیین گشت ظاهر شد که نصرت ما را خواهد بود و فتح و ظفر یار ما خواهد بود مسلمانان را چون رفتن
کاروان و آمدن لشکر تحقیق گشت میگفتند یا رسول الله ما را گمان تاختن کاروان بود که بجهت آن بیرون
آمدیم و استعداد قتال با لشکر کافران نکردیم اگر خبر ... مستعد شده می آمدیم سیر میکردند و در دل کاره بودند
و صورت ناخوشی هویدا می نمودند چنانستی که ایشان را سوی مرگ می برند تا آنکه نزدیک چاه بدر آمدند پیغامبر
در ریگستان دور از آن چاه بدر فرود آمدند که کافران نزدیک آب نزول کرده بودند و در ریگ بیجان بود
که با تروی در می آمد در آن روز کافران بیامدند و قتال نکردند مسلمانان خوفی در دل بیاوردند با تشنگی
خواب کردند و بعضی از ایشان جنب شدند و از جهت اغتسال متعلق گشتند شیطان ایشان را وسوسه کرد که
اگر شما بر حق بودید از آب دور نمی افتادید و از جنابت و حدث متعلق نمی گشتید و با چنین خوف
و خطر نمی نشستید پیغامبر چون دشواری و ضعیفی مسلمانان و قوت و شوکت کافران شنید بزاری و خواهش
برخاست و از حضرت حق انجاز نصرت و فتح خواست گفت ای بار خدایا مسلمانان همین گروه اند تو میدانی که
چگونه در زاری و اندوه اند اگر این ... هلاک شوند پرستندگان تو درین زمین نمانند الحاح در دعا کرد و تضرع
بسیار آورد ابشر یا ابا بکر انی رایت جبرئیل یقولون فرسا فی الهواء یعنی مژده ترا یا ابا بکر انی رایت جبرئیل
یعنی جبرئیل هم را دیدم که کسی در هوا سواره میگشت و مدد فرشتگان از آسمان میرسند ناگاه حق سبحانه و تعالی

در رحمت بگشاد و باران فرستاد ریگ تن همه سخت شد و آب آشامیدند و مشکها پر کردند ریگ سخت گشت و کار ایشان
بهوست در آن روز کفار قتال بنیاد نهادند و پرده آرزوی کین گشادند و در معرکه رسیدند و صفها قتال کشیدند
سه کس از لشکر کفار عتبه و شیبه و ولید بن عتبه از لشکر جدا شده در میدان آمدند و از لشکر اسلام سه کس از انصار
برای مبارزت کفار جدا شدند عتبه گفت شما کیستید نسبت و نسب خویش بیان کنید ایشان بیان نسب خویش کردند
و خود را در مقابله مقاتله آوردند کفار مذکور گفتند ما مردمان بزرگیم امثال خویش را از مهاجران میطلبیم این
هر سه نفر باز گشتند و این حکایت پیش پیغامبر گفتند حمزه بن عبد المطلب و علی ابن ابی طالب و عبیدة بن الحارث از لشکر
بیرون آمدند و در معرکه در آمدند ایشان را کفار نشناختند عتبه گفت سخن بگویید تا شما را بدانیم حمزه گفت انا حمزه
باز گفت با تو این دو نفر کیانند گفت عبیده بن الحارث و علی بن ابی طالب عتبه گفت هر دو کریم اند بعد از آن عتبه ولید
را گفت بر حمزه و با علی در آویز ولید با علی هم تیغ گشت و بزخم علی بهلاک پیوست بعد از آن عتبه برخاست و با حمزه
در آویز کرد حمزه او را در ... آورد بعد از آن شیبه برخاست عبیدة بن حارث بدو پرداخت حمزه و علی یار شدند
سر شیبه از جهان بردند ابو جهل یاران خویش گفت ناخوش مشوید که ایشان شتابی کردند و خود را در معرض هلاک
آوردند شما دل برجا آرید و بقوت دل بر ایشان حمله کنید بعد از آن مرئی عمر بن الخطاب مبارزت کرد و سوی کافران
حمله آورد و بدولت شهادت رسید و جمال حور عین دید گفته اند در جنگ بدر هفت تن شهید شدند و بعضی
گویند سیزده تن ... بر دست او خرما بود میخورد دست بر تیغ زد و به پیش پیغامبر آمد و گفت اگر درین جنگ
بشتابم و سعادت شهادت یابم نعیم بهشت دریابم پیغامبر گفت آری حمله آورد و با کفار قتال کرد تا آنکه کشته
گشت و بشهادت پیوست پیغامبر یاران را تحریض بر قتال کرد و بر جد و کوشش درین کار آورد ابو جهل بر شتر
سوار بود یاران خویش را بر قتال تحریض می نمود جوانی از انصار برو حمله آورد و سینه او را مجروح کرد از شتر افتاد و جان
داد ابن مسعود چون حال دید آمد و سر او را برید و پیش پیغامبر آورد و بر زمین برتاب کرد پیغامبر چون سر او را
بدید مشتی خاک طلبید و با ... او پرداخت و خاک بر روی او انداخت و بعضی گویند ابو جهل را جبرئیل هم نیزه زد
در زمین انداخت ابن مسعود سر او را جدا از تن ساخت طلحه گفت من بکشتن کافری شتافتم سر او پیش از زخم
کردن خویش بریده یافتم دانستم که فرشتگان در میدان و در معرکه در آمده اند در کشتن هر که می شتافتم او را کشته
می یافتم تا آنکه هفتاد تن از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد تن از رؤسای مکه اسیر گشتند و هفتاد تن که
کشته شدند همان هفتاد تن بودند که در وقت هجرت پیغامبر دنبال گرفته در کشتن پیغامبر اهتمام می نمودند
تا آنکه پیغامبر مشتی خاک بر ایشان انداخت حق سبحانه و تعالی همه را بآفتی در چشمها مبتلا ساخت و پیغامبر از
پیش ایشان برغبت راند و از شر ایشان سلامت ماند مسلمانان در جنگ بدر سرهای این هفتاد تن جدا
ساختند و همه را در قلیب بدر انداختند چون پیغامبر بر قلیب بدر رسید ایشان را درون چاه افتاده دید
هر یکی را نام کرده ندا میکرد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا یعنی آنچه پروردگار ما
با ما از فتح و نصرت بر شما وعده کرده بود همه را حق یافتیم و راستی آنرا دریافتیم شما نیز آنچه در حق شما ... است و در ...
دریافتید و سوی موعد خویش شتافتید یاران گفتند ایشان مرده اند آنچه میگوئی میدانند پیغامبر گفت
بخدائی که مرا براستی بخلق فرستاده است و پیغامبری و پیغام گزاری داده است همه میدانند و لیکن جواب
گفتن پیغامبر با مظفر و منصور و مبتهج و مسرور با غنایم و اساری سوی مدینه باز گشت و دل مسلمانان نجح
مطلوب و نیل مقصود پیوست سعد آنچه پیغامبر کرده بود من قتل قتیلا فله سلبه من اتی بأسیر فله کذا
فرمود اصحاب نفیل مطالبه کردند و خود را در معرض استحقاق آوردند چنانچه سعد که برادر او شهید شده بود و
از جهت او تاسف مینمود تیغی آورد و بحکم نفیل آنرا مطالبه فرمود پیغامبر گفت حکم غنایم موقوف تا وحی آید
و از غیب کدام حکم روی نماید سعد محروم باز گشت چه برادر در جهان نماند تیغ نیز از دست رفت و میان بران

وجوانان در غنیمت منازعت شد جوانان گفتند کار ما کرده ایم پیران گفتند در نگهبانی اردوگاه رنج ما برده ایم هر یکی
حصه زیادت میطلبید و هر گروهی از حکم غنیمت می پرسید آیت یسألونک عن الانفال قل الانفال وارد گشت واین
نظم بوده پیوست قل الانفال لله والرسول جمله مستأنفه است در جواب ما ذا اقول حین والرسول یسألونک عن الانفال
معنی اینست ترا از غنیمتها می پرسند و قسمت آن از تو میخواهند بگو غنیمتها مر خدا و رسول خدا را بود جز خدا
و رسول هیچ کس را در آن تصرف و ولایت نباشد و قسمت او مفوض بحکم خدا و رسول خدا است چون قسمت غنیمت مفوض بپیغامبر
گشت پیغامبر سعد مذکور را طلبید و تیغ مذکور بخشید و غنایم را بر سویه آورد و بر سویت قسم کرد بعده پیغامبر
در مدینه رسید و از معامله اسیران پرسید یاران ابوبکر را رای برین افتاد که از ایشان مالی بستانند و رها کنند
گفت ایشان اقارب تواند و بزرگان عرب اند و میان ایشان عباس است که او عم تست اگر یکی یکی برگ برود اگر
میاری شاید مسلمان شوند چون از ایشان مال بستانی یاران خود را غنی میگردانی یاران قوت یابند و ایشان
فقیر شوند و ضعیف گشته با مسلمانان برابری کردن نتوانند شر ایشان چنانچه بکشتن کفایت پذیرد باستدن مال
نیز ضعف و وهن میگیرد در استدن مال نفع مسلمانان و دفع شر ایشان است در کشتن ایشان چیزی بر دست
نمی آید و درین عمل سودی نمی نماید عمر گفت یا رسول الله ام اضرب اعناقهم سران بکم بر دست تو افتاده اند بولا
شفقت بسیار این رفاهیت ترا دست داده همه را گردن بزن و از جهان برون افکن مسلمانان بفضل خدای غنی
خواهند گشت و از عیب برفاهیت خواهند پیوست پیغامبر رای ابوبکر را پذیرفت و برای او عمل درین واقعه در
خاطر آورد ابوبکر را بمیکائیل هم کار او اثار رحمت است تشبیه کرد و ابراهیم هم را ومن عصانی فانک غفور رحیم گفت
و عیسی هم که در ثناء وان تغفر لهم گفت و عمر را بجبرئیل که کار او فرود آوردن عذاب و نکال است مشبه داشت
و مانند نوح هم که هلاک همه کفار جست و مانند موسی هم که ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم گفت بنا
دل براستدن مال و رها کردن اسیران آورد و از ایشان مال استد و رها کرد بعد این عمل آیة لولا کتاب من الله
سبق لمسکم فیما اخذتم فیه عذاب عظیم نازل گشت از پیغامبر حدیث لو نزل بنا عذاب ما نجا الا عمر چنانچه بیشتر
ذکر آن خواهد آمد و بیان خواهد پیوست ٥ فاتقوا الله ٥ فا سببیه است معنی اینست چون حکم در غنیمت
مر خدا را و رسول خدا را باشد و دیگر را در وی ولایت بود پس از خدای تعالی بترسید و اختیار کار پیغامبر مگذارید
و خود را بر مخالفت و منازعت میارید ٥ واصلحوا ذات بینکم ٥ عطف است بر فاتقوا الله ذات
صفت است مر حال محذوف را و اضافت او اضافت مسمی الی اسمه است از باب سرنا ذات مرة وسرنا ذات
صباح ای مدة ذات مرة وسرنا اسم فنا ادام صباح وانیجا یعنی اصلحوا حالا ذات اسم البین و بین دو معنی دارد
فرقت و وصلت بر معنی اول بتقدیر اصلحوا حالا ذات الفرقة ای اصلحوا فرقتکم باکتساب اسباب عدمها و تحصیل
اسباب المواصلة معنی چنین بود و اصلاح کنید حالة فرقت را و طلب قربت و مواصلة را و بر معنی دوم بتقدیر
اصلحوا ذات اسم المواصلة بابقائها و ارتکاب اسباب دوامها و صونها عن اسباب و المخالفة معنی چنین بود
حالی را که خداوند اسم وصلت و قربت است اصلاح کنید در اسباب مداومت در ان و ملازمت بر ان
و کوشش نمایید سوال برین دو وجه المناب و آوردن اضافت مسمی الی اسمه چه باشد جواب بدین وجه مقصود
بروجه کنایت مفهوم می شود والکنایة ابلغ من الصریح والتلویح اولی من التصریح و تواند بود که اضافه
بطریق دو مال باشد معنی چنین بود اصلاح کنید خصومتی و مخالفتی را که خداوند جدایی است آنرا بمسالمت
بدل کنید تا اصلاح حال شود و موجب جدایی نبود ٥ واطیعوا الله ورسوله ان کنتم مؤمنین ٥
عطف است بر اشارات سابقه معنی اینست و خدا را و رسول خدا را طاعت کنید و اوامر و نواهی خدا
و رسول خدا را بجا آرید یعنی هرچه خدا و رسول خدا فرماید کنید و خود را بر طاعت خدا و رسول خدا دارید
اگر شما مومنانید و بخدا و رسول خدا ایمان دارید و گروندگانید و این شرطیه برای تحقیق است نه برای تشکیک چنانچه

افعل

افعل هذا ان كنت انسانا او افعل هذا ان كنت عاقلا یا از مؤمنین کاملین فی الایمان مراد بود و در مومنان صفت
ایمان متحقق است و کمال او در معرض تردد است تعلیق مذکور صحیح آید و صحت معنی شرط روی نماید ٥ انما
المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم ٥ چنانستی که سامع بعد شنیدن ذکر مومنان
بیان حال مومنان جست متکلم در جواب انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم بر سبیل استیناف
گفت معنی اینست نیند مومنان مگر کسانی که چون خدا را یاد کرده شود دلهای ایشان بترسد چه صفات
خدای تعالی در دل آرند و دل بر عظمت و جلال او بگمارند و بر صفت قهر بحیث لا یسئل عما یفعل و لا یقال فی فعله
لم فعل واقف شوند و یا هم اعمال صالحه که باشد و یا هم آثار رحمت که در دل آید ترسان گردند و بدانکه مقصود در صفت
مذکور ایمان کامل بود که اصل ایمان با جامع ترین صفات مقصور نباشد و تواند بود که ترسناکی سبب قبول امر
و نهی باشد بدین وجه معنی چنین آید نه اند مومنان مگر کسانیکه چون خوانده شود بر ایشان آیات خدای تعالی متضمن
منع و عطا همچو احکام استغنام و سایر احکام شریعت پیغامبر و تفویض قسمت غنیمت برای جهان آرای پیغامبر
و تفویض ولایات و تصرفات دیگر که دلهای ایشان بترسد و باطن در خوف افتد و بیم احکام قبول کنند و بدو رفتن
آن گردن بنهند ٥ واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا ٥ جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه
و ایمانا تمیز است مراد از مفعول و اسناد زیادت سوی آیات مجاز عقلی است از باب اسناد سوی سبب ای زادالله
ایمانهم بسبب تصدیق ایمانهم الایات معنی اینست و چون خوانده شود بر ایشان آیات کلام خدای تعالی بیفزاید
آیات ایمان ایشان را سوال ایمان بر قول سنت و جماعت افزونی نگیرد و زیادت شدن نپذیرد زیادت
شدن ایمان بچه وجه بود و بکدام معنی باشد جواب زیادت شدن ایمان باعتبار آنست که منزله ایمان واجب
بود چون آیات دیگر منزل گشت ایمان نیز بران بوجوب پیوست ایمان باعتبار زیادت مومن بیفزود در
نفس ایمان زیادت و نقصان نبود و تواند که زیادت مذکور باعتبار زیادت ثمرات آثار ایمان و اشراف
انوار ایقان مراد شود و اصل ایمان زیاده و نقصان نپذیرد زیرا که بر یقین مزید نیست امیر المومنین علی
را بود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا مشاهده برتر از عقده ایمانی بود و تیقن ایقانی
زیادت بر تیقن جنانی نباشد ٥ وعلی ربهم یتوکلون ٥ تقدیم جار و مجرور از جهه رعایت
فاصله است و آن متعلق است بیتوکلون و این جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و آنکه بر خدای تعالی
توکل میکنند و کار بدو می سپارد و نظر بر کرم او میدارد هرچه شود از و شود هرچه دهد همو دهد مردی شنید
که دعوت اسم یا وکیل موجب کفایت مهمات جلیل است و او مهمی داشت دل بر دعوت این اسم گماشت متحیر
گشت که حاجت چرا بر نمی آید و کفایت مهم چرا روی نمی نماید هاتفی آواز داد که بزبان یا وکیل میگویی و دل بر کار
دیگر می سپاری و عمل بر وی نمی گذاری ٥ الذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون ٥ جبری دیگر است
مر المؤمنون را یا مفعول اعنی است یا بدل است از الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم چه اقامت اصل عبادات
بدنی که نماز است و اداء اصل عبادت مالی که زکوة است شک نیست مستتبع دیگر عبادات و سایر شرایع
است و اقامت عبادات و اطاعت شرایع آنرا ترسناکی ایقانی و دلیل بر ثبوت ایمان بآیات قرآنی بهر
معنی اینست آنانکه نماز را بر پای دارند و در اوقات بگذارند و با فرایض و سنن و آداب بیارند
و از آنچه روزی کرده ایم مر ایشان را انفاق کنند و زکوة مفروضه بدهند و دل بر دفع حاجات محتاجان دارند
و قصر ایمان بر شرایع باعتبار قصر اصل ایمان است و باعتبار عمل قصر کمال ایمان است ٥ اولئک هم
المؤمنون حقا ٥ این جمله تذییل است حقا مصدر است مر فعل محذوف را یعنی حق هذا القول حقا ای
ثبت ثبوتا مقصود از او تاکید مضمون جمله است و ابتداء آیه نحو تاکید لغیره گویند معنی اینست ایشان
یعنی ترسندگان از خدای تعالی معنی موقنون آیات او و پذیرندگان و شرایع برپای دارندگان عبادات او هم

ایشان کروهند کاشد ثابت است ثابت شدن که هم ایشان مومنانند ٥ لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٥ این جمله مستانفه است چنانستی که چون سامع ذکر مومنان شنید از جزاء وسزاء ایشان پرسید
لهم درجات بر سبیل استیناف وارد کشت واین نظم بود و پیوست معنی اینست مر ایشانرا درجات است
نزدیک پروردکار ایشان نزدیکی بمکانت نه بمکان ومر ایشانرا مغفرتست از فضل ذوالجلال وروزیست سودمند
حلال که بقوت آن شغل در کار نیک آید وبقوت در طاعت قوی غاید وتنکیر درجات براء تکثیر بود وتنکیر مغفرت
ورزق براء تعظیم باشد ٥ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
لَكَارِهُونَ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ
يَنْظُرُونَ ٥ کاف با مجرور خویش صفت مصدر است مر فعلی را که مضمون الانفال لله والرسول است ای حکم
ربک بهذا الحکم کما اخرجک ربک من البیت بالحق وتواند بود که خبر مبتداء محذوف باشد ای هذا الحکم کاخراج
ربک ایاک فی کون فریق من المومنین کارهین وجمله وان فریقا حال است تاکید او از جهة آنست که احفظ
در جهاد واظهار نشاط در جهاد وقتال علامت دعوی رغبت است وانکار کراهیت ایشان است از جهة ظهور
امارت انکار کرد وتاکید تاکید آورد وذکر این حال متضمن تشنیع ایشان است در منازعت ومخاصمت در مطالبه
غنیمت که چون ایشان بکره بیرون آمده باشند بدین حد چنانستی که ایشانرا سوی مرک می دوانند وسوی هلاک
میخوانند چون فتح وغنیمت از غیب بغیر قصد واختیار ایشان حاصل شده باشد ایشانرا حکم غنیمت بخدا
ورسول او باید کذاشت ودل بر منازعت وخصومت نباید کماشت که عاقل را در کاری که منسوب باختیار او
نباشد منازعت دران خوب نیاید ومخاصمت ناپسندیده نماید وجمله یجادلونک حال است از ضمیر کارهون
یا معکله است وکاف براء تشبیه است ما کافه است وغرض جمله بیان مقدار کراهیت است معنی اینست
حکم کرد بحکم مذکور یعنی بتفویض قسمت غنیمت ووالی کردانیدن بغیر از ان چنانچه بیرون آورد ترا پروردکار
تو از خانه براء جهاد کافران که بوعده حق یعنی وعده نصرت که راست ودرست بود یا کویند بکاری که حق
است وصواب است یعنی اعلاء دین که مومنانرا روی نمود وحال اینست که بدرستی که کروهی از مومنان هر آینه
خروج مذکور را کاره بودند ودرین کار ناخوشی می نمودند وبا تو کاری که حق است ورایی که صواب ومحقوقست
بعد آنکه ظاهر شده بود حقیت آن بقول پیغامبر وعده نصرت کرده کار اکر کراهیت ایشان بدین اندازه بود
چنانستی که رانده می شوند سوی موت وخوانده می شوند سوی موت درین حال که می بینند وآنرا بچشم می نکرند
توان دانست که ایشانرا در حالت خواندن سوی موت وچون آنرا بنظر چشم بنکرند چه مقدار کراهیت باشد
وجه اندازه ناخوشی بود چون پیغامبر بجانب کفار شتافت ووعده فتح ونصرت ظهور یافت ظاهر شد که
کراهیت ایشان خطا بود وحقیت حق روی نمود قصه واقعه بدر بالا کذشته وذکر آن بتشریح رفته ٥ وَإِذْ
يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ ٥ اذ ظرف است مراذکر محذوف را
وجمله معترضه است براء ذکر مبدا بیرون آمدن در واقعه بدر یعد بمعنی ماضی است ذکر او بصورت حال براء
استحضار صورت بدیعه وعد ظرف است انها لکم بدل است از احدی الطائفتین معنی اینست ویاد کن ای
محمد چون وعده کرد خداء تعالی باشما یکی از دو طائفه را کاروان یا لشکری که بمدد کاروان آید وبکار هیچ یک کاروان
عزیمت نماید بدرستی که مر شمارا آن حاصل است یعنی مر شمارا بر یکی ازین دو طائفه ظفر خواهد بود وفتح ونصرت
روی خواهد نمود ٥ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ ٥ عطف است
بر یعدکم واین مضارع نیز بمعنی ماضی است معنی اینست ودوست میداشتید شما بدرستی طائفه که غیر
خداوند شوکت وقوت است یعنی کاروان که بر نسبت لشکر قوت ندارد براء شما باشد زیرا که مال بسیار
همراه می آرد ونکهبان اندک می دارد ومال بسیار حاصل شود ٥ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

عطف است

عطف است بر تودون معنی اینست ومیخواست که ثابت کند حق را یعنی عبودیت اسلام واعلاء کلمه علیا یا
وعده راست ودرست را که بنصرت مسلمانان کرده بود بآیاتی واوامری که وارد شده است در بیرون آمدن
وجهاد کردن ورسیدن فرشتکان بمدد مسلمانان یا بکلمات تکوین چون کن یا کافر بقتال کاکن یا کافر مصروعا
کن یا کافر مقهور اکن یا مسلم قاتلا کن یا مسلم عالیا کن یا مسلم منصورا کن ٥ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ٥
عطف است بر یحق الحق معنی اینست ومیخواست که حق را ثابت کند ونشان کافرانرا برید کرداند دابر آخر
چیزرا کویند وبرساینده چیزی در آخر انتهاء او خوانند سوال چون ذهاب کل کافران بارادت حق پیوسته
باشد بر حکم ماشاء الله کان باید که واقع شود ومعلوم است از جمله کافرانی که در جنک آمده بودند هفتاد تن کشته
شدند وهفتاد تن اسیر کشتند ایشان نیز خلاصی یافته بسوی خانهاء خویش باز کشتند کل هلاک نکشت ونام ونشان
ایشان از جهان نرفت تعلق هلاک کل بارادت چکونه مستقیم آید وبچه وجه صحیح می نماید جواب رفتن ایشان
از معرکه مراد شود رفتن ایشان از جهان مراد نبود در معرکه از ایشان کسی نمانده بود معرکه از کل ایشان خالی
نمود جواب دیکر آنکه کسی که بی وقت شد وکمنام کشت کوئی بعدم پیوست مصراع مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند
لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ ٥ جار ومجرور متعلق است بیرید الله ان یحق الحق واین تکرار نیست زیرا که
معنی او ارادت تحقیق حق براء حصول خداء اثبات حق حاصل شود واین مراد بحصول پیوندد وتواند بود متعلق
فعل محذوف بود بتقدیر لیحق الحق ویبطل الباطل فعل ما فعل باشد واین جمله را استانفه دارند ودر جواب لم فعل
ما فعل پندارند معنی چنین آید تا ثابت کرداند خداء تعالی حق را ونابود وناچیز کرداند باطل را کرد آنچه کرد وپیدا
آورد آنچه پیدا آورد ٥ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ٥ متصل است وجمله معطوف است بمحذوف ای لو لم یکره
المجرمون یعنی بتو یا عدم کراهتهم وکراهتهم معنی اینست واکرچه مکروه دارند بد کردارانی وناخوش پندارند
کناهکاران ٥ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ ٥ بدل است از اذ یعدکم الله یا
متعلق است بر یحق الحق ویبطل الباطل واین مستقبل بمعنی ماضی است بقرینه فاستجاب لکم معنی اینست آن
هنکام که فریاد رسی میخواستید وتضرع میکنید یا غیاث المستغیثین اغثنا ربنا انصرنا علی عدونا پس خداء تعالی
دعاء شمارا شنید ایشان مستجاب کرد واستغاثت شما باغاثت آورد ٥ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ٥ انی بتقدیر باست وجار ومجرور متعلق است باستجاب لکم ومردفین
بکسر دال وفتح خوانده اند صفت الف را بعد صفت دیکر معنی اینست اجابت کرد مستغاث کنندکان را
بوعده این که مدد خواهم کرد شمارا بهزاری از فرشتکان که ردف هر فرشته دیکر باشد برمرکب یعنی هر یک
سواری که پس او سواری دیکر بود وبر قرات فتح بمعنی متبوعین من ارد وسراد اینهم معنی چنین بود بهزاری از فرشتکان
که متبوعند وفرشتکان دیکر ایشانرا تابع اند برین نوع میان عدد هزار ومیان سه هزار یا پنج هزار که در آیه دیکر
مسطور است معارضه نباشد چه تواند بود که هر کز متبوع را دو هزار تابع باشند جبرئیل در میمنه با پانصد
فرشته با ابوبکر ومیسره میکائیل با پانصد فرشته با عمر ومیان ایشان حضرت علی هم بود فرشتکان بصورت
مردمان بوده اند وبا جامهاء سپید می بودند ودنب عمامه ایشان بر پشتهاء ایشان فرو هشته وهر یکی بعلامت
معلم کشته ٥ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ ٥ ولتطمئن
عطف است بر مضمون بشری لکم که او مفعول معه است وجمله وما جعله الله تکمیل است براء دفع وهم کسیکه
کمان برد که فرستادن مدد جمعی عظیم از فرشتکانکه یکی از ایشان براء اهلاک تمام دنیا بسنده وبراء استیصال کافران
واهلاک دفع ایشان کافی است بی حاجتست واین قصر افراد است معنی اینست ونکردانیده است خداء تعالی
فرستادن مدد فرشتکانرا مکر از جهة بشارت مر شمارا وبراء اینکه قرار دلهاء شما بوین بود نه از جهة اینکه استیصال
کافران واهلاک دفع ایشان محتاج بمدد چنین چندین فرشته باشد چه فرشتکان هر چند که قوی وبسیار باشند عمل بر

قدر فرمان خداء تعالی بر وفق قضاء او کنند و کسی را جز بحکم فرمان نکشند و جز کسی را که اجل او رسیده هلاک نکردند
تنکیر عدد در فرشتگان مدد از جهة رفاهیت مومنان و ابتهاج خاطر ایشان بود و کرنه از جهة هلاک همه کافران یک
فرشته بسنده باشد در کتب تفسیر آورده و ائمه تفسیر اختلاف کرده که فرشتگان که براء مدد آمده بودند هم قتال
کردند و بر وفق قضاء او رفتند و بعضی کویند مدد ایشان براء تکثیر سواد بود که بدان تشجیع مومنان نمودند براء قتال
کفار و اهلاک فجار ۝ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۝ نصر حقیقی است معنی اینست و نیست یاری کردن
مکر از نزد خداء تعالی و نیست ظفر یافتن مکر از اعانت حق جل و علا و تواند بود بمشاهدهٔ قوت فرشتگان کسی یاری
از فرشتگان بکمان برد برین وجه نصر اضافی بود معنی این باشد که یاری از خداست نه از فرشتگان بندگان
مامورند هرچه کنند بفرمان کنند از ایشان چه شود بغیر فرمان و از ایشان یاری نبود این جمله عطف است بر
وما جعله الله الا بشری لکم یا حالست از مضمون آن یا معترضه است ۝ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ تذییل است
تاکید را و از جهة آنست که توصیف خداء تعالی بعزیز کنایت است از اینکه او بقوت خویش یاری دادن تواند و توصیف
او بحکیم کنایت است از اینکه او بحکمت خویش یاری کند و آن کنایت است از این که مومنان غالب آیند و کافران
مقهور کردند و وعدهٔ نصر ملوح سوی معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست
بدرستی که خداء تعالی قوی است و غالب است و استوار کار است او بقوت خویش یاری دادن مومنان تواند و
بحکمت خویش کافران را مقهور کرداند و مومنان غالب آیند و کافران مقهور شوند ۝ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ
أَمَنَةً مِنْهُ ۝ یغشیکم بصیغه مضارع معروف بر وزن یحییکم و رفع نعاس بر فاعلیت و بر صیغه
مضارع از باب تفعیل و افعال و نصب نعاس از جهة آنکه مفعول دوم باشد خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراءات
مختلف دانند این آیة نیز متضمن مرجع واقعات واقعهٔ بدر است چنانچه کذشته و ذکر آن بالا رفته اذ بدل
ثانی است از اذ یعدکم الله یا متعلق است بنصر یا متعلق است بظرف مستقر یعنی من عند الله و جمله میانه
معترضه بود چنانچه بالا رفته و مضارع مذکور بمعنی ماضی است بدلیل آنکه این حکایت کذشته است چنانچه طلبة
جمع طالب و نصب او بر حال است از مفعول یغشی و ضمیر منه بر نعاس است یعنی حال کونهم آمنین من اجل
الناس معنی اینست و یاد کن ای محمد چون کرفت ایشان را غنودن در حالهٔ که نعاس بودی و خواب بودی
نبودی که اکر ایمن نمی بودند این حال پیش نمی آمد و تواند بود امنة مصدر باشد یا مفعول له بود منه بمعنی من الله
دارند معنی چنین آید شما را غنودن از جهة ایمنی که حاصل آمد بر شما تا راحت بخشید و باسایش بخوابید
و در قتال قوی باشید و بانشراح در معرکه در آیید ۝ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ
و ینزل بصیغه مضارع معروف از باب افعال و تفعیل خوانند و معنی یکی دانند و این جمله عطف است بر
یغشیکم معنی اینست و چون فرستاد خداء تعالی براء شما از آسمان آبی را تا شما از حدث و جنابت پاک
شوید و اعضاء شما را از لوث پاک سازید ۝ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ ۝ عطف است
بر لیطهرکم معنی اینست و تا برد از شما ای مومنان وسوسهٔ شیطان که میکفت اکر شما بر حق بودید بلوث
جنابت و بی آبی مبتلا نمی شدید رجز عذاب است و وسوسه را که سبب عذاب است بر وجه تسمیه سبب
باسم مسبب رجز خوانند از قبیل انی ارانی اعصر خمرا ای عنبا دانند ۝ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ
عطف است بر لیطهرکم معنی اینست و تا مربوط کرداند دلهاء شما را بر دین بظهور اینچنین رحمتی مبین
سوال یذهب و یربط هر دو عطف اند بر لیطهرکم در لیربط اظهار لام کرد و در یذهب نکرد وجه فرق چیست
و این تفاوت بر چه مبنی است جواب اذهاب وسوسه از باب تطهیر است و ملحق بوست در وی اعادهٔ
لام نکرد ربط دل غرضی مستقل است در وی علاحده آورد ۝ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ۝ عطف است
بر یربط معنی اینست و تا ثابت کرداند بسبب ربط قلوب در جنکجاء اقدام را چون عطف مسبب بر سبب است

تعلق

تعلق بدو دارد اعادت لام نکرد و حرف جر علاحده نیاورد ۝ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي
مَعَكُمْ ۝ اذ بدل ثالث است از اذ یعدکم یا متعلق است بثبت یوحی بمعنی ماضی است انی بفتح
همزه با اسم و خبر خویش مفعول یوحی است معنی اینست و چون وحی کرد پروردکار تو سوی فرشتگان که
ایشان را بمدد فرستاد و با مداد مسلمانان فرمان داد و بدرستی که من با شما ام بعلم و نصرت یعنی شما را آکاه دارنده و
یاری کننده ام و شما را و احوال شما را داننده ام درین آیة اشارتست بدین که فرشتگان با قوتی که دارند توجه بیاری
خداء تعالی می آرند و نیز ذکر علم خداء تعالی باحوال ایشان تحریض است بکوشش کردن در کارزار و جهد در قلع کفار چون
بنده بداند که مولی جای می داند تقصیر در کار کردن نتواند ۝ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۝ فا سببیه است معنی اینست
پس مومنان را در محاربه ثابت دارید و برین کار ایشان ثابت قدم شوید و این اسناد مجازی است بر وجه تسمیه سبب
یعنی سبب شوید براء ثبات ایشان در محاربه و رسوخ ایشان در مقابله چون کثرت سواد خویش بینند محاربه
بقوت دل بکیرند ۝ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ ۝ رعب بسکون عین و ضم او خوانند
و معنی یکی دانند و این جمله بیان نصر خداء تعالی است از انی معکم فهم می شود و سین براء تحقیق است معنی اینست
تحقیق است که بیفکنم خوف مسلمانان در دلهاء کافران و هیچ نصرتی برتر ازین نیست که در دل دشمن القاء خوف
شود و از رفتن جان خویش بترسد و منهزم کردد که اکر از سر جان خویش بخیزد باختیار مردان حمله آرد و بلای
انکیزد ۝ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ ۝ فا سببیه است و خطاب مر فرشتگان راست یا بر مومنان معنی اینست
پس کافران را بالاء کردنهاء ایشان بزنید یعنی در مفصل کردن و بر سر ایشان زخم کنید تا سر جدا شود و جان
ایشان بسرعت برود و یا کویند بالاء کردن سر است زدن بالاء کردن کنایت از زدن سر بود و عبارت از سکستن
استخوانی که مجری بر دماغ است و درین آیة اشارتست که فرشتگان مدد قتال داشتند چه ایشان را بامر فاضربوا
فوق الاعناق بر قتال کماشتند ۝ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ۝ عطف است بر فاضربوا معنی اینست
و بزنید از کافران هر سر انکشتی از انکشتان دست و پاء ایشان و تواند بود بریدن سرهاء انکشتان عبارت
باشد از بریدن دست و پای ایشان ارادت کل است که معین در دست اصابع است و در اصابع انامل است
و تخصیص بذکر سر دست و پا از جهة آنکه ایشان اطراف جسد اند و حدود بدن اند چه اطراف جسد از طرف
علو سر است و طرف سفل پاست و دو دست از طرف راست و چپ است و تواند بود زدن هر بنانی عبارت از
مبالغت در جراحت کردن بدن بود و اظهار کمال مهارت درین کار باشد زدن هر سر انکشتی که از اعضاء
باریک است هر یکی بنشانند و هر کسی نتوانند چنانچه کویند بم دک و بی او را بزن و بیز هر موئی بود را بی افکن ۝
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۝ ذلک اشارتست بر قتل و ضرب مذکور و آن مرفوع المحل بر
ابتداست بانهم شاقوا الله و رسوله خبر مبتداست و خطاب ذلک مر پیغامبر راست یا هر مخاطبی عام و شاقوا
بمعنی مخالفت و معادات است مشتق از شق است بمعنی جانب رو مخالف و دو دشمن یکی در شقی و دوم در شقی
دیکر و جمله تذییل است چه بیان سبب جزء موکد وقوع است معنی اینست این قتل و ضرب بلاء عاجل
و عاجز بسبب آنست که ایشان خدا و رسول خدا را مخالف کشتند و دشمن داشتند ۝ وَمَنْ يُشَاقِقِ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ من شرطیه است جزاء او محذوفست فان الله شدید
العقاب تعلیل جزاست ای و من یشاقق الله و رسوله یعاقبه تلک العقوبة لان الله شدید العقاب
و جمله شرطیه تذییل است و تاکید جمله فان الله شدید العقاب از جهة تقدیم ملوح است چه مخالف در بالا ازین
ملوح بود سوی اینچنین عذاب معنی اینست و هر که خدا و رسول خدا را مخالف شود و دشمن دارد با اینچنین
عقوبتی معاقب کردد زیرا که خداء تعالی را عقاب سخت بود نسبت بکفار مخالف او لایق اینچنین شدید باشد
ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ۝ ذا اشارتست بر قتل و ضرب مسطور

وخطاب مرکافرانرا بود ودر کلام التفات از غیبت سوی خطاب باشد وذلکم مرفوع المحل بر خبراست
یا بر ابتداست چه تقدیر ذلکم العقاب ذلکم رواست فاء در فذوقوه سببیه است بر هر دو وجه که در ذلکم گفته
اند وان بااسم وخبر عطف بر وی داشته اند ذلکم گفته اند وان بااسم وخبر بتاویل مصدر است جمله معنی مصدری
یعنی جمله ثابت بودن عذاب نار مرکافرانرا ومستحق بودن ایشانرا ذلکم که اشارت بر قتل وضرب مذکور است
وعکس این بعیداست از جواز حمل جمله بر بودن جمله مذکور بر سبیل تسامح ومجاز وتواند بودان بااسم وخبر
عطف بر مفعول معه فذوقوه بود و واو بمعنی مع باشد ای فذوقوا القتل فی الدنیا مع استحقاق العذاب فی الآخرة
وظاهر تر آنست که ان بااسم وخبر خویش مبتداء محذوف الخبر باشد بتقدیر وثابت ان للکافرین عذاب النار
بود وجمله را تکمیل دادند دفع وهم ابصار عقوبت ایشان بر قتل وضرب مذکور نه بندارند وعذاب را در مکروه
بودن وناخوش بودن تشبیه بمطعوم تلخ کرده ذوق که از لوازم مطعوم است بروجه تخییل آورد معنی اینست آنچه
از قتل وضرب در بیان آوردیم عذاب است با عذاب آنست که بیان کردیم وبعد ازین که ثابت است مرکفار
را عذاب نار بیش باید عذاب نار قتل وضرب دنیا کجا برابر آید آنکه وعده کشتن بود از طبانچه وکوشمال چه
گشاید بیت آنرا که در شکستن کردن بود صواب ○ کردست بشکند بی جاء نکرتست ○ یا ایها
الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ○ این جمله معترضه است بر امتناع
فرار مسلمانان در هجوم لشکر کفار زحفا حال است از الذین کفروا که مفعول است مر لقیتم یا از فاعل لقیتم که
مومنانند یا از هر دو بر طریق صرف [illegible] وازاکتبوا فلا تولوهم الادبار جزاء اذا است بر طریق فولوا وجوهکم
شطره آمده ومتعدی سوی دو مفعول شده معنی اینست ای مومنان چون ببینید کافرانرا لشکر انبوه تا
درین حال که شما با انبوهی جمع شده اید یا درین حال که شما وکافران جمع شده اید وبیکدیگر مرجنگ در آمده اید
پس متوجه گردانید رویها ایشان سوی پشتها خویش یعنی پشت مدهید وروی بهزیمت منهید که فرار از
زحف گناه کبیره است ودر هزیمت انداختن در جماعت ایشان است ○ ومن یولهم یومئذ دبره الا
متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم ○ من شرطیه
یولهم شرطاست مجزوم شده الا متحرفا حال است از فاعل او ومتحیزا عطفاست بر متحرفا متحیزا بر وزن متفعل
است نه بر وزن منفعل زیراکه مشتق از حاز ومجرور است اصل او متحوز بود پس وزن او متفعل بر طریق متشیطن
باشد واین جمله تذییل است معنی اینست وهر که از کافران دران روز که ایشان بجنگ پیش آیند سوی پشت
خویش متوجه گرداند واز ایشان اعراض کند وروی از محاربه ایشان بگرداند مگر درین حال که متحرف شونده است
از قتال از محلی که در محلی دیگر برود چنانچه از میمنه بمیسره آید یا از میسره بمیمنه حمله نماید یا میل کننده سوی گروهی
بود وایشان استمداد کند چنانچه جنگی آید واز لشکری بایری توجه نماید ویا مددی پیدا آرد این نوع پشت
دادن جریمه بود ومتوجه عقوبت نشود هر که غیر این نوع از لشکر پشت دهد ودل بر هزیمت وفرار نهد
ماخوذ بود ومعاقب شود زیراکه بدرستی که پشت داده است وملتبس از غضب خدا وسخط حق سبحانه ونعم شد
وجای او دوزخ بود ودر آتش معذب باشد نعوذ بالله من غضب الله وسخط الله ○ وبئس المصیر ○ مخصوص
بذم محذوف است ای بئس المصیر مصیرهم این جمله تذییل است معنی اینست وبد بازگشتی است بازگشت
ایشان چه بازگشت ایشان دوزخ بود وتوان دانست که از دوزخ هیچ جا بد باشد ○ فلم تقتلوهم
ولکن الله قتلهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ○ فا سببیه است
ومتصل است بجمله سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب وجمله یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم معترضه است چنانچه
گذشت وبجز وپیوسته معنی اینست که بعد از واقعه بدر بعضی یاران افتخار کردند گفتم وعلماء خویش را یاد آوردند
یکی میگفت من فلانرا کشته ام ودیگری میگفت من فلانرا خسته ام پیغامبر گفت من خاکی بجانب ایشان انداختم

وایشانرا

وایشانرا بچشمها مبتلا ساختم در رد مفاخرات ایشان این آیه فرود آمد یعنی در دل کافران رعب من انداختم
ودلهاء شمارا از خوف ایشان ایمن ساختم وخواب خوش دادم وباران رحمت فرستادم وفرشتگانرا بمدد شما فرو
آوردم وآنرا سبب بشارت وآرام دل شما کردم پس کافرانرا شما نکشته اید بلکه خداء تو کشته است وخاک تو نینداخته
بلکه خدا انداخته است چون همه کار من کرده باشم شمارا چه جاء فخر باشد وچه مجال افتخار بود معنی اینست پس نکشته اید
شما دران هنگام ومشت خاک را که ای محمد تو بجانب ایشان انداخته بحکم ومدد خداء تو بود اگر فرستاده تو بودی بر قدر
قوت تو اثر نمودی وخاک مذکور در چشمهاء همه وراء مسافت قدر طاقت تو اثر نمود پس بحقیقت که فرستاده تو
بود سوال نفی رمی از پیغامبر بقوله تو وما رمیت یا اثبات رمی بقوله اذ رمیت چگونه جمع شود وصحت
رمی جمع میان نفی واثبات چگونه بود جواب نفی باعتبار خلق دادند واثبات باعتبار کسب بندارند
ای وما رمیت خلقا اذ رمیت کسبا یا متعلق بمعنی باشد واثبات متعلق بصورت بود ای وما رمیت معنی
اذ رمیت صورة واین جواب محل نظر است که فعل ایشان بجهتی که نسبت بایشان دارد بوده بجهتی که نسبت
بخدا دارد روی نمود چه ایشان خود را کاسب میدانستند از خالق نفی کنند هم باعتبار نسبت کسب فخر میکردند
رد فخر هم بنفی نسبت کسب باشد باعتبار نفی خلق که آن نزدیک ایشان ثابت است نبود جواب تحقیق آنست
که در اذ رمیت کسب رمی را بروجه تحقیق باشد اثبات کرده ودر وما رمیت مجاز بروجه تمثیل منفی آورده یعنی این
که انداختن از جهة عدم قوت رسانیدن بر ایشان همچو نا انداختن بود ووجود آن همچو باشد نفی رمی از پیغامبر
همچو نفی بشریت از یوسف هم در ما هذا بشرا دارند ونفی قتل در فلم تقتلوهم هم برین طریق بندارند ○ ولیبلی
المؤمنین منه بلاء حسنا ○ جار ومجرور متعلق است بفعل محذوف ای ولیبلی المؤمنین منه بلاء
حسنا فعل ما فعل از جهة افادت حصر فعل را موخر تقدیر کنند وجار ومجرور را مقدم کرده اند واین جمله عطف
است بر کلام سابق برای تکمیل یعنی برای دفع وهم کسی که وهم بود که ناخوشی جز سلامت رفتن کاروان وپیش آمدن
قتال با کافران وابتلاء محنت شوکت دشمنان ومعاینه ضعف مومنان ونزول در ریگستان دور از آب
وهیبت غالب آمدن اعداء بر احباب ابتلائی درشت وبلائی سخت بود ومبنی از غضب وخشم خداء بر بخود
معنی اینست واز جهة آنکه شمارا آزمودنی نیکو نماید یعنی کاری کند که همچو آزمودن نماید کرد آنچه کرد واین
مشقت ومحنت برای پیدا آوردن نیکی شما بود چه بدین محنت نعمت روی نمود وصبر وثبات قدم شما پیدا گشت
وظفر بر اعدا بظهور پیوست علم اسلام علو یافت وجهان رعب مسلمانان دریافت ابتلا توانایی بر جبر
کرب توانائی بر جبریت که می توانست نیکی با بدی ومضرت با منفعت بود نعمت با نعمت وراحت با محنت
باشد هر دو وجه ابتلاست وهر دو نوع بلاست ○ ان الله سمیع علیم ○ جمله تذییل است وکنایت است
از ان الله مجازیهم وچون کلام سابق ملوح بمضمون جمله باعتبار معنی نکو عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سابق نمود معنی اینست بدرستی که خداء تو شنواست در هنگام محنت ومشقت زاری شما می شنود وعاقبت
آنکه فتح ونصرت وروح وراحت پیدا کند شما را بمحنت ومشقت مبتلا کرده ودانا است آنچه بعلم قدیم از فتح
ونصرت وغلبه وغنیمت پیدا است پیدا آورد ○ ذلکم وان الله موهن کید الکافرین ○
موهن بر صیغه اسم فاعل از باب افعال با اضافت بتنوین وموهن بر صیغه اسم فاعل از باب تفعیل بتنوین
خوانند ومعنی بحسب آن دانند وذلکم اشارتست بر بلاء حسن مذکور وان بااسم وخبر خویش عطفاست
بر ذلکم این هر دو را خبر مبتدا محذوف است ای مراد انا ذلک وتوهین الکافرین وجمله تذییل است معنی اینست
مراد باشد آنچه کردیم از اظهار شوکت کافران وضعف مسلمانان از بی آبی ودرماندگی ایشان آنست که ذکر کردیم
یعنی ابتلاء مسلمانان بلائی حسن که آخر او نیکوئی بود وعاقبت او نعمت وراحت روی نمود ودر حق
کافران اظهار آنکه خداء تو سست کرداننده است کید ایشانرا با وجود قوت مقهور شدند از جماعتی ضعیف

ب سلاح تقویت خداء تعالی مغلوب کشتند ٥ إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُوا فَهُوَ
خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ
روایت کرده اند چون ابوجهل و لشکر مشرکان براء مدد کاروان و بقصد مقاتله با مسلمانان بیرون آمدند
و در کعبه فتح خویش میجستند واین کلمات میکفتند اللهم انصرنا وانا اقرانا للضیف واوصلنا للرحم وافکنا للعانی
ان کان محمد علی الحق فانصره وان کنا علی الحق فانصرنا یعنی ای بار خداء یاری کن و فتح ده میان ما کسی را که
مهمان میدارد بیشتر و خویش دوست میدارد و به پیوستن رحم بیشتر و خویشی بجای آرد و کسی را که اسیر ازاحمات بیشتر
میکند اگر محمد برحق است او را نصرت کن و اگر ما برحقیم ما را یاری ده و بعضی گویند ایشان میکفتند اللهم انصر
اعلی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین یعنی ای بار خداء یاری کن برترین دو لشکر را و راه راست
رونده ترین دو لشکر را و بزرگترین دو طائفه را هر که میان ما اعلی و اهدی و اکرم است او را غالب گردان
بفتح و نصرت و بغلبه و ظفر برسان و بعضی گویند چنین کفتند اللهم اینا کان افجر واقطع الرحم فاحنه الیوم
یعنی ای بار خداء هر کدام که میان ما ترک دهنده و برنده تر است مر صله قرابات را پس او را امروز هلاک گردان
واین از جهة رسوخ اعتقاد ایشان است بر استحسان کفر یا بر وجه تلبیس گروه خویش را رجحان کفر می نمودند
که لشکر کفار قوی است و لشکر پیغامبر اندک بی استعداد با لشکر بمقابله نخواهند توانست این سخنان میکفتند
و اظهار حجیت کفر بر وجه تقیه و تلبیس میجستند این آیة متضمن این حکایت بود و خطاب مر کافران را باشد
اگر فتح لشکری که اقری اضیاف و اوصل قرابات و لشکری که اعلی و اکرم و اهدی است چنانکه میجستند بجویند
اللهم انصر احب الجندین الیک کذا و کذا بگویید پس شما را فتح لشکری که این صفات داشت آمده است و خواهشی
که کردید حاصل شده است پس شما مطلوب خویش یافتید زیرا که این صفات لشکر محمد بود شک نیست که
فتح و ظفر او روی با تو دارد دیگر خواستن حاجت نبود و دعاء تحصیل حاصل ملایم نبود و بعضی گویند این خطاب
مر اهل مکه راست بر وجه تهکم معنی چنین بود اگر فتح بجویید شما را فتح رسید صورت فتح از قتل و اسر که واقع
شد دیدید و اگر باز مانید از عداوت مسلمانان و محاربه ایشان آن مر شما را بهتر است و بعضی گویند آن مر شما را
بهتر است اسلم و ایسر است و بعضی گویند ان تستفتحوا خطاب است مر مومنان را و ان تنتهوا خطاب است
مر کافران را معنی اینست اگر فتح بجویید ای مسلمانان خود فتح یافته اید و اگر باز مانید ای کافران از عداوت
مومنان شما را بهتر باشد و ایسر و اسلم بود و اگر بعد باز ماندن باز گردید بمحاربه مسلمانان باز گردیم ما بنصرت
ایشان یعنی ما بار دیگر یاری کنیم و مسلمانان را ظفر دهیم و هیچ منفعت نکند شما را جماعت شما اگرچه بسیار باشند
و یا منفعت و قوت بود سوال عود صفت حادثه بود و صفت حادثه صفت خدای نباشد جواب
این کلام را محمول بر حذف دو مضاف دارند بتقدیر ان تعودوا نعد اثر نصرنا و هو ظفر محمد و غلبته بلا اند
هیچ اشکال نبود و سوال وارد نشود ٥ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ٥ وان بفتح و کسر خوانده اند وان مفتوحه
با اسم و خبر بتقدیر و ثابت ان الله مع المومنین دانند و جمله بعد و وجه تذییل بود و موکد مضمون کلام سابق
و صاحب کشاف ان مفتوحه بحذف لام متعلق فعل محذوف میدارد بتقدیر و لان الله مع المومنین کان
ذلک می پندارد معنی اینست و بدرستی که خداء تعالی با مومنان است بعلم و نصرت یعنی حال ایشان میداند
و نصرت دادن ایشان می تواند ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ٥ در آیة سابقه
بباز ماندن از کفر و از عداوت با مومنان خطاب مر کافران بود درین آیة بعد خطاب کافران خطاب
مومنان را بر وجه استیناف سایغ نمود معنی اینست ای مومنان خدا را و رسول خدا را اطاعت کنید
و از هرچه خدا و رسول او باز میدارد باز مانید ٥ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ ٥ بحذف تا بر طریق تنزیل ای لا تتولوا
و افراد ضمیر عنه بعد ذکر خدا و رسول یعنی و لا تتولوا عن امر الله و رسوله است یا عاید بر مصدر اطیعوا است

ای عاد ذکر من الطاعة الله و رسوله و جمله عطف است بر اطیعوا معنی اینست و از امر خدا و رسول خدا روی بکردانید
و اعراض از اطاعت خدا و رسول او سایغ مدارید که روی کردانیدن از آن عمل فجار باشد ٥ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ ٥
جمله حال است از فاعل لا تولوا تسمعون منزل منزله لازم است یا مفعول او مقدر است بقرینه ما قبل ای و انتم
تسمعون الامر والنهی والوعد والوعید والثواب الجزیل والعذاب الشدید معنی اینست و روی بکردانید
از فرمان خدای تعالی و رسول او درین حال که شنوا آیید و قوت شنیدن دارید و از کران نه اید شنیدن می توانید
یا گویند و حال اینست که شما می شنوید امر و نهی و وعید و وعد و ثواب جزیل و عقاب شدید ٥ وَلَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ٥ عطف است بر امر و نهی سابق و قالوا سمعنا کنایت است
از سمع و آنچه گفتن سمعنا بر وجه صدق صدق بی شنیدن نبود و در عبارت اطناب کرد و ذکر سماع بر وجه
کنایت آورد زیرا که کنایت ابلغ از صریح است و تلویح بهتر است از تصریح و کلام یعنی و لا تکونوا کالذین
سمعوا و هم لا یسمعون شد و این نفی و اثبات بر طریق و ما رمیت اذ رمیت اثبات حقیقی و نفی مجازی بر سبیل
تمثیل آمد چه شنیدن ایشان سود منتفی شود پس چنانستی که شنیدن ایشان شنیدن نبود و جمله لا یسمعون
حال است از فاعل قالوا معنی اینست و مباشید همچو کسانی که گفتند شنیدیم ما یعنی چون مدانچه می شنوند
و می گیرند و سود می یابند چنانستی که می گیرند و می شنوند و می یابند ٥ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ
الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ٥ در آیة سابقه ذکر شنوندگانی که بدانچه بشنوند بهره بگیرند و موعظه
و پندی می پذیرند بر سبیل نکوهش کرد و در رابطه ناشنوندگان آورد و بر حکم تقدیم ملوح مذکور سامع را منزل
منزله سایل ساخت و جمله را موکد کردانید و بفصل او پرداخت معنی اینست بدرستی که بدترین چارپایان
یا بدترین بهایم نزدیک خدای تعالی یعنی در علم او زمره اند که کران اند پند نشنوند و در راه راست نروند گنگانند
که نشان راه از کسی نپرسند و بر راه راست نرسند ایشان را بر وجه استعارت داخل بهایم پنداشت و بدترین جمله
جنبندگان داشت و این کنایت است از کفار از باب کنایتی که مطلوب از او موصوف است بر طریق رایت
الحی المنتصب القامة العراض الاظفار فی الکنایة عن الانسان ای ان شر الدواب عند الله الکفار الذین
صفتهم کذا و بعضی گویند این کنایت است از بنی عبدالدار که مخصوص بعداوت و تعصب بودند با پیغامبر و بنهایة
عداوت مینمودند تا آنکه از ایشان کسی مسلمان نگشت و بدولت ایمان نه پیوست مگر مصعب ابن عمیر و سوید
بن حرمله و بعضی گویند صم بکم کنایت از اهل کتاب از جهودان و ترسایان و بعضی گویند از منافقان ٥ وَلَوْ
عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا ٥ در آیة سابق ذکر توصیف ایشان کرد بدانکه
که ایشان شنوا نه اند و درین آیة بیان رسوخ ایشان در صفت ثبات ایشان بدین صفت بیان کرد معنی
معنی اینست و اگر دانستی خدای تعالی در ایشان خیر را یعنی صدق و نیکویی و صلاحیتی و قابلیتی بعلم و بودی هر آینه
ایشان روی بکردانیدند و کفر می ورزیدند و بر مقتضا طبیعت خبیثه می رفتند و سوی طبیعت ناشایسته
باز می گشتند سوال شرط او ملزوم است و جزاء او لازم است پس دانستن خدای تعالی در ایشان خیری را
ملزوم اسماع بود و اسماع ملزوم تولی و اعراض است و ملزوم ملزوم باشد پس ملزومیت علم خیر مر اعراض
را لازم آید و ظاهر است که این ملازمت سایغ نمی نماید جواب این وقتی آید که اسماع ثانی عین اسماع اول
باشد و اگر اسماع اول باختیار بود و اسماع ثانی باجبار باشد اسماعی که لازم علم خیر است غیر اسماعی بود که
ملزوم تولی است معنی چنین آید و اگر دانستی خدای تعالی در ایشان خیری را یعنی صدق و نیکوئی و صلاحیتی و
قابلیتی که متعلق بعلم او بودی هر آینه ایشان را باختیار شنوا گردانیدی و بتصدیق اختیاری رسانیدی و اگر
ایشان را شنوا گردانیدی و قواعد اسلام شنوانیدی و بقهر و جبر تصدیق در دل ایشان انداختی و بی اختیار بر وجه
اجبار مصدق ساختی هر آینه ایشان روی بکردانیدند و کفر می ورزیدند اسماعی که لازم علم بخیرات اسماع

بطوع واختیار است واجماعی که ملزوم تولی است اسماع بتغییر واجبار آن وایشان متغایرند پس میان علم بخیر
وتولی ملازمت لازم نیاید سؤال بدین وجه ملازمت ثانی درست نیاید زیرا که خدای تعالی اگر در ایشان باختیار اختیار
صنع کردی ایشان را چه قدرت که آن را بکردندی واز چیزی که خدای تعالی باختیار خویش در ایشان بیارد ایشان را چه
مجال که آن را باز کردندی پس اسماع بخیر ملزوم تولی چگونه شود ومیان ایشان ملازمه چگونه بود جواب این شرط محمول
بحذف معطوف بود بتقدیر ولو اسمعهم خیرا ثم رفع الخیر بخلق الاختیار لتولوا جواب دیگر آنکه بر وجه مبالغت علی
آمده متضمن تخییل حسن شده چنانچه شاعر گفته وچنانچه گویند فلان زکی لو ادعی ان هذا الاسطوانة من ذهب
لم یکن علیه بینة تحقیق شده در تخییل همین است فعلیک بالانصاف وایاک والاعتساف ۵ وَهُمْ
مُعْرِضُونَ ۵ جمله حالیه است بر تقدیر اول معنی چنین بود وحال اینست که ایشان اعراض کنند کانند واز حق روی
کردانیده کانند اعراض از حق ایشان را سجیت است واز روی کردانیدن دلهاء ایشان را طبیعت است ۵ یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیكُمْ ۵ این جمله مقرر است مر جمله
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله ورسوله را چه کسی که اجابت دعوت او واجب باشد طاعت امر ونهی او
بر طریق اولی واجب شود معنی اینست ای مومنان خدا ورسول او را اجابت کنید چون بخواند شما را
رسول خدا برای چیزی که بدان زنده کردند چون علم که سبب حیوة معنوی بود چنانچه جهل سبب موت معنوی بود
شعر وان امرا لم یحی بالعلم میت ۵ فلیس له حتی النشور نشور ۵ وچون اعتقادات وایمان ونماز
وروزه وحج وسایر عبادات که آن هم نیز سبب حیات معنوی است قال الله تعالی او من کان میتا فاحییناه
ای ضالا فهدیناه وچون معاملات وعقوبات ومصالح دنیوی که سبب بقاء عالم واستیفاء حیات
بنی آدم است وبعضی در بیان اذا دعاکم لما یحییکم جهاد تعیین کنند ومعنی آیة اذا دعاکم للجهاد گویند چه جهاد
سبب حیاة مسلمانان است هم ازین جهت بعضی ائمه تفسیر در آیة ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه القاء نفس سوی
تهلکه عبارت از ترک جهاد داشته اند ومعنی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه ولا تتولوا الجهاد پنداشته واین وجه موافق
مورد آیة است چه ورود در دعوت جهاد است وجه اول بر وفق عموم لفظ است چه عبرت مر عموم لفظ راست
نه خصوص سبب که پیغامبر پیش در ابی بن کعب گذشت ابی ابن کعب را خواند ابی بن کعب در نماز بود شتابی تمام
کرد بعد در اجابت سرعت نمود پیغامبر فرمود چه مانع بود تا دل تو در اجابت سرعت ننمود گفت در نماز
بود دیگر سرعت می نمودم پیغامبر گفت آیة یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم در قرآن ندیده
واز وی حاوی نشنیده ابی بن کعب گفت یا رسول الله بعد از این هر وقت که دعوت کنی اجابت وخود را از
تاخیر بحکم این روایت نیز مفهوم است که دعوت مذکور بر عموم است چه دعوت ابی بن کعب بتعیین
جهاد ثابت نشده دیگر نجات بر تاخیر اجابت متوجه گشته اما مطیع صلوة براء اجابت دعوت بعضی گویند
خاصه دعوت پیغامبر بود وبعضی گویند هر دعوتی که تاخیر نپذیرد چون دعوت سوی اطفاء حریق وانجاء
غریق ومانند آن وبعضی گویند اجابت کسی که فریضه است چون دعوت پیغامبر وپدر ومادر واستاد شریعت
باطل نیست او قطع نماز نفل سایغ بود چه نفل معارض نشود سؤال اجابت خدا ورسول خدا بر خواندن رسول
مهبت گرداینده وجه آن چیست وصحت آن بر چه وجه مبنی است جواب چون خواندن رسول بامر خدا است
خواندن او خواندن خداء جل وعلا است ۵ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ۵ عطف است
بر استجیبوا معنی اینست چون پیغامبر خدای برای کار خواند آن از دیانات دین یا از مصالح دنیا دعوت
کند امر او را چون امر خدا ودعوت او را چون دعوت خدای تعالی دانید ودعوت خدا ورسول خدا با اجابت
مقرون گردانید وبدانید که حکم خدای تعالی حائل می شود میان مردم ودل او یعنی در میان مردم وقلب او ست آیة دوم
ازم یا امن ودر جا باحت کفر وایمان وطاعت ومعصیت وسایر خواطر وعزایم وارادت هم که در دل باشد

بحایل شدن حکم خدای تعالی وارادت خلاف آن تحقیق خلاف آن بوند چنانچه مسلمانان در واقعه بدر از جهت
ضعف وقلت در دلهایم داشتند واختیار محاربه را مکروه می پنداشتند حکم خدای تعالی خلاف آن بتحقیق خلاف آن را
بوندد میان ایشان وآنچه در دل ایشان بود حایل گشت وخوف ایشان با من پیوست کفار مکه از جهت کثرت
وشوکت خویش خود را غالب می پنداشتند حکم خدای تعالی میان ایشان حایل شد امن کفار بیم وقاهریت ایشان بمقهوریت
مبدل گشت وهمچنین سایر امور یا امانت آنچه در دل است نماند وچون بمیرد امضاء آن نتواند وآنچه در دست
برود ومستثنی وثبت نشود حاصل معنی این همه باشد که دعوت رسولم را اجابت کنید ودر آنچه شما را میخوانند
اجابت کنید ونشتابید حکم خدای تعالی حایل شود وقدرت وقوت برود اجابت اگر بکنید عاجز ومتحیر مانید
بیت دوای درد دل زان پیشتر کن ۵ که گویندت کنون وقت دوا رفت ۵ یا گویند اجابت کنید دعاء
پیغامبر را وبدانید میان مردم عمل او مطلوب ومقصود دل او حکم ازلی بلجوف اجل حایل شود وبار زوهاء باطن حایل
میگردد ومانع می افتد پس در اجابت دعوت مسارعت باید کرد ودل بر زنانی وتاخیر نباید آورد وفرصت را غنیمت
باید داشت وکسل وکاهلی نباید گماشت چون اجل برسد هیچ کار میسر نگردد وچون مرگ بیاید هیچ عمل بحصول
نه پیوندد حیات خویش را در کار خدای تعالی در باز وجان را در اطاعت واجابت او منقاد ساز واگر نه بموت جان برود
وحیات سپری شود جان بجان ده ورنی از تو بستاند اجل ۵ وَأَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ ۵ ضمیر منصوب متصل
ضمیر شانست واسم ان افتاده الیه تحشرون جمله خبر ان آمده وان با اسم وخبر عطف است بر ان الله یحول
که مفعول اعلموا است معنی اینست وبدانید بدرستی که شان اینست که سوی حسابگاه خدای تعالی حشر کرده خواهید
پیوست وقت را در یابید وباجابت دعوت پیغامبرم بشتابید ۵ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا
مِنْكُمْ خَاصَّةً ۵ جمله واتقوا عطف است بر جمله واعلموا وجمله لا تصیبن الذین ظلموا صفتست مر فتنه را
ونون تاکید در نفی در می آید از جهت مشابهت نفی خاصة صفت مصدر محذوفست ای اصابة خاصة یا حالست از
فاعل لا تصیبن تلک الفتنة الظالمین حال کونها خاصة بهم یا مصدریة است مر فعل محذوف را ای خصت بهم
خاصة وجمله حالست ونفی متوجه است سوی قید بر طریق ما جئت راجلا وما ایتنطعا معنی اینست وبترسید
از فتنه که نرسد آنانرا که از جمله شما ظالمانند رسیدنی که خاصه ایشان است وآن فتنه قتال میان مسلمانان است که فتنه
شده او مخصوص در حق ظالم نبود بلکه در مقابله ظالم مظلوم مجروح شود ودر جان افتد وعامه خلق را زیان رسد
راوی گوید که این آیة در شان اهل بدر است که در واقعه جمل در محاربه علی ومعاویه یکدیگر جنگ کردند زبیر بن عوام
در واقعه جمل گفت باشد این واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم میخواندیم ونمی دانستیم که مورد آن ما بودیم این
فتنه همان فتنه بود ما بدان مبتلا گشته ایم وهمان بلیة است که ما ایم وبابتلاء آن پیوسته ایم در خبر آمده که روزی زبیر
همراه پیغامبر در بیر بود حضرت علی پیش آمد زبیر دید وشادمان شد وخندید پیغامبر گفت ای زبیر علی را
چه حد دوست میداری گفت همچو فرزندان خود دوست میدارم وبلکه دوستی برتر از فرزندان می پندارم پیغامبر بر
وجه اعجاز از آینده خبری کرد وحال علی وزبیر که در مستقبل ایام خواهد بود در بیان آورد گفت هیچ میدانید چون میان
شما مقابله شود حال دوستی شما چگونه باشد ۵ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ ۵ عطف است بر واتقوا معنی اینست
وبدانید که خدای تعالی سخت است وعقاب او دشوار است عذاب او ۵ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِیلٌ
مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْأَرْضِ واذکروا عطف است بر اشارات سابقه معنی اینست ویاد دارید وفراموش
مکنید آن هنگام را که بوده اید در زمین مکه اندک در شمار وضعیف پنداشته شده در کارها ۵ تَخَافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَكُمُ
النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَیَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ ۵ جزء دیگر است مر انتم را
یا حالست معنی اینست می ترسیدید ازین که بربایند شما را مردمان وغالب آیند بر شما دشمنان پس شما را
در مدینه جای داد وبر امن ونعمت بر شما گشاد ومدد کردن فرشتگان در روز بدر قوی گردانید وکافران را هزیمت

وبشما ابغنیمت رسانید و روزی کرد شمارا از حلالها و پاک و پاکیزه از غنایم از اموال یهب وتا باح مغانم ۰ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ۰ بمعنی کی تشکروا متعلق است برزقکم معنی اینست و روزی کرد شمارا از اموال طیبه تا شکر
کزارید و سپاس دارید که شکر کفتن موجب استیفاء نعمت بود و سپاس داشتن موجب سهاء موهبت شود ۰ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ۰ اینجمله مقررات مرجمله یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله که خیانت
در کار خدای تعالی عبارتست از ترک موافقت او در سنن او و نهی او و ترک اطاعت امر با طاعت است پس نهی از
خیانت میکند مقرب امر بطاعت بود معنی اینست ای مومنان برخدا و رسول او خیانت مکنید و در اطاعت
خدای تعالی خاین مشوید ۰ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ ۰ عطفاست بر نهی مجزوم ای ولا تخونوا معنی اینست و خیانت
مکنید امانات بمدیکر را در معاملاتی که کاین است میان شما ۰ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۰ جمله حال است و تعلمون منزل
منزله لازم است وانتم ذوالعلم وکل من کان واعلم بعلم بتعم الخیانة ومضرتها لا یخفی ذلک علی ذی علم
ای ان یکون ذو دعوة فیزی آثاره وان یکون ذو سمع فیسمع اخباره یا مفعول تعلمون بقرینه مقدر باشد ای تعلمون
انها خیانة او تعلمون تبعة الخیانة معنی اینست وحال اینست که شما آن را خیانت میدانید و تبعه آن میشناسید
وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۰ روایت
کرده اند که حضرت رسالت پناه بنی قریظه را کرد کرد بیست و یک شب درین محاصره برود آورد در تنکی و سختی
روز بسیار کذشت حال بر بنی قریظه و جهودان دشوار کشت در عجز در آمدند و بطلب صلح پیش آمدند پیغامبر
فرمود انزلنا علی حکم الله ایشان دل بر نزول علی احکم الله ننهادند ابو لبابه را به پیغام کزاری طلب کردند و
پیغامبر ناسخ ابو لبابه را بر ایشان فرستاد تا با ایشان حکم قرارداد و حکومت و حکم بنیاد نهاد و زن و فرزند
ابو لبابه درون حصار بود از جهة آن با ایشان نکوای می نمود چون ایشان بملاقات ابو لبابه رسیدند از
شان حکومت سعد بن معاذ بر حکم مشورت پرسیدند ابو لبابه دست بر کلوی خویش داشت و آن را اشارت
بر ذبح ایشان بنداشت بعد از آن تصریح کرد بر حکم سعد بن معاذ فرود آیید و بحکومت او انقیاد نمایید که او
از شما زخم کاری خورده و زخم شما او را کار بجان آورده و او دعا کرده که از جهان نرود تا خرابی شما او را معاینه شود
حکم او در حق شما جز قتل نباشد و حکومت او جز بر هلاک شما نبود این کفت و در پاهای او در افتاد که از وی
در کار خدا و رسول او خیانت زاد و در شان او این آیه فرود آمد چون او باز کشت این آیه شنید و از کناهی که
ازو زاده بود ترسید و از مخافت بر جست و خود را بر ستون مسجد بر بست و کفت من طعامی نخورم و آب ننوشم
تا کناه کاری من خدای تعالی عفو کند یا توبه من قبول شود یا بمیرم هفت روز بدین حال بر آمد که لقمه و جرعه در حلق او در
نیامد بعد هفت روز بیهوشی آورد تا آنکه حق سبحانه و تعالی توبه او قبول کرد پیغامبر کسی را فرستاد که خود را بکشا که توبه
تو قبول افتاد کفت نکشایم تا پیغامبر بیاید و بدست خویش کشاید پیغامبر دل بر این نهاد و آمد و بدست خویش
کشاد بعد از آن کفت یا رسول الله اموال و فرزندان من آنجا بوده اند از جهة آن این سخن از من زاد و این بلا بر من
افتاد و این آیه نازل کشت و این نظم بورود پیوست و آن عطف است بر اشارات سابقه و ان الله عنده اجر عظیم
عطفاست بر انما اموالکم و اولادکم فتنه که مفعول اعلموا است معنی اینست و بدانید بدرستی که مالها شما
و فرزندان شما در حق شما بلا و ابتلا است و سبب وقوع فتنه در کار شماست که محبت دنیا آرد و از سعی کار آخرت
باز دارد و بمقتضاء همت هر یکی از میل سوی دنیا باز داشتن دل بر آخرت پیدا شود و آنچه موافق استعداد هر کسی است
بظهور پیوندد و بدانید بدرستی که خدا کاین است نزدیک او ثوابی بزرگ پس عاقل باید که در راه اجر عظیم پوید و
ثواب جزیل جوید و در طلب دنیا دل ننهد و در راه دولت فانیه نرود و در جمع شدن مال که موجب وبال
خویش نکردد و در عالی شدن مال که موجب وبال است خوش نکردد و در عالی شدن جاه که پیش عاقلان بمواقع
در راه است پیچ نکردد ۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ۰ جمله مقابله

تکریرات براء تاکید جمله شرطیه معللاست بر جمله لا تخونوا الله والرسول چه خیانت عبارتست ازین که مکلف در امر و
نهی اطاعت نکند و خود را در ترک آنچه مامور بهاست و فعل هرچه منهی عنه است نیفکند و تقوی عبارتست از طاعت
فرمان پروردکار و تجنب از عصیان در کردار و کفتار پس حاصل معنی ان تتقوا الله ان لم تخونوا الله فی الاوامر والنواهی
باشد معنی اینست ای مومنان اکر شما تقوی و ترس خدای تعالی ورزید در اوامر و نواهی خیانت نکنید و خود را در ورطه
عصیان عصیان فرمانهاء او نیفکنید بکرداند خدای تعالی براء شما علامتی فارق میان مومن و کافر و نشانی ممیز میان
صالح و فاجر از فتح و ظفر در دنیا و انعام و احسان در اخری ۰ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
ای صغایرکم فی الدنیا بالاعمال الصالحة کما قال عم الصلوة الخمس والجمعة الی الجمعة و رمضان الی رمضان مکفرات
لما بینهن اذا اجتنب الکبایر اینجمله عطفاست بر یجعل لکم فرقانا معنی اینست و پوشیده و دور کند از شما
کناهان صغیره شما در دنیا باعمال صالحه چنانچه در حدیث آمده پنج نماز و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان
مکفرات اند کناهان که در میان باشند ۰ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۰ ای الکبایر فی الاخرة بالتوبة او بمشیة الله
و یغفر عطفاست بر یکفر عنکم معنی اینست براء کناهان شما در آخرت بتوبه بیامرزد یا بمشیت عفو کند
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۰ این جمله تذییل است معنی اینست و خداء قدیم و کریم است بر بندکان خود و خداوند
فضل عظیم است ۰ وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ ۰
روایت کرده اند که ابو جهل و جمعی از اصحاب او در کوشه رفتند و در میان خویش براز کفتن مشغول کشتند
شیطان بر صورت پیری معمر بیامد و در مجلس ایشان در آمد ایشان کفتند ما در سری و رازی مشغول شده ایم
آن را پیش کسی اظهار نکرده ایم پیش تو کشف نخواهیم کرد و بر زبان نخواهیم آورد شیطان کفت من پیری کهنه ام از زمانه شما
و از شهر شما نه ام و دل بر صحبت شما آورده ام از زمین نجد در مکه آمده ام شما از شر من ایمن باشید و از تعلق
من دل جمع دارید مرا پیری صاحب تجربه و در تدابیر امور ماهر میدانم و شما را درین کار یاری میکنم و بر مصلحت بکجاها ام
چون دیدند که در حضور او زبانی بند اشتند و او را در مجلس برداشتند یکی از ایشان کفت مصلحت اینست که محمد
را در حجره نکه دارند و در او را مسدود کردانند و روزنی بنهند و در راه روزن طعام و آب دهند تا از عوغاء او
باز مانند و سخنانیکه میکوید کفتن نتواند ابلیس کفت این رای نیکو نیست قرابتان او را در حبس نکذارند دیکری کفت
بر شتری نکذارند و ببندند و در بیابان بکذارند تا او را آن شتر بکشد و یا در زمین دور و دشت بی نشان
افکند ابلیس کفت خطا میکویی و تدبیر غلط میجویی زیرا که زمینی که در آن افتد هر کسی که از اهل آن زمین کلمات
او را بشنود و بیار شدن ایشان قوت کیرد و بیاری ایشان در زمین شما قتال کند و شما را در بغلی افکند
ابو جهل کفت رای صواب آنست که از جمله قبایل عرب از هر قبیله جوانی اختیار کنید
تا همه او را یکبار کی تیغ زنند عرب از جهة یکی بکشتن چندین کسان راضی نمی شوند و در راه بد نروند ما دیت
بدهیم و از شر او برهیم شیخ نجدی و آن ملعون ابدی این رای را پذیرفت و اتفاق حاضران برین رای قرار کرفت و هم
رای باز کشتند و در تدبیری که کرده بودند مشغول شدند جبرئیل پیغامبر را معلوم کرد و پیغامبر با ابو بکر
آمد و بصحبت او از مکه بیرون آمد تا بکوهی رسیدند و در وی غاری دیدند در غار در آمدند و در آن پنهان شدند
چون دشمنان بر خوابکاه پیغامبر رسیدند علی را خفته دیدند او را بیدار کردند و از پیغامبر پرسیدند که
کجاست حضرت علی کفت نمیدانم هر جایی که جستند نیافتند از مردی خبر کرفتند و براء تفحص او روی آوردند
و پی او کرفته دنبال کردند تا که بکوه آمدند کفت پی تا اینجا آمد از اینجا نمیدانم کدام جانب رفت و بکدام سمت
بپوست اثری ظاهر نمیشود و پی بیشتر نمی رود بالا بر آمدند و بهر جایی در تفحص شدند خداء عز و جل بقدرت
خویش آن مکان را از ایشان پوشید پیغامبر و ابو بکر را از نظر ایشان پنهان کردانید تا آنکه یکی در آن کوه نزدیک
غار مقابل ایشان شده براء بول کردن عودت کشاد نظر ابو بکر بر وی افتاد کفت یا رسول الله یکی از ایشان

ملک

مارا دید پیغامبر فرمود اگر مارا دید عورت خویش چگونه بجاب ما کشف میکرد الله هکیس مباش که خدا تو را
عون خود بجا خواهد آورد و شر ایشان از ما دفع خواهد کرد هر جائی که بقصد پیغامبر شتافتند آنحضرت را
خایب و خاسر و خجل باز گشتند پیغامبر بعد سه روز بیرون آمد بعد ظفر یا فتح در واقعه بدر متضمن یاد
این قصه است تا باعث بر شکر و سپاس کردد نازل شد اذ مفعول اذکر محذوف است و اینجمله عطف است بر اذکر
سابق که در آیة سابق است مقول را معنی اینست و یاد کن ای محمد آن هنگام که مکر کردند در شان تو کافران
تا ترا حبس کنند و در بند خانه افکنند یا بکشند یا از شهر بیرون کنند و در بیابان بگذارند ۝ وَيَمْكُرُونَ
وَيَمْكُرُ اللَّهُ ۝ و یمکرون بمعنی ماضی است بقرینه استعمال مضارع از جهة استحضار صورت و صیغه و جمله
یمکرون با معطوفات خویش یعنی و یمترون مکرهم و یمکر الله بیان و اذ یمکر بک الذین کفروا و اذ قالوا اللهم که معطوف
و معطوف علیه اند معترضه بود و متضمن نکوهش و وعید ماکران باشد و یمکر الله بمعنی استقبال بود چنانچه از عبارت
کشاف فهم می شود بدین تقدیر مراد انواع جزاء اخروی باشد و تواند بود و یمکر الله نیز بمعنی ماضی بود چنانچه از ترجمه امام
زاهد فهم شده است دادند و مراد از یمکر الله هزیمت و قتل و اسر و جنگ بدر پندارند زیرا که جنگ بدر در وقت
فتح مکه ماضی بود و نزول این آیة بعد فتح مکه روی نمود معنی چنین آید و مکر میکردند یعنی دل بر کید و مکر و ایذا می گماشتند
و تدبیر میکردند و پنهان می داشتند و خداء تع نیز سزا کردن ایشان میخواست و ایذاء ایشان پنهان میداشت و اینجمله
تذییل است و متضمن جمله سابقه است اراده سزا کردن ایشان از خداء تع مکر بیت و مکر صفت خدا نتواند بود و تسمیه
آن بمکر بر وجه مشاکلت است نه بر وجه جزاء و سیئه و یا بر وجه تمثیل است که مذکور از جهة اخفاء مطلوب بمکر می ماند
سابغ بود که او را بر وجه تمثیل مکر خوانند ۝ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست
و خداء بهترین سزا کنندگان مکر است که جزاء او بحق است و سزاء او بعدل است در ایلام از حد استحقاق تجاوز
نکند و در انتقام و در افزونی نیفکند ۝ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا ۝ روایت
کرده اند که نضر بن الحارث با جماعتی از کفار نشسته بود کسی آیة قرآن بر خواند گفت شنیدیم اگر میخواستیم مثل این میگفتیم
و اگر قصد میکردیم همچنین می آوردیم نزول این آیة در شان نضر بن الحارث مذکور است و اینجمله معترضه است برای
حکایتی عجیبه از فجار و شکایتی عظیمه از کفار و جمله شرطیه مستانفه است چنانچه که سامع چون قد سمعنا شنید از حال
او پرسید ایشان بر وجه استیناف گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا معنی اینست و چون خوانده شود بر ایشان آیات
کتاب ما گویند شنیدیم ما اگر میخواستیم هر آینه مثل این کلام میگفتیم ۝ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝
ان نافیه است جمله معلله است مر جمله لو نشاء لقلنا مثل هذا را معنی اینست نیست این کلام مگر ترهات پیشینیان
و ساخته گذشتگان ۝ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا
حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ روایت کرده اند نضر بن الحارث مذکور و جماعتی از کفار در انکار
قرآن مبالغت کردند و انکار را درین مرتبه آوردند که بر تقدیر حقیت قرآن هلاک یا عذاب خویش جستند و اللهم
ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم گفتند این آیة در شان ایشان آمد
و این نظم در باب ایشان نازل شد و اذ عطف است بر اذ یمکر بک الذین کفروا معنی اینست و یاد کن ای محمد آن
وقت که گفتند کافران ای بار خداء اگر باشد این قرآن بر حق بر ما سنگها از آسمان چنانچه در حق منکران حق باید
ببار و یا عذابی دردناک چنانچه در شان جاهلان صدق شاید بیار ۝ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
وَأَنْتَ فِيهِمْ ۝ جمله منفیه حال است یا معترضه است براء بیان سبب تاخیر عذاب از کسانیکه اینچنین دلیری
کنند و خود را بسته عنا و بلا افکنند معنی اینست و نبود عادت فعل خدائی که کل ایشان را در عذاب کند و از
بیخ بر کند درین حال که تو میان ایشان باشی چه پیغامبر رحمت عالمیان است با وجود رحمت قهر کلی نشود و قید است
متضمن آنست که چون پیغامبر از ایشان بر جائی برود و هجرت کند مظنه عذاب کردند و منتظر عقاب باشند

عقاب باشند بقاء ایشان بقاء مسلمانان مستغفر در میان ایشان بود که بعد از هجرت پیغامبر بعضی
مسلمانان که عاجز از هجرت مانع بودند که از ایشان استغفار که موجب امان است روی می نمود استیصال
است پیغامبر جز بقیام قیامت نبود بر حکم لا تقوم الساعة فی الارض حتی لا یقال الله الله تا در زمین الله گویند
قیام قیامت و عذاب استیصال بلند (?) و کشته گشتن و معذب شدن پنج نفر دشمن پیغامبر چنانچه در آیة انا
کفیناک المستهزئین تحقیق شده و دیگران که هلاک ایشان خاص پیش از هجرت پیغامبر در اخبار آمده هلاک خاص
است استیصال امت نیست ایراد ان در وما کان الله لیعذبهم و اثبات بنفی عذاب خاص قایل بود این سوال اشکل
نشود ۝ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝ عطف است بر وما کان الله لیعذبهم وهم یستغفرون
حال است معنی اینست و نیست خداء تع عذاب کننده و حال اینست که ایشان یعنی بعضی از ایشان مؤمنان
مستغفر اند و از عذاب امان خواهند کاند بر این استغفار مستغفران هم از عذاب استیصال نجات ۝ وَمَا
لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۝ استفهام براء انکار است و جمله معترضه
است براء بیان اینکه ایشان استحقاق عذاب دارند و عذاب را سزاوارند معنی اینست و چیست مر
ایشان را که خداء تع ایشان را عذاب نکند و در عقاب و نکال نیفکند یعنی هیچ سببی ندارند که بدان عذاب را از خود
باز دارند و حال اینست که ایشان دشمنی خویش بر مسلمانان گماشته اند و مسلمانان را از مسجد حرام باز داشته اند چنانچه
پیغامبر را در حدیبیة از عمره باز داشتند و مسلمانان را و مهاجران را از کعبه دور انداخته اند ۝ وَمَا كَانُوا
أَوْلِيَاءَهُ ۝ حال است یصدون معنی اینست و حال اینست که ایشان بر مسجد حرام ولایتی ندارند تا دیگران
را از وی باز دارند ۝ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ ۝ جمله تعلیل است بر نفی ولایت ایشان بر مسجد حرام دلیل
است معنی اینست اولیاء مسجد حرام نیند مگر مومنان که متقی اند از حق مسجد ایشانند و مراعات حق
مسجد ایشان دانند ۝ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ استدراک است برای دفع وهم آنکه
عمل ایشان بر علم است این وهم دور کرد و لکن اکثرهم لا یعلمون براء دفع وهم آورد معنی اینست و لکن اکثر ایشان
بنابر تد لا یعلمون منزل منزله لازم است یعنی از اهل علم نه اند یا مفعول بقرینه تقریر کنند ای لا یعلمون
انهم لیسوا اولیاء یا لا یعلمون ان اولیاؤه الا المتقون یعنی اکثر این کافران نمیدانند که ایشان اولیاء مسجد
حرام نه اند یا نمی دانند که اولیاء مسجد حرام مؤمنان اند تقیید باکثر از جهة آنست که بعضی علم دارند از جهة
معاندت دل بر آن نمی گمارند و تواند از اکثر کل مراد شود چنانچه از قلت عدم مراد میکردد ۝ وَمَا كَانَ
صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً ۝ در آیة سابق اثبات کرد که اولیاء مسجد
متقیانند و نفی کرد ولایت کفار را بر مسجد درین آیة ایشان را تاکید کرد و ایشان را بر نماز که وضع مسجد براء آنست بیرون
آورد و این جمله عطف است بر جمله و ما کان اولیاؤه معنی اینست کفار اولیاء مسجد حرام نه اند و نیست نماز
ایشان نزدیک خانه کعبه مگر آواز لبیک بر آوردن و دست بر دست زدن و معلوم است که آواز ساز لهو است
نه نماز بل ایشان صاحب نماز نیند و صاحب مسجد نباشند و استثنا در و ما کان صلاتهم عند البیت الا
مکاء و تصدیة بر طریق استثناء است و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر و الا العیس ۝ و این از باب تاکید
الذم بما یشبه المدح بود ۝ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۝ فا سببیه است فذوقوا
بتقدیر فیقال لهم ذوقوا عطف است بر قالوا اللهم الی آخره معترضاتی که در میان آمده و میان دو کلام متصل
واقع شده چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست پس عذاب را بچشید و رنج و درد ذلت بکشید
و این عذاب در دنیا یا در آخرت باشد چنانچه نضر بن حارث قایل قول مذکور را بسته کشتند یا قتل و اسیری که
بعضی در روز جنگ بدر مبتلا گشتند و تواند بود که در آخرت باشد فرشتگان گویند ذوقوا العذاب الی آخره
عذاب را بشبه مطعوم تلخ کنند و او را بر سبیل تخییل متعلق حاشر ذوق کرده اند و ذوق که مبنی از قلت آنست

اثبات او در عذاب آید باعتبار نظافت شرک کشت که عذاب ابدی و عقوبت سرمدی بر نسبت جریمهٔ کفر و ربت
عذابی که در خورد دست اند کاست معنی اینست فاهم براء سببیه و باهم براء سببیت بود دیگر اداه بر سبیه کفر و لا بدان
و براء عذاب جنیدن و فا دلالت میکند بر سببیت سبب شدن کفر ایشان براء عذاب و ترتب آن بدان این مفهوم
دیگر است و آن مفهوم دیگر ○ **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ** ○ روایت
کرده اند در واقعه بدر که کافران بقصد قتال با لشکر پیغامبر م نزدیک چاه بدر فرود آمده بودند بعضی اغنیاء ایشان
را با نفاق و اطعام لهادی عوضی دوازده کس از سران بودند که جماعتی را براء مقاتله با پیغامبر م حاکم کردند و هر یکی
از ایشان هر روز ده هکان شتر ایشان را میخورانیدند و صلات و نفقات و عطیات میدهانیدند و بعضی گویند
هفت کس بودند که التزام کل لشکر بر خود التزام نمودند که هر یکی از ایشان کل لشکر را طعام میداد و ابواب عطیات
و صلات دیگر میگشاد در روز جنگ نوبت عباس بود که لشکر پیغامبر م بر ایشان غلبه نمود این آیه در شان ایشان
وارد گشت و این نظم در باب ایشان بنزول پیوست و ایجمله معترضه است براء حکایتی دیگر از کفار و نکایات
شوری از شوران اشرار و تاکید جمله براء ابراز نکایت و صفت بروجه وکادت است معنی اینست
بدرستی که کافران انفاق میکنند مالهاء خویش را تا باز دارند مردمان را از راه رضاء خدای تع یعنی اتباع پیغامبر م
و تدین بدین اسلام ○ **فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ** معنی اینست
بدرستی که کافران انفاق میکنند مالهاء خویش را تا باز دارند مردمان را از راه رضاء خدای تع یعنی از اتباع پیغامبر م
و بدین اسلام پس بر انفاق اموال عاری از حصول آمال حسرت مترتب می شود و حسرت منفعت میکردد چه مال
از دست رفت و منفعتی بدست نیامد جای تحسر باشد و مقام تحیر بود در افسوس و دریغ می شود پس از آن
مقهور و مغلوب میکردند ○ **وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ** ○ ایجمله عطف است بر ثم یغلبون
در والذین کفروا وضع مظهر موضع مضمر است چه محل هم الی جهنم یحشرون بود از جهة تصریح بمناط حکم کفر است
وضع مظهر موضع مضمر سایغ نمود معنی اینست و آنکسانی که بگرویدند و کفر ورزیدند سوی جهنم حشر کرده
شوند و باعمال سیئه در آتش روند نعی حسارت و نعی خجالت رباعی آن کو دکه خاک بر غربیل بدست
میزد و بدست روی خود را بسخت ○ میگفت بهاء هاء کافسوس و دریغ ○ کان دانه بیانیتم و غربیل بگفت
لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا
فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ○ یمیز بر صیغهٔ مضارع از باب ضرب یضرب و از باب تفعیل خوانند و معنی تفعیل
مبالغت دانند الخبیث صفت فریق است ای لیمیز الله الفریق الخبیث و هم الکفار من الفریق الطیب و هم
المؤمنون و یجعله عطف است بر که بدینوجه لیمیز متعلق است بیحشرون معنی اینست کافران بسوی دوزخ
حشر کرده شوند و در آتش سوزان روند تا خداء تع کروه خبیث را یعنی کافران را و طیب یعنی مومنان را جدا و بد
کرداران را از نیکو کاران ممتاز بس کرداند بعضی از کروه خبیث را بر بعضی خبیث افکند و یکدیگر برهم نهد پس
او را در دوزخ اندازد و در آتش سوزان معذب سازد یعنی جمع کردن ایشان و متوجه کردانیدن سوی دوزخ
براو این باشد که از مسلمانان جدا شوند و بجوم کرده و بیکدیگر پیوسته در دوزخ روند و لام لیمیز متعلق بیغلبون
باشد معنی چنین بود یعنی کافران مغلوب شوند و مسلمانان غالب آیند تا فریق خبیث از فریق طیب جدا
شود و میان دوست و دشمن و نیک و بد فرق بود باقی معنی همان است که گفته شد و در شرح و بیان آمده
و تواند بود که خبیث و طیب صفت مال باشد بدین وجه لام لیمیز متعلق بجمله یکون علیهم حسرة بود معنی چنین آید
کافران مالهاء خویش را در باز داشتن مردمان از راه رضاء خداء تع صرف میکنند و مال خود را در ضیاع می افکند
صرف اموال ایشان شود و فسوس و حسرت آورد تا جدا کند مال خبیث را که بدست کافر مصروف است
و بجز او پیوست و سود نکرد و صرف کننده را بر حسرت آورد از مال طیب که مسلمانان در راه رضاء خداء تع جمع

کردند و سودمند شدند پس بکرداند بعضی مال خبیث را بالاء بعضی و این اموال راجع کند پس تو بر تو سازد و در دوزخ
اندازد ○ **أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** ○ ایجمله تذییل است و موکد مضمون کلام سابق معنی اینست ایشان
یعنی کافران زیان زدکان و خاسر شدکان اند و بخسران مخصوص شدند و بزیان مال صرف کردند و هیچ چیز از منفعت
دینی و دنیاوی بدست نیاوردند ازین زیان کدام خسران برتر باشد ○ **قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا**
يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ○ ایجمله معترضه است براء
دفع توبیخی کافران و وعده عقاب ایشان بر تقدیر توبه و ایمان ان ینتهوا مفعول قل است یعنی نه بصورت
چه در وقت گفتن این سخن مر ایشان را صورت خطاب باید صورت غیبت سایغ نماید معنی اینست بگوای محمد م
مر کافران را یعنی بگو عبارت خویش بصیغه خطاب مر ایشان را اگر از کفر و عداوت با پیغامبر م و محاربه با مسلمانان
باز مانند و ازین جرایم عظیمه و معاصی فخیمه توبه کنند آمرزنده شوند مر ایشان را جرایمی که گذشته است و گناهانی که
در کافری صادر گشته و اگر باز گردند و بعد از توبه کفر ورزند و بجرم کردند و بقتال با پیغامبر م پیش آیند و با پیغامبر م
عداوت نمایند پس بدرستی که گذشته است ره پیشینیان و احوال و اعمال گذشتگان که چه کردند و چها دیدند فقد مضت
ماضی است و صیغهٔ ماضی جزائیت را منافی است جزاء شرطیه محذوف دانند و جمله فقد مضت تعلیل جزاء محذوف
بندارند ○ **وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ** ○ و قاتلوهم عطف است
بر ارشادات سابقه چون اطیعوا و استجیبوا و لا تخونوا معنی اینست و قتال کنید با کافران تا فتنه واقع نشود
و در جهان رد انقلاب نشود چه اگر با کافران قتال نکنند جهان را در شور و غوغا افکنند یعنی قتال کنید تا فتنه
نشود و دین همه خدا را بود ○ **فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** ○ فا سببیه است و انتهوا شرط است
فان الله بما تعملون بصیر جزاست و این جزاء نیز محتاج سوی تاویل است ای فان انتهوا یعلم الله لانه بصیر یعلمهم
معنی اینست پس اگر باز مانند از کفر و عداوت پیغامبر م خداء تع باز ماندن ایشان را داند و جزا دادن تواند زیرا که
خداء تع آنچه میکنند می بیند و آنچه می اندیشند می داند ○ **فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ** این
شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جمله فاعلموا جزاء شرط آمده و اگر از ایمان روی کرداند و بسوی کفر رخ آیند پس
بدانید که خداء تع یار شماست و شما را یاری کند و دشمنان شما را در خواری افکند ○ **نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ**
مخصوص بمدح محذوفست ای نعم المولی و هو نعم النصیر و ایجمله تذییل است معنی اینست او یعنی خداء تع نیکو
خداوند و نیکو یاری کننده است و خداوندی که فتح و ظفر دهنده است ○ **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ**
لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ○ و اعلموا عطف است بر
قاتلوهم ما موصول و با صله خویش اسم ان واقع شده حق او آنست که از ان جدا بنویسند چه اگر ما را آن وصل کنند در
التباس بماء کافه افکند لیکن در کتابت فقد وصل آمده و کتاب بر خلاف قاعده آید خطان لا یقاسان خط
العروض و خط القرآن من شیء بیان ماست و ضمیر موصول محذوفست ای ان الذی غنمتموه من شیء مقصود ازو
تعمیم است ای شیء کان و لو کان خیطا فان لله خمسه اسم ان است لله خبر اوست و مقدم بر اسم شده و للرسول
با معطوفات خویش عطف است بر لله و ان با اسم و خبر مبتدای محذوف الخبر است ای فثابت ان لله خمسه
با خبری محذوف المبتدا است ای فحکمه ان لله خمسه و جمله خبر ان اولی است و چون اسم ان یعنی ما غنمتم موصول است
که صله او فعل است و متضمن معنی شرط است در خبر او فا است ان با اسم و خبر خویش بر قول سیبویه قایم مقام است
دو مفعول اعلموا و بر قول اخفش ان و خبر او بتاویل مصدر مفعول اولست و مفعول دوم محذوف ای اعلموا
کون ما غنمتم کذا حاصل معنی اینست که و بدانید بدرستی که آنچه غنیمت کرده اید از مال کفار از چیزی اندک یا بسیار
پس ثابت است که مر خدا راست خمس آن و مر رسول را و خداوندان قرابتی رسول را از نصرت کنندگان و مر یتیمان
و مسکینان و راه گذریان که بی توشه گشته و باحتیاج پیوسته خمس مذکور در حیات پیغامبر م بر پنج قسم می شود یعنی

رسول معطوف او بود ذکر خدای تعالی براء تبرک روی نمود معنی چنین آید چون پیغامبر از خمس غنیمت حصه ذوی القربی
بنی هاشم و بنی مطلب را داد و میان ایشان و میان بنی عبد شمس و بنی نوفل بو جدان و حرمان فرق نهاد عثمان بن
عفان از بنی عبد شمس بود و جبیر بن مطعم که از بنی نوفل بود پیش پیغامبر رفتند و قصهٔ حرمان خویش از خمس غنیمت
کفتند که ما بنی هاشم و خداوند ایشان را بودن تو از جملهٔ ایشان برکزیده است و مرتبهٔ ایشان برکشیده است بسبب
بزرکواری تو اکرچه در قرابت برابریم برابری نمی جوییم و از جهت تخصیص ایشان بعطا مستحق نمیکوییم اما بنی مطلب برادرند
در نسبت نسب با عبد مناف و مساوی یکدیکراند بنی مطلوب از خمس می یابد و ما نمی یابیم میان خود و میان ایشان
فرقی درمی یابیم پیغامبر فرمود بنی مطلوب همیشه در جاهلیت و اسلام با ما می بودند و در نصرت ما از همه
امور اهتمام می نمودند بنی عبد شمس و بنی نوفل همیشه مخالفت ما داشتند و دل بر بغض و عداوت ما می کماشتند ایشان را
دوست نساخته مکر اسلام ایشان و از عداوت باز نمانده اند مکر درین ایام و این رتبه جهت نصرت بنی هم شده
از جهت محض قرابت نیامده و ابن سبیل آمده اکرچه در خانهٔ خود صاحب مال اند و مرفه الحال سوال ذوی القربی
و یتامی و مساکین را جمع آورد و در ذکر ابن سبیل ابناء سبیل نکفت و بصیغهٔ مفرد ذکر کرد نکته چیست و این فرق
بر چه مبنی است جواب محتاج شدن این بر طریق تنهایی می باشد زیرا که هر که از خانه روان می شود در مقدار
مسافت راه مقصد در رفتن و بازکشتن توشه بر میکیرد و میان قافله و جماعت سایله که بحسب عادت یکدیکر را
یکدیکر دارند و همت بر مخالفت رفیقان نمی کمارند غالب آنست که توشه بسلامت ماند و کسی در بودن و بی
توشه کردن نتوانند و اکر تنها می باشد و راه نمی دانند و قاطع طریق او را ایذا می رساند بی توشه می شود و محتاج
میکردد افراد ابن سبیل بجهت بینت و اشارت سوی این معنی است ذکر این نیز سوی این معنی است و ذکر این نیز
در سورهٔ بقره کذشته و شرح رفته و بعضی کویند جهاد حق الله اعداء دین الله است غنیمت که حاصل بود ملک
خدای تعالی بود ملک دیکری نبود لیکن جهاد خمس فضلا و سه ملک غازیان کردانید و بر حکم اکبر سهمان بقسمت رساند
یک خمس در ملک خویش داشته اند و ملک کسی نساخت و پادشاه متولی کردند تا بر مصارف معین که بوجهه آنی تعیین
شده قسمت کند و بمصارفی که معین است برساند پس مذکور از روی ملک مر خدای را بود و از روی استحقاق
صرف بر پنج قسم مذکور را باشد تقدیر آیت چنین آید فان لله خمسه ملکا و تصرفا و للمصارف الخمس استحقاقا و صرفا
برین وجه اشتباه روی نماید معنی چنین بود آنچه غنیمت کیند خمس او از روی صرف و استحقاق مر رسول و اقربا
رسول و یتامی و مساکین و ابن سبیل را باشد یعنی خدای تعالی ایشان را مستحق کردانیده و از جهت خویش ایشان را
دهانیده و بعضی کفته آیت قل الانفال لله و الرسول ثبت آن بود که غنایم مر خدا و رسول خدا را بود و بعضی اینکه
قسمت غنایم کار رسول است و ذکر خدای تعالی از جهت تبرک و اظهار شرف پیغامبر باشد یا بمعنی اینکه هم ملک
خداست و تصرف و تقسیم او پیغامبر راست ای الانفال لله ملکا و للرسول استحقاقا و صرفا بعد آن حکم این
آیه بآیه ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل
منسوخ کشت و استحقاق صرف کل غنایم بر پنج قسم بوست بعد از آن آیه ما افاء الله علی رسوله الی آخره بآیه
و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول الی آخره منسوخ شد و استحقاق اقسام مذکوره و کل غنیمت را
باستحقاق خمس آمده و نزدیک شافعی بعد وفات پیغامبر نیز بهمین تقسیم بود و سهم پیغامبر خلیفه را باشد و نزدیک
ابو حنیفه بعد وفات پیغامبر سهم پیغامبر و سهم اقارب پیغامبر رفت و خمس بر سه اصناف ثلثهٔ آخرین مصروف
کشت و نزدیک امام مالک امر خمس مفوض براء امام بود اکر بخواهد بر اصناف مذکوره قسمت کند و اکر بخواهد
بر بعضی ایشان را بدهد و اکر غیر ایشان را ولی داند بعطا مخصوص کرداند ۞ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ وَمَا أَنزَلْنَا
عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ۞ این جمله شرط است بجملهٔ محذوف که بر و اعلموا معطوف
است ای و اعلموا کذا و اعلموا بعلمکم ان کنتم آمنتم بالله چه مجرد علم مقصود نیست مقصود عمل بعلم است

و این شرط براء تاکید است نه براء تردید چنانچه کویند افعل کذا ان کنت انسانا و لا تفعل کذا ان کنت عاقلا
و قد مر غیر مرة و ما انزلنا علی عبدنا فا عطف است بر الله ای ان کنتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا
یوم الفرقان متعلق است بانزلنا و یوم التقی الجمعان بدل است از یوم الفرقان معنی اینست چون تخمیس
غنیمت دانستید و تقسیم خمس بر پنج قسم معلوم کردید برین علم عمل کنید اکر ایمان آورده اید و بدانچه فرستاده
ایم ما بر بندهٔ خویش از قرآن و فتح و نصرت و مدد فرشتکان در روز جدا کردن میان مومنان و کافران و فرق
کردن میان دوستان و دشمنان دران روز که دو جماعت بیکدیکر بجنک پیوستند یعنی جماعت مومنان
و جماعت کافران محارب کشتند ۞ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞ این جمله تذییل است معنی اینست
و خدای تعالی بر هر چیزی قادر است و اثر قدرت او در همه چیزها ظاهر است قومی را در هزیمت انداز و دو
بدادن فتح و نصرت و غنیمت کار کروهی سازد ۞ إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ
الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ ۞ عدوه بضم عین و کسر او خوانده و معنی کنار دانسته
اذ ظرف التقی است یا بدل است از یوم التقی الجمعان و جمله و هم بالعدوة القصوی عطف است بر جمله
انتم بالعدوة الدنیا دنیا مونث ادنی است و مشتق از دنو بمعنی قرب و قصوی مونث اقصی است
قیاس او قصیا بود زیرا که در فعلی صفت واو لام کلمه را بیا بدل باید کرد چنانچه علیا مونث اعلی است
و در اصل علوا بود علیا شده لیکن قصوی بر اصل ماند و او شاذ بود بر طریق فرد و استصواب باشد و قصیا
بابدال واو بیا که بر وفق قانون آرند قلیل است کثیر همان است که بر اصل واو آرند بر خلاف قیاس چنانچه بالا
کذشته و الرکب مبتدا است اسفل منصوب بر ظرفیه است یعنی کاین فی مکان اسفل خبر مبتدا است و این جمله
عطف است بر جملهٔ سابقه معنی اینست دران هنکام که شما بکرانهٔ وادی که از جانب مدینه نزدیک است ملتبس
آید یعنی نزول بکرانهٔ وادی که نزدیک مدینه یا نزدیک آن لشکر بود دادید و کفار در کرانهٔ وادی که
دور است بود از لشکر مسلمانان و از جماعت سواران نکاهبانان کاروان نزول نمود چه جماعت سواران
موازنهٔ چهل سوار نکاهبانان کاروان پس پشت در ساحل دریا در نشیب زمین بودند و لشکر مسلمانان میان
افتاده بود و لشکر کفار و سواران نکهبان کاروان کرد کرفته می نمود و موضع نزول کفار زمین سخت بود
و دیک نداشت و زمین نزول مسلمانان را هر دم ریکستان پا نکیری نداشت و توان دانست که لشکر را این
چنین حالت چه دشوار باشد و اینچنین منزل چه بی هنجار بود معنی اینست خدای تعالی بارانی فرستاد و لشکر اسلام
را آب داد و در دلهاء کافران رعب انداخت و مسلمانان را بتایید آسمانی قوی ساخت و مدد از عالم غیب رسید
و لشکر فتح آسمانی دید ۞ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ ۞ جملهٔ شرطیه حال است از فاعل ظرف یعنی
بالعدوة الدنیا بتقدیر و انتم لو تواعدتم الی آخره یا معترضه است براء بیان مخوف منزل و جهت نزول در مکان
هایل ای مع ذلک لیقضی الله امرا کان مفعولا من اعزاز دینه و اعداء کلمه معنی اینست و اکر یکدیکر بجادبه وعده
کردید و خود را بر عزم محاربه آوردید هر آینه یکدیکر بمجادبه مخالف می شدید و وفاء وعده نیکو دیدید تا این منزل
مخوف می آمدید و اینجا نازل می شدید چه خود را ضعیف میدیدید و قوت کفار می شنیدید بحکم طبع می ترسیدید
و اقدام بر محاربه نمی نمودید ۞ وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۞ لام متعلق است بفعل
محذوف ای لکن لیقضی الله امرا کان مفعولا فعل ما فعل و این جمله استدراک است از بیان ضعف و دفع و هم
اغناء و حاصل شدن مقصود معنی اینست و لیکن تا تمام کند خدای تعالی کاری را که کردنی بود و بکردن لایق
و سایغ می نمود از نصرت مسلمانان و هزیمت کافران و اعلاء علم ایمانی و نمودار رونق مسلمانان و اظهار قوت
کامله و پیدا آوردن رحمت شامله کرد آنچه کرد و پیدا آورد آنچه پیدا آورد اول بظفر یافتن یکی ازین دو طایفه
کاروان یا لشکر براء شما بغیر تعیین وعده خبر داد و طمع تاختن کاروان که قلیل الموت و کثیر الغنیمت بود و لشکر

شما بر سبب کاروان قوی می‌نمود در دل شما نهاد تا شما بر آن جهت رغبت کردید و بقصد نهب و تاراج کاروان
بیرون آمدید و نیز حق تعالی لشکر کفار را براء مدد کاروان بیرون آورد و کاروان را بسلامت در مکه در آورد و در نظر کفار
لشکر شما نمود اندک کرد و ایشان را بر عزم محاربه با شما آورد و شما را با ضعف ظاهر قوت باطن بخشید و دلهاء شما را بقوت
دشمن متعلق و ثبات قدم داد و مدد فرشتگان فرستاد اعلاء دین کرد و اعداء اسلام برآورد کار کفار با شوکتی که
داشتند و با قوتی که در خود می‌پنداشتند در معرضی که در قصه شنیدی رسانید و حال ایشان بدان صفت که دانستی
گردانید آنچه خواسته بود بیدا آورد و آنچه مراد او بود تمام کرد ه لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ
عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيِيَ عَنْ بَيِّنَةٍ ه حیی باظهار و ادغام خوانده‌اند و معنی یکی دانند جار و مجرور بدل است
از لیقضی الله یا متعلق است بمقضی یا مفعول او و هلاک و حیوة بر وجه استعارت مصرح بها بمعنی کفر و ایمان
و عن بمعنی بعد است معنی اینست تا هلاک شود هر که هلاک شود یعنی کافر گردد هر که کافر گردد بعد
قیام حجت ظاهر بر بطلان کفر تا او را عذر نماند و تا زنده گردد هر که زنده گردد یعنی مسلمان شود هر که
مسلمان شود بعد حجت ظاهر بر حقیت اسلام آنرا چون آفتاب روشن داند چه واقعات روز بدر خوارق عادات
بود هر یکی حجت ظاهر بر کمال قدرت خداء و بطلان کفر و حقیت اسلام لایح می‌نمود بعد وضوح اینچنین آیات
نیره و علامات بینه ناگرویدن و کفر ورزیدن مکابره باشد بعد اینچنین حجج چون آفتاب روشن و چون
روز مبرهن ایمانی مبنی بر ایقان و تصدیقی مبنی بر تحقیق بود نه ایمانی از افواه مقرون بارتیاب و اشتباه باشد
سوال چون معنی یهلک یکفر باشد کفر غرض افتد و کفر غرض و مصلحت نبود جواب مناط غرض قید عن بینة
افتاده و موت بمعنی برین قید آمده و المعنی لتقدم حجة بینة للاسلام علی کفر من کفر و یتقدم حجة بینة للاسلام علی
الاسلام من اسلم پس غرض تقدم حجت اسلام بر کفر بود کفر غرض و مصلحت نباشد اشتباه نبود و سوال وارد نشود
وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ه این جمله تذییل است معنی اینست و بدرستی که خداء تعالی هر آینه شنواست
احوال و اعمال کافران و مومنان بیداند سزاوار آنست که کافران را معاقب گرداند و مومنان را مثوبات برساند
ذکر سمیع و علیم بودن خداء تعالی کنایتست از وعد و وعید و جزا و سزا و چون از کافران اختیار کفر و دلیری
بر جرم علامت انکار جزاء و سزاست بظهور امارت انکار ایشان را تنزیل منزله منکر مصر کرد و جمله را بتواکید موکد
آورده ه إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا ه بدل دیگر از یوم التقی الجمعان لیکن وقت
رویاء مذکور سابق بود و جنگ بود و کر روز التقاء چنین بود پس بدل کل نبود اما چون هم درین واقعه است
از مقدمات و متعلقات روز مذکور بدل اشتمال باشد و تواند بود متعلق اذکروا محذوف دارند و جمله
معترضه براء ذکر رویاء مذکور پندارند و یریکهم مضارع بمعنی ماضی دارند و ایراد مضارع براء استحضار حال
گذشته پندارند و کاف مفعول اول است و هم مفعول دوم است و قلیلا مفعول سیوم است معنی اینست
چون خداء تعالی کفار را که در واقع عدد ایشان بسیار بود در چشم تو در خواب بصفت قلت نمود ه وَلَوْ
أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ ه جمله شرطیه عطف است بر مضمون جمله سابق ای یحکم و قوی قلوبکم
بان یریکم فی المنام قلیلا و لو اریکم کثیرا لفشلتم معنی اینست و اگر نمودی شما را که ایشان یعنی کافران
بسیارند و شوکت و غلبه دارند هر آینه شما عیز دلی می‌کردید و دل باقدام نمی‌آوردید ه وَلَتَنَازَعْتُمْ
عطف است بر لفشلتم معنی اینست و هر آینه با یکدیگر مخالف می‌شدید و میان خویش با یکدیگر بمنازعت
پیش می‌آمدید کسی گفتی جنگ کنیم و کسی گفتی ما اندکیم خود را در تهلکه نیفکنیم سر بریک سخن نمی‌آوردید و میان خویش
مخالفت می‌نمودید ه وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ ه استدراک است براء تقریر و عصمت مومنان از بودن ایشان
عیز دل و تصریح بسالم داشتن ایشان از ضعف دل معنی اینست و لیکن خداء تعالی مومنان را از بلاء عیز دلی
سالم داشت و با ابتلاء منازعت و مخالفت در راه دین بر ایشان نگماشت ه إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

الصدور

الصُّدُورِ ه جمله تذییل است از جهت ابراز معنی بادی بر و کادت است و استواری معنی اینست خداء تعالی عالم
بصفتی که بر سینها، عیز دلی و دلیری و جوانمردی و بخیلی مستولی شود و از اندوه و خوشی و انقیاد و کردن کینه صاحب
سینها کرده سوال خواب انبیا وحی است و وحی بر خلاف چگونه باشد سوال پیغامبران وحی در معنی
تعبیری باشد بر ظاهر آنچه می‌بیند وحی نبود پیغامبر هم خواب هر کسی پیراهنی پوشیده روایت و پیراهن عمر
بر دین گذاشت پیغامبر هم آنرا بتعبیر بعلم کرده و همچنین خوابها، دیگر در بیان آورده اینجا نیز در خواب با
لشکر بیا را اندک دید بتعبیر بضعیفی و سستی و مقهوری ایشان در دل گذرانید وحی در مقهوری ایشان که معنی
تعبیری است بود در قلت عدد واقعی نباشد ه وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا ه
و اذ عطف است بر اذ یریکهم الله و ضمیر مستکن در یری عاید است بر اسم الله که فاعل و کم است مفعول دوم
قلیلا مفعول سیوم است اذ التقیتم فی اعینهم ظرفند مر یری را و کم و هم هر دو ضمیر منصوب اند و اول اعرف است
در ثانی اتصال و انفصال هر دو است چنانچه بالا گذشت معنی اینست و چون خداء تعالی شما را عدد کافران
کافران بحرب پیوستند در چشمهاء شما بصفت قلت نمود چنانچه در خواب عدد ایشان اندک نموده بود تا
بیم شما کم کند و دلیری در دل افکند و قوت دل بیفزاید و هر کسی بالتقات شود در معرکه در آید روایت کرده
اند ابن مسعود یاری را گفت این همه لشکر کافران در نظر هوازنه هفتاد تن می‌آید او گفت هوازنه صد تن می‌نماید
در واقع نهصد و چیزی بوده اند و بدین قیاس اندک می‌نمودند ه وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ
أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ه عطف است بر یریکم و این مضارع نیز بمعنی ماضی است و لیقضی الله متعلق
است بیریکم و یقللکم بر سبیل تنازع و جمله کان مفعولا صفت است مر امرا معنی اینست و چون خداء تعالی شما را
در چشمهاء کافران بصفت قلت آورد و در نظر ایشان بعدد قلیل نمودار کرد تا تمام کند خداء تعالی کاری را که
کردنی بود و بر مقتضه حکمت لازم می‌نمود تا با التقات شده در معرکه در آیند و در ساختن و پرداختن اهتمام
نمایند و بعد ظهور ظفر مسلمانان و غالب آمدن ایشان بر کافران بظهور قدرت و بیدا آوردن خارق عادت
بغلبه قلیل بر کثیر و ضعیف بر قوی معجزه پیغامبر هم ظاهر شود و عظمت مسلمانان و اسلام پدید گردد ه وَإِلَى
اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ه ترجع بصیغه معروف و مجهول خوانده معروف را از رجع فعل لازم و مجهول را مشتق
از رجع فعل متعدی دانند ای الی حکم الله و ارادته ترجع الامور این جمله تذییل است معنی اینست و سوی حکم
خداء تعالی و ارادت او همه کارها باز گردد یا گویند باز گردانیده شود پس خداء تعالی حکم کند بدانچه خواهد ه يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ه
یا ایها الذین آمنوا نداست اذا لقیتم شرط است فاثبتوا جزاست فئة بتقدیر فئة من الکفار المحاربین مفعول
لقیتم است و حذف صفت بدلالت حال مسلمانان بود و ظاهر آنست که محاربه ایشان با کافران حربی باشد
واذکروا الله عطف است بر فاثبتوا لعلکم تفلحون بمعنی لکی تفلحوا متعلق است بفاثبتوا و اذکروا جمله ندائیه با
شرطیه که بعد اوست معترضه است براء تحقیق ثبات قدم در هنگام لقاء اعداء معنی اینست ای مومنان
چون شما گروهی را از کافران در محاربه به بینید پس ثابت باشید و بخداء پناه گیرید و پای پس مکشید و دل
بر جا دارید و خدا را در کارزار یاد کنید و از وی یاری خواهید و دعاء فتح و ظفر کنید و از وی مدد جوید
و بهجوم تعلقات از ذکر او غافل مشوید تسبیح و تکبیر و تهلیل گویان در قتال بوید تا فلاح یابید و رستگار
گردید درین آیه تنبیه است که مردم باید که در هنگام تعلقات شدیده صعبه ضبط دل را از ذکر خداء تعالی غافل نکند
تا اکنون در وقت استعمال قتال که اصعب اشتغالات است باید که هم در ذکر باشید و از یاد خداء تعالی غافل نباشید
چون اینچنین شاغل از ذکر غافل نگرداند ظاهر است که در هیچ تعلقی و اشتغالی از ذکر حق سبحانه و تعالی باز نماند
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا ه واطیعوا

عطف است بر او امر سابقه و لا تنازعوا بحذف تا عطف است بر اطیعوا فتفشلوا جواب نهی است با فا و حذف نون
ازجهة نصب است و تصبر و اعطف است بر لا تنازعوا و ریح در اصل باد است و بدین باد کاهی مقدمهٔ باران می
باشد و باران سبب نما دین بود و نما دین سبب نعمت و دولت کردد و کاهی نصرت دشمنان بود چون ازجانب
دشمن برد و خار و خس درچشم ایشان اندازد مقدمه ظفر باشد و در حدیث است نصرت بالصبا و اهلکت
عاد بالدبور بدین ملابسه هبوب ریح را عبارت از توجه دولت و نصرت دارند و ذهاب ریح را عبارت
از ذهاب دولت و نصرت دارند شعر اذهبت ریاحک فاغتنمها ٭ فعقبی کل صاعقة سکون ٭ معنی اینست
خدا و رسول خدا را مطیع باشید و بیکدیکر مخالفت و منازعت مکنید چنانچه دیکری کوید تو بجانبی برو و او کوید
من نخواهم رفت تو برو و هر کسی عیب حیات دریابد زوال بکیرد دولت شما و برود رفعت و قوت و ضعف
درمیان بدید آید در مصاف و معرکه ثابت مانید و در منازعت مملکت در قتال ثابت قدم باشید تا نصرت
و مدد یابید ٭ إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ٭ اینجمله تذییل است و امر بثبات قدم در حرب از قاد بر کرم
ملوح از اعانت و نصر شود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خدای تعالی ناصر و معین
صابرانست و عالم بحال ایشانست چه هر که با کسی باشد حال او داند و اعانت و نصرت او تواند ٭ وَلَا
تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
اللّٰهِ ٭ و لا تکونوا عطف است بر و لا تنازعوا بطرا و رئاء الناس مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای
خرجوا و رئاء الناس یا حال است بمعنی بطرین و مرائین یا مفعول له است ای بطرا و ریاء و یصدون بتقدیر و هم
یصدون حال است از فاعل خرجوا و اکرنه مضارع مثبت چون حال واقع شود بی واو بود و یا عطف است بر
خرجوا و صدوا عن سبیل الله و ایراد مضارع ازجهة استحضار صورت عظیمه سیما باشد و تواند بود بطرا
و رئاء مفعول مطلق محذوف حال بود و یصدون عطف بر فعل محذوف باشد معنی اینست و مباشید همچو
کسانیکه بقصد نمودار از خانها بیرون آمدند و دم خودبینی و خودنمایی زدند چون ابوجهل علیه اللعنه بعد
سلامت آمدن کاروان که نکهبانی آن مقصود داشت و حصول غرضی که ازجهت آن دل بر بیرون آمدن
میکاشت برای اظهار بهجت بغیر فائده و فائده بقصد آشامیدن خمر و نحر کردن جزور و شنیدن و زدن
نعود و خوش ماندن تا چاه بدر آمد و لاف و کزاف در مدحت لشکر پیغامبر م زد و حال اینست که ابوجهل
و لشکر او مسلمانان را از دین خدای تعالی باز می داشتند بنمودار شوکت خویش ترس بر دلهای مسلمانان میکماشتند
از شومی آن بعضی تلخی مرگ چشیدند و بعضی خواری فرار و هزیمت کشیدند ٭ وَاللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٭
این جمله نیز تذییل است معنی اینست و خدای تعالی عالم است محیط است بعلم بآنچه عمل میکنند و بدانچه بدان از
نیکی و بدی مشغول می شوند ٭ وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ
النَّاسِ ٭ و اذ عطف است بر اذ یریکم و قال عطف است بر زین و لا غالب مقول قال است لکم خبر لا است
نه متعلق غالب و اکرنه لا غالبا بایستی بر طریق لا حافظا القرآن عندک من الناس حال است از ضمیر لکم که ظرف
مستقر است ای لا غالب حاصل لکم کائنا معنی اینست و چون بیاراست برای کافران شیطان کارهای ایشانرا
و کفت ... غالبی بر شما امروز از مردمان ٭ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ ٭ اینجمله حالست و تاکید جمله ازجهة ابراز
وعده بر صورت و کادت است معنی اینست و بدرستی که شما را یاری دهنده ام و یاری کننده ام ٭ فَلَمَّا
تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ
إِنِّي أَخَافُ اللّٰهَ ٭ لما ظرفیت مر نکص علی عقبیه را و جمله فعلیه عطف است بر فعلیات سابقه و قال
عطف است بر نکص انی بری منکم مقول قال است و چون اعتقاد کافران موافقت شیطانرا که بصورت
سراقه بر ایشان پیوسته بود و صورت مدد و موافقت می نمود علامت آنست که ایشان برائت او را منکر باشند

بظهور امارت انکار تنزیل منزله کرد و جمله را موکد آورد انی اری ما لا ترون اینجمله تعلیل است و بر اثبات بیزاری
دلیل است چون کر بحقیق او ملوح بحدوث چیزی در ذات او بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود انی اخاف
الله بدل اشتمال است از انی اری ما لا ترون دیدن مدد غیب در لشکر خصمان سبب مخافت بود اینجمله بوی ملابس
بدل اشتمال باشد و تاکید او بتقدیم ملوح دارند چه بتقدیم ملوح سامعان منزله سایل پندارند معنی اینست
پس هر کاه که دو کروه یعنی کروه مسلمانان و کروه کافران یکدیگر نمودار شدند کروه مسلمانان اکرچه اندک بود
در نظر کافران بسیار آمدند و مسلمانان امداد آسمانی رسید شیطان نزول فرشتکان بصورت سواران دید پس
بازکشت و بفرار و هزیمت پیوست و کافرانرا کفت بدرستی که من از شما بیزارم در مقاومت با این لشکر طاقت ندارم
و من می بینم آنچه شما نمی بینید و من درمی یابم آنچه شما درنمی یابید من بسبب چیزی که می بینم از خدای تعالی خوف میکنم
و در راه هزیمت و فرار قدم میزنم ٭ وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٭ جمله تذییل است و مبنی از تخویف و تهویل
است معنی اینست و خدای تعالی سخت عقاب او سزاوار است که از او ترسند و شایان آنست که از او خوف کنند
چون شیطان بازکشت و بهزیمت پیوست حارث بن هشام بروی بانک زد که با ما خداع کردی و دل بر هزیمت
آوردی چه وقت آنست که پای پس کشی و چه هنکام آنست که روی بهزیمت نهی شیطان جواب داد که من چیزی می بینم
که شما نمی بینید و چیزی درمی یابم که شما درنمی یابید چون کافران منهزم شدند و بمکه رسیدند سراقه را دیدند و
از آنحال پرسیدند سراقه کفت من از آنجا نرفته ام و بیرون نیامده ام شما مطیع نکشته ام بعد از آنکه بعضی از ایشان مسلمان
شدند دانستند که آن منهزم شونده شیطان بود که خود را بصورت سراقه مینمود ٭ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ
وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَإِنَّ اللّٰهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٭ اذ یقول بدلست یا از زین لهم الشیطان چه قول مذکور و تزیین مسطور هنکام واقعه بدر است
و هؤلاء یعنی مسلمانانرا و من یتوکل علی الله جزاء محذوفست ای و من یتوکل علی الله ینصره الله لان الله عزیز ای غالب
یسلط القلیل الضعیف علی الکثیر القوی کما قال عز من قائل کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله حکیم لا یسوی
بین الاولیاء و الاعداء و یفرق بین السعداء و الاشقیاء و اینجمله یعنی و من یتوکل علی الله الی آخره حالست معنی اینست
چون منافقان مدینه و کسانیکه در دلهای ایشان مرض شک در دین بود و در شان مسلمانان غر هؤلاء دینهم میکفتند
و بظاهر ضعف و قلت مشاهده میکردند در اختیار مقاتله شماتت پیدا میشدند و بعضی کویند این آیه در شان جماعتی
است که در مکه ایمان آورده بودند و بسوی پیغامبر م هجرت نکردند و در صحبت کافران ماندند چون کافران از مکه در جنک
بدر بیرون آمدند ایشانرا بکره همراه بیرون آوردند چون ایشان بیرون آمدند و حال ضعف مسلمانان و قوت
کافران مشاهده ایشانرا در اسلام ترددی پیش آمد در یقین ایشان شبهه در آمد کفتند غر هؤلاء دینهم مغرور کرده است
مسلمانانرا دین ایشان سیصد و سیزده که بیشتری از ایشان پیاده و بی سلاح بودند با موازنه هزار کس مبارز مستعد
در مقابله مقابل شده اند بر کافران کفتند ایشان بدین صفت که دارند بیشترین کشته خواهند کشت و بهلاک خواهند
پیوست منافقان و ضعیف دلان که در صحبت کافران بودند بعد مشاهدهٔ ضعف مسلمانان در معرکه ارتداد نمودند
هر که توکل بر خدای تعالی آرد و کار خود بدو سپارد خدای تعالی او را یاری کند و غالب بر اعدا کرداند زیرا که خدای تعالی غالب است
ضعیف را قوی کرداند و قلیل را بر کثیر غلبه دهد و میان سافل و عالی مرتبه بر حال ایشان نهد حکیم است میان سافل
و عالی فرق کند و میان نیک و بد برابری نکند تاکید جمله ازجهة ابراز مدح بر وجه و کادت است ٭ وَلَوْ تَرَىٰ
إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ
الْحَرِيقِ ٭ اینجمله معترضه است و تری بمعنی ماضی است یا ازجهة تیقن وقوع در حکم ماضی است یا در حکم ماضی الذین
موصول با صله مفعول است مر یتوفی الملائکة فاعل اوست یضربون حال است از فاعل یتوفی و ذوقوا عطف است
بر یضربون بتقدیر و یقولون بتقدیر و یقولون ذوقوا جواب لو محذوفست ای لرایت امرا فظیعا معنی اینست اکر

دیدی یا اگر به بینی آن هنگام که فرشتکان جانهاء کافرانرا می‌ستدند روبهاء ایشانرا و پشتها را و بعضی گویند می‌گفتند
و ذوقوا عذاب الحریق میکفتند ۞ ذلک بما قدمت ایدیکم ۞ ذلک مبتداست ما موصول و با صله
خویش مجرورست و جار و مجرور خبر مبتداست و جمله مستانفه است براء بیان سبب مذکور معنی اینست آن
یعنی زدن روبهاء و پشتها یا برسرها بسبب کناهانی است که آنرا پیش فرستاده است دستهاء شما ۞ وان الله
لیس بظلام للعبید ۞ ان با اسم و خبر خویش مبتداست محذوف الخبر ای و ثابت ان لیس بظلام للعبید و جمله حال است
و بعضی ان با اسم و خبر خویش معطوف بر مجرور با داده‌اند و این را سبب دوم مر عذاب مذکور پنداشته‌اند و سبب ناظلم بودن
خدای تعالی مر عذاب را مشکل است مگر آنکه گویند ناظالم بودن کنایت است از عدل و عدل سبب است براء تعذیب کناهکاران
چنانچه سبب براء ثواب نیکوکاران و اختیار کنایت از جهة ابلغیت اوست لان الکنایة ابلغ من التصریح و التلویح
اولی من التصریح معنی اینست و حال اینست که ثابت است بدرستی که خدای تعالی ظلم کننده نیست مر بندکانرا سوال
ظلام صیغه مبالغه بود و نفی مبالغت منافی ثبوت اصل فعل نباشد جواب صیغه مبالغت از جهة تعریض است
از کسانیکه ایشان مبالغت از ظلم دارند از جهة تقیید نیست تا نفی متوجه او بندارند چنانچه شاعر گفته شعر
لا یفرحون اذا نالت رماحهم قوما ۞ ولیسوا مجازیعا اذا نیلوا ۞ کداب ال فرعون والذین
من قبلهم کفروا بایات الله فاخذهم بذنوبهم ۞ جار و مجرور خبر مبتداء محذوفست
ای داب هؤلاء کداب آل فرعون و جمله تذییل است و موصول با صله عطف است بر آل فرعون و جمله کفروا با
معطوف خویش بیان داب کافران مذکورست و یا تعلیل بر تشبیه مسطورست معنی اینست اقوام مذکور
هلاک کشتند و بعذاب پیوستند زیرا که عادت ایشان همچو عادت آل فرعون و عادت کسانیکه پیش از آل فرعون بودند
بود و هر یکی از ایشان بر اعمال آل فرعون و متقدمان مداومت می‌نمودند لاجرم مستحق اهلاک باشند و مستوجب
عذاب کردند و تواند بود که ضمیر من قبلهم عاید بر هالکان و معذبان اهل مکه بود و الذین من قبلهم بود که آل
فرعون ذکر عام بعد خاص باشد معنی اینست داب اهل مکه همچو داب آل فرعون و همچو داب کسانیست که پیش از
اهل مکه بودند یعنی که ایشان همچو اوشان کفر ورزیدند و انکار و تکذیب آیات خدای تعالی کردند پس ایشانرا خدا
بکناهان ایشان گرفتار کرده و در عذاب و نکال آورده ۞ ان الله قوی شدید العقاب ۞ این جمله
تذییل است چون جمله اخذهم الله بذنوبهم ملوح مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود و یا از جهة
تنزیل مرتکبات کفر و عصیان منزله منکران مضمون جمله بود چه اگر خدایرا قوی شدید العقاب دانند موجبات
عقاب را مرتکب نشوند معنی اینست بدرستی که خدای تعالی قوی است سخت است عقاب او بکناهان عذاب
تواند کرد و در عذاب و نکال تواند آورد ۞ ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی
قوم حتی یغیروا ما بانفسهم ۞ ذلک اشارتست بر تعلق عذاب بذنوب و اختصاص بدان و مرفوع
المحل بر ابتداست و جار و مجرور که بعد اوست خبر مبتداست و موصول با صله یعنی ما بانفسهم مفعول است
مر یغیروا و حتی یغیروا غایت است مر جمله لم یک مغیرا و جمله انعمها علی قوم صفت مر نعمة مفعول است مر مغیر
او مغیرا خبر است مر ان و جمله ذلک بما قدمت ایدیکم بیان سبب عذاب بود بدین جمله بیان وجه سببیت سبب
مذکور روی نمود معنی اینست عذاب بذنوب و سببیت ذنوب مر عذابرا سبب آن بود بدرستی که
خدای تعالی تغیر نکند نعمتی را که انعام کرده است بر قومی تا تغیر نکنند ایشان صفتی را که ملتبس بدولت ایشان باشد
مثلا ایمانرا بکفر و سعادت را بشقاوت و طاعت را بمعصیت و محبت را بعداوت سوال در کافر و مشرک
که از آغاز کافر و مشرک اند کدام صفت نیک بود که آنرا بصفت بد تغیر کنند تا بدان تغیر مستحق عذاب شوند
و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی بپیوندند جواب در ایشان اگرچه صفت نیک نبود که سوی بد تغیر پذیرد
لیکن بعضی صفات چون زشت گشت و بصفت زشت‌تر از آن پیوست بدین تغیر خدای تعالی نعمت جاه و عافیت

وامنی که

وامنی که ایشانرا داده بود تغیر کرد و حال ایشانرا در وقعه که ذکر آن بالادفه آورده با ایشان پیش از این پیغامبر
را سلم داشتند و دل به بغض و عداوت پیغامبر نمی‌نهادند و این صفت نیک بود این صفت را تغیر کردند و دل
بر عداوت نهادند و بعداوت پیغامبر در ایستادند خدای تعالی نعمت امن و فراغ و سلامت و عافیت و صحت بر ایشان
و بلا آورد ۞ وان الله سمیع علیم ۞ عطف است بر ان الله لم یک مغیرا الایة معنی اینست آن یعنی مخصوص
بودن عذاب بذنوب بر آن است که بدرستی خدای تعالی شنونده است گفتارهاء ناپسندیده ایشان می‌شنود عذاب
را بر ایشان میکرداند علیم است کردارهاء ناگزیده ایشان میداند و بسبب آن بعذاب و عقاب می‌رساند
کداب آل فرعون والذین من قبلهم کذبوا بایات ربهم فاهلکناهم
بذنوبهم واغرقنا آل فرعون ۞ تکرار است براء تاکید لیکن اینجا بجاء کفروا و کذبوا بآیات ربهم
و بجاء فاخذهم الله فاهلکناهم بذنوبهم واغرقنا آل فرعون ذکر کرد و تکذیب آیات که سبب اهلاک و اغراق
بود در بیان آورد معنی اینست داب ایشان همچو داب فرعون و کسانیکه پیش از ایشان بودند آیات
پروردگار خویش را تکذیب کردند کلام اصدق القایلین را در معرض نابوده و دروغ آوردند پس ایشانرا بسبب
کناهان هلاک کردیم ۞ وکل کانوا ظالمین ۞ جمله حال است از مفعول اهلکنا و اغرقنا یا تذییل
است و هر یکی از این هلاک شدکان و غرق کشتکان ظالم بودند و در بیک خدای تعالی تجاوز می‌نمودند لاجرم هلاک
هلاک کشتند و بعذاب پیوستند ۞ ان شر الدواب عند الله الذین کفروا ۞ این جمله تاکید است
مر جمله ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون معترضانه که در میانه آمده میان دو کلام متصل
واقع شد معنی اینست بدرستی که بدترین جنبندکان یا بدترین بهایم نزدیک خدای تعالی یعنی در علم او کافرانند
که آیات خدایرا منکر اند آنانکه انکار ورزیدند و کفر ورزیدند ۞ فهم لا یؤمنون ۞ فا سببیه است معنی اینست
چون کافران در علم خدای تعالی شرها باشند ایمان که خیر محض است از ایشان چگونه در وجود آید و خیر از شر چگونه روی
ناید و تواند بود که فا تعلیل باشد یعنی کافران شر اند زیرا که ایمان نمی‌آرند این آیه وارد است در شان بنی قریظه
که پیغامبر را انکار ورزیدند و کفر ورزیدند و یکبار عهد کردند و شکستند و بکفار مکه پیوستند و اوشانرا بر کشتن حضرت
رسالت پناه آوردند باز بمخالفت آمدند و بعداوت و شقاوت ۞ الذین عاهدت منهم ثم ینقضون
عهدهم فی کل مرة ۞ الذین عاهدت بدل است از الذین کفروا یا خبر مبتداء محذوف است بتقدیر
هم الذین و جمله مستانفه بود یا محلا او نصب بتقدیر هم الذین اعنی باشد و مضارع بمعنی ماضی است بدلیل
عاهدت استعمال مضارع براء استحضار صورت شنیعه نقض عهد است معنی اینست آنکسانیکه با ایشان
عهد کردی و از ایشان میثاق گرفتی پس ایشان عهد خویش را هر باری بشکستند یعنی کر بازی کردند و در راه
ابطاء ان بر رفتند چنانچه ذکر آن بالادفت و بیان آن گذشت ۞ وهم لا یتقون ۞ این جمله حال است معنی اینست
و حال اینست که ایشان از نقض عهد نمی‌پرهیزند و از خدای تعالی نمی‌پرهیزند ۞ فاما تثقفنهم فی الحرب فشرد
بهم من خلفهم ۞ فا سببیه است و ان شرطیه و ما زایده است براء تاکید و تثقفنهم شرطیه است که حرف او
موکد باست آوردن نون تاکید در او رواست فشرد بهم جزاء شرط است معنی اینست چون حال کافران
چنین است و شان ایشان این است پس اگر ایشان را در جنگ دریابی و بر ایشان ظفر یابی پس بران متفرق
گردان بسبب عقوبت ایشان کسانی را که پس عقوبت ایشان کسانی را که پس ایشان آیند و با تو صورت
عداوت نمایند یعنی عقوبت کن ایشانرا بزاری و بکش کشتن بخواری تا کسانیکه پس از ایشان آیند چون عقوبت
ایشان بشنوند از تو بترسند و از خوف تو پس تر روند چنانچه پیغامبر با بنی قریظه بحکم سعد بن معاد
عمل نمود مردان ایشانرا در تحت تیغ آورد و خرمنهاء کشتکان ساخت و در دل ایشان رعب کشتن خویش
انداخت و چنانچه ابوبکر با مرتدان کرد و بر کشتن بخواری آورد خالد ولید را گفت دست و پای ایشان ببندند

وازکوه بر تاب کند وبعضی را گردن می کشند وازین جدایی ساختند چون ابوبکر بعد از مقابله این معامله
بنیاد نهاد در دلهاء کافران خوف افتاد ۞ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۞ یعنی لکی یذکروا متعلق است
بشرّد بهم من خلفهم معنی اینست ایشانرا بعقوبت سخت ترسان تا پس ماندگان ایشان پند گیرند و اتعاظ
بپذیرند ۞ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۞ خوف اینجا بمعنی علم است این شرطیه
عطف است بر شرطیه سابقه علی سواء حال است از فاعل فانبذ یا از فاعل ومفعول او بر طریق ضربته راکبین
ای فانبذ الیهم کاینا او کائنین علی استواء فی العلم بالنبذ معنی اینست واگر مدانی خیانت عهدرا از
معاهدان یعنی شکستن و نارفتن بر عهد و عهد و پیمان پس بیفکن آن عهد را سوی ایشان بر مکانی هموار
بی حجاب یعنی و دیوار یعنی افکندنی آشکار نه خفا واستاد تا ایشان بند عهد دانند و عمل شما را عذر نخوانند واگر
عهد را آشکار نیفکنید و عمل بر اطلاق بر خیانت ایشان کنید خلق خیانت ایشانرا ندانند و محاربه شما را با ایشان
عذر و خیانت در عهد خوانند تهمت زده شوید و متهم بخیانت گردید ۞ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ۞
اینجمله تعلیل است یا تذییل است و تاکید جمله از جهة تذییل مرکبات خیانت منزله منکران مضمون اینجمله
چه هر که بداند که خداء تعالی خائنانرا دوست نمی دارد و هرگز خودرا بر خیانت ننهد پس کسانیکه خیانت می آرند
جانستی که انکار مضمون اینجمله دارند معنی اینست بدرستی که خداء تعالی خائنانرا دوست ندارد و خیانت
کنندگانرا دشمن می شمارد و عهد شکستگانرا دشمن دارد و در حیز دوستی ننهاده ۞ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
سَبَقُوا ۞ بیاء تحتانی یک نقطه با فتح سین و تاء دو نقطه بالای باکسر سین و فتح او خوانند و معنی بر حسب آن دانند این آیه
وارد است در شان منهزم شدگان و گریختگان جنگ بدر که زنده در خانها رسیدند و از هلاک سلامت ماندند
پیغامبر صلعم متاسف گشت که ایشان سلامت رفتند و از مهلکه معرکه رستند اینجمله معترضه است براء بیان اینکه
کافرانیکه از جنگ بدر گریختند و منهزم شده در خانها رفتند ایشانرا سابق شده نباید داشت و جمله سبقوا معنی
مفعول دوم است معنی اینست و هر آینه مپندار ای محمد کافرانیکه بگریختند سابق گشتند و پیش از گرفتن
ما رفتند و از اخذ بطش ما رستند تو اینچنین مپندار و این گمان در خاطر میار و بر قراة ولا یحسبن بیاء تحتانی که
صاحب کشاف با امام حمزه بانفراد کرده و صاحب مدارک با حمزه قرات حفص نیز آورده و در دعوی انفراد
مخالف شده شرکت روایت کرده اند بدین قراة ضمیر مستکن عاید بر پیغامبر بود و فاعل لا یحسبن باشد
للذین کفروا مفعول اول سبقوا مفعول دوم بود للذین کفروا معنی چنین آید و هر آینه ای محمد کافرانی را که
گریختند و بر گرفتن ما پیش دستی کردند و بعضی بدین قراة در لا یحسبن ضمیر مستکن ننهادند و للذین کفروا را
فاعل پندارند و سبقوا بتقدیر ان سبقوا بان مخففه و اضمار ضمیر شان دانند و آنرا قایم مقام دو مفعول
خوانند معنی چنین بود و هر آینه مپندارند کافرانی که رفتند بدرستی که ایشان پیش دستی کردند و رستند
و بعضی مفعول را محذوف دارند و سبقوا را مفعول دوم پندارند تقدیر کلام لا یحسبن الذین کفروا انفسهم
سبقوا باشد معنی چنین آید و هر آینه مپندارند کافرانی که گریختند و بهزیمت بو رستند نفسهاء خویش را که
پیش دستی کرده اند و خودرا در نجات آوردند و در افعال قلوب تقدیر بر مفعول آمده چنانچه در آیه
لا یحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بتقدیر بخلهم هو خیرا لهم تحقیق شده و در افعال قلوب
اقتصار بر یک مفعول نباشد اختصار روا بود ۞ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ۞ انهم بر قرات کسره همزه مستانفه بعلله
است معنی اینست بدرستی که ایشان بگریختن و در خانها رسیدند عاجز نمی دانید خویشتن خویش را از یافتن
و گیرنده خویش نمی دانند جوینده خویش را از یافتن و گیرنده خویش را از گرفتن خداء تعالی است که ایشانرا گرفتار
کند و در ورطه موت و قتل افکند بر قرات فتح همزه از انهم بمعنی لانهم متعلق لا یحسبن بود بود بتقدیر لام تعلیل
صحیح باشد و تواند بود جمله سبقوا بتقدیر قد این الذین کفروا بود انهم بفتح ان با جز خویش در حکم دو مفعول اند

مفعول معلق بآن پندارند و در بعضی شروح علم نحو آورده اند در تعلیق باشد ۞ وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم
مِّن قُوَّةٍ ۞ من قوة بیان ما است ما با صله مفعول است مر اعدوا و جمله عطف است بر جمله ولا یحسبن الذین
کفروا معنی اینست و ساخته کنید براء قتال کافران آنچه توانید از قوت تیر و کمان پیغامبر صلعم بالاء منبر آیه واعدوا
ما استطعتم من قوة خواند الا ان القوة الرمی سه کرت بر زبان مبارک راند در حدیث است من رمی بسهم فی
سبیل الله او اخطا کان عتق رقبة ۞ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ ۞ عطف است بر من قوة بر وجه ذکر خاص بعد عام
بستن اسپان برای غزا قوتی از قوتی عظام واگر من قوة بر حکم حدیث بتعیین رمی مراد شود تخصیص بعد تعمیم
بود عطف قوتی بر قوتی نباشد معنی اینست و ساخته کنید براء قهر کافران آنچه توانید از تیر و کمان و از
قوة بستن اسپان تخصیص این دو قوة بذکر از جهة آن بود که این هر دو از معظم قوتهاست و اعظم شوکتهاست و
در حدیث است اربطوا الخیل فان ظهورها لکم عز وبطونها لکم کنز ۞ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
جمله حال است یا استانفه معنی اینست بترسانید دشمنان خدارا و دشمنان خویش را بدان چه قوت شما
مستلزم است مرشی و ضعیف ایشان مستلزم است مرشی و ضعیف ایشان یعنی دشمنان خداء تعالی و دشمنان
شما چون استعداد شما به بینند و قوت شما مشاهده کنند از شما بترسند و دم قوت و شوکت نزنند و بعضی
گویند از دشمنان مذکور شیطان و جنیان کافر و ضعیف ایشان مراد اند که ایشان از تیر و کمان و از آواز اسپ
می گریزند و در حدیث آمده لا یدخل الجن بیتا فیه سهم و در حدیث دیگر آمده لا یدخل الجن بیتا فیه فرس او سلاح
و نیز در حدیث آمده ان الشیطان لا یقرب صاحب قوس ولا دارا فیها فرس عتیق ای نبی کریم نجیب
معنی چنین باشد که آواز اسپ جنیان را می ترساند و دیو ازان می گریزاند ۞ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ
عطف است بر عدوا الله وعدوکم ولا تعلمونهم صفت مر آخرین را معنی اینست و می ترسانید شما دشمنان
دیگر را برابر این دشمنان مذکور یعنی کافرانیکه دور اند و شما آنها را نمی دانید و منافقان که دشمنی می پوشند و در
اظهار دوستی میکوشند و شما حال ایشان نمی دانید و ایشانرا دشمن خدا و دشمن خود نمی دانید ۞ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ
تقدیم مسند الیه معرفه که بر تقدیر تاخیر فاعل حقیقی بود و بر قول سکاکی مفید تقوی است و بر قول امام عبد
القاهر زمخشری مختص تخصیص تقوی باشد چه بر قول سکاکی در رجل قام تخصیص است و در زید قام
افادت تخصیص منتفی است و در انا قمت و مانند آن از آنجه در تقدیم فاعل معنوی است احتمال تخصیص
تقوی نه پندارند و جه تقوی معنی چنین آید خداء تعالی بحال ایشان عالم بود و بر تقدیر تخصیص معنی چنین گویند جز
خداء تعالی کسی ایشانرا نداند ۞ وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ ۞ جمله شرطیه معترضه
است براء بیان جزا در انفاق مال در غزا روایت کرده اند بعضی مردمان در جهاد انفاقی براء نفع خود
میدانستند و خرجی براء محافظت خویش و حاصل کردن غنیمت می پنداشتند و موجب ثواب نمی گفتند این
آیه نازل گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوست معنی اینست و آنچه انفاق کنید شما در راه خداء تعالی
یعنی در استعداد جهاد شما را ثواب آن داده شود و از اجر آن شما را نصیبی تمام بوده ۞ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ۞
جمله حال است یا عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست و بر شما ظلم کرده نشود بکم کردن جزاء رنج مالی که انفاق
در استعداد و رنج نفسی غزو و جهاد ۞ وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۞ سلم
بکسر سین و فتح او خوانند و بر هر دو قرات بمعنی صلح دانند اینجمله شرطیه عطف است بر امر و نهی سابق فاجنح
للسلم والی السلم ای البته و سلم مونث سماعی است نحو عرب هم الذین از جهة در فاجنح لها ضمیر مونث آورده اند
معنی اینست و اگر میل کنند کافران براء آشتی پس تو نیز سوی آشتی آی و در قتال و جدال کوشش منمای که
پیش حزم صلح بهتر از جنگ بود تا غرض بصلح حاصل گردد هیچ عاقل مشغول بجنگ نگردد تو توکل بر خداء کن و دل بر یاری
کردن خداء آر و از مکر و خداع ایشان مترس و کار خود بخداء تعالی بسپار بیت هر که اورا خدا نگهبانست

وا وجرا از حسود ترسان است ٥ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٥ اینجمله تذییل است وکنایة است از انا
نجازیکم باقوالکم وافعالکم وچون جمله وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم وانتم لا تظلمون بمضمون
اینجمله باعتبار معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خدای تو همیشه آن
گفتار تو می شنود وعلیم است کردار تو وکردار ایشان میداند وجزا دادن تواند ٥ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ
فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ ٥ جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابق وجزاء شرط محذوفست وان یریدوا ان یخدعوک
فلا تخف فان حسبک الله حسبک اسم ان است الله خبر اوست وجمله تعلیل جزاء محذوف است وچون جمله
وان یریدوا ان یخدعوک فلا تخف ملوح بمضمون جمله فان حسبک الله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود
سوال حسب باضافت معرفت نمی شود ولفظ حسبک نکره بود تعریف خبر با نکارت اسم او چگونه آید
وصحت آن بر چه وجه روی نماید جواب این کلام مقلوب بود ومحمول بر تقدیم وتاخیر باشد وکلام مقلوب
مقبول است ووقوع آن بشرع موصول است چنانچه در ولا یک موقف منک الوداعا آمده وجهل او بر قلب
تحقیق شده واگر ایشان بخواهند که با تو خداع کنند ومکر وغدر ورزند بس مترس زیرا که خدای تو ابسنده است
وبغایت کار تو خوش کننده است ٥ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ٥ جمله تعلیل است مر
جمله فان حسبک الله یا تقریر است معنی اینست خدای بسنده است زیرا که او آنست که قوی کرده است ترا
بیاری خاصتی وجز خدای تو کسی یاری کننده نمی بنداشتی وبمومنان یعنی انصار که ایشان را توفیق ایمان داد ودر
مساعدت وسعادت بر ایشان گشاد که بتو ایمان آوردند وچنانچه باید وشاید یاری کردند ٥ وَأَلَّفَ
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ٥ عطف است بر ایدک معنی اینست الفت داد وایقان نهاد میان دلهاء مومنان بعد از
ایمان عداوتهاء جاهلیت از دلهاء ایشان ببرد و براسلام آورد چنانچه میان اوس وخزرج صد وبیست سال
عداوت بود وبقتال کینه وضغینه می افزود ومخالفت ایشان قابل الفت نبود ودر عداوت ایشان امکان
دوستی نمی بود ببرکت پیغامبر دلهاء ایشان الفت بذیرفت وبیمن ایمان کار ایشان سامان گرفت ٥ لَوْ
أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ
٥ خطاب مر پیغامبر باشد یا مخاطب غیر معین را بود واین شرطیه ترتیبیاست براء بیان دشواری این کار بر مردمان
واظهار کمال امتنان ولکن الله الف استدراکیاست براء بیان حصول واز باب تکمیل برفع وهم بود معنی
اینست میان اوس وخزرج بغض وکینه وعداوت وضغینه بدان مثابه بود وبدان استواری می بود که
از براء دور کردن آن ودر آوردن دوستی والفت در دلهاء ایشان آنچه در زمین است از معادن وکنوز
وعروض ونقود انفاق میکردی ودلهاء ایشان را بر الفت وزلفت ومحبت ومودت نمی آوردی لکن
خدای تو میان ایشان الفت داده وآمیزش میان ایشان گشاده این نوع تالیف جز مقلب القلوب کس
نتواند وجز عالم وقادر مطلق که داند ٥ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٥ کنایت است از آمیزش
ایشان هذا التالیف ان یکون من افعاله لکونه عزیزا حکیما واینجمله تذییل است وچون ولکن الله الف
ملوح سوی مضمون اینجمله باعتبار معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست
بدرستی که خدای تو قوی است وغالب بر همگنان است وهر دشواری که هست بیش او آسانست ودشمنان
را دوست گرداند واز تفرق بالفت رساند حکم او مقتضی تفرق بود وگاهی مقتضی بالفت شود قادر
مطلق است وحاکم بحق است یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید انه هو العزیز الحمید ٥ يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٥ الله مبتدا است حسبک خبر مبتدا است
ومن اتبعک عطف است بر مبتداء یا مفعول معه است معمول معنی حسبک وجمله ندائیه با جمله خبریه که بعد از اوست
معترضه است براء وعده پیغامبر بنصرت پروردگار کافی بودن نصرت او در ظفر یافتن بر کفار یا براء

کفایت جماعت اندک از مومنان بر جماعت کثیر از کافران روایت کرده اند که نزول این آیة در واقعه بدر
بیش از قتال بود ونزول او براء تشجیع مومنان ودلیر کردن ایشان روی نمود وبعضی گویند که این آیة
بعد از اسلام عمر بن خطاب نازل شد متضمن مدح مومنان که در آن زمانه بوده اند آمده سی وسه مرد
وشش عورت ایمان آورده بودند عمر بن الخطاب ایمان آورد واسلام او قوت وصلابت داشت دین
اسلام را تایید وتقویت کرد معنی اینست ای پیغامبر جز آرنده رفیع ایشان بسنده است ترا خدای وکسانی که
پس روی کرده اند ترا از مومنان یا گویند بسنده است ترا یا پس روان ترا خدای تو ٥ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ ٥ اینجمله معترضه دیگر است براء امر بتحریض مومنان وجهاد با کافران معنی اینست
ای پیغامبر تحریض کن مومنان را بر قتال با کفار بذکر امید نصرت خدا وبر غالب آمدن بر اعدا وذکر ثمرات
ومثوبات این کار ٥ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ
يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ٥ جمله شرطیه بیان تحریض ووعده
نصر مومنان است وبیان غلبه قلیل ایشان بر کثیر کافران است وشرطیه دوم عطف است بر شرطیه اولی
معنی اینست اگر باشد از شما بیست کس صابر بر قتال وصادق در اعلاء دین کردگار ذو الجلال بر دویست
کس غالب آیند وروا نبود که از جهت خوف کافران از صف قتال فرار نمایند واگر باشد از شما صد کس ثابتان
وصابران غالب آیند بر هزار کس کافران در قتال پیغامبر هم برین اندازه نامزد کردی گاهی سی کس را براء
قتال سیصد کس فرستادی وگاهی ده را با صد در قتال آوردی ٥ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ٥ بانهم یعنی
ای بسبب انهم قوم لا یفقهون جار ومجرور متعلق است بیغلبوا بر سبیل تنازع باعمال ثانی وحذف اول
معنی اینست در قتال کفار صد مسلمان بر هزار کافر غالب آیند وبرده چند خویش از کافران پیش دستی
نمایند بس کافران که می آیند در نمی یابند که چه میکنند وبراء چه خود را در معرکه می افکنند ومثوبات اخروی
در دل نمی آرند اینچنین کسان را چگونه فلاح شود وبچه وجه نجاح بود وبعضی جار ومجرور را خبر مبتدا محذوف
دارند وتقدیر ذلک بانهم قوم لا یفقهون بندارند جمله جواب سوال بود یا مستانفه باشد ٥ الْآنَ خَفَّفَ
اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا ٥ ضعفا بضم وفتح ضاد خوانند ومعنی یکی دانند الآن ظرف
است مر خفف الله واین آیة ناسخ است مر حکم این سابقه را وبیان مدت اوست وتواند بود که آیة سابقه
را در زمان تخفیف ضعف مورد سوال از تخفیف دادند وجمله را مستانفه بندارند معنی اینست اکنون خدا
باری آورد وگرانی از شما سبک کرد وظاهر شد بعلم قدیم او که در شما درین وقت ضعف بیدا آمده ومحبت
زنان وفرزندان غالب شده در وقت که فرمان مقابله مسلمانان با کافران کرده چه مسلمانان باشند بود
مسلمانان قوت دل داشتند اینچنین امر دشواری نمی نمود همه از سر جان خاستگان واز خانمان باز ماندگان
بودند یا ده چه باشد با هزار برابری می نمودند درین وقت که امن وفراغ یافتند دل بملک ومال وفرزندان
گماشتند حب حیاة غالب شد وبغض ممات قوی گشت لاجرم میل سوی قتال بضعف پیوست وحدوث ضعف
مذکور بعلم خدای تو متعلق گشت حکم اول را ناسخ کرد امر قتال از یکی بدو آورد ٥ فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ
یکن در هر دو شرطیه تانیث وتذکیر خوانند ومعنی یکی دانند این هر دو شرطیه بیان تخفیف مذکور است
معنی اینست بس اگر باشد از شما صد صابر در قتال جازم بر ثبات اقدام صادق در نیت متفق بر
اعداء دین اسلام بر دویست غالب آیند ودر صف قتال غلبه نمایند واگر باشند از شما یعنی از مسلمانان
هزاری هم بران صفت بفرمان خدای تو بود بر دو هزار غالب آیند وایشان را روا نباشد که از معرکه فرار نمایند
سوال کلام خبری بود وکلام خبری فتح بذیر نیست نسخ کلام خبری چگونه روی نمود جواب این خبر بمعنی نهی

از توكّي وقرادات وامريّات وقراراست يعني لا يتولى المسلمون من هذه الفئة من الكفار و ليتبوا في المعارك
محاربين مع هذا المقدار جواب ديكر آنكه امتناع نسخ در خبر موقت بوقت معيّن بود واينچنين خبر نسخ بذير نباشد
چنانچه كويند اين امر در فلان وقت واقع خواهد كشت يا در فلان ساعت بحصول خواهد بيوست اكر هم
دران وقت نفي كند وخبر مذكور را نفي كند تناقض بود وبيان مدت نباشد اما اكر از وقوع كاري خبر مطلق
كند بعدازان نفي آنرا مقيد بزماني كرداند اطلاق خبر منسوخ باشد وبيان مدت در حكم مجزيه بود بخلاف
زمان كذب وتناقض نبايد وغلط وخطا روي نمايد خبر بدين معني چرا نسخ بذيرد وتبديل وتغير نكيرد در زمان
آن بود يكي برده غالب آيد خبر از واقع آن زمان كرد در زماني ديكر دلها بضعف بيوسته قصه كشت از واقع
آن زمان چه برخلاف آن زمان آورد واينچنين خبر منافي منسوخ كشتن نشود وتبديل او برنسبت ما ممتنع نبود
برطريق زيد صايم و زيد معطي يعني زيد صايم في يوم الجمعة معطر في غيره باشد از جهة اختلاف زمان متناقض
نكردد بخلاف امر ونهي اكرچه موقت بزمان معيّن بود بعد عقد قلب نسخ بذيرد وحكم تغير وتبديل كيرد سوال
در كتب اصول فقه آورده كه توقيت وتابيد در امر ونهي مقرون نشايد وتوقيت بحسب معني باشد جواب
توقيت وتابيد حكم وجوب وحرمت مويد مانع نسخ باشد بخلاف تابيد وتوقيت فعل چون صوم دهر مثلا
يا صوم ماه رمضان چون واجب شود محتمل نسخ كردد چه فعل موقت بوقت معين يا متعلق بابد محتمل
وجوب در زماني بر حرمت در زماني بود تابيد وتوقيت در فعل منافي نسخ نباشد ٥ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ
اينجمله تذييل است معنا اينست وخداي تعالى عالم است بحال صابران وناصر است در كار ايشان يعني كسانيكه
در قتال صبر كنند و در دل تردد وروي كردانيدن نيفكنند وكريختن در دل نيارند ويا در وقت معركه
ثابت دارند معيت مذكور ماول است بعلم ونصرت لان كون ذوي علم مع آخر يستلزم علمه بحاله ونصرة
اياه برحكم ملازمت معيت مذكور بعلم ونصرت تاويل كنند الله مع الصابرين بتاويل الله يعلم بحالهم
وينصرهم كويند ٥ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ
يكون بصيغة تانيث وتذكير خوانند وبهر دو وجه مسند سوي اسرى كه صيغه جمع است دانند ان يكون اسم
كان است لنبي خبر اوست وجمله معترضه است براي اين عمل فدا ستدن از كفار ورها كردن ايشان چنانچه
بايد نيفتاده واين عمل چنانچه شايد روي نداده در اخبار آورده اند چون در واقعه بدر بعضي سران
كشان چون عباس بن عبد المطلب عم حضرت رسالت پناه وعقيل برادر عقيل علي بن واشال ايشان اسير
كشتند وبقيد وبند بيوستند ايشانرا همراه لشكر در مدينه آوردند ابوبكر راي بر مال استدن ورها كردن ايشان
و عمر دل بر كشتن ايشان نهاد چنانچه بالا كذشته وذكر آن بالا رفته بيغامبر م دل برراي ابوبكر آورد از هر يكي
بيست اوقيه نقره كه هر اوقيه چهل درم است فداي ايشان طلب كرد وعباس كه بيست اوقيه زر براي اطعام كفار
همراه خود آورده بود بوز نوبت اطعام او معامله شد وكفار را هزيمت روي نمود با مال مذكور اسير كشت
وبقيد واسر بيوست بعضي كويند بيغامبر م از و چهل اوقيه نقره وبعضي كويند صد اوقيه نقره استد بعدازان عقيل
ابن ابي طالب ونوفل بن حارث كه عباس را برادر زادكان بودند بيش آمدند عباس كفت من فقير م فدا
تو اسير م وبيش قريش دست تو اسير بودن بكجاي كه خواهم آورد وفداي ايشان نيز ادا خواهم كرد بيغامبر م فرمود
روزي كه ام الفضل را وقت روان شدن بيرده وا وامر مخفي كردن آن زر فلان ديوار خبر مي دهي بچه سبب
دل بر كدائي مي نهي عباس كفت آنجا كسي نبود ترا ازان خبر كه داد واين سر نهفته بر تو كه كشاد بيغامبر م فرمود
برورد كار من مرا اعلام كرد وعلم آن در دل من آورد عباس را صدق بيغامبر م در خاطر افتاد بكلمه اسلام
زبان كشاد وبدين اسلام بيوست ومسلمان صادق كشت ديكران نيز مال دادند ورفتند واز قيد وبند
رستند دران وقت اين آية نازل كشت واين نظم بود دبيوست بيغامبر م وابوبكر صديق از عمل خويش

در ندامت ودر كريه افتادند عمر در كريه ايشان باز رسيد وكفت چه چيز زاد وكريه از چه افتاد اكر بدانم من نيز
آب از ديده افشانم بيغامبر م فرمود از ما عمل رها كردن اسيران زاد واين كار از ما خوب نيفتاد نصويت راي كه
بيان عمر بود كرد وحديث لو نزل بنا عذاب ما نجا الا انت وفي رواية الا عمر بر زبان آورد واين از جهة آن بود
كه انتظار وحي نكردند بيش از نزول وحي دل بر اتباع راي آوردند كشتن اسيران دفع مضرت بود واستدن مال جلب
منفعت دل بر سوي مال كه جلب منفعت است آوردند ودفع مضرت را كه اولى بود ترك كردند اين امر زلت بيست
چه مخالف امري ونهي نيفتاده بلكه باجتهاد وراي روي داده وعمل براي اكرچه بعد بيان خطا دران شود بيش
از بيان وقوع خطا عمل بدو روا بود زلت نباشد امام زاهد در سورة تحريم ماديه واستدن فداء از اسيران بدر
از جهة آنكه عمل باجتهاد بود زلت بودن او را نفي كرده معني اينست بوده است بيغامبر م را شايان وسزاوار
كه باشد مر او را از كافران اسيران بعضي وچون بر كفار غالب آيد او را نبايد ونشايد كه نقتل ايشان در معركه بردازد
وايشانرا زنده دارد واسير سازد تا آنكه در دين حرب خونها بسيار ريزد واهل حرب راست وبي قوت كند
ودر كشتن حربيان شتابد وبر ايشان كمال استيلا يابد بعدازان شايد كه دل بر اسير كردن آرد وايشانرا زنده دارد
وچون اسير كردن متضمن زنده داشتن ايشان است رها كردن بعد اسير كردن چنوع سايغ آيد ودر اين
اسير كردن اسيران مذكور مبالغتي در كوشش نشده وكمر از دست كفار بر دست نيامده درين صورت كه كشتن
اسيران بسوي مقام ايشان منفعت خويش سايغ نباشد ودر حق ايشان جز اختيار كشتن سزاوار نبود ٥
تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ٥ موكد است مر حكايت سابقه را وجمله والله يريد الاخرة
عطف است يا حال است معنا اينست ميخواهيد شما متاع دنيا را يعني مال وحطام دنيوي وخداي تعالى ميخواهد
براي شما متاع آخرت يعني ثواب وجزاء اخروي ٥ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٥ اينجمله تذييل است معني
اينست وخداي تعالى غالبست وقويست وتوانا كه سران عرب را اسير كرداند حكيم است هرچه كند بحكمت كند
لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٥ لولا امتناعي است كتاب
مبتدا است من الله صفت اوست سبق صفتي ديكر است يا حال است وخبر مبتداء مذكور محذوف است اي لولا
كتاب من الله سابق او سابق موجود لمسكم فيما اخذتم جواب لولا است واينجمله تذييل است چه جمله سابقه
حكايت بود واز حكايت استحقاق وعيد است تاكيد جمله سابقه بود معنا اينست اكر نبودي كتابي از خداي تعالى
كه سابق است برين حادثه هر آينه رسيدي شما را در آنچه كرفتيد از فداء اسارى عذابي شديدي ودر كتاب
سابق مذكور او تاويل است وهر يكي در حيز اعتماد وتعويل است بعضي كتاب عدم مواخذه بخطا دانند
وبعضي كويند كتاب عدم مواخذه بعمل بيش از اعلام بوحي وورود امر ونهي بندارند وبعضي كويند از
كتاب مذكور كتابي كه وارداست در غفران اهل بدر جويند چه كسانيكه در عمل براي مذكور كوشش نمودند
از اصحاب بدر بودند وبعضي كويند كتاب نفي تعذيب امام بحضور بيغامبر م قال الله وما كان الله
ليعذبهم وانت فيهم وبعضي كويند كتاب عفو عمل مذكور است كه در لوح محفوظ مسطور است سوال در سورة تحريم
اختيار امام زاهد تحقيق شده كه عمل مذكور از بيغامبر م از باب وقوع خطا در اجتهاد است زلت نيست
پس بودن او مظنه توجه عذاب بچه معني است جواب كتاب مذكور بر بعضي تقادير متضمن تجويز عمل است
بران تقادير عمل مذكور زلت نبود چنانچه امام زاهد اختيار كرده ودر بعضي تقادير متضمن وعده غفران است
برين تقادير مذكور زلت بود چنانچه امام زاهد در سورة تحريم محكي از بعضي آورده بر هر تقديري ثابت شود
واكر كتاب در تجويز عمل با وعده غفران نبودي عذاب روي نمودي شرطيه مستقيم آيد واشكال روي نمايد
فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا ٥ روايت كرده اند چون غنايم را در ام سابقه نميخوردند مردمان در
خوردن مال غنيمت متامل شدند وبعضي كويند چون در استدن فداء ايشان وقوع خطا وارد كشت ومردمان

در خوردن مال فداء تردد کشتند این آیة نازل کشت فا سببیه است وحلالا مفعول کلوا است مما غنمتم حال
ازو است مقدم شده یا مما غنمتم مفعول است حلالا حال است از غنمتم یا صفت مصدر محذوف است ای اکلا حلالا
طیبا صفت است مر حلالا یا صفتی دیگر است مر اکلا معنی اینست چون غنیمت شما را حلال شده وطیب آمد
پاکویید چون از کافران فدا ستدید آنرا در حکم غنیمت دانید از آنچه غنیمت کرده اید و حلال پاک است بخورید
واتقوا الله ○ عطف است بر کلوا مما غنمتم معنی اینست و بترسید از کردکار ذو الجلال والاکرام در
حرام پنداشتن حلال چنانچه می ترسید از حلال داشتن حرام یا بترسید از خدای تعالی در دلیری کردن پیش از ابلاغ
واخبار ○ ان الله غفور رحیم ○ جمله تذییل است ذکر صفت غفور رحیم کنایت از فعل غفران واظهار
آثار رحمت و چون جمله واتقوا الله ملوح بر مضمون جمله با عتبار معنی مکنی عنه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود
معنی اینست بدرستی که خدای تعالی غفور است بتفضل و کرم عذر بپذیرد در کاری که خطا افتاده است یعنی
رحیم است مالی که در استدن آن خطا افتاده حلال کرد انید و بفضل خویش آنرا طیب خوانید ○ یا ایها النبی
قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا مما اخذ منکم
ویغفر لکم ○ اسری بر صیغه فعلی جمع اسیر است چون جرحی جمع جریح است و اساری جمع اسیر نیز
آمده و در قرآن بر هر دو صیغه مقروء شده وجمله شرطیه مقول قل است وجمله یا ایها النبی معترضه دیگر است
معنی اینست عباس بن عبد المطلب وعقیل بن ابی طالب ونوفل بن حارث ایشان میان اسیران بو
بودند پیش پیغامبر اسلام آوردند واخلاص نمودند این آیة در شان نازل کشت واین نظم بود و دیگر ست
ای پیغامبر بگو مر کسانی را که بر دست شما اند از اسیران وایمان آورده اند وبحقیقت اسلام اقرار کرده اند اگر
بداند خدای تعالی در دلهای شما ایمان واسلام را یعنی اگر صدق ایمان وخلوص دلهای شما بعلم خدای تعالی متعلق
گردد بدهد شما را بیشتر از آنچه استده شده است از شما وجرایم شما را بیامرزد روایت کرده اند عباس گفت
من بخدای پیغامبر گرویدم وبصدق واخلاص دین اسلام گزیدم کردکار مفتح الابواب ابواب لطف وفضل
بر من کشاد بر مضمون این آیة مرا مال بیش از آنکه داشتم داد بیست غلام دارم که تجارت میکنند ودر سفر می
آیند ومی روند روایت کرده اند پیغامبر وضو برای نماز پیشین میکرد هشتاد هزار درم مال رسید پیغامبر
قسمت کردن آن مصلحت دید پیش از آنکه نماز بگذارد تمام قسمت کرد بعد از آن نماز پیشین بجا آورد عباس را
گفت بستان وآنقدر که توانی بردار عباس عطیه پیغامبر بپذیرفت آن قدر که توانست برگرفت بعد از آن
عباس شکر وسپاس بجا آورد وگفت هذا خیر مما اخذ منی کفت ○ والله غفور رحیم ○ این جمله تذییل است
معنی اینست وخدای تعالی آمرزگار است وبخشاینده است خطایا آمرزد رحیم است عطایا بخشد ○
وان یریدوا خیانتک فقد خانوا الله من قبل فامکن منهم ○ این شرطیه عطف است سابقه
بر شرطیه نیست زیرا که شرطیه مقول پیغامبر است واین جمله مخاطب بر پیغامبر است مقول پیغامبر نتواند
بود معطوف بر جمله مقدره باشد ای اخلصوا فی ایمانهم فانوا وان یریدوا خیانتک بالنفاق فلا عجب
فقد خانوا الله من قبل وجمله مقدره با جمله معطوفه تفصیل عاقبت کار ایشان باشد وبیان حال ایشان
بود فامکن عطف است بر خانوا الله معنی اینست ای محمد ایشان را این سخن بگو اگر در ایمان خویش اخلاص
ورزند رستگار شوید واگر خیانت بخواهید با کردیدن ونفاق ورزیدن عجب مدار وعجیب مپندار زیرا که
ایشان پیش ازین با خدای تعالی خیانت کرده اند ودر الوهیت او شرک ورزیده اند پس ترا خدای تعالی بر ایشان
قادر ساخت وایشان را در بند توانداخت چون باز خیانت کنند خود را بار دیگر در اسر وبند افکنند
والله علیم حکیم ○ این جمله تذییل است معنی اینست وخدای تعالی علیم است ظاهر وباطن
ایشان داند حکیم است استوار کار است همه کار او بحکمت است وهر معامله که خواهد تواند ○ ان

الذین

الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا
اولئک بعضهم اولیاء بعض ○ الذین با صله خویش اسم ان است والذین آووا ونصروا عطف است
بروی وجمله اولئک بعضهم اولیاء بعض خبر ان است در آیة سابقه ذکر خائنان وناقضان عهد بود سالح
در ذکر وفا کنندگان عهد وثبات ورزندگان در دین منتظر بود وذکر این طائفه کرد وجمله رابعه واو بروجه
استیناف آورده وبرای اظهار مدح بر سبیل وکادت تاکید کرده یا از جهة آنکه این حکم یعنی ولایت اجابت وذات
خویش حکمی مستبعدات بطبع مظنه تردد دارند وجمله را موکد آرند در این لست لاحکم انی ابیت عند ربی
یطعمنی ویسقینی گفته اند معنی اینست بدرستی آنانکه به پیغامبر ایمان آوردند مثل مهاجران که سوی مدینه
هجرت کردند وبیذل مال وبذل انفس جهاد در رضاء خدای تعالی ورزیدند وچنانچه بایدی وشایدی از اعلام
اسلام وموافقت پیغامبر کوشیدند وانصار که پیغامبر را جای دادند وبجان وتن همت بر نصرت او
نهادند ایشان بعضی از اولیاء ایشان اند با تباعه سبب ولایت وراثت دارند در مبداء هجرت نصرت
بتوارث پیوست بعد از آن بآیة واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض این حکم منسوخ کشت ○ والذین آمنوا
ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا ○ ولایتهم بفتح واو بمعنی نصرت
وبکسر واو بمعنی امارت باشد ومعنی هر دو یعنی برطریق دلالت یکی دانند واینجمله عطف است بر جمله
سابقه معنی اینست وآنانکه ایمان آوردند وبسوی مدینه هجرت نکردند شما را از ولایت ایشان هیچ
چیزی نبود تا آنکه سوی مدینه هجرت کنند وخود را در سایه حمایت حضرت رسالت پناه افکنند بعد
هجرت ولایت یکدیگر ثابت می شود ومیان ایشان توارث جاری کرده ○ وان استنصروکم
فی الدین فعلیکم النصر ○ این شرطیه عطف است بر جمله ما لکم من ولایتهم من شیء که جزء است
معنی اینست واگر مؤمنان غیر مهاجران از شما یاری خواهند وبمدد شما پناهند پس واجب باشد
بر شما یاری کردن ودر مدد آوردن یعنی اگر بر مؤمنان مذکور کافران بقتال پیش آیند ومسلمانان
مذکور بیاری خواستن توجه نمایند شما را از جهة ایمان ایشان یاری کردن واجب آید وتقویت
ایشان شاید ○ الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق ○ استثناء مفرغ است ای فعلیکم نصرهم
علی جمیع الاقوام الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق معنی اینست مگر بر قومی که میان شما ومیان ایشان
میثاق عدم قتال باشد درین صورت مؤمنان را یاری کردن نباید وبا معاهدان از جهة نصرت
مؤمنان مذکور قتال نشاید ○ والله بما تعملون بصیر ○ علم خدای تعالی بعمل متضمن جزاست واز
تکلیف بصر که برای جزاست جزا مفهوم شود اینجمله با عتبار معنی مکنی عنه تاکید این مفهوم است تذییل باشد
معنی اینست وخدای تعالی بعملهاء شما بیناست هر چه میکنید می بیند ونیک وبد میداند وجزا دادن وسزا
کردن می تواند ○ والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض ○ عطف است بر جمله والذین آمنوا
تا آخر معنی اینست وکافران بعضی از ایشان ودوستان ویاری دهان بعضی اند وبا یکدیگر تفاخر
دارند ودر میان خویش به نفع وزیان مشارکت می پندارند شما را با ایشان اگرچه قرابت باشد موالاة
نباید واگرچه آشنا باشد بیگانگی شاید ○ الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفساد
کبیر ○ تکن تامه است بمعنی تحصل جزاست مر الا تفعلوه را وجمله شرطیه معلله کلام سابق است
ای لانکم ان لم تفعلوا ما ذکر من الموالات بین المسلمین وترک مراعاة الکافرین تکن فتنة فی الارض
وفساد کبیر معنی اینست اگر بکنید آنچه ذکر کردیم از موالاة میان مسلمانان وترک مراعات کافران باشد
فتنه در زمین وفسادی بزرگ ببین چه توافق از مسلمانان برخیزد ودلهاء ایشان بیکدیگر نیامیزد بر
مسلمانانی که با کافران آمیزش کنند مسلمانان دیگر را بر ایشان اعتماد نباشد وبر قول وفعل ایشان

دلتوق بود و دلهاء ایشان متفرق شود و اتفاق از میان ایشان برود کدام فتنه ازین سخت‌تر بود و کدام
فساد ازین بالاتر باشد ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّ
نَصَرُوا ۝ اینجمله باجمله که معطوف است بر وتتمیم است در آخر سورت براء مدح صحابه از مهاجر و
انصار است معنی اینست و آنکسانیکه ایمان آوردند و هجرت کردند و اوطان خویش را گذاشتند و سوی
پیغامبر شتافتند و در مدینه آمدند و میان صحابهٔ پیغامبر درآمدند و برای رضاء خداء تعالی جهة اعلاء اسلام
و نصرت پیغامبر صلعم با اهل اسلام جهاد کردند و آنکسانیکه مهاجران را جا دادند و در احسان بروی ایشان گشادند
و یاری کردند و از ایتلاف و تناصر در توادت آوردند و جان و مال در باختند و ایشانرا در اموال و ضیاع
شریک ساختند ۝ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۝ حقا مفعول مطلق است مر فعل محذوف را بتقدیر
وحق هذا الحکم حقا ای ثبت ثبوتا و این مصدر را نحویان توکید لغیره گویند و در اصطلاح علم معانی
وهم بطلان اخبار را دفع میکند معنی اینست ایشان مومنانند و ثابتست این امر ثابت بودنی
و استوار شده است استوار شدنی ۝ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ جمله مستانفه است
چون سامع مدح ایشان شنید چنانستی که از جزاء ایشان پرسید اینجمله بر وجه استیناف وارد گشت و جزاء
ایشان بیان پیوست معنی اینست مر ایشانراست آمرزشی عظیم و روزی کریم نعمت جاودانی
و رزق باقی چنانکه نقصانی نپذیرد و کمی نپذیرد طعامی آیند که در شکم معتبر نشوند و بیرون آمدن
عرقی که بوی آن بهچون بوی مشک باشد از تن بیرون رود و دران محاسبه بود و مواخذه نشود ذکر مهاجران
و انصار اینجا اگرچه ذکر ایشان بالا رفته تکرار نیست زیراکه ذکری که بالا گذشته در بیان تناصر و تواصل ایشان
بود و ذکر ایشان اینجا برای بیان تحقق ایمان و استحقاق جزاء مومنان باشد ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن
بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنكُمْ ۝ خطاب مر کسانیرا است که
سابق در هجرت بودند و سبقت و تقدم نمودند و اینجمله عطف است بر جملهٔ سابقه معنی اینست
و آنانکه بعد شما ایمان آورده اند و هجرت کرده اند در ایمان و هجرت مسبوق گشتند در حالتیکه با شما
مصاحب گشته اند و در اعلاء دین بشما پیوسته اند و در محاربه با کفار هم قرین شما گشتند پس ایشان
از شمااند یعنی خداوندان ایمان و هجرت و غزا اند و متاخر چون متابع متقدم باشد در کار پس روا
بود و مرتبه او گیرد و درجهٔ او بتاخیر نقصان نپذیرد پس مانند کاروان رحیل چون با پیش روان پیوندند
دانایان عیب کردن ایشان بتاخیر نپسندند بلکه بجمیع حد و سرعت موصوف شوند میان ایشان
فرق نبود و به بیشی و بسی در مرتبه زیادتی نشود ۝ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي
كِتَابِ اللَّهِ ۝ اینجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و خداوندان قرابتی بعضی ایشان بعضی
در تناصر و تولدت اولی اند بعضی اعلی و بعضی ادنی اند با وجود اقارب با علو و اجانب را میراث
نرسد و تا ایشان باشند کسی را استحقاق مال ایشان نبود بدین آیة توارث ذوی الارحام ثابت
گشت و توارث ابعد برفع و نسخ پیوست و اولوا الارحام بعموم خویش باعتبار لغت متناول همه مرتبان
شده بتفصیل و ترتیب و اعتبار بعد و قرب و جهات استحقاق و جهت ایشان آمده چنانچه در علم
فرایض شرح آورده و در کتب شریعت بیان کرده ۝ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ اینجمله تذییل
است اقدام کافران بر اعمال قبیحه و امادت انکار ایشان است و اینجمله کنایت از آن است بوضوح
علامت انکار معنی مکنی عنه تنزیل منزله منکر کرده و جمله را موکد آورده معنی اینست بدرستی که خداء تعالی بهمه
چیزی علیم است باعمال و احوال و طاعات و عصیان و او غنی از وجدان بوجه ما بدانید و چون نیک
و بد دانید جزاء نیک و سزاء بد دادن تواند و بدانکه بعضی این آیة را مقطع سورهٔ انفال دانند و بعضی

این

این سورت را که سورهٔ توبه است سورهٔ انفال پندارند کاتبان مصاحف باعتبار اول میان این آیه
و براءة ببیاضی فرق کنند و باعتبار ثانی تسمیه ننویسند بر تقدیری که مقطع باشد مقطع حسن باشد
زیراکه در آیهٔ والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله والذین آووا و نصروا تا آیتی که مقطع است
اقسام مومنان کرده و همه اقسام اهل ایمان را بتفصیل آورده کلام تمام گشت و سخن بنهایت پیوست تحقیق که بر تمام
کلام بود شک نیست که مختتم حسن باشد و بر تقدیری که انتظام سورت براءت با انفال کنند و ایشان هر دو را
یک سورت گردانند اعتبار قطع کلام نبود و در اعتبارات محل مناقشت نباشد والله اعلم

سورة التوبة

سورة التوبة

سورهٔ توبه صد و بیست و نه آیة است و ده هزار و هشتصد و هشتاد و هفت حرف است و این سوره مدنی است
و بعضی گویند این سورت داخل سورهٔ انفال است و انفال داخل سبع طوال است و بعضی سورتی دیگر دارند و داخل
سورت انفال نه پندارند چنانکه گذشت و بعضی گویند هر سورتی که پس سورتی و آیتی پس آیتی نوشته اند بامر پیغامبر صلعم
بعد نزول این سورت پیش از امر بتعیین محل و امر بکتابت تسمیه از همه آن رحلت فرمود و صحابه آیات او را در
معنی فواصل مناسب آیات انفال دیدند و الحاق او را بسورت انفال بپسندیدند و این سورت را نامهاست
از جهة اشتمال ذکر توبه سورهٔ براءت خوانند و از جهة آنکه اسرار منافقانرا آشکارا کرد و بر پی آنکه زد حافره و مبعثره
گویند و از جهة آنکه منافقانرا بر انگیزه میکند منشره و مزده سزاوار میگردد و از جهة آنکه ایشانرا رسوا میسازد
و مفضوح میکند مخزیه و فاضحه باشد و از جهة آنکه دران بیان عقوبت و هلاکت ایشان است منکلم و مدمدمه
و سورة العذاب دانند و از جهة اشتمال بر نکوهش نفاق که یاد دارند و بیزار گردانیده از وی است باسم مقشقشه خوانند
و بدانکه نظم این سورت با سورهٔ انفال است که سورهٔ انفال و قتال بود و افتتاح این سوره در بیان امان کافران
و رفع مانع از قتال با ایشان روی نمود و بدانکه سورهٔ توبه را با علام نبذ کافران و رفع مانع از قتال ایشان افتتاح
کرد و بعده کلمه فاذا انسلخ الاشهر الحرم الآیة و حکم توبهٔ کافران و مسلمان شدن ایشان در بیان و بعده مسایل
امان و احکام نقض آن و مذمت مشرکان و بدعهدی و انواع بدکرداری و بدی ایشان مذکور گشت و بعده امر
بقتال ناقضان عهد و تاکید آن بیان پیوست و بعده در مذمت مشرکان و چند کلمه در مدح مومنان گفت
و بجمیع ایشان فرق میان فریقین جست و بعده جمله یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس و جمله دیگر در ذکر
مشرکان و منافقان و قصص و احکام ایشان بتفصیل و تشریح موصول گردانید تا آنکه کلام را در مذمت ایشان
بجمله و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الآیة رسانید و بعده جمله لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سورت در مدح
پیغامبر آورد و سورت مذکوره را بخاتمه مسطوره ختم کرد و شک نیست جملهائی که از یک بابت اگر مقاصد
آن متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است و هر یکی در مقصود
کلی مقرر دیگری معترضاتی که درمیانه بود میان کلامهاء متصل روی نمود و جمله دیگر از هر نوع در محلهای بیاید
الله وعونه بیان آن روی نماید و اگر سورت توبه را داخل انفال دارند مقاصد سورت توبه را داخل مقاصد سوره
انفال پندارند والله اعلم واحکم بالصواب ۝ بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ
واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء که در سورهٔ انفال گذشته و این آیة بیان نبذ مذکور است روایت کرده اند
حضرت رسالت پناه عهدهاء امان تا مدتهاء مختلف کرده بود و در عهدهاء مذکور وفا مینمود تا آنکه از ایشان
در وفاء عهد خیانت پیدا گشت و بنا هذه آثار نقض پیوست پیغامبر را فرمان شد اگر از ایشان خیانت
پیدا بغیر اعلام ایشان نبذ عهد با ایشان قتال مکن تا نقض عهد تهمت نکنند و کار ترا در و تهمت غدر نکنند
مدت نقض عهدهاء مذکور کمتر از چهار ماه مانده بود و مدت بعضی چهار ماه و مدت بعضی بیشتر از چهار ماه ایشان
نبذ عهد آشکار کرد و هر سه قسم را بر مهلت چهار ماه معین آورد تا نگویند ما بر امان تو اعتماد داشتیم برای استعداد
فرصت نیافتیم ناگاه یکایک حمله آوردی و با ما نقض عهد کردی از جهة آن روز اعلام نبذ امان چهار ماه باقی داشت

وتا این مدت مخافتی بر دل ایشان نگماشت ای این آیه در شوال روی نمود چهار ماه مذکور شوال و ذو القعده
و ذو الحجه و محرم و بعضی گویند نزول این آیه در شوال و از چهار ماه مذکور و بیست روز ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول
و ده روز از ربیع الاخر جوید و نیز گویند حضرت پیغامبر ع ابوبکر را در سنه نهم امیر موسم حج کرد و او را بر تلقین
اعمال حج آورد و بعد روان شدن ابوبکر کسی پیش پیغامبر ع گفت بر ابوبکر کسی را بفرست تا ابوبکر با مشرکان نبذ عهد
کند و این معنی در مجمع حجاج در گوش مشرکان افکند پیغامبر ع بر حکم عادت عرب گفت لا یؤدی عنی الا رجل منی علی ع
فرستاد برای نبذ عهد مشرکان چون علی ع دنبال ابوبکر کرده می آمد تا که بوی رسید ابوبکر آواز عصا شنید چون
نگه کرد علی ع را بدو سوار دید حال از و باز جست حضرت از مامور گفت حضرت علی ع گفت مامور حضرت رسالت
پناهم که صدر سورت براة را در مجمع حجاج برای مشرکان برخوانم و بعضی گویند بعد روان شدن ابوبکر جبرئیل ع وحی
آورد و برای این کار باختیار کردن کسی از اهل پیغامبر امر کرد پیغامبر ع حضرت علی ع را گزید و برای نبذ عهد با
مشرکان معین کرد امید و ابوبکر شنیدن این خبر باز گشت و در حضرت پیغامبر ع آورد و از حال این واقعه باز
پرسید پیغامبر ع گفت ترا امیر موسم کرده ام برو و علی را برای نبذ عهد مشرکان و خواندن بعضی آیات قرآن در مجمع
حاجیان فرستاده ام ابوبکر و حضرت علی ع مصاحب گشتند و هر دو یکجا شده در مکه رفتند پیش از روز ترویه
ابوبکر در خطبه تعلیم مناسک کرد و اهل موسم را بر اعمال حج آورد و روز عید حضرت علی ع نزدیک جمره عقبه آواز بلند
بر آورده و گفت حضرت رسالت پناه مرا برای خواندن بعضی آیات قرآن فرستاده و بعد از آن حضرت علی ع از صدر
سورت براة سیزده آیت و بعضی گویند سی و بعضی گویند چهل آیت برخواند پس از آن پیغامی دیگر که برسانیدن
آن مامور شده بود بر زبان راند و گفت بعد امسال یک مشرکی نزدیک خانه کعبه نیاید و جز مومنان کسی در حرم کعبه
نباشد و برهنه طواف نکند و خود را در فضوح و رسوائی نیفکنند براة خبر مبتدا محذوف است ای هذا العهد براة
کائنة من الله و رسوله و من در هر دو محل مصدر درآمده بر طریق ابتدای اکرام من زید و رغبة من عمرو و تواند بود
براة نکره مخصوص بصفت مبتدا بود و الی الذین عاهدتم جار و مجرور خبر او باشد و ضمیر موصول محذوف دانند من
المشرکین حال از و بنا بر این ای من الذین عاهدتم و هم کائنون مشرکین **معنی اینست** این بیزاری از نقض عهد کنندگی
کاینست از خدا و رسول خدای تعالی سوی کسانی که از جمله مشرکانند که با ایشان معاهده کرده اید شما یعنی خدای تعالی
و رسول او بیزار شده اند از عهدی که شما کرده اید و میثاقی که در میان آورده اید **سوال** در الذین عاهدتم
نسبت معاهده سوی مخاطبان کرده نسبت براءت از عهد بخدا و رسول خدای تعالی آورده نسبت براءت عهد که
معاهدان باید نسبت آن بخدا و رسول او بچه وجه آید **جواب** معاهده مخاطبان بامر خدای تعالی و رسول او
آمده چنانچه که از ایشان حاصل شده تا گویند براءت خدا و رسول را و لایت بر مخاطبان دادند بر حکم ولایت
براة مخاطبان بنهادند ه فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ه فا سببیه است و خطاب مر مشرکان است
که با ایشان عهد بود و خطاب بعد ذکر ایشان در الی الذین عاهدتم بر وجه غیبت التفات از غیبت سوی
خطاب روی نمود و انجمله دال است بر تقیید براة مذکور بگذاشتن مهلت چهار ماه **معنی اینست** چون براة
از عهد چنانچه در قصه آمده مقید بچهار ماه در زمین سیاحت کنید و در هر جائی بیایید و بروید و برای خود مامنی
بجوئید و مستعد شوید ه وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ه عطف است بر فسیحوا **معنی اینست**
و بدانید بدرستی که شما را خدای تعالی از گرفتن و عذاب کردن عاجز کرداننده آید و در پی گشتن و تعرض رسانیدن
تمسک بلزم موجب عهد نتوانید چه بعد از نبذ عهد عهدتان نماید و صاحب عهد عمل بر خلاف موجب آن تواند
وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ه عطف است بر معمول واعلموا **معنی اینست** و بدرستی که خدای تعالی
رسوا کننده کافران و در عذاب افکننده ایشان است ه وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ
الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ه اذان نکره موصوفه مبتدا است الی الناس خبر مبتدا است یا خبر ی محذوف المبتدا

ای الاعلام الذی تضمنه بهذا العهد اذان بمعنی اعلام من الله و رسوله بود و کلام از قبیل عطف جمله بر جمله بر طریق زید
قائم و عمرو قاعد باشد و بر طریقی که براة خبر مبتداء محذوف دارند و تواند بود که اذان را عطف بر براة نهادند
ای هذا العهد براة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم و اعلام من الله و رسوله الی الناس **سوال** براة را نسبت
سوی معاهدان از مشرکان کرده و اعلام را منسوب سوی جمیع مردمان آورده نکته چیست و این تفاوت بر چه
مبنی است **جواب** نکته اینست که بیزاری از عهد با معاهدات که مخصوص بعهد اند و اعلام بیزاری از عهد برای دفع
تهمت غدر در حق همه مردمان باشد تا کسی گمان غدر نبرد و تهمت نابوده نکند الی الناس متعلق است بمعنی وصول
یوم الحج الاکبر ظرف است و متعلق باذان این ظرف نیز معتبر است سوی اشاعت اعلام و رسیدن او بخاص و عام
که در روز حج اکبر جمع است بسیار بیرون از حد و حصار و شمار اعلام در چنین روزی در اشاعت اکبر باشد و در
انتها داخل بود و اذان بمعنی ایذان دارند چنانچه عطا بمعنی اعطا بنهادند **معنی اینست** و این اعلامیست
از خدا و رسول خدا که موجه با واصل است سوی مردمان در روز حج اکبر یعنی روز جمع شدن جمعی عظیم از حاجیان
و در حج اکبر اقاویل است و بعضی گویند حج اکبر همان حج که ابوبکر امیر موسم بود و جمع شدن مشرکان و مسلمانان
در آن روز بکثرت حاج در جمع افزونی نمود و بعضی حج اکبر حج پیغامبر را دادند و آنرا مجمع آدمیان و فرشتگان
و روز کمال دین و اتمام نعمت بنهادند **سوال** اعلام مذکور چگونه در روز حج پیغامبر بود و در حج ابوبکر
بود بدین معنی ظرفیه حج اکبر برای اعلام مذکور چگونه می آید و صحت او بچه وجه روی می نماید **جواب** روز حج
پیغامبر که روز حج اکبر بود روز حج دیگر نیز است وقوع اعلام مذکور در روز حج اکبر بر معنی است و بعضی
گویند عمره عبارت از طواف سعی بعد احکام است و حج اصغر است و حج که عبارت از وقوف بر عرفات
و طواف و زیارت ما مناسک حج است حج اکبر است و اعلام مذکور در روز حج اکبر بوده در روز عمره که حج اصغر است
روی نموده و در روز حج اکبر نیز اقاویل است و بعضی گویند روز عرفه که روز وقوف بر عرفات که رکن اول
حج است بود و بعضی گویند روز نحر است که روز تمام شدن حج است باشد و بعضی گویند ایام مناسک حج را
روز حج خوانند و اعلام مذکور در روزی از این روزها داخل اند ه إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
وَرَسُولُهُ ه و رسوله عطف است بر ضمیر بریء یا مرفوع بر ابتداست و محمول بر حذف بریء که خبر مبتدا است
معنی اینست بدرستی که خدای تعالی بیزار است و رسول او از مشرکان و از عهد و میثاق با ایشان کسی که آن
الله بریء من المشرکین و رسوله بجر خواند اعرابی گفت من از وی بیزار است خواننده این اعرابی را جیب کرده پیش عمر
آورد و از گفتار نا پسندیده او خبر کرد عمر امر بتعلیم عربیت کرد و مردمان را بر تحقیق وجوه اعراب آورد گفته اند
یکی از اسباب وضع علم نحو قرات جر درین آیه بود حضرت علی ع ابو الاسود دئلی را فرمود او در وضع قاعده نحو
آهنگ نمود اول باب آن از باب عطف که متضمن این آیه است وضع کرد و این دو قاعده را در حیز ضبط آورد
قواعد نحو ابو الاسود بر آن او کرد و آنرا بر خلیل ابن احمد گفتند خلیل بن احمد تمام کرد بر طریق قواعدی که شنیده
بود قواعد دیگر پیدا آورد از و سیبویه گرفت و از سیبویه اخفش بعد از آن در بصره و کوفه علم نحو شایع گشت
و باشتهار پیوست ه فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ه فا سببیه است و خطاب مر مشرکان است در آیة ان
الله بریء من المشرکین و رسوله ذکر مشرکان بر وجه غیبت بود درین آیة ذکر ایشان بر وجه التفات از غیبت
سوی خطاب روی نمود **معنی اینست** چون میثاق مرتفع گشت و عهد براة و نبذ پیوست پس ای مشرکان
اگر از شرک و کفر توبه کنید و از کفر و کافری باز گردید پس آن مر شما را در دنیا و آخرت بهتر باشد و در عاجل
سود مند بود در دنیا از قتل برهید و از آخرت در عذاب نمی افتید ه وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ
غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ه این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه **معنی اینست** و اگر از توبه روی بگردانید و در وی
بر دین اسلام نمی آیید پس بدانید بدرستی که شما عاجز کننده خدای تعالی از عذاب نه اید و خدای تعالی را از عذاب خویش

باز داشتن نتوانید و خدای تعالی شما را عذاب خواهد کرد و در عقوبت خواهد آورد ۝ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ بشر بمعنی انذر است بر وجه استعادت تهکمیه و این جمله معترضه است برای ایعاد کافران
معنی اینست و مژده ده کافران را بعذاب دردناک و بشارت ده یعنی بترسان ایشان را بعذاب برنج و باک
إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا ۝
مستثنا است از الی الذین عاهدتم و اگر از الی الذین عاهدتم معاهدان ناقض عهد مراد دارند الا الذین عاهدتم
من المشرکین ثم لم ینقصوکم را استدراک پندارند معنی اینست بیزاریست که این از خدا و رسول خدا با کسانیکه
عهد کرده اند با ایشان پس ایشان کم نکرده اند چیزیرا از موجبات عهد و پیمان و کسی را بر مخالفت شما بی نکرده اند
و دل بر مدد کردن مخالفی نیاورده اند ۝ فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ ۝ فا سببیه است معنی اینست
پس با ایشان مدت عهد ایشانرا تمام کنید یعنی چنانچه عهد کرده اید تمام و کمال بسر برید ۝ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ ۝ این جمله تذییل است چه اتمام عهد که بالا مذکور است از باب اتقاست از امر مفهوم شود که مامور به
محبوب خداست و چون ذکر او ملوح مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستیکه
خدای تعالی دوست دارد پرهیزکارانرا که از نقض عهد پرهیزند و عهدیکه کرده اند تا آنکه از طرف دوم خیانت نه بینند
صیانت کنند ۝ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۝ فا سببیه است و خذوهم با معطوف خویش عطف است
بر اقتلوا معنی اینست چون عهد مرتفع گردد و مهلتامان تا چهار ماه بانصرام بوند پس بکشید کافرانرا
هر جا که بیابید و در قتل ایشان بهر جانب بشتابید و بگیرید ایشانرا و بند کنید و از گریختن باز دارید و ببندید
برای گرفتن و کشتن ایشان در هر سر راهی و منتظر باشید در هر رصدگاهی که آنجا برای رسیده کسی مترصد باشند
و برای گرفتن کمین کنند ۝ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ۝ این جمله شرطیه
عطف است بر امرهای سابق و تعقیب بیان چه این حکم بعد آن حکم است معنی اینست پس اگر توبه کنند و نماز
را بر پای دارند و زکوة دهند پس راه ایشان خالی کنید و بهر جاییکه روند باز مدارید این اقامت صلوة
و ایتاء زکوة تصدیق ایمانست و علامت قرار و ثبات برانست و تخلیه راه کنایت از رها کردن و کرانه
موانع و عوایق برداشتن است ۝ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ این جمله تذییل است چون کلام سابق ملوح
بخطایا آمرزیدن و عطایا بخشیدن بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستیکه خدای تعالی
خطایا آمرزنده رحیم است عطایا بخشد ۝ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ
يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ۝ احد فاعل فعل محذوفست استجارک مفسره است
وان استجارک احد المشرکین استجارک فاجره و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه یعنی فان تابوا الخ
یا برای فاذا انسلخ الاشهر الحرم الی آخره و اختلاف خطاب فاعل واحد و جمع زیان نکند و یا عطف است بر
وان جنحوا للسلم فاجنح لها و این اوفق است چه هر دو خطاب مر پیغامبر راست لیکن این وجه
سورة انفال و برات یک سوره باشد خوب آید و اگر سورة دیگر بود جمله که درین سورتست عطف او بر جمله
که در سورة دیگر است بعید نماید معنی اینست و اگر امان خواهند از تو یکی از مشرکان پس اورا امان ده
تا کلام خدای تعالی بشنود و محاسن اسلام ببیند و عاشق جهره اسلام شود و دشمنی دین از دل او بدر رود و با
مسلمانان دوستی گیرد و در اسلام انقیاد و اذعان پذیرد اگر ایمان نیارد پس از آن برسان او را در محل امن او
و بگذار تا مامن خویش در آید و او را سلامتی و ایمنی روی نماید تا غدر نبود و نقض عهد نشود ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ۝ این جمله مستانفه است در جواب باعث سبب ذلک معنی اینست آن امان دادن
و کلام خدای تعالی شنوانیدن بسبب آنست که ایشان قومی اند که نمیدانند اگر بآن در آیند و کلام خدا را نشنوند

نتایند محاسن اسلام در نیابند و بسوی راه راست نشتابند ۝ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ
عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ کیف استفهامیه است و مذکور برای انکار است عند الله و عند رسوله صفت
مر عهد و عهد اسم یکون است للمشرکین ظرف لغو است مر یکون بر طریق و لم یکن له کفوا احد کیف خبر است
مر یکون از جهت اقتضاء صدریت مقدم شده ای علی انه کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله معنی اینست
چگونه باشد مر مشرکانرا عهدی عند الله و عند رسوله که بپذیرد و تغیر و انتقاص نگیرد یعنی مشرکانرا با شرکشان
یا با مسلمانان عهدی ثابت و لازم نبود بلکه عهدی که متعلق بمصلحت باشد این جمله تعلیل است و بر نبذ
عهد دلیل است ۝ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۝ مستثناست از جمله انکاریه سابقه که در
معنی نفی است ای لیس لکم کیف عهد دایم لازم است عند الله و عند رسوله الا الذین عاهدتم عند المسجد
الحرام معنی اینست مر مشرکانرا عهدی دایم و لازم عند الله و عند رسوله مگر طایفه مخصوص که نزدیک مسجد حرام
با شما عهد کرده اند و بر موجب آن رفته اند و آن بنی کنانه و بنی حمزه و بنی ملیح اند و بعضی گویند که وهمی اند
علی الحق که هیچگاهی با پیغامبر محاربه نکردند و با محاربان یار نشدند و هیچگاهی ایذاء پیغامبر نجستند
و مخالف نگشتند بدینمعنی ایشان نزدیک مسجد حرام عهدی موید بستند و دل بر دوام آن آوردند عهد
این طایفه مخصوص عهد دایم بود بتمام تخم لازم باشد ۝ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ ۝ فا سببیه
ما شرطیه استثناء مذکور را سببیست برای مضمون این شرطیه چه استثناء از نفی دوام عهد موجب اثبات
دوام است و ان سببیست برای مضمون شرطیه مذکوره که دال بر استقامت و استدامت است معنی اینست
پس آن قدر که ایشان مستقیم در عهد باشند شما نیز مستقیم باشید و صورت عهد خویش را بنقض عهد
مخراشید و بدانکه مشرکان بر اقسام اند یک قسم آنست که در اصل عهد نکردند و خود را بر میثاق ننهادند از قتل
ایشان جز اشهر حرم مانعی نبود و جز اوقات معینه صادق نباشد دوم مشرکانی اند که عهد کردند و
بر عهد خود نماندند و برگشتند و بمحاربه پیوستند قسم سیوم طایفه مخصوصه اند با مسلمانان عهد کردند
و عهد ایشان متعلق بمصلحت مسلمانانست بقاء آن لازم و دایم بر مسلمانانست اگر ایشان خون معینه
باشد یا مسلمانانرا بنبذ عهد علم مصلحت افتد روا باشد که نبذ کنند و مشرکانرا بنبذ عهد علم دهند قسم اول
عهدی ندارد تا کسی نظر بنبذ و نقض برو گمارد و قسم دوم اگر عهدی داشتند بعد نقض آن عهد را باقی
نگذاشتند عهد که بانتقاض پیوست منتفی و منعدم گشت با ایشان نیز نقض و نبذ نسبت ندارد و هیچ
آنرا محل نبذ و نقض نبذ دارد و قسم سیم که بحکم خدای تعالی عهد ایشان لازم است تا ایشانرا بر عهد استقامت
بود مسلمانانرا استقامت بدان لازم باشد قال الله تعالی فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم این قسم نیز
قابل نبذ عهد نبود و محتمل نقض نباشد و چهارم بمصلحت مسلمانان جواز نبذ عهد و اعلام رفع امان
دارد و بعد نبذ و اعلام کردن و نارسیدن محل امن و فرصت دادن عهد باقی نماند و قتال با ایشان
کسی نقض عهد نخواند نبذ عهد نقض عهد نباشد و بجو نقض عهد بغیر نبذ که متضمن غدر است ناروا بود
برین بیان در نبذ امان و در براءة از عهد با مشرکان و هم نقض عهد رفت و توهم مذکور مرتفع گشت ۝
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝ ذکر این جمله بالا رفته و معنی بیان پیوسته ۝ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا
عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۝ ای کیف یکون لهم عهد دایم لازم کیف
استفهامیه است و استفهام برای انکار است و کیف خبر یکون محذوف است بدلالت سیاق کلام و جمله
مکرر است برای تاکید انکار و جمله شرطیه یعنی وان یظهروا با اجزاء خویش حال است تقدیر مبتدا ای کیف یکون
للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله و هم ان یظهروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا و لا ذمة معنی اینست
چگونه باشد مر مشرکانرا عهدی لازم و میثاقی دایم عند الله و عند رسوله و حال اینست که ایشان اگر بر شما

غالب آیند وظفر یابند مایذاء شما بشتابند و بر قرابتی و دوستی چشم ملا رند وعهد وذمة در نظر نیارند اینچنین کسانرا
باعهد چه نسبت وبالتزام میثاق چه و بیلت اگر مسلمانان عهد را لازم دانند و بر مقتضاء مصلحت در باید نیارند
ایشان کاهل بشکنند و مسلمانانرا در بلیت افکنند ۝ يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ
اینجمله مستانفه است در آیة سابقه چون از ایشان نفی عهد کرد وعهد ایشانرا در حیز استبعاد آورد چنانستی که
کسی گوید فما یصنعون حین یخلفون وبما هددون فقیل یرضونکم بافواههم الی آخره معنی اینست شمارا
بزبانهاء خویش خوشنود میکنند و سوگند بزبان می رانند و خود را معاهد میخوانند اما دلهاء ایشان از ثبات
برعهد ابا می آرد و در وفاء عهد و پیمان اهتمام ندارد ۝ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ۝ اینجمله معترضه است
براء نکوهش ایشان معنی اینست وبیشتر ایشان فاسقانند یعنی آنچه در دین کافران حرام است آنرا مرتکب
می شوند کافران میان خویش ایشانرا فاسق میخوانند و علماء ایشانرا فسق میدانند اینچنین کسان را از نقض
عهد چباک بود و از خاین شدن در سوگند چه باک باشد ۝ اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۝ ای استبدلوا
بآیات الله اینجمله معلله است یا مبنیه است یا موکده است مر فسق ایشانرا یا حالیه است بر تقدیر قد از ضمیر
جاؤکم حصرت صدورهم یا جیزی دیگر است مر اکثرهم یا صفت است مر فاسقون را یا جمله مستانفه است
که چون در آیة سابقه مذمت کفار بود سامع منتظر ذکر صفتی دیگر از صفات ذمیمه ایشان بود و بر وجه
استیناف گفت اشتروا بآیات الله ثمنا قلیلا معنی اینست بهاء اندک آیات کتاب خدایتعالی را بدل
کردند خسیسی را بنفس در حیز مبادله آوردند سوال بدل کردن بآیات توریه صفت کتابیان است
واین کلام در مذکر مشرکان است و مشرکان آیات قرآن نفروخته اند اثبات این صفت در مشرکان
بچه صفت بود و مطابقه با واقع چگونه باشد جواب ایشان اتباع آیات قرآن را گذاشتند و دل بر حب
ریاست و میل سوی لذات و شهوات نفسانی داشتند این مبادله از جهة آنکه مبادله خسیس نفس است
بمبادله آیات رب جلیل بثمن قلیل می ماند سزاوار آن بود که او را بر وجه تمثیل استبدال ثمن قلیل بآیات
رب جلیل که معامله اهل کتاب بود میخوانند چنانچه گویند فلان مرا دید خار در چشم او خلید ۝ فَصَدُّوا
عَن سَبِيلِهِ ۝ عطف است بر اشتروا معنی اینست چون اتباع آیات قرآن فرو دل بر لذات و شهوات
گماشتند و خود را و مسلمانانرا از دین خدای باز داشتند ۝ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝
اینجمله تذییل است تاکید او از جهة ابراز مذمت بر وجه و کادت است ما نکره منصوبه است تفسیر است
مر ضمیر مبهم که فاعل ساء است و مخصوص بذم محذوف است ای ساء شیئا یعملونه اشتراءهم وصدهم بر طریق بیاء
معنی اینست بد رستی که ایشان بر چیزی است که بوده اند ایشان عمل کننده آن استبدال مذکور و صد
مسطور است چه شک نیست بدل خسیس که نفس بدهد و خسیس ستاند عاقل را ازین باز ماندن و باز
داشتن مردمان از کاریکه کار رهایی است نا بسندیده که خردمند را نشاید هر که نصیبی از عقل نصیبی دارد
این چیزها را ابدی نپندارد ۝ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۝ چون سامع مذمت کفار
شنید دل از رسیدن صفتی دیگر رغبت کشید قایل مذمتی دیگر بر وجه استیناف آورد و مغایرت میان
لا یرقبوا فیکم که بالا گذشته و میان لا یرقبوا فی مومن ذکر عام بعد خاص است تکرار نیست سوال لا یرقبوا
سابق معلق بشرط بود لا یرقبون اینجا مطلق از شرط است حکم واحد معلق چگونه بود و مطلق چگونه باشد
جواب تواند بود که عدم رقوب معلق در فعل ایذاء بود و عدم رقوب مستحسن در قصد آن باشد بعضی
ایذاء وعدوان بالفعل بر تقدیر غالب آمدن است وقصد ایشان بیمزه است غیر مقید بوقتی بی معنی است
معنی اینست در نهان هیچ مومنی رقتی چشم نمیدارند و وسیله در دل نمی آرند تا بدان رعایت کنند و نه
ذمة عهدی که بدان دم از حمایت زنند بلکه در همه حال یعنی در هر حال غالبیت و مغلوبیت قصد ایذا دارند

و دل بر ارادت بدی میگمارند و بعد ظفر بر بدی کردن و ایذاء رسانیدن توقف نکنند و دم قرابتی و ذمت نزنند
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست و ایشان از حد تجاوز کننده و خود را در
نقض افکنده اند از ایشان معامله مذکور عجیب نباشد و غریب نبود نه ایشانرا دینی که از بی دین شدن باز
دارد و نه ایشانرا مروتی که شرمی باز آرد ۝ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ
فِي الدِّينِ ۝ اخوانکم خبر مبتداء محذوف است ای فهم اخوانکم و جمله جزاء شرطیه است و جمله شرطیه عطف است بر جمله
واکثرهم فاسقون معنی اینست پس اگر از کفر توبه کنند و نماز را بر پای دارند و زکوة مال بدهند پس ایشان
در دین بدین تقدیر برادران شما اند ۝ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ جمله تذییل است معنی اینست
و بیان میکنیم آیات قرآنرا برای قومی که از اهل دانش اند و قدر و عظمت آن میدانند و بیان را فهم توانند
کرد و تفصیل را کردن توانند آورد بیت نصیحت عقلا بچو باد در قفص است بگوش مردم نادان جواب
در غربال ۝ وَإِن نَّكَثُوا أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا
أَئِمَّةَ الْكُفْرِ ۝ ائمه جمع امام چون اعمدة جمع عماد دانند بر و همزه ممدوده یا غیر ممدوده بتخفیف
یا بتسهیل خوانند و بعضی ائمه بیک همزه غیر ممدوده و ابدال ثانیه از جهة کسرت بیا گویند و در ابدال مذکور
موافقت قاعده تصریف جویند و صاحب مدارک این را داخل قراءت آورده و در شرح مشرح شاطبین معروف
بودن نفی کرده سوال شک نیست تخفیف دو همزه در قراءت آمده و قاعده تصریف را بعضی وجوب ابدال
همزه در ائمه محمول بر شذوذ بود بطریق تصحیح بود و استجود و اعلال آیة در آیه باشد و جمله شرطیه عطف است بر
شرطیه سابقه که موکد بسوگندهاست از بعد عهدها ایمان هم مفعول بر ان من نکثوا من بعدهم ظرف است مر او را فقاتلوا
جزاء شرط است در تفسیر آورده از ایمانهم بقرینه تعلق نکث که معنی او نقض عهد در عادت عهد را دبود معنی او وان
نقضوا عهدهم الموکد بالایمان بعد عهدهم باشد جواب نقض عهد بعد عهد باشد بدین معنی من بعد عهدهم مستدرک
اند سوال ذکر او بعد توکید و تصریح بوقوع نقض بعد تحقیق عهد بود و ذکر این ظرف از باب تتمیم باشد چنانچه در
علم الانسان ما لم یعلم گفته اند و در خلقتنی ولم اک شیئا هم برین وجه رفته اند معنی اینست و اگر نقض کنند عهدها
خویش را که موکد بسوگندهاست بعد تحقیق عهدها و در دین طعنه کنند و مقتدایان ملت کافری کنند وضع مضمر کرده
وفقاتلوا ائمة الکفر بجاء وقاتلوهم آورد تا تصریح بر مناط حکم شود و علت ظهور پیوندد ۝ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ
لَهُمْ ۝ لا ایمان لهم بکسر همزه بر صیغه مصدر و بفتح همزه بر صیغه جمع یمین خوانده و معنی بر حسب اختلاف قراءة دانند
و جمله معلله است چون امر بقاتله ملوح بمضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی
که ایشان نیستند از ارباب ایمان یا ارباب ایمان بفتح همزه یعنی سوگندان و سوگندهای ایشان معتبر نباشد
و عهدهاء ایشان بوفا نپیوندد سوال از جمله وان نکثوا ایمانهم اثبات ایمان می آید و از جمله لا ایمان لهم
معارضه ازان می نماید جواب مقصود از سوگند جاله یا منع بود و سوگند ایشان حاصل و مانع نمی باشد چون
ایشان سوگند را نقض میکنند و حاملها نمی عینا اند هر گاه که مقصود چیزی فوت شود گویی آن چیز موجود نبود
بیان اثبات ایمان ظاهری و نفی حکمی معارضه نباشد ۝ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ ۝ بمعنی لکی ینتهوا متعلق است
بقاتلوا معنی اینست با پیشروان کفر قتال کنید و با مقتدایان کفار تیغ زنید تا چون اهتمام شما در قتال دیدند
از بدی و بد آموزی باز مانند ۝ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ
وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۝ استفهام براء انکار بر وجه توبیخ است ای لا ینبغی لکم ان لا تقاتلوا و اینجمله
تاکید امر بقتال است چه توبیخ بر ترک قتال امر بقتال بود و جمله وهم بدءوکم حال است معنی اینست آیا قتال نمی کنید
یعنی نشاید که قتال نکنید با قومی که بر سوگندها رفتند و عهدهاء خویش را بشکستند و بیرون آوردن رسول را از
مکه قصد کردند و حال اینست که ایشان بدایت کرده اند اول روی بجنگ آورده اند و در جنگ بدر ایشان بلادی

شدند و بعد سلامت یعنی کاروان که مقصود لشکر پیغامبر بود در عقب براه جنگ فرود آمدند ۝
اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ ۝ این استفهام نیز براء توبیخ است واین توبیخ مقرر است مر توبیخ سابق
را وجمله فالله احق ان تخشوه تعلیل است مر توبیخ مذکور را معنی اینست از ایشان می ترسید وبترک قتال ایشان
قتال ترک میدهید یعنی ترس از ایشان نشاید وبترس ترک دادن قتال نباید زیراکه خدای تعالی سزاوارتر است که
ازو بترسید وامتثال امر او کنید ۝ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ ۝ این شرطی است که جزاء او از جمله سابق فهم
می شود ای ان کنتم مؤمنین فاخشوه ولا تخشوا غیره واین شرط براء تحقیق جزاست نه براء تردید در ان
چنانچه اصل گوید ان کنت انسانا ولا تفعل هذا ان کنت من اولاد فلان معنی اینست از خدای تعالی ترسید
واز غیر او نترسید اگر شما مومنانید که شان مومنان اینست وکار ایشان چنین است ۝ قَاتِلُوْهُمْ یُعَذِّبْهُمُ
اللّٰهُ بِاَیْدِیْکُمْ وَیُخْزِهِمْ وَیَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَیَشْفِ صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِیْنَ ۝ وَیُذْهِبْ
غَیْظَ قُلُوْبِهِمْ ۝ از توبیخ بر ترک قتال امر بقتال بر وجه کنایت فهم می شود آنرا تصریح امر تاکید کرد وانجزمه
یعذبهم وآورده ویعذبهم با معطوفات خویش جواب امر است ومجزوم است باضمار ان شرطیه ای ان تقاتلوهم
یعذبهم الله تا آخر معنی اینست قتال کنید با کافران بابدستهاء شما ایشان را خدای تعالی عذاب کند وخوار وزار
وگرفتار گرداند وشما را یاری کند وبر ایشان ظفر دهد وسینهاء گروهی گرویده وطائفه ایمان آرنده را رنج از کافران
دیده ودرد ایشان کشیده شفا بخشند وظفر یافتن بر دشمنان غیظ وخشم از دلهاء دوستان ببرد ۝ وَ
یَتُوْبُ اللّٰهُ عَلٰی مَنْ یَّشَاءُ ۝ این جمله معترضه بود براء بیان آنکه بعضی از ایشان بسعادت بدل خواهد گشت
وتوبه ایشان بقبول خواهد پیوست معنی اینست وقبول کند خدای از جمله ایشان توبه هر که خواهد شقاوت
او را بسعادت بدل کند سوال توبه البته مقبول بود تقیید قبول توبه بمشیت بچه وجه باشد جواب قبول توبه
موقوف بر حصول توبه است وحصول توبه مقید بمشیت دارند وقبول توبه بدین طریق مقید بمشیت بدارند ۝ وَ
اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ ۝ جمله تذییل است معنی اینست وخدای تعالی علیم است آنچه شده از کفر کافران
وآنچه خواهد شد از توبه وقبول توبه ایشان بعلم او پیوسته است حکیم است همه کار او از کفر آوردن وتوبه
بخشیدن وبکفر شقی گردانیدن وسعادت توبه وقبول توبه رسانیدن همه مقرون گشته ۝ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ
تُتْرَکُوْا وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِیْنَ جَاهَدُوْا مِنْکُمْ وَلَمْ یَتَّخِذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلَا
رَسُوْلِهٖ وَلِیْجَةً ۝ ام عاطفه منقطعه است بمعنی بل وهمزه که مضمون ام است مراد ازو انکار بروجه
توبیخ است ولیجه فعیل است از لوج بمعنی دخول ومراد ازو بطانه است یعنی دوست پنهان ودر اینجا بی
استیذان که از اغیار بطانه نمایند وسر نهان پیش او کشایند وجمله ولما یعلم الله حال است ونفی وجوب جهاد است
واگر جهاد موجود بود متعلق بعلم خدای تعالی باشد امام زاهد بخاری علم را اینجا بمعنی رویت داشته ومعنی ولما
یعلم الله لما یر الله داشته چه از معدوم رویت منفی است علم منفی نیست شاید امام زاهد را باعث بر تاویل
مذکور این معنی باشد واگر از علم مذکور دانستن مجاهدان بوجوب مراد شود نفی علم بوجود مجاهدان نفی
وجود باشد تاویل علم برویت محتاج الیه نگردد ولما برای توقع است ودال بر حصول این معنی امیدوار است
این کار شدنی است واین شان آمدنی است ولم تتخذوا عطف است بر جاهدوا روایت کرده اند چون
پیغامبر با کسانیکه عهد کرده بود بند کرد ویاران با همه عرب در معرض مقاتله آمدند واین یاران از گران بود
واز صعوبت آن در دلهاء ایشان تعلق بود آیة ام حسبتم ان تترکوا نازل گشت معنی اینست بلکه چون لم
بقتال کنیم واز توبیخات سابقه بگذاریم می پندارید یعنی نشاید که پندارید که شما از محاربه گذاشته شوید تا در
نهمت در آید چنانکه جاء دیگر گفت الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهنوز آن کسانیکه از ایشان
جهاد موجود شدنی بود وبا غیر خدا ورسول ومومنان دوستی باطنی گرفته باشند که در محلهاء پنهان دارند

یعنی

بتحقیق این صفت متعلق بعلم خدای تعالی شده ودرین آیة اشارتست که کافر را صاحب سر نباید ساخت وبدوستی
او نباید پرداخت که کافر هرچندی که مسلمان را دوست دارد کافر را دوست پندارد سر خود در پیش ایشان
نگشاید وراز خود با ایشان باز ننماید ۝ وَاللّٰهُ خَبِیْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ جمله تذییل است ما مصدریه یا موصوله است
معنی اینست وخدای تعالی آگاه است بعملهاء شما وبا کارهائی که میکنید که هرچه میکنید وجزا دادن آن می تواند
مَا کَانَ لِلْمُشْرِکِیْنَ اَنْ یَّعْمُرُوْا مَسَاجِدَ اللّٰهِ ۝ جمله سابقه در توبیخ مسلمانان بر ترک قتال
وتانی دران بود این جمله در تحریض ایشان است بقتال وتغیرست در گذاشتن مسجد حرام که مفتخر ایشان وبزرگان
ایشان است بر دست کافران وبرانگیختن است بر رهاکنانیدن از دست ایشان وبیان آنست که باز داشتن
مسجد حرام کار ایشان بود وتوفیق وتعظیم آن ملایم حال ایشان باشد مسلمانان را برانگیزد تا دل بر قتال ایشان
دارند وبقهر وغلبه مسجد را از دست ایشان بیرون آرند وبعضی گویند چون اساراء بدر را آوردند مسلمانان
ایشان را بر کفر وشرک تعییر کردند تا آنکه حضرت علی رضی الله عنه با عباس که عم او بود در توبیخ وسرزنش مبالغت نمود
وگفت که با پیغامبر قتال کردی ودل بر قطیعت رحم آوردی عباس گفت نیکیهاء ما را می پوشید وبدیهاء ما را
ذکر میکنید ما مسجد حرام را آبادان میداریم وپیشوائی کعبه میکنیم وهمت بر خدمت کعبه میگماریم حاجیان را آب
میدهایم واسیران را از بند رها میکنیم این آیة در شان او وارد گشت واین نظم بود دپیوست بر این وجه این جمله
معترضه بود در رد مقالات ایشان واضافت مساجد سوی خدای تعالی بر تعظیم است بمچو بیت الله وناقة الله
معنی اینست سزاوار بود ولایق نباشد مر مشرکان را که مساجد خدا را آبادان کنند وتزیین کردن وچراغ
افروختن ودر محافظت او از الواث وادناس اهتمام نمودن ودر آنچه مسجد براء آن بنا شده باز داشتن دم
زنند یعنی آبادانی مسجد از کافران نباید صاحبان مسجد را گذاشتن مسجد بر دست کافران نشاید در قتال
اهتمام باید کرد ومسجد حرام از دست کافران بیرون باید آورد ایشان دعوی مسجد وآبادانی او کنند نا بوده
باشد ودعوی خدمت کعبه از ایشان ناستوده بود وبعضی مساجد الله خوانند بصیغه جمع بارادت واحد
بطریق ارادت جبرئیل از اذ قالت الملائکة از جهة تعظیم نمودن یکی در حکم جماعت داشتند یا از جهة آنکه
این مسجد متضمن مساجد است که کعبه از چهار جانب محراب دارد ومصلی بهر جانبی روی می آرد تا حقیقت
جمع مراد شود وارادت مسجد حرام بر وجه کنایت باشد چه هر که آبادان کردن مسجد نباشد سزاوار آبادان
کردن مسجد حرام نبود زیراکه او از جمله مساجد است نظیر اوست چنانچه گویند زید اهل بیت فلان را دوست
نمیدارد پس عمرو را که از جمله ایشان است دوست ندارد ۝ شٰهِدِیْنَ عَلٰۤی اَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ
حال است از فاعل یعمروا معنی اینست سزاوار نبود مر مشرکان را که مساجد خدا را آبادان کنند در حالتی
که بر نفسهاء خویش بکفر گفتار وکردار گواهی دهند کافران بسم اللات والعزی گویند وتعظیم ایشان میجویند
وآله میخوانند وسزاء پرستش میدانند وبتان را در مسجد میدارند وگرد ایشان طواف می آرند وبر هر طرفی پیش
بتان سر بر زمین می آرند وبرهنه شده وکشف عورت کرده می آیند ومیگویند ما از آلایش دنیا بکلی مجرد می
شویم پیش بتان می رویم با جامهائی که دران گنه کرده ایم در طواف می آیند ودست وپا وآنچه که بدان فساد
کرده اند برهنه کرده می نمایند این کار موجب خرابی مسجد بود سبب آبادانی نشود با این صفت عمارت مسجد که
عبادتگاه مسلمانان ومحل پرستش وذکر رحمن است چه ملایم بود وچگونه مناسب باشد ۝ اُولٰٓئِکَ
حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ وَفِی النَّارِ هُمْ خٰلِدُوْنَ ۝ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است وحبطت اعمالهم خبر
مبتدا است وفی النار مبتداء وخالدون خبر مبتدا است فی النار ظرف مر خالدون را تقدیم متعلق خبر بر
طریق طعامک زید آکل روا است سوال چون مبتدا از خبر اجنبی باشد میان فصل عامل ومعمول با اجنبی
چگونه روا نبود جواب فاصلی که از جمله خود تجاوز کند میان عامل ومعمول جدائی افکند این چنین

فاصله جایز نداردند وممتنع بندارند واین فاصله در محل خویش مستقر است ومعمول مستقل شده بالا آمده این فصل غیر
معتبر است چنانچه درکانت رندا لحمی تاخذوا واکر درکانت ضمیر قصه باشد ولحمی مبتدا بود میان تاخذوا زیراکه
معمول تاخذوا است فاصل اقتداء کلام ممتنع نکردد واکر لحمی اسم کانت دارند زیدا میان عامل ومعمول در این وجه باشد
این فاصل ممتنع بندارند ونیز طعامک زید اکل رواست ما طعامک زیدا اکل روا نیست فرق مذکور میان دو وجه
مسطور مبنی بر بدین معنی است وجمله اولیک حبطت اعمالهم تذییل است معنی اینست عملهاء ایشان ناچیز شده
وکارهاء ایشان ازهیچ حاصلی نیامده وایشان یعنی بغرض کفار جاوید باشند در نار ٥ انما یعمر مساجد
الله من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة واتی الزکوة ولم یخش الا الله ٥ درین
دو جمله اغارکه ازادوات قصر است آورد آبادان کردن مسجد را بر کسانیکه ایمان دارند واعمال صالح بجا
آرند بر وجه قلب قصر کرد ونهی مذکور موکد است مر مضمون جمله سابقه راکه نفی سزاواری مشرکان برای این کار
است واز موجب آنست که مومن برای این کار سزاوار است وعمارت مسجد عمارتست از بنا کردن وبناء شکسته
را درست آوردن وجاروب کردن وبفته بیرون انداختن واز الواث وادواث پاک داشتن واز آنچه
مسجد برای آن مبنی نیست از حکایات دنیا واعمال آن نکاه داشتن وبذکر خدای تعالی ودرس علم وصلوة واعتکاف
وتراویح وختم قرآن پرداختن وافراد ضمایر او باعتبار افراد لفظ من است وجمع آوردن اسم اشارت یعنی اولئک
بجمعیت معنی مبرهن است معنی اینست عمارت نکند ومعمور نکرداند مسجدهاء خدای تعالی را مکر کسی که بخدای
ایمان آورده ونماز را با ارکان وشرایط اقامت کرده وزکوة مال داده ونترسد دیکری درکار خدای تعالی نقیصه
سایغ ندیده ٥ فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین ٥ فا سببیه است عسی از افعال مقاربه
است اولئک فاعل اوست ان یکونوا فعل مضارع باان جزء اوست من المهتدین جزء یکونوا است مضارع
ان جزء اوست معنی اینست ایمان واعمال صالح مذکوره سبب است برای قرب این که ایشان از مهتدیان
باشند ونزدیکاست که در عدد وشمار راه راست یافتکان درایند این آیة در شان مومنان با اعمال صالح
مسطوره بیان رجاست چه با احتمال حدوث آفت خلل وظهور سابقه حکم ازل استیقان بر بودن ایشان
مهتدیان ما روا است وبا آنکه عمارت کردن مسجد ورعایت حق او کاری با عظمت وعلاست وشان عظیم
از اهتداست کار عزیز نزدیک است ثواب جمیل واجر جزیل دارد وآبادان کنندکان مسجد را از حد حدیث
در مرتبه عالی می آرد قال صم حکایة عن الله ان بیوتی فی ارضی المساجد وان زواری فیها عمارتها فطوبی لعبد
یطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی فحق علی المزور ان یکرم زائره وعنه صم من الف المسجد الفه الله وایضا قال صم
اذا رایتم الرجل یعتاد المسجد فاشهدوا له بالایمان وعن انس به من اسرج فی مسجد لم یزل الملائکة وحملة
العرش یستغفرون له ما دام فی ذلک المسجد ٥ اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله ٥ جمله اولی در رد دعوی کافران
بود بر وجه مانع یعنی شما عمارت مسجد می کنید ودر ادعاء عمارت دروغ میکویید عمارت مسجد کار مومنان
است لایق کافران نبود ودر حوزه مسلمانان است کافران سزاوار نباشد واکر تسلیم کنیم که کار آب دادن
حاجیان وعمل عمارت مسجد حرام از شما صادر می شود افتخار نشاید وبدین کار دعواء مساوات با مسلمانان
نباید چون اینجمله وجمله اولی هر دو در رد مقالات مشرکانست ودر عرض تبکیت ایشان یکسانست اینجمله
مقرر جمله سابقه باشد وموید او بود لاجرم فصل کرد وبغیر واو آورد واستفهام مذکور برای انکار بر وجه
توبیخ است واز سقایة وعمارة که مصدر اند حذف مضاف اهل سقایة واهل عمارت مراد شوند تا کن
آمن مطابق افتد یا مصدر بمعنی اسم فاعل باشد بتقدیر احعلتم ساقی الحاج وعامر المسجد الحرام شود یا
مصدر بر حقیقت دارند ودر کمن آمن مضاف محذوف بندارند یعنی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام

کمل من آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله کویند وتصحیح معنی برین طریق جویند معنی اینست
آیا کردانیده اید شما اهل آب دادن کروه حج کننده واهل معمور داشتن مسجد حرام تا اکر دانسته اید شما آب
دهندکان کروه حاج را ومعمور دارندکان مسجد حرام را همچو کسانیکه ایمان بخدا وروز قیامت آوردند
ودر راه خدای تعالی جهاد کردند یا کویند اکر دانسته اید شما آب دادن کروه حاج ومعمور کردن مسجد حرام را همچو
عمل کسانیکه ایمان آوردند ودر راه خدای تعالی جهاد کردند ٥ لا یستوون عند الله ٥ اینجمله مقرر انکار تشبیه
مذکور وتوبیخ مسطور است معنی اینست برابر نیند نزد خدای تعالی این اقوام یعنی ساقیان وعامران وحاجیان
مسجد حرام بغیر ایمان وجهاد با مومنان مجاهد که ساقیان حاج وعامران مسجد حرام نباشند میان ایشان
مشابهت نبود ومساوات نشود نماز وروزه وزکوة وحج که ارکان دین اند بغیر ایمان خوب ننماید بر تقدیری
که شما را این کار باشد چه فخر بود وشما را بر تقدیر تسلیم این عمل با عدم ایمان چه فضل باشد ٥ والله لا
یهدی القوم الظالمین ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای تعالی قومی را که ظالم اند ومردمانرا که
ایشان بظلم برخاسته ودوام ایشان برین صفت بعلم قدیم دانسته ره ننماید وچون ضلال ایشان خواسته
در هدی ورحمت بر ایشان نکشاید واکر این قید نکنند کلام را در اشکال افکنند چه چندین ظالمان توبه کنند
مهتدی شوند ودر راه راست روند بقید مذکور این سوال دفع شود ودر کلام اشکال نیفتد ٥ الذین
آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله ٥ موصول
با صله مبتداست اعظم درجة جزاست وجمله تعلیل است مر جمله لا یستوون را یا تاکیداست یا بیان است
معنی اینست آنانکه ایمان آوردند وبسوی پیغامبر هجرت کردند ودر راه رضاء خدای تعالی مجاهد شدند
ببذل مالها وریخ نفسها خود درکار اعلاء دین آمدند نزد خدای تعالی از روی درجه بزرکترند واز روی ثواب
اخروی اعلی واکثرند ومراد قرب مکانتست نه قرب مکان چه خدای تعالی منزه است از آن ٥ واولئک
هم الفائزون ٥ اینجمله عطف است بر جمله اسمیه سابقه معنی اینست وایشان اند رستکار شوندکان وبنجات
یابندکان مخالفان ایشان رستکاری ندارند وبرنشت کاری خویش کرفتارند ٥ یبشرهم ربهم برحمة
منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم ٥ یبشرهم بصیغه مضارع از باب افعال وتفعیل خوانند
ومعنی هر دو یکی دانند وجمله یبشرهم تعلیل جمله اولئک هم الفائزون بود یا بیان او باشد وتنکیر در رحمة
ورضوان وجنات برای تکثیر وتعظیم است وجمله لهم فیها نعیم مقیم صفت مر جنات راست ورابط ضمیر
فیهاست معنی اینست بشارت میدهد ایشانرا پرورد کار ایشان برحمتی عظیم ورضوانی فخیم وبوستانها
بسیار عالی اقتدار که مر ایشانراست دران جنات نعیم مقیم نعمت مستقیم قرار کرفته ومستقر کشته ٥ خالدین
فیها ابدا ٥ حال است از ضمیر مجرور در لهم معنی اینست در حالتی که جاویدانند درایند ابدا در بهشت باشند
ماندە ٥ ان الله عنده اجر عظیم ٥ اینجمله تذییل است وتاکید او از جهة اظهار ثناء باری بر وجه
وکادت واستواری است معنی اینست بدرستی که خدای تعالی نزد او اجری عظیم وثوابی فخیم است یعنی
بارادت او بسته ومتعلق بمشیت او کشته قرب مذکور بمعنی است قرب مکانی نیست ٥ یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر
علی الایمان ٥ روایت کرده اند چون مسلمانان مامور بهجرت شدند بطیب نفس وطن کذاشته بحضرت
رسالت پناه آمدند بعضی اقارب وزنان وفرزندان ایشان نیز بخوشی متابعت ایشان میکردند وخود را
بهجرت وطن می آوردند وبعضی در متابعت ناخوش می بودند وتانی وتوقف مینمودند بلکه متبوع خود را
از هجرت منع میکردند وبر ترک هجرت می آوردند ومیکفتند ما را چرا میکذاری ودل بر ضایع کشتن وهلاک
بوستن ما چرا می آری او را مهربانی در کار شدی وآختیار دنیا دفتن آمدی این آیة نازل کشت وحکم ایشان

بیان بوست واین جمله معترضه است براء تحریض برایمان وهجرت علی الایمان متعلق باستحبوا بتضمین اثروا
یا رجحوا معنی اینست ای مومنان پدران وبرادران ودوستان وزنان وفرزندان خویش را دوست مگیرید و
دوستی راکه باشما ادعا میکنند مپذیرید اگر ایشان کفر را دوست دارند وبرایمان راجح پندارند یعنی تو کل اسلام
هجرت نکنند وخود را در ورطه صحبت والفت باکفار افکنند سوال ترک هجرت کفر نبود در ترک هجرت
استحباب کفر چگونه شود جواب همچنین است که ترک هجرت کفر نیست لیکن موجب صحبت کفار ومستوجب
اختلاط باشرار در معرض آنست که در کفر اندازد واز جهة مخالطت باکفار کافر سازد بر حکم ملازمه عادی
استحبابت کفر بود واختیار کفر وکافری بود ۝ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝
جمله شرطیه تذییل است معنی اینست وهر که از شما تارکان هجرت را دوست دارد ودوست دارندگان
کفر را دوست پندارد پس ایشان بر نفس خود ظالمانند وبر خود ستم کنند کاشند از نکوئی ومعدلت دور شوند
وبر ظلم وستم مقصور شوند ۝ قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ
وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا
وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ
فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۝ وعشیرتکم بصیغه جمع ومفرد خوانند ومعنی بر حسب اختلاف قرات
مختلف دانند وجمله مستانفه است چنانچه که پیغامبر گفت ماذا اقول لهم حین ترکوا الهجرة فقیل
علی الاستیناف قل کذا معنی اینست بگو ای محمد اگر پدران وپسران وبرادران وزنان وقرابتان ومالها
که آنرا کسب کرده اید وتجارتی که از کساد آن بسبب هجرت می ترسید واز رضای رسول او وجهاد در راه
او سوی شما دوستر باشند وایشان در دوست داشتن ومحبوب پنداشتن اعلا واکبر نمایند پس چشم
دارید ومنتظر باشید تا خدای تعالی کار خویش بیارد وشما را برامری وشانی دارد یعنی موت وهلاکه دنیا
وعقاب وعذاب در عقبی یا مکه فتح شود وهجرت برود ۝ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الفاسقین
اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای تعالی راه ننماید قومی را که فاسقانند وبر فسق وفجور مصر اند که توبه
نصیب ایشان نشده ودوام علی اوامره ودانسته که ایشان بر فسق خواهند مرد وهم درین کار جان
بملک الموت خواهند سپرد چون تارکان هجرت که هجرت نصیب ایشان نبود وایشان را هدایت
سوی هجرت روی ننمود ۝ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ
أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ
بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ۝ با در بما رحبت براء الصاق یا
بمعنی مع است وما مصدریه است ای ضاقت علیکم الارض ملتبسة برحبها او مع رحبها ولام در لقد
نصرکم الله در جواب قسم محذوفست ای واقسم لقد نصرکم الله وجمله معترضه است براء ذکر منن اخلاء
در حق پیغامبر ومومنان ویوم حنین عطف است بر فی مواطن نتواند بود چه عطف زمان بر مکان
از جهة اختلاف جهة روا نیست مگر آنکه وموطن یوم حنین پندارند یا مواطن بمعنی اوقات بود وظرف
بر طریق مقتل حسین ومخرج امیر ظرف زمان شود وصواب آنست که یوم حنین متعلق بفعل محذوف بود
وکلام از باب عطف جمله باشد ونصرکم الله یوم حنین بدلیل اذ اعجبتکم نیز متعلق او بود درست نباید چه
اعجاب کثرت در همه مواطن نبود پس چاره نباشد در یوم حنین بفعلی علاحده تقدیر کنند وظرف را
متعلق او دانند کلام از باب عطف جمله باشد از قبیل عطف مفرد نبود اشکال برود معنی اینست وبر کذ
یاد میکنم هر آینه بدرستی که خدای تعالی شما را در مقامات ومواطن حروب بسیار یاری کرد ودر واقعه بدر وبنی

قریظه وبنی النضیر وحدیبیه وخیبر وفتح مکه مدد وظفر آورد ویاری کرد شما را در روز حنین وحنین
موضعی یا وادیی است میان مکه وطائف اضافت یوم سوی او بادنی ملابست است یعنی روز حرب
در حنین چون شما را بسیاری شما خوش آمد ودر دلهاء شما عجیب در آمد وبس اعجاب عجب شما را هیچ
فایده بیاورد وتنگ شد بشما زمین با فراخی که او راست یا در حالة که ملتبس است بفراخی خویش واین کنایت
است از عدم ملجاء وانتقام مفر ومنجا پس شما از معرکه روی گردانیدید در حالة که پشت دهنده ایدبا
بیان کمالست روی گردانیدن وایراد مدبرین تکمیل است چه فوت هم پهلو آوردن بود وبذکر پشت دادن
دلم روی نمود پس فرود آورد رحمت خویش را بر رسول خویش وبر مومنان که بدان قرار گیرند وآرام پذیرند وفرو فرستاد
لشکری که شما آنرا ندیده اید وآنها ملائکه اند از لشکر مشاهده کرده اید لشکر فرشتگان همه ابلق سوار بودند وشوکت
ایشان در نظر کافران می نمود بعضی گویند هزار وبعضی گویند هشت هزار وبعضی گویند شانزده هزار معنی
اینست وعذاب کرد خدای تعالی بقتل واسر وهزیمت وقهر مر کافران را وبرده کردن زنان وفرزندان وپراکنده
شدن ایشان آن لشکر پیغامبر زیادت بر ده هزار گویند که در فتح مکه بودند ودو هزار اهل مکه با ایشان
موافقت نمودند مجموع چهارده هزار شدند ودر جنگ حنین آمدند وکفار در روز حنین که با ایشان جنگ بودند چهار
هزار بودند با لشکر مسلمانان حمله نمودند کسی را از مسلمانان کثرت لشکر اسلام وقلت لشکر کفار در نظر آمد
وصورت عجب واعجاب در دل آمد وگفت ما بدین بسیاری مغلوب نشویم وبا این قوت وشوکت منهزم نگردیم
بعضی گویند این سخن ابوبکر بیرون داد وبعضی گویند این کلمات از حضرت رسالت پناه زاد لیکن این سخن حضرت
را خوش نیامد واین باب اندوهی در باطن پیغامبر در آمد هم درین بودند ودرین سخن که یکایک لشکر را شکست
افتاد وبا این کثرت وشوکت بهزیمت پیوست پیغامبر بر بغله نشسته وعباس لگام بغله پیغامبر گرفته در معرکه
ماندند ولشکر منهزم شده را سوی خویش میخواندند این قصه از قوت دل پیغامبر خبر دهنده است ودر بیان کمال
شجاعت او بسنده است که همه لشکر منهزم شود وگریخته برود واز جمله لشکر یک سوار در معرکه ماند وبیک گام از جا نجنبد
معلوم است که چه شجاعتست واو را درین کار چه بلاغتست عباس بلند آواز بود پیغامبر او را ندا کردن فرمود
عباس باواز بلند سر ایشانرا ندا میکرد وبر بازگشتن می آورد وبعد از آن گفت ای اصحاب شجره وای اهل سورة بقره
بیعت رضوان که زیر شجره بود یاد دهاید وفضل جهاد وفضیلت شهادت که در سورة بقره است در دلها
حاضر کردانید چون منهزم شدگان آواز عباس شنیدند باز گشتند وبسوی پیغامبر آمدند وبر کافران رخ آوردند
وحمله مردانه کردند پیغامبر نیز بر ایشان پرداخت ومشتی خاک گرفت وجانب ایشان انداخت وحضرت بغله
را رکاب زنان دنباله کافران دوان می رفت الکعبه میگفت وذر اشارت ونصرت در شان مسلمانان می
سفت کافران منهزم گشتند ونهب وتاراج پیوستند شش هزار زنان وفرزندان ایشان برده شدند وشتران
بسیار وگوسپندان بیشمار بدست آمدند ۝ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۝ جمله تذییل است معنی اینست
واین قتل واسر ونهب وتاراج جزاء کافران است وسزاء کفر وکافری ایشان است کافران بسزاء خود رسیدند
وآنچه سزاوار آن بودند دیدند ۝ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ ۝ عطف است بر عذاب
ومفعول یشاء محذوفست ای ثم یتوب الله علی من یشاء قبول توبة معلق بحصولها المعلق بمشیته معنی اینست
بعد هزیمت کفار ونهب وتاراج اسراء قبول کند واز میان ایشان توبه هر که خواهد قبول توبه مستلزم وقوع توبه
بود باعتبار تعلق لازم او که وقوع توبه است معلق بمشیت میکرداند نه آنکه قبول توبه را بعد از وقوع توبه تعلق
بامشیت میدهد این بحث بالا نیز گذشته وتشریح پیوسته ۝ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ اینجمله تذییل است
معنی اینست وخدای تعالی آمرزنده است خطایا بیامرزد رحیم است عطایا بخشد ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ۝ اینجمله مقررات مرات واعلام بقید عهود وذکر است مر نقض امری معهود

سالها مشرکان در خانهٔ کعبه برهنه طواف میکردند و این عمل را بی تعلق می آوردند بدین آیة در مسجد حرام در آمدن
کافران منسوخ گشت و خانهٔ کعبه را طواف کردن ایشان بنسخ پیوست معنی اینست ای مومنان جز این نیست که مشرکان
مگر پلیدان نزدیک امام اعظم پلیدی ایشان باعتبار خبث اعتقاد است و نزدیک امام شافعی نجاست ایشان چون
سگان و خوکان نجاست اجساد است چنانچه در کتب فقه آمده و مبرهن و مبین شده ٥ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ٥ فا سببیه است لا یقربوا نهی و هر دو قول غایب است المسجد الحرام مفعول
لا یقربوا است بعد عامهم ظرف است مر لا یقربوا و هذا در محل جر است و صفت است معنی اینست پس نزدیک
مشوید مگذارید ایشان را که مشرک‌اند مسجد حرام را که مکانی با عظمت و جلال است بعد سال ایشان این سال که
زمانی است که دین را در وی کمال است و آن سال سنه تسع از هجرت است که ابو بکر دران سال امیر موسم بود و
دران سال مسلمانان و کافران در میان یکدیگر طواف میکردند و در میان فقها اختلاف مشهور است و در کتب
ایشان مسطور است ابو حنیفه در آمدن کافر در هیچ مسجدی رخصت نه دهد و همچو خوک و سگ داند و بر قول امام
شافعی تظاهر این نص از مسجد حرام است که در وی منع کند و از مساجد دیگر باز ندارند ٥ وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً
فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ ٥ روایت کرده اند و رود منع کفار از مسجد حرام و طواف
بیت الحرام جماعتی از تاجران بکر بن اهل مکه را گفتند که تاجران کافر که کالاها و غلها می آوردند و بر دست
شما می دادند و کالاها شما میخریدند چون از طواف کعبه باز داشته شوند اهل مکه از خرید و فروخت محروم کردند
و محتاج شوند اهل مکه این سخن را مقبول دیدند و از فقر ترسیدند این آیة نازل گشت و این نظم بورود پیوست
معنی اینست و اگر ترسید شما از فقر پس سرانجام خدای تعالی شما را از فضل خویش غنی سازد و در بلاء فقر نبیند از
خدای تعالی قادر است حوایج شما از غیر تجار کفار برساند و بغیر واسطه ایشان شما را غنی کرداند ٥ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ٥ اینجمله تذییل است کنایت از این که امر و نهی او نافع بود ز یانکار نباشد پس نهی مذکور
نافع است زیانکار نیست و اخبار از نجس بودن مشرکان و از مسجد حرام باز داشتن ایشان ملوح بدین
معنی است تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که خدای
علیم است همه چیز از نفع و زیان مقرون بعلم او بود و بر فعل و ترک آنچه نهی باید دران مضرتی و زیانی نباشد
قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا
يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ٥ در آیات سابقه حکم مشرکان عرب بیان
کرد سامع منتظر بیان حکم اهل کتاب گشت بدین آیة بر وجه استیناف حکم ایشان بیان پیوست الحق یعنی
دین الله است کتب الله یعنی دینی که بیان کرده خداست یا از حق ضد باطل مراد شود و از روی ظاهر اضافت
موصوف سوی صفت بود ماول بدین المثال الحق شود چون مسجد الجامع و صلوة الاولی بتاویل مسجد الوقت
الجامع و صلوة الساعة الاولی من الذین اوتوا الکتاب حال است از مفعول قاتلوا یا از فاعل لا یومنون
و معطوفات او معنی اینست کارزار کنید با کسانیکه ایمان بخدای نمی آرند و نه بروز قیامت تصدیق دارند
و آنچه خدا و رسول او حرام کردانیده است حرام منکر دانند و دین اسلام را که دین حق است یعنی دین خداست
درست نمی پندارند از کسانیکه کتاب داده شده اند متابعت آن نکرده اند ٥ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ
يَدٍ ٥ متعلق است بقاتلوا غایت اوست ای اعطاونا عن یدلنا علیهم عبارت از استیلاء و قدرت و قهر
و غلبه و تواند بود که ید بمعنی انعام باشد و نیا احسان بود چنانچه گویند اشکر به علی ای انعامه و احسانه
علی حتی یعطوا الجزیة عن ید ای انعام و احسان منا علیهم و هؤلاء نجا عن القتل بقبول الجزیة و تواند بود
ید بمعنی دست بود معنی چنین شود حتی یعطوا الجزیة اعطاء صادرا عن ید لا عن لسان و امر و بعضی گویند
عطاء از ید بمعنی نقد است خلاف نسیه بمجرد در آمدن سال بیارد و نقد برساند و وعده دادن از و قبول

کنند و بی توقف و درنگ از و بستانند ٥ وَهُمْ صَاغِرُونَ ٥ حال است معنی اینست جزیه را در حالتیکه خوار ند
یعنی پیش محصل جزیه خود بیارند و بدست خویش بر و بسپارند و بر دست کسی دیگر نفرستند و پیش محصل باشند
و نشستن نگویند و سخن عزت امیر نگویند و چون بیایند پیاده بیایند بسواری عزت خویش ننمایند و پوشش ایشان
جامهٔ خوب و کسوت تجمل نبود و ایشان را بدیبا و لباس رونق و زینت نشود و در ایستادن اگر دور ایستند از
پس دست بزنند و نزدیک آرند و اگر نزدیک باشند بر سینه زنند و دور دارند و چون مال بدهند بر دست بدهند
نا محصل از بالاء دست ایشان بستاند و خود را فرو دست او شمرده اند سوال اهل کتاب ایمان بخدای
و بروز قیامت دارند ایشان را از جمله الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر چگونه آرند و نفی ایمان بخدای تعالی
و بروز قیامت از ایشان چگونه مستقیم آید جواب ایمان ایشان ایمان بخدا و روز قیامت چنانچه واجب نمی آرند
و میگویند که ایمان داریم اما چنانکه باید ندارند یهود عزیر را ابن الله گویند و نصاری مسیح را ابن الله گویند چنانچه
در آیة خواهد آمد و همچنین لن تمسنا النار الا ایاما معدودة میگویند و بر حکم یشفع لنا اباءنا الانبیاء نجات
میجویند و از اهل جنت طعام و آب منتفی میکردانند و تلذذ ایشان مخصوص باوازهاء خوب و بوهاء خوش
میدانند خلود در جنت در حق مومنان و خلود در نار در حق کافران قائل نمی شوند و بخدای و آخرت چنانچه باید
تصدیق ندارند و بر صفتی که شاید و باید ایمان نمی آرند جواب دیگر آنکه و لا یدینون دین الحق محمول بر حذف
موصول است و من اهل الکتاب بیان موصول محذوف است نه بیان الذین لا یؤمنون و این آیة متناول مشرکان
و اهل کتاب است الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله ذکر مشرکان است و الذین
لا یدینون دین الحق ذکر اهل کتاب است لیکن مشرکان عرب از عموم مشرکان اند بدلیلی که درین باب آیات
مخصوص گشته و عدم قبول جزیه و حکم اما السیف و اما الاسلام گرفته ٥ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ
قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ٥ عزیر را فراعجمی دانند از جهت عجمه و علم غیر منصرف خوانند و کسانیکه عربی
دانند منصرف پندارند اینجمله حال است بتقدیر قد از کلام سابق معنی اینست و یهود عزیر را پسر خدای تعالی
گفتند و نصاری مسیح یعنی عیسی را با خدای تعالی پسری جستند تعالی شانه عن قول الکافرین ٥ ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ
بِأَفْوَاهِهِمْ ٥ این سخن گفتار ایشان است بر دهنهاء ایشان یعنی آشکارا میگویند و پوشیدن آن نمیجویند یا
بزبان بی تصور معنی آن میگویند اگر معنی آن تصور کنند خود را باینچنین گفتار باطل نیفکنند بر وجه اول اینجمله
معترضه است براء زیادت تشنیع کافران و بر وجه دوم براء بیان نادانی و جهل ایشان است ٥ يُضَاهِئُونَ
قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ ٥ یضاهون بر صیغه ناقص و مهموز خوانند و معنی او یکی دانند از
یضاهون مضاف محذوف است ای یضاهی قول الذین کفروا اینجمله مقرر گزاف گوئی و باطل و ناحق جوئی ایشانست
معنی اینست قول ایشان مانند قول کافران گذشته است که ایشان نیز اینچنین سخنان میگفتند و در راه گزاف
و باطل می رفتند ٥ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ٥ ای لعنهم الله و اهلکهم الله و هذا من باب التمثیل
علی وجه الاستعارة حیث شبه حالهم فی اللعن و الاهلاک بحال من یقاتله الله یؤفکون من اولیائکم ای قلبه
و حرفه کذا فی الصحاح و تواند بود قاتلهم الله بمعنی قتلهم الله باشد بارادت اصل نقل بر طریق عاقبت الله
و انی یؤفکون همزه براء تعجب و استبعاد است و جمله قاتلهم الله معترضه است و انی یؤفکون معترضه
دیگر است معنی اینست یهود و نصاری اینچنین ناحق ایشان را لعنت کند و هلاک گرداند به بین که چگونه
از حق باز داشته می شوند و چگونه از صدق مصروف میکردند چه روز بر ایشان پیش آمده و کدام بدبختی
ایشان را پیشوا شده با خدای تعالی پسر را چه نسبت باشد و با سمات نقایص چه ملایمت بود ٥ اتَّخَذُوا
أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ٥ اینجمله تعلیل است مر قالت الیهود عزیر بن الله و قالت النصاری
المسیح ابن الله یا حال است بر طریق جاءکم حصرت صدورهم معنی اینست یهود و نصاری کلمات مذکور گفتند

حدوث وم

ازجهة آنكه درین حال كه دانشمندان وكوشه نشینان خویش را ارباب كرفتند خداوندان خویش ساختند و مطیع ایشان
و با عتقادات باطله پیوستند احبار ایشان عزیر را پسر خداء خواندند و مسیح را پسر خداء تع دانستند روایت
كرده اند ایشان منی ساختند و بعضی كویند عمالقه بر بنی اسرائیل در جنك غالب آمدند چنانچه توریت بغارت بردند
و احبار بعضی كویند نسخ را در غارهاء كوه پنهان كردند و از خوف عمالقه بیرون نمی آوردند عزیز كوه كرفته ازجهة
فوت توراة میكریست و بغایت محزون شده میزیست بیرون پیدا شد و چیزی در دهن او كرد عزیز توراة
فراموش شده را یاد آورده قلم بانكشتان خویش بست و توراة را تمام آورد و نوشت احبار نسخی كه پنهان كرده
بودند بیرون آوردند و باكتاب عزیز مقابله كردند درست یافتند عزیز را بدین وجه پسر خداء تع كفتند و بنی
اسرائیل سخن ایشان شنیدند بجان دل بستند و مطیع احبار كشتند چنانچه ایشان را ارباب خویش كرفتند
وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ ۝ عطف است بر احبارهم ای اتخذوا اربابا و قبل نقیضها بیانا تقدیر چنین بود اتخذوا
احبارهم اربابا من دون الله وخالقوا المسیح ابن مریم مریم را بدین باب كرفتند احبار و رهبان را ارباب و مخالف
شدند معنی اینست مسیح بن مریم كه بنده خداست پسر خداء كویند و ایشان باتباع احبار و رهبان او را ابن الله
كویند بلكه میكویند و مخالف دین او میجویند ۝ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا ۝ اینجمله حالی دیكر است
معنی اینست فرموده نشده اند مكر بدین كه معبود واحد را پرستند و تواند بود كه ضمیر وما امروا عاید بر احبار و رهبان كه
ایشان را ارباب كرفته شده باشند و اینجمله حال از احبار و رهبان بود احبار و رهبان مذكور فرموده شده اند مكر
آنكه معبود واحد را پرستش كنند ۝ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۝ صفت است و مرد هبا نارا تعلیل است معنی اینست
نیست جز او معبودی بحق و سزاوار پرستش مطلق ۝ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ ای انزهه تنزیها
عما یشركون اینجمله تذییل است معنی اینست پاك و منزه است او پاك بودن از مشاركة آنچه ایشان با او شریك
میكردانند و از اموات چیزی كه آنرا با او موادی دانند ۝ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى
اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ ۝ حالی دیكر است از فاعل اتخذوا ای حال كونهم مریدین كذا یا مستانفه است در جواب
ماذا یصنعون وان یطفئوا مفعول یریدون است و از نور دین اسلام مراد است بر وجه استعارت و اضافت
او سوی خداء تع براء تعظیم مضاف است همچو ناقة الله و بیت الله و در ان یطفئوا توبیخ است و بافواههم
متعلق است ان یطفئوا است و از افواه و كناب مراد وست ازجهة مجاورت بر وجه مجاز مرسل و تواند بود
كه حقیقت افواه كلمات مراد وست بود و كلام از باب تمثیل شود كه فرو نشاندن نور اسلام بكلمات بفرو
میرانیدن چراغ بدهن میماند معنی اینست میخواهند یا در حال كه میخواهند كه نور خدا را بدهنهاء خویش
فرو میرانیدن یعنی خواهند اسلام را كه روشنائی است پیدا آورده خداء تع در جهان بكلمات ناكرویدنی
و سخنان ناپسنده باید یا بدمیدن خویش بدهن چنانچه چراغ بدهن فرو میرانند و نمیخواهند خداء تع
مكر آنكه نور خود را یعنی اسلام اتمام كردند و روشنائی دین را كه پیدا آورده است ۝ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝
معطوف است بر جمله محذوف ای ولو لم یكره الكافرون ولو كره الكافرون و هر دو جهان بارادت تسویه
حال است ای متسویا عدم كراهتهم فی ذلك معنی اینست و خداء تع اتمام نور خود میخواهد درین حال كه
برابر است كه كافران را خوش آید یا نیاید و تواند بود كه از نور الله قرآن و نبوت پیغامبر مراد بود یریدون
مستانفه باشد چنانچه كه بعد ذكر احوال كفار زمانه موسی و عیسی علی نبینا و علیهما السلام و علی آله سابع آمد
سوال از حال كفار زمانه پیغامبر مراد بود یریدون مستانفه باشد در جواب كفت ماذا یصنع كفار
زمانه پیغامبر فقیل یریدون ان یطفئوا نور الله جواب كفار زمانه پیغامبر میخواستند تا نور قرآن را
یا نور نبوت حضرت خیر البشر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بدهنهاء خویش فرو نشانند باقی معنی و وجه تمامست
كه كذشت و ذكر آن بالا رفت ۝ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ

كُلِّهِ ۝ اینجمله نیز معلله است مر جمله ویابی الله الا ان یتم نوره معنی اینست خداء تع آنست كه فرستاده است
رسول خود را به بر راه راست و دین یا او را بر كل دین یعنی غالب كرداند بر جمله ادیان كه غیر دین اسلام است
در رحمت انام و جمله اقوام بظفر رسانیدن و آن در آخر زمان خواهد بود و در زمان مهدی و عیسی تع روی خواهد
نمود در حدیث آمده است ینزل عیسی بن مریم فیكسر الصلیب و یقتل الخنزیر فلا یبقی علی وجه الارض الا مسلم
او سالم و در حدیث دیكر آمده زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملك امتی ما زوی لی منها
و تواند بود كه غلبه مذكور تجحت باشد و آن حاصل شده و بحجت غلبه غلبه دین پیدا آمده ۝ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ ۝ حال است از ارسل و وجه همان است كه در ولو كره الكافرون كذشته و ذكر آن بالا
رفته معنی اینست و اكرچه مشركان كاره می بودند و ناخوشی می نمودند ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ
كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ۝ اینجمله قصه دیكر است و نكوهش یهود را مقرر است یعنی فقراء عین صابرند و غنیان
نكارند معنی چنین بود ای مومنان بدرستی كه بسیار از احبار یعنی فقراء كه غیر صابرند و مدعیان نكارند معنی
اینست ای مومنان بدرستی كه بسیار از احبار یعنی از دانشمندان یهودیان و بسیار از رهبان یعنی
زاهد نصرانیان مالهاء مردمان را باطل میخورند بر وجه رشوت و خیانت و ملاهنت میكردانند و دیكران را
از دین باز میدارند و بحق و واقع رسیدن نمیكذارند ۝ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ
وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ والذین باصله مبتدا است و لا ینفقونها
عطف است بر صله موصول مفعول و لا ینفقونها و سایر ضمایر عاید است بر ذهب و فضه بتاویل دراهم و دنانیر
یا بتاویل كنوز و رجا بر فبشرهم بعذاب الیم خبر مبتدا است بغیر تاویل علی تاكید اختلاف القولین این جمله بر
تقدیری كه در شان كافران بود و حكمی دیكر از احكام ایشان باشد و اكر در شان مسلمانان دارند در اثناء دیكر
كافران معترضه دارند معنی اینست و كسانیكه زر و نقره را جمع كنند و آنرا بانفاق در راه رضاء خداء تع
مصروف نكردانند پس ایشان را مژده برسان و مستبشر كردان از قهر خداوند پاك و استعمال بشیر در تبلیغ
خبر عذاب بر وجه استعارت تهكمیه است تنزیل بضادق منزلة تناسب ۝ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ
فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ ۝ عذاب یعنی تعذیب است و سلام یعنی
تسلیم و كلام یعنی تكلیم و یوم ظرف اوست علیها مفعول ما لم یسم فاعله است مر مكون معنی اینست مژده
به ایشان را بعذاب سخت ان روز كه بدان دراهم و دنانیر سوزان كردانیده پیشانیها و پهلوها و پشتهاء
ایشان را بدان زر و نقره كه عبارت از دراهم و دنانیر است داغ كنند و در درد و عذاب دردناك افكنند و
ایشان عملی كه میكردند سزاوار این باشند كه ایشان بدیدن فقیران كره عطیه نمی كشادند و بر پیشانی و
چشم كره می دادند و از فقرا اعراض میكردند و روی از وی میكردانیدند ۝ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ
فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ۝ مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صله یعنی ما كنزتم
لانفسكم خبر مبتدا است و فا در فذوقوا سببیه است بر طریق ملكیت نصعك فاخباری و جمله هذا ما كنزتم
لانفسكم تا آخر محمول بر تقدیری یقال مستانفه است بتقدیر سوال معنی اینست این مال آن مالی است كه
براء نفسهاء خویش جمع كرده بودید و براء داغ كردن پشت و پهلوی خویش كرد كرده بودید پس بچشید عذاب
را آنچه اندوخته آن بودید ۝ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۝ عند ظرفست مر عده عدة را كه مصدر است
و جمله اثنا عشر عطف است بر و بارادت مایة العدة آمده چنانچه در هذا اللفظ بیان ذلك العین بیان
بمایة البیان مایل شده اثنا عشر خبر آن است شهرا تمیز است فی كتاب الله خلق السموات والارض

حرم صفتاست مر اربعة وجمله منها اربعة حرم صفتاست مر اثنا عشر را وتاکید جمله ان عدة الشهور دال
بر اهتمام در اعلام شده بر طریق انا سنلقی علیک قولا ثقیلا آمده وبدانکه قتال در چهار ماه از هر سال رجب
و ذو القعده و ذی الحجه ومحرم حرام بود و هر کسی که درین چهار ماه قتال کند تجاوز از امر حق کرده باشد واین جمله
معترضه براء نقض معبود کافران در تغیر شهور که سالها بران بودند وآنچه خداء تع تعیین کرده بود در تبدیل آن حرام
می نمودند معنی اینست بدرستی که شمردن ماهها نزد خداء تع دوازده است وشمار آن متعلق بوده است وآن
در کتابت خداء تع وحی شده یا در لوح محفوظ آمده که دران روز خداء تع آسمان و زمین را آفریده است وکتابت
را در سلک کتابت کشیده بعضی ازان دوازده ماه چهار ماهی است حرام وبیان ماهها با احترام ٥ ذٰلِكَ
الدِّينُ الْقَيِّمُ ٥ ذلک اشارتست سوی تحریم اشهر حرم وتعیین او وایراد ذلک براء اشارت سوی بعید است
که تحریم اشهر حرم را شانی عظیم است واین جمله تذییل است معنی اینست آن یعنی تقدیر دوازده ماه در
سال وتحریم اشهر حرم وتعیین آن دین درست واستوار ست ومتوارث از ابراهیم واسمعیل وپیغامبران عالی
اقتدا است ووقت زکوة وحج بران ومتعلق را حال دیود وهنگام میراث منقول بران منطبق است دین
ابراهیم واسمعیل ع بود وهم عرب آن را یقین می نمودند وهمواره دل بر تکریم اشهر حرم مذکوره می داشتند
وخاطر بر تعظیم ان وترک نزل دران می کاشتند تا آنکه اهل جاهلیت تاخیرها و تابجای منتقی پیدا آوردند
وشمار ماهها سال از شمار اصلی تغیر کردند ٥ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ ٥ فا سببیه است معنی اینست
چون شمار که ماهها بر عدد مذکور وتفصیل مسطور دین قیم باشد بس ظلم مکنید بر یادت کردن در ماهها
سال وتبدیل در اشهر حرم بتحویل وانتقال دران ظلم بهیچکس نباید خاصه در ماهها حرام وگناه در هیچ
وقتی نشاید خاصه در اوقات عظام ماه حرام را حلال مسازید ودر روی یعنی دو قتال مبرد اینید وماه
حلال را حرام مداید امور یکه دران حلال بود حرام مدانید که دران تغیر امور دین ودنیاست وتباهی
کار او با جزی است ٥ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً ٥ عطف است بر فلا تظلموا فیهن
انفسکم ای فلا تظلموا فیهن انفسکم بالقتال وقاتلوا المشرکین فی غیرهن ولام در المشرکین لام عهد است
مراد مشرکان عرب اند چه مشرکان عرب حکم ایشان سبق است با اسلام در حق ایشان جزیه نیست
وایشان از جهت غلظت کفر ایشان که با آنکه مشاهده آیات بود شاینست وکافة حال است از فاعل قاتلوا
معنی اینست وبکشید ای مسلمانان جمله مشرکان عرب را وازایشان جزیه قبول مکنید و امان دایم
مدهید ٥ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً ٥ کما یقاتلونکم صفت مصدر محذوفست
ای مقاتلة مقاتلوهم ایاکم ودر کافة ثانی همان وجه است که بالا گذشت معنی اینست چنانچه مقاتله
میکنند ایشان با شما یا گویند چنانچه مقاتله میکنند ایشان با شما وبعضی گویند این آیة تحریم اشهر حرم را
ناسخ شده والطلاق قاتلوا دافع تقیید قتال بغیر اشهر حرم آمده وامام میگوید اگر مطلق بحمل ناسخ تحریم
حرم آمده وایام دافع تقیید قتال بغیر مشرکان مذکور نیز بود وفرق بین التقدیرین بی معنی است امام
عطا برین وجه ناسخ بودن این را منکر می شود واین انکار موکد بقسم میکرد اند نسخ تحریم از اشهر حرام وتجویز
قتال درین زمان بدلیلی دیگر میگوید واثبات ان بغیر این بکرد کرفتن پیغامبر طایف در شهر حرام تمسک میکند
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ٥ واعلموا عطف است بر قاتلوا معنی اینست وبدانید که خداء تع تعلم
ونصرت با کسانی است که از شرک ومعاصی متقی باشند واز قتال در شهر حرام که معاصی است پرهیزند نعل
حال ایشان میداند ونصرت ایشان می تواند ٥ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ ٥ نسئ بهمزه و
با بدال همزه بیا و ادغام خوانده ومعنی هر دو یکی دانند ونسئ مصدر است بمعنی تاخیر یقال نسأ نسأ ونسیا
کما یقال مس مسا ومسا مسا اینجا تاخیر ماه حرام سوی دیگر است که آهنگ خصومت وقطع طریق و نهب

ونهب وغارت داشتند وباز ماندن آنان سه ماه بیاپی دشوار است بنداشتند چون در محرم ایشان را حرب پیش
آمدی ولابدی شدی حمله میکردند وحرمت او را در صفری بردند ومحرم را حلال وصفر را بر حرمت می آوردند
ودر وی قتال میکردند روایت کرده اند براین آیة عمل از بنی لبانه در روز موسم ایستاده شدی وخطبه کردی
وگفتی انا الذی لا اغاب ولا اجاب ولا امرد لما قضیت کافران لبیک میگفتند وازو تاخیر ماه حرام می خواستند
او میگفت امسال ماه صفر ماه حرام شده ومحرم بجل آمده ایشان در محرم قتال میکردند ودر وی بنهب وغارت
می آوردند ودرین سال محرم را حلال میداشتند جمله انما النسئ مستانفه است در جواب فما النسئ الذی
احدثوه واین قصر قصر تقلیبیه است ای انما النسئ کفر زائد علی کفرهم باطل موهم بی یا ظلمهم لا حق کما ظنوا معنی
اینست نیست نسئ یعنی نیست تاخیر حرمت ماه حرام چنانچه ذکر آن رفت مگر زیاده در کفر که قتال در ماه
حرام چنانچه حلال داشتن آن کفر بود پس از عمل از کافران کفری زاید بر کفر ایشان باطلی مزید در باطلی ایشان
باشد نه حق چنانچه ایشان گمان می بردند کی بخلاف ایمان که آن زیاده ونقصان نشود وقلیل کم شدن و
افزودن نبود فرق آنست که ایمان عبارتست از تصدیق جمیع چیزی که بدان زیادت شود واگر یک چیز بغیر
ایمان ماند ایمان اصل نباشد وکفر با انکار چیز حاصل می شود واگر دوم چیز را انکار کند کفر زیاده تر شود واگر
کفر او انکار چند بود وبعضی ازان معترف شود وکفری که داشت کم گردد ٥ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
بر قرات یضل به بفتح یا وکسر ضاد فاعل والذین کفروا است وجمله مر صفت زیاده چیزی دیگر است مر مذکور را
معنی اینست کم کرده میکند بر آیة نسی کافران احکامی که بماه وسال متعلق است در عمی یابند ودر راه حج می
شتابند وبر قرات یضل بضم یا وفتح ضاد مضارع مجهول است از ضلال الذین کفروا مالم یسم فاعله است وباقی
وجه ذکر گذشته وبحقیق آن بالا رفته معنی چنین می شود کم کرده میشود بر کافران وکفر می ورزند بدان ایشان
يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا ٥ این جمله مبینه است مر ضلال ایشان را معنی اینست سالی حلال
میگردانند ماهی را که تاخیر کرده اند وخود را دران ماه در قتال آورده اند ودر سالی دیگر همان را حرام می کردانند
واز جهت حرمت قتال در وی امتناع می ورزند وماهی را که حرام کرده اینه اند محل بارنی آورند وخود را در روی از
قتال باز می دارند ٥ لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ ٥ متعلق است بیحرمونه عاما معنی اینست با شما قتال
کردن چهار ماه را حرام کرد اینه است موافق شوید ودر عددی که ماهها حرام خداء تع منع کرده است نقصان و
زیاده مکنید ٥ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ ٥ متعلق است بیحرمونه عاما عطف است بر لیواطئوا معنی اینست
چون موافقت ماه جوید ودر راه تعیین چهار ماهی که حرام بود بپوئید پس آنچه خداء تع آن را بتعیین ماه حرام کرده حلال
نگوئید ٥ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ ٥ جمله معلله است یا مستانفه در جواب ما شانهم یفعلون ذلک
معنی اینست این کارهاء زشت که میکنند شیطان زینت داده اعمال باطل ایشان را بر ایشان ٥ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست وخداء تع ره نماید ظالمان را وظلم
وظلم کنندگان وناکرویدگان خدا ورسول خدا را وکفر ورزندگان را که بر دوام کفر ایشان را داشته ومردن ایشان
بر کفر خواسته ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ
روایت کرده اند که پیغامبر بعد فتح عرب حنین وعرب طائف در سنه عشر در مدینه مستقیم شد جعفر طیار را
در تبوک برسالت فرستاد اهل تبوک از اجلاب او کشتند وجعفر طیار را کشتند وجعفر طیار برادر حضرت علی ع بود
جبرئیل ع واقعه جعفر را بر پیغامبر اظهار کرد اندوهگین شد بخاطر جعفر طیار رفت ودست بر سر بچگان او لطف
فرود آورد وشفقت ولطف زیاده بر معتاد تقدیم کرد زن جعفر دریافت وبر حضرت گفت مگر جعفر طیار را کشته
اند پیغامبر فرمود چه دانستی واز چه دریافتی گفت چون پیغامبر دست بر سر فرزندان صغار جعفر فرود آورد
وشفقت نمود کشته شدن او دریافتم ایشان را حضرت رسالت پناه از احوال جعفر خبر داد حضرت علی ع اجازت

بمقصدم

خواست تا برود وانتقام برادر خویش کشد پیغامبرم فرمود من خود می روم وانتقام او من میکشم پیغامبرم در
عرفات دیگر تصریح نکردی ودرین محل برنان بیاوردی اگر بگوید شاید کافران جز عزیمت پیغامبرم شنودند
با ساختن جهاز و بستن راهها مشغول شدند مگر در عروة از بیرون آمدن یکماه یاد ازاجز کرد و براستعداد
آورد ایام قحط بود درآن هنگام عزیمت نمود وسواکرمی سخت داشت خلق تبوک را بعیدی داشت و وقت پخته شدن خرما
بود دلها سوی باغات میل می نمود اسباب ناخوش آمدن خروج بسیار داشتند ازان جهة بعضی یاران بیرون آمدن را
دشواری پنداشتند از خروج در سفر مذکور می خوردند و در بیرون آمدن ناخوشی می نمودند این آیة در شان ایشان
فرود آمد رغبت کردند و دل بر بیرون آمدن آوردند پیغامبرم اهتمام در استعداد کرد و یاران ابر ساخته شدن آورد
تا آخر الحکم بر یاران گفت هرکرا دستگی است یار اینکه دستگی ندارند یاری کنند و بدانچه توانند معونت نمایند
عثمان بن عفان هزار مرکب ساخته کرده آورد وعبدالرحمن پنج هزار دینار وهمچنین هرکسی بقدر وسعت خویش
چیزی میداد وآنرا نزد پیغامبرم پیش پیغامبر بنهاد عقیل بن ابی طالب یکصاع خرما داشت نیم را بر داشت و برای
العیال چیزی گذاشت پیغامبرم اورا قبول کرد و بالای همه مالها که جمع شده بود نهاد و اندک اورا بر بسیار دیگران ترجیح
داد آخر سی هزار مرد از مومن ومنافق گرد آمدند و در راه تبوک روان شدند و هوا بغایت گرم و زمان قحط
بود و در راه آب نیافتند و تشنگی بغایتی رسید که شتر را ذبح میکردند و آبی که در شکم او ذخیره چند روز می داشت خوردند
وبعضی که از گرما سایه نداشتند از سختی گرما در شکم شتر سایه میگرفتند توان دانست حالی که خدای تع ازان حال خبر
میدهد من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم چه حال بود وآن حال را چه عسرت و چه دشواری باشد ابوبکر از
پیغامبرم خواهش دعا کرد پیغامبرم رو براستغفار آورد اندک بارانی شد که همه سیراب گشتند و از رحمت خدای تع
آسوده شدند چون بشتر شدند دیدند جز در لشکرگاه باران نبود و قطرهٔ ازان بر دیگر زمین نمی نمود معجزه پیغامبرم در
یافتند وسوی حرب شتافتند و در محاربه غلبه بر کفار روی داد و بنصرت ربانی در فتح گشاد ظفر یافتند و با غنایم
و اسباب بازگشتند وسوی مکه آمدند و در مدینه رفتند و جمله یا ایها الذین آمنوا تا آخر معترضه است برای ترغیب
مومنان در بیرون آمدن برای قتال و ترهیب ایشان در تثاقل و تغافل از استعداد و تعلل در اعداد عدد
جهاد معنی اینست ای مومنان چون حضرت رسالت پناه بگوید مر شما را در جهاد بیرون آمدن را سعی نمایید و درین
باب تغافل نمایید ه ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة ه من بمعنی بدل است واستفهام برای انکار و زجر
و توبیخ نوع است واین جمله مقررات مر انکار سابق را معنی اینست ابحیات دنیا بدل آن جهان اخری راضی
شدید و دل بر راحت تن وجان نهادید مگر شما را جهاد خوش نمی آید وشهادت که حیات ابدی است بعید می
نماید ه فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل ه اینجمله معترضه است معنی اینست پس نیست بر
خورداری دنیا در مقابله آخرت مگر برخورداری قلیل وآنرا اختیار میکنند و بدل ثواب می خرند ه الا تنفروا
یعذبکم عذابا الیما و یستبدل قوما غیرکم ولا تضروه شیئا ه اینجمله شرطیه
وجزا الحاق وعید و تغلیظ شدید است بر کسانی که در جهاد بیرون نیایند و درین کار جد وجهد ننمایند و جمله
شرطیه تفصیل و توضیح سابق دلیل است وجمله یستبدل عطف است بر یعذب معنی اینست اگر بیرون نیایید
و اهتمام در قتال نمایید پس خدای تع شما را عذاب دردناک و در عقاب شدید افگند و بدل کند بشما قومی را که غیر
شما اند و شما را بیرون وایشان را یاری دهد و حضرت حق سبحانه وتع را ازین بدل هیچ ضرری وزیانی نرسد ه والله علی
کل شیء قدیر ه اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای تع بر هر چیزی تواناست تا نافذ و تغافل شما
از جهاد دانند وکسی که از جهاد باز ایستد عذاب دردناک کردن تواند ه الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه
الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا ه
ان تنصروه شرط است وجزا محذوفست فقد نصره الله اذ اخرجه الذین الآیة اذ ظرف است یقول بدل است لا تحزن من

نفله

نصره الله اذ هما فی الغار بدل اشتمال است از اخرجه الذین کفروا چه وقت بر دست غار بعد وقت بیرون آمدن بود از مقول
بدل کل است از بدل لا تحزن مقول یقول است ان الله معنا تعلیل است مر لا تحزن را تاکیدا و از جهة تقدیم ملوح
بر سبب نصرت و حصول موجبی از موجبات انتفاء مضرت از جهة تقدیم ملوح سامع را تنزیل کرد وجمله را موکد
آورد این شرطیه معترض شرطیه سابقه آمده هم ازینجهة مقصود شده که یاری بدهید شما پیغامبرم را که خدای تع ویرا یاری
خواهد داد و در فتح وظفر بروی خواهد گشاد زیراکه یاری داده است اورا در وقت ضعیفی در ان هنگام که
بیرون کردند اورا کافران از وطن او و دران حالکه دو کس بودند و با او جز یک کس موافقت نمود و در ان وقت که
ایشان در غار بودند پیغامبرم مر یار خویش را میگفت و در تقویت قلوب می سفت اندوهگین مشو مدد حق
خدای تع و نصرت او با ماست و حافظ وناصر ما حق جل وعلا است ه فانزل الله سکینته علیه ه
جمله فانزل الله عطف است بر نصره الله واظهار فاعل انزل وضع مظهر موضع مضمر است و ضمیر علیه که عاید بر صاحب
است و پیغامبرم همیشه سکینه داشت معنی اینست پس خدای تع آرام را بر جا و بعضی را بر ابوبکر فرستاد و بعضی
گویند ضمیر علیه عاید بر پیغامبر است چه پیغامبرم تا آنکه دریای امواج است سوی فیض فضل حق محتاج است
روایت کرده اند پیغامبرم را سکینه داد و آرام در دل او فرستاد و بعضی گویند ضمیر بتاویل علی کل واحد عاید
هر دو است معنی چنین است هر یکی از ایشان را آرام در دل آورد وایشان را قوی و مستظهر کرد ه وایده
بجنود لم تروها ه جمله وایده عطف است بر فانزل الله سکینته معنی اینست بر نصرت قوی کرده است
او را بلشکرهایی که ندیدید شما آنرا یعنی لشکر فرشتگان در جنگ بدر و حنین و غیر آن ه وجعل کلمة
الذین کفروا السفلی ه اینجمله عطف است بر جمله نصره الله معنی اینست و گردانید خدای تع سخن
کافران یعنی کلمه کفر ایشان فرود و کلمه عالی اسلام باعداء دین پیغامبرم برگزیده خدای تع حضرت خیر البشر محمد صلعم دائم
واگر ان معنی فرود دین بروجه تفضیل آمده لازم آید که کلمه مسلمانان را سافل دارند چه در مفضل علیه اصل فعل
ثابت است واگر تفضیل مستقیم نیاید مگر آنکه کلمه کافران را باعتبار دو حال فرود تر از نفس او دارند و در حال
برنسبت ماضی فرود تری پیدا آرند ه وکلمة الله هی العلیا ه کلمه مرفوع المحل بر ابتدا است هی ضمیر فصل
العلیا خبر مبتدا است اینجمله حال بود بر دو حال معنی اینست کلمه خدای یعنی کلمه اسلام که تلقین کرده خداست
مجموعها است پس خدای که در ان محل یاری کرد و نگاه داشت درین وقت نیز یاری خواهد کرد و نگاه خواهد داشت
دران زمان ضایع نگذاشت این زمان نیز ضایع نخواهد گذاشت ه والله عزیز حکیم ه این
جمله تذییل است معنی اینست خدای تع غالب است و قوی نصر فریقی وقهر فریقی می تواند حکیم است هر کاری
را چنانچه باید و شاید داند ه انفروا خفافا وثقالا ه در جمله سابقه تحریض بر قتال بود بر طریق کنایت
اینجمله نیز تحریض بود ازینجهة فصل کرد وبی واو آورد خفافا وثقالا حال است از فاعل انفروا وخفاف جمع
خفیف است وثقال جمع ثقیل چنانچه کرام جمع کریم است معنی اینست بیرون آیید از مساکن سوی محارب
در حالیکه سبک آیید از بار عیال یا گران آیید بار ایشان یا گران آیید بغنا و ثروت و سبک آیید از بار اشتغال
روایت کرده اند سعید بن مسیب برای محاربه بیرون آمد چشمهای او درمغاک فرو رفته بود و بعضی دیگران ضعیف
قلب قوت می نمود گفتند چه وقت این کار است واین کار ترا دشوار است گفت تکثیر سواد قرآن خوانم کرده و خود را
بر محافظت متاع خوانم آورد درین راه می شتابم تا ثواب مجاهدان یابم روایت کرده اند اول از سورة برات
انفروا خفافا وثقالا نازل گشت وبعد ازان تمام سورة تا آخر بنزول پیوست وبعضی گویند این آیة منسوخ
شده است لیس علی الضعفاء الآیة وما کان المومنون لینفروا کافة ناسخ او آمده و بعضی این آیة را منسوخ نگویند
و جمله برعادت نفیر عام گویند ه وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ه عطف
بر انفروا است معنی اینست جهاد کنید با کافران در راه رضای خدای تع و بهتر شان باموال خویش و بر غازی

اسب واسلحه ونفقهٔ عیال اوبدهید و بردن این مال دل باعداء دین اسلام بنهید و نفس خودرا واموال خودرا
در راه رضاء خداء تو صرف کنید وعلم نحو دیدکه حیات خواهید یافت و درجنت اعلا خواهید شتافت ۰ ذٰلِكُمْ
خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۰ اینجمله تذییل است معنی اینست ای مخاطبان یعنی جهاد
باکافران بهتراست مرشمارا از ترک جهاد باایشان اگر شمارا اهل علمید وعلم را در کار بندید این شرط برای تحقیق
بود برای تردید بناشد چنانکه گویند افعل هذا ان کنت انسانا ولاتفعل هذا ان کنت ادیبا ۰ لَوْ كَانَ
عَرَضًا قَرِيْبًا وَّسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوْكَ ۰ چون امر بخروج سوی تبوک وارد گشت وسفر بعزم بوست
سفر دور دست داد وتاحد روم اختیار افتاد پیغامبرم درهواء گرم بر عزیمت سفر بعید دل نهاد ومحاربه با
دشمنان قوی پیش آمد بعضی بعذر پیش آمدند وتعلل کردند وبرناتوانی وکم استعدادی خویش سوگند خوردند واز
پیغامبرم دستوری برماندن خویش جستند ودر تخلف از متابعت اذن خواستند پیغامبرم ایشانرا درحیز
عذر آورد وبرماندن ازسفر وبودن درشهر اذن کرد لیکن درشان وبود تصدیق وتکذیبی بود ودل حضرت
برصدق وکذب ایشان رغبت می نمود این آیة برسبیل استیناف درجواب ماشانهم وارد گشت وحال ایشان
ظاهر بوسیت ضمیرکان عاید است ومطلوب ومقصود عرض دینار اگویند معنی اینست اگر بودی مطلوبی که
ایشانرا برجاء منفعتی نفعی قریب یا سفری میانه هرآینه ترا پس روی میکردند وهمراه تو می آمدند چنانچه درحیلند
ومواضع دیگر که نزدیک بود ودشوار نبود برای منفعت خویش دویدند وبمطلوب میرسیدند ۰ وَلٰكِنْ بَعُدَتْ
عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ ۰ فلم یتبعوک لبعدت الشقة ومظنة المنة لکن براء استعدادی است براء دفع وهم کسیکه
گمان برد که این سفر میانه بود ومسافتی با مشقة می نمود از متابعت حضرت تخلف کردند وبعذر نا بوده می
آمدند ۰ وَسَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ ۰ سیحلفون عطف است بریعذب
ازعذاب عطف مستقبل ماضی ان شرطیه است باسه متعلق است بسیحلفون باساجارات ازقسم لو استطعنا
شرطیست بروی قسم درامده لخرجنا ازروی لفظ جواب قسم است وازروی معنی جزاء شرط که بعد قسم افتد
یمین حکم دارد وتواند بود باسه قسم بود که لو شرطیه درامده ابتداء جمله از باسه باشد وجمله قسمیه بیان جمله قسمیه بود
معنی اینست ورود باشد که سوگند خورند بخداء تو اگرمی توانستیم هرآینه بیرون می آمدیم لیکن بدین بیلدیم
ازجهة آنکه نتوانستیم ۰ يُهْلِكُوْنَ اَنْفُسَهُمْ ۰ بدل اشتمال است ازسیحلفون زیراکه سبب هلاک
است ویا حال است ازضمیر سیحلفون معنی اینست سوگند خوردند ونفسهاء خویش را هلاک کردند ویا
سوگند خوردند درحالة که نفسهاء خویش را هلاک کردند زیراکه سوگند دروغ خداوند سوگند را درتلف وهلاک
افکند قال م الطموس بدع الدیار ۰ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۰ اینجمله تذییل است یا
حال است معنی اینست وخداء تو میداند براستی که ایشان دروغ میگویند وسوگند بدروغ میخورند ودر
راه باطلی میروند لاجرم خودرا درهلاک می افکنند ۰ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى
يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِيْنَ ۰ ابتداء کلام است خطاب مرپیغامبر
راست عنک لم اذنت دعا بعقوبت باخبریست وبرهردو وجه تقدیم ذکر عفو که ازجهة تسکین دل حضرت
تمیم کرد وبرهیئات خطاب عتاب راطاقت نیاوردی لم اذنت لهم باللام تعلیل است وما استفهامیه باتصال
حرف الف ماء استفهامیه ساقط شده است چنانچه عزم وهم سوی حرف ما استفهامیه ساقط شده است واستفهام
برای انکار بروجه توبیخ است ودرحق پیغامبرم بروجه عتاب است وجمله عفا الله کنایت است ازوقوع فعلی که
محل عفو بود ولم اذنت لهم بیان فعل مذکور وتعیین آن باشد بعضی این عمل را ازپیغامبرم دارند وعفو را
مستوجب سبق ذلت پندارند وامام زاهد گفته است ذلت بغیر سبق بود لیکن بروجه قسمت عفو مشکل
شود مگرانکه برنسبت علی ونصب وثبوت وترک اولی نیز مستوجب ملامت باشد درحق کسانیکه برحکم

٢ يحلفون است

حسنات الابرار سیئات المقربین حسنات سیئات نماید درتوجه ملامت وورود عفو بترک اولی استبعاد
نماید معنی اینست عفو کرد خداء تو از عفو بعذر نابوده برایشان در دستوری کاذب این کار بایستی
واین عمل شایستی تاآنکه راستی کسانیکه راست گفته اند بپیش تو ظهور یابد وخاطر تو کذب کاذبانرا دریابد وا
داری که احوال بدروغ باز نموده را درراحت بگذاری وبعضی را دررنج داری ترجیح بلا مرجح واقع شود وتسویه
میان اصحاب برود موجب انتظام وانتقام آرام شود وموافقت میان لشکر برود ودر ملک حذر افتد
درقواعد علم شناسی کار ناشایسته بود ۰ لَا يَسْتَاْذِنُكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
اَنْ يُّجَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ ۰ اینجمله تعلیل است وتوبیخ براذن مذکور است ان یجاهدوا محول
براضمار لام یا برحذف مضاف ای لایستاذنک الذین یؤمنون بالله والیوم الآخر فی اذن خودرا براذن خواستن
باردند معنی اینست کسانیکه ایمان بخداء وبروز قیامت دارند با تو جهاد کنند وهم متابعت افکنند یاگویند
مومنان نباشند کسانیکه خودرا درترک متابعت پیغامبرم افکنند ازجهة کراهت این جهاد متصرف اموال ورنج
انفس کنند کان بخلق ازمتابعت کار مسلمانان نباشد ولایق حال مومنان بود ۰ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ
بِالْمُتَّقِيْنَ ۰ اینجمله تذییل است معنی اینست وخداء تو علیم است بمتقیان وکسانی که ازکار ناشایسته
برهیزند وازلشکر مسلمانان بگریزند خداء تو ایشانرا بداند وساختن کار ایشان تواند ۰ اِنَّمَا يَسْتَاْذِنُكَ
الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوْبُهُمْ ۰ وارتابت قلوبهم عطف است بر
صله الذین یا حال است وقصر مذکور قصر افراد است ومعرز برنفی سابق را هم ازین جهة مقصور شده وبعضی
ان آمده معنی اینست اذن نخواهند از تو درتخلف ازجهاد مگر کسانیکه بخداء وبروز قیامت بصدق اعتقاد
بجزاء اخروی ایمان نداشته باشند ودر ثواب غازیان ومجاهدان شک داشته باشند ودلهاء ایشان شاد
می شود وخاطر ایشان درشبهه می افتد ۰ فَهُمْ فِيْ رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُوْنَ ۰ فا سببیه است معنی اینست
پس ایشان درجزا شاد شوند پس ایشان درشک خویش متحیر ومتردد باشند لاجرم دستوری از بازگشتن در
جهاد خواهند ودرباز ماندن از آن بحیله وتدبیر آیند روایت کرده اند طایفهٔ دستوری خواهند کان در
بازگشتن حیله وتدبیر کنند کان سی ونه منافق بودند که پیغامبر را بدستوری آوردند ۰ وَلَوْ اَرَادُوا
الْخُرُوْجَ لَاَعَدُّوْا لَهٗ عُدَّةً وَّلٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيْلَ اقْعُدُوْا
مَعَ الْقٰعِدِيْنَ ۰ اینجمله عطف است برجمله فهم فی ریبهم یترددون ای فهم یرید الخروج لاعدوا له عدة
وآن عتاب است برنادریافتن پیغامبرم باایهام وعدم امتناع آن بدین استدراک دفع ایهام مذکور
کرد وارادت خروج ایشان ازقبیل ممتنع بالغیر آورد ومقرون بکراهت حق کردانید ودرحق بازگشتن
خداء ساید فثبطهم عطف است برکره الله انبعاثهم وقیل عطف بر فثبطهم یا حال است بتقدیر فالجملة
اقعدوا مع القاعدین مفعول است معنی اینست دستوری می طلبند ودرباز ماندن درخانه ویا
بیرون آمدن با تو میخواهند دل برساختگی هریکی ازایشان سطهرم رفتن کرد رضی وکالائی ازجهة خروج
فروختی سوار اسب را غل بستی وپیاده را نعلین وجورب کرد کالا واسباب سفر مهیا بودی دعوی صدق
عذر نبوده ومانعی واقعی روی نموده ولیکن خداء تو نخواست وبرانگیخته شدن ایشان مکروه داشت پس از
ساعت سعادت مجاهدت ومشاهدت جمال سعادت سعادة شهادة ایشانرا باز داشت ودل
ایشانرا بدریافتن این سعادت نگماشت وگفته شد بنشینید بانشستگان برجاء ماندند وصحبت برجاماندگان
چون صبیان ونسوان ومکان بی دست وپا وعمیان یعنی باطالبان دولت وباجویندگان سعادت
نروید ودرراه دین نشتابید ومطلوب اصلی دریابید وقایل این قول پیغامبر است ودستوری دادن
پیغامبرم منزلهٔ این امر است یا قائل این قول خداء تو است باشد واین امر برطریق اعملوا ما شئتم برای تهدید بود

تهدید بود وبعضی این را از شیطان دارند واین کلام را وسوسه او پنداردند وبعضی این را قول مخرمین وبعضی افعلوا
را امر تکوینی وبعید اقعدوا بروجه کنایت معنی اوصد نظر دیم جویند واین را قول خدا تم دانند وایراد بنا فعل
مجهول مبنی بر تعیین فاعل کرده اند وبعدانکه امر تکوینی مخصوص بخدای تم بود چون فاعل معلوم شد ذکر او حاجت
نباشد ٥ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ ٥ اینجمله
شرطیه تعلیل است وبر کراهت ایقان ایشان وقاعدان دلیل است معنی اینست اگر بیرون می آمدند
در میان شما زیادت نمیکردند مکر وفساد وبنای بر شور انگیزی وبرای چه ایشان اند از دشمن جزبدی نباید
مخالفند از مخالف نیکی روی نماید وهر آینه اسپان وشتران خود را در خلال صفوف یعنی در کشاکشها ومحلها
در اسلام در اوست بسرعت در براوردند تفرق وتشویش وتعلق در انتظام صفوف میکماشتند مردمان
او را در صفوف جیشی تصور میکردند وخود را بتوهم در هزیمت می افکند ٥ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ ٥
جمله حال است از اوضعوا معنی اینست در می آوردند اسپان وشتران خویش را درین حال که فتنه می جویند
ودر راه دینها کاری می پویند چنانچه ذکر کردیم ودر بیان آوردیم ٥ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ ٥
مبتداء محذوف است ای وهم فیکم سماعون لهم وجمله حال است از فاعل یبغونکم یا معترضست معنی اینست
در میان شما سخنان شما را شنوکانند ودر کلام شما کوش دارندکان اند برای اینکه سخنان شما را بمشرکان حکم
برسانند وایشان را دلیر کرده اند ٥ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای
علیم است بحال ظالمان ظلم ایشان را داند وجزا دادن وسزا کردن میتواند ٥ لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ
قَبْلُ ٥ لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد ابتغوا الفتنة من قبل واینجمله تاکید مضمون جمله یبغونکم
الفتنه بود فتنه ماضی موید فتنه حال باشد معنی اینست وسوگند یاد میکنم هر آینه ایشان پیش ازین حادثه
فتنه جسته اند وپیش ازین واقعه در دره شور انگیز رفته اند جانچه خندق کنند یا اهل یثرب لا مقام لکم
فارجعوا ودر جنگ احد عبدالله بن ابی سلول با فوج خویش بازگشت وبراز شور انگیزی بوست وباندازه آن
چیزی بیش نافه ندید وپیغامبرم در حنین ابتداء الحنین وقایع بسیار است وبیرون از شمار است ٥ وَ
قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ٥ وقلبوا عطف است
بر ابتغوا الفتنة وحتی عاطفه است وجمله معطوف است بر قلبوا وجمله وهم کارهون معنی اینست مشورتها
مقصود هاء چند را شرور کارها سودمند را بدکردنها نابوده دینها نکاه کردند وکارها دینها کاررا
بیان منافع نا پسندیده سودمند ساختند وکارها کردنی بنا کردنی مبدل کشت وبمصالح بمقاصد بود
تا آنکه حق تم احوال ایشان را ظاهر ساخت وحال اینست که ایشان در ظهور حق کاره بودند وناخوشی می
نمودند ٥ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي ٥ روایت کرده اند منافقی پیش پیغامبرم آمد
وگفت که در روم زنان خوب رویانند جبشیان در روی مانند رنگ رومیان ورنگ ورزی جبشیان دارند
وفتنه بر دل میکمارند خاصه من مردی تیز شهوتم که در فتنه می افتم این آیة در شان او فرود آمد واینجمله عطف
است بر جمله وفیکم سماعون لهم معنی اینست وبعضی از ایشان کسی است که میکوید دستوری ده مرا تا بم
سفر روم نروم وبفتنه زنان روم مبتلا نشوم بناید بفریفتکی زنان مذکوره در دین ایشان در ایام باد ان
مادون ساز ودر فتنه زنان روم مادون مناز ٥ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ٥ الا حرف تنبیه
فی الفتنة ظرف است سقطوا است مستانفه است چنانچه که چون سامع این حکایت شنید از حال ایشان
برسید اینجمله را بروجه استیناف ذکر کرد وحال ایشان را در بیان آورد معنی اینست بدان وآگاه
باش که ایشان در فتنه کز آمدند ودر عذاب بر خود کشادند ٥ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ
اینجمله تذییل است واینجمله برای رد انکار است معنی اینست وبدرستی که دوزخ مر کافران را هر آینه کرد

کرفته وحوالی واطراف ایشان را محیط کننده ٥ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ
اینجمله معترضه است برای کرداری قطیع وکفتاری شنیع که بشتابند وبیابند واز منافقان ودشمنان روی می نماید
معنی اینست اگر برسند ترا ای محمدم نیکوئی وسودی چون ارزانی بر آشنا وراحت وفتح وظفر وغنیمت چنانچه
در روز جاه بدر روی نمود ایشان را ناخوش سازد ودر اندوه اندازد واگر برسبیل ندا مصیبتی چون کرانی
ودشواری ومشقت چنانکه در راه تبوک زاد وشکست وفرار وهزیمت چنانچه در جنگ احد افتاده مگویند
ایشان ما کار خود را پیش ازان کرفته ایم یعنی از مسلمانان تخلف کرده ایم وبا ایشان قطیعت ورزیده ایم وبا
کافران آمیخته ایم ووثیقت سنده ایم وحزم وهوشیاری واندیش ودانائی در کار کزیده وتاویل در عواقب
امور کرده ایم وخود را برامن وسلامتی آورده ایم ٥ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ٥ ویتولوا عطف است بر یقولوا
وجمله وهم فرحون حال است از فاعل ترکوا معنی اینست وباز کردانند از جنگ احد بعد هزیمت در حالت
که نادانند او را در ناخوشی مسلمانان خوشانند ٥ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ٥ قل جمله
مستانفه است چنانچه که پیغامبرم کفت ماذا اقول لهم حین یقولون ذلك فقیل قل لن یصیبنا الآیة معنی
اینست بکوای محمدم هرکز نرسد ما را از نیکی وبدی ودشواری وآسانی وغنیمت وهزیمت وراحت وجراحت
مکر آنچه برای ما سه در قضاء او رفته ٥ هُوَ مَوْلَانَا ٥ چنانچه که پیغامبرم کفت ماذا اقول لهم حین یقولون
ذلك معنی اینست او خداوند ما وناصر ما وولی ومولاء ماست یعنی هرچه کند نمو کند هرچه شود از وشود
هرچه رسد از ورسد هرچه دهد نمو دهد ٥ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٥ جار ومجرور متعلق
است به یتوکل المومنون فاء زائده است یا محمول است بر تقدیر اما وعلی الله فلیتوکل المومنون بر هر دو تقدیر
جمله تذییل است معنی اینست ومومنان را که برضاء تم توکل کنند وخود را در حمایت وکلایة او افکنند وکار
خود را بدو بسپارید ودل بذکر وفکر او دارید ٥ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ٥
اینجمله مستانفه دیگر است چنانچه که کفت ماذا اقول بعد ذلك فقیل قل کذا وهل برای استفهام وبرای انکار را
وانکار در معنی نفی است واستثناء مفرغ برای اثبات است معنی اینست نیکی یا ظفر یابیم وحیات دنیا
دریابیم واگر شهید شویم سوی حیات ابدی بشتابیم ٥ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ
اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا ٥ اینجمله عطف است بر جمله بینه که مضمون استثناست
ای انتم تربصون بنا احدی الحسنیین ونحن نتربص بکم کذا معنی اینست شما در ایشان باکی از دو نعمت چشم
داشته اید ومهان در شان در شان شما منتظریم در رسیدن عذاب خداوند وهلاک شما بی واسطه
کسی باید بدستهاء ما از جراحت کردن وکشتن وبند از بند جدا کردن ٥ فَتَرَبَّصُوا ٥ فا سببیه است وصیغه
امر بطریق اعملوا ما شئتم برای تهدید است معنی اینست چون چنین است پس منتظر باشید در شان ما چیز را
که انتظار دارید وانتظار خویش را زیان بندارید ٥ إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ٥ اینجمله قرینه وانتظار
تهدید مذکور است وچون صفت بی غمی وبی باکی کافران امارت آنست که ایشان ما را منتظر ریح وبلا نمی
دانند مضمون جمله منکران از جهة ظهور علامت انکار تنزیل منزله منکر کرد وجمله را موکد آورد معنی اینست
پس منتظر باشید همه ما منتظرانیم در شان شما عذابی را که مستوجب میدانیم ٥ قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا
أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ ٥ کرها وضم کاف وفتح او خوانند بفتح کاف بمعنی کراهت
وبضم کاف بمعنی اکراه دانند روایت کرده اند در غزوه تبوک منافقی با پیغامبرم وبا مسلمان در جهاد
موافقت ننمود وکفت یا رسول الله مرا بکذار تا مالی که دارم بوجه نصرت بفقرا بیارم در شان او این آیة
نازل کشت ودر حق او این نظم بورود پیوست قل مستانفه است انفقوا طوعا او کرها مفعول است
او برای تسویه است معنی اینست بکوای محمدم این منافقان را بطوع یا بکره یا بغیر الزام انفاق کنید وبهر وجه

كه خواهيد صدقه دهيد از كره بالتزام مراد كه داديد از جهة آن ام كه بعضى التزام مى آرند از شما قبول كرده نشود
ويذيرفته نشود زيراكه عمل كافران مقبول نباشد واندك بر بسيار ايشان مردود بود ٥ إِنَّكُمْ كُنتُمْ
قَوْمًا فَاسِقِينَ ٥ جمله تعليل است تاكيدا وازجهة آنست كه ايشان خودرا فاسق نمى دانند وفاسق بودن
خويش را منكر اند معنى اينست زيراكه بدرستى كه شما هستيد گروهى فاسقان وقومى از ارباب عصيان وطغيان
وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ
إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ٥ يقبل بتا وبيا خوانده ومعنى يكى
دانند ان يقبل مفعول ثانى است مرمنعهم ولا ياتون عطف است برجمله سابقه ويا حال است از فاعل لا
ياتون وجمله لاينفقون عطف است برلاياتون مفعول لاينفقون ٥ حال است از فاعل لاينفقون حاله ومامنعهم
تا آخر معترضه است معنى اينست براى بيان وجه عدم قبول انفاق از كافران وضايع شدن نفقات ايشان را
مگر ايشان بخدا ورسول مكر وبدند وكفر ورزيدند ونمى آرند نماز مگر درين حال كه كاهل اند ونفقه ايشان نبايد
ونقد برتنبيه بكيرند ٥ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ ٥ فلا تعجبك سببيه است اموالهم واولادهم
عطف است چون نفقات ايشان مردود باشد شمارا اموال ايشان واولاد ايشان كه در آخرة ايشانرا هيچ
كار نيايد وخوش آينده نبود وبروجه خوشى وخوشدلى وفرحى وخرمى نباشد ٥ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ٥ لام زائده است در مفعول يريد اى بفوت الاموال
وموت الاولاد وجمعها وعدم انفاقها فى مصارف الخير او كراهة انفاقها او بنزعها عنهم بالذهب والسبى
وجمله معلله است مرجمله لاتعجبك اموالهم وجمله وهم كافرون حال است وقصر مذكور قلب است اى انما يريد
الله عطاء المال والاولاد تعذيبهم بها الا نفعهم معنى اينست مى خواهد خداى تعالى مگر آنكه ايشانرا در حيوة دنيا اموال
واولاد ايشانرا در نهب واسر وقتل افكند وبيرون آيد جانهاء ايشان درين حال كه ايشان كافر اند واز نعمت ايمان
وسعادت ايقان محروم شده اند مال واولاد كه خداى تعالى ايشانرا داده ودر عاقبت كار سبب آن براى
ايشان اينچنين عذاب نهاده چه موجب خوشى وخوشدلى بوده ٥ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ
وَمَا هُم مِّنكُمْ ٥ جمله ويحلفون بالله عطف است بر لاينفقون انهم لمنكم جواب قسم است بروجه
حكايت تاكيدا از جهة رد انكار سامعان وجمله وما هم منكم حال است يا معترضه است معنى اينست
وسوگند ميخورند ايشان بخدا بدرستى كه ايشان هر آينه از شما اند وشمار اكه پيند غير مطابق وغير واقع گويند
وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ٥ جمله ولكنهم استدراك است وبيان سبب دروغ گفتن وبدروغ
گفتن واظهار ايمان كردن ودفع صدق ايشان در دعوى ايمان وبهم انتفاء كذب در كلام غافلان بيان
باعث بردروغ گوئى وداعى برحيله جوئى معنى اينست وليكن ايشان قومى اند كه از شما مى ترسند واظهار
ايمان براى امان ميكنند ٥ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ
لو يجدون شرط است لولوا اليه جواب شرط است وجمله شرطيه تعليل است بيين كه ايشانرا اظهار ايمان
بترسيدن است سبب گرويدن وجمله وهم يجمحون حال است از فاعل لو لوا معنى اينست اگر بيابند ايشان
جاى پناه گرفتن چون كوهها ومحل پنهان شدن چون غارها ويا جاى درآمدن چون حصن وبقومى معين
هرآينه روآرند وبسوى آن پناه گيرند درين حال كه ايشان بقوت مى روند وبچيزى باز نمانند ومانعى
توقف نكنند چون اسپ جموح يعنى اسپ سركش كه بدود وبلگام باز نماند ٥ وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي
الصَّدَقَاتِ ٥ روايت كرده اند كه از غنايم حنين منافقى اتفاقا قسمت بيافت بعيب كردن پيغامبر
در قسمت شتافت وگفت عدل يا رسول الله پيغامبر فرمود ان لم اعدل فمن يعدل بعدى وبعضى
گويند منافقى حضرت را در قسمت صدقات طعنه كرده ودر معرض استغاء عدل آورده وگفت محروم اموال

صدقات بعضى غنم را مى دهد وبرخود گمان عدل مى برد پيغامبر فرمود حضرت موسى وهرون هم غنم را
رعى كرده اند رعى غنم عيب نبود وكارى كه پيغامبران كرده اند موجب طعن نشود بعد از ان فرمود آگاه
باشيد كه قايل اين سخن منافق است از وى پرهيزيد اين آية در شان او نازل گشت واين نظم در حق او بود و
پوست مضمون اين آية ومضمون او ذكر صدقات وذكر مصارف آن مى نمايد روايت كرده اند ورود اين آية
مذكور در عيب كردن قسمت غنايم بود با مضمون او چگونه مطابق نمايد امام زاهد ورود اين آية را در قسمت
صدقات ذكر كرده وورود او در قسمت غنايم نياورده بدين تقدير سوال مذكور وارد نشود ليكن بتصريح
صاحب كشاف وبعضى مفسران ديگر بوبود اين آية در قسمت غنيمت مخالف روايت امام زاهد مى شود
ونيز در كتب حديث درين قصه ذكر قسمت غنيمت تنصيص مى نمايد جواب دقيق مبنى از تحقيق آنست كه
بگويند اين آية براو رد عيب وارد شده تا رد عيب كردن در قسمت غنايم بروجه كنايت باشد واولى
ابلغ وجه كنايت آنست كه رد طعن پيغامبر در قسمت صدقات مستلزم است مر رد طعن كه در قسمت
غنايم هر دو طعن در قسمت صدقات كنايت باشد چنانكه كسى از زيد پيش عمرو حكايتى متضمن شكايتى
گويد سامع بذكر شانى ديگر عمرو كه بطلان او ظاهر شده بثبوت بطلان شكايت اين شان كه جويند وجمله
ومنهم من يلمزك فى الصدقات عطف است برجمله منهم من يقول ائذن لى وامثال او كه بالا گذشته معترضها
كه درميان آمده وبين كلامين متصلين واقع شده معنى اينست وبعضى از ايشان كسى اند كه ترا در تقسيم
صدقات عيب ميكنند وميگويند كه رعايت عدل نمى كنى وبعضى را اندك وبعضى را بسيار مى دهى ٥ فَإِنْ
أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ٥ اذا مفاجات است واين جمله جزاء ان لم
يعطوا منها است واين جمله شرطيه عطف است بر يلمزك فى الصدقات واين شرطيه عطف است بر شرطيه سابقه
يعنى ان اعطوا منها رضوا واين شرطيه عطف است بر يلمزك فى الصدقات كه صله من است معنى اينست
وبعضى از ايشان كسانى اند كه اگر از ان داده شوند خوشنود گردند واگر از ايشان از ان داده نشوند بى
ناگاه خشم كنند ٥ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن
فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ٥ ان با اسم وخبر فاعل فعل محذوفست اى ولو ثبت انهم رضوا ما
آتيهم الله مفعول است وقالوا عطف است برضوا وحسبنا الله ورسوله عطف است بر فاعل حسبنا الله
وجواب ان محذوفست اى لكان خيرا لهم وجمله شرطيه معترضه است الى الله متعلق است براغبون
تعليل است مرسيوتينا الله تاكيدا واز جهة تقديم ملوح است معنى اينست واگر ثابت شدى بدرستى كه
آنچه داده است خدا وپيغامبر پسند بدندى حسبنا سيوتينا تا آخر گفتندى يعنى بسنده است ما را رسولش
هرچه داده است وديگر بار از ين بيشتر خواهد داد وبدرستى كه ما بسوى كرم خداى تعالى مايليم وبر عطاياء او
توانگريم راغب حضرت خود را باز نداده وسائل در خويش را باز نگردانيد ومحروم نسازد هر آينه اين
كردار واين گفتار ايشانرا بهشت بردى ودر نظر عقل ودر دل عاقل خوشتر نمودى ٥ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ٥ اين جمله مستانفه است چنانچه كه سامع گفت
بعد شنيد عيب كردن ايشان در قسمت صدقات سوال كرده وتعيين مصارف صدقات در
سالت وخواهش آورده انما الصدقات بروجه استيناف وارد گشت ومصارف صدقات
بيان بوست معنى اينست نيست صدقات مگر فقيران ومسكينان وعمل كنندگان بران
مسكين آنست كه بى مال بود وفقير آنست كه مال او برقدر نصاب نباشد وبعضى بر عكس دارند وفقير
را دشوار حال پندارند ٥ وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ ٥ عطف است بر العاملين يا بر للفقراء معنى اينست
وجماعتى كه دلهاء ايشانرا پيغامبر تالف ميكرد ودر آميزش با مسلمانان آورده وگروهى از سران عرب از قبايل

مختلف پانزده تن وبعضی کویند دوازده تن از دلیران قوی تر بودند وبا مسلمانان در محاربه کفار موافقت
وموافقت می نمودند وبعضی کویند ایشان کوز داشتند ودل بر تقویت اسلام ومسلمانان می کماشتند وبعضی
کویند مسلمانان حدیث العهد بودند ودر محاربه خلافت می نمودند پیغامبرم ایشانرا حصه از مال صدقات
می داد ومرحمت ومکرمت بنیاد می نهاد تا مرتد نشوند وباکافران ملحق نکردند وبعضی دیکر را از جهة حاجت
ومنفعت که حصول آن از ایشان می پنداشت چون تقویت مسلمانان در محاربه وجهاد ومتوسط شدن میان مسلم
کفار وملاصقه فساد روایت کرده اند پیغامبرم در روز قسمت غنائم طائف وحنین مؤلفه قلوب را از همه
مقدم داشت ودل بر مکرمت ایشان بکماشت دوازده ویکی را استعداد صد دادن سایغ دید ازین دو نفر که
پنجاه صد یافته بودند پیش پیغامبرم شعر آوردند از تقیید عطاء شکایت کرد وکفت شعر اتجعل نهبی ونهب
العبید بین عیینة • ولاقرع وماکان حصن ولاحابه • پیغامبرم فرمود زبان او را ببرید یعنی بعطا او را از کفتار
بازدارید او لا ببرید خوشنود کردانیدند وبمقصود رسانیدند دران معرض ابوسفیان کفت اصبحت اکثر
قریش مالا یتیم رسول الله یعنی عن قریب قریش کشتی وبسیارترین ایشان از روی مال شدی پیغامبرم دوی
مبو آورد وتبسم کرد ابوسفیان کفت مرا نیز ازین مال نصیب کن پیغامبرم بلال را کفت براء ابوسفیان
چهل اوقیه وزن کرده بیار وصد شتر دهایند وپیغامبرم مؤلفه قلوب را این غنیمت داد وهر سال
سهمی از صدقات نیز میداد وهر بار براء ایشان ده عطیه کشادی در نوبه خلافت با ابوبکر بردند بقیه بر حسب
مطلوب یافتند ونوشته مذکور چون بر عمر رسید عمر امضاء آن مصلحت ایشان می داد که خداء تعالی اسلام را
بقوم رسانید واز یاری کردن شما غنی کردانید دیکر شمارا مال نخواهم داد ونهمت ضعف وحاجت بر خویش
نخواهم نهاد هرچه خوش آید بکنید وهر رای که خواهید روید برآشفتند وبر ابوبکر کفتند خلیفه تویی عمر خط ترا
چرا میکرداند ابوبکر را امضا کرد وبموافقت عمر ایشانرا در حرمان آورد وبر حرمان ایشان اجماع متفق کشت و
سقوط اسم ایشان باجماع پیوست واین مذهب ما اعظم است ونزدیک امام شافعی چون این عطا از پیغامبرم
بمصلحت بود واز تحصیل مصلحت سایغ بود هم خلفاء وسلاطین اصحاب مصلحت اند ودر خلافت وسلطنت
در راه رفته اند چون اعتبار مصلحت باقی بود عطائی که براء مصلحت هست ایضا باقی باشد • وفی الرقاب
والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل • بقرینه معطوف یعنی والغارمین بمعنی لقد
رقاب المکاتبین والغارمین والضرب فی سبیل الله ای لا منقطع القرآن وقیل الی منقطع الحج معنی اینست
صدقات براء فقیران ومسکینان است وبراء رهاکنانیدن رقاب مکاتبان است یعنی مکاتبانرا صدقه
بدهند تا مال کفایت ازان کنند وازقید رق برهند وازبند خلاصی یابند وظلم زدکان وبغرامت کرفتار
شدکان ایشانرا نیز مال صدقه بدهند تا بوی دین خود اداکنند براء صرف در راه خداء تعالی یعنی مرد بسوی
غازیانی که خرج ایشان تمام شده وبعضی کویند حاجیانیکه در راه بی توشه شوند همین حکم دارند از جهة آنکه
در راه محتاج اند اکرچه در خانها خویش با اعتبار باشند اما در راه بی توشه شده اند دران وقت صدقات
بدهند اینجا بمعنی صاحب است چون فلان ابن عشر سنین یا فلان ابن عشرین یا ابن سبیل یعنی فرزند یعنی
بر سبیل استعارت یعنی از راه پیدا شده وملازم او شده چنانچه فرزند از رحمدان بیرون آمده اکرچه
در خانه مال دارد وخود را بکلیه ومال غنی می پندارد لیکن از جهة بعد مال او را احتیاج دارند ومصرف صدقه
پندارند • فریضة من الله • از مقدره من الله حال است از ضمیر خبر که عاید است بر مبتدا ای
انما الصدقات دانیة الفقراء کذا وکذا حال کونها مقدرة من الله معنی اینست در حالی که مقدر شده ومعین
آمده • والله علیم حکیم • اینجمله تذییل است معنی اینست وخداء تعالی داناست مقادیر هر
چیزی داند وهمه چیز را بحکمت بدیع نهاداست که برساند • ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون

هو اذن • اینجمله عطف است بر ومنهم من یلمزک فی الصدقات معنی اینست وبعضی از ایشان کسانی اند که حضرت
پیغامبرم را می رنجانیدند وبکلمات ناپسندیده ایذای رسانیدند وبعضی در مدح از کلمات شورانکیز وکفتار
ایذاء آمیز میکفتند وبازمیکفتند که او صاحب کوش است خواهد که این کلمات شما برو خواهد رسید باز در جواب
میکفتند که این کلمات شما خواهد شنید واین کفتار را خواهد شنید در عرب مردی را که هرچه بکوش رسد
اذن کویند کوئی ذات او همه کوش بود چنانچه دیده بازرا عین کویند کوئی ذات او همه عین باشد • قل اذن
خیر لکم • قل مستانفه است چنانکه پیغامبرم کفت ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل
قل کذا ۱۷ اذن خبر مبتدا محذوف است ای هو اذن خیر لکم وجمله مقول قلنا است واضافت اذن سوی
اضافت مستتبع است معنی اینست در کوش است یعنی نشود ونیک است در حق شما یعنی نشود ودر
راه بدی نرود • یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین ورحمة للذین آمنوا منکم •
ورحمة برفع وجر خوانده اند رفع بعطف بر اذن دانند واینجمله تعلیل است بر هو اذن خیر لکم یا معترضه
است میان معطوف ومعطوف علیه براء مدح پیغامبرم معنی اینست بخدای می کرود وآنچه خداء کفته است
بشنود وراست کوی می داند کروید کا ایمان می برید وایشان اعتمادی کیرد وسبب رحمت وفیض رحمت
است با ذات او را رحمت کویند بر طریق زید عدل مبالغت در مدح جویند وچون جهت سبب ایمان
بخداء کرویدن راست ونسبت او بمؤمنان تصدیق کردن وپسندیدن است در حرف فرق کرد
در یؤمن بالله ودر یؤمن للمؤمنین لام آورد • والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم
موصول باصله مبتدا است لهم عذاب الیم خبر است عطف است بر ومنهم الذین یؤذون النبی با حال است
معنی اینست وآنکسان که رسول خدارا ایذاء میکنند ودم عداوت میزنند مر ایشانرا عذاب دردناک
باشد وعقوبت سخت باشد • یحلفون بالله لکم لیرضوکم • روایت کرده اند چون پیغامبرم
از غزوه تبوک بازکشت وبسوی مقر دولت وموکب ان مدت مراجعت پیوست آنکسانیکه تخلف
کرده وبعذر عجز خود سوکند خورده تثبل می نمودند این آیة در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق
ایشان بورود پیوست وبعضی کویند جماعتی منافقان یکجا بودند واهتمام در غیبت کوئی پیغامبرم
می نمودند تا آنکه در حق پیغامبرم مبالغت در نفی دین او جستند وانکار ما یقول محمد حقا فنحن بدون
الحمیر کفتند مردی از انصار که او عامر بن قیس نام داشت کوش در کلمات ایشان داشت که چه میکویند
وچه می جویند تا آنکه سخن مذکور چون در کوش او افتاد طاقت نیاورد وغضب کرد واز سخنان ناحق و
کفتارهاء باطل ایشان برآشفت حق محقق وصدق کفت واین حکایت به پیغامبرم رسانید ایشانرا حضرت
پیغامبرم حاضر کردانید ایشان سوکند دروغ خوردند ومجلس پیش بردند پیغامبرم سخن ایشانرا استوار
داشت وسخن عامر را صدق نپنداشت در واقع صادق عامر بود اظهار کرد کار ذو الجلال در دل عامر در آمد
وجمله یحلفون بالله سوکندی دیکر بست در شان منافقان باظهار صدق مقاله وبیان مصارف جلالت
عامر بن قیس وظهور بودن او از صادقان ووضوح دروغکوئی وعربده جوئی ایشان لیرضوکم جار ومجرور
محل اشتمال است از لکم معنی اینست ایشان پیش شما بخدا سوکند میخورند ودروغکویی را اظهار راست
وراست کویی می شمرند که ما عذر داشتیم وخود را در تخلف معذور پنداشتیم وسوکند میخورند که ما در شان
پیغامبرم چنین سخن نکفتیم وشمارا ازین سخن خوشنود میکرداند • والله ورسوله احق ان یرضوه
ان یرضوه با ضمار ان متعلق است با احق واحق خبر مبتدا است وضمیر فاعل احق وضمیر مفعول ان
یرضوه عاید بر خداء ورسول است بر تاویل مذکور وبر تاویل کل واحد محمول است کویند رضاء خداء
خداء واتحاد حکمی است در معاد توحید ضمیر روا است وتواند بود وان یرضوه مبتدا باشد واحق خبر

مبتدا و جمله مبتداء اول باشد و تواند که و جمله ان یرضوه خبر و الله دارند و خبر و رسوله محذوف پنداریند و کلام
بتقدیر و الله احق ان یرضوه و رسوله کذلک باشد برین وجه سوال توحید ضمیر در ان یرضوه وارد نشود
وحید والله و رسوله احق ان یرضوه بر هر دو تقدیر حال است بر ضمیر مفعول که عاید بر خدا و رسول ای یحلفون
بارضائهم ایاکم و الحال ان الله و رسوله احق ان یرضوه معنی اینست سوگند بر زبان می رانند تا ترا خوشنود
کرده اند و حال اینست که خدای تعالی سزاوارتر است بدین که ایشانرا خوشنود کردانند ۝ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ
شرطی است و مضمون جمله متعلق است چه شدینست که تعلق خوشنود کردن خدا و رسول بدین شرط مستحق
است چنانچه که گفت فلیرضوا الله و رسوله ان کانوا مومنین فی الباطن کما یدعون معنی اینست ترا خوشنود
دارند و خدا را اگر هستند ایشان چنانچه دعوی کنند در ایمان ۝ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ۝ استفهام براء انکار است بمعنی نفی بر وجه توبیخ و جمله معترضه
است براء تشدید و دربانه ضمیر شان است و شرط مبتدا است مجادل محروم بر فان ان نار جهنم ان مالهم
و خبر مبتدا است و جزاء او محذوف است ای لحق او و بنانه و اینجمله مبتداء خبر مبتداء اول است و جزاء شرطیات
جمله سابقه است معنی اینست و خدای تعالی مطلق است و سزاوار پرستش جزاو معبودی نیست ۝ ذَٰلِكَ
الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست آن یعنی دخول و خلود در نار جهنم رسوایی عظیم
و خواری مستقیم است ۝ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي
قُلُوبِهِمْ ۝ تنزل بر صیغه مجهول مضارع از باب افعال و تفعل خوانند و معنی یکی دانند ضمیر علیهم
و تنبئهم عاید بر مسلمانان است و ضمیر ما فی قلوبهم بر منافقان است ای ینزل علی المومنین سورة تنبئ
المومنین بما فی قلوبهم المنافقون چون قرینه بود انتشار ضمیر روا باشد و یا همه ضمیر عاید بر منافقانست
و علی بمعنی لام بود و علیهم بمعنی لاجلهم و فی شانهم باشد یا گویند چون سوره در شان ایشان فرود آید
گویی نازل بر ایشان است و این تشنیع از تشنیعات سابقه را مقرر است معنی اینست می ترسند منافقان
مومنانرا و سورتی که منافقانرا در دلهاست نسبت بر مومنان که ظاهر کرده یا گویند می ترسند منافقان
فرستاده شود از جهة ایشان یا براء اظهار ایقاف و پیدا آوردن شقاق سورتی که اینها را در دلهاء ایشان
استعشر کنند و خبثی و جنایتی که در باطن ایشان است بدانند آخر مسلمانان نفاق ایشان دانستند
و ایشان کردن آنچه پنهان میکردند نتوانستند خجل گشتند و رسوا شدند یا بمعنی کفر بتقدیر یحذر المنافقون
باشد معنی چنین آید ترسند منافقان ازین که سورت اسرار پنهان ایشان کشاده کند و رسوا کردند و
دروغ ایشان ظاهر شود و آب روی ایشان ببرد ۝ قُلِ اسْتَهْزِئُوا ۝ معترضه است براء تهدید معنی اینست
بگوای محمد استهزاء آورد و سخریه کند آنچه بر شما خواهند دید و دیع عقوبت آن خواهید کشید ۝ إِنَّ اللَّهَ
مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ۝ اینجمله تذییل است عرصه مذکور و ترسیدن ایشان بمضمون جمله ملوح بود
بتقدیم ملوح جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خدای تعالی بیرون آرنده و ظاهر کننده است آنچه شما می ترسید
از آن و خوف میکنید از آشکار شدن سر پنهان ۝ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ
نَلْعَبُ ۝ روایت کرده اند که روزی پیغامبر و یاران او در راه تبوک می رفتند از منافقان دو نفر پیش
پیغامبر بودند با یکدیگر گفتند بنگرید فقرهاء شام مجویید و در راه گرفتن حصارهاء روم و یحمل هیهات
کجاست این تمنا او را با این بکره چه نسبت و با این خطر چه نسبت و چه ملایمت خدای تعالی این گفتار به پیغامبر
وحی کرد آن جماعت ایستاده کنید و از سر باز دارید تا خود رسید و از شان گفتار ایشان جز دادوازان
باز پرسش کرد و شناعت آن بر روی ایشان آورد ایشان مطیع شدن پیغامبر مستجب نشدند و در جواب
عتاب انا کنا نخوض و نلعب گفتند یعنی ما این سخن بر وجه طعن و شک نگفته ایم بلک در راه لعب و لهو

رفته ایم چنانچه در عادة است چون مردمان با یکدیگر جمع شوند راه لغو و گزاف می پویند این آیة در شان
نازل گشت و این نظم در حق ایشان بورود پیوست و بعضی گویند جماعت هم که بودند در شان پیغامبر
استهزاء میکردند و یکی می شنید و می خندید پیغامبر از ایشان باز پرسید دو نفر گفتند کنا نخوض و نلعب یک
نفر گفت من سخنی نگفته ام و در راه غیبت کردن نرفته ام پیغامبر می شنیدی و می خندیدی و بدگویان ایشان می
پسندیدی گفت یا رسول الله توبه کردم و خود را باز آوردم بعد از آن پاک کردید و اخلاص ورزید پس از آن
از خدای عز و جل مرگ طلبید و دل بر سعادت شهادت نهاد و گفت از جهان بروم که شستن و برداشتن و دفن
کردن محتاج نباشد بعد از آن در جنگ کشته گشت و بسعادت شهادت پیوست بسیار جستند تن او را نیافتند
و در بعضی تفاسیر این را وارد در موردی دیگر دارد و در ورود قصه دیگری می آرد که شبی در راه تبوک پیغامبر
خبر کرد عبد الله بن ابی سلول و منافقان که با او بودند شنید که پیشتر رفته اند و در دیه ریزها انداخته که تا چون پیغامبر
رانند در عقب برسد دم را بجنانند و پیغامبر در عقب افتد و حضرت را دین باب مضرت رسد این آیة در شان
ایشان نازل گشت لام در و لئن سالتهم موطئه قسم است ای اقسم لئن سالتهم لیقولن ارز روی لفظ جواب قسم است
و از روی معنی شرط اینجا عطف است بر یحذر المنافقون الآنت و اقسم مقدر حکایت بود اقسام باشد تا عطف
بر خبر نیاید معنی اینست بسوگند یاد میکنم که بدرستی که ایشانرا هر آینه از شان گفتار ایشان هر آینه بگویند گفتار
و بکنند کردار ناگزیده و بعضی ناپسند بدو چو بید و در عادت چون مردمان جمع می شوند و در راه لهو و لعب می
روند از هر جنس میگویند و در طرف مختلف می پویند ما نیز بر حکم عادت میان خویش حرفی میکنیم و در راه گزاف
گویی در لعب مجا آوردیم و در راه طعن و شک در دین نیاورده ایم و نکوهش و مذمت پیغامبر نکرده ایم ۝ قُلْ أَبِاللَّهِ
وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ۝ قل جمله مستانفه است چنانچه که پیغامبر گفت ماذا
اقول حین یقولون ذلک فقیل قل کذا و استفهام در ابالله تقریب است بمعنی نیست و جمله مستانفه است معنی
اینست بگوای محمد بخدا و آیات کتاب خدا و رسول او که بودید شما استهزا آورنده و سخریه کننده این کار از
شما واقع شده و بتحقیق در وجود آمده ۝ لَا تَعْتَذِرُوا ۝ ایشان انکار قصه مذکور کردند و در کار مذکور لهو
و لعب پیش آمدند آیة لا تعتذروا نازل گشت و اعتذار از گفتار و کردار مذکور نهی پیوست مقرر جریمه مسطور
بود و محقق غلطت مذکور باشد معنی اینست عذری گویید و اعتذار مجویید آنچه در واقع است معلوم گشت
و آنچه از ایشان بهر کیفیتی که صادر بود قبیح و دروغ روی نمود عذر گفتن چه کار آید و اعتذار چه فایده نماید
۝ قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ۝ اینجمله تعلیل است و بر نهی از اعتذار دلیل است و اینجا
قد کفرتم مأول است ای اظهرتم الکفر بعد اظهارکم الایمان چه منافقان هیچ وقتی ایمان حقیقی نداشتند
و هیچ گاهی دین اسلام را حق نه پنداشتند و همیشه کافر بودند و اگرچه از روی ظاهر مسلمان می نمودند معنی
اینست بدرستی که اگر ظاهر شما بر کفر آلوده بودی هر آینه در کار ناشایسته عذری هویدا شدی ۝ إِنْ
نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً ۝ این شرطیه بر هر دو قرائت مستانفه بود و جواب
ما شان هؤلاء باشد و بر قرائت نعف و نعذب بر صیغه متکلم معروف و طایفه بر نصب مفعول است
معنی اینست اگر عفو کنیم ما از طائفه از ایشان که از دل ایمان آرند و اخلاص ورزند عذاب کنیم طائفه دیگر را که
دوام کفر بپذیرند و بر کافری بمیرند و در روایتی جماعتی که این کلام و این حکایت شکایت آمیز که از ایشان
است سه کسند یکی مسلمان گشت و بعفو پیوست و دو کس منافق ماندند و معذب شدند این آیة برین وجه
دلالت کند که اطلاق لفظ طایفه بر یک کس و دو کس روا باشد و اطلاق او بر جمع لازم نبود و بعضی گویند از این عفو
عذاب دنیا مراد بود و عفو در آخرت مراد باشد بدین وجه معنی چنین آید ذکر عفو کنیم طائفه را که ایشانرا
در دنیا جرمی و قتلی واقع نشود و معذب کنیم در دنیا طائفه دیگر را که ایشانرا قتل افتد و در آخرت سه معذب

خواهند بود وهمهٔ کافرانرا عقوبت روی خواهد نمود وبر قرأت یعذب بر صیغهٔ مضارع مجهول وطایفه برفع
فاعلیت معنی چنین آید طائفه از منافقانرا عذاب کرده شود وطائفه دیگر را که ایمان آورده اند آمرزیده شود ٥ بِأَنَّهُمْ
كَانُوا مُجْرِمِينَ ٥ جار ومجرور متعلق است بنعذب طائفه معنی اینست عذاب کنیم طائفه دیگر را بسبب
آنکه بسبب آنکه ایشان که کار ونه کار بودند وبر خویش وبر مسلمانان جفا می نمودند لاجرم سزاوار عذاب باشند ومستحق
عذاب کردند ٥ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ٥ من بیانیه است ای بعضهم من اولیاء بعض
خبر مبتدا است والمنافقون جملهٔ دیگر است در حکایت منافقان وشکایت ضلال ایشان مقرر حکایتی هست که
مضمون جمله مستانفه بود معنی اینست مردان منافقان وزنان منافقان بعضی از ایشان یاری دهنده اند
یا گویند از ایشان یاری میخواهند یا گویند بعضی از ایشان ماسی از بعض بند ٥ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ٥ جملهٔ یامرون مستانفه است در جواب ما وصفهم وما شانهم وتواند
بود که خبری دیگر بود معنی اینست امر میکنند بشرع بعضی کاری که او را شرع بسندد ونهی میکنند از معروف یعنی آن
کاریکه بسندیدهٔ شرع است وستوده عقل وطبع است باز میدارند وبکشاده دستی خود عطا می آیند ٥ نَسُوا اللَّهَ
فَنَسِيَهُمْ ٥ فنسیهم عطف است بر نسوا الله وجمله عطف است ومرفعل ثلثه مذکور را تذییل است معنی اینست
پس خدایرا فراموش کردند پس خدای ایشانرا ترک داد برای ایشان نیکی نهاد وایشانرا گذاشت وچون عیسی ... سخت
ترک را بلفظ نسیان آورد از جهت آنکه مشاکله بالفظ نسوا الله دارد چنانچه در جزاء سیئة سیئة معلوم شود ودرجا
بدین آمده ٥ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥ این جمله تذییل است وتاکید او از جهت رد انکارات معنی
اینست بدرستی که منافقان متصور بصفت فسق اند ومتجاوز از حد حق اند ٥ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ
وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا ٥ این جمله مستانفه است چه در آیه سابقه ذکر منافقان
وذکر کردار ایشان بود سامع از جزاء وسزاء ایشان سوال نمود این جمله بر وجه استیناف وارد گشت ووعده جزاء
وسزاء ایشان بیان نمود نار جهنم مفعول دوم است مر وعد را وخالدین حال مقدره است از مفعول
اول معنی اینست وعده کرده است خدای تعالی مردان وزنان منافق را وکافران مشرک را آتش دوزخ در حالتی که
مقدر است جاوید بودن ایشان در آن وذکر کافران که بعد ذکر منافقان ذکر عام بعد ذکر خاص باشد از
باب تکمیل دارند وبرای رفع وهم بیاوردند ٥ هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٥
جملهٔ هی حسبهم معترضه است برای بیان آنکه عذاب سخت بود ودر عقوبت وانتقام بسنده باشد لعنهم الله
عطف است بر وعد الله معنی اینست آتش بسنده است ایشانرا در ایلام وتعذیب وانتقام بلای وعذابی
است که بعض چیزی دیگر محتاج نیست وخدای تعالی ایشانرا لعنت کرد وبخواری ونگونساری آورد ومر ایشانرا است
عذاب مقیم وعقوبت مستقیم یعنی از ایشان نخواهد گشت واین موکد معنی خالدین فیها است که گوئیت ٥
كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا
فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا ٥ کالذین خبر مبتداء محذوف است ای فعلتم کفعل الذین من
من قبلکم وخطاب بر هر دو تقدیر مر منافقانرا بر وجه التفات از غیبت بسوی خطاب است واین جمله خطاب
بر هر دو وجه متفقی دیگر است ومر منافقانرا تبریر است ومر نکوهش ایشانرا وجمله کانوا تا آخر تعلیل آنست
وفاستمتعوا بخلاقهم عطف است بر اشد منکم قوة واکثر اموالا واولادا فاستمتعوا بخلاقکم کما استمتع الذین
با مصدریه است وجار ومجرور صفت مصدر است ای استمتاعا مثل استمتاع من قبلکم وخضتم عطف بر
کما استمتع الذین است ومعنی مجهول بر حذف نون است وخضتم کالذی خاضوا وتواند بود که الذین بمعنی نداوند
وصفت محذوف بیداوند وضمیر موصول محذوف بود تقدیر کلام وخضتم والخوض محذوف الذی خاضوا

محذوف م

باشد معنی اینست شما همچو آنانید که پیش از شما بودند یا کرده اید همچنانکه پیش از شما کرده اند زیرا که بودند ایشان
از روی اموال واولاد اکثر پس بنصیب خویش برخورداری گرفتند وبد آنچه داشتند بهره مند گشتند ودر بهره داری
یا گویند گردید شما همچو خوضی که پیشینیان کردند ٥ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ
هُمُ الْخَاسِرُونَ ٥ اولئک مبتدا است وجمله حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة خبر اوست وجمله مستانفه
است در جواب ما شان الذین قبلنا واولئک هم الخاسرون عطف است بر جمله اولئک حبطت اعمالهم
معنی اینست منافقان وکافران ناچیز شده است در دنیا وآخرت عملهای ایشان را در دنیا ایشانرا خوار
میکند ودر آخرت در درک اسفل می اندازد وایشان مقصورند بر خسران مخصوص اند وبر زیان کاری
بشتابند وهیچ بهره نیابند از آنچه کنند وبادست خالی روند ٥ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
استفهام برای نفی واثبات بود نبأ الذین من قبلهم وتواند بود که آمدن خبر گذشتگان که ملزوم تنبیه است
کنایت از تنبیه بود واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ بود یعنی نشاید که بر آمدن خبر گذشتگان تنبیه نشود
وبر سیدن خبرهای پیشینیان وگفتار منافقان وتقبیح حال ایشان معنی اینست ایا نیامده است ایشانرا
خبر کسانیکه پیش از ایشان بودند وسیرت اعمال وصورت افعال خویش می نمودند ٥ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ
وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ ٥ وقوم نوح با معطوفات خویش
از الذین من قبلهم بدل است وبودن عطف بیان نیز محتمل است ای الم یأتهم نبأ قوم نوح معنی اینست
ایا نیامده است ایشانرا خبر قوم نوح ع که با پیغامبر خود چه کردند وچگونه خود را در هلاک آوردند وهم در زیر
آب آمدند واز آنجا در آتش دوزخ رفتند وعادیان که مخالفان هود ع بودند همه یکبار مردند وثمود
یعنی قوم صالح پیغامبر بباد هلاک گشتند وهم بباد فنا رفتند وقوم ابرهیم ع یعنی نمرود ولشکر او کشته گشتند
واصحاب مدین یعنی حضرت شعیب ع آب را از ایشان هفت روز باز داشتند وگرمی هوا بر ایشان
کاشتند تا آنکه دم ایشان گرفت ودل تنگی پذیرفت ویک روز ابری خاست گمان باران بردند وخود را در زیر
آن ابر آوردند تا مگر از آن ابر راحتی بینند وباران یابند بجای باران آتش بارید همه بهلاک بوسشد ودوزخ
بوسشد المؤتفکات ای المنقلبات یعنی شهرها را بر کشیدند ونزدیک آسمان بردند واز آنجا سرنگون کردند بخجالت
وعقاب دوزخ سپردند ٥ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ٥ یا مصاحبت است یا تعدیه ومتعلق است
باتیهم وجمله مبنیه است مر اقوام را معنی اینست ایشانرا عقوبت کنند وبدوزخ در آتش انداختند ٥ فَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ ٥ فا سببیه است معنی اینست پس نبوده است ونیست کاری خدای تعالی که
ایشان ظلم کند وبجرم کسی را در عقاب افکند ظلم بحقیقت از خدای تعالی محال است زیرا که ظلم عبادت
از تصرف در غیر محل باشد وهیچ محلی نیست که محل تصرف او نبود وهیچ مسکنی نیست که موضع نفاذ
ولایت او نباشد وهرچه بر کسی افکند بر حکم روا است واطلاق ظلم نباید داشت وقضیهٔ بجود نباید نلاشت
وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٥ استدراک است برای دفع وهم جبریه که ایشان بنده
را مجبور میخوانند ظالمان ظلم بیداند مجبور با ظلم چه نسبت وعمل با اختیار را با مور چه مناسبت جمله
برای دفع وهم است وتکمیل است معنی اینست ولیکن ایشان بر نفسهای خویش می کنند وخود را در آتش می افکنند
بیت
بدست خویش بتر زد بپای خویش کهی بقصد خویش ستم کرد کسی دیگر چکند ٥ وَالْمُؤْمِنُونَ
وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ٥ این جمله عطف است بر جمله المنافقون والمنافقات بعضهم من
بعض معنی اینست ومردان مومن وزنان مومنه بعضی از ایشان دوستان ویاری دهندگان بعضی
دیگراند ٥ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ٥ جمله یامرون با معطوفات خویش یا مبنیه است ویا معلله

از ولایت مؤمنان و با یکدیگر حمایت کردن ایشان است معنی اینست کاری کنند ایشان که ناشایسته است
و عقل نپسندد و شرع انکار کند و نماز بر پای دارند و امر زکوة بجای می آرند و خدا و رسول خدا را اطاعت میکنند
و دم فرمان برداری ایشان ۝ اُولٰئِكَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ ۝ اینجمله تعلیل است
مر وعده رحمت را و تاکید او از جهة ابراز مدح و ثنای باری بر وجه وکادت و استواری است معنی اینست
بدرستی که خدای تعالی عزیز است نعمت دادن تواند حکیم است هر کاری که کند بحکمت کند سوال یامرون بالمعروف
و ینهون عن المنکر بیان ولایت و نصرت بود و اقامت صلوة غیر متعدی است و این مخصوص است بعضی از ارباب
ولایت بر غیری نصرت دیگری نیست عطف است هر دو یامرون بالمعروف بکدام معنی است جواب
ان بمعنی نهی از منکر و نیکوای دیگر بگفتار است و نماز کزاردن و زکوة دادن و اطاعت خدا و اطاعت رسول
خدای تعالی کردن و سایر انواع عادات بجا آوردن تحریض بر طاعت و بر انگیختن بر نیکی کردار است هر که اورا
در نیکی متابعت کند و دم موافقت زند پس امر معروف و نهی منکر بنصیحت بزبان قال است و کارهای نیک
کردن و از کردارهای بد باز ماندن نصیحت بزبان حال است ۝ وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ
عَدْنٍ ۝ جمله وعد الله المومنین تا آخر مقرر است مر مضمون جمله اولئک سیرحمهم الله معنی اینست
وعده رحمت بود و وعده کرده است مردان مومنان و زنان مومنه را که بخدای گرویده اند و دین اسلام
و متابعت پیغامبر علیه السلام ورزنده اند بستانهایی که فرود درختان آن جویهاء روان باشد و در آن
جاوید بودن ایشان در آن باغها و خانهاء پاکیزه و مسکن خوش آینده در جنات عدن مخلد بود و عدن
قصری از زر است در وی پنج هزار در است مکانی که مسکن خوش آینده در جنات عدن مقدر بود و
در هر مسکنی هزار حور عین است در اعلی جنت مخصوص پیغامبر و صدیقان است ۝ وَرِضْوَانٌ مِنَ
اللّٰهِ اَکْبَرُ ۝ اینجمله معترضه است براء مدح رضاء خدای تعالی و تنکیر رضوان براء تقلیل است معنی اینست
و خوشنودی خدای تعالی بزرگتر از جنات نعیم است اگر بنده مر نعمتها دارد و هوای دریافته بطبع خوش باشد
و امید وار نعمتها بود در حدیث است که ان قایل یقول لاهل الجنة هل رضیتم فیقولون انا اعطیتکم افضل
من ذلک قالوا و ای شیء افضل من ذلک قالوا و ای شیء قال احل لکم رضوانی فلا اسخط علیکم ابدا ۝ ذٰلِكَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ۝ اشارت بر در آوردن جنات و یافتن نعیم یا تذییل معنی اینست رضوان رستگاری عظیم
فلاح چه بزرگتر باشد ۝ یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ
اینجمله مستانفه است در جواب ماذا شانهم معنی اینست خدای تعالی با کافران و منافقان آنچه وعید
کرده است خواهد کرد و همه را در روز قیامت به پیش خواهد آورد ای پیغامبر تو در دنیا با کافران
و با منافقان جهاد بکن و کافران را بضرب تیغ زبون خویش گردان و با منافقان بحجت و بیان در آ
و ایشان را درشت بگیر و بر ایشان بنظر حقارت به بین این آیة دلالت است برین که با کافران رفق نباید
و نرمی نشاید ۝ وَمَاْوٰیهُمْ جَهَنَّمُ ۝ اینجمله حال است معنی اینست و جای ایشان در دوزخ بود و ماوای
ایشان آتش باشد ۝ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ ۝ از افعال ذم است المصیر فاعل اوست مخصوص بذم
محذوف است ای و بئس المصیر جهنم و جمله تذییل است معنی اینست و بد باز گشتن دوزخ جای خواری و نگون
ساری و مقام ناله و زاری و محل اوجاع و آلام و موضع ظلام و موطن تعذیب جاوید بندخانه که از آن بیرون
کسی نتواند و زندانی که ره بیرون آمدن نباشد و مسکن حیات و عقارب از ماکل و مشارب لاجرم
اینچنین مقر بئس المصیر بود و این مقامی مخصوص ۝ یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا کَلِمَةَ
الْکُفْرِ ۝ اینجمله از کفار حکایتی دیگر است و نکتهاء سابق را مقرر است کلمة الکفر مفعول است

دروغ ما قالوا و لقد استناع کرده عمل ثانی راست و از قد محذوفست معنی اینست سوگند میخورند بخدای که
نگفته اند کلمه کفر را و در اهانت کردن پیغامبر و یا عیب کردن دین اسلام و هر آینه کلمه کفر گفته اند و سوگند
خورده اند ۝ وَکَفَرُوا بَعْدَ اِسْلَامِهِمْ ۝ عطف است بر و لقد قالوا معنی اینست ایشان کلمه کفر
گفتند و بعد اظهار ایمان کفر ورزیدند ۝ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا ۝ روایت کرده اند در وقت باز گشتن
پیغامبر از غزوه تبوک یازده منافق و بعضی گویند دوازده اتفاق کردند و خود را بر اتباع شقاوت و عداوت
آوردند و قصد کردند که پیغامبر از جمله در وادی بیندازند و سازوی مطلوب خویش سازند شب بود و
پیغامبر نزدیک عقبه آمد عمار بن یاسر مهار جمل پیغامبر را می کشید و حذیفه از پس بود او میراند ناگاه
حذیفه آواز شتران و آواز اسلحه و آواز جماعتی را شنید بشتر شد و بر ایشان بانگ زد و بدرشتی و غلظت برآمد
گفت ای دشمنان خدا و رسول پست تر شوید درین وقت اینجا کجا آمدید ایشان از پیش او بدر رفتند و
بعضی گویند یکی میان ایشان مسلمان مخلص بود کیفیت پیش پیغامبر باز نمود و پیغامبر را بر حال ایشان خبر
داد و سر ایشان گشاد پیغامبر فرمود تا ایشان را باز گردانیدند و چون پیش پیغامبر آمدند پیغامبر پرسید
که ایشان که بودند آن مومن نام ایشان را گفت حضرت رسالت پناه فرمود اگر ایشان را بکشم مردم را بخاطر
رسد که محمد یاران خود را می کشد حال ایشان را بخدا داند و مرا گشته یاران خود میدانند و بعضی گویند پیغامبر
منافقان در خانه قصد کشتن پیغامبر کردند که جبرئیل حضرت را خبر کرد پیغامبر همه را بنام ذکر کرد و همه
بتعیین در ذکر در آورد گفت از اینجا بروید و استغفار کنید برخاستند و از پیش پیغامبر عبور رفتند این آیه
در شان ایشان نازل گشت و حال ایشان بظهور پیوست و بعضی گویند پیغامبر در غزوه تبوک بنی المصطلق
بیرون آمده بود آبی طلبید عمر در آب کشیدن مشغول شد میان او و غلام حضومت زاد غلام عبد الله دو از
بالانصار بر آورد عمر یا للمهاجرین ندا کرد عبد الله بن ابی سلول بر آشفت و کلمات ناشایسته گفت چنانچه
ما صحبنا محمدا الا الناظم و چنانچه امر بکم ان یکفوا طعامکم عنهم حتی یتفرقوا و یقولوا الا بطعامکم و چنانچه
لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل از اعز خود را مراد داشت و از اذل پیغامبر را بدیخت
و انا عمل نا الی رجل لیس منا در آن هنگام شخصی از مهاجران گفت لا احملک یا عبد الله
گفت سخن کلید با کلید دینیت از قهر کودکی حدیث آنست که ایمان با خلاص داشت در آن مقام بود حکایت
پیش پیغامبر گفت حضرت فرمود چگونه ایشان را بکشم و بدنامی کشتن کلمه توحید گویندگان چگونه کشم و اگر بکشم
هر زمان گویند پیغامبر اصحاب خود را می کشد لیکن ندا در کوچ کرد و همه از عز وقت در رحل آورد
زید بن ارقم بعبد الله بن ابی رسانید که پیغامبر میگوید که چگونه بکشم و هموا بما لم ینالوا نازل گشت و فضیح
ایشان بظهور پیوست عبد الله پیش پیغامبر آمد و گفت یا رسول الله میخواهی که عبد الله را بکشی در یک
ساعتی مرا بفرمای تا سر او را بیارم پیغامبر گفت ما میخواهیم که او را برفق و نرمی در ورطه اسلام در آریم و از
کفر و نفاق باز داریم و جمله و هموا بما لم ینالوا عطف است بر جمله کفروا معنی اینست و قصد کردند بچیزی
که نیافتند یعنی قصد کردند بقتل پیغامبر و یا باخراج و نتوانستند ۝ وَمَا نَقَمُوا اِلَّا اَنْ اَغْنٰیهُمُ
اللّٰهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ ۝ اینجمله عطف است بر و لقد قالوا کلمة الکفر معنی اینست و کینه نکشیدند
و مصلحت انتقام ندیدند مگر آنکه خدا و رسول او ایشان را غنی گردانید و بدرجه توانگری رسانید چه در آن وقت
که با پیغامبر در ولایت ایشان در مدینه در آمد منافقان مذکور فقیر بودند و محتاج می نمودند و مرکبی
نداشتند که سواری کنند برکت قدم متبرک پیغامبر و یمن قدوم میمون او باغهاء ایشان افزونی گرفت
و کشتهاء ایشان وفاء کامل پذیرفت ایشان را هر یکی را ده هزار درم رسانید و توانگر گردانید
و بر بعضی نظر تربیت گماشت و توانگری او را از خدای تعالی خواست بدعاء او غنی گشتند و بکمال دستگاه

بپوشد ثعلبه ملازمت مسجد داشت و مسجد را همچو خانه می پنداشت بحدی که او را مردمان کبوتر مسجد کردند
بر سنگ در پیشانی او که افتاده بود و اثر کثرت سجود پیدا می بود تا آخر چند گاه دیدند که بگاهی آید پیغامبر او را
طلبید و گفت تو آنچنان ملازمت داشتی چرا گذاشتی گفت خدای تعالی بر من بلائی نگماشته و مرا از در ماندن در مسجد
باز داشته چه یک پیراهن ندارم و او را می پوشم و در مسجد می آیم و نماز میگزارم و در خانه میروم و در گوشه برهنه
می شوم تا زن پیراهن بپوشد و نماز بگذارد از پیغامبر غنا طلبید پیغامبر از ناسپاسی و ناشکری از غنا
ترسانید باز آمد و گفت اگر من نعمت و مال دهم هر چه خداوند را حق باشد بدهم و در میراث در پی عثمان
بن عفان بروم و در پی خیرات همچو عبدالرحمن بن عوف شوم پیغامبر برای او دعا کرد و او گوسپندان
داشت در نتاج آورد و از بعضی روایتست که پیغامبر از خود گوسپند چند بوی داد برکت گوسپندان و دعای
پیغامبر مال او افزونی گرفت و او را در مدت اندک گوسپندان بسیار شد چنانکه از بسیاری مال در مدینه
نگنجید در وادی رفت و مسکن ساخت و با فزونی گوسپندان پرداخت و از جمعه و جماعت محروم گشت و از
صحبت پیغامبر بجهان پیوست چندان گوسپندان شد که در وادی هم نگنجید و صاحب ثروت گشت و کمال
پیوست ناگاه دو کس مصدقان صادقانکه فرستادهٔ پیغامبر بودند برای ادای صدقات برا و توجه نمودند تا
آنکه بثعلبه رسیدند و از وی زکوة گوسپندان او طلبیدند ثعلبه گفت زکوة استدن از مسلمانان جزیه بود الغرض
زکوة گوسپندان نداد فرستادگان مذکور باز گشتند و قصه پیش پیغامبر گفتند پیغامبر برآشفت و یا ویح
ثعلبه دو بار گفت بعد چند گاه ثعلبه زکوة گوسپندان پیش پیغامبر آورد حضرت قبول نکرد و گفت بر من
در رد زکوة تو وحی شد و هم برین جمله مضمون فرمان آمد ثعلبه مذکور خاک بر سر انداخت و باز گشت و بتنگی
و خرابی پیوست پیغامبر گفت من ترا امر کردم اجابت نکردی اینحال بر خویشتن خود آوردی بعد وفات پیغامبر
ثعلبه بر ابوبکر زکوة آورد ابوبکر قبول نکرد و گفت کسی را که پیغامبر رد کرده و در معرض قبول نیاورده من
چگونه رد نکنم و چه چگونه دم قبول او زنم و در خلافت عمر تلف گشت و بهلاک پیوست و جمله و ما نقموا
الا ان اغنیهم الله و رسوله از باب تأکید الزام بما یشبه المدح است بر طریق و ما نقمتم منا الا ان آمنا
سوال در بعضی تفاسیر آورده که نسبت اغنیا سوی خدا بر وجه حقیقت است و نسبت او سوی پیغامبر
بر وجه نسبت بدین وجه در اسناد یک فعل جمع است و میان حقیقت و مجازی می آید جواب فعل
یکی است و فاعل دو نسبت باعتبار دو مسند الیه دو اسناد بود یکی ازین دو اسناد حقیقت باشد و دوم
مجاز الیه بود و جمع میان حقیقت و مجاز نشود چنانکه گویند اعطی الامیر و شفاعة الوزیر این منظور [illegible]
زیرا که ترکیب اسنادی چیزی سوی ما هو له حقیقت بود در اسناد سوی غیر ما هو له می آید و آن جمع میان
حقیقت و مجازی نماید جواب دیگر آنکه در معطوف فعلی دیگر تقدیر کنند اغنام الله و اغنام رسوله گویند
صواب آنست که گویند اسناد اغناء نظر بکسب مسند سوی پیغامبر است و نظر بر خلق مسند سوی خدا
و هر دو نسبت الی ما هو له است پس هر دو نسبت حقیقت بود هیچ مجاز نباشد و همچنین در اضافت
فضل سوی ضمیر که عاید سوی خدا و رسول خدا بتاویل یا بتاویل کل واحد بهر دو اعتبار مذکور اضافت
حقیقی ۝ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ ۝ یک در اصل یکن بود نون را برخلاف قیاس حذف کردند و این
جمله شرطیه عطف است بر مضمون جمله سابقه ای نقلوا فان یتوبوا یک خیرا لهم معنی اینست پس اگر از کفر و نفاق
توبه کنند مر ایشان را بهتر بود و در توبه کردن و پشیمان شدن خوبی کار ایشان باشد ۝ وَإِن يَتَوَلَّوْا
يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۝ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق معنی اینست
و اگر از توبه روی میگردانند و کفر و نفاق را بر طرف نکنند و بر کفر مصر مانند خدای تعالی ایشان را در دنیا و آخرت
عذابی دردناک در دنیا نفاق ایشان ظاهر گرداند و بخواری بکشد و در دوزخ افکند ۝ وَمَا لَهُمْ فِي

الْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝ من ولی اسم ماست من زائده است و لا نصیر عطف است بر ولی و لهم خبر ماست
مقدم شده است بر اسم فی الارض متعلق است بلهم که ظرف مستقر است و این جمله عطف است بر یعذبهم که جزاء شرط
است معنی اینست و نیست مر ایشان را در همه زمین دوستی که مدد کند و نه یاری که یاری دهنده باشد که در حق ایشان
مدد آرد و از عذاب خدای تعالی باز آرد ۝ وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ ۝ این جمله معطوف است بر جمله الذین یؤذون
النبی متضمن ثعلبه و متضمن عمل منافقان آمد معنی اینست و بعضی گویند از ایشان کسانی اند که با خدای تعالی عهد
کردند و خود را بر وثوق میثاق آوردند ۝ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝
لام موطئه قسم است جواب شرط با براد جمله بیان عهد مذکور است معنی اینست هر آینه اگر بدهد خدای تعالی ما را مالی
صدقه دهیم و مال در مصارف خیر خرج کنیم و هر آینه از صالحان باشیم و روی عفت و صلاح را بارتکاب کاری
ناشایسته نخراشیم ۝ فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ ۝ لما ظرف بخلوا است و جمله عطف است بر عاهد
معنی اینست پس هر گاه که خدای تعالی ایشان را مال داد و در توانگری بر ایشان گشاد بر آن مال بخیلی کردند و بر امساک
آوردند و او را محبوس داشتند و خاطر بر دادن آن در گوش ننهادند و کسی را ندادند و عمری نگاه بانی کردند و
آخر بوارث سپردند قطعه هر که را مال هست و خوردن نیست ۝ او از آن مال بهره کی دارد ۝ یا بتاراج
حادثات برند ۝ یا بمیراث خوار بگذارد ۝ عاقل آنست که مال بر زیادت بر قدر حاجت نگیرد و این بلا بر خود
نپذیرد اگر بی اختیار فقیری غنی و مالدار شود باختیار خود را فقیر سازد بدادن مال و بخشیدن آن تا از محنت
نگهبانی خلاص یابد ۝ وَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ ۝ جمله و تولوا عطف است بر بخلوا و هم حال است معنی اینست
و روی گردانیدن از دادن مال با قدرت و فراخی و توانائی حال و فرمانهای خدا و رسول بمحبت مال نگذاشتند
و حال اینست که ایشان همیشه صفت اعراض از دین اسلام کارند و بطبیعت دل برخاصیت می کارند ۝ فَأَعْقَبَهُمْ
نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ ۝ جمله فاعقبهم عطف است بر تولوا و هم ضمیر
راجع بر اسا است ما موصوله با صله یعنی ما وعد الله مفعول دوم است مر اخلفوا را و ما در اخلفوا مصدریه است
و با سببیه است و جار و مجرور متعلق است با عقبهم معنی اینست پس خدای تعالی انفاق در دلهای ایشان در عقب
و آن را تا روزی که بکشند مقابل بزید بجناب ایشان کاست بسبب خلاف کردن ایشان آنچه وعده کرده است
با خدای تعالی از تصدق مال و صلاح احوال و بعضی ضمیر اعقبهم عاید بر بخل دارند و بخل را باعتبار نسبت فاعل بداند
بدین تقدیر با سببیه است در بما اخلفوا موجب تعقد سبب شود جواب آنست که ضمیر اعقبهم عاید بر خدای تعالی
باشد چنانچه گذشت و معنی همان بود که بتحقیق پیوست ۝ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝ عطف است
بر بما اخلفوا معنی اینست و بسبب خلف کردن چنانچه گذشت و وعده کردن و دروغ گفتن ۝ أَلَمْ يَعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۝ استفهام برای انکار است بعض توبیخ
و جمله متضمن است مر وعید منافقان و ایعاد عقوبت ایشان معنی اینست امید اند بدرستی که خدای تعالی
ایشان میداند و در یافتن آنچه مخفی شوند و در خفای آن میکوشند می تواند و بدرستی که خدای تعالی داننده همه عیبهاست
پس علام الغیوب دروغ گفتن و سوگند بدروغ خوردن چه لایق است و نشاید که او را داننده همه عیبها دانند
الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ ۝ الذین منصوب بر ذم است بتقدیر اعنی
و یا مرفوع بر ذم است بر مبتدائی ای هم الذین یا مجرور است از ضمیر مجرور که در سخریهم است روایت کرده اند
روزی پیغامبر فضیلت تصدقات بیان کرد و ثواب انفاق را در بیان آورد صحابه رغبت کردند و موازنه
صدقات پیش آوردند چهار هزار درم آورد و چهار هزار برای خود و عیال گذاشت پیغامبر فرمود بارک الله
و عاصم انصاری هشتاد وسق خرما پیش پیغامبر آورد و بعضی گویند صد هر وسقی هشت صاع و هر صاعی
شانزده سیر و عثمان بن عفان صدقهٔ عظیم آورد و عقیل ابن ابی طالب یک صاع خرما آورد و گفت دو صاع

خرما یافتم یکی را آوردم و یکی را برای بچگان گذاشتم منافقان در صدقات ایشان طعنه زدند و در معرض ریا و سمعه آوردند این آیه در حق رد عیب کنندگان و طعنه زنندگان فرود آمد چنانچه این قصه بالا گذشته و ذکر بیان پیوسته داین که آیتی دیگر است در تشنیع منافقان و مقرر است مر جمله سابقه را که در تشنیع ایشان است فی الصدقات ظرف مستقر است معنی اینست آنانکه افزونی کنندگان و زیادت بر فریضه دهندگان را از مومنان در صدقات عیب می‌کنند و دادن ایشان را در معرض دادنی که ریا و سمعت باشد افکنند ۵ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ ۵ موصول یا صله عطف است بر مطوعین جهد بفتح جیم و بضم آن خوانده اند و معنی هر دو مطابق است و بعضی جهد بفتح مشقت گویند و جهد بمعنی طاقت دانند معنی اینست افزون کنندگان را الحاق که نمی‌یابند مگر مشقت خویش یا بر قدر طاقت خویش چنانچه عقیل دو صاع خرما مشقت حاصل کرده پیش حضرت رسالت پناه آورد اول را بریا و یا سمعه و طایفه دوم را بقلت صدقه عیب میکنند و در ورطه عیب و حقارت می‌افکنند ۵ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ ۵ عطف است بر یلمزون معنی اینست پس سخریه میکنند و در ورطه عیب و حقارت می‌افکنند منافقان بر منفقان و استهزاء میکنند بر ایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ ۵ جمله جزیه است و ماضی بمعنی مستقبل است از جهت تیقن وقوع بمعنی مستقبل آورده بمجموع فی الصدد و این جمله مستانفه افتاد در جواب ماذا یصنع الله لهم معنی اینست خدای تعالی ایشان را جزای سخریه خواهد داد و جزاء آن پیش ایشان خواهد آورد ۵ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۵ عطف است بر سخر الله یا حال است معنی اینست و مر ایشان راست عذابی الیم و عقابی عظیم ۵ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ۵ برای تسویه است بر طریق سواء علی شتمه او نعته و سخطت علیک قسم او انعد و جمله استغفر لهم او لا تستغفر لهم تقدیر او نعته و سخطت علیک قسم او افعل و تحقیق و عید سابق است و جمله شرطیه برای بیان تسویه در عدم غفران است و مراد از سبعین کثرت است نه عدد و در کلام عرب بیان کثرت ذکر عدد سبعین مستعمل است بلکه در پارسی نیز سایغ است و گویند اگر هفتاد بار بگویی نخواهم داد و بعضی شراح از عدد سبعین ذکر کرده و بیان از معنی بوجهی بدیع آورده و آن آنست که عدد دو نوع است قلیل و کثیر قلیل عددی است که کمتر از عددی بود و اقل او دو است که کمتر از سه باشد و کمتر از دو یکی است و در اصطلاح نحات عدد نیست و عدد کثیر عددی است که بیش از عدد دیگر بود و اقل از آن است که بیش از اثنین باشد و نیز عدد بر دو نوع دیگر است از جهت انقسام بمتساویین و انتفاء آن شفع و وتر است و اقل شفع دو بود و منقسم بدو فرد که متساوی اند و ادنی او وتر است که کم تر ازو از غیر منقسم یکی و آن عدد نیست که عددی شامل است مر قلیل و کثیر هر دو نوع است هفت است که متضمن اثنین و سه بود و مشتمل بر ثلثه و خمس باشد و عشره را کمال عقد آحاد دارند و اول عقود پندارند بعد از آن تا عقود بود با عقود دیگر که متضمن آحاد باشد و عدد هفتاد جامع است مر عقود را و آحاد مشتمل است مر همه انواع را از قلیل و کثیر و اوتار و اشفاع را و عدد هفتاد هم هفت عقود است و هم هفت آحاد و عدد هفت در هر یکی جامع است و همه انواع قلت و کثرت را شامل است و اشفاع در آحاد اثنین و ثلثه و اربع شامل اوست و ثلاثه و خمس و سبعه را متناول است از عقود عشرین و ثلثین را در گرفته و بر ثلثین و خمسین و سبعین محتوی گشته برین تحقیق عدد هفتاد مر همه انواع اعداد را شامل بود و از جهت اشتمال بر کل اقسام عدد کامل باشد معنی اینست آمرزش بخواه برای ایشان و یا مخواه هر دو برابر است و کفر منافی آمرزش بود و شک نیست که منافق کافر است اگر آمرزش برای ایشان بخواهی هفتاد کرت و یا بمعنی خواستن کرات بیشمار تا هر آینه خدای تعالی ایشان را نیامرزد و گناهان ایشان را نبخشد ۵ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۵ این جمله مستانفه است چنانچه کسی گفت بای سبب نفی قبول ذلک بانهم الی آخره معنی اینست آن یعنی تعذیب منافقان

و نا آمرزیدن

و نا آمرزیدن ایشان بسبب آنست که بدرستی که ایشان بخدا و رسول خدا کافر شدند و بدین اسلام کفر ورزیدند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۵ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای راه ننماید مومن را که در حکم او فاسق‌اند با نکار الطاعت فرمایند و میدانند که ایشان بر فسق خواهند بود و بر کافری ثبات خواهند نمود ۵ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ ۵ این جمله حکایتی دیگر است و منافقان را مقرر است مر حکایات ایشان که بالا گذشته و ذکر پیش از این گذشته و رفته معنی اینست شادمان شدند و بر خوشدلی آمدند کسانی که از جهاد مبرم در سوی باجابت سخنان ایشان پرداخت و ایشان را مستخلف ساخت و سوی اعتقاد ایشان ورطه انداخت یا گویند بر اتفاق ایشان شیطان وسوسه کرده و در معرض تخلف از جهاد آورد ۵ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ۵ بمقعدهم ای بقعودهم جار و مجرور متعلق است بفرح خلاف رسول الله یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای بقعودهم بمخالفة رسول الله معنی اینست شاد شدند و بسیار امیدند از مشقت معرکه و نجات از در آمدن مهلکه و بمخالفت رسول الله و خدا را شادی بشمار کردند و بکردن خود خورسند گشتند ۵ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۵ یجاهدوا مفعول کرهوا است و جمله عطف است بر فرح المخلفون معنی اینست جهاد کردن خویش را بصرف مال و رنج تن خویش در راه رضای خدا مکروه داشتند و ناخوش و ناراضی پنداشتند و رغبت سوی این کار نکردند و دل بر طلب آن ننهادند چنانچه مسلمانان نهادند و آن را مخزن دین و دنیا می‌پندارند و کراهت که اینجا مذکور است در شان منافقان مسطور است کراهت اعتقادات است و موجب نفرت از جهاد است چه کراهتی را که مسلمانان در جنگ بدر حکایت کردند و در شان ایشان وهم کار دهون گفتند که کراهت طبعی بود و هر یکی از ایشان بر حکم اعتقاد رغبت می‌نمودند ۵ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۵ قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حین قالوا ذلک و جمله قل نار جهنم اشد حرا مقول قل است معنی اینست بگوای محمد آتش دوزخ از روی گرمی سخت‌تر است ۵ لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ۵ لو برای تمنی است معنی اینست کاشکی که ایشان برین صفت باشند که این معنی دریابند و تواند بود که لو برای شرط بود و جزاء او محذوف باشد ای و لو کانوا یفقهون ما کرهوا ذلک و جمله را تذییل دارند و تاکید کلام سابق پندارند چه از کلام سابق نادیدنی ایشان مفهوم بود کلام از جمله مقرر آن مفهوم نمود معنی چنین آید اگر ایشان دریابنده می‌بودند جهاد را مکروه نمی‌پنداشتند و در روی رغبت می‌نمودند ۵ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا ۵ فا سببیه است ضحک و بکا متعلق باختیار نیست امر فلیضحکوا چه معنی است سوال انفعالات امر و نهی را معمول برادر تکاب اسباب گفته اند چنانچه فاخشوهم و لا تخشوهم بدین طریق رفته اند پس فلیضحکوا و لیبکوا بمعنی فلیکونوا اسباب الضحک و لیکونوا اسباب البکاء کثیرا باشد جواب مذکور دفع شود و اگر کسی سوال گوید این جواب در ارتکاب سایغ است اما ارتکاب اذن ضحک و خوشی مستهجن بر لهو و لعب بود چه تعریض لهو و لعب بد سایغ نیست سوال اسباب ضحک سبب خوشی و ضحک می‌شود چون نظر در لعب اطفال آورد و حسن افعال و صلاح اعمال و مانند آن نیز موجب خوشی مواخذه بود تقلیل باید و اسباب غم و بکا تکثیر شاید جواب دیگر آنکه مقصود در هر دو امر اند دارند و بمعنی فلیقللوا الضحک و لیکثروا البکا پندارند و تقلیل ضحک باز داشتن بود و تکثیر بکا باز داشتن باشد و بعضی این هر دو امر را بمعنی خبر دارند و مراد از و یضحکون قلیلون پندارند چنانچه در غفر الله امر بانفعال نبود معنی اینست دوزخیان در دوزخ گریه کنند چندان آب از چشم ایشان برود که چشم ایشان مجروح گردد و بجای آب خون روان شود چنین مذکور از آن گریه باشد و حکایت از آن گریه بود سوال کافران را دوزخ ضحک نخواهد بود و ایشان را خوشی بر سبیل قلت هم روی نخواهد نمود در حق کافران این خبر چگونه مستقیم آید و جموع مطابق واقع نماید جواب در بعضی

تفاسیر گفته اند جزاء ضحک در دنیاست وجزاء بکا در آخرت معنی چنین آید که منافقان در دنیا اندکی بخندند
و در آخرت بسیار بگریند ٥ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٥ اکرام ولیکوا بود واکرام بکثرت
بکاء در دنیا بر معنی ارتکاب اسباب چنانچه گذشته وذکر آن بالا رفته تعلق جزاء بر سابق بنهادند متعلق جزاء
باشد فلیضحکوا و لیبکوا معترضه بود در نصب مفعول له اتحاد فاعل مفعول له شامل شرطاست وایجا اتحاد
فاعل نیست چه فاعل مفعول له جزاء نار است وفاعل لیبکوا کفار است وفاعل جزاء کردار است معنی اینست
پس خداء تع آتش دوزخ از جهة جزا دادن کافران بسبب کسب ایشان است ٥ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى
طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا ٥ معی
در هر دو محل بسکون یا و فتح او خوانند ومعنی هر دو یکی باشد وجمله شرطیه عطفاست بر جمله قل نار جهنم اشد
حرا معنی اینست پس اگر خداء تع از تبوک بسوی طائفه از ایشان که باقی مانده باشند باز گرداند وباز ببلاء
صحبت او مبتلا کند یعنی طایفه از منافقان در غزوه تبوک کشته گشتند وطائفه بایمان اخلاص پوشند وطایفه
در نفاق باقی مانند چون ترا خداء تع سوی این طایفه باز گرداند وباز ایشان را صحبت تو رساند پس ایشان
کوشش نمایند که در غزاء دیگر همراه تو بیرون آیند پس بگو هرگز بیرون نیاید وهمیشه در غزا جدا باشید وصحبت
مرا بیچ دشمنی کارزار مکنید وهم آن کار مزنید واز دولت غزا محروم باشید وازین سعادت باز مانید ٥
إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ٥ انکم رضیتم معلل است این جمله
شکر بود ند والکار می نمودند معنی اینست زیراکه بدرستی که شما باز ماندن از حرب بار اول را راضی شدید که
شما را طلب میکردم وبرادرک سعادت عزوی می آوردم پس بنشینید با پس ماندگان وباز داشته شدگان
چون نسوان وصبیان ومردان کبیره عمیان ومجانین وامثال ایشان ٥ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ
مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ٥ عبداللہ بن ابی سلول مریض گشت وبورطه مرض حتی لا یرجا به پسر
عبداللہ مؤمن مخلص بود پیش پیغامبر حال باز نمود ودر رجاء نجات براء کفن پدر پیراهن پیغامبر درخواست
کرد پیغامبر اختیار بر عطا پیراهن بالفته کشید عبداللہ دوم پیراهن که شعار بود طلبید پیغامبر پیراهن که
شعار بود از جهة ظاهر اسلام او را داد ولطفی که با مسلمان داشت بنیاد نهاد بعد ساعتی جنازه آوردند
پیغامبر برخاست وگزاردن نماز جنازه او خواست عمر گفت بر جنازه ابن ابی سلول نماز خوانی گزارد واو در
چنین روزی چنین وچنین سخنان گفته وارصلاحیت نماز جنازه بیرون رفته بعد ازان استغفر لهم اولا
تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم حجت آورد وبه پیش پیغامبر ذکر کرد پیغامبر
فرمود حسرت واحتربت ولو علمت انی ان زدت علی السبعین یغفر له ردت علیها وپیغامبر باز رفته
نماز جنازه بگزارد ولحیتی بر کرد او بایستاد وباز گشت ومقداری آمده بود که این آیة نازل گشت وجمله ولا
تصل عطف است بر شرطیه سابق فان رجعک الله فقد کذا وکذا تصل علی احد منهم مات ابدا معنی اینست
وهیچ یکی از ایشان که مرده باشد کرد او مکرد ودر معرض استغفار میار وبزیادت گور او مرو ونزدیک گور او
ایستاده مشو ٥ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ٥ جمله تعلیل نهی مذکورات وبیان علت
منع مسطور وچون نهی از صلوة ومنع از دعا ملوح بر کفر ایشان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود
معنی اینست بدرستی که ایشان کفر ورزیدند وبخدا ورسول او نگرویدند ٥ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ٥
وماتوا عطف است بر کفروا وهم فاسقون عطف است معنی اینست ومرده اند ایشان مگر درین حال
که کافرانند وشایان دعا ونماز تو نباشند ٥ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ ٥ اینجمله عطف است
بر جمله ولا تصل علی احد معنی اینست بعجب میاید وخوش آینده مباشد مال خویش وفرزند خود که جمله
فانی است ومعذاب آخرت براء منافقان وکافران باقیست ٥ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ

فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ٥ اینجمله معلله است معنی اینست بدرستی که نمی خواهد خداء
مگر آنکه ایشان را در دنیا عذاب کند برنج کسب ومشقت ونگهبانی مال وحیات فرزندان واصابت مصایب وآفات
ونهب واسر وبذل مال در دین ودران بیرون اید جانهاء ایشان درین حالکه قرآن ودین اسلام را منکر اند ولا
تعجبک اموالهم واولادهم وهم کافرون بالا گذشته اینجا از جهة تاکید مکرر گشته با آنچه بالا مذکور است در حق فرقه دیگر
دارند واین حق طائفه دیگر بیدا آرند تکرار شود بلکه تاکید بود ٥ وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَ
جَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ٥
اینجمله شرطیه شکایتی دیگر است از منافقان وعطف است بر مضمون سابقه چون فرح المخلفون وجزاء آن معترضه
است چه انزال سورة فعل است ومتضمن معنی قول استاذنک جزاء شرطیه است وقالوا عطف بر وی است معنی
اینست وچون فرستاده شود سورتی که بخدا ایمان آرید در حالتی که پیغامبر را موافق ومصاحب باشید
وبموافقت حضرت جهاد کنید کسانیکه خداوندان قدر اند ایشان از تو در باز ماندن قتال دستوری جویند
وذرنا نکن مع القاعدین گویند یعنی بگذار ما را تا باشیم از جماعت نشستگان واز افعال معذور داشتگان سوال
بیان سورة قطعه از قرآن مراد جمله چگونه بود واین جمله سورة جنوع باشد جواب از سورة قطعه قرآن مراد
دادند اینجمله را با سورة مجاز آیة بود از باب ذکر کافران وارادت جزو باشد ٥ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ
الْخَوَالِفِ ٥ جمله مستانفه است چنانچه که سامع گفت ما بالهم یصنعون ذلک فقیل رضوا الخ خوالف جمع
خالفه است وصفت جماعت مردانست یا صفت زنانست معنی اینست وبعضی باین شدند که باشند
با جماعتی که در جهاد بیرون نمی آیند یا با زنانیکه می نشینند ومرد از اوی نمی نمایند ٥ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ٥ عطف است بر رضوا معنی اینست ومهر کرده شده است بر دلهاء ایشان وایشان
جهة مهر کردن دلها چیزی در نمی یابند ودرق فهم نمی کنند ٥ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ٥ لکن براء استدراک است براء دفع وهم آنکه بتقاعد ایشان
از جهاد کسی دل نهند وعمل جهاد در دست نداد دیگران هم در جهاد نرفتند وازین سعادت محروم گشتند
معنی اینست اگر رسول وآنانکه بدو ایمان آوردند نکوست وبصرف مالها ورنج نفسها جهاد کردند خوبی
در دست ٥ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥ عطفاست بر جمله سابقه
معنی اینست وایشان یعنی مر رسول ومومنان ایشان راست خیرات ومخصوص برایشانست میراث خیرات
ونصیب ایشان مقدر آمده خیرات دنیا ونصرت وفتح وغنیمت وخیر آخرت چون مغفرت ومثوبت
بباز ماندن کسی از خیرات ایشان باز نمایند وعمل خویش را بر کسی موقوف ندارند وایشانند هم ایشانند رستگاران
اند وبسعادت یاراند فلاح دین ودنیا یافته ونجات دارین دریافته فطوبی لهم ٥ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ٥ اینجمله معلله است مر جمله اولئک لهم الخیرات را معنی اینست
زیراکه ساخته کرده است خداء تع برای ایشان باغات بسیار وروان است زیر آن اشجار انهار ویا بستهائی که
کاین است جویهاء روان وغیر آن وحال اینست که جاویدند دران فتور نگیرد وفنا نپذیرد ملک ایشان ملک لایبلی
است وشتاب ایشان لایعنی است ٥ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٥ ذلک اشارت مذکور است واستعمال ذلک
در قریب براء تعظیم است واینجمله تذییل است معنی اینست آن یعنی نصیب شدن خیرات وجاوید بودن
در جنات رستگاری عظیم وفلاحی فخیم است طوبی لطالبه وبشری لمن سعی به ٥ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ
الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ ٥ معذرون در اصل معتذرون است با افعال فساد گشت ونقل فتحه سوی ما قبل
بادغام پیوست واینجمله دیگر است متضمن حکایت حال از بعضی باز ماندگان از قتال ومتضمن شکایت آمده
وملحق شکایات سابقه شده معنی اینست وآمدند تقصیر کنندگان وعذر نابوده گویندگان در نشان قتال از

اعراب وصحرانشینان بدویان قاصر الالباب تا دستوری داده شود مر ایشانرا در تخلف از اخران ۝ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۝ اینجمله عطف است بر وجاء المعذرون معنی اینست و باز ماندند و بیرون نیامدند منافقان که خدا و رسول را دروغ کنند و در جهاد با پیغامبر نرفتند ۝ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ جمله مستانفه است معنی اینست براء وعید و ایعاد بعذاب شدید خواهند رسید آنانرا که کفر ورزیدند و کفر ورزیدند از متخلفان مذکور عذابی الیم و عقابی لجحیم ۝ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ۝ جمله لیس علی الضعفاء مستانفه است چنانچه کسی بعد شنیدن وعید متخلفان از ایشان کسانیکه از جهة ضعف تخلف کردند و بعذر واقعی باز ماندند پرسید بروجه استیناف این جواب شنید معنی اینست نیست بزه کاری بر ضعیفان و بر رنجوران که از بی قوتی و حاجتمندی که بدان در جهاد نشتابند و بر کسانیکه مال آنرا در جهاد خرج کنند نیابند مر دین خدا و رسول را نیکخواهی کنند و از باطن مخلص باشند ۝ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ ۝ جمله معلله است معنی اینست بر ایشان بزه کاری نیست و خدایتعالی بی گنه کسی را عذاب نکند ۝ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست و خدایتعالی آمرزگار است گناهانرا آمرزد و رحیم است رحمت و نعمت آورد سوال عفران بعد جریمه بود تخلف از قتال در حق معذوران بدلیل آنکه ایشانرا محسن خوانده جریمه نیست پس جهت اثبات عفران در حق ایشان بچه معنی است جواب تواند بود که تخلف از قتال معذورانرا همچو اجراء کلمه کفر باکراه از باب رخصت بود منافی جریمه بودن و متعلق عفران گشتن نباشد و اگر بر طریق اکل میته در وقت اضطرار چنانچه مذهب ابو حنیفه است مباح شود تعلق عفران باعتبار امکان جریمه بود چه ممکن که بالتحقیق عذر ایجاب جهاد بکیفی ساقط بودی و در تخلف از جهاد صفت محسن بودی روی نمودی باعتبار امکان جریمه بودن تعلق عفران اثبات کرده و کلام بر طریق صین منهم الرکته شود ۝ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ ۝ ولا علی الذین عطف است بر علی المحسنین امام زاهد در فعل اتوک بمعنی ماضی ترجمه کرده و معنی بر خلاف موجب اذا ما له براء استقبال آن آورد صاحب کشاف اتوک و تولوا شرط و جزا را بمعنی مستقبل داشته قلت بتقدیر قد اذا کان اتوک حال پنداشته و حال چون متقدم بر عامل باشد از احوال ماضی و بیان الهیئت و پیش آمدن براء خواهش جمله گفتار لا اجد ما احملکم بود و بعد از مقال مذکور آمدن براء عرض باشد این وجه از جهة مستقیم نیاید و تلقین او درست نمی نماید و صاحب کشاف قلت را تعلیل قوی نیز داشته و کالمعترضه پنداشته این وجه درست آید و معنی می نماید صواب آنست که قلت را حال از فاعل تولوا که بحذف رابطه یا از کاف عنک محذوف دارند و معنی اذا ما اتوک و تولوا عنک و قلت لهم کذا پندارند سوال این حکایت شانی است که گذشته و ذکر امری است که با نصرام پیوسته ذکر او بر وجه استقبال بچه وجه بود و تصحیح این مثال چگونه باشد جواب مقصود ذکر قاعده کلی باشد و ذکر جزئی گذشته بر وجه تلمیح بود مقصود دارند و ذکر آینده را بشارت واقعه گذشته پندارند لفظ و معنی درست آید و هیچ وجه اشکال روی ننماید جمله شرطیه جمله الذین است و اعینهم تفیض من الدمع حال است از فاعل او معنی اینست حرج نیست بر معذوران و سبیلی نیست بر محسنان و بر کسانیکه چون بیایند بر تو برای آنکه ایشانرا سوار کنی بی حصول غرض باز گردند درین حال که ایشانرا لا اجد ما احملکم علیه گفته و از تو مرکبی سواری نیافته و حال این بود که چشمهاء ایشان را اشک از جهة اندوه روان شود و همچو جوی آب رود بسبب آنکه نیابند آنچه تحصیل مرکب انفاق کنند و در راه جهاد شتابند ۝ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ ۝ جمله انما السبیل تذییل است و جمله وهم اغنیاء حال است درین جمله بقرینه ذکر ضعفاء

ومرضی

و مرضی معطوف و محذوف ای انما السبیل علی الذین یستأذنونک وهم اغنیاء و اقویاء قصر مذکور است و نظر او از جهة محنت زدگان و فقراء و اغنیاء و ضعفاء و اقویاست معنی اینست نیست راه مواخذه مگر بر کسانیکه از تو در تخلف جهاد دستوری جستند و حال اینست که ایشان اغنیاء و اقویا اند بیرون آمدن می توانند و بغیر عذر از جهاد باز می مانند ۝ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ ۝ مستانفه و معلله است معنی اینست راضی شدند و خوشنود گشتند بدینکه باشند از جماعت مردمان پس مانده یا از زنان محروم شده و مهر کرده است خدایتعالی بر دلهاء ایشان تا پند نگیرند و صلاح نپذیرند ۝ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ فا سببیه است معنی اینست چون بر دلهاء ایشان مهر شده پس ایشان خداوندان علم نیند چون چیزی در دل نیارند چگونه دانا شوند يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ۝ جمله مستانفه است چنانچه که سامع از شان ایشان سوال کرد و صالت ماذا یصنعون بر زبان آورد معنی اینست عذر خواهید جست و بعذر خواهید برخاست چون شما از غزوه تبوک سوی مدینه باز خواهید گشت و از سفری که دارید مراجعت خواهید پیوست ۝ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ ۝ جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین یعتذرون لا تعتذروا مقول قل است لن نؤمن لکم جمله معلله است معنی اینست بگو ای محمد اعتذار مکنید و عذر مخواهید که قول شما را تصدیق نخواهیم کرد و در حیز صدق نخواهیم آورد ۝ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ۝ جمله معلله است مر لن نؤمن لکم را معنی اینست زیرا که خدایتعالی ما را ازینکه شما در تخلف عذری نداشتید خبر کرده است و وحی از احوال شما جبرئیل آورده و شما با ما نفاق دارید و دل بر عداوت ما بسته اید و از اعمال ناکرده و افعال ناپسندیده شما خبر داده و سرهاء پنهان شما را پیش ما گشاده ۝ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ۝ و جمله و سیری الله عطف بر مقول قل است ای قل هذا القول عطف مفرد بر مفرد باشد خبر بر انشا بود و جمله کنایت است ازینکه ایشان در مستقبل کارهاء نیکند و کارهاء بد در زمان آینده صادر شود که بدین خدا و رسول پیوندند ۝ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس باز گردانیده خواهید شد سوی داننده غیب و ظاهر است که علم او پسندیده و محتاج سوی اعلام کسی نشود ۝ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ جمله عطف است بر تردون معنی اینست پس شما را بجملهاء شما آگاه کند و آنچه فراموش کرده اید یاد دهاند نامه خوانید هرچه کرده اید ببینید این زمان منکر مشوید و عذر مکنید و سوگند مخورید چون خدایتعالی در حسابگاه بیاگاهاند اعمال و احوال اصلا پوشیده نماند چه جای انکار بود و چه مقام اعتذار باشد ۝ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ ۝ سیحلفون مستانفه است در جواب ماذا یصنعون حین لم یقبلوا اعتذارهم لتعرضوا متعلق است بر سیحلفون معنی اینست زود باشد که این منافقان پیش شما سوگند خورند بخدایتعالی چون شما سوی ایشان باز گردید و روی سوی مدینه آرید از ایشان اعراض کنید و توبیخ و زجر سوی ایشان توجه مکنید ۝ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ ۝ فا سببیه است معنی اینست چون از ایشان اعراض کنید توبیخ و سرزنش مکنید که عتاب مابراء احباب بود و توبیخ براء اصلاح کارها سزد و بر کسی که معلوم شد که کار او اصلاح نخواهد گرفت و پند نخواهند شنید و خوبی و زشتی را نخواهند دید در روی چه جای عتاب بود و او چه لایق توبیخ باشد و اگر زجر مطلوب بود و تنبه مقصود ماند بر کسی باید که متنبه شود ۝ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۝ اینجمله معلله است مر اعراض را معنی اینست بدرستی که ایشان پلیداند و جای ایشان دوزخ بود و ایشان از جهة استدامت کفر و استقامت شرک همچو عین نجس اند هیچ چیز پاک نشوند سگ را اگر بهفت دریا بشوئید پاکی نپذیرد و قطعه خوک را اگر هزار صابون مالند طهارت نگیرد و در زجر کسانی را که عذاب جاودان موعود است چیزی دیگر چه حاجت باشد و در فتر مردمانی که

بزان سوزان موجود است فهر جه مناسب بوده جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٥ این توکید است
مر مضمون جملهٔ سابقه را که متجلی دیگر نداشت ارباب لغلان علی الف درهم عرفا و در اصطلاح معانی فصل از
جهة نکته چون تفرع بمقصود اینجا در کلامی که قوم خلاف بینت تمیم دانند معنی اینست جزا داده شوند جزا
دادنی بدانچه ایشان کسب میکردند و در وجود می آوردند از عملهاء ناکردنی و کارهاء ناپسندیده ٥ يَحْلِفُونَ
لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ ٥ جملهٔ یحلفون لکم لترضوا عنهم از جملهٔ سیحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا
عنهم بدل اشتمال بود سوگند خوردن پیش کسی براء راضی شدن و متضمن سوگند خوردن براء اعراض اد توبیخ باشد
معنی اینست سوگند میخورند پیش شما تا از ایشان خوشنود شوید و در راه تصدیق ایشان روید ٥ فَإِنْ
تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٥ اینجمله شرطیه عطف است بر فعلیه سابقه
معنی اینست پس اگر شما خوشنود شوید ایشانرا سود ندارد و فایده بدید نیارد زیراکه بدرستی که خدای تعالی
از کردی که فاسق باشند راضی نمی شود لا یرضی عن القوم الفاسقین عموم آورد و بر سبیل خصوص ذکر نکرد سر
چیست و اظهار و اختیار این برچه طریق مبنی است جواب اگر فان الله لا یرضی هولاء که مقصود است
تصریح کردی کلام در بیان مقصود صریح شدی پس فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین آورد و بیان مقصود
مذکور بر سبیل کنایت کرد اذ الکنایة ابلغ من التصریح والتلویح اولی من التصریح و در مورد یحلفون بالله
روایت کرده اند که عبدالله ابن ابی سلول باگروه خویش سوگند خورد که هرگز از تو جدا نشوم و در هیچ جنگی نکردم در
شان او این آیه وارد گشت و این نظم بورود پیوست ٥ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا
وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ٥ اینجمله متضمن تشنیع و موید تشنیعات
سابقه کافران است معنی اینست اعراب از روی کفر و بنفاق از کفار عرب برترند و بنادانستن حدود
آنچه بر رسول منزل است الیق و اجدرند چه کفار عرب سکنه امصارند ایشان با مسلمانان صحبت دارند
و محاسن لام در نظر می آرند ایشانرا مقداری تمیز حاصل می شود و چیزی از حقوق اسلام شناختن می توانند
بخلاف اعراب باغلو و غلظتی که در طبیعت دارند و عمر در صحبت بهایم و اصحار و انجار میگذارند از استماع
علم محروم گشته و استدامت جهل پیوسته لاجرم در کفر و نفاق از اهل مصر و سخت تر باشند و جمهور چون را
باغال ناشسته پیشتر تر باشند و سزاوار باشند که از علم و دانش محروم مانند و حدود شرع و دین ندانند
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥ اینجمله تذییل است معنی اینست و خدای تعالی علیم است حال همه داند حکیم
است آنچه لایق هر یکی است رسانیدن آن تواند و بعضی گویند علیم است بدانچه هر یکی از ایشان می آید حکیم است
در این که ایشانرا مهلت می دهد و تنبیه می دارد ٥ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا
وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ ٥ جملهٔ دیگر است در تشنیع اعراب و معطوف است بر جملهٔ سابقه
معنی اینست بعضی بدویان صحرانشینان کسانی اند که می گیرند انفاق خویش را بمجوع غرامت در
مکروه داشتن و مبغوض پنداشتن چنانچه غرامت را بناخوش آمدی بنهند و چشم میدارند که بشما گردش
بنها روزگار شمارا پیش آید و ضعف حال روی نماید تا از دادن صدقات ایشانرا فراغ شود و از قهر خلاص
کردد ٥ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٥ السوء بفتح و رفع او خوانند بمعنی عذاب و بفتح
نکوهش دایره بدی دانند و جملهٔ دعائیه معترضه است معنی اینست گردش روزگار بدی بر ایشان باد در
آنچه ایشان براء دیگران خواهند بر ایشان برساد سمیع است گفتنا دهر یکی می شنود علیم است کردار همه از بدی
و نیکی میداند و اداء و جزا دادن آن می تواند ٥ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ ٥ عطف است
بر جملهٔ و من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما و یتخذ عطف است و من موصول با صله مفعول است

من یتخذ قربات را معنی اینست و بعضی از بدویان و صحرانشینان کسانی اند که دل بر حق کارند و بخدای تعالی
و روز قیامت ایمان می آرند و چیزی را انفاق میکنند قربات دعوات پیغامبر میکنند کان و صدقه دهندگان
را دعا کردی و در خواهش آوردی و مضمون عندالله قرب مکانت بایی داشت نه مکان که خدای تعالی منزه از آن است
سایغ نباید داشت معنی چنین آید آگاه باشید که نفقات قریب است مر ایشانرا و قریب دانند سوال
بالا قربات و صلوة ذکر کرده و هر دو را بر صورت مقصود آورده و اینجا در تذییل صلوة ترک انتظار بر ذکر
قربت افتاد نکته چیست و اینمعنی برچه وجه مبنی است جواب دعوات پیغامبر مر صدقات و نفقات
را در هنگام اداء صدقات و وقت انفاق نفقات ظاهر معمول گشته و این عمل مردانرا بمشاهده پیوسته و العیان
لا یحتاج الی البیان اما بودن نفقات قربات عندالله غیب بود تحقیق آن و نیة بدان ملایم نمود ٥ سَيُدْخِلُهُمُ
اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ ٥ جملهٔ تعلیل است مر تذییل مذکور و بیان آن مر مثوبت قریب را مسطور معنی اینست
بتحقیق خدای تعالی ایشانرا در رحمت خویش یعنی در بهشت درآرد و رحمت را بمعنی جنت از باب ذکر تذییل و
ارادت نیت می آرد ٥ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥ اینجمله تذییل دیگر است و تاکید او از جهة ابراز شاء
باری بر وجه وکادت و استواری است معنی اینست بدرستی که خدای تعالی غفور است کسی که ایمان بخدا و روز
قیامت آرد بکفر گذشته ایشانرا بگیرد رحیم است ایشانرا در رحمت خویش درآرد و گناهان ایشانرا در حیز عفو
بدارد ٥ وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ٥ تحتها بحذف
بو طریق ترکمن و جر با سباب من خوانند و معنی هر دو یکی دانند و السابقون مبتدا است الاولون صفت او است
و سابقان اول صحابه اند در تقیید باولیت احتراز است تابعین که سابقاند بر تبع تابعین و از تبع تابعین
که سابقاند علی من بعدهم که ایشان هم سابقاند بر نسبت کسانیکه بعد ایشاناند لکن سابقان اول نیستند سابقان
اول همین صحابه اند بر همه اصحاب سبقت دارند من المهاجرین و الانصار عطف است بر مهاجرین و الذین اتبعوهم
عطف است بر السابقون و جملهٔ و السابقون معترضه است براء مدح صحابهٔ پیغامبر و جملهٔ فعلیه یعنی رضی الله
مفعول است و اعدلهم حال از لهم که مفعول است مر اعد را سوال سابقان نخستین یعنی صحابه پیغامبر از
مهاجر و انصار و کسانیکه پس روی کردند ایشانرا باحسان خوشنود شد خدای تعالی از ایشان بطاعت
و اخلاص و احسان و خوشنود شدند ایشان از خدای تعالی بعطاء جمیل و ثواب جزیل و عفو و غفران و ساخته
کرده است براء ایشان بوستانها یا بهشتها که زیر درختان جویهاء بانواع روانست در حالتی جاویدانند و همیشه
باشندگانند و تواند بود که مراد از و السابقون الاولون بعضی صحابه باشند که سابقاند در ایمان و من المهاجرین
از فهم ایشان بود و بعضی دیگر داخل در الذین اتبعوهم باشند جواب سابقان نخستین از مهاجران کسانی
اند که قبل از هجرت ایمان آورده بودند و بعضی گویند اهل بدراند و سابقان بر کسانیکه بعد واقعهٔ بدر مسلمان
گشته اند و بعضی گویند به بیعت رضوانند که سابقند بر کسانیکه بعد بیعت رضوان باسلام پیوسته اند و سابقان
نخستین انصار کسانی اند که پیش از آنکه پیغامبر در مدینه آید بشرف ایمان مشرف شدند و بعضی گویند سابقان
نخستین از انصار هفت تن اند که در عقبهٔ اول به پیغامبر پیوستند و مشرف بشرف ایمان گشتند که ایشان سابقاند
بر هفتاد کس که از اهل عقبهٔ ثانی اند بدین تقدیر سابقان نخستین بعضی صحابه باشند سابقاند نخستین
از مهاجر و انصار بر حسب اقوالی که گذشت و ذکر آن بالا رفت و کسانیکه پس روان ایشاناند باحسان صحابه
و کسانیکه بعد ایشان خواهند بود متابعت ایشان خواهند نمود خوشنود شده خدای تعالی از ایشان و خوشنود شدند
ایشان از خدای تعالی و الانصار برفع عطف است بر و السابقون و الذین اتبعوهم بغیر واو خوانده و آنرا صفت
الانصار داشتی زید بن ثابت و الذین با واو است و عمرو ابی بن کعب که حافظ قرآن بود براء تحقیق قرآن طلب

کرد ابی ابن کعب در تصحیح واو لین و آخرین منهم اول سورة جمعه گفت و این آیة والذین جاؤا من بعدهم از
از اوسط سورة الحشر و آیة والذین آمنوا من بعدهم از اوسط الحشر و آیة والذین آمنوا من بعدهم از آخر سوره انفال
براء تایید آورد و بعضی روایت کنند که عمر قرآن از مردی شنید که والذین اتبعوهم باحسان با آواز میخواند پرسید
که پیش که خواندهٔ گفت پیش ابی بن کعب عمر او را پیش ابی برد و گفت ای ابی تو آموزانیدهٔ این را گفت بلی یعنی باواو گفت
آری یعنی جز ما کسی را نیست و اتصال تابعان این زمان معلوم شد و انصار نیز متبوعاند و بعضی گویند روزی
ابابکر بغیر واو خواند ابی بن کعب گفت ای خلیفه پیغامبر واو عطف را ترک داد بعد از آن ابابکر حاضران را سه
بار گفت چه می گویید و در کدام ره می روید چون اتفاق ایشان معلوم کرد خود را بر شکر و سپاس آورد گفت الحمد
لله اگرچه متأخرانند با ما و شما اما در دین برابرند ٥ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٥ ذلک اشارت بر هجرت است
و نصرت پیغامبر و پس روی کردن مهاجران و جمله ذلک الفوز العظیم تذییل است معنی اینست یعنی هجرت
و صحبت و نصرت و متابعت مهاجران و مصاحبان و تابعان او رستگاری عظیم است یا گویند اعداد
جنان و روان جویها زیر درختان و بودن ایشان جاودان در آن و همیشگی نعیم است و فلاحی فخیم است
وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ٥ مرفوع المحل بر ابتداست ممن حولکم موطنکم و هو
المدینه من الاعراب حال است از ضمیر ظرف مستقر که عاید بر مبتداست و تواند بود که این جمله معطوف
و من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما در بیان ذکر کافران اعراب و بیان ذکر اعراب و صحابه بر وجه
اغراض بود معنی اینست و بعضی کسانیکه گرد بر گرد شما آمده اند منافقاند یعنی ایشان را مخلص می نمایند و بیگانه
می خوانند ٥ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ ٥ این جمله عطف است بر جمله و من الاعراب
من یؤمن بالله و من اهل المدینة عطف بر و ممن حولکم بود و داخل جمله سابقه باشد برین وجه جمله هر دو
را حال از ضمیر و من اهل المدینه که عاید بر منافقات گویند و در معانی نیست و بدین تقدیر بطریق جار
و مجرور جاء کم حضرت صدورهم صحت حالیت جویند و یا جمله هر دو را صفت منافقون دارند و معقود
بر جار و مجروری که معطوف بر خبر مبتداست بنهادند و این وجه صاحب کشاف گفته و بر تجویز این فصل رفته
و یا جمله مستانفه بود ما صنع هؤلاء باشد و تواند بود که من اهل المدینة خبر مبتداء محذوف بود و هر دو صفت
باشد و کلام بتقدیر و من اهل المدینة منافقون مردوا علی النفاق دارند و این جمله معطوف بر جمله سابقه
نهادند معنی اینست و بعضی از اهل مدینه منافقاند که بر نفاق عادت کرده اند و خود را بر التزام نفاق
آورده اند و نفاق را عادت ساخته و با اظهار مودت و اخفاء عداوت پرداخته ٥ لَا تَعْلَمُهُمْ
نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ٥ جمله لا تعلمهم صفت منافقانست تقدیم مسند الیه است بر خبر یعنی در نحن نعلمهم براء
تخصیص بود و کلام بمعنی لا یعلمهم غیرنا باشد و جمله مقرر لا یعلمهم معنی اینست یعنی قومی را نمیدانی تو
و ما میدانیم و ایشان را بر حسب علم منافق میخوانیم ٥ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ٥ جمله مستانفه است چنانستی که
کسی از جزاء منافقان پرسید و بر وجه استیناف این جواب شنید معنی اینست زود باشد که عذاب
کنیم ایشان را دو بار مرة بالدنیا فی القتل و مرة بالقبور بضرب الملئکة یکبار در دنیا بقتل و خواری و دوم
در گور بتنگی و گرفتاری ٥ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ ٥ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست
پس باز گردانیده شوند سوی عذاب عظیم و عقوبات جحیم ٥ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ
خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا ٥ و آخرون مبتداست اعترفوا خبر مبتداست یا آخرون مبتداست
و اعترفوا محذوف الجزاء و اعترفوا صفتست مر آخرون را ای من المتخلفین آخرون معترفون و این
جمله عطف است بر جمله سابقه خلطوا عطف است یا حال است بتقدیر قد یا گویند اعترفوا صفت اخلطوا
و بعضی از متخلفان دیگران دانند غیر کسانی اند که ذکر ایشان و بیان حال ایشان بالا رفته معنی اینست

خویش

خویش اعتراف کردند و خود را بر ندامت آوردند و تمسک بعذرهاء نابوده آوردند و مقر بگناهان شدند در
حال اشتمال نیک را و عملی دیگر را که بدانست مخلوط ساختند روایت کرده اند سه کس و بعضی گویند هفت کس خود را
بر ستون مسجد بستند و سوگند خوردند که ما بسته باشیم تا پیغامبر بگشاید و از اینجا بیرون نیاییم چون پیغامبر از
سفر باز آمد در وقت باز گشتن چنانچه عادت بود در مسجد در آمد و دو رکعت نماز گزارد و بر ایشان بگذشت
و ایشان را دیده نادیده ساخت پیغامبر را خبر شد که ایشان سوگند خورده اند و خود را بر التزام این آورده اند
که ما خود را نگشاییم و از مسجد بیرون نیاییم تا آنکه پیغامبر بر ما لطف و کرم فرماید و بند ما را خود بگشاید و گفت
من نیز سوگند خورده ام نگشایم تا خدای تعالی نفرماید این آیة فرود آمد پیغامبر کسی را گفت تا بگشاید ایشان گفتند
ما گشادن ترا نمیخواهیم آخر حضرت رسالت پناه بکرم خود قدم نهاد و ایشان را بدست خود گشاد ٥ عَسَى اللَّهُ
أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ٥ عسی اینجا براء تحقیق بود چه بعد از حصول توبه در قبول توبه تردید باشد معنی اینست
تحقیق است که خدای تعالی توبهٔ ایشان را قبول کند و جریمهٔ ایشان را در معرض عفو افکند ٥ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
غفور رحیم منزل منزله لازم اند یعنی دو مغفرت و دو رحمت آن ذکر مغفرت و رحمت حق بر صفت اطلاق
کنایت است از ذکر ایشان بر سبیل تقید بمفعول حتی ای ان الله لذو مغفرة فیغفر الذنوب بعد التوبة و دو رحمت
و جمله ان یتوب علیهم مضمون این جمله باعتبار معنی مکنی عنه معنی اینست خدای تعالی گناهان را بیامرزد خاصه در
تایبان رحیم است رحمت کند خاصه در باب پشیمان شدگان ٥ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ
وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا ٥ روایت کرده اند چون قوم مذکور در غزوه تبوک تخلف کرده بودند توبه کردند و بعجز
و زاری پیش آمدند بر حکم خدای تعالی پیغامبر از سر جریمهٔ ایشان گذشت و ایشان را رها کرد ایشان مالها آوردند
برای تصدق پیغامبر برای قبول مال مذکور منتظر وحی گشت جمله خذ من اموالهم صدقه الآیة بود و دست
تطهرهم و تزکیهم صفتست مر صدقه را برین وجه تعلق بها مشکل شود یعنی تطهیر و تزکیه الصدقه بالصدقة
اجتماع ضمیر فاعل و مفعول در غیر افعال القلوب آید مگر آنکه بها یعنی تزکیها بحذف مضاف باشد و اگر هر دو
را خطاب بر پیغامبر دارند و ربط با موصوف ضمیر بها بندارند بدین وجه نیز تعلق مشکل شود زیرا که اسناد
تطهیر باشد یعنی تطهیر و تزکیه انتسابها بصدقه باشد و صورت تعدد سبب نماید مگر آنکه تطهیر و تزکیه
بمعنی طاهر خواندن و پاک داشتن باشد اسناد حقیقی بود و تعدد سبب نماید یا بها بمعنی بقبولها سبب
سابق بود کلام از قبیل وجهد المجلس بوده باشد بعضی ائمه تغییر تطهرهم صالح براء خطاب و غیبت دارند
و تزکیهم از جهت تعلق بها متعین براء خطاب بخ ارند و در هر دو فعل صحت آن و این چنانکه بیان کردیم
و جمله مستانفه است چنانستی که چون از گناه عظیم وعدهٔ عفو بصدور پیوست پیغامبر در باب ایشان
منتظر فرمان دیگر گشت معنی اینست بگیر ای محمد صدقهٔ ایشان را که از مالهاء خودشان آورده اند تا پاک
کرداند و پاکی ایشان را بکمال رساند و کفارت گناهان ایشان شود و جرائم ایشان بکلی برود ٥ وَ
صَلِّ عَلَيْهِمْ ٥ عطف است بر خذ من اموالهم و صلوة بمعنی دعاست معنی اینست و دعا کن ای
محمد مر صدقه دهندگان را و از خدای تعالی نیکی بخواه براء نفقه کنندگان ٥ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ
صلوتک بصیغه مفرد و جمع خوانند و معنی بر حسب آن دانند و جمله معللست و چون جمله وصل علیهم
ملوح مضمون آیت جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی است براء ایشان دعا کن زیرا که بزرگی
که دعاء تو ایشان را قرار تمام است یعنی همچون هر یکی که براء ایشان دعا کند و براء ایشان نیکی خواهد
لاجرم دل ایشان آرام گیرد و اطمینان دل ٥ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٥ این جمله تذییل است زیرا که صدقات
بدعا و قبول صدقه عبارت از جزا دادن باشد مجازی بودن خدای تعالی از و فهم می شود و این جمله کنایت از
مجازی بودن بود باعتبار معنی مکنی عنه موکد مفهوم سابقه باشد معنی اینست و خدای تعالی سمیع است

اقوال شما را بشنود و علیم است اعمال شما را بداند و همه اقوال و افعال را جزاء و سزاء دادن تواند ۝ اَلَمْ یَعْلَمُوا
اَنَّ اللّٰهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ وَیَاْخُذُ الصَّدَقَاتِ ۝ استفهام براء انکار است و ایجاب
برای بیان اینست که توبه گناهکاران مقبول است و این معترضه ضمیر فعل است و میان اسم و خبر خویش قایم است
در مقام دو مفعول الم یعلموا و نزدیک خویش مفعول دوم اول است و مفعول حاصلا یا کاینا محذوف هست
معنی اینست چون متخلفان جز غزوه تبوک توبه کردند و تضرع و زاری پیش آوردند و صدقه کردند آن نیز مقبول
و موصول گشت و مقصود ایشان بحصول پیوست و آگاه از گناه و از عذاب می ترسیدند و بازی پرسیدند
این آیه وارد گشت و این نظم بود و پیوست اندانسته اند ایشان به بینی که خداء تع توبه را می پذیرد و صدقات
را می گیرد ۝ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ ۝ معنی اینست بدرستی که خداء تع همو است که قبول کننده
توبه است بصفت کثرت و مبالغت قبول توبه کند اگر چه یک روز هفتاد بار توبه کند و هفتاد بار توبه
بشکند مقبول افتد در حدیث است من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین مرة ۝ وَقُلِ اعْمَلُوا
عطف است بر صله اعملوا مقول قل است و جمله میان معطوف و معطوف علیه معترضه چنانچه بالا گذشته
و بیان پیوسته معنی اینست تا یا بر ادعا کن تا ایشان در دلها عمل نیکو کنند و مستحق ثنا و جمیل شوند
و نیکو چون از بدی توبه کردید در نیکی باشید و تواند بود که امر اعملوا مر عیز تا باشد تا تحریض بر توبه کردند
فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُوْلُهٗ وَالْمُؤْمِنُوْنَ وَسَتُرَدُّوْنَ اِلٰی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ
بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ فا سببیه است و این جمله مسبب است مر ما قبل را و ستردون عطف است بر سیری الله
فینبئکم عطف است بر ستردون معنی اینست چون عمل نیک کنید خداء تع به بیند و عطاء جلیل بخشد و به بیند
پیغامبر و به بیند مومنان یعنی پیش پیغامبر کسانیکه پیش از مومنان بوده باشند و چون از شما صلاح پیدا شود
تهمت فسق و عصیان از شما برود و رود باشد که بازگردانیده شوید سوی داننده عیب یعنی آنچه از ما
عیب بود و داننده شهادت یعنی آنچه بمشاهده ما بوده پس خبر کنند شما را بدانچه شما کردید و اعمالی که
می آوردید در بجا آوردن فرایض و باز ماندن از محرمات اظهار باید و آشکار کردن شاید و تمیز عدل از
غیر عدل تواند تا عمل شما دیگران را تحریض شود و باعث بر موافقت و متابعت شود و عودار فرایض
بر ثان حال امر معروف باد شاد و اجتناب از منکرات نهی منکر بود پنهان داشتن عمل در نوافل و ترغیبات
بود فرایض را و آشکارا آوردن اولی باشد و در نوافل شدن بصلاح کاری مرغوب است لیکن اظهار
آن بریا و سمعت و ما اموری حلت عظام دنیاوی زینت دارند او ترجیح و عقل کاری ناپسندیده و نا
شایسته پندارند ممنوع بودن اظهار عمل بدینوجه بود علی الاطلاق باشد سوال دیدن پیغامبر
عملهاء مردمان بعد از وفات چگونه باشد و حصول آن این زمان چه نوع بود جواب دیدن پیغامبر
عمل را بحال حیوة دارند حصول آن بعد موت پیغامبر تعرض کردن پیش او پندارند چنانچه روایت
کرده اند که اعمال مردمان را روز دوشنبه و پنجشنبه پیش پیغامبر جلا می دهند ۝ وَاٰخَرُوْنَ مُرْجَوْنَ
لِاَمْرِ اللّٰهِ اِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَاِمَّا یَتُوْبُ عَلَیْهِمْ ۝ مرجون بر صیغه اسم مفعول خوانند و هر دو را
بمعنی تاخیر دانند معنی اینست چون پیغامبر از غزوه تبوک با فتح و ظفر و نصرت و غنیمت باز گردید
بعضی از متخلفان بسوی پیغامبر روی آوردند و در تخلف عذرهاء نابوده آوردند و بران سوگندهاء
دروغ خوردند پیغامبر بر حکم آیة یحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا از ایشان اعراض
کرد و در معرض ملامت بنا ورد ده کس از متخلفان پشیمان شدند و باعتذار پیش آمدند و از جمله آن ده کس
یکی ابو لبابه بود در مسجد رفتند و خود را بر ستون ناء مسجد به بستند و سوگند خوردند که خود را نگشایم تا که
بیاید و پیغامبر ما را بدست خویش نگشاید و خود را از مسجد بسته می داشتند جز براء قضاء طهارت از

مسجد

مسجد بیرون نمی رفتند و در گریه می بودند و عجز و زاری می نمودند پیغامبر در شهر رسید چنانچه عادت
پیغامبر بود چون از سفر باز گشتی اول در مسجد رفتی و در مسجد دو رکعت نماز کردی چون در مسجد رفت
ایشان را دید طلقت نشد و از ایشان نپرسید چون سه روز برامد آیة و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا
عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم نازل گشت و گناه ایشان بعفو پیوست چنانچه بالا گذشته
و ذکر آن بتفریح پیوسته مگر سه کس از آن ده کس کعب بن ملک و هلال بن امیه و مرارة ابن الربیع پشیمان
گشتند اما خود را بر ستون نبستند و پشیمانی خود اظهار کردند اما خود را برین وجه خواری ننمودند کعب
بن ملک گفت مرا دو شتر بود بخرید و فروخت پرداختم و بدین شغل خود را از صحبت پیغامبر دور انداختم
که پیغامبر دو منزل رفته بود و مسافت بدوری کشید و در لشکر پیغامبر نتوانستم رسیدن و تنها خود آمدن
در منزل بخوف می ترسیدم حال بدین دشوار گشت و کار تخلف با پیغامبر پیوست پیش پیغامبر جز راستی
نشاید گفت و در راستی با بد سعت و گفت یا رسول الله من هیچ گهی اینچنین قوی و غنی نبودم که در وقت بیرون
آمدن تو در غزوه تبوک بودم لیکن خطا کردم و بتعلقات زواید خود را در تخلف آوردم پیغامبر فرمود که
این راستی آمد و در ره صدق در آمد بعد از آن گفت تو در خانه برو و بدانچه در حق تو فرمان آید منتظر شو
چون از پیش پیغامبر بیرون آمد ملامت زده خلق شد که چرا عذر نکردی و خود را از ملامت برهانیدی
گفت عذر نابوده پیش حضرت رسالت پناه گفتن از حسن ایمان دور است چون خلاف از من سر زده است
خلاف احوال گفتن کفر می آید و دل را سیاه سازد چون وحی قرآنی حکم ایشان بیرون نداد و کار عفو گناه
ایشان در تاخیر تا وحی دیگر افتاد این آیه در شان ایشان نازل گشت و حکم ایشان بتاخیر پیوست
حضرت بعد نزول این آیه ایشان را در توقف داشت و مردمان بطلاقت و مکالمت و موانست با ایشان
باز داشت و گفت بر گرد زنان مگردید ایشان زنان خویش را در معرض طلاق آوردند پیغامبر در طلاق
رغبت ننمود و فرستادن در خانه پدران فرمود زن هلال بن امیه پیش پیغامبر بعجز و زاری در آمد و گفت
هلال پیر است اگر من براء او طعام نسازم و بخدمت او نپردازم در معرض هلاک آید و تلف شود پیغامبر
فرمود براء او طعام بسازد اما باید که میان شما مکالمت و مجامعت نشود بعد چند روز زن هلال بخدمت
حضرت رسید و گفت یا حضرت در باب ایشان هیچ حکمی از عالم غیب نیامده است و گفت یا رسول الله
هلال چندان میگرید که نزدیک بزوال بصر شده است پیغامبر جواب نداد کعب بن مالک گفت روزی برابر
ساره گذشتم و بروی متوجه گشتم و سلام گفتم جواب نداد و سخن گفتم با من زبان نگشاد این کار را عار دانستم
و بر در حق خویش را استحقاد نداشتم روزی دیگر در خانه من نوشته دیدم که فلان فرستاده که اگر پیش آیی چنان
و چنان رعایت کنم و باسباب دنیا توانگر گردانم حال بر من تنگ گشت گفتم کار من در خواری بحدی رسید که
مشرکی را در پیوستن بوی طمع کرده بخدا پناه گرفتم و لا ملجا من الله الا الیه گفتم خیمه از حریر پرداختم و آنرا مسکن
ساختم تا آنکه چهل روز تا پنجاه گذشت آیه وعلی الثلاثة الذین خلفوا الآیة نازل گشت پیغامبر سحری
در حجره ام سلمه رفت و گفت انزل الله عذر اصحابنا ام سلمه گفت اگر بگویی این بشارت بر زن کعب بن مالک
که آمده شد دار در سانم و او را بدین خبر شاد گردانم که منتظر آن بود پیغامبر فرمود باش تا صبح شود و روز
گردد حضرت بعد از نماز بامداد یاران را این خبر رساند و قبول توبه سه نفر مذکوره پیش ایشان هویدا کرد ابند
کعب بن مالک در خیمه بگریه و زاری بود و توجه بجانب حق نموده منتظر قبول توبه بود که یاری را دید که می گوید و بشر
یا کعب فقد تاب الله علیک میگوید کعب جامه که بر تن داشت بر مبشر بخشید و جامه عاریت گرفت و پوشید
و آخرون مبتداست بحذف موصوف بتقدیر و آخرون منهم مرجون خبر مبتداست ای موجزون و این جمله
عطف است بر جمله و آخرون اعترفوا بذنوبهم جمله مستانفه است و جمله حسنات معترضه هست معنی اینست

وقومی دیکر اند یعنی سه کس از ان ده کس که ذکر ایشان کذشت و ذکر ایشان بالا رفته براء ورود فرمان خداء تع تاخیر
کرده شده اند یعنی حکم ایشان موخر شده و موقوف بر امر خداء تع مانده تا هرچه از خداء تع وارد خواهد کشت
در حق ایشان بعمل خواهد بوست که ایشانرا عذاب کند یا توبه بخشند و توبه ایشانرا بپذیرد ۝ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست وخداء تع داناست احوال مردمان داند وجزاء هر یکی دادن
بقدر عمل او تواند ۝ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ ۝ اینجمله تذییل است و منافقانرا تشنیع دیکر است
بر قرائت واو تشنیع سابق را درامد روایت کرده اند که موضعی است نزدیک مدینه سجدی بود دران
مقام دوازده منافق و بعضی کویند هزده و بعضی چهارصد که هر یکی صورت نفاق می نمودند و ایشان ابو
عامر را بر مخالفت مخالفت پیغامبرم کماشتند و با او این کلمات ناپسندیده کفتند که مسلمه کذاب دعوی
نبوت کرده است تو نیز در شام برو و عملی که او دارد بیاموز و بیا و با محمد مخالف شو ما ترا یاری خواهیم
داد و وعده کردند که براء تو مسجدی بنیاد خواهیم نهاد تا تو اینجا بیائی و نماز بکزاری و بر طریق مسلمه
دعوت نبوت پیدا آری مسجدی بهلوی مسجد قبا بنا کردند و منتظر آمدن او شدند پیغامبرم در غزوه
تبوک بیرون آمد و در حد قبا درامد منافقان آمدند و پیغامبرم را مزاحم شدند که قدم مبارک خود در
مسجدی که بنا کرده ایم بیار و دو رکعتی دران بکزار کفت ما بسفریم و بشتاب می کنیم چون باز کردیم بران دوام
و درون مسجد نماز بکزاریم چون پیغامبرم از غزوه تبوک بازکشت کرد و بمدینه روی آورد حضرت میخواست
که دران مسجد نماز بکزارد این آیة نازل کشت واین نظم بود و دیوست پیغامبرم دل بر خراب کردن آن
مسجد کماشت و قصد سوختن او کرد وحشی که قاتل حمزه بود فرستاد و بخراب کردن و سوختن مسجد مذکور
کماشت ایشان رفتند و مسجد را خراب کردند و سوختند الذین موصول باصله مرفوع المحل بر ابتداست
وجمله تا آخر خبر اوست معنی اینست آنکسانیکه مسجد را بیت عبادت کافری ساختند و از براء مخالفت
مسلمانان بر داختند و از جهة زیان رسانیدن مسلمانان بتقلیل جماعت و کنه کردن رونق مسجد ایشان
و از کروییدن و کفر ورزیدن و از جهة جدایی انداختن میان مسلمانان و تفریق کردن جماعت ایشان
و از جهة تمام آمدن انتظار ابو عامر راهب که جنک کرده است با خدا و رسول خدا و ابو عامر راهب در جنین
برابر لشکر هوازن با پیغامبرم جنک بعد از منهزم شدن هوازن کریخت و روی بشام آورد و بدین منافقان
نوشت که شما استعداد اسلحه کنید و منتظر آمدن من باشید که من میخواهم که در روم روم و لشکر بردارم و بر
سر محمد آرم و او را و اصحاب او را در مدینه نکذارم وضرارا و با معطوف او هر یکی مفعول له است مر اتخذوا
را ۝ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ بر تقدیری که
والذین اتخذوا مبتداء محذوف الخبر بتقدیر ومن المنافقون الذین اتخذوا اجار نیام باشد وجمله
ولیحلفن بتقدیر واقع بر وجه حکایت معطوف بر و بود و بر تقدیری که لا تقم را تا آخر خبر دادند و لیحلفن
میان مبتداء و خبر معترضه نداردند ان اردنا الا الحسنی مستثنی مفرغ است و مفعول اردنا است
وجمله ان اردنا الا الحسنی جواب قسم است انهم لکاذبون با جمله مبنیاست مر شان و حکایت صورت
کواهی ایشان و تاکید این کفتار از جهة رد انکار است و اینجمله معترضه است بیا کذب ایشانرا معنی
اینست وهر آینه سوکند می خورند نخواسته ایم ما مکر نیکی بنایی که بیت پرستش کافری که منتظر آرند؛
روایت کرده اند که آنرا نیکی میدانند و عبادت او را دران مسجد حسنی میخوانند و کواهی میدهد خداء تع که
ایشان دروغ میکویند و بد را نیکو کفته را خوب می کنند ۝ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ۝ اینجمله مبتدا آمده
چنانکه کفته شده یا مستانفه است در جواب ما شانه معنی اینست ایستاده مشو در مسجد ضرار هیچ کاه

یعنی در وی نماز مکذار که بناء آن برای پرستش کافران و عبادت ایشان است از روی صورت مسجد است واز
روی معنی براء کفار معبد است و معبد کفار جای نماز نبود و سجده کاه مسلمانان نباشد ۝ لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ
عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ ۝ لمسجد مبتداست و جمله اسس علی التقوی صفت
اوست احق خبر مبتداست ان تقوم فیه بتقدیر بان تقوم فیه متعلق است باحق یا ان تقوم مبتدا است
واحق خبر اوست و جمله خبر است مر لمسجد را و جمله لمسجد تا آخر معترضه است برای مدح مسجد تقوی
معنی اینست هر آینه مسجدی که بنیاد کرده است از اول روز از آغاز در پرهیز کاری مبنی از وجه حلال بنیت
عبادت پروردکار ذو الجلال متفکر از عود از عاری از ضرار اقل روز یعنی سزاوارتر است که در وی نماز بکذار
و حقوق آن بجا آری و بعضی کویند هر مسجدی که مسجد ضرار نبود و بناء او براء عبادت خداء تع باشد مسجد تقوی است
فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا ۝ حال است یا مبتداء فیه خبر مبتداء و جمله یحبون صفت رجال و جمله
فیه رجال خبری دیکر است مر مسجد اسس را یا حال است از فاعل احق و یا معترضه است برای مدح اهل مسجد
و تنکیر رجال براء تعظیم است معنی اینست در مسجد مردانند که پاک شدن را بمبالغت و کمال دوست
میدارند که اهل آن مسجد استنجا باب میکردند و دل بر اکتفاء سه سنک نمی آوردند و بعضی کم کمال پاکی ایشان
این بود که با جانب می خفتند در حالت خواب که وقت غفلت است نیز پاکی می جستند و بعضی میکویند
دوست می داشتند که از کناه پاک می باشند و بلوث معصیت و نفاق و ریا ملوث نشوند ۝ وَاللّٰهُ
يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ۝ اینجمله تذییل است معنی اینست و خداء تع دوست میدارد پاک شوندکان و در
پاکی مبالغت کنندکانرا و بعضی کویند ایشان شنیدند که حمی یعنی تب کفارت کناهان و پاکی از لوث
عصیان است بمحبت پاکی را دوست داشتند و تب بطلب از دیاد آن کماشتند روایت کرده اند حمی
بصورت زنی سیاه آمد و در مجلس پیغامبرم درامد حضرت فرمود کیستی تو کفت منم ام این کیست حمی است
بعد از آن کفت من کوشت را بخورم و خون را بچشم و استخوان را باریک سازم و مفاصل را در درج اندازم
و چهره را زرد کردانم و تن قوی را بضعیفی رسانم پیغامبرم او را بر انصار نامزد کند تب را بر محموم بودن آرد
چون پیغامبر دوم روز براء عبادت رفت از بودن او مکفر کناهان خبر کرد ایشان حمی را مکفر کناهان
دانستند و بمحبت پاکی افزونی او را خواستند اهل مسجد بودند که در حمی بهجت می نمودند بامید
پاکی از کناه و محبت ایشان پاکی را عبارت از میل و ایثار و التزام و اختیار که از لوازم دوست داشتن
خداء از ان عبادت است از اکرام و اعظام و احسان و انعام ۝ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ
اللّٰهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ۝
اسس بر صیغه ماضی مجهول از باب تفعیل و رفع بنیانه و بر صیغه ماضی معروف بنصب بنیانه خوانند
و معنی بر حسب آن دانند و جرف بضم را و سکون او مفترشده و معنی هر دو یکی آمده همزه برای استفهام
لام در امن اسس متصل است و عطف است بر مبتداء یا خبر است از قبیل لزید قایم و اینجمله تذییل است
زیراکه اکر مقصود از کلام سابق میان فرق کردن میان مسجد ضرار و مسجد تقوی است و شک نیست که اینجمله
موکد این معنی است و این کلام از باب استعارت است ما هاد ادی راحت نفس و رفع حرج می سازند
و تحمل مشاق مردمان و تحمل مشاق شدیده اشفاق در آمدة مدید می بر دارند بمجان اعمال صالحه براء
منفعت دایم و رفع حر نار جهنم پیدا میکنند و خود را در حاصل کردن آن در تعب و مشقت می افکنند بنیان
مستعار از اعمال صالحه بود و از باب استعارت مصرح بها باشد ذکر اساس که ملایم بنیان است برین تلمیح
است و تقوی را بر وجه استعارت مکنی عنها در ابتناء اعمال جو ابنا تا بر اساس تشبیه با اس کرد و اساس
استعارت مصرح بها آن از بدکرداری و نا پرهیزکاری که اختلاف تقوی است بعد از آن او را بر وجه

استعارت مکنی عنها تشبیه میکند که بنیا ساختن بران نشاید وتا هابدان دین بناید تا سبب رای بود ودر معرض
خرابی وتباهی باشد وذکر تاسیس بنیان بروجه تخیلات فانهار معنی اینست چون بر تقوی بنیان کرفتن ودر کار
پرهیزکاری استواری پی برفتن سزاوار است مرکسی را که بر تقوی بنیان کرفتن بنیان کرفتن کند وهمه اعمال او مبنی بر
تقوی وترس خداءتع بود بهتر باشد ویاکسی که بنیان کرده بناهاء خود را ببنیان بدکرداری ونا پرهیزکاری نهاده
چون براساس واعمال بدکرداری ونا پرهیزکاری بنیان نهاد پس بسبب سستی بنیان در آتش دوزخ افتاد محکم کار
تقوی به دانی وبنیان استوار بهتر باشد عاقل بنا کردن بنای نپسندد ودل براساس بی بنیا نبندد ۝ وَاللّٰهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ این جمله تذییل است معنی اینست وخداءتع راه نماید وراهنمونی نکند قومی را که
ظالم باشند واختیار ظلم کرده ودوام ظلم ایشان بارادت خداءتع پیوسته وبقضاء وقدر او ثابت کشته اینچنین
کناهانرا هدایت نشود واهتدا نبود ۝ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوبُهُمْ ۝ تقطع بر صیغه مضارع مجهول از باب تفعیل ومعنی برحسب آن دانی تنکیر ریبة برای تفخیم است
ریبة خبر لایزال یا بحذف مضاف از خبر جارند بتقدیر لایزال بنیانهم الذی بنوا اید ریبة ونفاق بندارند وجمله
خبر والذین اتخذوا است ویا معترضه باشد واین جمله بیان ایشان بر باطل تا هنکام مران بیان مصدر است
ای بنیانهم الذی بنوه ای بنو ذلک البیان چنانچه در وخضتم کالخوض نقه اند معنی اینست مکر آنکه دلهاء ایشان
پاره پاره شود بندم وتوبه یعنی توبهٔ صحیح کنند ودم بیزاری از نفاق وارشقاق زنند ۝ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
اینجمله تذییل است معنی اینست خداءتع علیم است حال همه دانی وحکیم است همه کار بحکمت تواند ۝ إِنَّ اللّٰهَ
اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ
وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ
فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ
الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ یقتلون ویقتلون را هر دو را بصیغهٔ مضارع ارباب
نظر اول بصیغهٔ معروف وثانی بصیغهٔ مجهول ویا برعکس خوانند وازجهة بودن واو براء مطلق جمع معنی یکی دانند
وجمله ان الله اشتری تا آخر معترضه دیکر آمده ومنع مومنان مجاهدانرا متضمن شده وتاکیدا وازجهة ابراز منصود
که منع مومنانست بر سبیل وکادت است ویا ازجهة آنست که کافران منع ایشانرا منکر اند واین مرتبه را در
مومنان معدوم شمرند وجمله یقاتلون مستانفه است چنانچه که کسی سوال کرد ماذا یعمل النفوس المشترات فقال
یقاتلون فی سبیل الله وعدا مفعول مطلق است مرفعل محذوف را ای وعد الله وعدا علیه حقا از باب لفلان
علی الف درهم عرفا واز علی لزوم بروجه فضل کردن توکید وعدمراداست چه الوهیت منافی وجوب است
حقا صفت مر وعدا را ای وعده که مراد است ای وعدا حقا یا مصدر است مرفعل محذوف را ای حق هذا القول
حق فی التورية والانجيل والقرآن من در ومن اوفی استفهام است وبراء انکار است واینجمله تذییل است وفا استبشروا
براء سببیاست وجمله ذلک الفوز العظیم تذییل است ومراد از مومنان بقرینه مجاهدانند التائبون مبتدات
العابدون تا آخر صفت او ویند خبر محذوفست ای التائبون الموصوف بهذه الصفات کذلک المجاهدین
فی انهم من اهل الجنة وجمله التائبون تا آخر مستانفه است چه منع مومنان مجاهدان باعث بر سوال
از شان دیکران بود ویا معترضه براء بیان حال دیکران باشد وبشر المومنین معطوف است وفا ستبشروا بر
بطریق یا ایها الناس اعبدوا وبشر الذین آمنوا است معنی اینست بدرستی که خداءتع خریده است از
مومنان نفسهاء ایشانرا که آنرا در بوتی وتلف انداخته ومالهاء ایشانرا که آنرا در کار جهاد در باخته اند بمقابله
آنکه مر ایشانرا بهشت وبهاء نفسهاء ایشان جنت بود مومن غازی را این کار یعنی جان ومال خویش در اجر

ومقابله آن جزاء مثوبت یافتن بخریدن وفروختن می ماند این معامله را بروجه استعارت تمثیلیه خرید وفروخت
میخوانند وقتال میکنند ودر راه رضاء خداءتع میکشند کافرانرا وکاهی خود کشته می شوند یا بعضی از ایشان می کشند
وبعضی کشته می کردند ووعده کرده است خداءتع وعده کرده است خداءتع وعدهٔ ثابت در توریت وانجیل
وقرآن بران صفت که نیست شکی وشبههٔ دران وکیست وفاکننده بعهد خویش بجز خداءتع یعنی نیست کسی در وفاء
وعده که برتر بود از حق سبحانه وتع وعده او لامحاله حق بود ووعدهٔ او بی شک وشبهه بود چون وعده ثابت کشت
ووفاء آن بتیقن پیوست پس بشیر شوید ومژده کیرید ای مومنان ببیع خویش که مبایعت کرده اید وخرید وفروخت
ورزیده اید روایت کرده اند که پیغامبر م در مسجد بود که این آیة روی نمود انصاری بدو آورد واستفسار این
آیة کرد پیغامبر م در بیان این آیة کفت وشرح کردن آن بیان پیوست انصاری کفت نیکو عقد است وبیع بغایت
سودمند است دم اقالت در نزنیم وبعضی کویند اعرابی این آیة شنید از پیغامبر م پرسید که این کلام از کجاست پیغامبر
فرمود این کلام خداست اعرابی کفت والله که بیعی سودمند است دم اقالت در نزنیم واینچنین بیع را اقالت
نکنیم اعرابی بغزا رفت وغزا کرد وشهید کشت عجب بیعی که نفس ومال فانی بملک جاودانی فروخته شود بدل ملک سر
نعیم ابدی وملک کبیر وسرمدی حاصل کشت واین شان مجاهدان بود که بیان آن روی نمود وتائبان یعنی توبه
کنندکان واز کارهاء ناکردنی پشیمان شوندکان که خدارا می پرستند وعبادت او میکنند ودر حج وجهاد در طلب
علم سیر میکنند وبعضی سایحون یعنی صایمون کویند وبحدیث سیاحت می ورزند امتی الصیام تمسک کنندکان
یعنی نماز کزارندکان امر کنندکان وبازدارندکان از بدی ومحافظت کنندکان در حدهاء دین خداءتع وبیان
کردهٔ حق سبحانه وتع ومژده ده همه مومنان را وبشارت برسان مجاهدان وغیر ایشان را بدین معنی این آیة موافق
فضل الله المجاهدين على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى باشد وتواند بود که المومنین در ان الله اشتری من
المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة عام باشد ووعدهٔ جنت همه مومنانرا باشد نه تنها مجاهدانرا التائبون
با صفات مذکور خبر مبتداست که محذوفست بتقدیر التائبون العابدون تا آخر باشد واسناد یقاتلون
الغیر انکم لسارقون باشد معنی چنین شود بدرستی که خریده است خداءتع از مومنان اموال وانفس ایشانرا که هم در
وقت مرک از ایشان می ستاند وان ملک وتصرف ایشان را باطل میکرداند وبمقابله این ایشانرا بهشت بود وهر یکی
از ایشان در بهشت باشند در تفسیر آورده که هیچ مومنی ومومنهٔ نیست که در بیع داخل نیست وهر مومنی که در
غزا مال وجان در بازد آنرا عوض بهشت سازد ومسلمانی که تایب شود واز معاصی ومناهی پشیمان کردد وتوبه را
محافظت کند ویا در مردن نعیم بهشت جوید صاحب دولتی عبادت خداءتع کزین ساعت قناعت در تحصیل آن
رنج ومشقت پسند وعمر را در عبادت کند این مظنه نعمت را بمقصد سازد نیکبختی نعمتهاء ظاهر ابضب غنی سازد
وبحمد وشکر پردازد ودایم در شکر بود سزاوار جنت شود صاحب سعادتی سیاحت اختیار کند وبراء این کار خود را از
اهل وعیال در جدایی افکند چنانچه کسی خود را در مشاق حج افکند وآنرا سلوک زاد بهشت سازد با دانش او اقتضاء
کند که خود را در مشاق حج اندازد وطلب علم کند وبر حکم من سلک طریقا یلتمس فیه علما سهل الله طریقا الی الجنة
سلوک راه علم را سلوک راه جنت دارند واین معامله را معارضهٔ بهشت خوانند وبعضی بر حکم سیاحة امتی الصیام
که بالا کذشته صوم اختیار کنند ودم قهر نفس زنند ودل بر سعادات نفوس کمارند وخود را از حظوظ در مدت مدید
باز دارند بعضی اقامت نماز را آقامت کنند وخود را در رکوع وسجود افکند واین را جهاد اکبر خوانند وباصلاح
کار خویش وباصلاح کار دیکران کوشند وامر معروف ونهی منکر کنند وبعضی در حدی که دارند محافظت حدود خداءتع
را تغیر ندهند وبجاء آرند وحقوقی که دران هست در مراعات آن کوشند وآنرا سلوک راه جنان دانند وموصله
سوی رضوان خوانند ومژدهٔ مومنانرا از خداءتع می دانند ووسیلت نعیم سرمدی می خوانند ودر محافظت این رنج
رنج می پسندند واز فوت شدن این نعمت می ترسند تا آنکه سلامت بمنزل برسند واین آیة بر هر دو وجه در حق همه

مؤمنان بشارتست و بر معنی اول فسوی فضل مجاهدان اشارتست **سوال** در صفت واو بیاورد و در موضع
واو آورد نکته چه بود و چه باشد **جواب** از جهت تضاد میان امر و نهی جنانچه در بینات و انکار کفته و بعضی که
عبارت عربست چون چیزیرا ذکر کنند و از عدد هفت بگذرد واو بیارند و این را واو ثمانیه بخوانند و واو ثمانیه
اطراد استعمال ندارد چه در آیهٔ هو الله الذی لا اله الا هو هشت صفت آورده و در المتکبر که هشتم صفتست واو ذکر
نکرده و درین سخن محل نظر است زیراکه عادت عرب در عربیه اصلی معتبر است با این که عادت مذکور بعضی موجب
دارد و قایل مذکور دلیلی بر آن نمی آرد دولت آنست که هفت عدد کامل است زیراکه هم اصنام عدد را شامل
است عدد دو شفع است و عدد قلیل است و سه عدد وترست و عدد کثیر است و عدد چهار شفع مثنی است
و عدد پنج شفع و یک وترست شفع شش جمع اشفاع است بر عدد سبع جامع واو تار است و آن عدد کامل است
زیراکه عدد قلیل و کثیر را عدد سبع جامع و اوتار است و آن عدد کامل زیراکه قلیل و کثیر را از عدد شفع و وتر را
متناول است اول عددی که او جامع هم انواع عدد باشد و بکمال جواست انواع او بر هفت است آنچ زیادت بر عدد
کامل آید فرق کردن او بر او شاید وجه آوردن واو ثمانیه اینست و این وجه مجوز است موجب نیست بلکه ایراد
ترک واو ثمانیه که در بعضی آیه آورده ایرادی معنی است ۝ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ
يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ
الْجَحِيمِ ۝ روایت کرده اند چون حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه در کور مادر خویش رسید تا آنکه
بر کور مادر زیارت کرد و بگریست و دیگر ان اگر بایند و این حدیث کفت استاذنت ربی ان ازور قبر امی
فاذن لی واستاذنه ان استغفر لها فلم یؤذن لی این آیه فرود آمد و بعضی کویند مرگ ابوطالب نزدیک کشت
و بظهور علامت مرگ پیوست پیغامبر ع نیکخواهی کرد و دل بر هدایت او آورد کفت ای عم قل کلمة احاج عند
ربی و بعضی روایت کرده اند بحیث لکها شفاعتی او انکار کفت و از ایمان آوردن تبری جست پیغامبر ع در
شان او زیادت اهتمام کرد لا ازل استغفر لک ما لم انه عنه بر زبان آورد این آیه نازل کشت و این نظم بوده ببوت
اصح قول اول است زیراکه موت ابوطالب پیش از هجرت بود و نزول این آیه در آخر عهد پیغامبر ع روی نمود
ان یستغفروا للمشرکین اسم کان است للنبی والذین آمنوا خبر است و لو کانوا اولی قربی بارادت سوید
حالست ای متوبا عدم کونهم کذا وکونهم وجمله وما کان للنبی تا آخر معترضه است و حکی از احکام مشرکان و مقرر
مقتضاء ایشان است و متضمن منع استغفار برای مشرکان **معنی اینست** دیگرم سزاوار نیست مر پیغامبر ع و مر
مومنان را که استغفار براء مشرکان و آمرزش خواهند براء مشرکان اگرچه خداوندان قرابتی باشند و از
باب سزاوار نیست و خویشاوندی دور مانده اند بعد از آنکه ظاهر شده مر ایشان را که بدرستی که ایشان از اصحاب
دوزخ اند و بر کفر مرده اند و دشمنان خدای تع لایق دوستی نیند در باب ایشان چه جاء استغفار بود و در حق
ایشان چه جاء دعا باشد ۝ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا
إِيَّاهُ ۝ این جمله معترضه است براء بیان عذر ابراهیم ع در استغفار او براء پدر خویش که کافر بود برای آنکه از وی
براء کافر خواهش مغفرت بکدام وجه روی نماید **معنی اینست** و نبوده است استغفار ابراهیم ع براء
پدر خویش ناشی از وعد که ابراهیم ع با پدر خویش داشته براء تو آمرزش خواست چه لاستغفرن لک کفته بود
از آن جهة ایفاء وعده با استغفار اقدام نمود **سوال** چون غفران کافر عقلا جایز نیست ابراهیم ع چگونه خواهد
و طلب محالی که عقل از آن اباست چگونه کند **جواب** در حال حیوة ممکن است که ایمان آرد پس آمرزش خواستن
در حق کافر مقتضی خواهش ایمان بود معنی استغفار طلب غفران بعد ایمان باشد در حالی که کافر بود آمرزش
کناهان کفر جایز است آمرزش کفر جایز نیست قال الله تع ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن
یشاء و در شرح مشارق آورده که غفران ذنب کافر جایز است بجهة تخفیف عذاب کافران و در بعضی احادیث

آمده که محمول بر تخفیف عذاب کناهان شده استغفار پیغامبر ع ابوطالب را و کفتن ابراهیم ع لاستغفرن لک ما لم انه
عنه محمول هم برین وجه بود استغفار از کفر که عقلا ناجایز است از پیغامبر ع واقع نشده شود روایت کرده اند نزول
این آیه آن بود که پیغامبر ع برای ابوطالب استغفار کردی و دل بر مغفرت او آوردی چون جبرئیل این آیه آورد ما
کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین برخواند پیغامبر ع براء کناهان ابوطالب از استغفار باز ماند
و مسلمانان دیگر که استغفار براء عشایر و اقارب خویش که مشرکان بودند می کردند بشنیدن نهی مذکور استغفار
براء مشرکان در امتناع آوردند و تواند بود که در جمله وعدها ایاه ضمیر فاعل بر پدر ابراهیم ع عاید بود و ضمیر
مفعول بر ابراهیم که ایمان خواهم آورد باشد **معنی اینست** و نبوده است استغفار ابراهیم مر پدر خویش را مگر
بجهة وعده که کرده بود پدر ابراهیم که ایمان خواهم آورد و بر اسلام تصدیق خواهم کرد ابراهیم ع بکمان آنکه پدر او
بر حکم وعده مسلمان شده و بر ایمان مرده باشد برای او استغفار میکرد و حق نیکخواهی بجای آورد ۝ فَلَمَّا
تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ۝ لما ظرف است مر تبرا را با ظرفیت و عطف است بر مضمون
جمله سابقه ای ان کان استغفار ابراهیم لابیه عن موعدة وعدها ایاه فتبرا عنه حتی تبین له انه عدو لله
معنی اینست پس هرگاه که ظاهر شد مر ابراهیم ع را که پدر او دشمن خدای تع بوده و وعدهٔ اسلام را وفا نموده
و دین خود را تصدیق نکرده و بر کفر مرده از وی بیزار گشت و از استغفاری که میکرد کم کند ۝ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ
حَلِيمٌ ۝ جمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز مقصود بر وجه و کادت است **معنی اینست** بدرستی که ابراهیم
از خوف خدای تع بسیار آه کننده است و دم اندوه و حزن زننده و از کفر پدر اندوهگین شود و از ضلال
او غمگین گردد لاجرم کمان صحت استغفار نکند و دم دعاء مغفرت او نزند حلیم است یعنی بردبار است
از رنج و عنا تحمل کند و بار جفاء مردمان کشد و بار مخالفتی که پدر دارد بکشد و با وجود بدی و بدکرداری او در
نیکخواهی و نیکوئی کند ۝ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا
يَتَّقُونَ ۝ عطف است بر ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و این جمله در میانه معترضه
براء بیان هدی و ضلال جنانچه بالا گذشت و نکته آن بتحریر پیوست **معنی اینست** و نیست حکم خدای تع که
گمراه خواند و نسبت بضلال کند قومی را بعد از آنکه در راه راست انداخته و مهتدی با ایمان ساخته تا آنکه بیان
کند براء ایشان شرعی که براء تقوی ورزند و امر و نهی که از مخالفت آن پرهیزند اگر کاری بجد طبع واقع
شود و پیش از ورود امر و نهی بر خلاف آن رود ماخوذ نباشند و ایشان را که بی راه روند و گمراه شوند
نخوانند جنانچه پیش از ورود آیهٔ ما کان للنبی تا آخر پیغامبر ع برای عم خویش و مردمان دیگر براء سایر عشایر
و اقارب آمرزش میخواستند و دعاء و استغفار براء ایشان میکردند بعده منع شد بعمل سابق ماخوذ نکردند
و عملی که پیش از ورود شرع افتاده معاتب نکردند ۝ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ این جمله تذییل است
و تاکید او از جهة ابراز ثناء باری بر وجه و کادت و استواری است **معنی اینست** بدرستی که خدای تع بهر چیزی
علیم است اعمال ایشان داند و جزاء احکام بحسب علم خویش تواند ۝ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ۝ این جمله مقرر است مر مضمون ان الله بکل شیء علیم را زیراکه مالک بودن آسمانها و زمین متضمن
عالم بودن باحوال ایشان است **معنی اینست** بدرستی که خدای تع مر او راست بیقین ملک آسمانها و زمین
و قدرت تصرف دران و علم باحوال ایشان و تواند بود که بودن خدای تع بهر چیزی و بودن مالک ملک
آسمانها و زمین و قادر بود بر وقوع جزاء و سزاء ایشان و مضمون این جمله را باعتبار معنی مکنی عنه منکر اند و جزاء
و سزا را ثابت نمی دانند تاکید جمله براء رد انکار ایشان بود و بر وفق مقتضاء ظاهر باشد ۝ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۝
جمله یحیی و یمیت مقرر جمله ان الله له ملک السموات والارض بود چه احیاء و اماتت از معظمات تصرفات
است و تصرف مقرر مالکیت باشد یا تفصیل است مر جمله سابقه را و بیان معظم تصرفات مالک بر ملک و قدرة

ربنه میکند ومی میراند وهرچه میخواهد میتواند ۝ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ **معنی اینست**
وَلَا نَصِيرٍ ۝ ولی اسم است بزیادت من لکم خبر جار ومجرور یعنی من الله حال است از ضمیر لکم ای من ولی
ولا نصیر حاصل لکم حال کونه من غیر الله اینجمله عطف است بر جمله سابقه یا حالست **معنی اینست** ونیست مر
شمارا از غیر خدایتعالی ناصر ومعین ۝ لَّقَد تَّابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ
فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ۝ یزیغ بصیغه مذکر هم میتوان
خواند وهم اسناد فعل سوی ظاهر جمع تذکیر وتانیث جایز دانند ولام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد
تاب الله اینجمله متصل است بجمله وآخرون مرجون چنانکه گذشته وذکر آن بالارفته وجمله درمیانه معترضه بود
ازان سبب میان دو کلام متصل روی نمود الذین اتبعوه موصول با صله صفت است من المهاجرین والانصار
فی ساعة العسرة یعنی فی وقت العسرة ظرفست مر اتبعوه من بعد ما کاد نیز متعلق است با تبعوه و در
کاد ضمیر مستتر ضمیر شان است وجمله تزیغ قلوب فریق منهم خبر کاد واقع شده **معنی اینست** هر آینه
قبول کرد خدایتعالی توبه پیغامبر از زلت گذشته وآینده یا از زلت اذن کردن متخلفان که بغیر عذر دستوری
جستند واز جهاد متخلف کشتند بقرینه عفا الله عنک لم اذنت لهم وقبول کرد توبه مهاجران وانصار
آنانکه پیغامبر را پی روی کردند یعنی در پس روی هنگام عسرت وهنگام مشقت ثابت ماندند بعد ازانکه
کار دشواری بمثابه رسید وشان مشقت بجائی کشید که بعضی شتر از آخر میکردند وآبی که در شکم شتر بودی
خوردندی ویکخرما را چند کس میخکیدند ویک شتر راده کس سواری شدند بعد آن نزدیک شد که دلهاء بعضی از
دین حق بگردد واین مشقت ایشانرا در وادی ضلال افکند پس خدایتعالی برایشان کرم کرد ودلهاء ایشانرا
بر ثبات آورد وتوبه داد ودر قبول توبه بروی ایشان کشاد ۝ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ۝ اینجمله عطف است
بر جمله سابقه **معنی اینست** پس خدایتعالی قبول کرد توبه پیغامبر ومومنان واینجمله سابق است برای تاکید
وثم در تاکید بزیادت شده وبر طریق باشد ثم باشد وکلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون آمده وتواند بود
ثم تاب علیهم عطف بر کاد بود وتوبه مذکور توبه فریق مسطور از مقام زیغ باشد تکرار وتاکید نداردند و
تاسیس بدارند ۝ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝ اینجمله تذییل است تاکید او ازجهت ابراز که
مدح است بر سبیل وکادت است وتواند بود که انه بهم رءوف رحیم کنایت از والله یغفر ویرحم باشد
متضمن وعده غفران ورحمت بود وجمله وتاب الله علیهم بمضمون جمله مذکور باختیار معنی مکنی
عنه بود تتمیم ملوح تاکید جمله سابق نمود **معنی اینست** بدرستی که خدایتعالی مهربان است در مقتضاء
رافت دارد وبر موجب رحمت می کارد وتوبه ایشان قبول میکند وگناه ایشان می بخشد ۝ وَعَلَى
الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا
إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا ۝ وعلی الثلاثة الذین عطفست بر النبی والمهاجرین والانصار که
مذکوراست روایت کرده اند که از متخلفان غزوه تبوک ده کس تایب شدند وحل بر پشیمانی وزاری آوردند
هفت ازان خودرا بر ستون مسجد بستند وبخواری وزاری وعجز عفو از گناه جستند خدایعزوجل توبه ایشانرا
قبول کرد سه نفر ازان ده کس که بجان ودل تایب شدند خودرا بستن بر ستون مسجد بنا آوردند پیغامبر
حکم ایشان موقوف بر وحی داشت وایشانرا در حال خود باقی گذاشت چون بصدق تایب بودند بیشتر
زاری نمودند بعد از چندگاه وحی از جهة قبول توبه این سه نفر آمد وبهجت در دل ایشان در آمد وعلی
الثلاثة الذین ذکر این سه کس است چنانچه در قصه ذکر این گذشته وبیان آن بالا رفته **معنی اینست**
خدایتعالی توبه مهاجران وانصار قبول کرد وتوبه این سه کس در قبول بودن وا پس انداخت تا آنکه تنگ
شد برایشان زمین با فراخی که دارد ویا زمین که آنرا بصر چیزی در نظر میدارد وتنگ شد برایشان نفسهاء

ایشان یعنی جان ایشان بتنگی آمد ودل ایشان در تنگی ایشان حظیره جائی یافت التجائی جز سوی خدایتعالی
ندانستند که آنرا سبب بر توبه ثابت ماندن توانستند حق سبحانه وتعالی در رحمت برایشان کشاد وتوبه ایشان قبول
افتاد **سوال** لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین قبول کذا ثم تاب الله علیهم وعلی الثلاثة
ثم جمع هؤلاء وهؤلاء فی قبول التوبة جار ومجرور یعنی لیتوبوا متعلق است بتاب الله علیهم **جواب** ما بعد لام
که موخر از قبول بود پس لیتوبوا بر تاب الله علیهم چگونه مترتب گویند از تاب الله علیهم حکم بقبول توبه
مراد شود چنانچه گویند قتل ابو حنیفه المنذر ای حکم بقتول یا ثم تاب الله علیهم عن تلک المعاصی لیتوبوا عن
معاصی آخر منفصل المعاصره ۝ إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ اینجمله تذییل است یا تعلیل است
وجمله تاب الله ملوح بر مضمون جمله بود تتمیم ملوح تاکید سابق نمود **معنی اینست** بدرستی که خدایتعالی
همو است بذیرنده توبه تایبان وبخشاینده ورحمت کننده است برایشان ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۝ در آیه سابق ذکر تایبان گذشته وبیان قبول توبه رفته ودرین آیه
نیز خطاب تایبان مذکور بر وجه التفات از غیبت بسوی خطاب واقع شده واینجمله معترضه است فیراء
بیان بتنبیه آمده تا بعد ازین از گناه پرهیزند وبا گناهکاران نیامیزند وبا صادقان باشند وبر توبه ثابت
مانند ودر گناه نیفتند تا باز محتاج توبه نشوند **معنی اینست** ای مومنان از خدایتعالی بترسید وبا صادقان
باشید روایت کرده اند که چون بعد وفات پیغامبر مخالفت جستند منا امیر ومنکم امیر گفتند ابو بکر با ایشان
محاجه کرد وهمین آیه را حجت آورد وگفت مهاجرانرا در آیه للفقراء المهاجرین الی قوله اولئک هم الصادقون
خوانده ودرین آیه یعنی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین انصاررا بمتابعت صادقان
ومصاحبت ایشان امر کرده بر حکم این آیه شمارا باید که پس روی مهاجران جویید ودر راه متابعت ایشان
پویید وایشانرا منقاد گردید وابو بکررا بخلافت گزینید وبعضی گویند معنی چنین آید ای مومنان در
دنیا متقی باشید تا در آخرت با صادقان مصاحب گردید ویا راستگویان یعنی کسانیکه در دعوی
ایمان صادقانند ودر باطن تصدیق دارند وجز از تصدیق راستی نکنند ودم راستی میزنند تا آنکه
متخلفان غزوه تبوک را باشد معنی چنین می شود ای مومنان از غزوه تبوک تخلف آید ویا پیغامبر
بیرون نرفته اید از خدایتعالی بترسید واز عذاب او بپرهیزید وعذرهاء دروغ مگویید وسوگندهاء
بدروغ مخورید وبا صادقان باشید که براستی پیش آمدند واعتراف بخطاء خویش کردند وعذر
نیاوردند وتایب شدند یعنی آن سه کس راست گفتند وبر توبه شدند وبعضی گویند خطاب مر
یهود ونصاری راست چه یهود ایمان بموسی ونصاری ایمان بعیسی آورده اند واعتقاد بر
شریعت موسی وعیسی کرده اند ومنافقانرا که ایمان بر پیغامبر ما بزبان آوردند ودل بر تصدیق
نگشادند وجه این آیه بر وفق آیات سابقه در ذکر کافران ومنافقان باشد معنی چنین بود
ای یهودیان ونصاری که ایمان بموسی وعیسی دارید وای منافقان که ایمان بمحمد بزبان آورده اید
مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ
جمله سابقه در تقبیح متخلفان از جهاد بود بدین جمله تصریح این معنی نمود **معنی اینست** سزاوار نبود
مر اهل مدینه وکسانی که گرد بر گرد مدینه اند از اعراب بیرون نشینند وهیچ شایست که از غزا هیچ
نابوده تخلف نمایند ۝ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ۝ ولا یرغبوا عطف است بر یتخلفون
لا دلالت است برای تاکید نفی ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله
ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه وتعلق با نفسهم حق صفت است ودعت بامعنی اعراض بود ولا یرغبوا
من نفسه التی خاطبین بنفسهم **معنی اینست** نمی سزید ونمی شایست اهل مدینه را ومن گرد ایشانرا که بر کید

ایشان با تخلف کنند از حضرت رسالت پناه و از صحبت او اعراض کنند بر معصیت و بخیلی بر دارند و نفسهای
خود را فدای نفس او بسپارند ٥ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ
اللّٰهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ
بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ٥ ذلک مبتدا است و اشارت سوی مضمون کلام بالا است یعنی نهی از تخلف الا کتب
لهم مستثنی است مفرغ و حال از مفعول لا یصیبهم یا از فاعل لا یطئون و لا ینالون بر سبیل تنازع با معطوفات
خویش خبر ان است و ان با اسم و خبر جار و مجرور با است و جار و مجرور خبر مبتدا است و جمله یعنی ذلک با
خبر خویش مستانفه است و متضمن بیان علت منع تخلف و اعراض از صحبت شریف حضرت رسالت پناه
و وجوب متابعت لشکر معنی اینست آن یعنی منع تخلف و نهی و اعراض کردن از پیغامبر و متابعت لشکر
و وجوب موافقت و متابعت لشکر بسبب آنست که نخواهد رسید ایشان را هیچ تشنگی در جهاد و تن
بی سر کنند موضعی را که کفار را ناخوش کند و در خشم افکند و نیابند از دشمن یافتن از کشته شدن و مجروح
کشتن و منهزم شدن و غالب آمدن و ظفر یافتن و غنیمت گرفتن خویش مگر آنکه نوشته شود برای ایشان
بهر یکی ازین امور و هر فردی از اشیاء مسطور عمل صالح نفع کننده و کاری برای نیکی سبب شونده و این
آیة استثنا است از قبیل استثنائی که در ما لبس الشیطان من آدم الا ایام من قبل النساء آمده و کلام بمعنی
شرط و جزائه بتقدیر لبس الشیطان من بنی آدم ایام من قبل النساء باشد پس معنی ان اصابهم کذا و کذا
کتب لهم به عمل صالح بود در شرح نحو بدین وجه تصریح کرده و با امثله و شواهد در بیان آورده ٥ إِنَّ
اللّٰهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٥ اینجمله تذییل است چون ذکر نیکی که گذشته و ذکر آن بالاترفته ملوح
مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستیکه خدای تعالی اجر نیکوکاران را
ضایع نمیکرداند و ایشان را البته بمثوبات و مکرمات برساند و کسانیکه در جهاد بودند و تشنگی و گرسنگی
و مشقت و خوف دشمن کشیدند و جان و مال در طلب رضای خدای تعالی و طلب ثواب او بذل کردند
رنج ایشان چگونه ضایع شود و مثوبات ایشان چگونه برود ٥ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا
كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ٥ و لا ینفقون با معطوفات خویش و با استثناء عطف است بر لا یصیبهم ظمأ ای لا یحصل الامور
المذکورة الا کتب لهم کذا معنی اینست و نرسد ایشان را سختی و نه چنین و چنین مگر آنکه نوشته شود که
مر ایشان را جزای بر حسب این و نفقه نکنند خرد و بزرگ اندک و بسیار آنکه چون بتره و یا اندک چون علیق
جرمین یا بسیار چون اسپ و رزق و قطع نکنند وادی را یعنی نشیبی را در کوهسار مگر آنکه نوشته شود
آن برای ایشان و با جزا دهد ایشان را جزای نیکو بلانچه ایشان میکردند و بر چیزی که مح آوردند ٥ وَمَا
كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً ٥ عطف است بر جمله سابقه یعنی ما کان لاهل المدینة
و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا الآیة چه در وی ذکر بیرون آمدن در باب جهاد آمده و این در
طلب علم وارد شده جهاد و طلب علم هر دو راه رضاء رب العالمین است آن برای اعلاء دین است و این
برای دانستن شرع مبین است معنی اینست و نشایند مومنان که همه یکبارگی بیرون آیند و شهر را خالی
آرند ٥ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا
قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ ٥ فا سببیه است معنی اینست چون بیرون آمدن سایغ نبود و بیرون
آمدن بعضی را سایغ دوری می نمود بیا مدندان هر جماعت کثیر طایفه تا فقه بیاموزند و فقیه شوند و قوم
را سوی علم و عمل دعوت کنند چون بسوی ایشان باز گردند نه برای ترفع و بتصدر نمائی و تکبر و تشبیه
بظلمت در ملابس و مراکب و مشارب و مشابهت نحو در ماکل و مشارب و با علم متابعت جمله وجوه در اعمال و با دعوی

صلاح و موافقت نسبت در افعال بیت می باش فقیه طاعت اندوز ٥ اما نه فقیه حیلت آموز ٥
علم را که وسیلت دین است روا مدار که وسیلت دنیا سازی و خود بنبندد که آب حیات بدست آری و در
حلاب اندازی ٥ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ٥ یعنی لکی یحذروا متعلق است بلینذروا معنی اینست تا قوم خود
را برسانند و بعلم و عمل دعوت کنند تا ایشان بترسند و بعلم عمل کنند و تواند بود که مراد از امر خروج برای جهاد
باشد و هر دو در ذکر جهاد بود چنانچه روایت کرده اند متخلفان از غزوهٔ تبوک از تخلف توبه کردند و خود را
بر بیرون آمدن در جهاد آوردند و پیغامبر را در شهر گذاشتند و فرستاده دل بر بیرون آمدن
گماشتند این آیة در شان ایشان نازل گشت و ناشایستگی این عمل بیان پیوست معنی چنین بود پس چرا
بیرون نیامدند از هر جماعتی بعضی با فرقه که پیغامبر می ماند علم میگرفتند و فقه میکشیدند و قومی که در
جهاد رفتند ایشان را سوی علم و عمل دعوت میکردند چون ایشان از جهاد آن میکشیدند برین تقدیر ضمیر
لیتفقهوا بر فرقه باوه یعنی خارج است و درین آیة دلیل است که خبر احد حجت است چه این منفقان احاد
خواهد بود و خبر ایشان کسانیکه دعوت خواهند کرد حجت خواهد بود ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا
الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ ٥ اینجمله معترضه است برای تنبیه مسلمانان بر تقدیم قتال با
کسانیکه نزدیک اند بقتال بیکایک دور باشند معنی اینست ای مومنان با کافرانیکه نزدیک شما اند قتال کنید
تلع دشمن و ترتیب اهم است اهم مقدم دارید با این که اگر ایشان را سلامت بگذارید و دور بدور دست آرید
دل شهر مخالفت ایشان جاری شود اسبابی که حاجت باشد از شهر برسد و در لشکر صعوبت پیدا آید
و خلق را کار دشوار آید ٥ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً ٥ عطف است بر قاتلوا معنی اینست که در شما
غلظت با کافران بود و درشتی با ایشان باشد و وجدان غلظت کنایت است از حصول غلظت تا
باشد بنا باید و التلویح اولی من التصریح معنی اینست چه اگر شما را نرمی بود ایشان را رعب حاصل نشود ٥
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ٥ عطف است بر اوامر سابقه معنی اینست و بدانید بدرستی که خدای
با متقیان است بعلم نصرت کردن ایشان ٥ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ
زَادَتْهُ هٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ٥ اینجمله دیگر است
در تشنیع منافقان و قصهٔ دیگر است در باب کافران و بر قصهای تشنیع ایشان فمنهم من یقول ای فمن
المنافقون من یقول العبرة من المنافقین ایکم زادته هذه ایمانا برین وجه استفهام برای انکار بود
و تواند بود که ضمیر منهم عاید بر مومنان باشد یعنی فمن المومنین من یقول للمومنین ایکم زادته
هذه ایمانا باشد برین وجه استفهام برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار از جهة اسماع منافقان و
تشنیع ایشان و جمله فاما الذین آمنوا الخ کلام با منافقان است برای رد مقالات ایشان و یا با مومنان
برای اسماع منافقان و تشنیع ایشان بنداراند و هم یستبشرون حال است و جمله و اما الذین فی قلوبهم
مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم و هم کافرون و کفر را بر وجه استعارت مصرح بها رجس گفت و بذکر رجس معنی
کفر جست معنی اینست و چون فرو آورده شود سورتی بعضی از منافقان مر منافقان دیگر را بر وجه
انکار ایکم زادته هذه ایمانا گویند پس مومنان بجمله فاما الذین آمنوا رد مقالات ایشان جویند اما
الذین آمنوا اما کسانیکه ایمان آورده اند و دین اسلام را تصدیق کرده اند زیادت آیتی نازل
شد ایشان را ایمان ایشان بدان نارند و بزیادت شدن آیات قرآن خوشحال مانند و اما آنانکه در دلهای ایشان
کفر و نفاق بود انکار این آیة بر کفر زیادت شود و بمیرند درین حال که کافر اند و محروم از نعمت ایمان اند
أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ

صح

یَذَّکَّرُونَ ۝ بر صیغهٔ خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند همزه استفهام است واو عاطفه آیست معطوف علیه محذوف است لا یشاهدون ولا یریدون و استفهام براء انکار و اینجمله مقررست مرجمله سابقه را در بی نفعی دانستن آیات و بی فائده پنداشتن بینات و جمله ثم لا یتوبون و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی با بداء حرف مقید تخصیص نفی است و انتفاء پند گرفتن مخصوص برایشان است بر مومنان بینت از قبیل ما وانا له معنی اینست مشاهده نمیکنند و نمی بینند بدرستی که ایشان مبتلا میکردند بسیار و مفتون می شوند بفتنه هر سالی یکبار یا دوبار پس توبه نمیکنند و هم ایشان اند که پند نمی گیرند و ناگرفتن پند مخصوص بدیشان بود و عدم الفاظ خاص بدیشان باشد وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ۝ جمله شرطیه عطف است بر شرطیهٔ سابقه و جمله هل یریکم محمول است بر تقدیر قایلین یا یقولون واو حال است و من زائده است ثم انصرفوا عطف است بر جزا صرف الله قلوبهم و جمله دعائیهٔ معترضه است یا حال است بحذف مدار باب جاءکم حصرت بانهم قوم لا یفقهون متعلق است بصرف الله قلوبهم معنی اینست و چون فرستاده شود از قرآن سورتی که ثابت است دران ذکر مومنان و منافقان بعضی سوی بعضی بنگرند بشمار هیچ یکی پس از آنکه بدانند که کس نمی بیند باز گردند درین حال که گردانیده باشد خدای تعالی دلهاء ایشانرا امان از ایمان بقرآن و صرف کرده باشد از دریافتن عظمت آن بسبب آنکه ایشان گروهی اند که عظمت قرآنرا در نمی یابند و درستی یافتن او نمی بویند و قرآنرا از دل نمی خوانند و اسرار آن نمی دانند ۝ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝ من انفسکم صفت است مر رسول ما عنتم بمعنی مصدر فاعل است عزیز قوی شدید شاق علیه عنتم و مشقتکم الایة بعض المکره حریص علیکم لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد جاءکم و تاکید جمله از جهة رد انکار است کفار را و در مضمون اینجمله انکار بایشان و درین آیة التفات است از غیبت سوی خطاب زیرا که خطاب مذکور شده و اینجمله در آخر سورت برای مدح پیغامبر بر وجه ترتیب آمده و بر شرطیه و معطوف ختم سورت شده معنی اینست بدرستی که هر آینه آمده است بر شما رسولی از عشایر شما عربی و نبی از اهل بطحا سخت است بروی بر دوی القربی آنچه مشقت بعزار و آلم شما بمهربان است و بمومنان رحیم است ۝ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝ جمله شرطیه محمول است بر تقدیر قلنا که معطوف بود بر لقد جاءکم رسول معطوف موصوف بهذه الصفات فقلنا له ان تولوا فقل حسبی الله الایة و در فان تولوا التفاتست از خطاب سوی غیبت و در فقل التفاتست از خطاب سوی غیبت و جمله لا اله الا هو مر جمله حسبی الله را تعلیل است و جمله علیه توکلت مقررست مر جمله لا اله الا هو و جمله و هو رب العرش العظیم یا حالاست از ضمیر علیه یا تذییل است معنی اینست پس پیغامبر را گفتیم و تنبیه کردیم که اگر کافران روی گردانند و ترا پیغامبر ندانند پس بگو خدای که همه را آفریده است مرا بسنده است الٰهی جزاو نیست معبودی بحق مگر هو توکل برو میکنم نه بدیگری کار بغیری سپارم نه بغیری و او پروردگار عرش عظیم است و پروردگار قدیم است و کریم است عرش را از جهة کمال سعت و عظمت و بزرگی عظیم خوانند بعضی در صفت مجید دانند و بدانکه افتتاح سورت براة بر کرسد عهد مشرکان بود بعد ازان ذکر منافقان و مشرکان روی نمود و حکایات شنیعهٔ ایشان کرد و شکایات فظیعه در بیان آورد و اعمال ایشانرا مبین کرد و ذکر احوال ناشایستهٔ ایشان بنهایت رسانید و بعد ازان در ختم سورت مدح پیغامبر کرد و بعد از ذکر پیغامبر انواع بدخواهیهاء منافقان و مشرکان ذکر کرد و بنکوایی پیغامبر در شان ایشان آورد و بیان بدنفسی ایشان بنهایت سخن رسید اتمام بیان از مقصود بود و بحصول انجامید مقطعی که بدین صفت بود حسن نهایت و منتهایی که بدین وجه باشد مستحسن است والله اعلم بمراداته من کلامه ولا یفهم احد ما اراده بتمام لا اله الا هو رب توکلی علیه توکلی سورة یونس علیه السلام سورة یونس مکی است آیة ومنهم من لا یومن الآیة

صد و بیست آیة است هزار و هشتصد و دو کلمه است شش هزار و پانصد و شصت و هفت حرف نظم این سورة با سورة براة آنست که سورة براة اغلب در مذمت منافقان و ذکر احوال و غالب نکال ایشان است درین سورة اغلب ذکر توحید و رد مقالات کافران و حال هلاک ایشان است یا گویند در آخر سورة براة لقد جاءکم رسول من انفسکم الایة در ذکر پیغامبر بود در آغاز سورت یونس نیز ذکر پیغامبر و وحی کردن قرآن بدی روی نمود و بدانکه در افتتاح سورة مدح قرآن کرد و بعد ایشان آیات ذکر در ذکر قرآن آورد تا آنکه سورة هم بذکر قرآن تمام گشت و بآیة قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم الی قوله واتبع ما یوحی الیک واصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین با تمامی پیوست و مقاصد سورة همان است عقد سورة در هفت قرائت و شکی نیست که جمله از یک باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است در مقصود کلی مقرر دیگری است و معترضاتی که در میان این آیة آمده و میان دو کلام متصل واقع شده و جمله دیگر از هر نوع در محلهای باید و بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۝ را و حرا اسراری یا اسم سورت خبر مبتدا محذوف بود ای هذه سورة تلک آیات الکتاب جواب قسم بود و ترک لام در و بر سبیل شذوذ باشد و قسم محذوف دارند تقدیر اقسم بهذه السورة ان هذا الکتاب حق بنداری و جمله تلک آیات الکتاب الحکیم معترضه بود و تلک اشارت برین سورت بود یا اشارت بآیاتی که این سورت مشتمل بران است باشد و آیات الکتاب اضافت بعض سوی کل است و الحکیم صفت کتاب است و بمعنی اسم مفعول است معنی اینست آن بعضی این سورت آیات کتابی اند که استوار کننده است آنرا و او حکیم است و حکم کننده ۝ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ ۝ همزه استفهام و برای انکار است بر وجه توبیخ یا براء تعزز بمعنی سببیه است و جمله مؤید است مر جمله سابقه را که در مدح قرآن بود چه انکار عجب از ارسال مردی از ایشان و تکرار گفتن او با یجاب مضمون قرآن مدح قرآن روی نمود و ان اوحینا اسم کان است و عجبا خبر اوست الناس متعلق است بعجبا تقدیم بر عاملی که بر مصدر است از جهة آنست که ظرف اوست چه ظرف در ظرف چیزی جایز است که در غیر ظرف جایز نیست ان در ان انذر مفسره است زیرا که در وحی معنی قول است و عطف است بر انذر قدم صدق اسم است ان خبر است و ان با اسم و خبر بتقدیر یا مفعول بشراست قدم عبارت از مرتبهٔ درجه است مرتبه را قدم گویند از جهة آنکه در مرتبه بقدم می رسند چنانچه نعمت بدست می دهند اضافت مرتبه سوی صدق اضافت بآینه باشد یا قدم عبارت از سعی بود چنانچه بر عبارت از تصرف می باشد و اضافت را سوی صدق سوی مفصل مفعول دارند و عند ربهم را مر ظرف مستقیم پندارند و عند براء قرب مکانست نه بعد مکان که حق سبحانه و تعالی منزه است ازان معنی اینست آیا هست مر مردمانرا یعنی کافرانرا و مرده برسانی است عجبی که وحی کرده ام بسوی مردی از ایشان تا بترساند مردمانرا یعنی کافرانرا و مژده برساند مر مومنانرا بدرستی که مر ایشانراست مرتبه از کرم و از قبل ایشان ناشی گشته و میان ایشان پرورش یافته امی که هیچ گاهی دست در قلم نزده و هیچ وقتی پیش کسی نانو را و علم نزده صاحب دستگاهی نبود و بظاهر جاهی نمی بود چرا که آنست او را نرنجانند و وی را بزرگ دانند و او را اهل تر از ایشان خوانند جای عجب و محل تعجب بود حق تعالی هر که را خواهد بر کند و نعمت دادن بدهد این از قدرت خدا چه عجب باشد و بخشش او نکست باشد بیت پادشاهی که از خزانهٔ غیب ۝ هر دو عالم بیک گدا بخشد ۝ پیغامبری که بدین صفت بود و بدان مرتبه برسد ذات او مجموع او باشد و صفات او محل اصطفاء بود یک مردی بیجاه و بی دستگاه تنها

دم سروری بر همه عالم زنند و دعوی پیغامبری بر انس وجن بر خشم وخدم وبی مال وجاه با همه جهانیان معارضه باشد
وبا خویش وبیگانه در میان افتد و دعوی سری با سران عالم کند عشایر واقارب همه دشمن او اهل قبیلهٔ او در قصد
کشتن او بر همه غالب آمده و بر همه جهانیان سری نمود این نظر بقدرت خدای تعالی آسان است ودر بخشش وضعف وقوی
یکسان ٥ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ ٥ لساحر بصیغه اسم فاعل ومصدر خوانند ومعنی بر حسب آن
دانند وجمله مستانفه است در جواب ماذا قال الکافرون فی شان الرسول او فی شان ما یوحی الیه علی اختلاف
القرائتین حین استعجلوا وجمله ان الله هذا لساحر مبین مقول است وتاکید او از جهة رد انکار است معنی اینست
گفتند کافران بدرستی که نیست این پیغامبر مگر ساحری پیداست ویهود، ونیست این قرآن مگر سحر هویدا واین سحر احتراز
بعاجز شدن خویش از معارضه بود واقرار بنا توانستن از مقابلهٔ او باشد چه غیر ساحر با ساحر معارضه نتواند و
برابری نتواند در سحر خواندن و ساحر نام کردن مبطل اند ودرین دعوی نابوده ونا پسندیده باشند ساحر را
با او چه نسبت باشد وحق را بر باطل چه مشابهت بوده ٥ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ ٥ این جمله معترضه باشد برای ثناء باری عز اسمه وتاکید او از
جهة ابراز بر وجه وکادت است واستواری معنی اینست بدرستی که پروردگار شماست که بیافرید آسمان وزمین
را در مدت شش روز آفرید واز عدم بوجود آورده استواری متشابه سلف مشغول تاویل نشوند وخلف بعلو
واستیلا تاویل کنند سوال خلقت عرش پیش از خلقت آسمان است وزمین وعطف ثم برای تراخی بود
ودر عطف ثم استوی علی العرش بر خلق السموات والارض بثم بچه وجه باشد جواب ثم را اینجا تراخی در رتبه
وبیان علو بیدا آورده اند وبر طریق ثم کان من الذین آمنوا بعد فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة بیاورده اند
برای تراخی در زمان نبود وسوال وارد نشود ٥ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ٥ این جمله تذییل است ولام در الامر برای استغراق
شود معنی اینست وهر کاری را تدبیر میکند وساخته میگرداند ٥ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ
این جمله تذییل بعد تذییل است معنی اینست چه کسی که بر همه کارها مدبر بود هیچ چیزی بی اذن او پیدا نبود وکسی بغیر
دستوری او محل شفاعت نبود ٥ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ٥ ذلکم اشارتست بمذکور
ومرفوع المحل بر ابتدا است والله خبر مبتدا است ربکم صفت است ای ذلکم الموصوف بما وصف به الله ربکم وجمله
تذییل است چه جمله ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض الوهیت وربوبیت مفهوم روی نمود سوال آن مذکور
جل وعلا است وخدائی که پروردگار شماست جواب چون ثابت شده که فا سببیه است وطریق احسنت الیک
فاشکر است معنی اینست پروردگار شما اینچنین پروردگار است و مدبر همه کار است پس او را بپرستید وعبادت
او بکنید ٥ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٥ همزه استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است وفا عاطفه است فلا تسمعون
فلا تذکرون وجمله تذکرون تذییل است که چون در کلام سابق ثناء خدای تعالی مذکور گشت وعظمت وربوبیت
بظهور پیوست مفهوم شد که پروردگاریست که پند او باید گرفت وبندگی او را باید داشت وموعظت او را
باید پذیرفت توبیخ ونفی تذکر که مضمون افلا تذکرون است مثبت بتذکر بود وموکد این مفهوم باشد معنی اینست
ای می شنوید آنچه میگویم پس پند نمی گیرند ودل بر گماشتن بندگی نمی آرند همچنین نشاید پند گرفتن وموعظت پذیرفتن
باید ٥ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا ٥ مرجعکم مرفوع المحل بر ابتدا است والیه خبر مبتدا است تقدیم خبر
از جهة افادت قصر است واین جمله معلله است وجمیعا حال است معنی اینست بازگشتن شما همه سوی جایگاه
او بود ٥ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا ٥ وعد الله مصدر است موکد مر مضمون جمله سابقه را ای وعد الله از قبیل
لفلان علی الف درهم عرفا علی انه حقا به مصدر است مر فعل محذوف را ای حق هذا الوعد حقا یعنی ثبت
ثبوتا موکد است مر مضمون وعد الله از باب زید قائم حقا معنی اینست وعده کرده است خدای تعالی وعده
کردنی ثابت است این وعده ثابت بودن ٥ إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ٥ جمله معلله است مر

الیه مرجعکم را چون الیه مرجعکم ملوح بوقوع مبدأ واعادت بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست بدرستی
که او اعادت میکند آفرینش را پس باز میگرداند وبعد از فنا باعادت می رساند واین عبارتست از کمال
تصرفات ونهایت قدرت کسی را که بدین مثابه قدرت است سزاوار است که قضاء او وحکم او مرجع همه باشد
ومستحق است که رجوع همه بدو بود ٥ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ ٥ لام متعلق است
بیعید معنی اینست باز گرداند خلق را وجزا دهد کسانی را که ایمان بدو آورده اند وعمل صالح کرده اند ٥ وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ٥ والذین
با صله در محل رفع باشد وجمله لهم شراب من حمیم خبر مبتدا است وعذاب الیم عطف است بر شراب من حمیم
والذین کفروا حال است یا معترضه است برای بیان جزاء کافران وذکر عقوبت ایشان ای یجزی المکلفین المومنین
والکافرین بدین سبب جمله لهم شراب من حمیم وعذاب الیم جمله ابتدا است برای بیان عذاب وذکر عقوبت
ایشان معنی اینست وآنکسانیکه بگرویدند وکفر ورزیدند مر ایشان راست از آب گرم واز شراب الی
دردناک وعذابی بدانچه بودند ایشان کفر ورزیدند وکفران وکافر شدندی ٥ هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً
وَالْقَمَرَ نُورًا ٥ در جمله ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ذکر کمال قدرت کرد این
بدیع فطرت را بیانی دیگر است ومضمون جمله اولی را مقرر است از این جهة فصل کرد وواو عطف نیاورد
ضیاء مفعول دوم است مر جعل را وجمله ضیاء بر شمس محذوف بحذف مضاف است یا بر وجه مبالغت وتخمین
حمل ضیاء بر شمس وقمر چون ضیاء اقوی از نور بود استعمال او در شمس واستعمال نور در قمر را سایغ نمود معنی
اینست او آنکسی است که گرداند آفتاب را ضیاء یا گویند خداوند ضیاء وماهتاب را نور یا گویند
خداوند نور که هر یکی از ایشان بر قدرت خداست منور ٥ وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ
وَالْحِسَابَ ٥ وقدر عطف است بر جعل وضمیر بر طریق وفجرنا الارض عیونا قدرنا منازل کل واحد
منهما او قدرنا منازل القمر برین وجه جهت تخصیص است ماه با منازل از آفتاب ملابسه بیشتر دارد و ماه
هر منزلی که بگذرد بعد بیست وهشتم روز هم دران منزل آید وآفتاب منزل را که بگذارد بعد یکسال باز
گردد بقدرت الله معنی اینست ومقدر کرده است برای هر یکی از آفتاب وماهتاب وبرای شما ماه تاک
را منازل پیدا کرده ایم تا شما ماهها وروزها را بدانید وحساب را از خراجها وعددها در هر سالی در هر
فصلی که آید وعدد آحاد ومانند آن دریابید ٥ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ ٥ این جمله مقرر
مضمون این جمله قدرناه منازل لتعلموا است معنی اینست نیافریده است خدای تعالی این همه را یعنی آفتاب
وماهتاب وضیاء ونور ایشان وبروج ومنازل را مگر بحق یعنی متضمن مصالح ومنافع صحیحه نه از روی
لهو وباطل چنانچه جای دیگر فرمود عن قائل که ربنا ما خلقت هذا باطلا ٥ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ ٥ نفصل بر صیغه غایب ومتکلم خوانند ومعنی بر حسب آن دانند واین جمله تذییل است معنی اینست
پس خدای تعالی آیات قدرت ووحدانیت خویش را بیان میکند وآن را در وضوح وظهور می آرد قومی که
ایمان آرند ودل بر تصدیق آن گمارند ٥ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ٥ در آیات سابقه
بیان بعضی از آیات قدرت بود درین جمله بیان کمال قدرت را مقرر است وچون کلام سابق
ملوح بمضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید سایغ نمود معنی اینست بدرستی که اختلاف است روز
بروشنائی وشب بتاریکی وباز افزون گشتن ونقصان پذیرفتن واختلاف نوبت ایشان وعدم تخلف
دران ودر آمدن ورفتن وآنچه آفریده است در آسمان از آفتاب وماهتاب وسیارات وانتقالات
وثبوت با ثبات وآنچه در زمین آفریده از کوهها وغارها ودریاها وجویها وآب واشجار ونبات

و معاد نات وجوبات و هر آینه ملامات قدرت و آیات وحدانیت کفت مر قومی را که از خداء تعالی
ترسند و از جریان معرفت برهیزند و دل بر شناختن او دارند و خاطر نیک بر مصنوعات او کمارند که هر
یک مصنوعی علامات وهر مخلوقی از بدایع فطرات است ○ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ○ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ○ چون آیه سابق مخصوص بودن آیات قدرت و علامات وحدانیت بمتقیان
است بتقدیم ملوح سایغ نمود و بروجه استیناف آورد و جمله ماویهم را فصل کرد بما کانوا یکسبون
متعلق است بمضمون جمله ماویهم النار و ما مصدریه است یا موصوله است براء حکم بان ماویهم النار
بسبب کسبهم او بما کانوا یکسبون و جمله اولئک خبر ان است معنی اینست بدرستی که آنانکه لقاء ما را برحمت
و رضا امید نمی دارند و از لقاء ما که بقهر و خشم بود نمی ترسند یعنی بعث را منکر اند و قیامت را تصدیق
نمیکنند و بحیات دنیا راضی کشتند و دل برین بی ثبات حیات بستند و بران قرار و آرام کرفتند و آیات
از آیات قدرت ما غافل کشتند و تامل و تفکر نکردند و در راه معرفت نشتافتند و قدرت و عظمت ما
در نیافتند ایشانکه برین صفت اند جاء ایشان دوزخ است بسبب کسب ایشان یا بدانچه کسب کرده اند
ایشان از کفر و معاصی و ترک اقامت و ارتکاب مناهی ○ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ ○ ای الی الجنة او الی السبیل المودی الی الثواب جمله یهدیهم خبر ان است
با اسم و خبر جمله مستانفه است در آیات سابقه ذکر کرد و اینجمله را در جواب سوال بروجه استیناف آورد
و بان تاکید کرد معنی اینست بدرستی آنانکه ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده لعنی ایشانرا پروردکار
ایشان رهنمونی کند و بر ثبوت ایمان هدایت بخشند روایت کرده اند چون مومن از کور سر بر دارد
خداء تعالی عمل نیک را بصورت خوب پیش او آرد تا راهبری کند در راه بهشت برد و کافر چون از زیر خاک
بیرون آید عمل بد او بصورت زشت پیش او آمده راه دوزخ بر نماید ○ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ○ اینجمله بدل اشتمال است از جمله یهدیهم الی الجنة یا مستانفه است در جواب
ماذا یکون لهم فی الجنة معنی اینست روان شود جیها و زیر خانهاء بهشتیان یا فرودی درختان بهشت
و این کنایت است از در آمدن ایشان در پای درختان و کنتن ایشان بحظوظ آن جریان انهار سبب
درختان است و حصول این مستلزم حصول آن است ○ دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ دعوی بمعنی
دعاء است چنانچه شکوی بمعنی شکایت آمده است مصدر است و جمله مستانفه است چنانستی که
سامع حظوظ اهل جنان و بهره کرفتن ایشان دران دانست از احوال ایشان سوال ما احوالهم کرد دعوتهم
فیها در جواب شنید معنی اینست دعاء ایشان در بهشت سبحانک اللهم باشد و تقدیم تسبیح بر دعاء
چنانچه ادب دعاست بود و لفظ سبحانک اللهم متضمن دعاست و بر قول نضر سبحان اللهم بمعنی یا الله است
و میم عوض است و بر قول ایشان سبحانک اللهم دعا نیست مقدمه دعاست دعا بعد آن بود و تقدیم این
ثنا متضمن استجابت دعا باشد کفته اند چون اهل بهشت را آرزوئی در دل آید و دل ایشان سوی
چیزی مایل نماید سبحانک اللهم کویند و آنرا برین عبارت جویند و چون بیکدیکر ملاقات شود تحیت ایشان
سلام بود و چون بمطلوبی که داشتند برسند و به پسند و بمطلوب بهره مند شوند ختم بشکر کنند و دعاء
سابق الحمد لله رب العالمین سازند در بهشت تکلیفی نباشد اما تسبیح و دعا و شکر برنیک بعمت بر طبیعت
بود اللهم ارزقنا ذلک و اسکنا هنالک ○ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ
إِلَيْهِمْ ○ روایت کرده اند نضر بن حارث از موت اعتقاد باطل خویش کفت اللهم امطر علینا حجارة

ان کان هذا عن عندک یعنی اکر آنچه محمد میکوید صدق است و آنچه او خبر میکند حق است بر ما سنکها از آسمان
بار داین آیه در شان او نازل کشت و این نظم در حق او بورود پیوست و اینجمله معترضه است براء بیان اینکه
کافر در حق نفس خویش اکرچه مستحق آنست باقتضاء حکمت تا خیر بپذیرد حق سبحانه و تعالی او را بخواهش بدی در حق
خویش شتاب نکیرد تا از ابو جهل بجو عکرمه بیاید و از ولیدی بجو خالد بدید آید و روا بود که این آیه مذکور در حق
مومنان دانی و متضمن شان ایشان دانی که آدمی در وقت غضب و ناخوشی خود را و دن و فرزند خود را نکند و
در ورطه خواهش هلاک افکند و کوید فلان بمیرد و مثل این کوید و در شان ایشان تلف جوید بدین وجه دعاء
از استعمال ایشان بخیر بتعجیل خیر مراد است بروجه ذکر سبب و ارادت مسبب ای و لو یعجل الله للناس
الشر استعجالهم مثل تعجیله لهم الخیر لقضی الیهم اجلهم و اهلکوا لکنه لم یشاء تعجیل اجابة بود چنانستی که
دعویهم الشر علی انفسهم و اولادهم و نکته استعجال مجاز بتنبیه بر سرعت بود چنانستی که خواستن ایشان خیر را
عین حاصل شدن آن باشد معنی اینست و اکر شتاب کردند خداء تعالی بدان مرد ما را بدعایی که بنادانی در حق
خویش می کنند یا بعضی در شان دیکری میکویند بجو شتاب آوردن او براء ایشان خیر را که ایشان دعای کنند
و براء خود یا برای دیکری میخواهند و خداء تعالی پروردکاریست که اجابت میکند و بشتاب آنچه میخواهند
میدهد اجابت دعا براء ایشان هر آینه براء ایشان را تمام کرده شدی و سوی ایشان رسانیدی اهل ایشان
می مردند و جان بملک الموت می سپردند خداء تعالی فضل میکند و ایشان را بدعاء بد ایشان در ورطه حصول
بدی نمی افکند ○ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ○ عطف است بر مضمون
شرطیه سابقه ای لا تعجل الشر و لا یعلک المدعو علیه فنذر الذین لا یرجون لقاءنا معنی اینست بدی و شر را
که ایشان براء خود یا براء دیکران بنادانی میخواهند بزودی پیدا نمی آریم و بعذاب و هلاک نمی سپاریم پس
پس کسانی که لقاء ما را امید نمی دارند و بیمی بجایکاه ما در دل نمی آرند و جزاء و سزا را منکر اند در دنیا
میکذاریم و در طغیان و کفر حیران سرهان می داریم یا بعضی از ایشان مسلمان شوند و از بعضی فرزندان مسلمان
پیدا می آیند و از ترتیب این جمله لازم نمی آید که صدر این کلام مخصوص بکافران باشد بلکه اکر عام بود تو به حکم بعضی
از عام منافی عموم حکم سابق نبود ○ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا ○ اینجمله
معترضه دیکر است برای بیان شناعت کافران و اختلاف احوال ایشان معنی اینست وقتی که برسد مردم را
زیانی و رنجی و شفقتی بر پهلو غلطیده و یا نشسته و یا ایستاده در همه حالکه باشند ما را خوانند و یا رب کویند
بزاری و خواری خلاصی از بلا و رهائی از عنا جویند ○ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ
يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ ○ فا عاطفه است لما ظرفیه است مر کان لم یدعنا حین کشفنا عنه ضره کان مخفف
از مثقله و ضمیر شان محذوف است ای کانه لم یدعنا حال است کان در امره و معنی واو شده و جمله
کان لم یدعنا ظرف مربوط است بجمله سابقه بجهت عطف بفا معنی اینست پس هر کاه که بدعا مضرت و بلا
دور کردیم و در خیر نجات آوردیم این حال کشت و این کار کذشت چنانستی که نخوانده است ما را بسوی دفع
بلائی که او را رسیده بود و دور شدن بلائی که براء خلاصی آن زاری می نمود ○ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ
لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ صفت مصدر محذوف ست ما کانوا یعملون مفعول مالم یسم فاعله
است و اینجمله تذییل است معنی اینست همچنین آراسته شده است برای مسرفان مال و وقت ضایع کنندکان
آنچه میکردند از کارهائی که بی فائده می آوردند ○ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا
وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ○ لام در جواب قسم محذوف ست و لما ظرف مستقر است مراهلکنا
و جاءتهم رسلهم عطف اند بر ظلموا یا حالاست بتقدیر قد و اینجمله معترضه دیکر است براء تنبیه و عبرت کرفتن
بحال کذشتکان و مستاصل کشتکان معنی اینست و هر آینه ما هلاک کردانیدیم کروههائی که پیش از شما

هرگاه که کفر ورزیدند و ظلم بر نفس خویش کردند و پیغامبران ایشان پیش ایشان با حجتها می آمدند و تبلیغ آیات
بینات میکردند ۝ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا ۝ این جمله عطف است بر وجاءتهم یا حالاست یا معترضه است
برای نابودن ایشان در خور ایمان لام زائده است برای تاکید نفی و یؤمنوا منصوبست باضمار ان و لیؤمنوا
خبر کانوا بحذف مضافست معنی اینست و نبوده اند ایشان که ایمان آرند و دل بر تصدیق گمارند ۝
كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و همچنین جزا میدهیم هر
قومی را که می مانند و عذاب میکنیم که سزاوار آن اند ۝ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ
بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝ جعلناکم عطف است بر اهلکنا کم خلائف جمع خلیفه است و مفعول
دوم است مر جعلنا را فی الارض ظرف جعلناست لننظر متعلق است بجعلناکم و کیف متعلق است بننظر
ای لننظر کیف عملکم معنی اینست پس شما را در زمین خلفاء گذشتگان گردانیدیم و بجاه و دستگاه ایشان
رسانیدیم تا نظر کنیم که چگونه بسر میبرید و چه عمل میکنید سوال خلیفه کسی جز پس او نباشد بعد ذکر خلائف
در ذکر من بعدهم چه فائده بود جواب فائده او تاکید مفهوم و ذکر او برای این حرص خلیفه را باید آنچه امراء
گذشته را خلف بدان می نگرند و سرگردان نکردند و دیخ اعمال ایشان خلف می پسندند لازم گیرد و در پیک
متابعت ایشان نکند و خود را همچو ایشان در نکوهش نیفکند نیکی را سرمایه سازد و بدی خود را در زیان خلف
نیندازد و هرچه در دل اندیشد ملاحظه و هرجائی که ازو آید بداند که خدای تعالی سزاوار او می تواند ۝ وَإِذَا تُتْلَى
عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ ۝ عطف است
بر جمله تلک آیات الکتاب الحکیم که در صدر سورت مذکور است و معترضاتی که در میانه دو کلام متصل است واقع
ساخع بود معنی اینست و چون خوانده شود بر ایشان آیاتی ظاهر از قرآن گویند آنکسانکه رسیدن بجای ما
امید ندارند و از عذاب ما خود را در خشیت و خوف نمی آرند بیار برما قرآنی دیگر این آیت قرآن و یا بدل
بتبدیل آن بکار بند ۝ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي ۝ این جمله مستأنفه است جواب
پیغامبر گفت ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل قل ما یکون الی آخره معنی اینست بگوای محمد من
قرآنرا تبدیل نکنم و بغیر اذن وحی پیش شما دم نزنم ۝ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ ۝ ان نافیه است و این جمله
تعلیل است مر ما یکون ان ابدله را معنی اینست من پس روی نمیکنم مگر چیزی را که بر ما از حضرت حق تعالی وحی
شده باشد ۝ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ عذاب مفعول اخاف است
ان عصیت شرطیست مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی و این جمله تعلیل است مر ان اتبع الا ما یوحی الی را
معنی اینست بدرستی که من اگر پروردگار خویش را عاصی کردم از عذاب روز عظیم می ترسم لاجرم اتباع
وحی میکنم و بغیر وحی دم نزنم ۝ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ
فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ ۝ جمله لو شاء الله ما تلوته علیکم مقول قل است و قل با مقول
مقرر قل اول است چه بودن تلاوت قرآن متعلق بمشیت قادر که مقرر است مر عدم حصول تبدیل آن بارادت
پیغامبر معنی اینست بگوای محمد اگر خدای تعالی خواستی که من تلاوت نکنم بر شما قرآنرا و اعلام نکند بر شما بر
زبان من بدان پس بدرستی که درنگ کرده ام میان شما عمری یعنی چهل سال پیش از نزول قرآن و اعلام نکردم شما
را بچیزی از آن ۝ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ همزه استفهام است و فا عاطفه است معطوف علیه محذوفست ای
الا تسألون فلا تعقلون و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است معنی اینست نشاید که تامل نکنید پس باید
و میدانید که چهل سال میان شما بوده ام هیچ وقتی صورت دعوی ننموده ام بعد چهل سال بغیر فرمان خدای تعالی دعوی
نکنم و بغیر اذن او دم این کار نمی زنم و بعضی گویند چهل سال میان شما بودم و میدانید که درین مدت دروغی
نگفته ام بعد چهل سال که هنگام کمال عقل است دروغ چگونه گویم و در راه افتراء بر خدای تعالی چگونه پویم ۝ فَمَنْ

اظلم

أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۝ فا تعلیل است و جمله بدین که از پیغامبر
در همه عمر سخنی نابوده واقع نشدن را دلیل است معنی اینست من عمری میان مردمان درنگ کرده ام حرفی نابوده
بر زبان نیاورده ام و قبح و افتراء پیش کسی محقق گشته و زشتی سخن نابوده بربندد و نافرستاده خدا را فرستاده
خدای تعالی گوید و کتاب را بدل کند و فرستاده خدا را نافرستاده سازد و کتابی که حق است بگرداند و دروغ را
دروغ انداز هیچ کس ازوی بدتر نبود و ستمکاری برابر وی نباشد من اینچنین کار چگونه کنم و دم این کار
چنوع زنم فا سببیه است و استفهام برای انکار بود معنی چنین آید چون قبح افتراء ثابت گشت و زشتی دروغ
گفتن بظهور پیوست پس کیست ظالمتر از مشرکان که افتراء بر خدای تعالی میکنند و با دعا اندازند و اتخاذ
اولاد قایل می شوند و آیات کتاب خدا را بتکذیب و پیغامبر خدا را دروغگوی خوانند و شک نیست
که این ناروا است و افترا است و این معنی بر وجه دوم تشنیع مشرکان است ۝ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ۝
جمله تذییل است و تاکید او از جهت ابراز ذم بر وجه و کادت است معنی اینست پس بدرستی که شان
اینست که مجرمان رستگار نشوند یعنی کافران نجات نیابند تا آنکه باشند و در احیا د کفر پویند ۝ وَ
يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۝ این جمله حال است از فاعل لا یفلح بتقدیر
وهم یعبدون من دون الله عطف است بر ولا ینفعهم جمله سابقه و یا عطف است بر مضمون المجرمون
یعنی الذین یجرمون مثل و یعبدون من دون الله معنی اینست و مشرکان غیر خدا را می پرستند و
جمادات بی حس و حرکت را عبادت میکنند و به پیش چیزی که زیان نرساند و نفع کردن نتواند سر بر زمین
نهند سنگ چه زیان کند و جماد چه نفع رساند عجب جمادی و طرفه سفاهتی است که در پیغامبر راضی نمی شوند
و در شان آن بحجر قایل می شوند ۝ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ۝ عطف است بر یعبدون
مشرکان معبودان خود را هؤلاء شفعاؤنا عند الله گویند و در پرستش ایشان در کار خویش پیش خدای تعالی
شفاعت میجویند و میدانند که سنگ چه شفاعت کند و جماد چه دم یاری کردن زند او را با این کار چه
نسبت و با این جمله چه ملایمت اگر او را قدرت بودی تیشه سنگ تراش از خود دور کردی و خود را لگدکوب
زیر دست و پای او نیاوردی ۝ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ
این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و بما لا
یعلم کنایت است از ما لا یوجد معنی اینست هرچه موجود است خدای آنرا داند و وجود او بعلم
متعلق باشد پس ندانستن خود از مستلزم نبودن است یعنی مشرکان را خبر کنید که خدا را بچیزی که علم
خدای تعالی متعلق نشده یعنی در آسمانها و زمین در وجود نیامده نابود چرا میگویید و در راه باطل چرا
می پویید شفاعت چگونه موجود شود و گفتار و کردار از جماد چنوع ممکن بود ۝ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى
عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ یشرکون بر صیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند این جمله
معترضه است ای سبح لله تسبیحا و انزه تنزیها معنی اینست خدای تعالی را بپاکی یاد میکنم و پاک میدانم
و از اشراک مشرکان و از آنچه مشرکان میگویند منکری شوم ۝ وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً
وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا ۝ این جمله معترضه است برای بیان آنکه ایمان اصل بود و کفر عارضی باشد
معنی اینست و نبوده اند مردمان یک گروه همه بر ملت اسلام یعنی در آغاز عهد آدم تا آنکه هابیل
را قابیل کشت و این اختلاف بعبادت بوثن و در زمان نوح هم بعد از طوفان هیچ کافری نماند
جز چندتن که مسلمان بودند ماندند و بعد از آن ذریه ایشان بکفر پیوستند ۝ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝ کلمه مبتدا است سبقت من ربک
صفت اوست و خبر محذوفست ای و لو لا کلمة سبقت من ربک موجودة لقضی بینهم جواب لولا است

و بعضی کلمه را فاعل فعل محذوف کویند ای و لولا وجدت کلمة سبقت من ربک الی آخره وجمله و لولا تا آخر
عطف است بر اختلفوا یا و یعجل الله للناس الشر یا معترضه است براء بیان سبب بامر ایشان معنی اینست
موعود شده است از خداء تع که امت پیغامبر م بتوی کناهان بهلاک عام نه بوند و استیصال مبتلا نکردند هر آینه
بهلاک کافران حکم کرده شدی و همه را زوال و استیصال پیش آمدی که این چون بنا چیز عذاب ایشان حکم شده و عقوبت
ایشان تا قیامت موخر آمده عذاب ایشان معجل نکشت و بنا چیز نه پیوست ۵ وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ
آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۵ عطف است بر یقولون سابق معنی اینست و میکویند چرا سوی او آیتی که دلیل نبوت او باشد
فرو آورده نشد و برهانی که دلیل بر رسالت او بود پیدا نیامد همچو ید موسی ع و عصاء او و همچو دم عیسی و احیاء
او ۵ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ ۵ فا سببیه است و جمله انما الغیب تا آخر مقول قل است معنی اینست بکو
ای محمد ه علم غیب جز مر خدا را نبود و جز مر علام الغیوب را نباشد هر آیتی که داد دیدم و بهر مرتبه که
رسانید رسیدم آیتی دیگر از من غیب است نمیدانم بدهد پیدا آرد یا پیدا نیارد در کار خداء تع مرا چه قدرت
و در فعل خداء تع مرا طاقت ۵ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۵ فا سببیه است ای فانظروا
حصول ما فرحتم انی معکم من المنتظرین معنی اینست پس منتظر باشید آنچه خواسته اید من نیز از حصول
آن منتظر دانم که از قدرت او عجب نیست آنچه طلب میکنید بشما رساند و مسول شما را بحصول موصول کرداند
وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا ۵ روایت
کرده اند هفت سال در مکه قحطی افتاد و از نایافتن غله بلای عظیم زاد بعضی مردند و بعضی سک و کربه خوردند
چون ازین بلا نجات یافتند باز در عداوت پیغامبر م و انکار او و آیات او شتافتند این آیة در شان
ایشان نازل کشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوست و اینجمله نیز معترضه است براء حکایتی از حکایات
مشرکان و شکایتی از شکایات ایشان اذا لهم مکر براء مناجات است و جمله جزاء شرط است معنی اینست
چون مردمان را پس از آنکه ایشان رنج و مشقتی چون تنکی و کرانی برسد نعمتی از آثار رحمت چون ارزانی
بچشانیم و پس از آنچه صحت و پس از بلا عافیت و پس از فقر رفاهیت نصیب کردانیم ناکاه مر ایشان راست
در شان آیات ما مکری عظیم و در شان اسلام مسلمانان رده کردانیدن بتان و دشمنی کردن بر صورت
دوستان و شک نیست که نفاق یعنی دشمن بودن در دل و اظهار دوستی بزبان و اخفاء کفر در باطن
و در ظاهر اظهار ایمان و استهزاء یعنی نکوهیدن بر طریق شنودن و قدح را بر طریق مدح نمودن و باک
کردن آیات قرآن باظهار و باعتقاد و اخفاء فضل حسی و رسانیدن بر کافران بعناد و اتحاد این همه
از باب مکر است و متضمن سزا و جزاست ۵ قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۵ اسرع سوی فاعل قل
با مقول خویش مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین یمکرون معنی اینست بکوای محمد م خداء تع
در سزا دادن مکر شتاب تر است و زیان رسانیدن مسلمانان اکنز است حق سبحانه و تع مکر کنندکان را زود
بکیرد و دیر بود که وجود ایشان فنا پذیرد سوال اسرع اسم تفضیل است مقتضی شرکت در اصل فعل بود
در حق ایشان مکر اثبات کرده و سرعت مکر در ذکر آورده تفضیل مذکور بر چه باشد جواب در ایشان
سرعت مکر ثابت شده آیات سرعت بر نسبت باشد ۵ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ
در الله اسرع مکرا ذکر خداء بر صورت غیبت بود در ان رسلنا ذکر خداء تع بر وجه تکلم روی نمود و درین
کلام از غیبت سوی تکلم بود متضمن انبساط جامع شود و چون جزاء ملوح بکنایت است سامع را بتقدیم ملوح
تنزیل منزله سایل کرد و جمله را موکد بر وجه استیناف مفصول ساخته موکد آورد ما یمکرون مفعول است
مر یکتبون را و در وی مصدریه است یا موصول است معنی اینست بدرستی که فرشتکان و یا بعضی از
فرشتکان مکر ایشان را می نویسند یا کویند می نویسند آنچه ایشان مکر میکنند ۵ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ

فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۵ یسیرکم از تسییر خوانند و معنی بر حسب آن دانند و اینجمله معترضه است در بیان رحمت رحمان
معنی اینست خداء تع آنست که شما را در بر و بحر سیر بسیار میکناند و برای تحصیل معاش هر سو میدواند یا
کویند در اطراف جهان در سفر خشکی میکرداند ۵ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ
وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۵ حتی ابتدائیه است اذا براء شرط است و ذلک اینجا جمع
است مبنیل و جرین بهم و درین کلام التفات است از خطاب سوی غیبت لازجهة عیبت در سرعت جرین کشتی
جنانشی که کسانیکه حاضر بودند بجرد روان شدن کشتی جانب و جرین بهم عطف است بر کنتم بریح طیبة متعلق
بجرین و فرحوا بها الریح فاعل است مر جاءت را و ضمیر منصوب مفعول است و جمله جزاء شرط است و ریح مونث
سماعی است ترک یافت در عاصف که صفت ریح است از باب امراة حایض بارادت ذات عاصف و جمله و
جاءهم الموج عطف است بر جمله جاءتها ریح عاصف و ظنوا با متعلقات خویش عطف است بر جاءهم
الموج دعوا الله مخلصین له الدین بدل اشتمال است از ظنوا چه دعاء مذکور را بطیب مسطور است
و مخلصین حال لئن انجیتنا لام موطئه قسم است و محذوف است بقسم لئن تا آخر مبین لنکونن از روی لفظ
جواب قسم است از روی لفظ جواب قسم است و از روی معنی جواب شرط و جمله لئن انجیتنا تا آخر مبین دعاء
مذکور است معنی اینست تا آنکه چون شما در کشتیها باشید و روان شوید تا آنکسانیکه در کشتیها اند باد
پاکیزه خوش آینده بشتابی بروند و بران باد اهل کشتی شاد کردند و باید سخت برنده کشتیها را آبی را ه
برنده و بیاید ایشان را هر مکانی موج دریا از پیش و پس و راست و چپ و بدرستی که واقع شد احاطت موج بلاء
مذکور دولت ایشان بفساد و هلاک پیوست درین حالت از خداء تع خواهش کننده خداء را هر آینه بی دستی
خوانند درین حال که مخلص اند و دین را خلاص کنند کاند که اگر ما را ازین مهلکه خلاصی دهی و ازین جاه تلف
نجات بخشی هر آینه از شکر کذارندکان باشیم و از سپاس دارندکان کردیم پس هر کاه که خداء تع ایشان را ازین
ورطه نجات دهد و بنیاد خلاص نهد ناکاه ایشان در زمین تغیر ورزند و جرایم عظایم را مرتکب شوند
سوال تغیر جز تغیر حق نبود ایراد لفظ بغیر الحق چه فایده دهد جواب فایده او تصریح بجهة تشنیع
بود و توضیح تشنیع باشد و توضیح وجه تقبیح باشد ۵ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ
مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۵ متاع برفع برین کم خبر انما بغیکم یا مر مبتداء محذوف را خوانند ای هو متاع الحیوة الدنیا
بقرب ثبوت مضرت بغی و انتفاء منفعت درو است و بنصب برین که مصدر است مر فعل محذوف را ای
یتمتعون متاع الحیوة الدنیا یا مفعول به است مر یبغون محذوف را و جمله ندائیه است و معترضه است براء تنبیه
علی انفسکم خبر است متاع الحیوة الدنیا خبری دیکر است یا خبر بفعل مقدر است و لوا انفسکم امثال و اقران
هم چو نفسهاء ایشان آنکه مراد اند یا حقیقت نفسهاء ایشان مراد است لیکن بر دیکران چون بر نفس ظالم خواهد
و بشومی آن او را در خرابی خواهد آورد پس ظالم ظلم خواهد کرد و شومی آن روز را در خرابی خواهد آورد پس
ظلم بر دیکران بر خویش بود و سعی خرابی خویش باشد و اینجمله بیان حال نفی مذکور است و شرح کیفیت مسطور است
و این قلت است و درین جمله التفات است از غیبت سوی خطاب چه ذکر ایشان در یبغون بر وجه
غیبت بود درین جمله بر وجه خطاب روی نمود معنی اینست ای مردمان نیست بغی شما مکر بر مسلمانی که
همچو نفسهاء شما اند یا کویند نیست بغی شما مکر نفسهاء خویش که مضرت بغی در دنیا و آخرت راجع سوی نفسهاء
شما بود و سبب هلاک شما کردد و بباغی شدن برخورداری دنیا جویند و در راه طلب جاه می پویند و نفسهاء خود را
در هلاک و تلف می اندازند در آخرت بعقاب و عذاب مبتلا کردند متاع دنیا که چون خیال آید دیر بباید

چه متاع بود وانتفاع بجهان برزودی بود وبشتابی زایل شود چه انتفاع باشد در حدیث است که دو بدیست
که خدای تعالی بدان مرگ آن را هم در دنیا عذاب کند و در آخرت در وبال و نکال افکند بغی بر پادشاهان و
وعقوق مادران و پدران و در حدیثی دیگر است بدین چیز از روی ثواب صله رحم بود و شتاب ترین سزاواری
عذاب بغی بر پادشاه سوگند دروغ باشد و در حدیث آمده لا تمکروا ولا تعن ماکرا ولا تبغ ولا تعن باغیا
ولا تنکث ولا تعن ناکثا روایت کرده اند پیغامبر این حدیث ذکر کرد واین آیة بیاد آورد واز ابن عباس
مرویست لو بغی علی جبل لاندک الباغی اگر کوهی بر کوهی بغی ورزد کوهی که باغی است کوفته گردد ونیز گفته اند این آیة
سه جزاست یعنی بغی وعهد ومکر در هر که باشد شک نیست که دنیا نگار او بود ○ ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ
اینجمله عطفست بر جمله سابقه ثم الینا بر مبتدا اثر ای ثم الینا مرجعکم ای اعیرنا معنی اینست پس
بسوی ما بازگشت شما بود نه سوی غیر ما ○ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ○ اینجمله عطفست
بر جمله سابقه معنی اینست پس از بازگشت شما را خبر خواهم کرد بعمل شما یا بدانچه میکنید شما این کنایت است
از عقوبت وجزاء وانتقام عمل یا نزاکردن گناهکاران بگناهان ایشان براء عقوبت گران بود و براء
جزا دادن باشد ○ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ
الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ ○ در آیة سابقه ذکر حیوة دنیا کرد ودرین آیة حالة دنیا
وسرعت فنا را آورد واینجمله مستانفه است چنانچه که سامع از حال دنیا بر سبیل سوال جواب انما مثل
الحیوة الدنیا تا آخر شنید معنی اینست نیست حال حیوة دنیا مگر همچو حال آبی که آنرا از آسمان فرستاده ایم
ونبات زمین را با آب مذکور آمیزش دادیم از آنچه بخورند مردمان و چهارپایان ○ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ
الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا
فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ ○ اذا شرطیه است زخرفها مفعول اول است مر
را وآن با اسم وخبر خویش یعنی انهم قادرون علیها قایم است مقام دو مفعول ظن وجمله وازینت و ظن
اهلها تا آخر معطوفست بر شرط جمله اتیها امرنا جزاء شرطست فجعلناها عطفست بر اتیها کان مخففه
از مثقله است ومعنی از عمل است ما انکه چون زمین را آبش خوش بکرد وآراستگی بدید یعنی برگ وگل پیدا
شود وانواع مختلف از میوه وغیر آن روی نماید زمین بدان زیبا شود وآراسته گردد مردم گمان برند که همیشه
خواهد بود معنی اینست بدرستی که ایشان انتفاع بردن بدان وبهره گرفتن از آن قادر شدند و در عوض
بهره گرفتن آمدند آن زمین کداشته واشجار برآسته را شبی یا روزی فرمان ما بیاید اثری از آثار او ملند
آسیب رسانیدن و هلاک کردانیدن از باد گرم خشک سازد و باد سردی افتد و زلزله که بست کرداند
وصاعقه بسوزاند و بادی سخت از بیخ برکند و شاخ و بن درختان را بشکند پس کرداینم مال او را همچو کشت
و همچو زرع نابوده چنانچه که در روز گذشته نبات او که نبات داشت برگشت حال دنیا بعین می ماند از آراستگی
میگیرد نبات و بقائی پدید تر و تازه می نماید ناگاه خاک شود حادثه می زاید و تری و تازگی و آرایش
و آراستگی یکبار می آراید بیت دی بوستان خرم و صحرا لاله زار ○ وز بلبل مرغ در چمن افتاده غلغلی
امروز خارها معیلان کشیده تیغ ○ گویی که خود نبوده در بوستان یکی گلی ○ گلی چند آرایش دنیا کمال
حاصل آید ودر نظر هر دم تازه وآراسته نماید ناگاه در یک دفعی زوال گیرد و در دم فنا پذیرد و چنان شود
که گویی هیچ گاهی نبوده و هیچ وقتی بر نبائی و آراستگی نموده تشبیه مذکور تشبیه مرکب است لیکن از جهة
آنکه حرف تشبیه در غیر مشبه بجاء مشبه به در آید بتحقیق او مضطربست چه حال دنیا مشبه بآبی که آسمان
فرود آید نبود بیان ان حاصل باب کرد مشبه باشد مثل تناسخ کند و در کلام عرب بسیار واقع شده ○
كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ○ اینجمله تذییلست معنی اینست

همچنین بیان میکنیم آیات را براء قومی که تفکر کنند ودر تنبیهاتی که میکنیم نظر افکنند ○ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ
دَارِ السَّلَامِ ○ جمله معترضه است براء بیان متصل خدا برا بندگان معنی اینست بر خود داری بحیات دنیا
می جویند و در راه اختلاط بحظوظ دنیائی پویند و خدای تعالی بسوی بهشت که دار السلام است میخواند از جهة
آنکه سرایی است سلامت از ایذاء وآفت عاقل با وجود دار السلامت بر خاکدان دنیا منشیند و تواند بود که
سلام را از اسماء الله خوانده اند واضافت او سوی او براء تعظیم باشد و تواند بود که سلام باعتبار تحیتهم فیها سلام
چه میان ایشان یکدیگر سلام روی خواهد نمود و تحیت سلام خواهد بود و از یکی با دیگری اکرام سلام
خواهد بود ○ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ○ عطفست بر یدعوا معنی اینست و راه نماید
کسی را که خواهد راهی که مستقیم است یعنی دین اسلام وشریعت ودین پیغامبر خدای تعالی بندگان را بر سبیل
عموم سوی بهشت دعوت کرد و راه پیدا آورد و هر که را درین راه آورد ببهشت برسد و کسی که در راه دیگر رود
بهشت نرود بیت ترسم نرسی بکعبه اعرابی ○ کین ره که تو میروی بترکستانست ○ مرفوع بران زیادة
عطفست بر الذین احسنوا خبر مبتداست وجمله مستانفه است در جواب ما شان المهتدین کانه قیل
منهم یوصفهم بالاحسان وحکم علی المحسنین بان الجنان معنی چنین بود مر کسانی راست که نیکوایی ورزند
سزاء نیکوتر و منزلتی خوبتر یعنی نعمتی ازین برتر بود و هیچ خطی از آن وا فزون بود و در زیادت اقوال بسیارست
ومنقول از دو جمله کبار است وبعضی گویند مراد از زیادت مذکور افزونی درجات است و حور و قصور
وبعضی گویند زیادت آنست که او را محبوب مردمان کند ومحبت او را در دلهاء مردمان افکند چنانچه
روایت کرده اند که چون خدای تعالی بنده را دوست دارد محبت او را در دلها اندازد تا هر که او را ببیند
محب او گردد وبعضی گویند حتی نعمتست که در عقول اندازند که او را در بیابند اولی اول است که زیادة
برضوان و رویت مأول است ○ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ○ عطفست بر جمله الذین
احسنوا الحسنی وزیادة معنی اینست ونرسد در قیامت در هنگام نگونساری مومنان را و خواری
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○ اینجمله تذییلست معنی اینست ایشان صاحبان اند
مستحقان نعیم جاودان اند ○ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا ○ والذین
عطفست بر الذین احسنوا وجزاء سیئة عطفست الحسنی از قبیل عطف بر دو معمول است وعامل
مختلف بتقدیم مجرور وطریق فی الدار زید والحجرة عمرو وما کل سوداء تمرة ولا بیضاء شحمة وتواند بود که الذین
مبتدا باشد وجزاء سیئة مبتداء دوم را که محذوف بود ای والذین کسبوا السیئات لهم جزاء السیئة بمثلها
وتواند بود که جزاء مصدر بمعنی مفعول باشد ای والذین جزوا سیئة بمثلها ویا مضاف از مبتدا باشد
محذوف دارند تقدیر کلام جزاء الذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها پندارند معنی اینست ومر کسانی را است
که سیئات را کسب کرده اند جزاء سیئه هم سیئه آورده اند ودرو زیادت وتضعیف چنانچه در حسنة می شود
نشود ○ وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ○ وترهقهم عطفست بر جمله والذین
کسبوا السیئات جزاء بمثلها من عاصم لفظا او متعلق بود که معمول مجرور جار مقدم شود ای لهم من الله من
عاصم لفظا او متعلق بعضهم من عذاب الله وجمله ما لهم حالست از مفعول ترهق معنی اینست
برسد ایشان را خواری ونگونساری درین حال که نیست ایشان را از عذاب خدای تعالی نگاه دارنده واز عقاب
او بجات آرنده ○ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا ○ قطعا بسکون
طا وفتح او خوانده ومعنی بر حسب آن دانند وجمله کانما اغشیت حالی دیگرست از مصدر وکان مستغنی
ازوست معنی اینست چنانچه که از روی تاریکی روبهاء ایشان لفظهاست پوشیده شده درین حالکه
در ظلمت وتاریکی در اهم ○ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○ اولئک مبتداست

اصحاب النار هم فیها خالدون این جمله سابقه معنی اینست ایشان اصحاب دوزخ اند و جاوید در دوزخ باشند
ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم وشرکاؤکم
فزیلنا بینهم وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون ○ فکفی بالله شهیدا
بیننا وبینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین ○ هنالک تبلوا کل
نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولیهم الحق وضل عنهم ما کانوا یفترون ○ تبلوا
منقوط بیک نقطه فوقانی ونبلوا با یک نقطه تحتانی نعلوا یا منقوطه بدو نقطه فوقانی خوانند ومعنی حسب آن
داند ویوم نحشرهم معطوف فعل محذوف است ای احذروا یوم نحشرهم وهم عابدین جمیعا حال است
از مفعول ثم نقول عطف است بر نحشر مکانکم منصوب است بفعل محذوف تقدیر الزموا وجمله مقول نقول لا
وانتم تاکید ضمیر الزموا است وشرکاؤکم عطف است بر ثم نقول وماضی بمعنی مستقبل بر طریق ونفخ فی الصور
ای فرقنا بینهم وقال شرکاؤهم عطف است بر فزیلنا این ماضی نیز بمعنی مستقبل است ایانا مفعول تعبدون
است ضمیر از جهت تقدیم بر عامل منفصل شده فا در فکفی بالله برای تعلیل است چه کفی بالله کنایت از شهد
الله وشهادة خدای تع در دعوی ما کنتم ایانا تعبدون دلیل است وشهیدا حال است یا تمیز است
ان در ان کنا عن عبادتکم لغافلین مخففه از مثقله است ملغی گشته هنالک ظرف تبلوا است اشارت
سوی مکان حشر بود وتواند بود بر وجه استعارت زمان حشر باشد وتبلوا با متعلق خویش تعلیل
احد محذوف باشد تقدیر اینست ای نحشر کل نفس وسیعلم وما اسلفت متعلق تبلوا است وردوا
فعل مجهول است وعطف است بر نقول فصل عنهم عطف بر ردوا وتواند بود ویوم نحشرهم وهنالک ظرف
زمان وظرف مکان مفعول فیه است مرتبلوا از قبیل یوم الجمعة فی المسجد طیت باشد وجمله بر هر دو وجه
معترضه دانند معنی اینست روزی که ایشان را یعنی پرستندگان وپرستیده شدگان را حشر کنیم دران
روز مشرکان را بگوییم جای خویش را شما وشرکاء شما لازم گیرید وبر جای خویش باشید واز جای خویش مجنبید
ومیان عابدان مخالفت نداریم واز یکدیگر جدا سازیم معبودان ایشان گویند مارا با مرما می پرستیدند وآنچه
میگفتند وآنچه میکردند ما بر ما نمی کردند پس خدای عز وجل بر حال ما آگاه هست وبسنده است از ان
روی که گواه هست بدرستی که ما از عبادت شما غافل بودیم واز حال شما آگاهی نداشتیم آنجا یعنی در مکان حشر
دران زمان یعنی در زمان حشر بیازماید هر تنی را آنچه در ایام سابقه کرده است وبداند که هر نفسی آنچه در دار
دنیا آورده است پس بسوی حسابگاه خدای تع که مولی ایشان است حق است باز گردانیده شوند وثواب
وعقاب وجزاء وسزاء اعمال خویش برسند تا بعلم خویش حکم کند وبدان در دین افکند ظاهر شود از ایشان
آنچه افتراء میکردند ○ قل من یرزقکم من السماء والارض ○ قل جمله مستانفه است
استفهام برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار چون در آیه سابقه ذکر بطلان اشراک بود سامع منتظر
حجت بدین دعوی می بود قل من یرزقکم من السماء والارض بر وجه استیناف فرمود معنی اینست
بگوای محمد کیست شمارا از آسمان وزمین که روزی میدهد یعنی از آسمان که باران می فرستد واز زمین که گیاه
بیرون می آید تا اقرار کنند ودم اعتراف زنند ○ امن یملک السمع والابصار ○ ام منقطعه است
بمعنی بل معنی اینست بل که بگو مالک است شنوائی وبینائی شمارا این دو حاکم از اعظم مشاعر اند واعظم
حواس ظاهر اند با مرکه پیدا شده ودر ملکه در آمده ○ ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت
من الحی ○ عطف است بر امن یملک السمع والابصار معنی اینست که بیرون می کرد زنده چون آدمی از
نطفه بیجان از انسان ○ ومن یدبر الامر ○ عطف است بر من یخرج الحی واین تعمیم بعد تخصیص است
معنی اینست وکه تدبیر میکند وکار را که آسان میگرداند هر که دشوار باشد ○ فسیقولون الله

فقل

فقل افلا تتقون ○ سببیه برای تحقیق است والله خبر مبتدا است ای رازقنا ومالک السمع والابصار ومخرج
الحی من المیت ومخرج المیت من الحی ومدبر الامر کله الله معنی اینست پس تحقیق است که ایشان خواهند
گفت رازق ما ومالک جمع وابصار ما خداست ومخرج از میت ومخرج موت از حی ومدبر کننده کار عالم
سبحانه وتع است ایشان بدین مقر خواهند بود واعتراف خواهند نمودن باز مکابره خواهند کرد راست
برو من یرزقکم همزه برای استفهام است فا عاطفه است ومعطوف علیه محذوف است ای لا تعقلون ولا تتقون
والاشراک به معنی چنین بود پس بگو مر خدا را نمی شناسید پس از اشراک بد ونمی پرهیزید یا رازق ومالک وقادر
نمیدانید که وعاجز میدانید که کسی دیگر را با او شریک میگردانید وچیزهایی را که سزای پرستش نداشته باشند معبود
میخوانید این معنی را عقل نه پسندد وخردمند با چنین بی خردی نه بوند ○ فذلکم الله ربکم الحق
فا سببیه است معنی اینست چون رازق ومالک وخالق ومدبر امور دانستید وبدین صفات عظام او را شناختید
پس اوی معبود تو بر حق که لعنت بر مشرکان باد ○ فماذا بعد الحق الا الضلال ○ این فا نیز سببیه است
واستفهام برای انکار است واین جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست چون حقیت الوهیت خدای
ثابت است ومعهود این که خدای تع حق است بظهور پیوست پس چیست بعد حق مگر گمراهی وچیست
مقابل صلاح مگر فساد وتباهی بناشد ○ فانی تصرفون ○ این فا نیز سببیه است واستفهام برای تعجب
واستبعاد است معنی اینست چون ثابت شد که توحید حق است واشراک گمراهی است وخلاف توحید
فساد وتباهی است پس چگونه صرف کرده می شوید واز راه حق سوی باطل می روید عقل شما چگونه می پسندد
واینچنین باطل بعمل شما چگونه می بیعتند ○ کذلک حقت کلمت ربک علی
الذین فسقوا انهم لا یؤمنون ○ کذلک صفت مصدر است مر فعل را که بعد اوست ای ثبت کلمة ربک ثبوتا
مثل ذلک الثبوت وذلک اشارتست بثبوت حقیت خدای تع وثبوت این که اشراک را قابل شدن بالوهیت
غیر حق وضلال است انهم لا یؤمنون بدل است از کلمة ربک وعید عذاب مشرکان مراد شود وانهم لا
یؤمنون بمعنی لانهم متعلق صفت بود وجمله معترضه است برای بیان تحقق عذاب کافران یا بیان تحقق سبب
عذاب یعنی عدم ایمان ایشان وغرض بسبب مذکور بیان تحقق مشبه بود زیرا که تشبیه با موی که صحیح
است موجب تحقق مشبه باشد معنی اینست چنانچه ثابت شد که وحدانیت خدای تع حق است وبطلان
واشراک متحقق است ثابت شد سخن پروردگار تو بر کسانی که عاصی شده اند وشرک ورزیده اند ایشان ایمان
نخواهند آورد واعتراف بوحدانیت نخواهند کرد قضاء خدای تع در حق ایشان بر کفر رفته ودوام کافری
ایشان بحکم پیوسته یا گویند ثابت شده است کلمه پروردگار تو در حق ایشان یعنی حکم عدم ایمان زیرا که
ایشان ایمان نخواهند آورد وتوحید تصدیق نخواهند کرد ○ قل هل من شرکائکم
من یبدؤا الخلق ثم یعیده ○ در آیه سابقه ذکر محاجه با مشرکان بود درین آیه محاجه دیگر
روی نمود این جمله مقرر آن جمله مؤکد مضمون است واستفهام برای انکار است یا برای تقریر یعنی اقرار کنانیدن
خلاف مضمون جمله سابقه است معنی اینست بگوای محمد هست از شرکاء شما یعنی از شرکائیکه
با اعتقاد شما شرکاء خدا اند کسی که آغاز کند آفرینش را ونابوده را بوجود رساند وبعد از فنا بوجود
باز گرداند ○ قل الله یبدؤا الخلق ثم یعیده ○ مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم ان لم
یجیبوا معنی اینست بگوای محمد خدای تع خلق را آغاز کند وبعد از فنا باز بوجود رساند ○ فانی
تؤفکون ○ فا سببیه است انی بمعنی کیف است واستفهام برای تعجب بود یا برای
انکار باشد معنی اینست چون ثابت شد که خدای تع قادر بر ایجاد وافنا بود وتوانا بر اعادت باشد
پس چگونه از اینچنین حق مصروف می شوید ودر اینچنین رهی باطل روید عقل شما از راه حق چگونه متحول

ایشان کسانی اند که اکنون نیز ایمان نمی آرند یا کویند در زمان آینده نیز تصدیق نخواهند کرد ۝ وَاِنْ كَذَّبُوكَ
فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ۝ جمله معترضه است براء تلقین پیغامبر که چون کافران تکذیب کنند
چه کوید وکدام جنبر تقضی جوید معنی اینست واکر ترا تکذیب کنند وکار خویش را در تباهی افکنند پس بکو مراست
عمل من مرا بایدکه تبلیغ کنم ودر تبلیغ مقصر نباشم وشمار است عمل شما که قبول کنید یا نکنید جزاء ان خواهید دید
وسزاء آن بشما خواهد رسید ۝ اَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا اَعْمَلُ وَاَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ۝ اینجمله تعلیل است
مرمضمون کلام سابق را دلیل است یا از جهة افادت تاکید جمله سابقه تذیل است معنی اینست از آنچه من
میکنم شما بیزارید ومن بیزارم آنچه شما میکنید ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ اِلَيْكَ ۝ من باصله مبتدا است
ومن بمعنی جمع آمده هم از اینجهة در یستمعون صیغه جمع مستعمل شده ومنهم جزا وست واینجمله عطفاست بر ومنهم
من یؤمن ومنهم من لا یؤمن معنی اینست وبعضی از ایشان کسانی اند که سوی تو کوش ظاهر می نهند وشنیدن
سخن تو میخواهند اما کوش باطنی ندارند ودل را باستماع آن نمی آرند ۝ اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا
لَا يَعْقِلُونَ ۝ ای ومنهم من یستمعون الیک ولا یؤمن منهم افانت تسمع الصم براء استفهام است فاء عاطفه است
وجمله عطفاست بر ومنهم من یستمعون وهمزه استفهام بیان معطوف علیه درآمده براء انکار ومعنی فاکه تعقیب
وترتیب است آمده وتقدیم مسند الیه است بر خبر فعلی براء تقوی ودر افانت تسمع الصم تمثیل است چه طلب
ایمان از براء کسانیکه ایمان آوردنی اند شنوانیدن کران را می ماند اینچنین کاری را بر کوش داشتن ایشان
مترتب میکرداند واینچنین ترتب جای استبعاد بود ومحل استنکار باشد ولو متصلهاست ای ولو کانوا یعقلون
یعنی سواء علیهم وعدم عقد هم معنی اینست وبعضی از ایشان کسانی اند که کوش میدارند سوی کلام تو بعضی که
در عقب استماع ایشان نباید ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ اِلَيْكَ اَفَاَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا
يُبْصِرُونَ ۝ جمله عطفاست بر جمله ومنهم من یستمعون الیک وهمزه براء انکار عطف است وترتیب بچشم ظاهر
سوی تو نکرانند ودر چشم باطن کوراند پس البته دیده ندارند راهنمونی ایشان بکنی ودر راهنمایی دم اهتمام می
زنی اکرچه ایشان نمی بینند دیدن ونادیدن در حیز تسویه چکونه می آرد ونیز چون میان اثبات نظر در ومنهم
من ینظر الیک ونفی ابصار در ولو کانوا لا یبصرون تنافی بود وجمع بین المتنافیین مشکل شود معنی اینست
عمی که مستعار است براء بصر بنفی اثبات ابصار ونظر را که ملایم مستعار له است منافی بود ودر عدم انتفاع
تسویه ابصار وعدم ابصار را مانع نباشد ونتواند بود عمی ایشان بمعنی عدم ابصار وبصیرت بود وتسویه در
ابصار وعدم ابصار بصر باشد ۝ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلٰكِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ۝ بتخفیف لکن ورفع الناس بدانند وتشدید لکن وبنصب الناس خوانند ودر هر دو معنی استدلال
دانند چون در آیة سابقه باعتبار کور شدن ایشانرا قدرت نماید وهم آن روز که باعتبار عدم قدرت
عذاب در حق ایشان ظلم بود این وهم را دفع نکرد وجمله را بر وجه تکمیل آورد وچون وهم مذکور مورد سوال
هل هذا الظلم بود بتقدیر سوال تاکید جمله وفصل او سایغ نمود معنی اینست بدرستی که خدای ستم نکند
وبی جرم بر وجه ظلم دریغ ومشقت نمی افکند باوجود کوش وچشم خود را کور می سازند ودر راه رفتن ونصیحت
پذیرفتن خود را در حیز ناشنوایی ونابینایی می اندازند باختیار خویش بکوری پرداخته اند وخود را کور ساخته
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَاَنْ لَمْ يَلْبَثُوا اِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ۝ نحشرهم بصیغه
جمع متکلم وبصیغه غایب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند یوم ظرفاست ومنصوب است بتقدیر اذکر
ویا متعلق است بیتعارفون وجمله بر هر تقدیری معترضه است براء بیان اهوال روز حشر واحوال هنکام
بعث تقریر در کار تحقیق شده از عمل ملغی آمده وجمله کان لم یلبثوا حال است اکرچه اوینست در حالت
جمله مصدریه مکان از واو استغناست معنی است ای محمد روزی که مردم را حشر کنیم وپس از مرک زنده کردانیم

بحالتی

بحالتی که در دنیا در کور جز یکساعتی درنک نکرده اند درین یکدیکر خود را شناسند که این فلان است وآن
فلان بدانند در هنکام بعث وبعد از ان از شدت هول تعارف هم برود وحالی پدید آید که کسی با دیکری آشنایی
ننماید ۝ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّٰهِ ۝ معترضه است براء بیان خسران ایشان ودرین کلام
وضع مظهر موضع مضمر است براء تصریح بمناط خسران کرده وبجاء خسروا قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله آورده
ومعامله ایشان که داشتن وکم بیش کردن را تشبیه بمعامله بیع وشری کرده وخسران که لوازم بیع است بر وجه
تخییل آورده معنی اینست بدرستی که خاسران خاسر شدند وزیان زده کشتند آنانکه لقاء خدا را یعنی رسیدن
بحسابکاه خدای وبوعد ووعید او تکذیب کردند ۝ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝ اینجمله عطف است بر
کذبوا بلقاء الله ای ما کانوا مهتدین الی التصدیق ویا عطف است بر قد خسر الذین معنی اینست ونبوده اند
سوی تصدیق مهتدی شدکان وراه راست یابندکان ۝ وَاِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
فَاِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ۝ ان شرطیه است وما زایده است براء تاکید در شرطی که براء تاکید در ایند در وی از جهة
تشبیه بقسم نون تاکید درآید شرطی که چنانچه در فاما ترین من البشر تحقیق شده واین نوع در مواضع بسیار
آمده وبعض الذی نعدهم مفعول نرینک است وجزاء شرط محذوف است فذلک عذابهم فی الدنیا او نتوفینک
عطف است بر نرینک فالینا مرجعهم فنریهم عذابهم بعد ذلک جزاء شرط دوم است وجمله شرطیه عطفاست بر قد
خسر الذین کذبوا بلقاء الله یا عطف است بر ولکن الناس انفسهم معنی اینست زیان زده شدند وبخسران
آمدند کسانی که رسیدن خویش را بحسابکاه خدای دروغ داشتند واستغفار کردن براء نجات نتوانستند
ما ترا بنماییم بعضی چیزی که براء ایشان وعید میکنیم چون عذاب ایشان در دنیا بود وپیش نظر تو باشد واکر
ترا پیش از عذاب کردن ایشان متوفی کردانیم وپیش هلاک ایشان بمیرانیم پس باز ایشان بسوی حسابکاه
ماست وآخر کار ایشان جزاء وسزاست چونکه ایشان در آخرت بدان خواهند رسید اکر در دنیا عذاب
ایشان نبینی در آخرت خواهی دید ۝ ثُمَّ اللّٰهُ شَهِيدٌ عَلٰى مَا يَفْعَلُونَ ۝ عطفاست بر الینا مرجعهم
وثم الله بمعنی واو است ومراد از شهادت بقضاء شهادة نمود ثم الله شهید بمعنی ثم الله مجازی باشد یا بر
تقدیری قول بود ای ثم یقول الله علی ما تفعلون ودر اینجمله التفاتست از تکلم بسوی غیبت معنی اینست
سوی ماست ایشانرا رجوع وخدای کواه است بدانچه ایشان می کنند وخود را در کفر ومعاصی می افکنند
حاکم چون کواه باشد براء حاکم کواهی دیکر حاجت نبود وانتقام او بعلم کسی متعلق نباید ۝ وَلِكُلِّ
اُمَّةٍ رَسُولٌ فَاِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ۝ اینجمله معترضه است براء تسلیه پیغامبر
چه امتی که رسولی داشت هیچ امتی رسول خود را در تکذیب نکذاشت الله اذا رحمت طایب فاذا جاء در
حکایت حال ماضیه آمده بر طریق حتی اذا بلغ مطلع الشمس ماضی بمعنی مستقبل نشده ونتواند بود از مجی وقضاء
مذکور مجی وحکم در روز نشور مراد بود اذا مذکور بمعنی مستقبل باشد معنی اینست هر امتی را رسولی مبعوث
شده وبراء تبلیغ احکام ایشان آمده وبر توحید آکاهانیده وآنچه ایشانرا از شرایع واحکام بایست رسانیده
چون رسول ایشان آمد وتبلیغ وحی کرد امت او در اوامر ونواهی او ایشاد ینا ورده میان بعدل حکمی ظاهر
وعقاب وعذاب بر ایشان بپوست وپیغامبران نجات یافتند وامتان چیزی که مستحق آن بوده اند
در یافتند یا کویند چون پیغامبران در روز قیامت بیایند دعوی تبلیغ کنند کافران منکر شوند میان
ایشان حکم بعدل شود ایشان مظلوم نشوند وبر کسی ظلم نرود ۝ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ جمله حال است بر
آیة سابقه معنی اینست بر ایشان ظلم کرده نشود ومعذب بعدل شوند ۝ وَيَقُولُونَ مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اینجمله وجمله قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله ادرنا بعطف مستقبل بر ماضی بود یا
یقولون بمعنی قالوا بر طریق الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا باشد وجمله در میانه معترضه دارند از باب

ایشان کسانی اند که اکنون نیز ایمان نمی آرند یا گویند در زمان آینده نیز تصدیق نخواهند کرد ۝ وَإِن كَذَّبُوكَ
فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ۝ جمله معترضه است براء تلقین پیغامبر که چون کافران تکذیب کنند
چگوید و کدام چیز تعیین جوید معنی اینست واگر ترا تکذیب کنند و کار خویش را در تباهی افکنند پس بگو مراست
عمل من مرا باید که تبلیغ کنم و در تبلیغ مقصر نباشم و شماراست عمل شما که قبول کنید یا نکنید جزاء آن خواهید دید
و سزاء آن بشما خواهد رسید ۝ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ۝ اینجمله تعلیل است
مر مضمون کلام سابق را دلیل است یا از جهة افادت تاکید جمله سابقه تذییل است معنی اینست از آنچه من
میکنم شما بیزارید و من بیزارم آنچه شما میکنید ۝ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ۝ من باصله مبتدا است
و من بمعنی جمع آمده هم از اینجهة در یستمعون ضمیر جمع مستعمل شده و منهم خبر اوست و اینجمله عطف است بر ومنهم
من یؤمن ومنهم من لا یؤمن معنی اینست و بعضی از ایشان کسانی اند که سوی تو گوش ظاهر می نهند و شنیدن
سخن تو میخواهند اما گوش باطنی ندارند و دل را باستماع آن نمی آرند ۝ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا
لَا يَعْقِلُونَ ۝ ای ومنهم من یستمعون الیک ولا یؤمن منهم همزه افانت تسمع الصم براء استفهام است فاء عاطفه است
و جمله عطف است بر ومنهم من یستمعون و همزه استفهام بیان معطوف علیه درآمده براء انکار و معنی فاء که تعقیب
و ترتیب است آمده و تقدیم مسند الیه است بر خبر فعلی براء تقوی و در افانت تسمع الصم تمثیل است چه طلب
ایمان از براء کسانیکه ایمان آوردنی اند شنوانیدن کران را میماند اینچنین کاری را بر گوش داشتن ایشان
مترتب میکرده اند و اینچنین ترتیب جای استبعاد بود و محل استنکار باشد و لو متصله است ای ولو کانوا یعقلون
یعنی سواء علیهم و عدم عقدهم معنی اینست و بعضی از ایشان کسانی اند که گوش میدارند سوی کلام تو بعضکه اگر
در عقب استماع ایشان نباید ۝ وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا
يُبْصِرُونَ ۝ جمله عطف است بر جمله ومنهم من یستمعون الیک و همزه براء انکار عطف است و ترتیب بچشم ظاهر
سوی تو نگرانند و در چشم باطن کوراند پس البته دیده ندارند را همونی ایشان میکنی و در راهنمایی دم اهتمام می
زنی اگرچه ایشان نمی بینند دیدن و نادیدن در حیز تسویه چگونه می آرد و نیز چون میان اثبات نظر در ومنهم
من ینظر الیک و نفی ابصار در ولو کانوا لا یبصرون تنافی بود و جمع بین المتنافیین مشکل شود معنی اینست
عمی که مستعار است براء بصیرت نفی اثبات ابصار و نظر را که ملایم مستعار له است منافی نبود و در عدم انتفاع
تسویه ابصار و عدم ابصار را مانع نباشد و تواند بود عمی ایشان بمعنی عدم ابصار و بصیرت بود و تسویه در
ابصار و عدم ابصار بصر باشد ۝ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ۝ بتخفیف لکن و رفع الناس بدانید و تشدید لکن و نصب الناس خوانده اند و در هر دو معنی استدلال
دانند چون در آیة سابقه باعتبار کور شدن ایشان را قدرت نماید و هم آن روز که باعتبار عدم قدرت
عذاب در حق ایشان ظلم بود این وهم را دفع نکرد و جمله را بر وجه تکمیل آورد و چون وهم مذکور مورد سوال
هل هذا الظلم بود بتقدیر سوال تاکید جمله و فصل او سایغ نمود معنی اینست بدرستی که خدای تعالی ستم نکند
و بی جرم بر وجه ظلم دریغ و مشقت نمی افکند با وجود گوش و چشم خود را کور می سازند و در راه رفتن و نصیحت
پذیرفتن خود را در حیز ناشنوایی و نابینایی می اندازند باختیار خویش بکوری پرداخته اند و خود را کور ساخته
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ۝ نحشرهم بصیغه
جمع متکلم و بصیغه غایب خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند یوم ظرف است و منصوب است بتقدیر اذکر
و یا متعلق است بیتعارفون و جمله بر هر تقدیری معترضه است براء بیان احوال روز حشر و احوال هنگام
بعث تغیر در کار تحقیق شده از عمل ملغی آمده و جمله کان لم یلبثوا حال است اگرچه او نیست در حالت
جمله مصدریه مکان از واو استغنا است معنی است ای محمد روزی که مردم را حشر کنیم و پس از مرگ زنده کردانیم

چنانچه

چنانچه که در دنیا یا در گور جز یکساعتی درنگ نکرده اند در بین یکدیگر خود را شناسند که این فلان است و آن
فلان بیابند در هنگام بعث و بعد از آن از شدت هول تعارف هم برود و حالی بدید آید که کسی با دیگری آشنایی
نماید ۝ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ ۝ معترضه است براء بیان خسران ایشان و درین کلام
وضع مظهر موضع مضمر است براء تصریح بمناط خسران کرده و بجاء خسروا قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله آورده
و معامله ایشان گذاشتن و کفر پیش گرفتن را تشبیه بمعامله بیع و شری کرده و خسران که لوازم بیع است بر وجه
تخییل آورده معنی اینست بدرستیکه خاسران خاسر شدند و زیان زده گشتند آنانکه لقاء خدا را یعنی رسیدن
بحسابگاه خدای تعالی و بوعد و وعید او تکذیب کردند ۝ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝ اینجمله عطف است بر
کذبوا بلقاء الله ای ما کانوا مهتدین الی التصدیق و یا عطف است بر قد خسر الذین معنی اینست و نبوده اند
سوی تصدیق مهتدی شدگان و راه راست یابندگان ۝ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ۝ این شرطیه است و ما زایده است براء تاکید در شرطی که براء تاکید در اید در وی از جهة
تشبیه بقسم نون تاکید در اید شرطی که چنانچه در فاما ترین من البشر تحقیق شده و این نوع در مواضع بسیار
آمده و بعض الذی نعدهم مفعول نرینک است و جزاء شرط محذوف است فذلک عذابهم فی الدنیا او نتوفینک
عطف است بر نرینک فالینا مرجعهم فنریهم عذابهم بعد ذلک جزاء شرط دوم است و جمله شرطیه عطف است بر قد
خسر الذین کذبوا بلقاء الله یا عطف است بر ولکن الناس انفسهم معنی اینست زیان زده شدند و بخسران
آمدند کسانی که رسیدن خویش را بحسابگاه خدای تعالی دروغ داشتند و استغفار کردن براء نجات نتوانستند
ما ترا بنماییم بعضی چیزی که براء ایشان وعید میکنیم چون عذاب ایشان در دنیا بود و پیش نظر تو باشد و اگر
ترا پیش از عذاب کردن ایشان متوفی کردانیم و پیش هلاک ایشان بمیرانیم پس باز ایشان بسوی حسابگاه
ماست و آخر کار ایشان جزاء و سزاست چون ایشان در آخرت بدان خواهند رسید اگر در دنیا عذاب
ایشان نبینی در آخرت خواهی دید ۝ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ۝ عطف است بر الینا مرجعهم
و ثم الله بمعنی واو است و مراد از شهادت بقضاء شهادة نمود ثم الله شهید بمعنی ثم الله مجازی باشد یا بر
تقدیری قول بود ای ثم یقول الله علی ما تفعلون و در اینجمله التفات است از تکلم بسوی غیبت معنی اینست
سوی ماست ایشان را رجوع و خدای تعالی گواه است بدانچه ایشان می کنند و خود را در کفر و معاصی می افکنند
حاکم چون گواه باشد براء حاکم گواهی دیگر حاجت نبود و انتقام او بعلم کسی متعلق نباید ۝ وَلِكُلِّ
أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ ۝ اینجمله معترضه است براء تسلیه پیغامبر
چه امتی که رسولی داشت هیچ امتی رسول خود را فی تکذیب نگذاشت الا اذا رحمت طایب فاذا جاء در
حکایت حال ماضیه آمده بر طریق حتی اذا بلغ مطلع الشمس ماضی بمعنی مستقبل نشده و تواند بود از مجی و قضاء
مذکور مجی حکم در روز نشور مراد بود اذا مذکور بمعنی مستقبل باشد معنی اینست هر امتی را رسولی مبعوث
شده و براء تبلیغ احکام ایشان آمده و بر توحید آگاهانیده و آنچه ایشان را از شرایع و احکام بایست رسانیده
چون رسول ایشان آمد و تبلیغ وحی کرد امت او در اوامر و نواهی او انقیاد ننموده میان تعدل حکمی ظاهر است
و عقاب و عذاب بر ایشان پیوست و پیغامبران نجات یافتند و امتان چیزی که مستحق آن بوده اند
در یافتند یا گویند چون پیغامبران در روز قیامت بیایند دعوی تبلیغ کنند کافران منکر شوند میان
ایشان حکم بعدل شود ایشان مظلوم نشوند و بر کسی ظلم نرود ۝ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ جمله حال است بر
آیة سابقه معنی اینست بر ایشان ظلم کرده نشود و معذب بعدل شوند ۝ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن
كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ اینجمله وجمله قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله ارنا باب عطف مستقبل بر ماضی بود یا
یقولون بمعنی قالوا بر طریق الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا باشد و جمله در میانه معترضه دارند از باب

اعراض در اعراض بندارند واستفهام در متى هذا الوعد براء استبطاء واستبعاد است ومرفوع عذاب كه متعلق
ايعاد است معنى اينست وميكويند ايشان روز قيامت عذابى كه وعده ميكنيد بزودى بار بيد اكر راست
كوييد ووعده براست ميكنيد ○ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ○ قل جمله مستانفه
است جواب سؤال است كه بيغامبرم كفت ماذا اقول حين يقولون ذلك فقيل قل كذا معنى اينست بكواى محمد مر ضرر را
ونفع را براى نفس خود مالك نه ام پس براى ديكران چكونه مالك شوم اين كنايت است از لا املك عذابكم ولا اقدر
ان اعجل عقابكم لكن ما شاء الله كان يعنى آنچه خواست خداى تعالى شدنى است وآنچه ارادت اوست آمدنى است
لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ○ ولا يستأخرون
ساعة جزاء شرط است ولا يستقدمون عطف است بر مجموع شرطيه وجمله شرطيه صفت است مر اجل را وضع
مظهر موضع مضمر است ولكل امة اجل تا آخر مضمون جمله سابقه را مقرر است كه چون هر امتى را اجلى است
معنى اينست كه پيش از آن مردن نتوانند وبعد از آن زنده نمانند وعذاب ايشان بر دست من نباشد وهلاك
ايشان بقدرت ومشيت من نبود وهر امتى را اجلى است كه چون اجل ايشان بيايد يكساعت پيش از آن
نمانند ويكدم پيش از آن نروند ماندن ورفتن ايشان بر دست من نبود وعذاب وهلاك ايشان بر
دست من نباشد آنچه خداى تعالى خواسته است همان خواهد بود وآنچه مشيت اوست همان روى خواهد نمود
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ○ اين جمله مؤكد
است مر جمله لا املك لنفسى ضرا ولا نفعا روى نمود باعتبار اتحاد ذكر اين جمله از باب تكرير بود بر طريق لا تستعجلوا
العذاب تاكيد باشد وقل ارأيتم با متعلقات خويش قل است واستفهام براء تقرير است بمعنى حمل مخاطب
بر اقرار واخبار اى اخبرونى در استفهام در ماذا يستعجل براء تهويل است وجمله ماذا يستعجل منه المجرمون
متعلق است بارأيتم متعلق مفعول است شرطيه محذوف الجزاء تقدير ان اتيكم تندموا وتتحيروا وجمله
شرطيه معترضه است براء تنبيه بر مخاطب وماذا يستعجل منه المجرمون جواب شرط بود اذ قيل ان اتيكم ماذا
يطعمنى باشد وشرط با اين جزاء مفعول است مر ارأيتم ان اتيكم عذابه بر صيغه خطاب است در ماذا
يستعجل منه المجرمون تغير اسلوب كرد بر وجه التفات از خطاب سوى غيبت آورد تا معلوم شود كه
استعجال ايشان عذاب را از باب اجرام است چه متضمن تكذيب حضرت بيغامبر است معنى اينست
بكواى محمد مر كافران را اى دانيد خبر كنيد اكر شما را عذاب خداى تعالى يكبار بيايد در وقت شب كردن كه
وقت خواب است يا در وقت روز كه وقت اشتغال بكسان است ناكهان روى نمايد متحير كرديد اميد ايد
چه چيز است عذابى كه مجرمان شتابى آن ميجويند ومتى هذا الوعد ان كنتم صادقين ميكوييد واين استعظام
است چنانچه ميكويند اكر بدبلى ما را چه پيش آيد يا كويند اكر اين كار كنى چه بلا روى نمايد ○ أَثُمَّ إِذَا مَا
وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ○ همزه استفهام وثم عاطفه است اذا ما وقع
شرط است وضمير او عايد است بر عذاب آمنتم جزاست وجمله شرطيه معطوف است بر شرطيه محذوف اى اذا
جئتكم كذبتم واستبعدتم واستعجلتم ثم اذا ما وقع آمنتم واستفهام براء انكار بر وجه توبيخ است واين جمله بر وجهى
كه بالا كذشت معترضه بود ومتضمن توبيخ باشد وتواند بود كه جمله اذا ما وقع آمنتم به با معطوف عليه محذوف
ان اتيكم عذابه دارند معنى كلام ان اتيكم عذابه بياتا او نهارا توجبوا انه تراخى اياكم بالموعود من وقت الوعد
الى وقت الوقوع بندارند الآن ظرف است مر فعلى كه محذوف است بدلالت سياق واين جمله محول است بر تقدير
قول بر وجه استيناف اى قيل لهم الآن آمنتم وهمزه براء توبيخ است وتوبيخ بر اهل ايمان ندارند راجح شود
قيل بندارند معنى اينست چون بعذاب خبر كرده شديد تكذيب كرديد شتابى وقوع آن ميجستيد وچون
واقع ايمان مى آريد وحال اينست كه تكذيب ميكرديد ومى بوديد كه عذاب را بشتابى ميجستيد ومتى هذا الوعد

ان كنتم صادقين ميكفتند ○ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ ○ ثم قيل عطف است بر قيل كه ايمان
محذوف معنى اينست پس كفته شود مر ظالمان را عذاب جاودانى بچشيد وتا ابد در رنج وعذاب باشيد
واستعمال ذوق كه مشتق از فعل است ودر عذاب جاودانى مشتق از قطاعت است جرمه بود بدان مثابه كه
عذاب آبد بر نسبت عذابى كه در حوزه آنست بچو چشيدن باشد ○ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
استفهام براء انكار است وجمله تذييل است معنى اينست هست كه جزا داده ميشويد مكر بسبب آنچه عمل كنده
بوديد اكر عمل نبودى عذاب ابد روى نمودى چه عذاب بى ابدى نبود وعقوبت بى جرمى محقق نشود ○ وَ
يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ ○ معترضه است در بيان صدق وعيد مذكور احق هو استفهام براى تقرير است
بمعنى حمل مخاطب بر اقرار وجمله بتاويل مفرد مفعول دوم است مر يستنبئونك را عن حقيقة هذا ويطلبون
الاقرار به معنى اينست وازتو استخبار ميكنند وخبرى ميجويند واحق هو ميكويند ويا وعده عذاب
حق است ويا اين خبر غير محقق است ○ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ ○ اى حرف تصديق است وربى
قسم است انه لحق جواب قسم است وجمله مقول قل مستانفه است در جواب ماذا اقول حين يستنبئونك
خبر ذلك وتاكيد انه لحق بان واللام قسم وجمله اسميه براء رد منكران است در انكار حقيت مذكور معنى اينست
بكواى محمد آرى بعدد كار خويش سوكند ياد ميكنم وبقسم موكد ميكردانم بدرستى كه اين هيچ وقتى دروغ كفته
ودر راه نابوده كفتن نرفته كافران حضرت رسالت پناه را ميدانستند واو را محمد امين ميكفتند پيش از وحى
هرچه ميكفت استوار ميداشت ودل بر صادق بودن او مينهاشت على الخصوص كه سوكند خوردى وجمله را
موكد آوردى ○ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ○ عطف است بر انه لحق معنى اينست ونه ايد شما عاجز كننده خدا را
از رسانيدن عذاب بر شما ○ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا
النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ ما فى الارض اسم ان است
لكل نفس خبر اوست وظلمت صفت نفس است وان با اسم وخبر خويش فاعل فعل محذوف است اى ولو ثبت
ان لكل نفس ظلمت ما فى الارض من المعادن والكنوز وفعل محذوف با متعلقات خويش شرط اوست
لافتدت جزاء شرطيه عطف است بر جمله ثم قيل للذين ظلموا واسروا الندامة وهم لا يظلمون جمله حاليه است
معنى اينست واكر ثابت شدى كه مر هر نفسى راست آنچه در زمين است از اموال وخزاين وكنوز ومعادن
هرآينه او را براى خلاص از عذاب ونجات از عقاب فدا ساختى ودر تصرف اموال وانفاق آن بر دم حتى
هيچ سودى نكردى وهيچ بهره ننمودى وپنهان ميكردند ظالمان ندامت واز كسانيكه ايشان را اكراه كرده اند
واز راه هدايت براه ضلالت برده اند هركاه كه عذاب ميديدند وبدانچه بيغامبر خبر كرده بودى ميرسيدند
اظهار ميكردند پشيمانى را كه وعيد عذاب را چرا تصديق نكرديم واز ظلم وكفر باز نمانديم وحكم كرده شود ميان
ظالمان ومظلومان بعذاب يعنى حكم بعذاب بقدر كناه مى شود ميان ظالمان عذاب زياده بر قدر كناه
نبود وايشان مظلوم نشوند وبا ايشان ظلم نرود وعذاب ايشان بر قدر كناه بود ○ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ○ جمله معترضه است براى تنبيه معنى اينست آكاه باشيد
مر خدا راست كه رب العالمين است آنچه در آسمانها وزمين است وغنى مطلق است ومالك بحق است
تصرف مالك در ملك خويش ظلم نباشد وتصرف در محل تصرف ستم نبود وآكاه باشيد كه وعده خداى
تعالى بثواب وعقاب محقق است وانعام وانتقام ثابت وحق است ○ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ○ لكن براى استدراك رفع وهم كه اين معنى همه را معلوم است وهر يكى را مفهوم معنى اينست وليكن
اكثر مردمان اين را نمى دانند واين را در محل نمى كذارند ○ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ○ معترضه
است براء ثناء خداى تعالى وستايش حق سبحانه وتعالى معنى اينست او يعنى خداى تعالى زنده ميكند وميراند وجزاى

بیچکس این کار نتوانند و بسوی حسابگاه او باز گردانیده خواهید گشت بعذاب و عقاب و جزاء و نوا خواهید
پیوست کار آنچنان باید کرد که وقت باز گشت کار آید و در محضر انبیاء و رسل و در مشهد شهدا بسندیده نماید
یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِی الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِینَ ۝ شفاء و هدی و رحمة معطوفاند بر موعظة و مراد از موعظة شفاء و هدی و رحمة است و جمله
متصل بجمله وما کان هذا القرآن أن یفتری آمده و از جهة افادت افادت مقصود مدح قرآن مقرر جمله
مذکوره شده معنی اینست ای مردمان بدرستی که آمده است بر شما هم قرآن که موعظت است و شفاعت مر
اشتغالی را که کاین است در سینهاء آن عقاید باطله و عزایم فاسده و حسدها و کینها و هدی و رحمة است
و مر مومنان را نافع است ۝ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُوا ۝ بر قراءت بغا میرم فلتفرحوا
بتا روایت کرده اند بر سبیل شذوذ امر حاضر با لام آورده اند چنانکه لتاخذوا مصاجعکم در حدیث آمده
و لام امر در امر حاضر در آمده بفضل الله و برحمته متعلق است بر فلیفرحوا و تقدیم جار و مجرور بر فعل صدر
مذکور براء حصر بود و تکرار براء تاکید و فا در هر دو محل زایده باشد و فایده بود و بذلک متعلق بر فلیفرحوا
بزیادت فا دارند و فا در فبذلک برای عطف است بر جمله سابقه تقدیر کلام چنین باشد فلیفرحوا بفضل الله
و برحمته فبذلک لیفرحوا یعنی فلیضحکوا فرحهم بذلک لا یفرحوا بغیر ذلک یا در جمله اول تقدیر کنند تقدیر
کلام چنین آید لتفتنوا بفضل الله و برحمته فبذلک لیفرحوا برین هر دو وجه عطف مستقیم آید تاکید ثانیه
و جمله قل با مقول مستانفه بود جواب ماذا اقول از باب الایمان حین اسمعوا القرآن باشد معنی چنین
گویند که بفضل و رحمتا و اول است که بر هر دو یکی اعتماد و تعویل است و بعضی گویند فضل عبارت از
دین و ایمان است و بعضی گویند رحمت عبارت از قرآن است و رحمت عبارت است از نجات بر دشمن
و رحمت لایق لقا سلختن ۝ هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ ۝ یجمعون بصیغه غیبت و خطاب خوانده اند و معنی
بر حسب آن دانند و این جمله تعلیل است بر مضمون فبذلک فلیفرحوا دلیل است معنی اینست بایمان و قرآن
خوشحال شوند مسلمانان زیرا که ایمان و قرآن ایشان را بهتر است از آنچه جمع میکنند کافران از اموال و
اسباب و غیر آن ۝ قُلْ أَرَأَیْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا
قل مستانفه است و جمله سابقه متضمن تحریض و متابعت و موافقت و منع از مخالفت آن بود سامع
سوال از حکم مخالفان او کرد و عقیب وا و آورد ارایتم مقول قل است ما در ما انزل الله استفهامیه است
و مفعول انزل واقع شده و از جهة صدر کلام مقدم آمده و جمله ما انزل الله مفعول ارایتم است و استفهام
براء انکار است بر وجه توبیخ و توبیخ راجع است سوی معنی فا که تعقیب الی لا ینبغی ان یعقبوا انزل الله
من رزق حلال بتبعیض و جعله حلال او حرام کما قلتم ما فی بطون هذه الانعام خالصة و محرم علی
ازواجنا و نحو ذلک و تواند بود که ما در ما انزل الله موصول باشد و مفعول ارایتم بود معنی بر وجه اول
چنین بود بگوای محمد امیداید شما چه چیز است که فرستاده است خدای تعالی از رزق حلال پس آنرا تقسیم
کرده اید و از روی قسمی حلال و قسمی حرام کردانیده اید چنانکه از انعامی حلال به بحیره و سائبه و وصیله و حامی
حرام ساخته اید و غیر آنرا حلال و بر وجه دوم معنی چنین است در واقع منقسم بحلال و حرام میدانید آنچه
از رزق خدای تعالی حلال کرده است پس شما آنرا تقسیم کرده اید و بعضی در حل و بعضی را در حرمت آورده اید
رزق از زمین می روید او را منزل از آسمان فرود می آید بدین اعتبار او را از آسمان منزل گفتن شاید
قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ۝ قل مکرر براء تاکید استفهام برای انکار است و ام
در علی الله منقطعه است یا ام متصله و ای سوال از تعیین احد الشیئین است و جمله الله اذن لکم بر تقدیر اول
مقرر است مر استفهام ما انزل الله لکم را و بر تقدیر دوم مفعول دوم است مر ارایتم را و بر هر دو تقدیر قل تاکید

نغیر بر معنی بر تقدیر ام منقطع اینست اخدای دستوری داده است در تحریم مذکور یا خود بر خدای تعالی افترا می
کنید حکمی که خدای تعالی نکرده است بر می بندید و بر تقدیر ام متصله معنی اینست اخدای بود ستوری داده است شما را
در تحریم یا بر خدای تعالی افترا میکنید واقع این آیة یا آن راست گوید ۝ وَمَا ظَنُّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ
الْکَذِبَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ۝ استفهام براء تهدید است و عطف است بر استفهام سابق معنی اینست
و چیست گمان کسانی که افترا میکنند بر خدای تعالی دروغ را که در روز قیامت بر ایشان چه واقع خواهد
بود و کار بچه مرتبه خواهد کشید تخویف و عید را مبهم دارند و معین کرده در بیان نیارند هول آن محدود و ابداء
آن تا معلوم نشود نتوان دانست که چه هول باشد و چه مخافت بود ۝ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
چون آیة سابق بیان قهر بر کافران بود و بیم ظهور کمال مهربانی و رفق و افناء و استیصال ایشان روی نمود
به بیان عموم فضل بر مردمان دفع این وهم کرد و جمله را بر وجه تکمیل آورد و چون مشاهده امور کفران
و علامات انکار سامع است مر تحقق فضل را ظهور علامات انکار با اصرار تاکید و جمله را موکد بتاکید
معنی اینست بدرستی که خدای تعالی هر آینه خداوند فضل است بر همه مردمان و صاحب افضال و احسان است
بر نیکان و بدان روزی داده و ره کار گشادن و ایقاء حواس و اضافت امن و ارادت باس و نعمت
زندگانی و سایر قواء نشتا و نیکان را مخصوص انعام و بدان را تا حیز انتقام ۝ وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ
لَا یَشْکُرُونَ ۝ لکن براء استدراک است و عطف است بر ان الله لذو فضل علی الناس معنی اینست
و لیکن اکثر مردمان شکر نمی گزارند و سپاس نعمت بجا نمی آرند ۝ وَمَا تَکُونُ فِی شَأْنٍ
وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا کُنَّا عَلَیْکُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِیضُونَ
فِیهِ ۝ ما در وما یکون و تتلوا نافیه است و خطاب مر پیغامبر است فی شان خبر یکون و من قرآن
مفعول تتلوا است من در وی زایده است زیرا که در سیاق کلام نفی ها است و ضمیر منه عاید است بر قرآن
و یا بر خدای تعالی و جمله و لا تعملون عطف است بر جمله سابقه و در عدول آن خطاب واحد سوی جمع شبه
التفات بود لقول السلطان الدین و الذین اتبعوهم عزیم و ایتلوه الا کنا علیکم شهودا استثناء از باب
ما لیس الشیطان من بنی آدم قط الا آیاهم من قبل النساء دارند بمعنی ان تکن فی شان دینک قرآنا و تعملون
عمل الا کنا علیکم شهودا چنانچه ذکر بالا رفته بندارند و شهودا خبر کنا است و تقدیم از جهة اهتمام است
و تعلق علیکم بشهادت بتضمین رقوب بود و استعمال علی براء تعین سهادت بزبان نباشد و جمله ما
تکون فی شان یا اذ تفیضون فیه معترضه است برای تهدید متضمن است مر وعید که قادر بر تو افعال
و اقوال فیه است ذکر رقوب و متضمن تخویف و ترهیب است معنی اینست و نباشی تو ای محمد در هیچ کاری
و شانی و نخوانی هیچ آیتی و سورتی از قرآن و عمل نمیکنید شما یعنی تو و امت تو عملی از اعمال و محادید
فعلی از افعال مگر آنکه هستیم ما بر شما رقیب که چه میکنید و گواه بر شما که چه عملی می آرید در آن وقت که می شتابید
سوی کاری و در مواید در کرداری ۝ وَمَا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَلَا
فِی السَّمَاءِ ۝ یعزب از باب نصر و ضرب خوانده اند و معنی یکی دانند و عطف بر ما یکون معنی اینست
و بیرون نشود و دور نگردد از علم پروردگار تو از کاینات جهان هم چند ذره در آسمان و ذره مورچه
باریک را گویند یا از روی ذره آفتاب که در روزنها نمایند گویند و تقدیم معنی از جهة قرب شماست
اگر چه از جهة رفعت و علو حق تقدیم سماست ۝ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِکَ وَلَا أَکْبَرَ إِلَّا فِی
کِتَابٍ مُبِینٍ ۝ و لا اصغر و لا اکبر بنصب بلاء نفی جنس از باب مضارع و مضاف بر طریق
لا افضل من زید و لا افضل من عمرو باشد و برفع بر ابتدا بر طریق لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بود بدین وجه الا فی کتاب مبین مستثنا مفرغ دارند خبر مبتدا یا خبر لاء نفی جنس بود و این جمله را بر

وجه مثقال ذرة معطوف پندارند با لاصغر بجر یا منع صرف بعطف بر مثال که مجرور من است دانند رفع از جهة عطف
بر محل مثقال ذرة که مرفوع است از جهة فاعلیة خوانند برین وجه صاحب کشاف متعلق الا فی کتاب مبین را
مشکل کرده و در حیز عدم استقامت معنی آورده و همچنین است و اشکال معنی است مگر آنکه این از باب تاکید المدح
بما یشبه الذم دارند بر طریق لا عیب فیهم الا انه جواد لا یبقی المال پندارند مشکل نشود و اشکال مذکور مجمل بود
معنی اینست ونیست خردتری ونه بزرگتری مگر آنکه همه در لوح محفوظ کاین است و معنی آیة بر وجه تاکید
المدح بما یشبه الذم در زمین و آسمان ونه کمتر ونه بیشتر از آن مگر در لوح محفوظ معلوم است و کاین در لوح
محفوظ دور از علم او نیست تاکید المدح بما یشبه الذم بدین معنی است ۝ الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون ۝ الا حرف تنبیه است لا خوف علیهم خبر است ولا هم یحزنون عطف است بر لا
خوف علیهم وچون مشاهده سامعان عظمت وجلال رب الارباب را منافی انتفاء خوف در اولیاء
وعز اولیاء بود بظهور امارت انکار تاکید جمله سابق عود وجمله الا ان اولیاء الله تا آخر معترضه بود
ومتضمن مدح اولیاء باشد معنی اینست آگاه باش بدرستی که اولیاء خدای تع نه ترسنده بوند ونه ایشان
اندوهگین باشند اولیاء جمع ولی است وولی بر وزن فعیل بمعنی فاعل است وعلما را در بیان ولی اقوال
است وبعضی گویند ولی آنست که هدایت یافته وبرهان آن دریافته وبعضی گویند ولی آنست که روی نماید
خدای تع یاد آید وبعضی گویند تصدیق با ایمان کرد وشرائط تقوی نگاه دارد روایت کرده اند عمر بن الخطاب
از حضرت رسالت پناه شنید که خدای تع را بندگانی اند که نه ایشان پیغامبرانند ونه شهیدانند پیغامبران
وشهیدان غبط ایشان کنند وآرزوی مرتبه ایشان برند پرسید ایشان کیانند حضرت فرمود که ایشان
کسانی اند که بی سابقه قرابتی وبی طمع مالی وتعلق حاجتی برای خدای تع یکدیگر دوستی کنند ودم صحبت
زنند ایشان را روهای روشن نماید وایشان بر منبرهای روشن باشند وازچیزی که مردمان ترسند
ایشان نترسند وازآنچه مردمان اندوهگین شوند ایشان نشوند وبعد آن مصداق این آیة
تلاوت کرد وبر وجه تایید آورد ۝ الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة
الدنیا وفی الآخرة ۝ الذین آمنوا در محل نصب است صفه واسم ان است و فصل بجر ممنوع نیست
یا مفعول است ویا مفعول در محل رفع بر ابتدا است لهم البشری خبر است ویا خبری محذوف المبتدا است
ای هم الذین آمنوا بدین وجه لهم البشری مستانفه در جواب ما شانهم است معنی اینست آنکسانیکه
ایمان آورده اند وبدانچه باید گروید گرویده اند واز شرک ومعاصی پرهیزیده اند وتقوی وپرهیزکاری
ورزیده اند مر ایشان راست بشارت در دار دنیا ومژده در دار آخرت وبعضی گویند مراد از بشری
بشارتهائی که در قرآن وارد است در حق مومنان وبعضی گویند بشارت رویاء صالحه که مومن او بود
یا مومنی دیگر در حق او باشد پیغامبر ع من النبوة الا المبشرات والرویاء الصالحة جزء من ستة
واربعین جزءا من النبوة فرمود زیرا که مدة نزول وحی بر پیغامبر ع سه سال بود از آنجمله شش ماه در آغاز
وحی شش ماه در خواب می دید می بود وشش ماه که جزئی بیست وسه سال باشد چهل وشش جزء بود
وبعضی بشارت مذکوره فرشتگان نزدیک مومن دارند قال الله تع تتنزل علیهم الملئکة ان لا تخافوا
ولا تحزنوا وابشروا بالجنة وبعضی بشارت در آخرت پیش آمدن فرشتگان با مژده رضوان پندارند
وبعضی گویند بشارت زبان حال از کیفیت رسیدن نامه اعمال بود وتن وروی روشن بود وپله نیکی
در وزن افزون باشد ۝ لا تبدیل لکلمات الله ۝ این مقرر است مر وعده سابق را
معنی اینست کلمات خدای تع را تبدیل نبود ووعیدهای او را تغیر نباشد ۝ ذلک هو الفوز العظیم ۝
ذلک اشارت است بر بشارت مذکور وظهور آثار عنایت در وقت عاجزی ودرماندگی وهنگام پریشانی

ویرا کندک

ویرا کندکی عظیم ونجاتی فخیم است اللهم ارزقنا ذلک وارحمنا هنالک ۝ ولا یحزنک قولهم ۝ معترضه است
برای تنبیه پیغامبر ع باز داشت او این که گفتار کافران او را اندوهگین نکند ترا گفتار ناشایسته کافران و
کلمات بیهوده ایشان از تکذیب کردن وساحر خواندن ومجنون گفتن وهلاک جستن از گفتار بی خردان
چه غم باشد واز گزاف گویی چه اندوه بود معنی اینست تو اندوهگین مباش از بانگ این سگان واز حدیث
بیکیان ۝ ان العزة لله جمیعا ۝ جمله معلله است وتاکید او از جهة اظهار مدح بر سبیل وکادت است
معنی اینست بدرستی که عزت همه مر خدای راست وغلبه مشکل وجه او راست چنانچه جای دیگر فرمود قوله تع
لاغلبن انا ورسلی چون بنصرت خدای تع غلبه ترا باشد بگفتار گزاف ایشان اندوه چرا بود ۝ انه هو
السمیع العلیم ۝ این جمله تذییل است معنی اینست سمیع است گفتار ایشان می شنود علیم است انچه
ایشان میدانند ۝ الا ان لله من فی السموات ومن فی الارض ۝ الا حرف تنبیه است
عزت وغلبه مر او را بود معنی اینست آگاه باشید مر خدای راست ومملوک اوست هرکه در آسمانهاست از
فرشتگان وهرکه در زمین است از آدمیان وپریان وغیر آن ۝ وما یتبع الذین یدعون من دون
الله شرکاء ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون ۝ ما نافیه است الذین
یدعون من دون الله نایبه است فاعل است ما یتبع ویدعون تنازع دارند اعمال ثانی کنند از اهل
محذوف پندارند وجمله حال بود یا معترضه باشد معنی اینست وپس روی نمیکنند آنانکه از غیر خدای تع
شریکان میخوانند وغیر خدا را اله میدانند چه هرچه وهرکه در آسمان وزمین است آن ملک خدای تع
است مملوک را چه جای شرکت با مولی است پس ایشان را شرکت با خدای تع نباشد وپس روی ایشان پس
روی شرکاء نبود وتواند بود که کلام را از باب تنازع ندارند وما یتبع الذین را بقرینه یتبعون الظن
عامل در بقیه که مقابل است بتقدیر وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء الحق پندارند تا
هر دو قول سوی یک اسم نبود وتنازع نباشد معنی چنین بود داعیان شرکاء خدای تع یقین را پس روی
نمیکنند وحشر کاتر را متابع نمی شوند ونه اند ایشان مگر دروغ گویندگان ودر پی وهم روندگان وجمله
ان یتبعون الا الظن تذییل است وتواند بود که ما موصوله باشد وعطف بر من بود برین وجه
معنی چنین آید وآنانرا که ادعیان شرکاء پس روی میکنند وایشانرا آلهه خویش میدانند همه مملوک او اند
وهمه بزبان حال اعتراف بخالقیت ومالکیت او میکنند پس هیچکس وهیچ چیزی لایق شرکت او نبود برین
وجه ان یتبعون الا الظن مستانفه باشد چنانچه که کسی گفت کیف یتبعون فقیل ان یتبعون الا الظن
هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ۝ این جمله معترضه است
برای ثنای خدای تبارک وتع معنی اینست او آنکسی است که آفریده است برای شما شب را تا آرام گیرید
در آن وگردانید روز را بیننده یعنی زمانی که بیننده است حاجت آن واین وتصرف کامل او همه
جهان را شامل است تصرف تام در زمان مردمان عام بود دلیل مالکیت او ومملوکی ایشان باشد
ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون ۝ لآیات اسم ان آمده وفی ذلک خبر اوست مقدم بر اسم
شده وذلک اشارتست بر لیلا ونهارا واین جمله تذییل بود وتاکید او از جهة تقدیم ملوح باشد معنی
اینست بدرستی که هرآینه در آفریدن شب وروز علامتهاء الوهیت ونشانهاء وحدانیت است
مر قومی را که لایق سماع باشند ودر حیز شنیدن بوند اصم را چگونه شنوانند وکور را بسوی راه راست
بر چه طریق خوانند سوال بالا دو چیز رفته این را آیات چگونه گفته جواب هر یکی از آن دو چیز
متضمن امور متعدد است که هر یکی از آن آیتی مستقل وعلامتی مستکمل اند لیل متضمن ظلام وآرام
ومنام واجرام کواکب عظام است وروز مشتمل بر آفتاب وضیاء او ومشاهده رونق ونهار او

قَالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ ۝ ایجمله تایید و تقریر است مر جمله ان یتبعون الا الظن را و ان هم
الا یخرصون را چه این سخن از اهل یقین باشد تا بید جزاز منا قیم نزاید معنی اینست پس روی میکنند مکر
کمان را و اتباع نمی شوند مکر وهم را که کفتند فرزند کرفته است خداء تعالی عن ذلک ۝ هُوَ الْغَنِيُّ ۝ ایجمله مر تنزیه
حق جل و علا را از حاجت سوی زن و فرزند تعلیل است و بر بی نیازی او از همه حاجتها دلیل است
بر وجه استیناف فصل کرد و بغیر عاطفه آورد معنی اینست پس خداء تعالی غنی است و از زن و فرزند مستغنی
است غنی مطلق را بهیچ چیز حاجتی نشود و او بسوی هیچ چیز محتاج بود ۝ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ
مَا فِي الْأَرْضِ ۝ ایجمله تعلیل غنا و دلیل استغنا است معنی اینست مر او را بیقین است آنچه در
آسمانها و زمین است ایچنین ذاتی را با حاجت چه نسبت باشد و با محتاجی چه کار آید ۝ إِنْ
عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا ۝ ان نافیه است عندکم ظرف است اعتماد بر نفی نافیه است من
زایده است در فاعل ظرف یا در بهذا معنی فی است جار و مجرور صفت است من سلطان یا متعلق است
بعندکم ای عندکم حجة فی اثبات هذا القول و در کم بعد قالوا التفات از غیبت سوی خطاب است
و ایجمله تایید و تاکید جمله سابقه است در تنزیه معنی اینست نزدیک شما ای مبطلان بدین قول حجت
و برهان سخن نابوده میکویید و خداء تعالی را افترا میکنید بر دعوی خویش حجتی ندارید و براء اثبات آن
برهانی نمی آرید ۝ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ استفهام براء توبیخ آمده و تنزیه سابق
را مقرر شده معنی اینست امیکویید بر خداء تعالی آنچه نمیدانید یعنی سخن بغیر علم میکویید و در راه بغیر
نشان می پویید ۝ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ۝ قل جمله
مستانفه است جواب سوالی که پیغامبر منتظر بود تا چه فرمان آید و خداء تعالی کفتن کدام سخن فرماید فرمان
آمد قل کذا معنی اینست بکو ای محمد بدرستی آنانکه دروغ را می بندند و نابوده را اضافه میکنند فلاح
نخواهند یافت و نجات نخواهند شناخت ۝ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ۝ جمله تغیر متاع براء تحقیر و تقلیل است
و متاع مبتدای است محذوف الخبر ای لهم حقیر قلیل و یعنی یسیر ذلیل مال حال فی متاع و نجات و در ست
فانی نجه انتفاع یا خبر است محذوف المبتدا ای تمتعهم متاع حقیر قلیل ایجمله تایید است مر انتفاء فلاح
و نایافتن نجاح ۝ ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ۝ عطف است بر جمله متاع معنی اینست مر ایشانرا متاع قلیل
بود پس از آن بسوی حسابگاه ما بازگشت ایشان باشد ۝ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا
كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝ جمله فعلیه سابقه عطف است بر جمله اسمیه معنی اینست پس بچشانیم ایشانرا عذاب
سخت کران بسبب کافر شدن و کفر ورزیدن ایشان ۝ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ ۝ عطف است بر
قل ان الذین یفترون تا آخر براء تایید مقول بیان معنی اینست هلاک قوم نوح تکذیب رسول
و برخوان خبر نوح را بر کافران ۝ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ
مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللهِ فَعَلَى اللهِ تَوَكَّلْتُ ۝ ظرف مذکور متعلق واتل نیست
چه متعلق او بدو موجب فساد معنی است چه تلاوت پیغامبر ما خبر مسطور را در وقت کفتا
نوح وقف لازم بود تا وهم تعلق اذ باتل دفع شود چه آنست که اذا بحذف مضاف بدل از نبا نوح
دارند معنی کلام واتل علیهم نبا نوح نبا وقت قول کذا بنهادند وقف لازم مانع بدل نیست چه مبدل که
در تحیه مبدل است استغناست کشاف در آیة واتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا اذ را بدل از نبا ابنی
آدم داشته و با وجود وقف لازم در بالحق ابدال از نبا سایغ بنداشته لیکن صاحب کشاف اذ قربا
قربانا را با خود وقف لازم در بالحق متعلق نبا داشته تعلق مذکور را بثبوت و قطع کلمه عما بعدها که
منافی صحت تعلق است محتاج سوی تصحیح بود مکر آنکه تعلق مذکور بمضمون نبا از نبا و بحیث

که مفهوم از وست دارند و تعلق او بعامل معنوی بندارند وقف در لفظ او مانع تعلق نبود و اشکال
وارد نشود تذکیری عطف است بر مقامی و علی الله متعلق است بتوکلت و جمله جزاء شرط است
بر طریق ان کان قمیصه قد من دبر من قبل بصدقه معنی اینست برخوان بر ایشان خبر نوح علیه السلام را وقتی که
پناه بخداء تعالی جست و قوم خود را یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی الایة کفت یعنی ای قوم من اکر بر شما قرار کرفتن
و دیر ماندن من کران شده و نهصد و پنجاه سال ایستادن و بموعظت زبان کشادن دشوار آمده پس بر خداء
توکل کرده ام و کار خود را بدو سپرده ام ۝ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ۝ فا سببیه است
بر طریق قمیص فا عطف و او بمعنی مع بود و شرکاءکم مفعول معه باشد معنی اینست پس شما با شرکاء خویش کار را
استوار کردانید و کار خویش قصد نمایید و عزم کنید و نسبت قصد و عزم سوی شرکا که جمادند بر وجه تهکم بود
با شرکاء مفعول معه فعل محذوف بتقدیر وادعوا شرکاءکم باشد ۝ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ
غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ ۝ عطف است بر اجمعوا عطف نهی غایب بر امر حاضر معنی اینست
پس نباشد کارهاء شما یعنی کار دین شما پوشیده و در حجاب اشتباه کشیده کار تحقیق کنید و حجاب بیننه روی
تحقیق بیفکنید پس ادا کنید بسوی من آنچه مرا مستحق آن میدانید و بکنید آنچه توانید و مهلت مدهید و تواند
بود که ثم اقضوا یعنی امضوا بود معنی چنین بود بشتابید و کار خود را و مهلت مدهید و تاخیر مکنید پس
نباشد امر شما یعنی شان شما در قصد هلاک من که در دل دارید و همت بر آن می کمارید کاری مخفی و شانی مختفی
تحقیق کنید و تواند بود که غمة بمعنی اندوه بود غم غمة بر طریق کرب کربة باشد یعنی نباشد امر دین شما و شان
شما بیان در شان من سبب غموم و احزان ۝ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
عَلَى اللهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ ان اجری بسکون یا و فتح خوانند و معنی یکی دانند فان
اعرضتم عن تحقیق الحق و تصدیق الصدق فما سألتکم من اجر جمله شرطیه عطف است بر جمله سابق یعنی ان
کان کبر علیکم مقامی تا آخر معنی اینست پس اکر بتحقیق حق و تصدیق صدق روی کردانید و پی تحقیق انکار و
تکذیب ار ماتی نکرد و در من نقصانی بیارد زیرا که از شما اجری نخواسته ام و دل بر مالی و منالی ننهاده ام و نیست
اجر من مکر بر خداء تعالی و نیست خواهش من مکر از فضل و کرم جل و علا و من فرموده شده ام باشم از مسلمانان
و بر قرار او اذکردن بندکان ۝ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ
خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۝ فکذبوه عطف است بر قال که بالاکذشته است و بیان
بیوسته است یعنی در واتل علیهم نبا نوح اذ قال لقومه و فا در فنجیناه براء تعقیب است معنی اینست ای محمد علیه السلام
بر کافران قصه حضرت نوح علیه السلام را برخوان که چون نوح این کلمات کفت پس او را تکذیب کردند و بر دروغ کویی
آوردند طوفان را بر ایشان فرستادیم و او را و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم و کردانیدیم ایشانرا
خلفاء زمینکان و ساکن در زمین بجاء کذشتکان و کسانی را که تکذیب کردند آیات ما را غرق کردانیدیم
و در غره ایشانرا در دوزخ رسانیدیم ۝ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ۝ فا سببیه است
و عطف است بر واید معنی اینست پس خبر نجات نوح علیه السلام و هلاک قوم او برخوان پس نکاه کن که چکونه بود آخر
کار مهلت داده شدکان خداء تعالی هلاک مفسدانرا در تاخیر آرد و مهلت دهد این قصه براء تسلیه حضرت نبی صلعم
است و ترهیب است بر مخالفت انبیاء و رسل عظام و بیان آنکه بر پیغامبران کذشته این معامله کذشته و
رسالتهاء ایشان بتکذیب پیوسته و امتان ایشان را بمخالفت ایشان رسید آنچه رسید و کار با هلاک
کل و استیصال کلی کشید ۝ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا
لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ۝ عطف است بر اغرقنا فما کانوا لیؤمنوا لام زایده است
در خبر کان بعد او از مصدریه مضمر است و کل امر محمول است بر حذف مضاف از اسم کان اعا کان صفتهم

الایمان یا حذف مضاف از جزای وماکانوا روی ای لیومنوا معنی اینست بعد از نوح هم رسولان فرستادیم
و بر آوردند معجزات ظاهره که ایشانرا دادیم کافران این صفت نداردند که ایمان آرند یا کویند به انه کافران
صاحبان ایمان نابوده اند کافران ایمان آرند کان ٥ کذلک نطبع علی قلوب المعتدین ٥ این جمله
تذییل است معنی اینست و همچنین بر دلهاء تجاوز کنندکان مهر کنیم در راه درآمدن بند بر دلهاء ایشان بسته
میکردانیم ٥ ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون الی فرعون وملایه بایاتنا فاستکبروا
وکانوا قوما مجرمین ٥ عطف بر ثم بعثنا سابق است من بعدهم موسی وهرون حالاست فاستکبروا
تو ماجمله سابقه است وکانوا قوما مجرمین این جمله سابق معنی اینست پس از رسل مذکور موسی وهرون را
سوی فرعون وکروه او فرستادیم با معجزات که ایشان قوم کنه کار بودند با معجزات و آیات مکابره نمودند
فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبین ٥ لما ظرف قالوا است ای وقالوا وقت
مجی الحق ان هذا لسحر مبین تاکیدا و از جهة رد انکار سامعان است چه مسلمانان که مخاطب ایشان اند این سخن
را منکر اند معنی اینست هرکاه که ایشانرا از نزد ما دینی که حق است آمد و در کوش ایشان افتاد و در دل ایشان
درآمد آنرا نشناختند و حق بودنرا نشنیدند براء رد او بودی یافتند و تهمت سحر بر داختند و در راه کزاف کوئی
رفتند وان هذا لسحر مبین کفتند ٥ قال موسی اتقولون للحق لما جاءکم اسحر هذا ولا
یفلح الساحرون ٥ جمله مستانفه است و استفهام براء انکار بر وجه توبیخ است للحق جار و مجرور متعلق است
بیقولون و لما ظرف یقولون است و هذا مرفوع المحل بر ابتدا است و سحر خبر مبتدا است سوال جمله اسحر هذا
مقول یقولون می نماید وان با اثبات بر وجه قطع که در هذا لسحر مبین کذشته موافق نمی آید جواب مقول
ایقولون بر وفق کلام سابق محذوف دارند و کلام بتقدیر ایقولون للحق لما جاءکم ان هذا لسحر مبین باشد
و جمله اسحر هذا بتقدیر یقال لهم توبیخ بود یا اتقولون بمعنی اتعیبون ماخوذ از فلان یخاف لهم توبیخ بود در اتقولون
بمعنی سوال اعیب بندارند و جمله اسحر بود معنی اینست موسی هم کفت اعیب میکنید و در حق نکوهش می افکنید مر حق را
یعنی مر معجزه را که بر شما آمده است و بر وجه حجت بیدا شده است می کوئیم آیا چنین سنایید واین معامله نباید زیرا که
این سحر نیست و معجزه را سحر کفتن بی معنی است از ساحران فلاح نیاید و بسوی رستکاری نشاید سوال
در کلام قرآن قصر بود طریق از طرق قصر اولی بود در انکار کلام ایشان تقدیم مسند چرا کرد و بر وجه قصر چرا
آورد جواب دیکر آنکه اسحر هذا الا سحر قصر قلب اثبات عکس او بر وجه قصر قلب باشد معجزه را سحر دارند و اثبات
معجزه را سحر بندارند زیرا که در قصر قلب اتفاق متکلم و سامع شمول علم وجود و شمول عدم منتفی است اثبات
ذکری باشد پس ایراد صیغه قصر که متضمن نفی سحر و اثبات معجزه است بهتر دارند از مجرد نفی سحر از یک حکم بر حکم
علمان خبر من علم واصدا اولی خواندند ٥ قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه اباءنا وتکون
لکما الکبریاء فی الارض وما نحن لکما بمؤمنین ٥ قالوا جمله مستانفه است
در جواب ما ذا قال هؤلاء حین قال موسی ذلک و استفهام براء تقریر است معنی اینست فرعون و قوم او
مر موسی هم را کفتند و در راه کمراهی رفتند که مارا سوی راه دیکر خوانی و آن راهی که بدان خویش را یافته ایم
میکردانی و براء اینکه باشد ترا و برادران ترا بزرکی و در زمین سروری و مر متبوعیت و عزت و تمکین و نیز ما
ما شمارا تصدیق کننده و راست کوی داننده ما دین بدران خویش را نخواهیم کذاشت و شمارا استوار نخواهیم
داشت عرض بیهوده شمارا حاصل نخواهد کشت و مطلوب شما بحصول نخواهد بیوست ٥ وقال فرعون
ائتونی بکل ساحر علیم ٥ عطف است بر قالوا معنی اینست وکفت فرعون مر قوم خویش را
ساحران را بیارید و هر ساحری که داناست او را دستی و دستکاهی بیداست ٥ فلما جاء السحرة
قال موسی القوا ما انتم ملقون ٥ لما ظرفیه است و مقول قال است و عطف است بر وقال فرعون و جمع

معنی

معنی اینست و در آن روز که ساحران آمدند و براء معارضه با موسی هم جمع شدند کفت مر ایشانرا موسی هم بیفکنید
آنچه می توانید ٥ فلما القوا قال موسی ما جئتم به السحر ٥ اسحر با همزه استفهام بتقدیر هو السحر بوقف و بغیر
همزه استفهام بوصل خواندند و بر قراة اخرین ما موصوله مرفوع المحل بر ابتدا است السحر خبر مبتدا است و بر قراة نخستین
ما استفهام بمعنی ای شیء جئتم به جمله السحر را بدل از و دانند لما ظرف قال موسی است وقال موسی عطف است بر قال
لهم موسی معنی اینست پس هرکاه که ایشان سحرهاء خویش را افکندند و با موسی هم در معارضه شدند موسی هم کفت
سحر است آنچه شما آورده اید و هم جادوی است آنچه شما بیدا کرده اید ٥ ان الله سیبطله ان الله لا یصلح
عمل المفسدین ٥ چون موسی هم کفت ما جئتم به السحر ملوح شد بطلان سحر بتقدیم مذکور سامع را منزل
منزله سایل کرد و جمله را موکد بر وجه استیناف بیز ولو آورد معنی اینست بدرستی که خداء تع عمل مفسدان را
اصلاح نکند و کاریکه بطلان است صلاح نپذیرد و سامان نپذیرد ٥ ویحق الله الحق بکلماته
ولو کره المجرمون ٥ واین جمله عطف است بر جمله ان الله لا یضیع یا عطف است بر لا یصلح بوضع مظهر
موضع مضمر و یا معترضه باشد براء ثناء خداء تع و لو متصله است معنی اینست اثبات کند خداء تع حق را
بکلمات خویش یعنی بآیات کتاب خویش اکرچه ناخوش می شوند کناهکاران و نمی بسندند بدکرداران ٥ فما
امن لموسی الا ذریة من قومه علی خوف من فرعون وملائهم ٥ این جمله معترضه است براء
بیان قدرت کسانیکه از قوم فرعون ایمان آورده اند و برسالت موسی هم تصدیق کرده اند و ضمیر ملئهم عاید
است بر فرعون و تابع او و فرعون مذکور است و توابع او مدلول من فرعون محمول بر حذف مضاف باشد
بتقدیر من آل فرعون بود و ضمیر عاید بر مضاف محذوف باشد بر طریق وکم من قریة اهلکناها فجاءها
بأسنا بیاتا او هم قایلون علی خوف من فرعون حال است از فاعل امن ان یفتنهم بدل اشتمال است از فرعون
تنکیر ذریة براء تقلیل و تنکیر خوف براء تفخیم است معنی اینست پس موسی هم را جز ذریة از قوم او تصدیق
نکردند و جز جماعتی قلیل ایمان نیاوردند در حال که تصدیق کنندکان و ایمان آرندکان بر خوفی عظیم از
فرعون و کروه او بودند صورت تصدیق نمودند و آن چنان بود که دختران قوم موسی هم مادران خویش را
نمودند که موازنه هفتاد خانه از قبطیان ایمان آورده اند و بموسی هم تصدیق کرده اند تا آنکه ایشان نیز
اکرچه از ذریة قبطیان بودند از آل فرعون می ترسیدند و ترسناکی می نمودند ٥ وان فرعون لعال فی
الارض وانه لمن المسرفین ٥ و جمله ان فرعون حال است یا حال است و انه لمن المسرفین عطف
است بر وان فرعون لعال تاکید هر دو جمله از جهة ابراز و خوانی بر صورت کمال و کادت واستوای است
معنی اینست بدرستی که فرعون هر آینه بلندی جوینده است و در زمین متکبر و خود بیننده است
دعوی میکند که ندارد و بنده عاجز خود را قادر می بندارد بدرستی که او هر آینه از مسرفان و عمر تلف
کنندکان در لاف و کزاف عمر صرف کننده است لا سیما که همه را ضایع کند و در ظلم و فساد کذرانند ٥ وقال موسی هم
یا قوم ان کنتم امنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین ٥ وقال موسی
عطف است بر جمله که مفهوم از استثنا ست یعنی وقال موسی الا ذریة من قومه علی خوف من فرعون
کانه قیل الا ذریة من قومه امنوا که علی خوف من فرعون وملئهم یا قوم جمله ندائیه است براء تنبیه و جمله که
بعد اوست یعنی ان کنتم امنتم بالله فعلیه توکلوا با جمله ندائیه مقول قال است جار و مجرور یعنی علیه متعلق است
بتوکلوا و تقدیم او از جهة تعظیم یا اهتمام یا قصر است معنی اینست وکفت موسی هم ای کروه من اکر هستید
شما بخداء تع ایمان آورده و تصدیق کرده بدو توکل کنید و از فرعون مترسید و کار خود را بخداء تع سپارید
و دل بر عنایت و کلاءة او دارید چون خود را بدو سپرده اید و بحکم او انقیاد کرده اید و خلوص ورزیده اید خود را
از چیز تخبیط و تشریک کشیده اید که توکل با تقلید داست نیاید و تفویض امر با تشریک نیکی نماید ٥ فقالوا

عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ ۝ فقالوا عطف است بر قال موسى على الله توكلنا مقول قالوا است وربنا لا تجعلنا مقول
قال محذوف است اى على توكلنا قائلين ربنا لا تجعلنا معنى اينست پس گفتند بر خداء توكل كرديم وكار خود
بدو سپرديم در حال گو ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمين ميگويم و در نجات خود از ايشان پناه بتو ميجويم اى
پروردگار ما مارا فتنه مگردان براى مكروه ظالمان يعنى مارا در عذاب ايشان مينداز و بعقوبت ايشان گرفتار
مساز اى پروردگار ما مگردان مارا بدحال مكن تا گمان نه برند كه ما برحق نه ايم اگرچه برحق مى بوديم و بدحالى
نمى شديم برين وجه براء ايشان فتنه نشويم و سبب ثبات گمراهى ايشان كرديم وخلاصى بخش مارا برحمت خويش از
قومى كه كافر اند و نعم خويش مارا امداد رسانند كافر اند ۝ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا
بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۝ عطف بر جعلنا سابق است ان
مفسره است بعد اوحينا كه متضمن معنى سابق است وجعلوا عطف است بر تبوّءا اى وجعلنا بيوتكم قبله و در
اختلاف معطوف و معطوف عليه بخطاب و تثنيه در يكى و خطاب جمع در ديگرى شبه التفات است و در اين
نيز بجو التفات اعتبادا است وچنين در اشتغال ارجمع واجعلوا واقيموا سوى واحد و چنين در اشتغال از
جمع واجعلوا واقيموا سوى واحد معنى اينست وحى كرديم تا خانها باراند و خانهاء خويش خداوند قبله
بجو مسجدها گردانيد يعنى نماز در خانهاء خويش بگزاريد و روى سوى قبله آريد روايت كرده اند بنى اسرائيل
بيرون خانهاء خويش مساجد داشتند چون موسى هم برسالت مبعوث شد قوم فرعون مساجد بنى اسرائيل
را خراب ساختند بر موسى و هرون وحى شد كه نماز درون خانهاء خويش بگزاريد و بجو مسجد سوى قبله رو آريد
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ اين جمله تذييل است معنى اينست و بشارت ده اى موسى هم مسلمانان را بنصرت
و غلبه و ظفر و بگردان ايشان را بعز و نجاح بشر وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ
زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۝ عطف است بر فعليات سابقه انك آتيت فرعون وملاء در زينة
تا آخر مقول قال است تاكيد و جمله از جهة ايراد تضرع و زارى بر وجه و كادت و استوارى است معنى
اينست وگفت موسى هم اى پروردگار من بدرستى كه تو داده فرعون و گروه او را آرايش و مالها در حيات
دنيا ۝ رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ ۝ ربنا تاكيد است ليضلوا مضارع از باب افعال و ارباب
صرف خوانند و معنى بر حسب آن دانند لام ليضلوا نزديك معتزله لام عاقبت است بر طريق لدوا للموت
وابنوا للخراب و ايشان بارادت خداء تم نمى دانند اعطاء قدرت براى ضلال و اضلال جايز نمى دارند و بلك
مترتب مبنى بر ارادت نمى پندارند و اهل سنت خير و شر و طاعت و معصيت و ضلال و هدى را متعلق
بارادت و مشيت قضاء و قدر گويند و ميان نيكى و بدى جز در تعلق بامر و محبت و رضا فرق نجويند حمل الم
بر لام عاقبت جايز باشد و اين تاويل درست بود ليضلوا بمعنى كلى ليضلوا بايد داشت و معنى لتكون
عاقبة امرهم كذا چنانچه معتزله ميگويند نبايد پنداشت معنى اينست اى پروردگار ما داده گروه فرعون
و فرعون را چنين و چنين تا هر دم مارا گمراه كنند يا گويند تا گمراه شوند از راهى كه تو نموده و سلوك آن راه
فرموده ۝ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا
حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝ ربنا مكرر است براء تاكيد جمله ربنا اطمس مستانفه است در جواب
ما يزيد فلا يؤمنوا جواب دعا آمده و باضمار ان منصوب شده معنى اينست اى پروردگار ما افت و طمس
افكن در مالهاء كافران و هلاك گردان طمس اهلاك ايشان و سختى انزر بر دلهاء ايشان پس ايمان نيارند
تا عذاب دردناك به بينند سوال انبياء مبعوث اند براء طلب ايمان موسى هم سختى ايشان از بهر
انتفاء ايمان چگونه خواهد و عزكارى كه براء آن مبعوث نيست چنوع جويد جواب براء ايشان ايمان

خواست و در ايشان استعداد و صلاحيت ايمان نيافت خواهش هلاك و عذاب ايشان كرد و دعاء مذكور
بر زبان آورد چنانچه در حالة كفر تيغ مى زنند و قصد كشتن ميكنند و در حالة كفر مردن او ميخواهند و رضاء بكافر
مردن كسى بر وجه استحسان كفر بود اما بر وجه استقباح و بلا پنداشتن آن در حق دشمن كفر نباشد در كتب فقه
اين معنى آورده و تصريح كرده و بعضى گويند واشدد على قلوبهم طلب كردن آمدن و سختى بودن آفت و هلاك
مال است تا محزون گردند نه طلب سختى دل تا ايمان قبول نكنند بدين تقدير فلا يؤمنوا عطف است بر ليضلوا
و جواب دعا سود در بحث خواهش در دنيا و جمله اطمس على اموالهم با معطوفات خويش معترضه بود و وارد براء
دعا باشد ۝ قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا ۝ قال جمله مستانفه است در جواب ما ذا قال الله حين
قال موسى هم ذلك معنى اينست گفت خداء تو اى موسى هم بدرستى كه اجابت كرده شده است دعاء شما سوال
باضافت دعاء مذكور سوى موسى هم كرده و قال موسى گفته و اينجا نسبت دعا سوى موسى و هرون كرده قد
اجيبت دعوتكما آورده سر اين چه بود و وجه اين چه باشد جواب اگر دو كس جايى باشند يكى سخن گويد و ديگرى
ساكت باشد و نسبت اين سخن سوى هر دو توان كرد و خطاب تثنيه توان آورد و بعضى گويند موسى هم در دعا
مى گفت و هارون هم آمين ميگفت بدين اعتبار دعوت هر دو بود و نسبت آن سوى هر دو سايغ بود — دعوت مذكوره
فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝ فا سببيه است بر طريق ايتيك فاكره ولا تتبعان
بر قراءة تشديد نون نهى حاضر يا نون ثقيله و بر قراءة تخفيف نفى يا نون خفيفه دارند تحريك نون اعراب و
بعضى صيغه نهى با خفيفه دارند و از التقاء ساكنين پندارند وجه درست نمى نمايد زيراكه نون خفيفه در تثنيه
در نمى آيد و لا تتبعان بر صيغه نفى بايد داشت و حال از ضمير فاستقيما بمعنى فاستقيما غير متبعين بايد داشت
معنى اينست چون اجابت كرده شد دعاء شما اى موسى و هرون پس مستقيم باشيد بدانچه از دعوة خلايق
شما مبعوث شده ايد و بر راه نادانان و ضالان پس روى مكنيد روايت كرده اند كه دعاء مذكور با اجابت
پيوست آرام باجابت چهل سال گذشت و بعد از آن باجابت پيوست و مالهاء ايشان سنگ شد و كار
ايشان بد تنگى و غمناكى آمد توفيق ايمان نيافتند تا آنكه همه غرق گشتند ۝ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ
عطف است بر اوحينا الى موسى معنى اينست و گذرانيديم از دريا بنى اسرائيل را ۝ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ
وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا ۝ جمله عطف است بر جاوزنا بغيا و عدوا مفعول است يا حال است يا
ظرف است معنى اينست پس بنى اسرائيل را فرعون و لشكر او دنباله كردند بر وجه بغى و ظلم در بر هلاك
ايشان آوردند باقى قصه مذكور در سوره بقره رفته و ذكر آن مشروح گشته حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ
الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ ۝ حتى ابتدائيه است اذا
در اذا ادركه الغرق ظرف است قال عامل او درست معنى اينست تا آنكه چون در يافت او را غرق گشتن
و هلاك پيوستن گفت ايمان آوردم و تصديق كردم بدرستى كه شان اينست كه نيست معبود مگر همان معبودى كه
بنو اسرائيل بدو ايمان آورده اند و بالوهيت و وحدانيت او تصديق كرده اند و آن ايمان ياس بود ب
چيزى كه در وقت ياس بود نافع نشود و در آخرت كار نيايد ۝ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ عطف است بر
آمنت معنى اينست شك نيست كه خداء بنو اسرائيل برحق است و من بدو ايمان آورده ام و از اهل اسلام
صدق اسلام فرعون ثابت است بقرآن حكم باسلام او چرا نمى كنند و ايمان او را بچه وجه باطل گويند سوال
مفهوم غرق بجز ادراك نزديك چنانچه حتى اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف
بمعنى قريب موت آورده و در آن وقت ايجاب وصيت كرده ادركه الغرق بدين وجه طريق چرا نهاده اند و اين
وقت را صالح براء صحت ايمان چرا نه پنداشتند جواب هنوز موت بمعنى قرب موت بود و ادركه الغرق بمعنى
اصابه الغرق باشد چنانچه در آيه و من يخرج من بيته مهاجرا الى الله و رسوله ثم يدركه الموت آمده و در

آیة ایما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة تحقیق شده حقیقت کلام اینست که ادرکه الغرق بمعنی اصابه
الغرق بود واین کلام از فرعون در هنگام اصابت موت سرزد و بر تقدیر تسلیم اینکه ادرکه الغرق بمعنی فادیه الغرق
دارند و بر طریق اذا حضر احدکم الموت پندارند هم حالت یاس هنگام یاس بود و بمشاهده فرشتگان موت را باشد
هنگام ایمان نبود و ایمان این وقت را شرع ایمان نخوانند سیاق است یعنی الان وقد عصیت قبل وکنت
من المفسدین برهان قاطع است بدین که اعتبار ایمان فرعون عند الله غیر واقع است وعدم اعتبار ایمان
او مستلزم است مر وقوع او در وقتی که آن اعتبار ندارد واین یقین است که بعد از موت موت بود یا بعد از
یاس باشد این مقال اگر از وقت صحت ایمان بودی خطاب الان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین
سایغ نبود ○ آلآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین ○ الان متعلق فعل
محذوف است ای قیل له اتومن الان الان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین جمله قیل با مقول خویش
مستانفه است در جواب ماذا قیل له حین قال کذلک واستفهام برای توبیخ است معنی اینست گفته شد اورا یعنی گفت
خدای تعالی فرعون را وبعضی گویند گوینده جبرئیل بود که گفت ایمان می آری ودل بر تصدیق مینهادی دران وقت که
هنگام قبول ایمان بود ایمان نیاوردی وتصدیق دین اسلام نکردی کاری که تو غیر وقت آری چه کار آید و در
روی او چه کار رونق نماید بیت وقت هر کار نگهدار که نافع نبود ○ نوشدارو که پس از مرگ بسهراب
دهند ○ این وقتی که ایمان قبول نبود وتصدیق معتبر نشود وحال اینست که در وقتی که صالح برای ایمان بود تکبر ورزیدی
وعصیان ورزیدی و بودی تو از تباهی کنندگان و بی راه روندگان وبعضی گویند جبرئیل هم خلاش در دل او کرد
و مانع از گفتار پیدا آورد واین صحیح نیست چه کسی را باز داشتن ایمان کسی روا بود و اینچنین کار از جبرئیل
چگونه واقع شود ونیز این حکایت مخالف قرآن است چه در قرآن تصریح بوقوع آن است واگر باشد از جهة زیادت
اهانت وخواری باشد از جهة باز داشتن از ایمان نبود با اینکه باز داشتن از اقرار بعد حصول تصدیق باز
ماندن از اقرار بعذر بود اورا زیان نکند وباز داشتن سفند پس چه آنست که تصدیق او غیر مقبول از جهة
آنکه در وقت یاس بود و در هنگام یاس روی نمود ○ فالیوم ننجیک ببدنک ○ فا سببیه است
آیة الیوم ظرف ننجیک ای نلقیک فی نجوة من الارض معنی اینست چون ایمان مقبول نگشت وکار بخواری و
نگوساری پیوست پس امروز بیفکنیم ترا در مکانی واسع از زمین با همه حال ترا ببینند وبطلان دعوی ترا
دریابند تا اینکه خود را در دعوی کمال قدرت می آوردی واز بدن تن بی روح مراد بود ویا تن بی جامه
مراد شود یا تن درست ناخورده جانوران آبی معلوم کرده تا اورا هم بشناسند و بیقین دریابند و تواند که
از بدن زره مراد شود که فرعون زرهی در تن داشت که آنرا پوشیدی ونگاه داشت خود بدان کوشیدی
چون بار زره بیرون آید علامت عجز او ظاهر نماید روایت کرده اند که بنی اسرائیل در غرقه شدن وهلاک
کشتن او اشتباه بود واین حالت شانی عجیب می نمود وهر یکی از استدراج میترسید ومیگفت تا کدام جا
سر خواهد کشید حق سبحانه وتعالی از دریا بساحل در تهم آب ایشان انداخت وحال هلاک وخواری ونگوساری
او را در نظر ایشان هویدا ساخت ○ لتکون لمن خلفک آیة ○ متعلق است بننجیک
معنی اینست ترا در ساحل انداختیم وحال تو هویدا ساختیم تا باشی تو برای کسانیکه پس مانده اند مشاهده
ذات وصفات وکسانیکه پس تو خواهند آمد بسماع اخبار علامتی از علامات بر قدرت خدای تو ولا
ابنی بقدرت کردگار جل وعلا وبطلان دعوی که میکردی واشقیا هر تبه که خود را بان می آوردی ○ وان
کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون ○ جمله حال است وچون مشاهده سامعان مرحم
دکوش و عقل بهوش خود مارا امارت انکار غفلت ایشان است سامعان را تنزیل منزله منکر کرد ومضمون
اینجمله را موکد آورد معنی اینست وبدرستی که بسیاری از مردمان از علامات قدرت ما ودلایل وحدانیت

ما هر آینه غافلان اند واز جهة غفلت وافراط جهالت جاهلانند ○ ولقد بوأنا بنی اسرائیل مبوأ صدق
ورزقناهم من الطیبات ○ اینجمله معترضه است برای بیان ذکر فیض وانعام در حق بنی اسرائیل بعد
تمام ذکر انعام در شان فرعون وآل او وبیان غرق وسوء حال او معنی اینست وبدرستی که جای دادیم
بنی اسرائیل را جا دادنی نیکو جائی که سزاوار اهل صدق ولایق ارباب راستی در دین وروزی کردیم ایشانرا
از روزیهاء پاکیزه وخوش آینده که لایق پاکان باشد وبعضی گویند این حکایت از آن است که ایشان با امر خدای تعالی
در زمین شام رفتند ودر مساکن طیب ساکن گشتند وبعضی گویند مراد هر دو زمین دادند وابواب نعمتهاء
هر دو مملکت بر ایشان گشادند ○ فما اختلفوا حتی جاءهم العلم ○ اینجمله معطوفست بر جمله سابقه
وحتی برای غایة است معنی اینست پس اختلاف نکردند ودلها را بر مخالفت ننهادند تا آنکه ایشانرا علم
حاصل گشت ومعرفت بحصول پیوست وبعد از حصول ایقان وظهور بیان وبعد از حصول معجزات یکباره
در دین ودر حق بومی وباظهار باطل کوشیدند ○ ان ربک یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا
فیه یختلفون ○ اینجمله مستانفه است چنانچه سامع گفت ما شانهم فقیل ان ربک یقضی بینهم و تاکید
جمله از جهة رد انکار کسانی است که منکران بعث ومنکران حکم آخرت اند معنی اینست بدرستی که پروردگار
تو حکم خواهد کرد در آخرت در حق ایشان که اختلاف کرده اند ووراء رای حق پیدا آورده اند ○ فان
کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرءون الکتاب من قبلک
لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ○ فا سببیه است فلا تکونن عطف
است بر فاسئل وخطاب به پیغامبر است بغرض وتقدیر بر طریق فرض محال ویا بر وجه تعریض ارامت
دارند وبر طریق ان یعنی مستغرق در خطاب غیر مودی پندارند چنانچه لئن اشرکت لیحبطن عملک گفته اند
ودر ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم بدان رفته مخاطب غیر معین راست بر این تقدیر
خطاب انزلنا الیک از جهة رسانیدن برامت آمده چنانچه در قولوا آمنا بالله وما انزل الینا تحقیق شده
وبعضی مفسران فان کنت یا مخاطب فی شک مما انزلنا الیک علی لسان نبینا تقدیر کنند واز اشکال مذکور
بتقدیر مسطور نقصی جویند معنی اینست پس اگر باشی ای محمد تو در شک از آنچه فرستاده ایم سوی تو قرآن بر
طریق فرض محال پس بپرس کسانی را که پیش از تو کتاب میخوانند وحقیقت قرآن تحقیق کن از ایشان زیرا که
حق از پروردگار تو آمده ودر دلهاء مومنان متحقق شده وحق را تحقیق کن از کسانیکه تحقیق کرده اند و
بیاموز از کسانیکه در آموختن رنج برده اند پس مباش از شک آرندگان وگمان ناحق برندگان ○ ولا
تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین ○ عطف است
بر فلا تکونن من الممترین معنی اینست ومباش از کسانیکه آیات مارا تکذیب کنند ودر حیز کذب وبط
بطلان افکنند پس که باشی از زیان زدگان وبحیث وخسران مبتلا شدگان وبدانکه پیغامبران با وجود
عصمت بیاموزانند مکلفان از طریق شرع وممتاز اند در اوامر ونواهی از جانب حق بر ایشان منا اصطفی بود
وعصمت مزاحم ابتلا وتکلیف نباشد چنانچه در ولا تدع مع الله الها آخر گفته اند ودر نهی مذکور یعنی ولا
تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین وجه همین است وحد اشکال همچنین است ووجهی که
در فان کنت فی شک مما انزلنا الیک گفته اند واز اشکال مذکور نقصی جسته اند ○ ان الذین حقت
علیهم کلمت ربک لا یؤمنون ولو جاءتهم کل آیة حتی یروا العذاب
الالیم ○ در آیة فما اختلفوا حتی جاءهم الحق العلم تلویح بود بدین که ایشان ایمان نخواهند آورد جهة
ریاست وجاه انکار حق کنند ودر راه بی شرمی ومکابره روند ودرین معنی ملوح شود که وادعان وانقیاد
بحق نخواهند کرد بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل هل هم لا یؤمنون کرد وجمله را موکد ومقصود

آورد معنی اینست بدرستی کسانرا که ثابت شده است برایشان کلمهٔ ما که در لوح محفوظ نوشته‌ایم وحکم را
جبر کرده‌ایم که ایشانرا براء شقاوت داشته‌ایم و در حق ایشان مردن بی ایمان خواسته‌ایم که ایشان ایمان نخواهند
آورد و حق را تصدیق نخواهند کرد اگرچه آمده باشد ایشانرا بر حق و علامتی رسیده باشد بر صدق هر معجزه را
بی تا آنکه عذاب دردناک در وقت یاس یا در وقت قیامت ببینند و آن زمان ایمان آرند و تصدیق کنند
و آن ایشانرا هیچ فایده ندارد و هیچ سود ننماید ۝ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا
إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ
حِينٍ ۝ فلولا بمعنی هلا است والا ولولا ولوما چون بر ماضی درآیند براء تندیم باشند و در مستقبل براء تحضیض
و اینجمله معترضه است الا قوم یونس استثناست منقطع و الا بمعنی لکن است معنی اینست پس چرا نبودی دهی
از دهها که هلاک گشته و بعذاب پیوسته بدین صفت که پیش از عذاب ایمان آوردی و او را نفع کردی لیکن
قوم یونس هم بمجرد آنکه ایشانرا عذاب نمودند و هنوز بعذاب نپیوسته بودند که ایمان ایشانرا نفع کرد
و در نجات و خلاص آورد و تواند بود که استثناء متصل باشد از جمله سابقه تندیم بر چیزی مستلزم اوست
چنانستی که گفت ماکانت اهل قریه یحضرهم العذاب آمنوا فنفعهم ایمانهم الا قوم یونس فانهم آمنوا قبل الیاس لم
یکن ایمانهم سموعا للناس وقصهٔ ایشان آنست که چون یونس هم بر اهل دیهی که موازنه صدهزار و چند آدمی بودند
بپیغامبری مبعوث شد و دعوت کرد تکذیبیه کردند و در معرض کشتن آوردند یونس هم برایشان وعید عذاب
بروایتی بمهلت سه روز و بروایتی بمهلت چهل روز کرد و از ایشان غضب کرد بغیر انتظار وحی پیش از وجود
فرمان زن و بچهٔ خویش را بیرون آورد چون بعد بیرون آمدن او مهلت عذابی که گفته بود در رسید چون خلق
ظهور علامات عذاب دیدند یونس هم را جستند نیافتند و بعضی دانایان رفتند و دانایان مذکور بر ایشان
گفتند اگر یونس هم را گم کرده ایم توبه و استغفار به پروردگار یونس هم بازگردید ایشان پلاس پوشیدند و در
عاجزی و زاری کوشیدند و هم با زنان و بچگان و مواشی در صحرا بیرون آمدند و کودکان آدمیان و بچگان
چارپایان را از مادران جدا کردند و همه را برنالهٔ و زاری آوردند و بر هر طرفی آواز برآمد و خلق در خواهش
و تضرع درآمد و یا حی حین لا حی و یا حی محیی الموتی و یا حی لا اله الا انت گفتند و از عذاب رستند و بعضی گویند ان ذنوبنا
قد عظمت وجلت وانت اعظم واجل ولا تفعل بنا ما انت اهله و لا تفعل بنا ما نحن اهله گفتند و خلاص
یافتند و بعضی گویند خطیبی پیشوایی کرد و این دعا بر زبان آورد که ای بارخدایا بندگانرا خلاص کنید و از رقبت
خلاص بخشید ما بندگان توایم ما را ازین عذاب آزاد کرده‌ان و بفضل خویش ازین عقوبت برهان چون این سخن
گفت ثلثی از علامت رفت خطیبی دیگر گفت بندگان خود را گفته هرکه بر شما ستم کند عفو کنید و بر موجب هم
ما بر خود ستم کرده‌ایم بپشیمانی و زاری ما بپذیر و ما را بستم کاری خویش مگیر ثلثی دیگر از عذاب از سر ایشان گذشت
و امیدواری بنجات بحصول پیوست خطیب سیوم زاری بنیاد کرد و دل و زبان در خواهش آورد و گفت
ای بارخدایا بندگان خویش را گفته که سائل را رد مکنید ما سائلانیم پیش تو خواهش میکنیم و مینالیم ترا تمام عذاب
زایل گشت و همه خلق بنجات پیوست یونس هم در ساحل دریا کشتی طلبید ناگاه یک برادر را گرگ خورد و برادر دیگر را
موج دریا برد یونس هم در کشتی سوار شد چون کشتی در میانهٔ دریا رسید در رو آفتی زاد که اضطراب
افتاد اهل کشتی گفتند اینجا کسی است که از وی جریمه زاده است و خطیئت افتاده یونس هم گفت من خواهم
خود را از کشتی افکنم گفتند در تو سیمای بدی نمی‌نماید و از همچو تو بدی نیاید قرعه انداختند بر نام یونس هم افتاد
میان ایشان تحوف زاد یونس هم کرانه کشتی رسید ماهی دهان کشاد از آنجا منحرف شد و طرف دیگر آمد
آنجا هم ماهی بران صفت برآمد جانبی دیگر شتافت ماهی هم بران صفت یافت لاجرم خود را انداخت
و لقمهٔ ماهی ساخت بعضی گویند سه روز و بعضی گویند هفت روز و بعضی گویند چهل روز و بعضی گویند

سال در شکم ماهی بود و در ظلماتِ شب و قعر دریا و شکم ماهی لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
میگفت و زاری مینمود تا آنکه حق سبحانه و تعالی در نجات کشاد و در زمین خالی بر طریق جوزهٔ بی پر از شکم ماهی افتاد
حق تعالی درخت کدو را که در پاک بودن و افزودن شتاب‌ترین درختان است رویانید و از برگ درخت مذکور برای وی
سایه کنانید و ماده بزکوهی را گماشت که پستان بر دهن او نهد و او را شیر دهد و درخت کدو را کرم خورد و خشک
کرد یونس هم را خشکی درخت کدو ناخوشی آورد ندا شنید که از خشکی درخت کدو اندوه کردی و هلاک صدهزار تن
بلکه افزون بران در خاطر نیاوردی یونس هم در طبیعت عصمت داشت او را تکذیب کردند که در وعید عذاب که گذشت
از ایشان و بیرون آمد و در شکم ماهی درآمد بعد از آن بلطف غیبی از شکم ماهی بیرون افتاد و در سایه درخت کدو قوت
گرفت و صحت پذیرفت غلامی را دید از وی خبر نجات قوم خویش را از عذاب پرسید چون بر ایشان وعید عذاب کرده
بود از شرمندگی نخواست که بر ایشان برود و قصد کرد که بجایی دیگر متوجه شود غلام را گفت بر ایشان از سلام برسان
از من این خبر بشنوند و بدروغ گویی ما را نسبت کنند و یونس هم گفت اگر ترا استوار ندارند اینجا بیاوری این درخت
و این مکان گواهی بدهانی درخت و زمین را گفت اگر گواهی خواهد گواهی بدهید و از صدق او از جیوهٔ من آگاه کنید
غلام مذکور بر قوم او رفت و سلام او رسانید و از حیات او آگاه هاییند و گواهید و ایشانرا نزدیک درخت آورد و از
درخت و زمین طلب گواهی کرد زمین و درخت گواهی دادند و زبان بشهادت کشادند صدق او ظاهر گشت و راستی
او بظهور پیوست پادشاه آن قوم غلام را خواند و بجاء خود نشاند گفت تو از من بزرگی و سروری داری در خوری معنی
اینست هرگاه که قوم یونس هم ایمان آوردند و بدرگاه خداء عز و جل توبه و زاری کردند ایشانرا بنجات از عذاب
آوردیم و عذاب که متضمن خواری بود امان دادیم و در بقا بر ایشان کشادیم ۝ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي
الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۝ اینجمله عطف است بر شرطیه سابقه و عطف است بر ان الذین حقت علیهم کلمة
ربک لا یؤمنون و جمله که میانه معترضه بود متضمن تندیم است معنی اینست و اگر پروردگار تو خواهی که هرکه در زمین
است هم یکبارگی ایمان می‌آوردند و اسلام را تصدیق میکردند ۝ أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ ۝ همزهٔ استفهام براء انکار است فاء عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای انت تقسرهم
حین یکونوا مومنین و این جمله تذییل است و مقرر انتفاء ایمان ایشان است معنی اینست ا هتمام میکنی بر
اکراه میکنی مردمانرا باشند ایمان آورنده و تصدیق کننده و اکراه بر اقرار وی نشاید و اینچنین اهتمام نباید ۝ وَمَا
كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۝ جمله حال است یا معترضه است معنی اینست و نیست مر
هیچ نفس را که ایمان آرد و دل بر تصدیق گمارد مگر بمشیت خداء تعالی و قضاء او و بتوفیق او و عطاء او ۝ وَيَجْعَلُ
الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝ عطف است بر مضمون جمله المؤمنین و یجعل الرجس ای الشیطان و الکفر
علی الذین معنی اینست و میگرداند خداء تعالی رجس را در آنها باید شیطانرا از جهت پلیدی رجس الجیث المجث من
الشیطان الرجیم استعاده از شیطان جوید و بعضی رجس را معنی کفر دارند و معنی مسلط کردانیدن کفر بنهادند
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ جمله ماذا مستانفه است چنانستی که پیغامبر هم گفت ماذا اقول
لهم حین لم یومنوا فقیل قل انظروا معنی اینست بگوای محمد هم بنگرید و نظر تامل بینید که چیست در آسمانها از عجایب
قدرت و غرایب حکمت از کواکب سیاره و ثوابت و چیست در زمین از نوادر فطرت و مثنی بغتن از حاله
بحال دو هلال و بحال بر متاع و مثانه ۝ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ اینجمله حال است
یا معترضه است معنی اینست و نفع نمیکند آیات قدرت ما و ترسانیدن از عقوبت قومی را که از شان ایشان نیست
که ایمان آرند و از آنها بنیک دل بر تصدیق گمارند ۝ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ
فا سببیه است و استفهام براء انکار است و استثناء مفرغ است ای فلا ینتظرون الا امثال وقایع الذین خلوا من
قبلهم معنی اینست چون ثابت شد که ایشان آیات و انذار را که پیش از آن واقع شده و اینان شنیده هیچ نفع

میکند نیکی کردن ونیکوئی آوردن را در دل ایشان نمی افکند پس دل خود را بر عذاب داشتند و بر هلاک شدن
قرار دادند پس هست که منتظرند یعنی منتظرند مثل واقعات کسان که پیش از ایشان بودند ومثل اعمال ایشان
اعمال مینمودند بدانچه مستحق بودند از عقاب وعذاب وعنا وربخ و درد عذاب رسیدند وکسانیکه عذاب
اختیار کردند وهلاک شدند ایشانرا آیات چه سود کند وانذار در دل ایشان چه خوف افکند ○ قل فانتظروا
انی معکم من المنتظرین ○ قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین ینتظر العذاب فا سببیه است
تاکیدا وار جهة آنست که پیغامبرم را صاحب وحی نداشتند وواقف بر امور غوایب نمی پنداشتند این علامت
انکار ایشان وانتظار پیغامبرم را در شان عذاب ایشان باشد بظهور انکار مضمون مضمون جمله تاکید جمله سابق
نمود معنی اینست بگوای محمد ایشانرا که منتظر باشند مثل عذاب وعقوبت گذشتگانرا بدرستی که من نیز در باب
شما با شما منتظرانم ورسیدن عذاب را بر شما محقق میدانم ○ ثم ننجی رسلنا والذین امنوا ○ ننجی بر صیغه
مضارع از باب افعال وتفعیل خوانند ومعنی یکی دانند ثم ننجی حکایت گذشته است بمعنی ثم نجینا ومعطوف بر جمله
محذوف است ای ارسلنا العذاب ثم ارسلنا نجینا معنی اینست پس عذاب فرستادیم و رسل خویش ومومنانرا که
با ایشان بودند نجات دادیم ○ کذلک حقا علینا ننج المؤمنین ○ کذلک صفت است ومصدر
محذوفست مر ننجی را ای مثل الانجا المذکور ننجی المؤمنین منکم حقا مصدر است مر فعل محذوف را ای حق ذلک
القول حقا علینا از باب زید قایم وجمله کذلک مقرر است مر ننجینا را معنی اینست همچو نجات دادن مذکور را
نجات دهیم وایشانرا از عذاب خلاص بخشیم ثابت است این معنی ثابت بودن همچو واجب بر ما از دوری فضل و
کرم وبر مقتضاء وعده وفیض احسان نعم ○ قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی
فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله ولکن اعبد الله الذی یتوفیکم ○ جمله
ندائیه است یعنی یا ایها الناس وبا آنچه بعد اوست مقول قل است در خاتمه سوره ترتیب شد وقل
با مقول خود براء تنبیه حضرت رسالت پناه معترضه است وجزاء شرط مذکور محذوف است ای لا یضرنی فلا اعبد
الذین تعبدون من دون الله با معطوف خویش تعلیل با فلا اعبد جزاء بود بتاویل ما ول لا اعبد معنی بر وجه اول
چنین آید بگوای محمد ای مردمان یعنی ای اهل مکه اگر باشید شما در شک از صحت دین من یا در شک از ثبات یقین من
یعنی دین مرا صحیح نمایند یا مرا املا یند ویا مرا در دین ثابت نمایند وگمان برید که سوی دین شما باز خواهم گشت
وطمع بندید که بشما خواهم پیوست شک شما در دین من زیان ندارد وخلل در بنیاد دین من نیفکند زیراکه من
کسانی را که غیر خدای را می پرستند وعبادت میکنم معبودهای شما که شما را خواهد میرانید وبموت وفنا مقهور
خواهد گردانید و بر وجه دوم معنی چنین آید اگر شما در از صحت دین من در شک باشید ویا عدم ثبات مرا بر
دین گمان برید بگویم وجزم کنم که نمی پرستم آنانرا که شما می پرستید بلک می پرستم خدایرا که جان شما را خواهد استاند
وحشر بر شما خواهد راند واین دینی است که در وی شک نیست وگمان برگشتن از آن در شان اهل عرفان بی معنی است
وتخصیص ذکر یتوفیکم از جهة آنست که این صفت از محذوف برین صفات وتصرفی از معظم تصرفات است
وقربت که از همه تصرفات باز دارد امر آنست که عجز مطلق آرد وذکر او متضمن تذکیر ویاد او مشتمل بر ترهیب
وتخویفات ○ وامرت ان اکون من المؤمنین ○ حال است بتقدیر قد ای وقد امرت اکون
بتقدیر بان اکون مفعول به است مر امرت را معنی اینست وحال اینست که فرموده شده ام که با شما من از ایمان
آرندگان وبخداء عز وجل گروندگان باشم ○ وان اقم وجهک للدین حنیفا سوال ان مصدریه آنست
نتواند شد زیرا که امر در ما بعد او باشد وان مصدریه در امر ونهی در نمی آید ومفسره نیز نتواند بود زیراکه در معطوف
علیه اوان وان مصدریه است جواب سیبویه در ما بعد ان مصدریه در امر نیز جایز گفته بدین قول در ان اقم
سوال وارد نشود وتواند بود که ان مفسره بود بقرینه سیاق امرت محذوف باشد ای امرت ان اکون من

المؤمنین

المؤمنین وامرت ان اقم وکلام از باب عطف است بر امرت ان اکون بود وحنیفا حال است از فاعل اقم معنی
اینست وفرموده شده ام که قایم وار در دین ولاست دار وروی خود را بتوجه سوی یقین در ین حالکه حنیفی یعنی
مسلمان پاکی ○ ولا تکونن من المشرکین ○ عطف است بر ان اقم معنی اینست وهر آینه مباش
از مشرکان خطاب مر پیغامبر است بطریق تعریض از دیگران یا خطاب باعتبار قدرت بود نظر بحکمت وعصمت
باشد ○ ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک ○ عطف است بر لا تکونن معنی اینست
ومخوان از غیر خداء چیزیکه ترا خواهش او نفع نکند وبا خواهش او زیان ندارد ○ فان فعلت فانک اذا
من الظالمین ○ فا سببیه است معنی اینست پس اگر بکنی کاری که از آن نهی کرده شود از مشرک بودن والهه باطل
را دعوت نمودن پس بدرستی که تو آن هنگام از ظالمانی که بر خود ظلم میکنی وخود را در آتش می افکنی تاکید جمله جهة
ابراز وعید بروجه وکادن است ومثل این تاکید بلغا را عادت است واین هم خطاب است مر پیغامبرم را
بروجه تعریض از امت ویا باعتبار عصمت وحکمت ○ وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له
الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله ○ هر دو شرطیه است زیراکه این آیه نهی سابق است از دعوت
الهه که نفع نه بینند وزیان رسانیدن نتوانند از نافع وضار بودن الحق مفهوم گشت بدین جمله مفهوم مذکور تاکید
پیوست معنی اینست واگر ترا خواهد خداء تو زیانی رساند ورنجی وآسیبی رساند پس خداء تو جز او کسی آنرا
دور کردن نتواند واگر خواهد خداء تو ترا که پیوندی بچیزی وتصدیق شوی بنعمتی پس نیست فضل او را رد کننده ولطف
او را باز دارنده کسی ○ یصیب به من یشاء من عباده ○ این جمله بیان تعمیم فضل او بود وبیان عموم کرم او باشد
معنی اینست رساند بفضل خود از بندگان خویش هر کرا بخواهد ومخصوص گرداند بکرم خود آنرا که بروی رحمت
کند ○ وهو الغفور الرحیم ○ این جمله تذییل است معنی اینست وآن آمرزگار است خطایا آمرزد وبخشاینده
است عطایا بخشد ○ قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم ○ جمله دیگر است در
مدح قرآن وتحقیق حقیقت آن معنی اینست ای محمد وای مردمان آمده است بر شما حق از پروردگار شما
یعنی قرآن ○ فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها ○ این جمله معطوف است
بر قد جاءکم الحق این حکم بعد آن حکم واین بیان بعد آن بیان است معنی اینست پس هر که راه راست گرد
هدی ونیکی پذیرد پس راه راست بگیرد وهدی بپذیرد مگر براء نفس خویش واهتدا او را سود دارد ونیکی او
براء او روز نیک آرد وهر که گمراه شود ودر راه بد رود براء خویش کرده باشد وبدی او را زیان کند واو را
در عذاب وبلا افکند ○ وما انا علیکم بوکیل ○ جمله مستانفه است یا حالات معنی
اینست من نه ام بر شما نگهبان واز جهه شما کاردان وبر کارهاء شما چشم دارنده وبر کردارهاء شما رو
آرنده کار من مژده رسانیدن وشان من بیم کنایذن است وترسانیدن مردم بر کار خویش مراد بر کار شما چه
کار بود وبا عمل شما چه تعلق باشد ○ واتبع ما یوحی الیک واصبر حتی یحکم الله ○ عطف
است بر قل معنی اینست وپس روی بکن آنچه بسوی تو وحی کرده می شود وصبر بکن بر جفاء کافران تا آنکه
خداء تو بغلبه تو وبمقهوری ایشان حکم کند ○ وهو خیر الحاکمین ○ این جمله تذییل است معنی
اینست واو بهترین حاکمان وبرترین عدد کنندگانست حکم او بعید از فزون است واز شوایب جور فزون آمده است
وحکم او جز بمحض حق واقع نشود وقضاء او جز بطرف عدد متعلق نبود انس بن مالک روایت کرده اند چون این
آیه نازل گشت پیغامبرم انصار را جمع کرد ستجدون بعدی اثره واصبروا حتی تلقونی یعنی خواهید یافت بعد من
گزیدن پادشاهان نعمتها خویش را واختیار کردن ایشان براء نفس خود را بعضی چیزها پس صبر کنید تا مرا در روز
قیامت به بینید یعنی تا قیامت که وقت جزا وعزاست در طاعت وعبادت باشید ویکی از خداء تو خواهید
اگر از شرع عدول می نماید شما را عدول نشاید وپیغامبرم مردمانرا بر جفاء امراء حلم صبر فرمود چنانچه او

بصبر بجفاء خلایق مامور بود بدانکه حتی براء غایت و نهایت است و ختم بانتهاء صبر تا حکم خدای تعالی بغلبه پیغامبر
و یافتن نصرت و هلاک کافران بشهر که منتهاء مقصود معامله با کافران و غایة مطلوب مسلمانان در شان ایشان
است موجب اتمام کلام بود و مستوجب امن باشد و مثل این مقطع را مقطع حسن دانند و مثل اینچنین منتها را
منتهاء مستحسن خوانند والله اعلم بالخیر والصواب والیه المرجع والماب

سورة هود علیه السلام

سورة هود همه مکی است صد و بیست و سه آیة است و هزار و نهصد و پانزده کلمه است و هفت هزار و پانصد و
شصت و هفت حرف است ختم سورة یونس هم بذکر وحی قرآن روی نمود و بدانکه افتتاح سورة هود در ذکر احکام
آیات قرآن روی نمود و بدانکه افتتاح سورت بذکر قرآن و احکام و تفصیل آیات آن کرد و بعد از ان جمله لا
تعبدوا الا الله و معطوفات او برای تفسیر تفصیل مذکور آورد و بعد از ان جمله ام یقولون افتریه که در ذکر قرآن
است و معطوف بر صدر سورت نست مذکور گشت و بعد از ان چند جمله در صفت قرآن بذکر یوسف و ذکری
للمؤمنین بر جمله ام یقولون افتریه آورد و بعد از ان سورت را بچند جمله دیگر که بر وجه تذییل آورده ختم کرد و
مقاصد سورت جمله مذکوره که میان خویش اتصال دارند بود و شک نیست که جملهائی که از یک باب است اگر مقاصد آن
متغایر بود از جهة اتحاد باب میان ارتباط اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است و هر یکی در مقصود کلی
مقرر دیگری است و معترضاتی که در میان جمل مذکوره است و میان کلامها متصل است و وجوه جمل دیگر از هر
نوع در محلهای که بیاید بمشیئة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب

بسم الله الرحمن الرحیم ○

الر کتاب احکمت آیاته ○ حروف مقطعات مذکوره رموز صفات
خدای تعالی و اسماء اوست ای انا الله رب و انا الله اللطیف الرؤف و انا الله الرحیم و یا اسم سورة است
و مبتداء و کتاب جزاء او و یا الر قسم است و کتاب خبر مبتداء محذوف است ای انتم یا الر هذا کتاب
معنی اینست کتابی است که آیات او استوار کرده شده و از فساد و بطلان ممنوع آمده نظمی درست که
بهیچ وجهی در وی کژی و خللی نبود و در و نقضی بهیچ وجه تواضل نکند ○ ثم فصلت ○ ثم براء تراخی
در بیان است نه براء تراخی در زمان چنانچه فلان کریم الفعل ثم کریم الاصل معنی اینست پس جدا کرده شده
است او در نزول و یکبار فرو نیامده بر حسب حوادث جدا جدا نازل شده و با جدا کرده است آیات
او بغایات بانواع مختلفه از وعد و وعید و امر و نهی و حلال و حرام و احوال مومنان و ذمائم کافران
من لدن حکیم خبیر ○ صفت دیگر است مر کتاب را و یا خبری دیگر است مبتدا را و یا متعلق
است باحکمت میان حکیم و حکمت صفة استقلال را است و در ختم بذکر این دو صفت صنعت تشابه
اطراف است ذکر حکیم با احکمت ملایم بود و ذکر خبیر با فصلت مناسب باشد معنی اینست کتابیکه
کاین است از نزد حکیمی که آگاه است و متعالی از اشتباه است و مراد از قرب مذکور قرب مکانت است
نه قرب مکان چه خدای تعالی منزه است از مکان ○ الا تعبدوا الا الله ○ ان مفسره است زیراکه در تفصیل
و بیان معنی قول است بدین تقدیر مضمون ثم فصلت تفصیلی که بتفسیر مذکور پیوسته و منحصر بتوحید و استغفار
و توبه گشته متعین باشد معنی اینست برای شما آیات بیان کرده و بیان بتفصیل آمده که شما جز خدای تعالی
را می پرستید و از عقاب وی ترسید ○ اننی لکم منه نذیر و بشیر ○ این جمله بتقدیر قد معترضه است
و متضمن امر پیغامبر است هم و بیان نذارت و بشارت باشد و تاکیدا و از جهة رد انکار کفار است
معنی اینست بدرستی من شما را از وعید ترساننده ام و از وعد بشارت دهنده ○ وان استغفروا
ربکم ○ این آیة نیز مفسره است و این امر هم عطف است بر نهی سابق معنی اینست و بیان کرده
شده که جز خدای تعالی را مپرستید و از پروردگار خویش آمرزش خواهید برین که ایمان آرید و از کفر بپرهیزید

ثم توبوا الیه ○ ثم توبوا عطف است بر استغفروا معنی اینست پس از کفر توبه کنید و بسوی دین خدای تعالی باز
گردید سوال توبه مقدم بر استغفار باید تا اصرار بر کفر موجود نشود نباید جواب استغفار از کفر جز با ایمان
آوردن نبود و آمرزش خواستن با بقاء کفر جایز نباشد استغفروا بندارند ○ یمتعکم متاعا حسنا
الی اجل مسمی ○ جواب امر است بعینها مجزوم شده متاعا مفعول مطلق است معنی اینست برخورداری
دهد خدای تعالی شما را برخورداری نیکو تا وقت که برای شما معین است یعنی اجل موت که هر یکی را مبرهن است
ویؤت کل ذی فضل فضله ○ عطف است بر یمتعکم معنی اینست و هر که خداوند ثوابی بود
ثواب او بدهد یعنی که مستحق است درجه را از جهة عمل آن درجه او را برسد و تواند بود که ان مصدریه باشد
و لا تعبدوا فعل مضارع بود و لام مقدر دارند ای فصلت آیاته ان لا تعبدوا الا الله برین سیاق در ان استغفروا
نیز ان مصدریه باشد از باب دخول ان مصدریه بر امر چنانچه از سیبویه مروی است و تواند بود که معنی چنین آید
تفصیل کرده شده تا نپرستید شما مگر خدای تعالی را از بهر آمرزش خواستن شما از خدای تعالی باقی وجوه هم بران طریق که
گذشته و ذکر آن بالا رفته ○ وان تولوا فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر ○ ای ان
اعرضوا عن الاستغفار و التوبة فقل یا محمد انی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر جمله شرطیه معترضه برای ترهیب
و تخویف تارکان استغفار و تاکیدا از جهة اهتمام در اعلام است معنی اینست و اگر شما از استغفار و توبه اعراض
کنید پس بگوای محمد مر بدرستی که من ترسیم از شما که خود را در عذاب روز بزرگ افگنید ○ الی الله مرجعکم
وهو علی کل شیء قدیر ○ مرجعکم تذییل است و متضمن توکید عذاب است و جمله وهو علی کل
شیء قدیر تذییلی دیگر است معنی اینست بازگشت شما از اول بود که از و بترسید و از عذاب او خوف کنید
الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه ○ الا حرف تنبیه است و این جمله معترضه است برای
تنبیه بر کمال جهل و نهایت عداوت ایشان که با پیغامبر کرده اند اخنس بن شریق با پیغامبر اظهار دوستی
کردی و بر پیغامبر آمدی شیرین سخن بود و منطوق خوش و کلام دلکش داشت با پیغامبر جلیس شدی و در
هر نوع سخن کردی حضرت را کمال مناد خوش آمدی یعنی باطن مخالف داشتی و پیغامبر ظاهر و باطن او را کی
دانستی این آیة در شان او وارد گشت و حال او بظهور پیوست و بعضی گویند ورود این آیة در شان همه منافقان
است و آن صفت ایشان است و تاکید جمله از جهة ایراد تنبیه بر حال ایشان است بر وجه و کادت و استواری
معنی اینست بدرستی که آگاه باش که ایشان دو تو میکنند سینهای خویش را و می پیچند پیکاهای خویش را
در مشاوره کردن و با یکدیگر راز گفتن تا راز را از خدای تعالی بپوشند و از وی پنهان دارند اعتقاد باطل
داشتند و در دلهاء خویش محقق پندار اعتقاد آنچه پنهانی گویند آن چیزیکه بر خدای پنهان ماند و خدای تعالی
اطلاع یافتن بران نتواند برین جمله بر سینه کرده و لب و گوش سوی یکدیگر آورده می گفتند و بر اعتقاد خویش
از خدای تعالی پنهان میکردند تا خدا و پیغامبر را اسرار ایشان اطلاع نشود ○ الا حین یستغشون ثیابهم
الا کرار تنبیه است برای تاکید یستغشون ثیابهم ظرف است مر یثنون صدورهم معنی اینست آگاه باشید
که سینه را دو تو میکنند درین هنگام که جامه بر سر او می افگنند و پرده می سازند تا کسی را خبر نشود و حرکت
او را نه بیند ○ یعلم ما یسرون وما یعلنون ○ جمله حال است از ضمیر ظرف مستقر یعنی علی کل شیء
قدیر که عاید بر لفظ الله است معنی اینست ایشان این معامله بجای آرند درین حال که خدای تعالی خبر
او داند و بر وی از سر آشکارا هیچ پوشیده نماند ○ انه علیم بذات الصدور ○ این جمله تذییل است
و تاکیدا و از جهة رد انکار کافران است این معنی را منکر بودند و بجهل خویش در مضمون این جمله مخالفت می نمودند
چنانچه بالا گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی اینست بدرستی که خدای تعالی داناست بر سری که در سینها جاگرفته
و صاحب سینها گشته خدای تعالی او را داند و هیچ چیز بر وی پنهان نماند وما من دابة فی الارض

اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا ٥ ما نافیه است ومن زائده است فی الارض صفت است من دابة الارض الاعلی
الله رزقها استثناء مفرغ است وجزء ماست وتعمیم وعدهٔ رزق در حق مخالفان وموافقان مستلزم است
مر وعدهٔ رزق در حق کافران ومنافقان واین عام کنایت از خاص است ای علیه برزق هؤلاء المشرکین
والمنافقین وایجمله عطف است بر یعلم ما یسرون وما یعلنون ویا عطف است بر انهم یثنون صدورهم ویا
حال است از مضمون کلام سابق ای بلا یثنون هذا النوع من المعاملة والحال انه یرزقهم ویا معترضه است
برای تعمیم بیان احسان در حق همه مردمان معنی اینست ایشان از جهل سر را از خدای تعالی می پوشند ودر عداوت
پیغامبر میکوشند وایشان را روزی میرساند ونیست هیچ جنبنده در زمین مگر آنکه از روی فضل وکرم رزق
او برخود در تحقیق حصول بجوم لازم میداند واین توکید وعدهٔ فیض تعمیم است وبیان لزوم بروجه فضل وکرم است
اذا لاوجه شاء فی الوجوب خدای تعالی بآیة یرزقکم من السماء والارض وآیة ان الله هو الرزاق وعدهٔ رزق
کرد وعلی الله رزقها رزق را در معنی وجوب آورد وبآیة وفی السماء وما توعدون فورب السماء والارض
انه لحق رزق را توکید برتر آورد وعدهٔ مذکور را موکد بقسم کرد ٥ وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا
عطف است بر وما من دابة فی الارض ای یرزق کل دابة ویعلم مستقرها ومستودعها عطف است بر یعلم ما یسرون
وما یعلنون برین وجه وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها معترضه بود چنانچه ذکر آن بالا رفته ومعنی
آن گذشته معنی اینست ومیداند بجای قرار هر جنبنده از پشت پدران وودیعه داشتن از شکم مادران
یا جای قرار گرفتن هر یکی را از مساکن اصلی وجای ودیعت داشتن از مواضع اقامت عارضی ومستقر عبارت
از مسکن بود ومستودع عبارت از متیقن باشد یا مستقر عبارت از مسکن بود ومستودع عبارت از
متیقن باشد ویا مستقر را امکان حیات دارند ومستودع را امکان ممات شمارند ٥ كُلٌّ فِي
كِتَابٍ مُبِينٍ ٥ ایجمله تذییل است معنی اینست هر یکی از نفوس جنبندگان واز ارزاق ومستقر
ومستودع ایشان که مذکور است ثابت در لوح محفوظ وکتاب مسطور است که کتابتی پیدا وخطوطی ظاهر دارد
وهیچکس در کتابتی آن شک نمی آرد ٥ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ٥ جمله
ویا الذی تواند که حال باشد از الا تعبدوا الا الله وجمله تواند که عطف باشد بر جمله وهو علی کل
شیء قدیر وجمله میانه معترضه است معنی اینست مپرستید مگر خدای تعالی را وحال اینست که او در مقدار شش روز
آسمان وزمین آفرید یا گویند خدای تعالی قادر است بر همه چیز واو آنست که آسمانها وزمین را در مقدار شش
روز آفریده وبقدرت کامله خویش پیدا کرد وایضا تفسیر این آیة مشروح بالا گذشته وبیان چنو ازین رفته
وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ٥ معترضه است یا حال است بتقدیر قد معنی اینست آفریده است
خدای تعالی آسمانها وزمین را وعرش او بر آب بود وخلقت عرش وآب پیش از خلقت آسمان وزمین روی نمود
حمله چهار فرشته وبعضی گویند چهار صف فرشتگان دارند وبعضی هشت فرشته وبعضی هشت صف فرشته پندارند
بالا آن کف پیدا شد ازان زمین ساختند دودی پدید آمد ازان آسمان برداختند ٥ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلًا ٥ متعلق است بخلق السموات والارض ای خلق السموات والارض لیبلوکم ولیمتحنکم من
الاعمال فینظر ما اعلم فیهم من خیر وشر یعنی وبینا لیطعم فیه الناس الی لیطبخ فی الطعام فیطعم الناس
اولکن انقاد ویا متعلق است بفعل محذوف ای خلق السموات والارض خلقکم لیبلوکم ایکم احسن عملا وابتلاء
آزمایش برای آنست که بدانیم آنچه نمیدانستیم وابتلاء آزمایش از خدای تعالی برای آن باشد که بعیان کرداند آنچه آخرت می
دانست سوال تعلیق باستفهام از خصایص افعال قلوب است ولیبلوکم از افعال قلوب نیست تعلیق
او بافعال قلوب چگونه واقع شده جواب ابتداء از متضمن معنی علم آمده وعلم از افعال قلوب است تعلق
باستفهام شد معنی اینست تا پیدا آرد که میداند از شما کدامی کس نیکوتر وثواب اکثر است سوال باختیار

وامتحان

وامتحان کامل حسن با قبح معلوم شود وکامل حسن با احسن تعلیق ذکر احسن بچه وجه بود جواب عمل احسن عملی
است که عمل متقیان است وان افضل واولی است از جهة شرف متقیان عمل ایشان را مخصوص بذکر ساخت و
بذکر عمل احسن پرداخت ونیز علم باحسن مستلزم است مر علم بحسن وعکس نیست پس احسن از حسن اخص
بود وهر کجا نیست که ذکر اخص از ذکر اعم اولی باشد ٥ وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ٥ ساحر وسحر بصیغه اسم فاعل ومصدر خوانده شد
بر قراءت اسم فاعل هذا را اشارت سوی پیغامبر وبر قراءت مصدر اشارت سوی قرآن دانند ولام موطئه
قسم از روی معنی جواب شرط است وانکم مبعوثون من بعد الموت مفعول است مر قلت را ان هذا الا سحر
مبین جزء مبتداست مر لیقولن را وجمله ولئن قلت تا آخر معترضه است برای حکایت از کافران وشناعت
گفتار ایشان معنی اینست واگر بگوئی بعد ازینکه شما از موت بخواهید برخاست وبعد برانگیخته خواهید
گشت هر آینه گویند کسانیکه کفر ورزیده اند وکفر ورزیده اند نیست این قرآن که متضمن است خبر بعث واحیاء را
مگر سحری وجادوئی پیدا ویا گویند نیست پیغامبر اورا در معرض سحر افکنند یعنی چنانچه دعوی نا بوده است
دعوی بعث نیز باطل وبیهوده است ٥ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ
مَا يَحْبِسُهُ ٥ لام موطئه قسم است وجمله عطف است بر جمله سابقه ما یحبسه استفهام برای استبطاست
معنی اینست اگر ما ایشان را عذاب تا مدتی معلوم تاخیر کنیم وتا زمان خواسته ایم فرصت دهیم هر آینه
گویند که عذاب را چه چیز باز دارد وچرا فرود نمی آید یعنی عذاب اخری یا عذاب دنیا چنانچه در بعضی
مقرر بود ودر بعضی مواضع روی نمود ٥ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ ٥ یوم ظرف است مر
مصروفا را که جزء لیس است وتقدیم جزء لیس بر لیس روا است پس همچنین تقدیم معمول او علی الخصوص که ظرف
باشد در طریق چیزی روا بود که غیر اورا نباشد وجمله الا یوم یاتیهم تا آخر معترضه است برای تنبیه معنی اینست
پس آگاهی ایشان را روی نماید واز ایشان مصروف نشود وباز داشته نشود یعنی عذاب را باز نکردانند وصرف
کردن از ایشان نتوانند ٥ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٥ ماضی بمعنی مستقبل است
بطریق ونفخ فی الصور از جهة تیقن وقوع او وجمله عطف است بر جمله لیس مصروفا عنهم معنی اینست ودر
رسد ایشان را ومحیط شود عذابی که بوعیدان تمسخر میکردند ووقوع آنرا در معرض استبعاد می آوردند که شتابی
وحستند وما یحبسه میکفتند ٥ وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ
كَفُورٌ ٥ عطف است بر جمله سابقه واین لام نیز موطئه قسم است واز روی معنی جواب شرط است وتاکید
چه از جهة آنست که رسیدن نعمت بر چشیدن آن وبهره یافتن ومزه دریافتن علامه آنست که واصلان آنرا
فراموش کرده اند ولکن نعمت کنند وبعد از نعال یافتن آن کرتی دیگر نومید نشوند وبظهور علامات انکار و
سامع را تنزیل منزلهٔ منکر مصر کرد وجمله را موکد بتواکید آورد ورحمت را تشبیه مطعوم کرد واضافت بر
وجه تخییل آورد معنی اینست واگر ما ایشان را رحمتی از جهتهای خویش یعنی اثر رحمتی چون لذائذ وشادی
وصحت وعافیت وفراغت ورفاهیت بچشانیم پس ازان نعمت وراحت از و نزع کنیم وزائل کردانیم پس
بدرستی که او هر آینه شونده بود وکفر ورزنده باشد چنانچه نعمتی اورا نرسیده وروی نعمت ندیده
رجاء امید نزارد وبازگشت آن در دل نمی آرد ٥ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ
ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي ٥ ضمیر منصوب اول است مراد اذقناه نعماء مفعول دوم است بعد ضراء صفت
مراد اذقناه وجمله صفة مثبته است مر ضراء لیقولن از روی لفظ جواب قسم واز روی معنی جواب شرط
است ذهب السیئات عنی مقول است ولام در ولئن اذقناه موطئه قسم است چنانچه گذشت وجمله
لئن اذقناه تا آخر عطف است بر جمله سابقه معنی اینست واگر بچشانیم آدمی را نعمتی بعد مضرتی که او را

رسیده باشد و شقی بدو رسیده بود چون ارزانی بعد کرانی و آسانی بعد دشواری و صحت بعد مرض هر آینه
شادمان گوید و ذهب السیئات عنی گوید و در دل نباشد که خدای دهاینده و بکرم خویش سیئات زائل کرد و این شکر
خدای تعالی نگوید و آلات سپاسداری بجو نیابد ٥ إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ٥ این جمله تذییل است و تأکید جمله از جهت انکار است
که کافران را در مضمون این جمله انکاری با اصرار است که ایشان خود را بدین صفت نمی‌دانند و شادشونده و فخرکننده
نمی‌شمارند معنی اینست بدرستی که آدمی بطبیعه خویش شادشونده و فخرکننده است به بشری شادی کند و بتعلیل
خود را در عجب و فخر افکند ٥ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ٥ الا استثناء منقطع است و الا بمعنی
لکن است چه بقرینه سیاق مراد از انسان مذکور کافر است ای لکن الذین صبروا و عملوا الصالحات لیسوا
کذلک و اگر از انسان مذکور جنس مراد دارند و حکم مذکور بر ما بقی بعد الاستثناء بندارند استثناء متصل
بود و مستثنی داخل مستثنی منه باشد و عملوا الصالحات عطف است بر صبروا که صله موصول است معنی
اینست جنس انسان کافر که ذکر او بالا رفته و بذکر سیاق معهود گشته این صفت دارد لیکن آنکسانیکه
صبر کردند و عمل نیک کردند این صفت نیست بلکه ایشان را نزدیک خدای تعالی شان و کاری است ٥ أُولَئِكَ
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ٥ اولئک مرفوع المحل بر ابتداست جمله لهم مغفرة و اجر
کبیر خبر مبتداست و این جمله مستانفه است در جواب مایکون لهم و ما یستحقونه معنی اینست ایشان یعنی
صابران و صالحان مر ایشان راست غفران و اجر کبیر جلیل و ثواب عظیم جزیل ٥ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ
بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ
مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ ٥ روایت کرده اند اهل مکه بر پیغامبر آمدند و کتابی که دران مذمت
آلهه ایشان نباشد چندی پیغامبر را در خاطر گذشت مذمت ایشان بذکر کرد ایشان را و در آن
هنگام این آیة براء تنبیه پیغامبر نازل گشت و این نظم بود در پیوست فلعلک فا سببیه است مر تارک یوحی
الیک صله ماست تارک خبر لعل است و ضایق عطف است بر تارک صدرک فاعل است مر ضایق را ان
یقولوا بتقدیر لان یقولوا او مخافة ان یقولوا متعلق است بضایق به صدرک لولا انزل علیه الی آخره مقول
ان یقولوا است انما انت نذیر قصر افراد است تنزیل پیغامبر از جهة اهتمام بر ایمان و اسلام ایشان بمنزله
جامع میان ترسانیدن و مؤمن کردانیدن معنی تو مقصودی بر ترسانیدن نه مبعوث براء مؤمن کردانیدن
معنی اینست ایشان چنین و چنین میگویند و معجزات مقترحه میجویند و تو در حصول مطلوب ایشان جهد
میکنی و در ایمان آوردن ایشان با هتمام پیش می‌آیی پس حال تو بدان می‌ماند شاید بود که تو ترک دهی بعضی چیزی
که سوی تو وحی کرده می‌شود و سینهٔ تو بدانچه وحی کرده می‌شود سوی تو خواهد تنگ گشت چه دل تو در ترسانیدن
آن بتعلق خواهد پیوست پس گنجی فرود نیامد و چرا براه گواهی تو نزول فرشتگان نشده تو مگر ترسانی
و فرمان خدای تعالی را برسانی ٥ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ٥ این جمله تذییل است معنی اینست
و خدای تعالی بر همه چیز وکیل است و هر چه کند نیکو کند و بدانکه درین آیة بجای ضیق ضایق استعمال کرده و بجای
صیغه که دال بر ثبوت است صیغه که دال بر حدوث است آورد تا دلالت کند برین که ضیق صدر و تنگی دل
پیغامبر طبعی نبود حادث و عارض می‌شود چنانچه در بیان کرم طبعی لفظ کریم آرند و در بیان کرم حادث
لفظ کاسم سابغ بندارند و همچنین در سایر صفات مشبهه چون بیان حدوث مطلوب افتد ایراد صیغه
اسم فاعل که دال بر حدوث مطلوب افتد لازم شود یا گویند براء موازنهٔ تارک و مشاکله او ضایق استعمال
کرده و صفت مشبهه را اسم فاعل آورده ٥ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ٥ ام منقطعه بمعنی بل است براء اضراب از
مفهوم کلام سابق از لعلک تارک بعض ما یوحی الیک فهم می‌شود که ایشان باعث و داعی اند بر ترک بعض چیزی
که وحی کرده شده است چنانچه که گفت بدعونک الی ترک بعض ما یوحی الیک بل یقولون افتریه معنی اینست

ایشان ترا داعی می‌شوند بر ترک بعضی چیز که سوی تو وحی کرده می‌شود بلکه میگویند که افتراء کرده است و دعوی
وحی نابوده میکند ٥ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ ٥ قل جمله مستانفه است چنانچه که کسی گفت
ماذا اقول لهم حین یقولون افتریه فقیل قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات فا سببیه است معنی اینست
بگو ای محمد چون این را مفتری میخوانید و کلام بشر میدانید پس بیارید ده سورت مثل این افتراء کرده و از خود
بدا آورده و اگر این را افتراء میدانید پس شما افتراء کردن چرا نمی‌توانید سوال در سورة بقره فاتوا بسورة
من مثله ذکر کرده و اینجا بعشر سور آورد جمع میان ایشان چگونه بود و تلفیق چطور باشد جواب جایی تعجیز بتمام
قرآن کرد و قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض
ظهیرا و جایی بده سورت تعجیز نمود و آوردن ده سورت فرمود و بعضی ده سورت از بقره تا هود
گفته اند و بعضی ده سورت از قصار بالطوال اختیار کرده اند و بعد از آن تعجیز تا به ده رسانید و بخطاب فاتوا
بسورة من مثله مخاطب کردانید میان ایشان مخالفت نبود چه چون تعجیز بیک سورت ثابت کرده در ده سورت
و در تمام قرآن بطریق اولی باشد و معجزه بودن بعضی کلام منافی نباشد و میان این دو مضمون تخالف و تنافی
نبود عربی بودن بعض کل منافی مر عربی بودن بعض نباشد و چنانچه بلیغ بودن کل منافی بلیغ بوده بعض
نبود و چون بعض را معجزه دانند کل را بطریق اولی معجزه خوانند پس میان معجزه بودن کل معجزه بودن بعض
منافات نبود و سوال وارد نشود سوال این آیة قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات مقتضی مر اثبات
صفت افتراء در آیات قرآن است و اثبات افتراء در قرآن ظاهر البطلان است جواب ازین لفظ
در آیات قرآن مفتری بودن نمی‌آید چه مراد از مماثلت مذکور مماثلت در بلاغت است نه افتراء و مقصود
اینست که در بلاغت مماثل ده سورتی از قرآن بود و معارض آن نشود و بر تقدیر آنکه ازین کلام شرکت
در افتراء لازم بود شرکت بر زعم کافران باشد ٥ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ٥ وادعوا عطف است بر فاتوا ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی معنی
اینست و بخوانید هر کرا توانید از معبودی که غیر خدای دارید و ایشان را آلهه می‌پندارید اگر هستید شما
راستگو در ادعاء مفتری بودن قرآن یا در دعوی الوهیت ٥ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا
أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٥ فا عاطفه است و فاء دوم جزائیه است
و جمله شرطیه عطف است بر فهل استفهام در فهل انتم مسلمون بمعنی امر است ای فاسلموا امر فاعلموا
و فاسلموا الطلب ثبات بود و خطاب جمع در لکم فاعلموا و فهل انتم مسلمون بعد خطاب واحد در قل
سبب التفات باشد بپیغامبر یا امت مخاطب شود و یا هم خطابها مذکور مر پیغامبر را دارند و ایراد صیغه
جمع براء تعظیم مخاطب بندارند معنی چنین بود پس اگر معبودان مدعیان مفتری بودن قرآن در آوردن
ده سورتی مثل آن اجابت نکنند و آوردن کلامی مانند آن نتوانند پس مایند بدانجه میدانید که
اینست قرآن مگر منزل بعلم کردگار دیان و بدرستی که خدای تعالی یکی است و جز او معبودی بحق نیست بر
بر اعتقادی و اعتقادی و انقیادی دارید مستقیم و ثابت باشید و کرفر کافری شما را دیان نکند و خللی
در اعتقاد شما نیفکند و تواند بود که ضمیر فان لم یستجیبوا بر من استطعتم عاید شود و خطاب لکم و فاعلموا
و فهل انتم مسلمون مر کافران را باشد و جمله شرطیه یعنی فان لم یستجیبوا تا آخر معطوف است بر جمله
وادعوا من استطعتم و داخل مقول باشد معنی اینست بگو ای محمد کافران را و مفتری گویندگان قرآن را
تا ده سورتی مثل او در بلاغت مفترا بیارید و بخوانید براء دادن خویش هر کرا توانید پس اگر از عجز
مر شما را اجابت نکنند و دم موافقت شما نزنند پس بدانید که قرآن جز بعلم خدای تعالی منزل نبود
و هرگز مفتری نباشد و بدرستی که خدای تعالی یکی است و جز او معبودی بحق نیست پس منقاد شوید در اعتقاد

رحمت قرآن و بانغاء شکر کردن بیند ٥ مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ
إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ٥ در آیه سابقه حال کافرانرا ذکر کرد و کفر ایشانرا در بیان
آورد چنانچه که کسی از جزاء اعمال ایشان سایل گشت این آیه بر وجه استیناف بورود پیوست و جمله وهم فیها
لا یبخسون عطف است بر جمله شرطیه سابقه معنی اینست کافرانرا مقصود بر دنیاست دل ایشان محروم از
طلب اخری است جز حیات دنیا و زینت او نمیخواهند و آخرت و ثواب آنرا در دل نمی آرند هر که حیاة
دنیا و زینت او خواهد و نصیب خود از دنیا جوید ایشانرا جزاء اعمال ایشان در دنیا بدهیم و صحت بخشیم
و فراخ روزی کردانیم و ایشانرا بدل اعمال ایشان از جزاهاء دنیاوی که مقدر شده هیچ کم نکنیم ٥ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٥ اولئک
مبتداست جمله لیس لهم فی الآخرة الا النار صله موصول است و با صله جز مبتداست و ما صنعوا فاعل
است مر حبط را و جمله عطف است بر صله ما کانوا یعملون مبتداست و باطل جز است و تقدیم او براء افادت
قصر است و این جمله نیز عطف است بر صله الذین و تواند بود که تذییل باشد و جمله اولئک الذین معلله است
مر جمله سابقه را معنی اینست جزاء اعمال کافران مقصود بر دنیاست و دل ایشان محروم از اخری است زیرا که
ایشان کسانی اند که در آخرت جز آتش نصیب ایشان نشد و آنچه ایشان کرده اند ناچیز گشته و هیچ چیزی
نافع نیامده و باطل است و زایل آنچه بوده اند عمل کنند در وجود آرند ٥ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ
يُؤْمِنُونَ بِهِ ٥ استفهام براء انکار است فا عاطفه است علی بینة جز کان است من ربه
صفت است مر بینة را و کان با متعلقات خویش صله من است و من با صله خویش معطوف است بر من کان
یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها افمن کان علی بینة من ربه و یرید الآخرة کذلک ای
لا یقعه ذلک الحکم و هذا الحکم و لا ینقاد بان یک بینهما بودن بودن بعد بر طریق من کان عالما نقیا کرهه
افمن کان جاهلا غیر نقی یکون کذلک و همین معنی را بعضی ایه بینه تعبیر کنند افمن کان علی بینة من ربه
و یتلوه شاهد منه لمن کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها او کمن لا یکون علی کویند و بعضی تشبیه مذکور را تشبیه
مقلوب دارند بتقدیر افمن کان یرید الحیوة الدنیا کمن کان علی بینة من ربه بندارند و یتلوه عاید است
و به بینة که مراد از و قرآن است یا مراد از و حجت ظاهر است و آن ما قبل برهان است و مراد از شاهد
پیغامبر که جبرئیل عم است و ضمیر منه که عاید است بر خداء و منه متعلق است به یتلوه بتضمین معنی تبلیغ
ای یتلوه شاهد تبلیغاء من الله و جمله یتلوه شاهد منه عطف است بر کان بینة و ضمیر موصول محذوف است
ای یتلوه شاهد منه عطف است بر لهم شاهد و واو و من قبله واو عطف است بر کتاب و موسی عطف است
بر شاهد و من قبله ظرف است و فاصل میان حرف عطف و معطوف بر طریق لیت بیننا و یوم الجمعه
خالدا و تواند بود که کتاب موسی مبتدا باشد و من قبله جز باشد و جمله را حال دارند و او را او حال
پندارند و اماما حال است از کتاب موسی و رحمة عطف از وست و جمله و اولئک یؤمنون به معلله است
مر انکار سابق را معنی اینست کسانی را که حیوة دنیا بدهیم و نعمتهاء دنیا نصیب کردانیم چون صحت
و عافیت و عشرت و رفاهیت و اموال و اولاد و فراخ روزی و فراغت خاطر بخشیم پس کسانیکه کاین باشند
بر حجت ظاهر از پروردگار خویش یعنی قرآن که همه چیز را بیان و تبیان است و پس کند آن دلیل را
شاهدان مبلغ از کردگار جلیل یعنی پیغامبر یا رساینده وحی خداء تعالی یعنی جبرئیل بوده است پیش از قرآن
کتاب موسی عم یعنی توریة در حالتیکه مر ایشانرا امام بود و خلق در اعلام احکام توجه بر وی می نمودند پس روی
او میکردند و در احکام رو بدو می آوردند و آن از رحمت در شان ایشان بود یعنی اصحاب حجت بینه

برسول و قرآن ایمان می آرند و دل بر تصدیق آن مینهادند ٥ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ
فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ ٥ من شرطیه و مبتداست یکفر شرط من شرطیه مجزوم شده من الاحزاب بیان من است و حال
است از ضمیری که در یکفر است فالنار موعده تعلیل است و جزاء محذوفست ای و من یکفر به من الاحزاب
لا یفلح لان النار موعده و جزاء محذوف جز مبتداست و این جمله عطف است بر اولئک یؤمنون به
معنی اینست و هر که بخداء تعالی بکروید و کفر ورزند پس آتش وعدهٔ او بود و دوزخ میعاد او باشد و با و ظاهرا
نه بدراهین آتش وعده کرده و با او بعذاب از خداء تعالی ایعاد شده ٥ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ ٥ فا سببیت
لا تک نهی حاضر است اصل او لا تکن بوده حذف نون در حالت جزم از جهت شبه حرف علت بر سبیل شذوذ آمده
فی مریة جز است مر لا تک و منه متعلق است بمریة که مصدر مری است معنی اینست پس مباش از موعدهٔ من
در شکی بسیر و شبهه مداد درین شان خطیر ٥ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ ٥ جمله معلله است و تاکید جمله از
جهت تقدیم ملوح است که نفی شک از جریی ملوح است و بر حیثیتا و سامع را بتقدیم ملوح تنزیل منزله سایل کرده
و جمله را موکد آورده معنی اینست در شک مباش از وی زیرا که بدرستی که همین است حق و از پروردگار ثابت و
محقق ٥ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ٥ استدراک است چه چون جمله انه الحق
محقق باشد وهم این آید که حق را کسی منکر نشود و همه کس بدو بکروند رفع این وهم کرد و ولکن اکثر الناس لا یؤمنون
آورد معنی اینست لیکن بیشتر مردمان ایمان نمی آرند و خود را بر کفر و کافری میدارند ٥ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ٥ من استفهامیه مبتداست اظلم تفضیل و جز مبتداء ممن افتری من تفضیلیه
متعلق است باظلم افتری علی الله صله من است کذبا مفعول مطلق است ممن افتری را ای افتری و جمله استفهامیه
عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و کدام کس بر نفس خویش ستمکارتر بود از کسی که دروغ و افتراء کند
و ناپوده را بر بندد بر خداء تعالی ٥ أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ
كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ٥ اولئک مبتداست یعرضون علی ربهم جز مبتداست و جمله مستانفه است براء بیان جزاء
افتراء کنندگان بر خداء تعالی و یقول الاشهاد عطف است بر اولئک یعرضون هو هؤلاء مبتداست و موصول
با صله جز مبتداست و جمله مقول یقول است معنی اینست ایشان یعنی بر خداء تعالی افتراء کنندگان عرض
کرده شوند بر پروردگار ایشان و بگویند گواهان که ایشان کسانی اند که دروغ گفته اند و بر خداء تعالی ناپوده
بر بسته اند ٥ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ٥
الا حرف تنبیه است لعنة الله مرفوع بر ابتداست علی الظالمین جز مبتداست و موصول با صله صفت است
مر الظالمین و یبغونها معطوف است بر وجه اتصال عوجا مفعول دوم است بی واسطه و جمله الا لعنة الله
مستانفه است براء بیان جزاء ایشان معنی اینست آگاه باشید که لعنت خداء تعالی بر ظالمان است و خذلان
او در شان ایشان است آنانکه از راه دین خداء تعالی باز میدارند و براه او کجی میخواهند ٥ وَهُم بِالْآخِرَةِ
هُمْ كَافِرُونَ ٥ هم مبتداست و کافرون جز مبتداست و بالآخرة متعلق است بکافرون و هم
مکرر است براء تاکید و جمله عطف است بر جمله اولئک یعرضون معنی اینست و ایشان بآخرت کافرانند
و قیامت را منکر اند ٥ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ ٥ اولئک مرفوع المحل بر ابتداست
و معجزین جز لم یکونوا است و فی الارض متعلق است بر لم یکونوا با اسم و جز مبتداست و این جمله تاکید
و تقریر است مر جمله الا لعنة الله علی الظالمین را معنی اینست ایشان عاجز کننده نیستند خداء تعالی را
در عذاب کردن و در عقاب و نکال افکندن حکمت او مقتضی شد که تاخیر کند و بر حکم الدنیا سجن المؤمن
و جنة الکافر چند گاهی مهلت دهد و عذاب نکند ٥ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ
اولیاء اسم کان و من زایده است لهم جز کان است من دون الله حال است از ضمیر مستکن در لهم که عاید

براولياء اى ياكان اوليآء حاصلة لهم حال كونهم من غير الله و اينجمله عطف است بر جمله سابقه يا حال است معنى
اينست وينبوده اند ايشانرا دوستان و يارى دهندگان غير خداى تعالى كه از عذاب باز دارند و عنايت و
حمايت درباب ايشان بكار برند ۝ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ ۝ يضاعف بر صيغه مضارع مجهول از باب
مفاعله و تفعيل خوانند و معنى يكى دانند و جمله معترضه است براى بيان كيفيت عذاب معنى اينست دو چند كرده
شود براى ايشان عذاب و تو بر تو آيد و دمى تاخير ننمايد سوال اگر تضعيف داخل استحقاق اهل عذاب
بود تضعيف نباشد و اگر تضعيف خارج از استحقاق است و زياده بر استحقاق افتد ظلم بود جواب
و تواند بود كه اهل عذاب را ازجهة گناه بود و تضاعف ازجهة اصرار و ترك توبه باشد كه ترك فرض توبه گناهى
ديگر است و در عصيان با گناه اول برابر است و بعضى گويند تضعيف در حق بعضى بود كه ايشان متبوع
بودند و در جنايت ديگران بروجه تسبيب مددى مينمودند ايشانرا بسبب مذكور جنايت بر جنايت بود
پس عذاب بر عذاب باشد و سياق كلام يعنى ماكانوا يستطيعون السمع وماكانوا يبصرون دلالت
بر وجه اول ميكند و مرجح او مى شود چه ناشنيدن مواعظ و نا ديدن موانع مستلزم ترك توبه است و آنرا
تعليل تضعيف عذاب انداخته و علت دو چند كردن عذاب ساخته و مخالفت امر توبه بود الى الابد است
و ترك امتثال اين نيز گناه است ۝ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ۝
اينجمله تذييل است معنى اينست شنيدن پند نميتوانستند و مواضع لغزش و مراتع هلاك را نمى ديدند
و در گناه مصر بودند و اصرار مى نمودند لاجرم بتضعيف معذب گشتند و باين ولى عذاب پيوستند
أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ اولئك موضوع المحل
بر ابتداست و موصول با صله يعنى الذين خسروا انفسهم و جمله اولئك الذين خسروا تاكيد و تقرير
ديگر است مضمون كلام سابق را معنى اينست ايشان آن كسانى اند كه زيان خود را نمى شنيدند و نفسهاى
خود را زيان زده ساختند و گم شد از ايشان آنچه از معبودان افتراء ميكردند و براى شفاعت نابوده
بدامى آوردند توان دانست كه ايشان از چه زيانكارى بود و چه خيبت و خسارت باشد ۝ لَا جَرَمَ
أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ۝ در لاجرم چند وجه است يكى لام براى نفى فائده ايشان بود
و جرم بمعنى كسب براى تعليل نفى مذكور باشد اى لا فايده يعنى نيست فائده در آخرت مر كافرانرا معنى اينست
در نيكيها ايشان چه كسب كرده است كفر و زيانكارى و نا اميدى و اين وجه ديگر آنكه لاجرم يعنى
لابد باشد ايشانرا بسبب خسارت در دنيا از خسارت در اخرى وجه ديگر آنكه يعنى الانقطاع و الانفصال
فى الآخرة عن الخسران باشد و بعضى گويند لاجرم لفظى مركب است و معنى حقا ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝
در آيت سابق ذكر كافران بود سامع ذكر منتظر مومنان بود اينجمله بروجه استيناف وارد گشت و تاكيد
ازجهة تقديم ملوح است كه ذكر حكم كافران در آيات سابقه بود و بحكم الضد يظهر حكم الضد ملوح بحكم
مومنان است بتقديم ملوح سامع را بتنزيل منزله سايل كرد و جمله را موكد و مفصول آورد و جمله اولئك اصحاب
الجنة خبران است و هم فيها خالدون تكميل است و هم عدم خلود را مزيل است معنى اينست بدرستى آنانكه
ايمان آوردند و اعمال صالح كردند و بسوى دين پروردگار خويش باز گشتند و بانابت و توبه پيوستند و
در فروتنى بپذيرفتند و بدان آرام گرفتند و از خداى تعالى ترسيدند و اخلاص ورزيدند بدرستى كه ايشان اصحاب
جنت اند و مستحق بهشت جاودان خواهند بود و اين دولت ايشانرا يقين كه روى خواهد نمود ۝ مَثَلُ
الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ ۝ لام الفريقين لام عهد است و در كالاعمى
مضاف محذوف است اى مثل الفريقين المذكورين كمثل الاعمى والاصم والبصير والسميع و جمله مستانفه است

چنانچه

چنانچه كه سامع بعد ذكر فريقين منتظر توصيف ايشان گشت و ما شابهاگشت و درين جمله ميان فريقين
فرق كرده و ميان ايشان افتراقى ظاهر آورده معنى اينست مثل دو فريق مذكور و حال دو گروه مسطور يعنى
كافران و مومنان و بدان و نيكان همچو مثل كوران و كران و بينندگان و شنوندگان مى باشد و درين كلام لف و
نشر است بالاء دو فريق ذكر كرده و دو نوع تشبيه بدا آورده كافران را در ناشنيدن كلمات هادى راه و نا
ديدن نشانى تميز راه ازجاه مثبت با عمى و اصم ساخت و در نشان مسلمانان مثبة امداد آنرا انداخت و در
جمع ميان اعمى و بصير و اصم و سميع صنعت طباق آورد يعنى جمع ميان اضداد شده ۝ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ استفهام بمعنى امر باشد و بمعنى اسمعوا و اذكروا بود فا عاطفه است و معطوف
عليه محذوف است اى لا يسمعون فلا تذكرون معنى اينست آيا نمى شنويد پس پند نمى گيريد يعنى اينچنين نشايد
و اين كار نبايد ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ اينجمله معترضه است براى
بيان قصه كه متضمن وعيد كافران و وعده مومنان است و هم تسليه پيغامبر و جمله انى لكم بر قرائت فتح
باضمار با متعلق است بارسلنا و بر قرائت كسر محمول است بر تقدير قال اى ارسلنا نوحا الى قومه فقال انى
لكم نذير مبين و تاكيد جمله ازجهة آنست كه دعوى رسالت ملوح بر دعوى انذار است بتقديم ملوح تاكيد
كرد و جمله را با ان آورد سوال بر قرائة فتح انى بتقدير با انى متعلق است بارسلنا و در حكايت نفس متكلم بعد
حكايت نفس متكلم مقتضى آنست كه هر دو حكايت از يك متكلم باشد چنانچه گويند ارسلت زيدا الى عمرو انى محب
ان گونه محبا صفت فرستنده بود صفت فرستاده نباشد جواب معنى كلام اينست كه ارسلنا نوحا عن انى لكم
نذير مبين پس نذير بودن صفت بود كه مدعى است نه صفت مرسل معنى اينست و هرآينه بدرستى كه فرستادم
نوح را بسوى قوم او بدين كه او بگويد من شما را ترساننده ام و حق را پيدا آرنده ام ۝ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
ان مفسره است و متعلق نذير يا متعلق ارسلنا كه هر دو متضمن معنى قول آمده يا مصدريه است بتقدير با ارسلنا
يا بنذير يا متعلق ارسلنا كه هر دو متضمن معنى قول اند معنى اينست ميترسيد يا بدين كه نترسيد مگر خداى تعالى
را و كردگار رجل و علا را ۝ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ۝ جمله معلله است و تاكيد جمله
ازجهة تقديم ملوح است چه بودن نوح هم نذير و نهى از عبادت غير خداى تعالى است مر مخافت او بر ايشان از
تخوف عذاب بتقديم ملوح تاكيد كرد و بروجه استيناف مفصول آورد معنى اينست بدرستى كه من مى ترسم از
عذاب روزى كه دردناك خواهد بود و هولناك خواهد نمود اسناد اليم بسوى يوم از باب اسناد صايم در نهاره
صايم بسوى نهار است و اگر اليم را صفت عذاب دارند و جر را ازجهة جوار پيدا دهند هم اسناد مجازى بود از قبيل
سر نى رو تكر چه عذاب سبب درد است نه درد دهنده ۝ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ
مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا
نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ۝ بادى بياء و بهمزه خوانند
مهموز از بدا بمعنى آغاز گرفت و ناقص از بدو بمعنى پيدا شدن دانند فقال الملاء عطف است بر قال نوح عم كه
در انى لكم نذير مبين مقدر است و بر قرائة انى لكم بفتح همزه عطف است بر ارسلنا و موصول با صله صفت مر الملا
را كه فاعل است و ما نريك مقول قال است الا بشرا مستثنى مفرغ است و مفعول دوم است مر مانريك مثلنا صفت است
مر بشرا را و ما نريك عطف است بر هم اراذلنا و جمله اسميه و صله و موصول با صله مستثنى مفرغ است و فاعل است
مر اتبعك بادى الراى ظرف است اى فى اول الفكر و ما نرى لكم خطاب سابق مر نوح عم را بود و اين خطاب مر متابعان
او را بروجه التفات از غيبت بسوى خطاب روى نمود من فضل مفعول اول است مر ما نرى را و من زايده است
و يا براى تبعيض است لكم مفعول دوم است علينا حال است از ضمير لكم كه عايد است بر فضل و اينجمله عطف است
بر جمله و ما نريك اتبعك كم مفعول اول است مر نظن را كاذبين مفعول دوم است و بل نظن اضراب است از [illegible] اند

معنی اینست پس کفتند مر نوح را جماعتی از قوم او آنانکه نکرویده وکفر ورزیده بودند وستیزه با او می‌نمودند
نمی‌بینیم ترا مکر آدمی همچو ما ونمی‌بینیم ترا که کسی پیروی کرده است ترا هیچ قومی مکر آنانکه اراذل ما بودند ومیان ما
فرومایه وکمینه می‌بودند در آغاز فکر بی اندیشه تعمق کنند بدین معنی بادی الرای متعلق هم براداذلنا
بود معنی چنین باشد مکر آنانکه اراذل ما‌اند که حکم کرده می‌شود بر ایشان در آغاز فکر اوّلین که ایشان اراذل ما بودند
ونمی‌بینیم مر شما را بر خویش فضلی وفضیلتی بلکه کمان می‌بریم که شما دروغ میکوئید ونابوده بزرکی می‌جوئید
قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ
أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ۝ فعمیت بصیغه فعل ماضی معروف از باب سمع
وصیغه فعل ماضی مجهول از باب تفعیل خوانند ومعنی بر حسب اختلاف قرات داننده وجمله مستانفه است
چنانستی که سامع پرسید ماذا قال نوح حین قالوا ذلک فقیل نوح کذا جمله ندائیه وانچه بعد اوست مقول قال
واستفهام در ارایتم براه تقدیر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار ای اخبروا فی ان کنت علی بینة الی آخره انلزمکموها
جزاء شرط است معنی الزام یا اکراه اجابة بغیر حجت است که آن منفی است وسوال براه آنست که مخاطبان
اقرار کنند که بر تقدیری که این معنی بود وایجاب با کراهة یعنی بغیر حجت نباشد وجمله شرطیه متعلق است بارایتم
وآتانی عطف است بر کنت رحمة مفعول دوم است مر آتانی من عنده صفت مر رحمة را فعمیت عطف است
بر آتانی واستفهام در انلزمکموها براه انکار است وانتم لها کارهون حال است ولها متعلق است بکارهون
وتقدیم او از جهة رعایت فاصله است معنی اینست کفت نوح خبر کنید مرا ای کروه من اکر باشم من
کاین بر تحقیق یعنی بر معجزه ظاهر که از بروردکار من بیدا آید وداده باشد خدای تعالی مرا رحمتی از قدرت وعلم
خویش یعنی نبوت که اثر رحمت الهی بود الزام کنیم شما را بقبول کردن هر یکی از آن وواجب کردانیم بتصدیق
حجت وبرهان بی حجت الزام کننده باشیم وبا کراهیت واجب کردانیم شویم الزام ما بی حجت نباشد و
ایجاب ما بی دلیل وبرهان نبود بدین وجه افراد ضمیر عمیت با دلیل کل واحد دارند وتواند بود از بینة
حجت ظاهره از هر قصه که اثبات آن مطلوب اند واز اثر رحمت که نبوت یافتن حجت ظاهر است مراد
بندارند بدین تقدیر افراد ضمیر عمیت که عاید است بر بینة ورحمة است باعتبار اتحاد ماصدق باشد
وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ
آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ۝ اجری ولکنی
بفتح وسکون یا خوانند ومعنی هر دو یکی داننده عطف است بر مقول قال وجمله ان اجری الا علی الله تعلیل
است ومر جمله مضمون لا اسالکم علیه اجرا را دلیل است ویا موکد مفهوم اوست وتذییل است وجمله وما انا
بطارد الذین حال است یا عطف است بر مقول وجمله انهم ملاقوا ربهم تعلیل است وبر نفی طرد ایشان دلیل است
وچون وما انا بطارد الذین آمنوا ملاقوا ربهم تعلیل است آمنوا ملوح بمضمون جمله انهم ملاقوا ربهم بغیر
ملوح تاکید جمله سابق بود ولکنی اریکم قوما تجهلون استدراکست از کلام سابق که متضمن نفی سبب عداوت
بود وهم انتفاء عداوت بی سبب را دفع کرد معنی اینست وکفت نوح ای قوم من از شما در تبلیغ وحی ونصیحت
وپند مالی بر وجه اجر نمی‌جویم تا متهم شوم وبطمع مال کویم وچون مال نجویم وسخن بطمع مال نکویم اراذل وافاضل
درین معنی برابر باشند واعالی واسافل نزد من درین کار یکسان‌اند شعر اذا لم یکن فی الخلق مطمع
وروا التاج والسقاء والدواجد ۝ ونیست اجر من مکر بر خدای تعالی او بفضل وکرم اجر خواهد داد ودر کرم بر
من خواهد کشاد ونه ام من طرد کننده مومنانرا وبا رضاء شما جویم واز جهة کفتار شما بر ایشان سخنی ناخوش
کویم بعلتی که ایشان رسندکان رحمت بروردکاراند وامید بر کرم کردکار دارند خدایرا خواهند دید
وبدولت دیدار خواهند رسید ولکن می‌بینم شما را کروهی نادان که این کلمات فهم نخواهید کرد وفرق میان

حق وباطل نخواهید آورد بی سبب عداوت ورزیده اید وبی جهت دشمن شده اید ۝ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي
مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ این نیز از معطوفات بر مقول است واستفهام براه انکار
است من الله متعلق است به ینصرنی ای من ینصرنی ومعنی من الله ان طردتهم شرطیه است مستغنی از جزاء اکتفا بما
مضی افلا تذکرون همزه براه استفهام است وفا عاطفه است ای الا تاملون فلا تذکرون وجمله افلا تذکرون تذییل
است معنی اینست ای قوم که یاری میدهد مرا وکه باز میدارد از رسیدن عذاب خدای تعالی اکر بکذارم
این مومنانرا وبجویم رضاء کافرانرا شما بند نمی‌کیرید ونصیحت نمی‌پذیرید که مرا امر بطرد ایشان میکنید ودر نفی
ایشان می‌افکنید ۝ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ
إِنِّي مَلَكٌ ۝ عطف است بر مقول قال عندی خزاین الله مقول قال است مر لا اقول ولا اعلم الغیب
عطف است بر عندی خزاین الله لا اقول هذا القول ولا اقول انی ملک عطف است بر لا اقول معنی اینست
کفت نوح هم نمی‌کویم که نزد یک منست خزانهاء خدای تعالی ونمیکویم که میدانم غیب را ونمیکویم که من فرشته ام
وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا ۝ عطف است بر لا اقول
سابق للذین متعلق است با قول تزدری اعینکم صله وموصول است وضمیر موصول محذوف است ای للذین
تزدریهم اعینکم وجمله لن یوتیهم الله خیرا مقول قال است تزدری فعل مضارع است از باب افتعال ماخوذ از
درا است در اصل تزتری بود دال بعد از تاست معنی اینست ونمی‌کویم مر کسانی را که عیب می‌کنند ایشانرا چشمهاء
شما از مسلمانان ضعیف که ایشانرا اراذل میدانید واسافل وکمینه خوانید که هرکز خدای تعالی ایشانرا چیزی نخواهد
داد ودرهاء رحمت وکرم بر ایشان نخواهد کشاد ۝ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ ۝ اینجمله تعلیل است
ومر جمله لا اقول الی آخره دلیل است معنی اینست لن یوتیهم الله خیرا نکویم واهانت ایشان نجویم زیرا که
خدای تعالی داناتر است بدانچه هست در نفسهاء ایشان از ایمان وایقان واخلاص واحسان ۝ إِنِّي إِذًا
لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۝ جزای اذاست وجمله معلله است معنی اینست بدرستی که اکر من اکنون از ایشان
نفی خیریت کنم هر آینه از ظالمان باشم وتاکید جمله از جهة رد انکار یا اصرار است زیرا که ایشان در مضمون
جمله انکار داشتند وطرد مومنانرا ظلم نمی‌بنداشتند ۝ قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ
جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ قالوا جمله مستانفه است چنانکه
که سامع کفت ماذا قالوا حین قال نوح ذلک فقیل قالوا الآیة یا نوح جمله ندائیه است وبا مابعد خویش مقول
قال است فاکثرت جدالنا عطف است بر قد جادلتنا فا در فاتنا سببیه است بما تعدنا متعلق است
بفاتنا ان کنت شرطیه است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی معنی اینست کفتند ایشان ای نوح با ما
مجادله کردی وخود را بسیار در مجادله آوردی مجادله بکذار وآنچه بران وعید می‌کنی بیار اکر تو هستی از راست
کویان ۝ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال نوح حین قالوا ذلک الله فاعل یاتی است به متعلق است با او وجمله مقول قال است وقصر مفهوم
از اداست جه طلب آوردن عذاب از نوح هم ایشان را بمنزله دعوی شرکت درین صفت
بود وقصر آوردن عذاب بر خدای تعالی قصر افراد باشد چنانچه در وما محمد الا رسول تحقیق شده استعظام
مر هلاک ایشان آمده وان شاء شرطیه است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی وجمله وما انتم بمعجزین حال است
معنی اینست کفت نوح هم بر شما عذاب نیارد مکر خدای تعالی واکر نخواهد که قدرت آن دادن من نتوانم کرد
وحال اینست که شما عاجز کردانیده وسست کننده او بعجز از آوردن عذاب نباید وخدا را بر هیچ چیز توانا
وقادر دانید ۝ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ
يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ ۝ اردت ان انصح لکم شرطیه است لاینفعکم نصحی از روی معنی جزاء اوست واز

شرط مذکور معطوف محذوف بود و کلام بتقدیر لان انصح لکم و نصحت باشد بارادت نصیحت کنایت از فعل نصیحت دادند ان ارادت را ارباب کنایت نصیحت پندارند زیراکه نفع نصیحت مترتب بر فعل نصیحت بود و مترتب بر ارادت او نباشد و اینجمله شرطیه از روی معنی جزاء شرط دوم دارند تقدیر کلام ان الله یرید ان یغویکم فان اردت ان انصح لکم و نصحت یا کوید نصیحت لا ینفعکم نصحی پندارند معنی اینست و نفع نکند شمارا نصیحت من بخواهم کمال نصیحت کردن یا بر حکم ملازمه ارادت نصیحت ما فعل نصیحت کویند اکر قرار دم نصیحت شما بزنم ۞ هُوَ رَبُّكُمْ ۞ جمله معلله است مر شرطیهٔ سابق را معنی اینست زیراکه او مالک شما و مالک مطلق شماست و هر تصرف که کند رواست ۞ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۞ جمله عطف است بر جمله هو ربکم معنی اینست و بسوی خدای تع یعنی سوی حسابگاه او بازکردانیده خواهید کشت و بجزاء و سزاء و وعد و وعید خواهید پیوست ۞ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي ام یقولون افتریه عطف است بر جمله قالوا یا نوح قد جادلتنا یقولون حکایت حال کذشته است و بمعنی قالوا است و ایراد صیغهٔ مضارع از جهة استحضار صورت شنیعهٔ کفار نا پسندیدهٔ ایشان است و همزهٔ که مضمون ام است کفتار ناشایستهٔ ایشان است و افتریه مقول یقولون است و ضمیر افتریه که مقول یقولون است عاید است بر ادعاء رسالت و ایعاد عذاب و در افتریه غیبت بود متضمن تحرز از مواجهه او باشد قد کایت حکایت از خطاب نوح است بتقدیر قلنا مقدر بر وجه استیناف جمله شرطیه یعنی ان افتریه فعلی اجرامی مقول قل است بیرامدن آن بمعنی ماضی مانده بر طریق ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت آمده بدلیل آنکه ایشان بر وافتراء ماضی دعوی میکردند و دعوی مستقبل بر زبان نمی آوردند معنی اینست فرستادیم نوح ع را او چنین و چنین کفت بس قوم او آمدند و عذابی که وعده کرده بود جستند بلکه نسبت بافتراء کردند افتراء ایعاد العذاب کفتند ما نوح ع را کفتیم بکو اکر افترا کرده ام بس بر من بزه و اکتساب بد کرده ام آری ۞ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ۞ اینجمله عطف است بر جملهٔ شرطیه که مقول قل است ای قل هذا القول و هذا القول ما در مما تجرمون مصدریه است یا موصوله ای و انا بریء من اجرامکم او من الذی تجرمون به اعنی الکفر و الجفاء معنی اینست و من بیزارم از اجرام شما کافران و از انچه مجرم می شود بکردن آن یعنی کفر و عصیان و فساد و طغیان یا کویند من بیزارم از جریمهٔ شما یعنی نسبت کردن شما را سوی افتراء من افتراء اکر دوام و این جریمه را مرتکب نشده ام ۞ وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ واوحی عطف است بر جمله سابقه و ضمیر منصوب در این آیه ضمیر شانست و لن یؤمن که خبر آن واقع شده بیان آن است الا من قد آمن مستثنی مفرغ است و فاعل است مر لن یؤمن را معنی اینست و وحی کرده شد بسوی نوح ع بدین شان اینست که نیارد کسی از قوم تو ایمان مکر کسی که ایمان آورده است در ماضی و مستقبل هم او ایمان خواهد آورد و هم تصدیق خواهد کرد و این دلیل است برین که ایمان ساعة فساعة حادث می شود و بتجدد امثال باقی می باشد ۞ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۞ فا سببیه است معنی اینست چون دانستی که در زمان آینده ایمان نخواهند آورد و تصدیق نخواهند کرد و ایمان در حق ایشان مقدر نکشته و بارادت و قضا نه پیوسته پس اندوهکین مباش بدانچه ایشان میکنند از اعمال کفر که در حق ایشان مقدر است و واقعاتی که از ایشان واقع می شود از انچه متعلق بقضاء و قدر است مثل است من نبی بالمقدور حظی بالسرور شعر ما یقسم الله فاقبل غیر مبتئس ۞ منه و اقعد کریما ناعم البال و بعضی کویند فلا تبتئس بایذائهم و مکرهم و تصدیهم فان الله یحفظک معنی چنین باشد اندوهکین مباش از کافران در بدسکالی و ایذاء و قصد کردن ایشان ترا بس بدرستی که خدای تع نکهبانست ترا نکاه خواهد داشت و غایت حمایت خویش بر خواهد کماشت ۞ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ ۞ ای السفینة جمله عطف است بر جمله

لا تبتئس معنی اینست و کشتی را بساز و برای نجات خویش و مسلمانان حیله پرداز نوح ع درختان کاشت و دل بر نابودن و افزودن آن کماشت تا درختان بزرک شدند و در معرض آنچه از ایشان کشتی دانی داشت و ساختن آن نمی توانست صنعت در هر ما ذکری در خاطر هست و صورت ساختن کشتی بالهام پیوست نوح ع اجیران کرفت و برای راست کردن کشتی حرفت در هر ذکری پیوست چند سال در عمل بود و در ساختن و بر داختن کشتی سعی می نمود کشتی بر صورت مرغ سیصد کز طول و پنجاه کز عرض و سی کز ارتفاع و بعضی در حکایت آورده اند حواریان از عیسی ع خواستند که کسی را زنده کرداند که ایشان را خبر از کشتی نوح ع رساند ایشان را نزدیک بستهٔ از خاک آورد و کفی از خاک آن بر کرفت و کفت میدانید که این چیست و این خاک کیست کفتند خدا و رسول خدا داند و دانستن این چیزها تواند کفت این خاک کعب بن حام بن نوح است سالهاست که مفارق از روح است عصا زد و قم باذن الله بر زبان آورد ناکاه کعب مذکور ایستاد و دست می جنبانید و خاک از سر می افشاند چون او را بدین حال دیدند از وصف کشتی نوح ع پرسیدند کفت طول هزار و دویست کز بود و عرض سیصد کز و در سه طبقه می نمود بعد از ان عیسی ع کفت باز کرد چنانکه بودی و چنان باش که می نمودی او باز خاک کشت و بخاک پیوست و بعضی کویند کشتی مذکور را بقدر هزار و دویست کز طول و پنجاه کز عرض و سی کز ارتفاع ساخته و بعضی کویند بقدر سیصد کز و طول صد و پنجاه کز و عرض سی کز ارتفاع بر داخت و کشتی مذکور از چوب راست کرد و در وی سه مرتبه فرود و بالا و میانه پیدا آورد از تنور نجو زراره آب بیرون آمدن کرفت و از آسمان بتندی انصباب بذیرفت نوح ع دید که میعاد غرق رسید خلق را جمع کرد و نزدیک کشتی آورد و حق تع بر وحی کرد که این کشتی را مملو ساز و از هر نوع جفتی در و انداز در طبقه فرو نینه سباع و هوام را انداخت و در طبقه دومین بهایم و دواب بر داخت و در طبقه بالاینه مسکن آدمیان ساخت و جسد آدم ع را با خویش در کشتی انداخت یک جانب آن مردان و بر دیکر جانب زنان را داشت چهارده تن آدمیان که آمدند و بر کشتی مذکور رسیدند هشت تن زنان سه زن نوح و یک زن بر سام و یک زن حام و یک زن یافث و هفتاد و دو تن از مسلمانان بودند که توجه نمودند چهل شبانه روز زمین آب بیرون می داد و قعر آب در بلندی در ان مرتبه انجامید که بر سر بلندترین کوهها بر ارتفاع پانزده کز و بعضی کویند سی کز بود و همه سبزها را بخشکی روی نمود کشتی در تمام زمین در مدت پنج ماه کشت تا آنکه در مدت یک هفته در زمین حرم کشت و بعد از ان بکوه طور رخ آورد و بکوه مذکور رسید و همانجا آرامید تا آنکه آب فرو رفت و طوفان بانتها پیوست در دهم رجب بر کشتی سوار شدند و در روز عاشورا بیرون آمدند شش ماه در کشتی بودند و بهر جانبی توجه مینمودند ۞ بِأَعْيُنِنَا ۞ ای واصنع الفلک مکتسبا باعین الله متشابه است بر طریق ید الله و وجه الله ما ول بالحفظ است معنی اینست و راست بکن کشتی را بحفاظ ما چیزی را که در نظر کسی اندازند مخصوص بحفظ و حمایت او سازند و بعضی حمل بر حذف مضاف کنند و باعین ملائکتنا کویند ۞ وَوَحْيِنَا ۞ عطف است بر اعیننا معنی اینست و راست بکن کشتی را بحفظ و الهام ما که کشتی بدین نوع سازند و بدین صورت بر دارند یعنی بتلقین صفت نجاری و بر تعیین آلات و اقرار بر عمل و دست کاری ۞ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ۞ عطف است بر واصنع الفلک ملوح بتا خیر عذاب بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست و خطاب مکن مرا در شان عذاب کسانیکه ظلم کرده اند و جریمهٔ ستمکاری پیدا آورده بدرستی که ایشان غرق کردانیده خواهند کشت و بهم بهلاک خواهند پیوست ۞ وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۞ جمله و یصنع

الفلک معترضات برای بیان مشغول شدن او در عمل ساختن کشتی و معامله او با او دران وقت بر وجه سخری
و در شتی وجمله سخروا بدل اشتمال است من صفت مرملاء را فانا نسخر منکم تعلیل است وجزاء او محذوفست ای لکم
علینا علت لانا نسخر منکم عند الاغراق فی الدنیا والاحراق فی الآخرة وجمله شرطیه مقول قال است کما تسخرون
صفت مصدر محذوفست ای نسخر منکم سخرا مثل سخرکم منا فسوف تعلمون عطفست بر شرطیه سابقه من یأتیه
من موصوله است و در محل نصبست تعلمون بمعنی تعرفون باشد ومفعول دوم است بدین وجه من در
محل رفع باشد تا فاعل او بود معنی اینست ونوح ع کشتی را می ساخت وبنزد ایشان عمل کشتی میکرد احدی
هر بار که جماعتی بر وی میگذشتند در شان او سخریه میکردند نوح ع میگفت اگر شما سخریه کنید بر ما حق بدست است
براینکه حالا شما را غلبه بر ما بود و دنیا بر ما شود ما نیز در وقت اغراق شما و در عقبا احراق شما که در آخرة
بر شما سخریه خواهیم کرد و شما را در استهزاء خواهیم آورد و سرانجام خواهید دانست که حق ما بوده ایم و شما
باطل بوده اید چون عذاب اغراق در دنیا مر زود خواهد آمد و عذاب مقیم که هرگز زایل نشود چون عذاب
احراق در اخری بدین خواهد آمد ٥ حتی اذا جاء امرنا وفار التنور قلنا احمل فیها من کل
زوجین اثنین ٥ کل بتنوین واضافت خوانده و به تنوین بدل اضافت داند ای فاحمل من کل جنس
اثنین حتی ابتدائیه و سببیه است ومتعلق است بصنع الفلک بر طریق مرض حتی لا یرجونه وسرت حتی ادخل
البلد برفع ادخل وجمله وکلما تا آخر حالست یا معترضه است وجاء بمعنی پدید آمدن آب بمعنی مستقبل است
بر معنی ماضی یا ماضیه واذا ظرفست ومتعلق قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین مقول قلنا است بر قرات
اضافت اثنین مفعول است مر احمل ومن کل زوجین اثنین از جهة آنکه ذو الحال مقدم شده و بر قرات
تنوین زوجین مفعولست مر احمل اثنین صفت موکده است مر زوجین من کل حالست از زوجین معنی
اینست پس چون حکم ما آمد و وقت در آمد تنور بر جوشید چون عین قرار آب برون کنید گفتیم
بار کن در کشتی از هر یک نوعی نوح یعنی نر و ماده که تا این اجناس تا ابد در جهان باشد ٥ واهلک الا
من سبق علیه القول ٥ الا من سبق مستثناست از اهل نوح ع معنی اینست و بر گیر در کشتی
اهل خود را مگر کسی را که سابق شده است بر وی قول ما که او اختیار کفر خواهد کرد و خود را بغرقه شدن
خواهد آورد ٥ ومن آمن ٥ عطفست بر اهلک معنی اینست و بر گیر در کشتی اهل خود را و کسانی
را که ایمان آورده اند و بدین تو تصدیق کرده اند ٥ وما آمن معه الا قلیل ٥ این جمله معترضه است
معنی اینست و با او جمعی اندک ایمان آورده بودند وغیر چند آدمیان الطاعت از دل نمی نمودند ٥ وقال
ارکبوا فیها ٥ عطفست بر قبل معنی اینست وگفت بر کشتی سوار شوید تا از طوفان نجات
یابید ٥ بسم الله مجریها ومرسیها ٥ مجریها بر صیغه ظرف یا مصدر میمی بر وزن
مفعل بفتح عین از جری یا مالت ومجری ظرفست از اجرا بر صیغه اسم مفعول از باب افعال خوانده
معنی بر حساه دانند بسم الله حال مقدره است از فاعل ارکبوا مجریها ومرسیها ظرفند چنانچه
گذشت و ذکر آن بالا رفت ای ارکبوا ملتبسین بذکر اسم الله ذاکرین وقت جریها او اجرائها وارسائها
و چون تسمیه که حاصل در وقت اجرا وارساست که متاخر از وقت رکوب آید وحاصل در وقت
رکوبست معنوی و مقدرست لاجرم حال مذکور از ارکبوا حال مقدره بود معنی ارکبوا فیها ناویة التسمیة وقت
اجرائها وارسائها باشد و تواند بود که مجریها ومرسیها مبتداء و بسم الله خبر مبتداء باشد و جمله اسمیه بر
طریق کلمه فوق الی فی تبرک واو بر وجه شذوذ حال دارند و تواند بود بسم الله مجریها ومرسیها فاعل بود و جمله
اسمیه را تبرک وای بعینه شذوذ حال پندارند یا جمله اسمیه تعلیل ارکبوا باشد و دلیل بر مضمون او بود چه نصوص
اجراء وارساء بذکر نام خدای تع یا با نجام لفظ اسم بودن مجری ومرسی مستلزم امن از تلف وتوی است و آن

علت

علت رکوب وسبب دلیری بر سوار شدن کشتی باشد معنی اینست درین حال که بنام خدای تع است
روان کردن و لنگر انداختن در وبراء ایستاده شدن ٥ ان ربی لغفور رحیم ٥ این جمله تذییل است
و تاکید او از جهة آنست که ان ربی لغفور رحیم کنایتست ازین که نجات خواهد داد و در رحمت خویش خواهد
کشاد واطلاع بر عصیان خویش ومشاهدهٔ طوفان و معاینهٔ ظهور آثار قهر اذ کرد کافران علامتست که
ایشان نجات یافتنی را انکار کنند و بر انکار مصر باشند از جهة ظهور علامت انکار سامع را باعتبار معنی
مکی عنه تنزیل منزله منکر مضمون جمله باصرار کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی که پروردگار من
هر آینه آمرزنده است خطایا با آمرزد و بخشنده است عطایا بخشد و مومنانرا از عذاب برهاند و بنجات
رساند ٥ وهی تجری بهم فی موج کالجبال ٥ حال مقدره است یا معترضه معنی اینست
واین کشتی جریان آن مقدر بود وبا ایشان همه موج کوهی می نمود ٥ ونادی نوح ابنه وکان
فی معزل یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین ٥ یا بنی بکسر وفتح یا
بمعنی یا بنی خوانند وحذف یا از جهة اکتفاء بکسر یا حذف ابنی که مبدل از یا بود از جهة اکتفا بفتحه دانند
وجمله ونادی عطف است بر قال ارکبوا فیها وجمله وکان فی معزل حالست یا معترضه یا بنی ارکب
مقول قایل است ولا تکن مع الکافرین عطفست بر ارکب معنا معنی اینست گفت نوح ع مر [?]
که در کشتی سوار شوید تا از طوفان نجات یابید و ندا کرد نوح ع پسر خود کنعانرا و او در مکانی بعید بود
ای پسرک من سوار شو با ما در کشتی ومباش در دین با کافران او از مرید را ابا نمود ٥ قال ساوی الی جبل
یعصمنی من الماء ٥ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال ابن نوح حین قال نوح ع ذلک ساوی الی
جبل مقول قالست یعصمنی من الماء صفت است مر جبل را معنی اینست گفت پسر نوح ع زود باشد که
باز گردم و بسوی کوهی بلند روم که ما را از آب نگاه دارد و آب را از رسیدن بما باز دارد آب هنوز بر
سر کوهها نرسیده بود و کوهها بلندتر از آب می نمود ٥ قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من
رحم وحال بینهما الموج فکان من المغرقین ٥ این نیز مستانفه است چنانچه
بالا گذشت لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم مقول قالست الا من رحم بمعنی راحم ومستثنی است
از عاصم یا من مرحوم است و یا بحذف مضاف ای لا مکان من رحمة الله وعاصم صفت مکان است
بقرینه ساوی الی جبل یعصمنی من الماء ای لا مکان عاصم الا مکان من رحمة الله و یا عاصم بمعنی معصوم شود
بمجی فی عیشة راضیة باشد بهر معنی که ازین معانی مذکور گویند استثناء متصل گویند و اگر عاصم بمعنی
حافظ بود ومن رحم بمعنی مرحوم دارند واستثناء منقطع پندارند وحال عطفست بر قال فکان من
المغرقین یا حالست فکان بمعنی صارت معنی اینست گفت نوح ع نیست نگاه دارنده مر شما را از عذاب
خدای تع لیکن کسی که مرحوم است او معصوم است و حایل شد میان نوح ع و پسر او موج طوفان پس گشت
از غرق شدگان ٥ وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر
واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین ٥ این جمله معترضه است براء بیان انتهاء
طوفان و انتفاء مشقت مومنان یا ارض ابلعی ماءک بتاویل هذا القول مفعول مالم یسم فاعله است
مر قیل را وجمله ابلعی واقلعی بعد جمله ندائیه یا جمله که بعد اوست مقول قیل است وغیض الماء وقضی الامر
واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین معطوفند بر قیل سابق معنی اینست وگفته شد ای
زمین فرو بر آب خود را و باز مان از ریختن آب ای سما اضافت ما سوی زمین آورد و زمین را بفرو
بردن آب کرد و فرو برده شد آب و تمام کرده شد کار عذاب و هر که نجات یافتنی بود از مومنان نجات
یافت و هر که هلاک شدنی بود از کافران بجهنم شتافت و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی وگفته شد دوری

وهلاک باد مر قومی را که ظالم بودند و بر مسلمانان جفاکاری می‌نمودند همه کشته کشتند و بعذاب حریق
پیوستند سوال آسمان و زمین از اهل خطاب‌اند منادی یا ارض و یا سماء مخاطب و یا سماء اقلعی چه شنوند جواب
ابلعی بمعنی کونی بالعه و بمعنی کونی مقلعه امر تکوین بود برای امر تکوین اهلیت خطاب صاحب باشد
لیکن از جهة قبول تاثر مطاوعت و حصول اثر بی توقف ایشان را تشبیه بمامور مطیع و منقاد کرده و بر
و بر وجه تخییل یا ارض و یا سماء در معرض ندا آورده و گفتن یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی کنایت است
از ابتلاع در زمین و اقلاع در آسمان و ایراد قیل بصیغه مجهول از جهة آنست که گوینده معلوم است و بغیر
ذکر مفهوم است ذکر قایل حاجت نبود ازین جهة ایراد قیل بصیغه مجهول سایغ نمود سوال میان فرو
بردن آب از ابلعی فهم می‌شود و میان فرو رفتن او که از غیض الماء معنی کنی عنه است چنانچه میان قضی الامر
بعدا للقوم الظالمین همین نوع فرق کفته‌اند جواب در بیان فرق میان ایشان همین وجه رفته‌اند
و هلاک شدن ایشان مضمون بعدا للقوم الظالمین است و قضینا امر عذاب که مضمون قضی الامر ونی
حاصل یکی است و میان ایشان جز این که یکی صریح و یکی کنایت فرقی نیست ٥ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ
إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ٥ و نادی عطف
است بر نادی سابق رب اهلی بمعنی یا ربی است و جمله ندائیه با ما بعد خویش مقول قال است و جمله فقال
عطف است بر نادی و جمله احکم الحاکمین حال است معنی اینست نوح م پروردگار خود را ندا کرد و خود را
پیش او در خواهش آورد پس گفت ای پروردگار من پسر من از اهل من است و جزئی از اجزاء جان من است
بدرستی که وعده تو بر حق است و صدق است کفته که در لطف و کرم بر تو خواهم کناد و ترا و اهل
نجات خواهم داد و تو احکم الحاکمینی یعنی اعلم و اعدلی چه همه قضایا با علم قدیم میکنی ان ابنی من اهلی
کنایت است ازین که او محبوب است و نجات او را مطلوب است برای اینکه ابراز این بروجه و کادت
شود و تاکید این جمله سایغ بود و جمله ان وعدک الحق نیز کنایت است ازین که این خواهش مقرون با
داعی اجابت است و تاکید این جمله نیز ابراز مقصود بروجه و کادت است ٥ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ
أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ٥ عمل بر صیغه فعل بر ماضی و نصب غیر بر تقدیر عمل عملا صالحا خوانده‌اند و معنی
بر حسب آن دانند و بر قراءة صیغه مصدر ضمیر انه عاید بر سوال نوح م و ان سوال عمل غیر صالح یا بر ابن
است بحذف مضاف لاجزاء انه ذو عمل غیر صالح یا از اسم ای انه عمله عمل غیر صالح و یا محمول است بر مبالغه
بر طریق زید عدل و انما هی اقبال و ادبار و جمله قال یا نوح مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال
نوح ذلک انه لیس من اهلک مقول قال است و انه عمل غیر صالح جمله معلله است و تاکید او از جهة رد
انکار است معنی اینست گفت خدای تعالی ای نوح بدرستی که این پسر منافق است از اهل دین تو نیست
ترا ایمان باکمالست و او را ایمان نیست و اهل خویش میگویی و نجات او میجویی و او را عملی است غیر صالح
سوال نوح م ان ابنی من اهلی گفت و نجات او از عذاب جست و خدای تعالی گفت انه لیس من اهلک و
سخن نوح م را نفی کرد و در معرض خلاف واقع آورد و هر چه واقع را مطابق نبود کذب باشد و انبیا از
کذب معصومند بغلط هم دروغ نگویند این سخن از نوح م چگونه صادر گردد و چیزی خلاف واقع از
پیغامبر م چگونه واقع شود جواب نوح م اخبار از زعم خویش کرد و کلام در زعم خویش آورد ان ابنی
فی زعمی صادق است زیرا که واقع را مطابق است چنانچه روایت کرده‌اند حضرت محمد المصطفی علیه التحیة
والثناء و آله المعصومین در چهار رکعتی بدو رکعت سلام داد و هیچ یکی از اجله صحابه از مهابت حضرت
برای تنبیه حضرت رسالت پناه زبان نگشاد یاری بود که او را از جهة درازی دستها ذوالیدین میگفتند
مبادرت کرد و دل بر رسالت آورد اقصر الصلوة ام نسیت لم یکن ذوالیدین گفت بل کان نقص کیف ما

رسول الله

رسول الله م جز پیغامبر چون منتفی فی زعمی اگرچه انتفاء قصر و نسیان مطابق واقع نبود اما بودن انتفاء
قصر و نسیان در زعم صادق است زیرا که واقع را مطابق است ٥ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ٥ فلا
تسئلن بصیغه نهی با نون ثقیله مفتوحه و مکسوره با یا و بغیر یا خوانده‌اند و معنی بر حسب آن دانند و فا سببیه است
معنی اینست پس مخواه از من آنچه بصحت آن علم نداری و سزاوار آن بخواهش یقین نمی‌بنداری ٥ إِنِّي أَعِظُكَ
أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ٥ این جمله تقدیر نهی مذکور است و تاکید جمله از جهة ابراز بند بروجه
و کادت است و ان تکون بمعنی من است و متعلق است با عظک بتضمین معنی منع اعظک و امنعک من ان
تکون من الجاهلین معنی اینست بدرستی که من ترا پند میدهم و باز میدارم ازین که باشی از جاهلان که بنادانی
سخن گویند و در راه جهالت پویند ٥ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ ٥ این جمله
مستانفه است و تاکید او از جهة ابراز است بروجه و کادت و اهتمام درین معنی است از جهة رد انکار تردد
نیست معنی اینست گفت نوح م ای پروردگار من بدرستی که بتو استعاذت میکنم و خود را در پناه تو می
افکنم ازین که از تو درخواهش آنم چیزی که بدان علم ندارم ٥ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ
الْخَاسِرِينَ ٥ جمله شرطیه عطف است بر انی اعوذ بک ان اسالک معنی اینست اگر مرا نیامرزی و مرا نبخشی رحمت
نسازی در اینجا در زیان کوشته بغیر علم از من صادر گشته باشم من از زیان زدگان و خایب و خاسر شدگان ٥
قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ ٥ جمله مستانفه است
در جواب ماذا قیل له حین قال کذا جمله ندائیه با ما بعد خویش مقول است بتاویل هذا القول مفعول ما لم
یسم فاعله است مرقید بسلام منا بمعنی مع سلام بمعنی تحیت است یا بمعنی سلامت از غرق متعلق است با اهبط
مناصفة است مر سلام ای و علی امم عطف علیک صفت است مر برکات ممن معک بیان است مر امم
معنی اینست گفته شد ای نوح م فرود آی از کشتی بسلامت از آفات و نیل برکات که کاین است بر تو و بر امتان
تو که با تو اند ٥ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ٥ امم مبتدا است محذوف الخبر ای و منهم
امم سنمتعهم با معطوفات خویش خبر است و این جمله بر هر دو وجه معترضه است برای بیان ضد حکم مذکور تا وضوح
گیرد و بر حکم بضدها تتبین الاشیاء ظهور پذیرد معنی اینست و امتانی که با تو اند و امتانی که برخورداری
ایشان خواهیم رسانید بعد از برخورداری ایشان را از ما عذاب سخت خواهد رسید و یا گویند چنین بوده
امتان دیگر اند که ایشان را برخورداری خواهیم داد و بعد از آن عذاب سخت بر ایشان خواهیم نهاد ٥ تِلْكَ
مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَٰذَا ٥
این جمله تذییل است تلک مبتدا است من انباء الغیب خبر است و جمله نوحیها الیک حال است و یا خبر دیگر است
ما کنت تعلمها و لا قومک را این جمله نیز بدین دو وجه است و معلله است و منبه بودن او نیز موجبست معنی
اینست این قصه بعضی از چیزهای غیب است که آن را بسوی تو وحی میکنیم و در دل تو می افکنیم و نبودی تو پیش
از اخبار ما داننده آن و قوم تو شناسنده آن ٥ فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ٥ فا سببیه است و جمله
ان العاقبة للمتقین معلله است و تاکید او برای ابراز بر سبیل و کادت است و ترانه بود از جهة ملوح باشد
که امر بصورت ملوح است برین که صبر متقیان را سود آرد و بواسطه صبر در عاقبت نیکی روی آرد بتقدیم
ملوح را تنزیل منزله سایل کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست پس صبر کن بر جفاء کافران چنانچه نوح م
صبر کرد بر جفاء ایشان بدرستی که جز تاجیز و نیکوئی عاقبت کار مر متقیان راست که از شرک و بدی پرهیزند
و با بدان و بدکرداران نیامیزند ٥ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ٥ عطف است بر نوحا الی قومه که هر دو
مفعول اند مراد ارسلنا الی عاد اخاهم هودا و آن گروهی اند که کیفیت خلقت ایشان بالا رفته است و صفت
فطرت ایشان در سورة اعراف گذشته معنی اینست بدرستی که سوی عاد برادر ایشان را یعنی هود م را فرستادیم

واو را مرتبهٔ پیغامبری دادیم ○ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ
من آله اسم ماست من زایده است ولکم خبر است وغیره صفت است مر آله را که مجرور است بر لفظ او بنصب
محمول است بر محل او وجمله قال مستانفه است چنانچه که سامع گفت ماذا قال حین قال هود علیه ارسل الی عاد
فقیل قال کذا جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قال است وجمله مالکم من اله غیره معلله است مر جمله اعبدوا
الله وجمله ان انتم الا مفترون تذییل است معنی اینست گفت هود علیه ای قوم خدای تعالی را بپرستید و پرستش
او باخلاص ورزید نیست مر شما را معبودی سزاوار جز او ونه اید در دعوی انباز که مگر افترا کنندگان بر خداوند
پاک کدام افترا ازین بدتر بود وکدام دروغ ازین بالاتر باشد ○ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
یا قوم تاکید است مر یا قوم سابق را وجمله لا اسئلکم تکمیل است برای رفع وهم این سوال بطمع قال بود وطلب
اجری در حال باشد معنی اینست ای قوم نمیخواهم از شما بمقابله پند ونصیحت وبدل تبلیغ رسالت اجری را
یعنی بدل مالی وعوض حالی ○ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي ○ ان نافیه است الا علی الذی استثناء
مفرغ است وجمله مستانفه است معنی اینست نیست اجر من مگر بر کسی که مرا آفریده است و نبوت برگزیده
است ○ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ○ همزه استفهام است وفا عاطفه است ومعطوف علیه محذوف است
ای الا تتاملون فلا تعقلون واستفهام برای انکار است وجمله تذییل است معنی اینست آیا تامل نمیکنید پس
در نمی یابید چه هر که مالی نجوید ودر راه سری دنیا نپوید دروغ برای چه گوید ○ وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا
رَبَّكُمْ ○ تکرار ندا برای تنبیه است واشارت بر محض نیکوخواهی است که در شان کرده خویش بدی نجوید
وسخنی که در وی زیان باشد نگوید معنی اینست ای گروه من آمرزش خواهید از پروردگار خویش یا آمرزش
بایمان آوردن وبتوحید او تصدیق کردن چنانچه گویند استعطف مولاک بالخدمت واسترحم الامیر
بالطاعت از روی معنی امر بخدمت مولی وامر بطاعت امیر است وامر بجستن غفران از روی معنی امر
بآوردن ایمان است ○ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ○ واین جمله عطف است بر استغفروا چه امر باستغفار کنایت
از امر بایمان باشد سوال ایمان بود چنانچه که گفت آمنوا ثم توبوا از ایمان متاخر باید بی تقدم ایمان
کار دینا ید واگر از استغفار طلب غفران که مراد شود توبه بروی مقدم باید حمل عبارت بر تقدیم وتاخیر
سایغ نماید جواب نکته قلب اظهار اهتمام در غفران که مقصود است باشد وبعضی ثم را بمعنی واو دارند
واز عهدهٔ تقدیم وتاخیر بودن آیند هم برای استعمال ثم بجای واو نکته باید وبیان اعتباری لطف شاید کسی
که نکته قلب مذکور را چنانچه باید وشاید بداند اگر همان را نکته استعمال ثم سازد تواند معنی اینست
بعد از آن توبه کنید واز جرایم باز مانید ○ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ○ یرسل جواب امر است
بغیر فا آمده باضمار ان شرطیه مجزوم شده ای ان تستغفروا ربکم یرسل السماء علیکم مدرارا معنی اینست بر بند
ابر را ریزنده آب بر شما ○ وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ ○ عطف است بر یرسل السماء
معنی اینست وبیفزاید شما را توانایی که دارید ونعمتی زیاده بر نعمتی که بر خویش موجودی بندارید استغفار را
در استکثار نعمت اثر است علی الخصوص او را در طلب باران وتکثیر اموال وفرزندان معتبر است چنانچه در
محلی دیگر آمده فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین ویجعل
لکم جنات ویجعل لکم انهارا روایت کرده اند کسی پیش حضرت علی ع شکایت از خشکی سال کرد حضرت
او را باستغفار آورد مردی دیگر در شکایت فقر خویش بود او را نیز استغفار فرمود مردی دیگر را فرزند نبود
باز او را راه استغفار نمود مردی دیگر از نابار گرفتن بستان وقلت وفاء آن شکایت کرد او را نیز باستغفار
آورد مردی دیگر آب در جوی خویش کم دید از شان آن پرسید او را نیز گفت استغفار کن ودرین کار کاهلی بروی
کنند در مسببات مختلفه یکچیز سبب می گوئی ودر مقاصد متعدده در یک راه می پوی حضرت علی ع این آیه

برخواند

برخواند واین حجت سطوره بر زبان راند ○ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ○ عطف است بر استغفروا معنی اینست
و رو مگردانید از آنچه میگویم واز ایمان وطاعت که از شما میجویم درین حالت که مصر بر جرم وگناه باشید
واز گناه کاری وبدکرداری توبه نکنید وباز نیایید ○ قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ
بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ○ قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا
قالوا حین قال هود ذلک وجمله ندائیه با ما بعد خویش مقول قالوا است ما جئتنا ببینة ما نافیه است
با تعدیه وما در وما نحن بتارکی الهتنا ما نافیه است نحن اسم او بتارکی الهتنا خبر او نون تارکی از جهة اضافت
ساقط شده عن قولک متعلق است بصادر ای ترکا صادرا عن قولک صاحب کشاف صادرین تقدیر میکند
وان مشکل است الا امتناع وصفهم بکونهم صادرین عن القول وصحت وصف آنکه متعلق است بمضمون بمؤمنین
که مجرد از با زائده است نه بلفظ او که مقدم بر جار شود یا بمؤمنین متعلق لک یا لا محذوف باشد بمؤمنین
مذکور مفسر او بود چنانچه در متعلق فیه ودر وکانوا فیه من الزاهدین در تفاسیر تحقیق شده ودر کتب نحو
نیز تصریح آمده معنی اینست ای هود حجتی ظاهره نیاوردهٔ ومعجزهٔ که دلیل رسالت باشد پیدا نکرده ونه ایم
ما آلهه خود را یکبار تو ترک دهندگان ونه ایم ما ترا تصدیق کنندگان ○ إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ
بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ ○ ان نافیه است الا اعتریک استثناء مفرغ است ای ان نقول الا هذا القول
وجمله معلله است مر مضمون وما نحن بتارکی الهتنا عن قولک وما نحن لک بمؤمنین معنی اینست در شان
تو نمیگوییم ودر حق تو نمی جوییم مگر این سخن که بعض آلهه ما ترا بدی پیش آمده اند وبدل وجان دشمن تو شده
اند بسبب آنکه تو ایشان را بد میگویی وسوی ایشان میخواهی ودشمنی میکنی وخود را در کید ایشان می افکنی
کسی که دیوانه باشد سخن او را چون شنویم والهه را چگونه ترک دهیم ○ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا
أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ ○ قال مستانفه
است در جواب ما قال هود حین قالوا ذلک انی اشهد الله مقول قال است وتاکید او از جهة ابراز مقصود
بر وجه وکادت است واشهدوا عطف است بر مقول قال سوال انی اشهد الله جمله خبریه است و
اشهدوا جمله انشائیه جمله انشائیه بر جمله خبریه با وجود کمال انقطاع معطوف چگونه شود ودر مقام فصل وصل
چگونه صحیح بود جواب مقول قال بتاویل هذا القول معرفه بود بدین تاویل عطف مذکور عطف انشاء
بر خبر باشد انی بریء مما تشرکون متعلق است بقوله اشهد الله واشهدوا بر سبیل تنازع عاملین از
باب اعمال ثانی وحذف معمول از اول سوال اشهد الله واشهدکم بر یک طریق چرا نیاورد ودر بیان ایشان
در صیغه چرا فرق کرد جواب بیان ایشان در مقصود فرق بود باعتبار فرق در مقصود فرق در صیغه
سایغ نمود ومقصود از اشهد حق وثبت است که چون خدای تعالی در قصه گواه گیرد آن قصه تغییر وتبدیل
نپذیرد ومقصود از گواه شدن مخالفان اظهار عدم التفات بر ایشان است چون در مقصود فرق بود
در لفظ نیز صورت فرق فرمود وامر ونهی که در فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون افاده فائده عدم مبالات
داده معنی اینست گفت هود علیه که من بدین شما بیزارم وبدل وجان تبری دارم از آنچه شما با خدای تعالی غیر
او را شریک میگردانید ونابوده را آله میخوانید من خدای عز وجل را گواه میگیرم واو را گواه من دانید
وشما گواه من باشید پس عداوت ورزید وهم مکر کنید وبعد از آن مهلت مدهید ودر کشتن تاخیر مکنید
زیرا که من از شما واز کید شما التفات ندارم واز عداوت شما خوفی و … در دل نمی آرم که عاقل از جماد
نترسد واز کسی که هیچ توانایی ندارد خوف نکند ○ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ
رب وربکم بدل است از الله وجمله معلله تحقیر ایشان در بدسگالی ونهی از انظار واشعال نوح است بر
پناه گرفتن وکار سپردن بقادر متعال الحاکم ذو الجلال معنی اینست بدرستی که توکل من بر خداست که

پروردگار من و پروردگار شماست ٭ مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ٭ ما نافیه است و من
زائده است و دابة اسم ماست و ضمیر هو که مبتداست عاید بر خداست آخذ بناصیتها خبر مبتداست
و این جمله مستثنی مفرغ است و خبرهاست الا هو آخذ بناصیتها ماول بقاهر و قادر و عالم است معنی اینست
نیست هیچ جنبنده مگر آنکه خدای تو قادر برو بود و قاهر برو باشد ٭ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ٭ این
جمله تذییل است و تاکید اوست از جهة ابراز مدح بر سبیل و کادت است معنی اینست بدرستی که پروردگار من
قادر است و بر دین اسلام بیان کننده است مر شریعت پیغامبرم ٭ فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّا
أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ ٭ فان تولوا شرطی است محذوف الجزاء ای فان تتولوا فلا یضرنی فقد
ابلغتکم ما ارسلت به الیکم موصول با صله مفعول است مر ابلغتکم معنی اینست پس اگر از دین اعراض کنید
و از اسلام روی گردانید مرا زیان نکند و در مضرت نیفکنید زیرا که پس من فرمان خدای تو بجا آوردم و چیزی
را که تبلیغ آن سوی شما بود بجای آوردم و تبلیغ آن کردم ٭ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا
تَضُرُّونَهُ شَيْئًا ٭ عطف است بر مجموع شرطیه و جزائیه بر جزائیه و لا تضرونه عطف است بر یستخلف
معنی اینست پروردگار من بعد هلاک شما قومی دیگر را خلیفه شما خواهد ساخت و تکالیفی که آورده ام
در گوش دل ایشان خواهد انداخت ٭ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ٭ این جمله تذییل است و تاکید
اول از جهة آنکه معنی اینست که بودن خدای تو حفیظ و رقیب در هر چیزی کنایت است از نگاه داشتن
او پیغامبرم را و بر نگاه داشتن آنچه پیغامبرم آورده و بر حکم مردمان فرمان تبلیغ وحی کرده و چون کلام سابق بمضمون
این جمله باعتبار معنی مکنی عنه ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود ٭ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَنَجَّيْنَاهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ٭ لما ظرف نجینا است و جمله عطف است بر
جمله سابقه و الذین آمنوا عطف است بر هود که مفعول نجینا است برحمة منا متعلق است بنجینا و نجیناهم عطف
است بر نجینا و سابق و هم مفعول نجینا است و من عذاب غلیظ متعلق است بنجینا معنی اینست و در آن
هنگام که آمد امر ما یعنی عذاب درشت و عقوبت زشت بمحمت ره نجات و خلاص کشادیم ٭ وَتِلْكَ
عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ٭ تلک مبتداست
و عاد خبر مبتداست محذوف بتقدیر قبل حال است از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا و تلک عاد تا آخر
معترضه است براء مذمت کافران و ذکر شناعت ایشان و عصوا عطف است بر جحدوا و اتبعوا عطف است
بر عصوا معنی اینست طایفه که این قصه ایشان است طایفه عادیانست که آیات پروردگار خویش را
منکر شدند و رسولان او را عاصی گشتند و امرهای جابر و ستیزه کاری را اتباع کردند و خود را انقیاد
و پس روی ایشان پیش آوردند ٭ وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ٭ اتبعوا متعدی سوی
دو مفعول است اینجا مفعول اول بجای فاعل آمده لعنة مفعول دوم است منصوب شده ای جعلت اللعنة
تابعة لهم فی هذه الدنیا ظرف مکان است و یوم القیمة ظرف زمان است عطف ظرف زمان بر ظرف مکان
بنا بر آنکه در کلام عرب واقع شده یوم القیمة را ظرف یلعنون محذوف دارند و عطف جمله بر جمله پندارند و
عطف زمان بر مکان گویند و میان معطوف و معطوف علیه مخالفت بجویند چنانچه صاحب کشاف در
لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین داشته بتقدیر و نصرکم یوم حنین از باب عطف جمله بر جمله پنداشته
و این جمله یعنی و اتبعوا عطف است بر جحدوا و در کتب تفسیر است که تنکیر لعنت براء تفخیم و تکثیر است معنی
اینست و متبوع گردانیده شدند ایشان لعنتی عظیم و کثیر را یعنی لعنتی عظیمه تابع ایشان گشت و دنبال
ایشان گرفت در دنیا که بران دولت ایشان در هلاک افتادند هفت شب و هشت روز باد وزیدند
و کار ایشان بهلاک و استیصال انجامید و در روز قیامت عذاب آید و عقاب روی نماید از افعال

عقوبات که مستغنی از شرح و بیان است ٭ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ
هُودٍ ٭ الا حرف تنبیه است و جمله تذییل است و جمله الا بعدا لعاد تذییل بعد تذییل است و قوم هود
بدلست از لعاد معنی اینست آگاه باشید بدرستی که عادیان کفر ورزیدند و بخدای تو کفر آوردند و بدانید
و آگاه باشید که قوم عاد ایشان را دوری و هلاکی باد که قوم هود اند دوری و هلاکی بودند ٭ وَإِلَىٰ ثَمُودَ
أَخَاهُمْ صَالِحًا ٭ عطف است بر الی عاد که هر دو معمول اند مر ارسلنا را صالحا بدل است از اخاهم
و یا عطف بیان اوست معنی اینست و فرستادیم سوی ثمود برادر ایشان را که با ایشان به برادری نسبتی
داشت نه برادر دینی ٭ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ٭ قال مستانفه است
در جواب ما ذا قال صالح حین ارسل و جمله مالکم من اله غیره حالست از الله یا صفتست مراسد را تاکید
الذی و ما تعلیل است معنی اینست گفت صالح ای گروه من بپرستید خدا را درین حال که نیست مر شما
را معبودی بجز خدای تو ٭ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ٭ جمله
مستانفه است چنانچه که سامع گفت ما صفت لنا فقیل هو انشاکم تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی است
مفید است مر تخصیص و تقوی را و یستعمرکم بمعنی اعمرکم چو استبق بمعنی ابقی است معنی اینست … یعنی
پدر شما آدم را از زمین آفرید و در دنیا باقی داشت و عمر بخشید چه ایشان عمرها دراز داشتند
و سیصد ساله را عمر دراز و صد ساله را عمر کوتاه می پنداشتند و بعضی استعمرا را از عمارت دارند و استعمال
او بمعنی طلب من العمارة فی الارض پندارند معنی چنین بود شما را معماران زمین کرد و بکوشت شما
زمین را در آبادان آورد ٭ فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ٭ فا سببیه است معنی اینست پس از
خدای تو ایمان آوردن آمرزش خواهید یعنی ایمان آرید و بعد از آن توبه کنید ٭ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ٭
جمله تذییل است و کنایتست از آمرزیدن و توبه قبول کردن چه قریب کسی بکسی داشتن حال و شنیدن
مقال اوست بر خدای تو پشیمانی از گناه داند و زاری در توبه بشنود پس توبه قبول کند و گناه بیامرزد
و همچنین اجابت کردن خواهش مستلزم است مر اجابت خواهش غفران بران مستلزم است و آمرزیدن
گناهان پس چنانچه که گفت انه یغفر الذنوب و یعفو انواع الجواب و جمله فاستغفروه ثم توبوا الیه
ملوح است بر مضمون این جمله باعتبار معنی مکنی عنه بتقدیم ملوح سامع را بمنزله سائل کرد و جمله را
مؤکد آورد معنی اینست و بدرستی که پروردگار من قریب است حال شما بداند و زاری شما بشنود پس
گناهان شما بیامرزد و توبه شما قبول کند مجیبست خواهش غفران بشنود و گناهان بیامرزد ٭ قَالُوا
يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا ٭ قالوا جمله مستانفه است در جواب ما ذا قالوا
حین قال صالح ذلک و جمله ندائیه براء تنبیه است و هذا اشارت است براء ادعاء نبوت و قبل هذا
ظرفست مر مرجوا که خبر است و جمله قد کنت تا آخر با جمله ندائیه سابقه مقول است مر قالوا را معنی
اینست گفتند قوم صالح ای صالح بودی تو پیش از این در میان ما امید داشته شده که طمع تو به نیکی و نیکوی
آمدن و نیکی … امید داشته ٭ أَتَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ٭ استفهام براء انکار بر وجه توبیخ است
و یا براء استبعاد و تعجب است و جمله مستانفه است در جواب ماذا تنکرون منی یا معترضه است براء تعجب
و توبیخ و یا براء مابعد حکایت حال ماضیه است ای ما اعبد آباؤنا و ایراد صیغه مضارع از جهة استحضار
صورت عبادت و تخلف آباء ایشان باشد معنی اینست آیا ز میداری ما را از پرستیدن آنچه پدران
ما می پرستیدند و منع میکنی از آلهه اسلاف که ایشان بالوهیت میگرویدند ٭ وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا
تَدْعُونَا إِلَيْهِ ٭ این جمله عطف است بر قد کنت فینا مرجوا لفی شک خبر اناست مما تدعونا الیه صفت است
مر شک و وجه در حالیم اعتقاد انجلاء قضیه نبوت و علامت آن بود که وقوع شک را در مدعاء خویش

شک باشد و مضمون اینجمله را انکاری با صرار ورزد از جهة ظهور علامات انکار سامع را در مضمون قضیه تنزیل
منزله منکر کردند و جمله را موکد آوردند معنی اینست و بدرستی که ما هر آینه در شکیم از آنچه ما را سوی آن
میخوانی از نفی اشراک و اثبات توحید و از اعتقاد عقاید ایمانی ۝ مُرِيبٍ ۝ صفت است مر شک را
ای صار ذا ریبة یا من اراب ای اوقعه فی ریب بر تقدیر اول از باب اسناد سوی مصدر است از قبیل شعر
شاعر و شک شاک و بر تقدیر دوم اسناد سوی سبب است یعنی شکی که در غیر سرایت کند و دیگری را در شک
افکند ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ
يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ ۝ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال صالح حین قالوا
ذلک ارایتم مقول قال است استفهام برای تقریر است یعنی با اقرار کنید و رایتم ذلک گویند و استفهام
من ینصرنی برای انکار است بمعنی نفی و ان عصیته شرطی است که جمله ینصرنی مفید فایده جزاء اوست و جزا
نیست زیرا که تقدم جزا بر شرط نادر است و رایتم از افعال قلوب و جمله شرطیه که جزاء او استفهام است
و حکم جمله استفهامیه دارد و استفهام افعال قلوب را بر تعلیق می کرم معنی اینست گفت صالح ع ای
گروه من می دایند و خبر کردن می توانید و دم اعتراف می دهید و مرا غنی کنید که اگر من کاین باشم و حجتی
ظاهر از کردگار و معجزه از آثار قدرت پروردگار بسیاری کند یعنی کسی یاری دهد اگر من
پروردگار خود را عاصی شوم و در راه بی فرمانی روم سوال صالح ع در بودن خویش حجت ظاهر
یقین داشت در اثبات آن ایراد کلمه شک چگونه سایغ بنداشت جواب ایراد کلمه شک باعتبار
شاک بودن مخاطبان است نه اعتبار شاک بودن آن گوینده ۝ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ۝
فا سببیه است و غیر بمعنی الا است و مفعول دوم تزیدونی است معنی اینست چون شما مرا بر
متابعت خود حاصل می شوید و بر عصیان خدا تعالی باعث می شوید گردید جز زیان زده خواندن من
نمی افزاید و جز نسبت بزیان زدگی نمی نمایید و بدین که شما مرا زیان زده شده گویید و نسبت بزیان زدگی
کنید من متابعت شما نخواهم کرد و دل بر موافقت شما نخواهم آورد حاصل مقصود شما جز گفتار نکرد
نخواهد بود و حصول مطلوب شما روی نخواهد نمود جز این که شما مرا زیان زده خوانید و منسوب
سوی خسران دانید ازین گفتار چه حاصل شود و درین سخنان چه فائده بود ۝ وَيَا قَوْمِ هَذِهِ
نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً ۝ اینجمله درین کلام عطف است بر مقول صالح ع و هذه اشارت
است بر ماده شتری که بیرون آمدن او از درون سنگ بود و بسوال قوم هود صالح ع بر وجه اعجاز روی
نمود اضافت ناقة الله برای تعظیم مضاف است بمجو بیت الله و ارض الله آیة حال است از معنی اشارت
بطریق هذا بعلی شیخا معنی اینست و گفت صالح ع ای قوم من این ناقه اسراست درین حال که
او قدرت خداست و معجزه پیغامبر برای شماست ۝ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ
وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ۝ فا سببیه است تاکل فی ارض
حال است از مفعول ذروها فیاخذکم جواب نهی است با ضمار فیاخذکم منصوب شده بتقدیر
فلا تکن منکم ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب قریب آمده معنی اینست الاه پس بگذارید ناقه مذکور را
تا بخورد در زمین خدا تعالی از گیاهها که رسته و علفها که در وی پیدا گشته و آن ناقه را بندی مکنید
مکنید و بدست بر وجه ایذاء مسایید تا شما را عذاب قریب بگیرد و وجود شما هلاک و فنا پذیرد ۝ ۝
فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ۝ فعقروها عطف است بر قال در قوم
فقال تمتعوا عطف است بر فعقروها صالح بر ایشان در نصیحت می سفت و کلمات پندآمیز میگفت
پس ایشان دل بر آن ننهادند و ناقه مذکور را پی کردند بچه ماده شتر مذکور بر سر کوه برآمد و در آواز

کردن

کردن در آمد سه بار بانگ کرد و آوازی بر طریق ناله و فریاد بر آورد صالح نه روز وعید عذاب ایشان ساخت
و ایشان را در قلق و اضطراب انداخت و از جمله ایشان بر آشفت و تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام گفت یعنی در
سراهاء خویش تا سه روز برخورداری گیرید و بعد از آن بهلاک و فنا پذیرید روایت کرده اند در وعده عذاب
صالح ع ایشان را نشانی پیدا آورد و مصداق بیان کرد و گفت اول روز روهاء شما سه زرد خواهد گشت و دوم
روز رویهاء شما بسرخی خواهد پیوست و سیوم روز عذاب خواهد آمد اول روز روهاء یکدیگر زرد دیدند
و از رسیدن عذاب ترسیدند و روز دیگر روها سرخ بود هر یکی دیگری را روی خود می نمودند سیوم روز بر
روهاء خود را سیاه یافتند علامتی که صالح ع بیان کرده بود معاینه کردید دل بر یقین نزول عذاب آوردند
روز چهارم عذاب نازل گشت و آنچه از آن می ترسیدند بحصول پیوست ۝ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ۝
اینجمله تذییل است معنی اینست یعنی وعده مذکور وعده است که دروغ نشود ۝ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا
صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ ۝ یومئذ بر فتح و جر او خوانند و معنی کی
دانند لما ظرفیت مر نجینا و الذین آمنوا معه عطف است مر برحمة و برحمة متعلق بنجینا ست و من خزی
یومئذ عطف است بر محذوف ای نجینا صالحا و الذین آمنوا معه من الهلاک و من خزی یومئذ معنی اینست
پس هر گاه که آمد امر ما یعنی عذابی که بامر ما آمده بود و کار از اجنا نجی موعود بود روی نمود و صالح ع
و مومنان را برحمت خویش از عذاب و هلاک نجات دادیم و در سلامت و عنایت بر ایشان گشادیم
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ۝ اینجمله تذییل است و تاکید جمله از جهة اظهار ثنا بر وجه و کادت
است معنی اینست بدرستی که پروردگار تو بهمه چیز توانا و بر همه چیز غالب است و بر هر کس هر چه خواهد
کند و هر کرا خواهد بشومی گناهان در عذاب و هلاک افکند ۝ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا
فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ عطف است بر نجینا الصیحة فاعل است مر اخذ را الذین ظلموا موصول با صله
مفعول اوست جاثمین خبر است مر اصبحوا فی دیارهم متعلق است بجاثمین و جمله عطف است بر اخذ
الذین ظلموا الصیحة معنی اینست و گرفت ظالمان را آوازی یعنی جبرئیل ع آوازی کرد و ایشان را در هلاک
آورد و بعضی گویند خدا تعالی آوازی آفرید و بدان آواز ایشان را رسید آنچه رسید و بعضی گویند آوازی آفرید و
ایشان را شنوانید با آواز آتش آسمانی رسید که ایشان را سوخته و هلاک شده کردانید پس گشتند در خانهاء
خویش خفتگان یعنی مردگان و بیجان شدگان و یک کس از ایشان در حریم حرم بود ببرکت حرم او را هلاک
روی ننمود تا آنکه از حرم بیرون آمد و در چنبر هلاک در آمد رد کذبان چون برکرد او رسید جان بگود او
کو رسیدند ۝ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۝ کان مخففه است بعد تخفیف از عمل ملغی شده و بر جمله داخل
در امل و اینجمله بیان کیفیت کافران و ذکر هلاک ایشان است معنی اینست چنانکه گویی در وی ساکن
نبوده و هیچ گاهی صورت وجود ننموده ۝ أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ ۝ ثمود را الاان ثمود
بتنوین و منع او خوانند بر قرات تنوین اسم بود قبیله و بر قرات منع صرف اسم قبیله داند الا حرف تنبیه است
ای کفروا بربهم بنزع حافظ است بر طریق و اختار موسی قومه ای من قومه و یا دکفروا تضمین معنی انکار کند
و ربهم را مفعول بغیر واسطه دارند الا ان ثمود انکروا وحدانیة ربهم و یا کفروا مشتق از کفران بغیر واسطه
متعدی شود ای کفروا نعمة ربهم و لم یشکروها معنی اینست آگاه باشید بدرستی که ثمود پروردگار خویش را
کافر شدند و وحدانیت پروردگار خود را منکر گشتند و یا کفران نعمت پروردگار خود کردند اینجمله تعلیل
است و تاکید او از جهة ابراز منت بر وجه و کادت است و یا از جهة تقدیم ملزوم است که تقدیم بیان لوازم
عذاب بر ایشان ملزوم است بر صدور کفر و عصیان ۝ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ ۝ اینجمله تذییل دیگر است مر مضمون
کلام سابق را مقررات بعدا مفعول مطلق است مر فعل محذوف را ای بعد ثمود من رحمة الله بعدا

معنی اینست و آگاه باشید دوری و هلاکی ثمود که گروهی طاغی و عاصی بود ○ وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا
إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ ○ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری و جمله معترضه
است برای حکایت بشارت ابراهیم و شکایت از قوم لوط میان و الی ثمود اخاهم صالحا که معطوف علیه است
میان و الی مدین اخاهم شعیبا معطوفاست معنی اینست و بدرستی که فرستادگان ما برابراهیم م بشارت آمدند
و بعضی گویند فرستادگان مذکور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بود و بعضی گویند یازده فرشته دیگر بود
و بعضی گویند جبرئیل با دوازده فرشته دیگر توجه نمود ○ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ ○ در قال سلام سلم بکسر
سین و سکون لام خوانند یعنی صلح با مردان سلام دانند و قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین
جاؤا سلاما بتقدیر سلمنا سلاما مقول قالوا است و جمله فقال سلام نیز مستانفه است در جواب ماذا
قال ابراهیم حین قالوا ذلک معنی اینست فرشتگان بر وجه تحیت سلاما بتقدیر سلمنا سلاما بصورت
جمله فعلیه گفتند و از ابراهیم م بتقدیر علیکم سلام بر صورت جمله اسمیه شنیدند ○ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ
بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ○ عطف است بر قال سلام ان جاء بعجل حنیذ بتقدیر فی المجاء متعلق است بلبث ای ما
لبث فی مجیئه بعجل حنیذ معنی اینست سلام علیکم گفت و اکرام مهمانان چنانچه عادت بود جست پس زود
گوساله بریان کرده در کمی نکرد و بر حسب معتاد برودی طعام پیش ایشان آورد و ایشان را از جنس انس پنداشت
فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ○ لما ظرفاست من
نکرهم و جمله عطفاست بر جمله فما لبث ان جاء بعجل حنیذ و جمله واوجس عطف است بر جمله نکرهم معنی اینست
پس هرگاه که دید کسی از ایشان دست سوی گوساله نمی برد و چون مهمانان دیگر نمی خورد منکر و مخوف داشت
و هولناک پنداشت و ترس را در دل پنهان کرد و خاطر بر تردد آورد ایشان ابراهیم م را متعلق و مترددنمی شهد
دل بر اظهار خویش که پنهان کرده بودند کما شنید و از بیم و خوف باز داشتند و بر وجه ابراهیم م لا تخف گفتند
و ستر خود کشف کردند و حال خود بظهور آوردند ○ قَالُوا لَا تَخَفْ ○ جمله مستانفه است در جواب ما
ذا قالوا حین نکرهم معنی اینست گفتند ایشان از ما ترس مدار و خوف بر دل مگمار ○ إِنَّا أُرْسِلْنَا
إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ○ جمله معلله است و تاکیدا و از جهة تقدیم ملوح است چه ناخوردن ایشان ملوح بود
بدین که ایشان فرشته باشند و براء کاری مرسل بودند معنی اینست بدرستی که ما فرستاده شده ایم سوی
قوم لوط تا ایشان را هلاک گردانیم و کار ایشان بآخر رسانیم ○ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ ○ جمله حالاست
معنی اینست و حال این بود که زن ابراهیم م یعنی ساره پس پرده ایستاده بود و در کشیدن طعام و خدمت
اضیاف چنانچه عادت داشت اهتمام می نمود ○ فَضَحِكَتْ ○ عطف است بر قالوا لا تخف معنی اینست
پس زن ابراهیم م خندید از جهة آنکه لا تخف شنید و از جهة آنکه هلاک دشمنان لفظ دریافت دل او سرور
بهجت یافت یا قوم لوط را از عذاب غافل دید از غفلت و ناهوشیاری ایشان خندید و بعضی ضحکت
یعنی حاضت گویند و معنی حایض شدن او جویند و استعداد فرزند زادن یا یسه گشته بود باز حیض گشتن
رجعت نمود ○ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ○ عطفاست بر ضحکت و یعقوب
برفع و نصب و جر خوانند بر مبتدائیة و خبریت مرور ابه و نصب بر مفعولیة بتقدیر و من وراء اسحق آتیناه
یعقوب عطف بر اسحاق دانند بر این وجه و من وراء اسحق ظرف فاصل میان معطوف و حرف عطف
بود بر طریق اقتدیت بزید و فی صلوة الجمعة بعمرو باشد معنی اینست پس زن ابراهیم م را بزاده شدن
اسحاق و از وراء اسحق بیعقوب یعنی بپور بشارت دادیم و در فضل و کرم برو گشادیم ○ قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ
أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا ○ قالت جمله مستانفه است در جواب ماذا قالت حین بشرت
و یا ویلتی از باب یا علامات الف بدل از یاء متکلم است و استفهام براء تعجب است و جمله استفهامیه

مقولاست مر قالت را و انا عجوز جمله اسمیه و حالاست و هذا بعلی شیخا حالاست از معنی اشارت معنی اینست
گفت زن ابراهیم م ای وای عجب است که من بزایم و حال اینست که من زنی زالم و این مشار الیه در حالة که پیر است
یعنی این پیر شوهر منست و این هنگام فرزاد نست روایت کرده اند حضرت ابراهیم م صد و بیست ساله و ساره نود
و نه ساله و بعضی گویند نود ساله بود که این بشارت روی نمود ○ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ○ این جمله تذییل است
و چون جمله و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ملوح بتعجب بود ولادت مذکور بتقدیم ملوح تاکید جمله ان هذا لشیء عجیب
روی نمود معنی اینست بدرستی که این معنی پیدا آمدن و فرزند از زن زال و مرد پیر شدن شیء عجیب است و واقعه
عجیبست ○ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ○ جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قالت کذلک استفهام
برای انکار بر وجه توبیخ است و جمله مقول قالوا است معنی اینست فرشتگان گفتند اعجب میکنی تو یعنی نشاید
که عجب کنی از کار خدای تع که قادر مطلق است و قدرت او بر همه چیز محقق است ○ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ○ رحمة الله با معطوف خویش مرفوع المحل بر ابتدا است علیکم خبر مبتدا است
اهل با معطوف خویش مرفوع المحل بر ابتدا است علیکم خبر مبتدا است اهل البیت منادی بحذف حرف نداست
و جمله ندائیه معترضه براء تنبیه بود و جمله و رحمة الله و برکاته علیکم دلیل بر توبیخ مذکور باشد معنی اینست
رحمت خدای تع و برکت او ای اهل خانه بر شما باد حق تع از هر نوعی افزونها نصیب کرد بدعاء فرشتگان نعمت
دنیا و آخرت در خاندان ابراهیم م حاصل گشت و آنچه بود بازدیاد و افزونی پیوست صاحب دستگاه و صاحب
جاه ملقب بلقب خلیل الله شد براء طلب مهمان بیرون آمدی و تا روز رفتی و مهمان آوردی و از نسل او پیغمبران
بسیار آمدند و از فرزندان او اسحاق و یعقوب م و از نسل چهار هزار کس پیغامبر گشتند و از نسل اسماعیل پیغامبر
ما محمد م یکتن بدل چهار هزار است بپیغامبر گشت و بصفت افضلیت از همه پیوست زهی رحمت و زهی برکت
که خاندان ابراهیم م یافت و زهی دولت و سعادت و عزت و حشمت که قدر خاندان خلیل را دریافت ○ إِنَّهُ
حَمِيدٌ مَجِيدٌ ○ جمله تذییل است و تاکیدا و از جهة ابراز مدح بر سبیل و کاد دست است این معنی در تاکید
از جمله افادت است معنی اینست بدرستی که خدای تع ستوده کار است و بزرگوار است که اینچنین نعمتها
تواند داد و در ها کرم تواند گشاد ○ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ
يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ○ جواب لما محذوفست ای لما ذهب عن ابراهیم الروع و جاءته البشری مقول
قال است و جمله یجادلنا حالاست از فاعل جمله محذوفه ای قال گشت حال کونه مجادلا و تواند بود که جواب لما اخذ
تقدیر کنند و یجادلنا را جزا و دارند و تواند بود یجادلنا بمعنی جادلنا جواب لما باشد و ایراد مضارع از جهة
حکایت حال ماضیه با استحضار صورت واقعه بود و این جمله یعنی لما با جواب خویش عطفاست بر جمله فلما رأی
ایدیهم لا تصل الیه نکرهم و اوجس منهم خیفة معنی اینست هرگاه که رفت از ابراهیم م خوف گفت چنین و چنین
در حالی که مجادله میکرد با ما یعنی با رسل ما و یا گویند مجادله کرد و این مجادله یعنی گفتار ما تعلیل و بیان مطلوب ما
اقامت دلیل بر وجه مناجات و دعا بود و بر وجه مخاصمت و دعوی روی ننمود روایت کرده اند چون فرشتگان
از پیش ابراهیم م رفتند و متوجه با هلاک قوم لوط گشتند و قوم لوط چهار هزار آدمی بودند و بعضی گویند پنج مدینه
بود در هر مدینه چهار هزار بی زن بودند که مباشرت با مردی نمودند باقی مرد و زن تا چند باشند ابراهیم م
نرم دل و مهربان بود وضو کرد و نماز بگذارد و بمناجات توجه نمود و گفت ای خدای تع درین شارستانها اگر پنجاه
خانه مسلمانان بودی چون ایشان را عذاب نمودی فرمان آمد اولی که از پنجاه تا چهل و پنج رسید همین جواب
شنید هم چنین تا چهل و سی و پنج و سی و بیست و پنج تا پنج رسید همین سخن شنید و بعضی گویند مجادله مذکور مجادله با فرشتگان
مراد بود یجادلنا بتقدیر یجادل رسلنا بر حذف باشد گفته اند فرشتگان گفتند ما با قوم لوط نامزد شده ایم و بر هلاک
ایشان آمده ایم ابراهیم م سوالهاء مذکور پرسید و جوابهاء مسطور شنید و بعد از آن گفتند در آن شارستانها غیر

خانه لوط مسکن ایشست و از خانهاء مسلمانان همین یکی است بعد از ان ابراهیم گفت در میان ایشان لوط
و اهل اوست حال ایشان بچه خواهد گشت و بر چه خواهد انجامید گفتند او را و اهل او را میدانیم و بیرون آوردن
ایشان میتوانیم او را و اهل او را بیرون خواهیم آورد و از قوم او جدا خواهیم کرد مکر زن او را که با کافران یار است
و بهلاک سزاوار است ۝ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ۝ این جمله معترضه است برای مدح بر سبیل و کا دت
معنی اینست بدرستی که ابراهیم هر آینه حلیم است و بردبار است و باکسی مواخذه نخواهد که کند و بخدا توجه
باز کرده است و بزاری پیش آینده است ۝ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ
وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ۝ محول است بر تقدیر قول ای قلنا یا ابراهیم الآیة و جمله نداء
معترضه است براء تنبیه و جمله اعرض عن هذا مستانفه است براء بیان مقصود انه قد جاء جمله معلله است و تاکید
او از جهة تقدیم ملوح است چه مخافت ابراهیم و سوال کردن او و خواهش نجات لوط و اهل او ملوح بر نزول
عذاب بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود و جمله و انهم آتیهم غیر مردود همان است که بالا رفته
و ذکر آن مشروح گذشته معنی اینست گفتیم ای ابراهیم اعراض کن و مناجات براء این کافران مکن
بدرستی که آورده است عذاب بر ورد کار تو بر ایشان که مردود نشود و باز کرداننده نخواهد شد حکم و قضاء
مبرم قایل ند و دفع بیست و دعا دفع آن نمی نیست ۝ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ
بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ۝ لما ظرف است مر جمله سیء بهم و ضاقست سوی جاءت رسلنا
لوطا و جمله سیء بهم با ظرف مذکور عطف است بر ضاق بهم معنی اینست و هر گاه آمدند فرستادگان ما یعنی
فرشتگان مذکور بر لوط بصورت امردان خوب او را با آمدن ایشان عمل قوم در دل گذشت بدین سبب از آمدن
ایشان ناخوش بود و دل تنگ گشت و گفت این روز روزی دشوار است و روزی است که در وی فتنه در کار است
روایت کرده اند چون فرشتگان مذکور بصورت امردان آمدند و در شارستان لوط در آمدند دختر لوط ایشان را
با هیبتی هولناک دید از شان ایشان که از کجا رسیده اند و بکجا می روند پرسید گفتند ما بکاری آمده ایم دختر
لوط گفت که اهل این قریه چنین و چنین کاری میکنند و در پرده عصیان و طغیان محو شدند ایشان گفتند درین مقام
کسی هست که ما را بمهمان بگیرد و بضیافت ما را بپذیرد اشارت بلوط کرد و ایشان را پیش لوط آورد لوط چون هیبت
ایشان دید از حدوث فتنه ترسید و غمگین گشت و با وجود بوست زن خود که آمیزش با کافران داشت
از اخبار کافران باز داشت زن او منافقه بود بیرون آمد و با هر که ملاقات کرد این حکایت باز نمود که
امردان خوب رو آمده اند و در خانه ما مهمان شده اند ۝ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ ۝ و جاءه
قومه عطف است بر جمله و لما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم و جمله یهرعون الیه حال است از فاعل جاء معنی اینست
و آمدند قوم لوط در حال که بسرعت روندگان و شتاب کنندگان اند ۝ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ
السَّيِّئَاتِ ۝ من قبل متعلق است بکانوا و جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و پیش از ان بدیها
میکردند و جرایم می آوردند ۝ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ۝ جمله مستانفه است
در جواب ماذا قال لوط یا قوم تا آخر مقول قال است هؤلاء بناتی بعد تنبیه ابتداء مقصود بمقال است
معنی اینست گفت لوط ای گروه من شما را اینها دختران منند مر شما را پاک ترانند مسلمان شوید و نکاح کنید
و خود را در بزه کاری میفکنید ۝ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ۝ فا سببیه است معنی اینست
چون چنین است پس از خداء تعالی بترسید و از عذاب او بپرهیزید و مرا در کار مهمانان رسوا مکنید و در شان
اصیاف من رسوایی میفکنید ۝ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ۝ استفهام براء توبیخ آمده است
و بر وجه اعتراض مذکور شده معنی اینست آیا نیست از شما مردی برشد راه یابنده و سخن حق را دریابنده
آنکه تا بداند که من چه میگویم و جنوع نیکی در حق شما میجویم ۝ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ

جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال لوط ذلک لقد علمت لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم
و لقد علمت و جمله منبه مقول قالوا است ما لنا فی بناتک من حق ما نافیه است من حق اسم ماست من زایده
است لنا ظرف مستقر است و ما نافیه را خبر است فی بناتک ظرف است مر لنا را و جمله لنا تا آخر از باب تعلیق
افعال قلوب بحرف نفی است معنی اینست گفتند قوم لوط هر آینه دانسته تو ما را در دختران که حقی نیست ما
با ایشان تو کاری و شاینست ۝ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ۝ این جمله عطف است بر جمله سابقه و یا حال است
و تاکید او از جهة اظهار مطلوب بر وجه و کادت است معنی اینست و بدرستی که تو هر آینه میدانی آنچه ما
میخواهیم و از فعلی که ما بدان مبتلاییم و کاری که بدان ما اهتمام داریم ۝ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ
آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ۝ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال لوط حین قالوا ذلک جواب لو محذوف است
ای لو ثبت ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید ای قوم ذی قوة من الف بذوی الاقادب لینصرونی علیکم
لعلکم او لغلبت بکم ما یستحقونه معنی اینست گفت لوط اگر ثابت شدی که مرا بشما قوتی است و منعتی و
شرکتی است یا سوی رکنی قوی باز گشتمی یعنی سوی عشایر و اقارب که در قوت برکنی از رکن و تقویت و نصرت
من توانند رفتی و بر شما بقوت غلبه میکردم و شما را در ورطه آنچه بدان سزاوارید می آوردم ۝ قَالُوا يَا لُوطُ
إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ۝ جمله مستانفه است در جواب ما قالوا حین قال لوط ذلک و جمله انا رسل ربک مقول قالوا
روایت کرده اند لوط علیه السلام در ایشان در خویش بکشاد و در دفع ایشان مردم ایستاد چون فرشتگان حال لوط را
معاینه کردند خود را پیش او ظهور آوردند این کلام متضمن این قصه است معنی اینست گفتند بدرستی که ما فرشته ایم
تاکید از جهة آنست که مشاهده احوال ایشان ملوح این معنی بود و لوط علیه السلام بتقدیم ملوح سایل از مضمون آیة
جمله می بود ۝ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ ۝ لن براء تاکید نفی است این جمله بیان از فرشتگی و حکم فرستادگان ایشان
است که از فرشتگان این اثر آید و از فرستادگان این حکم روی نماید معنی اینست هرگز دشمنان خداء تعالی
بدوستان خداء تعالی نتوانند رسید و تاب او نتوانند کشید ۝ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ ۝
فاسر بصیغه امر از سری یسری و از اسرا خوانده و با بر وجه اول بمعنی مع و بر وجه ثانی صله آنرا دانند
و فا سببیه است معنی اینست چون این دانستی پس با اهل خویش چون پاره از شب بگذرد از اینجا بدر رو
وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ ۝ عطف است بر فاسر الا امراتک اکثر فاسر بنصب
خوانده بر استثناء از فاسر به از لا یلتفت منکم که اگر مستثناء از لا یلتفت منکم احد باشد برای مختار بود
غیر مختار باشد اگر قراء غیر مختار باشد نصب و محول بر استثناء از فاهر یا مکلف باشد یا قراة معارضه می
شود زیرا که اگر بر امرائک اکثر غیر مختار بود سوال اینست بیان دو قراة معارضه می شود زیرا که اگر بر امرائک
از فاسر باشد لازم آید که زن لوط را بیرون آوردن نبود و از لا یلتفت منکم احد برآید که وجود اسرا ازوی نمود
چه نهی از التفات بعد از اسرا باشد و بعد بیرون آمدن بود و قصه واحد است و واقعه یکبار است در این
باب با صد اجتماع متنافیین ممکن نبود و بیرون آمدن و نیامدن زن در یک وقت محال باشد جواب
استثناء از فاسر مقتضی انتفاء وجوب دارند و موجب انتفاء وجوب نبدادند و تواند بود که موجود بود
اگرچه واجب نبود معنی اینست ببر همراه خود اهل خویش را مگر زن تو که بردن تو او را واجب نیست و راستا
و چپانه منید و هیچ یکی از شما که درین سیر و شاینست بازگوید التفات مکنید هیچ یکی از شما مگر زن تو که او
التفات کند و خود را در هلاک افکند ۝ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ ۝ این جمله معلله است و تاکید او
از جهة تقدیم ملوح است معنی اینست بدرستی که شان اینست رسیده است از آنچه ایشان خواهند دید
اصابهم بمعنی مضارع است ایراد صیغه ماضی از جهة تنزیل متضمن متیقن منزله واقعه است چنانچه در و نفخ
فی الصور آمده و در فقرع من فی السموات بتحقق شده روایت کرده اند لوط علیه السلام اهل خویش را از شارستان که

دران ساکن بود بر حکم فرمان اهل خود را بیرون آورد و در سارستان نخ از شادستا بناء قوم لوط که ایشان این
کار منا شنید و دل بر بجوزی نکاشتند بر دن زن او که با کافران یار بود هم آنجا ماند و خدای تعالی او را از صحبت اهل لوط
راند ٥ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ ٥ جمله مستانفه است جنانچه که لوط عم گفت متی یکون هلاکهم فقیل ان موعدهم
الصبح تاکید از جهة نفی تردد است معنی اینست صبح در عذاب ایشان موعد است و هنگام مذکور و موعد مسطور
واحد است ٥ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ٥ این جمله تذییل است و استفهام براء انکار و نفی ایشانست معنی اینست
اصبح نزدیک نیست یعنی صبح نزدیکست منتظر هلاک ایشان باش و دل خود را بتردد مخراش ٥ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا ٥ لما ظرف است مر جعلنا را و جمله جعلنا با متعلقات خویش عطف است بر جمله سابقه معنی
اینست پس هر گاه که آمد امر ما و صبح دمید و هنگام عذاب ایشان رسید جانب بالا اینه جاهای شان
قوم لوط فروینه گردانیدیم و فروینه بالائینه کردیم روایت کرده اند حضرت جبرئیل پر بر زمین در آورد و با مزارع
و اشجار و ابنیه و حصار با آسمان بر آورد جنانچه سوار ستوران نغلطید و هیچ کسی از جای خود نجنبید و چون نزدیک
آسمان رسید آسمانیان آواز سگ و خروس ایشان شنیدند بالا کرده و زیر ساخت و از نزدیک آسمان بر زمین
انداخت بر زمین رفتند و ناپدید گشتند ٥ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً
عِنْدَ رَبِّكَ ٥ عطف است بر جعلنا حجارة مفعول امطرنا است من سجیل صفت است مر حجارة منضود صفت
سجیل است مر حجارة عند ربک متعلق است بمسومة معنی اینست و بران قوم مذکور سنگهائی از سنگ و گل
بارانیدیم و ایشان را بسنگها نشان کرده شده بنام کسی که او را خواهد رسید منقوش آمده گردانیدیم سنگ بزرگ
بحجم نخود بود و سنگ چند بمو سبوی بود نزدیک پروردگار تو یعنی معلوم علم او و متعلق باز خشم او و بعضی
گویند اهل این شهرها از جاهائی که بودند درین دیها جمع کرده بود و عذاب باریدن سنگها هم ایشان را زودی
نمود و بعضی گویند هر جا که رفته بودند همانجا سنگ باریدند و سنگسار شدند ٥ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ
بِبَعِيدٍ ٥ جمله معترضه است براء وعید ظالمان دیگر که عمل قوم لوط کنند و مآل خلقت جوهر ایشان را در
غیر محل افگنند معنی اینست و نیست عقوبت مذکور از ظالمان دیگر دور تذکیر بعید با تانیث هی دلیل
بر آنست که در صفة فعیل تانیث و تذکیر یکسانست چنانچه در ان رحمة الله قریب آمده و وجه آن تحقیق
شده و تواند بود که هی عاید بر قری قوم لوط بود و از ظالمان کفار مکه مراد شود معنی چنین آید دیههاء قوم لوط
از ظالمان مکه دور نشانند و در راه قریات مذکوره می آیند و می روند و هر بار که بران میگذرند آنرا می نگرند
وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ٥ عطف است بر و الی ثمود اخاهم صالحا و جمله که در میان در آمده معترضه است
چنانچه ذکر هر یکی گذشت و وجه اعتراض هر یکی بالا رفت معنی اینست و فرستادیم سوی مدین برادر
ایشان شعیب عم با مدین نسبت اخوة و میان ایشان اخوة دینی روی نمود حق سبحانه و تعالی از جمله ایشان او را
بر کشید و بدرجه نبوت بر گزید و همچنین صالح عم را از ثمود و هود عم را از عاد بیرون آورد و شرف نبوت داد
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ٥ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال شعیب حین ارسل معنی اینست
گفت شعیب عم ای گروه من خدای تعالی را بپرستید و بندگی و طاعت ورزید ٥ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ ٥ ما نافیه است من اله اسم ما است من زایده است و لکم خبر اوست غیره بدل اوست از محل اله
و جمله معلله است مر جمله اعبدوا الله را معنی اینست خدای تعالی را بپرستید و دو به پرستش او آرید و معبودی غیر
او ندارید ٥ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ ٥ عطف است بر اعبدوا
معنی اینست و پیمانه و ترازو را بپیمودن و وزن کردن کم مکنید زیرا که شما با مال گشته اید و غنا دارید بی
حاجت خود را در خیانت میارید کسی که مال و غنا دارد بی حاجت خود را برای چه بر خیانت آرد ٥ وَإِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ٥ این جمله عطف است بر جمله سابقه و تاکید جمله از جهة تقدیم خوف

است چه تقدیم امر و نهی متوج است بر ترسانیدن از تخوف عذاب بر ایشان معنی اینست بدرستی که می ترسم که
شما را عذاب برسد عذاب روزی که همه را محیط شود یعنی روزی که بعد آن همه را استیصال یا روز قیامت که همه
کفار را در اضطراب و عذاب افکند ٥ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ٥ عطف است بر یا قوم
اعبدوا الله معنی اینست و ای گروه من پیمانه و ترازو را بعدل تمام کنید و هیچ یکی را از ایشان انجات
کم مکنید ٥ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ٥ و لا تبخسوا الناس عطف است بر اوفوا معنی اینست و کم دهی
مکنید و کم مدهید و مردمان را چیزهائی که ایشان آنرا بخرند و از تسلیم آنچه خرنده اند داستی طلب کند و کم
مدهید بهاء چیزهای که میخرید و عدل ورزید و از مکان خیانت برخیزید ٥ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ ٥ عطف است بر جمله سابقه و مفسدین حال است یا تمیز معنی اینست و در فساد از حد مگذرید
و تباهی بنهایت مرسانید درین حال که شما مفسدید یا ازان رو که مفسدید یعنی دزدی مکنید و ره مزنید
و در گمراهی و بی راهی میفتید و از امر و نهی بیرون مشوید که این کارها فساد و تباهی است و ضلالات و گمراهی است
بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٥ ای ما ابقاه الله من المثوبة خیر
لکم ان کنتم مؤمنین او ابقاه الله من الحلال خیر لکم مما تکسبونه من الحرام بنقص الکیل و المیزان و
بخس الاشیاء ان کنتم مؤمنین و بعضی گویند ان کنتم مؤمنین متعلق است بکلام سابقه ای اوفوا الکیل
والمیزان ولا تبخسوا الناس ان کنتم مؤمنین و جمله بقیت الله خیر لکم معترضه است معنی اینست آنچه باقی
داشته است خدای تعالی دنیاوی اگر از براء شما از مثوبة اخروی بهتر است مر شما را از حطام دنیاوی اگر از براء
شما باقی گذاشته است بهتر است مر شما را از استدن حرام و حرام استده جایز نداشته است اگر باشید بحلال
و حرام ایمان آرنده و بثواب و عقاب تصدیق کننده ٥ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ٥ عطف است
بر مضمون کلام سابق ای انا مبلغ ما ارسلت به و ما انا علیکم بحفیظ معنی اینست و من وحی را بر شما رسانیدم
ام شما نگاهبانی خویش کنید و خود را دانسته باشی منعکنید ٥ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ
نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ ٥ اصلوتک بصیغه مفرد و جمع خوانند
و معنی بر حسب آن دانند قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال شعیب تا آخر مقوله قالوا
است اصلوتک تامرک استفهام برای استبعاد است شعیب عم را کثیر الصلوة بر وجه استهزاء نسبت امر
بفعلی که بران مشهور بود کردند ان نترک بر بان نترک متعلق است بتامرک که اصلوتک تامرک ان نترک
متعلق تامرک ما یعبد اباؤنا سوال تامرک خطاب مر شعیب عم راست و ترک فعل قوم است شعیب عم
بفعل قوم چگونه مامور شود و کسی بفعل دیگر چه گونه مامور بود جواب آیة ترکیب محمول است بر حذف مضاف
انا مرک بتکلیف ای نترک و تکلیف فعل شعیب او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء عطف است بر مفعول نترک یعنی
ما یعبد اباؤنا و فعلنا فی اموالنا ما نشاء من النقص و البخس معنی اینست ای شعیب عم آیا نمازهای تو
بترک چیزی که می پرستیدند آنرا پدران ما میفرماید تا از انجه در یافتها خویش از کم و بیش ستانی میکردیم
باز داشتن پیش می آید و تواند بود ان نفعل عطف بران نفعل ترک باشد و هر یکی متعلق بتکلیف بود
ترک مذکور بر وجه امر دادند و تکلیف فعل مذکور بر وجه نهی پنداشتند معنی چنین آید آیا نمازهای تو می فرماید
ترا تکلیف کردن ترک مذکور بر وجه نهی و تکلیف کردن فعل مسطور بر وجه امر شعیب عم ایشان را بترک عبادت
غیر خدای تعالی امر کرد و از نقص در کیل و میزان و از کم کردن اثمان بر نهی آورد ایشان در هر دو تشنیع کردند
و در معرض استهزاء و سخریه آوردند ٥ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ٥ این جمله تذییل است و چون
مقصود درین کلام مدح بر سبیل استهزاء است از جهة ابراز مقصود بر سبیل و کادت تاکید کرد و لام
در جمله اسمیه آورد معنی اینست بدرستی که تو هر آینه هم تو بی حلیم و بردباری کننده و راه راست یابنده ٥

حلیم الرشید بر سبیل استعارت تکیه مستعارت از صد خویش ای انک لا انت السفیه للغاوی و توانا بود
بر دو صفت بر حقیقت باشد معنی برین طریق بود بدرستی تو در علم با برد باری سبکبارئه و رشیدی کرا نه
ار تو کفتار ستیمان چکونه آید و کردار کمراهان جنوع روی نماید ○ قَالَ یَا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلَىٰ
بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَرَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا ○ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال حین قالوا
استفهام در ارایتم براء تقید راست یعنی حمل مخاطب بر اقرار و رزقنی عطف است بر شرطیه ای کنت علی
من ربی و رزقنی و الرسالة او رزقنی رزقا حسنا من المال الحلال من غیر بخس و جواب شرط محذوفست
ای ارایتم ان کنت علی بینة من ربی و کنت بنیاه و رسولا بحقیقه صح ان امرکم بحکم الحجة و النبوة به ترک عباده
الاوثان و ترک البخس و التطفیف فی الکیل و المیزان معنی اینست اداسته ایدم اجز کنید اکر من باشم بر حجتی
ظاهر و اکر پروردکار روزی کرده باشد مرا نبوت و رسالت کریم کردکار و در علم شما رسول و نبی بر حقیقت
باشم صحیح باشد مرا که امر کنم شما را بترک عبادت اوثان و نهی کنم از بخس و تطفیف در کیل و میزان و اکر ازرقا
حسنا روزی شدن مال بعیر ارتکاب و خیانت و ضیعت شدن بترک حلال فی خروج از حد امانت و دیانت مراد
شود در ترکیب لف و نشر باشد معنی چنین باید اکر باشم من بر حجتی ظاهر از پروردکار خویش روزی شده باشد
مرا مال حلال بی خروج از امانت و دیانت صحیح باشد مرا که بحکم حجت ظاهر امر کنم بترک عبادت اوثان
و بحکم تجربه آنکه بی خیانت و بی ترک دیانت مال حلال روزی می شود نهی کنم از خیانت و از ترک امانت در
کیل و میزان ○ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أُخَالِفَکُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاکُمْ عَنْهُ ○ عطف است بر مقول
سابق بتاویل هذا القول و هذا القول معنی اینست و نخواهم که مخالف شوم و دل بمخالفت شما کارم تو
کنم سوی طاعت پروردکار که دارم ○ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ ○ ما مصدریه است
و المصدر قد یجعل حینا ای ما ارید الا اصلاحکم وقت استطاعتی ذلک معنی اینست نمیخواهم مکر آنکه شما را
بموافق شدن با خویش در نیکی صالح کردانم بر اندازه که طاعت دارم و بدان مقدار که می توانم و نخواهم که در نیک
دم موافقت با شما نم و خویش را بارتکاب جرایم محو کنم ○ وَمَا تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ ○ عطف است بران
ارید الا الاصلاح و یا حال است معنی اینست و نیست توفیق من براء اصلاح شما مکر بمدد و عون خدای
عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ أُنِیبُ ○ مقرر است مر جمله سابقه را تقدیم علیه و الیه بر عامل براء
حصر است بر طریق ایاک نعبد و ایاک نستعین مفید قصر است معنی اینست بر و توکل میکنم و بر دیکر سوی
او باز میکردم نه سوی غیری ○ وَیَا قَوْمِ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِی أَنْ یُصِیبَکُمْ مِثْلُ
مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ عطف بر مقول قال است و جمله لا یجرمنکم
بعد جمله ندائیه مقصود بمقال است شقاقی فاعل لا یجرمنکم ان یصیبکم مفعول اوست مثل فاعل است
مر یصیبکم را معنی اینست وای کروه من مبادا که مخالف شدن و دشمن داشتن براء شما حاصل کنند
آنچه رسیده است قوم نوح را یا قوم هود را و یا قوم صالح را و در هلاک افکند ○ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ
بِبَعِیدٍ ○ جمله تذییل است یا حال است معنی اینست و نیست هلاک قوم لوط از شما دور بلکه
قریب العهد است و شما بدان آکاهید و بسماع اخبار و بشاهده آثار حال ایشان می دانید و جمله عطف
بعید بتذکیر و افراد بر لفظ قوم هود مشکل است مکر آنکه کویند این کلام بحذف مضاف و یا بحذف
موصوف از بعید مؤول است تقدیر کلام و ما هلاک قوم لوط بعید باشد و یا قوم لوط مکان بعید او بزمان
بعید بود و یا کویند در صیغه فعیل که تذکیر و تانیث برابر است چنانچه در ان رحمت الله قریب من
المحسنین کفته اند و در محل قریب بر رحمة برین وجه رفته اند ○ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ
تُوبُوا إِلَیْهِ ○ عطف است بر انشاءات سابقه معنی اینست و از پروردکار خویش آمرزش خواهید

بعدازانکه

بعد ازانکه ایمان آرید و بدین خداء تعالی بکروید پس توبه کنید و بسوی او باز کردید ○ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ ○
اینجمله تذییل است و تاکید او براء ابراز مدح بر سبیل وکادت است معنی اینست بدرستی خداء تعالی مر
بخشاینده و دوست دار نیکان است و یا دوست داشته مومنان است ○ قَالُوا یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ
کَثِیرًا مِمَّا تَقُولُ ○ جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال شعیب ذلک معنی اینست کفتند
ایشان ای شعیب ما ترا صادق و راست کوی نیابیم و بسیاری ازانچه میکویی در نمی یابیم ○ وَإِنَّا لَنَرَاکَ
فِینَا ضَعِیفًا ○ جمله حالات است و تاکید او ازجهة آنست که شعیب بقوت نبوة ضعف خود را منکر بود
و در دعوی قوت اصرار می نمود معنی اینست بدرستی که ما هر آینه خود را در میان خویش ضعیف می بینیم
و نا توانی که در تو نه قوت اعضاست و نه قوت مال و غناست ○ وَلَوْلَا رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ ○
اینجمله عطف است بر جمله سابق معنی اینست و اکر در عزت و قوت کروه تو که مخالف دین ما اند و
مخالف تو اند در دل نمی آوردیم ترا بسبب مخالفت که با ما کرده و مخالف دین ما شده سنکسار میکردیم ○ وَمَا
أَنْتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ ○ اینجمله عطف است بر جمله سابقه و تقدیم مسند الیه بر خبر مشتق که ملحق بخبر
فعلی است با بداء حرف نفی مفید است مر اختصاص نفی بمسند الیه معنی اینست نه توی که بر ما عزیز بود
ار حمیدکرده ازجهت عزت کرده تو ترا سنک می زدیم ○ قَالَ یَا قَوْمِ أَرَهْطِی أَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ
وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَکُمْ ظِهْرِیًّا ○ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال شعیب حین قالوا
ذلک و استفهام براء انکار بر وجه توبیخ است و جمله ندائیه ما بعد خویش مقول قال است من در من
الله تفضیل است و متعلق است باسم تفضیل یعنی اعز و اتخذتموه عطف است بر جمله استفهامیه محمول
بر حذف استفهام و یا عطف است بر مقول قال بتاویل هذا القول و هذا القول یا عطف است بر جمله
استفهامیه و محمول است بر حذف حرف استفهام و یا عطف است بر مقول قال بتاویل هذا القول و هذا
القول و یا عطف خبر بر انشاء روی نماید و ضمیر منصوب در واتخذتموه مفعول اول است و وراءکم
ظرف است ظهریا مفعول دوم است معنی اینست کفت شعیب ای کروه من عزیز تر است بر شما ای
خدائی که مرا عزیز کرده اینده و بمرتبه نبوت رسانیده نفی عزت از کسی که عزیز کرده و برکشیده و بر آورده خدا است
نفی عزت از خداء تعالی بود و عزیز داشتن دیکری عزیز تر داشتن او از پرورنده و برکشنده من باشد
و کرفتید شما فرمان خدا را موجه ساخته پس پشت انداخته و عزیز کرده خدا را اعزاز نکردید و در معرض
تحقیر و اهانت آوردید و ظهری منسوب است سوی ظهر و بکسر ظا از تغیرات نسبت داشته اند چنانچه در
نسبت امس بکسر همزه کفته اند ○ إِنَّ رَبِّی بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِیطٌ ○ جمله تذییل است تاکید او ازجهة ابراز
مدح بر سبیل مخالفت باشد معنی اینست بدرستی که پروردکار من بعملهاء شما محیط است یعنی آنچه
میکنید میداند و جزاء و سزاء آن چنانچه باید و شاید میتواند ○ وَیَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَکَانَتِکُمْ
إِنِّی عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ وَمَنْ هُوَ کَاذِبٌ ○
و یا قوم عطف است بر مقول قال امری براء تهدید است مکانت بمعنی مکانت و جمله انی عامل
تعلیل بر تهدید است و تاکید او ازجهة تنزیل مدعی ضعف شعیب بمنزله منکر عمل اوست سوف
تعلمون جمله مستانفه است چنانچه که سامع کفت من نصره من الفریقین عمله فقال سوف تعلمون
من استفهامیه در محل مفعول عامل در کلام از ما ان تعلیق باستفهام است و من هو کاذب عطف است
بر من یاتیه معنی اینست وای قوم من عمل کنید بر مکان خویش زیراکه بدرستی که من عمل کننده ام بامکان
یعنی موت مصدر فلان مکین معنی چنین بود ای قوم من بر قوت خویش عمل کنید و چنانچه میتوانید
در کار باشید که آن زیان نخواهد کرد و ملالتی نخواهد آورد زیراکه من نیز عمل کرده ام و عامل علی مکانتی

تقدیر کند و معنی چنین گوید ای قوم عمل کنید بر مکانت ظاهری که دارید و من در کارم بر مکانت باطنی که
کار من سرانجام خواهد داشت که خواهد آمد او را عذابی که رسوا خواهد ساخت و در خواری خواهد
انداخت و کیست که او در دروغ گوست و نابوده میگوید و اظهار باطل میجوید سوال چون عمل ایشان و عمل
خویش ذکر کرد مناسب این باشد که بعد از ان جزاء عمل ایشان و جزاء عمل خویش ذکر کند و سوف تعلمون من
یاتیه عذاب یخزیه و من هو صادق گوید ذکر من هو کاذب چگونه آید و چه نوع سایغ نماید جواب یک قسم که
بیان او مقصود بود آورده و قسم دوم بدعوی ظهور تخزیه آن ذکر نکرد تقدیر اینست سوف تعلمون من یاتیه
عذاب یخزیه و من هو کاذب سیحق ذلک صاحب کشاف من هو کاذب را عبارت از یعنیهم گفته و بعضی
من هو کاذب فی زعمکم داشته و این را قسم دوم پنداشته و این مشکل است زیرا که کسی که کاذب است او را در
زعم ایشان همین زبان میدانند و کاذب میخوانند حواله علم او بر زمان مستقبل چه نوع آید و صحت آن چگونه
روی نماید مگر آنکه تقدیر کلام سوف تعلمون بصدق من هو کاذب فی زعمکم گویند و معنی وعده علم بصدق
جوینده و این متضمن تجهیل ایشان شود و مشتمل بر فساد زعم ایشان باشد سوال در قصه نوح سوف
تعلمون با فا آورده و اینجا ترک فا کرده فرق چه بود وجه اتیان و ترک آن چه باشد جواب آنجا تفریع
بسببیت عمل ایشان مر جزای که معلوم ایشان خواهد شد در ابتداء مقال است و اینجا بیان جزاء بر وجه
استیناف مبنی بر تقدیر سوال است هر دو وجه سایغ دارند و در کلام سایغ پندارند ۵ وارتقبوا
عطف است بر اعملوا معنی اینست عمل کنید و منتظر و محی باشید حکمی را که میان ما ظاهر خواهد شد
انی معکم رقیب ۵ چون امر تمنا ن بانتظار رسیدن عذاب بر بن که امر کننده
نیز منتظر است ملوح بود بتقدیم تاکید جمله بر وجه استیناف سایغ نمود معنی اینست بدرستی که با شما
منتظرم و عاقبت کار شما می نگرم ۵ ولما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین آمنوا معه برحمة
منا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین ۵ لما ظرف است مر نجینا
و جمله عطف است بر جمله سابقه الصیحة فاعل است مر اخذت الذین با صله موصول است و جمله عطف
است بر نجینا و جمله فاصبحوا عطف است بر اخذت در ان هنگام که فرمان ما آمد و وقت عذاب
ایشان در آمد حضرت شعیب پیغامبر و کسی را که با او آورده اند و برحمتی که کابین استار ما نجات دادیم
و در رحمت بر ایشان کشادیم و گرفت کسانی را که ظلم کرده و کفر ورزیده و بجزاء آن نکروهیده بودند
صیحه پس همه در سراها خویش خفتگان و بیجان کشتگان کشتند و بعذاب ابدی و بعقوبت سرمدی
پیوستند ۵ کان لم یغنوا فیها ۵ کان مخففه از مثقله است و بعد از تخفیف معنی از
عمل شده و بر فعل در آمده و معنی او تشبیه بر اقامت مردگان که عمری در زمین مقیم بودند و سالها در
جهان اقامت نمودند بعدم اقامت و تشبیه سلامت ایشان که مدتی در جهان اقامت داشتند
با نتفاء سلامت پیوستند و این جمله مقرر است جمله سابقه را معنی اینست چنانستی که در دنیا مقیم
نبودند و روی باقامت ننمودند ۵ الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود ۵ قراء سبعه
بعدت بکسر عین خوانند ماخوذ از بعد بفتحتین بمعنی هلاک دانند و بعدا در این آیه بمعنی بعدا از طریق
رسل و رسلا گویند و از دوری دوری بر وجه هلاک معنا جویند و بعضی بعدت بضم عین خوانند بعدت
و بمعنی بعدت بکسر بمعنی هلاک دانند الاحرف تنبیه و بعدا مفعول مطلق است مر فعل محذوف را
ای بعدا لظالمون بعدا معنی اینست آگاه باشید دوری و هلاکی باد مر ظالمان را چنانچه ثمود از رحمت
خدای تعالی دور رفتند و فانی و هلاک گشتند ۵ ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا وسلطان مبین
الی فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون ۵ و لقد ارسلنا عطف است بر و لقد ارسلنا سابق

موسی مفعول به است مر ارسلنا بآیاتنا متعلق است بارسلنا بمعنی مع است و سلطان عطف است بر آیاتنا
الی فرعون متعلق ارسلنا است و ملائه عطف است بر اسم فرعون فاتبعوا ها الکه است و جمله عطف است
بر ارسلنا معنی اینست بدرستی که موسی هم را با آیات و معجزات خویش و حجتی جدا کننده حق را از باطل سوی فرعون
و گروه او فرستادیم او شان اطاعت نکردند و دل بر متابعت او نیاوردند ۵ وما امر فرعون برشید
جمله حال است یا معترضه است معنی اینست و نیست کار فرعون کاری رشید و شانی شدید سوال
ما برای نفی حال بود و این قصه گذشته است استعمال ما که برای نفی حال است بچه وجه باشد سوال بر طریق
حکایت حال ماضی و تصویر ماضی بصورت حال و استحضار حال گذشته در هنگام مقال چنانچه در والله
الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا گفته اند و در تصحیح تصویر ماضی بر صورت حال رفته اند ۵ یقدم قومه
یوم القیامة فاوردهم النار ۵ یقدم ای یتقدم من قومه ای تقدم جمله مستانفه است سامع چون
وما امر فرعون برشید شنید یقدم قومه ای یتقدمهم فاوردهم بمعنی مستقبل است مستقبلی که متیقن الوقوع
است از جهت دلالت بر تیقن وقوع بصیغه ماضی آرند بر طریق ونفخ فی الصور ونادی اصحاب النار اصحاب
الجنة پندارند عطف است بر یقدم قومه معنی اینست فرعون گروه خویش را در روز قیامت پیش روی کند
و ایشان را در آتش افکند ۵ وبئس الورد المورود ۵ مخصوص بذم محذوف است ای بئس المدخل
فیه النار اذ الورود هو الدخول لما قال وان منکم الا واردها و بعضی گویند ورود بمعنی مورود است
مورود آب خوردن را گویند ای بئس الورد الورود النار و نار را آب خوردن خواندن از قبیل طلاق اسم ضد بر ضد
است چنانچه گویند لطفه الایذاء دیگری گوید بئس اللطف هو و این جمله تذییل است معنی اینست بد در آمد
جایی است که در آمد کرده می شود در وی یعنی مردمان در و در می آیند و بمأوی ساختن آن توجه می نمایند ۵
واتبعوا فی هذه لعنة ویوم القیامة ۵ عطف است بر فاتبعوا فی هذه لعنة و یوم القیامة ظرف است
مر فعل مقدر را و این ترکیب از باب عطف جمله بر جمله باشد از باب عطف ظرف زمان بر ظرف مکان نبود چنانچه
صاحب کشاف در لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین گفته و در تصحیح عطف بدین وجه رفته معنی اینست
و لعنت در پی ایشان در دنیا داشته و دنبال ایشان در آخرة نیز داشته هم در دنیا بلعنت و بعذاب هلاک
کشتند و در آخرت بعذاب ابدی و عقاب سرمدی پیوستند ۵ بئس الرفد المرفود ۵ رفد را دو
معنی است العطاء والعون ای بئس العون المعان اللعنة فی الدنیا چه لعنت دنیا یاری دهنده عذاب
است و آن معان است یعنی یاری کرده شده است بلعنت اخری بدین معنی لعنت را عون معان گویند
و بعضی کلام بئس العطاء المعطی گویند و این استعمال ضد در ضد دیگری گویند بئس الرفق العنق و ساء
اللطف القهر معنی اینست بد یاری کننده است یاری کرده شده لعنت یا بد عطیه است داده شده
طرد از رحمت ۵ ذلک من انباء القری نقصه علیک ۵ ذلک اشارت مذکور را و قضاء
مسطور را و او مرفوع بر ابتدا است من انباء القری حال است از معنی بشارت و یا خبر مبتدا است و بر تقدیر
حالیت من انباء القری جمله نقصه حال است و یا خبری دیگر است و این جمله جمع است مر سوابق تفصیل را
بر وجه تذییل معنی اینست آن مذکور در این حال و بعضی از قضاء قری آن قوم مسطور است در این حال که
آن را قصه میکنیم یا میگوییم قصه ایشان بتو ۵ منها قائم وحصید ۵ جمله مستانفه است چنانستی که سامع
بعد ذکر قری کیفیت قری پرسید بر وجه استینا فاین جواب شنید معنی اینست بعضی از ان قری قایم است
چنان او بر بنیاد خویش همچو کشت نادروده ایستاده و بعضی ساقط است یعنی دیوارها همچو کشت درووده
افتاده است و بعضی ساقط است یعنی گویند بعضی از ان دیهها قایم است یعنی چون قری عاد و ثمود آبادانست
و ساکن اصیاف و اشتاب مردمان است و بعضی چون قری قوم لوط عبر معمور است و موطن سباع و ذئاب

وسایر وحوش وطیوراست ٥ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ٥ جمله معترضه است برای تنزیه از ظلم وبیان اینکه اهلاک قرای مذکور ظلم نبوده واز خدای تعالی در اهلاک ایشان ظلم وجور روی ننموده معنی اینست وبرایشان ستم نکرده ایم وایشانرا در مظلومیت نیاورده ایم ولیکن ایشان بنفسها خویش را مظلوم خود ساخته اند وخودرا در هلاک انداخته اند عظیم که بعدرت واعتبار ایشان حاصل گشته وبالات ایشان بحصول پیوسته گناهکارند وعذاب وعقاب را استحقاق دادند ٥ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ ٥ عطف است برجمله اخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین را وجمله میانه معترضه است من شیء مفعول است مر ما اغنت را من زائده است لما ظرف است مر ما اغنت را معنی اینست چون ایشان هلاک کنند وبعذاب پیوستند پس دران هنگام امر پروردگار تو آمد وهنگام عذاب وعقاب رسید نفع نکرد ایشانرا آلهه ایشان که از غیر خدای تعالی میخوانند ودر پرستش آن ملازمت می نمودند ودر لما جاء امر ربک خطاب اعلام مر پیغامبر راست ٥ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ٥ عطف است بر ما اغنت غیر تتبیب مفعول دوم است مر ما زادوهم را معنی اینست ونیفزودند آلهه ایشان ایشانرا غیر زیان رسانیدن وزیان زده کردانیدن تتبیب بمعنی تخسیر است متبب ذا خسر وا تتبیب خسره اوقعه فی الخسران وتواند بود که تتبیب بمعنی اهلاک بود ماخوذ از تباب بمعنی هلاک باشد معنی چنین آید نیفزودند ایشانرا آلهه ایشان غیر هلاک کردانیدن وبفنا رسانیدن ٥ وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ ٥ اخذ ربک مرفوع المحل بر ابتدا است وکذلک خبر مبتدا وجمله معترضه است بر ترهیب ظالمه دیگر اذا اخذ القری ظرف است مر اخذ ربک وجمله وهی ظالمة حال است معنی اینست وهمچو اخذ قوم نوح وعاد وثمود ومدین وآل فرعون وامثال ایشان از کافران که بالا رفته وذکر ایشان گذشته گرفتن پروردگار تو بود چون اهل قری را درین حال که ایشان ظالم اند واز حد تجاوز کنند گاند بگیرد إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ٥ جمله تذییل است تاکید او از جهة آنست که ذکر اخذ قری ملوح است بر مضمون جمله سایل را بتقدیم ملوح منزله سایل کرد وجمله را موکد آورد بر وجه استیناف معنی اینست بدرستی که گرفتن خدای دردناک وسخت بود وآن ترهیب است مر هر ظالمی را که از عذاب ظلم بترسد ویا از ظلم باز ماند واو را اجر ظلم گذشته را دیده است بترسد ٥ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ٥ لام تاکید بر اسم ان است فی ذلک خبر است واین جمله تذییل دیگر است ولام تاکید در اسم درامده بعد از آنکه خبر مقدم شده وچون در عاصی استغناء عبرت امارت آنست که او مضمون اینجمله را از منکر است باعتبار ظهور امارت انکار تنزیل منزله منکر کرد وجمله را موکد بتاکید آورد آیة بمعنی عبرت است از باب ذکر سبب واراده مسبب معنی اینست بدرستی که در اینچ ذکر کرده شده است از قصها هر آینه عبرت مر کسی راست که عذاب آخرت را بترسد وخوف عذاب کنایت از اعتقاد عذاب باشد چون خوف عذاب بغیر اعتقاد نبود ٥ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ ٥ ذلک اشارتست بروز قیامت که مذکور است بدلالت عذاب آخرت وجمله مستانفه است جانستی که کسی چون عذاب آخرة شنید از احوال روز قیامت پرسید بر وجه استیناف ذلک یوم مجموع له الناس در جواب او وارد گشت وسوال بجواب پیوست معنی اینست آن یعنی روز قیامت روزی است که جمع کرده می شوند برای آن روز یا جمع کرده خواهند شد دران روز مردمان واین جمع مخصوص بمردمان نیست بلکه جمع خواهند شد با مردمان فرشتگان وحیوانات ودیوان وپریان لیکن ذکر مردمان بتخصیص آورد وشرف وعظمت ایشان اظهار کرد ویا از جهة آنکه مقصود بجمع ایشان اند بدلالت دیدار وشفقت رویت بابصار مخصوص اند ٥ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ٥ ای مشهود فیه ظرف را تنزیل منزله مفعول به کرده اند واز قبیل ویوما شهدناه سلیما وعامرا آورده اند واشارت بذلک درهر دو مقام از جهة

بعدات یا از جهة اجلال واعظام است معنی اینست وآن روزی است که مشهود فیه است یعنی در روی حاضر آمده شود واز وی هیچکس از اهل آسمان وزمین غایب نبوده ٥ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ٥ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست وما روز مذکور را تاخیر نمیکنیم مگر برای انتهاء اجلی معدود واجل دو استعمال دارد گاهی مستعمل است بمعنی تمام مدت چنانچه اجل دین شهر وجای مستعمل است در آخر مدت چنانچه گویند بلغ اجله ای منتهاء مدته واستعمال اجل اینجا بمعنی کل مدت باشد از حذف مضاف وتقدیر انتهاء اجل چاره نبوده ٥ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ ٥ یأتی بیا وبحذف یا واکتفاء بکسره تا بر طریق یوم یدع الداع والکبیر المتعال واللیل اذا یسر خوانند ومعنی یکی دانند وضمیر یاتی عاید بر یوم مجموع له الناس دارند وعود او بر یوم که مضاف سوی یاتی است بگذارند یوم ظرف است مر لا تکلم نفس را وجمله لا تکلم نفس با متعلقات خویش مستانفه است برای توصیف روز مذکور در جواب ما شانه واین جمع است مر جمیع اهل محشر را در حکم واحد معنی اینست در روزی که قیامت بیاید وهول او روی نماید از هیبت او هیچ کس سخن نگوید وبتکلم ونطق نجوید مگر باذن خدای تعالی وعظمت او وبحکم واردات او وروایت کرده اند هیچکس را چهل سال مجال سخن نبود وقدرت تکلم نباشد آنگاه پیغامبر ما را دستوری شود حضرت پیغامبر حمد وثناء خدای تعالی بعبارتی ممتاز که کسی نگفته است ونتواند گفت گوید ودر ده تقدیس وتمجید بوید بعده انبیاء دیگر را رخصت سخن گفتن شود در دعا وثناء خدای تعالی ستایند سوال چون فاعل یاتی روز قیامت باشد و یاتی مضاف الیه یوم است ایشان روز در روز آید وزمان را زمان لازم نماید جواب این کلام محمول بر حذف مضاف است ای یوم یاتی هول یوم القیمة یوم ظرف هول باشد والایماء ابلغ من التصریح جواب دیگر آنکه اگر در دو زمان اختلاف صفت اعتبار کنند زمان در زمان اعتبار توان کرد وظرف زمان از ظرف زمان توان آورد چنانچه گویند روز عید در روز جمعه افتاده است یا سال شمسی در سال قمری حاصل شده است جواب دیگر آنکه ممکنات بعضی موجود شده اند وبعضی بعدوم مانده اند وشک نیست که موجود شده اند قبل وجود موجودات وعدم معدومات امتداد دارد وعقل هر دو امتداد را متخیر می پندارد امتداد وجود زمان است ومصادف حرکت آسمان است اجزاء او منقسم بر ایام ولیالی بود که مقید بطلوع وغروب کواکب باشد وامتداد عدم زمانی نیست زیرا که پیش از خلقت زمان نیز بوده وپیش از آنکه فلک وحرکت فلک بود بوده ودر بعضی کتب امام فخر الرازی آنرا مشبه امتداد زمانی گفته که تعلق بتمیز مقادیر ایام آن بعلم قدیم بی شبهه وروز قیامت که از ایام امتداد وجود است در روزی از روزهاء امتداد عدم که شبیه امتداد زمانی است بیاید بدین طریق وبدین تحقیق که بیان کردیم ودر توضیح وتشریح آوردیم زمان در زمان لازم نیاید بوی سوال که در آیة خلق السموات والارض فی ستة ایام کرده اند وآنرا در معرض اشکال آورده اند که پیش از خلقت آسمان وزمین چگونه بود وبغیر تحقق طلوع وغروب چگونه روی می نمود سوال وارد نشود زیرا که در امتداد عدم نیز تقدیر وتمیز آن بر مقادیر ایام زمانی متعلق بعلم قدیم است وثابت کرده وخلقت آسمان وزمین دران ایام می باشد نه در ایام زمانی محل احتمال نبود وموضع اعتراض باشد ٥ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ٥ ضمیر عاید بر اهل محشرات لولاله یوم القیمة علیهم واینجمله وجمله یاتی لا تکلم با جمله که بعد اوست متضمن جمع با تفریق وتقسیم است وجمله فمنهم شقی وسعید عطف است بر جمله یوم لا تکلم نفس وچون تفریق بعد از جمع شاید در عطف او استعمال فاء تعقیب ملایم آید ای یجمع اهل المحشر فی اشفاء نکلهم من الهول الشدید الا باذنه فیفترقون بالشقاوة والسعادة معنی اینست پس اهل محشر در روز هول شدید بعضی شقی اند وبعضی سعید ٥ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ ٥ اینجمله تقسیم است بعد از جمع وتفریق معنی اینست پس هر چند که باشند آنانکه شقی گشتند وبه بدبختی پیوستند پس در دوزخ باشند لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ

شهیق ⁰ اینجمله حال است از ضمیری که مستکن است در ظرف مستقر معنی اینست جماعت اشقیاء جاء ایشان دوزخ بود درین حال که ایشانرا زفیر و شهیق باشد زفیر بانکی باشد سخت همچو بانک خران و شهیق دم زدن بود همچو خران ⁰ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ⁰ حال دیگر است ما دامت السموات والارض ما مصدریه است براء بیان مدت ای خالدین فیها مدت دوام السموات والارض معنی اینست در حالتی که جاودان باشند در مدت بقاء آسمانها و زمین و این در عرف عبارتست از همیشگی چنانچه کویند ما طلع القمر و ان استصحت الفرقدان و امثال این و بعضی از سموات سقوف دوزخ و از ارض سفل او مراد دارند و آن ابدی است بدین طریق این کلام را بیان خلود پندارند ⁰ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ⁰ استثناء است معنی اینست مکر مدتی که پروردکار تو خواهد و بارادت و مشیت او بیرون آیند سوال استثناء مذکور موجب نفی خلود بود و آن خلاف مذهب اهل سنت و جماعت باشد جواب الا ما شاء ربک استثنا است از لهم فیها زفیر و شهیق پس تقدیر مشیت متضمن نفی مشیت باشد پس کاهی زفیر و شهیق بود و کاهی بود استثناء از خالدین فیها است و یا متضمن نفی خلود شود جواب دیکر آنکه استثناء از خلود از جانب ابتداست نه از جانب انتهاء یعنی ایشان در دوزخ جاوید باشند مکر مدتی که خداء تعالی خواهد از وقت بودن ایشان در دنیا و در کور و در موافق روز قیامت جواب دیکر آنکه اینست معنی که جاوید باشند ایشان در آتش مکر مدتی که خداء تعالی خواهد ایشانرا که در زمهریر اندازد و بعذابی بالاتر از عذاب مبتلا سازد که چون ایشانرا در وی افکند از سردی آن آتش را آرزو کنند جواب دیکر آنکه الا بمعنی غیر باشد و صفت نار بود معنی چنین آید ایشان جاوید باشند غیر عذابهائی است که خداء تعالی در حق ایشان خواسته و آنرا براء ایشان داشته چون ماران و کژدمان و تنکی مکان و سلاسل و اغلال و غیر آن چنانچه کویند اکر علی ماله غیر ما نتی عیها جواب دیکر آنکه تواند بود که الا اینجا بمعنی استثناء نبود بمعنی واو عاطفه آورده باشد و تمسک بقول شاعر کرده شعر

وقد الهارا رایا عیدم السلان لم یدری لها رسم ⁰ الا رما ها ما دارفعت عنه الریاح خوار نعم ⁰

معنی چنین بود مر ایشانرا زفیر و شهیق است و آنچه خداء تعالی خواسته است اضافه آن نیز بتحقیق است و باستثناء مذکور جهمیه براء نفی خلود کافران در نار تمسک کنند و با اهل سنت و جماعت دم مخالفت زنند و وجه مذکور براء رد تمسک ایشان کافی است و غایة اشتباه ایشانرا شافی است و نیز میکویند جرم موقت عذاب موبد خلاف حکمت است جواب آنست که ایشان در جرم موقت نیت تابید داشتند لاجرم عقوبت آن یافتند ⁰ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ⁰ اینجمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز مدح بر سبیل و کادت است معنی اینست بدرستی که پروردکار تو هر چه بخواهد او بوی کننده است و در هر عذابی خواهد افکننده است ⁰ وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ⁰ سعدوا بصیغه معروف و مجهول خوانند و معنی بر حسب آن دانند این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست و اما آنکه مسعود شدند و در درجه نیک بختی آمدند پس ایشان در بهشت جاودان باشند مدت بقاء آسمانها و زمین مکر مدتی که خداء تعالی خواهد که در نباید در دنیا و در کور و در مواقف قیامت باشند ⁰ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ⁰ مصدر است مر فعلی محذوف را ای عطاء غیر مقطوع از باب له علی الف درهم عرفا معنی اینست عطاء کرد خداء تعالی ایشانرا بهشت عطائی غیر مقطوع که فتور نکیرد و انصرام نپذیرد و جهمیه که تابید نار را در حق کافران و تابید جنت را در حق مسلمان منکر شدند و قائل بفناء جنت و نار کشتند چهار آیه قرآنرا منکرند و در نصوص قطعی بانکار پیوستند یکی همین آیه یعنی عطاء غیر مجذوذ و دوم اکلها دایم و سیوم و ما عند الله باق و چهارم لا مقطوعة و لا ممنوعة از اینجهة ابو حنیفه بر آشفت و جهمیه را در این حال مذهب مذکور را اخرج عنی یا کافر کفت

سوال ذکر اشقیاء بر سعداء چرا مقدم کرد و سعدا را بچه سبب از اشقیا موخر آورد جواب از جهة یک وعید در حق اشقیاء متضمن جلب منفعت است و دفع مضرت اهم است از جهة جلب منفعت والاهم تقدم اشقیا کرد و نیز تا خبر دیکر در سعدا متضمن ختم سعادت است سامع بدین مآل کیرد و دل بدین قال ابتهاج و انشراح پذیرد و از جهة تاکید هر دو جمله با آنکه مضمون ایشان وعد و وعید است ابراز مقصود بر وجه توکید است چنانچه در ان ربک فعال لما یرید رفته و بیان آن کذشته ⁰ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ ⁰ فا سببیه است نون لا تکن که محذوف شده حذف حرف اصلی بر وجه جزا است مر لا تک را مما یعبد متعلق است بمریه که مصدر موی بمری است و مریة و امتراء و تماری هر سه بمعنی شک است معنی اینست چون وعید اشقیا و وعد سعدا را دانستی پس مباش تو در شک از آنچه می پرستند ایشان و بطلان آنرا بتحقیق بدان ⁰ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ ⁰ اینجمله معلله است و مستثناء مفرغ است ای ما یعبدون عبادة الا مثل عبادة آبائهم معنی اینست نمی پرستند مشرکان مکر چنانچه پرستیدند پدران ایشان عبادتی بر باطل و مستنی بی حاصل ⁰ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ⁰ جمله حالیه است موفوهم اسم فاعل است و جمع سلامت است نون او از جهة اضافت ساکن شده نصیبهم دوم مفعول است و تاکید او از جهة تنزیل کفر ورزندکان دین خداء تعالی منزله انکار کنندکان جزا و سزا است معنی اینست و بدرستی که ما هر آینه تمام خواهیم داد و بکمال بر ایشان خواهیم نهاد آنچه از عذاب نصیب ایشان آمده و بی نقصان و کمی مقدر شده یعنی هیچ کمی نپذیرد و نقصان و فتور نکیرد سوال توفیه عبارت از دادن چیزی تمام و کمال بود و ایراد غیر منقوص را چه فایده باشد جواب غیر منقوص قید تاکید داده اند بر طریق اسری بعبده لیلا و بر نهج و لا طایر یطیر بجناحیه پنداشته اند ⁰ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ ⁰ عطف است بر جمله و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا و لام جواب قسم محذوف است تاکید جمله بقسم و لام از جهة ابراز مقصود بر وجه و کادت است معنی اینست و بسوکند یاد میکنم که هر آینه موسی علیه السلام را کتاب یعنی توریة دادیم و ابواب علم و عمل بدادن کتاب مسطور بروی کشادیم پس اختلاف کرده شد در روی که بعضی کرویدند و بعضی کفر ورزیدند همچو معامله که در قرآن مشاهده میکنند و اختلافی که در شان او می بینند ⁰ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ⁰ امتناعی است کلمة مبتدا است و جمله سبقت صفت است مر کلمه را من ربک متعلق است بسبقت غیر محذوف خبر اوست ای لولا کلمة سبقت من ربک ثابتة لقضی بینهم جواب لولا است و جمله معترضه است براء بیان استحقاق مخالفان و جزاء مخالفت ایشان معنی اینست و اکر نبودی سخنی که سابق شده است در وعده تاخیر هلاک کافران بارادت پدید آمدن و کرویدن کروندکان از نسل ایشان هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بنجات مومنان و هلاک کافران و همچو قوم نوح علیه السلام و قوم صالح و هود و همچو قوم لوط که هالک شدند چون عاد و ثمود ⁰ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ⁰ جمله حالیه است از مضمون اختلف فیه اختلفوا حال کونهم فی شک منه مریب و تاکید جمله از جهة ایراد مذمت ایشان بود بر وجه و کادت مریب صفت است مر شک را ای شک ذی ریبة من اراب ای صار ذا ریبة و این اسناد مجازی بود از باب اسناد سوی مصدر بر طریق شعر شاعر که بمعنی شعر شاعر صاحبه است ای شک ذی ریب صاحبه تکرار براء تاکید باشد معنی چنین بود بدرستی که ایشان هر آینه در شکی اند که شاک بود و این بر طریق شعر شاعر بمعنی شکی که شاک است صاحب او باشد و تواند بود ذی ریبة را بمعنی مشکوک فیه دارند و از جهة قوت اسباب یقین که در حقیت کتاب است در وقوع شک حقیقتا و که از کسی واقع شود خود را شاک نه پندارند بدین وجه معنی چنین بود ایشان در کتاب در شکی اند که خداوند شک است بمعنی مشکوک

است و بمعنی شکوک فیه است بسبب فوت یقین وحقیقت کتاب در وقوع شک در حقیقت او که از کسی
واقع شود خود شاک بود که در اینچنین یقینی شک چگونه واقع شود و شبهه ما بوده چنوع مداخل کند و تواند بود
که در اینچنین مریب ماخوذ از امر معنی اوقع فی الشک گویند یا کلام بمعنی وانهم لفی شک منه موقع فی الشک گویند
وتنکیر شک براء تقلیل وتحقیر دارند تقدیر کلام وانهم لفی شک ضعیف حقیر موقع فی الریبة ان الشک محقق ام لا
بنداریم معنی چنین آید بدرستی که ایشان در شکی سازند ودرین که این شک ثابت است یا نه در شک انداز د واگر تنکیر
شک براء تکثیر وتفخیم بود مریب بمعنی موضع فی الشک از آن ایشان شاک سازد باشد ۵ وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا
لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ ۵ بر قراءة تشدیدان وتخفیف لما کلا اسم ان است تنوین او عوض اضافت
وکل مجموعی است نه کل افرادی بقرینه لیوفینهم ای وان کلهم ای جمیعهم ولام در لما براء تاکید است که در خبر
ان در می آید وما زایده است براء تحسین نظم ما ولام جمع نشود ولیوفینهم جواب قسم محذوفست ای جمیع
المختلفین لا اقسم لیوفینهم ربک اعمالهم همچنین بر قراءة تخفیف ان وتخفیف لما با عمال ان بعد از تخفیف و لیعا
بر جمله از جهة ایراد وعد بر سبیل وکادت است معنی اینست وبدرستی که جمیع اختلاف کنندگان و مخالف
شوند کان را سوگند خواهد داد وخلاف ورزیدن ایشان بر ایشان خواهد نهاد وبتشدید لما بغیر تنوین
لما باشد باجراء وصل مجری وقف بطریق لکن بهو اسدی واین هر دو وجه موافق است بر قراءت زهری
که باتنوین خواند بمعنی یلمون لما ای مجموع جعا دانکه ایشان مجموع خواهند گشت وباجتماع خواهند
پیوست وبعضی برین معنی قراءة لما حستنه دارند وفعل بعد او محذوف پندارند ای ان کلا لما عملوا اعمالهوا
اقسم لیوفینهم ربک اعمالهم معنی چنین باشد وبدرستی که جمیع مخلفان هرگاه که عمل کردند از عمل کافران
سوگند میخورم هر آینه تمام خواهد داد بر قدر کار دجزاء عملهای ایشان ۵ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۵
اینجمله تذییل است وتاکید او از جهة تقدیم ملوح که وعد موفیة جزاء عمل ملوح است براء آگاهی او باعمل
ودانستن او مر افعال معنی اینست بدرستی که خدای تعالی آگاه هست بعملهاء ایشان هرچه کنند داند وجزاء
دادن آن تواند ۵ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ۵ فا سببیه است کما امرت صفت مصدر
محذوفست ای فاستقم علی جادة الذین استهام مثل الاستقامة التی امرت بها ولا یتجاوز عن الشرع
المبین معنی اینست چون امر امر شنیدی وحال کسانیکه طاعت نکردند دیدی پس طاعت را لازم گیر و
بدانچه فرموده شده مستقیم شو تقدمی جانب دیگر مرو اهل استقامت آنست که بر فعل طاعت
وترک معصیت مستقیم گیرد از آغاز تا مرگ بدین وجه استقامت بپذیرد واز کینه محفوظ باشد وبهیچ
وجهی که بعصیان روی دین خود در انحراف شود واگر معاذ الله زلتی افتاد ومعصیتی زاد دل بر توبه دارد
وامر توبوا الی الله بجا آرد وبدان استقامت گیرد واگر نفس و شیطان بشکستن آن اراده بنذیرد فی الجمله
استقامت بر طاعت وترک معصیت یابد واگر ترک طاعت وفعل معصیت افتاد واستقامت
بر صلاح دست نداد استقامت بر توبه شاید که توبه از لوث گناه پاک گرداند واصرار بر گناه بی
باک سازد نعوذ بالله من ذلک واین باستقامت ظاهر است واستقامت باطن دشوارتر است
قلب بطبیعت منقلب وخاطر در جبلت بخطر آن مضطر است وبعد استقامت بر توحید که
اصل است استقامت بر طاعت وترک معصیت باید وبعد از آن استقامت باطن در دوام فضایم
باطنی چون حرص وحسد وعجب ومکر وکبر معنی جوید ودر راه تخلف اخلاق بتبدیل کند واوصاف
پسندیده پوید وچنان کوشد که در ظاهر وباطن حصول نیکی واصفا بدی مولف راست بیت
هر کرا آرزوست منزل قدس ۵ از همه لوث پاک باید بود ۵ ونیک نیست که رسیدن درین مقام دشوار
است وموانع وعوائق این بسیار است جز بعنایت وحمایت کردگار هادی درین مقام نتوان رسید

وجز بکرم کردگار متعال وتقدس روی این دولت ومهره این سعادت نتوان دید روایت کرده اند یاران
در مجالس مبارک حضرت یکایک سپید دیدند واز شان آنکه یک یک سپید شده پرسیدند پیغامبر گفت شیبتنی
سورت هود فاستقم کما امرت از هیبت امر باستقامت بدانچه فرموده شدم واز دهشت آن یکایک
پیری آمدم ۵ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ ۵ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست پس مستقیم باش چنانکه فرموده
شده وبگو مستقیم باشند کسانیکه با تو توبه کرده اند ۵ وَلَا تَطْغَوْا ۵ عطف است بر ولیستقم که مفهوم سابق
است یا حال است معنی اینست واز مقام استقامت تجاوز مکنید ودر راه طغیان وترک فرمان مروید ۵
إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۵ جمله تذییل است معنی اینست بدرستی که خدای تعالی بدانچه میکنید وعملی
که نهی ایشان نظر بقدرت است اگر بعصمت اگرچه قدرت نبودی فایده عصمت روی ننمودی کاری
که کسی را مقدور نباشد او را در عصمت از آن کار چه حاجت بود وکسی را که لا تدع مع الله الها آخر
خطاب شود اگر فاستقم کما امرت گویند چه استبعاد بود ۵ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ ۵ عطف است بر لا تطغوا فتمسکم النار جواب نهی با فا منصوب شده
معنی اینست وبسوی ظالمان میل مکنید ودم موافقت ایشان مزنید که با ظالمان مصاحبت
نشاید ومرافقت وموافقت ایشان نباید واگر بسببی صحبت افتد ومصاحبت ایشان نصیب
شود در فعل عمل زشت ایشان را انکار کند وبمیل موافقت ایشان خود را در آتش میفکند ودرکون در لغت
میل یسیر است ومیل یسیر سوی ظالمان مستوجب ضرر کبیر است وچون میل یسیر سوی ایشان چنان
زیان کار باشد توان دانست که حال میل کبیر چگونه بود لا سیما دوست داشتن وآمد شد کردن وتحف
وهدایا آوردن وباعمال ایشان راضی شدن وبا ایشان مرافقت وموافقت کردن ولباس همچو
لباس ایشان پوشیدن چه فظیع بود وچه شنیع باشد وچون جمله فعلیه را دلالت بر حدوث است
الذین ظلموا الذین حدث منهم الظالمون بود وذلک بر حدوث ظلم باشد از نجهة الی الذین ظلموا اختیار
کرده الی الظالمین که دلالت بر ثبوت میکند نیاورده چه کسانیکه در ایشان ظلم حالت فهم شده ومیل سوی
ایشان درین وعید آمده که کسانیکه سوی ایشان میل کند خود را در آتش افکند وتوان دانست کسانیکه
صفت ظلم ایشان باشد وبر سبیل استمرار صفت ایشان بود میل سوی ایشان بچه مرتبه باشد ودر
مضرت بر کدام درجه بود حکایت کرده اند که خلیفه با مامی اقتدا کرد در نماز ودل بر شتابعت آورد امام
در نماز آیة ولا ترکنوا الی الذین ظلموا خواند موفق بیهوش گشت وزمانی در بیهوشی گذشت چون بهوش
آمد گفت حال میل کننده سوی ظالم اینست توان دانست که حال ظالم چه خواهد بود واو را عقوبت بچه
اندازه روی خواهد نمود واز بعضی علما محکی است که حق سبحانه وتعالی دین را میان دو لا یعنی ولا تطغوا
ولا ترکنوا آورده واز طغیان ومیل کردن سوی ظالمان نهی کرده یعنی منهی همین است جز این هم دین
است در حکایت آورده اند امام ابوبکر زهری مخالط با سلاطین گشت یکی از دوستان دینی او بر وجه
تنبیه وتلقین این مکتوب نوشت عافانا الله وایاک ابوبکر من الفتین فقد اصبحت بحال ینبغی لمن عرفک
یدعوک الله ویرحمک اصبحت شیخا کبیرا لا ملتک نعم بما فهمک من کتابه وعلمک من سنة نبیه ولیس کذلک
اخذ الله المیثاق علی العلماء قال سبحانه وتعالی لتبیننه للناس ولا تکتمونه واعلم ان السر ارتکبت واحق
ولم یترک باطلا حین ما احتملت انست وحشة الظلم وسهلت سبیل الغی ترک من یود حق ولم یترک
باطلا حین ارناک اتخذوک قطبا تدور رحی باظلم وجرا یعبرون علیک بلایهم ویصعدون فیک الی ضلالهم
تدخلون الشک بک علی العلماء ویقتادون بک قلوب الجهلاء فما ایسر ما ... الیک فی جنب ما ضربوا علیک
وما کثر ما اجروا منک فیما افسدوا علیکم من دینک فما یؤمنک ان تکون ممن قال الله فیهم فخلف من

بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا فانك تعامل من لا يحمل و يحفظ
عليك من لا يغفل فلا و دينك فقد دخلته سم ديناكل فقد تنزا البعد ولا تخفى على من شيء في الارض ولا
في السماء ٥ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ٥ اين جمله حالست از مفعول فتمسكم معنی اینست
برسد شما را آتش وحال این بود که شما را از غیر خدای تعالی دوستان نباشد که شما را از عذاب او نگهدارند و عقاب
او شما باز دارند ٥ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ٥ عطف است بر ما لکم من دون الله من اولیاء ایراد ثم دلالت کند
برین که کسی مستحق عذاب شدید است از وقوع ما لکم من دون الله من اولیاء نصرت و مدد بعید است
و ما لکم من دون الله من اولیاء جمله اسمیه بود دلالت بر حدوث کند و جمله فعلیه ذکر کرده تا دلالت کند
برین که در حال ایشان را از اولیاء نبود ناصر ایشان کسی و بعد این حدوث نصرت نیز نخواهد بود و ایراد
جمله فعلیه از جهة دلالت بدین که ایشان را از غیر اولیاء نبود ناصر ایشان کسی نیست و بعد این حدوث
نصرت نیز نخواهد بود ایراد جمله فعلیه از جهة دلالت برین معنی است معنی اینست پس یاری کرده نخواهد
شد و منصور نخواهید بود ٥ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ ٥ عطف است بر فاستقم کما امرت
روایت کرده اند عورتی در دکان خرما فروشی آمد خرما فروش او را لمس و تقبیل و غیر آن جز جماع آنچه
توانست کرد زن گفت از خدای تعالی بترس این سخن دل او متاثر گشت و باطن او بترس و غم پیوست
وقت نماز پیشین بود گریان پیش حضرت پیغامبر آمد و منتظر وحی ماند تا وقت عصر این آیه
فرود آمد پیغامبر گفت هر کرا خفیه صلوة دست داد مکفر سیئات افتاد معنی اینست و اقامت کن نماز
را ای بیا در دو کرانه روز و بعضی در غداة و عشا و بعضی نماز فجر و دو طرف نماز ظهر و عصر است ٥
وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ ٥ زلفا جمع زلفه است چنانچه رطب در جمع رطبة و زلفة یا روزه از اول شب است
که نزدیک تر بود بروز بی ترتیب نماز مترتب است معنی اینست و دیگر آنکه نماز شام و نماز خفتن در قطعات و ساعتی
از شب مصراع شب محرم عاشقانست بتهاش طلب ٥ و بعضی زلفا بمعنی قربا دارند و معطوف
بر صلوة پندارند معنی چنین می شود و قربها دیگر بجا آر و نماز مغرب و عشا بگزار ٥ إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ٥ صلوة را که بعد ایمان اصل عبادتست ذکر کرد و درین آیه همه حسنات را
بصیغه عام آورد و این جمله معلله است باقامت صلوة و تاکید او از جهة آنست که امر باقامت صلوة
ملوح است بدین که حسنات بکار آید سامع را بتقدیم ملوح تنزیل منزله سایل کرد و جمله را موکد ساخته
بر وجه استیناف آورد بی واو معنی اینست بدرستی که حسنات چون ایمان و توبه و پنج نماز و روزه
و سایر عبادات سیئات را و گناهان را محو میکند و هر سیئه که بتوبه متعلق شود بر کاری مواخذ بر آن
التایب من الذنب کمن لا ذنب له و سایر عبادات صغایر را دور میکند و توبه کبایر را ابر در زیرا که
کبایر بی توبه بر طرف نمی شود و حسنات کفارت بمین منعقده را فید خطا را برد بمین غموس و قید
عمود را در معرض عفو نتواند آورد زیرا که قید عمل و یمین غموس کبیره است و جز ایمان هیچ عبادتی آنرا
نتواند برد در حدیثست الصلوة الخمس والجمعة و رمضان الی رمضان مکفرات لما بینهن اذا
اجتنبت الکبایر روایت کرده اند چون عمر ابن الخطاب این آیه شنید از پیغامبر پرسید الهذا خاصة
ام للناس عامة یعنی این آیه بمورد خویش مخصوص یا در حق ما همه بر سبیل عموم بود پیغامبر عامه است در حق
همه انام است و این روایت صریح است برین که باعتبار است عموم لفظ را است نه خصوص سبب را و
برین که عام مخصوص بمورد نمی شود و بخصوص مورد او نمی رود ٥ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ ٥
این جمله تذییل است معنی اینست این یعنی امر و نهی مذکور کیرند کانرا عظاتست صاحب کشاف
برین معنی تصریح کرده و ذکرا بمعنی متعظا آورده و اصبر عطف آورده و اصبر عطف بر اقم الصلوة تعمیم

ای اقم الصلوة احبس نفسک علی الطاعات و این جمله بدین وجه تعمیم بعد تخصیص بود و ذکر عام بعد از خاص باشد
و بعضی معنی و اصبر علی الصلوة گویند و بدین امر تحصیل صلوة جویند چنانچه جای دیگر گفت وأمر
أهلك بالصلوة واصطبر عليها اول امر بحبس نفس از معاصی بدانند و این امر را بمعنی نهی از معاصی پندارند
معنی چنین بود نماز بگذار و خود را بر طاعت و عبادت دار و یا گویند نماز بگزار و خود را دایم در نماز دار
یا گویند نماز بگذار و خود را محبوس از معاصی دار ٥ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٥ فا تعلیل است
و تاکید جمله از جهة ایراد وعده بر وجه توکید است معنی اینست زیرا که بدرستی که خدای تعالی اجر
نیکوکاران ضایع و اندک و بسیار را از حیز اعتبار فرو نیفکند اجر عمل تمام و کمال بسپارد و ذره
از در آن فرو نگذارد و استحقاق مذکور حملی است که اعلی بنده را باستحقاق چکار بود و او را در اجر عملی که
مخلوق خداست چه استحقاق باشد لیکن حق تعالی چنانچه او را از عدم موجود گردانیده و بدرجه قدرت و
اختیار رسانیده و فعل را بقدرت و اختیار و ارادت او پیدا آورده و او را بصورت فاعل فعل اختیاری
کرده و مستحق اجر گردانید و بدرجه استحقاق رسانید ٥ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ
أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ ٥ الوا ای الوجه
والفضل وجه را بقیه گویند که باقی از مردم همین فضل و خیر است و نیز باقی داشتن در عادت در کمالات
بود که بذات خویش فاضل و جاهل باشد یقال فلان من بقیة القوم ای من خیارهم و ازینجاست که گویند
فی الزوایا خبایا وفی الرجال بقایا و ینهون عن الفساد در محل رفع صفتست مر اولوا بقیة من قبلکم متعلق
است من القرون ظرف مستقر است از آن جهة که کان بلا خبر است و لولا حرف تندیم و تحضیص است
در ماضی برای تندیم بود و در مستقبل برای تحضیص باشد چون بر ماضی در آمد دال بر تندیم بود بمعنی تندیم
و نفی که بر خیری و نیکی در آید دلالت بر انتفاء او کند و متضمن نفی او بود الا قلیلا اگر متعلق ظاهر بود که
تندیم است مستثنی منقطع باشد ای لکن قلیلا منهم کانوا کذلک و اگر متعلق مضمون تندیم که نفی است
باشد مستثنی متصل باشد ای لم یکن اولو بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا برین تقدیر بدل
مختار بود و لیکن قرات همه قراء بر نصب آمده پس حمل برین وجه نباید کرد و اتفاق قراء بر غیر مختار نباید آورد
ممن انجینا بیان است مر قلیلا و جمله فلولا کان بتقدیر قیل متصل است بجمله ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه
ای اختلفوا فیه فقیل لو کان کذا معنی اینست پس چرا نبودند از قرنهایی که پیش از شما بودند خداوندان
و فضل بر دین و عقل که از فساد در زمین باز داشتندی و در غیر عقوبت و نکال الکذا شدند جز و احسان و
بر داشتن و نیکویی و نیکوکاری و گفت بمعنی دین داری را بقیه خوانند از آن جهة که آثار آنرا باقیه دانند
و از جهة آنکه در عادت باقی پندارند مگر آنکه خوبتر و نافع تر می پندارند برین طریق بقیه جزبت را ملزوم
است و مفهوم لیکن اندکی چنین بوده اند که ایشانرا نجات داده ایم و در کرم بر ایشان گشاده ایم ٥ وَاتَّبَعَ
الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ ٥ عطف است بر مضمون استثناء مذکور ای کان قلیلا کذلک و اتبع الذین
اترفوا فیه معنی اینست اینچنین بوده اند و چنین بردباری و نیکوکاری نموده اند و ظالمان غنا و ثروت
نیکو که اساس دین است بنا و دارند ٥ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ٥ جمله عطف است بر و اتبع الذین ظلموا یا حال
است بتقدیر قلنا معترضه است معنی اینست و بوده اند ایشان مجرمان یعنی کافران ٥ وَمَا كَانَ
رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ٥ لام نافیه است برای تاکید نفی و یهلک منصوب
است باضمار ان جز من است بحذف مضاف از آن ام او ای ما کان صفة ربک لیهلک القری بظلم ظرف
مستقر است و حال است از فاعل یهلک ای ما کان ربک لیهلک القری بظلم ای بکفرهم و لام در القری برای
جنس است یا برای عهد بارادت قری مذکور و جمله و اهلها مصلحون حال است از قری و رابطه ضمیر اهلها

د
بودند

یا حال است از اهل مقدر بواسطه وضع مظهر موضع مضمر یعنی و اهلها و جمله معترضه است براء بیان از ظلم
بودن خویش در اهلاک قری و براء ترغیب ایشان در مصلح بودن **معنی اینست** و نیست پروردکار تو که هلاک
کند دیهی را یا دیهی اقوامی که ذکر ایشان بالا رفته و بیان حال ایشان کذشته از قوم نوح و از عاد و ثمود و قوم لوط
و مدین و فرعون یا جود درین حال که متصف بظلم باشند یعنی در اهلاک ایشان ظالم بود تعالی الله عن ذلک
کفر ایشان درین حال که ایشان میان قوم مصلح باشند و بهر ای موصوف نکردند سبب هلاک و فساد و تباهی
است نه محض کفر و کر ای خداء تعالی بندکان را بمجرد کفر ایشان بهلاک نیارد بنیاد در زمین و ایذاء مردمان در توی
و تلف آرد چنانچه قوم نوح با هانت مسلمانان و تسخر کردن بر ایشان و اراذل خواندن و مرفعا به کفتن و
ایذاء حضرت نوح عم جستن بهلاک پیوستند و مستاصل کشتند و قوم صالح عم بقصد ایذاء صالح و پی کردن
ناقه تلف شدند و بزوال و فنا آمدند و ثمود یعنی قوم بایذاء لوط عم و قصد ایذاء او نه بالا کشتند و بباریدن
سنگ آسمان پیوستند و قوم شعیب عم که یکدیکر را به پیمانه و ترازو می رنجانیدند و حضرت شعیب را ایذاء می رسانیدند
و لولا رهطک لرجمناک کفتند لاجرم بعذاب پیوستند و همچنین هالکان بکفر هلاک نکشتند اما بفساد و ایذاء
هلاک شدند ۝ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۝ مفعول شاء محذوف است ای ولو شاء
ربک ان یجعل الناس امة معترضه را بلجه همه مسلمانان کردانید و همه را بر یک ایمان و اسلام رسانید **معنی**
اینست و اکر خواهد پروردکار تو که همه را مسلمان کند و ایمان در دل همه افکند کردی و خاطر همه را بدین آوردی
وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ۝ عطف است بر مضمون شرطیه سابقه که لو دلالت بر انتفاء
شرط و جزا میکند و انتفاء کردانیدن جزاء میکند و انتفاء کردانیدن یک کروه مستلزم است مر مختلف کردانیدن
ایشان چنانستی که کفت جعلهم امما مختلفة فی الدین و لا یزالون مختلفین **معنی اینست** همیشه ایشان را در دین مختلف
کرد و یک دیکر را بر مخالفت آورد و همیشه در اختلاف باشند و بر یک دین متفق نشوند و در بعضی تفاسیر آمده
اند تواند بود و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة متفقة علی الکفر مراد داشته باشد و این معنی ملایم نیست
سیاق اختلاف چند وجه کفته اند یکی اختلاف ادیان چه کفار ملک مختلف و ادیان متبدعه دارند و دل بر
معبودان مختلف میکمارند کسی بت می پرستند و کسی آفتاب را و کسی پیش آتش سر بسجده می نهند و کسی رضا بر پرستش
کواکب میدهند دوم اختلاف مذاهب اهل هولاء و بر عکس مضمون حدیث ستفترق امتی است سوم آنکه
اختلاف آدیان است معنی چنین آید همیشه مختلف باشند مکر کسانیکه پروردکار تو بر ایشان رحمت کرده در
دین اسلام آورده که ایشان همه مجتمع بر حق اند و بر یک دین متفق اند یک کلمه دارند و بر عبادت یک معبود روی می
آرند یا کویند مکر کسانیکه مذهب اهل سنت و جماعت دارند که ایشان متفق بر یک مذهب اند و اختلاف
میان خویش نمی پسندند ۝ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ ۝ ذلک اشارتست بر اختلاف مذکور و یا بر رحمت مسطور
و جمله حال است یا معترضه است **معنی اینست** براء اختلاف مذکور و یا براء رحمت مسطور که مبنی از موافقت
است ایشان را آفریده و تاج سعادت بر سر بعضی نهاده و داغ شقاوت بر جبین بعضی کشیده **بیت**
بیش از من و تو بر رخ چندین کشیده اند ۝ طغراء نیک بختی و رنگ بد اختری ۝ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ
رَبِّكَ ۝ عطف است بر مضمون و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة ای لجعلهم امما مختلفة و کلمة ربک
ای ثبت علی التمام و الکمال **معنی اینست** و تمام شد کلمه پروردکار تو و وعده کردکار تو ۝ لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لاملان جهنم من الجنة
والناس اجمعین تاکید جمله از جهة ابراز وعید بر سبیل توکید است و جمله بیان وعید مذکور و ایعاد
مسطور است **معنی اینست** و اختلاف کردند در ادیان و تمام شد کلمه پروردکار تو که در وعید کافران وارد
بود سوکند میخورم که هر آینه پر کنم دوزخ را از پریان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نمود ۝ و

كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ۝ این کلام عطف است بر لقد آتینا
موسی الکتاب فاختلف فیه که معطوف است بر قصها و سابق و کلا تنوین بدل از اضافت است ای کل انباء
نقص علیک و کلا مفعول است مر نقص را موصول با صله یعنی ما نثبت به فوادک بدل اشتمال کلا من انباء الرسل حال
است از مفعول نقص **معنی اینست** و هر چیزی را قصه میکنیم بتو از چیزهاء پیغامبران و صفتی که ثابت میکردانیم دل
ترا بدان مقصود تثبت تاکید ثبات است که دل مبارک حضرت رسالت پناه همیشه مناجات داده و هیچ
اورا در اضطراب و بی قرار نمی آرد ۝ وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ
حال است بتقدیر قد **معنی اینست** و حال اینست که آمده است ترا حق یعنی قرآن و پندی عظیم و ذکری محکم مر
مومنان را ۝ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ۝ وَانْتَظِرُوا
إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ۝ جمله معترضه است و جمله وانتظروا عطف است بر اعملوا و هر دو جمله یعنی انا عاملون و انا
منتظرون مستانفه است چنانستی که سامع کفت یا مر بالعمل ما ذا نفعل فامرنا بالانتظار فهل تنتظر انا
عاملون و انا منتظرون بر سبیل استیناف آورد و از جهة سوال سایل تاکید کرد **معنی اینست** و بکو مر کسانی
را که ایمان نمی آرند و غم اسلام ندارند عمل کنید بر حالتی که دارید و بر روندی خویش می پندارید بدرستی که ما
نیز عمل کننده ایم و حسب او جفاء شما خواهند هم یعنی جفا میکنید و خود را در بلاء می افکنید بدرستی که ما
نیز منتظریم که که هلاک شود و که نجات یابد منتظر باشید آنچه شیطان وعده میکند از اسباب غرور شما
بدرستی که ما منتظرانیم آنچه وعده کرده است از لطف و رحمت و مثوبت و نعمت خداء تعالی با ما منتظر باشید
وعیدهاء کفر و کفر انرا بدرستی که ما منتظریم وعیدهاء خزاء اعمال را این هر دو امر برای تهدید است بطریق
افعل سیعلم ما نلقی ۝ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ ۝ یرجع بر صیغه
مستقبل معروف و مجهول خوانند و فعل را لازم و متعدی دانند در خاتمه سورت جمله سامع امور ماضی و استقبال
و لوازم حال و مآل بر وجه تذییل براء تنبیه آورد و ختم سوره محکم کرد و آنچه غایب است ولله غیب السموات
والارض محمولات بر حذف مضاف ای ولله علم غیب السموات والارض **معنی اینست** و مر خداء راست
علم آنچه از چشمهاء ما غایب بود و آنچه در آسمانها و زمین پنهان باشد خداء تعالی امور ماضیه و حال و استقبال
همه را داند پس هیچ عمل شما بر وی مخفی نماند و همه کارهاء مغیبی سوی علم او باز کردد و یا کویند همه چیزها سوی
سوی او باز کردانیده شود و بقدرت و توانائی او حاصل کردد و هیچ چیز نیست که او نداند و هیچ کار
نیست که او نتواند ۝ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ ۝ فا جیبه است **معنی اینست** چون دانستی
که خداء تعالی همه چیز داند و همه کار بقدرت کامله خویش تواند پس بپرست او را که مراد از پرستش همه
انواع عبادت و اصناف قربت مخصوص بدوست هیچ زمانی در عبادت او مکذار و هیچ هنکامی در ثناء
او خالی از طاعت مدار و در زمان آینده همه کار بدو بسپار و دل بر کرم و رحمت او بدار تا همه مطالب ترا مهیا
سازد و همه مقاصد ترا در دامن تو اندازد ۝ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ تعملون بصیغه خطاب
و غیبت خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراة دانند اینجمله عطف است بر جمله ولله غیب السموات والارض
و الیه یرجع الامر کله و ما در عما تعملون مصدریه است ای عن عمل ما موصوله است ای عما یعملونه
معنی اینست و نیست خداء تعالی غافل از عمل شما و یا از آنچه میکنید آنرا همه عملهاء شما داند و جزاء آن تواند
از پیغمبر غافل مباشد تا اعمال شما بصلاح شما بصلاح انجامد و امید حسن عاقبت و خیریت خاتمت باشد
و بدانکه این کلام متضمن وعید عام است و مشتمل است بر ایعاد جزاء عمل نا سزا تمام بدان صفت که همه اعمال و همه
او عیدهاء شامل و ذکر همه انواع جزاء و همه اعمال نا سزا استقصا باشد و مقطع حسن بود و معجم مسجی باشد والله اعلم
براءته من کلامه و اعلی من ان سال یعنی کلام بمناسب لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی والسلام علی کاتبه و بالدیه

سورة یوسف

سورة یوسف علیه السلام مکّی است صد و یازده آیه هزار و هفتصد و سی و شش کلمه است هفت
هزار و صد و شصت و شش حرف است ربط این سورة با سورة آنست که در سورة هود قصهٔ انبیاء و معامله کفار
با انبیاء گذشته است و این سورة مشتمل قصه دیگر است که احسن قصص است و ذکر او متصل قصهاء سابق
را ملایم است و وجه بودن او احسن قصص پیش ازین ذکر کرده خواهد شد و بدانکه در آغاز سورة باعث قرآن
و مدح قرآن و مدح قصه که درین سورت است بر سبیل عنوان آورد بعده بجمله اذ قال که تقدیر اذکر اذ قال آمده
افتتاح سورت کرد و بر رحمتی که اذ قال بدل اشتمال از احسن القصص است چنانچه صاحب کشاف داشته است
و جمله نحن نقص بقصد ابدال اذ قال از احسن القصص افتتاح سورة باشد بعده نقل یوسف ع انی رایت احد
عشر کوکبا تا آخر و نقل برادران یوسف و اخوة که صدر قصه بود مذکور گشت بعده جمل دیگر که متضمن واقعات
قصهٔ یوسف است ببیان پیوست و هر کدام و رفع ابویه علی العرش باجمله والحقنی بالصالحین رسید و مقاصد
قصه‌ها بتمها انجامید و بعد اتمام قصه ذلک من انباء الغیب و چند جمله دیگر مربوط و متعلق مشتمل بر نکت و اعتبارات
مختلفه بر وجه تذییل آورد و سورة مذکوره را بجمله مسطوره بر وجه حسن و بر طریق مستحسن ختم کرد و شک
نیست جملهایی که از یک بابت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال
باشد و اگر از مقصود همه یکی است در یکی مقصود کلی مقرر دیگرها است معترضاتی که میان مقاصد مذکوره
و میان کلامهاء متصل مذکوره شده و جمله دیگر از هر نوع در محلهاء خود باید بمشیة الله تع و عونه بیان آن توضیح
و تشریح روی نماید والله اعلم بالصواب روایت کرده‌اند ابن صوریا که یکی از احبار یهود بود در طلب معجزه
از پیغامبر ع رغبت نمود دران حال جبرئیل ع این سورة آورد پیغامبر ع تلاوت ابن صوریا مطابق او دریافت
این سورت را با سورت یوسف که در توریة بود در معنی موافق یافت صدق پیغامبر ع در دل او لایح گشت
و بدولت اسلام پیوست و بعضی گویند اعرابی با انس خویش پیش پیغامبر ع آمد و گفت یا ابت الاشباح اکرام
اسمع حصو مستشفاء پیغامبر ع گفت من چنین نام بلکه یوسف من اشباح کرام پسر یعقوب ابن اسحاق
بن ابراهیم ع قصه یوسف ع شنودند و در شنیدن قصهٔ یوسف رغبت نمودند و بعضی گویند جهودان فخر
کردند بدانستن سورت یوسف ع خود را و گفتند ما چون آنرا میخوانیم دل خوش می شود و حزن از ما می رود
در ابتهاج آوردند مردمان رغبت سوی قصهٔ مذکور و دل بر شنیدن آوردند و این سورة ازو مرجحند این سورت
نازل گشت و این نظم بود در پیوست والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب والسلام علی کاتبه

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓرٰ ۝ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ این سورة نیز مصدر بحرف مقطعات است و بیان
سه حرفست که صدر سورت یونس ع گذشته فنا ویلات آن ببیان پیوسته و بعضی اینجا تأویلی دیگر آورده اند
و یعنی انا الله الذی من العرش الی الثری بیان کرده اند و بعضی پرده این سخن بوجه دیگر گشاده اند و معنی
مذکور را با قصه یوسف ع تطبیق داده اند و تاویل این حروف بطریق دیگر کرده اند و تاویل این حروف انا الله
ما جری علی یوسف ع من البلوی من الجب والسجن والشکوی ثم جعلته ملکا الیما او لتی شخه گفته اند و اگر الر نام
سورت باشد مقسم به بداراند و حروف قسم محذوف بداند و جواب او محذوف بود ای اقسم بسورة الران ما
انزل الیک من الآیات حق تلک آیات الکتاب المبین و جمله مستانفه باشد و تواند بود که تلک آیات الکتاب
المبین جواب قسم بود و ایراد او بغیر ان ولام و سایر ما ینبغی به شاد باشد و تواند بود که اگر مبتدا باشد تلک مبتدا
اول باشد و ایراد تلک براء بعید است تا آنکه مشار الیه مرتبه است براو تعظیم آمده چنانچه در الم ذلک الکتاب
تحقیق شده یا از جز مبتدا محذوف بود تقدیر هذه سورة الر شود و تلک آیات الکتاب مستانفه است
معنی اینست این سوره الر است این سورة آیات کتابی که وضوح او لایح است یا گویند کتابیست که حق

از باطل جدا کننده و بطلان مخالف را پیدا آرنده است ۝ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝
قرآنا عربیا حال موطئه است یعنی حالی که در بیان هیبت بصفت متعلق است که موصوف موطئه است برای
ذکر صفت چنانچه جائی زید رجلا رکبا و تواند بود و قرآنا یعنی مفرقا حال کونه باشد عربیا حالی دیگر بود تقدیر
کلام انا انزل الکتاب حال کونه عربیا باشد و عربیا بر هر تقدیری حال دایم است چه قرآن منفک ازین صفت نیست
بر طریق جائی زید رجلا شجاعا استانفات چنانچه سامع گفت صفت لنا کیف هو فقیل لنا انزلناه قرآنا
عربیا و چون کفار نزول او را منکر بودند و منزل پیدا نشد و کلام پیغامبر ع میگفتند و معارضه ان میجستند گاهی
نسبت با بو فکیم کذاب میکردند و گاهی اساطیر الاولین میگفتند جمله را موکد آورد و از جهت استیناف فصل کرد
ولعلکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا متعلق است بانزلناه معنی اینست بدرستی که ما فرستادیم کتاب را درین
حال که قرآن عربی است یا گویند درین حال که مفروقست با شما تا دریابید و بجان و دل در تصدیق او بشتابید
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ ۝ مصدر است و احسن
القصص باعتبار آنکه اسم تفضیل داخل در جنس مضاف الیه می باشد در حکم مصدر است و منصوبست بر
مصدریة بنقص و تقدیم مسند الیه یعنی نحن بر خبر فعلی مفید تقوی است و جمله ابتدا است و بیان سوره مذکوره
است جمله سابق مقتضیه کلام بود بر طریق عنوان نامه رعی نمود بما اوحینا الیک ما مصدریه است با الصاق
است و متعلق است بنقص هذا القرآن مفعول است مر اوحینا را و نقص بر سبیل تنازع عاملین و اعمال
ثانی و حذف مفعول اول معنی اینست ما قصه میکنیم بر تو نیکو قصه کردن و فرستادن ما سوی تو آنرا
وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۝ ان مخففه است از مثقله بعد تخفیف از عمل ملغی شده ولام
برای فرق میان ان نافیه و مخففه است در خبر کان مر امده و جمله حال است یا معترضه است معنی اینست
و بدرستی که بودی تو از غافلان پیش از وحی و فرستادن قرآن قصه نمیدانستی و حکایت کردن نمیتوانستی و اگر
قصص اسم مخصوص یا مصدر بمعنی مفعول بود احسن القصص اقاویل است که هر یکی معتمد بر دلیل است
یکی آنکه قصهاء واقع دشمنان است و این قصه واقع میان دوستان است دیگر آنکه قصهاء دیگر دشمنی است و
درین قصه دوستی بعضی و دشمنی بعضی روی نمود و دیگر آنکه این قصه قصه آمده با او درین سورت او امور
نوائی متضمن نشده دیگر آنکه این قصه ایست که تمام آن در یک سورت آمده بخلاف قصهاء دیگر که بعضی ازان
در سورتی و بعضی دیگر در سورتی دیگر بیان شده دیگر آنکه درین قصه بعد ایذاء ذکر وقوع انتقام نه است
دیگر آنکه این قصه متضمن قصها مشتمل بر حکایتهاست گاهی قصه رویاء یوسف و منع کردن یعقوب ع اورا
تا پنهان کند از برادران و گاهی قصه انداختن برادران او را در چاه و برون آمدن او بواسطه روندگان راه و
فروختن برادران و خریدن سر کاروان و در مصر بردن و بر دست عزیز مصر فروختن و گاهی قصهٔ محبت زلیخا
و سایر زنان و گاهی از محبوس شدن او در زندان و کرب دیدن و رنج غریبی کشیدن و گاهی قصه جاه یافتن
و بپادشاهی رسیدن و بعاقبت کار بکمال با کمال یعقوب ع مشرف شدن و بدانجا از زلیخا بهره‌مند گشتن
دیگر آنکه این قصه متضمن صبر و بردباری و شکر بر نعما و پیش آمدن احسان بعد ایذاء است که آن از احسن
اخلاق کرامست دیگر آنکه درین قصه نجات یافتن و بمطلوب رسیدن مبتلا شدگان است حالی از جاب
کشتن و بهلاک پیوستن ایشان است و دیگر آنکه قصه ایست که دران ذکر یوسف که احسن الوجوه است باشد
سزاوار است که احسن القصص بود و دیگر این قصه متضمن انواع عبرت و مشتمل اصناف حکمت و قدرت
است و محتوی است بر انواع عجایب و اصناف بدیع و غرایب و بر تقدیری که مصدر مراد باشد احسن
طریقه حدیث کردن و اعجب اسلوب قصه گزاردن همه دانند این قصه که در کتب گذشته و در کتب تواریخ
مذکور گشته همه برین معنی است اما اسلوب بیان و طریقهٔ تبیان او را شانی است که در غیر آن نیست

اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر
رایتهم لی ساجدین ٥ یا در ابت عوض یاء متکلم است ازینجهة وقف فتحه یا خوانند و معنی یکی دانند
اذ قال بدل است از احسن القصص چه قصه کردن وقت وقت حادثه کنایت از قصه کردن حقیقت
متروک نیست اذ قال یوسف باعتبار حقیقت بدل اشتمال بود هم ازینجهة صاحب کشاف بدل اشتمال داشت
و بعضی تقدیر اذکر اذ قال دارند واینجمله را ابتداء قصه پندارند بدین تقدیر اذکر اذ قال نیز یاد کردن وقت
حادثه از یاد کردن بود اطباق علماء کنایت ابلغ از تصریح باشد وجمله انی رایت احد عشر کوکبا مقول
قال است تاکید او ازجهة آنست که مضمون اینجمله که سجده کردن آفتاب وماهتاب ویازده ستاره مضمونی
بدیع است ومظنه استبعاد وتردد داست درمثل این محل سامع را تنزیل منزله متردد کنند وجمله را بروجه
تاکید آرند چنانچه انی لست کاحد منکم وانی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی کفته اند این وجه را مولف
در بدیع البیان که در علم معانی وبیان تالیف کرده است بیان کرده ونظایر وشواهد مشرح آورده
و روایت اشتقاق دارد رای رایا بدل رای رویاء درجواب دید اینجا از قید ثالث است رایتهم لی ساجدین
بدل است از رایت احد عشر بیان اوست یا تاکید است یا مستانف است و ساجدین حال است از ضمیر هم
ضمیر هم وساجدین مخصوص بعقلا است وستارکان وآفتاب وماهتاب که عقلا نه اند چکونه استعمال
کرده وصیغه جمع سلامت که مخصوص بعقلاست جموع آورده معنی اینست یازده ستاره وآفتاب وماهتاب
باعتبار معنی تعبیری از یازده ستاره برادران ومادر وپدر است عقلا دارند وایراد ضمیر عقلا در حق
ایشان وجه برین طریق سایغ پندارند وبعضی کویند فعل سجده تنزیل منزله عقلا کرد وضمیر جمعی که
مخصوص بعقلاست ایشانرا باعتبار نسبت فعل سجده تنزیل سوی ایشان تنزیل منزل کرد وضمیر جمعی که مخصوص
بعقلاست آورده معنی ضمن می شود قصه میکنم برتو نیکوترین قصص حادثه هنکامی که کفت یوسف عم مر پدر
خود یعقوب عم را واو دران وقت دوازده ساله بود واز وضع کردن ونابوده کفتن پاکیزه می بود ایا پدر ببینی که
من یازده ستاره وآفتاب وماهتاب را در حالتیکه مرا سجده کنند درخواب دیده ام ودر تحت خویش بودن
منزله ومرتبه رسیده ام ٥ قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا
یا بنی یا بنیّ بود حذف یا ازجهة اتحاد سایغ نمود ازجهة موافقت یا وقع ازجهة موافقت فتحه
یا خوانند ومعنی یکی دانند وجمله مستانفست درجواب ما ذا قال یعقوب حین قال یوسف ذلک
وجمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قال است وتصغیر تحقیر نیست بلکه براء شفقت واکرام است
وجمله مستانفه مبنیست جانستی که منادی بعد سماع ندا منتظر القاء مقصودی کشت از مقصود برین
جمله بیان یوسف فیکیدوا لک کیدا جواب نهی است باضمار ان منصوب شده کیدا مفعول مطلق است
براء تاکید یا براء نوع معنی اینست کفت پدر او یعنی یعقوب عم ای پسرک من خواب خویش را با برادران خویش
مکو وتعبیر این خواب از ایشان مجو که بایذاء پیش می آیند وانواع جفا بتو می رسانند ومکر بتو کنند ٥ ان
الشیطان للانسان عدو مبین ٥ اینجمله تعلیل است تاکیدا وازجهة تقدیم ملوح است زیراکه
کید ومکر ملایم شیطان بود واین کار بوسوسه او باشد ملوح شد برین که شیطان دشمن است بدین تلویح
سامع را مظنه تردد وشک تنزیل منزله شک کرد وجمله را موکد آورد وانجمله استینافست حرف بترک یوسف
وجمله موصول کشت معنی اینست بدرستی که شیطان مر آدمی را وسوسه کننده ودر بدکرداری
افکننده است ودشمن پیداست دشمنی او ظاهر بدل است خوابیکه دیده اکر برایشان بکویی وتعبیر این خواب
از ایشان بجویی شک نیست که خواب از مبشرات است شیطان ایشان را در حسد اندازد وایشانرا بتو دشمن
سازد در کید ومکر روند ودرراه مضرت وایذاء تو دوند ٥ وکذلک یجتبیک ربک

ویعلمک

ویعلمک من تاویل الاحادیث ویتم نعمته علیک وعلی آل یعقوب ٥ این نیز مقول بر
تعبیر است مر جواب مذکور را ومعطوفاست بر یا بنی لا تقصص رؤیاک وهر دو مقول اند بهذا القول
برین اعتبار عطف مفرد بر مفرد بود عطف جمله بر انشاء نباشد معنی اینست وچنانچه خواب دیده خدای تعالی
ترا برکزیند وبر خواهد کزید وکار تو بمرتبه اعلی خواهد کشید چه دران زمانه اشراف پیش پادشاهان
سجده میکردند وپیش ایشان بتعظیم روی بر زمین می آوردند سجده را تعبیر پادشاهی کرد ودل بر حصول
بشارت رؤیا آورد وبعضی معبران تاویل رؤیا همین قدر دانند ویعلمک من تاویل الاحادیث
ویتم نعمته علیک را از جمله سابقه علی حده پندارند ومعطوف بر کذلک یجتبیک کویند تعلق یعلمک ویتم بکذلک
بجویند وتواند بود که داخل تعبیر باشد وتعلق کذلک شوند که چون علم تورات ابعاد ملایم نمود وابراهیم
اهل تعابیر بعلم رؤیا تاویل کنند وبعضی عبارت از علم کتب خدا وسنن انبیاء کویند وجواهر کواکب
وآفتاب وماهتاب از امور ثابت که بعد موت او باقی خواهد بود دلالت کند که یوسف عم را بعد موت
نیز عظمت ورفعت روی خواهد نمود وملک دنیاء او بملکوت آخرت موصول خواهد کشت که مسطور اند
وامثال یکدیکر اند ودر بعد دنیا زنده یا برادران یوسف عم که یازده بودند برابند تعبیر آن نیاورده برادر سایغ
داشت واین را در حق ایشان نیز بشارت تمام واقع وتمام نعمت پنداشت بنابرین یعقوب را که عبارت
از پسران اوست بر یتم نعمته علیک عطف کرد ودر ذیل ذکر اتمام نعمت آورد برین طریق این هم داخل تعبیر
خواب باشد که بیان بشارتی که مضمون رؤیاء مبشرات بود بر حکم اتمام نعمت در حق ایشان کفته که
پسران یعقوب عم همه پیغامبر شدند ومرتبه نبوت رسیدند وبعضی کویند که از ان ایشان بعضی کبایر صادر
شده واز هر که اینچنین جرایم واقع وصادر شود چون عقوق پدر وایذاء پدر ودروغ یاکله الذئب وقطیعت
رحم مرتکب کبایر باشد چون پیغامبر بود جواب آنست که این اعمال از ایشان پیش از بلوغ بود ویا بعد
از بلوغ پیش از نبوت روی نمود واز انبیاء پیش از بعثت کبیره ممتنع نبود جایز است که بر سبیل ندرت
واقع شود ومنزله انبیا را بعد از وحی وپیش از وحی معصوم دارند ووقوع این اعمال از ایشان قبل البلوغ
متعین پندارند این مخالف اهل تواریخ است که ایشان برادران یوسف عم را در وقت صدور این اعمال
کبایر کفته اند ودر کتب خویش برخلاف این رفته اند ونیز مخالف ظاهر است چه ظاهر آنست که اعمالی که
از ایشان آمده از صغایر نباید واعتماد کر یعقوب عم بر ایشان در نکاهداشت یوسف با ایشان کبایر
نباشد ونیز خریدن کاروان یوسف عم را از صغار غیر ظاهر می نماید ونیز ایشان وان کنا لخاطئین
کفتند وخود را کناهکار داشتند این نیز دلیل است برین که ایشان دران حال که این عمل بظهور می آوردند
بلاغت داشتند ویعقوب عم بر ایشان باستغفار وعده کرد وسوف استغفر لکم ربی بر زبان آورد
طلب استغفار از ایشان ووعده استغفار از واشارتست برین که ایشان دران هنکام که این عصیان
نمودند کبایر بودند چه عمل صغار کناه نبود ومحتاج باستغفار نشود سوال تواند بود که کار نا شایسته
که در حال صغر کنند کناه نبود در حیز کناه دارد ودر معرض استغفار آرد چنانچه ابراهیم عم چنانچه ابراهیم
چند سخن کفت وبحقیقت خلاف واقع بود وبر زبان آوردن آن او را بتاویل سایغ نمود ومع ذلک
حضرت ابراهیم عم او را ذلت پنداشت ودل بر طمع آمرزش آن داشت واطمع ان یغفر لی خطیئتی کفت
وبرای آن غفران جست جواب ابراهیم عم این سخنان در حالت بزرکی وپیغامبری کفته بود ودر مقام
کمال ترک اولی تاویل وحیله محو نمود وترک اولی بر نسبت کمال حال او ذلت بود مظنه جمع مغفرت
باشد اما فعل صغیر که فعل مکلف نیست بهیچ وجهی کشته نبود وصبی بدان ماخوذ نشود قیاس فعل
صغار بر فعل ابراهیم عم با این فرق واضح قیاسی فایده است وایرادی غیر وارد است وتواند بود که

اکله الذئب که کفتند بر وجه تمثیل بنداشتند حال انداختن در چاه در نسبت هلاک بحال خوردن کرک می ماند
وطبع در یعنی آنرا مثل این میداند ۞ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ
جار ومجرور صفت مصدر محذوفست و ما مصدریه است تقدیر اینست ویتم نعمته علیک وعلی
آل یعقوب اتماما کاتمامه النعمة علی ابویک من قبل باشد وتواند بود که ما موصوله یا موصوفه
با حذف مضاف بود بتقدیر علیک وعلی آل یعقوب اتماما کاتمام النعمة والنعمة التی اتمها علی ابویک
باشد وتواند بود کما اتمها را از نعمة که مفعول است حال دارند ابراهیم واسحاق را از ابویک بدل بندارند
وابویک جدی که مراد است جد را پدر خوانند ودر شفقت همچو پدر دانند واتمام نعمت در حق ابراهیم عم
بانضمام پیوست باخلت ومبتلا بودن در دین وملت وسالم داشتن در نار وظفر دادن بر کفار بود
واتمام نعمت باسحاق بسلامت داشتن از ذبح بفدء وتکریم بنبوت وکثرت نسل با فضیلت وفضل
روی نمود معنی اینست وتمام کرداند نعمت خویش را بر تو وبر آل یعقوب چنانچه بر دو جد تو ابراهیم
واسحاق را تمام کرداند وبرساند ترا بدرجهٔ کمال چنانچه ایشانرا رسانید ۞ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ۞ جمله تذییل است وتاکیدا از جهة ابراز مدح بر وجه وکادت است معنی
اینست بدرستی که پروردکار تو علیم است کسی را که باختیار سزاوار است داند حکیم است اتمام نعمت
بر وفق حکمت تواند ۞ لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ ۞ لام در
جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد کان آیات اسم کان است وتنکیر او مفید تعظیم است وموجب
تفخیم است فی یوسف خبر کان است واخوته عطف است بر یوسف وجمله معترضه است برای مدح
قصهٔ مذکور معنی اینست وبسوکند یاد میکنم هر آینه هست در قصهٔ یوسف وبرادران او امر خواهید
کان آیات قدرت وجویندکان راجهات عبرت یعنی علامات خدای تعالی در انقطاع انواع و
واحداث اصناف حادثات مر کسانیکه بیان آیات قدرت خواهند واز علامات توانایی
پرسند وبعضی کویند اینجا آیات مؤول بمعجزات است روایت کرده اند ودر خبر آورده اند احباری
از احبار یهود پیغامبر را قصهٔ یوسف عم پرسید این سورت نازل شد وخبر مذکور مسطور از
پیغامبر بشنید آن یهودی چون معنی این دریافت عین آنچه در توریت بود زیاده ونقصان
نیافت کفت من علمک هذه القصه قال علمنی ربی صدق پیغامبر هویدا کشت وبدولت اسلام
پیوست معنی چنین در قصهٔ یوسف وبرادران او معجزاتست مر جویندکانرا وعلامات نبوت است مر
سایلانرا یعنی مر کسانی راکه معجزات جویند واز علامات نبوت پرسند سؤال بدینوجه بیان
قصهٔ مذکور یک معجزه باشد آیات بچه وجه بیان قصه بود جواب این قصه متضمن چند قصه است
هر قصه آیتی است وهرکاه بدین وجه را اعتبار کرد وآیات را بصیغه جمع آورد سؤال بود وبعضی
ازین آیات آیات قرآن مراد دارند وآیات این سورت را در جواب اسوله مختلف معروف بندارند
واکر عصاة از حال خود پرسند واز حال خود باز پرس کنند اما آیهٔ عفو یوسف بعد جرم برادران که
است سؤال ایشانرا جواب واکر عقوق ومبطلان حقوق سایل شوند که ایشانرا جواب چه حال
خواهد نمود آیتی که مشتمل بر ذکر عمل پسران یعقوب وعفو کردن خدای تعالی وفیض کرم بر ایشان
جواب این سؤال بود واکر از حال فراق زدکان ومبتلا شدکان مسالت دارند قصهٔ یعقوب را جواب
آن بندارند واکر از حالت عشق وعاشق پرسند واز محبت سؤال کنند حکایت زلیخا ویوسف عم
جواب بود که او آنجا در عشق یوسف چه محنت کشید وچکونه بنعمت وصل او رسید واکر از بندیان
سؤال کنند ودم مسالت از حال خود زنند حالت یوسف میان زندانیان ونجات او از چاه وزندان و پس

خلاص

خلاص بنیاد نهاد واکر از قحط زدکان باز پرس کنند واز طعام دهندکان پرسند این سؤال که مشتمل ذکر آن باشد تفحص
بیان آن بود وهمچنین سایر وقایع که مضمون این سورت کشته ودرین سورت بیان پیوسته از هرچه ازان
کسی بکوید آیتی از آیات این سورت آنرا جواب کوید ۞ إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا
وَنَحْنُ عُصْبَةٌ ۞ اذ قالوا بدل است از اذ قال یوسف لابیه وبا معمول اذکر محذوفست واین جمله
بدل است از جمله اذکر اذ قال یوسف لابیه وجه کفتار ایشان منعفت ومسبب کفتار یوسف بود بدل
اشتمال باشد ومبنی بر ملابس بود وجمله لقد کان فی یوسف معترضه باشد چنانچه بالا کذشته لام لیوسف
لام تاکید است یوسف مبتدا است واخوه معطوف بر وست احب الی ابینا خبر اوست افراد یافت از
خبر مبتداء از جهة آن بود تفضیلی که مستعمل با من عصبه حالست ابوه واخوه تا آخر مقول قالوا است
وبعضی کویند که یعقوب عم را منکوحهٔ او که دو دختر خالهٔ او بودند یعقوب عم بعد مردن راحیل خواهر اورا
نکاح کرد واز یعقوب عم یوسف وابن یامین آورد یوسف را ابن یامین برادر مادری بود که هر یکی از برادران
دیکر عذابی بود از بهجهة لیوسف واخوه تخصیص او به برادری یوسف کردند معنی چنین بود چون کفتند
برادران هر آینه یوسف وبرادر او ابن یامین بپدر ما محبوب تراند واز ما خوشآینده ومرغوب تراند و
حال اینست که ما جماعتی عظیم ونند مخیم ایم وصاحبان نیروکیتیم ولایق کار ومصلحتیم پدر ومادر برادران
خود محبوب تراند ومحبوب تر از ما میدارند وبزرکتر از ما می شمارند ۞ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۞
این جمله تذییل است وتاکیدا از جهة آنست که اعتقاد سامعان بر یعقوب عم امارت انکار ضلال است
تنزیل ایشان منزلهٔ منکران مصران بر انکار کردند وجمله را موکد بتاکید آوردند معنی اینست بدرستی که
پدر ما هر آینه در خطائی پیداست وشکی نیست که او درین کار بر خطاست وراه مصلحت نیکو کم کرده وخودرا
بکاری که اورا مضرت کند که او پسران بزرک را کذاشته ودل بر محبت دو پسر خورد کماشته ۞ اقْتُلُوا
يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ ۞ وجمله مستانفه است چون برادران
یوسف شکایت از پدر کردند واورا در معرض تخطیه آوردند چنانستی که برادران دیکر کفتند ما ذا نصنع
ایشان بر وجه استینا فکفتند اقتلوا یوسف اواطرحوه ارضا یخل لکم جواب امر است بعین فا آمده بتقدیر
ان شرطیه مجزوم شده ای ان یقتلوا یوسف اواطرحوا ارضا یخل لکم وجه ابیکم معنی اینست یوسف را هم
بکشید ویا در زمینی دیکر اورا برید تا خالی شود پدر را شما روی پدر با ایشان وروی بشما آرد وبسوی شما
توجه کند وبر جانب دیکری مایل نشود وتواند بود وجه بمعنی ذات باشد بر طریق ویبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام بود ای یخل لکم ذات ابیکم پدر شمارا باشد دیکری را مجال شرکت نبود کفته اند که
ایشان یوسف را غایب کردند وخودرا در نظر یعقوب آوردند تا یعقوب ایشانرا بجای یوسف عم
بیند دیدن ایشان نیز حجاب کرفت ومقصود ایشان حاصل نکشت ومطلوب ایشان بحصول
نه پیوست چون دیدن یوسف عم رسید بصر باز کشت جمال یوسف هم دید بیت سعدی چراغ
می نکند جز بروی دوست ۞ نرسد که دیده باز کند جز بروی دوست ۞ وَتَكُونُوا مِن
بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۞ عطف است بر یخل لکم حذف نون علامت جزم است یا منصوبست
با ضمار ان واو بمعنی مع است ای یخل لکم وجه ابیکم مع ان تکونوا قوما صالحین چنانچه در ولا تلبسوا
الحق بالباطل وتکتموا الحق کفته اند معنی اینست وباشید شما بعد یوسف یا بعد از ان قومی صالح یا کرده
وپشیمان کشته ودر اینده عزم نیکی کرفته ودر خدمت پدر مجد باشید ودر طاعت خدای تعالی ملازمت
نمایید روایت کرده اند کوینده اقتلوا یوسف شمعون بود که با یوسف دشمنی بیشتری نمود واین کفتار
را نسبت بجماعت کرد وقالوا بصیغه جمع آورد چنانچه در فکذبوه فعقروها تحقیق شده ودر واذ قتلتم

نفسا فادارانم بنها آمده ۰ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ
بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۰ غیابت برصیغه مفرد وجمع خوانند ومعنی برحسب آن
دانند وقال جمله مستانفه است چنانستی که سامع گفت فماذا قیل لهم حین قالوا ذلک فقیل قال قایل
منهم الی آخره لا تقتلوا یوسف مقول قال است والقوه فی غیابة الجب عطف است بر ولا تقتلوا
یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین شرطی است مستغنی از جزاء اکتفا بما مضی معنی اینست گفت گوینده
از میان برادران یوسف وآن گویند یهودا وبعضی گویند روبیل بود یوسف را مکشید ودر قعر چاه
بیندازید که از جهت تاریکی از نظر مردمان غیبت پذیرد وشاید اگر زنده ماند اورا بعضی از کاروانیان
برگیرد وچون بعضی از روندگان بچاه نظر اندازند ودلو ورسن را برای کشیدن آب وسیله سازند آدمی
را درون افتاده ببینند چون اینچنین ببینند براه بردن او در زمینی دیگر شتابند هم شما بحصول پیوندید اگر
شما کاری کنید این کار کنید واو را بدین طریق از پدر دور افکنید ۰ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا
عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ۰ لا تأمنا مقول قالوا است علی یوسف متعلق است بلا تأمنا و
انا له لناصحون حال است وتاکیدا واز جهت آنست که یعقوب علیه السلام معتقد عداوت ایشان بود ومنکر ناصح بودن
مر ایشان را می‌نمود معنی اینست گفتند ای پدر ما چیست ترا که مارا بر یوسف علیه السلام امین نمی‌پنداری و مامون
نمی‌پنداری وحال اینست که ما اورا هر آینه نیکخواهیم وهمیشه نیکخواهی او کرده ایم ۰ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا
يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۰ یرتع ویلعب جواب امر بعینها آمده وبتقدیر ان مجزوم شده وانا
له لحافظون حال است وتاکیدا واز جهت رد انکار است چه یعقوب علیه السلام ایشان را دشمن یوسف علیه السلام
می‌پنداشت در مضمون این جمله انکار قوی داشت ارسله جمله مستانفه است چنانستی که چون ایشان گفتند
یا ابانا مالک لا تأمنا علی یوسف وانا له لناصحون یعقوب علیه السلام گفت فما مطلوبکم ایشان بر سبیل استیناف
گفتند ارسله معنا غدا نرتع ونلعب بر صیغه مضارع از رتع بمعنی خوردن وآشامیدن واز لعب ومر
غایب باعادت ضمیری سوی یوسف ومتکلم جمع ونرتع بکسر عین از ارتعا مر غایب وجمع مر متکلم
ونرتعی بزیادت یا باشباع در هر دو وجزم هر دو فعل بسکون یا بحذف یا در هر پنج قراءت باضمار
ان در جواب ارسله معنا است معنی اینست بفرست یوسف علیه السلام را با ما فردا تا از خوردنیهای گوناگون
از هر چه دلبران میل کند وطبع او را خواهد بخورد وبازیی که شایان باشد بکند یا گویند بفرست یوسف
را فردا با ما تا چون چریدن مواشی وخوردن سوایم است از هر چیز که طبیعت ایشان خواهد فعل ایشان
کنیم واینجا مجاز است از خوردن مطعومات مختلفه را از هر چه مقتضاء طبیعت آید وموافق
طبع غایب ومراد از بازی مذکور بازی مباح است چون تیر اندازی ونیزه بازی واسپ وشتر دوانیدن
وکشتی گرفتن ودر رو عادات واوضاع اقویا آوردن است ۰ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا
بِهِ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال یعقوب علیه السلام حین قالوا ذلک ان تذهبوا به
فاعل لیحزننی است وجمله انی لیحزننی مقول قال است تاکید جمله از جهت آنست که طلب برادران
بردن یوسف علیه السلام را امارت آنست که ایشان بردن یوسف را سبب اندوه یعقوب نپندارند وسبب
محزون ساختن او نمی‌پندارند معنی اینست گفت یعقوب علیه السلام هر آینه اندوهگین میکنید مرا به
بردن یوسف علیه السلام ۰ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ۰ عطف است
بر لیحزننی ان یأکله الذئب مفعول است مر اخاف وانتم غافلون حال است از مفعول یأکله
الذئب یا از فاعل او که ذئب است معنی اینست ومی‌ترسم که بخورد یوسف علیه السلام را گرگ درین حال که
شما از یوسف غافل باشید ودر محافظت او تقصیر کنید ۰ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ

قلی

وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ۰ قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال یعقوب
ذلک لئن اکله الذئب لام موطئه قسم است بر شرط در آمده ای نقسم لئن اکله الذئب ونحن عصبة حال است وجمله
انا اذا لخاسرون از روی معنی جواب شرط وتاکیدا واز جهت ابراز مقصود بوجه وکادت است ویا از جهت آنست که
اعتقاد یعقوب عداوت ایشان با یوسف علامت انکار است که ایشان را بهلاک یوسف راضی دارد حاشا میدارد
بظهور علامت انکار تنزیل منزله منکر مصر کرده وجمله را موکد بتاکید آورد معنی اینست گفتند ایشان سوگند میخوریم
اگر بخورد یوسف را گرگ وحال اینست که ما جماعت عظیم ایم مردینی که ما زبان کاران باشیم با وجود ما این همه چگونه
بود وبیش قوت ما گرگ را چه قدرت باشد ۰ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ
لما ظرف است مضاف است سوی جمله که بعد اوست ان یجعلوه مفعول اجمعوا است وجمله عطف است بر ذهبوا
به لما محذوف است ای لما ذهبوا به اجمعوا ان یجعلوه فی غیابة الجب فعلوا ما فعلوا وصدر منهم ما صدر
وتواند بود تقدیر چنین کنند فلما ذهبوا به کادوا له کیدا واجمعوا ان یجعلوه فی غیابة الجب بر وفاق یا بنی لا
تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا وبعضی گویند جواب لما محذوف نیست اجمعوا جواب لما ست واو زاید است
چنانچه در فلما اجزنا ساحة الحی در بیت امرء القیس شعر فلما اجزنا ساحة الحی ۰ وانتحی بنا بطن حقف
ذی حقاف عقنقل ۰ گفته اند انتحی والحی جواب لما بزیادت واو وداشته اند وزیادت واو نزدیک بصریان نیامده
است وقلب آن خلاف بینش اما جواب لما در قران وکلام عرب در بسیار محل مقدر است حمل بر آن از حمل
بر زیادت واو بهتر است وبعضی گویند جواب مقدر است لما قالوا است که در قالوا یا ابانا ذهبنا نستبق
خواهد آمد وجمله فلما ذهبوا با جواب خویش عطف است بغابر جمله محذوفه ومعطوف بر قالوا یا ابانا مالک
لا تأمنا علی یوسف تقدیر چنین باشد قالوا ذلک فارسلنا ابوه معهم فلما ذهبوا به واجمعوا واوحینا وجاؤا
قالوا یا ابانا بر وجه اول معنی چنین بود ایشان بردند یوسف را با خویش ودرخواست کردند یعقوب را و بر اجابت
درخواست آوردند یعقوب علیه السلام بر سخن ایشان گوش نهاده یوسف را با ایشان فرستاد پس آن هنگام اورا
بردند وعداوتی که در دل داشتند پیدا آوردند بروی از ستم کردن وجدا کردن از پدر وبر هلاک او بر انجه کردند
متفق شدند که در قعر چاه اندازند وبهلاک او پرداختند وبر تقدیر کادوا له کیدا معنی اینست هرگاه که اورا
بردند بر انداختن او در قعر چاه اجماع کردند یا گویند چون یوسف را بردند چنین وچنان کردند وباز گشتند و بر
بلد یا ابانا ذهبنا نستبق وترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب روایت کرده اند هنگام ربیع بود که برادران
یوسف پیش او صفت صحرا کردند ویوسف را در رغبت بر تفرج وتماشا آوردند وبه پیش پدر رفتند وکیفیت خرمی
واختیار بیرون آمدن یوسف با خویش که با او قرار داده بودند باز نمودند ویعقوب علیه السلام یوسف را بر ذاغب دید
بسخن ایشان دستوری داد با خود بردند بفرقت یوسف حضرت یعقوب آن همه شب گریه کرد وبدستوری دادن
تا سفر خورد وموی را شانه زد وجامهای خوب پوشانید وخوشبوی مالید وتا سرحد کنعان آورد وروان کرد
وآنجا درختی بود بزیر آن توقف نمود وگریه کرد وروی به پسران آورد وگفت مراد محبت یوسف در گریه ملامت میکنید
کار عجیب است که من در روی آثار وجگر خویش در می یابم وبطبع دل را سوی او مایل می یابم یعقوب علیه السلام یوسف را وداع
کرد ودل وزبان بر نصیحت ووصیت او آورد وگفت اگر دشواری پیش آید وبلیت روی نماید از خدا تعالی یاری
بجویی وحسبی الله ونعم الوکیل بسیار بگویی که جد من ابراهیم علیه السلام در هنگام انداختن در آتش این کلمه گفت وبدین
کلمه از مضرت آتش نجات جست ویعقوب علیه السلام با پسران خود معاهده کرد وبر تاکید مواثیق آورد که اورا طعام
وآب بروقت دهند ودر راه سوار کنند روبیل اورا بحضور یعقوب بر دوش گرفت بعده بر یوسف گذشت آنچه
گذشت   که گویی این جز کنعانیان را   که یوسف می برند از پیش یعقوب   روبیل اورا بر اعتماد دوش
گرفته آورد تا آنکه اورا از نظر یعقوب غایب کرد از دوش خویش انداخت وبا او بمعامله دیگر پرداخت یوسف

مقداری مشی کرد از نازکی ماندکی آورد و از تشنگی بشکایت آمد و از عاجزی بزاری درآمد چون ماندکی زیادت
شد یک ره روان کردند و در توقف کردن از سر طپانچه زدن و لت کردن شدند و در تعریض و تشنیع و توبیخ رو
آوردند بهر برادری که از دست برادری می پناهید پیش ازان دیگر ایذاء می رسانید فریاد و ابتاه کرد و ناله
لو لم تعلم ما نصنع ما بنک هولاء بر می آورد کسی از ایشان دشنام و ایلام او می گذاشت و به پیش ایشان ناله و زاری
هیچ سود می داشت **بیت** مهر ناید بدل کینه جفا کار ازا ٥ سبزه بر سنگ نروید چه کنی بار ازا ٥ تا آنکه
در معرض کشتن افتاد و فتنه و موجب هلاک شدن او زاد یهودا گفت شما عهد کرده بودید که این را نکشیم این زمان
چرا می کشید و از عهد و میثاق بچه سبب میگردید بسخن او اتفاق انداختن در چاه کردند یوسف را نزدیک چاه آوردند
و آن چاهی بر سر راهی که ممر کاروانها ست بود بدلالت یک نقطه بعض السیارة و بعضی گفته اند آن چاه در چراگاه دود
از داه می بود رعاة برای آب دادن مواشی سوی آن چاه روی می نهادند و مواشی را آب میدادند نزدیکان چاه
چراگاه بود سیاره در کنارگاه دران نزدیک فرود آمدند و از بی آبی بر سر آن چاه می رسیدند العرض برادران یوسف
بر قرار چاه انداختن یوسف کردند و اورا بر سر چاه آوردند یوسف دستها بر جامهاء ایشان می آوردی و خود را از
ایشان التماس خلاصی می جستی آخر دستهاء او را ببستند و جامه از تن او کشیدند تا آنکه پیراهن از ایشان خواست ندادند
و زبان طعن گشادند و گفتند آفتاب و ماهتاب و یازده ستارگان را بخوان تا همراه تو آیند و ترا درین چاه مونس
کردند دل بر بدمهری مصمم کردند و برسن بسته در چاه فرود آوردند نیمی چاه رسیده بود رسن بریدند یوسف در چاه
افتاد عمیق بود و آب بسیار داشت و جاء استادن و قرار گرفتن یوسف را آب جاء نداد و بعضی گویند هنگام افتادن
یوسف فرشته با مرجع اورا ازان چاه در راه گرفت یوسف سنگی یافت اورا موضع قرار خود ساخت و بعضی گویند
فرشته سنگ را بچو تختی کرد و یوسف را بالاء آن تخت برآورد یوسف گریه و زاری کرد برادران او بشنیدند و او را زنده
دیدند از بالا سنگ آوردند یوسف پنداشت که ایشان را مهربانی در کار شده و رحمتی در دل آمده جواب داد و عجز
و زاری بنیاد نهاد خواستند تا سنگ بزنند و اورا هلاک گردانند یهودا باز داشت و یوسف را ازان ورطهٔ
هلاک نگاه داشت گفته اند آن چاه تیره و شور بود چون یوسف دروی افتاد شیرین گشت و صافی نمود و هوام
چاه رسیدن بعاصیرم دانستند و بعیبتا از سوراخها بیرون آمدن نتوانستند مگر ماری افعی که گرد گشت و تابیات
نسل او بکری پوست روایت کرده اند آن روز که ابراهیم خلیل را در آتش انداختند موکلان آتش جامها
ستدند و برهنه ساختند جبرئیل ع پیراهنی از حریر بهشت آورد و در ابراهیم خلیل ستر کرد آن پیراهن
از ابراهیم باسحاق و از اسحاق بیعقوب ع رسیده بود یعقوب را پیراهن مذکور متبرک نمود بپیچید و تعوید
ساخت و در گردن یوسف انداخت جبرئیل ع آن پیراهن را کشید و در یوسف پوشید و جبرئیل یوسف ع را
این دعا کرد و بر خواندن آن آورد اللهم یا کاشف کل کربة و یا مجیب کل دعوة و یا جابر کل کسیر و یا میسر کل
عسیر و یا صاحب کل غریب و یا مونس کل وحشة یا لا اله الا انت سبحانک اسالک ان تجعل لی فرجا
و مخرجا وان تشد حبک فی قلبی حتی لا تکون لی هم ولا ذکر غیرک وان تحفظنی و ترحمنی یا ارحم الراحمین
چون آفتاب بغروب کرد یهودا را رحمی در دل آمد بر سر چاه آمد و زبان بگشاد و گفت ای یوسف زنده یا مرده
و جان عزیز بجان آفرین سپرده یوسف گفت کسی که الله از پدر مهربان جدا مانده و برادران بروی جفا کرده و در معرض
هلاک آورده و از وطن دور افتاده و تن بلا و عنا سپرده و تشنه و گرسنه در مانده و برهنه در چاه افتاده حال
او چه باشد مهر برادر در دل یهودا برآمد و در گریه درآمد چنانچه برادران شنیدند و بسوی او دویدند و او را در برکا
ملامت کردند و در حیرت مخالفت آوردند و سنگی عظیم برداشتند و سر چاه را بپوشیدند یوسف آسمان را ای چند سنگ
مذکور آن زام بپوشید گریان گشت و حال او بدشواری پیوست فریاد و فغان کرد چنانکه آسمانها و زمین را در ناله
آورد فرشتگان در دعا شدند و بخواهش آمدند حق تع جبرئیل را با طعام و شراب بهشت فرستاد و در رحمت

ولطف

ولطف بروی گشاد و چاه را روشن گردانید بشارت درجات و مراتب که براء او موعود بود رسانید جراحت
براحت بدل گشت و گریه و غربت بانس پیوست و وحی مذکور بر یوسف در حالهٔ کودکی بود همچو عیسی و یحیی و مرتبه
وحی پیش از بعثت روی نمود و صاحب وحی گشت و در اینجا نیز تا دیکی بموانست جبرئیل ع پیوست و یوسف ع
دران ایام هفده ساله و بعضی گویند هجده ساله بود که دولت وحی اورا روی نمود وان مدت دران زمانه هنگام صبی
بودی و پیش از سی سال یا چهل بلاغت روی نمودی ٥ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا ٥ این جمله
عطف است بر جملهٔ فعلوا ما فعلوا که مقدر است لام لتنبئنهم جواب قسم محذوف است و جملهٔ قسمیه متعلق است
با وحینا و تاکید او از جهة آنست که بودن او در معرض تلف و دانستن او خود را در ورطهٔ هلاک و فنا و نا امیدی
او از حیاة و قطع رجا و ملاقات امارت آنست که مضمون خبر مذکور را منکر باشد بدین اعتبار جمله را تاکید
کرد و بطریق کلام پیشین تکرار آورد **معنی اینست** و بسوی یوسف وحی کردیم و با وی راز گفتیم که هر آینه ای
یوسف برادران خویش را بکارهاء ایشان این کارات خبر خواهی کرد و بروی ایشان خواهی آورد و بعضی خواهی گفت
که شما چنین کار با یوسف کرده اید و با او و با بخنین معامله پیش آمده اید و این خبر کنایت است از نجات
یافتن و بدرجهٔ عالی شتافتن که دران درجه بدین گفتار قادر بود و اجبار از کردار ناشایستهٔ ایشان تواند
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٥ **معنی اینست** حال است از لتنبئنهم حال اینست که ایشان دران وقت ترا نه آگاه
نباشند از تغیر جاه و مال و طول عهد و تغیر حال و بر قصه طول عهد ترا یوسف نداند و شناختن تو نتوانند و توانند
بود که وهم لا یشعرون متعلق با وحینا الیه باشد معنی چنین شود ما بسوی یوسف وحی کردیم و جبرئیل ع را در جای
وحشت مونس او ساختیم و قوتی و راحتی در باطن او انداختیم و حال اینست که ایشان این معنی ندانند و لایق
این مرتبه نمی خوانند ٥ وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ٥ اباهم مفعول جاءوا است عشاء ظرف است
مر یبکون را و یبکون حال است و جمله ظرف است بر جملهٔ فعلوا ما فعلوا که مقدر است **معنی اینست** و ایشان
بر پدر خویش یعنی بر یعقوب ع شبانگاه آمدند درین حال که گریه میکردند و غمزدگی و آشفتگی پیدا می آوردند
چون یعقوب آواز ایشان شنید دانست که واقعه پیش آمده است بزرگی گفته تا گریهٔ برادران
یوسف شنیده ام آب دیده نپسندیده ام روایت کرده اند پیش قاضی شریح گریان آمد قاضی شریح گفت
شنیده ست برادران یوسف شادمان بودند اما چون مخرفین و گریان می نمودند حاکم گفت چنانچه فرمان خدا ست
باید کرد و گریه و زاری کسی در دل بنا باید آورد روایت کرده اند یعقوب ع در روز بردن یوسف همه روز
نگران بوده و ملتفت و حیران می نموده چون آخر وقت باز گشتن رسید صفرا نام کنیزکی داشت اورا طلبید
و گفت دست بر دست من بدار و مرا باستقبال یوسف بیرون آر رخ بصحرا آورد و استقبال یوسف ع کرد
یعقوب و صفرا از کنعان بیرون آمدند و بر بلندی برآمدند و بر منظر باز گشت یوسف نشستند و چشم بر آمدن
داشتند تا آنکه آفتاب فرو رفت و تاریکی پیدا گشت یعقوب ع صفرا را گفت ندائی بکن و اورا از انتظار
بپرس خبر کن تا بشنود و در آمدن سرعت کند صفرا رو بجانب وادی آورد و ندا باواز بلند کرد و گفت
یا اولاد یعقوب هذا ابوکم منتظرکم ایشان در وادی رسیده بودند نداء صفرا شنیدند جامها پاره کردند
و آواز گریه برآوردند و بر سمت آواز وا یوسفا و وا ابتاه دویدند یعقوب آن آواز شنید از صفرا پرسید که
این چه آواز است که در گوش من می آید و این چه سازات که در چشم من می نماید صفرا گفت بدین ساز می پوشند
و این کلمات در شان یوسف میگویند یعقوب ع را حال به بیهوشی پیوست چون ایشان رسیدند یعقوب را
بیهوش دیدند گفتند بکو داری کردیم و برادر را ضایع گذاشتیم و پدر را در معرض هلاک آوردیم برگرفتند و در خانه
بردند وقت سحر بهوش آمد گفت یوسف کجاست و نا آمدن او با شما چراست ٥ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا
نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ ٥ اینجا تواند که جواب لما

ذهبوا بود و جمله سابقه معطوف بر ذهبوا نه باشد و اگر جواب لما محذوف دارند با او واجمعوا ان یجعلوه فی
غیابة الجب بزیادت واو جواب لما پندارند و قالوا استینافست در جواب ماذا قالوا حین جاؤا اباهم
عشاء یبکون و جمله انا ذهبنا نستبق مقول قالوا است و تاکید او از جهة رد انکار است و جمله نستبق حال
است از فاعل ذهبنا و ترکنا عطف است بر ذهبنا و اکله الذئب عطف است بر ترکنا معنی اینست گفتند ایشان
ای پدر ما بدرستی که ما رفتیم درین حال که در دویدن گرو می بستیم و یا در دویدن شتران پیش دستی می جستیم یوسف
را نزدیک کالاء خویش جهة نگاهبانی گذاشته بودیم و دران حالت نگاهبانی نمودیم ناگاه گرگی حمله آورد و یوسف را
خورد ۵ وما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین ۵ لو متصله است و جمله یعنی لو با جواب حال است
ای بسوها یا کونا صادقین معنی اینست و حال اینست که ما بتو تصدیق می نماییم و تو بما گمان بد داری
و دروغ گوی پنداری و برادران یوسف این جمله از زبان یعقوب که انی اخاف ان یاکله الذئب گفته
بود نوانستند خدای عز و جل چون بدین قضا که قصد کرده بود این سخن از یعقوب روی نمود و اعتماد این
سخن ایشان را دلیر کرد و صلاحیت این اعتذار بدلیری کردن آورد روایت کرده اند چون یعقوب عم
جوه بهوش آمد و در سخن کردن درآمد ایشان پیش او عذر گرگ خوردن کردند و ذکر خوردن گرگ در میان
آوردند یعقوب عم گفت بروید و گرگ را گرفته پیش من بیارید ایشان بعد از مشقت بسیار گرگی را که دران
صحرا مجاور بود گرفته آوردند یعقوب عم حال از گرگ پرسید گرگ بقدرت لم یزل و لایزال گویا شد و ترجمه زبر
و گفت ما گرد گوسفند تو نگردیدیم نزدیک فرزند تو چگونه شویم یعقوب برآشفت و گفت شنیدید که گرگ چه میگوید
و شما چه گفتید یعقوب عم از غایت اندوه برون آمد و ناله کنان در وادی درآمد و میگفت یا قرة عینی
و یا ثمرة فؤادی فی ای بئر طرحوک و فی ای بحر یغرقوک و فی ای سیف یقتلوک چنانچه شاعر گفته بیت
ای مونس جان درین جدائی ۵ چون و چگونه و کجائی ۵ این کلمات میگفت و میگریست عجب است که با این
چنین رنج و غم زیست چنانچه از بکاء او فرشتگان در گریه شدند و بر حال او ترحم کردند ۵ وجاؤا علی
قمیصه بدم کذب ۵ جمله عطف است بر قالوا معنی اینست و آوردند بر پیراهن یوسف
خونی دروغ یعنی خونی که بزبان حال خبر نابوده میکند و دروغ میگوید که یوسف عم را گرگ خورده و پیراهن بخون
آلوده روایت کرده اند چون یعقوب عم خبر مذکور شنید دل بر دیدن پیراهن درست گماشت و پیراهن بر روی
خود داشت چون نگاه کرد پیراهن درست یافت از درستی پیراهن نادرستی سخن ایشان دریافت
گفت گرگ مذکور عجب است که تن یوسف را درید و پیراهن را سلامت گذاشت گفته اند برادران یوسف
بره گوسفندی را و بعضی گویند آهوی را ذبح آوردند و پیراهن یوسف را بخون آلوده کردند و از پاره
کردن پیراهن غافل شدند حضرت یعقوب عم بدرستی پیراهن که آن جامه یوسف برد اگر بدین امارت
در تردد نیفتادی دور نبود که بخبر موت یوسف جان دادی در تفسیر آورده که پیراهن یوسف که درست بود
خبر گرگ دریدن یوسف نادرست نمود و دیگر پیراهنی که زلیخا از پس پشت پاره کرد خبر پاکی و راستی یوسف
پیدا آورد و سیم پیراهنی که از مصر برای یعقوب آوردند بوی او خبر حیات یوسف داد و بمالیدن آن بر رو و
چشم بینائی گشاد ۵ قال بل سولت لکم انفسکم امرا ۵ قال جمله مستانفست
در جواب ماذا قال یعقوب حین قالوا ذلک بل سولت لکم انفسکم امرا معنی اینست گفت یعقوب
یوسف را گرگ ندریده بلکه گذاشته است برای شما که بر نفسهای شما کاری ناپسندیده کرده اید و یا کشته اید
و از نظر من دور انداخته اید ذکر کشتن و دور انداختن صریح نکرد و این امر قطعی بر زبان نیاورد بل سولت
لکم انفسکم امرا کنایت از آن داشت و ذکری که جزع و فزع افزاید گذاشت ۵ فصبر جمیل ۵ فابیته
صبر جمیل نکره موصوفه مبتداست محذوف الخبر ای صبر جمیل اجمل او فی صبر جمیل یا خبرست محذوف المبتداء

ای امری صبر جمیل معنی اینست چون مرا بچنین حادثه زاد و این نوع واقعه بر من افتاد پس صبر جمیل خوبترست و به
حال مرا لایق ترست یا گویند گفت کار من صبر جمیل است که مستوجب جزاء جزیل است بیت شد آنچه شد
بگوی که جز صبر چاره نیست ۵ حق آنچه خواست کرد بکشیدم که بنگریست ۵ صبر جمیل آنست که در وی جزع و فزع
و حکایت و شکایت نباید و اندوهگین بودن و قلق و اضطراب نمودن و نعره زدن و فریاد کردن و آواز
بلند بر آوردن که بی اختیار آید و خویش حکایت معروض نماید و جزع و شکایت نبود و منافی صبر جمیل نشود
چنانچه پیغامبر م در وفات ابراهیم عم گفت لنا بفراقک الترددون و بیرا القلب بجزع و العین بدمع ولا نقول
ما یسخط به الرب و اگر از ماند یا اسفی علی یوسف بر صورت جزع و قدر آه شکوی انما اشکوا بثی و حزنی الی الله
لعنه شکوی بود اظهار حزن طبیعی میشود و انکوا شکایت او از حرارت حزن است نه شکایت از موی و
محسن و شکایت پیش خداست سوی مردمان و ممنوع و شکایت مصیبت پیش ایشان است ۵
والله المستعان علی ما تصفون ۵ جمله معترضه است برای استعانت از خدای تع تا در واقعه مذکوره صبر
دهد و در حادثه مسطور شکیبائی بخشد یا گویند معترضه است برای استعانت در ظهور حال یوسف و تحقیق
حادثه موجب تاسف معنی اینست و خدای تع هموست مستعان یعنی کسی که از و یاری خواسته شود و در حوادث
دل بر یاری دادن او مستوجب بود بر حادثه که شما آنرا صفت میکنید و دم بیان آن می زنید بعون خویش مرا
توفیق صبر جمیل خواهد داد و در نعت صبر بر من خواهد گشاد و آنچه از قصه یوسف ایشان می پوشیدند و در کتمان
او میکوشیدند خدای تع پیدا خواهد آورد و ظاهر خواهد کرد ۵ وجاءت سیارة فارسلوا واردهم
فادلی دلوه ۵ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و کاروانیان جانب چاه رو آوردند و جوینده
آب را برای طلب آب فرستادند آن فرستاده در سر چاه آمد و دلو در چاه کرد جبرئیل عم یوسف را گفت رسن
دلو بگیر و امر خدای را بپذیر یوسف سخن او بپذیرفت و رسن گرفت خدای تع یوسف را سبک کرد و با آنکه بر سر آورد
قال یا بشری هذا غلام ۵ بشری بیاء مفتوحه و ترک او خوانند و معنی بر حسب آن دانند جمله
مستانفه است در جواب ماذا قال الوارد حین رای یوسف یا بشری منادی است بر طریق یا عجبا و تنکیر غلام
برای تعظیم است هذا غلام برای تعلیل است معنی اینست گفت جوینده آب که برای آب شتافت و بجای آب
آفتاب یافت ای بشارت من بیاد مادر یا ای بشارت عیب مرا چون بشارت یافتی کودکی عجیب بشارتی
عجیب بود ندا او برای تعجیب نمود ۵ واسروه بضاعة ۵ ای اسرار الوارد المذکور و من معه بضاعة
حال است یا تمیز یا مفعول است مر فعل محذوف را ای متموه بضاعة او جعلوه بضاعة و بستن پنهان کردن
سوی جمع کرد ضمیر وارد واحد پنهان نتواند کرد جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و یوسف را
درین حال که بضاعتست پنهان کردند یعنی یافتن او را از مردمان پنهان کردند و بضاعت گفتی ساختند
یعنی گفتند کسی او را برای فروختن داده است و بر طریق بضاعت در مصر فرستاده است تا یاران دیگر شریک
نشوند و طلب حصه نکنند ۵ والله علیم بما یعملون ۵ جمله تذییل است معنی اینست و خدای تع
علیم است و عمل ایشان میداند آنچه می آرند از پنهان کردن حال و پیدا آوردن مقال و صدق گفتن و دروغ
گفتن و بعضی گویند وارد مذکور مالک بن دعر بود و بعضی گویند این وارد غلامی بشری نام داشت ندا مذکور
او را روی نمود ۵ وشروه بثمن بخس دراهم معدودة ۵ ای اشتروه من اخوته بعد ما ظهروا
وادعوا عبودیته لهم را یافته شم ضمیر فاعل و عاید است با وارد و کسانیکه با او بودند و این نیز از باب
اسناد فعل جماعت واحد سوی جماعتست بر طریق معترها و جمله عطف است بر فادلی دلوه یا حال است
از فاعل اشتروه بتقدیر قد یا شروه یعنی باعوه باشد و ضمیر اخوة بر یوسف عاید شود ای باعه اخوة
یوسف بکذا من مالک بن دعر معنی اینست وارد و کسانیکه با او بودند در خریدن یوسف رغبت نمودند

ویوسف هم را از برادران بهاء اندک خریدند روایت کرده اند برادران یوسف هم در حوالی آن چاه گوسپندان و
شتران میچرانیدند چون آواز بیرون آمدن کودکی چنین وچنان شنیدند وبعضی گویند چون یوسف را از چاه
بیرون آوردند شعاع از روی یوسف بدیشان رسید میان خویش گفتند مگر کسی یوسف را از چاه کشید بر سر چاه نوان
رسیدند یوسف را یافتند سوی کاروان شتافتند و در دعوی بندگی او شدند و گفتند این بندهٔ ماست
وگریخته است از خوف ایشان انکار نکرد و ذکر حریت بر زبان نیاورد مالک گفت اگر از آن شماست بچند فروشید
ایشان گفتند بدانچه شما بخرید مالک سر کیسه باز کرد آنچه در کیسه او بود پیش آورد و آن هفده یا هژده یا نوزده
یا بیست درم بود با قلت کمیت و حقارت و کیفیت کم عیاری که داشت ایشان را نمود روایت کرده یوسف هم لکن
در آینه روی خود را دید و مشاهدهٔ حسن او او را بتعجب رسانید در دل آورد اگر این چنین کسی بنده باشد
قیمتش تا بچه انجامد دران وقت که بثمن مذکور فروختند جبرئیل آن سخن یاد داد و نکوهش عجب زبان گشاد
وگفت المطلع علی قیمتک حق تطلع جرئیک یوسف را بدین بها فروختند و مال مذکور ستدند و به بیع نامه
نویسانیدند و موکد و مؤید گردانیدند و یوسف را تسلیم کردند و گفتند این گریز پاست خوب نگه دارید و با هتمام
تمام بربندید و نیز با او عهد کردند که جز پشمینه نپوشانید و جز مقدار قوت نخورانید و جز بر شتر سوار مکنید و تا در
مصر برسید بند نگشایید برادران یوسف بر یوسف چندین جفا کردند و او را در ورطهٔ بندگی آوردند
و هلاک او خواستند و این جز نپنداشتند که او را خدا در مصر پادشاهی میرساند و تمام خلق مصر را بندهٔ او
گرداند ۝ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ۝ ای وکان المشترون جمله عطفات بر وشروه و فیه
متعلق زاهدین نیست لا چه متعلق صله بر موصول متقدم نشود پس متعلق محذوف بود من الزاهدین
مذکور محمول بر تفسیر دیگر نیز می باشد ای وکانوا من الزاهدین وضمیر بر مشتریان است و بابر بابعان
معنی اینست و بودند مشتریان یوسف تامل کننده در حال او یا رغبت نماینده در وجه خوف او در ریختن
وا و را در معرض استحقاق مستحق نپنداشتند و نیز او را رایگان یافته بودند و در متاع رایگان چنانچه
غالب است رغبت نمی نمودند مصراع که مردم قدر نشناسند متاع رایگانی را و یا گویند بوده اند فروشندگان
او یعنی برادران او متفکر و غیر راغب در او و قاصد ترک او تفکر میکردند که چگونه رفع شود وچه نوع از نظر
پدر دور شود قاصد بوده اند که او را از نظر پدر دور اندازند و از وصلت او جدا سازند روایت کرده اند
چون برادران یوسف درم مذکور را ستدند باز گشتند و گفتند طلب درهم مطلوب نداشتیم او را از پدر
دور ساختن و بوصل پدر جدا ساختن مراد داشتیم یافتیم و بعضی از فیه بحذف مضاف فی ثمنه مراد دارند
و معنی چنین پندارند و بوده اند مشتریان متامل در قلب وحسه ثمن که آنرا قلیل در مقدار و ناقص در
عیار پنداشتند و یوسف را با بهای بیها پنداشتند و در وی نا راغب بوده اند و در خور اینذ و پرورش او جهدی
نمودند چه کالاء نفیس چون بثمن قلیل و خسیس بدست آید در دیده نماید آنرا در معرض استخفاف و مستحق
و کالا دیگر خوانند و خواهند که بگذارند و عزیز ندارند و ایمان نیز رغبت نداشتند و ثمن مذکور را خوار می پنداشتند
چنانچه روایت کرده اند که آنرا بخشند و دل بر تصرف و خرج او ننهادند ۝ وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ
مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ۝ من در مصر
بیانیه است جار و مجرور بتقدیر من اهل مصر الذی اشتراه و یا من بمعنی فی است متعلق است باشتراه
اکرمی مثویه مقول قال است و جمله عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا استئناف است چنانستی که زلیخا گفته مالی
اکرمه فقال عسی ان ینفعنا و جمله وقال الذین عطف است بر جمله سابقه روایت کرده اند چون مالک بن ذعر
با یوسف هم در مصر رسید بدر رسم تجار در فروختن کشید جمال یوسفی بر مردمان کشادند خریداران همه او را
سوی او نهادند و بر خریداری رغبت کردند و دل بر خریدن او آوردند مالک که جمال یوسف از او پوشیده بود

درم من یوسف را بنیاد نهاد و زبان با فزون او کشاد تا قیمت او بخت من یوسف بمبلغ بیست هزار درم رسید
هنوز من یوسف زد تا قیمت او با فزونی رسید کار او بجند زر و نقره رسید نفروخت تا بجند او از جواهر قیمت
کردند در نهایت افزون آوردند چنانچه بازرگان که برای خریداری دیده بودند از قدر قیمت یوسف عاجز
شدند و متحیر و متاسف باز گشتند و باندیشه تدبیر تحصیل آنچه بدان دست او دهد بود شد زلیخا شوهر خود
را که خازن پادشاه و امین وزیر درگاه بود گفت چرا مالی نمی بری و آن غلام را که شور جمال او در شهر افتاده است
نمی خری گفت او را خریداریم لیکن مال بر قدر قیمت او ندارم صندوقی پر از جواهر که هر جوهری بقیمت خراج
مصری آورد و تسلیم شوهر کرد و گفت با مالی که داری مضموم گردان و این غلام را از مالک بستان گفت ملک
قصد خریداری او کرده است و دل بر شراء او آورده است موسوم بر سوم او چگونه کنم و او هم خریداری او
کرده است چون ایشان مخلصان او بودند کیفیت مذکور پیش ملک باز نمودند پادشاه زلیخا را گفت
اگر من مالک این بودمی بطوع و رغبت بتو بخشیدمی که شما در جهان بی پسرید و از من بخریداری سزاوارترید
قطفیر رفت و یوسف را خرید بعضی گویند بچند چهار صد رطل شده بر قدر بیست من اینجای آمده و بعضی
گویند بچند چهار صد رطل شده و بعضی گویند یوسف هم درین وقت بر آشفت و مالک را گفت این چیزها بها
من مستان که من حرم و از نقیصه بندگی بعیدم و تو میدانی که من کیستم و کیم من یوسف بن یعقوب بن اسحاق
بن ابراهیم هم ام مالک گفت وقت فروختن چرا خبر نکردی و شرف نسب و حریت خویش پیش پیدا نکردی
یوسف گفت وقت آن نبود و مقام اقتضا نمی نمود مالک گفت من این را به بیست درم خریده ام از تو که من
در سایه دولت تو میباشم بپوشم و بر دست تو بر نیامدت از آنچه خریده ام چگونه فروشم الغصه درد دل مالک افتاد
که یوسف را بقطفیر داد مالک بر خدمت یوسف آمد و گفت من بمتابعت گفته تو برداختم و چندین مال از دست
انداختم و تعظیم نسب ابراهیم هم کردم و خود را بمتابعت تو آوردم من پسری ندارم تا مال اندوزی برای او
گزارم تو بزرگ زادهٔ از خدای تو بخواه تا مرا فرزندی بخشد و مالی دهد یوسف انتظار آمدن جبرئیل کرد جبرئیل
دستوری آورد یوسف هم دعا کرد مالک را خدای تم دو پسر داد و چون قطفیر یوسف را در خانه آورد زن را گفت
این را بر پسری نگه دار و گرامی کن این آیه اشارت بدین قصه است معنی اینست گفت آنکه خریده است
او را درین حال که از اهل مصر است یا آنکسی که خریده است در مصر این تقیید از جهت احتراز اشتراء اول
است و در واقع آن خریدار عزیز شهر است اکرام کن جای او را و مقام بودن او را شاید او را حسن کرد ما
را نفع کند و سودمند شود تا بر و بهره داریم و او را فرزند خویش سازیم و اکرام مقام او کنایت در بستن گفته اند
سه کس را نافع داشتند همچنان ظاهر شده که ایشان پنداشتند قطفیر یوسف را نافع پنداشت همچنان بود که او
در دل داشت و زن فرعون آسیه خاتون که موسی هم را نافع تصور کرد حقیقة متصور او بظهور آورد سوم
ابوبکر که عمر را نیکو کار گمان برده بود و گمان او یقین بود با وجود پسران خلافت را بعد پسرد و آنچه گمان برده
بود یقین گشت و گمان او بعیان پیوست و بعضی بجاء آسیه دختر شعیب هم را ذکر کنند که فراست موسی هم
را پسندیده و بعد از تجربه همچنان بود که پسندیده بود و بعضی گویند فرعون بود چهار صد سال در زمین
مصر شوکت و غلبه نمود در اول عهد او یوسف نبوت داشت و در آخر او موسی هم نبوت داشت بدلیل قوله
ولقد جاءکم من قبل و این مستبعد نیست زیرا که فرعون چهار صد سال پادشاه بود و از ان جمله یوسف صد و بیست
سال عمر داشت و عدل و احسان نمود بعد از آن مرتبه موسی هم رسید و بعضی عهد او کار فرعون بهلاک دنیا
کشید و یوسف هفده ساله یا کم و بیش بر حسب اختلاف که گذشته بود که خریدند و در مصر آوردند سی ساله بود
که وزیر گشت سی ساله بوده بنبوت پیوست تا صد و بیست سال زنده ماند پادشاهی وقت ریان بن الولید و بعضی
گویند آن روز پادشاه فرعون بود غیر فرعون موسی که آنرا پسر ریان بن ولید میگفتند فرعون موسی هم از نسل

از نسل اوست وگفته اند قطفیر مذکور مسلمان قدیمی بود وایمان خودرا آشکارا می نمود وبا پادشاه شرط کرده
بود که اورا از دین نگردانند وآزاد اورا سایغ نگذارند وبعضی گویند عزیز مذکور کافر بود پیش حضرت یوسف ع
مسلمان گشت وبدین اسلام پیوست ٥ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ ٥
ای وکما انجینا اباه مکناه فی الارض بعضی کما انجیناه من الحطب الغضب واخرجناه من قعر الجب والقینا فی
قلوب الناس محبته وحین قیل من یزید زدنا قیمته کذلک مکناه فی الارض واین تشبیه مثبته است چنانچه در
بیان آمده وجمله وکذلک مکناه فی الارض وجمله وکذلک عطف است بر فعلیات سابقه معنی اینست وچنانچه
اورا از کشتن برادران نجات دادیم واز قعر چاه بیرون آوردیم ومحبت زلیخا در دل او انداختیم وقیمت اورا
افزون ساختیم وبراء او بزرگی حاصل کردیم واورا در زمین مصر متمکن گردانیدیم یا آنکه اورا بمکانت بادشاهی
رسانیدیم ٥ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ٥ عطف است بر جار ومجرور محذوف که متعلق مکناست
له فی الارض بحکم محکمه ومصالح عظیمه ولنعلمه من تاویل فعلنا ما فعلنا اوکان ما کان وبعضی واو زائده دارند
لنعلمه متعلق بمکنا بدارند وقائل شدن بوجه با درو انجام واو که باد رست یا مکان حذف معطوف علیه یا حذف
عامل که سایغ است بعید بود وآنچه در بعضی تفاسیر نعلم را بمعنی علمنا داشته اند وعطف ماضی بر ماضی نهاده
یا در آمدن لام که خاصه مستقبل است لا بعد باشد معنی اینست ویوسف را نجات بخشیدیم وممکن گردانیدیم
از جهت مصالح عظیمه وحکم فخیمه واز جهت آنکه اورا تعلیم کنیم واز تاویل احادیث بیاگاهانیم ومعنی تاویل
احادیث در صدر سورت گذشته وبیان پیوسته وبراء تعلیم احادیث واقع شد آنچه واقع کردیم آنچه
کردیم ٥ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٥ این جمله تذییلیست
ولکن اکثر الناس لا یعلمون استدراک است معنی اینست وخداء بر کار خویش غالب بود هرچه بخواهد
همان شود گاهی دشمنان را مسلط گرداند وگاهی از کید ایشان برهاند وگاهی محبت کسی در دل مردمان
افکند وگاهی کسی را برکشد وتمکین کند وکسی را علم آموزاند وبمرتبه اولی واخری برساند ولیکن بیشترین مردمان
خداء را غالب بر امر نمیدانند واورا بدین صفت نمی خوانند واز وی نمی ترسند ودر کارها بی باکی وبی
ترسناکی میکنند اگر اورا غالب بر امر خویش دانند کارهاء ناشایسته نکنند سوال چون تمکین متعدی
بنفس باشد وکنه مستعمل بود مکناه افضل وتقدیم بچه وجه مستقیم آید وچگونه سایغ نماید جواب ممکن تنزیل
فعل منزله لازم یعنی فعلنا التمکن لیوسف گفته اند بطریق تنزیل الحج ولازم گردانیدن وبعضی موقع الحج
فی عراضها مصلی دغه اند ٥ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ٥ لما متعلق آتیناه است
وجمله عطف است بر فعلیات سابقه معنی اینست وهرگاه که رسید یوسف ع مدت قوت خویش اورا
حکم وعلم دادیم وگنج حکمت در سینه او نهادیم ودران مدت یوسف هجده ساله وبعضی گویند بیست ساله
وبعضی گویند بیست ویک ساله وبعضی گویند بیست وسه ساله وبعضی گویند بیست وپنج ساله وبعضی گویند
سی ساله وبعضی گویند سی وسه ساله بود وبعضی گویند سی وهشت ساله وبعضی گویند چهل ساله وبعضی گویند
عمر او درهنگام بعثت شصت ودو ساله بوده ٥ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٥ این جمله تذییلیست
معنی اینست وهمچنین نیکوکاران را جزا دهیم ونیک کرداران را عطا بخشیم یعنی چنانچه یوسف ع جزاء نیک
دادیم ودر علم وحکمت بروی او گشادیم ودر زمین مصر متمکن گردانیدیم وبمرتبه بادشاهی رسانیدیم
هر محسنی را بر حسب حال واستحقاق او جزا دهیم ودرجه او بر حسب احسان او نیکویی کنیم ٥ وَرَاوَدَتْهُ
الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ ٥ عطف است بر فعلیات سابقه ای طالبت یوسف المراة ای
یوسف مستقر فی بیتها حق یوسف وهی زلیخا امراة قطفیر عزیز خازن الملک وامینه واراد موصول
با صله براء تحقیق مراودت باست معنی اینست یوسف را که لازمتش یوسف کاین بود در خانه درخواست

کرد وعشق او که در دل داشت پیش یوسف پیدا آورد چنانکه از عشق رنگ او زرد شده بود وتن او نزار ولاغر
می نمود خواب از او رفته وآرام وقرار از او گذشته دایه او چون علامت عشق دید بطریق سر از حال او پرسید از
دل خویش بر زبان آورد ودرد باطن اظهار کرد ودر این مذکوره برای حاصل مقصود یاری دایه درجواب
او گفت جمال خود اورا بنمای وپرده حسن خود برو بگشای گفت او سوی من نمی بیند ونزدیک من نمی نشیند دایه
گفت من چاره سازم وحیله بر دارم که او نزدیک تو آید ومقصود تو از او برآید لیکن این کار بی مالی شمار نشود
واین مطلوب بغیر سعی بسیار سر نزود زلیخا گفتار دایه قبول کرد ومال خطیر پیش آورد دایه مذکور خانه از
سنگ رخام ساخت وخلوتخانه لطیف برداخت ودر دیوارهاء آن خانه صورت یوسف وزلیخا باشکال
مختلفه نگاشت زلیخا دران خانه فرش حریر وبستر کیز افراشت واوانی وامتعه لطیف سهر جانبی داشت
تختی از زر مکلل بجواهر ثمین نصب کرد وخود را بانواع حلی وحلل آراسته وتاج مرصع بر سر داشت وپای بر
تخت آورد چون زمان ومکان سزاوار طلب یوسف دید ویوسف را بیگایک درون خلوتخانه طلبید یوسف چون
درون خانه هفتمین در آمد از حبس ترسید واین درها چنان ساخته بود که ببستن یکی هر هفت در بسته
می شد ودایه درها استحکم کرد وزلیخا با یوسف سخن آغاز کرد ودر معرض مخاطبت آورد گفت ای یوسف
بر روی تو خوبی بسیار است یوسف گفت تصویر کرده پروردگار است باز گفت موی تو چه زیبا وپرچین
است گفت اول که در گور جدا شود همین است باز گفت چشمهاء تو بغایت خوبست یوسف جواب گفت
بدین چشمها دیدن خداء تع مطلوب است باز گفت دیده بگشا وچشم خود را جمال من بنما گفت اگر یوسف
بر تو نظر اندازد نباید آخر عمر خدا اورا کور سازد چون سخن تا اینجا رسید زلیخا از سبب دوری جستن پرسید
یوسف گفت از تو دور میروم تا بخداء نزدیک شوم زلیخا گفت فراش حریر براء تو برگسترده ام مشغول شو بکاری که
براء آن آورده ام یوسف گفت اگر نزدیک تو روم از جنت بی نصیب شوم زلیخا گفت ای یوسف خشم من گزیدی
ورسن اطاعت من بریدی یوسف گفت چون دست کار خشم تو گزیدیم بدرجه خوشنودی خداء رسیدم زلیخا
در عقب آمد ودر کلمات ناپسندیده در آمد گفت من ترا ببها خریدم واکرام تو گزیدیم تو بر من تکبر میکنی ودم
تکبر وسرکشی می زنی زلیخا باز گفت ای یوسف این گفتار رها بگذار ودست بر سینه من بنه یوسف گفت اگر دست
بر سینه تو سازم بر آتشی که بر تن رسد صبر نتوانم زلیخا چون دید که یوسف نزدیک او نمی آید ورغبت نمی نماید از و
آب طلبید تا بدین بهانه نزدیک شود وقابل گرفتن کرد یوسف گفت آب دادن کاری دشوار است لیکن نزدیک
تو آمدن از من بدین کار سزاوار است زلیخا گفت ترا شوهری سازم قبول میکنی یوسف جواب گفت
کشت دیگری چگونه بکارم وموی خود را چوغ بیازارم زلیخا گفت ترا در دست عصا عیقان بسپارم ودر
تشدید وتعذیب آرم یوسف گفت چون خداء تع از ان او شود از این چیزها هیچ باک نیست زلیخا باز گریه طبیعت
کرد آورد ونرمی کلمات آغاز کرد گفت ای یوسف بچه از من باز می مانی وبکدام علت روی از من میگردانی
گفت سبب باز ماندن این کار خوف پروردگار است که ترا آفریده است وحرمت مولایت که مرا خریده وبرهمه
کس برگزیده زلیخا گفت مولی که از وی می ترسی بخوف او بد نمی رسی کاسه زهر برو بچشانم واورا اینجا دفن گردانم
که سزاء او بکفایت رسد وخوف او از دل تو برود وبندگان پروردگار ترا چندان صدقه دهم که از تو خوشنود شود
وخطره ناخوشنودی خداء تع از دل تو برود یوسف گفت ارتکاب جرایم روی سیاهی وفساد وتباهی است
وسبب رسوایی در ملاء اعلی که محفل رسل وانبیاست وموجب دخول نار وسوء غضب پروردگار است
بر من ستم روا مدار ودل بر ظلم مگمار ومرا از رحمت خداء تع محروم مساز چون سخن تا اینجا رسید وکار او درین
مرتبه کشید زلیخا برجست ودرهاء خانه بربست ٥ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ ٥ عطف است بر راودته
معنی اینست وآن زن درهاء خانه را بست وبراء گرفتن یوسف برجست ٥ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ

هیت بکسر ها و همزهٔ ساکنه و تاء مفتوح خوانده اند با مضموم و فتح ها و یاء ساکنه بضم یا رفع ان خوانند و بر همه وجوه
مذکوره صورت خوانده اند با اسم و فعل بمعنی فعال دانند و بعضی مقصوره و معتبر از هیات کویند و معنی مهیا ساختنه
کردن جویند معنی اینست وکفت زلیخا بیا من برای توام و این همه آراستکی برای تو کرده ام و پیش تو آورده ام ٥
قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ ٥ جمله مستانفه است چنانچه که کسی کفت ماذا قال یوسف حین قالت ذلک فقیل قال معاذ
الله ای اعوذ بالله معنی اینست کفت یوسف پناه میکیرم بخداء تع پناه کرفتن و باز داشت میجویم از خداء تع
باز داشت حقیقی از آنچه تو از من میخواهی از همه اسباب فساد و تباهی اِنَّهُ رَبِّيٓ أَحۡسَنَ مَثۡوَايَ ٥ ضمیر
عاید است بر زوج زلیخا که مذکور است در آیة وقال الذی اشتراه من مصر و جمله معلله استعاذة یوسف است و بیان
تبری از تو بم با آن است استعاذه از تحصیل مسئول اوست و تبری از زلیخا و مامول او و تاکید جمله از جهة تقدیم
ملوح است تنزیل سامع منزله سایل معنی اینست بدرستی که شوهر تو پرورنده و بر حکم شرا ظاهرا مالک منست
و نیکو کسترده است جای من او و اکرام کرده است مراحق او و بر من مرهون است خیانت بر اهل او چکونه کنم
و قدم درین کار چکونه زنم ٥ اِنَّهُ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٥ این جمله تذییل است و تاکید او از جهة ابراز مقصود
بر وجه وکادت است معنی اینست بدرستی که شان اینست که رستکار نشوند ظالمان که تجاوز از حد
کنند و چیزی در غیر موضع او افکنند و با محسن بیدی پیش آیند و با منعم صورت کفران نمایند ایشان از جوع
فلاح بود و چکونه نجاح باشد و توانی بود که صیرانه عاید بر خداء عز وجل دارند و معنی این جمله بنداریم
بدرستی که خداء تع پروردکار منست جای مرا اماصب کرده است جنوع روم بدرستی که فلاح نیابند ظالمان
یعنی آن بندکان نا روا و تجاوز کننده امر و نهی خداء تع ٥ وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا
بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ ٥ لام در جواب قسم محذوف است و جمله قسمیه معترضه است برای بیان قصد زلیخا و نزاهت
یوسف عم و تاکید او بقسم از جهة اظهار مقصود بر وجه وکادت است و هم بها عطف است بر همّت
که در ذیل قسم است و ان مصدریه است جواب لولا محذوف است ای لولا رفعه برهان ربه لرفع فیما هم
جمله لولا ان رای برهان ربه مستانفه است چنانچه که کسی پرسید ما ذا عاقبة الهم فقیل لولا ان رای
برهان ربه الی آخره معنی اینست و سوکند یاد میکنم هر آینه بدرستی که قصد کرد زلیخا بیوسف قصد زنا
با ختیار و قصد کرد یوسف بر زلیخا قصد طبع با ضطرار یا کویند قصد کرد زلیخا همت عزم و جزم و قصد
کرد یوسف هم خطره بی عزم اکر نبودی دیدن او برهان پروردکار خویش یعنی برهان عصمت
و حفظ حق مر او را هر آینه واقع شدی از و آنچه قصد کرده بود هر آینه کار ناشایسته و عمل ناپسندیده
از وی روی نمود لیکن برهان را دیده و قصدی که کرده بود کذاشته بعضی ازین بیشتر کفته کویند روایت
کنند که بند ازار کشاد و دل برین کار نهاد و بعضی ازین بیشتر کویند چنین روایت کنند که میان هر دو دلان
او بنشست جبرئیل عم بر برسید آورد شهوت او کشت این همه کذب و افترا است و مخالف قرآن و معارضه
دین است کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین است چه فحشا زناست و سوء
مقدمات زناست و هر دو از و مصروف شده و هیچ یکی ازین دو از و در وجود نیامده قابل شدن
بصدور مقدمات زنا مخالف این آیة است و اثبات آنچه قرآن نفی کرده است باشد و بعضی کویند
ولقد همت به برای همت بمخالطت و هم بها ای نقضها لولا ان رای برهان ربه بیغضها و تواند بود که
هم بها از روی معنی جواب لولا بود هم منفی شود زیرا که لولا امتناعی است و دلالت بر استیفاء جواب
میکند صاحب کشاف این وجه را از جهة آنکه تقدیم جواب لولا بر لولا بمثابه حرف شرط بود و جواب او
بمثابهٔ جزاء شرط باشد و این سخن محل نظر است زیرا که تقدیم جزاء بر شرط آمده است چنانچه اکر مکی
یکرمنی و انه طالق ان دخلت الدار و لیکن از روی لفظ او را جزاء نخوانند و مفید فائده جزاء دانند

تا تقدم جزا بر شرط نمی آید و از روی لفظ لازم نیاید و همچنین اکر این کلام لولا باشد تقدیم جواب لولا
بر لولا چرا جایز نبود این وجه که موجب اشفاء هم یوسف است باشد موافق آیة لنصرف عنه
السوء والفحشاء و موافق آیة لم اخنه بالغیب و ماعلمناه علیه من سوء بود و برهانی که یوسف دید
و بدیدن آن ازین کار رمید اقاویل است در ذکر همه اقاویل تطویل است و در ذکر برهان شانی است از
ذکر بعضی از آن چاره نیست و بعضی مثال یعقوب عم را انکشت سبابه بدندان کرفته دید و بدیدن آن ازین کار
رمید و بعضی کویند در سقف خانه لا تقربوا الزنی نبشته دید از هیبت آیة نهی جرید و بعضی کویند بر دیواری که
برابر او بود حق سبحانه و تع نقش ولا تقربوا الزنی عنوداران دیوار چون روی بدیوار دیکر کرد ان الله وی وان
علیکم لحافظین دید بعد از آن نظر بر دیواری دیکر کرد ایند دری واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله مسطور
بنداشت چون بر دیوار چهارم نظر افتاد نقش یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور جز دا چون سر فرو
کذاشت ای یعلما اسم ولدی نبشته یافت چون بر سقف نظر کرد حق سبحانه و تع صورت یعقوب و بعضی کویند
صورت عزیز بر کریختن اشارت کنان در نظر او آورد بدین برهان ازین عمل کریخت و بر زلیخا نیا و بخت و
بعضی کویند زلیخا جامه بر بت خویش پوشید و پنهان ساخت یوسف کفت زلیخا از معبودی که نمی بیند و نمی
شنود شرم دارد کسی که میداند که معبود او میداند و می بیند چکونه شرم ندارد و بعضی کویند جبرئیل عم و بعضی
کو اسرافیل و بعضی کویند بیعقوب کفت با سمک مکتوب فی الانبیاء وانت تعلم عمل السفهاء یعنی نام تو در دفتر
انبیاست و عملی که کردن میخواهی عمل سفهاست و بعضی کویند کسی را دید که کفت ای یوسف اکر این کار کنی خود را
از ورطهٔ نبوت فرو دافکنی و بعضی کویند برهان یاد آوردن عفت خویش و بزرکی پدران و حالت عظمت و
عصمت ایشان در آن وقت در دل یوسف لایح نمود و بر تقدیری که هم بضه بها باشد برهان یاد آوردن نهی از
ردن کسی بعیز ولایت در صحف ابراهیم دیده بود ٥ كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ
کذلک لنصرف متعلق است بفعل محذوف ای کما ذکرناه ثبتناه مثل ثبت ذکرناه و این جمله معترضه است
برای تثبیت یوسف عم بر عصمت و حفظ خداء تع باز ماندن از سوء و فحشا معنی اینست همچنین اب یوسف
را کفتیم و او را بر عفت و عصمت ثابت داشتیم و از یوسف مقدمات زنا زایل ساختیم ٥ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا
ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٥ جمله معلله است یا مذیله معنی اینست چنین بود زیرا که یوسف بدرستی که از بندکان مخلص
ماست و خالص ارنده ایمان و ایقان است و بر قراة فتح لام و بصیغه نیز خوانند معنی چنین می شود که یوسف عم
بدرستی که از بندکان خاص و مخلص ماست که خلاص داده شده است از فساد و تباهی لاجرم این کار نکرد و خود
را در بلاء زنا نیفکند وَٱسۡتَبَقَا ٱلۡبَابَ وَقَدَّتۡ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٖ وَأَلۡفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلۡبَابِۚ
عطف است بر وقالت هیت لک الباب منصوب بنزع خافض است ای واستبقا الی الباب بر طریق واختار
موسی قومه ای من قومه زلیخا بر یوسف بر شتاب رفتند و بیکدیکر سبقت و پیشی جستند و شوهر زلیخا را نزدیک
در یافتند و در یافتن او را در یافتند و زلیخا که دامن یوسف کرفته بود فرو آورد و پیراهن او را از پس پاره
کرد و در هنکام دیدن شوهر زلیخا زلیخا را دید حالتی را مشاهده کرد که بپسندید کفت این چه حالت و
چه اعمال است روایت کرده اند چون یوسف برهان دید کریخت اغلاق و اقفال درها هم بر کریخت راه آمدن
یافت زلیخا با آشفتکی دنبال او شتافت و دامن پیراهن او کرفت از کشیدن زلیخا در پیراهن اشقاق و
انخراق پدیرفت در آن زمان که هر دو میکریختند ولی شتافتند عزیز را که شوهر زلیخا بود یافتند ٥ قَالَتۡ
مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ أَوۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٥ قال مستانفه است چنانچه که
ما قالت زلیخا فقیل قالت جمله ما جزاء من اراد باهلک سوء الی آخرها مقول است ما نافیه است یا استفهامیه
انکاریه و بر هر تقدیری استثناء الا ان یسجن مفرغ است معنی اینست کفت زلیخا شوهر خود را اینست

جزاء کسی که خواهد اهل ترا بدی یا چیست جزاء آنکه بخواهد با اهل تو بدی مکر آنکه در بندخانه کردن و یا عذابا
دردناک کرده آید زلیخا بامتناع یوسف از اطاعت او آزرده شده بود دوستی برو با آورد ایذاء را اتباع نمود
عمل بدوستی نکرد ایذاء پیش آورد عیب خود پوشید و در هلاک و ایذاء او کوشید از جهة آنکه او دوست
او از آن بود اتباع بدوستی نمود و بعضی گویند درین سخن عمل بدوستی کرد که از ورطهٔ قتل که در حبس آورد
واین باب از دوستی و محبت را بدی از آثار نیکو ای و موده لان بعض الشر اهون من بعض ○ قَالَ هِيَ
رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي ○ ای قال یوسف و این جمله مستانفه است چنانچه کسی گفت ماذا قال یوسف حین قالت
ذلک فقیل قال کذا معنی اینست گفت یوسف زلیخا مرا از نفس من مطالبه کرده و خود را و مرا درین معرض
آورده ○ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا ○ عطف است بر قال هی راودتنی عن نفسی که دعوی از یوسف است
معنی اینست وگواهی داد برای یوسف درین مدعی گواهی از اهل زلیخا بعضی گویند پسر برادر او و بعضی گویند
حکمی که در درگفتار و کردار معتمد علیه میبود که ملک و عزیز مصر در کارها سوی او رجوع داشتند و او حکیم
امین و راست گو می پنداشتند و بعضی گویند شاهد خوکی است که با عزیز یکجا نشسته بود و بعضی گویند صبی ای
بود که عاجز از سخن می نمود بر طریق خارق عادت زبان کشاد و پیراهن یوسف گواهی داد و بعضی گویند مخلوقی
بود نه انسی و نه جنی که پیدا آمد و بر مدعاء یوسف اداء شهادت کرد ○ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ
فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ
وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ○ شرطیات بیان شهادت اجمله است و سو من الکاذبین حال است و جمله
و هو من الصادقین عطف است بر صدقت و کذبت از باب عطف اسمیه بر فعلیه بر طریق اجئتنا بالحق ام
کنت من اللاعبین و مانند آن معنی اینست اگر باشد پیراهن برین صفت که پاره کرده شده است از
پیش زلیخا صادق بود و بودن یوسف از کاذبان صادق و ثابت شود و اگر باشد پیراهن یوسف برین
صفت که پاره کرده شده است از پس زلیخا کاذبه و مجرمه بود سوال شهادت مبین از صرب است جمله
شرطیه که مستلزم عدم جرم باشد بیان شهادت چگونه بود جواب تعلیق بعلامتی که لا محالة واقع است بمنزلهٔ
شبهه ثابت است موجب جرم و وجود جزاست شک نیست که استعمال اینچنین شرط در اداء شهادت روا است
نه بینی که حاضران معلوم گشت و حکم یوسف ○ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ
إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ○ لما ظرف است مر قال را انه من کیدکن مقول قال است و قال
با مقول جواب لما ست و جمله عطف است بنا بر شهد شاهد من اهلها ست و ضمیر رای عاید حکم بر
جلیس عزیز که شاهد بود و یا بر شوهر زلیخاست و تاکید او از جهة تقدیم ملوح است معنی اینست پس هر
گاه که پاره شده را دید که از پس است علامت صدق یوسف و کذب زلیخا او را ظاهر نمود دل بر کذب
زلیخا بر دعوی خیانت یوسف و صدق یوسف در دعوی برادت خویش آورد خطاب انه من کیدکن ان
کیدکن عظیم کرد یعنی بدرستی که این افتراء و بهتان از کید شماست ای طایفهٔ زنان بدرستی که مکر شما است عظیم
و شبهات الخیم ○ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ ○ یوسف بتقدیر حرف ندا منادی
و جمله ندایه مقول قال است و این جمله در جواب ماذا قال بعد ذلک مستانفه است معنی اینست یوسف
میخواست شکایت بنیاد نهد و حکایت زا نزد عزیز د هد عزیز با شاهد دریافت روایت کرده اند
شوهر زلیخا گفت ای یوسف ازین گفتار اعراض بکن قصه معلوم شده است شرح و بسط مکن و ای
زلیخا برخود آمرزش طلب کن و سخن بیهوده مکن ○ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ○ جمله
معلله است و تاکید او از جهة رد انکار است معنی اینست زیرا که بدرستی که تو هستی از خطاکاران و این
خطا از تو زاده است و این جریمه از تو افتاده است و این جمله تکمیل است برای دفع وهم کسی که گمان برد که امر

زلیخا

زلیخا با استغفار از جریمه بود که از زلیخا بشرکت یوسف روی نمود و انک کنت من الخاطئین که از زلیخا بشرکت یوسف
بتقدیم مسند الیه بر جزء فعلی بر وجه تخصیص آورد و دفع وهم شرکت زلیخا با یوسف کرد ○ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي
الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ○
نسوة اسم جمع است کسر نون و ضم آن آمده و تانیث او لفظی است و در فعلی که مسند به سوی مونث لفظی
در تحرک تاء و ترک آن رواست چون طلع الشمس و طلعت الشمس اینجا قال وارد بر ترک تاست و جمله عطف است
بر جمله سابقه و امراه العزیز تراود فتیها مسند است و جزء مقول قال است و جمله قد شغفها حبا تعلیل
است یا حال است و جمله انا لنریها فی ضلال مبین مستانفه است در جواب سوال تم بریها و جمله شاهد جال
یوسفی امارت انکار مضمون جمله است چه کسی جال یوسف مشاهده کند دوست دارند او را ضلال نداند
و گمراه نخواند او را تنزیل منزله کردند و جمله را موکد آورد معنی اینست و گفتند جماعتی زنان زن ساقی قدرت
او و زن خباز و زن حاجب و زن بندمودن که زن عزیز مصر غلام خود را از نفس او میجوید و مراد طلب
او می پوید بدرستی او را آن غلام از روی محبت فریفته کرده و دل او برده بدرستی که ما هر آینه او را در گمراهی
ظاهر میدانیم و در ضلال افتاده و دل بهواء او داده میخوانیم هرچند که غلام با کمال جمال بود بدین حد انبساط
با آنکه او را ملایم نباشد ○ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ ○ لما ظرف است مر ارسلت
و جمله عطف است بر و قال نسوة ای و قال نسوة کذا فارسلت الیهن حین سمعت بمکرهن معنی اینست بعضی
زنان چنین و چنین گفته اند و در ره مذمت و نکوهش رفته اند پس هر گاه که زلیخا آن بد سکالی و گفتار نا
پسندیدهٔ زنان را شنید بسبیل ضیافت خواست که حاضر آرد تا برهان یوسف را بر ایشان بنماید و از حیز
ملامت و مذمت بیرون آید و بعضی گویند چند زنان بودند از زنان کرام و دودمان عظام برای ایشان
ضیافت ساخت و مائده بپرداخت ○ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً ○ جمله عطف است بر جمله
لما سمعت بمکرهن و ارسلت الیهن معنی اینست و ساخته کرد برای ایشان تکیه گاهی با فرش و عظمت
و جای ○ وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا ○ عطف است بر اعتدت معنی
اینست و هر یکی را از ایشان کاردی داد و ترنجی بر دست هر یکی بنهاد ○ وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ
فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ○ فا فصیحه است و لما ظرف است مر اکبرنه و اکبرنه
جواب اوست و جمله عطف است بر اخرج علیهن که محذوفست و قطعن ایدیهن عطف است بر اکبرنه
معنی اینست پس هرگاه که زنان مذکور نظر بر وی گماشتند از غایت جمال او را بزرگ پنداشتند و بیهوش باکمال
گشتند و بی اختیار دستهای خویش را ببریدند و از ترنج فرق نکردند بیت ملامت گوی بی حاصل ترنج از دست
نشناسد ○ دران معرض که چون یوسف جمال از پرده بنماید ○ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ ○ حاشا بالف آخر
و بحذف او خوانده اند و معنی یکی دانند و حاشا برای تنزیه است مستثنا است از اتصاف سوی و بمعنی تنزیه است
انصف کل موجود بالسوء حاش الله لام زائده است معنی اینست و گفتند جز خدای هم نبیم بعیب الله
بی عیب خداست آگاه نه ایم که این صورت و چه شمایلست بی عیب چگونه کویم و تنزیه او را مقصر جنوع جویم
○ مَا هَذَا بَشَرًا ○ اینجمله بیان فلما رأینه اکبرنه است معنی اینست یوسف صورت بشر ندارد و دل
ما او را جز ملک نمی پندارد ○ إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ○ اینجمله تاکید است مر جمله ما هذا
بشرا را اثبات ملکیت بغیر بشریت است معنی اینست نیست یوسف مگر فرشته بزرگ و کثافت بشر ندارد
و در روی صفاء ملکیته می پندارد بیت که میگوید که هست او از نسل آدم ○ بدین خوبی نباشد آدمی زاد
صورت بشر که دیدیم بصورت او نمی ماند لاجرم مردم او را ملک میخوانند روایت کرده اند که روی حضرت یوسف
چون آفتاب بودی و رنگ او چون رنگ آتش نمودی و وقت تبسم از دندانها انوار ساطع شدی و وقت تکلم

از دهن روشنائی و بوی خوشی پیدا آمدی وارث حسن آدم بود و در کمال از همه آدمیان ممتاز میشود هر که
دیدی فریفته شدی و هر که صفت او شنیدی آشفته شدی زنان بدیدن اینچنین صورت چگونه بی تاب
نشوند و از دیدن سرو بالاء او جنوع از دست نروند **بیت** باچنان سلسلهٔ زلف که لیلی دارد
حق بدست است بمجنون که دیوانه شد است **سوال** نفی بشریت از کسی که بحقیقت بشر است و اثبات ملکیت
در حق کسی که بتحقیق ملک نیست نفی حقیقت ثابته و اثبات امری منتفی است الحایق لا ینبغی والمنفی لا یثبت
مطابقه این نفی و این اثبات مر واقع را چه وجه بود و صحت آن بر کدام قاعده مبین باشد **جواب** این کلام
از باب تمثیل است بر طریق اذ ذکر اهم المعنی دجل او بر حواری یعنی حال یوسف در نظافت و لطافت تمثل است
بکسی نماید که او بشر نبود و ملک باشد و استعارت از باب ادعاست و منافی کذب است و غیر واقع بدون خبر
ادعاء مطابق واقع از و میرود ٥ قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ ٥ قالت فذلکن الذی
لمتننی فیه مستانفست **معنی اینست** گفت زلیخا پس آنکس ای زنان آنست که شما مرا در محبت او ملامت می
کردید و مرادم شان او نکوهش می آمد دیل **بیت** گست از زلف پریشانت گر ایشان نشود
یا که از طرهٔ پیچان تو بیجان نشود ٥ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ٥ جمله معترضه است
براء کشف راز با همراز و باز نمودن سازوی و ساز خود با ابناء زلیخا چون زنان مذکوره را دید که از دست
رفتند و بیهوش گشتند و دستها را از ترنج نشناختند و بکارد بجاء ترنج دست بریده ساختند ایشان را
هم دست خود یافت و در کشف راز خود با ایشان شتافت آنچه از عشق او می پوشید پیش هم دستان
و هم دردان در اظهار آن کوشید **معنی اینست** و بسوگند یاد میکنم هر آینه بدرستی که او را اراده خود کردم
و آرزوی خود مطالبه کرده ام پس اظهار عصمت کرد و دل بر تحصیل مراد من ننهاد ٥ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا
آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ ٥ لام موطئه قسم است جزاء شرط را از وی انداخت
و اینجمله معترضه است برای بیان اهتمام خویش در سر کار و براء شکایت از آزار **معنی اینست** و بسوگند
یاد میکنم که هر آینه اگر یوسف آنچه او را میفرمایم نکند خود را البته در ورطهٔ رنج و عنا افکند و هر آینه مسجون
شود و در بندخانه رود و هر آینه باشد از خوارشدگان و زبان کشندگان ٥ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ
إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ٥ رب بتقدیر یاربی است و جمله منادیه با جمله که بعد اوست کلام مقول قال
است **معنی اینست** گفت یوسف ای پروردگار من بندیخانه نزد من بهتر از آنچه او را سوی آن میخوانند
و آنچه این زنان مرا گویند و حصول آن از من میجویند زندان بر من اولی و اجدر است که آن موجب عنا است
و این موجب روشنائیست در عقبی **سوال** احب اسم تفضیل است موجب آنست که کاری که ایشان
و زنان محبوب کسی بود لا سیما محبوب انبیا چگونه بود **جواب** آمدن فعل در اسم تفضیل بر وجه فرض بسنده
بود و وجه تحقق لازم ندارد چون بنی افقه من الجلد و اعلم من الحمار بندارند ٥ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي
كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ٥ شرطیه عطفست بر اسمیه
سابقه **معنی اینست** و اگر دفع نکنی از من بدسگالی این زنان را و مکر و خداع ایشانرا میل کنم سوی ایشان ٥
و باشم از نادانان فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ٥ عطفست بر قال
معنی اینست یوسف مناجات کرد و خدای تعالی آنرا در حیز اجابت آورد پس مستجاب کرد
پروردگار او برای او دعاء او و دور کرد از وی مکر این زنان و بدسگالی ایشان ٥ إِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٥ اینجمله تذییل بود و تاکید او از جهة اظهار مقصود بر وجه مکادت باشد
معنی اینست بدرستی که خدای تعالی سمیع است گفتار ایشان می شنود علیم است حال دل میداند ٥ ثُمَّ بَدَا لَهُم
مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ٥ بر اصل است که فاعل از مضمرات و عایدا

برواتی که ظهور او نزدیک خواهش کارها در دلها مقرر است و ظهور هر کاری کفایت آن عزم بران است و عزم
در کاری در حکم قسم بود از جهة لام و نون تاکید در لیسجننه جواب قسم سایغ باشد حتی در حین براء غایت
است و متعلق است بلیسجننه و جمله ثم بدا لهم عطف است بر فعلیات سابقه پس ظاهر شد مر عزیز مصر
را احوال او و رای آن که یوسف را در بندخانه کنند و در زندان افکنند جزم کردند و سوگند خوردند که هر آینه
او را مسجون سازند و در زندان افکنند تا هنگامی که مصلحت ایشد و تا وقتی اختیار مسجون ساختن او کرده
وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي
أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٥
اینجمله عطف است بر جملهٔ سابقه از باب عطف قصه بر قصه فتی در لغت عرب بنده را گویند قال احدهما
صفت فتیان است و جمله تاکل الطیر منه صفت است مر خبز را و جمله نبئنا مستانفه است چنانچه که
یوسف گفت ماذا تطلبون فقیل نبئنا و ضمیر واحد مذکر در تاویله عاید است یا مونث است یا تعلیل
است روایت کرده اند دو بنده پادشاه که یکی ساقی و در دوم اختلافست بعضی گویند خباز و بعضی گویند خوان
سالار بران دو بنده تهمت تعبیه زهر براء هلاک پادشاه واقع بود پادشاه ایشانرا حبس در بندیخانه
فرمود این قصهٔ ایشانست **معنی اینست** و دو بنده از بندگان پادشاه با یوسف در بندیخانه در آمدند
و در زندان با او مصاحب شدند و معیت مذکور معیت عرفی است جهة در در آمدن بندیخانه ازجهة
یکی در در آمدن تعاقب می باشد نه تقارن در آمدن بندیخانه را در عرف تقارن می دارند و معیت نمی پندارند
و بعضی گویند مع بمعنی بعد است چنانکه در قصهٔ بلقیس در واسلمت مع سلیمان آمده چنانچه در تفسیر
معنی در آیهٔ فان مع العسر یسرا آورده ایشان در بندیخانه مصاحب و انیس گشتند و الفت گرفتند و یوسف
را علم تعبیر خواب داده بودند و او را تعبیر رؤیا بمیمن مشاهده و معاینه می نمودند ناگاه ساقی گفت من
خواب دیده ام چنانچه که انگور را چیده ام و می افشرم و آن گفت من نیز در خواب سه دسته نان دیده ام
که نان را بر خود کشیده ام پرندگان در هوا می پرند و نانی که بر سر مراست میخورند بیا کاهان ما را از تعبیر
این خواب بدرستی که ما می بینیم ترا داننده چیزها همه باب ٥ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ
إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ٥ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال
یوسف حین قالا ذلک **معنی اینست** گفت یوسف بیاید بر شما طعامی که روزی کرده شوید از طعام
مگر آنکه خبر کنم شما را با مدن از پیش از آنکه بیاید تمام فایده این کفتار اظهار خویش بود تا ظلوم بهره کیرند
و مواعظ و مصالح دینی از و بدیرند ٥ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي ٥ ذلکما اشارتست سوی
تاویل و اخبار مذکور کاف حرف خطابست براء خطاب مثنی و ذلکما مرفوع المحل بر ابتدا است مما علمنی
ربی خبر مبتدا است و جمله مستانفه است در جواب من این هذا لک **معنی اینست** آن یعنی تاویل و
اخبار مذکور آن دو جوان از تقدیر کردن خدای تعالی و علم دادن او مرا بر این وجه من ابتدائیه است فانبیه
است و اگر ما موصوله یا موصوفه باشد من بیانیه یا تبعیضیه معنی چنین بود آن یعنی تاویل مذکور و اخبار
کنایه است از جنس تقدم کرده است خدای تعالی و علم داده است پروردگار من مرا بسبب بر تعلیم برکات و نجم
إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ٥ جمله مستانفه است در جواب من این حصل لک
التعلیم و این ات من هذه المکان العظیم و تواند بود معلله باشد ای علمنی ربی لانی ترکت ملة قوم و
تاکید جمله از جهة آنست که ترک ملة مخالفان کفایت از استحقاق و استعداد تعلیم است و تعلیم دعوی
تعلیم ملوح است بر استحقاق و استعداد آن سامع را در معنی مکنی عنه بتقدیم ملوح منزله شاید کرد و جمله
را موکد آورد **معنی اینست** بدرستی که من گذاشته ام دین گروهی که ایمان بخدای تعالی نمی آرند و دل بر دین مسلمانی

نمی کاوند وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۝ اینجمله عطف است یا حالاست وهم مکرراست براء
تاکید وتقدیم بالآخرة ازجهت تخصیص کفته واین وجه مشکل است قومی که ایمان بخداء ندارند کفر ایشان
مخصوص بآخرة نپندارند وتوانند بود که هم اول مبتدا بود وبالآخرة خبر مبتدا ای هم ملتبسون بالآخرة جمله
ثانیه یعنی ملابس که مضمون جمله اولی است باشد معنی اینست وایشان بانکار آخرت ملتبس اند ایشان
کافرانند یعنی بآخرة ملابسه کفر داشتند وایمان نمی آرند ۝ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَ
يَعْقُوبَ ۝ عطف است بر ترکت ابراهیم واسحاق بدل از آبائی است معنی اینست و پس روی دین پدر
خویش ابراهیم واسحاق ویعقوب کرده ام وصه متابعت ایشان رفته ام سوال در تناول آبا پدر
وجد میان حقیقت ومجازاست جواب تناول مجاز معنی حقیقی را من حیث انه حقیقت روا نیست
اما بر سبیل عموم مجاز بودن حقیقت جزئی از جزئیات رواست واز آبا اصول وکبار مراد دارند وآنرا متناول
بروجه بنداردند از باب عموم مجاز بودن باشد از قبیل جمع حقیقت ومجاز بود ۝ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ
بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۝ اینجمله تعلیل است مر ترک دین اعداء واتباع ملت آبا معنی اینست نیست شایان ما را که
شریک کردانیم بخداء تعالی چیزیرا از هر چیز که باشد واز هر جنس وهر نوع وهر صفت که بود خصوصا سنک وکوهر
بی سمع وبی بصر چکونه آنکه دایم وجه نوع معبود کردانیم از زمره ما این کار ناشایسته نباید وایچنین عمل نا
بسندیده روی نماید ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۝ اینجمله معترضه است براء مدح اتباع دین وذکر شرف این کار وبودن
این نعمتی مبین ولکن اکثر الناس استدراک است وبراء دفع وهم که چون غالب آنست که هر که نعمتی از کسی یابد
اورا منعم مذکور دفع کرد معنی اینست آن یعنی اتباع دین از فضل خداء است بر ما معظم رحم ولاجرم این
عطیه را ذاکریم وجلالت این نعمت را شاکریم ولیکن اکثر مردمان در ره سپاس داری نمی پویند وشکر
نعمتی که برایشان فایض کشته نمیکویند ۝ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ ۝ اینجمله معترضه است براء تنبیه دو یاری که یوسف را در بندخانه مصاحب بودند وسوی شنیدن
پند او میل نمی نمودند وصاحبی السجن در اصل صاحبین بود نون از جهت اضافت ساقط کشت ویا نیز
از جهت التقاء ساکنین بیرنک پیوست واستفهام در جمله ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
القهار براء تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار کردن واعتراف بحق آوردن معنی اینست ای دو یار
بندخانه ارباب متفرق وموای متعدد بهتر بند یا خداء تعالی که یکی است همه بقهر او مقهورند وبفکر مقهورت
مذکورند هیچ عاقل مقهور را با وجود قاهر اله نکیرد وپرستش مخلوق با وجود خالق نپذیرد ۝ مَا
تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ ۝ این معترضه دیکر است
براء اظهار شناخت حال کافران وبیان قباحت وکار ایشان اسم اینجا بمعنی مسمی است ونیز بمعنی اسم
که دال است بر مسمی بدلیل سمیتموها انتم وآباؤکم کسی بتراشیده بنده او چکونه باشد وشخصی را که
خود نام کند نام بمعبودی او چکونه باشد این باشد حال کافران حالی عجیب است واین کار در شان
کافران کاری غریب است سوال بالاخطاب مر مبنی را بود اینجا صحت خطاب بصیغه جمع بچه
وجه روی نمود جواب نسبت خطاب مثنی سوی جمع در اباه یقعدون بمعنی جنسیت فعل واحد است
سوی جماعت بمعنی در ایتها العیر انکم لسارقون واین را در اصطلاح شبه التفات کویند ودر بلاغت در
راه این اسلوب بسیار پویند معنی اینست نمی پرستید شما خداء تعالی را مکر اوثانی را که نام کرده اید شما
ایشانرا معبودان ۝ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ۝ اینجمله حال است از اسمائی که مفعول است
مر ما تعبدون را معنی اینست نمی پرستید شما مکر مسمائی را که شما وآباء شما نام کرده اید وبراء ایشان نامها

بلا آورده اید وفرستاده است خداء تعالی بر پرستش ایشان از حجتی ودلیلی ونداید شما براء صحت آن سنتی وسبیلی
بی حجت کار میکنید وخود را در ضلالت می افکنید ۝ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا
إِيَّاهُ ۝ ان نافیه است الا لله مستثنی مفرغ است ای ما الحکم لاحد الا لله وجمله تعلیل است مر انزل الله بها
من سلطان معنی اینست بر پرستش آنچه می پرستید شما را حجتی نفرستاده وشما را درین کار برهانی ننهاده
زیرا که حکم نیست مر هیچکس را مکر خداء را وحکم دیکری کار نیاید وحجت ساختن آن نشاید حکم خداء تعالی
فرموده است حکم حکمی سزاوار بوده است که جز خدا را که فرموده است می پرستید وغیر او را اله مکویید
وپرستش غیر خداء تعالی خلاف حکم بود موجب بار شد ۝ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ۝ جمله تذییل است معنی اینست
آن یعنی توحید خداء تعالی پاک ونفی تو اشراک وبیان آن غیر او را می پرستید وجز پرستش او مکزینید که این دین
استوار است جز این ناسزاوار است ۝ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝ لکن
برای استدراک است یعلمون منزل است معنی اینست ولیکن بیشتر مردمان از اهل زمانند ودینی که
برایشان بیان کرده شد نمیدانند ۝ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ
خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ ۝ جمله ندائیه است مکرر است
براء تاکید اما براء تفصیل یا اجمله است معنی اینست امایکی از شما انکور افشردن وشیره او کشیدن
دیده است اورا بشارت عظیم رسیده است ساقی مولی خویش خواهد کشت وبعده شراب اولی خواهد
پیوست واما دیکری که نان بر سر خویش کشیده است و پرندکان را خوردن از بالاء سر خود دیده اورا بر
دار خواهند کرد پرندکان بعض اجزاء سر او خواهند خورد بعد از ذکر این تعبیر وتحقیق این تعبیر هر دو
منکر شدند وبعضی کویند صاحب وعید هلاک دیدن خواب را منکر کشت وباعتراف کذب خویش پیوست
حضرت یوسف صدیق علیه سلام الله وآبائه وعلی نبینا وجمیع انبیائه کفت ۝ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ
تَسْتَفْتِيَانِ ۝ جمله تذییل است معنی اینست تمام کرده شد وحکم کرد اینکه آمد کاری که در واستفتا
میکردید وحکم آن می جستید یعنی تعبیر خواب شما محقق کشت وقصه رویا برویت خواهد پیوست وبا
معتبر تعبیر است در نیکی وبدی خواب را تاثیر است هم ازین جهت خوابی که کسی بیند تعبیر بر حسب مطلوب خود
تعبیر کند وخواب نیک را تعبیر بد در حیز بدی افکند ونیز کفته اکر خوابی مکروه بیند سه بار اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم کوید وآب دهن جانب چپ اندازد بدین تعوذ وتوی انداختن شیطان را مطرود ومرجوم سازد
وآن خواب بر کسی نکوید وتعبیر آن از کسی نجوید خواب مذکور اورا زیان نکند واورا مشقتی ومضرتی
نیفکند در حکایت آورده اند که خواجه ربیع شخصی کامل بود مریدی از مریدان او شیطان را در خواب دید
ما ماکه مردی او را میکوید که ربیع دوزخی است وجلو خلق از ونیکی بچه وجه میجویند مرید مذکور حیرت
زده وحیران شده بخدمت خواجه در آمد واز رویت رویاء هولناک از دست رفت کفت خوابی هولناک
دیده ام وتعبیر او از کسی نپرسیده ام خواب مذکور تقریر کرد وروی به بر آورد ربیع بتعوذ پرداخت وسه بار
اعوذ بالله کفت وهر بار آب دهن جانب چپ انداخت وبروایتی مذکور کفت مر برادر که در خواب دیده
شیطان است واین خواب نمودن ترا لازم آنست که ترا از اعتقاد دور اندازد واز نعمت ارادت محروم سازد
بر اینچنین خواب اعتماد نباید کرد ومستحیل را در معرض تحقیق نباید آورد رائی مذکور بر ربیع روز دیکر باز
رسید خوابی دیکر که دیده بود باز کفت وکفت امشب سک سیاه دیده ام که زنجیر کرده پیش من آورده اند
وبر پیشانی آن سک سه داغ تازه کرده اند ربیع کفت این سک نمودار آن شیطان است که دی شب تشویش
داده بود وآن سه تعوذ من با سه آب دهن انداختن بر پیشانی شیطان سه داغ تازه نمود واکر خوابی
بشارت بیند آنرا در باطن بهجت بکزیند بر دوستان بکویند وتعبیر آن بجویند واکر خوابی که دیده است

آنرا ندانند اضغاث احلام خوانند وبتعوذ وتوی انداختن جانب جپ رفع کردانند و بدانند که اینچنین خواب
اثری نداردو هیچ زیانی ندارد چنانکه فال نیک بزنند ودل بر بشارت آن بندد وبفال بد التفات نکند وخاطر
را در تشویش نیفکند قال النبی صلعم لا الخبر وخیرها الفال اما تعبیر خواب به تعلیم حق بوسته وشهود بصدق صواب
کشته وبه میسره باشد یا از احلام بود معتبر دارند ودلیل پندارند اگر پیش معتبر بیا ورد وی خواب اورا هیچ زیان
نکردی روایت کرده اند بعد سه روز مذکور را یا ان مذکور را از حبس بیرون آوردند واز تفتیش هر که ایشانرا
وسمت کرده بودند تفحص کردند شرابی که ساقی آورده بود واو را آشامیدند اورا هیچ زیان نرسید وطعامی
که خباز با طباخ ساخته بود او را امر بخوردن کردند بخوردن آن اقدام ننمود جانوری دیگر را خوردن آن طعام
نمود چون جانور خورد فی الفور مرد خیانت او بتحقیق پیوست وخیانت او محقق کشت اورا بردار کردند
وبهلاک سپردند واورا ساقی ساخت واو از خیانت مبرهن کشته ومعامله او بصیانت ودیانت پیوسته
او را امر عملی که بود داشتند ومرتبه او را بیش از ان که بود ساختند ۰ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا
اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ
بِضْعَ سِنِينَ ۰ ناج قایم است مقام دو مفعول ظن وجمله صله الذی اذکرنی عند ربک مقول قال ا
ذکر ربه ای ذکر یوسف عند ربه اضافه بادنی ملابست وتواند بود که اضافت ذکر سوی فاعل باشد
واز یاد کردن ملک که یاد دهانیدن او مراد شود فانسیه الشیطان سبب ذکر وهو یذکره ایا سوال
فراموش کردانیدن شیطان ناجی را یاد دهانیدن او شود فانسیه الشیطان سببیست برای یاد کردن
ملک یوسف را وتواند بود که ضمیر انسیه عاید بر یوسف بود سوی عزیز خدا تم بود معنی چنین می شود و
مر ساقی ناجی را یاد بکن مرا نزدیک ملک خویش بتوجه که سوی عزیز خدا تم کرد ودل بر یاد دهانیدن ساقی
آورد پس فراموش کردانید شیطان او را از یاد کردن پروردکار خود چون عزیز خدا تم را خواند از شومی
آن چند سال در بندیخانه ماند واین وجه عزیز بعیدست که بدین حد استیلاء شیطان بر پیغامبران بعیدست
فلبث عطفست بر فانسیه الشیطان معنی اینست وکفت یوسف مر کسی را که کمان برده بود که بدرستی
که او نجات یابنده است ومخلص شونده از میان آن دو که خواب دیده بودند واستبعاد آن می نمود بدو
تواند بود که ظن بمعنی علم باشد چه بتعبیر پیغامبرم پیش از تقرر دبظنی است وبعد از تقرر قطعی است یاد کن
مرا نزدیک مالک خویش تا مرا یاد آرد وازین بند بکدارد مر فراموش کردانید شیطان ناجی را یاد کردن یوسف
نزدیک مالک خویش ویاد دهانیدن حال بشومی آن در نیک کرد ویوسف هم در بندیخانه چند سال بماند وبعضی
کویند بضع از یکی تا چهار وبعضی کویند از سه تا نه وبعضی کویند از سه تا ده وبعضی کویند هفت سال بشومی
این حادثه ماند واگر در آمدن یوسف در بندیخانه پادشاه در یک زمان دادند ودر آمدن بندیخانه بوده و
شک نیست که بیرون آمدن ایشان در مدت قلیل روی نمود چنانچه طعام وشرابی که دران تهمت مسموم
بودن کرده بودند حق تم ظاهر کردانید این کفتار با بندکان پادشاه در آغاز در آمدن یوسف باشد بعد
هفت سال بنود بدین طریق در نیک یوسف ده سال بر قول کسی است که در آمدن بندکان پادشاه در پنج
از یوسف بمدت هفت روز متاخر میدارد ودر نیک یوسف هم بشومی کفتار او سه سال دیگر می پندارد مستقیم
آید واشکال نماید وکسی که در آمدن یوسف هم وبندکان پادشاه در پنج قابل تعجب بود ودر نیک
یوسف هم از وقت در آمدن در بندیخانه هفت سال کویند واز لبث فی السجن بضع سنین آنچه
فرموده ده سال است بر سبیل اتمام میجوید بر تقریر او نیز سوال نیاید واشکال روی نماید سوال فراموش
کردانیدن امر سماویست شیطان وسوسه تواند کرد اما فراموش کردانیدن نتواند آورد اسناد فراموش
وسوسه کردانیدن سوی شیطان بچه وجه بود وبچه طریق باشد جواب اسناد مذکور وجه نسبت

بچیزهاء دیگر شاغل شود از دل برود ۰ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن
كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ۰ جمله انی ارا مقول قال است تاکید او از جهت آنست که جمع کردن
معبران ملوح است برین که سامع را تنزیل منزله سائل کرد وجمله را موکد آورد اری مشتق از رؤیت
نه از رویت سبع بقرات مفعول اوست وبیان جمع است مر عین را همچو کرام جمع کریم وآن صفت است
مر بقرات را وجمله یاکلهن سبع عجاف صفتی دیکر است مر بقرات را ویا حال است از ان وسبع سنبلات
عطفست بر سبع بقرات خضر جمع خضراء است همچو حمر جمع حمراء است صفتست مر سنبلات را و
اخر عطف است بر سبع سنبلات یابسات صفت است مر اخر را افتونی جمله مستانفه است
در جواب ما مقصود من ذکر هذه الرؤیا وغرضک بذکرها یا هان رؤیای ظرف است مر افتونی را
ان کنتم شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی واری بمعنی رایت است چه دیدن بخواب ماضی
است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت بهجه رؤیاء مذکوراست بر طریقه الله الذی ارسل
الریاح فتثیر سحابا معنی اینست وکفت ملک آن زمان یعنی ریان که می بینم هفت کاو را که لاغر
هفت کاو فربه را میخورند وهفت خوشه سبز وهفت خوشه خشک را در رؤیا ای کروه واکابر واشراف
که مجلس بشما پر است ومحفل از شمع جمع شما منور است درین خواب مرا فتوی دهید ومشکل مرا
حل کنید که شما براء مصلحت طلبیده ام ۰ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ ۰ مستانفه است در جواب
ماذا قالوا حین قال الملک ذلک معنی اینست کفتند آن کروه که این خوابهاء پریشان است از تحدیثات
نفس یا تخیلات شیطان است وخوابهاء باطله است که تعبیر ندارد ونپذیرد وصدق وصواب
نکیرد اضغاث در اصل جمع ضغث دسته حشیش مختلف را کویند درین محل دیدن چیزهاء بی نسبت
را خوانند واضافت اضغاث سوی احلام چرا خواندند وذکر واحد بصیغه جمع چرا آوردند سوال
مذکور بر تثنیه صیغه جمع اطلاق کردند ودو خواب را بصیغه جمع آوردند ودر کلام جمع بر تثنیه آمده عرب اطلاق م
ودر صفت قلوبکما تحقیق شده جواب اکر این راد وخواب بدارند اضغاث احلام از قبیل اطلاق
صیغه جمع بر واحد پندارند چنانچه در اذ قالت الملئکة اطلاق ملئکه جبرئیل عم را کفته اند ودر کلام
عرب در ره اطلاق جمع بر واحد بسیار رفته اند جواب دیکر آنکه این کلام محمول بر تنبیه است ای هذه
الرؤیا کاضغاث احلام فی البطلان کما یقال زید فی الاحیان کالآباء والاخوان ودر پارسی کویند
زید بحق چون مردمان میکوید وعمرو مطلوب خود را چون شیر میجوید جواب دیکر آنکه مبتدا امثال هذه
الرؤیا مقدر باشد وحمل جمع بر وی مستقیم بود ۰ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ۰ ما بمعنی
لیس است نحن اسم ماست بعالمین خبر است بتاویل الاحلام صله عالمین است بنیت تقدیم وتاخیر
وجمله حال است یا عطفست بر جمله سابقه معنی اینست وما بتعبیر خوابهاء پریشان آراینده ایم ومعنی
چیزهاء بی معنی بیان کننده ایم ۰ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم
بِتَأْوِيلِهِ ۰ عطفست بر جمله سابقه وادکر عطف است بر جمله انا انبئکم مقول قال است معنی
اینست وکفت آنکه از جمله دو بنده محبوس نجات یافته ودولت قرب پادشاه دریافته یعنی ساقی پیش
پادشاه ذکر کرد وبعد مدتی دیکر یوسف را یاد آورد که من خبر کنم شما را بتعبیر این خواب وبیارم درست
ترین جواب ۰ فَأَرْسِلُونِ ۰ فا سببیه است معنی اینست چون وعده بیان این خواب کردم ودم این
کار زدم پس مرا بفرستید سوی یوسف که او تعبیر میداند واین کار نیکو می تواند از وی تعبیر این خواب
بجویم وآنچه او کوید من بر شما کویم ۰ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ

بجاهد

يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَعْلَمُونَ ۝ اینجا چند جمله محذوفست ای فارسلون الی یوسف فذهب الیه فاماه فقال یا یوسف
ایها الصدیق یوسف منادی است حرف نداء محذوفست وندای دیگراست بدل نداء اول ازانکه بذکر صفات
بیارا اولی است بمقصود از نداء اول لعلهم یعلمون یعنی لکی یعلموا متعلق است معنی اینست ای یوسف که
کمال صدق داری وجز راستی وصواب نجی نکاری فتوی ده مارا که تعبیر درویا هفت گاو لاغر لکه هفت
گاو فربه را میخورند و هفت خوشه سبز هفت خوشه خشک شده دیگر اند با ما بگو تا مردمانرا خبر کنم ایشان را
سبب آن معلوم شود و بسوی خویش بخوانند ۝ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي
سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ۝ دابا بهمزه ساکنه و مفتوحه خوانند ومعنی یکی دانند وجمله
مستانفه است در جواب ماذا قال یوسف حین قال الساقی الذی ارسلوه الیک قال تزرعون الی آخر
مقول قال است ای ازرعوا جنانچه یومنون یعنی آمنوا آمده بقرینه فذروه فی سنبله لیکن عطف ثم ثانی آنست
که کلام خبری لزنان رب است اولی آنست که تزرعون را یعنی خبر دانند و ثم ثانی را عطف بر وی پندارند وفما
حصدتم فذروه فی سنبله معترضه بود براء تنبیه و مصلحت ایشان مگر آنکه در صدد تعبیر جمله را محذوف دارند
ای یاتیکم سبع سنین یا حال است و یا مصدر است بر فعل محذوف معنی اینست گفت یوسف در تعبیر این
خواب علی الصفت سال پیاپی بکارید در حال بوشکی کننده وکوشش نمایند تا بوشکی کیند و کوشش نمایند
پس آنچه درو کنید آنرا خوب نگه دارید و در پایمال کردن بسیار رنج تا کرم نگیرد و تغییر نپذیرد مگر اندکی را که بخورید و
سوی آن احتیاج دارید ۝ ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ
إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ۝ عطفست بر تزرعون یا بر محذوف چنانچه گذشت و ذکر او بالا
الا قلیلا استثناء است از ما قدمتم معنی اینست پس بیاید هفت سال سخت بر مردمان و دشوار بر عالمیان
که بخورند آن سالها یعنی بخورند خلق دران سالها آنچه پیش نگه داشته اند و برای خود آنرا ذخیره بنهاده اند
مگر اندکی از آنکه نگاه خواهند داشت و دل بر خرج کردن آن نخواهند گماشت ۝ ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ
عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ۝ یعصرون بر صیغه مخاطب و غایب خوانند ومعنی بر
حسب آن دانند عطفست بر ثم یاتی و جمله فیه یغاث الناس صفتست مر عام را وفیه یعصرون عطف
است بر فیه یغاث الناس معنی اینست پس بیاید بر شما سالی که مردمان فریاد رسیده شوند و باران داده
آیند دران سال انگورها افشرند وشیرها ابا شامند و ارزانی پیدا آید و فراخی روی نماید ۝ وَقَالَ
الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ ۝ اینجا چند جمله معطوفه مطروح است ای وسمع الساقی ما قال ورجع واتی الملک
وذکر له ما ذکر یوسف من تعبیر الرؤیا واستحسن الملک وما الذی فهمه فقال الملک ائتونی معنی اینست
یوسف تعبیر خواب گفت ساقی که رسول ملک بود شنید بازگشت و بملک پیوست و آنچه از تعبیر یوسف
گفته بود گفته آید وسمع پادشاه رسانید ملک آنرا شنید اکرام و اعظام یوسف لازم دید و بر تقریر این چنین
عالم حکیم دانائی اعظم میل کرد و دل بر استدعاء او آورد و ملک گفت اورا بر من بیارید و خاطر بر اعلاء او بگمارید
فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ۝
لما مضافست سوی جاءه الرسول وظرفست مر قال را که جواب اوست وجمله عطفست بر جمله سابقه
اینجا نیز چند جمله متروکست وقال الملک ائتونی وارسله وجاءه فقال لما جاءه الرسول وبلغ ما امر به
ارجع الی ربک معنی اینست ملک گفت اورا بر من بیارید و از حبس بیرون آرید وکسی را براء آوردن
تعیین کرد و اورا فرستاد او رفت و روی سوی آوردن او نهاد دران هنگام بر یوسف آمد آنچه بران فرموده
شده بود رسانید و امر ملک برو روشن کرد این یوسف گفت بازگرد و ملک را بگو باز پرسد حال زنانی که

دستها خویش بریده بودند چه قصه مذکوره در دل پادشاه بوجه صورت روی نمود تا حقیقت تحقیق شود
وتهمت باطل از من دور دبیرون بیایم ۝ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ۝ اینجمله تذییل است وتاکید
از جهة اظهار مقصود بر وجه وکادتست معنی اینست بدرستی که پروردگار من بد سگالی و بدکرداری و
دروغ گوئی که از ایشان صادر شده است جزاء و سزای تواند از زن عزیز مصر که مربی یوسف بود مراد باشد
که عزیز بقراین و شواهد میدانست و زلیخارا دوست میداشت و مخالف شدن نمیتوانست که واستغفری
لذنبک انک کنت من الخاطئین گفته و بتهادت شاهدان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین
اورا قصه برات یوسف معلوم می بود در حدیث آمده لقد عجبت من یوسف کرمه وجرئته والله یغفر له
حین سئل عن البقرات العجاف والسمان ولو کنت مکانه ما دخبرتهم حتی اشترط ان یخرجونی ولقد عجبت
منه حین اتاه الرسول فقال ارجع الی ربک ولو کنت مکانه ولبثت فی السجن ما لبث لاسرعت لاجابة
وبادرهم الباب ابن عباس گفت اگر یوسف شتابی کردی ملک را بر تحقیق قصه نخواندی همیشه در دل
گماشته تهمت او باندی ۝ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ ۝ جمله مستانفه است در جواب
ماذا قال الملک حین بعد ما سمع من الرسول مقاله یوسف فی شانهن ماخطبکن جمله استفهامیه مقول قال است
اذ راودتن متعلق است بمعنی فعلی که مفهوم می شود از اضافت خطب سوی ایشان ای ما الخطب الذی اصاب
الیک وقت المراودة را تهمت میفرمودند چه بود کاری که منسوب بود بشما در وقت طلب کردن شما یوسف را از
نفس او راست بگوئید و راه صدق بجوئید ۝ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ ۝ اینجمله نیز
مستانفه است در جواب ما قلت حین قال الملک ذلک قلن حاش لله تا آخر مقول قال است وجه
اعراب این گذشته و ذکر آن رفته معنی اینست گفتند زنان مذکور همه متهم بیک اند وجز خداء تو هم متصف
بعیب اند یوسف را عیب چگونه گوئیم و بی عیبی او چگونه جوئیم وحق اینست که ما در وی بدی ندانسته ایم ۝ قَالَتِ
امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ ۝ جمله مستانفه است در جواب قالت امراة العزیز الآن
حین قلن ذلک وجمله الآن حصحص الحق مقول زلیخا است معنی اینست گفت زن عزیز مصر یعنی زلیخا
گفت حق ظاهر گشت وصدق بظهور پیوست ۝ أَنَا رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ ۝ اینجمله بیان ظهور حق است
وتقدیم مسند الیه بر خبر فعلی تخصیص است بر طریق انا سعیت فی حاجتک معنی اینست منم که مراودت او
کردم و این کار بخصوص منست نزاهت یوسف هم از این تهمت مبرهن است ۝ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
اینجمله تذییل است وتاکید او از جهة تقدیم ملوح است که اعتراف زلیخا بر مراودت خویش بر صدق
یوسف بتعلیم ملوح سامع را بتنزیل منزله سایل کرد وجمله را موکد آورد معنی اینست وبدرستی که یوسف
پاکست و حال اینست که یوسف هر آینه از صادقان است یعنی از راست گویان و راست کاران است
ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ ۝ ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است یا متکلم اسم ان است
وجمله لم اخنه بالغیب خبر است وان با اسم و خبر بجای دو مفعول یعلم است و لیعلم با متعلق خویش خبر
مبتدا است وجمله معترضه است براء بیان سبب گفتار و کردار مذکور معنی اینست آن یعنی باز کردانیدن
واز ملک خویش پرسیدن کار من بود تا عزیز مصر را معلوم شود که در غیبت او خیانت نکرده ام و بحرم نیاورده
ام ۝ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ سوال کید خاینان با هدایت چه نسبت دارد
و اورا مفعول هدایت بچه وجه می کرد جواب کید خاینان براء اذراها کری می نماید وطریقی از طریقها ناهموار
نماید رهنمونی را بر سبیل تخییل نسبت بدو توان کرد و اورا متعلق رهنمونی توان آورد و نفی نسبت
رهنمونی سوی خداء کنایت از گزی این راه بود و بشارت سوی بدی راه باشد و ذکر زشتی حال ایشان
تعریض از زلیخا بود که افتراء بر یوسف کرد و اورا در معرض تلف آورد و تعریض از عزیز مصر باشد که حبس کردن

کردن یوسف بعد ظهور آیات وصدق از نهار یعنی شاهد بر نزاهت شان او و ظهور کذب زلیخا و تحقیق
افتراء با آنکه گفت واستغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین ونیز گفته انه من کیدکن ان کیدکن عظیم با آن
همه حبس فرمود وشک نیست که این از وجوب محض بود وان بتقدیر لان است وعطف است بر لیعلم ای فعل ذلک
ارجع مسائلتی من الامیر مسائلتهن لان یعلم العزیز انی لم اخنه بالغیب ولان کید الخائنین تشنیع قبیح است و یا
عطف بر انی لم اخنه بالغیب معنی اینست آن یعنی آن گفتار و آن کردار که این بود از من براء آنکه بداند عزیز
مصر که من او را خیانت نکرده ام و تهمت خیانت بر خود نیاورده ام حق تحقیق شود و گمان بدی من نزدیک او
نبود واز جهة آنکه کید خائنان تشنیع قبیح است ازان تبری باید کرد یا گویند تا بدانند که من با و خیانت
خیانت نکرده ام واین جریمه نیاورده ام و تا بدانند که کید خائنان بد چیزی است و نکوهیده فعلی است که تبری
ازان میکنم و دم بیزاری ازان میزنم تا بدانند که من خیانت نکرده ام واز جهة مراعات حق او که مرا مربی
ثبوت حق تربیت او در شان من مبرهن است واز جهة آنکه خدای تعالی کید خائنان بشنید و مکر
ایشان را رواج ننهد و قصد ایشان را براست نکند **وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي** ما نافیه است نفسی
مفعول به است مراتع را در جمله سابقه بیان تزکیه و نزاهت نفس خویش کرد واین جمله را بر سبیل اعتراض
برای هضم نفس و بیان اینکه نزاهت مذکور از من نیست بعون خدای تعالی میباشد معنی اینست و خود را
بیزار نمیکنم و نفس خود را در مرتبه نیکی یا در نیکی رسانم ازین رو که نفس است نه ازان رو که مزکی است
معصوم کرده شده خداست ○ **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي** جمله معلله
نفی بیزاری نفس او ملوح است بدین که نفس اماره بدی است باعتبار تقدیم ملوح سامع را منزل منزله
سائل کرد و جمله را موکد آورد و بر سبیل استیناف مفصول ساخت و بموصول او برداخت سوال
در جمله طلبیست یعنی تاکید مستحسن باشد در جمله که منزله است منزله کلام طلبی استعمال تواکید بچه وجه
بود جواب درین جمله دو اعتبار تقدیم ملوح تنزیل منزله سائل و اعتبار بظهور امارت انکار از اعتقاد
ما علمنا علیه من سوء واستماع لنعلم انی لم اخنه بالغیب و مشاهده عصمت و معاینه عفت موجب
تنزیل سامع منزله منکر باشد باعتبار اول مقتضی نفس تاکید بود و باعتبار ثانی موجب تواکید باشد
معنی اینست بدرستی نفس ازان رو که نفس است بدی کردن را مبالغه دارد و روح پاک را بر بدی می
آرد مگر آن نفس که خدای تعالی او را رحمت کرده است و بر نیکی و بر نیکوکاری آورده است و تواند بود که ما
مصدریه باشد المصدر فلیجعل حینا تقدیر چنین بود ان النفس لا با لسوء فی جمیع الاوقات در همه
اوقات مگر در وقت رحمت کردن پروردگار و باز داشتن او ازین کار و تواند بود که استثناء منقطع
باشد معنی چنین بود لیکن نفس من از بدی بیدار است و بری ازین راد است ○ **إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ**
این جمله تذییل است مر مضمون الا ما رحم ربی را تاکید است یا تکمیل است براء دفع وهم کسی که گمان برد
که با چنین نفس غفران بپذیرد و سامان نگیرد و جمله ان ربی غفور رحیم رفع این وهم کرد و جمله از جهة
ایراد مقصود وهم کرد و جمله را از جهة ایراد مقصود بر سبیل و کادت موکد آورد معنی اینست
بدرستی که پروردگار من آمرزنده است خطایا آمرزد و بخشنده است عطایا بخشد و در وضع
مظهر موضع مضمر بر لفظ ربی تقرر ربوبیت و تاکید الوهیت گشت ○ **وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ**
أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي ○ عطف است بر وقال الملک بالاکوشته معنی اینست ملک بعد از استماع مقال
و تحقیق حال ظهور حق و وضوح صدق بار دیگر گفت یوسف را بیارید و در حضرت من برسانید و او را
براء ذات خویش خلاص کرده ام و بعز و دولت برسانم ○ **فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا**
مَكِينٌ أَمِينٌ ○ فا فصیحه است و بالا چند جمله محذوف است ای فذهبوا و بلغوا الیه قالوا به

واحضرون

واحضرون جنابه فلما قال کذا معنی اینست پس هر گاه که یوسف هم بر ملک آمد سخن یوسف ملک را خوش
آمد و عزت یوسف گرفت و گفت بدرستی که بدرستی که تو نزدیک من امروز خداوند مکان و صاحب امانتی و لایق
بدانی که ترا بمرتبه و جاه و منزلت برسانم روایت کرده اند چون فرستاده ملک بر یوسف رسید و امر ملک را بملک
او رسانید گفت اطاعت شما برخیز بنا و زنان که با او الفت داشتند دل بر دعاء او گماشتند و دعا کردند
یوسف هم دل بر رفتن آورد و برخاست و غسلی کرد و در تنظیف بعد از درون مسجن کوشید و بیت زین
داشت و جواب دادن او چنانچه باید و شاید توانست و بعد ازان چون یوسف هم خواست مراجعت نماید
و از پیش پادشاه بیرون آید برخاست و برخاست و بزبان عبری دعا کرد و بزبانی وراء زبانهائیکه ملک
میدانست آورد ملک این زبان نمیدانست و فهم کردن آن نتوانست گفت این کدام زبانست گفت این
زبان عبریانست و زبانی بود که یعقوب و اسحاق و ابراهیم هم سخن میگفتند و در عربیت نظام آیة کلام می
سفتند و وقت بیرون آمدن سلام بزبان عربی کرد و درین سخن بر زبانی که ملک نمیدانست آورد ملک گفت
این زبان کیست گفت این زبان عربی است زبانی جلیل است زبان عم من اسمعیل بن ابراهیم خلیل است
ملک از فضائل او و فضل او عجب ماند و شمائل او ملک را خوش آمد و ملک را در جوشش آورد ملک گفت خواب
خود بگو تا از زبان تو بشنوم و در ره تحقیق بتعبیر آن رهم ملک خواب خود تقریر کرد و یوسف او را در تعبیر آورد
و تعبیری که در غیب گفته بود بحضور گفت و در ره معنی سفت و گفت هفت سال ارزانی خواهد بود
و دران و فراخی بی شمار روی خواهد نمود حاصل خود را هم خود ذخیره کردن بهای و اهتمام در نگاه داشتن
آن بهای هفت سال دیگر قحط خواهد و گرانی روی خواهد نمود تا ذخیره سالها ارزانی در سالهای گرانی
صرف شود و خلق بگرسنگی تلف نگردد و نیز روایت کرده اند در وقت تکلیم و هنگام تکریم چند سخنی نیک
را پیش آورده و ملک را بدان سخنان شیفته خود کرد و گفت چیست حال که ملک برخ گندم میبندد یعنی کاری که
شود نکند و میگوید و آن آنست که در اعمال اعتماد بر عمال دارد و کار ایشان را در تفحص نمی آرد این عمل در
قضایا ملک زیان میکند و در فوائد سلطنت خلل می افکند باید هر کرا پادشاه عملی بدهد دایم دل بر
تفحص کار او گمارد اگر ازو نیک بیرون آید و خیانت کار برو مقرر دارد و کار بهتر ازان باو بسپارد و
اگر نا سره بیرون آید و مبطل و خائن نماید عمل ازو باز دارد و بکسی که لایق داند بسپارد چه حال آنست که
پیش در کوران و کران و انکار را تعبیت کرد که از کوری عیب پادشاه نه بیند و از کری آنچه خلق در باب
پادشاه میگویند نشنوند و از گنگی و هر نا گفتنی که از پادشاه به بیند و هر نا شنیدنی که ازو بشنوند
برو نگویند و از خلاف امانت با فی از خاین است منافی نیکوبی و ملازم فساد و تباهی است و دو سخن
آنست که دوست را بر عیب او مطلع گرداند و عیبی را که بران مطلع شوند برو برسانند و چه حال او که
زمین شورزار میکارد و زیان کاری خود در دل نمی آرد و نمیداند که کاشتن زمین شورزار ضایع
کردن و خود را در رنج داشتن کار او و اضاعت عمر است یعنی بذر عمر را در کار دنیا که بر زمین شور
میماند می ریزد که بدان چیزی بر نمی خیزد و زمین زراعت آخرت را معطل میدارد و دل بر کاشتن آن نمی آرد
در عمل او لخرابی دنیا بود و در عمل آخر خرابی دین باشد این کلمات پادشاه را خوش آمد و فضل و فضیلت
یوسف در دل او در آمد گفت انک الیوم لدینا مکین امین ○ **قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ**
إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ○ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال یوسف حین قال الملک ذلک و جمله انی
حفیظ علیم معلله است و تاکید جمله از جهة تقدیم ملوح است که جمله اجعلنی علی خزائن الارض ملوح است
مر استعداد صیانت و حفظ و امانت سامع تنزیل منزله سایل کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست
ملک را یوسف هم گفت مرا بدین فقه کار ملک ارض و خزاین زمین موکل گردان و امین بساز زیرا که من

خفیظ یعنی نگاهبانم علیم ام بدانائی که آوردن آن میتوانم پادشاه یک سال براختیار او بود و در تفویض
عمل بانی مینمود بعد یک سال اورا بر نصب محافظت خزائن آورد واین شغل عظیم وعمل فخیم بدو تفویض کرد در
حدیث است رحمه الله نفس یوسف اذ لم یقل اجعلنی علی خزائن الارض لاستعمله من ساعة ولکنه اخر ذلک
سنة یعنی اگر سوال مذکور نکردی در ساعت عامل شدی وکار مذکور تا یک سال در تاخیر نیافتادی واین آیة
دلیل است برین که مدوح خویش بوقت حاجت رواست ونکوهش نفس خود درین حالت خطاست چنانچه
پیغامبر فرمود انا سید ولد آدم والافخر ونیز گفت کنت نبیا وآدم بین الماء والطین ونیز کردانشمندی
گوید من چنین علم میدانم ودر سایه آن بر طالبان میتوانم براء اینکه این مردمان ازو فایده گیرند واورا
باستادی پذیرند مدوح نفس خویش بدین نیت جایز بود واو درین کار نکوهش را مستحق نشود ونیز درین آیة
اشارتست بر کسی که معتقد امانت ودیانت خویش باشد وخداوند استعداد کاری بود اورا طلب این کار
بر پادشاه باید یوسف عم خود را مدوح کرد اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم برهان آورد
وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ ۝
یشاء بر صیغه غایب ومتکلم خوانند ومعنی بر حسب آن دانند واین جمله معترضه است براء مدح
یوسف امین وذکر تمکین او در زمین ودر جمله یتبوأ منها حیث یشاء بیان است بر تمکین معنی اینست
وچنانچه یوسف عم را نجات دادیم واورا بر خزانه زمین مصر کردانیدیم ودر زمین مصر متمکن کردیم و مملکت
مصر بدو سپردیم تا جا کند وماوی سازد دران زمین هر جا که خواهد یوسف ویا هر جا که خواهیم
در زمین انجا کیم جا دهیم علی اختلاف القرائتین ۝ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ ۖ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ ۝ این جمله معطوفست ولا نضیع اجر المحسنین تعلیل است یا تذییل است وتحقیق است
تمکین واز ماعزیب وعجیب نیست یا ذکر عام است بعد الخاص معنی اینست برحمت خویش هر کرا
خواهیم برسانیم واجر نیکوکاران ضایع نکردانیم وثواب وعزات بر ایشان برسانیم نیکوکاری که
غلام را پادشاه سازد وبر کار پادشاه را از مملکت بر اندازد روایت کرده اند چون یوسف پیش پادشاه
متمکن گشت و عزائم ومکارم او پیوست پادشاه مملکت بدو داد وتاج وخاتم ملک پوشانید ودر تخت
نشاند وافسر سلطنت بر سر او نهاد یوسف گفت بر تخت نشسته ام تا مملکت ترا استوار کردانم
وخلعت وخاتم پوشیده ام تا کار ترا با تمام برسانم اما پیدان من تاج بر سر نهاده اند وسر با فرستاده
اند من از جهة اجلال پادشاه بر سر می دارم وبرین اعتماد اعظام پادشاه بجا می آرم تمام زمین مصر
در تصرف یوسف در آمد وهمه مصریان در ربقه طاعت یوسف در آمدند قطفیر عزیز مصر مرد پادشاه
زلیخا را که زن قطفیر بود یوسف را بنکاح سپرد زلیخا از گریه بسیار نابصر شده بود از جهة چشم آرزو می نمود
جبرئیل خبر باز گشت جوانی وبینائی او آورد خدای تعالی باز اورا آن جوانی وجمال وبینایی داد یوسف اورا
عذرا یافت زلیخا گفت قطفیر هیچ کاهی بر من قدرت نیافت بعد از هفت سال ارزانی روی نمود
وبعد از ان هفت سال قحط افتاد وهیچ کاهی بارانی نبارید وجوی روان نگشت عجب حالی وعجایب
کاری روی نمود اعوذ بالله من جهد البلاء ونزول الشقاء یوسف در انچنین هنگام اهل مصر را
طعام ونان میداد ودر اطراف نیز غله می فرستاد برادران یوسف بطلب طعام رسیدند وزبان طلب
کشادند چنانچه بیشتر مبین خواهد گشت وتحریر خواهد پیوست روایت کرده اند یوسف عم غله که
ذخیره کرده بود اول سال درم ودینار ایشان استد ودر سال دوم پیرایها وجواهرها که آورده ودر سال
سیوم دواب ومراکب وانعام وبهایم را قابض گشت ودر سال چهارم زمینها وسرایها بملک او پیوست
ودر سال پنجم کردا آوردن غلام وکنیزک ایشان پرداخت ودر سال ششم اولاد ایشانرا ملک خود ساخت

ودر سال هفتم همه اهل مصر را از خرد وبزرگ در ربقه بندگی کشید چون سال خصب آمد وجهان در فراخی درآمد
کیفیت اهل مصر که همه را خریده ومالک شده بود پیش پادشاه باز نمود واز وگفت در کار ایشان رای چیست
پادشاه گفت رای رای تست یوسف گفت چون ایشانرا بمن سپردی رای من آنست که ایشانرا همه را آزاد
گردانم وآنچه از ایشان استده ام باز بدیشان برسانم زهی کریم وزهی ذات کریم اثر کرم همین بود که
پیغامبر ما در شان او فرمود الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ معترضه است براء بیان نخشیت یوسف
در دنیا ومتمکن گشتن او در زمین مصر براء بیان تفضیل نعمت اخری معنی اینست وهر آینه مر کسانی
را که ایمان آورده اند وایشان بدین صفت بوده اند که از کفر ومعاصی پرهیز میکردند واحتراز می
نمودند اجر اخری بهتر است از منفعت دنیا که این فانی است وآن باقی واین زائل است وآن قایم
وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ۝ روایت کرده اند چون
پدر یوسف یعقوب عم وفرزندان او وهمه اهل کنعان را قحط سخت گشت وحال ایشان بدشواری
پیوست یعقوب عم پسران خویش را گفت در مصر غله فروخته می شود وهر کسی براء طلب آن می رود و می
گویند پادشاهی انجاست که پادشاه کریم است واخلاق او شبیه اخلاق آل ابراهیم است شاید بر شما
احسان کند وهم نیکوئی کند سوی او بروید واز وی طعام بجویید پسران یعقوب عم روان گشتند وبه
مصر رفتند این جمله حکایت از ان است وبیان ایشان است وجمله مذکور عطف است بر جمله مسطور وحقا
وعطف قصه بر قصه وجمله وهم له منکرون حال است از مفعول اعرفهم ورابط واو است یعنی وهم معنی
اینست برادران یوسف عم آمدند ودر مجلس معلاء او در آمدند پس یوسف ایشانرا شناخت وباز
پرس ایشان پرداخت وحال آن ایشان اورا از جهة طول عهد نشناختند وبفکر او نپرداختند واز
جهة تغیر شکل وسیماء امردی تا بنجاه وانداز صغر سوی کبر واز نحافت بضخامت واز تغیر لباس از زیور
وافسر وتاج ودواج یا از جهة علو کردنکی ایشان که موجب فتور بصیرتست یا از جهة برقعی که پادشاهان
بر روی فرو می افکنند وان ساتر است یا با حدت نظر وشدت بصر خدای تعالی ایشانرا روی یوسف
ننمود خدای تعالی را اخفاء شان یوسف عم بر ایشان سری وحکمتی بود یوسف سر وپای ایشانرا نظر کرد
وهمه را فردا وجمعا در نظر آورد وبعد از ان نزدیک طلبید ودر ایشان بنظر تامل دید وفرمود تا من از
کارها بفراغ رسم واز حال ایشان باز پرسم کنم ایشانرا در منزلی خوب فرود آرید ومراعات کنید
وضیافت را بتقدیم رسانید بعد از چند روز ایشانرا طلب کرد وروی بر ایشان نیاورد ایشان میان خویش
گفتند در حضور اعراض می نماید ودر غیبت اکرام میفرماید کسی گفت نگاهی که پادشاه بر ما کماشت هیچ
کاهی بر غریبی نگذاشت وکسی میگفت در قوت وشوکت ما غیظ می نمود دیگری میگفت نظر فراست می نمود
که پدران ما را نبوت خواهد بود وکسی گفت معامله که با برادر کرده ایم آنرا رسیده باشد وعملی که ما را
افتاده شنیده بود همه در اندیشه بودند ودرین کار تامل می نمودند بعد از چند روز پادشاه ایشانرا
طلب کرد وروی بر ایشان آورد وگفت شما از کجائید واز خاندان کیائید گفتند ما از نسل یعقوب
بن اسحاق بن ابرهیم علیهم السلام ساکنان کنعانیم واز نسل وتبار بزرگانیم تا آنکه در قصه یعقوب بن اسحاق
شدند ودر حکایت یوسف آمدند وگفتند پدر در کلبه احزان در آمده وبهجوم اندوه وحزن اورا اوان
ضعف وپیری آمده یوسف گفت بعد آن پسر که آرام دارد وپدر که میل میکارد گفتند برادری خورد ترا زو
که این زمان آرام او بر وست یوسف گفت کلام شما متناقض می نماید وصدق او در خاطر من نمی آید
پدر خود را صدیق میخوانید وباصدق محبت یکی اورا مائل سوی دیگری میدانید ونیز اگر پسر او در گذشت

اوچا بکنند و اگر گرگ خورد پیراهن چگونه بدرد بدین سخن شما استوار ندارم و دل بر صدق شما نمی آرم
تا آن برادری که بنامده بیاید و جز بعد باز نماید یکی از شما اینجا بمانید و برادران دیگر برای آوردن
برادری که مانده است خویش را دوانید تا او را آورده صدق خویش پیدا نمایید شما داده نباید دو هزار دید
و جاسوس می‌نماید اعتماد را نمی شاید ۵ فلما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم
من ابیکم ۵ لما ظرف است قال ائتونی با متعلقات خویش مقول قال است و ظرف مستقر
است مراخ لکم را من ابیکم صفتی دیگر است و جمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و هرگاه که
ساخته کرد یوسف ایشان را برای باز گشتن و بکنعان رفتن باحکمی که درخور ایشان بود و لایق می
نمود ره مکرمت بر ایشان گشاد و هر یکی را ده شتر غله داد و گفت برادریست شما را از پدر شما او را برای
من سازید و این کار را مهم اصلی بندارید ۵ الا ترون انی اوفی الکیل وانا خیر
المنزلین ۵ استفهام برای انکار است و انکار برای نفی اثبات باشد و ان با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول
ترون آمده وانا خیر المنزلین عطف است بر اوفی الکیل یا حال است و جمله بیان الطاعت ایشان و کفلها
وعرض آوردن برادری که بیاورده بودند و وعده ایفاء کیل از الطاعت کردن و برادر آوردن برو
کنایت است چه مشاهده ایفاء و تاکید الحکیل و الطاعت امر آوردن برادر چنانچه گفت ائتونی باخ
لکم من ابیکم حتی اوفی الکیل معنی اینست نمی بینید که من پیمانه را پر میدهم و رسم عطیه بر وفق
تحفه گرها بنیاد می‌نهم و حال اینست که من بهترین فرود آرندگان اضیافم و در باره اضیاف مقیض
مکرمات و الطاف مهمانان را در منزل نیکو فرود می آرم و حق اکرام ضیف میگزارم و اگر برادر را بیارید
وامر بجای آرید اعزاز و اکرام زیادت بنیاد نهم و مال بسیار نیز دهم ۵ فان لم تاتونی به فلا کیل
لکم عندی ولا تقربون ۵ فلا کیل لکم جواب شرط است لا تقربون بمعنی و لا تقربونی
عطف است بر لا کیل و این جمله معطوف است بر مفهوم جمله الا ترون انی اوفی الکیل کنایت از فاتونی
اوفی الکیل بود معنی اینست پس اگر نیایید بر من برادر شما را نزدیکی نبود و عطیه نباشد نزدیک من
نیایید و بر من تقرب منمایید ۵ قالوا سنراود عنه اباه وانا لفاعلون ۵ جمله مستانفه
است در جواب ماذا قالوا حین قال یوسف ذلک اباه مفعول سنراود است و عنه متعلق اوست
و جمله مقول قالوا است وانا لفاعلون عطف است یا حال است و تاکید او از جهت ابراز وعده بر
سبیل فکادت است معنی اینست گفتند ایشان مطالبه خواهیم کرد و بعد خواست فرستادن او بر پدر
روی خواهیم آورد و بدرستی که هر آینه ما این کار کننده ایم و خود را در گفت تو افکنده ایم ۵ وقال
لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم
لعلهم یرجعون ۵ و فتیه بر وزن فعله بر صیغه جمع و قلت فتیان بر وزن فعلان و صیغه جمع کثرت
خوانده و معنی بر حسب آن داند ضمیر قال که عاید بر یوسف است فاعل اوست و جمله اجعلوا بضاعتهم
فی رحالهم مقول اوست و جمله یعرفونها جز است مر لعل را اذا انقلبوا ظرف است مر مضمون لعلهم
یعرفونها ای یرجی منهم معرفتها وقت الانقلاب و جمله لعلهم یعرفونها مستانفه است برای بیان فایده
جعلوا بضاعتهم فی رحالهم یا بمعنی لکی یعرفوا متعلق است با جعلوا و همچنین جمله لعلهم یرجعون مستانفه
است برای بیان فائده معرفت بضاعت یا بمعنی لکی یرجعوا متعلق است بیعرفونها و جمله وقال
لفتیانه عطف است بر جمله سابقه و عطف قصه بر قصه است فتیان و فتی غلام و خادم حر را نیز گویند
چنانچه گفت ودخل معه السجن فتیان واذ قال موسی لفتیه گفته معنی اینست و گفت یوسف مر غلامان
و خادمان خویش را که در آیند بضاعت این برادران را یعنی مالی که ایشان داده اند در بالای شتران

ایشان

ایشان بنهید چنانکه ایشان ندانند تا وقتی که بسوی اهل خویش باز گردند آنجا گویند بضاعت بغلط
آوردیم و عمل بهوشیاری نکردیم شاید برای رسانیدن بضاعت دل بر بازگشت دارند و برادر خود را
همراه بیارند ۵ فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا
نکتل وانا له لحافظون ۵ نکتل بر صیغه غایب بارادت ضمیر برادر و نکتل بصیغه جمع متکلم
خوانند و معنی بر حسب آن دانند لما ظرف است مر قالوا را و جمله عطف است بر جمله سابقه و فاء
فارسل سببیه است و نکتل جواب امر است و جمله انا لحافظون حال است مشاهده یعقوب عم حال ایشان را
در شان یوسف عم امارت انکار قوی در مضمون این جمله بود و امارت قوی تاکید جمله تو اکد ابلغ
نمود معنی اینست پس هرگاه سوی پدر خویش باز گشتند و بر آوردن برادر معلق ساختند ای پدر پس
بفرست با ما برادر ما را تا طعام را به پیمایند و با کیل طعام بستانیم و بجان نگاهبانیم روایت کرده اند چون
ایشان پیش پدر خویش باز گشتند و قصه باز گفتند که ما در مصر ملکی دیده ایم که بزرگتر از و پادشاهی ندیده
ایم و نشنیده ایم در زمین مصر پادشاه هست نکوتر در مهابت و بیشتر در صلابت فراخ تر بر دست و در
بر بذل وارفق بر اعلی و اسافل اعظم از روی جهة اهوی در محبت استوار تر از روی مقال و نیکوتر از روی
حال اگر در حسن او کوش داریم حلم او را جز مانند حلم تو نمی پنداریم پادشاهی بظاهر و بباطن آراسته و بهمه اوصاف
خوب پیراسته لیکن ما از خاندان بدانیم و بانواع بلا مبتلا یابیم پیش او رفتیم و قصه حزن و ضعف تو گفتیم
باور نداشت و متهم بدروغگوئی پنداشت تا ابن یامین را برسالت نفرستی سببی که ترا این حال از آن راه و
واقعه که این واقعه از آن افتاده بزبان عبرانی اعلام نکنی استوار ندارد و دل بر دادن کیل نگمارد ۵ قال
هل امنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل فالله خیر حافظا
وهو ارحم الراحمین ۵ حافظا بر صیغه اسم فاعل و حفظا بر صیغه مصدر خوانند و معنی بر حسب آن
دانند قال مستانفه است در جواب ماذا قال ابوهم حین قالوا ذلک و استفهام برای انکار است و الا کما
امنتکم علی اخیه من قبل استثناء مفرغ است از کلام غیر موجب انکار در حکم نفی است و جمله مقول قال کما
وفاء فالله خیر حافظا سببیه است و حال است انکار امین داشتن برادران را سبب است برای سپارش بحفظ
خدای تع و حافظا تمیز است و تواند بود تقدیر حفظ حال نیز باشد و هو ارحم الراحمین عطف است یا حال است
معنی اینست گفت پدر ایشان یعنی حضرت یعقوب عم آیا هست که شما را امین دارم و امانت دار پندارم
برین برادر که بردن او میجویید و در باب او این کلمات میگویید مگر چنانچه بر برادر آن پیش ازین امین
داشتم و امانت دار پنداشتم پس بخدای تع بسپارم و دل بر حفظ او دارم حال بهتر است از آن رو یا درین حال
که حافظ است او را حفظ دیگران بهتر است و نگاه داشتن او از همه بالاتر است و او مهربان ترین مهربانان
و رحمت کننده ترین رحمت کنندگانست ۵ ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت
الیهم ۵ لما ظرف است مر وجدوا را و جمله عطف است بر جمله سابقه بضاعتهم مفعول اول است مر وجدوا را
ردت الیهم مفعول دوم است و اگر وجدوا بمعنی صادفوا باشد ردت الیهم حال بود معنی اینست
پس هرگاه که در خانه خویش کالاء خویش را گشادند بضاعت خود را یعنی نقدی یا جنسی که بدل غله
داده بودند یافتند که سوی ایشان باز گردانیده شده و رخت ایشان با ایشان آمده ۵ قالوا یا ابانا
ما نبغی ۵ جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین وجدوا بضاعتهم ما نفی است و بغی بمعنی
تجاوز از حد گویند و تجاوز در مدح الملک یا ماء استفهامیه است ای شیء نبغی و یا معنی او انکار است یعنی
لا نبغی شیئا و جمله مقول قال است معنی اینست گفتند ایشان ای پدر ما اینجا و از حد نمیگذریم و در مدح
ملک راست میگوییم و راستی میخواهیم و یا معنی چنین است کدام چیز میخواهیم و چه چیز میجوییم عیشم در مقصود

حاصل کشته وہم مطلوب بحصول پیوسته ○ هٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ
أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ○ جمله معلله است وردت الینا حال است از معنی اشارت بر طریق هذا
بعلی شیخا ونمیر عطف بر جمله مستانفه است محذوفه که از سیاق کلام فهم می شود در جواب فما تصنعون
ای نرهب باختیار ونرد البضاعة الی الکیل ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا ونزداد کیل بعیر معنی اینست
ینی که این بضاعت ماست که همراه ما آمده وسوی ما رد کرده شده برای رفتن ومحتاج سوی بردن بین
بضاعتی دیگر بیم وبرادر را بریم وطعام براء اهل خویش بیاریم وبرادر را نگاه داریم ودر باب ما هم حصه
برادر کیل یکبار بیفزاییم وتواند بود که ما استفهامیه براء سوال باشد هذه بضاعتنا ردت جواد تیل سایل
را جواب بود بر طریق لمن الملک الیوم لله الواحد القهار باشد برین طریق ونمیر با معطوفات خویش عطف
بر یقول باشد ویا معطوفات خویش بتاویل مصدر مقول ینبغی بود وطریق قالوا ما نشاء فعلت الهوای
انشاء الهوای ای ینبغی قولنا کذا معنی اینست که گفتند ای پدر ما ما چه میخواهیم که بر نیاد بر پادشاه هذه
بضاعتنا ردت الینا بگوییم ودر راه طلب طعام ومحافظت برادر بوییم وتواند بود که ما موصول باشد
موصوله اصلی مبتداء محذوف الخبر بود ای ما ینبغی سیدکیم اسباب وقال نزهته ویقول بضاعتنا ردت
الینا ظرف است مر قال که جواب اوست که جواب اوست وجمله عطف است بر جمله ردت الینا بر وطعام
براء اهل خویش بیاریم بیانی ترجه چنانچه گوشت ویاں آن بالا رفت ○ ذٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ○
اینجمله معلله است یا تذییل است معنی اینست غله آن مقدار یعنی کیل شتر بار کیلی یسیر است ویاسانی
تحصیل پذیر است کیل اندک است پادشاه را کردن نخواهد بود کان خواهد بود حصه مذکور بنام برادر
بر حصها با خود افزود سوال ذلک براء بعید است در مشار الیه مرتب یعنی کیل بعیر که متصل او مذکور است
مستعمل شده وفضله تعظیم بر طریق ذلک الکتاب کیل یسیر منافی المدة است جواب کیل بعیر مذکور
نظر بذکر قریب است لیکن از دوی مکان او که مصر است بعید است بدین اعتبار ذلک اشارت سوی بعید
باشد سوی قریب بود یا گویند طعام آن مقدار یعنی یک شتر بار بنسبت حال طعام خواهند کان عظیم است
وکثیر وبر نسبت طعام دهنده یسیر است وتعریف مبتلا با اسم اشارت بعید وتنکیر خبر براء تقلیل تحقیر مبنی
بود واعتبار مذکور است ○ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي
بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ ○ توتونی بیا وحذف او خوانند ومعنی یکی باشد قال مستانفه است در جواب
ماذا قال حین قالوا ذلک جمله لن ارسله با متعلقات خویش مقول قال است ولام لتأتننی بر جواب قسم است
که مفهوم است از موثقا الا ان یحاط بکم مستثناء مفرغ است از لتأتننی به جواب قسم است فی جمیع الاوقات
وقوع الاحاطة بکم معنی اینست گفت پدر ایشان هرگز نفرستم برادر یوسف را با شما تا ندهید مرا
عهدی از خداء تعالی که هر آینه او را بر من بیا دید وآنجا مکر آرید مکر آنکه گرد گرفتن کسی بشما واقع شود وبران زود
حاصل کرده یعنی بمحاربه کسی شما را گرد گرفته دور ها شدن از وامکان بنذیر بود آن زمان اگر بگذارید معذور باشید
فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ○ لما ظرف است مر قال را وجمله عطف است
بر قال سابقه معنی اینست هرگاه که دادند او را یعنی یعقوب پسران خویش را عهد پیمان خویش بر مصونی
که گوشت ودر طریقی که تحریر پیوست گفت بدانچه ما میگوییم خداء تعالی وکیل است ومطلع وآگاه بدان است
وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ ○ وقال عطف است
بر قال سابق وادخلوا عطف است بر لا تدخلوا معنی اینست وگفت ای پسران من چون در مصر رسید
یکجا شده در یک در مروید متفرق شده در درها مختلف در روید که در اجتماع یازده برادر خوف
چشم زخم بود وترس کینه وضغینه دشمن باشد وشاید که در آمدن جماعت کثیر در گرانی غله خلق را گران نماید

ومردمان

ومردمان قحط زده وگرسنه شده را آمدن شما دشوار آید ○ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ○ اینجمله معترضه است براء بیان عجز خویش وقدرت خداء تعالی وجمله ان الحکم الا
لله معلله است مر جمله سابقه را یقال اغنی عنه ای نفعه ومن در من شیء زائده است معنی اینست ومر شما
را در دفع خداء تعالی خواسته است وشما را بدان داشته است هیچ نتوانم کرد واز عذاب بر نجات نتوانم آورد
وخداء تعالی هر چه بخواهد کند وآنچه بخواهد دهد زیرا که نیست حکم هیچ مگر خداء تعالی را ونیست ولایت قضا مگر
حق جل وعلا را ○ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ○ جمله مستانفه است در جواب ما شامل وتقدیم علیه بر عامل
براء تخصیص است برخداء تعالی توکل میکنم نه بر دیگری وکار بر خداء تعالی سپارم نه بر غیری ○ وَعَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ○ فا زایده است یا در جواب اما محذوف است ای علیه فلیتوکل
المتوکلون معنی اینست توکل کنندگان بر خداء تعالی وهر که توکل بر خداء تعالی کند وخود را در حمایت وعنایت
او افکند وکار را برو سپارد واتمام کار طمع برو دارد زود بر آورده شود ○ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ
أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ○ لما ظرف است مر مضمون کلام ما
کان یغنی عنهم که جواب اوست لما دخلوا من حیث امرہم لم یکن ینفعهم ذلک برین وجه تقدیم فعل منفی
بر نفی می آید که آن از جهت قاعده نحو درست نمی نماید مگر آنکه نفی را تاویل باثبات کنند ومعنی اسقی
کذا گویند معنی اینست هرگاه در آمدند پسران یعقوب از ابواب متفرقه که پدر ایشان فرموده وحال
این بود که در آمدن بر کیفیت مسطور وبر نهج مذکور از مشیت خداوند تعالی قضاء ایشان را هیچ مانع نبود
اگر خداء تعالی مضرت خواسته باشد متفرق در آمدن چه نفع کند واگر حکم او نفع بود یکبار در آمدن در زیان
نیفکند مصراع قضا قضای خدایست وملک ملک خداء ○ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ
قَضَاهَا ○ مستثنا است از من شیء ای لا یغنی شیئا الا قضاها حاجة فی نفس یعقوب وهو اظهار النصیحة
او دفع اصابة العین او دفع غیظ القوم الجیاع فی القحط لمشاهدة کثرتهم معنی اینست در آمدن مذکور
بر کیفیت مسطور هیچ نفعی نکرد وایشان را فایده نمی آورد مگر قضاء حاجتی که در نفس یعقوب بود وا ورا
مهم اصلی می بود از اظهار نیکخواهی تا افسوس نماند وکس او را مقصر در پند نخواند ودفع چشم زخم بر جماعت
قویان وخوبرویان ودفع ناخوشی خلق گرسنه در قحط از جهت کثرت آیندگان وتواند بود که استثناء منقطع
دارند وجمله قضاها را صفت حاجة پندارند ○ وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ○ اینجمله تکمیل است چون در کلام سابق ذکر کرد که ایشان در مصر
آمدند وچنانچه یعقوب امر کرده بود در آمدند ایشان را متابعت گفتار او هیچ فایده نکرد وهیچ سود نداد
وهم آن آید که دل ایشان علم او انکار نماید ودفع آن وهم آید که دل ایشان علم آن انکار نماید دفع آن وهم
کرد واینجمله را بر وجه تکمیل آورد وچون وهم مذکور در ایشان سبب انکار بود ایشان را تنزیل منزله منکر
کرد وجمله را موکد بتاکید آورد ولکن استدراک است از جمله سابقه معنی اینست بدرستی که یعقوب هم
هر آینه خداوند علمی عظیم است که ما او را تعلیم کردیم وبر علم ودانش آوردیم ویا خداوند دانستن است هر
چیزی که او را تعلیم کردیم وبر دانستن ودریافتن آن آوردیم بر پیغامبران گمان نادانستن ونادانستگی نباید
برد وخود را بر اینچنین جهالت نباید سپرد باید که علم یعقوب را هم دانند وهم دانش او را معتقد باشند
لیکن بیشتری مردمان از اهل دانش نه اند تا قدر یعقوب هم را بدانند وبصفتی که موجب منفعت
اوست بخوانند کنایت کرد او بصفت الملاق کنایت است بر تقیید مفعول یعنی لیسوا من اهل العلم ولا یعلموا
قدره ○ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ ○ لما ظرف است مر آوی را واین قصه معطوف
است بر قصه بالا معنی اینست وهرگاه که برادران یوسف هم آمدند ودر مجلس معلاء او اکرام واعظام نهاد

نهادند ۞ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ ۞ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال یوسف لاخیه حین آوی
الیه و چون اعتقاد ابن یامین بهلاک یوسف و مشاهده بودن حال بر خلاف حال برادران ثابت بود
و آن علامت انکار مضمون جمله انی اخوک میشود بدین جهة یوسف او را تنزیل منزله منکر کرده و جمله را موکد
آورد معنی اینست گفت یوسف منم برادر خویش را بدرستی که من برادر توام خود را عصلحتی پیدا میکنم پس
اندوهگین مباش بدانچه این برادران میکردند و بر خلاف طبع تو می آوردند روایت کرده اند که یوسف هم
و برادری که یوسف هم طلب کرده بود آوردند یوسف فرمود کاری خوب کرده اید ایشانرا مهمان داشت
و هر دو نفر را بر یک مائده گذاشت ابن یامین تنها ماند او را سوی خویش خواند و گفت دل خود را در تنهائی
مخراش و در اکل همخوان من باش یوسف هم بر جامه ابن یامین نام یوسف بسیار دید او را از سبب
این کتابت پرسید گفت من یوسف نام برادری داشتم از شوق او همه نام او بر جامه بنگاشته ام تا نصیب
عین من شود و بدین سبب حرف مقداری مفارقت برود و یوسف چون دست بر مائده انداخت ابن
یامین دست او را شناخت چون یوسف او را نگران دید از نگرانی او پرسید گفت این دست را شبیه
دست یوسف میدانم از جهة آن بغایت نگرانم و مرا برادری بود از مادر او را گرگ خورده است و فرقت
او قرار و آرام از دل بعد و از دل من برده یوسف گفت خوردن گرگ او را معاینه کرده و این خبر از معاینه خویش
آورده گفت من همراه او نرفته بودم این خبر گفته برادران است که گفته ام یوسف سوی برادران دید و از این
قصه پرسید گفتند این واقعه پیش ما گذشت و مشاهده ما بوست یوسف گفت شنیده ام که یکی از شما
دنبال شیر میرود و شیر را میگیرد و کله او پاره میکند همچنین است شمعون را نمودند که صفت این است
یوسف گفت آنکه دنبال شیر برود و شیر را آزار برساند گرگ او را بحضور او چگونه خوردن تواند باز گفت که
شنیده ام از شما یکی هر حیث از نخ بر میکند و بزخم پاشنها و جبهای او را ریزه ریزه میکند گفتند آری
همچنین است اشارت بسوی روبیل کردند که است یوسف گفت بحضور اینچنین کس گرگ او را چگونه خورد
باز گفت شنیده ام میان شما کسی است که اگر در شهری نعره زند هر حامله که در شهر باشد از هیبت آن
حمل افکند اگر بانگ دیگر او آید برای حوامل عقایم را در افکنده حمل آید گفتند آری همچنین است اشارت بر
یهودا کردند که صفت این است یوسف گفت این چیزها محال است گرگ را در حضور اینچنین کسان درین
کار چه مجال است ایشان شرمنده گشتند و بسکوت و خجالت پیوستند چون یوسف ابن یامین را در محبت
راسخ یافت و کمال شوق او را سوی خویش دریافت دل بر اظهار سر آورد و راز نهان پیش او آشکارا
کرد یعنی بر اظهار دریچ دهان گشاد و از سر مکنون خبر داد و انی انا اخوک گفت و در اظهار اخوت
سعت ابن یامین ازین عبارت تنبیه تفهیم کرد و خود را بر اظهار شکستگی آورد و گفت هر چند که خود را
برادر من ساخته اما که یوسف هم زاده یعقوب و راحیل بود نه دیگری گفت من همان یوسف بنی اسرائیل
و راحیلم و امر کتمان این سر کرد و بر اخفاء این برادران را آورد تا خداوند آن آشکار کرداند و آنچه مخفی
داشته است بظهور رساند یوسف آهسته این بحث و مسرت سخن بگوش برادر رساند و هم را در خانه
فرود آورد و چون شب در آمد و هنگام فراش آمد پنج فراش فرستاد تا دو برادر بیک فراش خواب کنند ابن
یامین تنها ماند او را بر اسوت سوی خویش خواند و در فراش خویش جاء داد و انبساط برادری بنیاد نهاد
روز دیگر یوسف بر برادران گفت آنچه گفته بودید بر تبلیغ کردم و جواب آن بر زبان برادر طلب کرده بودی
آوردیم یوسف هم برادر را گفت بعد تو دریچ دهان بچه رنگ گشاده است و پیغام مرا چه جواب داده است
ابن یامین گفت بعد من سلام رسانیده است و بر خاطر پادشاه روشن کردانیده و گفته از حزن من و وهن
عظام بدن و هجوم کبر او را روشن کرد اند شکی نیست که پیری و ضعیفی و سستی بدن و نحیفی و حزن طویل و بکاء

بلغونی

با فسوس و تاسف از فراق یوسف بر من مستولی شده و هموم شدیده و غموم مدیده در من کرد آمده و ما از
خاندان انبیاایم و از اهل عناء و بلائیم و ما را بدان مکرم کردانیده و بدین دولت رسانیده دنیا برای ما صلاح
نپذیرد و با ما جز جفا نکند و همیشه ما در رنجی باشیم و همواره ما با درد و بلاییم و خدا پسندیده است از آن تو که جزا
دهنده و عطا بخشنده است و نیز اندوهگین شدن پادشاه از جهة من که مرا رسیده است و کوشش من جبر
ملتفت بودن ملک بسوی ما شنیده است از کرمان همین آید و همین روی نماید و مدانکه اکرام تو مرا اکرام
عظیم در مصدر و ابلغ در مسرت و در رفعت قدرت ما مول من آنست که شتاب کنی در ارسال چیزی که
عیال مرا سیر کرداند و پسری که بروی رسانیدن پیغام فرستاده شد و ملک بر وی باز کرداند چون یوسف
مقالت پدر از زبان برادر شنید دل او سوی ملاقات پدر کشید و جان او برای او طلبید محزون گشت
و بگریه و زاری پیوست بعده ابن یامین گفت من نمیخواهم که از تو جدا شوم و با رفقاء خویش بروم یوسف گفت
من غمگین گشتن پدر تو بسبب تو میدانم بدین سبب داشتن نمیتوانم و بداشتن تو مرا وجهی صحیح در دل نمی
آید که بدان وجه داشتن تو مرا شاید جز آنکه ترا با مری شنیع مشهور سازم و در ورطه تهمت قطیعی اندازم
ابن یامین گفت هر چه باشد باید کرد و داشتن من خود بهر چه ممکن باشد خود را بران باید آورد یوسف
گفت صاع خود را پنهان کنم در میان متاع تو بعد روان کردن تو مکر باز کردانیدن متهم کرده و این ساخته
کرده و بو متوجه کردانیدن سوی کنعان آورد ۞ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ فَلَمَّا
جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ۞ لما ظرف است و جعل را و این قصه
معطوف بر قصهای سابقه است معنی اینست پس هرگاه که یوسف ایشانرا بساختگی که ملایم ایشان بود
ساخته کرد و آنرا بتوجه بکنعان آورد سقایه را یعنی مشربه را که بران آب دهند و یا طاسی که بران آب
خورند و بعضی گویند سقایه مذکور مشربه و طاس پادشاه بود و بعضی گویند چیزی بود که گاهی بران آب
میخوردند و گاهی غله را بران کیل میکردند و بعضی گویند از زر بود و بعضی گویند از نقره هم صاع زرین می گفتند
و بعضی گویند مرصع بجواهر داشت در سعت برادر همان ساخت احتمال داد که یوسف خود داشته باشد
اسناد حقیقی بود و بعضی گویند کسان او با مر او داشته بودند بدین تقدیر اسناد مجازی باشد چون
از آن جا کوچ کردند و در منزل دیگر فرود آمدند یوسف کسانرا فرستاد تا ایشانرا در منزل دریابند و خبر
کم شدن مشربه پادشاه بگویند و گم شده را در رحال ایشان بجویند و بعضی گویند یوسف خود سواری
کرد و بر ایشان تا سقایه بحضور خویش از بار ابن یامین بیرون آورد و او را بر مقتضای حکمی که در بیرون
شریعت بود بر خود نگاه دارد ۞ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ۞ عطف
است بر جعل السقایة ایتها العیر بتقدیر قال منبه است مر اذن را و تاکید جمله انکم لسارقون از جهة
رد مخالفات معنی اینست پس بانگ کننده بانگ کرد و منادی کننده آواز بر آورد و گفت ای کاروان
بدرستی که شما هر آینه سقایه ملک را بدزدی می برید و این اعلام از قبیل اسناد فعل بعض که بر سبیل تحقیق
مخصوص بعضی باشد سوی کل کرده و بر طریق و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها آورده سوال نسبت سرقه
سوی ایشان خلاف واقع است و کلام غیر مطابق واقع کذب است از یوسف هم کذب چگونه آید و او
از انبیاء بوده جز چنین نباید جواب این وقتی آید که حقیقت مراد باشد اما اگر اختیار سرقه بر وجه تمثیل
باشد کذب نبود چه حال کسی بکیری که از سرقه بر وجه تمثیل باشد کذب نبود چه حال کسی باشد که در رحل
ایشان پنهان کرده بیرون آید حال او حال مانند هر سارق نماید بسرقه بدو گمان رود و متهم بدزدی
شود جواب دیگر آنکه یوسف ایشانرا برای بیرون آوردن صاع از رحل ابن یامین فرستاده بود این
سخن اعوان یوسف را بر حسب عادت ایشان روی نمود و درین سخن بر متابعت او نرفتند و یا امر

ازاین سخن کفتند جواب دیکر آنکه یوسف ع ایشانرا سارق خواند بتهمتشان یوسف را از پدر یوسف در دیل باید
نه بدین معنی که صاع دزدیده اید جواب دیکر آنکه تواند بود که یوسف از کودکی تا وقت این سخن دزدی مشاهده کرده
باشد واین حکایت ازان بود چنانچه ایشان حکایت سرقه یوسف ع ان یسرق فقد سرق اخ له کفتند و مشاهده
سرقه که یوسف بتاویل بود و بصورت مجاز روی نمود چنانچه ذکر آن بیشتر آید وبیان آن بجاذین روی نماید
یا یوسف سرقه خویش که در کودکی میدانست این حکایت همان سرقه است و نسبت ایشان ازجهه ملابسه
است جواب دیکر آنکه داشتن صاع در رحل ابن یامین در منزل یوسف بود و بودن او و دادن او بود و بس
صاع اورا از منزل او بیجز اذن او بود بدین اعتبار آنکاه سارق باشد ولهذا اکر مردی سوکند خورد که جامه
نبرد بود ثابت شود وانم بود **سوال** بروجه آخرین ثبوت سرقه وعدم کذب ایشان معلوم شود و مطابقه غیر
واقع را حاصل میکردد و داشتن برادر بر حکم ثبوت سرقه چنانچه در شریعت ایشان بود سایغ می آید اما
بروجه سابق ثابت نمیکردد و دانستن متعلق بوقوع سرقه می شود چون سرقه ثابت نکردد مقصود یوسف
که نکه داشتن برادر است چکونه بحصول پیوندد **جواب** داشتن برادر عاقل بالغ که صاحب ولایت بر
نفس خویش بود و برضا و مشورت او این حیله روی نمود و این معامله کردند و اورا در معرض جزا آوردند در
حال کمان بسنده است نه ایقان وایهام بسنده است نه آنکه اصل داشتن بی رضاست وآن بی شبهه آفات
و بدانکه امثال این امور از حیل شرعی است واین باقی است که در شریعت شرعی است چنانچه ابوبکر کفت
دفعوا ابراهیم بن خضر اکفت این خواهر منست و در سوکند خوردن زدن بصد چوب یکجا بسته
نفرموده اورا ازجمله ازجنایت شدن برات نمودند قال اسم وخذ بیدک ضغثا فاضرب به
ولا تحنث واین جنس در آیات واخبار بسیار است و بیان فقها این باب اشتها راست ۵ قالوا
وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ ۵ قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قیل لهم ذلک
واقبلوا عطف است بر قالوا **سوال** قول بعد از اقبال باشد تاخیر اقبال از قول بچه وجه بود **جواب**
واو دلالت بر ترتیب ندارد دلالت بر تاخیر معطوف در وجود نمیکند اما تاخیر اقبال در ذکر اکر
چه در وجود مقدم است ازجهة دلالت بر سرعت قول در ذکر اکرچه در وجود مقدم است ازجهة
دلالت بر سرعت قول بود یعنی مرده کفتار چنان بسرعت رفته باشد و بر سرعت قول بود چنانچه که این
سخن که پیش از اقبال کفته اند وتواند بود که واقبلوا بتقدیر قد حال باشد اقبال پیش از کفتار بود وجمله
استفهامیه یعنی ماذا تفقدون مقول قالوا است **معنی اینست** کفتند اهل کاروان و روی آوردند
برکسانیکه برای تفحص کالا آمده بودند و در جستن آن اهتمام می نمودند که چه چیز کم کرده اید که آن را
میجوئید و درشان ما اکنم لسارقون میکوئید ۵ قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ
بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ۵ قالوا جمله مستانفه است ای فماذا قالوا حین قالوا ماذا قیل ذلک
وجمله نفقد صواع الملک مقول قالوا است وجمله لمن جاء حمل بعیر عطف است بر مقول قالوا **سوال**
فاعل قالوا جمع است ازربان جماعت انا به زعیم بصیغه مفرد چکونه آید وحکایت ازجمع بلفظ مفرد
چکونه شاید **جواب** قایل نفقد صواع الملک میان آن جماعت یکی بود و در قالوا قول یکی بود و در قالوا
قول یکی را بطریق نفقروها سوی جماعت سایغ نمود وقایل انا به زعیم همان یکی است وافراد مبنی بر این
معنی است چون مکنی عنه با انا به زعیم واحد بنداردند لاجرم صیغه مفرد آورد وتواند بود که انا به زعیم
مقول قال محذوف دارند بتقدیر قال واحد منهم بندارند لفظ مستقیم آید و هیچ اشکال روی ننماید
معنی اینست کسانیکه کالا میجستند و نفقد صواع الملک کفتند یعنی صاع را کم کرده ایم و دزدی بشما
آورده ایم هرکه اورا بیارد خودرا مستحق یکبار شتر غله بنهادد و یکی یکی از ایشان کفت که من بدین ضامنم

وبجد رسانیدن کالا برسام **سوال** اجمله بیان جمله اجرا است ویک شتر بار مجهول القدر است اجر مجهول القدر
بود وکفاله در باب اجر مجهول جایز نباشد **جواب** تواند بود که شتر بار بحسب عرف پیش ایشان معین
باشد ۵ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ۵ قالوا جمله
جمله مستانفه است در جواب ما ذا قالوا حین قیل ذلک تالله لقد علمتم مقول قالوا است ما جئنا لنفسد
فی الارض از باب تعلیق افعال قلوب بحرف نفی است وآن از خصایص باب افعال قلوب است لنفسد
فی الارض متعلق جئنا است **معنی اینست** کفتند اهل کاروان برادران یوسف ودیکران بخدای شما
میدانید که ما نیامده ایم تا در زمین مصر تباهی کنیم و تباهی انکیزیم و نه ایم ما دزدان و صواع ملک را سارقان
سوال علم مخاطب بحال ایشان امری باطنی است سوکند بر حصول آن چکونه بود و وقوع آن چون معلوم
شود **جواب** علم مخاطب بحال ایشان کنایت است لا بحقیقت آن حال سوکند بر مکنی عنه تالله لقد
ظهر و انکشف عدم مجیئنا لنفسد و عدم کوننا سارقین حین علمتم لعدم مجیئنا العاد والسرقه بمشاهده
امارات و ماسنا و معاینه علامات امانتنا من احتشارنا رد بضاعتنا و حین معاملتنا و سدنا افواه
ابالنا اباءنا و سایر احوالنا و اعمالنا یعنی بخدای که ما اهل دیانتیم و مبرا از فساد و تباهی نیامده ایم و هیچ
کار ناشایسته نکرده ایم چنانچه شما مشاهده علامات و معاینه معاملات از رد اموال و سد افواه امال
و سایر احوال و اعمال میدانید نمی شاید که ما را سارق خوانید ۵ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ
قالوا مستانفه است بمجوقال و قالوا سابقه فما جزاؤه ان کنتم کاذبین مقول قالوا است لماسبق است
واستفهام برای تقریر است یعنی اقرار کنانیدن و اینجمله است مقدم بر شرط معنی فانه جزا است عین
جزا نبود زیراکه جزا بر شرط مقدم نباشد **معنی اینست** کفتند کسانیکه برای تفحص کالا آمده بودند و در
کار اهتمام می نمودند چیست جزای این فعل اکر شما در انکار سرقه دروغ کو باشید و بیرون آوردن
کالا از رحل شما سارق نماید ۵ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ ۵ قالوا
مستانفه است جزاؤه مبتدا است من وجد فی رحله مبتدا دوم است وجمله فهو جزاؤه خبر مبتدا دوم
یا خبر مبتدا اول است و رابط ذکر مبتدا اول که وضع مظهر موضع مضمر است بر طریق الحاقه ما الحاقه
معنی اینست جزای کسی که کالا در رحل او یافته شود و دزدی او ثابت کردد پس همو از جزا است و در
شریعت یعقوب ع استعباد واسترقاق در مدت یک سال جزا است وتواند بود جزاؤه مبتدا بعد
وجد فی رحله خبر مبتدا باشد فهو جزاؤه را تاکید دارند ومقرر جمله سابقه پندارند **سوال** جزای سرقه کسی
بود که کالا در رحل او یافته شود زیراکه در شریعت یعقوب ع هرکه دزدی میکرد بکسال بندکی آن مرد
میفرمود وتواند بود که جزاؤه خبر مبتدا محذوف بتقدیر المسروق عنه جزاؤه باشد در هنکام جواب بود
من وجد فی رحله فهو جزاؤه جواب باستفتا باشد **جواب** مسروق عنه جزاء سرقه است که هرکه یافته شود
کالا در رحل او پس همو است جزاء سرقه او یعنی ورا مدت یکسال خدمت بفرمایند وازجهة سرقه در
بندکی آرند واین هر سه وجه در کشاف مذکور است و در شرح این مشرح وتواند بود که جزاؤه مبتدا
محذوف الخبر بود و بتقدیر جزاؤه باشد واکر بر طریق الزانیة والزانی جمله شرطیه را معلله دارند یا
مبنیه پندارند وتواند بود که جزاؤه مبتدا باشد وجمله شرطیه بتاویل هذا الکلام و حذف مضاف خبر
مبتدا بود و جزاؤه مضمون هذه الکلام چنانچه کویند العمل جزاؤه ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم
كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۵ کذلک صفت مصدر محذوف است ای جزاء مثل ذلک
الجزاء نجزی الظالمین **معنی اینست** جزاء مثل این جزاء یعنی استعباد سارق واستخدام جزا میدهیم ظالمانرا
یعنی سارقانرا که بر مسروق عنه ظلم میکنند و مال اورا در تولی تلف می کنند حکم سارق در شریعت

یعقوب ع چنین بود و سارق را یعقوب ع همین نوع میفرمود ۝ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ
جمله عطف است بفا بر جمله سابقه معنی اینست پس آغاز تفحص کردند در اسباب کاروان پیش رخت برادر
یوسف ع و یکایک را میکاویدند و چیزی نمی‌دیدند بر بوجه انتشار ضمیر غایب بلا عاید بر متفحص است و ضمیر اخیه
بر یوسف و آن نزدیک قرینه بر سایغ می‌نماید و بعضی گویند ضمیر بدا بر یوسف است و ان اسناد حقیقی است
بوین که خود متفحص باشد و آن اولی است زیرا که برین تقدیر انبساط ضمیر نیست ۝ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا
مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ ۝ روایت کرده اند یوسف با متفحص بعد تفحص کالاء برادران در تفحص کالاء
ابن یامین توقف نمود ایشان متقاضی شدند یوسف ع باز متفحص را بر تفحص رخت او آورد تا از
تهمت سرقه تحقیق شود بکلی بزود یوسف رخت برادر خویش بجهد ایشان تفحص کرد و صاع را از رخت
بیرون آورد و این جمله عطف است بر بدا معنی اینست پس تفحص کردند و صاع را از رخت ابن یامین
بیرون آوردند همه شرمنده شدند و سر از خجالت فرو افکندند و بعده ابن یامین را حاضر آوردند و
ملامت بنیاد کردند که این کار چه ملایم تو بود که همه را خجالت روی نمود ابن یامین گفت بضاعت شما که
در رخت‌هاء شما نهادند و شما را بدان علم نبود چنانچه آن بغیر علم شما بود این نیز بغیر صنع من روی
نمود اگر این هم همان نوع باشد چرا بجهه وجه ملامت متوجه شود ۝ كَذَلِكَ كِدْنَا
لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۝ کذلک صفت مصدر
محذوف است من کدنا ای کیدا مثل ذلک الکید کدنا لیوسف ای علمناه ایاه تعلیم کید و حیله را بر وجه
مجاز کید نام کرده و تعلیم را از جهة وقوع او در صحبت کید بر وجه مجاز مشاکله بلفظ کید آورده و این جمله مقرر
است مر جمله سابقه را و لام لیاخذ زایده است براء تاکید بطریق لام و ما کان الله لیعذبهم یاخذ خبر
کان است ای ما کان صفت یوسف اخذ اخیه فی دین الملک ای فی عادته و سیرته و دیانته و حکمته و جمله ما
کان لیاخذ اخاه تعلیل است برین کردن ابن یامین باز داشت حداء تع بوده است لهواب یوسف ع روی
نموده الا ان یشاء الله مستثنا منقطع است معنی اینست مثل این خواستن و برادر یوسف را بر
یوسف داشتن براء یوسف ع خواستیم و اورا بر حکم شریعت یعقوب بروی داشتیم یعنی یوسف را در گرفتن
برادر این تعلیم کردیم و بر اختیار برین معنی حیله آوردیم زیرا که نبوده است یوسف که بدارد او را بر دیانت
ملک که ملک دیانت داشتن سارق نداشت و سرقه موجب استعباد سارق نمی‌پنداشت و گرفتن
سارق و استعباد او در این ملک نبود و این کار در حکم و دیانت او سایغ نمی‌نمود لیکن مشیت اراده
او برین نوع روی نمود که چیزی غیر دین ملک بدارد و بدان سبب ابن یامین را بر یوسف بدارد
تا حکم سرقه که در شریعت یعقوب ع استعباد و استخدام است بر ایشان نهد و این کار داو را
شریعت یوسف ما بیوم برادران و غیر آن دست دهد و تواند بود که استثناء مفرغ باشد ای ما
کان لیاخذ اخاه فی دین الملک فی وقت مشیة الله اخذه فی دینه و جعل دینه موافقا الشریعة
و لم یشاء ذلک معنی چنین بود زیرا که نبوده است یوسف که برادر خود را بر دیانت ملک و حکم او
بگیرد در همه اوقات مگر وقتی که خداء تع بخواهد گرفتن برادر او را دیانت و حکم ملک کرد انی و او را
بموافقت شریعت برساند خداء تع دین ملک را موافق شریعت نکرد بلکه عمل مذکور را بر متابعت شریعت
حضرت یعقوب علیه السلام آورد و بعضی گویند از کدنا فعلنا و صنعنا مراد است ای کذلک فعلنا و
صنعنا لیوسف باخوته کما فعلوا فی الابتداء بیوسف و ذکر فعلنا بلفظ کدنا بمشاکله مکرو الکیدات
که در صدر سورت مسطور است ۝ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ ۝ این جمله مقرر است مر جمله کدنا
لیوسف و تحقیق است مر مضمون او را معنی اینست بلند میکردانیم درجات هر که خواهیم چنانچه

خداء تع یوسف را از مملوکیت بمالکیت اهل مصر رسانید و از حضیض قعر چاه مخصوص کردانید در دنیا بپادشاه
ملک مصر ساخت و در دین اعلا نبوت او افراخت و توانند که یوسف را بر داشتن برادر قادر کردانید
و بدرجه ظفر یافتن بر برادران برساند و بعضی گویند مراد ازین رفعت در هر باب است و بعضی گویند
بقرینه و فوق کل ذی علم علیم رفعت در انواع علم دانستن است ۝ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ۝
این جمله که مضمون فوقیت بعضی بر بعضی در علم است تذییل است و مقرر است مر مضمون نرفع درجات
من نشاء معنی اینست و بر بالاء هر خداوند علمی علیم است و در علم مبالغت دارد و بعلم بسیار روی آرد
مگر خداء تع که علم او از همه علم برتر و معلومات او از همه معلومات بیشتر است و از وی کسی برتر نیست و هیچ
یکی از و بیشتر بیشتر نیست ۝ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ ۝ جمله مستانفه است
فقد سرق تعلیل جزاء محذوف است ای ان یسرق فلم یکن منه عجبا لانه قد سرق اخ له من قبل جمله شرطیه مذکور
با تعلیل مسطور مقول قالوا است معنی اینست گفتند برادران یوسف اگر ابن یامین سرقه واقع
شود عجیب و غریب نبود زیرا که برادری که او را بوده از وی نیز کاری دزدی روی نموده و بدانکه در سرقه
که آنرا نسبت بیوسف کرده اند اقاویل است بعضی گویند باقی و بعضی گویند بیضه و بعضی گویند بز ماده
دزدید از خانه پدر و سایلی را که سوال کرده بود بخشید و بعضی گویند بت زرین از خانه جد مادری نهفته
دزدید و در زمین که مردار ها بود دفن کرد و بعضی گویند مادر او خواست با یعقوب ع از حرکت بغلیظی
بود یوسف ع را در خانه جد مادر خویش که کافر حربی بود فرستاد یوسف را در خانه زلیخا آورده دشمنی
دینی بر وجه خفیه دست داد یوسف مادر را ببرد و مادر همراه خود برد و بعضی گویند بت زرین از خانه
بناء خویش که کافر حربی بود در محلی دفن کرد و بعضی گویند از کسی بت زرین دزدید و دفن کردن آن مصلحت
دید و بعضی گویند ابراهیم ع کمربندی داشت که از آنکه اولاد کذاشت بعد اسحاق بود یافت بعد وفات
مادر در خانه اخت اکنت عمه مذکور در شان او محبت و شفقت مینمود و اورا عزیزتر از جان داشتی و بی او یک
ساعت ماندن قرار و آرام نداشتی چون او از حد خانه کذشت یعقوب ع را بر آوردن او لاج گشت عمه
مذکور منطقه مسطوره را در فوطه جابها در کمر یوسف بست و تهمت دزدی بر وی بست و بر حکم ظهور سرقه او را
بر خود داشت و بر یعقوب نگذاشت یوسف ع تا وقت مردن او بر او بود و از خانه او تخلف ننمود ۝
فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ ۝ فاسرها عطف است بر قالوا و لم یبدها لهم
عطف است بر فاسرها معنی اینست پس یوسف ع این کلمه را یا دعوی سرقه را در نفس خود پنهان داشت
و دل بر بیدا آوردن و بر اظهار کردن آن نگماشت و اینجا یعنی و لم یبدها لهم تکمیل است چه از اسرها وهم
آن می‌آید که آنچه آنرا پنهان کرده است گاهی باظهار آورده باشد این جمله را بر وجه تکمیل آورد و این وهم را
دفع کرد ۝ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا ۝ تمیز است ای انتم شر مکانکم و شر بودن مکان کنایت است
از شر بودن ایشان از باب کنایت در نسبت یعنی شما مرد مانید که عیب جویند کاینید و جمله مستانفه است
در جواب ماذا قال بعد ذلک معنی اینست گفت یوسف شما بترید از روی مکان یعنی مقام و مرتبت شما
در بدی برتر است از مقام در مرتبه آنچه از سرقه با یوسف نسبت میکنید و بدان او را سارق میخوانید
یعنی او را آن سرقه نبود و براء تقویت دین و ضعیف کردن اهل حرب بود متضمن احتیال و اراد جریان می‌نمودند
شما برادر از پدر دزدیدید و قصد کشتن او کردید و ترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب گفتید و با
و با وی جفا کرده در چاه افکندید و با پدر عقوق ورزیدید ۝ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ۝ این جمله
تذییل است معنی اینست و خداء تع داناتر است بدانچه او را صفت میکنید و دمی سخن مذمت کسی در میان
افکنید ۝ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا

ترزیک من المحسنین ۞ قالوا مستانفه است یا ایها العزیز تا آخر مقول قالوا است تاکید جمله از جهة تقدم ملوح است چه ندا متضمن مسالت آنست که یوسف ابن یامین را بگذارد و بر موجب سرقه او را بر خود نگاه دارد چنانچه که گفتند یا ایها العزیز لا تاخذه بموجب السرقة ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد و جمله را موکد آورد و فاء در فخذ احدنا مکانه سببیه است انا نریک من المحسنین مستانفه است چه تقدم احسان از یوسف ملوح بر اعتقاد ایشان است چنانچه که گفت هل یروی من المحسنین گفتند و جمله را موکد کردند معنی اینست برادران یوسف گفتند بدرستی که ابن یامین راست پدر پیری بزرگ که در غم او و از پسری که گم کرده است گریان است و ظاهر و باطن او از فراق سوزان است و از برای پسر اول در اندوه بی پایان است از جدای این پسر دوم او را چه روز خواهد بود او را بر فرق مگیر و این عاجزی از ما در پذیر بدرستی که ما بینیم ترا از نیکوی کنندگان مبالغه اینجا پیری و کبیری پدر از جهة دفع مضرت ذکر کردند و از جهة مهربانی دل او او را بر زبان آوردند تا از جهة ضعیفی و نحیفی رحم آرد و از جهة کبری و بزرگی عظیم بنوازد و حرمت کند و در زبان فکند چنانچه در واقع نا شیخ کبیر پیری بلند برای جلب منفعت یا چون بعد ایشان بر و کبیر دانند مبالغ تواند نفع برساند شکر که سعی پیری بوجه احلال و اعظام و مستوجب اکرام است که بسیار کرده و طاعت و عبادت بسیار آورده و کارها کرده و بارها برده و حظها گرفته و بهرها برده و مشقتها دیده و رنجها کشیده و منازل امور جاری شده و بر سرها مستور مطلع گشته ۞ قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون ۞ جمله قال مستانفه است در جواب که قال یوسف ع معاذ الله مصدر است که محذوف و منصوب است بفعل محذوف ای نعوذ عیاذا بالله جمله مقول قال است ان ناخذ متعلق است بمعوذ الا من وجدنا مستثناء مفرغ است مقول ما جدوا قع شده و استثنا مفرغ در اثبات اگر معنی مستقیم آید جایز بود نحو قرآن لا یوم کذا و تواند بود که آن را خذوا باعتبار اول معاذ الله در حکم منفی دانند و در معنی غیر موجب بگذارند انا اذا لظالمون تذییل است یا تعلیل است و تاکید او از جهة آنست که توهم استعاده از گرفتن دیگری بجای او ملوح بدین است که آن ظالم است سامع را تنزیل منزله کرد و جمله را موکد آورد معنی اینست گفت یوسف ما بخدا پناه میگیریم از این که جز کسی را که کالای خویش بنزدیک او یافته ایم بگیریم از این که بدرستی که ما آن هنگام که بی گناهی را بجای گنه کار بریم از ظالمان باشیم و از ستمکاران گردیم ۞ فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا ۞ لما ظرف خلصوا است نجیا حال است و در صیغه نجیا فعیل الطلاق بر واحد و جمع آمده است بمعنی صدیق و هم صدیق سایح یا مصدر است بمعنی ناجی ای تناجوا چون تناجیا چون برادران نا امید گشتند و از بردن ابن یامین نومیدی پیوستند از اهل مصر جدا شدند و اختلاط ایشان خلوص و رازینشد در حالة که راز گوینده بودند با هم راز گفتند راز گفتن و جدا شدند از جهة راز گفتن و مشورت کردن چه ابن یامین را بگذاریم بر پدر چون رو آریم و چه جگوییم و چه عذر جوییم در این قضیه چه باید کرد و دل پدر چه باید آورد ۞ قال کبیرهم الم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم فی یوسف ۞ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا و استفهام در الم تعلموا برای انکار است و جمله مقول قال است ما در فرطتم زایده است ای من قبل هذا فرطتم فی یوسف یا مصدریه است و فعل تاویل مصدر در محل رفع است بابتدا و من قبل خبر است ای ثابت من قبل هذا این جمله نیز بر وجه معترضه است یا حال است یا من قبل ما فرطتم در محل نصب باشد تا عطف بود بر ان اباکم قد اخذ موثقا که مفعول الم تعلموا است ای اخذ ابیکم موثقا علیکم ما موصوله مبتدا است و من قبل خبر اوست و یا معطوف است بر مفعول الم تعلموا معنی اینست گفت بزرگ ایشان و در آن اختلاف است بعضی بزرگ ایشان در عمر که روبیل بود گویند

وبعضی

وبعضی گویند بزرگ در خرد بود در آن دو قول است بعضی اعقل و اکیس شمعون را دانند و بعضی اعقل و اکیس یهودا را خوانند آن میدانید که پدر بر شما عهد گرفته است و عهدی از عهدهای خدا و حال اینست که پیش از این در شان یوسف تقصیر کرده اید و مجرم و خاطی شده اید یا گویند ثابت است بیشتر از این تقصیر کردن شما در شان یوسف از چیزهائی که موجبات مرتبه شمائی و قباحت ۞ فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی ۞ عطف است بر قال کبیرهم بفا جمله مقول قول تاویل هذا القول است اختلاف خبر و انشا بان نمیکند و صحت عطف در اشتباه بحال اکتفد معنی اینست پس هرگز ابن یامین را نگذارم و دل بر باز گشت نگمارم تا آنکه پدر من مرا دستوری دهد یا خدای در این باب حکم کند بمقابله باز دادن برادر مکرم بخشنود کردانیدن پدر یعنی تا پدر را خوشنود گردانم و مرا بخوشنودی او برساند و عدی من پیش او سلام آرد و عمل ابن یامین را از سبب گذاشتن او پیش پدر ما ظاهر گرداند ۞ وهو خیر الحاکمین ۞ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای بهترین حاکمان و بهترین حکم کنندگان است و حکم او منزه است از خطا و برا است از هوا در حکم او رشوت نبود و بطلان مدخل نشود روایت کرده اند چون مشورت بدین انجامید و کار ذمن مرتبه کشید یهودا درین قضیه در غضب آمده در معرض محاربه در آمد موی اندام او بجو خار ایستاده گشت و بحالتی که در وقت غضب مشهور داشت پیوست و گویند او چنان بود که چون غضب کردی تن او از غضب پر شدی و منتفخ گشتی که تمام را گرفتی برادران را گفت یا دارید که در مصر است و اهل او را که درین شهر است بمن تنها بگذارید و پادشاه را شما به بر گیرید یا پادشاه را بمن بگذارید و شما جمله بر اهل شهر و اهل بازار آرید برادران گفتند کفایت پادشاه بر خود بگیر و این عهد عظیم و کار فخیم بر خود پذیر گفت از من جدا شوید و دور روید نزدیک شد که نعره زند و شهر را بر هم زند که هیچ حامله نماند که وضع حمل نکند یوسف چون این حال دید از غضب او و بروی او گشت و عادت او این بود که چون در غضب در آمدی دست فرزندی از فرزندان یعقوب بر او رسیدی غضب او فرو نشستی گفت مگر این بچه از نسل یعقوب است که از مس او غضب من برفت و بکوت یوسف گفتند در مصر کسی از نسل یعقوب نیست پسر عزیز مصر است او را با نسل یعقوب چه نسبت بود و با بنی اسرائیل چه وسیلت باشد باز در غضب آمد و خواست تا نعره زند رکاب دار نزدیک او رسید و سینه یهودا را گرفت و بسوی خود کشید یهودا پیش او روی بر زمین نهاد و زبان عاجزی بگشاد و بردن ابن یامین خواست از یوسف جواب یافت و بر آشفت و برادران را گفت ۞ ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق ۞ این جمله چند جمله متروک است چنانچه که گفت قال فلن ابرح الارض الی آخره بغضب نخذت له ما کان یحدث عند الغضب فسکت بمس ولد المالک فتحیر و غضب ثانیا فسکت بمس یوسف فتحیر فقال ارجعوا الی ابیکم وانا مقیم بمصر و تاکید جمله از جهة تنزیل سامع منزله منکر است معنی اینست شما سوی پدر باز گردید و خبر واقعه که واقع شده است بگوئید و این بگوئید که ای پدر ما پسر تو دزدی کرد پادشاه کالاء دزدیده از رخت او بیرون آورد ۞ وما شهدنا الا بما علمنا ۞ این جمله حال است یا عطف است یا معترضه است برای صدق شهادت معنی اینست و گواهی نداده ایم بر سرقه پسر تو مگر بر آنچه دانسته ایم ۞ وما کنا للغیب حافظین ۞ عطف است یا حال است معنی اینست و ما مر غیب را نگاهدارنده نبوده ایم و صاع ملک از رخت او کشیده ایم و این قدر دانسته ایم و هیچ سرقه دیگر از و ندیده ایم و بعضی گویند و نبوده ایم ما غیب را یاد آرنده در آن وقت که عهد کردیم که او را باز خواهیم آورد ۞ واسئل القریة التی کنا فیها والعیر التی اقبلنا فیها ۞ این جمله معترضه است برای طلب تحقیق صدق و بازگشت سوی پدر پیش از تحیر ان بحق و اینجا مضاف محذوفست ای واسئل اهل القریة صاحب مفصل گفته که این آیة در باب حذف مضاف علی مشهور است

و در نظایر حذف مضاف مذکور سوال این آیة را بتعیین ارباب حذف مضاف اجرا دادند و بر طریق
ذکر محل و ارادت حال از باب مجاز اجرا بنهادند از قواعدی که نزدیک علماء حق مرعی است عند التعارض
ترجیح مجاز بر حذف است جواب اهل قریه که از ایشان سوال کردن یعقوب علیه السلام میخواهد حال در قریه
نماند و از قریه همراه کاروان شده در کنعان آمده اند ارادت اهل مذکور در قریه ذکر محل ارادت حال
در وی قایل شدن بمجازی معنی است اگر گویند کاهی حال بودند بگویم چون متفکر شدند حال نماند در کتب
فقه آورده که مجاورت بنقیضه و حال منصرم طریق مجاز نبود مجبود تجویز نشود و چون مجاز ممتنع باشد حذف
متعلق شود معنی اینست و بپرس برای تحقیق صدق این قصه اهل قریه را که بودیم ما در آن و بپرس اهل کاروان
را که رفته آورده ایم بتو در آن کاروان ٥ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ٥ و اینجمله عطف است بر ان ابنک سرق بظهور
امارت از انکار مضمون جمله از مشا هذه دیات ابن یامین و نزاهت او از عمل چنین سامع را بمنزل
منزله منکر کرده جمله ان ابنک سرق و انا لصادقون را مؤکد آورد معنی اینست بدرستی که پسر تو دزدی کرد
و خود را بدین تهمت آورد و ما هرگز در راه دروغ نمی رویم و بدرستی که ما هر آینه راست میگوییم ٥ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ
لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا ٥ قال جمله مستانفه است بل سولت عطف است بر محذوف ای لم یسرق
هو بل سولت لکم انفسکم امرا معنی اینست گفت یعقوب علیه السلام که ابن یامین دزدی نکرده و از وی سرقه واقع
نشده بلکه برای شما کاری را آراسته و خداع در ین قصه تا چه خواسته سوال برادران ابن یامین در قصه
داشتن ابن یامین قصدی نداشتند و او را بطیب نفس چونین بر یوسف نگذاشتند و در بردن او بر یعقوب
در شان ایشان درین قصه گفتن بل سولت لکم انفسکم امرا چگونه سایغ بود و این کلام مطابقه با واقع چگونه
باشد جواب نسبت سوی برادران یوسف علیه السلام بر سبیل تعریض از اعوان یوسف علیه السلام بر وجه مجاز بود داعی متعرف
در خطاب غیر موری بتعریض از موسی که مصاحب مخاطب است باشد و شک نیست که از اعوان یوسف
بد بوی و مشو مکی بوده و از ایشان قصد داشتن ابن یامین بوفاق رای او حیله روی نمود دیگر جواب آنکه
خطاب بل سولت لکم انفسکم امرا بر اهل مجلس بیرون آوردن صاع ملک از رخت ابن یامین است از غایبان
و حاضران و کلام از باب تغلیب مخاطبان بر غایبان و از باب تسبیب صفت بعض که اعوان یوسف
بودند سوی کل شده و کلام بر طریق و اذ قتلتم نفسا فادارأتم وایتها العیر انکم لسارقون ٥ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ٥
فا سببیه است و صبر خبر است محذوف المبتداء ای امری صبر جمیل او صبر جمیل اجمل والزنی معنی اینست
پس کار من صبر جمیل است یعنی صبر و روی سلیم از سکون با جر جمیل بمن دینا تر است و بصبر جمیل که کار تأتيني
پیغامبرانست سزاوار ترم ٥ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا ٥ عسی از افعال مقاربه است فعل دعا
با ان خبر اوست و جمله معترضه است برای بیان از یوسف و برادران او بودن خویش برو معنی اینست
مرجوست رجائی قریب که خدای تعالی ایشان همه را با ردخداء تعالی بقدرت خود بر همه چیز ها قادر است ٥ إِنَّهُ
هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ٥ اینجمله تذییل است تاکید او از جهة اظهار مقصود بر وجه و کادت است معنی
اینست بدرستی که خدای تعالی همو علیم است گذشته و آینده را میداند حکیم است چنانچه بوده است رسانیدن
میتواند ٥ وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ ٥ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و روی کردانید از پسران از جهة
ناخوشی از عمل ایشان و مکروه بندا شتن آن ٥ وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ ٥ وقال یا اسفی عطف است
بر و تولی یا اسفی علی یوسف مقول قال است قال یا اسفی منادی مضاف سوی یاء متکلم است و الف بدل
از یاست بر طریق یا غلاما یا اسفی مصدر است بمعنی تاسف و شدت حزن و میان اسفی علی یوسف
اشتقاق چنانچه در اثاقلتم الی الارض ارضیتم گفته اند و در قال انی لعملکم من القالین گفته و ندا مذکور
برای تعجب است معنی اینست و گفت یعقوب ای افسوس و تاسف و دریغ وای بجنی اندوه من مفارقت

یوسف را در تاسف بود در ذکر نیاورد زیراکه مقام ایشان معلوم بود و فراق ایشان حدیث العهد بود
صعوبت این فرقت بیشتر است فراق الفصول بر تر است اما یوسف علیه السلام گم گشته و در فرقت آمدن بسیاد برامد محل
تاسف بهم است و افسوس و دریغ از جهة آنست وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ عطف است بر قال
معنی اینست و سپید شد چشمهاء او از غم و اندوه هر که گریه بسیار آرد گریه چشم را زیان آرد عجب ندارد که دیده
سیاه بگریستن شود و بگریه بسیار سیاهی چشم برود روایت کرده اند از روز فرقت یوسف تا روز وصل
هشتاد سال بوده و درین مدت چشم یعقوب از گریه خشک نبوده و بعضی گویند نابینا شده بود و بعضی
گویند اندکی چیزی چشم او می نمود و درین آیة اشارت وقوع آن در پیغامبران رواست و اگرچه در پیغامبران
با عصمت عیوب حاصل نشدی و در دیده یعقوب نبی علیه السلام نابینا مودی و همه انبیاء از عیوب معصوم اند
و از هرچه موجب هوان و حقارت است محفوظ اند و بعضی گویند عمی و ضعف بصر نبوده بر ده و جای
قوت ابصار کم شده می نمود عمی عبارت از عدم بصر است و از عدم ابصار بهیچ چشم نبستن و تاریکی شب
تا که این همه از اسباب عدم ابصار باشد موجب عیب و نقصان نبود و بعضی گویند حجاب چشم یعقوب
امری مطلوب بود و یعقوب را محبوب می نمود تا چنانچه تا چنانچه یوسف را نمی بیند کس را نه بیند و در
هنگام نایقن او دیدار کسی نگزیند بیت سعدی چراغ می نکند در شب فراق ٥ ترسد که دیده بار شود
جز بروی دوست ٥ و نیز چنانچه قایلی گوید و ما ابقیت ای است ابصر کم عصمت عینی فلم انظر الی احدی ٥
فَهُوَ كَظِيمٌ ٥ فعیل بمعنی فاعل است چنانچه جای دیگر گفت والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
فا تعلیل است معنی اینست و روی کردانید و اظهار تاسف بر یوسف کرد زیرا که او فرو خورنده خشم است
پس سزاوار آن بود که روی کردانید و اگر نه در مواجه شاید از خشم ظاهر شود و کظم غیظ حدة و شدت است
معنی اینست روی کردانید زیراکه او در حق ایشان بسبب اعمال ناشایسته ایشان مملو خشم است و آنرا
پوشیده میدارد پس اگر روی نگردانید پس شاید در مواجه فرو خوردن خشم را طاقت ندارد ٥ قَالُوا تَاللَّهِ
تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ٥
قالوا استانفه است در جواب ماذا قالوا حین قال یعقوب علیه السلام یا اسفی علی یوسف تالله جمله قسمیه با
جواب مقول قالوا است تفتؤ بتقدیر لا تفتؤ جواب قسم است و تقدیر اینجا متعلق است و امتناع اسماء
تفتؤ متعلق است لا متیقن است چه اگر اثبات باشد کیفیات گفتن واجب شود و لا تفتؤ از افعال
ناقصه است مضارع مادی بذکر یوسف خبر اوست حتی جاره است برای غایب بعد او ان مضمر است
و جار و مجرور متعلق است بتذکر حرضا خبر تکون است او تکون من الهالکین عطف است بر تکون حرضا
معنی اینست گفتند پسران یعقوب علیه السلام بخداء سوگند که تو همیشه یوسف علیه السلام را یاد خواهی کرد و ذکر او بر زبان جاری
آورده ٥ وَقَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ ٥ قال جمله مستانفه است است انما اشکوا
بثی و حزنی الی الله مقول قال است و بث حزن را گویند که صاحب او پنهان داشتن و از شدت حزن
پیش مردمان منتشر کرداند بعد ذکر بث از باب تتمیم و استیهام و تعمیم است معنی اینست گفت
حضرت یعقوب علیه السلام شکایت نمیکنم و دم از گله نمی زنم بث خویش را یعنی اندوهی که پنهان نماند و کسی پنهان
داشتن آن نتواند و قصد ناله و آه نبود نعد و پیش مردمان منتشر کرده و اندوه من فروتر از آن است که
آنرا پنهان دارم و جز پیش خدای تعالی شکایت آن نمی آرم و پیش مردمان شکایت نمیکنم و دم گله پیش خلق نمی زنم
از مردمان چه آید و از ایشان چه کشاید و شکایت پیش ایشان چه سود دارد و گله کردن پیش ایشان
چه ثمره آرد روایت کرده اند همسایه حضرت یعقوب نبی علیه السلام آمد و با آن حضرت در سخن در آمد گفت
شکسته شدی عمر هرم فنا آمدی و بر سیده از عمر آن مقداری که بدو تو داشت این ضعیف و نحیفی را چه

چیز بر تو گماشت یعقوب عم زبان کشاد و اورا جواب داد فراق یوسف عم مرا بدان مبتلا کرده است و شکست بر من آورده و فرقت یوسف قوای مرا بعنا بوسته وحی شد که ای یعقوب از من خلق شکایت میکنی و دم کله میزنی یعقوب بخطا معترف گشت و بتوبه و استغفار بیوست گفت یا رب خطیه خطایها فاغفر لی حق سبحانه و تع این خطیه امرزید و این حرفت بخشید بعد از آن اگر کسی رسیدی اظهار حال خویش بیش او بیان مدیدی مراد خود از و بمعنی انما اشکوا بثی و حزنی الی الله گفتی اختلاف کرده اند و یعقوب عم از انبیاء عظام است وقوع این فرقت و حدوث این حرقت بکدام سبب بود و اینچنین بلا و عنا و این بلوی و سکوت بکدام سوی روی نمود و بعضی کویند بر یعقوب وحی شد که بر شما غضب کرده ام و کار درین معرض بیاورده ام مکر از جهة آنکه ذبح کردند مسکینی بیش در تو سایل بود التفات نکردید و طعامی نداده اید و کوشتی بر دست او ننهاده اید از شما نا خوش گشت و غمگین شده رفت از نا خوشی او این بلا افتاد و از غمگین شدن او این عنا زاد دوست ترین خلق نزدیک خداء تع پیغامبران اند پس از ایشان مساکین طعام و مهمان بینی بر دار مساکین را بجواب و طعام مذکور بخوردن و سوی ضیافت و طعام مذکور که راه نمود براء حصول بجاه این بلا بود و بعضی کویند یعقوب عم جاریه را با فرزند جدا کرده فروخت و دل او را از آتش فرقت او سوخت آن کنیزک از فراق آن فرزند چندان گریست که کور شد و مدتی نشد که یعقوب عم بفراق یوسف مبتلا شد و بعضی کویند یعقوب عم را بره باکوسفند بود کوسفند را ذبح فرمود کوسفند از فراق بره بسیار نالید و از شومی آن یعقوب را بلاء فرقت یوسف رسید ۞ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۞ عطف است بر تحول مفعول معنی اینست ومیدانم از رحمت خداء تع و فضل او آنچه نمیدانید شما و میدانم که یوسف زنده است و کاهی بر من خبری از عالم غیب میرسد و رحمت حق را امید میدارم و دل بر خواهش آن می آیم روایت کرده اند یعقوب عم عزرائیل عم در خواب دید و از وی قبض روح یوسف پرسید عزرائیل عم گفت لا والله یعنی سوگند میخورم بخداء تع که یوسف زنده است بجو تا بیابی و بشتاب تا دریابی و این دعا بیاد او آورد که المعروف الدائم الذی لا ینقطع ابدا ولا یحصیه غیره فرج و تعلیم او کرد و یعقوب عم را بر ملازمت برین دعا آورد ۞ يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ ۞ یا بنی اذهبوا مستانفه است جنانستی که ایشان گفتند فماذا تامرنا فقیل یا بنی اذهبوا بنی در اصل بنین بود باضافت سوی یاء متکلم نون ساقط گشت و یا در یا بادغام بیوست اذهبوا بیان مقصود است فتحسسوا ای یطلبوا و یعرفوا عطف است بر اذهبوا و لا تیاسوا عطف است بر تحسسوا و این صیغه نهی است معنی اینست ای پسران من بروید و از یوسف در طلب شناختن شوید و نومید مشوید از رحمت خداء تع و فضل او که یوسف و برادر او را بر سانید و مرا از غم فرقت و اندوه حرقت او برهانید ۞ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ۞ این جمله تعلیل است یا تذییل است معنی اینست بدرستی که نومید نشوند از رحمت خداء تع مکر قومی که کافر اند و صفات خداء تع را منکر اند و این قصه افاده است برای نفی شرکت میان مومنان و کافران در صفت مومنان ایمان بصفات خداء تع دارند و دل بر حصول آثار صفات می گمارند و خداء تع را قادر بر همه چیز میدانند و به بردن برادر و آوردن میخوانند چون بدین بگروید هرگز نومید مشوید و کافران خداء تع را نمی شناسند لاجرم از رحمت او نا امید می باشند نعوذ بالله منه و تاکید جمله از جهة رد انکار قصه مذکور و نفی کمان شرکت مسطور است ۞ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ ۞ لما ظرف قالوا است و جمله عطف است بر جمله مستانفه و جمله یا ایها العزیز مقول قالوا است و اینجا نیز چند جمله متروکات است ای

ودهبوا

و ذهبوا و بلغوا مصر و دخلوا علی یوسف فقالوا حین دخلوا علیه معنی اینست پس هر کاه که در آمدند بر یوسف گفتند ای عزیز رسیده است ما را و اهل ما را فقر و تنگ دستی و گرسنگی و سختی و آورده ایم بازه مالی مدفوع و رد که از جهة رداءت آن مردمان آنرا رد کنند و از جهة معنی و حقیر بودن آن تا چیزی کم مکم نستانند روایت کرده اند چیزی بود که رواج نداشت و از جهة کسادی کسی دل بران نمی گماشت بعضی کویند از متاع بدویان صوف و روغن و مانند آن بود و از جهة قلت و حقارت مردود می نمود و بعضی کویند سبب ولی نواله از جهة حقارت که کسی نگیرد و از رداءت کسی آنرا نپذیرد ۞ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا ۞ فا سببیه است چون چنین باشد بضاعت قلیله حقیره را از ما بپذیر و در آوردن بضاعت معینه از ما عیز مگیر و کیل و یا آن مقدار بضاعت تامه عطا کن و صدقه بر ما بحقیقت صدقه میخواهند که صدقه بر انبیا و خاندان انبیاء حرام بود مکر آنکه این حکم خصوصا در پیغامبر ما ثابت شود پیغامبران را صدقه استدن روا بود از جهة آن ایشان را طلب صدقه روی نمود ۞ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ۞ تعلیل است یا تذییل تاکید او از جهة تقدیم ملوح که ملتماس صدقه ملوح است بدین که صدقه از اسباب جزاست و مستوجب قول ضا است معنی اینست بدرستی که خداء تع صدقه دهنده کان را جزا دهد و بکرم خویش مثوبت عطاء در دامن امید ایشان نهد چون یوسف این کلمات از ایشان شنید دل او بر ایشان نرم گشت و از رقت و مهربانی در دل او گذشت و گریان شد و آب از دیدهاء او روان گشت دانست که وقت کشف حال رسید اکنون خود را از ایشان نباید پوشید تا آنکه تمام شایل بر دست هل علمتم ما فعلتم بیوسف بر زبان راند ۞ قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ ۞ استفهام برای تقریر یعنی اقرار کنانیدن است و جمله مقول قال است و قال مستانفه است معنی اینست و گفت یوسف امید اینکه بر یوسف و برادر او چه چیز کردهاید آن هنگام که نادان بوده اید بر صورت خودی روشن می نمودید و زشتی کارهاء خویش نمیدانستید و فرق میان سود و زیان خود نمیتوانستید و صغیر و نارسیده بودید و بمقتضای علم نمی رسیدید سوال ایشان آنچه بر یوسف کرده بودند معلوم است که بدان نیز عتاب شدند جواب برادر را عیانا از نزد او بردن و بعم و اندوه فرقت او سپردن و اهانت کردن و ذلیل شمرده آن چنانچه نتوانستی که با یکی از ایشان سخن کوید و صحبتی و الفتی جوید مکر بر طریق ذلیلی این هم جفا است که برادر از ایشان میدید و ستمهای ایشان مدتی میکشید چون ایشان از یوسف این سخنهاء عتاب آمیز شنیدند و در وی نشان کرم بنی اسرائیل دیدند بدین علامت او را شناختند و بدین معنی که او یوسف است دریافتند و یوسف بودن او ایشان را محقق گشت و این معنی بتاکید و تحقیق بپیوست معرفت و وقوع این خبر بر سبیل و کلادت جستند و لابت یوسف کفتند و بعضی کویند که مکتوبی در آن حضرت یعقوب عم حال خود را باز نموده عبارت جلیل و ترکیب جزیل او این بود من یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله الی عزیز مصر اما بعد فانا اهل بیت موکل بنا البلاء اما جدی فشدت یداه و رجلاه و رمی به النار لیحرق فنجاه الله و جعلت النار علیه بستانا من بستان الجنة و اما ابی فوضع السکین علی قفاه لیقتل ففداه الله و اما انا فکان لی ابن و کان احب اولادی فذهب به اخوته الی البریة ثم اتونی بقمیصه ملطخا بالدم و یقولون اکله الذئب فذهبت عینای من بکائی علیه ثم کان لی ابن و کان اخاه من امه و کنت اتسلی به فذهبوا به ثم رجعوا و قالوا انه سرق و انک حبسته لذلک و انا اهل بیت لا نسرق و لا نلد سارقا فان رددته علی و الا دعوت علیک دعوة تدرک السابع من ولدک والسلام چون یوسف بر مضمون میمون نامه مطلع گشت و مفهوم نمایون بادراک

ابن

او پوست دل یوسف بهم بر می پذیرفت و وقت تمام گرفت طاقت نماند که خود را بپوشد چاره ندید از ترک در اظهار آن کوشید و این کلمات اظهار آمیز گفت و خود را کردن سر مخفی جست سوال یوسف قلق و اضطراب یعقوب بهم بجرقت فرقت او میدانست و اظهار حال خویش و اعلام بیعقوب از حال حیات خود و عظمت و جلال و انشاء آمد و شد می نمودند و بمقام یعقوب علم داشت و رسانیدن خبر خویش بد و نیک می بنداشت و میان کنعان و مصر یکماه راه بود در رسیدن خبر از مصر بکنعان بعید می نمود باز فرقت از دل او بر نداشت بر رای شدن بدر بر بجه و مشقت جریمه است و داشتن با قدرت دور کردن آن خطیه عظیم است از پیغامبری بجو یوسف چگونه بندد و این معامله از و بر چه وجه حمل کند جواب اینچنین کار یوسف چگونه کند و خود را درین ورطه چون افکند مگر آنکه بارادت الهی و حکمت خدای تع درین وقت دل او متاثر گشت و برقت پوست و تواند بود که از حق تع دستوری یافته باشکار کردن حال خویش برادران شتافته باشد ۵ قَالُوٓا۟ أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ ۵ ائنک بصیغه استفهام و خبر خوانند و معنی بر حسب آن دانند و تاکید جز از جهة اظهار بهجت بود بر طریق ان فلانة ولدت ولدا جمیلا باشد و استفهام از کلام موکد بود نه استفهام سوال ائنک لانت یوسف بر صیغه خبر جمله انا یوسف و هذا اخی کلام ابتدائی است و سزاوار است که بی تاکید بود و بر قرات ائنک لانت یوسف بر صیغهٔ استفهام کلام طلبی باشد محل سخن بود و بر قرات ترک مستحسن کرد و بتاکید چرا بیاورد جواب سائل را از جهة وضوح قصه و ظهور علامت جمله تنزیل منزله غیر سائل کرد و جمله طلبی بیاورد و اگر تاکید چنانچه در بعضی علم معانی آورده بوجه مذکور ندارند ترک لعری که مستحسن است آید وان در کلام بغیر حسن نماید و ترک امری که مستحسن است آید قالوا جمله مستانفه است ائنک لانت یوسف مقول قالوا است معنی اینست گفتند بدان یوسف هم ابه بستی که تو هر آینه هم توئی یوسف که این کلام میگوئی و صدق آن میجوئی و این خبر بتحقیق است و مضمون او در خور تصدیق است ۵ قَالَ أَنَا۠ يُوسُفُ وَهَٰذَآ أَخِى ۖ قَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَآ ۖ ۵ قال مستانفه است انا یوسف و هذا اخی مقول قال است و جمله قد من الله علینا معترضه است براء ذکر احسان خدای تع و بیان فیض انواع عطاء معنی اینست گفت من یوسف بن یعقوبم و این برادر من است و اینمعنی محقق و مبرهن است خدای تع بر ما فضل کرد و در فضل و کرم بر ما گشاد سوال ایشان سوال از یوسف کردند یوسف ذکر برادر زاید برقدر سوال کرد و انا یوسف و هذا اخی بیان آورد جواب تا ذکر او تعریف یوسف مدد کند و یوسف را زیادت بتعریف شود ۵ إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ۵ اینجمله تذییل است و تاکید او از جهة تقدیم ملوح و جمله خبر از من و عطاء او را ملوح است بر استحقاق محسنان و تحقیق ثواب نیکوکاران معنی اینست بدرستی که شان اینست که هر که تقوی ورزد و در حوادث و شدائد صبر کند جزاء و مثوبت یابد در دنیا و آخرت محبت و منفعت را در یابد زیرا که خدای تع ضایع نکند اجر نیکوکاران از متقیان صابران بالا ذکر توضیح گذشته محل ضمیر بود و ضع مظهر موضع مضمر برای تصریح بحاط بود و براء افادت تیمم با متصل و ابراز متناول شود ۵ قَالُوا۟ تَٱللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَٰطِـِٔينَ قالوا جمله مستانفه است و جمله قسمیه با جواب مقول قالوا است و ان مشغله مخففه شده بر کنا فعلی از افعال مبتدائیست در امده و جمله و ان کنا لخاطئین حال است معنی اینست گفتند برادران یوسف بخدائیکه هر آینه خدای تع ترا بر ما گزید و مرتبه بخشید و حال اینست که بوده ایم ما هر آینه خطا کنندگان و دم از گناهکاری و جفاکاری زنندگان و معترفیم بخطاء خود و مقریم بگناهکاری و جفاکاری خود

معترف بخطاء خویش شدند و بر سر صدق و حق آمدند ۵ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ ۖ ۵ قال مستانفه است لا تثریب علیکم الیوم مقول قال است الیوم ظرف است و ظرف مستقر علیکم خبر لا واقع شده و متعلق است بالتثریب ای لم یقع التثریب علیکم الیوم او انتفی التثریب علیکم الیوم فما ظنکم فی التثریب فی سایر الایام و تقیید بالیوم مفید آنست که امروز که هنگام سرزنش و انتقام است اولی است او نفی نبود اینجا تقیید کنایت از اطلاق و تخصیص کنایت از عموم است چنانچه در ان بدی مصر و بسمع راعی اطلاق کنایت از تقیدات یوسف هم عقد وصلح زد و از تثریب و تعییب باز آمد سوال چون مقصود اطلاق باشد قید برای چه آرد و ذکر قید چه فائده دارد جواب اگر قید نیاوردی تصریح باطلاق کردی قید آورد تا ذکر مقصود تصریح نبود و اطلاق بکنایت فهم شود اذا الکنایة ابلغ من الصریح معنی اینست گفت یوسف هم هیچ سرزنش امروز بر شما نکنم و شما را براء خطایاء شما در خجالت نیفکنم که اندیشه در وقت نادانی و در ایام کودکی بر من نمودید کرم من مقتضی آنست که عفو نمایم و بمکافات و سرزنش پیش نیایم روایت کرده اند حضرت رسالت پناه روز فتح مکه بر در کعبه ایستاد و بر قریش زبان کرم گشاد و گفت بر من چه گمان دارید که بر شما چه خواهم کرد و چه معامله پیش خواهم آورد گفتند گمان نیکو می بریم و در تو نشان احسان می نگریم بزرگ زادهٔ کریمی بر ما قادر شدی بر کرم تو نظر داریم و بر احسان تو امید واریم پیغامبر فرمود امروز همان گویم که برادرم یوسف بر برادران خویش گفته بود اختیار گوئیم لا تثریب علیکم الیوم در دلهای من صواب نمود و نیز روایت کرده اند که چون ابوسفیان این کلام آنحضرت رسالت پناه در سمع رسانید و معاملهٔ یوسف را با برادران یاد دهانید گفت غفر الله لک و لمن عاملک روایت کرده اند ایشان را براء طعام بامداد و شبانگاه میطلبید ایشان عذر بنیاد نهادند و بر یوسف گرفتند که ما را بامداد و شبانگاه پیش خویش طلب میکنی و از خطایاهائی از ما افتاده است بخجالت می افکنی یوسف عم گفت از قدوم شما مرا منفعتی مبرهن و بعد شما مسی بر است چه اهل مصر هر چند که من میان ایشان پادشاهی کرفته ام و بر ایشان مالک گشته ام هنوز مرا بر حالت اولی میدانند و بندهٔ درم خریده و پادشاهی رسیده میخوانند با آمدن شما بر من نسب ابراهیم عم پیدا گشت و این شرف بر من در پیش اهل مصر بظهور پیوست این کار از شما در حق من منت عظیم میدارم و ظاهر و باطن خویش بر اکرام و اجلال و اعظام شما آرم ۵ يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ۵ جملهٔ دعائیه معترضه است و دعا بصیغهٔ فعل ماضی براء تفاؤل چون غفر الله لک و رضی الله عنه بود و بلفظ مستقبل براء دلالت بر حدوث چون یرحم الله در تسمیه عاطس و یغفر الله لکم در صلح ما لکم در جواب تسمیه و هو ارحم الراحمین حال است یا تذییل است معنی اینست خدای تع شما را آمرزاد و خطاها بخشاد بلا تثریب علیکم بنفس خویش عفو کرد و یغفر الله لکم از خدای تع عفو ایشان درخواست آورد و این کمال کرم و مروت است و نهایت مردی و فتوت است چنانچه حضرت رسالت پناه بهره ور شده و از پیغامبرم طلب همه چیز آمد قال الله تع واعف عنهم واستغفر لهم و او مهربان تر مهربانان و رحمت کننده ترین رحمت کنندگان است رو بروی باید آورد و بخواهش رحمت توجه بسوی او باید کرد ۵ ٱذْهَبُوا۟ بِقَمِيصِى هَٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِى يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِى بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ۵ اذهبوا جمله مستانفه است که چون یوسف عم عفو کرد و دعاء ایشان بمغفرت بر زبان آورد چنانستی که ایشان گفتند و از دوای جستند و پیش او ما نصنع گفتند یوسف بر وجه استیناف اذهبوا بقمیصی تا آخر گفت یات بصیرا جواب امر است که مجزوم شده علامت جزم سقوط یا است فالقوه با متعلقات خویش عطف است بر اذهبوا و اتونی باهلکم اجمعین نیز عطف است بر اذهبوا معنی اینست ببرید پیراهن مرا که این پیراهن است یعنی پیراهنی که از ابراهیم هم مانده بود و حضرت یعقوب عم تعویذ یوسف ساخته بود و آن پیراهن بود که جبرئیل عم در روز آتش انداختن ابراهیم خلیل عم از بهشت آورده بود و بر و پوشیده بس

بر روی پدر من افکنید و آنرا مونس حال او کنید بینا کردد و بشارت بود که بوی بهشت دارد لاجرم مثال
این برات می آید و همه اهل خویش بر من بیارید و درین کار دل بر شتاب دارید ٥ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ
قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ ٥ لما ظرف است مر قال ابوهم را و جمله عطف است بر جمله سابقه
و عطف قصه است بر قصه انی لاجد ریح یوسف مقول قال است و تاکید جمله از جهة آنست که اعتقاد سامعان
بر هلاک یوسف بود بواسطهٔ ظهور امارت انکار سامعان لام را تنزیل منزله منکران کرد و جمله را بتواکید موکد
آورد فصل لازم است بمعنی انفصلت فصل من الله فصولا اذا انفصل منه معنی اینست و هر گاه که کاروان
از مصر جدا شد و از آبادانی او بیرون آمد یعقوب عم با فرزندان در کنعان بگوشهٔ بود گفت بدرستی که من
بوی یوسف را می یابم و نشان حیات او در می یابم ٥ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ٥ لولا امتناعی است ان مبتدا است
محذوف الخبر و جواب لولا محذوف است ای لولا تفندکم ایای حاصل دخل معنی هلا الخبر و جمله لولا ان
تفندون با جواب محذوف تذییل تقیید نسبت تبری معنی اینست اگر نبودی نسبت کردن شما مرا بکم خردی
و خرف شدگی هر آینه تصدیق مرا بحقیق میکردید و دل بر صدق این خبر می آوردید که خبر من تصدیق حقیقت
است سزاواری تصدیق است لیکن شما مرا خرف میخوانید و از پیری کم خرد شده میدانید لاجرم خبر مرا تصدیق
نمیکنید و مر خبر استبعاد می افکنید ٥ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ٥ قالوا جمله مستانفه است
در جواب ماذا قالوا حین ذلک و جواب جمله بابام مقول قالوا است و جمله از جهة رد انکار است چه یعقوب عم
ضلال خود را منکر است و در دعوی هشیاری خویش مصر است معنی اینست گفتند حاضران مجلس یعقوب بخدای
سوگند میخوریم بدرستی که تو هر آینه در حیرت محبت و اصابت تعبت که در تو و صفی دیرینه و صفتی پیشینه است در
بعضی کوایی بیغا میران سنت نداده مسلکما را ٥ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ
بَصِيرًا ٥ لما ظرف است مر القیه و مضاف است سوی جاء ان زائده است و جمله القاه با متعلق خویش
عطف است بر جمله سابقه از باب عطف قصه بر قصه معنی اینست پس هر گاه که آمد بشارت آرنده از یوسف
بروی یعقوب عم پس یعقوب عم پیراهن یوسف را بر روی خود انداخت فی الحال یعقوب عم بینا گشت و چشمهاء
او بصارت پیوست و بشیر را پرسید یوسف چونست و حالت او چگونه است گفت مالک مصر است و پادشاه
عالی مقدار است یعقوب عم گفت بگو که بر دین اسلام و ملت آباء خویش هست گفت آری گفت اکنون دل من
من شادکشت و بهجت و مسرت پیوست بشیر مذکور بعضی گویند شمعون بود و بعضی گویند یهودا بود که در
آغاز کار در جنایت و نگاهداشت او بود و قتل کوشش می نمود ٥ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ
اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ معنی اینست گفت یعقوب عم من نگفته بودم بر شما بدرستی که من میدانم آنچه شما
نمیدانید از حیات یوسف عم و اخبار ملک الموت عم که او زنده است و من او را قبض روح نکرده ام و از اطلاع من
که خداء تع بنی آدم را محروم نخواهد کذاشت ٥ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ٥
قالوا مستانفه است یا ابانا استغفر لنا مقول قالوا است انا کنا خاطئین تعلیل است و تاکید او از جهة
آمرزش خواستن را ملوح است سوی خاطی تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد و جمله را بر سبیل استیناف
موکد آورد معنی اینست گفتند آمرزش کن جهة ما برادران یوسف یعقوب عم را ای پدر ما از خداء تع برای
گناهان ما بدرستی که ما خطاکاریم و گناهکاریم ٥ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي ٥ مستانفه است
در جواب ماذا قال یعقوب حین قالوا ذلک معنی اینست گفت یعقوب سرانجام آمرزش خواهم خواست
از پروردگار استغفار برای ایشان قبول کرد لیکن بروز نیاورد تا وقت سحر که هنگام استغفار است و بعضی
گویند تا شب جمعه تاخیر کرد و پیش از رسیدن وقت استغفار نیاورد و بعضی گویند هر شبی برای ایشان استغفار
کردی و وقت سحر دل و زبان بر دعا آوردی تا بیست سال در استغفار بود و مر خواهش استغفار ایشان

زاری

زاری مینمود و بعضی گویند در وقت سحر نماز کرد چون از نماز فارغ شد دستها بر آورد و گفت اللهم اغفر لی جزعی علی
یوسف و قلة صبری عنه فاغفر لاولادی وحی آمد که دعاء تو مستجاب کردم و گناه اولاد تو آمرزیدم ٥ إِنَّهُ هُوَ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥ تعلیل است یا تذییل است و تاکید او از جهة ابراز مدح بر سبیل وکادت است معنی
اینست بدرستی که خواست آمرزنده که خطایا آمرزد و خوست بخشاینده که عطایا بخشد ٥ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ
يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ ٥ روایت کرده اند چون یوسف عم برادران و مادر و پدر را همه با اهل خویش
در مصر طلب کرد و دل بر آمدن و آوردن ایشان آورد دویست شتر بار کرده فرستاد تا خرجی در رفتن و آمدن
ایشان بسنده کند چون ایشان متوجه شدند و بجانب یوسف عم با اهل و پدر و مادر آمدند یوسف عم با چهار
هزار سوار استقبال کرد و اهل مصر با همه بزرگان بر ایشان رو آورد چون یعقوب عم رسیدند و یکدیگر را
دید و حضرت یعقوب عم تکیه بر یهودا کرده مشی میکرد [illegible] و هجوم شوکت لشکر شگفت می آورد یهودا را دید و به
پرسیدن یعقوب عم آمد یعقوب عم علیکم یا مذهب الاحزان گفت و بلقاء و انتفاء حسرت و حصول بهجت و
شادی جست و آنچه بعضی گویند یوسف عم بدلیل یعقوب عم از اسب فرود نیامده بود از شومی آن انتفاء نبوت
در نسل او در آمد این سخن بر یوسف عم افترا است و در حق یوسف ناسزا است زیرا که یوسف کزیده خداء تع بود اینچنین
کارهاء ناشایسته ازو نیاید و بدین نوع عمل نا کزیده او آرزو نماید و بعضی گویند چون یوسف ملاقات یعقوب عم
کرد سوالی که در دل داشت بر زبان آورد و گفت ای پدر من چون دانستی که در قیامت ملاقات حاصل خواهد
شد و هر یکی بلقاء دیگری خواهد پیوست از جهة من چندین گریه چرا میکردی و از نادیدن من چندین حسرت
چرا داشتی گفت آری میدانم ولی یقین ندانستم که تو پیغامبری خواهی گشت و دین تو بعصمت خواهد پیوست می
ترسیدم از دین اسلام هر دینی روی که در قیامت ملاقات واقع نشود این گریه را سبب آن بود و علاوه
این سبب روی می نمود لما ظرف است علی یوسف متعلق دخلوا است و جمله با متعلقات عطف است بر جمله
سابقه عطف قصه بر قصه است معنی اینست پس هر گاه که برادران یوسف بر یوسف در آمدند و پدر و مادر
او با همه اهل خویش بر و آمدند مادر و پدر خویش را قریب خویش جای داد و اعظام و اکرام ایشان چنانچه باید و شاید
بنیاد نهاد و مادر و پدر را کنار گرفت و طاعت ایشان بر واجبی پذیرفت و بعضی گویند مادر و پدر یوسف
در آن وقت زنده نبود از ابویه مادر و پدر مراد شده و اطلاق ابوین بر مادر و پدر بر سبیل تغلیب آمده
و بعضی گویند بعد مردن مادر یوسف خالهٔ او منکوحه حضرت یعقوب عم بود و بر حکم الخالة ام و زوجة
الاب ام ایشان را ابویه خواندن سایغ نمود ٥ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ٥ عطف است
بر آوی الیه ابویه ان شاء الله شرطی است معترضه علی الجزاء و از مضمون جمله فهم می شود ای ان شاء الله دخلتم
مصر علی صفة الایمان و ان شاء الله برای تبرک است نه برای تشکیک چنانچه در آیة لتدخلن المسجد الحرام ان
شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین گفته اند معنی اینست گفت ان شاء الله در مصر در آیید و بدیدن
یکدیگر بهجت و شادی نمایند روایت کرده اند یعقوب عم با اهل و فرزندان هفتاد و دو تن بودند
که در آمدن مصر بهجت نمودند خداء تع در نسل ایشان چندان برکت داد و در فضل و کرم بر ایشان گشاد
که تا زمان موسی عم از جوانان غیر پیران و کودکان و زنان پانصد هزار و هفتاد هزار و چندین بودند که
همراه موسی عم جانب رود نیل بیرون رفتند و از دست فرعون خلاص شدند ٥ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى
الْعَرْشِ ٥ عطف است بر قالوا ادخلوا مصر اینجا نیز چند جمله متروک است ای سار و قد دخلوا مصر و رفع
ابویه علی العرش معنی اینست و یوسف مادر و پدر و خاله خود را تعظیم کرد و ایشان را برداشت و بر تخت
نشاند ٥ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ٥ عطف است بر و رفع ابویه و سجدا حال است از فاعل خروا معنی
اینست و افتادند درین حال که او را سجده کننده اند و روی بر زمین نهنده و آن روز سجدهٔ تحیت جایز

بود و دران بای بود مد و بعضی گویند از جهة یا فتن دیدار یوسف سجده مرخدا را بود برین وجه سجده عبادت
بود وانه ابهم لی ساجدین و هذا تاویل رؤیای ازین وجه مآل است و بعضی گویند سجده محض بود و بجه اینجا
می بود و خرّوا له سجدا ازین وجه ایات است ۰ وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ ۰ معطوف است
بر جمله سابقه معنی اینست گفت یوسف ای پدر من این واقعه یعنی سجده کردن مادر و پدر و یازده برادران
تعبیر رؤیاء منست که پیش ازین دیدم و بتوعیان روز باز نمودم که یازده ستاره و آفتاب و ماهتاب مرا
سجده میکنند و پیش من بدی بر زمین می بینند یازده ستاره یازده برادران آفتاب و ماهتاب مادر و پدر
قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا ۰ تاکید جمله سابقه هم ازین جهة فصل کرده و بغیر واو اورد معنی اینست
بدرستی که پروردگار من آن خواب را ثابت کردانید و رویا را براتیت رسانید ۰ وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ
أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ ۰ استعمال احسن با یا است و اینجا استعمال بیاست و عطف است بر قد جعلها
ربی حقا یا حال است ازو و یا معترضه است براء شکر احسان خداء تع و سپاس و امتنان حق جل و علا
معنی اینست و بدرستی که خداء تع بر من نیکویی کرد و از بندیخانه بیرون آورد سوال بیرون آوردن از بندیخانه
را آورد و بیرون آوردن از چاه مراد نکرد جواب زیرا که بعد بیرون آوردن از چاه مملوک کننده بود و بعد
بیرون آمدن از بندیخانه بملک عمالکیت پیوسته ذکر از بیرون آمدن چاه سایغ نبود جواب دیگر آنکه بیرون آمدن
از چاه رفع مضرتی بود و بندیخانه آن صورت جنایت مضرتی مستحقه می نمود و باز داشتن مضرتی مستحقه
در احسان ادخل از باز داشتن مضرت غیر مستحقه بود و اشمل او بجهات باشد ۰ وَجَاءَ بِكُمْ
مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي ۰ این بیان احسان دیگر است
و عطف است بر فعلیه سابقه معنی اینست و شما را از بیابان بیاورد و دیدار شما مرا نصیب کرد پس از آنکه
شیطان کار شما بتباهی رسانید و بدی و دغا دانید و میان من و برادران من دشمنی انداخت و یکدیگر را
بدخواه ساخت ۰ إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ ۰ اینجمله تذییل است بذکر احسان و مقرر امتنان
و ما هر ما یشاء یعنی مراست بر طریق والسماء و ما بینها و تاکید جمله از جهة مقصود بروجه وکادت است
معنی اینست بدرستی که پروردگار من صاحب لطف است هر کسی را که خواهد برو لطف کند در تعبیر
آورده که لطف آنست که خواسته بدهد یا چیزی که بنده خواهد عطا کند یا چیزی که آنرا بداند و خواستن
آن از خداء تع نتواند چنانچه سپیدی چشم یعقوب را بینا کرد برادران نیز نه بینند و این امری است که کسی
در حق کسی نکرده بعضی گویند لطیف آن باشد که استخراج امور از محلی که گمان نباشد کند بجو بیضه او بر بنده
رفته وجود از بیضه بیرون آرد ۰ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۰ اینجمله تذییل است بعد
تذییل و تاکید او از جهة ابراز ملوح بر سبیل وکادت است معنی اینست بدرستی که پروردگار من همه را
همه چیز داند حکیم است کار بحکمت تواند کرد ۰ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۰ اینجمله متضمن شکر و ثنا است و مشتمل بر خواهش و دعاست در آیه سابقه
چون نعمتها و حشمتهاء دنیا را ذکر کرد اینجمله براء مسالت نجات اخروی بر التفات از غیبت سوی خطاب
آورد و التفات مذکور متضمن اعتبار لطیف است و مخصوص بر اشتمال بر وجهی شریف است که ذکر
احسان خداء تع در دنیا بجزائل کرم و جلائل نعم باعث است بدین که از اینچنین کریمی امور یافتنی اخروی
باید خواست و دل بر خواهش امور دنیا فتنی باید گماشت و من در من الملک و من تاویل الاحادیث
براء تبعیض است چه او را هم ملک دنیا نبود و علم تاویل همه خوابها روی نمود لاجرم من تبعیض باید داشت
و مفید معنی بعض باید پنداشت معنی اینست ای پروردگار من بدرستی که دادی مرا بعضی ملک دنیا
دیا بعض ملک مصر و تعلیم کردی مرا بعضی تاویلات خواب بوجه صدق و صواب ۰ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ

بانتهاء م

وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۰ فاطر السموات بصفت
صفت منادی مضاف است معنی رب که بمعنی یا ربنا است و فصل میان صفت و موصوف بجمله معترضه نیست
و لذ براء معنی آیة لو تعلمون عظیم مجتنی بداست یا منادی است بخلاف یا جمله ندائیه معترضه مستقل مدح خداست
و جمله توفنی مسلما مستانفه است در جواب ماذا تنادی و ماذا یطلب معنی اینست ای آفریننده آسمانها و زمین
مالک آسمان و زمین توئی که آسمانها و زمین تعلق بتو دارد و دل در همه کار توجه بتو می آرد در دنیا انواع نعم و ضم
و حشم بر دادی و چنانچه مقتضاء حکم تو بود در دنیا در فضل کشادی چنانچه دنیا کرامات فرمودی آخرت نیز نطیب
بکردان و مرا بر دین اسلام و بمنزل آبا و اجداد که صالح بودند برسان سوال توفنی مسلما طلب وفات
آن از یوسف عم چگونه روی نماید و در حدیث است المومن لا یرید عمرا لاجب و در حدیث دیگر نیز آمده
خیر الناس من طال عمره و در نهی از عمر که علی آرزوا ادم را عمر ابدی کرداند چون چه بود درین باب چگونه
بوید جواب مقصود ولا تموتن الا وانتم مسلمون گفته اند و اینجا نیز بثبتنی علی الاسلام حتی توفانی
گفته اند اصلاح دعاء مذکور بدین طریق جویند و بعضی گویند در آخر عهد چون ملک فانی را در معرض
فنا دیده دل او سوی ملک باقی کشید و از اشتغال دنیا ناخوش گشت و شوق و توق وصل او بملک جاودانی
پیوست بدین وجه تمنی موت کرد و دل بر توجه بمقصد عند ملیک مقتدر آورد و از زندگانی گذشت
توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین گفت و خداء تع او را پاکیزه و پاک از جهان برد و جان او را بقرارگاه ارواح
انبیاء سپرد و بعضی گفته اند هیچ پیغامبری پیش از و بعد از و تمنی موت نکرده و دل بر طلب رحلت از
دنیا نیاورده و این دعا مبنی است بر قدرت و حکمت و صحت که ابلاغ ایشان نظر بشریت و بنگی چنانچه در
دنیا باوضاع و امراض ممکن است در آخرت نیز ممکن است و امکان آن نیز نزد هم عاقل مبرهن است و همه
ممکنات در تحت قدرت خداست و اخراج ممکنی از ممکنات قدرت خداء تع رواست لیکن حکمت او
مقتضی عصمت ایشان گشته و ایلام و تعذیب ایشان باقتضاء حکمت و ارادت در نفاذ آمده در کتب
کلامیه آورده است که امتناع وصفی منافی امکان ذاتی نبود و امتناع بالغیر موجب انتفاء بذات
نباشد جواب دیگر آنکه مقصود اینجا تعلیم دیگر است نه شک در عصمت ایشان از پیغامبرم روایت
کرده اند یعقوب عم بعد از ملاقات یوسف عم بیست و چهار سال زنده بود بعد از آن از دار فنا بدار
بقا رحلت فرمود وصیت کرد که مرا در زمین شام برند و نزدیک گور پدرم حضرت اسحاق دفن کنند بعد از آن
سوی مصر باز گشت و بمقام مکنت و سلطنت خود پیوست و بیست سال بعد از یعقوب عم بود صد و بیست
ساله شده رحلت فرمود اهل مصر در دفن او مخالفت کردند و در کشیدن بمحلهاء خویش تاج بودند
از جهة دریافتن این برکت در هلاک افتادند و هر چیز قتال آمدند تا آنکه راء همه برین افتاد و دل همه برین
دستوری داد که یوسف عم را در صندوقی از رخام کنند و در رود نیل در مجری آب افکنند همه برین اتفاق
کردند و این عمل بجا آوردند بعد از و فرایم و معاسر دو پسر او ماندند و از فرایم نون و از نون یوشع رکی بودند
با وجود اولاد او فتنه عمالقه زاد و ملک مصر گرفتند و فراعنه گشتند بنو اسرائیل در پیج ایشان گشت و بدعاء
ایشان پیوست و بر بقاء دین یوسف و آباء او بودند و در دین متابعت می نمودند تا در زمان موسی عم نظفر
پیوستند و فرعون و لشکر او در رود نیل غرق گشتند بعد از آن و مسلمانان از مصر موطن گشت و بضبط
اهل اسلام پیوست ۰ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۰ ذلک مرفوع المحل بر ابتدا است
من انباء الغیب خبر مبتدا است و جمله نوحیه الیک حال است از معنی اشارت این جمله منت بر پیغامبر عم
است با نبا الغیب که بوحی حاصل نشود و معجزه و دلیل صحت نبوت بود و اشارت سوی قریب بلفظ
ذلک که براء بعید است از جهة تعظیم مشار الیه بر طریق الم ذلک الکتاب سایغ و شایع است معنی اینست

آن خبر که کردیم وآن قصه که در بیان آوردیم از خبرهاء غیب است یقین ولی شبهه وریب است اشارت
میکنیم سوی تو تا معجزه تو بود ودلیل بر ثبوت نبوت تو شود ۵ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا
أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ۵ جمله وما کنت لدیهم حال است از جمله نوحیه اذ اجمعوا امرهم ظرف
است مر ظرف مستقر را یعنی لدیهم که خبر کنت واقع شده است وجمله وهم یمکرون حال است از ضمیر اذ
اجمعوا معنی اینست وحال اینست که نزد پسران یعقوب نبودی وحال ایشانرا مشاهده ننمودی در آن
هنگام که رای خویش جمع کردند وکار خود را در چیز اجماع آوردند که یوسف را در چاه افکنند واز یعقوب
دور کنند وحال اینست که در شان یوسف بد سگالی داشتند وخود را بکار او بر مکر وخداع کماشتند ۵ وَمَا
أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ۵ اکثر الناس اسم ماست بمومنین خبر اوست واینجمله تذییل است
که اذ انباء غیب وظهور اعجاز بی ریب وهم آن آید دل بیشتری بر دین دارند وبر پیغامبر خداء ایمان
آرند اینجمله را بر وجه تکمیل آورد ودفع وهم کرد ولو حرصت عطف است بر محذوف ای لو لم تحرص ای سواء
عدم حرصک وحرصک معنی اینست ونه اند بیشتر مردمان اگرچه ایمان ایشان حریصی بالغ واهتمام فذی
ایمان آرندکان وتصدیق کنندکان اکثر ایشان ایمان نیارند ودل بر تصدیق ندارند ۵ وَمَا تَسْأَلُهُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ۵ جمله حال است ومن زائده است وجمله ان
هو الا ذکر للعالمین معلله است یا موکده است چه جمله عالم متعلق باجر نشود واز همه جهان یک کس ایشان
مطالبه اجر بود وجمله وما تسالهم من اجر نیز تکمیل حب ناکرویدن باوضوح دلیل موجب آن بود که راه غمانیه
بر دهند ونخواهند اجر باشد بدهد انان آخر بر هند اذ انجمه دل بر هدایت نهند وجمله وما تسالهم علیه
من اجر بر وجه تکمیل آورد ودفع این وهم کرد معنی اینست ونمیخواهی از ایشان در تبلیغ رسالت اجری ونمیجوی
در ایصال موعظت منفعتی زیراکه نیست مگر پندی مردم جهان ۵ وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ۵ اینجمله تذییل است چه بالا ذکر انباء
غیب کرد وآنرا معجزه از جمله معجزات عظیم آورد وبعد از آن گفت اکثر ایشان با اینچنین معجزه ایمان نمی
آرند ودل بر تصدیق نمیگمارند درین آیه ذکر ایشان با اعراض وعدم انقیاد مخصوص است بمعجزات بسیار
میکنند کاین بمعنی کم خبریه است ومبتداست در معنی کم وزیادت من رواست فی السموات والارض
صفت است مر کاین را یمرون علیها خبر مبتداست وهم عنها معرضون حال است از فاعل یمرون معنی
اینست وچند از علامت قدرت خداء ونشان وحدانیت او در آسمانها وزمین یا چند از علامت
نبود که بر پیغامبر ومعجزات رسالت او میگذرند بدان یقین وحال اینست که ایشان از آن اعراض کننده اند
واز قبول او روی گردانیده اند ۵ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ
اینجمله معطوف بر وهم عنها معرضون بود عطف حالی بر حالی معنی اینست وبیشتر ایشان بخدای ایمان
نمی آرند مگر درین حال که دعوی ایمان میکنند وکفر می ورزند وچیزی دیگر را با خداء شریک میگردانند
وبعضی گویند جمع کنندکان میان کفر وایمان خالق مخلوق را که خالق قدیم را بحادث تشبیه کنند وایمان
بالوهیت دارند وخلق را با او بصفات حدوث شریک میدانند ۵ أَفَأَمِنُوا أَن تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ
مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۵ استهفام براء توبیخ وفا عاطفه
است بر محذوف ای لم یخافوا افامنوا اینجمله مستانفه در جواب ماشانهم است ان تاتیهم مفعول امنوا
ومن بیانیه است بوبیان غاشیه عذاب بتاویل عذاب یعقوبیه است بمحو تاویل کتاب بصحیفه در جمله
کتابی وبمحو تاویل غلام بنفس در عدم نفخه بغتة مصدر نوعی است از قبیل ضربته سوطا معنی اینست
اترسیدند آنکسانیکه پوشیده از عقوبت خداء ایشانرا بپوشد وهر دو پای ایشانرا محیط کرد دیا ایشان را

ناگهان قیامت بیاید بیکبارگی آفتی نماید در بر ملکه ایشانرا سعون بدان نشود وعلم بدان نبود یعنی که از آن
نترسند پس ایمن شوند از آن ترسیدن وایمن شدن نشاید ۵ قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا
وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۵ قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین تصنعون ذلک جمله ادعوا الی الله بیان سبیل
است علی بصیرة انا تاکید ضمیر ادعوا است ومن اتبعنی عطف است بر انا جمله مستانفه است در جواب کیف
یدعوا یا حال است بدل داو بر طریق کلمة قوة الی فی سبیل شغلغه چه شاکل منافی مصاحبة قرار نیست معنی
اینست بگوای محمد دعوت سوی توحید ودین اسلام راه منست یعنی راهی است که خداء مرا بدان داشته
ومرا بر سلوک آن گماشته دعوت میکنم سوی دین خداء بی کاین بر صورت یعنی هوشیارنه در غفلت سیرت
وَسُبْحَانَ اللَّهِ ۵ مصدر فعل محذوف است ای نسبح سبحان الله وجمله معترضه است براء تنزیه حق معنی اینست
یاد میکنم خداء را بپاکی یاد کردنی از صفات ناشایسته مشرکان اثبات آن جویند ۵ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
حال است از فاعل ادعوا معنی اینست دعوت میکنم سوی دین خداء وحال اینست که من از مشرکان نیام ودر ره
توحید واسلام می روم ۵ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ ۵ مضارع مجهول
بر صیغه غایب ومضارع معروف بر صیغه متکلم جمع خوانند ومعنی بر حسب آن دانند این جمله معترضه است براء بیان
اینکه رسالة تو بیدا نشده وکاری ابتداعی نیامده وپیش از تو فرستادگان بودند نوحی خداء عزوجل وعظمت خویش نموده
نوحی الیهم حکایت حال ماضیه است وازجهة استحضار است مر رجالا را من اهل القری صفتی دیگر است یا حال است
معنی اینست ونفرستادیم پیش از تو مگر مردمانی را که وحی کرده می شدند ومردمانی که اهل شهر بودند در حالت اهل
شهرها بودند ۵ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۵ استفهام
برای انکار بر وجه توبیخ است فا عاطفه است ای الم یخرجوا افلم یسیروا فی الارض فینظروا جواب استفهام است یا فا
باضمار ان منصوب شده وعلامت نصب سقوط نون آمده عاقبة الذین من قبلهم اسم کان است کیف خبر اوست
از جهة تضمن استفهام او در صدر کلام مقدم آمده وجمله معترضه است براء توبیخ وتقصیر ایشان در طلب دانستن حال
حال گذشتگان معنی اینست بیرون نمی آیند پس سیر نمی کنند در زمین پس که بنگرند چگونه بوده است عاقبت کسانیکه
پیش از ایشان بودند وپیغامبران را چگونه تکذیب نموده خود را در ورطه هلاک وعذاب آوردند در آخر کار ایشان
چه رسید وحال ایشان بچه انجامید وبنگرند که بر قوم نوح چه شد وبر قوم هود چه افتاد وتفکر کنند که بر قوم صالح ولوط وشعیب
چه بلاها زاد خود را بر ایشان قیاس کنند وحسرت از مآل ایشان در دلها افکنند ۵ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ
اتَّقَوْا ۵ لام تاکید وللدار الآخرة خبر مبتداست واضافت دار الآخرة از روی ظاهر اضافت موصوف سوی صفت
می نماید بتاویل ولدار الاخرة بر طریق صلاة الاولی وبتاویل صلوة الادعیة الاولی سامع می اید للذین اتقوا متعلق است
بخیر وجمله معترضه دیگر است بیانی وعده متقیانست وبراء بیان خیریت دار الآخرة براء ایشان معنی اینست
وهر آینه سرای حیوة آخرة بهتر است چه کسانیکه متقی اند واز شرک می پرهیزند وبا معاصی نمی آمیزند ۵ أَفَلَا
تَعْقِلُونَ ۵ بر صیغه غیبت وخطاب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند استفهام براء انکارات وفا عاطفه
است بر محذوف ای اتسمعون ماقلنا افلا تعقلون اینجمله تذییل است معنی اینست ای شنوندگان آنچه ما میگفتیم
پس می یابید هرچه بیان کردیم واین کار یعنی خاد راست یعنی در یافتن بر شنیده مثوبت نمیشود وفهم شما سماع منفعت
نیکند دیگر بعد شنیدن تا در یافتن نشاید وعاقل بودن نباید ۵ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا ۵ اذا اینجا بر طریق حتی اذا بلغ مطلع الشمس بمعنی اذا امده استیاس ومعطوف
او وجاءهم نصرنا که حکایت گذشته است بمعنی مستقبل نشده حتی ابتدائیه است وسببیه ومتعلق بمضمون کلام سابق است
یعنی بوکاین من آیة ای الاته بالغا فی تبلیغ الرسالة وظن اینجا بمعنی علم است وبر قراءة تحقیق ضمیر ظنوا عاید
است بر قوم ایشان گمان می برند که برسل دروغ گفته شده است ووحی بدروغ آمده است اینچنین گمان کفار را باشد

فرستادگان ما

این را با پیغامبران سنت بود **سوال** رسل رسالت آورده‌اند و در تبلیغ آن مبالغت کردند تا آنکه چون ناامید
گشتند رسل از تصدیق کافران و ایمان ایشان باخبار خدای تعالی نه بعلم غیب چنانچه در حق نوح هم خبر کرد لن یؤمن
من قومک الا من قد آمن و دانستند بدرستی که ایشان تکذیب کرده شده اند و بدانکه ایشان کفار ایمان نیاورده اند
دیگر وعده اند تکذیب ایشان قرار و انکار وعده ایشان ثابت پذیرفت **جواب** گمان بردند قوم بدرستی که قوم
مکذوب شدند و بعضی خبر دروغ گفتند ایشان را پیغامبران و اگر ضمیر ظنوا عاید بر قوم بود و ضمیر انهم قد کذبوا
عاید بر پیغامبران باشد **معنی اینست** گمان بردند قوم که کسی که وحی آورده بر پیغامبران مکذوب شدند یعنی
کسی که وحی آورده پیغامبران را خبر دروغ کرده ۞ فنجی من نشاء و لا یرد باسنا عن القوم المجرمین ۞
نجی بصیغه مضارع معروف از باب تفعیل و ننجی بصیغه مضارع معروف از باب افعال خوانند و معنی حسب
آن دانند فنجی عطفات و بر قرات نجی مرفوع است بنیم فاعل و مضارع بمعنی ماضی است و ایراد مضارع
از جهت استحضار بدیعه است **معنی اینست** نصرت ما چون آمد پس نجات دادیم هر کرا خواستیم یعنی مومنان را
رهانیدیم و رد کرده نشد عذاب ما بر کسانیکه گناه و دل سیاه بودند و پیغامبر دروغ گفتند ۞ لقد کان فی
قصصهم عبرة لاولی الالباب ۞ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد کان فی قصصهم عبرة ان ذوی
العقول و اینجمله تذییل است و هو مقررات مر قصه‌های سابق را **معنی اینست** سوگند یاد میکنم بدرستی که هر آینه
بوده است در قصه‌های گذشتگان که گفتیم و حکایتهای ایشان که در بیان آوردیم عبرتی عظیم است مر صاحبان عقل
که خود را بدان قیاس کنند و دم عبرت گرفتن زنند و آنچه ایشان کردند نکنند و خود را در ورطه ایشان نیفکنند
ما کان حدیثا یفتری ۞ اینجمله تذییل است برای مدح قصه‌های مذکور و ستایش و ستایش حکایتهای
مسطور و بیان یافتن بدان و ذکر منافع آن **معنی اینست** بوده است آنچه ذکر کردیم حکایتی که افترا شود و حدیثی
که نابوده بر ساخته بود ۞ و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء
و هدی و رحمة لقوم یؤمنون ۞ برای رفع وهم آنکه قصه هر چند که راست باشد احتمال دارد مقبول نبود
استدراک بر وجه تکمیل آورد و بیان فواید رفع این وهم کرد **معنی اینست** و لیکن آنچه ذکر کردیم از قصه‌ها تصدیق
پیش اوست که در آن قصه‌ها بود و بعد قصه کردن مطابق و موافق خود مصدق آن افتاده و گواهی بصدق
آن داده است بیان کردن هر چیزی که در آن واقع شده و چیزهای آن هویدا آمده و بوده است راه نماینده
و رهاننده از ضلالت و بوده است رحمت و ارادت افاضت نعمت مر قومی را که ایمان بخدای تعالی آورند
و در راه فهم معانی آن می‌شتابند و غوامض فواید و سقایای منافع آن در می‌یابند و طوبی لهم و طیب الله
بالهم و حالهم و عظم شان ایاته لدیهم قد هم اصابة کمال رحمة و افاض تمام نعمة علیهم و بدانکه در این سورت
ذکر مسرت یوسف هم بعد مضرت و ذکر وصلت حضرت یعقوب بیوسف بعد فرقت آمده و بیان رسیدن
حضرت یوسف عم بعد عبودیت بسلطنت و بعد مملوکیت بمالکیت و رسیدن زلیخا بامنیت و حصول
زوجیت شده است و این سورت متضمن نیل مآرب و مطالب و مرادات و مقصودات شده و مقطع
آن بمدرجه رسیده و بمرتبه آنجامین که پیش از آن مرتبه بود و بیشتر از آن حاجت نباشد و اینچنین مقطع حسن
باشد و اینچنین منتهی مستحسن بود و الله اعلم بمراداته الخفیة و ارادته العلیة لا اله الا هو ربی توکلی و هو
حسبی و السلام علی کاتبه و والدیه بر ضمیر منیر مهر تنویر حقایق سنجان دار العرب کمال و اقبال مخفی نماند که
منقول عنه این تفسیر که فقیر نوشته ام از اول تا آخر یک کلمه درست بوده و باملا نوشته بوده اند آنقدر سعی که
توانستم کردم اگر غلطی و نامربوطی و نامعقولی مشاهده نمایند بر کاتب دق نگیرند که کاتب الحقیر را یارای
تصنیف نبود و حضرت حق تعالی عز اسمه و جل قدره عالم است که دروغ نمیگویم اللهم اغفر ذنوبی بحق محمد و آله
و اصحابه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الحمد لله رب العالمین تمت فی سلخ صفر بوده آدینه یوم الاربعا
۹۹۴